بیشتر سرنزید و تالیف کتب طبیه صرف کرد و بضاعت نا بسودهٔ اغیار و متاع نیک هر دکان فراهم آورد — گرچه دارم در دکان کالای هر رنگی چه سود ✤ همنشین قحط خریدار است در دوران من ✤ اما پیش ازین که رسالهٔ مولفه رنگ طبع پذیرد — و تصنیفی از تصانیف مولفه بجس شهرت عالم دلها گیرد — جان بجان آفرین سپردند — شاگردان و همنشینان همگی آن سرمایه که ذخیرهٔ تجربات و معلومات مدت العمر شان بود چون مال یغمایگان یگان بخود بابردند و ملک خویش شمردند — بدست شوخ طراری دل بجایم افتاد است ✤ که گوید چارهٔ خود کن جوانمردی باز پس خواهم — قصه کوتاه عمر سامع و از این نامه نامی و صحیفهٔ گرامی که جادهٔ پیمایان فن طب را خضر طریقت و دردمندان جهان را چاره‌گر شفیق است — از اتفاق حسنه در مطالعه و معمولات جناب کمالات انتساب طبیب باکمال معالج بیمال کثیر المناقب حکیم جوان صاحب گرگور خلق دوین حضرت مولف گرامی در حیث بود که از دستبرد یاران مصئون مانده و رداشتهٔ با این همه بر سید حصول این دولت علیا و نعمت عظمی ما غنیمت بارده شمرده سپاسگزار منت یزدان گردید — ای خدا قربان احسانت شوم ✤ این چه احسانست آیا نت شوم چون اشاعت این چنین کتب بلحاظ رفاه عام و افادهٔ انام از قبیل واجبات است لاجرم بنظر کیمیا اثر حضور فیض گنجور — مهر سپهر شهریاری — شهریار مملکت نامداری جمشید جاه — خورشید کلاه — افشین سخا — حاتم عطا فریدون فر سکندر در — بانی آئین جهانبانی — ثانی صاحبقران ثانی — سایهٔ فضل الهی — جامع فضائل نامتناهی — حامی دین و ملت — ماحی شرک و بدعت — سلیمان مکان — مدار ان آن — مظفر فر سکندر در — آبروی جهان اقبال — رنگ و بوی گلستان اجلال — مظهر شمائل برگزیده — منبع فضائل پسندیده — حق نیوش — عطا کوش — قدردان اهل کمال علیا حضرت — رفیع المنزلت — جناب مستطاب نواب شاهجهان بیگم صاحبه کراون آف انڈیا رئیس والا و اعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند در رئیسه دار الاقبال بهوپال لازالت شموس اقبالها بازغة گزرانیدم و مستدعی طبع آن گردیدم از بس که همت والانهمت سرکار نامدار در هیچوامور رفاه و افاضت خلق الله بهواره مصروفست و ذات ملکوتی صفات آقای کامگار در بذل و سخا و ایثار و عطا معروفست ذات نکخواه شرف پذیرائی یافت و بهامدم فرمان طبع آن روائی یافت سجدهٔ شکر بجناب الهی بجا آوردم — و این قطعه دعائیه ورد زبان کردم —

## قطعه

الهی تا گلستان جهان است | بهار عمر آقا بی‌خزان باد
بود زیر نگینش هفت کشور | الهی ثانی صاحبقران باد
نشاط و عیش بادا سازگارش | غم و کلفت نصیب دشمنان باد
الهی تا بود نام ریاست | بر او رنگ حکومت کامران باد
همیشه در ازدیاد خواهش او | الهی سعی دشمن رایگان باد
الهی هر چه خواهد روز بیش کن | منیه گویم چنین باشد چنان باد
دعا گوی بقای ذات سرکار | ز جان و دل نفیس مدح خوان باد

امید از مستفیدان آنست که اگر ازین کتاب افاضت انتساب بهره بردارند۔ سرکار گران وقار ما را که وجود باجودش باعث طبع اشاعت آن گردید۔ بدعای تزاید عمر و دولت و تضاعف اقبال و مملکت یاد آرند۔ که شکرگزاری محسن از قبیل واجبات است۔ بل از انواع منت پذیری و اهب عطیات خالق کائنات
لا یشکر الله من لا یشکر الناس دانا داند و شناسا شناسد که درین زمان پر شور و طغیان که در گرده امرا و ذرده روسا قحط اقدار کمال و اهل کمالست و خشک سال جود و نوال۔ آقا و ولی نعمت که خدایش بافزونی جاه و اقبال معمر طبیعی رساناد۔ و محسود چشمان کناد تعدد کمال بدرجه کمال فزود
و باب اکرام و عطا بروی اهل آن گشود

| | |
|---|---|
| ندیدم چنین خسرو کامران | بآفاق زر پاش و گوهر فشان |
| اگر گویمش کان هست بجاست | وگر خوانمش ابر سخا و سزاست |
| مسان رئیسان و این روزگار | ندیدم چو او بازکی زینهار |
| سبب وروزو قت عطا دست اوست | مگر بحر جود و سخا دست اوست |
| برفعت بود آسمان نام او | بحلمست کوه گران نام او |
| کند ناز بر ذات او سروری | سبب الدر بخود و رتبه و برتری |
| هزاران سپاس خداوندگار | که بخشید ما را چنین شهریار |

## آغاز کتاب

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| بنام حکیمی که جان آفرید | لقا و نما بهر آن آفرید | توانا خدایی که روزی دهد | ز هر سقم و علت بروزی دهد | محیط جهان حسب احکام اوست | جو داروی هر مرض نام او |

**اما بعد** بر ارباب دانش و خبره و اصحاب بینش و نظر محتجب و مستتر مباد۔ که این مجموعه ایست در کلیات و معالجات گردآورده بنده گنهگار سراپا عجز و تقصیر خوشه چین خرمن حکمای نامجو دون **متیس ولیلیا پکیزبن شوبربن پیدرو**۔ که اکثر مطالب آن از کتب حکمای فرنگ و شطری از رسائل حکمای یونان خود انتخاب نموده و نیز مجربات خویش و مشاهیر اطبا بران افزوده بمجربات **متیسی موسوم و بمفید المعالجین** معروف کرد توانا داور کارساز و معین اطبایش نماید و نافع و مفید درو مستدانش فرماید بمنه و کرمه۔ و این مختصر محتوی بر چهار مقاله است و در هر مقاله چند ابواب و در هر باب چند فصول **مقاله اول** در معالجه بزرگان مشتمل بر چند باب

**باب اول** در امراض سر مشتمل بر چند فصل **فائده** سر کیست از پوست و گوشت و غشا و جوهر دماغ که محیط جوهر دماغ ست و عظم و شرائین و عصاب۔ اما مواد اجزای ذاتیه نیست **انتباه** وقتیکه اخلاط از طبع و حال خود بگردند و راه خروج از تن نتوانند منجر بفساد گشته امراض پدید آیند **اعلال دموی** بجهت صوت۔ زکام و رمد و سرسام سنفر یابس سیل۔ دمعه۔ وجع چشم و جبهه۔ ورم بن دندان۔ دل۔ دبیله حمره نقرس گرم وجع کبد و ظهور اندام سرد ناصور دمی مطبقه حکه آتشین بواسیر خشونت حلق خروج خون از بینی و بن دندان و شکم حصبه جدری اشری طاعون خناق **علامات** حمرت وجه زبان ثقل سر و چشم و جفن و صدغ و دهن سبات تمطی و تثاوب نعاس و سبات اندیشه کدورت حواس شیرینی دهن ثقل و تمدد اعضا انتفاخ بدن۔ حرارت لمس عطش ظهور دمامیل و بثور سرخ خروج خون از بینی و بن دندان و مقعد گرمی و لمس حمرت و غلظ بول کسل
[illegible]

گرم پدید آید **علاج** فصد کنند و شربت عناب آلو تمر هندی بنفشه سکنجبین آب انارین گلاب کشک شعیر لعاب اسبغول طین نمایند مزوره کشنیز تر کاسنی کدو بچه
مرغ ماهی تازه ترشی ترنج خورند از شیرینی و لحم وغیره پرهیزند **اعلال صفراوی** سبع شقیقه رشیای سوزنده در مثانه و تقنیب و سعفه شقاق و دلب اطراف
دمو وجع اذن و معده و سن و سپرز و پهلو و قولنج خشونت زبان بحر تلخی و خشکی دهن و بینی عطش حمی یوم صفرت رود ورم دماغ تریحانیه لعاب دهن تاریکی چشم بی هنگام ضعف
عصب قلت اشتها سرخی بول **علامات** صفرت وجه و بین لسان و براز ضعف اشتها غثیان قشعریره لذع نخس تلخی و خشکی دهن و بینی و کثرت عطش و قی سبز و زرد و بول ناری
سک سرخ تیزی حاسه تیزی آواز سوزش ملذع فم معده و لاغری تن سرعت و عظم نبض استراحت از آب و هوای بارد گاه گاه سخن بیهوده گفتن و در خواب اشیای زرد آتشی گرمابه آفتاب
و خیالات زرد و شعله پیش چشم نمودن و اکثر این امراض در گرما بر دم گرکباب قلیه شیرینی شیر توم وغیره خورند سفر دراز نمایند روزه دارند و کم خوابند و در آفتاب نشینند و جلن خشند پدید آید چون آثار
مذکوره پدید آید آن اعلال صفراوی بود **علاج** آلو تمر هندی سکنجبین گلاب بنفشه عناب انارین زرک اسبغول ماء الشعیر سکنجبین شربت غوره دهند آب بارد نوشند مزوره کشنیز تر کاهو خورند از اشیای
حار یابس شیرین حریف پرهیزند **اعلال بلغمی** صرع فالج لقوه سکته کابوس نسیان کسل تراز شکم دوار خراز انتشار شعر سر نزله رطب ناگواری طعام وجع و ضعف گرده
و مثانه و فتور ناف تباهی رنگ برص بهق ابیض وجع معده و سن ظهر و یا زانو و نقرس ظلمت بصر ترشی و لعاب دهن خیب بلقوه سوزش مثانه بیاض بول ضیق نفس عشه
حمی مواظبه خنت کند ثقل زبان اورام خوجنات **علامات** بیاض و ورم وجه صغر و بطوء و لین نبض برودت و نرمی لمس سستی لحم انداکسل ترشی جشا ضعف هضم قلت اشتها
بلادت ذهن بیاض بول ثقل سر سبات کندی حاسه ها عدم عطش تری بینی و دهن و چشم در خواب اشیای سفید آب باران برف دیدن و اکثر این امراض در سرما طفل و پیر و سمین
و تخم ناک و اکل شیر و ماست و جبن و ماهی تازه و شارب آب کثیر پدید آید اگر بلغم شور بود عطش کثرت بود و بشرب آب بارد ساکن گردد و تخصیص فربه و کم نفس عاصی باشد و از
و لکما اندهش سرخ نگردد و درتن او خلط خام غالب بود و هرگاه که بعد طعام در تن ترشی آشکار گردد و تفتیش بلغم ترشی یا شور غالب باشد چون آثار مذکوره ظاهر شوند خوف للمرض بلغمی بود **علاج** ایارج فیقرا و حب [illegible]
مشک عنبر یا خود داند مزوره برنج چوزه قلیه تیز تر افزون زنجبیل کباب جیل خورند اگر مرض را گرما باشد مطبوخ شبت و عسل قی کنند اطریفل کبیر جوارش زیره جوارش مصطگی
[illegible]
**اعلال سوداوی** سهر وسواس اندوه بی سبب وجع دل و معده و سپرز کلف بهق اسود ریش سر سرطان شقاق خشونت جلد جذام دوالی اورام صلب سیاه و
حمی ربع جنون بحر ظلمت بصر عشا تیرگی و حرقت معده تنگی دل عظم طحال قولنج **علامات** سیاهی رنگ یبوست پوست جوع کاذب گمانهای بد نا امیدی از هر کار اگر شد حم
سهر حرقت فم معده ترشی دهن عظم طحال بهق آرزو غذای کثیر هزال حزن هذیان کثرت کلام تنهایی ماندن بخودی غیظ و سواد دهن کثرت فکر وسواس خوف بول کدر سیاه و غلیظ و سرخ و
تخیل و در و اشیای سیاه و مخوف در خواب اکثر این امراض در خزان و کهول و پیر و اکل حموضات قدید لحوم صید عدس پدید آید وقتیکه علامات مذکوره ظاهر شوند خوف للاعلال سوداوی باشد **علاج**
نقیع افتیمون غاریقون ایارج لوغاذیا معجون مفرح عرق گاوزبان دهند بحمام برند مرغ لحم بره سیب انار شیرین زعفران عسل و دیگر اغذیه گرم منعم مزوج و مخمر خورند از تنهایی
و اغذیه سوداانگیز پرهیزند **انتباه** نادرست که پیدا شود سودا در ابدان سفید رنگ ظاهر **علامات باد** اگر در عضو ذی حس بود یا درد باشد و از موضع به موضع انتقال
کند اگر در لحم و جلد و عضله باشد اختلاج آرد اگر در احشا بود قراقر و آثار درست آنست که اگر چه وجع صعب باشد اما در عضو گرانی نبود **علامات سدّه** امتلاء و ثقل
دران عضو و صفرت لون فرق در آماس و سده آنست که آماس در ابتدا با تب باشد و سده بغیر تب **علامات امتلا** ثقل اعضا کسل حرکات حمرت تن انتفاخ عروق
تمدد جلد امتلای نبض صبغ و حرارت بول قلت اشتها کلال بصر تخیل در خواب که قدرت بر برخاستن و رفتن و تکلم و حمل ثقیل ندارد و دیدن در خواب طیران و عت
حرکات و عکس مذکورات دلالت بر رقت اخلاط دارند **فائده** صاحب دماغ گرم را از هوای گرم و حرارت آفتاب و آتش صداع خیزد و روی و چشم سرخ و عروق چشم

اول سرخ بود پس سودا میل کند و زرد و اصلع گردد و فضله دماغ زرد و خواب سبک و زیرک باشد صاحب دماغ سرد را کثرت زکام و نزله بیاض چشم و عروق آن
گرانی خواب زردی و سفیدی مو حرکت چشم بطی و بعسر گشاید و از اغذیه و ادویه و هوای بارد ضرر یابد صاحب دماغ خشک را قلت زکام و نزله قوت حواس صفائی چشم
بینی از فضله سهر زود فهم موی مجعد بود و زود اصلع شود صاحب دماغ تر را کثرت زکام سیلان رطوبت بینی کندی حواس نسیان دیر فهم باشد و از ادای و غیرت زرد
مجعد بود و دیر سفید و دیر اصلع شود صاحب دماغ حار یابس را اسباب تیزی حواس صفای مجری بینی سبکی خواب حمرت یا گندم گونی وجه و از ادای برای بگردد موئیش.
زود اصلع شود صاحب دماغ حار رطب را کندی حواس کثرت مخاط تازگی و درخشندگی لون کندی حاسه عروق چشم ظاهر مائل بسرخی گرانی و شوریدگی خواب و
حمام و باد جنوب و اغذیه گرم ایذا یابد و مدام مستعد امراض سر بود پس اگر حرارت غالب بود آثار او و اگر رطوبت غالب باشد آثارش غالب بود صاحب دماغ بارد یابس را
حواس کند لون وجه سبز سیاه بیرونق و از اغذیه و اشربه و هوای بارد ضرر رسد و در جوانی حواسش تیز بود و احتمال تعب نکند و سبکبار باشد و زود پیر گردد موئیش ضعیف
و زرد باشند و زود سفید شوند صاحب دماغ بارد رطب را کسل کندی فهم سبات کثرت زکام و نزله و بد دل بود **بدانند** که امراض سر به پنج سبب میشوند یکی از آماس و تفرق
اتصال غشاء و گوهر دماغ چون قلغمونی و سرسام وغیره دوم از اجتماع خلط یا بخار چون مالیخولیا نسیان وغیره سوم از اجتماع رطوبت در تجاویف مجاری دماغ چون کابوس
صرع وغیره چهارم از اجتماع رطوبت در اعصاب چون فالج رعشه وغیره پنجم صداع

## فصل اول در صداع

**قول جوان کورد و سیدیسینا** افعال
حاسه لمس غشاء است بسبب قرب حرکت دائمی اعضا که در سر هستند و صداع دو گونه است یکی آنکه در درون قحف باشد و درین چون دست بر سر گذارند وجع نمی افزاید و آرام
که در دوم ذکر شد هیچ نباشد پس درین نوع ادویه یا کوزه دهند دوم آنکه بیرون قحف بود در جلد سر و درین قسم چون دست بر سر گذارند درد افزاید گاهی بحکم منقبض و به
از قحف برآمده نماید یا در سر ورم بود یا بسبب قلع مو باشد و درین نوع ضماد بکار برند **بدانند** که در درون قحف مغز شرائین اورده اعصاب هستند پس اگر وجع در شریان
باشد مع الضربان بود و اگر وجع در اورده بود ثقل سر پیدا باشد و اگر وجع در عصب و پیکو باشد در چشم اگر در جفت سوم در جفت هفتم عصب بود در تکلم و ذائقه دهن اگر جفت
چهارم باشد در شامه اگر در جفت پنجم بود در سامعه اگر در جفت ششم باشد در معده نقص و ضرر پیدا باشد و وجع در مغز نمی شود چراکه جسم او بی حس است **انتباه** اگر
از سعوط زود و کثیر می برآید بدون عروض ضعف خلاف مسهل که بدن ضعیف میگردد و ماده دماغ کم می برآید لیکن استعمال سعوط و غراغر بعد تقلیل ماده از حقنه و مسهل
وغیره باید تا آفت بود مگر آنکه مرض مهلک باشد چون سکته وغیره که درینجا مهلت نیست و سعوط هم در بعضی مثال مسهل عمل نکند درین صورت تکرار دادن مقدار
لازم و حبس ماده دماغی بغیر تنقیه روا نیست که معده بی انصباب میگردد و ادویه منقیه سر وقت شب دهند تا بسبب خواب ماده در معده زمانی طویل شود و جذب ماده
کما ینبغی نماید **فائده** در صداع اشد اگر حمی محرقه بود و بول سفید آید بد است + زوال صداع شدید دفعةً بغیر تدبیر بد است دلیل تحلیل روح نفسانی باشد + برد اطراف
در صداع اشد بد است + صداع شدید بحامله بد است غفلت از وجع آثار حرکه سرسام باشد **قول جالینوس** صداعی که از حرارت و برودت بود اشد باشد نسبت
آنکه از یبوست شود و از رطوبت کمتر شود چراکه رطوبت بذات خود موجب الم نیست **فائده جامعه** در صداع از کثرت تکلم و اغذیه و ادویه مبخره و دیر هضم و جماع دیگر
وغیره پرهیز کنند و ثوم و بصل و ملح و لبن و دسومات و کرفس مضر دماغ اند شم صبر اصحاء را صداع آرد در تجویز اطفاء الطبیب اکل شهد ابیج کند حرمل کراث خردل شبت
کرسنه عدس باقلا نعنع فجل زعفران بادنجان مضر سر و مولد صداع اند و قی در صداع مضر ترین اشیا است مگر در شرکت معده نافع و اغذیه حامضه نیز مضر اند مگر
در شرکت معده اغذیه حامضه که تقویت و دباغت معده و منع انصباب صفرا کنند مضائقه ندارد و در صداع حار حماقی اطلیه آطفئه ابخره نگذارند و در صداع مخدرات

بی ضرورت حوس عمل نیارند اگر احیاناً بعمل آید و فتور در حواس افتد فوراً طبیخ بابونه با آب گرم بر سر ریزند تا انفتاح مسام کند و قدری مهره دهند تا رفع مضرت نماید و در صداع
که بسبب باج خارجی باشد تقطیر دوا از آن طرف کنند که ریح از آن سو داخل گشته و قتیکه در صداع مزمن اراده استعمال ضماد و اطلیه نمایند اول حلق مو کنند بعده دلک یا فرخ
بعجین یا صوف سازند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ نماید و خلط سرکه با ضماد درین وقت نفوذ تمام مینماید و در اکثر اقسام صداع ملینین مناسب و ایلیا مربی و آمله مربی انفع الا آنکه
از یبوست ساده باشد که در آن تلیین نباید بلکه ترطیب بادهان نافع و در مادی بعد تنقیه و در سادج بغیر تنقیه تبدیل هوا و غذا و مزاج و تقلیل اکل و شرب و سکون جمله اسباب منع و
غیر ضروری لازم و در شرکت معدی حار شرب آب انار نافع و در مادی کوشش نمایند که ماده سوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاره قویه باشد و در هر صداع که بارزه باشد در آن
تبرید و تدهین سر نکنند و قصد لعیکه در سر انتقال کند و از تبرید تسکین باید در وی فصد و حجامت ضروریست و شرب خمر رقیق ممزوج بصداع حار کثیر النفع و شرب خمر غیر ممزوج
بهترین علاج اکثر اقسام صداع است **قول جوان کورود** تنقیه خاص نمایند تا ماده بریزش نکند و مریض او را در مواضع بارده که در و گلهای خوشبو وغیره نباشند دارند تقلیل
غذا اکثر خواب نمایند و ضماده فقط بر جبهه نگذارند بلکه بر صدغ و گرد سر نیز نهند تا منع صعود ابخره سوی دماغ کند زرتی بود و قتیکه آنرا صداع میشد بول سفید میگردید بسبب صعود
صفرا سوی سر و بعد زوال صداع بول رنگین میشد بسبب رجوع صفرا باسفل زن مذکور وقت درد لادن افیون شش دانه سنگ مرمر خمیر بر یک دو درم گلاب حل کرده خرقه آلوده گرد عنق
گذاشت و خرقه دیگر در مرق سنگ سرخ تر نموده گرد گلو و صدغ و جبهه و سر دور زاکلیلی نهاد صحت یافت قضیب ثعلب بر سر نهادن و بیخ بارتنگ در گلو بستن و برگ
گیاه مقدس کوفته بر صدغ ضماد کردن نافع **قول عسکری** گاهی در صداع اشد بغتةً بحة الصوت عارض میگردد باید که نطول آب گرم کنند و هر دو در گوش چکانند
در ساعت بتکلم آید **فائده در ذکر صداع بارد** اگر سادج باشد تقدم قیام در برف و آب و هوای بارد و اکل مبردات و میل رجع بعقب و استلذاذ بهوای حاره و آفتا
ب و ناروپوشیدن سر و علامتش شبیه تحبط و بطلان حواس بر لمس رقت و بیاض بول **علاج** روغن سوسن روغن یاسمین روغن مرزنجوش روغن سداب نیم گرم بر سر مالند
اگر برد قوی بود قدری فرفیون افزایند و ارزن یا شونیز یا سبوس گندم یا نمک باریک یا نان در خرقه کرده گرم نموده بر سر کماد کنند آب گرم کثیر بر سر ریزند اگر ساکن نشود
در حمام گرم برند طبیخ بنفشه اکلیل اسطوخودوس بابونه مرزنجوش سعتر شیح ارمنی نطول نمایند و انکباب سازند یاسمین نرگس سوسن مشک عنبر عود وغیره بویند حب ایارج
قسط کیابه بآب سداب و گلاب ضماد کنند خاکستر بسرکه طلا نمایند دارچینی قرنفل بر جبهه مالند بمندیل کثیف سر پیچیده دارند طبیخ بنفشه سپستان خطمی انجیر تخم کتان ترنجبین
تلیین نمایند تقلیل غذا سازند مرغ کبک تیهو گوسفند نخود آب زیره دارچینی خردل خورند و از اشیای ترش بارد و هوای سرد پرهیزند **قول جوان کورود** مصطکی
کندر بر صدغ طلا کنند برگ اشترغار صبر پوست بیخ درخت جوز سائیده بشربت ورد حبوب بسته یکدرم وقت شب بعد چهار ساعت از غذا دهند چند بار ابرغا صابیه وزر
دلبوینه مرزنجوش بقدری سرکه سائیده یا زبل حمام بدهن خسته خوخ آمیخته یا خسته خوخ تازه بآب سائیده بر جبهه و صدغ طلا کنند زبل بقر تازه کندر بسرکه تند سائیده ضماد
نمایند بخور کهربا و انیسون گوگرد و بینی و سر سازند دارچینی جوزبوا یا عود سائیده فتیله ساخته در منخرین نهند فرفیون بسرکه تند سوده بر صدغ و دور زاکلیلی طلا سازند فلفل
سحوقه ببیاض بیض آمیخته بر صدغ گذارند اگر وجع باقی ماند روغن گل و نفاسیوشش ولنس در شیشه مضبوط کرده برگ اشترغار مرزنجوش برگ سکبینج هم تا نه هر یک
سه اونس کوفته انداخته در حمام مرباجوشانند چون مائیت خشک شود روغن بر آرند و در یکدرم این روغن روغن کهربا اسکرو پلو آمیخته بر صدغ و جبهه سر طلا کنند و مدام
سر بکلاه پوشیده دارند قرنفل جوزبوا یا عود مرزنجوش سائیده بر سر پاشند و کلاه پوشند خرقه بروغن حیدر و تیکوتر کرده گرم نموده کماد کنند و بالایش افسنتین بیخ
قثاء الحمار سائیده پاشند اگر کافی نبود دانه توم شش عدد روغن گل دو اونس جوشانده بر جبهه یا فوخ مالند زبل بز کندر و کر بسرکه گلابی طلا نمایند اگر بلغمی بود تقدم

اغذیه بارد رطب ثقل سر و چشم سبات نسیان سیلان آب از دهن و بینی برد لمس غلیظ و بیاض لون و بطوء نبض خفت وجع انتفاع باشیای حار و اضرار بارد و اکثر به پیر و بلغمین و اہل راحت افتد اگر به تدبیر درنگ کنند بکوری و فالج لقوه سکته ادا کند و در ابتدا اسهل العلاج و چون مزمن شود عسر العلاج باشد **علاج** ماء الاصول یا طبیخ اصل سوس بادیان بجکاسنی عنب الثعلب گلقند دهند روز چارم آخر شب ایارج فیقرا دو مثقال اطریفل صغیر مثقالی آمیخته دهند و بالایش قدری آب گرم نوشند و تنقیه بحب صبر و حب ایارج حب اصطمخیقون کنند حقنه نمایند خردل با ابکامه یا سکنجبین آمیخته غرغره سازند یا بعسل خردل عاقرقرحا مرزنجوش عسل غرغره کنند بعد تنقیه بطبیخ بابونه مرزنجوش پودینه شبت اکلیل سداب انکباب کنند و یا شویه نمایند روغن سداب روغن بابونه روغن قسط روغن مرزنجوش روغن یاسمین بر سر مالند و در بینی و گوش چکانند فرفیون بروغن بابونه یا گل آمیخته پیش سر مالند مشک عنبر غالیه بویند بسباسه بروغن بنفشه آمیخته سعوط کنند جند فرفیون با آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند تا عطسه آید اگر ساکن نشود بهر دو جانب گردن داغ دهند و داغ بر صدغ و میان سر و پس سر بالای مغاک گردن مفید نخود آب بشیرهٔ قرطم و دیگر اغذیه که در سادج گذشت خورند۔

**قول جوان کور** دو اول تنقیه بلغم بحب ایارج قرص حنظل وغیره مکرر کنند بعده بر نوکا یا پس گوش کاستیکو نهند تا جراحت شود و ماده برآید یا بالای ابرو داغ دهند که تا عظم رسد برای صداع بود که انفع و بعضی قریب درز و بعضی بر بانو نوشته زنی بسبب حبس طمث صداع اشد داشت از داغ باز صحت یافت **دیگر** اگر وجع در مؤخر سر متصل محدوده باشد بدانند که بسبب بلغم است با آب ترب و سکنجبین یا طبیخ شبت قی کنند تا معده پاک شود بعده اهلیله مربی یا آمله مربی خورند بویند و رسم سائیده دهند زراوند گرد مسحوق دو درم بعسل آمیخته خورند زنجبیل بروغن خیری آمیخته بر سر مالند اگر زعفران افزایند بهتر زعفران زنجبیل نبات هر یک دو دانگ دهن بقر مثقالی سائیده آمیخته در بینی چکانند سُم بقر محرق مسحوق بر سر مالند اگر امتلائی بود و مزمن باشد تنقیه کرده نبات نیم درم زعفران شش دانه دهن بقر دو نیم مثقال ادویه بقدری روغن سحق کرده باقی روغن بگداخته آمیزند و هر روز نیم درم در هر دو منخرین چکانند تا هفته اگر امتلائی نباشد اول تا هفته شیر گاو نیم رطل نشاسته خشخاش دهن بقر هر یک چهار مثقال مغز بادام ده عدد مثل حریره پخته خورند پس ادویه مذکوره در منخرین چکانند **دیگر** اگر مزمن بود بیضه باشد یا صداع دوار بود یا باید و کسی را به نشود حلق کرده مرهم بتمام سر گذارند دیگر روز آبله کرده اخراج ماده نموده صحت دهد **دیگر** بطبیخ سنا تربد بنفشه بادیان اصل سوس سپستان گلقند تلیین کرده جند بروغن یاسمین آمیخته یا حضض جند فشلد روز کندش سعوط کنند صبر مر زعفران افیون طلا نمایند **نفوخ دفلی** مزیل صداع و شقیقه و صرع منقی دماغ برگ دفلی سرخ برگ دفلی سفید برابر خشک کرده سائیده در بینی دمند **دیگر** تخم سرمق خشک آب سوده سعوط کنند یا سائیده نفوخ نمایند **سعوط** مزیل صداع ریحی و بلغمی مرزنجوش خشک زهره گاو هر یک یک صبر نیم سحق کرده قدر نصف عدس بروغن بنفشه یا بروغن نیلوفر یا بشیر زن سائیده سعوط کنند **دیگر** بخور مریم ده ایرسا نیم نطرون ربع سائیده یا مشک کافور زعفران سائیده یا زرنب یا دهن بنفشه سائیده یا مشک در شیر زن دو درم دهن بقر سه درم آمیخته یا سمندر بهیل با آب برگ تنبول یا بشیر بز یا ببول تر یا آب شبانه سوده یا توتیای جبه با آب مرزنجوش آمیخته سعوط کنند **دیگر** شونیز یک شب در سرکه تر کرده سائیده و روغن گل آمیخته سعوط کنند مزیل مزمن **دیگر** روغن یاسمین یا روغن ترنج یا روغن بنفشه یا روغن مرزنجوش سعوط کنند **دیگر** فلفل ابیض نیم درم دهن بقر شش درم سائیده سعوط کنند مزیل انواع صداع و شقیقه **دیگر** دار فلفل عدد آنگره نکنک هر یک قدری آب سحق کرده پنبه آلوده سعوط را راست غلطانیده سر شش تا پنج تر کرده در بینی چکانند و ساعتی حیجان مانند و حرکت نکنند مزیل مزمن **دیگر** زعفران نیم درم افیون نانخواه هر یک دو درم حسته هندی دو نیم درم قرنفل چهار عدد تخم تاتوره بیست عدد جوز بویه بیان عدد سائیده ضماد کنند مزیل برای **دیگر** سعوط اظفار الطیب سعوط کنند **دیگر** جند یا عاقرقرحا یا شونیز یا قسط یا بندق هندی قدر فلفل سعوط کنند **دیگر** مصطکی بروغن زنبق آمیخته سعوط کنند **دیگر** طبیخ بیخ کهس سعوط کنند **دیگر** آب برگ کهنی یا تخم کهنی با آب سوده سعوط کنند **دیگر** مویز شتر بسائیده خشک کرده مثقالی با سلق یا آب مرزنجوش حل کرده گرم نموده یا بوده امنی یک نیم گاو دفعت ملکه ده سعوط کنند مفتح سده **دیگر** زعفران

یا بزر سوده قدری شکر آمیخته سعوط کنند فرنیادی دیگر تخم سنجد نیم روغن گاو سه سائیده سعوط کنند فرنیه یکی هم دیگر نمک ارمنی شونیز هر یک دو سرخ آب سائیده روغن گاو
آمیخته سعوط کنند انکباب آب دریا جوشانده یا آجر تفته در خمر انداخته انکباب بسر دیگر طلا زعفران بسرکه سائیده یا مر بسرکه و دهن ورد سائیده یا افرفیون بروغن یاسمین
یا بروغن سوسن سائیده یا زنجبیل صندل سفید پوست بیخ درخت خروع بآب شسته برنج سانثی سائیده یا فلفل گرد و زنگال سائیده یا خست خوخ بآب سائیده یا دار چینی
زعفران انیسون کافور هر یک یک صندل سرخ سه سائیده یا مرزنجوش حنا سائیده یا سقمونیا بروغن بادام آمیخته یا کنجد مرزنجوش بروغن آمیخته یا مشک بگلاب سوده یا دار چینی
بحری بگلاب سوده یا سقمونیا قدر عدس بروغن گل و سرکه سائیده بر صدغ و جبهه طلا نمایند دیگر بالون بآب سائیده بر جبهه طلا کنند فرنیه مزمن دیگر روغن خیری بر سر و صدغ مالند
دیگر آب اکلیل بروغن گل یا کنجد آمیخته بر سر مالند دیگر بوره ارمنی و گوگرد زرد یک بآب سائیده یا مرکب سائیده یا افیون بآب سائیده یا آرد جو بآب سرکه آمیخته یا چوب سا گون
بآب بار و سوده یا تیزج بسرکه سائیده یا بیخ خروع بآب سوده یا صبر بآب سوده یا جند سائیده یا لادن سائیده طلا کنند دیگر حب بلوک بآب سوده طلا کنند دیگر روغن مرزنجوش مالند
دیگر افیون نیم روغن کنجد سه آب شبت جوشانده طلا کنند و برگ خروع و پنبه گرم کرده بندد ضماد مرقبل حمام برمی سائیده یا بابونه بزانده سائیده یا برگ پنبه تر کوفته یا زنجبیل
قند سیاه یا نگرم سائیده یا بیخ خروع زنجبیل بآب سائیده یا کتیر بیخ خروع سائیده یا بیخ خروع قسط و دارشیشعان فلفل گرد سائیده یا توبه بیزه آرد جو سائیده یا مرزنجوش اکلیل مر
زوفا بابونه شونیز برابر بآب مرزنجوش سائیده یا بوره ارمنی نوشادر هر یک یک شونیز چهار سائیده روغن یاسمین آمیخته یا برگ داودی کوفته یا صندل انزروت برابر سائیده
بیاض بیض آمیخته یا سداب بروغن گل و سرکه سائیده یا اسغول بروغن بنفشه آمیخته یا برگ و گل رکاین کوفته یا بنفشه سائیده یا جوزبوا سائیده یا حماما سائیده یا کوکنار سائیده
یا ایرسا بسرکه سائیده یا پرسیاوشان مغز ساق گاو آمیخته یا آرد گندم یا نمک آمیخته یا آرد گندم با بوره آمیخته یا پوست بیخ رازیانج بسرکه سائیده یا گل مکن سائیده یا مصطکی ضماد کنند دیگر پوست بیخ
ارهر سرخ زنجبیل سائیده بر کف پا ضماد کنند دیگر کباب بگلاب سائیده میان سر مالد مسکن یک ساعت دیگر گوگرد حب الغار چند بار سائیده در دهن سه آمیخته بر خرقه کشیده
بر جبهه نهند دیگر زعفران افیون صمغ عربی زنجبیل مقل بآب حل کرده بر کاغذ نهاده گذارند دیگر صدف تر بسرکه سوده بر بناگوش مالند دیگر بر دو پا دهن بقر چرب کرده
در طشت پر آب نهند و برگ سنجد یا گل نیب بآب سائیده بر جبهه ضماد نمایند فرنیه مزمن بخور جند یا انیسون یا سپیدسالکه یا عظم کلب یا ایرسا بخور کنند نفوخ قرنفل صبر
بیخ نوشادر سائیده نفوخ کنند دیگر دارشیشعان یا زنجبیل یا فلفل گرد کوفته بویند دیگر عاقرقرحا زیر دندان گیرند دیگر پرسیاوشان قطور نمایند دیگر حجر الحیه مخیطا یا شبه بر سر
آویزند دیگر حجر القیشور مثل سنگ پا بر کف پا مالند دیگر فوة الصبغ بر سر بندند دیگر حریم شتر زرد خود دارند دیگر ضماد افسنطین بر صدغ گذارند دیگر مغز نان ارزن بروغن تر اکلیل آمیخته
بر جبهه ضماد کنند دیگر ادکو انتیو صندلین بر خرقه کشیده بر جبهه چسپانند دیگر طلای صداعی یا طلای فرفیونی یا طلای کلاد گذارند دیگر شخصی صداع مزمن داشت
و بیهوش میشد صبر بآب طلا کرده و بر بناگوش مالید فتیله آلوده در گوش نهاده به شد شخصی را صداع اشد بود میان سر زدند یا فوخ حلق موکرده ضفدع شکم شکافته بست چون حرارت
ضفدع کم شد دیگر بست به سه تو پنج بار صحت یافت دیگر میش قدر فلفل در پنبه پیچیده در گوش نهند فرنیه مزمن دیگر خمر بر سر نطول کنند دیگر قاقله سائیده در بینی دمند
دیگر غالیه بویند دیگر دارشیشعان قند سیاه شونیز برابر حب بسته دهند دیگر زنیاد قند سیاه حب بسته خورند چند روز دیگر طبیخ حل دو ادقیه نوشند سی روز فرنیه مزمن دیگر اسپرتیه تو سایی سیر بگلاب
دهند دیگر زیره سفید دو درم دهند دیگر طبیخ چای نوشند دیگر از اول حمل تا اول سرطان اصل سوس شکر هر یک دو درم بادیان نیم درم هر روز خورند در همه سال علت
طاری نشود و موجب جلای بصر رفع شقیقه و صداع مزمن و حمیات کهنه گردد دیگر سنگ ارمنی ربع طبیخ شکاعی سوده یا درد او نس عرق انترغار دو ساعت ترک ده
نهار نوشند چند روز دیگر عصارة الکاکنج هشت یا نه مرتبه گرفته تا یکماه طبیخ زوفا نوشند دیگر حب کوکنار تا کوکنار هنجیکه درد وار گفته شود استعمال کنند

دیگر قرص خیر دوانت یا حب آذری امن تیکولاو یا عصاره الکائبس یا سفوف بنبید یکتا یا آسین سابسباسه یا قلونیا دهند دیگر عرق ادمیلاویل وسے آنا لا با
نیم قاشق سعوط کرده چوبی در دهن گرفته دهن بزیر کشاده دارد تا ماده برآید دیگر اطریفل غاریقون وحب بنفشه وحب بسفایج وحب جالینوس و دبید الورد و دواء المسک
مرو شربت حرمل و قرص بنفشه و معجون قسط و معجون ترس و عرق تنباکو مفید نفوخ حنظه مزیل صداع بارد و شقیقه و ثقل و دیگر امراض بارده مزمنه چشم گندم بشیر عشر
کرده و اصبع بالا آید ترکرده بسیار خشک نموده سائیده قدری نفوخ کنند یا شویه مزیل صداع بارد گل خطمی بابونه اکلیل و فاعتب الثعلب حاشا خردل نمام مرزنجوش
سبوس گندم باب جوشانده پاشویه کنند اگر عشبه یا چوبچینی افزایند بهتر پاشویه مزیل انواع صداع بنفشه گل خطمی هر یک سی درم سبوس گندم پانزده درم آب چهار من
جوشانند چهارم بردو پاشویه کنند مرهم دلشکا توریو ذراریح سحوقه یک افیون دو مصطکی چهار درم بر آتش نرم مرهم ساخته برخرقه کشیده گذارند حب صبر صبر
هشت رب سوس ده ترید یک مصطکی نیم صبر را باب بادیان آب کاسنی عرق گلاب ترکرده ادویه دیگر آمیخته حبوب بندند شربت مثقالی بگلاب یا آب گرم
منقی دماغ مزیل صداع و نزله و برای دفع قبض وقت شب بعد یکساعت از غذا دهند حب ایارج ایارج فیقرا درم شحم حنظل ربع درم ترید نیم درم افتیمون ثلث درم سقمونیا
نیم دانگ مقل یکدانگ باب کرفس حب بندند یک شربت ست مزیل سبات که از برودت و رطوبت باشد حب اسطمخیقون ایارج فیقرا صبر هر یک سی هلیله زرد افتیمون
بسفایج سقمونیا هر یک پانزده شحم حنظل و سنا مقل هر یک شش باب بادیان حبوب بندند شربتی چهار درم باب انیسون منقی سر از اخلاط ثلثه حب بسفایج ایارج فیقرا
ده بسفایج ده اسطوخودوس افتیمون هر یک و نیم شحم حنظل شش ترید هشت سقمونیا یک نیم باب حبوب سازند شربتی دو و نیم درم منقی دماغ و معده از بلغم و سودا حب بنفشه گل
بنفشه ده درم ترید ده درم رب سوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا نیم دانگ باب حبوب بندند شربتی یک تا سه درم منقی فضول بلغمی و صفراوی از دماغ مزیل صداع و شقیقه
و درد گوش و چشم حب جالینوس مصطکی افسنتین سقمونیا شحم حنظل برابر حبوب بندند شربتی درم مزیل صداع و فضول دیارتن مزید بصر طبیخ و شربت حرمل
حرمل مدقوق رطل آب انگور یا خمر سی رطل جوشانند چهارم ماند صاف کنند و هر روز پانزده مثقال نوشند تا یکماه برای صداع مزمن و صرع و ضیق نفس و سرفه رطوبی و جنون
و استسقا و نسیان نافع و برای اماده حمل زنان که بیشتر حامله میشوند بعده نشوند سه روز نوشند تخلف نکند روغن ترنج قشر ترنج شش عدد در روغن کنجد دو رطل انداخته دارند
بعد سه شبانروز قشر برآرند و همان قدر دیگر اندازند سه بار مجلل مزیل امراض بارده عصبانی و لرزه و لسع هوام و برد هوا و علل سوداوی عجیب عمل اطریفل غاریقون هر سه
هلیله بلیله آمله هر یک پنج غاریقون ده دهن گاو بیست عسل صد و پنج طلا کرده بعد چهل روز بکار برند شربتی صبح پنج درم با آبگرم مزیل امراض رطوبی شر معده دبید الورد
مغنی و بید آنست که هر جزوی مضاف الیه لفظ دبید است اکثر وزن باشد از اجزاء دیگر اسارون سنبل مصطکی زعفران طباشیر دارچینی اذخر قسط شیرین عصاره غافث تخم
کشوث شوکران معسول تخم کرفس کاسنی زراوند طویل قرنفل حب بلسان عود بلسان هیل عود مساوی گلسرخ برابر همه عسل سه چند اگر آهنی خواهند قرنفل موقوف کنند و
زنجبیل سنا افزایند شربتی دو و برای اسهال چهار مثقال برای انواع صداع و دوی و طنین و ضعف معده و کبد و انواع استسقا و تحلیل اورام و صلابات و منع صعود ابخره
بسیار نافع کرم ورد اول و مبرودین بهتر ضماد فرسطالیون رانتیج سه موم ده زیت چهل گداخته بر علی الحکام آمیزند برای منع انسیاب ماده بچشم بر صدغ و جهت علاج
داء ورام اندرونی آنجا نهند دواء المسک مر مصطکی زعفران عود مشک هر یک یک نیم نفاح افسنتین بادرنجبویه افتیمون مشک هر یک یک درنباد و پنج هر یک دو
مروارید کهربا بسد ابریشم هر یک سه صبر بیست چهار عسل قدر حاجت شربتی یک تا دو درم باب گرم برای خفقان و صداع ریحی امراض سوداوی و صفراوی و بلغمی و صرع
و فالج و لقوه و حمی ربع و ریاح معده و اوجاع آن نافع محلل نفخ و ریاح منقی معده قرص بنفشه بنفشه دو درم ترید درم رب سوس نیم درم سقمونیا نیم دانگ یکشربتی ست

اکلیل صعتر برگ سداب سبوس یا بطبیخ بنفشه نیلوفر سوسن بادرنجبویه بابونه قرنفل نطول کنند بابونه اکلیل مرزنجوش سائیده بروغن گل آمیخته ضماد نمایند نرگس عنبر
سنک بویند روغن بابونه و سوسن و مرزنجوش و بنفشه و نیلوفر و گل و نرگس آمیخته مالند و در بینی و گوش چکانند روغن زعفران روغن شبت روغن بادام تلخ روغن
اترج روغن غار سفید حمام کنند هوای خانه معتدل سازند نخود آب بیضه نیم برشت مرغ تیهو دراج عصافیر ماش مقشر با کامه و انارین خورند چون ساعتی گذرد جوارشات
معتدل مفرح برای تجوید هضم خورند و بعد اکل اضطجاع بر پهلوی چپ لازم دانند و ترک یانت واجب اگر سوء طبیعی باشد برای تبدیل هر چه قلیل الحرارت باشد بکار دارند
و اگر احتراقی بود دست از تسخین کشند و ببارد رطب تبدیل نمایند **فائده در ذکر صداع حار** اگر ساذج باشد تقدم جلوس در مقام گرم و آفتاب و نزد آتش اکل آنها
بلند غضب اکل و شم اشیای حاره تاخیر غذا از وقت معتاد حرارت جلد سر و بول و براز عدم ثقل یبوست چشم و بینی تغیر حواس غلبه عطش سهر دوی تمدد سر اعتدال
بول رقت و کم رنگی براز انتفاع باشیای بارد **علاج** در مواضع بارد رطب که بصندل بنفشه کافور گلاب آراسته بود دارند صندل گلاب کافور سیب کشنیز تر بنفشه
سرکه بویند اگر ساکن نشود گلاب سرد کرده بر سر ریزند شربت لیمو شربت انارین شربت تمرهندی اسپغول آب غوره آب کو خیر خشت و هندوغ صبر دنوشند اسپغول العرق
کاسنی عرق نیلوفر دهند ماش مقشر ترنیز کاسنی کدو اسفناخ کشنیز تر مرغ گوسفند جوان خورند اگر حرارت کثیر بود کشک شعیر دهند اسپغول آرد جو یا تراشه کدو خیار
بر سر ضماد کنند خسته هلیله زرد بگلاب سائیده بر صدغ و جبهه طلا نمایند کاسنی کشنیز آب خیار گلاب روغن خشخاش بر سر مالند بطبیخ خطمی خبازی بنفشه نیلوفر سبوس
پاشویه نمایند روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو شیر زنان در بینی چکانند صندل آب کشنیز روغن گل گلاب یکجا کرده قدری سرکه آمیخته بر مقدم سر یا فوخ طلا کنند
اما بر مؤخر نگذارند که ضرر دارد اگر وجع اشد بود اندکی افیون افزایند و بر صدغ هم گذارند و از اشیای و اغذیه حاره پرهیزند **بدانند** که در عمل ادویه موضعیه شدید البرد
آنگاه رخصت که ابخره کمتر باشند چه اگر ابخره کثیر بود ناباعث ترید احتقان ابخره و عدم تحلیل آن میگردد و موجب آفت میشود و کذا در شخصی و جبی کثرت تبرید
منع است تا کاجات قوی نیفتد بکار نبرند و سرکه را کار نفرمایند خاصه بر مؤخر سر **قول جوان کور** و گلسرخ آرد جو برگ بید بیاض بیض شیر زن سرکه گلاب
سائیده ضماد کنند سرکه گلاب بخلخه نمایند لادن افیون چهار دانه سرکه گلابی اولش آب عنب الثعلب عرق گلاب قدر حاجت آمیخته خرقه آلوده بر جبهه بندند شجر مارتنک
بشیر زن سائیده بر جبهه طلا سازند صبر دو درم آرد باقلا شش درم بدهن ورد و سرکه گلابی آمیخته بر صدغ ضماد کنند شمه یا مقناطیس بر صدغ جانب وجع بندند اگر که فی نفخ
در مریض جوان صفراوی باشد روغن بید تر بولو چند قطره با آب آمیخته نوشانند شخصی از چند سال صداع حار و قلعمونی چشم داشت و بنشید آب بارد تمام روز سر را
و مانیکا سرب در او کو نیتوز و راد و آمیخته بر سر گذاشت صحت یافت اگر زن را بسبب شرکت رحم باشد یا بسبب مشی در آفتاب یا پوشیدن سرد پدید آید سکنجبین
نشش اولش دهند اگر کافی نبود روغن گل او نفاسیه چهار سرکه گلابی یک آمیخته بر سر مالند نان خام با آب گرم حل کرده یا خراطین بسرکه گلابی سائیده طلا نمایند او کو انتیولا
بر صدغ و جبهه گذارند اگر کفایت نکند و غلبه خون شریانی نماید فصد شریان صدغ یا رگ پس گوش کنند اگر کافی نبود کلاه مجلد ابدر و ساخته آب چشمه تر نموده تا دو ساعت
بر سر نهند باقی همه روز کلاه کاغذ بر سر دارند **قول ارزانی** قرص انزروت با آب کشنیز طلا کنند یا صندل حنفش و قدری کافور با آب خیار و کدو کاهو کشنیز عرق
گلاب روغن گل طلا سازند شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت عناب دهند آب کاهو آب خرفه آب بید بر سر ریزند روغنهای بارد مالند و مخدرات بکار نبرند که موجب
ظلمت بصر و دیگر آفات است و باشد که هلاک سازد **قرص انزروت** انزروت اقاقیا حنفش گلسرخ نیلوفر مامیثا تخم کاهو بلعاب اسپغول قرص سازند اگر
دموی باشد تقدم اکل لحوم و حلوا و اشربه حاره ثقل سر و کاسه چشم انتفاخ و حرکت عروق شریانی دهن حمرت وجه و عین ثقل اعضا خمیازه جوشش دانها

خشونت حلق غلظ و امتلای نبض حمرت و غلظ بول تهیج وجه و اجفان کثرت نعاس وجع مع ضربان در مقدم سر اکل جبهه **علاج** اکحل یا قیفال زنند اگر مانع بود ما بین شانه
یا پس سر حجامت کنند و رگ جبهه و پس سر کشایند اگر ساکن نشود صافن زنند و بساق حجامت کنند و محاجم ناری کشند بعد فصد آب تمر هندی آب انارین آب لیمو تنها یا بقند
دهند و تلیین بطبیخ عناب سپستان شاهتره آلو تمر هندی هلیلها شیرخشت کنند شربت عناب شربت نیلوفر دهند عدس ماش مقشر اسفاناخ کشنیز آلو تمر هندی آب غوره
آب انار ترش خورند اگر وجع شدید بود مرغ یا گوسفند جوان دهند اگر سعال یا درشتی حلق باشد گرد ترشی نگردند و بر ماء الشعیر اقتصار ورزند و طبیخ بنفشه عناب بهدانه یا
برسیاوشان بقند دهند و حب شب یار خورند و بعد تنقیه آرد جو بطلب آب بید و قدری سرکه آمیخته یا صندل گلاب آب کشنیز و قدری سرکه طلا کنند آب کاهو آب خرفه آب
کدو روغن گل شیر زن آمیخته نشوق کنند آب کاهو آب خیار آب کشنیز روغن گل و قدری سرکه نخلخه سازند **قول صاحب بر الساعة** قیفال زده محجمه ما بین
شانه نهند افیون بویانند و قدری بر صدغ مالند عناب ده دانه شب تر کرده صباح صاف نموده شربت نیلوفر دو نیم مثقال آمیخته نوشند و قدری کشنیز خورند
**قول حیوان کورو** و قیفال و در زن صافن زنند اگر سود ندهد هشت عدد علق بر صدغین چسپانند و بر هر دو شانه محجمه با شرط گذارند اگر وجع در همه سر باشد اول
فصد یا پس فصد دست کنند و فصد شریان عقب گوش انفع طفلی صداع داشت از فصد شریان صدغ صحت یافت اگر از خون رقیق جوش خورده باشد روغن تیر بولو
دهند اگر از خون غلیظ لزج بود بپای در آبگرم نهند روغن نمک ارمنی هشت دانه مرق مرغ بیخ اوش آمیخته دهند و طبیخ چای گرم شب و روز استعمال نمایند اگر صفراوی باشد
تقدم سفر در گرما در روزه داشتن در هوای گرم و بیدار ماندن و اکل ادویه و اغذیه گرم حرارت لمس یبوست بینی و دهن صفرت وجه و سهر عطش تلخی دهن هزال سرعت
نبض خیالات زرد پیش چشم کرب درشتی زبان سرعت غضب شدت وجع صفرت و صفای بول یا حمرت بول وجع در وسط سر و انتفاع از اشیای بارد **علاج** اول
برای تسکین آب تمر هندی آب انارین آب لیمو سکنجبین دهند پس تنقیه بنقوع هلیله تمر هندی گلسرخ آلو کاسنی کنند یا هلیله زرد و کابلی آلو عناب اصل سوس تمر هندی
سپستان جوشانده شیرخشت خیارشنبر آمیخته دهند بعد فراغ عرق کاسنی گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان تخم بنفشه و اسپغول دهند و مبالغه در تبرید و ترطیب زیاده
از دموی کنند اگر ضرورت بود فصد هم نمایند بعد تنقیه از صندل گلاب آب کشنیز و قدری کافور نخلخه سازند بطبیخ خطمی بنفشه سوس پاشویه کنند و اطلیه وغیره که در دموی
گذشت بکار برند غذا هم بدستور روغن کدو در بینی چکانند اگر وجع اشد بود از روت یک صندل دو افیون نیم آب کاهو یا گلاب بر صدغ مالند و افیون کافور
هر یک طسوجی بروغن نیلوفر حل کرده یک دو قطره در بینی چکانند تا که تنقیه تام نشود ضماد نگذارند که جذب ماده بدماغ مینمایند **قول حیوان کورو** و کین تبلیغ
ماشه در چهار اونس عرق اشترخار تر کرده با اکوا بنید یکجا دهند چند بار اگر صحت نشود ضماد لوزالمر گذارند در روز دو بار اگر وجع باقی ماند حب سکبینج دهند و بعد چهار ساعت
مرق مرغ نوشانند بدستور تا هفته **دیگر** بعد تنقیه خرقه بشیر یا بدهن ورد و خل خمر تر کرده بر سر نهند نمک سنگ بدهن بنفسج آمیخته بر کف پا مالند گل نیلوفر بویند تلطیخ نطول
کنند خیار بسرکه تر کرده تمر هندی زرک انار ترش نمالسه خورند **دیگر** بعد تنقیه قرص زعفران بسرکه و گلاب سوده بر صدغ طلا کنند مسکن اگر معه حمی باشد تلیین بهلیله
زرد آلو تمر هندی آب انارین عناب سپستان اصل سوس بنفشه ترنجبین خیارشنبر شکر وغیره کنند و رب هلیله انفع و از اطلیه قابضه پرهیزند اگر معه غشی باشد قی نمایند و در
خانه بارد بر فرش برگ بید و برگ کرم آب پاشیده نشانند اگر ابخره کثیر در سر باشند روغن بابونه بکار برند و از مبردات صرف پرهیزند **دیگر** حب ایارج مرکب یا حب صبر بنی دهند
**دیگر** لیسینٹ صداعی بر جبهه و صدغ ضماد کنند **دیگر** خرقه در ابی بیناسیفالیکو رتیفور یا دو یا در ابی بیتما سیفالیکو مینور یا در ابتی بیتما سیفالیکو ایتوریا در آرتیتی بنجاقر دبنا لیش
تر کرده بر جبهه گذارند **دیگر** خمیر ورکامبیل بر جبهه و صدغ مالند **دیگر** فلفل گرد قدری در امپلاستر و باکیلانو آمیخته بر صدغ چسپانند **دیگر** سعوط انلفار الطیب سعوط

کنند **دیگر** نقوع صبر بندند **دیگر** آب لیمو نیم گرم چند قطره در گوش چکانند **دیگر** برگ کدو بر سر بندند چون گرم شود تبدیل نمایند **طلا** گل حنا بسرکه سائیده یا صندل و قدری کافور
بگلاب سوده یا روغن گل بسرکه آمیخته یا صندل سرخ باب سوده یا صندل بسرکه سوده یا بیخ خروع بسرکه سوده یا صندل روغن گل سرکه آب کشنیز آمیخته یا انزروت بسرکه سائیده یا فاوانیا
باب کشنیز سوده یا افیون بدهن ورد حل کرده یا تخم کاهو بروغن گل سائیده یا عرق گلاب آب کشنیز سرکه آمیخته یا آب برگ کاهو آب کشنیز آب برگ بارتنگ شیر زن
روغن گل آمیخته بر جبهه طلا کنند **دیگر** فتیله قمر در سرطان باشد خمیر گندم بسرکه انگوری عتیق دو حلکرده دارند بعد یکشبانروز قدری ازین بسرکه و گلاب حل نموده بر جبهه
و صدغ طلا کنند مسکن ضربان **دیگر** صندلین انزروت هریک یک افیون نیم باب کشنیز یا آب کاسنی طلا کنند مزیله شمسی **دیگر** بعد حلق موی کشنیز بگلاب سائیده طلا
کنند و بعد ساعتی دور نمایند **ضماد** برگ خطمی کوفته یا برگ خرفه آرد جو سائیده یا خشخاش بسرکه سائیده یا برگ انگور سائیده یا اسپغول بگلاب سوده یا ماميثا
عنب الثعلب برگ کرنب سائیده یا یاسمین بدهن ورد سائیده ضماد کنند **دیگر** زعفران نیم درم نانخواه افیون هریک و نیم درم خسته تمر هندی دو درم قرنفل چهار حبه
تخم تاتوره بیست عدد جوز بویه بریان هفده سائیده ضماد کنند مزیله نزله هم **دیگر** اسپغول باب دو دهن ورد لت کرده یا بقدری سرکه انگوری جوشانده بر سر گذارند
مسکن **دیگر** رماد خشب التین بسرکه بر صدغ و جبهه ضماد کنند برای صداع عقب نفاسی انفع **دیگر** فلفل گرد بلعاب اسپغول آمیخته خرقه تر کرده بر جبهه بندند **دیگر** حنای
سیاه بسرکه سائیده گرم کرده یا لیمو کاغذی دو پاره نموده گرم ساخته کاد کنند مسکن **دیگر** روغن چراغ که از سوختن باقی ماند یا نهارنگی بدهن یاسمین آمیخته در سر اندازند
مزیله صداع که کیسی و انزوده **دیگر** بداک اصل سوس صندل سنبل کنول گته هریک درم روغن کنجد شانزده درم آب ملہ دو رطل روغن ساخته بر سر مالند مزیله مزمن
**نخلخه** صندلین آب خیارین آب ترتیزک آب کشنیز بیدمشک حل کرده نخلخه کنند **سعوط** دهن ورد لبن نسا آمیخته سرد کرده سعوط کنند مزیله شمسی **دیگر** کافور وجو
باب کاهو سائیده یا شیر زن روغن بنفشه روغن گل آمیخته یا آب کدو سعوط کنند **دیگر** طباشیر شکر هریک دو افیون نشاسته هریک یک قدر عدس حبوب بندند و یکی
بروغن بنفشه یا بشیر زن سوده سعوط کنند **دیگر** مروارید مسحوق سعوط کنند مسکن **نوشیدنی** **دیگر** سرکه با آب کشنیز آمیخته نوشند **دیگر** سر موش با تاج هدهد بر صدغ آویزند
مسکن **نقوع صبر** آب کاسنی سبز جوشانند و کف که آید دور کنند و دران یک اوقیه صبر انداخته یکروز یا زیاده در آفتاب نهند پس سه اوقیه ازین آب بخورند اگر امراض
سفلی یا ربود کثیر ایک درم افزایند **رب هلیله** هلیله زرد صد عدد بشکسته در آب در شیشه تر کرده هفت روز در آفتاب نهند پس آب بر آرند و آب دیگر انداخته بدستور
کنند تا که در هلیله طعمی نماند پس آبها را یکجا کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود حبوب بندند سه درم او اسهال تام کند اگر قدری سقمونیا افزایند قوی باشد از تریدو غیره
بدستور سازند **قرص زعفران** **قرص بو علی** زعفران هفت درم قلقطار پنج عصاره چهار درم قلقدیس صمغ هریک یک نیم شب هشت بشراب عفص قرص سازند
**روغن گل** مرکب القوی طلا و نخلخه او بسرکه مانع صداع رادع بخار دماغی درد تازه معنی بر روغن کنجد در شیشه کرده در آفتاب نهند چون سفید شوند بر آرند و دیگر
اندازند بدستور هفت بار **تبرید** برای حمی صداعی کاسنی خیارین هریک دو نیم درم لعاب اسپغول یک نیم درم شربت زرک شربت حماض هریک شش درم عرق بید مشک
قدری سائیده صاف کرده نوشند **یا شوبه** مزیله صداع اشد و سهر و قرانیطس و غیره برگ کنار نیم کل گل بنفشه نیلوفر هریک دو درم گل خطمی عنب الثعلب هریک
سه درم آرد جو چهار درم در آب جوشانده یا شوبه کنند اگر تبرید زیاده خواهند برگ خرفه اسفناج برگ کاهو کلسرخ تراشه کدو افزایند **فائده در ذکر صداع بخاری**
**گرم دماغی** **سبب** او مداومت خمر و ادویه و اغذیه حاره و ابخره و اخلاط حاره است اندیا او و بعد اغذیه و اشربه گرم **علاج** حقنه کنند آب گرم بر سر ریزند و پا
در دو گذارند شربت لیمو آب انار دهند روغن گل بر سر مالند بنفشه ترسیب به بویند مرق مرغ کشنیز تر اسفناج تر انار خورند و خواب انفع **فائده در ذکر صداع**

صفراوی شرکت معدی غثیان تلخی دهن قی تلخ صفرت چشم تشنگی پیچش معده وسکون یقی صفراوی علاج بسکنجبین وآب گرم قی کنند مسهل صفرا
دهند بس تسکین حرارت سر ومعده وتقویت هر دو اعضا کوشند نان گندم بآب انار یا بشربت انار منعنع خورند رب به رب غوره رب انار سیب مفید طباشیر گلسرخ
گل ارمنی سائیده برب غوره آمیخته دهند اطلیه مناسبه بندند فائده در ذکر صداع بلغم لزج معدی تقدم تخمه جشای ترش باد ونفخ معده قی بلغمی کثرت
لعاب غشی تهوع وازقی راحت یافتن علاج بطبیخ شبت فجل اصل سوس سکنجبین عسلی قی کنند وبرای اسهال حب ایارج دهند بعد تنقیه برای تقویت معده جوارشات
گرم دهند واطلیه مناسبه بکار برند فائده در ذکر صداع سوداوی معدی حرقت معده کثرت اشتها خفت بقی علاج برای نضج طبیخ افتیمون
دهند بعد نضج تنقیه بمسهلات یا منقیات سودا نمایند شربت افتیمون دهند اطلیه مناسبه گذارند واین حب برای اخراج سودا انفع هلیله سیاه بسفایج اسطوخودوس
افتیمون لاجورد مغسول سقمونیای مشوی هر یک قدر مناسب گرفته بآب بادرنجبویه حبوب بسته دهند فائده در ذکر صداع باد معدی وجع در یافوخ تمدد وجع
معده وسکون صداع بسکون وجع معده انتقال وجع وضربان از قفا از مقدم نفاخ باشند کرو وجع شرکت معدی انتارک سر ابتدا نماید علاج تنقیه بایارج فیقرا کرده تقویت معده بانیسون کمون
مصطگی گلقند سازند کمونی دهند روغن مصطگی روغن خروع بر معده مالند اطلیه مقوی گذارند روغن آس روغن بادام بر سر مالند اطراف بندند و دواگرم گذارند
هریسه کباب خورند ایارج فیقرا سنبل دارچینی سلیخه حب بلسان عود بلسان اسارون مصطگی زعفران مساوی صبر دو یا سه چند همه عسل دو چند همه شربتی دو یا پنج درم
منقی فضول دماغی وطبقات معدی مزیل فالج ولقوه واسترخا ثقل زبان وجع مفاصل دوی تولنجی وجهت مل قولنج نافع فائده در ذکر صداع ضعف
معدی وقت خلوی معده وبعد بیدار شدن از خواب شب زیاد کند علاج نان بآب غوره یا آب انارین یا آب سماق تر کرده هر صباح خورند چند لقمه اگر ضعف
مع البرد باشد انگلی انیسون کمون نانخواه زعفران عود قرنفل سائیده افزایند اگر هر هفته یکبار مصطگی سه مثقال شکر دو مثقال وقت خواب خورند معده را قوت
دهد طبع نرم سازد و تنقیه معده ودماغ نماید اگر معده گرم باشد کاهو شیره خرفه دهند فائده در ذکر صداع شرکت کبدی وجع جانب راست سر تقدم
آفت در کبد علاج آب انار آب آلو آب غوره آب کاسنی آب سرد دهند نان بسرکه خورند باقی تدبیر کبد کنند فائده در ذکر صداع طحالی وجع طرف چپ سر
وضعف والم در سپرز علاج نان بسرکه کبر وعرق بیودینه تر کرده خورند تدبیر سپرز نمایند فائده در ذکر صداع شرکت اطرافی احساس تصاعد بخره مثل
رفتار مور ریاازان موضع بدماغ علاج اگر از قدمین وساقین بود صافن زنند بر ساق محجمه نهند تنقیه بحب اصطمخیقون نمایند وتقویت سر کنند و وقت صداع پایها
از بن ران تا کعب بابندند و روغن خیری بر کف پا مالند اگر از یدین باشد حب اصطمخیقون دهند وبرای تنقیه نفس عضو بر مبدا حرکات بخار حجامت نمایند و وقت صداع
بازوها بندند فائده در ذکر صداع شرکت رحمی وکلیه وحجاب حاجز ومراق وصلب وغیره
پس در رحمی قلت حیض ووجع در وسط مقدم سر و در کلیتی وجع در قمحدوه ودر حجابی وجع در وسط سر مائل بقدام ودر مراقی وجع در قدام نزدیک ناصیه
ودر صلبی وجع در موخر ترین اجزاء سر باشد علاج دریافت سبب کرده تقویت وتنقیه آن عضو کنند فائده در ذکر صداع ضعف دماغی کدورت حواس ظهور
آفت در افعال دماغیه چنانچه فکر وتخیل وتذکر وهیجان وجع بادنی سبب چنانچه از استماع اصوات وشمیدن روایحات غیر قویه وعند هضم غذا علاج تقویت دماغ
کنند لحم ماکیان وتیهو به نخود پخته بزعفران دارچینی گلاب مطیب ساخته خورند شربت فواکه شربت صندل دهند روغن گل گلاب قدری سرکه بر سر مالند قرنفل
بگلاب طلا کنند سیب عنبر گلاب بویند اگر معده سوء المزاج ساذج باشد تبدیل مزاج کنند اگر معده سوء مزاج مادی بود تنقیه بر تقویت مقدم دارند سفوف مقوی

دماغ مغز لوز مغز جوز مغز پستہ مغز فندق ہر یک دہ گاوزبان بنفشہ کشنیز گل سرخ ہر یک پنج شکر برابر ہمہ شربتی پنج درم صباح حریرہ مزلیہ صداع ضعف
دماغ مغز بادام دہ عدد خشخاش یک نیم درم مشک سہ دانہ نبات شش درم مانند حریرہ پختہ خورند اگر زعفران ربع درم افزایند بہتر حریرہ کہ ہمین اثر کند سبوس
گندم نیم رطل شب بآب تر کردہ شیرہ برآوردہ بپزند بعدہ مغز بادام مقشر بیست عدد خشخاش نشاستہ ہر یک قدری نبات بیست درم آب سائیدہ افزایند چون پختہ
شود گلاب دوازدہ درم ہیل یک نیم درم زعفران اسگند و بلوط مشک سہ دانہ آمیزند و بپزند کہ مثل حریرہ شود اگر حاجت باشد کشنیز تخم کاہو مغز تخم کدو شیرہ برآوردہ افزایند
فائدہ در ذکر صداع قوت حس دماغی سرعت انفعال از ادنی محسوسی سلامتی انفعال دماغ ذکای حس علاج جہت کند کردن حس اکارع و رؤس بشیر پختہ
و ہریسہ لحم بقر خورند اما اگر با عدم ضعیف باشد بر اکل البقول باردہ چون برگ کاہو برگ خرفہ کشنیز تر قناعت نمایند اگر ازین مقصود برنیاید و حاجت بمخدرات آید شربت خشخاش
و مثل آن دہند و باشد کہ بفلونیا حاجت افتد تخم کاہو شیرہ خشخاش افیون بزرالبنج قنب آب لفاح طلا کنند لیکن تا ضرورت قوی نباشد مخدرات طلا نسازند و افراط
دران نکنند اگر از استعمالش نقص در حواس و غیرہ افتد فوراً آب گرم بمقدار کثیر بر سر ریزند فائدہ در ذکر صداع عقب خوابی تنقیہ خلط غالب کردہ ضماد بسرکہ تر کردہ
بر جبہہ و صدغ بندند و نہادن ضماد چوب انجیر بسرکہ و بی سرکہ مفید فائدہ در ذکر صداع و دوی تولد دود در دماغ نادر ست و محل تولدش مقدم دماغ باشد شیخ
الرئیس گفتہ کہ در نواحی سر قریب حجب دماغ نیز متولد میشوند سبب او کثرت اجتماع مادہ غلیظ عفن ست و ہیجا حکہ باشد در دماغ نتن بینی دوی طنین و ازدیاد وجع وقت
حرکت سر علاج تنقیہ دماغ بحب اسطوخودوس غیرہ کنند بعد صبر با یارج فیقرا باب برگ خوخ آب پیچ توت طبیخ افسنتین حل کردہ در بینی چکانند و مکرر عطسہ آرند باز منقیات دماغ
خورانند پس اگر نتن بینی باقی ماند اصلاح آن بدانچہ در نتن انف گفتہ شود نمایند قول شیخ اول خون بسعوط کنند تا دود از بویش تند بخیزد جوع کنند پس تنگ کالی بول مکرر
سعوط کنند تا کشتہ شدہ برآیند قول لازرڈ بیر تنقیہ بدن و دماغ کنند چوب بلسم تشوق نمایند قول جوان کورو و فجل بخم تر کردہ و نوشند روغن کبابہ در
گوش چکانند بخور تنباکو و بینی رسانند فائدہ در ذکر صداع خوابی و حفہ نیز گویند و بسبب ہم خوانند بعد استفراغ کثیر چون قی و اسہال و فصد و ادرار
حیض و نفاس و بواسیر و بعد بیداری مفرط و پس غم و پس کثرت نزلہ و زکام و رعاف و باشد کہ بسبب جوع مفرط نیز پیدا آید علاج اغذیہ رطبہ جیدالکیموس چون کشک شعیر
ماکیان فربہ مرق مرغ ماءاللحم کہ از لحم گردن بزغالہ شیر خوارہ سازند و حریرہ نشاستہ در روغن بادام خورند روغن بادام روغن کنجد مغز قلم گاو پیہ مرغ بر سر و بدن مالند روغن نیلوفر
روغن کدو روغن بادام در بینی مالند بآب گرم انکباب کنند و دلک نمایند اطراف بندند و در آب گرم گذارند قول عسکری ادمت ہب صبر مخرج احقر کہ سی تجربہ است نافع
فائدہ در ذکر صداع عقب جماعی و این بہ گونہ ست یکی بسبب کثرت استفراغ منی و انہم زمیش خوانیست تقدم افراط جماع ہزال و ضعف تن علاج شیر گاو تازہ دوشیدہ
روغن بنفشہ در بینی چکانند غسل آب شیرین نیم گرم کنند صفرت بیض نیم برشت ماہی جوان اغذیہ مرطبہ خورند ثعلب شقاقل بہمنین بعسل آمیختہ ہر روز دو مثقال دہند اگر محروری
بود رب بہ رب سیب دہند تا بی تدبیر خوابی نمایند دوم بسبب ارتفاع ابخرہ چرا کہ حرکت جماع مہیج ابخرہ است امتلای تن و آثار غلبہ اخلاط ثقل سر تن بدن علاج تنقیہ
خلط غالب کنند پس تقویت سر نمایند طبیخ آس بابونہ گل سرخ بر سر ریزند سیب بویند روغن گل گلاب و قدری سرکہ بر سر مالند لحم بط و غیرہ خورند سوم بسبب ضعف
اعصاب کہ بسبب جماع دماغ متألم شود ضعف حرکات لرزیدن بدن بعد جماع و دریابد بتحلیل کہ دماغ منقبض و متشنج میگردد و باشد کہ بسکتہ یا موت کشد علاج برای
تقویت سر چند بروغن قسط آمیختہ بر سر مالند لحم برہ جوان بمعاینہ مطیب کردہ خورند و اغذیہ مطیبہ دہند و ادویہ طیبہ بویند فائدہ در ذکر صداع ورمی دماغی اگر
بسبب ورم اغشیہ داخلی باشد آن را سرسام گویند تدبیر سرسام کنند اگر بسبب ورم شامی محلل قموت و پوست سر بود علاج زوال سبب و تدبیر ورم نمایند فائدہ در ذکر

صداع حمائی وقت عروض تب عارض و وقت زوالش زائل گردد علاج اگر بسبب حرارت حمی گرمی در دل حاصل شود و ابخره متوجه سر شده صداع آرد ضعف
دماغ باید بعد بول سرکه نیم دهن در دیک گلاب دو آمیخته پیش سر گذارند اگر هوا گرم بود یا سرد و اگر جای سرد باشد آب نیم گرم یا بیا الند صندل گلاب آب خرفه آب بادرنگ
بر سر طلا کنند اگر سرد باشد شیر زن بر سر دوشند اگر بسبب حرارت حمی باز افطار دمی معده ابخره بدماغ صعود کرده صداع آرد خفقان غشی آبگرم و سکنجبین قی کنند تلیین طبع
نمایند تقویت معده بگلقند و آب تمرهندی سازند اگر ماده در همه تن باشد ثقل سر و اعضا و وجع زانو باشد تنقیه خلط غالب کنند اگر بسبب ضعف نفس سر بود صندل سپید بگلاب
طلا کنند عرق گاوزبان عرق کاسنی عرق بیدمشک گلاب بقند دهند سرکه گلاب آمیخته بویند یا بی و آب گرم گذارند مرغ ماش مقشر کشنیز تر آب غوره سماق خورند نیخ خروغ تخم
ضماد سازند باقی دهر چیار بتجویز رفع حمی حسب سبب نمایند قول جوان کورو و حب فولادی دهند اسپغول لطیف نمک ارمنی یا عرق ادنگر یا بو یابند فائده در
ذکر صداع بحرانی و این در امراض حاره عفنه اکثر شود وقوع آن روز بحران و باشد که بول سفید و رقیق بود علاج اگر غشی و دوار باشد سکنجبین و آب گرم با طبیخ
اصل السوس سلق اصل الکحیا سی قی کنند اگر قرار و نفخ و سوزش در شکم و کرب باشد منقوع آلو تمرهندی عناب سپستان مویز شیرخشت گلقند شربت و د تلیین کنند و حقنه
و شافه مناسبه بعمل آرند اگر حمرت و شعاع و خیالات ترند یا سرخ پیش چشم نماید تدبیر رعاف آور کنند بچیزی درشت بینی را بخراشند سرکه بر سنگ یا خشت گرم ریخته بخار آن در بینی
کشند و اشیای سرخ پیش چشم دارند اگر مطلب برآید بهتر الا فوتیخ تری ادخر انجره کندش سائیده زهره گاو سرشته فتیله آلوده در بینی نهند اگر درد کلیه و زیر اضلاع پشت ثقل
محسوس شود برای ادرار شیره تخم خربزه شیره تخم خیار سکنجبین یا شربت بنفشه آمیخته دهند فائده در ذکر صداع ضربی سقطی تقدم آن علاج اگر بکسر و انشقاق
نه انجامید و بترسند که از شدت وجع ورم پیدا خواهد شد مانعی نبود فوراً قیفال یا اکحل زنند برای تسکین و تقویت سر اطراف آس گل ارمنی آرد جو آرد عدس ماقیا حضض اقاقیا
صندل با آب بادرنگ و دهن درد ضماد سازند روغن گل انفع اشیاست گرم کرده مالند اگر قدری سرکه بروغن گل آمیزند بهتر اما آن وقت که وجع اشد نبود و تلیین طبع بحقنه لینه
و طبیخ عناب خیارشنبر کنند اگر سر بود روغن بنفشه بادام در بینی و کف دست و پا مالند مرغ خورند اگر ورم و حمی و حمرت بود صندل سرخ فوفل زعفران گل ارمنی با آب
عنب الثعلب طلا کنند اگر ورم و وجع نرود انار شیرین مع پوست در خمر پخته ضماد سازند اگر اختلاط عقل و حمی پدید آید آثار تورم دماغ بود ظرفا پوست انار جو سرو
و رقاق کندر گلسرخ ضماد کنند آرد جو گل خیرو برگ بید روغن گل طلا سازند بنفشه گل سرخ سیب ببویند مغز سر گوسفند مغز سر مرغ با آب انار خورند اسطوخودوس با آب یا
بشراب عسل دهند زعفران مومیائی کندر هر یک درم صفرت بیض دو عدد ضماد سازند مو مرزنجوش نمام برگ کرنب ضماد کنند و بعلاج سرسام توجه نمایند اگر
بانشقاق و فشار محلل قحف انجامد تبدیل سوء مزاج کرده تدبیر جراحت بمراهم کنند اگر شقاق و فشار داخلی قحف بود یا در جوهر دماغ تدبیرش عسیر و باخطر است بدستور کنند
اگر بکسر انجامد تدبیرش از کسر بجوئید فائده در ذکر صداع سده خلط غلیظی تقدم راحت و سکون و کثرت اکل و ترک ریاضت و ترک استحمام امتلا و ثقل و تمدد
وجه و سر بغیر حمی علاج طبیخ زوفا ماشا بسفایج افتیمون نوشند پس برای تنقیه ایارجات و تبیالات دهند فائده در ذکر صداع شمی یعنی بسبب شمیدن بوهای
اشیای گرم مطیبه یا متعفنه چنانچه مشک و مثل آن و بوی حلتیت و مانند آن و بوی مزابل و حیوانات متعفنه علاج اگر از طیبات حاره باشد کافور بنفشه نیلوفر سیب گشنیز
بویند روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن بادام روغن کدو استنشاق نمایند و مالند و اگر از اشیای حار منتن باشد نیلوفر بنفشه صندل بادرنگ گشنیز تر بویند اگر بسبب بوی
مزابل باشد در حمام رفته آب گرم بر سر ریزند فتیله بگلاب و سرکه آلوده در بینی نهند پس در همه تقویت سر کوشند فائده در ذکر صداع حرارت نواحی ماعی ازدیاد
وجع بحرکت و سکون نش بسکون و احساس بوی بد با وجود عدم آن علاج تنقیه بحب ایارج و حب مقل مطبخ افتیمون کنند و از میوهای خام پرهیزند فائده در ذکر صداع

**ترغرعی** یعنی حرکت دماغی واین بیشتر سبب میشود یکی آنکه خلطی ولذت غلیظ که دماغ را بحرکت می آرند دوم آنکه از وصول صدمه ضربه وسقطه پس ازین اسباب مذکوره در بعض اجزای دماغ تفرق افتد و وضع بعض اجزا متغیر شود واز جانبی متمدد واز جانبی مسترخی گردد و باشد که از شدت ترغرع بعض اغشیه گسسته شود وبعض اجزای دماغ متصدع گردد و درینصورت لا یرجی ان یعیش العلیل تقدم اسباب مذکوره تمدد اعصاب وعروق سدر نسیان و باشد که سکته افتد وگاه بود که همه بو یا یک رایحه مشموم گردند **علاج** بالیتی یا کحل زنند و تلیین طبع اگر حمی یا ریاضت بخیار شنبر و شیره کاسنی و حقنه لینه نمایند الاسجب تو قایا و حقنه حاره نمایند بعد تنقیه اگر حمی و ورم باشد صندل نوفل گل ارمنی زنبق و عدس مطحون آرد جو آرد باقلا ضماد کنند و اگر خون بند گلنار پوست انار گلسرخ آس قصب الزریره شب یمانی ضماد سازند روغن گل روغن بنفشه شیر زن قدری جندبیدستر حل کرده در بینی وگوش چکانند مطیبات بویانند صندل گلاب بر سر مالند شیر زن بر سر دوشند روغن بادام روغن کدو در بینی چکانند جندبیدستر بدهن ورد بر سر مالند اسطوخودوس دودرم گلاب دهند **فائده در ذکر صداع خمری** تقدم شرب خمر ثقل سر و بدن تهوع غثی اندوه وسواس و باشد که ولوع لسان پدید آید و میبسد **علاج** سکنجبین بطبیخ شبت نوشیده قی کنند مکرر پس برای تلیین در مجرور سقمونیا با آب انار آمیخته یا شیر خشت با آب آلو تمر هندی گلاب آمیخته دهند و در مبرود بی الم حب قیقرا به سقمونیا تقویت داده دهند اگر از قی و اسهال نفع نشود و تهوع و غثی مشتد گردد قدری طعام نرم خورند و بعد ساعتی قی کنند بعده شربت انارین شربت سیب شربت غوره شربت صندل با آب سرد آمیخته دهند اگر حرارت باشد لعوق شیره خرفه چهار عرق بقند دهند پس در ابتدا برای تقویت سر سرکه روغن گل گلاب بر سر طلا کنند و در انتها روغن بابونه روغن سوسن نیمگرم بر سر مالند و حیله نمایند که خواب آید مرغ بیضه نیمبرشت کرنب با آب زرک سماق خورند و اگر حرقت درون باشد دوغ ترش دهند قدم در آب سرد گذارند یا بیما مالند نمک بدهن بنفشه آمیخته بر کف پا مالند و در آب گرم گذارند آب نیمگرم بر سر ریزند لیمو تراشیده بکار کنند لطبیخ بنفشه بابونه نمک پاشویه کنند **فائده در ذکر صداع بیضی وخوذی** سبب این شش اند یکی بخره غلیظه اخلاط صعود کرده زیر غشا مجلله تحت یا زیر غشای داخله تحت و محیطه دماغ محتبس شوند دوم اخلاط ردی دریجا بند گردند سوم فلغمونی نفس دماغ چهارم حمره دماغ پنجم ورم بارد اجزای اندرونی سر ششم ریح غلیظه که در اغشیه مذکوره بند گردد و جمعیت کرده همه سر میشود و بادی سبب چون حرکت خفیف و شرب خمر و اکل مبخرات و وصول مسخنات و استماع اصوات اشتداد پذیرد مریض از روشنی متنفر باشد و تاریکی و تنهائی و راحت و سکون دوست دارد و وقت شدت وجع چشم کشودن نتواند و احساس کند که ده میشود بمطرقه یا گمان برد که سر او شق خواهد شد پس اگر سبب در حجاب داخلی بود احساس وجع و تمدد از اصول چشم نماید اگر سبب در حجاب خارج باشد تمدد در روپدید آید و لون روی متغیر گردد و چون دست بر سر نهند الم افزاید پس از تغیر لون وجه استدلال بر نوعیت خلط کرده تدبیرش کنند و این صداع مقدمه نزول ماء بود **علاج** حسب خلط تنقیه کرده تقویت سر نمایند پس رگ قیفال کشند اگر مانع بود حجامت نمایند آب انارین دهند و در سودا شربت افتیمون دهند عرق گاوزبان قند آمیخته همراه تخم ریحان نوشند و در صفرا آب تمر هندی و چهار شربت دهند اگر ماده غلیظ باشد و باسهال دفع نشود حلق موی کرده فرفیون بوره سداب حرمل خردل با آب مرزنجوش یا گلاب نیمگرم طلا سازند اگر حرارت آرد بیاض بیض بدهن ورد آمیخته گذارند دیگر فلونیا یکدرم قدری فلفل و هند و بشیر زن طلا نمایند **دیگر** افیون زعفران دم الاخوین صمغ عربی برابر بیاض بیض آمیخته بر قرطاس طلا کرده بر جبهه و سر گذارند دیگر حب اوری آس بنگ لاد و دهند و بشیر زن سوده سعوط نمایند **قول عسکری** هر هفته برای اسهال دهن خروع دو یا سه مثقال بمنقوع خیار شنبر و هند و دو المسک مرخورند شخصی را معجون مسهل مخرج خود مداومت کنانیدم صحت یافت **قول شیخ** بیضه چون طول کشد استحاله سکند بسوء مزاج بارد اگرچه از سبب حار باشد پس درین وقت سعوط بمومیائی بدهن بنفشه عاجل النفع است دواء المسک بشیر زن سعوط کنند که مسخن ومحلل قوی و مسکن وجع است که مانع نزول ماء بود **اطریفل** **شاه** مزید صداع و شقیقه

دامراض دماغی و معدی هلیله کابلی سنا آمله هر یک شش درم روغن بادام بقدر سه درم عسل سه رطل **اطریفل ملین** نزله صداع مزمن و امراض دماغی و وجع گوش و معده و امعا
هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده مثقال بادیان اسطوخودوس سقمونیا هر یک پنج عسل سه چند شربتی دو مثقال **اطریفل وردی** برای انواع صداع
دامراض چشم النفع هر سه هلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس هر یک دو کشنیز ده ترنجبین هشت عسل دو یا سه چند همه سائیده بروغن لوز چرب کرده بعسل آمیزند شربتی دو تا
شش مثقال **حب** برای صداع و بیضه و شقیقه مجرب صبر قصب الذریره هر یک یک جوز بویه دو زیره سفید تخم کرفس هر یک سه ماشه بآب کندش چهار د حب بسته
صبح شام یک یک بآب دهند **فائده در ذکر صداع که از ماده بانکریا نیکو شود** شدت وجع ثقل سر **علاج** ادویه جاذبه چون مروارید بسد چشم سرطان
برق یا آب چشمه دهند تا جذب حموضت ماده مذکور کند ارکالوانجی فیر بل سه درم آب یک کاناد حل کرده پنج اونس دهند چند بار بفاصله شش شش ساعت که جاذب
قویست اگر استعمال این نکنند کین کین دهند **فائده در ذکر صداع استعمال سیمابی** چنانچه زنان برای تصفیه دهن سکیور وغیره ادویه سیمابی ضماد میکنند **علاج**
خودی از ذهب ساخته بر سر نهند ورق ذهب شش عدد در عرق یا مرق یا خمر حل کرده تمام روز نوشانند **فائده در ذکر صداع حمرئی** غلبه وجع در شب
و سکون آن در روز **علاج** مرکوری بریسی پتیا دو چهار دانه عصارة الکاتبس اسکر ویلو آمیخته دهند طبیخ چوب سیسون برگ اشترغار سه سرانکباب رسانند زیبق نیم درم
در ادکوانتیو ضفدع آمیخته بر جلد کشیده بالای صدغ و در اکلیلی نهند **قول جوان کورود** اگر صداع بشرکت اعضای زیرین بود و اعضای بالای سالم تپس اگر مرض
دموی بود فصد یا پنج شش بار کنند بعده قیفال دو سه بار کشایند و اگر مرض بلغمی غلبشال تیز تر تیزی یکدرم اگر کافی نبود عصارة غاریقون نیم درم کالومیل نیم درم سکرونیو آمیخته
دهند با پارچ فیقرا حقنه نمایند اگر اینهم کفایت نکند براده چوب شیشم دو درم سفایج شش درم آب دو کاناد شبانروزی تر کرده جوشانند چون نصف ماند سه اونس کتم
اسطوخودوس هر یک درم قرص غاریقون دو درم انداخته جوشی داده فرو گرفته دهن بند کنند بعد یکروز صاف نموده صبح پنج اونس این با العسل یک یا دو اونس آمیخته
نوشانند یا نزده بیست روز در وقت استعمال این بر سر و جبهه و صدغ روغن هیدر و سکوالند اگر از اطلیه وغیره صحت نشود مقویات بر معده ضماد سازند و بعد غذا دایره دا
یا کوتفسیا نو کشنیزی دهند تا منع صعود ابخره نماید مگر کشنیز در سرکه تر سازند که تریاق خواص اوست اگر صداع باشد بود دکبیر واب نشود سبب صعود ابخره از طرق یا رحم
است که در غشای اندرونی ناور وز برگشته باید که حجامت کنند یا داغ بر همه سر نهند شخصی از چهار سال صداع داشت درم ماند و مل بر گلو پیدا شد علاج ورم کردند به گردید
بعد هشت روز باز صداع عود نمود دانستند که بسبب ورم است ادویه بر ورم گذاشتند چون منفجر شد تا چهار ماه سائل داشتند صحت یافت شخصی بسبب نزول ماده از دماغ
در گلو ورم و ثقل وغیره داشت هر چند علاج کردند سود نداد و صداع بدرجه رسید که قریب مرگ رسید و بصر باطل گردید تنقیه ماده مکرر کردند جگر گوسفند بریان تا سه ماه خورانیدند
و رطوبت که وقت کباب از جگر بر آمد در چشم چکانیدند و طبیخ کماذریوس نوشانیدند صحت یافت **فصل دوم در شقیقه** وجعیست که در یک شق سر در طول شود
بسبب قلت ماده و ماده این مرض اکثر در شرائین بود سبب ریاح یا ابخره است که از اعضا صاعد گشته در شق جمع شوند یا اخلاط یا ریاح لزوم وجع در یک شق ضربان شرائین
و وقتیکه شرائین را بدست منضغط کنند سوعیکه از جنبیدن باز ماند وجع ساکن گردد **بدانند** که شقیقه بنسبت بصداع چشم را مضر تر است خصوص که عادی شود و نوبت نماید
شقیقه بارد در شب تا دو پاس غلبه میکند **علاج** مطابق صداع بحسب خلط تنقیه و تعدیل کنند در دموی فصد کنند رگ جبهه و بینی زنند و در صفراوی فصد کنند و تنقیه صفرا
کنند اطریفل کشنیزی خورند کافور افیون هر یک دو جو بآب سائیده سعوط کنند دهن بقدر سه ابن لبنا دو شکر یک آمیخته قدری در بینی چکانند نیلوفر بنفشه برگ خطمی
کاهو گل سرخ در آب جوشانده نطول بر آن موضع کنند تخم کاهو پوست بیخ لفاح افیون وغیره طلا نمایند و در بلغمی تنقیه بایارجات کرده مشرو دیطوس مداومت نمایند

بطبیخ بابونه شبیح صعتر شبت نطول سازند یا بابونه اکلیل شبت حلبه کتان ضماد کنند یا آب نمک آمیخته یا صمغ سداب بری پوست بیخ کبر عنصل فرفیون شراب
ریحانی طلا سازند و عند حاجت لازوق بر شرایین صدغ گذارند اگر ساکن نشود تخم کاهو مر افیون کتیرا بزر البنج بگلاب طلا کنند حتی القدور در عمل مخدرات دیر
نمایند و هر گاه هیچ تدبیر سود ندهد بنگرند آن دو رگ را که بر صدغ و خلف اذن واقع اند پس هر کدام ازینها سخت جهنده و منتفخ باشد و از نهادن اصبع بران وجع باستد
قطع کنند و قدری خون بر آورده داغ دهند تا خون بند شود و قطع رگهای پس گوش منع تناسل میکند **لازوق** صمغ عربی دو زعفران مر دم الاخوین افیون هر یک
یک به بیاض بیض آمیخته بر کاغذ نهاده بر شرایین صدغ چسپانند **معجون** مزیل صداع و شقیقه بارده سنا قرنفل بسباسه انیسون هر یک یک زعفران سنبل گل سرخ هر
نیم مثقال ثمن عسل آمیز شربتی سه درم **دیگر** بلور را آب سوده دهند چهل روز **دیگر** بزر ... تا سه روز خورند **دیگر** لبن بقر دو رطل آب چهار رطل تمر چهار عدد جوشانند
چون آب سوزد مصفی کرده نوشند **دیگر** نارجیل با شکر خورند **دیگر** اطریفل کشنیزی سه درم ایارج فیقرا درم آمیخته وقت شب خورند **دیگر** سنگ ... بآب سوده نوشند
**دیگر** روغن سیلیسی دهند **دیگر** حب بنفشه قرص بنفشه معجون قسط مفرح جالینوس اطریفل سنا نافع **معجون** مزیل شقیقه و صداع مزمن غاریقون اسطوخودوس هر
یک ایارج فیقرا سه نمک هندی سقمونیا شحم حنظل انیسون مصطکی هلیله زرد و بلیله آمله هر یک پنج عسل سه چند شربتی سه ماشه **مفرح جالینوس** آمله
هفت روز بشیر و سه روز بگلاب تر کرده گل گاوزبان تخم خرفه هر یک بیست هر سه صندل پوست بیخ بادیان سنبل هر یک دو کشنیز بهمن سفید دارچینی طباشیر پوست
نارنج ابریشم مقرض کهربا هر یک پنج مروارید بسد هر یک سه طلا محلول یاقوت زمرد هر یک دو شربت سیب شربت ریباس شربت انارین هر یک شصت
و چهار طلیار کنند و این را طولاماخس یعنی جبار القلب نیز گویند برای خفقان حاره و صعود بخره بدماغ و سدر و دوار و صرع و شقیقه و مالیخولیا و امراض سوداویه و حمی و
عطش و قطع خون و نکایت سموم نافع سرد و ... و خشک در اول **قول شیخ** بیخ قثاء الحمار هشتین در آب و زیت بر آتش مهر کرده بطرف الم نطول کنند و نفت
ضماد سازند مزیل مزمن و گفته اگر مزمن بود خردل بخمر ریحانی ضماد نمایند و گفته در حمام رفته بخمر انکباب کرده روغن فستق سعوط نمایند **دیگر** نمک ارمنی آب
برابر سائیده قدری آب آمیخته جانب وجع بویند گل یاسمین شم کنند **دیگر** فلفل گرد سائیده یا دار شیشعان نیم درم نانخواه مشک هر یک دانه عنبر سیزده دانه قرنفل
هفت عدد سائیده یا آمله کوسائیده بویند **دیگر** بیخ ... سائیده مثل ناس بویند **دیگر** نفوخ حنظل نفوخ کنند **دیگر** فلفل گرد یک ... چهار سائیده یا برگ نیب عدد فلفل گرد
نیم عدد سائیده یا برنج دو نیم عدد فلفل گرد چهار عدد کافور حبه سائیده یا فلفل گرد زنجبیل قرنفل قند سیاه هر یک سه دانه آب سائیده یا فلفل گرد بشیر گاو سوده
یا بیخ و برگ مرزنجوش بشیر زن سوده یا زبل ماکیان بقدری فلفل گرد سوده یا مومیائی بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی قطور کنند **دیگر** آب ادرک سبز عسل
برابر آمیخته سه قطره در بینی چکانند یا قطور کنند **دیگر** برگ عشر بروغن چرب کرده گرم نموده آبش یک قطره در بینی چکانند **دیگر** نوشادر نیم درم قرنفل ... آب ... حل کرده سه قطره در بینی چکانند مزیل مزمن **دیگر** زهره
خمره بروغن بنفشه در گوش مخالف چکانند **دیگر** آب سلق مقشر قطره یا آب گل آس شش قطره یا آب گل ... قطور کنند **دیگر** زعفران بیخ خرنوع برابر بآب سائیده یا آب ... یا بیخ فلفل گرد
فلفل دراز زنجبیل بآب سائیده یا بسباسه به بهمن ورد سائیده یا روغن بادام با آب مرزنجوش آمیخته یا پوست فندق هندی سوده یا گوگرد سائیده یا عاقرقرحا سائیده
یا زهره بط بروغن بنفشه آمیخته یا آب گل دو پهر به جانب وجع سعوط کنند **دیگر** قرنفل فلفل گرد برگ تنبول یا برگ ترب یا برگ ترنج هر یک دو نیم عدد آب سائیده قبل
از طلوع آفتاب سعوط کنند **دیگر** زنجبیل دو سرخ زعفران سرخ روغن گاو نیم درم آمیخته در خرقه نموده گرم کرده در منخرین چکانند یا آب پوست ترنج تازه سه قطره یا خمر
چند بروغن بنفشه آمیخته در گوش یا منخره جانب وجع چکانند **دیگر** سمند ... آب سوده ... دو قطره یا آب برگ انگور پنج قطره یا آب برگ نازبو پنج قطره در منخره بعکس

چکانند دیگر کاه کتا معنیم عدد فلفل گرد سوده سه قطره در منخر بالعکس چکانند و بالایش حلوای گرم خورد دیگر زهره گرگ بروغن سعوط کنند نیز مرزنجوش دیگر فلفل بروغن بادام
سعوط نماید دیگر روغن سیر شفت در گوش چکانند و سعوط کنند دیگر تنباکو بروغن زرد بریان کرده یا نمک سنگ بشیر زن سیاه سوده یا فلفل کافور نبات آب سائیده یا
آب لبلبل سعوط کنند دیگر سندروس یا عنبر یا کاغذ یا عظم سگ بخور کنند دیگر جوانسه در فتیله کاغذ تر کرده از طرفی سوخته از طرف دیگر دودش بطرف درد کشند دیگر
فلفل گرد در سوزن سفته بر شعله چراغ سوزند و دودش استنشاق کنند دیگر سرنج حتک بر کاغذ مالند چون کاغذ سرخ شود فتیله کرده از طرفی سوزند و از طرف دوم
دودش جانب وجع کشند اگر در همه سر بود در هر دو منخرین کشند دیگر مرزنجوش بابونه هر یک دو درم تمام مسطا اکلیل هر یک پنج درم سائیده بلعاب حلبه آمیخته ضماد کنند
برای ریاح غلیظه و اوجاع شدیده و شقیقه انفع دیگر در چوب عشر ثقب کرده از طرفی سوزند و از جانب دوم دودش در بینی کشند دیگر سعوط سندی و سعوط شقیقه سعوط کنند دیگر طلای
شقیقه طلا کنند دیگر شحم حنظل کباب حنا اشق بسرکه آمیخته یا زعفران آب برگ یا گلاب سائیده یا مر کندر بیاض بیض سائیده یا کاسنی گلاب سائیده یا خوبکلی سوده
یا کندر برگ لیمو شراب سائیده گرم کرده طلا کنند دیگر صمغ عربی دو دو کافور یک تخم کاهو صندل سفید بزر البنج هر یک سه سه بآب لیمو سائیده بر کاغذ طلا کرده
یا صمغ عربی مثقالی افیون دانگی زعفران نیم دانگ بگلاب سائیده بر کاغذ طلا کرده بر صدغ چسپانند دیگر حب ملوک بآب سوده طلا کنند و آب نرسانند اگر در مقام درد
پنج چونلائی کوفته ضماد کنند دیگر پوست درونی بیضه سائیده یا زعفران عفص سائیده یا زنجبیل بیخ خروع صندل سرخ بآب سائیده یا زبل حمام بآب پخته یا صندل
سرخ مصطکی تره هر یک یک درم دم الاخوین بکینبر افیون نیم سائیده یا برگ حنا سائیده ضماد کنند دیگر مگس فلفل گرد هر یک یازده عدد بآب سائیده بر قرطاس طلا
نموده بر صدغ چسپانند یا بر چشم طلا سازند دیگر نانخواه بیخ خروع بآب سائیده بر جبهه طلا کنند مر شقیقه بارد را دیگر عنصل تراشیده خمیر کرده یا آهک زرنیخ هر یک
پنج درم سنگ لیمری اثمد هر یک دو درم گلاب رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده بعد یکروز پنبه آلوده بر سر نهند دیگر حنا در قسط الیون بر صدغ گذارند دیگر مرداسنگ
یا عنبر طلا سازند دیگر آب پنج ستاد در روغن کنید روغن ساخته یا آب دهتوره نانخواه هر یک پنج روغن تلخ پانزده روغن ساخته مالند دیگر حنظل چهار درم در نیم
سیر رطل جوشانده در آفتاب یا نزد آتش مالند دیگر جگر گوش آدم یا گل گجبال ضماد کنند دیگر بطبیخ راس نطول کنند دیگر خرمهره زرد محرق عدد
فلفل گرد چهار عدد سائیده در منخره جانب الم نفوخ کنند دیگر شعر آدم آویزند دیگر عظم سر آدم در رشته هفت تار بسته یا سر موش بوسیده بریسمان بسته بر سر بندند دیگر زنجبیل قند سیاه
کهنه بآب کتائی سائیده اندکی سعوط کنند دیگر بخور برگ سرو سیر هند دیگر سند بیجل بآب سوده بر کاغذ سفید طلا کرده فتیله ساخته سوزند دودش در بینی کشند دیگر نفوخ فلفل در بینی
**فصل سوم در عصابه** چیست که از ابتدا پیدا آید در سوء مزاج ساده اکثر تقدم اسباب سوء مزاج حاره وقت طلوع آفتاب شروع کند تا دو پهر غلبه نماید پس رفع گردد علاج تنقیح
مسام کوشند کافور بدهن ورد حل کرده در بینی چکانند در اقساعد بخر و از تن مریض بر روغن تاده ماند و جبهه تشنج باشد و انفتاح جفن و حرکت عین نتواند کرد و اکثر بعد وصول
هوای شمالی و غسل آب بارد پدید آید علاج بخیری خشک دهن در بینی خراشند تا رعاف شود اگر نشود قیفال زنند کافور بسرکه آمیخته لوبا نشا اطراف مالند ماء الشعیر و مزوره انیسر
و شکر ساخته دهند **فصل چهارم در حکه سر** مرضیست که دماغ خارش کند بغیر وجع و نفیثر دن سر دنطول آب گرم لذت یابد علاج در تبرید و ترطیب کوشند جز آنکه داده آید
ابحر و صفرا ولیست ناالجبن راب لعاب اسبغول شربت بنفشه شربت خشخاش آب تربز آب کدو شیر بز شکر آش جو کاهو اسفناخ دهند اگر کافی نبود مسهل صفرا دهند اگر خون
غالب باشد فصد نمایند باقی تدبیر برای طبیب **فصل پنجم در زکام و نزله** اگر ماده از دماغ سوی بینی آید زکام و اگر بطرف حلق و سینه وغیره ریزد نزله گویند سبب آن اگر ماده
رطوبت کثیر دماغست که دماغ هضم آن نتواند و نا هضم دفع کند **فائده** مشترک در اقسام زکام حار باشد یا بارد باید که در حار تا سه روز سوای آش جو هیچ طعام و شراب

دهند عناب سپستان خشخاش بنفشه یک یک رینه و بنجیخ باده کوشند و از تخم پرہیز ند و برشتن مقشر اسفاناخ حریره سبوس گندم نشاسته کتیرا روغن بادام شکر اقتصار کنند
اگر ماده کثیر و اخر باشد فصد کنند الا بعد سه روز نمایند و بر پشت بخوابند و روی بر بالش منهاده خسپند و بالش پست دارند تا ماده بر او مینی برآید و بسینه نریزد و اگر چه زکام
گرم باشد سر پوشیده دارند و از ہوای سرد و شمالی پرہیز ند و اگر چه عطش بود آب بارد نه نوشند و خواب کمتر نمایند و در روز بر امتلا نه خوابند و حمام بد ابتدا مضر و در آخر
مفید اما اگر ماده رقیق و اندک باشد در ابتدا نیز مناسب کسی را که زکام بسیار افتد در حال صحت حمام کند عرق آرد که مفید است و موی سر تراشیدن و سر خاریدن زود زود
شانه کردن نزله را باز دارد **قول جوان کورو** و زکوم را باید که ته اونس ایرسا کتیرا ہر یک دو نیم درم اصل سوس سه درم حب بسته ملازم در دہن دارد و وقت
خواب گشنیز مدبر کتیرا خشخاش نان بابسکوت عشبه نبات برابر سائیده یک قاشق خورد و بالائش آب ننوشد و از دویه مبخره ماده قبل از تنقیه استعمال ننماید که ضرر دارد و از
شرب آب سرد و گرم پرہیز د و پار د خواد خامی و مضر سینه و گرم مذیب و مرقق ماده است پس باید که آب قلیل البرد وقت غذا نوشند و دو بار روز غذا خورد و ترک اکل شب نماید
و بعد غذا تا که ساعتی نگذرد و نخوابند و ترک خواب روز کنند **قول ابقراط** اگر ماده نزله سوی قصبه ریه ریزد و به نفث دفع نگردد در سینه رد ریم پیدا میکند و ثلج
و آب بارد و غیره مولد نزله اند و خمر صرف ممکن است که مقاومت به نزله کند بسبب تسخین دماغ زیاده از رطیب **فائده در ذکر زکام حار ساذج** تقدم جلوس فی الشمس
و حمام گرم و نزد آتش و شم مشک زعفران جند و غیره و اکل اغذیه و اشربه گرم و طلیدن روغن ادہان گرم حکه و حرقت مینی حمرت چشم حرقت در وقت ماده و اند یاد زکام
از تب غلیظ و سرعت و تواتر نبض نزد دی بول **علاج** قیفال زنند و به بنفشه عناب سپستان بیخ خطمی تخم خطمی خیار شنبر ترنجبین لعین کنند بعد آب نیم گرم حمام کنند
شربت بنفشه شربت نیلوفر دہند ماء الشعیر عناب سپستان خشخاش نیمه خورند و از اشیای گرم منخر و خمر پرہیز ند و مرغ ماش مقشر خورند و روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن
کدو استنشاق کنند صندل گلسرخ کافور گلاب سرکه مدام بویند و صندل شکر یا کافور یا نخالہ مقوع بسرکه تبخیر کنند اگر ماده بحلق ریزد و حبس او خواہند شربت خشخاش
دہند و بطبیخ عدس پوست انار پوست خشخاش غرغره کنند **قول جوان کورو** و اگر بسبب ماده گرم حاده رقیقه شود گاه در زبان شاہتره برگ کاسنی نانخواه
بادرنگ گلهای مفرح ہر یک مثقال مغز تخم کدو مغز تخم تربز بسفایج ہر یک اونس تخم افتیمون کاسنی ہر یک دو درم اصل سوس کشمش قرص خار ریقون ہر یک نیم اونس
آلو دوازده عدد سنا دو اونس در ظرف سفالی کرده چهار رطل آب جوشانند با آتش نرم چون آب یک نیم رطل ماند صاف نموده آب سیب دو اونس شکر حسب ضرورت پخته
شربت سازند و ریوند مسحوق نیم اونس صبر بسته انداخته دارند و ہر روز نیم اونس دہند و بعد چندی روز از استعمال غسل نمایند اگر کافی نبود شربت بنفشه دہند بیخ کرفس
جند بیدستر و بلبخ کثیرا ساخته باشند شربت خشخاش آمیخته دہند حب سرفه دانه دہند **فائده در ذکر زکام بارد ساذج** تقدم حصول ہوا یا آب بارد بر سر و دیگر اسباب
بارده مذکوره گرانی سر ثقل حواس و کسل خروج رطوبت غلیظ سفید کبود از بینی و حلق عدم تغیر لون و به چشم اگر تب آید زرد و از بین ماند باید **علاج** خرقه یا اسپند یا نمک
یا نان گرم کرده بر سر کماد کنند و حمام روند و بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل مرزنجوش شبت انکباب سر نمایند اگر صداع شدید الحرارت بر سر ریزند و بجمر آتش نمود انکباب سازند
شونیز بریان یا انیسون بریان یا چند بویند لادن عود قسط شونیز بسرکه ترکرده تبخیر نمایند طبیخ انجیر مویز بادیان پرسیاوشان لقند یا عسل نوشند تخم کتان بریان بعسل
لعوق کنند مشک عنبر بویند گلقند عسلی زنجبیل پرورده دہند مرغ تیهو عصافیر مدس شلجم نخود آب حریره سبوس بعسل و دہن لوز خورند اگر آب از بینی کثیر رود خسیات
عنبر و غیره بخور کنند اگر قبض باشد گلقند و گلاب دہند اگر قبض نرود حب صبر دہند ماء العسل شربت بنفشه عسلی نوشند و در قرحاس کنند زعفران در دہن گشنند اگر
کثرت عطسه بیخ دہد آب بادرنج در بینی چکانند تا فرو نشیند و تنباکو بویند و از جوز بویا مصطکی صمغ گلاب حب بسته در دہن دارند و آتش طبع کنند

کشنیز سبز بر سر گذرند جوز بویه قند یابس هر یک سه درم اصل السوس مقشر که هر یک ده درم گلقند اولس آب چقندر بسته سه درم و بخشند که هر با مسحوق بخور گیرند گرم آمیخته گرم کرده

بر سر ضماد کنند و برای منع سیلان سبوس گندم زنجبیل بادیان نیسون نمک سائیده و خریطه کرده بر سر بندند و از آب طعام باز دارند و خفتن ندهند تا شانزده روز بگذرد

**قول عسکری** تعریق بحمام و شمس باطل میکند نزله را و انفع از فصد است و اگر حکه و عطسه مفرط بود و مجمعه کلان ناری بر فقره از فقرات عنق نهند مسکن فوراً و اگر نزله

مزمن بود زعفران افیون مامیران جوز بویه مامیثا صمغ عربی حضض صندلین عدس ماش سبز هر یک یک سه حنا هر یک پنج سائیده به بیاض بیض شیاف ساخته آب بارتنگ گلاب

سوده وقت شب بر سر طلا کنند و صبح بحمام روند **فائده** گاهی بسبب نزله بارد حالتی پدید آید که تاب هوای بارد نماند حتی که در گرما هم لباس سرمائی پوشند باید که

یکدانه اذراج ناسفته را باریک سائیده چهار حصه نموده یکی دور کنند و باقی را سه روز آب خورند بعده دانه دیگر بدستور سه روز دیگر دهند در شش روز به گردد **فائده در**

**ذکر زکام دموی** حمرت وجه و چشم ثقل سر کدورت حواس شیرینی دهن مائل بوی بد خروج رطوبت مائل بسرخی از بینی امور حکه و دغدغه در لهات و غور و گوشت **علاج**

تیفال بزنند حجامت کنند شربت بنفشه وغیره تلیین نمایند ماءالشعیر نوشند اگر تغلیظ مطلوب باشد شربت عناب شربت خشخاش دهند اگر بسبب استعمال مغلظات یا بسبب ماده

از سیلان باز ماند و حاجت بسیلان بود بطبیخ بابونه مرزنجوش اکلیل وغیره انکباب کنند سنبل عود سندروس وغیره تبخیر نمایند غذا بدستور سابق دهند **فائده در ذکر**

**زکام صفراوی** صداع سوزش سر و چشم سیلان اشک تلخی لهات عطش خروج رطوبت رقیق زرد و سوزان از بینی صفرت وجه حرارت لمس کرب **علاج** خیار شنبر ترنجبین

بماء الفواکه آمیخته دهند شربت سپستان نوشند بطبیخ بنفشه خطمی برگ کاهو کوکنار انکباب کنند بگلاب کشک شعیر غرغره نمایند اگر ماده رقیق بود شربت خشخاش دهند که

مغلظ و منضج ست و گاه بود که حاجت بسیلان باقی باشد و از دادن شربت خشخاش ماده محتبس گردد و سده در تجاویف افتد و مضرت دهد شکر طبرزد و ترنجلس عنبر کندر تبخیر کنند تا

انفتاح سده و دفع ابخره و تقویت دماغ کند سرکه بر سنگ گرم انداخته یا سبوس بسرکه گرم تر کرده یا شعیر مقشر بر آب ترش تر نموده گرم ساخته بخارش بدماغ رسانند غذا ماءالشعیر

وانچه در سوء مزاج حار گفته شد دهند ماءالشعیر بروغن لوز و شربت نبات و گلاب و آب انار می پخته دهند نقوع کشنیز سفید **فائده در ذکر زکام بلغمی** و این اسلم انواع است

زیرا که هر مرض که مزاج ماده او مناسب مزاج عضو ماؤف بود کم خطر باشد دلالت بر ضعف سبب کند ثقل سر و حواس رطوبت دهن زوال طعم دهن غلظ و سائر مخاط و در

خواب وقت اکل غذا زبان گزیده شود و تغیر در فصاحت کلام پدید آید بسبب احتباس بلغم لزج در خیشوم **علاج** بطبیخ زوفا اصل السوس انجیر گلقند عسلی ترنجبین تلیین کنند عوض آب جلاب نوشند

حریره از سبوس مغز بادام عسل ساخته خورند اگر حاجت بنضج افتد بطبیخ بابونه شبت اکلیل قیصوم صعتر انکباب کنند اگر سده افتد و ماده فرو نریزد شکر سرخ کاغذ سنبل حرمل سندروس کندر سعد

قسط تبخیر کنند **فائده در ذکر زکام سوداوی** و این کمتر افتد و از تهیه بدست یبوست چشم و بینی ثقل سر صداع تمدد دهن مثل شی سوخته وقت بوئیدن اشیاء بوی مردد و عفونت

یابد **علاج** بطبیخ بنفشه برگ خطمی برگ کاهو برگ کدو انکباب کنند و بر مقدم سر نطول نمایند ماءالشعیر مغز خشخاش پخته و حریره از شکر نشاسته روغن بادام ساخته خورند اگر سده افتد شکر سعد

سندروس تبخیر کنند **فائده در ذکر نزله رطوبت دماغی** که دماغ بسبب برودت یا حرارت جذب مواد از اعضا کند و هضم آن نتواند اگر سبب حرارت بود و یبوست اطراف

لیست حکه … استراحت بهوای بارد و حال مریض شبیه بدق و این اکثر منجر بسل میشود و گاهی … دماغ سقوط لهات مرض … و معده آرد **علاج** مداومت بشربت خشخاش کنند

حب صبر مثقالی وقت خواب دهند کتیرا صمغ عربی گل مختوم گل ارمنی هر یک یک و دو درم خشخاش سپید هر یک یک نیم درم قند اولس بگلاب قرص ساخته در دهن دارند بشیر زن سعوط کنند

حسن لبه جوز بویه صندلین گلنار هر یک یک گلسرخ کندر هر یک نیم کوفته در خریطه کرده بر سر بندند مضرت بیضی چهار عدد شکر مثل آن با آب آمیخته بر آتش نرم پخته خورند مغز بادام سه اولس مغز تخم کدو نیم

اولس مغز تخم خربزه تخم کاهو خشخاش هر یک اولس با آب شیره کشیده با ماءالشعیر یک رطل آمیخته بنوشند هر صبح ده اولس خورند سمن هم اگر بسبب برودت باشد آن **علاج** بدانچه تعین ماده کماد وغیره که در

در سیانی که و همی ست اذیت نرسد و باعث صداع و تشنج گشته هلاک رساند و اگر بسبب عصب اذیت رسد و تشنج آرد همه آنرا قلع باید کرد و اگر نزله باشد با حرقت و وجع سینه بود
لعاب بهدانه بعرق گل لاله برآورده و رقاشق بشربت بنفشه شیرین کرده دهند بفاصله سه ساعت طبیخ بیخ کاسنی بشکر شیرین کرده دهند و هر چند بار مصفی و مفتح
صوت اگر آواز نکشاید و حرقت نرود رب سوس کتیرا نبات هر یک دو درم مرکی درم حب بسته در دهن دارند اگر نفع نشود و سبب خیال کنند یا کثرت خون که گاهی
فصد نکرده که ازان آواز صاف گردد یا بسبب آتشک که سرفه پیدا آید و آواز بند گردد پس باید که بطبیخ چوب حیات عشبه چوب چینی و غیره معالجه کنند تا صحت شود
و اگر نزله بر سینه یا ریه افتد بر سینه و پشت و ترقوه داغ دهند لیکن اول ادویه دهند اگر نفع نشود داغ بعمل آرند شخصی از چهار ماه وجع صدر و سرفه و عدم اشتها داشت و از دوا
صحت نمیشد بر موضع وجع داغ دادند به گردید کهربا سفید در گلو بندند که بلغم ملتصق ماند مرغ نزله که از سر بحلق و دندان و سینه افتد ضرر نرسد تنفذ زهد گلو بندند و گفته اگر نزله
بشدت بر ریه یا قلب ریزد فصد دست کنند حقنه نمایند فی انفع لیسنی هو اکو امید یکینا النفع شخصی از هشت ماه نزله و سرفه مدام داشت و قریب مرگ رسیده بود زکین
تیلیو بعده یازده روز حب کوره یا داده صحت شد اگر از کثرت خون باشد فصد کنند حقنه نمایند برای تنقیه شیر خشت سه تولش دهند حب کوره یا ناخورند وقت استعمال
اینها گهونگهه مسحوق یک عدد صفرت بیض پخته کهربا مصطکی گل سرشوی هر یک درم سائیده آمیخته خرقه کتان آلوده بر سر گذارند و بعد بیست ساعت تبدیل کنند
اگر مریض ضعیف باشد برای تقویت ناالاحساس دهی سو سور و راس و هند **شربت بنفشه** بنفشه ده رطل آب ده رطل جوشانند چهار رطل ماند صاف کرده قند یک نیم رطل آمیخته
قوام سازند برای صداع حار درد وجع کلیه و حمی و سرفه و ذات الریه و ذات الجنب و ذات الصدر نافع مدر بول ملین سینه مسکن جوش خون **شربت خشخاش** کوکنار
کلان مع تخم صد عدد پوست را کوفته تخم را سائیده در پنج رطل آب باران جوشانده صاف کرده به رطل قند قوام کنند شربتی تا بیست مثقال برای صداع و سرسام و ریش
سینه و ریه و منع نزلات حاره نافع منوم معدل اخلاط محرقه مسکن حرارت مزاج و وجع سینه و بیشتر اگر بشربت ورد مکرر آمیخته بعد فصد و استفراغ دم کثیر دهند ضعف دور کند
**شربت عناب** عناب رطل آب پنج رطل جوشانند نصفی ماند قند دو رطل آمیخته قوام کنند برای سرفه و وجع سینه و ناشزی و آبله و غلبه خون نافع **شربت فریاد رس**
مرغ نزله و سرفه گاوزبان صندل سفید بر سیاوشان عود صلیب هر یک شش درم اصل سوس بادیان گل سرخ تخم خطمی هر یک سه درم مویز بیست پنج عدد نبات دو رطل
**حب افیون ممسک** مرغ نزله زکام و نزله مصطکی فلفل گرد عود دارچینی هر یک یک جند نیم زعفران سه پوست ترنج دو عصاره افیون برابر همه بگلاب حبوب
بندند **حب مومیائی** مقوی دماغ ممسک مرغ زکام و نزله مرکی یک مصطکی خولنجان بهمنین هر یک دو قرنفل دارچینی حسن لبه صمغ عربی عود رب سوس هر یک سه
ابریشم مقرض چهار مومیائی سیه سائیده هر یک شش سائیده بدهن لوز چرب کرده آب کوکنار قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی صبح و شام **حب نزله** مرقوم را در ایام صحت
استعمال و انفع صبر زرد رب سوس برابر حبوب بندند شربتی دو درم وقت خواب **حب** مرغ نزله و زکام زعفران جند هر یک یک رب سوس دارچینی افیون هر یک
صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج قدر فلفل حبوب بندند شربتی تا دو حب **حافظ الصحت** برای نزله و غیره انفع و رساننده بعمر طبیعی فلفل دارچینی بادیان جوز بوا
هر یک شش مشک دو مصطکی دوازده کندر ده جوز ماثل چهل و هفت سائیده بعسل سرشته دارند شربتی قدر نخود و در نسخه مشک بیست جوز ماثل شش نوشته و باقی همه یک
و نوشته که بدهن بلسان چرب کرده بعسل آمیزند **عرق** مرغ نزله و سل مانع فی مقوی معده قاقله چهار لوبیه دو کوکنار نیم رطل عرق کشند شربتی بیست پنج تا پنجاه درم
**غرغره** مرغ نزله و زکام صندلین هر یک دو درم اقاقیا گلنار تخم خرفه گل سرخ هر یک سه درم عدس سماق خشخاش هر یک چهار درم کوکنار پنج درم آب دو رطل جوشانند
نصفی ماند صاف کرده گلاب بیست درم آمیخته هر روز ربع رطل غرغره کنند **سعوط** مانع نزله تنباکو دو درم زعفران ربع درم قاقله هفت عدد سائیده اندکی بویند **سعوط** منقی

منع نمود و رطوبت کثیر از حلق سر صد بدهن لیده و بینی کاذنه حب برای نزله بدو صمغ افیون دو دانه دو دانه چینی شش مثقال زعفران سه قرنفل کتیرا آب صمغ قند نمود حب بنده
نخود یک حب سعوط **اظفار الطیب** قرنفل چهار عدد زعفران اظفار الطیب هر یک نیم درم و بن البقره درم سائیده گرم کرده در سر نموده سعوط کنند **قرص**
**نزلات** صمغ ام الخوین اسفید سفید صمغ بولی نشاسته مرکی سبز سبک راسک گلنار قاقله فوفل مامیثا هر یک یک افیون عقرقرحا هر یک نیم آب طبیخ مورد
قرص ساخته بسایه خشک کنند نافع نصباب نزله از سر بعضای سفلی **ادویه مقویه دماغ** مروارید یاقوت بسد زعفران آمله گلسرخ بلادر نارنج فندق بالنگو زنجبیل سعد
سنبل غالیه قرنفل کنند کشنیز نیلوفر بلیله سلیخه شیر میش مرغ مغز حمام وغیره یاسمین عنبر مشک بویند عود عنصل الند عود بخور کنند طبیخ بابونه اطول وانکباب نمایند عود
مشک خورند کنجد سیاه و بعضی سیاه خورند **بدانکه** کشیدن آب از بینی برای کام عام و خلط ابعر که از صفرا و پوست بود نفع و بعضی گویند که اشتها آرد و نفع
معده انفع وجه کیفیتش آنست که وقت صباح آهسته آهسته کشند و زیاده از نیم جرعه ام کشند مصروری را باید که برمنها کشد تا برد آب بحرارت مقاومت کند و دور
که باد و باران بود و ایام سرد و نیز کسی که بینی مزاج بود نکشد که ضرر دارد اگر ضرورت شود آب فاتر کشد **ادویه منقیه دماغ** آب بصل آب شقائق یا مرزنگوش یا
عصاره کرنب سعوط کنند زعفران زنجبیل فلفل عود مغز بادام سائیده بدهن البقره آمیخته سعوط کنند اشق آب حل کرده غرغره نمایند عنبر یا خردل بخور کنند کندش در
خرقه بسته بویند زنجبیل مصطکی مضغ نمایند سنبل خورند **ادویه محلله ریاح و مفتح سدده دماغ** یاسمین بری یا بهار بویند مرزنجوش سعوط کنند مضغ روغن بان بیخ
نزله حرارت دماغ **ادویه** ایسبن ساکر یا حب جرمی یا حب شفا یا دیا عنبر یا شربت حنظل یا شربت کبین تیلیو یا قرص ایسیرپال یا عصاره افیون یا عرق اوکیر یا ام ق
ارنی کاتارل یا مرق زکامی یا دیاکوری یا دیا کنا متیاتیس دهند **دیگر** حب زکامی در دهن دارند و لعاب فرو اندازند **دیگر** حب کوتفور تا تیرا وقت شب قبل از خواب دهند
**دیگر** روغن مصطکی مالند **دیگر** ایبولسا تو کو تفور تا تیوا دهند مقوی دماغ که بسبب جریان بینی ضعیف شود **دیگر** بخور کتاری و بخور صنوبر سیفالیکو بخور زکامی و بخور
مازریون بخور کنانی بخور سازند **دیگر** سعوط صداعی و سعوط روی اتالا یا صبح شام بویند **دیگر** طبیخ چای نوشند **دیگر** معجون قسط دهند **دیگر** روغن شربت
بویند **دیگر** مشک بسباسه جوزبویه دارشیشعان فلفل کندش گل لوبان برابر سائیده در شیشی دارند مثل تنباکو بویند **دیگر** شونیز بریان نوشادر هر یک دو زنجبیل
بسرکه انگوری سائیده در خرقه بسته بویند **دیگر** بادام سفید یا جگدشتی بشیر عشر تر در بسایه خشک کرده یکسرخ بویند سه چهار روز **دیگر** گندم کاسه شیر عشر تر در بسایه خشک
نموده سائیده با تنباکو پنج درم زعفران سبع درم قرنفل هفت عدد سائیده یا زعفران یک قرنفل مشک هر یک دو جوزبویه سه افیون چهار سائیده بویند مقوی ام
**دیگر** تنباکو خربق اسود هر یک درم فلفل دو نیم عدد فرفیون نیم اسکرولیو سائیده بویند **دیگر** روغن نرگس بویند **دیگر** بیدنجیر باده تنباکو برگ گل بویند **دیگر** چوب
گندم بسرکه تر کرده بر مجمر ریخته دودش استنشاق کنند **دیگر** چوب کتان یا اظفار الطیب یا تمر طرفا یا جند یا چوب گز یا قسط یا مومیائی یا گوگرد یا کاغذ بخور کنند
**دیگر** مرباب مرزنجوش یا آب ریحان قرنفل حل کرده در سر یا بر روند بینی طلا کنند نافع نزله **دیگر** ریوند بسرکه سوده گرم کرده یا کندر به بیاض بیضه سائیده بر
جبهه طلا کنند **دیگر** روغن کنجد سه قطره با افیون زعفران سائیده یا شونیز سائیده سعوط کنند **دیگر** خربق اسود نبات برابر سوده یا آب گل یاسمین یا بنابل
قدری بآب تر کرده فشرده در بینی چکانند **دیگر** مشک بدهن بان آمیخته یا خردل بعسل آمیخته یا روغن قار بر مقدم سر مالند **دیگر** سلیخه بتمام صرف کنند **دیگر** بادام
قرنفل شونیز قسط مفرد سائیده بر مقدم سر پاشند **دیگر** مغز بادام بسرکه سائیده بر جبهه مالند قدری در بینی چکانند و مسکه دریائی مالند مزلیه زکام فرزاد **دیگر** برگ نیم کل
سائیده قرص ساخته بر یافوخ بسته در آفتاب نشانند چون آب آرد قرص دور کرده بدهن نقرحرب مالند اگرچه کرب می آرد لیکن نفع کثیر است **دیگر** زعفران افیون قرص ساخته

بر یافوخ نهاده رفاده خرقه گذاشته کلاه پوشند دیگر قرص ملت بیاءین بهمن سوده بر سایه کاغذ که بشکل هم بود سوده نهاده طلا کرده بر جدر صدغ و یافوخ چسپانند
دیگر پنبه تخم عشر در بالش پر کرده زیر سر نهند دیگر با قرقرها نفوخ نمایند دیگر عصاره کاهو سعوط کنند دیگر وقت خواب کف پا بروغن کنجد چرب کرده با آتش گرم
نمایند دیگر تنباکو زیر دندان گیرند و لعاب بیرون اندازند یا دوش مالند دیگر مصطکی عاقرقرحا برابر کوفته قرص بسته یا بجیا داین زیر دندان گیرند و لعاب بیرون اندازند
دیگر زنجبیل شتر پوسیده و بر دوغ کرده در پا داندازند اول کسی که بالش بران افتد مرض باو انتقال کند و این صحت یابد دیگر نبات وقت خواب در دهن گرفته خوابند
دیگر آب شبینه دو سه درم از سنجرین نوشند دیگر اگر تو باشد نخود بریان مقشر دو دام همراه بسیل بریان مقشر خورند دیگر عصاره الکابس هشت یا نه مرتبه در دهن
دیگر فاقد درم قرنفل سفید یک درم یا دار چینی یا جوز بویه یک درم با شکر هم خورند دیگر شربت خشخاش یک نیم شربت نیلوفر با آب یا گلاب نیم درم آمیخته نوشند دیگر شربت
زوفا شش شربت خشخاش یک نیم آب نه درم آمیخته نوشند دیگر زنجبیل گل ماده که گل کنار هر یک تا تک آب نیم رطل جوشانند چون نیم ماند قند سیاه قدری آمیخته گرم گرم بطور قهوه
نوشند صبح و شام سه روز و از ترشی پرهیز دیگر مغز حب القطن نبات برابر سائیده صبح و شام خورد از ترشی و ادبی پرهیزد **فصل ششم در سرسام و هذیان** در بیست
که در نفس دماغ یا در حجابین که مسمی بصلب و لین اند پدید آید موسوم افرانیطس صفراوی افرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و سوداوی نامی ندارد **قول العفیفی**
عضو لین و صلب قبول ورم و تمدد نمیکند **قول شیخ** هرچه قبول غذا و نمو کند قابل ورم باشد و رخصوصیت عضو لین چون دماغ و صلب چون عظم قابل ورم بوند بدانند
که ورم در حجابها از صفرا یا خون صفراوی اکثر شود و از بلغم و سودا کمتر چراکه ماده غلیظ در جسم صلب حجاب نفوذ کردن نمیتواند خلاف جوهر دماغ که از هر ماده متورم میگردد لیکن
اگر ماده مخالف مزاج وی بود نفوذ او اگر مشاکل مزاجش باشد بتدریج حقیقی و غیر حقیقی میباشد حقیقی آنکه با ورم باشد و غیر حقیقی اختلاط عقل است که در حمیات حاده و اوجاع
عصبیه پدید می آید **فائده** ورم که در جوهر دماغ پدید آید بد باشد در روز چهارم میکشد اگر تجاوز کند امید خلاص بود چراکه بقای مرض تا این مدت دلیل بر قوت طبع و عدم رداءت
ماده باشد اگر درین مرض ثقل در نواحی سر در قیه و سینه مدام ماند پس تشنج و قی زنگاری در رقت بول پدید آید همان ساعت بمیرد اگر قوت قوی بود دیگر دو روز مهلت دهد و بیرا
ازین مرض خلاص کمتر باشد و بحران این اکثر بعرق یا رعاف و گاهی بجنون یا بواسیر شود **بدانند** که رقت بول ثقل سر شدت صداع قبض طبع نفرت از روشنی در حمیات
ماده آثار حدوث سرسام باشد **علامات** اگر ورم در نفس دماغ بود نبض عظیم موجی ثقل و وجع در قعر چشم اگر در غشای صلب مماس باطن قحف باشد نبض صلب منشاری
احساس وجع در نفس جمجمه اگر در غشای لین مماس جوهر دماغ باشد نبض صلب موجی وجع صعب اگر ورم مشتمل در اغشیه و دماغ بود و العیش العلیل اگر ورم در مقدم دماغ
باشد چشم گشاده دارد و دست بهر جانب گویا مگس میراند یا میگیرد اگر ورم در میانه سر باشد سخن بیهوده شنا گوید بول اندک اندک بیارد جدا شود و تمیز باطل گردد اگر ورم در
موخر دماغ باشد هرچه گوید فراموش نماید اگر ورم در همه اجزای دماغ باشد همه آثار یکجا ظاهر بوند **قول جوان کورو** و سرسام دوگونه است شرکتی و خاص شرکتی آنکه در
حمی محرقه یا حمی یا در مرض حادی چون ذات الجنب و ورم کبد و غیره پدید آید و این در وقت شدت و غلبه آن مرض شدت میکند و وقت تسکین آن ساکن میگردد و خاص آنکه
فقط از ورم دماغ یا ورم غشای دماغ شود و این هم بیک حال نمیماند حمی لازم یا کم گردد **فائده مجمله** وقتیکه در سرسام اختلاط عقل ابتدا کند و مانعی نباشد بلا تمهل قیفال زنند و اگر ماده شدید
التوجه سوی راس بود پس اکحل یا باسلیق زنند و اخراج دم بمقدار صالح نمایند و اصابع صاحب مرض محکم بندند و اگر قوت و حال مقتضی باشد بعد قیفال رگ جبهه کشایند و خانه
معتدل الهوا و خالی از نقصان و پرده اشیای براق و روشنی سازند و شمومات بارده چون نیلوفر کافور و غیره در مسکن دارند و مردم ظریف حسین شفیق جلیس سازند و اگر شعور باشد
سخن لطیف ملائم گویند و از احساس نسکم حذر کنند و تنویم بشیره تخم کاهو شربت خشخاش کوشند و فصد در اول و ثالث سفید و در رابع مفید بود و اگر کنند خون کمتر گیرند

تا قوت بحال باشد بلکه بحجامت اکتفا نمایند و اگر قوت باقی ماند بحران شود فصد الا بدیر نیفتد و بعد فصد حقنه نرم نمایند و جذب ماده از نوک قدمین و پاشویه و مجمره سازند
و آب شدید البرد اگر ورم در حجاب حاجز باشد و اینست اگر مریض بسبب فقدان عقل بول نکند تریخ مثانه بزیت نیم گرم نمایند و نطولات بکار برند **فائده** قبل استحکام
فصد کنند اگر احتمال نمو قیاسات باقین نمایند پس آب خوا که تسکین سازند اگر مستحکم بود خون بیرون آرند و مبالغه در تبرید و ترطیب دماغ نمایند آب گرم با پاشویه سازند غل دهن
آمیخته سرد نموده خرقه آلوده گلاب آب کشنیز یا من بعض افزوده بر سر و سینه گذارند تا تقویت دماغ و دفع ابخره متصاعده نماید مطبوخ بابونه بنفشه نیلوفر شعیر مقشر کوکنار تخم
کاهو بیخ لفاح بر سر نطول کنند خرقه چهار ته بسرکه گلاب روغن گل بیاض بیض آلوده بر جبهه و قفا و سینه نهند بعد فصد و تلیین صندلین طباشیر آب کشنیز کافور تخم کاهو عنب الثعلب
طلا نمایند وگاهی جهت تقویت سرکه هم افزایند صندلین برگ خطمی نیلوفر هر یک ۵ دو درم کافور سه جو سحق کرده گلاب آمیخته در ظرف ضیق الفم نموده بر آتش نهند و بخارش در بینی رسانند
لبن بنات آب کاهو آمیخته بر جبهه نهند چهار تخم بارد کلان گلاب هر یک ۵ درم خشخاش دو درم نیلوفر چهار ماء الشعیر یک رطل شیره برآورده نوشانند اگر خوب ضعیف بود
شیر زن یا نیز بر سر دوشند و بعد سکون حمی صفرت بیض نیمبرشت ماهی کوچک دراج خورانند اگر عادی بشرب خمر بود و مرض از هفته گذشته خمر سفید رقیق ممزوج با آب کثیر
نوشانند تا حفظ قوت کند اگر حمرت وجه و عین زیاده باشد از درون بینی خون برارند **قول جوان کور** و غذا اندک دهند حین ماء الشعیر وغیره دهند و در خانه تاریک
کم نور دارند اگر ایذا رسد غرفه کشایند تا قدری روشنی رسد و در خانه خوشبو نگاه ندارند که بوی آن ضرر دارد و حقنه قوی بعمل نیارند **انتباه** شناخت غشی که واقع شده
یا میشود واجب چرا که درین مرض حالت افاقت بحال غشی مشتبه میگردد و دلیل بر غشی گرفته میشود از حال نبض مثلاً اگر نبض مرتعش منخفض مختلف بلا انتظام باشد بدانند
که غشی می‌کنند **فائده در ذکر سرسام دموی** تب دائم ثقل سر صداع ضربان چشم و وجه هذیان مع الضحک اختلاط عقل نفس مضطرب خشونت زبان سیلان اشک
تنفر از روشنی عظم نبض مائل بمنشاری یا موجی سرخی زبان مائل بسواد خروج خون از بینی وگاهی خیال کنند که چیزی بر جامه است و میل بچیدن آن کنند و سیلان اشک دست دهد حمره
اگر از یک چشم باشد **علاج** در ابتدا یعنی در سه روز از شروع مرض قیفال یا اکحل زنند و خون حسب قوت گیرند لیکن خیال دارند تا غشی نیفتد اگر بسبب ضعف وغیره مانعی بود
حجامت بر ساقین و مابین دو شانه نمایند رگ سر بینی جبهه زنند و تلیین بحقنه لینه یا شیافه سازند اگر قبول نکنند تمر هندی آلو عناب سپستان بنفشه خیار شنبر شیرخشت ترنجبین
تلیین کنند و از روز اول تا سوم شربت نارنج آب آلو آب تمر هندی آب غوره شیره کاسنی دهند ماش مقشر عدس اسفاناج کدو بادرنگ کشنیز ترکشک شعیر شیره بادام غذا کنند
بعد سوم شربت عناب شربت نیلوفر دهند روغن گل گلاب قدری سرکه نیم گرم کرده بر جبهه مالند یا خرقه تر کرده بر سر نهند و دو سه قطره در بینی چکانند صندل آب کشنیز گلاب
آب کدو آب خیار روغن گل و قدری سرکه لخلخه سازند بادرنگ کدوی تر بنفشه نیلوفر بویند و هر شب تمر هندی سی درم آلو سی عدد در آب تر کرده صبح صاف نموده شکر
سرخ بیست درم آمیخته نوشند وقت خواب اسبغول دو درم شکر هفت درم با آب انار دهند و بامداد و شبانگاه با گرم مطبوخ بابونه بنفشه گل خطمی سبوس گندم و قدری
سرکه پاشویه کنند سد اطراف نمایند مجمره بر ساق و کف پا گذارند صندل گلاب بر سر مالند و میانه سوم شربت از نبات گلاب بید مشک دهند اگر سهر باشد قدری شربت
خشخاش توان داد و در فصد و تلیین اهمال نکنند و در اخراج خون افراط نمایند خاصةً اگر مریض چیزی غذا نخورد تا طبع بسبب قوت خون با وجود عدم الغذا بر دفع
مرض قادر ماند و وقتیکه صحت رو نماید مرق مرغ خورند حمام نمایند اغذیه کثیره دهند و از تعب و غضب و حرکت کثیر پرهیز کنند **شربت نارنج** آب نارنج یک من شاهجهانی تصفیه کف
زرد دور کرده قند ده آمیخته قوام کنند مقوی دماغ مسکن عطش مزیل صداع حار **شربت نیلوفر** نیلوفر رطل گلاب دو رطل آب پنج رطل جوشانند و نیم رطل ماند
صاف کرده قند دو رطل آمیخته قوام سازند برای صداع حار و سرسام و حمی صفراوی و عطش و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه نافع ملین طبع اکثارش مضعف باه

**قول جوان کورو** و بر دوی فصد باسلیق مرتبه کنند و بالاسی و در اکلیل حجامت مع شرط نمایند بعده طبیخ دی پولی امیتا نوشانند اگر شیره بادام افزایند بهتر
سال پر ونیالا یا میتر دو یا بر نبیکو یا نزده دانه لطبیخ دی پولی امیتا یا بشیره بادام آمیخته دهند خرقه در آب تیمادی پولی امیتا تر کرده در روزی چند بار بر سر نهند اگر کافی نبود
حرارت در سر و مرض بشدت باشد آب برگ انبرالو شیر زن برابر بگیرم گرم کرده خرقه آلوده بر سر نهند و قتیکه در مرض خفت شود یا مریض بخواب رود خرقه بردارند تا
بیهوش نشود **فائده در ذکر سرسام صفراوی** شدت تب سهر صداع سرخی رو پوست چشم و بینی صفرت وجه و چشم و زبان تلخی دهن کثرت عطش و هذیان
و غضب و سوء خلق نسیان و عقل اضطراب سرعت نبض حمرت بول خواب مضطرب تنفر از روشنی **علاج** بنقوع تمر هندی آلو عناب سپستان ترنجبین شیر خشت تلیین کنند
آب یا برین آب کدو آب تربز گلاب نوشند ماء الشعیر خورند اسپغول ... لعاب کاسنی عرق گاوزبان قند آمیخته دهند سرکه روغن گل پوست کدو پوست خیار عنب الثعلب
بر سر نهند روغن بنفشه روغن کدو روغن نیلوفر بر سر و بر سر حرب دارند طبیخ بنفشه نیلوفر کدو خطمی نطول کنند اگر سهر مفرط باشد تخم کاهو کوکنار و قدری بابونه در نطول افزایند
تخم کاهو افیون کافور بر جبهه طلا سازند شربت خشخاش یا شیره خشخاش شیره تخم کاهو بقند شیرین کرده دهند خرقه بدهن ورد و گلاب و قدری سرکه آلوده بر سر و جبهه
و سینه نهند کافور قدری بسرکه و گلاب آمیخته خرقه تر کرده بر جگر گذارند و وقت شب تا ناف مقعد و بینی و کف پا روغن مغز تخم کدو روغن بنفشه چرب سازند لبن نسا
در بینی چکانند ماء الشعیر پنج تا شش لعاب اسپغول ده مثقال روغن گل پنج مثقال بیاض بیضه دو عدد آمیخته حقنه کنند اگر غشی و قی پدید آید بند کنند اگر افراط نماید رب
رب به رب غوره شربت انار شربت لیمو دهند اگر اسهال شود و ضعف آرد قرص طباشیر شربت انار و شربت غوره دهند وقتی که در مرض تسکین افتد مرغ ماش مقشر
فتق تمر هندی داده خورند اگر لین طبع باشد فتق لیمو سازند و در این نوع از افراط تبرید و ترطیب بترسند خلاف و سوی که در ان چندان دلیری نشاید **قول عسکری**
تدبیرش اول شان جهی و صداع صفراوی بود مع ازدیاد حقنه شافه تا که مرض محکم نشده رگ جبهه و رگ تارک و رگ شقیقه زنند قیفال کشایند مکرر اگر درد موی خون کثیر در صفراوی
قلیل گیرند و برای تلیین اهلیله آلو تمر هندی نیلوفر شربت ورد مکرر بکار برند در کلیه حجامت نهند ماء الشعیر که درو پخته بانار دانه یا تمر هندی ترش نموده خورانند اگر در روز
یک مرتب غذا دهند بهتر **قول جوان کورو** و سپید مرغ شعیر خطمی کاهو تخم الکلفند جوشانده مغز خیار شنبر شش درم آمیخته صاف نموده بیاض بیضه سه عدد افزوده
حقنه کنند اگر حرارت باشد بود آب برف نوشانند مسهل صفرا دهند کین تبلیو النفع و فصد نمایند **فائده در ذکر سرسام سوداوی** هذیان فزع خوف گریه سهر
پوست کام و لهات زوال عقل صداع خفیف تب نرم لازم تواتر نفس گویا که خفقه میکند خیالات و همناک افتتاح عیون **علاج** طبیخ گاوزبان بسفایج بادرنجبویه سپستان
گلقند دهند چون ماده نضج تام یابد بحبوب و حقنه منقیه تنقیه کنند ماء الشعیر دهند سکنجبین که بسیار ترش نباشد بکار برند بشرطیکه سرفه نبود بعد تنقیه تمام مغز تخم کدو مغز تخم تربز
نیلوفر بنفشه بشیر زن بر سر ضماد کنند طبیخ بابونه بنفشه بنام گلسرخ برگ خشخاش برگ سلق نطول نمایند شیر زن بر سر دوشند روغن کدو روغن بنفشه روغن بادام
روغن بابونه در سر و ناف و مقعد و بینی و کف دست و کف پا مالند حقنه نمایند **فائده در ذکر سرسام بلغمی** سبب او تخمه متواتر کثرت اکل شرب و میوه های ترتب دائم
دائم ثقل حواس بیاض بول و زبان کثرت نام و ب اختلاط عقل نسیان سبات عسر حرکت اجفان قلت عطش کسل در جواب سخن بطوء نفس رطوبت دهن و بزرگی نبض
عظیم بطی متفاوت موجی به چیزی از رجامه حیدن سبات که دهن وا بعد و اگر ون سبب نسیان و کاهلی وا ماند گاهی ارتعاش عرق اطراف پدید آید **علاج** طبیخ
بادیان اریسا عناب مویز نقند یا طبیخ بادیان کرفس انیسون مویز اذخر اسطوخودوس نگلقند عسلی دهند چند روز بعد نضج بحبوب مناسبه حقنه و شیافات تنقیه
نمایند نخود ماش مقشر خورند و در ابتدا سرکه روغن گل گلاب بر سر طلا کنند بعد روز دوم قدری جند بیدستر طلا افزایند چون بانتها رسد جند عاقر قرحا فوتنج حاشا افزایند

تا آب تمام یا آب مرزنجوش و قدری سرکه منفس و زیت ضماد سازند و چون مرض با نحطاط افتد بکندش چند فلفل تا کو عطسه آرند و بخواب مستغرق نگذارند و گاهی
مواد شقیقه گیرند و دهن چند روغن مانند قرحا بر جبهه و مفاصل مالند مشک عنبر عود فرفیون مرزنجوش بوی یانند عسل سرکه بر لب و زبان مالند اگر مرض دیر کشد
و رطوبت غالب بود قی نمایند و غرغره با ایارج کنند و بعد حلق موی نمک و ارزن گرم کرده بر سر نهند و در مواضع خوش هوا و وسیع که روشن بود دارند و چون و به تبدیل
آرند نخود آب از لحم عصافیر و کباب که در وی دار چینی زنجبیل زعفران بود خورند و اکثر شیره و سبوس گندم بعسل یا قند غذا کنند و قدری خمر ریحانی بعد غذا مفید و حمام نافع
آب گرم کثیر بر سر ریزند و از ترشی و اشیای بارده پرهیز نمایند **قول ابن سرافیون** تعطیس بشحم حنظل نزد بلیس غرس است **قول یوسف بغدادی** شرب خربق
ابیض مفید **قول مسیحی** بعد تنقیه دلک ساقین و رجلین بسرکه عنصل نافع **فائده در ذکر شقاقلوس که نوعی از سرسام ست** و مرضیست که از دم غلیظ
در تجویف و شرائین دماغ پیدا آید و صعب ترین اصناف ورم ست و زود هلاک سازد و اگر از ین گذرد امید خلاص باشد تا که در ابتدا بود فالغرایا گویند و چون عوارض
مشتد شوند و حس باطل گردد شقاقلوس نامند **علاج** تا که ورم نگذرد دست در علاج نمیدارند مگر بعد تجویز سرسام دموی کنند و اشربه و اغذیه مناسب دهند
**فائده در ذکر فلغمونی که نوعی از سرسام است** و مرضیست که در نفس دماغ از دم عفن پیدا آید حمرت چشم و درد و شدت تیج بیحی گویا تیغ نگاهد و باشد که از غشی پیدا آید شبهاتی و مریض
میل کند که بر پشت تکیه نماید خلاف عادت و نفخ در شکم **علاج** سوی تنقیه چهار روز نگذرند تدبیر سرسام دموی صفراوی کنند **فائده در ذکر ماشری و نیم نوعی از سرسام ست** و مرضیست که
از خون حاد مختلط بصفرا که در اجزای خارجیه سر و جبهه و نفت عیون پیدا آید و باشد که ورم آفرید و اجزاء داخلیه سر چون دماغ و حجب داخلیه تعدی گرد و باشد که ورم فرو آید تا سینه و بازو
رسد شدت تیج و سرخی عیون و از شدت تیج خیال کند که سر پاره میشود و گاهی غشی و قی پدید آید **علاج** مبالغه در فصد کنند باقی تدبیر سرسام دموی نمایند و این بدترین اقسام است **فائده در ذکر حمره که
نوعی از سرسام است** و مرضیست که از خون صفراوی یا صفرای صرف در نفس دماغ پیدا آید شدت تیج کرب اندوه صفرت جبه بر لمس حمی حاده مریض پندارد که در سر آتش افروخته است
کثرت عطش **علاج** قیفال و رگ جبهه و رگ سر بینی و عروق زبان که دو بالا و دو زیر زبان اند کشایند یک یا دو و بتوقف یا بی توقف و بعد فصد تدبیر سرسام دموی صفراوی نمایند
و ماء الشعیر و تمر هندی دهند **قول فولنسیکه** سبب این ورم اجزای رقیقه دماغ و غشای اوست کثرت حرارت جبهه قلت خواب یبوست چشم حمی محرقه و عدم اشتها حمرت چشم تعریق عینین و یا نوح و اکثر در ساعت بیقرار
بکشد قیفال در روز دو سه بار بزنند اگر غلبه مرض باشد فصد پای نیز نمایند که انفع از فصد دست ست لیکن فصد دست کشایند بسلیقه نمایند که از امراض سخت حادیست اگر کافی نبود در کتف دو نوک شرطه
زنند علق عقب گوش و گرد همه سر قریب بیخ موها چسپانند و شیره و غیره که مسکن حرارت و منوم بود بکار برند اگر بسبب حمل و غیره فصد یا کردن نتوانند لیکن
از فصد دست باز نمانند **قول جوان کورو** و اگر سرسام سمی باشد و خواب نیاید شیره بادام ماء الشعیر بر آورده شربت لاله شیرین کرده دو سه بار دهند اگر کافی نبود
گل سرخ بزر البنج کشنیز خشخاش شعیر هر یک مشتی آب سه کاسه جوشانده خرقه ترکرده نیمگرم بر سر نهند در روز دو بار و بعد دو ساعت خرقه بشیر ترکرده گذارند بر گاهی
بزر البنج کشنیز تر مغز کدو بقدری شیر دو مد بیاض بعض سائیده بر کف پا ضماد کنند شخصی هذیان داشت خرقه بر انثیین پیچیده با آب ترکردند و سرکه یک دهن ورد
چهار آمیخته بر سر طلا نمودند صحت یافت اگر کافی نبود لادن افیونی دو دانه چهار پنجر و زر دهند شخصی را تا هفت روز خواب نیامده خواست که خود را هلاک کند از دادن
لادن صحت یافت **دیگر** بعد حلق شعر پارچه را پی تمادی یولی استینا یا زرابی تمادی بر سر اترکرده بر سر نهند در روز چند بار **دیگر** ابی تمادی بیرا مرکب بر سر ضماد
سازند **دیگر** طبیخ دی یولی استینا یا عرق خطاف دهند **دیگر** جواهر مهره یا شربت عناب دهند **دیگر** وقتیکه بیهوش بود فلفلگرد بلعاب بهی ابیه آب درخت سرس
سوده در چشم کشند بهوش آید **دیگر** آرد ماش لبن البقر هر یک نیم رطل سرشته نان ساخته از طرفی پخته سر بدهن و رو جریبا نموده از طرف خام بر سر بندند یکپاس دارند

اگر باز حاجت شود تکرار کنند مزیلهٔ غشی هم **دیگر** آرد جو آرد مونگ هر یک سه توله شیر زن سرکهٔ انگوری آب برگ کشنیز هر یک دو توله دهن در روغن مالشه بیاض
بیض عدد سرشته نان ساخته از ظرف خام که بر سر بندند شیر زن مالیده بر یافوخ گذارند **دیگر** اگر یبوست و سواد زبان پدید آید اول موم اسپ بر اصبع پیچیده و از آن
اصبع زبان را صاف کنند بعده زیره سفید ادرک فلفل گرد نمک سنگ هر یک قدری با آب سائیده بر زبان مالند طفلی را نیست نوز حمی بود بعده هذیان اختلاط
عقل پدید آمد و در خواب و جنون نقصی نبود و حمی هم خفیف بود هیچ تدبیر سود نکرد گل بابونه گل بنفشه تخم کشنیز هر یک نیم درم با آب جوشش کرده نطول کردند نفع شد
**دیگر** بابونه با سرکه بر جبهه ضماد کنند مزیلهٔ لیسرغس **دیگر** شکم مرغ یا حمام بر سر مریض بشگافند تا خونش بر سر افتد پس گرم گرم بر سر بندند چون سرد شود دور کنند دیگر
حجر الحیه مخطط آویزند **معجون اسبغول** اسبغول را در آب بهند با ترکرده چشانند کف گیرند چون کف نیارد صاف کرده دوشاب انگوری قدر حاجت داخل نموده قوام
ساخته کثیرا مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز بهدانه مغز تخم کدو تخم خرفه مقشر نشاسته صندل سفید تخم خطمی تخم خبازی هر یک جزوی سائیده آمیزند برای سرسام و امراض
حاره و سرفه و جفاف و خشونت حلق و بحت الصوت و حرقت البول نافع **فصل هفتم در سدر و دوار** سدر آنست که وقت برخاستن چشم تاریک شوند و مهیای
بر سقوط شود و ثقل عظیم در سر و طنین در گوش پدید آید و باشد که بزوال عقل انجامد و دوار آنست که آدمی خود را و همه اشیا را تخیل کند که در دور است پس نتواند که ثابت ماند
ایستاده باشد یا نشسته بلکه بیفتد و کثرت و قلت و لزوم و سرعت مفارقت این حالت به حسب کمی و بیشی سبب است و سبب هر دو ابخرهٔ غلیظه اند که در دماغ بند
بند شوند و مخرجی نیابند و لازم اوست دوی گرانی سمع تاریکی چشم صداع و حالتی شبیه بسکر دم نیست پس اگر از مادهٔ دماغی باشد دائم بود و اگر از عضو دیگر تصاعد کرده
دائم نباشد **بدانند** وقتیکه این مرض مزمن شود خاصه در پیری خوف صرع یا سکته باشد و باشد که چون صداع زائل شود دوار افتد و بالعکس **انتباه** اگر دوار
بحرانی بود و دوا امراض پدید آید تدبیرش نکنند که مقدمه بحران است و صاحب این مرض را لازم که از اشیای بادانگیز و خمر و ماهی شور و بادنجان و لحم قدید و عدس و آب انگور و
جماع و بیداری شب و دیدن خطوط باریک و آب روان و اشیای گردنده و بلند و آتش پرهیزد و در جائی که روشن ساکن کنند غذا کم خورد و مشی نماید و در خانهٔ تنگ ننشیند
و ناهار نماند بلکه یک قطعهٔ نان بعسل گلابی ترکرده بخورد یا با به یکتا با دو بادام یا نیکو بزاده با شیده خورد و مغز سر عصافیر و مغز مرغ را آمیخته غذا نماید و ماء العسل که در
وی به یا سفرجل تر بود نوشد و عوض آب آبیکه در وی یک دانه سنبل یا سه دانه گل زوفا یا پنج برگ ریحان ساعتی قبل از شرب ترکرده باشند نوشد و بعد غذا تا که سه ساعت نگذرد
خواب نکند و مریض دماغ را لازم که سخن کم کند و آواز نرم گوید **فائده** سبب دوار آنست که روح اندر تجاویف و گذرها و عروق دماغ بسببی بجنبد و بگردد و موج کند
پس چنان نماید که عالم میگردد اما سبب جنبش کثیر اند یکی آنکه اخلاط رقیقه بارده یا حاره در بطون دماغ یا در عروق مستقر گردد و خلط مذکور بسببی متحرک شود پس روح نیز بحرکت
غیر طبیعیه بر متعادست [illegible] بحرکت آید و دوار پدید آید یا ریاح غلیظه در آنجا گرد آید و بدستور از حرکت ریح و روح دوار افتد یا خلط غلیظ در عروق دماغ مستقر شود و بدان سبب
روح به مسالک طبیعی نافذ شدن نتواند و بدانجا رسیده بازگردد و دور زند و دوار افتد یا آنکه اخلاط یا ریاح در دماغ راسخ نباشند مگر از اعضای دیگر سوی دماغ تصاعد کنند و
باعث دوار گردند **فائده در ذکر دوار دموی نفس دماغی** حمرت وجه و چشم و برآمدگی عروق جبهه و شقیقه و بسرعت رفع شدن دوار **علاج** قیفال و رگ
پس گوش و رگ سر کشایند حجامه مع شرط بر پس سر یا بر ساق نهند بر صدغ و عقب گوش علق گذارند اگر حاجت شود بطبیخ هلیله تلیین کنند سکنجبین شربت عناب لعاب
اسبغول دهند آش جو مرغ گوسفند آب انار آب غوره کشنیز خورند و از اغذیه گرم پرهیزند بطبیخ گلسرخ بابونه سبوس گندم پاشویه کنند صندل گلاب طلا کنند روغن
گل روغن مورد سرکه بر سر مالند باقی تدبیر صداع دموی نمایند **فائده در ذکر دوار صفراوی نفس دماغی** صفرت لون تلخی دهن سهر سرعت نبض نفع از مبردات

وزود کشادن دوار علاج بطبیخ شاهتره و بلیله فلوس خیارشنبر ترنجبین یا شیرخشت آمیخته تلیین کنند آب انار آب خرفه آب تمرهندی سکنجبین شربت لیمو دهند ختمی بیخ
مغز فندق کشنیز مویز منقی اسپغول بشکر و آب انار ترش و آب غوره دهند اطریفل کشنیزی و شربت مویز و ماءالجبن مفید سیب بمربای تمرهندی و غوره خورند بنفشه صندل
بویند باقی تدبیر صداع صفراوی کنند طبیخ هلیله هلیله زرد ده درم تمرهندی سی درم شاهتره هفت درم آلو بیست عدد سپستان پنجاه عدد و آب چهار رطل جوشانند
چهارم باند صاف کرده شیرخشت سی درم آمیخته نوشند امراض صفراوی نامی و بدنی را به تنقیه دفع سازند و موی را نیز نافع و جمیع امراض چشم مجرب مفید **قول**
**عسکری** در بار تنقیه معجون حیات یا حب نزله تالیف احقر کنند اگر مزمن باشد آب کاسنی رطل صبر و تمیه آمیخته در آفتاب نهند چون غلیظ شود حب ساخته دهند
خطمی آرد باقلا اسپغول هریک یک آرد جو و بروغن آمیزند و بر سر ضماد کنند خطمی شعیر مقشر بنفشه هریک کفی نخاله دو کف در آب جوشانده انکباب نطول یا شموم کنند
**قول جوان کورو** و اگر بسبب حرارت سر باشد سرکه بروغن گل یا بروغن بنفشه آمیخته خرقه آلوده بر سر نهند اگر کافی نبود بالای ورز اکلیلی یا بر همه سر کاوستیکو
نهند تا ابراج ماده کند آخرالامر فصد شریان پس گوش نمایند اگر فقط از ماده دماغی باشد بطبیخ براده چوب حفص عشبه چوبچیات مداومت کنند که حابس ماده
دماغ مانع دوار است **فائده در ذکر دوار بلغمی نفسی و دماغی** ثقل سر قلت عطش سبات لعاب دهن لین نبض بیاض بول و چون گرمی بسر رسد دوار زائل گردد
**علاج** تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا ایارج فیقرا کنند حقنه حاده نمایند مصطکی دهند جوارش فندق مثرودیطوس مفید و بخور آنکه در عود دارچینی زنجبیل کمون بود خورند
غالیه مشک عنبر نرگس یاسمین نمام مرزنجوش بویند روغن بلسان سعوط کنند و بکندش و چند عطسه آرند فلفل ابیض صبر زعفران چند آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته
در بینی چکانند عاقرقرحا قرنفل خردل با آب نمام آب یاسمین سرکه عنصل ضماد سازند بطبیخ بابونه برنجاسف اکلیل شبت انکباب نمایند و باقی تدبیر صداع بلغمی نمایند
**قول عسکری** در بار تنقیه معجون مسهل تالیف احقر کرده فرفیون جند شونیز مشک مرزنجوش استنشاق کنند بعاقرقرحا شونیز خردل فلفل آب کامه غرغره نمایند
تنباکو عطوس نمایند مشک جند هریک حبه روغن قسط روغن ناردین هریک دو دانق حل کرده سعوط سازند **حب قوقایا** صبر عصاره افسنتین مصطکی هریک دو مثقال
شحم حنظل سقمونیا هریک نیم درم با آب کرفس حب بندند شربتی مثقالی مخرج فضلات غلیظه قائم مقام ایارجات کبار برای صداع و دوار نافع **قول جوان کورو**
در بلغم یا رطوبت دماغی ماءالعسل و وادلس طبیخ زوفا مرزنجوش اشترغار سه دانگ آمیخته دهند پس تنقیه بحب منقیه دماغ نمایند اگر کافی نبود آلوز بیاس دهند سه روز
بعد ازین هشت مرتبه بفاصله یکروز حب منقیه سر دهند بعد تنقیه برای تقویت کوفیا و کشنیزی وقت خواب دهند روغن چوب فلنزیج که ترکیب وی پس سوطیار کرده
باشند هشت قطره طبیخ زوفا یا طبیخ عود صلیب یا طبیخ کماذریوس سه دانگ آمیخته دهند ششم وزن روغن مذکور بر صدغ و گوش و موضع نبض دست و پا مالند بعد
تنقیه زوفا اشترغار مرزنجوش برگ کتم هریک مشتی تمر سفید یک کاسه با آتش نرم جوشانده صد روز دو بار انکباب بسر دهند اگر کافی نبود حب شمع در دهن دارند زنجبیل
قرنفل دارچینی عود جوزبویه سنبل ریحان نمام بر سر ضماد سازند **فائده در ذکر دوار سوداوی نفسی و دماغی** کثرت فکر و خاموشی سهر تخیل چیزهای فاسد
ضعف و صلابت نبض **علاج** تنقیه سودا کنند روغن شبت روغن بابونه بر سر مالند باقی تدبیر صداع سوداوی نمایند **روغن بابونه** آب بابونه یک روغن
کنجد یک نیم روغن سازند مزیل صداع که بسبب احتقان ابخره باشد و اعیا و وجع کمر و وجع مفاصل و نقرس مسکن اوجاع و اورام بارده و ریاح مفتح سده مسام که از سرما شد
**فائده در ذکر دوار بخار گرم نفسی و دماغی** کثرت عطسه یبوست بینی عدم ثقل و وقت دوار عرق خفیف بر سر آمدن و مانند مصروعان بر زمین افتادن
و زود با فاقت آمدن **علاج** اگر غلبه خون باشد قیفال زنند پس تلیین نمایند و اگر غلبه صفرا بینند بطبیخ هلیله تلیین کنند کشنیز قند برابر سائیده هر روز نیم مثقال خورند

روغن گل گلاب سرکه بر سر مالند و شموم و نطول اطلیه وغیره هرچه در صداع حار گذشت بکار برند **فائده در ذکر دوار بخار بارد و نفس دماغی** عدم
ثقل و دیگر آثار خلط بارد **علاج** تنقیه بلغم بحبوب مناسبه کرده بطبیخ بابونه اکلیل سداب نطول کنند و انکباب نمایند مطبخه و بخور آب بابزیر حاره خورند **قول**
**عسکری** اگر از ریاح غلیظه بود مع دوی و طنین باشد بادویه ملطفه تحلیل باید بطبیخ بابونه صعتر اکلیل مرزنجوش وغیره انکباب کنند و آنچه در صداع بارد گذشت
بعمل آرند **فائده در ذکر دوار شرکت صفرای معدی** غلبه مرض وقت خلوی معده و سکونش در سیری خفقان قی عدم اشتهاء الم فم معده مع
حکه و تلخی دهن سرعت نبض تیزی حواس **علاج** سکنجبین و آب گرم و قدری نمک قی کنند و بخقوع آلو تمر هندی ترنجبین وغیره تلیین نمایند ماء الجبن با سکنجبین نوشند آب غوره
آب انار ترش دهند کشنیز در غذا کنند باقی تدبیر دوار صفراوی کنند **قول جوان کوره وکین** تیلیوه دهند اگر بگیرد تنقیه بخیار شنبر ریوند معجون رو کنند شربت کا
شربت نارنج دهند **اطریفل کشنیزی زر عفر** هر سه هلیله بلیله آمله هریک ده درم کشنیز پنج درم روغن بادام دو درم مشک ماشه زعفران دو ماشه کافور سه ماشه
گلاب چهار ماشه عسل سه چند نبات یکچند ادویه برای صداع و دوار و خفقان حار نافع **فائده در ذکر دوار شرکت بلغم معدی** غثی قلت هضم کثرت
نفخ سیلان آب دهن کندی حواس ثقل سر سبات کسل قلت عطش میان بول **علاج** بطبیخ خردل تخم ترب نمک سکنجبین قی کنند سهل بلغم دهند حقنه حاره نمایند بعد تنقیه
برای تقویت معده عود و مصطکی و گلقند آمیخته یا اطریفل صغیر و جوارشات حاره دهند کبک عصافیر با ادویه گرم خورند **قول جوان کوره وکین** تیلیوه دهند اگر گیرد
ماء العسل یا عسل گلابی بطبیخ پرسیاوشان کتم دهند پس برای تنقیه پانزده و بیست روز ایارج جالینوس بچاشنه دهند اگر امتلا بگیرد برگ سنا ماء العسل انیسون
جوشی سبک داده نهار دهند پانزده بیست روز پس برای تنقیه جاشا پرسیاوشان برگ کتم در آب جوشانده صاف نموده غاریقون و ملح هندی ممالو آمیخته نوشانند
**اطریفل صغیر** هر سه هلیله بلیله آمله برابر سائیده به روغن بادام چرب کرده عسل یا مویز یا کشمش دو یا سه چند آمیزند شربتی دو تا پنج درم مقوی دماغ مصفی ذهن
و لون مزیل استرخای معده و بواسیر **گلقند** و روشش آنکه از تخم وغیره یک رطل در ظرف مسی کرده بدست مالند تا خوب در هم شود قند مسحوق سه یا چهار رطل آمیزند تا سه روز
صبح و شام بر هم زنند پس چهل روز در آفتاب گذارند و بعد دو سه روز تحریک و اختلاط کرده باشند و ظرف را تا دهن پر نسازند بلکه قدری خالی دارند و اگر عوض قند
همو زنش عسل کف گرفته آمیزند عسلی شود شربتی چهار درم و طبیخ چهار درم دو مثقال مقوی معده و دماغ مجفف رطوبت غریبه معده اگر ناهار خورند و خوب منفعت کنند
و بعد غذا نافع صعود ابخره بدماغ و عسلی برای مبرودین و فضول بارده اوفق و جهت مفاصل و نقرس و فالج و سلس البول و تفتت حصات نافع و بریح او کنون برای تحلیل
ریاح غلیظه و وجع ظهر و هضم غذا اسفید شکری او محرورین و یابس المزاج اوفق و برای مسلولین حبوب نافع قوت عسلی تا چهار سال و شکری تا دو سال باقی میماند **فائده**
**در ذکر دوار شرکت ابخره حار معدی** الم دندان و معده و انتفاع از خروج باد **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله مقوی بسقمونیا نمایند و آنچه در دوار حار گذشت
گذشت بکار برند **فائده در ذکر دوار شرکت ابخره بارد معدی** تموج بهم آمدن آن عدم خروج چیزی یعنی کشش و تمدد در معده **علاج** بدستور قی
کنند لیکن در ادویه منقیه و مقویه اشیای کاسر ریاح افزایند با این اقسنتین دهند گویی شربت بزوری نافع و انفع اشیا برای کسر ریاح شراب است که در وی صعتر کوهی
جوشانده باشد **فائده در ذکر دوار شرکت ابخره شرائین وغیره** ماده این در شرائین صدغین یا پس اذنین یا وداجین که یکی در یمین و یکی در یسار
حلق و تعسر جمع شود و تصاعد نموده دوار آرد تمدد و انتفاخ ضربان عروق مذکوره چون دست بران نهاده منضغط سازند یا دوای قابض گذارند دوار ساکن
گردد پس اگر منبع این فضله کبد یا قلب یا سپرز باشد با وجود علامات مذکوره آفت در آن عضو شاهد وی باشد **علاج** حسب آن تنقیه کنند اگر ماده در جگر بود

و مائل بمقعر باشد مسن و اگر سین محدب وارد مدات دهند اگر ماده در دل باشد سقوط قوت حتی که از پهلو به پهلو گردیدن عسر باشد و عرق سرد آید تنقیه کرده شربت
سیب و مفرحات و یاقوتی قرمز دهند اگر ماده در سپرز بود رگ اسلیم چپ زنند و ضماد محلله بر سپرز گذارند و بعلاج هر عضو ماؤف متوجه گردند و اگر ماده در ودجین باشد
فصد عروق مذکوره کنند و بعد تنقیه خواه ماده درین اعضا باشد یا فقط در عروق اگر دوار زائل گردد فبها الا تفحص کنند تا مسلک ماده که دام رگست و آن از انتفاخ
و شدت ضربان وی ظاهر شود پس اگر عروق صدغین یا خلف اذنین متحقق شوند هر که از آن منتفخ باشد قطع کرده داغ دهند و اگر ودجین باشد از قطع و داغ دست کوتاه
دارند و شنگل و قدری سرکه بر سر گذارند بر ساق و پس سر حجامت نمایند **فائده در ذکر دوار شرکت رحمی و کلیتی و مثانی و ساقینی و فخذینی و حالبینی و مراقی**
اول آفت در آن عضو افتد پس دوار شود و احساس نماید که چیزی ازین اعضا متحرک شده صاعد میگردد و در احتباس طمث و اختناق الرحم اکثر باعث دوار میشوند ماده رحم
و مثانه و کلیه و مراق اگر گرم میباشد و ماده حالبین سرد **علاج** اصلاح عضو ماؤف کنند جذب ماده بطرف مخالف سر بفصد و اسهال حقنه دلک و غیره نمایند و تقویت
دماغ و سر کنند تا قبول ماده ننماید اطریفل انفع **فائده در ذکر دوار ضربی سقطی** تقدم آن **علاج** تدبیر سقطه و ضربه و صداع سقطی نمایند حجامت کنند
مکین سازند تطلیخ بنفشه بابونه یا شوبه نمایند موم و روغن بر آتش نهند اسفیداج و قدری مرداسنگ آمیزند پس آب خطمی آب خبازی چند بار تسقیه داده بر خرقه کشیده
بر سر نهند **فائده در دوار شمسی** تقدم سبب **علاج** اگر ماده در تن باشد تنقیه کنند بعده روغن گل سرکه بر سر مالند روغن بنفشه یا بادام در بینی چکانند کلیجه
نمایند شیر و سبوس بقدری کشنیز و قند خورند **فائده در دوار ضعف قلبی** سقوط قوت **علاج** تقویت قلب بشربت حماض شربت سیب شربت صندل
شربت لیمو مفرحات کنند اغذیه لطیفه خورند **فائده در دوار عقب فساد هضمی یا غثیی** تقدم آن **علاج** اگر حرارت و حمرت وجه باشد قی کنند جوارش عود
جوارش مصطگی گلقند دهند **فائده در دوار با خر غذائی** تقدم سبب **علاج** قبل طلوع آفتاب شربت لیمو یا شربت سیب یا شربت صندل یا به پیمان رب
انار یا آب غوره آلوده دهند سیب به خورند **انتباه** دوار دائم اگر بسر شود منجر بسکته میگردد پس بزودی تنقیه با یارج و حب شبیار نمایند ماده را بطرف مخالف کشند
**فائده** اگر دوار دفع نشود بر جایک گردن داغ دهند و اگر شرایین عقب گوش منتفخ بوند و از نالش آنها تسکین شود فصد آنها کنند که عاجل النفع است یا عفص گلنار
صبر اقاقیا افیون بسرکه حل کرده بر آنها طلا نمایند **قول جوان کوروو** اگر بسبب تصاعد ابخره یا ماده زبون باشد ثقل سر صداع طنین نسیان ضعف بصر فقدان
حاسه شم **علاج** محاجم بی شرط بر ساقین گذارند و روی زیر بالش کنند و رکبه بحکم بندند حقنه حاده نمایند نمک سنگ اسکرد یا بوریا یارج فیقرا آمیخته شافه سازند اگر کافی نبود
فصد یا نمایند تا نبرع و سکته نیتی مد و برای استرداد روح گلاب بر چهره پاشند و بالای نان گرم دارچینی سحوق و عرق گل نارنج پاشیده بویانند اگر بسبب شرکت رحم
باشد کثرت آروغ و ریاح قلت یا احتباس طمث وجع زیر ناف **علاج** حب ایارج پنج ماشه دهند چند بار بفاصله یکروز بعد تنقیه ازین حب فصد باسلیق کنند پس در حمام بالبس شونیز
نوده برابر سائیده هر روز یک درم یا ادونس نخود آب کرده و کرفس ماهی نیم اونس زعفران پنج ربس باشد آمیخته عسل یا شکر نیم قاشق افزوده دهند بیت چهار روز
که مخرج طمث محل صلابت طحال فربه شهوت طنین خفقان و امراض مزمنه اگر امتلاء رحم بود و اسهال قرار واقعی نشود انجیر چهار درم نخاع بقدر سه درم سنبل سوخته
نیم درم برگ انجیره برگ مورد مسحوق حسب حاجت آمیخته پشم آلوده شافه ساخته در رحم نهند اگر بسبب شرکت سپرز و احتباس خون بواسیر باشد صلابت و وجع مراق سوی
چپ قلت خروج خون بواسیر **علاج** فصد باسلیق کنند تنقیه بحب سیبو نمایند علق سه چهار عدد بر موضع بواسیر گذارند بر باغ دهند شخصی را از حبس خون مذکور دوار پیدا شده بود
صحت نیافت ارسال علق کرده گردید اگر بسبب جره باشد تقدم آن **علاج** سنا اونس ترید نیم اونس عشبه یک نیم اونس قرص غاریقون سه درم زنجبیل کشنیز

هر یک درم برگ اشترغار چهار درم فلفل اسکر و یا خرچهار کا ما و یک شبانه روز ترکرده صاف نموده صبح شام قبل از نقل انیم رطل دهند اگر بسبب حبس ماده معتاد چون نوبت
بثور اسهال عرق وغیره باشد تقدم سبب علاج تدبیر آنها کنند و یا فتاح کوشند **قول صاحب نوشیکه** دوار مرضیست که سر گردد و بچرخد از ان بزمین
افتد پس اگر صرف اس گردد دوار گویند اگر بصر هم تاریک شود سدر نامند و سبب او ابخره ماده ایست که محتوی بطون دماغ گشته روح حیوانی را بگردش آرند و بسبب
اجزای قریب او نیز بگردش آیند و همه اشیا گردنده نماید و گفته دوار که باطفال و جوانان افتد نسبت بمشایخ سهل العلاج است و دوار که بسبب بحرانی باشد بیتورد دوا
خاص نسبت بمشارکی عسر تر است و دوار عارضی اکثر بغیر تدبیر زائل میگردد و اگر وقت شدت عوارض علاج کنند زائل نگردد و بدانند که ماده او اقوی و در مواضع عسیت آ
دوار که لغتة با فراط شود منجر بصرع و فالج میگردد **علاج** نمک بسرکه آمیخته بر اعضای پایین وکف پا مالش کنند نمک قدری در دهن دارند روغن سعد بر صداع و کف
نبض وکف پا مالند آب سلق بسیار بر صدغ طلا کنند حقنه حاده نمایند اگر بسبب برد باشد سرکه در عنبر یا مشک حل بود بویانند اگر بسبب حرارت بود سرکه گلاب یا برآ سخت
شم کنانند اگر بسبب جوع باشد نان بخمر یا بمرق مرغ یا بجکلات یا بشیر دهند اگر از خون باشد در خاص فصد دست در مشارکی فصد پا نمایند اگر از امتلای معده باشد
اکوا مید یکنا سه اونس دهند اگر با وجود خوبی کیلوس ابخره از معده تصاعد کنند دوا آرند خمر امیتیکو یا لین تیلیو یا ترتار ایمیتیکو یا تیمیره و سبو کمر دهند تا تنقیه تام
شود و مقیی درین مرض بسبب اخراج ماده از دهن و عدم تصاعد ابخره بدماغ بهتر از مسهل است اگر مقیی نگیرد سفوف کورنا چینو ارزینیا جلاپا یا و یاکریدیا رسالیو یا خبز
اوریو یا این حب دهند **حب** صبر و اسکره یلو ریزینا جلاپا دو دانه و یاکرید سو لفوراو و هشت دانه شربت یرسک حب سازند و هر روز حقنه باشافه ازاریج یا نمکنگ
نمایند و شکم نرم دارند و بعد تنقیه برای تقویت معده روح انیسون یا الیسر یدیر تیاتیس چهار قطره بجکلات آمیخته صبح دهند و بالای طعام یک پیاله طبیخ چای نوشند
و قهوه هر ساعت نوشند حب کاچو ند در دهن دارند عرق دارچینی یا عرق اونکریا یک قاشق بمرق مرغ آمیخته دهند خمر مطیب النفع اگر بسبب حبس طمث باشد فصد پا
کنند اگر فقط بسبب خون دماغی باشد اول فصد سید یا ابو نشر البدن پس قیفال من بعد دریا کو پلیکا که مابین ابهام و سبابه است کنند و داغ بر صدغ نهند اگر
بسبب اذیت سر باشد بعد تنقیه معده حب کو پیا درم ریزینیا جلاپا دو دانه و باکریدیا رسلیو شش دانه دهند بعد در عقب یا کو داغ نمایند کاوستیکو بیدند کلیلی
یا بتارک سر گذارند و اخراج ماده از دهن و بینی بسعوطات و غرغره سازند اگر قدیم باشد روغن سداب روغن غار روغن قسط روغن جند بر سر و گلو مالند طبیخ بویا
دران گل سرخ خمر ابیض یا طبیخ زوفا برگ اشترغار مرزنجوش کتم غلاف خمر ابیض سر شویند اگر کافی نبود فصد شریان عقب گوش کنند اگر بشرکت اعضای پایین چون
کبد سپرز رحم وغیره باشد بعد تنقیه داغ در پا دهند اگر بسبب ترشی معده باشد صبح ادویه جاذبه نسید رم بعرق آلو بالو یا عرق بادرنجبویه وغیره دهند همین قدر شام
بعد پنج ساعت از طعام و برای جذب ماده مذکور سوی اسفل صبح تا ان بخمر مطلیه بسبند و نمک لطیفه آهن یا نمک لطیف شاخ گوزن یا نمک نمک ارمنی یا اسپیرتو تحت آمونس شش قطره بدواء
عرق عود صلیب دهند اسپیرتو لطیف و سپرتو النفع ولادن فیدلی کافوری یا تمین تو السید یا تمین تو اکهربا یا تمین تو القرع یا الیشر عود صلیب یا او دیلو ناویل یا پپرا یا تو تر دیل
صبحی شش قطره بطبیخ زوفا یا عرق عود صلیب دهند یا لسمو ابو پلنتیکو یا لسمو کربا یا لسمو سیلانی نافع **و دیگر** زبل طاوس نر بلای مرزبل طاوس ماده ... رطه ...
گرفته بخمر تر و خشک کرده شکر آمیخته دهند عرق منظر طیبات مربای گل سنبل الطیب مربای گل سطوخودوس شام اونس صبحی دهند **و دیگر** شنگرف کانی نیم اونس بسد مروارید هر یک دو
اسکروپلو زعفران اسکروپلو ورق طلا پانزده عدد بر سنگ مرمر سحق کرده چهار سرخ بعرق ستاره دهند **و دیگر** بلور بسد سرخ بسد سفید کهربا در آب مشروبا انداخته دارند همین
آب نوشند طبیخ چای انفع به بهتر بدستور صبح **و دیگر** جواهر مهره ماشه بخمر یا آب دهند **و دیگر** سنگ ارنبه در سه اونس آب آلو بالو یا در آب مرزنجوش دو ساعت تر داشته

نوشند بیست روز **دیگر** بعد تنقیه حب کوتراکوتا کورال تہار اسکر دیلو دہند پانزده سی وزن و درین ایام کما ذریوس بازو فانیم اونس در آب جوشانده عوض آب ساده
نوشند دماغ دنبه بچه مرغ ماکیان خورند دانجم نیزه وغیره تا شش ماه و از خمر تا حیات پرہیزند **دیگر** حب کوتراکسید مینسل و تیرتوس دحب دیمودر سانیس و حب صبری
و باسموکا تولیکو و نین ترا کاستوری دویا شک و روغن کہربا و سفوف ایپی لب تیکو و ریوبجی و سفوف کویکیتوا و مورسال و ستیابری انتمونیو و عصارة الکابس
و روغن خلاف و روغن شنگرف و معجون دعاری انفع **دیگر** سعوط سدی یا سعوط دی آتالا ما لرباند **دیگر** کرک آہنی یا نقره مربطور فیلوز و فیکا منیتی پیچ وانه بل
طاؤس سوده آمیخته دہند چند روز بل نر برای مرد و بل ماده برای زن **دیگر** کرک ذی شش وانه بطبیخ زوفا دہند چند روز **دیگر** معجون کرگدن نیم درم دہند
چند روز اگر مرض بسبب صعود ابخره از اعضای زیرین باشد دریا دگر فقط از سر بود و بازو داغ دہند شخصی از دو سال دوار داشت و بدوا نشد از داغ بازو صحت یافت
**دیگر** سنگ بره که از شکم بچه خطاف در تزائد النور گرفته باشند و سه عدد بر سا مدحب یا گلو بندند **دیگر** دو دو الحمر ساییده بر سر مالند **دیگر** بلور سبد کہربا در گلو بندند **دیگر**
قضیب ثعلب بر سر بندند **دیگر** کلاه برگ دیودار بر سر پوشند **دیگر** ناخن پای چپ کرگدن بر بازو یا گلو بندند که بر سینه باشد یا در انگشتری طلا نصب کرده در اصابع
درست کنند **دیگر** مفرح جالینوس و شربت بنفشه سفید شربت خشخاش و حریره خشخاش نافع **دیگر** دار چینی کشنیز ہر یک درم دہند چند روز و از روغن کنجد پرہیزند
**دیگر** صندل سفید دو مثقال بگلاب سوده نوشند سه روز و لطرات آب پیخ خروع ترکنند مزیله صفراوی **دیگر** حب بلسان کشنیز تخم شاہتره ہر یک یک کلسرخ تخم حنظل مصطکی
ہر یک ثلث ساییده بعسل آمیزند شربتی سه مثقال **دیگر** صندل سفید بگلاب سوده دو درم عسل یک نیم درم نبات سه درم آمیخته نوشند مزیله صفراوی و حرقت سینه
و معده و دماغ **دیگر** ہر صبح مویز بیست عدد خورند و بر عطش صبر کنند و مغز کله بزغاله خورند و ہر شب مغز فندق ہفت عدد مویز بیست عدد خورند **دیگر** زعفران مویز
مغز فندق بعسل آمیخته ہر شب خورند **دیگر** کشنیز سبوکر ہلیله زرد ہر یک دو درم در آب جوشانده نوشند تا ہفته مزیله دموی و صفراوی **دیگر** عاقرقرحا وده فلفلگرد
بیست بعسل حبوب بندند شربتی نیم درم صبح شام مزیله بلغمی **دیگر** زنده چوب شکر ہر یک نه درم دہن البقر بیست پنج درم آمیخته صبحی خورند که تجربی مرض غذا ساند
مزیله انواع دوار **دیگر** کشنیز شکر برابر ساییده دو نیم مثقال شربت ورد ممزوج آب بارد کنیم اوقیه نہار دہند **دیگر** کشنیز مقشر مسحوقه بمویز منقی قدر فوفل حبوب بسته وقت
خواب جبی خورند **دیگر** طبیخ خولنجان نوشند **دیگر** فندق ہندی قدر فلفل سوده سعوط کنند **دیگر** عرق گوگرو و دو سرخ قرفه دو درم با آب آمیخته در سر مالند **دیگر** فلفل گرد
چند عدد در گلو بندند **دیگر** دانہای سیاه کوچک که در ہند آن را بہو ہر کامینا گویند چہل عدد در رشته سفته در گردن آویزند عجیب **سفوف جاذبه مجففه**
بسد چشم سرطان مروارید ہر یک درم تحف آدم که مدفون نباشد ناخن کرگدن لب تخم عود صلیب سیاه ہر یک دو ہسکر و پلو بسایند **شربت ابریشم** ابریشم خام
ثلث رطل گلاب شش رطل دو شبانه روز تر کرده جوشانند نصفی باند صاف نموده ہمان قدر ابریشم دیگر انداخته بدستور تر کرده جوشانند چون یک نیم رطل ماند صاف
ساخته نبات سه رطل آمیخته قوام کنند و در آخر عنبر دو مثقال مشک نیم مثقال آمیزند شربتی اوقیه بعرق گاوزبان یکمثقال تخم فرنجمشک پاشیده و برای دق و از کشنیز را
بعرق گاوزبان شیره کشیده شربت آمیخته تخم فرنجمشک سردار و کرده نوشند **جوارش عود** عود ناردین سنبل مصطکی قرنفل ہیل جوزبویه ہر یک سه قرفه ہلیله کابلی
تخم کرفس انیسون پوست ترنج زرنباد بادرنجبویه ہر یک یک نیم زعفران بسباسه زنجبیل مشک ہر یک نیم قند سفید ہفده ساییده بعسل آمیزند شربتی دو مثقال
مقوی معده و جگر مجفف رطوبات ہاضم مزیله خفقان **جوارش مصطکی** مصطکی سه مثقال گلاب سی درم قند دو رطل قوام کرده مصطکی ساییده آمیزند
برای برودت معده و کبد نافع مزیله بلغم و سیلان لعاب **شربت لیمو** آب لیمو دو رطل جوشانند نصفی باند قند سه رطل آمیخته قوام کنند مزیله خمار و صفرا و صداع حار مشتهی

مقوی معده **شربت سیب** لفاح از پوست وتخم پاک کرده در هاون سنگی کوفته آبش پنج رطل جوشانند یک رطل باند قند یک نیم رطل آمیخته قوام کنند یا آب سیب میخوش رطل قند نیم رطل قوام سازند مقوی دل و فم معده ونفس مفرح مسکن قی و رقیام مزیل اسهال وخفقان **شربت صندل** صندل سفید بیست مثقال گلاب رطل دو شبان روز ترکرده گلاب برارند و صندل را در آب جوشانند تا قوت او بتمامه برآید وآب قدر مناسب باند صاف کرده گلاب آمیخته قند دو رطل انداخته قوام کنند مقوی دل وکبد حار و معده مزیل خفقان حار و اسهال **حب شبیار** صبر سه هلیله زرد وگلسرخ مصطکی تربد هر یک یک سقمونیا نیم حب بندند شربتی یک تا سه مثقال مقوی بصر مزیل صداع و وجع معده وظلمت بصر **فصل هشتم در سبات** خوابیست طویل طبیعی که بعسر بیدار شود **قول نفیسیه** سبب خواب طبیعی یا غیر طبیعی سکون وضعف روح حیوانی است **فائده فرق در غشی وسبات** در سبات نبض قوی و بحال طبعی بود ولون چه بحال باشد یا بسبزی گراید و در غشی نبض ضعیف وصلب باشد ولون زرد گردد **فرق در سکته وسبات** در سبات صاحب وراجهد بیدار توان کرد وحواس اگرچه باشد لیکن اندکی برجا بود وخلاف سکوت که حس حرکت وغیره جمله باطل میگردد **فائده** در غلل دماغی آب بارد خوردن وبدان مضمضه کردن ضرر دارد واگر در علاج این مرض درنگ کنند بکشد **فائده در تدبیر مجمله** مریض را درخانه روشن دارند جندبیدستر و فلفل بسرکه تند آمیخته بویانند اگر به لبیس غس میل کند روغن کهربا صدغ والف مالند اسیر تو شاخ گوزن النفع تریاق کهنه که در وافیون نباشد بآب یا بطبیخ حود صلیب یا طبیخ کتم حل کرده بکام چسپانند خردل عاقرقرحا بسرکه عسل جوشانده پخته قدری جند آمیخته دهند سرکه انفع دلک اطراف و وضع کاوستیکو مع فرفیون دمجه یا بشرط و بغیر شرط برنهند دلوکا و رطلین مفید نمک بطبیخ کرنب سلق آمیخته حقنه کنند یا خمر امیتکینج اوقس یا اکواقید یکساتوی ششل د نس حقنه سازند نمک سنگ اسکر و بلوایارج دو درم قرص حنظل ده دانه و با کریه دوازده دانه شافه سازند و سد اطراف اگرچه مفید است لیکن بسبب ربط اعضا وافسرده میشوند وگردش خون ازان مفقود می گردد و باعضای بالا رسیده باعث اذیت سر می شود لهذا منع است سرکه بویند و بر جبهه مالند مجمه ما بین کتفین نهند نسنتین ضماد کنند **فائده در ذکر سبات سوء مزاج بارد دماغی** تقدم وصول سر یا بسر و اکل مخدرات سبکی خواب نبض صلب متفاوت تهیج وجه لون بدن مائل به تیرگی وکبودی و بیاض وسفیدی وجه و زبان **علاج** تریاق اربعه مثرودیطوس دوا المسک دهند بطبیخ سداب و ریاحین حاره نطول کنند جند قسط بروغن بان آمیخته مالند جند عنصل مویزج عاقرقرحا بسرکه آمیخته ضماد کنند خردل عاقرقرحا صمغ سداب بگلاب سائیده بر سر طلا کنند عنصل بسرکه کهنه بر ساق ضماد نمایند بکندش صبر عطسه آرند موی سر کنند عود مرزنجوش مشک جند بویند ساقین و رجلین مالند بچه مرغ بآب نخود روغن جوز خردل پخته یا نخود وآب کبک عصافیر بدارچینی خولنجان خردل خورند واز اشیای بارد پرهیزند **قول عسکری** تفریق سر بادهان حاره وتعطیس بجند یا فلفل یا سناکو یا شونیز را سرکه عنصل وتضمید سر با بقیل و سرکه وتکمید سر بعد حلق موی نمک و جاورس مفید وشرب خندیقون وتریاق فاروق در همه قسم مفید اگر اکل مخدره باعث بود ما ذکر مناسب آن دهند **قول قونسیکه** اگر بسبب افیون یا دیگر مخدرات باشد نبود می مقی دهند تا قی شود پس مین توراجند دهند و مهلت نمایند و بدلک و ربط اطراف و وضع محاجم پردازند بعد تنقیه برای اخراج ماده محبوسه اسی ششش دنبه گرم گرم بر سر نهند چون سرد شود دیگر گرم جا شام رنجوش کتم بیخ داودی حب الغار کباب ترکرده بازگذارند کبوتر یا مرغ یا بچه سگ نوزائیده شکم شگافته بر سر نهند چون سرد شود دیگر گذارند **تریاق اربعه** جنطیانا زراوند طویل حب الغار مر کی برابر بعسل آمیزند شربتی مثقالی بآب گرم قریب النفع تریاق کبیر محلل ریاح غلیظه مصلح جگر و سپرز مخرج جنین میت مفتح سدد و قولنج مدر فضلات مزیل امراض بارده وجهت لسع عقرب

و حیوانات سمی و عسر ولادت و صرع و خفقان فواد نافع **فائده** در ذکر سبات رطوبت خام مقدم دماغی گرانی خواب حتی که بجهد بیدار کنند ثقل سر احساس
گرانی در حرکت اجفان و میل کسل نسیان تشنج و بیاض زبان و وجه و حبشم نبض مچی سیلان رطوبت از بینی و آلودگی زبان برطوبت لزجه **علاج** قی کنند حقنه حاده
نمایند تنقیه بحب اصطمخیقون سازند اغذیه زود هضم یابس قلایا خورند و از میوه تر پرهیزند روغن قسط روغن فرفیون روغن جند بیدستر مالند بطبیخ بابونه سداب انکباب کنند
حلبه آرند مریض انجشم آورند فلفل ابیض و منخرین مالند جند فلفل مشک عنصل بویند و وقت غلبه مرض موی سر کنند اطراف و دیگر مواضع که بدرد آیند بزور گیرند
و گاهی بدماغ حاجت افتد و آنچه در صداع و سرسام بلغمی گذشت بکار برند **فائده** در ذکر سبات دموی عدم قدرت بر خواب مگر گاهی بخواب رود و زود بیدار
گردد و در خواب سخن بسیار گوید و تشنه گردد و میل بآب نماید فکر فاسد غیر صحیح دلتنگی حمرت وجه صداع **علاج** اکحل قیفال زنند پس بر ساق حجامت کنند صما
کشایند و بروغن گل سرکه گلاب نطول نخلخه سازند بطبیخ بابونه خیری یا شوبه سازند نخود آب باش بقشر یغ قدر زود هضم خورند باقی تدبیر سرسام دموی کنند **قول فونسیکه**
قیفال بعده بتوقف دو سه ساعت اندرسید که مابین ابهام و سبابه است خون برارند اگر بسبب حبس نفاس و خون بواسیر و غیره باشد فصد دست و پای
نمایند بر کتف و نوکا شرط زنند یا دو شاخ مع شرط بر کتف و یک بر نوکا شند و محجمه با شرط بر نقحدوه نهادن انفع و فصد انف مفید و وضع علق عقب گوش و بر
شریان صدغ و گرد همه سر دیج موها نافع و بعد فصد همان روز مسهل دهند و توقف نسازند که مضرت خصوص در سکته و داون کین تیلیو داکوانیدیکا و حمر
ابھتیکو و نار تر دا ایمتیکو انفع **فائده** در ذکر سبات حمائی اکثر در حمی بلغمیه ابخره رطبه ردیه صاعد گشته باعث این میشوند و بوجود حمی **علاج** تدبیر حمی کنند
روغن گل گلاب سرکه بر سر گذارند یا شوبه کنند کف پا مالند بچیزی درشت اطراف بندند عطسه آرند غلم باخه دو درم مروارید بسه هر یک شش حبه تابک سائیده
دهند تا هفته **فائده** در ذکر سبات تحلیل روحی تقدم رنج و ریاضت و حرکت عنیف و استفراغ مفرط و این بتدریج میشود **علاج** مرق چرب
کباب خورند مفرح و دواء المسک دهند پس در محروری ماء اللحم بگلاب و آب سیب آمیخته و مثرودیطوس بیحند طباشیر سرشته بشراب سیب یا شربت انار آمیخته
دهند صندل گلاب بویانند و در مبرودی مرطوبی ماء اللحم بشراب آمیخته و مثرودیطوس بماء العسل یا میبه یا شراب انگور دهند و تدبیر غشی جمع نمایند **فائده** در
ذکر سبات ضربی و شرکت معدی و شرکت اطرافی و شرکت صدوریه و جنب و رحم و شرکت دودی تقدم ضربه و آفت
در آن عضو **علاج** تدبیر ضربه و اصلاح و تنقیه عضو مذکور کرده بتقویت سر کوشند **قول فونسیکه** اگر بسبب کثرت اکل و شرب خمر باشد بزودی ادویه مقیه دهند
اگر نگیرد شحم حنظل دو درم بدو اونس خمر تر کرده یا سقمونیا نیم اسکروپله چند دو اسکروپلو بماء العسل آمیخته دهند **قول جوان گورو** و اگر بسبب شرکت معده
یا وریدیا سار لیقا باشد کین تیلیو دهند یا سال و میر یولو درم بسه اونس طبیخ ریحان یا به شش قاشق مرق دهند شخصی کسبی تدبیر صحت نمیافت از دادن
کین تیلیو و تیر یولو به شد مار تر و ا ایمتیکو پنج اونس آب که در و نیم درم قرص حنظل تر بوده دهند دو روز بتفاوت اگر بسبب تلخی شود برگ کنم زوفا گاهی
مفرح جوشانده سنا دو درم دیافیتی سالو نیم اونس تر کرده صاف نموده شربت پرسیکو دو اونس آمیخته دهند اگر اینهم نگیرد قرص فیورونت دو درم بعرق دهند
و اگر خاص دماغی باشد و بسبب غلبه دم باشد قیفال زنند اگر مریض قوی بود مکرر فصد کنند محجمه مع شرط بر نقحدوه گذارند رگ پیشانی کشایند اگر بسبب غلبه بلغم بود یا
مریض پیر باشد یا بسبب کثرت فصد شود طبیخ جای یک پیاله بتوقف دو دو ساعت دهند پنج قنطوریون دقیق اسطوخودوس حاشا سنبل قدر ضرورت طم نیم
اونس شحم حنظل نیم درم جوشانده صاف کرده عصاره کرنب یا عصاره سلق چهار اونس ایارج فیقرا حسب قدر آمیخته حقنه کنند برای منع صعود ابخره مالش

ساقین سوی زیر نمایند روغن گل سرکه برابر چند شیر مر آمیخته بر همه تن مالند بقدر نیم اوقیه روغن لوبا دران آمیخته خرقه سخین آلوده بر همه تن مالش کنند تا غشی رفع شود
و سبام یکشاید کا دستیکو پر بانهند اگر ازین صحت نشود چهار شربه ماهین کیفها زنند و سداب ریحان کتم مرزنجوش چند دار چینی لفار در آب سرکه که مساوی بود پخته
صاف کرده چند آمیخته بر سر طلا کنند اگر کافی نبود سر مرق صحرائی ضماد سازند اگر اینهم کفایت نکند شونیز یا عاقرقرحا فرفیون اذان الفار سائیده بو یانند تا اخراج بلغم نماید
و اگر اینها را بسرکه تند سائیده چند قطره در بینی و گوش چکانند و بر سر مالند انفع باشد موی مریض سوخته بخور دهند و بادش بسرکه چند آمیخته بر سر طلا نمایند مجربات بی تجدد و کیت
با گذارند و هیچ و تیر لوبا آب آهن گرم انداخته بو یانند چند عصاره کرفس سرکه تند بر سر ضماد کنند چند بیت اما العسل نیم اوقیه آمیخته دهند عسل خردل بسرکه تند سائیده بالای
ساق سوی دن طلا نمایند تین تولا را با دهند کف پا بر سر خوک زنده گذارند خفاش زیر بالین نهند روغن جند بیدستر روغن فرفیون بر سر و لوکا مالند جیر بخور نهند ترک رده یا غرغره
کنند شود و قرنفل عنبر سعوط نمایند محرحرادمی مقل سکبینج بخور سازند غذا سبک زود هضم دهند و بعد ساعتی از غذا اشکلطر اشبیع در سرکه نهاده بو یانند و مریض را در مواضع روشن
مائل گیر می دارند و ساعت بعد ساعت مالش پاها نمایند و شاخها کشند **فائده مجمله** بعد تنقیه تام از ایارج و حب غاریقون طبیخ قهوه و چای بدوا دهند یک پیاله
بتوقف دو دو ساعت دهند و در مواضع سفید روشن که ضوء آفتاب چشم افتد دارند و وقت شب شمع روشن سازند که با سفید شاخ بزشاخ گوزن گوگرد بخور کنند روغن
کهربا و عرق نمک ارمنی کافور بو یانند سرکه گلابی بر صدغ مالند و بو یانند تریاق کسنه دهند مرهم از سداب صابون ترب نمک ساخته بر قحف دیا نند کف پا الصاق دو
دو ساعت گذارند تین تولا را حبینی دهند یا سنو آلو و نیکو در گوش و کام مالند نیم مرغ فروج دراج حمام طیور کوهی خورند و از جانوران آبی و ارنب پرهیز دارند عوض آب طبیخ دار چینی
یا طبیخ جو بحیات نوشند و علم بالای طعام یک پیاله چای یا قهوه نوشند اگر حمی نبود الا از چای و قهوه پرهیز دارند و مرغ و فروج قناعت کنند **دیگر** روغن سیاه آب
سداب سرکه هر یک دو اوقیه چند موی آدم سوخته هر یک چهار درم مرهم ساخته بر سر مالند **دیگر** روغن لوبا دران روغن فرفیون مالند گرد سر برای جذب ماده داغ دادن
انفع و وضع کاسه دستیکو بر سر و بابین اولین و دودی تقار شیت مفید **دیگر** تین تولا چند سه قطره بطبیخ چای قهوه آمیخته دهند **دیگر** عرق جوز بویه نوشند و در گوش و بینی
چکانند **دیگر** عاقرقرحا فلفل دراز هر یک سه فرفیون یک سائیده سعوط کنند **دیگر** کتم خربق اسود سائیده نفوخ نمایند **دیگر** عاقرقرحا قرنفل ایارج برابر بروغن خرما نیده
پر آلوده در بینی نهند **فائده** اکثر اطبا استعمال تنباکو میکنند لیکن مضرت چرا که خواص مخدره دارد و لیس غرس می آرد **دیگر** عروق الصفر فلفلگرد نمک سنگ سائیده خورند
**دیگر** تاج خروس خشک کرده سائیده دهند چشم چپ گرگ با خود دارد سر آرد چشم قره با خود دارد و سر خوک زیر بالین نهند **دیگر** مغز زاغ بسرکه آمیخته یا فلفل گرد بلعاب دهن
اسب سوده یا زهره غراب در چشم کشند **دیگر** فلفل گرد سائیده در بینی دمند **دیگر** عظم آدم مسحوق در بینی زن نفوخ نماید **دیگر** جوز جندم سه عدد در نی کرده دهن نی بموم بند ساخته
یا سر ابل یا چشم خفاش صغیر یا چشم خطاف یا چشم فیل زیر بالین نهند که او نه داند **دیگر** نیش شقتین بحری بر جامه خواب نهند **دیگر** چشم مفتوحه جغد آویزد **دیگر** پیه ثعلب
بر جبهه بندد **دیگر** چشم راست لقلق نزد خود دارد **دیگر** چشم هدهد یا چشم زاغ یا پوست ابل یا هر دو چشم سرطان در تخمگاه آویزد **دیگر** موی گرگ پس گوش هر که دارد
آنرا خواب نیاید **قول جوان گورد** و ماده این مرض در بطن موخر دماغ میباشد **فصل نهم** در سهر یعنی بیداری مفرط سبب او کثرت حرکت و بست سبب
وصول ابخره وغیره **انتباه** و بیداری مفرط بد بود چرا که دماغ را تیره و خشک و هضم را کم و فکر و ذهن را فاسد میسازد و اشتهای برد و بجنون و مالیخولیا وغیره منجر میسازد اگر
صاحب سهر را سرفه پدید آید زود بمیرد **فائده مجمله** مریض را در خانه تاریک که هوایش سرد و مرطب بود گلاب پاشیده دارند و وقت شب نغمه سرود و آگاهی خوش
آینده بنوازند و اغذیه سرد و مرطب مثل جوان مرغ کاهو کدو فروج بچه بقر ماهی جوی بمقیه نیم برشت دهند زعفران افیون سلیخه بدهن ورد آمیخته بر جبهه مالند تخم کاهو تخم

خشخاش در آب جوش کرده صاف نموده به قند قوام کرده خورند روغن شبت بویند روغن کدو و روغن بنفشه بادام نشوق کنند حمام معتدل نمایند **فائده در ذکر سهر سوء مزاج حار یابس دماغی** سبکی سر و خوابیدن عطش یبوست چشم و بینی و زبان و دهن حرارت لمس سر و اندوه طول سهر سوزش چشم طنین **علاج** شربت خشخاش دهند و برای ترطیب دماغ روغن بنفشه روغن بادام روغن گل روغن کدو بر سر مالند شیر زنان بر سر دوشند بطبیخ بنفشه برگ کاهو برگ کشنیز نیلوفر کوکنار شیر یخ گلسرخ نطول کنند طبیخ کله پاچه و امعای بره بر سر ریزند بنفشه نیلوفر بویند با آب کشنیز آب برگ کاهو شیره خشخاش روغن نیلوفر نخلخه سازند روغن کدو شیر زنان در گوش و بینی چکانند با و مقعد بر روغن بادام یا گاو چرب کنند کاهو بادرنگ کدو اسفناج کشنیز تر خیار شیره خشخاش ماش مقشر مرغ گوسفند بچه کبوتر بارد اللحم خورند و بعد هضم غذا آب شیرین نیمگرم حمام نمایند خمر بعض ممزوج باب تو نوشند در مواضع رطب دارند آسایش دهند و شنیدن سماع خوش آواز و آواز آب روان و درختان نافع و از اشیای بیوست افزا پرهیز لازم و بر بالش پر از کوکنار و بیروج خواب کردن مفید و نیز کلاه بر سر ازین پوشیدن نافع و روغنیکه ازین هر دو ساخته باشند بر جبهه مالیدن انفع و اگر قدری افیون درین روغن افزایند بهتر **قول صاحب فونیکه** بطبیخ برگ کاهو برگ بید کشنیز تر کوکنار بزر البنج بادرنجبویه اکلیل حمام کنند بزر البنج کشنیز تر بشیر جوشش کرده نیمگرم نطول کنند خرقه در شیر نیمگرم یا آب کاهو تر کرده بر جبهه نهند مرهم الاباسترو مرهم بولولیا برابر روغن بیدبار تولینوسیوی حصه آمیخته بر جبهه و صدغ گذارند مرهم الاباستر چهار درم روغن بزر البنج درم روغن شبت مقطر اسکر و یلو عصاره افیون نیم اسکروپلو آمیخته با آب کاهو آب بزر البنج خشخاش نیلوفر آمیخته بر جبهه گذارند نخاع تازه بچه گاو یا نخاع گوزن یا لبن خوک یا کف شیر که وقت جوش بر آید بر جبهه و صدغ وقت خواب مالند پیاهی لوس پیه رنب مخ گوش خر قدری با قلای جبهه و صدغ مالند خون بچه خروس یکماهه گرم گرم بر سر مالند صبح بطبیخ کاهو بزر البنج نیلوفر کشنیز سبز پاشویه کنند و بدین گذارند و وقت شب قبل از غذا نیز پاشویه سازند لادن افیونی دو دانه بر روغن جوز بویا آمیخته فتیله کتان آلوده در بینی نهند لادن مذکور دو دانه بشیر آمیخته نوشند مرهم سومنی فیرو بر جبهه و صدغ مالند **روغن بیدبار تولینو** روغن سیاه رطل آب کاهو نیم رطل آب برگ گل بید هر یک دو اونس گل خشخاش سفید نیم مشت جوشانند که روغن باند **مرهم سومنی فیرو** روغن بیدبار تولینو دو اونس روغن بنفشه روغن نیلوفر هر یک اونس مرهم بولولیا سه اونس مرهم الاباستر و یکنیم اونس افیون عفران هر یک چهار سرخ مرهم سازند و برای خوشبوی اجزای مشک و عنبر افزایند **فائده در ذکر سهر رطوبت بورقیه دماغی** تری بینی حرکت چشم قلت نقل در سر و مریض بسرعت جهنده از خواب بیدار گردد **علاج** طبیخ بادیان بیخ بادیان اصل سوس گاوزبان گلقند دهند بعد نضج بایارج و حب شبیار تنقیه کنند سمک رضراضی کبیان فربه بنغاله اسفناج کدو ماش مقشر نخود خورند و از اشیای شور و تلخ نیز پرهیز ند بعد تنقیه بطبیخ بابونه کاهو نطول کنند روغن گل روغن بابونه روغن بادام مالند و مداومت بحمام و فراغ نمایند روغن شبت بویند بطبیخ شبت نطول کنند روغن ایرسا روغن زعفران طلا نمایند **فائده در سهر حدت خونی** ظهور حکه و خله در جسم **علاج** نهر البدن یا وریدی که بین ابهام و سبابه است زنند بعد تنقیه ادویه مسکنه و شیرین کننده خون چون شیر بز یا گاو یا خر دهند اگر شیر گاو باشد یکرطل و اگر دیگر باشد دو رطل ادویه مجوفه جاذبه یکدرم آمیخته صبح دهند پس ازین تا چهار ساعت از اکل و شرب باز مانند و وقت شب هنگام خواب لادن افیونی دو دانه بسد اسکر و پلو شیره تخم بادرنگ شیره تخم خیار شیره تخم تربز نیم رطل شکر قدر ضرور آمیخته دهند اگر شیره بعرق کاهو یا عرق نیلوفر بر آرند بهتر کوکنار لفاح بشیر جوشانده لادن افیونی پنج دانه آمیخته حقنه کنند **ادویه مجوفه جاذبه** بسد لولو چشم سرطان مروارید تیار مفرد یا مرکب بکار برند **فائده در سهر صفراوی سوداوی** آثار آن **علاج** تنقیه آنها کرده بترطیب کوشند **فائده در سهر حمائی** تقدم آن **علاج** تدبیر حمی کنند نخلخه نمایند روغن کاهو روغن خشخاش بر صدغ و جبهه مالند سلیخه یک افیون عفران هر یک نیم به بهن ورد آمیخته بینی مالند

**فائده** در سهر اکل اطعمهٔ مبخره تقدم آن **علاج** تبدیل غذا کنند یا ایارج فیقرا حب شبیار دهند **فائده** در سهر غمی و المی و امتلائی وجود سبب
**علاج** تدبیر هر یک بحسب سبب کنند **فائده** در سهر پیری سبب او یبوست دماغ است و عسر العلاج **علاج** وقت شب مطبوخ بابونه کشنیز شعیر نطول
کنند و روغن بابونه نشوق کنند و در طعام قدری کاهو یا تخم کاهو اندازند و ادویه حار رطب بکار برند **فائده** در سهر شرکت معدی تقدم مرض
و آثار معده **علاج** برای تنقیه معده اگر احتیاج قوی است سه اونس یا کین تیلیو بیت دانه خمر ابیض دو اونس ترکرده دهند شربت اوریبیخ اونس یا سفوف کوریا
چینیو درم دهند و روز دو وقت شب برای تنویم حب سنبو کلوزد دیا اسکوردیون و دیاکودیون شربت خشخاش سفید و شیره و بندر یا دود و خشخاش دهند شربت خشخاش
اونس نوشند اگر کافی نبود لادن افیونی صلب دو دانه شربت خشخاش اونس شیره تخم تربز و خیار آمیخته دهند لادن افیونی نرم دو دانه و بعد تنقیه معده چکلات یا ریق
دار چینی یا اسپرت دار چینی یا اسپرت لیمون شش قطره در چکلات یا عرق انداخته دهند عنبر دو دانه بعرق یا چکلات آمیخته صبح و شام چند ماه دهند و از جای قهوه پرهیز کنند مولد
و در ضعفا مراقی و عقیم منومات و مخدرات ندهند که منجر بسکته و غیره میشوند اگر بسبب خامی معده باشند استعمال خمر نمایند اگر بسبب کمی خمیر معدی باشند و سبب آن کثرت حرارت احشا بود
و ماء الجبن و آب بکری دهند اگر کمی خمیر بسبب ضعف ترشی خمیر کننده معدی باشد اسپرتو توتیا سبز یا اسپرتو نمک ارمنی بعرق مرغ یا با آب آمیخته دهند ادویه مقویه بکار برند **فائده**
در حیله های منومه وقت شب اطراف مریض بنشینند و تکیه بنشانند چراغی روشن مقابل وی نهند جماعت کثیر گرد او نشسته حکایات کنند چندانکه حاجت آید بس اطراف کشایند چراغ برداشته
برخاسته روند و هیچ آواز نکنند و روغن مناسب بکف دست و پا مالند بخواب رود **دیگر** شکم ارنب شگافته خرقه کهنه صاف پر کرده در آن نهند بعد یک شبانروز خرقه برآورده خشک
کرده سوزند پس خاکستر خرقه مذکور بشیر زن یا نبات آمیخته در ناف نهند تا که نیم خوابند **دیگر** چشم چپ القلق نزد خود دارند **دیگر** چشم سرطان وقت پنهان شدن آفتاب
**دیگر** چراغی روشن گرفته در بازار رفته جویند چون کسی پرسد چه میجوئی گوید خواب این چراغ همانجا گذاشته باید **دیگر** ضرس میت زیر سر نهند که او نداند تا که قبر
بر روی نائم باشند تا که نیم خوابند بیدار نشود **دیگر** چشم بوم که بند بود زیر سر نهند هر دو چشم در آب اندازند اگر یک سبب شود بندمت خواب آرد و اگر طاقی باشد کشاده است
بیداری آرد **دیگر** دندان خرز یر بالین نهند **دیگر** دندان ثنایا آدم و عظم بال بر حد زیر سر نائم سبب تا که نیم خواب بیدار نشود **دیگر** هر دو گوش ارنب یا شقف آدم یا
شبت زیر بالین نهند که او نداند **دیگر** تخم کاهو تخم شقائق بزر البنج اسود چند جوزبا افیون فرفیون صمغ توت کوفته با آب یاسمین آمیخته در حقه کوکنار انداخته سر بند
نموده در زبل اسپ دفن کنند بعد هفته برآرند قدری ازین بعود آمیخته بر آتش نهند دود اوش بهر که رسد خواب بر وغلبه نماید و در نسخه جای تخم کاهو عبق و جای حقه کوکنار
حقه نحاس نوشته **دوا** ایمولسا پونیوتال وایمولیا نو پلیو ریسکو دالسین سیا افیونی و شربت خشخاش و شربت نیلوفر و عصاره افیون و لادن افیونی و حب
حنظل و لعوق بابا و بر نیو و معجون سورنجین و قرص طباشیر ملین و ماء اللحم نافع **دیگر** روغن ترانکیلو بر صدغ مالند ایپی تیا فرو تناس ضماد کنند **دیگر** چرک گوش
گاومیش بخم آمیخته با روغن زعفران یا روغن تخم کدو یا روغن شیلم یا روغن کوکب بسته بر سر و صدغ مالند **دیگر** مطبوخ کشنیز کاهو یا مطبوخ زعفران یا مطبوخ برگ
خشخاش نطول کنند **دیگر** گل نیلوفر یا زعفران یا زهره روباه یا خشخاش بو داده بویند **دیگر** گل بنفشه یا خشخاش اسود یا تخم خیارین بر سر ضماد کنند **دیگر** شیلم
یا قنب بشیر سائیده بر کف پا ضماد نمایند **دیگر** نیلوفر و تخم کاهو هر یک پنج گرم کوکنار سه صندل دو و نیم با آب کاهو سائیده بر صدغ و جبهه طلا کنند **دیگر** تخم کاهو افیون
لعاب بزر البنج برابر مطبوخ خشخاش سائیده بر جبهه گذارند **دیگر** زعفران تخم کاهو بزر البنج افیون خشخاش برابر آب سائیده بر جبهه طلا کنند **دیگر** کافور و جوب آب کاهو
آمیخته با روغن بنفشه یا روغن لبوب سبعه سعوط کنند **دیگر** قنب در خریطه پر کرده زیر سر نهند **دیگر** خرقه مطبوخ بنفشه ترکرده بر سر گذارند و اسفنج بروغن بنفشه

بیکر دو وبمقعد نهند دیگر زهره گرگ هندی به بینند یا بخور آمیخته دهند نوم اشد آرد وشرب سرکه مزیل آن دوست **دیگر** کون ساشه آب ترکرده نوشند تعفیش بر
یافوخ گذارند **دیگر** دیخ گوش خرباگاه وحیش بخور دهند نوم اشد آرد وشرب سرکه مزیل آن دوست **دیگر** عظم آدم سائیده در بینی زن نفوخ کنند نوم آرد **قرص طباشیر**
**علین** گلسرخ ترنجبین هریک پنج نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر هریک دو ترنجبین بآب حل کرده صاف نموده با دویه آمیخته قرص سازند وبسایه خشک کنند شربتی
مثقالی برای حمیات حاده ومحرقه وملتهبه صفراویه ودمویه وخشونت وحرارت سینه وریه والتهاب وعطش وسهر مفرط نافع قوتش تا دو سال باقی **ماء اللحم** خروس نیم
دقاقه کباب هفت عقد در دیگ نقره کباب نیمبرشت کرده بعد یکه آب بسی دهد آب خشک نگردد پس گلاب عرق گاوزبان عرق دارچینی هریک یکمن تبریزی انداخته کشند
بعده گل گاوزبان بادرنجبویه هریک دو مثقال هیل دارچینی اصل السوس تخم کرفس جوزبویه قرنفل زرنباد گل قرنفل صندل سفید هریک مثقالی انداخته بعد تقطیر بمازو
معطر کنند عنبر مشک هریک چهار دانگ بروهن بیجه بیندند برای ضعف خفقان وضیق نفس وسهر نافع **فصل دهم در سبات سهری وسهر سباتی** ترجمه آنست
که اگر بخواب رود بعسر بیدار گردد واگر بیدار شود بخواب نرود وسبب او ترکیب صفرا وبلغم است که در مقدم دماغ جمع گردد پس اگر صفرا غالب بود سهر سباتی گویند
سهر هذیان اختلاط عقل وصغر وضعف وتواتر نبض وطرف بیداری غالب بر خواب باشد وغنودن یا خواب نیاید واگر بلغم غالب بود سبات سهری نامند ثقل وکسل
اطراف کاهلی در جواب سوال گمان شود که در خواب است وخواب شدید لیکن اگر بیدار کنند بیدار شود وچشم گشاید وباز بند سازد والا طرف خواب غالب بر بیداری بود **فائده**
گاهی بندرت هر دو ماده مساوی بوند درین صورت زمان خواب ناطبیعی وزمان بیداری ناطبیعی برابر بود وکذا دیگر آثار **انتباه** اگر مریض بر پشت افتاده نزدا کل شرب
فراموش کند وهنگام شرب آب نفس بنجی گیرد که قدری آب در قصبه ریه آید وسرفه آرد وباقی آب از بینی برآید وسیت گاه باشد که بول براز بند گردد وضیق نفس پیدا آید
وباختناق رحم ماند فرق آنست که درین مرض لون وجه متغیر گردد ومریض بسخن گفتن وجواب دادن تکلیف یابد ودر اختناق رحم عکس این **علاج** اگر ممکن باشد اول فصد
کنند وبه ساق حجامت نمایند خاصه که عروق برآمده ولون وجه افروخته باشد پس بنگرند اگر بلغم غالبست تنقیه با یارجات وغاریقون وتربد وغیره نمایند اگر صفرا غالبست
بطبیخ هلیله سقمونیا خیار شنبر سازند بالجمله تدبیر قرانیطس خالص ولیثرغس مرکب ساخته بحسب قلت وکثرت خلطی کاهیده وافزوده بکار دارند بعد تنقیه تبدیل مزاج بالطلیه
ومشمومات ومنطولات وغیره حسب احب سازند ماش مقشر مرق مرغ خورند اگر دو روز غذا ندهند بهتر اگر بسبب امتلای طعام بود معلوم شود که اطعمه غلیظه بسیار خورده اول
قی کنانند وغذا نه دهند اگر بسبب کثرت شرب خمر باشد تا رفع مستی تدبیر نکنند بعده بتدبیر رفع خمار پردازند **قول الانرر** در سبات اول دهن ورد گلاب سرکه گرم کرده بر
ریزند حقنه متواتر کنند یا شوبه نمایند پس ایارجات دهند چون ماده کم شود بطبیخ حاشا پودینه صعتر مرزنجوش غرغره کنند جند فرفیون فلفل سائیده بویند پس اگر صفرا دفع شود بلغم
مانده جند بیدستر فرفیون تیره دانه بلغم واگر بلغم دفع شود وصفرا ماند شیر العبه وغیره بکار دارند گاهی رعایت هر دو ودیگر مرتبه کنند در همه ادویه **فصل یازدهم در**
**نسیان** ظهور این در صحت دلالت بر حدوث صرع کند وگشنیز تر وسیب ترش وکثرت غم وادمان مسکرات مضر ذهن وحفظ اند **انتباه** نسیان عبارتست از وقوع
فساد در ذکر یا فکر یا تخیل **قول جوان کور رود** حافظه خزانه متخیله متوهمه است تا توهم یا متفکره هرچه خیال کرده نگاه دارد محل آن بطن متوخر دماغست وسبب جودت حافظه
سه اند اول آنکه سر در اصل خلقت مدور باشد دوم آنکه روح کثیر وشفاف بود سوم آنکه دماغ در حرارت ویبوست معتدل باشد **فائده در بیان فساد ذکر**
درین همه حاسه سلامت بوند هرچه بینند یا هرچه شنود درست بینند وشنود اما زود فراموش کند اگر بسبب غلبه برودت ورطوبت بر موخر دماغ که محل حفظ است باشد کثرت خواب
ثقل ودر پس سر خروج رطوبت دائم از دهن وبینی کسل نرمی گفتار تقدم اکل میوه وبقول بارده رطبه ودر پیران اکثر افتد **علاج** تنقیه دماغ با یارج فیقرا وحقنه حاده کنند

بطبیخ خردل شونیز عاقرقرحا عسل غرغره کنند به تریجند یا فلفل خردل شونیز عطسه آرند مشک عنبر جوزبویه بسباسه قرنفل پودینه جند مرزنجوش بوئیده شونیز جند بروغن
بادام ربینی چکانند بعد تنقیه جند خردل سداب بسرکه در روغن سوسن آمیخته یا خردل فرفیون سداب جند به سر ضماد کنند قدری جند بروغن سوسن و سرکه بر مالند بطبیخ
بابونه اکلیل سر شویند و بطبیخ اکلیل بابونه وغیره حمام و انکباب نمایند ساقین محکم بندند زنجبیل فلفلین وج سعد مفرد یا مرکب بقند یا بعسل آمیخته خورند روح مربی نارجیل
مربی زنجبیل مربی بالنفع سرکه عنصل سکنجبین عنصلی مفید معاجین حاره که در آن بلادر وج باشد نافع مرق بچه مرغ کبک تیهو بچه کبوتر نخود آب بخردل خورند خمر کهنه قدری نوشند
**قول جوان کورو** و شربت زوفا شربت کتم شربت اسطوخودوس هر یک دو اوقیه در طبیخ همین ادویه مذکوره آمیخته دو بار در روز دهند تا پنج روز در وقت
استعمال این حقنه نرم نمایند تا ماده تلیین یابد پس مسهل از ترطلم افتیمون سنا مارتیقون شربت رئی طیار نموده دهند دو سه بار بعده پانزده یا بیست بار ایفا صد یک روز
حب ایارج مقوی لوغاذیا ایارج یا حبیو دهند و بعد تنقیه معرقات بعمل آرند و حب شبرم در دهن دارند و بعد تنقیه تام بخور ابیض که در وی کرفس مرزنجوش کتم
دارچینی اشترغاز قرنفل جوزبویه جوشش بوی سر جهید و صدغ را شویند پس روغن انیسون بالند بیخ طاف طلا کنند و بالاپش کلاه از نباتات مقویه دماغ طیار کرده پوشند
کنند خوکریست دانه فلفل سه دانه یا قوی تسرخ نیم اسکر ولیو آمیخته یکجا وقت خواب دهند عنبر درم عود نیم درم شربت زوفا حب لبسه چهار سرخ وقت خواب دهند
آبزن ببرق نمایند کلیه دنبه بریان کرده خورند حاشا افنتیمون کتم زوفا مشک طرا شیع هر یک سه جوزبویه دارچینی هر یک یک نیم جند نیم سائیده بشکر مقوم آمیزند شربتی دو
اسکر ولیو یک نیم اوس طبیخ یا عرق بادرنجبویه اگر این معجون البلادر دو مشت دانه مشک آمیخته مثال خسته خرما شاذ ساخته [illegible] منخرین نهند النفع بحکم دراج کبوتر
ماکیان گوسفند خورند و عوض آب طبیخ بادرنجبویه نوشند و از بقول و ثره و میوه رطب ماهی پرهیزند اگر کافی نبود عاقرقرحا حاشا خولنجان زنجبیل قرنفل بارتنگ
خردل هر یک ده درم کوفته در ظرف زجاجی نموده آب چشمه شش رطل انداخته بند کرده جوش سبک دهند بعده عسل یک تا شش خمر قدری آمیخته جوشانند چون دو
اصبع آب کم گردد صاف نموده در ایام سرما النور غرغره سازند چند بار زنجبیل دار فلفل هر یک نیم درم خولنجان قرنفل کبابه هر یک [illegible] جوزبویه دو اسکر ولیو
کوفته در خمره کهنه ریحان بسته خمر شش رطل اندازند و یک شبانروز تر دارند پس یک پیاله نهار تا پنج شش روز نوشند و در آفتاب مشی کنند اگر موسم سرما باشد نزد آتش
نشینند و سر پوشیده دارند و وقت شب باعتدال مانند بادرنجبویه برگ سلیخه هر یک مشتی سائیده بروغن کنجد در قاشق آمیخته سعوط کنند پس مشتی حصه بروغن زرد تازه
با نمک همراه چهار قاشق خمر تند سعوط نموده عرق گاوزبان عرق ریحان عرق سداب عرق مامیران هر یک ده قاشق آمیخته گرم نرم نمایند و در آفتاب نشینند پس گردن
و قمحدوه و صدغ مالند خربق اسود پوست بیخ جوز هر یک ده درم سائیده شکر اوقیه آمیخته صبح شام سعوط کنند بنجم که در هر چهار مرتبه اسطوخودوس با بادرنجبویه چکانیده باشند
هر شب بسر انکباب دهند کتابا النتین بسباسه قطره بعرق بادرنجبویه دهند و بر صدغ و لوکا بالند آب مرارة ماکیان یک قاشق بعرق مرغ آمیخته دهند زهره دراج و
دو بار بر شریان صدغ و سر مالند روغن گندم مقطر بر سر و صدغ و قمحدوه طلا کنند خمر مکرر که در وی قرنفل جوزبویه دار فلفل اسطوخودوس هر یک ده دانه تر کرده باشند بر صدغ
مالند و بعد تنقیه تنقیه تام در تنزید الشور له بادران ریحان اسطوخودوس مرزنجوش حاشا اشترغاز زوفا بادرنجبویه جوشانده صاف کرده کهربا کندر مسحوق آمیخته بر نطول
کنند اگر کافی نبود معجون بلادر دهند بسباسه کبابه قرنفل هر یک شش درم نمک سنگ زنجبیل نمک تاتار کمون انیسون یا نخواه تخم کرفس سنبل دوقو هر یک نیم اوقیه بسد
مروارید هر یک ده درم سائیده یک درم بحر یا بعرق دهند اگر در ماه اول روزی دو بار صبح شام و در ماه دوم یکبار وقت صبح و در ماه سوم سه بار در هفت روز و در ماه چهارم
دو بار در هفته بدستور استعمال کنند برای بی اعتدالی برودت حرارت و رطوبت و یبوست دماغ النفع جوزبویه قرنفل کبابه هیل دارچینی مصطکی زنجبیل هر یک سه

اوش فلفل دار فلفل صبر هیداره بسل سوس هریک نیم ارش سائیده بقدری غمر بیض مسلوب ببته در یتورت پر نموده باتش نرم حکانند و در شیشه دارند برای بازن
وامراض بارده وسع نافع مفتح سده وصفی و بروتی یک قاشق دهند و برای قروح و جراحت خرقه تر کرده نهند و جهت نقرس و مفلوجین و ثقل لسان و وجع الاسنان انفع و کبیر الفوائد
کردک آنه نیتی و بینند زبان بغبا سائیده دهند اگر دو یکی تی جوند برد رسمی طرف است دماغ دهند اگر یشیم کفایت نکند بدر زلامی مالغ دهند اگر بسبب غلبه برودت یبس بر مؤخر
دماغ باشد و این نوع نسبت باولی کمتر افتد سهر دائم حیات بینی و دهن غصه مسرکم و باشد که حالتی عارض شود که گویا گلو بیش خفه میکند یا سرش سوی عقب کشند بدرت
در موت مثال بران و وقوع نسیان بتشبیح و تقدم شرب خمر و اکل میوه و نباتات حاره و سن شباب محروری مزاج و تقدم حمی محرقه و سمی و وبائی **علاج** حلق شعر کرده و مغز بان
گاو روغن بادام روغن بابونه بر مؤخر سر مالند بطبیخ بابونه کتان بنفشه اکلیل نطول کنند سفیداج از مجم باکیان و بچه بطیوه بره ساخته و ماء اللحم و اغذیه گرم و تر خورند **قول**
**لازرو دبیر** بر مالیخولیا نماید بار ماجین نوشند ایارج فیقرا با فتیمون و حبوب الکلاع بقدر سعوط کنند روغن کدو بر سر مالند بطبیخ گندم شعیر نطول سازند تخم مرغ جدی خورند
خمر ابیض رقیق حدیث نوشند و خمر ریحانی انفع **قول جوان کور و وادویه** مقویه مرطبه دماغ دهند تخم بقر کرم تر تخم سلحفات تخم ضفدع شیره بادام خورند روغن گل روغن
بنفشه بر سر مالند بطبیخ کاهو بزر البنج گل سرخ نطول سازند آب بارد یا بسیار آبزن کنند و تنقیه درین مرض مضر شمارند **فائده در بیان فساد فکر** درین مرض بفکر آید تا
باشد یا بر تفکر اشیا قدرت نبود و انچه فکر کند یاد نماند و اگرچه این از قسم نسیان نیست لیکن مجازاً در ذیل نسیان شمرده شد و جمهور فساد فکر را که در تدبیر منزل و اہل و اخلاق
و دنیا سبها باشد حمق گویند و انچه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند سببش یا برد و رطوبت است که بر وسط دماغ که مزاجش نسبت بطن مقدم و مؤخر
بحرارت مستولی شود پس روح سرد غلیظ گردد و فکر فاسد شود و محل فکر همین بطن اوسط است چراکه روح از اوسط دماغ بمؤخر حرکت میکند و باز از مؤخر باوسط می آید
و همین حرکت مسمی بفکر است یا آنکه برودت یبس بر بطن مذکور غالب شود یا برد فقط مستولی شود یا حرارت مفرط غلبه نماید بسبب حرارت روح نفسانی مشوش گردد و باعث
فساد فکر شود عدم تفکر کسل و کاهلی اگر غلبه برد و رطوبت بود ثقل در وسط سر احساس کنند و اگر یبس یبوست و اگر حرارت حرارت دریابند **علاج** حسب سبب انچه در فساد
ذکر گذشت موافق آن بکار برند و وضع اطلیه و مروخات مناسبه بر وسط دماغ که موضع علت است نمایند فلفلین مرچ دارچینی قرنفل سنبل آمله هریک پنج مثقال جوزبویه
مثقال زعفران درم مشک دانگی بسه چند عسل آمیزند شربتی مثقالی **فائده در بیان فساد تخیل** یعنی ضعف و نقص یا بطلان در تخیله پدید آید **انتباه** فعل
تخیله آنست که حس مشترک درک صورتها محسوسه کند نماید آن صورتها را اگرچه از نظر غائب شوند یاد دارد و آثار نقص تخیله آنست که مریض خواب کمتر بیند و چون بیدار شود کمتر یاد نماید
و کذا ضبط صور محسوسه و آثار بطلان تخیله آنست که خواب هرگز نه بیند و اگر احیانا بیند هرگز یاد نماند و صور محسوسه از حجر و غیوب فراموش سازد مثلا سخن میکند همین کار ازین
بر آید فراموش نماید که چه گفتم و کذا هرچیز که بیند چون از نظر غائب شود فراموش سازد و موضع خیال بطن مقدم است و این اکثر از یبوست شود **علاج** انچه در فساد ذکر گذشت
تدبیرش کنند و وضع اطلیه و مروخات و نطولات بر مقدم سر کنند **فائده** دو نوعیست از فساد تخیله که خیال کنند چیزی را که موجود نباشد یا بینند چیزی را که وجود ندارد در خارج
مثلا تصور صورتی کند که نصفش انسان و نصفی فرس است یا اثبات کند آدم را که دو سر است یا دو سر دارد و قس علیها و این از بطلان و نقصان نیست بلکه از قبیل تشویش است
سبب او سوء مزاج حار ساذج یا صفراویست که بر مقدم دماغ مستولی شود و از انست که مقدم دماغ گرم میماند متخیر بن خشک میگردند و الوان و نیران متخیل میشوند **علاج** در ساذج
برای تبدیل مزاج شربت بنفشه شربت نیلوفر عرق بید عرق گلاب آب بارد آمیخته نوشند و اطلیه و ادهان و نطولات که در سرسام صفراوی گذشت بکار برند بر مقدم سر دهن بادی در اول
بطبیخ بلیله و حقنه لینه تنقیه کرده به تبدیل پردازند **انتباه** این فساد تخیل در حمیات حاره پدید می آید باید که بصندل گلاب گشنیز تر و قدری سرکه بخلخله کنند شیر زن بر سر دوشند

روغن بنفشه یا بادام روغن کدو در بینی چکانند بطبیخ بابونه بنفشه نطول نمایند و مرق مرغ چربه خورند **قول جوان کوره** واگر نسیان بسبب قلت ریاضت باشد ریاضت کنند تا ماده تحلیل پذیرد واگر بسبب وصول ضربه بر سر بود شش تا نه گرم گرم یا مرغ یا کبوتر یا بچه سنگ شکم شگافته بر سر نهند حتی اگر سیر نشوند ضماد مجبر گذارند اگر بسبب استعمال سمیات باشد که سمی شد بیزوار تریاق و دیگر ادویه مزیل سم دهند و گفته ادویه که برای تقویت حافظه بر سر ضماد کنند ظرف است گذارند و معجون بلادر یا تریاق ماکنا اگر بر سر طلا کنند تخم کمر رکه گرم بود حل کرده نهند و معجون بلادر روز ایام گرما نخورند که باعث حمی میگردد و اگر ضرر ربود گلقند نیم اوقیه آمیخته در هفته یکبار دهند اگر دماغ از کثرت عرق ضعیف شده باشد مرزنجوش وغیره بر سر ضماد کنند **خمیر ریحانی** تخم نو خوب در بهشته در روغن شمع گداخته آلوده چند بار بخور حود دهند پس عنبر عسیر مصطکی و صد رطل شکر سرده و خمیر طلی خمیر کنند بعده قرنفل دارچینی بسباسه جوز بویه هر یک سه درم کوفته صره بسته اندازند و بعد چهل روز بکار برند اگر بجای شکر عسل کنند بهتر **دیگر** معجون فستقی و معجون اماکار دنیا و معجون نسیانی و جوارش خسروی و حب نسیانی سفید **دیگر** سعاتی بهمان مصطکی قیمه کرده پخته خورند و تیهو سیش و لحم ضان بویز بادام فندق دل مرلج سفید **دیگر** جعده هلیله کابلی ابریشم ملح اندرانی دهند **دیگر** مصطکی کشنیز یا دارچینی درم نبات یا بلادر نیم درم حب البلسان زنجبیل دو درم برنج دو درم با عسل یا دارفلفل شکر برابر یک درم دهند **دیگر** کندر شقاقل سمی تاب دهند **دیگر** سعد زنجبیل هر یک درم مویز آمیخته دو درم خورند **دیگر** مویز فستق کندر سعد بابرد و مثقال بعد ریاضت دهند تقلیل غذا کنند و از نائعات پرهیزند **دیگر** کمون بیخ سعد هلیله سیاه هر یک دو فلفل گرد دیگ عسل سه چند شربتی نیم درم **دیگر** وج سعد دار فلفل زنجبیل هر یک ده درم سائیده بده استار روغن بقر چرب نموده عسل سی استار آمیخته چهل روز در شعیر نهند پس دو درم دهند **دیگر** مویز در شیشه کرده روغن بقر بالا آید اندازند در منه ساخته چهل روز در شعیر نهند پس آورده دفن کرده همانقدر عسل ریخته چهل روز دیگر در شعیر گذارند پس برآرند و عسل دور کنند و همانقدر عسل دیگر انداخته در سایه نهند و هر روز سه مویز خورند مقوی حفظ **دیگر** دل هدهد گرم گرم یا دل خطاف یا دل اسوح بلع کنند **دیگر** دهن هدهد یا قسطه خیری بر سر مالند **دیگر** روغن آجیار زهره تدرو یا زهره کبک یا روغن سرشف سعوط کنند **دیگر** مغز سر کلنگ بهره کلنگ هر یک قیراط نرم سائیده بزیت سعوط کنند و نیم شتره بشت خورند مقوی حافظه مداومت اسطوخودوس بر ریش **دیگر** سیسنبر آمیخته بخورند **دیگر** زنگاب یا کفتار با خود دارند **دیگر** مغناطیس بگردن آویزند **دیگر** چشم دل یا دماغ خطاف در گلو بندند **دیگر** چشم هدهد بر بازو بندند

**فصل دوازدهم در مالیخولیا** تغیر افکار و گمانهای فاسدست بفساد و ترس و اکثر بسودا این عارض شود سبب کلی این مرض لحوق آفت بدماغست که بدان سبب انفعال قوتهای دماغی یا حاسی باطل یا ناقص گردد بحسب ضعف و قوت سبب و اسباب جزئیه یا سوداست یا مره سودا یعنی سودای طبیعی **فائده** این مرض ...ست و سلوس سبب او ارتفاع ابخره سوداویست سوی دماغ که باعث الم دماغ شود پس فرح غم وحشت افکار فاسده پیدا آید پس بعضی را وهم مرگ افتد و از دزد ترسد و بعضی را وهم شود که مارش بحلق فرو رفت زنی را این وهم شد طبیبی آن را معتقد جادو ساخت گشته بنهیکه او ندانست در طشت انداخت صحت یافت شخصی مرغ فروش را این وهم شد هر وقت مانند مرغ بانگ زدی و مرغ کردی شخصی سفال فروش را چنان وهم شد که من مثال سفال گردیدم و ترسیدی که بدیوار شکند شخصی از آواز رعد و شخصی از سنگ ترسیدی و دیگر همه قول و فصل درست نبود **قول وفس** بعض صاحب این مرض را حالی پیدا آید که گاه گاه از حال ماضی و مستقبل خبر دهد و راست آید و گفته اند که نیید در علت سوداویه خلاص از این که بریزد ماده سودا بعضی اعضا پس آن اکثر اوامیکند بفالج و صرع و اگر ظن این باشد باید که تقویت عضو ضعیف نمایند و گفته آنها را که مالیخولیا در فصل ربیع برانگیخته شود بدانند که فساد در دماغ نیست مگر در عروق آنها خون سوداویست که در آن فصل بحرکت می آید و بدماغ میرسد و گفته این مرض بمردان اکثر افتد و بزنان کمتر افتد و نادر به کرده و غلمان و خصیان را نادر افتد و باطفال کمتر و بمشائخ و مهزولان اکثر شود بسبب یبوست مزاج و گفته صاحب طبائع فاضله اکثر مستعد مالیخولیا اند چه طبع ایشان سریع الحرکه و کثیر الفکر باشد و گفته صاحب این مرض را از طبیب مخالفت بود و از و بگریزد **قول جالینوس** اگر درین مرض دوالی یا خون بواسیر پیدا آید خلاصی یابد و گفته اگر صاحب این مرض

استسقا پیدا آید ازمالیخولیا بر بد **فائده** صاحب این مرض را اکثر ضعف قلب میباشد وگاهی ضعف یا حرارت مزاج قلب باعث این مرض شود وسبب آنکه بخره کدر که از
روح حیوانی بدماغ رسند پس طبیب را لازم که تبفریح کوشد وتنقیه فرحی پیدا آید از مرض خلاص یابد ونیز از تقویت قلب ومعده بقدر حرارت و برودت غافل نباشد
و در علاج این مرض درنگ نکنند که در ابتدا اسهل و در انتها اشکل العلاج است اگر اسبعض رقیق نوشتند حمام قبل از غذا با آب نیم گرم بسر ریزند اغذیه چرب خورند وآنکه دوده
و هر چه بوجست آرد پرهیز ند و در تنویم کوشند و سر و چهره ذاسیلم زنند و خون کمتر گیرند و در ترطیب وتقویت کوشند و خاطرش خوش دارند و بوای خوش معتدل و سوای
خوب واطعمه لطیف ولباس و فرش پاکیزه نمایند و در آن رطبه چون دهن بادام روغن کدو روغن بنفشه مرتب المقدار الجبن و طبیخ افتیمون دهند حقنه نرم کرده در ما یه برد
و فلوس خیار شنبر باشد نمایند افتیمون ده درم ماء الجبن ماء العسل وهند که برای اخراج سودا انفع است و با این استفراغات شربت افتیمون دهند و اگر ماده در دماغ متمکن باشد
در علاج سه چیز مرعی دارند یکی استفراغ ماده دوم ترطیب از نطولات وادهان حاره سوم تقویت قلب حسب مزاج واگر عرق سر ممتلی و سودای بود فصد کنند بلکه در
حال فصد واجب مگر آنجا که خوف سقوط قوت یا غلبه یبس باشد و قلیله تنها در دماغ باشد نباید ودر هر جانب سر که ثقل بود بایند از همان جانب باسلیق زنند و نزد کثرت غموم
ماده اکثر محتاج بفصد باسلیقین میشوند ودر هر سه ماه استفراغ ماده بحبوب ایارج کیا کنند اگر ضعف معده بود و دوران ماده سوخته علت باشد قی کنانند اگر سبب ادلم حار مراق
باشد تبرید مرهم حاره نمایند ووضع محاجم مع شرط بر مراق انفع و استفراغ بقدر ضرورت باید کرد ودرین مرض استفراغ بادویه قوی التسخین نکنند که بسبب احتراق وهم تمام ماده
**علامات مجمله مالیخولیا که همه بدن از مره سودا یا سودای طبیعی ممتلی گردد و غیر سر** بسبب ابخره سوی جسم سرایت کرده باعث مرض شوند هزال تقدم اکل
ادویه واغذیه مولده سودای تعب صلابت واختلاف نبض میل لون بسواد وبعل مائل بسیاهی یا بعد نضیج بول صاف بود **فائده در ذکر مالیخولیا که از سودای**
**دموی شود** اختلاط ذهن خنده حمرت وجه وچشم امتلای عروق عظم وسرعت نبض لون مائل بحمرت تقدم سن شباب حبس خون معتاد تدبیر مخنه مرطبه **علاج** اکحل یا
قیفال زنند و رگ جبهه کشایند بر ساق یا دو میان دو شانه حجامت کنند اگر حبس طمث باشد صافن یا مابض کشایند بعد فصد طبیخ از بنفشه نیلوفر گاؤزبان هر یک سه درم عناب
هفت دانه سپستان بیست دانه نبات ده درم نوشند چند روز بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون سازند شربت افتیمون شربت بنفشه دهند بعد تنقیه اشربه واغذیه وفواکه
مرطبه دهند حمام مرطب نمایند شیر بر سر دوشند طبیخ نیلوفر بنفشه برگ کاهو شعیر پوست خشخاش گلسرخ آبزن کنند روغن بنفشه روغن کدو سعوط کنند و بر بدن مالند فراریج
ماکیان فربه مرغاله نخود آب صفرت بیض بادام مغز کشمش زرد آلو طبیخ هندی انگور سیب خربزه خیار حسب بهمیدو ونع گاو واطعمه شیرین حسب بدلند خورند و از بادنجان کرنب
عدس ولحم بقر واشیای شور و کثرت خمر و حموضات پرهیزند اگر سهر باشد پنبه بدهن بنفشه تر کرده بر جبهه نهند و با آبزن مذکوره نطول بر سر نمایند اطریفل صغیر دو مثقال دهند
در هفته دو بار **قول صاحب ذخیره** اکحل زنده قدری خون برارند اغذیه سبک دهند و بعد هفته باز اکحل زنند و خون قدر قوت برارند الا بدوسه بار اگر دانند که بنی خون
در دماغ محکم گشته رگ جبهه کشایند و یک هفته آسایش داده ماء الجبن با افتیمون دهند **قول سکندر** اگر بتدابیر مرض بحال از نده است از دو وانداز ند بلکه بدستور عمل آرند
چه وقتیکه هوا گرم دو بستری پیدا آید معجون نجاح انفع اگر مریض ضعیف باشد افتیمون هلیله سیاه هر یک درم شکر چهار درم سفوف کرده بماء الجبن دهند و دیگر دوا دهند
**شربت افتیمون** افتیمون بنفشه گلسرخ هر یک دو بادیان یک گاؤزبان چهار بادرنجبویه سه قند سی مثقال شربت سازند چهار شربتی است **فائده در ذکر**
**مالیخولیا سودای صفراوی** کثرت عطش سهر غضب قلت سکون نگریستن مانند سباع اضطراب حرارت و یبوست ملمس اخیر جی صفرت لون فریاد جنون وتنها
ماندن حدت طبع سرعت کلام واین کمتر شود **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله کنند ماء الجبن دهند شربت بنفشه شربت نیلوفر تمر هندی آلو ترنجبین شیرخشت نافع وبعد تنقیه

اطلیه و نطول و تمریخ و حمام و اغذیه مرطبه بکار برند شمع بدهن لوز گداخته در تن مالند پس بآب گرم غسل کنند خفته بروغن گل گلاب صندل آلوده پیش بهر گرمی کنند روغن کدو و
بادام روغن نیلوفر بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند کافور بویند خصوص که قلب گرم باشد با تب مقشر استفراغ کنند و صفرت بیض خورند اگر سهر باشد خشخاش و دماء الشعیر
جوشانده بر سر ریزند شربت خشخاش دهند باید که اشربه و نطولات معتدل بکار برند چه اشیای شدید البرد مغلظ ماده اند و کثرت محللا گرم باعث تحلیل ماده لطیف و ابقای
غلیظ اند **فائده در ذکر مالیخولیا سوداوی سوداوی** وهم و فکر و فزع گریه خیالات بد عبث و حدت ضعف تن سیاه لون **علاج** اگر غلبه خون بود فصد کنند
مکرر اگر مانع بود حجامت نمایند اگر غلبه خون نباشد طبیخ گاوزبان بنفشه نیلوفر هر یک سه درم گلقند ده مثقال تخم بالنگو ده درم دهند چند روز بعد نضج بطبیخ افتیمون ایارج
تنقیه کنند بتدریج و بعد تنقیه ماء الجبن دهند با اغذیه مرطب داخره و حمام شیرین و تمریخ و تمغلیل در ترطیب کوشند و تقویت دماغ و دل نمایند پس اگر محرور باشند گلسرخ
صندل سفید هر یک دو طباشیر تخم خرفه ریوند بادرنجبویه گل ارمنی هر یک گاوزبان کشنیز قرنفل زرک هر یک یک کهربا ابریشم سوخته هر یک نیم سائیده بشربت سیب
آمیزند و یک مثقال بعرق گاوزبان دهند و تدبیر خفقان گرم نمایند روغن کدو روغن بنفشه روغن کدو و رعینی الطراف مالند جمع گوسفند اینجا خورند اگر مبرود باشد و نبض عسر
و در تن حرارت نباشد برای تقویت دل دواء المسک حلو و انوشدارو و تریاق کبیر دهند اگر عقل بحال نیاید حب لاجورد دهند **قول عسکری** اول فصد کنند پس
مسهل دهند در ایام راحت اطریفل صغیر به ثلث آن افتیمون و سدس ایارج فیقرا آمیخته دهند و ماء الجبن سفید با نمک هندی افتیمون هلیله سیاه شکر دهند چند روز در امراض سوداوی
عسر البرء بطی النضج می بود پس در نضج مبالغه نمایند و نضج یافته را مسهل بارها دهند باقی خام را بانضج دهند و آنچه درین باب نافع است ایارج لوغاذیا و شجادیطوس کبیر و طبیخ افتیمون
و حب افتیمون و اطریفل افتیمون و حب صبر و شربت سوداست **قول رازی** شخصی گاهی مونس و گاهی کلوخ از دیوار می کند دو انثیین او تند و سخت پدید آمده بودند
فرمودم که فصد کنند اگر خون سیاه باشد چندان برآرند که رنگش بگردد و دو هفته دوبار طبیخ افتیمون دهند و آن شب که صبح او طبیخ تناول دهند افتیمون مسحوق سه درم با مویز منقی
مدقوق آمیخته دهند و صبح طبیخ نوشانند و روغن بنفشه بر سر مالند و ضماد ملینه بر انثیین گذارند و دل او خوش دارند چون کردند صحت یافت **قول اسکندر** وقتیکه بدن
صاحب مالیخولیا قروح حمره بهم رساند مرگ او قریب باشد **قول ثابت** نیست چیزی در ترطیب ابلغ از شرب شیر سفیدپای **قول سرافیون** فصد در مالیخولیا
وسیع زنند تا خون غلیظ برآید **قول ابن ماسویه** سوی شهوت درین مرض بد است چه مالیخولیا از سوست پیدا شده تکم خوردن باده تسکین کنند **قول محمد زکریا** نیست
چیزی رساتر در علاج این مرض از شغل اضطراری یا خوف عظیم و سفر و شکار و سرود **فائده در ذکر مالیخولیا سودای طبعی** کسل سکون قلت حرارت لمس ثقل سر
سبات عظم نبض رطوبت منخرین سیلان لعاب **علاج** منضج بلغم دهند بعد نضج حب اصطمخیقون وغیره تنقیه نمایند و درین قی بهتر از مسهلست شربت افسنتین و طبیخ افتیمون
در نضج و دفع بلغم عجیب و معجون نجاح نافع و مداومت حمام نمایند تا عرق کنند تا فربهی آرد روغن نارد و روغن زنبق روغن بادام و روغن گل و روغن بابونه بر سر و بدن مالند و هر صبح
فندق هندی تیر اطلی مشک قندی و روغن زرد تازه آمیخته سعوط کنند و بعد هر هفته لاجورد افتیمون هر یک مثقالی بماء الجبن دهند بچه مرغ بچه میش یکساله تیهو بچه کبوتر ماهی کوچک
لحم صیدی نخود آب صفرت بیض کاهو مرق شیره ترطم مغز نان بادام وج انجیر زبیب سفید کشمش پسته بادام خورند و از لحم قدید و بقر و چیزهای عتیق و اشیای حریف و تعب و بیخوابی و جوع
و وحدت پرهیزند و حمام بعد اکل غذای لطیف که هضم شده باشد نمایند و بعد تنقیه تام از تقویت دل و معده غافل نباشند پس مفرحات یاقوتی و دواء المسک و معجون یاقوت
بکار برند **طبیخ افتیمون** سنا هفت درم گلسرخ چهار درم افتیمون هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم بسفایج بادیان اصل السوس هر یک دو درم اسطوخودوس بسپایه
شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان مویز هر یک سی عدد و آب سه رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده گلقند ده درم مغز فلوس بهمن لوز حب

کرده ترنجبین هریک پانزده درم حل کرده نوشند کیفیت شربت در قوی ده و در اوسط دو برای مالیخولیا و امراض سوداوی و صفرای سوخته و بلغم و سودا نافع **حب لاجورد**
لاجورد مغسول سه قرنفل انیسون سقمونیای مشوی هریک دو غاریقون پنج افتیمون بسفایج هریک چهار قیراط شش آب کرفس حبوب سازند شربتی یک تا سه درم
برای مالیخولیا و امراض سوداوی نافع **دواء المسک حلو و حار** مروارید کهربا بسد ابریشم مقرض زرنباد درونج هریک مثقالی بهمنین سنبل قاقله قرنفل سادج اشنه
هریک درمی جند مشک زنجبیل دارفلفل هریک نیم درم عسل دو یا سه چند شربتی تا مثقالی بعد چهل روز زیرا که بعد شش ماه بکار برند مقوی دل و معده محسن لون مزیل خفقان و صرع
و فالج و لقوه و ضیق نفس و حمی ربع و امراض سوداوی و بادهای ثابت عامله **شربت سودا** تمر هندی آلو هریک پنج مثقال افتیمون سنا هریک چهار مثقال بنفشه
شاهتره هریک سه مثقال شیرخشت خمیره بنفشه هریک ده مثقال ادویه را جوشانده صاف کرده شیرخشت خمیره بنفشه آمیخته نوشند اگر شیرخشت نباشد مغز فلوس کنند
مخرج سودا و صفرا و بلغم و اخلاط مختلفه **طبیخ سودا** افتیمون پنج درم سنا هفت درم بنفشه هلیله کابلی هریک سه درم بسفایج بادیان پرسیاوشان کاسنی هریک مثقال
عناب بیست عدد آلو پنج عدد سپستان سی عدد ترنجبین هیزده مثقال مغز فلوس دوازده مثقال روغن بادام مثقالی طیار کرده نوشند اگر بعض از ادویه مضاعف سازند
حاجت است عمل ستوده این دو مجلس است و در آخر بلغم غلیظ متحجر و سودای بارد اگر و عمل قصور کند مرق مرغ بغیر نمک نوشانند برای جذام هم نفع **فائده در ذکر**
**مالیخولیا که مره سودا فقط در سر متمکن باشد** و این بدترین اقسام است و در اکثر مردم دقیق الفکر که لیل و نهار در حل مسائل غامضه مصروف باشند عارض گردد
تشدد و بیداری و فکر مفرط و سر برهنه در آفتاب گشتن و اکل اشیای حاره مثاره دماغ چون بصل و ثوم و گندنا غور چشم صغر و صلابت و اختلاف نبض به رقت و صفای بول سر در دی
لاغر بود و باقی جسم معتدل اللحم باشد دوام فکر و وسواس و مدام بطرف معین و برشی واحد نگریستن **علاج** اگر امتلای خون یابند قیفال زنند اگر خون سیاه برآید تا که رنگش
تغیر نیابد یا ترسند که ضعف خواهد افتاد بند نکنند و اگر سیاه مائل بسرخی برآید قدر اعتدال گیرند و اگر سرخ صاف برآید بدانند که ماده در عروق دماغ محصور است و در بدن منبسط
نگشته پس عوض قیفال رگ جبهه زنند و فصد صافن اولی از قیفال است آنجا که استفراغ مع اماله مطلوب باشد خاصه در نساء اگر حبس طمث سبب بود و بعد فصد حسب غلبه
و نوعیت ماده جهت تنقیه مطبوخات و حبوب که در خور آن تنقیه بود دهند لیکن تا ترطیب دماغ و غلط نکرده باشند مسهل ندهند که ماده بسهولت نخواهد برآمد و تدبیر ترطیب آنست
که اسفیدباجات از لحم ماکیان فربه و بط غاز و بره و سمک رضراضی و فالوده جات از شکر نشاسته خشخاش و روغن بادام ساخته خورانند تغریق سر به روغنهای مرطبه بکنند
و نطول و سعوط منخرین آن ترطیب است طبیخ شعیر مقشر بنفشه برگ کدو نیلوفر نطول کنند بنفشه مغز تخم کدو تر نیلوفر شیر زنان بر سر ضماد سازند آشامیدنی به مرطبه دهند حمام معتدل
شیرین نمایند در مواضع سرد و تر دارند ریاحین بارد رطب گلاب بویند خواب کثیر کنند و از ریاضت و فکر و جماع و غیره پرهیزند و بعد تنقیه باز ترطیب کوشند **فائده**
**در ذکر مالیخولیای مراقی** سبب او سودای سوخته است اگر در معده باشد اکثر ورم بارد در قعر معده آرد و اگر در ماساریقا بود سده آرد و اگر در طحال باشد ورم یا سده
آن آرد و اگر در مراق بود بسبب حرارت باطن سوخته شود و ابخره کدر از وی صاعد گشته روح نفسانی را تاریک سازند و غم آرند همین حال ماده در هر عضو که متمکن
باشد ابخره مظلمه از آنجا سوی دماغ تصاعد کرده محدث مرض گردد ترشی و کثرت جشاء باشد که بسبب غلظ باد آروغ نیاید و باوجود کثرت اکل بهره بدن کمتر رسد وجع و حرقت
معده و در معده و مراق ظاهر شود سینه تنگی کند کثرت لعاب دهن نفخ شکم لینت براز وجع ما بین شانها جوع مفرط کاذب تموج حبت نفس ثقل مراق و جذب او سوی بالا
کرب احساس تصاعد ابخره سوی گلو پس اگر سده طحال بود با وجود آثار مذکوره عظم طحال گواهی دهد اگر معده باشد آثار ورم معده از قی مرار سوزش و حمی و غیره گواه باشد اگر سده
ماساریقا باشد آثار آن از ذرب گواه بود و اگر آثار این اعضا پدید نیاید بدانند که ماده در نفس مراق است خاصه اگر ورم فاحش شود و افعال معده سالم ماند **علاج** در جمله

بعد چهل روز بایکم بیش باسلیق زنند بشرطیکه خون غالب باشد ومانعی قوی نبود وبقدر قوت خون برآرند اگر حرارت پدید بود نیلوفر کاسنی عنب الثعلب گاوزبان بادیان جوشانده
به سکنجبین نبات شیرین کرده دهند شربت بنفشه شربت خشخاش مفید ماء الشعیر ماش مقشر مغز بادام خورند واگر حرارت نباشد برای تقویت احشا فقط گلقند عسلی دهند وبچه
مرغ وصفرت بیض و دیگر اغذیه سریع الهضم قلیل الفضول خورند بشرطیکه عضوی ورم نباشد اگر ماده در معده یا ماساریقا یا مراق باشد وقت حاجت برای تلیین مسهل فلوس مطبوخ
بادرنجبویه گاوزبان افتیمون افسنتین آمیخته دهند و افسنتین و شربت افسنتین در مراق انفع اگر ماده در طحال باشد فقط مسهل قوی دهند زیرا که از مسهل ضعیف ماده طحال مستفرغ نمیگردد
و ماده که در معده یا مراق یا ماساریقا بود فقط فصد کنند و مسهل نیز دارند مگر عند حاجت چنانچه بینند که ماده عفن خواهد شد یا در تمام بدن منتشر خواهد گردید اما قی درین مرض مستحب
لیکن کسی که قی بآسانی آید و ماده در فضای معده باشد شاید **فائده** اگر ماده بالا در مراق بود روغن گل روغن سنبل روغن مصطکی نیم گرم بر فم معده مالند و بخار گرم
بکار کنند و تکمید طب از تکمید یابس انفع و در هر عضو که ماده باشد تنقیه و تقویت باید کرد **انتباه** اگر عظم سپرز بود افتیمون ده درم حب الغار عدد تخم شبت سه مثقال نمک هندی
یکنیم درم در آب سلق جوشانند نصفی باند صاف کرده عسل هفت مثقال آمیخته نیم گرم نوشند پس قی کنند و بعد از آسایش دهند نخود آب خورند و روز چهارم شربت افتیمون
حب ایارج دهند و فصد باسلیق و اسیلم از دست چپ در مرض طحال انفع و اطلیه بر سپرز گذارند و اصلاح مزاج جگر نمایند اگر بسبب حرارت سودا کثیر در معده متولد شود طبیخ تمر هندی
آلو بخارا کاسنی بادیان شیرخشت دهند و شربت بزوری آب انار و آب کاسنی مداومت نمایند و در مراقی ترک استفراغ کنند و دوا نخورند مگر وقت ضرورت و بمرغ گوسفند صفرت بیض
اقتصار نمایند و در هر چهل روز باسلیق زنند گلقند خورند طبیخ بابونه شبت افسنتین حب الغار روغن سوسن بر مراق و طحال نطول کنند و زیره تخم کرفس کمون نانخواه کنند ضماد کنند
تا او را بدارند چون دور کنند بخرقه پوشند و بچه ماری بر مراق و طحال گذارند و فصد اسیلم انفع اگر حاجت مبدا شود افتیمون افسنتین هر یک دو مثقال گاوزبان چهار مثقال
بادرنجبویه سه مثقال مغز فلوس هفت مثقال طبیخ کرده نوشند **فائده** اگر این مرض عقب حمی شود وسواس گویند اگر گرم بر سر ریزند شیر زن بر سر دوشند پنبه تر کرده بر سر
نهند کاسنی کاهو خیار خورند خمر رقیق نوشند رگ جبهه زنند خواب و سکون انفع مداومت اکل سنا مفید **دوا** مفرح جالینوس نوشدارو لولوی جوارش شاهی اطریفل اسطوخودوس
تریاق الذهب حب اسطوخودوس روغن لبوب سبعه مفید **دیگر** تین تولا اسطوخودوس نیم تولا دو یا حب صرعی یا حب مرکو ریابس یا حب لاجورد یا حب بارسیان یا حب
حنظل یا دیا کریدیا یا رپاشنک یا دیا باروبا تنکو دیبانه یا سفوف سنا یا سفوف کابیشیا کهی سنا یا نو یا شربت افتیمون یا شربت بزوری یا شربت عینی یا شربت سیب سوده یا مویزی
تورتیا یا قرص فیوردوانت یا قلیه سرمه سرخ رنگ یا لاون یا معجون کونسر دادی سادی یا دیا کانولیکو یا طبیخ سیا انکونیکا یا معجون کاریوکستبنو یا معجون لانی تیا یا یا قولی
کوردیال یا یا قولی قرمز یا یا قولی مروارید دهند **دیگر** روغن مغز سر برم سعوط نمایند بر کسانی که بیماری مالیخولیا **دیگر** بیند شب بخوابد و سیل قطب جنوبی نظر کنند **دیگر** لحم ابل خورند **دیگر** وجود
دو درم مصطکی دهند **دیگر** افتیمون بمویز جوشانده یا بماء الجبن نیز نوشند برای مالیخولیا و مان خمری مفید **دیگر** افتیمون سحوق شش مثقال بدار وقیه سکنجبین و آب
دهند مخرج سودای خالص **دیگر** افتیمون سائیده دو درم لبن بقر نیم رطل ترکرده سکنجبین دو وقیه آمیخته نوشند مزاج را توحش هم **دیگر** افتیمون مویز اصل سوس نخشه گل گاوزبان
بادرنجبویه جوشانده نوشند مزیله شرب خمری **دیگر** تاج مرغ خروس خشک کرده سائیده دهند **دیگر** سنگ ربیه بعرق گاوزبان بعرق بادرنجبویه سوده یا مکرده نوشند
**دیگر** پیه مرغ بر سر مالند **دیگر** چهار مویز تخمر و اگر حمی باشد بعرق گاوزبان یا طبیخ سنا دو بدهند **دیگر** معجون ترمس قدر باقلا وقت شب خورند **دیگر** نخود در شیر تر کرده مقشر نموده خشک
ساخته شش دانش برنج منقی دو دانش گندم و شعیر در شیر بدستور طیار کرده هر یک سه دانش مغز بادام پنج دانش خشخاش نان خمیری هر یک چهار دانش نبات یک یکبر شانده
قدر چهار دانش در شیر پخته خورند مقوی دماغ و کبد و چشم **دیگر** حیرا خشک کرده با بریان نموده سرده مرد و در ساخته انکی دهند برای مالیخولیا و غیره امراض سوداوی مفید

آنکه مربی اهلیه مربی منقی از رفته هر یک بهفتاد و پنج زرک منقی چهل و پنج عرق بیدمشک گلاب هر یک پانصد بریزند که مهرا شود مالیده صاف نموده شربت انارین
هر یک بیست و پنج نبات دو صد و پنجاه شربت نارنج شربت به شربت لیمو شربت آلو هر یک چهل و پنج سکنجبین سی آمیخته قوام نموده ابریشم مقرض ورق طلا ورق
نقره مروارید هر یک سه عنبر در گل گاوزبان گل سرخ هر یک پنج آمیزند شربتی دو درم مقوی قلب معده مفرح مزیل مالیخولیای مراقی **عرق چوب چینی** عرق قندی
یکنیم من شاهجهانی دار چینی چوب چینی هر یک ربع سیر شاهجهانی دانه هیل زرنباد قلب گشنیز شقاقل خولنجان هر یک ثمن سیر شاهجهانی مصطگی عود زعفران
هر یک ده درم ترکرده عرق گیرند عنبر سه و نیم درم بر دهن شیشه بندند مقوی باه و دماغ و وسواس و اصحاب سودا و مالیخولیای مراقی نافع **عرق قندی** خوشبو مفرح
خوش نشاط آور نماید برای اقسام مالیخولیا نافع پوست درخت مغیلان شصت بیست رطل قند سیاه هشتاد رطل آب چهار مشک و خم کرده در زمین پنهان
زبل اسب دفن کنند چون جوش شکسته و ده نشیند سی آثار کشند بسباسه جوز بویه دار چینی تا بل خس هر یک سه درم صندل شش درم گل سرخ دوا و ثنی قرنفل
یکنیم درم انداخته بعد یک شبانه روز دوازده آثار کشند اگر عطر گلاب درم در سبکه اندازند بهتر بعد چند روز بکار برند **خمیره ابریشم** ابریشم خام سه پاو مثقال عرق
گلاب چهار رطل بید مشک دو رطل سه شبانه روز ترکرده با آتش نرم جوشانده صاف نموده نبات دو رطل عسل رطل آمیخته قوام کرده عنبر چهار مثقال ورق
طلا سه مثقال ورق نقره مصطگی کهربا بسد هر یک مثقالی ابریشم گل گاوزبان طباشیر گل سرخ صندل سفید عود مروارید مشک هر یک دو مثقال آمیزند **عرق منقی**
معده مزیل قبض و برای وسواس و مالیخولیا و بواسیر و شقاق اطراف و جذام و جرب و حکه و کلف و غیره نافع افتیمون ده آثار گلسرخ نیم رطل خر بیست کیل رطل کشند
**مالیخولیا** مقوی قلب و ناقهین مزیل خفقان بارد و مالیخولیا لحم نیز بره دو من تبریز مرغ جوان فربه هفت قطعه گلاب یک من تبریز عرق گاوزبان عرق بیدمشک یک من تبریز
نیم من تبریز سبک بزد دار چینی ده مثقال صندل بیست مثقال هیل قرنفل عود مصطگی نار مشک هر یک پنج مثقال عنبر یکنیم مثقال **قول جوان** کور دو مرضیست
وسواسی پس آنچه تصور کند مطابق آن بظهور آید چنانچه زنی آب نوشید بعد شربت خیال کرد که مسهل نوشیدم پس از همان آب اسهال و قی چند بار شد شخصی حمی غب
و تلخی دهن و امتلای معده داشت تجویز مسهل نمودند آن را تصور مسهل شد بغیر مسهل قی و اسهال شروع گردید شخصی حمی محرقه و هذیان داشت خیال شد که یک
حولیست و در آن چشمه آب در همان خیال در آن چشمه غسل کرد و صحت یافت از آن وقت اطبا هم درین حمی بغسل کردن امر نمودند و صحت شد شخصی صداع اشد بسبب
اکل توت داشت و همین مرض مرد چون سرش شگافتند سنگی مثال توت از میان سرش برآمد زنی حامله در آئینه شکسته صورت دید طفل دو سر زائید زنی شوهر خود سیاه
بود موشی بر بازوی زن سوار شد زن دهشت خورد چون حامله شد طفل زائید بر بازوی طفل صورت موش بود شخصی تصویر خوبصورت دیده بزوجه خود صحبت کرد و حالیا
تصویر داشت طفل شبیه آن تصویر پیدا شد زنی حامله مصروع را دید طفل مصروع تولد شد زنی در خواب دید که مردی بلند بالا می آید و در دست او سنگیست پس
آن مرد سنگ بر سینه زن زد از ضرب سنگ بیدار شد از همان وقت وجع پیدا شد و موضع مذکور سیاه گردید و خانغرایا پیدا آمد **علاج** در معالجه احتیاط کنند
مسهل سودا دهند که مرض سوداویست شخصی گفت که عظم من مانند شمع نرم شده اند طبیب جواب داد که بسبب حرارتست شربت آب بارد دوست کن آن کرد
و مسهل سودا داد صحت شد **قول جالینوس** مراره یوتیار مع بهن سم آمیخته بر بدن طلا کنند مزیل متخیله **فصل سیزدهم** در مانیا یعنی جنون سبعی و جنون
نابح نیز گویند صاحب او مانند سباع باشد هر چه یابد بشکند و بدرد و مدام قصد کند که بر مردم افتد و نظر او بنظر آدمیان نماند بلکه مشابه ددگان باشد سبب او بخار صفرا
سوخته یا بخره سودای محرقه است که در دماغ گرد آید در سوداوی هزال میل لون بسواد و فکر خاموشی و اگر بسخن آید چندان گوید که سامع را خلاص ممکن نبود و چون

اگر مریض کسی را گزد و بقتل رساند مانند سگ دیوانه لهذا این اسم مسمی شد علاج فصد کنند و مسهل دهند و روغن کدو در بینی چکانند و رنگ سیب بویند و قشره
اغذیه بارد رطب دهند و سبزه و آب روان مسکن سازند **فصل پانزدهم** در صبار الصبی مجنون مفرط و چنان ماند که گویا مانیا یعنی قطربطس گرفت
سهر مفرط و خواب مضطرب و تواتر نفس و اضطراب و حمرت و صفرت و گرانی چشم و چنان نماید که گویا چیزی در چشم افتاده و وحشت و جواب غیر مطابق سوال و تندی حدت
بستگی زبان و یبوست بدن و جمع ییس گردن مع تشنج و بیاض و رقت بول و گاهی بول بند شود و دست اندر زند و بازند از بیعقلی هیچ نگوید و باشد که بیاد احوال رفته
علاج بحسب ماده از سرد منع تصاعد ابخره هر چه در سرسام صفراوی گذشت بکار برند لیکن دستور طبیب بیشتر گوشت اطراف بندند بنفشه مع نیم برشت
خورند اسطوخودوس نوشند **فصل شانزدهم** در قطرب قطرب جانوریست خرد که بر آب حرکت نموده و بی حرکت بلا انتظام میکند و غوطه میزند چون
صاحب مرض بحرکات مختلف متحرک میباشد بدین اسم مسمی شده و گفته اند که قطرب ذیب الموطا یعنی گرگ ریزنده مور اگویند پس چون صاحب مرض بمردم
میکند و بیعت چار پایان میگردد و مثال گرگان آواز میدهد بدین نام نامیده شد علت الذیب نیز گویند ماده این مرض خون سوداویست فساد عقل ماند
هرب از مردم و یبوست دهن و غور عینین و شدت عبوس و یکجا بیش از یکساعت قرار نگیرد و دائم متردد و بیهوده گردان باشد و از مردم گمان بد کند و متعمد باک من اند
و بدان سبب روزانه در مقابر و ویرانها ماند و شبانگاه بیرون آید و بعضی صاحب این مرض نیز بسبب انیا غایت ترشرو و متاسف خند رنگ یابس الارکان مفرط
الحرارت میباشند و باشد که بر مردم حمله کنند و در صحرا مانند بهائم بهر جا پا گردند و بدین سبب در هر دو ساقین خراش و قروح عسر الاندمال پدید آید علاج اگر
واجب دانند فصد بتکرار کنند تنقیح ماده کرده بطبیخ افتیمون و غیره تنقیه نمایند بعد تنقیه برای تعدیل مزاج نطولات و ادهان و اغذیه و دیگر تدابیر مبرد و مرطب بکار
برند و بهر انقطاع فکر بتکلیف خواب استد و حیله دافع افکار بعمل آرند و روغن بنفشه و بادام در بینی و اطراف مالند و پنبه بروغن بنفشه و لبن نسا آلوده بر سر نهند و در
بینی چکانند حمام آب شیرین نمایند بطبیخ بنفشه تنها یا مع بابونه اکلیل نطول بر سر کنند مرغ گوسفند کمه و اسفاناخ ماهی تازه و روغن بادام و سکنگاو خوش نمک مجبن
یک پیاله نقیع بدهند تا هفته اگر ایذا بمردم رسانند به بستن و بندکردن از آن باز دارند اگر سهر بود منومات بکار برند شربت و اطوس تریاق کبیر که نفع شمس خورند
اگر بهتر نمی کند میان سر داغ دهند و چند روز ساکن دارند تا چرک کثیر برود **قول شیخ** اگر هیچ علاج سود ندهد باید که بر ساق وی زنند و بر بالای سر داغ دهند
فائده اختلاط عقل و هذیان قسمی از مالیخولیاست که تغیر و افعال فکریه پدید آید نه بطلان سبب او یا مره سودا یا سوداءی صفراوی یا سوداءی دموی یا
مره صفرا یا بلغم عفن حارست که در بطن اوسط دماغ که محل فکرست جمع شود یا حرارت یبوست ساذج کرده دماغ افتد یا آنکه مبداء علت دماغ نبود بلکه معده
مراق رحم و غیره باشد علامات و علاجات این در مالیخولیا مذکورست حسب سبب کنند یا آنکه ابخره حاره از بدن منبعث شده اختلاط آرد چنانچه در حمیات
لازمه تقدم حمی و تدبیر تنش تدبیر حمی است و این مرض نمیشود مگر از حرارت **فصل هفدهم** در حمق و رعونت یعنی نقصان یا بطلان افعال فکریه
ایسم نوعی از مالیخولیاست صاحب این مرض کارهای بیجا اصل مانند کودکان کنند و تجسس در اشیای متعارف آسان و حلیم باشند نهایت بیهوده گر بسبب
برودت تنها یا مع الیبس باشد که در بطن اوسط دماغ که محل فکر است حادث شود و شهر یبوست بینی و حمام و نطول آب گرم نفع یافتن و تقدم اسباب برودت بیس
علاج برای تسخین و ترطیب معجون ناکیان و فرسنفید باج بدا جینی خولنجان و فالوده شیرین بروغن بادام نخود و آب باد دیگر خورند حمام نمایند آبگرم بر سر ریزند
و روغن بنفشه بادام و روغن خیری و روغن بابونه و روغن سداب بر سر مالند بابونه بنفشه بروغن خیری یا بروغن گل بر میان سر گذارند با زنان کم گو کنند طبیخ حنا بس

رطب فطول کشند بحب افتیمون تنقیه سازند از امتلا پرهیزند قول جوان کورو و یاد داین مرض در بطن مقدم و موخر دماغ می باشد و مولود وی و مزمن و آنکه بپیری شود
لا علاج بود اگر فقط از برد بود خواب باعتدال و خروج رطوبت قدر اعتدال از دهن و بینی تلیین طبع کنند مرزنجوش سنبل و میان اسطوخودوس تخم امیفض سائیده
چند درم آمیخته بر سر ضماد کنند بعده روغن جوز بویه روغن چند بالسم او بیشکار روغن لسان یاز و کرالبوه و کوه بر سر مالند دراج حمام فاخته و نبه تان خوب پخته خورند و حوض
آب ریحان درم بادرنجبویه نیم درم در آب جوشانده نوشند و اگر برد مع الیبس بود قلت خواب بیوست دهن و بینی اغذیه حار رطب دهند ضماد سر و نبه بر سر گذارند اگر
سبب بلغم باشد که در بطن مذکور جمع آید کثرت خواب سیلان آب از دهن و بینی باقی علامات نسیان بلغمی علاج انچه در نسیان گذشت بکار برند قول جوان کورو و
طبیخ زوفا اسطوخودوس برگ کتم جاشا عسل دهند در وقت شب سبوس گندم مشتق با آب چهار بار شسته در آب قدری نمک سنگ و دو سه اونس روغن بنفشه آمیخته
حقنه کنند و باز صبح طبیخ مذکور دهند و وقت شب به نیم رطل طبیخ خطمی انجره بنفشه فرنجمشک قدری نمک سنگ و سه اونس روغن بنفشه آمیخته حقنه کنند و باز صبح طبیخ
نوشانند و وقت شب بروغن و آب و نمک و عسل حقنه نمایند و باز صبح طبیخ مذکور دهند و وقت شب به نیم رطل طبیخ برگ کاسنی برگ سرس گاوزبان گل بنفشه
مغز فلوس عسل هر یک اونس ستیریا دو درم آمیخته حقنه نمایند بعده بادرنجبویه سنا بسفایج هر یک دو درم انیسون نیم درم جوشانده صاف کرده معجون ورد
و بافیتی سانو هر یک دو درم شربت ورد دو اونس آمیخته دهند تا دو روز روز سوم حب کوچیا یا ایارج یا جیو دهند دو سه دفعه بتفاوت پس بادرنجبویه زوفا
ریحان جوشانده صاف کرده قرص غاریقون افتیمون هر یک درم خربق اسود نیم درم سنا دو درم تر کرده صاف نموده شربت سکو دی ریوند نیم سه
اونس آمیخته دهند حب لاجورد چند بار بفاصله خورند و بعد تنقیه معجون بلادر انقع سعد زعفران مرکند زنجبیل فلفل سفید هر یک اسکر ولیو تخم آس تریمی عود قدر
حاجت سائیده به یا عنبر آمیخته دهند آب سرس سکه هر یک یک نیم رطل بر آتش نرم نهند چون مائیت جذب شود روغن لوبادران روغن اکل روغن خوابنیون
قدر حاجت آمیخته در سر مالند و زمی دو بار مغز سر خنزیر بریان کرده با سرکه آمیخته خورانند و ادویه مقویه سخنه و دماغ ضماد کنند و سر را از برودت نگاه دارند و از بقولات پرهیز
اگر بسبب قلت طمث باشد فصد کنند ادرار حیض نمایند و ادرار حیض دهند اگر بسبب ضربه یا امراض صعب یا قلت خواب باشد تدبیر آنها کنند فصل نهم در بیم
در عشق عشقه نوعی از لبلاب است و بر هر درخت که پیچد آن را خشک سازد و این مرض نیز صاحب خود را خشک می کند لهذا باین اسم مسمی شده و بسبب سوداوی
و سودی میشود و چون مستحکم گردد و از لوازم غم و حب و وحدت و سکوت مشابه بمالیخولیا میشود و از تصور حسن خوب بدیه می آید علامت خاموشی و سر نگون باشد و هرچه بشنود
یا ببیند فراموش کند کثرت حرکت و غور و بیوست عینین شهر هزال تن بیوست بینی و وقت نگریستن چنان نماید گویا پیوسته بجانب چیزی لذیذ می نگرد و از نماز
متفرق و ... حب و مدت تکلم تبسم و اشاره بچشم تنفس صعد اخصوص اگر محبوب را ببیند یا نام او شنود ضعف نبض بلا انتظام خصوص تبدیکه یاد معشوق یا نام او گیرند پس
اگر سخن وصل بود نشاط و نبض عظیم لین متفاوت و اگر سخن فراق باشد حزن و نبض صغیر ضعیف متفاوت گردد علاج در ترطیب کوشند نوعی که در مالیخولیا
گذشت غذا و دوا و جمله در زوال آن اندیشه کوشند باین وجه که باستماع نغمه خوش آواز و از مزامیر و اغانی و احادیث و حکایات و مانند آن هرچه مناسب
طبع و موجب اشتغال وی باشد مصروف دارند و از جانب معشوق سخنهای نفرت افزا نقل کنند شیخ گوید و عرض بند دارند و اگر میسر بود مستاصل گردانند و بوصال
معشوق کوشند که جماع و ازاله عشق خاصه اگر با محبوب باشد اثر تمام دارد و بیکار نه گذارند که بیکاری مزید فکر است و اگر قوت بیند بچیزهای مناسبه تنقیه
نمایند اگر ضعف باشد حفظ صحت نمایند شربت سیب عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بیدمشک گلاب بقند شیرین کرده همراه اسپغول

وتخم ریحان دهند حمام شیرین نمایند که وا این خیار حریره مرق مرغ خورند و بکارهای بزرگ و صید و سفر مشغول دارند روغن کدو روغن بنفشه در بینی و
اطراف مالند شربت بادرنجبویه جبیب جماع در عشق موافق ترست خلاف مالیخولیا که آنجا جز گاه گاه آنهم بشرط توقان مجوز نیست اکل حرمل مزیل عشق است دیگر
حجر السلوان نوشند دیگر رخام مقبره که تاریخ میت بران نوشته بود سوده دهند و جائیکه اشتر ماده تمرغ کرده باشد تمرغ کنانند که مزیل عشق است دیگر
نیل قدر دو جو سوده نوشانند دیگر عظم الفلق آویزند دیگر کنه شتر آویزند یا بر آستین بندند که او تداند دیگر چشم راست گرگ در گلو آویزند دیگر آویختن
سر زراع هیج عشق است حب افتیمون افتیمون ده غاریقون بسفایج هر یک پنج شحم حنظل دو نیم ملح نفطی قرنفل هر یک یک حب بندند شربتی دو و نیم
برای مالیخولیا و امراض سوداوی مفید **فصل نوزدهم در کابوس** در خواب خیال کند که چیزی گران بر سینه افتاده او را می فشارد و پس نفس تنگی کند و طاقت
جنبش و آواز دادن نماند گر با کسی که گوش خفته کنند آواز دهد و چون این خیال از وی بگذرد زود بیدار گردد و این مقدمه صرع یا سکته یا مانیا میگردد و این اصناف خوط
و خانق نیز گویند سبب او ارتفاع ابخره غلیظ است که بمقدم دماغ رفته جرم دماغ را انفشار دهد یا بغتة وقت خواب بر دو شدید بسر رسد و بدان سبب دماغ و منافذ
و مسالک روح مسدود گردند و کابوس افتد **فائده** اگر بسبب ابخره دم باشد سبات حمرت وجه و چشم و بدن و در خواب سرخی تخیل کردن **علاج** قیفال
یا اکحل زنند اگر مانعی بود در پس سر یا بر ساق حجامت کنند تلیین باب تمر هندی آلو نمایند تقویت معده بشربت سیب کنند سکنجبین آب انار آب غوره دهند
صندل گلاب بر سر طلا کنند مرغ خورند تقلیل غذا نمایند مرققات خون بکار برند **قول فونسیکه** فصد کنند اگر کافی نبود در یا داغ دهند طبیخ بادرنجبویه
نوشند فروج ذبه بیضه نرم خورند اگر بسبب ابخره بلغم باشد کندی حواس کسل کثرت آب دهن و بینی استرخای تن در خواب آب و اشیای رطب و سفید سبز
دیدن **علاج** قی کنند تنقیه بایارج فیقرا و حب قوقایا نمایند گلقند پنج مثقال بمنج قاشق گلاب دهند طبیخ عود گل سرخ نوشند غرغره عطوسات سعوطات طلیه
بکار برند تدبیر صداع و دوار بلغمی نمایند یا بالنداغذیه حار یابس دهند اگر کافی نبود در یا داغ دهند اگر بسبب ابخره سودا باشد فکر سهر غور چشم در خواب تاریکی
و اشیای سیاه بیند **علاج** نضج باد کرد بطبیخ افتیمون یا شربت افتیمون ما الجبن تنقیه کنند سر مدبر دهند اغذیه حار رطب سریع الهضم خورانند بدانند که ابخره صفرا بسبب
رقت و لطافت باعث کابوس نمیشوند اگر بسبب صعود بر دو بسر باشد تقدم آن و عدم آثار دیگران **علاج** روغن سداب روغن مصطکی روغن اذخر روغن
زعفران نیم گرم بر سر مالند خردل جند بیدستر نطرون بسر که عنصل ضماد کنند **قول فونسیکه** اگر بسبب ریح باشد در خواب اشیای هوائی و خود را پران بیند طبیخ جا
طبیخ قیصوم و غیره محلله ریاح دهند اغذیه غیر نفاخ خورند دیگر شب زعفران بعرق بادرنجبویه وقت خواب دهند دیگر ریوند بآب سوده مابین دو شانه طفل
طلا کنند و پوست جبهه خر بر طفل بندند دیگر کهربا سفید یا دندان سگ نر زنده یا دندان روباه یا دندان موش یا دندان خوک کوهی یا زبل فاخته یا بلور یا
مرقشیشا یا زر سرخ یا چشم راست گرگ در گلو بندند دیگر ناخن گرگ یا دندان اسپ یا شب یمانی یا زاج یا بقلة الحمقا زیر بالین نهند دیگر دندان ثنایا مردم زنده
بر بازوی چپ بندند دیگر دندان خوک ماهی آویزند دیگر دندان پیشین سگ بر طفل بندند در شب نترسد دیگر حجر الدجاج سرخ بندند مزیل چشم بد هم دیگر طلسمان ناخن
دارند خواب خوش بیند دیگر کندش نمک با تخم سنداروس و لیده بخور کنند مزیل ارواح خبیثه **فصل بستیم در ثقل الراس** اگر غلبه خون بود و ثقل پیش سر نماید قیفال یا رگ جبهه زنند اگر ثقل
عقب سر بود رگ پس گوش زنند و اگر غلبه خلط دیگر بود حسب آن تنقیه سازند **فصل بست یکم در صرع** صرع سقوط را گویند سبب او سده غیر تامه است
که در بطون دماغ خصوص جزو مقدم باد و مجاری اعصاب محرکه روح نفسانی افتد پس روح مذکور بر مجری طبیعی در اعضا نافذ نشود و آدمی بیهوش افتد

اعصاب متشنج گردند سبب او یا انجره ماده دماغیست فقط یا آنکه از اعضای دیگر تصاعد کرده باعث سده شوند یا سمع میوان سمی یا قوت حس دماغی و اکثر از بلغم و
وگاهی از خون غلیظ و کمتر از سودا افتد و اگر شود عسر العلاج باشد قول صاحب ذخیره اگر صرع متواتر شود و نوبت او صعب تر و دراز تر باشد بکشد و باشد که
مصروع را مدتی حمی ربع ماند و از صرع رهائی یابد و باشد که در آغاز حمیات لرزه سخت شود پس تب گرم گردد و عرق کثیر آید صرع سبکتر شود و یا زائل گردد و باشد که مصروع
مفلوج شود و از صرع برهد قول روفس اگر بسر و جبهه مصروع برص پدید آید از صرع برهد قول بقراط اگر ماده صرع در دماغ باشد عسر البرء بود و اگر در عضو دیگر سهل العلاج
و گفته وقتیکه بیست و پنج سال برین مرض گذرد هرگز نرهد و گفته اگر صبیان را کثرت مخاط شود و به سر قروح افتد صرع برود **فائده در بیان جامع النفع** که در همه
اصناف بکار برند وقت نوبت چند بار آب خل کرده در بینی و لب و دندان مالند روغن کهربا سعوط و بخور کنند و بر جبهه و صدغ مالند و هشت قطره عرق مرزنجوش
یا بنسکره دهند و کره بهمه نیاز جنبد و سداب مدقوق یا پیاز در بینه و در دهن نهند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند گل خیری و سرخ بمصروع بخور دهند تریاق کبیر با سرکه آمیخته بر
دندان مالند فاخته زنده پر دور کرده بر ناف بندند عرق دارچینی عاقرقرحا یا انگدان یا عسل آمیخته در حلق ریزند حب لبه عنبر مشک روغن جندبیدستر با روغن کهربا آمیخته
بر جبهه و صدغ طلا کنند اگر روغن قرنفل افزایند بهتر جگر خرگوش خشک کرده سائیده یا شونیز یا شحم حنظل یا جند یا فرفیون یا زنجبیل سائیده در بینی دمند کاغذ بخون
ساس یا خون صفدع آلوده دودش در بینی رسانند یا عود صلیب بخور کنند زبل حمام بسرکه در اظفار یا لند سنگی که از دماغ اشتر بر آید با آب سوده سعوط کنند **قول** اسکندر
وقت صرع اندام مریض بر شکل طبیعی دارند از سن گرم با نمک گرم بر سر نهند اگر تشنج و التوای اندام پدید آید روغن تازه با آب نیم گرم آمیخته مالند و راست کنند تدهین
سر با دهان گرم نمایند و ادویه گرم کوفته در خرقه دو تو کرده بر سر بندند **قول رازی** انگزه چند سائیده در سکنجبین عنصلی آمیخته در حلق ریزند کندش خربق شحم حنظل عصاره
قثاء الحمار فلفل سائیده در بینی مالند عود صلیب سائیده در بینی دمند عود صلیب تازه بر بازو بندند سداب بویانند عاقرقرحا سحوق در بینی دمند اگر عطسه آید امید
صحت باشد و الا لا و بعد افاقت تنقیح و تنقیه ماده با ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون کنند و برای منع صعود ابخره اطریفل کشنیزی دهند و برای تقویت دماغ [illegible]
و دواء المسک معتدل بکار برند تریاق کبیر تریاق اربعه معجون سیسالیوس نافع لحم گوسفند کباب مع نخود آب مرغ که در دارچینی کشنیز بود خورانند لحم قنفذ فربه صرع را
و انتقال از شهر بشهری که هوایش گرم خشک باشد مصروع را مفید استعمال خربق درین مرض النفع شخصی را این مرض بشدت بود و اطبا از علاجش مایوس شده
آخر استعمال خربق کنانیدند صحت شد و مصروع را باید که از اشیای شیرین و ترش و لبنیات و میوه تر و ماهی و مرغابی و گوشت اطعمه مرب و غلیظ و لحم جانوران [illegible] و کثرت و تخمه
و ترب و ثوم و بصل و باقلا و عدس و فلفل و خردل و تره‌ها و کاهو و کشنیز و گندنا و خمر و اشیای بارد و حمام و بیخوابی مفرط و خواب روز و خواب بعد امتلاء و خشم و غضب
و غم و آواز برق و رعد و تافتن آب و دویدن و کثرت خواندن و کثرت جماع و سرمای سرد و گرمای گرم و نشستن در مهب باد و مقام بلند و دیدن اشیای سریع الحرکت
و بلدن و گرداب و روشنی و بوی گوگرد و قیر قطران و دیدن آب روان و آتش و جلوس در ماهتاب و دخان و اشیای منتنه و پنیر و زیتون و کثرت اکل و ماهی و جگر و سر و بیض مرغ
فروج فاخته کبوتر خورد و طبیخ عود صلیب یا طبیخ جو بمیات نوشند بعد اکل تا سه ساعت نگذرند بخواب نروند و پودینه و دارچینی کرد یا انیسون در غذا کنند **فائده**
اگر کسی داند که دم او نیشکا تو ریو بر قفا گذارند اگر ازینهم نفع ندهد از سوزن طلا در قفا ثقب کنند و رشته را همانجا گذارند و هر روز رشته را حرکت داده باشند تا ماده
از آن راه بر آید مزیل صرع موروثی **فائده در ذکر صرع بلغم خام دماغی** که دورت و کندی حواس و ثقل سر کثرت مخاط و آب دهن و وقت مرض کف در دهن آید
ترهل بدن کسل سیاه زبول نسیان سبات و اختلاط عقل صداع بر دماغ و نزول الماء النور غلبه کند **علاج** چند روز انیسون بادیان هر یک یک مثقال با درنجبویه و مثقال

گلقند هفت مثقال بخیر چهار عدد منضج کرده دهند بعده بلیله زرد پنج مثقال بلیله کابلی اسطوخودوس هر یک سه مثقال بسفائج ایرسا هر یک دو مثقال گل سرخ
بنفشه افتیمون بادیان تربد هر یک مثقالی جوشانده شیر خشت هیزده مثقال آمیخته نیمگرم دهند گلقند عسلی خورند پس تنقیه بحب قوقیا و حب ایارج مقوی بنا تریفون
و حب اصطمخیقون و معجون سیسالیوس کنند حقنه نمایند بعده تنقیه جند فلفل سائیده در بینی دمند کندش سداب عود صلیب بویند اطراف از اعلی با سفل مالند پس
بسته در طبیخ بابونه بنفشه اکلیل گذارند محجمه بر ساق نهند مالش سر از اعلی سوی اسفل نمایند ماش مقشر عصافیر مرغ نخود بدار چینی انیسون خورند وقت صبح ریاضت معتدل
کنند و از اشیای مفتحه وغیره که در فائده مجمله گفته شد پرهیزند شیر عشر بر کف پا مالند و فلفل مسحوق پاشیده برگ عشر بندند تا چهل روز متواتر و آب نرسانند ماء العسل نوشند
معجون بلادری انفع **قول ابن سرافیون** شحم حنظل دو دانگ مثرودیطوس نیم مثقال آمیخته دهند معجون عاقرقرحا هر صبح یک کفچه خورانند **قول جوان کورود**
مالش و طلی کنند با ایارج فیقرا حقنه نمایند چون با فاقت آید طبیخ زوفا برگ کتم بعسل گلابی دهند بعد نضج ماده سنا دو درم قرص غاریقون درم در طبیخ نیمگرم زوفا
گاوزبان برگ کتم ترکرده صاف نموده شربت رقی چهار اوقیه آمیخته دهند برای تنقیه دو سه روز پس ایارج فیقرا دو درم پانزده بیست روز بتفاوت دهند
و خرقه باو کوا میتو سرعی آلوده بر سر نهند و بعد تنقیه تام محجمه مع شرط بر درز اکلیلی گذارند یا کاوستیکو بطور صلیب بالای درز اکلیلی یا بر همه سر نهند تا یکماه سائل دارند
**علامات صرع دماغی** زبان زند رگ زیر زبان سبز باشد هر وقت تنگی دل و خشم اندک پدید آید و سر گران گردد وقت قرب نوبت ثقل زبان پدید آید
خواب شوریده بیند فراموشی و ترس عارض گردد و کف در دهن آید اندیشهای فاسد بود و تعبیر بود ناحق بخشم آید **قول صاحب فونسیکه** بالسمو کهپا
بالسمو سدابی نمک لطیف شاخ گوزن اسپیر تو نمک امنی در روز چند بار بویانند و صبحی برگ سالوا برگ کتم مرزنجوش تخم انیس و عرق کتم سائیده صاف نموده
نیمگرم کرده سعوط کنند بعده فتیله کتانی ز آب سلق یا آب برگ کتم یا آب کلم باخمیر کرده و آبهای مذکور آمیخته آلوده در بینی نهند مصطکی درم عاقرقرحا نیم درم
دغر و کتان مرهم بسته صاف دهن از نیم ساعت با قشر بادیان مضمضه کنند تا رطوبت مستخرج گردد بر عضد و لوکا داغ دهند کاوستیکو یا محجمه مع شرط بر درز اکلیلی نهند حمام
کبهی نمایند تعریق بپوچیات کنند پس برای استرداد قوت دماغ برگ سالوا مرزنجوش برگ کتم اسطوخودوس گل سرخ دیق کهربا تخم عود صلیب انیسون کندر مصطکی
حسن لبه سائیده در کلاه بانات سرخ پنبه تر کرده بر سر پوشند اشق کندر مصطکی هر یک دو اوقیه تخم عود صلیب جوزبویه هر یک سه درم سبد مرغین و باد هر یک درم
میعه سائله قدر حاجت مرهم ساخته بر خرقه سرخ کشیده بر درز اکلیلی گذارند یا کهربا سفید کندر مصطکی لادن هر یک یکنیم درم مقل جاؤشیر هر یک اسکرد یلود بق دو
درم عنبر شش دانه مشک سه دانه تخم عود صلیب نیم درم روغن جوزبویه قدر حاجت مرهم ساخته بکار برند **معجون سیسالیوس** عاقرقرحا اسطوخودوس
سیسالیوس هر یک دو قیراط انگره زرد و نگرد عود بلسان حب بلسان هر یک نیم غاریقون پنج سائیده سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی مثقالی **معجون عاقرقرحا** عاقرقرحا
مسحوقه یک عسل و آمیزند **فائده در صرع سوداوی دماغی** خفقان اختلاج قلب ترشی طعم وکف دهن جستی که اگر بر زمین افتد زمین بهوش آید و تقدم ظنون
کاذب و تخیل افکار فاسد کثرت وسواس پس اگر سودا با وجود تمکن در دماغ در همه بدن منتشر گردد بدان کثرت اشتها و این قسم نسبت بلغمی بد است علاج اکحل زنند
منضج سودا دهند بعد نضج حقنه بطبیخ افتیمون و حبوب مسهل سودا نمایند بعد تنقیه عرق گاوزبان بید مشک گلاب بقند شیرین کرده همراه تخم ریحان دهند یا کبن
نوشانند عنبر صندل گلاب بویند گلاب بر سر پاشند مرغ اسفناخ و اسفیدباجات و قیمه از فراریج ماکیان فربه و لحم بره ساخته خورند و از مضرات پرهیزند **قول**
**ابن سرافیون** شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم دانگ مثرودیطوس نیم درم آمیخته دهند **قول ثابت** معجون انجاج مثقالی سکنجبین عنصلی یا طبیخ زوفا

دهند فائده در صرع دموی دماغی خون ساده بندرت باعث صرع میشود یا خون سوداوی و بلغمی باعث اینست امتلای و جهین حمرت چهره وقت مرض یا
شروع آن عادت شود علاج اکحل و صافن زنند اگر مانع بود حجامت ساقین نمایند و بعد چند روز رگ زیر زبان زنند و بر قفا حجامت کنند و تدبیر عادت آورند
شربت لیمو شربت سکنجبین آب انارین آب زرک دهند صندل گلاب بویند روغن گل و گلاب و قدری سرکه بر سر ریزند مرغ آب غوره سیب خورند و از مغلظات پرهیز نمایند
اگر ماده با وجود تمکن در دماغ در همه تن باشد امتلای تن پیدا باشد اول قیفال زنند و قدر قوت خون برارند و یک هفته آسایش داده تنقیه بطبیخ هلیله کنند اگر باز حاجت
بود صافن زنند و بر ساقین یا پس سر یا مابین کتفین حجامت کنند و تقویت دل و دماغ پردازند و یکهفته آسایش داده باز باستفراغ مشغول شوند تا ماده بالتمام
مستاصل گردد **قول صاحب فونسیکه** فصد مکرر کنند و بعد فصد بطبیخ برگ سالوا گکتم لوبادران شکر طبرزد ایارج فیقرا نیم اونس آمیخته حقنه کنند اگر محرور
باشد باودیه مناسبه آن عمل نمایند و بعد تنقیه سفوف اسپغول اسپ تیکوکیا اسکرویلو تا ایکا ده دهند **فائده در صرع صفراوی دماغی** داین را داختند ام الصبیان
که باطفال افتد از ین قبیل ست اختلاط عقل کرب صفرت وجه و چشم و وقت نوبت التهاب شدید باشد و قی آید و صرع زود بگشاید و تشنج نباشد اگر باشد اندک
لکثرت لطافتها علاج شربت آلو تمرهندی آب سرد دهند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند بعد سبب شربت لیمو آب انارین دهند قرص طباشیر نافع بطبیخ بنفشه
نخاله یا بشوبه نمایند شیر زن بر سر دوشند شمومات معطرات اطلیه سرد و مرطب بکار برند اگر دماغ خشک تشنج افتد روغن با آب نیمگرم آمیخته وقت نوبت هم بعد آن
بر بدن مالند **علامات دماغی** لزوم وجع مختلفه در سر و سدر و دوار نقص عقل اگرچه صرع بگشاید **فائده در صرع شرکت معدی** اختلاج معده لذع و عطشه
معده خصوصا وقت جوع و هنگام قرب نوبت انتفاخ متحرین تمدد و داجین و حدوث حالتی که گویا خفه کرده و پدید آید و باشد که بلند دو نعره زنند و باشد که براز یا
بول یا منی بیرون آید و بعد قی صرع سبک شود و امتلاء تخمه باعث ازدیاد صرع گردد یعنی قبل از نوبت گیر یا دیر یابد اگر سبب او کثرت کمیت خلط باشد اگر حرارت خلط باعث بود
اکثر وقت صبح افتد غثی وجع معده فواق اختلاج لب بیرون حرکت من الطبیعی بقعه ولع بلنین تاریکی پیش چشم **علاج** اگر ساده واجب کند اکحل یا باسلیق زنند که فصد استفراغ کلیست تنقیه بقی و اسهال
نمایند تب ایارج دو درم دهند سه بار قی در معدی موثر پس برای بلغم سکنجبین عسلی آب ترب آب شبت آمیخته نوشند و برای سوداء ترب شگافته خربق سیاه در ان کرده ذرین
عسلی ترکنند پس ترب خورند و سکنجبین آب لوبیا آمیخته نوشند و برای صفرا آب تخم شبت آب تخم خربزه آب تخم خیارین قدری نمک و سکنجبین آمیخته نوشند و بعد
کنند تا قی شود بعد تنقیه برای تقویت معده در بلغمی گلقند مصطگی آمیخته خورند تریاق اربعه جوارشهای گرم دهند گل سرخ قسط کنند مصطگی عود سنبل بگلاب
یا بخمر ساتیده بر معده ضماد کنند مطبخات و کمونی مناسب با ریسینی خورند در سوداوی صندل گلاب ضماد کنند گلقند دهند لحم تره بچه مرغ ماش و اسفناج
بادام خورند در صفراوی طباشیر کشنیز خشک برب به آمیخته دهند برگ خرفه برگ کاهو اطراف بید بسرکه پخته ضماد نمایند لحم بزغاله با آب تمرهندی و کشنیز خشک خورند نان
با آب انار ترکرده انفع و مسهل حسب ماده دهند **فائده** اگر بسبب رداءت اخلاط بود و آنچه در صداع عیسی یعنی خوانی گذشت بکار برند **قول جوان کورود**
بعد چهار روز از خناقص النوتر کین تیلیو پانزده بیست دانه بچهار اونس آب که در وی شش عدد گل نرگس دفا جوشش بود یا بطبیخ عود صلیب یا بطبیخ اسطوخودوس یا بطبیخ
کاذریوس دهند سه روز اگر از استعمالش مانعی بود ماء العسل یا عسل گلابی بطبیخ زوفا یا بطبیخ برگ کتم یا بطبیخ عود صلیب آمیخته دهند بعده ایارج فیقرا دو درم
چند شش دانه آمیخته پانزده بیست روز بفاصله یک روز دهند **قول صاحب فونسیکه** اکوا بینڈکیتا رولاندو سه اونس یا خمر ایمتیکو دو اونس یا سال
وتیرلودرم یا کین تیلیو ماشه بدو اونس خمر ابیض ترکرده دهند اگر بقی نگیرد سفوف کورناچینو درم مرق یا بعرق مناسب دهند زینیا جلاپا نیم اسکرویلو

بسبب بلغم آثار حرارت و سده و سردی از باب مرض کبد ظاهر است علاج تدبیر تسکین حرارت کبد و تبدیل برودت و تفتیح سده بآنچه در اینجا می آید نمایند فائده و صرع
شرکت قلبی و کلیه و مثانی و معائی قول جوان کور بود در قلبی استلای در یاد از خون در کلیه و مثانه قبل یا بعد یا وقت مرض بول برآید و در معاء از زیر آید
و تصدیع در آن عضو باشد علاج اول فصد باکنند بعده جو بجیات بنفائج عود صلیب هر یک نیم اونس آب دو کاسه جوشانند نصفی ماند برگ اشترغار برگ کتم زوفا هر یک
درم اندازند چون یک رطل دیگر کم شود سنا مکی هیلیون هر یک چهار درم انداخته جوشی داده قرص غاریقون دو درم و یا فینی مالو نیم اونس انداخته یکبار ترواز ند پس مالیده صاف
کرده چهار حصه کنند و در هر حصه شربت ریحی دو اونس آمیخته هر روز نوشند بعده حب سورنجان وغیره که مخرج ماده مفاصل وغیره باشند هشت روز بتفاوت دهند
و بربا هی یا عضو ما دون داغ دهند اگر آب داغ ندارد کاوستیا گذارند آب چشمه چهار کاسه عود صلیب ترچه بجیات هر یک ده درم جوشانده و در هر شربتی عسل یک اونس
آمیخته دهند برای صرع که از عضو اسفل باشد انفع فائده در صرع شرکت عصبی از انیس یا ز نبود یکی یک پانچه درم آب آلو سیاه یا اشترغار دهند فائده شخصی
جوان را صرع بود در آغاز ذات الجنب پدید آمد فصد نمودند از هر دو صحت یافت مصروع را بالای جبهه زخم رسید خون کثیر برآمد از صرع رهائی یافت فائده و صرع شرکت
لسعی اکثر از لسع عقرب و زنبور افتد علاج بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانده بنوشند یک مثقال تریاق اربعه آمیخته باقی تدبیر لسع بینند فائده در صرع
قوت حس دماغی شخصی را حس دماغ تیز بود و بسبب کیفیت بدیه زود دریابد و سخت رنجور گردد و خود را منقبض سازد پس تشنج و صرع پدید آید آثار تیز آثار صداع
حس و خیست علاج اطعمه لزجه چون کله پاچه گوساله و ماهی تازه خورند و در غذا تخم خشخاش تخم کاهو اندازند شربت خشخاش نوشند فائده در صرع تشنجی
یعنی تشنج تابع مرض است و در این صرع تابع تشنج بود یعنی اول تشنج پس صرع افتد و این بدترین اقسام است علاج ماده فاعله این مرض بلغم یا سوداست حسب ماده
بآنچه در باب وی آید پردازند فائده در صرع که آنرا صبیانی گویند و آن را ام الصبیان و ریح الصبیان و فزع الصبیان و ام الشیاطین و فاذون نیز گویند
و صرع راقسیا و ایرقسیا نیز گویند قول رازی ام الصبیان مرضیست که با حمای گرم محرقه پدید آید و بول سفید باشد و بعضی گویند مرضیست که کودکان افتد۔
قول صاحب مفتاح ام الصبیان صرع مطلق را گویند چون این مرض اکثر بصبیان افتد بدین نام مسمی شده فائده بعضی گویند که صرع صبیان را علاج نکنند
که وقت بلوغ بسبب تحلیل گردیدن رطوبت دماغ که باعث این مرض است از خود زائل میگردد بشرطیکه سوء تدبیر نرود اما اگر حاذق در تنقیه آن رطوبت جهد کند
میشاید چیزی که در خور وی باشد و ظاهر است که تا وقت بلوغ طفل را در مرض داشتن خلاف عقل است لیکن قدری توقف ضرور چه بسا باشد که آن رطوبت
واجب التنقیه در رحم یا بعد ولادت بسبب ورم و قروح قلب پذیرفته باشد و اندکی باقیمانده که باعث مرض گشته در اندک مدت بسبب حرارت مزاج که لازمه
سن بلوغ است تحلیل پذیرد و مرض دفع گردد و بعضی جهال صرع صبیانی را مرض صفراوی میدانند و تدبیر برشش باستعمال مبردات میسازند خطاست پس لازم که اگر
آثار صفرا یابند تدبیر صفرا و اگر علامات بلغم بینند علاج بلغمی نمایند و تدبیر هر دو در معالجه اطفال گفته خواهد شد فائده در ذکر ادویه صرع قول جوان کور در دو
ادویه که مصروع را دهند بعد تنقیه تام باید داد عاقرقرحا اسطوخودوس قسط هر یک دو درم قرص غاریقون پنج درم کرویا تخم شبت عود صلیب زراوند گرد
هر یک دو نیم درم آب عنصل عسل هر یک چهارده اونس قوام کرده آمیزند شربتی دو نیم درم و دیگر روغن چوب فیلزهرج شش قطره بچهار اونس طبیخ کادریوس
یا طبیخ زوفا دهند دیگر تجربت آدم که بصحت مرده باشد چهار سم حمار دو درم تخم عود صلیب که در تناقص النور گرفته باشند هر یک یکنیم بسایند شربتی یکنیم درم
دیگر کهربا سفید کندر ذکر سکبینج مقل هر یک نیم درم عود صلیب زراوند هر یک یک نیم درم دبق دو درم عنبر دو سرخ مشک یک سرخ روغن جوزبویا یک

دیگر خون مصروع برآورده چہار درم نوشانند وبالائش پیزوار تیکو و دیا فو تیکو دہند تا مادہ اخراج کند دیگر اسیر تیو خون آدم بیست قطرہ بعرق لائقہ دہند
دیگر خون خر و خون مرغ سیاہ و خون سنور از عقب گوش برآوردہ دہند دیگر عظم سر یا تاج مرغ سیاہ یا عظم سر خوک یا سم اشتر یا سم خر کہ نیم باشد خشک کردہ تا نیدہ
یک درم دہند دیگر چند سہ دانہ بعرق آلو بالو دہند دیگر خطاف مذبوح در تنور خشک کردہ سائیدہ دہند معجون ایپی لیپ تیکو گلقند گل اسطوخودوس گلقند
گل کتم گلقند گل عود صلیب ہر یک دو دو اونس مربای پوست ترنج نیم اونس خطاف بچہ شستہ در تنور خشک کردہ سائیدہ پنج عدد بیخ عود صلیب سیاہ کہ در بدر
گرفتہ باشند تخم عود صلیب بسد مروارید شاخ گوزن طباشیر آتش فاذ ہر یاقوتی قرمز ہر یکدرم ناخن کرگدن دبق یا مشک شیرین یا تریا صندل ہر یک نیم درم
لحم آدم کہ بغیر مرض مردہ و دفن نکردہ باشند دو درم شربت عود صلیب قدر حاجت معجون سازند لطفل دو سالہ نیم و بکلان یک نیم و بجوان سہ درم با بعرق دہند
تا دو ماہ عرق خطاف بیکاس کہ از خانہ برآمدہ باشد ہر یک شش عدد بچہ پوتیار چہار عدد قطعہ قطعہ کردہ در انبیق نہادہ خمرا بیض سہ رطل پنج سا سفرازیا بیخ پوتو
عود صلیب و بدر و قتیکہ شمس در اسد باشد گرفتہ گل سوسن گل اسطوخودوس سالوا سنبل ہوفاریقون ہر یک دو مشت سداب حماض ہر یک دو کف ولیمو سہ عدد
انداختہ بعد سہ روز در حمام مار یا چکانند و در شیشہ بند کردہ دارند شربتی یک تا دو اونس عرق گل اسطوخودوس گل سوسن سنبل ہر یک چہار مشت خمرخشن کا ناد
ترکردہ بعد شش روز در حمام آب چکانند و دبق خون خطاف طیار ہر یک اونس و یا مشک شیرین تخم ترنج ہر یک چہار درم سداب مشتی ترکردہ باز چکانند عرق
روندیلیسو بچہ خطاف نود عدد چند اونس سداب دو مشت خمر ابیض سہ رطل چکانند و دو اونس ہمراہ معجون غیرہ ادویہ مذکورہ دہند لوزنیات انفح ارنب
دو درم تخم عود صلیب سیاہ چہار درم دبق تحجف آدم ہر یک پنج درم خون خطاف یکنیم درم انیسون دارچینی قرنفل ہر یک نیم درم بسد یک اسکرو پلو شکر و عرق
عود صلیب لوز سازند لطفل درم و بجوان سہ درم سہ ساعت قبل از طعام دہند بیت . دیگر معجون ماقرقرحا اسطوخودوس قسط ہر یک دہ درم غاریقون
پنج درم کرد یا تخم شبت زراوند گرد انگزہ ہر یک دو نیم درم آب منفصل عسل ہر یک چہار دہ اونس باتش نرم قوام کردہ ادویہ آمیزند شربتی سہ درم مبلجی دیگر
صابون نیم درم طبن لبقر تراندہ سہ اونس صبحی دہند چند روز دیگر اسپر تیو توتیای سبز یک اسپر تیو نار تروسہ عرق بزباکال کافوری چہار بیست سہ درم تر کردہ لطفل
نیم و بجوان یک درم دہند دیگر نمک کہربا روغن کہربا دعن نار ترد اسپر تیو آہن ما اسپر تیو کمیزمین تو اکہربا تین تو راجند اسپر تیو قحف آدم نمک لطیف قحف آدم
اسپر تیو نمک شیرین اسپر تیو شورہ شیرین اسپر تیو نمک ارمنی قلو نمک ارمنی ہر کہ باشد لطفل چہار و بجوان شش قطرہ دہند کہ مفتح و منضج مادہ مجمدہ بلغمیہ بدون مرش
وغیرہ وشیرین کنندہ اند دیگر تین تو اپراتا چہار یا شانزدہ قطرہ بطبیخ بیخ عود صلیب دہند چند روز دیگر شنگرف کابی جنگرت مرمی ارونولیمنا نی مرکوریہ سلانف
دیگر بیخ و تخم عود صلیب طیار در بدر گرفتہ وقتیکہ آفتاب در حمل واسد باشد در گلو بندند دیگر ناخن کرگدن در گلو یا بنصر بندند دیگر حریا زندہ در گلو بندند دیگر خطاف شگافتہ بر سر بندند
دیگر مقیدری آویزند کہ طلسم متعلق ماند دیگر زمرد در گلو یا اصبع بندند دیگر اگر کافی نبوند زیبق خورانند و مالند تا اخراج لعاب شود دیگر بعد فصد و تکرر و اسہال بر زنیا
جلاپا دیا کریدو غیرہ سفوف ایپی لیپ تیکو دو اسکر و پلو مبحی بعرق عود صلیب دہند و وقت شام حب ہیر کوتی یک اسکر و پلو دہند تا یکماہ اگر طفل باشد حب و سفوف
نصفی دہند اگر مرض نو بود حب بتوقف یکروز و سفوف ہر روز دہند و اگر کہنہ بود سفوف و حب در ہفتہ سہ بار بعمل آرند تا یکماہ دیگر سفوف صرعی کہ ہی کو لے
انیتا سفوف صرعی استوردیون سفوف رحمی سفوف ایپی سیفیکو سیفا لیکا سفوف ایترا میڈیکا سفوف انتی لیپ تیکو دیا اولیبا نودیا مشک آدریو فراکو
الیشیر کافوری السبن سیا کھریا السبن سیا ناریجی اسپر تیو شاخ گوزن لطیف اسپر تیو روغنی اسپر تیو نمک ارمنی مرسیال اسپر تیو ابریشم اسپر تیو ہستیر یکو

بالسموکهربا بالسموسی تین تولا کوڑال تین تولا پرانا تین تولا دی اتیمونیوتریان دیا تیرادون حب انتی پلیپ تیکو حب سری حب کوترا کوتا کوڑال حب کوترا کشیدیر
حب وبوبیرساس ستبنا بری انتیمونیوسر که عنصل سکنجبین عنصلی شربت بیونیا شربت تریبیس شربت تا باکدمق وارسینی مرکب عرق خلاف عرق تنگرف
عرق بستر بکاموق سری انانرسی مرق آدریوعصاره الکابیس کروکوآرزینی کردکوادی فلونیک رمنی تارتار یزاداس لادن هر که باشد دهند دیگر عصاره
الکابس بطوریکه دانند هشت مرتبه داده تا کیما وطبیخ زوفا نوشانند غالیه بویند دیگر حب کوترا کوتا کوران هنجیکه درد وار گذشت استعمال کنند دیگر روغن
کهربا هنجیکه دمغان آید استعمال نمایند دیگر عرق لحم یا حنظل سرآدم دهند شخصی را در روزی دوبار صرع میشد ازین صحت یافت دیگر ابریشم وستوطا پر الیکا ترکرده ذیبی
سند فسوطادی تا لا یا نافع دیگر حب ک خوردسه حب بعد یک یک گهری دهند دیگر تریاق الذهب بمثقال نخل عتیق دهند دیگر اسطوخودوس کشنیز هر یک بیاخوبن مرغ زهره مرغ
زهرمبیس مجرالبقر هر یک هفت غاریقون برنج رادسم خرچهار زمرد عنبر مشک هر یک نیم ماشه بمحلول مقوم بگلاب معجون سازند شربتی مثقالی بطبیخ زبیب دیگر ابهل
بطور حبوب صبح چهل روز استعمال کنند فائده اطالت وتنگی زمان صرع حسب سبب هست مثلا اگر ماده خفیف وسبب ضعیف باشد یا بهار صحت باشد واگر
ماده کثیر وسبب قوی باشد واندک مدت صرع افتد چون کشاید زیاده از نیم یا یک ساعت فرصت نه دهد باز ظهور نماید وصرعی که بدین فرا طابود نجات از وی
محالست فائده شخصی را که عمرش از شصت سال تجاوز کرده بود صرع پیدا آمد بشیر شتر مداومت نمود صحت یافت دیگر معجون نجاح معجون غاریقون مفرح یاقوتی
ودار المسک مرتباذریطوس حب اسکندری حب اسطوخودوس شربت حرمل شربت اسطوخودوس شربت افسنتین این همه مفید اند دیگر بوم نقیه دماغ راسو یا جگر
خرد بیان صبح خورند دیگر بیر بهتی در قند سیاه پیچیده یا زنبور سیاه یکرنگ در قند سیاه پیچیده یا انفحه ارنب بری بسکا آمیخته یا پوست بیخ عشر سائیده یا عظم آدم
سوخته سائیده یا زمرد سائیده یا شاخ کرگدن سوده یا انگزد نیم مثقال سائیده یا خولنجان سائیده یا فلفلدراز نیم درم سائیده یا زرنباد یا زراوند گرد درم سائیده
بعسل آمیخته یا ابهل درم سکنجبین آمیخته یا قیصوم سائیده بعسل سرشته یا سم خر سوخته نیم مثقال سائیده یا عظم آدم مسحوق شش درم لبن بقر دو رطل آمیخته یا شاخ گوزن
سوهان کرده بخمر آمیخته یا سم یا پی گاومیش سوخت یک مثقال سائیده یا زهره گرگ دانگ مشک قدری آمیخته یا دماغ گرگ یک قیراط بشیر آمیخته دهند دیگر جدوار
چند قدر عدس بروغن نارین آمیخته یا حنظل خنزیر سوده برسر مالند دیگر یا گل اسطوخودوس مداومت کند فریه صرع باسهال دیگر پوست راسو خشک کرده نیم
درم بآب گرم دهند چهل روز دیگر لحم موشک پران یا لحم راسو بخته خورانند دیگر عرق فلفل سرخ بطور عرق بادیان کشیده شش هفت تولا دهند دیگر توربی تلخ
شب در آب ترکرده صبح خورند تا هفته دیگر سرگس هفت عدد تا نخواه یک کف آمیخته یا سرگس هفت عدد حب سفید فلفل گرد هریک عدد بآب سائیده دهند تا هفته
مزیله صرع سی ساله دیگر اکل لحم بدهد لحم قنفذ مفید دیگر سم استر یا سم خر وحشی سوخته سائیده بعد تنقیه وهه چهل روز دیگر بچه چشم ناگشود زاغ در ظرفی سوخته ودماش
دهد دیگر دل کهوس بیان کرده هفت قطعه نموده در هفت یکشنبه دهد دیگر روز یکشنبه بر آتش مرغ نان بزایده بیارد وعقب نه بیند واندک اندک چند روز
خوراند دیگر مشک خورد بوید دیگر روز یکشنبه گوش خر یا گوش ارنب بریده پنبه بخونش ترکرده دارد ووقت حاجت پنبه بآب ترنموده در حلق بریزد دیگر دل
موشک پران گرم گرم بلیع کند دیگر شحم حنظل مغز انکت زنجبیل هر یک سه فلفل یک آمیخته قدر کنار هر روز خورد دیگر حب شفا قدر نخود وقت شب دهند
دیگر بلیله کابلی تربد زنجبیل مصطکی عود صلیب هر یک سه اسطوخودوس یک بلیله سیاه آمله هر یک شش دارچینی چهار دهن لوز مهیج عسل سه چند آمیخته بعد چند روز
دهند دیگر کندر صبر چند برابر قدر خشخاش حب بسته دهند مزیله صرع اطفال دیگر جگر خر خشک دو درم جدوار شیر درم سائیده هر صبح دهند تا دهفته دیگر خون اسود دو مثقال

بماء العسل یا مغز سر اسب بسرکه یا مغز سر خر بسرکه یا فیروزه بعسل یا اشق بعسل یا زرنیخ سه درم بسرکه یا حجر الیس درم بسرکه یا آل ربع درم بماء العسل یا زهره دب و انگلی سکنجبین
عنصلی یا جواهر مهره ماشه بعرق چند دهند و دیگر طبیخ حای یا خون سلحفات یا اقاقیا و زرآب سوده یا حجر القمر سوده یا دیودار سائیده یا جگر کبک یک مثقال یا خون گوش ارنب
یا خون دب مثقالی دهند و دیگر طبیخ حرمل و دار قیه نوشند یا کماه و دیگر وج بوزن چند و بهمن بقر سپید و زردغن اشتر سه درم خورند مرطیه سکته و فالج هم و دیگر سقایج سه
مثقال جوشانده سکنجبین آمیخته نوشند و دیگر اطریفل کبیر یا ایارج فیقرا یا ارغاذیقون بماء العسل صبوب بقدر شربت نیم مثقال عجیب و دیگر حرمل صد درم سه روز در بول بقر اشقر
تر کرده و در آفتاب خشک نموده ابهل وج هر یک پنجاه درم جاوشیر ده درم در بول بقر اشقر یک شبانروز تر کرده بقوت مالیده صاف نموده درین بول باز حرمل مذکور
وج و ابهل دیگر انداخته در شیشه کرده چهل روز در خانه بارند و هر روز یکمرتبه حرکت دهند و هر چه از بول کم شود دیگر ریزند پس خشک سازند و هر روز ازین ادویه سه درم
با آب گرم دهند تا هفته و دیگر وقت نوبت کنجالی با آب سوده قدری سعوط کنند دیگر زهره خر با روغن آچه یا زهره سلحفات یا خون سنگ پشت یا گوگرد حبه بروغن
سداب حل کرده یا حب لغار قدر نخود با آب سوده یا کندش فلفل با آب سوده یا فندق هندی با آب سوده یا دماغ مرغ سیر یا حجر البقر قدر عدس با آب سلق سوده یا خون خرگوش
یا خون طمث یا عرق بناگوش فیل مست یا بول آهو زبل چکور آمیخته یا جند بیدستر بهمن بقر سائیده یا تخم بلیا با آب سائیده یا دماغ هدهد بروغن کنجد و سرکه سائیده
یا زهره گرگ یا آس بعبل اسپ سیاه سائیده یا مگس پر دور کرده هفت عدد با آب سائیده یا آتید یا پیل بول آدم سوده یا شونیز بروغن بنفشه سائیده یا موبیائی
قدر حبه با آب مرزنجوش سائیده یا آب حندقوقا یا آب مرزنجوش یا آب سداب یا زهره قنفذ یا وج با آب سداب سوده سعوط کنند دیگر مغز سر خرگوش خشک کرده یکماشه
سائیده در بینی دمند سه روز دیگر فلفل گرد دو درم در زهره شغال تر کرده خشک نموده چهار عدد سائیده یا زهره ماهی قلیل حبه یا مرزنجوش گاو زبان هر یک یک نیم درم خشک کرده تخم
شنگرف سه دانه آمیخته یا ملح ملون که بر درخت عشر بود خشک کرده هموزن فلفل گرد آمیخته سائیده یا اقاقیا سائیده یا بیر بهوتی مثا کو و مرچ سفید برابر سائیده یا خردل
سائیده یا کرم بینی شتر خشک کرده سائیده یا فلفل گرد نیم رطل در کدوی تلخ پر کرده شش ماه دارند بعده یک عدد سائیده در بینی نفوخ کنند و دیگر عفص با آب سوده
وقت شروع در منخرین چکانند بدستور سه چهار بار و دیگر عظم سر آدم با آب بصل بهمن یا سیاه سوده وقت صرع چکانند بدستور سه بار و دیگر زهره گرگ در چشم کشند مرطیه ام الصبیان
و دیگر شیم خر بخور کنند و دیگر مرارۀ رخمه بروغن بنفشه سعوط کنند و در گوش چکانند مرطیه ام الصبیان و دیگر قیفه بوبیند و دیگر در آب سرد غوطه دهند اگر خواهند که نمک هم آمیزند
و دیگر فتیله کاغذ از طرفی سوزند و از دیگر طرف دودش در بینی رسانند و دیگر مقعد بروغن چرب کرده فلفل سرخ مسحوق پاشند فوراً به شود و دیگر آب سداب در بینی کنند
و دیگر سعوط جوز القی و اداه بخور زبل تر دو دهند و دیگر حب شفا با آب سوده وقت صرع در بینی چکانند و دیگر فلفل گرد در شکم کور موش پر کرده بسایه خشک نموده
دارند وقت حاجت سائیده نفوخ کنند هفت نوبت و دیگر نفوخ دفلی در بینی دمند و دیگر شیر انجیر وقت مرض در منخرین چکانند فوراً به شود و دیگر مغز تخم مهوه
زعفران نبات برابر آب سائیده وقت مرض سه چهار قطره در بینی قطور کنند یا مغز تخم مهوه نیم عدد فلفل گرد دو نیم عدد سائیده نفوخ نمایند و دیگر دنبیج خشک
سائیده نفوخ کنند سه بار و دیگر تخم شریفه یا جگر تمساح یا قنه یا عظم فیشوش یا سکبینج یا اظفار الطیب بخور کنند و دیگر فلفل گرد با نکامه ملکرده قدری عرق گوگرد آمیخته
در منخرین چکانند و دیگر کرم سبز که بر درخت عشر میباشد و بدو نقطها می بوند خوش درخرقه گرفته سعوط کنند و دیگر اگر جانفس مس مصروع کند صرع برود و دیگر وقت
آمدن صرع اگر مرد باشد اول هفت بار در گوش راست پس هفت مرتبه در گوش چپ مریض گوید که شیخ داود رومی بتو دعا گفته صحت شود و اگر زن باشد
اول در گوش چپ پس در راست گوید و دیگر پای چپ هدهد و ناخن بازو در پوست آهو کرده یا ملح الحیه کهنه یا دندان گرگ یا زبان یا پوست گرگ یا سلحفات

یا عظم گرگ یا پوست گوساله یا پوست ابل یا سر موش وحشی یا بیخ کرفس یا سبد یا حجر الدجاج آسمانگونی یا عظم فیل یا موی سگ سیاه یا دندان پیشین ثعلب یا خاک
جائیکه خوک در آنجا غلطیده و بول کرده باشد گرفته یا دندان موش یا دنبال موش یا در فندق ثقب نموده زیبق پر کرده و ثقب بگیک بند ساخته در گلو بندد و دیگر
فقط چند حبه خردل بر سر بندد و هر سال نو کند دیگر یا بی است بعد هر سال نو کند دیگر نیش عقرب ناخن سگ ناخن بافه در پوست اشتر کرده ببندد دیگر حلقه یکم
دست خیار اسم تا الوحش ساخته در ضمن حب دارد و هر سال نو کند و دیگر پشاب سفید از شکم بچه خطاف در تزاید النور گرفته در پوست گوساله که وقت تولد بر نش بر
زمین نرسیده و بر بازو یا گلو بندد فرزند سد هم دیگر نطفه ذئب بر بازوی چپ بندد و دیگر میل طلائی ملمع در چشم مصروع کشند و دیگر بر پوست سگ مدام نشانند
و دیگر جاوشیر قدری بشیر سگ حل کرده بطفل و بند و دیگر بر جایه خر مدام خوابد و دیگر زبل ناخته بر طفل آویزد مرتبه صرع که بشب آید دیگر اصابع العذر البتام در خانه آویزد
هر که در خانه از صرع امین باشد و دیگر دندان پیشین گرگ در پوشش کرده نزد خود دارد و دیگر حلقه از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ کند و دیگر حجر القیشور مثل
سنگ با برکت یا بالد و دیگر نفار نده بر سر بندد و دیگر انگشتری ذهب در دست کند و دیگر ناخن پای چپ کرگدن بر بازوی چپ بندد یا بر گلو آویزد یا در انگشتی
طلا نصب کرده در دست کند یا در گوش بند و دیگر تخم حبه گوزخر بر بازو یا بر سر بندد و دیگر یاقوت یا حجر جرادی یا هر دو چشم گرگ یا آلت بالای موش کور آویزند
دیگر موی یا پوست اسد بر گردن طفل قبل از بلوغ بندند یا کلاه از پوست او ساخته مدام بر سر مصروع دارند و دیگر عظم کر از زبل گرگ بر آید یا جگر خر خشک کرده آویزند
دیگر بیخ بیتر قدری بپیست و کعد و فلنل گرد حب بسته وقت مرض در بینی ناس و بد فوراً صحت شود **حب کافور** کافور قیسی حبه انگزه شصت حبه خرحماما و
شش قطره آب ممزغ سی حب بندند **حب اسطوخودوس** هلیله زرد هلیله کابلی هر یک پنج تره بهفت نیم سیر شش اسطوخودوس غاریقون افتیمون بسفائج هر یک
سه شم حنظل یک نیم فلفل فودنج جبلی هر یک یک بروغن بادام چرب کرده حبوب بندند شربتی سه درم آب گرم مرتبه صداع و مالیخولیا و داء الثعلب امراض سوداوی و بلغمی
**اطریفل اسطوخودوس** پوست هلیله هلیله آمله سنا تربد بسفائج اسطوخودوس مصطکی افتیمون گونیز کشمش هر یک پنج دهن لوز سیت پنج عسل سه چند بعد چهل روز
بکار برند شربتی چهار مثقال منقی دماغ و معده از اخلاط غلیظه مرتبه امراض بلغمی سوداوی و صرع و مالیخولیا و بهق و برص و رطوبات مادت ادماغ شیب
**شربت اسطوخودوس** بسفائج خراشیده گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنج درم اسطوخودوس ده درم آب رطل جوشانند تصفیه نمایند صاف کرده به نیم رطل نبات
قوام کنند شربتی یک اوقیه برای صمم و سدد دماغی نافع **فصل بست دوم در سکته** مرضیست که حس و حرکت جمیع اعضا سوای تنفس باطل گردد و مریض بر پشت
افتاده باشد و گاه بود که حرکت تنفس هم محسوس نشود و بموتی ماند پس باید که پاره پشم یا پنبه ندف زده یا پر باریک کبوتر پیش بینی نهند اگر پشم و غیره متحرک شوند
زنده باشد یا ظرفی سبک پر آب بر سینه نهند و ملاحظه کنند اگر حرکت در آب محسوس شود زنده یا آئینه صاف نزد بینی دارند اگر غبار گیرد زنده یا پیش روشنی کنند
و نظر کنند اگر مرد مردمک روشن در بر دن خود بود یا در سیاهی چشم صورت ناظر منعکس شود زنده یا در مواضع تاریک چراغ روشن کرده مقابل چشم دارند اگر عکس آن در
چشم ظاهر شود زنده باشد یا آسیج در دو برکنند که در ون در بیجانب خلف شریانیست که تا ابقای حیات متحرک باشد یا کاوشتکه بر جلین گذارند اگر در عرصه
سی ساعت آنکه مرده باشد و سکوت را دو روز بلکه تا هفتاد و دو ساعت دفن نکنند تا وقتیکه جسد تعفن پذیرد محتاج باستدلال نباشد **فائده** سبب این مرض
سده تامه است که یکبارگی در همه بطون شریفه دماغ افتد و انسداد مسالک کند روح نفسانی نماید و سبب سده دو اند خارجی و داخلی خارجی چنانچه ضربه جرح
که بر سر رسد و دماغ منقبض گردد و باعث انسداد مجری گند روح نماید یا بسبب حرارت آفتاب و آتش ماده گداز شده در بطون دماغ آید و موجب سده مجری گردد

یا بسبب برودت مفرط خون وماده انجماد پذیرد و سد مجری گذر روح نماید یا آنکه خلطی چون کثرت خون یا بلغم که در بطون دماغ پر شود یا ریاح و ابخره غلیظه یا سمیه که باعث
انسداد مجری گذر روح شوند وگاهی بسبب استرخای لیفات وریدی وشریانی وورم دماغ که مانع گردش خون وگذر روح شوند پدید می آید **قول بقراط**
السکتة اذا کانت قویة لم یبرء واما اذا کانت ضعیفة لم یسهل برءها و آثار قوی و ضعیف دشواری و آسانی تنفس است و ظهور کف در دهن
آثار عجز قوت باشد و اگر مرض صعب بود نه کف آرد و نه خرخر کند و شربت که در حلق ریزند از بینی برآید و دم بیرون دهد و اگر فجأةً صداع شود پس سکته افتد و تنفس با خرخر
باشد و چشم فرو نشیند در هفته بمیرد و اگر در همه تن اختلاج افتد پس سکته پدید آید و در بمیرد **قول جوان کوررو** و اگر حس حرکت و تنفس برود و مثل مرده شود و دلالت
باشد و اگر حس و حرکت باطل شود و تنفس تجسس تام معلوم گردد و قلیل الیسر بود و اگر حرکت تنفس قدری بغیر تجسس ظاهر باشد قابل علاج بود و اگر حرکت تنفس بحال اصلی
باشد رد دیگر گردد **انتباه** علامات عروق ضربان شرائین ظهور صداع بغیر حمی دوار کدورت حواس حسی اطراف ثقل به طنین کسل حرکات خیرگی چشم اختلاج اندام صریر الاسنان
امتلای عروق عنق بر اطراف گول زنگاری سیاه آثار تولد سکته باشد **فائده** مسکوت را لازم که در دو روز بعد فصد خواب نکند اگر تواند بعد ساعتی از اکل غذا
زمانی بر پهلوی راست خواب نماید و از کثرت اکل و خمر وغیره پرهیز و از اغذیه سریع الهضم خورد و در شعف مبالغه نماید و در مواضع تنگ که آتش افروخته باشند خواب
نکند بدانند و علاج این اطبا را اختلافست بعضی فصد بهتر میدانند و بعضی مضر نوشته لیکن اگر مرض دموی باشد مانع نبود فصد کنند و اگر ماده دیگر بود تنقیه
آن نمایند اگر بطفل شود بدانند که باعث از رطوبت و اگر در پیر پدید آید بدانند که بسبب کثرت ماده بلغمیست و اگر در جوان بسبب کثرت فصدها و شرب آب وخمر وغیرها
پدید آید پس فصد درین سکته ضرر رساند **فائده** در سکته بلغمی ترهل بدن بیاض لون کثرت بزاق رطوبت بینی وامتلاء البول و خرخر آثار صعبی مرض باشد تقدم
اکل لقول بلغم افزا و سکون در مواضع نمناک و مشی در سرما و عدم تنقیه بلغم و تقلیل ریاضت و مرض پیری **علاج** وقت مرض اول جذب ماده بشافه و حقنه کنند
پس برای تسخین دماغ توجه نمایند وگاه باشد که قبل از جذب ماده تسخین سر حاجت افتد پس برای تسخین مشک ترنفل سداب بویانند و گشنیز فلفل چند ساییده
در بینی دمند و بطبیخ بابونه پودینه عاقرقرحا اشنه نطول کنند و چند خردل سبز که ساییده بر سر طلا کنند بعد حلق شعر و نمد یا کلاه نمد گرم کرده بر سر پوشند و تخته آهن
یا آجر گرم کرده بران گذارند و در تسخین مؤخر سر بیشتر کوشند روغن فرفیون روغن سداب روغن سوسن شمع آمیخته یا خردل فرفیون عاقرقرحا بهمین روغنها یا روغن
سوسن آمیخته بر سر و مهره های پشت و عنق مالند و ترنفل عود بسباسه جوزبویه کوفته گرم کرده بر مواضع مذکورین بندند یا بروغن آمیخته مالند زهره کلنگ با آب مرزنجوش
آمیخته در بینی چکانند پر مرغ بروغن سوسن چرب کرده یا بایارج فیقرا آلوده در حلق گردانند تا قی آید و اگر نیاید نیز خالی از نفع نباشد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا معجون
بلادر یا انگزد یا جند یا سکبینج بماء العسل حل کرده در حلق ریزند یا طبیخ بادیان انیسون کمون گلقند عسلی در حلق اندازند و چوبی وقت مرض در دهن دارند تا دهن
کشاده ماند و بعد اخراج ماده کثیر و حمام گرم بی آب برند و زمانی بیدار دارند و قیکه افاقت آید تا روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم تنقیه بحب ایارج وغیره نمایند مکرر در هفته
یک یا دو بار حسب قوت تا بیست چهار روز همین تدبیر ملازم باشند بعده هر صبح روغن خروع بماء الاصول یا هندبا یا تریاق اربعه و هند انیسون مصطکی بعسل
آمیخته خورانند خردل بسکنجبین آمیخته غرغره نمایند اطریفل کبیر متعالی بماء الاصول دهند مرغ عصافیر کباب کبوتر نخود آب با ادویه گرم خورند ماء العسل که در دو
ترنفل جوزبویه دارچینی فلفل و قدری مشک بود نوشند اگر درین قسم آثار غلبه خون نیز ظاهر باشد فصد بر همه تدابیر مقدم دارند **فائده** اکثر است که حدوث
سکته بلغمی کشاید بلقوه و فالج منتقل گردد و کذا اکثر است که ماده فالج بسکته انجامد **قول جوان کوررو** جالینوس یا دو درم یا تریاق ذراریح مسکو بشش دانه یا خمر مصطکی

دوا دنس یاخمر کرده و قرص حنظل تربود سه اونس دهند شاخها برکت تدمالش ساقین نزد رسوی اسفل نمایند فتیله با سیر تو نمک ارمنی ترکرده در بینی نهند در
چهار چهار ساعت روغن کهربا سفید سوح شاخ گوزن انفع گوگرد بخور کنند تین تو آتنباکو که در روح خمر طلا کرده باشند سه درم دهند حقنه مزلیه سکته نمایند خرقه
در خمر تند تر کرده بر سر نهند و بخرقه آتش دهند تا خمر مشتعل شود و بسبب حرارت ماده منجمده تحلیل پذیرد و چون شعله بایستد روغن کهربا گرم کرده بر سر و تو کا مالند بالای
درز اکلیلی و تجدده داغ دهند قول تیکولا و برابر داغ هر دو دست علاج دیگر نیست تا آهنی گرم کرده بر سر نهند تا موها بسوزند جادر بخمر تند آلوده بر همه تن پیچیده
آتش دهند که شعله گیرد اگر مریض طلب آب کند عرق اذکر یا نیم اونس نوشانند قدری گوگرد بروغن حب الغار روغن سداب بر آتش گداخته فرو گرفته اندکی روغن چند
آمیخته بر فقار مالش کنند در خریطه مویین جوز بویه کهربا ریحان سلیخه پر کرده گرم نموده چند قطره روغن کهربا پاشیده بر سر نهند و بعد حلق شعر فربیون خردل شیطرج
تخم انجیره برابر بسرکه نرانده ضماد کنند بعد تنقیه مسهل حقنه شونیز شیلم هر یک بیست دانه فربیون شش دانه اذان الفار قدری سائیده سعوط کنند که در ربع ساعت
نیم کاماد آب و بلغم اخراج نماید بعده بالای تحت مشرط زنند و بر سر محاجم ناری گذارند فتیکه در پید دومی عنق منتفخ نشود فصد کرده قدر ضرور خون بر آورده توتیای
سبز سائیده باشند بالسمو سکته بر صدغ و جبهه و بینی و گوش و سر طلا کنند عرق دارچینی دو درم طبیخ سکته چهار اونس آمیخته دهند بدن بخرقه پوشند تا عرق آید خمر سکته
یک قاشق صبح و دو پهر شام بعرق اشترغار قبل از غذا دهند تا یک ماه عنبر مشک اسیر تو شاخ گوزن هر یک شش دانه روغن کهربا شش قطره بلعوق سنبل دهند
در شروع ماده و تزاید نور که سکت از دیاد کند نمک زیتون بیست دانه نمک دو لا تیل کهربا شش دانه بسه اونس عرق اشترغار که در شیشه چکانیده باشند آمیخته دهند در
ایام تناقص النور کهربا سفید سه درم عود صلیب نرو بار و دانوا یاده هیل هر یک درم گل زوفا دوازده عدد خردل نیم اونس سائیده بدوا دنس مربای گل اسطوخودوس
آمیخته شش ماشه نهار دهند و بعد تنقیه تام آبزن بآب کبریتی نمایند تا چهل روز طبیخ چای استعمال کنند روغن کهربا یا روح خمر که در و چند جوز بویه چکانیده باشند
در بیخ زبان و منخرین مالند و در گوش و بینی چکانند الیشبر و تیانیم درم بیک پیاله مرق نوشانند بیست روز و مالش هم نمایند وقت مرض پای مریض در طبیخ شبد یا بحر
برگ حب الغار اسطوخودوس سنبل ریحان مرزنجوش ساعتی دارند و سرد شدن ندهند باز آرنده حس مرق ماده گردش دهنده روح مانع صعود ابخره است قول
رازی انگزد در سکته انفع قدر باقلا بخمر حل کرده دهند صبح شام حب برای سکته سبات فالج انفع در هفته دو بار دهند کبابه مصطکی جوز بویه قرنفل هر یک دو
درم جند اسکر و بلو آب ریحان حبوب بندند شربتی درمی اگر عنبر اونس افزایند قوی گردد اطریفل کبیر هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله آمله فلفلین هر یک شش
مثقال زنجبیل بهمنین تودریین لسان العصافیر حب القلقل کنجد مقشر شکر طبرزد خشخاش هر یک دو درم روغن بادام چهار درم عسل منزوع الرغوه سه چند بعده سائیده
استعمال کنند مقوی معده و امعاء و مثانه و حواس و اعصاب مسمن بدن مسخن معده محسن لون منقی خون و ذهن مزید حدت فهم و ذکا هاضم مانع صعود ابخره معده
بدماغ معین باه مزیل نسیان و بلادت و اعلال بارده رطوبه دماغی و سرعت پیری و بواسیر ریحی و استرخاء و رطوبت معده مضر محرور و در غیر سرما استعمال نکنند مگر عند
ضرورت فائده در سکته دموی حمرت لون وجه مائل بکبودی شابه لون کسی که گلویش خفه کنند عرق جبهه انتفاخ و داجین نفس بغیر خرخره حرارت ملمس سرخی
چشم امتلای عروق عین تقدم اکل اغذیه خون افزا و احتباس خون حیض و بواسیر و مزاج دموی و سن شباب علاج فوراً قیفال هر دو دست زنند اگر مناسب
و واجب دانند و داجین نیز زنند و خون حسب قوت گیرند حجامت ساقین کنند و بعد فصد سه دو دانگ اطراف کنند حقنه معتدل نمایند من بعد روغن گل یا روغن
روغن بابونه سرکه یا روغن گل گلاب صندل و قدری سرکه بر سر نهند پس باز اگر تنقیه معتدله کنند تا ماده باقی مستفرغ شود بهتر فصد رگ سر بینی انفع چون بهوش

آید مغز خیار شنبر بآب انار یا بآب تمر هندی حل کرده دهند سکنجبین گلقند که در وی مصطگی باشد در آخر مناسب است و تلطیف تر بیکو نشوند و بر جای شب کشکاب قفصیل
ورزند و تدریج تیهو دراج مرغ دهند **قول جوان کورو** و قیفال زده بر دو رگ سر کشایند پنج شش بار درانک عرصه **قول زاکوت** زدن سکوت حبس
حیض داشت رگ سر در عرصه هشت ساعت چهار بار کشادند صحت یافت و فصد رگ گلو و شریان صدغ انفع **فائده** اگر از ماده سودا یا صفرا باشد علامت
علاج آن از ذیل صرع جویند **فائده** در سکته ورم دماغی واین دفعة نمی افتد اول اعراض قرانیطس یا لیثرغس پدید آید پس سکته افتد واگر بسبب ضربه یا سقطه باشد
تقدم آن گواهی دهد علاج آثار سرسام دریافته حسب حمی تدبیر قرانیطس یا لیثرغس کنند واگر بسبب ضربه بود بتدبیرش رجوع نمایند **قول جوان کورو** واگر از
ترکت معده بسبب خامی ماده معدی باشد غثی دوار وغیره پیدا باشد علاج کمین تلیبو باشه بعرق آمیخته دهند شخصی سکوت حرکت نبض و تنفس نه هشت سال
و تیر تیولو دادند قی کثیر کرد روغن دارچینی یک بیکن یا السین سیا آمیخته در بینی و گوش چند قطره چکانیده ندو بر سر کاو شتیکه ذراریح نهادند و بر تجفف حجامت کردند چشم
بکشاد و تنفس کرد و روز دوم آستی تیوداد ند اخراج ماده شد و سخن کرد و روز سوم سال و تیر تیولو روز چهارم اثیمو نیوداوند صحت یافت اگر بسبب کمی گردش خون
باشد بسبب کثرت خون یا استعمال مخدرات یا برد منجمده علاج ادویه مرقق ملطف مسیل خون چون نمک لطیف کهربا اسپر تیوشاخ گوزن اسپر تیو نمک ارمنی عصاره
عنبر بیک قاشق عرق دارچینی آمیخته دهند نمک زیتون انفع واز اشیای ترش مخدر چون افیون خمر روغن گوگرد روغن توتیای سبز وغیره پرهیزند که منجمده خون
وغیره اند اگر بسبب حرارت آتش یا دود یا بخره خمر یا شعاع آفتاب باشد علاج آب سرد باشد آب بارد آبزن کنند هوای سرد نمایند مالش ساق باهستگی
وزن کنند اگر بسبب شعاع آفتاب بود کوردو مابس دهند اگر بسبب سم باشد تدبیرش نمایند **فائده** در ادویه طلای سکته بر پشت کف پا نهند سعوطا ابو لیبیکا بویند و بر صدغ مالند
حقنه ابو لیبیکا نمایند دیگر اسپر تیو نمک بعرق مناسب دهند دیگر روغن کهربا بطوریکه در فالج آید استعمال کنند دیگر طبیخ چای نوشند دیگر سیتو اسپهلیا لیثر کافوری السین سیا
کهربا السین سیا نارنجی اسپر تیوشاخ گوزن اسپر تیو روغنی اسپر تیو نمک ارمنی مرسال اسپر تیو کمیز اسپر تیو ابریشم اسپر تیوستر کیو باسمو ابولیبتکا تین تورا کورال تین تورا جنیدتین تورا ایرا ایاتن
تورا اثیمو نیوحب انتی ملیپ تیکا حب حنظل لوزتیا ار دغن انتی سنا بری اثیمو نیو مقوف صرعی اسقو دیون شربت بیونیا شربت تیر یوس عرق آتی ادنکز یا عرق دارچینی مرکب عرق دار یو عرق
ادریو عرق سیدرو تیکا قرص تحمار یقون قرص حنظل کرو کوتر بنتی فلو نمک ارمنی نمک وتالیل هر که مناسب باشد بدهند دیگر مالش سیاه بمقدار کثیر در آب زنند چون سرخ شوند از نصف هفت صره
ت در انار بندند و بر یافوخ جبهه عنق گلو سینه ظهر کرکاد کنند تا سه ساعت بعده از ماشر یا لیتی تاکیتم یا بس برا عضای مذکوره مالش نمایند و هر چهار طرف ملقعر
آتش دارند و در بستر قطنی پوشند تا عرق آید اگر بکشاد فیها الادماغ آهنی بر یافوخ دهند دیگر قوم شامی اوقیه حلیه شونیز هر یک نیم اوقیه چند بیدستر ساذج فلفلین
هر یک سه درم زبیب سه چند همه در پیوتت کرده مقطر کنند برای سکته و امراض دماغی انفع دیگر جواہر مهره ماشه بعرق چند دهند دیگر نیل اشنان یا ابر
قدر فلفل حبوب بندند اگر بیهوش باشد بآب ادرک سوده بر بن دندان و کام و حلق مالند چون بهوش آید حب دهند دیگر دلو دار سائیده نوشند
دیگر غالیه بویند دیگر قرنفل نفوخ کنند دیگر اظفار الطیب بخور نمایند دیگر فلفلمویه یا مشک سائیده بویند دیگر قرنفل مشک بر یافوخ طلا کنند دیگر گوگرد
قدر عدس بآب مرزنجوش یا بآب سلق یا بدهن لوز سعوط کنند در ساعت کشاید دیگر موی سر تراشیده کاک بسیار زده بیش بول آدم سوده مالند
بهوش آید **فائده** طبیبی سکوت را بچوبی بیست ضرب محکم زد و بعد زمانی ده ضرب دیگر زد نبض بحرکت آمد همچنین ده ده ضرب می زد تا بجنبید و بفریاد آمد
ضرب نزدن موقوف نمود سکوت بنشست واز وجع الید وطعام طلب کرد **فصل بیست سوم** در جمود که آنرا در تخصص و مدرکه و قاطوخس نیز گویند

مرضیست که دفعةً افتد و مریض بی حس و حرکت و تنفس گردد و بهر شکلیکه باشد استاده یا نشسته یا خفته یا در صنعت بر همان شکل بماند سبب او سوداست که در بطن
موخر دماغ بند شود **فائده** فرق در جمود و سبات آنست که در سبات نفس بحال باشد و نبض لین باشد و سخن کند اما بتکلف گوید و چشمهایش بند باشد و در جمود
عکس این و از سکته و جمود آنست که در حلق مجمود هیچ چیز نرود خلاف مسکوت و مسکوت بر پشت افتاده باشد خلاف مجمود و از سرسام بارد جمود آنست که در جمود
تب نباشد و در سرسام تب بود و بدان حد نرسد که بموتی ماند علاج وقت مرض شیافه گرم یا حقنه حاده مخرج سودا کنند و حنظل تحلیل بروغن خیری یا روغن بنفشه
یا روغن مرزنجوش و دهن بادام آمیخته بر سر مالند بابونه و زوفا اکلیل شبت بسرکه عنصل بر موخر سر ضماد کنند چون بهوش آید منضج سودا دهند بعد تنقیه برای تنقیه
از ایارج فیقرا غاریقون تربد افتیمون تمک هندی حب ساخته یا از افتیمون غاریقون بسفایج اسطوخودوس طبیخ ساخته دهند و اشربه و اغذیه گرم بکار برند
و پس مرہم و روغن چرب مالند چون مرض باختلاط افتد گلقند عسلی دهند و عوض آب ماء العسل نوشانند اگر بسبب استفراغ یا مدت حقنه سهر پیدا آید روغن
بنفشه نیم گرم بر سر مالند و لطبیخ بابونه شبت اکلیل گل سرخ تخم کاهو کوکنار نطول کنند اگر غلبه خون باشد قیفال زنند بر ساقین حجامت نمایند تا خون اندک
بر آرند **فصل بست چهارم در فالج و استرخا** یعنی حرکت و حس عضو از نقص یا باطل گردد و باشد که حس بر جا بود و فقط حرکت باطل گردد بهر آنکه
آفت فقط در آله حرکت افتاده نه در آله حس و باشد که سبب در شعبه از شعبهای عصب افتد در عضوی که بآن شعبه تعلق دارد مسترخی گردد و باقی همه اندام
بسلامت باشد مثلاً حنجره یا مثانه یا معای مستقیم یا اصابع یا جزوی از اجزای اعضا مسترخی گردد و باقی همه بدن سالم بود و باشد که سبب در اعصاب نخاعی
و دماغی یک شق باشد پس نیمه بدن در طول از سر تا پا مسترخی گردد و این استرخا را فالج گویند و باشد که سبب فقط در اعصاب نخاعی یک شق بود پس
نیمه تن مسترخی گردد و اعضای سر سالم باشند و باشد که پوست روی فقط رشود چرا که اعصاب حس وی از نخاع رسته است و باشد که سبب در اعصاب نخاعی
هر دو شق باشد پس همه تن غیر سر مسترخی گردد **فائده** سبب استرخا سده است یا گسستن و بریده شدن عصب که مانع نفوذ روح گردد بدانند که
سبب سده یا ضغط و سد عضو است یا از رطوبت غلیظ لزج که در عصاب افتد یا ورم که در نخاع یا اعصاب پدید آید یا سقطه ضربه یا از زوال مهرهای عنق یا پشت
از موضع خود یا انقباض عصب بسبب بر دگشت وغیره یا قلع عضوی از مفصل **قول صاحب نفیسیه** این مرض عام و خاص میباشد عام آنکه در همه
جسم بود و خاص آنکه در یک اعضا باشد سبب او قلت وصول روح نفسانی بدان عضو است بسبب انسداد مسالک اعصاب از بلغم یا رطوبت یا
یا سودا یا ابخره ادویه مارکوتیکو یا ریاح یا خون یا وصول هوا و آب و اشیای بارد یا خواص او کولتا یا کثرت شرب خمر و جماع یا جراحت و قطع عصب و قلع و استرخای فقار
یا ورم و صلب یا سقطه یا قلت غذا و نیز شخصی که زیبق مدتی در دست داشت و استعمال مالش آن کند فالج و رعشه پیدا میشود و نیز بسبب سمیات پدید آید شخصی از مرتفع
افتاد فوراً اصابع دست مفلوج شد شخصی آب یخ نوشید و شخصی بعد اکل میوه آب بارد نوشید گلو و زبان مفلوج گردید شخصی مدتی بر سنگ سرد نشست استرخای
مثانه و معای مستقیم پیدا آمد و بول و براز بغیر اراده میکرد و شخصی مدتی در آب سرد قیام کرد و شخصی برای صاف کردن چاه در چاه رفت مفلوج گردید شخصی پارچه تر بآب
مدام دو یکدست پیچیده میداشت مفلوج گردید شخصی انمد بر سر گذاشت استرخای جفن و شخصی را زوال بصر پیدا آمد تعقیبی از این مرض احتمال پدید میآید بسبب
بند شدن شقتین نیز شخصی حمای محرقه عطش سهر و وجع اندام استرخای اعصاب داشت حتی که حرکت کردن نمیتوانست و اشتها نبود تشخیص آمد که بسبب خمره است
معرقات دادند و شیر خر تا چهار ماه نوشانیدند عصب تر شدند و حرکت کرد مگر در استلاقی و ریکی ضرر دارد **قول جوان کورد** و اگر مرض فقط در اجزای سر بود

بدانند که فقط ماده در دماغ بجای نبت اعصاب است واگر فقط اعضای زیرین سر سالم بوند بدانند که ماده صرف در نخاعست واگر هم اجزای راس و هم اعضای زیرین
راس سالم باشند بدانند که ماده در دماغ و هم در نخاعست **فائده** اگر آفت در جفت دومی عصب بود حرکت چشم واگر در جفت سومی باشد حرکت ابرو واگر
در جفت پنجمی باشد حرکت زبان باطل گردد فقط آفت در اعصاب دماغی باشد واگر فالج فقط در اطراف و رخسار بود بدانند که آفت در عصب نخاعی است و دماغ
سالم پس اگر آفت در عضلات عریض باشد که از عصب فقار اول رسد حرکت لب واگر آفت در فقره پنجم بود حرکت دست واگر آفت در فقار مشترکه عظم عجز باشد حرکت
پا واگر آفت در عصب که میان عجز است بود حرکت مقعد یا مثانه یا قضیب نقصان پذیرد و پس لازم که رعایت اینها کرده بمعالجه بپردازند و دوا بر عضو مخصوصه
علت گذارند **انتباه** اگر آفت در هر دو قسم اعصاب یعنی حسّی و محرکی باشد حس و حرکت هر دو باطل شود واگر در واحد بود دیگی ازان چنانچه از عصب اول که باعث
چشمست اگر آن را آفت رسد بصر باطل گردد و جفت دوم عصب دماغی که باعث حرکت چشمست اگر باو آفت رسد چشم از انقباض و انبساط باز ماند و جفت سوم
و چهارم عصب دماغی که باعث حس زبان اند اگر دران آفت بود حس ذائقه باطل گردد و جفت هفتم عصب دماغی که باعث حرکت زبانست اگر درو آفت رسد
حرکت زبان باطل گردد و بدانند اعصاب یک قسم اند پس عصبی که در موضع حس رسد فعل حس و آنکه در جای حرکت رسد فعل حرکت مینماید **قول جالینوس**
اگر مفلوج را گفتار مستوی بود علت در نخاع باشد واگر کلام او مضطرب باشد علت در دماغ بود و دماغی عسر البرء و نخاعی سهل البرء است و گفته امراض بلغمی چون
فالج و رعشه و صرع وغیره اگر در اطفال پدید آیند زائل میشود از انها ادراک اگر تدبیر نیکو نکنند و گفته هر که خواهد که از فالج ایمن باشد تا که شکم او سبک نشود خواب نماید و گفته
فالج که بسبب قطع عصب و خلع فقار یا در پیر در سر پدید آید لا علاج باشد **قول ابقراط** اگر مرض صعب بود و حرارت اندک باشد بنگردد و فالج که در جوان فربه شود
امید صحت دارد و فالج که بسبب ریاح و ابخره شود زود بهی پذیرد **قول صاحب فولنسیکه** اگر لون عضو مفلوج بر هیئت اصلی باشد زود به گردد واگر عضو
مفلوج متشنج و خشک گردد علاج نپذیرد و هر قدر که عضو مفلوج اقرب دماغ بود همان قدر عسر البرء باشد و فالج ایستوپور و فالج ایسپور بالنسبت بفالج لیزی تیما
سهل الزوال اند اگر با فالج لیزی تیما حمی پدید آید بآسانی زائل شود چرا که حرارت حمی منضج و مزیل ماده غلیظه است **قول ابقراط** کسی را که سکر فرو رود و بند شود و کلام او
بفجاءةً بمیرد واگر امتداد کشد نیز بمیرد ولیکن اگر حمی با استطلاق بطن پیدا آید وا شود زبان و فرو گردد سکر مراد از بند شدن کلام فالجست و گفته اکثر فالج از سن
چهل تا شصت سالگی افتد و اکثر در زمستان و شهرهای جنوبی پدید آید و در بهار نیز **انتباه** وقتیکه بول طفل سبز گردد آثار تولد فالج یا تشنج باشد و اکثر در فالج بول
سفید بود و باشد که سرخ شود و گاه باشد که نیمه تن گرم گردد و نیمه دیگر سرد باشد و نبض هر دست مخالف یکدیگر بود **فائده** فالج که از ماده بارد رطب افتد دفعةً
پدید آید واگر از ماده حار یابس شود بتدریج **انتباه** اگر حس و حرکت هر دو باطل گردند فالج لیزی تیما واگر یکی از اینها زائل شود و یکی باقی ماند فالج استاردایا فالج ایستوپور
خوانند و فالج که به تشنج یار باشد آن را ایسپوریا گویند **فائده** در ذکر **فالج بلغمی** بطلان حس و حرکت شقی از تن دفعةً بیاض و کدورت و غلظ و خامی بول
بتقدم کثرت اکل **علاج** تا که چهار روز بلکه چهارده روز نگذرند دوا قوی ندهند چرا که مفلوج پرخطر است که فجاءةً بمیرد خاصه اگر مرض صعب باشد لیکن اگر
مناسب دانند نرم بعمل آرند و درین ایام بر نخود آب مرغ یا کبوتر که در و دارچینی کمون زنجبیل بود قناعت نمایند واگر در مزاج حرارت یابند بر ماء العسل اکتفا
سازند و ترک شرب آب کنند بعد چهارم بادیان یا در نجبویه هر یک دو درم انیسون درم گلسرخ مثقالی جوشانده گلقند عسلی هفت مثقال آمیخته صبحی دهند
یا طبیخ انیسون تخم شبت نانخواه قردمانا تخم کرفس بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر اصل سوس گلقند عسلی دهند تریاق کبیر نیم درم با مثرودیطوس بطبیخ نانخواه

تخم شبت سداب ترمس دهند چون هفته گذرد و اثر نضج در بول ظاهر گردد ترید صبر هر یک درم حب النیل نیم درم نمک هندی ربع درم شحم حنظل دانگی آب
کرفس حب بسته صبح دهند آب گرم بکثرت بست روز دوم مرق مرغ یا کبوتر بچه که در و نخود و تخم شبت خولنجان دارچینی باشد خورند پس هر روز گلقند عسلی هفت مثقال
بماء الاصول دهند من بعد بسس قوقایا چون حب منتن حب شیطرج تنقیه نمایند و مقیئ نیز مفید است و طبیخ پودینه صعتر افسنتین مرزنجوش صبر قند آبکامه غرغره نمایند
جاوشیر جند قلفلین فرفیون بابرسائیده ببول شتر یا سرکه شبان سوز ترکرده صاف نموده یکقطره در بینی چکانند و مصطکی خردل قرنفل وج فودنج تخم انجره مضغ
کنند و بر حنک مالند تا رطوبت از دهن برآید و سر پاک شود یا صابون آب سلق گداخته در دهن دارند شحم حنظل بسرکه آمیخته مضمضه نمایند بعده بماء العسل
مضمضه سازند تا در دهن حرقت پیدا نگردد و کندش فلفل عاقرقرحا زنجبیل نوشادر دارچینی مرزنجوش خربق ابیض مشک مفرد یا مرکب نیم باکیه انفی سعوط کنند
و بعد تنقیه روغن جرجیر روغن ناردین روغن قسط روغن شبت روغن سداب روغن شونیز بر پس سر و پشت و گردن و بینه مالند و آبزن طبیخ بابونه قیصوم پودینه
آرند و بخرقه اعضا را مالند که سرخ شود بانمالش و ضماد کنند و گاه گاه چند عاقرقرحا نیز در روغن آمیزند بوره نمک سیاه در حمام مالند چند فلفل گرد سائیده بر ثبت
یا دهن ورد آمیخته مالند درج بست زنجبیل کمون هر یک هفت عسل یکصد بست آمیخته هر روز مثقالی دهند سکبینج یا جاوشیر قدر باقلا بماء العسل دهند اگر انگرد صبح
شام بماء العسل دهند زود نفع بخشد نان بعسل آلوده خورند اگر قوت ضعیف بود عصافیر تیهو دراج تدرو بچه مرغ بریان کرده نیمرشت دارچینی خورند نخود آب احمر
کبک حمام ارنب ساخته دهند اگر زنجبیل خردل افزایند بهتر انجیر فستق مویز گاه گاه خورند و محجمه ناری بر سر عضلات نهادن و در حمام یابس حمام گرم
و آب گوگرد و آب دریا نشستن و ریاضت کردن و گرسنه ماندن و تیحه زدن و آبکامه و خردل غرغره کردن همه مفید اند و از کثرت اکل و جلوس آب گرم
و نطول آن و شرب آب بارد و اغذیه غلیظه و رطب و ماهی تازه و شیر و پنیر و جغرات و خمر و سرکه و حموضات پرهیزند اگر صحت نشود ایارج جالینوس در فصل معتدل
دهند **قول محمد زکریا** هر هفته بحب قوقایا استفراغ کنند و هر روز جوارش بلادر دهند روغن قسط مالند **قول صاحب ذخیره** اگر رد قدر باقلا دهند و طلا
کنند قی در اول و آخر انفع **قول عسکری** بعد نضج ماده تنقیه بایارجات قویه نمایند و هر شب فلفل جندبیدستر نیم مثقال خورند بماء الاصول سکنجبین عنصلی
نوشند و بعد تنقیه ادهان گرم مالند ریاضت کنند و در اول نان بعسل و در آخر نخود آب یا قلیه بادویه حاره خورند و خوردن و مالیدن روغن خراطین انفع
**قول لارزو ریر** ایارج فیقرا هر صباح یک مثقال دهند و هر روز یک دانق افزایند تا پنج مثقال سد باهر روز ایارج مثقالی فلفل گرد نیم مثقال آمیخته دهند
و آب ندهند و هر شب چند فلفل برابر نیم مثقال دهند و بخور سند آتش زده یا طبیخ ادویه گرم انکباب کنند که عرق آید پس تریاق کبیر یا شرودیطوس دهند خوابانند
بدستور در هفته دو بار و چرم ارنب بر عضو مسترخی پیچند و بعد تنقیه ورق غار مرزنجوش حرمل بابونه برگ اترج اکلیل سداب قیصوم برگ خطمی برگ فنجنکشت برابر چند
قدری در آب کثیر جوشانند نصفی باندریت اندازند و هنوز که گرم باشد آبزن سازند اگر سطوخودوس تمام با در نجبویه افزایند بهتر و گفته همان روز که پدید آید تریاق یکی
یک اسکروپلو دهند و وقت شام در طبیخ چای قرنفل سه عدد بادیان ختائی نیم درم زعفران نیم اسکروپل افزوده نوشانند جوز بویه در دهن نهند تنباکو بویانند
و عوض آب طبیخ قرنفل و قدری زعفران نوشانند و وقت شب آبزن پادالیتیکا نموده صبح مالش سفوف یا روغن جوز بویه کنند و ابریشم در سعوط پادالیتیکا ترکرده در بینی
نهند **قول حنین** هر صبح فلفل گرد ذراوند گرد برابر یکدرم دهند **قول جوان کورو** و ماء الحسل عسل گلابی شربت اسطوخودوس هر یک نیم اونس طبیخ زوفا
کتم چهار اونس آمیخته دهند چهار روز بعده حب کوچیا حب فیتدا هر یک دو اسکروپلو مصطکی قرص حنظل هر یک چهار دانه بآب ریحان حب بسته همراه طبیخ اشنه

زدوفاکتم قرطم غاریقون کمافیطوس که در دو دیا فیقرا سالونیا معجون ورد دو نیم اونس بود دهند پس مالش عضو مفلوج نمایند بعده تا شش روز صبح و شام طبیخ معرق
دهند و طبیخ ابرد بسیو انفع صبحی دهند بیست وزن ریحان مرزنجوش اسطوخودوس کمافیطوس سرس سنبل دونا پرشاوکتم ایرسا هر یک مشتی خمیر و کاناو تا آتش نرم
جوشانده از فقار تا عجز انکباب دهند یکماه با حتیاط که هوا نرسد داو کو اضیه فاجی بر فقار و اعضای مفلوج بالیده بجز ذیل شمین که بد دو سنبل گرم کرده باشند
پوشند حسن لبه خمر تند هر یک نیم رطل سائیده بر آتش نرم گداخته صاف نموده اسپر توبهروزه یک رطل آمیخته هشت روز در زبل اسپ دفن دارند پس در حمام طلا یا
چکانند و بر فقار و غیره مالش نمایند اگر کافی نبود مربای اسطوخودوس هشت توله مربای بیخ ایل اونس مربای گل ریحان مغز ارنب بریان هر یک نیم اونس مربای
زنجبیل دو درم دیا مشک شیرین جوز بویه هر یک درم تخم عود صلیب داسکرویلو سائیده بعسل عنصلی آمیزند شربتی دو درم بعرق کمافیطوس تا یکماه و بتوقف یکروز دهند
اگر کافی نبود مرق انعی ده دوازده روز دهند کباب خورند چوبچیات پنج اونس کشمش اونس وفابرگ ریحان بادرنجبویه هر یک نیم مشت اصل سوس دو درم انیسون
خولنجان هر یک درم آب پنج کاناد بیست ساعت تر کرده جوشانده جوش آب نوشانند اگر مریض مفلس باشد گوگرد دو رطل ابقر رطل وباد زنده عدد در آب تیز جوشانیده
وقت جوش ریحان مرزنجوش سرس کمافیطوس اسطوخودوس هر یک دو مشت انداخته آبزن کنند یا نمک دو رطل زاج رطل سرس نیم رطل گوگرد یک چهار یک
کمافیطوس سه اونس جوشانده آبزن کنند افتیمون و یا فرشکیو نیم درم با ایورود یا فرشکیو هشت دانه بطبیخ چوبچیات ابوت کرفس آمیخته دهند تا ماده را سیال کرده
بعرق دفع کند اگر کافی نبود بر او کاودزا کلیل داغ دهند اگر تاب داغ ندارد خمیر کهنه نیم اونس کهربا سه درم جوزبویه دو اسکرویلو دینه فرفیون هر یک اسکرویلو
جند نیم اسکرویلو بروح خمر سائیده و بر خرقه کشیده بالای یافوخ گذارند پنج شش روز و تبدیل کرده باشند باید که اول بحرقه خشن بقوت بلند پس بروغن فوربیکاس
مرکب تدهین نمایند بعده گذارند شخصی مایوس العلاج بود مرزنجوش کتم فوتنج پرشاو سنبل بد و کاناو شیر جوشانده انکباب کردند بر همه نخاع روغن فوربیکاس مرکب
مالیدند و بار حقنه نمودند صحت یافت تدهین بروغن سک انفع برگ سبز ریحان چهار اونس سائیده بپیه کلیایل روغن خراطین هر یک دو اونس آمیخته مالند
اگر فالج در دهن یا زبان یا سر باشد ادویه منقیه دماغ دهند پس تا یکماه شب و روز خمر سانت نوشند و هیدروپ تیکو مفید اگر کافی نبود بالانوکا کا دستیکو گذارند
و دو سه ماه سائل دارند مشطکے عاقرقرحا جوز بویه در دهن دارند روغن کهربا بویند و بر زبان مالند در روزی چهار بار دو فتیله آب قناد الحمار آلوده در بینی نهند فصد
زیر زبان نمایند خمر تند نسیم کاناو سنبل چهار درم کهربا درم بسباسه جند هر یک نیم درم در ظرف سفالی کرده بر آتش نرم جوشانده لحظه لحظه غرغره کنند مریض فالج زبان
شخصی را افقط مرض در اصابع ماند ریحان بروغن بهروزه آمیخته جوشانده مالیدند و شش دانه اورود یا فرشکیو به نیم اونس اکوا تریاکال دادند صحت یافت
شخصی را فالج از غصه پیدا آمد و کسی دوا انفع نشد انگزه اسکرویلو جند سنبل هر یک دو سرخ آمیخته دادند و بعرق یا آب خوشه عنب آبزن کردند صحت شد
و آبزن بطبیخ گل مهوه و آب گوگرد انفع **قول طلماس** اگر فالج بلغمی کسی حب نرده و مالش زبیح کنند تا آنرا سیال کند اگر عضو مفلوج لاغر و سرد و ثقیل گردد و پس سبب او
مفقود شدن گردش خونست باید که فلدوسنگجراحت دولاتیل دهند تا آنرا سیال کرده گردش و باد گرباده در معده ممتلی باشد منقیه کنند شخصی از ترس ها فالج
داشت و بیحن نیکر دوکسی دو اسود نشد کین تبلیو بیست دانه دادند در سه روز دست حرکت کرد پس دو دفعه دیگر دادند صحت شد و سخن کرد اگر مریض متواتر استعمال
این نخند یک یا دو دفعه جلاب دو درم با سفوف کورنا پنیو دو اسکرویلو دهند یا حقنه نمایند روز دوم اسطوخودوس سه درم افتیمون حاشا هر یک دو
درم بادیان دارچینی کرویا عاقرقرحا هر یک درم آب پنج رطل در ظرف گلی جوشانند نصفی ماند صاف کرده عسل دوازده اونس فلفل دارفلفل دارچینی قصب الذریره

سنبل قرنفل قسط هر یک اسکردیلو آمیخته در کنیم اونس این سه اونس طبیخ ریحان مشکطرامشیع آمیخته دهند و بعد تنقیح ماده ده دوازده بار بتفاوت ایارج یا چیوه چهار
اسکردیلو دهند **قول صاحب فونسکه** برای تنقیه جلاپا یا دو درم ایارج یا پیلوده دانه آمیخته یا ریتا جلاپا یا نیم اسکردیلو یا کرید چهار سرخ بشیره مغز تخم تربز
و شیره مغز تخم خیاره دهند سفوف پاچیو النفع مرکوریو شیرین چهار سرخ یا کرید ده دانه دهند و ادویه مقیه سریع النفع مکرر دهند و رفائع ایسپولیارسه و رمتواتر حسب
کثرت ماده و قوت مریض دهند سوای این مطبوخ و حبوب که در تشنج ریحی آیند در نسها بجای چند روغن کهربا یا نمک لطیف شاخ گوزن یا اسپرتو آهن یا روغن معطر
مرزنجوش یا السین ساجند آمیخته دهند تا از لطافت خود با عصاب نافذ گشته روح نفسانی را روان سازند بعد تنقیه آب معدن گوگرد یا آب ادویه مناسبه حمام
کنند ساسر مر غیره ادویه در خمر یا آب جوشانده انکباب کنند چون عرق آید بخرقه گرم نشف کرده نیم ساعت در بستر پوشیده دارند پس روغن گرم گرم کرده مالش نموده
بجلد دباه یا بجلد گربه بپیچند روغن گربه جند بیدستر خانگی عدد از سر جلد امعاد غیره پاک کرده روزی در اسپرتو خمر تر دارند بعده سداب قرنفل حب الغار اسطوخودوس
سنبل پر کرده بسیخ بسته بآتش نرم بریان کنند روغن که چکد گیرند دیگر مرزنجوش برگ سرس سائیده در ظرف گلی کرده دهن بند نموده در تنور پخته آلش فشرده
هموزن نخاع بقر آمیخته سائیده مالند روغن لط لط کسنه فربه عدد خفه کرده از امعاد غیره پاک نموده بخمر شسته قرنفل اسطوخودوس سنبل هر یک اونس
پیه گربه دشتی یک نیم اونس مرکند هر یک چهار درم جند فرفیون هر یک یک نیم درم خراطین سی عدد در سرکه تر کرده بسیخ بریان کنند و زیر او ظرفی پر از سرکه املا
نهند و روغن که چکد بعد سرد شدن برآرند در شیشه کنند و مالش نمایند دیگر پیه سگ سرخ یا روغن کره روباه یا بچه سگ پخته باشند مالند مقل شش درم فرفیون
سکبینج هر یک چهار درم در آب سداب حل کرده جند سه درم موم و دو اونس زیت ده درم مرهم ساخته بکار برند روباه در آب مهر اکرده پیه او گرفته مالند پیه آدم پیه خرس
پیه شیر پیه افعی پیه گربه کوهی النفع روغن سوفارنیقون روغن سوسن روغن لوباوران روغن حب الغار روغن روباه روغن جند روغن فرفیون روغن فوازیج روغن معطر
کبابه روغن بیروزه روغن موم روغن سنبل روغن جوزبویه روغن کهربا روغن آجر مفید مالند لیکن باید که در شحوم و ادهان و مراهم چند قطره روح خمر آمیخته بکار برند
که روغن بسبب رقیت سدد اساسات **قول سینبرتو** روغن حار یا بس خصوص مقطر بغیر اختلاط پیه وغیره نه مالند تا ماده در اعصاب خشک گشته صلابت نیاورد
دیگر عرق ادنکر یا اسپرتو خمر مالیده خرقه به بیناتر کرده بندند اسطوخودوس مرزنجوش کبابه سنبل پوست نارنج کوفته خمر انداخته روزی بر باد گرم داشته خرقه تر نموده
بندند **عرق ارتی تیکا** اسطوخودوس ناردین سنبل گل مرزنجوش گل کتم گل کبابه هر یک مشتی برگ زیتون دو مشت سورنجان چهار درم جوزبویه دو درم قرنفل درم
کوفته در پنج رطل خمر چهار ساعت تر کرده چکانند دیگر بالسمو بازیل بالسمو سدابی مالند دیگر مرزنجوش اسطوخودوس هر یک مشتی ناردین عود بلسان زعفران دارچینی
کندر مومیائی سکبینج مقل میعه سائله صمغ عربی میعه سائله خصی لبان هر یک دو نیم درم سائیده فنه بیج اونس آمیخته و انبیق کرده چکانند اول آب پس روغن بعده
مثل عسل غلیظ برآید و این بالسموست برائے استرخا و ضعف عصب نافع دیگر از حب الغار یا اکلیل الملک و فرفیون روغن آجر مرهم ساخته بر فقار نهند دیگر روبیفیکا
چسپانند چون موضع سرخ شود آبجره سبز سائیده گذارند دیگر بعد تنقیه تام اسپرتو لطیف شاخ گوزن و نمک شاخ گوزن اسپرتو کهربا اسپرتو افیون اسپرتو نمک ارمنی السین ساجند چهار
قطره بطبیخ چای یا قهوه یا چکلات صبحی دهند چند روز که قطعت مفتح سدد و مسیل مرج اند دیگر تین تورا پرا تا یا بالسمو پیرویو که مرکب از روح خمر و نمک شاخ گوزن
و روغن بسباسه است یا نمک افعی عنبر دو سه دانه در چکلات یا چای دهند تا یکسال که مرقق و محلل و مقوی دماغ و روح و قلب اند خصوص در مشائخ و اهمد دوا
فرنیکو و مرکوریو النفع که مخرج لعابست **فائده** مریض را در مواضع رنگ وارند مرغ خصی دنبه طیهو کوهی کبوتر فاخته مغز سر خرگوش بیان گنجشک جوز بادام چلغوزه

شیرینی بیضه نا زار ربال آب انیسون یا بادیان طیار کرده خورانند طبیخ انیسون وارچینی نوشانند ووقت شب غذا کم دهند ودر دو رزیاضت کنند واز لحم خوک ارنب ماهی برنج میوه تر حمر لبنیات پرهیز نمایند در مواضع سکون کو تردارند قول ابن ماسویه بسیار دیدیم که مفلوج را اسهال افتاد وفالج زائل شد قول رازی اگر بفصل وسال وعمر ومزاج وقوت مساعدت نماید ومریض قوی البدن احمر اللون جوان بود آغاز علاج بفصد کنند که خون مرکب همه اخلاط است وچون ماده کمتر شود وسبکی بدید آید مگر آنجا که بلغم صرف بود وآثار مذکور نباشند وبرای تقلیل رطوبت فصد کردن خواهند باید که یکساعت قبل از فصد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا سنجرنیا یا انقردیا جم کته یا ماء العسل حل کرده دهند پس فصد نمایند قول ایشان در عصاره الکاکنج نیم درم سورنجان هشت دانه آمیخته دهند هشت یا ده روز بتفاوت پس تا یکماه در هفته دو بار دهند بعد تنقیه تام حبوبات چهار درم حب الغار دو درم خردل نیم رطل روزی تر کرده در حمام باربار نیم ساعت جوشانند پس صاف نموده صبح شام یک یک اوقیه دهند مداومت کنند روغن کهربا هشت قطره صبحی بطبیخ مرزنجوش سنبل کتم دهند یا جندبیدستر بنخرین وصبغ ویا فوخ مالند ویک قطره بر مجمر انداخته بخور نمایند روغن نارتر روغن سنبل روغن جند روغن اندروسوس روغن فرفیون روغن دی الش روغن نور میکاس مرکب روغن کاجوریس روغن خرطین روغن صابون پالسمو پاریلیتیکا اذکوانیتو یاریلیتیکا اذکوانیتو یا الیزیا مالند واسپن سپا انجی آسپیر تو روغنی آسپیر تو نمک رمنی مرسیال آسپیر تو کمیز آسپیر تو ابریشم اسپیر تو سیتیر یکو پالسمو پاریلیتیکو تین لوزابیرانامین لوزانیتو میوتین لوزا پاریلیتیکا تارترو ادسول حب حنظل حب صرعی روغن پاریلیتیکا سینا بری شربت پتونیا شربت بربنوس شربت حنظل عرق اد بو عرق هستریکا عرق هیدرو ثیکا فلور نمک ارمنی قرص فاریقون کریو کوار منتی لیکور مرکی مرق ماطبیخ انبر وزید معجون پاریلیزیا معجون پاریلیتیکا معجون اماکارو نیا نمک دولاتیل هر که مناسب دانند دهند قول صاحب ذخیره اگر فقط حنجره ومری مفلوج بود وبلع عسر گردد باید که مجمره زیر زنخ نهند بعده جند سکبینج طلا کنند واگر زبان مفلوج گردد مجمره زیر زنخ گذارند وبخردل غرغره سازند واگر مثانه ومستقیمه مفلوج شود وبول وبراز بند گردد یا بغیر اراده برآید بروغن سداب یا روغن قسط الحار جند قند انگوزه جاوشیر آمیخته حقنه کنند ودر احلیل چکانند وبر مثانه وبر ان مالند وبرای مستقیمه آب نمک شحم حنظل حقنه کنند ودر آب گوگرد نشانند واگر براز بنجواست برآید بعفص جوزسرو وغیره حقنه سازند ماء العسل عسل یک آب شش جوشانند که تصفی یابد مقوی معده مشتهی مدر بول ملین طبع مسکن وجع سینه وکبد مجلی تریاق امراض بارده چون فالج لقوه مفاصل وغیره داستعمالش بر بهر دری ترکیبی که در مرتعشا دارد رونیست ماء الاصول پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده پوست بیخ کبر بیخ کرفس انیسون بادیان بیخ اذخر هر یک چهار اسارون حب بلسان هر یک دو جنطیانا سلیخه هر یک دو نیم عود بلسان بوزیدان حسن لبه هر یک سه مویز منقی بیست درم آب چهار رطل جوشانند تصفی یابد صاف کنند شربتی سی مثقال برای لقوه صرع وامراض بلغمی وسوداوی مفید منفعت حصات مفتح سده کبد مزیل استسقا ووجع مفاصل حب شیطرج فلفلین ماقرقرحا هر یک یک زنجبیل خردل ابیض بوج شیطرج ملح هندی هر یک دو فانیذ چهار ترید ده صبر باب کلم حب بندند شربتی تا سه درم آب گرم برای فالج ولقوه ووجع عصب ومفاصل نافع مدر طمث روغن قسط قسط وفرفیون فلفل گرد هر یک عاقرقرحا چهار جند دو نیم خرکسته صندریت بنجا وادر به راکوفیته سوای فرفیون رجند یکشب تر کرده جوشانند تصفی یابد صاف نموده روغن آمیخته نیز ند چون روغن ماند فرو گرفته جند فرفیون آمیزند مقوی عصب حافظ سیاهی موبرای فالج ولقوه وبرای معده ودیگر بارد نافع روغن شونیز شونیز بیست لب لوز مرسی سائیده کشند برای فالج ولقوه وتشنج نافع روغن سداب آب سداب ترسه روغن کنجد یک روغن سازند یا برگ تازه سداب در روغن انداخته چهل روز در آفتاب نهند پس صاف کنند یا برگ سداب یابس یک آب چهار روغن ۶ طیار کنند برای صداع وصرع بارد ووجع گوش ودرد کمر ومثانه وکلیه وساقین بگوش مفید مدیفیر

ویول محلل ریاح طلا اً فطوراً حقنا شرباً **ایارج جالینوس** شحم حنظل غاریقون عنصل شونیز سقمونیا شونیز خربق اسود فرفیون جوفاریقون هر یک شانزده وسفایج کماذریوس افتیمون سلیخه هر یک هفت سکبینج مرزنجوش وندگر زراوند طویل هر یک فلفل دارچینی جاوشیر جند فطراسالیون هر یک چهار عسل سه چند شربتی چهار مثقال برای صرع و مالیخولیا و سکته و فالج و رعشه و لقوه و تشنج و صداع و شقیقه و دوار و صمم و وجع گوش و مثانه و گرده و نقرس و مفاصل و عرق النساء و عسر نفس و داء الحیه و داء الثعلب و ریشهای کهن و بد و استرخای مثانه و سلسل بول و امراض بلغمی و سوداوی نافع منقی اخلاط لزجه مدر حیض مسهل بی مشقت و از ایارج لوغاذیا در همه افعال قویست **فائده در فالج خون سوخته سوداوی** تقدم تدابیر سمن خفیف تقلص عضو حمرت بول و چشم و وجه و امتلای عروق **علاج** اگر کثرت خون باشد فصد مکرر کنند بعده مداومت بشرو دیطوس نمایند و اگر حرارت و یبس غالب بود ماء الشعیر کاسنی سکنجبین دهند مرق مرغ اسفناج آب نامین خورند و مغشی و مدیر سرگرم کرده بر سر مالند زنی را فالج شد و صبغ بول و غلبه یبس ۸ هشت شربت آلو آب تمر هندی دادند و موسم گرما بود و آب سرد آورند و مزاج او بحال آمد چون هوا سرد شد با دویه گرم علاج کردند صحت یافت **قول صاحب خونسیکه** اگر امتلای خون باشد فصد کنند **قول جوان کوررو** اگر محموم باشند و مریض جوان قوی بود فصد نمایند **فائده در فالج ورم نخاعی** لزوم حمی تمدد اعصاب وجع پس دو حار بکثرت باشد در بارد کمتر **علاج** در حار فصد کنند بعد ابتدا و قبل منتهی اقاقیا ماميثا و غیره با آب عنب الثعلب ضماد کنند و در تزاید آرد جو آب کشنیز و روغن گل آمیخته گذارند و در انتها تا انحطاط بابونه برگ سلق بروغن گل و موم آمیخته بر موضع ورم ضماد سازند لیکن بر عضو سترخی نگذارند و در بارد حب لغاریقیه یا ایارج فیقرا مرزنجوش زعفران جند شب بروغن قسط و موم آمیخته یا اکلیل بنفشه هر یک اشنان بادشیر مقل هر یک دو درم مغز قلم گاو پیه مرغ هر یک هفت مثقال موم دو مثقال صمغ صبر گداخته موم پیه بر آتش نرم کرده ادویه آمیخته ضماد کنند **فائده در فالج ضربه و سقطی تقدم آن علاج** اگر وقت بعد وصول ضربه پیدا آید لا علاج و اگر بعد چند روز شود فصد کنند مسهل دهند مرجاوشیر جند فرفیون بموم و روغن گل آمیخته بموضع ضرب ضماد سازند طلبه مغز پیاز مجربه پیه بط موم و روغن در دگذارند اگر نفع نشود علاج عسر باشد **فائده در فالج خلعی** وجود آن علاج در قوع کنند و تدبیر خلع نمایند و فالج که بسبب قطع و فسخ عصب شود لا علاج باشد **فائده** اگر سوء مزاج سازج سبب فالج باشد آثارش ظاهر است و تدبیرش تبدیل مزاج مضموست **قول محمد زکریا** مفلوجی دیدم که بسبب مرض و رونه داشتن و حرارت بسیار بود آن را ایارج فیقرا دادند رنج عظیم رسید پس گرمابه بردند و تبرید کردند شفا یافت **فائده در فالج بحرانی** که بعض اعضا دفع نمایند و این اکثر در قولنج میشود **علاج** روغن نرگس روغن سوسن روغن ناردین روغن جندبیدستر مالند بابونه اکلیل مرزنجوش با آب کاسنی آمیخته مالند روغن ناجیل خورند مالند روغن شبت دو درم روغن بنفشه یک آمیخته مالند بدست چنار سائیده سه روز طلا کنند مغز فلوس هفت درم با آب بادیان آمیخته روغن گل مثقالی افزوده چند روز دهند با ترنجبین بیست درم در شش تا شش گلاب حل کرده نوشند مرغ نخود بشبت خورند **قول جوان کوررو** اگر در فالج قولنج پدید آید مغز سر خرگوش دو سه عدد آب برگ ریحان آب برگ کرفس فیطوس آب بیخ حب النیل هر یک سه درم ترنجبین یا نفسر هر یک اسکو یا دوتن مغسول با آب کافیطوس مناوش شکر قند حاجت بجوان ساخته قدر حاجت دهند **فائده در فالج صبی** این تدبیر اقتصار باید تقدیم فی ضعیف لعب و سواری و جوع و حمی حاده این لا علاج است اگر صبی یا جوان باشد نادرست که بگردد علاج برای ترطیب شیر زنان ماء الشعیر لعاب بهدانه شربت بنفشه دهند بعد تسکین پوست اودیه عاجبین تازه و ادهان گرم بکار برند و حب فرفیون تنقیه نمایند بعد تنقیه ممالجه برای عضو منقیه و مسلوج گذارند و دوغن فرفیون و روغن قسط روغن بابونه مالند عاقرقرحا موبزج خردل فلفلین هر یک دو درم فرفیون جند هر یک دو درم بروغن کمانه روغن بابونه ضماد کنند تا تسکین

غضب نماید **حب فربیون** فربیون غاریقون مقل سکبینج شحم حنظل هر یک یک صبر دو صمغ آب گندنا حل کرده ادویه آمیخته حب بندند شربتی بقدر نیم یک
دلمقوی دو درم برای رعشه و فالج و برص و امراض بلغمی مفید **قول صاحب تونسیکه** هر روز بلبن بقر حقنه کنند یا بمرق مرغ که در و خطمی و بنفشه طبخ بود و بیاض بیض
دو عدد و شربت ورد یا شکر سفید یک قاشق آمیخته حقنه سازند بشیره مغز تخم کدو مغز تخم خیار حقنه کنند اگر خواهند مغز فلوس خیار شنبر یک قاشق با شکر افزایند و قت
صباح شیر خر رطل بسباید مروارید یا بلور یا چشم سرطان طلیار یک نیم اسکرو یا آمیخته دهند و تا چهار ساعت از اکل و شرب باز مانند سه چهار ماه بکار برند و ماء الجبن نیز بمی
مرق فروج که در وگاوزبان کاسنی شعیر مقشر خوش بود و انفع و اگر با ماء الجبن هر اد ادویه جاذبه یا بسیت دانه نمک افعی دهند مفیدتر باشد حمام آب و دان و آب نگیرم نافع
وقتیکه اعتدال مزاج پدید آید با آب گوگرد آبزن کنند **فائده در ذکر ادویه** بندق هندی قند فلفل یا دواء المحامع با آب مرزنجوش یا روغن جوز سعوط کنند دیگر
طبیخ ولیودار نوشند و سه جلد ذئب نشینند بحم ارنب خورند دیگر ضماد فرسطالیون بر صدغ گذارند دیگر تریاق فاروق قدر بندقه تا چهل روز دهند دیگر حلوای خروع
دواء المسک مر شربت عسل عرق فتاکو جوارش خسروی حب اسکندری حب عشره معجون فستقی سفید دیگر بیر بهتی عدد یا دو کرده در برگ تنبول نهاده خورند دیگر ارشق
بعسل یا سیاب هر روز یکدرم یا روغن آجر یک نیم مثقال یا روغن کندش چهار سرخ در برگ تنبول یا فاوزیکه دو سرخ تخم سوده دهند دیگر طبیخ عنتر زیت طلا کنند
زرنباد بعسل ضماد نماید دیگر مغز اسد بروغن کنجد گداخته یا روغن ترنج یا روغن عقرب یا روغن حبة الخضرا یا روغن گل برادوی یا روغن دارچینی یا روغن مرزنجوش یا
روغن غار زنا یا روغن افعی یا روغن تخم کوتیه یا روغن یاسمین یا خون کبوتر گرم گرم مالند دیگر ثوم مقشر نیم رطل لبن بقر چهار رطل بر آیند چون غلیظ شود ثوم بر آورده
بیک رطل عسل آمیخته کفچه زنند که یک جسم شود و پنج یا ده درم خورند دیگر ثوم مقشر نیم رطل کوفته آنگزه فلفلین نمک سنگ نمک سیاه برابر آمیخته یک یا دو درم خورند دیگر طبیخ
پوست بیخ خروع تا دو ماه نوشند مزید وج جند وگرم هم دیگر مالکنگنی تخم دهتوره شونیز موسلی سیاه تخم کوتیه حبه سفید هر یک درم بروغن کنجد سی درم جوشیده مالند دیگر پوست
درخت سرس خشک سائیده بندند دیگر باد رنجبویه درم یا جندبیدستر سه درم یا قلفلدراز نیم درم یا زراوند گرد نیم درم بعسل آمیخته دهند دیگر روغن تخم کرفس سه درم
دهند دیگر جاوشیر بروغن آمیخته مالند دیگر عاقرقرحا یا فلفل نهریت بریان سوده مالند دیگر کندش مسحوق صره بسته بویند دیگر مال کنگنی هنیره اونس گوگرد دواونس
در ظرفی که زیر او هفت ثقب بود نهاده بندکرده روغن چکانند مزیله صرع و امراض سر و زبان هم دیگر جند چهار دانه فلفل سه دانه تخم کرفس دانگ دیگر بطبیخ سعوط و
دهند دیگر فلفلین تخم کرفس برنگ کابلی ولیودار نمک سنگ شیطرج هلیله زرد بادیان هر یک ده هلیله کابلی صد قند سیاه برابر همه حبوب بندند شربتی سه درم صبحی چهل روز دهند
دیگر وج فلفل زنجبیل کمون برابر سائیده بموزن عسل آمیزند شربتی دو درم دیگر برگ داودی برگ سیب هر یک یک حرمل دو تخم چوبزا تل نیم قدر کنار صحرائی حبوب بندند
و هر روز یکی دهند دیگر اذراقی بریان کرده هشتم حصه خورند تا چهل و پنج روز بعده کمعصه دیگر افزایند چنانچه در یک سال یک عدد معتاد شود مزیل امراض کیا پرهیز هیچ نه
**حب صبر** صبر بسیت هلیله زرد دو خردل سه نمک هندی شیطرج زنجبیل شحم حنظل هر یک دو فلفلین قند هر یک یک آب کرنب حب بندند شربتی مثقالی **حب اذراقی** صبر
بیخ حنظل فلفل هر یک دو درم شکر مقوم نیم رطل قند فلفل حبوب بندند مزیل امراض ریحی و بلغمی مزمنه **حب سم الفار** طباشیر هر یک دو کتیرا سفید چهار با آب زنجبیل رطب قدر
حبه حبوب سازند شربتی صبح شام یک یک حب تا هفته و در روز سه درم شربت قند نوشند و لحم بغیر نمک خورند قی و اسهال خواه شد **حب دار فلفل** تخم قرصعنه تا نخواه کبابه
ملح هجین برابر با آب نبات الصبر و تبیر عشر چند بار تسقیه کرده قدر نخود حبوب بندند شربتی صبح شام یک یک حب **انکباب** زنجبیل ثوم هر یک چهار مثقال کوفته
برگ بکاین برگ فنجنکشت هر یک نیم رطل آب چهار رطل جوشانند نصفی ماند در جای محفوظ انکباب کنند سعوط صبر شونیز بوره ارمنی برابر با آب سلق سائیده و نیز

چکانند بعد مضی چهل روز مزیلهٔ لقوه هم روغن پوست بیخ کبر سفید حبه مقشر برگ تاتوره سیاه هر یک ده درم روغن کنجد نیم رطل روغن ساخته در آفتاب نهند روغن زیبق
تخم تاتوره زهر میٹه هر یک یک روغن کنجد بیست روغن برآتش نهند چون سرخ شود فرو گرفته ادویه اندازند و از چوب یا آهن حل کرده بکار برند و آب نرسانند مزیلهٔ رعشه هم
روغن خراطین خراطین زنده مغسول بخمر روغن زرد هر یک رطل بال کنگنی نیم رطل شیر چهار رطل بپزند چون روغن ماند صاف کنند شربتی مثقالی برای فالج و لقوه و
رعشه وغیره انفع روغن خراطین خراطین زنده دو رطل در ظرف گلی کرده سبوس نانخواه بر آنها پاشند تا گل از شکم آنها برآید یک یک برداشته در ظرف دیگر کنند و با
سبوس مذکور پاشند بدستور سه بار پس بدو رطل روغن زرد بریان کنند و بر روغن صاف نموده دارند وقت حاجت آن نخود بریان بر روغن مذکور سرشته قدر کنار مسحوق
حبوب بسته هر روز حبی دهند برای فالج و استرخا و رعشه و لقوه و تشنج رطب انفع ضماد قیروطی سکبینج جاوشیر هر یک اوقیه فرفیون دو درم موم زرد سه درم مرهم ساخته
گذارند برای فالج و استرخا انفع روغن جند بیدستر فرفیون حسن لبه قسط دارچینی زعفران حب بلسان سنبل هر یک دو درم زرنباد مرد اسنگ فلفل اصل ماقرقرحا هر
یک و نیم درم زیت دو رطل خمر انگوری یا دو آثار یک ربع رطل روغن سازند برای رعشه و فالج وغیره انفع روغن سنگ سنگ سرخ سه قرابه دارند و بیخ
نخورانند پس خفه کرده کشند و پرچه پرچه نموده کوفته روغن کنجد شانزده رطل عقرب صد عدد زعفران مشک هر یک اوقیه پیه خوک پیه خر هر یک نیم رطل موم شنگرفی
رطل روغن گل ربع رطل مصطگی ده اوقیه انداخته برآتش نهند چون خوب بریان شود صاف کرده بکار برند اگر اول سنگ و عقرب آمیخته صاف نموده پس دیگر ادویه
آمیزند بهتر برای استرخا و فالج و رعشه و تشنج و تمدد و کزاز نافع موم شنگرفی موم و شنگرف نیم آمیزند روغن سنگ سنگ پشتو پرچه پرچه کرده در شانزده رطل
روغن و هشت رطل آب بپزند چون مهرا شود عقرب زنده صد عدد در ظرف مسی کرده برآتش نهند چون بمیرند در روغن انداخته بیش دیگدان دفن نمایند بعد چهل روز
برآورده خراطین مغسول بخمر دو رطل برگ هوفاریقون برگ خطمی برگ آس هر یک مشتی زعفران اوقیه انداخته بپزند چون مهرا شوند صاف نموده روغن را از خرقه
کتان مکرر ترود صاف کنند از آب پس مرهم اکر با هشت اوقیه مغز ساق خر هر یک رطل روغن کهربا نیم رطل و در نسخه میعه سائله پیه قاز پیه مرغ هر یک
ربع رطل نیز نوشته آمیخته برآتش نهند چون بجوش آید مصطگی چهار اوقیه موم شنگرف هشت اوقیه علک البطم سه اوقیه اندازند و نیم ساعت جوشانده سبز کنند
چند روز در آفتاب نهند پس بکار برند اتوی از اول شخصی تشنج از یازده سال بهم دست داشت و دست بحدی خشک شده بود که فقط پوست و عظم بود در استعمال
ده روز اثر فربهی پدید آمد و در استعمال چند روز دیگر دست مثال دست دیگر گردید روغن شفا سنبل اشنه قرنفل خربق اسود خربق ابیض قسط شیرین قسط
تلخ دارچینی سداب افسنتین مصطگی پودینه مرزنجوش فرنجمشک شیطرج شونیز شهدانج تخم جوز ماثل بادرنجبویه فرنجمشک کندش زنجبیل نانخواه خردل حرمل انیسون
حلبه تخم شبت بادیان دار شیشعان زریوند بابونه اکلیل عود بیخ بنفشه هر یک یک مقل میعه سائله اشق سکبینج هر یک دو آب بهنگره آب مندی آب فرنجمشک آب بان
آب کنائی هر یک هشت روغن خسوع روغن کنجد روغن کتان روغن الکنگنی روغن نارجیل روغن گل روغن زیت هر یک ده سایش را کوفته با آبها و دهان
بپزند چون روغن ماند صاف کرده صموغ بخمر حل نموده انداخته برآتش نهند چون روغن ماند بکار برند برای فالج و استرخا و لقوه و رعشه انفع محلل اورام بارده ریحی
و بلغمی چون شهتا و مانند آن روغن حرمل حرمل نیم کوفته بیک آب ده دو شبان روز تر کرده جوشانند تا نصفی ماند صاف نموده روغن کنجد دو انداخته روغن سازند
روغن عجائب عضو خشک شده را به سازد تنه یابس مصطگی زیبق هر یک پنج درم توتیای سبز نیم اسکر و بلور روغن کنجد بیست درم هر سه ادویه سائیده
زیبق اندازند و سحق کنند پس از روغن پنجدرم ریزند و حل کنند همچنین همه هر روز روغن پنجدرم انداخته حل سازند تمام روز پنجم همه روغن انداخته سه روز دیگر علیحده

پس هر روز صد بار یا کم زیاده مالیده به پنبه بپیچند و از هوا احتیاط دارند تا دو ماه و هر قدر که زیاده مالش نمایند زود اثر کند روغن احمر روغن بالنگکنی دهن خسروی روغن
کنجد روغن سرشف زیت هر یک ده رطل آب برگ عنب الثعلب آب برگ بهنگره آب برگ عشر آب برگ تره آب برگ کناکی آب برگ بادروج آب برگ مندی آب
برگ لهس آب برگ منجنگشت آب برگ ستاور آب برگ کاکنج هر یک رطل بزر بنجوی روغن بادبرگ سداب سانج اکلیل بابونه گل خطمی گل سرخ هر یک دو درم انداخته
جوش داده صاف نموده خردل حلبه انیسون بادیان تخم کرفس حب بلسان عیدان ایک شونیز سونیز قردمانا نانخواه تخم پیاز تخم سیست تخم گندنا تخم ترب تخم شبت هر یک
پنجدرم سعد سنبل عود بلسان بابونه بیخ بنفشه صندل سرخ برگ اکول افتیمون بسفایج ریوند کندش هر یک پانزده درم سکبینج مصطکی جاوشیر مر کندر ثعلب فنه موم مغز فندق
مغز جوز مغز حلغوزه مغز تخم خربزه لسان العصافیر مغز تخم کدو مغز تخم خیارین دم الاخوین هر یک چهار مثقال انداخته پزند صاف نموده جند بیدستر فربیون قرنفل قاقله دارچینی
جوزبویه بسباسه مشک عنبر زعفران عطر کرنه هر یک دو درم آمیزند برای فالج و استرخا و رعشه و مفاصل جید است روغن زاغ زاغ سیاه صحرائی عدد ذبح کرده روغن کنجد
ده یا بیست رطل برگ خروع برگ عشر برگ سیجنه برگ زقوم خار دار برگ تاتوره سیاه و برگ لکلین هر یک ده درم در دیگ مسی کرده و دهن آن را ملتن بند نموده سنگ گران
بر او نهاده زیر آتش نهند تا پس صاف کرده در شیشه نمایند برای لقوه و فالج نافع روغن بو و ثعلب زنده اطراف بسته در آب جوشان که شانزده رطل بود اندازند
و آتش دهند چون مهرا شود مالیده صاف کرده فلفلمویه جوزبویه بالنگکنی سداب انگزد هر یک ربع رطل افیون سه درم تخم تاتوره دو رطل پوست خروع یک نیم رطل کوفته بیک
من آب دیگر بپزند چون پانزده آثار آب ماند صاف کرده با آب اول آمیخته آب تاتوره دهن سمسم هر یک ده رطل انداخته با آتش نرم روغن سازند برای فالج و اوجاع
بلغمی و ریحی نافع روغن بلادر سنبل دیل بیخ شیطرج راسن جوز القی بلادر فلفلین ابرسا بادیان قسط تلخ بوزیدان زرنباد مویز هر یک سه درم آب شیر سده درم روغن کنجد
پنجاه درم روغن سازند محلل ریاح مزیل فالج و لقوه و استرخا و امراض عصب و طحال باشد روغن مبارک شونیز حلبه برابر کوفته در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون
گرم شود قدری قدری زیت اندازند تا سه چند خود مذاب کند پس در قمع معکوس با دیگچه کشند مزیل فالج و لقوه و کزاز و عرق النسا و دوالی و نقرس مهیج باه قطور او
مزیل کری و ثقل سامعه در یکروز و فرجها و مزیل امراض رحم روغن موم شمع دو درم طلا نمک شور شش رطل در دیگ کرده بطور گلاب کشند مثل عرق بر آید
عریان شده مالش کنند و ساعتی پارچه بپوشند مزیل فالج و هر قسم باد روغن مرکب نانخواه بشیر میش که دوا صبح بالا آید سه بار تر و خشک کرده دو رطل
لب لوز حسن لبه هر یک بیست هشت مثقال نکار تیلیه گوگرد آمله سار هر یک بیست چهار مثقال جوزبویه دارچینی هر یک بیست مثقال کته سفید دوازده
مثقال بسباسه چهار درم زعفران سم الفار هر یک دو درم صفرت بیض هشتاد صد و ادویه سائیده بصفرت آمیخته در دیگچه نهاده میان دیگچه ظرفی آویزند و بالای
دهن دیگچه سرپوش گذاشته بند کرده و در سرپوش آب پر سازند و زیر دیگچه آتش نرم کنند چون آب گرم شود تبدیل نمایند تا که همه بچکد شربتی یک تا چهار قطره مزیل
فالج و لقوه و امراض ریحی شتی روغن دارچینی دارچینی یک روغن کنجد شش من ده هفته در آفتاب داشته بکر سیزده صاف کنند روغن کندش کندش دو رطل کنجد
بالنگکنی هر یک نیم رطل مانند حب یک جوشند حلوای خروع مغز حب خروع شکر هر یک یک شیر چهار حلوا سازند حب عشره فلفل دار فلفل شیر آمله بلیله سیاه بلیله
سعد نانخواه فلفل ابیض هر یک دو صبر ده با آب عنب الثعلب حبوب بندند شربتی دو و نیم درم در نسخه زنجبیل مصطکی دارچینی سنبل سلیخه اسارون فلفلین تربد
سعد هر یک دو صبر بیست نوشته با آب کرفس حب سازند مزیل مفاصل و نقرس و فالج و رعشه و لقوه و امراض بارده بلغمیه دماغی و عصبی و المرکب الجامع سنبل
زعفران عاقرقرحا قاقله جوزبوا بعض بزر البنج ابیض هر یک یک حصه دو عسل شانزده شربتی یک سرخ یا قدر حمصه برای برودت معده بلطیفه کمون دهند و جهت شیوع

بهمنین و زرنباد ... طلا نمایند معجون نسیمی اسطوخودوس کندر هر یک هفت شونیز مسک فلفل سفید دارچینی هر یک چهار صبر زرد غاریقون فستق
سکبینج هر یک سه مشک عنبر هر یک نیم بعسل آمیزند شربتی مثقالی اگر جهت بلغم باشد سه سنجبیل مصطگی هر یک هفت افزایند و اگر خواهند که دوا سرخ سفید نشود
بلیله بادروج آبی افزایند قوتش تا هفت سال باقی ماند برای فالج و لقوه و رعشه و صرع و نسیان نافع معجون اذاراقی اذاراقی در شیر تر کنند بعد یک شبانه
تبدیل شیر کنند تا سه روز هفت روز بعد پس شیر تازه بر آتش نرم جوشانند و عند جوش آنها را در صره بسته معلق آویزند چون شیر جذب شود بر آورده و شسته قشر دور
دور کرده و بسوهن باریک کنند فلفل بهمنین فلفل اسود دارچینی جوزبویه بسباسه عود بلسان زعفران زنجبیل عود قرنفل شقاقل سنبل قاقله حب السودا صندل
سفید نوفل دانه زاد دیان هر یک ده درم اذاراقی طلا بیست درم عسل سه چند شربتی نیم تا مثقالی مزیله فالج و لقوه و رعشه و اختلاج معجون اذاراقی اذاراقی طلا
شش طلبه سیاه آمله هر یک پنج گل گاوزبان زرنباد کتیرا اسطوخودوس مغز جوزه نارجیل شقاقل هر یک سه ایل دو صندل سفید قرنفل هر یک یک عسل
سه چند شربتی تا دو مثقال مزیله فالج واسترخا و وجع مفاصل و عرق النسا و سلس البول و امراض بارده قاطع عادت افیون معجون توم مزیله فالج و لقوه
و رعشه و صرع و سکته و نسیان و امراض بارده و ضیق نفس و سرفه رطب و لکنت زبان و نسا و آواز محلل ریاح مفتح سدد مقوی معده و کبد مشهی افزاینده حرارت غریزی
و برای احتباس حیض و بول و تحسین لون و برانگیختن باه و ایلاوس و قبض و برص و بلغم خام و امراض مقعد و رحم و اختناق رحم مفید جوان کنند و پیر حافظ صحت اکل او
در شتا مستغنی میسازد از پوشش مضر جوان و محرور مصلح سکنجبین شربت عناب گرم در سوم خشک در اول قوتش تا چهار سال باقی شربتی تا دو مثقال توم مقشر
مدقوق رطل شیر تازه یکونیم رطل جوشانند چون شیر جذب شود عسل یکونیم رطل انداخته قوام کنند زنجبیل فلفلین قرنفل دارچینی کبابه جوزبویه عاقرقرحا خولنجان
هر یک دو مثقال زعفران نیم مثقال روغن گل دو مثقال آمیزند و بعضی چنین نوشته سیر مقشر رطل لبن بقر دو رطل بپزند چون تمام شود عسل یکونیم رطل دهن بقر پنج درم
انداخته و آمیخته فرو گرفته قرنفل جوزبویه بسباسه قاقله دارچینی مسک فلفل گرد دار فلفل زنجبیل هر یک ده درم عود زعفران هر یک پنج درم آمیزند و اگر انگوزه خواهند
خواهند قبل از آنکه عسل آمیزند سیر را بروغن جوشانده روغن گیرند پس عسل اندازند مالش به روغن او مزیله اذیت سرما و شقاق عقب و آثار جلا و بیا
برقضیب مهیج باه و ثنا دریطوس ریوند یکونیم عود بلسان فرفیون مرسه فلفل جنطیانا حب بلسان تخم اذخر حماما هر یک دو زعفران دارچینی مصطکی وج دهن
بلسان هر یک سه سنبل یکونیم کمافیطوس قسط انیسون هر یک چهار اسارون سلیخه سقمونیا هر یک هشت صبر زرد غاریقون هر یک سه عسل سه چند سائیده معجون ساخته
کرده بعسل آمیزند شربتی چهار مثقال مزیله فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع مزمن و وجع معده و کبد و طحال و برص و تاریکی چشم و امراض بارده جهت مدبلها
و جمیع مفتت حصات مسل مشتت جوگراج گوگل فلفلین بهنگره هر یک نه زنجبیل قسط تخم وی ودارابیل عاقرقرحا فلفلمویه زرنباد هر یک شش تخم ابل چند هر یک دو
شیطرج کبابه کاسنی هر یک سه ... هر یک سه مثقال کوفته بدهن لوز چرب کرده بار دیگر بکوبند تا نرم شود پس او به مسحوقه اندک اندک آمیزند که یکذات شود شربتی سه درم
برای فالج و لقوه نافع ماء السکر قائم مقام ماء العسل و در امزجه حاره و زنان گرم جهت امراض بارده دهند و مفلوج و ملقوا اگر عوض آب بر این قناعت کنند بهتر تمام
سر نفس حار و محروری باشد و برای تلیین سینه و طبع انفع شکر سفید رطل آب سه رطل بپزند و کف بردارند تا بقوام جلاب آید اگر مراد استعمال او تبرید بود و برای
امراض حاره مستعمل باشد یک رطل لعاب اسبغول افزوده قوام سازند و این برای صداع حار و تسکین عطش و تلیین طبع و اطفای حرارت مفید و اگر لعاب اسبغول نکرده
و عرق بید مشک بر آن انفع و بدل و معده مفید باشد ماء السکر را جلاب نیز گویند پس اگر جوش ندهند جلاب خام نامند عرق خوشبو مزیله فالج و لقوه و امراض

بارده و داغی دارچینی و ردا بینی هر یک هشت رطل جوزبویه بسباسه هر یک چهار رطل قرنفل عود هر یک رطل برگ تنبول سفید پانصد عدد زعفران دوازده
درم عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند هفت صراحی و شبان روز تر داشته کشند و عرق از عطر جدا کنند شربتی پنج مثقال و همین قدر بشام واگر سکر خواهند
بجای عرق قرنفل عرق قندی کنند مربای ناجیل مزیله فالج مقوی باه مغز ناجیل مقشر سه وزن آب ترکنند پس در عسل و آب بالمناصفه پزند تا آب برود بعده در
عسل تنها جوشانده افادیه معروفه انداخته دارند مربای وج مقوی حفظ مسهل صفرا و بلغم مزیله فالج و لقوه و صرع و وجع معده و قولنج ریحی و صلابت سپرز و منفعت
وج فربه کرم ناخورده سه وزن آب ترکرده در دیگ دفن کنند و آب برو پاشند چند روز چون نرم شود بعسل و آب جوشانند تا نیم پخت گردد و برآورده عسل انداخته
جوشانده دارند و بعد چهل روز بکار برند **تریاق فاروق کبیر** قرص اشقیل چهل و هشت قرص افعی قرص اندروخورون فلفل اسود افیون هر یک بست چهار دانگ حسینی
گل سرخ تخم شلجم بری سقوردیون غاریقون ایرسا رب سوس روغن بلسان هر یک دوازده زعفران زنجبیل مرا ریوند بیطافلن قوتنج اسطوخودوس فراسیون
قسط فلفل ابیض دارفلفل مشک طراشیع کندر نفاح اذخر فطراساليون صمغ البطم سليخه سیاه جعده حب الغار سنبل هر یک شش لبنی تخم کرفس جوز سیساليوس
ناتخواه کمادریوس کمافیطوس عصاره لحیة التیس سانج و فسطیاس ناردین جنطیانا رازیانج گل مختوم قلقدیس محرق حماما وج فاریقون حب بلسان صمغ عربی
فرمانا انیسون فوهواقاقیا سکبینج هر یک چهار درم قوقنه فقر الیهود جند بیدستر قنطوریون دقیق زراوند طویل هر یک دو درم باید که بیخ و برگ و چوب و شگوفه و تخم
و قرص را جدا جدا سائیده وزن کنند و صمغ و رب و عصارات را نیکو کرده سه شبان روز در خمر جمهوری یا مثلث خیسانند تا خوب حل گردند و شراب روغن
بلسان را بعد از قوام عسل بر آتش نرم آمیزند و هر دو تازه و از مواضع مخصوصه او باشد و عسل دو چند ادویه بقوام آورده کف گرفته بدو وزن ادویه مثلث یا خمر جمهوری
یا مطبوخ عتیق ریحانی افزوده آمیزند پس اول ادویه یا بسه ابتقابل آفتاب در عسل ریزند بعده محلول را او کنجه معجون سازی ابدا روغن بلسان چرب کنند و سر ظرف
خاکستر گرم گذاشته تا دو بیست مرتبه بر هم زده گذارند و روی آن بخرقه نم پوشند تا چهل روز و بعضی بعد از چهار روز بر هم زنند تا دو ماه و پس در ظرف طلا یا نقره
یا چینی یا قلعی کنند بقدری که محل تنفس بخار باشد و بعد بهار سرپوش بردارند و یکروز بگذارند و روز دیگر مستحکم کنند دوا تا سی سال قوی الحرارت ماند سن جوانی
و تا شصت سال ماند سن کهول بعده مثال سن پیری و اثرا و ماند سائر معاجین است و تا شانزده ماه از ساختن نگذرد استعمال ننمایند و اگر بعد هفت
سال که حکم سن اطفال دارد استعمال کنند بهتر و باید که حائض و غیره مس ظرف او ننماید مفتح سدد مدر بول و حیض و شیر و عرق بادزهر جمیع سموم مقوی جمیع اعضا
مانع عفونت اخلاط و دافع آن منقی و جاذب محلل مخرج جنین **امتحان** شخصی دوای مسهل مثل محموده دهند و در حین عمل تریاق قدر باقلا خورانند اگر در حال منع عمل او
کند خوب یا حیوان یابس المزاج را تریاق دهند بعده از افعی گزانند اگر سم افعی اثر نکند خوب یا خروس را دوای قتال داده تریاق دهند اگر نمیرد خوب یا تریاق در دهن
مار کنند اگر مار بمیرد خوب یا قدری در خون جامد ریزند اگر آنرا سیال کند خوب یا قدری در شیر ریزند اگر شیر بسته گردد خوب و باید که تا سی سال آنرا و برادی سموم از نیم
تا مثقالی دهند و از سی تا شصت سال از یک تا مثقال حسب قوت و ضعف سم دهند و تا که سی سال نگذرد در امراض استعمال ننمایند و اگر کنند بقدر اقل **قرص**
**افعی** بعد از تحویل آفتاب بحمل افعی ها را صید کرده بلا فاصله ایام بعده سر و دمش بریسمان بسته بر تخته گذاشته بقدر چهار اصبع از سر و دم بیک ضرب قطع نموده
از احشاء و پوست پاک ساخته بآب شویند و بقدری شبت و نمک در دیگ سنگی یا سفالی جوشانند چون مهرا شود عظمها را دور کرده گوشت را بربع آن نان میده
در هاون سنگ بر قرص بکوبند چون یکسان شود دست بروغن بلسان یا زیت عتیق چرب کرده قدر مثقالی قرصها سازند و بر بردین خشک کرده و شیشه دارند

دبابه که افعی قوی الحرکت و باریک گردن بود و چهار دندان داشته باشد که علامت مادگی است گرم خشک در اول سوم ملطف مبهی مقوی حرارت غریزی پادزهر سموم
جهت بقایای جذام و دفع و تحلیل خلط محترقه بظاهر جلد نافع قوتش تا دو سال باقی و بعد شش ماه استعمال کنند **قرص اسقیل** عنصل شوی بخمیر گوفته هموزنش آرد
کرسنه آمیخته بشراب یا مثلث سرشته و دست بروغن گل چرب کرده اقراص بندند برای سموم و ربو و ضیق نفس و جبر کسر و استسقا نافع **قرص اندروخون**
مصطکی دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان سلیخه جعده فو هر یک دو مثقال اذخر زعفران هر یک ده و دار چینی حماما هر یک بیست بهار اقحوان
بیست سنبل شانزده بشراب نبیذ یا شراب عسل یا جمهوری اقراص بندند برای لسع هوام و ادویه قتاله و تخفیف سم و تنقیه اعضای رئیسه و ضعف کبد و استسقا و تفتیح
سدد نافع **فصل بیست پنجم در خدر** مرضیست که حس لمس باطل یا ناقص گردد **قول جالینوس** برودتیست خارج از طبع که مانع عضو شود از حس بسبب
منع نفوذ روح نفسانی در اعصاب **فائده** خدر قوی بفالج و فالج ضعیف بخدر منجر گردد و اکثر است که قولنج و گاهی اختناق الرحم نیز بفالج منحل شود و کثرت خدر
مقدمه فالج یا سکته یا تشنج یا صرع باشد اگر خدر در عضوی پدید آید و باستفراغ زائل نگردد و پس خدر دوار افتد بیم سکته وارد و باشد که ذات الجنب و ذات الریه و سرسام
بارد بخدر و استرخا گراید **اعتبار** اگر سبب خدر امتلا باشد و ماده در دماغ بود حس حرکت همه تن باطل میگردد و بیمار و ز مریض هلاک میگردد و باشد که آفت در
نخاع بود پس بطلان حس حرکت باندازه سبب در همه تن یا در نیمه پدید آید و حس اندامهای سر سلامت باشد و باشد که سبب در یکشاخ عصب بود پس آفت
در یک عضو که بدان عصب پیوسته است پدید آید احساس حرکت شبیه مورچه و چون سوزن خلانند چنانکه احساس خلش آن نشود سبب این مرض عدم نفوذ قوت حساسه
دران عضو است **فائده** اگر بسبب ضغطه عصب باشد چنانچه مدتی بر یکپای جلوس کند و بدان سبب آن عضو خدر شود و یا بسبب خلع و کسر و رباط عضو خدر گردد
تقدم آن **علاج** بازاله سبب کوشند مثلا اگر سبب او ربط یا جلوس بر یک هیئت باشد ربط کشایند و تبدیل هیئت جلوس کنند و عضو را آهسته بمالند و اگر سبب کسر و
خلع باشد برد و جبر کوشند چنانچه در انجا گفته شود اگر بسبب ماده غلیظ بلغم در عصب سده افتد یا بسبب ماده رطوبی عصب مسترخی و منطبق گردد و تربل تن کسل کدورت
حواس **علاج** گل نیلوفر شصت درم سرمو که شاهتره عنب الثعلب مغز و ند هر یک ده درم هلیله سیاه پنجاه درم شیر گاو در بیست رطل آب ترکرده عرق کشند شربتی بیست بنجدرم
بر بیجدرم عسل غذا نان گندم بی نمک صندلین تخم مورد برابر با آب کوی حب بسته بسر کرسنه سوده طلا کنند **علاج** تنقیه بحب قوقیا و قی و حقنه مکرر کرده گلقند عسلی معاجین
گرم دهند بروغن قسط و غیره تدهین کنند نخود آب خورند و اگر ضعف باشد مرغ و زرشک آب بار بعد غذا پرهیز نمایند باقی تدبیر فالج بلغمی کنند اگر بسبب
کثرت خون باشد که در عضوی پدید آید سرخی عضو مائل بسیاهی انتفاخ عروق حمرت چهره **علاج** فصد کنند تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز طبیخ هلیله دهند
مرغ با آب غوره و سماق خورند صندل و روغن گل سرکه طلا کنند اگر حرارت غالب باشد قدری کافور افزایند اگر بسبب غلظ عصب باشد از وصول برد مفرط
از خارج تقدم آن غلظ و صلابت عصب و انتفاخ با اشیای حاره **علاج** روغن شبت و روغن بابونه روغن فرفیون بمالند آبگرم نطول نمایند ضماد و نطولات گرم
بکار برند و دلک اعضا بزور نمایند اگر بسبب غلبه یبس باشد که باعث سده مسالک روح گردد آثارش مانند تشنج یابس بود و چون روغن بمالند بزودی خشک گردد
**علاج** ترطیب با غذیه و اشربه کنند حمام شیرین نمایند روغن بادام بمالند باقی تدبیر تشنج یابس سازند **قول جالینوس** گاه باشد که یابس المزاج ادویه گرم خورد
و یبوست فزاید و بسر اصابع او خدر پدید آید و بتدریج باندامهای دیگر متعدی گردد و خدر که در حمیات محرقه و حاده بسبب تحلیل رطوبات اصلی در دست
و پا پدید آید ازین قبیل است اگر بسبب خون سوداوی باشد و آن مقدمه جذام بود **علاج** اصلاح خون و تدبیر جذام کنند اگر بسبب اکل سم بارد چون افیون یا

سم حار چون نیش یا از لسع جانور سمی بارد چون عقرب یا حار چون افعی پدید آید تقدم آن **علاج** تریاق کبیر دهند و حسب سم تدبیرش کنند اگر بسبب ضعف
قوت حیوانی باشد و این در حال غشی مرگ افتد ادویه بلادر کنجد سیاه هر یک ۸ هلیله سیاه تخم کرفس شونیز شیطرج بابچی هر یک سه تولہ سائیده یک نیم درم بعرق
لا نقه دهند و بالایش سرشیر ربع رطل خورند و پرهیز ترش نمایند ادویه دو چند گرفته در آب یا در خمر بیست چهار رطل عرق کشیده نوشند مزیله خدر و فالج و ضعف باه
و دیگر جدوار عود هر یک یک عود صلیب برگ فرنجمشک دارچینی سلیخه سنبل هر یک دو درم زرنباد مصطکی لوزیدان ابریشم مقرض گاوزبان تخم
بادرنجبویه هیل هر یک سه سورنجان چهار بهمنین شش نبات برابر همه سائیده یک نیم درم بعرق و شربت مناسب دهند **سفوف بابچی** بابچی بلادر برابر
سائیده هر صبح شش درم دهند تا شش ماه و بجز مونگ بی نمک چیزی نخورند مزیله بهق هم مسود مو دیگر حنظل منو عکیه در برص گفته شود استعمال نمایند
و دیگر جواهر مهره ماشه بعرق چند دهند دیگر اشق بعسل آمیخته خورند دیگر زرنیخ طبقی یک نیم درم فلفل گرد چهار درم سه وزن کرده قدر حبه در برگ تنبول نهاده
دهند دیگر پوست انار عفص یا مین برابر سائیده یک کف با آب وقت شب دهند دیگر لحم ارنب خورند دیگر تریاق الذهب دهند و تدبیری کنند که حمی آید دیگر
زهره گاو بموزن روغن کنجد آمیخته دهند دیگر انگزه سکبینج هر یک نیم درم دهند چند روز دیگر روغن اشلینی خورند و مالند دیگر فلفل خورند و بزیت بریان
کرده مالند دیگر عنبر خورند و بروغن بان آمیخته مالند دیگر عاقرقرحا بزیت بریان کرده یا روغن بهروزه یا روغن بار آبویه زبل خوک یا صبر مرّ آب پودینه
سائیده مالند دیگر حب الملوک خردل به بول طفل طلا کنند سه هفته دیگر اکبا سائیده ضماد کنند دیگر خردل بحجر یا بول شتر جوشانده نطول کنند دیگر طبیخ
جوز سرو و غیره شسته سفوف زرنیخ پاشند دیگر اسبغول سنکهاهولی هر یک درم سکبور دو درم کهرل کرده در زهره گوسفند سرخ یا سیاه پر کنند چون خشک
شود بشیر گوسفند سائیده بر خرقه کشیده بر عضو مجدد چسپانند دیگر زیبق بیش هر یک یک فلفل چهار تخم دهتوره سیاه هشت اول زیبق بیش سائیده پس
دیگر ادویه آمیخته بشیره برگ عشر حل نموده طلا کنند دیگر اگر عضو قابل شرط بود شرط سبک زده توتیای سبز نوشادر بآب لیمو طلا کنند **فصل بیست ششم** در
لقوه مرضیست که در عضلات رو و چشم افتد و چشم و ابرو و پوست جبهه و لبها کوژ گردد و لبها با هم چنانچه باید نه پیوندد و آدمی از کشیدن نفس عاجز شود و نفخه
که زند راست نبر آید و پلکها با هم منطبق نشود و اینهمه وقتیست که علت در یک شق باشد و این اکثر است اما گاه باشد که مرض در هر دو شق بود پس شبهای هر دو
جانب مریض باشند درین وقت کجی در رو ظاهر نمیشود اما در انطباق جفان فتور می افتد و دیگر آثار مذکوره بکثرت میباشند و دو قسمت تشنجی و استرخائی **فایده**
آثار پدید آمدن این مرض آنست که اول در عظام وجع پدید آید و حس پوست صدغ زائل گردد و اختلاج در نیمه وافتد و لقوه که جانب چپ افتد عسر باشد **قول**
**ارزانی** در لقوه تشنجی صورت ماده شق خیر مائلست و شق مائل صحیح اما در استرخائی گاهی جانب صحیح مائل بود و جانب غیر صحیح صورت علت گاهی عکس این **قول**
**شارح اسباب** دریافت این بدو وجهست یکی آنکه بطلان یا نقصان حس آنجانب و اختلاج آن شق گواهی دهد دوم آنکه چون شق علیل را بدست است کنند بر
شکل طبعی آرند شق دوم بی تکلف بهیئت اصلی آید **قول بعضی** چشم جانبی که نتوانند پوشید بدانند که مرض در همان جانبست اما در تشنجی عکس این باشد
**قول جالینوس** طبیب اصبع بر زبان مریض نهد تا زبان فرو برد و پس در کام او نظر کنند پس غشای کام جانبی که سترخی و آویخته و متغیر اللون نمی شود
نماید و جانب دیگر بر حال خویش بود حکم کنند که لقوه استرخائیست در همان شق و اگر غشای کام بر حال خود باشد و دیگر آثار تشنجی که گفته خواهد شد پیدا بود حکم کنند
که لقوه تشنجیست و ایضاً در استرخائی پلک قطعاً حرکت نمیکند و در تشنجی اگر علیل جهد کند حرکت مینماید اما پلک و منطبق نتواند شد **فایده** گاه باشد که

ماده لقوه مختلف القوام بود پس آنچه رقیق است استرخا آرد و غلیظ تشنج و درین صورت شقی مسترخی و شقی متشنج گردد و در یک آثار استرخا و در دوم آثار تشنج پیدا باشد
**قول محمد زکریا** هر که مستعد لقوه باشد از حجامت اندر لقوه افتد **قول رازی** شخصی بیضه مرغ خورد پس حجامت کرد همان روز لقوه افتاد پس در زمین که مستعد
خورند حجامت ننمایند **قول محمد زکریا** شخصی حجامت کرد و بعد از آن گرسنگی کشید لقوه پدید آمد و گفته اکثر دیدم که اول لقوه پدید آمد پس سکته افتاد و گفته چون
دو ماه گذرد و به نشود بعسر زائل گردد و اگر شش ماه گذرد به نشود و گفته در لقوه تا چهار روز خطر است که هلاک گردد یا سکته افتد چون گذرد ازین خطر برآید **فائده**
**مجمله** مریض را در خانهٔ تاریک برند و آئینه چینی پیش او نهند و امر کنند که در آن نظر کند مدام تا بتکلف دیدن هیئت اندام درست گردد و مدام جوز بویه در دهن دارد
لحم روباه یا لحم کفتار یا لحم گاو کوهی پزانده کوفته روغن آمیخته بر سر گردن و کله نهند و ماء شاه صعتر و فابودینه دشتی بسرکه جوشانده مدام بدین سرکه ابرو و جبهه شویند
و در بینی چکانند خردل بسرکه سائیده طلا نمایند مرزنجوش حرمل قیصوم سداب بسرکه با آتش گرم جوشانده انکباب کنند **قول محمد زکریا** مریض را پیوسته در جای
تاریک دارند و لحم و میوه تر هرگز نه دهند و هر صباح غرغره کنند پس غذا خورد و نیز هر هفته وقت صباح بیست یکقطره روغن جوزبا یا روغن حبة الخضرا گرم کرده در بینی
از آنجانب که چشم بر هم نتواند نهاد بتغاریق چکانند و از جانب دیگر شش قطره پس بطبیخ بابونه صعتر پودینه دشتی انکباب دهند و بگلیم بپوشند تا عرق کثیر آید
پس عرق پاک کرده سر و رو بخرقه درشت مالند که سرخ شود پس دهنهای مذکور گرم کرده بر سر و پس گردن و صدغ و رو مالند و یک ساعت توقف داده باز انکباب
دهند و روغن مالند بدستور در روزی دو بار پس از بعد هفت روز دیگر و روز دیگر همچنین کرده باشند **قول محمد زکریا** طعام نه دهند تا تن گرم شود و عروق تهی گردد
و بطبیخ مذکوره انکباب کرده روغن قسط و روغن سداب و روغن جوز و روغن حبة الخضرا بر سر و عنق مالند اگر تب آید باک ندارند **قول جالینوس** فلفل مثل
غبار سحق کرده بروغن آمیخته طلا کنند و فلفل مضغ نمایند عوض آب ماء العسل نوشند محجمه بر پس گردن نهند و همچنین مهرهای عنق و عضلات کوشند و سعوطات
و غراغر بیشتر بعمل آرند اگر از سعوط الم بدماغ رسد روغن بنفشه شیر تازه بقدری شکر در بینی چکانند و بر مقدم سر نهند **فائده در ذکر لقوه تشنجی** پوست جبهه شق
علیل صلب و سوی بالا کشیده شود بنوعیکه غضون جبهه ناپدید گردد و در پوست سر ناحیه عنق تشنج پدید آید و حاسها بر حال خود بود و کندی در حواس نبود
و آب از دهن کمتر آید و پوشیدن چشم جانب شق سلیم عسر گردد و صلاح بیشتر بود و سبب تشنجی ساذگی آنکه رطوبت غلیظ بارد از دماغ در عضلات این اعضا ریزد و ممتلی
سازد و باعث تشنج شود **علاج** آنچه در لقوه استرخائی آمده بکار برند و خرقه با گرم ترکرده و مثانات پر روغن نیم گرم نموده کماد کنند و بروغنهای نیم گرم تدهین کنند دوم آنکه
عضله عنق آماسد و خناق آرد و بدان سبب اوتار و عضلات رو کشیده گردد و این نوع لقوه در لبها پدید آید تقدم ورم **علاج** بتدبیر ورم عضله و خناق پردازند سوم آنکه
یبوست غلبه کند و دماغ و نخاع و اعصاب بریان شوند و لقوه پدید آید و این در آخر امراض گرم و حمیات محرقه و نزد مرگ پدید آید و باشد که استفراغات مفرط نیز بسبب
ازدیاد یبوست باعث لقوه تشنجی گردد و تقدم آنها **علاج** روغن بادام روغن بنفشه بر سر مالند روغن کدو روغن بنفشه در بینی چکانند حمام مرطب نمایند نخود آب
خورند خمر ممزوج نوشند و از اغذیه حار یابس و حرکات متعبه پرهیز نمایند و آنچه در تشنج یابس آمده بکار برند خرقه با گرم ترکرده و مثانه بروغن پر نموده کماد کنند **قول**
**جوان کورو** واده یه سیر دم طبخ چون شیر خر مرق مرغ مرق سلحفات شیر و بیدانه مانزار سفید لحم ضفدع لحم دراج دهند آب شیرین آمیزان کنند **فائده** اگر در آخر سرسام
پدید آید مهلک بود **فائده در ذکر لقوه استرخائی** سبب رطوبت رقیقه است که از دماغ در اعصاب و عضلات روی فرود آید و اندام سست و مجری روح مسدود گردد پس لقوه
افتد و لقوه تشنجی اکثر و استرخائی کمتر افتد گوشه دهن مسترخی گردد و پوست جبهه و رو نرم بود و لب زیرین آن سمت فرود آمده باشد چنانکه لب بالائی بر وی رسد

داشک سائل بود و ماشه ها کند باشد خصوصی فی الفقه علاج آنکه چهار یکه هفت روز نگذرد ادویه قویه ندهند و ماء الاصول که در سکنجبین بزوری یا سکنجبین عنصلی یا گلقند
عسلی آمیخته باشد بکار دارند و بخور آب بزیت و مانند آن خورند هرچند که از آب و طعام باز دارند بهتر و ماء العسل بکار برند و از غرغره و عطوسات نیز دست کشیده دارند
و هر روز گلقند عسلی سه درم و انیسون مصطکی هر یک درم بگلاب یا ماء العسل دهند مصطکی خایند مرق عصافیر بروغن جوز خورند و اگر طبع یابس بود و آثار مقدمه
سکته پیدا باشد روز دوم حقنه نرم بکار برند بلکه همان وقت بحقنه نیز یا مسهل قوی استفراغ نمایند اگرچه روز اول باشد و تحلیله ده نضیج باید و ایام نکوه
گنند حب ایارج یا حب شبیار و غیره که در فالج گذشت تنقیه کنند برفق و بعد تنقیه تام مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کرفس حب الغار ترش زنجبیل جوشانده با
سکنجبین عنصلی آمیخته یا ایارج فیقرا بماء العسل آمیخته یا زنجبیل عاقرقرحا بماء العسل آمیخته غرغره کنند صعتر سداب عاقرقرحا حرمل بابونه اکلیل مرزنجوش جوشانده بخور
کنند و بطبیخ صعتر بابونه یا بطبیخ خردل سرکه روی شویند و هم انکباب نمایند غالیه فلفل جند بیدستر بروغن سداب آمیخته جانب روی سترخی مالند وج خایند و سر د
بخور نمایند بعد از نیم پخته بر سر ضماد کنند صبر حضض هر یک چهار زعفران یک طلا سازند عاقرقرحا یا هلیله سیاه در دهن دارند چوب گز در دو کنند چند سکبینج جاوشیر
سقل بویند تا که عطسه روز نگذرد مشموم بکار نبرند زهره کلنگ با آب اصل السوس تازه یا بشیر زن آمیخته یا زهره باشق زهره گرگ زهره شبوطا با آب مرزنجوش دا آب
سلق آمیخته در بینی چکانند اگر آب مرزنجوش دو درم سکبینج دانگ سائیده زیت نیم درم آمیخته در بینی چکانند در پنج روز رفع سازد از اغذیه و اشربه و اهویه بارده
پرهیز کنند **قول صاحب فخیره** بعد منضج چهار روز ایارج فیقرا استفراغ وقت شب دهند و بعد هفته حقنه حاده نمایند و گفته که در تشنج اول حقنه عضلات کنند
پس تحلیل ماده پردازند **قول جوان** کور رود و یا بر وزن دیاکالولیکو هر یک پنجدرم بطبیخ ادویه مناسبه آمیخته بر دو حقنه کنند و بعد یک نیم ساعت مقوی
کور ناچیز و نیم اسکر دیلو با قرص قیور و وانت دو نیم درم بیرق مرغ حل کرده دهند اگر مریض قوی جسم و جوان باشد و دموی بود عروق همه تن کشایند و اگر خرد
بود یا ده و اندک امتلای خون باشد بتدریج خون برآرند با دریان ریحان اسطوخودوس هر یک دو درم آب چشمه نیم کاتا در جوشانده صاف کرده در چهار اونس
ایرج با العسل یک نیم اونس آمیخته دهند بعده قرص غاریقون یک نیم درم یا کالولیکو نیم اونس در طبیخ ادویه مناسبه سرگرده دهند سه روز نقاهت و بعد دو روز
ایارج مفرد قرص غاریقون هر یک دو اسکر دیلو حب ساخته وقت شب دهند ایارج یا حبوب النفع و حب فیتیا و حب کوچیه هر یک اسکر دیلو چند نیم اسکر دیلو
حب ساخته دهند چهار یا پنج بار اگر کافی نبود حب فرفیون دهند و غذا بعد تنقیه تام نان بچهار عدد جوز خورانند بشرطیکه حمی و حرارت کبد نباشد و بعد تنقیه تام مالا
سر و لوکاو اعضای ماوف روغن فرفیون روغن جند روغن سداب روغن سوسن هر یک اونس اوکوانیتو اکانو اکوانیتو اکلیا مرکب هر یک نیم اونس موم قدری
آمیخته مالند صبح بعد دو سه اجابت دیا مشک شیرین وادونس مراهی عج ادونس مراهی گل اسطوخودوس تریاق ماکنا هر یک سه درم خولنجان فلفل دارچینی قصب الذریره
هر یک درم سائیده بشربت اسطوخودوس آمیزند دو درم لیسانند و لس طبیخ برگ ریحان برگ کتم یا طبیخ مامیران هند تقلیل غذا نمایند فاخته دراج بسکوت یا نان
پخته خورند و عوض آب جو بجیات یا برگ ریحان دو درم و رسه کاناداب جوشانده نوشند و مدام در آئینه چینی نظر دارند حلبه کتان روغن زرد بیه بط نخاع بقر
روغن بادام آمیخته جوز بویه نیم عدد افزوده بالای فقار مالند و بعد تنقیه شاخها بالای نوکا کشند اگر صحت نشود نصف زیر زبان نمایند یا داغ بالای نوکا یا پس
گوش نهند اگر دهن راست نشود ادویه جانب چپ اگر جانب چپ کج شود و سوی است گذارند **قول فونسیکه** بختم مند آتش زده انکباب کنند خردل بسرکه سائیده
بر مسیح طلا نمایند کتابه اصل سوس عاقرقرحا هر یک چهار درم حاشا قصب الذریره اسطوخودوس هر یک مستی در آب و خمر پخته سکنجبین عنصلی چهار اونس آمیخته غرغره

کنند اول داغ و ذراریح بر قمحدوه شانه داده لبنی و تو خزاطیفی گذارند روغن کهربا شش قطره بعرق دارچینی آمیخته بر سر داغها مالند نمک ارمنی خردل عاقرقرحا فلفل
کشنیز سائیده بزبان مالند حب سوبری لیکو از زیر زبان نهند او کوامیتوسین سیکر بید و در دهن دارند اطلالی القوه بر زبان گذارند الیشیر و تیا یا روغن سنبل یا
روغن تخم شلجم مالند عرق ادر لیویا معجون باراالیکا دهند روغن جند روغن فرفیون روغن عاقرقرحا در بینی چکانند غالیه روغن بان مالند و طرف علت بسته دارند
در دهن دارند روغن او مالند طبیخ زعفران عوض آب نوشند دو اقیون یک زعفران دو زرنباد یخ ضماد کنند دیگر زهره سنور یا شونیز یا بندق هندی یا مشک
بروغن فستق یا فرفیون قدر عدس بشیر زنان یا روغن تخم ترب یا جند بادالعسل یا دواء الجامع بآب مرزنجوش سعوط کنند دیگر عنبر خورند و بخور کنند دیگر حجر البقر قدر
عدس بآب بادیان دهند دیگر روغن ترنج یا روغن بلادر یا روغن مبارک مالند دیگر زبل حمام یا بس شکر برابر دو درم بآب گرم دهند دیگر پوست درخت سهنجنه
ده توم پنج فلفه قند سیاه هر یک بیست پنج تحولی گندم پنجاه ماتک لبن بقر سه رطل روغن قدری پخته خورند فریله وجع ظهر هم دیگر روغن کنندش چهار سرخ در برگ تنبول
دهند دیگر تریاق کبیر مثقالی دهند چهل روز سعوط هم نمایند دیگر ضماد فرسطالیون بر صدغ گذارند دیگر نان آرد ماش از طرفی پخته بطرف خام روغن خروع
یا روغن کنجد که عاقرقرحا در ومزوج باشد مالیده بر پس عنق و هر دو کله بندند دیگر جوارش خسروی حب اسکندری حب عشره دواء المسک مرعرق تنباکو تنار دریطوس
جوکراج گوگل روغن مرکب عرق خوشبو مربا جج معجون افارقی معجون توم معجون مفرح القلوب همه مفید اند **روغن عاقرقرحا** عاقرقرحا یک آب سی جوشانند چون
دو ماند صاف کرده زیت دو آمیخته روغن سازند **جوارش اسقف** زنجبیل دارچینی آمله بسفایج جوز بویه هر یک دو نیم درم فلفل قاقله هر یک سه درم سقمونیا تربد هر
یک پنج درم نبات نود درم سائیده بعسل آمیزند شربتی برای گوارش دو وجهت اسهال شش درم فریله القوه و فالج و قولنج و ریاح معده و بواسیر و وجع ظهر و خاصره و قی

**فصل بیست هفتم در تشنج** یعنی متحرک شدن عضلات سوی مبدای خود بسبب وصول آفت در عصب بدانسبب عضو نیز بجانبی کشیده گردد و بسرعت فراز
هم نیاید بشرطیکه سبب قوی باشد الا اگر سبب قوی نباشد زود بغیر تدبیر سوی خود راجع میگردد چنانچه در تثاوب مشهود است و کذا در صرع **قول صاحب نفیسیکه**
تشنج عام و خاص میباشد عام آنکه در همه جسم بود و سبب او در دماغ یا نخاع میباشد پس اگر در دماغ بود با وجود تشنج همه جسم عضلات وجه هم کشیده گردند و اگر در نخاع باشد
عضلات محرکه روح و راس متشنج گردند پس اگر عضلات طرف پیشین اس کشیده شوند سر سوی صدر مائل شود و این را امپر وستوتونوس گویند و اگر عضلات سوی پسین
کشیده شوند سر سوی پشت میل کند و این را اوپیستوتونوس نامند و اگر عضلات جانبین مساوی کشیده شوند سر راست ماند و این را تیتانوس خوانند خاص آنکه عضوی از جسم
متشنج گردد پس اگر عضله چشم کشیده شوند استرابیسمو گویند و اگر عضله وجه و یک ناک بطرفی کشیده شوند تریسموس نامند اگر عضله وجه در هر دو فک بهر دو طرف کشیده شوند
ریزوساردونیکو خوانند و اگر عضله رخ کشیده شود سانتری آکسی نامند و بر آیسموس نیز گویند و تشنج ریحی که اکثر وقت دراز کردن پا مع وجع پدید می آید و باز زائل میگردد کلا اینرا
گویند **قول جالینوس** و مشائخ نسبت بطفل عسر العلاج است و تشنج ریحی بزودی زائل میگردد و ظهور تشنج در طفل نوزائیده بدست تشنج کرد اعضای قریبه
دماغ یا صدر و اضلاع افتد بدست در چهار روز بکشد اگر بگذرد بامید نجات **فائده** در اطفال بسبب غلبه تری مزاج و ضعف دماغ اکثر افتد و تشنج که بعد جراحت
شود آثار مرگ بود و هر که در تشنج میرد تا یک ساعت بدنش گرم میماند اگر بسبب حمیات گرم و امراض طویل افتد و رنگ رو بگردد و زود در خواب بترسد و چشم احول
و زبان سیاه و پوست جبهه و سر کشیده شود و دندان خاید و بول اول سرخ پس سفید شود و عرق صدغ ضربان کند و طبع خشک گردد کمتر علاج پذیرد و اگر
تب بدان گرمی و مرض بدان درازی نباشد علاج پذیر بود و کسی را که تب مع قشعریره افتد و بول سیم کند و چشم تاریک شود و از سر عرق آمدن گیرد آثار حدوث

تشنج باشد بسبب دبیله احشا اگر بصاحب تشنج تب آید از تشنج رهائی یابد و تدبیر حمی آوردنیست که اگر زوجند سداب نیم مثقال دهند **قول بقراط** اگر اول تشنج پس تب آید
بهتر از انست که عکس این بود و حمی ربع بهتر ازآنکه سبب تشنج بحران خناق یا سرسامی باشد اول ضیق نفس افزاید و چشم زرد زرد شود مدواحل شود و دندان خاید و گردن
کوژ گردد و پس تشنج افتد **فائده در ذکر تشنج ریحی** چنانچه وقت تمطی و تثاوب یا وقت دراز نمودن پا پدید می آید و این در فقید یا آید و باز بسرعت باز خود بمالیدن راست
کردن آن گردد علاج اگر از خود زائل نگردد روغنهای محلله مرطبه مالند بخرقه گرم کرده کنند روغن سوفاریقون یا روغن لوبادران روغن نار مالند لادن و دوانه بعرق
اذخر با آمیخته مالش کنند پیه دنبه یا پیه سگ ساده بیک دانه فلفل و خمر آمیخته بر آتش بتند چون خمر جذب گردد بمالند **فائده در ذکر تشنج امتلائی** اگر بسبب امتلای
بلغم در اعصاب باشد دفعة افتد ثقل کسل خصوص عند حرکت تمدد و جلد نبض عریض غلظ البول بیاض لون ترهل لحم برد ملمس عدم عطش کثرت خواب سستی اعصاب
تقدم تدابیر بلغم افزا علاج گلقند عسلی با ماء الاصول دهند بعد نضج ماده با یارج فیقرا و حب منتن وغیره تنقیه سازند بتدریج و دفعات تا ماده هم مستفرغ گردد و هم قوت
بر جا ماند و هن خروع با ماء الاصول دهند حقنه نمایند گلقند عسلی مداومت سازند اگر بعد حقنه یا حب پیچش در امعا شود و بشیر یا روغن گاو حقنه کنند بعد تنقیه تریاق
اربعه و طبیخ شبت زیره انیسون قند دهند روغن قسط روغن سداب روغن فرفیون روغن یاسمین مالند و گاه گاه قدری جند بیدستر عاقرقرحا در روغن ها افزایند و طبیخ
بابونه بنفشه لوبادران یا طبیخ شبت بابونه اکلیل حرمل قسط یا طبیخ روباه و ضبع آبزن کنند و هم عضو در و نهند و بحمام آیند با آب نریزند غذا اگر قوت قوی باشد
قدری نان با ماء العسل یا نخود آب نجود دل کنند و اگر ضعیف باشد لحم کبک لحم تیهو لحم عصافیر با ماء اللحم با دویه گرم و روغن جوز سازند و از اغذیه غلیظه پرهیزند باقی تدبیر
فالج بلغمی نمایند **قول جوان کور** و حقنه حاده نمایند اگر پیر باشد سال دیگر پیلو درم طبیخ زوفا با ماء العسل یکنیم اوقیه دهند و بار دیگر بعد تنقیه تام چند چهار دانه
فلفل سه دانه تخم کرفس اسکروبلیو سائیده شش اوقیه طبیخ اسطوخودوس دهند اگر صحت نشود باز برای تنقیه دو سه بار کیس تیلیو بیست دانه یا اکوابیند یکتا دیودار
سه اوقیه بیدو اوقیه خمر ابیض دهند بر همه فقار از ابتدای عنق تا قطن روغن کونولیر بود مالند و بآب معادن گوگرد بر سر نطول کنند اگر بهم نرسد طبیخ گوگرد وفا
مرزنجوش اسطوخودوس برگ کتم لوبادران نطول و آبزن نمایند بعده به پشم که در روغن سنبل داده باشند بپوشند اگر کافی نبود روغن سنور مالند و در ایام مالش
بفاصله یک روز ایارج یا چنو حب فیقرا هر یک سه ماشه چند سه دانه حب بسته دهند چند بار دگاهی تریاق کهنه چهار سرخ روغن چوب نیلی سرخ پنج قطره دهند و بر
صبغ دلوکا روغن کونولیر بود مالند بچه سگ پر چربی کرده وسه عدد خراطین و مشت بیخ خطمی سه اوقیه برگ ریحان برگ کتم مرزنجوش کما فیطوس هر یک
مشتی خمر سه کاسه در انده آبزن کنند بعده چند قطره روغن کهربا و روغن روباه آمیخته مالند بخرقه که در سنبل و برگ ریحان داده باشند بپوشند یا روغن
کهربا یا روغن قرنفل آب فاشرا پوست دنبه گرم گرم مالیده بر سر نهند عرق خطاطیف که همراه سداب و جند در حمام یا چکانیده باشند دو قاشق صبح می دهند
دو وقت استعمال این روغن سوسن سفید روغن خراطین روغن روباه هر یک دو روغن چند نیم آمیخته گرم کرده بر همه تن مالند اگر کافی نبود قنطوریون دقیق کمادریوس یا
گل سوفاریقون همراه ماکیان جوشانند و تنکه سر اگر دد مرغ نوشانند چند روز بیخ عود صلیب زر قرنفل بسباسه هر یک یکدرم حب الغار نیم درم اسطوخودوس
گل ریحان و یا مشک شیرین یا عنبر هر یک نیم اسکروبلیو سائیده و سکروبلیو همراه سه اوقیه آب آلو بالو یا عود صلیب دهند و عوض آب طبیخ عشبه چوبچینی تحت آدم که
دفن نکرده باشند نوشند بعد تنقیه تام تخم کرادر و عاقرقرحا اسطوخودوس ریحان سنبل و نیم عدد جوزبویه تر بود مضمضه نمایند گلوله از مرزنجوش ریحان
سنبل جوزبویه اسطوخودوس ساخته بر سر بوشند جوز بویه و عاقرقرحا یکنیم مصطکی سه بوم آمیخته ضماد سازند اسپر تو بر مهره بر فقار و ناف دلوکا د عضو

مالند و چند قطره نوشند روغن چوب خیلی رج ده قطره تریاق ماکنا سداب هر یک دو درم آمیخته یک اکر دیلو دهند فلفل ابیض چند تخم کرفس سائیده بعسل آمیخته
دهند عصاره چند بروح خمر برآورده همراه سه قاشق آب ریحان دهند اگر مزمن باشد روغن مو فاریقون مالند دراج خورند و از خمر و جماع و اشیای شور و ترش
و بارد رطب و لنج و سوداوی پرهیزند **قول صاحب نوشیک** بزودی به جلاپا یا رزینا جلاپا یا اگرید یا اسیلیو یا سفوف کورنا چینو تنقیه کنند مکرر
اگر کافی نبود برای تنقیه دماغ شربت سعد و هندیه و دانه چند آمیخته اگر عمل کم کند و یا فیتی سالو چهار درم در شربت افزایند حب انگرد حب فاریقون حب کوچیا
هر یک درم هشت دانه دیاگرید سولفورا دو دو دانه چند آمیخته متواتر دهند صبر مغسول بگلاب درم رزینا جلاپا دو دانه دیاگرید سولفورا دو شش دانه حب
سازند یک شربت در روز که مسهل نباشد بینید یکتا نیم اونس ایارج و شکر و طبیخ ملق مرزنجوش فنطوریون آمیخته حقنه کنند و بعد تنقیه حمام کبریتی متواتر
نمایند پس جلد روباه یا جلد سگ یا جلد گربه بندند اگر آب گوگرد بهم نرسد مرزنجوش نودنج مشکطرامشیع اسطوخودوس برگ لحیة التیس برگ کافیطوس حب الغار
برگ کتم هر یک دو مشت کباب سه مشت گوگرد سه رطل آب چهار کانا جوشانده حمام کنند یا بچه بقر چهار عدد روباه عدد بچه سگ دو عدد یا معای بقر زایند تا بیست
روز حمام کنند با طبیخ سنبل حمام کرده نشف آب نموده روغن بیروزه روغن کهربا برابر آمیخته مالند اگر بهم نرسد روغن روباه روغن خراطین روغن حب الغار
مالند در زبل فرس عضو ماؤف نهند پانزده و بیست روز جگر گرگ جگر دنبه جگر بقر گرم گرم بندند مرغ کبوتر بچه سگ بچه گربه چاک کرده بندند روغن بطا برفقار با و عضو
ماؤف مالیده چرم دنبه گرم گرم بندند چون سرد شود بر روغن شبت روغن غار چرب کرده گرم نموده باز بندند روغن بط شش اونس روغن جوزبیه روغن صدم هر یک
شش درم آمیخته مالند روغن افعی روغن جند هر یک چهار درم مرهم البلی یا اونس میعه سائله نیم اونس آمیخته مالند روغن موم روغن بیروزه روغن لوبادران
اسیرتو نمک انفع مالند مرهم بارسیانا نو مرهم البلی روغن غار روغن خراطین روغن لوبادران روغن کسم زبل اسپ روغن شبت روغن روباه آمیخته مالند روغن
خراطین روغن روباه روغن سوسن هر یک دو اونس روغن آجر روغن بیروزه هر یک چهار درم سه پاو درم اونس آمیخته مالند و جلد آدم بندند اگر وجع باشد بوادویه
مسکنه ملینه چون روغن بنفشه روغن لوبادران روغن سوسن هر یک نیم روغن بادام روغن منسکه روغن گل هر یک یک آمیخته مالند اگر کافی نبود بیخ خطمی
ایرسا هر یک شش اونس گل خطمی بنفشه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس هر یک دو مشت کتان حلبه هر یک دوازده اونس در آب پخته آبزن کنند و عضو ماؤف در آن نهند
بعده روغن خراطین روغن روباه اسیرتو بیروزه بجز آمیخته گرم کرده مالند بای اخراج رطوبت ماقی سعوطات و ادویه خائیدنی که در دوار و سبات گفته شد بکار برند
و بتقویت دماغ کوشند و اگر تشنج در کسی عضو باشد سر با شی که از برگ کتم مرزنجوش اسطوخودوس بود دارند بعده اسیرتو شاخ گوزن اسیرتو فحم آدم
اسیرتو جمجمه اسیرتو آهن اسیرتو تار ره و اسیرتو نکامینی اسیرتو خلاف اسپرتو خون آدم عرق تریاکال وغ یاده قطره بعرق عود صلیب یا عرق مرزنجوش صبحی دهند چند روز
اگر کافی نبود مسمی دهند بعده سفوف انتی بازیمو دکو یا اونیو کر نکیر و ودع خراطین مسحوق تار ترد و تیر لولا دو دهند پس انتی بازیمو دیکه کرده و کبریت دورا دو مسمی
باشد دهند شنگرف کافی انفع و کبریت دورا دو مسمی آنست که از ریکو لوروح نمک ر مسی طیار نموده باشند **سفوف انتی بازیمو دیکو** شنگرف درم
مارسینرنو برا تا نیم درم فحم آدم کهربا هر یک یک نیم درم خطاف محرق خراطین بسد مروارید هر یک دو اسکروپله شکر طبرزد سه درم شربتی نیم درم صبحی بعرق
عود صلیب یا عرق خطاف دهند اگر یک دانه لادن افیونی افزایند بهتر مرغ جانوران کوهی سیب جوز کشمش انجیر بادام چلغوزه مربا پوست ترنج شیرینی
بیضه بانیسون خورند طبیخ حبوبیات مونس آب نوشند و از ارنب و جانوران آبی و میوه تر و لبنیات پرهیزند روغن بط با قرنفل از امعاء و غیره پاک کرده

عدد بچه گربه دو سه بوزه عدد دبر چیه پیچیه کرده مع امعا وغیره بعلاوه در لبلاب تر کرده اشق مقل هر یک یا دانس مرخند جوزبویه قرنفل هر یک دو درم مرزنجوش مشتی اسطوخودوس
دو مشت حلبتی دنبه روغن گاو هر یک چهار اوقس نیز ترساخته بر سیخ بسته بر آتش نرم بریان کنند و روغن که اول برآید دور نمایند و روغن دوم که آب مخلوط آید بگیرند
حب منتن سکبینج اشق جاوشیر مقل شحم حنظل جبل صبر تربد هلیله زرد انزروت نیز ابرانزروت با آب حل کرده ادویه آمیخته حب بندند شربتی دو درم در ظلمت
مزیله فالج ولقوه وقولنج و درد مفاصل ونقرس وظهر ورياح غليظه وبلغم خام فائده در تشنج دموی سبب او ورم عضلات است و در دنا و در لیفات عصبی
و جو و ورم ثقل حرارت و دیگر آثار ورم علاج فصد کنند خون کمتر گیرند و تدبیر اورام عصب و استرخای مری نمایند فائده اگر حمی مطبقه تشنج یار بود تقلیل خون ضرورت
پس باید که بیک دفعه بگیرند بلکه بدفعات بملاحظه تمام چراکه فصد درین مرض مضرت قول حوان کور و اگر مریض قوی و دموی باشد فصد کنند قول صاحب
فونسیکه اگر غلبه دم باشد و مریض دموی محرور باشد فصد کنند اگر نکنند بسبب انقباض عضل و عصب خون در راس از گردش باز ماند و سکته آرد زکی از تشنج
عضلات پسین عنق مسکوت گشته بمرد اگر کافی نبود حجامه مع شرط قریب عضو مادفه نهند مثلاً اگر تشنج در سر و عنق باشد بر کتف و گلو و اگر در رجلین باشد بر قطن و سرین
نهند و اگر در وجه و زبان باشد فصد دست و وریدالبلیسکا نمایند اگر کافی نبود فرگ زیر زبان نهند و زیر زنخ علق چسبانند اگر اینهم کافی نبود برای تنقیه دماغ شربت سعد
دهند شربت سعد سعد بیخ راسن برگ کتم بادرنجبویه مویز مرزنجوش اصل سوس هر یک چهار درم سنا مکی با سپر توخم ترکرده ده اوقس بسفایج شهدانج هر یک
اوقس غاریقون سورنجان هر یک سه درم زنجبیل قرنفل بادیان هر یک درم اسطوخودوس دو مشت سنبل مشتی در آب جوشانند چون نیم رود اوقس ماند صاف
کرده شکر چهار اوقس دارچینی دو درم آمیزند و هر روز پنج اوقس بدو ادویه بنوشند دهند فائده در تشنج صفراوی این بندرت افتد سبب او ورم عضلات است
بدستور دموی ضربان حرقت صفرت و دیگر آثار صفرا علاج تنقیه صفرا کنند سکنجبین آب انارین آب تمر هندی دهند مرق مرغ بسماق غوره خورند و تدبیر اورام
اعصاب و استرخای مری نمایند فائده در تشنج سوداوی سبب او استلای عصب است سودا است تقدم آثار سودا علاج منضج سودا دهند بعد نضج تنقیه
سودا نمایند و بعد تنقیه روغنهای مناسب بمالند فائده در تشنج یبسی و استفراغی نیز گویند زیرا که عضو متشنج و حیوان روغن مالند بدو مانند خشک گردد و این تدریج
افتد تقدم استفراغات عنیفه چون رعاف حیض بواسیر جراحت مسهل قی وغیره و تعب و بیخوابی دائم وجوع کثیر و حرکت قوی و غم و امراض حاده و حمی محرقه که اندک
اندک ضعیف سازند و این از امتلائی بدتر است و در صبی زود علاج پذیرد و در جوان تا درست که نشود علاج ترطیب کوشند اگر حمی بود ماءالشعیر که در وی عناب
سپستان بود دهند لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب انارین روغن کدو روغن بادام سفید و شیر زن بروغن بادام یا روغن کدو آمیخته در بینی چکانند تنقیل
سر و بدن بطبیخ بنفشه بابونه نیلوفر خطمی کدو شعیر مقشر کنند اگر حمی نباشد شیر خر شیر بز شیر زن بهمان وقت دوشیده دهند شربت نیلوفر شربت بنفشه لعاب بهدانه
آمیخته نوشند بشیر نطول کنند لعاب اسپغول بروغن بنفشه یا بادام آمیخته بر سر مالند یا بچه بره و بزغاله اسفناج مرغ روغن بادام و حسد ای جو پوست گندم و شکر سفید
خورند در آبزن آیند و قیروطی مرطب بالند بر عضو متشنج و بطبیخ بنفشه تخم کاهو برگ خطمی شعیر مقشر کدو برگ بید نیلوفر نطول کنند بنفشه خطمی آرد جو بلعاب اسپغول و روغن
کدو ضماد کنند و آنچه در دق آید مناسب اگر مریض طفل باشد شربت وغیره بمرضعه دهند روغن ضماد وغیره در طفل بعمل آرند اگر حمی باشد شرب شیر و اکل بابچه
نماید و کذا در اود دیه موضعه نیز احتیاط واجب قیروطی مغز ساق گاو پیه ماکیان موم سفید روغن بنفشه گداخته فرو گرفته شیر زن آمیزند قول فونسیکه شیر خر
ماءالشعیر شیره تخم و بادره اغذیه مبرده مرطبه دهند حمام شیرین بارد نمایند و بعد حمام بروغن یا طبیخ بابچه و مسامی بنبه در روغن بنفشه مالند حقنه مبرده نمایند و شیر

ودرین النفع التدبیرات و فروج زیرباجه بقیرباهی آب شیرین کاهو کاسنی خرفه کدو خیار آلو شفتالو گلقند مربای کدو مربای به مربای آلو مربای کاهو مربای شفتالو خورند واز دنبه وجانوران کوهی پرهیزند فائده در تشنج حمای تقدم حمی گرم سبب وسیلان ماده ابخره نیست در اعصاب علاج دلک عضو نمایند وروغنهای مناسبه مالند قی اسهال نمایند واین اسهلست فائده در تشنج که بسبب قطع عضله یا عصب افتد اگر تمام قطع گردد استرخا و اگر چیزی علاقه باقی ماند تشنج پدید آید تقدم وقوع قطع علاج آنچه در اورام و تفرق اتصال عصب گفته شود بکار برند قول جوان کورو و اگر سبب وصول نشتر وقت فصد بعصب باشد یا غیر آن باید که کلیه دنبه خام سائیده به پیه کلیه دنبه آمیخته بر موضع ماؤف بندند یا در زبل گرم اسب نهند شده روز هر روز دو ساعت قول صاحب فونسیکه کبوتر شکم شگافته بندند روغن کونیو یا بالسمو اسطوخودوس یا بالسمو هوفاریقون مالند فائده در تشنج که بسبب وصول ماده حاد لاذع بعصب باشد ظهور حرقت لذع وحکاک در ان عضو علاج استفراغ ماده کنند و تبرید عضو باضمده ونطولات وادهان وغیر نمایند فائده در تشنج لسع عقرب رتیلا و شرب افیون بیخ شوکران وغیره تقدم لسع و در شرب بیروشدید علاج آنچه در علاج لسع و شرب سموم آید موافق آن تدبیر کنند ودر غنها مالند فائده در تشنج که بسبب وصول برودت شدید بعصب شود خارجی بود یا داخلی تقدم جلوس در آب یا برف یا هوای سرد و اکل مبردات علاج ادهان ونطولات وضمادات حاره بکار برند وآنچه در دفع ضرر سرما گفته شود بکار برند فائده در تشنج که بسبب قی زنگاری شود که بسبب ماده سمیه لذع فم معده نماید ومعده منقبض گردد و پس عضوی که متصل عصبست تشنج افتد علاج تنقیه معده کنند اگر قی باشد مسکنات دهند وبرای تقویت معده هرچه در باب قی آید بکار برند وقی زنگاری تنها مهلک است چه جای آنکه موذی به تشنج گردد ومالیدن ادهان مناسبه مفید و اگر بسبب مزد صفرا بر فم معده باشد تنقیه صفرا کنند وآنچه در معده آید مناسب آن بکار برند فائده در تشنج که بسبب علت معده باشد چنانچه در بهیته مزمنیست که گاهی عضله ساق وساعد متشنج میشوند علاج بدان کوشند که غذا از معده برآید و پاک گردد و بر اطراف مالش روغن کنند قول صاحب فونسیکه اگر ماده حاد و ترش باعث تشنج باشد مروارید چشم سرطان بسد هر یک دو درم قحف آدم ربا خراطین هر یک درم لادن افیونی بیست دانه اسیر تیونمک امنی قدر حاجت حب بندند شربتی اسکر دیلو یا درم با آب عود صلیب یا با آب مرزنجوش یا با آب برگ خروع دهند وسی بلکه چهل روز با آب بهاهی مذکور غسل کنند و وقت استعمال این در تشنج باید که بسد یا مروارید یا بلور رود و اسکر دیلو دهند فائده در تشنج دیدانی سبب آن آنست که امعا از لذع واذیت دیدان منقبض شوند وعصب که مشارکت آن بدیگر عضو هست آن عضو متشنج گردد یا ابخره از دیدان سوی دماغ صعود کنند و باعث مرض گردند خروج کرم از امعا احیانا و دیگر آثار آن علاج بتدبیر اخراج و قتل دیدان کوشند روغن مناسبه بر عضو متشنج مالند فائده در تشنج ضربی تقدم ضربه علاج اگر مریض دموی بود فصد کنند و اگر رطوبی باشد مسهل دهند مکر بادویه لائقه بعده با آب شیرین که در و برگ ریحان مرزنجوش برگ کتم و دنا پرشاد برگ سرس برگ کافیطوس سنبل جوش بود مغز بادام ریشه خطمی مرق دنبه مرق خراطین آمیخته نیم رطل مغز حب خروع افزوده آبزن کنند و آب گرم تر باید فائده اگر بسبب شرکت علت حم یا مثانه یا اوعیه منی و دیگر اعضای عصبی باشد آثار آن وعلاج او از انجا جویند قول جوان کورو و داغ بر فقره اولین فقار برای تشنج ایسپر و سنوتونو و تشنج مبتالو سید لیست و گفته سیماب بسین ممنوع هست گرچه بسبب چهره باشد مگر عشمه جوبجیات وغیره بکار برند و آبزن آب بارد نمایند لیکن اگر موسم گرما و مریض جوان قوی لحمی باشد مضائقه ندارد لیکن بعد آبزن بادیه مرهم الطیا نامرهم مارسیاتانو یا مرهم اکریبا بروغن چند آمیخته مالش کنند قول لارزور بیر فاو رسوده یک یا دو سرخ دهند حب کونترا کوتا کوران نهجکیدم

دوا اگر گذشت بعمل آرند جواہر مہرہ ماشہ بعرق جند دہند از پشم سیاہ کشمیری بندی فراخ در عنق بندند و ہر ساعت آن را بروغن گرم کردہ تر کنند خمر بر سنگ گرم
انداختہ انکباب نمایند و در ریگ نشانند تخم سداب تا آتش نہادہ انکباب سازند روغن مرغابی مالند و بالایش حریم پشم گرم اگر بہم نرسد چینا گوبیج کردہ خوش گرم بر عنق تشنج زدہ
یا شکم اوشگافتہ بر عضو بادفورہ و در دہند یا لسمو کہرباتین تورا کاستوری تریاق دریا تیزا رون حب ہی جالیج عرق ہستر ایکیا ہمہ مفید ہر کہ خواہند دہند روغن جند مفرد
روغن کجنہ مرکب روغن بہروزہ روغن تخم روغن قسط روغن سیسون روغن غوک روغن خروع روغن جوز کہنہ انفع مالند و اوکوانتیو الطلیا ضماد سازند روغن
مرغابی برگ ریحان دشتی مقل سکبینج ہر یک او نس جوز بویہ بسباسہ قرنفل ہر یک نیم اونس سائیدہ بروغن خراطین چرب کردہ در شکم مرغابی مستفی پر نمودہ
دوختہ بر تنور نہند و روغن کہ چکد گیرند برای امراض باردہ رطبہ انفع دوا ہا مغز حب الخروع عدد خورند و ہر روز یک عدد افزایند چون بہفت رسد پس ہر
روز یک یک کم نمایند دیگر دار فلفل مالکنگنی ہر یک شش تیج پل موسلی سیاہ ہر یک پانزدہ رتی جوت شانزدہ مغز زندنہ قدر فلفل حبوب بندند روز اول یک
روز دوم دو روز سوم سہ حب دہند تا ہفتہ برہمین اکتفا نمایند نان گندم بروغن برنج ساٹھی دال مونگ خورند از ترشی بادی پرہیزند دیگر خطمی بخم جوشاندہ
یا خون سلحفات نوشند دیگر سداب ہر روز درم خورند دیگر انگزد قدر کرسنہ عسل چہار اوقیہ آمیختہ دہند دیگر افتیمون دہ درم لبن بقر نیم رطل تر کردہ سکنجبین
دو اوقیہ آمیختہ نوشانند دیگر روغن جوزبار روغن جند سعوط کنند دیگر روغن خروع روغن گل داؤدی روغن مصطکی روغن کنجد مالند دیگر مغز ضبع مالند و طبیخ
ضبع کہ در وشبت نمک باشد آبزن نمایند دیگر پایچہ گاو پزند چون مہرا شود فرو گرفتہ روغن کہ از وبرآید گیرند قدری نمک و خمر آمیختہ بر آتش نہند کہ روغن ماند
مالند دیگر نمک قدری بشیر میش آمیختہ گرم کردہ یا تخم مقشر بروغن خردل آمیختہ یا جدوار بروغن گل سودہ یا زعفران بآب سائیدہ گرم کردہ یا نانخواہ بروغن
کنجد آمیختہ گرم کردہ یا قرقرحا بزیت آمیختہ یا پیہ خوک مالند **مرق مرغ** مرغ سیاہ نخفتہ کشتہ ہمچنان بقدری آب در دیگ سنگی بر آتش نرم ہمہ شب پزانند کہ مہرا
شدہ آب گردد صاف کردہ نوشانند مزیلہ تشنج در یک روز روغن **لبوب** سبعہ مغز فندق مغز پستہ مغز بادام مغز جوز کنجد مقشر مغز تخم کدو مغز چلغوزہ
کوفتہ گرم کردہ در شکنجہ کشند مزیلہ تشنج یابس و مالیخولیا و سہر سعوطاً شرباً طلاءً روغن خمر تمر تندنہ دہن بقر شش پزند کہ روغن ماند بہمان قدر روغن
انداختہ پزند مزیلہ قدرہم روغن **سیسون** برگ درخت سیسم ربع رطل کتان مدقوق شش درم شب در آب تر کردہ صبح سائیدہ در ہمان آب لعاب آن بر آوردہ
روغن کتان یا روغن کنجد نیم رطل آمیختہ پزند چون آب قریب بجذب رسد خمر تند ربع رطل انداختہ فرو گیرند حرکٹول مسحوقہ پنج درم آمیزند و باز بر آتش نہند
تا رطوبت جذب گردد اگر خواہند موم پنج درم افزایند برای تشنج امتلائی و حبرجی انفع بدانند کہ قسمیست از تشنج کہ آنرا بادگیر گویند و در زمین سر و سیر در زنان آید
و کسی کہ گوشش برای پوشیدن زیور ثقب کنانند و مجروح اکثر افتد و در اکثر مہلکست **علاج** مشک سہ سرخ زعفران دو نیم اسکرویلو گاؤ روہن یک پنجم درم
جوزبویہ چہار اسکرویلو بسباسہ دو اسکرویلو قرنفل ربع درم آب رطل پزند نصفی ماند صاف کردہ نوشند قرنفل دو زعفران یک بسباسہ جند چہار سرخ
سائیدہ در برگ تنبول بمصالح نہادہ و بندند و غذاہای مناسب بالتہ از مبردات پرہیزند **فصل بیست ہشتم در تمدد و کزاز** تمدد عبارتست از تشنج شانہ
عصب از ہر دو جانب اینست کہ عضو متمدد راست میماند بجانبی نمیگردد و این از تشنج بدتر است بسبب عدم احتمال تعب و بروز چہارم بحران میکند و تا شدن بحران خطرست
**قول بقراط** در چہار روز میکشد اگر تجاوز نماید امید برء باشد **فائدہ** تمدد و کزاز واحد است لیکن گاہی کزاز را اطلاق میکنند بر تشنجی کہ ابتدا کند از عضلات توہ
و ممتد سازد آن را بقدام یا بخلف یا بہر دو جہت و گاہی اطلاق میکنند بر تمددی کہ سببش انجماد رطوبت در عصب بود و برین تقدیر تمدد عامست از کزاز خاص

انتیاد و وقتیکه عضلات فقار و ظهر مسلب شوند و اختلاج در همه اندام و ثقل در زبان پدید آید و آب هر شربت بعسر فرو برده شوند و حکه در همه تن ظاهر گردد
و هر چند فار نداز خاریدن لذت نیابد مقدمه کزاز بود و آثار که بعد وقوع عارض شوند این هستند که روی و چشم مریض بخنوق مانند بینی سرخ و چشم ابر خاسته بود
و باشد که چشم زود زود زند و این همه وقتیست که کزاز بیقدام بود و باشد که لون روی سیاه و سبز نماید و این وقتیست که امتلای دماغ و عروق سر بآن حد رسد که
منافذ را بند سازد و گاه باشد که تمدد در عضلات روی افتد و مریض خندان نماید و باشد که تمدد در عضلات مثانه افتد و بول بند گردد و یا سلس البول پدید آید
یا چنان متمدد سازد که سر رگی بگشاید و بول الدم پدید آید و باشد که معای مستقیم و عضله مقعد نوعی متمدد گردد که ثقل باز نتواند داشت و باشد که بعضی را
بسبب سردی و فسردگی قولنج افتد درین صورت اکثر بول مثل آب و کفک باشد و گاه باشد که اعصاب عضلات باکشیدگی پیچیده گردند چنانکه مریض از
جامه خواب بیرون افتد بدانند که انواع کزاز از بیخوابی و رجع باین کیفیت خالی نباشد و استداد در عضله و تشنج در عصب می افتد پس آنانکه تشنج با حرکت
عضلات باشد و در آغاز کزاز عضلات کشیده شود و راست ماند فائده چونکه اسباب و علامات این و تشنج واحد است برای تطویل بذکر آن نپرداخت لیکن در
علاج این بنسبت تشنج مبادرت کنند چراکه این قسمت بغایت خناق خصوص اگر سبب قوی باشد فائده گاه باشد که شخصی چیزی گران برداشته یا بزمین سخت
بجسپد و بدان سبب عضلات گوفته یا کشیده گردد و یک ساعت یا زیاده بران شکل بماند و هر چه ازین اقسام افتد از قسم تمدد می شمارند و این اصل با
علاج حسب هر سبب چنانچه در تشنج گفته شد مطابق آن تدبیرش کنند و چون این مرض اکثر از سردی و فسردگی می افتد ضماد و دهان که میل گرمی و تری
داشته باشند بکار برند اگر عرق کنند نشف کنند و بدن خشک شدن ندهند و از اضمده محجمه ناری بر عضلات گذارند آبنخود بریان بروغن زرد طبخ
قدر نبوت سحرای حب بت دهند روغن گوگرد مالند و در و نشانند یا سده روغن کنجد که نیم گرم باشد سلخ الحیه روغن ضبع جوشانده یا روغن مبارک یا پایه گوزبایه شیر
یا پایه ضبع یا پایه خرس یا پایه گاو کوهی یا روغن سداب بالند و یا شیر انگزه خورند و دو حبی از اللوم با ماء الشعیر و روغن بادام و لعاب بهدانه و غیره دهند شیر برنج ضماد و شخند
آبزن نمود و روغن بنفشه بادام بالند پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو روغن قسط روغن کنجد موم کنند ضماد کنند ملبه کتان کتیرا نشیره پخته بند پیه مرغ پیه بز مغز
ساق گاو گداخته نشاسته آمیخته ضماد نمایند اگر حاجت بود بر ترنجبین یا مغز فلوس و شربت بنفشه و دهن لونطمین فرمایند باقی تدبیر بقسم از تشنج جویند

**فصل بیست نهم در رعشه** و آن حرکتیست غیر ارادی در اعضا که حرکت با اده و ارند پدید می آید و اکثر در دست و سر افتد و در دیگر اعضا کمتر و فرق
در اختلاج و رعشه آنست که حرکت اختلاج همه جا افتد عضو ساکن باشد یا متحرک خلاف رعشه که در حالت سکون ظاهر نشود و مراد از سکون ساکن بودن عضو
بر مستقر نیست سکون بی اعتماد که در و رعشه نیز می افتد فائده رعشه که سوی چپ افتد و رعشه که در پیری پدید آید یا کت باشد مستدیر بود و رعشه که از دوست بعد آ
شود لا علاج باشد **قول محمد زکریا** وقتیکه صرع را سر بفرو آید بدانند که در دماغ وی ماده است **فائده** در رعشه که از ضعف قوت محرکه افتد
و این او و سبب یکی آنکه مریض پس از مرض افتد یا کسی که جماع کثیر کند خاصه بر امتلای معده دوم آنکه بسبب اعراض نفسیه چون هیبت بادشاه و ترس ظالم
کز مواضع بلند فرو نگریستن یا بر دیوار رفتن و شادی عظیم و خشم صعب و خجالت مفرط پدید آید و رعشه که بعضی جوانان را وقت قرب جماع افتد ازین قبیلست
علاج اگر عقب امراض پدید آید بعد ازاله سبب بتقویت دل و دماغ کوشند و اگر بعد کثرت جماع شود تقویت اعصاب نمایند و ترک جماع کنند و اگر بسبب
بینند اگر از اعراض نفسیه افتد بدلجوئی و امید داری و تحقیر و غیره هر چه لائق آن بود و تسکین از آن حاصل شود بعمل آرند و اگر هنگام قرب جماع افتد تنقیه بعد فرنح

**قول جوان کورو** واگر بسبب مرض دراز یا کثرت استفراغات باشد اغذیه لطیفه سریع الهضم دهند مفرحات جنس نیمبرشت تخم دنبه نان در کلات ترکرده خورند اگر بسبب کثرت جماع باشد برگ سبز دونا پرشاد ساییده گلاب آمیخته آبزن کنند فائده در رعشه که بسبب **ضعف آله حرکت افتد** اگر بسبب امتلاء و ناگواری طعام و ترک ریاضت باشد که بدان سبب اخلاط غلیظه لزجه در عصب سده آرند و باعث رعشه شوند تقدم اکل اشیای باردہ رطب کسل و ثقل اعضا اکدورت حواس **علاج** اول بارالاصول دهند چون ماده نضج یابد حب شبیطرج دهند بعده ایارجات تنقیه سر فوق و تدریج نمایند ایارج فیقرا اسطوخودوس هریک درم بماء العسل دهند بر جوع و عطش صبر نمایند ریاضت کنند آب گوگرد غسل سازند مرق مرغ عصافیر خورند و از اغذیه چرب پرهیزند روغن قسط روغن زنبق مالند بطبیخ ضبع وارنب آبزن کنند رطبه ضماد سازند دلک عضو نمایند **قول جوان کورو** در بلغمی حبس گلابی بطبیخ زوفا برگ تخم شبت غار آمیخته دهند بعده سیبو یا جلاب یا دو درم یا حب کوچیلا یا حب کوره یا چهار ماسکه دیلو دهند ده دوازده بار بتفاوت یا معجون آتو کیپا دو اونس پنج شش دفعه دهند یا چند یا عاقرقرحا دار فلفل هریک دو درم قرص حنظل سه درم ایارج فیقرا سکبینج هریک اونس حبوب بستر یک درم دهند چند بار بفاصله اگر رفع نشود قرنفل جوز بویه بسباسه جدوار خولنجان پوست ترنج ریحان هیل خورد کبابه دارچینی مرکی ناردین جاشا فرنجمشک اسطوخودوس کمافیطوس هریک درم کوفته در ظرفی کرده خمر نیم کاتا دانداخته بند نموده دارند بعد چهار روز در انبیق شیشه کرده در حمام آب چکانند و نهار دو سه درم دهند اگر کافی نشود با آب گوگرد یا آب نوشته عنب یا زیل آبزن سازند اگر کافی نباشد طبیخ جو چیات وغیره نوشانند آخر فصد و مسهل نموده ریحان کمافیطوس در بول آدم جوش کرده همه روز بدین آب شویند چند طلا کنند و خورانند عرق اونکزیاد هند مرزنجوش اسطوخودوس برگ ریحان برگ کتم سنبل بونا پرشاد کمافیطوس در خمر رنگین بر باد گرم ترکرده صاف نموده نوشند و عنب شویند روغن که در وقشا الحمار و یک درم چند جوشانده و مالند قنه کمافیطوس یک حب بسته دهند تا دو ماه بتفاوت حمام صحرائی مغز سر ارنب بریان تا چهل روز غذا نمایند اگر نباشد مرق مرغ پیر که در و انیسون ریحان سفایج پخته باشند و کباب که در و ریحان بود خورند دارچینی درم ریحان چهار درم مروارید دو درم مربای اسطوخودوس که شربت زوفا طیار کرده باشند قدر ضرور آب سه کاتا جوشانده صاف کرده عوض آب نوشند و از ترشی و آب برف و نان سبک و مبردات پرهیزند **قول لارزوریر** روغن کندش نیم اسکر دیلو در برگ تنبول نهاده خورند فاوزد و سرخ تخم سوده نوشند اسطوخودوس با سیداب هر روز یک درم دهند موسیائی نیم دانگ بطبیخ صعتر نوشند روغن سداب نیم اوقیه در حمام نوشند روغن دارچینی روغن حب الحین نوشند روغن آجبار یا روغن دارچینی یا روغن مرزنجوش یا روغن مصطکی یا روغن بلسان یا روغن زیت یا پیه اسد یا مغز اسد یا پیه گورخر یا پیه ضبع یا پیه گاو کوهی یا روغن سنبل یا روغن جند بالند طلای رعشه گذارند دیگر جوارش خسروی حب اسکندری شربت عسل عرق عنا کوحب عشره تناد ریطوس دوا آرالعشر معجون اذاراقی معجون نوم معجون مفرح القلوب همه مفید دهند **قول صاحب ذخیره** گرسنه و تشنه دارند ریاضت کنانند استفراغ رطوبت نمایند و گفته برای رعشه سر اسطوخودوس ایارج فیقرا هریک درم حب بسته دهند یا اسطوخودوس یک نیم درم بماء العسل دهند و بعد دوازده روز حب قوقیا یک نیم درم دهند انفع باشد اگر بسبب سوء مزاج بارد که بعصب افتد باشد تقدم اسباب آن و رعشه که به پیران افتد از قبیل سوء مزاج بارد باشد و نیز رعشه که از فرط شرب آب بغایت سرد یا از شرب آب در غیر وقت یعنی ناشتا یا بعد ریاضت و حمام خاصه که شکم تهی باشد افتد از ین قبیل باشد **علاج** گلقند عسلی بطبیخ انیسون با دیان دهند جوارش مصطکی جوارش عود و لقید ماء العسل خورند و اعضاء القوت مالند بعده بروغن قسط روغن جند تدهین کنند و بطبیخ ضبع وارنب آبزن سازند اگر بسبب کثرت شرب خمر باشد تقدم آن و

انیم از قسم سوء مزاج بارد است چرا که کثرت ادمیه در عصب بود علاج بتدریج ترک خمر نمایند روغن گل یا روغن مورد یا روغن بید بقدری خل خمر آمیخته بر سر
مالند مغز سر ارنب عدس کرنب و همه آنچه مغلظ خون باشد خورند **قول جوان کور** دو برگ سبز دونا پرشاد سائیده بگلاب آمیخته آبزن کنند اگر بسبب غلبه
یبوست باشد تقدم اسباب مجففه و ذبول عضو مرتعش و عضله شاهد وی است و چون روغن مالند بزودی خشک گردد **علاج** در ترطیب کوشند آنچه در تشنج یابس
گذشت و شیر خر یا بار تجبن ترقی مداومت سازند **فائده** در رعشه که از ضعف قوت و هم از ضعف آله افتد سبب و متاذی شدن عصبست
از اسباب خارجیه یا داخلیه خارجی چون وصول برد شدید و لسع جانور سمی و زخم و سوختن عضو و داخلی چون خلط لذاعیت گرم یا سرد در موضعی گرد آید و عصب
را متاذی سازد و وجود آفت و ظهور اعراض اسباب موذیه **علاج** در وصول برودت روغن زیت و روغن جند روغن عاقر قرحا انگزد آمیخته مالند در احراقی بیاض
بیض لعاب اسپغول و دهنهای بارد طلا کنند و لسع و زخمی تدبیر آنها نمایند در وصول خلطی حسب آن تنقیه سازند **قول جوان کور** رو و اگر بسبب ماده سمی بود
بیزوار تیکو یا میتک یا آبیکه در وی سنگ اسپین ترکرده باشند دهند اگر بسبب استعمال زیبق باشد ورق طلا هفت عدد برق مرغ دهند تا یکماه و روغن گوگرد
بمرق مرغ یا آب آمیخته نوشند برگ سبز دونا پرشاد سائیده بگلاب آمیخته آبزن کنند اگر بسبب احتباس حیض باشد مدرات دهند اگر بسبب حمی بود که در وی مدرات کثیر استعمال کرده
کف پا بر شکم سگ گذارند و بدست اخراج مالش کف پا کنانند **حب اسکندری** شحم حنظل سقمونیا خربق اسود مقل هر یک یک فم افیون نطرون کتیرا هر یک نیم جزء
شربتی درم با نگرم **جوارش خسروی** **جوارش عنبر** قاقلتین بسباسه مصطکی سنبل عنبر هر یک دو درم زنجبیل دار فلفل هر یک ... اسارون قرنفل بزر البنج ابیض افیون
مشک هر یک درم قرنفل زعفران هر یک ده درم جوزبویه ده عدد و روغن بلسان شش درم خمر ریحانی یکمن عسل سه چند ادویه افیون بخمر حل کرده عسل آمیخته
قوام نموده عنبر بروغن بر آتش نرم گداخته بعسل آمیزند پس ادویه سحوقه و بعده مشک اندازند و بعد شش ماه بکار برند شربتی درم مقوی معده و باه مزکی عقل مزید حفظ
و فهم مزیله تری معده و فالج و لقوه و رعشه و برد کلیه **شربت عسل** عسل رطل آب باران شش رطل بزنند و کف دور کنند پس فلفل ابیض زنجبیل قرفه خولنجان
قرنفل مصطکی هر یک مثقالی سرمه سا سحق کرده صره بسته اندازند و هر لحظه مالند چون بقوام آید سرد نموده دارند **فصل سیم در اختلاج** حرکت غیر ارادیست
که پدید آید در موضعی از بدن چون قلب معده کبد طحال رحم عضلات عروق اعصاب و غیره سبب وی باد غلیظ بخاریست که از استحاله رطوبت غلیظه حاصل شود
و بسبب غلظ خود و نیز بسبب مانع بودن لحم که بالای وی است برآمدن نتواند و طبع بدفع کوشد و عضو مختلج شود بدانکه در عضوالین چون دماغ و صلب چون عظم اختلاج
نمی افتد و از اعراض نفسیه چون خشم شادی و غیره نیز اختلاج پدید می آید بدانکه اختلاج دائم منذر بفالج شود و اختلاج لب و جبهه و ابرو و چشم دائم بلقوه و اختلاج فم
معده و عضلات شکم بمالیخولیای مراقی و صرع و اختلاج سینه بر پهلوها بورم حجاب بنواحی سینه و اختلاج همه تن دلالت بر تشنج و سکته کند و اختلاج لب گاهی مقدمه قی
باشد و در ابتدای لقوه و صرع اکثر افتد **علاج** اول از شرب آب یخ و کثرت خمر و اکل اطعمه بارده بخار انگیز و بر امتلاء و وقت شب خوردن پرهیزند پس موضع را بخرقه خشن
مالند و بنمک گرم یا با رزن گرم تکماد کنند و حمام نمایند و بروغن قسط روغن سنبق روغن جند روغن فرفیون روغن جوز روغن بابونه روغن خیری تدهین سازند
پودینه مرزنجوش بسرکه پخته طلا کنند بعده بقدری نمک و روغن گل نیم گرم چرب سازند و هر صباح انیسون مصطکی یا بادیان گلقند عسلی دهند ماء الاصول نوشند
زعفران با آب سوده طلا کنند روغن خردل روغن ترنج روغن سداب مالند روغن خراطین خورند تریاق کبیر دهند نخود با مرق عصافیر کبوتر پخته بعصر دار چینی کرده
کمون پخته خورند آب دریا گرم نموده در مثانه پر ساخته تکمید نمایند اگر بدین تدابیر زائل نگردد مسهل سکبتر که در فالج ذکر یافته دهند **قول محمد زکریا** اول بخرقه درشت

مالیدن سر و عرق جوز طلا سازند به شود حب مزیل اختلاج و امراض بارده دارچینی جوز بویا بسباسه قرنفل عود صلیب هریک یک حب الغار دو بآب نانخواه
قدر نخود حبوب بندند شربتی دو حب بعرق نانخواه و عرق صعتر که هریک چهار اوقیه باشد فصل سی یکم در فیخنج لوا و التواء نیز گویند سبب او کثرت اکل و شرب
و قلت ریاضت است که بدان سبب تن ممتلی شود و باد و ابخره در عضلات جمع شوند و کسل و ثقل و کشیدگی عروق و عضلات و اختلاج آرند علاج بزودی قدری خون
برآرند و تقلیل صفرا نمایند و در اکثر امر محروری را شرب و غسل آب سرد نفع کثیر دهد و کذا کشنیز خشک دو مثقال قند هفت مثقال سفوف کرده خوردن و اگر سبب ریحی
بود و ماده باد و بخار بیشتر و غلیظ باشد وج سائیده بقند یا مربای وج دهند و گرفتن عروق ساقی تریاق این مرض است چه اگر این عروق گذر روح اند چون بگیرند روح
جمع شود و وقتیکه کشایند روح دفعة حمله آرد و ابخره را که در دماغ نماند تحلیل کند و طریق گرفتن عروق مذکوره حجامیان و مزینان میدانند لیکن باید که چون بگیرند زود تر
از آنکه مردم طاقت حبس نفس داشته باشد فروگذارند الا خطر بزرگ باشد فصل سی دوم در مرض پی نام قسمی از مرض غشی است که بسبب ابخره سر یا دیگر اعضاء
دماغ که مجری روح است بند شود و بدان سبب منخرین پخته گردند و سوزند و پس عنق بسته گردد و جنبیدن نتواند گویا کسی گرفته و وجع کثیر آرد و اگر مدتی ماند بکشد و در ملک بنگاله
مردم کثیر ازین مرض مرند علاج منقیات تنقیه دماغ حسب حال بکار برند و تخم مصفی چیرک نی قلیان برابر نمک سنگ آهک هریک قدری کوفته در شیاف زو سه چهار بار در منخرین چسبانند
آسوده و صحت شود باب دوم در امراض چشم چشم از اعضای شریفه است و از غشاء و عصب و عضله و ورید و شرایین مرکب است و سه رطوبت و هفت طبقه دارد بدانکه
مزاج خاصه چشم حار رطب است اگر چنین نباشد خاصه نبود و آثار گرمی مزاجش آنکه سریع الحرکت و لونش مائل بسرخی و عروقش ظاهر و لمس او گرم باشد و آثار سردی عکس این
آثار تری مزاجش آنکه چشم بزرگ کثیر الرمص و الاشک باشد آثار خشکی آنکه کوچک و فرو رفته بود و رمص و اشک نباشد و عروقش باریک بود بدانکه گرمی و تری چشم
ازرق کمتر از دیگر الوان بود و گرمی و تری چشم سیاه بیشتر از دیگر لونها باشد لهذا درین نزول الماء و دیگر علت که سببش کثرت بخار باشد بیشتر افتد و چشم شهلا و شعلا معتدل
بود و مزاج چشم صبیان حار رطب باشد اما حرارت کمتر رطوبت بیشتر و مزاج چشم جوان نیز حار رطب است لیکن حرارت بیشتر رطوبت کمتر مزاج چشم کهول بارد یابس باشد و
حرارت در چشم مردان نسبت زنان بیشتر بود بدانکه چشمیکه خطوط باریک و اشیای دور و نزدیک بآسانی ببیند و از دیدن اشیای روشن نگریزد آثار اعتدال قوت
مزاج باشد و عکس این عکس و آنکه از دور دشوار و از نزدیک نیک بیند روح بصر او لطیف صاف و اندک بود و اگر عکس این بیند روح بصر او کثیر و تیره باشد فائده
طالب و حافظ صحت چشم را لازم که از فرط نظر بر جسم شفاف سفید که باعث انتشار نور بصر است و کثرت نظر خطوط و نقوش دقیقه که موجب صرف نور کثیر است
و از کثرت بکا که چشم را قابل قبول ماده میگرداند و از جلوس کثیر نزد آتش و آفتاب که باعث نشف رطوبات است و از وصول باد و تری بچشم که سبب تکاثف عین
و احتقان روح بصر است و از نگریستن سوی چیزی که مدتی بهمان نظر قائم ماند و پلک نزند که موجب ضعف بصر است مثال شخصیکه متصل کار می کند و در آن ضمن
آسایش ننماید ضرورتا ضعف پدید می آید و از وصول دود و غبار که باعث سیلان اشک و سیلان اشک موجب ضعف بصر است پرهیزد لیکن سیلان اشک اگر
از اندوه باشد مضائقه ندارد بلکه با وجود دفع رطوبت حفظ صحت چشم میکند نیز سوای این از ملاقات هوای گرم و سرد مفرط و دیدن اشیای روشن و درخشان که
شعاع در چشم غالب آید مثال آئینه که مقابل آفتاب بود و کثرت بر پشت خفتن و خواب بر امتلاء اطعمه و اشربه غلیظه دیر هضم و مبخره و گرم و تیز چون ثوم و بصل و گندنا
بادروج زیتون شبت و غیره و کثرت اکل نمک و فرط جماع و کثرت فصد و حجامت و کثرت بیداری و طعام شب و اکل مسکرات و شکر مفرط و خمر و مضرات معده چه تبخیر
و قبض طبع روا ندارد و اما دیدن نقوش و خطوط باریک که گاه گاه بسبیل ریاضت بود مفید است اما تا ضعف چشم باید که سر او آب شیرین و صاف فرو برده

چشم در وکشاید و سرمه و توتیا با آب بادیان آب مرزنجوش پرورده در چشم کشند که محد بصر و مقوی چشم است و پرورده بان آب بادیان شکر کشیدن مفید بدانکه چون
چشم از اعضای رطبه است و اکثر ضعف او از رطوبات می شود پس احیانا اکحال یابسه ادویه جالیه استعمال نموده باشد تا حفظ صحت و منع نزلات کند و جفف [illegible] آب
در هر ماه سه بار بعد هر ده روز قطور کند که مانع ماده از چشم است بدانکه حفظ صحت چشم بدریافت مزاج چشم است پس اگر مزاجش یابس بود روغن بادام روغن بنفشه
روغن کدو سعوط کنند و کحل مناسب بکار دارند و اگر حار باشد اول بگلاب یا آب کشنیز یا منقوع آمله کرر شوید پس کحل بکار برد و اگر رطب باشد بگلاب و سماق شسته
کحل کشد اگر ضعف و الم از هوای بارد بچشم رسد و تفاح مصفی از تخم گلاب پز نموده بر باد گرم پخته و دو حصه کرده نیم گرم بر پشت چشم نهاده و نرم بسته خوابد اگر درد
پدید آید در موسم گرما صبر یا مامیران گرد چشم طلا کند یا مثل بقاشق [illegible] لت کرده کفش در چشم چکاند مغز فستق مقشر کرده در پنبه کهنه مغسول نهاده بر پشت چشم
بندد و در سرما در بنبل ثقب نموده قدری قند پر کرده بر باد گرم پخته صاف ساخته فشرده چند قطره در چشم چکانند و باقی بنبل بر پشت چشم بندند فائده اگر وقت
خواب هر روز آب بارد سعوط کند چشم هیچ علل علیل نگردد و اگر یک اسبوع متواتر هر روز یک درم سفوف آمله بقدری عسل آمیخته بلع نماید قوت بصر افزاید بدانکه
تفاوت بصر از دو سبب اند یکی بسبب روح باصره پس اگر روح بصر غلیظ و کثیر باشد در روز و از نزدیک بصر قوی بود و عکس این عکس و اگر روح باصره رقیق و کثیر بود
در روز و شب در قرب و بعد بصر قوی بود و اگر روح باصره رقیق و اندک بود در دور و نزدیک نیک نه بیند و اگر غلیظ و اندک بود در بصر در همه حال ضعیف باشد دوم سبب
اختلاف وضع جلیدیه و بیضیه پس اگر جلیدیه بخورد فرو شده باشد بصر ضعیف بود خاصة از نزدیک و اگر جلیدیه کلان و برون آمده باشد بصر قوی باشد خاصة از
دور و اگر متوسط بود بین دو امر بود بصر هم متوسط باشد بدانکه الوان چشم پنج اند سیاه و میش میان سیاه و میش کبود و سبز پس اگر جلیدیه خرد و غلیظ و نکو فرو شده یا
با بیضیه بسیار کلان و غلیظ بود یا هر دو رطوبت بغور فرو رفته باشند یا عنبیه بغایت سیاه بود درین صورت مقله سیاه نماید و اگر جلیدیه کلان و تنک و برون آمده باشد
یا بیضیه اندک و غلیظ بود یا عنبیه در سیاهی و سفیدی متوسط باشد مقله میش و اشهل نماید و اگر جلیدیه یا بیضیه درین حال متوسط بوند مقله میان سیاه و میش نماید
و اگر جلیدیه و بیضیه هر دو بیرون آمده یا هر دو بسیار تنک باشند یا عنبیه سفید و صاف بود مقله سبز یا کبود نماید فائده اگرچه باعتبار اسباب جزئیه سائر اقسام امراض
چشم علاجی مخصوص است لیکن باعتبار اصول سخه چهار جنس باشد پس اول اجمالا گفته میشود و بعده مرض هر طبقه و هر رطوبت بیان نموده خواهد شد اول سوء
مزاج ساده پس اگر حار باشد آب عنب الثعلب آب کاسنی آب کاهو گلاب بیاض بیض و غیره بکار برند و در بارد مشک و مامیران و فلفل و غیره و در رطب توتیا اقلیمیا
و غیره و در یابس لبن شیر و بادام بیاض بیض لعاب اسپغول و غیره بعمل آرند و در مانند به و اشربه حسب صحت [illegible] مرعی دارند دوم سوء مزاج با ماده استفراغ ماده کنند و استفراغ
ماده چشم بر هفت وجه است یکی آنکه طعام و شراب کمتر و نیک دهند دوم اگر تن ممتلی باشد اول تنقیه خلط بد سازند سوم تنقیه دماغ نمایند و حجامت کنند و قیفال
و عروق سر کشایند چهارم اخراج ماده از بینی بسعوط سازند اگرچه استعمال عطوسات و تنقیه چشم سرعت است اما تا که تنقیه نکرده باشند بکار نبرند که ضرر رساند پنجم رگ
گوشه چشم کشایند و درین هم تقدم تنقیه شرط است ششم با شیافی مدمع ماده را از چشم فرود آیند و درین هم تقدم تنقیه سوا است هفتم تنقیه عضوی که ماده از آن بچشم
آید سازند سوم تفرق اتصال تدبیر این با دویه که تری کمتر کند و پوست کثیر نماید و سوزاننده نباشد چون سرمه عفران توتیا اسفیداج شادنج صبر و غیره نمایند
چرا که هر دوا که مزاجش بمزاج چشم سخت مانند باشد چشم را زیان دارد هر چه اندکی مخالف بود و ازین نوع که گفته شد باشد مفید بود پس دوائی تری افزا مضر باشد هم
دوا که قدری تری کم کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و هر عضو که قوت یابد قبول ماده نماید و سلامت ماند و این اصل بزرگ است و اکثر علاج چشم چهار قسم

هیئت چشم وآفت که در ترکیب اجزای او افتد و تدبیر صلاح هیئت و زوال آن آفت بعضی بفصد و استفراغ و بعضی بانواع حیلها بود و هر یک در جایش گفته آید **فائده** تاکه
از حال طبقات و رطوبات و عضلات مجوفه و امراضیکه بهر واحد میشود اطلاع نباشد جرأت بعلاج چشم نکنند که مقدمه چشم نازکست از ادویه عینیه آنچه که واجب
التدبیر است تاکه مجرب ننمایند داخل مرکب نسازند و هر چه در چشم استعمال کنند بعد تنقیه باید و وقت کشیدن ادویه تر اول مانند آن مریض را بر پشت غلطانند پس کشند و
در علل اجفان ادویه کشیده پلک پوشیده بر همان وجه خوابند و در دمعه بر پا استاده کشند و پلک نپوشند و محرور را کحل در وقت صباح و شب بکار برند و اگر کحل حار
و مریض مبرود بود در آخر روز کشند و اگر هر دو مبرود باشند در وسط روز و بهترین اوقات برای استخدام شیافات ابتدای بهبیت و جهت دوران ربیع و اول
خریف **قانون علاج چشم** اگر با وجع آماس یار بود و ماده در همه تن باشد اول حسب او تنقیه عام کنند پس تنقیه چشم نمایند و قبل از تنقیه دوا در چشم نریزند اگر صداع هم
یار بود اول تسکین او کوشند الا رنج افزاید و تدبیر حسب تفصیل گفته آید اما در ینجا نیز اجمالا گفته میشود مثلا اگر رطوبت غلیظ یا باذنا ک باشد تنقیه عام بمسهلات مناسبه
کرده بحب صبر حب ایارج حب قوقایا تنقیه دماغ نمایند پس برای تنقیه بالعنی سعوطات بکار برند و چشم را با آب حلبه و شیر تازه شویند و چون تن پاک شود و ماده بچشم آمده
ادویه موافقه در چشم کشند حمام نمایند اگر رطوبت رقیق بخون یا بصفرا آمیخته باشد اول فصد کنند پس مسهل دهند بعده ماده را از سر فرو کشند و اگر ماده ریحی باشد حمام سود
دارد و اگر خون باشد بفصد قناعت نمایند گاه باشد که خون اغلظ بود و عروق چشم از وی ممتلی گشته اگرچه فصد کنند اما امتلای عروق نرود درین وقت حمام کنند و
بعد حمام غذای لطیف خورند و ایارج فیقرا حب قوقایا فرو برند شیاف احمر کشند ضماد و محلل نهند و قدری خمر صرف عقب حمام نوشند گاه باشد که در چشم ورم ظاهر نبود
لیکن ماده مدام بچشم آید و نفع علاج ظاهر نگردد ملاحظه کنند که ماده از بیرون مجیء می آید یا از درون اگر از بیرون مجیء آید حمرت و حرارت در چشم حرارت سر و جبهه بر عروق سر
پیدا باشد باید که عروق سر کشایند شریان صدغ برند و داغ دهند ضماد مقویه گذارند و اگر از درون مجیء آید کثرت عطسه و دغدغه و حکه بینی ظاهر بود باید که تنقیه عام بفصد و
مسهل وغیره نمایند و هر چه در سبل آید مفید اگر در مدتها تدابیر صواب کنند و مرض حال خود ماند باید که از تدبیر صواب نگردند چه گفته است که ماده اغلظ بود پس مدتی دراز باید
تا آن ماده لطیف شود و تحلیل پذیرد **فائده** اگر چشم کثیر الوجع باشد میل نیالایند بلکه ادویه بشیر آمیخته چکانند اگر دوای تیز در چشم کشند و حاجت تکرار باشد متواتر نکشند بلکه
مصابرت نمایند تا چشم از اذیت کرت اول استراحت یابد پس باز کشند و اگر در چشم آشوب از غبار و برد و غیره پیدا آید ادویه قوی بکار نبرند بگلاب شویند و یک قطره
آب غوره چکانند یا صبر بگلاب یا آب کشنیز حل نموده یا حضض فوفل صندل مامیثا بر چشم طلا کنند و از اغذیه قوی و حرکات پرهیزند **انتباه** اطبای فرنگ از امراض چشم و داغ
بتحقیق و مهر و بازو بیند کرده اند و در منع نزول بشرطیکه در ابتدا باشد برای تفتیح سده که در عصب نوری افتد سبید لیست و منقی دماغ از ماده لزجه مفتح چشم از خلط مراسیت
و برای سبل و ضعف بصر النفع و اختیاری و اضطراری میباشد اضطراری آنکه وقت حاجت برای مرض چشم نمایند اختیاری آنکه در وقت صحت برای حفظ صحت
چشم و قوت بصر کنند پس همه را واجب که بعد چهل سال بعمل آرند و این باب مشتمل بر چند فصلست **فصل اول در امراض طبقه ملتحمه** و آن حجابیست غشائی صلب
مشف غلیظ الجرم که مقله را متحرک میدارد و مملوست از لحم سفید چرب و از شاخهای غشای صلب که بالای قحف زیر پوست سر و قست ناشی شده پیش چشم سطبر
گشته همه اجزای چشم را پوشیده غیر قرنیه که گرد اگرد او متوارشده و التحام پذیرفته است این طبقه سفیدی چشم گویند **قول جوان** کور و و غشائیست باریک سفید که
ناشی شود از قحف و این فصل متضمن بر چند نوعست **نوع اول در رمد** یعنی ورم ملتحمه **فائده** رمد اگر در چشم واحد پدید آید در چشم دیگر نیز پیدا خواهد گردید باید که
تدبیر هر دو چشم کنند و رمد با تپ نادر باشد و اگر باشد خاصه در گرما رمد زود زائل گردد و آنرا که با تپ رمد صعب پدید آید آثار آفت بزرگ باشد **انتباه** اگر رمد

با قرحه یا بود اول تدبیر رمد پس تدبیر قرحه نمایند و عکس عکس اگر جرب با دمعه یا بود تدبیر جرب مقدم دارند و اگر سبل با قرحه یا بود اول تدبیر قرحه نمایند اگر قرحه قرنیه
با جرب یا بود تدبیر جرب مقدم دارند اگر در چشم واحد حاجت بکشط ظفره و بداغ غرب شود داغ مقدم دارند اگر در ریح شبرناق یا بود تدبیر ریح مقدم دارند بدانند
که رمص دلالت بر نضج ماده رمد میکند پس اگر بعد رمص خفت در مرض افتد زود به گردد و آثار نضج باشد الا عکس و آب چشم تا که رقیق بود دلالت بر ابتدای
مرض کند و وقتیکه لزوجت آرد دلیل ابتدای نضج باشد بدانکه عمده تدابیر در رمد اماله و جذب ماده سوی اسفل است و وقت شدت وجع چشم را بطبیخ بنفشه و کوکنار و نیلوفر
گل سرخ شویند **قول جالینوس** طبع نرم داشتن تنقیه کردن امل زیرگ در علاج رمد است و گفته هیچ چیز انفع از گذاشتن محجمه بر میان سر نیست خاصه بعد تنقیه
**فائده** در رمد موی کثرت ورم و نفخ و تمدد و حرکت حمرت عین امتلای عروق ضربان صدغ دمعه دسعه و انقلاب جفن حمرت بول عظم نبض سرخی و ثقل تن قلت
وجع **علاج** قیفال جانب وجع زنند اگر در هر دو چشم بود قیفال هر دو دست زنند اگر ممتلی بود بر قفا حجامت کنند علق بر جبهه چسپانند بعد فصد بطبیخ اهلیله یا آب
آلو تمر هندی شاهتره ترنجبین شیر خشت تلیین کنند صبر بآب کاسنی حل کرده دهند حب صبر حب قوقیا نافع شربت بنفشه آب انار شیره تخم خرفه لعاب اسپغول دهند
مرغ نخود آب خورند و از حموضت پرهیز کنند کشنیز بقند دهند و بعد تنقیه تام اگر وجع و التهاب باشد بیاض بیض لعاب اسپغول شب و روز چکانند چون خلش ساکن شود شیر
زن یا لعاب بهدانه یا گلاب یا شیره یا بیاض بیض آمیخته چکانند شیاف ابیض بشیر زن سوده چکانند و در خانه کم روشن دارند خرقه کبود یا سیاه بر در آویزند و برای تقویت
چشم و ردع ماده حضض صندل اقاقیا عنب الثعلب گل سرخ بآب کشنیز بر پشت چشم طلا نمایند صندل گلاب بر سر مالند و در ابتدا آب چشم نرسانند که مضر است حضض
بیاض بیض دهن ورد آمیخته گرم کرده طلا کنند و وقتیکه مرض تحلیل یابد و قدری حمرت باقی ماند صفرت بیض مسلوق زعفران و عسل سرشته ضماد سازند اگر وجع اشد باشد
انزروت مربی بشیر زن سوده یا نبات سوده پاشند زعفران کافور گل سرخ صندل سرخ شیاف مامیثا بلعاب اسپغول طلا کنند اگر تخفیف نشود شیاف ابیض کافوری
کشند اگر حمرت و دمعه باقی ماند و رمد صغیر باشد برگ کشنیز بر چشم بستن و لعاب حلبه تخم کتان چکانیدن برای نضج ماده انفع و در آخر صفرت بیض آرد جو گل بنفشه بابونه
کنند و مرغ تیهو گوسفند خورند و از حلویات و تکلم و آواز و جماع و خمر و غیره پرهیز کنند **شیاف ابیض** اسفیداج کتیرا صمغ عربی از هر یک سه قسمت یک بلعاب اسپغول یا بیاض
بیض شیاف سازند اگر افیون ربع از زاید ابیض افیونی و اگر انزروت مربی دو حصه زیاده کنند ابیض انزروتی و اگر کندر نیم افزایند ابیض کندری گویند برای امراض حاره
و تحلیل و ردع اورام مفید افیونی مخدر مسکن وجع صعب انزروتی قوی تر از ساده مزیل رمص کندری برای قروح چشم مستعمل **ذرور اصفر** انزروت مربی ده نیم زعفران
حضض هر یک دو سحق کنند برای رمد طولی و دکمنه المده نافع **قول صاحب نولسکه** مریض را در مواضع تاریک که هوایش معتدل و صاف از دود و غبار باشد
دارند و هر دو چشم بسته دارند و خرقه کبود یا سیاه یا سبز بگولیر یو تر کرده بر چشم نهند و رگ ظهر الیدین قیفال محاذی چشم مائوف زنند اگر بسبب حبس حیض و خون بواسیر بود
صافن محاذی زنند علق بر رگ بواسیری گذارند و در شش ساعت قریب یک کاسه خون بر آیند **قول لبید الوادل** فصد پا بعده فصد دست کنند چه اکثر
که از فصد پا صحت شود و حاجت بفصد دست نیفتد و در ابتدا بندی پاشویه آب گرم کنند و بعد فصد شاخها از زیر شروع نموده تا زانو کاو کتف سازند و دوجا شرطه زنند
و مالش اعضای فرین نمایند و بعد فصد مسهل صفرا و بلغم دهند تا اخراج ماده ما بقی کند ریوند یک نیم درم سنا دو درم جوشانده انیسون قدری ترکرده تمر هندی سه درم گلهای
مفرح بزوری بارد قدر حاجت انداخته بعد چهار پاس مالیده صاف نموده شربت ریتیو یا شربت پرسیکو د اونس آمیخته دهند ریزیا حیلا با سیزده دانه دیا کریدیه سوکنو
دو نیم اسکروپل همراه چهار اونس شیره مغز تخم کدو تخم خیارین دهند اگر کافی نبود محجمه بی شرط بر نوکا و عقب گوش و کتف نهند و بر صدغین و عقب گوش علق گذارند و رگ گوشه چشم

والف وجبهه زنند و فصد شریان صدغ مفید باید که قدر شش اوقیه خون برآورده مرهم انزروت که در گل ارمنی جلدار نب صبر به بیاض بیض حل کرده
بر شریان مذکور نهند تا حبس دم نماید اگر خواهند عوض فصد علق بر شریان صدغ بچسپانند اگر رفع نشود کاوستیکو برنو کا در عقب گوش نهند
و مدتی سائل دارند اگر مرض مزمن باشد داغ عضد انفع و اگر بشرکت اعضای سفلی باشد داغ در یا محاذی مرض نهند اگر کافی نبود داغ دیگر در عضد و نهند پس اگر یک داغ
دهند جانب مرض باید داد و اگر دو دهند یکی در دست محاذی مرض و دوم در ید یا مخالف علت دهند و برای اخراج ماده چشم از راه انف سعوط کنند پوست بیخ بادیان مبهی
خایند یا برگ حب النار یا برگ تمر هاتر ترها بر یک نیم درم مصطکی درم کوفته بیخته در کتان بسته صبحی تا نیم ساعت مضغ کنند تا آب کثیر از دهن برآید اگر به تدابیر مذکور رفع
نشود و بسبب حمره باشد باید یا در شش حمرتی بود تدبیر حمره نمایند و تا که سه روز نگذرد دوا در چشم نبیدازند اگر وجع اشد بود بعد تنقیه کوکنار کتان در شیر زنان جوشانده
چکانند اگر حرقت کثیر بود و لبن بگلاب یا بعرق بارتنگ آمیخته یا بیاض بیض لت کرده و یا بیاض بیض و شیر زنان چون منجمد شود فشرده چکانند تفاح
بریان کرده بشیر سائیده یا لعاب اسپغول بشیر برآورده مغز نان تر نموده بر چشم ضماد کنند پرچه نحم لقربا بزرگرم گرم خام بندند اگر کافی نبود شیاف ابیض افیونی درم لبن
اوتس حل کرده چکانند لیکن تا که ضرورت قوی نبود مخدرات بکار نبرند اگر وجع اشد و حرقت و حمرت باشد گلاب عرق بادیان هر یک چهار درم شیر زنان دو اوتس شیاف ابیض
افیونی درم بیاض بیض عدد آمیخته چکانند مثال سفوف تو بیست ... گلاب یا شیر دو اوتس آمیخته چکانند لعاب بهدانه بگلاب برآورده یک اوتس روغن سر سه چهار سرخ کافور چهار
دانه بیاض بیض عدد آمیخته طلا کنند یا بیاض بیض عدد زاج قدری لت کنند که مثل مرهم شود بر خرقه کشیده گرم گرم بر چشم گذارند و بعد ده ساعت تبدیل نمایند اگر بسبب
ترکیب ماده ترش با خون بود شدت وجع ضربان عدم نفع از ادویه مذکوره عرق بارتنگ یا گلاب شش اوتس مروارید درم آمیخته بعد چهار ساعت بنجه چند دفعه چشم را
شویند و در ابتدا بر جبهه و صدغ آرد جو آب انجیره سرشته یا نخاله گندم به سرکه سائیده ضماد کنند یا گل ارمنی و دم الاخوین کندر مصطکی هر یک درم سرکه گلابی چهار درم
بیاض بیض عدد آمیخته یا گل ارمنی بلعاب اسپغول لعاب بهدانه که بگلاب برآورده باشند آمیخته خرقه آلوده بر جبهه نهند و هر ساعت تبدیل نمایند تا منع انصباب ماده
بچشم کند بعد یک روز از ظهور مرض لعاب تخم خطمی کتان حلبه بعرق مامیران برآورده چکانند لعاب اسپغول بگلاب برآمده دو اوتس عرق بادیان اوتس سنگ بصری
درم آمیخته یا حلبه بعرق بارتنگ جوشانده چکانند جوین و کمی آرد ادویه محلله مسکنه بکار برند عرق بادیان عرق مامیران انزروت مربی بشیر زنان سنگ بصری هر یک نیم درم
آمیخته یا عرق مامیران چهار درم عرق بادیان اوتس توتیای سبز سفید نیم درم بر آتش نرم گداخته صاف کرده یا توتیای سبز سنگ بصری هر یک درم کافور سه ... گلاب
سه اوتس دو ساعت تر داشته قطره در چشم چکانند اگر حرقت آرد بگلاب شویند قرص کولاریس نیم درم عرق بادیان یا عرق مامیران سه اوتس حل کرده در چشم چکانند خرقه
کتان سوزند و در ظرفی کرده بند سازند در رطوبت که برآید بلعاب ... طفل آمیخته در چشم چکانند مرهم اوپتالمیکو نو سو بر خرقه کتان کشیده بر پشت چشم یا پلک بچسپانند
و در بستر پوشیده شوند و صبحی بعرق بادیان نیم گرم شویند سنگ بصری نشیم کرده بسرکه مغسول بگلاب باشد آمیخته بکار برند کین تلطیف بعرق بادیان یا عرق مامیران یا آب
چشمه تر کرده چکانند بقیه جوشانده دو حصه کرده بر چشم بندند چند دفعه اگر کافی نبود حمام تا آب نیم گرم کنند بسد یا مروارید نیم درم همراه مالکهین تری یا عماری دهند سه چهار
ماه و تا وقتیکه حمام و لبن بعمل آرند وقت شب مرهم اوپتالمیکو چسپانند و در ابتدا نان بقی فروج یا مرغ ترکرده خورند تا از منفعت اذیت بچشم نرسد و بعد فصد مرغ نو حجه لقربا هی بحری
برگ کاسنی شلجم کدو برگ خرفه برگ کاهو آلو شفتالو خورند و از اغذیه بادانگیز شور حلو خمر و غیره پرهیز نمایند لیکن اگر شارب باشند تا که مدتی ... باده یا بد صحت نشد چون خمر
نوشید خون غلیظ بلغمی که پیدا شده بود ترقیق پذیرفت و تحلیل رفت صحت یافت و تا که یک ماه در صحت نگذرد حموضات نخورند قرص کولاریس انزروت بشیر زنان چهار

ساعت ترکرده خشک کنند سه بار دو درم صبر مغسول بگلاب هفت بار درم زعفران هشت دانه برنج ماميران قرص سازند مرهم اوپتالمیکو نو سنگبصری
تیار چهار درم یا کینیم اونس کافور درم زنگار چهار سرخ سائیده روغن گاو یا روغن بز خام یک اونس گلاب نیم اونس آتش نرم جوشی داده فرو گرفته ادویه آمیزند
مصفی بصر مزیله حکه و حمرت و حدت و رمد وغیره مرهم اوپتالمیکو روغن زرد مغسول بگلاب چهار درم سنگبصری نیم درم کافور پنج دانه آمیزند مرهم اوپتالمیکو
روغن بز مغسول بگلاب چهار اونس سنگبصری اونس زنگار اسکروپلو کافور یکنیم اسکروپلو مرهم سازند مسکن وجع مزیله حرقت و ریزش قول جوان کورد و فصد نشست
کنند اگر بسبب خناق یا حبس طمث و بواسیر باشد فصد یا نمایند مغز تان بشیر زنان ترکرده سیب بریان سفیدی بیضه مسلوق در گلاب سائیده کاهو نیم درم زعفران
دو سرخ آمیخته ضماد کنند لحم بقر خام کوفته بگلاب ترکرده بر چشم نهند اگر مع حکه جفن و چشم باشد تنقیه بطبیخ کوروبال که دمه غاریقون باشد کرده حب سیبو یا مرکوریو کالومیلاو
دهند بعد تنقیه گلاب احمر ابیض هر یک اونس صبر درم آمیخته گرم کرده طلیها را شویند سنگبصری در او کوانیتو روزاده آمیخته طلا کنند که ریه بیاض بیض آمیخته بر خرقه کشیده
بر صدغ و جبهه نهند خمر بکرر چکانند و بعد تنقیه شش بار بتفاوت مرکوریو که بروغن گوگرد طلیا کرده باشند چهار دانه دهند و بعد تنقیه تام دو داغ عقب هر دو گوش دهند
اگر کافی نبود یک داغ در نوکا دهند اگر بسبب وجع بصر کم گردد شیاف ابیض نیم درم گلاب سه اونس حل کرده چکانند اگر کافی نبود رگ زیر زبان زنند یا لای سکر دستیکو
ذراسیح یا کاوستیکو صابون نهند بعد تنقیه تام در زرا کلیلی مجهه مع شیر گذارند که اعاده نمیکند فائده در رمد صفراوی ورم و انتفاخ و تمدد و رمص و دمعه نسبت
دموی کمتر بود و وجع و خلد و التهاب بیشتر باشد و صداع زیاده بود و اشک تیز آید علاج تنقیه بطبیخ اهلیله که در دموی گذشت کنند یا ماء الشعیر شیره خرفه آب کدو آب
انار آب تمر هندی نوشند بعد تنقیه اسبغول بآب کاسنی آب کشنیز گلاب و قدری سرکه بر چشم ضماد نمایند برگ خرفه برگ کاسنی برگ عنب الثعلب برگ کشنیز ضماد کنند
لعاب بهدانه لعاب اسبغول شیر زن سفیدی بیضه در چشم چکانند پس شیاف کافوری کشند اگر وجع اشد بود قدری افیون افزایند لیکن تا ضرورت قوی نبود مخدرات بکار نبرند
اگر بعد تنقیه چیزی باقیماند شیاف ابیض بشیر یا بیاض بیض آمیخته چکانند صفرت بیض با روغن ورد آمیخته بر چشم نهاده محکم بندند وقتیکه وجع و ورم ساکن شود شیاف احمر لین
کشند پس مداومت حمام کنند قول شیخ اگر مصلحت باشد قیفال از جانب الم زنند اگر امتلای عروق کثیر بود حجامت نیز رواست لبن اتن با بیاض بیض عصاره
لسان الحمل مفرد یا مرکب قطور کنند عصاره اترج و آب غوره در ابتدا نافع شیاف احمر لین صمغ عربی کتیرا اسارون هر یک یک درم دم الاخوین زعفران هر یک نیم طباشیر
جهت بقایای رمد نافع شیاف کافوری اسفیداج سه کتیرا صمغ عربی هر یک چهار ربع النصب یک کافور نیم شیاف سازند برای مدها نافع قول صاحب تحفه
غیر از فصد آنچه در دموی گفته شد بکار برند قول جوان کورد و تنقیه کرده ذراج قدری بگلاب و بیاض بیض آمیخته چکانند یا خرقه آلوده نهند چند بار لحم بقر یا سلفات
در کهرل سنگی حل کرده گلاب دو اونس آمیخته صاف نموده کمین تلیو و درم آمیخته چند قطره در روز چکانند اگر کافی نبود کولیر یوسیتور یک قطره ساعت بساعت چکانند
اگر وجع و ورم اشد بود بیاض بیض تازه بیست عدد در ظرف سفالی چهار ساعت دارند بعده سنگجراحت درم آمیخته برابره و پلک طلا کنند و دو سه قطره چکانند
فائده در رمد بلغمی کثرت انتفاخ و ثقل و چرک و اشک قلت حمرت و حرارت التصاق جفن وقت خواب علاج بعد نضج تنقیه بحب ایارج وغیره کنند مرغ گوسفند
بریان خورند و بورح و تحلیل صبر حضض مر اقاقیا زعفران بگلاب بر جبهه و پلک ضماد کنند و برای نضج و تحلیل لعاب حلبه مغسول لعاب کتان در چشم ریزند چون
روز گذرد وقت انتها گذرد ذرور ابیض در چشم برکشند گلقند گلاب اطریفل خورند حمام نمایند بگلاب نیم گرم چشم را شویند شادنج کشته شیاف بر الیوم به بیاض
بیض یا بشیر زن سوده چکانند وقتیکه دمعه و حمرت رفع شود ادویه در چشم نکشند گر توتیا مغسول و بعد تنقیه برای نضج بابونه اکلیل آرد جو ضماد کنند لحم بز یا میش کهنه

گرم باشد بر چشم بندند **قول جوان کور** و ورق گل مورد و داوس لاجورد و سه دانه آمیخته دو قطره چکانند بفاصله یک یک ساعت و بالای چشم مالند
**قول صاحب فولسیکه** بریزنیا جلا یا دو یا کرید سولفوراد و دو صبر گلابی تنقیه کنند برگ نرم بهی در آب جوشانده چشم را شویند چند بار یا آب مورد **فرور
ابیض** انزروت مربی چهار نشاسته یک سحق کنند برای التصاق اجفان و کثرت چرک قدری نبات افزایند **طریق غسل حلبه** حلبه دو یا سه در آب شیرین تر کرده
دارند پس آب دور کنند و آب دیگر که بیست چند حلبه باشد انداخته جوشانند که نصفی ماند پس این لعاب بکار برند **شیاف برالیوم** شیاف مامیثا انزروت مربی هر یک
هشت زعفران دو کتیرا یک افیون نیم آب باران شیاف سازند مسکن ضربان اوجاع ماده **فائده در رمد سوداوی** رمد یابس نیز گویند موسست و ثقل چشم کمودت
لون عین خالی از الالت رمد سرخی جفن و باشد که بندرت در ملتحمه نیز سرخی پدید آید و اکثر مع الصداع بود خاصه که مزاج علیل سوداوی و دماغش خشک باشد **علاج** ترطیب
دماغ با غذیه مرطبه جید الکیموس کنند ماء الشعیر نوشند لطبیخ بنفشه نیلوفر برگ خطمی کدو جو بر مقدم سر نطول کنند و بهمین انکباب سازند حمام نمایند روغن بنفشه روغن
بادام روغن کدو شیر تازه در بینی چکانند و بر اطراف آن لعاب بهدانه در چشم چکانند بابونه بنفشه کتان بروغن نیلوفر بر چشم ضماد سازند شیاف دینار چون کحل کنند
بعد حصول ترطیب تنقیه لطبیخ افتیمون سازند لعاب حلبه یا کتان صفرت بیض بر چشم بندند و در آخر شیاف احمر حاد کشند و حمام کنند در آب من صائم کحل نمایند لطبیخ بکمه
گل انکباب کنند برگ خروع ضماد سازند اگر وجع اشد باشد از ادویه تدبیر پرهیزند و آب گرم نطول بر سر کنند و لطبیخ بنفشه انکباب نمایند خمر انگوری قدری نوشانند
**شیاف دینار چون** اقاقیا اقلیمیا هر یک ده کتیرا انزروت هر یک یک نیم افیون نشاسته هر یک یک آب باران شیاف سازند برای رمد مزمن سوداوی
و حمرت مزمن چشم و سبل نافع **شیاف احمر حاد** شادنج مغسول شش صمغ عربی پنج اس سوخته زاج سوخته زنگار هر یک دو صبر مر افیون زعفران هر یک نیم شیاف
سازند برای سبل و ظفره و سلاق نافع **فائده در رمد ریحی** تمدد چشم عدم ثقل و اشک انتقال وجع و گاه باشد که بسبب وجع حمرت پدید آید شدت وجع قبل از
جوشیدن **علاج** گلقند گلاب دهند لطبیخ بابونه بنفشه نیلوفر گل خیرو انکباب نمایند حمام کنند طبیخ اکلیل مرزنجوش بابونه بر چشم ریزند یا پنبه آلوده نهند سبوس و
حاورس گرم کرده کماد سازند برگ بادرنج ضماد سازند نرگس یاسمین مشک بویند اگر مع حرارت حمرت باشد فصد کنند **فائده در رمد که بسبب وصول دود و گرمی
آفتاب و آتش و دیدن چیز بسیار روشن افتد** و این اکثر بغیر تدبیر زائل میگردد چون سبب زائل شود حرقت و حمرت اندک و سیلان اشک **علاج** اگر
دو چهار روز گذرند و از خود زائل نشود با وجود قطع سبب باید که فصد کنند و لطبیخ هلیله آلو خیار شنبر ترنجبین تلیین سازند شیاف ابیض کشند در شمس افیون بویند و طلا کنند
و در تاری هلیله کابلی کحل سازند **فائده در رمد که بسبب سرما و دیدن برف افتد** تقدم سبب **علاج** شلغم تر و فا اکلیل بابونه برگ توم یا قشر توم در آب
جوشانده انکباب کنند سنگ آسیا یا نحاس گرم کرده خمر بو یا شند و بخارش انکباب نمایند تفاح پزانده نیم گرم بر چشم بندند لطبیخ گاه انکباب نمایند **فائده
در رمد که در دیج گویند** سبب افتتاح دهن رگی از رگهای متصله شبکیه است که از ان خون بر ملتحمه ریزد و ملتحمه متورم گردد بحدی که سیاهی را بپوشد گاه باشد
که خون بر اجفان ریزد پس یک جفن یا هر دو بسبب ریزش خون ورم نماید و کشودن چشم عسر گردد و گاه باشد که خون هم بر ملتحمه و هم بر جفن ریزد و هر دو متورم گردند
پس اگر در بزرگان افتد بلغ گویند اگر در صبیان شود در دیج خوانند و بکودکان اکثر افتد و گاهی تورم جفن بدان حد میرسد که پلک بر هم زدن نتواند و چشم نتوان
دید و گاه باشد که پلک اندرون لطرف قدری خون کثیر بر آید و گاه باشد که بثور در پلک پدید آید **علاج** قیفال زنند اگر مانعی بود علق گذارند و عقب سر و کتفین
حجامت کنند و بعد اخراج خون لطبیخ اهلیله تلیین نمایند بفعات و اغذیه لطیفه دهند و از روز اول تا چهارم فقط شیر زن در چشم چکانند و پوست بیرون بیضه

عدس حضض شحم انار پوست انار برگ کاسنی تخم کاسنی مفرد یا مرکب بروغن گل آمیخته بر چشم ضماد کنند بعد روز چهارم ذرور ملکایا بشیر زن یا بلعاب اسپغول
سرشته بر پشت پلک نهند بعد هفته ذرور اصفر شیاف احمر لین بکار برند اگر پلک پیش گردد و انفتاح چشم متعذر گردد و تدابیر مذکور سود نه بخشد ذرور اغبر پاشند بر پلک
نوعی که بحدقه نرسد و ذرور چشم نافع اگر در آخر علت پلک بخار و پلک را بگردانند و بشیاف احمر لین آهسته آهسته خارند شیاف ابیض بشیر سوده کشند آب
کشنیز اکلیل صفرت بیض مرغ قدری زعفران واندکی مغز نان آمیخته طلا کنند سپیده بیضه مرغ بصفرت بیضه آمیخته بر خرقه کتان نهاده بر چشم نهند اشیای مخدره تا
تا خواب آید ذرور ملکایا انزروت مربی بشیر خر نشاسته صمغ عربی نبات برابر سحق کنند برای درد و ابتدای رمد نافع ذرور اغبر توتیای کرمانی مغسول شده
سوخته هر یک ده نبات پنج سحق کنند فائده نوعیست از رمد که بنا در افتد شدت پوست چشم و ضربان باشد و صدمه سرخی و آماس لیکن پوست سر چنان نماید
که سوخته است علاج ترطیب دماغ و چشم کوشند و منع تصاعد ابخره بدماغ نمایند بادرنگ کدو کشنیز ترسیب بوئیدن روغن کدو روغن بادام مالند فائده
رمدی که در وی خوف التصاق جفن باشد باید که بعد تنقیه و تبدیل شیاف ابیض و ابیض در چشم استعمال کنند و بعد هضم دوا در چشم و پاک شدن چشم از دوا
میل بروغن گل آلوده در چشم کشند و بر چشم رفاده موزب و بند بندند تا از التصاق محفوظ ماند قول جالینوس رمدی که در زمستان و سرما پدید شود صعب باشد
و بدیر به گردد قول صاحب فونسیکه اگر صداع باشد بر مدیار بود و تا دیر ماند بصر کم گردد قول لارزوری سرجب سینی گوید عصاکه کامس دهند روغن بنفشه
قرص رمدی قرص کندری ... توتیا تا در چشم کشند عرق ... عرق ... در چشم چکانند ...
درون و بیرون چشم طلا کنند خرقه بلعاب اسپغول لعاب حلبه که بگلاب بر آورده باشند آلوده بر چشم نهند تخم تفاح که در بادیه پخته باشند و لعاب اسپغول لعاب بهدانه
بگلاب بر آورده هر یک ... ساینده بر چشم ضماد کنند یا شحم تفاح به بیاض بیض و شیر زن سرشته گذارند یا بیاض بیض زاج سحق آمیخته حل کنند که مثل مرهم شود
بر خرقه کشیده بر چشم گذارند که برای رمد و حرقت و دیگر امراض چشم انفع است عرق سبز چکانند دو قطره مرهم توتیا بر چشم گذارند عرق سبز برای رمد و وجع و بیاض و
دمعه و سبل و جرب و حکه چشم انفع دهن بقر و نمک سنگ یک در ظرف مسی کرده خمیر که چهار اصبع بالا آید انداخته هر روز بر هم زنند بعد هفته که خمیر سبز گردد صاف
نمایند مرهم توتیا مزیل وجع و حرقت چشم توتیا در غوره پرورده کتیم اوس کافور درم زنگار دو از ده گندم توتیا و کافور را کمی سحق کرده مسکه گاو در دل گلاب بر آتش نرم
پزانند و فرو گرفته توتیا آمیزند پس زنگار آمیزند چون سرد شود در ظرف چینی نهند مرهم مزیل ورم و ... که از چشم بر آمده باشد حضض صبر اسفیداج هر یک نیم درم
یک ... دهن کنجد و گداخته ادویه آمیخته آب عنب الثعلب پنج شش بار بشویند پس اول چشم را با آب گرم کرده قدری زاج حل بود شسته مرهم مذکور گذارند هر روز
دو سه بار و از ترشی بادی پرهیزند دوا برای رمد و درد و وجع و سبل و جرب و بیاض و ظفره و دمعه انفع ... زاج سه درم افیون درم ... گرم نهند چون گداخته
صبر مر هر یک چهار ... هلیله ... حضض نیم درم آمیزند و فتیله ... جوشش بالسیلد ... پنج ماشه برگ نیب برگ بکاین برگ گکر ... برگ مرس توتیا هر یک نیم درم لوده
زردچوب هر یک سه ماشه انداخته بدسته آهن با آب لیمو یا سرکه انگوری یا آب انار ترش سحق کنند که یکجسم شوند در ظرف آهنی دارند و به بیاض بیض یا آب
بادیان بر چشم طلا کنند دیگر پوست انار کنده با آب سائیده گرم کرده بر صدغ و جبهه و گرد چشم طلا نمایند مزیل وجع چشم و جبهه و دمعه دیگر عروق الصفر هلیله
افیون هر یک یک زاج لوده هر یک دو با آب سائیده بر چشم طلا کنند مزیل انواع رمد دیگر بیاض بیض بگلاب آمیخته در چشم چکانند مسکن وجع و حرقت اجفان
مزیله حرک دو درم جارد دیگر حضض یا د سفید هر یک پنج درم قرنفل صد عدد لوده سوخته زاج سوخته هر یک ۲ درم توتیای سبز سوخته ربع اسکر دیلوا افیون نیم درم

با تکیده وا بحو کنه جیر کرده باشند شیاف بندند و با آب شبانه سوده بر چشم طلا کنند و کشند قرنفل افیون زاج سوخته هر یک پنجدرم آب برگ نیب آب ترهندی آب برگ گوهی
صحرائی هر یک نیم رطل در ظرف آهنی بچوب نیب حل کرده شیاف بندند و با آب شبانه سوده طلا کنند و کشند گل ارمنی ده هلیله سیاه زاج هر یک پنج افیون یک نیم در ظرف آهنی
با آب لیمو حل کرده شیاف بسته با آب سوده کشند برگ نیب به روغن جوشانده بر پشت چشم بندند دیگر هلیله سیاه مسحوق به موزن مربای بنفشه آمیخته قدری به روغن بادام افزوده
خورند مزیلهٔ سدد مزمن دیگر صفرت بیض مسلوق بدهن سمسم آمیخته بر چشم ضماد کنند مزیلهٔ وجع دیگر سماق بگلاب جوشانده یا صمغ عربی بگلاب حل کرده یا بشیر زن
حل نموده یا افیون بشیر حل کرده یا بول مریض یک عسل دو گرم کرده یا آب برگ قرصعنه یا آب ترب یا آب کدو در چشم چکانند دیگر سداب بآرد جو ضماد کنند مزیلهٔ ضربان
دیگر برگ خرفه بآرد جو ضماد کنند مزیلهٔ ورم گرم دیگر افیون زاج هر یک قدری بمغز نبات العنبر آمیخته صره بسته بر چشم گردانند و چکانند دیگر زاج بریان به گرم نهند چون
جوشید افیون قدری اندازند چون زاج پخته گردد همان تا با آب لیمو انداخته بدستهٔ آهنی صلایه کرده گرد چشم طلا نمایند مزیلهٔ رمد اطفال دیگر کا صناف رمد را
مجرب ورد تابستان سازند انزروت سفید ده درم مهدانه شیرین ده اسکر و بلوشکر طبرزد نیم درم کتیرا دانگی زعفران نیم دانگ کشک شعیر اسکرو بلو ماميران و زنگ
در آب جوشانند که مهرا شود و صاف کرده صبح شام در چشم چکانند دیگر مزیلهٔ رمد که هیچ دوا ترود مامیران پنج مثقال زبل گوسفند قدری در دیگ مسی کرده بند نموده بر
آتش نهند که تمام پوست او سوخته شود بیرون آورده صاف نموده توتیای کرمانی پنج مثقال هر دو را سحق کرده در چشم کشند دیگر دم الاخوین گل ارمنی کندر مستطکی
هر یک درم عود گلسرخ گلنار هر یک اسکر و بلوه بیاض بیض سائیده در چشم کشند دیگر برگ اروسه بندند دیگر افیون زعفران بشیر زن ضماد کنند دیگر لوده زاج
زرد چوب مرداسنگ کمون کوکنار هر یک دو ماشه افیون توتیای سبز هر یک قدر نخود در آب کوکنار سحق کرده حب بسته با آب سوده نیم گرم نموده گرد چشم طلا کنند دیگر
زرد چوب مسحوق در گوش مخالف نفوخ سازند دیگر زرد چوب محرق مسحوق بدهن سمسم آمیخته طلا کنند مزیلهٔ نقل کند دیگر مغز ریش طلا کنند مسکن وجع و ورم
دیگر مغز تخم کدو ضماد کنند مسکن دیگر سکینج بار باب و بار بگلاب شسته طلا کنند محلل ورم و مسکن الم دیگر گل سرخ پوست انار شیرین عدس مقشر با آب پخته در
مرد آمیخته ضماد نمایند مسکن ضربان و لذع دیگر زهرهٔ اسد کشند در و چشم نه بینند دیگر مرارهٔ بقر در گوش چکانند مسکن در ساعت دیگر بول آدم کشند دیگر چشم
تمساح یا چشم سرطان راست بر راست و چپ بر چپ بندند دیگر نمک قدر نخود چند بار گرد چشم گردانیده در جای سر دانند دیگر مگس زنده عدد در خرقه بسته در
ابتدا بر گردن یا بازو بندند مسکن وجع و درم دیگر غنچهٔ انار که قدر نخود باشد هفت عدد نا شسته خورد سی سال از رمد ایمن ماند و بعضی نوشته که صبح وقت طلوع آفتاب
یک عدد از دهن جدا کرده بلع کند و دست نرساند تا یکسال ایمن ماند دیگر بزر ربان صغار صبحی قبل طلوع آفتاب روز یکشنبه هفت عدد بلع کند هفت سال از رمد
ایمن ماند منقی هر قدر که فرو برد همان قدر سال ایمن ماند دیگر هر که پنج سرخ مرده در آخر ماه کنده با خود دارد از رمد ایمن ماند دیگر زهرهٔ موش کلان با پوست او بر چشم
سوده نهند مسکن دیگر کافور با آب سوده یا شادنج بشیر زن سوده یا جدوار بگلاب یا آب سوده یا پیه ثعلب یا خون خفاش با آب اروسه یا هلیله کابل سوده در چشم کشند
دیگر فوفل یا حضض یا کتیرا یا لاجورد یا مروارید مثل سرمه کحل کنند دیگر عصارهٔ الکاکنج هشت نه روز بتفاوت دهند اگر از شدت وجع نابینا گردد در نیم درم
عصاره لادن یا افیون دو سه دانه آمیخته دهند دیگر ضماد فرسطالیون بر صدغ گذارند حب بنفشه قرص بنفشه مفید دیگر یا به هلیله سیاه آب سوده یا هلیله زرد طین
مغیره با آب سوده یا انزروت به بیاض بیض یا بشیر زن یا بشیر زن سوده یا زعفران ربع درم صفرت بیض عدد لت کرده یا هلیله کابلی بگلاب سوده یا هلیله زرد سنگ بصری
برابر با آب یا گلاب سوده یا مامیران با آب سوده یا جند با آب سوده یا آشنه با آب سوده یا اسفیداج به سرکه در روغن گل آمیخته یا حضض افیون برابر به بیاض بیض آمیخته

یا حضض بلیلہ زرد زاج زرد چوب ہر یک سہ افیون یک آب سائیدہ بر چشم و گرد آن طلا کنند دیگر سنگ بصری مسحوق در چشم کشند مزیلہ جرب ہم دیگر توتیای یک
سحق کردہ کشند مزیلہ جرب یعنی رو بہ ذرور حضض سبز مہین باریک کنند دیگر زیرہ سفید تخم شبت زاج برابر سائیدہ بمغز نبات العسل آمیختہ صرہ بستہ ہر ساعت بر چشم نہند وقت
شب بر چشم بستہ بخوابد مزیلہ انواع رمد و رسد ذرور در نسخہ جای شبت لودہ است دیگر زعفران مرمکی نبات خمر ہر یک یک سائیدہ آمیختہ دارند بعد یک و نیم قطرہ
چکانند دیگر بیاض بیض عدد شیر زن دہ درم لت کردہ خرقہ آلودہ بر چشم بندند دیگر در ابتدا آب برگ تنبول چند قطرہ چکانند دیگر برگ داودی سائیدہ در صرہ
بستہ یا پنبہ کہنہ بر چشم بندند دیگر زاج بریان ربع درم سائیدہ بہ ربع رطل آب آمیختہ دارند بعد دو نیم ساعت خرقہ آلودہ بر چشم نہند دیگر لودہ زیرہ زاج زرد چوب سائیدہ
صرہ بستہ بآب گوکنار تر کردہ بر چشم گردانند دیگر قرنفل زاج لودہ افیون برابر کوفتہ صرہ بستہ بآب تر کردہ بر چشم گردانند و دو قطرہ چکانند زود بہ شود دیگر صفرت
بیض زعفران افیون آمیختہ بر پنبہ نہادہ بر چشم بندند دیگر خرمہرہ مسحوق حضض گوکنار بیاض بیض آب برگ لیمو در ظرف آہنی دو ساعت حل کردہ در روزی سہ بار
بر چشم طلا کنند در ساعت رفع وجع کنند دیگر برگ کرندہ مالیدہ در صرہ بستہ صبحی دو سہ قطرہ در چشم چکانند مزیلہ رمد مزمن سوسی و صفراوی دیگر گوکنار در صرہ
بستہ بآب تر نمودہ ہر لحظہ بر چشم گردانند مزیلہ رمد سوسی و صفراوی دیگر در ابتدا بلیلہ سیاہ عدد گاو رسش دانہ زعفران سہ دانہ بگلاب سودہ گرد چشم طلا کنند
مزیلہ وجع صفراوی در ساعت دیگر زنجبیل برگ نیب برابر سائیدہ گرم کردہ بر چشم طلا کنند مزیلہ رمد بلغمی دیگر روغن زرد ہفت بار بآب شستہ زاج بریان آمیختہ
بر پلک مالند دیگر زاج تنہا بآب آہنی بآب بستہ آہن حل کردہ کشند دیگر زاج روغن زرد برابر روغن در ظرف آہنی کردہ بر آتش نہند چون گرم شود زاج
اندازند وقتیکہ سوختہ شود بدستہ آہن سحق کردہ طلا کنند مزیلہ وجع وحمرت دیگر اصل سوس باریک سودہ پنبہ آلودہ بر پلک نہند مزیلہ حمرت دیگر افیون زاج
ہر یک ماشہ برگ نیب دو نیم عدد آب لیمو نیم عدد در ظرف آہنی حل کردہ بکار برند دیگر عرق گوگرد بآب آملہ آمیختہ در چشم کشند مزیلہ حرقت دیگر پنیر تر بر چشم بندند
مزیلہ ورم گرم دیگر برای رمد سبل گرم بلیلہ کابلی مانند غبار سحق کردہ موم سفید روغن گل گداختہ اندازند پس در ہاون کردہ قدری آب غورہ ریختہ حل کردہ
بکار برند دیگر کباب یا حلوا یا صفرت بیض مسلوق نیم گرم بندند مسکن وجع دیگر زنجبیل صندل سرخ زرنباد بلیلہ زرد برابر بگلاب سائیدہ بر چشم طلا کنند قدری
در چشم کشند دیگر زرد چوب زاج لودہ ہر یک یک نیم درم قرنفل عدد آب تمر ہندی کہ زرگران در آن نقرہ و زر میالند آمیختہ صرہ بستہ ہر لحظہ بر چشم گردانند
و قطرہ در چشم چکانند مزیلہ وجع وحمرت در ساعت دیگر شقائق بنفشہ بگلاب طلا نمایند مزیلہ وجع و ورم دیگر زیرہ سفید دار چوب لودہ زاج حضض بلیلہ زرد بلیلہ
آملہ ہر یک سہ افیون دو کوفتہ قدری بمغز نبات العسل آمیختہ صرہ بستہ بآب سرد یا گلاب تر نمودہ ہر لحظہ بر چشم نہند دیگر زاج بریان سہ درم حضض شش درم افیون
نیم درم قرنفل چہار عدد در ظرف آہنی سائیدہ روغن زرد انداختہ دو ساعت حل کردہ در چشم مالند نان گندم مرغن بشکر خورند وقت ساختن مردم ناپاک را آمدن
ندہند دیگر زاج گوکنار حضض برابر کوفتہ صرہ بستہ بآب تر نمودہ ہر ساعت بر چشم گردانند دیگر ترب بزرگ خورند مسکن رمد مزمن دیگر برگ مغیلان کوفتہ بندند
و دود در کنند مزیلہ رمد سوسی دیگر حنا بآب خمیر کردہ بر مقعد بندند دیگر آب برگ نرم تر ہندی افیون زاج حل کردہ در چشم کشند دیگر برگ نرم تر ہندی بچند عدد
فلفل در ظرف کانسی سائیدہ کشند دیگر آب لیمو تنہا یا بقدری زاج یا آمیختہ گرم کردہ در گوش چکانند دیگر مغز کدو یا مغز تخم تربز ضماد کنند مزیلہ ورم دیگر
دود کنند دیگر صفرت بیض مسلوق زعفران روغن گل آمیختہ ضماد کنند دیگر گل سرخ حلبہ در آب جوشاندہ یا انار شیرین بر آتش پختہ ضماد کنند دیگر نوفل
سودہ بر جبہہ و چشم طلا کنند مانع انصباب مادہ دیگر در ابتدا بپنبہ شیر عشر کہ زیر درخت او ثقب نباشد تر کردہ بر ناخن ابہام پای مخالف بندند اگر ہر دو باشد

در هر دو دیگر زاج مروق الصفر لوده افیون برابر آب لیمو سحق کرده گرم نموده گرد چشم طلا کنند برای رمد اشد نفع دیگر کوکنار شش افیون زاج هر یک یک کوفته
صره بسته بآب تر کرده بر چشم نهند و بچکانند دیگر حضض شش زعفران زاج زنجبیل زرد چوب هر یک سه هلیله زرد دو به بیاض بیض سحق کرده طلا کنند دیگر لوده زاج آهنی
بلدی هر یک شش ماشه مردار سنگ سه ماشه برگ نیب دو نیم عدد در کراهی آهنی کرده دهن بقر انداخته بر آتش بریان نموده فرو گرفته افیون دو ماشه انداخته با آهن
سحق بلیغ نموده گرد چشم طلا کنند و در نسخه جای برگ نیب برگ بادرنج نوشته نرنگ نیست دیگر سرب بهر دو دست بالند که دست سیاه شوند سوادش بقدری
بیاض بیض آمیخته در چشم کشند مزیله حمرت و جرب دیگر آب گل یاسمین یک قطره بچکانند مزیل رمد در حال دیگر برگ قطن بروغن جوشانده بر پشت چشم بندند دیگر برگ
انار بگلاب سائیده بر چشم بندند دیگر لوده زاج مردار سنگ زرد چوب زیره سفید هر یک تانک افیون شش دانه توتیای سبز نه دانه فلفل چهار عدد سائیده صره بسته
بآب ساده یا آب کوکنار تر کرده بر چشم گردانند دیگر زرد چوب افیون هر یک نیم زاج یک مغز نبات الصبر سی شش سائیده صره بسته در ظرف مسی گرم کرده بر
چشم گردانند و بچکانند مزیله وجع و ورم و دمعه و یبوست دیگر سپیده گندم لوده روغن گل هر یک چهار درم چهار غلوله ساخته سفالی بر آتش نرم نهند و غلوله بر سفال
گذارند چون گرم شود نرم کرده بر چشم نهند و تا نیکه سرد گردد دیگر گذارند مزیله وجع در ساعت دیگر لوده شش هلیله سه بآب سائیده پنبه تر کرده بر پشت
چشم نهاده بندند در همه نوع نافع دیگر روغن زعفران حضض برابر بخون خروس آمیخته کشند دیگر لارن دو قطره بچکانند مزیله حمرت **شیاف زیبق** برای جرب
و دمعه و سلاق و امراض چشم نافع برای رمد بآب یا شیر زن سوده گرد چشم طلا کنند زیبق سرب سنگ جراحت حضض دار فلفل هر یک یک کافور ربع بگلاب شیاف
سازند حب سرخ که در آخر رمد و سبل و تحلیل ماده نافع زنجبیل صمغ عربی هر یک یک افیون چهار طین مغیره شانزده اگر ورم باشد بآب کشنیز و اگر نزول ماده بچشم بود
بآب کوکنار حبوب بندند و بآب های مذکور سوده بر چشم طلا کنند حب سبز همین نفع ده زاج دو درم افیون درم حضض چهار درم برگ نیب بیست پنج عدد زعفران
نیم اسکر دانو سائیده در ظرف آهنی بدستا آهن بقدری آب سحق کنند پس بر آتش نهند که آب جذب شود حب بندند و گاهی صبر درهم افزایند و در نسخه زاج و برگ نیب بیست
و زعفران دو درم نوشته و نوشته که بآب سحق کرده حبوب بندند **نوع دوم در طرفه** نقطه سرخ یا کبود ست که بر ملتحمه پدید آید یا وجع یا بغیر وجع سبب و ضربه سقطه یا امتلا
و تمدد یا جوش خون یا صیحه قوی و حرکت عنیف چون تهوع و قی دنو دختن بی ملکوت و حصر نفس وغیره است که بدین سبب بعض عروق منشگافد و خون آمده زیر ملتحمه بایستد
و در اطفال اکثر بسبب گردیدن در آفتاب و کثرت بکا وغیره پدید می آید اگر سبب او ضعف باشد در اندک زمان از خود زائل میگردد و بغیر علاج و اگر قوی باشد محتاج بعلاج میشود
**قول صاحب فو لسیکه** اگر چه این مرض اذیت نمیدهد لیکن تدبیر ضروریست تا باشد که خون منجمد گشته عسر آرد و سرخ النسبت بسیاه مسهل الیه بود **علاج** تیغال زنند
بطبیخ هلیله منقیه کنند اگر سقمونیا سر داده سازند بهتر حقنه انفع شیر و العیه مناسب نیم گرم بچکانند بعده بیاض صفرت بیض آلوده بر چشم نهاده بندند و فراینتا مستقی
بخسید و بهمین تدبیر ملازم باشند تا که وجع ساکن گردد پس تا که در ابتداست خون بال کبوتر بچکانند و اگر مهر دم گل ارمنی طین مغیره طین قیمولیا یا بگرم حل کرده در خون
مذکور آمیزند بهتر چون مرض بانحطاط افتد برای تحلیل کندر مراشن زعفران در خون مذکور آمیزند اگر تحلیل بیشتر مطلوب باشد زنجار زرد زنجار سرخ در خون مذکور آمیخته
در چشم کشند سویقی برگ عنب الثعلب پنیر تازه و قدری نمک سنگ بر چشم ضماد کنند بطبیخ صعتر زوفا کماد نمایند **فائده** در علاج این رنگ کنند تا باشد که خون
منجمد گردد پس تحلیل نرود و گاه باشد که اجزای مجاوره آن عفن شود و قرحه آرد **قول لارنز ور بیر** فصد کرده شیر زن بیاض بیض بچکانند و در ابتدا خون بال خسته
نگل ارمنی و در آخر بلعاب حلبه آمیخته بچکانند اگر تحلیل شود فبها والا ناخواه آب ترب بچکانند صفرت بیض عدس تر زعفران قدری ناخواه بروغن گل ضماد کنند زنج

سنادولس نمک زجاج شکر هریک یک درم آمیخته بچکانند بیخ اشترغار مع سی شش عدد بلیله پس سائیده فشرده آبش بچکانند در یک یا ۶ قطع کند اگر چه کهن باشد
مروارید درم کین تلیلیونیمه درم زنگار چهار دانه گلاب سنادولس آمیخته یک قطره بچکانند در روز چند بار پیاز نب بیک قطره عسل گلابی حل کنند که مثل مرهم شود در چشم
کشند برای بیاض بسیار انفع بنگرفس جبلی سائیده در چشم پر کنند و بعد پانزده یا بیست ساعت از چشم برآرند آبله کرده رفع کند بغیر اذیت و چون ظفره بنفسه
روغن زرد تازه آب برگ کرنب بچکانند تا آبله و غیره صحت گردد و اگر قرحه افتد لیکوربنات بچکانند توتیا در درم صبر دو درم مروارید سنگ بصری نبات هریک
دو اسکرو لپوکف دریا چهار اسکرو لپوز نگار چهار گندم کحل سازند صبح شام تحت آدم بآب انگور سوده طلا کنند جدوار بآب سوده کشند نمک زاج باشند قطور
ظفره یا عرق ادهم اول وی انالایا گولیر یو ظفره بچکانند و دوم آنکه از ماق اکبر مبتدی میشود و بکناره قرنیه رسیده غلیظ گردد و بایستد و این نوع اکثر از اینجا
تجاوز نمیکند لهذا گفته اند تا که خوف تعدی او بر حدقه تیقن نشود علاج نکنند و با دونی اذیت که دارد صابر باشند چرا که استعمال ادویه قوی التحلیل مضعف بصر است لیکن
اگر دانند که بر حدقه متعدی میشود تدبیرش کنند علاج تلیین طبع نمایند اطریفل خورند تقلیل غذا نمایند و بر اکل نخود آب مرق مرغ ماش مقشر قناعت کنند و شیافی
کشند انچه در اول گذشت بکار برند از ثوم و بصل و شیر اشیای منجب پرهیز نمایند سوم آنکه حدقه را پوشد و منع ابصار کند علاج بعد تنقیه ظفره را بالصناره از ملتحمه جدا کنند پس تحت ظفره
سبت آرند و مستاصل سازند تا همه برخاسته آید و جزوی از وی بملتحمه ملتصق نماند پس بناخن گیر برند بنحویکه باقی نماند که اگر ماند باز عود میکند و وقت قطع احتیاط کنند
تا لحم ماق بریده نگردد و الا دمعه لازم حادث گردد و باشد که رطوبت بیضیه سائل شود و چشم کور گردد بدانند که ظفره سپید عصبانی صلب میباشد و لحم سرخ و نرم
و باشد که ظفره هم سرخ بود و لیکن سرخی وی بسرخی لحم نماند و بعد قطع نمک زیره خائیده آبش بچکانند تا داغ شود پس صفرت بیض بدهن ورد آمیخته بر پشت چشم نهند
و دربایند که حدقه را هر وقت جنبانند تا پلک بر ملتحمه ملتصق نگردد و روز دیگر کشاده باز نمک زیره خائیده بچکانند و بعد روز سوم باسلیقون و شیافی کشند تا بیخ آن را
پاک کنند و باشد که ظفره را بالتمام کشیدن نتوان کرد درین صورت هر چه که کشیدن توان کرد ببرند و باقی را باسلیقون وغیره تدارک نمایند فائده اگر ظفره بملتحمه پیوسته
نباشد جدا بود بآسانی از صناره برداشته میگردد و اگر ملتزق باشد باید که موضعی از جوانب ظفره قطع کنند تا برای آوردن آله که ظفره را از ملتحمه جدا کنند محل
شود پس موی در آرند و باهن قطع نمایند چهارم آنکه ذی ظهارة و بطانه باشد ظهارة آن از طرف ملتحمه میروید بوجهیکه متمسک میباشد ملتحمه را و بطانه وی در حجاب
که محیط چشم است یعنی طبقه صلبیه مربوط میباشد و این نادر الوقوع است لازم که درین نوع متعرض بتر ید نشوند زیرا که صلبیه منقطع خواهد شد و قطع صلبیه
پیدا میکند که از ادویات اهلیله سیاه نمک سنگ صندل سرخ پلاس پاپڑه برابر بآب شیافات ساخته کشند دیگر گل یاسمین مصفی از قرن بقدری نبات
سائیده یا نبات سنگبصری توتیای سبز زاج سنبل برابر سائیده و در نسخه جامی سنبل دار فلفل ست یا زعفران نبات سائیده کشند دیگر چشم به سوخته یا کف
دریا سائیده یا سقمونیا سائیده یا ساذج یا فیروزه کحل کنند دیگر آمله بآب شیرین ترکرده صاف نموده یا خون بال حمام تا بزاق صائم یا زهره زاغ یا خون کنه سگ
یا خون فاخته یا طبیخ حلبه بچکانند دیگر جست دو درم در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون گداز د آب سرمق اندک اندک ریزند وقتیکه خاکستر شده سفید گردد
میل زردی کند بر آرند و سحق کرده کشند مزیل بیاض و ظفره و دمعه و حکه و سلاق دیگر بلادر سوخته عدد زاج دو حصه آب لیمو دو عدد در ظرف آهنی حل کرده
بظرف چینی نهند و بآب لیمو ترکرده کشند و حدقه گردانند تا آب برآید مزیل ظفره و بیاض و ابتدای نزول مقوی بصر دیگر روغن حب قطن درم کف دریا
دو دانگ آمیخته کشند مزیل بیاض سطبر هم دیگر مامیران مشک ناخن فیل بگلاب سوده یا اهلیله سیاه بآب سوده یا چرک گوش آدم بعسل آمیخته یا کف دریا

یا آب سرد سوده یا مغز تخم کهرنی با آب سوده یا بیخ کناتی بزرگ با آب لیمو سوده یا دیا دبشیرین سوده یا زبل فار با آب سوده یا کمون بعرق گوگرد سائیده یا
دماغ خطاف بعسل آمیخته یا خون آدم کشند دیگر مغز تخم کدوی تلخ بروغن کنجد سوده وقت خواب کشند دیگر آب انار ترش مع قشر بعسل آمیخته کشند منقی چشم
از مادهٔ فاسده دیگر بیخ گلاب بشیرین کاول بسیار سائیده باشد سوده کشند تا هفته دیگر زردچوب عدد نمک هندی قدری در لیموی شیرین پر کرده بعد
یکشبانروز برآورده در لیموی دیگر بقدری نمک پر کنند بدستور هفت بار و هر بار زردچوبه را بسایه خشک سازند پس سائیده در چشم کشند مقوی بصر و برای
ظفره و بیاض نافع دیگر از نوشادر میل ساخته گرد ظفره را اندک اندک حرکت دهند در روز دو سه بار در چند روز بیفتد **نوع چهارم در سبل** مرضیست که
عروق چشم از خون غلیظ و ابخره کثیف سرخ و ممتلی گردند و حکه کنند **فائده** اگر ماده در عروق باطن ملتحمه که از داخل قحف و ثقبه اندر آید و بدان سبب عروق
ممتلی و سرخ شوند و بر ظاهر قرنیه غباری شبیه ابر سرخ پیدا آید و در دماغ حرقت ضربان باشد و قعر چشم درد کند و عطسه رنج دهد و اگر در عروق ظاهر ملتحمه که از خارج
قحف ناشی شده اند جمع آید در عروق سرخ و ممتلی نمایند باشد که بر ظاهر قرنیه نیز غشائی مانند دود پدید آید و هر دو رخساره سرخ گردند و در هر دو ابرو حرارت درد
لازم باشد و صدغ ضربان کند و چون پلک سوی خویش کشند چنان نماید که عروق سبل از روی ملتحمه برمیخیزند و درین هر دو مریض سوی آفتاب و چراغ نتوانند دید
بدانند که سبل دو گونه است رطب و یابس رطب آنکه اشک بالا پلک تر باشد چراکه ماده این در عروق باطنه است و یابس آنکه سوای ظهور غشاو غیره سیلان
دموع و ترطیب اجفان و ضربان قعر عین نباشد و یبوست در تیغ بسبب غلظ ماده است نه از جانب رطوبت پس در رطب علاج بلقط نتوان کرد چراکه عروق مذکور
در باطن ملتحمه اند و تعلق آنها بصناره غیر ممکن **علاج** اگر رقیق و غیر مزمن باشد قیفال صافن زنند در هر ماه یکبار و خون اندک اندک گیرند و در هر ماه دو بار
بطبیخ هلیله یا بطبیخ افتیمون یا بایارج فیقرا یا حب توقیا تنقیه کنند عرق جبهه و ماق زنند و غراغر نمایند و بعد تنقیه حمام شکم تهی لازم دارند باسلیقون و غیره در چشم
کشند بشرطیکه مانعی نباشد و در استعمال اکحال رقت و غلظت ماده نیز نگاه دارند اگر یابس باشد قبل از کحل و بعد وی بحمام روند اگر در سبل درد گرم پدید آید هرگز
دوای سرد بر چشم استعمال نکنند اگرچه درد احر باشد و فقط بر استفراغ و جذب ماده قناعت ورزند و صفرت بیض بر چشم نهند و روغن گل کشند و بر شادنه عدسی مغسول اکتفا
نمایند و تا که درد زائل نگردد دواء تیز در دارند و چیزی که درد و سبل را مفید باشد چون شیاف سماق بکار برند و در آخر شیاف احمر لین کشند هلیله کابلی سحوق بموم و
دهن بقر گداخته آمیخته قدری آب غوره انداخته کهرل کرده مالند مرغ تیهو بزغاله گوسفند نخود ماش بقشر اسفاناخ خورند و از امتلاء و اغذیه مبخر غلیظه چون عدس و
باقلا و ثوم لحم بقر ماهی البان بادنجان بصل گندنا شیرینی پرهیز ندو از غبار و دود و کثرت تکلم و سرنگون کردن و نعره زدن و بر قفا خفتن و بفروغ آتش نگریستن منع
سازند بالین مریض بلند دارند و اگر غلیظ و مزمن باشد و بعد قدر گیرد و منع بصر کند و انتفاخ عروق چشم بشدت باشد و بدوا رفع نگردد دستکاری کنند بعد
تنقیه بطریق قطع آنست که رشتهای ابریشم کثیر المقدار بسوزن باریک زیر این عروق درآرند پس هر دو کناره رشته گرفته بالا کشند تا همه عروق برخاسته شوند
یا بصناره عروق را بردارند بنوعیکه مناسب حال باشد پس بمقراض قطع کنند پس بینند اگر رگی باقی باشد آن را نیز برداشته ببرند تا شعبهٔ از وی نماند پس بعد قطع نمک
کمون خائیده چکانند و فرمایند تا هر ساعت چشم گردانند تا پلک ملتصق نگردد پس پنبه بصفرت بیض و روغن گل آلوده بر پشت چشم نهاده رفاده نهاده عصابه بندند
روز دوم کشاده بطبیخ گل سرخ چشم را شویند و میل بروغن گل چرب کرده در چشم گردانند اگر پلک بر ملتحمه چسپیده باشد بشگافته با آب زیره نمک چکانند تا سه روز
خواه پلک بر ملتحمه رسته یا نرسته بعد سه روز باسلیقون وغیره کشند تا از بیخ پاک گردد اگر درد با ماس پدید آید بتدبیر آن پردازند بعده باز بعلاج سبل مشغول شوند

شیاف سماق سماق بآب صاف ترکرده وترشی او بستانند وصاف کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود شیاف سازند شیاف اسود صمغ عربی
اقاقیا مغسول هریک چهار درم سنج مکی افیون هریک نیم آب باران شیاف بندند شیاف اخضر صمغ عربی اسفیداج اشق هریک یک زنگار شادنج هریک
نیم شیاف سازند اگر شادنه نباشد مقناطیس محرق مغسول بدل نمایند برای سلاق وحکه وسبل وبیاض وغشاوه نافع کحل عشبه عشبه کف دریا توتیای
سبز هریک اسکرو پلو سنگ بصری نیم درم قند سفید دو درم سحق کنند مزیله سبل وغشاوه وغیره **فائده** نوعیست از سبل که اکثر عقب رمد گرم بسبب استعمال مبردات
سرخی ملتحمه بغیر ورم پدید آید وبر سطح وی عروق سرخ ممتلی ظاهر شوند والم دائم باشد واشک بالاید **علاج** فصد کنند تلیین نمایند پس اگر حدت زیاده از غلظت باشد
شیاف ابیض بکار برند والا شیاف احمر لین وروشنائی وغیره **قول عسکری** شخصی سبل داشت بر چشم شال لحم می نمود وبصر نداشت زاج مسحوقه پاشیدند چند روز سبل
بریده شد وملتحمه قرنیه ظاهر گردید پس شیاف احمر لین بکار بردند صحت یافت شخصی بسبب نزله حمرت چشم وغیره داشت وکبسی وا بنیشد آخر هلیله سیاه صغیر روز اول
یک بلع کرده هر روز یک عدد افزود تا بصد رسید پس هر روز یک یک کم کرد واز ترشی وغیره پرهیز کرد صحت یافت **قول جالینوس** تقویت دماغ کنند واز
ادهان وحمره وغیره پرهیز کنند **قول لارزور** بسر بعد فصد وتلیین زبل ماکیان که سفید بود بآب لیمو حل کرده صاف نموده در ظرف نهاده بسر پوش مسی شوید
ورسایه دارند چون مانند زنگار شود کشند وحجامت بر نقره عنق اسرع الاثر است شیاف کولاریس شیاف سمالی شیاف انزروتی کولیریوا وتیالسکو در
چشم کشند اکوامیتو کوچین گرچشم طلا نمایند طلا وتیالسکو بر خرقه کشیده بر چشم گذارند عرق اوتیالسکو کولیریوسیرولیو عرق اوتیالمیکامیکائیل در چشم چکانند **ادویات**
افیون بآب برگ سرس در ظرف مسی کرده بدسته مسی حل کنند که سیاه شود کشند مزیل سبل ودمعه وسلاق ودرد وجرب اگر دهن بقدر بدستور حل کرده کشند
همین نفع دارد دیگر آب برگ نیب آب برگ بکاین آب برگ سرس آب برگ تمر هندی در ظرف کانسی کرده بدسته مسی حل کنند چون غلیظ شود شیاف بسته بآب
سوده کشند دیگر آب گل سرخ دو درم توتیای سبز سوخته زنگار سوخته هریک سه درم دار فلفل نیم درم نبات ونس شیاف ساخته بر چشم طلا کنند دیگر فلفل گرد
بیست عدد صبحی بلع کنند چند روز مزیله حکه ماق وجفن دیگر فندق هندی بآب شبانه سوده یا دماغ خطاف بعسل آمیخته یا زیت عتیق کشند دیگر جوزبویه قرنفل
سائیده یا سر خفاش سوخته در ظرف کانسی سحق کرده یا انیسون سائیده یا پیل سنگ بصری برابر سائیده یا سلخ الحیه بظرف مسی سوخته سائیده کحل کنند زمرد جوزبوا
جند خسته خرما زنجبیل قرنفل مروارید نمک سنگ بلور زاج تنها تنها سائیده کحل کنند دیگر برگ ترم تمر هندی نیم رطل وبرگ خروع نهاده خرقه پیچیده گل حکمت کرده
در آتش نهند چون پخته شود برآورده خرقه دور نموده آبش فشرده لوده دو مثقال خرمهره زرد دو عدد انداخته سه ساعت حل نموده صبح شام گرد چشم طلا سازند مزیله
سبل مزمن دیگر برگ نیب ده عدد گل ونگدان ربع درم فلفل عدد دو در ظرف جست از قصب سوده کشند دیگر تشریح تازه بسرکه تند جوشانده ده روز دارند پس آنرا
سائیده کشند مزیله بیاض هم دیگر برگ سرس برگ نیب برگ تمر هندی زاج زرد چوبه افیون هریک نیم درم سائیده صره بسته در آب تر دارند وهر لحظه بر چشم گردانند وچکانند
دیگر برادۀ نحاس بول آدم شبانروز تر کنند چون مثل زنگار گردد کحل سازند اگر حرارت باشد بود ادویه حاده بکار نبرند شیاف اسود بعمل آرند دیگر فرفیون بآب سلق
سعوط کنند دیگر فلوس مسی در شکم حربا زنده نهاده دارند وقتیکه حربا خشک گردد برآرند وسوده کشند دیگر نوشادر زاج سوخته برابر سحق کرده کشند مزیله
سبل وغشاوه وبیاض جاذب رطوبات **نوع پنجم در انتفاخ ملتحمه** عقب رمد مزمن وجدری اکثر افتد اگر بسبب ریح باشد دفعةً انتفخ حرقت ماق چنانچه از
لسع مگس ظاهر شود وعدم ثقل رنگ او سفید باشد اما از حرقت قلیل داند کی حکه خالی نباشد واکثر در تابستان ومشائخ افتد **علاج** تا سه روز تدبیر نکنند چرا که اکثر

درین عرصه از خود زائل میگردد اگر تر و تدبیر تلطیف کنند بآب گرم چشم را شویند اگر سرکه آمیز بهتر اگر در ابتدا باشد شیاف ابیض نرم و اصفر بکار برند صبر شیاف
مامیثا اکلیل صندل فوفل بر پشت چشم ضماد کنند صبر حضض زعفران با آب عنب الثعلب حل کرده طلا نمایند هر شب اطریفل خورند حجر البقر یک آرد باقلا ربع کحل کنند اگر بسبب
بلغم باشد بیاض لون برد لمس ثقل و چون بدست غمز کنند مدتی منغمز ماند علاج تنقیه بایارج نمایند و سکنجبین آب گرم با مطبوخ بادیان غرغره کنند بعد تنقیه نخست
بابونه نیلوفر ضماد نمایند و مطبوخ ابهار و شویند حمام نمایند شیاف احمر لین کشند اگر بدین تحلیل شود قطره آب صبر چکانند تدبیر رمد بلغمی کنند اگر بسبب رطوبت مائی باشد
عدم ضربان و حکه و بعد غمز فوراً بحال آید علاج تنقیه بایارج کرده شیاف دینارجون کشند مطبوخ بابونه اکلیل مرزنجوش صعتر نطول نمایند آرد کرسنه آرد جو صبر بابونه
اکلیل با آب بادیان ضماد کنند باقی تدبیر بلغمی نمایند اگر بسبب سودا باشد صلابت تمدد کدورت لون و باشد که انتفاخ تا ابرو و رخسار متعدی شود علاج بعد نضج
تنقیه سودا کنند حمام نمایند و بعد تنقیه شیاف احمر لین در رمد اصفر کشند و اطلیه و ضماد در رمد سوداوی بکار برند اگر بسبب باد بود رقیق باشد حکه و حرقت نباشد علاج
تعدیل مزاج کنند و بآب گرم و گلاب شویند اگر انتفاخ باقی ماند عدس مقشر با سرکه و گلاب پخته ضماد سازند **نوع ششم** در جساء الملتحمه صلابت بغیر ورم است که در
ملتحمه پدید آید و حرکت چشم ناممکن بود و ملتحمه ترنجیده و سرخ و خشک و با وجع باشد چون از خواب برخیزد بعسر کشاید و گاه باشد که در ماق قدری رمص خشک گردد
**علاج** تلیین بقرص بنفشه شیرخشت ترطیب کنند مداومت حمام نمایند بآب گرم انکباب سازند اسفنج بآب گرم تر کرده بر چشم نهند آب گرم در چشم چکانند روغن کنجد تازه
روغن بنفشه بادام روغن کدو روغن نیلوفر روغن گل بسر مالند و در بینی چکانند و هر شب بیاض و صفرت بیض بروغن گل یا پیه بط آمیخته بر پشت چشم نهند
لعاب اسپغول با موم و روغن گل آمیخته بر چشم طلا کنند مطبوخ بنفشه گل خطمی چشم را شویند مطبوخ بنفشه اکلیل نیلوفر انکباب سازند لعاب حلبه لعاب کتان شیر زنان در چشم
چکانند بعد تنقیه و حصول ترطیب برود حصرم باسلیقون شیاف احمر لین و شیاف کشند **نوع هفتم** در حکة الملتحمه بسبب رطوبت شوریت شوری اشک حرقت ملتحمه
باشد که پلک هم سرخ شود و از شدت حکه پلک ریش گردد **علاج** رگ جبهه زنند تنقیه نمایند هر صبح حمام کنند آب فاتر بر سر ریزند اغذیه نرم خورند کاسنی ترکوفته روغن گل
آمیخته وقت خواب بر چشم بندند نشاسته بیاض بیض گلاب طلا نمایند اگر نشود عدس مقشر سماق گل سرخ تخم انار مثلث پخته ضماد کنند شیاف سماق برود حصرم کشند
دیگر آب بصل با صمغ عربی بآب حل کرده در چشم چکانند دیگر موی آدم سوخته مرتک آمیخته بر چشم طلا کنند دیگر تخم اسفناج نبات برابر سائیده یا صبر سائیده یا قرنفل
سائیده یا عفص سائیده یا بلور سائیده یا اشق سائیده یا جوزبویه سائیده یا ابریشم سوخته سائیده یا حضض سائیده یا اثمد حضض سماق سائیده در چشم کشند دیگر
توتیا با آب بصل سوده آبنوس بآب سوده شادنج بشیر زنان سوده کنند عسل آمیخته و نمک خطاف بعسل آمیخته عسل با آب بصل آمیخته یا آب پوست ترنج یا روغن زیتون
در چشم کشند دیگر جست برقصب سوده سیاهی او در چشم کشند دیگر آبنوس محرق مغسول کحل کنند دیگر توتیای سبز قدری بشیر زنان سحق کرده چکانند دیگر
رامیج عشر بآب حل کرده متواتر گرد چشم مالد فرزیه حکه چشم و انتشار هدب **نوع هشتم** در دودة الملتحمه بثوریست صلب که از نواحی ماق اکبر یا اصغر بر ملتحمه پدید آید
گاه باشد که گرد و اکلیل و اسنای خرد کثیر العدد ظاهر شوند گاه باشد که این مرض بر پلک پدید آید و رنگش اگر دموی بود سرخ و اگر بلغمی باشد سفید بود و در انتهای
و مگر بسبب انصباب ماده اکثر افتد فرق از موسرج آنست که موسرج در قرنیه میباشد و دوده در ملتحمه افتد و بانخراق ملتحمه نمی انجامد مگر بندرت **قول شیخ** اگر بنواحی قرنیه
بود سفید و اگر بر ملتحمه باشد سرخ بود **علاج** در دموی قیفال زنند در بلغمی حب ایارج و مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند بعده در سرخ شیاف ابیض و در ابیض شیاف احمر لین
کشند و وقتیکه مدت دراز گردد و دوده تیز چون باسلیقون غیره بکار برند اگر رو بجمع آرد شیاف ابیض بکار برند چون منفجر گردد شیاف آبار و شیاف کندر بعمل آرند

گاه باشد که ماده سبک باشد و چون ماده و گلاب ترکرده ببندند زائل گردد و بعد شق چشم تساح است براست و چپ برچپ بندند **شیاف کندر** اشق انزروت هر یک پنج کندر ده زعفران دو و آب حلبه شیاف سازند **نوع نهم در توته ملتحمه** لحمیست نرم اندکی سرخ که اکثر در ماق اند و عروق سرخ از ماق بدو پیوسته باشند حکم ناخنه

**علاج** قیفال زنند و مسهل بدفعات دهند بعد تنقیه تمام بصناره گرفته بردارند و همت زیر عروق که از ماق بدو پیوسته اند در آرند و کشط کنند و بر آرند زیره و نمک خاییده چکانند چند بار و صفرت بیض بر چشم گذارند بعد روغن پس باسلیقون و غیره کشند ذراجات اکل توته اند **نوع دهم در کمنه ملتحمه** سبب او ابخره سوداویست که متراکم شده زیر طبقه گرد آیند و بند شوند پس چشم حالی شبیه بر مد یابس پدید آید و لیکن ضعیف شود و مبصر چنان نماید که ور ابر و دود دست و رنگ ملتحمه بحمرت و کدورت متغیر شود و در حرکت چشم ثقل و بطو پدید آید و مریض چنان پندارد که چشمش از موضع اصلی بزرگ شده و حکه چشم لازم باشد و چون آب گرم شویند خفت در حکه پدید آید **علاج** تنقیه بایارجات و طبیخ افتیمون کنند غرغره نمایند ذرور کمنه کشند طبیخ حلبه بابونه اکلیل تکمید سازند **نوع یازدهم در دبیله ملتحمه** و قرنیه و دبیله قرنیه بزرگ را گویند سبب او انصباب صفرا یا خونست کثرت سیلان حرکت رطوبت از چشم و صفراوی شدت وجع عطش تلخی دهن بود و موی شیرینی دهن حمرت وجه عظم عروق **علاج** فصد کنند تنقیه صفرا نمایند تقلیل غذا سازند و باصلاح مزاج کوشند و حیله کنند که خواب آید و در ابتدا شیاف ابیض افیونی و در انتها شیاف آبار بکار برند **شیاف آبار** اثمد اقلیمیای ذهب کثیرا صمغ عربی اسرب سوخته سرب سوخته هر یک چهار افیون نیم آب باران شیاف سازند برای قرحه و سرسرخ نافع مسکن حرارت مدمل جفن **نوع دوازدهم در لحم زائد ملتحمه** لحمیست صلب که در یکی از ماق یا بر تمامی ملتحمه پدید آید و مانع ابصار شود و اکثر عقیب خلع قرحه رسد شدید قطع سبل قطع ظفره پدید آید **علاج** فصد کنند مسهل دهند تقویت چشم و دماغ نمایند پس اگر نرم و اندک باشد باد و یه حاده که در سبل و ظفره گفته شد زائل گردد والا بحدید قطع کرده نمک زیره خاییده چکانند کحل زاج قبل و بعد قطع انفع زنگار عسل سفید **نوع سیزدهم در استرخای عضله ملتحمه** سبب غلبه رطوبت میباشد پس اگر در عضله جانب ماق افتد میل چشم سوی بحاذ شود و راه بر نتواند دید و اگر در عضله که بالا است افتد میل چشم بزیر شود و بالا نتواند دید و اگر در عضله که بزیر است افتد میل چشم بالا گردد و بزیر حرکت نتواند کرد و اگر در دو عضله که معوج اند افتد چشم سست شود و از گردیدن همه سو باز ماند

**علاج** تنقیه رطوبت کنند صفرت بیض کباب خورند و از اشیای مرطب پرهیزند و از فلفل ساذج کحل نمایند اقاقیا رامک طلا سازند **نوع چهاردهم در تشنج عضلات ملتحمه** آثارش ضد استرخاست **علاج** بایارج فیقرا حب شبیار حب قوقیا تنقیه کنند و در یابس مرطبات دهند شیر زن در چشم چکانند روغن گل روغن کدو روغن بنفشه سعوط نمایند **نوع پانزدهم در غلظ ملتحمه** یعنی سطبری ملتحمه سبب او انصباب ماده غلیظ ست ثقل چشم مع وجع اندک **علاج** تنقیه بلغم و سودا کرده شیاف احمر لین و شیانی کشند اغذیه سبک خورند **نوع شانزدهم در بثور ملتحمه** سبب او انصباب ماده غلیظ ست بر ملتحمه و بثیست خرد سفید مائل بحمرت و کبودی مع الم و حرقت و دمعه و گاهی بغیر الم و غیره **علاج** اخراج خلط غالب و تلطیف غذا کنند رفاده بر آنسرب بر چشم بندند بر پشت خوابند بالش بلند زیر سر نهند باقلا گل سرخ به بیاض بیض ضماد کنند اگر جراحت شود شیاف انزروتی بکار برند باره چشم به بیاض بیض قدری شیر زن را آلوده بر پشت چشم نهند اقاقیا ذرور کنند

**فصل دوم در امراض طبقه قرنیه** مشتمل بر چند نوع و این طبقه ایست صلب شفاف مانند شاخ سفید که بغایت تنگ باشد و از اطراف صلبیه ناشی شده بر طبقات و رطوبات که ما تحت اوست برای حفظ آنها وقایه گشته لهذا او سبحانه تعالی آن را چهار تو آفریده تا اگر در یک تو آفت رسد بسلامتی تو های دیگر اجزای چشم که ما تحت اوست محفوظ مانند و اجزای این طبقه که محاذی حدقه است سخت ترین اجزای ویست برای تمام حفظ چرا که زین جایگاه قرنیه با ملتحمه پیوسته است بالای

چیزی دیگر ندارد که در رسیدن آفات خارجی پناه باشد و مثال این طبقه برطوبت جلیدیه همچون مثال آبگینه قندیلست بر شمع سراج که با وجود حفظ وی بر نور
مانع نمیشود از شناختن خود **نوع اول در خشونت و درشتی و یبس قرنیه** و سبب این سالها یا غلبهٔ یبس که در قرنیه شود و رطوبت که قبل عضو را همواره میدارد
منعدم شود پس در سطح قرنیه اختلاف افتد یا آنکه خلط تیز شور بر قرنیه ریزد و بسبب حرارت و لوحت سطح آن را بخراشد یا آنکه بسبب استعمال ادویهٔ حاده مثال آنکه
قرنیه مبدل گردد و هر چونکه باشد مریض وقت پوشیدن و کشادن چشم دریابد که پلک بالای چیزی درشت میگذرد و بسبب این اذیت اشک بیرون آید و در انجام
یبوست مرئی گردد **علاج** برای تبدیل مزاج مرطبات بکار برند اگر ماده شور باعث بود منفر قلوس و ترنجبین و طلیخ منضجه عمل کرده و مسهل دهند
و برای املاس قرنیه لعاب بهدانه بروغن بنفشه در چشم چکانند خون پر کبوتر یا خون رگ زیر بال کبوتر چکانند در چشم و آب گرم کشایند شیر زنان چکانند **نوع دوم در**
**نمو در قرنیه** سبب ورم و ماده رحمیت که زیر قرنیه آید و یا بسط اعضا و امتلاء و طبقه مذکور نمو پدید آید **علاج** منقیه بدن از مواد کنند بعده برای تحلیل
زند و را صفر شیاف احمر کشند و با آبهای گرم سر وی شویند و بسر انکباب نهند **نوع سوم در شقاق قرنیه** باشد که یک تو یا چند تو یا همه بگیرد یا تحت وی بدر زاید
در عنبیه بحال خود ماند فرق از بثور آنست که لون تو در قرنیه سفید باشد و سفیدی چشم سرخی و ضربان نبود و دمعه نباشد و صلب بود و تعمیر میل ستنم نگردد و بر تو
**علاج** اگر نو باشد بیاض بیض خام لت کرده چکانند شحم و شیر طل زردچوب گل سرخ برگ اسکره در شیر تر کرده بر چشم نهند و کنند بحور کنند در سانند
بیض و دهن ورد آمیخته بر چشم گذارند و چشم را محکم بندند تا نوتیا و صبر توتیای هر یک اسکره زعفران شیر لعاب کتیرا شیاف ساخته کنند
تفرق اتصال نافع **نوع چهارم در موسرج** سبب آن ضربه یا جراحت یا بثور یا قرحه است که قرنیه سوده باشد بسبب آن چهار تو قرنیه شکافد و عنبیه بیرون وی
بیرون آید پس اگر قدر سر مور باشد راس النمل و اگر قدر سر مگس بود راس الذبابی و اگر ازین کلان بود عنبی و اگر ازین زیاده باشد حتی که آنکه سد و منع انطباق
کند تفاحی گویند و قتیکه تفاحی مزمن شود و بر وی اجزای محترقه قرنیه ملتحم گردد مسماری خوانند و اولی و خلکی تیز خوانند فرق راس النمل و بثور آنست که موسرج
عنبیه باشد و گرد وی چیزی سفید طوق مانند محسوس گردد و سیاهی چشم کج گردد و در بشارت که قبل از نمو وحشت نماند علاج
قبل از آنکه لبهای قرنیه محترقه ملتحم گردد در ابتدا شیاف کشند و شیاف ابیض که خشونت نداشته باشد چون شیاف مغسول و اقلیمیای ... محرق
وغیره در چشم کشند تا منع از دیاد حجم و بروز عنبیه کند الکسیرین سر شیاف بابرنج کنند ... آنست که ...
چشم بچشم نهاده ببندند و اگر حاجت باشد قطعه سرب بوزن پنج یا ده درم بر پشت فرده نهاده ببندند و اگر ... این ... کوته گردد ... باشد
اما وقتیکه لبهای شگاف درشت گردد فلاح ممکن نباشد پس وقتیکه مسماری مزمن گردد باید که فزونی را ببرند تا شکل چشم قبیح نماید ... 
فرو روی با شیاف گل مختوم یا سرمه برگنند و ببندند و بر پشت چشم صفرت بیض گذارند تا جراحت به گردد **قول جوان** گو در دور روغن ... 
چون مساس محرق اسفیداج گل سرخ باشید و در سن ... گلاب بوشانده نهاده در بین ... شیاف ...
سوده کشند اگر ریم ازو آید و اندک بود شاید که باشند و باده یه قابضه سرد نمایند و اگر ریم بسیار بود و نزدیک باشد که چشم باطل گردد بسوزن ... کشند
و اندکی کشند و فزونی را ببرند و شیاف سرمه بکنند و ببندند ذرور روی اسفیداج سه درم قلیمیای ... دو درم و دانگ ... 
انزروت ... سوخته دو حبه و دو دانگ شاف منسول چهار دانگ ... کنند ... قرحه ... اگر بسبب انصباب ماده باشد ...

وغیره نمایند اگر بسبب ضربه بود دوا دویه مدملہ کشند بیاض بیض بروغن گل لت کرده بر چشم طلا کنند خون بال کبوتر یا مرغ چکانند بعده عروق نتوءی قرنیه و قطور نتوء قرنیه
چکانند چشم را بآب باران بشویند روغن نیلوفر شیر زن در بینی چکانند گویند نتوء قرنیه کشند روغن بیضه مقطر چکانند تلیین نتوء قرنیه بر چشم ضماد سازند تقلیل غذا کنند
بر قفا خوابند اگر خوف ازدیاد نتوء باشد حجامه بر قفا نهند تنقیه خلط از جمیع سازند روشنائی کشند گرد باقلا کنند بر بیاض بیض ضماد سازند تریاق کبیر یکدرم و بهندحیل روز
آب برگ مورد چکانده پنبه هفت سال نهاده بر فاوه محکم بندند و از جماع و آواز قوی و عطسه پرهیز کنند طریق بستن آنست که از پنج تا ده درم سرب موافق مقدار چشم چیزی
سازند و در وسط آن ثقب کنند پس اندکی پنبه نهاده و آن را بر پنبه گذاشته بندند تا نتوء فرو نشیند و نظر از ثقب است بیرون آید چشم از حرکت مختلفه ایمن ماند و دیگر برگ
علیق ضماد کنند برای نتوء عنبیه نافع دیگر پنیر تازه کشند برای نتوء حدقه مفید دیگر شکر طبرزد در ظرف رویین بقدری آب دانه کشند دیگر آب برگ مورد کشند
برای نتوء عنبیه مفید دیگر حسنه خرما سوخته نادرین سائیده کشند برای نتوء عنبیه نافع **نوع پنجم در بثور قرنیه** سبب او ماده است که در بین تو های طبقه گرد آید پس سطح
ظاهری قرنیه متبثر نماید اگر ماده شیرین و اندک باشد وجع کمتر بود و اگر ماده کثیر و رقیق و حاد بود وجع بشدت باشد و خطر بود **قول صاحب تذکره** اگر بثر زیر قشر اول باشد
سیاه و اگر زیر قشر ثانی بود در بیاض و سواد متوسط باشد و اگر زیر قشر ثالث باشد سفید نماید **فائده** بثور که بظاهر قرنیه بود و محاذی ثقبه نباشد اسلم است چراکه قشر ظاهری
قرنیه بنسبت بقشور دیگر که تحت وی است سخت تر است قبول خرق نمیکند بخلاف دیگر قشور که نرم اند قبول خرق مینمایند و بثوره هر قشری که باشد و محاذی ثقبه بود ردیست
چراکه بعد اندمال منع بصارت میکند و ایضاً بثور که در قشر غیر ظاهری افتد بعد خرق باعث نتوء عنبیه میگردند **علاج** فصد کنند اخراج خلط کنند حلق گرد چشم حسیا بند گرم بچه
مرغ یا کبوتر بر سر محاذی بثور بندند لبن نسا چکانند اقاقیا یا اسبد کحل کنند انزروت مدبر بلعاب بهدانه آمیخته چکانند و در ابتدا شیاف ابیض کنند در مداخطاط شیاف
احمر لین شیاف موفالیا کنند چون منفجر شود جیک برآید تدبیر قرحه نمایند مرغ تیهو بزغاله گوسفند خورند **شیاف موفالیا** اقلیمیای ذهبی توبال نحاس صمغ عربی هر
دو درم سنبل افیون زعفران سانج هر یک درم فلفل ابیض شش قیراط بحجر شیاف سازند برای ظلمت ماده منجذبه و اوجاع و قروح قرنیه و جرب طول مدت کندر و امراض
نافع **نوع ششم در سرطان قرنیه** سبب او ماده سوداوی صفراویست که در طبقه افتد و کثرت شود شدت وجع تمدد عروق چشم لون ورم سرخ مائل بسیاهی کدری
نخس شدید تا صدغین خاصه عند حرکت متعب صداع سهر زوال آرزوی طعام شدت لذع خصوصا وقت دیدن آتش و آفتاب **علاج** اگرچه به نمیشود اما از تدبیری که مسکن
الم و موقف مرض باشد دست باز ندارند تا آفات عظیم نیارد پس باید که فصد کنند و بقدر قوت خون برآرند و طبع را بماء الجبن و سکنجبین افتیمونی نرم دارند و تنقیه
ماده و شدت وجع رو نماید شیاف ابیض بیاض بیض سوده چکانند برگ خطمی برگ خبازی برگ عنب الثعلب بروغن بنفشه آمیخته ضماد کنند اغذیه سبک خورند
خون کبوتر چکانند دخان کندر کشند کثیرا الصفرت بیض آمیخته یا اندکی اکلیل کثیرا شیر زن بیاض بیض آمیخته بر چشم گذارند چون وجع ساکن شود توتیا نشاسته هر یک
یک مروارید نشاسته هر یک دو گل مختوم مامیران هر یک نیم سائیده کشند و ادویه حاده هرگز بکار نبرند **نوع هفتم در کمنه قرنیه** سبب او یا قرحه قرنیه است که منفجر
شده مندمل گردد و ریم همانجا بند ماند یا آنکه مده شدید افتد و باره تحلیل نپذیرد و ریم گرد در ینجا ایستد یا آنکه صداع شدید پیدا آید و طبع ماده آن را بدینجانب
فرستد و در ینجا ساکن شده ریم گردد پس اگر ماده اندک باشد از اینجا مثال ظفره نماید و اگر بسیار و منبسط باشد همه سیاهی چشم را مشتمل گردد و هی اور **علاج** تنقیه
بایارج فیقرا و حب قوقایا کنند پس برای نضج و تحلیل خرو را اصفر بشیر زن یا بلعاب حلبه یا بلعاب تخم کتان آمیخته چکانند بطبیخ حلبه اکلیل هر ساعت تکمید کنند
مر تنشار نفته اقلیمیا نفته سحق کرده بر چشم برکنند حلبه شوی شیر مقشر زعفران انزروت هر یک درم نبات پنج درم بآب عنب الثعلب و لبن نسا بر آتش دهن بند

کرده بندند چون خوب پخته شود در چشم چکانند و خرقه آلوده سازند فرفیون یکبیخ یا مر صبر زعفران سائیده کشند اما اگر ازین تدبیر تحلیل نپذیرد و قرنیه از طرف اکلیل بشکافد
که برای اینکار مخصوص است بشگافند اما شق عمیق نکنند تا آسیب نرسد پس همت در آوردن مده را بیرون آرند پس بعلاج قرحه چشم رجوع نمایند اما اگر حاجت قوی نباشد
منع بعبارت نماینده است ازین کشیده دارند قول جالینوس کحالی علاج این بدین نوع میکرد که بر کرسی می نشست و مریض را همچنین و بسیار حرکت میداد
و منفجر خود فرو دمی آمد نوع هشتم در ورم قرنیه درد موی ثقل وجع ضربان با انتفاخ تمدد حکه و گاهی ملتحمه نیز بسبب مجاورت سرخ گردد علاج قیفال زنند حقنه نمایند
با آب آلو تمر هندی عناب سپستان بنفشه خطمی شیر خشت تلیین کنند و بعد تنقیه شیاف ابیض با آب کشنیز کشند و در صفراوی کثرت سوزش لذع علاج تنقیه صفرا کرده
الغب بار چکانند برگ کاسنی شحم انار دهن درد ضماد سازند و بلغمی ثقل استرخای چشم علاج تنقیه بلغم کنند روغن مصطکی سعوط نمایند مر زعفران شونیز بریان
بوینده در سوداوی ثقل تمدد خیالات فاسد علاج تنقیه سودا کنند روغن کدو روغن بنفشه شیر زن سعوط نمایند و بر سر اشیای حار رطب قطور کنند نوع نهم
در غلظ قرنیه سبب او ماده غلیظ است اگر در یک چشم باشد چشم با وقت از چشم دیگر بزرگ نماید مع تمدد علاج تنقیه بدن و دماغ از بلغم و سودا کنند اطعمه لطیفه
خورند شیاف احمر لین و روشنائی کشند نوع دهم در رطوبت قرنیه سبب او انصباب رطوبت غلیظ است در خروج رطوبت اثم از منخرین تری چشم کدورت ابصار
گویا که در دود یا شبنم می نگرد و ظهور چیزی مانند ابر در قرنیه بتیرگی در حدقه علاج بحب ایارج حب قوقیا تنقیه کنند تجرد ل ما قرقرحا عسل غرغره سازند
کشنیز می خورند و بعد تنقیه زهره طیور کحل کنند آب سداب آب پودینه چکانند اسارون لشق عسل کشند روشنائی سفید و از اغذیه رطوبت افزا پرهیزند شیاف
مرارات کشند نوع یازدهم در بیاض سفیدیست که بر قرنیه افتد پس اگر رقیق و بر ظاهر قرنیه بود ابر و غمام سحاب نامند و اگر غلیظ و در قعر قرنیه باشد بیاض نامند
سبب او یا وصول قرحه است که بدین سبب چشم مدتی بند ماند و ماده که دران بود تحلیل نیابد پس اگرچه قرحه به گردد اما بیاض باقی باشد و این با تمام تدبیر زائل نگردد
و اثری مقدار قرحه باقی میماند یا بدانکه در تدبیرش خطا افتد و بسبب غلظ ماده و عدم تحلیل بیاض آرد یا صداع و شقیقه مولم که مدام چشم بند ماند و ماده که از حرکت
انطباقی و انفتاحی تحلیل میافت تحلیل نیابد و جمع گشته بیاض آرد قول جالینوس سبب او قرحه و بثره است و آنرا که بعد صداع افتد تغیر لون قرنیه گویند
قول صاحب فولسیکه اکثر از رمد و دمعه افتد که بسبب استعمال ادویه بارده ماده منجمد میشود یا بسبب کثرت محللات ماده رقیقه تحلیل پذیرد و غلیظ باقی ماند
و رنگ آنرا مائل بسفیدی سازد و مزاحم بصر شود یا بسبب قرحه که شفافی قرنیه زائل گشته سفید صلب گردد و در اطفال سهل البرء و در جوانان عسر البرء و در
پیران عدیم البرء است علاج اگر سبب باقی بود اول بازاله آن کوشند الا اینکه این مرض فی ذاته بفصد و اسهال حاجت ندارد اما اگر ترسند که بسبب
استعمال ادویه نیز حرارت افزاید و ماده حدت کند پس درین حال فصد و مسهل صواب باشد اما بعد زوال سبب اگر بیاض خفیف باشد عصاره شقائق عصاره تنکون
بعسل آمیخته چکانند بعد حمام یا انکباب یا آب گرم آب بادیان و عسل برابر در ظرف روئین آمیخته کشند صبح شخصی قدری نمک یا نبات بزبان نهد یا تکحیل رطب
خاید چون زبان درشت گردد بزبان بیاض را بلیسد بول طفل غیر محتلم و عسل در ظرف مسی جوشانده یا آب دهن صائم یا خون فاخته یا آبنوس بگلاب سوده یا نبات
بشیر زن آمیخته یا خون مرغ یا خون هدهد چکانند بیاض بیضه در آفتاب خشک کرده سائیده یا حیات که از شکم آدم برآید خشک کرده سائیده یا موی آدم سوخته سائیده
یا حجر البقر سائیده یا بلور سائیده یا انزروت سائیده یا مامیران سائیده یا صمغ عربی شکر سفید سائیده یا خود سائیده کشند و اگر غلیظ باشد بعد حمام و انکباب شیاف اخضر
روشنائی کشند مروارید اشمد زعفران برابر سائیده یا کف دریا یا بوره نبات برابر سائیده یا انفحه ارنب و قدری مشک سائیده یا قشر بیض مکلس شکر طبرزد برابر

یا آشق سائیده یا ساذج سائیده یا زبل الفار سائیده یا اوج سائیده یا زعفران آب لیمو هفت بار تر و خشک کرده سائیده یا زنجبیل نمک سنگ زاج برابر سائیده یا قشر
بیض بسیار تر و خشک کرده سائیده یا توتیا در سائیده یا سرب محرق مغسول دو بوره ارمنی کف دریا هر یک یک سائیده ذرور کنند خون حیض بکر یا
نسلهٔ اولین طفل که بعد تولد بر آید کشند سکر العشر کشند نمک رومی بعسل آمیخته یا زهره گاو بعسل آمیخت یا زهره آدم یا زهره باز یا زهره باشه یا شیر درخت تره یا
زاج بگلاب سوده یا بیخ کبر بسرکه سوده یا اصل سوس بآب سوده یا توسلی سفید بسرکه سوده یا زرنباد بآب سوده یا آب ترب یا زهره سگ یا زهره تمساح یا زبل خطاف
یا زهره قنفذ یا زبل تمساح کشند **قول** لارزو ریر لیکور مرکی عرق بیانسی عرق سقدی عرق قاطعی عرق بادیانی عرق اوبتالمیا کیسپتا نوحیکانند شیاف زاج شیاف
تونا حیدر امید یکا منیشوا کولیر یو نجری کولیر یو استر نغی کولیر یو پیاصی کشند طبیخ سیکا نر بری انکباب کنند کالو میل یک گرا نو نبات قدری سحق کرده در انبوبه نهاده
دمند زاج توتیای سبز بآب سائیده آب صاف نقیله بر آورده در شیشه دارند و قطور کنند جگر یا مغز یا زبل خطاف خشک کرده سائیده تنها یا بعسل آمیخته کشند
عسل نیم اوقیه سپیداج وقیه طبیخ قند زعفران شعیر کنند صبر انزروت زاج آمیخته چشم را شویند آمله مدقوق در آب ساعت تر داشته فشرده آمله دیگر انداخته بدستور
سه بار پس قطور کنند انزروت مربی بگلاب صبر مغسول بیاض بیض مرکی توتیا هر یک یک نبات دو ملعاب کتیرا و گلاب آمیخته چکانند ناخن فیل دندان خوک زاج نیم
بریان نیم خام عفص اثمد مغز تخم کنهری برابر شیاف ساخته کشند بنیه بآب برگ نیم سه بار تر و خشک کرده فتیله ساخته بروغن کنجد افروزند و دودش کشند معمولی
بسر هم زهره مرغ در ظرف نقره‌ای داشته مدام کشند آنچه ز نرد چوب سائیده ذرور کنند فک اسفل خوک مکلس نبات برابر مشک قدری نمود نمایند اگر بعد جدری افتد قشر
آبلهٔ جدری خشک کرده بآب سوده کشند عرق مرزنجوش بابونه لطفره توتیای سبز زاج گل ارمنی الفقر فلفل هر یک سه درم زنگار کافور هر یک یک نیم درم سائیده در شیشه
کرده آب شیرین یک آثار انداخته تا هفته در آفتاب نهند پس در کاغذ فرنگی صاف کرده یک قطره قطور کرده باشند **قول شیخ الکحال** زبل خفاش عجیب
**قول جالینوس** سندروس زهره مرغ قطور کنند اگر زرد و سیکاری نمایند **قول جوان کورو** زبل طفل سوخته کین تیلو کف دریا عسل برابر آمیخته در چشم کشند
عسل سوخته کحل سازند برگ مامیران زهره بز هر یک اوقیه عسل یک نیم اوقیه در ظرف مسی جوشانده نبات دو درم کف دریا درم سنگ بصری تیا نیم درم آمیخته یک قطره
چکانند در روز چند بار زهره خرگوش بیک قطره عسل آمیخته کشند شیر بهیشه مبارکه که در سنگ دیده باشد قبضه بسته در ظرفی نهند که بته ظرف نرسد پس در آفتاب گذارند آنکه
از و چکد در چشم کشند یک ماه اگر بکسی دوا نه شود بر جلیین داغ دهند آب لیمو یک قاشق آب ساده دو قاشق مروارید نیم درم آمیخته هر لحظه چهار قطره چکانند عسل سوزه صاف
سازند در ماء دبر از طفل کشند زهره ماکیان بعسل جوش کرده با سرکه چکانند دانه ثوم قطع کرده از یک قطعه بیاض ظفره ده سه بار در یک ذرا ادنی روز و دم بدستور
کنند تا بیست روز رفع شود مروارید نبات کف دریا برابر سائیده کشند یک ماه سحی چند عدد برگ اذان الفار مضغ کرده هوای دهن بچشم مریض رسانند و از زبان لیسند
هر لحظه بدستور ده روز کنند زبل حربا کحل سازند **قول صاحب قونسکیه** بعد رفع سبب دل کا دستیکو بر پس گوش و داغ بر عضد نهند پس تنقیه بفصد و مسهل و محترز
رطوبت از دهن کرده تدبیر زوال بیاض نمایند پس اگر رقیق و نو باشد بتحاطیخ بیخ خطمی بیخ خبازی حب الغار مامیران بادیان لوبادران اکلیل حلبه کتان بوساطت
انبوبه در چشم رسانند و بپارچه گرم نشف عرق کرده سفوف استر نغی بآب مامیران یا آب بادیان آمیخته در روز چند دفعه کشند و بعد انکباب مذکور روغن بزر
اسپیر الداسه قطره چکانند در روز چند بار اگر مدت از دو یه پدید آید بشیر گرم شویند بادیان یا سداب یا حب الغار خائیده بنجارش در چشم دمند و زبان لیسند نبات یا آب
مامیران یا آب بادیان آمیخته چکانند اگر صاحب مرمن باشد سر خطاف در ظرف بیبگی کرده در تنور بریان نموده تنها یا آب بادیان و عسل آمیخته کشند سر گربه

وظرف گلی سوخته کحل کنند گل اسطوخودوس چنانچه آمده خوابانند و در ظرف شیشه کرده بند نموده در آفتاب نهند و در طوبت که برآید در چشم کشند و عسل عرق بادیان آهن تفته
چنانچه مثل العبر دواسکر دیلو عرق بادیان دو اوقیه آمیخته قطور کنند عسل شیرزن برابر زعفران قدری آمیخته چکانند یا سعوط یک قطره آب بادیان آمیخته یا عسل
سوخته بادیان یا آب آمیخته چکانند نبات سنگبصری هر یک نیم درم کف دریا اسکر دیلو سائیده تنها یا عسل یا گلاب یا العرق بادیان آمیخته بکار برند طوطی گرفت
سوختن از چوب بید برآید یا و غیره که وقت سوختن از خرقه کتان برآید گرفته کشند پایه رب نبات یا عسل گلابی آمیخته یا دهن تقیر منسول آب امیران یک اوقیه سنگبصری
تیا نیم درم شاخ گوزن طیار دواسکر دیلو آمیخته کشند یا من بیض پخته بشکر سائیده در شبنم نهند و ظرف آنچه دارند در طوبت که برآید کشند سفوف استر یتوتی
کف دریا و دو سنگ که لاجورد یا نمک ارمنی هر یک نیم سحق کنند عرق آسمانی نمک ارمنی در گلاب چندان که حدت او زبان سد حل کرده در ظرف برنجی نرم
دو سه روز دارند که رنگ آسمانی گردد عرق فریبا یا بیض و دمعه ورم مقوی بصر عرق امیران عرق بادیان هر یک چهار اوقیه کبن قلمیو دو درم آمیخته دهند
بر باد گرم دارند پس دو قطره چکانند در روز سه بار دیگر میلیلس پنج اشترخار تازه سائیده فشرده کشند دیگر شاخ گوزن طیار درم انزروت مغسول آب امیران
کف دریا هر یک نیم درم زراوند طویل اسکر دیلو نبات دو درم سائیده یا نمک آبگینه نبات هر یک سنگبصری یک سائیده کشند دیگر آب فنطوریون دقیق
بعسل آمیخته کشند دیگر صبر فاریقون هر یک نیم درم سائیده مره بسته در آب بادیان یا آب امیران تر کرده صبح شام چشم را شویند دیگر زهره بز برگ امیران
هر یک چهار درم عسل کنیم اوقیه جوشانده سنگبصری نیم درم کف دریا زبل طفل سوخته هر یک دو اسکر دیلو آمیخته چکانند مقوی البصر هم دیگر زهره گاو زهره بز زهره
زهره دراج زهره بط زهره ارنب زهره افعی زهره اشتر تنها یا السفوف استر یتوتی با العرق بادیان یا العسل یا زبل آدم آمیخته کشند دیگر آب سداب آب نانخواه
آب سنبل آب انار ترش چکانند دیگر سنگی که از مثانه یا کلیه حیوان برآید سوخته کشند دیگر عسل سفید مع زنبور رخانه رطل بادیان قیصوم امیران هر یک ششم
نبات دو اوقیه در یا نوم یا کشیده چکانند اگر کافی نبود آب بیخ ابخس چکانند یا تره روز گلنار اقاقیا صمغ عربی هر یک درم سرمه عفص هر یک سه درم در آب جوشانده
چکانند مرغ بقر بیضه و طیور کوهی خورند و از ماهی و کاهو و غیره پرهیزند **فصل سوم در امراض طبقه عنبیه** مشتمل بر چند نوع و این طبقه غلیظ المجرست و در وسط او
مقابل جلیدیه ثقبیست مانند ثقب که در انگور چون از شاخش جدا کنند پیدا باشد برای نفوذ روح رنگش نزد جالینوس آسمانی و نزد ارسطو سیاه است و ظاهر این طبقه
صلبست چرا که مماس قرنیه است از این سوو باطنش نرم و زود خمل و خشونت و ثقبست مانند اسفنج و از این سو به بیضیه متصلست و نفع خمل وی سه است یکی آنکه چون آب
نازل شود قادح آن را به ستکاری زیر خمل پنهان کند و خمل آن آب را ایارد و مقابل ثقبه آمدن ندهد بشرطیکه مانع نباشد دوم آنکه باده که بر چشم رسد در خمل ایستد و بر ثقبه
رسیدن نتواند سوم آنکه بیضیه که مماس این طرفست بسبب خمل بر جای خود متوقف باشد و سائل نگردد **نوع اول** در **امتلای عنبیه** سبب او امتلای طبقه
گاه باشد که از شدت امتلا بجای رسد که قریب انشقاق رسد و گاه باشد که بسبب زیادتی حجم متورم نماید و فرق آنست که در ورم وجع و حمرت باشد و درین نبود و ضعف
بصر بزرگی یک چشم اگر امتلاء در چشم واحد باشد یا آنکه در هر دو بود و در یکی زیاده باشد و احساس حالتی شبیه تمدد در چشم **علاج** حبوب و ایارجات و غراغر تنقیه کنند
و از اطعمه غلیظه رطبه پرهیزند و بعد تنقیه چیزیکه جذب و تحلیل رطوبت کند چون آب بادیان عسل انگور فلفل سکبینج اشق و غیره در چشم کشند **نوع دوم** در **زوال**
**عنبیه** و این بدو سبب میباشد یکی آنکه درین طبقه باد در طبقات مجاوره ورم پدید آید و بدان سبب طبقه مذکور از موضع خود زائل شود ثقل و وجع چشم و سده و سبب
زوال ثقبه از محاذات جلیدیه بر چیز غیر مستقیم نماید و بسبب محو نا متعادل عظم مقدار چشم که ورم و جب میکند یا یک هم نپیوندد و الشیاء در چشم چنان نماید گویا فرنیه در حد

است یکی برحالت خود همچنان صاف و شفاف و دیگری مکدر پس اگر زوال بجانب یمین بود ظاهر شود کدورت در نصف یسار و عکس این بعکس **علاج** اول منا
دہند و اگر واجب دانند فصد نمایند و بعد تنقیه برای جذب و تحلیل ماده چشم ادویه که در امتلای عنبیه گفته شد در چشم کشند و از خارج نیز برای زوال خودی قدر خانه
چشم از سرب سازند و در وسط ثقب کنند پس خود در رفاده پیچیده بنمیکه ثقب مفتوح ماند پس آن را بر چشم بندند تا آن عضو اصلاح پذیرد و چون مریض می از ثقب نگاه
کند چشم بصلاح آید و بر شکل طبعی گراید دوم آنکه قرنیه متوفید و بدان سبب عنبیه از موضع خود زوال گیرد و این در نتو قرنیه گفته شد **نوع سوم در اتساع و انتشار**
بعضی اتساع را گشاده شدن عصبه مجوفه و انتشار را باتساع ثقبه عنبیه مقرر کرده و بعضی عکس این را جمهور برآنند که اتساع مرض و انتشار عرض است چه هرگاه
که دهن عصبه مجوفه از منفذ اصلی خود که آن بودن جوف وسیت بمقداری که سوزن باریک توان در آمد گشاده تر گردد یا ثقبه عنبیه از مقدار خود فراخ گردد لازم است
که در نور مبصور پراگندگی افتد **فائده** و اگر عصبه از اتساع محفوظ ماند و فقط ثقبه متسع گردد اما اتساع ثقبه تا اکلیل که منفذ ملتصق است بین ملتحمه و قرنیه نرسیده بصر بالکل
باطل نمیگردد و دیگر فرقیکه اتساع در عصبه باشد یا فراخی ثقبه عنبیه تا اکلیل رسد بصر بالکل زائل میگردد و فرق در اتساع عصبه و اتساع ثقبه که تا اکلیل رسد آنست که در اتساع عصبه
پراگندگی نور در اجزای چشم پیدا می باشد و در اتساع ثقبه پراگندگی نور در اجزای چشم ظاهر نمیگردد و دیگر آنکه اگر شخصی که صاحب درایت باشد سوی چنین چشم نظر کند دیده اش
که تمام چشم سیاه گشته است و نانمودن نور در اجزای چشم در اتساع ثقبه برای آنست که نور بالتمام از ثقبه بیرون می آید بعده منتشر میگردد و انتشار که بسبب تفرق اتصال
شبکیه افتد در آن هم بصر بالکل زائل میگردد و در امراض شبکیه گفته خواهد شد اما فرق در انتشار شبکیه و انتشار عصبه آنست که انتشار شبکیه دفعةً افتد و عصبه بتدریج **فائده در**
**ذکر اتساع عصبه** و این اکثر عقب صداع صعب امتلای شدید یا عقب سرسام یا ماشرا پدید آید و سبب اخلاط غلیظ یا ابخره حاده غلیظه اند که در عصبه آیند و آن را
در عرض کشند و متسع سازند و نادر باشد که باتساع عصبه قصور در ثقبه نیفتد و از آنکه وصول اثر دوا تا عصبه متعذر و اصلاح بعید غیر ممکن لهذا شارح لا علاج گفته برین
**علاج** اگرچه لاعلاج است تاهم آنچه در ابتدای نزول الماء بکار آید بکار برند **فائده در ذکر اتساع ثقبه عنبیه** اگر بسبب ضربه یا لطمه بر چشم افتد باشد تقدم
آن و این سهل العلاج است **علاج** قیفال زنند بر قفا و ساقین حجامت کنند حقنه نرم نمایند و از قی و حرکت و اطعمه غلیظه و جماع و خواب بر پشت و سینه و دیدن
اشیای روشن پرهیزند شیر زن لعاب بهدانه در چشم چکانند آب بارد یا گلاب بر و شویند خون بچه کبوتر تقطیر کنند صفرت بیض بدهن ورد و قدری خمر انگوری
آمیخته پنبه آلوده بر چشم نهاده بندند و بر پشت خوابند صفرت بیض آب کشنیز روغن گل ... کرده پنبه آلوده بر چشم نهند آرد باقلا بنفشه خطمی بصفرت بیض ضماد سازند
صندل شیاف مامیثا حضض گل ارمنی بر سر طلا نمایند باقلا بابونه خطمی با آب کاسنی یا گلاب ضماد کنند وقتیکه ورم زائل شود و در شیاف ابیض ... بالیقون کشند پنبه کهنه
بیست ساله گرم کرده بر چشم بسته دارند مسهل قوی جائز ندارند اگر بسبب ماده غلیظه یا ابخره حاده غلیظه که در عروق عنبیه که متشنج است در آید و ثقبه را متسع
سازد و این اکثر عقب صداع شدید و سرسام و ماشرا افتد و درین امین نباشد که باتساع عصبه می انجامد **علاج** اول ازاله امراض سابقه نمایند و بمسهلات قویه
و حب توقیا تنقیه دماغ نمایند حجامت کنند رگ ماق زنند بعد تنقیه شیاف مرارات کشند تا بصر ما بقی را محفوظ دارد و لحم بریان خورند اگر عصبه متسع شود یا اتساع ثقبه تا
اکلیل رسد بصر بالکل زائل گردد و چون چنین باشد تدبیرش ننمایند **شیاف مرارات** زهره کلنگ زهره شبوط زهره تیس زهره باز زهره عقاب زهره کبک
همه خشک ده درم شحم حنظل سکبینج فرفیون هریک درم آب بادیان شیاف سازند برای انتشار در ابتدای نزول نافع اگر بسبب رطوبت بیضیه باشد که در کمیت افزاید
و مزاحمت بعنبیه رساند و متحرک گرداند بسوی اتساع علاج این نوع از رطوبت بیضیه جویند و بیشتر شبان و صبیان افتد رگ ماق زنند رگ شقیقه بند و حجامت

قفا کنند تنقیه بحب توقیا کنند شیاف مرارات کشند آب شور بسرکه آمیخته بر سر ریزند تدبیر نزول نمایند قول جوان کورو و اگر اتساع بسبب ضربه یا انصباب ماده
باشد فصد کنند مسهل دهند کمربان مع سبوس بنجبه بخورند گلاب آب مورد بیاض بیض لت کرده در چشم چکانند خرقه آلوده بر جبهه و چشم نهند بعد تنقیه نمک سنگ یا گل
گاوزبان کحل نمایند پس حبوب منقیه سرشش بار بفاصله دهند بعد تنقیه تام نظر فی آب سمندر هر روز چشمها کشاده دارند که منفعت است اگر بسبب ورم عنبیه باشد
آثار و علاج آن از ورم قرنیه و دیگر طبقات جویند اگر بسبب یبوست عنبیه باشد تقدم صوم دائم و سهر مفرط و استفراغات قوی هزال چشم و عند جوع اشتداد کند
علاج آنچه در ضعف بصر سوء مزاج حار ساذج گفته شود بکار برند فائده انتشار که بسبب تفرق اتصال شبکیه شود دفعةً افتد و لا علاج له عرق گل سرخ مشک هر یک
دو دانگ و بلور زعفران کندر سنبل زرد چوب هر یک نیم اوثنق اقاقیا توتیا فوره عاج محرق هر یک نیم دانگ و بلور سائیده در صره دارای بسته در سه اوثنق گلاب
تر نموده در شکنجه آتش افشرده دو سه قطره در چشم چکانند و بالایش پنبه کهنه گرم کرده بندند دیگر سنگ بصری شحم حنظل هر یک درم توتیای سبز ده دانه کحل کنند مزیله
انتشار دیگر نوشادر صمغ عربی هر یک نیم درم شحم حنظل یکنیم درم توتیای سبز زبرجد هر یک ده درم سائیده مدام کشند مزیله انتشار نوع چهارم در ضیق ثقبه عنبیه
دو گونه است یکی آنکه در اصل آفرینش تنگ باشد و این طبعی و پسندیده است چرا که نور بصر جمع باشد و بدان سبب بینائی افزاید دوم عارضی و این ناپسندیده باشد
چرا که ضعف بصر می آرد اگر سبب او غلبه رطوبت بود که بدان سبب عنبیه مسترخی گردد و ثقبه او تنگ شود مثال غربال که چون آب تر کنند ثقبهای او فراهم آیند
تقدم تدابیر رطوبت افزا و دیگر آثار رطوبت علاج تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا کنند اطریفل خورند طبیخ افاویه بر سر ریزند و مالش سر نموده کنند تقلیل غذا نمایند
شیاف زعفران کشند شیاف زعفران اشق زنگار زعفران هر یک یک اخلاط زعفران چهار شیاف بندند و در نسخه جاوشیر نیز یک نوشته
اخلاط زعفران شیاف ایضاً گل سرخ صبر مرزنشاسته صمغ عربی برابر بسایند اگر بسبب غلبه یبوست باشد هزال چشم و یبوست آن و تقدم تدابیر مجففه علاج
شیر زن بر سر دوشند دهان مرضعه در گوش و بینی چکانند روغن کدو و شیر زن آمیخته بر سر مالند آب برگ خرفه آب برگ کاهو لعاب اسپغول بر سر ریزند اغذیه حیب نرم خورند
حمام بآب شیرین کنند در آب صاف نیمگرم چشم کشایند زعفران قدری بشیر زن آمیخته در چشم چکانند و به جذب ماده سر و زبان لیسیدن و گاه گاه چیزی گرم خوردن و طلا کردن
و نگاه بر قلعی و در آب صاف نیمگرم نشستن سخت موثق باشد قول جوان کورو و آبزن بآب گرم کنند نیمبرشت مع مح بزکم سلحفات خورند نهار تا سه ماه و شیر خر نوشند اگر بسبب قلت
شبیه باشد که مدد عنبیه از وی باز افتد و بدان سبب خرد گردد و این بمشایخ و عقب [illegible] اکثر افتد چشم کوچک گردد و آثار یبوست پیدا گردد تدابیر مقدم گواهی دهد و مرض مشکل
و رنگ کسی شی نه بیند مگر سایه مانند تصور نماید علاج بدستور ضیق که از غلبه یبوست شود نمایند و این عسر العلاج است اگر بسبب کیموس صلب غلیظ باشد که در ثقبه گرد آید و بند شود
طبیب ثقبه مرئی نگردد علاج استفراغ و تنقیه دماغ کنند مع مراعات ترطیب تا کیموس صلب قابل بر آوردن سازد و اگر سبب او ورم باشد تمدد سر و چشم علاج تنقیه کنند
طبیخ بابونه بنفشه خیرو بر سر ریزند اغذیه موافقه خورند نوع پنجم در نزول الماء رطوبت غریبه است که از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد ما بین طبقه قرنیه و رطوبت بیضیه
و بسبب انسداد اجزای ثقبه افساد بصر کنند مثلاً اگر تمام ثقبه را در گیرد بصر تمامه زائل گردد و اگر در بعضی جایی و بعضی خالی باشد از جهت مکشوف توان دید و گاه باشد که
بالا مانند گرد ثقبه را در گیرد و وسط خالی باشد پس هر چیزی را که بتعمیق نگرد وسط آن چیز دیده شود و بدون اقطار آن و گاه باشد که وسط ثقبه در گیرد و حوالی مکشوف باشد
در ینحالت بالمواجهه وسط مرئیات دیده نشود لیکن بانقلاب حدقه نمایان گردد بمحاذات جهت مکشوف ثقبه مرئیات و گاه باشد که رطوبت مذکور رقیق باشد و نیز قوت
اگرچه ثقبه را در پوشد لیکن بسبب رقت مانع ابصار اجسام ذی انوار چون آفتاب و چراغ نتواند شد اما آنهم مع الضعف و این را رقیق منتشر گویند قول احمد فرخ نزول

سه گونه است یکی آنکه رطوبت مذکور میان عنبیه و عنکبوتیه بایستد و بصر باطل شود و کدورت در حدقه ظاهر گردد و این لاعلاج باشد دوم آنکه مابین قرنیه و عنبیه متوقف گردد
چنانکه گفته شد سوم آنکه در عصبه مجوفه فرود آید و درین نوع در حدقه هیچ کدورت نمی نماید و اگر نماید اندک و آثارش در سدهٔ عصبه گفته آید و این را ماء اسود گویند و لاعلاج است
فائده اسباب این مرض شش اند یکی آنکه ضربه بر سر رسد و دماغ بجنبش آید و قدری از رطوبت که در بطون دماغ بند اند جاری گشته در عصبه مجوفه دفع شود و سوی
چشم فرود آید و گاه باشد که در عصبه بماند و این سدهٔ عصبه است نه نزول ماء و گاه باشد که از عصبه بر آمده در ثقبه بطریقی که ضبط یافت متوقف گردد و نزول الماء بود و گاه باشد
که هم اندر عصبه بماند و هم در ثقبه آید و سدهٔ عصبه با نزول مرکب شود و سده و نزول ضربی دفعةً افتد دوم آنکه بدن از کیموسات غلیظه ممتلی گردد و ابخره از آن جدا گشته
در ثقبه حاصل آید بتدریج و چون اجزای ناریه ازین جدا گردد و برودت غلبه کند صورت ابخره بصورت رطوبت غلیظ مستحیل گردد و منع ابصار نماید سوم آنکه صداع صعب
مزمن لاحق شود و اخلاط را بجوشش آرد و اعضا را ضعیف سازد پس قدری از رطوبات فاسده سوی چشم فرود آید از شرائین و از عصبه مجوفه چهارم آنکه قی مفرط شود
و بسبب اتساع مجاری و حرکات مضطربه اخلاط قدری از رطوبت سوی چشم مائل شود و اینهم دفعةً افتد پنجم آنکه سرمای صعب بر دماغ باعث این مرض شود ششم آنکه
روح باصره ضعیف گردد و این به پیران و کسی که امراض دراز کشیده عارض شود فائده تحقیق هر سبب از تقدم وی ظاهر است و آنکه فیما بین ثلثه افتد از علامات فارقه مستغنی
است اما آنکه بتدریج افتد بیان آثار بدایت آن موجب تا قبل از استحکام تدارک کرده شود آثار ابتدای نزول آنست که خیالات مانند پشه و شعاع و غیره پیش نظر همی نماید
و گاهی این تخیلات مقدمهٔ نزول نباشد مگر از سبب دیگر که در فصل تخیلات مذکور شود و آثار تخیل مائی آنست که اکثر در یک چشم می افتد با وجود آن در طبقات رطوبات
آفت نباشد چنانچه در خیالات گفته شود و اگر در هر دو چشم واقع شود در بدایت تفاوت داشته باشد یعنی در هر دو معاً نیفتد بلکه در یکی چون عارض شود بعد
زمانی در چشم دیگر واقع گردد و در یک چشم بیشتر و در دیگر کمتر باشد و در ستی و پری معده هیچ تفاوت نکند و کدورت چشم مدام بتدریج در ترقی باشد و اشیای بخار نشان
دقی سود ندهد و استعمال ایارج و حبوب مسهله تا که ماده را مستاصل نسازد نفع نه بخشد و رنگ حدقه خالی از تغیر نبود و بعد از چهار ماه تغیر فاحش نماید و زیاده از شش ماه
نگذرد که ابطال بصر نماید اما چون از شش ماه گذشت از آفت ما محفوظ ماند پس طبیب را واجبست که خیال نزول را از خیال ذکاء الحس و بخار الحبلی و اندمال قروح القرنیه
بشناسد و کدورت و بیاض کدورت کهنه و سائر کدورات که از آفات طبقات و رطوبات دست میکند و هر یک بجایش مضبوط است امتیاز نماید تا التباس نیفتد و خیالات
اندمال قروح قرنی بر یک حال راسخ باشند بغیر کمی و زیادتی علاج تا که در ابتداست برای تنقیه سر حبوب ایارجات وقت شب دهند اول نضج ماده نموده و در استعمال
منضج و مسهل رعایت مزاج و قوت علیل واجب تا بسبب کثرت ادویهٔ حاره و مفرطی دیگر عائد نگردد و اگر قوت قوی بود اسهال متواتر کنند الا در هفته یکبار ایارج فیقرا الطبیخ فقط
دهند و اغذیه یابسه چون کبک تدرو و مرغ تیهو قلیه خشک مطجنه نان خشکار دارچینی صعتر انگزد زنجبیل سداب بادیان آنکه مر خورند و از اغذیه رطوبت افزا و غلیظه و آب
و مرق و شکنه و کاهو و ثوم و بصل و عدس و کرنب و ماهی و لحم بقر و لحم نمکسود و فصد و حجامت پرهیز کنند و بعد تنقیه تام شیاف مرارات با بلیقون و غیره کشند و آب بادیان خشک
کرده سائیده کشند یا لخلخه مسحوق زهره آهو سرشته خشک کرده سائیده با آب بادیان شیاف ساخته کشند و زرالکتم سرمه سا کرده کشند و عجب آب بصل العنصل یا انگزد و عسل
یا سرطان محرق بعسل کشند و شونیز و مرزنجوش یاسمین بوئیدن و دهن مرزنجوش بر سر مالند و عطوسات اگرچه مفید اند لیکن خالی از خطر هم نبوده چرا که بسبب حرکت عنیفه خود
بعید نیست که آب را در فرود آمدن مدد دهند لیکن آنجا که غلبهٔ اخلاط نبود و تنقیه حسب خواهش شده باشد مضائقه ندارد و رگ گوش کشادن انفع اگر سود ندهد و
با وجود تدابیر مذکوره آب فرود آید بلا تامل شریان صدغ را بآلهٔ آهنی که برای این کار مخصوص است داغ دهند بغیر تجربه و بتدابیر مذکوره مستعمل باشند و از فصد و جماع و مضعفات

دماغ پرهیز دارند اما اگر جوان محرور یا کثیر الدم باشد میتوانند که بفصد اجازت دهند اما وقتیکه آب تمام نازل گردد و بعد مرحله باطل شود قدح کنند اما اول بنگرند که قابلیت
دارد یا ندارد و باسدهٔ عصبیه مجوفه کیست یا نه اگر قابلیت قدح دارد و بغیر سدهٔ عصبیه باشد قدح کنند و اگر قابلیت دارد و با سدهٔ عصبیه باشد اول افتتاح سده کنند
بعده قدح نمایند و اگر قابل قدح نباشد اول بحسن تدبیر قابل قدح کرده قدح نمایند فائده آب که قابل قدح باشد سفید صاف معتدل الرقت باشد و چون نزول
علامت تمام روشنی مستطیل شعاع مانند حس کند که از چشم می برآید و چون چشم مادف را مالند پراگندگی در اجزای آب محسوس گردد و دیگر باز یافت این بعینه و بستگی
بعد نزول تمام لونش مانند هوا صافی و نیلگون باشد و کبودی آهن یا سرب دارد و اما نزول تمام آنست که مریض را در آفتاب نشانند و فرمایند تا چشم بند کند و طبیب یک
انگشت را بر آن بفشرد و بهر سو گرداند پس فرمایند تا چشم کشاید و بنگرد و اگر آب اندکی پهن شود و بتدریج بر شکل خود باز آید تمام فرود آمده و قابل قدح است و اگر پهن نشود و سفید
همچون گچ و یخ باشد قدح نپذیرد دوم آنکه فرمایند تا چشم را که قدح خواهند کرد کشاده دارد و چشم دوم را ببندد پس اگر حدقه چشم مفتوحه فراخ تر شود قدح پذیرد و الا لا سوم آنکه
روشنی آفتاب و چراغ همی بیند قدح پذیرد و الا لا چهارم آنکه فرمایند تا چشم بگشاید پس پنبه بر چشم او نهاده بر پنبه بقوت دمند بعده پنبه برداشته بنگرند اگر آب بجنبد و لون
او نیلگون باشد قدح پذیرد و الا لا پنجم آنکه مریض را مقابل آفتاب ایستاده کرده فرمایند که نظر بسوی طبیب قائم دارد پس طبیب بابهام خود بر جفن اعلی مریض بسند و دو بار
پس اگر آب حرکت کرد قابل قدح باشد و الا لا اما آب که قابل قدح نیست یکی تمامی است شبیه ابر سیاه که متحرک نشود دوم زیبقی و این مستدیر مشابه زیبق میباشد و
مینماید سوم گچی و این مانند قطعه گچ باشد و حرکت نکند و چون چشم را پوشند و کشایند هیچ تغیر در آب نیفتد چهارم آسمانگونی و حرکت کند و باشد که بکدرت شود و رطوبت
بیضیه را نیز فاسد سازد پنجم منتشر رقیق و درین مریض می تواند دید ولی ضعیف و این آب که باعتدال نگیرد قدح نپذیرد ششم زجاجی هفتم ابیض بیدی هشتم اخضر نهم
دهم ازرق یازدهم احمر دوازدهم اسود اما تدابیر که غیر قابله را قابل قدح سازند این اند تلطیف و تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه مرطبه و جماع و اکل شب شراب
و استحمام و اشیای بخور پرهیز کنند و کحل های ملطفه چون شیافات مرارات وغیره بکشند و این تدابیر برای سایر اجناس است مگر در رقیق منتشر منفعلات بپند و آبی
خورانند تا بقوام معتدل آید و ماهی را خاصیتی است که بمدد آب و منافع آن ماهی سپید لهذا هرگاه اطبا بخواهند که آب زود ترجمع شود مریض را ماهی بخورانند
فائده قدح وقتی کنند که همه آب نازل گردد و هیچ مرئی نشود حتی که فرق شب و روز هم نتواند نمود در استادی تن ورد و ملکیکه تمام صداع و سر درد داشته باشد قدح
نکنند پس اول تنقیه تن و دفع امراض کرده بقدح بپردازند و روزیکه ابر و باد نبود و هوای معتدل شمالی باشد قدح نمایند و اغذیه لطیفه و اندک خورده از نعمت
و غیره پرهیز دارند طریق قدح آنست که مریض را در جای روشن سایه دار نشانند با بالش نرم و بفرمایند تا زانوها بسینه ضمند و دستها بر ساق بهم گذارد و خود اگر کند
و کحال مقابل وی بر کرسی نشیند تا از مریض بلندتر باشد و اگر چشم دوم سالم بود آنرا ببندد و مشتمل و عصابه محکم بندد تا حرکت نکند و چشم وی باحرکت نیارد
پس شخصی را فرمایند تا پس پشت مریض نشیند و سر او بدست گیرد و نگاه دارد پس کحال دست خود بر پلک بالای بردارد و چشم تمام بگشاید و مریض را گوید که نظر بجانب
کند بینیکه سبیل بیده سوی ماق باشد پس کحال ابهام نبال مست بر موضعی که قدح خواهند کرد نهاده نشان کند برای سکاکین آنکه مبرح باریر بعد و آن باید دوم آنکه کرد
تا نشان برابر ثقبه عنبیه است یا نه چرا که سر مست بر گوشه چشم باید که سوی گوش است و برابر ثقبه باید و فروتر نشاید سوم آنکه اگر اول نشان نکنند میتواند که سر مست
اندرونی ملتحمه ملغزد پس اگر چشم راست بود مهت بدست چپ گیرد و اگر چشم چپ بود بدست راست گیرد و سر مهت که تیز است بر موضع نشان کرده بنهد و بقوت تمام
فرو کند تا ملتحمه شکافته شود و معلوم شود که بموضع کشاده درآمده درین وقت از اصابع دست دوم پلکهای چشم را نگاه دارد تا مریض چشم گرداندن نتواند اگر

ملتحمه بسبب نرمی خود از مهت شگافته نشود باید که بمبضع مدور الراس اول آن جا را بشگافند پس مهت را آرند هر چونکه باشد بعد گذرانیدن مهت نگاه کنند تا سر مهت
از پس قرنیه بینند و مهت را برابر ثقبه آرند اگر مقدار نیم جو اندر گذرد روا باشد و اگر زیاده گذرد موضع قدح ریش گردد پس نوک مهت بر بین ابهام افگنند بر نشان آنکه کسی از
کار بر آساید و مریض را بشارت دهند تا قوی دل شود و باشد که درین وقت بیمار را قی آید لهذا باید که دران روز هیچ نخورد و اگر غثیان آغازد اندکی شربت غوره یا غوره
انار دهند تا ساکن گردد و برای تسکین وجع چشم پنبه پاکیزه بر چشم نهند و بدهن باهستگی دمند یا دهن نزدیک چشم برند و دم بر کشند مقصود ازینها آسایش چشم است
پس چون وجع کم شود و غشی فرو نشیند باهستگی مهت را بگردانند تا از پس قرنیه ببینند که سر مهت بالای آنست پس دنبال مهت را اندکی بر افرازند و آب را بسر مهت
فرو نشانند آهسته آهسته تا که آب فرو نشیند و حمل عنبیه آن را کشد پس مهت را زمانی همچنان دارند و بعد از آنکه تمکن آب خاطر جمع شود سر مهت را از زیر ثقبه کناره
کنند و بزودی بیرون نیارند تا اگر باز آب عود کند باز فرو نشانند چه اگر بزودی مهت بر آرند و آب عود کند بسبب مکرر آوردن مهت وجع افزاید باشد که حمل عنبیه لزج باشد و نیز بسبب
جذب آب عسر نماید یا آب غلیظ تر یا رقیق تر باشد و عسر فرو نشیند و تنگی را میل نکنند بدان موضع که باید برد در صعوبت مهت را همچنان دارند و بتیزی مهت بر گوشه چشم فرو کنند تا اندکی
خون بر آید پس آب را با آن خون فرو نشانند و باشد که بغیر قصد طبیب اندکی خون بر آید باک نکنند و آب را با آن خون فرو نشانند تا قوت خون آب را در حمل بسوزد و بنشیند کند و مریض را
فرمایند که آب دهن بکشش در حلق فرو برد تا آب بدین حرکت فرو سو میل کند و وقتیکه آب فرو نشیند مهت را باهستگی پیچیده بیرون آرند و سفیده بیضه با دهن گل آمیخته
بر پشت چشم نهند نمک کمون خائیده آبش چکانند هر دو چشم محکم بندند و اگر بر گوشه چشم خون بندد نمک سحوق کرده گذاشته بندند و در مواضع تاریک بر پشت خسپد و هیچ حرکت
نکند و باشاره سخن گوید و از سرفه و عطسه پرهیزد و بر صدغین چیزی سرد مبرد ضماد کنند تا صداع نیارد و اگر عطسه آید بینی را بدست بالا تا فرو نشیند و اگر سرفه شود قدری
جلاب و روغن بادام نوشد و بمرق مرغ قناعت کنند و منع کسی شی ننماید روز دوم کشاده رفاده برفق بردارند و پنبه بگلاب تر کرده باهستگی بشویند و هیچ اعتماد
از دست بر چشم نکنند و چشم را نگشایند و باز پنبه ببیاض بیض تر کرده بر پشت چشم نهاده رفاده و عصابه بندند اما اگر تا سه روز نگشایند بهتر و مریض را راست بنشانند
و گرد اگرد بالش نهند و آسوده ماند و هیچ حرکت نکند و مقنعه سیاه بر در آویخته دارند اگر شاونج مغسول یا سرمه کشند روا باشد اگر بعد دو سه روز آب عود کند و آماس
گرم تولد نکرده باز مهت برند چرا که درین عرصه شگاف ملتحمه ملتحم نگشته باشد اگر بر موضع قدح لحم فرونی بر آید آنرا بناخن گیر تیز یا بمقراص تیز ببرند و خون نمایند و جهت
التیست از سرنج کریک حار فش تیز ست و سیلو دار و فائده بعضی اطبا آب را از چشم بیرون می آرند باین طور که نزد سو قرنیه بشگافند و مهت که برای این کار
مخصوص ست بیرون می آرند اما درین خطر عظیم ست چه اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه را با خود بیرون کشد لهذا متعرض بیان این نشدم طبیخ قنطوریون منظوریا
دقیق ترید سفید هر یک سه درم بسفایج هفت درم مویز منقی بیست و سه آب صد و پنجاه درم جوشانند سوم اند صاف کنند و نوشند معجون ابتدا بجیب تج انگور زنجبیل
با دیان برابر بعسل آمیزند صبحی مثقالی خورند فائده اگر بسبب ضربه باشد تنقیه بحب ایارج وغیره کنند و قدح درین سه و ندارد چرا که دائم در ترشح ست قول جالینوس
کور و اول چند روز عسل گلابی و نسل بطبیخ زوفا بادیان برگ کتم آمیخته دهند بعده برای تنقیه حب سکبینج کونبر حب لوسی امیرهر یک و اسکر دیلوه دهند چند بار
بتفاوت دهند و بعد تنقیه و وقتیکه ماده نضج یابد و لائق قدح شود قدح کنند اگر قبال نکند مالش نرم کنند که ازین مزمن غلیظ دفع میگردد و اگر قابل قدح نباشد بحب ایارج
تنقیه کرده هر روز صبحی تا نیم ساعت تا سه ماه شانه از جبهه تا نوکا نمایند بعده برگ اذان الفار با بادیان و عسل خائیده هوای دهن بچشم دمند و چشم را بزبان لیسند
چند بار اگر صحت نشود بحب سکبینج یا حب پوسیر شش هفت بار تنقیه کرده کا دستیکو زریج عقب گوش گذارند و چهار پنج ماه سائل دارند آرد باب حاشا بادیان

کتم مامیران سداب خمیر کرده نان پزانده از تنور برآورده در دو ظرف صینی نهاده بپوشند و آبیکه از و برآید گرفته چند قطره در چشم چکانند آب کیلاس چهار دانگ نمک
سرب چهار سرخ کروک مینا لوروان درم ترکرده چند قطره بچکانند پانزده روز خبره دانگ کافور و سم آب بادیان دو دانگ سنگ بصری طباشیر چهار اسکرد و توتیا کحیل
نیم درم عسل چهار دانگ در ظرف مسی آمیخته ده روز بسایه داشته صاف نموده در شیشه نهند و تا یک ماه قطور کنند اگر کافی نبود آب بادیان آب مامیران هر یک ده دانگ
در ظرف سفالی نهاده و بار سنگ بر سر این سوده عسل نیم دانگ سکبینج دو درم آمیخته بفاصله سه ساعت سه قطره چکانند زهره ارنب آب مامیران هر یک قطره
عسل آمیخته کشند زهره افعی به نبات سائیده در ابتدا کشند پیه ارنب بعسل گلابی آمیخته کشند زهره بعسل برابر در ظرف مسی جوشانده سکبینج نیم درم آمیخته یک قطره
چکانند عرق مامیران سه دانگ آب آنکه که بعد بیست روز صاف کرده باشند یک دانگ در ظرف مسی کرده نمک ارمنی یک اسکره و لوا آمیزند و یک قطره بفاصله سه سه ساعت
چکانند اگر کافی نبود بالای نوکا داغ دهند و تا دو ماه مرق افعی با بادیان پخته نوشند اگر افعی نباشد سلیله پس چغندر کوفته خمر ابیض دو دانگ انداخته روز دوم صاف
نموده ناهار نوشند روز دوم ده عدد به دستور چهار کرده دهند و هر روز پنج عدد افزایند تا به چهل هشت عدد رسد بعد تنقیه بادیان انیسون هر یک دو دانگ ماشا
درم سائیده شکر مقوم آمیخته از آتش فرو گرفته مباسه درم عنبر یکنیم درم آمیزند و مداومت نمایند مقوی دماغ و بصر و حب شمع عوض جوز بویه با بادیان کرده دهن وانه
و منع کنند عقب هر دو گوش یا بالای نوکا داستیکو گذارند رطوبت چشم مرغ قطور کنند بیضه در آب پخته صفرت دور نموده قدری توتیا نبات زهره ماکیان بر ساخته
بریسمان بسته در ظرفی نهاده عرق گلاب عرق مامیران هر یک ده دانگ ریزند و بعد سه روز فشرده در دو سه روز چهار بار قطور کنند عسل اسطوخودوس صعفی زنجبیل
قرنفل نمک هر یک نیم دانگ سائیده آمیخته قدر خردل کحل کنند و گفته اگر در هر دو چشم بود اول در یک چشم قدح نمایند و بعد قدح دو داغ بر صلبین دهند و معجون
چند هر روز نیم درم خورند و گفته پس گوش و راس لون از ذراریح خردل فرفیون خمیر داغ دهند که در امراض چشم انفع است و درین صداع شدید میباشد باید که داغ بر صدغ و چند
دماغ برابر و انفع **قول الرازی** برگ تنبول یک تنبه زیج یکنیم درم سحق کنند که زیج ناپدید گردد و پس بر سر پنج جا نشتر زنند پس این را مالند که مخرج رطوبت کثیر
و مزیل نزول دیگر و نزست حب النار مقشر پنج درم صمغ عربی نیم درم بول طفل شیاف ساخته کشند طلبا دانگ صبر نیم دانگ زعفران نیم درم آب بادیان بر پشت چشم
طلا کنند اگر رفع نشود و مستحکم گردد مرهم دشیکا توریو بر قفا نهند و نوبت بر قفا دادن انفع اگر کافی نبود مرهم دشیکا توریو بر همه سر گذارند شیاف نزولی کولیر یوسیکو در
چشم کشند خرقه بعرق کوزه و بورانی تر کرده بر چشم نهند توتیای سبز یکدرم در آتش سرخ کرده در شیر طفل گلاب سرد کنند چند بار پس گلاب را قطور نمایند ضماد که در
ابتدای نزول و منع نزلات انفع مقلل سردی و تری دماغ و وضع او بر عضویکه ماده در و باشد و جمع بود انفع عنبر لادن جاوشیر کندر میعه سائله میعه یابسه بیگاد
دو درم تنه آب پخته آنقدر که ایملاستر گردد بر آتش نرم طیار کرده بر یافوخ گذارند دیگر که اقویست قنه مغسول صدبار بخمر انگوری ال معه کافوری هر یک سه دانگ
بر آتش گداخته مومیائی انسانی یکنیم دانگ آمیخته بیست چهار ساعت در خمر انگوری دارند پس برآورده در ظرف نقره نهند دیگر در ابتدا پوست انار کند زغیره بر صدغ
طلا کنند یا بر کاغذ نهاده چسپانند و با طریفل کشنیزی مداومت کنند تنباکو بویند داغ دهند دیگر عرق گوگرد سه انه گلاب بیست چهار دانه در ظرف مسی آمیخته
بقلم نقاشی در چشم کشند همان وقت تحلیل کند دیگر کندش قدر عدس بروغن بنفشه آمیخته سعوط کنند منقی دماغ و حدقه شخصی را هیچ مرئی نبیند در سعوط
دو سه بار کوکب مرئی گشتند دیگر آب شقائق یا زهره اسد یا دماغ مرغ بشیر زن آمیخته یا زهره گرگ یا زهره تیس بگلاب آمیخته یا مرآب بادیان آب پودینه سوده
یا کافور بصیص بشیر زن سوده یا زهره و یا زهره بعسل آمیخته یا مغز سر خفاش بعسل آمیخته یا وج بسرکه سوده یا زهره کفتار بعسل آمیخته یا دماغ خطاف بعسل آمیخته یا زهره کلنگ

زیت یا با آمیخته یا زہرہ سلحفات خشک کردہ بعسل آمیخته یا شیر انجیر یا زہرہ باشہ یا روغن بلسان یا زہرہ عقاب یا زہرہ حمام یا زہرہ نسر یا خون نسر یا زہرہ تدرو یا خون تدرو یا زہرہ
کلنگ یا زہرہ مرغ یا زہرہ حمار وحشی یا زہرہ نمر کشند دیگر مدام نظر بر چشم گور خر دارند دیگر سر کشتہ آن تراشیدہ سوزند در روغن کرده بکار برند در چشم کشند مرتکا ماسو
ہم دیگر اثمد البقر قلمی سوختہ ہر یک شش فلفل یک نمک سنگ نیم سائیدہ کحل کنند دیگر سلخ الحیہ فلفل در بعسل تر کردہ گل حکمت نمودہ در آتش پختہ بر آوردہ با آب
لیمو یا سادہ سودہ کشند دیگر زیت کہنہ کشند و بسر میل چشم را بسیار مالند بابر قدرست دیگر مشک سائیدہ یا سر خفاش سوختہ در ظرف کانسی سحق کردہ یا جاؤشیر
سائیدہ یا سکبینج سائیدہ یا عقرب بحری سوختہ سائیدہ یا دماغ سمندر بسر ہ سائیدہ کحل کنند **شیاف** خربق ابیض و فلفل ابیض بیخ اشنو یک یک با آب ترب شیاف
سازند **شیاف غنچہ** یاسمین نہ درم سنگ بصری پارہ سفیداج ہر یک ربع درم مامیران دوازدہ دانہ عنزروت مدو شیاف سازند **شیاف انگزد** و انگزد درم در خرقہ بستہ در
یک مدہ مرارہ البقر مالند کہ حل شود در روغن بلسان درم آمیختہ شیاف سازند **شیاف انگزد** و انگزد خربق ابیض ہر یک و سکبینج بعسل شیاف سازند دیگر عروق الصفر
در تخم حنظل نہادہ دارند وقتیکہ خشک شود بر آوردہ کحل کنند دیگر زہرہ قبج روغن اقحوان برابر بستہ در ظرف مسی داشتہ پس در بیرون دو بار طلا کنند دیگر پوست
سنگدان چارپی بوزن نمک سنگ سحق کردہ کحل کنند دیگر عصارہ بادیان زہرہ فلیولج در شیشہ کردہ سہ ہفتہ در آفتاب دارند پس کشند دیگر مغز خستہ ہلیلہ بعسل
در ظرف نیک درو برگ نیب دادہ باشند بچوب نیب کہ فلوس مسی بر او نصب بود ہفت روز سحق کردہ کشند دیگر برگ سرخس حنا بر سر ضماد کنند دیگر حجر البقر قدر عدس
با آب سلق سودہ یا زہرہ خروس سعوط کنند دیگر طبیخ حاشا نوشند دیگر افتیمون با آب برگ حنا دہند دیگر اصل سوسن دار فلفل ملبا شیر نمک سنگ ہر یک یک
ہلیلہ و بلیلہ چہار آملہ ہشت نبات ہفت سائیدہ بدہن البقر چرب کردہ بعسل آمیزند شربتی دو مثقال **فصل چہارم در امراض عصبیہ مجوفہ** مشتمل بر دو نوع
**نوع اول در التساع عصبہ** و علامت و علاجش در اتساع ثقبہ عنبیہ گفتہ شد **نوع دوم در سدہ عصبہ مجوفہ** فرق در سدہ و ورم آنست کہ در ورم از
ثقل و الم و قعر چشم خالی نباشد و در سدہ نبود ایضاً ورم منافی بالکل باطل نکند بخلاف سدہ و ضغطہ کہ بصر بالکل باطل سیازد و ورم و ضغطہ عصبہ در ضمن امراض
طبقات و رطوبات مشروحاً مذکور است اما تدبیر سدہ در ینجا نیز گفتہ میشود اما فرق در نزول کہ مع سدہ عصبہ باشد یا بغیر سدہ عصبیہ آنست کہ فرمایند علیل را تا
یک چشم بند کند پس در چشم دوم نظر کنند اگر ثقبہ عنبیہ فراخ تر شود سدہ در عصب نباشد اگر فراخ نشود آثار سدہ بود و علامت سدہ آنکہ آب ہیچ نباشد و چشم سالم نماید
و با وجود این بعبارت چشم بالکل باطل گردد **علاج** بحب قوقایا و ایارج فیقرا تنقیہ دماغ کنند رگ ساق زنند علق بر صدغ چسپانند محجمہ زیر بر ساق نہند مادہ را سوی
قدم کشند **فصل پنجم در امراض رطوبت بیضیہ** رطوبتیست صاف نرم مشابہ بسفیدی بیضہ نفع خلقتش آنکہ پیش روی جلیدیہ آنست کہ ضو قویہ بتدریج بجلیدیہ
رسد و بدان سبب جلیدیہ از اذیت یبوست و اضوای قویہ و ہوای گرم محفوظ ماند مشتمل بر چند نوع **نوع اول در ازدیاد حجم بیضیہ** اگر این فزونی اندک بود از سبب
نقصان شفافیت و انطباع اشباح بر جلیدیہ و در بر آمدن شعاع بر مجرای طبعی فتور می افتد و اگر زیادہ باشد بصر بالکل باطل میگردد و مریض وقتیکہ سر جنباند پیش روی خیال
کند کہ دریا استادہ ہست و وقت پری معدہ و عقب خواب ضعف بصر غالب باشد و در نیمہ روز و وقت جوع کمتر بود و مریض اشیای بعیدہ را نسبت بقریبہ خوبتر بیند
**علاج** تنقیہ بدن کنند بعدہ بایارج و حب قوقایا وغیرہ تنقیہ دماغ نمایند عسل ایارج با آب کامہ آمیختہ گرم کردہ غرغرہ کنند مرغ تیہو و نخود آب خورند اغذیہ اشربہ ملطفہ
بکار برند **نوع دوم در نقصان رطوبت بیضیہ** اگر اندکی بود ضعف در بصر و اگر بسیار باشد ابطال و بعد افتد چون مریض سر بجنباند پیش چشم خیال کند
کہ گویا مغاک واقع است **قول شارح اسباب** اگر اجتماع در جمیع اجزای رطوبت باشد بصر بالکل باطل گردد و اگر اجتماع در ہمہ نبود مگر در بعض یک موضع

دیده تیره و بینی نقطه که گویی می‌بیند و اگر اجتماع در جهت نبود و نیز یک موضع نباشد اما بیند و منع سبب اختلاف در هر چیز گویا مشابه و چنانچه در این حال عند
کدورت بیضیه نیز نظر می‌شود چنانچه در نزول گفته شد و اجتماع بیضیه پوست نمی‌شود و پس کرنجی چشم و در خواب معتاد آفت افتادن از لوازم اجتماع اجزای وی نبود
و بعین فرق نزول کرده علاج به سبب باد و فرق کرده شد انه بیضیه بود و قدر ماهی خورند حمام طلب نمایند شیر زنان بیاشامند و بینی بچکانند بنفشه نیلوفر و بید
روغن بادام روغن کدو و غیره و به سر مالند نوع سوم در کدورت بیضیه اگر از نمک باشد اشیای بعیده مرئی نگردد و نزدیک نیز چنانکه باید دیده و نشود اگر غشت با
و حمام بود و چیزها تمام زائل گردد و اگر حمام نبود و گرد میش بر آن نیست اگر واسطه رطوبت که مقابل ثقبه عنبیه است کم شود قدر ثقب ابزاید و انقده ثقبه درین وقت هم بسیار
زائل می‌شود اما کمتر از مقدار ثقبه باشد چنانچه زوال ثقبه باشد مانند بیالت خود بود و درین حالت بر چیز مظلم الوسط نماید و اگر وسط حقیقی رطوبت بحال باشد و گرد کم
کم شود درین وقت اجسام کثیره دیده نمیشود مگر طلیعی و کلی بعینه گیرند و اگر کدورت و اجزای رطوبت متفرق بود درین حال بعینه مثل روی خود و سیه مگس
و غیره و تخییل میکند فرق از نزول آنست که الوان از مختلف می‌بود و بتدریج کدورت منتشر می‌افزاید تا که به آب نازل گردد خلاف کدورت که تمام سفید رنگ و بیضا
و گر بیست و اگر شدید بهمان حال ثابت باشد علاج مدبر تلطیف کنند و آنچه در ابتدای نزول گذشت بکار برند قول جوان کور رو و بعد تنقیه تین تو اگل
کالوان کرتر طیار کرده باشند چشم نهند فصل ششم در امراض طبقه عنکبوتیه و این طبقه از کنار و شبکیه سر است و شاخهای او باریک از طبقه شبیه دیگر
طبقه آمیخته و طبقه مذکوره میان رطوبت جلیدیه و بیضیه حاجز است و نهایت رقیق البحر است لفظ رقت آنکه از نفع لعبارت نشود زیراکه عنکبوتیه نصف تا به جلیدیه را
پوشیده است اگر کثیف الجرم بودی منع ابصار کردی نوع اول در ورم عنکبوتیه و آفت در ابصار و ضعف آن و اگر طبقات دیگر در ورم مشارکت کنند ابصار
ننهد مگر در ورم بعض استاد چنانسبت پیش می‌بیند و چنان در یابد که گویا باطل کشیده میگردد علاج استفراغ ماده کنند و تحلیل ورم نمایند حسب آن نوع دوم
در تشنج و تقلص عنکبوتیه ابصار ضعیف شود در چشم اختلاج نماید و مریض در یابد که در چشم خارش ظاهرا چیزی چشم را میکشد و ابصار در حالت جوع و روشنی و وقت تیز
نقصان پذیرد و عقب غذا و در مواضع سایه دار و نیمشب قوت پذیرد علاج در آب شیر و دختر و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند بطبیخ بنفشه برگ خطمی برگ
کدو برگ کنجد انکباب کنند و تدبیر مرطبه بکار برند و در امتلائی ایارجات دهند غراغر مجففه نمایند بعد تنقیه بالیقون و شنائی و غیره کنند فصل هفتم در امراض
رطوبت جلیدیه و این رطوبت اشرف اجزای چشمیست چراکه تعلق حقیقی ابصار بدست و باقی همه خادم و ثبت لهذا در وسط واقع گشته و بنا بر رطوبت
جامه صاف کرده مانند ژاله و مقدم او پهناور مقدم طبعست و مؤخر او طویل و در از نوع مفرطح قد اشش از که وقوع اشباح را موقع بزرگ باشد و مرئی خورد نیز تحصیل از تو
و زنده طول مؤخرش از آنکه اشباح در عصب مجوفه ببندد ارتسام شود نوع اول در جفاف جلیدیه درین مرض یبوست بدان درجه نباشد که موجب خشونت شود لهذا
آثار خشونت هیچ نمی‌باشند مگر همین قدر که در انطباع اشباح قصوری افتد علاج اگر در همه تن یبوست واقع شود از کثرت صوم یا کثرت استفراغ ترطیب مزاج بدن
کنند بتوسیع اغذیه و اشربه و مرطبات و حمام و ترک ریاضت و جوع و جماع و محللات پرهیز کنند و اگر یبوست فقط در چشم باشد بسبب سفر در گرما و ملاقات گرد و غبار
و اثر برای ترطیب دماغ و چشم العبا البان در بینی بچکانند بنفشه نیلوفر بو بینا و بان مرطبه بر سر و جبهه بمالند تدابیر مرطبه بکار برند نوع دوم در خشونت جلیدیه
این رطوبت خشن نمیگردد تا که اول در عصبه مجوفه خشونت نیفتد زیراکه عصبه مذکور محتوی بر جلیدیه است و سبب خشونت عصب آنست که غلط از غلیظ فیاض حیات بس
از بطون دماغ سوی عصبه مترشح شود در بلغم و حرقت اول البتک آرد پس بواسطه نقصان به رطوبت در عصبه خشونت پیدا آید و خشونت عصبه بر خشونت جلیدیه

گرایدو این عصبه در اصل خلقت نرم و صاف مخلوق شده است برای دو سبب یکی آنکه اشکال و اشباح و الوان بسهولت منطبع شوند دوم آنکه نور که از این عصبه
سوی جلیدیه می آید بی تغیر و تکسر همی بر آید متصلاً مستقیماً آثار خشونت جلیدیه ضعف در بصر پیدا آید و چون حدقه گردانند خشونت دریابد و گاه باشد که عنکبوتیه
بسبب این متفرق شود و نشگافد از حدت ماده و این لا علاج بود و علاج تنقیه سر باشیای متوسط الحرارت چون نسترن گل سرخ صبر مصطکی کنند و باشیای تعدیل
مزاج و رفع خشونت اغذیه موافقه خورند و روغن بنفشه شیر زن بیاض بیض در بینی چکانند و فاده به روغن گل و گلاب ترکرده بر چشم نهند نوع سوم در تغیر
هیئت جلیدیه و این را انضغاط گویند اول در عنبیه یا در طبقات چشم ورم پدید آید و بسبب ضیق مکان که ورم واجب میکند جلیدیه بالتمام یا بعض اجزایش
حسب مجاورت ورم منضغط شود و بعض اجزایش به بعض منضم شود علامتش مریض از این ضغط آگاهی یابد و احساس وجع شدید ضاغط در جلیدیه نماید و نتواند که چشم را
حرکت دهد و چشم پراشک و پرچرک بود علاج تدبیر ورم چشم کنند چنانچه در رمد گفته شد نوع چهارم در تغیر وضع جلیدیه اگر رطوبت بخلف مائل شود یعنی
بغور رود سبب او نقص رطوبت زجاجیه یا عدم وصول غذا بر جلیدیه است بواسطه وقوع سده در شبکیه علاج آن تدبیر این از زجاجیه که بدو غذا نرسد میبیند
اگر رطوبت مذکور بقدام مائل شود اگر سبب او چنانچه در جحوظ زجاجیه گفته شد باشد آن را تدبیرش بدستور او ست و اگر سبب او استرخای عضلات که حافظ علاقه
وتید باشد چشم برون نماید و فاصله نیست که بزرگی هیچ ندارد و خلاف جحوظ زجاجی تدبیر این همین جا در نوع جحوظ نوشته میشود و اگر رطوبت مذکور بیمین یا یسار یا بفوق
یا باسفل باشد پس اگر مائل بیمین یا یسار است هر چیز را بعض تر نماید از آنکه هست و اگر باعلی و اسفل میل کند هر چیز که بیند دو نماید و این را احول گویند و در نوع آینده گفته
شود نوع پنجم در حول و حقیقت جلیدیه بفوق یا اسفل مائل شود حول افتد و اگر بیمین و یسار میل کند حول پدید نیاید چرا که دو عصبه مجوفه هر دو چشم را از مجمع النور تعلق
نمی افتد بدانند که از پس دماغ دو عصب رسته از پیش دماغ دو فزونی بیرون آمده که آن را حلمتی الثدی گویند و حس شم بهمین هر دو فزونیست و از همسایگی عصبی بر آورده
میان شتی از انست که این عصب اجوف گویند و جوفش بدین مقدار است که سوزنی باریک در و تواند گذشت و این عصب که از راست رسته بجانب چپ فرود آمده
و عصب چپ بجانب راست و هر دو بیکدیگر رسیده بهم پیوسته اند چنانکه جوف هر دو کشاده شده یکی گشته و فراخی پذیرفته و این تجویف را مجمع النور گویند پس اعصاب
مذکور بعد فراهم شدن بیکدیگر از هم جدا گشته دو شاخ گردیده اند پس آنچه از راست آمده بود سوی چشم راست و آنکه از چپ آمده بود سوی چشم چپ برگشته براست و چپ
رسیده اند و گرد رطوبت جلیدیه که موضع بصر است گرد آمده اند و نفع مجمع النور آنست که هر دو چشم را یک خزانه باشد تا یک صورت دو ننماید پس سبب حول فتور شکل تجویف
مجمع النور است بسبب امالت اعصاب که بهم پیوسته فائده حول دو قسمت یکی مولودی این لا علاج باشد دوم آنکه بعد تولد افتد اگر با اطفال شود تدبیرش در معالجات
اطفال گفته شود و اگر بجوانان افتد سبب او سه اند یکی تشنج عضله محرکه مقله پس اگر یابس باشد عقب امراض حاده و قرانیطس پدید آید و اگر امتلائی باشد آثار
تشنج امتلائی پیدا بود علاج در یابس ترطیب بمطولات و ادهان وغیره که در تشنج یابس گفته شد کنند شیر زن در چشم چکانند و در امتلائی ایارجات غراغر وغیره
که در تشنج امتلائی گذشت بکار برند قول صاحب قوانسیکه در امتلائی حب بنفشه ایارج فیقرا تنقیه کنند غراغر عطوسات منقیه بلغم بکار برند حمام کنند عرق
بگلاب گرد چشم ضماد سازند و دخان سندروس که در چراغ بدهن در گرفته باشند بقدری مشک عنبر آمیخته در چشم کشند و در یابس شیر روغن بادام دهند و گرم
بر سر ریزند روغن کدو روغن بادام در بینی چکانند و بر سر مالند ریه گوسفند کوفته آبش فشرده اثمد بدان پرورده کشند دوم استرخای عضله علامت و علاجش در فالج
گفته شد سوم ریاح غلیظه عسر التحلیل که بسبب حرکات مختلفه طبقات و رطوبات را از موضع بلغزانند بجهتی مائل سازند و اختلاج چشم می باشد که اشک سائل باشد علاج

تنقیه رطوبات مولد ریاح ایارجات و حبوبات دهند با آب گرم تکمید نمایند مامیران آب باریان ضماد کنند و اگر دود در معده باشد و از آنجا بازی بجانب دماغ آید یعنی
و اسهال تنقیه معده فرمایند جوارشات گرم مکرر بادوهند قول جوان کورو و اگر جانب فوق یا اسفل مائل شود یک چیز دو نماید اگر یمین یا یسار میل کند [illegible]
عریض می شوند اگر سوی سدن مائل شود از نزدیک چنان مرئی شود چنانکه اند و رو اگر در عصب [illegible] سدد و تنکی اشیا قریب چشم آیند مرئی شوند و اگر
مدقه مائل شود اشیای دور خوب نظر آیند خلاف نزدیک **نوع ششم در تغییر لون جلیدیه** حسب لون خلط غالب سرخ یا زرد یا سفید یا سیاه و پس مریض هر چیز
بهمان رنگ بیند **علاج** تنقیه خلط غالب کنند و تقویت سر باطریفل و ادهان مناسبه نمایند و روشنائی کحل الجواهر کشند **قول جوان کورو** و تنقیه بکبین [illegible]
کرده چین توتیا گل گاوزبان که خمر ساخته باشند چنانکه **کحل الجواهر** اثمد ده توتیای هندی بسد لاجورد مغسول سارنج ترشیشاو ذهبی توبال مس فیروزه
اقلیمیای ذهبی مامیران ورق نقره فلفل ابیض و بیخ ترنگ شادنج مغسول یا قناکیس عرق مغسول هریک چهار یاقوت لعل تمر زنبعید مروارید دق ذهب
عقیق دارفلفل هریک دو سرطان بحری شش زعفران سه هر که مدبر کرده دست مدبر کرده سحق کنند مقوی بصر و طبقات چشم و اجفان حافظ صحت چشم و برائی غشاوه
و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع **کحل الجواهر** مروارید یاقوت فیروزه لعل لاجورد و بسد هریک یک اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی توتیا اثمد مدوح کعب
سر سفید هریک دو مامیران مغز تخم بلیله اصل سوس حضض دارفلفل هریک سه مشک یک نیم سحق کنند مقوی کحلی بصر ناشف رطوبت حتی که ابتدائی نزول را
نفع دهد و از استعمال او از امراض چشم مصئون ماند **نوع هفتم در عظم و صغر رطوبت جلیدیه** سبب عظم کثرت رطوبت و موجب صغر یبوست و تحلیل رطوبت
پس در کبر نور بصر کدر شود و اشیای خرد نماید و در صغر بصر قوی گردد و اشیا بزرگ نماید **علاج** در کبر تدبیر محوظ زجاجیه کنند و در صغر تدبیر که برای عدم وصول غذا
بر زجاجیه نوشته شود بکار برند **نوع هشتم در جحوظ العین** یعنی بیرون آمدن چشم اگر سبب او ریح یا خلط باشد که در اجزای چشم آید و مقله ممتلی شده بیرون گراید
مع جحوظ عظم و حجم چشم پیدا شود و اگر خلطی بود ثقل نیز **علاج** حسب ماده سببه تنقیه بفصد حجامت مسهل حقنه کنند بعد تنقیه شیافات سماق کشند **شیاف سماق**
سماق در آب جوشانند صاف کرده آب را بپزند که بقوام آید اسفیداج شش کافور یک نیم کتیرا یک آب مقوم سرشته شیاف بندند اگر سبب ضغطه باشد چون خناق
صداع اشد صیحه سبب نعره خلق تر زحیر وغیره هرچه موجب حبس نفس باشد و جود یا تقدم سبب احساس تمدد نحیکه چشم را سوی خارج دفع میکند و اگر ماده نیز داند فاع
معاون بلع عظم در چشم پیدا باشد **علاج** ازاله سبب بفصد حقنه مسهل کرده و قطعه اسرب یا خریطه پاز سر سیم حوقه بر فاده نهاده بر چشم محکم بندند و بر قفا خوابانند محجمه بر قفا
گذارند لعوت انا قاقیا حضض عصاره لحیة التیس عصاره مامیثا صبر بر چشم ضماد کنند یا طلا کنند گلسرخ اقاقیا بیاض بیضه بطبیخ گلنار برگ خشخاش برگ
زیتون سرد کنوده بروی شویند تقلیل غذا کنند و از عطسه صیحه وغیره پرهیزند **قول جوان کورو** و محجمه ناری بر فوکا عقب سر بالا از گردن بندند [illegible] آب
سوده برابرو و گرد چشم طلا کنند اگر سبب او استرخای عضله حافظه مقله و رباطات او باشد عدم عظم چشم و عدم شدت تمدد مگر حدقه با قلق بود یعنی بحرکات مضطربه
غیر اختیاری متحرک شود بسبب استرخای رابطه حافظه **علاج** ایارجات کبار دهند غرغره شمومات بخورات که در استرخای سر گذشت بکار برند و بعد تنقیه حسنه
تمر هندی سوخته گلسرخ گلنار کندر سنبل بر چشم ضماد کنند **فصل هشتم در امراض رطوبت زجاجیه** رطوبتیست صاف غلیظ القوام سفید مائل بقدری
سرخی مانند آبگینه گداخته و این رطوبت بر نصف مؤخر جلیدیه تا آنجا که عظم دائره جلیدیه است مشتمل گشته تا ابلاغ غذا بجلیدیه متوسط وی باشد و امراض این
اصعب امراض چشمست از روی علاج بهر تعذر وصول اثر دوا خارجی بود یا داخلی و بسبب تعذر اطلاع بر مرض این رطوبت **نوع اول در عدم وصول**

غذا بزجاجیه و سبب عدم وصول غذا دو اند یا آنکه در عروق که مجاری غذاست سده افتد یا آنکه در عروق مذکوره یبوست واقع شود و سبب کثرت صوم و استفراغات وغیره آثارش آنکه مریض گردانیدن حدقه نتواند و پندارد که در حدقه غبار یا سنگریزه افتاده و بروشنی آفتاب چشم کشادن نتواند و هر دو چشم بغبار رود و اشک و چشم نماید مگر آنجا از سده بود در آنجا گاه باشد که بسبب امتلای عروق در چشم اشک همی آید بغیر ترتیب و گاه باشد که منقبض گردد و در هر دو گوش چیزی شبیه بدوه نماید و طعم دهن مزه گردد و دوی و انفجار چیزی در گوش و تغیر طعم دهن از خواص غذاست که سببش سده باشد خلاف آنکه سببش یبوست بود که با جفاف و غور چیون می باشد **علاج** اگر سبب عدم غذا سده بود حسب ماده در اسهال و انفتاح سده کوشند مثلاً اگر ماده بارد بود شربت دینار بطبیخ بادیان بنجادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث دهند و اگر ماده حار بود سکنجبین ساده بطبیخ کاسنی اصل السوس عنب الثعلب شاهتره مویز دهند و سده از ماده حار نا درافتد برگ خطمی برگ خبازی بسفیدی بیضه و روغن گل بر چشم ضماد کنند شیاف ابیض بشیر زن در چشم کشند و روغن بنفشه در بینی چکانند و اگر سبب عدم غذا یبوست باشد بترطیب کوشند اغذیه لطیفه خورند شیر زن بر سر دوشند و روغنهای مرطب در بینی ریزند و بر سر مالند **قول جوان کور** و بعد تنقیه تر گل گاوزبان در چشم چکانند **نوع دوم در عظم العین و جحوظ العین نیز گویند** چشم بغیر ورم بزرگ شود و در حرکت چشم بطوء افتد و مریض پندارد که چشم بسوی خارج مندفع میگردد و سبب این دو اند یا آنکه عروق مجرای غذای این رطوبت وسیع گردند پس غذا همان قدر رسد و رطوبت مذکوره سیل و تر شده از جای خود بطرف بخارج مندفع گردد و اکثر وقت صیحه و غضب و خلق وغیره عارض شود و این امتلائیست خروج اشک غلیظ قدری نیز یا آنکه طبقاتی که حوالی این رطوبت است بسبب کثرت غذا فربه گردند چنانکه در زنان پدید می آید عند احتباس طمث بسبب حمل باشد یا بدون آن و این قسم اخیر از امراض شدید نیست **علاج** برای تنقیه فصد و حجامت کنند و برای تنقیه عام مسهل حقنه بکار برند پس برای تنقیه چشم ایارج دار فلفل آب بصل آب بادیان آب کرفس شیاف سماق در چشم کشند و تقلیل غذا نافع معالجات است **فصل نهم در امراض شبکیه** طبقه مذکوره از اطراف عصبه مجوفه ناشی شده بزجاجیه و جلیدیه تا نواحی آنها مشتمل گشته تا آن حد که ما بین جلیدیه و عنبیه و اتصال دو در امراض چشم حلتی سبب ترا اعلال این طبقه نیست بد سبب یکی آنکه وصول قوت دوا تا این موضع متعسر خواه از داخل خواه از خارج دوم آنکه طبقه مذکوره ذکی الحس است و عروق و شرائین کثیر دارد لهذا ماده هم کثیر می ریزد در و هم بیشتر می باید و حال آنکه بجلیدیه قریب است و بعصبه مجوفه که مجرای روح و نور در و است متصل واقع شده ایمن نتوان بود که آفت این طبقه بجلیدیه و عصبه مجوفه متعدی گردد **نوع اول در یرقان چشم مع اشک** قید اشک بهر آنست که یرقان بغیر سیلان اشک بود سبب و تلون ملتحمه است فقط خلاف آنکه ماده وی در شبکیه باشد که یا دمویه بود سبب یا صفراویه که قدری از شبکیه ریزد و بسبب آن را سوی جلیدیه فرستد و ازینجا بطبقات دیگر مترشح شود و همه را متلون گرداند و با اشک بیرون آید **علاج** اگر حاجت باشد اول قیفال زنند پس بطبیخ هلیله تنقیه کنند بعد تنقیه شیاف ابیض بشیر زن حل کرده در چشم چکانند اسپغول بآب کاسنی با خمیر بیضه و روغن گل بر چشم ضماد کنند چون حدت و لذع تسکین پذیرد بطبیخ بنفشه خطمی یا بونه اکلیل الملک اکباب کنند **نوع دوم در سده اورده شبکیه** پس بسبب سده این وصول غذا بجلیدیه و زجاجیه منقطع میگردد چرا که اول غذا از مشیمیه بشبکیه میرسد پس از شبکیه بجلیدیه و زجاجیه علامت الم در چشم و عدم تری چشم غور و یبوست عینین **علاج** فصد کنند و برای تلیین و انفتاح سده سکنجبین بزوری وغیره دهند و چون سده کشاید چشم باصلاح آید برای آنکه یبوست مرطبات در چشم چکانند و در ترطیب بدن کوشند اما قبل از انفتاح سده ترطیب نفع ندهد بلکه گاه باشد که بسبب زیادت امتلاء عروق ضرر عظیم آرد **نوع سوم در صداع حدقه و شقیقه عین** مرضیست که در چشم ضربان و وجع مسلی [illegible]

پدید آید گاهی لازم باشد و گاهی نه همچون شقیقه اگر سبب او سده عروق متصله شبکیه باشد که خون در آنجا بند شود و ابخره ردیه از وی جدا شود پس طبع ازی
دفع آن شریانها را بحرکت آرد حرکت عنیف و هو الضربان **علاج** حب ایارج دهند و علق بر صدغها چسپانند تا آنکه خون گرم شود و ابخره از وی جدا شود و منها
آرد بدستور مذکور **علاج** برای تسکین حرارت مبردات بکار برند اگر ممکن باشد خون نیز کشند تا آنکه فضله در شرائین گرد آید و قدری از آن بشبکیه سده صداع
آرد و اگر ده و بسیار باشد شقیقه سر هم آرد **علاج** آنچه در شقیقه سر گذشت بعینه تدبیر اینست یعنی رگ زنند اگر مناسب بود مسهل دهند و نیز شریان صدغ یا پس
گوش نمایند و علق در رنگ نکنند و در تبرید مبادرت نمایند تا آفت عظیم موذی نگردد **قطور** مسکن وجع مرکبه حرارت رادع ماده آب عنب الثعلب شیاف ابیض ماميثا حضض
بیاض بیض یا شیر زنان آمیخته جوشانند و روغن گل انداخته در چشم چکانند اگر ضربان بشدت باشد لزاق الصدغین بر صدغها گذارند **لزاق الصدغین** کا
تخم کاهو هر یک دو درم مغز تخم به افیون نیم درم سائیده بلعاب اسپغول سرشته بر دو خرقه که مقدار درم بوند طلا نموده بر صدغها چسپانند تا خشک شود

**نوع چهارم در انتشار النور فی جمیع اجزاء العین** سبب او تفرق اتصال طبقه مذکوره است پس نور که در وی محصور است در همه اجزای چشم منتشر گردد
و برطوبات مختلط شود پس بصارت دفعةً معدوم گردد و این لاعلاج است

**فصل دهم در امراض طبقه مشیمیه** و این طبقه از اطراف غشای قیوری
از اوردة و شرائین یافته شده و چون طبقه مذکوره کثیر الاوردة است و منفذ غذای دیگر طبقات و رطوبات امراض موی در وی بیشتر افتد و بدان سبب مزاج طبقه
فاسد گردد چرا که شبکیه غذا از مشیمیه اخذ میکند و نصیبه خود گرفته باقی را صاف کرده بر جاجیه میرساند همین وجه زجاجیه بجلیدیه پس اگر در مشیمیه فسادی باشد غذا
از اینجا آید نیز فاسد بود و بسیار باشد که مشیمیه متورم شود و بدان سبب عنبیه مجوفه منضغط گردد پس در بصر ضعف پدید آید علامت علت این طبقه آنست که در چشم خارش
یعنی اقطار وی حمرت باشد و در عمق چشم بجایگاه مشیمیه الم محسوس شود **علاج** فصد کنند و بر مواضع مناسبه محجمه مع شرط گذارند و باشیاف مائتم تلیین کنند آب برگ
آب برگ بادنگ آب برگ عنب الثعلب خوب جوش کرده حضض و اندکی شیاف ابیض آمیخته در چشم چکانند بهار خرما کوفته بلعاب اسپغول و قدری سرکه و روغن
گل سرشته بر چشم ضماد کنند

**فصل یازدهم در امراض طبقه صلبیه** طبقه مذکوره از اطراف غشاء صلب دماغ که بعصبه مجوفه متصل است ناشی شده **نوع
اول در ورم صلبیه** و آن عاست که ورم خاص در همان طبقه بود یا بمشارکت دیگر طبقات افتد و رجایه علامت ورم این طبقه آنست که چشم بیرون آمده نماید
و در عمق چشم الم محسوس شود از هر ماده که باشد در وی تمدد حکه و سرخی شود که حکه در کدام موضع است **علاج** قیفال زنند روغن کنجد شکر سرخ بطبیخ بنفشه
نیلوفر خطمی عناب سپستان شعیر نیم کوفته آمیخته حقنه کنند ترنجبین بطبیخ عناب سپستان آلو نیلوفر خطمی کشنیز آمیخته نوشانند و تنقیه ماده از انصباب باستد و سر ماده
پاک گردد شیاف ابیض افیونی بطبیخ کشنیز عنب الثعلب حل کرده در چشم چکانند در صفراوی احتراق لهیب **علاج** ترنجبین و غیره که در دموی گذشت نوشند
و پس تنقیه شعیر مقشر بهدانه چشمیزج نیم کوفته در ظرفی خرد نهاده آب شیرین اندازند پس در دیگی آب پر کرده ظرف دوا در دیگ نهند و زیر دیگ آتش کنند تا اثر
دوا کما ینبغی برآید پس ظرف دوا از دیگ برآرند و در این آب ادویه اندکی انزروت آمیزند و صاف کرده در چشم چکانند شحم انار را طرف کاسنی کوفته روغن گل آمیخته
بر چشم ضماد کنند و در بلغمی ثقل استرخای پلک **علاج** بعد تنضیج و تنقیه ماده روغن مصطکی آب زوفا مشک دبیعی چکانند و شونیز بریان زعفران سائیده چند بار تا ثقل
زائل شود و دماغ پاک گردد **فائده** گاه باشد که ماده صداع بلغمیه در حجاب داخلی دماغ که مسمی بمانخس است جمع آید و بسبب اتصال که فیما بین صلبیه و آن
است در صلبیه آفت پدید آید علامت این آنست که با وجود احساس الم در عمق چشم وجع و آن سرخی در چشم ظاهر نباشد عدم سرخی بهر آنست که ماده در چشم نیست

تبرید از صداع بیضی جویند **نوع دوم در یبوست صلبیه** احساس وجع در عمق چشم و چنان نماید که چشم به پس کشیده میشود **علاج** برای ترطیب اغذیه
اشربه لطیف دهند شیر بر سر دوشند و در بینی چکانند روغن بنفشه در بینی ریزند و چشم بسته دارند تا از حرکت و ملاقات هوا خشکی نیفزاید **نوع سوم در التواء صلبیه**
این او و سبب ست یا مصادمت و ملاقات شمائم یکچشم یا سخت بستن چشم مریض و در هر دو چشم حالتی شبیه بالتواء عین الی احد الجوانب احساس کند و منع لگد
در جهتی که مائل شده ست چشم از انجهت الم و تمدد حس نماید **علاج** ترطیب مزاج کوشند الا اگر شربا نطولا استحماما تمریخا طلاء سعوطا قطورا فائده ترطیب در اول
کر از شمائم عارض شده ظاهر ست برای دفع یبوست اما در ثانی که سبب و ربط شدید ست آنست که بواسطه رخاء و تلیین طبقات و رطوبات بحالت طبیعی بسهولت
باز آیند **نوع چهارم در استرخای صلبیه** سبب او سوء مزاج رطب ست که در صلبیه واقع شود سافج بود یا مادی مریض پندارد که چشمهایش سوی اسفل
خواهند بر آمد و باشد که بسبب ضعف و استرخای اعصاب محرکه چشم نظر کردن بر سقف متعسر بود پس اگر ساده باشد عدم الرشاد و سست و اگر مادیست شدت و خفت
الم حسب ماده لازم اوست **علاج** بعد نضج تنقیه بدن و دماغ بحبوب و ایارجات مناسبه کنند پس برای تنقیه نفس عضو غرغره موافقه کنند مصطکی آنیسون و ج تنها یا جزو
مرکب کرده می خایند و مطبخات و قلایا و لحم طیور و هر چه ناشف باشد خورند و در مادی خون باشد یا بلغم اول فصد کنند پس منضج و مسهل بکار برند نفع فصد در دموی
ظاهر ست اما در بلغمی اگر مزاج و قوت و سن و فصل مساعد بود نیز فصد عظیم النفع است چرا که خون مرکب الاخلاط است بلغم نیز بیرون می شود و حال آنکه تخفیف
تن مطلوب **قول شارح اسباب** علمای اطبا در ابتدای فالج امر بتقدیم فصد کرده اند بهر آنکه بسبب خروج خون عروق وسعت پذیرند پس چون تنقیه
بدوا کنند بسبب وسعت عروق تحریک ماده و اخراج آن بآسانی باشد **فصل دوازدهم در امراض روح باصره** مشتمل بر چند نوع **نوع اول در ضعف بصر**
مثلا هر چیز را چنانچه هست نتوانند دید یا از مسافت بعیده که باصره سالم تا آنجا کار میکند نتوانند دریافت اگر چه از قریب کما هو مطلع شود یا چیزی بزرگ را خرد و خرد را بزرگ
و سبز را سیاه و سیاه را سبز و دراز را کوتاه و کوتاه را دراز و راست را معوج و معوج را راست ملاحظه کند در سوء مزاج بلغمی اشک غلیظ مقدار اندک از چشم بالاید و در
ناق قدری سرخ گردد آید حجم عظم از حالت اصلی بزرگ نماید وجع و حمرت نباشد عقب اکل و تخمه ضعف بصر افزاید و کدورت در حدقه مرئی گردد **علاج** بحب نفتشه
و حب ایارج تنقیه کنند غرغره مناسبه نمایند و ج مصطکی خایند اطریفل کبیر اطریفل صغیر دهند و بعد تنقیه با سلیقون و تنائی کشند در سوء مزاج بارد ساده
بطوء حرکت چشم نقص حجم چشم لان البرد یجمد الرطوبات و یقبض الاجزاء و ضعف بصر **علاج** لحم ماکیان مطجنه نخود آب بدارچینی خولنجان زنجبیل زیره خورند و روغن
بان روغن یاسمین روغن بابونه بر سر مالند و در بینی چکانند بکندش فلفل عطسه آرند بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل و پودینه مرزنجوش انکباب کنند و ج دارچینی کحل نمایند
برگ خیار سنبر جوشانده بر چشم بندند شیاف احمر شیاف اخضر کشند **شیاف احمر** بلیله زرد توتیای هندی هر یک پنج فلفل ابیض صمغ عربی هر یک سه زعفران
یک بآب بادیان شیاف سازند بابتدای نزول ظلمت نافع در کثرت رطوبت و معه کثرت خواب سیلان رطوبت از بینی و بعد اکل اغذیه و اشربه رطبه افزاید
**علاج** ایارج دهند با طریفل صغیر گلقند عسلی مداومت کنند جوارشات منقیه معده بکار برند قلایا مطجنات خورند زنجبیل و ج ایارج فیقرا با عسل مقوم بآب
بادیان آمیخته هر روز قدر فندق خورند **قول جوان کور** و بعد تنقیه آب معدن گوگرد یا طبیخ گوگرد یا طبیخ مرزنجوش ریحان و فا اسطوخودوس برگ
کتم سنبل بر سر ریزند در سوء مزاج حار مادی انتفاخ حمرت حرارت چشم **علاج** اگر غلبه خون باشد فصد کنند الا بطبیخ هلیله تلیین نمایند بعد تنقیه به و دحصرم
کشند آب انار ترش جوشانند نصفی باند عشر او عسل آمیخته بیست روز در آفتاب دارند پس در چشم کشند و از اشیای شور تیز منجر بر هیزند در سوء مزاج حار

بطلان آنکه اگر بسبب ضعف عصبه باشد و مریض جوان جسیم و موی بود قیفال و رگ جبهه زنند عقب گوش علق گذارند پس ایاره و تیانه کنند و مطلله دسم و مرطبه فلغمونی غیره
میدانند اگر بسبب حجره و حبس خون بواسیر و حیض باشد عروق را کشایند و اگر مریض پیر یا ضعیف یا مرطوبی باشد اسطوخودوس کتم بادیان قوه جوشانده صاف
کرده عسل گلابی آمیخته دهند و بعد تلیین قوه کشمش بادیان عشبه هر یک اوقیه مرزنجوش کتم مامیران بادرنجبویه هر یک شش تربد قرص غافت افتیمون هر یک سه درم
زنجبیل قرنفل هر یک نیم اسکروطیا سطوخودوس سنبل هر یک اسکروطیا ساینده اوقیه جوشانده صاف کنند پنج شربت در هر شربتی شربت [illegible] دوا اوقیه آمیخته
دهند بعده شش روز بتفاوت وقت شب حب لوسبس حب کوچیا هر یک دو و نیم [illegible] حب بسته دهند یکشربت اگر مناسب اند تا بیست روز دهند
تا چهار ماه جگر بز جگر [illegible] نیم بریان خورانند و رطوبت که از جگر بر آید در چشم کشند [illegible] گردند بعد تنقیه بالا ای حنا الکلیلی یا منزیان صمغ داغ دهند و جگر بز یا
جگر گوسفند یا جگر مرغ یا جگر بط یا جگر فیل مرغ بریان نموده خورند و سر و زنده و بابه عوض آب طبیخ بادیان نوشند ترس مع بوست غذا سازند چند روز آرد باب
انیسون بادیان خمیر کرده نان پخته خورند شلجم پخته تناول سازند و بعد غذا کشنیز [illegible] نیم اوقیه بادیان دو درم مامیران فو هر یک سه درم جوز بویه نیم درم
شکر برابر همه آمیخته دهند و ریاضت بهار و بعد غذا کنند اگر ریاضت کردن نتوانند بهار مالش و تلیین نمایند و بر فرش مشی کنند شاخهای نخالی بین کتفین
قریب گردن گشند و یک شاخ مع شرط بالای قمحدوه گذارند کا و ستیکو قریب سیوم یا چهارم فقار عنق نهند فوراً انفع دهد و بعد داغ در سه ماه سائل دارند ریحان
مرزنجوش سنبل اسطوخودوس نوفا بادیان جوشانده انکباب بسر دهند عسل مقوم کف دور کرده با آب بادیان آمیخته قطور سازند و یا بادیان مدام [illegible] دهن اوراق
و شنع کنند شقیقه صداع داشت قریب بود که چشمهایش بیرون آیند و وجه گرم بود با بگیرم غرغره کرد صحت یافت لحم خوک پیر چهار اوقیه صبغی یا یک نموده قطر
خردمسی نهند و قدری نمک سنگ اندازند پس خم ابیض آنقدر که بالا آید ریزند بعده ده روز آب صاف برآرند و در روز دو سه بار قطور کنند چند روز در رطوبت
غلیظ شفاف که ما بین بصر و بیضیه حائل شود درین صورت چیزی خرد از مسافتی که نه بغایت قریب بود و نه بغایت بعید بزرگ نماید از انست که ستاره ها و [illegible] ایام
سرما بسبب غلظت هوا بزرگ می نمایند و خطوط از زیر بلور صاف کلان محسوس میگردند برای این در ضعف بصر توسل به عینک گرفته اند علاج بهاتی تنقیه
معده و سر ایارجات دهند با سلیقون و غیره کشند و قلت و رقت روح باصره نوعیکه وقت صحت از مسافت بعیده مرئی میشد دران ضعف فتور افتد
اما از نزدیک هیچ فتور نباشد و این عسر البرء است علاج لحم بره و لحم بزغاله ماکیان فربه خورند و روغن نیلوفر روغن کدو به سر مالند و تغلیظ کوشند نوعیکه مناسب
وانند در آخر اختلاط ابخره بروح باصره از مکان بعیده بهتر از موضع قریبه نماید علاج تنقیه با ایارج کنند از اشیای مرطوبات قوی پرهیز [illegible] روشنائی کشند **فائده**
مداومت اکل شلجم خام و پخته ضعف چشم و بصر را بحال می آرد و خوردن دارچینی و ایارج فیقرا و اطریفل بکار داشتن و روغن بنفشه در بینی چکانیدن آب بادروج
در چشم انداختن مزید بصیرت و روغن بنفشه روغن نیلوفر برکف پا مالیدن و بحمام رفتن سر بخار آب گرم داشتن چشم در آب صاف کشادن و در بستان و آب
روان نظر کردن مفید **قول** لارد و سر حب کو نفعد تا تیو اسمحون ضعف بصری معجون کونسروادی سا ادی دهند شیاف دهنه زنگی بگلاب حل کرده
عرق بقیه عرق ادیتا لسیکو عرق ریفر برانتی در چشم چکانند شیاف [illegible] کشند بیضه در آب جوشانده زردی دور کرده توتیای سبز نبات برابر پر نموده بریسمان
بسته در گلاب چهار روز نهند پس قدری افشرده بگیرند و در چشم کشند **کحل** مقوی بصر مروارید منسول مامیران اثمد مغسول قرنفل عنفران هر یک نیم مثقال
بوره ارمنی دو مثقال مشک طسوجی **کحل** مروارید مقوی و محد بصر مروارید مامیران هر یک نیم مثقال مشک قیراطی **کحل** مقوی بصر محلی اثمد مسحوق مغسول

آب باران چند بار سنگ بصری مغسول آب باران چند بار اقلیمیا مغسول هر یک دو دانگ و درم مرقشیشا مغسول و درم بسد مروارید هر یک دو درم سانج زعفران هر یک
درم کافور ثلث درم مشک دانگی آب باران در سنگ سماق حل کنند صبح شام در چشم کشند کحل فلفل پنج زعفران قاقله هر یک چهار کافور نیم کحل کنند کحل سرب گداخته
بیست یکبار در روغن گل کنند سرد نموده سوهان کرده بهموزن آن فلفل سائیده کحل کنند کحل توتیا هروی مامیران هر یک ده درم نشاسته شیخ اسپل زبدالبحر هر یک دو نیم درم
رتن جوت تخم محیه انیسون هر یک مثقال سرب بیست درم قرنفل دو اسکروپلو کحل سازند مزیل ضعف بصر بیاض کحل اثمد دو دانه و اونس سنگ بصری سه درم مروارید [?]
درم مامیران یک نیم درم مسبیار درم هر یا چهار روز بآب هلیله و چهار روز بگلاب حل کنند وقتیکه بایست خشک شود ورق طلا در دم انداخته روزی سحق کرده در چشم کشند
باید که در استسقاء و سکر استعمال نکنند مقوی بصر کحل دیگر زنگار مروارید توتیا فیروزه مامیران برابر کحل کنند کحل اثمد سنگ بصری جست کشته هر یک درم مروارید یک بگلاب کحل
کرده خشک نموده کحل کنند کحل سنگ بصری بآب لیمو که بالا آید تر کنند چون جذب گردد دیگر آب لیمو اندازند تا که آب چهل لیمو جذب گردد پس سحق کرده کحل کنند
کحل عقرب محرق یک بال انار نیم کحل کنند کحل توتیا پنج درم گلسرخ تازه پنجاه عدد فلفل گرد عدد سائیده خشک کرده کحل کنند دیگر حضض سائیده آبنوس سائیده
بادیان سائیده فلفل گرد سائیده عقرب سوخته سائیده کعب بقر سوخته سائیده مامیران سائیده مرقشیشا سائیده مروارید سائیده مر سائیده سانج سائیده
سکبینج سائیده سرطان سوخته سائیده ابریشم سوخته سائیده پودینه سوخته سائیده شاخ گوزن سوخته سائیده صبر سائیده سلیخه سائیده زرد سائیده قصب الذریره
سائیده جند سائیده خسته تمر سائیده رال سائیده دهنج سائیده دم الاخوین سائیده نقره سائیده نمک سنگ زردچوب سائیده دارچینی سائیده ذهب سائیده گوگرد [?]
سم حمار الوحش سوخته سائیده زبل طوطه سائیده پوست ترب خشک کرده سائیده مفرد مفرد کحل کنند دیگر خرخر محرق طلی بر سحق کرده اثمد بقدری مشک سحق کرده ابقر
تیر ملل رهی نه درم سحق کرده سرب ابقر هر یک ده فلفل دار فلفل هر یک نیم سحق کرده کحل کنند عرق مزیل ضعف بصر و غشاوه سلاق و سبل و دیگر امراض [?]
آب بادیان چهار اونس آب سداب دو اونس آب گل خطمی دو نیم اونس صبر درم توتیا سبز قند سفید هر یک دو اسکروپلو دود چراغ که بر طبق مسی گرفته باشند اسکروپلو
زنجبیل دارچینی هر یک نیم اسکروپلو زهره ماهی رد هو یا زهره گاو دو درم آمیخته جوش خفیف داده صاف نموده در شیشه دارند دو سه قطره چکانند شیاف مغز
خسته هلیله مغز خسته بلیله آمله دارچینی سنگ بصری فلفلین اصل سوس بگلاب شیاف بندند وقت خواب بآب سوده کشند مقوی بصر مزیل حرک شیاف تخم کهنی یازده عدد
زیره سفید بیست عدد برگ نیب سه نیم عدد بآب شبانه شیاف بندند جلی بصر مزیل بیاض شیاف مرکی فلفل هر یک چهار صمغ یک شیاف سازند بآب سوده کشند
شیاف یاقوت مروارید قرنفل جوز بویه پخته هر یک یک عاقرقرحا در شیر پخته سه به بیاض بیض سحق کرده شیاف بندند به شیر زن سوده کشند شیاف سنگ بصری
بیست یکبار در گلاب سرد کرده سرمه سفید کف دریا اصل سوس هلیله زرد فلفل ابیض هر یک دو درم زعفران درم کهربا مامیران هر یک نیم درم عرق گلاب بعد حل
سحق کرده شیاف بندند وقدر برنج بآب شبانه در ظرف چینی سوده کشند مزیل جمیع امراض چشم غیر نزول شیاف هلیله زرد به بیاض بیض حل کرده شیاف بندند و
بگلاب سوده کشند و بر پلک طلا کنند دیگر روغن بلسان یا زعفران بشیر زن یا بگلاب سوده یا جدوار بآب سوده یا پیه ماهی بعسل آمیخته یا آب انار آب بادیان
زهره گاو عسل برابر آمیخته یا زهره بوم یا زهره ضبع یا زهره عقاب و دماغ خطاف کحل کنند زهره دستر هفت بار کشند زهره نمر کشند یا آب انارین در ظرف مسی تا دو کرده
یا نمک ارمنی بعسل آمیخته یا زهره دب با آب بادیان و عسل آمیخته یا زهره اسد یا زهره کبک یا آب مرزنجوش یا آب شاهتره یا بول آدم یا زهره گرگ یا کندر بعسل آمیخته
یا آب ترب یا بول ارنب یا خون بز بسکه گاو آمیخته یا اهلیلج بگلاب جوشانده یا آب بصل بعسل آمیخته یا زهره آهو بآب بادیان آمیخته یا زهره فاخته بعسل آمیخته یا انگزد بعسل

آمیخته باشاد نه بگلاب سوده یا آب سداب یا زیت عتیق یا مرّ با آب بادیان یا بطبیخ زعفران آمیخته در چشم کشند دیگر آب انار ترش نصفی در جوش خشک کنند اوّل عسل
آمیخته شبانه روز در آفتاب دارند پس کشند دیگر آب انار شیرین آب انار ترش جدا جدا در شیشه کرده در آفتاب گذارند بعد یکماه صاف کرده بهم آمیزند پس بهر رطل
این صبر فلفل دار فلفل نوشادر هر یک درمی سحق کرده آمیزند و در چشم کشند مقوی مزید بصر دیگر ذباب یابس بسرمه آمیخته کشند منبت هدب هم دیگر زهره ارنب جبّا
شیاف ساخته کشند دیگر اصبع در گوش نهند و فتیله نم گیرد و قدری چرک بردارد در چشم کشند در یک یا دو هفته بینائی کامل شود و برای نزول الماء نافع دیگر پیه
در چراغ سوزند و دودش کشند دیگر خرقه آب بهنگره سه بار تر و بسایه خشک کرده فتیله ساخته بروغن بقر سوزند و دودش در سفال گرفته بمسکه گاو آمیخته در چشم کشند
دیگر لبن بقر کثیر المقدار جوشانند نصفی ماند و سبو کرده مار سیاه حدود سرب چهار عدد انداخته بیست یکروز نهند و از ان پس عظم دور کرده از شیر روغن کشند بعده
یک خروس را قدری سقمونیا خورانند تا شکم براند روز دوم مسکه مذکوره را آمیخته دهند و سرزبل که راند حاصل شود بدارند و وقت حاجت در چشم کشند ظلمت
رفع شود بلکه حدقه ترقیده به گردد دیگر میلهای مس خالص مصفّی در آتش گرم کرده در یک رطل بول بز سیاه که در و عسل ده درم بلیله بلیله آمله مسحوقه هر یک یکدرم
آمیخته بود سرد کنند و میلها را مدام در چشم کشند مزیل بیاض هم دیگر سداب بشیر زن بر سر ضماد کنند دیگر میل زر کشند دیگر قائم شاه نیج پوشند دیگر طباشیر بروغن
بنفشه سعوط کنند **قول جالینوس** دیدن الوان کبود و سحت در الوان سیاه در مرتین نافع دیگر بادیان نبات هر یک دو درم سائیده وقت خواب خورند
و مداومت نمایند از ضعف بطریمین بانند دیگر آمله بسایه خشک کرده کهفته و در لبن بقر تر داشته خشک نموده سائیده هر روز یکدرم بعسل آمیخته خورند تا هفته دیگر
حب جالینوس دهند دیگر خطاف خشک کرده سائیده یک مثقال خورند دیگر آمله و قند برابر سائیده هر روز پنجدرم با آب گرم یا بلیله و شکر برابر سائیده یکدرم
با آب گرم دهند دیگر برم ذنگی پنجدرم فلفل بیست عدد شب در یک پیاله آب تر کرده صبح سائیده بنجیه نوشند دو هفته و نان گندم و نخود بی نمک بروغن
خورند مزیل چیره هم دیگر شیر زن نوشند دیگر برگ ترب خورند معجون سعد سنبل قرنفل دارچینی حب بلسان افلفل فلفل [illegible] سلیخه اسارون قصب الذریره
سعد مورد قرفه زنجبیل فاقله برابر بعسل رو چند شربتی تا دو مثقال مقوی باه و برای رفع بواسیر و صداع بارد و ظلمت بصر نافع **نوع دوم در ذهاب بصر فی قبوس**
این را دو سبب است یکی آنکه در مواضع تاریک مدت دراز نشینند و بروشنی ننگرند و ابخره غلیظه رطوبات که بروشنی تحلیل می‌یافتند تحلیل نگردند و بصر کثیف نور غلیظ گردد
و گاه باشد که بسبب اجتماع فضول رطوبت بیضیه غلیظ و مکدّر گردد و منع بصر نماید دوم آنکه مدتی در جای تاریک نشینند و دفعةً در روشنی برون آیند و بدان سبب نور که جوهری
روشنیست بقوت مندفع شود و بواسطه قوت اندفاع تفرق اتساع گیرد و نور منتشر گردد و نیز روشنی آفتاب سلب نور بصر که ضعیف باشد مینماید **علاج** اگر تکدر نور بسبب سده
مجری یا سواد بیضیه باشد باسلیقون شیافات مرارات کشند و اغذیه و معاجین ملطفه خورند اگر دفعةً برآمدن سبب باشد برقع آسمانگون بر روی آویزند و بروشنی
آفتاب ننگرند و بر براده اسرب مدام نظر دارند و تجوید غذا کنند و ترک اکل شب نمایند و از سموم و جماع پرهیز نمایند و آب گرم کماد کنند و انزروت مدبر با میران اثمد برابر با آب بادیان
چند روز پرورده کحل سازند بطبیخ [illegible] گاه انکباب کنند **نوع سوم در قمور** نوعی از ضعف بصر است که بسبب نگریستن بدین سوی [illegible] یا بر روشنی غالب پدید
آید و گاه باشد که بصر بالکل باطل گردد و گاهی اشیای بعیده را نتواند دید و هر رنگی که بیند تخیل کند که بروی سپیدیست **قول شیخ** دیدن اشیای سفید درخشانی
لامعه بشدت روح باصره را متفرق میسازد چنانکه نور آفتاب نور چراغ را معطل میگرداند پس هر گاه بران نظر کنند در روح این کیفیت راسخ میگردد و اگر چه از نگریستن آن
باز مانند **علاج** خرقه سیاه بر چهره آویزند جامه سیاه پوشند چیزی از موی سیاه بافیده بر چشم بندند تا بسبب سواد نور را جمع دارد و بسبب تقبّض از دیدن اشیای لامع

برهاک گردن حجامت کنند واگر سبب او بودن در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین بکار برند **قول جوان کور** و و بعد تنقیه رطوبت کرده وقت کباب جگر
بز برآید کشند تا سه ماه و جگر بز و جگر مرغابی جگر مرغ خورند تین تو را گل گاوزبان مجمر بلیار کرده چکانند و دوا به صبحی دهن بقر بنه در فلفل کرده اسکر و بلوا آمیخته نوشند
دیگر آرد با آب برگ سرس سرشته نان پخته خورند دیگر شب یک شنبه جاحب در برگ تنبول نهاده خورانند دیگر کندش یکدانگ بروغن بنفشه آمیخته یا طباشیر
قدر عدس بروغن بنفشه سعوط کنند دیگر زهره ایل زهره عصافیر زهره ذیب زهره ماهی به خون کبوتر خون خرآب نرگس خون خفاش زهره فاخته مغز سر کلنگ
زهره کلنگ خون چغد زهره چغد مغز ساق یوز مفرد او در چشم کشند دیگر سمند ریحل با شیر غنم سوده کشند دیگر آب گشنیز آب سداب سرکه جوشانند نصفی ماند دو سه
قطره چکانند دیگر سر کبوتر مع موسوخته مروارید مشک برابر سائیده کحل کنند دیگر تنک سائیده یا القر سائیده یا جگر زاغ سائیده یا گل کسوندی سائیده یا فلفل سائیده
کشند دیگر صابون و لاچی در هر شب شنبه آب برگ تنبول یا آب زبل اسپ یا آب ساده سوده کشند دیگر مغز حبه زهره نرسیت و زرد داشته خشک کرده
سائیده کشند دیگر زهره ارنب هفت شب متواتر کشند دیگر فلفلین قنبیل برابر کحل کنند دیگر رودی بطاوس در چشم رسانند دیگر سر آسیل هر یک یک
شیرزن سه در ظرف مسی از مس حل کنند چون سیاه غلیظ شود کشند مزیل غشاوه و مقوی بصر دیگر سندروس بر جگر بز پاشیده کباب کنند و رطوبت که چکد کشند
دیگر خون کبوتر خشک کرده سائیده کشند مزیل ظلمت و غشاوه ظفره **فصل سیزدهم در امراض ماق** مشتمل بر چند نوع **نوع اول در حکه و حرقت**
**ماق** سببا و انصباب ماده حاده مالحست در ماق **علاج** برگ کاسنی بروغن گل ضماد کنند بعده مرهم کشند اگر بهمین مطلب برآید فبها الا مداومت حمام کنند
مرخات و لعولات و اغذیه و اشربه مرطبه دهند بزغاله ملوان سوزیا انجیر خورند تا مدت ماده ساکن شود و ماده بر اخراج مهیا گردد پس اگر رطوبت مالحه دموی بود
فصد کنند و اگر دیگر باشد حسب آن تنقیه نمایند با یاقوت کشند شیر گرم بر سر مالند صبر حضض آب پوست ترنج قشر البیض المکلس کشند یا تخم بیض نشاسته بگلاب
آمیخته بر چشم گذارند **نوع دویم در غده** لحمی زائد است که در ماق پیدا آید و بدان سبب فضله که بر مصرع اشک بیرون میشد در ماق ماند و آخر غرب آرد و گاه باشد
که از غایت عظم منع ابصار کند **علاج** تنقیه تن از خلط غالب کنند بعده تنقیه شیاف زنگار رسند اگر فانی شد فبها الا بطور قطع ظفره مقطوع سازند بعد قطع ذرور صبر
پاشند تا ما بقی را بخورد زرده بیضه بروغن گل آمیخته طلا کنند تا رفع اذیت قطع نماید پس برهم مندمل کنند با یاقوت و شنائی کشند سرافیی سوخته سنبل زعفران
دارفلفل هر یک یک عدد عروق اصفر ممیران هر یک نیم سحق کرده وقت خواب کحل نمایند بعد سوخته انزروت شادنج صدف سوخته مردارسنگ صندل قرشینا
زبل الفار گوگرد ذرور کنند آب انار ترش چکانند **شیاف زنگار** زنگار اسفیداج صمغ عربی برابر آب سداب شیاف سازند مزیل غرب سبل **نوع سوم در**
**غرب** و رسیت که در ماق اکبر پیدا آید و تفتیک سر کند غرب گویند گاه باشد که سوی بینی سر کند و آن مستعد که میان چشم و بینیست یعنی از بینی بیرون آید گاه باشد که در پوست ملک
بگشاید و غضروف پلک اتباه کند چون اصبع بر پلک مالند ریم بیرون آید و بسیار باشد که عظم را فاسد گرداند و نوعیست که سر نکند و باد رد بود و مشارکت آن چشم مادام دردمند باشد
و گاه باشد که از مداومی آن ماده در چشم نیز فساد پدید آید **علاج** فیقال زنند مسهل دهند تنقیه دماغ کنند تلطیف غذا سازند برای تقویت معده گلقند انیسون اطریفل صغیر دهند بعد تنقیه تمام
لحم فاسد را اگر غائر نباشد دراز لکها جدا لود با آهن قطع سازند و اگر غائر و بپلک متصل باشد مرهم زنگار قطع نمایند و بعد قطع لحم فاسد تنقیه ریم از عینه شیاف غرب با آب سوده
سه قطره چکانند بخواب روند بعده دو قطره دیگر ریزند تا هفته اگر سود نکند داغ دهند و بعد داغ مرهم سفیداج گذارند **طریق داغ** آنکه مدور از آهن در آتش سرخ کرده بر لحم فاسد گذارند بعد آن
تا که لحم فاسد تمام سوخته شود و دسخ خشک گردد یا قمعی از مس سازند و یک طرف آن که هموار باشد بر محل ناصور نهند و از طرف دوم قمع سرب یا آبگینه گداخته

ریزند و چندان صبر کنند که داغ بوجه احسن گردد و این بهتر است چرا که از موضع مخصوصه تجاوز نمی کند و وقت داغ خمیر بر برف سرد کرده یا خرقه تا به آب بارد تر نموده
بر چشم نهند تا حرارت بچشم نرسد **شیاف غرب** کندر صبر انزروت دم الاخوین گلنار سرمه اسرب هر یک یک زنگار ربع بگلاب شیاف سازند و در نسخه صبر کندر انزروت هر یک درم
گلنار سرمه زاج دم الاخوین هر یک چهار درم زنگار شمید انگشت **مرهم زنگار** شمع فت بر کیده اشق محلول با آب سداب و سرکه هفت زیت حل و هشت آتش نرم گداخته زنگار چهار
انزروت سه آمیخته و سائیده آمیزند مجفف قروح عتیقه آکل لحم زائد مزیل عفونات ماده فاسده منبت لحم مسقط بواسیر **مرهم اسفیداج** موم یک روغن گل چهار گداخته اسفیداج قدری که [illegible]
سحق کرده با بیاض بیض قدری آمیزند اگر کافور افزایند قوی گردد برای قروح حاره و آبله که آن را شگافته باشند و جمره و بثور ملتهبه و انبات لحم و حرق النار و آب گرم
و روغن گرم نافع و رصیت و امر به جا ربکار برند **فائده** تا که ورم سرنه کرده برای ردع ماده شیاف زعفران صبر صدف سوخته هر که باشد با آب برگ کاسنی طلا کنند
ماش خائیده بر غرب نهند اگر باز نگردد کرسنه مسحوق به عسل سرشته یا کندر زبل کبوتر آمیخته یا زاج سکبینج بسرکه ضماد کنند که تفتیح داده منفجر کند بعد تصفیه مر مورد سائیده
پر کنند تا خشک سازد زنگار سائیده فتیله کرده نهند حلزون صبر مر برابر سائیده طلا کنند برگ سداب با آب سائیده فتیله ساخته نهند آب سماق یا لبن چکانند تا که [illegible]
اول قشر ده از ریم پاک کرده بخمر انگوری قابض شسته پس دوا نهند اگر ماده اندک بود و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا گرد آید پس قشر ده شسته
دوا گذارند **فائده** اگر سر غرب بسته گردد و ریم بر آید تخم مرو سائیده بخمیر آمیخته یا تخم مرو بشیر زن یا شیر خر پزانده قدری زعفران آمیخته بر غرب نهند تا بکشاید و صواب
آنست که میل تا انتهای غرب در آرند پس پنبه بدوا آلوده بر میل پیچیده فرو نهند و چشم بعصابه بندند و ساکن نشینند و چون کار از دوا گذرد به سکاری و داغ رجوع
نمایند **قول** لارزوری تنقیه بفصد و مسهل کرده در ابتدا آرد جو با آب برگ خطمی پخته یا آرد جو با چوب زرد بسرکه پخته ضماد کنند اگر تحلیل نشود و تجمع گراید برگ خطمی
پزانده سائیده آرد گندم مسکه آمیخته ضماد کنند چون بنضج رسد بنشتر شگافته فتیله بمرهم زنگار آلوده نهند خرقه به بیاض بیض گلاب آلوده نهند چون ورم رفع شود مر
مر پوست انار کندر زاج انزروت سائیده بعسل گلابی یا شربت ورد آمیخته فتیله آلوده نهند و بالائش کرده مرهم سفید گذارند تا صاف و خشک گردد اگر [illegible] و تدبیر
ناصور کنند اگر عظم فاسد گشته باشد بنشتر خراشند تا پاک شود پس شادنه مغسول مر صبر زاج انزروت پوست کندر سائیده پر کنند یا داغ دهند مرکوریو پیسی تا دو سرخ
از فتیله رسانند اگر مریض احتمال داغ نکند روغن توتیای سبز یک قطره چکانند و بالایش خرقه به بیاض بیض آلوده گذارند تا که عفونت از عظم دور شود پس بتشریب [illegible]
صاف کرده تدبیر انبات و تجفیف نمایند طلای غربی گذارند زرنیخ ببول طفل سائیده خشک کرده پر کنند آب آهک مصفی چکانند عسل صبر هر یک دو اونس عرق [illegible]
یکنیم درم مرمکی اونس آب دو رطل بزند بعد تصفیه نماید صاف کرده اسفنج آلوده نهند خرمهره خر مسحوقه دو درم صبر کندر هر یک نیم اونس دم الاخوین اسفیداج هر یک
سه درم اشق محلول بسرکه مغیره هر یک یکنیم درم زرد چوب دو اسکرو بلو موم قنه هر یک سه اونس مرهم ساخته گذارند ماذریان کلب بلعاب دهن آمیخته نهند اگر نشود
بمیل آهنی داغ دهند که تا انتها رسد عسل بر آتش نهند چون قریب حب بستن رسد قدری سرج آمیخته فتیلها قدر دهن غرب ساخته از ریم پاک نموده نهند شعیر بکار
خوانند و هر شعیر که در زبل و در دست بر آید بگیرند و با موزن برگ نرم کریل سائیده در غرب کنند زود به سازد عود الصفر یک تا نخواه سه سائیده مالند دوای
چینی انفع **دوای چینی** چینی مسحوق با آب برگ نیب سه بار تر و خشک کرده پر کنند یا آب برگ نیب حل کرده بر کاسه سفال آب نرسیده طلا نموده در سایه خشک
سازند و باز با آب برگ نیب حل کرده خشک کنند سه بار پس سائیده بکار برند اگر خواهند بموم و روغن مرهم سازند مزیله نواصیر هم **قول بولس** از ریم پاک کرده
بخمر شسته خمر انگوری چکانند من بعد برگ سداب با آب انار سائیده فتیله ساخته نهند و ساعتی چشم را بعصابه بسته دارند **قول جوان کورو** و او سبحانه تعالی

در بر باق غدودی پیدا کرده و در عظم که زیر او ست سوی بینی ثقب نموده تا رطوبت کاندماغ بر باق ریزد و ازین ثقب بدهن آید و وقتیکه ثقب از بلغم و ماده غلیظه
بند گردد در باق ورم آرد و چرک منفجر یا متعفن یا منه منبدل بریم شود و غب آرد و پس اگر ماده بشرکت معده باشد تلخی دهن عدم اشتهاء و ثقل معده و کثرت تهوع دو سه بار بلغا فیکیه
دهند یا تا رتبه امیتیکه کشش وانه یا مسهل دیگر دهند و اگر بسبب امتلای خون در عروق یا دماغ باشد آثار آن نبض دست کنند اگر حبس بواسیر یا حیض بود فصد پای کنند
او کوانیتو ریپیر کوریکو بهند دا طلیه منفجه نگذارند تا آخر نا صور شود اگر کافی نبود اسفنج بطبیخ گرم ادویه محلله تر کرده نهند چند بار اگر تحلیل نشود ابوت بجم تند یا بعرق
اونکر یا سوده طلا کنند اگر رونفنج نهند امپلاستر و یا کیلا تو منیو رگذارند اگر کافی نبود تریاق اکنا ضماد کنند بعد فصد و مسهل فتیله از پوست نارنج یا برگ کتم
یا تنباکو ساخته در ثقب نهند آب برگ سلق یا تنباکو ساییده یا افیون ساییده یا اذان الفار ساییده سعوط کنند اگر منفجر رسد عدس پوست انار عسل زیادة ضماد
کنند و بعد اخراج ریم لیکور توتیا چند قطره چکانند اگر بسبب سوء مزاج حار احشا باشد خروج ماده بحدت و سوزش اگر اندک اندک از ناق ماده رقیق بر آید عسر العلاج
بود باید که داغ دهند پس اگر بسبب حبس حیض و بواسیر باشد در یا سوی درون داغ دهند اگر از ناده سرلود بیرون داغ دهند اگر یکسال گذرد و صحت نشود بر سر یا بالای
نو کا داغ دهند اگر به نشود گرد نا صور حلقه مانند روغن طلا طلا کنند بفاصله سه روز حلقه باید که بسیار باریک بود تا اثر نمونی آرد و اگر مریض شگافتن قبول نکند
مرکوریو پرسیپی پیتا و سرنج هشت زاج سوخته چهار درا و کوانیتو ادویه آمیخته ضماد کنند اگر تا عظم رسد و آن را فاسد سازد تنقیه ماده کنند او کوانیتو یا ایما یا تریاق
ماکنا گذارند اگر بزرگ و بادجع و حمی باشد بند و می فصد کنند با رتنگ جنگ ساییده طلا کنند اگر ازین صحت نشود زجاج باریک سحق کرده مالند یا داغ دهند
**قول محمد زکریا** اسبع بر باق نهند اگر ریم آید داغ صواب باشد و ادویه تا که زنده اب نشده دماغ را آب با رکتانی خرد پاک کنند و بعد ریم غیر از داغ علاج نیست
دیگر اگر انصباب ماده دماغی باشد پوست انار گلنار اقاقیا عفص جوز سرو زاج گل ارمنی هر یک درم قند سه درم شمع ابیض چهار اوقیه مرهم ساخته بر جبهه گذارند
دیگر قحف آدم یا عظم گربه بروغن کتان سوده چکانند دیگر عنب الثعلب ساییده بمغز نان آمیخته ضماد کنند منفجر دیگر ریسیاوشان خاییده یا خندروس خاییده یا بره
زیتون ساییده یا برگ از هر ساییده یا زاج باب کشنیز ساییده یا کندر زبل حمام آمیخته یا زاج محرق بسرکه آمیخته یا مرمکی سه صمغ عربی یک جزو کافور آمیخته یا آمله باب بارتنگ
ساییده یا زبل ذباب دو فلفل گرد یک باب ساییده ضماد کنند دیگر موی ارنب سوخته یا زبل حمام ساییده یا برگ آس ساییده یا بونه ساییده یا گل ساییده
یا عظم آدم بوسیده صبر ساییده یا مغز جوز ساییده از بده پاک کرده پر سازند دیگر سلخ الحیه سوخته بعسل آمیخته نهند مصفی مجفف دیگر اگر زود چرک نکند تخم حنظل
ضماد کنند در روز دو بار چون بجرک آید تخم حنظل ساییده پر کنند دیگر آب غوره چکانند دیگر روغن جوز مالند دیگر بول آدم قطور کنند دیگر بلیله اسود عظم سنور طلا کنند
و چکانند دیگر برگ تمر هندی باب جوشانده قدری زاج آمیخته چشم را شویند مرهم کرم دیگر مغز شتر خشک کرده بعسل آمیخته فتیله آلوده یا افیون توتیای سبز بوست
مار سیاه برابر در ظرف گلی نو نهاده گل حکمت کرده خشک نموده در آتش سوخته بر آورده بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند دیگر زبل نر یا زبل گاومیش که بسیار خورد باشد
بر خرقه کشیده چسپانند دیگر حبوب خبث اسود تر کرده بعد یک شبانروز بر آرند باده بر آورده به کنند دیگر مرهم توتیا با روی گذارند چون پاک شود عظم زانوی است
شتر در شش درم روغن گاو سوخته دور کرده موم سفید و نیم درم سرنج درم انداخته حل کرده نهند کندش سه درم توتیا کوکی نیم درم فلفل دو نیم سکر و پلو ساییده و بپزند اگر به
نشود عظم زانوی شتر آب شبانه سوده فتیله آلوده نهند

## فصل چهاردهم در امراض متفرقه چشم

مشتمل بر چند نوع **نوع اول در سل العین** یعنی
هزال چشم و ضعف بصر لازم اینست گاه باشد که مقله بغایت لاغر شود و قریب باشد که پلکها بران منضم گردند گاه باشد که بسبب غلبه یبس و زوال صفای بصر

بالکل معطل گردد اگر بمشایخ شود سبب او نقص رطوبات است و این اکثر افتد علاج اگرچه تدارک این حسرت باسترداد رطوبت اصلیه کمتر متوقع اما تا ازدیاد نپذیرد و مبطل
تو به ترطیب موجب دانند و احتراز از مجففات لازم اگر بجوانان شود اکثر در سبک چشم باشد و نادر است که در پیر بود و چرا که سبب این نقص رطوبات اصلیه نیست و
بجوانان کمتر افتد سبب او کثرت استفراغات یا عدم وصول غذا مثل طول جنانچه در بعض ناقهین باشد و عروق مشیمیه یا شبکیه که بدان سبب غذا برطوبات نرسد
یا ضعف قوای چشم که عاجز شوند از اغتذا چنانچه عارض میشود از استعمال مخدرات زیرا که شی مخدر بسبب بردیت قوت غاذیه را فرو میرانند **قول جالینوس**
بعض اطبا برای رفع وجع چشم افیون وغیره مخدرات مدت بکار داشتند پس بعضی را ضمور البصر و بعضی را ضمور العین پیدا آید **علاج** اگر بسبب سده باشند استفراغ
و تفتیح سده کوشند پس به ترطیب بدن و سر متوجه گردند و اگر سده نبود فقط در ترطیب مبالغه نمایند **نوع دوم در حرقت چشم** اگر از ماده گرم باشد **علاج** تنقیه
کنند اگر ساده باشد قوتیا بغوره پرورده کشند برگ کاسنی ببهن در ضماد کنند کافور کشند **نوع سوم در تغیر لون عین** بغیر سده و شراق وغیره **علاج** خون بال کبوتر
چکانند کندر زعفران صفرت بعض شیر زن مر آمیخته خرقه آلوده بر چشم بندند اگر زرد باشد بخار سرکه رسانند اگر سفید بود و گرد حدقه پیدا آید بعد تنقیه بادیان مورد
حلبه بابیران و آب جوشانده خرقه تر کرده بر چشم نهند بیخ شانه اوش برگ خطمی برگ مورد هر یک کفی حلبه بابیران هر یک ده عدد آب سرشته نان پخته شگافته بنائش
به چشم رسانند زهره دراج کشند اگر حرارت آرد آب بادیان چکانند اگر آب بادیان آمیخته کشند مدت نیلوفر غاریقون صبر مرو بسته در آب تر کرده آبش چکانند تخم خربزه بابرگ
سائیده کشند و در نوبت دیگر آب بادیان دو سه قطره چکانند **نوع چهارم در حکه عین** سبب او فضله شور است و گاهی از کثرت حکه بلک ریش گردد **علاج** رگ جبهه زنند
مسهل دهند در حمام سوند آب نیمگرم بر سر ریزند تطلیت تدبیر کنند وقت خواب برگ کاسنی روغن گل بر چشم گذارند نشاسته به بیاض بیض گلاب آمیخته بر چشم بندند گرم
نشود عدس مقشر سماق گل سرخ شحم انار بثلث جوشانده ضماد کنند شیاف سماق کشند **دوا** موی آدم سوخته بمروارید سنگ آمیخته بر چشم طلا کنند دیگر آب بعض بالمصع
ساق بآب حل کرده در چشم چکانند دیگر آب بعسل توتیا برابر آمیخته یا آبنوس به آب سوده یا شادنه بشیر زن سوده یا کندر بعسل آمیخته یا دماغ خطاف بعسل آمیخته یا آب بعسل
بعسل آمیخته یا آب پوست ترنج یا روغن زیتون در چشم کشند دیگر تخم اسفناج نبات برابر سائیده یا صبر سائیده یا قرنفل سائیده یا عفص سائیده یا انکور سائیده یا
اشق سائیده یا جوز بویه سائیده یا خفص سائیده یا ابریشم محرق سائیده یا تخم حنفص سماق سائیده کحل کنند **نوع پنجم در دمعه** یعنی مدام چشم از اشک تر باشد
و از تره و درشتی جفن و شعر منقلب نیز باشد گاهی بدان حد رسد که اشک دائم سائل بود و گاهی بسبب فرط بیاض لاحداق و سلاق وغیره پیدا آرد و گاهی محدث
ماکل و انتشار الاهداب گردد **قول صاحب تونسیکه** در گوشه چشم غده برای جذب و نگهداشتن رطوبت که از دماغ و ورید چشم رسد مخلوق اند تا اشک بغیر
اراده نبر آید و چشم از حرارت و حرکت دائمی خود صلب و خشک نگردد **فائده** اگر مولودی بود لاعلاج اگر بسبب نقص و ستکاری یعنی وقت بریدن ظفره لحم ماق هم بریده
گردد اینهم لاعلاج است اگر همه یا زیاده بریده گردد هرگز دوا نپذیرد و اگر اندکی بریده شود تدبیرش کنند **علاج** ذرور اصفر شیاف زعفران کشند صبر کنند یا شیاف
بر رویه منبت لحم و قابض عضو و مجفف رطوبت باشد بکار برند **شیاف زعفران** زعفران سنبل هر یک دو درم عفص سه درم دار فلفل درم نوشادر نیم درم فلفل
ابیض یکنیم دانگ کافور نیم دانگ بگلاب شیاف بندند **قول حوان کور** و پوست انار هلیله زرد بگلاب بزانند سنگجراحت آمیخته یا سماق انجبار کنند مصطکی
صبر بعرق بارتنگ بزانند بر چشم و جبهه طلا کنند اگر بسبب امتلای سر و چشم از ماده باشد و قوت ماسکه هاضمه منضجه ضعیف بود **علاج** بحب ایارج تنقیه کنند ایارج فیقرا
مثقالی چند شب دهند اطریفل صغیر سه روز متواتر خورند پس ترک کنند و باز سه روز خورند حسب شبیار دو هفته یا ماهی یکبار دهند بر نهار عادت حاکم کنند

بزغالہ نخود آب خورند اگر واجب نماید فصد کنند ذرور اصفر کشند بسد بلیلہ زرد ہر یک دو فلفل دار فلفل ہر یک نیم کحل کنند اثمد دائم کشند بآبکامہ گلاب غرغرہ سازند
اگر درد گرنا زیادہ شود بلیلہ دو و نیم درم بنفشہ سہ مثقال حب بستہ شربت قند دہند توتیای ہندی مغسول کشند اگر بسبب حرارت مزاج چشم و دماغ باشد سرعت
دوا تحرکت چشم مثل کای عروق چشم حمرت آن اشک گرم تیق حرقت دماغ علاج اگر مادی باشد تنقیہ کنند بعد تنقیہ شادنج مغسول توتیا مغسول قرشیشا ہر یک درم مروارید
بسد ہر یک نیم درم مامیثا صبر ہر یک یکنیم دانگ سائیدہ کشند توتیای مسحوق چند شب در شبنم نہند پس در روده مرغ پزند بعد تو ہفت بار بعدہ ثلث آن کافور در آن کرده
سائیدہ کشند تخم کاہو بر جبہہ ضماد کنند حضض بر جبہہ طلا نمایند در تازہ ضماد کنند مروارید لاجورد کحل کنند و اگر سادہ بود غیر از تنقیہ آنچہ گفتہ شد بکار برند **قول صاحب نونیکہ** الکحل
مسہل دہند بعدہ بشریان صدغ و عقب گوش علق چسپانند بر نوکاہ عقب گوش کاوستیکو نہند گل ارمنی گلنار دم الاخوین ہر یک دو درم گل سرخ مشتی سائیدہ با بیاض بیض سرکہ
آمیختہ زرچوبہ کشیده بر صدغ نہند و حتیکہ خشک شود ترسازند بار تنگ یا سوریا گل سرخ یا ہلیلہ زرد چہار درم آب دو نیم رطل جوشاندہ صاف کردہ زاج نیم درم آمیختہ چشم را شویند اگر
حرقت وجع وحکہ باشد مروارید بسد چشم سرطان بلدر بیار سال سفیدنو ہر یک باشد در چشم کشند عرق بادنگ و عرق گلاب عرق مورد ہر یک دو دانگ سفید کہنہ مرید نیم قیم آمیختہ
چشم را شویند مروارید بگلاب تر کردہ بعد چند ساعت بیختہ خرقہ بدہن گلاب ترنمودہ بر چشم نہند چند بار پس برای تقویت چشم و تجفیف رطوبت زاج نیم درم عرق بادیان
یا خمر ابیض یا آب سادہ نیم رطل آمیختہ چشم را شویند یا برگ نرم سیب قبل از طلوع آفتاب گرفتہ بسایہ خشک نمودہ بیک رطل خمر ابیض جوشاندہ صاف نمودہ چشم را
شویند لبن یا انجبین نوشند فروج خورند حمام آب نیم گرم نمایند **قول جوان کورو** و فصد کنند آزن آب بارد مسہل نمایند روغن گل او القاسیو بر سر مالند اگر مع
حکہ باشد مروارید یا بسد یا سال سفید نودہ دانہ لعاب اسپغول بگلاب بر آوردہ اونس آمیختہ طلا کنند در چشم کشند اگر مع حرقت چشم باشد سنگ بصری [illegible] درم
نمک سرب سنگ ربعہ ہر یک اسکرو پلو گلاب دو نیم اونس آمیختہ بتوقف دو دو ساعت در چشم چکانند و بعد تنقیہ شیر بر بر نطول کنند و بطبیخ نباتات سرد چشم را شویند اگر
بسبب برودت مزاج چشم و دماغ باشد آثارش ضد حار ثقل تن کثرت خواب عدم عطش بیاض بول سیلان آب از دہن و بینی علاج اگر مادی باشد تنقیہ کردہ فلفل گرد
نمک ہندی ہر یک یک دار فلفل دو کف دریا نیم سرمہ چند ہمہ کحل سازند یا سلیقون [illegible] و نشائی کشند مصطکی ہر یک یکنیم درم قند مکی موم قدر حاجت آمیختہ بر صدغ
و جبہہ ضماد کنند توتیا دہ ہلیلہ زرد سہ دار فلفل دو صبر یک کحل سازند ہلیلہ زرد و نجمیر گرفتہ بر خشت گذاشتہ در تنور نہند چون پختہ شود بر آرند و پوست او گرفتہ زعفران
یک دانگ آمیختہ کحل سازند و اگر سادہ بود تنقیہ ضرور نیست **قول صاحب نونیکہ** بر بینا جلا باد و یا کرید و غیرہ تنقیہ مکرر کنند و بطبیخ حبوبیات چنبینی حرق
نمایند کندر دو درم مصطکی یکنیم درم قند قدر ضرور آمیختہ خرقہ آلودہ بر صدغ نہند کحل بنا سیب کشند **قول جوان کورو** و شربت اسطوخودوس شربت وفا بطبیخ
اشترغار بادیان برگ گشم آمیختہ دہند چند روز پس تنقیہ بحب ایارج حب غاریقون کنند و بر سر عرق اذکریا یا خمر تند کہ درو سماق سنبل اشترغار مرزنجوش ندف
غاریقون جوش بود طلا کنند بعدہ دار چینی قرنفل بادیان عود سائیدہ گذارند و فتیلہ مادہ مستخرج گردد بریدہ کلیلی داغ دہند تا کہ بتحف سہ چہار بادو سائل دارند
اگر تاب داغ ندارد مرفیون انجیر آمیختہ بر سر گذارند و بعد یک روز بر دارند و برگ کرنب بروغن زرد چرب کردہ بر نہند صدف البسل آمیختہ بسیر کہ پختہ بر پشت چشم طلا کنند
بگلاب کہ درو کندر سوختہ سرد کردہ باشند چشم را شویند کندر مصطکی صبر بدوس جوشاندہ اکتحال کنند و ہمین آب شویند اگر بسبب نقص لحم مانع اتساع
الکحال مادہ یا از مالیدن چشم بخرقہ درشت یا حمیات حادہ باشد علاج سہ بر شیاف مامیثا ہر یک دو کندر یک زاج ربع شیاف ساختہ یا ہلیلہ زرد [illegible]
ہر یک یک نمک ہندی نیم دار فلفل دو با آب سماق شیاف ساختہ کشند کہ منبت لحم ماق اند اسفنج بحر محرق یا نجمہ کہ در زاج طبیخ بود ترکردہ مدام بر ماق دارند

اگر حرارت غالب بود شادنه مغسول توتیای مغسول هریک یک مروارید بسد هریک نیم شیاف مامیثا صبر هریک ربع آب سماق یا گلاب شیاف ساخته کشند
دو هفته و بار حلق موی راس کرده حجامت کنند غبار آسیا کندر کزمازج طلا سازند اگر بسبب ضعف عضلات چشم باشد چشم بیرون آمده نماید علاج برود حصرم و شیانی
باسلیقون کشند سماق بگلاب ترکرده چکانند **قول صاحب فونسیکه** اگر بسبب ضعف غدد باشد مدام چشم پر آب ماند و اشک سائل نبود دیگر وقتیکه بافراط
رسد عسل دو سرکه سداب یا بس هریک یک جوشانده صاف کرده بر جفن وغیره طلا کنند کندر صبر قدری با آب دو مرجع شانده چکانند شویند صبر بعرق بارتنگ جوشانده
یا سنگبصری مدبر دو درم درخرقه کتان بسته بخمر ترکرده یا صبر سنگبصری مدبر قشر بیض مسحوق هریک درم درخرقه سفت بسته به نیم کاسه خمر ابیض یا عرق بادیان ترنمود
بر چشم طلا کنند هلیله زرد چهار درم خمر ابیض شش مثقال در ظرف سفالی و زنی ترکرده جوش سه یک اوده عرق بادیان عرق گلاب هریک ۲ اونس سنگبصری مغسول گلابی چهار
درم انداخته در آفتاب نهند و چند بار جنبانیده صاف کرده نگاه دارند مقوی چشم جاذب رطوبت بعرق ادهتیکو کردوی صرف زعفران و گلاب است چشم را شویند
چند بار و صاف نکنند و از هوا و غبار پرهیز نمایند اگر حمرت باشد لبو مادران در عرق بارتنگ جوشانده بکار برند و برای حکه چشم مرهم ادویتا لمیکو بر جفن و ماق مالند۔
**قول جوان کوررو** اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند بعده حب کوچیلا دوا سکرنیو دهند چهار بار بتفاوت گاه اگر کافی نبود شیاف ابیض افیونی
بعرق بارتنگ یا بعرق مورد حل کرده یا آب لعاب دو اونس بر آتش نرم قوام عسل نموده کندر مسحوق دو درم آمیخته بر چشم طلا کنند اگر ماده بافراط از دماغ ریزد
بهدانه سماق در عرق بارتنگ جوشانده خرقه ترنموده بر جبهه و صدغ گذارند **قول صاحب فونسیکه** اگر ماده از عروق درونی قحف آید کثرت دمعه علت یکی
بینی وجع در اجزای درونی سر تنقیه کرده بعد هر دو سه روز حلق شعر کرده بر پس سر یا بر عنق حجامت کنند کندش یک گل سرخ نیم سائیده سعوط نمایند غبار کندر بند
تعدیل و تقویت دماغ سازند و ملک سر بعد حلق مو کنند سانج مامیران هلیله زرد بسد برابر کحل کنند و اگر از عروق بیرونی قحف آید امتلای رگ جبهه و بناگوش و قتند
دار ضماد قابض براحت یافتن قلت وجع و وقت شاکشی شتد شدن درد ام صنعه قابضه بر سر نهند چشم را بخمر انگوری شسته صبر کشند برگ پنج بنجر انگور پخته
بر چشم بندند راج بخمر آمیخته اسفنج آلوده بر چشم گذارند **قول جوان کوررو** اگر بسبب دخول دود غبار آب لعاب خردل وغیره یا شعاع آفتاب و لمعه تیز بر چشم
باشد ترک و تبدیل آن کنند اگر بسبب ماده فلغمونی وغیره چشم باشد توتیای سبز سفید چهار سرخ عرق گل سرس سه اونس آمیخته هر ساعت قطره در چشم چکانند و کوند
کوچین وقت شب بر پشت چشم طلا کنند برگ زیتون بعرق بارتنگ جوشانده راج محرق یک خام آمیخته چشم را شویند چند بار با طبیخ سماق شویند **قول**
**جوان کوررو** اگر از برودت و رطوبت میشود باید که تقلیل شرب آب کنند اغذیه یابسه خورند از خمر پرهیز نمایند حب کشمع در دهن دارند اگر کافی نبود دنتی رشت
فتیله از پوست نارنج یا برگ کتم یا تینا کو ساخته در بینی نهند و بخور کنند ازاله ذهبی بر قشر و غدد ماق داغ دهند اگر چشم سبز یا عروق ممتلی نمایند سعوط وغیره بکار برند
که ماده دیگر رجوع خواهد کرد **قول لارزور** بیر قطور دمعی عرق خمری چکانند قرص دمعی دو آب سه حل کرده چکانند و شویند بعرق توتیا عرق صبری حق کنند
چشم را شویند شیاف زیق کشند قدری خل و لبنی میت دمعی افزوده بر جبهه ضماد کنند **فائده** نوعیست از دمعه که در هر اندک مدت قطرات اشک متقاطر
شود و منقطع گردد سبب آنست که پلک بالا قدری غلظت پذیرد و در باطن پلک نتوی پدید آید پس وقتیکه آن نتو بر ملتحمه رسد بسبب احتکاک اشک بیرون آید
و وقت امتلای بدن از ماده و پری معده از طعام و شراب و بیداری ازدیاد پذیرد و وقت خواب بکم و اعتدال نوم خفت نماید اما اگر غلظ جفن اندک و نتو خفیف باشد
چنانکه موجب احتکاک نتواند شد هیچ اشک نمی آید **علاج** تنقیه بدن کنند تقلیل غذا تجوید هضم نمایند و از اغذیه غلیظه منفخ پرهیز نمایند مامیثا در زعفران بر پلک ضماد سازند

تکمید کنند و بعد تنقیه با سلیقون شیاف احمر کشند دوا سنگ بصری سه درم فلفل شش عدد در ظرف روئین با بول چند روز سحق کرده کشند برای دمعه و حکه
و تکدر مزمنه و دیگر امراض چشم مفید دیگر زعفران بشیر زنان کشند یا به پلک ضماد کنند دیگر فندق هندی با آب شبانه سوده آبنوس با آب سوده بیخ خروع با هلیله زرد
بشیر زن یا شیر گوسفند سوده یا آملیه بند و بگلاب سوده یا دندان بالای اسپ نر با آب سوده شادنه بگلاب یا بشیر زن سوده آب دهن صائم آب بادروج تر با آب سوده
سمندر پهل موله بر سوده کندر بعسل آمیخته آب کبیل بعسل آمیخته زهره سلحفات خشک کرده بعسل آمیخته زهره مرغ زهره ارنب در چشم کشند دیگر فلفل مقشر مغز تخم سرس برابر جدا جدا ساییده
بعسل حب بسته بعسل یا آب گرم سوده کشند مزیل دمعه و نزول و بیاض و دیگر امراض چشم دیگر چرک گوش در روزی دو سه بار کشند دیگر خسته خرما سوخته بعسل آمیخته
کشند دیگر بادیان ساییده سرطان سوخته ساییده زنگار بیخ عشر ساییده ابریشم سوخته ساییده فلفل ساییده هلیله ساییده جند ساییده بیخ بال طیور مجوف سوخته
ساییده حقفص ساییده فوفل ساییده فیروزه ساییده مشک ساییده زعفران ساییده یا حفص ساییده فستقین ساییده کاغذ سوخته ساییده تباسر ساییده
کحل کنند دیگر دار فلفل و زهره ارنب تر و خشک نموده ساییده و قشر بیض چهار عدد فلفل هشت عدد ساییده کشند دیگر دهن بقر بظرف کانسی سوده مجوبه
بر دو سوزند که دود وی بدو برسد در چشم کشند دیگر اثمد سه درم سنگ بصری یکنیم درم قرنفل دانه میل هر یک شانزده عدد بگلاب شیاف بندند و آب سوده کشند
رافع حکه هم دیگر هلیله سیاه با آب سوده کشند مزیل حرقت و حمرت هم دیگر آب نبات السبر یک قطره چکانند و خوابند دیگر فلفل گرد زاج هر یک درم ساییده با آب
بهنگره آمیخته پنبه بیت یکبار بدین تر و خشک نموده فتیله ساخته بروغن افروخته دودش گرفته مدام کشند دیگر برگ بکاین کوفته تمام شب بر چشم بندند دیگر
هلیله زرد چهار درم آب دو رطل جوشانده صاف نموده سنگجراحت درم آمیخته چشم را شویند دیگر زبل خفاش با آب سوده در منخر مخالف چکانند دیگر انزروت
به بیاض بیض بر شقیقه طلا کنند دیگر زعفران دارچینی افیون جوز سرو صمغ عربی برابر بگلاب ساییده گرم کرده طلا کنند دیگر آب انار ترش رطل جوشانند تصفی
مانند حقفص یا مثل زعفران صبر هر یک یک مثقال مشک دانگی در شیشه کرده چهل روز دارند پس بکار برند دیگر کف دریا اقلیمیای فضه هر یک ده مشک ملح اندرانی
و سفیداج سانج دار فلفل سنبل مرمر هر یک دو ملح هندی قرنفل اشنه هر یک یک صبر عصاره مامیثا س سوخته هر یک پنج هلیله زرد چهار مامیران مرمکی تنکار مکی
زرد چوب هر یک سه کحل سازند مزیل دمعه و سبل و ظفره و نزول و ضعف بصر **نوع ششم در قذی** یعنی افتادن چیزی در چشم اگر چیزی در چشم افتد قطعا
چشم را نمالند که اگر درشت باشد در چشم فرو رود علاج با آب گرم شویند شیر زن چکانند پس اگر دود و غبار است بهمین تدبیر زائل شود الا پلک بگردانند و در عمق
چشم و بیخ پلک نگاه کنند اگر محسوس شود بسر میل بردارند یا پنبه بر و نهند ساعتی دارند تا قدری از پنبه با و آویزد پس بتعجیل پنبه بردارند تا همراه او برآید و اگر
غائص بود و بدین تدبیر بر نیاید نشاسته مسحوقه در چشم ریزند زمانی دارند تا در نشاسته آویزد و از موضع خود جدا گردد پس به پنبه بردارند بسا باشد که قذی
نامعلوم بود و چون خرقه کتان بسر اصبع پیچیده در پلک گردانند بیرون آید و اگر چیزی درشت چون ریزه سرخ و شه گندم یا جو یا ریزه شیشه و مانند آن در چشم
افتد و تشبث کند آن را بآلتی که مخصوص بانیکار است گرفته باهر حیله که برآمدنش ممکن باشد برآرند پس شیر زن یا بیاض بیض چکانند تا از مضرت ایمن باشند و اگر
جانور باشد که خرد تر از پشه می بود و چون در چشم افتد بمدخر می آویزد و تشبث میکند و بدان سبب الم شدید و لذع و سرخی چشم پدید می آید باید که گل سرشوی
سحق کرده در چشم پر کنند و یکساعت چشم بسته دارند تا آن حیوان بطین در آویزد پس بخرقه یا پنبه بیرون آرند یا اول چشم را با آب گرم تکمید کنند تا مسترخی گردد
پس با نبوبه قوت الاضلاع در چشم بقوت دمند تا از موضع جدا شود پس از میل بجارند تیری تا تشبث او اصلا نماند پس بیرون آرند **قول جالون** کور و اگر

کاو و در چشم افتد که او در چشم نهند اگر آهن باشد مقناطیس گذارند دیگر سلخ الحیه بر چشم نهند آنچه در چشم افتاده باشد برآید نوع هفتم در زرقت زرقت
اصلی است هفت سبب است یکی کثرت روح باصره دوم صفای نورانیت سیوم عظم جلیدیه چهارم تقدم جلیدیه پنجم قلت رطوبت بیضیه ششم صفای بیضیه
هفتم قلت سواد عنبیه اما زرقت عارضه را سبب است یکی تقدم رطوبت جلیدیه خواه سبب تقدم او افزونی زجاجیه باشد یا ورم طبقه صلبیه و شیمیه و شبکیه قلت آب
که چون زجاجیه زیاده شود یا در طبقات مذکوره ورم افتد جلیدیه منضغط میگردد و بیرون سو میگراید و بدین سبب رنگ حدقه ازرق مینماید علامات علاج اسباب
مذکوره در امراض طبقات و رطوبات ذکر کرده شد حسب احتیاج آنجا تفحص نمایند اما نیکوترین تدبیر برای زرقت که سببش تقدم جلیدیه و سبب تقدم زیادتی زجاجیه
باشد آنست که اگر مزاج سرد باشد روغن بادام تلخ روغن بید انجیر روغن غار در بینی چکانند شادنج و دارفلفل زنجبیل بد البحر املیله زرد در چشم کشند اگر مزاج گرم بود
ادهان بارد مثل ... در بینی چکانند سرمه توتیا و طباشیر در چشم کشند روغن گل در بینی چکانیدن در حار و نیز در بارد نافع دوم تغیر لون عنبیه که بسبب رطوبت غلیظ
و بیوع دلالت میکند مثل صبیان که اکثر اطفال قبل از رسیدن بلوغ بسبب خامی و غلبه رطوبات ازرق چشم میباشند و چون بالغ میگردند حرارت
قوی میشود و بسبب تحلیل و نضج رطوبت سیاه چشم میگردند علاج بایارج لوغاذیا ایارج جالینوس تنقیه کنند غراغر منقیه دماغ نمایند مستحمات عطسه آرند مثل
گرم و بند زعفران سائیده در چشم کشند روغن زعفران برای تسوید زرقت از هر سبب که باشد عجیب کذا مثل رجوف حنظل رطب فرو برده در چشم کشیدن
سیوم آنکه رطوبات پخته که باعث صبغ است تحلیل رود و زرقت پدید آید مثال نباتات که چون بخشکی گرایند سفیدی در آن غالب میگردد و اکثر پیران و بعد امراض
طویله پدید آید علاج هر چه که ممکن باشد بترطیب کوشند و فندق هندی سوخته بزیت آمیخته بر یافوخ گذارند و در چشم کشند دیگر رب حنظل آب عنب الثعلب
یا آب پوست انار کشند دیگر شیره خرگوش گرم گرم با آب قشر جوز در چشم چکانند دیگر بر سه درم دوده زیت دو درم مروارید زعفران هر یک درم مشک کافور هر یک دانگی
کحل کنند دیگر بر سه درم دوده زیت دو درم عفص اقاقیا هر یک درم مشک دانگی کحل سازند این دیه در اطفال بکار برند که در جوانان نوع هشتم
در ضربه علیل اگر ضربه بر چشم افتد و حمرت پدید آید علاج فصد کنند و مطبوخات خفیفه و ماء الفواکه تلیین نمایند اگر حاجت باشد حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه
بیاض و صفرت بیض بروغن گل آمیخته بر چشم نهند و چون وجع ساکن و حمرت دفع گردد اما کبودی باقی ماند کشنیز و فودنج سنگ بلبل زرنیخ طلا کنند تا کبودی
رفع شود اگر از شمشیر یا سنگ تفرق اتصال بچشم افتد فصد و اسهال کنند و صبر بیاض بیض نهند اگر خون برآمده باشد از خون پاک کرده شاده مغسول
بقدری که فورسائیده باشد و محکم بندند اگر خون نبرآمده توتیا بر و نهند و در اندک مدت فصد و مسهل بکار برند تا ماده گسسته شود و علاج قرحه
رجوع نمایند قول الارزوی سپیده دوازده عدد در آب پخته صفرت دور نموده مرکند صبر زرد هر یک درم صمغ عربی دو درم اسکر و بلور زعفران اسکر و بلوری حاجی
سفید یک نیم اسکر و بلور کرده در ریسمان بسته در ظرف شیشه آویزند و در سر بخرقه بنده در دیگ که نصفی پر آب باشد نهند که بالای آب ماند و زیر دیگ آتش
کنند و دهن دیگ بند سازند بعد ساعتی برآرند آب که از بیضه ها چکیده گیرند و در چشم کشند طلا نمایند برای ضربه انفع بادیان درم حلبه یک درم سرمه دو درم
سنگبسری چهار درم خون بچه کبوتر اونس عرق گلاب آب مرزه هر یک نیم اونس آمیخته تقطور کنند و طلا سازند مقوی برای ضربه دمعه انفع آثار بجمع پخته ضماد
کنند بیخ سرکنده آب سوده طلا کنند آرد مونگ در چوب چنس ما میران آب سائیده بر گرد چشم طلا کنند مرکه وجع و حمرت که از ضربه باشد صبر و عسل ضماد
نمایند کبودی چشم که از ضربه باشد دفع شود مرآب ترب طلا کنند مخلله خون بسته زیر چشم قیمل بعسل ضماد کنند مرکه کبودی گرد چشم سکینج یا بسد کشند مرکه آثار قرحه چشم

نوع نهم در قروح عین قرحه که در ملتحمه و قرنیه و عنبیه افتد بنظر می آید و علامات مخصوصه دارد مگر آنکه در طبقات دیگر اگر افتد که در نظر نمی آید و علامات مخصوصه
ندارد مگر وقتیکه ریم طبقات بالائی را شگافته و از رطوبات نافذ گشته بظاهر آید آن وقت معلوم میگردد و مگر در ابتدا فقط وجع باشد وغیره میباشد و طبیب
میداند که ریم هست **فائده** باعث قرحه اغلب احاره محرقه لذاعه است که در طبقات آمده تفرق اتصال آرند پس شدت نخس و ضربان و وجع و کثرت دموع از
از لوازم قرحه سائر طبقات است اما آثار قرحه ملتحمه آنست که در بیاض چشم نقطه سرخ پدید آید و اگر سرخی در همه سفیدی عام باشد اما موضع مخصوص سرخ تر از دیگر اجزای
وی نماید و وجع و ضربان وغیره هم باشد و قرحه ملتحمه اگر غائر بود دبیله گویند و آثار قرحه عنبیه آنست که مقابل سیاهی چشم نقطه سرخ متشنج بعروق سرخ پدید آید
پس اگر این قرحه کثیر الوسخ باشد قرنیه را بشگافد اگر از کثرت وسخ و رطوبات خالی بود تحلیل می پذیرد و بلا خرق و آثار قرحه قرنیه آنست که در سیاهی چشم سفیدی پدید
آید و وجع و ضربان در همه میباشد **فائده** قرحه که بظاهر قرنیه افتد چهار گونه است یکی آنکه بظاهر سیاهی نقطه وسیع پدید آید مانند دخان دوم آنکه نسبت باول عمیق تر
بود و موضع بسیار فرا گیرد سوم آنکه بر کناره قرنیه پدید آید و قدری از ملتحمه فرا گیرد چهارم آنکه بر سیاهی چشم مانند شعر و صوف سفید پدید آید اما قرحه که بر باطن قرنیه افتد
سه گونه است یکی آنکه عمیق و صاف اللون بود و در خردی بجاورس ماند و خشکریشه کمتر آرد دوم آنکه نسبت باول فراخ تر باشد و در عمق کمتر سوم آنکه چرک بسیار کند
و خشک ریشه کثیر آرد و اگر مدت دراز گردد رطوبات چشم از وی بالا آید نزد بعضی دبیله همین است و نوعیست از قرحه ساده غریبه که از انواع خارجست و او آنست
که عروق بسیار دارد و در هر موضعی از چشم که بر آید شعبها و عروقها متشنج پدید آیند بمثال شبکه و این قرحه اکثر طبقات را فرا هم میگیرد و منتقل میگردد و دبیله ملا لیفلح العین
سهنا دمید را این شبکیه است **فائده** سالم ترین قروح آنست که بر ملتحمه بود و قلق و دمعه کمتر دارد و مریض بر تغمیض چشم قادر بود و عکس این بدتر خاصه اگر در
حدقه مقابل مردمک باشد **علاج** درنگ نکنند قیفال زنده قدر قوت خون بر آرند و در هر هفته قیفال زنده قدری خون بر آورده باشند پس بطبیخ اهلیله و مسهل
صفرا تنقیه کنند بدفعات اگر قرحه قریب بماق اکبر باشد وقت خواب نوعی خوابند که آن طرف بلند ماند تا ریم در ماق جمع نشود و آنرا فاسد نسازند و اگر قرحه قریب
بماق اصغر بود چنان خوابند که این گوشه بر بالین ماند تا ریم راهی بر آید و از آواز بلند و قی و عطسه و اغذیه غلیظه بپرهیزند اگر قرحه قوی و با وجع و ماده گرم در سوزان
باشد شیاف ابیض بشیر زن یا به بیاض بیض حل کرده بچکانند شیر تنها نیز مفید است اگر قرحه زرد و پخته نشود لعاب حلبه مغسول لعاب کتان مغسول آب کلیل بچکانند
وقتیکه ریم ظاهر شود و برای جلا و تصفیه شیاف آبار ذرور انزروت بکار دارند اگر ریم غلیظ باشد و بدان سبب متفرق نگردد آب حلبه مغسول و عسل بکار برند تا رقیق
گردد و بآسانی بر آید چون قرحه پاک گردد شیاف ابیض کندری وغیره که ملتحم باشند بکار دارند و وقتیکه قرحه پر شود شیاف احمر لین کشند اگر اثر قرحه باقی ماند
آنچه برای نفع آثار قرحه مذکور مخصوص است بعمل آرند و اگر قرحه بلند شود و موسرج گردد دوا دهند که قابض و مقوی باشند و در شیاف ذرور اینها بکار برند **قول الازرد ریر**
بعد فصد و تنقیه ماء الجبن و هندبا و اغذیه لطیفه خورند مجمره بر ماق نهند اطراف بیندند و مالند اگر چون سائل باشد شیاف نه کشند نشاسته انزروت هر یک دو کند
الکحل دریا نیم ساییده یا فوفل محرق و دوع محرق منسول بر قرحه پاشند **فائده** اگر بفصد و مسهل وجع و خله ساکن نشود امید بر نباشد **قول جوان**
کور و ولیکو نبات بچکانند و دوا زعفران یا صبر بسفیدی بیض طلا کنند دیگر پوست خربزه با بزر البنج برگ زر سویق بر چشم و جبهه ضماد کنند دیگر آب بسل
بعسل یا شیاف نه بگلاب یا خون کبوتر بچکانند دیگر زاج مامیران با دیان مرده بسته بطبیخ مورد گل سرخ تر کرده بر چشم مالند دیگر آبنوس آب سوده کشند
دیگر اثمد حنفض بماق کحل کنند دیگر زرد چوب صبر مر هر یک یک جزء انگوری سه عسل چهار اول زرد چوب در خمر بپزند پس صبر مر بعده عسل انداخته در خرقه بمالند

جرم مبسر دیده شود و بسبب قرح و قمل که فیما بین شفر باشد یک چیز بسیار نماید **علاج** تنقیه سر و معده کنند و از مخلطات و جماع و کثرت اکل مربا سینه
**قول جوان کور رو** و مریض خیالات تا سی سال میان فلستین طبع کنند تا هر روز دو سه اجابت شده باشند و سعوطات بکار برند شخصی که ضعف بصر و دماغ
داشته خمر که در روی مامیران و برگ گل مامیران کتم اسطوخودوس بادیان و دولونس ترکرده مقطر نموده باشند همراه طعام نوشیدن مداومت کند و بعد تنقیه تام مرکب
سنا کوه مرزنجوش قرص فارسیقون مامیران بادیان فودنیه سعوط کنند و قیمتکیا ده منضج رسد عوض آب طبیخ سالسا فراس یا تا شش ماه نوشد پس گوش و عسل
اذن از ذراریح خردل فرفیون خمیر داغ دهند که در امراض چشم انفع است **فصل پانزدهم در امراض پلک** مشتمل بر چند نوع **نوع اول در گمنه جفن** سبب او
ابخره غلیظ است که در پلک و طبقات محتبس شوند ثقل جفن و چون از خواب بیدار شود در یابد که در هر دو چشم ریگ است و موضع آن سفید نماید و ضعف بصر آرد
و حکه پیدا آید و ساکن نگردد مگر به آب گرم **علاج** حب بنفشه ایارج فیقرا تنقیه کنند اغذیه لطیفه خورند هر صباح حمام نمایند بعد تنقیه شیاف احمر لین شیاف ابیض
کندری کشند و طلا هر پلک شیاف سعفران شیاف اسود طلا نمایند آب حلبه شیر زن آمیخته بچکانند لعاب کتان لعاب حلبه لعاب تخم خطمی لعاب تخم خبازی لعاب اسپغول
با هم جوش کرده قطور کنند صفرت بیض بروغن گل در وقت خواب بر چشم بندند و انزروت مربسا سائیده یا شادنه سائیده در چشم کشند **دیگر** برگ مرزنجوش
یا پس بعسل آمیخته بر گمنه نهند **دیگر** نانخواه بعسل یا کمون بآب ترب یا پوست ترب بعسل یا زوفا بآب پخته ضماد کنند **نوع دوم در جرب الاجفان** و چهار
گونه است یکی آنکه از ماده شور در باطن پلک قدری خشونت مع حمرت و حکه پیدا آید پس اشک همی برآید و این اجرب منبسط گویند و اکثر بعد رمد گرم بسبب استعمال
مبردات مفرطه پیدا آید **علاج** قیفال زنند اگر مانعی بود بر قفا حجامت کنند منقوع اهلیله و شاهتره تلیین طبع نمایند بعد تنقیه روشنائی با سلیقون شیاف احمر لین در چشم کشند
اگر غلیظ و سخت باشد و بتدبیر مذکور زائل نگردد بعد تنقیه سر پلک برگردانیده بر باطن پلک بر موضع مرض شرط خفیف زنند و بعد شرط آن موضع را بسیل یا
شیاف احمر حاد بخراشند تا خون بسیار رود و خشونت زائل گردد و جرم پلک برقت اصلی عائد گردد پس گلاب و قدری سرکه بدان بخار سازند تا تسکین الم
و منع النقصان کند و تا که کار از تنقیه و غیره میسر شود دست از شرط و خراشیدن کشیده دارند الا عند ضرورت و مداومت حمام کنند اطریفل کشنیزی دهند شاهونه
کشند مرغ نخود آش مقشر خورند **دوم** آنکه از ابخره ماده حاده عفنه در باطن پلک انهای خرد سفید سر پیدا آیند و باشد که ماده ابخره مذکور بسبب احتقان کیفیت
کاره تسکین شوند و این را جرب حصفی گویند و از نشان و بیست که پوست قیق از روی انها مقشر شود و چون امان نپذیرد و در علاج مهلت رود و سعه پیدا آید
و در مقابله فساد متعدی شود و سبل آرد **علاج** قیفال زنند تنقیه بطبیخ افتیمون نمایند اغذیه لطیفه خورند و چون این نوع در سطح غشا میباشد و در غور پلک عمق ندارد
باید که حک و خراشیدن درین واندارند که خرق صفاق و فساد جفن می آرد و در استعمال شیافات حاد قبل از تنقیه درین منع است و بعد تنقیه سر خالی از ضرر
نیست پس هرگاه که استعمال شیاف حاد اتفاق افتد بسبب ضرورت باید که عقب وی برود نقشیجی بکار برند تا تسکین حرارت کند **برود نقشیجی** گل بنفشه کشنیز
بریان صمغ عربی کتیرا هر یک یک نشاسته سه سائیده بسرکه سرشته بسایه خشک نموده سائیده باز بسرکه سرشته خشک کنند مستور منج باز پس سحق کرده
دارند **سوم** آنکه از خون محترقه در باطن پلک دانها چو دانه انجیر پیدا آید و بعض بر بعض ملتصق بود و دستیدیلا سائل محمود الراس باشد و این را تینی گویند
و از هر دو نوع سابقه بد است **علاج** فصد دست و جبهه ماق کنند تنقیه بطبیخ افتیمون نمایند بتکرار و بعد تنقیه تام شیاف احمر حاد کشند چند روز و نشکر طبرزد
یا کف دریا یا مسبقع مدور الراس یا سنگ خراشند تا پلک بر هیئت اصلی آید بعد حک شیاف آبار شیاف ابیض کحل کنند تا تسکین حرارت و اندمال مرگنند

یا بعده شیاف کمون نمک نمایند و آبش چکانند و بعد سه روز شیاف سفید کشند و در اصفر در روز اغبر شیافات مرتین انفع و حمام مفید اغذیه لطیفه سبک خورند
ششم آنکه سودای محترق باعث این شود و رنگش سیاه بود و خشکی شدید پیدا باشد و این از هر سه بد است و عسر البرء خاصه اگر مزمن بود علاج تنقیه تن از سودا کنند
فصد و حجامت نمایند پس تنقیه دماغ بحب ایارج و غراغر سازند تدبیر تلطیف کنند هر صباح حمام نمایند اگر سود ندهد بعد تنقیه تمام نقیند یا برگ انجیر یا با آهن تجرا کشند
و توانم سایند که برای تراک حک ثبت شده مرعی دارند ذرور ابیض اقلیمیای نقره صبر اسفیداج هر یک ۲ و افیون ۱ و نشاسته ۳ کتیرا هست صمغ عربی
چهل گل سفید شست آب بادیان پرورده ذرور کنند برای ابتدای منافع اطریفل کشنیزی هر سه هلیله بلیله آمله کشنیز برابر سایده بروغن چرب کرده بدو
سه چند عسل با قند مقوام آمیزند شربتی دو تا پنج درم مقوی معده نزله صداع و درد و وجع اذن که از ابخره باشد اطریفل کشنیزی هر سه هلیله بلیله آمله هر یک
کشنیز پنج قند مقوام بگلاب و بید مشک سه چند برای غشی و خفقان گرم و ضعف دماغ و اطفای ابخره نافع اطریفل کشنیزی هر سه هلیله بلیله آمله گل سرخ
خشخاش گاوزبان هر یک پنج کشنیز چهل پنج درم نبات و چند ترنجبین یکصد نبات و ترنجبین را قوام کرده مشک یک ربع اسکرو بلو زعفران یک بعده بگلاب سایند
آمیخته پس ادویه دیگر سایده بروغن بادام چرب کرده آمیزند شربتی ۵ درم بعرق گاوزبان مقوی دل و دماغ نزله خفقان مانع صعود ابخره از معده و دل
دوا البقر کشند نزله جرب جفن و چشم و انتشار هدب و حمرت پوست جفن دیگر حسنعش یا زبد البحر یا قشر بیض محرق کشند و از ادویه مفرده که در حکه چشم کشند
بکار برند دیگر عفص سبز ذرور کنند ساعت بساعت حک گردانید دانه دیگر تخم سرمق نبات برابر سایده کشند دیگر اقاقیا صمغ عربی شیاف ساخته موضع
جرب را خوراشند دیگر صبر اشق قلقطار محرق آبنوس محرق آب پوست ترنج زهره مرغ همه مفید اند دیگر آب غوره جوشانند نصف بماند در آفتاب نهند که خشک
شود پس بطبیخ مسی با آب سوده کشند نوع سوم در جسا و غلظ جفن سبب ماده ابخره غلیظه است که در باطن پلک گرد آیند و در افتتاح و تغمیض پلک عسر معلوم
شود و وجع و حمرت پیدا بود و این را جسا گویند و این گاهی در یک گاهی در هر دو جفن باشد و غلظ آنست که در باطن پلک غلظ پدید آید توهم شود که جرب است
و چون پلک منقلب سازند هیچ ظاهر نماید و غلظ مخصوص بر پلک بالاست و در ایجاب جسا ابخره غلیظه الیبس میباشند و در احداث غلظ مائل برطوبت معنا
از لذع و سبب این ابخره یا حرکت مشی و غیره است که بدان سبب مسام کشایند و عرق آید و از وصول هوای بارد دفعه با جفان بر پوست بند گردد یا آنکه
و نم سبب عدم تحلیل ابخره کثرت پذیرند و سوی سر صعود کرده در پنجا بند گردند خاصه در شبهای سرما یا آنکه ماده جرب که اجزای بورقیه او تحلیل رود و کثیفه نیز
باقی ماند و باعث غلظ شود یا آنکه ماده رمد بسبب اطلیه بارده غلیظ گردد و باعث این شود علاج نضج ماده کرده بطبیخ افتیمون تنقیه کنند و برای تلیین موضع
تحلیل ماده بطبیخ بابونه اکلیل بنفشه برگ خطمی انکباب کنند و جفن را بدست مالند که مدد بر تحلیلست حمام نمایند شیاف احمر کشند لاجورد حجر ارمنی خسته تمر محرق
عفص کحل کنند از خمیر بپرهیزند آب بصل ابیض بادنجان سبز لعاب تخم خطمی لعاب تخم خبازی لعاب حلبه لعاب اسپغول در چشم چکانند بنفشه بشیر زن پخته بادام
نمایند و ضماد کنند اغذیه لطیفه خورند فائده نوعیست از جسا که آن را پوست لعین گویند و این حکه بلا ماده میباشد و درین حاجت تنقیه نیست فقط تلیین
کافیست علاج به آب گرم تکمید نمایند بطبیخ اشیای مرطبه تطول کنند و همان مرطبه بر سر مالند قول لارزور بسیر اگر جفن غلیظ و سرخ باشد و آب کثیر رود فصد قیفال
بنفشه آب تمر هندی شیر خشت ترنجبین ملین کنند اغذیه سبک خورند عدس مقشر شحم انار بثلث جوشانده روغن گل آمیخته وقت خواب بر پشت چشم ضماد کنند بعد
تنقیه باسلیقون کشند سر بجا اگر گرم مشتد و اگر رم چشم کشایند روغن گرم بر سر مالند بنفشه پخته ضماد کنند زیت عتیق کشند نوع چهارم در بردخلوقی

غلیظ است که در پلک گرد آید و منجمد گردد مانند تگرگ سفید گرد باشد و اکثر بر ظاهر جفن افتد و گاهی وجع کند و گاهی حکه آرد و بحک استرخا یابد و گاه بغیر وجع
بود **علاج** لعاب حلبه لعاب کتان چکانند اشق قنه راتینج صمغ البطم بسرکه و حل الزیت گداخته ضماد نمایند اگر ازین تحلیل نپذیرد بمبضع در عرض پلک شگافند
و بمیل بیرون آرند چراکه در عضو متشبث نیست بلکه جداست و بعد اخراج ذرور اصفر پاشند و اگر در باطن جفن بود پلک را گردانیده از پهنا شگافته بر آرند و چشم
با بگرم بشویند **دوا** زبیب بیدانه دو پاره نموده گرم کرده بنهند مغز بادام بعسل آمیخته ضماد کنند میعه سائله روغن بلسان یا مرهم آمیخته گذارند **دیگر** ذباب سر دور کرده
یا روغن بلسان یا اسفیداج شمع مالند **دیگر** روناس مغیره حنظل با آب کوکنار طلا کنند بعده نطول تفنج زکال یا لوا خام کهنه با آب سوده طلا نمایند اگر سرعت نفع مطلوب
باشد زره چوب قرنفل با آب سوده یا خانه زنبور طلا کنند **دیگر** بر جای پلک گردن یا زیر زنخ حجامت کنند یا علق گذارند **دیگر** ورع با آب سوده یا دال ... سوده
یا سکبینج بسرکه سوده یا انزروت زعفران بگلاب سوده طلا کنند **دیگر** مر کندر هر یک درم موم نیم درم لادن دو دانگ زاج یکنیم دانگ بوره ارمنی نیم درم روغن
سوسن یا زیت آمیخته گذارند و در نسخه مر کندر هر یک دو درم لادن زاج بوره ارمنی هر یک نیم درم موم یک درست **دیگر** زاج بموم آمیخته ضماد کنند **دیگر** بوره یکدانگ
قنه چهار دانگ آمیخته ضماد کنند مرلیه شعیره هم **دیگر** ایلیه زرد شیاف بازور بگلاب تر کرده چکانند **دیگر** سندروس با آب بر سوده یا قرنفل با آب سوده یا مشک زعفران با آب سوده
یا قرنفل مویز با آب سائیده طلا کنند مرلیه بثور جفن **نوع پنجم در تحجر** ماده او اغلظ سوداویست که در جفن متحجر گردد **علاج** قیفال از جانب علت زنند پس تنقیه بحب
قوقایا حب ایارج نمایند پس تا هفته با آب گرم مالند اسفنج آلوده نهند روغن بنفشه موم مغز غلم گوساله آمیخته طلا کنند اگر تحلیل نشود مرهم داخلیون نهند اگر نرم نرود
پلک بگردانند و آن موضع را با آلاتی که مدور الراس باشد بشگافند و بناخن بفشرند تا بیرون آید و اگر از عود در ترسند کناره جرح را بمقراض برگیرند تا التحام
پذیرد و ماده بالاید و عضو پاک گردد و بعد اخراج نمک کمون سائیده پاشند **فائده** اگر بسبب ورم ایارج باشد بعد تنقیه عسل صبر هر یک هشت و نیم درم مر چهار
درم جوزسرو عفص هر یک دو درم زعفران درم آب سه رطل جوشانند نصفی بماند بیخته اسفنج تر کرده گرم گرم وقت شب بر چشم گذاشته خوابند بدستور چند شب
اگر تحلیل نشود امیلاستر و یا کیلا نو گذارند **نوع ششم در شعیره** و آن ورمیست دراز شبیه بشعیر که در کناره جفن پدید آید اگر هم رنگ پلک بود ماده او فضله غلیظ محرق
سوداویست و اگر رنگش سرخ باشد و نرم بود ماده او در اکثر خون خالص باشد و این را عروس خوانند **علاج** فصد کنند تنقیه دماغ نمایند تقلیل غذا سازند ترک
اکل شب نمایند و در ابتدا صبر حضض یا میثا گل ارمنی با آب کاسنی طلا کنند و چون از ابتدا گذرد شمع گرم یا مرهم داخلیون یا مرهم کبین گذارند نان گرم چند بار
سر مگس دور کرده مالند اگر بتدابیر مذکور تحلیل نیابد شعیره را از بیخ بر کنند و بناخن یا بمقراض بردارند و ساعتی خون رفتن دهند پس ذرور اصفر پاشند **دوا** اصل
بشمع گداخته آلوده بر شعیره نهند گرم گرم چند بار **دیگر** خون کبوتر چکانند **دیگر** آرد جو بقند آمیخته ضماد کنند **دیگر** اشق بسرکه یا سکبینج بسرکه یا صبر با آب کشنیز طلا
نمایند **نوع هفتم در کدکد** و آن ورمیست صلب که در جفن پدید آید سرش تیز بود و چون پخته شود مده بر آید **علاج** تنقیه و تقلیل غذا وغیره بدستور شعیره کنند
موم روغن مالند با آب گرم شویند شیاف احمر لین کشند اگر کافی نبود مرهم داخلیون گذارند یا بوره اکلیل حضض زعفران ضماد کنند اگر صلب بود برگ خرفه
بروغن بنفشه ضماد نمایند اگر مده جمع نشده صندل گل مختوم و اگر جمع گشته اشق با آب کشنیز و موم روغن گذارند اگر رفع نشود بدستور شعیره قطع کرده ذرور اصفر
پاشند **نوع هشتم در توته پلک** و آن لحمیست زائد سرخ مائل بسواد نرم مانند توت که اکثر در باطن پلک اسفل متعلق باشد و گاهی در پلک اعلی پدید آید و گاه
باشد که خون از وی روان گردد و سبب او خون فاسد محترق است **علاج** فصد کنند مسهل دهند از اطعمه گرم بخار انگیز پرهیز کنند سفوف کشنیز دهند بعد تنقیه آن ا

واگر استیصال ممکن نبود بعد قطع نمک کوفته خائیده آتش چکانند صبر بعض بدهن و روآمیخته سنند
ببستاره برداند و بمقراض قطع نمایند از بیخ تا عود نکند بعد قطع ... ساعت وارند تا آن موضع
قطع چنین بیرون کشند و بر توته یابتی ادویه حاده چون زرناوند زنگار زاج مرتک کندر توتیا در شیاف اخضر روشنائی ریزند و آهن بکار بندند شنگرف و آهن بگدازند در جنفر
سیاه گرد پس دوا جدا سازند و چند بار بشیر تازه شویند تا چشم آسایش یابد بعضی گویند که بغیر قطع ادویه مذکور بکار بندند
بشیاف احمر گذارند مرهم سیسان کنند تا که مستاصل گردد دوا زاج باقلا جاورس فرو ر کنند برگ مورد سوخته زیره سفید زبل موش سبد محرق ایرسا ملح اندرانی
آب انار ترش انفع **نوع نهم در سلعه پلک** جسمیست زائد جدا از پوست و گوشت و غشای خریطه مانند دارد **علاج** تنقیه کنند آرد جو بابونه خطمی مقل اشق
لعاب کتان قنه انجره ایرسا مرهم داخلیون ضماد کنند و دلک اطراف نمایند از مولدات بلغم پرهیزند اگر رفع نشود پوست پلک برفق از پهنا بشگافند تا سر سلعه نمایان شود
سلعه پس آن را مع غشا بالتمام بیرون آرند اگر قدری باقی ماند ادویه حاده بروغن گاو آمیخته گذارند تا باقی مانده برآرد و اگر غشای سلعه جرح رسد و رطوبتی از
برآید علاج عسر گردد و سلعه معاودت نماید **نوع دهم ثؤلول پلک** سبب ماده سودا وست **علاج** تنقیه سودا کرده هکذا از بیخ چنانکه ممکن بود بزور بالند
شونیز نمک بسرکه طلا کنند زبیب بدانه دوپاره کرده بندند یا ابریشم محکم ببندند و هر روز سخت تر کنند تا خشک شده بیفتد اگر تحلیل نشود بمنقاش گرفته
بناخنگیر قطع کنند و زنگار خون رفتن دهند پس زاج پاشند **نوع یازدهم در شری پلک** پلک خارد و چون خارند ورم کند و بدان ماند که زنبور گزیده
و دیگر گزیده سبب او غلبه خون یا صفرا یا بلغم است در دموی حمرت ورم تمدد در صفراوی قلت ورم کثرت لذع در بلغمی بیاض ورم و مع قلت لذع **علاج** تنقیه
بفصد و مسهل حسب ماده کرده اصلاح غذا کنند ضماد کنند چشم به آب غوره شویند شیاف احمر لین کشند پس در دموی و صفراوی بطبیخ گل بنفشه برگ کاسنی
نیلوفر سبوس گندم آرد جو نطول کنند نشاسته مصفی آرد جو بهی و ورد شیر زن بیاض بیض حضض صندل آب کاسنی و در صفراوی آب حی العالم آب خرفه
آب کدو طلا کنند و در بلغمی آب گرم و سرکه کماد نمایند و بطبیخ بابونه اکلیل گل بنفشه نیلوفر سبوس گندم آرد جو نطول سازند **نوع دوازدهم در نمله پلک**
بثور سرخ سوزان قلیل الوسعت و ریش شده بهن گردد و مژگان بریزد و بکه بدان ماند که می ترقد سرخ باشد سبب او صفرای محترق است **علاج** تنقیه صفرا و تسکین ماده کنند پس
شیاف مامیثا زعفران کنند حضض طلا کنند شیاف احمر لین کشند بنفشه اکلیل برگ کاسنی برگ کاهو جوشانده نطول کنند حجر ارمنی یا جوز شاهنج کشند از اغذیه شوربا لیمو چنا
پرهیزند **نوع سیزدهم در سعفه پلک** در بن مژگان بثور سیاه پیدا باشد که ریش شود و ریم کند و مژگان بریزد پس در عفونت سودا گرش اغبر باشد و در عفونت بلغم سفید بود
**علاج** تنقیه کرده شیاف احمر حاد و دشنائی باسلیقون کشند پوست ساق ارزن سوخته یا کاه ذره سوخته بروغن گل آمیخته طلا کنند اگر کهنه بود و شرط زنند یا نشتر خارند چنانچه در جرب گفته شد
شد از اغذیه حاره شیرین پرهیزند **نوع چهاردهم در شرناق** جسمیست شحمی که زیر پلک بالا پیدا شود ثقیل گردد و پلک بالا سطبر گردد و بعسر گشاید و چشم مدام تر باشد و
آفتاب دیدن نتوانند و اگر بینند اشک بالاید و عطسه افتد و چون اصبع سبابه و وسطی از هم گشاده بر پشت چشم نهند و بران اعتماد کنند در میان هر دو اصبع فروفی پدید آید و انگشت
عنقو شبث ... حرکت نمیکند خلاف سلعه و فرق از سلعه همین است بصاحب زکام و نزله و مرطوبین اکثر افتد **علاج** بعد تنقیه فصد کنند حجامت نمایند ترشی شبت بند بعد از ...
آفتاب ... از اغذیه مبلغمه پرهیزند تعدیل کوشند حمام لازم دانند بطبیخ اکلیل بابونه وغیره محللات نطول کنند بعد تنقیه باسلیقون کشند حضض شیاف مامیثا آفتاب سده فعله ...
طلا کنند در ... صبر باشند اگر بتدابیر رفع نشود باید که وسط موضع مرض را در عرض بشگافند و غور این تگات جیدلان باید که شحم پیدا شود تا از حدود تجاوز ... شحم نکند الا آفات عظیم پیدا آید چون شق تمام کرده شد
کرده شود و شحم پدید آید آن را بخرقه کتان بگیرند از دست تلطف برین بآهستگی براست و چپ گردانند و جنبانند تا بالتمام برون آید پس خرقه بسرکه و گلاب تر کرده بر شق گذارند اگر قدری باقی ماند

نمک سائیده برده باشند تا باقی را بخورد و پیه اگر باقی ماند و جمع شده ورم حاد آرد و موضع شق صلب گردد و از گشادن مانع آید اگر چه بگاهی نوعی که باید کرده شد و لیکن از آنکه شحمیه که جزو پلک است برآورده میشود و پوست در جفن حادث میگردد و پس چنانچه باید منطبق نمیگردد و لهذا حتی الامکان مسارعت نکنند **قول علی بن عیسی** شیخی اشتراق بپدید آید تا نزد ورم درد و حمره گذشتن آفتاب و مجرب شیاف سکّ قدری زعفران بآب مورد ترش نماد کرده صحت یافت **دوا** در ظرف که ابقر و آب ورد باشد گرفته دو بار آب شسته بساید خشک نموده کشند و بگلاب شویند عدس خورند روغن بلسان بر آن ذیل طلا کنند **نوع پانزدهم در عقده پلک** سبب او رطوبت غلیظ سوداویست که از سر بر پلک ریزد و در آنجا متحجر گردد و بر پلک بالا اکثر افتد و سه گونه است یکی آنکه مانند سلعه متحرک باشد **علاج** اگر غائر نبود و پوست بالای عقده در عرض شگافند و کناره‌های شق بسنارات گرفته از روی عقده کشند و جدا سازند پس غشائی که بالای عقده محیط است چون مرئی شود آن را آهسته گشند تا مع عقده بیرون آید باحتیاط تمام اگر عقده غائر بود پلک را بسوی خارج گردانند و باطن پلک را از بالای عقده چنانکه گفته شد شگافند و برآرند بعده کون فائده آبش چکانند و محافظه دارند تا التصاق نیفتد دوم آنکه سخت باشد و حرکت نکند **علاج** بآب گرم تطول کنند انکباب نمایند قیروطی گذارند چون نرم شود مرهم دیاخلیون لعاب حلبه لعاب کتان بکار برند اگر تحلیل نیابد دوا گذارند و با آهن داغ و ادویه حاد که کار نفرمایند زیرا که در قطع و حمی غیر تعذیب فائده متصور نیست باشد که ورم عظیم خطر آرد با بعضی گفته که بعد کشفت تنقیه تمام عقده را بمقراض بردارند و زمانی شایسته خون بند نکنند تا بعضو دیگر سیل نماید و پلک از ورم ایمن ماند سوم آنکه در سطح جلد منبسط بود و در عروق او و در عضو نماید در نگش مانند توت سرخ یا مانند بادنجان باشد **علاج** در هر اندک مدت استفراغ لازم دارند تا ماده کثرت نگیرد و از اطعمه غلیظه پرهیز نمایند و این کسی نوع با آهن نیز دانند که استیصال او متعذر است و ایضاً قبول التحام نکند **نوع شانزدهم در جراحت و قرحه پلک** سبب او یا اسباب خارجیه است یا ورم حار که جمع شده و منفجر گردد **علاج** اول عدس پوست انار پوست پسته سبز که پخته ضماد کنند بعده سفوف خشک کشیده زعفران بعفرت بعض آمیخته یا شیاف کنند مرکب ساخته استعمال نمایند **فائده** اگر از آن کره رسد فوراً الیهاد و زنند و از غبار و روغن نگاه دارند اگر قدری پوست رفته باشد نه دوزند که بیم خطر دارد بلکه انزروت صبر بکار دارند اگر کسنه شود و پوست نبر آید قدری مرهم زنگار گذارند اگر قدری لحم هم بریده باشد مرهم از صبر انزروت قشور کندر زعفران دم الاخوین روغن گل ساخته گذارند اگر با جرح صداع باشد فصد و اسهال کنند اگر سبب ورم پلک باشد که ریش شده اول فصد و مسهل کرده تدبیر قرحه نمایند اگر بعد به شدن تشنج پدید آید پیه بط یا پیه ماکیان مالند اگر استرخا شود و دهن صنوبر آب مرزنجوش مالند و بدان بآب نیم گرم شویند **نوع هفدهم در تهیج و انتفاخ جفن** و رهیست بیحس که در پلک پدید آید مانند ورم لیس لونش سفید مائل بسرخی یا کبودی باشد **علاج** اگر بسبب سوء ضعف احشا باشد چنانچه در سوء القنیه وغیره لونش هم رنگ بدن بود و ثقل نباشد تقویت احشا کنند اگر بسبب کثرت بلغم بود لونش سفید و مع ثقل بود تنقیه بلغم کنند اطریفل کبیر خورند صبر بسرکه طلا نمایند سرکه بآب گرم آمیخته پلک را شویند اسفنج تر کرده و نشند بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل کماد کنند برگ خطمی یا برگ خروع ضماد سازند اگر بسبب خون باشد لونش سرخ بود و قیفال زنند شیافات با میثا صندل بآب کاسنی طلا سازند **نوع هیجدهم در زرقت و خضرت جفن** بسبب زخم و تی منیت و عقب فصد ساق و زائیدن اکثر افتد یا از خون که بر پلک ریزد **علاج** اگر جراحت باقی بود و مانعی نباشد فصد کنند و مسهل و هندر مرداسنگ صندل بگلاب سوده طلا کنند تا جراحت زائل شود سنگ فلفل بآب سوده یا سفال نو بآب بر هم سوده یا تخم ترب بآب سوده طلا کنند نمک بآب آمیخته گرم کرده پنبه آلوده نهند و بنمک مسحوق کماد کنند **نوع نوزدهم در استرخاء الجفن** گاه باشد که چون ورم عارض شود در پلک استرخا پدید آید گاه بدان حد رسد که پلک

برداشته نشود و سبب این وقوع استرخاست در عضلات **علاج** اول تنقیه بدن کنند اگر حاجت باشد بعلاج رمد کوشند حسب سبب تقلیه مدتی آن
استرخا باقی بود عروق داخلی بینی کشایند صبر اقاقیا ماميثا زعفران بآب مورد تر سرشته یا صبر درم اقاقیا دو درم ماميثا افیون هریک چهار دانگ زعفران
دو دانگ بآب مورد تر بر پلک و ابرو و جبهه ضماد کنند شونیز زعفران کوفته صره بسته بویند روشنائی بالیقون کشند اگر تدابیر ملک بر موضع نفع منظور نشود
تشمیر کنند باید که پلک را از ماق اکبر تا اصغر در دو تخته چوب که بسیار سبک باشند بندند پس حسب قلت و کثرت استرخا یعنی در موضع که استرخا بیشتر بود از آنجا
بیشتر و در جائیکه کمتر باشد از آن موضع کمتر پلک بمقراض ببرند و بعد قطع سه چهار جا بدوزند و دو روز صفر پاشند نمک زیره خائیده و آبش در چشم چکانند و روز
سوم یا چهارم رشته بمقراض بریده برآرند و مرهم بکار دارند **فائده** اگر بطور فالج ولقوه باشد بیانش در آنجا کرده شد و گاه باشد که وقت فصد رگ جبهه
بسبب خطا و ترکه پلک ابرداشته میدارد از طرفی بریده شود و بدان سبب پلک مسترخی گردد کما وقع لاندروماخس حین فصد بنت الملک فامر الملک بقطع
یده **نوع بیستم در التصاق الجفن** گاه باشد که التصاق دریک گوشه بود گاهی در هر دو گوشه و گاه باشد که هر دو پلک از کنار تا کنار دیگر ملتصق گردد
و گاه بود که پلک بر ملتحمه یا قرنیه یا بهر دو ملتصق شود سبب او یا رمد است که بسبب شدت ورم و وجع و غیره مدتی چشم منطبق ماند پس پلک بپلک و ملتزق گردد
یا در چشم یا پلک قرحه افتد و مدتی چشم بند ماند و بدان سبب موضع جراحت ملتصق گردد یا سبل یا ناخنه را برداشته و آنجا را بنمک زیره چنانچه باید داغ نکرده و رعایت
که بعد لقط کشط لازمست بجا نیاورده بدین سبب التصاق لاحق گردد **علاج** اگر پلک گشاده بود میل اندر کنند و پلک ابردارند و موضع بهم رشته را
بمبت یا مسباره از هم جدا کنند و اگر بملتحمه یا قرنیه رسته باشد باهستگی و احتیاط بردارند تا پلک بسیار کشیده نشود و چه بیم است که قرنیه یا پلک برآید و چشم از جا برجسته
شود و اگر هر دو پلک بهم پیوسته و میل اندر نرود پلک را بدو مسباره انگشتی بردارند باهستگی پس آنکه کشایند پلک را از جانب ماق اصغر از آنجا که پلک وصل ملتصق
شده نشگافند آن قدر که میل در آید پس میل درآورده پلک را بردارند و از مقراض جدا سازند هر چونکه باشد بعد انفتاح زیره نمک خائیده چکانند پنبه کهنه
بدهن ورد چرب کرده مابین هر دو پلک گذارند تا بهم نچسپد و صفرت بیضه بدهن ورد سرشته بر پشت چشم نهند و بعضا بسبک بندند و چشم با حرکت داده
باشند تا باز نچسپد روز دوم گشاده باز زیره نمک خائیده چکانند زردی بیضه و دهن گل بکار برند بدستور سه و در روز چهارم شیاف منبت جراحت کشند
اگر درین عرصه چشم ورم کند فصد و مسهل هر که مناسب دانند بکار برند بعد تنقیه اطلیه گذارند تا ورم زائل گردد و گاهی حاجت شود که تا ده روز میل اندر کنند
و زیاده و هم مرهم اسفیداج قرور توبال بکار برند تا جرح به گردد و اگر بیاض افتد تدبیرش کنند پس بتقویت بصر کوشند اگر بسبب آب چشم ملتصق شود
انزروت نبات هر یک چهار زبد البحر یک سائیده بکار برند ذرور را اطلا **نوع بیست یکم در شتره** یعنی کوتاهی پلک و اکثر پلک بالا تقلص میشود
و پلک اسفل منقلب میگردد بخارج پس بسبب تقلص تمام بیاض یا بعض وی را نتواند پوشید چه در خواب چه در بیداری و این مرض را ارنبه نیز گویند چه
ارنب هرگاه که خوابد چشم او وا باشد بعضی گویند اگر پلک زیرین برگردد شتره و اگر جفن بالا ارنبه نامند **فائده** اگر مادرزادی باشد یعنی در اصل خلقت پلک ناقص
مخلوق گردد لا علاج است **انتباه** اگر بسبب بریدن پلک یا غده یا انبات لحم زائد یا از سوء خیاطت یا سوء تدبیر در لقط باشد تقدیم آنها **علاج** اگر از قطع پلک
و سوء خیاطه باشد باید که پلک را از موضع که ملتحم شده بشگافند و بگذارند تا سیل شود و چشم را ببوشند و فیما بین شق مرهم منبت لحم فتیله کرده نهند تا هر دو لب شق
بهم نه پیوندد و میان وی لحم بروید و اگر غده یا لحم زائد سبب باشد باید که آن را بدو یا به مسباره برگیرند و بردارند پس بمقراض ببرند پس دوای حاد گذارند تا باز

لحم نروید بر چونکه باشد تدابیر مذکور خالی از تعذر نیستند اگر بسبب او منقلب باشد پلک سوی خارج بعد لقط سبل باشد بنگرند اگر لحمه پلک بعد اندمال ممزق
گشته و بدان سبب و در جفن تشنج و انقلاب باقیست بتدبیری که در التصاق ذکر یافته تدارک کنند و پلک را از لحمه بطوری که گذشت جدا سازند اگر چیزی عقد مانند
پیدا شده باشد لعاب حلبه لعاب کتان مرهم داخلیون بکار برند اگر تحلیل نپذیرد با آهن تیز قطع سازند اگر بسبب ضربه و قرحه باشد که بر سر یا جبهه رسد و غشای
مجلل به قحف متأذی و متشنج گردد و بسبب اتصال به پلک بالا نیز تشنج پدید آید وجود آن **علاج** حسب مشاهده تدارک آن کوشند اگر بسبب تشنج عضله بردارنده پلک
باشد **علاج** اگر دفعةً افتد و ثقل تمدد در پلک باشد تدبیر تشنج امتلائی کنند و اگر بتدریج افتد و پلک لاغر باشد تدبیر تشنج یابس سازند تا ترتیب با غذیه و اشربه مرطبه
و نطولات مرطبه و تشمید به بنفشه خطمی شیر زن و تدهین سر بروغن بنفشه روغن کدو در امتلای هم در یبسی مفید **نوع بیست دوم در سلاق** یعنی کنارهای
پلک سطبر و سرخ گردد و ماده این حریف یا مالحه است پس حکه لازم اوست اگر مدتی گذرد و تدارک نکنند مژگان بریزند و منابت اهداب ریش گردد و فساد وی
در چشم نیز تعدی کند و گاهی بسبب غلظ پلک تیر قدد و خون برآید **علاج** اگر نوع خفیف باشد یعنی پلک و گوشه های چشم بخارد و حمرت اندک بود دمار الفواکه تلیین کنند سماق
بگلاب تر کرده صاف نموده بچکانند خرقه آلوده نهند و وقت شب برگ خرفه برگ کاسنی بروغن گل بر پلک ضماد کنند یا بیاض بیض بدهن ورد آمیخته خرقه آلوده
گذارند و هر صباح حمام نمایند و اگر مزمن و غلیظ و کثیر الحمرت باشد قیفال زنند رگ جبهه کشایند بر ساق حجامت کنند بطبیخ اهلیله غاریقون سردار کرده تنقیه نمایند
و بعد تنقیه شیاف احمر لین کشند آب گرم کماد و انکباب سازند شحم انار عدس مقشر بنفسج ضماد کنند اگر زمان او بدرجه کمال رسد دمعه و انتشار هدب و قرحه
جفن پدید آید باید که بعد تنقیه والتزام به پرهیز شیاف احمر شیاف ابیض هر دو یکجا با آب بادیان سوده بعمل آرند **فائده** در دموی شدت الم حمرت و این اکثر منتشق گردد
و خون کثیر برآید فصد کنند اگر مانع بود میان دو شانه و پس سر حجامت کنند تنقیه بطبیخ اهلیله نمایند اگر طفل باشد فصد و اصلاح غذای مرضعه کنند صفرت بیض بدهن ورد
بر چشم نهند و تا سه روز شیر زن تنها یا بشیاف ابیض در چشم چکانند برگ کشنیز اکلیل بقدری زعفران و صفرت بیض آمیخته یا آرد جو عدس پوست انار گل سرخ پزانده
دهن بقر یا روغن گل آمیخته بر چشم ضماد کنند پس خس صفرت بیض طلا کنند و تا که سه روز نگذرد چیزی در چشم نیندازند روز چهارم ذرور ابیض بعده ذرور اصفر
پاشند در صفراوی حرقت حکه صفرت لون تنقیه صفرا کنند اصلاح غذا نمایند گل سرخ عدس پوست انار برابر بشیر زن بر چشم ضماد کنند شیاف احمر لین شیاف
اخضر کشند و در رطوبت شور حکه تنقیه بلغم کنند سماق بگلاب تر کرده بچکانند شحم انار ضماد سازند یا گل سرخ عدس مقشر بگلاب پخته بیاض بیض بدهن ورد آمیخته ضماد نمایند
و هر روز حمام نمایند شیاف سماق کشند پلک را بقند خراشند حضض اقاقیا زاج سائیده پاشند اطریفل دهند نخود آب خورند **انتباه** سلاق دو گونه است
یکی آنکه کنار پلک سرخ و درشت گردد و این کثیر الشوند باید که قیفال بکر زنند دوم آنکه بخار ریختن و خاریدن چیزی دیگر نباشد باید که بسعوط آب بارگنانی تنقیه
دماغ کنند پس سر بخار آب گرم دارند مداومت حمام نمایند اگر عقب مدید پدید آید شادنه زعفران آب بادیان ضماد سازند **دوا** توتیای سبز سنگ بصری ابر بگلاب
حل کرده خشک نموده بگلاب سوده کشند **دیگر** فلفل گرد یا عفص سائیده در چشم پر کنند و سه ساعت بسته دارند مزیل جرب جفن **دیگر** علق مصفی از خون در
ظرف آهنی کرده بر آتش نهند و حرکت ده باشند تا سوخته نگردد و بغایت خشک شود پس بقدری دهن بقر آمیخته کشند **دیگر** سماق اوقیه آب نیم رطل
جوشاند خرقه تر کرده بر چشم نهند **دیگر** مغز بادام بشیر زن ضماد کنند **دیگر** تخم کرفس بیاض بیض طلا نمایند **دیگر** روغن عقرب مالند **دیگر** اهلیله زرد یک
شبان روز با آب تر کرده یا صمغ بگلاب حل نموده بچکانند **دیگر** مر کنند بعسل یا نشادر بشیر زن یا زیت عتیق یا حماض اترج کشند **دیگر** ابریشم سوخته صبر سالخ

عفص سندروس صدف زبد القواریر زعفران لاجورد عفص مروارید مفرداً کحل کنند **نوع بست سوم در ثقل اجفان** یعنی بطوی حرکت و افتتاح سبب او یا ضعف و سقوط قوت چنانچه در امراض خصوصاً دق یا غلظ ماده چنانچه در شراق و گاهی در ابتدای مرض پیدا شود **علاج** موافق هر سبب به کنند **نوع بیست چهارم در خندریلک** سبب و ماده رویت که به عصب حس برود یا زخم که عصب سد **علاج** مداومی تدبیر استرخا کنند و زخمی لاعلاجست **نوع بست پنجم در اختلاج جفن** اگر ادوی بود تنقیه کنند و آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند دلک چشم نمایند آب گرم نطول کنند تحلیل توتیا صمغ عربی هر یک درم قرنفل دو درم مامیران فلفل دارفلفل هر یک دو دانگ شیاف ساخته آب سوده طلا کنند سنبل قسط مصطکی بروغن خردل و روغن جند آمیخته یا دارشیشعان جوزبویه بروغن یاسمین آمیخته یا زعفران بسباسه آب سائیده مالند زرنباد وج سعد زراوند خولنجان جاوشیر طلا کنند **نوع بیست ششم در شعر زاید و شعر منقلب** اگر مو بر موضع منبت خود باشد اما سرش درون چشم منقلب بود و آن را شعر منقلب گویند و اگر مو در باطن پلک فروتر از منبت مژه روید آن را شعر زاید گویند هر چگونه باشد مو بمقله ملتصق شود اشک آید و چشم ضعیف شود و قبول ماده کند و سبل و دمعه و حکه و حمرت پدید آید اما سبب موی آمدن رطوبت عفنه است که در پلک نزدیک مژه جمع شود اما موی آمده اگر سر او سوی خارج منقلب باشد بمقله نمی خلد و بچشم ضرر نمیرسد لیکن از آنکه بر مدقه سبل میباشد مرتفع برجا اشیا خطوط سیاه احساس میکند **علاج** تنقیه بدن و دماغ با ایارج فیقرا و غیره و غرغره کنند پس اگر مجری باشد هر صباح اهلیله در دهن دارد و مزه و اگر میسر دمی بود مصطکی قرنفل خاید جوزبویه در دهن دارد و مزد عنبر بوبیده و شنانی با سلیقون شیاف احمر لین شیاف اخضر کنند بعد نتف موی نوشادر یا خون ضفدع کبود یا خون کرس سگ یا خون کنه سگ یا خون هدهد یا بیه یا بول یوز یا زهره هدهد یا خون خر یا خون سام ابرص یا بول قرد یا خون کرم سرخ یا خون وب یا زهره سگ یا زهره دب یا زهره ضفدع یا موی خنثی سوخته یا نیم کوفته یا پر مرغ سوخته یا دوده پیه یا راکیت یا لعاب اسپغول یا خون خفاش بدهن بقر آمیخته یا منی شبش چیده و روغن کنجد بریان کرده یا خون [illegible] علق بسرکه آمیخته یا اذفون یا مخ سلحفات آمیخته یا زبل سوسمار افیون کافور آب سوده یا آبنوس آب سوده یا بیخ سداب کوفته بر آنجا گذارند روغن درخت سپندان آب ندیده سوخته رمادش بعد نتف موی باشند **قول جالینوس** بعد نتف صدف خرد سوخته سائیده بقطران سرشته طلا کنند یا زبد البحر آید **قول صاحب ذخیره** بعد تنقیه غرغره کنند هر صباح اطریفل صغیر خورند اهلیله ام در دهن دارند بعده ادویه کشند دیگر به سه علاج کنند **اول** آنکه صمغ یا کثیرا یا مصطکی یا راتینج گداخته یا سبج که بدیگا آلوده باشند موی فزونی را آلوده بموی طبعی چسپانند چندان نگهدارند که خشک شود و این جائیکه موی زیاده اندک باشد توان کرد۔
**دوم** آنکه پلک گردانند و موی فزونی را بر کنند و در چشم زیر پلک خمیر سیر و نهند پس سوزن طلا بآتش سرخ کرده بر بن موی کنده داغ دهند و هر بار زیاده از دو مو داغ ندهند و بعد داغ بیاض بیض به دهن ورد آمیخته نهند چون الم رفع شود داغ دیگر دهند **سوم** آنکه پلک چشم بدو اصبع یا بمنقار اندکی برآرند و دو تخته صاف سبک باندازه پلک تراشند و هر قدر که از پلک بریدن منظور باشد میان هر دو تخته کنند و سر دو تخته محکم بندند تا خشک آید و فرسد در عرصه ده روز یا کم زیاده مرده شد بیفتد و اثر جراحت پدید نیاید اگر کسی اقبال دستکاری نکند آهک آب ندیده بوره آب صابون هر یک دو اشخار یک سائیده بآب صابون سرشته اگر عوض آب صابون آب خاکستر یا بول طفل کنند بهتر پس سیل بدین آلوده بجائیکه مطلوب باشد نهند بعد ساعتی چون ورم کند و اثر ریش پدید آید دور کنند و ساعتی آسایش داده باز نهند بدستور تا که ریش شود پس بگذارند تا سیاه گردد و خشکریشه کند پس وا شویند و موم روغن طلا سازند تا خشکریشه بیفتد و اگر حاجت شود مرهم اسفیداج طلا کنند **نوع بست هفتم در انتشار الاهداب** یعنی ریختن مژه اگر سبب او اخلاط عفنه

یا سو انبذای این وضع باشد آثار آنها حرقت و حکه **علاج** حسب خلط تنقیه کنند تعدیل مزاج نمایند بعده منبت اهداب چون لاجورد حجر ارمنی خسته خرما سوخته دخان
کندر قشور پسته بر سنبل شادنه مغسول کحل کنند اگر سبب ضعف جاذبه پلک باشد و یا بسبب غذا نرسد و این عقب سرسام و حمیات حاده افتد **علاج** تدبیری
کنند که قوت جاذبه را قوی کند و برای ترتیب تن اشربه و اغذیه جید الکیموس خورند و مرطبات بکار برند شیر تازه انفع ترک استفراغ نمایند و از جماع و ریاضت
پرهیزند باسلیقون و روشنائی کشند اگر سبب کثرت رطوبت باشد که درین موضع گرد آید آثار بلغم **علاج** تنقیه بلغم با یارجات و حبوب کنند تقلیل غذا کنند ریاضت
مفرط نمایند خواب کمتر کنند از فواکه رطبه و بقول پرهیزند باسلیقون شیاف احمر شیاف اخضر کشند اگر سبب عدم وصول غذا بسبب انسداد مسام باشد اگر سبب
انسداد ماده غلیظ بلغمی یا سودا یا خون فاسد یا صفرای غیر طبیعی مخلوط برطوبت بود که در مسام بچسبد و این از جنس داء الثعلب بود پس آثار آنها از لون پلک ظاهر گردد
خصوص بعد مالیدن پلک **علاج** آثار هر یک دریافته حسب خلط تنقیه کنند و بعد تنقیه اطلیه که در داء الثعلب حسب هر نوع مرقوم است طلا نمایند بعد زوال سبب
و حصول تعدیل منبات مژه کحل کنند اگر انسداد مسام بسبب اندمال جدری یا جرح یا حرق النار باشد لا علاج له **علاج** بنگرند اگر پوست پلک سوخته نشده و
مسام باقیست گل ارمنی عنصل محرق هر یک یک شانج پنج کحل کنند **فائده** چون موی ابرو چشم را بینائی از پی میدهند لهذا تدبیر انبات موی ابرو درین
ضمن نوشته شد باید که اصبع به پیه بط یا بروغن زیت یا بدیگر روغن چرب کرده برابر زیر ابرو بقوت مالند چون سیاه شود طلا کنند حجر الیهود معجون خفاش آمیخته باشند
سه درم توتیای کرمانی مغسول ده هلیله زرد زنجبیل عود الصفر هر یک پنج مامیران دار فلفل هر یک سه نمک هندی یک سائیده بیست روز در آغوره
پرورده خشک نموده باز سائیده بکار برند مزیله جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره **دوا** آب زبل اسپ بعسل آمیخته یا بپیه آوزا مالند دیگر سلخ الحیه در زیت
انداخته چهل روز در آفتاب داشته سائیده یا زبل الفار محرق بعسل آمیخته یا خراطین بسرکه چهل روز تر کرده سائیده طلا کنند دیگر زبل باز خشک کرده سائیده
یا مگس سر دور کرده سوخته سائیده یا زبل ارنب سوخته سائیده یا دوده مرایا دنبی [?] زبل الفار زبل زنبور یا سائیده یا خسته خرما سوخته سنادرین [?] سائیده یا
فلفل اثمد هر یک درم سنبل سه درم زعفران صاص [?] محرق مغسول هر یک یک نیم دانگ سائیده کحل کنند دیگر تخم کدوی تلخ سائیده کشند دیگر اگر مع
آکل باشد انار خام کهنه مهرا کرده ضماد کنند **نوع بیست هشتم در بیاض الاهداب** سبب آن رطوبت لزجه است **علاج** تنقیه به هلیله کابلی تربد ایارج کنند تافیل [?]
مداومت کنند و طلیه کباب خورند از شیر ماهی وغیره پرهیزند روشنائی کشند غرغره عطوسات مسخنه بکار برند برگ شقائق بزیت یا بپیه خرس سائیده یا حلزون
سوخته به پیه خرس یا بپیه بز سائیده یا فندق هندی سوخته به پیه مرغ یا به پیه تیس یا به پیه خرس سائیده بر مژگان طلا کنند و اگر خلقی باشد سبب آن نقصان حرارت
غریزی **علاج** خضاب کنند **نوع بیست نهم در قمل اجفان** سبب آن رطوبت عفنه بلغمیست که طبع آن را سوی جلد دفع کند **فائده** رطوبت فضلی
باشد خواه صالح هرگاه که حرارت غریزی یا غریبی در وی تصرف کند آن رطوبت صلاحیت حیات پیدا مینماید و چون صلاحیت حیات پیدا شد از مبدء فیاض
معنی حیات در وی اجرا میابد **علاج** ماء الاصول دهند چون ماده نضج یابد تنقیه بحب صبر حب قوقایا حب ایارج طبیخ افتیمون کنند ایارج فیقرا عسل آب کامه
آمیخته غرغره نمایند بعد تنقیه آب شور یا آب سلق یا بسرکه عنصل یا بطبیخ شبت نمک چشم را شویند بعده مژه را دو ند طویل بدهن مرده آمیخته میل طلا کنند یا بورهٔ
بوره سائیده پلک گردانیده پاشند گوگرد بزیت طلا کنند صبر کشند شیاف زیبق کشیدن مفید روشنائی کشند زاج یک القریم بروغن آمیخته برین مژگان
مالند میل در زیبق گذارند بعد زمانی برآورده پاک کرده در چشم کشند مرغ کبک بزغاله خورند و از اغذیه غلیظه کثیر الفضول پرهیزند **باب سوم در امراض**

گوش مشتمل بر چند فصل **فائده** گوش عضویست غضروفی مرکب از لحم و عصب حساسه نفع او آنست که هوای متموجه در وی جمع شود و در ثقب عظم حجری نفوذ کند
و چون معادم عصبه گردد که در صماخ مفروش است و قوت سامعه در وست ادراک اصوات حاصل آید بدانند که فاضل ترین حواس ظاهری سمعست زیرا که تعلم علم
و قدرت نطق که صنعت کمال انسانیست موقوف بر وست تا نشنوند نیاموزند ازینجاست که کر مادرزاد گنگ میباشد پس احتیاط آن ضرور باید که وی از هوای
سرد و گرم و دخول آب و تراب و هوام محفوظ دارند و از کثرت کلام و سماع آواز قوی و قرأت باآواز بلند و قی و حرکت عنیفه و حمام و تخمه و نوم بر امتلاء و سکر متوالی و اکل
مبخرات پرهیزند و طبع نرم دارند و از چرک پاک سازند و در هفته یکبار وقت شب برای تصفیه چرک دو قطره روغن بادام تلخ یا روغن ننبن چکانند که حافظ صحت
و برای حفظ از بخور و قرحه هر هفته شیاف مامیثا بسرکه سوده چکانند و هر چه در گوش اندازند نیمگرم باید چه بارد بالفعل ضرر دارد و اگرچه مرض حار باشد و وقت خواب
و هم در بیداری پنبه در گوش دارند یا آنها را بسته دارند تا از وصول هوای گرم و سرد و دخول هوام مصئون مانند و در امراض مادی تا که تنقیه نشود دوا در گوش میندازند
و امراض مادرزادی لاعلاج اند و در مرض عسر البرء هر گاه که برای تسکین وجع افیون تقطور کنند باید که بشیر حل کرده چکانند یا دهان بکار نبرند که بسبب حافظ دهن
خوفست که افیون در محل بچسپد و وجع افزاید بخلاف شیر که بسبب مائیت حالی و غسالست مانع التصاق افیون و در ارخا و تسکین انفع از دهن و استعمال مخدرات
بیشتر نکنند که وقر می آرد و خاکستر افیون در تخفیف و تخدیر اقوی است پس در وجع آنرا سوخته بکار برند و برای اصلاح افیون قدری جند آمیزند **فصل اول** در وجع الاذان
در ابخره ریاح حاره که در گوش ساکن شود وجع ناخس حمرت چشم و گوش و دریابد که شعله آتش بیرون می آید از گوش سوی سر پوست لماه تپش اگر ماده در معده باشد
بوار انجا صاعد میشود سوزش فم معده عطش و شرب آب بارد خفت وی نماید و چشم پر اشک باشد **علاج** اگر دانند باسلیق زنند و قدر حاجت خون برآرند
تلیین بطبیخ هلیله کنند اغذیه مبرده مناسبه خورند شربت از خشخاش تخم کاهو کشنیز ساخته نوشند اطریفل صغیر سکنجبین آب غوره دهند کشنیز بقند سفوف کنند
روغن گل یک سرکه بیزند که روغن ماند در گوش چکانند شیاف مامیثا بروغن بادام و قدری سرکه کهنه آمیخته تقطور کنند اگر وجع اشد و بیم تشنج غشی اختلاط ذهن شد
قدری افیون بشیر زن حل کرده چکانند صندل مامیثا بگلاب و آب کشنیز آب کاهو از بیرون طلا کنند اگر سبب این ابخره حار شمسی در ایام گرما باشد احساس لهیب
و حرارت در گوش و چشم و در روی کرب عطش سوست بینی و از مضمضه آب بارد خفت پدید آید **علاج** روغن گل بسه چند سرکه پخته چکانند و خرقه آلوده بسرکه
بر گوش نهند و در تبرید و ترطیب دماغ با طلیه و نطولات مرطبات و غیره کوشند اگر سبب این ابخره حار وصول آب چشمه های گرم بر گوش باشد تقدم آن
سبکی سر وجع در وسط یا مؤخر سر و احساس حرارت شدید در گوش و سر **علاج** اگر واجب دانند فصد کنند ساقها بندند کف پا مالند روغن بنفشه روغن نیلوفر
روغن تخم کدو در گوش و بینی چکانند و در ترطیب دماغ کوشند خبر با طلاء اگر سبب این ابخره حار وضع ادویه حاره باشد تقدم آن **علاج** فصد کنند تلیین
نمایند و احتیاط که ضماد ادویه وضعیه باشند طلا سازند و درین هر چهار قسم آب کاهو آب کشنیز آب عنب الثعلب و دهنهای بارد چکانند اگر حرارت اشد بود
کافور بروغن بنفشه تقطور کنند اگر وجع اشد بود شیاف ابیض افیونی بشیر زن سوده نیمگرم چکانند بیاض بیض آب کدو شیر زن اندازند آب تمر هندی آب آلو شربت
بنفشه شربت نیلوفر تلیین نمایند سکنجبین شیره تخم خرفه دهند ماش مقشر عدس مقشر مرغ اسفناج کشنیز تمر هندی آب لیمو آب سماق خورند **فائده** اگر سبب ریاح بارده
غلیظه باشد که در صماخ متمکن شود پس اگر از معده تصاعد کند غثی رطوبت دهن صداع نسبت بریاح کمتر باشد و از آنکه گرم بر سر بخش خفت یابد **علاج** قی کنند
تنقیه بحب ایارج نمایند و گلقند بادیان انیسون جوارش عود تقویت معده نمایند روغن غار روغن سداب روغن بید انجیر در گوش چکانند اگر آب بصل یا دهنها

مذکور زائده چکانند اگر قوی باشد اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند فرفیون بدین روغنها آمیزند اگر باد در ریاح مذکور در سر باشد دوی طنین و ثقل سر و صداع **علاج**
تنقیه بحسب قوت قیا حب ایارج کنند غرغره نمایند بعد تنقیه روغن ترب و روغن ناردین و روغن قسط چکانند اگر سبب ریح بارد و صول سرما و بادهای سرد باشد تقدم آن
واحساس چیزی شبیه بحرکت باد در گوش **علاج** روغن های گرم مالند و چکانند بطبیخ شبت بابونه اکلیل مرزنجوش نمام قیصوم نطول کنند پنبه آلوده نهند بطبیخ
شلجم انکباب نمایند اگر سبب این ریختن آب بارد باشد تقدم آن وجع در مؤخر سر **علاج** روغنهای گرم بر مؤخر سر مالند و در گوش چکانند اگر سبب این وضع ادویه بارده
باشد تقدم آن **علاج** هر چه ضد آن دوا باشد بکار برند و درین هر پنج قسم بار و آب سداب آب بصل آب ثوم آب بابونه آب مرزنجوش آب بادیان روغن سیت
روغن بادام تلخ روغن سداب روغن یاسمین روغن بابونه روغن شحم حنظل چکانند اگر قوی خواهند روغن فرفیون روغن جند بکار برند حمام گرم نمایند خمر کهنه نوشند
مرغ گوسفند لحوم بیان نخود آب بادرنجبویه زیره خورند بخار آب گرم به نی رسانند روغن بلسان روغن خراطین خمر تند قطور کنند روغن **ترب** آب ترب بستی روغن
گل یا روغن کنجد بوده روغن سازند مزیل وجع گوش بارد و محلل ریاح **روغن ناردین** قصب الذریره حرق غار سعد عود بلسان لک سازج برگ مورد
اذخر اسارون ابهل قرنفل مرزنجوش ناردین برابر کوفته در خمر و آب روزی تر کرده جوشانند پس صاف کرده روغن کنجد آمیزند و بپزند که خمر و روغن ماند قطور او در وجع
مزمن صداع شقیقه بارد در گوش مسکن وجع آن و در تحلیل برای امراض مثانه مدر او مزیل اوجاع بارده و قولنج و معنس یحیی و ریاح غلیظه و نفخ احشا حسن
لون سخن جم **فائده** در دموی حمرت وجه ثقل سر جبهه وقت سجده وجع گوش ضربان شدید **علاج** قیفال زنند اگر مانعی بود حجامت کنند آب تو اگه یا طبیخ هلیله
ملین نمایند اگر قوی خواهند حب صبر دهند روغن گل سرکه بیخته یا روغن بادام روغن کدو روغن بنفشه چکانند در صفراوی حرارت لمس دوی سر صداع و هوای
بارد استراحت یابد پس اگر ساذج بود عدم ثقل اگر مادی باشد اندکی ثقل هم باشد و حرارت نسبت دموی بیشتر و ثقل کمتر بود و سهر **علاج** تنقیه بخیار شنبر و طبیخ
هلیله کنند بعد تنقیه روغنهای سرد چکانند مانند آرد جو صندل کافور آب گشنیز آب کاهو ضماد کنند در بلغمی عدم سوزش و حمرت و با شیای گرم بالفعل استراحت
یابد پس اگر مادی بود ثقل سر و گوش کثرت خواب تری منخرین **علاج** تنقیه بحب ایارجات کنند بعد تنقیه روغن ترب روغن ناردین روغن قسط روغن سبع
چکانند و بطبیخ بابونه شبت مرزنجوش عاقرقرحا کماد کنند و در ساذج حاجت تنقیه نیست **فائده** اگر سبب بثور یا دمل گوش باشد عدم سکون وجع **علاج**
لعاب حلبه لعاب کتان لعاب مرو بشیر زن آمیخته گرم کرده چکانند تا نضج یابد پیه مرغ یا پیه بط بدهن ورد آمیخته نیم گرم چکانند چند بار و بنفشه آرد جو گل خیری بروغن
گل آمیخته نیم گرم کرده بر موضع ضماد کنند اگر سبب ضربه باشد **علاج** کندر سفید بشیر آمیخته چکانند **فائده** اگر سبب سرم گوش یا قروح گوش یا تولد دیدان یا
در آمدن هوام یا در آمدن آب در گوش باشد حسب سبب تدبیر آن کنند **قول لازرد** در سیر انکباب افسنتین دهند قطور گوسفند و قطور وجعی خمر و دکاسیل اکو او بر دی
در گوش چکانند سال سنور تو هشت دانه زیبق کشته پنج دانه مرهم گلابی سه درم آمیخته فتیله آلوده نهند منیک بآب سوده در ظرف نقره گرم نموده چکانند افیون
با سیر تو خمر آمیخته بالادن دو سه قطره چکانند وج نانخواه زنجبیل کمون بادیان فلفل در ظرف سفالی جوشانده بخارش از نی رسانند و چند قطره چکانند اگر مزمن
بود و ورم ظاهر نباشد لحم بقر بر آتش نهند و آبی که چکد چکانند **قطور وجعی** آب زبل اشتر آب بصل برابر زعفران قدری آمیخته نیم گرم کرده بکار برند **دوا**
موی آدم سوخته بدهن ورد آمیخته یا جدوار بگلاب سوده گرم کرده یا حضض بشیر زن سوده یا آب ورک عسل نمک سنگ روغن کنجد برابر گرم نموده یا نانخواه
بادیان بیول طفل جوشانده یا مر ببول گاو سوده یا آب برگ نازبو گرم کرده یا آب برگ سداب بعسل آمیخته گرم کرده یا آب برگ حنظل بروغن بادام تلخ آمیخته

یا روغن سوسن یا روغن نرگس یا روغن شبت یا زبل گس به آب آمیخته گرم کرده یا حلبه به شیر زن لت کرده گرم نموده یا خرمهره محرق به آب لیمو آمیخته یا نانخواه تر کرده
مالیده صاف نموده یا مخ مجبن به آب مهار حل نموده یا مهار به شیر زن یا بول طفل حل کرده یا زهره گاو به روغن بادام جوشانده یا ثوم به روغن کنجد بریان کرده
یا حقنس به روغن گل جوشانده یا برگ فنجنکشت به روغن زرد بریان کرده یا برگ نیب به روغن جوشانده قدری نمک آمیخته یا انزروت به شیر زن حل کرده یا
عسل و موم شیر گاو و دود و موم گرم کرده یا افیون زعفران به گلاب آمیخته یا حب الغار بجز کرده سائیده یا روغن جسته شفتالو یا کندر بجز جوشانده یا نمک بسرکه آمیخته یا
نسج عنکبوت به روغن گل یا روغن سوسن جوشانده یا پیه قاز یا پیه مرغ یا پیه بط یا پیه تمساح یا ترب در آتش پخته آبش فشرده فلفل گرد آمیخته یا افسون به روغن گل آمیخته
یا ترب به روغن گل پر نموده گرم کرده یا بیاض و صفرت بیض به روغن گل آمیخته یا انگزد قدر عدس به شیر زن سوده یا زیت پخته یا ورج به آب نمک سوده یا آب پوست
درخت سفیده یا آب بل خر یا آب بل اسپ یا پیه دلفین یا زهره آهو یا زهره ماهی و موم زیت آمیخته یا در انار روغن گل پر کرده گرم نموده یا آب بصل آب ادرک آمیخته
یا موم خشک یا آب برگ کدو یا برگ نند و عشر به روغن گاو در چوب کرده گرم نموده آبش فشرده یا زنجبیل مع گوگرد به شیر زن آمیخته یا بول آدم در پوست انار پر کرده گرم نموده
یا خلل زیت پخته یا ذراریح بزیت جوشانده یا پودینه بماء العسل آمیخته یا نمک اندرانی به شراب آمیخته یا بول خر یا آب برگ سکنه سوسن یا آب برگ حنظل یا آب گل منیه
یا آب کریله یا آمینا کو به روغن سرشت یا به روغن کتان یا به روغن کنجد سوخته یا تخم شبت ادرک به آب جوشانده یا خراطین به روغن گل جوشانده یا برنجاسف مرکی برنجم
به روغن سوسن جوشانده قدری جند آمیخته یا سنکار جمل زنجبیل هر یک ۵ درم به آب ترش بسته بیک رطل روغن سرشت سوخته صاف کرده یا روغن عقرب یا روغن
اسپ یا روغن بلسان هر که مناسب سبب اند در گوش چکانند دیگر اگر ضربان باشد بود بیم تشنج باشد روغن گاو کهنه گرم کرده چکانند و بخار طبیخ بنفشه نیلوفر تنبیع
رسانند دیگر برگ نانخواه کوفته گرم کرده بر گوش ضماد کنند دیگر انار شیرین بجز پخته کوفته ضماد نمایند فرزجه و مرهم دیگر آب بصل بسرکه قدری افیون آمیخته گرم
کرده چکانند مسکن اقسام وجع قوی او دیگر صبر بکینه بروغن کنجد شش گرم کرده حل نموده چکانند دیگر بطبیخ برگ نیب انکباب کنند دیگر بادروج در گوش نهند
دیگر دار عصفور گرم گرم در گوش نهند دیگر نمک سوده یا ورج سوده قدری در گوش تر زنند بالایش آب لیمو چکانند دیگر عظم سر آدم بر بناگوش آویزند دیگر حب شقایق النعمان
**فصل دوم در ورم گوش** در حار شدت وجع و ضربان ثقل حیه تمدد لسیب حمرت و حیه پس اگر در ثقبه و اعضای خارج از ثقبه باشد بحس بصر نماید
و وجع بشدت نبود و این نسبت بورم که درون ثقبه باشد کم خطر است علاج از ادمات پر ترینند ماده بوضع محاجم وغیره بموضع ورم منجذب سازند بعد ده
روز برگ کرنب به روغن زرد کهنه پخته بر ورم ضماد کنند تا تحلیل کند اگر در ابتدا وجع اشد بود خرقه به آب گرم تر کرده نهند تا گرم کرد و اگر داخل ثقبه باشد بسبب
سمع نیز متورم گردد و این تا که منفجر گراید اصعب و شدید الخطر بود و وجع مفرط آرد حتی که بغشی و اختلاط عقل و سرسام انجامد و باشد که در هفت روز بکشد خاصه
اگر مریض جوان باشد نقص سمع وجع اشد در قعر گوش و باشد که بسبب ضعف دماغ و ضعف باسکه سائر اعضای مرشک سائل شود و از بینی رطوبت بر آید در این
تب لازم باشد خلاف اول که در وی تبی باشد مگر حمی یوم و ورم حار دمویست یا صفراوی علاج قیفال زنند حجامت کنند اگر حاجت مسهل بود
طبیخ هلیله مسهل صفرا و هندشان ابیض در گوش چکانند بر وی آب کشنیز آب کاسنی آب عنب الثعلب طلا نمایند شیر از ثدی دوشند یا روغن بیض چکانند آب
پوست کدو به روغن گل آمیخته چکانند آب عنب الثعلب آب کشنیز آب برگ کاسنی آب برگ خرفه تاید و چوبین گوش ضماد کنند اگر وجع ساکن نشود روغن
نیلوفر روغن بنفشه روغن گل روغن بادام تلخ چکانند اگر تسکین نیابد لعاب حلبه لعاب کتان لعاب بزرقطونا رسانند تا نضج یابد و انار خام قدری کتیرا زاج

نوشادر گل سرخ پر کرده بخمیر گرفته در آتش پخته آبش چکانند آرد جو آرد باقلا هر یک یک نیلوفر بابونه اکلیل بنفشه گل خیرو هر یک نیم آب عنب الثعلب روغن بادام یا
روغن گل نیگرم ضماد کنند آرد جو آرد باقلا آرد عدس مغره بروغن گل سرکه آب پخته بر خرقه کشیده گرد گوش گذارند اگر ورم سر کند و ریم آید روغن بادام شیر زن
چکانند مرهم مرداسنگ بکار برند انزروت بشیر زن آمیخته یا امیلاستر کا یو جبین بدهن ورد گداخته یا مر کندر بعسل آمیخته چکانند فتیله بعسل آلوده یا انزروت
مسحوق آغشته در گوش نهند اگر مده نتن برآید و دیر کشد قدری خبث الحدید مسحوق بسرکه سحق کرده در آفتاب نهند چون غلیظ شود در گوش ریزند یا فتیله مرهم
مصری یا بادرکو انیتوا زیت سیاکو آلوده نهند مرهم از سیاکو بسرکه حل کرده چکانند اگر طفل باشد مرزنجوش سداب بسرکه و روغن خیری پخته چکانند **مرهم**
**مرداسنگ** مرداسنگ و زیت سی بپزند و حرکت ده باشند چون غلیظ شود وقت انزروت کندر دم الاخوین زفت یابس هر یک ده آمیزند و بپزند که غلیظ شود
برای انبات لحم عجیب **مرهم مصری** زنگار سرکه عسل برابر بپزند که بقوام آید **فائده** ورم بارد در اجزای خارجیه گوش یا در صماخ یا هم در خارج و هم در صماخ
میباشد هر چونکه یا بشد عصبه سمع را اگر ندی نیست چرا که غشای مذکور بغایت صلابت ماده بلغم غلیظ ممکن نیست که درین غشا نافذ گردد و ثقل تمدد و قلت وجع و از
اشیای گرم استراحت **علاج** تنقیه با یارجات و حبوب غراغر کنند روغن شبت روغن ترب روغن فرفیون چکانند آرد حلبه بابونه را میخ شمع ذریت گداخته
آمیخته یا بابونه بنفشه اکلیل گرم کرده ضماد کنند اگر سوداوی باشد بدستور بلغمی تدارک کنند و از انکه این ورم صلب میباشد در تلیین معاونت کنند با مقدار
لعاب بیدعن گداخته نهند پیه بط پیه مرغ هر یک یک گداخته زبل گوسفند مسحوق یک آمیخته ضماد کنند **روغن فرفیون** قسط ده کندش جهل جند بیدستر بودینه
کوهی دوازده عاقرقرحا هفت مویزج سه خمر چهار صد جوشانند چهار رم ماند روغن خیری پنجاه آمیزند چون روغن ماند فرفیون دو روغن بیست ده آمیخته جوشی داده
فرو گیرند برای فالج و استرخا و اوجاع بارده نافع **دوای** بک با دروج برگ نورسته خروع کوفته قدری نمک آمیخته نیگرم ضماد کنند برای ورم پس گوش و زیر بغل
انفع و منفجر **دیگر** صبر با آب بعسل آمیخته گرم کرده خرقه آلوده نهند **دیگر** شمدانج در روغن گاو انداخته بر آتش نهند چون سوخته سیاه شوند صاف کرده دو سه قطره
چکانند مسکن وجع مجفف قرحه **دیگر** برگ نیب یابس رال برابر سوزند و دودش در گوش رسانند مسکن وجع فوراً منفجر ورم **دیگر** مغره فوفل هر یک یک
زنجبیل نیم با آب گشنیز قرص بسته با آب سوده گرد گوش طلا کنند **فصل سوم در قرحه گوش** تقدم ورم و شور سیلان چرک **علاج** تنقیه بفصد و مسهل کنند پس
اگر نو بود اول پنبه کهنه بماء العسل آلوده در گوش نهند روغن گل شیر زن چکانند پس از ریم پاک کرده مرهم ابیض بروغن گل آمیخته چکانند فتیله بعسل آلوده یا انزروت
مسحوق یا صبر مر کندر دم الاخوین آغشته نهند اگر مزمن و پر چرک بود فتیله بعسل آلوده زنگار پاشیده نهند زهره گاو بقدری سرکه و عسل آمیخته گرم کرده یا ملح
اندرانی بشیر زن یا ملح عجین با آب مهاورد آمیخته چکانند مرهم مصری مرهم باسلیقون مرهم احمر سرکه خبث الحدید بکار برند اگر سیلان چرک کثیر بود نمک مسحوق داخل
اگر الم تر ما ذیت دهد و تسکین مطلوب شود خاکستر افیون قدری چند آمیخته بکار برند **قول لارزو** در سبب سیلان رطوبت گوش که مزمن باشد یا ماده است
که دماغ دفع مینماید یا ناصور پس اگر از ماده دماغ بود گاهی مده و گاهی آب برآید تنقیه سر کنند و دفع ماده سوی حنک نمایند و اگر از ناصور باشد مرهم کادیه بکار برند
پس مراهم منبت نهند و در جمله اول مال ماده سوی بینی و دهن بسعوطات و غراغر باید کرد قطور قرحی قطور طینی تین توتیا و اکسید آهن با العسل چکانند او کوانیتو
زنگار بکار برند مغز نان رطل بشیر پخته صفرت بیض دو عدد روغن گل دو اونس زرد چوب اسکر ولو آمیخته ضماد کنند سکنجبین عنصلی شست زراوند گرد پوست
انار عفص هر یک نیم اونس خمر ربع رطل آب نیم رطل جوشانده چند قطره چکانند انزروت اسکر ولو تنه مرکی هر یک درم سائیده قرص بسته بر مجمر نهند دودش

در گوش ریزند مزیل وجع و صمم هم و استعمال عشبه مفید اگر ریم سائل بود بول آدم در پوست انار پر کرده پخته چکانند روغن بادام تلخ نیم مثقال یک درم
خیری دو بر آتش نهند چون مصطکی گداخته آمیزد در شیشه کنند صبح شام سه سه قطره چکانند طبیخ برگ نیب برگ عنب الثعلب انکباب کنند و چکانند بعده عسل با آب
برگ نیب آمیخته گرم کرده اندازند اگر بخور رخنه در درون گوش باشد زاج کف دریا سائیده ریزند و بالایش قطره آب لیمو چکانند اگر منفجر شود برگ عشر گرم کرده
فشرده آبش چکانند چون پاک شود و وجع بود روغن ترب چکانند **قول صاحب قبریه** اگر انفجار گوش بود حسب عارضه تدبیر کنند اگر در باطن باشد تنقیه و
تقویت کنند و دوا اندازند و از غذاهای مغلظ باد انگیز و هوا پرهیز ندبند در صماخ نهند اگر ریم بستن چرک باشد روغن بادام تلخ چکانند اگر مزمن شود فتیله بعسل و
انزروت آلوده نهند شیاف مامیثا بسرکه و بیاض حنفیس سوده چکانند اگر وجع و نتن باشد روغن مرکی چکانند اگر عفن بود قطران تنها یا بروغن آمیخته قطور کنند
چون صاف شود مرهم سفید وغیره بکار برند و اغذیه جیده الکیموس خورند و میل ماده بتعطیس و غرغره سوی انف سازند اگر بخارج منفذ بود بماء الخل یا بماء العسل یا
بسکنجبین یا بخمر یا بطبیخ مورد و گل سرخ غسل شویند یا خرقه آلوده نهند اگر مرتی فشود چکانند مکرر چون پاک شود زاج سوخته نفوخ کنند فتیله بعسل سرکه آلوده بدو در
حابسه ملوث ساخته در گوش نهند اگر زرداب سائل بود بند نکنند مگر وقتیکه افراط کند و برای تنقیه آب برگ زیتون بعسل مرکی و عنگل آمیخته چکانند و اگر قرحه
جدیده و داخل عضو بود زاج سوخته مرکی بمرهم آمیخته بعسل سرشته قطور کنند آب غوره بعسل شیاف مامیثا بسرکه صبر مرکی بعسل مرهم سفید مرهم بازلیکون بشراب آمیخته
چکانند فتیله میل بجیده بعسل آلوده در زرور منفجه محلل گردانیده در گوش نهند اگر وجع بسبب قرحه بود صبر و زعفران بروغن گل حل کرده اندازند اگر خفیف منه
افیون افزایند عفص سوخته خسته بلیله بروغن خطمی و ورد در روغن کتان مفید اگر قرحه بسیار غائر و عفن و فاسد بود آثار او اتساع منفذ صورت و گاهی عظم الجمجمه را
شده زرداب روان گردد قطران بعسل یا زهره غراب بشیر زن یا زهره سلحفات بشیر زن آمیخته چکانند و بعد تنقیه قرحه قردمانا نطرون عسل فتیله ساخته یا توبال
نحاس زرنیخ عسل سرکه فتیله نهند خبث الحدید مکرر بریان کرده بعسل پزند چون قوام گیرد چکانند زنگار توبال نحاس هریک چهار آب گندنا عسل مصفی
هریک ده آمیخته بکار برند مصفی قرحه و سخنه اگر جدید باشد فتیله بزهره گاو تر کرده نهند پوست انار ببول طفل جوشانده چکانند مرهم مصری انفع اگر خشکریشه بود
مرده بسته باشد و وجع اشد بود دهن ورد چکانند اگر سیلان چرک طول کشد ماهی شور در آب پخته چکانند چون خشکریشه ساقط گردد دوا بنیت بکار برند سفیداج
پنجدرم گوگرد زرد افیون هریک نیم درم بسرکه آمیخته چکانند برای سیلان زرداب دیگه گوش انفع و دوا شیر زن عسل در پوست انار پر کرده گرم نموده چکانند مطلق
قرحه و نتن دیگر آب ابهل چکانند دیگر اگر نو باشد زاج سوخته مر بعسل سرکه آمیخته چکانند دیگر قشر بیض محرق خرمهره زرد محرق سائیده بعد اخراج ریم باد و به دیگر
نفوخ کنند دیگر زنگار بریان سائیده در گوش ریزند بالایش آب لیمو چکانند مزیل ریم و نتن دیگر عفص بحمر کهنه سوده یا پوست انار بسرکه جوشانده یا زبل بجس
بشیر زن آمیخته یا کف دریا آب برگ نیب سوده یا برگ نیب سائیده قرص بسته در روغن بقر سوخته یا آب برگ سکهدرسن گرم کرده یا بطبیخ اشترغار با تیر سوخته
یا آب انگور یا آب برگ کاهو یا روغن بلسان یا خمر بعسل آمیخته یا خسته بلیله عفص سوخته روغن کتان آمیخته چکانند دیگر زاج زرد بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند دیگر دود تنباکو از قمع رسانند
دیگر حوبه یا چکند شتی طلا کنند دیگر لوده سائیده ریزند دیگر برگ نیب سائیده نفوخ کنند **فصل چهارم در سیلان خون از گوش و حمو آن** اگر
بحرانی باشد بند نکنند مگر وقتیکه افراط کند و خوف غشی باشد و این اکثر در روزهای بحران افتد و در مرض خفت پدید آید **علاج** اگر از امتلای دم باشد که از ان
رگی در درون گوش بشگافد یا بسبب ضربه دهن رگ بگشاید اول فصد کنند و خون کثیر بر آرند اگر بسبب ضربه بود خون اندک گیرند بس شیاف های حابسه دم مع

رعایت حرارت و برودت مزاج در گوش ریزند مثلاً اگر تپ باشد و حرارت بود عفص بسرکه جوشانده قدری کافور آمیخته یا اقاقیا یا ماميثا آب برگ بادرنگ
آب برگ خرفه آمیخته یا انار میخوش در سرکه پخته آب فشرده چکانند عفص بشیر زن سوده قطور کنند و اگر حرارت نبود آب گندنا بسرکه جوشانده چکانند اگر
معتدل خواهند قدری کافور آمیزند اگر بسبب لسع حیه زرافه باشد از خواص است که چون گزد از همه منافذ خون روان گردد اول ازاله مضرت لسع کنند پس
حابسات چکانند **قول صاحب تحبیر** اقاقیا و عرق بادرنگ آمیخته یا عفص پوست انار بسرکه جوشانده قطور کنند **فائده** اگر خون در گوش منجمد باشد
آب گندنا خل خمر جوشانده یا انفحه ارنب بخل حل کرده یا آب بادروج چکانند **فصل پنجم در ورم و جراحت بن گوش** و این ورمیست چرا که در
عضو غددی شدید الحس متصل بدماغ که بسرعت قبول فساد میکنند واقع گشته و اکثر بسرسام و اختلاط عقل منجر گردد و باشد که از شدت الم هلاک کند و سلم ترین اورام
که درین موضع افتد آنست که بر سبیل بحران نیک باشد پس در دموی حمرت ثقل وجع ممتلا لازم و در صفراوی وجع لذع سوزش عدم ثقل و در بلغمی نرمی ورم
ثقل قلت حمرت در سوداوی صلابت ورم قلت وجع **علاج** حسب ماده بفصد اول تنقیه کنند و بعد تنقیه تخم شبت بابونه کتان بروغن گل و شمع آمیخته نیم گرم
ضماد کنند برگ کرنب بروغن زرد پخته نهند و در بحرانی بجذب ماده کوشند تا اگر بهمین سو منجذب گردد و از حجامت نهادن بر قریب وی ضماد محلله گذاشتن بهر حیله که
ممکن باشد اگر اول بار دوا باشد خرقه بآب گرم تر کرده نهند تا وجع ساکن گردد اگر تحلیل نشود و میل بجمع کند ادویه منضجه گذارند اما درین موضع اشیای بارده رادع
هرگز بکار نبرند چه خوفست که ماده سوی دماغ برگردد و آفت آرد اما اگر ورم سوداوی باشد در ابتدا ادویه سرد چون مرهم کافوری آب عنب الثعلب بکار توان بست
چرا که سودا بسبب غلظ خود بزودی رجوع نمی نماید **فائده** اگر دمل زیر نرمه گوش شود و خطر نباشد برگ توت برگ نیب هر یک شش ببصل الحیض صمغ عربی
کلین سائیده ضماد کنند تا انفجار یابد اگر از خود شگافته نشود الا بآهن شگافته وسیع کرده روغن سرشف بیست یک موم زرد سه گداخته سنگ بصری آرد ماش
سیاه هر یک شش انداخته حل کرده گذارند اگر به نشود روغن گل نیم رطل گرم کرده رتن جوت سه درم اندازند چون سرخ شود موم شش درم توتیای سبز سه دانه
اندازند پس روغن زیت سه درم آمیزند و بکار برند و فتیله لحم رویده روغن سرشف ربع رطل سرخ دوازده درم در کراهی کرده بر آتش نهند و بچوب نیب حل کنند که
بقوام آید بکار برند **دوا** مرهم داخلیون گذارند محلل **دیگر** کتان آب سائیده یا حلبه یا قلقل الحبس آمیخته یا زبل نیبا بقر بسرکه پخته یا برگ عنب الثعلب نمک سائیده یا سنبل
بسرکه روغن گل آب برآزند یا قرد مانا فلفل گرد اذراقی سائیده یا انجیر آرد گندم ضماد کنند **فصل ششم در قلاع الاذن** یعنی شقاق گوش باطفال
اکثر افتد **علاج** ابین دو شانه و بیخ گوش حجامت کنند یا علق گذارند و آن موضع را بشیر زن شسته مردار سنگ قنبیل سائیده پاشند در دی بول
طفل یا آب نملا کنند روغن خردل روغن بلسان گذارند **فصل هفتم در دخول الماء فی الاذن** اگر آب در گوش آید و دیر روز گذرد ورم و وجع آرد یا
ثقل سمع و وجع خفیف از همان وقت محسوس میشود **علاج** مریض کف دست خود بر ثقب همان گوش نهاده سر بهمان سمت مائل کرده بر یک پا همان جانب
ایستاده جهد و عطسه آرد و بینی را بدست بند کند تا قوت عطسه بدان جانب رود و بیرون آب مدد کند یا شخصی انبوبه در گوش نهاده بند کند و سر دیگر انبوبه در دهن گرفته
بمکد اگر بر نیاید چوب شبت یا چوب بادیان قدر یک وجب گرفته یکطرف او در ثقب گوش نهند و گرد اگرد او پنبه پر کنند تا هوا راه دخل نماند پس طرف دوم چوب آتش
بچینند و بروغن پنبه را چرب کنند و افروزند وقتیکه حرارت در گوش کما ینبغی محسوس شود و فتیله چوب بیرون کشند و وقت این عمل مریض بر همان شق
مضطجع باشد تا آب بسهولت برآید و اگر اندک باشد جذب و تحلیل گردد یا از اسفنج فتیله ساخته نهند و زمانی طویل بهمان جانب مضطجع باشند تا همه آب جذب

گردد فائده اگر صمد تولد کرده باشد پوست خشخاش بنفشه اکلیل بابونه خطمی کتان آرد جو بشیر زن پخته بر بن گوش ضماد کنند دیگر روغن بشیر زن آمیخته گرم
نموده یا آب بصل تنها یا به پیه بط آمیخته گرم کرده یا آب نارین در ظرف مسی جوشانند سوی برود دو قطره نیم گرم چکانند **فصل ششم در دخول الحیوان فی
الاذن** چون مورچه و هزار پایه و مانند آن احساس حرکت هوام و غلبه وجع عند حرکت آن علاج سرکه تند یا آب درخت توت و طبیخ خربق چکانند و صبر اندازند تا بکشد
پس فتیله به سریش آلوده در گوش آرند تا ملتصق شده برآید اگر کیک در گوش رود پشم خرگوش جمع کرده در گوش نهند بزودی برآید باقی آنچه در تولد کرم در گوش گفته شود
بکار برند **فصل نهم در تولد دیدان در گوش** سبب ماده عفنه یا قرحه مزمنه است احساس بکه دغدغه و حرکت کرم و گاهی خروج کرم سفید که سرش سیاه بود
یا اغبرلون و مشابه کرمک علاج سرکه بوره صبر آمیخته یا آب افسنتین یا آب حنظل یا آب برگ شفتالو یا طبیخ برگ شفتالو یا آب برگ و بیخ معصفر یا آب ترب یا آب
صائم یا آب بصل یا زهره بز یا آب پودینه یا روغن جسته شفتالو یا روغن بادام تلخ یا آب برگ قنب یا صبر آب برگ خوخ آمیخته یا حنظل در آتش پخته آبش فشرده یا سقمونیا
قدری با آب پودینه یا سرکه آمیخته یا نوشادر بشیر زن آمیخته یا زاج با آب برگ خوخ آمیخته یا عسل خمر یک دانگ مر زعفران ابقر هر یک درم حل کرده یا افسنتین در منی
ترکی برابر جوشانده صاف کرده روغن گل آمیخته روغن ساخته چکانند تا کرم کشته شوند پس فتیله به سریش آلوده در گوش آرند تا چسپیده برآید یا گوش مکیده
و بینی و دهن چون عطسه آید دهن و بینی بند کنند تا قوت عطسه سوی گوش متصرف شود و کرم برون افتد و دیگر پلیم با نمک سائیده در گوش اندازند بکشد دیگر اکلیل
حنظل سوده فتیله بصل عنصل آلوده نهند دیگر صبر دو درم عسل سه درم روغن گاو درم بیاض بیض آمیخته نیم گرم نموده پاره پشم آلوده در گوش نهند و بران جانب
تکیه سازند بعد ساعتی پشم برآرند کرم کثیر برآید فائده اگر قرحه باشد اول اخراج دیدان و تنقیه قرحه کرده مدملات بکار برند **فصل دهم در دخول اشیاء
دیگر در گوش** اگر دانه و غیره در گوش رود خرقه بر میل پیچند و چیزی چسپنده چون کندر سریش مالیده در گوش کنند تا بدین چسپیده برآید یا معطسات بویانند
و وقت عطسه دهن و بینی بند کنند تا قوت عطسه سوی گوش افتد و برآید اگر کفایت نکند کدوی حجامت که سرش باریک بود بر صماخ نهاده بتدریج بمکند اگر سیماب در گوش
افتد بزودی بر همان جانب گردانند برآید و اگر قدری بماند و تشنج اختلاط ثقل و وجع آرد و باشد که بصرع و سکته انجامد روغن نیم گرم چکانند و سر بدان جانب گردانند
بکنند و غیره عطسه آرند و وقت عطسه دهن و بینی بند کنند تا بقوت آن برآید **فصل یازدهم در انکسار الاذن** یعنی شکستن گوش سبب ضربه و حرکت قوی یا ضربه یا سقطه
است که بگوش رسد علاج فصد کنند تلیین نمایند صبر و اقاقیا صندل و حنا ضماد کنند طرف مقابل عضو اگر تمائل ببین نشود هر دو جانب ضماد کنند و اگر از موضع
کسر خون مترشح گردد و از صمغ البطم قند زفت شمع پیه بط مرهم ساخته گذارند تا به گردد و این مرهم مخصوص با عضای غضروفیست چراکه غضروف عضو صلبست بهر اندمال
او دوا نیز شدید التجفیف باید **فصل دوازدهم در انقلاع الاذن** یعنی برآمدن گوش از بیخ سبب ریا جذب قوی یا ورم ضاغط یا ریح ضاغط است علاج
بعد فصد و تسهیل گوش را بجایش باهستگی برند برفاده و عصابه محکم ببندند تا سه روز نگشایند تا که محکم گردد پس اگر وجع باقی بود پیه بط گداخته آب برگ خطمی آب برگ
اسپغول آب پوست کدو شوینده که مانند قیروطی گردد مالند **فصل سیزدهم در تنفر گوش از آواز قوی** سبب ضعف قوت نفسانی یا ضعف قوت سامعه است
علاج تقویت دماغ با غذیه طیبه و شمومات و مروخات و غیره کنند **فصل چهاردهم در حکة الاذن** سبب رطوبت بورقیه است علاج روغن جسته زردآلو
روغن بادام تلخ آب افسنتین یا طبیخ افسنتین که آن را با سرکه جوشانده باشند آمیخته در گوش چکانند **فصل پانزدهم در طرش و وقر و صمم** طرش نقصان
سمع و وقر بطلان آن صمم فقدان تجویف صماخ را گویند فائده اگر مولودی بود لا علاج چراکه یا قوت سمع از اصل خلقت منعدم باشد یا منفذ گوش نیافریده یا گره منعقد

باشد لیکن بلغم پر چرب و مستحکم گشته و این هر سه لا دواست اما اگر تمام منفذ گشاده بود و لیکن بر ظاهر منفذ غشای پوشیده باشد تدبیرش کنند و طرش که بسبب ضعف
قوی و رسیدن بر دیه مبادی در اعضای اصلیه افتد چنانچه شیخوخت نیز لا دواست و طرش که بسبب سستی عصبه مفروشه صماخ از ضربه و سقطه افتد نیز لا دواست لیکن
تنقیه و قطورات و دهن هر دو بکار برند تا نیز اید **فائده** و گرانی گوش استفراغ بتفاریق کنند تا قوت ماند و بنضج ماده وفا کند و قبل از تنقیه هیچ دوا در گوش
نیندازند و هر چه چکانند نیم گرم باید **انتباه** و اگر صاحب طرش اسهال قوی افتد از طرش رهائی یابد و عکس این چنین **فائده** اگر بسبب بحران باشد چنانچه در انتهای
حمیات و امراض حاده ابخره منصر السبب برسند و باعث این شوند حرارت در سر و سرخی و تلخی دهن و دیگر آثار آن **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله قرص بنفشه و غیره کنند و جذب ماده
باسفل نمایند بعد تنقیه آب انار ترش در پوست انار مع قدری سرکه و روغن گل واندکی کندر کرده بر آتش نهند چون غلیظ شود فرو آورده چند قطره چکانند اگر
بسبب سوء مزاج باشد که دلالت سمع افتد پس در آبرو وقت سرو و از اشیای بارد زیاده شود و در حار عکس این و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن پیدا بود در
یابس تقدم جوع و تعب و بیداری و غیره و از ترطیب راحت یابد و چشم در دلاغر بود و در رطب از مجففات نفع و از مرطبات ضرر یابد **علاج** حسب سبب تبدیل
مزاج باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه کنند و در بارد روغن گل روغن بادام تلخ چکانند اگر برد کثیر بود در روغن سداب روغن شبت روغن
بابونه قطور کنند یا زرنیخ گرم گرم نمایند بالطریفل مداومت کنند روغن حب الغار روغن افسنتین روغن سوسن مالند و چکانند و در حار روغن کدو روغن کاهو
روغن بادام روغن نیلوفر روغن بنفشه شیر زن آب کشنیز آب عنب الثعلب بر سر و گرد گوش مالند چند دانه انار شیرین در گوش فشرند اگر آدمی باشد فصد
مقدم دارند اگر بسبب خلط غلیظ خام باشد تقدم تدابیر سبرده ثقل سر و وقت سجود ثقل زیاده تر گردد و اشیای گرم سود دهد **علاج** بحب ایارج حب صبر حب قوقایا
تنقیه کنند خردل سکنجبین با آب کامه آمیخته غرغره نمایند بعد تنقیه روغن شبت روغن سداب در گوش چکانند اگر قدری جند افزایند بهتر زهره گاو یک قطره قطور کنند
بطبیخ بابونه شبت حب الغار زوفا عاقرقرحا مرزنجوش تمام رنجاسف صعتر بر بنا گوش و عقب عنق کماد کنند سداب صعتر افسنتین بسرکه زیت آب پخته بخارش
بتمع در گوش رسانند اغذیه لطیفه خورند و از اشیای بلغم افزا پرهیزند اگر طفل باشد مرضعه صعتر نمک اندرانی خائیده یک قطره چکاند اگر بسبب باد غلیظ باشد
عدم وجع و ثقل **علاج** بوره روغن گل هر یک دو افسنتین یک سرکه نیم گلاب سه سائیده در شیشه کرده جنبانند و سه قطره در حمام چکانند حلق شعر کرده سر بطبیخ
بابونه اکلیل صعتر بنفشه دارند و گوش برو نهند تا عرق آید پس نرا دند گرد و قسط افسنتین هر یک نیم درم فرفیون ربع مثقال بزهره گاو شیاف ساخته بشیر زن
و روغن بادام سوده نیم گرم چکانند و بر نهار حمام نمایند روغن ترب چکانند و فتیله آلوده بجند و خردل آغشته در گوش نهند اگر بسبب شرکت دماغ باشد **علاج** تنقیه دماغ
حب ماده کنند اگر بسبب شرکت معده بود **علاج** تنقیه بایارجات کنند و تقویت معده بجوارشات نمایند اگر بسبب سده صماخ بود پس اگر بسبب وسخ بود چون گوش
مقابل آفتاب کنند از حس بصر معلوم گردد **علاج** بآله مخصوصه اخراج چرک کنند و وقت خواب روغن گل یا روغن بادام نیم گرم چند قطره چکانند و صباح گوش بر
بخار آب گرم نهند تا نرم شده از خود برآید الا بآله برآرند یا بوره ارمنی حرمل بسرکه سرشته فتیله کرده یا بورق انجیر سفید بعسل آمیخته فتیله ساخته در گوش نهند و بعد
سه روز برآرند مخرج چرک کثیر اگر بسبب انبات لحم زائد یا ثولول باشد **علاج** اگر نمایان باشد بکارد چوب گز ببرند و اگر غائر و درون باشد بآله دقیق بهر حیله که توانند
قطع کنند یا فتیله بمرهم زنگار آلوده نهند و بعد قطع قلقطار و غیره هر مرهم مانع اندمال بود گذارند و آنجا که قطع ممکن نبود و میسر نشود نطرون آب گرم آمیخته مدام گوش
را شویند زرنیخ سرخ نطرون بسرکه سرشته آنجا نهند تا فزونی را بخورد پس بعلاج قرحه و اندمال پردازند اگر بسبب سده خلقی بود که منفذ گشاده باشد اما غشای

برظاهر منفذ پوشیده از دیدن یا سبع ظاهر شود و درین آواز بلند میتواند شنید **علاج** ورغشا ثقب کند تا منفذ پدید آید پس فتیله یقلقطار بود آلوده نهند
مرودن گوشت ندکه منفذ بسته نگردد و اگر سبب سده ماده باشد **علاج** تنقیه کنند پس بطبیخ ریاحین لطیفه انکباب کرده بول طفل که روی سه وزن حرمل کرده
باشند چکانند یا شیاف حنظل بروغن بادام تلخ سوده اندازند **شیاف حنظل** شحم حنظل دو درم بورق سه درم جندبیدستر دو نگرد و عصاره افسنتین هریک نیم درم
قسط ربع درم فرفیون دانق بمراره بقر شیاف سازند **قول شمعون** انزروت انجیر خردل بورق فتیله ساخته درگوش نهند بعد سه روز برآورده با آواز شدید تواتر
درگوش او ندا کنند پس انبوبه درگوش نهاده بدهن نفخ شدید نمایند تا سده وا شود **قول لازروبر بیر** انکباب وینا کری سعتر و انکباب بینا کری مرکب انکباب
بادیانی درگوش نهند روغن اولیودی الوس روغن جند مرکب روغن سوردیس عرق کرنیال قطور کورد و قطور طرشی قطور طمینی قطور دمی نالا یا قطور جمی
روغن جند معطر روغن بادیان معطر روغن قرنفل معطر درگوش چکانند نمک ارمنی فشرب آمیخته فلفل بعض مصطکی بروغن کنجد جوشانده نان تازه از تنور
برآورده پوست زیرین دور نموده سرکه انگوری یا خمر پاشیده فشرده آبش درگوش قطور کنند روغن کاغذ چکانند قضیب ثعلب بریده گرم گرم درگوش نهاده
بندند سه روز نگشایند حلق راس کرده خردل ضماد کنند گل سرخ تازه دوشت اگر تازه نباشد کشمیش بگلاب قدری ترکرده روغن کنجد سه اونس انداخته بپزند چون
مائیت جذب شود آب ترب بیجد درم انداخته روغن سازند وازپنبه سه قطره چکانند **دواخون** خفاش یا لبن زنان بعض آمیخته یا خون گرگ بروغن جوز آمیخته یا آب پیاز
بروغن شبت آمیخته یا پیه علیو از گرم کرده یا زهره سلحفات بروغن بابونه آمیخته یا اہل بدهن سمسم سوخته یا اہل بسرکه جوشانده یا مومیائی بدهن ورد یا پیه
خوک گداخته یا روغن ترنج یا زهره بز بسرکه جوشانده یا زبل حمام بسرکه آمیخته یا بیضه مور به آب بصل آمیخته یا بول گاو یا شیر گاو یا روغن مبارک یا آب بل
یا آب زبل شتر یا خون موش دشتی یا کف دریا سه فلفل کنیم بشیر زن آمیخته یا آب بصل خمر هریک دو روغن گل چهار روغن ساخته یا آب سداب عسل برابر
آمیخته یا زهره گوسفند بشیر یا آب ثوم جوشانده یا آب بیخ حنظل یا بول بچه سگ یا بول طفل یا بول بز یا نمک آب ترب آمیخته یا روغن عقرب یا آب بصل
یا خمر یا طبیخ اشترغار یا بول شتر یا زعفران با آب ورگ سوده یا انگزه قدر عدس بشیر زن یا زیت آمیخته گرم کرده یا مغز اسد بدهن نیع آمیخته یا فلفل یک عسل
چهار آمیخته یا برگ عشر گرم کرده آبش فشرده تنها یا آب بصل آمیخته یا زهره ماهی یا مصطکی بروغن کنجد جوشانده یا آسد بروغن بلسان آمیخته یا زبل یا زهره خمر
آمیخته یا روغن گل در پوست انار پخته یا ذراریح بزیت پخته یا زهره گاو بشیر زن آمیخته یا جعد بزیت پخته یا مورچه بزیت جوشانده یا پیه تمساح یا روغن تخم خوخ یا
آب عنصل یا پیه نسر یا روغن گل لاله یا آب نانخواه یا روغن آجر یا روغن بندال یا روغن مرزنجوش یا پیه بوتیمار یا روغن سندروس یا حرمل با آب زیت جوشانده یا
انیسون بدهن ورد پخته یا حب خشک کرده بدهن ورد آمیخته یا پیه خوک ماهی در جوف حنظل پر کرده گرم نموده یا چشم چیپ قنفذ بزیت جوشانده یا زعفران آب بل
آب زبل شتر آمیخته گرم کرده درگوش چکانند دیگر ماهی بام پسنج بریان کنند در روغن که برآید چکانند دیگر شبنم از بالای گندم نورسته از پنبه گرفته در
شیشی دارند و دو قطره هر روز چکانند دیگر سلحفات در طشتی نهند و زیر او با چکید طشتی سوخته گذارند چون بسبب وصول حرارت بول کند گرفته در شیشه دارند بعد فلفل در
بول سوده چند قطره چکانند چند روز دیگر برطرش سی سال دیگر ضعفی بدهن یاسمین جوشانده چکانند و جالی سرفه دیگر روغن ردپنیر درم زعفران دانه برگ تنبول عدد فلفل گرد عدد
جوشانده قطره دربینی چکانند دو هفته دیگر روغن نیلوفر سعوط کنند مزید طرش که بعد برسام شود دیگر بیخ ترب تازه سه درم خربق سیاه دانه عاقرقرحا سی شش در خمر انداخته دهن بند کرده
در آتش نهند چون شش جوش خورد صاف کرده یک قطره نیم گرم چکانند دیگر اورک تراشیده مشک در پنبه پیچیده یا کافور سائیده فتیله ساخته یا خردل شحم فتیله ساخته یا صبر در گوش نهند دیگر تخم ترب آب بصل آمیخته

در گوش نهند قسط او موم یک یک پوستهٔ هر یک نیم درم ساییده قرص لسته در بیست پنج درم روغن سرشف سوخته صاف کرده دو سه قطره چکانند فرفیون کرمی مقشر
دیگر دود گوگرد در گوش رسانند دیگر زراوند گرد در عسل یا شربت اسطوخودوس دهند چند روز دیگر زهرهٔ نسر چکانند مزاین **فصل شانزدهم** در
**دوی و طنین** اگر آواز تیز تر و باریک تر بود طنین و اگر نرم تر و بزرگتر باشد دوی گویند **فائده** اگر در حمیات پیدا آید تدبیر نکنند که آثار رفع حمیات است **انتباه**
اگر بسبب ذکای حس سمع باشد وقت جوع و خلوی شکم افزاید و به تناول مخلطات خفت پدید آید و ذکای دیگر حواس گواهی دهد **علاج** تدبیر این نکنند اگر اذیت
دهد روغن گل سرکه برنج چون روغن بادام قدری افیون آمیخته چکانند اگر اندکی جند و حب صنوبر افزایند بهتر اگر بسبب ضعف سامعه باشد و این مخصوص
بناقهین است **علاج** تعدیل مزاج کوشند و برای تقویت دماغ اغذیهٔ عطره خورند و اشیای طیبه که حدت نداشته باشند بویند و برای تقویت گوش روغن گل
یا روغن بادام بسرکه پخته چکانند بطبیخ بنفشه یا بابونه افسنتین سرکه انکباب کنند و روغن مورد مالند چکانند اگر بسبب شدت یبس باشد وقت جوع زیاده شود و تقدم
فاقها **علاج** توسیع غذا کنند و تبقاریر اسفناج خورند و نخوداب فالوده از قیند نشاسته روغن بادام ساخته خورند روغن گل بقدری سرکه آمیخته یا روغن
بنفشه و دیگر روغنهای مبرد مطلیه نیم گرم کرده چکانند و گاه گاه بهر تحدید روغن بنج نیز در گوش چکانند اگر بسبب باد غلیظ که از ماده که در دماغ جمع شود باشد فقط
تمدد بغیر ثقل و راحت از حمام و خانهٔ گرم **علاج** تنقیهٔ دماغ کنند بعده در حمام روند بطبیخ بابونه بنفشه اکلیل انکباب کنند روغن مناسب چکانند اگر بسبب ماده در
باشد که از سر سوی گوش ریزد ثقل سر و گوش تمدد دوام طنین **علاج** تنقیهٔ دماغ بحسب قوت نمایند یا کنند کرر و بعیر کنند عطسه آرند بعد تنقیه بطبیخ خود تنج مرزنجوش
بابونه افسنتین اکلیل صعتر انکباب کنند جند یا زعفران بروغن شبت یا روغن بابونه بسر الند چکانند یا فرفیون بروغن ترب یا بروغن بادام آمیخته یا بروغن حنا
آمیخته یا جند بروغن سداب یا بروغن بادام تلخ آمیخته یا روغن سوسن یا بروغن خیری قطور کنند مداومت حمام نمایند و از اطعمهٔ غلیظه توم کراث بصل خردل غیره پرهیز نمایند اگر بسبب
حرارت باشد تقدم اکل ادویهٔ حاره و سهر **علاج** روغن کدو روغن بنفشه روغن بادام به سر نهند روغن گل سرکه آمیخته در گوش چکانند شیر زنان آب برگ
قطور کنند اگر بسبب ابخرهٔ گرم باشد چنانچه بعضی مریضان را در ابتدای نوبت تب می کند **علاج** بتدبیر تب مشغول شوند اگر بسبب اکل اطعمهٔ مبخره باشد و این ریحی
**علاج** قطع سبب کنند و تعدیل اغلاط کوشند اگر بسبب قرحه یا کرم گوش باشد تقدم آن **علاج** تدبیر آنها نمایند اگر بسبب مستی یا خفتن بعد طعام یا شرب
باشد **علاج** تدبیر حسب هر یک کنند **فائده** طنین از دو حال بیرون نبود یکی آنکه متعلق بدماغ و گوش باشد فقط و این لازم بود دوم آنکه بمشارکت معده
و دیگر اندام افتد اما بشرکت معده اکثر بود و این لازم نباشد گاهی کم گاهی زیاده **قول** لارزور سیر طبیخ دوی لوبیا اینا دهند طبیخ جامی نوشتند قطور
طنین روغن سوسن روغن لوز مر عرق او مسا دیل دوی اتالا یا چکانند پنبه بعطر گلاب آلوده در گوش نهند خردل نجمر فتیله ساخته در گوش گذارند.
**دوا** اخر بن ابیض چند زعفران برابر ساییده بروغن حنا و سرکه آمیخته یا قرنفل نیم درم مشک دانگی آب مرزنجوش آمیخته یا روغن مرزنجوش یا خون گرگ یا بول اشتر
یا آب بصل روغن بر کرده گرم نموده یا زهرهٔ گاو و یک آب گندنا هفت روغن گل روغن خستهٔ شفتالو هر یک دو آتش نرم روغن ساخته افیون نیم آمیخته یا جند
سیاه در کوزهٔ سفال سوخته بول گاو و بول خوک آمیخته یا آب بل اسپ یا نمک ارمنی بشراب و آب آمیخته یا آمورد بزیت پخته یا انگور در زیت پخته یا سپیدار
برو چند خمر آمیخته یا زیره به بیه مرغ آمیخته یا شحم حنظل بزیت جوشانده یا نمک بعسل آمیخته یا بول گاو و نرگس خصی نمود چکانند دیگر زبل شتر بقدری نیم زعفران و
آب بصل بیض ساییده فتیله آلوده نهند دیگر فلفل عدد به پنبه پیچیده در گوش نهند دیگر خرقه بسرکه گرم تر کرده بر گوش نهند دیگر آب بصل چکانند دیگر طبیخ

ان کنند **فائده** قول الانزور بیرون بخورکردن فلفل و فلفل مویه و مشک باشد غرغره کنند قصب الذریره سنبل نفوخ کنند یعنی بخورشسته حب سیاه بروغن بادین سوده زیره مرغ و در بینی طلا کنند سرگین ندیرآمد آهن یا سنگ تند پخته خارش سواکه در بینی سازند تخم توری صحرائی سائیده نفوخ کنند یا خربق ابیض فلفل تنهبیل مسادی برابر هم جبل تر سائیده یا قرنفل آب پودینه سائیده یا شونیز جبل خر سائیده یا سمند جبل آب حنا سائیده یا بول شتر اعرابی در آفتاب خشک کرده و آب مرزنجوش یا آب سلق آمیخته یا آب برگ یاسمین در بینی چکانند مرکب فلفل بروغن بادام سوده قطور کنند زعفران سه درم و اشیشعان نیم درم فلفل پنج عدد مغز بادام ده عدد سمند جبل صد سائیده نفوخ کنند سبوس گندم بشیرعشر تر کرده در حقه نهاده کشند بخور کرم مرزنجوش اسکندریه تخم بعده بی آب ترکنند بعد خلط لیده قطره قطره در بینی چکانند مرکب بینی کند ترکند شیاف الفرج بخورنمایند آب بادکنار سعوط کنند زعفران مصطکی سنبل برابر سائیده مرده بسته بویند تخم کرفس برنگ کابلی شنگرف نر البیخ زعفران برابر بطبور تنباکو در چلم نهاده کشند و دود از بینی برآرند و از چینی دو درم هر روز خورند آمله قند سیاه کنند هر یک هشت درم آمیخته هر روز خورند **فائده** بعض مرضیست که اول حس شامه برود پس صداع و فرق در صوت پدید آید و در آخر غضروف بینی فرو نشیند اگر سبب نزله باشد تنقیه لیسه و سهل و قی کرده مغز تخم بلیلس هر روز بسرخ کنند شب تنباکو برابر سائیده بویند اگر غضروف بینی فرو نشیند روغن قند روغن زعفر کدوان و دوده عقب است روغن بیسان ایک برنده زاز تخم بر گرد و روغن کاهو و روغن تخم کدو و روغن تخم قرد بادا **انفع الاعمال** چوب چینی جسته مفید اگر سبب جرب باشد سهل بحبوب جرم و بهند فلفل دار فلفل آمده هر یک یک قند سیاه هفت ساله سه قدر بیخ وحشی حبوب بسته حبی در بالا جغرات نهاده خورند و بالایش قدری جغرات قند سیاه آمیخته دهند نان گندم قلیه خشک غذا سازند آب مطبوخ نوشند شخصی را چنین شد و از لسع کرم بهار محات و صداع پدید آمد آب برگ تلسی چند قطره در بینی چکانید چند کرم زنده از بینی برآمد روز دوم سوم باز چکانید چهل و پنج کرم افتادند دیگر دید شخصی احرمل قوق در آب جوشانده چکانید در سه روز همه کرم دفع شدند **دوا** انخواه بشیر شتر ترکرده بسایه خشک نموده بدین بقدر و بینی ضماد کنند دیگر برگ شرلیه خشک کرده سائیده نفوخ کنند مرکب ونمتی الف وکرم **دیگر** نمک سنگ بشیر گوسفند سیاه بس کرده قطور کنند دیگر چوب فلی سوزند که سفید گردد پس در سبو در آب اندازند چون ته نشین شود آب صاف دور کنند و رسوب را خشک ساخته سعوط کنند اگر در بینی جراحت باشد ذرور نمایند دیگر اسفیداج سرکه انگوری عرق گلاب مثل مرهم کرده گذارند **فصل**

**چهارم در حکة الانف** سبب او استنشاق هوای بدوست که اخلاط حریفه که در بطون دماغ مجتمع باشد و ابخره لذاعه آنها از بینی بیرون می آمد سبب این در بینی بند شوند و حرقت و لذع در بینی و دماغ آمده و اشک بیرون آید باشد که ماده در دماغ نبود مگر از موضع دیگر تصاعد کنند و بهیجه گفته شد احلاث حکه کند **علاج** تنقیه خلط بمنقیات مناسبه کنند و تعدیل مزاج و بدن باکول مشروب نمایند بعد تنقیه مثل گلاب روغن گل کافور لخلخه سازند اگر ابخره از بدن متصاعد شود اطریفل کشنیزی دهند اگر سبب او نزله و زکام حار یا بثور یا مقدمه عاف یا مقدمه بدی باشد زوالش بازاله سبب است حسب ما مذکور شد **فصل پنجم در بواسیر الانف** یعنی لحم زائد که در بینی بر آید اگر سفید و بغیر وجع باشد سهل العلاج و اگر سرخ یا کبود با وجع بود عسر العلاج خاصه اگر زرداب منتن از وی سائل باشد و این فرق گاهی بدان حد رسد که قصبه بینی بر گردد و گاهی بدان درجه رسد که از بینی و حنک بیرون آید **علاج** اول فصد کنند بر موضع مناسب حجامت نمایند و تنقیه بحب ایارج کنند بعد تنقیه زنگار و اشنان مرار برابر مرهم ساخته فتیله آلوده در بینی نهند که همین فرق منقلع و فانی گردد و نیز توبال نحاس قلقدیس زرنیخ سرخ بسرکه آمیخته فتیله آلوده بر فرق نهند اگر از این هم رفع نشود و سکه ری کنند و این سبب گونه است که آنکه آله بینی سه باشد که مخصوص

باین کار است و جراحان سیاه انند می خراشند تا که متقرح شود دوم آنکه از موی اسب رشته بافند و موی المعقود و سر این رشته در بینی آرند و آنکه سر لب سفت کرده برآ
این کار است از حنک بیرون آورند پس این رشته را همی گردانند منشار مانند تا بسبب مرور او لحم زائد تمام متقرح گردد و بعد قطع علقه آرند تا بیرون افتد چون فرو نی
رفع شود مرهم زنگار با انبوبه رسانند تا باقی را بخورد و پس مرهم اسفیداج بکار برند تا مندمل شود سوم آنکه مریض مقابل آفتاب بر کرسی نشیند و جراح سوراخ بینی وی
از دست چپ بگشاید و از دست راست بکار دباریک تیز لحم افزونی را ببرد تا هیچ باقی نماند و اگر در عمق بینی چیزی زائد باقی باشد رشته مذکوره بعمل آرد
تا باقی منقطع گردد و پس قلع بانبوبه رصاصی خرقه پیچیده و بالای خرقه ادویه اکاله مجففه طلا سازند و انبوبه را در بینی نهند **قول لازر و بیر قیفان** نند و رگ
بینی کشایند بر قفا حجامت نمایند بعد فصد بحب صبر حب ایارج حب قوقیا تنقیه نمایند بعد تنقیه فتیله را بآب پودینه سرکه انگوری خمر تر کرده به پودینه بری کوفته آغشته
یا پوست انار ترش سائیده با آب انار فتیله ساخته یا فتیله کتانی بکل خمر تر کرده در اشنان مسحوق بن آغشته یا قلقدیس قلقطار زنگار اشخار برابر فتیله ساخته در بینی نهند
آب انار ترش مخته مع پوست افشرده جوشی داده در ظرفی نهند و از نسلش باریک سحق کرده فتیله ساخته بدین آب آلوده در بینی نهند در دو ماه صحت دهد اگر قدری
نوشادر زنگار آمیزند زود عمل کند اگر مزمن باشد زنگار زنجبیل زرد توتیای سبز زاج هر یک یک نیم اوقیه اشق نیم درم سائیده بکل خمر تر کرده خشک کنند بدستور بعد
پس مردار سنگ چهار اوقیه بدو اوقیه دهن سائیده بر بندند ادویه دیگر آمیزند پس واین ریختن چیزی خراشند تا رطوبت برآید بعد این مرهم گذارند اگر در بن باشد
انبوبه آلوده نهند و از شبشعان زاج سبز فتیله ساخته نهند و معالجه باسور و ناقص الانف کنند و گرد او بیاض بیض و روغن گل طلا نمایند تا از ضرر ادویه ایمن باشد **فائده**
جوز سرو انجیر برابر فتیله ساخته نهند بعد سه چهار روز انار ترش تازه کوفته نزاینده قدری نوشادر آمیخته در ظرف مسی کرده یک ذرد بدارند پس سائیده فتیله ساخته در بینی نهند
چند روز بعد از این مرهم زنگار گذارند تا فانی سازد و پس مرهم الاخوین انزروت مردار سنگ بگلاب سرکه فتیله ساخته گذارند روغن گل گلاب لعاب حلبه قدری سرکه آمیخته
در بینی چکانند توبال حدید پوست انار ترش فتیله ساخته در بینی نهند چند شب اگر زود بر بند یا رشته بندند تا خشک شده بیفتد و بعد قطع با آهن بسرکه و گلاب شویند و خرقه
بر سر مرغ پیچیده با آب انار ترش یا بکل خمر یا آب پودینه تر کرده و در قلقند قلقدیس قلقطار زاج زنگار که برابر باشند آغشته در بینی نهند تا منسد بسته نگردد و دیگر بول میش
سیاه هر روز چهار دام نوشند دیگر بادغلم سرسنگ قدری در بینی دمند و چلغوزه نان خشک بسرکه تر نموده خورند باقی از همه پرهیز **قول صاحب فرید** فرزونیست نرم
سفید بلا وجع و دو گونه است یکی آنکه لحم لعظم و غضروف ملتصق باشد دوم لحم در دماغ معلق بود و چهار سر دارد چون از دیاد پذیرد از هر دو منخرین در هر دو ثقب گوش پدید آید
اما اگر در بینی **علاج** در قسم اول اشنان با آب سوده طلا کنند و یا به مخصوصه تر نزد زنگار نوشادر سائیده خرقه آلوده نهند اگر نزدیک باشد طلا کنند زنگار عسل برابر فتیله آلوده گذارند
و فتیله ریش گشته پاک گردد و قدری انزروت افزایند پس سفوف مندمله مندمل سازند اگر قوی باشد نوشادر و اشنان زنگار مو میائی با العسل آمیخته طلا کنند اگر مزمن باشند بو
گاو چرب کرده پوست بیخ لتیس سائیده نفوخ کنند انار کوفته نزاینده صاف کرده در ظرف مسی یکشب گذاشته فتیله آلوده در مرکی نوشادر گرد اتیده نهند و در قسم
دوم اگر نزدیک باشد بریسمان حلقه زده بیرون کشند اگر دور بود مریض از دست غلطانیده اسبع باریک دراز بروغن کنجد چرب کرده بقوت در بینی کنند و دیگر دست
زیر کام دارند چون سوی حلق فرود آید بدست ستانند و اگر در شکم رود مضائقه ندارد و اگر بعد بیرون آمدن بغشی افتد و خون کثیر رود خطر نکنند بعد ساعتی بهوش آید و اگر بیرون
نیاید کمتر نگیرند شود و قدری زنگار و روغن کنجد بار محلول نوشادر حل کرده در گوش و بینی چکانند و از گندم و لحم و شیر و شیرینی و بصل و ثوم پرهیز **فصل ششم در**
**فساد شم** یعنی تغیر که در شامه افتد و این سه گونه است یکی آنکه روائح را بیک انحاء بو کند اگر سبب او سوء مزاج دماغ باشد که در مقدم دماغ افتد بدانکه سوء مزاج گرم خشک

اگر بسته شود و شوش شامه شود بوی نیک باشد یا بد مدام همان دریابد و حال آنکه آن چیز موجود نباشد اما سوء مزاج سرد و تر تا که ضعیف اند سبب تغیر شامه تواند شد
لیکن چون قوی گردند ابطال شم کنند سبب خشم میگردد و آثار سوء مزاج اربعه در سوء مزاج بینی گفته شد علاج تبدیل مزاج کنند چنانکه گفته شد اگر سبب او
ماده ردی باشد که در مقدم دماغ حاصل شود و مشابه بوی خلط احساس کند پس اگر این ماده کثیر المقدار یا کیفیت فاسده قوی متکیف باشد حس بوی شامه لازم
بود و اگر قلیل المقدار و ضعیف الکیفیت باشد بوی آن خلط محسوس نمیشود مگر آنگاه که انسان بشم اشیای خارجی قاصد گردد و شموم خارجی هر رائحه که باشد اما شامه
مدرک رائحه همان ماده نماید پس اگر بو مثال قرنفل و سنبل حس کند ماده حار و اگر بوی عفن مشموم گردد خلط عفن و اگر رائحه ذو بوی نداوت و تری مدرک شود ماده بارد
و اگر بوی ترش حس دریابد خلط سوداویست علاج تنقیه دماغ حسب ماده بحبوب و غراغر مناسب آن سازند دوم آنکه از یک چیز بوهای مختلفه شمیده شوند سبب او
ماده مختلفه است که در دماغ افتد علاج تنقیه دماغ و تعدیل مزاج نمایند سوم آنکه بعضی بوها حس کند و بعضی نه پس اگر اشیای طیبه دریابد و بدبو را حس نکند سبب او
ماده عفنه است که در مقدم دماغ یا در این دو زائده که آلات شم اند حاصل شود یا در اقصی بینی قرحه عفنه پیدا آید و بمرور مدت شامه بدان الفت گیرد و از انفعال باز ماند پس
هر چه مضاد عفونت باشد محسوس شود و باشیای منتنه شامه منفعل نگردد علاج اول تنقیه دماغ کنند اگر قرحه باشد تدارک وی نمایند پس چیزهای مطیبه تیز چون مشک
کافور قرنفل و مثال آن مدام بویانند و در بینی چکانند اگر اشیای منتنه حس کند و طیبه را درک نکند سبب او ماده … طبیعی موی با نفیست که در موضع مذکور
حاصل آید و بدستور اول شامه از درک رائحه او باز ماند پس بالضرور چیزهای منتنه که ضد اوست محسوس شود و اشیای طیبه مدرک نگردد علاج تنقیه دماغ کرده
اشیای منتنه مانند جند بیدستر مرداسنگ گندش انگزد بویانند و در بینی چکانند قول شیخ و شم طیبه جند و غیره اشیای منتن بویند و چکانند و در حس منتنه مسک
و غیره قول صاحب اسباب علامات اگر مستحکم نگشته بر قول شیخ عمل کنند و اگر متمکن و مستقر گشته بدستور سابقه بعمل آرند فائده شم تباکو کسیر بهره حال
اصلاح شم مینماید و اکل آن در هفته یکبار نیز مفیدست انتباه اگر در حمیات حاده بوی خوش چون مشک یا کافور یا گل همی آید مریض بد حال باشد مرگش
نزدیک بود

## فصل هشتم در قرحه بینی

اگر رطب بود سبب او رطوبت فاسده اکاله است که از دماغ نازل شود علاج قیفال زنند بر تنقیه گردن حجامت کنند
تنقیه دماغ بحب بنفشه و غیره سازند بعد تنقیه مرهم اسفیداج مرداسنگ خبث الفضه اسرب محرق روغن گل ساخته گذارند مرهم ابیض مرهم اسفیداج بکار برند قول
صاحب قبر آب صابون شسته سعد زعفران عفص سپیده کیان بروغن گل آمیخته طلا کنند مرتک سپیده گاو مغز ساق گاو روغن گل برابر سائیده
در بینی نهند فراهم آید عرق برای جراحت بینی و گلو زنگار کافور سنگ بصری اسفیداج هر یک درم گلاب آب بارتنگ آب چاه هر یک … آمیخته صوف
آلوده نهند اگر یابس باشد سبب او اخلاط محترقه است و این اکثر پدید آید علاج روغن بادام تلخ روغن نیلوفر سپیده کیان صبر با النسد مرهم ابیض و قیروطی موم زرد و روغن
بادام بروغن بنفشه مغز ساق گاو و لعاب اسپغول ساخته گذارند شمع مغز قلم گاو و روغن بادام گداخته قدری کتیرا گل خیرو سائیده آمیخته در روز چند بار نشند و آب
گرم شویند روغن بادام سعوط کنند طلیه عفص پیه مرغ دهن ورد طلا نمایند قول صاحب قبر سپیده کیان موم روغن گل گداخته فتیله آلوده نهند کتیرا
مسحوقه سپیده کیان یا پیه بط یا پیه بز آمیخته گذارند و بینی را مدام بروغن گل چرب دارند اگر خشکریشه بغیر عفن پدید آید و غدغه کند و چون جنبانند و کشند
خون تراود و جرح شود تنقیه کنند مرهم از اسفیداج مرتک روغن گل ساخته وقت شب تا صباح بلعاب شویند و بدست هرگز حرکت ندهند که تازه گردد و اگر
مزمن بود و بعفونت انجامد سبب او رطوبات خبیثه است علاج اول خربق ابیض حرف برابر سائیده نفوخ کنند پس نخل خم شسته مرسائیده نفوخ نمایند تا جرک

بالتمام پاک گردد پس منقیات بکار برند **قول صاحب قبریه** اسفیداج توتیای سبز هر یک دو زنگار یک سائیده خمر انگوری شصت جوشانند سومی باند
صاف کرده طلا کنند و شویند **قول لازروبیر** روغن گوگرد مالند فلدفیون گذارند مرهم توتیا بروغن بنفشه در ظرف شیشه آمیخته بر آتش نهند پس گذارند زاج
توتیای سبز بآب حل کرده شویند مرهم مصفی گذارند اگر پاک نشود سم الفار دوازده گندم تکمه گل چهار دانگ در آب جوشانده ازین آب شویند اگر از تنقیه تصفیه
نیابد مرکوریو پریسی پیتا و سرخ پاشند پس برای تخفیف ریش گل سرخ مسحوق نفوخ کنند کندر مصطکی حسن لبه بر مجمر انداخته بخور رسانند و بخور شنگرف
یا در نیخ در تخفیف اسرع دوده چراغ که بر آهن گرفته پاشند شنگرف برابر موم مرهم ساخته نهند طلای مرکی او کو آنیتو کاربانیکا گذارند عسل گلقند گوگرد آمله سیار
زاج هر یک سه درم اهل اسفیداج بارتنگ هر یک یک نیم درم سداب اسطوخودوس هر یک درم زنگار نیم درم آب سه لیبر جوشانده طلا کنند
شویند هر صبح بآب مضمضه خود یا بول سگ نشوق کنند تا هفته مزیل قرحه نو و کهنه بطبیخ پوست درخت سرس سیاه شویند مزیل ریش آب
سلق سعوط کنند صبر بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند دار چوبه بعسل آمیخته یا صبر بمغز تخم کدو آمیخته طلا کنند اگر قرحه جمری باشد بخور شنگرف دهند سنبل ترنفل
پودینه نفوخ کنند **فائده** اگر ناصور باشد برگ نرم درخت بڑه برگ نرم درخت پیپل برگ نرم درخت نیب هر یک ام سائیده قرص بسته بروغن گاو سوخته
صاف کرده روغن چکانند **فائده** اگر کرم پدید آیند ترب بتخم جوشانده یا آب برگ تنباکو در بینی چکانند خرق عطوس کنند ذلکا غذ فتیله ساخته سوزند و دود
در بینی کشند مخرج کرم دماغ انگزد بار دماش آمیخته نان پخته بر سر بندند **فائده** گاهی بصاحب قرحه بینی حالتی پدید آید که هر چه خورد بسبب اتساع ثقب کام از بینی بر آید و گاهی
استحالت بغیر قرحه در آخر نزله پدید می آید باید که رماد چوب ڈهاک یک درم بول میش جوان که زائیده نباشد آمیخته صبح دهند چهارده روز اگر بول میش
آب تکمه گل دهند گونگه سوخته دوازده آهن کشته هشت خبث الحدید کشته حضض هر یک چهار نبات بیست بعسل قدر نخود حبوب بندند شربتی سه تا پنج حب
**فصل هشتم در بثور درونی بینی** سبب او بلغم یا سوداست که بسبب حرارت باطنی غلیظ و متحجر شود و مزاحم نفس و خروج مخاط گردد **علاج** تنقیه دماغ بحب
ایارج کرده موم روغن مالند و آب گرم استنشاق کنند اگر تحلیل نشود و شرار زنند مرهم اخضر نهند تا فانی شود پس مرهم سفید گذارند مرداسنگ شمع ابیض روغن گل گلاب
سرکه مرهم ساخته نهند اگر کهنه بود مرداسنگ زاج هر یک چهار سداب تازه دو سپید روغن مورد سائیده ضماد کنند و در علاج این درنگ نکنند که اکثر مودی بناصور میگردد
**قول لازروبیر** اگر بثور بر آید فتیله بسرکه آلوده بنمک مسحوق آغشته یا فتیله از عسل ساخته در بینی نهند و بعد ساعتی عطسه آرند تا منشق بشود اگر نشقد باز گذارند و عطسه
آرند تا که بشگافد پس مرزنجوش قلقند برابر نفوخ کنند و بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند **فائده** اگر بثور در بینی پدید آیند کافور زعفران هر یک نیم گل مختوم یک گل ارمنی
دو بگلاب و سرکه طلا کنند مرداسنگ تنها کافی **فائده** قسمی از بثور بینی که مع سوزش شدید پدید آید و آن را اهوه گویند پنج کرونده در برگ تنبول نهاده خورند
کوکنار وسم نمک نیم درم بآب دهند نوشادر سائیده ناس گیرند **فائده** قسمیست از بثور بینی که آن را ناکره گویند نمک سنگ تنکار خام زاج خام زنگار سوخته برابر سائیده
[illegible] مثل ناس بعده چون از همه جانب التصاق بگذارد بسوزن سفته بیرون آرند بعده توتیای سبز رال زرد زنگار هر یک نیم اسفیداج یک نیم دهن [illegible] سائیده آمیخته
چند بار بآب شسته طلا کنند **مرهم مصفی** پوست انار مرزنجوش (?) هر یک دو توتیای سبز کندر هر یک یک بموم و روغن مرهم سازند **فصل نهم در شقاق**
**بینی** سر بینی و منخرین وسم کند و باشد که بحوالی چشم صدمه رسد و پاک آماسد و سرخ گردد سبب او سوء مزاج یابس است **علاج** تعدیل مزاج کنند اغذیه لطیفه
خورند سنگ بصری مغز بادام عناب سائیده طلا کنند متواتر **فصل دهم در جفاف بینی** اگر بسبب حرارت اشد باشد که تخفیف رطوبات کند چنانچه در حمی

محرقه علاج اشربه و اغذیه مبرده و مرطب دهند و دهنهای مبرده در بینی چکانند و اضمده و اطلیه بارد و رطب گذارند اگر بسبب یبوست باشد باشد که رطوبات را فانی سازد
چنانچه در دق علاج شیر در بینی و در جمیع دوشند و دهنهای مرطبه چکانند و در ترطیب بدن کوشند اگر بسبب خلط غلیظ باشد که در خیشوم چسپیده و از هوای مستنشق
خشک گردد پس بسبب انسداد مجری رطوبات که از دماغ نزول کرده بینی را ترسیده اشتمام از آمدن باز مانند و جفاف افتد علاج ادهان لعابیه در بینی چکانند مرطبات
نوشند تا ماده قابل خروج شود پس بغرغره مطوسات و نشوقات و نطولات مستفرغ سازند دوا از برای یبوست حکه بینی و خون منجمد که از بینی بر آید زعفران برنج
آبچه عنزه گلم گلاب در بینی مالند سعوط کنند **فصل یازدهم در مرض الالف** یعنی کوفته شدن بینی **علاج** اگر کوفت خفیف بود میلی آگنده در بینی در آرند و بلندی و
پستی آن را راست کنند و از خارج نیز بدست اصلاح دهند تا بهیئت اصلی آید پس صبر مغاث اقاقیا مر آب بارتنگ سائیده بر کاغذ طلا کرده بالای بینی گذارند و اگر
کوفت اشد باشد و غضروف شکست رسیده بود دی فصد کنند تا از ورم ایمن مانند و برای حفظ مزاج دماغ اطلیه و اضمده بارد بر سر گذارند تا مبادا برسام انجامد
بعد از ین میل در بینی آرند و شکل بینی راست کنند بتدریج و از خارج بدست اصلاح دهند تا بشکل اصلی آید پس انبوبه رصاص یا مس گیرند و بالایش خرقه پیچیده
بمقدار تجویف بینی در بیاره چه اقاقیا مغاث طلا کرده در بینی نهند و بعد نهادن انبوبه از خارج هیئت بینی بدست درست کرده ادویه که در کوفت خفیف گفته شد
از خارج نیز طلا سازند تا که به شود انبوبه در بینی نهاده دارند **دوا** اصبر ماش برگی زعفران رانک سک گل ارمنی خطمی آب طرفا سرشته طلا کنند و فتیله به
آلوده در بینی نهند **فصل دوازدهم در دخول شی از خارج در بینی** عطسه کنانند جند خردل سائیده با انبوبه در بینی دمند و سوراخ دوم را که خالی است
و دهن را بند کنند تا وقت عطسه قوت عطسه آید انسوا افتد و آن چیز بیرون آید عاقرقرحا سداب دشتی صبر سیر معطس اندر وغن چکانند و مالند پس عطسه آرند تا بر آید و یا شد
که از مجری حلق بغیر تصدیع بر آید **فصل سیزدهم در عطاس** عطسه دماغ را چون سعالست مر ریه را و سبب او خارجیست یا داخلی و اگرچه عطسه بواسطه دفع
موذی از دماغ موجب حفظ وصحت اما ازدیاد او باعث آفاتست **فائده** عطسه در ابتدای زکام و ابتدای حمیات و کسی که ماده کثیر در سینه او بود و بر عورت
زنان دارو اما بکسیکه در سرسام و بحار یا بادیا ماده اندک باشد و بکسیکه در دماغ او ماده سخته بود نفع دهد لهذا در آخر زکام نیک است و دلیل قوت دماغ از آنست که در وقت
مرگ عطسه نیاید زیرا که دماغ ضعیف شده باشد و زنان را وقت زادن و بیرون آمدن بچه و مشیمه یاری دهد **علاج** هرگاه که از حد تجاوز کند و حبس مطلوب شود
روغن گل و روغن بید در بینی کشند آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند روغن نیم گرم در گوشها چکانند و بر پا گوش مالند حسو نوشند بالش گرم زیر قفا نهند اطراف چشم
گوش کام مالند و بقفا بیند تا بر بستر غلطد دیگر دو سیب بویند فکر کنند بمهمات مشغول شوند دهن باز کنند و در چیزی تا دیر نظر کنند عضلات بن گوش بروغن
مالند روغن بنفشه نیم گرم دو سه قطره در بینی چکانند و از دود و غبار و هر چه باعث بر عطسه شود پرهیز ندار و رعج انیسون بویند اگر بطفل شود که گرده بزیا گنده کوفته
کباب کنند و آبکه چکد در بینی طفل مالند و چکانند **فائده** در ادویه معطسه و در بویید معطسه محرور چند کوفته بویند خردل قسط عاقرقرحا کندش فلفل شونیز زنجبیل
صبر نمک خربق ابیض مفرد یا مرکب سائیده نفوخ کنند **فصل چهاردهم در نتن الانف** اگر بسبب قرحه عفنه بینی یا بواسیر عفنه بینی باشد تدبیر آنها گذشت
اگر بسبب تصاعد ابخره عفنه از نواحی سینه یا ریه یا معده باشد **علاج** تفحص کنند که از کدام عضو صاعد میشوند پس تنقیه آن عضو کنند بعد تنقیه خمر ریحانی در بینی نهند
سنبل سعد عود سائیده نفوخ کنند یا بخمر ریحانی آمیخته فتیله آلوده در بینی نهند اگر بسبب ماده عفنه که در دماغ یا متصل بینی گرد آید باشد **علاج** تنقیه دماغ بحب صبر
ایارج کنند خردل سکنجبین بوری آمیخته غرغره کنند بعده بخور که در وی گل سرخ سنبل قرنفل جوش باشد غرغره سازند پس سنبل قرنفل سعد نسرین صبر مر اقاقیا

عفص مشک کافور مفرد یا مرکب سائیده نفوخ کنند یا فتیله آلوده نهند صدف سوخته آب پودینه آمیخته یا سنبل مشک قرنفل مشک بخور جوشانده قطور کنند
بینی را بخور سیحانی نشسته بول شتر یا بول خر چکانند جوز بویه بسباسه قرنفل دارچینی هر یک درم سائیده بعسل آمیخته خورند و اشیشعان بخور جوش کرده یا مرآب لیمو دمنه
جوشانده یا آب دانه انار شیرین در دیگ مسی جوشانده چکانند خود طیلسان سائیده نفوخ کنند **قول لارزوربیر** برگ نار بود در خمر جوش کرده یا قصب الذریره
در خمر پخته یا قصب الذریره نیم اوقیه گل سرخ اوقیه مرکی نیم درم در خمر پخته یا آب کدوی تلخ دو قطره در بینی چکانند خمر نوشند برگ فلفل خشک کرده سائیده بنجند
بطبیخ شبت اکلیل بر سر و جبهه نطول کنند قصب الذریره سنبل بول شتر سعوط نمایند اگر باد و درد ماغ باشد میان سر داغ دهند

**فصل یازدهم در رعاف**

اگر در حمیات حاره و تبهای گرم و در روز بحران شود بند نکنند اما هرگاه که مفرط شود و خوف سقوط قوت باشد حبس واجب اگر بسبب حدت خون باشد که
دهن عروق باریک درون بینی بگشاید آثار غلبه صفرا باشد و خون رقیق اندک اندک برآید و اگر بسبب کثرت دم بود انتفاخ عروق و حمرت لون **علاج** قبل از
سقوط قوت قیفال زنند باریک از محاذی منخر سائل الدم و خون بتدریج برآرند و بعضی برآنند که وسیع زنند اکحل هر دو دست زنند و آنقدر خون برآرند که غشی افتد
و بسبب تقلیل اقوام خون که غشی موجب میکند رعاف بند گردد و لیکن تا که ضرورت قوی نیفتد و تدابیر دیگر بند نگردد و این جرأت نکنند و بعد فصد شربت کدو شربت
عناب شربت ریباس نوشند برنج عدس خورند مرق مرغ باب غوره آب انار آب سماق آب زرک خورند و مغز سر مرغ از همه غذا بهتر شیر جوشانند چون غلیظ
شود بقدری قند خورند تقلیل غذا نمایند آب بارد و ثلوج نوشند و به مقدم سر ریزند و در بینی کشند و در ان غوطه زنند کافور صندل گلاب بر سر و جبهه طلا
کنند عدس مقشر صندل خطمی مامیثا و قدری کافور و گچ باب مورد بر یافوخ و جبهه ضماد کنند کافور با آب کشنیز سوده در بینی چکانند عفص نیم سوخته کشنیز کندر صبر
دم الاخوین زاج سائیده نفوخ کنند یا آب بل خر یا بیاض بیض آمیخته فتیله آلوده در بینی نهند نسیج عنکبوت بمداد آلوده بغبار الرحی آغشته در بینی نهند در حبس
اسرع تسلور آب بل خر مجرب بدانند که آب بادروج چکانیدن بالخاصیت حابس ست و کذا آب پودینه و آب بل خر باندکی کافور بازوها و رانها و انثیین و ...
و ... بقوت مالند و محکم بندند بر بینی محکم گیرند محجمه بر فقره پس سر نهند زیر ثدی جانب منخره سائل الدم محجمه بی شرط نهند اگر از هر دو منخر باشد زیر هر دو ثدی
گذارند یا بین دو شانه گذارند حجامت کرده بر سر شیت بالعکس کنند اگر از هر دو منخر باشد بر هر دو جانب حجامت نمایند اگر از جانب راست بود تعلیق محجمه
بر جگر و اگر از طرف چپ باشد بر سپرز کنند **قول جالینوس و ابن سرابیون** بستن دست از بغل شروع کرده تا کف بندند و بستن پا از بن ران
شروع نموده تا قدم بندند **قول رازی** دست را متصل بغل و پا را متصل به بن ران بندند فقط اما اسفل آنها را بحال گذارند تا خون که بدین سو منجذب شود
میل باسفل نماید و جا یابد و اگر تمام بسته باشد آلا ناقص شود که جا نایافته باز گردد و آفت قوی انجامد اگر بسبب شدت امتلای خون عروق و شرائین که در غشای
زیر دماغ واقع اند بگشاید و رعاف آرند تقدم صداع اشد حمرت دو چشم پس رعاف افتد اگر خون رقیق سرخ نالس گرم بدفق برآید بدانند که شرائین ... آیتم
عقب امراض حاده و ضربه سقطه که بانشقاق عروق انجامد و از لسع افعی نیز پدید می آید اما آنچه از لسع افعی شود نجات از و کمتر باشد **علاج** ادویه کاویه چون زاج
زنگار و غیره بکار برند تا باشد که بند شود زنگار بسرکه سوده اندک اندک قطور کنند فتیله بمداد آلوده بزاج آغشته در بینی نهند قرطاس محرق نسیج عنکبوت محرق آب
کشنیز فتیله ساخته گذارند اسفیداج بر جبهه بندند اگر بسبب بحران باشد و ضرورت بحبس افتد **علاج** صبر یک کندر دو سائیده فتیله بسرکه تر کرده بدین آلوده
فتیله بسرکه تر نموده بدم الاخوین صبر مر کندر انزروت آلوده گذارند زاج نشاسته سائیده نفوخ کنند **قول لارزوربیر** اگر بسبب انفجار عرق منخرین باشد در

ابتدا فصد کنند و در آخر حجامت نماری بر کبد و اطراف گذارند خرقه بسرکه گلاب آلوده بر سر و جبهه نهند و از قشر بیض صبر کنند صمغ عربی نسج عنکبوت موی ارنب محرق
فتیله ساخته در بینی نهند گل ارمنی بیاض بیض سرکه بر سر ضماد کنند بسطبری دو اصبع آب سرد بر سر وزنند سرکه در منخر سائل الدم باد بر گوش آنجانب چکانند قرص از
قفسه ساخته بر عظم بینی بندند چنانکه مساوی گردد اسفنج یا پنبه بمداد آلوده بر جبهه بندند و از صوف مداد آلوده فتیله ساخته در بینی نهند زاج عفص سنبل یا گون سائیده
در بینی دمند زبل حمار یابس نفوخ کنند خونیکه بر آید سوخته در بینی دمند فوراً بند سازد صندل اقاقیا گل ارمنی آرد عدس گلنار کافور افیون بر سر جبهه ضماد نمایند
زاج مردار سنگ اسفیداج نفوخ سازند شربت انار هر صبح دهند مهاو شیره گلنار هر یک نیم درم کافور دو سرخ بآب سوده سعوط کنند آمله بآب بر سر ضماد سازند اقته
حامضه خورند و از خمر و اشیای حریفه و دیدن چیزهای سرخ پرهیزند **شربت** برای کسیکه عادی بر عاف باشد تمر هندی تکمه گل هر یک کفی آب حل جوشانند
چهار اونس باند صاف کرده ریوند درم سنبل نیم اسکرو پلو انداخته وارند بعد چهار پاس مالیده صاف نموده ریوند اسکرو پلو شربت ورد دو اونس افزوده نوشند
و مداومت بشربت کدر کنند بیزدار تکیو میزال سولار تین توراد ی اور و حب اوپستر یزینتی شربت و مانس انرید اشربت ربوبر انتیس دی لوزتیانا شربت بورر
شربت بسد عرق سیلیسی فلونیا پرسیکو قرص گلنار دی لوزتیانا طبیخ اکتی ویزیتر یالادن لود و دیگر معجون خرفه دی لوزتیانا همه مفید هر که خواهند دهند
سفوف اوپستر یزینتی یا سفوف تریوس هندو به بیاض بیض لت کرده طلا نمایند طلای عافی بر جبهه گذارند طلای صندلی طلای کافوری بر جگر نهند
خون که از بینی بر آید منجمد نشود همون خون نوشانند سیتیلار وشو درم شربت ورد یابس یا شربت مورد نیم اونس آمیخته دهند و بالا فیش طبیخ برگ ریحان تازه
چهار اونس بیاض بیض عدد عرق بارتنگ پنج اونس آمیخته نوشند صبح شام **قول صاحب فیر** تشور کند ریا اذان انفار یا قشر بیض سوخته یا ز
سر دیا زبل بز یا ضفدع سوخته یا خون فصد سوخته یا گل شقائق سائیده نفوخ کنند فتیله به بیاض بیض عرق بارتنگ آلوده نهند خرقه بماء الکحل ترکرده بر
جبهه عنق کید گذارند یا رچه ابریشمین پیچیده بآب تر دارند **قول جوان کورو** و از سرمق صحرائی فتیله ساخته در بینی نهند آب دو سرکه یک آمیخته بر پشت قفا
مالش کنند اسفنج بسرکه ترکرده بزبل محرق مسحوق آلوده در بینی نهند زبل حمار سائیده خورانند و بخور سازند سنگجراحت گل سرشو به بیاض بیض بر قحف و جبهه ضماد
کنند **قول رازی** بکسی تدبیر بند نشد از ان دست فصد کرده بیست درم خون بر آورده م در حال بند گردید **قول ڈاکٹر** اطقیفال هر دو دست زده کشنیز مندی
هر یک یکنیم درم صندل سفید گاوزبان هر یک درم شب بآب ترکرده صبح صاف نموده شربت انارین آمیخته نوشانند رماد یا چکندشتی قشر بیض محرق زنگار زرد
سائیده نفوخ کنند اگر بند نشود زهر مهره طباشیر کته سفید قاتله سنگجراحت برابر سائیده در بینی دمند بهیلی ببول برگ ببول برگ حنا آمله صندل برابر سائیده بر
یافوخ ضماد کنند اگر از ینهم نفع ندهد صندل سفید تخم ریحان هر یک سه کافور یک بآب کشنیز سبز سائیده ضماد سازند **عجیب دوا** کاغذ سوخته صدف سوخته یک
دو فلفطار یک سائیده یا افیون نیم زاج سوخته یک سائیده یا جون ضفدع خشک کرده سائیده یا دارای سرخ بخون مرعوف آلوده سوخته سائیده یا پشم شتر سوخته سا
یا عفص گلنار سائیده یا حقیقی بخرقه کتان سوخته سائیده یا سداب یابس سائیده یا کهربا سائیده یا زبل شتر نر خشک کرده سائیده یا پوست درخت بلـ
پوست درخت کچنال سائیده یا زبل حمام سوخته سائیده یا نمک سائیده یا زاج لک یا بر سائیده یا برگ انجیر خشک کرده سائیده یا زاج زرد سائیده یا لاجورد سائیده یا تخم مجوف بال طیر
سوخته سائیده یا زبل البقر سوخته سائیده نفوخ کنند **دیگر** کمون بسرکه سائیده فتیله آلوده یا آب انجره آب بارتنگ سرکه بیاض بیض لت کرده فتیله آلوده
فتیله به بیاض بیض آلوده بر و قدری کافور مالیده در بینی نهند **دیگر** شاخ گوزن سوخته پنبه آلوده یا اسفنج بسرکه ترکرده کافور گل ارمنی فوده برابر سائیده یا

در بینی نهند دیگر قلقند با آب سوده یا پیه گل معصفر از اندام بر به آب سائیده یا آب زبل اسپ یا آب زبل شتر یا آب انجیر دشتی یا آب خیار یا زبل بقر سوخته بسرکه
انگوری آمیخته یا کافور قدر دو جو با آب برگ کاهو آب کشنیز سرکه سوده یا خون خر یا خون کبوتر یا کافور با آب بادروج سرکه سوده یا کافور گل مختوم با آب زبل خر آمیخته
چکانند دیگر سریش با آب گداخته کاغذ آلوده یا آرد ماش با آب سرشته یا جنج و برگ کتانی خرد بسکه گاو سائیده یا آب برگ آس تازه بسرکه سائیده یا برگ نیب
نانخواه سائیده یا گیاه کنگر ونده سائیده یا بریا فوج ضماد کنند دیگر گل سرشوی قدری سریش قدری سائیده با آب گرم آمیخته یا برگ کنار سائیده یا خشخاش بگلاب
سائیده یا زبل بقر با آب پخته یا زبل خر بسرکه بر جبهه و سر ضماد کنند دیگر از خون مرعوف اسم مریض بر کاغذ یا بر خرقه نوشته پیش چشم مریض دارند دیگر گلنار تازه
درم نخود بریان منقشر شش درم شیاف ساخته در بینی نهند و بر جبهه طلا کنند دیگر مصطکی درم بگلاب دهند دیگر آمله ۹ درم آب یک نیم پاو تر کنند چون نرم شوند
فشرده شکر نه درم آمیخته نوشند تفلش سائیده بر سر ضماد کنند دیگر آجر با آتش سرخ کرده و لبن بقر سرد کنند چون شیر گرم شود نوشند دیگر سرکه بزبل
یابس حمار پاشیده ببویند دیگر خنصر بالعکس بندند دیگر نشاره قرن البقر بسرکه سوده دهند اگر از منخر چپ آید شاخ چپ و در راست راست اگر از هر دو
آید هر دو شاخ دیگر آب برگ اروسه عسل برابر لعق کنند دیگر شاخ گوزن سوخته یک مثقال با آب سرد یا خون کبوتر خشک کرده قدری با تلاد دهند دیگر
سنگ سنگدان حباری آویزند دیگر خون حمام بر جبهه طلا کنند دیگر خون مرغ خشک کرده نفوخ کنند دیگر ذنب الخیل سعوط نمایند فائده اگر حاجت
برعاف آوردن شود کندش موینج فرفیون نبهره گاو شیاف ساخته در بینی نهند

## باب پنجم در امراض لب و دهن و زبان و لثه و دندان

مشتمل بر چند فصل

### فصل اول در امراض لب

و آن از عصب عضله و لحم و شرائین و اورده مرکب است نفع او ستر دهن و حفظ ممنوع و حبس لعاب و امانت به تکلم و خوبی روست

### نوع اول در شقاق و تقشر و جفاف لب

اسباب این هر سه کذا علاج همانست که در شقاق زبان و تقشر آن و جفاف لسان گفته آید اما در ینجا نیز گفته میشود **علاج** تنقیه صفرا بطبیخ خیارشنبر آب تمر هندی آب آلو شیرخشت ترنجبین شربت بنفشه کنند روغن بادام یا مغز قلم گاو
یا بیاض بیض یا پیه مرغ یا پیه بط با شمع گداخته مالند و وقت شب ناف و مقعد را بروغن گل یا روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر چرب دارند پیه مرغ یک
روغن گل نیم گداخته کتیرا اسفیداج نشاسته عفص سائیده آمیخته در لب مالند و از هوا نگهدارند بعد هر طلا پوست درونی بیضه بر لب چسپانند لعاب بهدانه
لعاب خطمی لعاب کتان لعاب اسپغول لعاب کتیرا لعاب بنگو طلا نمایند روغن بنفشه پیه بط گداخته شاخ گوزن سوخته آمیخته مالند زبد خیار طلا کنند مغز
تخم تربز بگلاب سائیده مغز بادام با آب سائیده مغز تخم کدو با آب سائیده برگ نیب بروغن گاو جوشانده کته بروغن گاو آمیخته مصطکی بروغن زرد جوشانده
پستان با جو جوشانده مالند دهن گندم طلا کنند ماءالشعیر اسفناخ کدو بچه مرغ […] یا بچه خورند و از ثوم بصل خردل نمک لحم آهو لحم اسب لحم بز و مولدات صفرا پرهیزند
حافظ صحت دهن و زبان را لازم که از فرط اشیای مخدر که مضعف و مبطل قوت ذوق اند و از اشیای حار یا برد مفرط که موجب سوء مزاج اند و از اشیای
مقرح که اکله آرند و از اشیای مرخی که مزیل فصاحت کلام اند پرهیزد بدانکه مضغ قرنفل احیاناً لعاب غلیظ از جرم زبان دفع کند و قوت تکلم قوی سازد
و اگر رطوبت دهن کثیر باشد اقاقیا با آب حل کرده مضمضه کنند اگر ذوق باطل گردد نانخواه خایند **قول صاحب ذخیره** مسکه مالند عفص بسرکه طلا کنند
اگر کهنه بود مردارسنگ سادج عروق الصفر هر یک نیم درم سم بحرق زعفران هر یک دو دانگ کافور دانگی موم درم روغن دو درم و نیم مرهم ساخته گذارند
**قول رازی** سعوط بروغن نمایند و پنبه آلوده در ناف نهند طبیخ خیارشنبر هلیله زرد تمر هندی هر یک پانزده درم گل سرخ پنج درم بنفشه سه درم مویز

بیست درم عناب آلو هریک بیست عدد آب سه رطل بریزند سومی باند صاف کرده مغز فلوس بیست درم در صد درم آب مذکور آمیخته روغن بادام شقالی
افزوده نوشند و در تقدیر اوزان حسب هر شخص مختار اند مخرج اخلاط محترقه دماغی و بدنی و صفرا **قول صاحب قبر** بیدالعیه طلا کرده کاغذ چسپانند
و از خنده و گرد و آب بارد و اشیای حار یابس شور ترش شیرین پرهیزند هر روز و در وسط نهار بحمام فاتر روند آب نیم گرم بریزند و سیر بروغن کنجد و آب لت کرده
بالند علک البطم یک بیه بر چهار آمیخته طلا کنند لادن بروغن طیبان یا بروغن بان آمیخته گذارند **فائده** گاهی در کنج دهن طلوبت شود از سر فرود آید و
شقاق در دو افتد و سفید و تر نماید **علاج** تنقیه نبعد و مسهل کرده عفص بسرکه جوشانده مضمضه کنند اثمد با آب سماق آب انار ترش سوده طلا نمایند روغن
بادام بروغن کدو و موم گداخته طلا نند **قول صاحب قبر** بیدالعیه شیت خشک که در گوشه لب با حرقت پدید آید و گاهی از تعب آن ورم روی عارض شود و تکلم و مضغ
و انفتاح دهن عسر گردد و این مرض اکثر بدیگر انتقال کند سبب او خون محترق مخلوط بصفرا یا سوداست **علاج** آنچه در شقاق لب گفته شد بکار برند و پیه تازه
چرب دارند و این مرض انعامه گویند **نوع دوم در سوء مزاج لب** در حار سوزش لب و استراحت از آب و هوای بارد **علاج** خرفه کتان آب برگ
کاهو یا آب برگ خرفه یا آب کشنیز یا آب برگ کاسنی یا گلاب یا با آب برگ بارتنگ یا آب برگ عصی الراعی ترکرده بربرف سرد نموده بر لب نهند اسبغول
ترکرده سرد نموده طلا کنند صندل سفید کافور بگلاب سائیده گذارند و تر دارند در بارد از هوای بارد وقت صباح لب کبود و بحس گردد **علاج** شاک روغن بان یا تریاق
یاسمین یا چنبیلی بروغن نرگس یا بروغن سوسن بر لب طلا کنند در یابس شقاق لب جدا شدن قشر باریک **علاج** کتیرا با روغن بادام لعاب اسبغول شکر دهند روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن
مغز تخم کدو بر لب بالند تدبیر شقاق کنند در رطب نرمی و استرخای لب و عدم یاری بر تکلم **علاج** تدبیر لقوه کنند هر چند که سازد جست لیکن از تنقیه دست
باز ندارند **نوع سوم در بیاض لب** سبب او عفونت از اختلاط رطوبت بلغمیه خام **علاج** تنقیه بلغم کنند روغن بادرنج روغن خیری روغن یاسمین
روغن زعفران در بینی چکانند از اغذیه غلیظه پرهیزند اگر مع تقشر بود تدبیر تقشر کنند **نوع چهارم در تقلص لب** یعنی برگشتن لب اگر سبب تودی بود و سبب او
نقص ماده است **علاج** لب در هم کشیده را راست و بحیتی که بالا برند پس بندند تا راست ماند و این قسم تا که طفل در نشو است اصلاح می پذیرد اگر بسبب تشنج امتلائی
باشد **علاج** تنقیه کنند روغنهای گرم مالند چنانچه در تشنج امتلائی ذکر یافته اگر بسبب تشنج یابس باشد لاعلاج **نوع پنجم در قروح لب** سبب او اگر تنفیخ خرد
**علاج** تنقیه کرده مرهم اسفیداج نهند عفص مردارسنگ سائیده بقیروطی که از موم در روغن خسته شفتالو یا روغن گل ساخته باشند آمیخته طلا کنند **نوع ششم در**
**بثور لب** سبب او خون حاد مخلوط بصفراست وجع اشد حتی که از مضغ الم یابد **علاج** قیفال زنند تنقیه صفرا نمایند بطبیخ هلیله یا بطبیخ افتیمون نمایند
گداخته قدری کافور آمیخته گذارند اگر جوشش قوی بود مرهم کافوری نهند پوست درونی بیضه چسپانند **قول اکثر** اگر ثالیل دانه بر لب بر آید زردی یا مرهم
گذارند تا ماده بر آید و برگ لبلاب گرم کرده بر گرد آن بندند چون منفجر شود و ماده بر آید مرهم اسارون نهند **مرهم مشتفی** از ردت یک ریوند یک نیم
سائیده آمیخته با آب شویند **مرهم اسارون** اسارون سه حصه یک سائیده بدهن بقر آمیخته در کرّاهی حل نمایند **نوع هفتم در ورم لب**
ضربان حرارت حمرت لب **علاج** قیفال زده صندلین با آب کشنیز آب برگ کاسنی طلا کنند حضض آرد جو بابونه آب عنب الثعلب گلاب گذارند در انتها مرهم
که از روغن بادام و موم و حضض ساخته باشند نهند و آب گرم بمبالغه شویند در صفراوی سوزش و صفرت لب **علاج** تنقیه صفرا کنند و الملیه که در
گذشت گذارند در بلغمی قلت وجع سردی و بیاض لب **علاج** بایارج فیقرا با شحم حنظل تنقیه کنند بابونه شبت اکلیل ضماد نمایند در سوداوی صلابت و کمودی لب

علاج تنقیهٔ سودا کنند بدانچه در سرطان مذکور است و اضمده خنک گذارند تا نیفزاید و از اضمده گرم محلله پرهیزند که تحلیل نمی پذیرد بلکه متقرح میگردد —
قول لازرد و بیر حسب ماده تنقیه کنند پس دو موی چهار رگ نیز کشایند حضض بگلاب طلا کنند جدوار بآب سوده نیم گرم گذارند فوفل گلنار گلسرخ جوز سرو
بسرکه گلاب طلا نمایند تقلیل غذا و ترک اکل شب کنند و از شیرینی و خمر پرهیزند دوا آب هدبه فشرده یا خون کنه سگ یا خون کنه شتر مالند دیگر زنگ کابلی آمله
بلیله بابر سائیده بعسل آمیخته بر لب مالند فرلیه و مرهم دیاخیشون و شقاق مرهم کافوری شمع اسفیداج مرداسنگ هر یک پنج درم روغن گل بیست درم گداخته
ادویه آمیخته حل کنند چون سرد شود بیاض بیض عدد کافور قدری آمیزند برای شقاق لب و مقعد و حرقت با سوره حرق النار نافع **نوع هشتم در بواسیر لب**
دو گونه است یکی آنکه غلظی کمد اللون قدر دانه انگور خرد در لب زیرین پدید آید و وسط آن غلط متشقق بود و لب با آن متقلب بخارج باشد دوم آنکه مشابه توت
شامی در لب زیرین ظهور کند و درین وجع نمی باشد زیرا که مانند سرطان عضو را میخورند و ابطال حس میکنند و گاه باشد که بسبب کثرت ماده و استحکام فساد و لب
بالا نیز تعدی کند بلکه بعض اجزای دهن را نیز در گیرد سبب او خون سوخته است که از شعبه عروق بیرون آید و درینجا جمع گردد **علاج** قیفال و چهار رگ زنند
حجامت کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند بعد تنقیه بنگرند اگر لون او سیاه باشد بر لب بمبضع شرط زنند یا علق چسپانند و بعد شرط سرکه مالند و اگر سرخ باشد شرط زنند
و بعد تنقیه عدس بابونه اکلیل خطمی با آب پخته بصفرت بیض و پیه کلیان سرشته ضماد کنند مرداسنگ اسفیداج زعفران زاج خبث الحدید بروغن بادام و موم
مرهم ساخته گذارند مرداسنگ روغن مغز تخم کدو روغن بادام مغز قلم گاو سائیده پخته بصفرت بیض مثل مرهم ساخته نهند اگر کهن بود و بتدابیر رفع نشود
لب را در طول بشگافند و کناره جراحت آنقدر که وقت خیاطت بهیئت اصلی تواند آمد ببرند از مقراض پس بدوزند و گل سرخ زعفران دم الاخوین ذرور کنند
تا خون بند شود پس مرهم لحمه گذارند اگر قطع با آهن نکنند فلدفیون بدهن بقر آمیخته گذارند تا بخورد **قول عسکری** بعد تنقیه اضمده محلله نهند مسکه در
کهرل سرب سحق کنند که سیاه شود یا بیاض بیض گلاب در کهرل سرب سحق کنند که غلیظ و سیاه گردد یا زیبق بسرب جفت کرده به بیاض بیض و گلاب صلایه
نمایند که سیاه و غلیظ شود پس بر باسور لب و خنازیر و ورم سوداوی طلا سازند **نوع نهم در اختلاج لب** اگر بشرکت فم معده باشد که ماده موذی در معده
ریزد و فواق و غشی و این مقدمه قی بود و اگر بشرکت عصب دماغی باشد که ماده در دماغ گرد آید و این در ابتدای لقوه و صرع پدید آید **علاج** درین هر دو تنقیه معده
و دماغ کنند اگر بسبب تولد ریح غلیظ در لب باشد **علاج** مفتحات ریح مالند و باقی تدبیر در اختلاج مطلق بینند اگر بسبب خون باشد که در عروق باریک لب
پر شود و متحیل بریاح گردد و علامت خون ظاهر شود **علاج** قیفال و چهار رگ زنند تقلیل غذا نمایند محللات ضماد سازند و بتفتیح مسام لب کوشند
**نوع دهم در اکله لب** سبب او ماده لذاعه اکال است و تدبیرش حسب آکله فم باید کرد **نوع یازدهم در استرخای لب** سبب او رطوبت
**علاج** بحب الملوک تنقیه کنند دم الاخوین کرسنه ایرسا سائیده بسکنجبین آمیخته مالند هلیله جوز بویه فوفل بادام در دهن دارند آبش بلع کنند مضمضه نمایند شعیر
بریان کشنیز بریان فوفل بریان بروغن گاو مروارید زیره برابر سائیده بر بن دندان پاشند و بخوابند فوفل حنا برابر سائیده هر شب مالند برگ تنبول حنا هلیله زرد
مقر و بادام کب سائیده پاشند **فصل دوم در امراض دندان و لثه** طالب صحت دندان را رعایت چند چیز ضروریست **اول** تواتر از فساد طعام
در شراب در معده خواه بسبب غذای ردی خواه بسبب سده تدبیر اکل بپرهیزد **دوم** آنکه کثرت قی عادت نکند خصوص که ماده ترش باشد **سوم** آنکه اشیای
صلب بدندان نشکند و آنچه دندان را کند کند از آن بپرهیزد **چهارم** آنکه اشیای چسپنده شیرین چون حلوا سوهن انجیر خشک و از حموضات و غیره بپرهیزد

پنجم آنکه اشیای سخت سرد و اشیای سخت گرم نخورد خاصه از پس یکدیگر **ششم** آنکه مدام دندان پاک دارد و هرچه در بن و ماند آن را بخلال پاک کند وحیکه بلثه
و دندان آسیب نرسد **هفتم** آنکه از مضرات دندان چون گشنا جوز خرما و غیره پرهیز نماید **هشتم** آنکه هر صباح مسواک بچوب اراک و چوب زیتون سبز و غیره برفق
کند چه شدت گذر او آب دندان را میبرد و رفتن آب آن راجب قبول نوازل و ابخره صاعده معده مهیا می سازد و مسواک باعتدال مجلی دندان و مشهی
لثه است و از حیله حفظ صحت دندان اینست که وقت خواب محروری بروغن گل و مبرودی بروغن بان یا روغن مصطکی دندان را چرب کند و در هر ماه دو بار تخمر
مضمضه کند و در وسط اکل حلویات آب بارد ننوشد و اگر شیر خورد عقب او سکنجبین مضمضه سازد تا دفع فساد شیر از دندان کند و بعد طعام تدریجی نوقل نماید یا
آن را سائیده اندکی نمک آمیخته وقت غسل بر دندان مالد و سنونات مناسب بکار دارد و اگر وجع باشد خطمی بسرکه جوشانده مضمضه کند یا پلیله مالد و در دهن دارد
**فائده** سر خرگوش سوخته سائیده مالیده نمک و شهد آمیخته بر دندان سودن در هر ماه دو بار مصلب لحم بن دندان و مخرج و منقی ماده بن دندان و مانع عفونت
لثه و بیان بسرکه سرکرده و قدری مر آمیخته سالیدن بن اکرکند و چون مزاج دندان خشک است برای حفظ صحت او ادویه تر خشک باید و سردی گرمی معتدل مگر آنکه مزاج سرد باشد
یا گرم حسب تقاضا ادویه یابسه بارده یا گرم یا بارد و سرد آمیخته بکار برند **نوع اول در وجع اسن** در سوء مزاج حار ساذج حرارت تکین مرت لثه بغیر ورم و سحت
از آب بارد **علاج** سرکه گلاب در دهن گیرند اگر وجع زیاده بود قدری کافور افزایند سماق برگ خیار کنار نیم معرق با تنگ عرق گاوزبان جوشانده سرکه آمیخته در دهن گیرند اگر تسکین
نشود قدری افیون نمک بسرکه آمیخته یا افیون بروغن گل آمیخته در دهن گیرند ساعیول بسرکه آمیخته بر دندان نهند و غذا آب تمر هندی آب غوره آب انار آب لیمو لعاب کنند سوء مزاج بارد
از هوای بارد و شرب آب بارد پیدا آید و از آب گرم ساکن گردد **علاج** فلفل سحوق بعسل آمیخته در بیخ دندان مالند اگر ماند در دهن گیرند و طبیخ سعتر و قرنفل
پودینه سرکه مضمضه کنند عاقرقرحا زنجبیل سائیده بعسل آمیخته یا تریاق اربعه در بن دندان مالند اگر ساکن نشود با آهن داغ کنند جوزبویه برگ سداب در دهن
دارند و اوام کباب خایند و در غذا نخود و زعفران ادویه گرم کنند **فائده** سوء مزاج رطب ساذج از موجبات نیست اما سوء مزاج یابس ساذج گاه باشد
که باعث وجع شود و آن را بمرطبات تدارک کنند درد موی ورم و سرخی لثه وجع ثقل **علاج** قیفال زنند زیر زنخ حجامت نمایند یا علق گذارند
یا چهار رگ کشایند و بیمار شربت و طبیخ خیارشنبر یا ایارج فیقرا تنقیه کنند و در ابتدا آب کشنیز آب عنب الثعلب آب بارتنگ در دهن دارند مضمضه سماق
قابضه که ورقاع آیند نمایند شراب قابض در دهن دارند فقاح اذخر در آب جوشانده و یا جوز سرو ابهل بسرکه جوشانده در دهن گیرند اگر وجع شدید
بود افیون یک قیراط بروغن گل آمیخته پنبه آلوده در بیخ دندان نهند پنبه بگلاب آلوده گذارند و تنقیه ادنی ضربان صفرت لثه سکه وجع
**علاج** بطبیخ هلیله سیاه بت مدد مگر آب تمر هندی تنقیه کنند آب کشنیز آب بارتنگ آب عنب الثعلب مضمضه کنند باید که آب [illegible]
نیم گرم بود که زود اثر نفوذ نماید اگر ضربان است باشد عاقرقرحا و قدری کافور سائیده در بن دندان مالند و پنبه بدهن در روغن تر کرده بر و نهند
یا بروغن گل آمیخته پنبه آلوده در بن دندان گیرند نمک بسرکه آمیخته مضمضه سازند اگر ساکن شود فبها الا بر بن دندان نشتر زده
علق چسپانند صمغ سرس فلفل گرد کوفته زیر دندان نهند و بطبیخ تخم سرس مضمضه نمایند که اکثر اوجاع را مفید است استفراغ کرده باشد تقشر
به تمر هندی آب لیمو آب غوره خورند و بطیخی شسته سفیدی بن دندان عدم ضربان و از وصول برد افزاید و از حرارت تسکین یابد و عقب تخمه
و کثرت اکل افتد **علاج** بحب ایارج حب صبر حب نوقایا حب اصطمخیقون تنقیه کنند عاقرقرحا سعتر سعد فوتنج بسرکه جوشانده یا آخر دل

پنج مثقال عسل هفت مثقال اکلامه یک قاشق آب بیخ قاشق آمیخته گرم کرده یا حنظل بسرکه جوشانده مضمضه کنند عاقرقرحا بورق زنجبیل شیطرج فلفل خردل
سعد مفرد یا مرکب سائیده یا فلفل خشخاش بوره ارمنی کنیم عاقرقرحا مویزج هر یک یک سائیده یا قرنفل مصطکی سائیده در بن دندان مالند ایارج فیقرا در بیخ
دندان مالند تریاق اربعه یا تریاق اسنان یا فلونیا یا تریاق فاروق در بن دندان گذارند عاقرقرحا قدری بگلاب آمیخته در بینی چکانند طبیخ جوز سرو
زنجبیل سرکه عسل مضمضه سازند بتنگ و جاورس گرم یا نخود تنها که سخت گرم باشد بر عظم کله کماد کنند باید که بعد اکل غذا تا چهار ساعت نه گذرد کماد کنند
و بعد تکمید تا دو ساعت نرود غذا نخورند الا ضرر کند روغن که در وی بابونه بیخ حنظل جوشش بود نیمگرم در دهن دارند اگر ساکن نگردد تریاق الاسنان
قدری بروغن حل کرده بر بن دندان واجعه گذارند **تریاق الاسنان** انگزه فلفل سیه سائله زنجبیل افیون جندبیدستر بعسل آمیخته دارند
مویزج سه یا پنج عدد در پنبه پیچیده و بسنگ کوفته بر دندان واجعه نهند یا سکر العشر یک قیراط در پنبه پیچیده نهند غالیه قطران قنبیل بر مجمر ریزند دودش سازند
تقلیل غذا کنند اگر ساکن شد فبها الا بزیت داغ دهند یا منقیات گذارند یا قلع نمایند افیون جند در گوش چکانند افیون بزرالبنج بخل خمر آمیخته در دندان
مالند **طریق تقت** اول دندانهای دیگر را بروغن چرب کنند پس توبال نحاس سائیده بشیر انجیر آمیخته پنبه تر کرده بر دندان واجعه نهند در باد غلیظ
و وجع متمدد و انتقال وجع **علاج** بجب صبر حب بنفشه ایارج تنقیه کنند بادیان انیسون زیره هر یک درم در آب جوشانده مضمضه کنند صمغ البطم فلفل
زاج پوست بیخ کبر سائیده بعسل آمیخته بر دندان مالند مویز سیاه منقی بقدری کشنیز کوفته در دندان نهند با شیای کاسر باد مداومت کنند و از اشیای بلغم افزا
پرهیز کنند درد دودی تا کل و ثقب دندان و وجود وجع دندان کرم خورده **علاج** تخم گندنا بزرالبنج تخم بصل برابر بموم یا به پیه بز آمیخته یا تخم کرنب بزرالبنج
بموم آمیخته بر مجمر ریزند و بتوسط قمع دودش سازند تا بمیرند و بیفتند بخور تخم قرصعنه کتان گندم حنظل خردل عاقرقرحا سداب سم خر پوست نارجیل مقل
همین اثر کند انگزه گرم کرده فته گرم کرده مورد سائیده بورق سائیده مصطکی سائیده مویز و فلفل کوفته شونیز بسرکه سائیده مر سائیده افیون سائیده
زرنیخ سائیده مویزج کوفته میعه کوفته فلفل نطرون سوخته بعسل آمیخته خردل تر کوفته جدا جدا در ثقب پر کنند تنکار بریان پر سازند زراوند گرد آب برگ
شفتالو آمیخته مضمضه کنند خون دل مرغ مالند برنگ کابلی مقشر در خرقه بسته زیر دندان نهند نوشادر افیون سائیده مالند و بالایش شمع گذارند چند بار برگ
پابنج یا بار یا گل یا شاخ کتانی در دهن دارند چوب درخت دفلی در انبوبه نصب کرده یک سر چوب بیرون دارند و آتش دهند سر انبوبه که طرف دیگر است بر ضرس
نهند تا دود به او رسد کرم بر آید تسترنج عشر بطور تنباکو کشند یا زیر دندان نهند نوشادر به پنبه پیچیده زیر دندان نهند مر زعفران عاقرقرحا افیون
کوفته بقطران آمیخته در ثقب پر کنند کافور در ثقب گذارند حاد و شیر در ثقب نهند مسکن تخم مولسری سائیده پر نمایند قنب در مویز پر کرده یا توت
کنار زیر دندان نهند **قول لارزور بیر** بروغن آجر دلک نمایند مر بالمدار کرم خوردن بازدارد طبیخ قاطعی انکباب کنند صبر درم کافور
نیم اسکر و بلو تیزاب چهار درم آمیخته پنبه آلوده گذارند قاتل کرم مسکن وجع اگر ثقب باشد و وجع اشد بود فرفیون بقطران آمیخته یا روغن گوگرد
در ثقب چکانند قرنفل یا مصطکی یا سعد یا عاقرقرحا یا کندر یا افیون بشیر خر سرشته یا خربق اسود بعسل سرشته در جوف نهند اگر سبب او ماده ردیه
بود که در بن دندان آید و دندان را فاسد کند و سبب انکسار وجع پدید آید بغیر آنکه بجنبد یا چیزی از خارج در بیخ دندان آویزد **علاج** برای
تسکین الم و منع ازدیاد تکسر عاقرقرحا افیون قشار کند در شیر گاو سرشته گذارند اگر سود ندهد داغ دهند در شرکت معدی وقت امتلاء

تسکین و تخمہ حاکل شب زیادہ شود علاج بحب صبر حب ایارج تنقیہ کنند اطریفل کشنیزی گلقند خورند قلیہ نخود آب کشنیز و اسپغول غذا سازند و از شیر و میوہ و پنیر تقلیل
غذا کنند فائدہ اگر بسبب نزلہ مادہ در بن دندان ریزد و ورم نماید تخم مرو سائیدہ بآب خمیر کردہ در بن دندان مالیدہ شب ہمانطور خوابند تحلیل کند نفع
دادہ رحیم برآورد اگر بسبب وجع السن ورم بر وجہ پیدا آید مسکہ بیضۂ مرغ ایرسا زرد چوبہ روغن بادام طلا کنند حسن لب سرکہ ضماد سازند قول جالینوس
تریاق کبیر در گوش چکانند و بر دندان مالند افیون بزرالبنج بعسل آمیختہ قدری دہند قول شمعون نمک نخل آمیختہ در دہن دارند مسکن قول اندری
حب نزلہ می دہند روغن کافور روغن صابون لیکو مرکی مالند بعرق زیال فیروزہ دانت بغرغرہ مسکنہ بغرغرہ مخدرہ مضمضہ کنند پنبہ بخمر و روغن کاسنی ترکردہ
زیر دندان نہند ادکوانیتو صداعی برخرقہ کشیدہ بر صدغ چسپانند زاج دو اونس دم الاخوین صندلین ہر یک نیم اونس آب پزند نفسی باید مضمضہ کنند
مستحکم نزلہ وجع کہ از نزلہ باشد پنبہ بخمر تر کردہ در گوش نہند الوت مسحوق بعرق اسطوخودوس سرشتہ بدندان نہند حل کردہ مضمضہ سازند نمک
سائیدہ سنون نمایند روغن کہربا بعرق بارہ سنگ یا آب غورہ آمیختہ مضمضہ کنند شاخ گوزن مسحوق مصطگی برابر بخر بند زاید خشک کردہ سائیدہ مالند مسحوق
ہم بر پیشانی صدغ طلا کنند گل سرخ گل ارمنی حب الرشاد ہر یک یک نیم سائیدہ بسرکہ تر خشک کردہ افیون تجربہ نمودہ سمرقندہ ہر یک یک بموم و روغن خشخاش
مرہم ساختہ بر موضع درد و زیر گوش و بناگوش و قبضہ دست کہ موضع دیدن نبض است مالند قطعہ گلو نبہ زیر دندان و وجہ نہند یعنی ہیئت سلامی و قرص
مسکنہ ضماد کنند روغن حنا کو مقطر مالند نزلہ وجع السن و مفاصل منفعت حصات قاطع حیات فائدہ اگر وجع در سن نباشد در لثہ بود بعد تنقیہ دم الاخوین
سہ درم اگر کی گل سرخ و یا دو محرق جوز سرو زاج ہر یک درم حنا کو سوختہ سہ اسکروپل سائیدہ بعسل آمیختہ بر خرقہ کشیدہ وقت شب بر دندان گذاشتہ
خوابند دواء عرق گوگرد در برگ تنبول انداختہ خایند و تفل او تمام شب زیر دندان و وجہ دارند دیگر صمغ سرس فلفل کوفتہ یا قطعہ جدوار یا قطعۂ کل
یا قطعۂ نارجیل کہنہ یا تخم مولسری یا برگ اترج کوفتہ یا برگ شفتالو کوفتہ یا بیخ کوئچہ بسایہ خشک کردہ یا ادرک ورق کردہ نمک پاشیدہ گرم نمودہ
یا آب ترکردہ گرم نمودہ یا بیخ کبر یا بیخ حنا یا کہربا مسحوق بہ پنبہ پیچیدہ یا اسفرت بیض مسلوق یا بیخ کتائی سائیدہ بعرق گوگرد حب بستہ زیر دندان
و اجہ نہند سنون بلادر سوختہ توتیای سبز عاقرقرحا برابر سائیدہ یا نوشادر نفت دادہ سائیدہ یا دو یا مصطگی برابر سائیدہ یا جدوار سائیدہ یا اندرجو
سائیدہ یا جاوشیر سائیدہ یا ارل سائیدہ یا سندروس سائیدہ یا ترنج سائیدہ یا اذخر سائیدہ یا بیخ فلفل سائیدہ یا تنکار فلفل سائیدہ یا ہلیلہ سائیدہ یا زاج
سندروس خرمہرہ محرق گل سرخ برابر سائیدہ یا عود سوختہ سعد سوختہ برابر سائیدہ یا ازج سوختہ بسرکہ تر خشک نمودہ بہموزن نمک آمیختہ یا عفص سوختہ بسرکہ
سرد و خشک نمودہ سائیدہ یا حنا کو محرق نمک سائیدہ یا نارجیل دریائی سائیدہ یا کتہ کافور سائیدہ یا برگ کشنیز سائیدہ یا کافور بسی آمیختہ سائیدہ یا فوفل
سوختہ تخم خرفہ برابر سائیدہ یا عفص زاج ہر یک یک توتیای سبز بریان نیم سائیدہ یا عفص زعفران قرنفل افیون عاقرقرحا فلفل توتیای سبز زاج کتہ
فوفل ہلیلہ سیاہ ہیرا کسیس برابر سائیدہ سنون کنند سنون ملح عجین نود مثقال در دیگ سفالی کردہ سرکہ بالا آید انداختہ بر آتش نہند چون سرکہ
شود ہمانقدر دیگر اندازند بدستور سہ بار پس سائیدہ خستہ تر سوختہ یک کف عفص سوختہ دو عدد مصطگی سہ درم آمیختہ سنون کنند حافظ دندان مقوی
دندان سنون عاقرقرحا سہ نمک سنگ یک سنون کنند و بالائش برگ تنبول خورند سنون نمک سنگ قسط ہر یک یک زنجبیل کتہ سفید
مصطگی زیرہ سفید بریان فلفل کشنیز بریان کسیس ہر یک نیم سنون کنند مسکن وجع مجلی سنون بلادر سرد کردہ بریان نمودہ بادہ ارنفس ہر یکیا

یا توتیای سبز بریان نیم سائیدہ و در سرخ بالیدہ دہن کشادہ دارند کہ رطوبت برود و بعدہ برگ تنبول بہ مصالح خایند و آب بیرون اندازند و بار دیگر
برگ تنبول خایند و آبش بلع کنند و ثفلش تمام شب در دہن دارند و آب ننوشند و بہ غذا سبق بدستور تا ہفتہ کنند مستحکم ہم یا توتیای سبز مسحوق نیم درم
با لیموی رسیدہ پاشیدہ بر آتش نہند چون گرم شود زیر دندان متحرک نہند یا آب گوبھی شیر تازہ آمیختہ در گوش چکانند مزیل وجع ضرس یا زنجبیل و قشینا برنگ کابلی
کسیس کتہ ہر یک پنج درم توتیای سبز سوختہ چہار ماسہ کوفتہ بیختہ سنون کنند مزیل وجع و ورم بن دندان و مستحکم یا تیواج سیاہ سنون کنند مزیل وجع و جنبش مضمضہ
گل دھاوہ بآب جوشاندہ یا تخم سرس بآب جوشاندہ یا پوست درخت مولسری بآب جوشاندہ یا انیسون بآب جوشاندہ یا کوکنار بآب جوشاندہ یا شیر خر گرم
نمودہ یا باوادر بآب جوشاندہ یا آس بیل بآب جوشاندہ یا نیل کل بآب جوشاندہ یا بزر البنج بآب جوشاندہ یا پوست کنار صحرائی بآب جوشاندہ یا پوست
و برگ توت بآب جوشاندہ یا اطریفل بآب جوشاندہ یا انجیرہ بآب جوشاندہ یا جو سرو بآب جوشاندہ یا بیخ سرس بآب جوشاندہ یا آذخر بآب جوشاندہ یا کوکنار فلفل بآب جوشاندہ
یا برگ خیار بسرکہ جوشاندہ یا آرو یا بسرکہ جوشاندہ یا صعتر بریہ بسرکہ جوشاندہ یا بیخ کبر بسرکہ جوشاندہ یا شونیز بسرکہ جوشاندہ یا بیخ حنظل بسرکہ جوشاندہ یا تخم حنظل بسرکہ جوشاندہ یا برگ
یاسمین بآب جوشاندہ یا بادیان برنگ کابلی بآب جوشاندہ یا بیخ خطمی بآب جوشاندہ یا افتیمون بآب جوشاندہ یا ذریرہ بآب جوشاندہ یا اسگند بآب جوشاندہ یا برگ
یا بیخ فالسہ بآب جوشاندہ یا نمک عسل بسرکہ جوشاندہ یا سنگ الحیہ بسرکہ جوشاندہ یا عفص بسرکہ جوشاندہ یا گل سرخ گلنار بآب جوشاندہ یا پوست انار بآب جوشاندہ
یا بابونہ بآب جوشاندہ یا پوست درخت بڑہ پوست درخت پیپل بآب جوشاندہ یا پوست درخت ببول بآب جوشاندہ یا فلفل بسرکہ جوشاندہ یا برگ و
شاخ و بیخ طرفا بسرکہ جوشاندہ یا برگ سرو چوب گل بآب جوشاندہ یا حرمل برنگ کابلی برابر بآب جوشاندہ مضمضہ کند مضمضہ بروغن ترنج یا بروغن
بلوط یا بروغن گل یا بآب غورہ مضمضہ نماید مضمضہ پوست ببول نہ درم کوکنار دو عدد آب طلا جوشانند نصفی باند صاف کردہ یا تخم کاہو درم خشخاش
بنج البنج ہر یک نیم درم بشیر یا بآب جوشاندہ صاف کردہ یا عرق بادرنگ گلاب برابر سرکہ قدری آمیختہ یا کوکنار چہار عنب الثعلب یک نیم عدس مقشر دو نیم
درم آب جوشاندہ صاف کردہ یا تراج دو اونس سندلین دم الاخوین ہر یک نیم اونس عنب الثعلب درم جوشاندہ صاف نمودہ یا پوست انار کہنہ سہ درم
کتہ یک نیم درم گلنار چہار عدد آب طلا جوشاندہ صاف کردہ یا کتہ مردار سنگ برگ یاسمین برگ اردسہ برگ تنبول جوشاندہ صاف کردہ یا تخم حنظل
دو نیم درم حرمل پنج درم بسرکہ یا تخم جوشاندہ صاف کردہ مضمضہ کند مضمضہ ثوم پنج استار کند نیم مثقال برگ مورد کفی بسرکہ پختہ مضمضہ کند بعدہ
روغن بلسان گذارد مضمضہ کند ثوم برابر دیگر با سرکہ دو در سر با تخم جوشاندہ مضمضہ کند مضمضہ برگ کیہور از مقراض ریزہ کردہ دوازدہ درم فلفل
سہ درم آب دو رطل جوشانند ہشتمی باند صاف کردہ مضمضہ کنند مزیل وجع و تحرک مضمضہ برگ مہو نیم رطل آب سہ رطل در ظرف گلی دہن بند کردہ جوشانند
نیم رطل ماند مصفیٰ کنند و آب سرد بتا شش ساعت ساسانند بدستور سہ روز مستحکم ہم دیگر ضماد قسطالیون صمغ گذارند دیگر انگزد یا خرمع از خارج طلا کنند دیگر برگ خرمع یا بروغن بادام
چرب کردہ بندند دیگر شیلج کوفتہ و دست مخالف دندان دجتہ تا صبح ازند و بآن جہت تکیہ کردہ خوابند دیگر بیہ بروغن گل گرم کردہ آلودہ نہند دیگر سیہ ثعلب در دہن گیرند مزیل آید
دیگر روغن خردل مالند دیگر کسیس بآب لیمو آمیختہ مالند دیگر خردل مسحوق در بن دندان پاشند دیگر بلادر عدد بزر البنج درم آمیختہ خایند و لعاب بیرون اندازند و بلب نسایند اگر ورم شود
مداومت بشیر کنند دیگر فلفل و انگوری برابر حب بستہ وقت خواب در دہن داشتہ خوابند دیگر ازاراقی بآب سودہ در گوش بالعکس دندان وجع چکانند مسکن قوی است دیگر زنجبیل بسرکہ و عسل
آمیختہ یا جند افیون برابر سائیدہ و بموم آمیختہ یا افیون تنہا و ثقب نہند دیگر کتہ سفید پنج زنجبیل عفص ہر یک یک نیم ماشہ جوشاندہ مضمضہ کنند یا زنجبیل عفص فلفل پوست انار بلیلہ زردہ بآب جوشاندہ

سعفت کنند دهن بخور و مرزنجوش آلیه زبان هم برگ سداب مویز سیاه سائیده بر دندان وجعه بندند مغز گاو کوهی سوخته بخور سرشته بر دندان وجعه بندند دیگر بیرون آید یا صمغ توت یا بیخ کبر یا تخم سر
یا دامیشی خایند دیگر بخور حنظل بندند دیگر بیخ حب چره یا القنبیت ثعلب خشک کرده مسواک کنند مستحکم شود دیگر بود در گلو یا دندان ثنایای مردم زنده بر بازو جیب یا بیخ کیکیج بر گردن یا برگ کیکر
چپ جانب دندان یا دندان قنفذ در گلو یا دندان سگ زنده در گلو یا دندان رنب در گلو یا بر دندان وجعه بندند **عملی** که هرگز دندان درد نکند و در کام و نزله و لثه درد
را نفع دهد باید که وقت تبرز هر دو پای خود را باشنه بر داشته بر اصابع نشسته تبرز کند و دندان خود را بر دندان دیگر بند و بسته دارد و بند و بدستور
بمین کنند دیگر لعاب اسپغول دوانده صبر جهار افیون یک بخر تند سحق کرده خرقه دو ته آلوده بر دندان ماوف نهند مسکن هر قسم وجع دیگر علق بر بن دندان
چسپاند مسکن قوی دیگر رگ زیر زبان زند زیر بیخ حجامت نماید اگر وجع شدید بود عاقرقرحا یا کافور سائیده گذارد اگر درد باشد آب یخ سرد کرده در دهن
گیرد چون فاتر شود تبدیل نماید گاه باشد که از آب سرد اول وجع افزاید پس ساکن گردد **نوع دوم در ضرس** یعنی کندی دندان اگر بسبب اکل چیزها
عفص و بغایت ترش باشد تقدم آن **علاج** اگر گرم مزاج باشد برگ و ساق خرفه یا تخم خرفه برگ بادروج خایند شیر خر یا روغن گل مضمضه کنند کباب گرم در
دندان گیرند اگر سرد مزاج باشد مغز جوز مغز فندق مغز جوز هندی مغز بادام مغز فستق مغز خسته خوخ شمع زرد خایند نمک بر بن دندان مالند زیت تازه روغن
بادام در دهن دارند حب الغار زراوند طویل بزیت آمیخته گرم کرده مالند علک البطم مضغ کنند صعتر یا بادروج نمک بعسل آمیخته مالند یا بکامه عسل قدری ایارج
غرغره کنند اگر بسبب اجتماع بلغم ترش یا سودا در فم معده باشد ترشی جشاء و دهن و قی کثرت لعاب **علاج** تنقیه ماده با ایارج کنند قی نمایند تلطیف غذا نمایند بعد تنقیه
اول آنچه مذکور گفته شد خایند و مالند اگر کافی نبود روغن بلسان و روغن ناردین و روغن خردل روغن گل مالند غرغره کنند **نوع سوم در ذهاب اسنان**
یعنی دندان از ملاقات طعام و شراب سرد یا گرم متاذی شود و از مضغ اشیا عاجز آید این هم از قسم ضرس است اگر سبب او سوء مزاج سرد بود دندان باشد این اکثر
افتد و گاه مقدمه وجع السن بود برودت سفیدی لثه و از ملاقات اشیای بارد ایذا رسد **علاج** حب الغار زنجبیل زراوند طویل سائیده در بن دندان مالند گرم صفت بعض سنونها
گرم گرم در دندان گیرند چون گرمی برود دور کرده دیگر گیرند چند بار و آن قدر گرم باید که وقت بدندان گرفتن اشک برآید حنظل مشوی کوفته بسرکه آمیخته گرم کرده بدندان
نمند ... بیان کرده کوفته باز گرم کرده بر دندان کماد کنند چون تیس بریان کرده کوفته گرم نموده تکمید نمایند بعد تکمید مصطکی بروغن حل نموده گرم کرده در دهن
گیرند روغن خردل گرم در دهن دارند روغن سوسن روغن بلسان روغن بان گرم مالند روغن بادام بعسل حلوا پخته گرم گرم خورند اگر مادی باشد تنقیه مقدم دارند اگر سبب او عرض حرارت
بر دندان باشد و این کمتر افتد حرارت و حمرت لثه باشد که دندان نیز بسرخی گراید از حصول اشیا گرم ضرر رسد **علاج** روغن گل صندل کافور آمیخته بر دندان مالند در دهن گیرند
برگ و ساق تخم خرفه خایند **نوع چهارم در تاکل و تفتت و تثقب دندان** اگر سبب او رطوبت ردی باشد که در جرم دندان نفوذ کند و آن را فاسد سازد
در جرم دندان بحال خود بود و رنگ او بسبزی یا زردی یا سیاهی گراید **علاج** بحب ایارج و ایارج فیقرا تنقیه دماغ کنند و در هر سال سه بار قیفال زنند اگر
مانع بود حجامت نمایند حضض ناردین سعد عفص عاقرقرحا صندل سنون کنند آس گلنار زاج بسرکه جوشانده یا آب ناردین آب کامه آمیخته مضمضه کنند سک مسک
واندکی کافور سائیده یا عاقرقرحا یا ایارج با قنه بسرکه کسنا آمیخته در ثقب پر کنند تا زیاده نشود و اگر تاکل و تثقب اندک بود به سوهن هموار سازند و باقی را داغ دهند
چند بار بعده بزیت و آب مرزنجوش چرب سازند تا دیگر خورده نشود و اگر سبب او فنای رطوبت اصلی باشد پس بسبب غلبه یبوست متشقق و متفتت گردد و دندان مثل
مشایخ و ناقهین و کسیکه جوع متواتر کشیده یا تحلیل قوی و بدن افتاده عارض شود تقدم سبب یبوست و هزال دندان و این عسر البرء است **علاج** ترطیب

باغذیه واشربه مرطبه کنند بیاض بیض لعاب اسپغول شیر خرد روغن بنفشه روغن لوز لت کرده در دندان نهند و دهن دارند کشک شعیر قرع اسفاناخ خیار خورند اگر بسبب
سوء مزاج حار یا بارد باشد آثار و علاج آن در وجع الاسنان گفته شد اما در بارد زنجبیل در دهن دارند مصطکی خایند عاقرقرحا با آب جنب الثعلب آمیخته مضمضه
کنند و در حار کافور افیون نهند داغ دهند **نوع پنجم در حفره** چیزیست سنان مانند که بر اصول دندان بچسپید و متحجر گردد هنگامیکه قلع آن عسر شود رنگ او
حسب ماده سیاه یا سبز یا زرد باشد پس حسب لون بر نوعیت ماده استدلال کنند سبب او ابخره رطبه غلیظه است که اندک حرارت دارد و از معده تصاعد کرده
باصول دندان آویزد و گاهی که زمانی طویل دندان تمالند مسواک ننمایند پیدا آید **علاج** تنقیه حسب ماده کنند پس اگر حفر صلب باشد آله آهنی برفق تراشند
و اگر بغایت سخت بود دیکبارگی جدا سازند و بعد قلع سنونی که از نمک زبد البحر صدف سوخته شیح سوخته شاخ ایل سوخته عقیق نگینه ساخته باشند بکار برند
تا باقی را دور کنند و دیگر متحجر شدن ندهد اطریفل کشنیزی خورند آرد نخود کف دریا نمک صدف سوخته برابر سنون کنند بچوب اراک مسواک کنند عقیق زمرد مروارید
زراوند گرد مسحوق نیم دانه طرفاً صفرا سنون کنند توتیای سبز سوخته نمک کته کشنیز برابر سنون سازند املج پوست انار پوست بیخ کبر زبد البحر مسحوق نیم شعیر محرق
ملح اندرانی برابر سنون سازند بجای طرفا سنباده سازج سنون کنند **نوع ششم در تغیر لون دندان** سبب او ماده ردیست که در جوهر دندان نفوذ کند و آنرا برنگ
خود متلون سازد بغیر آنکه حفر آرد پس اگر غلیظ بود بتدریج و اگر رقیق باشد زود بی تغیر روی نماید پس زردی رنگ آثار صفرا و سیاهی و بادنجانی آثار سودا
و جبسی آثار بلغم باشد جبسی متعسر العلاج است و باشد که دندان فتیلگی فرو ماده متحجر از وی سر برزند **علاج** حسب ماده تنقیه بدن و دماغ بحبوب و غراغر کرده
پس اگر لون دندان زرد باشد آب کشنیز سرکه مضمضه کنند آرد عدس آرد جو خطمی صعتر بسرکه آمیخته بر دندان نهند و اگر سیاه بود پوست بیخ کبر افتیمون مصطکی
اشنه افسنتین سائیده بروغن گل آمیخته گذارند فلفل چهار ماسه سازج دو جص سوخته هشت سنون سازند یا کوسخته الزاج سوخته چهار دانگ چینی یک بگلاب [illegible]
خرقه حریر آلوده بر دندان نهند و اگر جبسی باشد روغن مصطکی مالند یا کیان شمع بروغن خیری گداخته قدری زوفا و انگزد آمیخته نهند شاخ بز کوهی سوخته
شیح سوخته کف دریا پوست هلیله سنون کنند مداومت بگلقند نمایند انفع اشیا درین وسیاه آنست که حنظل منقی از تخم بسرکه جوشانده مضمضه کنند و اگر لون
در جوهر سن نفوذ کرده زنگار بعسل آمیخته مالند **نوع هفتم در تحرک و جنبیدن و افتادن دندان** اگر بسن شیخوخت شود لا علاج است اگر سبب او عدم وصول
غذا بدان موضع باشد هزال تن غور عیون و عدم الم تاکل و تعفن و استرخا و فساد در لثه و این با قیمین یکبیک جمع متوالی کشند افتد **علاج** برای ترطیب
تن و دماغ اغذیه اشربه مرطبه دهند شربت سیب شربت صندل نوشند روغن گل نیم گرم در گوش چکانند روغن های مرطبه مالند سکون ورزند و بعد حصول
ترطیب گل سرخ طباشیر عدس سک کزمازج پوست انار سماق هلیله زرد زاج در بیخ دندان مالند و بر امتلا نخوابند و از اغذیه مجففه پرهیزند اگر سبب او کثرت رطوبت
باشد استرخای لثه بردن دندان سیلان لعاب دهن در عشه کوزه دهان وقت تکلم عظم دندان **علاج** بایارج فیقرا تنقیه کنند بطبیخ عاقرقرحا پوست بیخ
کبر حب السعد شبت در دبنل مضمضه کنند و سنبل فلفل هلیله سازج سعد برابر سائیده سنون کنند و بر ذک طلا نمایند و دهن وا دارند تا رطوبت برآید زاج دو
نمک یک سائیده یا مرزاج نوشادر نشاسته برابر سائیده مالند و لعاب بیرون اندازند باقی تدبیر فالج کنند اگر سبب او ورم گرم لثه باشد وجود ورم
شدت وجع ضربان **علاج** قیفال زنند حجامت کنند مسهل دهند بعد تنقیه در ابتدا طباشیر هلیله زرد گلنار سماق صندل گل سرخ برشته مالند با آب
برگ خرفه آب برگ بارتنگ مضمضه کنند در انحطاط آب کشنیز روغن گل مضمضه سازند اگر سبب او استرخای لثه باشد بسبب وقوع ضعف در لثه و تنکت

خون چنانچه در ناقه باشد یا آنکه رطوبت مزمنه سبب باشد سفیدی لثه و عدم آثار طبیعی **علاج** برای تولید خون لحم مثل الحم بره و بچه مرغ فربه و صفرت بیض نیم برشت خورند
سعد سنبل عود سوخته مصطگی ورد برلثه مالند اگر سبب انقص لحم و تاکل لثه باشد بسبب انصباب ماده اکال آن آثار این ظاهر است **علاج** فصد کنند حجامت
نمایند حلق گلاب بمسل و هند سماقیه رمانیه خورند و از شیرینی لحم و اشیای خون افزاینده نیز بعد تنقیه زراوند گرد و ایرسا دم الاخوین آرد کرسنه کند سائیده و بمسل
و سرکه متصل آمیخته بر لثه گذارند اگر در لثه عفونت راه یافته باشد فلد فیون بر بمون لحم فاسد گذارند و بعد دور کردن بسرکه مضمضه نمایند اگر سبب تحرک
ضربه باشد تقدم آن **علاج** مزنشاسته زاج گلنار سماق مالند و باشیای محکم دندان آنگاه دارند و بدست و زبان دندان را حرکت ندهند زاج سوخته فیلفل
فوفل سوخته آمله بریان نمک سنگ برابر سائیده مالند اگر اصلاح نپذیرد با آهن گرم داغ دهند یا بسلسله زر یا نقره یا دندان گیرند بندند و بالای آن ادویه که
باستحکام گیرد **سنون ابیض** عاقرقرحا سانج کزمازج سعد هر یک شش درم پوست انار عفص سبز گلسرخ قشور کندر مروارید بسد سفال چینی هر
سه مثقال ایرسا پنج درم شاخ گاو کوهی سوخته عاج خسته هلیله طباشیر تخم خرفه نشاسته کتیرا کشنیز بو داده عدس هر یک هفده مثقال زبد البحر نمک سنگ
صدف سوخته حلزون سوخته زاج هر یک یک نیم مثقال فلفل ابیض عود بلسان مصطگی هر یک مثقالی کافور دو دانگ بسایند مستحکم دندان لحم بن دندان
مانع کرم خوردن و انصباب ماده از دماغ بر بن دندان مجلی مزیل لثه دامیه و بخر اگر بریت سرشته بر دندان وجعه نهند مسکن الم و اگر بسرکه آمیخته مضمضه کنند مستحکم
دندان متحرک و بهترین سنونات **سنون کرسنه** منبت لحم بن دندان آرد کرسنه در عسل سرشته قرص بسته بر آجر نهاده در تنور نهند که قریب به سوختن
رسد بر آرند کندر دم الاخوین هر یک پنج ایرسا زراوند گرد هر یک ده بسایند **سنون** مسکن آلام منبت لحم مانع انصباب ماده مزیل لثه دامیه و موافق اکثر امراض
سعد طباشیر گل سرخ مورد گلنار فوفل کته کزمازج اقاقیا هر یک یک سماق سه بسایند **سنون مجلی** مصفی دندان از وسخ نمک سنگ صدف سوخته زراوند
بیخ نی سوخته شعیر سوخته سفال چینی برابر بسایند **سنون مقوی** سن مطیب فم سعد سنبل سادج قرنفل حماما گل سرخ زیره عود مصطگی نمک سوخته برابر بسایند
**سنون** مقوی مصفی مزیله بخر مصطگی گلنار کته فوفل سوخته هر یک سه درم عفص سوخته دو عدد سائیده مالند و برگ تنبول خورند **سنون منقی** مستحکم
بسد گلنار حجر الاسفنج زاج سوخته عفص جوز سرو اقاقیا غالیه سعد زبد البحر سپید نمک رمنی نمک سنگ نمک زجاج قسط عود سنبل طباشیر مورد مصطگی قرنفل
برابر بسایند **سنون منقی** مستحکم زاج محرق یک درم توتیای سبز سوخته شش درم زنجبیل فلفل هر یک دو درم بادرنجبویه مرجان سنگ سنگجراحت عاقرقرحا مصطگی برگ
کابلی کته هیل کبابه هر یک ده دانگ سائیده مالند و بعد سه ساعت دهن شویند **سنون** طباشیر تکمه گل عفص سبز گلنار ورد یا سوخته اصل پوست انار هلیله
برابر بسایند **سنون** سماق پوست انار خسته هلیله زرد نمک گل سرخ بلوط گلنار عفص کزمازج زاج برابر بسایند **سنون** پوست انار نیم کوفته یک بیخ توتیا
هر یک دو هلیله زرد چهار بسایند **سنون** مصطگی صمغ بلاس دم الاخوین حب الآس گاو زبان بیخ اذخر کته گل پسته گل دهاوه پوست درونی پسته فوفل چکنی
فوفل گل ببول هیراکسیس زاج سوخته گلنار پوست انار عفص گل سپاری برابر بسایند **سنون** مائین خرد مائین کلان عفص هر یک کنیم گلنار دو نیم سائیده
در انار ترش منقی پر کرده در آتش نهند چون پخته شود ادویه بر آرند سرب فوفل کهنه هر یک شش کوفته سائیده ادویه مذکوره آمیزند و سحق کرده بکار برند
**سنون** زاج بریان دم الاخوین قشر لوز محرق لک برابر بسایند **سنون** شاخ گوزن سوخته شش عفص بحته الثیس هر یک چهار گلنار هلیله سیاه پوست انار
زراوند گرد مصطگی هر یک دو زاج سوخته توتیای سبز سوخته هر دو مائین گل سرخ قاقله سعد هر یک یک بسایند **سنون مسمی** مقوی لثه و دندان بقم

هلیله سیاه و براده آهن را فلفل خورده لوده مرقشیشا کسیس کبیر مازو عفص مصطکی هر یک یک توتیای سبز سوخته نیم بسایند **سنون مسی** استحکام مسوّد
منزلیه بجبر براده آهن صد توتیای سبز بریزد و باب ترد خشک کرده سایند و عفص بیست گنج نیم کسیس مرقشیشا مصطکی هر یک چهار بیل و بسایند **سنون**
**مسی** مطیب و هن مستحکم مسوّد براده آهن چهار درم عفص دو درم توتیای سبز دو درم مرقشیشا مثقال مصطکی دانگی زعفران نیم دانگ عنبر دو سرخ بسایند
**سنون مسی** براده آهن صد عفص بیست توتیای سبز بریزد و قاقلیج مرقشیشا چهار بسایند **سنون مسی** آهن صد عفص بیست پنج توتیای سبز بریزد و کسیس
هلیله سیاه مرقشیشا هر یک چهار بسایند **سنون مسی** براده آهن بیست درم عفص پنج درم توتیای سبز مرقشیشا هر یک مثقالی کت بیل هر یک قدری بسایند
**سنون مسی** شنگرف مرقشیشا توتیای سبز کسیس کته برنگ کابلی برابر با آب لیمو حل نموده خرقه تر کرده دارند و وقت حاجت بر دندان مالیده برگ تنبول
خورند رنگ مسی آرد و در نسخه برنگ نیست **سنون** حافظ صحت دندان و براده سوخته گز مازج سعد سنبل هر یک یک ملح اندرانی ربع **سنون** مانع تساقط
دندان متحرک کمیه پنج مازج گلنار سک اقاقیا سائیده بر دندان مالند **سنون** مقوی لثه انزروت طباشیر گل ارمنی کته برابر سنون سازند **سنون**
مقوی سن مطیب و هن مانع خروج خون هلیله بلیله آمله گل سرخ گلنار اقاقیا ازاج قرظ طباشیر عاقرقرحا برابر سنون کنند **سنون مجلس حیران** توتیای سبز
چهار درم مرقشیشای ذهبی دو درم در ظرف آهنی با آب لیمو از چوبی که بر سر او فلوس مسی نصب بود سه روز حل کنند تا که آب لیمو کینیم باو جذب شود پس خرقه
آلوده خشک کرده دارند و وقت حاجت قدری از این بر دندان مالند و برگ تنبول خورند رنگ مسی آرد **مجلس حیران** توتیای سبز سوخته مازج سوخته
کف دریا مصطکی کسیس کته هر یک دو مثقال مسک ازاج اکرو پوسایند و وقت شب مالند مستحکم زمانه دیج اگر بعد برگ تنبول خورند رنگ سیاه شود و چون آب لیمو
مالند سفید گردد **مجلس حیران** سرمه سفید ده روز بگلاب حل کرده عفص هر یک بیست مرقشیشا گلاب هر یک ده بسایند بعده توتیای سبز دو میل نیم
آمیزند و وقت حاجت بر دندان مالند سفید بود چون برگ تنبول خورند سرخ گردند **قول لارزو** در بیر سنون کو نفور تا تیو و سنون کوز و لورا تو سنون میکا
یرتبو سنون مقویه سنون حافظه سنون و یعنی فرنکو سنون مستحکم مالند تسبر که عنصلی بفرفره کو نیز وارا دس تیس مضمضه کنند یعنی دمت نو سیکه
لینی میت مسکنه ملامی اچی بر جبهه از ند تیز ونیز ادو سفید مضمضه روغن کنجد گرم کرده مضمضه کنند **دیگر** بعوع که مضمضه کنند مزیله تحرک که استعمال بیوتا باشد **دیگر** فوفل تا بابد گ.
جوشانده مضمضه نماید مستحکم دندان که از ضربه یا از انصباب رطوبت متحرک شده **دیگر** عفص مازج با آب جوشانده یا پوست درخت سرس نیم درم آب و دو رطل
جوشانده فوفل مکی گل سرخ کته کنجد یا آب جوشانده مخو زرشک جوشانده عاقرقرحا آب یا سرکه جوشانده مصطکی آب جوشانده مضمضه کنند حابس دم **دیگر** برگ انگور
یا برگ تنبول خایند مقوی **دیگر** بیخ عشر یا بجوب بول یا بجوب بیلو مسواک کنند **دیگر** عرق نمک یا عرق گوکرو مالد **دیگر** انزروت بشیر یا بگلاب حل کرده
گرم نموده مالد مقوی دندان و لثه منبت لحم فوفل چکنی چین اتردار **دیگر** بیاد یا چکنی خشتی آب شسته خشک کرده بر لثه مالند **دیگر** نمک بعسل آمیخته مالند
**دیگر** سنگ مرمر سوخته نمک اندرانی سائیده گلنار سوخته پودینه سائیده شاخ بز سوخته سائیده تبد سائیده ملح اندرانی سائیده تبجر زنجی سائیده سندرس
سائیده مالند **دیگر** کعب بقر سوخته سائیده مالند مزیله استرخای لثه **دیگر** کندر مصطکی خایند **نوع هشتم در تدبیر قلع دندان** اگر دندان درد کند
یا جنبش آید و دوا سود ندهد و یا فکندنش حاجت شود و بیخ او مستحکم باشد باید که اول بیخ آنرا سست کرده پس قلع کنند والا وجع اشد آرد و تب و صداع و
درد چشم و دیگر اذیت پدید آرد پس باید که اول لحم بن دندان را بمبضع بیازند پس دندان سالم را بموم یا بخمیر گیرند دادویه قالع بر آن مس نهند و بعد ساعتی دندانرا

بکشند اگر بآسانی برآید فبها والا روز دوم و سوم بدستور کنند **ادویه قالعه** پوست درخت توت عاقرقرحا سائیده بسرکه سرشته در آفتاب نهند چون
غلیظ شود بکار برند یا پوست توت پوست بیخ کبر پوست حنظل عاقرقرحا بیخ زرد عروق اسفر شبرم بیخ قثاء الحمار برابر سائیده بسرکه سرشته گذارند بعد چند یا
یا زرنیخ احمر بسرکه سرشته یا ذرومی سرکه یا شیر انجیر بنام یا برگ انجیر سبز سائیده یا کندر بشیر درخت توت آمیخته گذارند دیگر کندر نشاسته بشیر توم یا شیر عشر
حب بسته یا بازخطمی عاقرقرحا بسرکه حب بسته در دندان نهند دیگر عرق نمک اسپنج گذارند دیگر بید جد کوفته با شیر درخت بڑ یا جاوشیر آب بنگره ترکرده نهند دیگر بیخ غوک سرخ
توت یا خون بسباح مالند دیگر حنظل بزیت جوشانده یا بیخ حنظل بسرکه جوشانده یا عاقرقرحا بسرکه چهل روز ترکرده در ثقب دندان بچکانند دیگر بیخ رمنا یا بازخطمی کنند دیگر آن آنچه
که بصحت مرده باشد آویزند **نوع نهم در تزید السن** و این دوگونه است یکی آنکه در حجم افزاید سبب و اسباب آن دو در جرم دندان است اگر باد و اگر مبرد و حبیه
وجع **علاج** فصد کنند مسهل دهند حسب حاجت طبیخ شعیر خشخاش نوشند آب سماق گلاب مضمضه کنند جوز سرو عفص گلنار بیخ بسرکه سرشته بر دندان بندند
اگر رطوبت بلغمی بود سم و وجع **علاج** حبوب ایارجات تنقیه دماغ کنند یا اشیای گرم و خشک مضمضه نمایند سعد مصطکی نانخواه قوم سیدعن بریان کرده بقند
مالند سک آب سداب سائیده گذارند دوم آنکه در طول افزاید اگر دندانی در اصل خلقت نسبت بدیگر دندان سخت باشد پس بمرور ایام دندان دیگر سوده شوند او
همچنان ماند دراز نماید **علاج** بسوهان صاف کنند تا برابر دندان دیگر شود اگر سبب دو ورم باشد که در اصل سن پدید آید و بدین سبب طول ظهور نماید بغیر انقلاع
**علاج** اگر واجب دانند فصد کنند مسهل دهند در ابتدا آب عنب الثعلب آب گل سرخ تازه مضمضه کنند و در انتها بمحللات و اگر بسبب ورم مذکور دندان از بیخ
جدا شود و بدین سبب در طول زیاده نماید **علاج** اگر از صبی که دی را محکم سید ار جدا نشده و تعلق باقی بود باید که آن را بدست باز پس کنند تا محل خود نشیند
پس مصطکی سائیده پاشند تا آن را بجا دارد و اگر بسلسله ذهب ببندند بهتر تا حصول استحکام تام فراغ و شاخ گوزن سوخته بهم پاشند **نوع دهم در تحکم**
**اسنان** سبب او یا شرب آب ملحی که بر ریتی نظرونی و غیره یا اکل اغذیه حریفه است که بدین سبب ماده لزج حریف پیدا شود قدری سوی اصول دندان آید حساس
حکه و بیخ دندان و مریض از بهم سائیدن دندان یا مضغ اشیاء یک لحظه باز ماندن نتواند **علاج** بطبیخ افتیمون حب ایارج تنقیه کنند و از اغذیه حریفه مالحه و تنج و
ردیه پرهیزند سکنجبین عنصلی بسرکه گلاب آمیخته یا بیخ حماض بسرکه جوشانده مضمضه نمایند **نوع یازدهم در صریر الاسنان** یعنی بهم سائیدن دندان در
خواب سبب او ضعف عضلات فکین است و با طفال اکثر افتد و وقت طلوع زائل گردد و در ابتدای سکته و صرع و فالج و از تولد حیات در شکم و وقت تا نفس
نیز پدید آید **علاج** تنقیه بایارجات کنند غرغره نمایند روغن قسط روغن عنبر عنزان برعنق مالند **نوع دوازدهم در دل ضرس** برگ نیب برگ بکاین بچه
برنا برگ فنجنکشت برابر جوشانده انکباب دهند و با آن مضمضه کنند و برگ هابند اگر سوسی دون سرکند بهتر غرغره که در حناق آید نمایند چون صاف شود
قته روغن اصفر دو سقفی روغن بلسان طلا کنند و اگر سوسی بیرون سرکند بغیر قلع سن به نگردد و اگر دل بیرون باشد و سوسی درون سر نماید چار پاره گردد
برگ نیب بندند مرهم مناسب گذارند اگر به نگردد روغن کنجد ده اوقیه موم سه درم گداخته مردار سنگ چهار اسکر دیلو توتیای سبز ربع درم فل سه درم آمیخته
گذارند و اگر سوسی در بدن سرکند بدستور در روغن تدبیرش کنند **فصل سوم در امراض لثه** متضمن بر چند نوع **نوع اول در ورم لثه** بدو سبب
وجع ضربان حمرت لثه **علاج** قیفال و چهار رگ زنند حجامت نمایند رگ زیر زبان کشایند اگر ساکن نشود بطبیخ بلیله ماء الفواکه خیار شرب تنقیه کنند بطبیخ
عدس گلنار کشنیز آس صندل سرخ فوفل سماق مضمضه کنند یا آب برگ عنب الثعلب آب بارتنگ آب برگ خرفه در دهن دارند سماق بگلاب ترکرده

سنوده مضمضه نمایند اگر ورم رفع نشود و اثر محکی در لثه نماید و تحلیل نیابد فسیکافند و بعد پس تدبیر جراحت کنند یا برای انفجار تخم ریحان یا تخم مرو تخم تمر هندی سائیده یا اسپغول کافور سائیده پاشند مرغ بسماق زرک غوره خورند در تسقراوی قلت ورم شدت وجع و حرقت و انتفاع باشیاء بارده علاج پوست نیب لسان خشک کرده نمک سنگ فلفل برابر سائیده مالند یا دارفلفل زاج کته هر یک یک توتیای سبز نیم خرمهره سوخته نوفل سوخته هر یک سه سائیده وقت خواب مالیده برگ تنبول خورده بخوابند مزلیه ورم لثه و وجع السن علاج بطبیخ هلیله تنقیه کنند اگر واجب دانند فصد یا اسهال مقدم دارند بعد شرط شرط زنند و بعد تنقیه شربت لیمو آب تمر هندی آب نارین دهند آس عنب الثعلب بیخ کبر جوش کرده مضمضه نمایند برگ یاسمین جوش کرده مضمضه نمایند در بلغمی سفیدی ورم پر و لس علاج تنقیه بلغم کنند بعد تنقیه عسل ماء اللذریت بماء العسل آمیخته مضمضه کنند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش حلبه کتان مضمضه سازند **قول لارزور** بسبز بطبیخ نخود یا بشیر گرم مضمضه سازند **دیگر** سماق منقی آب چهار رطل زلنده مضمضه کنند اگر خواهند فلونیا نیم درم افزایند **دیگر** فلونیا بخمر یا آب حل کرده مضمضه کنند اگر نشود روغن زنجبیل مالند و بعد ربع گهری فلونیا بطبیخ انجره آمیخته مضمضه کنند و طلا نمایند **دیگر** آب لیمو و نمک زاج سوخته چهار درم جوشانده خرقه آلوده ببندند مزلیه بثور لثه وغیره **دیگر** بطبیخ پوست درخت بره مضمضه کنند مزلیه جوشش لثه **دیگر** زاج زرد مالند **دیگر** بطبیخ بیخ بانس مضمضه سازند مزلیه ورم و جوشش لثه که از اکل زبون شود **نوع دوم در لثه دامیه** یعنی سیلان خون از لثه سبب ضعف قوت غاذیه لثه هست **علاج** آس عدس سوخته طباشیر سماق قرط عفص سائیده مالند ذرور شبی پاشند **ذرور شبی** زاج در ظرف سفال کرده بر آتش نهند که بجوش آید سرکه بر وریزند چون بخار وی برود فرو گیرند که خشک شود دیگر زاج سرخ بگینیم نمک دوسحق کنند اگر بسبب غلبه خون باشد و قوت غذائیه لثه بحال خود بود و وجود آثار غلبه خون **علاج** فصد کنند تقلیل غذا نمایند مبردات مضمضه سازند **قول لارزور** بسبز گل ارمنی گل مختوم طین ابیض دم الاخوین بریان سفی آمیخته بر لثه گذارند مائین کته نوفل نیم سوخته هر یک هشت مردار سنگ یک سنون سازند صمغ عربی مدام فرو در نماید سنون مستعمله سنون جاوه به سنون حابسه مالند سرکه با آب آمیخته مضمضه کنند نمک سنگ عود سوخته زاج سوخته سائیده قصب سوخته سائیده قطن سوخته سائیده پوست درخت جامن سائیده نمک سنگ سائیده مالند و بطبیخ پوست درخت جامن مضمضه کنند عرق زاج برای قرحه و استرخا و ریزش خون لثه و انبات لحم انفع و مضمضه منقوع کته برای جراحت و حمرت کام و ورم لثه و دهن و لثه دامیه مفید حرقت نباشد یا صلایه کرده یا طبیخ نموده سه بار در روز تا سه روز استعمال کنند مزلیه ریزش خون لثه و دندانست الغیره پر و پرتایتس اسپرتیو و تیر لولا اسپرتیو و غیمتی تن تورا پراتائین توراوی ناریسیس روغن کهربا روغن تارتر و سفوف کوریکیتا اوتیوریاس معجون انتی اسکیه یوتیونک میورینکو همه مفید اند و هند **نوع سوم در قرحه و جراحت لثه** اگر بغیر ورم و بی عفونت باشد قرحه ساذج گویند والا قرحه خبیثه نامند **علاج** آنچه در قلاع گفته شود تدبیر کنند لیکن اگر قرحه قوی و کثیر الرطوبت باشد ادویه تیز و قوی التجفیف بکار برند و در عکس عکس و اگر قرحه عفن گشته باشد تدبیر آکله نمایند بعد رفع لحم فاسد عفص مرد ذرور کنند **فائده** گلنار زاج پوست انار ترش زاج سماق برابر سائیده پاشند جوش کرده مضمضه کنند نخود سیاه سائیده بعسل آمیخته مالند عاقرقرحا ذرور کنند اگر قرحه مزمن باشد و نقص در لثه بود قیفال زنند حجامت کنند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند پس خلدفیون بر لثه گذارند بعد رفع وی ابرگ مورد بسرکه جوشانده مضمضه کنند و بعد مضمضه روغن گل مالند وقتیکه لحم فاسد برود بطبیخ سماق عفص پوست انار جوز سرو گلاب مضمضه سازند مرهم اسفیداج سرهم مردار سنگ گذارند اگر بد او ننوده داغ دهند یعنی صوف بر سیخ آهنی پیچند و در روغن که بغایت گرم کرده باشند تر کرده بر لحم فاسد گذارند تا بسوزد اگر بو باقی ماند گل سرخ عود کافور پوست ترنج در دهن دارند صندل سفید گل سرخ سنون

کنند مرغ بزغالہ السان خورند و زرک انار خورند و از حلوا و لحم آہو و ماہی و کاہو و شیر پرہیز کنند گلنار زاج عفص سائیدہ پاشند بعرق بارتنگ جوشاندہ مضمضہ کنند
کاغذ سوختہ سائیدہ کبابہ سائیدہ و سعد قشر تخم قطن سوختہ سائیدہ ذرور کنند برای قروح ساعیہ وعفنہ و متآکلہ نافع گل ارمنی گل مختوم پاشند نافع تعفن فلدفیون
آہک آب ندیدہ یک زرنیخ زرد قلی اقاقیا ہر یک نیم بار اول سائیدہ در آفتاب نہند چون غلیظ شود قرص بستہ در جای محفوظ از تری دارند اکل لحم فاسد
قروح و نواصیر مصلح عفونت لثہ و دہن و ہمہ تن **فلدفیون** زرنیخ زرد زرنیخ سرخ القرزاج عفص برابر قرص سازند **فلدفیون** زرنیخ زرد زرنیخ سرخ اقاقیا
زاج ہر یک یک آہک آب ندیدہ چہار سائیدہ خل خمر ریختہ در آفتاب نہند چون خشک شود دیگر ریزند بدستور سہ بار پس قرص سازند و در نسخہ جای اقاقیا
نوشادر ہست **مار اول** آہک آب ندیدہ قلی برابر سائیدہ در آب شش چند انداختہ دارند و ہر روز سہ بار حرکت دہند و بعد سہ روز آب صاف بگیرند **نوع**
**چہارم** در ناصور لثہ عبارت از قرحہ عتیقہ است کہ انبوبہ باشد و لحم نفوذ کردہ باشد و زرد آب ازوی بیالاید **علاج** بفلدفیون یا مرکور یا پیسی بنا
دو سرخ پاک کردہ کزمازج عاقرقرحا ہر یک ہشت بلیلہ زرد بیخ زعفران گلنار مامیران ہر یک چہار گل سرخ کبابہ نوشادر قلی کف دریا ہر یک دو کافور یک
ذرور کنند اگر وجع آرد روغن گل یا روغن مصطکی بمالند عاقرقرحا مصطکی کزمازج بسرکہ آمیختہ مضمضہ سازند مرغ تیہو ماش مقشر خورند از حلوا انجیر پرہیز کنند اگر زائل نہ
دہند نوعیکہ در قرحہ گذشت باقی تدبیر آکلہ کنند **نوع پنجم در آکلہ لثہ** قرحہ عفنہ ساعیہ است **علاج** باسلیق یا الیم زنند تنقیہ بلغم و سودا نمایند مرہم زنگار گذارند
چون لحم فاسد بود انزروت گل سرخ دم الاخوین پرسیاوشان برابر سائیدہ ذرور کنند و بعسل و روغن گاو شویند اگر لثہ عفن و سیاہ گردد عروق کوگرد سند
اکل لحم عفن منبت تازہ کنند زرد اوند گرد دم الاخوین سرکہ عنصلی عسل آمیختہ بالند منبت لحم اہل پوست بیخ کبر عاقرقرحا ایرسا کرسنہ سعد سنون سازند
لحم بسرکہ عنصلی مضمضہ کنند سنون کرسنہ بالند **قول** لارز و ربیر و ر تاکل لحم بن دندان قیفال زنند پس حجامت کنند اگر کسنہ بود چہار رگ یا رگ
زیر زبان زنند پس حب صبر قرص بنفشہ طبیخ ہلیلہ تنقیہ نمایند سماق بگلاب ترکردہ یا مورد بسرکہ جوشاندہ مضمضہ کنند ذرور شبی پاشند **نوع ششم در استرخاء لثہ**
سبب کثرت اکل شیرینی است خروج خون و در علاج این درنگ نکنند کہ دندان می افتند **علاج** گل سرخ بلوط آس ہر یک چہار خرنوب سماق عاقرقرحا ہر
پنج سحق کردہ ذرور کنند سماق گل سرخ بگلاب ترکردہ گلنار بسرکہ جوشاندہ زاج بآب و سرکہ جوشاندہ عفص عسل و قدری نوشادر بسرکہ جوشاندہ مضمضہ کنند اگر سوزش
آرد روغن مصطکی مضمضہ نمایند و برای حبس دم بلوط کزمازج گلنار سماق مورد زاج ذرور کنند ذرور زرک کزمازج سافج سنون سازند بچوب اراک مسواک
نمایند خصی لبان منفع کنند گاو زبان سوختہ بالند **روغن مصطکی** مصطکی دہ روغن کنجد پنجاہ در شیشہ کردہ در دیگ پر آب آویزند و زیر دیگ آتش کنند
چون مصطکی بگدازد بر آرند مقوی معدہ مسترخیہ و برای حباوت و ورم معدہ و تلیین صلابت نافع **سنون** مزیل تعفن و فساد لثہ منبت لحم مستحکم و مقوی
بیخ دندان بیخ بنفشہ عاقرقرحا ہر یک یک زاج گلنار گرد سماق عفص ہر یک دو بسایند **نوع ہفتم در لحم زائد لثہ** اکثر در ضرس آخرین بعد ورم
گرم پیدا آید مریض پندارد کہ در ضرس وی چیزی از ماکولات ملتصق گشتہ و بسا باشد کہ لثہ دراز شود یا از دندان جدا گردد و چرک در وی جمع شود و ریم
بر آید **علاج** زاج سبز سائیدہ گذارند تا بزداید یا بناخنگیر قطع نمایند **فصل چہارم در امراض زبان و دہن** دہن مجری نخستین آن غذاست فائدہ
او ظاہر است اما زبان از شرائین و اوردہ و اعصاب و لحم سفید مؤلف است و سرخی وی از خون عروق است و در بیخ زبان قطعہ لحم غددی است لعاب دہن از ان
خیزد و زبان استرداد و مطعوم مختلط گردد و زبان دو شاخست لیکن چون در یک غلاف است یکی می نماید و نفع زبان کہ کشاف ... از انسانست ہویداست

**نوع اول در ورم زبان** در دموی حمرت و کمودت زبان و وجع و تمدد لعاب دهن **علاج** قیفال رگ زیر زبان زنند و بخیار شنبر مطبوخ اهلیله و
حب ایارج تنقیه نمایند اگر بسبب عظم ورم مجری مری بهم آید و شرب دوا نتوانند حقنه لینه نمایند بعد تنقیه در ابتدا آب برگ کاهو آب برگ کاسنی آب برگ
عنب الثعلب آب بارتنگ گلاب سماق غرغره سازند و در انتها آب کرنب آب کاکنج لعاب کتان غرغره کنند یا بطبیخ عدس پوست انار اصل سوس
شعیر مقشر غرغره سازند و در انحطاط بطبیخ بنفشه بابونه غرغره کنند آب انار میخوش آب ترنج سکنجبین و هندبا نخود آب کدو آب انار و سماق غوره خورند اگر
چرک دارد بطبیخ انجیر تخم مرو قدری روغن بنفشه آمیخته مضمضه کنند اگر ورم اندک بود جهت تلیین آب گرم روغن بادام نیم گرم در دهن گیرند اگر سرکه شیره تازه
سکنه و روغن گل مضمضه کنند آخر مرهم اسفیداج گذارند اگر ورم صلب بود شیر خرما العسل طبیخ حلبه انجیر یا بطبیخ کاهو تکمه گل پوست انار شربت و سود آمیخته
یا بلعاب اسپغول لعاب بهدانه مضمضه کنند نمک آب در دهن دارند یا قدری زنجبیل نمک سکنجبین عسلی آمیخته در دهن دارند مضمضه با آب جو آب انار ترش
مفید در گاهی حاجت شود که علق بر زبان گذارند و حجامت بر شانه نمایند در صفراوی شدت وجع و حرقت و باشد که تمام زبان متبثر گردد و صفرت زبان
**علاج** سوای فصد آنچه در دموی گذشت بکار برند اگر حاجت بفصد شود خون اندکی گیرند آب تمر هندی شربت لیمو شربت نارنج دهند در بلغمی کثرت لعاب عدم
وجع نرمی ورم باشد زبان **علاج** حقنه قلیل الحدت کنند تنقیه با ایارج نمایند بعد تنقیه ایارج با کامه آمیخته غرغره کنند ایارج بعسل آمیخته بر زبان مالند نوشادر
قروت نمک بسرکه آمیخته یا فلفلین زنجبیل نمک سائیده بر زبان مالند مثرودیطوس سجزینیا دهند لحم عصافیر قلیه نخود اشیای بلبه خورند در سوداوی سیاهی
و یبوست زبان قلت لعاب صلابت ورم **علاج** بطبیخ افتیمون تنقیه کنند بعد تنقیه بطبیخ انجیر حلبه کتان روغن بنفشه عسل مغز فلوس مضمضه کنند آب برگ
کاهو آب برگ کاسنی آب برگ کشنیز یا شیر زبد و روغن نیلوفر آمیخته مدام در دهن دارند از استعمال ادویه حاره حدت نیفزاید و بسرطان نینجامد شمع بروغن مغز
تخم کدو گداخته یا روغن سوسن پیه بط پیه مرغ در دهن مالند اگر غلظ ورم باقی بود بعسل مضمضه کنند و از لحم بقر لحم اسپ لحم آهو و اشیای غلیظه پرهیزند اگر ورم عظیم آنقدر
شود که دهن کشادن نتوانند یا زبان در دهن نگنجد سبب این خون غلیظ سوداویست فصد کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند عرق گوگرد با آب آمیخته مضمضه سازند اگر
بسبب اکل افیون و نطرون وغیره باشد تدبیرش از باب سموم جویند اگر بسبب سوء مزاج ساده باشد تدبیرش کنند **قول جالینوس** مردی از زبان ورم
کرد و رگ زدن عادت داشت حب توتیا یا ادم آب کوک در دهن او داشتم صحت یافت **قول لارزوری** بغرغره جراحتی مضمضه کرده پوست انار زرنا
نمک برابر سائیده یا شنبلیج یا دیان سوخته مالند از زلیه دموی صفراوی بلغمی حلبه سه درم تمر هندی هشت درم انجیر سی عدد آب دو رطل بزنند سوم مانده
مضمضه سازند از زلیه و ورم صلب بجمیع انسان سوخته ذرور کنند انفع حتی که سرطان حلق را **نوع دوم در سوء مزاج زبان** در حار حمرت حرارت
زبان **علاج** اگر امتلای دم باشد فصد کنند آب بارتنگ سرکه گلاب مضمضه کنند روغن بنفشه روغن نیلوفر کافور آمیخته در دهن دارند شربت نارنج شربت خرفه
دهند مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم تربز مغز تخم بادرنگ هر یکی و نشاسته خشخاش هر یک یک حب بسته در دهن دارند در بارد بیاض زبان **علاج** آب گرم یا انجیر گرم یا بعسل گرم مضمضه کنند گلقند عسلی خورند
روغن مصطکی روغن جوز هر یک یک مثقال هر یکی حب بسته در دهن دارند کباب نخود آب دارچینی ادویه گرم خورند در یابس یبوست و درشتی زبان قلت لعاب **علاج** اغذیه تر مرطبه دهند
بلعاب بهدانه لعاب اسپغول مضمضه کنند روغن بادام مالند در رطب کثرت لعاب **علاج** سماق گلنار اقاقیا گرنار بسرکه آمیخته مضمضه کنند **نوع سوم در فساد و بطلان**
**ذوق** گاهی بطلان فقد ذوق بدان حد رسد که در حرارت و برودت امتیاز نتوان کرد یعنی حس لمس زبان نیز فتور پذیرد سبب آن رطوبت که عصب حساسه لینه که بر زبان و سطح

دهن بمفردش سبب گردد آید و مسالک نفوذ قوت ذائقه مسدود گردد **علاج** ماء الاصول دهند بعد نضج بحب ایارج حب قوقیا تنقیه نمایند بطبیخ خردل
عاقرقرحا مویزج غرغره سازند اگر در مزاج حرارت باشد ماء الاصول وغیره موقوف دارند سکنجبین عنصلی ترنجبین دهند و در طبیخ سماق سپیاس گل سرخ تخم
یا ترنجبین یا مربی آمیخته غرغره سازند و فساد ذوق دو گونه است یکی آنکه طعمی از طعوم محسوس همیشه دریابد آنکه چیزی بچشند دوم آنکه هنگام ذوق اشیای طعمی بخلاف
آن چیز که می چشند محسوس گردد پس در اول قوت سبب و در ثانی ضعف بسبب آنکه اگر سبب قوی است ذائقه مزه آن خلط را پیوسته می یابد
و اگر ضعیف است حس طعم وی نمیتواند کرد مگر آنگاه که چیزی بچشند چرا که وقت چشیدن ذائقه مستوی میشود برغبت طبع و از آنکه ماده در اجزای وی است ادراک
طعم همان ماده مینماید مثلاً اگر صفرا باشد و قوی بود دهن همیشه تلخ ماند و اگر ضعیف بود وقتیکه چیزی بچشند یا خورند بر خیلکه آن چیز شیرین بود تلخ نماید و قس علیها شور
بر خون یا بلغم حلو و ترشی بر بلغم حامض یا سودا و تلخی بر بلغم شور دلالت کند **علاج** در دموی فصد کنند و سکنجبین وغیره غرغره کنند و در صفراوی تنقیه بحب ایارج
شربت وغیره سازند و غرغره مناسبه نمایند و در بلغمی تنقیه بحب ایارج سازند با آبکامه سرکه غرغره کنند و در سوداوی بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند غرغره مناسب
کنند **نوع چهارم در ثقل زبان** یعنی در کلام تغیر افتد و ادای حروف تهجی بخوبیکه باید تواند شد اگر سبب آن سوء مزاج حار مفرط باشد که در عضلات زبان
افتد و رطوبات را خشک کند پس تشنج استفراغی لاحق شود و هزال و تشنج زبان و تقدم امراض حاده و حمیات محرقه **علاج** اگر چه ازاله این ممکن نیست مگر تا
قوی نمیاید اشیای مرطبه چون روغن بنفشه روغن بادام روغن مغز تخم کدو لعاب خطمی شیره تخم ترب بهیدانه بطبیخ پیه ماکیان در دهن گیرند غرغره کنند و بر سر ریزند
بر زبان و گردن و بیخ گوش مالند بنفشه خطمی موم سفید روغن بنفشه ضماد کنند شیر خر شیر زن شیر بز روغن نیلوفر آب کشنیز آب عنب الثعلب روغن بنفشه
روغن بادام غرغره نمایند و آبهای مذکوره بر سر ریزند باید که نیم گرم کرده بعمل آرند اگر سبب او فالج زبان باشد فقط بسبب کثرت رطوبت در بن ماده دماغ بحال
باشد **علاج** تنقیه با ایارج فیقرا وغیره کنند فلفل نوشادر خردل عاقرقرحا بوره نمک بر زبان بتوره مالند و جوشانده غرغره کنند و بر مهره و سنه متصل بیخ گوش
داغ دهند **قول صاحب ذخیره** بعد تنقیه بطبیخ دار شیشعان اذخر گل سرخ غرغره کنند اگر رطوبت غلیظ بود صعتر جاشا خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر
کندش سائیده مالند و با آبکامه آمیخته غرغره کنند اگر مانع تکلم شود فرفیون کندش سائیده مدام بر پس عنق ضماد کنند و بعضی بلادن یا ایارج آمیخته بسبب بسته
و در دهن دارند و لعاب بیرون اندازند کمون دو مثقال قرنفل ملح نفطی هر یک مثقالی دار فلفل صد عدد فلفل دو صد عدد شکر تیغال سائیده بعسل آمیخته
شربتی چهار درم و اگر طفل باشد نمک بعسل آمیخته بر زبان مالند اگر فالج زبان بشرکت دماغ باشد که ورث حواس بلادت حرکات سیلان لعاب پس اگر استرخا
قوی بود تکلم کردن نتواند و اگر ضعیف باشد در سخن تغیر و لکنت پیدا بود **علاج** تنقیه دماغ از اخلاط غلیظه کنند ماء العسل گلقند عسلی دهند خردل عسل سرکه
آبکامه آمیخته صبحی غرغره کنند چند روز و بعد غرغره عاقرقرحا فلفل خردل برابر سائیده بر زبان مالند وج خایند نوشادر زنجبیل فلفل عاقرقرحا خردل وج
صعتر نمک هندی بورق مرزنجوش شونیز جوشانده یا عسل با آب گرم آمیخته غرغره سازند محجمه ناری زیر زنخ نهند و باشد که گشادن رگ زیر زبان حاجت آید
**قول لارزور** برای تنقیه سنا نیم درم تربد غاریقون هر یک دو درم و یا کرید درم زنجبیل قرنفل هر یک نیم اسکر ولیو عود اعصر نمک هر یک
هفت گندم با آب برگ ریحان حب بندند و نیم تا یک درم دو ساعت قبل از غذا دهند آبنوس عشبه چوبچینی هر یک ده دانگ آب چهار رطل شبانروزی
بر باد گرم تر کرده صاف نموده یک یا دو اوقیه دهند و تعریق نمایند و عرق را آنکه بخرقه نشف کرده باشند بعده مرهم کربا بر قفا گذارند اگر ثقل زبان ثقل اعضا

دیگر هم باید بود و تدبیر فالج عام کنند و دهن شروع بما الاصول دهند و بکلام و حرکت ریاضت فرمایند اگر رونده بوزن افزاید اغلب که رباط تحت زبان از حد
زیاده شده باید که آن را قطع کنند و زاج برد یا بشند قرص محلله در دهن دارند طلا ثقل لسانی لینی بینت یا لیستر الیبنی بینت محلله بر زبان مالند ایلوه سورنجان عاقرقرحا
زبل حمام خردل هر یک یک درم و نمک جوزبویه خردل قرنفل ماحی چینی فلفل دار فلفل هر یک نیم اوقیه سائیده اسپاسترو ساخته بر گردن نهند ایرسا اصل سوس
کبابه تخم آب بالمناصفه جوشانده سکنجبین عسلی اوقیه آمیخته غرغره کنند اگر عاقرقرحا خردل هر یک درم چند قدری افزایند بهتر رب سوس مکیدن چند انگور هر
یک درم جوزبویه سنبل هر یک اسکروپلو حب بسته مدام در دهن دارند عاقرقرحا بسرکه جوشانده مضمضه کنند سانج زیر زبان نهند دل در زبان ملیل گرم کرم طبع
کنند عرق کهربا کندر مصطکی هر یک یک درم قند اسکروپلو بروغن جوزبویه مرهم سازند اگر سبب رطوبت غلیظ باشد که در زبان گرد آید و
محدث تشنج امتلائی شود عسر حرکت کند حسب اراده اما حرکت وی بغیر اراده سوی اسفل بواسطه مقاومت و ثقل ماده ضروریست پس اگر تمدد سوی مبدا بود
سطبری و کوتاهی زبان و اگر تمدد خلاف مبدا باشد درازی زبان شاهد بود **علاج** تنقیه دماغ بایارج فیقرا شحم حنظل کنند غرغره منقیه دماغ نمایند بعد تنقیه
بروغن شبت و روغن بابونه غرغره سازند و بر قفا که منبت عصب محرکه زبانست با بگرم نطول کنند تا تلیین عصب و ترکیب ماده نماید و بر اخراج مهیا سازد و روغن
خسته شفتالو بر زبان مالند و در دهن دارند بابونه اکلیل شبت حلبه مرزنجوش یابس بر عنق ضماد کنند و بطبیخ انجیر و روغن مرزنجوش و روغن شبت و روغن بابونه
آمیخته غرغره کنند و ادهان مذکوره مالند و از آرد حلبه بادیان عسل روغن سداب روغن جوز روغن حبة الخضرا علوا پخته بر مهره‌های عنق ضماد سازند اگر عقب سرسام
افتد سبب او دفع ماده است بر اعصاب بسبیل بحران **علاج** اگر مزمن باشد لا علاج و اگر نو بود ملح اندرانی نوشادر بر زبان مالند تا ماده غلیظ را قطع کند
اگر سبب کوتاهی رباط زیر زبان باشد و این یا خلقی بود یا بعد اندمال قرحه پیدا آید **علاج** رباط را در عرض از طرف زبان قطع کنند بمبضع آنقدر که زبان
از دهن بر آید و باعلی حنک منقلب شده برسد و وقت قطع احتیاط نمایند که عمیق نشود چه اگر عمیق شود شریان بگشاید و حبس خون متعسر گردد و بعد قطع زاج
مسحوق و مثل آن دیگر حابسات ذرور نمایند اگر سبب ورم صلب زبان باشد تدبیر ورم کنند و گاه باشد که بعد اندمال جراحت زبان در آنجا تعقد افتد
و بدان سبب ثقل زبان پیدا آید **علاج** بهر تلیین صلابت و تعقد لعابها شحوم و ادهان بکار برند اگر سبب گسستن عصبه محرکه زبان باشد از ضربه سقطه که بمؤخر
دماغ افتد و این لا علاج است **نوع پنجم در عظم اللسان** و این را ادلاع اللسان نیز گویند گاه بدان حد رسد که در دهن نگنجد و از دهن بیرون آید سبب او
انصباب رطوبت از سوی زبانست **علاج** اگر حرارت پیدا باشد و رطوبت قشریه ایست خون بود اول فصد کنند مقل آب لیمو یا آب ترنج یا آب انار
ترش آمیخته مالند اگر تسکین نشود نمک مالند و اگر حرارت نباشد و رطوبت بلغمیه بود حب صبر حب ایارج تنقیه کنند پس نمک زنجبیل فلفل بسرکه آمیخته مالند اگر ماده غلیظ
بود نوشادر بسرکه آمیخته مالند عصافیر قلیه خورند **نوع ششم در آماس خار زبان** تدبیر او در ثقل لسان گفته شد **نوع هفتم در تشنج زبان** تدبیر اینهم در ثقل زبان
گذشت امتلائی باشد یا استفراغی **نوع هشتم در ضفدع اللسان** غده‌ایست که زیر زبان پیدا آید مشابه بسر ضفدع و چون بزرگتر شود منع تکلم کند
سبب بلغم لزج یا خونست که لطیفش از تحلیل برود و ما بقی صلب گردد **قول صاحب** فیر برینست سفید مائل بسرخی و سبزی که زیر زبان پیدا آید
**علاج** اگر خون غالب بود قیفال و رگ زیر زبان زنند لا اسهل دهند بعد تنقیه صعتر زوفا نمک پوست انار مالند زاج سوخته زنگار یا سماق بسرکه آمیخته یا
زاج نمک صمغ عربی بطبیخ پوست انار آمیخته یا زاج سوخته سورنجان بیاض بیض آمیخته یا فلفل نمک سائیده یا فقط نمک سوخته سائیده مالند طبیخ گلنار

زاج عفص در دهن دارند و در آخر نوشادر و زاج زنگار بسرکه آمیخته گذارند زاج سبز سوخته زیر زبان نهند و طلا کنند خردل با العسل آمیخته مضمضه سازند اگر تدبیر
سود ندهد با آهن قطع کنند و وقت قطع هر دو شرایین که زیر زبانست بصناره گرفته کسو برند تا بریده نشوند الا بسبب جلد حبس دم خوف هلاک است و دو بسرکه
و آب مضمضه نمایند آب گل خطمی آب خبازی خمر انگوری آمیخته در دهن گیرند روغن گو گرد بگلاب آمیخته دو سه قطره در شگاف چکانند تا جذب کامل شود پس
مدارک جراحت کنند گاه باشد که زیر زبان غدودی نرم پیدا آید و در وی رطوبت غلیظ باشد و چون شگافته آن رطوبت را برآرند بعد چندی باز گردد و بدستور
تدبیر کنند اما تدبیر نیکو اینست که شگافته رطوبت برآورده پوست را که خانه رطوبت است بمقراض ببرند باحتیاط مکرر پس دوا نهند **قول صاحب فبریر**
سورنجان حلقوم مرغ سوخته بعصفرت بیش آمیخته نهند زنگار نمک نوشادر بسرکه سائیده گذارند اگر تحلیل نشود رگ زیر زبان کشایند بر زخ شرط زنند عفص
نوشادر سائیده بر زبان مالند چو کهار شنجار نوشادر سائیده باشند اگر فلفل نمک افزایند بهتر زنجبیل فلفل دار فلفل زرد چوب هر یک یک مثقال بریان کرده
آهک ثلث آمیخته سائیده زیر زبان مالند اگر به نشود و بزرگ گردد شگافته برآرند اگر سیاه و صلب باشد از قطع پرهیز کنند که منجر بزخم سرطانی گردد پس بخشانه برگ خطمی
شیر مرب عنب الثعلب قند جوشانده غرغره کنند سرب محرق سنگ بصری تیا ذرور نمایند و تدبیر سرطان کنند اگر کثرت [illegible] باشد اکحل زنند شربت گاوزبان تخم
ورد بعرق گاوزبان آمیخته نوشند و یا کاتولیکو شربت ورد تنقیه کنند نمک زاج بسرکه جوشانده شویند بعد تنک بیان دلک کنند پوست انار نمک سائیده
یا عفص گلنار نوشادر سائیده دلک کنند و وقت استعمال دوا احتیاط دارند تا در حلق نرود مزوره مرغ لحم باکیان لحم گوسفند جوان نخود کشمش بادام غذا کنند
**قول داکتر** اگر زیر زبان دمل مانند آبله پدید آید برنگ کاهی بر دو مایین عفص نمک سنگ یا بآب جوشانده مضمضه کنند اگر سم فاسد افزاید مرا انیچ قطع کرده
برآرند اگر خون بند نشود بآبات سوخته رماد یا چکه [illegible] آهک سفیدی سنگجراحت مصطکی پوست شغال سوخته پوست زنب سوخته آب کرده برکند و اینگذارند
چون خون بند نشود زاج خام توتیای سبز سوخته هر یک یک روغن زرد دو آمیخته آب شسته بر جراحت نهند و مسل مجرب بادوجبره و بهند که اکثر آتین
مپشود و اگر در پهلوی زبان پدید آید بدان سبب عقدی بیرون هم نمایان گردد مصطکی طباشیر کتیرا سوخته گاوزبان سوخته برابر سائیده در پهلوی زبان مالند
بعد ازان آب عنب الثعلب سوده گرم کرده بر عقد بیرونی طلا نمایند **نوع نهم در شقاق زبان** اگر بسبب و یبوست مفرط دماغ باشد تقدیم تخوابی دادن
یبوست دماغ **علاج** اسپغول بقدری شکر در دهن دارند ماء الشعیر لعاب بهدانه لعاب اسپغول شکر نوشند یا بچه خورند از اشیای ترش تیز تلخ پرهیز نمایند
طلا کنند آب برگ عنب الثعلب بدهن در کنیم شیره تخم کشنیز لعاب اسپغول هر یک یک آمیخته مضمضه کنند قیروطی از روغن بنفشه ساخته مالند روغن بادام روغن مغز
تخم کدو در بینی چکانند اگر بسبب و ماده محرقه معده باشد که بخرات آن تصاعد کرده باعث این شوند چنانچه دوناک مزه دهن حسب مزه خلط باشد گاهی خون [illegible]
منتی **علاج** تنقیه معده حسب ماده کنند سپستان در دهن دارند باقی آنچه مناسب بود از اول بر گزینند اگر بسبب اکل اشیای تلخ تیز ترش باشد تقدم آن **علاج**
تمون خطاف مالند صفرت بیض نیمبرشت مفید **نوع دهم در جفاف زبان** اگر بسبب حرارت یبوست باشد صفرت و خشونت زبان و دیگر آثار صفرا
و در حمیات محرقه شود **علاج** لعاب بهدانه آب نیلوفر شیره تخم کدو شیره تخم خرفه قدری شکر آمیخته در دهن دارند و آب برگ خرفه آب تربز آب خیار بادرنگ مضمضه
کنند العیه بستند اگر بسبب خلط لزج باشد که بر سطح زبان چسپد این در حقیقت یبوست نیست لزوجت غرویت آید در دهن **علاج** چوب چینی سکنجبین با آب جربه شکر ترکرده با طعومسک بان
مالند بغرغره با بستر مضمضه کنند **نوع یازدهم در حرقت لسان** این از حرارت سم معد یا حرارت زبان یا اکل اشیای تیز شور تلخ ناامسابه در زبان پدید آید **علاج** وجه مرا آنست که شیره تخم

کشنیز تر لعاب اسپغول لعاب بهدانه در دهن دارند و هر لحظه تجدید کنند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم بادام بر زبان مالند و اگر ماده گرم بود به نقوعات ملینه و غرغرا اخراج آن کنند و حرقت زبان از حرارت معده اکثر می افتد اگر چنین باشد شرب مبردات ضروریست و کذا در آنچه از حرارت دماغ بود **قول لازروری** اگر بسبب حرارت فم معده و دماغ باشد لعاب اسپغول کشکاب دهند پستان آلو در دهن دارند آب بارتنگ آب عنب الثعلب مضمضه سازند روغن گل در دهن دارند اگر بسبب حمی محرقه بود تدبیر او کنند اگر بسبب ورم در رون شکم باشد باسلیق زنند آب عنب الثعلب شکر آب کاسنی بخیار شنبر دهند بغرغره یا بسترا مضمضه کنند **نوع دوازدهم در حکة لسان** سبب او حصول ماده حاد محرقه لذاعه است در زبان از دماغ یا معده زبان سرخ شود و بسیار از خاریدن زبان با بندان باز نماند و چون به آب گرم مضمضه کنند خفت پدید آید **علاج** تنقیه مواد کرده به آب گرم مضمضه کنند پس شکر و شیر آمیخته مضمضه نمایند بعده بسرکه و روغن گل مضمضه کنند طلیه زرد خاییدن و زیر زبان مالند که اخراج ماده حاره در زبان باشد نافع است **نوع سیزدهم در تقشر زبان** دهنیکه دهن یا کام بحرقه مالد پوست او یک سفید جدا شود و وجع کنند سبب او بخره گرم حاد که از بدن تصاعد کنند و غشا مخلل این اعضا را خشک سازند **علاج** فصد کنند تنقیه بطبیخ هلیله سازند بطبیخ مورد و گلنار گل سرخ سرکه مضمضه نمایند روغن موم سپید مرغ برگ نعنع مالند مزیل خشونت **نوع چهاردهم در بثور الفم** یعنی دانهای خرد در دهن بر آیند سبب او خون مخلوط بقدری صفرا است وجع اشد حتی که از مضغ اشیا باز ماند **علاج** فصد کنند تنقیه بطبیخ هلیله نمایند بطبیخ گل سرخ کشنیز عدس بحکاسنی آب حی العالم آب برگ عنب الثعلب مضمضه کنند **نوع پانزدهم در قلاع** جراحتیست که در دهن و زبان پدید آید با حرارت حمرت و غشای دهن بر آمد نماید **علاج** قیفال گشایند یا زیر زنخ حجامت کنند حلق به بهره و گوش و قفا گذارند تنقیه بطبیخ هلیله کنند بعد تنقیه گل سرخ سماق کشنیز عدس عنب الثعلب بسرکه جوشانده مضمضه کنند گل سرخ سماق طباشیر کشنیز عدس کافور سائیده بر قرحه پاشند اگر قرحه منتن بود نوشادر نمک زاج بسرکه جوشانده مضمضه نمایند **قول لازروری** بعد تنقیه تام قرص ورد پاشند سماق بگلاب آمیخته یا زرک آب برگ کشنیز عدس بسرکه جوشانده یا آب برگ کاسنی آب برگ عنب الثعلب گل سرخ جوشانده مضمضه کنند کشاسته گل سرخ طباشیر عدس مقشر تخم خرفه کشنیز سماق صندل سفید گلنار حنا برابر کافور قدری شکر برابر همه سائیده مالند بعده قدری سرکه گلاب در دهن گیرند کثیرا نشاسته طباشیر هر یک یک قند سه سائیده پاشند زاج نمک و قدری نوشادر بسرکه آمیخته مضمضه سازند کشک شعیر ماش مقشر مرغ خورند پوست انار بوما دران برگ مورد اکلیل گل سرخ گل بنفشه هر یک نیم اوقیه آرد شعیر مقشر هلیله هر یک یک اوقیه آب دو رطل جوشانده صاف کرده عسل سه یا پنج اوقیه نیم اوقیه آمیخته مضمضه کنند اگر در حلق باشد غرغره نمایند برگ مورد لوبادران که گل شعیر مقشر زیست تا جوشانده کتهزاج عسل آمیخته مضمضه غرغره نمایند **قرص مرد ابیض** کته زرنباد طباشیر قاقله گل سیوتی بزرالورد برابر کافور قدری بگلاب قرص سازند در صفرا وی تلخی دهن صفرت لون حرقت اندوه باشد و این کثیر افتد لیکن هیچ قسم قلاع نیست که مستلزم مزوج نباشد **علاج** تنقیه بطبیخ هلیله یا آب تمر هندی شربت بنفشه نمایند طلیه کشنیز صندل سفید بزرالورد گل سرخ عدس طباشیر ذرور کنند و آنچه در دموی گذشت بکار برند و در رطوبت با تخمه بلغمی سپیدی لون قرحه قلت وجع کثرت لعاب بسبب انتفاع غشای دهن بورم رخوه باشد **علاج** بحب صبر حب ایارج تنقیه کنند بطبیخ مامیران هلیله عاقرقرحا سرکه مضمضه سازند نمک بعسل آمیخته یا عفص سائیده یا قند سائیده یا زاج سائیده یا زنجبیل بعسل آمیخته یا زاج بسرکه حل کرده یا سکنجبین عسلی مالند یا هلیله زرد طباشیر قاقله گلنار کبابه عاقرقرحا زعفران سنبل سعد برابر سائیده پاشند عفص آنچه منها کنند مامیران گلنار قاقله سازج ذرور کنند یا بعسل آمیخته مالند سکنجبین بالکا آمیخته یا طبیخ اکلیل کتان انجیر بقدری روغن خیری آمیخته در دهن دارند قلیه خورند

اگر عفن باشد قدری نگار زاج عفص گلنار بسرکه آمیخته غرغره نمایند اگر ازین حرقت پدید آید بلعاب اسپغول و روغن بادام مضمضه سازند و سودای محترقه و این از
بدست چراکه منقضی باکله میگردد و سیاهی بان العوسج فرط حدت و لذع **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون کنند مغز ساق گاو مالند بعده برگ حنا خایند عفص پوست
انار گلنار سماق کشنیز بسرکه جوشانده مضمضه نمایند سانج حنا اقاقیا ایرسا صعتر زعفران برابر ذرور کنند کزمازج عدس گل سرخ بسرکه جوشانده یا سماق
گل سرخ کشنیز گلنار مورد خرنوب جوشانده مضمضه کنند برگ زیتون اقاقیا هر یک ده زاج قلقطار هر یک دو سه یک نیم اصل السوس چهار زعفران قدری سائیده
باشند عسل مویز افتیمون کوفته آمیخته در دهن دارند **قول لارنزو بیر** اگر اصلاح نپذیرد و بسیار عفن بود فلدفیون خشخاش نوشادر اصل السوس هر یکی هر یک
یک ذرور کنند بعده آب توت طبیخ سماق و اطراف زیتون طبیخ عدس گلنار گل سرخ کزمازج مضمضه سازند مرکوریو پلیس بتیا دو سرخ برای تصفیه انفع بعد
تصفیه برگ حنا بگلاب جوشانده یا آب انار ترش که مع شحم و پوست برآورده باشند گلاب آمیخته مضمضه کنند اگر سماق یا زرک یا کشنیز یا عدس مقشر یا صندل
سرخ یا نوفل درین آب جوشانند اقوی گردد اگر لعاب کثیرا آید عفص آب عنب الثعلب بسرکه آمیخته مضمضه نمایند اگر از استعمال ادویه پوست در دهن بر
آید بروغن گل نیمگرم مضمضه کنند نشاسته کتیرا طباشیر شکر سائیده بر زبان نهند شعیر مقشر شش درم گل سرخ یک نیم درم آب یک نیم رطل جوشانده زاج
ربع درم عسل سه درم گلقند ادویس سپاره امبدیکا منیتو رانیم اسکر و ملو آمیخته صاف کرده دو بار در روز مضمضه کنند و بعد مضمضه بان الجرقه درشت
پاک کرده روغن تخم شلجم مالند **قول اندرسی** عسل گلابی بسرکه مالند اگر صلابت باشد زاج آمیزند دیگر حاده چنانچه پارتنگ خافث وغیره قرص قلاعی ستے
حب کچونده در دهن دارند زنج گوگرد یا عرق نمک یا عرق تیتا بسر یک عسل گلابی چهار آمیخته به پر حمام طلا کنند لعرق لیبس غرغره قلاعی غرغره جوسی غرغره جراحتی غرغره
فروحی غرغره لثه غرغره مستحکمه مضمضه کنند اگر قروح در تمام دهن بود اول فصد کنند پس سفوف مسلسه سه بار ابقا صلاح دهند بعده بغرغره قلاعی مضمضه سازند و چند روز
صحت شود **دوا** پوست ببول یک آب دوازده جوشانند سوی برده مضمضه کنند برای قروح زخم دهن و زخم و حمرت گلو کراز گل نسبی باشند نافع دیگر برگ
نیب جوشانده مضمضه کنند یا خرقه آلوده منند مرتبه وجع دیگر بلیله بلیله آمله برابر آب جوشانده یا برگ انجیر دو نیم عدد اصل السوس دو نیم درم در آب جوشانده یا برگ
ارهر یا دال ارهر در آب جوشانده یا عفص آب لیمو آمیخته یا پوست درخت کچنال گلنار اقاقیا سماق در آب جوشانده یا آب انار یا بطبیخ پوست درخت گوندی یا بطبیخ پوست درخت
کنار صحرائی یا بطبیخ گل جاهی جوئی یا جوزسرو سنبل کزمازج گلنار پوست انار هر یک دو درم آب جوشانده مضمضه کنند دیگر عسل خالص در روز سه بار
مالد اگرچه کهنه بود دیرود **قسمیست** از قلاع که در دهن و زبان مثل خار باشد بهندی اجهر گویند فلفل دار فلفل گل دهاوه توتیا و آمله بلیله زرد بلیله بهیل برابر
قدری بر زبان انداخته دهن بند کنند چون دهن پر لعاب گردد تا دیر بیرون لعاب مضمضه کنند پس بیندازند اگر اثر مرض تا حلق باشد غرغره هم نمایند و املی انار مغز
فروبند در سه بار به گرد یا بطبیخ برگ خیره یا بطبیخ عفص یا بطبیخ عدس یا بطبیخ حنا مضمضه کنند دیگر قاقله کته نوفل کشنیز سوخته زاج سوخته برابر سائیده یا پوست
انار سنده فا نمک سنگ یا نوشادر برابر سائیده یا طباشیر کته کبابه شنگرف احت قاقله اقر برابر سائیده یا برگ یا چوب بکاین سوخته سائیده یا گل سرخ نشاسته برسائیده
گوزن سوخته سائیده یا عفص سوخته سائیده یا ملوط سوخته سائیده یا تخم خرفه سائیده یا کافور سائیده باشند دیگر قسط کته توتیای سبز سوخته برابر سائیده ذرور کنند دیگر
روغن کافور یا آب املیلال یا پوست درخت گوندی پوست درخت نرسه پوست انار کته آب سائیده یا چوب کتش قاقله آب سائیده مالند دیگر برگ نیب
نیم درم فلفل گرد عدد سائیده مالند و لعاب اندازند در روز سه بار **دیگر** عفص آمله هر یک عدد فوفل کتی نیم عدد کته ربع درم پوست انار نیم درم زاج نیم اسکرو ملو

چوب کٹهل یکنیم درم بآب سائیده مالند و اخرقه شالو پاک کنند مراد از چوب کٹهل خیر نیست که حقه طور از درخت متمیز شود نه چوب درخت **دیگر** اگر قلاع و رلمات
باشند آبک آنقدر که در یک بیڑه خورند زرچوب یک نام آب آنقدر که سه بار غرغره شود آمیخته غرغره نمایند سه روز و دال خشکه خورند **دیگر** مسکه مالند
**دیگر** کبابه تیز بادام یا بابونه یا برگ ملیق خایند **دیگر** اثیر الملوک ذرور کنند **دیگر** آب انار خام مع قشر فشرده عسل برابر قوام کرده مالند مزیله قلاع ابیض اطفال
**دیگر** لیموی ترشیده شکر پاشیده در شبنم نهاده صبحی بکند **دیگر** بادروج صحرائی کوفته آب لیمو نبات دانه هیل آمیخته صبحی نوشند **دیگر** گل سرخ خرفه لیده دینه چند روز
خورند **اثیر الملوک** نشاسته پنج طباشیر عفص سماق منقی هر یک دو بزرالورد سه قاقله زعفران هر یک یک شکر طبرزد مدس مقشر تخم خرفه هر یک چهار
کافور نیم سائیده در دهن و حلق پاشند مزیله قلاع و سقوط لهات و اورام حلق و حنجره **سنون احمر** توتیای سبز یک معزه نسایند پس اگر جوشش و قروح زیاده
باشند توتیا بریان کرده الا غیر بریان اندازند اگر جوشش قروح نو باشد هر سه هلیله بلیله آمله هر یک مثقالی بگلاب و آب لیموی ترکرده صاف نموده قدری در پیاله
قهوه خوری گرفته اصبع بدین آب آلوده بسنون خشته بموضع علت مالند بعده ریسه با رونانی صبر کنند که آب از دهن برآید پس از آن بمنقوع مذکور شویند
تا اثر سنون نماند بعده طباشیر سماق منقی گاوزبان سوخته کشنیز سبک رامک ام الاخوین کته فوفل زرد اوند گرد گلنار برابر سائیده پاشند و اگر زمان انتها باشد
و مدت ماده فرونشسته دار شیشعان در منقوع مذکور افزایند و اگر قروح و بثور جمری در دهن باشند در منقوع مذکور چوب چینی مثقالی زیاده کنند و بعد غسل دهن بمنقوع
مذکور سنونی که موافق مزاج بود پاشند و اگر آکله و قروح خبیثه و قلاع در دهن باشد برگ حنا ماقرقرحا فارسینی مرکی کزمازج جعده هر یک مثقالی جدوار نمک
طبرزد هر یک دو دانگ در منقوع افزایند و بجای آب لیمو سرکه انگوری کنند و توتیا در سنون خام اندازند و بعد غسل دهن سنون مناسب پاشند اگر جوشش و قروح
در حلق و حنجره باشند و تازه بود کشنیز مدس مقشر کوکنار کزمازج حنا هر سه هلیله بلیله آمله عفص هر یک مثقالی در گلاب و آب لیمو جوشانده صاف کرده سنون مذکور
یک ماشه آمیخته غرغره کنند اگر مع اینها سرفه باشد دو دیه مذکور را آب جوشانده سنون مذکور دو دانگ آمیخته غرغره کنند بعده سنون مناسب پاشند اگر قروح و بثور
جمری باشند کزمازج ماقرقرحا سازج هلیله دار شیشعان حنا چوب چینی هر سه هلیله بلیله آمله بزرالورد چوب صنوبر ذکر کبابه هر یک مثقالی جوشانده صاف نموده سنون
دو دانگ آمیخته غرغره سازند و اگر قروح عتیقه خبیثه در دیگر اعضا باشد هلیله جعده حنا هر یک مثقالی در خمر ترکرده یک پیاله قهوه خوری گرفته پر مرغ ترکرده بسنون
آلوده بر زخم گذارند لمحه صبر کنند پس بمنقوع مذکور شویند که اثر سنون نماند بعده مرهم مناسب گذارند **نوع شانزدهم در آکله فم** قرحه ایست غائرة خبیثة
کریه الرائحه که در اندک زمان بمواضع کثیر منتشر گردد و تمام دهن را در گیرد و باشد که تا مری و معده فرود آید سبب او ماده عفن لذاع اکال است که از سر فرود آید
یا از بدن بالا گراید **علاج** فصد کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند بعد تنقیه بسرکه آب سماق آب حصرم گلاب مضمضه سازند پس زاج عاقرقرحا میران بلیله
سرکه جوش کرده مضمضه نمایند تا آنکه سه چهار بار بیست بعده خلد فیون گذارند و ساعتی دارند تا لحم فاسد را فانی سازد پس بروغن گل و گلاب شویند و آنچه
در قلاع گذشت بکار برند و درین تنقیه بکرات کنند و تنقیه خون نسبت بدیگر اخلاط مطلوب **ترد وا** کاغذ سوخته یا کبابه سائیده یا سعد سائیده یا اقاقیا
سائیده پاشند **دیگر** زهره ماهی مالند زاج سبز طلا کنند بشیر مضمضه نمایند **دیگر** ابهل تر تنک سیاه زاج هر یک دو درم سم الفار یک نیم درم عرق بادرنگ گلاب
هر یک چهار اونس جوشانند بغسعنی باز مورنش گلاب آمیخته پنبه بر چوبی پیچیده بدین آلوده طلا کنند **دوای گلنار** صبر گلنار گل ارمنی موی سر سوخته
پوست کدو سوخته کند سر یک نیم توتیای کرمانی مغسول مردار سنگ مغسول اسفیداج مغسول هر یک یک سائیده بکار برند اگر آکله دهن و حلق و کام را

در بینی نهاده و مداومت غرغره بآب انار ترش کرده و اگر تلخی مبتر حمت دهد در آب انار مشک حل کرده غرغره و مضمضه کنند اگر برای سوزاک ایکا ببدا فیون کیدانگ افزایند و بیا من مغص فتیله ساخته در احلیل نهند و برای آکله و قروح مثانه و احلیل و قروح خبیثه انفع **و یک بر دیگ** زنجبیل زرد زنجبیل سرخ هر یک شش ماشه آب ندیده پنج مرکی دو زنگار یک ماشه ساییده بسرکه سرشته قرص سازند و بسایه خشک کنند و وقت حاجت سوده بسرکه چند بار طلا کنند مصلح آکله دهن و جمیع اعضا و قروح فاسده و ناصور آکل لحم زائد قاطع خون اعضا از ظاهر باشند مجفف رطوبات طلا کنند و طلا اینها نیز قاطع آثار و توتش تا شش سال باقی ماند **نوع هفدهم**

**در سیلان لعاب دهن** در حرارت و رطوبت معده و وقت خالی شکم و تقلیل غذا زیاده شود و وقت سیری قلت پذیرد **علاج** بالیق زنند آب بر شوره آب انار نوشند برگ کاسنی بقدری نمک نیکوب کرده آبکامه آمیخته خورند مرغ با آب سماق غوره غذا سازند و سویق شیر سویق حنطه دهند طبیخ سماق عدس گل سرخ گلنار برگ توت مضمضه کنند با طریفل صغیر مداومت نمایند در برودت و بلغم معده ضعف هضم ترشی دهن غلظ لعاب **علاج** ایارج خورده طبیخ تخم ترب تخم شبت اصل السوس عسل نوشیده قی کنند اطریفلات کمونی نوتجی خورند انیسون مصطکی بگلقند دهند خردل دو قند شش ماشه ساییده اندک اندک خورند مصطکی ناشتا نهار ابکامه نوشند مرغ بریان خورند سویق گندم بقدری خردل دهند اگر طفل باشد اقاقیا بخمر حل کرده در دهن مالند کنجد بریان هر شب وقت خواب خورند تا هفته و رطوبت ماهی قنعل سرکه درت دارند اکثر طفل پیر شود **علاج** بحب فاریقون تنقیه کنند ایارج بابکامه آمیخته غرغره نمایند قلیه نخود آب با چینی نیز زنجبیل خورند از لبنیات و میوه ها و فواکه پرهیز و جو بیرو نمایند آب نعنع مضمضه کنند آرد گندم زرنبا و سنبل بعسل آمیخته مالند **قول جوان کورو** مصطکی دو درم طبیخ صندل سوده با طبیخ ادان الفار دهند تغذیه بریان خورند تقلیل شرب آب نمایند از نباتات ماهی غیره پرهیز **تلکونی** کمون بسرکه پرورده بریان ده پنجاه طفل پانزده زنجبیل مدابر هر یک بیست نمک امنی پنج عسل سه چند شربتی کیتا دو مثقال کامر باد دربا سبر معده و جوع الکلب و حمیات بلغمی و سوداوی و فواق امتلائی و بلغمی و نوتی و قولنج ریحی نافع **حب غاریقون** غاریقون سه ترنجبیل رب سوس یک شحم حنظل ایارج فیقرا انزروت هر یک دو با آب طبیخ کتان حب بندند شربتی یک تا دو درم برای حلل یاردو سینه و ریه نافع **جوارش حنین** محکم قس تخم کرفس تخم شبت هر یک شش قرنفل مصطکی عود هر یک یک عسل سفید سه چند مقوی معده و گرده مطیب دهن مشتهی هاضم مطرد ریاح بلغم و باد بواسیر و سردی و سیلان لعاب دهن قاتل کرم شکم منقی ریگ مثانه هر که در سالی یکهفته هر روز سه ماشه خورد محتاج بطبیب نشود و اگر ده کنیز دارد همه را خوش سازد **قول جوان کورو** و لعاب دهن فقط نقصانی نیست بلکه اول ماده است برای هضم غذا چرا که اجزای لطیف ترش شور کثیر دارد اگر وقت اکل غذا در مضغ مبالغه نمایند بسبب اختلاط لعاب کثیر زود هضم گردد و اگر آرد بقدری لعاب دهن سرشته نهند تا تخمیر یابد منتفخ شود پس و قتیکه لعاب کم گردد قلت اشتها پیدا آید و لعاب صرف خونیست که از لون طبیعی خود برگشته و طعم او شور یا ترش یا شیرین میباشد سوای تزیین برای تکلم و بلع و ذائقه و نرم داشتن زبان و تر داشتن معده داعیه شعری بکار آید و گفته سبب این مرض استرخای غدد مجری لعابست پس بطبیخ سماق عدس برگ زیتون غرغره کنند اگر بسبب اکل زیتون یا نمک افعی شود حبس نکنند که ضرر دارد اگر حبس ضرور شود بعده گرم بروغن گرم دهند اگر کافی نبود ربا دموش بکیدرم دهند اگر بسبب اکل اغذیه ملوث افزا باشد تقلیل غذا کنند اغذیه یابسه خورند اگر بسبب انصباب مواد از سر باشد تنقیه کنند گهونگهه ساییده کهربا کند مصطکی موره آمیخته خرقه آلوده بر سر نهند و بعد از آن تبدیل نمایند اگر بسبب استرخای لهات باشد بطبیخ موره جوز سرو برگ زیتون غرغره نمایند اگر بسبب قلعمونی دهن یا نکلها باشد سال بزغیل حب مرچ تخم کدو برگ کاهو برگ بادرنگ گل سرخ جوش بعده آمیخته غرغره کنند اگر بسبب رطوبت معده باشد کیں تلکونیا پانزده دانه یا اکوا مینه یکتا سه روز دهند چنانچه

یا حب کافور صبر مسک کند ساختہ باشند ہمراہ آب کہ در دوا دان الفار دو درم چوب حیات کنیم درم آب سہ کاسہ دہ جوش بود دہند اگر بشرکت صفرا بود جتنا نیز
دیحیات نلیج باد اورد یا حب با بیستر انیس دہند چند با اگر بشرکت سوز بود چنانچہ در بالیخولیا دانستہ امیہ اول خلق گذارند بعد ماء بیستر بود مروارید با بسیتلو
بسد نمک لطیف شاخ گوزن دہند اگر بسبب وجع الاسنان باشد مسکنات وجع بالند اگر کرم رسیدہ بود وجع ساکن نشود روغن چوب فلفل بیخ روغن کافور روغن
قرنفل روغن مرکی بالند اگر نفع نشود برانند و داغ دہند شیخ انجیا سال [illegible] نشد از داغ باز صحت یافت اگر بسبب نزلہ باشد ادویہ منجمدہ
دہند بیخ بابچہ دنبہ کا بجی بیخ حریرہ صمغ بشکوفت خورند و بعد آن آب دخمر خوشند اگر بسبب خون باشد کہ وجع شدہ منجمد گردد و بائیت از وی جدا گشتہ
از دہن برآید طبیخ جای بالقوع زبل اسب نوشتند [illegible] سرولو کا مالند ادویہ جاذب مرقق باطنت گرد و نقش دہند خون چون اسپرتو شاخ
گوزن نمک لقمی اسپرتو کہربا اسپرتو شاخ آہو اسپرتو وطین نمک ارمنی باشد [illegible] دہند بدانند کہ این مرض انتقالیست پس در مواضع
کہ مریض باند تنگ بود در اینجا نروند در اینجا لقت نکنند **نوع ہیزدہم در بخر الفم** اگر بسبب مواد اتی خربہ در معدہ باشد وقت خالی معدہ از غذا
و بعد اکل غذا اگر [illegible] باشد کہ دندان سیاہ شوند **علاج** نقوع زرد آلو ہر صباح نوشند سویق شعیر بتبدری شکر و خیار و آلو و شفتالو تر خورند و وقت
صباح چیزی تناول نمایند تا حرارت شتد نگردد و پس اگر غلبہ خون بود فصد کنند و بسیار شربت تنقیہ نمایند آب تمرہندی آب آلو بیخ سرد کردہ سکنجبین آب
سرد آمیختہ دہند ہر شب اطریفل خورند اما بسبب مرغ بسماق زرک غذا سازند گل سرخ صندل سفید سعد ہر یک دو بلیلہ ملیلہ ہر یک سہ پوست
ترنج یک ربع طباشیر نیم گلاب بامیر کب حب بستہ در دہن دارند اگر غلبہ صفرا باشد آب گل کاسنی نقوع تمرہندی آلو دہند شربت لیمو نوشند [illegible] قرص طباشیر دہند [illegible]
از اکل غذا ساکن نگردد و تفصیل [illegible] قدری سکون ورزد **علاج** بایارج فیقرا صبر تنقیہ کنند نقیع صبر شبیر یا آب افسنتین مفید ماہی شور خوردہ بطبیخ
شبت لوبیا ترب یا آب ترب و عسل قی کنند و بعد تنقیہ مربای زنجبیل خورند و باطریفل صغیر و گلنگبین سکنجبین عسلی مداومت نمایند خمر قدری در ہفتہ یک
دو بار دہند یا العسل نوشند [illegible] قرنفل مشک [illegible] کنند پوست ترنج بسباسہ نار مشک عنبر معجون ساختہ مداومت کنند قرفہ آشنہ نمک ہندی [illegible]
عفص سنبل تا قلتین ہر یک یک صبر شربت حب ساختہ [illegible] دہند نوفل قرنفل عاقرقرحا خولنجان ہر یک چہار مشک یک [illegible] گلاب حب بستہ در دہن دارند
مشک یک کافور دو گل لوبان چہار آب قدر سرخ حب بستہ صبح شام یک یک در دہن دارند تخم کرفس مداومت کنند کباب حلبہ لحم طیور [illegible] مصالح و انچہ
زمی لشف باشد خورند آب کمتر نوشند و از ماہی شیر فواکہ پرہیز نمایند و عفونت ریہ و این [illegible] دق سل پدید آید **علاج** برای تنقیہ و تجفیف رطوبت ریہ باسلیق ایلیم زنند
مسہل دہند تقویت ریہ نمایند در رطوبت عفونت حاد کہ از سر بر عمور ریزد دوا آنرا اعفن سازد چون باشیای شدہ ترش مضمضہ کنند رطوبت لزجہ منتنہ از عمور در دہان آید
و با وجود آن بخر منقطع نشود **علاج** تنقیہ بحب صبر حب ایارج کنند گلنار برگ مورد بسرکہ و گلاب پختہ یا قرنفل سعد سماق سنبل بگلاب جوشاندہ مضمضہ کنند صندل
سعد یا حب مساک [illegible] در دہن دارند **حب مساک** نوفل قرنفل خولنجان عاقرقرحا ہر یک یک گل سرخ صندل بلیلہ ہر یک دو طباشیر نیم مسک کافور
ہر یک ربع آب بہ وگلاب حبوب بندند سوء مزاج گرم عفن کہ در عمور افتد [illegible] **علاج** فیقال زنند طبیخ ہلیلہ دہند گلنار آس بسرکہ جوشاندہ
مضمضہ نمایند اگر مستحکم شدہ یا قرحہ گشتہ بتدبیر آکلہ رجوع کنند و حسب قوت و ضعف سبب ادویہ بکار برند مثلا اگر سبب قوی و عہدہ کثیر باشد فلد فیون
و اگر سبب معتدل بود عفص طباشیر گل سرخ اقاقیا و اگر سبب ضعیف باشد آرد عدس ارزن بکار برند اول بسرکہ مضمضہ کنند پس دوای مذکور استعمال

نمایند در رطوبت ... وی کہ در جرم دندان نافذ شود و آنرا متآکل و عفن سازد **علاج** اگر اجزای دندان یا وقت بیشتر یا تمام فاسد بود قلع کنند و اگر بعض اجزا
فاسد بود آن را بسوہن یا بدیگر آلہ تراشند پس زبد البحر نمک صدف سوختہ بر دندان بمالند تا پاک گردد و بعد عفص آس سعد مصطکی گل سرخ راسن سنون
کنند یا عاقرقرحا کنار نخ سرکہ جوشاندہ مضمضہ کنند صندل گل سرخ سماق سازج سائیدہ بمالند و مسواک پاک دارند روغن گل طلا کنند اگر بسبب آفت جنبی باشد
**علاج** تنقیہ دماغ کنند بگلاب سرکہ شویند تدبیر حبس نزلہ نمایند تقویت دماغ سازند **قول لارزوربیر** اگر مادہ عفنہ فقط در دہن بن دندان باشد اصلاح
سوء مزاج دہن کنند مضمضہ مناسبہ نمایند بروغن کنجد کہ مضمضہ سازند قیفال چہار رگ رگ زیر زبان زنند برعنق محجما کنند حب مطلیہ در دہن دارند مسواک
سنون مدام بکار برند نمک نوفل فلفل عسل سرکہ آمیختہ بمالند مصطکی کزمازج سازج سداب عاقرقرحا مدام خایند و بمالند اگر مزاج دہن سرد و مادہ بلغمی بود حب نفل
پوست ترنج سداب سازج مصطکی عود کبابہ جوز بویہ قاقلہ زنجبیل سعد خایند اگر مادہ اغلظ باشد صبر مر بر بن دندان بمالند جوارش ترنج جوارش جالینوس سفوف
ارسطاطالیس انوشدارو لولوی دہند **حب کہلوری** صندل سرخ نیم درم طباشیر بہیل ہر یک دو درم کتیرا یک نیم درم سال … ربع درم کافور ربع
اسکر بپو حب بستہ در دہن دارند مزلہ بشور قم ہم **حب کہلوری** کہ شش طباشیر دو صندل سفید یا ناسی ہر یک یک کافور نیم حب بندند **حب مطلیہ**
سنبل قرنفل ہر یک پنجدرم کبابہ زرنجشک جوز بویہ بسباسہ قاقلتین خولنجان زنجبیل دارچینی نوفل قرفہ سازج پوست ترنج سعد ہر یک درم مشک نیم …
آب صمغ قند نخود حبوب بستہ در دہن دارند **دوا** در دہن دارند **دیگر** نوفل زرنجشک خولنجان دارچینی برگ تنبول پوست ترنج قرنفل مصطکی بسباسہ …
مرکی کافور مفرد یا مرکب خایند برگ علیق مضغ کنند آب بارد نوشند **دیگر** آب پودینہ یا آب نمک یا طبیخ تخم ترنج مضمضہ کنند **دیگر** زگال سائیدہ یا آنچہ …
سوختہ سائیدہ یا اکسیر الملوک سنون نمایند فستق خورند **دیگر** عرق گوگرد ربع درم قند سیاہ سہ درم آمیختہ دہند تا ہفتہ و بالایش برگ تنبول خورند **ادویہ مزیلہ**
**بوی خمر** سعد کبابہ زرنباد قسط کشنیز شعیر خایند بلع نمایند شلجم مخلل خورند **ادویہ مزیلہ بوی ثوم و بصل** باقلا عدس بریان سداب کشنیز برگ توت …
زرنباد بادیان خایند و قدری بلع نمایند **نوع نوزدہم ورم حنک** درخون حار حمرت کام مع وجع **علاج** فصد کنند بطبیخ ہلیلہ تنقیہ نمایند پس در ابتدا
بطبیخ ورد مورد گلنار بیخ عنب الثعلب سرکہ مضمضہ کنند گل سرخ طباشیر تخم خرفہ نشاستہ کتیرا صمغ عربی آرد عدس سائیدہ قدری کافور آمیختہ ذرور کنند
و در انتہا بطبیخ بابونہ بنفشہ تخم مرو مغز فلوس مضمضہ سازند در بلغمی ترہی و سفیدی ورم عدم وجع **علاج** بایارج تنقیہ کنند کزمازج عاقرقرحا با انکامہ آمیختہ غرغرہ
نمایند **قول صاحب ذخیرہ** در ورم کام و نواحی حلق اول بفصد و اسہال اخراج مادہ کنند پس جذب مادہ بطرف مخالف از وضع حجامت …
بعیدہ و بطلاءات کہ مولم باشد نمایند و اخراج خون کثیر دفعۃ خصوص کہ قوت ضعیف باشد نسازند بلکہ بتفاریق تا روز سوم گیرند

## باب ششم در امراض حلق و لہات و مری و قصبہ ریہ

حلق عبارت از فضائیست کہ مابین مسلک غذا یعنی مری و مسالک ہوا یعنی حنجرہ مشترک است لہات جسمیست لحمی
صنوبری شکل کہ بالای کام آویختہ است و از شرائین و عضلات معراست ایضا عصب کثیر ندارد نفع او تصفیہ ہواست از دود و غبار و امداد صوت کرے
مرکبست از لحم و غشاء و شرائین و اعصاب دو طبقہ است و از مقابل عظم حنجری برخاستہ و این موضع را فم معدہ گویند و بنہایت پس رسیدہ است نفع او نالہ
است برای مرور غذا در معدہ ہمچنین … با فعل معدہ پیوستہ برای دفع فضلہ امری باندوده فراخترست و غشای درونی وی … کہ طعام کہ بر مری
گذرد خام و غلیظ باشد و آنچہ بر ودہ گذرد پختہ بود قصبہ ریہ عضویست مرکب شکل مؤلف از غضروف کثیر و این غضاریف بعضی بشکل دائرہ و بعضی بصورت

نیم دائره است و همه بهم ساخته است مزمار مانند و هر غضروف با دیگری به رباطی مربوط است و فیما بین هر واحد فرجه ایست قلیل المقدار و بالای این همه غضاریف غشای
مفروش است و اندرون او غشاء دیگر است صلب تر و وی مخرج و موضوع است و همچنانکه مری به معده متصل است وی به شش اتصال دارد و فائده او تنفس است
یعنی جذب نسیم و دفع بخار دخانی و دهن قصبه ریه را حنجره گویند بدانکه حلقوم عبارتست از قصبه ریه و حنجره و حلق و سر آن را غلصمه گویند حنجره عضو یست غضروفی و آله
اتمام صوت و حصر نفس و مرکبست بسه غضروف یکی آنکه زیر زنخدان پیش حلقوم توان دید و باصبع توان یافت این را درقی گویند و اصل و بالاصل زبان پیوسته
است و وقت فراهم آمدن حنجره سر سوی مری دارد و بر سر او نشیند تا ماکولات بر پشت او گذرد دوم غضروفیست که بگردن باز نهاده برابر درقی و بگردن پیوسته
و این نام ندارد و وقت فرا آمدن حنجره سر بسوی بن زبان آرد سوم غضروفیست که در وقت بلع بران می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و لهذا این را مکبی نامند طعام
شراب بر پشت وی گذرد تا بمری فرو گردد و هرگاه وقت اکل طعام و شراب ناگاه سخن گفته شود یا حرکتی بوقوع آید که مکبی برداشته شود و حنجره بکشاید قدری از ان ماکول در حلقوم افتد
پس قوت دافعه مردم را بسرفه می آرد تا که آن چیز بیرون رود و پیش حنجره جسمیست که آن را عظم لامی گویند چرا که بشکل حرف لام یونانی میماند و نفع این عظم آنست
که رباطها و عضلهای حنجره ازوی رسته است و در جوف حنجره جسمیست مانند لسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصلست بدانکه در میان
حنجره رطوبتیست تر و لزج که آن را تر میدارد و بیرون آمدن آواز بدین رطوبتست و وقتیکه این رطوبت اکل شود آواز نه بر آید تا که حلق تر نکنند چنانکه در حمی محرقه
و در هوای گرم بسبب اشخاص میشود دیگر دو لوزتین دو پاره لحم عصبیست که از دو طرف حلقوم متصل به بیخ زبان رسته است نفع او آنست که هوای مستنشقه
را یکبارگی مندفع شدن ندهد و بتدریج فرستد و این مشتمل بر چند فصل است **فصل اول در ورم لهات** در دموی حمرت و انتفاخ و التهاب لهات تیز
دهن و قلت صبح و انداد یافتن وقت بلع **علاج** قیفال زنند بمغز فلوس ترنجبین آب کاسنی آب عنب الثعلب تلیین نمایند برب توت یا بگلاب و سرکه یا بماء الجبن
یا آلو بروغن گل آمیخته غرغره کنند اگر کافی نبود به پوست انار عفص عدس مورد سماق گلاب غرغره سازند گلسرخ صندل کافور سحق کرده بکفچه پس نهاده بر لهات
گذارند و دلک کنند از ان شربت نارنج دهند کشک شعیر بدهن لوز خورند اگر قبض باشد آب آلو آب تمر هندی و اگر لین باشد شربت لیمو و رب سیب و رب به
دهند مرغ بسماق و انار غذا سازند ورم صفراوی یبوست و تلخی دهن و صفرت کام و حرقت زبان و شدت خلد و التهاب و عطش و وجع نسبت بدموی زیاده باشد
**علاج** بنقوع تمر هندی شیر خشت یا بطبیخ خیار شنبر و ترنجبین تلیین طبع نمایند بآب برگ کاسنی آب عنب الثعلب رب توت آب کشنیز آب بارتنگ گلاب لعاب اسپغول
لعاب خطمی لعاب بهدانه مغز فلوس غرغره کنند ماء الشعیر بروغن بادام شیره خرفه شربت خشخاش دهند و در بلغمی نرمی و تهبیج و سفیدی ورم قلت وجع عدم حرقت باشد
که لهات دراز شود مثل دم موش **علاج** بحب قوقایا حب ایارج تنقیه کنند و هر صباح گلقند عسلی خورند خردل سکنجبین بربی آمیخته اگر خواهند قدری نوشادر افزوده
غرغره کنند یا انجیر ده عدد مویز منقی سی عدد جوشانده مری آمیخته یا سیر بآب گرم حل نموده غرغره سازند عفص نوشادر نمک زاج سائیده بر لهات را بدارند
و دلک کنند چوب شبت بخور کنند و دهن بر وی کشاده دارند تا بخار آب بادویه گرم خورند در سوداوی صلابت ورم تیرگی لون کام و زبان و لهات ترشی دهن
**علاج** بطبیخ افتیمون یا بماء الجبن و سکنجبین افتیمونی تنقیه کنند کرسنه برب توت لب خیار شنبر شیر تازه روغن بادام لعاب حلبه قدری نمک غرغره سازند یا رب
توت عاقرقرحا بابکار آمیخته غرغره نمایند اگر خوف آماس سرطانی باشد آب برگ کاهو آب کشنیز بادام در دهن دارند و غرغره کنند و اشیای گرم در دهن نگاه دارند تا از سرطان
ایمن باشند آب گرم نوشند **فائده** اگر مزمن شود و صلب گردد انگشت به عسل آمیخته بر کام مالند **فصل دوم در استرخای لهات** یعنی لهات دراز شود

و ثقل فرو دادن غذا بغیر ورم و مریض را باید که چیزی ترش مثل سماق و چون دهن کشاید زبان بیرون آرد و زیر او بدیگر زبان هم مرئی شود و باشد که استرخا منجر
شود تا آنکه آب را پس تر بدارند قطره فرو نرود و اگر با حمرت و حرارت زبان و کام و لهات **علاج** قیفال زنند اگر قبض باشد تلیین نمایند سکنجبین غرغره کنند
یا بهارا سکنجبین تجفیف یا رب توت یا نمک با آب گرم آمیخته یا بطبیخ ورد و خرنوب و گلنار یا بعصاره لحیة التیس یا بطبیخ مورد کنار و عفص و سماق غرغره کنند یا سماق
تفوخ نمایند لهات را سوی حنک کشیده ببالا بردارند اگر از غرغره هیچ پیدا آید صمغ عربی کثیرا نشاسته بلعاب اسپغول الیاب بهدانه یا لعاب خطمی آمیخته
غرغره کنند و هرچه در ورم موی گفته شد بکار برند و علامت کثرت لعاب عدم حرارت و حمرت **علاج** بطبیخ سداب و فانیذ العسل آمیخته یا زاج مورد سائیده با آب تخم انار
آمیخته یا آب تخم انار گلاب تخم جوشانده غرغره کنند زیت بگلاب آمیخته یا سکنجبین عسلی غراغر سازند شاخ گوزن سوخته نوشادر قدری سائیده یا زاج گلنار سائیده
با تخم بدستور بکفچه کپس نهاده و لهات را از آن بردارند و اقاقیا و گل سرخ و یا طین دو دخوره یا گل ارمنی سریش سائیده بسرکه در ورم و کشنیز جوش بود سرشته
اسپغول مسلم آمیخته بعد حلق شد یا نوع نماید کنند یا کهربا سنید سنگی به بیاض بیض آمیخته گذارند عفص گلنار نوشادر برابر سائیده بکفچه میل نهاده بر لهات
گذارند و بردارند اگر پیچ و باریک و سر غلیظ شود و دوا سود ندهد زفت با آب گرم گداخته غرغره نمایند تا تحلیل گردد و چون نرم شود عفص نیم باره در آب تخم
آمیخته یا آب تخم انار غرغره سازند اگر حمرت و حرارت در لهات پدید آید آب برگ عنب الثعلب آب برگ کشنیز غرغره نمایند و اگر هیچ دوا بر داشته نشود و بخشش
باریک و سرش بغایت غلیظ بود و سفید باشد یا دراز و جنبش باریک مثل ذنب الفار باشد و خوف بود که بسبب افتادنش بر حنجره اختناق پیدا آید اول هر دو
نوع تنقیه کنند پس آن را قطع نمایند و اگر بیشتر قطع کنند خون نایستد و در حلق و ریه بگردد و همان ساعت بمیرد و باشد که ورم صعب خناق مهلک افتد پس
حتی المقدور در قطع جرأت نکنند و هر که لهات او بریده شود صبر بر عطش نتواند کرد و دائم در سعال باشد و موجب بطلان صوت و مخارج بعض حروف باطل
گردد و بعد قطع سماق بسرکه گلاب جوشانده غرغره کنند گل مختوم با آب غوره آب عنب الثعلب آمیخته غرغره سازند گل ارمنی گل مختوم صمغ عربی سائیده بر لهات
گذارند و از تکلم تبرد منع نمایند **طریق قطع** مریض را مقابل آفتاب نشانند دهن کشایند چندانکه توانند پس جراح زبان آن را با صبع فرو نخش کند لهات
را به منقار گیرد و به قدر که زائد باشد بمقراض یا بمبضع ببرد و از زائد تجاوز ننماید و چیزی از آنچه زائد نیز فرو نگذارد چرا که در استیصال خوف کثیر و در کثیر بریدن حرج
بسیار است لهذا قطع با آهن از قطع بدوا است و اندر آنکه اختیار است و در قطع بدوا التعین بمحل مخصوصه متعذر است قطع بدوا چنان باشد که نوشادر انگشت سائیده
یا انگشت زاج سائیده بر آنجا گذارند و مریض را پیش تکیه کرده نشانند و دهن کشاده دارند تا آب بیرون آید و دوا در حلق نرود و زاج در دهن و شش نیز مفید است
در سه روز بیفتد **قول صاحب ذخیره** شخصی را دیدم که لهات فرود آمده و وقت بلع آب بن لهات در حلق فرو میرفت مغز فلوس شیر خشت حل کرده غرغره
کنانیدم در اندک مدت شفا یافت **قول لازوردی** مغز غرغره فائده غرغره کنند روغن توتیا بر لهات بالند طلا اشخی استرخائی بر لهات گذارند **دوا**
عاقرقرحا بسرکه جوشانده یا بهار الاصول یا آب رعفا یا گلاب سرکه گرم کرده یا آب انار خام غرغره کنند **دیگر** فلفل ابیض مرکی هر یک یک نیم زاج عفص هر یک
دو سائیده یا زاج نیم درم گلنار درم بسباسه نیم شکر دیلو سائیده یا زاج یمانی گلنار هشت زعفران دو کافور یک سائیده یا گل دیگدان که سرخ شده باشد
مع یک عدد فلفل گرد سائیده و بکفچه میل نهاده بلهات گذارند و بردارند فلفل گرد تنها سائیده یا شند در روز چند بار

## فصل سوم در خناق

و ذبحه و این حسب موضع بر چهار قسمت چنانچه هر یک جدا گفته شود **فائده** خناق عبارتست از آنکه در تنفس یا در بلع یا در هر دو امتناع یا عسر افتد

حسب قوت و ضعف سبب وگاه باشد که سبب در حنجره بود لیکن بسبب مجاورت در فعل قصبه ریه نیز فتور افتد و اذیت بمجاور رسی شود مگر عند عظم سبب بگر
هر عضوی که ماده آفت در وی باشد نقص فعل آن عضو نسبت بعضو مجاور بیشتر می باشد مثلاً آفت در آله تنفس باشد پس بعظم سبب بمری که آله غذا است
نیز اذیت رسد اما هر چند تنفس و بلع تعسر خواهد بود لیکن عسر نفس نسبت بعسر بلع شدید باشد و کذا بالعکس مگر آنکه عظم سبب فعل مجاور را نیز باطل سازد که
درین حالت نقص فعل هر دو مساوی خواهد بود **فائده** وقتیکه ماده آماس تحلیل پذیرد یا سر کند و ریم بالا آید و با وجود آن بیمار راحت نیابد و نبض معوجی گردد
و سرفه پدید آید بدانند که ماده بریه رفت و منتقل بذات الریه گردیده اگر نبض صغیر و متفاوت شود و خفقان و غشی پدید آید و قوت ضعیف شود بدانند که ماده بسوی
دل رسیده اگر وجع معده و غشی افتد بدانند که ماده در معده فرود آمده اگر نبض تشنجی شود بدانند که ماده در اعصاب رفت و تشنج خواهد افتاد و موت مخنوق اکثر به تشنج باشد
اگر بعد چهار روز ورم نرم شود دلیل بر نضج ماده دارد اگر حمرت بر سینه و گردن پدید آید و باز نا پدید گردد از دو حال بیرون نباشد یا آنکه ماده تحلیل یابد و یا استفراغ
مستخرج شود و این امیدوار باشد و تنفس آسان بود یا آنکه ماده بباطن باز گردد و این بد باشد اگر مخنوق را کف در دهن آید امید نجات نباشد وگاه باشد که
با وجود ظهور کف امید نجات دارد و این آنگاه است که قوت و شهوت بر حال خود باشد اگر روی مریض سبز و خانه چشم سیاه گردد فوراً بمیرد و تنفس بد و اطراف
سطبری سیاهی زبان آثار قرب مرگ باشد خناق که روز بحران در حمی گرم پدید آید مخوف باشد و هرگاه که یک تنفس بدو کرت با تمام رسد و در تنفس سینه
و منخرین بجنبد خطیر باشد اگر پس عنق سفید یا سبز بود و در بغل مریض ان عرق سرد آید همان روز یا روز دیگر بمیرد و خناق که با ضیق نفس بود بد باشد وقتیکه
دهن مخنوق کشاده ماند و زبان بیرون آید و ببین نشود که ورم کجاست بد باشد **قول بقراط** اگر ورم سرخ سوی بیرون پدید آید نیک است و خناق که
از انخلاع فقره عنق بقفر سقطه شود لا علاج باشد **قول رازی** اگر با خناق حمی لازم شود و حرارت پدید آید آثار مرگ باشد چه حمی محتاج به نفس کثیر و راه تنفس
بسبب خناق مسدود و پس باعث سوء مزاج قلب گشته هلاک کند **علامات خناق مطلق** عسر نفس حمرت روی کشاده ماندن دهن بیرون آمدن
زبان انتفاخ عیون و حیسیری و نگون رفتن و باشد که آنچه رود از بینی برآید و این اکثر با تب باشد و آواز مانند آواز کوه بود و اگر زیاده گردد علاج ندارد اگر خناق
دموی و صفراوی تنفس و بلع ممتنع شود بدانند که ورم در مری است یا آنکه ورم حنجره عظیم است **فائده** ادویه که درین مرض نوشند یا غرغره کنند نیم گرم باشند
چه اگر سرد بوند یا فجاجت در ماده افتد و تحلیل نپذیرد و اگر گرم بوند بسبب حرارت حدت زیاده کنند و در مرض افزایند **قسم اول در خناق مطلق** یعنی ورم
در لوزتین و عضلات خارجی حلق که متصل بدهن و زبان اند پدید آید و چون دهن مریض کشاده زبان بیرون آورده ببینند ورم مرئی شود و این قسم سالمتر است
دموی حمرت روی و چشم و زبان امتلای عروق سر و نواحی حلق شیرینی دهن و جمیع متمم حمی **علاج** اگر قوت ضعیف باشد قیفال هر دو دست زنند و خون
بتفاریق گیرند چنانکه هر ساعت پنج تا ده درم خون برآرند تا غشی نفتد بعده رگ زیر زبان و چهار رگ زنند خاصه که عروق زیر زبان ممتلی بوند و اگر ماده در حوالی
حلق محصور شود و شائبه امتلا در بدن نباشد و سبب قوی نبود و فصد موقوف دارند و غذا باز گیرند که باز داشتن از غذا قائم مقام فصد است اما اگر قوت قوی باشد
و مشارکت تن نیز بود اکحل یا باسلیق بر قیفال مقدم دارند و یکبارگی چندان خون برآرند که قریب غشی رسد پس در حال صحت گردد هر چه که باشد اگر سبب از
حبس خون بواسیر یا حیض باشد صافن زنند و بر ساقین حجامت کنند و بعد فصد برای تلیین طبع آب فواکه در طبیخ خیار شنبر یا بطبیخ بابونه خطمی شیر خشت روغن
بنفشه قند حقنه کنند مکرر تا ماده بسفل میل نماید و بر مهره های پشت و زیر ذقن و کتف و میان هر دو کتف حجامت سازند بتکرار و بعد تنقیه تام اگر التهاب بود سرکه

وکدو آب آمیخته یا سکنجبین شربت عناب یا طبیخ عدس تخم کاهو کاسنی کشنیز آمیخته یا رب توت بسرکه که در دو پوست بیرونی جوز تر کرده باشند آمیخته یا آب عنب الثعلب
آب یا طبیخ عدس گل سرخ گلنار صندل قرنفل آمیخته غرغره کنند و اگر التهاب نباشد گلنار رب جوز غرغره سازد و اگر وجع اشد بود پوست جوز بشیر آمیخته غرغره کنند
و تنکیهٔ ورم نضج ظهور نماید مسهل شربت رسند تا خون از نفس عضو برآید و چون ایام تزاید گذرد و نزد انتها که روز سوم و چهارم است رسد انجیر مویز ملعبه تخم مرو کتان بشیر
تازه و آب خیار شنبر آمیخته یا انجیر مویز اصل السوس اکلیل جوشانده یا انجیر مویز مغز فلوس بماء العسل آمیخته یا خمیر گندم با لباب نان آمیخته یا مغز فلوس بشیر تازه آمیخته یا روغن
بری بماء العسل جوشانده یا عدس مقشر و ساده یا سپاربا آب جوشانده یا تخم مرو بشیر آمیخته یا شیر شکر روغن بادام مسکه آمیخته گرم کرده غرغره کنند روغن گل موم
گداخته چکیده با آب تر کرده و بینی کبوده گرد حلقوم نهند چون ورم نرم گردد و سرخی شود بدانند که پخته شد پس اگر از خود و سر کند فبها الا احتیال بماء العسل
آمیخته یا بوره انگم زبل خطاف بشیر تازه در روغن های گرم آمیخته یا عفص نانخواه گلنار پوست انار در آب جوشانده غرغره نمایند تا منفجر گردد و اگر در انفجار تاخیر
با صبح و سم را غمز کنند اگر ممکن باشد لا امیل نهان خنگا فند تا ریم بیرون آید و تا که کارد و ابرآید باهن نیز و اند چون بکشاید و ریم برآید روغن گاو یا روغن بنفشه آب
گرم آمیخته یا عسل بشیر تازه آمیخته غرغره کنند چون پاک شود کرنانج یک ایرسا نیم جوشانده غرغره نمایند اگر از غرغره قویه درشتی و وجع پدید آید لعاب اسپغول
لعاب خطمی روغن بادام روغن بنفشه یا بشیر و روغن گل نیز غرغره کنند و اگر التهاب باقی ماند سنگ سفید را سوده عظم تا سه روز حریری گیر بخورانند پس تفتیگه زبل باد
سفید برآید گرفته خشک کرده سائیده با آب قثاء الحمار و مانند آن از بیرون طلا کنند و در ابتدا ماء الشعیر که همراه عدس پخته باشند قناعت نمایند و بعد سرگردن
مزوره از آب سوس گندم و روغن بادام شکر ساخته خورند مرق مرغ اسفاناخ کشنیز سماق در ابتدا و در آخر نخود آب و از فواکه توت غوره سیب ترش خورند و از
لحوم و اشیای حرب پرهیزند **قول صاحب ذخیره** اگر ورم در حوالی غلصمه باشد قبل از آنکه از ابتدا گذرد فصد کنند الا سیم سیت که ماده بحلق فرود آید و
مرض صعبتر گردد **قول لازرو** سر کافورشیاف مامیثا حضض افیون صبر بآب کشنیز آب نارنج آب عنب الثعلب سرکه آمیخته یا ودع بسرکه سوده یا باد
خطاف از بیرون طلا کنند برگ خطمی گل خطمی تخم خطمی بگلاب پزانده گرم گرم ضماد نمایند و در روز سه بار آشیانهٔ خطاف بعسل آمیخته یا افتیمون تازه سائیده گرم
کرده ضماد سازند آشیانهٔ خطاف عدد برگ خطمی برگ شاه برهر یک کفی برگ سرس نیم اونس آرد جو حلبه کتان هر یک سه درم مسکه اونس پزند چون غلیظ
شود ضماد نمایند و در نضج بعد یل اصل السوس کشمش هر یک اونس خراتین عدد تخم شاهبدانه هر یک دو درم سکنجبین عسلی پزانده صاف کرده در دهن دارند
و تنفس ضماد کنند منضج مغیر بی اذیت اگر از شدت مرض گویند شه چقنه قوی کنند محجمه مع شرط بر فقرات ظهر و عنق گذارند تحت ذقن حجامت نمایند اصل السوس
در دهن دارند عسل یک سرکه نیم آب گرم شش آمیخته بر لحه غرغره کنند **قول جوان کورو** و بعد فصد عرق بادرنگ عرق بادی گلاب هر یک طل رب توت
دو اونس سال ربیل سه درم آمیخته غرغره کنند مکرر یا عرق بادرنگ گلاب طبیخ بیخ خطمی هر یک یکنیم طل عسل گلابی یکنیم اونس نبات اونس زاج سوخته نیم اونس کرد
تارتر دو درم آمیخته جوش یک داده صاف نموده یا عرق بادرنگ نیم کاد سرکه چند چهار اونس خردل م دو درم نبات دو اونس آمیخته یا بول طفل نوزائیده غرغره
کنند روغن بادام که بر دو سطح الحیه ترلود بر گلو مالند و بعد فصد عرق زبل بقر چهار اونس صبح شام دو ساعت قبل از غذا دهند زبل ابیض مرغ دو اسکرپل با آب آمیخته
دهند در روز دو بار یا بعسل آمیخته بر گلو طلا کنند بچه مرغ آلو بنفشه خطمی برگ کاهو مغز کدو در آبیکه سبوس گندم در و شسته باشند جوشانده صاف کرده هشت
اونس این مغز فلوس اونس بیاض بیض دو عدد آمیخته وقت شب حقنه کنند زنی بسبب حبس حیض خناق داشت و آب که طبع میکرد از بینی می برآمد فصد باکردند

آرام نشد پس فصد دست نمودند اول چہار روز دوم سہ روز سوم دو بار کردند صحت یافت زنی بسبب خناق قریب مرگ بود و ہیچ از دہن فرو نمی رفت فصد دست
کردند بعد سہ ساعت باز فصد نمودند بعد چہار ساعت باز فصد کردند ہمچنین در عرصہ سی ساعت ہشت فصد نمودند صحت شد شخصے بسبب خناق عسر بلع و تکلم
داشت بر چیدہ لیمو بنمک آلودہ در دہن نہادہ و آبش قدری قدری بلع کرد صحت یافت زنی بسبب خناق عسر بلع وغیرہ داشت بر عنق و زبان حجامت نمودند
در دو ساعت بہ شد **قول جوان کور** دو داغ آتشی بر ورید لیثویکا کہ زیر زبان است دہند **قول حکما** بعد دوازدہ فصد نصف رگ لیثویکا کشایند۔
**قول جالینوس** برای تنقیہ مغز فلوس مغز تمر ہندی بطبیخ کوزیال آمیختہ دہند یا سال بو لیکریستی شش درم آب چشمہ یک کاناد حل کردہ در دو ساعت نوشند
و وقت استعمال اینہا بروغن بادام غرغرہ کنند پشم ارنب بر حلق بندند کتان حلبہ انجیر برگ خطمی بیخ خطمی نرا ئندہ سائیدہ روغن بادام پیہ خوک و کوانیتو دی انطیا
آمیختہ یا مرہم خانہ حقاف ریحان برابر ورونس یا در آب کرفس سحق کردہ یا مرزنجوش ابرسا روغن بنفشہ سائیدہ یا نان گرم آب کرفس عسل تریاق ماکنا شائیدہ
ضماد کنند صنفدع پختہ بندند بر سیاوشان دو درم بیخ خطمی انجیر ہر یک سہ درم غاریقون دو نیم درم آب سہ رطل خمر ابیض نیم رطل جوشانندہ یا رب و چند بار بآب آمیختہ
غرغرہ نمایند کہ منفجر اند اگر منفجر نشود باصبع نمر کنند کہ بشگافد یا آلہ دہند پس ریحان ضماد سازند حبوب کشوث بآب تر کردہ عوض آب نوشانند ہر کہ قصبۃ الریہ
گرگ نوشد آن را خناق نشود و اگر شود بہ گردد گل سرخ شعیر بآب تنگ جوشانندہ قدری تریاق ماکنا آمیختہ صوف یا خرقہ آلودہ بر ورم گذارند اگر اندکی قطعیہ
باشد ہمین طبیخ قدری شربت ورد یا عسل گلابی افزایند اگر ورم مائل بسیاہی بود در طبیخ مذکور او کوانیتو اربیب سا کو آمیختہ بکار برند تریاق مذکور در ام البع آرند
چرا کہ درین انفعیست برای گلو نفع باشد خمر ابیض رطل عسل دو نیم اونس در ظرف سفالی بآتش نرم جوشانندہ زاج خام سہ درم زنگار دو اسکرو پلو آمیختہ جوش
دادہ فرو گیرند چون سرد شود ہموزنش گلاب آمیختہ خرقہ آلودہ بر ورم نہند و غرغرہ کنند اگر لون ورم سیاہ شود بگلاب نیامیزند تنہا بکار برند ہر چند کہ تحلیل شود
ورد و بعصت آرد گلاب افزودہ باشند شعیر مقشر مشتی تخم تنبیج بیست چہار عدد بیخ ستا در عدد آب شش کاناد پزند سہ اونس مغز تمر ہندی تازہ اونس آمیختہ صاف
کردہ نوشند اگر در ورم آثار سمی ظاہر شود بیز وانیکو کور دیا نو دہند بچہ خطاف عدد ریحان یکنیم اونس بیخ خطمی دوازدہ درم انجیر تر ہر یک چہار عدد در آب
مہرا کردہ سائیدہ روغن بنفشہ سہ اونس آرد گندم کتان حلبہ بو مادران ہر یک شش درم مغز سر سنور پنجدرم زعفران درم صفرت بیض عدد آمیختہ نیم گرم بر گلو
ضماد کنند برای خناق کہ انچہ بلع کنند از بینی بر آید انفع گلاب سرکہ گلابی برابر آمیختہ مدام دست خسارہ نبض و نمیہ را شویند بگلاب سماق یا پوست جوز مسخرہ غرغرہ
کنند و بعد سہ روز بر بیخ خطمی انجیر حلبہ کتان با عسل غرغرہ سازند منضج منفجر اصل سوس انجیر خردل با ماء العسل جوشانندہ نمک سنگ سہ درم آمیختہ غرغرہ کنند قطعہ سکیو
یا سرب در گلو بندند کہ بلحم ملتصق ماند از چوب بید حلقہ ساختہ یا پیدا بوزیوا ورسی انیتال در گلو بندند حلقہ از چوب خمرع ساختہ در گلو نزد شریان ساعد بندند
اگر بسبب خناق انچہ بلع کنند از بینی بر آید تکلم از بینی کنند امید حیات نباشد فصد ورید و دو عنق کنند بر ہر دو بازو داغ دہند آخر در گلو زیر غضروف بیچی حنجرہ کہ
موضع او در بیخ زبان است سہ یا چہار شگاف کنند تا ہوا دخل یابد پس علاج ورم نمایند بعضی بر آنند کہ زخم شریان لاعلاج است نباید شگافت لیکن درینجا امر لاچار است
چرا کہ تنفس نمی تواند پس بسبب شگاف دخل ہوا خواہد شد و بر چند کس تجربہ گردید کہ آخر صحت یافتند **فائدہ** در دہن مخنوق کرہ ہا دارند تا دہن وا ماند و ہوا
اندر رسد و در مرض گلو بالین بلند زیر سر نہند و خواب کمتر کنند و در دموی و صفراوی نسبت بلغمی سوداوی احتیاط کثیر واجب کہ در ساعت می کشند و
خناق بسبب انصباب مادہ باشد و دیہت نسبت آنکہ بادہ و ہمو نجاید اگر دد **قول صاحب فربیہ** خناق بر چہار وجہ است یکی آنکہ ورم بر عضلہ ہای

بری بیرون حلق ضماد سازند و انفع تدابیر وضع محاجم است زیر ذقن و در بلغمی قلت وجع شود و بی هن تهیج رو و چشم کثرت لعاب بیاض ورم عدم حرقت بسر
بع بسبب کبر حجم ورم علاج بحب ایارج حب قوقایا ایارج فیقرا حقنه حاده تنقیه کنند بعد تنقیه عسل بری آمیخته یا خردل مویزج عاقرقرحا رب جبین اسکنجبین عنصلی
آب ترب آمیخته یا آب بادیان آب تخم جوز آمیخته یا فلفل یوسینه با ماء العسل آمیخته یا خردل ده درم با ماء العسل رطل آمیخته یا آب ترب طبیخ انجیر آمیخته یا
خردل نوشادر عاقرقرحا فلفل فودنج نطرون با ماء العسل آمیخته غرغره کنند اما در ابتدا رب توت و آنکه در وسط و انتهاها که رو بجمع آرد عاقرقرحا مویزج طبیخ انجیر
آمیخته غرغره نمایند اشق بآب حل نموده غرغره کنند و در بلغمی و سوداوی انفع بوره انگزه نوشادر سائیده در حلق دمند اگر علت صعب باشد رگ زیر زبان
زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم گذارند اگر خنزیر باشد عسل بلادر بر حلق طلا نمایند تا ریش گردد و زرد آب برآید چون ورم کشاید و بسبب استعمال مسخنات
خشونت در حلق پدید آید شیر تازه بروغن تازه آمیخته غرغره کنند و موم سفید بروغن سوسن گداخته بیرون حلق طلا نمایند اگر مریض جوان باشد و بلغم ذی حرارت
بود و حال مریض مقتضی باشد کحل یا قیفال زنند و سبکر با ماء العسل آمیخته یا رب خطاف بشیر آمیخته غرغره کنند دواء الخطاطیف قدر عدس بر خناق گذارند
در سه چهار بار تحلیل کند و برای انواع خناق در همه وقت مفید است شیره تخم سوس گندم و تخم مرو نبات نخود آب مصفرت بیض نیمبرشت غذا سازند۔
**دواء الخطاطیف** تخم کرفس انیسون نانخواه اذخر حب البلسان دارچینی مرمکی زراوند طویل اصل السوس سلیخه زراج زعفران هر یک ه درم گل سرخ بیست درم قسط
رب الخطاف هر یک سی درم نشاسته سنبل هر یک پنج درم عفص کبیر ده عدد سائیده بعسل آمیزند **قول جوان گورو** و اگر سبب علت حصول جلدیه قلب
از اکل قند و غیره باشد و بدان سبب غشی عرق سرد پدید آید فلفل تخم حلبه آمیخته دهند طبیخ حاشا نوشانند زنجبیل کیان پس بر که باید و چند عسل آمیخته یا تریاق تعسیل
آمیخته دهند **قول صاحب فیر** حوز سرو مصطکی با ماء العسل جوشانده صاف کرده رب توت افزوده تا دو روز غرغره کنند بعده سکنجبین طبیخ مویز یا انجیر حلبه کتان
آمیخته یا عسل طبیخ برگ خطمی بر بنا سبت حلبه انجیر آمیخته غرغره نمایند و وقتیکه ماده بسر فتن خروج کند شربت سنبل عسل گلابی آمیخته لعوق کنند غراغر گلنار نمایند مرق
عدس مغز نان و سبوس آرد نخود و بیضه مرغ و بیضه نیمبرشت غذا کنند خطاف عدد کباب کرده بخمر انگوری غوطه داده خورند و هوای خانه معتدل موافق نمایند
دارند بالش زیر سر قدری بلند نهند و بر پشت خسپند سر افعی در گردن آویزند و در سوداوی صلابت ورم عفونت یا لوحت یبوست بی کدورت وجه شدت تمدد
در موضع ورم و بتدریج پدید آید و این نادر افتد چرا که در اکثر خون سوداوی از انتقال آماس گرم متولد شود و آماس گرم درین موضع چندان مهلت ندهد که استحاله یابد تحلیل رود و یا بقی
غلیظ گشته بسوداویت گراید **علاج** بالین و سبع زنند بر ساق حجامت کنند و ایارج فیقرا طبیخ افتیمون حقنه متوسطه تلیین نمایند طبیخ انجیر قشور جوز
لعاب حلبه آلکامه خیار شنبر یا بجلاب گرم و ماء العسل و سفنج یا طبیخ اکلیل بابونه کتان حلبه یا بشیر تازه غرغره کنند حلبه کتان شبت بابونه برگ کرنب تخم کرنب
مرزنجوش کوفته پزانند در روغن نرگس پیه بط روغن گل آمیخته یا حلبه کتان گل خیرو بر خارج حلق ضماد سازند **قول لارزوبیر** اگر ورم در عضلات درونی
بود و ظاهر نباشد بد بود خاصه که از شدت غور در حلق نیز آثار ورم نماید درین صورت بعد تنقیه مذہب ماده بخارج کنند چنانچه در صفراوی گفته شد از محاجم
و ضماد و اگر سر دهد و بسبب استعمال مسخنات خشونت در حلق پدید آید برگ جای بشیر جوشانده یا بو مادران بشیر جوشانده یا طبیخ اصل سوس و دفا یا طبیخ الحه
انجیر کشمش کتان غرغره کنند اگر بلع آب نیز عسر بود بر فقرات عنق و ظهر محجمه گذارند تا اتساع مجری گردد و اگر نشود انبوبه باریک از نقره ساخته در حلق در ستند
و بتوسط وی آب و غذا و دوا در حلق ریزند و چون فصد کنند هر دفعه ده درم خون برآرند تا که بسبب صدمهٔ سده فی زمن نفس منسد است و اگر زبان سیاه بعد گردد

و نفس بند شود چوب حیات بآب سوده طلا کنند سفوف ریزه ولیتو و در دهن دارند و لعاب فرو برند طلای خناق لبنی بینت فونسیکه ضماد کنند روغن کافور
مالند لبغرغرهٔ خناقی غرغرهٔ مسکنه غرغرهٔ میبرده غرغرهٔ محدره غرغرهٔ فونسیکه تغرغر کنند لطبیخ الوت غرغره کنند و نوشند و بسرکه سائیده ضماد سازند و بعد سه روز گل
سرخ نیم درم گلقند سه درم همراه الوت در غرغره افزایند اگر یبوست در حلق پدید آید گلقند شش درم برگ توت شعیر هر یک سه درم بارتنگ یک نیم درم گل بنفشه
درم سال برنیل اسکر و طبیخ جوشانده غرغره کنند روغن ترانکیلو طلا سازند اگر در حلق جراحت عفنه شود گلین کین خورانند و لطبیخ او غرغره کنند زبل طفل که غذا
لطیف خورد خشک کرده سائیده نفوخ نمایند و بعسل آمیخته ضماد سازند محلل قویست شربت خمر دهند سکنجبین عنصلی سرکهٔ عنصلی معجون کولسترداوی سادو
مفید **دوا** زبل آدم سوخته سائیده یا شند مزایهٔ سرطان حلق **دیگر** شعیر مدس هر یک سه کوکنار یک گلقند شش جوشانده یا مغز فلوس بشیرهٔ سبوس گندم
شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ کاسنی یا آب کشنیز آمیخته یا شعیر سه درم عنب الثعلب یک نیم درم الوت نیم درم گلقند شش درم آب و نیم رطل جوشانده یا اصل سوس کته
آمله برابر جوشانده یا برگ توت برگ گوبهی جوشانده سال برنیل آمیخته یا کبن بقر جوشانده ملائی دور کرده مغز فلوس آمیخته یا صندل سرخ بآب کشنیز سوده یا زبل
گرگ بعسل آمیخته یا زهرهٔ گاو بعسل آمیخته یا خرء کلب برب توت آمیخته یا لطبیخ عفص یا لطبیخ مدس یا بشیر تربا یا بآب جنفس غرغره کنند **دیگر** مغز فلوس بآب انجیر
و شیر آمیخته غرغره کنند منفجر و در انتها محلل **دیگر** بس بارچوبی معروفست بدوسه عدد فلفل سوده یا جدوار بآب کشنیز یا بآب عنب الثعلب سوده یا تمیندوی ختائی سوده یا شاخ
کدوی سرخ بسرکه سوده یا پوست درخت جیت جدوار بآب سوده یا زهرهٔ گاو بعسل آمیخته یا الوت تخم سوده یا صبر بعسل و خمر آمیخته یا بیخ انگور صحرائی و چند دانه
فلفل بسرکه سوده و یا زهرهٔ سلحفات یا هد به یا لاجورد یا نوشادر یا سرطان بحری طلا کنند **دیگر** کافور نیم درم تا قلهٔ زعفران هر یک درم طباشیر سماق عفص هر یک
دو درم بزر البورد سه درم شکر طبرزد عدس مقشر تخم خرفه هر یک چهار درم جاشا پنجدرم سائیده در حلق دمند مزیلهٔ ورم حلق و سقوط لهات **دیگر** وقایع **دیگر** شکم ضفدع
شگافته گرم گرم بندند پنبه کهنه بهن کرده گرم ساخته مکرر گذارند مزیلهٔ خناق صعب **دیگر** باد خطاف بیرون حلق لطوخ کنند مزیلهٔ دم **دیگر** سلحفات مقابل دهن
مخنوق دارند تا هوای دهن او بموضع خناق رسد محلل **دیگر** صمغ لیمو نمک بلع کنند **دیگر** ریسمانی که از دهن مار سیاه را خفه کرده باشند در گلو بندند **دیگر** پنبه آب
برگ دهتوره آلوده بر آتش چوب بیسون گرم کرده در گلو بندند **دیگر** دال نخود بسرکه تند سائیده ضماد کنند مزیلهٔ ورم صلب **دیگر** زبل سگ بنان خشک کرده
سائیده بعسل آمیخته یا برگ سوسن سائیده یا خراطین سائیده ضماد کنند **دیگر** پوست بیخ سهنجنه و قدری فلفل سائیده گرم کرده ضماد کنند دبیا پکیدشتی سوخته کاو
نمایند سه روز مزیلهٔ درد ورم و وجع **دیگر** بیاض بیض عدد کافور قدر نخود گلاب ده درم سائیده بر خرقه کشیده بر حلق چسپانند **دیگر** بعد تنقیه غذا به عدس مسلم لطبیخ
عفص منبر هر یک یک نیم درم کوکنار مسلم شش درم بآب جوشانده غرغره کنند اگر هیجان مرض باشد زاج افزاید **دیگر** بیخ برنڈی یا بیخ ستیاناسی قدری بآب
سوده جوره ده همراه فلفل سائیده گرم کرده ضماد نماید و قدری در دهن دارد و آبش بلع کند **دیگر** لیشب بر گردن آویزد **دیگر** معجون ترمس و ثلث درمی
بآب دهند اگر حمی نباشد لطلا ممزوج دهند **قول لارزرور بیر** ورم ست که زیر زنخ پدید آید و آنرا اکلهر گویند اسفنج کاغذ فرنگی هر یک دو اونس هر دو را سوخته
در چهار رطل خمر انگوری سفید رقیق که قدری ترش بود آمیخته هر روز دو اونس نوشند روغن آجر بمالند و دانند که ایام صحت شود **قسم دوم در خناق**
**کلبی** چونکه این مرض سگان را بیشتر افتد و صاحبش نیز مانند سگ بفتح دهن و ولع لسان محتاج میگردد بدین نام خوانند اگر سبب ورم در کوفی عضلات
حلق باشد بدین ورم مری منفشوند در اجزای باطن نرخایج حلق و بدترین خناق است دهن کشاده مانده زبان بیرون آید و تنفس عسر باشد **علاج** فصد

وتلیین و جذب مادہ سوی خارج چنانچہ در قسم اول گفتہ شد بکار برند اگر سبب زوال فقرہ سوی درون باشد سبب او ضربہ سقطہ یا ورم عضلات فقار یا ورم
عضلہ مستبطنہ مری یا ورم عضلہ داخلہ حنجرہ یا ورم عضلہ مابین مری و حنجرہ یا تشنج امتلائی باشد یا یبسی یا باد غلیظ یا مادہ حادہ کہ در مفصل فقار آید یا رطوبت
مزلقہ است و این باطفال اکثر افتد جہت نرمی اعصاب و امتلائی ادمغہ ایشان پس در موضع مہرہ مغاک افتد و حلقوم بیرون خیزد و ہر چہ بدو رسد درد کند
و مریض سر برداشتن و چپ و راست نگریستن و دہن کشادن نتواند اگر مہرہ اول و دوم زائل شدہ ہمان روز بمیرد و اگر مہرہ دیگر باشد و این بسلامت باشند
ممکنست کہ چون مہرہ زائلہ را بجایش برند خناق بکشاید بشرطیکہ نخاع افسردہ نباشد **علاج** اگر سبب زوال ضربہ سقطہ یا تشنج امتلائی یا ورم یا مادہ حادہ بود
باتصل فصد کنند و بحقنہ یا مطبوخ مناسب تلیین نمایند و در ورم غرغرہ مذکورہ نمایند و باشد کہ بدو طرف گردن حجامت کنند و اگر سبب باد غلیظ یا رطوبت
مزلقہ باشد اسہال کفایت کند و بفصد حاجت نباشد مگر بضرورت و اگر سبب تشنج یابس باشد تا حصول ترطیب کار بآخر رسد و نجات از وی متوقع نباشد
و بعد از انکہ سبب زائل شود دیر تر فقار متوجہ شوند خواہ بامسح خواہ بآلہ کہ باین کار مخصوص است پس از زرد و بر نہاد طبعی آمدن مغاک مر اقاقیا و صبر سرشتہ طلا
اسپغول بران فقرہ ضماد سازند و باشد کہ بدین رہ فقرہ ضماد بر مغاک مہرہ نہند آن را کشند و بہیئت اصلی آرد پس تا کہ ازو مہرہ کشیدہ شود و خال
امسح فائدہ در حلق روا نباشد **قول طبری** طفلے را فقرہ عنق زائل شد قابلہ پوست پارہ کہ بقیر اندودہ بود در آفتاب افگند چون نرم شد و قیر گداخت
آنرا بر عنق طفل نہاد ہمین کہ خشک شد فقرہ بجا آمد و اگر محجمہ نہادہ بقوت مکند فقرہ را منجذب سازد و در وی اگر ممکن بود ورم را بمیل پنہان بشگافند
ہرگاہ کہ چہار روز گذرند و دست و پا ند رنشود و حس او باطل نگردد امید خلاصی توان داشت لیکن گردن کوز بماند و چپ و راست گردیدن نتواند و عنق
بادام روغن خراطین بالند پس احوط آنست کہ بعد از چہار روز حقنہ وغیرہ بکار برند چہ اکثر بلکہ تا از چہارم ہلاک میسازد و اگر تدابیر مذکور سود ندہند و بسبب
عدم تنفس امید حیات نباشد سر مریض بر پس باز کنند و پوست حلق بنشارہ بردارند و از حلق جدا سازند و باز باطلی کہ میان دو حلقہ قصبہ باشد بشگافند تا
مریض دم زند و از ہلاک ایمن باشد پس بتدبیر مہرہ و آماس پردازند بعدہ شگاف را بدوزند نوعیکہ بغشاء و غضروف آسیب نرسد اما اگر در بیماری طا نیز در افتادہ
باشد دست ازین باز دارند **قسم سوم در ذبحہ** و بیست کہ عضلات ہر دو جانب حلقوم و عضلہ کہ بر دہن مری و حلقوم است و بطانہ مری بیا یا ملک
از خون گرم غلیظ سخن گفتن نتواند و چشم بیرون خیزد و لعاب مائل شود و چیزی در دہن فرو نرود و اگر در بلع جہد کند از بینی برآید و گاہ باشد کہ بجہد تمام چیزی
قلیل فرو بردہ شود اگر مادہ در عضلہ داخل بظاہر رجوع کند بخارج حلق از بن گوش تا گوش دیگر طوق ہلالی پدید آید و این آثار نیک است **علاج** قصد کنند
و بمراعاتیکہ در خناق مطلق و موی گفتہ شد خون برآرند و بحقنہ مطفئ الحرارت طبع بکشایند و الی یوم النضج گاہی فصد کنند دو یا سہ بدرم خون حسب حال
بگیرند و گاہی تلیین نمایند تا معہ بقای قوت مقصد حاصل آید و اگر چیزی فرو بردن ممکن بود ماء الشعیر اندک اندک ہمین دہند و بعد تقار بدان ادویہ جاذبہ چون
سطبورہ چند گوگرد بر خارج حلق ضماد نمایند تا مادہ بظاہر منجذب شود و دیگر تدابیر تفصیل گفتہ شد حسب حال بکار برند و اگر بلع ممکن نباشد بر مہرہ ہای عنق
محجمہ نہند تا منفذ اندکی متسع گردد پس تا کہ محجمہ موضوع است چیزی رقیق القوام فرو بردن ممکن باشد **قول رازی** در ابدان قلیل اللحم اگر خناق صعب افتد صواب بدید
من آنست کہ فصد موقوف دارند و مدفانہ سر و بشانند و استعمال غرغرہ نمایند تا کہ خناق بکشاید و ممکنست کہ بدین تدبیر آدمی تا بیست روز باقی اگرچہ بخورد و نبید
خناق اگرچہ قوی بود درین مدت البتہ بکشاید و ظاہر است کہ خانہ سر دماغ تحلیل و جوع و عطش است و در ابدان تحلیل خون بدن کافیست بخلاف انکہ

اینچنین بیمار را فصد کنند و خون برآرند که درین صورت مهلکه بی تناول غذا تا سه روز زیستن متعذر است و دوا برگ خروع بار دو جو ضماد کنند و دیگر بندال بسل یا بزیت طلا نمایند محلل که ورام حنجره **دیگر** پوست فلفل با آب سائیده ضماد کنند در بارد نافع **قسم چهارم در خناق که سببا ورم اعضا مذکوره نباشد** و این کمتر افتد سبب او یا استرخای عضله است که حنجره را میگشاید و بدان سبب نفس برآورده نیاید یا در عضله اندرونی حنجره یبوست مفرط افتد و بدان سبب از جذب هوا باز ماند و نفس تنگ شود اگرچه مجری کشاده باشد یا ورم ریه یا ریم که در ریه یا در فضای سینه متولد شود و موجب اختناق گردد یا در معده و امعا کرم کثیر متولد شوند و بدان سبب تنفس عسر گردد یا در معده و رودهای باریک وغیره خون بفسرد و آفت در تنفس آرد یا دوای که بالخاصیت خناق آور بود چون سماروغ و دیگر زهرها خورده شود یا استحکام پی دبی باعث خناق گردد پس در استرخای عضله آدم بر جذب هوا قادر نبود و در یبوست عضله تقدم اسباب یبوست افزا گواهی دهد و اگر ورم ریه و اجتماع مده و تولد دیدان و فسردن خون سبب باشد هر یک در موضع او مرقوم است و اگر اکل سماروغ و استحکام سبب باشد محتاج بعلامت نیست **علاج** در ازاله سبب کوشند و آنچه سببا و حمام متوالی باشد شربت لیمو شربت نارنج دهند و استرخای حنجره بفصل علیحده گفته آید **فصل چهارم در بثور حلق و مری و قصبهٔ ریه** بثور در مری بیشتر و در قصبهٔ ریه کمتر پدید آید اگر بر فم مری باشد وقت [illegible] طعام درشت یا ترش تیز الم افزاید و اگر بر حلق و حنجره باشد از مرور غذا الم نیفزاید مگر از تکلم و از دود و غبار و مضغ متالم شود و نیز در آواز تغیر افتد پس در هر موضع که بثور باشد لزوم وجع و حرقت در انجا ضروریست **علاج** باسلیق یا اکحل زنند و آب خوا که یا خیارشنبر تلیین نمایند و از شیره جو و نشاسته و روغن بادام یا روغن بنفشه حریره ساخته نوشند و وقت شب لعاب اسپغول نیم گرم نوشند و اغذیه رقیقه خورند و از اطعمه خشک و ترش و تیز پرهیز نمایند اگر تنضیج حاجت آید تدبیر تنضیج خناق بروانند و چون پخته شود و ریم آید غرغره که بعد انفجار خناق بکار آید بعمل آرند سرکه قدری با آب گرم آمیخته جرعه جرعه نوشند و غرغره کنند تا پاک گردد اگر از حدت سرکه الم رسد روغن گل یا روغن بنفشه یا لعاب کتان غرغره کنند و چون پاک شود موم سفید روغن بادام گداخته تنها یا با سفیدی بیضه آمیخته جرعه جرعه نیم گرم نوشند یا مرهم اسفیداج مرهم کافوری با سفیدی بیضه آمیخته جرعه جرعه نوشند و غرغره کنند و از بنفشه کتیرا رب السوس تخم خیارین صمغ عربی بلعاب بیدانه حب ساخته در دهن دارند و در علاج بثور حلق درنگ نکنند که عسر تر باشد **فصل پنجم در تعلق علق فی الحلق** بسا باشد که در آب علق خرد باشد و مردم بغفلت نوشند و آن بکام یا حلق یا زبان یا مری آویزد و گاه باشد که بقصبهٔ ریه رود و آویزد و گاهی از کام بجانب بینی برآید مریض مغموم و بیقرار بود و باشد که خون قی یا در نفث آید اگر در مری باشد و زمان طویل گذرد و حجم او افزاید کرب و اندوه آرد و اگر بقصبهٔ ریه باشد تا که بر آید سرفه فرصت یکدم ندهد اگر در بینی باشد تسلسل مقدم [illegible] بجوی بینی در بینید **علاج** مقابل آفتاب دهن کشایند اگر مرئی شود بمنقاش باریک سر او بگیرند و زبان ضاغط باشند تا از عضو تعلق بگذارد پس باهستگی بیرون کشند چه اگر بقوت کشند سرش منقطع شده همانجا ماند و ورم آرد و باشد که سوی معده افتد و تقذف دم و وجع آرد اگر اول قبل از اخراج بسرکه و نمک یا بسرکه و انگزه غرغره کنند تا سست گردد بهتر و اگر دورتر باشد و مرئی نشود بسرکه و نمک یا بسرکه و انگزه یا خردل و سرکه یا [illegible] سرکه و عنصل یا آب [illegible] غرغره کنند شونیز خردل سائیده یا فلفل تانخواه سائیده نفوخ کنند اگر بدین تدابیر بر آید گل سیاه در خریطه پر کرده در دهن بر کنند هر جا که باشد سوی گل میل نماید پس برآرند یا در حمام آیند و بعد زمانی که عطش غلبه کند پارچه یخ یا طحلب در دهن گیرند یا آب بارد در دهن مضمضه کنند چون نماید بمنقاش گرفته برآرند اگر خون برآید نشاسته دم الاخوین گل ارمنی در دهن پاشند گلنار کندر دم الاخوین فرور کنند بطبیخ سماق پوست انار گلنار غرغره کنند و ثوم خورده در آفتاب نشینند تا حرارت تشنه شود

پس کوزهٔ آب سرد بر لب نهند و دهن کشاده دارند اگر صدا باشد و معده رود فوراً قی کنند یا مسهل دهند اگر دفع شد فبها الا شیح قیصوم افسنتین شونیز قسط
برنگ کابلی ترمس سرخس هر یک دو درم با سرکه جوشانده دهند تا کشته برآرد اگر از کام سوی بینی رود شونیز قثاء الحمار خربق با سرکه جوشانده در بینی چکانند
و بدانچه برای غراغر گفته شد سعوط کنند فلفل یا نانخواه سائیده نفوخ سازند **قول لارزی** بر غذا شکم سیر خورده در حمام روند چون عطش پدید آید آب سرد در دهن گیرند
چون گرم شود تبدیل آب نمایند یا دو روز گرسنه داشته طعام شور خورانده دوانند و در گلو قطرهٔ آب چکانند و آب دیگر در ظرفی پر کرده و برو دهن باز دارند و آب دیگر
از بالا اندازند تا علق از آنجا دویده سوی آب آید اگر بعد نزع جراحت باشد لعاب اسبغول غرغره کنند نمک در دهن دارند و آبش بلع کنند حماض اترج با سرکه جوشانده
نیم سکرجه نوشند نوشادر قدری با آب سداب آمیخته یا سرکه انگوری نوشند زبان آهو خشک کرده یا چوب گز یا گوگرد در مجمر ریزند و بتوسط قمع دود در حلق رسانند
فوراً برآید **قول صاحب فوائد نیکیه** ثوم خورند ماء العسل شش و رنس نوشند مرده برآید برگ شفتالو مرزنجوش افسنتین قنطوریون پودینه کوهی ترمس ایارج فیقرا
صبر غاریقون باشیای حامضه بکار برند یا ایارج نمک ارمنی با سرکه آمیخته یا زراوند با سرکه جوشانده یا تنباکو با سرکه جوشانده یا انجره مخرجه بالطبیخ نانخواه یا آب برگ تنبول غرغره
کنند **قول جوان کورو** برگ تنباکو سائیده در حلق دمند بخور ساس سازند عظم آدم مرده در گلو بندند که بلحم ملتصق باشد زود برآید غذای شور خورانده
تا بیست ساعت آب ندهند چون عطش غلبه کند بر ظرف پر آب دهن کشاده دارند و آب از دور از آفتابه دران ظرف ریزند تا از استماع آواز آب تعلق گذاشته سوی
آب آید **قول صاحب فوائد نیکیه** اگر کرم دیگر در گلو رود یا در معده پیدا شود شیر نوشانده مقیات دهند تا باقی برآید روزی گرسنه مانده روز دوم ظرفی پر از شیر
گرم در آفتاب نهاده بدهن کشاده نشینند که دهن قریب شیر باشد برآید یا روزی گرسنه مانده روز دوم حب ایرجسل ساخته بلع کنند تا کرم بسبب جوع در دوا آویزد
پس سرکه تند نوشد در براز برآید آخر آنچه در علاج گفته شد بکار برند

## فصل ششم در تشبث خار و عظم و ماندن طعام در گلو و بلع الابره

اگر آنچه نرم و لغزنده باشد مشت بر قفا و ما بین کتفین زنند یا آب نوشند تا فرو رود اگر کار بر نیاید قی کنند نوعی که ممکن باشد و اگر درشت باشد چون خار و عظم و غیره
پس اگر مرئی شود با شکنجه و غیره گرفته برآرند و اگر دور بود دست بر گردن و پشت زنند جرعهٔ آب دهند چند بار اگر بر نیاید در حمام روند چند بار روغن بادام یا روغن
گل یا روغن کنجد جرعه جرعه دهند بعده لقمه بزرگ خورده قی کنند اگر فرو رود یا برآید فبها الا فتیله سر دار از سرب ساخته در گلو فرو کشند تا در ثقب بر وی پس کشیده
برآرند یا قطعه لحم پخته بر تار ابریشم بسته بلع کنند پس ریسمان را کشند چند بار تا در لحم چسپیده برآید یا قطعه اسفنج بسته بلع کنند پس آب نوشانند تا اسفنج
منتفخ شود پس دفعةً بکشند تا همراه اسفنج برآید یا گلو را بدست مالند تا فرو رود یا برآید و بند بند نفس گیرند اگر بر نیاید فتیله از موم یا سرب ساخته بعد در حلق کنند تا
فرو رود تا که برآوردن ممکن باشد در معده نشاید انگند که بیم خراش معده در عروده وارد و اگر انجیر مدتی تا شب ماند و نه فرو رود و نه برآید و عسر باشد حرارت درم
هر روز با آب گرم دهند چند روز و مستعمل ماء العسل شوند و ماء الشعیر بروغن کتان آمیخته یا روغن بادام یا مرق حریره یا لعبه نوشند و آرد جو نیز به آب گرم آمیخته
یا کاتاپلاسما مخرجه بیرون حلق ضماد کنند شربت بنفشه بالطبیخ مخرجه آمیخته چند دفعه دهند طبیخ انجیر غرغره کنند تا که برآید و اگر بعد برآمدن حلق خراشیده گردد با لعبه
بارده غرغره کنند و حسوهای مناسب و العبه جرعه جرعه نوشند اگر وجع غالب باشد و امتلا گواهی دهد فصد کنند تا آماس تولد نکند و العبه بکار برند و اشیای نرم لعابیه
غیر حاد خورند دیگر مغز مرو به سائیده در دهن دارند خار ماهی برآید **فائده** اگر سوزن فرو برده باشد مقناطیس مسحوق درم یک قاشق خمر انگوری آمیخته تا سه
نوشند چون نیم ساعت بگذرد سنا پنج مثقال گل سرخ بنفشه هر یک دو نیم درم سپستان سی عدد یک پیاله آب جوشانده نصفی مانده صاف کرده شیر خشت

پانزده مثقال آمیخته نوشند و بشیاف مدد کنند چون عمل دوا آخر شود تخم ریحان بشربت قند گلاب بدهند غذا نخود آب کنند **فصل هفتم در انطباق مری** یعنی بهم
پیوستن مری سبب او رطوبت کثیر است که بر عضله باطن مری که مری را بمقدار سعه کشاده میدارد و بهم پیوستن نمیدهد بریزد و آن عضله استرخی سازد پس مری
بهم پیوندد و عضله از کار خود کند ابتلاع اشیای خفیفه مائعه بآسانی میداد و بازایستد پس شی رقیق سبک فرو نرود و خلاف لقمه بزرگ و ثقیل که بفراغت فرو رود و
این عسر البرء است چرا که زوال استرخای این عضو کثیر الرطوبت که گذر طعام و شراب است و حنجره که پیاز رطوبت دهنیه است مجاورت دارد ممکن نبود مگر آنکه مریض
طفل باشد که درین هنگام بسبب ازدیاد قوت و توفر حرارت غریزی تحلیل آن رطوبت توقع دارد **علاج** بایارجات دماغ را تنقیه کنند پس انیسون مغلی کنند
بسمین مصطکی جوشانده بیاگرم نوشند زیر زنخ محجمه ناری تنهند یا نشتر زده چند سکنجبین و مانند آن طلا سازند **فصل هشتم در استرخای حنجره** سبب او انصباب
رطوبت بر و عدم جذب هوا سوی ریه **علاج** آنچه در انطباق مری گذشت بعمل آیند **فصل نهم در حکاک مری** سبب او ماده غلیظ محرق حریف است
که در معده گرد آید و ابخره از ان سوی مری بر آیند و در دهن مری حکه ظاهر شود همچنانکه مریض برای خاریدن ایجا از تنحنح و غیره باز نتواند ماند **علاج** برای تنقیه معده
سکنجبین بطبیخ تخم ترب لوبیا شبت آمیخته نوشند و قی کنند و سکنجبین عنصلی یا بسرکه کهنه غرغره نمایند بعده شیر تازه بشکر آمیخته جرعه جرعه فرو نوشند و شربت گزر انفع
**فصل دهم در اختلاج و ارتعاش قصبه ریه** اختلاج آنست که در کلام بجلجه واقع شود ساعت بساعت و دائم نباشد چرا که سبب او ریح غلیظ است
چون تحلیل یافت کلام بحالت اصلی باز می آید تا وقتیکه باز بسبب مراجعت نماید و ارتعاش آنست که کلام مرتعش و لرزان بود و این دائم باشد چرا که سبب او رطوبت
بلغمیه است که بر عضله حنجره و لیفها و غشا بدید آید و از آنکه ماده بلغم مانند ریح سریع التحلیل نیست پس تا بقای ماده بر یک وتیره میباشد **علاج** حسب سبب آنچه در
اختلاج و رعشه در امراض سر گذشت بکار برند و در حیا نزاغر و لعوقات مناسبه تنقیه بوزوج خردل زنجبیل با یج عاقر قرحا نوده مصطگی عود صلیب پوست بیخ کبر اصل السوس
سائیده بعسل آمیخته غرغره کنند **فصل یازدهم در تدبیر غریق الماء** چون بر آید و بیهوش بود سرنگون آویزند تا همه آب از شکم برون آید بعده فلفل زنجبیل
بسرکه جوشانده صاف کرده در حلق ریزند چون بهوش آید حسوا از آرد نخود و شیر ساخته دهند چند روز و خمر مفید و اگر غریق را تنفس نمانده باشد تدبیر او ندارند
**قول جوان کوروو** باید که سرنگون آویزند تا آب از شکم بر آید پس بر بستر گرم پوشند و بالای حلقه الذهبی جیب بر قطعه نان گرم خمر تند پاشیده بندند بعده
مالش همه بدن کنند و دوای مقوی دهند بدانند اگر آب و کف از دهن و بینی غریق بر آید زنده غرق شده و اگر بر نیاید مرده در آب انداخته اند چرا که بعد مرگ
مجری ریه و غیره بند میگردد و دخل آب و هوا نمیشود و بعد سه چهار روز که مرده از آب بیرون می آید سبب او آنست که درین عرصه ماده عفونت پذیرد و ریح کثیر
پیدا گردد و بدن را سبک سازد مثل خمیر آرد پس بالای آب می آید و زن غریقه را که دهن سوی زیر و پشت سوی بالا باشد سبب او آنست که سینه و شکم زن نسبت
به پشت و زنی میباشد سوای این طبع رام میخواهد که ستر را پوشیده دارد **فصل دوازدهم در تدبیر مخنوق الوهم** یعنی کسی که گلو بستن بکمند خفه کرده باشند
اگر بیهوش باشد تا تنفس باقی بود فوراً کمند را ببرند پس بنگرند اگر در دهن کف نباشد قیفال زنند حقنه متوسطه نمایند بروغن بادام نیم گرم غرغره کنانند باشوربه
کنند و اگر کف پیدا باشد دست بعلاج نکنند و توقع حیات ندارند و ظهور زبد مخنوق بورم از همین قبیل باید پنداشت **قول جوان کوروو** بینی دمی سن
ببرند و فلفل یا انجره سائیده بسرکه تند آمیخته در دهن ریزند روغن گرم در روز چند دفعه بر گلو مالند و بالایش پشم کهنه بخور مشک و عود داده باشند بندند ارلحم
نیم بریان آب فشرده معفرت بیض نیم برشت و دو عدد آمیخته خورانند **فصل سیزدهم در عسر البلع** سبب او یا ضیق مجری مریست بسبب ختاق و انطباق الخ

وایضاً گفتہ شد ندیا ضعف قوت چنانچہ در امراض حادہ یا ورم دیا گرم یا سوء مزاج سادہ کہ در مری افتد **فائدہ** اگر بسبب سوء مزاج باشد بتدریج افتد و اما ورم وغیرہ نباشد و آماس گرم خالی از تب و عطش نباشد و بارد بغیر تب بود و چون ورم ہیج شود وجع افزاید و گاہ گاہ لرزہ گیرد و پس بگشاید و ریم برآید و تب زائل گردد و اگر بسبب ضعف قوت باشد عسر العلاج بود آثار مرگ بود **انتباہ** بلع بد وقت تمام شود یکی باذبہ طبیعی کہ در مری و معدہ ہست و دوم دافعہ ارادیہ کہ در عضل ہست پس وقتیکہ مزاج مری بسبب سوء مزاج ثمانیہ از اعتدال بگردد و قوت جاذبہ ضعیف گردد بلع عسر گردد و ہرچہ بخورد بمدت طویل از مری در معدہ گذرد و مریض حس توقف و مرور آن دریابد و درین نوع وجع ہیچ نباشد خلاف ورم وغیرہ کہ مع وجع بوند پس اگر حار غلبہ عطش و شرب آب نفع یابد و در بارد عکس این و در رطب کثرت آب دہن و در یابس ضد این و اگر مرکب بود آثار ہر دو مزاج ظاہر بود **علاج** در حار شربت تمر ہندی بشیرہ تخم خرفہ لعاب اسپغول آمیختہ نوشند شربت خشخاش لعاب بہدانہ جرعہ جرعہ دہند باب برگ کاسنی آب برگ کشنیز آب برگ کاہو غرغرہ نمایند صندل کافور با آب برگ کاہو آب برگ خرفہ آب کشنیز بابین کتفین طلا کنند موم روغن بنفشہ گداختہ و کتف و سینہ مالند مرق مرغ بسماق وغورہ خورند در بارد شربت دینار شربت ابجبو بہ بطبیخ انیسون مصطگی سنبل آمیختہ نوشند با عسل دہند بطبیخ بابونہ و ارچینی شبت غرغرہ کنند انیسون افسنتین مصطگی سنبل دارچینی جند بابین کتفین طلا سازند روغن خیری روغن ترب روغن قسط روغن مشک روغن بلسان مالند کبوبہ بچوز آب بدارچینی خورند در رطب شربت حب الآس نوشند انیسون مصطگی گلقند دہند اطریفل خورند مصطگی قرنفل خایند بطبیخ بہمنین گل سرخ ہلیلہ اسپغول یا با کامہ خردل عسل غرغرہ کنند روغن ناردین روغن بیتون بکتفین مالند غصا فیرکبک بریان با کامہ زیرہ وغیرہ خورند در یابس شربت نیلوفر شربت بنفشہ لعاب اسپغول لعاب بہدانہ شیرازہ لتیند دہند و بشیر غرغرہ کنند مغز تخم کدو مغز بادام بنفشہ تخم خطمی سائیدہ بلعاب تخم مرو بہ یکسان آمیختہ بابین کتفین طلا کنند روغن بنفشہ روغن مغز تخم کدو روغن دنبہ پیہ مرغ پیہ بط مسکہ بر کتف و سینہ مالند مرق مرغ جرب صفرت بیض نیم بخت حریرہ آرد و روغن بادام خورند اگر بسبب ضعف قوت باشد **علاج** تقویت کنند روغن بنفشہ موم مالند اگر بسبب ورم و خناق انطباق المری گرم باشد حسب آن تدبیر نمایند **قول بوعلی** شخصے را عسر بلع پیدا آمد و منفذ طعام گرفتہ شد چنانچہ در خناق پس اتفاق افتاد کہ ماہی بزرگ بسیار برآمدند و عسر بلع زائل شد **قول جوان** کورو واگر بسبب خناق یا ورم گلو باشد و ورم ظاہر بود **علاج** فصد کنند سال بزیل ب توت آب انجیر آمیختہ غرغرہ کنند اگر آرام نشود فصد وریدہ دوی عنق نمایند اگر بسبب استرخا و تشنج مری و حنجرہ باشد شاہی صلب چون نان و لحم نسبت با شایئ رقیقہ چون مرق وغیرہ بآسانی بلع شوند چراکہ برای بلع نرم عضلہ مری را تنگ شدن ضرور و این بسبب استرخا تنگ شدن نمی تواند **علاج** بحب ایارج تنقیہ کنند بعد سنبل اسطوخودوس ریحان تخم تر کردہ صاف نمودہ یا طبیخ خردل غرغرہ کنند بقا معلوم چہار ساعت وعاقرقرحا در دہن دارند اگر کافی نبود معرقات دہند و بدان غرغرہ نمایند شاخہا ریزہ نخ کشنیز و کوانیتو کہ در دو چند سکنجبین باشد طلا کنند اگر بسبب حمی محرقہ یا سمی باشد یبوست زبان و حلق کثرت عطش **علاج** بشیر غرغرہ کنند روغن بادام بی آتش مسکہ لعاب حلبہ لعاب کتان گلقند نوشند شیر خر یا شیر بزیہ رطل نیم شام دہند کوانیتو زرادہ والمیپلا ستر و دکر با شیر زن ہر یک دو دانگ روغن بنفشہ روغن بادام مسکہ کوانیتو زرد و تخم و لعاب بہدانہ لعاب اسپغول بگلاب بر آوردہ ہر یک دانگ مرہم ساختہ نیم گرم ضماد کنند در روز چند بار زوفا رطب پیہ مرغ پیہ بط پیہ کلنگ نخاع البقر ہر یک نیم اوقیہ لعاب ریشہ خطمی لعاب کتان ہر یک شش درم روغن نیلوفر دو دانگ زعفران دوازدہ دانہ موم قدری مرہم سازند اول بطبیخ شعیر غرغرہ کنند بعدہ بر فوق بالش مرہم مذکور بر حلق نمایند پنج شش بار طبیخ شعیر مرق مرغ نوشند اگر بسبب ورم یا تحجر یا صلابت باشد کہ در وبا المعدہ پیدا آید شناخت این عسر را

و از آثار گذشته هیچ نباشد و مریض از غذا القصد یابد پس اگر غذا از دهن به مری نرود بدانند که ورم و غیره در دهن بالای مری است اگر غذا از دهن به مری رسد
و تا صدر رسد و از آنجا در معده نرود بدانند که صلابت و غیره در فم معده است شخصی به بدبختی ماه ازین مرض هلاک شد تشریح نمودند سلعه بالای فم معده یافتند
بود و شخصی را جری غذا از دهن تا معده سخت بود **علاج** مرهم سیکوتا چند روز بر گلو یا فم معده گذارند آب جوز یک قاشق نمک سنگ چهار دانگ آمیخته نوشند
اگر سبب تولد ثنایا دمل یا جراحت باشد که لحم یا غضروف مری پیدا شود یا تشنج باعث باشد **علاج** اگر صلب بود روغن اسپا مویا روغن سنگ یا روغن
سنور یا روغن کهربا یا عرق اونکا یا طلا کنند اگر در گلو چیزی نماید و بدانند که آن دمل یا بثرت که فراهم طبع شده کین تیلیو دهند تا ماده رابعی بر آرد و منفجر سازد
از دو سال عسر بلع داشت روزی با سهال غشای انداخت و همان وقت حس بلع رفع شد شخصی بسبب دمل از بلع آب عاجز بود هر روزه دو مده مغفرت بیض
بشیر آمیخته حقنه کرده بیست روز بغیر اکل ازین حقنه زنده ماند اگر سبب ریاح بود که در گلو پیدا شود کثرت آروغ و قراقر شکم **علاج** ابرت مسحوق نیم مثقال
شش روز دهند کتان بطبیخ افسنتین بوزینه بو مادران اکلیل کوهی انیسون حب الغار با دیان سائیده بر معده و مری ضماد کنند بعده جنبل بوه روغن نادرین آمیخته
مالند اگر کافی نبود محجمه ناری بر معده نهند و اگر در عسر بلع اشتها و برودت و حرارت و وجع و عطش هیچ نباشد مگر کثرت ریح بود دوا از فم و وادویه آرام گردد
بدانند که ریح در گلو و دیا فراکا و مراق و ورید مراقی و شعری و غیره محتبس است اگر چنین باشد از شرکت عضو است اکوا اسپانیخ شام نوشند بعید اگر ده شیا
و ورید یا معده باشد اشتها قوی صلابت برانداد و منجمد شده اگر دیش از زبان و مانع تنفس و بلع گردد **علاج** حب انا سید یا چشم سرطان یا اسدایه بار بدهند
شخصی از سه ماه دوسه با نمد فاقه داشت و وجع و ورم و حمی هیچ نبود و سوای عرق و آب چیزی فرو نمی رفت کین تیلیو عرق آمیخته داده ماده بقی بر آمده صحت یافت
اگر ماده بانکزیا انکو زیاده شود در یاده و رب آمیخته در معده فسادها آورده و ابخره و ریاح افزاید تشنج فالج آرد و عسر نفس قراقر نفخ پیدا کند **علاج** رباعی تکلیل و تنقیح تجکیس
اسپرتیو شاخ گوزن جبیت دانه با آب آمیخته دهند حب انا سید النفع روزند و دم اسپرتیو نمک ارمنی دو دانه و قطره برق مرغ ده بر جمیع کنند چون ماده معلوم شود تنقیح
کنند با دوج افسنتین حب الغار هر یک مشتی بر دهن بو مادران بریان کرده سائیده ضماد کنند اگر کافی نبود امپلاستر دیا کیلان امپلاستر دیا بالما بر گلو اندازند
مرهم دی کوما کا ماتا کینم او آمیخته بر جلد گرگ کشیده بچسپانند شخصی دمل و ورم صلب از حنجره تا معده داشت طبیخ بیخ ذنب الخیل پنج اونس تمتو دیا قرمیکو چهار
سر آمیخته داده بفاصله شش شش ساعت آرام شد شخصی بتغیر ورم و وجع و غیره آنچه می خورد فوراً می انداخت جائیکه ماده محسوس شد مرهم سیکوتا گذاشتند و بر
مغ آبی که در روغن و تیزیو مخلوط بود آلوده در حلق بفاصله چهار چهار ساعت گردانیدم و بخور کریا تو سلاتع رسانیدم صحت یافت **فائده** اگر غذای
صلب بلع نشود و نرم فرو رود بدانند که ورم یا دمل یا صلابت در حنجره و غیره است و اگر عکس این باشد بدانند که استرخا یا تشنج در گلو و حنجره است

## فصل چهارم در ورم مری

در حار تب گرم شدت عطش و ظهور وجع مابین کتفین خصوصاً وقت بلع طعام **علاج** اکحل یا باسلیق زنند و در ابتدا شربت توت
شربت خواکیشیر و تخم خرفه آب انار آمیخته جرعه جرعه نوشند صندل گلاب و آب آس مابین کتفین طلا کنند چون بانتها رسد و وجع کم گردد شربت بنفشه شربت
کاکنج مغز فلوس بماء الشعیر آمیخته نوشند آبزن بابونه خطمی گل بنفشه آب عنب الثعلب روغن گل مابین کتفین ضماد کنند اگر سرکه شیره بادام روغن بادام نوشند
حریره از نشاسته آرد گندم روغن بادام قند ساخته خورند و از اشیای گرم پرهیز کنند در بارد ثقل قلت وجع و شرب آب بارد ایذا یابد عسر بلع **علاج** شربت
بنفشه با عسل دهند طبیخ شبت بابونه اکلیل کتان بعسل آمیخته جرعه جرعه نوشند و همین ادویه مابین کتفین ضماد کنند روغن نبق روغن بابونه روغن ریت لند

نخوداب بزیره شبت وغیره خورند **فصل پانزدهم در قرحه مری** سبب آن یا بثره ردی ورم مریست که منفجر شود یا خلط گرم که بر مری ریزد و آنرا متقرح سازد پس وقتیکه چیزی ترش یا تیز یا شور خورند اگرچه قلیل المقدار باشد وجع پدید آید خلاف طعام که چرب و تفه باشد اگرچه بلقمه بزرگ خورند وجع پدید نیاید پس فرق در ورم و قرحه مری از همین است که در ورم عارض میشود الم بسبب طعام و در قرحه بکیفیتش پس لقمه کلان هرچند که باشد واجب میکند وجع در ورم مری و در قرحه عکس این فرق در قرحه مری و معده آنست که وجع در قرحه مری این کتفین و در معده حین شکم باشد **علاج** تیر و طی از روغن گل و موم سفید ساخته بر هم بعضی از زردی بیضه اسفیداج روغن گل طلیا نموده برجع به نوشند صمغ عربی کتیرا بروغن بادام آمیخته در دهن دارند باقی تدبیر بشور حلق نمایند **فصل شانزدهم در تفرق اتصال مری** آنجا که موضع تفرق درد کند تقدم جراحت یا ضربه سقطه یا امتلای عروق شاهد باشد **علاج** صمغ عربی نشاسته گل ارمنی سائیده قدری قدری بلع کنند صفرت بیض نیم بخت خورند باقی تدبیر درقی الدم بینند **فصل هفدهم در فساد صوت** مزاج حنجره که فاعل آوازست معتدلست و در تری و خشکی وقتیکه از اعتدال برگردد آواز متغیر یا باطل شود حسب بعد وی از اعتدال ما تغیر و بطلان آواز اکثر آن باشد که مزاج وی در تری از اعتدال بیرون شود و آنکه حنجره را بسر نار مانند کرده اند بهر آنکه سرنا چون تر گردد هر دو لب او بهم آید و آواز ندهد و اگر سخت خشک شود لبهای او کشاده ماند و آواز ندهد **فائده** حدت آواز ضیق قصبه ریه باشد و ضیق قصبه ریه از برودت و وسعت قصبه از حرارت و صفای آواز از یبوست ریه و کدورت آواز از رطوبت ریه باشد **قسم اول در تغیر و بطلان آواز** که سبب آن تری یا یبوست حنجره باشد در تری حنجره تقدم تناول اطعمه و اشربه تری فزا و سکون در مواضع رطبه آواز بازیک مانند آواز بچه سگ نوزاده لرزان بهنگام برآید **علاج** توم گندنا خورند طبیخ حلبه نوشند شاخهای ترکرنب خایند آبش فرو برند لعوق بنجیل لعوق انگور هر صبح دهند در یبوست حنجره تقدم اکل اطعمه یابسه و سکون در هوای خشک و دخول گرد و غبار و درد در حلق و بیخوابی کثرت تکلم و آواز همچون آواز کلنگ برآید **علاج** لعاب اسپغول بشکر نیم گرم کرده مرق مرغ فربه طبیخ اسفناج خبازی صفرت بیض نیم برشت دهند حمام با آب شیرین نیم گرم نمایند انار شیرین بخرقه پیچیده در ماء گرم نهند چون پخته شود برآرند و سر او بردارند و میان آن بجنبانند و جلاب پخته و قدری روغن بادام در انار اندازند و بهم آمیزند و نیم گرم تجرع نمایند اگر تب وغیره نباشد شیر تازه تنها یا بشکر و مسکه دهند **فائده** تغیر آواز حسب سبب باشد اگر سبب قوی ست باطل گردد و الا تغیر پدید آید **قسم دوم در بحت الصوت** یعنی گرفتگی آواز در انصباب نزله گرم بحلق احساس خشونت و لذع و دغدغه در حلق **علاج** شربت خشخاش دهند طبیخ کوکنار عناب تخم کاهو تخم خرفه عدس گل سرخ قدری نشاسته و صمغ آمیخته غرغره کنند و اطلیه و نطولات مغلظه بر سر استعمال نمایند تا منحدر شدن ندهد در سوء مزاج گرم ساذج حنجره و لیکن اکثر در حمی گرم افتد احساس خشونت دران عدم نفس **علاج** ماء الشعیر حریره از نشاسته روغن بادام مرق اسفناج خبازی دهند هم غرغره بدینها کنند در سوء مزاج بارد ساذج حنجره در سرما وقت وزیدن باد شمال پیدا آید و عدم نفس تقدم اکل اشیای بارد **علاج** فلفل انگزد خردل زعفران برابر بعسل مقوم آمیزند قدر بندقه هر صبح دهند فلفل گرد خردل زعفران قرنفل سنبل لیباسه دارچینی هر یک د صمغ عربی چهار نبات سی حبوب بسته با مغز زعفران فلفل مثلث حب بسته یا مغز بادام کتان بریان مغز حب صنوبر کبابه هر یک د بادیان انیسون صمغ عربی رب سوس هر یک یک قند ده بعرق بادیان حب بسته مدام در دهن دارند و آب بلع کنند نخوداب صفرت بیض نیم برشت حریره سبوس گندم یا از آرد باقلا یا از آرد کتان عسل روغن بادام ساخته خورند در سوء مزاج رطب حنجره و قصبه ریه استرخای حنجره اما این استرخا بدان حد نمیرسد که در صوت رعشه آرد یا بطلان آواز کند مگر بدان قدر

باشد که گرفتگی در آواز و احساس ثقل بلکه خشونت و الم در حنجره **علاج** انیسون بادیان ایرسا هر یک یک مثقال جوشانده عسل هفت مثقال عاقرقرحا قدری آمیخته
غرغره کنند زنجبیل بعسل پرورده شونیز بعسل آمیخته خورند تخم کرفس تخم بادیان ایرسا اصل سوس جوشانده جرعه جرعه نوشند حلبه حب صنوبر کبار رب سوس مویز
سائیده بعسل آمیخته لیسند انجیر و آب جوشانده نوشند کبابه خایند مویز فستق به نبات تنقل کنند صبر یک دانق در بیضه نیمبرشت دهند قلیه یا به نخود آب خورند
اگر رطوبت کثیر بود و خرخره در کلام افتد بطبیخ خردل غرغره کنند فلفل بعسل حب بسته در دهن دارند انگزه فلفل خردل برابر بعسل آمیخته قدر نبق یک یا دو
وقت دهند در سوء مزاج یابس حنجره و قصبه آواز صاف بود اما صغیر و تیز باشد مع گرفتگی و در حنجره وجع و خشونت احساس شود و بسبب تفرق اتصال که بوقت
واجب میکند و این نوع اکثر از ملاقات دود و غبار پدید آید **علاج** روغن بادام روغن بنفشه لعاب اسپغول بشکر جرعه جرعه دهند شیره و سبوس گندم قند یا مسکه
تازه به نبات خورند مرق مرغ فربه صفرت بیض نیمبرشت حریره از نشاسته ماء الشعیر ساخته دهند و صیحه شدیده **علاج** حمام آب نیمگرم کنند صفرت بیض نیمبرشت
و حریره از نشاسته شیر روغن بادام ساخته مرق اسفناج خورند و از مغز تخم خیارین مغز بادام تخم خطمی کتیرا مغز بهدانه لعاب اسپغول لعوق ساخته دهند تخم [illegible]
کتیرا نشاسته مغز تخم کدو خشخاش بنفشه بلعاب اسپغول قرص ساخته در دهن دارند در حرکات قویه و تعب باشد که بسبب این ماده سوی حنجره نزول نماید و غده
بحت صوت و ورم و الم گردد **علاج** اگر چنین باشد فصد کنند تلیین نمایند و بعلاج خناق رجوع سازند در اکل اشیای حریفه **علاج** شیره تخم خرفه تخم کدو
آب انار نبات دهند زبیب منقی در روغن بادام تر کنند چون نرم شود صبح شام ده یا بیست درم خورند **قسم سوم در صوت مرتعش** این از تشنجی یا
اختلاجی میباشد ارتعاشی اتم بود و اختلاجی گاهی باشد گاهی نه **علاج** ایارج لوغاذیا بطبیخ افتیمون آمیخته دهند حقنه تیز نمایند ایارج فیقرا معجون [illegible]
آمیخته غرغره کنند چند عاقرقرحا حب النیل حب لغاسکبینج مقل جاوشیر تخم کرفس حب بسته در دهن دارند ماهی شور قلیه بکار برند خردل خورند و از بانگ کردن و تکلم
و خنده و خشم و دویدن و بسیار رفتن و دستها جنبانیدن پرهیز نمایند مدام بر قفا خوابند تخته سرب ثقیل قدر طاقت بر سینه او نهاده بتکلف سخن کنانند بستور در
روز چند بار نمایند **قسم چهارم در صوت دقیق** سبب بیخوابی و ماندگی از انواع استفراغ و جماع کثیر و سرمای سخت بود و آواز باریک مثال آواز زنان خصیان
و کودکان شود **علاج** حمام معتدل نمایند صفرت بیض لحم دراج ماء اللحم و غیره خورند اگر سوء مزاج بارد باشد تدبیرش در بحت صوت بینند **قسم پنجم در صوت**
**کدر** یعنی آواز تیره سبب رطوبت غلیظ است **علاج** ریاضت کنند کشتی نمایند سینه را بخرقه درشت مالند عرق آرند اطعمه لطیفه خورند خمر کهن نوشند **قول**
لازوردیه حب تنکار حب کهربا شربت خمر شربت کشمش دهند قرص مصطکی بخور کنند اگر آواز از حلق بر نیاید حلق موی سر یا نوخ کرده بیافوخ تبرزد نهند
بعده مرنج باشند پس نانخواه حلبه بآب برگ تنبول سائیده قرص ساخته بیافوخ بندند سه چهار روز و رب سوس فلفل شکر برابر بآب قدر نخود حب بسته یا خردل
فلفل برابر بعسل حب بسته یا فلفل یک خردل دو بادیان سه کوفته کنند هر یک چهار ماشه حب بسته یا شیر مقشر با آب جوشانده تخته اصل سوس جوشانده تخته قند آمیخته قوام نموده آرد گندم آمیخته
حبوب بسته در دهن دارند و آبش بلع کنند دیگر شکر با آب گرم آمیخته یا انگزه با آب آمیخته یا خولنجان سه درم بشیر جوشانده یا خرمهره با شکر آمیخته گرم کرده نوشند
دیگر چند نخود بریان مقشر حب صنوبر هر یک هشت عدد منقی قدر نبق حب بسته سه حب روز و سه در شب دهند دیگر صمغ عربی یا مرکی یا بهدانه
یا خولنجان یا رب سوس در دهن دارند دیگر اصل سوس خایند و آبش فرو برند دیگر ترب بعسل خورانند مزیل بحت الصوت که از صیاح باشد در ساعت —
دیگر بطبیخ برگ توت یا بشیر گوسفند غرغره کنند دیگر گل چراغ در برگ تنبول خورانند قی آرد و گلو که از اکل سرنج افتاده باشد بکشاید دیگر حرمل کوفته [illegible]

سائیده بعسل آمیخته یا زنجبیل رطب سه درم قند سیاه کهنه پنجدرم آمیخته یا مغز خسته هلیله دار فلفل نمک سنگ برابر بعسل آمیخته یا مغز بادام بشکر آمیخته دهند
چند روز **دیگر** خرمهره محرق که سفید شده باشد فلفل عاقرقرحا برابر سائیده ربع درم بآب گرم صبح دهند و تا سه ساعت آب و طعام نخورند در هفته صحت شود
**دیگر** بعسل پخته صبح خورند مفتح صوت مزیل بلغم و ریاح **دیگر** انگزه نمک هر یک درم در قطعه زنجبیل رطب پر کرده ثقب بند نموده بخمیر گرفته در آتش نهند چون
خمیر پخته شود برآرند و سه حصه کرده هر روز یک حصه خورند مصفی صوت **دیگر** بیخ بنفسه سیاه پخته وقت خواب شکم سیر خورند و بعد زمانی دو قاشق انگبین نوشیده خواب
و عقب این آب بارد ننوشند بدستور سه شب **دیگر** نبیذ دو مثقال شکر چهار مثقال بشیر دهند سه روز **دیگر** تخم ریحان بآب دهند **دیگر** آب گزر بعسل آمیخته اکثر اهل
آنجا لعوق کنند و در دهن دارند **لعوق انجیر** انجیر بیست عدد خرما ده عدد حلبه پنجدرم آب یکنیم رطل جوشانده صاف کرده بعسل یا قند مقوم لعوق کنند مصفی
و مفتح صوت **لعوق انگزه** انگزه ده درم زعفران بیست عسل مقوم سی آمیخته مدام در دهن دارند مزیل بحت صوت رطوبی **لعوق حلبه** کتان ده حلبه لب لعوز
مقشر هر یک چهار کتیرا اصل السوس مغز چلغوزه نشاسته صمغ عربی هر یک دو سائیده بمثلث معقود آمیزند مزیل بحت الصوت **لعوق حب القطن** مغز
پنبه دانه مغز چلغوزه هر یک بیست حلبه کتان بریان هر یک ده سائیده بعسل آمیزند مقوی باه و برای گرده و مثانه و بحت صوت در رطوبت حنجره مفید
**لعوق خیارشنبر** مغز فلوس پنجاه مثقال بآب گرم حل کرده صاف نموده کتیرا صمغ عربی بادام آرد باقلا هر یک پنج درم لب لوز مقشر نبات سفید
هر یک ده درم سائیده آمیخته روغن بادام پنج مثقال اقراینده شربتی ده درم برای قرحات الجنب و ذات الریه و اورام حلق و بحت صوت نافع **لعوق**
**زنجبیل** زنجبیل سه درم در شیر تازه ترکنند و هر روز تبدیل شیر نمایند تا نرم و پرورده شود پس آن را نرم کوبیده دار فلفل پنجاه درم زعفران بیست پنج
درم نشاسته صد و هفتاد درم سائیده عسل یا شکر طبرزد سه چند قوام نموده آمیزند شربتی صبح یک کفچه مقوی باه و برای ضیق نفس و بحت صوت بلغمی نافع **دحمرتا**
یعنی دوای موجب استمرار طعام یا متحدر کننده فضول باد را یا فرود آرنده حیض و تنفس ریاح گرم در دوم خشک در سوم مصلح مضر محرور مصلح سکنجبین
قوتش تا یکسال باقی شربتی مثقالی قوی التخفیف نافع اسهال باد را فضول و بول و حیض محلل ریاح غلیظه امشاد قولنج و اوجاع مقعد و سده کبد و طحال
دبر و اوجاع رحم و سعال رطب و حمی ربع و مواظبه و ضیق نفس و صوت و یرقان سدی و استرخای معده و احاطه پنجاه روئید زراوند گرد زراوند طویل
هر یک بیست مصطکی سنبل حب بلسان زعفران اکلیل لبان کرفلفل هر یک ده افیون زنجبیل قسط تلخ سلیخه قرنفل خربق ابیض گل سرخ سعد شونیز هر یک
شش زرنباد درونج هر یک چهار عسل سه چند بعد شش ماه استعمال کنند **فصل هیزدهم در ذکر ادویه مفیده صوت** **و دیگر فوائد** آرد باقلا مویز
کتان خرما چلغوزه انجیر حلبه مغز بادام شکر ماء العسل مپیچته صمغ عربی سپستان دار فلفل انگزه بابونه مرکند ر علک البطم رانیج یعنی سرکه عنصلی مغز تخم کدو
مغز تخم خیار بادرنگ و مانند آن **فائده** در منع ادویه در امراض مری ما بین کتفین و در امراض قصبه ریه در میان سینه کنند چرا که مری سوی ظهر و قصبه ریه
طرف صدر است و در اضمده ادویه عطره افزایند و ادویه مشروبه در مرض مری جرعه جرعه نوشند و در دهن دارند **قول جوان کور** و **مری** لیست
طویل مدور دراز از بیخ زبان تا معده موضع او میان فقرات فقار و قصبه ریه جسمش عصبی غشائیست برای انبساط و انقباض و میان او غشای یا بکثر
است که لیفات است میدارد تا جذب آب و غذا کند و بیرون آن غشا لحمیست که لیفات کج میدارد برای جذب آب و غذا و وصول هوا بدل قصبه
ریه از زیره درشتش آخر شود و از بالا در دهن و جزو بالائی مسمی بحنجره گردد و در پهلوی حنجره دو غدد اند تا از رطوبت آنها تر و تازه ماند و از هوای تنفس خشک

نگردد باب هشتم در امراض ریه و صدر مشتمل بر چند فصل **فائده** ریه عضویست نرم متخلخل مرکب از لحم و غضاریف قصبه و شعب شریان وریدی
و شعب ورید شریانی و غشا و غشای مذکور بر مجموع ریه کشیده و ریه دو بخش است یکی سوی راست و دیگری سوی چپ طرف ایمن ریه به شعبه منقسم شده و طرف ایسر
بدو شعبه و جرم ریه بی حس است لیکن باین غشا اندکی حس دارد و مجموعه ریه گرد قلب برآمده و نفع ریه آنست که جذب هوا کند و آنرا مناسب مزاج قلب نموده بتوسط
شریان وریدی که ما بین قلب و ریه است بدل سازد و ترویح روح نماید و بخار دخانی را بدفع نفس بیرون کند لهذا آنرا مسبار الحیات گویند و نفع امداد هوا است
چنان نیست که بعضی زعم نموده اند که هوا روح میگردد بلکه همچنان که آب مرکب غذاست مرکب روح هواست اگر مدد هوا نباشد روح در همه تن نتواند رسید
زیرا که تعدیل قوام وی به نسیم حاصل آید و ما فضای سینه بدو بخش است تا اگر یکی را آفت رسد بخش دوم بسلامت باشد و تنفس که موجب حیاتست فرو نماند
و میان هر دو بخش غشای حائل است و فیما بین دو بخش هیچ راه نیست بهر آنکه این غشا منفذی ندارد و مری و ریه و دیگر آلات که در فضای سینه است
بدین غشا بیکدیگر ربط دارند و حجاب سینه در ذات الجنب گفته شوند **قول جوان کور** و ریه آله تنفس است و برای حفظ حیات و جذب هوا خلق گشته
جسمش اسفنجی و بقصبه ریه پیوسته فعل او اخراج فضله است که در وی پیدا شود یا از جای دیگر آید پس وقتیکه در فعل فتور افتد امراض پیدا آرد و اثبات جذب هوا
نمودن بدین ثبوت میگردد که اگر ریه طفل که مرده تولد گردد در آب اندازند راسب میگردد چراکه او عضو ششی او بهوای تنفس پر نگشته و اگر ریه طفل که بعد تولد
مرده باشد در آب اندازند طافی میماند چراکه او عضو مذکور بهوای تنفس پر گشته پس بعد مرگ هم قدری هوا در وی میماند آنرا راسب شدن نمیدهد **فائده**
اگر مزاج ریه گرمتر از مزاج طبیعی او باشد فراخی سینه آواز قوی عظم نفس استراحت از هوا و آب بارد و اگر سرد و تر بود عسر نفس و ضد آثار حار و سرفه و ربو اکثر شود
و اگر تر باشد نرمی آواز نفس بخرخر تهیج جفن ترهل لحم وجه و آواز بلند کردن نتواند اگرچه قوت قوی بود و اگر خشک تر باشد درشتی آواز و باشد که نفس تنگ شود
بدانند که آلات تنفس حنجره است و قصبه ریه و حجاب سینه و عضلات که در سینه واقع اند و حرکت نفس مثال حرکت نبض است اما حرکت نبض طبیعی محض است و حرکت نفس طبیعی است
مردم را نیز اختیار است اگر خواهد دراز تر یا کوتاه تر و غیر آن گیرد مگر در نبض این تصرف نتوان کرد و نفع نفس و نبض واحد است و سبب تغیر نفس لحوق آفت
بریه و سینه است و آفت اینها یا فقط در اینها افتد یا بشرکت اندام دیگر چنانچه خاصه باینها باشد چهار است یا سوء مزاج ساذج بود یا مادی یا آماس باشد
یا تفرق اتصال علامات سوء مزاج ساذج آنست که مزاج ریه و صدر گرمتر یا سردتر یا تر یا خشک تر از آن گردد که باید و آثار سوء مزاج مادی آنست که ماده گرم
یا سرد در آن گرد آید پس در من نیز گرم باشد یا سرد ظاهر گردد و آثار سده آنست که مجری متنفس باشد و سبب سده گرد آمدن بلغم یا ریم یا خون است در قصبه ریه
و در فضای صدر و آثار تفرق اتصال آنست که در سینه یا ریه ریش افتد یا رگی بگسلد یا انشقاق یا از خارج جراحت رسد و هر آفت که سینه یا ریه را افتد خالی از
سرفه نباشد یا آفت بشرکتی یا بشرکت دماغ چنانچه در صرع سکته یا بشرکت نخاع چنانچه در استرخا و تشنج یا بشرکت دل چنانچه در سوء مزاج قلب یا دیگر آفت قلب
یا بشرکت احشا چنانچه در سوء مزاج و اورام و تفرق اتصال که در معده کبد رحم و غیره پدید آید یا بشرکت تخمه و امتلای تن و این در نوبت باشد **فائده** گاه باشد
که بسبب سستی عضلات سینه تنفس بگردد و این کسی را باشد که مرض دراز کشیده و از آن مرض تغیر شده و هنوز قوت نیافته **فصل اول در تنفس**
**ناطبیعی** اسباب تنفس بسیار اند فاعل آله حاجت فاعل قوت حیوانیست آله حنجره و حلق ریه عضلات سینه عضلات ما بین اضلاع حاجت جذب نسیم
تازه و اخراج هوای گرم پس تا این هر سه بر حال خود باشند نفس طبیعی بود و وقتیکه یکی از ین برگردد ناطبیعی باشد و ناطبیعی چند گونه است عظیم تنفس

که عضو تنفس سینه و ریه برای جذب هوا فراخ‌تر گردد و سبب این سالند یا فوت قوت یا فزا بنر داری آله یا کثرت حاجت پس اگر حاجت باخراج هوای گرم زیاده
باشد حرکت انقباض و اگر بجذب حرکت انبساط قوی‌تر باشد پس اگر حرکت انبساط ضعیف و حرکت انقباض قوی بود دال باشد که حرارت غریزی ضعیف و حرارت
غریبه قوی است **صغیر** ضد عظیم و اسباب او هم ضد آن و گاه باشد که بسبب آفت آله تنفس حرکت تمام نکند و صغیر گردد و گاه گاه اندر میانه بسبب حاجت قوت و
ورد بازکوشند عظیم شود و گاه نفس تنگ شود و به تنگی صغیر گردد پس وقتیکه نفس صغیر متفاوت گردد آثار ابطال حرارت غریزی باشد و اگر بصغر متواتر گردد آثار
الم آله باشد **شدید** یا رواین عظیم شدید باشد برای دفع هوای گرم و جذب بارد سبب او کثرت حاجت و سلامتی قوت و عدم آفت آله است **شاهق** یعنی بلند
نوعی از عظیم است که با عظیمی سریع و شدید باشد و درین نیمه فرو سوی سینه حرکت کند نیز حرکت حجاب و عضلات سبب او کثرت حاجت بود است و در حمی بای اکثر افتد
**طویل** یعنی حرکت انبساط برای جذب هوای کثیر دراز تر باشد **قصیر** ضد طویل و وقتیکه نفس قصیر متواتر شود آثار آفت آله بود و اگر متفاوت گردد آثار ابطال
حرارت غریزی باشد **سریع** یعنی حرکت انبساط و انقباض کوتاه باشد سبب او کثرت حاجت بدفع هوای گرم و جذب هوای سرد است یا الم و آفت و ضعف
آله پس اگر حرکت انبساط قوی بود بجذب نسیم و اگر حرکت انقباض قوی باشد حاجت بدفع هوای گرم بیشتر است **بطی** ضد سریع اسبابش ضد او و گاه باشد که
بسبب الم بطی گردد **متواتر** سبب او کثرت حاجت بود و گاهی سبب او آفت آله بود و این نفس باعث تخفیف اذیت آله باشد **مضاعف و
مختلف** یعنی حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام شود مثال نفس اطفال که وقت گریه گیرند لهذا النفس البکائی نیز گویند سبب او کثرت حاجت
بجذب هواست چه هوا که بیک حرکت انبساط جذب شده کافی نبود یا بسبب آفت آله که بدان سبب آنقدر هوا که بدان حاجت است بیک بار نتوان کشید و این
در ورم کبد و ورم سپرز و تشنج اکثر افتد و در علل حاده بد باشد و نفس مختلف مانند نبض مختلف بود اسبابش نیز مانند آن **بارد** سبب او سود دال ابطال
حرارت غریزیست **منخری** یعنی وقت تنفس منخرین حرکت کنند سبب او ضعف قوت یا ضیق مجری تنفس از خناق یا ماده باشد **منتن** آثار عفونت سینه
باشد **عسر و ضیق** سبب او آفت آله یا نزول ماده غلیظ در مجری باشد و گاه باشد که مسهل یا حقنه ماده بعمل آید و اسهال نشود و ماده بجنبد و بدان سبب
نفس عسر گردد و گاه باشد که در ذات الجنب فصد کنند و خون چندانکه باید برنیاید و خون بسبب فصد بحرکت آید و بسوزد و باعث عسر نفس گردد و نوعیست
از نفس ناطبیعی که آن را تقاعس الحجاب گویند و اسباب و علاج این در ذیل ربو گفته شود **علاج انواع نفس ناطبیعی** را که بسبب کثرت حرارت و زیادتی حاجت
باشد بدستور علاج تقاعس الحجاب تدبیر کنند و هوای خانه و مواضع خواب سرد و تر دارند و آن را که بسبب سردی و تری خلط غلیظ یا رقیق باشد بدستور علاج
ضیق النفس معالجه نمایند و ببرودی افانید بشیر تازه مفید و اگر ماده ریحی باشد فانید با آب بادیان انفع و اگر سبب ضعف عضلات سینه باشد روغن
نرگس و روغن خیری و روغن یاسمین بمالند و اگر ماده در عضلات افتاده باشد شیح سداب افسنتین هر یک یک مثقال بادام تلخ فانید هر یک دو قدر نخود حبوب
بسته هر صباح چهار یا شش حب بخورند و عقب او سکنجبین عنصلی نوشانند و لعوق کرنب انفع **لعوق کرنب** برگ کرنب پخته آبش فشرده بعسل یا فانید
آمیخته قوام کنند **فصل دوم در ربو و نفس الانتصاب و تقاعس الحجاب** یعنی نفس مانند کسی که دمه گیرد و این مرض در جوانان عسر باشد و در پیران
عسرتر بلکه زائل نگردد **فائده** صاحب اسباب ربو و ضیق نفس و بهر را واحد میداند بعضی برآنند عسر نفس که سبب او امتلای شرائین ریه باشد و دون اقسام
نفسیه آن را ربو و بهر گویند و اگر سبب او امتلای اقسام قصبه باشد نفس الانتصاب خوانند و بعضی ربو را امتلای اقسام قصبه ریه و بهر را امتلای شرائین ریه

اطلاق کنند اما نفس الانتصاب اصعب از ربو است **انتباه** ربو نفس متواتر بود مانند کسی که دویده باشد و ضیق نفس و بهر گرفتگی مانند تنفس عسر نفوذ هوا
بود و نفس انتصاب آنست که نفس بفراغت زدن نتواند مگر وقتیکه سر راست کنند و میل بپس نماید و محتاج نشستن و برخاستن باشد بوقت تنفس و این از ربو بدتر است
**فائده** ربوی که بی سعال بود بد است و قلیل البرء گاه باشد که در خواب مختنق بود و بمیرد و آنکه با سعال بود امیدوارتر است لیکن گاهی باستسقای لحمی
ادا مینماید و باشد که ربو بذات الریه باز گردد و باشد که امراض ریه بامراض کبد میل نماید **تنبیه** اگر آفت در عضلات باسطه باشد آواز صاف بود و اگر در عضلات
قابضه بود آواز گرفته باشد ثقل سینه آثار ماده در ریه است سوزش خله سینه آثار بودن ماده در عضلات و غشیه باشد خروج رطوبت بآسانی آثار بودن ماده در
قصبه ریه است خروج ماده بعسر بسیر و نفث بید آثار بودن ماده در قعر ریه است و آواز آثار بودن ماده در دیافراغما است حمرت وجه آثار بودن ماده در ریه بود و اگر ماده
در فضای سینه ریخته باشد چون مریض از پهلو به پهلو دیگر گردد از ثقل ماده آگاهی یابد و سرفه کمتر بود اما بدیر به شود بدانکه گرد آمدن ماده در ریه از سه وجه است
یا نزله که از سر فرود آید و این ناگاه افتد یا آنکه بسبب تحلل ریه از مواضع ریخته شود و این بتدریج پیدا آید یا آنکه مزاج ریه سرد باشد و رطوبت در و متولد گردد و
درین تهیج وجه و آثار مزاج تر ریه پیدا بود **فائده جلیله** صاحب ربو را باید که بعد غذا تا دو ساعت بلکه زیاده بگذرد و آب ننوشد و تقلیل شرب آب کند و اگر
بماء العسل قناعت نماید بهتر و عقب طعام و در روز نخوابد اگر بخور عادی بود رقیق ریحانی قدری نوشد و مالیدن سینه و پهلو بدست و خرقه مفید و اگر
کف دریا و نطرون خشک سائیده مالند بهتر و اگر از مالش خشک ماندگی پدید آید قدری روغن یاسمین روغن خیری مالند و هر وقت که سینه را مالند ملائم مالند
و بتدریج مالش قوی نمایند و ریاضت مفید شروع بآهستگی کنند و بتدریج قوی تر نمایند و غذا بعد ریاضت خورند و طبع ملائم دارند و خوردن ماهی شور و کبر شور
قبل از غذا طبع را نرم میدارد و از اغذیه و ادویه مدره پرهیزند تا ماده غلیظ نگردد و هوای بارد بریه امضر است و اگر در سینه حرارت بود یا حمی باشد ملینین بد
کنند بنفشه رب السوس هر یکدرم غاریقون یکنیم دانگ کتیرا نیم دانگ حب بندند نیک شربت است و غاریقون و افتیمون درین مرض عظیم النفع اند و از ادویه قوی که درین
مرض وقت صعوبت بدان حاجت افتد زرنیخ و زرآنیخ است که حب کرده بماء العسل دهند یا بدهند ببیضه نیم برشت اگر دوای معتدله مطلوب شود کمون سائیده بسکر
آمیخته دهند و اگر صاحب ربو انفس فرو گیرد و خناق شود بوره چهار درم حرمل دو درم سائیده پنج اوقیه ماء العسل دهند حال نیک شود کوگرد زرنیخ هر دو
کوفته بپیه گرده و بر قرص ساخته بر مجمر ریزند و دودش در دهن گیرند یا بطور تمباکو دودش کشند که برای قطع بلغم بهتر باشد و از خصوصات سرکه درین مرض
توان داد خاصه اگر حرارت در بدن پیدا باشد **فائده** گاهی بسبب اجتماع مده در صدر از مجاورت ورم ذات الریه و ذات الصدر ضیق النفس پدید می آید تدبیر
این دفع مده است یا درار و اگر غشی افتد ترشند معجون و فاهر روزنه چهار درم دهند یا لالایش خمیره بنفشه باب آمیخته نوشند **قول قدما** انیسون بزر البنج
بیروج بزر قطونا دهند که مجرب اند مگر وقتیکه غرض منع نوازل حار باشد جائز **قول حذاق** رگ زیر زبان کشودن و باسلیق دست چپ زدن مفید **فائده**
اگر ربو خلقی بود یعنی در اصل آفرینش سینه تنگ باشد و بدان سبب آن تنفس منبسط نتواند شد ولا تدارک لها اگر بسبب بلغم غلیظ ریه باشد که قصبه ریه را بسازد
خرخره سینه خروج بلغم بسیر و تنگی نفس و بیمار زبان مانند سگ بیرآرد خاصه وقت حرکت و چون دراز خوابد ضیق افزاید نفس شدید متواتر مثال کسی که بشتابی شمار کند
و اگر درین بلغم بسیر فه بیر آید و بزودی تدارک کرده نشود یا در خواب مختنق شده بمیرد یا باستسقای لحمی مبتلا گردد **علاج** اشیای ملطف محلل چون شربت دو سکنجبین
عنصلی و لعوقهای گرم دهند و هر چه دهند شدید التسخین نباشد چرا که رقیق فانی شود و غلیظ باقی ماند و در خروج نفث عصیان کند و تا که کار از سفر و بر آید کجب

نیز دارند انجیر حلبہ بادیان ایرسا زوفا آب جوشانند سوم ماند صاف کردہ بعسل قوام نمودہ عنصل بریان و قدری زعفران سائیدہ آمیختہ لعوق کنند طبیخ انجیر
بنفشہ عناب سپستان گاؤزبان بقند دہند بعد نضج مادہ طبیخ تخم ترب تخم شبت ایرسا سکنجبین یا عسل آمیختہ نوشند و قی کنند و ایارج فیقرا و حب غاریقون اسہال کنند
حبوب گرم مدام در دہن دارند ریہ ثعلب یا ریہ حمار خشک کردہ سائیدہ دو درم بعسل آمیختہ ہمراہ طبیخ مویز دہند مرغ تیہو و دراج و ارنب لب صبر نخود آب بدان جوشانیدہ
خولنجان بکار برند و از شیر ماہی و فواکہ و غیرہ پرہیز کنند رب سوس فلفل شکر برابر حب بستہ مدام در دہن دارند سکنجبین عنصلی یا سکنجبین نبوری با نبیذ فاپاشوش
بعسل آمیختہ دہند ایارج فیقرا انفع عنصل مشوی قدر لوبیا بلع کنند زراوند گرد درم ہر صبح مسیختہ یا آب گرم دہند سکبینج درم آب سداب آمیختہ دہند اگر مادہ
در عروق ریہ بود اول باسلیق یا ابطی یا اسیلم حپ بزنند پس ادویہ دیگر بکار برند و اگر در نبض حرارت باشد ابتدا بفصد کنند معجون زوفا ہمراہ طبیخ زوفا دہند تا ہفتہ
بعدہ بخور دل تخم ترب سکنجبین عسلی یا بخربق قی کنند و بحقنہ حادہ و حبہا تنقیہ نمایند و باز تا ہفتہ استعمال معجون زوفا نمایند پس قی و تلیین بکار برند بدستور
تا کہ صحت شود و صبر زبل آب قنہ قشور فستق بزر البنج مصطکی زراوند گرد مر قسط سلیخہ زعفران گوگرد منفرد یا مرکب بخور کنند و دود در دہن کشند و ماش
سینہ و غیرہ کہ در فائدہ جلیلہ گفتہ شد بعمل آرند حب مسہلہ غاریقون سیزدہ شحم حنظل سہ حب بندند شربتی دو درم بدانند کہ این مرض در نسبت منتہی
اشتداد مسکن پس در ایام صحت از فکر وی غافل نباشند و سر رشتہ پرہیز از دست ندہند و گاہی اسہال و گاہی قی بعمل آرند معاجین گرم طلبند و بکار دارند
و آنجا کہ مادہ از سر فرود آید منع نزلہ کوشند بدانچہ در انجا مذکور است پس تنقیہ ریہ متوجہ گردند بتدریج و اگر دریجا باسہال بسند کنند بہتر اما انجا کہ مادہ از
سینہ یا عضو دیگر بریہ اندک اندک ریزد یا در ریہ متولد گردد قی انفع بین باید کہ بعد اسہال قی مدفعات نمایند تا مادہ بالتمام مستاصل گردد **قول**
**صاحب ذخیرہ** بعد تنقیہ مسہل قی پیوستہ نمودن سود دارد **قول جالینوس** فتیلہ در صدد ریہ اخلاط خام بود عطسہ آوردن بدرست
چہ منع نضج مینماید و بعد نضج مدد بر اخراج میدہد **قول ایلاقی** ہر روز زراوند گرد سہ عدد بطبیخ بنفشہ دہند و اقراص علک الانباط بقند حب بستہ
در دہن دارند **قول جوان کورو** و تنقیہ کنند بعدہ اشق نیم اونس خرمہ یک اونس حرف دو فام اونس حلکردہ دہند تلیم دو بار در آب جوشاندہ
پس سائیدہ فشردہ بروغن گاو و نبات لعوق ساختہ دہند بعدیل خطمی بنفشہ آلو انجیر مویز کشمش جوشاندہ صاف کردہ دیا بر قیس اونس روغن بنفشہ
سہ درم شکر شستہ آمیختہ محتقنہ کنند سہ دفعہ بعدہ پنج شش بار فصد اسیلم و باسی نمایند اگر از فصد مانعی بود ارسال علق کنند طبیخ اطریلال زوفا پرسیاوشان
کشمش دہ عدد دو قاشق نقا ملہ چہار چہار ساعت دادہ باشند و بعد نضج مادہ کشمش سہ اونس اصل سوس داربچینی ہر یک سہ درم انیسون یک درم
برگ فراسیون اطریلال زوفا حاشا ہر یک دو درم زعفران درم انجیر خرما ہر یک شش عدد عناب دوازدہ عدد سنا سیوہ ہر یک یک اونس ماء العسل دو گالون
روز بی تر کردہ جوش بسیار دادہ شیر خشت پنج اونس آمیختہ دہند مخرج مادہ اگر صحت نشود پنج شش مرتبہ دواء السیب دہند بتفاوت اگر کافی نبود حب سیلیس پیل
پانزدہ بیست روز دہند اگر اینہم کافی نبود کین تیلیو بیست دانہ دہند سہ روز اگر از اینہم صحت نشود الیشبر بسیر تا بیس دوازدہ دانہ برق یا بخور دہند روغن
بادام بی آتش یک قاشق بشربت بنفشہ یا بشربت ورد آمیختہ دہند **قول ہارتمانو** مادہ کہ از سر ریزد رقیق او از قصبہ ریہ در شش و در عروق
و اوعیہ دموی شش و بہ اجزای او پر گردد و مانع نفوذ ہوا شود و غلیظ او از مری در معدہ رود و حرارت طبیعی آن را نضج دادن نتواند پس ابخرہ
از و صعود کنند و یا فراغ ارتنفعلہ ساختہ و سبب عسر نفس گردد پس برای اخراج چنین مادہ مانند کین تیلیو و اکوابیند یکتا چیزی دیگر نیست شربت زوفا

سه ماشه بیخ بند وعقب و عرق ذیل بقر که در نیم کاسه و چند نیم درم مخلوط بود و بنوشند بیست و سه تولہ و اس ایرسا مدام در دهن دارند شربت عنصل
یا شربت تنباکو دو اونس دهند ماء العسل که بطبیخ شعیر ساخته با شهد سه چهار اونس بنوشند استوخودوس تخم جوشانده ازین ماء العسل ساخته دو اونس دهند شخصی از چند سال
ربو داشت و قریب مرگ رسید ماشه و دو درم دارچینی چهار سرخ ماء العسل دو اونس آمیخته دادند دو سه روز عرق انتی وردیکا دوازده روز حب کونترا ارنا
دادند و بر پشت دو جا کاوستیکو ذراریح گذاشتند اخراج ماده شد و صحت یافت اگر مرض مزمن و صعب بود اول تنقیه کنند بعده مغز چلغوزه صحرائی نیم درم و نیم رطل
مرق ماکیان بر که بطبیخ زوفا ساخته باشند آمیخته دهند و بر سینه دو وزن اکلیلی داغ دهند بعید یک شخصی قریب مرگ بود بر تمام سینه او هشت محجمه ناری گذاشتند
و بر پشت شخصی دیگر ده محجمه ناری نهادند صحت یافتند **فائده** تا که تنقیه نشود داغ ندهند و وقت شدت مرض تا پانزده ساعت از اکل و شرب باز مانند
اگر گرم نوشند تسلیل غذای شب کنند و بعد غذا ایشان دوی نخوابند و آب کمتر نوشند بلکه عوض آب چوب حیات دو درم آب هشت کا ندروزی هر کرده جوشانده
چهارم بر دو عسل یک ماشه آمیخته جوش خفیف داده استعمال کنند تا شمشاه دار دو و فلزات و جماع و حرکت عنیفه و زیتون و لحم خوک و جانوران آبی و [illegible]
ترش و نمکین و بقولات و ادهان پرهیز کنند و گر به نزدیک ندارند که مولد ربوست خمر بیش اندکی نوشند شیره چلغوزه شیر بادام شیره سبوس گندم انجیر عناب
عنب غذا کنند انجیر با آتش گرم کرده قدری اصل سوس آمیخته خورند **قول** لارنز و ربیر شربت تنباکو دو ماشه نوشانده فی کتانند بعده عرق دارچینی
یا گلاب دهند برای انواع ضیق النفس قند اونس جاوشیر دو اونس گل گوگرد یک ماشه با قدر فلفل حب بسته سه سه حب دهند روغن بادام شش قند دو
آمیخته در دهن دارند و اندک اندک بلع کنند گل لوبان دارچینی گل گوگرد مروارید زعفران مشک برابر قدر فلفل حب بسته یک یا سه حب دهند گل لوبان یا
تنها نیز انفع توتیا سبز یک سیر پنج مرزنفل هر یک ده قدر فلفل حب بندند صبح شام یک یک دهند اسقیل مسحوق نیم ماشه یک زنجبیل صابون ولایتی
هر یک یکنیم ربات مقوم حبوب قدر پنج حب بندند شربتی یک تا پنج حب صبح شام برای بلغم غلیظ منجمد در سینه انفع و در نسخه صابون نیست ریه ثعلب تخم شبته پرچه کرده جست
سموده برگ فاشرایا برگ ندو فا دهند شربتی یک اسکرویلو تا درم حب غاریقون حب کونترا ارنا دی توفیسکا حب سرفه حب نزله حب گاؤزبان حب عنبر حب
مروارید حب انتی مینیریکا حب صرعی حب لوزتیا حب مبیعه باتیا حب ریکاردو مورتو شربت تاباکو شربت خمر شربت توت شربت اسقیل شربت کنگهی شربت کاباد
اودو دیاترا کاکانتا سردو یاترا کاکانتا مرکب گرم دیاکیس دیامشک دیامرکرتیانو سکنجبین عنصلی سفوف کوریکتیو اوخیوپسال طبیخ ورسیتو عرق حلیلمینی عرق بید دیگا
اکوا دی کال عرق بیند یکتا مرکب قرص انتی ازماتیکو قرص ستورائیس ومی لوزتیا العوق باباویز لعوق عنصل لعوق چلغوزه لعوق کودیس لعوق ریشه خطمی لعوق مادستر ال
تیریکو طبیخ بیتورال طبیخ فیتسی معجون توسی معجون مینریکا معجون جنطیانا ماریستر یو کبریتا اینهمه مفید اند حسب حال هر که مناسب انند دهند روغن پشتلی انتی یک
ماشه نوشند چند روز عسل بر زبان مالیده سفوف انتی تیریکا بلع کنند قرص سیفالیکا حب پیتورائیس در دهن دارند و کوا نیتو بیتورال بر صدر ضماد کنند اگر ذ
ده یا بیست گرام حب بسته دهند فادر شربت نه و فادرعق بادیان دهند **قول** سیدیر و تدبیر ربو بدو گونه کنند یکی آنکه وقتیکه مرض حاضر بود و دوم از خون ممتلی
باشد فصد کنند و قدری خون بر آرند مقیئ دهند و برای این شربت تنباکو دو اونس نوشانند و قند اونس ماشه دو اسکرویلو مرق گوگرد یا گل گوگرد دو اسکرویلو چهار حب بسته یک یک
در چهار ساعت دهند اگر مریض قوی باشد بر فقره عنق ورشیکاتوریو گذارند و حجامت شانها کنند ساقها مالند دوم آنکه اگر حاضر نباشد اول تدبیر کامل باید نمایند
و اگر ریه از اخلاط غلیظه غلیظ شده باشد صبر ماشه هر یک نیم اونس زعفران نیم اسکرویلو گل گوگرد نیم درم به شربت ورد حب ساخته یک درم قبل از نزد ادا دهند

ایرسا نیم اوقیہ پوست ترنج پوست انار ہر یک یک نیم درم تخم زعفران ہر یک درم زبیب بیدانہ سہ درم حب الآس لبہ دو درم کوفتہ و روز تمد اشتہ فشردہ صاف
کردہ و درین خمر قند آمیختہ آتش دہند و جنبانند و قتیکہ شعلہ از خود سرد شود عرق گوگرد سہ قطرہ آمیختہ دہند گل گوگرد بقدری سکہ آمیختہ بدہن دارند و
اندک اندک بلع کنند تا سہ روز و قدر نماز زعفران اندازند گل کوبان نیم ماثیہ برنج در برگ تنبول دہند مرغ پر فرنج کردہ پاک نمودہ ایرسا نیم اوقیہ انیسون تخم
شبت اصل السوس کشمش ہر یک سہ درم کوفتہ در شکم کردہ دوختہ ہمراہ پانزدہ کیسراب بپزند تا نصفی ماند مالیدہ صاف کردہ در ہفت اوقیہ این ما العسل کیا اوقیہ
آمیختہ صبح دہند اگر ثقل در شکم باشد سنا دو درم افزایند آب مرزنجوش نیم اوقیہ زعفران نیم سکہ ولیلا آمیختہ دہند میعہ دو اوقیہ گل لوبان گل گوگرد
ہر یک دو درم آمیختہ یک سکہ با تا درم درہنڈ دو بار دہند مشک نیم زعفران دو قرنفل چہار جوز بویا شش افیون ہشت بعسل کف گرفتہ آمیختہ
صبح شام ربع درم وہر چہار وندان پشین سنوراسود آب سودہ دہند سہ و زنگ اپین لعوق سناد ریا روغن آجر یک دو مثقال شربت زوفا یا عرق
گوگرد سہ قطرہ بطبیخ مناسب دہند بادیان جای مسٹکی ہیل ہر یک نیم درم خولنجان و نیم اسکرہ پلو دار چینی نیم اسکر پاو قرنفل چہار عدد دار فلفل دو عدد
نبات شش درم آب دو رطل بپزند چہارم ماند صاف کردہ جرعہ جرعہ نوشند تا جیلی بحری دہند عصارۃ الکاثبس دوازدہ روز دادہ بعدہ عرق زنجبیل
بقدر چہار اوقیہ دہند و بالایش شربت زوفا دو قاشق نوشند ضفدع خرد کہ بعد تخت عشر باشد گرفتہ در دہنش زاق کردہ گذارند طفلم مرجونی ہمیدہ در جای مطبخ
نہند و قتیکہ خشک گردد مریض بہ شود بیضہ در بول مریض بپزند در مواضع مور چہا نہند تا بخورند مریض بہ گردد در امتلای ریہ و صدر انابجزہ قلبی عظم حجم
تواتر و عظم نفس اندوہ و خفقان غلبہ عطش استراحت بہوای سرد و آب اگر تدارک نکنند منجر بورم ریہ گردد و پس استسقا آرد علاج باسلیق چپ زنند و تسکین
حرارت قلب بشربت سیب شربت صندل شربت غوا کہ شربت بنفشہ شیرہ تخم خرفہ آب کدو کنند طبیخ عناب سپستان پرسیاوشان گاوزبان بہدانہ تخم خیار و لبقند دہند
مفرح بارد خورند تنقیہ بماء الجبن و ایارج کہ صبر او مغسول باشد نمایند اطراف مالند و در آب گرم گذارند نقل بہوای معتدل نمایند ماء الشعیر دہند مرق مرغ
ماش مقشر اسفناج کشنیز ترکہ خورند شیر شتر نوشند در سوء مزاج گرم ساذج ریہ تقدم ہوای گرم و اکل اغذیہ حارہ علاج تعدیل بمبردات سترا طلا نمایند
و انچہ در سعال سوء مزاجی آمد بکار برند کشک شعیر لعاب بہدانہ شیرہ کاسنی بادیان بقند دہند **قول جوان کور** و در مواضع بارد وانیز انا بشتر طلا کردہ دہند گر
بسبب بادہ گرم صفراوی بود روغن گوگرد با آب آمیختہ دہند در ترشح آنا افسادات صدر و ضعف حرارت غریزی نرمی نبض نفس بکا نفس انتصاب اخراج ہوا
دوست از استنشاق آن دارد علاج طبیخ حلبہ بعسل تجرع کنند روغن سوسن روغن نرگس روغن بان بر سینہ مالند شونیز بعسل و روغن شبت ضماد نمایند باقی
تدبیر فالج و ربو عمل کنند در یبوست ریہ دلیل اکثر در آخر دق پدید آید عطش باریکی صوت عدم نفث ہزال و باکل رطبات نفع یافتن علاج ماء الشعیر شربت
بنفشہ آب انار شیرین شیر خر شیر زن نوشند و ہندالعبہ و عصارات و لعوقات رطوبت افزا بکار برند لعاب بہدانہ لعاب اسبغول آب ترب آب کدو بنفشہ تازہ
بر سینہ طلا کنند روغن بنفشہ روغن گل موم گداختہ بر سینہ مالند بطبیخ بنفشہ خیار خطمی نیلوفر آبزن کنند حریرہ سبوس ماش مقشر اسفناج کدو بروغن بادام خورند
اگر حمی نباشد مرغ دہند **قول جوان کور** و واگر تکسیکہ نزد آتش نشیند چون آہنگر وغیرہ پدید آید شیر خر نوشانند صفرت بیض دو عدد روغن بادام بی آتش
نیم اوقیہ زعفران شش دانہ آمیختہ دہند مشک سہ دانہ شربت بنفشہ یا شربت الطیا اوقیہ آمیختہ دہند تا یک ماہ سکہ عسل تازہ ہر یک نیم اوقیہ زعفران
ہشت دانہ آمیختہ دہند سکہ گداختہ یک قاشق وقت شب دو ساعت قبل از غذا دہند در برودت ریہ تقدم استنشاق ہوای بارد شرب آب سرد اکل اشیای بارد

این بیماران اکثر افتد و در ابتدا اندک بود و بآخر محکم گردد **علاج** طبیخ حلبه نوشند جاوشیر نیم درم بخمر حل کرده دهند قسط بآب سوده بر سینه طلا کنند روغن بابونه روغن قسط مالند کبوتر کباب صفرت بیض نیم برشت خورند **طبیخ** حاشا چهار درم بنفشه دو درم بادیان درم مویز منقی عدد جوشانده بقند شیرین کرده هر روز چهل مثقال نوشند **قول جوان کورو** و در خانه گرم دارند شربت و فا دهند و عوض آب انجیر شش عدد زعفران قیراطی جوشانده نوشند اگر الطلا یا مرهم باسلیقون یا روغن فیل بر سینه مالند و بعد مالش از هوا احتیاط نمایند و در باد غلیظ که رسانند تنفس آید تقدم اکل اشیای نفاخه عدم تنقل و سینه سرفه بغیر بلغم داشته او را باغذیه نفاخه شربت بزوری ایارج فیقرا بآب بادیان دهند جاوشیر درم بآب سداب حل کرده نوشند انوشدارو معجون فلاسفه سنجر نیا دحمرتا انفع روغن سداب روغن بابونه روغن شبت روغن مرزنجوش شمع گداخته بر سینه و پهلوها مالند **قول جوان کورو** و الیشر ربر بپایش دوازدم قطره یا نیم درم دهند روغن حب الغار روغن سنبل بر صدر مالند **شربت بزوری** کاسنی بادیان مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز تخم قرطم هر یک شش درم تخم کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه گاوزبان هر یک چهار درم مویز بیست درم آب پنج رطل به روزی ترکرده جوشانند و رطل باند ماند سوده قند دو رطل آمیخته قوام کنند شربتی ده درم مدر بول و حیض مفتت حصات مفتح سدد کبد و طحال مزیل یرقان و حمی کهنه **انوشدارو** گل سرخ شش درم پنج درم قرنفل مصطکی سنبل اسارون هر یک سه درم زنجبیل بسباسه جوزبویه قاقلتین زعفران قرفه هر یک دو درم آمله مقشر قند عسل هر یک رطل آمله را اگر اگر خشک بود یک شبانروز در آب تر باشند سه و زر تر کنند پس با آب شسته پاک کرده در نه رطل آب بپزند چون مهرا شوند در غربال آهنی یا مسی قلعی مالیده قند عسل آمیخته قوام نموده ادویه آمیزند در ظرف سبز دارند شربتی یک تا سه درم مقوی دماغ و اعضای رئیسه محسن لون مطیب نکهت دمرق مشتهی دماغ منبسط مزیل خفقان و تفرح وسوء القنیه و درد امراه و تقویت دل عجیب حافظ سیاهی مو در انصباب ماده کثیر بفضای سینه **علاج** تدبیر استسقا کنند در بحرانیکه در امراض حاده نزد بحران پدید آید **علاج** تدبیر آن مرض کنند **فائده** اگر سبب ورم ریه یا ورم حجاب حاجز و حجاب منصف صدر و حجاب مستبطن اضلاع کبد و طحال باشد اول در عضوی از این اعضا ورم افتد پس ربو پدید آید و علاج هر یک بجایش مذکور است بدان رجوع کنند **قول جوان کورو** و اگر سبب تسکین هوای سمی بالای در ریه باشد یا قوی قرفز اکوالیوز کی ایسوس خاوری مانیک بیزوار تیکو مزیله سمی دهند و در مواضع سکون عطریات دارند مطیبات بخور کنند اگر سبب وصول دود یا بخره زیبق باشد و لبعاب کننده طلا اکثر پدید آید ورق طلا هفت عدد بعرق حل کرده دهند و طیبات بخور کنند **قول متویل** شخصی را از اکل زیبق عسر نفس وجع مفاصل پدید آمد بغیر تنقیه ورقهای طلا بر موضع وجع بستم و بعرق آمیخته دادم صحت شد **قول دومنیک** شخصی را از دود زیبق و دیگر فلزات ربو صداع و دوار پدید آمد ورق طلا دادم صحت یافت اگر سبب ورم صلب ریه یا پرده منشکه باشد کثرت خرخره شربت تنباکو شربت کشوث بالسموک بی دهند تنباکو در حقنه کنند اگر سبب تولد سنگ در ریه باشد سرفه اش که گهی دعا یشود و گاهی دقی سنگ برآید و صحت شود حب ترمنتین همراه میلیپدیس مسحوق دهند مشک و رم یا خون زیاخته سنقالو دهند اگر سبب حبس حیض باشد فصد پا کنند حب مفتحه حیض بهشت نه روز دهند و در حبس خون بواسیر فصد پا کنند و ارسال علق نمایند چند بار اگر سبب جمره باشد کین تیلیو دهند بعده شمشاد طبیخ عشبه نوشانند تا رفع گردد و اگر صحت نشود مرهم سیمابی کهنه مالش کنند اگر سبب سده باشد فصد زیر زبان نمایند اگر سبب غنده و عدم گردش خون باشد طبیخ چای در روز چند دفعه نوشند اگر سبب ورم ریه کبد وغیره باشد فصد کنند اگر سبب جراحت یا ضربه که بر اضلاع صدر رسد باشد تدبیر آن کنند **قول جالینوس** اگر ضیق نفس لطفل شود آنرا اول بفراغت قی آید بایدکه روغن عقرب بر قفیب مالند

تا بول بفراغت شود و رہائی یابد **فائدہ** نفس الانتصاب صعب از ربو است و مریض پہلو بر زمین نہادن نتواند و تا راست نہ نشیند و بر پا نایستد و گردن راست
ندارد و بیالا ممتد نسازد تنفس نتواند کرد و سبب او مادہ غلیظ یا ورم مجری نفس یا استرخای عضلات سینہ است و علامت و علاج او مانند ربو است **فائدہ** تقلّص
حجاب کہ نوعی از تنفس غیر طبیعیت سبب او سوء مزاج گرم خشک مفرط است کہ بدان سبب غشاء مستبطنہ سینہ و پہلو منقبض شود یعنی بہم آید و بسوی بالا کشیدہ گردد
حمی لازم عسر حرکات زبان از دہن بیرون کردن نتواند و چشم بیرون خاستہ باشد و کتف بر داشتہ باشد و نتواند سر فرید و اگر سر فرید بیہوش شود و نفس در حلق گیرد
و باشد کہ عقل بشورد و سخن بیہوشانہ گوید چرا کہ غشاء دماغی بغشاء سینہ شرکت دارد و نبض صلب بود **علاج** صبحی کشکاب کہ دو کدو و آب تربز بختہ باشد شربت
بنفشہ روغن بادام روغن مغز تخم کدو آمیختہ دہند بنفشہ تازہ مغز کدو لعاب اسپغول آب تربز بر سینہ و پہلو ضماد کنند بطبیخ بنفشہ خطمی نیلوفر آبزن کنند کدو اسفناخ
ماش مقشر بیضہ نیمبرشت تربز انار روغن بادام جریرہ سبوس لقند خورند بنفشہ خطمی بموم روغن بر سینہ طلا کنند روغن بادام در مفصلہا مالند شربت نفاع عرق گاوزبان گلاب
لقند شربت کردہ ہمراہ تخم ریحان دہند **فائدہ** گاہی ضیق النفس منقطع شود حتی کہ تنفس ظاہر نگردد الا بحرکت منخرین و گاہی نفس بالکل منقطع شود و نبض نبود
و تنفس از مسام گیرد مثال ہوام کہ ما دادر بطن ارض دارند و سرما نفس مگیرند و این بسبب کثرت برد قلب میشود و اکثر است کہ علاج نپذیرد **علاج** آنچہ در ربو بارد گفتہ
بکار دارند دوا و دیگر این حال رائل بحدت یا بند انجیر زرد چو شونیز بعسل ضماد کنند روغن شبت روغن شونیز روغن سداب بر صدر مالند و از اغذیہ رطب پرہیز کنند
**کشتہ مرجان** کہ برای ربو و سرفہ انفع است بستد در ظرف چینی کردہ آب لیمو کہ بالا آید اندازند و بدارند چون آب خشک شود دیگر ریزند وقتیکہ سفید گردد
در ظرف گلی کردہ آب لیمو دیگر ریختہ بند نمودہ در پاچکنشتی نہادہ آتش دہند کہ سوختہ سفید گردد **کشتہ زیبق** کہ برای ربو انفع و اگر وسہ درم نحاس مذاب
سہ دانہ این اندازند ذہب گردد تنقیہ گرفتہ بر عرق ہر دو پایش کہ نزد کعب میباشند بمبضع زنند و قدر دہ یا پانزدہ درم خون گیرند سیماب سہ درم در پیالہ گلی
نہادہ بر آتش نرم پاچکنشتی نہند و اندک اندک این خون اندازند و تا سہ ساعت آتش دہند برنگ سفید و بعضی سیاہ ہم میگردد پس بمریض دہند سہ چہار روز
یک گرد و فربہ شود **دوا** بہدانہ اصل سوس ہر یک دو نیم سکر دیلوزوفا بنفشہ پرسیاوشان ہر یک نیم درم نبات شش درم آب رطل جوشانیدہ یا آزادرند گرد
کاکڑا سینگی مرچکی ہر یک نیم درم برگ چای ربع درم نبات سہ درم آب جوشانیدہ یا برگ سداب شبت در آب جوشانیدہ یا انجیر سفید دہ درم آب جوشانیدہ صاف کردہ روغن
بادام قند ہر یک درم آمیختہ یا حرمل مدقوق دہ درم آب چہل و سہ جوشانیدہ صاف کردہ عسل سی درم روغن کنجد بیست درم آمیختہ یا اصل سوس انیسون بسفایج
جوشانیدہ نوشند دیگر فلفل گرد درم آب سہ رطل تا بیند سوم ماند نبات دہ درم اندازند وقتیکہ سہ پیالہ قہوہ خوری ماند نوشند کباب خورند دیگر سرموق جوشانیدہ
بطور قہوہ بیست یکروز نوشند و بر گوشت بی نمک بختہ ہر قدر کہ توانند خورند دیگر زعفران نیم سکر دیلو فلفل چہار عدد سائیدہ بچہار درم آب برگ ریحان یا آب
برگ بادروج آمیختہ نوشند دیگر لعاب دہن اسپ مردہ یا رماد یا چکنشتی بخمر بند آمیختہ یا ربا ذقلوس بر طادس یک رخام تخمر بند آمیختہ یا عسل بطبیخ گلنار آمیختہ یا زوفا
انجیر سداب آب جوشانیدہ یا بول طفل یا روغن بلسان یا زبل القلق باب آمیختہ یا طبیخ برگ اروسہ یا طبیخ اکلیل یا شیر خر یا طبیخ چای یا طبیخ حاشا بعسل آمیختہ یا
حجر المحک بخمر سودہ نوشند دیگر پرسیاوشان سہ درم اشق اصل سوس ہر یک دو درم آب نیم رطل جوشانیدہ نوشند دیگر بادرنجبویہ بہشتی آب سہ کانا و جوشانیدہ
صاف کردہ حب انتا سید انیم درم آمیختہ نوشند دیگر درم و ناخن برگ ہی ہندی بریدہ در تعویذ نقرہ کردہ یا در خرقہ بستہ در گلوی طفل بندند مرتبہ ضیق۔
دیگر فلفل گرد عدد بلع کنند و ہر روز یک عدد افزایند تا بصد رسد پس بدستور یک یک کم نمایند تا کہ یک عدد ماند دیگر سنبل درم بادام قدر دو نخود یا ترنیم

درم یا مغز حب قطن هفت درم یا مومیائی درمی یا صبر بعسل یا شونیز مسحوق دو درم بعسل یا عظم یا لحم حمام صحرائی سوخته قدر دو حبه برگ تنبول یا جگر گرگ یا جگر
بچه سگ ده روزه بجز شسته خشک کرده یکدرم یا ریاد تنباکو یک رغام بعسل یا بهمن سفید نیم درم یا دارچینی یا زعفران یا کنجد یا بیخ عنکبوت بقند سیاه
پیچیده یا ریه قنفذ خشک کرده سائیده یا اخوان یا کهربا یا ریاوند چینی که مع پر سوخته باشند یکدو ماشه یا تخم انجره بعسل یا مغز چلغوزه بعسل یا حرمل کتان
بعسل یا موی آدم سوخته یا اشق بماء الشعیر یا برنج که در بیر بهٹی بشند و سرخ کرده دو عدد در برگ تنبول یا پیپر کاجی نیم سرخ در برگ تنبول یا مر نیم درم به بیضه
نیم برشت یا خردل بعسل یا ارل بعسل یا سمندر پھل ببول نر یا گوگرد نیم مثقال بعصفرت بیض نیم برشت یا کندر نیم درم بصمغ یا کتان بعصفرت بیض نیم برشت یا گیر
مان سرور سوخته یک سرخ در برگ تنبول یا اهل بعسل یا زرنیخ نیم مثقال بطبیخ سبوس گندم یا بعصفرت بیض نیم برشت دهند دیگر میدانه اصل سوس هر یک
یک نیم درم کوکنار مع تخم خشخاش عدد قند سفید دوازده درم معجون ساخته یک نیم درم دهند دیگر بیضه مرغ سیاه عدد روغن بادام بی آتش خشک قطره آمیخته
دهند سی دانه دیگر نانخواه نیم رطل نمک سیاه پنج درم در چوب توم پر کرده سه شبانروز در سایه دارند پس سوزند و ربع درم بعسل یا برگ تنبول دهند دیگر خولنجان
انجم پاک کرده نمک نانخواه مسحوق پر نموده سوخته نمک بر آرند و یک رغام دهند دیگر پیش درم قند سیاه اونس آمیخته سه دانه دهند دیگر کتان چهار درم
فلفل اسکرد و بعسل آمیخته وقت شب دهند دیگر جوز القی ربع درم دهند اگر قی خواهند یکدرم دهند و اگر قدری بعد فلفل آب سائیده بطفل دهند تخم
ارسینه بر آرد دیگر کادرس بریان سائیده بشیر عنبر سا رتر و بسایه خشک نموده قدر یک سرخ در برگ تنبول دهند دیگر تنباکو بعسل آمیخته هر روز چهار اسکرد بو
دهند دیگر بعسل نزاید یا ترب اینده خورند دیگر مراره فار بقند سیاه پیچیده فرو برند تا هفته و نان گندم بی نمک خورند و از جماع پرهیزند دیگر مراره قنبر بلع
کنند و کباب لحم نقیر خورند مرلیه ضیق در یکروز دیگر زنگار بریان بچهار چند عسل آمیخته سه اصبع وقت خواب لیسند مرلیه ضیق در سه روز دیگر زاج سه درم در قند
کرده بر آتش نهند چون گداخته دار فلفل درم اندازند چون زاج سوخته شود فرو گرفته سائیده ربع درم برگ تنبول دهند دیگر شیر زقوم دو نیم درم به آرد خمیر
کرده بریان کنند پس اول سه روز غذای نرم خورانند روز چهارم بیر و قوی نصفی ازین دهند چون شش هفت مجلس شود برنج بجغرات خورند روز دوم نصفی دیگر
هم دهند و بعد سه روز برنج بمرق حمام و دیگر اغذیه نرم تا هفته و از اشیای بادی پرهیزند مرلیه ضیق نزمن دیگر اسپغول یک کف صبح شام آب بندیک
ماه تخفیف و در چهار ماه بالکل رفع گردد برای احتیاط تا یک یا دو سال خورند مرلیه ضیق بیست ساله دیگر توتیای سبز ربع درم بقند سیاه پیچیده فرو برند تا یکے
آب بر ننوشند تا سه روز قی و اسهال و کرب خواهد شد صابر باشند اگر مضطر سازد کهچڑی برنج بروغن کثیر دهند مرلیه ضیق بیست ساله دیگر کرویا یا انیسون
دو درم بر نهار در دهن دارند و مضغ کرده آبش بلع کنند دیگر گندم بشیر زقوم سه شبانروز تر کرده بریان نموده قدر حاجت دهند دیگر شکم ضفدع کلان را
شگافته نمک پر کرده در دیگ سفالی نموده دهن بند ساخته آتش دهند چون سوخته شود دهند دیگر زرنیخ صابن معنی سرب معنی حسب معنی ها سنجه برگ نیم فلفل چهار
درم فلزا گداخته زیبق ریزند و بچوب نیب حرکت دهند تا که همه باد گردد پس هر دوا دویه سائیده آمیزند سه دانه بعسل دهند دیگر زرنیخ تمام سوخته شده
از و بمشک و گلاب آمیخته دهند دیگر ترب با قطعه باریک نموده بوزن عسل کف گرفته در ظرف سنگ یا سفال که نصفه خالی ماند کرده آرد دهن بند ساخته
در تنور معتدل الحرارت همه شب نهند و دهن تنور از طابق آهنی بند سازند صبح بر آرند ادویه بگیرند هر روز دو ملعقه خورند و از مضرت سرفه پرهیزند —
دیگر گندم در ظرف گلی بلو کرده سوزند که مثل زغال شوند بوزنش عروق الصفر نیم سوخته آمیخته سائیده از اول یک نیم درم با آب گرم یا آب سرد حسب مزاج دهند بعده

هر روز یک حب افزایند در هر هفته رفع شود و اگر پنجاه روز خورند باز عود ننماید دیگر مغز نبات الصبر بیست رطل تا نخواه نیم رطل در سبوی نو تو بتو نهاده بند کرده هشت
پاس آتش دهند پس سرد کرده تا نخواه برآرند و بسایه خشک نموده ربع درم دهند مزیل ضیق است دیگر حب قطن ربع رطل نمک شور نیم رطل نوشادر دو نیم درم در پیاله
گلی نمک و قطن ته بته نهند و در وسط او نوشادر گذارند پس پیاله دیگر بر او نهاده هفت ته گل حکمت داده در بیست آثار پاچک دشتی در حفره نهاده آتش دهند و بعد سرد شدن برآرند
و ربع یا نیم درم در برگ تنبول صبحی دهند دیگر نبات الصبر پرچه پرچه کرده ده رطل در دیگ گلی آب ندیده نهند و بالایش نمک شور رطل تا نخواه نیم رطل دار فلفل سه درم
نهاده بار دهانش بند نموده پنج پاس آتش دهند که خاکستر گردد ربع درم نهار دهند و عن کثیر خورند از ترشی و شیرینی پرهیز کنند دیگر انشتین نیم شگافته زراوند طویل درون
کدو پاشیده خشک کرده یک مثقال با آب گرم دهند دیگر خون حباری سه مثقال بنجم دهند دیگر سکر العشر دو درم با آب گرم تا یک ماه دهند دیگر جوانشه
ماشه بعرق ایرسا عرق سنبل شربت زوفا دهند دیگر ریوند یا کاکراسینگی در دهن دارند دیگر پوست سبز درخت هنگوٹ سه رطل چوب کنه کیل ریزه کرده
چهار رطل جوز بویه دو عدد قرنفل دو نیم درم در سبو که زیر او ثقب باشد پر کرده دهن بند نمود و بوته خرد زیر ثقب نصب نموده در زمین حفری کنده سبو را در
نهند با بوته در حفره آید پس خوب وصل بند نموده پاچک دشتی مانند آوه کلال چیده آتش دهند چون سرد شود بوته جدا کرده گیرند سه عن که در بوته باشد قدر یک سرخ
در برگ تنبول داده باشند دیگر بلغی زرد سبز که بر درخت عشر بود پانزده عدد در ظرف گلی کرده گل حکمت نموده ده رطل پاچک دشتی نهاده آتش دهند
چون سرد شود برآرند و سائیده قدر برنج در برگ تنبول دهند دیگر قرنفل سه درم در ثمر حنظل پر کرده بظرف گلی نهاده دهن بند نموده در آتش نهند که خاکستر
شود قدر یک ماشه برگ تنبول دهند دیگر در دیگ گلی نمک شور پر نموده در میانش حمام ندلبوج مع پر نهاده بند کرده آتش دهند که بسوزد پس یک ماشه دهند
دیگر زردچوبه سحوق لبن عشر تر خشک نموده یک یا هشت سرخ دهند و نان مرغن خورند دیگر گانجه و تنباکو آمیخته سوزند رماد وش قدر برنج برگ تنبول
دهند دیگر درخت جوزماثل خشک کرده یا زردچوب یا چرچیره در چلم نهاده بطور تنباکو کشند دیگر رال یا راتینج در چلم نهاده بطور تنباکو کشند روز اول یک
روز دوم دو سوم سه بار دیگر دخن‌ها شربت حرمل لعوق زنجبیل لعوق ایرسا حب صنوبر قرص اسقیل ملذ اللحم حب هندی حب کته حب تنکار معجون مفرح القلوب
الفع حب تخم جوزماثل مصطکی ریوند کتیرا برابر قدر ماش حبوب بسته جبی دهند حب دار فلفل بعسل قدر نخود حبوب بسته صبح شام جبی دهند حب [illegible]
اصل سوس و بشر کت برسیاوشان حبوب بسته در دهن دارند حب صبر فلفل با آب ادرک قدر فلفل حب بسته صبحی جبی دهند حب کتیرا ربع اصل سوس
نیم لعاب بهدانه یک نشاسته تکنیم نبات چهار حب بسته در دهن دارند حب توتیای سبز و تنکار یک با آب برگ ترب قدر نخود حبوب بسته یک یا زیاده
با آب دهند منقی مخرج بلغم حنجره و فم معده مزیل ضیق حب زنجبیل تنکار انگزد نمک سنگ برابر با آب برگ سهجنه قدر نخود حبوب بسته صبح شام جبی دهند حب صبر
دوازده بلیله زرد ریوند هر یک شش ماشه زعفران عاقرقرحا فلفل زنجبیل هر یک سه با آب ادرک قدر فلفل حبوب بسته جبی هند دیگر تخم جوزماثل فلفل زنجبیل قاقلتین
حصی لبه هر یک یک دارچینی بهارنگی هر یک دو و بسایند شربتی ربع درم دیگر روغن مغز تخم بکاین بطور تیل جنتر کشیده چهل روز در شعیر دفن دارند پس هر روز قدر سه
دانه روغن با برگ تنبول خورند دیگر نمک سنگ ده درم در آبخوره گلی کرده شیر عشر ریخته دهن بند نموده گل حکمت ساخته خشک کرده سی آثار پاچک دشتی نهاده آتش دهند
بعد سرد شدن برآرند شربتی تا شش دانه حب قرنفل تنکار تنباکو برابر با آب ادرک حب قدر نخود بسته جبی دهند حب بلبش ریوند بیش اسود صمغ عربی هر یک دو زنجبیل سه قدر
سرشف حبوب بندند دو حب صبح دو شام دهند و لبنی خواره ربع یا نصف حب دهند مزیل ضیق و سرفه بلغمی حب بلبش بیش مدبر نیم درم فلفل چهار درم تنکار بریان هشت درم قرنفل

واچینی عاقرقرحا زعفران سنبل هریک ربع درم جوزبویه عدد با آب ادرک قدر فلفل حبوب بندند حبی در برگ تنبول دهند مزیل سرفه بلغمی و قولنج ریحی امراض بارده
و درد سرد **حب بیش** بیش دو نیم درم شیر چهار رطل سه ساعت جوشانده بعده در آب همین و به نموده تنکار بریان عاقرقرحا هریک دو نیم درم شنگرف هفت
نیم درم فلفل دارفلفل هریک مثقالی با آب ادرک قدر مونگ حبوب بسته حبی دهند مزیل سرفه کهنه و ضیق **حب شفا** تخم جوز ماثل سه رتیله دو مثقال نیم سنبل
هریک یک قدر نخود حبوب بندند شربتی حبی مزیل امراض بارده دماغ و صداع کهنه حار یا بارد و حمیات مزمنه و نائبه قبل از نوبت دهند مسکن وجع قولنج مزیل
تشنج بدن بر باد اند جوانی مداومت ادعیه طبیعی سازند قاطع عادت افیون حافظ صحت **حب انزروت** عاقرقرحا و غاریقون ترید هریک دو درم
ایارج فیقرا اصل السوس شحم حنظل هریک هشت انزروت سفید نه با آب حبوب سازند شربتی دو تا چهار درم منقی بلغم از اعضای صدر و سر مزیل عسر نفس
**عرق توم** توم مصفی مقشر توق پانزده آثار فوفل دکنی مسحوق یکسیر با آب ده آثار خمیر کرده هشت روز در زمین مدفون داشته عرق کشند شربتی نیم درم مزیل ضیق
نفس مقوی باه مشتهی مقوی جمیع اعضا باز آرنده جوانی تریاق امراض بارده **عرق بلادر** بلادر یک من سر جدا کرده لبن البقر شش من بتدریج جوشانند چون
یک من شیر جذب شود فرود آورده خشک کرده بحجرات شویند بعده شیر تازه چهار من قند سیاه کشند دوازده من آب قدر حاجت گل داوده دو سیر در خم مستعمل اندازند
و بعد جوش قرنفل جوزبویه بسباسه دارچینی خولنجان کبابه سنبل زعفران اندازند بعده دو سه روز نوشند یا معطر کنند برای برص جذام و جمره و ناسور و توجع و استسقا
و ربو و ضیق نفس و یبوست اطراف و وجع مفاصل نافع **لعوق حب صنوبر** مغز حلیغوزه کثیرا صمغ عربی کتان بریان ایرسا بزر بسل چند شربتی دو درم
منقی سینه و ریه از اخلاط غلیظه و مده مزیل ضیق و سائر امراض بارده سوداویه بلغمیه صدر و ریه **لعوق سلحفات** ربا سلحفات ده خلخل یک عسل آمیزند
صبح شام یک ملعقه خورند **لعوق ابهل** ابهل مسحوق یک من لبن البقر نیم لت کرده بعسل مقوم آمیزند مزیل ربو بلغمی تا هفته متواتر دهند **بخور** مزیل ربو و سرفه بلغمی
مرقسط سلیخه زعفران برابر بخور قرص ساخته بر مجمر نهند و دود آن کشند **بخور** مزیل ربو در ساعت تنباکو مسحوق بقدر یک من لبن البقر آمیخته قدر درم قرص
ساخته یکی بخور کنند **شربت زوفا مفرد** زوفا نیم رطل با آب گرم شبانروزی تر کرده جوشانند سوم حصه ماند صاف کرده عسل رطل نبات چهار رطل آمیخته قوام
کنند مزیل ضیق و سرفه **شربت نرگس** بیخ نرگس تازه ربع رطل با آب گرم روزی تر کرده بآتش نرم جوشانده صاف نموده قند یا عسل رطل آمیخته قوام
کنند مزیل ربو و غیره **اطریفل فراسیون** انجیر عناب هریک بیست عدد فراسیون اصل السوس زوفا اسطوخودوس گل بنفشه هریک نیم مثقال مویز
منقی بیست پنج مثقال آب دو من یوم روزی تر کرده و پزند سوم حصه ماند صاف کرده عسل صد مثقال مصری آمیخته قوام نموده هلیله زرد هلیله کابلی هلیله اسطوخودوس هریک
پنج مثقال بادیان کشنیز خشخاش هریک دو نیم مثقال مصری قاقله سائیده پانزده مثقال روغن بادام چرب نموده بعسل سرشته بعده چهل روز استعمال کنند
شربتی مثقالی وقت خواب با آب گرم برای نفخ بواسیر و تسکین طبع و ربو بلغمی نافع **قول جوان کور و فنه** [illegible] برای ضیق النفس شیر ترن شیر خر مفید
مفیق کرده [illegible] شود **فصل سوم در ضیق الصدر** یعنی اعضای منفسه که منفوس [illegible] متحرک شدن نتوانند و انبساط عصیان ورزند
**قول جوان کور و** ولاغر و خشک شدن لحم پشت است اگر بسبب کثرت جماع باشد مدام حمی حاجت و داکل غذا اعتیاد لاغر بود و احساس [illegible]
رقان و ربو [illegible] **علاج** [illegible]
تا [illegible] آید اگر بسبب کثرت ریاضت یا حمل بار گران باشد و وجع شدید در پشت و سینه **علاج** ترک سبب کنند شیر خر نوشند اغذیه لطیفه خورند اگر بسبب

کثرت خون باشد کہ در نخاع ریختہ بند شود و حرارت طبیعی را فاسد کند امتلای عروق لون جلد مائل بسیاہی **علاج** فصد کنند و دیگر تدابیر مناسبہ نمایند اگر بسبب
انصباب مادہ رطوبی در نخاع باشد **علاج** ادویہ کہ در نزلہ کہ از سر بعضوی ریزد نافع بوند بکار برند اگر کافی نباشد بر قطن داغ دہند پنج نقطہ در ہر یک بند اگر بسیار
لاغر بود و تاب داغ ندارد خرقہ بحجر سنگ گرم تر کردہ بر پای گذارند اگر این ہم نشود دہ عدد مجمرہ ناری بر بالای پشت سوی زیر دو اصبع نہند طفلی بچیا لہ مرض مزاجل
داشت بیضہ مرغ در بول خود جوشاندہ درحنا بور چہ بالہا دند چون بور چہ بیضہ را خوردند صحت شد **فصل چہارم در سعال** حرکت ریہ و دیگر آلات نفس است
برای دفع ایذا والم از خود **فائدہ** اگر نفث رقیق باشد دلالت بر ابتدای نضج کند و اگر در رقت و غلظ معتدل بود و سفید باشد آثار نضج دارد اگر غلیظ کبود زرد زنجاری
سیاہ اغبر بود دلالت بر حرارت دارد نہ بر نضج اگر بسبب سوء مزاج گرم ساذج ریہ باشد حرارت ریہ عطش و ام یبوست حلقوم عدم ثقل در سینہ سرفہ یابس و از حرارت افزاید
و از برودت تسکین یابد و تقدم جلوس در ہوای گرم اکل اطعمہ حارہ شرب گرم و شم عطریات گرم **علاج** ماء الشعیر لعاب اسپغول شربت بنفشہ شربت نیلوفر لعوق خشخاش دہند
شیر خشت در روغن حار ند چون حل شود دیگر بنہند ترکیب پنج مثقال رب سوس چہار کثیرا لب لوز مقشر بنفشہ صمغ عربی ہر یک دو قدر باقلا حب بستہ در دہن دارند ازہم
صندل کافور تراشہ کدو آب برگ کشنیز آب برگ کاہو گلاب بر سینہ طلا کنند قیروطی خفیف بر سینہ مالند اگر یبس غالب بود عناب سپستان
بماء الشعیر جوشاندہ روغن بادام آمیختہ حقنہ کنند لعوق لعابات دہند خرقہ بقیروطی آلودہ بر سینہ نہند صندل بنفشہ نیلوفر کافور بادرنگ بویند سپستان
در دہن دارند انار شیرین اسفاناخ کدو ماش مقشر روغن بادام حریرہ آرد گندم شیر شکر خورند اگر حرارت حمی نبود و صفرت بیضہ نیمبرشت مرغ دہند **قیروطی**
**اخضر** موم سفید بروغن گل یا روغن بنفشہ یا روغن بادام گداختہ تا آب خیار آب کدو آب برگ خرفہ آب برگ کاہو آب برگ کشنیز کف مال کنند ۔
**شربت بنفشہ مرکب** بنفشہ تازہ رطل تخم خطمی بہدانہ صمغ عربی ہر یک دہ درم آب پنج رطل روزی تر کردہ بپزند سوم حصہ ماند صاف نمودہ نبات دو رطل
آمیختہ قوام کنند شربتی ہفت درم مزیلہ سرفہ و شوصہ **لعوق خشخاش** خشخاش دہ نشاستہ کثیرا صمغ عربی ہر یک چہار مغز تخم کدو مغز بہدانہ ہر یک سہ
سائیدہ بقند مقوم آمیزند برای نزلات حار رقیق و خشونت حلق و سرفہ نافع **لعوق لعابات** لعاب اسپغول لعاب بہدانہ ہر یک دو قاشق آب انار شیرین
آب خیار آب خرفہ ہر یک دو نیم قاشق کثیرا صمغ عربی بنفشہ مغز بادام ہر یک سہ مثقال خشخاش مثقالی قند سی مثقال لعوق سازند برای سرفہ حار یابس سفید
اگر سوء مزاج مادی باشد یعنی خون صفراوی در ریہ حاصل آید عظم و حرارت نبض حمرت وجہ عدم نفث و گاہی نفث قدری بسرخی آید **علاج** باسلیق زنند و بقوعات
سنا تلیین سازند پس آنچہ در ساذج گذشت بکار برند و اگر در کبد حرارت باشد تسکین حرارت کبد نمایند **قول جوان کورو** و بعد فصد آب برگ کاسنی نوشند
منماد سبر دبر کبد بنہند وقت شب قبل از غذا پا در آب گرم گذارند اگر بسرفہ خون آید شعیر مقشر چہار دانگ آب سہ کاناد جوشانند چون قدری ماند آب دور کنند
و دو کاناد آب دیگر اندازند چون نصفی ماند مالیدہ صاف نمودہ در شیشہ نہند و در نیم رطل این قدری شکر یا شربت در آمیختہ صبحی و وقت شب بعد پنج ساعت
از غذا دہند تا پانزدہ روز اگر کافی نبود حب رب سوس دہند و تنقیہ بریوند و ہلیلہ کنند اگر بسبب انصباب مادہ رقیق گرم از سر بریہ باشد احساس چیزی
کہ بحلق میریزد و تقدم زکام گرم حرارت دماغ لذع و حرقت در غدد و در قصبہ لزوم سرفہ بی نفث در وقت شب و عقب خواب اشتداد کند و این ردیست
اگر زود وی تدارک نکنند مزمن شود و احداث سل نماید **علاج** برای منع نزلہ شربت خشخاش دہند و بطبیخ کوکنار خشخاش مغز باقلا برگ آس تخم کاہو گل سرخ یا
بطبیخ گل سرخ دو خرنوب و نیم مدس غرغرہ نمایند اگر غلبہ خون بود و مانع نباشد فصد کنند حقنہ نرم نمایند و بر قفا نخواہند عناب بیست عدد مویز چہل عدد سپستان

سی عدد انجیر دہ عدد بنفشہ دہ مثقال ایرسا شش مثقال قند شصت مثقال شربت ساختہ یک قاشق با آب آمیختہ دہند طبیخ زوفا نوشند و بعد سہ ساعت
ماء الشعیر بقند دہند اگر قبض بود بطبیخ عناب سپستان ہر یک سی عدد بنفشہ ایرسا ہر یک دو و نیم درم گاوزبان چہار درم مغز فلوس ہفت مثقال ترنجبین بیست
مثقال آمیختہ دہند کتیرا صمغ عربی مغز بہیدانہ ہر یک یک خشخاش یکنیم ایرسا دو قند دہ حب بستہ یا نشاستہ کتیرا مغز بادام مقشر خشخاش کوکنار صمغ عربی
گل ارمنی برابر بلعاب اسپغول حب بستہ مدام در دہن دارند خشخاش تر خورند خمر نوشند گلاب بویند و بعد حلق راس گل ارمنی گل مختوم با آب بارتنگ
بر سر طلا کنند روغن بید کدو و کوکنار مع تخم خشخاش بود بر سر مالند حلوا بروغن بادام حریرہ سبوس تند مدس صفرت بیض قلیہ مرغ اسفاناخ کدو خورند
بخور سندروس تند زعفران در بینی رسانند یا خل بر سنگ گرم انداختہ پیش بینی دارند شربت بنفشہ با آب انارین دہند اگر استفراغ کنند و حمام
روند حلق شعر کردہ بخرقہ درشت سر القوت مالند تا پوست سر منضغط شود پس نقاطات را مدتی مندمل شدن نہ ہند تا مادہ بدین سو بر آید
یا خردل با آب انجیر طلا سازند تا آبلہ آرد یا میان سر داغ دہند تا مادہ بریہ نریزد و منجر بسل نگردد **قول جوان کورو** و برگ تنباکو مشغ کنند
تا قی شود اکوا بید یکتا یا کین تلیو دہند اگر کثرت خون باشد فصد نمایند حقنہ کنند شیر خشت سہ اونس دہند حب کوروی انا خورند و گھونگھہ کہربا
مصطکی گل سرشوی ہر یک درم یک عدد صفرت بیض مسلوق آمیختہ خرقہ کتان آلودہ بر یافوخ نہند بعد بست ساعت تبدیل کنند شخصے در تابش
آفتاب برای سیر رفت مادہ سرگداختہ بریہ ریخت و شخصے از ہشت ماہ سرفہ بسبب نزلہ داشت و قریب مرگ رسیدہ سہ روز کین تلیو دادند پانزدہ روز
حب کوروی انا خورانیدند صحت شد اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج ریہ باشد رصاصیت لون برد سینہ قلت عطش و انتفاع از ہوای گرم و تقدم
جلوس در ہوای بارد و اکل اشیای باردہ **علاج** اگر از امور خارجیہ چون وصول ہوای سرد و برف و شرب آب بارد باشد ازالہ سبب کنند پس حتی الامکان
حبس دم کنند کہ تو را ریہ را گرم میکند و اگر امور بدنی باشد چون استفراغات مفرط و مانند آن بطبیخ انجیر مویز اصل سوس گلقند عسلی آمیختہ دہند و از بادیان
خردل بریان کتان حلبہ حب صنوبر فستق بادام کتیرا الو قند لعوق کنند عوض آب ماء العسل نوشند انجیر با پس بادام خورند روغن نرگس روغن یاسمین موم روغن
در سینہ مالند اگر مزمن بود مربیہ بعسل آمیختہ اندکی در دہن دارند سکنجبین روغن بلسان ہر یک درم آمیختہ دہند لحم ارنب طیور بری مرغ گوسفند نخود آب با دویہ گرم حریرہ
گندم بقند روغن بادام خورند و از اشیای بارد و ہوای سرد پرہیز کنند اگر بسبب نزول مادہ باردہ از سر بریہ باشد تقدم زکام ثقل سینہ احساس برد در سینہ خروج مادہ
لزج بسرفہ باشد **علاج** برای نضج مادہ طبیخ زوفای کبیر یا طبیخ انجیر حلبہ اصل سوس یا ماء العسل دہند اگر در سینہ حرارت باشد ایرسا سپستان شعیر مقشر جوشاندہ
ترنجبین و روغن بادام آمیختہ دہند نخود و نیمکوفتہ کشک شعیر قدری بادیان جوشاندہ نوشند لحم مرغ طیور بری و غیرہ بدار چینی فلفل خورند عوض آب ماء العسل نوشند زوفا بودینہ
ایرسا خردل قردمانا فلفل تخم انجرہ انیسون برابر بعسل آمیختہ دہند کہ منقی سینہ و منضج مادہ غلیظہ است اب سوس پنج فلفل قردمانا مغز بادام ہر یک دو دانگ و یک بعسل
حب بستہ دہند کہ منقی مادہ غلیظہ است اگر سرفہ بشب رنج دہد مربیہ کندر برابر افیون قدری حب بستہ وقت شب در دہن دارند بادیان رب سوس ہر یک دو
مغز بادام سہ کتان فلفل ہر یک چہار نبات پانزدہ بلعاب بہدانہ حب ساختہ مدام در دہن دارند **طبیخ زوفای کبیر** انجیر زرد دہ عدد تمر مویز حلبہ زوفا اصل سوس
ہر یک دہ درم ایرسا پنج کرفس بیخ بادیان تخم کرفس بادیان تخم انجرہ فو تخم فراسیون ہر یک پنج درم پرسیاوشان ہفت درم آب سہ رطل جوشانند سوم
ماند صاف کنند شربتی سہ اوقیہ برای سرفہ کثیر الرطوبت و ربو و اخلاط غلیظہ سینہ و نفث المدہ انفع **قول جوان کورو** و اگر مادہ کثیر بود فصد کنند

پس ادویه منجده دهند اگر رقیق باشد کافجی برنج بعد هشت ساعت دهند شربت گل لاله شربت کودیون انفع وبرای تنقیه شیر خشت سه درم بعرق مرغ
آمیخته یا شربت اوریو بطبیخ بیتوال دهند بعد تنقیه ارسیتر بوکوکرده همراه نبات ارسیتر بوکهربا همراه طبیخ صندلین دهند چند و اگر بسبب رطوبت ریه و سینه باشد و این مشایخ
و مرطوبین باشند کثرت خروج بلغم بسرفه خرخره سینه خاصه در خواب و بعد انتباه و التصاق بلغم در حلق **علاج** برای نضج ماده طبیخ زوفا دهند بعد تنقیه
بقی و اسهال نمایند بعد تنقیه زراوند گرد فلفل مغز بادام دارچینی بسباسه خردل هریک درم عسل چهل آمیخته یک یا دو مثقال دهند اگر سرفه باشد من یا نیم
توم باشد حب میعه در دهن دارند حمام معرق و ریاضت قبل از غذا کنند کباب قلیه یا بسته نخود آب خورند از عرق چرب فواکه وغیره پرهیزند اگر ماده از سر باشد اشتها
دریه گرد آید روغن حب صنوبر یا روغن بادام یا مربای بنفشه انجیر خرما مویز خورند شمع روغن نرگس یا روغن سوسن گداخته بر سینه مالند دود کنند میعه در زمین
گیرند معجون سعال قدر جوز خورند شربت زوفا نوشند کبوتر دراج خورند **حب میعه** مرکند میعه هریک یک افیون اندکی قدر نخود حبوب بندند شربتی تا دو حب
اگر زعفران روغن بلسان هریک نیم افزایند قوی تر گردد **حب میعه از جالینوس** رب سوس میعه یک زعفران افیون هریک نیم بخمر انگوری قدر نخود
حبوب بندند گاهی کندر نیم می افزایند گاهی بمویز منقی حب می بندند **معجون سعال** مغز حلغوزه سه مغز فستق پنج لب لوز مقشر کتان هریک ده
فانید برابر همه طلیا کنند **قول جوان کورود** شکر نیم رطل خمر تند رطل با آتش نرم جوشانده یک قاشق بتفرق در دو ساعت داده باشند توم
به پیه گرده و دنبه سائیده بر کف پا ضماد کنند اگر کافی نبود طبیخ انیسون یا فاکشمش دهند حاشا بماء العسل جوشانده نوشند بعده قرص غاریقون یکدرم
دهند اگر بسبب یبوست و حرارت ریه باشد وقت حرکت و جوع و عطش افزاید از حمام مرطب و اکل مرطبات تسکین یابد ضیق نفس عدم نفث هزال سرعت و تواتر نبض عطش و گاهی حمی هم باشد و اگر
مشتد شود حرارت دل غالب گردد بدق می انجامد و این سرفه مرض است و ضیق عرض **علاج** شربت خشخاش ماء الشعیر کدو روعناب سپستان بنفشه روغن بادام باشند ماء الشعیر شربت بنفشه
لعاب اسپغول گلاب آب خیار بقند دهند حب سعال در دهن دارند قیروطی از روغن بنفشه روغن بادام روغن مغز تخم کدو موم سفید کتیرا ساخته بر سینه مالند ناف مقعد را بدین روغن بادام چرب دارند
نیم گرم غسل کنند در آبزن مرطب نشینند و در آب مشروب کتیرا بهدانه اندازند صمغ عربی با آب گداخته روغن بادام آمیخته نیز ند چون غلیظ شود لعوق کنند روغن
بادام بلعاب اسپغول آمیخته دهند حریره از سبوس روغن بادام قند و فالوده از خشخاش روغن بادام قند ساخته شیر برنج جوشیده مرغ فربه فروج یا بچه گوسفند بلو خیار
قطف خیار قثا مرغ سفرت بیض نیم برشت خورند اگر حمی باشد فصد کنند و لحوم ندهند اگر بسبب یبوست صفرا باشد عظم نفس و نبض حرارت عطش خروج بلغم مخ زرد
**علاج** فصد کنند شربت نارنج شربت بنفشه خمیره بنفشه لعوق لعابات کشک شعیر لعاب اسپغول بقند دهند صندل بعرق بید مشک بر سینه طلا کنند موم
بروغن مغز تخم کدو روغن بادام گداخته بر صدر مالند حریره سبوس خورند اگر یبوست بسبب سودا باشد سواد کمودت بلغم و دیگر آثار سودا **علاج** تنقیه سودا
کنند حریره سبوس بقند ساخته دهند نخود آب لحم مرغ و گوسفند خورند اگر بسبب خشونت ریه باشد از وصول دود و غبار صیحه قوی **علاج** حسوها و لعوقات
مرطبه دهند حبوب مرطبه در دهن دارند دهان مرطبه تجرع کنند و در گلو مالند و ناف و مقعد چرب کنند باقی تدبیر سوء مزاج حار ساذج نمایند اگر بسبب حرارت
قصبه ریه باشد که بعد حمی شود حرارت اندوه و تسکین بهوای بارد **علاج** فصد کنند عناب سپستان بنفشه قند شربت کرده دهند شربت خشخاش شربت
بنفشه نوشند کتیرا صمغ عربی مغز تخم کدو مغز بادام حب بسته در دهن دارند لعاب بهدانه دهند مرغ اسفاناخ خورند و از اغذیه ترش شور صیحه کثرت تکلم و دود غبار
پرهیزند اگر بسبب برودت حس قصبه ریه باشد و در سرما اکثر شود و از حمام و اشیای گرم و آب گرم ساکن شود **علاج** انجیر مویز سپستان با یرسا قند شربت کرده

کتیرا صمغ عربی الوکتان مقلو ہر یک دو قند ہشت حب بستہ در دہن دارند حریرہ سبوس لحم حمام کبک نخود آب بادیان چینی فستق انجیر خورند خمر شیرین نوشند
از آب و اشیای بارد پرہیز ند اگر بسبب بیدور طوبت قصبہ ریہ باشد کثرت لعاب بحت صوت احساس خشونت علاج بطبیخ بادیان انیسون عسل یا بطبیخ ایسا
عسل غرغرہ کنند حریرہ سبوس عسل روغن بادام دہند مربای زنجبیل خورند اگر مزمن شود ماء الاصول دہند فندق بقند و عسل یا شونیز بعسل لعوق کنند نخود آب
حمام کبک بادویہ گرم خورند اگر بسبب جراحت یا ورم قصبہ ریہ یا صدر باشد یا ورم حجب سینہ و حجابیکہ میان دل و ریہ ہست یا ورم کبد و طحال یا ورم حلقوم
باشد و این ہمہ در نفث الدم و سل و ذات الصدر و ذات الریہ و ذات الجنب و برسام و ذات الکبد و ورم طحال گفتہ شوند و ورم حلقوم در خناق گذشت
اگر بسبب بثور و شش باشد سلب یا خون صفراویست سرعت نبض حرارت بول و نفع از سید علاج قیفال زنند حجامت کنند تنقیہ صفرا بآب تمر ہندی
آلو شیر خشت مغز فلوس نمایند شربت زوفا شربت بنفشہ دہند کتیرا صمغ عربی لعاب بہدانہ لعاب خطمی نبات لعوق کنند لعاب اسپغول بقند دہند حریرہ از
سبوس گندم قند روغن بادام ساختہ صفرت بیض نیمبرشت خورند و از آب سرد و اشیای ترش پرہیز ند باقی تدبیر شوصہ حار کنند اگر بسبب شرکت معدہ باشد
اشتداد سرفہ وقت امتلاء و سکونش عند خلو علاج تنقیہ معدہ بقی و اسہال کنند شربت زوفا شربت بنفشہ دہند شربت زوفا بادیان تخم کرفس ہر یک
پنج درم مویز سی درم زوفا ہفت درم حلبہ چہار درم تخم خطمی اصل سوس ایرسا ہر یک سہ درم پرسیاوشان شش درم انجیر دہ عدد گلقند رطل نبات دو رطل
کنند شربتی دہ تا یازدہ درم مزیل ضیق و سرفہ ملین سینہ منضج بلغم غلیظ مجاری نفس فائدہ در سعال یابس اہل کتفین جائیکہ دست مریض نرسد حجامت
علق گذارند و خون حسب قوت گیرند بعد دو سہ روز فلفل گرد زرد چوب بعسل آمیختہ دہند یا زرد چوب در آتش پختہ بنمک خورند انتباہ در ہر سرفہ کہ بلغم غلیظ
پختہ دفع ہمیشود و اندک ایام متد نکنند بلکہ شربت زوفا شربت بنفشہ دہند تا دفع شود و چون بینند کہ مادہ کم شد حب سعال دہند اگر غلبہ خون باشد کحل
زنند تا منجر بسل و ذات الریہ نگردد و مادہ سرفہ ہر چند کہ بلغم باشد کثیر است کہ آن بلغم بی حدت بود پس اصلاح او بیشتر بمادہ عرقیات چون نیلوفر و غیرہ نمایند و در
سر دا شد سد اطراف بقوت انفع و اگر دادن مسہل ضرور بود طبیخ مسہلہ دہند قول جالینوس اگر نفث غلیظ بر آید بفوہ نج زوفا تلطیف اکنند اگر رقیق
بر آید بہ نشاستہ و صمغ تغلیظ نمایند اگر نرج بر آید سکنجبین و اشیای حریفہ اصلاح او سازند و اگر کثیر بر آید حتی کہ باعث ضعف شود تنقیہ تن بمسہل کنند
اگر سرفہ در خدخہ در قصبہ ریہ باشد بدانند کہ مادہ از دماغ میریزد و اگر مع نفث بود بدانند کہ مادہ منصبہ رقیقست و کسی را کہ سعال از تکلم یا انفتاح دہن غلبہ کند
بدانند کہ مرض از رو اخل نیست بلکہ بسبب خشونت قصبہ ریہ یا برد است کہ باو رسیدہ و گفتہ اگر مریض را از چیز منوم ثقل سینہ و ضیق نفس پیدا آید و اگر چیزی
برای تنقیہ دہند سرفہ افزاید پس باید کہ اشیای منوم مانع سعال را با اشیای ملطفہ و مخرجہ مادہ باسانی مرکب کردہ بکار برند قول یہودی اگر سرفہ ناشد
بود بحدی کہ قی کند باید کہ محجمہ بفقرہ دوم زیر عنق بنہند و شیر دہند ساکن شود قول ثابت اکل انجیر یابس و بادام مزیل سعال مزمن است اغذیہ ترش
مانع عفص شور مضر سعال اند قول لازر و ربیر روغن تخم شلجم دو یا چہار درم دہند او کو انیتو سیموکتا تیس بر صدر ضماد کنند عمر تندیک گیلاس آتش دہند
چون شعلہ بایستد قدری نمک آمیختہ نوشند کہ مزیل سرفہ مزمنست تنہ نبات برابر اصل سوس قدری کہ حب بستہ شود آمیختہ قدر نبق صحرائی حب بستہ صبح
شام یک بطبیخ بانسہ دہند نمک تنباکو یکسیر زرد برگ تنبول دہند طبیخ چای نوشند بیزوار تنکو مینرال سولار بالسمو کیپی بہروزسی حب و نیو یرسابس
حب پیپیکاس نکراس حب صبری حب پیوہ ایس حب دی ایستوراکی حب پا راتوسی دیاسنک شربت زوفا شربت اصل سوس شربت دی الارو شو

شربت دمی الاخوین شربت العطش شربت خشخاش عرق جینیا عرق مرکب عرق سیلیسے عرق ہیدرو دیگا عصارۃ الکابس یا عصارۂ افیون فلوریدزوین قرص خطل لعوق سرفہ لعوق سانو شربت انار دس دمی دیناس طبیخ توسی طبیخ دمی تالا یا مرق توسی با العسل مفرد اینہمہ مفید اند ہر کہ مناسب حال باشد دہند **قول**
**جوان کورو** شخصے از سہ سال سرفہ داشت تا رتر و ایسکو شش دانہ داد ند دری یک ریزہ سنگ بر آمد و صحت شد شخصے عظم بلع کرد از ہمان وقت سرفہ
پیدا شد چون حلقوم بر آمد صحت یافت **دوا** تریاق کبیر یک ترسہ بعسل دہند **دیگر** سعجون ترس دو ثلث درمی بخمر ممزوج در اول شب دہند **دیگر** دوا المجامع
یک سرخ بعرق بادیان نیم گرم وقت خواب دہند **دیگر** روغن بلسان بہ دہند **دیگر** شربت فرادس وحب تا لعوق حب صنوبر لعوق زوفا لعوق خشخاش انفع
**دیگر** کا کرا سینگے یا دار چینی یا صمغ عربی یا صمغ چینی در دہن دارند **دیگر** کتیرا بعسل آمیختہ در دہن دارند **دیگر** حرف بعسل آمیختہ یا خردل بعسل آمیختہ یا بندق بے نمک
بخمر آمیختہ یا فلفل زنجبیل حمار برابر سائیدہ یا کتان یہ چند عسل آمیختہ یا مقل درم دہند **دیگر** خل نوشند **دیگر** مصطگی خورند **دیگر** قصب الذریرہ بر مجمر ریختہ دود
در حلق کشند **دیگر** گاؤزبان بہار اصل جوشاندہ یا گندم مشتی در آب جوشاندہ یا پرسیاوشان اصل سوس ہر یکدرم نشاستہ ربع درم یا سیاہ اسکر و بلو سل
درم جوشاندہ یا پوست ببول قند سیاہ ہر یک نیم رطل نانخواہ نمک ہر یک دہ درم جوشاندہ یا اصل سوس بنفشہ بہدانہ ہر یک درم ہیل خمیرہ بنفشہ یا خمیرہ
خشخاش ہر یک نیم درم قرنفل سہ عدد نبات پنج درم آب نیم رطل جوشاندہ یا پرسیاوشان ۲ و اسکر و بلو بند و فا ربع درم اصل سوس نیم درم خبہ درم نبات دو درم
آب بیست درم جوشاندہ یا اصل سوس پرسیاوشان ہر یک نیم درم زوفا دارچینی ہر یک یک نیم ماشہ بہدانہ ربع درم نبات دو نیم درم جوشاندہ یا اسیا
خولنجان ہر یک ربع درم تخم خطمی اصل سوس پرسیاوشان ہر یک درم زوفا نیم درم زعفران دو دانہ قرنفل سہ عدد عسل دو نیم درم آب نیم رطل جوشاندہ
یا بنفشہ بہدانہ پرسیاوشان ہر یک نیم درم اصل سوس ۲ درم کشمش دو درم آب نیم رطل جوشاندہ یا پوست درخت کنار سہ روز تر کردہ خشک نمودہ دہ درم ہدار فلفل
جوشاندہ صاف نمودہ نوشند **دیگر** برگ نورستہ عشر یا برگ تنبول مع مصالحہ در موسم سرما روز اول یک فرد و مریک نیم خورند و ہر روز نیم برگ افزایند تا بیست برگ
رسد پس تا چہل روز سہ برگ خوردہ باشند و از ترشی بادی و شیرینی پرہیز ند مزیلہ سرفہ و ضیق **دیگر** شلجم در خرقہ پیچیدہ گل حکمت کردہ در تنور بپزند آتش فسردہ تنہا
یا بہ نبات نیم گرم نوشند **دیگر** گل عشر ناشگفتہ درم نانخواہ قند سیاہ ہر یک نیم درم سائیدہ آمیختہ بسایہ خشک کردہ نہار یک کف دہند مزیلہ سرفہ و قولنج
ریحی و امراض سینہ و شکم **دیگر** بار کٹائی ریزہ ریزہ کردہ بنمک آلودہ خورند مزیلہ سرفہ کہنہ و بلغم سینہ بقی **دیگر** ماہی صغیر چہار او نس نمک دوازدہ درم شخار سہ درم
در سبو کردہ گل حکمت نمودہ سوزند شربتی دو تا چہار حبہ **دیگر** نمک سنگ ہر قدر کہ خواہند و سہ قرنفل بہ روغن گاو بریان کنند و قدری ازین نمک در دہن دارند
فوراً نفع دہد **دیگر** پوست بیخ ایر اجتماع پانزدہ عدد فلفل گرد سائیدہ با آب گرم دہند **دیگر** بار کسوندی بریان کردہ خورند مزیلہ سرفہ یابس **دیگر** نمک ا روسہ درم
کتیرا صمغ عربی اصل سوس ہر یک درم سائیدہ دہند **دیگر** طبیخ آلو نوشند **دیگر** افیون قدر کرسنہ خورند **دیگر** و یا د محرق بعسل آمیختہ ربع یا سہ درم دہند **دیگر**
نبات بسکہ گاو آمیختہ چہار دہ روز خورند **دیگر** دار چوبہ دو عسل شش آمیختہ سہ درم صبح شام دہند **دیگر** انگزد بعصفرت بیض آمیختہ متوسط ترب پختہ خورند مزیلہ قرین
**حب** عاقر قرحا فلفل پوست انار تخم کرفس برگ بانسہ بیخ کٹائی پوست ببول نمک سنگ قتی ملح عجین ہر یک یک افیون نیم آب ادرک قدر نخود حبوب بستہ
در دہن دارند و آب بلع کنند مزیلہ سرفہ بارد رطب **حب** گل عشر تازہ ناشگفتہ فلفل برابر قدر نخود حبوب بستہ صبح شام دو دو دہند اگر نمک سنگ افزایند بہتر
مشتہی ہم **حب** دار فلفل گل ارمنی ہر یک سہ کتان خشخاش سیاہ ہر یک پنج کتیرا صمغ عربی ہر یک چہار نشاستہ برگ اروسہ رب سوس مغز بادام مغز بہدانہ ہر یک

شش افیون یک نبات دوازده قدر نبق صحرائی حبوب بسته در دهن دارند حب بزر البنج ابیض خشخاش ابیض تخم کاهو رب سوس نشاسته صمغ عربی مصطکی
ریوند کتیرا هر یک مثقالی زعفران چهار اسکر و بیلو افیون ع و نیم درم قدر نخود کابلی حبوب بندند صبح شام دو حب بعرق بادیان دهند مزلۂ انواع سرفه حب
فلفلین زنجبیل عاقرقرحا تنکار مشوی افیون برابر با آب حبوب بندند برای طفل قدر جاورس و برای بزرگ قدر ماش حب صبر دوازده ریوند شش بلیله کابلی
مر هر یک چهار زعفران عاقرقرحا قرنفل زنجبیل هر یک سه با آب ادرک قدر فلفل حبوب بندند شربتی دو حب و للطفل یک مزلۂ ضیق هم حب نشاسته چهار افیون
یک با آب قدر فلفل حب بندند برای امراض صدر و دماغ انفع حب نشاسته صمغ عربی افیون رب سوس خشخاش برابر بلعاب بهدانه قدر نخود حبوب بندند
مزلۂ سرفه اطفال که از شدت او قی کنند و شب بعسر خواب آید حب مویز منقی نبات هر یک یک شش فلفلین هر یک یک قدر کنار صحرائی حب بسته صبح شام در دهن
نهند یا حبی صبح و حبی وقت دوپهر و حبی وقت شام بعد غذا خورند و خوابند و بعد آن آب ننوشند مزلۂ سرفه بلغمی حب جواکهار یک فلفل دو دار فلفل سه
انار دانه چهار قدر نخود حبوب بسته صبح شام در دهن دارند اگر عوض انار دانه پوست انار یا بلیله کنند بهتر حب صدف محرق با آب ادرک قدر نخود حبوب بسته بندند
حب شخار فلفل نخود بریان معشر برابر با آب ادرک حبوب بندند حب آمله دار فلفل زنجبیل برابر بعسل قدر نبق حبوب بسته صبح شام دهند حب اصل السوس
زعفران صمغ عربی نبات برابر مشک قدری بشکر مقوم قدر نخود حبوب بسته در دهن دارند حب اشخار اشخار نمک سنگ سنبل فلفل دار فلفل برابر قدر فلفل
حبوب بندند شربتی یک تا سه حب در برگ تنبول مزلۂ سرفه مزمن حب اشخار اشخار فلفل نخود بریان پوست انار زنجبیل هر یک دو نمک سنگ یک
با آب ادرک حبوب بندند حب افیون رب السوس صمغ عربی هر یک پنج مثقال نبات ده مثقال سائیده افیون بیست حبه با آب حل کرده آمیخته حبوب قدر دوازده حبه
بندند و در دهن دارند برای سرفه یابس که بلغم غلیظ شود دوا یذ الشیرا شد انفع حب سعال نشاسته یک صمغ عربی دو رب سوس سه فلفل شش با آب نبات العسر
شش ساعت حل کرده قدر نبق دشتی حبوب بسته صبح شام یک یک در دهن دارند مزلۂ سرفه بلغمی در سه روز حب برگ ترم ارد سه پنج فلفل یک نیم نمک سنگ
یک قدر نخود حبوب بسته صبح شام یک یک خورد حب زاج یک آب ادرک چهار قدر نخود حب بسته صبح شام یک یک دهد مزلۂ ربو بلغم طبیخ پنج کشائی
برآورده قطعه قطعه کرده بیک رطل آب جوشانند چون یک پیاله ماند صاف کرده نوشند سه روز پنج بال زاغ در پارچۂ پشم رنگین بسته در دست مسلول بندند شود
حب سعال طباشیر صمغ عربی رب سوس کتیرا گل بنفشه دار چینی نشاسته مغز بهدانه یا مویز منقی هر یک یک نبات چهار بعرق گاوزبان حب سازند اگر نزله
باشد افیون یک افزایند حب سعال رب سوس پنج فلفل قرحا نا مغز بادام انگزه هر یک دو بماء العسل حبوب بندند مزلۂ سرفه که مانع خواب باشد حب تنکار
تنکار بریان تنکار خام هر یک یک فلفل دو با آب نبات العسر قدر نخود حبوب بندند شربتی سه تا پنج حب صبح مزلۂ سرفه بلغمی حب تنکار تنکار خام تنکار بریان
فلفل هر یک یک رب سوس مغز بهدانه هر یک دو با آب نبات العسر شش ساعت حل کرده قدر نخود حبوب بندند و در روز سه حب و در شب سه حب یکی بعد
دیگری در دهن نهند و طفل را الحب بشیر مرضعه دهند حب تنکار دار فلفل در خرقه پیچیده و زیر رماد گرم ساعتی گذاشته برآورده بدست مالند که اجزای
او جدا شوند دانه مذکور تنکار بریان خولنجان هر یک سه عاقرقرحا یک نیم فلفل گرد شش با آب نبات العسر چهار روز حل کرده قدر نخود حبوب بندند شربتی
دو حب مزلۂ سرفه و ضیق بلغمی و رطوبی حب تنباکو دار فلفل تنباکو سورتی هر یک یک مویز منقی ده قدر فلفل حبوب بندند صبح شام یک یک دهند
مزلۂ سرفه بلغمی حب تنباکو تنباکو سورتی عرق گلاب هر یک ربع رطل شب تر کرده صبح سائیده حبوب بندند بعده فلفل جوزبویه هر یک ده درم زعفران

قاقلتین ہریک پنجدرم بسباسہ دو نیم درم مشک دو درم عنبر نیم درم حبوب مذکور مع ادویہ مسطور سائیدہ قدر ماش حبوب بندند و ہمراہ برگ تنبول خوردہ
باشند مزیلہ سرفہ و ضیق و نزلہ و وجع اعضا و شکم و جگر و امراض باردہ بلغمی و سوداوی مقوی باہ مشتہی ہاضم **حب ہندی** جواکہار کنیم فلفل سہ
دار فلفل شش انار دانہ دوازدہ قند سیاہ بیست چہار حبوب بندند مزیلہ ضیق و سرفہ باشد کہ غذا لبتی بر آید و بدوا بہ نشود **حب الصدر** غاریقون تربد
ہریک سہ اصل السوس شحم حنظل ایارج فیقرا انزروت ہریک دو در آب حبوب بندند شربتی مثقالی بماء العسل مزیلہ سرفہ کہنہ و ربو و امراض سینہ **حب**
کتہ دارچینی قرنفل فلفل پوست ہلیلہ ہریک یک کتہ سفید چہار بطبیخ پوست ببول حبوب بستہ در دہن دارند مزیلہ سرفہ بلغمی و ضیق **حب عود و مشک**
یکنیم عنبر سہ کہربا بسد ہریک شش لب لوز مقشر نشاستہ عود مروارید یاقوت ہریک دوازدہ رب السوس صمغ عربی بیخ بنفشہ نبات افیون ہریک بیست چہار
بگلاب قدر نخود حبوب بندند مزیلہ سرفہ و نزلہ مقوی اعضای رئیسہ و باہ و معدہ ممسک **حریرہ** مزیلہ سرفہ تر و خشک کہ از ہوای عفنہ بغیر نزلہ زود رکند تی
آرد و ضعیف ساختہ باعث ہلاک اطفال و بزرگ نماید اصل السوس دو نیم درم کوکنار درم سپستان سی عدد آب سہ رطل شب تر کردہ پزند چہار درم ماند صاف
نمودہ نشاستہ دو درم شکر دہ درم آمیختہ مثل حریرہ پختہ زنجبیل درم انداختہ نوشند تا سہ روز **روغن گوگرد** گوگرد آملہ سار ربع رطل بول مادہ گاو اندک
اندک انداختہ یکصد و ہشت ساعت حل کردہ حبوب بستہ در شیشۂ آتشی ریز نمودہ چکانند شربتی دو بیخ در برگ تنبول ہر دو وقت دہند و از ترشی باد
پرہیز ند برای سرفہ و ضیق انفع **طبیخ مسہلہ** عناب سپستان ہریک سی عدد اصل السوس دہ درم آب سہ رطل جوشانند سومی ماند بنفشہ دہ درم انداختہ جوش
دادہ فرو گرفتہ ترنجبین بیست درم مغز فلوس دہ درم آمیختہ دہند اگر خواہند وقت جوش تربد یک یا سہ درم گاوزبان دہ درم افزایند **طبیخ اصل السوس**
اصل السوس خشخاش اسود ہریک شش کنیم ادرس آب شش رطل پزند سومی بماند صاف نمودہ بکار برند **العیشبر افیونی** افیون فلور بزر بنج ہریک سہ کر دیلو کافور شش اکردہ
خمر چہار بارہ ہفتاد و دو اونس بر فوی ترکردہ صاف کنند شربتی بیست تا چہل قطرہ برای سرفہ باشد کہ ہر لحظہ آید انفع **بخور** زرآوند صبر قسط برابر زرنیخ سرخ
برابر ہمہ شحم بقر آمیختہ بنادق ساختہ بر مجمر بنہند و دودش بقمع در دہن گیرند برای سرفہ مزمن و نفث منتن انفع **قرص خشخاش** خشخاش مغز تخم کدو مغز تخم خیار
بزرالبنج ہریک سی کتیرا صمغ عربی نشاستہ ہریک دہ بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سہ درم بشربت خشخاش برای سرفہ حارہ و ضیق نفس و سل و نفث
زرد و رقیق و صداع یابس و نزلہ نافع **دیاقوذا** اقنہ خشخاش سفید تیغ زدہ مع تخم سی عدد گل بنفشہ نیلوفر گاوزبان گل گاوزبان ہریک سہ مثقال اصل السوس
پنج مثقال سپستان عناب ہریک دہ عدد جوشاندہ صاف کردہ نبات پنجاہ مثقال قوام کنند شربتی دہ درم برای امراض صدر و ریہ نافع **سفوف**
**ہندی** نبات سی طباشیر شانزدہ دارچینی ہشت دار فلفل چہار شربتی یک تا دو درم و بعضے قاقلتین دو افزودہ مقوی معدہ مشتہی و برای حمیات بلغمی و سرفہ
مزمن مفید **شربت ترنجبین و شربت مبارک** و دوار الہند عناب بیست عدد سپستان پنجاہ عدد اصل السوس خشخاش ابیض خمیرہ بنفشہ روغن بادام
ہریک دو درم حب الآس کتیرا ہریک پنجدرم شیر مقشر پانزدہ درم تخم خطمی سفید ہفت درم پرسیاوشان سہ درم ترنجبین نود درم آب یکمن شب تر کردہ جوشانند سومی ماند
صاف کردہ ترنجبین خمیرہ بنفشہ آمیختہ باز صاف نمودہ بآتش نرم قوام کنند نزد قوام روغن آمیزند و بعد قوام سرد کردہ در شیشہ کنند شربتی صبح شام چہار درم
بماء الشعیر برای خون و مسلول و سرفہ و نفث الدم و نفث المدہ و قبض طبع نافع **شربت عنب** عنب شیرین بآب شستہ شیرہ گرفتہ پزند سومی ماند نبات ہمچند
شیرہ خام آمیختہ قوام کنند و کف بردارند برای سرفہ و نفث الدم مفید **شربت اعجاز** عناب بیست عدد سپستان شصت عدد تخم خطمی تخم خبازی اصل السوس

گل بنفشہ نیلوفر ہر یک ہفت درم بہدانہ پنجدرم برگ ارو سہ رطل جوشانده صاف کرده نبات دو رطل آمیختہ قوام نموده کتیرا صمغ عربی ہر یک سہ درم شادنج
و آمیزند مزیلہ انواع سرفہ یابس و رطب و حمی دق **جوارش جالینوس** سنبل قاقلہ سلیخہ دارچینی خولنجان قرنفل سعد زنجبیل مور فلفل دار فلفل قسط بحری عود
بلسان اسارون قصب الذریرہ زعفران ہر یک دو مثقال و قند برابر ہمہ عسل دو چند ادویہ شربتی دو تا سہ مثقال قبل از غذا مقوی اعضا باہ مطیب دہن کاسر ریاح
مزیلہ کثرت بول کہ از برودت مثانہ باشد و سعال بلغمی و بواسیر و نقرس و قولنج و حصات حافظ سیاہی مو اگر بیست روز مداومت کنند از امراض مذکورہ ایمن مانند
**لعوق ایرسا لعوق زوفا** ایرسا زوفا ہر یک بیست درم آب سہ رطل بپزند سومی ماند صاف کرده بیک رطل قند قوام کنند شربتی دو درم صبح و شام منقی
صدر و ریہ از اخلاط فاسدہ و برای امراض بلغمی سینہ و سرفہ کہنہ و ضیق النفس نافع **لعوق بادام** مغز بادام مغز تخم کدو ہر یک پنج صمغ عربی کتیرا نشاستہ ربسوس
ہر یک دو نبات بیست سائیدہ بروغن بادام چرب کرده بجلاب آمیزند برای سرفہ و خشونت حلق و حنجرہ نافع **لعوق ثوم** ثوم سبز منقی رطل روغن گاو نیم من بپزند چون
مہرا شود یک من عسل قوام کنند شربتی تا پنجدرم تریاق سموم باردہ مقوی باہ محرور مزیلہ سرفہ بلغمی **مربای بادام** مغز بادام مقشر بعسل جوشانده دارند بعد چہل روز
عسل دیگر انداختہ جوشی دادہ دارند مزیلہ سرفہ و خشونت سینہ **معجون زوفا معجون زراوند** رب سوس زوفا پرسیاوشان ہر یک دہ سائتم حنجرہ قردمانا
دار فلفل زراوند گرد حرف مغز بادام تلخ ہر یک پنج عسل دو چند ہمہ شربتی تا دو نیم درم بطبیخ زوفا و در نسخہ حرف نیست و قردمانا فلفل ہر یک دو نوشتہ باقی بدستور
مزیلہ ضیق و سرفہ بلغمی مخرج اخلاط غلیظہ لزجہ از سینہ **فصل پنجم در نفث الدم** اگر از لثہ و عمور آید بہ بزاق آمیختہ بغیر سرفہ بر آید **علاج** بطبیخ آس گلنار عفص مازو
یا سماق آب انار آب غورہ گلاب مضمضہ کنند اگر در بن موضع جرح باشد کندر دم الاخوین فرو سور نمایند کہ نارنج بلوط بگلاب جوشانده مضمضہ سازند و در دہن دارند
اگر بسبب علق باشد تدبیرش گفتہ شد **قول جوان کورو** شخصی را نفث الدم بود ہمہ تدابیر کردند سود نکرد حنا کو مسحوق در دہن انداختند دو دوا آوردند باقلاسا
وادند غلیظ آدم مردہ در گلو بستند و تدبیر اخراج علق نمودند چون علق بر آمد نفث الدم رفع گردید اگر از لہات و کام آید بواسطہ نزول از سر حمرت وجہ تاریکی پیش چشم خفت
سر از خروج آن و قبل خروج ثقل در سر پیدا باشد و بہ تنحنح بر آید و درین خطر نیست **علاج** قیفال زنند و بس شربا بر گیفین حجامت کنند بطبیخ کہ نارنج پوست انار عصارہ لحیۃ التیس
برگ آس یا رب بہ یا رب غورہ آب توت آب انار آب ریباس آب سماق آب بارتنگ آب برگ خرفہ غرغرہ کنند گل ارمنی صندل بگلاب سرکہ بر سر طلا نمایند اما اگر کثرت
خون نباشد فصد موقوف دارند فقط دیگر تدبیر بکار برند اگر از حنجرہ و قصبہ ریہ آید سبب وقوع ضربہ یا سقطہ بر سینہ و سر گردن یا سرفہ باشد یا صیحہ قوی یا قی مفرط یا زکام
عنیف یا غضب مفرط کہ بدین اسباب بعض عروق حنجرہ و قصبۃ الصداع و انقطاع پدید آید پس اگر از حنجرہ آید خونناب باشد و اندک و بہ تنحنح بر آید بغیر سرفہ و اگر از قصبہ آید
خون اندک کفناک با وجع و با سرفہ و اندک تنحنح بر آید و جراحت قصبہ اگر و غشای وی رودی وی باشد عسر العلاج بود **علاج** قیفال زنند غرغرہ مذکورہ نمایند صمغ عربی
چہار کتیرا دو نیم گل ارمنی پنج بلعاب بہدانہ قرص بستہ در دہن دارند اگر حرارت باشد کشک شعیر آب بارتنگ آب خرفہ کدو لعاب اسپغول طباشیر گل ارمنی وغیرہ
دہند تقلیل غذا نمایند مرغ صفرت بیض اسفاناخ وغیرہ خورند و از صیحہ و کثرت تکلم پرہیزند **قول جوان کورو** فصد کنند ریوند قرص کہربا ہر یک نیم درم
شربت ورد یابس و اوس آمیختہ دہند پنج ورد طباشیر ریوند ہر یک نیم درم بیاض بیض خام دو عدد آمیختہ دہند ذنب الخیل نیم درم بعرق بارتنگ دہند
بیاض بیض بر سینہ و پشت مالیدہ بالایش زبل البقر مسحوق پاشیدہ بندند و کوائیتو حابسہ بر صدر و ظہر و موضع ضربہ ضماد کنند چند بار اگر بسبب اکل اغذیہ
گرم باشد ادویہ مبردہ منجمدہ دہند یا بچہ بقر خورند تا چہار ماہ اگر از ریہ آید سبب یا ضربہ یا سقطہ یا صیحہ قوی یا سوء مزاج گرم یا سوء مزاج سرد کہ بسبب قبض

بعض عروق را شگافد یا مادهٔ صفراوی حاد مالح که بریه ریزد و عروق آن را متآکل سازد خروج خون احمر ناصع کند بغیر وجع بسرفه پس اگر از لحم ریه آید کم رنگ رقیق
بود اگرچه بسرفه باشد بود اما در ونه کند و اگر از تآکل عروق باشد تیز و قلیل الحمرت بود و در ابتدا اندک اندک آید پس روز بروز حسب ازدیاد تآکل فزاید اگر از شگافتن
عروق باشد شدید الحمرت قلیل الزبد بود و دفعتهً بر آید اگر بسبب حدت دم تیز می‌شد تقدم تب و اسباب تیز کننده خون چون اکل اشیای مالحه حاره گواه باشد اگر از تیزی
خون ریه ریش گشته باشد خون بریم و قشور بر آید اگر بسبب امتلاء بود ما از خون باشد خون کثیر بر آید و از خروجش راحت یابد و آثار امتلاء پیدا بود اگر بسبب ورم ریه باشد
قلیل بر آید و آثار ذات الریه پیدا بود **علاج** برای تقلیل دم باسلیق زنند و اگر صافن مقدم دارند بهتر قرص نفث الدم بشیر خرفه دهند اگر امر عظیم باشد هر دو وقت شربت
انجبار دهند بازوها را بندند محاجم بر ساق نهند تنقیه خلط غالب بحقنه و مشروبات نمایند تعدیل مزاج کنند اطراف بالنخواب نمایند خل ممزوج بآب دریا نوشانند
بعد سه ساعت قرص کهربا با آب برگ بادروج یا با آب خرفه دهند اگر ضرورت باشد وقت شام نیز دهند و هر ساعت صمغ عربی کتیرا دهند گل مختوم گل سرخ بسد هر یک
دو درم سائیده بشربت حاقبضه دهند یا شربت خون جدی که بانجا و نرسیده باشد خل هر یک نیم اوقیه آمیخته نهار دهند سرد کنند با ماء الشعیر یا ماء الارز دهند
پس اقاقیا مازو کندر گلنار صمغ عربی گل ارمنی افیون برابر بر سینه طلا کنند فالوده یا بچه صفرت بیض شیر خوب جوشیده دوغ گاو بصمغ عربی خورند سیب به
عناب تازه مورد دهند باقی تدبیر اکل و شرب حسب سل نمایند اما اگر سوء مزاج بارد سبب باشد تعدیل باشیای گرم ترکه در سوء گذشت کنند پس حبس دم باشیای
که بالفعل ذکر شدند نمایند اگر تر قیدگی عرق از باد غلیظ باشد که در عروق آید فصد نکنند و شد و دلک اطراف نمایند پس ادویه که کاسر ریاح و بر کننده شقاق باشند
بکار برند چون فلونیا سنجرنیا و حب تریاق کبیر و بعد کسر ریاح قوابضات استعمال سازند اگر بسبب انشقاق رگ رطوبت رقیق باشد که از سر یا دیگر مواضع بریه ریزد و صدر
ریزد اول امالهٔ ماده بدلک و غیره کنند پس قابض مجفف رطوبت سعن سه چون مصطکی بیخ اذخر کمون بریان پودینه کوهی جند قلقدیس زعفران دهند شیرخشت
سنجرنیا تریاق فلونیا فارسی اندک اندک خورانند و اذخر علک کمون اقاقیا عصارهٔ لحیة التیس جند قلقدیس ضماد کنند کباب تیهو عصافیر دراج وغیره بریان
کرده خورند اگر بسبب ورم ریه باشد تدبیرش تدبیر ذات الریه است و از قوابض پرهیز لازم اگر از سینه آید بسبب انفجار عروق دمی خون فسرده بسرفه باشد بر آید و اندکی
باشد در موضع جرح وجع باشد و عند استقصاء سرفه درد وجع افزاید **علاج** باسلیق زنند قرص نفث الدم دهند و تدابیر مذکور نمایند و این کم خطر است و زود به شود
شخصی از نه ماه نفث الدم داشت اسلم بر دست بفاصله سه ذر کشاده و قرص طین خورد صحت شد **قول جالینوس** جوانی را از سرمای مفرط عروق ریه
و صدر شگافت آن را روز اول فصد کردم و دلک اطراف کنانیدم غذا حسو دادم و بر سینه ضماد قفسیا نهاده و ساعت گذاشتم روز دوم گشکاب اسفیداباج
بلحم لطیف دادم چون مزاج باعتدال آمد و از ورم ایمن گشت تریاق کهنه بتدریج بشیر خر دادم پس دوای حبینی سنبل سلیخه سعد قسط کندر زعفران مصطکی مر زراوند که این همه
مائل بگرمی اند و سخت قابض نیستند در یک جزو این ربع جزو ادویه بارد قابض چون گل مختوم گل ارمنی صمغ عربی کتیرا نشاسته کهربا بسد راج بریان گل سرخ
گلنار طباشیر شاخ گوزن سوخته آمیخته بکار بردم صحت یافت **فائده** اگر از مری و معده یا از جگر یا سپرز آید بقی بغیر سرفه آید و در عضوی از این اعضا آفت پیدا بود
و این منفث الدم گفته شود **فائده** صاحب نفث الدم را از حرکات و ریاضات و تکلم بسیار و آواز بلند و خشم و خمر و دیدن اشیای سرخ و حرارت آفتاب و اشیای
مالحه حریفه حاره صبر بر گرسنگی و کرفس و کشنیز و خرما و پنیر کهنه و عسل و حلویات پرهیز لازم و غذا اگر بتسکین حرارت حاجت بیشتر بود سماق غوره زرک انار دانه ترشی ترنج سرکه
حماض یا بچه بریخته دهند اگر تب نباشد یا تب باشد مغز بادام و مسکه و اگر حرارت قوی نبود پنیر تازه بی نمک شیر جوشیده یا بچه حسو گاورس صفرت بیض

محجم تیهو دراج کبک ماهی تازه دهند **فائده** دادوویه که همه انواع نفث الدم مفید اند شادنه مغسول مثقالی بآب بادروج یا بارتنگ آمیخته نوشند برگ خرفه خورده
آب خیار انفع شاخ گوزن سوخته در آب نعنع مفید شگوفه کشنیز سه درم بآب سرد صبح شام دهند القصید طین مخله دس مفید اگر ترسند که خون در سینه منجمد نشود و زوال
کرخون آید سرکه با آب آمیخته نوشند گرسنگی را که سرفه سخت بود نشاید و اگر خون بسته شود و سرفه بسیار نباشد سرکه با گلاب غرغره کنند و قدری نوشند حاشا باید
رماد چوب انجیر دادن و ستر لبس النفع باقی تدبیر در حموده می تی معده آید **قرص نفث الدم** کند گلنار دم الاخوین هریک سه نیم درم کهربا نیم درم شادنج
گل مختوم هریک دو درم زاج دو نیم درم دار چینی دو درم افیون دو دانگ قرص سازند شربتی دو تا چهار درم **شربت انجبار** بیخ انجبار هفت مثقال
هریک بیخ اقاقیا دو مثقال قند رطل شربت سازند مقوی معده و جگر حاره مزیل اسهال الدم و سیلان خون **قول صاحب ذخیره** اگر کسی را خون آید بابتدا
و بعد مدتی باز آمدن شروع کند آثار آنست که ریش شده و خطرناک باشد و بسا باشد که خون از گلو آید و آماس جگر و سپرز زائل گردد و اگر خون گلو با تب بود خطر است
**قول القراباذین** اگر نفث الدم بغیر ورم ریه باشد خلاصی یابد و اگر مع ورم بود خلاص نشود و اما تدبیر قرحه کنند تا چندی تر ماند **قول صاحب ذخیره** طریق
حبس خون بر چهار وجه است یکی بفصد پس اگر نافع نبود خون از سینه و ریه باشد باسلیق زنند و اگر از کام و لهات بود قیفال کشایند و اگر از معده و کبد باشد
اکحل زنند و کسی را که این مرض اکثر افتد هرگاه که در تن ثقل بیند و سینه تنگ باشد دوم اول صافن پس باسلیق زنند و خون تفاریق برآرند دوم پای آنکه
پس اطراف بندند دنبالند مجدد بر ساقین گذارند صافن با بغل زنند حقنه کنند سوم از اعتدال آوردن مزاج عضو پس از حرکات غیر چه فصد که گفته شد پرهیز
و اغذیه موافقه دهند چهارم با دویه قابضه حالبه پس نظر کنند که از کدام جای آید اگر از ریه بود اول فصد و اما که ده و اعتدال مزاج کنند بعده گل مختوم با آب
بارتنگ کهربا با آب برگ خرفه گل ارمنی با آب عصی الراعی دهند و در آب سرد و بر صمغ عربی طباشیر گل ارمنی شادنه ترکنند برگ بارتنگ برگ خطمی آرد جو گلاب
بر سینه ضماد کنند اگر بسبب نزله گرم باشد فصد و اماله و غیره کرده قرص گلنار قرص کهربا رب به دهند اگر کافی نبود بعد حلق شعر راس نزل حمام وغیره بر سر ضماد
کنند اگر ماده کثیر بود حب قوقایا دهند خاصه بعد فصد اگر بسبب انفتاح عرق از کثرت خون باشد باسلیق زنند و خون بتفاریق در دو سه روز برآرند عدس [illegible]
خورند یا نان با آب سرد ترکرده خورند برگ خرفه خایند آبش بلع کنند اگر قوت بیند بطبیخ اهلیله تلیین نمایند و راست نشینند و ادویه قابضه اگر حمی نباشد بخور انگور
الا بشرت به شربت ورد دهند و بر صدر ضماد کنند اگر بسبب ورم ریه باشد تدبیر ذات الریه نمایند **ادویه قابضه** گل مختوم گل ارمنی صمغ عربی کثیرا نشاسته
کهربا بسد زاج سوخته گلنار طباشیر شاخ گوزن سوخته مفرد یا مرکب دو درم با آب مناسب دهند زاج بسفرت بعض [illegible] انفع **قول حیران کور دو**
قیفال زنند و خون اندک اندک در چند بار گیرند تا ضعف نیارد و اگر حبس حیض باشد فصد یا کنند علق بر مقعد گذارند یکر روغن [illegible] بول چند قطره بعرق
خرفه آمیخته نوشانند اگر کافی نبود عصاره انجره سه اوقیه سنگجراحت طباشیر نیم درم آمیخته یا عصاره بارتنگ چهار اوقیه قرص کهربا درم سنگجراحت نیم درم
آمیخته یا باستیلا رو شود دهند اگر خون عفنه مخلوط بماده برآید قیفال چهار یا گشنیز بازنند بعده ریوند درم سنا دو درم جوشانده صاف کرده شربت ورد
دو اوقیه آمیخته دهند و بعد تنقیه برای تسکین حرارت خون عرق بارتنگ نیم رطل تخمهای به یکعدد دو ساعت ترکرده صاف نموده صمغ بهی یکعدد بیاض
بیض انداخته لت نموده سنگجراحت بسد هریک [illegible] آمیخته دهند دوازده روز شیر مقشر نیم رطل آب گشنیز [illegible] چون آب جذب شود شیر را به سنگ تفته
بیز ند پس تجیر مرغ عدد [illegible] نیم عدد [illegible] در مرق ایضا شیر مسحوق مذکور سه اوقیه آمیخته تا نیم ساعت پخته صبح بر همین غذا نمایند تا یک ماه و دیگر هیچ نخورند

اگر خواہند قدری گلقند دہند اگر خون رقیق و کم سرخ بر آید طبیخ حالبسیج اونس شربت ورد اونس آمیختہ دہند ہشت روز و کاہجی برنج یا بچہ دنبہ یا بچہ بقر
شیر برنج در شیر پختہ خورند طبیخ کثیرا دو قاشق سنگجراحت مدبر نیم سکرو پلو گلقند کسنہ قدری آمیختہ بفاصلہ شش شش ساعت دہند شربت ورد یابس دو اونس
یا من بیض نیم اونس سنگجراحت طباشیر یک نیم درم نشاستہ دو درم کندر ذکر درم آمیختہ دو قاشق دہند آب برگ کاہو سرکہ برانتین مالند ا کو انیتو حالبسہ بر صدر نہند اگر
اگر کافی نبود ایلیکتواریو گلشکری دہند روغن کہربا شش قطرہ شربت مورد دو اونس آمیختہ دہند تا یک ماہ اگر مادہ رقیقہ حادہ از سر دسد بریزد و عروق
و دع مسحوق نیم وسفرت بیض آمیختہ کہربا کندر سرکہ افزودہ بالای ضماد کنند و داغ بر جند مذکور دہند اگر توانند بر ہر دو بازو داغ دہند اگر بسبب حرارت
کبد خون جوش خورد و حدت پذیرفتہ افتتاح عرق نماید شیر مقشر دو اونس آب دو کانا و در ظرف سفالی پزند نصفی باند بچہ مرغ در اندازند چون آب
یک رطل ماند شیر بر آوردہ سائیدہ در مرق مذکور آمیختہ صاف نمودہ نشاستہ نیم اونس افزودہ مثال حریرہ پختہ خورند کافور یکدانہ در ضماد مبرد آمیختہ بر سینہ
گذارند اگر کافی نبود برگ ریحان سبز مشتے سائیدہ در سہ رطل عرق بادرنگ ترکردہ صاف نمودہ با ستیلار دشو درم شربت مورد یا شربت ورد یابس یک
اونس آمیختہ دہند صبح شام سہ ساعت قبل از غذا ہشت روز اگر خون کثیر آید و سبب آن حرارت باشد آب برف دہند کاہو خام خورند دیگر ہیچ نہ دہند جلد ارنب
سوختہ یا کافور با سرکہ و آب آمیختہ دہند خرقہ ترکردہ بر کبد گذارند گلاب بحری یا میران ہر یک نیم اونس جوشاندہ نوشند طبیخ حی العالم و ذنب الخیل نوشند فصد
ارکا کنند بعدہ رگ زیر زبان کشایند لئین طبع بریوند کنند با ستیلار و شو درم شربت ورد یا شربت مورد نیم اونس عرق بادرنگ پنج اونس آمیختہ دہند ادویہ
مبرد نوشند فصد نمایند ریوند درم نہار تا یک ماہ دہند خرقہ کتان بصمغ جلغوزہ بالسموکوپی و قدری تفل کندر آلودہ بر سینہ نہند و دو روز
اگر مادہ سینہ لزج و غلیظ بر آید عسل روغن زرد تازہ ہر یک دو اونس نبات نیم اونس تنہ مخلول بعرق اطریلال دو درم تخم انجرہ چہار اسکرو پلو آمیختہ
دہند اگر بسبب ضیق بود بچہ مرغ شیر مقشر در دو کانا و آب پزند چون یک رطل ماند برگ سبز ریحان سہ درم دو بار بآب شستہ اندازند و جوشی دادہ سائیدہ صاف
نمودہ مروارید ہسکرو پلو آمیختہ دہند شیر مقشر چہار اونس جو بجیات سہ درم آب ہشت کانا در دیزی تنکردہ در ظرف گلی جوشانند نصفے ماند صاف نمودہ
عسل گلابی اونس آمیختہ جوشی سبک دادہ فرو گیرند عوض آب نوشند تا پنج ماہ چون صرف شود دیگر طیار کنند شیر خر انفع بوم زندہ سوختہ رمادش درم بمرق
مرغ یا با آب آمیختہ دہند **فائدہ** ماکراودی یا کولہ مذہبد اضدہ بکار برد محنت کمتر کنند آسایش نمایند و از شدہ اطراف پرہیزند خرقہ آب بادرد ترکردہ بر سینہ نہند کہ فرو داد
مگر پا انتین گذارند **قول** لارترو بیر اگر مرض مزمن و مریض ضعیف باشد لین کہی دہند و گفتہ کہ حجامت ساقین و کمر انواع نفث الدم را انفع بیا من
بیض لت کردہ دو درم نشاستہ سہ درم گعند اونس آمیختہ دہند روغن کہربا سہ قطرہ با آب تکہ گل نوشند زرد و بند کنند موسیائی ہر یک درم لعاب
کثیرا لعاب صمغ عربی ہر یک دو درم گلقند حب بستہ در دہن دارند آتش بلع کنند بیا من بیض مدد سرکہ گلاب ہر یک دو درم آمیختہ دہند اگر نشاستہ دو درم
افزایند بہتر بسد گل ارمنی گل مختوم مغرہ کہربا برابر آب تکہ گل حب ساختہ دو یا سہ درم دہند تخم حماض کندر ہر یک سہ درد گلنار سماق صندل سفید ہر یک
جہار راج کہربا اقاقیا ہر یک یک آب سماق و گلاب قرص ساختہ یک مثقال بشیرہ تخم خرفہ بریان دہند قرص کافور سفید پوست درخت سنبل تازہ دہ درم آب
سائیدہ نوشانند انفع صندل سفید اقاقیا سک امک بگلاب بور و سرکہ بر سینہ ضماد کنند روغن گل مالیدہ گل مختوم سائیدہ پاشند قرص گل بشیرہ مغز
بادام مغز تخم خربزہ مغز تخم تربز مغز تخم خیارین دہند اگر آب انار افزایند بہتر و گفتہ اگر قوت ضعیف شدہ باشد مثرودیطوس و تریاق کبیر حاجت می افتد یا قوتی با بر

یاقوتی معتدل حسب حاجت دهند تا لوده خورند و گفته اگر بسبب سوء مزاج صدر و انخراق که باشد شربت انجبار دهند و دوای سرشیم ماهی مفید بود سوخته
با آب خرفه نافع باشد تدبیر آنها کنند و گفته روغن بلسان یا زیل برای نفث الدم و نفث المده من الصدر انفع با استیلاء و شربا با شکر تری با سموم و قرنفلی تین توردی
و تیز بهدانه و بیستر زینی سفوف و بیستر زینی سکنجبین ساده و شربت صندل شربت الاملی صفر و شربت نانخی کیبو شربت بسد شربت صدراس سکاسع ق سیلسنو
طبیخ برانکو فلونیا پیر سکو قرص امینگ قرص کهربا معجون سیکالیت معجون خرفه یاقوتی مالوکیستی روغن طلا دوات نوتیل مانیتکا دی جزیره نمک سانور زونبغیلانا
هر که مناسب داند بکار برند و گفته برای رجوع ماده اندر فصد جانب مخالف کنند و قدری خون اندک باشد برآرند اگر خون بواسیر بند باشد بر مقعد علق گذارند بعد
مع شرط بامین کتفین شند محجم بی شرط زیر اضلاع گذارند و اطراف بندند تا دفع ماده و ملینات نمایند هلیله نیم درم ریوند درم تمر هندی اونس طبیخ اقماع ورد ترکرده
صاف نموده ریوند نیم درم شربت ورد اونس آمیخته دهند و برای حبس دم عرق گل ارمنی گل مختوم بسد سرخ بسد سفید هر یک نیم درم سنگ جراحت درم گلقند نیم اونس
بیاض بیض کیگاب لت کرده باشند آمیخته اندک لعوق کنند و در روز چهار بار یک یک قاشق دهند گلقند که از ورد یابس ساخته باشند قرص کهربا قرص گل مختوم
هر یک نیم درم مروارید شکر و بلو گلقند برابر همه آمیخته قبل از غذا یک قاشق دهند آب برگ خرفه رطل نبات هشت اونس شربت کرده نوشند تین تودا نیز نافع
توتیای محرق آب خرفه یا دم الاخوین نیم درم با آب اقماع نیند یا بسد مروارید هر یک نیم درم صمغ عربی کتیرا هر یک دو درم بیرون آمیخته با شربت خشخاش شربت
خرفه هر یک سه درم گل مختوم نیم درم عرق خرفه آب اقماع ورد دو سه یک گیشنیز اونس آمیخته یا سنگ جراحت چهار شکر و بلو آب انار دهند بعد از ادویه قابضه صدر دسم دو
عروق چون صمغ عربی کتیرا شربت ورد یابس یا شربت به دهند و گفته درین مرض حفظ که بالازم دانند پس برای دفع حرارت و گلاب آب اقماع ورد آب کاسنی
هر یک چهار سر که کاهی یک آمیخته خرقه آلوده بر کبد نهند دهن ورد بر کمر و ظهر بر فوق مالند و وقت غلبه مرض شربت خرفه بماء الشعیر آمیخته یا کشنیز آب جوشانده دهند و بعد
رفع مرض از حرکات و اشیای منتره پرهیز ندو هر وقت قرص مروارید قرص گل ارمنی خورند و در هر سال چهار بار مسهل دهند و در هر هفته یکبار ریوند دهند و آب
واغ داده سائل حار انفع و ماء الجبن نیز با آهن تاب ستید فاوز شربت انجبار و عرق بارتنگ و العبه مناسبه دهند کندر دو درم سفوف بنش تمر شت عدد آمیخته
دهند شعیر مقشر عدد شب در آب ترکرده صبح شعیر نکو مع چهار عدد فلفل سپید آب سائیده نوشند و از جیزات و ترشی پرهیز ند برگ بانسه سوخته گیشنیز درم
بعسل آمیخته دهند اگر تپ باشد کوفته آیش سه درم عسل یک نیم درم آمیخته نوشند غنچه انار شگفته دو عدد و آب سائیده نبات شش درم آمیخته نوشند
کشنیز یابس دو درم آب بارتنگ دهند گلوی سیح و نیم درم برگ بانسه چهار درم آب چهار سکو جوشانند چهار ماند صاف کرده از فلفل ربع درم عسل دو درم
آمیخته نوشند قرطیه می و سرفه و حرقت صدر و خون که بسرفه آید برگ اروسه کشمش هر یک سه درم هلیله درم نبات چهار درم جوشانند یا برگ اروسه پنج درم
عسل دو و نیم درم جوشانده نوشند برگ نرم انگور خشک کرده کنند کتیرا سائیده بیک پیاله آب برگ خرفه آمیخته دهند بیخ سوسن با تخم گندنا یا برگ گندنا
دگو آویزند قرص انجبار دهند یا قوت یا زمرد یک نیم درم آب گرم دهند چند روز در روز شرب آب باران مداومت کنند حضض نیم درم دهند لیسانده آب
پیچیده سرکه آمیخته نوشند تخم تمر هندی مقشر درم دهند آرد گندم با آب پخته لعوق کنند برای خون که از سینه آید نافع زاج قدری بسرکه سوده و پنبه آلوده بر سینه نهند
چنانچه خون که از صدر بسبب ضربه سقطه رود بازدارد و گفته اگر خون در سینه منجمد گردد او شیکر الوده دهند حقنه نمایند او شیکر الوتدنک لیبر آب تا رتش بشت
او نس سرکه انگوری چهار اونس شربت سازند مقوی معده مفتح سدد مزلیه صفرا شربتی سه اونس نیم گرم کرده دهند خمیره بسد بسد کهربا طباشیر هر یک

یک نیم درم صندل سفید شش درم گلاب ربع رطل قند رطل طلا کرده ورق نقره بیست عدد آمیزند شربتی یک تا سه درم مزیل نفث الدم و قی الدم و نزف الدم
و اسهال دموی و صفراوی و خفقان حار و ضعف قلب **قرص بسد** بسد کهربا شادنج هر یک یک نیم درم دم الاخوین رب سوس بادیان نشاسته هر یک دو
صمغ عربی گل ارمنی هر یک چهار قرص سازند شربتی سه درم مزیل قی الدم و نفث الدم که عقب سعال پیدا آید **دوا** معجون ترمس قدر باقلا اسبر کرسنه ممزوج
دهند و دیگر تریاق کبیر چهار دانگ روغن گاو و آب دهند شربت سکنجبین انفع و دیگر تیز خرما عرق گلاب نیم گرم نوشند ریوند دو من وارند محرر کینی سوده دهند دیگر
آب برگ [illegible] بعسل آمیخته یا پنج باد آورد و یک درم سائیده یا شادنج یکدانگ با آب انارین آمیخته یا زرد دو درم با آب دهند دیگر تنیا نیکه العرق یار
بر صدر ضماد کنند پوست انار سوخته بعسل آمیخته بر سینه و معده گذارند **قول لارزور بیر** اگر نفث الدم از انفتاح فوهات شرائین باشد قاتل بود و
گفته اگر نفث الدم مزمن شود نفث المده آرد **فصل ششم در ذات الریه** یعنی ورم شش سبب و یا از دل نزله از دماغ بریه آید یا آنکه خناق یک بار
و ماده او بریه آید یا آنکه ذات الجنب بذات الریه منتقل گردد و گاه باشد که بدون نزله یا انتقال ماده بلغم یا خون در ریه گرد آید و آماس آرد و اکثر از نزله افتد
**فائده** انتقال ماده بریه بدان است چرا که ریه عضو شریف و متصل بدل است و ماده که در وی ریزد تا پخته نگردد و مندفع نشود و بهتری در وی پدید نیاید و مرض او عسر باشد
و باکثر علل منجر میگردد پس گاهی ماده در حجاب و غشیه ریزد و ذات الجنب آرد و گاهی در بازو و ساعدین مریض از جانب النسی تا بسر انگشت خدر پدید آید و گاهی
بجانب دل میل کند و غشی و خفقان آرد و گاهی سوی دماغ مائل شود و سرسام آرد و این کمتر افتد گاهی رطوبت در ریه گرد آید و مثال مستسقی گردد و گاهی ماده
ذات الریه تحلیل و دفع گردد و گاهی تحلیل نشود و جمع شده متقیح گردد و سر کند و ریم لین ناهموار سفید یا تیره مانند درد خمر باشد و گاهی از ماده انچه لطیف باشد تحلیل
گردد و ما بقی صلب شود و گاهی خراج گردد و گاه باشد که ذات الریه از جنس حمره افتد و مهلت علاج ندهد چرا که ماده احتراق و بدل نزدیکست اثر با رود و اشربه و اطلا در ین
جایگاه بسبب بعد مسالک و حائل بودن عظم سینه و غشیه و عضلات کمتر رسد و اگر رسد اثر خنکی او چندان نماند که با حرارت حمره برابری کند و نفع رساند و درین
مرض نسبت بذات الجنب کمتر است و ماده این مرض اکثر بلغم یا خون باشد و صفرا کمتر **قول جوان کورود سیبا** دیا خون جوشش خورده یا بلغم است که در ریه
ریزد و یا هوای کثیر البرد که تنگ کند و نفس و ماده را یا شرب استعمال خمر که تسخین احشا و ریه و انتشار خون کند یا یا نبت عنیفه که دفعة تسخین احشا نماید یا کثرت اکل شرب
که بسبب خاصیت احداث بلغم کند و بخون آمیخته در ریه دفعة احداث حرارت کند یا نزله یا با دخناق که در ریه ریزد **قول صاحب ذخیره** در ذات الریه تهیج رود
چشم و حرکت چشم آهسته و گرانتر بود از عادت و اکثر فاقه وقت شب چشم خواب آلوده نماید و گفته اگر از جنس حمره باشد مع ضیق نفس و حرارت سینه بود و ثقل کمتر باشد
و گفته اگر صلب گردد ضیق نفس افزاید سرفه یابس متواتر بود حرارت کمتر باشد و گفته گاهی در ذات الریه سنگ پیدا شود **قول بولس** چهار عدد سنگ قدر
خسکدانه بسرفه اشد بر آمدند و سرفه ساکن شد و مرض بسل منتقل گردید و بسل مرد **قول اسکندر** سنگی بزرگ همچون سنگ مثانه بسرفه افتاد و سرفه ساکن شد
**قول صاحب ذخیره** اگر ماده در قصبه ریه باشد علامت وجع در پشت تب لازم حکه اندام تیزی صوت وگاه باشد که بر ریه بخود بر آید آثار او ثقل سینه سوزش
حرارت عظیم ضیق سرعت تواتر نفس و گفته آثار دفع ذات الریه تحلیل آنست که سرفه اندک رطوبتی پخته بر آید بی تصدیع و راحت یابد و روز بروز بهتر شود و آثار ریم
کردن آنست که تب لازم باشد و نفث پخته بر آید و در معالیق ریه وجع تمدد پدید آید پس اگر قوت قوی بود زود پخته گشاید و ریم بر آید بتدریج پاک گردد
و اگر قوت ضعیف بود پخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد و اگر تب … شیرین شود آثار نضج و ریم باشد و وقتیکه ریم گردد و گشاده خواهد شد

ضیق نفس ثقل سینه وجع و حمی افزاید پس ورمیکه سر کند نیک بلرزاند و بگشاید و اگر آماس سر کند بوی دهن تیز همچون بوی ماهی باشد و بسرفه ترشی اندک بر آید اگر در چهل
روز پاک نشود مرض دراز گردد و بنشت یا ورم نماید اگر ریم بول بر آید امید سلامت باشد و گفته آثار انتقال ذات الجنب آنست که ضیق کمتر شود و در پهلو خلد پدید آید
و اگر بسل بازگردد و تازگی لون وجه برود و مدام سر اصابع گرم باشد و آثار سل پیدا بود **قول جالینوس** استطلاق بطن در ذات الریه و ذات الجنب بدست
و دلیل موت قوت طبیعی و گفته اگر در ریه سوء مزاج حار باشد آن دمی آب و هوای بارد کثیر بود و اگر دمی ماند حمی آرد و اگر سوء مزاج بارد باشد بعکس آن و ریه از ماده بلغم پر گردد
و گفته اگر باطراف ابهام با وجع ریه خضرت ظاهر گردد و در جبهه بثور سرخ پدید آید و شبیه بدم از وی تراود و در ابتدای وجع عطاس بسیار افتد مریض بروز چهارم بمیرد
و گفته کسب نمیکند دل از وجع عضو سوء مزاج را زودتر چنانکه کسب میکند از ریه پس گرم میشود دل بسخونت او و سرد میگردد از برودت آن و گفته مانع نفث الدم قرحه است
پس اگر در ریه بود نمیرد اصلا و اگر در سینه باشد ملتحم میگردد و اگر چه مزمن بود **قول رازی** از قرحه ریه خلاص شود و اگر او را اخراج پدید آید و گفته مستحکم دیدم از ذات الریه
یکی را که خلاص یافت و اطفال امیدوارتر باشند بصحت نسبت بدیگران و گفته قرحه ریه تا که تازه است ملتحم میشود و چون کهنه شد خشک میگردد و از استعمال شیر [illegible]
تریاق امروسیا انا سیا و گفته قرحه چون کهنه شود شیر خر آنرا لا نفعست **قول بقراط** اگر صاحب نفث المده را داغ کنند و ریم سفید پاک بر آید سالم ماند و اگر منتن
بر آید هالک باشد و گفته کسی را که نفث الدم باشد پس نفث مده گردد و قرحه ریه آرد پس مدام نفث بر آید و وقتیکه نفث منقطع گردد بمیرد و گفته کسی را که وجع ریه باشد
و تابع او شود سرسام بد بود و گفته کسی را که قرحه ریه باشد و نفث او چون بسوزند بوی بد دهد و مویش بریزد بمیرد و گفته که قرحه ریه در اثنای هژده سال بود تا سی
و پنج سالگی و گفته ورم قدمین با وجع ریه نیک است و اگر در ذات الریه نزد و تدبین سوی اسفل خراجات بر آیند و ریم گردد و ناصور شوند از مرض خلاص یابد همچنین در
ذات الریه قوی و پرخطر اگر در هر دو پا مریض خراج بر آیند نیکست و افضل آنکه بعد از تغیر نفث و انتقال آواز حمرت نضیج بر آیند **قول ابن زکریا** انتقال نفث البته
اول سرخ باشد زرد و یا غیر ذلک سوی نضیج دلیل سلامتست **فائده** در دریافتن ورم که بکدام جانبست نظر کنند که در تب خسار کدام جانب سرخ تر میشود
و ثقل بکدام جانب سینه محسوس میگردد هر طرف که باشد ورم در همان جانب ریه بود سوای این اگر ورم در ایمن ریه بود مریض چون بر پهلوی راست خوابد نفث
و رطوبت فزونتر آید و اگر در ایسر ریه بود وقت خفتن بر پهلوی چپ رطوبت نفث زیاده آید و آثار ورم معالیق ریه آنست که نزد ترقوه الم محسوس شود **قول
صاحب فردوس** فصد کنند یا حجامت جانب چپ بر دو نیم پهلو بالاتر نمایند اگر به نشود روز یکشنبه در پای راست از سر ران تا زانو ریسمان سطبر تو بر تو بندند
محکم چون بسر زانو رسند گره داده مریض را استاده کنند و بر ساق شش اصبع از زانو فروتر از جانب بیرون بدرازی یک شبر و بعرض چهار اصبع کلک کشیز زنند
خون حسب قوت گرفته کشایند بدستور تا هفت یکشنبه کنند و کچری خورانند و ادویه مناسبه دهند **فائده** اگر بسبب ماده حار بود چون خون صفرا بلغم شور عفن
حمی صعب دائم و ضیق نفس اشد ثقل سینه وجع ممتد ما بین کتفین و ما دون ترقوه و زیر کتف حمرت وجه و چشم گویا که رنگ کرده اند خاصه وقت غلبه تب تهیج و درد چشم
یبوست زبان عطش مفرط و باشد که بر زبان رطوبت لزج ملتزق بود نبض عظیم موجی لین عسر خواب بر قفا سرفه و نفث زبدی گاهی سفید گاهی رنگین و در آخر زبان
سیاه یا سرخ گردد پس در صفراوی شدت عطش هیجان حرارت اشد باشد ثقل کمتر بود و در بلغم شور حرارت کمتر از حرارت خون و صفرا بود و ثقل بیشتر و رطوبت
لزج بر زبان فزونتر و آرزومند استنشاق هوای بارد در هر سه میشود اما آنچه در صفراوی بود در دیگر نباشد و در آنکه از جنس حمره بود ضیق نفس زیاده و ثقل کمتر باشد
و درون سینه حرارت عظیم بود **علاج** بالیقین زنند خاصه اگر در معالیق ریه آماس باشد و بطبیخ عناب سپستان نیلوفر خطمی بنفشه مغز فلوس ترنجبین تلیین کنند

حقنه نرم نمایند و در ابتدا صندل آرد جو آب برگ خرفه و قدری سرکه و روغن بنفشه بر سینه ضماد کنند و چون از ابتدا گذرد بابونه اکلیل خطمی بنفشه آرد جو روغن بابونه ضماد
نمایند اگر درد سوی لوزه اول صافن از محاذی ورم زنند و بعد فصد صافن اکحل زنند و خون باندازه قوت بر آرند مشایخ اگر قوت مساعدت نماید تفصیل هر سه و زرگ زنند و در
ابتدا اگر فصد کنند باسلیق مخالف ورم و در آخر باسلیق محاذی ورم کشایند و بعد فصد بر سینه حجامت کنند تا ماده ما بقی را بیرون کشد **قول جالینوس**
اگر تپی اشد ورم در مالیق ریه و در نفس تشش باشد فصد کنند و مسهل ندهند و اگر وجع سوی پهلو باشد مسهل دهند و اگر مصلحت چنان بیند که هم فصد
و هم مسهل بکار برند اعتماد بر مشاهده طبیب باشد و در اینجا زرا لعقد فصد قیفال نیز مفید است و در جمله از اشربه که ماده غلیظ کنند چون دیاقوذا و اشیا که در آن
قبض باشد چون آب کاسنی نشاید داد و ایضا از آب سرد پرهیز باید کرد مگر آنکه از جنس صفرا باشد و اشربه ندایند و چون لعاب مسهل جلاب کشکاب حسب حال
موافقست و در همه انواع ذات الریه و ذات الجنب جهد کنند تا صدر از رطوبت پاک گردد و آنجا که بسبب تب بشربتهای خنک حاجت افتد اشیای دایند و تری
فزاینده چون آب خیار آب خربزه آب کدو سکنجبین عسلی که بسیار ترش نباشد دهند و چونکه بادهای شکم و ابخره ثقل جز بر سر رسانند اشیای لین که کاسر ریح بوند دهند
و هیچ گاه معده و امعا ممتلی نگذارند و اگر تنفس متواتر شود لعاب اسپغول رقیق کلاب جرعه جرعه دهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو با تطول نمایند و چون سر کنند
و ماده چنانکه باید مستفرغ نگردد و در تنقیه مده بدانچه در نفث المده آید کوشند و بسا باشد که ورم ریه قبل از آنکه نضج تام یابد از اسباب خارجی چون خشم قوی حرکت
عنیف قی و غیره بکشاید و خون صرف یا مع مده خام بیرون همی آید بزودی فصد کنند و بعلاج نفث الدم رجوع نمایند **قول صاحب ذخیره** چون ماده میل
بنضج نهد آرد جو خربا انجیر علک الانباط تخم سفید شیرین پخته ضماد کنند و چون بانند کامروز خواهد شکافت بل حجام نطرون ضماد نمایند و مریض را به پهلوی جانب
ورم خوابانند و ماء العسل دهند لعوق حب صنوبر لیسانند بخور لبنی در دهن گیرند حب قوقایا وقت شب در دهن دارند انگشت و بشیر حل کرده یا خردل بماء العسل
آمیخته دهند که منفجر اند چون ورم بکشاید و ریم بر آمدن گیرد و بیمار سبکی یابد جهد کنند تا ریم پاک شود پس تدبیر سل کنند **انتباه** درد موی بعد فصد و غیره شربت
بنفشه شربت نیلوفر ماء الشعیر لعاب اسپغول به روغن بادام دهند کشک شعیر کشک گندم سفناخ بقول بارده به روغن بادام خورند و آخر مرغ نخود آب دهند
و در صفراوی تمر هندی آلو گلاب شیرخشت یا بشربت بنفشه شربت نیلوفر عرق گلاب گلقند یا آب کاسنی مغز فلوس شیرخشت تلیین کنند آب انار دهند
اگر امتلای خون بود فصد کنند روغن بادام روغن نیلوفر موم کافور بر سینه مالند **قول حیان کورد** و علامت ذات الریه شش اند اول حمی اشد بسبب
تسخین ریه و قرب او بدل دوم عسر و صغر نفس چرا که بسبب حرارت ریه قلب نیز گرم شود پس آن قدر هوا که برای تازه کردن هر دو غشا در کارست جذب کردن نتوانند
پس بسبب عسر صغر نفس گردد سوم وجع دل بسبب امتلای خون جوشش خورده در اورده و شرائین ریه و پهلو چهارم وجع سینه تا کتف و ترقوه و همه اجزا صدر
که ریه در وی نهاده است اگر ورم سوی آست بود درد منبسط بالاطراف است بود و اگر ورم هر دو جانب باشد تمام سینه گران نماید پنجم ثقل سینه بسبب جوشش
ریه ششم سرفه گاهی خشک گاهی مع نفث و خون و دیگر آثار صحیح اینست که رخساره سرخ بود و غلطیدن و تنفس نتواند ایستاده خواه نشسته چون بر سینه
غلطد نفس باسانی گیرد **علاج** اگر مریض ضعیف بود و فصد نکنند علق بر مقعد گذارند حقنه امیزاد و نمایند شاخهای خالی کشند بر اطراف پهلو و صدر و نهر زنند
شربت گل لاله شربت بنفشه شربت عناب دهند شربت منضج ماده مخرجه نفث انفع رو قاشق بفاصله یک یک ساعت دهند اگر حمی و عطش کثیر و نفث الدم باشد
تین تولا مرکب یک پیاله بفاصله چهار چهار ساعت دهند و هر شب شربت گل لاله دوا و نس سال بر نیل چهار سرخ آمیخته نیم گرم کرده یکبار وقت نیم شب و یکبار

علی الصباح دهند که منضج و مسهل و مخرج نفث و معرق است غذا مرق نخود یا کیان با کمی دو فروج بچه کنند و عوض آب شیر مقشر و داوش آب جوشیده چهار گانه که او جوشانده باشند
صاف کرده و سبوس گندم یک مشت انداخته جوشی داده صاف نموده نوشند اگر کافی نبود خون بزنند یا مشک یا تفصید باسلیق کنند و باشد انه اتفیونیو
دیا فرتیکو شربت بنفشه یا گلقند آمیخته دهند و دو دفعه اگر نفع نشود حب میعه دهند اگر کافی نبود دیا انند که در ریه خمره پیدا شده پس بر صدر ضماد گذارند اگر کفایت
نکند دوی صدر دهند **قول اطبا** در ذات الریه و ذات الجنب سرفه و ضیق وغیره اما اماده بادرار بول نمایند **انتباه** درین دو ذات الجنب کسی خیر شال
یا فیتونیو دیا فرتیکو نیست چرا که جاذب باد و ترشح معرق است بعد تنقیه دهند و بعد استعمال ادویات بیخ و برگ خطمی بزرانده سائیده و حلبه کتان هر یک اونس
اوکوا میتو پیتو لال دو اونس دهن بادام بآتش حسب ضرورت لیسیدنی مینت طیار کرده بر ظهر گذارند که مزیل وجع و آسان کننده نفث است حقنه حاده و مسهل قوی
مضر دارد دیگر حقن تیلیو نفع بس اگر مریض قوی و مرض در ابتدا بود حقن تیلیو بیست دانه برق مرغ یا اکوا میندیکتا دو اونس یا تارتر و امیتکو شش دانه دهند **فائده**
و بعضی کثرت لعاب عدم حمرت و ضیق نفس باشد قلت حرارت سینه تب خفیف ثقل سر قلیل نفث سفید تر بلدچه گاه باشد که رطوبت در ریه گرد آید علامت
بستسقی ماند **علاج** در ابتدا چنانچه علاج آماس گرم است تلیین و تنقیه مواد مات کنند تا باشد که ماده رجوع شود و چون چند روز گذرند و حمی ساکن شود مسهل منضج
یا نخا طاف مطبوخ زوفا انجیر حلبه نوشند ماء العسل دهند کشک شیر کشک گندم شیره سبوس آب با قلا العسل و روغن بادام خورند اگر قبض باشد بنفشه دو نیم درم مویز
پنجاه عدد اصل سوس سه درم انجیر پنج عدد جوشانده مغز فلوس هفت مثقال آمیخته دهند روغن بادام افزوده اگر طبع نرم باشد شربت مورد رب به آب انار
شیرین دهند **شربت مورد** حب الآس تازه عفص هر یک رطل کوفته تا هفته تر دارند پس جوشانده صاف کرده قند دو رطل آمیخته قوام کنند اگر خواهند
بغیر عفص طیار کنند حابس اسهال و نزف الدم مزیل سرفه و امراض صدر **قول جوان کورو** و شکر با آب گرم آمیخته دهند و غاره سیاوشان اطریلال ماء العسل جوشانده
نوشند پس کین تیلیو دهند **فائده** اگر ورم صلب باشد سبب او یا ورم گرم است که ماده لطیف او تحلیل رود و ما بقی متحجر گردد و درین عسر ضیق نفس زیاده شود و سرفه
متواتر آید و حرارت کم گردد یا ماده سودا یا بلغم غلیظ باشد بر جونکه بود ضیق نفس بمرور ایام افزاید و سرفه بی نفث باشد و در سینه حرارت نبود و انجذاب بوا هم
باشد و چون دیر ماند علاج نپذیرد و گاه باشد که سنگ تولد کند **علاج** لعاب کتان لعاب خطمی روغن بادام شیرین نوشند ماء العسل دهند حریره آرد نخود و آرد
گندم خورند روغن بنفشه موم سفید لعاب خطمی لعاب حلبه لعاب کتان پیه مرغ بر سینه ضماد کنند **فائده** وقتیکه ورم سر کند حسوا از آرد با قلا کرسنه نخود خندروس با
عسل ساخته دهند ماء العسل نوشند لعوق کرنب لعوق اسقیل مفید شیر خر نافع و گاهی برای تحدیر کوکنار شهدانج در لعوقهای مذکوره افزایند و چون ماده تمام پخته
شود و حاجت بکشادن افتد و ولیعنی در گلو گشند و مریض ابرکرسی نشاندن و کتفها نگاه داشتن و کرسی جنبانیدن بسختی و ماهی شور خوردن و ایارج فیقرا آنجم منخل
حب کرده در دهن داشتن مفید و بعضی بعد غذا قی میفرمایند تا بحرکت قی بکشاید لیکن درین خطر است باشد که بیش از مقدار بکشاید و ماده دفعة حرکت کند خناق آرد
و چون سر کند ریم بر آمدن شروع نماید و مریض خفت یابد بر تنقیه سینه انچه در سرفه تر و ضیق نفس مذکور است و در نفث المده آید بکار برند و گاه باشد که ریم بجگر رود و بول
و براز دفع گردد **دوا** غاریقون دو درم دهند **دیگر** تخم انجره بعسل لعوق کنند مزیل ورم گرم **دیگر** بیخ ریوند آب سوده یا سمندر بیل و سرخ بول گاو یا شربت
شفا دهند **فصل هفتم در نفث المده** سبب او یا ذات الریه یا ذات الجنب است که متقیح شود یا قرحه ریه است و این اصل گویند یا دبیله معده که سر کند یا ورم
حنجره یا ورم حلق یا ورم دیگر اجزای سینه که متقیح شود و سر کند چنانچه در خناق وغیره و این همه در جای خود مسطور اند یا آماس است که در سینه افتد و متقیح شود

وباوجود عطش و در مزاج حرارت قوی نباشد خروج ریم غلیظ ابیض فی شدید و تقدم خراج سینه و وجع صدر **علاج** زوفا انجیر حاشا اصل سوس ایرسا جوشانده نوشند
زوفای تر قنه آرد کرسنه حلبه تخم انجره پرسیاوشان بروغن بابونه روغن خار پیه ماکیان عسل سرشته بر سینه ضماد کنند و دو میعه زراوند کندر زرنیخ در حلق کشند
چون تطلیف حاصل شود کتان مغز حب صنوبر مغز حب قطن رب سوس حلبه ایرسا عسل حب بسته در دهن دارند تا پاک کند **فائده** هر ورم که در صدر یا ریه یا در حجاب سینه
افتد و تقیح شده منفجر گردد پس لازم که درین وقت از رقالبنات بپرهیزند و تلیین اعضا و تلطیف مده و تنظیف حمی منصرف باشند تا آن عضو بالتمام پاک شود پس
باندمال بپردازند و اگر چنین نکنند مده در فضای صدر یا در ریه و غیره ماند و آنها را عفن سازد و هلاک کند **فصل هشتم در سل** نزد اطبا عبارت از قرحه ریه است
**قول قرشی** هو قرحة فی الریة مع الدق **قول صاحب کامل** هو قرحة فی الریة والصدر **قول علامه** مده است که در صدر و ریه افتد و مجتمع گردد و معنی سل
هزال است چونکه هزال خاصه این علت است بدین اسم مسمی شده **فائده** بعضی باشند که مدام رطوبات لزج از دماغ ایشان بجانب ریه آید و مجری تنفس ممتلی گردد و ضیق نفس
و سرفه صعب متولد شود و کار بدان رسد که قوت ضعیف گردد و تن لاغر گردد و اگرچه این مرض رطوبت ریه از ریش پاکست اما خداوند این علت را هم مسلول گویند
اما سل غیر حقیقی و فرق از سل حقیقی آنست که درین حمی نباشد و بوی رطوبت خام چیزی دیگر بنفث نیاید بخلاف سل حقیقی که حمی دق لازم وی است و خروج مده بنفث فرق در رطوبت
و مده آنست که مده منتن باشد و چون در آب اندازند بعد زمانی راسب گردد و اگر بر آتش سوزند بوی بوی استخوان سوخته دهد خلاف بلغم که راسب نشود و بر آب طافی
ماند و در سوختن بوی بد ندهد **قول جالینوس** نوعیست که آن را ذات الریه گویند صاحب مرض جرم ریه را هر روز بنفث می برآرد تا که نصف ریه خالی میگردد
پس وقتیکه نصف دیگر نوبت میرسد میمیرد گفته اگر بر نگلین مریض دانه قدر باقلا پدید آید بعد پنجاه و دو روز بمیرد و اگر بر سرا بهام مریض سبزی پدید آید و شور
سرخ بر جبهه و از وی زرد آب برآید بعد چهار روز بمیرد و اگر بر میانه سر مانند دانه باقلا برآید و لون او سیاه و بیوجع باشد و سبات باشد بعد چهل ساعت یا چهل روز
بمیرد و گفته سل اشد آن باشد که در و نفث خام بکبد تمام برآید و گفته ندیدم کسی که از سل خلاص یافت و گفته دیدم شخصی که نفث او شبیه بمده می برآمد و رقیق
حریف نبود مثل مده و هر روز زیاده می انداخت و جسد او میگداخت آخر نفث او قیحی گردید و تب قوی آمد بعد چهار ماه نفث او با خون قیح بهم رسانید و بمرد
**قول بنارس** مسلول را اگر بعد ضعف قوت نفث از آمدن باز ماند مختنق شود و بمیرد **قول طماس** بلغم شور که از سر سوی ریه منحدر شود مورث سل
میگردد و در غایت ردائت **قول رازی** وقتیکه لازم شود از نفث مده حمی ضعیفه و هزال تن البته در سل می افتد و گفته ظن مردم اینست که از سعال مزمن
غلیظ المادة سل میشود لیکن غلطست لا طول سعال بر وقتیکه حرارت برانگیخته گردد میشود و بغیر حرارت هرگز نمیشود چه خلق کثیر را دیدم که مدام سعال در بود ایشان
و سالهای کثیر نفث غلیظ سفید می برآمد تا آخر عمر و سل نیفتاد آنها را **فائده** هرگاه که صاحب نزله و سرفه و ذات الریه البسر فه خون و ریم آمدن گیرد و حمی لازم
و کاهش تن و حمرت وجه پدید آید و عقب غذا و وقت شب تب ظاهرتر گردد بدانند که مسلول شد و گاه باشد که تب سل با تبهای دیگر چون ربع خمسه شطر الغب
نائبه مرکب شود و بدترین تبها که با این مرکب شود خمس است پس ربع پس شطر الغب پس نائبه چرا که ماده این تبها غلیظ سوداویست و علاج آن بعلاج این
هیچ نزدیکی ندارد **انتباه** اگر مریض قوی و نفث ابیض و اشتها دائم و بلغم در سینه و عطش اندک باشد علاج پذیریست و ریش قصبه ریه لاعلاج بود و ریش که در نشا
درونی قصبه و لحم ریه باشد ممکنست که درست شود **تنبیه** وقتیکه مسلول بمیرد باید که برادر یا همشیره مریض نزد او نیاید چرا که بسبب واحدیت خون مرض
در ایشان تعدی خواهد کرد **فائده** کسیکه صدر او تنگ و کتفها از لحم برهنه و برآمده باشند و کسیکه عنق او طویل و حنجره برآمده و نمایان بود و کسی که از دماغ

او ماده کثیر سوی صدر و ریه ریزد و کسیکه نفث الدم دارد قریب است که سل آرد و در هر که ازین هر چهار یکی هم نبود نادر است که آن را سل پدید آید **استنباه**
علاج این در ابتدا عسر و بعده محال و بعضی گویند که درست شدن ریش ریه ممکن نیست اما اگرچه کمتر علاج می پذیرد لیکن دست از تدبیر نیک باز ندارند تا نباید
مهلت بدهد بشنکه جوانی تا به کهولت کشد **قول بوعلی** زنی دیدم که بیست و نه سال و کسری اندرین علت ماند و این مرض در شهرهای سرد و فصل زمستان بیشتر
افتد و در اکثر از هیژده تا چهل سال سن پدید آید و آنچه باطفال افتد امیدوارتر بعلاج باشد **فائده** سبب عدم بر این سه اندکی آنکه عضویکه در وقرحه باشد محتاج
سوی نقاء و هضم است و در نقای ریه سرفه ضروری است چراکه ریه پاک نمیشود مگر بسعال و سعال زخم را می کشاید و میفرساید و منع هضم میکند دوم آنکه عضویکه در و قرحه بود
محتاج بسکون است تا زخم اندمال پذیرد و در ریه قرار نیست بسبب احتیاج تنفس سوم آنکه اندمال قرحه محتاج به یبوست است و از ریه رطوبت رفع نمیشود بسبب قبول
رطوبت از فضای اعضا که گرد اوست و با وصف این ادویه بکنندهٔ زخم بسبب بعد مسالک باو نمیرسند الا بقوت کمتر و تیز نمیرسد اشد و اسرد سوی اولا
باختلاط ادویه چاره لطیفه که از لطافت خود بریه رسد و این چنین ادویه مزید حرارت اند و سل خالی از حمی نمی باشد پس اگر مجففات دهند سرفه و درشتی افزاید و ریم از آمدن
باز ماند و اگر ادویه تر و نرم دهند ریش درست نشود تازه ماند و اگر دوای سرد دهند قوت و بدانجا نرسد و اگر گرم دهند تب افزاید **قول جالینوس** حرکت عضو
جراحت را از درست شدن باز نمیدارد چراکه حجاب سینه نیز دائم متحرک است و جراحت او به میگردد و گفته سبب جراحت انفتاح یا انصداع عرق است پس تا که
با آماس نینجامد و ریم نکند درست گردد و اگر با آماس و ریم انجامد یا سبب او ورم یا حدت ماده بود درست نگردد **فائده** سبب سل یا نزله تیز است که از سر به ریه ریزد
و آن را ریش سازد یا ذات الریه که ریش گردد یا ماده ذات الجنب و غیره پخته شود و برای خروج از سرفه در ریه گذرد و آن را ریش سازد یا سعال اشد و مانند آن
یا ضربه بر صدر که بدان سبب سر رگها بکشاید و خون از گلو برآمدن گیرد و آن ریش سازد لیکن اکثر از نزله تیز افتد **علامات سل** تب نرم لازم مانند دق
و اشتداد او بعد غذا اکثر است و وجه هزال تن خروج مده بسرفه و گاهی وقت شب یا دیگر وقت عرق آید و چون کاهش تن بنهایت رسد ناخن برگردد و موی ریزد
و وقتیکه ضعف غالب شود و شکم قرار نماید و سر اضلاع برمیل سازد و عطش افزاید و میل بغذا نباشد و عظم گلو برآید و در آخر اگر خون نیاید زیاده از چهار روز مهلت
ندهد و اگر خون در آخر زیاده از مقدار آید دلیل قرب موت باشد و اگر در آخر ورم شود صحت ممکن نبود و وقت قرب ثبات شکم روان میگردد و پوست جبهه کشیده و در آخر
پشت پا ورم نماید و چون کار بآخر رسد حلقهای قصبه ریه بریم آمدن گیرد و خلطیکه می برآید غلیظ تر گردد و پس از آمدن باستد درین حال زیاده از چهار روز
مهلت ندهد و اکثر بخناق بمیرد و باشد که در آخر سرفه صعب پدید آید و خوناب آمدن گیرد پس اگر تدبیر سرفه و حبس دم کنند خون در ریه ماند و بسته شود و اگر بند ننمایند خون
برآید تا که هلاک شود **فائده** علاج این عسر است چراکه تدبیر تب و ریش ضد یکدیگر اند بهر آنکه تدبیر این تب باشیای بارد رطب و معالجه این ریش باشیای مجفف ممکن
باید پس اگر تدبیر تب کنند ریش و اگر تدبیر ریش نمایند تب افزاید پس صواب آنست که اول بزودی تسکین حمی کنند پس تدبیر قرحه پردازند یا ادویه قرحه با ادویه حمی آمیخته
دهند یا یک روز معالجه حمی و یک روز تدبیر ریش سازند یا وقت صبح تدبیر ریش و وقت شام تدبیر حمی کنند یا هر که غالب باشد بتدبیر او رجوع کنند و این برای کیست که
مرض او در ابتدا است مگر وقتیکه ریه ورم کرده و بکشاده درست نشود لیکن اگر تدابیر درست سازند از فزودن باز ماند و جزوی دیگر از ریه تباه نگردد پس صواب آنست
روز نخست که خون از گلو برآید بدانند که اندریه است در حال قبل از آنکه ورم کند بعلاج مشغول شوند **قول جالینوس** کسی را که خون از گلو برآمد و آن از ریه
بود روز نخست او را یافتم و علاج کردم شفا یافتند و هر کرا روز نخست نیافتم حال او مختلف بود **علاج** در ابتدا از جانبی که وجع محسوس شود باسلیق زنند و خون

اندک اندک چند دفعه برآرند تا خون از ریه حوالی او کشیده شود و شد و دلک اطراف نمایند و از حرکات باز دارند اگر مانعی نبود حجامت کنند و اگر چیزی از سر
بریه آمی اقند قیفال نیز کشایند ماء الشعیر سرطانی دهند و باقی تدبیر مطلق حرارت از دق اخذ کنند و با وجود آن هرچه مجلی و منقی مده و صدر و مسکن سعال باشند
بلا النفع اختیار نمایند اگر حمی عفنه یا زنیا باشد شیر خر یا شیر زن نوشیدن انفع و بعد از آن که جرح درم آرد و ریم کند مجلیات و منقیات دهند و اگر قوت ضعیف باشد
در کشکاب سرطانی یا بچه تیهو و بزغاله توان پخت و اگر طبع نرم و بجس حاجت آید شربت مورد دهند و در کشکاب مورد اندازند شیره خرفه رب به دهند سویق شعیر
با شیر مقشر تیهو و دراج خورند اگر سرفه شدید بود در کشکاب تخم کاهو پزند شربت خشخاش دهند ماء الشعیر به بهدانه موید بنجبته انفع اگر قوت قوی بود حریره از آرد باقلا نخود
سبوس گندم عسل و روغن بادام ساخته دهند و اگر طبع قبض باشد مطبوخ سویز سپستان عناب بنفشه مغز فلوس ترنجبین تلیین کنند جلاب دهند لحم جدی لحم حلوان شیرخواره تا
سرطان فراریج بیضه نیم برشت حریره نشاسته شکر روغن بادام خورند و برای تنقیه ریه تربد ابیض نیم مثقال صبر مغسول با آب باران رب سوس هر یک درم حب ساخته
دهند یک شربت است و اگر تب عفنی یا زنیا باشد شیر زن از ثدی نوشانند اگر بهم نرسد شیر خر یا شیر بز یا شیر اسپ فی الحال دوشیده دهند و نان بشیر ترکرده یا بعسل خرند
و اگر ممکن بود عوض آب شیر نوشانند و بهترین آب درین آب باران است و اگر حاجت غذا زیاده بود لحم طیور دهند حمام معتدل نمایند و گاهی خمر رقیق ممزوج بعرق گاوزبان
دهند بشرطیکه حمی نباشد تا حفظ قوت کند و از خشخاش بنفشه صمغ عربی کتیرا بلعاب بهدانه حبوب ساخته دهند گل مختوم یا گل ارمنی کهربا نشاسته گل سرخ هر یک
سه درم سرطان محرق ده درم دارچینی دو درم سائیده دهند که حابس خون است خشخاش ابیض کتیرا هر یک ده درم خشخاش سیاه بهدانه تخم خطمی هر یک پانزده درم
صمغ عربی پنجدرم آب باران هفت رطل ترکرده بپزند تا نصفی بماند صاف کرده عسل منحیه هر یک رطل لعاب اسپغول فانیذ هر یک نیم رطل آمیخته جوشانند که منعقد
گردد صبح شام و وقت خواب بماء الشعیر دهند مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر یک پنج تخم خرفه اربسا گل سرخ هر یک چهار کتیرا نشاسته طباشیر سرطان محرق هر یک دو قرص
ساخته مثقال دهند و اگر سینه خشک باشد و تشنج کند باقلا مقشر پانزده درم نشاسته صمغ عربی کتیرا مغز بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین هر یک پنجدرم خشخاش
سفید ده درم لب لوز مقشر بیست درم سائیده بدهن لوز لعوق سازند و اگر سرفه شدید و مانع خواب باشد شربت خشخاش سیاه وقت خواب دهند یا حب میعه تا منع نزله
سوی ریه کند و اگر با وجود غلیظ بنیر حرارت از ریه یا صدر ظاهر شود شربت نیلوفر دهند طلای لطیف بر صدر گذارند مرکی کند میعه تررا و نذر نیچ برابر حب بسته سوزند
و پیش بینی دارند و از جماع و تعب و حرکت و درد و اشیای حاره پرهیز کنند بنفشه نیلوفر خلاف وغیره در خانه دارند و هوای بیت و هوای خانه که در آب و گلاب پاشیده
باشند نافع **فائده** اگر بغیر حمی باشد بلغم لزج سفید یا سبز و خشک بر آید شربت زوفا دهند انجیر هفت عدد عناب سپستان هر یک سی عدد مویز منقا ده عدد زوفا
پنج مثقال اربسا مثقال قند نیم رطل شربت ساخته در هفته نوشند حلبه صمغ عربی کتیرا هر یک دو کتا پنج مغز حب قطن اربسا هر یک سه بنفشه ده آب جوشانده
صاف کرده قند بیست آمیخته قوام کرده هر وقت قدری در دهن دارند مطبوخ پرسیاوشان زوفا انجیر زرد مویز نوشند آب ترب یک عسل سه پزند چون غلیظ شود
لعوق کنند مراقاقیا هر یک یک سنه روس یکنیم صبر دو جوز السرو سه بروغن گل بر سینه طلا کنند آب کرنب بعسل جوشانده نوشند آرد گندم یا نشاسته سه درم آرد حلبه
درم بعسل و روغن بادام حریره ساخته خورند **قول مالنقی** بعضی اوقات نان میده بشیر آمیخته یا شته یا ماء الرس یا برنج بشیر پخته خورند منقی ریش از ریم منفعت لحم تازه
**قول احمد فرخ** چون شیر مریض دهند غذای دیگر ندهند چون نفع ظاهر شود سه هفته باید داد و اگر طبع اجابت نکند نمک هندی دو دانگ نشاسته نیم درم
در شیر آمیخته و بندند شیر بز را باید که اول قدری آب آمیخته سنگ تاب کنند تا پخته شود و آب از وی برود پس دهند که بهتر از شیر مطبوخ است اگر سرفه صعب باشد

کثیرا با شیر دهند و اگر قبض مطلوب بود طراثیث با شیر دهند و اگر در معده ضعف باشد شیر زبره و کرویا دهند اگر حبشی انفحه قرص طین بشربت [illegible] دهند آرد نخود بشیر تازه
حسو سازند اگر در اثنای شیر خوردن تب آید شیر باز دارند و قرص کافور بکار برند و اگر با تب قبض شکم مطلوب بود دوغ گاو مسکه جدا کرده دهند و ترکیب دادن شیر دوغ
در دق آید **قول ابن ماسویه** تخم قنفذ برای سل انفع **قول عسکری** هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور یا حب طباشیر بشیره تخم خرفه دهند و بعد دو ساعت
دوای سریشم ماهی نوشانند و وقت شب روغن بلسان با زیت قدر نخود دهند صحت شود **حب طباشیر** طباشیر بهر سه صندل هر یک یک گل ارمنی دو کاسه چهار [illegible]
نیم بلعاب اسپغول حب بندند شربتی مثقالی **دوای سریشم ماهی** سریشم که از مثانه ماهی ساخته باشند درم آب شیرین [illegible] ربع رطل حل کرده نبات [illegible]
هر یک ده درم آمیخته نوشند **قول صاحب ذخیره** قبل از ورم فصد کنند اطراف بندند سرکه ممزوج بآب دهند قرص کهربا بشربت مورد قرص [illegible] دهند
و روز نخست غذا ندهند و بر کشکاب قناعت نمایند تا چهار روز و اگر ضعیف باشد حسو از آرد جو آرد نخود آرد باقلا روغن بادام شکر ساخته یا اندکی نان [illegible] العسل [illegible]
نیم پخته دهند و سینه بروغن گل چرب کنند و اگر سرما باشد بروغن ناردین و روغن مصطکی و اگر رطوبت از دماغ بریه ریزد اول تنقیه بفصد و مسهل کرده داروی منقیه [illegible]
دهند و تدبیر نزله نمایند و اگر در سینه یبوست باشد و آواز گرفته بود هر صبح یک اوقیه آب بارتنگ بیک مثقال روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو دهند و بعد سه ساعت
کشکاب سرطانی و وقت خواب صمغ عربی گل ارمنی بلعاب اسپغول یا بلعاب بهدانه یا آب باران دهند و اگر یبوست اندام غالب شود شیر و دوغ دهند و اگر ریش
کهنه باشد و رطوبت در ریه کثیر قدری بارزد بعسل دهند **قول بو علی** گلقند تازه چندانکه تواند خورد و هم با نان [illegible] اصل شد تا [illegible] گردید گلقند فقط علاج
کردم شفا یافت و فربه گردید و غذا و علاج تیهو عصافیر ماهی بریان با بچه دادم و آب باران نوشانیدم و اگر حرارت پدید آید کشکاب سرطانی دهند **قول الازروی**
بشربت بهدانه لعاب بهدانه مربای به شربت صندل زرد گلقند کهنه سه چهار ساله مداومت کنند بطور قدر دانق سوده نوشند [illegible] یک درم کهربا [illegible]
کثیرا قرص ساخته بطور حنا [illegible] نهاده دود کشند صمغ عربی کثیرا هر یک درم شب بگلاب تر کرده روغن گل یک نیم اونس سکه نیم اونس کافور [illegible]
دو درم آمیخته شیر خر یا شیر بز افزوده بر سینه ضماد کنند سفوف [illegible] دو درم بشربت خشخاش وغیره دهند جواهر مهره [illegible] بعرق کافور دهند و لعوق [illegible] صبح شام
یک ملعقه خورند خندروس غذا سازند [illegible] بگلاب سوده نهار همراه شربت برگ گشوث دهند چند روز [illegible] و نفث الدم گذشت دهند روغن [illegible]
که دو مرتبه فولاد در وی چکانیده باشند نیم درم با پنج اونس شیر زن آمیخته دهند یکبار و برای بثور سینه انفع **شربت صندل زرد** آب خطمی آب حماض هر یک
چهار رطل صندل زرد مدقوق سه اونس در دیگ تر کرده دیگ را [illegible] نهاده سه ساعت آتش داده بر آرند شربتی سه اونس صبح بقدری آب یا شربت آمیخته
دهند چهل روز **قول پیدرو** در علاج این سه چیز مطلوب اند یکی تنقیه تن پس شیر خشت دو اونس [illegible] مرغ آمیخته یا مغز فلوس اونس اصل السوس [illegible] آمیخته گاه گاه
دهند دوم امالهٔ ماده حاده پس رگ [illegible] گردن یا ساعد فصد دهند سوم تقویت تن پس شیر زن نوشانند یا شیر خر که غذای او شعیر وغیره باشد دوشیده فورا نوشانند و شروع
از سه چهار اونس کنند و بتدریج تا ده اونس رسانند و اگر در معده زبونی باشد شیر خشت هشت اونس گلقند اونس بشیر آمیخته دهند و بعد شرب شیر چند قدم مشی کنند تا هضم گردد
و بعد شرب شیر خواب نکنند تا که اشتها نشود عقب او چیزی دیگر نخورند و نان خمیری [illegible] تر کرده دهند بگرد و خصوص که از یکسال نگذشته باشد خشخاش
ابیض ده درم هر سه تخم بادرنگ کاهو هر یک شش درم تخم خرفه تخم خطمی بهدانه هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته طباشیر رب السوس هر یک سه درم قند برابر همه سایند
یکدرم بشربت خشخاش دهند روغن بلسان یک قطره بقند آمیخته خورند و برای تصفیه ریه شربت صندل زرد دهند و برای تخفیف زخم کندر سه درم حسن البهیه هر یک نیم درم

کہ با کشنیز ہر یک اسکر و بلعاب کتیرا قرص ساختہ بر مجمر ریختہ دود آن بتوسط قمع کشند حسن ابو مصطکی مر مقر دیا مرکب بر فرش گسترند و در آب مشروب گلقند با شعیر
یا عسل سوس یا کبابہ با انداز ند اگر قدری چوبچینی افزایند بہتر گل ارمنی یک مثقال یا میعائی کوہی دو درم دہند شیر گاو میش نوشند دوا کہ برای قرحہ ریہ
انفع چرا کہ تلطیف و تجفیف و قبض و تلیین بیشتر دارد حماما و امینی ہر یک چہار زعفران یک کندر رب سوس کتیرا ہر یک پنج مرتش دیگر صمغ البطم تنہا یا بعسل
لعق کنند دیگر مر بآب نوشند دیگر قطران مثقالی نہار دہند دیگر سنگ جراحت نیم یا یک درم بشیر خر دہند دیگر برگ کرنده کہ در دیوار چاہ روئیده باشد
دہ درم فلفل ہفت عدد بآب سائیده دہند چند روز دیگر آب دوب با طبیخ جای نوشند دیگر رائیج نیم مثقال بعصفرت بعض نیم رشت دہند دیگر دوا الجام
وقت شب با گرم دہند دیگر طین حکمت بشربت خشخاش یا شربت ترنجبین دہند دیگر رال با رائیج در حقہ کنند دیگر زبل بقر بخور سازند طین حکمت آنکہ طین
حرسک گل خطمی موی سر مقرض برابر سائیده بآب سرشتہ قرص ساختہ دارند قرص شادنج شادنج مغسول خرفہ مقشر کشنیز خشخاش سفید گل سرخ گل ارمنی
مغسول طباشیر طین مختومی برابر بلعاب اسبغول قرص سازند شربتی مثقالی بشیره تخم خرفہ برای سل و دق و قطع سیلان خون اعضای باطنی و اسہال حراری و
ذوبانی و حمیات موی سرفہ نافع قرص خشخاش زعفران نیم رب سوس نشاستہ کتیرا ہر یک و خشخاش سفید خشخاش سیاه ہر یک سہ گل سرخ صمغ عربی
ہر یک چہار طباشیر پنج بآب قرص سازند شربتی تا دو نیم درم بشربت خشخاش مزلہ ریش سینہ در ریہ لعوق طباشیر نبات شصت مثقال عسل صد و بست
مثقال قوام کرده طباشیر چہار درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو مغز تخم بابونہ بیل صمغ عربی ہر یک ہفت درم نشاستہ کتیرا ہر یک ده درم روغن بادام بیست درم سائیده
حب کرده آمیزند شربتی شش درم اگر حرارت زیاده باشد عوض عسل ترنجبین کنند و کافور دو درم افزایند برای سرفہ و سل و حمیات حاره با سرفہ انفع لعوق خشخاش
کوکنار نیم رطل آب دو رطل بپزند تا نصف ماند صاف کرده قند رطل آمیختہ قوام نموده رب سوس مغز تخم کدو مغز بادام ہر یک پنج درم آمیزند شربتی ده درم مرتیہ
وسل و قرحہ معا و سرفہ بلغمی و نفث الدم ارسطون صغیر سلیخہ ربع فرفیون عاقرقرحا زعفران ہر یک سہ گوگرد اقاقیا فلفل سنبل حماما ہر یک ۲ افیون چہار
بعسل آمیزند شربتی تا یک مثقال مزلہ سل و وجع شکم و رحم و قولنج رحمی مختنطہ و ربع شربت حلبہ حلبہ سی درم مویز تمر ہندی ہر یک ده درم انجیر پانزده عدد عسل دو چند
شربت سازند مزلہ وجع مزمن سینہ و نفث المده و قرحہ صدر مربای کدو کدوی تازه خراشیده پاره کرده مغزش دور نموده بآب و عسل جوشانند بقوام
آرند برای سینہ و صیہ و مثانہ انفع قول جوان کورو و فصد مکرر کنند کین تملیہ دہند اگر کافی نبود شربت منضج مخرج ماده دہند یا شربت انزوفا طریلال زعفران
ساختہ دہند یا انجیر مسکہ ہر یک ۱ و لس نبات تکیم او رقن نشاستہ دو درم شربت ساختہ لفاصلہ چہار چہار ساعت یک قاشق دہند منتن بآب شعیر خشش یا
بآب شستہ درم قوه اصل سوس ہر یک چہار مرخ آمیختہ دہند منضج مخرج ماده بلہ لعول زبل اسب تازه بعسل عنصلی آمیختہ بر سینہ ضماد کنند منضج ماده
اگر بسبب ماده حاره بود این ہا بکار برند مگر شربت گل لالہ استعمال کنند یا از شعیر تخم کاہو خشخاش کتیرا بیخ خطمی بہدانہ شربت ساختہ مروارید آمیختہ دہند فائده
اگر نضج ماده مطلوب بود مریض را البطرفی کہ ماده باشد غلطیده دارند و اگر اخراج افت خواہند جانب سالم و بعد تنقیہ تام شیر خر کہ حرارت دفع نشده باشد یعنی نوزا
ودشیده نیم رطل نوشند و مداومت کنند و اگر شیر زن بہم رسد انفع اگر کافی نبود میان سوم و چہارم پہلو جائیکہ ماده معلوم شود کاوہ بتکیہ نہند انتبار اگر مرض
جانب چپ بود داغ مضر بود چرا کہ قریب بدل است و داغ کہ دہند باید کہ تا سینہ رسد با ماء العسل یا آب جو ساختہ مداما نیم گرم نوشند و بعد تنقیہ تام کاوشتیکو بر بسدر
نہند یا شگاف کنند اگر بسبب ریش دماغی باشد برابر درز اکلیلیہ کاوشتیکو نہند یا داغ دہند و بر دو ر نہند و داغ چنان دہند کہ لحم سوختہ تا قحف رسد و بعد شگاف

احتیاط کنند تا نضج ماده گردد و برای تنقیه یا میران برگ کشوث هر یک نیم اوقیه آب چشمه سه کاسه در ظرف گلی جوشانده صاف کرده تفته نیم اوقیه ربع ساعت در آن آب تر داشته همین آب نوشند پس اگر طبیعت دفع ماده باسهال کند بهتر و شیرخشت بمرق مرغ حل کرده شربت بنفشه قرص خاریقون مانند آن دهند و اگر بنفث دفع نماید شربت زوفا شربت سیب شربت عناب شربت اصل سوس شربت برگ کشوث شربت اطریلال دهند و اگر بول دفع سازد طبیخ بلیون بری برگ یا میران بالطبیخ نخود بیخ کرفس کاکنج همراه چشم سرطان خسته بیگری سحوقه دهند اصل سوس مسیت انزروت دو درم حب لبه دهند اگر کافی نبود قرص حنظل اسکوده یا با العسل سه اوقیه دوازده ساعت تر کرده صاف نموده دهند سه چهار دفعه بفاصله یکروز **قول بقراط** اگر از شگاف یا داغ ماده سفید برآید نیک و اگر سرخ سبز وغیره برآید بد است **فایده** اگر بسبب شدت نزله دکثرت نفث معلوم شود که در ریه زخم شده کیان یا بچه مرغ همراه نباتات بالسامیکا و دولینی را یا که خواص کردن دمل و زخم دارند چون نبات کشوث ریحان یا میران غیب الخیل و بیک اسکو بلو صندل نیز دیخته دهند اگر حمی نباشد چوبچیات النفع لحم بچه ارنب بخته خورند حمیل روز مندمل زخم ریم یاکیان لحم سرطان لحم سلحفات همراه سبز شیر دو سه بار خورند لحم خوک یک ساله یک کاسه در برگ کشوث برگ اطریلال هر یک دو مشت گلقند مربای گل گاوزبان هر یک نیم اوقیه عرق نبات کشوث یا نزده اوقیه عرق کشیده یا قوتی مالوکیستی چندانکه شیرین شود آمیخته دو اوقیه دهند مدمل **قول جوان کوروه** اگر شیر زن دهند باید که زن جوان صالح المزاج باشد و غذا لطیف خورد و از زادن دو ماه نگذشته باشد و اگر شیر خر دهند باید که جوان بود و آنرا کاه لطیف و شیر کاهو نباتات بارده خورانند و ما الشعیر نوشانند و بعضی در زنان بشیر تر کرده دهند تا زیل کم کنند و شیرش قوی باشد پس دوشیده فوراً نوشند و از پنج اوقیه شروع نمایند و هر روز نیم اوقیه افزایند تا بیک رطل رسد و بعد شرب تا که چهار ساعت نگذرد غذا ندهند تا شیر هضم یابد و از معده بگذرد و فاسد نگردد و اگر در یک رطل شیر خر یکی نیم اوقیه جوشانده دهند برای حمی دق و دمل ریه که از ماده شور حادث شود انفع و اگر کسی شیر خر نخورد یا از ین نفع نشود برگ میران دوع مصفی هر یک مشتی یا الحمین بزی یک نیم رطل جوشانند تا نصف ماند صاف نموده مغز تخم کدو سه درم مغز حلغوزه تازه دو درم سائیده آمیزند و به نبات شیرین کرده تا چهل روز دهند یا شعیر مقشر چهار اوقیه آب چهار کاسه جوشانند چون چهار درم ماند صاف کرده در یک رطل این مغز بادام اندکی شیره برآورده قدری صمغ عربی آمیخته حریره ساخته خورند تا پنجاه روز یا در شکم مرغ گلقند مربای گل گاوزبان و نیم درم صندل سفید پر کرده و پزند و دو مرقش مروارید نیم درم آمیخته دهند پنجاه روز که برای ضیق و مهزول انفع است اگر نفع نشود آرد برنج یا آرد شعیر بشیر حریره پخته بگلقند یا بشکر شیرین کرده دو بار هر روز دهند و آرد نخود بشیر پخته بر صدر ضماد کنند اگر از ین هم نفع ندهد پوست بیضه بسایه خشک کرده دو درم گلقند کمه دو اوقیه آمیخته صبح دهند و همین قدر بشام تا پانزده روز و طبیخ پوست بید تا سه ماه نوشانند برای شود دملی دبیرونی جراحت ریه انفع چوبچیات فقط بعسل برای جراحت ریه مفید سبوس گندم پوست چوب اسطوخودوس نسیج عنکبوت پوست نان برابر یاسمین الغار مرکی قنه میعه سائله برابر در مجمر انداخته بخور کنند برای جراحت ریه نافع تر است در حمی دمل و شت از دو صحت نشد چوبچیات دو درم و برنج کاسه آب جوشانده نوشانید صحت یافت اگر استعمال این نکنند گل گوگرد اوقیه به نبات سحق کرده گلقند کهنه یکرطل آمیخته هر روز صبح شام نیم اوقیه دهند یا آب که در و گل گوگرد جوش بود دهند تا دو ماه **فایده** دیگر البان بسبب کثرت دهنیت که میدارند و غلیظ دیر هضم اند در حمیات دق وغیره منع اند سوای شیر خر که از دهنیت معرا و زود هضم است **قول جوان کوروه** بیخ ذنب الخیل سائیده نوشانند یا دود ش رسانند **فصل نهم در احتقان المدة فی الصدر** سبب دو درم ریه یا ذات الجنب وغیره است که منفجر شود و ریم او در فضای سینه یعنی در موضعیکه مابین ریه و صدر واقع است جمع شود و بسبب خلط خورده نه ریه رود و نه بجدر ریه تعدم ورم

این اعضا ثقل سینه سرفه یابس ضیق نفس حمی دق حال شبیه بمسلول حرارت سوزش سینه و چون فضای سینه دو بخش است گاه باشد که در هر دو جانب افتد
یا در یک جانب پس اگر ریم در هر دو جانب افتد وجع لسبب تمدد هر دو جانب باشد والا جانبی که بود یا مریض بر پهلو خسپد و باز بر پهلوی دوم پس در جهتی که ثقل
و تمدد محسوس شود موضع مده همان جهت باشد یا خرقه کتان ترکرده بر صدر بندند از هر جانب که خشک شدن آغاز کند محل مده همانست علاج روغن بادام
کتیرا شکر طبرزد بطبیخ انجیر زوفا پستان اصل سوس پرسیاوشان مویز آمیخته نوشند چون تلطیف پذیرد هر چه نفث را بآسانی برآرد دهند و ایضاً مدرات دهند
تا باشد که باد را دفع کند و چون در بول میل کند مدرات بول و اگر به براز میل کند مسهل دهند و اگر در هر دو جانب مائل شود گاهی مدر گاهی مسهل دهند یا
چیزی که هم مدر و هم مسهل باشد دهند فائده اگر مده تلطیف پذیرفته بر ریه ریزد و بآسانی بنفث برآید و خفت رو نماید یا بجانب جگر ریزد و ببول و براز برآید
از دو حال بیرون نبود یا خناق افتد و بیمار بمیرد آثار او غلبه ضیق نفس و عدم خروج مده بنفث یا سل پدید آید و جرم ریه متآکل گردد و آثار او آن است
که بعد سر کردن ورم چهل روز گذرند و ریم پاک نگردد انتباه اگر بتدابیر مقصد حاصل نشود و مده سوی ریه نریزد بآله آهنی باریک در سینه آنجا که محل مده باشد
داغ دهند تا ریم اندک اندک بر سبیل ترشح از عظم سینه همی برآید فائده آنجا که ماده ببول و براز آمدن گیرد و چه سبب که دست از ملطفات و مروخات باز ندارند
و هرچه مسدد و مغلظ بود بگذارند و این بهر آنست که ریم بفراغت برآید و در عضوی نایستد و آفت نیارد فصل دهم در استسقای سینه سبب او
ماده است که در ریه جذب شده در ریه نضج آن نتوانست پس رقیق گشته اندک اندک در قعر ریزد و باعث این مرض گردد یا آبله که در ریه افتد و منفجر شود و ماده
او در صدر ریزد یا فساد جگر و مراق و سپرز که سخت شوند و فعل بد کنند و رطوبت کثیر پیدا نماید پس آن رطوبت در سینه افتد و باعث این گردد و استسقای صدر
لاعلاج است تهیج وجه و اطراف و بر پهلو خوابیدن نتواند اگر بر پهلو گردد بر سینه ثقل آب معلوم گردد و اگر خسپد سر بسیار بلند دارد و نشسته ماند و وقت شب نسبت
از روز ضیق اشتداد کند علاج تنقیه رطوبت کنند تدبیر مانع تولید رطوبت سازند مدرات دهند تا ببول برآید کرمیو تاتر ده درم ملو رطیار اسکر و ملو سپهار
اونس طبیخ هلیون بری برگ ماسیران آمیخته دهند مخرج ماده و استعمال هلیون بری با غافت دارند و بعضی میان سوم یا چهارم ضلاع شگافت مینمایند و بعضی
بخور ادویه مجففه سید هند داغ آتشی دهند و مندیل لسازند و در استسقا که از ورم خرد صلب ریه شود مالش مرهم سیمابی کنند و در استسقای سینه مسهل دهند
اما ادویه خفیف منضج سدد و بعده مقوی قدری نرم چون اورده یا فرنیکو دهند قول بیدرو برای تعریق طبیخ جوبجات عشبه تا بیست پنجروز دهند مرکوریوند
سی گل باویان النفع فونت مفید باقی تدبیر استسقا ادویه منقیه صدر و ریه از فضول طبیخ حلبه یا طبیخ انجیر زوفا باشکر نوشند حرمل بالعسل آمیخت
یا زراوند بالعسل آمیخته یا کتان بالعسل آمیخته لعق کنند سنبل دهند فلفل در طعام کنند فصل یازدهم در جمود الصدر که برد الصدر نیز گویند یعنی عضلات
سینه و حجابها و ریه سرد شود و کثیف گردد و نوعی از تمدد درانها پدید آید و بدان سبب سینه منبسط و منقبض شدن نتواند چنانچه باید ناچار نفس با انتصاب
برآید سبب او وصول برودت بصدر چون ملاقات هوای سرد و برودت شرب آب سخت سرد و غوطه زدن و ران تقدم سبب برودت سینه علاج جند بیدستر و روغن قسط
روغن سوسن آمیخته بر صدر مالند با آب طبیخ ادویه گرم نطول کنند سداب صعتر فوتنج انگزد افسنتین جند بالعسل و روغن بر سینه ضماد کنند انگزد و قدری سنجر کینه آمیخته
نوشانند حسوهای مناسب بالعسل غذا کنند با آب گرم و بطبیخ حشایش گرم تکمید کنند و در علاج مهلت نمایند گاه باشد که دفعةً بکشد فائده گاه باشد که اکل افیون
و وصول دخان اسرب باعث این شود مضادات استعمال کنند و تکمید رطب بطبیخ حشایش گرم نمایند مالیدن روغن سوسن و افیون و قسط در اسرب مفید

**فصل دوازدهم در استرخاء واعوجاج غضروف خنجری** وآن قسمی از عظم نرم است موضع او آخر صدر پیوسته بعظم قص مانند سپر که برای حفظ
فم معده بکار آید سبب این مرض ضربه سقطه یا ریاضت یا حمل بار گران یا سرفه شدید یا اکل اشیای بارده رطب یا ماده رقیقت که در وجع گردد پس اگر بر فم معده
مائل شود دهن آن تنگ کند و مانع دخل غذا گردد و در وجع عدم اشتها غشی هزال آرد و اگر بسوی دیافراغما مائل شود ضیق نفس هزال آرد و اگر بسوی کبد میل نماید منع
گذر صفرا کند و یرقان آرد **علامتش** سرفه یابس قی هزال و قلت اشتها حمی قی بیج فواق آروغ ضیق نفس یرقان وغیره **قول ماریو** را وقتیکه حیوان
در تندرستی بصحت نبود بدانند که غضروف مذکور مسترخی گشته **قول ز اکوت** از افتادن این قی ضعف معده آروغ دق وغیره پیدا آید **قول مارتولینو**
اگر بسوی زیر مائل شود پس در مردم کلان باعث اذیت معده و کبد که زیر او است شود و در اطفال موجب هلاک گردد **قول لوریکیتو** سه زنان این مرض
دیدم و در مردان هم میشود وجع آنجا عسر نفس اختلاج غشی و کسی را که این بقیدیاد و توگرد پس تا که ایستاده نشود یا سر بر دارد تنفس نتواند **قول زیلیری** مرتبت
عام علامتش عدم تصدیع نرمی همتن هزال وجع معده قی عسر نفس خاستیو **قول ریولانو** اگر باندرون خم شود تنگ کند و ایذا دهد کبد را و هزال آرد و اگر
بطفل شود بکشد و در مردم کلان تا که بجا نیاید موجب قی گردد **قول مارتیو** اگر بسوی درون دو تو شود معده را فشرده وجع دائم و سوء هضم و قی و فواق آرد و تا که
برداشته نشود صحت نگردد **قول لوریانو** اگر تندرست را قلت خواب فواق آروغ عسر نفس هزال ضعف معده حتی که آنچه خورد قی کند پیدا آید و رنگ تبنی
مثال مرده گردد و از دوا صحت نگردد غضروف مذکور را بردارند صحت شود **قول رودریگو** وقتیکه هر دو قص غضروفی جائیکه سینه
با اضلاع آخر شوند تصدیعه یابند مسترخی شوند یا اندرون روند موجب نقاهت و کمی اشتها شود باید که از دست برداشته ادویه قابضه گذارند **علاج**
باید که اکوابند یکبار در روز دهند پس بر نهار تا سه روز حب ایستوماتیکو یا دوا نوبیرق مرغ دهند و غضروف را برداشته قند عسل برابر خرقه کشیده بر و کنند در دو
فلفل یک سائیده پاشیده بالای فم معده گذارند یا سموکوبی یک قطره بر روغن یهودینه آمیخته یا روغن چند بالنده اسپیلاستر و دیا سولفور گذارند و طریق برداشتن
آنست که مریض را بر پشت غلطانند و محجمه ناری سبک بر فم معده گذارند و هر دو بار و بزور فشرند تا تصدیعه یابد و بعد محجمه ضماد مقوی گذارند **فصل سیزدهم در**
**ذات الجنب و ذات الصدر و ذات العرض و شوصه و خانقه وغیره** ورمیست که در غشائیه ضلاع و حجاب سینه و عضلات مابین اضلاع افتد
در فصل خریف و زمستان و بلاد سرد شمالی اکثر پدید آید و پیران را کمتر شود و مهلک بود و اگر حامله را شود بکشد **فائده** این ورم یا تحلیل پذیرد یا شود یا
ریم کند یا صلب گردد لیکن نادرست که صلب شود و بکشاید پس اگر روز نخست نفث خام و قیق آمدن گیرد بدانند که روز چهارم نضج شود و بعد هفته از چهارم پاک
گردد و اگر روز نخست آمدن نگیرد لیکن قبل از چهارم تا چهارم شروع نماید روز هفتم نضج شود و بعد چهارده روز تا هفتم پاک گردد و اگر در این مدت پاک نشود ریم
کند و اگر در چهل روز ریم پاک نگردد سل پیدا نماید اگر تا هفتم نضج نشود یا هیچ نفث بر نیاید بدانند که در چهل یا شصت روز خواهد کشت پس قوت تا این وقت وفا نکند و اکثر
بمیرند لیکن اگر قوت قوی و شهوت معتدل و خواب و تنفس و بول همه خوب باشند علت دراز شود و با آخر ریم کند و مدت نضج وی پاک شدن چهارده تا بیست روز
و مدت ریم چهل یا شصت روز باشد اما در باشد که تا این مدت قوت وفا کند آثار ریم کردن آنست که وجع و تپ افزونتر گردد و قوت ضعیف تر و زبان درشت
و دهن خشک و اشتها باطل گردد و سهر بزبان پدید آید و ثقل در پهلو و بعد ریم کردن وجع و تپ ساکن گردد و ثقل در پهلو افزاید و نزد انفجار نبض ضعیف شود
و تپ سخت بلرزاند و بکشاید و هر چند که تپ گرم تر باشد زود تر نضج و منفجر شود پس اگر اعراض مذکوره بعد سستی گی آثار نفث بول وغیره پدید آید اندیشه نکنند که دلیل

هیم کردن باشد و آنچه از سبب هیم کردن بود در عقب وی خفت دنماید عنقریب بمیرد **انتباه** تمیز الوان نفث نفث سیاه بد است خاصه که منتن بود و بعده شدید الصفرت و نیکوترین
نفث احمر ناصع است و درین باید دانست که تاخیر نماید تا هفتم اگر نفث احمر ناصع بود روز چهارم شروع باآمدن کند و آخر آسان باشد و بحران در هفتم افتد و در
یازدهم و از چهاردهم تاخیر نشود و اگر نفث شدید الصفرت یا اسود بود و زبان نیز درو بسته ماند و حمی منقطع نشود و حرارت تا هفتم کشد مخوف باشد خروج نفث بآسانی
بسرعت آثار سلامت و زود گذشتن مرض باشد نفث خام و زنج و سرخ و سیاه و تیره که اندک بود و دیر برآید بد باشد خرخره در اول غیر مخوف و در آخر مخوف است اگر نفس
با این تنگ شود علامت قرب موت باشد خاصه وقتیکه موضع پهلو سیاه گردد و اگر در سینه خرخره افتد و لون وجه سرخ گردد و چشمها برآیند هالک باشد بول سرخ و
تیره آثار شدت حرارت دماغ و برودت حال مریض باشد براز بسیار زرد و منتن و دست بر اطراف یا گرمی تب و رجوع وجع سوی ظهر داشتن داء و وقت خفتن
جانب ورم بد است اسهال در اول مفید و در آخر آثار ضعف جگر و قرب موت بود خاصه که تنگی نفس و حمی و تاسه بدان زائل نگردد و اختلاج حوالی شراسیف آثار حرکت
ماده سوی دماغ و تولد سرسام و اختلاط عقل بود و بازگشتن ذات الجنب سوی درون بغیر زوال حمی و ظهور نفث تام آثار قرب موت باشد ذات الجنب اگر بفصد
و نفث و اسهال زائل نگردد و با وجود آن قوت قوی بود آثار سلامت باشد ریم کند و بذات الریه بازگردد و اگر قوت ضعیف بود و آثار بد زود بکشد و گاه باشد که
ورم بگشاید و ریم در فضای سینه افتد و مریض گمان صحت برد و چندی حال او نیکو بود پس بتدریج بدتر شود و اگر ریم کثیر و قوت ضعیف بود هلاک گردد و در ذات الجنب اگر
تمدد در پهلو فزاید و تواتر نفس پدید آید و قوت ضعیف بود آثار غشی باشد و اگر تواتر اندک بود آثار سبات و تشنج یا دیر بی نفع باشد **قول یهودی** اگر ذات الجنب
غشی شدید پدید آید مهلک است **قول بقراط** کسی را که ذات الجنب یا ذات الریه بود و آنرا اختلاف از رطوبت معده شود بد است و گفته کسانیکه شکم آنها
بالطبع نرم بود آنها را ذات الجنب و ذات الریه و حمی ملتهبه و امراض حاده نشوند و گفته اگر صاحب ذات الجنب جانب مرض خفتن تواند دلیل قلت مرض باشد
و عکس آن عکس و گفته کسانی را که قیح افتد و بعد انفجار ریم برآید و حمی مفارقت کند و اشتها پدید آید سالم مانند و گفته نقل ذات الجنب بذات الریه بد باشد چه دلالت
بر کثرت ورم و اخلاط دارد و گفته بعد زوال مرض مریض از شمس و رنج و دخان و اشیای شور و تلخ و غیره پرهیز لازم چه عکس آن مهلک است و گفته اگر نفث
سفید لزج مستدیر بود نیک نباشد که دلالت بر بلغم محترق کند و گفته اگر از خروج نفث خفت در وجع نشود بد است و عکس آن نیک باید که بگرم در شانه گیرند
یا اسفنج تر نموده تکمید نمایند **قول جالینوس** کسی را که ذات الجنب شود و نفث در چهارده روز پاک نگردد کار بقیح افتد و اگر در چهل روز از ابتدای
خروج نفث پاک نگردد منجر بسل شود **قول ارزانی** اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفث تام بوده باشد ساکن شوند باید دانست که ماده بطریق بول یا
اسهال دفع خواهد شد پس اگر در بول و براز ظاهر نشود پس نظر کنند اگر در عضلات شکم و شراسیف حرارت و ثقل باشد بدانند که در بن ران یا بساق
اماس و جراحت خواهد کرد و اگر تنگی نفس و کرب زیاده بود و در پستانها و ترقوه حرارت و ثقل پدید آید بدانند که ماده ببالا میل کرده و اماس خراج در پس
گوش خواهد آورد پس اگر ماده تیز باشد و ازین آثار چیزی پدید نیاید و دماغ از خود آنرا دفع نسازد سرسام و اعراض او پدید آرد و هلاک کند و اگر دماغ قوی
باشد و آن را از خود دفع کند به تشنج باز گردد و گاه باشد که بسبب کثرت ماده و ضعف قوت ماده مذکور در مجری تنفس ماند و خناق آرد و گاه باشد که بدل آید
و خفقان و غشی پیدا کند **فائده** ماده ذات الجنب چون بگشاید از سه حال بیرون نباشد یا در عضوی آید و از آن بگذرد و پاک شود یا در آن عضو که آید
علتی دیگر تولد کند یا بظاهر و مواضع خالی میل کند و اماس و جراحت تولد نماید **انتباه** بسا باشد که ماده تیزتر و کثیرتر بوده قبل از آنکه پخته شود طبع

از سیلانی آن را دفع کردن گیرد و بسیار باشد که سبب این دفع حرکتی قوی باشد چون حرکت قی و خشم و غیره و این نوع دفع که قبل از نضج افتد ستوده نباشد بلکه با خطر بود **فائده** بسا باشد که در جگر ورم گرم افتد و معالیق او کشیده شود و وجع بحجاب مودی گردد و بدان سبب نفس تنگ شود و پندارند که ذات الجنب است چرا که در ذات الجنب سرفه و ضیق تنفس و تب میباشد و هم در ورم جگر پس فرق آنست که لون صاحب ذات الکبد زرد و بدرنگ بود و گاه گاه سرفه و در پهلوی راست ثقل دائم ماند و زبان سیاه و بول غلیظ باشد و وجع خلنده نبود پس اگر ورم جانب بیرون کبد باشد بدست نهادن معلوم گردد و اگر جانب درون زیر بود و نفس تمام کشیدن عسر بود و بدان ماند که چیزی گران در پهلو آویخته است یا فرمایند علیل را که نفس کشد تا که تواند پس پرسند که تحت شراسیف هم ثقل محسوس میشود یا نه اگر شود مرض کبد باشد **فائده** ذات الجنب که بطرف چپ باشد بسبب قرب دل تب او گرم تر و خطرناک تر و اعراض او صعب تر بود لیکن بسبب قرب حرارت قلب امیدوار تر باشد که زود پخته شود و بتحلیل پاک گردد و آنکه بطرف راست بود بسبب بعد از قلب تب و اعراض او نرم تر بود اما نضج و تحلیل آن دیر باشد اما فرق در ذات الجنب و ذات الریه آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و وجع و ضیق نفس نسبت بذات الجنب زیاده باشد و دیگر آثار دلالت پیدا بود **فائده** فرق در سرسام و برسام آنست که در سرسام اول اختلاط ذهن پیدا می آید بعده عوارضات دیگر به تبع وی روی مینماید چون عطش و قی و غیره و ایضا در اول تنفس بدم زدن طبعی میبود پس متواتر میگردد و هم از ابتدا چشم سرخ میگردد و در عروق او ممتلی میگردد و در سیاهی چشم ببالا کشیده میگردد و نبض عظیم میباشد خلاف برسام که درو در ابتدا تب و غشی و سوء تنفس پدید می آید و حال چشم بسلامت میباشد بعده دیگر اعراض که مخصوص بسرسام است روی مینماید **فائده** نوعیست از ذات الجنب که درو نفس و نفث هر دو آسان باشد لیکن وجعی مثل ضرب چوب سوی پشت باز بود و بول بخون و ریم آمیخته باشد و خلاص ازین کمتر رود بنجم یا بهفتم کشد و اندک باشد که تا چهاردهم روز کشد و اکثر است که اگر از هفتم گذرد و بسلامت باشد و توقع نجات متوقع شود مگر تا سه روز دیگر امین نتوان بود و نوعیست که تمدد و وجع مع ضربان از ترقوه تا ساق بود و در بول صاف باشد و نفث نبود و بدتر است سرسام آرد که باین کتفین سرخ شود و کتفها گرم باشد و مریض نشسته ماندن نتواند پس اگر شکم او گرم شود و اجابت کند زود بمیرد و اگر از هفتم گذرد و نفث گوناگون آید اگر از هفتم گذرد دیر بد **فائده جلیله قول جالینوس** اگر کثرت حرارت در بدن باشد یا موسم گرما بود فصد کنند چرا که من تا دهم فصد کردم و بر قول کسانیکه بعد چهارم فصد منع کرده گوش نکردم و سود مندیافتم و گفته اگر با شوصه حمی قوی بود فصد کنند و از مسهل پرهیز ند اگرچه در فصد نسبت بمسهل نفع کثرت است اما فصد خطر نیست و در مسهل خطر است خصوص وقتیکه طبیب از طبع علیل عارف نباشد که چه مقدار دوا لائق است **قول ابقراط** اگر در جنب صاحب این مرض تو یا حمرت ظاهر شود و بس مدوجع نماید محجمه بر موضع الم نهاده مص کنند و خردل انجیر ضماد سازند تا قرحه شود و در آخر علت ماء العسل بسیق نوشانند تا موضع را از مده بشوید و پاک کند و گفته اگر نفث از آمدن باز ماند خرخره آرد خردل نیم کوفته با آب و عسل جوشانده صاف کرده دهند **قول سکندر** چون فصد کنند و تن پاک شود محجمه بر موضع وجع گذارند که اسرع الاثر است و محتاج بعلاج دیگر نشود **قول شمعون** اگر نفث المده بعسر آید لعوقات و ضمادات کثیر الکار برند **قول ثابت** حجامت بر فقار ظهر مابین کتفین قائم مقام فصد است و درین مرض اگر مانعی بود خردل ضماد کنند که جذب ماده سوی خارج مینماید و از نضج باز میدارد **قول ابن سرافیون** وقتیکه در سینه مده افتد و زیاده و ازان بود که بنفث بر آید و وقت انتقال از پهلو به پهلوی دیگر آواز حرکت ریم مسموع شود باید که بکوی باریک در سینه ثقب کرده ریم بر آرند پس علاج قرحه کنند تا به گردد **قول رازی** بعد شروع آمدن نفث شربت خشخاش دهند

که ثقل می افزاید و مانع خروج نفث میشود لیکن در ابتدا دهند تا تغلیظ ماده و منع انصباب کند و وقت خوف نضج خردل ضماد کنند تا جذب ماده سوی خارج
کنند و حمام درین مرض معین بر نفث است باید که بعد استفراغ و ظهور نضج نمایند وقتیکه مرض بسیار حاد و قوت ساقط نباشد و وضع محاجم در جمیع خراجات که در حجب
باشند انفع که جذب ماده سوی خارج مینماید و کماد و تحلیل وجع خواه در اضلاع اعالی بود خواه اسافل میکند و فصد فقط تحلیل وجع اعالی مینماید و اگر از تکمید وجع رو
بکمی نیارد مبالغه در تطویل او نه نمایند که تجفیف در ریه می آرد و ماده را جمع میسازد و خطای جهال عظیم است که هیچ دانسته دواء المسک و شیای حاره میدهند
و اینها مهلک اند **قول ارزانی** اگر از ضماد و تکمید وجع فرو ننشیند بلکه افزاید بدانند که تن ممتلیست باز فصد کنند و چون فصد کرده و خون حسب حاجت
بر آورده و مسهل داده و با وجود اینها مرض ساکن نشود و آثار ریم کردن باشد پس فصد نکنند که قوت ضعیف شود و ورم خام ماند و رنج افزاید و نیز بی آنکه فصد
کرده شود ماده پخته گردد و نفث نیک پدید آید و قوت ضعیف باشد فصد نباید کرد و اما اگر حاجت باستفراغ باشد حقنه روا است و اگر قوت بر جا بود و بعد
فصد غشی افتد یا نفس تنگ گردد بدانند که ماده علت کم نشده پس درین صورت حقنه لازم و لیسا باشد که هر روز یک یا دو بار طبع اجابت کند و از فصد تاخیر
سازد و چون بینند که ماده پخته شد جهد کنند تا قبل از ریم شدن نفث پاک گردد و آب گرم کشکاب رقیق بشکر و مسکه بعسل خوردن و بر پهلو خوابیدن بر نفث یاری
دهد سینه و پهلو را پاک میسازد و این ضماد منضج ماده و مسکن وجع است بنفشه خطمی بابونه هر یک یک یا دو یا سه درم جو آرد باقلا هر یک یک نیم موم و
روغن بنفشه و روغن سوسن یا نرگس ضماد کنند اگر تحلیل زیاده مطلوب بود کتان افزایند و بمیبختج سرشته گذارند و اگر حرارت زیاده بود عوض کتان و میبختج برگ
نیلوفر و قرع تازه نمایند **قول صاحب ذخیره** اگر سبب ورم بلغم صرف یا سودا صرف باشد بی آنکه حدت کسب کند یا با خون مرکب شود فصد نکنند و بجای آب
ماء العسل دهند سکنجبین عسلی ممزوج آب گرم وقت صبح دهند که ملطف ماده غلیظ است و مرق که بسلق و شبت و نخود پخته باشند و سوکه از جمله منسول دارد باقلا
ساخته باشند خوردن روغن بادام تجرع کردن همه مفید اند اگر ماده اغلظ تر باشد و نفس تنگ شود و نفث باز ایستد خردل نرم دقا ساییده سه درم بماء العسل
گرم دهند و گاهی ضیق النفس بدان حاجت افکند که مقدار وزن یک باقلا زنگار بعسل آمیخته دهند یا انگزد قدر باقلا بسکنجبین عسلی و اگر گرم دهند و سعفور نشا عد
اگر بسبب زنگار و غیره لذع در حلق و معده پدید آید بجنبه شیر تازه دهند روغن بادام گرم کرده تجرع نمایند تا رنج دفع سازد و دود که منافی ذات الجنب و غیره از دود
و باد و جلوس در آفتاب و کثرت اکل و آب سرد و جماع و هرچه قابض باشد پرهیزند **قول عسکری** در ابتدا اگر امتلا بود باسلیق از جانب وجع زنند و چون
چند روز بر علت گذرند فصد از جانب مخالف کنند اگر وجع اشد باشد اول تسکین وجع باطلیه یا بدره مسکنه نمایند پس فصد سازند و فصد وقتی کنند
که وجع و نخس سوی اعالی اضلاع بود و اگر سوی اسفل باشد تلیین طبع مسهل دهند و تا چهار روز ابتدا ماء الشعیر خورند و چون نفث شروع بآمدن کند سپستان
عناب سیب سفید بنفشه اصل السوس انجیر روغن بادام در ماء الشعیر افزایند برای تسهیل نفث و اگر نفث بعسر آید شربت زوفا دهند و اگر ضعف بود خبز بحیض
و شکر خورند و حقنه نرم از بنفشه حلبه کتان خطمی فانید روغن کنجد نمایند و بشمع مصفی روغن بنفشه کتیرا تمریخ کنند بابونه آرد جو بیخ خطمی بنفشه اصل السوس روغن
کنجد ضماد سازند و در ابتدا حریره از آب سبوس گندم فانید روغن بادام و در آخر باقلا فروج روغن بادام خورند جلاب شربت بنفشه مفید اگر سهر یار باشد
شربت خشخاش بهتر **قسم اول در ذات الجنب خالص** یعنی ورم غشای مستبطنه اضلاع یا ورم حجابی که میان آلات غذا و آلات نفس حایل است
خواه در شق ایسر بود یا در ایمن یا در هر دو شق اگر در هر دو شق باشد آنرا خانقه گویند لازم حمی و ضیق نفس سرفه نبض منشاری وجع ناخس زیر اضلاع و ماده

این مرض اکثر صفرای خالص یا خون گرم صفراوی باشد از نیست که در مبلغمین و کسی که او را احتباس ترشح باشد این علت نشود و گاه باشد که بلغم شور عفن شود
و در وی غشا و ورم آرد و نادرست که سودا سبب گرم شود و این مرض آرد اما خون خالص و بلغم خالص و سودای خالص سبب این علت نتوانند شد درد موی تمدد
ثقل تحت اضلاع حمرت وجه عظم نبض مائل بانتشار شدت ضیق سرخی نفث **علاج** در ابتدا باسلیق مخالف زنند و بعد سوم باز باسلیق مقابل کشایند
و در وی فصد و و تا که خون سیاه بر آید بر آمدن دهند اگر قوت بینند و الا حسب حال بر آرند و بعد فصد اگر مناسب دانند برای تلیین طبیخ عناب آلو هر یک بیست عدد
سپستان سی عدد گاوزبان بنفشه هر یک سه مثقال اریسا گل خیرو هر یک دو نیم درم مغز فلوس سیزده مثقال شیرخشت سیزده مثقال طبیخ کرده دهند اگر رفع
یابس باشد و در چهارم حمی ساکن شود پرسیاوشان اریسا هر یک دو درم بنفشه سه درم انجیر ده عدد سپستان عناب هر یک بیست عدد قند پنج درم جوشانده
دهند و بعد چهارم و فراغ از فصد و مسهل شربت بنفشه شربت نیلوفر ممزوج باب دهند و آب بارد مطلق ننوشند الا وقتیکه اضطرار باشد و سکنجبین و شتای فاتر
و در صیف بارد دهند و عوض آب جلاب تیق ننوشند و برای نضج و تسهیل نفث شربت زوفا دهند مسکه بعسل یا بقند لیسند و اگر بلغم غلیظ و بعسر آید عناب
بیست عدد انجیر ده عدد پرسیاوشان تخم خطمی اریسا هر یک دو نیم درم کشک شعیر حلبه هر یک پنج مثقال قند شصت مثقال شربت ساخته دهند چند روز رب السوس
کثیرا لب لوز مقشر بادیان صمغ عربی برابر بعسل مقوم و روغن بادام آمیخته بطور لعوق یک دو مثقال دهند شمع بروغن بادام گداخته مالند و در آخر پیه مرغ مغز
ساق گاو لعاب بهدانه لعاب کتان افزایند و اگر حرارت کم بود عوض روغن بادام روغن سوسن یا روغن نرگس کنند و اگر حرارت کثیر بود عوض کتان نیلوفر
صندل کنند اگر وجع اندک بود آبگرم در مثانه پر کرده تکمید کنند روغن گل نیمگرم مالند بنفشه آرد جو خطمی باب گرم و روغن بابونه ضماد سازند اگر سرفه ایذا دهد
کثیرا یا ترنجبین یا حب سعال در دهن دارند انار شیرین عناب تر موبز بادام خورند اگر طبع نرم بود شربت مورد دهند اگر در پهلو ورم یا حمرت پدید آید محجمه نهند یا
خردل انجیر ضماد کنند تا جراحت کند و در حمام برند و برفق مالند و اطراف آب گرم شویند و در ابتدا ماء الشعیر و حریره از قند و روغن بادام خورند و بعده مرغ
ماش مقشر اسفناخ معصفر بنیم بیضه نیم بخت مسکه قند به نان خورند **قول صاحب ذخیره** روز اول باسلیق مخالف زنند و اگر یکشبانه روز گذشته
باسلیق مقابل کشایند و چندان خون بر آرند که لون خون بگردد و اگر مریض ضعیف بود بدو سه بار بر آرند اگر عطش باشد آب ترنج سکنجبین که بسیار
ترش نباشد دهند و اسفنج باب گرم تر کرده کماد کنند آرد جو اکلیل کوکنار ضماد سازند در صفراوی شدت وجع و نخس تب تیز تر و بدو رغب مشتد
شود حرقت صفرت نفث سرعت و تواتر نبض عطش یبوست زبان **علاج** در ابتدا از دست محاذی وجع رگ زنند و بعد فصد تلیین به ستور و موی کنند
حقنه نرم نمایند و برای تطفیه حرارت شربت بنفشه شربت نیلوفر لعاب بهدانه لعاب اسپغول دهند و از ممضوضات هر چه مورث سرفه باشد پرهیزند و برای تسکین عطش آب
خرفه تربز و غیره ندهند که مانع نضج اند و نفث را بر آمدن ندهند پس بهتر آنست که شربت زوفا و مثل آن دهند و نفع این بعد تنقیه بیشتر است و اگر قبل تنقیه دهند
باعث مزید نضج شوند و آب بارد ننوشند که مضرت عوض او بر جلاب قناعت کنند و اگر عطش رنج دهد آب تربز سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و بعد تنقیه
هر صباح شربت بنفشه جلاب تیق روغن بادام دهند روغن بنفشه آب حی العالم در پهلو مالند اگر غلبه سهر باشد شربت خشخاش دهند و بعد تسکین حمام کنند و بر
کشکاب قناعت ورزند اگر در کشکاب عناب سپستان بنفشه پزند و روغن بادام شکر دهند بهتر ماش مقشر عدس مقشر کدو اسفناخ بروغن بادام خورند و بعد تسکین
مرغ نخود دهند و از مضرات که اول در فایده گفته شد پرهیزند که نکس این مهلک است باقی تدابیر منضجه منقیه از نفثات الریه بر گیرند در سوداوی شدت و کثرت نخس

ولذع و تمدد و یبوست دهن و قوت تب بود و بربع یبوست و درشتی و سواد زبان نفث دیر ظاهر شود و دیر آید و رنگش سیاه یا کمد باشد و این قسم بسبب غلظ
ماده و بطور نضج اکثر مهلک باشد **علاج** فصد کنند حقنه نرم نمایند تلیین طبع کنند شربت افتیمون دهند حمام نمایند مرق مرغ به نخود پخته حریره سبوس به روغن
بادام خورند برگ کرنب بنفشه بابونه تخم خطمی موم ضماد کنند و آب گرم تکمید نمایند و تنقیه تقلیل وجع قلت نخس خفت تب عدم التهاب بیاض نفث این همه اکثر سلامت
چرا که حدت کمتر دارد و زود نضج می یابد و این قسم سوداوی کمتر می افتد **علاج** فصد کنند تنقیه بلغم نمایند حقنه کنند شربت زوفا دهند ماء الشعیر که در وی قدری
نخود و انیسون پخته باشند نوشند عناب سپستان مویز هر یک سی عدد انجیر هفت عدد ایرسا دو نیم درم پرسیاوشان دو درم قند سفید درم شربت کنند چهار تربت
روغن بادام شمع گداخته در پهلو مالند و در حمام برده بابونه اکلیل بادیان بروغن گل یا روغن یاسمین ضماد کنند اگر ماده غلیظ بود و نفث از آمدن باز ماند و نفس تنگی
کنند زوفا خردل العسل دهند حریره از آرد گندم یا زرت بروغن و عسل یا قند ساخته دهند بعده مرق مرغ که در وی کرنب سلق نخود حلبه باشد و لحم کبک تیهو
مرغ خورند و بجای آب ماء العسل نوشند و هر بامداد آب گرم جرعه جرعه نوشیدن نافع **فائده** اگر ورم در عضلات مابین قبرغه پدید آید آن ذات الجنب خالص عضلی
گویند و این مشتبه شود که از خون خالص صرف نیز افتد نخس و منشاریت نبض درین نسبت بذات الجنب خالص کمتر بود عدم نفث وجود ضیق و باشد که ورم بزرگ شود
و بظاهر نمایان گردد و بمس بدالم یابد و باشد که بسوی خارج منفجر گردد **علاج** آنچه در خالص گفته شد حسب سبب بکار برند **فائده** اگر غشای مستبطنه اضلاع همگی متورم
شود چنانچه در اول گفته شد آنرا خانقه گویند درین استنشاق هوا متعذر بود و بر هیچ شکل خوابیدن نتوانند و چون سرفه آید از شدت الم بیهوش شود **علاج** هرچه
در ذات الجنب خالص گفته شد بکار برند و فصد از هر دو دست لازم شمارند و بکسی جهه حرکت نکنند **فائده** اگر باد غلیظ در نواحی جنب پدید آید و فیما بین العضلاتین
مذکورین بند شود و احداث وجع نماید این را ذات الجنب غیر حقیقی گویند یعنی نه بر ورم حقیقی آنکه باد ورم باشد **علاج** اضمده سخنه گذارند تنقیه بلغم نمایند فصد نیز
نفع دارد بخروج الریح مع الدم **قول جوان کورو** و اگر بسبب ریاح باشد انتقال وجع بسبوس گندم یا جاورس کماد کنند بو بادران به خبز پخته ضماد نمایند
روغن کارمینا تیو امالند برگ کرنب نیم پخت کرده ببندند اگر به روغن چرب کرده کمون مسحوق پاشیده ببندند نفع **قسم دوم در ذات الجنب غیر خالص**
و آن را ذات الجنب متعالطتر گویند و وی آنست که عضلات واقعه فیما بین اضلاع مبتلا باشند یا غشای که اضلاع را از داخل پوشیده است ورم نماید **فائده**
در سینه چهارده ضلع است از هر جانب هفت و مابین هر دو جانب عضله ایست که انبساط و انقباض سینه بدان عضلات حاصل می شود و بس همگی دوازده
عضله است که مابین اضلاع واقع گشته و همچنانکه غشای مستبطنه اضلاع است غشای دیگر مستظهر آنهاست پس آماسی که درین عضلات یا در غشای مستظهره واقع
شود بذات الجنب غیر خالص مسمی است چنانچه آماس غشای مستبطنه و آماس حجاب فاصل بخالص مسمی است و اسباب غیر خالص همانست که در خالص گفته شد
غیر ورم عضلی که از خون صرف نیز افتد پس اگر ورم در عضله باشد نخس کمتر باشد نسبت بذات الجنب و عدم نفث و وجود ضیق نفس و چون ورم بزرگ شود بظاهر
نماید و بمس وجع کند و باشد که بسوی خارج منفجر گردد و اگر ورم در غشا باشد آنچه در ورم عضلی گفته شد موجود بود اما نخس و منشاریت نبض نسبت بعضلی
بیشتر باشد و ضیق کمتر باقی آثار حسب نوعیت ماده همانست که در خالص گفته شد **علاج** هرچه در خالص از فصد و اسهال وغیره گفته شد حسب سبب بکار برند اما در
انتفاع با ضمده نسبت بخالص بیشتر است جهت قرب وصول اثر دوا و گاه باشد چون غیر خالص عضلی چون ورم بظاهر نماید دوا نخود منفجر نگردد در موضع
ورم شرط زنند تا ریم بر آید و عضو پاک گردد **قسم سوم در شوصه** و آن ورمیست که در حجاب که بر باطن اضلاع خلقت است پدید آید مریض حرکت کردن

نتواند صحیح و به سبب الوجع نتواند خفت و وجع این سوی پشت نزدیک شانه بازو بود و وجع ذات الجنب الشراسیفی و ضیق نفس نسبت ذات الجنب کمتر بود و باشد که ورم
این ظاهر نماید و باشد که پخته شود و ظاهر سر کند باشد که حاجت به نضج و شگافتن آید اسباب علامات این همانست که در ذات الجنب گفته شد
**علاج** حقنه کنند و از ضمد و محلله و غیره پرهیز نمایند و دران کوشند که ماده بظاهر جلد مستفرغ شود پس باید که محجمه ناری نهند و بعد محجمه نطرون جیده خردل انجیر ضماد نمایند
تا مستفرغ شود و بیم بالا آید باقی تدبیر همانست که در ذات الجنب گذشت اما اگر ضرورت قوی بود فصد باسلیق باید کرد اما استعمال حقنه از مسهل درین بهتر
چراکه وی از غلیان دور است و بسبب قرب سریع الاثر خاصه که حاد نبود و خلاف مسهل که ماده را بحرکت می آرد شاید که از مقدار کم بود و ماده را بحرکت آرد
اما اخراج آن نتواند و ماده بطرف دل افتد و آفت آرد و اگر از مقدار زیاده باشد پس کثرت استفراغ نیز خالی از ضرر نیست اما حقنه بهتر از فصد درین باب است
که فصد ماده سفلی را با علو کمتر میکشد و باشد که از ماده مقصود چیزی بر نیاید بسبب خروج خون در نضج ماده درنگ افتد اما آنجا که حقنه بسبب عدم رسوخ بکار
نتوان بست از استعمال ادویه ملینه مشروب باز ندارند و منع از ضماد برای آنست که بسبب جلد غشا د ضمادات و سوال نرود و اضطراب باشد اما اگر وجع بشدت بود
برای تسکین ضماد شوربه سند و اگر با کرنب پیه مرغ پیه بز مغز ساق گاو و درین افزایند بهتر ضماد شوربه گل بنفشه بابونه تخم شبت کتان حلبه آرد جو گل خطمی و روغن گل
سائیده به آب پخته روغن کنجد آمیخته ضماد کنند **قسم چهارم در ذات الصدر و ذات العرض** و سینه حجابیست که از … عظام القص … خرزات …
مندفع شق از طرف پس و شقی از جانب سینه و این هر دو تا عظم الترقوتین رسیده اند و در انجا بهم پیوسته فی الحقیقت این دو غشاء است که دین وضع
یافته پس اگر شقی که بجانب پشت موضوع به تقابیست بیاماسد ذات العرض خوانند و آثار این آنست که وجع با ضیق بشدت باشد و بر صلب …
و چپ و راست گرسیتن صعب شود و چون سرفه آید تمدد افزاید اگر ورم جانب سینه باشد ذات الصدر نامند … وجع ناخس پیدا آید در سینه خسیدن
و بر قدم گاه گرسیتن و سر به پشتن ممکن نباشد اما بپهلو و صلب توان خفت اسباب علامات همانست که در ذات الجنب گذشت **علاج** همین
گفته شد حسب سبب بکار برند اما ضمد در ذات الصدر بر سینه و در ذات العرض ما بین کتفین نهند **قسم پنجم در برسام** و هست که حجاب که ما بین جگر و
و کبد و دل است پیدا آید و این حجابیست که حجاب حاجز که ما بین آلات غذا و آلات تنفس و قوت اتصال دارد و این حجاب حاجز را دیافراغما گویند زوال العقل سوال
مفرط تغیر نفس تب شدید و سواس حرارت شدید و وجع ناخس سوی است عسر نفس کشیدن اوان سوی بالا و قذف و … باشد و اگر …
افتد از شدت وجع غشی افتد و وسواس گاهی کم گاهی زیاد گردد و عطش غالب باشد **علاج** باسلیق و اطی زنند بر ساقین حجامت کنند تسکین …
کنند بابونه بنفشه خطمی آرد جو با قاقلکستان با آب گرم ضماد کنند ماء الشعیر نوشانند گاو زبان سه مثقال بادرنجبویه که سنی هر یک دو نیم درم سپستان سی عدد
عناب پانزده عدد قند بیست مثقال شربت ساخته سه روز دهند روغن زعفران بر سر مالند و بینی چکانند باقی تدبیر ذات الجنب موی کنند
**قول حوان کورو و لیه** غشائیست رقیق صلب گسترده میان هر سینه و صلب تر است از طرف پشت نسبت پیش این ذات الجنب صدری شدید
میباشد جسمش از … خشن و از مقرمسات … که اضلاع را با فقار بند دهد …
از شرایین … غشای … سینه … از قرب افضام تصدیع … پس … در غشاء ورم شود ذات الجنب پدید آید
وجع حاد سرفه یابس عسر نفس تب حماده نبض صلب اگر ورم در غشای اندرونی باشد چون مریض بر پهلوی جانب وجع خلد آرام یابد و اگر جانب صحیح

غلط وجع افزاید و این را ذات الجنب لیثرغیو گویند و اگر ورم در عضلۂ اضلاعی بیرونی بود چون مریض بر پہلوی جانب وجع غلطد وجع افزاید و این را
ذات الجنب او باستارد و گویند پس اگر وجع سوی بالا میل کند تا ترقوہ و عنق رسد عسر باشد بسبب قرب دل و دماغ و اگر سوی زیر میل کند تا مراق رسد کم
عسر است بسبب بعد از اعضای رئیسہ علاج در دو موی فصد دست محاذی کنند مکرر اگر حبس خون بواسیر وغیرہ باشد فصد پا کنند و شربت مناسب دہند تا
حفظ مادہ حادہ نماید و آن را نفث اخراج کند اگر مادہ خام بود شربت از اطریلال زوفا پرسیاوشان کشمش نبات ساختہ دہند و از سبب النفع
مشک یک لسکہ و لبوبہ تیر طل عرق گل لالہ یا چہار اونس عرق آشتر غار دہند اگر مادہ رطوبی باشد شربت از پرسیاوشان اصل سوس حاشا بدو چند نبات و نیم چند
عسل ساختہ دہند اگر نضج نیابد پرسیاوشان سیب ہر یک سہ اونس حاشا یک نیم درم شربت ساختہ مروارید دو درم آمیختہ دو قاشق بعد دو دو ساعت
منضج نذیب مادہ حادہ سکن جوش مادہ سینہ و اگر مادہ حاد و رقیق بود شربت گل لالہ چہار اونس بسد دو درم آمیختہ دہند و بعد فصد و استعمال اشربہ مغز
سیب بریان عدد بشیر زن دسکہ و صفرت بیض خام آمیختہ ضماد کنند بعد از ان بشیر پختہ مغز نان آمیختہ صفرت بیض خام افزودہ ضماد نمایند اگر کافی نبود
او کو امیتو الطیا یکنیم اونس روغن بادام پی آتش نیم اونس آمیختہ مالند و بالایش کمون سحوقہ پاشیدہ بجرقہ گرم بپوشند اگر از فصد وغیرہ نفع نشود روغن کدو مالند اگر
از ینہم نفع نکرد و عرق آستی پلیو یتکا یک پیالہ خورد و بعد شش شش ساعت دہند اگر اینہم کافی نبود بدانند کہ مادہ کثیر صفراوی در موضع وجع بر است پس بعد تنقیہ محجمہ
یا نشتر طرز بر موضع وجع نہند یا داغ دہند در صفراوی کین تیلیو یا اکوا بینیدیکتا دہند و فصد و اشربہ مذکورہ بکار برند کہ مفر اندو ندان خوک کوہی سحوق درم بطبیخ آشترغار
یا بطبیخ گل لالہ چہار اونس دہند اگر ذات الجنب مع اسہال بود فصد نکنند بلکہ اول تدبیر حبس اسہال نمایند زیرا کہ از شدت وجع صلابت و حلق مینو کین تیلیو بیست
دانہ بطبیخ اشترغار حل کردہ دادند صحت شد شخصی کسی را وحت نیافت بہ چہار اونس اکوا بینیدیکتا حقنہ کردند قی آمد و بہ گردید اگر وجع و سرفہ بسیار باشد ماء الشعیر
شربت بنفشہ دہند و از سرد و آب باردہ و حموضات و نمک و خمر و حلویات پرہیز نمایند تا کہ سہ روز بگذرد نداطلیہ بکار نبرند مگر عند شدت وجع **فائدہ** گاہی خون
چندان غلیظ می برآید کہ بہ نیشتر و در ظرفیکہ میگیرند نمی جہد و ہیچ مائیت نمیدارد پس در ین وقت ادویہ ترش ندہند کہ منجمد شدہ از گردش باز خواہد ماند بلکہ
ادویہ جاذب مرقق گردش دہندہ خون داد و یہ مخفف الکالیکو دہند تا ضد ترشی خون نمایند داز انجماد باز دارند **ادویہ مجوف الکالیکو** از سیترو مانائٹ
بسد کہربا چشم سرطان حب اتی فیرایل وغیرہ **قول لاانڈوریہ** بعد فصد شربت در بشیرہ خشخاش دہند و بر موضع ورم روغن بادام با مسکہ یا پیہ مرغ مالند
خشخاش سفید ضماد کنند قند مسکہ عسل آمیختہ در دہن دارند و اندک اندک بلع کنند و چون مادہ بریم برگردد و از نفث بسبب کثرت پاک نگردد تیخشانہ سہ اونس
انجیر دہ عدد کشمش اونس و آب جوشاندہ صاف کردہ آرد گندم کتان حلبہ ہر یک اونس روغن بادام قند مسکہ ہر یک دو اونس آمیختہ پزاند بر موضعی کہ
مدہ باشد ضماد کنند چہار تخم بارد کلان تیخشانہ حلبہ کشمش ہر یک اونس انیسون درم پرسیاوشان کفی آب طل جوشاندہ صاف کردہ قند افزودہ بر آتش نہند
پس فرو گرفتہ ریوند درم زیادہ کردہ قدر حاجت نوشند انجیر روغن بادام پی آتش ہر یک اونس مسکہ قند ہر یک دو اونس نشاستہ دو درم آمیختہ دانہ
قدر حاجت دہند آرد حلبہ در قند مغسول ماء الشعیر آمیختہ تا یک درم دہند و جوش قوتہ مر قسط شیرین ریوند زراوند طویل مفرد یا مرکب یک یا دو درم با آب
گرم دہند و بر روغن سوسن یا روغن بان آمیختہ از خارج تدہین نمایند اگر تحلیل نشود و زیر عظم پہلو داغ شگافتہ ریم برآرند اگر ریم سفید بود نیک و اگر سیاہ و
منتن باشد بدبو بود و گاہی حاجت شود کہ مدام انبوبہ فضہ در ثقب داغ دارند تا ریم از وی برآمدہ باشد و گفتہ در ذات الجنب کہ بریم نرسیدہ باشد اکل

یک مہرہ عظم ماعز کہ این عظم ساق ورلن باشد مہرہ میباشد عجیب است و در ریحی تمہین بروغن یاسمین وکماد بارزن منیدہ گفتہ شخصے را فصد دست
جانب وجع کردند و یک رطل خون گرفتند نفع نکرد بلکہ مرض افزود ہماوقت فصد دست مخالف نمودہ نیم رطل خون برآوردہ گل لالہ نیم درم اصل سوس
درم جوشاندہ دادند صحت شد و گفتہ بالسموکاتولیکو ہفت قطرہ بعرق مرغ دہند صنبر تحریر اندی نزانہ ضماد کردہ بالائش برگ عشر گرم نمودہ بندند تین تورا
گل لالہ شربت خرفہ یا شربت بنفشہ یا شربت نیلوفر دہند روغن کہربا بعرق بادیان یا آبوت بطبیخ کوکنار یا بمار الشعیر یا آشین گرگ خشک کردہ یک مثقال
باآب ترہ تیزک یا سنگ ربیہ بعرق ابوت سودہ یا بجبار اونس عرق بومادران ترکردہ یا مرقین دو درم بمار العسل یا حب انتاسیدا بمار الشعیر یا تفسیب اسپ
دریائی درم بطبیخ گل لالہ یا دندان اندرونی فیل بآب سودہ یا تریاق کبیر یک ترسہ بعسل دہند روغن بادام نوشند و گفتہ حب بلیوریتیکیہ میتسوادات اکجنیر
سفوف بلیوریتیکا سفوف پوموکیر سیپاتودی لوزیا یا سفوف انتی بلیوریتیکو سفوف انتی بلیوریتیکا دی فونسیکا سفوف انتی بلیوریتیکا دی توبا لینا
سفوف دی فونسیکا شربت زوفا شربت اصل سوس عرق اناشاتیو الیکولساتو بلیوریتیکو قلدتیاروما طبیخ میتورال طبیخ بلیوریتیکو طبیخ انتی پلیوریتیکو
لوزتیانا این ہمہ مفید اند دہند روغن انتی بلیوریتیکو اکوآمینوا الطیا بالنہ طلای ذات الجنبی گذارند روغن ترانکیلو اونس بعرق مرغ آمیختہ حقنہ کنند
تقسیب گوزن نیم درم بطبیخ گل لالہ صبح شام قبل از غذا دہند چہار روز نان گرم از تنور برآوردہ پوست دور کردہ گرم گرم بندند **دوا** دوا را بجامع قدر
حمص اگر وجع جانب یمن باشد بطبیخ کمون و اگر سوی ایسر باشد بآب بیخ کرفس دہند دیگر اصل سوس بنفشہ ہر یک دہ گیرا تخم خطمی بادیان ہر یک سہ
بلعاب کتان لعاب اسپغول قرص بستہ دو درم دہند دیگر تخم انجرہ بسکنجبین یا مرنیم درم بہ بینہ نیم برشت یا تخم حرف بعسل یا جوابر مہرہ ماشہ بشربت بنفشہ
و عرق بنفشہ یا ارجیل نبات برابر دو مثقال سائیدہ یا کتان بریان سہ درم سائیدہ یا بادیان درم سائیدہ یا عود سائیدہ دہند دیگر قدری بابونہ بعض در
نمودہ ہر دانسہ سحوقہ درم ترکردہ یا آرد جو سیب بآب لیمو یا بآب سادہ ترکردہ ضماد نمودہ یا حلبہ مویز جوشاندہ صاف کردہ نوشند دیگر روغن کتان
تازہ چہار اونس یا روغن نسرین نوشند دیگر ترمس خورند دیگر عظم سلحفات بآب سودہ طلا کنند دیگر آرد بعصفر بیض آمیختہ یا فلفل بقند آمیختہ یا زبل حمام
بخمیر آرد آمیختہ یا بسکنجبین یا مومیائی ضماد کنند دیگر حنا شمع ابیض و دہن ورد آمیختہ بطوخ کنند دیگر حریری کہ در انگور می آید بندند دیگر بیخ عشر چہار
درم قلی درم بول طفل سودہ طلا کنند وکماد نمایند یا در آفتاب نشینند دیگر روغن سداب یا روغن نرگس مالند **شربت شقائق** گل شقائق بیست
مثقال بآب جوشاندہ صاف کردہ قند چہل مثقال آمیختہ قوام کنند شربتی الطفل نیم بمرضعہ دو مثقال **شربت شفا** نیلوفر عناب سپستان برابر
بآب جوشاندہ صاف کردہ بہ چند قند قوام کنند شربتی دو درم برای ذات الجنب و ذات الریہ و وجع سینہ و حمیات دموی و صفراوی نافع۔

# باب ہشتم

## در امراض قلب

دوی مرکب است از گوشت و عصب و غشا و غضروف و لیفات و عروق شریانی از دی رستہ لحم او سخت و غلیظ غضروف او قوی تر از دیگر غضاریف
غشای او سخت تر از دیگر اغشیہ و ایضاً غشای او از دی جدا است و بہم ملتصق نیست تا آسیب بزودی بدو نرسد شکلش صنوبری قاعدہ اش

که عبارت از طرف بزرگ و آگنده طرف بالاست و شراین از ین طرف رسته در بالها که آنرا برقرار میدارد و بدین طرف پیوسته و غضاریف نیز اندرین
سمت ست بهر آنکه بنیاد ویست و نفع غضروف آنست که بنیاد وی استوار باشد و در قلب دو بطن اند یکی جانب راست دوم طرف چپ اما بطن ایمن فراختر از ایسر
است مملو از خون کثیر و روح قلیل و در بطن ایسر روح کثیر خون قلیل است و خون بطن ایمن غلیظ تر است چرا که لحم قلب صلب است غذای او خون غلیظ باید و خون بطن
ایسر رقیق تر است و بروح آمیخته یا بسبب سختی وعا بیرون نبراید و روح بتحلیل خرج نشود و مابین البطنین تجویف است و هر دو بطن اندرین تجویف گشاده است
پس گویا سه تجویف است و دو رگ که عبارت از ایمن و ایسر باشد و یکی خرد که فیما بین هر دو قسمت و این را دهلیز گویند و منفذ خوانند و در میان دل مجاریست که از وی
خون غذا به ریه میرسد و هم از ریه هوا بدل منجذب میگردد و دو بطن طرف قاعده او دو پاره لحم عصبی رسته است همچنین دو بادگیر بشکل دو گوش و مسمی باذن القلب اند و وقتیکه
دل حرکت انقباضی کند این هر دو گوش فراهم آیند و چون حرکت انبساطی نماید پهن شوند و راست گردند تا نسیم هوا بیشتر جذب گردد و از آنکه دل عضو رئیس منبع
حرارت غریزی و معدن روح حیوانیست حکیم مطلق در میان فضای سینه که محکم ترین مواضع و تن انسانست وضع فرموده و سر او که قدری بچپ میل دارد برابر
آنست که اگر حرارت دل با حرارت کبد متفق شدی حرارت در یک شق بدن غالب آمدی و شق ثانی از حرارت عاری بودی و به سبب آفات افزودی
سوای ازین سردی سودای طحال اعتدال نگرفتی **فائده** حیوانیکه دل او بزرگتر بود دلیرتر و قوی تر باشد بشرطیکه حرارت نیز بیشتر داشته باشد **انتباه** اگر مزاج
دل گرم باشد عظم و سرعت و تواتر نبض و نفس شجاع و نشاط و اگر کثیر الحرارت باشد متهور زود خشم پهن سینه و موی کثیر بر حوالی صدر و اگر با فراخی سینه سر خرد
باشد آثار کثرت گرمی دلست و تنگی سینه یا بزرگی سر آثار درست بود بر حرارت و اگر سر و صدر هر دو خورد یا بزرگ بود اعتماد بر آثار دیگر باید کرد و اگر دل گرم باشد
همه تن گرم بود مگر که مزاج کبد سرد باشد و یا دل برابری کند تن گرم بود و اگر مزاج دل سرد بود نفس صغیر متفاوت بد دل کسلان عدم مو بر سینه سردی تن مگر
که کبد گرم باشد تن سرد نه بود و اگر مزاج دل خشک باشد صلابت نبض و مرو آهسته باشد و باهستگے اگر وقتی خشم گیرد بعسر ساکن شود و لجوج باشد و همه تن خشک
بود اگر تری کبد بخشکی دل برابری نکند و اگر مزاج دل تر باشد نبض نرم بود و زود خشم گیرد و زود ساکن گردد و تن نرم بود اگر خشکی کبد با تری او برابری نکند و اگر مزاج
دل گرم خشک باشد صلابت عظم سرعت تواتر نبض و نفس کثرت مو بر سینه سبک کار لجوج باشد زود خشم گیرد و دیر ساکن گردد و اگر سینه پهن باشد مع گرمی
خشکی دل نفس در عظم سرعت تواتر از حد بیرون باشد و اگر مزاج دل گرم و تر بود عظم نبض و نفس قلت مو بر سینه سبک کار بود و زود خشم گیرد و دیر ساکن شود
و اگر مزاج دل سرد و تر بود لین نبض بد دل کسلان عدم مو بر سینه و اگر مزاج دل سرد و خشک باشد صغر صلابت نبض اعتدال نفس عدم مو بر سینه کم نشاط کینه دارد
و کسل بدان حد نباشد که بمزاج سرد و تر بود و بسختی سبکبار باشد بدانکه دل عضو رئیس مطلق و اشرف مانحن فیه است در علاج او تساهل نکنند و زود تر تدبیر وی
پردازند و تنقیح فرمایند که مرض وی اصلیست یا مشارکی پس حسب آن تدارک کنند و در فصد و جمیع استفراغات افراط نمایند تا موجب سقوط قوت و هلاک
نگردد سوای ازین در تبرید افراط نکنند بلکه اگر بدادن ادویه بارده حاجت آید با ادویه حار مخصوصه قلب آمیخته دهند سوای ازین هر دوا که بکار دارند مبدل مزاج باشد
یا مستفرغ آنرا با ادویه که مقوی روح و مخصوص بقلب باشد مرکب کرده دهند لهذا اقدما قرص کافور را که برای سوء مزاج گرم دل وضع کرده اند بی زعفران نیست و
هر چه برای استفراغ وضع نموده بغیر گاوزبان یا چیزی که مانند او باشد نیست حافظ صحت قلب آنست که از استنشاق روائح غیر مطبوعه و اکل منخرات سوداویه
و خیالات متوحشه پرهیز و برای تقویت قلب عنبر ورق طلا هر یک دو عدد [illegible] عدد هر یک چهار عسل سی شش تیار کرده دو مثقالی خورد اگر یاقوت مروارید

هریک سه ماشه نبات سی گلاب صد افزاید بهتر و صفرت بیفن نیم برشت از اللحم آب انار غذا سازد و اگاهی بسبب اکل اغذیه سوداوی خونی در دل راه یابد برداید
ورق طلا ورق نقره هریک حبه شربت قند و گلاب عرق گاوزبان خورد و این باب مشتمل بر چند فصل است **فصل اول در سوء مزاج قلب**
اگر مستحکم شود عسر البرء و خطرناک عظیم نفس سرعت و تواتر و عظم نبض حرارت سینه غلبه عطش اندوه کرب سوزش و بهوای سرد راحت یافتن و بدن لاغر شود اگر
سوء مزاج دل در جمیع بدن سرایت مینماید سبب اکثرت غصه فکر توقف در حمام و هوای گرم و تشنه ماندن در هوای گرم و غیره **علاج** اگر حرارت قوی بود
قرص کافور مثقالی با آب سیب دهند و بدیگر مبردات لطفای آن نمایند و در استعمال مبردات قبض و لین طبع ملحوظ دارند مثلا اگر طبع قبض بود آب تمر هندی
آب آلو سکنجبین بگلاب دهند و اگر نرم باشد شربت لیمو شربت نارنج شربت سیب شربت صندل شربت انار شیره خرفه مربای سیب مربای به دهند اگر حمی تب باشد
لبن اتن لبن بقر شیر بز دوغ گاو که روغن از وی بر آورده باشند طباشیر دهند گل سرخ طباشیر هریک چهار کشنیز دو بسد مروارید کهربا هریک یک کافور
نیم سائیده نیم مثقال بعرق گاوزبان شربت صندل دهند و در مواضع خوش هوا که در و برگ بید و آب پاشیده باشند دارند و اشیای بارد عطر بوئیا بند
صندل کافور بگلاب یا آب جو کافور باب به بر سینه طلا کنند روغن گل روغن بادام موم گداخته با آب خیار آب برگ خرفه سرشته بر سینه مالند پارچه بصندل و گلاب آغشته
پوشانند آب انار میخوش لعاب اسپغول گل ارمنی طباشیر وقت خواب دهند مرغ اسفناج نان به شربت صندل شربت به شربت سیب گلاب ترکرده خورند
اگر حمی بود کشک شعیر ماش مقشر آب انار آب غوره آب لیمو دهند و از غصه و غم و سهر و جماع و مولدات حرارت پرهیز کنند و اگر ضعف در معده باشد رعایت
وی ضروری شناسند و همگی عنایت بران مصروف دارند که از اشتداد حرارت تبره یا ورم در دل پیدا نیاید و اگر اینچنین خوف باشد افیون یک حبه تا
هریک دو جو لفاح ربع درم سائیده بشربت صندل دهند و اگر مریض ضعیف شود در آب نیم گرم آرند بعده سکنجبین روغن بادام مالند **فائده** اگر مادی باشد
اول تنقیه ماده کنند پس در دموی باسلیق زنند اگر مانعی بود ما بین کتفین حجامت کنند و در صفراوی اگر حمی باشد آب آلو آب تمر هندی گلاب شیر خشت مغز
فلوس و اگر حمی نباشد بطبیخ اهلیله تنقیه کنند اگر مریض ضعیف باشد و تاب مسهل ندارد حقنه نرم نمایند شربت بنفشه شربت نیلوفر آب تمر هندی دهند بعد تنقیه آنچه
گفته شد بعمل آرند **اعتیاد** گاه باشد که از تبرید نفعی حاصل نشود و حال آنکه سبب حرارت است و طبیب جاهل مضطر گردد و نمیداند که عدم انتفاع از قلت
تبرید است خانه آتش گرفته را اندکی آب سود مند نبود پس باید که در مقدار افزاید بدفعات و بدو افراط هم نکند تا آفت دیگر نیارد **شربت انار**
آب انار چهار اوقیه نبات رطل قوام کنند اگر قوی خواهند آب انار زیاده کنند مقوی دل و کبد مسکن عطش و بدی سرفه و آلام سینه نافع **قرص کافور** طباشیر سفید
مغز تخم خیارین کاسنی تخم کاهو تخم خرفه گل سرخ صندل سفید هریک دو کافور نیم با آب سیب قرص سازند شربتی تا دو مثقال برای خفقان حار و تب نافع در باید
سفر و بطور نبض ضعف نفس تنفس ترس جبن قلت عطش سردی لمس کاهلی و قوت بدن بکاهد و رونق رنگ و برود و بر صاحبت گراید و از چیزهای گرم نفع یابد
**علاج** دوای المسک حلو یا مفرح گرم جوارش مصطگی دهند شربت گاوزبان شربت بادرنجبویه شربت عود که در و مشک عنبر زعفران سنبل عنبر گل سرخ باشد قرنفل
مشک کبابه قاقلتین بمیه جوشانده دهند نفع کند یا هریک چهار سه هیل هریک دو و نیم قرنفل دو بعسل آمیخته مثقالی خورند عسل و گلاب عرق گاوزبان هریک
یک شراب چهار جوشانند بآتش نرم و وقت جوش عود قرنفل سنبل زعفران هریک قدری کوفته در صره بسته اندازند و از رب العسل چهار یا هفت تولہ دهند روغن نارجیل
روغن بابونه روغن گل بر سینه مالند سنبل سعد دارچینی قرنفل گل سرخ آب مرزنجوش آب بادرنجبویه آب شاهسفرم سرشته یا سنبل قسط اهل سعد دارچینی

قرنفل تخم آب سیب آب به بر سینه ضماد کنند و موم روغن بر سینه مالند و گرم کبک مرغ عصافیر کبوتر بدراچینی زیره و عود زعفران معطر کرده حلوای عسلی مزعفر صفرت بیض
نخود آب خورند و از آب و اشیای بارد پرهیز نمایند اگر مادی باشد تنقیه بلغم کنند اول در یابس صلابت و صغر و تواتر نبض شهر سرفه یابس هزال با هزال این قسم از هزال
سوء مزاج حار کمتر باشد و از خواص این قسمست که مریض از امور نفسانیه زود منفعل نشود و بعد انفعال زمانی طویل متاثر باشد **علاج** ماء الشعیر روغن بادام قند آمیخته دهند
لعاب بهدانه لعاب اسپغول عرق گاوزبان بقند شیرین کرده همراه تخم ریحان نوشند قیروطی خضر بر سینه مالند کدو اسفناخ خورند و اگر حمی نبود شیر سفید حریره از آرد
گندم و روغن بادام قند ساخته خورند و در آبزن آیند باقی تدبیر دق کنند در رطب لین نبض بلو و اختلاف نبض و از امور نفسیه زود متاثر شود و زود زائل شود اثر او علاج
تلطیف و تقلیل غذا کنند و در غذا ادویه گرم مجففه چون قرنفل زعفران و غیره کنند سکنجبین عسلی شربت انار منعنع دهند ریاضت معتدل حمام سخن نمایند تخم ریان
نخود آب خورند اگر لعاب دهن کثیر بود حب صبر و ایارج تنقیه نمایند **فصل دوم در خفقان** یعنی حرکت اختلاجی دل افتد بسبب حصول اذیت بدو **فائده** خفقان
دائم منذر باشد بمرگ فجائی مبادرت بفصد و ملینات کنند **قول رازی** کسی که خفقان گرم منوبت باشد در سن دون خمسین بمیرد و بسن شیخوخت نرسد **قول محمد**
**زکریا** صاحبان خفقان گرم را دیدم که همه کمتر از پنجاه سالگی مردند و کسی به پیری نرسید **قول رازی** اگر صاحب خفقان گرم از بلاد حاره به بلاد بارده نقل کند
شفا یابد و اگر رفتن نتواند از تعب و حبس نفس و حمام پرهیزد **قول بولس** تجربه آنکه گرم وشی فق و پوشیدن شراسیف بصوف نرم مسکن خفقانست در سوء مزاج حار
قلب آنچه در سوء مزاج آن گفته شد بکار برند در کثرت دم تمدد و انتفاخ عروق عظم نبض امتلاء الصباغ و غلظ بول کسل اعضا حرارت و ثقل در نواحی سینه و گاهی حمی پدید
آید و از جماع نفع یابد تقدم زمان بسن تدابیر گذشته **علاج** باسلیق چپ زنند اگر مانع بود اول بر ساق پس با بین کتفین حجامت کنند قرص کافور با آب به دهند شربت
سیب شربت صندل شربت لیمو شربت بنفشه شربت نارنج شربت نیلوفر آب انار آب تمر هندی آب آلو لعاب بهدانه دواء المسک بارد یاقوتی بارد دهند
صندل کشنیز گل سرخ کافور بگلاب ضماد کنند عرق گلاب عرق صندل در قیروطی اخضر افزوده بر سینه مالند کعک سحوق ده درم در آب تمر طل تر کرده هر روز خورند
خمر ابیض رقیق ممزوج با آب نوشند و اگر حرارت بر مزاج غالب بود تدابیر بارده که در صفراوی گفته شوند بکار برند و اگر قوت ضعیف باشد اغذیه و اشربه بارده
حرارت غریزی را زیان دارد باید که قدری کبابه قاقله قرنفل سائیده در اغذیه و اشربه آمیزند و مزورات بی گوشت خورند جماع که متعب نباشد انفع **قول**
**جالینوس** شخصی را هر سال بشد سه سال فصد کردم سال چهارم قبل از آنکه شود فصد نمودم باز عود نکرد **قول صاحب ذخیره** در امتلای دم
باسلیق راست و در امتلای ریح باسلیق چپ زنند و چونکه اکثر ادویه مسهله مضر قلب اند باید که وقت استعمال آنها ادویه قلبیه تریاقیه یار کنند تا تقویت دل
نمایند و هم اثر دوا رسانند **قول جوان کورو** فصد را مکرر کنند تقلیل غذا نمایند در صفراوی مانده سه شدت عطش کرب وغیره و این کمتر افتد **علاج** تنقیه
بطبیخ هلیله شربت بنفشه آب تمر هندی کنند و اگر مناسب دانند قدری خون از باسلیق بر آرند صندل سفید بگلاب سوده کافور آمیخته پیراهن آغشته پوشند و هر وقت
قدری گلاب بر پیراهن بر موضع سینه پاشند قرص کافور دهند گل سرخ طباشیر هر یک درم کشنیز دو درم کافور نیم دانگ سائیده یک درم با آب حب بند
آب انار ترش آب آلو آب تمر هندی آب ترشی ترنج آب غوره هر یک ده قند پنجاه شربت کرده بکار برند اگر تب نباشد دوغ ماهی تازه بسرکه پخته خورند مرغ
بسماق زرک غوره نارنج نافع و تحویل بهوای بارد بهترین تدابیر است و اگر از شدت حرارت خوف ورم شود برای این آنچه در ورم گفته شد دهند و تدابیر این
ورم حادست مگر آنکه اخراج خون کثیر در ورم و افراط تبرید در صفراوی ضرورست و بلغمی و این اکثر از رطوبت که در غشای دل بسته شود پدید آید ضیق نفس

لیکن نبض و حالتی شبیه بغشی چون حرکت و مریض دریابد که دل در آب افتاده است **علاج** تنقیه بحب ایارج حب اسطوخیقون هر دو آمیخته یا بحب قوقایا ایارج فیقرا
آمیخته کنند و اگر رطوبت کثیر بود ایارج لوغاذیا دهند و در طبیخ موافق بود و آن اکثر آسان آید سکنجبین بطبیخ تخم ترب شبت ایرسا آمیخته نیم گرم دهند قی کنند
و بعد تنقیه دواء المسک مرو دواء المسک حار و مفرح یاقوتی حار انوشدارو و شربت سیب دهند مصطگی پوست ترنج کبابه عود دارچینی سنبل قرنفل جوزبوا بسباسه
قاقلتین سک هر یک دو دانگ نیم قرص ساخته یک مثقال بخمیره ریحانی دهند بسبهیل هر یک شش که ربا نعنع هر یک پانزده قرنفل نه سائیده دو درم بخمیره دهند
گل گاوزبان یک درم و بیخ زرنباد هر یک چهار سائیده در هر ماه سه بار بخمیره ریحانی دهند گاوزبان بخمیره قوی ترکرده خمیره ریحانی ماء العسل مع افاویه نوشند و در غذا از مشک یا درونج
نعنع گاوزبان اندازند نخود آب کباب مرغ عصافیر حمام بدارچینی قرنفل کمون خورند ماء اللحم دهند ریاضت نمایند مشک عنبر بویند غالیه صندل و اشیاء عطریه بر سینه مالند
بصندل مشک گلاب آغشته بپوشند قسط سنبل سعد دارچینی سک بآب مورد و خمیره ریحانی بر دل ضماد سازند **قول جوان کور** و اگر بسبب کثرت
اجتماع آب در پیرکاردیو باشد یا بسبب تعفن سلوبت که در پیری کاردیو برای تر داشتن قلب میماند تا از حرکت دائمی خود خشک نگردد باشد عدم حمی و عدم
و عدم مرض در کسی اعضا چوبچیات دو درم برگ بادرنجبویه بیست چهار عدد آب سه کاناد و در ظرف گلی جوشانند چون نیم کاناد بر دو صاف کرده همه روز
نوشند نان گرم از تنور برآورده بخمیر ابیض ترکرده دارچینی عنبر مسحوقه پاشیده یا خرقه حریر سرخ رنگ بعرق گلاب خمیر ترکرده و یا اره ماتیکو روزادو که ربا
مسحوقه پاشیده بر قلب بندند پیه ماکیان عدد بگلاب یک ساعت کف مال کرده آب دور نموده عرق دارچینی بیست قطره عنبر مشک هر یک یک دانه
روغن بابونه یک قطره آمیخته برشدی چپ ضماد کنند مقوی قوت روحانی شربت ترلیپه سراونس و هندریوندالوت هر یک نیم درم خمیر سراونس ترکرده نوشند
بادرنجبویه سبز سائیده خمیر ابیض پاشیده بر قلب ضماد کنند عظیم که در قلب گوزن یافته شود بر قلب آویزند گل گوبهی گل گاوزبان گل بادرنجبویه یا گل
اسطوخودوس هر یک دو درم پوست ترنج قرنفل عود هر یک درم بسد مروارید مرقیین هر یک نیم درم کهربا چهار اسکروپلو عظیم قالب آهو دو اسکروپلو زعفران
چهار سرخ مشک سه دانه معجون ساخته یک اسکروپلو بعرق بادرنجبویه دهند روغن اولیو ابسیا موکرانو در کو بر قلب مالند در سوداوی صلابت نبض غم ترس
وحشت فساد فکر و حالتی شبیه بمالیخولیا و تپیدن دل هر لحظه **علاج** انجیر برای مالیخولیا و موی مذکور شد از فصد وغیره بعینه تدبیر اینست و در تقویت دل اعانت
نمودن اما اگر سوداوی بلغمی باشد اول برای تنقیه این حب دهند تربد افتیمون غاریقون اسطوخودوس هلیله کابلی هر یک یک ایارج فیقرا یک نیم عود نیم حب بندند
شربتی دو تا سه درم و اگر سوداوی صفراوی باشد تربد افتیمون شاهتره هر یک سه هلیله زرد چهار و نیم صبر شش مصطگی لاجورد مغسول گل سرخ هر یک کم یک
بآب سیب حب بسته دو و نیم درم دهند و اگر سوداوی محض باشد تنقیه بحب شبیار طبیخ افتیمون کنند اگر قوت ضعیف بود ماء الجبن سکنجبین افتیمونی دهند شربت
سیب مفید حمام بآب نیم گرم کنند مرغ طیور خورند در ضعف قلبی بسبب خروج خون کثیر یا منی کثیر یا استفراغ خلط دیگر بافراط یا سوء تدبیر اکل شرب **علاج** ازاله
سبب کنند اگر سبب خروج خون باشد ماء اللحم دهند صفرت بیض خورند مثلث قدری بعرق گاوزبان گلاب آمیخته نوشند اغذیه صالحه خورند مفرحات
تقویت دل نمایند شربت سیب شربت صندل بعرق گاوزبان دهند گاوزبان و بیخ زرنباد برابر سائیده یک مثقال بشربت فواکه یا مثلث در ماهی سه بار ابتدا و وسط
و آخر ماه دهند اگر سبب او قی صفراوی مفرط بود یا عقب مرض پیدا آید شربت انار منعنع کشک شعیر بقند دهند خرقه بگلاب صندل کافور آلوده بر سینه نهند
در تو کار و قوت حس قلبی آزادی اذیت که بدل منافی شود متاثر شود و بتپد مثلاً کیفیت حار یا بارد یا امور نفسیه اگرچه اندک باشد خفقان آرد و گاهی فی کا

حس بدان درجه میرسد که از ابخرهٔ غذا و اغلاط و شرب آب بارد ایذا یابد و بتپد با وجود این همه افعال و قوت بسلامت بود و نبض عظیم قوی باشد علاج
هریسه که خورند با ادویه قلبیه و طیوبات مناسبه حسب حرارت و برودت تقویت دل نمایند مفرح یاقوتی دهند گاوزبان محرقه نیم مثقال بشربت لیمو دهند
قرنفل چند عدد سائیده در بیست مثقال شیر تازه آمیخته بر نهار خورند صندل عنبر بوید عود غالیه بخور کنند در شرکت دماغی و کبدی معدی و معائی و رحمی
و حجابی و ششی و بدنی و رئسی تدبیر آنها حسب سبب چنانچه در جایش آید کنند و تقویت دل نمایند و از بحث غشی ببینند **قول جوان کور رو** و اگر بسبب
ریاح بود که در اجزای قلب آید زعفران تریاق ماکنا بجم تند بر قلب ضماد کنند قلب خوک یا قلب دنبه جوشانده قرنفل بجعد و خلانیده بریان کرده خورند موسیائی
انسانی که بصحت مرده باشد یک یا دو درم به اونس عرق بادرنجبویه یا لطیف دارچینی آمیخته دهند لحم قلب گوزن خشک کرده سائیده بسه اونس عرق بادرنجبویه
که در قرع انبیق شیشه چکانیده باشد دهند عرق گوبهی پنج اونس شربت گوبهی اونس عرق دارچینی دو درم وارمدم ورق طلا اسکر ولیو آمیخته دهند عرق تبهار
مقطر نوشند قلب دنبه دو عدد نیم بریان کرده آتش فشرده دهند زنی خفقان سمی داشت حقنه کارمینا تیو اکرده شاخهای خالی یا شرطی به مراق و ثدی چپ گذاشتم
صحت شد اگر بسبب ورم سرکاردیو باشد سرعت تواتر نبض و نفس حمی **علاج** فصد مکرر کنند و خون اندک اندک گیرند صندلین و یا مرکیتانو بگلاب سرکه گلابی آمیخته
بر قلب ضماد کنند عرق بارتنگ عرق گاوزبان هریک دو اونس خمر ابیض گلاب هریک یا اونس عرق گل نارنج چهار درم جوزبویه هشت دانه قرنفل دارچینی
پوست ترنج هریک نیم درم زعفران پنج دانه مشک عنبر هریک سه دانه سائیده آمیخته ابریشم یا خرقه سرخ آلوده بر قلب گذارند دو روز چند بار باد در خمر گرم نهند
اگر بسبب سده اعضای شرکه قلب باشد قرص فیروزه دانت دو درم بعرق دهند دو بار بعده تا چند روز نمک فولاد نیم اسکروپلو یا تین تور افولاده شانزده قطره
بهشت اونس مرق مرغ که در وی بجگاسنے ستاور یه سیاوشان جوشش بود آمیخته نوشند اگر بسبب حیات بود وقت خلوی پیدا آید امشنه یا بزرالورد
سائیده دهند باقی تدبیر حیات کنند اگر بسبب انجماد دم از کسی ترشی باشد ادویه محوف الکالیکو دهند اگر بسبب سم یا حمی یا غصه یا ریاضت یا غم یا خمر یا حمام
گرم یا حمی سمی یا شرکت معده یا جگر یا رحم یا بواسیر وغیره باشد ازاله سبب تقویت دل نمایند **قول لارزور سیر** مرضیست که حرکت انبساطی و انقباضی
قلب از اعتدال بر دو دگاهی چنان حرکت کند که گویا انصلاع شکسته میشوند سبب فکر یا ریاست که در خریطه قلب آید یا حبس خون بواسیر طمث که ابخرهٔ آن
سوی قلب صاعد شوند یا عدم وصول برودت قلب یا قلت روح که بسبب بیداری مفرط و جوع کم گردد **علاج** دفع سبب کنند شربت گاوزبان مربای بادروج قرنفل
و یا عنبر مربای گل نارنج عرق گاوزبان عرق دارچینی دهند گل سرخ دو درم گلرونده صحرائی درم پوست ترنج قرنفل دارچینی بسباسه هریک نیم درم زعفران
اسکر ولیو مشک عنبر هریک شش گندم در حاراتی باریک صره بسته بگلاب تر نموده بر قلب بندند گل سرخ نیم اونس دهن دارچینی روغن قرنفل هریک
شش قطره مشک عنبر هریک چهار دانه سائیده بر قلب ضماد کنند اگر ضرورت باشد حقنه نمایند فصد کنند محجمه بغیر شرط بر قلب گذارند تفاح معصفر از قشر و تخم
در پیاله چینی کرده عرق بیدمشک انداخته در شبنم نهند و وقت نیم شب برخاسته سیب خورند و عرق نوشند و بر پهلوی چپ خوابند به دستور سه شب نمایند
سفوف لؤلؤ مروارید ورق طلا ورق نقره هریک سه دانه بشربت قند عرق گاوزبان گلاب دهند زعفران کهربا عنبر هریک درم خولنجان هیل گل سرخ هریک
سه درم دارچینی بسد درونج کنانور لسان العصافیر صندلین عود هریک دو درم قرنفل دو نیم درم ورق طلا بیست عدد گلاب رطل قند عسل هریک نیم رطل
معجون ساخته دهند خمیرهٔ تا ... درم مشک پنج اسکر ولیو عود یک نیم درم میعه یابسه سه درم سائیده در ظرفی کرده بر دخمر که چهار اصبع بالا آید انداخته بر آتش نهند

وبعد سه ساعت فرو گیرند و هر روز یک قاشق نوشند قلب بزسی عدد دو بار بآب شسته ریزه ریزه نموده در گلاب تر کنند و در شیشهٔ گلحکمتی معه قدری قرنفل
ریزه نموده دهن بند ساخته در تنور نهند و بعد سه ساعت برآرند و دو قاشق دهند گرده بز کباب کرده خورند یا سه بشیر دهند ضفدع خشکی زنده را در دیگ گلی بند کرده
سوزند و رمادش در صرّه دارائی سبز پر کرده در گلو آویزند که بر قلب باشد و یا بند تعویذ آب سوده با مین کتفین بطول یک حب طلا کنند جو آب هر مهره ماشه بعرق بید
مشک عرق گاوزبان خمیره انگوری دهند و گفته تنقیه تن کرده تقویت دل نمایند اگر مرض حار بود مفرحات معتدله چون مروارید بسد دهند اگر مریض ضعیف باشد
در اغذیه یا قوی جسمیت ورق دار چینی آمیزند و سم برجاوان مصفی از شحم برآیند کوفته آبش فشرده نوشند از برجاوان بریزند چون نمخیت شود از کار در زده کوفته
آبش فشرند و درین آب خمر دار چینی قند آمیخته مثل حریره پخته دهند و گفته چند مردم از خفقان و تشنج مردند چون تشریح کردند گرمی در پشت پیدا شده بود بعد از آنها
بدیگر کسان زیبق آب بسیر و آب اطریلال تر کرده صاف نموده و زیبق کشته بربای اطریلال آمیخته دادند و انستین باد در دیسر که بر قلب ضماد کردند صحت یافتند
و گفته بعد تنقیه فادزهر شربت گاوزبان و عرق گاوزبان دهند طبیخ البوت نوشند مرض بریمی و سوداوی و گفته دواء المسک شیرین عیسوی سفوف ابسور دینی
سفوف کوریکیتوا و نیوریرسال معجون ایسیری و در دیا آرد ماتیکو گلابی مفرد و یا آرد ماتیکو شربت ابریشم شربت عنبر شربت مروارید یا اللحم این همه مفید اند
حسب حال دهند یا ریحه درابی تیا کوردبال صندلی تر کرده بر قلب نهند **قول بغدادی** گاوزبان سوده مع گل منی دو درم بشکر دهند **دوا** و دواء الجامع قدر
حمص بطبیخ کمون دهند **دیگر** شربت زرک خمیره عنبر خمیره ابریشم خمیره یاقوت سفید یاقوتی روحانی نافع **دیگر** دل فاخته تازه خام بصندل و قند آمیخته دهند
یا بلع کنند **دیگر** مروارید دو دانگ یا ریوند درم یا زرنباد درم یا سنبل درم یا اقلیمیای ذهبی یک قیراط یا زیره باشه نیم درم یا مغز سر فاخته بقدری مشک آمیخته
یا کعب بقر سوخته یا دماغ باشه یا جگر بط یا پوست سنگدان حباری یا پوست سنگدان مرغ یا حجر الخطاف یا حجر القمر یا حجر السلوان دهند **دیگر** کندر مثقالی با آب
جوشانده یا آب آهن تاب یا آب نقره تاب یا آب طلا تاب یا گلاب میبر دو نوشند **دیگر** لحم زاغ پخته یا دل فاخته پخته یا مغز آهو خورند **دیگر** گل خطمی که بر درخت
باشد برو نظر کنند مزیل وهم مفرح **دیگر** کهربا با خود دارند یا یاقوت آویزند از طلا بشکل هلیله ساخته مدام در دهن دارد **دیگر** خس بگلاب تر کرده بویند **دیگر** شب یمانی کشته
بارد نوشند **دیگر** مروارید دو مثقال بشیره گاو قدری نبات آمیخته یا شربت شگوفه قطن بیست درم یا تخم حماض کنیم مثقال بجلاب یا بادنیم درم زعفران قدری تخم
مرغ یا جدوار نیم درم بگلاب یا مروارید درم شیره پنج درم آمیخته یا هلیله کابلی نبات هر یک دو درم بآب سائیده یا شربت گاوزبان هشت مثقال بگلاب آمیخته
یا شربت صندل چهار مثقال گلاب دوازده مثقال آمیخته یا آملی هی عدد دانه برآورده بگلاب سائیده یا نوکر مول درم بعسل حب بسته دهند **دیگر** آمله کشنیز هر یک
یک نیم درم شب بآب تر کرده بهوا دارند صبح مالیده صاف نموده به نبات شیرین کرده یا کشنیز آمله هر یک نیم درم صندل سفید ربع درم نبات یک نیم درم آب
نیم رطل شب تر کرده صبح صاف نموده نبات و قدری گلاب آمیخته یا برگ سیسون ده درم شب بآب تر کرده در شبنم نهند صبح صاف نموده شربت گاوزبان دو درم
آمیخته یا زیره سفید کوفته شب بآب تر کرده صبح شیره برآورده نبات پنج درم آمیخته نوشند **دیگر** برگ گوبی کوفته فشرده نبات آمیخته چند قطره گلاب انداخته هر صبح یک
پیاله نوشند مقوی دل و جگر مزیل یسفر و خفقان سوداوی **دیگر** عرق قندی ربع رطل در کاسه چینی کرده آتش دهند که شعله گیرد پس گلاب نبات هر یک چهار ده
درم انداخته قاشق زنند تا شعله بند شود چون سرد شود نوشند و بعد دو ساعت غذا خورند مزیل خفقان و ضعف دل و مالیخولیای مراقی و نقاهت **دیگر**
گزر در تنور نهند چون خوب پخته شود پوست دور کرده ریزه نموده عظم دور ساخته همه شب در شبنم نهند صبح گلاب و قدری بید مشک انداخته نبات مسحوقه

پاشیده روز اول یک وزن دوم دو روز سوم سه عدد بدستور خورند اگر موافق آید از نیم اوقیه افزایند مقوی دل ہم دیگر سماق زیره سفید ہر یک یک نبات و سائیده
یک نیم درم دہند دیگر نبات پنجدرم گلاب ده درم در ظرف قلعی کرده بر آتش نهند نصفی ماند صاف کرده نوشند مقوی دل ہم دیگر گاوزبان پنجدرم قرنفل چہار ماسه شکر بلو
گلاب بیست یک اونس در ظرف قلعی جوشانند نصفی ماند صاف کرده در شیشه نهند صبح شام پنجدرم نوشند و بعد دو ساعت قدری شیر گاو تازه نوشند دیگر طباشیر
اصل سوس ہر یک سه ست گل نبات ہر یک شش هیل یک نیم صندل سرخ دو نیم سائیده دو نیم درم بشیره کاسنی دہند دیگر صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده گاوزبان
گل سیوتی گل سرخ هیل شب مروارید برابر نبات برابر همه سائیده یک نیم ماسه درم همراه دوازده درم شربت انار دہند دیگر افتیمون ده درم شیر تازه نیم رطل ترکرده
سکنجبین یازده مثقال آمیخته نوشند تا ہفته مزیل خفقان و مالیخولیا و توحش **ماء اللحم** بره یک ساله مصفا از پیه غیره ورق ورق کرده در آب شیرین بپزند یکسان
باب گردد و آب لطیف شود پس در قرع انبیق عرق کشند اگر تقویت زیاده مراد باشد پس در مزاج حار سیب به دبادویه بارده عطره و در مزاج بارد بپوست ترنج و ادویه
حاره لطیفه طبخ دہند پس تقطیر نمایند غذائیست لطیف مقوی دل و روح حیوانی نفسانی طبیعی مزید خون مزیل ضعف که از امراض مزمنه و مسہل و نزف دم و فصد
و جماع و مثل آن بہم رسد و در سرعت تقویت ہیچ چیز باو نمی رسد خصوص که بقدری خمر ممزوج باشد **ماء اللحم** مرغ بزرگ یعنی کلنگ ذبح کرده از پوست شحم پاک نموده
پیچه ساخته ہر دو یک کرده ورق گل ورق نارنج ورق لیمو صندل قرنفل هیل دار چینی بر سر آن نموده عرق کشند و ہر صباح دو قاشق نوشند مقوی دل مزیل
خفقان **ماء اللحم** حلوان عدد مرغ دو عدد قرنفل پنجدرم دار چینی مصطکی صندل سفید ہر یک پنج مثقال عود دو نیم مثقال گاوزبان گل گاوزبان کشنیز مقشر
هیل ہر یک دو اونس مشک عنبر ہر یک دو نیم ماسه شکر ویلو گلاب ہفت شیشه عرق بید مشک پنج شیشه کشند **ماء اللحم** لحم حلوان مصفی دو
رطل دار چینی عود هیل گل سرخ تودریین کشنیز کبابه سنبل ہر یک دو نیم ماسه گاوزبان یکنیم ماسه شکر ویلو گل گاوزبان آب به عرق بید مشک ہر یک نیم رطل آب قدر حاجت
ادویه کوفته بر لحم پاشیده شب دارند صبح عرق کشند شربتی ده تا پنجاه درم **ماء اللحم** گاوزبان بادرنجبویه گل گاوزبان تودریین [illegible] مثقال هیل [illegible]
سنبل اظفار الطیب ہر یک ده نیم مثقال برگ ریحان تخم بادروج کاسنی پوست ترنج صندلین ہر یک ده درم عرق بید مشک عرق نیلوفر گلاب ہر یک شش [illegible]
شب ترکرده کشند اگر عرق تہا کم باشند زیاده کنند پس لحم حلوان فربه مصفی لحم مرغ فربه لحم دراج ہر یک شش سیر لحم تدرو لحم کبک ہر یک دو سیر انداخته مکرر کشند عنبر
مشک ہر یک یکنیم درم زعفران دو نیم درم در سبکه انداز ند شربتی یک تا دو اونس مقوی دل و دماغ سمن **عرق سیوتی** دار چینی بیست درم جوزبوا بسباسه
ہر یک ده درم برگ تنبول صد عدد گل سیوتی دو رطل زعفران مثقالی عرق کشند خوشبو مقوی دل معتدل و دماغ بارد **عرق بید مشک** گل کیتکی عدد دو [illegible] دیگر
کرده عرق گلاب سه شیشه صندل سفید ده درم مشک چہار ماسه شکر و بلوا نداخته کشند **سکنجبین افتیمونی** افتیمون گاوزبان تخم فرنجمشک ہر یک ده درم سرکه
پنجاه درم افتیمون بصره بسته شب تر دارند صباح جوشانده صاف کرده قند رطل آمیخته قوام کنند برای مالیخولیا و امراض سوداوی نافع **مفرح یاقوتی**
**معتدل** کہربا مروارید بسد ابریشم سفید محرق گل گاوزبان بہمن سفید کشنیز گل سرخ پوست ترنج تخم خرفه ہر یک دو کافور یک بعسل ہلیله آمیزند شربتی دو درم
مقوی دل منشط مزیل وسواس **مفرح یاقوتی مائل بسرد** مروارید بسد زعفران مصطکی دار چینی گاوزبان ابریشم مقرض پوست ترنج کہربا بہمن سفید
زرنباد اشنه مغز تخم کدو اظفار الطیب زرک تخم خرفه فرنجمشک طباشیر مغز تخم خیارین ہر یک چہار درم صندل سفید عود درونج گل سرخ ہر یک شش درم قاقله عنبر
ورق طلا ورق نقره کافور گل مختوم کشنیز لاجورد گل ارمنی قرنفل سنبل [illegible] مشک ہر یک دو درم تخم بادرنجبویه یاقوت سرخ لعل ہر یک دو نیم درم مشک مثقالی

شربت حماض رطل آمیزند شربتی مثقالی تام النفع از جمیع مفرحات و در امراض مختلفه و اکثر اعلال دل و رحم و بهر و اسهال نافع **مفرح یاقوتی** ناقل محرر
گاوزبان بادرنجبویه بهمنین تخم فرنجمشک هر یک چهار ده درم دارچینی کشنیز طباشیر کهربا بسد عود ابریشم خام مروارید قرنفل زرنب هر یک چهار درم زعفران دو
نیم درم زرنباد درونج کبابه قاقله صندل سفید هر یک شش درم ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ مشک هر یک مثقالی آمله منقی در خمر تر و خشک کرده حمل
درم گل سرخ ده درم عسل هلیله رطل قند مقوم آب سیب و گلاب و رطل آمیزند شربتی یک تا دو مثقال **مفرح حار ساده** بسباسه جوزبویه قاقلتین هر یک
یک نیم سعد زرورد قرنفل مصطکی سنبل اسارون زرنب زعفران هر یک سه عود چهار و نیم عسل هفتاد شربتی نیم مثقال بعرق گاوزبان و شربت سیب مقوی
دل و دماغ و معده مزیل خفقان **مفرح بارد ساده** طباشیر یک گل سرخ یک نیم کشنیز مقشر سه شربت سیب شیرین برابر همه شربتی مثقالی بشربت سیب مزید
خفقان که با حمی بود **مفرح ملوکی** بادرنجبویه آمله تخم ریحان قرنفل هر یک چهار درم هلیله کابلی خرفه مقشر مغز تخم کدو هر یک دو درم یاقوت سرخ بسد مروارید کهربا
هر یک مثقالی عنبر مشک هر یک ربع درم سائیده بروغن پسته یا بروغن تخم ترنج چرب کرده و بشربت سیب شیرین سرشته در ظرف چینی دارند برای تقویت معده
و خفقان و وحشت و سائر امراض سوداوی نافع **مفرح اعظم** شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان برگ تنبول هر یک ده درم بهمنین هر یک پنج درم ابریشم
گل مختوم طباشیر زعفران درونج زرنب کبابه زرنباد هر یک سه درم هلیله کابلی ابریشم صندل سفید پوست بیرون پسته هیل هر یک دو درم مروارید بسد کهربا
ورق طلا ورق نقره یاقوت سرخ هر یک درمی عود نیم مثقال قند یکصد و پنجاه درم آب به شیرین آب سیب شیرین آب انار شیرین آب ترشی ترنج یا آب لیمو آب برگ گلاب
شربت ریباس هر یک بیست و سه درم قوام کرده آمیزند شربتی تا دو نیم درم قوتش تا چهار سال باقی معتدل بهترین مفرحات موافق جمیع امزجه که سرعت و
حدت خون مزیل اخلاط فاسده و تلذذ و اعیاد کسل و بلادت و توحش و اقسام کرم معده و امعاء و مالیخولیا و خفقان و وسواس و سرسام و صرع و جنون و تسمین
قلب منقی خون مقوی حواس و اعضای رئیسه و باه و اشتها مزید فهم و حفظ محلل نفخ مبهی عجیب الفعل جلیل المقدار بداومت او حافظ صحت شربا مثلا بروغن
بنفشه آمیخته ایمن کنند از وبا و طاعون **معجون مفرح** دارچینی سنبل پوست بیرون پسته جوزبویه مغاث بغدادی خولنجان بهمن شقاقل اشنه هلیله
بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم مصطکی زرنب پوست ترنج درونج زرنباد صندل سفید حب القلقل نعنع انیسون بسباسه هلیله سیاه بوزیدان زعفران
جدوار کهربا بسد مروارید هر یک دو درم سعد گل سرخ هر یک چهار درم ماهی دریایی ثعلب تودریین هر یک پنج درم عنبر مثقالی مشک نیم مثقال ورق طلا و
نقره هر یک پنجاه عدد قند عسل بالمناصفه سه چند شربتی مثقالی مقوی اعضای رئیسه و مسمن منشط محسن لون انسم **معجون مفرح القلوب** سعد سنبل قسط
سفید آمله کندر بهمنین فلفلین مقل ناجیل دیانج اشنه عود مرکی حجر التیس سنبل سانج هلیله سد زعفران جند بادیان پودینه فلفلمویه بوزیدان قرنفل کبابه
موسیائی کافی زنجبیل شقاقل مغز چلغوزه خولنجان نانخواه مخلصه جدوار گل بابونه ابریشم مقرض جنطیانا زراوند گرد اسارون دارچینی ریوند عاقرقرحا ثعلب
هر یک ده درم قند سوده هر یک برابر همه ادویه عسل دو چند ادویه ورق طلا سه صد عدد شربتی یک تا دو درم مقوی حافظ روح و مثانه و باه و تقعیب و هضم
و دل و دماغ و جگر و معده مزید بصر و سمع و منی محمر لون محسن و مشهی مفتح سده معده و کبد و رحم مجلی سینه و ریه مفرح دل در حیض منقی و مزیل ریش گرده و تقعیب
مفتت و مخرج حصات و حب القرع مزیل فالج و خدر و رعشه و تشنج و تمدد و وسواس و جنون و صرع و جمود و نسیان و صداع و شقیقه فرس دالقوه و جذام و زکام
و نزله و دق و خفقان و ضعف و ضیق النفس و نفث الدم و بادهای مخالف و فواق و یرقان و عسر البول و تقطیر البول و بواسیر دموی و ریحی و کثرت

ظہر وسینہ و پہلو و رساعت و برای امراض سپرز و وجع ہمہ اندام و مفاصل و عرق النسا و نقرس و بہق و برص نافع مداومت او برای امراض بلغمی و سوداوی مفید
**مفرح یاقوتی مائل بسحر** مقوی دل و دماغ و معدہ و احشا معین ہضم و اشتہا آورد یاقوت بسد مروارید کہربا سازج کافور مشک مع سوق طلا ہر یک یک
گاؤزبان صندل سفید طباشیر بادرنجبویہ کشنیز عنبر ہر یک سہ صندل سرخ مصطگی فرنجمشک درونج تخم خرفہ کاسنی زرنباد عود شقاقل ابریشم بہمنین
ترنج ورق نقرہ ہر یک دو گل سرخ زعفران ہر یک چہار عصارہ زرک شیر آملہ ہر یک ہشت عسل قند بالمناصفہ سہ چند ہمہ **معجون گلابی**
ابریشم سرخ یک سیر آب خوبانی گلاب ہر یک یک نیم رطل ترکردہ جوشانند چون رنگ آب قرمزی شود فرو گرفتہ صاف کردہ نبات ہیزدہ
اونس آمیختہ قوام نمودہ عود صندل زرد دارچینی ہر یک شش درم ورق طلا درم لاجورد مغسول مروارید ہر یک دو درم عنبر نیم اسکروپل مشک اسکروپل آمیزند **معجون**
**دیارودالو** صندل دو نیم درم گل سرخ پنج مثقال بیل مغز چہار تخم بارتنگ دکلان مصطگی برقین پاپاسی بسفائج سنبل عود ہر یک اسکروپل مشک عنبر ہر یک دو دانہ
کافور سہ دانہ قند گلاب قدر حاجت برای خفقان حار و یرقان نافع **معجون طلا** عنبر مروارید یاقوت زمرد ہر یک مثقالی ورق طلا سہ مثقال عسل دو درم
آب سیب شیرین آب انار شیرین نبات ہر یک ربع رطل گلاب نیم رطل عرق بیدمشک عرق گاؤزبان ہر یک رطل طلا کنند منشط مقوی دل و معدہ و ہمہ اعضا
مزیل خفقان و غشی **معجون طلا** عنبر مشک مروارید ہر یک سہ و نیم درم یاقوت رمانی لعل زمرد ہر یک پنج درم ورق طلا شش درم شربت فواکہ رب سیب
شیرین رب انار شیرین ہر یک دہ درم نبات رطل زعفران دو نیم درم عسل سی و دو نیم درم عرق بیدمشک یک مینا گلاب یک نیم ستار طلا کنند شربتی تا مثقالی
**معجون طلا** ورق طلا پنج درم عنبر چہار درم مشک دو درم نبات رطل عسل سی و پنج درم رب سیب شیرین بیست درم گلاب یکنیم ستار شربتی نیم تا دو مثقال
**معجون طلا** عود عنبر ہر یک مثقالی مشک نیم مثقال سعد سنبل ہر یک ہفت و نیم درم ورق طلا ورق نقرہ ہر یک پانزدہ عدد بدستور طلا کنند و بعد دو ماہ
کہ مزاج گیرد استعمال کنند شربتی تا دو درم **معجون نقرہ** مشک ربع درم عنبر درم ابریشم سہ درم ورق نقرہ ہیزدہ درم رب سیب شیرین ربع رطل قند نیم رطل گلاب
رطل صفرت بیض چہار عدد طلا کنند مقوی دل و باہ مفرح در امزجہ باردہ و برای خفقان و غشی انفع **معجون صندل** صندل سفید بآب سودہ
سی درم آب تمر ہندی آب انار ترش ہر یک نیم رطل قند رطل قوام کنند پس صندل از پارچہ گذرانیدہ اندازند و بعد قوام طباشیر چہار درم عود زعفران ہر یک
درم آمیزند و در ظرف شیشہ یا فضہ دارند شربتی دو تا چہار درم مزیل خفقان **شربت دارچینی** عرق دارچینی چہار اونس عرق گل نارنج گلاب ہر یک
شش اونس بقند قوام کردہ یک یا دو قاشق دہند مزیل خفقان برطب **شربت گاؤزبان عنبری** گاؤزبان دہ درم گلاب رطل آب سہ رطل روزی ترکردہ جوشانیدہ
سومی بار صاف نمودہ بعد زمانی کہ در رسوب شود آب صاف گرفتہ بدو رطل قند قوام کنند اگر زعفران اوقیہ مصطگی دہ مثقال سائیدہ بدو اوقیہ عرق
گلاب عرق بیدمشک روزی ترکردہ داخل کنند قوی تر گردد اگر از ینہم اقوی خواہند زعفران مصطگی آمیختہ سہ روز بریاد گرم دارند چون بقوام آید قرص عنبر
عرق بیدمشک ہر یک بیست درم گلاب دہ درم بر باد گرم آمیزند مقوی دل و معدہ **شربت ابریشم** ابریشم زرد خام چہار اونس آب شش رطل روزی
ترکردہ جوشانند سومی بار صاف نمودہ بادرنجبویہ مثقالی در قدری آب دیگر جوشانیدہ صاف نمودہ آمیختہ قند ہفتاد مثقال عسل سی مثقال انداختہ قوام
کردہ بہ تیز زنند تا سفید شود ابریشم مقرض سہ مثقال گاؤزبان دو نیم درم فرنجمشک مثقالی مروارید کہربا بسد یشب عنبر مشک صندل سفید عود مصطگی
ہر یک نیم مثقال گلاب ہشت رطل بدستور طلا کنند شربتی یک نیم تا سہ درم **شربت گاؤزبان** گاؤزبان بادرنجبویہ ہر یک نیم رطل آب بیست

رطل جوشانند بنصفے باند صاف کرده عرق بید مشک گلاب ہریک چہار شیشه قند سه رطل آمیخته قوام کرده مشک عنبر ہریک نیم درم کافور درم زعفران
دو درم بگلاب سائیده آمیزند شربتی دو تا ده درم بگلاب یا آب بارد و اگر آنگاو زبان و بادرنجبویه عرق کشیده قوام کنند لطیف باشد مقوی دل **شربت اسیغول** اسپغول
ده درم آب رطل لت کرده لعاب برآورده قند یک نیم رطل آمیخته قوام کنند مزیل خفقان صفراوی و سعال حار یابس و خشونت قصبه ریه **شربت صندل** تبرشیده
براده صندل سفید پنجاه درم سرکه آب غوره ہریک سی و دو درم آب قدری روزی ترکرده جوشانند بنصفی باند صاف نموده قند دو رطل آمیخته قوام کنند مسکن سوزش
دل مزیل حمی محرقه **شربت بادرنجبویه** آب بادرنجبویه قند برابر قوام کنند اگر تازه بہم نرسد بادرنجبویه خشک پنجاه مثقال در آب جوشانده صاف کرده بیک من قند
قوام نمایند برای امراض بارده سوداویه دماغی و سده دماغ و خفقان بارد و سوء مزاج بارد سوداوی قلب نافع **شربت مشک** قند عسل ہریک یک من آب باران
دو من قوام کرده فرود گرفته مشک یک مثقال زعفران نیم آمیزند مقوی معده و اعضای رئیسه موافق پیران مخرج بلغم معده مزیل امراض بارده قلبی **شربت عود** مقوی
دل و دماغ ہاضم مطیب دہن قشر اترج ده درم عود ہفت درم زنجبیل قاقله سازج قرنجمشک دار فلفل ہریک دو نیم درم قرنفل مصطگی سنبل جوزبویه ہریک دو درم
کوفته جدا جدا صره بسته بسه من گلاب جوشانند و مالیده باشند چون بنصفی باند صاف کرده بدو من عسل و یک من قند قوام نموده مشک عنبر زعفران ہریک
مثقالی آمیزند شربتی تا پنج درم **شربت قرنفل** قند یک من شاہجہانی قرنفل بیست سیر شاہجہانی خولنجان و سیر شاہی آب سه من روزی ترکرده قند آمیخته
در خم اندازند و بعد ده روز صاف نموده زعفران نیم سیر شاہی سائیده اندازند و بعد سه روز در شیشه کرده دارند شربتی ده درم مقوی دل و دماغ و باه منعظ
منشط ہاضم مزیل سودا **عرق عنبر** دو درم مشک عود غرقی ہریک درمی حسن لبه سه درم در خمره که چہار اصبع بالا آید سه ساعت بر آتش گرم ترداند پس مه تو بیت
کرده بنصفے کشند شربتی چہار قطره بیک فنجان شربت دارچینی مقوی اعضای رئیسه **قرص عنبر** صندلین دو نیم درم صمغ عربی کثیرا مرتین ہریک
دواسکر و بلو سنبل مصطگی ہیل قرنفل زعفران انیسون دارچینی ریوند اصل سوس زرک تخم ریحان تخم خرفه تخم کاہو مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه مغز تخم
ترنج عنبر مروارید ہریک اسکر و بلو عود غرقی سه اسکر و بلو قند گل سرخ ہریک اوقیه دو یاد کافور ہریک نیم اسکر و بلو قرص سازند شربتی تا مثقالی برای خفقان حار
ولهیب و امراض قلب و کبد و دق و دیگر حمیات نافع **قرص مشک** مصطگی قرنفل دارچینی عود سنبل سک جوزبویه کبابه قاقلتین پوست ترنج ہریک دو
درم مشک نیم درم تخم ریحان قرص سازند شربتی مثقالی برای خفقان بارد و غشی و وجع بارد معده نافع مقوی دل معده و کبد **دیا مرکریتانو بارد** مغز
چہار تخم بارد کلان ہریک شش درم بارہره تخم خرفه خشخاش گل سرخ نیلوفر صندلین عود گل گاوزبان بسد سرخ بسد سفید ہریک دو نیم درم مروارید چہار درم
قند سیزده اوقیه گلاب یک نیم رطل معجون سازند برای ضعف دل حار و وجع کبد نافع **یاقوتی معتدل** یاقوت مروارید کہربا صندل سفید گل گاوزبان
بادرنجبویه فنا ستہ تخم خرفه طباشیر گل سرخ زعفران عنبر ورق نقره ہریک یک مثقال مرجان ابریشم صندل سرخ بہمن سفید مصطگی مشک ورق طلا دارچینی
ہیل ہریک نیم کشنیز مغز تخم بادرنگ ہریک دو نبات بیست پنج عسل بید مشک ہریک پنجاه عرق گلاب صد **یاقوتی حار** زعفران زرنباد عود ہریک
سه کہربا طباشیر آمله ہریک شش بادرنجبویه ہشت سازج دارچینی ہریک چہار تخم بادرنجبویه پنج گل سرخ ده مشک عنبر ورق طلا ورق نقره حجر ارمنی مغسول ہانجیر
سنبل سلیخه قاقلتین مرجان ہریک یک درونج اسطوخودوس نمام مروارید ہریک دو کندر دو نیم عسل سه چند به ستور طیار کنند و عنبر به روغن بادام حل کرده اندازند
**یاقوتی قرمزی** قرمز مدقوق دو اوقیه ابریشم مقرض چہار اوقیه ہر دو را در سه و نیم رطل گلاب جدا جدا یک روز تر دارند پس جوشانده صاف کرده آب

سیب عرق بنفشه هریک رطل قند سیزده اوقیه آمیخته قوام نموده وقت قرب قوام عنبر چهار درم مشک یکدرم دلو بقدری نبات سائیده آمیزند چون سرد شود
هر سه صندل گل سرخ مرقین و یاقوت زمرد نیلم بسد سرخ بسد سفید هریک درم تخم حماض مروارید لاجورد هریک دو درم دارچینی عود هریک شش
درم ورق طلا ورق نقره هریک نیم درم آمیزند شربتی دو مثقال مزید حفظ مقوی حواس و معده و کبد مشهی مفتح سدد مصفی و منور لون حافظ جنین از اسقاط
مزیل خفقان و مالیخولیا و بواسیر و صرع و بکای اطفال و اسهال معوی و طحالی و استسقاء جمره و جذام و طاعون و حمی وبائی و امراض مزمنه و سل و سرفه و
خیالات مولده از سودا **یاقوتی حار** یاقوت سرخ بسد کهربا لاجورد بهمن سرخ بادرنجبویه سنبل سانج گل ارمنی هریک دو یاقوت زرد یاقوت کبود یاقوت سفید
مروارید عقیق سفید پوست بیرون پسته گل مختوم دارچینی بهمن سفید عنبر ورق طلا ورق نقره هریک چهار لعل فیروزه یشب ابریشم مقرض قرنفل بادرنجبویه
دارچینی تخم بادرنجبویه کبابه قاقله گل نیلوفر صندلین هریک سه مر مشک هریک یک نیم عود درونج تخم فرنجمشک گاوزبان طباشیر هریک پنج آمله هلیله
زرد هریک ده عصاره زرنک پانزده مثقال آب حماض رطل آب سیب شیرین آب به شیرین گلاب هریک دو رطل عرق بید مشک قند هریک چهار رطل قند
بعد قها گداخته آب فواکه آمیخته قوام کنند و در آخر آب حماض آمیزند شربتی نیم تا درم منشط محسن لون مقوی دل و دماغ و جگر و معده و گرده مزیل خفقان ریاح
سودا و وسواس **یاقوتی بارد** یاقوت سرخ کهربا مروارید هریک دو درم و ربع درم مغز تخم کدو تخم خرفه کشنیز مقشر گل سرخ گاوزبان صندل سفید هریک
پنج مثقال طباشیر دو و نیم مثقال ابریشم مقرض عنبر ورق نقره هریک یک و ربع مثقال ورق طلا مثقالی نبات صد و پنجاه مثقال شربت سیب شیرین عسل یک صد
بیست و پنج مثقال عرق بید مشک عرق گلاب هریک پنجاه مثقال طلیا کنند شربت مثقالی مقوی دل اعضای رئیسه مزیل خفقان **یاقوتی معتدل**
مقوی اعضای رئیسه و معده و کلیه و ظهر و باه منشط مزید منی مزیل خفقان و مجروبین و مبرودین مفید یاقوت رمانی لعل بسد محرق مروارید کهربا یشب ابریشم طباشیر
سفید سنبل سفید گل سرخ بادرنجبویه سانج لسان العصافیر دارچینی کبابه بوزیدان ورق نقره هریک یک بهمنین تودریین ثعلب مثقال هریک دو تخم
هلیون مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هریک سه زعفران عنبر ورق طلا هریک نیم رب سیب رب به آب انار شیرین هریک بیست عسل هلیله قند هریک پنجاه طلیا
کرده بعد چهل روز استعمال کنند شربتی تا دو درم و در نسخه زمرد بسد هریک یک زیاده و بجای عسل هلیله عسل بسفی نوشته برای تقویت دماغ و منع
صعود ابخره سوداویه بدماغ و مالیخولیا و صرع اسطوخودوس هلیله کابلی هریک یک مشک نیم افزایند و در محرورین برای منع صعود ابخره صفراویه بقلب و دماغ
خرفه مقشر مغز تخم کدو هریک سه زیاده سازند **یاقوتی** یاقوت رمانی مثقالی طلای گداخته در بوته که مردارسنگ بران مالیده باشند تا در شکستن مانند زجاج
شود و مهیا سحق گردد و دو دانق نقره بدستور منوج بقلعی کرده یک دانگ یشب عقیق هریک درم هر بیرا انجم ریحانی سحق کنند تا مهیا شود و می باشند این
جمله یک جزء فاریقون افیتمون قلقل زنجبیل قرنفل مرزنجوش هریک نیم جزء حجر ارمنی لاجورد زرنباد ملح نفطی درونج بهمنین لسان العصافیر هریک سه جزء بادرنجبویه
حماما سانج دارچینی صعتر حاشا زوفا کمون هریک ربع جزء حجر الیهود مشک طراشیع مرکی قطر اسالیون تخم کرفس کندر زعفران فلفل سفید هریک سدس جزء دندان
فیل ثلث جزء کوفته بیخته با حجار سحوقه سحق نموده بعد چند عسل هلیله آمیزند و در ظرف چینی دارند برای امراض سوداوی و وسواس و توحش و مالیخولیا و جنون و خفقان
و ضعف دل و قلع امراض مزمنه که بعلاج دیگر نجات نشود و امراض دماغ و معده و کبد و طحال و قولنج عجیب بسا باشد که با وجاع مفاصل و حمیات مزمنه مفید بود
**دواء المسک بارد** طباشیر مصطکی هریک سه گل سرخ گاوزبان بسد کهربا صمغ عربی صندل سفید کشنیز هریک دو کافور مروارید کثیرا مشک هریک یک

قند چہار چند ہمہ گلاب قدر حاجت طلا کنند شربتی دو درم **دواء المسک بارد** طباشیر گل سرخ کشنیز گاوزبان کہربا بسد ہر یک یک درم مروارید نیم مشک نیم قند
سی باب سیب ترش طلا کنند مقوی ہمہ اعضا مزیل خفقان حری **دواء المسک حامض** مروارید نیم درم گل سرخ گل گاوزبان کشنیز مقشر طباشیر کہربا بسد سوختہ
ہر یک درم مشک دو دانگ قند آب سیب ترش ہر یک حسب قدر مقوی اعضای رئیسہ و قوی موافق ناقہین مزیل خفقان حاری **دواء المسک حامض**
**عنبری** مروارید کہربا گل سرخ صندل سفید ابریشم کشنیز گل گاوزبان تخم خرفہ ہر یک سہ مثقال عنبر مشک ہر یک دو دانگ شربت ریباس قند ہر یک دو چند ہمہ
بعضے ورق نقرہ نیم مثقال ورق طلا یک دانگ افزودہ **دواء المسک حامض عنبری کافوری** کافور دو دانگ درین نسخہ مذکور افزایند **دواء المسک**
**حامض کافوری** عوض عنبر در نسخہ موصوف کافور کنند **دواء المسک بارد** گل سرخ ابریشم مروارید کہربا کشنیز طباشیر ہر یک دو درم بسد ورق نقرہ عنبر
ہر یک نیم درم مشک ربع درم صندل تخم کاہو گل گاوزبان زرک ہر یک مثقالی شربت سیب شیرین قند سفید ہر یک نیم رطل بغدادی **خمیرہ مروارید** دیگر
نیم درم گل سرخ گل بنفشہ نیلوفر ہر یک سہ درم عود صندلین مشک طرامشیع مغز تخم تربز کاسنی مرقین ہر یک دو درم بسد مشک ہر یک چہار درم عنبر ورق طلا
ہر یک نیم درم قند سہ چند ہمہ **خمیرہ مروارید** طباشیر مروارید صندل سفید بہمن سفید ابریشم مقرض ہر یک پنج مثقال مشک نیم مثقال قند عرق بید مشک گلاب
ہر یک دو نیم رطل عسل بیست پنج مثقال عنبر ورق طلا ورق نقرہ ہر یک یک نیم دانگ تند گداختہ عسل آمیختہ کف دور نمودہ عرقہا انداختہ بقوام آوردہ بہ تیزی تند
پس ادویہ آمیزند شربتی یک تا دو نیم درم **یاقوتی مختار** مروارید بسد کہربا گل گاوزبان درونج زعفران تخم بالنگو ہر یک ۵ درم صندلین طباشیر زرنباد بادرنجبویہ
قرنفل سانج عود خام ابریشم پوست ترنج ہر یک دو درم یاقوت سہ درم ورق طلا ورق نقرہ عنبر مشک ہر یک نیم درم قند شربت فواکہ ہر یک صد درم عسل
دو بست مثقال گلاب پنجاہ مثقال **یاقوتی لولوئی** مقوی اعضای شریفہ یاقوت بسد یشب عنبر ورق طلا ورق نقرہ ریوند دانہ ہیل اسارون
سعد صندل سفید تخم بادرنجبویہ پوست ترنج سانج درونج قرنفل دارچینی اذخر ہر یک دو درم مروارید ابریشم کہربا طباشیر گل سرخ سنبل عود ہر یک سہ مصطگی زعفران
ہر یک پنج زرک ہفت شیر آملہ شصت مشک نیم عسل نبات بالمناصفہ سہ چند **خمیرہ مروارید** ابریشم گل گاوزبان عود صندل سفید بسد ہر یک درم مصطگی
کہربا ہر یک یک و نیم درم مروارید یاقوت زہر مہرہ مسحوق بگلاب ہر یک دو درم ورق نقرہ چہار درم شربت سیب شیرین سی و دو درم عرق گاوزبان
عرق بید مشک گلاب قند ہر یک نیم رطل طیار کنند **خمیرہ گاوزبان** گاوزبان ۲۰ مثقال گل گاوزبان پنج مثقال بادرنجبویہ دو نیم مثقال صندل
سفید گل سرخ اشنہ سنبل ہر یک یک نیم مثقال گلاب آب ہر یک رطل تر کردہ جوشاندہ صاف نمودہ قند رطل آمیختہ قوام کردہ کف دور نمودہ زعفران
درم مشک نیم درم کافور یک دانگ آمیزند شربتی دو تا سہ درم بعرق بید مشک گلاب مقوی دل و دماغ و معدہ مزیل خفقان و غشی **خمیرہ صندل** قند رطل گلاب
و عرق بید مشک قوام کردہ تیز زنند کہ خوب سفید شود صندل سفید بگلاب سودہ پنج مثقال آمیزند اگر خواہند عنبر مثقالی مشک نیم مثقال بقند سودہ آمیزند
شربتی پنج وار سادہ دو دو درم **خمیرہ صندل حامض کافوری** صندل سفید سوہان کردہ سی درم بکیسہ کتان بستہ عرق نیلوفر عرق بید مشک گلاب
ہر یک نیم رطل انداختہ روزی تر کردہ صبح آب سہ رطل انداختہ در دیگ گلی نمودہ جوشانند و کیسہ را مالیدہ باشند نصفی ماند صاف ساختہ آب شیرین آب بہ ترش ہر یک رطل
قند سہ رطل آمیختہ قوام خمیرہ نمودہ فرود گرفتہ صندل سفید طباشیر ہر یک دہ درم کہربا مروارید ہر یک دو درم کافور نیم مثقال آمیختہ در ظرف چینی دارند شربتی دہ
درم شیرہ تخم خیارین شیرہ تخم خرفہ عرق بید مشک مزیل التہاب معدہ و دل و جگر و حمی محرقہ و دق **خمیرہ مطیب** قند یک من گلاب رطل قوام کردہ قرنفل

و کشنیز هیل بسباسه نانخواه قرنفل هر یک دونیم درم سائیده اول عنبر نیم مثقال بس ادویه دیگر آمیزند شربتی سه مثقال مقوی دل و دماغ و معده مفرح مطیب نکهت
جواهر مهره عنبر مشک هر یک درم مروارید مهره هر یک چهار درم روزی بگلاب سحق کرده حبوب بندند شربتی چهار سرخ بعرق بادیان و عسل مقوی معده و دل
و برای اعلال بارده عجیب جواهر مهره لعل یاقوت سرخ یاقوت کبود یاقوت زرد زمرد زبرجد مروارید بسد یشب سفید عقیق لاجورد مومیائی مصطکی زعفران
مشک ورق نقره هر یک درم جدوار تیدر نارجیل بحری عنبر ورق طلا هر یک دو درم حجر التیس شش درم بگلاب سحق کرده قدر جوز بویه فلوله سازند و بسنگ
غوری جلا دهند شربتی شش تا دوازده گندم بشربت قند و گلاب مقوی اعضای رئیسه و باه و حرارت غریزی و روح مشتهی برای خفقان و امراض قلب و حمیات
و دق و سل انفع و در تقویت بی بدل حتی که اگر پیر خورد بقوت جوانی رسد و در نسخه حجر التیس شش درم مروارید بسد لاجورد یاقوت کبود یاقوت زرد یاقوت سرخ
زمرد یشب عقیق مصطکی ورق نقره هر یک دو درم جدوار نارجیل بحری عنبر مشک مومیائی ورق طلا هر یک درم نوشته بگلاب سحق کرده قدر نبق حبوب
بندند و بسنگ غوری مهره کنند تا صاحت براق گردد بس ورق طلا چسپانند شربتی دو سرخ تا دانگی جواهر مهره مشک ورق نقره ورق طلا هر یک
ربع عنبر مومیائی زمرد هر یک نیم کهربا ابریشم سوخته مروارید یاقوت سرخ حجر التیس هر یک یک و یاد عاج محرق یشب بسد سفید هر یک دو نارجیل بحری چهار
جدا جدا سائیده سحق بلیغ نموده عنبر مشک آمیخته غلوله کرده مهره نموده ورقها چسپانند بعد تجفیف جلا دهند شربتی دانگی بگلاب مقوی دل و دماغ و روح
و باه و باصره تریاق سموم مزیل خفقان و حزن و جنون و بواسیر و حمی وبائی و حصبه و جدری و امراض رحم محلل صلابات معین حبل **سفوف** دارچینی ده درم
زنجبیل اوقس تر قرنفل نیم اوقس بسباسه لسان جوز بویه هر یک دو درم مشک نیم اسکر و بلو شربتی نیم تا دو اگر زن بی مشک سازند مقوی دل و دماغ مفرح مزیل ریاح **سفوف**
مروارید کهربا ابریشم هر یک چهار دانگ درونج بسباسه رازیانه مصطکی انیسون زرنباد هر یک مثقالی قند نه مثقال شربتی تا سه درم مقوی دل و دماغ مفرح مزیل
ثقل بارده حافظ صحت **سفوف مروارید** هلیله کابلی گاوزبان بهمنین هر یک بیست درونج مصطکی گل سرخ بادرنجبویه تخم ریحان تخم بالنگو هر یک ده حجر
ارمنی مغسول ابریشم مقرض هر یک شش یاقوت سرخ بسد مروارید ورق طلا ورق نقره هر یک دو نیم سائیده در شیشه نهند مزیل امراض دماغی و قلبی و خفقان
و وسواس **تریاق الذهب** مروارید مسحوق بدو چند آب ترنج در شیشه کرده دهن موم بند نموده در آب گرم نهند سه هفته پس مروارید مذکور ده صبر هفت
سقمونیا پنج افتیمون دارچینی قصب الذریره هر یک دو لاجورد قرنفل عود صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر یک سه آب قدر نخود حبوب بندند اگر تفریح و قوت باه
زیاده خواهند ورق طلا افزایند و اگر فادزهر زیاده کنند اقوی و برای سموم مفید شود شربتی مثقالی برای خفقان بعرق گاوزبان و بجهت حصاة با بکر
و برای بواسیر بشربت عناب دهند و بجهت یرقان یک قیراط بعرق بهار حل کرده سعوط نمایند فوراً رفع شود و برای صرع بخل عتیق و بجهت طاعون یک قیراط
بروغن بنفشه بکار برند و برای جذام که تقرح نرسیده باشد مداومت کنند و بجهت تحبل بشیر اسپ حل کرده صوف آلوده بعد طهر بردارند و برای مالیخولیا و استسقاء
عسر بول نافع **جوارش آبانارین** قند هر یک دو رطل آب نعنع سرکه گلاب هر یک هفت درم سنبل مصطکی هر یک دو درم قاقله پوست بیرون پسته پوست ترنج
هر یک درم هیل دو نیم سکر و بلو مقوی معده و کبد مشتهی **جوارش صندلین** مروارید بسد طباشیر تخم خرفه مقشر لو دو اکشنیز مربان پوست بیرون پسته هر یک دو
درم صندل سفید بگلاب سوده خشک کرده ده درم صندل سرخ بگلاب سوده پنج درم مصطکی زعفران هر یک درم مشک نیم درم آب سیب ترنج پنجاه درم گلاب
ده درم قند دو رطل قوام کرده آخر آب ترنج اندازند چون بقوام آید فرو گرفته ادویه آمیزند شربتی سه تا پنج درم مقوی دل و دماغ مزیل خفقان و اسهال صفراوی

**جوارش لولو** مروارید ورق نقره طباشیر صندل سفید هریک یک ثلث دو عنبر مشک هریک نیم گلاب سی مربای سیب برابر همه قند دو چند همه ترنجبین
کمنیم مثقال **جوارش کافور** زنجبیل دارچینی فلفلین قرنفل سازج سنبل جوزبویه صندلین عود بلسان هیل بسباسه قرنفل مشک طالیسفر سعد
طباشیر عود هریک سه و نیم کافور مشک هریک یک نیم قند لوز قوام کرده ادویه آمیزند مزیل خفقان و ضعف معده و باضمه و بلغم غلیظ **جوارش تفاح** آب
سیب شیرین مصفی از قشر و تخم دو نیم رطل قند عسل هریک رطل قوام کرده دارچینی بادرنجبویه قرنفل مصطکی هریک درم گاوزبان عود هریک دو درم سائیده
آمیزند شربتی پنج درم مقوی معده و کبد مزیل خفقان و باصحاب سودا نافع **جوارش تفاح** سیب شیرین مصفی رطل عسل کف گرفته نبات هریک نیم رطل بیدمشک
عرق گلاب هریک ربع رطل یکجا کرده بپزند که یکذات شده بقوام آید فرو گرفته عنبر چهار دانگ صبر فی آمیزند بعده عود قرنفل زنجبیل درونج جوزبویه سازج زعفران هریک
دو نیم مثقال صبر فی مشک چهار دانگ صبر فی سائیده آمیزند شربتی یک تا دو درم **جوارش آمله** شیرآمله بیست مثقال مصطکی پوست بیرون پسته
پوست ترنج زرک منقی عود هریک سه درم سنبل دو درم عنبر مثقالی قند بکمنیم من مقوی دل و معده و کبد مفرح مشتهی مزیل برد معده و خفقان بارد **جوارش آمله**
آمله شیر پرورده چهار دانگ کشنیز یک نیم درم گل سرخ صدف سوخته هریک درم مصطکی طباشیر عود هیل سماق هریک دو نیم شکر و لعوب آب لیمو دوازده درم قند
رطل مقوی مشتهی خوش طعم و برای اسهال بواسیر نافع **بخور** مقوی دل و دماغ و کبد معطر کنند مجلس عنبر دو صندل سفید عود قند هریک پنج عود صندل بگلاب
سوده باقی ادویه آمیخته فتیله ساخته دارند و وقت حاجت بخور کنند و در نسخه جای عنبر حسن لبه است **گلقند گل گاوزبان** گل گاوزبان تازه رطل قند دو رطل
طیار کنند اگر تازه بهم نرسد خشک و بگلاب تر کرده طیار کنند مقوی دل و دماغ مزیل ماده سودا **مربای سیب** سیب مصفی از قشر و تخم آب جوشانند چون
نیم پخته شود بقند قوام کنند مقوی دل و معده **مربای به** به بزرگ مصفی از پوست تخم چهار پاره کرده در دیگچه عسل و چهار جزء آب جوشانند پس سرد کرده روز
دوم بعسل تنها جوشانده دارند **مربای ترنج** قشر ترنج آب بپزند چون نیم پخته شود برآورده فشرده بعسل انداخته جوشانند که بقوام آید یا عوض عسل قند کنند
مفرح مقوی دل و معده **مربای انناس** انناس از پوست بالائی و غلظ میانه پاک کرده مغز میانه از دق وسق کرده اول غلظ درونی را که برابر انگشت
پارچه طولانی بریده در پاتیله گسترند و بالایش در قتامی مذکور نشنید و آب اندازند و سرپوش نهاده بآرد بند کرده باتش نرم جوشانند تا در قتها گداز شود برآرند و
بعده می گلاب عنبر مشک معطر نموده در قوام قند انداخته چند جوش دهند تا شیره در درون در قتها سرایت کند پس بدارند اگر خواهند ترشی لیموی تازه قوام اندازند
مفرح مقوی دل مزیل خفقان **فصل سوم در غشی** یعنی ابطال قوت حس حرکت ارادی بسبب وصول ایذا بدل **فائده** اگر اسباب خفقان قوی باشد
غشی آرد و اگر قوی تر بود بکشد **انتباه** سبب غشی یا تحلیل روح یا احتقان و جمود روح حیوانیست باعث تحلیل استفراغ مفرط یا فرح مفرط یا لذت مفرط یا وجع مفرط
یا شرب سموم حاره بود و موجب احتقان روح امتلای مفرط خاصه از شرب خمر یا امتلاع از دفتین غم مفرط یا ترس مفرط یا شرب سموم بارده یا وصول ابخره و دخانیه کیفیات ردیه
یا سوء مزاج ساذج که در دل افتد یا ورم قلب یا آفت عضو مشارک باشد و غشی که در ابتدای حمیات افتد از قبیل امتلائیست مگر آنکه در ابتدای تب غب افتد که
سبب آن اماس باطن باشد پیدا آید از جنس استفراغی بود **فائده** دل قوت بهمه تن میرساند وقتیکه بکسی سبب از ان باز ماند غشی افتد و سبب عدم وصول
قوت از دل چهار اند یا قلت روح یا انتشار روح یا سوء مزاج دل یا اخلاط بد و باعث انتشار روح این هستند چون کثرت خروج خون و اسهال و کثرت ادرار
بول و عرق و کثرت حمام و بیداری و کثرت جماع و شدت مرض امعا اگر ده یا دندان یا فرح مفرط چه از کثرت او خون بهمه تن باطراف راجع میگردد و گاهی ہلاک

سازد **علامات خاصه** همه **قسم** صفرت لون برد اطراف ضعف نفس صغر نبض و باشد که همه تن سرد شود و اگر غشی قوی بود چشم باز نتواند کرد و عرق سرد
بر سر و صدر **علامات مختصه** اگر بسبب امتلای عروق بود نبض قوی ممتلی اگر بسبب تحلیل روح باشد نبض متغیر ضعیف بطی بود و اگر بسبب سده
شریان و ریدی دامهر باشد غشی شدید افتد و سببی دیگر ظاهر نشود چنانچه ضعف قوت خیالی یا جلوس طویل در حمام اصحاب ضعف معده بر خلو حمام نماید
یا دنگامی حس دل لیس بدانند که در شریان و ریدی یا مهر سده افتاده و اگر از قوت حس دل باشد بغیر سبب قوی پیدا آید و علاج قوی نه و زائل گردد ضعیف باشد و انچه از
مشارکت افتد چنانچه از شرکت دماغ و جگر و فم معده و حجاب و ریه و امعا و رحم و غیره تقدم آفت آن عضو گواهی دهد **فائده** آثار تولد غشی اول آنکه عرق بعضی
سیل کند و رنگ رو بگردد و حرکت چشم ضعیف شود و خیالات پیش چشم آید اطراف سرد گردد و اندکی عرق سرد آید پس غشی افتد **قول بقراط** هر کرا غشی شدید
مکرر بار بار افتد و سببی ظاهر نباشد فجاءً بمیرد و اگر لون وجه سبز گردد و سر گردن افگند و دست داشتن نتواند در حال بمیرد و غشی قوی لاعلاج بود **انتباه** اگر قبل از
غشی کرب و غثی پیدا آید بسبب معده باشد و علاج پذیرد و اگر از اسباب آثار شرکت اعضا و از اسباب سابقه ادیه هیچ ظاهر نباشد بدانند که از دل برخاسته
و زود بمیرد و اگر کسی را در فصد غشی افتد بغیر آنکه خون کثیر برآید و عادی فصد بود گاهی غشی در فصد نشده بدانند که در تن او ماده است و معی و ضعیف **علاج** همین
که آثار حدوث غشی پیدا آیند بتدارک کوشند پس در وقت نوبت اگر محروری بود کافور و صندل گلاب خیارین قدری مشک تحلیه کرده بو یانند یا تنها تنها و
گلاب یا آب سرد کرده در حلق ریزند و بر سینه و رو زنند شراب رقیق ماء اللحم قدری در حلق چکانند آب سرد بر رو زنند و بعد افاقت پیراهن صندل پوشند
و غذای مناسب دو رخ مبرد خورند و اگر مبرودی بود مشک عنبر ریحان و اطعمه که در وی میل قرنفل دارچینی زعفران و غیره باشد بو یانند و دواء المسک با یک طسوج
مشک بخمر نیم گرم آمیخته در حلق ریزند و روغن ناردین یا روغن مصطکی بر فم معده مالند اگر صاحب غشی پرورده باشد یا بسببی دیگر گرسنه بود خمر نه دهند که در خلوی شکم تشنج و
اختلاط عقل می آرد مگر اندکی با ماء اللحم باید داد و اگر بسبب اسهال مفرط یا خروج خون کثیر باشد آب سرد گلاب بر سینه نریزند مگر کباب گرم یا بوی مرغ بریان که گرم باشد
یا بوی پیه که بر مجمر ریخته باشند بو یانند و روغن گرم بر فم معده مالند و ماء اللحم بقدری خمر رقیق آمیخته در حلق ریزند و اگر غشی از زمین هیضه افتد قدری سک المسک
با آب به و ماء اللحم آمیخته در حلق ریزند چون بهوش آید ماء اللحم قدری مع هند و طین نیشاپوری که بوی کافور پرورده باشند مزند اگر بسبب کثرت عرق باشد برگ
مورد گلاب آب سرد بر اطراف مالند ماء اللحم دهند خرقه بگلاب تر کرده بر قلب نهند شربت لیمو دهند روغن گل روغن مصطکی روغن مورد بر تن مالند برگ مورد
برگ گل بر فرش گسترند و بدن و دست بسرکه گلاب تر دارند اگر غشی یا قبل غشی فواق غثی پدید آید بوی طعام در دارند و جهد کنند تا قی شود پر مرغ در حلق
گردانند و با آواز بلند چون آواز بوق و غیره که منبت طبع و محرک روح و حرارت اند بیدار سازند و معطسات بو یانند تا عطسه آید اگر بیدار نشود و عطسه نیاید
بمیرد و اگر بسبب جمع قولنج و غیره باشد فلونیا دهند اگر بسبب لسع حیوان سمی یا اکل سم باشد تریاق فاروق دهند اگر بسبب اعراض نفسانی باشد عطر موافق مزاج
بو یانند اطراف بگلاب و آب سرد مالند و بدن گرم دارند و بر فم معده روغن مالند زانو ها بیند کنند و آهستگی دلک نمایند گلاب با ماء اللحم در حلق ریزند **فائده**
جهد کنند تا قی افتد که در اکثر انواع غشی سود دارد مگر در غشی کثرت عرق مضر بود اطراف مالیدن گرم داشتن و بیدار داشتن و از تکلم منع نمودن و روغن گرم
بر فم معده مالیدن مفید اگر در حالت غشی [illegible] سرد می شد تسخین احشا نمایند فلافلی دهند اگر در فصد یا بعد فصد غشی افتد بسبب ضعف معده و غلبه
صفرا باید که قبل فصد شربت انار رب سیب آب لیمو دهند اگر بسبب اختناق رحم باشد تخم انگور و اشترغاز بو یانند تدبیر او کنند اگر بسبب ورم باطن باشد که

بدین سبب در شروع نوبت تپ غشی افتد باید که بمجرد احساس آن ترتیب اطراف محکم ببندند و مالند و باشیای گرم تکمید نمایند تا ماده از قلب منجذب شود و از خواب باز
دارند اگر باعث آن تپ محرقه وغیره باشد حسب او تدارک کنند اگر بسبب قلت اکل باشد صفرت بیض نیم برشت تند خمر دارچینی هر یک قدری حریره پخته دهند اگر
بسبب کثرت عمل مسهل باشد تریاق کبیر افیون هر یک دو گندم بقدری خمر آمیخته دهند روغن مرزنجوش یا سر گاوی بر شکم مالند صفرت بیض سه عدد بشیر
و آهن تاب حل کرده حقنه کنند اگر بسبب کثرت خون یا روح یا وجع باشد فصد کنند تا در غیر وقت نوبت تحقیق سبب کرده حسب آن تدبیر کنند مثلا در
استفراغی احتباس و در امتلائی استفراغ و در سوء مزاجی تعدیل قول لارزور بیر وقت غشی آب بارد و گلاب بر رو زنند مشک عنبر گلاب عطریات حسب
مزاج و سبب پیش دارند یا بالحم خمر مطیبه و دوالمسک مفرح یاقوتی رب به رب سیب دهند باطن قدم تلیخ یا آب شوره دلک کنند مجمره بر معده و کبد گذارند مثل
مالند حرکت دهند و زمانی بینی گرفته دارند تسخین اطراف و نرم معده با دهان جاره نمایند مروحه ترویح کنند مشک بینی دمند نام او آواز بلند گیرند نفل سوده
در بینی دمند ق دارچینی یا عرق دیگر گرفته باشد در دهن کنند تا ن بسیار گرم بینی او دهند و تخرین بند سازند اصابع گرفته بند فشرده کنند دلک نمایند اگر
افاقت نشود نزد گوش قرنا یا بوق نوازند اگر از نیم افاقت نشود موضعی که کثیر الحس بود مثلها خلانند و در نعل و پس زانها و کف پا داغ نمه کنند اگر کفایت نکند کف پا داغ دهند
حسب سبب تدبیر کنند قول پدیرو اگر دندان بهم پیوندند قریب مرگ رسد باید که دو دندان پیشین قلع کرده پیه بط گرم نموده در حلق چکانند یا دوا
لحه دهند یا فادزهر سوده دهند بالای جهد بالای سن مو یک گلاب نه ده قدری فادزهر سائیده باشند هوش آید خردل سوده کنند بینی باشند باد یهمه نمر مغز
قدری بمرق مرغ دهند اطراف در خمر گرم طلیه بنند و پوشیده دارند اگر نبض ساقط شود مشک سه گرام با اسکر و لیمو دهند سنگ سیه سله ونس و آب آلو یا
یا طبیخ مرزنجوش دو ساعت ترد اشته تا شستی گرمی سوده نوشند بیت رفند و گفته اگر بسبب سم باشد تمیکو داده تریاق کبیر دهند روغن بنفشه یا مرق
ماکیان فربه نوشانند اگر بسبب ورم اذن القلب باشد این بسبب حمیات و امراض حاره که برابر شود احساس ثقل وقدرت و سرعت و بر دسد صفرت
عین و جه در رم لخفقان و حالتی شبیه غشی ترک یا ضت کنند صندل گلاب وغیره بر سینه طلا نمایند طلق سرخ و رکف با مالند تریاق غشی که ورمی شود خردل ببره
گندم هر یک پنج طل بقدری سرکه مانند لیپی پخته بر خرقه نهاده به هر دو کف با بندند مریلهٔ غشی و صداع که در امراض پدید آید در رشته جای خردل نوم است
گفته الیشر بیو بیتا یس الیشر سینکینی یس السین سیا فیری السین سیا یا رنگی السین سیا یسا اسپر ترو ونمی اسپیریا نیسون تروا تیکین تو د او بنی
تین تو لا منفشه تین تو اکو ال تین تو را و تین تو از عفران معجون ایتج معجون لالی تیا دیا شک شیرین دیا رد و الونیفور ماد و دیا کر تیا و مار دیا
تریا صاندل دیا ردیا تیکو گلابی کلان یا ار دیا تیکو میانه شربت تنترنج شربت قرمز تربت حماض قمر سیبال عرق تریاق عرق و نگر یا عصاره عنب
قرص کالیا مو کا نامیسوی قرص و یا ر دو الو عرق نوتری انتی عرق تا یری انتی عرق کو ر دیال دمی لوز شیا نا اسپیر تو کوفی و یا دو دیا اکنا میا تیس خمر گل
ادمی لوز تیا نا یاقوتی معدیه یاقوتی قرمز یا قوتی مروارید یاقوتی کاهد یا میس یاقوتی کوردیال یاقوتی جسینت اینها مفید اند حسب حاجت دهند خرقه تبا
تیا کوردیال گاوزبانی ترکرده بر قلب نهند قرص سیفا لیکو قرص میتورا میس در دهن نهند و گفته تا تنند سوخته بسه عنبر مشک هر یک درم ورق طلا نیم
قدر فلس حبوب بسته یک یا پنج حب بیک پیاله گلاب دهند مرلهٔ غشی حامله که بسبب ضعف قلب شود قول جوان کورو و اگر ضعف قوت و حواس
زائل شوند و عرق سرد آید مهلک باشد و غشی که از شرب آب کثیر البرد افتد مهلک بود و غشی که در آن حواس بحال بوند و عرق سرد نیاید و غشی که بسبب فصد

حقنہ و ریاضت شود و غشی که بجواہل افتد کم عسرت اگر نمک سنگ در دہن نہند آرام گرد و شخصے آب کثیر الیرد نوشید بغشی افتاد یا پس بیع ساعت و خمر گرم با انگبین بہا دم صحت یافت **علاج** اگر بسبب احتباس خون در روح و قلب باشد مریض در موی فصد کنند بجهه یکمر نهند مالش ہر تن نمایند اگر بسبب تحلیل روح باشد تقدم استفراغات چون فصد و مثل آن سیر نگاہ نکنند و بیارا خراج مادہ مثل استسقاء و غیرہ قی و رایح خمر صفرت بیض ہند برگ بادنجبویہ گرم کردہ خمر زنند پاشیدہ بر قلب بندند یا قوتی حبیست مروارید سید با قاشق عرق و ارچینی یا عرق قرنفل آمیختہ دہند اگر بسبب کثرت اسہال بود و طبعی باشد یا مسہلی مرہم کوندیسا یا سکوت سحوق رب بہ خمر زنگین صندلین حمود رد آمیختہ بر معدہ و ضلع شکم ضماد کنند تریاق بالکل نیمدرم لادن افیونی درد دہ دہند اگر بسبب فاستیو بود ہر چیز کہ طبع رغبت کند خورانند اگر بسبب ضعف روح باشد خمر نوشند بوینند یا شند صفرت بیض بخمر شکر دار چینی عنبر آمیختہ دہند صفرت بیض بمرق مرغ در دو قاشق خمر خوب آمیختہ یا شیرہ بادام صفرت بیض خمر گلاب ہر یک دو قاشق حریرہ ساختہ دہند باز آرندہ روح مزید قوت زنی پیر طفلے زایید بیہوش شد دہانش کشادہ خمر در نوشاندم بہوش آمد اگر بسبب جوع و تاخیر غذا از وقت معتاد شود تقویت معدہ کنند و در دو ساعت غذا دہند اگر بسبب کثرت غذا بود تقلیل غذا کنند اغذیہ لطیفہ دہند اگر بسبب اکل سم باشد قی کنانند و تدبیر سم نمایند اگر سم لاذع بود و حرقت و غیرہ در گلو و شکم معدہ پدید آید شیر یا روغن بادام یا یک درم بلور طبا شیر یا دو درم روغن بار تر و یک پیالہ مرق مرغ آمیختہ دہند بینک ستا در کور دیال بزرد و تنکو لیفا صلہ شش شش ساعت نیم رطل دہند اگر بسبب کثرت عرق باشد روی و ہمہ تن بآب سرد شویند در ہوا نشانند آب سرد نمایند اگر کافی نبود قطعہ لحم بقدر نیم بخت بخمر زنگین تر کردہ دار چینی سحوقہ پاشیدہ بر معدہ و ناف بندند یا ان گرم از تنور بر آوردہ دو پارہ کردہ بخمر و گلاب تر نمودہ عنبر مشک پاشیدہ بو یانند اگر بسبب فصد بود کہ از کثرت خروج خون بغشی افتد یا وقت فصد عادی بغشی باشد باید کہ فصد کردہ غلطانند و وقت فصد آب سرد یا نمک در دہن دارند تا منع تصاعد ابخرہ صفراوی نماید و کسی کہ بسبب ضعف معدہ و طبع وقت فصد بغشی افتد باید کہ آنرا دو ساعت قبل از فصد نیم یا یک پیالہ مرق مرغ نوشانند پس فصد کنند و آنرا کہ وقت فصد معتاد بغشی باشد باید کہ وقت فصد پیش از قرنا و طنبور نوازند و خون اندک اندک بچند بار بر آرند اگر در غشی حمی پدید آید فصد کنند و پاشیدن آب سرد و غشی کثرت عرق سفید و در حبس و حی مفرحین بالیدن در غشی عصبی نافع و در تحلیلی مفرح و طلا کردن سرکہ تند بر منخرین و صدغ و سر برای غشی انفع اگر بسبب خیانات یا کثرت وجع یا کثرت فرح و غم و غیرہ شود حسب سبب تدارک کنند و تقویت قلب نمایند **فائدہ** ہم فرح اگرچہ باعث غشی اندامافعل دیگر ہم مینماید چنانچہ زنی بسبب احتباس بول قریب مرگ بود و دفعۃً خبر خوش شنید بسبب فرح مفرط عروق مفتوح شدند و سنگ بزرگ بآسانی بر آمد و صحت یافت زنی بسبب حصات وجع داشت و دہشت در خانہ ہمسایہ آتش افتاد و دہشت خورد و بسبب ترس عروق منقبض شدند سنگے نبزرگ بر آمد بہ گردید **انتباہ** امراض امتلائی کہ بقلب افتد اکثر سدہ باشد کہ منفذ تنفس را بند کند و بعضی بخاری غلیظ بود کہ از عضو دیگر پدید و سد پس برای سدہ امتلائی باسلیق راست زنند و جہت بخاری باسلیق چپ کشایند **ذکر ادویہ مخصوصہ لقلب** یاقوت فیروزہ طلا نقرہ گاو زبان درونج جدوار مشک عنبر زرنباد ابریشم زعفران بہمنین قرنفل عود بادرنجبویہ تخم بادرنجبویہ شاہسفرم تخم شاہسفرم برگ ترنج پوست ترنج قاقلہ کبابہ بسافج راسن دارچینی ہشتبہ سنبل نعنع **دیگر** مروارید کہربا بسد کافور صندل طباشیر گل مختوم سیب کشنیز تر کشنیز خشک ترشہ **دیگر** انار سیب امرود و تر ہندی سفرت بیض خورند نالیہ بوینا بخیرا آویزند فیروزہ نزد خود دارند کعب گاو میش سوختہ بعسل دہند اینہمہ مقوی قلب اند **دوا** عرق گوگرد آب لیمو برابر آمیختہ در چشم کشند فوراً بہوش آید **دیگر** دلیا و رایح سائیدہ لیسہ ولیس خمر یا عرق بادرنجبویہ دہند مزیلہ ضعف قلب **دیگر** لعاب دہن اسپ در چشم کشند بہوش آید **دیگر** مومیائی بگلاب بر سینہ طلا کنند

دیگر اطفار الطیب بخور نمایند دیگر طباشیر بروغن بادام دهند و آب بارد نوشند مزیل غشی صفراوی دیگر مشک بتدریج آب آمیخته در حلق ریزند مزیل غشی
که بعد اسهال شود شرب و طلای مفرح معتدل مزیل خفقان سوداوی و توحش مصلح کبد دیگر اطریفل صغیر خمیره گاوزبان آنوشدارو لولوی قرص مشک
معجون طلا انفع قرص لبنی غشی شد و نفخ معده و اوجاع باطنه و هیضه و ذرب و قروح امعا و امراض طحال و کسی که طعام قی کند انفع انیسون تخم خشخاش افتیمون
دارچینی مصطکی هر یک چهار جند افیون هر یک دو آب قرص سازند شربتی مثقالی برای غشی بسکنجبین ساده و جهت نفخ معده بسکنجبین و برای اسهال با آب بارد و
جهت قی با آب گرم و جهت اوجاع باطنه بخمر و برای هیضه با آب نیم گرم و جهت قروح امعا بطبیخ مورد و برای امراض طحال بسکنجبین ساده دهند لادن افیون دو درم تخم
بادیه اوس و مرزنجوش ترا داشته بیزند شربتی سی تا چهل قطره **فصل چهارم در علت دخانیه** پندارد که گویا دود از دل سوی بالا می آید چون بسیار شود
غشی و وسوسه آرد و سبب او احتراق اخلاط است **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون کنند و اصلاح خلط باغذیه محموده نمایند اگر مریض را اسهال ساده یا مختلف
ادرار یا رعاف افتد یا خون بواسیر جاری شود صحت یابد **فصل پنجم در ورم اذن القلب** این مرض عقب امراض حاده و حمیات مزمنه پیدا می آید احساس
ثقل در سینه و درد متصل بفم معده حالت شبیه بغشی صفرت و تهیج چشم و فتور در حرکت انبساطی قلب و تقدم امراض مذکوره چرا که بسبب امراض گرم روح و حرارت غریزی
تحلیل رود و قوت دل ضعیف گردد پس دفع فضول بر وفق طبع نتواند کرد بالضرور فضله در دل جمع شود پس دل که از غشا و گوش خود اشرف است طبع آنرا
بسوی دفع کند و در غشا یا گوش او ورم پیدا آید حسب میل ماده و این ورم سرد میباشد چرا که ورم گرم اگر در دل باشد یا در پرده مهلت نمی دهد و فوراً هلاک کند
و ورم که در گوهر دل افتد اگرچه سرد بود نیز مهلک لیکن اگر در گوهر دل نباشد و برودی تدارک کنند علاج پذیرد الا مریض روز بروز لاغر شود تا که بمیرد **قول**
**جالینوس** بوزینه داشتم که روز بروز لاغر می شد چون آنرا ذبح کرده شکم شگافتم در غلاف دل ورم صلب یافتم و گفته مرغی داشتم آن هم روز بروز لاغر می شد
چون ذبح کردم در دل او غلظ یافتم **فائده** ورمی که در دو گوش دل افتد نسبت بآنچه در غلاف شود بدتر است و صاحب وی را اکثر امور بیهوش پیدا شد
و آفت وی قوی تر می بود چرا که این دو گوش مجری جذب نسیم و خروج بخار است چون در وی ورم افتد وصول نسیم بدل و خروج بخار از وی بر مجری طبیعی نباشد
پس فساد افتد و هلاک نزدیک بود و غلاف ورم غشا که درد وی غشی لاحق نمی بود و مجری جذب و خروج هوا گشاده می باشد پس مهلت میدهد بدانکه دل احتمال جراحت
و قرحه و بثور ندارد و جراحت که بتجویف دل گذرد فوراً بکشد و اگر نگذرد یک دو روز هلاک کند **قول جالینوس** اگر بثور بر گوهر دل برآید و خون سیاه
از بینی سائل شود بمیرد و آثار او وجع سر شدید چیست و گفته اگر جلد دل منخرق شود بمیرد **قول رازی** منفاجات از ورم و خراج که در دل شود اکثر افتد و دلالت
میکند بران لهیب و حرارت زیاده از آنچه می افتد در سایر اورام و می باشد عظم نفس و قلت لکابس و قتیکه این علامات ببینند و یا او را غشی بود دوا تا آن او گویند که این
خواهد مرد و در علاج او خطر است باسلیق زنند و اگر بعضی شریان از شرایین قلب افصد کنند انفع و داغ دهند و مدام ثلج و بنفشه یا کافور و صندل آب گشنیز بر سینه او
دارند و ثلج نوشند و در مواضع شدید البرد مسکن سازند باشد که صحت شود **علاج** بطبیخ بابونه اکلیل تخم خطمی بر سیاوشان سبوس گندم بر سینه و فم معده نطول
کنند بابونه اکلیل تمام کتان برگ خطمی برگ کرنب زعفران ضماد نمایند و تقویت دل کوشند ادویه اغذیه دوا بلوریک سکر و یلو عصاره افیون سوده
آمیخته یا روغن کهربا دو قطره شکر دهند و روغن مذکور بر منخرین و تاب طلا کنند مزیل وجع قلب **فصل ششم در قذف القلب** مریض دریابد که گویا دل
از سینه بیرون می آید بقذف سبب او سوء مزاج دموی یا صفراوی است که بدل افتد و وقت مرض دفع او حسب ماده موجب تغیر در لون وجه پیدا آید بحرارت یا صیت

وغیره **علاج** حسب سبب تنقیه بفصد یا مسهل کنند اصلاح غذا نمایند تقویت قلب بمفرحات سازند مداومت گلاب عرق بیدمشک شربت صندل مفید **فصل هفتم در احتواء الرطوبة علی القلب** مریض پندارد که دل در آب شنا می کند و مع ذلک حرکت اختلاجی می کند سبب اوگرد آمدن یا بند شدن رطوبت و غشا می محیط دل است **علاج** برای تحلیل و اخراج رطوبت ایارجات کبار و مانند آن دهند ریاضت نمایند عنبل گل سرخ زعفران آب بادرنجبویه بر سینه ضماد کنند و در خشم آورند که برای تسخین دل و تحلیل رطوبت اسرعست **فائده** باشد که این رطوبت بسبب حرارت نامعتدله خشک شده بر دل چسپید و آن از انفشار و از انبساط طبعی باز دارد و درین وقت تخلف در نفس و تغضب طبع عارض میشود باید که اول ملینات و قیروطیات بر صدر مالند چون یبوست رفع شود بهیجی که ذکر شد استفراغ رطوبت کنند و تقویت دل نمایند **فصل هشتم در جذب القلب** یعنی در یابد که دل بزیر منجذب شود سبب او خلطیست که در معالیق پیدا حاصل شود و بسبب معالیق مذکور متمدد و منجذب شوند و از انکه دل مشارک کبد است با نجذاب معالیق وی در دل نیز جذب افتد و باشد که الم خفیف و حالتی شبیه غشی پیدا آید **علاج** نوعیت خلط از لون مریض وغیر آن دریافته تنقیه آن خلط کنند اصلاح غذا نمایند **فصل نهم در ضغط القلب** احساس کنند که دل فشرده میشود و پس غشی افتد و لعاب کثیر از دهن برآید سبب او سوداء غلیظ است که بر دل مترشح گردد **علاج** تنقیه بمعجون نجاح وغیره کنند و در تعدیل مزاج کوشند تقویت دل بمفرحات مناسبه کنند اصلاح غذا نمایند تریاق کبیر النفع **معجون نجاح** هلیله کابلی بلیله آمله هلیله سیاه هر یک ده بسفایج تربد افتیمون اسطوخودوس هر یک پنج عسل و چند بر شربتی جهت ادامت دو تا سه ذبرای لثین پنج یا هفت مثقال مزیله مالیخولیا و صرع و امراض دماغی و قولنج و اختناق الرحم مسهل سودا و بلغم غلیظ منقی خون از سودا **فصل نهم در تقشر القلب** در یابد که دل بیخراشد و از شدت الم بیهوش افتد و باز فورًا بهوش آید بسبب ضعف سبب سرعت زوال آن و وقت ظهور این حالت تشنج در وجه افتد و الم در بدن بمواضع مختلفه پیدا آید و عرق کثیر شود و این مرض کسی که متی با سهال صفراوی مبتلا باشد پیدا آید **علاج** در منع سبب کوشند اگر چه تنقیه صفرا باشد و بهر اصلاح خون اغذیه لطیفه جید الکیموس چون کبک تیهو دراج نان پاکیزه بمحوضات اصلاح داده خورند تا صفرا تولد نکند و اشربه مقویه مطلبه نوشند و اگر بسبب نزله باشد بعد تنقیه فضول حاده اگر حاجت بود شربت خشخاش بکار برند تا منع انصباب نزله کند۔

مشتمل بر چند فصل بدانکه معده جسمیست مستدیر الهیئت مرکب از لحم عصب عروق شرائین و منقسم بسه جزء است مری فم معده قعر معده اما مری از اقصی دهن ابتدا کرده تا مقطع عظام الصدر رسیده است و بیانش کرده شد اما فم معده محل انتهای مری است و از لحم عاریست و کثیر الحس و بعضی آن را فؤاد گویند اما قعر معده موضع او بالای نافست و درینجا لحم کثیر است برای هضم غذا بوجه اکمل و معده دو طبقه است داخلی آن عصبانی است بهر حس و خارجی آن لحمانی برای هضم و تکون حرارت و مراد از انکه در قعر معده لحم کثیر است آنست که در طبقه باطنیه مقعره گوشت است بلکه آنست که در طبقه خارجیه این موضع لحم بیشتر است نسبت بدیگر اجزای وی و لیفات طبقه درونی بعضی از رستی بعضی مورب تا جذب و امساک حاصل آید و لیفات طبقات بیرونی از پهناست تا دفع فضله نماید و شاخی از عصب

حس بفم معده اندر آمده است و در وی گسترده تا بدان آلهٔ حس نقصان غذا زودتر بدو رسد و حکیم مطلق دیگر اجزای معده را و هیچ اندام دیگر را حس غذا داده است که اگر
اگر همه اندام حس گرسنگی چنانکه فم معده می یابد یافتی مردم روزه دار همه روز رنجور بودی و همه اندام گرسنگان بخارش و سوزش در آمدی و کسی طاقت آن نداشتی
که یک نوبت طعام او بازپس افتد بدانکه کیلوس در معده میشود پس خلاصهٔ آن بتوسط عروق باریک که در قعر معده و جگر پیوسته اند سوی کبد منجذب
میگردد و فضله سوی اثنا عشری که بوسط قعر معده واقع است مندفع میگردد و از آنکه خواهش غذا و هضم آن مخصوص معده است و محتاج الیه سائر اعضا است
او را عضو مشارک گویند و آفت او موجب آفت جمیع اعضا است لهذا رعایت او ضروریست در علاج هر مرض و بعضی بر آنند که غذای معده طعامیست که هضم آن
میکند لیکن غلط است چرا که درین طبیخ چیزی حاصل نمیشود که قابل غذائیت باشد مگر غذای او خونیست که از فوهات عروق بران مترشح میگردد **قول جوان**
**کورو** و عضویت غشائی برای نضج غذا و تبدیل او بکیلوس که از خون میشود مخلوق گشته و بری پیوسته و زیر دیافرگما میان جگر و سپرز نهاده
و یک دهن سوی بالا برای دخل غذا و یک دهن طرف زیر برای خروج فضله دارد و مرکب بسه غشا است یکی بالائی که قطعه از پیری تونیوم است دوم اندرونی
که سلب تر و عصبی اند و برازهمه اقسام لیفات برای حرکت انقباض و انبساط و جذب و اخراج غشای بالای تحیست برای مد حرارت معده لیفات کج
کثیر دارد و مرکبست از عروق یورتا که از آن کیلوس بجگر رسد و وریدها که وا نیز آمده اند تا غذای خود از معده گیرند و شرائین از ماکنا و وریدهای جفت ششمی
نیز آمده اند و دیگر اوعیه از سپرز زیر معده آمده اند برای آوردن ماده ترش در معده جهت اشتهای طعام و هضم غذا در معده بسبب اعصاب از دماغ و بسبب ورید
از کبد و بسبب شرائین از دل و بسبب پرتیونو از تنور البدن بسبب هن بریون خود از امعا شرکت میدارد **قول جالینوس** نضج غذا از حرارت معده
است **قول صاحب فونسیکه** فعل نضج بر ترشی معده است بطوریکه ترشی آرد را خمیر میسازد پس اگر ترشی در معده نبودی صرف از حرارت معده غذا
تحلیل نیافتی و بسبب غلط بودن این اکتساب نافذ نگشتی و اثبات ترشی انیکه بعد یک دو ساعت از اکل غذا آید ثابت میگردد پس لازم که در مضغ غذا مبالغه
کنند تا بزاق که خمیر کننده او ست کثیر آمیزد و باسانی نضج یابد **انتباه** اگر معده گرم باشد هضم غذا زیاده و از خواهش بود و اغذیه دیرگوار زود هضم گردد و
اطعمه زود هضم درین بسوزد و دودناک شود و باشد که صداع آرد و اگر معتدل بود آرزو غذا زیاده و از هضم باشد و طعام ترش شود چنانکه ترش آید و غذای ترش
آرزو کند و از و رنجور گردد و اگر سرد باشد قلت عطش و اشیای تر آرزو کند و اگر گرم خشک باشد کثرت عطش باشد اما اندکی آب کافی بود و اگر بسیار نوشد گران گردد
و غذای خشک آرزو نماید و کثرت او زیان دارد فرق در مزاج اصلی و عارضی آنست که صاحب مزاج اصلی اشیا مانند مزاج خود آرزو کند و عارضی مخالف مزاج مگر
که روزگار برآید و مزاج عارضی مثال اصلی گردد که آن وقت اشیا مانند مزاج آرزو مینماید **فائده** معده عضویست مشارک فساد وی مستلزم فساد جمیع اعضا است
پس در باب وی اهتمام لازم و عند لحوق آفت بدان زودتر بتدارک پردازند و مهما امکن از امتلا و سوء ترتیب در اکل و بعد اکل پرهیزند و غذا خوشبو زودگوارتر از
غیر خوشبو است و دوای خوشبو نافع تر از غیر خوشبو لهذا در ادویه موضعیه معدی و کبدی اختلاط ادویه طیبه واجب است چون فساد در غذا محسوس شود و هنوز در معده
باشد تدبیری بهتر از قی نیست و بعد تخلیه از معده ملینات و بعد سوء هضم تا که اشتها متعب ظاهر نشود مبادرت باکل نکنند و گرفتن خون از نفس معده بحجامت
نزد او مضر دانند و ادویه که برای تقویت معده دهند چربش دارند تا در معده دیر مانند و مؤثر بود و این در معاجین است خلاف سفوف که در وی سحق بلیغ
اولی و اگر ضعف در فم معده بود دوای سفوف بعد غذا دهند تا زمانی طویل با اعلای معده ملاقی باشد چه در فلوز و منحدر میگردد **فصل اول در**

سوء مزاج معده در حار ساذج عطش یبوست دهن قلت اشتهاء جشاء خالی و فاسد شدن غذای لطیفه گرم در معده خلاف غذای غلیظ دیر که بهتر
گوارد و تقدم اکل اغذیه و اشربه و ادویه گرم و جلوس در هوای گرم **علاج** شربت لیمو شربت انار شربت غوره رب سیب رب به شیره خرفه و نوع گاو دهند اگر
حرارت قوی بود قرص کافور بشربت مذکوره دهند قریس که لحم گاو دیخته باشند و بلون گاو و حصرمیه و سماقیه خورند و اگر ضعف باشد کم طیور بچه مرغ ریانیه زرشکیه
خورند و در طعام کشنیز تر کوک کدو خیار کنند و بالای غذا آب سرد نوشند تراشه کدوی تر برگ خرفه برگ کاهو صندل یا طلب و قدری کافور با گل سرخ صندل
گلاب آب کشنیز بر معده ضماد کنند آب بارد و مثانه گاو دیگر کرده بر معده نهند تا که ابتر و بات بر آید و ضماد شدید البرد بر معده نهند تا سردی ضماد حجاب
و جگر را سرد نکند و اگر گاه وصول بر و با آنجا رسد گاه دهای گرم و روغن های گرم بکار برند و اگر سوء مزاج گرم خشکی پدید آید کشکاب و روغن بادام شیر خرد هند آبزن
نمایند روغن بنفشه مالند و در سوء مزاج صفراوی تلخی دهن غشی خروج صفرا بقی یا براز یا بول و بعد اکل غذا جشای دود ناک تیز و لذاعیه سوزش غلبه عطش تهوع

**فائده** اگر طبقات معده ماده را تشرب کرده آرزوی قی و تهوع باشد لیکن هیچ برآید و در بول و براز اثر ماده نباشد و اگر ماده در طبقات معده منشرب
نگشته اثر ماده در بول و براز ظاهر بود و قی و تهوع ساکن نشود و اگر قی و تهوع بدور و نوبت باشد بدانند که ماده از عضوی دیگر در معده می ریزد و اگر قی و
تهوع دائم بود بدانند که در معده متولد میشود و عطش که از گرمی ماده باشد بآب سرد ساکن گردد و عطش که از شوری ماده بود با گرم ساکن شود **علاج** نظر کنند
تا ماده معدیست یا از عضو دیگری آید و طبقات معده آن را تشرب کرده یا هنوز در فضای او جمع است پس اگر مولد ماده عضو دیگر باشد تنقیه آن عضو کنند
و در تقویت معده کوشند تا قبول او نماید و آنجا که ماده در فضای معده باشد قی یا اسهال کفایت کند اما اگر ماده مائل بقعر معده بود نفع قی افزونتر
پس سکنجبین با آب گرم آمیخته نوشند و قی کنند و تنقیه بطبیخ اهلیله نمایند و بعد تنقیه آنچه مناسب است از سوء مزاج حار ساذج اخذ نمایند و بسا باشد که معده پاک
بود و ماده را قبول نکند اما در وقت جوع قبول ماده نماید و این کسانی باشند که اگر وقت جوع غذا دیر تر یابند بیهوش گردند باید وقت خشم معده قبول ماده کند
باید که اینها را صبحی شربت لیمو شربت غوره شربت انار شربت ترنج دهند اطعمه ترش خورانند و قبل از آنکه معده طلب غذا کند و ماده بجنبش آید طعام دهند اگر طبقات
تشرب ماده کرده باشد ایارج فیقرا بطبیخ اهلیله آمیخته دهند یا افسنتین دو مثقال گل سرخ چهار درم جوشانده صاف کرده قند آمیخته صبر نیم مثقال افزوده دهند
و کسی که از شرب بد طعم کاره باشد آن را گلقند دو دستار دهند و عقب آن بیست پنج درم سکنجبین لیمانند و تا دو ساعت آب ندهند تا معده پاک گردد و آنجا که
ماده از جگر بمعده می آید و در هر استلای صفرا باشد تنقیه با ایارجین یا حب صبر نمایند و گلقند و آب لیمو تقویت معده نمایند برای تقویت کبد طباشیر زرنباد گلقند
دهند مربای غوره لیمو خورند اگر فصل سال و قوت و غیره مساعدت نماید باسلیق زنند پس ایارجین بکار برند در سوء مزاج حار رطب که با ماده رطوبی باشد اشتهای
طعام با اعتدال بود لعاب کثیر از دهن آید خاصه وقت خلوی معده و جوع و غشی پیچ دهد و هر چه خورد متغیر بعفونت شود و باشد که قی رطوبی آید **علاج** آب
شبت و سکنجبین نیم گرم قی کنند چون معده پاک شود مربای هلیله گلقند طباشیر دهند و جوارشات و جز آن هر چه مجفف بود و اما مسخن نباشد بکار برند۔
در سوء مزاج حار یابس بلا ماده شدت عطش یبوست زبان و قلت بول بدن یبس باشد **علاج** شیر گاو ماء الشعیر حسو رقیق از آرد جو و روغن بادام شکر ساخته نوشند
و بر معده اشیای سرد و مرطبه ضماد کنند [illegible] بکار برند و اگر متمکن شود ازاله آن ممکن نیست مگر بترتیب همه تن پس باید که حمام و آبزن و ادهان مرطبه بکار برند
و اغذیه مرطبه خورند و در سوء مزاج حار رطب بلا ماده مدام غذا متغیر شود و آب دهن سائل گردد و ابخره بسر متصاعد شوند **علاج** بهر تدبیر تجفیف از نقلات

بکار برند و دیگر تدابیر همین رعایت مرعی دارند در سوء مزاج بارد ساذج ضعف هضم کثرت خواهش طعام و غذا از معده سوی امعا دیر فرو آید و جشاء ترش
گردد و جشای ترش آید و براز نرم منتفخ مثل زبل البقر آید و باشیای گرم نفع یابد علاج کمونی جوارش عود جوارش عنبر سکنجبین عسلی زنجبیل پرورده گلقند
انیسون تخم کرفس دهند اگر در سرما و هوای بارد پدید آید دواء المسک اطریفل کبیر دهند مرق مرغ نخود آب تخم کباب عصافیر با دارچینی قرنفل کشنیز کمون خورند روغن
مصطکی روغن سوسن روغن قسط بر معده مالند سنبل قرفه عود قرنفل حب الغار افسنتین هریک دو نیم زعفران یک نیم با آب بر معده ضماد کنند هر روز دو سه بار
لطف و به یا گربه بسیار در کنار گیرند تا معده گرم گردد در سوء مزاج بارد یابس ساذج آثار بارد ساذج و آثار یابس ساذج پدید شوند و این عسر است چرا که دفع برد و یبس با هم خوش نیست
که تسخین و ترطیب پس تسخین یبوست افزاید و ترطیب معاون برودت علاج ماء الشعیر بقدری عسل کف گرفته آمیخته خورند شربت گاؤزبان شربت انار ترش
شربت زوفا نوشند قیروطی از موم و روغن مصطکی و روغن ناردین ساخته بر معده مالند شیر خر شیر بز بعسل صاف مرغ فربه و شوربای گندم نیز خورند در سوء
مزاج بارد با ماده کثرت اشتها ضعف هضم کثرت نفخ سوزش معده خصوص وقت جوع ترشی و یبوست دهن عظم طحال قلت عطش و گاهی سوداء ترش آید چنانکه
ترش باشد که دندان را کند کند علاج مسهل سوداء دهند و بعد تنقیه باشربه و اغذیه و ادویه موافقه تبدیل مزاج کنند اگر سوداء غلیظ ترابه و حمام مرطب مداومت کنند
و تنقیه بطبیخ افتیمون نماید حب غاریقون النفع و لحم مرغ نخود آب با آب سماق آب انار دارچینی خورند روغن مصطکی روغن ناردین بر معده مالند شیر خر شیر بز بعسل
و هندوقی درین قسم مفید نیست چرا که ماده سوداء غلیظ و راسب است چنانچه باید بقی نمی برآید اما اگر بقی عادی بود سکنجبین با آب شبت آب ترب آمیخته نوشند و قی کنند
در بارد رطب ساذج بیاض ترهل بدن کسل حرکات نرمی براز باقی آثار بارد ساذج و رطب ساذج علاج قلایا و مطنجنات متوبله خورند کمونی فلافلی قرص گل
جوارش عود زنجبیل مربا دهند روغن قسط روغن ناردین و روغن نبت بر معده مالند در بارد رطب با ماده بلغم قلت خواهش طعام عدم عطش نفخ شکم جشای منتن تا
بیاض لون ترهل بدن رغبت باغذیه تیز و حریف کثرت خواب لعاب دهن علاج ماء الاصول سکنجبین عسلی آب بادیان آب کرفس دهند بعده سکنجبین عسلی آب شبت
آب ترب قی کنند اگر عادت بقی نبود یا مانع باشد بعد نضج با ایارج فیقرا تنقیه کنند یا تربد و زنجبیل تخم قند یا شند و ساییده سند رم دهند و بعد تنقیه اقراص ورد نعناع
پودینه یا مصطکی انیسون گلقند یا مربای بلیله مربای زنجبیل تقویت معده کنند و جوارش عود جوارش عنبر کمونی تبدیل مزاج سازند مصطکی خایند گل سرخ دو
فلفل یک تخم شبت کمون هریک نیم ساییده نیم یا یک درم دهند مرغ کبوتر عصافیر بریان خورند در رطب ساذج قلت عطش کثرت لعاب سرعت انحدار طعام
از معده با امعا و باشیای یابس نفع و برطب ضرر علاج برای تبدیل مزاج اطریفل صغیر قرص ورد دهند و دیگر تدابیر حسب حاجت بکار برند در یابس
ساذج یبوست زبان با فراط هزال تن و نفع باغذیه رطب و به یابس ضرر علاج ماء الشعیر نوشند اشیای مرطبه خورند و مالند و نطول کنند و اگر یبوست تمام
مستحکم شده حمام مرطب غیر معمل آرند سکنجبین عسلی آب چهار حصه و سرکه یک یا کم زیاده قوام کنند و کف گرفته باشند شربتی وقیاسی درم قرص ورد
مصطکی گل سرخ هریک ده کهربا پودینه عود هریک یک قرنفل یک نیم قرص سازند شربتی درم **فصل دوم در وجع معده** اگر بسبب سوء مزاج معده باشد
ساذج بود یا مادی اما ساذج کمتر افتد لهذا بعضی ساذج را در اسباب وجع معده شمرده اند و آنکه صفراوی و سوداوی لذع است از ینها اکثر افتد و باشد که از
بلغم دیگر نیز افتد چرا که هر خلط ردی که در معده گرد آید بسبب کیفیت ردیه خود احداث وجع مینماید و اسباب و آثار و تدبیر در سوء مزاج معده گفته شد از انجا
برگیرند اما درینجا نیز بعضی گفته میشود پس در حار ساذج تسکین وجع باکل مبدلات مزاج عدم نفع از ادویه مرطبه بلکه گاهی ازدیاد از آن عدم خروج ماده در براز

رقت صفای بول علاج محیض بقدر آب غوره آب حماض اترج نوشند طباشیر گل قند بگلاب بہ ہند صندل کافور بگلاب ضماد کنند دراج کبک مرضات قابضه خورند
**قول جوان کورووو** مدمن ثقل کثرت وجع مغرنان بشیر بنر و آب یخ که ہر دو برابر بوند ترکرده بر معده نہند تا دو ساعت قلت اشتها کسل بلادت علاج
اگر احتمال دارو بیماک مالح ترب قی کنند بحب المنتقون حب صبر تنقیه نمایند دہن خروج بما الاصول ہند تریاق بحجر عتیق سنجرینیا بمیبه شرد دیطوس بطبیخ
مصطکی دہند جند مصطکی قرص ورد ہر یک سه کہربا نعنع عود مرباجوز ہر یک دو سائیده دو درم سنجر ریحانی عتیق دہند شربت افسنتین عسلی کمونی فلافلی
زنجبیل مربا ہلیله مربا انفع نخود آب لحم بچه مرغ و عصافیر خورند ما العسل بافاویه نوشند عود عنبر مشک روغن سوسن بر معده مالند و ضماد کنند بروغن بان روغن
قسط روغن قسط روغن زنبق تدہین نمایند تخم کرفس بادیان کرویا کمون ہر یک کفی سداب تر نعنع برگ کرفس تر ہر یک ده درم خبث الحدید مسحوق اوقیه آب ده
رطل انداخته دو روز دارند بعده ثلث رطل ازین نوشند و ہر روز افزایند تا بیک رطل رسد و بعد چہار ساعت جدی دجاج کباب لحم نرم صعتر بعض خورند
واگر محرورے باشد خبث الحدید با طریفل در رائب ترکرده یا خبث الحدید تنہا در خمر ترکرده نوشد و از خل و بقول و لحم قدید مالح پرہیز و چون طعام در معده
نماند وجع غلبه کند مصطکی یک دانق عسل ملعقه صعتر بعض عدد آمیخته در قشر بیض کرده در دیگ نہاده بزانده خورند بدستور سه وزیا کمون فلفل سداب
اندکی بسرکه یا با کامه آمیخته بنان خورند **قول جوان کورووو** سوء ہضم ترشی جشا خفت وجع عام ثقل بروغن افسنتین بروغن حب الغار بر معده مالند
ظرفی گرم یا پر بیاد گرم نہند بخرقه کتان پوشند شیم بعسل آلوده بر و مصطکی زنجبیل خولنجان مسحوق پاشیده بر معده بندند او کوانیتو کو بقمر تا تیو بر معده گذارند
اگر کافی نبود فلفل چہار عدد دہند یا زنجبیل نیم درم کشمش دو دانه آب کاناه و ظرف گلی جوشانند چون رطلی خشک شود صاف نموده در سلا و [illegible] شکر یک
قاشق آمیخته نہار دہند در رطب و یابس دراین مشیو [illegible] زبان در رطب استسقا و یابس فی بول می آرد در رطب قلت عطش کثرت براق در یابس عطش
دائم حمی ذبول تن دراین بعسر میرود و اگر مع الحرارت باشد اعسر تر علاج در رطب ایارج فیقرا حب صبر حب المنتقون دہند ما الاصول شراب عسل نوشند باطریفل
صغیر مداومت کنند اغذیه حریفه قلایا ہی تیہو یا ریا فاویه خورند در یابس لعاب اسپغول خمر رقیق ما الشعیر با السکر لبن اتن تبرید ترطیب کنند مداومت حمام
نمایند آبزن کنند تدہین بادہان موافقه سازند بچه مرغ ماہی خورند یا بچه جدی ترسیس خورند باقی تدبیر در قوق و سلول کنند **قول رازی** اگر یبوست
اندک بود عسر نیست اما اگر کثیر بود البته عسر البرء است چه معده او چون معده مشائخ میگردد لہذا بر استمرار غذا چنانچه باید قادر نمی باشد پس تن لاغر میگردد
وگفته اگر یبوست مع البرد بود تدبیرش کنند اطعمه قابضه بعسل کف گرفته ساخته خورند رفت گرم بر معده طلا نمایند و قبل از سرد شدن خمر رقیق ریزند و لیقربانید
که صبی حسن اللحم را در آغوش گرفته خواب نمایند اگر نباشد سگ یا گربه فربه در بر گرفته خوابد و گفته اگر وجع از رطوبت و یبوست بود تکمید ضرر دارد **قول جالینوس**
در رطب ایارج فیقرا انفع لیکن اگر وجع بسبب سوء مزاج حار یا یابس یا بارد یابس بود ضرر دارد و گفته اگر بمعده ضربه رسیده باشد کہربا پنج گل سرخ دو نیم اقاقیا
مغسول سنبل جوز سرو ہر یک یکنیم زعفران یک آب بارتنگ قرص ساخته پنج درم بگلاب شکر سرخ دہند اگر حرارت و ورم سدد بود با آب ہندبا آب عنب الثعلب
آب بارتنگ دہند لادن مصطکی اقاقیا جوز سرو ثمره طرفا شراب قابض و گلاب ضماد نمایند در صفراوی و سوداوی پس اگر صفرا از کبد بمعده ریزد وقت
خلوی آن تلخی دہن غلبه عطش التہاب غلظ بول لذع معده اشتداد وجع در خلو و سکونش بعد اکل غذا و از اشیای حار اندیا فتن پس اگر مع غشی باشد بداند
که سوی فم معده ریخته و الا در قعر **علاج** سکنجبین و سماق تازه با ما الشعیر قی کنند اگر قی نیاید بلسان [illegible] در دو درم ایارج فیقرا آمیخته بسکنجبین سرشته خورند

وعقب او طبیخ افسنتین یا اجاص تمر هندی شاهتره مویز نوشتند تنقیه صفرا بطبیخ هلیله نمایند گلقند دهند و در تعدیل جگر کوشند اگر ایذا اشد بود و تدبیر قی
کنند باسلیق یا باسلیق ایمن زنند هلیله زرد سقمونیای مشوی ملح هندی سکنجبین فی هندوانه بچه مرغ جدی شیرخواره با بادرانه آب حصرم و مانند آن پخته خورند سکنجبین
شکری آب انار ترنج آب آلو نعنع مشمش نوشند قشر ترنج بقلة الحمقا برگ بید طحلب صندل سفید کافور گلاب آمیخته یا زعفران بشیر پخته صفرت بیش آمیخته یا نان
بسرکه تر کرده بر معده ضماد نمایند مغز خیار تشار بان اجاص خوخ و هر چه تبرید و تلطیف صفرا کند خورند **قول رازی** ندیدم هیچ چیز در امراض معدی صفراوی
یا ایارج فیقرا بطبیخ افسنتین **قول جالینوس** وجع اشد که بسبب انصباب مره باشد مهلک است بسبب کثرت حس فم معده و قرب او بدل و گفته اگر کسی خواهد
که معده او خالی شود از اخلاط این بگیرد افسنتین چند درم گل سرخ بیست درم آب دو رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده شکر یا تبسبر خورند و اگر سوداوی مخلوط
از سپرز بر معده ریزد حرقت فم معده و بعد اکل غذا ساکن شود **علاج** قی کنند طبیخ افتیمون معجون نجاح دهند شیرخشت شیرزن شیرگاو مار کبین آنها انفع اگر اذیت
بسیار بود باسلیق دست چپ کشایند و تقویت معده کوشند **قول جوان کورو** در صفراوی کین تیلیه یا اکو ابنیه یکجا دهند و بعد قی قطونا بآب انار ترش
تر کرده خورانند و اگر وجع مع حمی بود اول فصد کنند پس کین تیلیه دهند و طبیخ کوه یا ل هلیله زرد دو درم ریوند درم تر کرده صاف نموده شربت دو درم دواش آمیخته
نوشند سه چهار بار بتفاوت اگر صفرا از جگر بر معده ریزد بچه پیر کبد گذارند و اگر اوعیه صفرا زیاده از مقدار کشاده شود و بدان سبب صفرای کثیر را ساعة فساعة ریزد
و وجع آرد ادویه مقویه مضیقه اوعیه چون بارالجبن همراه پانزده دانه نمک فولاد دهند بتفاوت و اگر شرکت سپرز بود حب انندباس حب شاهتره حب لاجورد دهند
در بعضی قلت عطش اشتداد وجع عند امتلا و اکل اشیای بارده **علاج** آب قضبان شبت سکنجبین عسلی با تخم تب تخم شبت جوز القی سکنجبین عسلی قی کنند یا ایارج
فیقرا تنقیه نمایند و بعد تنقیه دهن خروع با ماءالاصول دهند اگر احتمال روغن نداشته عوض روغن خروع روغن بادام کنند مصطکی انیسون گلقند عسلی دهند یا کاه
خردل غرغره سازند روغن مصطکی بر معده مالند امروسیا جوارش عنبر مفید مطبخه تلا یا تابل را با زیره خورند **جوارش عنبر** قاقلتین بسباسه دارچینی هر یک
چهار دانگ فلفل زنجبیل هر یک ده اشنه مصطکی عنبر هر یک دو قرنفل قرفه زعفران هر یک دو و نیم جوزبوا پنج مشک یک عسل آمیزند شربتی مثقالی جهت
معده و سوء هضم و خفقان و وجع سحر و یرقان مفید و در نسخه بسباسه قاقلتین دارچینی هر یک دو مثقال زنجبیل دار فلفل مصطکی عنبر زعفران قرنفل قرفه هر یک
مثقالی طباشیر سانج پوست ترنج هر یک نیم مثقال جوزبویه دو نیم مثقال مروارید یک مثقال و یک نیم دانگ عسل صد و بیست مثقال نوشته شربتی مثقالی شخصی هشت و نه
سال ذرب داشت و نهایت ضعیف گشته که طاقت قیام و قعود نداشت و به هفتاد سالگی رسیده بود یکبی دوا انفع نشد از این صحت یافت و فربهی شد و قادر بر کار
گردید **قول جوان کورو** نمک و تیر تیولو یا دیرمیولوبر انگو درم سه چهار تا شق مرق مرغ یا یک اونس خمر ابیض آمیخته دهند و بعد تنقیه محرکه بر معده مالیده
دارچینی صبر مسحوقه یا لوت مسحوقه یا دیار داتیکو روزانه دو بار دهند ریاح غلیظ معدی کثرت جشا قراقر تمدد شراسیف شکم و وقتی که غذا از فم معده گذشته بقعر
رود در جانب چپ بالای سپرز وجع پدید آید و چون بر آن موضع غمز کنند قرار گیرد **فائده** سبب تولد باد در معده یا اکل لوبیا عدس امرود سیب بادرنگ بقول
جغرات و غیره یا سوء ترتیب در اکل شرب یا ضعف حرارت غریزیست و گاه باشد که طعام یا دوای گرم لطیف کننده خورده شود و رطوبت که در معده باشد
بتحلیل شروع نماید و بدان سبب باد تولد کند و گاه باشد که چون معده از غذا خالی شود و در معده رطوبت غلیظ بود و پس طبیخ تحلیل آن رطوبت پردازد و ابخره که در
فضای معده و روده بوند بحرکت آیند و باد تولد کنند و این قسم باد با کل غذا ساکن گردد و گاه باشد که مرض سپرز و کثرت سودا سبب تولد ریاح باشد بدانکه

و از اسباب مالیخولیای مراقی ریح کثیر متولد شود و سبب مرض مراق اکثر سوء مزاج گرم معده باشد و ابخره انگیزد و بعضی اهل مراق باشند که عقب غذا در معده ایشان
وجع افتد و چون غذا منحدر شود وجع زائل گردد و این کسانی بوند که معده ایشان ضعیف شده باشد و بعضی از مراقی بوند که چون غذا خورند بعد چند ساعت وجع
معده پدید آید و ساکن نگردد مگر بقی ترش نزق و در نفخ سوداوی مراقی و نفخ که از اغذیه ترسی فراشود آنست که نفخ مراقی غلیظ بود و طبع یابس باشد و بعد هضم غذا
در حوالی سپرز وجع پدید آید و در نفخ اغذیه ترسی قراقر و من نرمی پوست طبع عجیب بود و چون دست بر شکم بالنسبتر فرو کنند **انتباه** و بسا باشد که چیزی بارد خلط رقیق و ماده
شور یعنی را فرو آرامد و ایتحلیل باز دارد و بدانسبب باج ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم است و همچنین بسا باشد که اشیای گرم تحلیل و کسر ابخره نماید و گمان افتد که
مزاج سرد است و گرمی نفع داد و حال عکس آن باشد پس طبیب را واجب که آثار دیگر جوید و بران اعتماد نماید و بر چنین منافع کاذبه فریفته نگردد که آخر ضرر دارد۔
**علاج** بسوس نمک ارزن گاورس گرم کرده کماد کنند محجمه ناری بر شکم وات نهند مسکن فوراً کمونی گلقند بعرق بادیان گلاب دهند کندر کمون کرویا پودینه
فاینداتش بلع کنند وقت خلوی معده ریاضت نمایند و از اغذیه ترسی نفاخ پرهیز نمایند و در غذا دارچینی کرویا ثوم سعتر انگدان سازند و بر معده و شکم روغن گرم
مالند اگر باد غلیظ بود اول حقنه حاد کنند بعده محللات دهند چه اگر بغیر تنقیه چیزی مسخن محلل دهند ماده را بحرکت آرد و درد افزاید اگر سبب اکل غذای موذی باشد
قی انفع و برای ریح مراقی تنقیه ماده کنند تقویت معده نمایند و فصد باسلیق و باسلیق چپ انفع **قول لارزی** روغن قرنفل سه قطره بخمر آمیخته حقنه کنند پنج شاخ
نیم اوقیه گل سرخ مرزنجوش بومادران هر یک مشتی آب و لیبر برانده قدری خمر اندازند چون قریب به پختن رسد گلاب سرکه آمیخته صاف نموده خرقه آلوده بر معده نهند
روغن سداب مالیده کمون بعسل ضماد کنند اگر سرفه باشد مقی خفیف دهند کندر یا مصطگی یک مثقال متورند شخصی را وجع ریحی پدید آمد سه اوقیه طبیخ بومادران
دادند صحت شد **قول جالینوس** اگر وجع از سده یا ریح غلیظ یا وصول برد بمعده باشد خمر رقیق نوشیده خواب چون بیدار شود وجع نباشد **قول جوان کورو**
حقنه کارمیناتیوا نمایند زراوند نیم درم بیعه قاشق خمر آمیخته دهند اگر کافی نبود والوت اسکردیلو بدو قاشق خمر دهند اگر این هم کافی نبود بر شکم محجمه ناری بزرگ دهن تنگ نهند
و بکثرت اکل غذای یا اکل غذای ردی الکیفیت کیفیت لذاعه حاره تقدم آن **علاج** قی کنند تا غذا بیرون آید پس اگر سبب کثرت اکل باشد روزی غذا ندهند
پس اندک اندک خورانند تا ثقل نیارد و اگر سبب غذای ردی الکیفیت باشد اغذیه صالحه مناسب حال دهند و در ضعف معدی وجع بعد اکل غذا هیجان کند
و ساکن نشود مگر بقی و یا اسهال **علاج** مقویات معده دهند و اگر سبب ضعف اجتماع ماده باشد تنقیه مقدم دارند حب ایارج حب غاریقون تنقیه نمایند پس
بتقویت معده کوشند انیسون تخم کرفس هر یک پنج افسنتین و سلیخه مبیت فلفل چند افیون هر یک دو نیم قرص ساخته یا چند سنبل سلیخه قسط زعفران
هر یک دو و نیم انیسون بزرالبنج میعه تخم کرفس هر یک دو بعسل قرص ساخته یک درم بگلاب یا بعرق بادیان دهند **قول جوان کورو** و کبوتر بر معده نهند یا
بر پیه شکم خام بقدر نیم بخت کرده بخمر تر نموده دارچینی مسحوق پاشیده بندند سنگدان مرغ نیم درم در خمر مطلیه حل کرده دهند افسنتین مشتی پوست ترنج نیم اوقیه خمر ابیض
سه رطل چهار ساعت تر کرده صاف نموده گلاب رطل مصطگی دو درم دارچینی درم قند قدر حاجت آمیخته بآتش نرم قوام ساخته صبح شام دو دو اوقیه دهند کمون محمص
مقلو دو درم دارچینی زنجبیل هر یک نیم درم سنگدان مرغ نیم اوقیه سائیده بشکر مقوم آمیزند دو سه درم دهند اگر کافی نبود بدانند که سبب مراقست پس بر هر دو داغ
دهند اگر کفایت نکند حب کوریا یا چهار سکردیلو صبح دهند چند بار بتفاوت انگیز و مغفرت بعض عدد عسل یک قاشق مصطگی اسکردیلو دو پوست بیضه کرده
ریزند کرنم مانده دهند مسکن وجع مانع قی است محجمه ناری وسیع الفم بر شکم نهند گلقند شش درم و یار دما تیکو نوزاد و اسکردیلو کند زنگهار سکردیلو آمیخته دو درم دهند

اگر کافی نبود سناء سه درم بو مادران کنند ذکر هر یک دو درم آب رطل جوشانده صاف کرده چهار دانگ این شربت بو مادران شربت بابونه هر یک چهار درم آمیخته
دهند و در روغن بادام یا آتش شیره تخم ترنج هر یک چهار دانگ آمیخته دهند برای وجع معده و شکم انفع اگر کسی ضعف معده و کمی هضم یا جشای ترش یا آروغ
ایارج یا فیقرا باشد بدانند که بسبب قلت حرارت است خمر دهند انیسون جوزبویا دارچینی زنجبیل پوست ترنج وغیره بکار برند و در ورم و قرحه معدی تدبیرش از انها
جویند در قوت حس معدی از انبجره طعام و شرب آب بارد و وقت ریختن سودا بر معده برای تنبیه اشتها وغیر آن از ادنی سبب پدید آید و این احوت خوبی
افعال معده توان شناخت **علاج** آب کوکنار قدری نوشند کلا بیچه خورند تا تغلیظ روح و تخدیر عضو کند و کرم معدی آثار آن **علاج** برنگ کابلی مقشر دو نیم درم
در ستر تر کی مثقالی بگلقند دهند تدبیر حیات نمایند **قول جوان کورو** وامشتنه ترا الوردیا مرکو ریو شیرین آب بودینه برگ شفتالو مسحوق دهند و گفته اگر
بشرکت ماده وریدیا بگر شود چنانچه ورمی پدید آید فصد کنند اگر بشرکت دماغ باشد آثارش پیدا بود حب ایلیا رینا دهند اگر بشرکت رحم باشد حب ایارج دهند باقی تدبیر
آنها نمایند اگر بسبب حبس و صلابت فضلا باشد و کرمیو تار تر و کینیم و رم مرق مرغ نیم رطل آمیخته دهند بهشت روز و گفته اگر وجع معده اشد بدن باشد حتی که
دست نهادن نتوانند و بسیار ضعیف بود برگ بحبة التیس بدوکانا و آب در ظرف گلی بزنند که برگها سیاه گردند پس آرد گندم بطبیخ نکرده سرشته قرصی ساخته
بر معده نهند بیست چهار ساعت - زنی وجع معده داشت اسهال پدید آمد بیست روز گذشته آخر گرفتن باغی و اونس آب دو کانا و جوشانده چون یک رطل ماند
صاف کرده دو حصه نموده در یک حصه روغن زرد تازه شکر هر یک سه اونس آمیخته جوشی خفیف داده نهار دادند تا هشت روز اخراج ماده با سانی نموده
صحت شد اگر صحت نشود و سنگ سفید مثل گل سرشویی انداز دبدانند که سبب وجع همین بود پس شیر خشت یک نیم اونس روغن تخم شلغم آمیخته دهند و شخصی
بسبب وجع معده بمرگ رسید ند و قطعه سنگ برنگ سبز قریب گوله پستول بهی انداخته آنها را در آب انداختند حل نشدند و نرم مثال موم بودند چون هلاک شدند شکم
یک گافتند گلی مثال سنگ از شکم بقعری بر آید بر آید پس کسی اگه بسبب سنگ بود روز بروز لاغر خواهد گردید شخصی علام در موسم برف قمار وجع چند سیگر دید و از ماهی بقول
روغن وغیره پرهیز میکرد و از دوا صحت نیافت بر هر دو بازو داغ دادند صحت یافت شخصی از هشت ماه وجع شکم داشت بد و انفع نیشد و زهی اشترکه در خانه او بود
مرد و آن صحت یافت و گفته کسی اگه ضعف معده پدید آید چیزی نخورد دقی کند باید که ادویه مقویه بر ظهر گذارند چرا که معده از پشت نسبت بصدر اقرب است ـــ
**انتباه** گاه باشد که وجع معده با معا متحد شود و قولنج آرد گاه باشد که بمجاز کشد بسبب تعدی سوی دل پس در وجع المعده تسهل نکنند زود در تدارک پردازند ـــ
**قول جالینوس** وضع محجمه ناری وسیع الفم بر مراق البطن بالای سره یکساعت مسکن وجعست فورا و شرب سکنجبین با آب گرم با کثرا و جاع نفع مید هد جدوار یا
دو دانگ سائیده بجلاب گرم دهند چند روز وجع را ساکن کند پوست سنگدان مرغ بالخاصیت مسکن وجع است بجز با آب دهند رادیانج بدار چینی و زنجبیل و عسل
بر معده طلا کردن برای وجع معده اسرع الاثر است **قول بیدر** و السن سبا بسا سه عصاره الکائیس سفوف و ریستیو دی لیمیری سفوف کاریناتیو ادی
لورتیانا سفوف آنتاسید و کورو و شربت رالمبر و طبیخ دی ایستور یا عرق تلخ معجون تریوس همینتیا همه مفید اند حسب حاجت دهند عصاره الکائیس شش ابه
آمیخته دهند طبیخ البوت یا طبیخ چای یا قاوزنجر سوده یا سنگ ربعه بعرق البوت سوده نوشند **دوا** البوت ببول سائیده ضماد کنند **دیگر** نان از آرد ماش
با آب اورک نانخواه از طرفی پخته از جانب خام بر شکم ببندند مزیل نفخ و وجع و قولنج **دیگر** معجون ترمس و ثلث درمی بسرکه ممزوج آب دهند **دیگر** ضماد ریطوس
معجون لقراط قرص مشک انفع **دیگر** عطر گلاب بالند **دیگر** عظم آدم در گلو آویزند که بر شکم مانند زبرجد بر معده آویزند یا خاتم سازند **دیگر** توشادر با آب لیمو نشاند تا خورند

آہن را بگدازد دیگر عنبر دانگی سائیدہ بنوشند سہ روز دیگر بیخ بادآورد یکدرم با دارچینی دہند دیگر روغن بادام با گلاب نیم درم با روغن خردل بیامیزد با ب
ادارشیشعان ۲ درم آب جوشاندہ شکر آمیختہ یا بسفایج سہ مثقال جوشاندہ ترنجبین آمیختہ نوشند **دیگر** انگزد تنکار صبر زنجبیل فلفل ہر یک نیم درم سہ حب بستہ
ہر حب بعد سہ ساعت دہند **دیگر** سنا چہار درم ہر سہ ہلیلہ بلیلہ سازج شیطرج دار فلفل ہر یک پنجدرم فلفل دارچینی زنجبیل ہر یک دو نیم درم انار دانہ بیست
پنجدرم ہر پنج نمک یکنیم اوقیہ بسایند شربتی یکنیم تا سہ درم مزیل امراض باردہ **دیگر** نانخواہ ہلیلہ زرد نمک سونچر برابر سائیدہ سہ درم با آب گرم دہند برگ درخت
خشک بطور تماکو کشند مزیل وجع شکم ہم **عرق گزر** آب گزر دہ رطل زبیب بیدانہ تمر ہر یک نیم رطل دارچینی قرنفل ہر یک پنجدرم کوفتہ سہ روز تر کردہ بپختہ
روز دیگر عرق کشند بس باز صاف نمودہ بکار برند شربتی یک قاشق صبح و شام ہم **عرق تنبول** گل سرخ گاؤزبان پودینہ برگ تنبول ہر یک نیم رطل نانخواہ
سعتر دارچینی قرنفل خولنجان زنجبیل ہیل ہر یک ربع رطل گلاب چہار شیشہ عرق بیدمشک آب باران ہر یک دو شیشہ شب تر کردہ صبح ہفت آثار کشند مزیل
وجع معدہ و شکم و قولنج ریحی و دیگر اوجاع ریحی **دوای ہلیلہ** ہلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ کمون فلفل دار فلفل دارچینی شقاقل بیخ اسارون خولنجان برابر سائیدہ بیدانہ جمن مقشر
چرب کردہ بدو چند قند یا عسل معقوم آمیزند شربتی قدر بندق یا عفص صبحی مزیل ورم شکم و وجع معدہ و خاصرہ مقطع بلغم گدازندہ و مخرج حصاۃ **سفوف نانخواہ**
نانخواہ تخم کرفس بادیان برابر قند سپید ہر سہ شربتی مثقالی مزیل ریاح و وجع معدہ و سپرز **شربت عنبر** عسل سفید یکمن آب باران نیسان دو من بپزند کف
گیرند چون بقوام آید زعفران عنبر ہر یک مثقالی آمیزند شربتی پنجدرم موافق پیران و برای وجع معدہ و اعصاب و ضعف قلب و خفقان نافع **شربت
سنبل** سنبل بیست درم آب چہار رطل بپزند نصفی باند صاف کردہ قند یا عسل چہار رطل آمیختہ قوام کنند مزیل وجع معدہ و کبد و طحال و حمیات مزمنہ
**معجون ابن ہبل** گل سرخ فلفل دار فلفل دارچینی زراوند طویل سارون ہر یک دو مصطگی زرنباد فودنج انیسون ہر یک یک جزو نیم عسل شیر گلقند
برابر ادویہ آمیزند شربتی دو نیم درم برای وجع الفؤاد و تقلب نفس کہ از ریح باشد نافع مقوی معدہ **حب تنکار** تنکار دو صبر سانزدہ فلفل دو دانہ بزر البنج دو نیم نشاستہ
نبات الصبر قدر نخود حبوب بندند شربتی دو تا سہ حب شتہی مزیل وجع معدہ و گرانی شکم مداومت ادمخرج باد دافع بزرگی شکم **کماد** مزیل وجع ریحی معدہ نمک سنگ
سبوس گندم ہر یک سہ نانخواہ پنج سائیدہ صرہ بستہ گرم کردہ کماد کنند

## فصل سوم در وجع فم معدہ

چونکہ بقلب قریب است ہر اذیتی کہ بفم او افتد دل بسرعت
ازو منفعل میگردد و بس عوام در وجع این و وجع دل فرق کردن نمی توانند لہذا این را وجع القلب و وجع فؤاد نیز گویند سببا و یا سوء مزاج گرم است کہ بفم معدہ افتد
یا خلط مراری کہ عند اوجاع اشتد و عند ابطای تناول طعام بوی نیز ظہور رجع اشتد در فم معدہ بر داطراف غشی منفرط بحدیکہ افاقت نشود و موت ہی بہلاک گردد
**علاج** تاکہ قابل علاج بود در ازالہ سبب کوشند بدانچہ در وجع معدہ و سوء مزاج وی گذشت سازج بود یا بادی **قول الازور** سکنجبین با آب گرم قی
کنند با آب تمر ہندی آلو گلقند شربت بزوری شربت دینار تلیین نمایند حقنہ کنند انیسون بیخ ہیل دارچینی زنجبیل گل سرخ کاسنی ہر یک دو نیم ریوند چہار
قند برابر ہمہ سائیدہ یکدرم دہند مرغ نخود آب خورند اگر سبب ریاح باشد خرقہ ابریشمی گرم کردہ کماد نمایند روغن ملند قرص فیروزوانت دہند غذا زرطبیخ
گلقند گلاب دہند اول پای در آب گرم نہند تا جذب مادہ کند پس اکوا بینہ یکتا دہند اگر تکسیر و مروارید نیمدرم شیرہ چہار تخم بارد کلان و طبیخ بہدانہ دہند
اگر از ین آرام نشود دلادن افیونی سہ دانہ بمرق مرغ یا بشیر آمیختہ دہند یا دوا جاذبہ یک درم ہمراہ یک پیالہ آب جشیر دہند زباد و نیمدرم زعفران قدری بمرق
مرغ دہند صدف محرق درم دہند دوا القرنفل نافع آنکہ در دو تشنج آدم شستہ باشد نوشانند روغن خروع دو مثقال بہ بند مزیل بار **قول حواج اکبر رو**

اگر بسبب بلغم ترش یا دیگر مادهٔ خام باشد ابوت بیست دانه بعده تا شش خرما برق مرغ آمیخته دهند روغن لیمو دانه و ادویه او کوانیتو یا نیادی فلور اوس در ظرفی کرده گرم نموده صفرت بیض سه عدد لت نموده پنبه بدین آلوده در روغن نگه دارند تا چون جوش خورده قریب انجماد رسد فرو گرفته بر بادران مسحوقه برو پاشیده نیم گرم بر موضع وجع بندند تا دوازده ساعت مسکن و اصلاح سائیده سبز اوس خرما برق یا در نخوبیده دهند چو سنگ بندند بر معده بندند تا وجع درد انتقال کند **فصل چهارم در ضعف هضم و سوء هضم و تخمه** اگر سبب ضعیف بود ضعف هضم گر قوی باشد تخمه و اگر معده بود فساد هضم او هضم آنست که غذا اجزائیکه باید از معده بگذرد و اما زمانی طویل از عادت در معده بماند آثار و آفت که بعد اکل غذا زمانی طویل ثقل تمدد محسوس شود و در آروغ بوی طعام و غذا آید و قوت هاضمه در قعر معده بیشتر است پس هرگاه که در هضم قصور افتد بدانند که آفت در قعر معده است فساد هضم آنست که غذا هضم جید نشود و شراسیف متمدد گردد و غشی و حرقت معده و بخ و هذیان گنده آید و آروغ ناطبیعی آید پس اگر فساد بسبب حرارت باشد بوی آروغ دود ناک یا چون بوی ماهی و غیره باشد و اگر سبب فساد برودت باشد آروغ ترش بود تخمه آنست که غذا بحال خود در معده ماند و هضم نشود پس یا متعفن شود یا مستحیل گردد با تریاق باشد که فاسد شود و مستحیل گردد بجوهر غریب با اسباب همه امده است **فائده** اگر سبب سوء مزاج ساذج بود یا مادی پس اگر ساذج بود معده سبک باشد و تنفخ چوب بر نیاید که بر وجود ماده دلالت کند و در مادی معده گران باشد و در قی جوهر غریب بر آید اگرچه غذا جید باشد خود معده باشد و ساذج نسبت بمادی مسالیر است بر حدوث مادی از مجاورت جسمیت مرباشد برای اخراج و دفع دی جسم آسانست مخصوص از معده و السارج پس کند که تبدیل مزاج مسلت طلبست **علاج** در ساذج تبدیل و در مادی تنقیه کنند و باقی آثار و علاج این قسم و وجع معده گفته شد آنجا بر گزینند **انتباه** اگر غذا در معده کمتر از دوازده ساعت یا بیشتر از بیست دو ساعت ماند سستی نباشد هضم غذا بقعر معده و خواهش غذا بفم معده تعلق دارد چرا که قعر ش لحمی و فمش عصبی است و بدترین ضعف آنست که در نسیج الیاف معده افتد **فائده** اگر جرم معده ضعیف شود در پی عقب تی مفرط تا آخر مرض ضعف پیدا آید ضعف هضم قلت اشتها هزال لین طبع و عدم نما سوء مزاج و آماس نیز اگر طعام لطیف و قلیل المقدار خورد قدری ثقل آرد اما اگر سبب قوی باشد هیچ طعام هضم نشود غذای نیک ترتیب شود و هر گز سوءِ مزاج **علاج** هر چه قابض و خوشبو باشد چون جوارش عود معجون جوزی للوتفل کبیر الدقل صغیر مع سنجرب معده و بنه پوست سنگدان مرغ نیم مثقال تا الطریفل یا شربت ورد یا سیب امیته یا شب نیم درم چون جوزی آمیخته خورند و کم مرغ نیم تیموده مبینی زعفران کمون سماق آب انار آب لیمو حسن غذا کنند سنبل سعد اذخر مصطکی آب به یا مصطکی گلنار هر یک چهار فستق مد برد برکه دو نیم قرنفل سنبل سعد هر یک دنجلاب با شرب بر معده ضماد کنند روغن ناردین روغن مصطکی بر معده مالند **جوارش جوزی معجون جوزی** جوزبویا بسباسه هر یک دو درم نانخواه زعفران هر یک نیم درم از عظم عسل دو چند همه شربتی تا دو مثقال مقوی معده و باده مشتهی باشد **فائده** اگر سبب در روایت غذا باشد تدبیر در اکل شرب تا مقدور باشد که در روایت طعام دو گونه است بکیفیت یا کمیت پس بکیفیت چنانچه ابدی جامد و سمک تازه که نفس سریع القبول اند مر فساد را و هم چاوش و غیره که بسبب غذایی اند و اصلاح او مثل که بسبب شدت حرارت فاسد میگردد و قریع که بسبب کثرت برودت فساد می پذیرد و غذا های بد جوار مرغوب طبع پس غذا که طبع بدو مرغوب نشود و از و متنفر نماید فاسد میگردد و جهت مشتمل شدن معده بروی بکمیت مثلا اندازه زیاده و یکبارگی خورده شود و معده از هضم و ما عجز آید پس طعام حیر هضم متحیر گردد و باشد که قوت ساکن تری بود و غذا را زمانی در معده دارد و حرارت غریبه در وی متصرف شود و آنرا فاسد سازد یا طعام کمتر آنکه باید خورده شود

و از حرارت معده سوخته گردد و این در کسی که معده او قوی الحرارت بود و ماکول چیزی لطیف و بغایت قلیل باشد پدید آید و هر دو از حرارت بکمیت نسبت بحرارت
کرا کیفیت باشد قلیل المضرت است اما سوء تدبیر در اکل و شرب آنست که یا غذای غلیظ قبل از لطیف خورند پس لطیف که سریع الهضم است منحدر شدن نتواند و همانجا
طافی ماند و بسبب طول مکث فاسد گردد و آن غلیظ صالح را نیز بسبب اختلاط فاسد کند یا آنکه وقت امتلا طعام طعام دیگر خورده شود یا آنکه وقت اشتغال طبع
بهضم غذا آب یا مانند آن هر چه مطفی حرارت هاضمه بود و فاصل بین غذا و جرم معده شود نوشیده گردد یا آنکه اول غذای قابض خورند و عقب آن چیزی لین
و این لین بر قابض غالب آید و آنرا قبل از هضم بلغزاند لیکن گاه باشد که آن قابض قوی بود و از قوت لین نلغزد و تا استکمال نضج آن غذا لین را هم باز دارد و هضم
نیک افتد اما سوء و اردیه آنست که بعد اکل غذا اتفاق افتد چنانچه حرکت عنیف و جماع متعب و غیره و بیداری مفرط بر اغذیه عسر الانهضام و خواب مفرط بر
اغذیه سریع التغیر **بدانکه** حرکت خفیفه قبل از استقرار غذا در قعر معده اعانت میدهد بر هضم زیرا که فرو می نشاند غذا را در قعر معده خاصه گر ماکول از جنس غیر سیاله
باشد خلاف حرکت عنیف که قبل از هضم مفسد هضم است زیرا که آنرا نامنهضم منحدر میسازد لیکن چون هضم تام شده باشد و انحدار مطلوب شود حرکت عنیفه از آنکه
دافعه را قوت میدهد مذموم نباشد **علاج** چون بدانند که هضم فاسد شده و هنوز غذا در معده است بزودی سکنجبین بطبیخ تخم شبت پودینه ترب آمیخته دهند
و قی کنانند تا سوی امعا منحدر نشود و کیلوس فاسد بجگر منجذب نگردد و اگر غذا سوی امعا منحدر شده باشد گلقند جوارش شهریاران معجون تمری دهند تا باسهال
دفع نماید بعده مصطکی گلقند کمونی قرص عود دهند و از غذا باز دارند اگر نتوانند قدری غذا از دراج تیهو عصافیر بیضه نیمبرشت دارچینی پودینه زعفران سرکه دهند
و ایضا بعد تنقیه ریاضت کنند حمام نمایند آب گرم بر معده ریزند و اطراف در آب سرد نهند دلک برفق کنند و بخواب روند انیسون مصطکی گلقند خورند جوارش
عود جوارش عنبر شربت لیمو مفید **قول رازی** فلفل سه درم صعتر یابس پنج درم در سکوره کرده خم قدری آب کامه پنج قطره انداخته تنور آتش نهند چون
نیم پز شود بنوشند که سریع الهضم و مقوی است اما اگر فساد غذا بسبب قلت غذا باشد باصلاح مزاج معده کوشند و غذای وافر دهند **فائده** در معده چهار قوت
جاذبه ماسکه هاضمه دافعه و استکمال فعل معده موقوف بر صحت اینهاست پس وقتیکه درین قوی فتور افتد حسب سبب که در یک قوت باشد یا در بیشتر و ضعیف
بود یا قوی نقص یا بطلان در معده راه یابد **فائده** قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و گرمی خشکی مدد دهد آثار ضعیفی او آنست که غذا از فم معده بدیر
گذرد و ثقل در سینه محسوس شود و باشد که کرب و خفقان و سدر و دوار پدید آید و گاه باشد که غشی و قی افتد **علاج** شربت لیمو شربت فواکه شربت سیب شربت
صندل میبه دهند مرغ تیهو کبک عصافیر دارچینی زیره زعفران خورند و بعد غذا ریاضت برفق نمایند و بر پهلوی راست خوابند و اطراف مالند **فائده**
قوت ماسکه را خشکی که میل بسردی دارد مدد دهد آفت این قوت آنست که معده به غذا مشتمل نشود و اگر شود ضعیف و گاه باشد که در معده حرکت خفقانی و ارتعاشی
پدید آید چرا که معده از غذا رنجور شود و خواهد که غذا فرو گذرد اگرچه اندک باشد و بسا باشد که مریض از ارتعاش آگاهی نیابد و هرگاه که آن خوار ارتعاش غالب گردد همه
اندام بادی ارتعاش کند و سبب ضعف این قوت یا ماده گرم است یا سوء مزاج گرم ساذج لیکن ساذج نادر باشد یا ماده سرد لغزاننده که در معده باشد و غذا را از وی
بلغزاند یا ریش بود که چون غذا بدو رسد رنجور شود اگرچه اندک شود و خواهد که از و باز دارد و آثار ضعف ماسکه آنست که مریض پندارد که اگر حرکت خواهم کرد غذا که
خورده ام بقی خواهد بر آمد و سبب این یا رطوبت و رقت معده یا ضعف جرم معده و چه غذا که خورد زود از معده بامعا فرود آید پس آثار رطوبت و رقت معده آنست که
اگرچه غذا اندک خورده باشد پندارد که از حرکت باز خواهد گشت و آثار ضعف جرم معده آنست که تا از طعام ممتلی نشود این حال پدید نیاید و آثار ماده گرم و سوء مزاج

نوشته‌اند چون ترش خوردنی خورند طباشیر مورد هر یک سه حب رمان بریان ده سعد دو قاقله مصطگی هر یک یک سائیده دو درم رب ... دهند اگر سبع قرا قروط باشد حب الرمان بریان سی مورد یازده سعد قصب الذریره کمون هر یک طباشیر نقل مصطگی هر یک نیم قرنفل چهار سائیده درم همراه میبه خمر عتیق دهند

**سکنجبین سفرجلی** رب به ترش قند هر یک چهار خل خمر یک قوام کنند مقوی معده حار **سفوف کشنیز** طباشیر سماق هر یک سه کشنیز برنج گل سرخ ده شربتی دو درم **قول جالینوس** کسی که سینه او از اکل طعام کثیر اللذا انشراح نیابد و اشتها کم شود و اگر خورد غثی افتد و کمی چیز طبیعت رغبت نکند گرسنه چار و حریف و چون آنرا خورد غثی شود نفخ تمدد در معده پیدا آید به هیچ چیز راحت نیابد مگر بیخبا و در بعضی وقت غذا در معده فاسد گردد بدانند که بلغم لزج در معده او جمع شده باید که به ترتیب سکنجبین قی کند تا خلاص شود **قول رازی** گاهی می‌باشد که موحشت و جشا از حرارت و علاج میکنم آنرا به تبرید لیکن تفحص باید کرد از علامات دیگر **قول لارزو رسیر** فودنج نهری سماق هر یک چهار دار فلفل دو ملح عجین یک سائیده مثقالی دهند اگر انار دانه هشت او اید بهتر و مداومت اکل بعضیه بسر کنند روغن گوگرد و عرق گوگرد دهند فقط شش درم هفت بار ذهب چهار و نیم درم پنج بار آهن چهار اونس نمار بآتش تفته در سیر ده اونس گلاب سرد کنند پس یک نیم اونس ازین گلاب نوشند که برای همه امراض معدی نفعت و آین معجون دهند که دریا انیسون لب لو ز مقلو لب صنوبر مقلو فلفل هر یک چهار قشر اترج مصطگی عود هر یک ... زعفران سداب سعد آبلج خبث الحدید مدبر هر یک یک سائیده عسل چهار چند ادویه آب نعنع نعنعا ادویه آب سیب آب لیمو آب بهی هر یک ... ادویه عسل آب ها آمیخته پزند چون نزد با نقعا و آید عنبر مشک گلاب خوشبو کنند چون بقوام رسد فرو گرفته ادویه آمیزند شربتی تا دو مثقال تو تش آبی ... باقی **تین توا اهیل** سل مسحوقه نیم اونس خمر چهار باره یا براندی پنج اونس روزی تر کرده پزند شربتی یک تا دو درم مزیله ... هضم ضعف

**تن ادویه مقویه معده** آمله انار دانه هلیله سماق انار به طباشیر گل سرخ اذخر پوست ترنج جوز بویه سعد دار چینی زرنباد سلیخه ساذج قرنفل قاقله سنبل کبریا مصطگی عود نعنع مشک لک اشق ... ده ... اجوارش جاوید جوارش زنجبیل حب ترش روغن مرکب عرق کرده معجون ثوم معجون مسیحی معجون بقر ... معجون مفرح القلوب مفرح مسیحی همه مفید اند **حب** بلادر نیم رطل عسل دو نیم رطل سوخته قند سیاه نیم رطل آمیخته قدر نبق حبوب بندند مشهی جبی مشتهی مصفی خون ... بادی میه هیز بند **حب** نانخواه چهار کمون زیره سفید هر یک دو نمک سیاه یک به روغن زرد قدر نبق حبوب بندند شربتی حبی مزیل ضعف هضم **حب** دیگر بیست درم ترفلا هلیله زرد نمک سیاه تنکار هر یک پنج درم نانخواه نیم رطل بادیان ربع رطل آب برگ سنبھالو قدر نبق و ثبتی حبوب بسته صبحی حبی دهند

**حب نمک** هاضم جوا کهار نمک بساسه نمک داچینی نمک کباب هر یک دو اهیل ... آب لیمو ده ساعت حل کرده حبوب بندند شربتی سه سرخ

**دیگر** حبوب چینی نیم درم با آب برگ تنبول صبح و شام بسیت یک روز دهند مقوی مزیله یاح **دیگر** پوست درخت سال را آب جوشانده هر روز یک پیاله نوشند مقوی معده و بدن است و مو **دیگر** بساسه یا جوزبویه یا بودینه یا پوست ترنج یا گندنا یا اصل مخلل یا پستق یا دارچینی یا اهیل یا دار فلفل یا پوست لیمو خشک کرده بسرکه پرورده همراه غذا خورند آب گرم نوشند **دیگر** عرق گوگرد چهار سرخ بشیره دینار یا بشیره کسوندی آمیخته نهار و بعد مشتهی مزیله فساد هضم **دیگر** نوشادر با آب لیمو پنج دهند **دیگر** کباب ... دو دانگ سکنجبین دهند **دیگر** شنگرف پنج درم آب ادرک چهار ده رطل جوشانند چون آب جذب شود قدر برنج در برگ تنبول بندند مشتهی **دیگر** زنجبیل فلفل نمک سنگ هر یک یک انگر نیم با آب سیجنه حب بندند مشتهی هاضم مزیله وجع **دیگر** خردل سفید دو درم دار چینی درم بسرکه حبوب ساخته وقت حاجت بسرکه تر نموده مغز نان دو درم آمیزند مقوی مشتهی **دیگر** نان گرم بروغن سیاه چرب کرده کموی انیسون دار چینی مسحوق پاشیده بر معده بندند

و طبیخ خولنجان نوشند دیگر پوست انار سه مثقال دارچینی بسباسه هر یک نیم مثقال بر معده ضماد کنند مقوی نافع اسهال دیگر افسنتین سداب پودینه
بسباسه ضماد کنند دیگر لادن بدهن ورد طلا نمایند دیگر معده گرگ بر معده بندند زمرد نگین سازند مقوی معده **سفوف** اهلیله آمله شیطرج زنجبیل دار فلفل
نمک سنگ برابر سائیده یک نیم درم وقت شب بآب گرم دهند **سفوف** کشنیز مقشر شش کمون پودینه کبابه هر یک ده انیسون نمک سنگ هر یک سه
انار دانه دوازده سائیده تا یک درم دهند **سفوف** قرنفل دارچینی مصطکی اسارون برابر سائیده دو مثقال هند شتے **سفوف** هلیله بلیله آمله زنجبیل
دار فلفل فلفل کمون بادیان نانخواه دارچینی قرنفل قاقله شیطرج وج فلفلموییه کف دریا نمک جو نمک نخود نمک سنگ نمک طعام نمک سیاه برابر سایند
شربتی تا مثقالی قبل و بعد غذا خورند مشتهی مفتح قولنج ریحی مزیل قراقر و نفخ و سوء هضم **سفوف** زنجبیل نانخواه بادیان فلفل نیم بریان دار فلفل فلفلموییه هیل پرده سفید
هلیله سیاه بلیله کابلی بلیله آمله انگنده بریان انار دانه ترش نمک سیاه نمک شور نمک طعام نمک چوڑی تنکار بریان بسایند شربتی یکنیم تا سه درم —
**سفوف جاروب معده** سنا هلیله زرد بلیله بادیان زنجبیل نمک سیاه برابر شربتی یک نیم درم **دیگر** پوست ترنج بادیان نعنع هر یک یکنیم
درم بعرق بادیان جوشانده دهند **سفوف سنگدان** پوست سنگدان مرغ سیزده بادیان ختائی انیسون پوست بیرون پسته کہربا تخم فنجنکشت
خولنجان هر یک ده قند برابر همه شربتی درم بآب بارد یا بعرق بادیان گلاب **سفوف ملح سلیمانی** مزیل ریو و تخمه و وجع معده و اوجاع مفاصل و
جز آن محدث یسر مذهب نسیان و کلف و بهق مسخن کلیه محرک جماع مکثر منی مزید شوق سوی نان دافع سم رافع هم قائم مقام تریاق بل اجود از آن و در صیف
و شتا مستعمل جهت حدت یسر دو دانگ نهار و برای باه همراه بیضه نیمبرشت و جهت هضم و اشتها همراه غذا دهند و برای اوجاع و اورام عسل بر موضع در
مالیده بعد پاشند نمک سنگ چهار رطل بریان کرده و در آوند سفال نهاده بند نموده در تنور گرم نهند چون سرد شود بر آرند ملح هندی ملح اندرانی نوشادر
هر یک شش اوقیه تخم کرفس بیست درم فلفل اسود پانزده درم فلفل ابیض دوازده درم اذخر یازده درم افتیمون سنبل انگزد کمون هر یک شش درم دارچینی
کاشم زنجبیل لب بطم انیسون اصل سوس هر یک چهار درم سائیده آمیخته در ظرف چینی سبز یا سفال سبز نهاده بند کرده در شعیر دفن کنند در خور گرسنه
شود بهتر **سفوف ارسطاطالیس** قرفه عود ساذج اسارون هیل مصطکی هلیله کابلی فرنجمشک نارمشک کمون دارچینی اشنه قرنفل فلفل
زنجبیل حب الرمان جوز بویه کافور قاقله هر یک دو حبه مشک هر یک یک نبات شش چند همه شربتی یک تا سه درم بآب سرد نهار و بعد غذا دهند هاضم مقوی
دل مطیب دهن مفرح قاطع بخار و عرق فاسد مهیج اشتها و باه مزیل ریاح غلیظه و ذرب و تباهی معده و صفرت وجه و وسواس و نسیان **سفوف نمک** نمک طعام
رطل زنجبیل نوشادر فلفل نعنع هر یک دو اوقیه فلفل ابیض سه اوقیه انیسون تخم جرجیر نانخواه سنبل هر یک اوقیه تخم کرفس تربد یکنیم اوقیه شربتی دو مثقال بآب گرم مشتهی دافع وجع
معده و جگر و مفاصل و هر امراض که از امتلا باشد نافع **سهاگ سونٹھ** زیره سفید کمون بادیان کشنیز تخم شبت پیترالال قرنفل بسباسه صندل سفید لودھ هیل عود
هر یک دو مثقال فلفل زنجبیل هر یک سیزده مثقال بهمن بقر زنجبیل هر یک شصت و چهار مثقال شکر نه رطل شیر گاو ده رطل زنجبیل را سائیده بشیر بریزند چون غلیظ شود
روغن انداخته کفچه زنند پس شکر بقدر سی آب گداخته اندازند و مثال حلوا پخته ادویه سائیده آمیزند شربتی تا چهار مثقال هاضم مشتهی مقوی دل مزیل اقسام باد و بیوست
تنان **جامع اللحم** مقوی اعضای رئیسه دراج چهار عدد نعنع سه درم مصطکی گل گاؤزبان هر یک پنج درم گاؤزبان هیل هر یک ده درم عناب پانزده درم عود یکنیم درم
عرق شاهتره عرق گاؤزبان هر یک دو رطل عرق کاسنی رطل کشند **جوارش بسباسه** بسباسه قرفه هیل زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون هر یک فلفل

یک نیم قرنفل دو قاقلیه پنج قند بیست بعسل آمیزند شربتی مثقالی مزلیه سوءهضم و برد معده و ریاح غلیظه و بواسیر **جوارش شکر** قاقلتین قرنفل دارچینی کبابه زنجبیل دارفلفل زعفران هریک یک عود فلفل گرد هریک نیم قند پنجاه قوام کرده آمیزند سنجن معده مقوی هاضم مزلیه بلغم و رطوبت **حب کبریت** گوگرد مغسول فلفل هریک پنج نمک هندی نیم بآب لیمو قدر نخود حبوب بندند شربتی دو تا سه حب **شهی** هاضم ناشف رطوبت فضلیه معده مزلیه جرب و قوبا و امراض بلغمی **شربت نانخواه** نانخواه رطل قند سیاه کهنه هفت رطل آب قدر ضرور در ظرفی گلی کرده یک هفته در جای گرم نهند پس جوشانده صاف نموده قوام کنند شربتی تا ده درم هاضم مزلیه برد معده و قراقر و نفخ شکم **جوارش** مقوی معده و کبد کهربا مروارید بسد ابریشم ورق نقره گل سرخ صندل سفید کاسنی دارچینی هریک درم گل گاوزبان کشنیز زرنک هریک یکنیم درم بهمن سفید پوست ترنج مصطکی هریک نیم درم کافور ربع درم مویز پانزده درم نبات سی درم طلا کنند **خمر فستقین** فستقین دارچینی گل سرخ بسفایج خولنجان ریوند هریک دو دانگ کبابه دارفلفل قصب الذریره جند هریک سه و نیم درم عاقرقرحا اسطوخودوس زنجبیل حب الغار عود مصطکی هریک دو درم بسباسه جوزبویه قرنفل قاقلتین نعنع هریک یکنیم درم پوست ترنج عنبر مشک هریک درم برگ تنبول پخته صد و پنجاه عدد خمر تند هشت رطل در ظرف چینی ده روز تر کرده عرق کشند شربتی یک نیم درم بکباب مقوی دماغ و معده برای ضیق النفس و سرفه بلغمی و زکام و نزله و امراض بارده و رعشات **انفع خمر مصطکی** مصطکی دو مثقال بسباسه پنج مثقال قرنفل دو نیم مثقال دارچینی یک نیم درم خمر کشمشی ده اونس شب تر کرده صبح شش اونس کشند و باز در ثفل او خمر کشمشی ده اونس خمر سه آتشه پنج اونس انداخته در ظرف چینی کرده دهن بند نموده روزی در آفتاب داشته باز چکانند از اول ضعیف بهتر شربتی اول نیم تا یکنیم شربتی دوم یک تا سه درم بعد ممی برای تقویت معده و تحلیل ریاح دهند **خمر** صبر زرد زعفران هریک پنج درم در شیشه آتشی کرده خمر که دو اصبع بالا آید انداخته یکشبانروز در زبل اسپ دارند پس بکار برند شربتی چهار قطره مقوی معده **عرق نانخواه** دارچینی نانخواه هریک نه درم گاوزبان رطل آب پنج و نیم رطل روزی تر کرده نصفی کشند مفرح هاضم **عرق هیل** هیل بی توق نیم رطل گلاب یک نیم رطل آب سه رطل شب تر کرده صبح یک نیم رطل کشند پس هر قدر که برآید دیگر کشند **عرق تنبول** گاوزبان قرنفل سنبل بادیان سعد سانج نعنع دارچینی گل سرخ خولنجان هریک پنج درم نانخواه ده درم برگ تنبول بیست پنج عدد گلاب رطل کشند هاضم مقوی اعضای رئیسه مزلیه ریاح و نفخ معده **عرق سانج** بدستور عرقها کشند مثال عرق دارچینی میباشد مقوی هاضم مصلح مزاج سوداوی **عرق دارچینی** چهار رطل چوبچینی نانخواه کمادریوس بادرنجبویه گاوزبان هریک دو رطل قرنفل عود بادیان هریک رطل تخم کرفس خولنجان انیسون زنجبیل هریک نیم رطل آب دو من سه روز تر کرده کشند شربتی پنج درم بعد غذا مقوی دل و دماغ مزلیه نفخ **ماء اللحم** مشک نیم مثقال مصطکی عنبر هریک مثقالی زرنباد عود کبابه هیل بهمنین شقاقل سانج بادرنجبویه دارچینی زعفران قرنفل بوزیدان گل سرخ قاقله دارفلفل پوست ترنج ابریشم صندل سفید سعد قرفه کشنیز گل گاوزبان انیسون درونج پوست بیرون پسته هریک سه و نیم درم حلوان یک اسپ دراج پنج قطعه تدرو بیست قطعه تیهو بیست شش قطعه بچه مرغ چهار قطعه دهن بقر سه رطل بدستور طلا کنند مقوی معده و باه **ماء اللحم** نخود کابلی رطل لحم نر حلوان ده رطل مرغ یکقطعه گاوزبان ربع رطل صندل سفید سیزده درم مویز میل کشنیز بنفشه بلیله زرد اسطوخودوس بهمنین مولسین شقاقل هریک شش درم زعفران مصطکی هریک یکنیم درم ده رطل کشند **ماء اللحم** قاقله گل سرخ نعنع صندلین عود هریک ربع رطل اذخر سعد زرنباد بسباسه مصطکی انیسون زعفران هریک شش درم پوست ترنج سنبل دارچینی بهمنین درونج شقاقل هریک دوازده درم سانج پوست بیرون پسته هریک هیزده درم هیل کشنیز شعیر مقشر ابریشم مقرنان هریک نیم رطل قرنفل جوزبویه هریک سه و نیم درم جدوار نه درم مربای آمله مربای هلیله

شربت انار ترش هریک رطل مربای سیب مربای به شربت انار شیرین هریک یکنیم رطل زبیب بیدانه عرق کادی عرق گاوزبان هریک چهار رطل عنبر سه
درم مشک دو درم لبن بقر دوازده رطل مدیرا یکصد و بیست رطل صفرت بیض هشتاد عدد لحم مرغ جوان دو قطعه دراج هشت قطعه تیهو شانزده قطعه حیوان
فربه یکساله دو راس بچه گوسفند پس ورق طلا سه درم ورق نقره شش درم حل کرده آمیزند مقوی ناقهین و معده و اعضای رئیسه و مغذی بدن مشتهی مسکر
**جوارش** آب انارین آب پودینه آب لیمو عرق کدو عرق گاوزبان عرق بهار هریک ربع رطل شیره آمله مربا نخود قند رطل قوام کرده مروارید یشب
زهر مهره درونج هیل عود مصطکی زرنباد زعفران ورق نقره هریک سه درم صندل سفید کشنیز طباشیر هریک چهار درم کافور ورق طلا هریک نیم درم قرنفل
بسباسه جوزبویه فلفل دارفلفل هریک ربع درم آمیزند شربتی تا درم مقوی معده و قلب **جوارش** مربای سیب مربای به مربای هلیله مربای آمله
هریک پانزده درم اسطوخودوس نیم درم عرق کادی عرق گلاب هریک دو رطل بریزند نصفی بماند صاف کرده بیک رطل قند قوام نموده آب انارین نیم رطل آمیزند
تعلامسید فرو گرفته مروارید یشب فیروزه عقیق زعفران عود هریک دو درم طباشیر گل سرخ گل گاوزبان پوست بیرون پسته رب سوس کشنیز سماق هریک
دو درم مصطکی پوست ترنج هیل هریک یکنیم درم قرنفل دارچینی هریک نیم درم مشک کافور هریک نیم دانگ عنبر نیم سکر و بلو آمیزند شربتی دو درم **جوارش** مربای آمله مربای هلیله مربای سیب
هریک ربع رطل گلقند نیم رطل هیل قاقله زرک هریک چهار درم بسباسه قرنفل دارچینی زعفران مصطکی طباشیر هریک دو درم عود صندل هریک شش درم
قند گلاب هریک ربع رطل طیار کنند **جوارش** مربای به مربای آمله مربای هلیله هریک ربع رطل عرق کدو دو رطل عرق گاوزبان رطل عرق الثعلب نیم رطل
مهرا کرده صاف نموده شربت انارین دو رطل آمیخته قوام کرده مروارید بسد کهربا یاقوت سرخ عود درونج زعفران هریک دو درم زرک صندل سفید طباشیر
هیل پوست بیرون پسته پوست ترنج سماق هریک چهار درم قرنفل درم ورق طلا چهارده عدد ورق نقره بیست عدد آمیزند شربتی دو درم **جوارش**
قند آب انارین هریک رطل آب پودینه گلاب هریک ربع رطل قوام کرده سنبل مصطکی هریک چهار درم قاقلتین پوست ترنج هریک دو درم پوست بیرون پسته
دو درم آمیزند شربتی دو نیم درم **جوارش** گلقند رطل مربای هلیله هفت عدد آلو مویز هریک پانزده عدد صندل سفید بیخ کاسنی گاوزبان شاهتره بادرنجبویه
هریک هفت درم کاسنی نیلوفر هریک هفده درم عرق کاسنی عرق نیلوفر هریک رطل جوشانده صاف کرده قوام نموده عود سعد هریک دو درم زرک سماق گل
گاوزبان هیل هریک دو درم زعفران یک درم ورق نقره یک نیم درم آمیزند شربتی درم **فصل پنجم در هیضه** آنست که غذا در معده ناهضم ماند و فاسد
گردد پس آنچه لطیف بود بقی و فاسد غلیظ باسهال دفع شود و گاه باشد که قی نبود اما از غشی خالی نباشد و از جمله امراض حاده است و خطیر و اکثر از افراط طعام
بمرتبه میرسد که نبض ساقط و اطراف سرد میگردند و تشنج و عطش شدید پدید می آید و هرچه و هند بقی می برآید باید که نترسند و نگاه کنند اگر رنگ روی و تنفس حال
باشد دست از تدبیر نیک باز ندارند که اکثر صحت میشود و باطفال اکثر از کثرت اکل پدید آید و سلیم باشد اما اگر بجوانان و پیران افتد پرخطر بود خاصه که قوی تن
و سخت گوشت باشند **فائده** بعضی باشند که ایشان همیشه بسیار افتد و بدن آنها از ماده بد پاک گردد و بعضی باشند که بسینه افتادن عادت ندارند اگر اتفاق
افتد پرخطر باشد در تابستان اکثر و در زمستان کم افتد و بدترین عوارض درین مرض عطش است و بدتر ازان بیخوابی و هیضه که در خریف افتد بد بود و اگر اسهال
آبگون و متلون باشد بان نفع نبود بدست و اگر دندان و لب سیاه شوند و عقل برجا نبود امید حیات نباشد **قول ابن سرافیون** خردسالی را هیضه
افتاده مدتی کشید و ذبول بود و مراق چنان مینمود که گویا سوی فوق منجذب شده است و نبض ضعیف و خفی شد و بدن سرد گردید چند روز بعده اندک اندک

انتعاش یابد و نبض قوی شود بدانکه سبب این مرض سوء هضم و فساد غذاست کرب غشی خفقان وجع بطن لذع مری خروج اخلاط مائیه صغر نبض تمدد نفخ
تغیر لون و چیزی شبیه بموی بر اطراف عرق سرد تشنج ساقین و یدین قی و اسهال و اکثر بعد غذا از اکل فواکه رطبه چون بطیخ وغیره پدید می آید **فائده** اگر فساد بسبب
حرارت معده یا از حرارت کیفیت خود فاسد شده بصفراویت گراید غثی شدت عطش قی تلخ صفراوی باشد که وجع معده و امعا پدید آید و از شدت وجع
قلق افزاید و بینی باریک شود و اطراف سرد گردد و باشد که غشی افتد و نبض ساقط شود و باشد که هلاک گردد **علاج** سکنجبین با گرم کثیر آمیخته نوشانند تا قی بفراغت
آید و معده صاف گردد و اگر اسهال ضعیف و قی قوی باشد قدری محموده با آب تمر هندی یا آب کاسنی دهند و حقنه کنند و اگر از کثرت قی و اسهال ضعف
غالب شود و ماده فاسده پاک گشته آب انار میخوش شربت انار شربت لیمو رب به رب سیب شربت مورد آب اطراف ورد دهند اگر عطش غالب بود طباشیر مسحوقه
دو درم آب انار ترش آمیخته یا آب سرد که در وی گل سرخ تازه یا طباشیر تر بود جرعه جرعه نوشانند اگر این اهم نبود انداز دکمک مسحوق یا خیر مجفف ترنج یا سیب لیق
حب الرمان در آب به آب سیب آب انار ترش آمیزند که غلیظ شود اندک اندک دهند صندل گلنار گل سرخ برگ مورد به سیب بریان گلاب قدری کافور آمیخته یا صندل
زرک گلنار با آب آمیخته یا سیب پخته لسان الثور سماق خیار پوست انار گل سرخ آرد جو صندل کافور مسک بر معده ضماد کنند آب به آب سیب گلاب مورد تر
صندل کافور زعفران لادن بر فم معده طلا نمایند و بادنی رماد شاخ رز بسرکه بر شکم طلا نمایند خرقه بگلاب ترکرده بر شکم نهند دلک اطراف کنند بازو و رانها
بندند آب بارد بر ساقین و قدمین ریزند اگر ضعف غالب بود ریزه نان با آب انار ترکرده و ماء اللحم مرغ دهند عنبر لادن صندل و قدری زعفران بر معده
طلا کنند مرغ بسماق غوره لیمو قدری خورانند و سعی کنند که خواب آید گلاب آب کشنیز لخلخه سازند اگر عرق سرد آغاز کند و اطراف سرد شود و فواق افتد اطراف در
آب سرد نهند گل ارمنی بسرکه و آب مورد آمیخته سرد کرده بر پا طلا کنند و خرقه آلوده گذارند و سرد دارند اگر قی و اسهال ساکن نشود محجمه بر معده گذارند اگر اسهال
از معده گذرد خشخاش و آب پخته نشاسته بریان بدین آب آمیخته حقنه کنند و اگر غشی افتد عضلات و سر و گوش و بینی مالند و موی صدغ کنند ماء اللحم شراب شکر
در حلق چکانند اگر تشنج اطراف پدید آید خرقه بروغن بادام و آب گرم ترکرده بر معده نهند موم سفید بروغن بنفشه گداخته با آب خطمی قیروطی کرده بر پس گردن و مهره اعضا
در عضلات مالند و آب که دهند بغایت سرد نباید و صاحب هیضه را از هر سبب که باشد هیچ حرکت نشاید کرد و چیزی که بغذا ماند نشاید خورد مگر عند ضرورت و خفته
باید بود که هیچ علاج درین مرض به از خفته ماندن و ناخوردن نیست و بعد سکون هیضه تا که قوت آید غذا اکثر و لطیف باید داد **فائده** اگر سبب او تغیر طعام به برودت
و بلغمیت باشد ظهور بلغم در قی و اسهال ترشی قی سیلان آب دهن **علاج** طبیخ عود انیسون کمون سنبل مصطکی نوشانند روز دو بار تا به ترکسکنجبین عسلی
قی کنند ایارج فیقرا حب تربد دهند تا که معده و امعا پاک نشود و قوت قوی باشد در حبس نکوشند و چون حبس مطلوب شود میبه دهند قرص عود قرص اسن
نفع اطراف مالند بندند و زعفران مشک عود با آب به بر معده ضماد کنند حمام نمایند قدری خمر نوشند روغن سوسن با اطراف مالند پوست بیرون پسته چهار عود دو
مشک ربع عسل بیست آمیخته مثقالی دهند تقلیل غذا کنند نخود و آب گوشت حمام آهو با دو سه گرم قدری خورانند باقی تدبیر اول گفته شد **قرص اسن** کبابه
قرنفل سنبل عود هر یک یک انیسون اسن هر یک نیم بلعاب اسپغول قرص بسته نیم مثقال دهند **فائده** اگر بسبب غلبه سودا باشد تقدم تخمه چند روز قبل از
وقوع هیضه کثرت نفخ باد در شکم و در ابتدا هیضه وجع و پیچش در ناف پدید آید ترشی دهن اسهال مفرط بود و قی کمتر باشد **علاج** ماء العسل گرم کرده دو نوشند
تا قی و اسهال آرد یا بطبیخ افتیمون تنقیه کنند و بعد تنقیه قرص عود و کمونی دهند روغن مصطکی بر معده مالند اطراف بندند مالند گرم و بند شکم بچیزی گرم تو نبند

تمام نمایند باقی مداوات ذکر شد و بعد رفع مرض غذای سریع الهضم چون تیهو آب انار ترش قدری خورند و بتدریج حسب قوت افزایند و اگر وجع لذع در معده
پیدا آید اسپغول بشربت انار دهند قرص عود مصطکی سنبل هر یک نیم قرنفل کبابه هر یک یک عود چهار قند هفت قرص سازند شربت دو درم
قول ابن سرابیون کسی که معده او ملتهب و گرم باشد آب گرم نوشد صحت شود و اگر معده او ملتهب بود خیزران غمر قوی قابض خوشبو در آب به یا آب انار
ترکرده اندک اندک خورد و بجهة پاشیدن بر معده و مابین کتفین نهند و آب ورد مسکن باشد گل سرخ بنفشه گل مورد گل خلاف نیلوفر سیب و مسکن نیز گوارا
آواز خوش مفید و اگر غشی افتد قرص مشک ماء اللحم که از لحم جدی حلوان آب انار آب به خمر ساخته باشند دهند بچه مرغ کباب کرده بجوشانند که بوی
کند مضغ کنند و بلع نمایند چون قی ساکن شود خوابند و قرص نوشند تفاح عنبر از عود کشنیز سفرجل دهند و چون اسهال بند شود روز دوم یا سوم چیزی که
مقوی بود اندک اندک دهند و فزایند که سوی عادت خود آهسته آهسته اعاده نمایند ما غذیه سبک چون مصوص طیور و کباب که آب انار و سماق بر او
ریخته باشند و بیضه بسرکه پخته بر دانار روانه یا سماق پاشیده و پارچهای جگر شحم گرده بریان نموده خورد قول ثابت بن قره زعفران در
اغذیه صاحب هیضه نیز دانند که غشی وقتی می آرد و گفته اگر قی حامض باشد بیه مسک اندک اندک دهند مسح اطراف بدهن حار که در و ملح آمیخته بود کنند
طیبات حاره چون زعفران اب سیب مشک عود بر معده و مفاصل مالند زیرباج بروغن بادام و توابل پخته یا قطعه لحم آهو یا خرگوش یا بز کوهی بریان
کرده سرکه حب الآس توابل انداخته خورند قول بقراط کسیکه شکم او نرم بود آن را حمام مفید است چرا که جذب ماده سوی سطح جلد میکند پس قیام منقطع
میکرد قول الرازی ور بیر اگر هیضه قوی بود و هیچ تدبیر اصلاح نپذیرد هر دو پای مریض یکجا کرده در وسط پاشنه برابر عظم روشنی بسیخ آهنی در آتش سرخ
کرده داغ دهند تا یک مرتبه در هر دو پاشنه داغ شود پس نمک مسحوق بران بر کرد و از چیزی که مانند ذره باشد چند ضربت وی زنند اگر چه بیهوش بود فورا
بهوش آید و اگر ضعیف باشد آجر گرم در خرقه پیچیده بر کعب یا کماد کنند حتی که حرارت او محسوس شود و قطعه آهن بآتش تفته بقدری فاصله نزد یافوخ
دارند و آب لیمو بر آهن ریزند چنانچه قطره قطره آب از آهن جدا گشته بر یافوخ افتد اگر چه بیهوش بود بهوش آید و گفته اگر از کثرت قی و اسهال ضعیف گردد
عرق مشک دهند صعتر بیض نیم بخت دو عدد و سرکه تند آمیخته دهند عرق گوگرد چهار سرخ برگ تنبول دهند تار جیل دریائی یا فاد زهر یا جدوار بقدر دو جو
با آب سوده نوشانند حب بمبی خادس مفید عرق مشک مشک دو اسکر ولیو قند صمغ عربی هر یک درم سایند گلاب شش اونس اندک اندک آمیخته حل کرده از
شربتی یک تا یک نیم اونس دوا ابو دینه بادیان هر یک دو درم هیل درم قند چهار درم جوشانده یا انیسون ربع درم زیره سفید دو نیم سکر و لیو هیل خورد
هر یک نیم درم پودینه درم قند پنج درم جوشانده صاف نموده مصطکی نیم درم آمیخته یا قشر هیل سه یا شش درم آب جوشانده صاف کرده یا لیمن بقدر ربع حل
آب لیمو پنج عدد آمیخته یا بول آدم با خمر نوشند دیگر لیمو خشک زیر دندان دارند دیگر جوز بویه بعسل آمیخته یا بندق هندی دو درم یا کتول یک یا دو ماشه
دهند دیگر مورچه سرخ یا سیاه بدو دانگ مصطکی و عسل سائیده دهند دیگر کسیر و خام یا پخته خورند دیگر زرنباد با آب سوده یا جوشانده نوشند دیگر
مرکب کاتبان دهند فورا بند کنند دیگر باد خرقه تکمه بول آدم آمیخته دهند اگر چه بیهوش بود بهوش آید دیگر آب یک قدر نخود حب بسته و عرق اصفر
مسحوق فلفل انیده دو حب بلع کنند و روغن کنجد بر تن بمالد صحت شود دیگر بیخ عشر فلفل گرد برابر آب ادرک قدر فلفل حبوب بسته حبی دهد مریض هیضه مفرد
اگر چه بنزع رسیده باشد دیگر جوارش زنجبیل عرق بلادر حب مینا کو مفید حب زبر کاوک توم مقشر تا هفته در روغن تر داشته گوگرد مصفی الی آخر بیان

بروغن فلفلین زنجبیل زیره سفید نمک سنگ برابر آب لیمو قدر فلفل یا نخود حبوب بندند مشتهی مزیل هیضه وغیره دوا القرنفل قرنفل در سیب غرس کنند که سرش بیرون باشد وچند روز بدارند پس برآورند قدر بدهند که مقوی معده مزیل هیضه ووجع الفواد است واگر از این سیب قدری بطفل دهند حبس قی نماید —

**فصل ششم در نقصان وبطلان اشتها** اگر سبب ضعیف باشد نقصان واگر قوی بود بطلان پدید آید بدانکه شهوت صادق آنست که اعضا گرسنه شوند ودرخواست غذا از عروق کنند بطور امتصاص وعروق از معده تقاضا کنند پس طبع بامر حکیم مطلق سودا را بر فم معده فرستد پس فم معده از عفوصت وحموضت سودا متاثر گردد وامتصاص عروق واجزا بهم جمع آید وطبع طلب غذا نماید تا از وی این ورا برپا ماند وگرسنگی از نسبتی همین است **قول** وفس غلبه حرارت بر معده مبطل اشتها وغلبه برد مهیج اشتها است چنانچه مرئیست که آب گرم مبطل وآب سرد مهیج اشتها است وشتا وباد شمال وسفر جبل سرد وثلج نیز مهیج اشتها اند **قول ثابت** شهوت طعام از جوع معتدل قوت می یابد ووقتیکه جوع قوی شود باطل میگردد وچراکه در اول جوع سودا از طحال بر معده میریزد وبدان سبب اجزای معده جمع میشوند برای جذب پس وقتیکه طول کشد واز اعتدال تجاوز نماید صفرا کثیر در معده میریزد پس بسبب حرارت آن حموضت سودا غالب میشود ومعده راست میسازد وبدان سبب قوت جاذبه او ضعیف میگردد **قول جوان کورروو** در مواضع بلند وسیع هبوب باد دائم بشدت می بود لهذا نمک ترش کثیر همراه تنفس منجذب میگردد ودر بخون می آمیزد وبسبب کثرت جذب اشتهای کثیر پدید می آید خلاف مواضع پست وتنگ که ساکنان این مواضع اشتها اکثر می بود همچنان در بهار وموسم گرما بسبب شدت تموز آفتاب هوا تند میگردد ونمک ترش چنانکه باید منجذب نمیشود واشتها قلت می پذیرد ودر سرما می افزاید چراکه در آن این ممانعات نمی باشند **بدانکه** بطلان اشتها در امراض مزمنه خصوص که با تروح همراه بود ردیست چراکه موت قوت شهوانی ذلت ورد وهی تر آن باشد که مریض خواهش غذا کند وچون پیش آرند متنفر شود وگوید که این بوی خوب ندارد **قول بقراط** بعد هضه معده قبول غذا نمیکند ودهان صائم خشک میگردد ومتنفر از غذا پدید می آید وهیچ خورده نمیشود وی میرد مگر شخصی که پیر بود وبلغم کثیر دارد ونیز جوان که ممتلی از بلغم بود وخمیر ترش اندک دارد وجسم او صلب ومسام تنگ بود یا ورید مراقی بسبب سده جذب کیلوس نماید یا معده مسترخی باشد یا بسبب سوء مزاج جذب بطبیعت نماید یا جسم صلب تر گردد که تحلیل ماده نتواند یا ماده رقیق کثیر بود که از حرارت محفوظ دارد می تواند که دوازده چهارده روز بغیر اکل زنده ماند چراکه طبع خامیت را که در پشت جذب کرده غذا میدهد **قول جالینوس** شخصی که بسبب ضعف اشتها هیچ نخورد وغذا بر ناف ضماد کنند تا قوت براه ناف رسد **قول جوان کورروو** مریض این مرض هر چیزی که رغبت کند ولائق باشد دهند تا قوت گیرد ووقتیکه مرض اشد بود وهر چه خورد فرو نرود وزود قی کند وضعیف گردد در این وقت هر چه رغبت کند ولائق نباشد خوراند وسالا دکاهو کاسنی سبز ناشپاتی لیموی شیرین گلگیر زبان وشیر ماهی پخته لحم بریان بیضه نیمبرشت وغیره دهند ومرق از همه بهتر بهر طوریکه شود نوشانند تا قوت گیرد واگر کسی وجه نخورد حقنه نوتری تیوا کنند زنی بغیر اکل تا شش هفته از این حقنه زنده ماند **فائده** سکنجبین سفرجلی میبه ساده میبه مطیبه شربت لیمو شربت انار ترش منعنع سرکه عنصلی کبر مخلل نعنع مخلل زبیب مخلل بصل مخلل توم مخلل تفاح مخلل کمثری مخلل سیب مخلل ریحان مخلل زیتون ابیض ملح سمک ملح نبق زعرور این همه منبت اشتها اند **بدانکه** زعفران وروغن کثیر مسقط اشتها اند وتخم چرچیره در ابطال اشتها موثر است **فائده** اگر سبب او سوء مزاج حار فم معده باشد پس فم معده وقوای معده ضعیف گردند وبسبب حرارت ماده رقیق شده ودر جمع شود وبواسطه ضعف دافعه مندفع نگردد وامتلای او باعث سقوط شهوت گردد واز آنست که جنوب وصیف شدید الاسقاطات مر شهوت را بخلاف شمال وشتا که اشتها می آرد سبب

کہ معقبض و کثیف معده ہست آروغ دخانی کثرت عطش و از اغذیہ گرم بالفعل طبع اکراه کند و بشرب آب بارد رغبت نماید **علاج** تعدیل مزاج بمبردات نمایند
کنند و باقی تدبیر در سوء مزاج و وجع معده ببینند **قول لارزوری** بیضہ مرغ آب لیمو نعناع سماک تازه خل ممزوج آب جغرات نعناع تخمیل آنکاره خورند جوارش
لولو یا جوارش صندل دهند ہر صندل سپید کشنیز گل سرخ ہر یک درم روغن گل روغن تخم سرکہ گلابی ہر یک وموم قدری آمیختہ بر معده گذارند **قول جوان**
**کوررو** فصد کنند بعده تیزاب سرد یا یخ سرد کرده دهند اسپغول بر گذارند اگر کافی نبوند نقوع ودع هر روز تازه تیار کرده دهند اگر اسهال کافی نبود ضماد
بمحلم تقویت بر پشت گذارند **فائده** اگر بسبب سوء مزاج بارد باشد که در جمیع اجزای معده افتد و بجاورت او کبد نیز سرد گردد و قوای معده و کبد ضعیف گردند و اشتها
باطل گردد و اگر متعلق بلغم معده بود شهوت کلبی آرد آثار و علاج او از سوء مزاج معده جویند **قول لارزوری** بیضہ مرغ نیم برشت فاد آنکاره تخم لفت
کرده و سیر و نعناع کرده کرده باشند خورند اگر احساس بلغم در معده شود عسل گلابی ماء العسل دهند ریوند قدری در ترنجبین آمیختہ خورند ایارج فیقرا
دهند **قول جوان کوررو** واین ها دانند چرا که برد مزید اشتها است ترشی آروغ عدم عطش تیلیو دهند پس توتیای سبز سفید یا حب ایارج دهند
تا قلع ماده لزجہ نماید بعد برگ افسنتین برگ مورد پودینہ ہمہ تازه ہر یک مشتی و کریل سنگی ہمراه چند قطره سرکہ سائیده آتش افسرده پس بیختہ کعک مسحوق ہر یک
دو قاشق در کرکان کرده بر آتش نرم نہند چون آمیز ندو فرو گرفته بر خرقہ کشیده دار چینی مسحوق بر پاشیده گرم گرم بر معده گذارند و بعد چہار پاس تبدیل نموده دهن
مصطکی گرم نموده مالند و بر وزنجبیل انیسون مسحوق بپاشند **فائده** اگر بسبب وصول خلط مراری یا ریحہ در معده باشد لذع معده غثی قی خواهش کثیر بشرب
آب بارد و مزه دهن حسب ماده تلخ یا شور بود **علاج** تنقیہ معده حسب ماده بقی و اسهال کنند و تدبیر سوء مزاج حار نمایند **فائده قول جوان کوررو**
کمن تیلیو یا اکوا یکماسہ او نس یک دو دفعه دهند بعده روغن وتیر لولو یا روغن کبریت بمرق یا با آب آمیختہ تمام روز نوشانند **فائده** اگر بسبب اجتماع بلغم کثیر
در معده باشد عدم عطش و لذع رغبت بر اکل اشیای گرم بالفعل و چون آنرا خورد الم و نفخ غثی تمدد پدید آید و آرام نیابد مگر بآروغ **علاج** عسل و قدری نمک مطبخ
جرجیر خردل بجکیر انیسون آمیختہ نوشانند و بعد حصول تلطیف و نضج نمک هندی سکنجبین عسلی مطبوخ ترب شبت اصل سوس آمیختہ نیم گرم دهند و قی کنند تا قی آید اگر
قی ممکن نباشد مسهل دهند چنانچہ در سوء مزاج معده گفتہ شد و بعد تنقیہ معاجین مقویہ دهند تا بار قبول ماده نکند **قول جوان کوررو** سال وتیر لولو
درم یا وتیر لولو برانکو بیک پیالہ مرق حل کرده دهند اگر تکیر دوا یافتی ساوز و درم طبیخ افسنتین و قنطوریون آمیختہ دهند و بعد تنقیہ برگ غافث افسنتین
قنطوریون ہر یک مشتی آب بیخ بر طل جوشانده صاف نموده قند سہ اونس آمیختہ نهار نیم رطل نوشند هفت روز **فائده** اگر بسبب اجتماع ماده عفن در معده باشد
که طبع بدفع وی مشغول شود و از جذب غذا باز ماند و بدان سبب اشتها نشود غثی تقلب نفس و نتن بوی دهن و ریاح و اگر ماده در جوف معده محصور بود و طبقات
معده تشرب او نکرده یا اگر در طبقات باشد و باکل غذای کثیر با وی آمیز و میتواند که ماده مذکور در قی نیز بر آید **علاج** تنقیہ بقی و مسهل کنند بعده برای تقویت
دوا المسک و جوارش عود بکار برند **فائده** اگر بسبب امتلای تن از خلط خام بلغمی بود که بدان سبب تن از غذا مستغنی باشد چنانچہ خرس و غیره حیوانات در ایام
سرما مدتی از غذا باز میمانند همین سبب که بدن آنها از خلط خام پُر میباشد تقدم طول راحت و عدم تعب و مشقت و اکل اطعمه و فواکه غلیظه نتیجه امتلای تن
**علاج** حمام کنند مالش بدن نمایند حرکت و ریاضت کنند غذا کمتر دهند **فائده** اگر بسبب درشتی جلد و تسدید مسام باشد که بدان سبب تحلیل کمتر افتد
و طبع متوجه بر تحلیل نبود و اعضا درخواست غذا نکنند درشتی جلد قلت عرق و اگر مدتی غذا ندهند طلب غذا نکنند و از خلوی معده رنج نیابد **علاج** حمام

روند ریاضت قوی کنند مالش بدن نمایند بطبیخ حشایش مفتحه مرخیه آبزن کنند آرد جو بوره بر بدن بالیند یا دہان حاره مفتحه تدہین سازند **فائده** اگر بسبب ضعف کبد
یا بسبب سده کبد اسہال بقایا باشد که بدان سبب کیلوس بجگر منجذب نگردد و ہمچنان در معده ماند و معده تقاضای غذا نکند بدن روز بروز لاغر شود اسہال گاہی
سفید گاہی زرد گاہی سبز آید با وجود عدم مطعمات پس اگر کیلوس ہمچنان از معده سوی امعا فرود آید براز سفید بود و اگر چیزی از کیلوس بما ساریقا آید و دوران
متوقف شده بجگر نافذ نگشته باز پس گردد براز سبز باشد اما زردی بسبب اختلاط صفرا باشد **علاج** در ازاله ضعف کبد و تفتیح سده کوشند بدانچه در جگر
آید و آنکه از سده افتد تدارک او آسانست خلاف ضعف کبد که آفات قویه می انجامد ہر چونکه باشد تمہل در علاج نکنند که نارسیدن غذا با عضا باعث
ہلاکست **قول لازر** و بسیر ریاضت کنند حمام نمایند ہر صباح یک پیاله خمر کہنه نوشند و در غذا دارچینی فلفل کنند زنجبیل پرورده مربای ترنج
سکنجبین بزوری مشرودیطوس تریاق الفع **فائده** اگر بسبب سده منفذ که میان سپرز و فم معده است باشد که بسبب آن سودا بمعده نریزد چراکه تا سودا بمعده نریزد در رطوبات
لزجه که بر سطح او ملتصق میماند نزد و آید و دغدغه نکند اشتہا پدید نیاید ہرچند که عروق درخواست غذا کنند اما معده تقاضا نکند عدم اشتہا اطعام
معتاد که بوقت خورده شود ہضم نیک شود چراکه معده و ہاضمه سلامتست و سپرز بزرگ گردد و ہرگاه که چیزی ترش بدغدغ قابض خورده شود اشتہا پدید آید
**علاج** تخم کرفس بادیان تخم سداب تانخواه توم مخلل انجیر مخلل شلجم مخلل سکنجبین بزوری ہندبا ایارج فیقرا بقدری افیتمون نافع انگزد مفید غذا زیرباج خوریا
و اگر بانع نبود سکنجبین عسلی نمک بطبیخ تخم ترب شبت جرجیر آمیخته نوشند و قی کنند باقی آنچه در عظم طحال آید بکار برند **فائده** اگر بسبب ابطال حس فم معده باشد
سبب ابطال حس وصول آفت بعصبیست که از دماغ بمعده آمده است پس اگرچه سودا ریزد لذع او درنیابد و اشتہا پدید نیاید و دیگر افعال معده سالم باشد
و ہرچند که اشیای ترش قابض یا چیزہای حریفه خورند ہیچ آگہی نیابد و فرق درین و در آنکه از سده منفذ مابین طحال و معده اقتدمین است که در آن بوسطه
برجا بودن حس اکل ترشی اشتہا می آرد و باشیای حریفه متاذی میگردد **علاج** بمعاجین و ادہان و روائح موافقه تقویت دماغ کنند ا ضمده گرم موافقه بر
معده نہند و از مضرات دماغ پرہیزند و اگر سبب آفت عصب ماده باشد اول تنقیه دماغ با ایارج فیقرا حب قوقایا و غیره کنند پس بتعدیل پردازند باستعمال مقویات
و اگر سبب آفت عصب سوء مزاج ساده بود حاجت تنقیه نیست تعدیل کافیست بدانکه این قسم از ہمه انواع عسر العلاجست چراکه سافج بود یا مادی چون
فقط تعدیل و یا تنقیه شق مخصوص غیر ممکنست پس ہرگاه تنقیه کنند یا تعدیل نمایند مزاج ہمه تن مبدل شود و ماده صالح غیر مقصوده نیز مستفرغ گردد و ظاہر
است که تا این عصب پاک شود و مزاج او مبدل گردد بدن بضعف و ذبول گراید بسبب استفراغ ماده صالحه بالجمله بہر حال تقویت دماغ ہمی کنند
و در مادی گاه گاه به تنقیه دماغ نیز کوشند برفق و تقاریق **قول جوان کورو** و اگر بسبب ضعف یا قلت حرارت معده بود از بردا نیاید پس عنبر
کریمو تار تر و ہر یک دو دانه پنج ترس طبا شیر شش دانه نہار ه ہند تا پچیر و زاگر کافی نبود نو و پنج نیم ادنس گل کتم کبابه بادیان دارچینی جوزبویه ہر یک دو
درم سائیده نیم درم بدو قاشق مرق یا خمر دہند اگر بسبب خمیر ترش معدی باشد عدم اشتہا و ہضم روغن و تیر لولو یا روغن کبریت ده بر شکر که مریض نوشد
آمیخته دہند بالسمو پرو یا تا چہار پنج قطره مرق ماکیان ہشت یا ده قاشق آمیخته یک دو ساعت قبل از طعام دو بہر دہند مغز نان سه اونس بسیر کرده تند
ترکرده سائیده پخته ہموزن رُب به آمیخته افسنتین پودینه مورد ہر یک درم قرنفل دارچینی جوزبویه ہر یک اسکرو پلیو روغن مصطکی نیم ادنس آمیخته نیم گرم
بر معده ضماد کنند مکرر بفاصله دوازده ساعت و اگر بسبب ضعف باشد تقدم کثرت فصد و ریاضت قوی جسمی یا روحی عدم ثقل و امتلاء معده کبوتر زند

روغن جوزبویه روغن نارنج روغن دارچینی روغن قاقله روغن فانیذ یا ماری ودانو دیا عنبر دیا کرم دیا کاکا دیا تراکا سبل خمر آمیرباریس خمر ورد کلاریتا خمر دیا دوخی دیا کوی جالیا
سفوف تا بیود سفوف کوفور سفوف پیسینکو سفوف بندیکیتا سفوف استوماتیکو سفوف دیریسیو سفوف تو آبوره سفوف کونترا سفوف لورتیا ناسفوف ساوی
شربت نارنج شربت قشر بارسیلو شربت دو شربت کلارادی شربت خمر شربت کالان گلابی روماتیکو دیا رو گلابی اسرکه تیواسفوف کارینیاتا سفوف ماتیا ناتیکو دی استوماتیکو
دی نتس بوریه شربت کاس سیکار شربت وزاس شربت یوماتیلاور شربت مرکب شربت شاهتره شربت بسید شربت انزیدار شربت رومانس شربت هندی تمر شربت مورد
کوری دیا ثبت دوانیوره قرص ایمیک قرص تخمی قرص عرق مصطکی عرق لورتیا نالودی بانیو عرق دارچینی عرق استوماتیکو عرق انکرتا عرق دیریسیو عرق طبیخ لورتیانا
دی اوانسپرکو معجون دیناروکا انا معجون شتی معجون یحیی معجون دیریسیو معجون نسیالی معجون استوماتیکو معجون تیالاتی معجون ترنج معجون تیس کنابیاد دیا
تین ستاکال استوماتیکو روغن مشک روغن مصطکی روغن هندر حاجت حسب انده مفید ایبنیه کرسیتی مانو قوتی دیا دو لاکو نمک تارتر و نمک معجون امیبرجی معجون ساوی
مسک دیا زبان گاو خمیره عنبر خمیره کو بنا حب عود حب مسم حب جوارش تفاح جوارش کافور جوارش دوا هند بعد از غذا قبل ساعت و دو سوده باب تنک الذ ما معده بر
عدد هفت اسد و اندو النفع جلالی معجون ملوکی معجون طلا معجون القلوب مفرح معجون ساده ماری مفرح ترنج مربای به مربای سیب مربای مرکب روغن معتدل
نفند آتش یکدا سوده گلاب دار جدوار دیگر معده ثقل و امتلا مزیله مشتهی هند و نهار ازان یکی تفته آتش و در کرده ضماد ندیده آب سفال قطعه هفت بر ساییده
خور مرغ سنگدان دیگر خورند البتته بعد و قبل فستق دیگر مقوی هند و صبح ساییده مثقالی یا کرده یا سائیده درم سایاب تخم یا کرده شیرین
ریاح تا دوا سبو زیره نهند گیلان دیمه کرده بند شسته گدبر ریحان همه دیگر سبوی و نهاده برابر دو نوشادر سنگ نمک دیگر دوزیند آو معده بر شب دیگر
کند محلل غیره و ظفره مزیله جسید بالا سبوی در آنچه دهند و درم ربع غیره ریحی جمع مزیله مشتهی باشد زیرین سبوی در آنچه کشاید شود سرد چون دهند و درم نرم آتش
تا درم نیم بیش درم پنج فلفل عدد جوز بویه سفوف مشتهی دهند و درم ربع تا درم یک بطفل ساییده برابر قند مصطکی بادیان دارچینی قاقله سفوف
کف یک ساییده همه چند و قند برابر قرنفل کمون قاقله قرفه فلفلین زنجبیل نانخواه آمده سفوف نفخ و ریاح محلل هاضم مشتهی دهند و دانه سه تا نیم یک
زرنباد انیسون مصطکی بادیان بسباسه دارچینی و دونیم دانگ چهار هریک مقرض ابریشم یا کهربا مروارید کهربا سفوف ریاح مزیله مشتهی دهند و صبح
هریک فلفلین زنجبیل عاقرقرحا حب بارده اعلال مزیله صحت حافظ مفرح نفیسه اعضای مقوی دهند و درم سه یا دو ساییده مثقال قند مثقالی هریک
هریک بلیله هر سه حب ریاح مزیله مشتهی دهند و تنبول برگ در و حب دو بندند حبوب ماش قدر بنگره آب یک طلح شیر دو هریک مر مد بیش بریان تنکار کبابه
شربتی بندند حبوب سقمونیا تا گاه همه برابر صبر و انیسون نیم ریوند درم هفت تربد درم یک هریک کبابه زرد صندل و عود قاقله درم دو هریک مصطکی سنج گل درم سه
سقوتند گنند در آب صبح اندر سه روزی روز انداخته آب در ساییده رطل دو سته زنجبیل ترش حب الزج افلالما از ناغ دماغ و معده منقی و مقوی درم چهار تا یک
گیرند درم ده قدر باشد کم نمک اگر چند شود خشک تا دارند انداخته بالا آید صبح دو که لیمو آب اندازند رطل ربع مسحوق سنگ نمک بریس یا هفت
رسد نخسکی قریب چون درم چهار مرتبه کنند مرتبه چهار بستور و اندازند لیمو آب فقط باشد کم نمک اگر و شود جذب تا که دارند انداخته لیمو آب قدر همان و اندازند
شربتی بندند حبوب گنج ترنج آیت سه صبر هشت مصطکی یک هریک نفطه سیاه بلیله انیسون کمون نانخواه قیصر حب هاضم معده مقوی بندند حبوب نخود قدر
مغز تربز تخم مغز ترنج تخم مغز لولو معجون نیارد ضعف و کند لزجه رطوبت اخراج خورند یکبار غذا بعد روز هر اگر و رطوبات از معده منقی مقوی دانگ دو تا

تخم خربزه مغز تخم خیار تخم باقلا خشخاش صندلین قسط شیرین عود گل سرخ گل گاوزبان هریک یک بهمن سرخ بهمن سفید هریک سه مروارید چهار بقند بقوام
آمیزند شربتی تا دو درم مقوی معده مشتهی و برای خفقان شرکت عظیم انفع **معجون زنجبیل** زنجبیل شش درم دارچینی دو درم جوزبویه درم قرنفل دو
اسکروبلو ببادیان اسکروبلو قند شانزده اوقیه بگلاب قوام کرده ادویه آمیزند مقوی هضم قاطع بلغم مشتهی **هاضم** آب لیمو آب ادرک آب نبات السکر قند سیاه
هریک ربع رطل آب توم نمک سنگ نمک سیاه هریک پنج درم انگوزه دو نیم اسکروبلو جواکار دو مثقال سائیده یکجا کرده دوازده روز در آفتاب نهند پس
بکار برند شربتی دو و نیم تا پنج اسکروبلو دیگر گلسرخ نانخواه کمون قاقله قرنفل زیره مویز فلفل دارفلفل ادرک هریک یک آلو تمر هندی مویز آب املبید هریک چهار
شکر سرکه نمک سنگ هریک سه فلفل سرخ ده سائیده لعوق سازد دو وقت خواب یا اکل طعام دو نیم اسکروبلو خورد دیگر آب لیمو آب ادرک هریک رطل
نمک سنگ نمک طعام نمک شور هریک ربع رطل همه را در شیشه کرده دارند شربتی چهار درم **معجون نانخواه** نانخواه تخم گزر زنجبیل هریک ده بخکرفس
پنج مصطکی دو نیم عود دو عاقرقرحا بکنیم زعفران بسفایج هریک یک عسل سه چند شربتی سه درم مقوی معده گرده و جگر و باه منقی ریگ کلیه و مثانه کاسر ریاح
مطیب دهن مشتهی قاتل کرم شکم مفتح سده و مزیل بلغم و بدهضمی و سیلان لعاب اگر هر سال یک هفته خورند هر مرادی که از شهوت خواهند برآید **معجون ابقراط**
انیسون تخم گزر تخم شبت تخم کرفس هریک ده زرنباد دو مصطکی قرنفل عاقرقرحا عود هریک یک عسل یا قند سه چند شربتی دو نیم درم مقوی
معده و جگر و باه مشتهی مسکن وجع معده و دندان محلل ریاح مختلفه قاطع بلغم خام **شربت فودنج** آب انار ترش یک آب پودینه نیم قند یک نیم قوام کنند
برای ضعف شهوت بار انفع **شربت قشر ترنج** پوست ترنج پخته یک نیم رطل گلاب یک نیم قسط بر شد سومی مانده صاف کرده عسل قدر حاجت آمیخته قوام
کنند مقوی معده **شربت قشر ترنج مرکب** پوست ترنج ده درم زنجبیل سازج قاقله قرنجمشک دارفلفل هریک دو نیم درم قرنفل مصطکی جوزبویه سنبل
هریک دو درم عود هفت درم کوفته در کیسه فراخ بسته در شش رطل گلاب جوشانده صاف نموده عسل شش رطل قند دو رطل آمیخته قوام نموده
مشک زعفران هریک مثقال آمیزند شربتی سه تا پنج درم مقوی معده هاضم مطیب دهن و جهت پیران و ضعیفان و ضعیف المعده انفع
**عرق گوگرد** گوگرد مسحوق در پنبه نهاده در کتوری آهنی خرد نهند و کتوری بر سه پایه آهنی گذارند و سه پایه در رکابی چینی نهند و پیاله چینی بالای کتوری بفاصله
دو اصبع آویزند پس در پنبه گوگرد بست آتش دهند یا گوگرد گداخته ریسمان آلوده فتیلها قدر چهار اصبع ساخته در کتوری نهند و آتش دهند از دود او عرق برآید و در
در پیاله خواهد چسپید و عرق در رکابی خواهد افتاد یا در خرقه سفت که یک درعه باشد گوگرد مسحوق گسترده خرقه را بپیچند و فتیله محکم سازند و بر فتیله رشته پیچند و از
آن دو قرص ساخته در وسط طبق چینی نهند و از هر طرف چسپانند و فتیله را در میان قرص استاده نمایند و طبق را بر چهار پایه چوبی گذارند و زیر او چیزی دیگر نهند
و بالای طبق سرپوش آویزند گرد او چیزی دیگر نهند تا هوا بدو نرسد پس فتیله را آتش دهند تا عرق از لبهای سرپوش در ظرف دیگر چکید بعد سرد شدن برآرند
مفرح اعضا شدید النفوذ ملطف جالی مفتح مقوی باه هاضم مشتهی محلل ریاح مسکن عطش محرورین و مرطوبین اگر قرنفل یا جوزبویه یا دارچینی درین ترکیب خشک
نموده دهند برای فالج و تشنج و لقوه و وجع معده و امراض بلغمی و سوداوی و آروغ و نفث الدم و جذام مفید بود مالیدنش بر دندان مزیل لحم فاسد بن دندان
و کشافات آن و وجع السن مگر باحتیاط گذارند تا بدندان سالم نرسد طلایش تنها یا بروغن دیگر مزیل برص و بهق و جرب سوزنده لوا سیر استعمال او دو دانه تره
عرق گل قاطع بلغم و در عرق بید مشک مسکن صفرا مقوی معده مسکن وجع کمر و ظهر و آب برای امتلاء وجع شکم نافع شربتی پانزده تا سی قطره بچهار چند آب آمیخته

در روز دو سہ بار دہند اگر خواہند قدری قند آمیز نمایند که در ایام سرما و رطوبت ہوا در جای سرد بر آرند الا ہیچ نه بر آید **انوشدارو لولوئی** طباشیر ابریشم مقرض مصطکی سنبل زعفران گل سرخ مروارید کہربا ہر یک چہار یاقوت ریوند اسارون سعد عود اذخر صندل سفید پوست ترنج بسد یشب درونج تخم بادرنجبویه ہیل زرک بیدانه عنبر ورق طلا ورق نقرہ ہر یک دو قند عسل بالمناصفه دو چند ہمه مقوی اعضای رئیسه و باه مشتہی نزله ضعف معدہ و بدن و نقاہت **انوشدارو لولوئی** کہربا مروارید طباشیر زعفران عود اذخر گل سرخ ہر یک نه مثقال بسد سه مثقال یشب فلفل ہیل سادج سعد ہر یک شش مثقال مشک چہار مثقال عنبر ورق طلا ورق نقرہ ہر یک شانزدہ مثقال ابریشم مقرض بیست چہار مثقال آمله دو نیم رطل عسل قند بالمناصفه سه چند ہمه —
**انوشدارو لولوئی** مروارید کہربا ابریشم مقرض طباشیر زعفران قرنفل عود مصطکی گل سرخ سنبل ہر یک سه درم یاقوت سرخ بسد یشب دارچینی عنبر مشک ورق طلا ورق نقرہ ریوند صندل سفید ناردین ہر یک پنج درم سعد ہیل اسارون زرک بیدانه تخم بادرنجبویه پوست ترنج سادج درونج ہر یک دو درم آمله نیم رطل قند یا عسل رطل **جوارش عود** مصلح معدہ مشتہی عود پنج درم پوست ترنج دو درم مصطکی مثقالی نبات مقوم بگلاب سه رطل **شاہ جوارش** مقوی معدہ مشتہی مہی مقطع بلغم زنجبیل لودرین بہمنین قرنفل گل سرخ مصطکی سنبل بسباسه جوزبویه سلیخه تخم شلجم ہر یک چہار درم بادیان ہیل دارچینی دارفلفل ہر یک سه درم عود پنج درم سک و مشک مثقالی زعفران یک نیم مثقال عنبر نیم مثقال عسل کف گرفته سه چند شربتی یک تا دو درم **جوارش ترنج** پوست ترنج سی جوزبویه قرنفل قاقلتین قرفه فلفلین خولنجان زنجبیل ہر یک یک مشک نیم بعسل آمیزند شربتی دو درم مقوی معدہ مفشش مشتہی مطیب دہن **جوارش جاوید** جوزبویه بسباسه دارچینی قرنفل ہیل سعد سنبل آمله برابر قند عسل مقوم قدر ضرور شربتی دو درم مقوی معدہ ہاضم مزید حفظ مصفی لون مطیب دہن مزیل بواسیر **جوارش زنجبیل** زنجبیل بیست درم صمغ عربی ہیل ہر یک پنج درم بسباسه چہل و دو درم زعفران دو درم جوزبویه عدد قند رطل و در نسخه جای بسباسه نشاسته ہست ہاضم حابس اسہال کاسر ریاح غلیظه محلل رطوبات نزله ضعف معدہ و امعا و ہیضه و امراض بلغمی **فصل ہفتم در وخم** و فساد شہوت نیز گویند **قول شارح** شہوت اطعمه ردی الکیفیت را وخم گویند و شہوت ردیه غیر ماکوله را چون گل و زغال و گچ و اسفیداج و سفال و غیرہ را فساد شہوت خوانند سبب اجتماع خلط ردیست در خمل معدہ پس طبع مشتاق میشود بچیزی که ضد او باشد تا آنرا دفع نماید چون گل و انگشت وغیرہ چه اینہا کیفیت ناشفه ضد خلط ردی دارند و زنان حوامل را از ابتدای حمل تا ماہ سوم اکثر می افتد بسبب اجتماع فضول طمثی در معدہ چراکه حیض در وقت حمل بند میگردد و برای تغذیه جنین و چون جنین اندرین مدت ضعیف میباشد ہمه آنرا غذا کردن نمیتواند پس قدری ازان در معدہ میریزد و چون وی رطوبتی سیاله است طبع خواہش چیزی که آنرا جذب و خشک کند مینماید و بعد سه ماہ زائل میگردد بسبب قوت و کبر جنین که غذا کثیر میکند و جذب مینماید و بعضی ازان بقی دفع میگردد و آنچه باقی میماند طبع آنرا نضج داده غذای بدن میکند و تحلیل می برد و طول ایام برای تدارک تقلیل غذای حامله در حمل ذکور نسبت بحمل اناث کمتر پدید می آید چه ذکر بسبب قوت حرارت جذب غذای کثیر میکند و آنرا بالکل تحلیل میبرد و بسا باشد که بدن زن ازان ماده فاسد پاک باشد و جنین قوی بود و اکل اطعمه کثیر المقدار و بلا ترتیب اتفاق نیفتد پس بدان سبب ہیچ آرزوی باطل پدید نیاید و غشی و قی رنج ندہد **فائدہ** و تنکه جنین در ایام حمل بند شود اجود آن غذای جنین میگردد و آنچه بدون آن باشد سوی ثدی رجوع مینماید برای پیدایش شیر و آنکه ردیست در تن باقی ماند تا وقت ولادت برای ازلاق جنین مدد کند پس قدری ازین در معدہ میریزد و مشتاق باشیای منشفه مینماید **علاج** اگر بلغم در سر معدہ باشد به تخم ترب تخم شبت نمک عسل

سکنجبین نافع کنند و هر روز یک دو بار و گاه گاه بایارج فیقرا و حب صبر مسهل تنقیه نمایند و بعد تنقیه پوست هلیله بلوط هلیله سیاه و آمله هر یک سه درم انیسون دو
درم عسل سپید آمیخته نیم یا یک مثقال دهند و اقلیمیا کبابه بسباسه هر یک یک قند چهار سائیده یک مثقال با آب نیمگرم دهند تخم کرفس با عسل
بادام بسبل خورند معطکی قبل و بعد غذا خایند تقویت معده بشربت سیب نمایند سماق بیهی قویه نمایند مرغ نخود آب کباب حمام دارچینی قلقل
زیره خورند پسته شور نخود کمین کشمش نقل نمایند پوست بالای بلوط پنج درم صبر عاقرقرحا هر یک شش درم قسط دو درم ... چهار درم آب چهار رطل
نصف باند صاف کرده دو سه روز نوشند کمون نانخواه معطکی برابر پیچی خایند و آب ملح کنند و بعد غذا زیرباج لحم مرغ و دراج ماء اللحم
و نان خشک خورند پوست بلوط انیسون هر یک سه درم مویز منقی ده درم هلیله کابلی هلیله آمله هر یک پنج درم خبث الحدید مدبر بسرکه دو درم ... آب
اوقیه بریزند نصفی باند صاف کرده با شربت چند روز نوشند و در علاج تاخیر نکنند که اکل این اشیا مفسد تن و منجر باسقاطست و اگر با دو شور و تیزی رغبت
شدت عطش نمی و شوری دهن گواهی دهد سکنجبین و آب گرم بکرار قی کنند و بایارج فیقرا تنقیه نمایند و بشربت سیب شربت صندل تقویت معده سازند
و مبالغه باکل اشیای حاره نکنند **فائده** اگر بحامله باشد از حقنه و اسهال پرهیز کنند لیکن اگر قی باسانی آید قی فرمایند تا گاه گاه قی کنند و تنقیه معده بسکنگبین نمایند
بعده برای تقویت معده قرص عود میبه شربت سیب شربت انار و غیره دهند لحم مرغ و دراج ترغاله بریان بقدر سیر و خردل باعتدال خورند عظم
کبوتر عظم بچه مرغ عظم دراج عظم تیهو بریان با آب کرده نمک و فلفل آمیخته باشند ترکرده یا لحم آهو قدید بنمک و نانخواه آلوده خایند و آتش طبخ کنند معطکی
انیسون نانخواه زیره نفع کنند و آتش فرو برند مرغ اسفاناخ سیب با انار غوره خورند کمون انیسون هر یک چهار سعد دو نیم نعنع هلیله هلیله آمله هر یک
قند برابر همه سائیده دو درم با آب بارد دهند کبوتر بریان نهار خورند و بعد طعام پسته شور مویز زبیب بیدانه طباشیر بادام شور نقل کنند و عوض گل
نشاسته بریان خورند کمون بسرکه جوشانده بسایه خشک کرده سائیده دهند چند روز گل قبرخورانند یا آب یا بخمر تر کرده نوشانند **قرص عود** عود
پوست ترنج هر یک پنج قرنفل معطکی هر یک سه قاقله سنبل بسباسه هر یک دو زعفران جوزبویه زنجبیل دارفلفل هر یک یک قند برابر همه قرص سازند
شربتی تا دو درم مقوی معده مشتهی **جوارش مسمی** کندر مقشر ده درم زرنباد تخم کرفس نانخواه کمون هر یک دو درم کندر زنجبیل قاقله جایفل
هر یک سه درم قند یک نیم رطل بگلاب قوام کرده ادویه آمیزند مقوی معده مشتهی محسن لون مزیل شهوت ردیه زنان حامله

## فصل هشتم در جوع الکلب

مرضیست که اشتهای طعام مفرط شود و هر چند که غذا کثیر المقدار خورند و شکم پر گردد اما جوع کم نشود و سیری حاصل نیاید **فائده** اگر سبب او سوء مزاج بارد
غیر مفرط باشد که بفم معده افتد و آن را جمع و منقبض کند و قوت دهد و اشتها آرد و از دیاد اشتها در بلدان بارده و ازمان بارده و بهمین سبب می باشد
پیدا که هوای بارد و بر قبض و جمع و قوت معده مخصوص اند و ازین قبیل است که اکثر مردم نزد موت گرسنه میشوند و طعام میخواهند بدانکه اگر سوء مزاج بارد
بود یا در جمیع اجزای معده عام باشد ابطال شهوت می آرد و اگر با وجود حدوث سوء مزاج بارد غیر مفرط بر فم معده مزاج سائر اعضا گرم باشد مرض قویه بود
بکثرت تحلیل و درخواست اعضا غذا را علامات او آنست که آثار سوء مزاج بارد معده که گفته شده پیدا بوند قلت عطش کثرت براز غیر منهضم که آن نیز
برد فم معده سائر اعضا گرم باشند و مشتاق غذا که درین صورت ثقل کثیر میشود **علاج** جوارش جوزی جوارش تمخنوش دهند کمونی دواء المسک مرتابکیر
انفع معطکی انیسون نانخواه کمون مدام خایند دراج بدارچینی و غیره خورند سنبل قرنفل جوزبویه گل سرخ بر معده ضماد کنند قرص شیرین ...

یا معجون کندر دهند اگر مادی باشد قی کنند و حب ایارج حسب قوت یا تنقیه کنند پس تدبیر مذکور نمایند و اگر با وجود سوء مزاج دیگر اعضای تن گرم باشد
و بدان سبب غذا سوی اعضای دیگر جذب گردد و در معده لبث نماید تدبیرش آنست که هریسه فالوده و حبوب دهند تا دیر از معده فرود آید و برای حفظ
طبع تا از حدوث هیضه ایمن باشند اطریفل صغیر جوارش زرشک جوارش خوزی دهند **فائده** اگر سبب انصباب سودای کثیر بر فم معده باشد قلت عطش
ترشی آروغ براز کثیر غیر منهضم هزال و ظهور لذع و حرقت وقت خلو بر فم معده و رفع سوزش بعد اکل غذا **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون یا ارا الاصول کنند و اگر
مانع نباشد باسلیق یا اسلیم حب بزنند اضمده مسخنه بطحال گذارند محجمه ناری بر سپرز نهند و بر سپرز داغ دهند تقویت معده باطریفل نمایند بادرنجبویه هفت
پرسیاوشان پنج بگلاب بر معده ضماد کنند مرق مرغ فربه و بزغاله و بره و اطعمه چرب صفرت بیض دارصینی خولنجان عود خورند **فائده** اگر سبب او
سوء مزاج گرم باشد که در معده و جمیع اعضای تن افتد چه اگر تنها در فم معده بودی کندی غذا ضعیف گشتی و این بر دو گونه است یکی آنکه سوء مزاج حرارت
تا سکه همه اعضا را ضعیف کند و مسام بگشاید پس غذا که باندام رسد زود تحلیل پذیرد و حاجت بتغذیه باقی ماند دوم آنکه سوء مزاج بر اندام غالب شود
و مدام آن رطوبت را که اعضا از ان غذا می یابند خرج میکند و بدین سبب قوت جاذبه اندامها مقتضی بر جذب باشد و مص ایشان بفم معده منتهی گردد و این
علت پیدا آید و آنچه بسبب کثرت استفراغ و آنچه بسبب تخلخل تن و آنکه بسبب کثرت تحلیل عارض شود هم ازین قسم باشد **امتیاز** اگر سبب او تخلخل بدن یا کثرت
استفراغ باشد لیکن از سوء مزاج گرم اندامها معرا بود سهل باشد خلاف آنکه حرارت باطنی یا خارجی با این یار باشد که درین صورت صعب بود جهت جمع
سببین تقدم اسباب حاره تخلخله سلامتی هضم قلت براز از مقدار ماکول غلبه عطش خصوص که در تن حرارت باشد و کاهیدن بدن روز بروز با وجود کثرت
اکل خاصه اگر سوء مزاج تنها سبب باشد یا مع دیگر اسباب تخلخل و بسا باشد که طبع قبض ماند و از کثرت فضله و طول لبث وی در معده ثقل محسوس شود
و اسباب که تخلخل آرد حرارت هواست و بیداری و جماع مفرط و غضب و جوع مفرط و استحمام متواتر و حرکات عنیفه **علاج** اگر تخلخل تن مع الحرارت بود
و دهن تلخ باشد از حرکت و ریاضت باز دارند و برای اطفای حرارت و انسداد مسام شربت سیب ترش شربت غوره شربت انار شربت لیمون به دهند
سماقیه قلیه خیار صفرت بیض نیم برشت و غیره با آب سماق و غوره خورند و در موضع سرد دارند و آب سرد نشانند روغن مورد موم گداخته با آب بکف مال کرده
بر همه تن مالند و اغذیه کثیر الغذا چون سموس که از لحم بره سازند بتفاریق اندک اندک دهند گلنار گل سرخ صندل بر معده ضماد کنند روغن مصطکی بر معده
مالند اطریفل دهند و اگر بغیر حرارت باشد اغذیه بطیء النفوذ چون بطون گاو و هریسه کله پاچه فالودجات دهند و باقی تدبیر مسدده باطنه و خارجه که در
مع الحرارت گفته شد حسب حاجت برگزینند **تنبیه** اگر درین قسم طبع خود بخود بگشاید بغیر مسهل آثار صحت است چرا که استغنای اعضا گواهی دهد و اگر [illegible]
نیز آثار نیکیست که دلیل لبث غذا در معده دارد بدانکه عروض آن بروی طعام کثیر تا تحمیات متطاوله نیز ازین قبیل است از اطعمه شود [illegible]
**فائده** اگر سبب او بلغم باشد که از دماغ بفم معده ریزد و از اسخان حرارت ضعیفه معده ترش گردد و بسبب ترشی لذع فم معده نماید و این مرض آرد و تقدم
نزله ترشی جشا قلت عطش و براز کثیر المقدار رطوبت دار بود و هرچه خورد بسا باشد که بقی دفع گردد و بانه میل الطعام غالب گردد **علاج** اول منع نزله کنند
آمدن سبب گرسنه گردد بعده بایارج فیقرا حب صبر تنقیه مکرر کنند مرغ فربه مرق چرب لحم بط لحم کبک دارصینی کمون فلفل خورند کمونی دهند خمر صرف
نوشند اگر طبع نرم بود معجون خوزی دهند **فائده** اگر سبب کرم معده و امعا باشد که هرچه خورد کرمان جذب نمایند و معده خالی ماند و اعضا طالب تغذیه

وشهوت موجود آثاره وعلاج از مشک حیات ببیند جوارش خوزی ومعجون خوزی حب الآس بست پنج دانه مویزده خرنوب نبطی گلنار کرتاج کندر
ناخواه هریکی پنج بعسل آمیز شربتی سه درهم برای ملاست معده نافع قول رازی وقتیکه در معده کیموس حامض محتبس شود جذب غذای کثیر مینماید
چراکه آن لذع فم معده میکند وبدان سبب در وی تکاثف وانقباض پدید می آید وآن جوهر معده راسخت وجمع میسازد پس شی کثیر جذب میکند —
قول جالینوس شخصی چون گرسنه میشد بصرع می افتاد دانستم که بسبب کثرت حس معده است فرمودم که بتوقف دو دو ساعت در روز خبز خمیری
تنها خورد وخمر سفید عتیق نوشد وهر سال شربتی از ایارج فیقرا گیرد وخلاص یافت لیکن وقتیکه شکم او خالی میشد در معده شبیه بر عدی یافت وتا بیست سال
بدین حال زیست قول لارزوربیر شخصی را پیه گاو یا روغن بادام دادم وغذای دیگر ندادم در پنج روز صحت یافت وگفته تریاق کبیر قدر بندقه بخمر
ممزوج بآب دهند که برای شهوت کلبی وبقری ومغشی انفع است عنبر شش گندم به بیضه نیم برشت دادن بیدیل فصل نهم در جوع البقر بولیموس نیز
گویند مرضیست که تمام اعضا محتاج بغذا باشند اما معده از غذا متنفر بود واز تنفر او اشتها پدید نیاید پس مرض مذکور ضد جوع است مگر اطلاق جوع بخواهش
اعضاست برای غذا در سوء مزاج بارد مفرط که در جمیع اجزای فم معده افتد پس قوت حس وقوت جذب آنرا باطل سازد پس بلع یک لقمه هم نتوانند چراکه
بغیر حرارت جاذبه طبعی معده صورت نه بندد واو خود باطل شده وازانکه قوت حس نیز باطل میگردد ودر وازم اقتصاص عروق ولذع سودا فم معده متنبه نشود
تا اشتها پدید آید پس تا که برد مفرط نگشته جوع الکلب می آرد ووقتیکه مفرط گردد جوع البقر پدید شود واکثر کسی را افتد که در سرما کثیر سفر کنند وسرما زده گردند
خصوص که قبل ازین گرسنگی کشیده یا تقلیل غذا ورزیده باشند ضعف وسقوط قوت ونزال تن بطلان اشتها ودر آخر فم معده نسبت ببدن در پس سرد نماید
بسبب غلبه برد ومقهوریت حرارت غریزی وغشی نیز لازم است بسبب تحلیل روح وفقدان غذا وتأذیت دل از مشارکت معده علاج وقت غشی آب سرد
بر رو زنند عطریات عود عنبر گلاب صندل بویانند اطراف بندند مالند فشرند موی ناصیه بناگوش کنند سک رامک عود گل سرخ سنبل مصطکی بخمر یا گلاب
بر معده ضماد کنند چون بافاقت آید ماءاللحم یا خبز بخمر گلاب عرق گاوزبان عرق بهار نارنج آب سیب کرده خورانند نخود آب از بچه مرغ بعود دارچینی قرنفل کوفته
بمشک ساخته دهند اطعمه مطیبه خورند وتبدیل مزاج به تریاق سنجرنیا جوارش نیز نمایند اشیای گرم بر معده ضماد سازند اگر سبب بلغم غلیظ لزج باشد
که بر فم معده حاوی شود پس طبع بدفع وی کوشد وچونکه بلغم مذکور بر جرم معده ملتصق باشد از لذع سودا وامتصاص عروق متنبه نشود پس جوع ظاهر گردد
یا آنکه خلط رقیق بلغمی یا صفراوی در جرم معده نافذ شود ودر لیف ها منتشر گردد وبدان سبب جاذبه ضعیف گردد واشتها باطل وآثار ایتها وساج همانست
که در سوء مزاج معده ذکر یافته اما غشی وتهوع لازمه هر دو است وظهور غشی در هیجان این مرض واجب علاج وقت غشی تدابیر مذکوره بکار برند ودر وقت افاقت
تنقیه معده بچیزی که مناسب ماده مسببه باشد نمایند وتقویت کوشند وبلغمی را سکنجبین ودر تنقیه با اخلاط قوت نمایند اگر قوت مساعد نباشد تنقیه موقوف دارند
لهذا این را اشکل گفته اند چراکه معده تنقیه طلبست وضعف قوت وغشی مانع تنقیه فصل دهم در جوع المغشی سبب او ضعف فم معده است مع وقوع
تحلیل کثیر که از حرارت که در ان وو جمیع تن افتد پس معده از امتصاص عروق برنجد ودل بسبب مشارکت از اذیت وی متاذی گردد وغشی افتد شدت
عطش یبس طبع سقوط قوت ودیگر آثار سوء مزاج گرم معده عدم صبر بر جوع وچون در غذا دیر شود غشی افتد علاج وقت غشی آنچه در جوع البقر گذشت
بکار برند وبعد افاقت خبز بآب انار میخوش آب سیب ترکرده سکنجبین شربت زرک شربت سیب شربت تمر هندی شربت لیمو شربت نارنج آب سیب آب به

برنج سرد کرده دهند برنج مرق با بچه میش که بسیار لزج باشد تا سه روز خورند و همین که دفعه جوع پدید آید چیزی خورند تا خیر نکنند و زود تر بعلاج کوشند
الا ابسرع کشد **فصل یازدهم در عطش مفرط** اگر بسبب اجتماع بلغم شور یا بلغم حصی یا سودای احتراقی در معده باشد و این العطش کاذب گویند
چرا که صادق آنست که طبع طلب آب از احتیاج بدن و اعضا بر طوبت نماید و درین طبع طلب آب برای آن مینماید تا بمعاونت رطوبت ماده غلیظ از اجزا
لهذا کاذب گویند هر چند آب سرد نوشند عطش ساکن نشود و حسب ماده طعم دهن ترش یا شور باشد و غشی و کرب رنج دهد و باشد که در قی بلغم آید و چون مریض خود را
از شرب آب باز دارد یا بخواب عطش ساکن شود علاج سکنجبین با آب گرم نوشند و قی کنند بحسب ضرورت تنقیه نمایند آب با دیان آب گرم نوشند و تخم بسبل خورند مرغ بریان
نخود آب زیرباج بشکر و روغن بادام غذا سازند و از اغذیه غلیظه و فواکه پرهیزند اگر بسبب حرارت با یبوست یا حرارت و یبوست که در معده افتد چنانچه در حمی می بدید
می آید یا آنکه حرارت در سینه و ریه یا در دل پدید آید و بدان سبب عطش غلبه کند علامت و علاج سوء مزاج معده و سینه ریه و دل گفته شد حسب سبب از آنجا
برگزینند و اگر سبب ورم کبد یا سوء مزاج کبد یا سده کبد یا سوء مزاج گرم گرده باشد آثار و علاج این در آنجا گفته شود تدبیر آن کنند اگر بسبب شرب خمر کهنه یا
شرب آب شور یا اکل اغذیه گرم بالفعل باشد علاج ماء الشعیر لعاب اسپغول لعاب بهدانه ماء القرع ماء الخیار آب تربز شیره خرفه سیب بیخوش رب آلو رب
غوره رب انگور آمیخته بر برف سرد کرده دهند و دوغ نوشند اغذیه بارده خورند و اگر بینند که در خون حرارت شدید افتاده و از بینها اطفا نیابد فصد کنند خاصه
کرسن و فصل و عادت موافق باشد اگر بسبب مفرط اسهال از مسهل باشد **علاج** شربت لیمو شربت نارنج لعاب بهدانه لعاب اسپغول دهند حصرمیه سویق
کعک با آب انار خورند در حمام معتدل که گرم نباشد برند چون در جلد نرمی معلوم شود در روغن بنفشه بادام تدهین کنند و هر چه مجفف محلل باشد چه در غذا
و شرب و چه در امور بدنیه از آن پرهیزند اگر بسبب اکل فرفیون باشد یا آنکه سم افعی خورده و در تاقی با وجود کثرت عطش بول بند میگردد و بیک لحظه از شرب
آب باز ماندن نتوانند و هر چند که آب نوشند شکم تنفخ کند و این اکثر مهلک بود **علاج** شیر گاو روغن گاو روغن بنفشه ماء الشعیر آب خیار آب کدو آب تربز هر چه طلب
بود نوشانند و خورانند و برای تقویت دل و دفع نکایت سم مفرح بارد دهند اگر بسبب اکل ماهی تازه و هریسه و کله پاچه و غیره اغذیه غلیظه باشد **علاج** در تقطیع
و تلطیف کوشند بدانچه در عطش کاذب در ابتدای همین فصل گفته شد شرب سکنجبین با آب گرم انفع تدابیرست و این قسم از شرب آب بار و بدفعات از خود بتغیر تدبیر
دیگر زائل میگردد و اگر بسبب اکل برف و یخ پدید آید چرا که برف اگر چه بالفعل سردست اما بالقوه گرمست زیرا که مرکبست از اجزاء دخانیه پس چون وارد بدن
گردد بسبب تسخین بدن بیوه عارضی می زائل میگردد و تسخین معاودت مینماید و عطش می آرد **علاج** شربت لیمو سکنجبین دهند اگر مرحبه نوشند تخجیل
پرورده مربای هلیله مربای آمله شربت نارنج خورند اگر بسبب سوء مزاج حار یابس باشد اندوه یبوست لب و دهن و حلق و مری **علاج** شربت لیمو سکنجبین شیره
خرفه آب تمر هندی آب انار آب آلو دهند آب سرد و نوشند اگر یبس غالب بود ماء الشعیر آب تربز آب کدو آب خیار دهند شربت نارنج بلعاب اسپغول یا شربت
شربت بنفشه بلعاب بهدانه و آب انار شیرین دهند قرص کافور سفید آب برگ خرفه آب غوره ماء الشعیر آمیخته سرد کرده بر سینه نهند چون گرم شود تبدیل نمایند
بروغن بادام غرغره کنند غرغره بصندل گلاب روغن بادام آلوده بر سینه نهند از مغز تخم خیار صمغ عربی کتیرا ابار حب بسته یا فضه یا قوت در دهن دارند بچه مرغ
قیع اسفناخ کشک شعیر سمک صغار گوسفند تره فالیه آب تمر هندی آلو زرک سماق خورند خواب بسیار کنند که مرطب عمق بدنست و اگر در تن ماده باشد بطبیخ
نرم اخراج آن نمایند اگر بسبب انصباب صفرا بمعده باشد لذع اندوه قی تلخ خفقان تلخی دهن **علاج** قی کنند شربت لیمو شربت نیلوفر شیره خرفه دهند اغذیه بارده خورند

اگر بسبب حرارت قلب وریه باشد کرب لهیب تواتر نفس ونفس کثرت عطش وتسکین آن نبود مگر بنوشیدن آب سرد بیشتر از شرب آب **علاج** در مواضع خوش هوا سکن
کنند خرقه بصندل گل سرخ کافور گلاب آلوده بر معده نهند بنفشه نیلوفر بویند آب تربز آب خیار شربت صندل شربت سیب دواء المسک بارد خمیره بنفشه
مزوج بآب بارد دهند اگر بسیار بود قرص کافور آب تفاح ماست گاو دهند اگر بسبب حرارت آفتاب وآتش وباد گرم وصوم طویل باشد **علاج**
اطراف در آب بارد نهند روغن گل گلاب بر سر مالند تمر هندی قدری در دهن دارند **قول لارزوربیر** اگر عطش مفرط بود در حمام روند وطبیخ
شانه برگ خطمی غسل کنند بعده مغز ساق بزبر پشت مالند مغز تخم خیار مغز تخم قثا تخم کاهو ترنجبین اصل سوس را بلعاب بهدانه یا لعاب
اسبغول حب لیته در دهن دارند نان سوخته در آب ترکرده آب صاف گرفته یا یخ یا یخ قطعه کرده در آب تر نموده یا طبیخ اصل سوس نوشند سفوف
کوکنار اسیدی او لنس آب چهار رطل روغن ترکرده صاف نموده نوشند **قول ابن سرافیون** قومی آبیکه افعی در وی مرده بود نوشیدند عطش غالب گردید
و شرب آب سیر نمیشدند آخر مردند شخصی حمی محرقه داشت واز شرب آب بارد سیر نمیشد آخر ہلاک گردید **قول رازی** چون عطش طول کشد دهن خشک شود
و به بول بلکه بموت انجامد وگفته اطبائی جاهل چون در مریض بول سفید می بینند اشیای گرم میدهند پس زود بدق میکشند **دوا** تمر هندی ده درم
در آب جوشانده قدری شکر آمیخته یا اسبغول درم اصل سوس کوفته ربع درم لعاب برآورده یا برگ نیب کوفته سنجاک آمیخته خلولکرده در آتش تفته
در آب سرد ساخته یا صندل سفید زیره سفید کشنیز انار دانه هر یک درم آب نیم رطل بریزند تا نصفی ماند صاف کرده قدری نبات آمیخته یا تخم موز درم
با آب سائیده بجیته اندکی گلاب آمیخته یا حجر الدیک آب ترکرده یا برگ پودینه تازه در آب انداخته نوشند **دیگر** زبان زاغ خشک کرده سائیده خورند
**دیگر** طبیخ آلو نوشند **دیگر** انیسون یا ثوم خورند **دیگر** پنبه خام یا حجر الدیک در دهن دارند **دیگر** نارجیل بحری یک قیراط با آب انار دهند **دیگر** حنفس
نیم درم نوشند **دیگر** مفرح جالینوس مفید **دواء المسک بارد** گل سرخ طباشیر کشنیز ابریشم مقرض گل گاوزبان مروارید کهربا زرک بیدانه بسفایج خرفه صندل
سفید هر یک پنج فوفل گل ارمنی غسل هر یک سه نشاسته عنبر ورق نقره هر یک دو ورق طلا مشک هر یک یک قند سفید بوزن همه آب انار آب سیب هر یک دو
عرق بید مشک گلاب هر یک پنجاه قوام کرده ادویه آمیزند اگر با قوت دوا فزایند بهتر و اگر حرارت زیاده بود مشک نیفزایند **دواء العنبر** نافع ماندی یابس
خفقان وغشی حار مفید مقوی دل دماغ وجگر گرم **دواء المسک بارد مختصر** کهربا طباشیر گل سرخ گاوزبان تخم خرفه هر یک پنج کثیرا بسد مروارید صندل سفید
ابریشم مقرض هر یک سه دارچینی مشک هر یک یک آمله مقشر بهمن زعفران نیم قند دو چند همه شربتی تا دو درم **دواء المسک بارد کافوری** نسخه او
بعینه نسخه دواء المسک حامض عنبر نیست مگر بجای صندل طباشیر و بجای عنبر کافور و بجای شربت ریباس شربت سیب شیرین است **قرص مطفی حرارت**
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک چهار تخم کاهو مقشر تخم خرفه مقشر هر یک یک رب سوس نیم آب برگ خرفه ولعاب اسبغول قرص بندند قدری با طلا سکنجبین
در دهن دارند و آهسته بلع کنند یلی حرقة البول مفید **فصل دوازدهم در بطلان عطش** سبب او غلبه برد و رطوبت بدن یا بطلان حس معده **علاج** انچه در برد معده گذشت
بکار برند **قول بقراط** قلت عطش و سحوره سبب کثرت نزول فضول باشد **فصل سیزدهم در ورم معده** ورم معده صفراوی اکثر افتد و بلغمی وسوداوی کمتر **قول جالینوس**
ورم معده وکبد مهلک است اگر معده منفجر شود بمیرد **فائده** اگر ورم در جمیع اجزاء معده بود اعراض صعب باشد خوفناک تر بود و ورم اگر جانب قدام معده بود مس بید مری [illegible]
بر پشت حس نید اگر جانب خلف معده باشد بصعوبت [illegible] خالی نباشد **فائده** در ورم صفراوی [illegible] معده التهاب [illegible] تب لازم عطش شدید کرب قی [illegible]

یا زردی زبان بود و اطراف تلخی دهن صفرت و پس حسب ماده آثار بود دلالت کند یا ان مثلا ثقل به حمرت و خون و افراط عطش و حرقت و صفرت
بر صفرا و کذا دیگر اعراض ورم دموی و بلغمی گویند علاج اول موی بود یا صفراوی باسلیق زنند مگر در صفراوی خون اندک گیرند اگر مانع بود بر آن
کتفین محجمه نهند اگر ورم بجانب بود بالای معده و اگر بقدام باشد بر کلیتین حجامت کنند و بعد اخراج خون قرص طباشیر شربت بنفشه شربت نیلوفر آب انارین
آب غوره آب کاسنی شیره کاسنی آب عنب الثعلب گلاب دهند و اگر طبع قبض بود عنب الثعلب و نیم درم کاسنی مثقالی گل سرخ یکنیم مثقال تمر هندی ده مثقال
جوشانده مغز فلوس نه درم شیرخشت پانزده درم آمیخته دهند اگر قی ایلاء افزاید به مغز فلوس آب کاسنی دهند و حقنه نرم نمایند و از اغذیه ماء الشعیر اقتصار ورزند
الا قدری قطف قرع ماش مقشر بروغن بادام خورند و اگر قوت ضعیف بود صفرت بیض نیمبرشت دهند و آب لبلاب با رب انار یا رب حاص آمیخته نوشند و از مسهل
قوی وقی پرهیز لازم تا موجب ازدیاد ورم نگردد یا منفتح بیمار شربت کنند گلقند گلاب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان دهند اگر عطش اشتداد باشد آب
تربز آب آلو آب تمر هندی رب به رب انارین دهند اگر طبع نرم بود شربت لیمو دهند مصطگی عود هر یک درم افیون دو درم ساییده بگلقند و گلاب بر چهار روز
خورند و چون هفته گذرد و حرارت باقی ماند قرص گل آب عنب الثعلب آب کرفس آب کاسنی آب بادیان دهند ماش لبلاب خورند سکنجبین نوشند خصوص
وقتیکه رسوب بول ظاهر شود و در ابتدا ادویه رادعه ذی عطره قابضه چون صندل مثلا آب بستان افروز و مانند آن بر موضع ورم ضماد کنند مثلا اگر ورم بقدام
بود بر معده و اگر بخلف باشد بر گرده گاه گذارند و بعد سوم آرد جو خطمی زرورد بگلاب آب کاسنی ضماد نمایند و در انتها روغن تکیه و با انحطاط آرد شیای مرخی
محلل چون خطمی حلبه کتان بابونه زرورد سنبل سعد آرد جو ضماد کنند یا در ابتدا پوست کدو بنفشه آرد جو عنب الثعلب آب بارتنگ ضماد کنند و بعد سوم
گل سرخ اکلیل بابونه سنبل صندل بگلاب ضماد کنند و بعد انتها بابونه اکلیل سنبل بیخ خطمی فوفل صندل سرخ زعفران افزایند و اگر تحلیل نیابد و رو بجمع نهد
آثار او آنست که وجع و ضربان و حمی افزاید درین وقت از فصد و مسهل پرهیز ندتا در تنضیج توقف نیفتد و ضماد منضج نهند حلبه تخم مرو بادام تلخ بروغن خروع ضماد کنند
یا خرشفعوف حلبه پانزده تخم مرو بیست ساییده بشیر تازه نزانده قدری روغن کنجد یا روغن گل آمیخته نیمگرم ضماد کنند وقتیکه تنضیج تمام یابد آثار و سکون وجع و ثقل دست
پس تدبیر انفجار و تنقیه و اندمال پردازند چنانچه در دبیله گفته آید **قول یهودی** از قی و مسهل پرهیز ند که ضرر دارد و اگر ضرورت افتد اسهال بعصیر کاسنی سکنجبین نماید
الا قی هرگز روا ندارند **قول ابن** انفع اشیا برای اسهال در ورم گرم معده آب هندبا و لب خیار شنبر و اندکی افسنتین است و اگر ضرورت شود یک دانق صبر
با یک درم ملیله دهند و گفته درین هر روز تب بنوبت می آید مثل حمی بلغمیه فرق آنست که حمی بلغمی منا نافض بود و این نافض نبود دیگر **قول جالینوس** شمع صبر
مصطگی که هر یک هشت درم روغن گل هفت و نیم درم بکنیم گداخته ادویه آمیخته ضماد کنند که کل اورام معده را نافع است لیکن در ضعیف دهن ورد در دهن سنبل
کنند اگر معده ضعیف بود آب غوره با یک مثقال افسنتین در ضماد افزایند **قول لارزور** سنغزنان بعصفرت بیض ساییده قدری زعفران فزوده
ضماد کنند یا نان از تنور بر آورده دوپاره کرده سرکه پاشیده بر معده بندند آب لبلاب و آب نیلوفر گرم کرده خرقه آلوده بر معده نهند لعاب بهدانه نوشند
و گفته اگر تحلیل نرود و حاجت بتنضیج افتد قند مغسول با آب مرزنجوش هر روز دو سه دفعه دهند که در تنضیج نظیر ندارد و گوید بیخ حماض هر یک ده وانس
گل کاسنی گل خطمی گل خبازی هر یک کفی تخم کاهو خشخاش هر یک سه درم گل بنفشه نیلوفر هر یک دو درم آب یکنیم رطل نزانده قدری سرکه گلابی افزوده
معده را بروغن بنفشه یا بروغن گل چرب کرده ضماد کنند **قول رازی** فصد کنند و تا که ممکن باشد تبرید نمایند و اگر مانعی بود تدبیر تنضیج کنند پس برای

نضج آب حلبه آب خشک و روغن بادام و روغن خروع نوشانند و بر معده خوابند آب فاتر حمام کنند انجیر بابونه افسنتین ضماد نمایند صبر آب کاسنی دهند در ابتدا
تب نرم لازم کثرت لعاب لین ورم سقوط اشتها انتفاخ معده بغیر صلابت سفیدی زبان تهیج وجه صاحب اللون سبب اجتماع رطوبت در معده است بوقوع نضج
و رهضم و ترک ریاضت **علاج** روغن بادام دو درم بیک پیاله عرق بادیان گلاب آب کرفس دهند ماء الاصول نوشند تریاق اربعه یا شرودیطوس
بگلاب خورند تقلیل غذا نمایند و نخود آب باندکی فلفل دارچینی کرویا قناعت کنند اگر تب نباشد مرق مرغ که در و سلق کرنب پخته باشند دهند و من
آب برعرق بادیان ماء العسل اقتصار کنند روغن گل سرکه آمیخته یا روغن مصطکی روغن سنبل بر معده مالند یا چوب انگور سعد اذخر سنبل سرکه گرم
ضماد کنند مقل مصطکی کتیرا اکلیل افسنتین هریک دو اکلیل هفت حلبه پنج خطمی بابونه تخم شبت کتان هریک پنج بنفشه مرعنبر لادن هریک شش صبر چهار
زعفران سه پیه مرغ مغز ساق گاو هریک ده شمع ده صموغ و زعفران بگلاب حل کرده پیه موم بروغن گل گداخته ادویه ساییده آمیخته بر معده ضماد کنند
اگر تحلیل نشود مغز فلوس بطبیخ [illegible] آمیخته با نضیج [illegible] بعد تنقیه نمایند و از قی بپرهیزند **قول لازروبیر** روغن خروع روغن سداب روغن جوز بر معده
مالند روغن قرنفل پنج قطره بخمر دهند زیره باشند و طلا کنند اذخر نوشند ضماد سازند مصطکی خورند ورم سوداوی صلابت ورم خبیث نفس [illegible]
تغیر لون یبوست تن تب نرم واکثر انتقالی باشد یعنی بعد ورم گرم شود و گاهی ابتدا افتد **علاج** اگر مزاج گرمی بود بادیان تخم کرفس افتیمون هریک مثقالی
جوشانده قند آمیخته دهند چند روز اگر قبض بود مغز فلوس هفت مثقال روغن بادام یک مثقال افزایند و اگر حرارت نبود روغن خروع ماء الاصول دهند
و بعد نضج تام تنقیه بایارجات کبار کنند شیر شتر انفع حلبه سنبل میعه کتان بابونه لب قرطم مقل افسنتین زعفران آب کرنب پیه کلیان مغز ساق گاو زیت
شمع آمیخته ضماد کنند بنفشه بنجدرم سنبل سعد گلسرخ هریک سه درم مصطکی دو درم حلبه هفت درم بلعاب کتان ضماد کنند و گاهی ادویه ملینه محلله چون پیه مرغ
مغز ساق گاو میعه سائله پیه بقر بابونه اکلیل افزایند بنفشه بابونه آرد جو خطمی هریک ده گل سرخ پنج سنبل مصطکی هریک سه سعد اذخر قصب الذریره هریک دو حلبه
بیست بلعاب کتان ضماد کنند اول بروغن سنبل چرب کرده چهار ساعت قبل از طعام بعد [illegible] مقل تخم کرنب هریک چهار اشق سنبل موم یک
مصطکی دو روغن ناردین یا روغن گل یا بنفشه صموغ بگلاب حل کرده موم بروغن گداخته ادویه آمیخته گذارند و باید که قبل چهار ساعت از غذا و بعد چهار ساعت
از طعام ضماد کنند و عوض آب جلاب یا ماء العسل نوشند و اگر ورم مزمن شود قرص سنبل بشلث دهند تریاق اربعه خورند زعفران مصطکی موم اکلیل سنبل
مقل روغن گل یا روغن کنجد ضماد کنند و گفته اند که در ورم صلب اگر سه وزر روغن بید انجیر سه مثقال بطبیخ خیارشنبر یا ماء الاصول دهند نفع عجیب میدهد
**قرص سنبل** فقاح اذخر سلیخه گل سرخ ریوند قصب الذریره سنبل هریک سه زعفران قسط انیسون فلفل هریک یک مصطکی مقل هریک ده اشق نیم
قرص سازند شربتی مثقالی برای ورم معده و کبد نافع **روغن سنبل** سنبل بنجدرم مصطکی قسط اذخر قصب الذریره سعد هریک مثقالی روغن بان
رطل یکجا کرده در آفتاب نهند بعد هفته صاف کرده ادویه دیگر بوزن مسطور اندازند بدستور سه بار پس بکار برند **فصل چهارم در دبیله معده**
دبیله آن را گویند که در باطن عضو موضعی منحل شود و در آنجا ماده ورم گرد آید و نضج یابد و مده گردد و از ورم گرم اکثر افتد و این را خراج نیز گویند [illegible]
حمی عطش صلابت معده قی اسهال قلت بول و وقتیکه با این حال وجع معده بر و اطراف پدید آید بد بود **علاج** اگر سبب بود تخم مرو ملینه خشک برابر شیر
پخته روغن گل یا روغن کنجد آمیخته ضماد کنند چون نضج تمام شود و اگر از خود شگافد [illegible] آنگرم نوشانند مویز انجیر خورند قدری خردل کوفته دهند [illegible]

بر دیبا به بندند و باهستگی فرد کنند یا نان گرم بر معده بندند و فرمایند که بر بستر گرم بر شکم خوابد تا در انفجار یاری دهد و آثار انفجار آنست که قشعریره و نافض شدید
افتد و ورم فرو نشیند و درقی و اسهال مدّه خون بر آید و باکل اشیای ترش و تیز وجع افزاید و با بین کتفین یا زیر ناف یا در فم معده مدد باشد پس بعد منفجر شدن
ماء السکر یا ماء العسل بگرم دهند و اگر حاجت آید صبر با آب کاسنی و ایارج فیقرا و هفتاد درم تا که پاک گردد و در وقت بر ماء الشعیر آب سوس صعتر بیخ نیم پخت
قناعت نمایند و در آخر مرق مرغ بسبب حلیه پخته دهند و تنقیه از ریم پاک کرده کنند دم الاخوین کهربا گل ارمنی گل سرخ برابر جریش سائیده اندک اندک دهند
تا تیتج دو درم بروغن گل سه درم آمیخته لعق کنند **قول لارزو ربیر** چون منفجر شود برای تنقیه سکنجبین عسلی وعن کدو یا ماء الشعیر گلقند دهند و طبع مدام نرم
دارند و بعد تنقیه گل مختوم گل ارمنی لیسد مغسول بگلاب هر یک درم دم الاخوین صمغ عربی کتیرا هر یک نیم درم خشخاش سفید خشخاش سیاه کندر انزروت هر یک
اسکر و لیمو گلقند نیم اونس آمیخته هر روز یک درم دهند کلعم است روغن بلسان بازیل قدری دادن بدستور **قول یهودی** و تنقیه پاک شود محیض جبر
شربت به شربت انار و غیره دهند و فلونیا و قرص کهربا و رب میوه های قابضه انفع **قول ابن زین** و تنقیه ورم معده متقیح شود و مریض را قی خون اندک
کثرت که نجات یابد و آثار آن دوام تن وهن و وجع در معده است پس اگر وجع بیسا تقارا باشد در مری بود و اگر از اکل اشیای حامض و حریف متاذی
شود و لذع دریابد در فم معده باشد و گفته علاج او اینست که ایارج فیقرا اندک اندک خورند با عسل رقیق نوشند صبر مر انزروت اصل سوس برابر سائیده دهند
**قول رازی** مستغنی نیست کسی را اوجاع معده که از طبیب عالم که مشاهده کند حال هر دو را و علاج نماید

## فصل پانزدهم در قرحه و بثور معده

باکل اشیای ترش و تیز وجع افزاید و درقی و اسهال ریم بر آید و پوست و هن کثرت آرد و ترش غثی پس اگر در فم معده باشد زیر مناک سینه وجع باشد گاه گاه برد
اطراف غشی پیدا آید و پوست قرحه درقی بر آید و نفس تنگی کند و اگر در قعر معده باشد وجع بعد استقرار غذا در معده افزاید و در بالای ناف بود اما از وجع
فم معده کمتر باشد و پوست قرحه در براز بر آید و اگر هم در فم و هم در قعر باشد آثار هر دو پیدا بود فرق در قرحه قعر معده و قرحه امعا از موضع وجع ظاهر است که
وجع معده بالای ناف بود و درد امعا زیر ناف بود و پوست قرحه امعا که به براز بر آید باریک باشد فرق از قرحه مری و قرحه فم معده آنست که در قروح و بثور مری
وجع ما بین کتفین باشد **علاج** اگر بثور متقرحه نگشته فصد کنند بعده انچه در اورام مذکور شد برای منع انصباب ماده بکار برند و همراینکار روغن گاو سیاه بقدری
طباشیر و گل سرخ و تخم حماض نوشیدن مفید است و اگر بثور متقیح شده و قرحه تازه باشد یا کهنه اگر مانع نبود و غلبه خون باشد فصد کنند و برای تنقیه جلاب
یا ماء العسل دهند و بعد تنقیه ادویه مدمله چون قرص کهربا برب قابضه آمیخته دهند و هنگام استعمال مدملات از تنقیه غافل نباشند بلکه گاهی گاهی ملین دهند
پس برای تلیین تمر هندی و فلوس بشیره کاسنی بهترین اشیاست و تا که قرحه بسیار کهنه نباشد تنقیه با ایارج نتوان کرد چرا که منقیات قویه مزید قرحه اند اگر طبع نرم بود
قرص طباشیر قابض در رب میوه های قابض و پست شعیر مفید و هرچه در قرحه و بثور مری گفته شد تدبیر اینست

## فصل شانزدهم در نفخه

یعنی دم شدن
شکم و معده سبب او یا سوء مزاج بارد معده است یا اکل غذا کثیر یا اکل غذای کثیر الرطوبت یا اکل اغذیه نفاخه و غیره یا آنکه ماده بلغمی یا سوداوی یا صفراوی
محیه در معده گرد آید و باعث نفخه شود **علاج** آثار و تدبیر این از سوء مزاج معده و ضعف هضم حسب سبب بر گزینند هیل در گلاب جوشانده نوشانند

## فصل هفدهم در جشا و تمطی و تثاوب و ریاح معده

جشا آنست که آوازی از حلق بر آمدن باد معده از دهن و جو دگیر طبیعی و ناطبیعی
باشد طبیعی آنست که باعتدال باشد و باد قلیل که در معده گرد آمده باشد دروی بر آید و بدین سبب تمدد معده زوال گیرد و هضم نیک افتد و از این جمله است انچه

بدان انچه در معده باشد بطریق دهن برآید تهوع نیز حرکت معده است مانند قی لیکن هیچ چیز نبراید غثی حالتیست که بر قی و تهوع باعث باشد تقلب نفس غثی لازم را گویند و لزوم وعدم لزوم او حسب موضع ماده است مثلاً اگر ماده در معده متولد شود غثی لازم باشد و اگر از عضو دیگر ریزد گاهی باشد و گاه نباشد در متواند که از عضو دیگر ریزد اما بواسطه شرب طبقات فم معده آن ماده را غثی دائم باشد **فائده** قی سیاه و کبود دمنتن مهلکست و سبب این حالات یعنی قی غثی وغیره اخلاط فاسد یا طعام ردی الکیفیت است که معده را ایذا دهد یا اضداد طعام که بکثرت و کمیت به معده گران آید پس حرکتی ازین حرکات رو نماید پس اگر ماده در جوف معده بود قی و اگر با بین طبقات خاصه باشد تهوع و اگر مائل بفم معده بود غثی آرد و از جمله اسباب این حالات اشیاء مقیه و اکل مگس و مانند آن که تجربه سموم مانند رت و هنگام طبع نیز باشد **اشتباه** در صفرا که در معده پیدا شود عطش التهاب معده اندوه تلخی دهن خروج صفرا بقی **علاج** برای تنقیه معده قی و اسهال و حقنه نرم هر که اسهل و انسب مزاج بود بکار برند پس برای قی سکنجبین آب گرم نوشانند و قی کنند و برای اسهال شربت ورد مکرر مقوی الصبر و سقمونیا یا طبیخ اهلیله و ایارج فیقرا مقوی بسقمونیا دهند و برای حقنه طبیخ سپستان عناب بنفشه خطمی خسک ماء الشعیر شکر و روغن کنجد آمیخته حقنه کنند و از خطمی بوره قند شیاف ساخته بردارند یا آنکه اگر ماده بقعر معده مائل بود و طبقات تشرب آن نکرده اسهال و حقنه سود دارد و اما قی در اخراج ماده معده هر چونکه باشد مفید است خاصة که ماده مائل بفم معده بود و بعد تنقیه اگر قدری ماده باقی باشد و اخراج وی ممکن نبود بتعدیل کوشند از اغذیه و اشربه مناسبه شربت سیب شربت به مقوی بصندل عود گلاب شربت انار بعرق بیدمشک شربت غوره شربت ریباس بگلاب شربت لیمو شربت نارنج رب آلو رب تمر هندی رب انار هر که خواهند دهند طباشیر دو درم با آب انار ترش یا آب سیب ترش دهند اگر طبع نرم بود رب به رب سیب حماض لسان دهند انار دانه ترش بیست درم مصطکی درم آب یک رطل بپزند نصفی ماند صاف کرده سک عود هر یک ربع آمیخته نوشند اگر سیاکن نشود پوست فستق در آب جوشانده نوشند اگر سک افزایند بهتر و اگر مریض قوی بود و وصول ماده در معده از عضو دیگر باشد بطبیخ اهلیله تنقیه کنند حقنه نمایند با سلیق زنند تا قوت مرار منکسر شود صندل گل سرخ مورد عود لادن کافور زعفران مشک سیب به بر معده ضماد کنند و اگر دیر ماند و در معده ایذا باشد رب به شربت انار منعنع یا گل سرخ طباشیر آب سیب دهند مجربه بشکم ترو ماف نهند و اگر ساکن نشود مجربه دیگر این کیفین گذارند اطراف بندند و مالند و حیله کنند که خواب آید مرق مرغ مرغ بریان با آب غوره سماقیه حصرمیه تفاحیه حماضیه مانیه انبرباریسیه مقوی بعود و گلاب نخورند و اگر حاجت بغذای قوی بود و حمی نباشد بسم ملح دهند در تازه اطراف آس صندل سک امک کافور لادن آب سوس آب سیب آب به آب کنتری بر معده ضماد کنند طباشیر گل سرخ در آب مشروبه انداز سویق حنطه سویق شعیر کعک نان کرد در تنور خشک کرده باشند خورند گل سرخ پنج سماق سه طباشیر دو سک یک کافور ربع سائیده دو درم با آب انار ترش یا آب به دهند زرک بیدانه انار دانه ترش سماق منقی پوست بیرون پسته هر یک طباشیر غوره سرخ هر یک نیم سائیده سه مثقال با آب به آب انار دهند در بلغم معدی تفخ قراقر کثرت لعاب پس اگر بلغم شور بود شوری قی و عطش اما العطش صفراوی نرسد و صبر بر عطش سود دهد و اگر بلغم شیرین باشد شیرینی قی و اگر بلغم ترش باشد ترشی قی و درین هر دو عطش نباشد اما ترشی بلغم از قصور هضم بود **علاج** اگر ماده مائل بفم باشد طبیخ شبت سکنجبین عسلی یا طبیخ تخم ترب خردل نمک عسل یا طبیخ شبت فودنج ملح یا طبیخ تخم ترب شبت عسل با آب گرم عسل زیت قی کنند و اگر ماده در قعر بود حب ایارج یا حب صبر یا ایارج فیقرا تنقیه کنند و بعد تنقیه شربت انار منعنع مطیب بقرنفل دو درم یا اهلیله مربا یا زنجبیل جوارش عود جوارش مصطکی دواء المسک حلو جوارش عنبر دواء المسک مر سیب رب سیب خمیر ریحانی دهند سک قصب الذریره سنبل زعفران مصطکی عود قرنفل

جو بویا فستق هیل بجز سیحانی بر معده ضماد کنند اگر طبع قبض بود حقنه یا شافه نمایند معده مریا ضت نافع مرغ تیهو کبک کرده نفع سنبل و قرنفل دارچینی
جز بویا خولنجان باشد خورند و از غذیه غلیظه بلغم آور پرهیز ند و کسانیکه بسبب تنوع طاقت امساک غذا ندارند کمون سماق بر آب انار منعنع دهند شیر مطبوخ و تحرت
حدید یا سطفی الآهن نوشند صبر با صبر صبر سب ضرور بهراه شیر بکو دهند و کسی که مدام هر چه خورد قی کند آنرا غذا ثمرات دهند که بعد طعام خورند حسن خورند
ترک حرکت بعد غذا نمایند شرب انار مز نوشند مصطکی سنبل عود هر یک چهار درم کوفته در سه رطل خمر انداخته بکار برند شونیز تا نخواه مصطکی عود کشنیز پوست
سبز فستق برابر سائیده بعسل معقوم بطبیخ آمله آمیخته بکار دارند تب اطراف کرم رانک مرم سماق گلنار عفص بر معده ضماد کنند اگر حرارت کثیر بود کنند صندل تر
درضماد فزایند گل سرخ پنج زرک بیدانه چهار نعنع پوست بیرون پسته مصطکی عود سنبل ترنج قرنفل ترنجشک قرنفل کمون هر یک دو سائیده دو شتان سکنجبین
عسل جلی و مثال آن دهند که مسکن قی بلغمی و سوداوی است عود قرنفل مصطکی نوده برابر سائیده یکدرم بدو درم گلقند دهند **قول بنازرق** نفخ
ز بلوحت بلغم پیدا شد در سوداوی معدی ترشی دهن عدم عطش نفع فراقر در معده و سینه ز و خروج سوداوی که از زمین جوشد و مگس نزد او نیاید **علاج**
برای جذب ماده حقنه مائل بحدت نمایند و هر چه برای تنقیه تقویت و قئی گفته شد بکار برند و از آفت سیر متوسط شوند قرص ایارج فیقرا قبل از
تنقیه از و شیاف بعد بر بنه ضماد دن اشنه اکلیل برگ مورد تخم قابض بر معده و سینه ضماد کنند مرغ بریان خورند اگر سبب انصباب ماده دیگر یا ضعف و
یا سپرز باشد چون آفت در آن عضو بعد قی استراحت یافتن تا که دیگر ریخته شود و دیگر آثار حسب ماده منصبه پیدا بود **علاج** حسب ماده تنقیه و تعدیل آن عضو
ماده کنند و تیز در جای خود نوشته شد اما سلیخ زدن انفع و بعد تنقیه آن عضو تقویت معده و آب میوه ها و دواهای عطر و قابضه و غیره کنند تا قی از ده ته
اگر ماده از بدن بر معده ریزد و این در حمیات اکثر افتد به تبع حمی پیدا آید و بزوال آن زائل گردد **علاج** تنقیه تمام بدن کنند مع رعایت حمی اگر سبب
فساد غذا باشد که غذا زیاده خورده یا در معده مستحیل بکیفیت بود یا سوء ترتیب در اکل افتاده تقدم آن **علاج** تنقیه یعنی کنند پس تقویت معده نمایند دهن
گل بر سر مالند خرقه گرم بر شکم و اضلاع گذارند اطراف به ریت جرب سازند حمام نمایند اگر سبب سوء مزاج معده باشد بدان سبب ضعف معده و فساد اعضا
و علاج سوء مزاج گفته شد اما نزد دوختی دوی که از ضعف معده افتد آن از شرب لیمو نوشیدن و مصطکی خائیدن مفید بود در سیری و در ایام که دحی پید
آیند در امراض حاد و اکثر افتد اگر بآسانی آید و قلیه نباشد بگیست و اگر غلبه بود ز عجه دیگر قی باشد که امالت بر ماده بدارد **علاج** بند کنند بکه سبب
مناسب بر دو دهند تا معده پاک گردد پس اگر تب باشد شربت تیاه فرسکین نمایند و دوی شربت انار منعنع اگر سبب کرم معده باشد تا سوء علاج در باب مذا
بنند **قول بنازرق** کسی که طعام قی کند و آثار بر وضا بر بوند تخم کرفس بادیان چینی هر یک شش انیسون مصطکی هر یک چهار زنجبیل جند افیون هر یک دو
قرص ساخته یک مثقال و اگر طفل باشد نیم مثقال با آب بارد دهند و برای دفع معده عمره از دوا و قیه شرب قابض دهند بعد استعمال این قرص تا به فیقرا دهند سبیل
در دکنند لیکن قبل از قرص ایارج دهند **قول جالینوس** ایارج فیقرا بهر او جاع معده تنفست بارها تجربه آورده کسانیکه طعام قی میکردند از این
خلاص یافته و گفته کسی که احتمال اکل صبر ندارد آنرا ضماد شنبر آب بنند یا با آب تیج کرفس بخیار بادیان تخم کرفس بادیان بنند و اگر احتمال صبر اکند صبر با آب
هندبا یا آب اصل ترکرده دهند و گاهی ایارج را با طرینفل آمیخته خورانند و بعد رعایت قبض قرص مم رو یا گلقند آب انار یا کند سماق کمون دهند گلقند
که صاحب ضعف معده را از دو غشی و تقلب نفس می افتد باید که آنها را قبل از طعام اشیای مزاحه خورانند و بعد طعام چیزهای قابضه دهند تا طبع الله نکاه

وحشی و قی نیفتد و بعد اکل طعام شی معتدل برفق کنند تا انقدر معده نزول نماید **قول رازی** طعام کثیر معده را بکربت آرد پس معده مضطر شود جهت
دفع او و سوء الهضم ای نمی شوند دفع نماید و گفته بعضے را چنان میشود که هرگاه چیزی خورند قی نمایند و سبب این ضعف فم معده است که بر قبض طعام قادر نباشد
چنانچه اسفل معده قبض میکند و گاهی بسبب رطوبت بود که در فم معده بند شود و رطوبت وی قلیل بود یا کثیر غثی می آرد و اگر چیزی خورند حرارت و لهیب
و عطش لاحقه شود پس اگر بسبب حرارت بود انار سفرجل نواکه قابضه سماق غبیرا امرود و بزر البنج دهند و اگر بسبب برودت باشد ایارج فیقرا دهند که در ساعت
خلاص مینماید و گفته شخصی بود چون چیزی میخورد بعد ده ساعت یا کثر وجع معده پیدا میشد و تا چیزی مانند گل که از سرکه میجوشد قی نمیکرد وجع ساکن نمیگردید
بهمین حال بیست سال گذشتند دانستم که بسبب برد فم معده است فم عروق اودم تسخین معده بضمادات نمودم اغذیه گرم که دور از ترش شدن بود دادم چون مطبخه
عسل خوراندم لیکن اندک صحت شد و گفته این سفوف حابس قی بلغمی و مقوی معده است پوست ترنج گل سرخ فرنجمشک هر یک یک قرنفل سبل جوزبویه سعد
نعنع هر یک چهار مصطکی سنبل کندر سک هر یک پنج عود هفت حب الرمان پانزده قند دو چند همه شربتی هفت تا ده درم **قول شابور هندی** تتار
دشتی خرد یعنی کچری تند هر یک درم سائیده دهند **قول ققور هندی** طین تشقه یعنی کوپلی چینن بخمیر گرفته در تنور پخته سرد کرده سائیده یکدرم
بعسل دهند **قول عماد الدین محمود** هلیله زرد درم بعسل دهند آب نقره تاب یا چراغ گلی که چرب باشد بآتش تفته در آب سرد نموده تا بخواه سوخته
و آب تداخته نوشند صندل سفید کشنیز هر یک چهار افیون یک بگلاب بر معده ضماد کنند **قول لارزو** به بیراول به بهن سم تبگرم قی کنند و بعده تنقیه
گل سرخ غنچه انار هر یک دو مصطکی بسد هر یک نیم صندل زرد دو سائیده دو درم دهند عجیب آب انار ترش شش اونس آب پودینه دو اونس قند قدری بر
آتش نهند صندل زرد گل سرخ هر یک درم مسره بسته انداز چون بقوام آید طباشیر قدری آمیخته دهند یکشربتیست روغن بلسان سه قطره به بیضه نیمبخت یا
به نبات آمیخته یا نارجیل دریائی با آب سوده یا فاوزبا آب سوده یا منیک باب سوده یا فاوزبشربت انار منعنع آمیخته یا انار دانه فودنج هر یک دو درم مصطکی
نیم درم سائیده با آب دهند نمک شور پانزده حبه آب یکنیم یا پیتاوتس گداخته آب لیمو یکنیم اونس آمیخته فوراً نوشند یا آب لیمو یک نیم اونس آب ساده نه اسکروپلو قند
قدری در ظرف دیگر آمیخته اول آب نمک مذکور پس این آنوشند که حابس قی دسعرقت کافور در بینی مالند اسفنج بسرکه گرم تر کرده بر معده نهند خرقه بگلاب
و سرکه آلوده بر گردن پیچید هر دو دست در آب دارند مرونگین سازند تان بسرکه تر کرده مصطکی سحوقه پاشیده بر معده بندند خمیر آرد مرزنجوش تخم ترنج
با آب پودینه سائیده یا مرزنجوش فودنج حماض برابر بسرکه سائیده بر معده ضماد کنند آب آهن تاب نوشند و از اشیای گرم مرغن اچار آفتاب یا مهتاب پرهیزند و بعد
رفع قی جوارشات و مقویات معده بکار برند و گفته اگر ماده از همه تن یا از عضوی بمعده آید و باعث قی شود تنقیه بدن کنند پس تقویت معده نمایند اطراف
مالند و در آب گرم نهند و گفته اگر قی زرد و زود آید و ماده سخت گرم باشد اطراف در آب بارد نهند و طلای خنک بر معده گذارند **قول ندرمی** تین تورا
دارچینی حب مرجانی حب صندلی حب بی اتالا یا دیار و دا انور نفیو رما دو و یا ارومانیکو گلابی کلان سرکه گلابی سفوف کورهی کیتوا و نیور یاس شربت میورد
شربت رومانس ازیدا شربت اور تیلا مانیو رطبیخ جنائی طبیخ کوتفوتریا نیو دعرق مصطکی یا عصاره افیون قرص کالیا موسکا نامیسوی آبادن لو دو دیکو
اینهمه مفید اند هر که مناسب داند دهند روغن مصطکی بر معده مالند او کوانیتو اسینی تیکو لوزیانا او کوانیتو ایوسین تبدو بر معده ضماد کنند **قول جوان**
**کوره** وو وقت قی قعر معده سوی بالا میل مینماید پس فم بالای او کشاده و فم زیرین او که بواب گویند بند میگردد و دو مری حرکت میکند عکس حرکت طبع

پس قی میشود بدانکه وقت قی غشای بیرونی مری فقط حرکت مینماید و اثنای بلع غشای بیرونی و درونی مری هر دو بحرکت می آیند لهذا قی عسر و بلع
آسان میباشد **فائده** اگر در قی فقط غذا آید بغیر اختلاط با ماده یا فقط ماده بود بغیر آمیزش غذا و اندک آید و بعض بی آرام باشد کنجبین تعلیه یا فقره و دانه یا اکوینه بخا
سه اونس یا خمر امی تیکو یکنیم اونس یا وتیر یولو پر انکو یک اسکروپل دهند و اگر ماده صفرا باشد کنجبین تعلیه دهند اگر مقئی نگیرد طبیخ کوندیال ریته چهار اسکروپل
چهار وانه جوشانده صاف کرده مغز فلوس شش درم آمیخته دهند تا اخراج ماده نماید بعد تنقیه لاودن افیونی سه انه دهند ضماد مبرد بر ضلع جگر و غیره نهند تبغیر
نیم اونس بحگاسنی اونس صندل دو درم گل سرخ مرزنجوش هر یک سه تی در ظرف سفالی جوشانده صاف کرده یوندیک نیم درم گلقند شش اونس ترکرده صاف نموده دهند سه
شربت در هر شربت روغن وتیر یولو هشت قطره آمیزند اگر ماده نباشد و فقط سوء مزاج کبد و احشا بود اسلیم دست است دو سه بار بنند پس ایی تیکا برف
سوئی است گذارند اگر کافی نبود آب برف نوشانند و گفته اگر بسبب کثرت قی هر چه خورد اندازد و قریب مرگ رسد حب مزیله قی وده اسکروپل دهند شش دانه اگر کافی
نبود روغن وتیر یولو هفت قطره در مرق یا آب آمیخته دهند اگر کفایت نکند پیر چهان یا آب نارنج ترکرده در روز دو سه بار دهند اگر ایتیم کافی نشود مسیح لهذا
ایتیکو روزا دو یک درم دهند ضماد کونفور ناتیو بر ناف و معده گذارند در روز دو بار و اگر بسبب بلغم باشد وتیر یولو برا انکو دهند اگر نگیرد حقنه کنند اگر قابل
نتاید طبیخ کوندیال و یاکاتولیکو چهار درم سنا دو درم قرص غاریقون دو درم ترکرده صاف نموده دهند بعد تنقیه مصطکی کندر هر یک اکروپلو بغیه نجت عدد
آمیخته دهند **قول بقراط** اگر ثقل معده و تلخی یا بیمزگی دهن باشد و از قی خفت شود بدانند که از امتلای معده است پس در صفرا کنجبین تعلیه و در بلغم وتیر یولو
دهند و اگر ثقل و غیره نباشد و از قی خفت نشود و با وجود این حمرت باشد بدانند که از امتلای عروق است فصد تکرار کنند و اگر معده ضعیف بود حسب تنها با
ثقل معده و غیره نبود تقویت معده کنند هم از خارج و هم از داخل و فصد و مسهل بکار نبرند **قول جوان کورد** و اگر کسی بغیر وجع معده و حمی هر چه خورد قی
کند ضماد حب الغار بر معده گذارند و دو اونس خمر مطیبه که در وی زنجبیل شش دانه سنبل چهار دانه ترکرده باشند نوشانند و هر چه بر معده برای تقویت نهند گرم
کرده گذارند و مرق و اغذیه نرم ندهند مگر کباب و غیره خورانند و بالای غذا تا سه ساعت نگذرد آب ننوشند و تا چهار روز در حال خوک بچه خورانند کنجبین
نیم درم جدوار اونس خمر نوشانند عرق پودینه دو اونس دهند نمک افسنتین اسکروپل یک قاشق آب لیمو آمیخته نوشند تریاق با کنا مغزان بخمر مطیبه سائیده معده
ضماد کنند و گفته سبب قی سبز صفرا نیست مگر بلغم خام است که بسبب برد معده نضج نیابد و سبز گردد پس درین فصد و مسهل ضرر دارد دیگر ادویه محوده الکالیکو دهند
و گفته سبب قی سیاه خلط ترش پانکریاتیکو است که بصفرای خالص و اثنا عشر آمیزد و سیاه گردد چنانچه اگر خلط مراره گوسفند را بروغن کبریت یا روغن
وتیر یولو آمیخته در آفتاب نهند فوراً سیاه شود و امتحان ترشی پانکریاتیکو آنست که این قی را در ظرف فلزی نهند سیاه شود و این مسلک است با بیکه روغن بادام
سه اونس شکر دو اونس و مرق مرغ نیم گرم آمیخته حقنه کنند تا اخراج ماده طبیعی امداد دهد شیر خر دو رطل یکجا بنوشانند اگر مقئی ضرور بود اکوامینه یکتا دو اونس دهند
**قول بقراط** خروق اهین یا ایستی بیود هند پس اسیلم زنند اگر معلوم شود که بسبب سرزستا رسال علق فرمایند آخر برای تبرید احشا و شیرین کردن ماده
نار الجبن یا شیر خر بمقدار کثیر نوشانند چند بار و اغذیه مبرد مثل مخ اصفر حون بچه مرغ سلحفات بچه اندک و روزه بقر گاوزبان کاسنی سبز دهند و از نمک و ترشی
حموضات پرهیزند و اگر شیر خر چهار رطل بیک یا دو بار بتفاوت نیم ساعت نوشانند اسهال کند و حدت ماده و حرارت احشا منع سازد و از اشد ادان
پرهیزند که صبح جنین ماده ضرر دارد آبزن آنگرم انفع بلور تیار سفید و دوا مصطکی مسبح خایند و دیگر پوست نارجیل هندی با آب معده یا پوست نارنج خشک

کرده سائیده یکنیم درم باب گرم یا عود مصطکی هر یک نیم درم شربت انارین شش درم آمیخته یا پودینه پنج درم سائیده یا فلفل نمک سنگ برابر سائیده
یا ریا ونیگ درخت جبالہ فلفل نیم درم بجوان یک اسکر و بلو بعسل آمیخته یا ریا ویا پناکی هرس و وحبه بعسل آمیخته یا اقاقیا پوست سائیده آب انارین یا کبریا نیم درم گلاب
یا زیره مسحوق باب بارد یا آب برگ جامن بعسل آمیخته یا ریا ورپش نارجیل نیم یا یک اسکر و بلو بعسل آمیخته دهند دیگر برگ انار بر فم معده ضماد کنند دیگر عروق الصفر
سه عدد سوخته در نیم رطل آب سرد کنند و دهن ظرف بند نمایند تا بخار نبرآید پس ازین آب دو یا چهار درم نوشند حابس قی بلغمی دیگر قرنفل چهار عدد گلاب دو درم
جوشانده قرنفل دور کرده دو سه بار نوشند دیگر مغز تخم نیلوفر در آبی که ریگ گرم در وسرد کرده باشند تر نموده یا انگشت چوب درخت نیب در آب سرد کرده یا
چوب درخت پیپل در آب سرد کرده یا ثاث سوخته در آب سرد کرده یا خزف تفته در آب سرد نموده یا گل ارمنی تفته در آب سرد کرده یا خرقه سبز ابریشمی سوخته در آب سرد نموده
یا ریا و یا چکنہ شیتی در آب ترکرده آب صاف نوشانند دیگر فوفل مسکه گاو سوده دهند و برنج ساٹھی در آب ترکرده نوشانند مزیل قی شرب خمری دیگر سماق
درم کمون دو درم سائیده یک نیم درم باب بارد دهند مزیل قی دائم که آب و طعام در معده نماند دیگر بادیان دو درم باب بارد دهند مزیل قی صفراوی دیگر پودینه
سلوق یا بادنجان در نمک آب جوشانده خورند دیگر کنول ککری ناهار خورند آب انگور نوشند گل خوشبو بویند دیگر قرنفل یا آمله یا پسته یا جوز بویه دهند
دیگر بادیان باب سرد نوشند مسکن غثی که در حمی شود دیگر پوست بیرون پسته باب جوشانده نوشند دیگر سلق خورند دیگر ملیله دوازده عدد آب شش رطل
پزند سومی ماند صاف کرده در دو او نس این عسل او نس آمیخته نوشند پانزده روز دیگر سنگ بصری اسکر و بلو بقند سیاه آمیخته دهند حابس قی دیگر مرداسنگ
باب انار شیرین آب انار ترش بیست و یکبار تسقیه کرده دارند و وقت حاجت قدر یک سرخ در تباشه دهند برای قی صفراوی غیره و اسهال خون انفع دیگر
فلفل یک نیم درم قند دو درم سائیده آب لیمو دو توله آمیخته در دو دفعه نوشند مزیل قی صفراوی دیگر کرنجوه کوفته باب بارد دهند مزیل قی که هیچ دوا نرود
دیگر زرنباد کرم ناخورده سائیده قدر نخود حب بسته یک یا دو حب همراه گلاب یا آب طبخ کنند سکنجبین شکر و دیگ مستوی کنند بعده سرکه آنقدر که
سخت ترش باشد و شکر را نیم شده ریزند و بر آتش نرم طبخ نمایند تا شکر بغیر غلیان گداز دو کف که آید بر دارند پس آب که دو اصبع بالا آید انداخته بتدریج
بقوام آرند شربت ورد ساده گل سرخ تازه دو رطل آب ده رطل پزند چون خوب جوشد و طعم و لون او بر آید صاف کرده سر بر رطل آب قند دو رطل
آمیخته قوام کنند اگر قوی خواهند قند برابر آب کنند مزیل حمی و غم و عطش مبرد مجفف مقوی معده مقوی قلب مسکن حرقت احشا ملین طبع و چون تلیین نمی بعد برا
بالآخر قبض می آرد و از آنکه عمل دو بعد سرت آب باز داعانت میدهد بر اسهال شربت ورد مکرر ورد تازه دو نیم رطل آب دوازده رطل پزند چون در رطل
سوزد صاف کرده دو رطل ورد دیگر اندازند و پزند که یک نیم رطل آب دیگر بسوزد باز صاف نموده یک نیم رطل گل دیگر اندازند و پزند چون یکنیم رطل آب دیگر کم شود
صاف کرده ورد دیگر یک رطل انداخته پزند چون یک نیم رطل دیگر کم شود باز صاف کرده نیم رطل گل دیگر اندازند چون یک نیم رطل دیگر آب سوزد و چهار
رطل ماند صاف کرده قند شش رطل آمیخته قوام کنند شربتی چهار اوقیه باب سرد و خاصه شربت ورد است که هر چون بیاد او آب سرد نوشند خوب تر عمل کند تا که
در معده باشد برای اسهال صفرا و بلغم و تسکین حرقت معده و تبرید و احتراقات و حیب حکه و امراض جگر و سده و سودای رقیق و صفرای سوخته و ضعف
معده و گرده و حمی غیر خالص و مرکبه نافع شربت انار منعنع آب انار ترش چهار رطل نعنع تازه دو دسته عود آمله مصطکی هر یک دو درم پوست بیرون
پسته پنج درم سوای مصطکی کوفته همه را باب انار جوشانند نصفی ماند صاف کرده بدو رطل قند قوام نموده مصطکی سائیده آمیزند مقوی معده مزیل قی صفراوی

**شربت زرک** زرک منقی نیم رطل عناب بزرگ شصت عدد گل سرخ ده درم آب دو رطل بپزند نصفی باند صاف کرده یک رطل قند قوام کنند برای افراط دموی و ماشرا نافع **شربت مروارید** آب زرک آب سیب شیرین هر یک سه صد درم آب لیمو آب ترنج هر یک صد و پنجاه درم ثلث وزن قند قوام کرده مروارید محلول بآب ترنج شش درم آمیزند برای لسع افعی و کرب و خفقان و غشی و انبعاث اشتها النفع یا زهر سموم بود اکثر امراض قائم مقام تریاق کبیر **جوارش عود** طباشیر سفید هیل مصطکی هر یک دو و نیم درم عود غرقی نه درم آب ترنج نیم رطل قند دو رطل طیار کنند **قرص ایلاوس** تکم خرفه تخم اسبغول هر یک پانزده و بستنین و صلیخه بیست زنجبیل افیون جند هر یک دو و نیم قرص سازند شربتی تا دو درم **فصل نوزدهم در قی الدم** اگر بسبب انشقاق و انفتاح رگی از رگهای مری یا معده باشد سبب انشقاق ضربه یا ماده حاده یا کثرت خون است و سبب سستی مجری عروق تری مزاج و گیر یبوست می باشد جز آفت در مری یا معده وجع معده و اگر در مری وجع مابین کتفین بود علاج اگر امتلای خون بود با سلیق یا اکحل زنند و قدر یکه خون برآید مگر کثرت خون نباشد اندک اندک بدفعات گیرند اطراف بندند محجمه بر ساقین نهند حقنه نمایند امالهٔ ماده شود شربت انجبار شربت انار شربت بشربت لیمو شربت سیب قوم گرفته قرص طباشیر کافوری یا قرص کهربا با آب بارتنگ سماق یا شیرهٔ خرفه دهند گلنار عفص گل سرخ کهربا گل ارمنی صمغ عربی هر یک یک افیون نیم سائیده نیم درم دهند گل ارمنی صمغ عربی گلنار دم الاخوین کند ربا برابر سائیده قدر حاجت دو درم آب بارتنگ و غیره دهند گل ارمنی با آب به ترش مفید طباشیر خرنوب سماق خورند موبیز مع دانه تناول نمایند پس اگر آفت در معده باشد یک دفعه خورند و اگر در مری بود اندک اندک در دهن گیرند و تدریج فرو برند بسبیل استلذاذ گل صمغ عربی بلوط خرنوب آب به بر معده ضماد کنند آش مقشر یا پاچهٔ گوسفند بسماق صمغ عربی کهربا خورند سماقیه حصرمیه ریباسیه انفع و از غذای شور و تیز پرهیزند و این قسم خطیر است اگر بسبب وصول آفت کبد یا طحال یا سپر باشد که از آنجا خون در معده آید و بقی برآید چون آفت و تباهی آن عضو گواه بود پس اگر از جانب دل بود و جگر باشد در دو سطرا یا کم سیدی اکثر افتد و اکثر مهلک باشد اگر رقیق و سطرا بیایا باشد و اگر سیاه و غلیظ و ترش باشد از سپر بود اگر از سر بود تقدم عادت دگاه گاه از بن دندان نیز ظاهر شود **علاج** در فصد درنگ نکنند و تبرامات که اول گفته شد خون برآرند امالهٔ ماده بجانب مخالف سازند تدبیر عضو آفت پیروانند و در کبدی قرص یوند شربت انجبار شربت زرک آب انار ریحانی صندل زرک آرد جو آب کاسنی بر کبد ضماد کنند باقی تدبیر جگر جوینده کند و نیز عضو که محل آفت بود گوشت و بطریقی که در جای مسی ضبط یافته دگاه بود که چون مجرا شراین یا بعیر شریانی جگر یا سپر زرسند و استاد قوی نبود قی الدم که از این اعضا باشد بنزاید **فائده** اگر بسبب قروح و تاکل معده باشد آثار علاج او در قرحهٔ معده گفته شد و نیز ریم و قشور در قی آید مع خون **فائده** اگر سقطه و ضربه بر سینه رسید و قی الدم پدید آید بر تشقق عروق گواه باشد باید که فصد کنند و بعد فصد آش بغا شا اقاقیا گل ارمنی صبر مر آب مورد بر موضع ضرب طلا نمایند قرص کهربا مع شیره تخم خرفه بریان دهند و باشد که بفصد حاجت نیفتد **فائده** اگر بسبب انفتاح عروق سستی و تری آن باشد سبب تری مزاج و استعمال اطعمهٔ تری آور باید که قلونیا فارسی سنجونیا دو درم تا دهند و اگر حاجت آید فصد نیز کنند **فائده** اگر بسبب انفتاح یبوست باشد در ترطیب کوشند شربت طلا و تاکل الا الفیر افراخ میسر آید تفریح را کار فرمایند مگر اگر دانند که یبوست داست **فائده** بعضی باشند که بقی الدم بنوبت معتاد بوند و از خروجش نفع یابند پس اگر بادور باشد بند نکنند مگر و قتیکه موجب ضعف و اشتداد میگردد **قول** تقرا بواقی الدم که بغیر حمی باشد نیکست و عکس آن **نکته** چون در قی الدم فصد کنند و از خروج خون مریض راحت یابد بند کنند و بطریقیکه اول گفته شد برآرند **احتیاط** اگر بسبب اکل ادویه گرم باشد غرغرهٔ شیر و خمیرهٔ اندک اندک نوشانند

عفص اقاقیا گل سرخ گل ارمنی وقدری افیون با آب مورد بر معده طلا کنند مرغ بسماق زرک تا خورند **قول لارزور بیرتین** توا بیاقی تیس شربت
ربواس سیکاس طبیخ گل لاله فلونیا پیر سیکه دهند تریاق دو درم تا هفته خورند قرص گلنار هر یک دو درم افیون قیراطی سائیده با آب بارتنگ آمیخته هر روز اندک
اندک خورند وقت صحت خون بزغاله سرکه تنه هر یک رطل جوش خفیف داده سه روز ناهار نوشند عجیب آب برگ انگور آب برگ بارتنگ آب برگ عصی الراعی آب
برگ ادروج آب برگ وشاخ خرفه نوشیدن نافع **قرص طباشیر کافوری** طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک دو گل سرخ رب سوس هر یک شش
مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم خرفه هر یک چهار کافور یک زعفران نیم بلعاب اسپغول قرص بندند شربتی تا دو درم برای اسهال قوی و نفث الدم و کرب و عطش
وسل و دق و خفقان حار و حمیات حاده نافع **قرص کهربا** کهربا بسد تخم خرفه صمغ عربی کشنیز هر یک پنج تخم حماض شاخ ایل سوخته تشرین سوخته ودع سوخته گل
مختوم گلنار سک هر یک سه بزر البنج ابیض لک منقی کتیرا نشاسته هر یک دو مصطکی مقل زعفران افیون هر یک یک قرص بندند شربتی مثقالی برای
اسهال الدم ونزف الدم جمیع اعضا نافع **قرص گلنار** گلنار گل ارمنی صمغ عربی سلیخه هر یک چهار گل سرخ اقاقیا هر یک سه کتیرا دو آب گلنار قرص سازند
شربتی مثقالی مزیل اسهال دموی **قرص لوند** ریوند صمغ عربی هر یک پنج لک مغسول دو نیم تخم کرفس یک گل ارمنی چهار انیسون دو با آب بارتنگ یا آب
زرک قرص سازند شربتی نیم مثقال **فصل بیستم در جمود دم ولبن در معده** غشی عرق سرد و باشد که نافض قوی افتد جهت آنکه حرارت از ظاهر بسوی دل
بازگرداند و این ردیست **علاج** سکنجبین بطبیخ تخم شبت پودینه آمیخته نوشند گرم گرم و قی کنند انفحه ارنب نیم درم بطبیخ برنجاسف آمیخته دهند فلفل نوشند و شیر
شیر محلل خونست که در تجاویف بندد و آب پودینه دو قاشق نمک دو درم یا شکر آمیخته نوشند پودینه خشک پنج درم خورند شیر بسته بکشاید اگر دو قدر با
باب نعنع وسکنجبین آمیخته نوشند محلل شیر بسته را چوب انجیر با آب آمیخته دارند چون اسب شود آب صاف گیرند و باد و دیگر اندازند و تو چند بار پس آب گیرند و نوشند نیز خبز مغز تخم
سائیده با آب گرم دهند قیب شیر چاده بند بیت طبیخ تخم کرفس بعسل آمیخته نوشند چون بگدازد پس بار دیگر بعسل قی کنند **قول جالینوس** اگر خون یا شیر در معده و امعا و مثانه و سینه منجمد شود
ردیست خصوص در سینه و بدانسبب غشی و صغر و تواتر نبض و اختناق و ضیق نفس پیدا آید باید که انفحه مدهی یا تریاق طین چند بندقه با آب گرم دهند خرء الدیک اگر
بطبیخ انجیر نافع **قول بنارزق** چیزی بهتر از تریاق طین نیست **قول لارزور بیرتین** آب سیای ملطف وسکنجبین بزوری دهند تا پاک کند معده را و آهن تاب دهیم
وانه اشیا را قابضه پرهیزند **تریاق طین** گل مختوم چهار انفحه ارنب سه انفحه آهو جنطیانا تخم سداب بری زراوند گرد مر انگژد هر یک دو بعسل و خل آمیزند و
معجون سازند **فصل بیست ویکم در فواق** حرکت طبقه داخلیه معده است بفوق بتبع حرکت فم معده چونکه قعر معده بفم معده حرکت مینماید بفواق مسمی
شده **فائده** فواق که در امراض حاده پیدا آید یا در مجروح بد است بلکه مهلک و نیز آنکه بسبب برد و ضعف طبع باشد مهلک بود و اگر با اسهال باشد مخوف بود
اگر با غشی یا لیسرغس یا تشنج باشد بد است اگر بسبب ماده حاده حریفه یا اکل تعذی یا دوای حاد الکیفیت باشد تقدم اسباب موجبه چون قی زرد سبز سیاه
اتفاق افتادن یا دوای حریف چون فلافلی وغیره یا غذای حاد الکیفیت خوردن و انجا که ماده نیز سبب بود شدت عطش و سائر علامات که لزوم وسیت پیدا باشد
وها است که ماده مذکور در معده پیدا شود یا از جگر وغیره بسوی ریزد **علاج** اول سکنجبین و آب گرم قی کنند لعاب اسپغول بروغن بادام مسکه روغن گل بروغن بنفشه
گلاب آمیخته ببرف سرد کرده نوشند ماء الشعیر بروغن بادام آمیخته سرد کرده نان با آب به یا آب انار شیرین آغشته یا مرق اسفاناخ کدو خیار خورند اگر طبع نرم بود بسبت
شیر خشک دهند مرق انجا ورس صمغ بیه طلیا کرده خورند آب کدو آب خیار لعاب بهدانه روغن تخم کدو سفید صندل گل سرخ بگلاب با آرد جو خطمی اسپغول

شبت سہ درم خرہ ہشت اونس ترکردہ یک دو قاشق دہند و تخم بادرنجبویہ بستہ لوبان مذاب چند سہ درم مرکی سہ اونس صندل نیم اونس مصطکی دو درم صبرہ درم آب پودینہ حب ساختہ یکم

سہ ساعت قبل از غذا دہند تخم شبت نیم اونس زراوند گرد جوزبویہ قرنفل چند ہر یک درم مرو دو درم بر معدہ ضماد کنند سداب بادیان ہر یک دو نیم درم آب یک پیالہ

جوشاندہ بہ نبات شیرین کردہ یا کمون دو درم بسر کہ جوشاندہ یا طبیخ جوز بچیات یا طبیخ دارچینی یا طبیخ مصطکی نوشند بسباسہ نیم درم تمبا کو دو درم در حقنہ کشند و دو دو

ازبینی بر آرند مشک پنج درم مقابل فم معدہ آویزند و قدری سودہ در چشم کشند **قول جوان کورو** ولوبادران اکلیل شبت عاشا فودنج تخم ابیض جوشاندہ بخرقہ

صرہ بستہ بر معدہ کماد کنند اگر ساکن نشود چند چہار دانہ آب پودینہ نیم قاشق دہند اگر کافی نبود حب ایارج یا ایارج یا جیوسہ چہار مرتبہ بفاصلہ یکروز دہند و کمیتی تیلیوم

و استلای النفع شبت نیم درم در آب جوشاندہ صاف کردہ شش اونس نوشند و بعد تنقیہ چند دو درم مصطکی سہ درم خمر ابیض روغن سودہ ہر یک دو اونس بر آتش نرم

پزاندہ بر معدہ مالند مصطکی قرنفل عود دارچینی جوزبویہ ہر یک درم اذخر سنبل ہر یک دو درم خمر نیم کاناد جوشاندہ خرقہ آلودہ بر معدہ گذارند آخر لادن افیونی دو دانہ

دہند اگر زود آبزن آب شیرین کنند اگر بسبب کثرت اکل غذا باشد اقدام آن و بسا باشد کہ ترک ریاضت معتادہ و حمام باعث این شود **علاج** بزودی آب گرم نوشیدہ

قی کنند تقلیل غذا نمایند و در تجوید ہضم کوشند اگر ترک ریاضت سبب باشد ریاضت کنند اگر بسبب سوء مزاج بارد معدہ باشد قلت عطش رغبت باشیای گرم و دیگر

آثار سوء مزاج بارد معدہ و بہ پیران و کودکان و کسی کہ مرض دراز کشیدہ اکثر افتد بسبب ضعف حرارت ایشان **علاج** برای تسخین معدہ تخم کرفس و تخم کمون

وغیرہ ادویہ کہ در رطوبی گذشت خورند و ہمون ادویہ تربیت ضماد کنند نیگرم و تخم بادکیان دارچینی زیرہ زنجبیل خورند **قول جوان کورو** و آبزن آب گرم کنند

تریاق ایارج مقرد جالینوسی ہر یک دو درم صبر یک نیم درم غاریقون دو درم زنجبیل نمک سنگ ہر یک دو دانہ بماء العسل حب بندند چہار اسکروپلو دہند حب خبث لنجان یک

اسکروپلو خورند اگر بسبب ہوای بارد باشد تخم شبت اسکروپلو یا اروماتیکو روزا دو یک درم عرق مرغ دہند شکلطر اشیع تریاق باکنا ہر یک اسکروپلو یا نیم درم عرق

مرغ یا تخم ابیض دہند اگر مع الوجع بود تخم شبت نیم درم آب شش اونس جوشاندہ دہند چند فلفل خردل بسر کہ جوشاندہ اسفنج یا نان ترکردہ بر معدہ نہند قرنفل

یا پرچہ جوزبویہ یا دو قطرہ روغن انیسون بمہا یک قاشق عرق حل کردہ دہند طبیخ سر سر نوشند خولنجان زعفران گل سرخ سنبل ہر یک دو اسکروپلو لادن افیونی اسکروپلو

اسبغول حب بستہ نہار یک اسکروپلو دہند بدانند کہ انفع تدابیر درین دو در ریحی و در رطوبی حرکت خفیفہ است چون خط شدید و صیحہ قوی و جمیع اعراض نفسیہ و ایضا

حصر نفس و مصابرت بر عطش مفید اگر بسبب ورم کبد باشد غشی مفرط حمی حادہ اگر ورم گرم بود دیگر آثار ورم کبد **علاج** بالیون شد عرقوں آب کاسنی آب عنب الثعلب دہند شربت

دینار شربت انار انفع باقی تدبیر ورم کبد **قول جوان کورو** و قیفان است بندآرد جو بشیر زن آمیختہ نمک سرب اسکروپلو افزودہ بر کبد ضماد کنند اسیرتو ویتریولو

با آب انار ترش یا شربت لیمو یا تین تورا روزا دو کہ در تیزاناطیا کردہ باشند دہند **شربت دینار** کاسنی بیست شش درم پوست بیخ کاسنی سی درم گل سرخ پانزدہ

درم تخم کشوث ریوند مدقوق صرہ بستہ ہر یک پنج درم شب در آب ترکردہ صبح بآتش نرم جوشاندہ صاف نمودہ بدو رطل قند قوام کنند شربتی دہ تا پانزدہ درم

برای سدہا ساریقا و جگر و احشا و ورم احشا نافع مدبول ملین طبع و سکنجبین و شیرہ خیارین مزلیہ یرقان حرارت کبد و معدہ و بشربت عناب مزلیہ حصبہ و جدری حمیات

دموی و صفراوی اگر بسبب ورم معدہ باشد آثار و علاج او در ورم معدہ جویند **قول جوان کورو** و فصد کنند کورد یال دہند اگر کافی نبود لادن افیونی

سہ دانہ دہند اگر بسبب ایلیس باشد یا شد کہ در معدہ افتد و این عقب استفراغ مفرط و حمی طویل و جمیع مفرطات افتد در روست چراکہ از فنار رطوبات معدہ و بات و

اعصاب باد میشود پس اگر حدیث العہد بود و استفراغ قوی نافتادہ باشد تدارک توان کرد و اگر بعید العہد بود و استفراغ قوی افتادہ مہلک است چراکہ ذوبان در

تا نخواهد یا آنکه نقل آبها و یا قسط یا انگور و یا آب سبوس گندم یا سبوس او بهر برگ تنسب یا لوبیا یا ماش سیاه یا فلفل گرد یا آمج اسود نیکو فته و بحقنه تو نهاد دلبلود تنباکو
کشند و دوا بینی برآید برای ریحی و امتلائی و بادرونا فع **فصل بیست دوم در انقلاب معده** هر چه خورد و بعد هضم یقی برآید سبب او خراش
که در اثنا عشری یا در صائم افتد پس وقتی که غذا منهضم یافته در مسامی مذکور آید معا بسبب خراش از آن بنیع دبیا بعد آن باسوی معده از پس نماید و معده نیز آن را
مکروه داشته یقی مندفع سازد فرق از ایلاوس آنست که در این آنچه بقی برآید از نتن و زبلیت پاک باشد و در ایلاوس زبلی و منتن باشد چرا که در وقا مکث
طویل نموده و عفونت کیلوس را اساریقا بخود کشیده و ایضاً خروج پوست باریک بدر قی و ابتداء حرقت و وجع در حوالی ناف از اکل اشیای تند ترش و تیز بر
انقلاب معده گواهی دهد **علاج** شربت لیمو شربت انار منعنع مصطکی کند بدهند و آنچه در تیج گفته آید بکار برند **فصل بیست سوم در قلق معده**
مریض از غایت اضطراب چنان باشد که گویا در خاکستر گرم است و از شکلی بشکلی میگردد و در غم و اندوه بود و باشد که با وجود این غثی و قی یا تهوع افتد اگر سبب او
صفرا باشد که در معده متولد شود یا از جگر ریزد آثار او در فصل قی ببینید و این اکثر افتد **علاج** سکنجبین با آب گرم خورده قی کنند آب خیار شربت به شربت سیب
دهند شربت لیمو شربت نارنج شیره تخم خرفه آب انار بهیدانه جو قدری طباشیر بگلاب آمیخته خورند صندل کافور پوست کدو تر بگلاب بر معده ضماد نمایند
باقی تدبیر در قی ببینید اگر سبب او مادهٔ بارد شکیت بکیفیت ردیه چون لوحت حموضت یا بقیه عفونت باشد که در معده گرد آید آثار او در قی بلغمی سوداوی گفته شد
در انجا ببینید **علاج** سکنجبین عسلی با طبیخ شبت نوشیده قی کنند بعده شربت افسنتین آب بادیان بکار برند و باقی تدبیر از قی جویند **فصل بیست چهارم**
**در اختلاج معده** یعنی حرکت خفقان مانند در معده عارض شود سبب او اگر ماده گرم یا سرد باشد که در معده متولد شود یا از جگر ریزد پس اگر از این حرکت دور نم
معده یا ورم حاری عارض معده بود باشد که غشی و خفقان پیدا شود و غثی و تهوع و ریح دیده آثار او و علاج این بدستور قلق معده است در آنجا ببینید و اگر سبب گرمی معا
باشد قبض طبع و جمع ریاح و غمز و نعوظ در معده قلقلة نفس سیلان لعاب بی خواب **علاج** حقنه کنند مسهل دهند و بعد رفع قبض تقبل و اخراج ریاح نوشند اگر سبب کثرت جماع باشد
**علاج** ترک آن کنند با آب گرم غسل نمایند طیوبات مالند **فصل بیست پنجم در حرقت معده** سبب او یا اکل اغذیه غلیظه چون نان فطیر و غیره که نفاست کرده در
معده متخم شود و بر سر معده ماند و از حرارت معده ترش گردد یا رطوبت خام که در فم معده بند شود و از حرارت ترش گردد یا سوداوی که تیز گرا از طحال بر معده ریزد
و امارات حرقت نماید پس آنچه از اکل مخلطات و حتقان رطوبت افتد در اکل تقدم و تناول آن نمایند و دیگر بعد اکل طعام حرقت ساکن گردد **علاج** اگر از اغذیه غلیظه
و رطوبت باشد عسل نمک با طبیخ تخم ترب شبت آمیخته نوشند قی کنند و لحوم سبک بریان و طبیخات بر مصالح خورند و معاجین مقویه و مهضم نمایند اگر سبب سودا
باشد ایارج یا سلیخ جیب زنند پس سکنجبین بزوری نوشند هلیله مربا آمله مربا دهند و اغذیه مناسبه خورند **فصل بیست ششم در حکاک و دغدغه معده**
اگر سبب او لعاب یا ماده حریف لذاع از عضوی بر معده باشد آثار انصباب و آفت آن عضو گواهی دهد و غذا منهضم برآید یقی یا اسهال **علاج** تنقیه صفرا از طبیخ
شاهتره کنند آب شاهتره بهار بجین دهند و تقویت معده کنند اگر سبب او بثور باشد که در سطح داخلی معده عارض شود غذا نا منهضم بقی یا اسهال برآید و باقی
آثار بثور معده پیدا باشد **علاج** قرص طباشیر که در روز عفران نبود دهند سفوف حب الرمان سفوف لا اصماغی سفید باقی تدبیر از باب بثوری و بثور معده
جویند **فصل بیست هفتم در استرخاء معده و تحلل نسیج معده** سبب استرخاء شدن معده است از فضول طبل اگر نفس معده
مسترخی شود بدانکه سبب آن رطوبتهاست گرد و سینه مریض بلند تر شود و پشت فرو رود و فساد هضم پدید آید و اگر از ربطه معده که معده بدانها با اعضا مربوط

مسترخی گردند بسبب بعض اجزای معده بر بعض دیگر فراهم افتد پس اگر استرخا در رباطی که مابین ترقوه و معده است افتد معده میل بسفل نماید و بسبب ثقل وی اعضای بالیه نیز فرو سو منجذب شوند و در موضع نازک ثقل محسوس گردد و اگر در رباطی که مابین الصلب و المعدة است افتد معده بقدام میل کند و ثقل در شکم محسوس گردد و اگر در رباطی که بین المعده و اعضای یمین و یسار است افتد معده بجانب چپ میل کند بتبع وی دیگر اعضا که بجانب یمین اند و متصل واقع کشیدگی پدید آید و اگر در رباط یسار افتد بسوی یمین پیدا کند **علاج** هرچه در فالج و استرخا گفته شد بعمل آرند و ازاده وی هرچه خوشبو و قابض باشد برگزینند و از غذیه هرچه سریع الهضم و مائل بقبض و جفاف بود اختیار نمایند **فائده** سبب تهلهل نسیج معده سوء تدبیر مفرط و اوجاع اشد و تعب و محنت عنیفه است که از قی شدید و اسهال ضرر بر معده رسد و این مرضیست که جمیع افعال معده باطل شود و هیچ مرض معده بدتر از این نیست که آفت او سست گردد پس طعام هرگز نگوارد و غذای نیک و ترتیب ده سود ندهد و غائط بعسر برآید و باشد که قبض بحدی رسد که بغیر حقنه و مسهل گشاید و از آثار سوء مزاج و آماس هیچ ظاهر نبود و بدن نحیف و مراق لاغر گردد و اشتها ضعیف و هرچه خورد بر معده ثقل آرد **علاج** شربت مورد و اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و جوارش عود و غیره هرچه قابض و خوشبو باشد بکار برند و دهن مصطکی و مثل آن بر معده مالند و نیز تیهو و هرچه سبک سریع الهضم بود خورند **فائده** پوست سنگدان مرغ نیم مثقال با اطریفل یا به بیه یا شربت مورد آمیخته و هر شب بر معده آویزند و سائیده بچیزی مناسب آمیخته خورند و هرچه تهلهل نسیج را مفید است استرخا را نیز سود دارد **فصل بیست و هشتم**

در تشنج معده چنانچه تشنج امتلائی و استفراغی در دیگر اعضا واقع شود گاهی در اجزای عصبیه معده یا در رباطه او نیز عارض میگردد پس اگر در نفس معده بود معده بر طعام محتوی نشود و بدان سبب غذا غیر منهضم برآید و اگر گاهی محتوی شود و احتوای ضعیفه پس بعض غذا منهضم و بعض غیر منهضم برآید و اگر در رباطه افتد آثاری که در تشنج با هر جهت مخصوص است ظاهر باشد مثلاً اگر در رباط بالا بود که معده را بفقار بسته است طعام در معده نایستد و بمجرد اکل در امعا منحدر گردد و رفتن بیمین یا بیسار مائل بود اگر در رباط بالا باشد که رابطه است بین الترقوتین و معده بالا رود تا شوی یعنی سختی و عشیت است تواند کرد **علاج** هرچه در تشنج امتلائی و استفراغی گذشت حسب سبب بکار برند **فصل بیست و نهم در صلابت معده** اگر بسبب انصباب سودا در معده باشد پس در نفس معده یا در اجزای دیگر صلابت پدید آید یا اگر ورم معده افتد در مراق عینین تهیج پدید آید و نزاق کثیر برآید و باشد که بسبب کبر حجم مراق شود و مریض بر شکم تکیه کردن نتواند و هنگام سجود متألم شود و باشد که ازالم تقمه المریابد **علاج** اگر مزاج گرم و بول رنگین باشد مسهل زنند ترک اکل لحم کنند عنب الثعلب بابونه بنفشه آرد جو خطمی اکلیل اصل سوس موم سفید و دهن بنفشه سرشته ضماد نمایند و اگر مزاج سرد و بول سفید باشد مغز فلوس عسل و دهن کنجد بطبیخ افتیمون سفایج اصل سوس بیخ خطمی لب قرطم آمیخته حقنه کنند بنفشه بابونه سنبل اذخر حلبه حب البان سقل بادام تلخ لعاب کتان و دهن بان و موم بالیکیان سرشته ضماد سازند گاه باشد که بسبب صلابت سپرز در اجزای معده که متصل بسپرز است سختی پدید آید پس تدبیر طحال باید کرد که محل آفت همونست اگر بسبب انصباب مواد صلابت در عضلات پدید آید فرق آنست که صلابت معده مستدیر میباشد و در عرض صلابت عضل مستطیل باشد و از یکجانب غلیظ و بطرف آخر رقیق بود چون دست بر انسا سوی زیرین موضع معده از غضروف خنجری تا ناف است عضلات چهارده و جنبی که در عرض شکم یکی در طول و دو درمیان پس از موضع صلابت فرق توان کرد و سوای زیرین اگر صلابت ظاهر شود و فعل معده سالم باشد بدانند که آفت در عضلات است و اگر در فعل معده آفت بود بدانند که سختی در معده است **علاج** اگر مزاج گرم بود برای تنقیه طبیخ شاهتره تمر هندی مغز فلوس ترنجبین و سنا بنفشه گل سرخ بابونه اکلیل بیخ خطمی موم سفید و دهن گل ضماد کنند و باشد که تنقیه بمسهل حاجت آید و اگر مزاج سرد بود طبیخ افتیمون غاریقون سنا شوم مقل حب نادیخ کرنب زعفران بلعاب حلبه و دهن سوسن شحم عتیق ضماد کنند و کذا تدبیر تحلیل و تغذیه رعایت حیات نشیده بروث **فصل سیام در تخمه**

از خوردنهای خام و غذا بیشتر خوردن هضم نشود اگرچه لطیف بود و اگر کمتر خورد نیک هضم گردد و اگرچه غلیظ باشد و این حالت مدام باشد و ضعف جثه بران گواهی دهد **علاج** غذا قلیل الکمیت
کثیر الغذائیت خورند و این برای صغر تجویف است و اگر بسبب تورم اعضای مجاوره باشد ازاله ورم از عضو ماؤف کنند مع رعایت تقویت معده **طبیخ شاهتره**
هر سه هلیله بلیله آمله هر یک پنج درم بنفشه شاهتره هر یک هفت درم سنا چهار درم نیلوفر امیران هر یک درم گاوزبان افتیمون گل سرخ هر یک سه درم بادیان تخم کرفس
کاسنی بسفایج اسطوخودوس تخم هر یک دو درم عناب آلو هر یک بیست عدد کاسنی سبز دسته جوشانده صاف نموده مغز فلوس مغز تمر هندی هر یک پانزده درم ترنجبین
سی درم آمیخته نوشند یک شربت است قوی المخرج مادهٔ مختلفه منقی بدن از اخلاط محترقه و غیر محترقه مزید مجرب **فصل سی یکم در تلخی دهن** یعنی هرچه خورده شود یا نوشد
تلخ نماید سبب آن کثرت صفرا است در معده **علاج** بندوی کین تبلید بیست دانه بدو تا شش مرق آمیخته با آگوا بند یکجا دیوارا کوا دارش دهند فصد نکنند اگر تپ
باشد طبیخ کوزبان نیز و اینکو ساده یا نیز و اینکو درم آب تازه یک جا آمیخته دهند اگر بسبب تلخی طعم دهن نوشند طبیخ مذکور تمر هندی چهار درم افزایند ضماد صبر و بر پهلوی راست
و ضلع جگر گذارند نارنج ترش صبحی خورند طبیخ کیلاس نوشند بیخ کلم بحری نیم اوقیه در آب جوشانده سه چهار باره نوشند و از مرق مع مجرب لحوم و اشیای گرم و خمر و شیرینی
پرهیزند شخصی تلخی دهن بکثرت داشت و چند بار صفرا قی کرد رگ سالو اتیوا چند با بازو دست راست کشادند سال پی نیل پکه و پلو پیر تر انا سپر دادند وقت شب حقنه
ایبزادند نمودند شب دوم شیر خرد و گلاب یک آمیخته حقنه نمودند ضماد صبر و بر کبد نهادند آب برف شربت لیمو به برف سرد کرده دادند با فرصت نشد آخر بر پهلو ها شیر
طلا کردند بعد از تلخی دهن صحت یافت شخصی از رسمی صحت نیافت آخر از ناه ماتیو یک پیاله شبنم نوشیدن گرفت به گردید **فصل سی دوم در ذرب و خلفه**
ذرب اسهال معدیست که طعام دران بهضم شود و قبل از آنکه همه بدن را از وی بهره رسد مستطلق گردد و بالاتصال و کثیر الرطوبت بود اما خلفه آنست که طعام بر
سبیل معتاد در معده نایستد و استطلاق درو گاهی بسرعت بود و گاهی ببطو و گاهی بدفعات کثیر و گاهی بدفعات قلیل و گاهی منهضم و گاهی فاسد و سبب آن ضعف
واحدیث اگر بسبب سوء مزاج بارد رطب یا ساذج معدی باشد نشانی جشا عدم عطش و حرقت و عدم خروج بلغم بقی و اسهال چون طعام خورد بسرعت بیرون آید اندکی متغیر شده **علاج** کمونی
فلافلی جوارش عود جوارش جوزی دهند روغن مصطکی بر معده مالند کمون شونیز عفص برابر بخمر آمیخته بر خرقه کشیده بر معده شکم نهند با کمون مویزی بسرکه تر کرده مشور
کنند عفص آمیخته بر خرقه کشیده دود عود داده بر شکم نهند یا سعد کندر مرکب گلنار جوز السرو اقاقیا بخمر طلا نمایند تیهو کبک و غیره خورند باقی تدبیر در سوء مزاج بارد ساذج معده
بینند اقاقیا بشربت مورد یا بخمر دهند نانخواه کندر گلنار برابر بمویز مع تخم ساییده دو سه مثقال خورند چادرس بهیه گوسفند سماق و دراج زیرباج بروغن جوز دارچینی
خولنجان زنجبیل غذا کنند اگر حاجت تویتر شود عصافیر طیهو دهند سنگدانه مرغ گشنیز بریان کرده برگ سماق یا شیده خورند در اغذیه بادیان نعنع شبت انداز کرده در
بول و برای انواع خلفه انفع اند و اگر حاجت بحمام شود اول خبز بخمر تر کرده خورانند و اگر قراقروپاج باشد کمون کرویا گشنیز بلوط بسرکه پرورده بریان نموده برگ سماق
سویق نبق گلنار قشر حب الآس کندر برابر قرص بسته قدر حاجت بخمر دهند **قول** لارز و پیر مصطکی پوست ترنج برگ گشنیز دهند گلقند که تخشیل دنس تریاق
کبیر شش درم حلوای برابر بهم آمیخته هر صبح نیم اوقیه دهند اگر بسبب اجتماع بلغم در معده باشد قلت عطش ترشی جشا کثرت لعاب خروج بلغم براز و غذا اکثر متغیر
شود **علاج** سلق تخم خردل سماک نارنج خورده بطبیخ شبت نمک عسل قی کنند اگر کافی نبود صبر تربد هر یک درم شحم حنظل ملح هندی هر یک ربع درم حب بسته دهند بار
قی نمایند بعده شرو دیطوس بخمر ریحانی دهند سکنجبین عنصلی جوارش خوزی امروسیا شراب افسنتین خندیقون سفید سعد مصطکی لادن قصب الذریره اذخر عود
سک جوز بویه قرنفل افسنتین با آب مورد آب مرزنجوش آب نعناع مانند آن بر معده ضماد کنند عصفور مطبوخ اتریج تمام خورند **قول** لارز و پیر

حب قابضہ حب تریاق سفوف منقبضہ سفوف جاذبہ سفوف حابسہ شربت کشنیز می دہند اگر بسبب رطوبت لزجہ باشد کہ بر سطح معدہ چسپیدہ و خمل آنرا بر سازد پس
بسبب امتلای خمل و ضعف ماسکہ غذا در معدہ نایستد و بمجرد ورود سوی امعا منحدر گردد و تغیر نایافتہ خارج شود کہ بعد اکل حرکت اتفاق افتد کہ حرکت یاری میدہد
براسی اور بسا باشد کہ مریض در یابد کہ طعام از معدہ یکبارگی سوی امعا افتادہ **علاج** جوارش کندر رب بہ بشربت مورد دہند عود زعفران ہر یک درم سعد بلوط
مورد ہر یک دو درم با آب نعنع آب بہ بر معدہ ضماد کنند انفحہ ارنب نیم درم کندر دو درم عفص نیم درم سائیدہ چہار نوبت دہند تخم ریباس حاج محرق بلوط کشنیز انجرہ
سماق خرنوب کمون مصطگی تخم کرفس نان یابس کندر تا تحلل پیدا سائیدہ قریب دہ درم در روز چند بار دہند و از آب گرم پرہیز ند **قول لارزوریہ** پنج
نیطافلن بارزد پوست ترنج ہر یک دو اوقیہ مرزنجوش اقماع ورد پودینہ ہر یک کفی جوزبویہ قرنفل دارچینی گل سرخ ہر یک نیم اوقیہ جوکوفتہ کردہ در دو
خریطہ پر نمودہ در آب آہن تاب انداختہ بر آتش نہند چون گرم شود بر معدہ نہند وقتیکہ سرد گردد دیگرہ دوم نہند کندر پنج پوست انار ترش بسد گل لالہ ہر یک چہار
جوزبویہ بریان دو نیم دیاد محرق سہ گل ارمنی شش بابا بسی افیون ہر یک دو سائیدہ یک درم دہند آب چشمہ یا دو صد در طل سرکہ رطل خطرت سنا لی [illegible]
برگ بارتنگ جوز سرو ہر یک چہار درم گل سرخ گلنار سنبتین پودینہ ہر یک مشتی انداختہ بزند نصفی ماند انکباب کنند بعدہ روغن گل یا روغن مصطگی یا لاذن
مویز کوہی و بوراتی بر شکم ضماد سازند طبیخ کوکنار تا نیم [illegible] نوشند شربت لسان الثور یا ... لورتیا دہند روغن بلسان یا روغن پودینہ یا روغن ... سفوف منقبضہ باشند
**جوارش کندر** کندر قند ہر یک شصت فلفلین ہر یک ۶ وازوہ زنجبیل خولنجان ہر یک ۶ قرنفل جوزبویہ سیل ہر یک پنج مشک نیم بعسل آمیزند شربتی
درم ہاضم سخن معدہ مزلقیہ اسہال بلغمی واگر بسبب مرہ صفرا باشد التہاب عطش وجع لذع در بطن و مغص خروج سنبر ابراز و عقب حمیات حارہ و عقب اکل اغذیہ
و ادویہ گرم و شرب خمر صرف پدید آید و باشد کہ بہ تب تیز یار بود **علاج** تا کہ قوت بیند ہرگز بند نکنند بلکہ مدد دہند تا مادہ تمامہ بر آید پس اگر اندک اندک آید آب انار
نقند یا شربت ورد مکرر یا الیار زرد قند دہند تا بر اخراج مدد دہد وقتیکہ بسبب اخراج خلط صاحب ضعف و غشی پدید آید تدبیر حبس نمایند قرص حماض قرص طباشیر
قابض بدوغ سنگ تاب یا آہن تاب یا رب انار دہند شربت مورد شربت لیمو سفید طباشیر گل سرخ ہر یک درم با آب حصرم آب ریباس یا طباشیر گل ارمنی با آب بہ
یا مورد تخم ریباس پوست انار ہر یک دو نیم درم عفص درم سائیدہ برب بہ رب سیب آمیختہ چند دفعہ دہند مورد بدری فل طلا کنند صندلین خرنوب گل سرخ
عفص اقاقیا گل ارمنی سماق آملہ بگلاب آب مورد بر معدہ ضماد نمایند آرد جو بریان صمغ عربی طباشیر برابر رب سیب یا انار دہند دوغ آہن تاب نوشند
مرق مرغ کہ در وے بہ و سیب پختہ باشند بچہ مرغ سماقیہ جاورسیہ آب حصرم و زیت خورند طباشیر سہ درم صمغ عربی درم ہمراہ جلدر ماء الشعیر دہند قرص طباشیر دو درم
بیک اوقیہ آب یا ماء الشعیر دہند اگر منقطع نشود و کرب آرد راتب مطفی بحدید کنیم طلا کعک سحوق یا خبز مجفف در تنور پنج درم آمیختہ دہند اگر قوی تر خواہند طباشیر
گل سرخ گل ارمنی صمغ عربی گلنار کہربا پنج درم افزایند انار دانہ زبیب سیاہ مدقوق کہ بروغن یا آب حصرم یا آب انار ترش پاشیدہ باشند بچہ مرغ بریان برنج پختہ
بہ بیہ گردہ بز جاورس مقشر مدقوق پختہ بخل و روغن بادام یا بیضہ نیمبرشت سلق بخل خورند و در غذا ملح اندکی اندازند از لحوم و دسومات پرہیزند گردہ و سومت
لحم بقر کا گاہ آن را در مرق داخل کردہ یا کعک خورند نفع دہد و بعدہ آب سرد نوشند و اگر طفل باشد تدبیر مرضعہ کنند و طباشیر دو دانق سک دانق بطفل دہند
**قول لارزوریہ** تخضیب دیاد نیم درم بطبیخ گل لالہ قبل از غذا صبح شام دہند چہار روز حب ما تا سید اشش درم کتیرا نیم درم عرق خرفہ سکا او آمیختہ دہند
پانزدہ روز پاستیلا کونتراس کا ماراس کور دو دوا سکرو بلو شربت ورد یا لیس و نس آمیختہ دہند و بالایش عرق خرفہ یا عرق بارتنگ نیم رطل نوشند شام

چہار ساعت قبل از غذا تا ہفتہ و گفتہ سفوف قابض سفوف ادبیطریزی میستورا کو ردیال شربت ماشی کیونو شربت مورد مرکب شربت نیلوفر فلونیا رومانا
فلونیا ریکیا را کنا قرص زرشک قرص گلنار طبیخ دمی ہیستورا طبیخ انیسی در پنیر یا معجون خرفہ معجون قابضہ یا قرص کافور کسیتی این ہمہ مفید اند ہند تجربہ مورد می
دوده کنند ادکو آنیتوا لیستی زنکو بر معدہ نہند اگر بسبب انصباب سوداء کثیر از سپرز بر فم معدہ باشد کثرت اشتہا احساس لذع و حموضت بر سر معدہ دائم و تسکین نشود دیگر از
اکل غذا و شرب قدری روغن **علاج** باسلیق یا اسلیم چپ زنند طبیخ افتیمون یا ہیارج بہر تنقیہ نمایند مجربہا سی بر طحال گذارند تجربہ خشن مرہم طحال امالند
و سنجات قابضہ نمکید بر طحال کنند افتیمون دو درم آب بارد دہند و بالایش مرق چرب نوشانند اگر کافی نباشد حب الرمان بریان و برنج بہمن سرخ بریان زرنباد
کہربا ہر یک دو تخم ریحان تفت دادہ نا کوفتہ آمیختہ سہ درم شربت معدہ دہند کباب جگر بزغالہ خورند علی الصباح قبل از آنکہ سودا بر فم معدہ ریزد و گرسنگی آرد
مسور شکر روغن بادام بہ پہ گیرہ مزہ ساختہ کوشند اگر بسبب بثور یا قرحہ طبقہ داخلیہ معدہ باشد و این را زلق المعدہ نیز گویند و ایضاً بسبب اتصال سطح و سطحی
با سطح معدہ حرارت و یبوست و نیز دہن و ظہور وجع و حرقت در معدہ بعد اکل غذا خاصتہ کہ غذا ذی حدت ملوحت حموضت باشد پس موضعی کہ ثقل طعام
محسوس شود لذع و حرقت نیز ہمانجا بود و ہر چند کہ غذا البتہ فرو نشیند وجع نیز فرو سوگراید تا کہ آن غذا تمام برآید تغیر نا گرفتہ یا بعض تغیر یافتہ حسب قلت و
کثرت بثور و قروح و برآمدن صدید و قشور نیز درین اسہال ضروریست خصوص در بثور متفرقہ **علاج** در ابتدا باسلیق زنند اگر مانع نبود بر ساقین حجامت کنند
بطبیخ ہلیلہ تنقیہ نمایند قرص طباشیر کہ دروی زعفران نباشد سفوف لعوق الامعا بثوری ہند اسپغول بریان بشربت مورد یا لعاب اسپغول بقدری روغن گل ہمہ
دو بغ نوشند اسپغول تخم ریحان بارتنگ کنوچہ بر سفال بریان کردہ قدری آب گرم برو ریزند و بہم زنند تا منعقد شود پس قدری روغن گل انداختہ نوشند
برنج جو عشر عدس در آب جوشانند پس آب اول دور کردہ آب دیگر پختہ بمسکہ خورند آب کنکک جاورس بہ پیہ بز سماق زرشک خورند اگر کافی نبود قرص طباشیر
ممسک آب انار مزیا آب بہ دہند مورد گل سرخ گلنار صندل سفید عفص برابر آب یا گل ارمنی مورد اقاقیا لادن فیونی بر معدہ طلا کنند اگر بسبب نزلہ باشد
کہ از سر بمعدہ ریزد و طبع آنرا دفع کند پس غذا نیز فساد پذیرفتہ بتبع مادہ با سہال منزل گردد و این اسہال را دماغی گویند و این اگر مزمن شود فساد مزاج معدہ و
تصور ہضم و ضعف قوت آرد پس احداث نماید ذبول و موت و آثار این آنست کہ بعد خواب طویل اسہال آید متواتر چون ما منصبہ پاک گردد اسہال باز آید
تا زمانیکہ باز مادہ نزلہ در معدہ گرد آید و دیگر آثار نزلہ حسب سبب پیدا باشد مثلا اگر مادہ نزلہ صفرا باشد غلظ حلق و خشک سری و از معدہ تلخی دہن عطش لہو لذع حرقت در دماغ
و معدہ و اگر بلغم بود طعم دہن تفہ و بدبوی و غلظ آب دہن اگر سودا باشد ترشی دہن ثقل سر و آمدن بوازدماغ بیچ بوی آید دہن و اگر خون باشد سرخی چشم ثقل حواس
شیرینی طعم مائل شور ہمہ بدبوی **علاج** حسب حال تنقیہ دماغ بقصد حجامت اسہال نمایند و بعد تنقیہ برای اصلاح مزاج دماغ شمومات عطوسات ضمادات اطلاات
مناسب کہ در دماغ ذکر یافتہ بکار برند و برای جذب مادہ سوی مخالف حلق موی سر کنند و بر وخر دل مشک ضماد نمایند و تدبیر ساقین در ابر روغن تنگ بمالند
بطبیخ بابونہ اکلیل پاشویہ نمایند و چون دماغ پاک گردد برای منع انصباب نزلہ بر معدہ گلنار کثیرہ صمغ عربی عصارہ لحیۃ التیس زعفران شربت خشخاش آمیختہ دہند شیاف عفص گلنار عصارہ لحیۃ التیس
سماق اقاقیہ لعوق سازند گل ارمنی صمغ عربی خشخاش رب سوس نشاستہ کتیرا زعفران تخم کاہو قرص سازند کہ در منع نزلہ مفید است و مریض را فرمایند کہ از خفتن بر قفا و از نہادن سر زیر بالین
بلند پرہیز کند و بر رو می خوابد سر چنان دارد کہ نسبت بہ بدن فروتر باشد تا ہمہ مادہ نزلہ از راہ بینی برآید و بہ حلق نگراید بدانکہ درین حبس اسہال ہرگز نکوشند
و ہمگی عنایت در تخفیف و تنقیہ دماغ و منع نزلہ مصروف دارند **قول رازی** دوستی بدین مرض مبتلا بود و مرض مزمن گشتہ و ہیچ دوا سود نمی یافت ہر وقت

بمن شکوه میکرد چون بر سبب واقف نمی شدم تدبیر کفایت نمیکرد و بعد از روزهای بسیار دیدم که متواتر چند بار برای غائط رفت و عقب آن مائی طویل جهانیت
مانند پر سیدم که ترا بعد خواب همین حالت روی میدهد گفت بلی دانستم که نزله گرم از سر فرود می آید فرمودم که حلق شعر آس کرده و خردل فرفیون بر تارک طلا کنن
همچنان کرد و اسهال منقطع شد **قول کاسیا** اگر از ماده نزله گرم باشد تدبیر نزله گرم کنند فصد حجامت نمایند تنقیه بطبیخ هلیله اسبغول گل سرخ کتیرا زعفران تخم
شربت خشخاش و بهدانه صندل گل سرخ اقاقیا کوکنار حضض گلاب بر سر طلا کنند با شوید و دلاک قدمین نمایند و وقت افراط اسهال گل ارمنی اقاقیا صندل
هر یک دو نیم ماق مورد هر یک پنج عفص یک بگلاب بر معده طلا کنند و هر صباح که از خواب بر خیزند قی نمایند اگر ماده در فم معده بود و لیکن اگر در قعر او باشد
باسهال پاک کنند و بعد تنقیه بمنع نزله و تقویت دماغ کوشند بر سر شانه کنند و پیش سر خارند و بخرقه درشت مالند عطسه آرند و تقویه دماغ بر سر گذارند بدارت
بندند و هر شب وقت خواب ترمس خشخاش و بهدانه و بعدش مقشر کشنیز گلاب یا بطبیخ عدس و برد اسل سوس و قدری عفران سکنجبین آمیخته غرغره کنند و بر دهن بادام روغن
خشخاش بهین سر نمایند حل بویند روغن گل بسرکه آمیخته بر سر ریزند که مقوی سر و محلل فضول منتصبه است بیا نست کنند که محلل ماده دماغ و مولد خلط نیک است
خس کاسنی خورند اگر تب نباشد مرغ و تقلیل غذا نمایند اگر ضعف آرد سیب بالائم کوکنار بهدانه خرمهره مع آب نوشند اگر مرطوبی بود آب ممزوج سکنجبین عسلی نوشند
و تاکید صادق نشود آب نه بندند که مضعف ماسکه است و از اغذیه غلیظه و نفخه و حبوب ملبه نمک پرهیزند اگر ماده تعصب بود و به نزله بارد کنند تنقیه
بحب صبر نمایند بر عطش صبر کنند سر خرقه خشن مالند و بصابون شویند خردل انجیر بر سر طلا کنند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش شبت آبکاب سازند کباب بس
زعفران با ماء العسل جوشانده قدری مشک آمیخته یا سیب یا با سکنجبین آب گرم آمیخته غرغره کنند موی سر بر و ترشند و بعد حلق شونیز بر جگاه و سر گذاشته
بر سر مالند و بعد ساعتی آب سلق سرکه قدری نمک شویند روغن گل با آب پودینه و سنبل آمیخته یا روغن بهدانه یا روغن فرفیون بر سر مالند سر جند بیدستر یا آب
سلق طلا کنند کش کوفته بویند شونیز بریان در خرقه بسته پیش بینی دارند دائما و قسط کنند و بر مجمر ریزند دود و بینی رسانند و کاسه قیر باشو کنند حق
معده بسفوف پودینه غرغره نمایند مرغ مسافیر دراج تیهو و کبک بریان حب پیوند زخورند **سفوف نعنع** پودینه عود مصطکی قرنفل پلپل باریان تخم کرفس زیره
اگر بسبب انصباب و انصباب از بدن بر معده باشد استسقای تن و احساس حرارت که از بدن بر معده میریزد پس اگر قوت قوی باشد طبیعت دفع ماده بکند و گذارند تا ماده
فاسد دفع گردد و اگر مصلحت و مطلوب شود سفرت بیض نیمبرشت بسماق و قدری غلیظ مرکب نار جب ترنجبین حرزنخودکاسنی بسرکه جوشانده و بندند اگر بعد اسهال
تبعیض طبیعت و ضعف باشد بکم اقتضا قضا و رز نند اگر بسبب سوء تدبیر اکل و شرب باشد چنانچه در فصل ضعف هضم گفته شد از شربت حب آب کنیز یا دی طعام که
منقلب آن شد تمام اسهال زوال گردد بعد علاج تعلب هضاء وگیکنند و در بغداد بیده ترتیب چنانچه در فساد هضم گفته شد و تقلیل غذا کنند یا قست نمایند اطراف بندند
با نخواه مصطکی سفوف کنند جوارش عود جوارش سالک بهدانه صفرت بیض مسلوق منقلبه با پیستی کرده کمون نانخواه خردل خورند غرت قابض نوشند بجوند
تا عرق آید چون عوارض زائل شوند تدریج بعادت رجوع نمایند **جوارش شاک** مصطکی قرنفل زنجبیل فلفلین تج جوز بویا پیل سک هر یک جزء برابر ابر عسل
**جوارش عود** قاقله کبابه مصطکی سنبل اذخر بسباسه جوز بویه قرنفل ملیحه عود فلفل الطیب و گل نسرین تاک شک سلیخه سعد زنجبیل قرنفل تاک غرت مهم
برابر عسل آمیزند اگر بسبب استسقای بدن سوء و قلت تحلیل باشد مریض پر گوشت و پر قوت باشد و آرزو می طعام نبود و فضله منهضم کثیر الرطوبت و کثیر المقدار باشد
و ترک ریاضت عادت و آسودگی گواهی دهد **علاج** فصد کنند تقلیل غذا نمایند ریاضت کنند حمام سرق نمایند ملقه دارند ریاضت کنند سواری سپ نمایند

بسبب ضعف کبد باشد که جذب کیلوس نکند بدن روز بروز لاغر شود عروق بدن خالی از عروق نماید ولون بدن بسفیدی یا زردی گراید و براز سفید شبیه بماء الکشک یا سبز برآید و تهیج اجفان وصابع رجلین **علاج** جوارش مصطکی فوه بخی کنند وبعد فنجنوش شراب خبثی دهند ما اللحم با فاویه و توابل تیار کرده وعصافیر وآب ربیب مدقوق مع عجم که با هم وافاویه پخته باشد خورند باقی تدبیر در ضعف کبد ببینند **فنجنوش** هلیله کابلی بلیله آمله فلفلین زنجبیل کمون تخم شبت تخم کرفس تخم گندنا تخم جرجیر تخم شلجم تخم گزر افلحه گل سرخ سلیخه سعد دارچینی قرنفل جوزبویه هریک یک بسباسه قاقلتین عود مشک هریک دو حب الرشاد هفت سی خبث الحدید مدبر بسبر که برابر همه عسل دو یا سه چند همه شربتی دو درم بعد شش ماه **شراب خبثی** هلیله کابلی بلیله سیاه بلیله آمله هریک پنج نانخواه قسط سعد سنبل اذخر قصب الذریره مصطکی هریک دو خبث الحدید مدبر بسرکه پانزده سائیده آب نیشکر آمیزند **جوارش عود ترش** آب حماض اترج آب سیب ترش هریک رطل عرق گلاب قند عسل هریک نیم رطل قوام کرده کف دور کرده عود ده درم بادرنجبویه دو نیم درم زعفران دارچینی مصطکی هریک درم سائیده آمیزند شربتی دو درم **سفوف عود** کهربا گل سرخ هریک پنج درم عود دو درم زرک ده درم آمله طباشیر هریک سه درم سنبل درم زعفران کافور هریک دو دانگ شربتی مثقالی بشربت انار ترش **سفوف عود** عود سازج دارچینی زرنباد مصطکی قرنفل هریک یک کشنیز قاقلتین کمون هریک دو طباشیر سه نبات سی شربتی یکنیم تا دو مثقال وقت صبح بقدری گلاب **معجون احمر** هلیله سیاه هلیله کابلی بلیله آمله هریک ده سلیخه دارچینی قرنفل قرفه زعفران خولنجان سعد سنبل قسط بحری بسد مصطکی گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین هریک سه بوزیدان بهمنین تودری سرخ جوزبویه بسباسه کسیلا لسان العصافیر ساذج شیطرج عروق تنبیل گل سرخ زرنباد حب البان عود زرنباد اسجره فرنجمشک بزر نمام سل کهربا هریک پنج مغز جوز مغز فستق مغز فندق مغز جلغوزه هریک بیست سائیده بعسل آمیزند شربتی سه درم مقوی و سخن کبد مجرب لون را نیز مزید ریاح **معجون مسیح** جند افیون اسارون مر میعه و دبزر البنج کند مساوی بعسل آمیزند شربتی دو درم **فائده** نوعیست از اسهال معدی که بدوار افتد وآن را اسهال دوری ودود البطن گویند اسهال بدور معلوم پیدا آید بشرطیکه در کمیت غذا یا در حرقت اکل غذا که معین باشد فرق نیفتد زیرا که اگر درین فرق افتد بدوار معینه نمی ماند سبب او فضله است که در عضوی از احشا چون اعور و بطون دماغ و قعر معده و کبد و سپرز یا در عضو کثیر چون عروق دقاق جمع همی آید بتدریج مانند ماده حمیات دائره پس وقتیکه آن عضو ممتلی شود و مندفع شود از ان سوی معا و مستفرغ گردد و استدلال بر نوعیت ماده از لون اسهال و ظهور ادوار توان کرد مثلاً اگر بدور غب افتد زرد باشد از صفرا و اگر بدور ربع افتد سیاه باشد از سودا و اگر بدور نائبه بلغمیه یعنی هر روز افتد سفید باشد از بلغم و اگر دور را حدی معلوم نباشد و وجع در عضوی لازم بود و هنگام حبس طبع وجع غلبه کند از خون باشد پس در عضوی که اول وجع وثقل پیدا آید وعقب آن طبع مطلق شود و بعد اطلاق خفت در وجع رو نماید بدانند که محل آفت همان عضو است و این نوع در حمیات دائره روز نوبت نیز افتد و بعضی اکثر سبب دفع طبع ماده را **علاج** تنقیه بدن حسب ماده بفصد و حقنه حاده و حبوب قویه نمایند واز ضعف و لاغری مریض نترسند خاصه اگر ماده در معده نبود و در عضو دیگر باشد پس از تنقیه تقویت عضو ماؤف کنند و درین قسم قابضات هرگز بکار نبرند خاصه قبل از تنقیه الا آفت عظیم آرد و اگر بسبب سده ماساریقا باشد اگر تام نبود بدن بتدریج لاغر شود و اگر سده تام باشد ضعف و هزال زود پدید آید و در هضم غذا هیچ فتور نبود چرا که معده سالم است اما اگر سده تام باشد براز بمقدار غذای ماکول سکیم و کاست برآید و اگر تام نباشد براز بنسبت بماکول کمتر برآید حسب نفوذ صفوت کیلوس سوی کبد **تنبیه** نوعی از سدی است که باد دار آید و درین سده در محدب کبد میباشد فقط پس صفوت کیلوس نافذ میشود و جمع میگردد و چون بسبب سده محدب سوی اعضا رفتن نمی تواند بازگشته باسهال دفع

میگردد و تا ممتلی شدن عروق مرة ثانیه هیچ اثر اسهال نمی باشد و این اقسام و سخی گویند اما اگر سده در مقعر کبد نزدیک باب باشد درین صورت اصلا اثر کیلوس
سوی جگر نافذ نمیشود تا اسهال بادوار آید بلکه متفوت وی مع براز همچنان می برآید تا سده محدب کبد آنست که تحت منبع ایمن تقل وبایه و هزال و نحافت
و فساد لون پدید آید **علاج** در تفتیح سده کوشند بدانچه در سده کبد گفته آید **قول** لازورد بیر ریوند درم هلیله زرد نیم درم صندل زرد اسکر و ملیو هر آب
اقماع ورد جوشانده صاف کرده دهند اگر قوی خواهند ریوند مسحوق نیم درم شربت ورد یک اوقیه افزایند و گفته اسهال که بسبب ضعف کبد باشد غسالی بود
باید که مقویات کبد دهند مسهل بکار نبرند مگر هلیله و ریوند که مقوی کبد اند ریوند اسکر و ملیو گلقند نیم اوقیه آمیخته دهند چند روز نیچاسنی کشنیز بریان گل سرخ هر یک
اوقیه گل برگ کاسنی برگ گوبهی برگ حماض اقماع ورد هر یکی کفی مرزنجوش نیم کف صندل سرخ یک نیم درم عاج محرق هماز اسکر و ملیو آب و رطل بزند نصفی ماند
صاف کرده شربت حماض دو اوقیه آمیخته صبحی تاشش روز نوشند که برای انواع اسهال نافع است تخم حماض سه درم تخم گوبهی تخم خرفه کشنیز بریان هر یک اسکر و ملیو
در آب موافق جوشانده صبحی نوشند گل سرخ دو درم رقین کثیرا بیان پوست سنگدان مرغ هر یک نیم اسکر و ملیو سائیده دهند مسندلین فوفل گلاب بر کبد طلا نماید
سونیر سنتی شربت بسد تمک بسد دهند بسد مسحوق بگلاب طلا سازند خورند برنج شیر غذا سازند یا آول بریوند هلیله گلقند تلین کنند پس برای منع ماده ایس تکو
دهند شیر دوشت سبوس گندم گل سرخ هر یک مشتی اصل سوس کشمش هر یک اوقیه در آب بزند چون یک رطل ماند صاف کرده قند اوقیه صفرت بیض ده عدد
آمیخته حقنه کنند آب دو ص و دو جز سرکه آهن تاب یکجز برگ مورد تخم مورد هر یک کفی جوز السرو هفت عدد جوشانند نصفی ماند خرقه تر کرده بر شکم کماد کنند منز
نان بسرکه آهن تاب تر نموده سه اوقیه مصطکی دم الاخوین هر یک دو درم شراب مرزنجوش آمیخته ضماد سازند اگر مزاج حرارت کثیر نباشد مصطکی دو درم
آب سه لیبر جوشی داده عوض آب مدام نوشند و اگر حرارت کثیر بود در ایام گرما باشد آب سرد یا شربت خرفه دهند اگر بسبب ماده حاده باشد آب سرگم نشاند
بشیر آهن تاب حقنه کنند شربت به شربت گاوزبان بقدری تمک بسد دهند کندر مصطکی گل مختوم مومیائی سنگجراحت قرص کهربا هر یک یک گل ارمنی سه
سائیده دو اسکر و ملیو آب دهند گلقند گل ارمنی هر یک نیم اوقیه مربای به درم آمیخته دهند ریوند دو ابعرق یا رتنگ تر کرده وپس سرابگلاب شسته خشک
کرده سائیده دهند کهربا درم بصفرت بیض آمیخته دهند اگر مرض اشد باشد تریاق کبیر بعرق مرغ یا بعرق کلها یکه آمیخته یا بحون کسی جانوز حقنه سازند منع کنا
نیم تا دو درم سائیده آب یا ادوغ آمیخته دهند حابس همه انواع اسهال فورا لقوع کته انفع **لقوع** کته که مسحوق در پانچ مثقال ام چینی نیم درم آب گرم
هفت یا یا نزده اوقیه تر کرده بعد یکساعت بخته قند یک یا یکنیم اوقیه آمیزند و بعد یکساعت نیم یا یک نیم اوقیه دهند برای اسهال و ذرب انفع اگر خواهد بو
مسحوق نیم درم عصاره افیون پنجاه قطره افزایند تو تیر شود اگر بسبب ذرب همل معده باشد سببا ویا ماده اکال است که عند غلبه بر معده ریزد و سطح آنرا نحراشد یاد ام
گرم چون فلفل و حمره که در معده افتد و جرم آنرا بسوزد و خشونت آن را بر باید یا اکل سموم حاره چون فرفیون لبن شبرم دفلی وغیره که بحدت خود خمل آن را
بهم اشد خسد هیچ غذا نا منهضم و براز خالی از صدید و رطوبت و نتن بود و لذع و وجع و مغص هیچ نباشد **علاج** اگر سبب باقی بود در ازاله سبب کوشند بانچه در
مقام هر یک مذکور است و بعد رفع سبب سماق ورد طباشیر دهند فوفل صندل پوست انار حضض عصاره لحیة التیس تا آب آس آب کرنب آب بر معده
ضماد کنند پس شیر سیب بخورند پس روغن بادام و حسو از شیر و سمید ساخته نوشند یا مرق لحوم خفیفه چون کبک تیهو دراج اغتذا نمایند و بعد اکل تا دیر بر پهلوی
راست خوابیده باشند و هیچ حرکت نکنند اگر ذرب بسبب شرب ادویه مسهله باشد **علاج** اگر حرارت بود اسبغول بریان بروغن گل چرب کرده دهند و اگر حرارت

نباشد دوغ سرد کرده نوشند یا حب ارشاد سه درم بقدری دوغ که توان نوشید حب نشاند چون منعقد شود خورند که فوراً حبس میکند گل ارمنی صمغ عربی در دوغ
نافع اگر سحج افتاده باشد دم الاخوین بدهن بقر آمیخته حقنه کنند اگر نفع نرسد بتدبیر سحج نمایند **قول رازی** وقتیکه از اکل سقمونیا اسهال بافراط شود پس
بر آید بلغم بیا آنگاه مرغلیظ شد و چون خون آید علاجش عسر است و تدارک او بقوابض بود و بستن افواه عروق **قول ابن سرافیون** اسهال جیا گویند است
یکی را اقرب گویند سبب او آنست که انسان غذای معهوده خورد و آن شروع بهضم شود و او ده رابند کند تا کیلوس سوی آنها جاری نگردد و بالایش
غذای دیگر خورده شود پس غذای اول انفوذ سوی او رده ممکن نباشد و معده آنرا سوی امعا فرستد و بدین سبب اطلاق پدید آید **علاج** بند نکنند که ضرر
دارد بلکه گاهی بر اخراج مدد دهند که بعد اخراج از خود بند گردد و در این اسهال مریض ضعیف نمیگردد بلکه فرحت و قوت می یابد لیکن اگر طول کشد و شروع در ضعف
نماید بدانچه در ذرب اسهال خاو بر دو معدی گذشت بند کنند **دوم** را ماده البطن نامند سببا و احتباس کیموس در اعصاب است پس اعضا از اشتمال بر اغذیه قاصر شده
در آن باز میماند و آن سوی معده منعکس میگردد و در اختلاف می افتد و این مزمن میگردد و چیزی قلیل می بر آید و مریض قدری ضعیف میشود و درین حمی نیز یافته
**علاج** بند نکنند بلکه در تلطیف کیموس کوشند پس اگر حرارت باشد آب سکنجبین زده روغن بادام دهند زیرباج فروج خورند و اگر حرارت نباشد ماء العسل دهند نخود آب
روغن بادام خورند چون اسهال بکمی آرد ادویه مجففه چون گل ارمنی گلنار کهربا دهند **سوم** را باد وار خوانند سببا و ضعف قوت کبد و آلات هضم است پس
چیزی که لطیف است جذب میگردد و باقی اندک اندک جمع میشود پس وقتیکه امتلا باشد طبیعت دفع آن مینماید و اسهال می افتد و درین مریض بیست روز یا کم زیاده بصحت
می ماند و باز اسهال می افتد دو سه روز بعض دو جمع تا آنچه جمع شده است بر آید پس باز بصحت میگردد همچنین دوام ادوار میدارد **علاج** اصل اصلاح حال معده
و کبد کنند اغذیه صالحه دهند و نزد نوبت تنقیه بمسهل کنند یا بمطبوخ فتیمون یا مطبوخ هلیله یا مطبوخ افتیمون جوارش سفرجلی اطریفل کبیر نافع و بعد تنقیه هر صباح ریاضت کنند و لک
و حمام نمایند و آنچه در نوع چهارم آید بکار برند **چهارم** را مزمن نامند سببا و انضمام افواه معده و امعا است که از وی غذا سوی کبد میرود و بسبب ورم حار
پس غذا رفتن نمی تواند و درین مریض ضعیف تر میگردد و براز بمقدار غذای ماکول یا قدری کم از مقدار باشد **علاج** افتتاح سده بحقنه حاده کنند پس اغذیه
و ادویه مفتحه مسالک و مقوی و مسمن دهند چون نخود آب بروغن جوز پخته در و کرفس نعنع تمام انداخته خورانند خمر صرف نوشانند ماء العسل بزعفران سکنجبین عسلی
سکنجبین بزوری دهند **جوارش سفرجلی** سفرجل بسر که و آب بزند چون مهرا شود مالیده صاف نموده بعسل قوام کنند بعده فلفل زنجبیل نانخواه سنبل قرنفل قرفه
قاقله مصطکی هر یک یک کنر نیم سائیده آمیزند **قول جالینوس** کسی که شکم نرم باشد باید که اکل اغذیه مختلفه و کثیر نماید بلکه غذای واحد قلیل المقدار
یک مرتبه خورد و گفته اسباب اسهال سه اند اشیای لاذعه ضعف عروق و سستی افواه آن **قول بنارزق** خلفه اگر بسبب تخمه باشد علاج آن
تقلیل غذا و استعمال جوارش سفرجلیست **قول مسیحی** همه مخدرات در آخر اسهال می آرند و لا بد است از آن نزد امر غلیظ **قول محمد بن زکریا** قانون
علاج اسهال ادویه عفصه و مخدره و مدره است اگر حرارت باشد مدرات کمتر باید و گفته که انفحه در حبس اسهال حکم عجیب دارد یک دانق دهند اگر کافی نبود دو دانق
الا آنکه مزمن بتدریج دهند تا قولنج نیارد و گفته اگر در اسهال اشیای ردی بر آید عقب امراض یا غیر آن و از خروجش ضعف نبود بند نکنند اگر بند کنند حمیات و ورم جگر
و احشا آرد و گفته علاج اسهال مزمن فلونیا فارسیست اگر تب نبود **قول صاحب ذخیره** اصل در علاج اسهال مراعات اعضای بیست یکی اول امعا
از ماده پاک کنند و تقویت آن نمایند **دوم** تقویت دل کنند **سوم** رعایت کبد روا دارند **چهارم** رعایت معده کنند و تقویت دهند و از امتلا باز دارند و گرا

دردی مادہ باشد تنقیۂ آن نمایند چہ اگر رعایت این اندام کردہ شود و مادہ گسستہ گردد علاج عضو آنوقت آسان بود وگاہ باشد کہ دوا ندادن بہترین علاج
باشد. باشد کہ دوا دادن سبب درازی مرض باشد در اسہال پس لازم کہ تقویت اندام مذکورہ و امعاء و حرارت غریزی کنند و اغذیۂ کثیر الغذا قلیل الفضول
چون صفرۂ بیض نیمبرشت ماء اللحم دہند و ادویہ ہم نقوع کردہ دہند و جرم آنہا بکار نبرند و سماع خوش و حکایات عجیب و سیر باغ وغیرہ و عطریات مفید
**قول حکیم علی گیلانی** شخصی را اسہال تا یکسال کشید و بزلق الامعاء رسید و ہر روز زیادہ از دہ مرتبہ اطلاق میشد اطباء ادویہ و مسہلات قویہ دادند
لیکن صحت نشد مایوس گشتند ہر روز کمتر از دانگ تریاق کبیر بگلاب دادم تا یک مثقال خورد صحت شد و ماء الشعیر و مرغ برای اکل و عرق کاسنی عرق بیدمشک
برای شرب دادم شفا یافت و طبیخ قیصوم النفع و گفتہ کمترست کہ اسہال بغیر شرکت کبد باشد پس حین کہ حدت و اختلاط یابند شیرۂ تخم خیارین خمیرۂ بنفشہ دہند
و جای غذا آب تربز و دوغ شیرین خورند و موضع کبد را بروغن بادام کافور آمیختہ چرب دارند و وقتیکہ حدت کم شود قوابض دہند و صحت شود. و گفتہ کہ در
اسہال خون و صفرا و سودای سوختہ کہ شدید باشد و پیچش و حمی ہم بود و بول گرفتہ و سوزان آید راوند مثقالی نقوع طلیلہ دہند کہ چند مجلس می آید بعدہ تریاق
کبیر قدری دہند یا قوقی بارد و معجون لبوب بارد دہند تا دفع حدت کند و بول براند و قوت حاصل آید و حمی کم شود باز تسکین شکم بنفشہ پوست خطمی گلقند
کنند و باز سفوف قابض دہند و گفتہ در اول اسہال اگر گمان شود کہ شرکت کبد ہست کہربا معتدل دہند صندلین بزرگ عنب الثعلب برگ سیب برگ بہ یا آب
اینہا بر کبد ضماد کنند آرد جو کافور طباشیر بر جگر گذارند **قول جوان کورو** و خلفہ ذرب سہ گونہ ہست اول **لین تریا** یعنی غذای غیر منہضم بر آید سببش او
ضعف ماسکۂ معدہ ہست بسبب سوء ترکیب اکل غذا بکمیت یا بکیفیت یا فساد ہوا یا حدت مادہ یا اکل اشیای سمی یا کشیدن کسی مرض دراز باید کہ در تدبیر درنگ
نکنند و حسب سبب تدبیرش کنند تقویت معدہ نمایند دوم **سیلی اکا** یعنی غذا اندک ہضم یافتہ مانند مرق بغیر فساد و بغیر نتن بر آید سببش سدہ ہست کہ در
ورید ماساریقی و شعری و کبد و سپرز افتد و بدان سبب کیلوس بدینہا نتواند رسید و باسہال بر آید و بدن روز بروز لاغر گردد یا بسبب ضعف جذب کیلوس نماید و طبع
آن را باسہال دفع نماید پس در سدہ وریدی سفید و در ضعف کبدی غسالی باشد باید کہ تدبیر افتتاح سدہ و دفع ضعف کبد و تقویت معدہ کنند حسب سبب
سوم **کوتی کو یا تیو** یعنی مثال روغن گداختہ بر آید کثرت عطش و مریض در عرصۂ قلیل لاغر گردد چرا کہ شحم بلکہ ہمہ جسم گداختہ می بر آید سببش حمی یا محرقہ
یا دق یا فیس یا طاعونی درونی ہست باید کہ ادویۂ مقوی و مبرد چون بزر خرفہ تسکیو دہند تین تورا بسہ مرق مرغ آمیختہ نوشند و داغ بر معدہ و شکم و ہمہ جا دہند شیرۂ
بار کریموریتیز را حقنہ کنند اغذیۂ مبردہ خورند اگر حرقت درونی معلوم شود بارتنگ سبوس حب نشاندہ صاف کردہ بیاض بیض و نیم سکر و بلوکیتر آمیختہ حقنہ نمایند
اگر وجع شود چشم سرطان یا مروارید یا بسد یا حب انتی فیبریل لشیر آمیختہ نوشند و حقنہ ہم کنند دوا نیتر بالا نہ درم آب یک نیم رطل بپزند ربع رطل ماند صاف کردہ
نوشند و در تفلش آب نہ اونس انداختہ باز بپزند چون ربع رطل ماند صاف کردہ وقت شام نوشند شولہ کھچڑی دال خشکہ خورند مزلۂ ذرب ضعف معدہ و پیچ شکم
دہ ہفتہ **دیگر** پوست سنگدان مرغ قرنفل ہر یک دہ درم سائیدہ سہ حصہ کردہ در سہ روز دہند مزلۂ ذرب مزمن اگر یک بار چندین خوراک ندانند نہ حصہ نمودہ در نہ
روز دہند یا قدر ماش حبوب بستہ صبح شام یک یک دہند **دیگر** عرق گوگرد بعدرم دوغ گاو نیم درم آمیختہ ہفتہ ہفتہ **دیگر** لسان العصافیر جوز بویہ تیواج تو پر یا
گل دہادہ بیلگری لودہ شنگرف پوست انار ہر یک سہ افیون ربع سائیدہ سہ دانہ دہند و سہ نیج بجغرات خورند **دیگر** آبمہ مصطکی بدوغ دہند **دیگر** خرمہرہ محرق
درم عسل دو درم نمک سنگ قدری دہند بسنج بجغرات خورند **دیگر** شیر میش ربع رطل آب لیمو نیم عدد انداختہ در حال نوشند **دیگر** حب الرمان [illegible]

هریک ده درم تربد کوفته سماق هلیله زرد و بلیله هریک پنجدرم نمک سنگ دوازده و نیمدرم حب بیش بسایند شربتی سه درم مقوی معده و امعا مزیله اسهال دیگر عنبر اشهب هریک نیم درم الی سنگ جراحت هیل هریک یک بسبایج گلاب ده حبوب بسته یک سکر و بلوط صبح شام دهند دیگر بسیان العصافیر مغز گل و هاروه و چرس زنجبیل هریک سه قنب بریان یک سائیده دو سکر و بلوط با آب هند تا هفته و دوال تورو خشک خورند مزیله ذرب مزمن و اسهال مزمن صفراوی و بلغمی دیگر بریغته مرغ در آب پخته مقشر کرده صفت دور نموده سنگبسری سوخته پرکنند و بریسمان بسته همراه لحم بقر در آب پزند چون لحم گداز و برآرند و نیمدرم خورند مزیله ذرب اگر غشی آرد و خواهند که غشی نیارد سنگبسری طباشیر زرد و نیم دانه اناردانه عدسک برابر سائیده مثقالی دهند ـ

مشتمل بر چند فصل بدانکه کبد عضویست رئیس معدن روح طبیعی و منبت اوردهٔ و کیلوس در جگر خون میشود لیکن در ماساریقا هم تغییر در کیلوس پدید می آید چنانکه ماساریقا را قوتیست همچون قوت جگر فائده جگر لحمیست سرخ مانند خون بسته و مرکبست از لحم و اورده و شرائین و در ذات خود حس ندارد اما غشای عصبانی که مجلل و حافظ شکل ویست کثیر الحس است و بر جگر فروتنیها اند مانند اصابع که بدان گرد معده مشتمل شده است چنانکه کسی چیزی را با صابع در گیرد و این فروتنیها را زوائد گویند و این زوائد در بعضی چهار و در بعضی پنج و در بعضی دو باشند و بزرگتر زائده بزرگتر زهره موضوعست و موضع کبد جانب ایمنست و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده و تا خاصره منتهی گشته و محدب و بر باطهای قویه با اضلاع خلف مربوطست و بمقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقعر رگی رسته که آنرا باب گویند بعضی از آن در تمامی جگر پراگنده شده و بعضی بیرون آمده و بمعده و امعا پیوسته و این شعب مستحزبه بماساریقا مسمی است و آلهٔ جذب غذا همین است و غذا از معده و امعا بدین ها منجذب گشته و در عروق مستبطنه که در جرم جگر متفرق است می آید چنانکه همه اجزای کیلوس را با همه اجزای جگر ملاقات می افتد تا آنکه در جگر تحویلی فراخست مانند معده که کیلوس در وی جمع شود و مثل تشرب جگر از صفوت کیلوس چون تشرب اسفنجست آب را و ایضاً از محدب جگر رگی رسته که آنرا اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق است و باقی سوی بیرون آمده دو شاخ گشته یکی از آن صاعد شده با علی بدن منشعب گشته و دومی هابط شده باسفل بدن متفرق گشته و کیلوس که در جگر خون میشود از این شاخها در همه تن نفوذ مینماید و این اجوف اصل اورده است و از اصل و شاخ وی که ذکر یافته دو شاخ دیگر برآمده است بسوی کلیتین جهت برآمدن آب و این دو شاخ را طالعین گویند و در جانب مقعر کبد که بالای باب واردست منفذیست سوی زهره برای اندفاع صفرا که کفک خونست و هم از جانب مقعر منفذی دیگر بسوی سپرز است جهت اخراج سودا که دردی خونست و ایضاً از جگر رگی بدل رسیده جهت افاده و استفاده و دیگر بعضی برآنند که این رگ از دل رسته و بجگر پیوسته بهر حال که باشد پیوستگی دل با جگر بواسطهٔ این رگست اما غشای جگر با غشای دل اتصال دارد و هر چند در نفس معده عصبی نیست لیکن عصبی باریک از معده بجگر پیوسته است و از آنکه آن عصب بغایت باریکست معده را از شرکت جگر بیماری کمتر می افتد مگر بسبب الم قوی که در جگر پدید آید آن زمان میتواند که معده نیز بمشارکت برنج آید بدانکه اگر مزاج کبد گرم باشد

فراخی آورده کثرت تولد صفرا و زود گرمی خون و همه تن اگر دل سرد با وی برابری نکند و در سن کهولت سودا تولد نماید و بر شکم خاصه بر نیمه است مو بسیار باشد
و بر فضول مندفعه یبوست غالب بوده از اغذیه گرم ستبر شود اگر مزاج کبد سرد باشد تنگی و باریکی آورده کثرت رطوبت و بعد سردی خون و همه تن اگر دل گرم
با او برابری نکند و عدم مو بر شکم و از اغذیه و آب بارد ضرر یابد اگر مزاج کبد خشک باشد صلابت آورده قلت و غلظت خون یبوست تن کم رونقی بشره و خشونت
پوست نرمه شکم اگر مزاج کبد تر بود تری آورده کثرت و رقت خون تری اندام اگر خشکی دل با او برابری نکند نضارت بشره و غلظ و جسامت پوست نرمه شکم کثرت
رطوبت فضول مندفعه اگر مزاج کبد حار یابس بود کثرت مو بر شکم قلت و غلظ خون کثرت تولد صفرا و در کهولت تولد سودا فراخی و صلابت آورده و لاغر اندام اگر مزاج کبد
گرم تر باشد کثرت خون غلظ عروق و مو بر شکم بختی کم بود و اندام گرم و تر و کیموسات بد تولد کند و مریض باشد و هرگاه گرمی بر تری غلبه کند تولد کیموس بد کمتر باشد۔
اگر مزاج کبد سرد و تر باشد گره شکم و جگر مو نبود آورده باریک و خون برطوبت آمیخته باشد اندام سرد بود اگر حرارت دل غلبه نکند اگر مزاج کبد سرد خشک باشد خون اندک پیدا
شود و آنچه در جگر سرد گفته شد پیدا باشد بدانکه حرارت دل برودت جگر و برودت قلب بحرارت کبد برابری میکند لیکن تری دل بخشکی جگر برابری نمینماید بدانکه چون هضم
ثانی در کبد است و شروع این هضم از ماساریقا پس هرگاه که در کبد فسادی لاحق شود و توزیع اخلاط هضم آن کما ینبغی نگردد ضرر او در همه تن میرسد و بسبب مشارکت وی
در معده نیز خلل می افتد لهذا اعتنا در امر جگر بغایت اهم آمده و از آنکه سپرز خادم جگر است چراکه سودا را از وی بجود میکشد و کذا زهره زیراکه صفرا از آن مندفع میگردد
پس اصلاح حال اینها نیز لازم تا بفساد عام نکشد و چونکه کبد عضو رئیس و نازک است هیچ دوای قوی التحلیل برو ننهند خلاف سپرز که بران مضایقه ندارد و ادویه که بر کبد نهند
در خارجی معده باید نهاد و در استعمال اغذیه مراعات ترتیب دارند و اگر آفتی لاحق شود بزودی تدارک فرمایند چراکه صحت وی موجب صحت همه تنست **قول ابن سینا**
ادخال طعام بر طعام و سوء ترتیب آن ضار ترین اشیا است بکبد و شرب آب دفعةً برنهار خصوص بعد حمام و ریاضت مودی برد کبد میگردد و اگر ضرور شود خمر آمیخته شود
و لزوجات مضر کبد اند **قول قرشی** وقت غلبه عطش از کوزه ضیق الفم اندکی آب علی سبیل المص نوشند و مبالغه در تبرید کبد ننمایند که مودی باستسقا میگردد و در تسخین
که منجر بذبول میشود و بهترین وقت اکل دوا آنست که طعام از معده بکبد گذشته بهضم دوم پذیرفته و فضول زو جدا گشته باشد تا مانع نفوذ دوا نگردد و هرگاه که ماده در
حدبه کبد باشد مسهل و چون بمقعر بود مدر دادن خطا است دوا و یکه کبد محتاج مبتلع کنند تا اثر او بکبد رسد هر سده که میان کبد و مراره یا در مراره و امعا باشد سبب الیرقان
ذابلیل توقع بهتری نمیشود در سده که میان مراره و امعا باشد براز سفید بود و خلاف آنکه در کبد و مراره بود و احتیاط دارند تا از تدابیر مرطبه کبد ضعیف نگردد و از مبردات قابضه
سده نیفتد و شربت شیرین با یخ و اغذیه غلیظه مضر کبد اند کاسنی دارچینی اذخر زعفران پسته فندق مویز زرک انار انیسون جوزبویه غافث حب بلسان قرنفل کندش
مصطکی ریوند مفید و مقوی کبد اند کعب بقر یا گاومیش سوخته سه مثقال العسل یا سکنجبین دادن مقوی کبد است **قول ثابت بن قره** کاسنی در همه امراض
کبد مفید اگر حرارت غالب بود با سکنجبین و اگر کم باشد با خمر انگوری صاف سفید دهند بدانکه جگر مردم نسبت به تن از جگر دیگر حیوانات بزرگ می باشد و کبر و صغر
اصابع آثار بزرگی و خردی کبد است حمرت و بیاض ناخن و تنگی لون و جنبه آثار صحت و قوت جگر است و زردی آثار گرمی و رصاصی آثار سردی و تیرگی آثار سردی
و خشکی کبد باشد فربهی لحمی آثار گرمی تری فربهی شحمی آثار سردی تری لاغری آثار گرمی کبد باشد سطبری خلو عروق آثار گرمی و بزرگی باریکی و پوشیدگی عروق
آثار سردی و خردی کبد است **فائده** حافظ صحت کبد را باید که از مولدات سودا و مسددات کبد و اغذیه گرم پرهیزد اگر مزاج کبد گرم باشد لحم بزغاله یخنی مرغ مربای
کدو مربای ترنج مربای تمر هندی مربای آلو غذا کند جوارش زرشک جوارش انار جوارش غوره جوارش فواکه شربت صندل سکنجبین ساده سکنجبین بزوری سکنجبین

سفرجلی شربت لیمو عرق کاسنی بکار دارد اگر مزاج کبد بارد و لحم مرغ لحم تیهو بدارچینی خورد چه مرغ بالخاصیت مقوی و حافظ کبد است و مویز تنقل کند و از بادرنگ
خیار تربز کاهو پرهیز دو اگر ضرور تا خورده شود تدارکش بزیره دارچینی قرنفل نماید اگر مزاجش یابس باشد ماء الشعیر لحم بزغاله یخنی مرغ پخته قلیه کدو مرق چرب
مسکه حلوا کدو مربی از نشاسته تخم کدو ساخته خورد حمام مرطب نماید از تعب و خشم و صوم و بیخوابی و جماع خصوص در هوای حار یابس پرهیز د اگر مزاج کبد رطب
باشد لحم گوسفند دو ساله تیهو کبک فراریج مرغ کباب نان تنوری بریان مغز فستق مویز حلوای عسلی جوارش دارچینی بکار دارد اگر سده در کبد باشد مفتحات دهد
فاقله سکنجبین جید از سکنجبین مفتح سده اند گل سرخ مفتح سده حار یابس است زرنجبیل مفتح سده بارد رطب **فصل اول در سوء مزاج کبد حار** عطش مفرط
تلخی دهن یبوست زبان قلت اشتها قبض شکم سرعت نبض حمرت بول صفرت چه تب حرارت لمس موضع جگر پس اگر حرارت اشد بود خون را سوخته باعث
مالیخولیا دل جرب و غیره گردد و ثقل مثل دُرد خمر دلالت باحتراق خون نماید و مثل غسالهٔ لحم بضعف کبد و سیاه بر عفونت کبد کند **علاج** آب کاسنی آب
انارین شیرهٔ تخم خیارین لعاب اسپغول شربت صندل شربت لیمو سکنجبین دهند اگر حرارت شدید بود آب سرد ناشتا نوشند قرص زرشک قرص کافور بآب کدو
آب تربز صبحی خورند بعده ماء الشعیر کدو و کاسنی زرشک طبیخ بود نوشند اگر حرارت اشد بود دوغ مبرد ماء الشعیر سرطانی طباشیر شیرهٔ خرفه یا آب تمر هندی با آلو دهند
اگر سده باشد شربت دینار سکنجبین بزوری خیار شنبر آب کاسنی دهند اگر طبع نرم بود قرص طباشیر شربت حماض رب به رب سیب دهند و طعامیکه در وقبض بود بدهند
که مضرت خاصه اگر سده هم بود مگر زرشک و آب انار دهند که بجگر مفید اند اگر طبع نرم بود و غذای قابض حاجت باشد ماش و برنج بریان زرشک و سماق لون در
و اگر طبع قبض بود مزورات بزرگ تمر هندی و غیره پخته دهند و از لحم پرهیزند و عند ضرورت لحم مرغ یا حلوان دهند آرد جو عدس نوفل صندل گل سرخ آب کدو آب خیار
یا صندلین گل سرخ هر یک دو و نوفل مامیثا هر یک نیم آرد جو ده کافور قدری با آب عنب الثعلب و قدری سرکه بر کبد ضماد کنند گل سرخ چهار صندلین دو کافور قدری
بگلاب آمیخته خرقه آلوده بر کبد نهند و بارد تهیج وجه قلت عطش فساد لون و چه بیاض لب و زبان و بول قطع نبض سفیدی رنگی بزرگاهی نرم گاهی خشک و آخرش خوناب آید گاه بود
که در اول همچون صدید رقیق بر آید پس غلیظ و سیاه گردد **علاج** گلقند عسلی بطبیخ بادیان عنب الثعلب آمیخته هر صبح نوشند انیسون بگلقند دهند تا نا سیا دوا الکرکم اطریفل صغیر معجون
فلاسفه بطبیخ زوفا دهند جگر گرگ دو دانگ ریوند دو دانگ گلقند پنجدرم آمیخته چند روز دهند یا جگر گرگ درم بآب کاسنی دهند شیر شتر مفید تقلیل غذا نمایند از اغذیه مرطب
بارد پرهیزند مرغ دراج تیهو کبک عصافیر بدارچینی کمون فلفل خولنجان آبکامه نخود پخته حلوا از عسل و روغن بادام مویز فستق ساخته خورند ماء اللحم نوشند افسنتین سنبل
اذخر قسط سلیخه گل سرخ زعفران بروغن سوسن و روغن ناردین آمیخته یا مر سنبل مصطکی زعفران بخمر آمیخته ضماد کنند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش بر کبد نطول کنند
و در ثفل طبیخ صندل سنبل آمیخته ضماد نمایند **قرص ریوند** ریوند ده سنبل مصطکی عصارهٔ غافت افسنتین بادیان انیسون هر یک دو قرص سازند شربتی مثقالی
بسکنجبین عسلی برای سوء مزاج بارد جگر و سوء لون و بعض ترهل و لین بطن و انتفاخ اجفان و اطراف و فساد سحنه که بعد حمیات طویله پدید آید نافع **دوا الکرکم صغیر**
زعفران سنبل سلیخه هر یک ده و فقاح اذخر قسط دارچینی هر یک یک سائیده روزی بخمر انگوری تر کرده روز دیگر بعسل آمیزند شربتی مثقالی بماء العسل مفتح سده مقوی
گرده و مثانه مدر بول و برای امراض جگر و سپرز که از برد باشد و استسقا که از ورم جگر و سپرز بود نافع در رطب تهیج وجه و اجفان کثرت لعاب و خواب کندی حس
بیاض بول سوء هضم نرمی براز تری زبان عدم عطش ترهل تخم **علاج** بادیان اصل سوس تخم کرفس گلقند جوشانده نوشند انیسون مصطکی بگلقند دهند
اطریفل کبیر دوا الکرکم جوارشات گرم بکار برند ریاضت کنند تقلیل غذا نمایند حمام ناهار کنند کبک تیهو دراج بدارچینی قرنفل مصطکی زعفران خورند

و کنند نوشانند و تحصیل اوراق کنند تا به بول نکشد دریابد پوست بیخ و نبات عطش شدت قوت خون بزال کمی بود **علاج** آب انار دانه آب تربز
آب نیلوفر لعاب اسپغول لعاب بهدانه شربت نیلوفر شربت خشخاش شیره تخم خرفه شیره قند سکه دهند اگر سرفه بود کشک شعیر که در برگ خطمی بگیرند
بخورند یا بی آنکه حرارت بیشتر دهن بادام و حریره بخورند از روغن بنفشه روغن کدو روغن بادام موم آب برگ کاسنی آب برگ نبته و علی
بکوبند و ضماد کنند تا به سوء القنیه و استسقا نکشد و در مواد ثقل اعضا شیرخشت یا شورتی من **علاج** باسلیق یا ابطی بزنند اگر امتلا بود جهت
تنقیه طبیخ بلیله فلوس خیارشنبر کنند معجون ترنجبین آبی تمر هندی آلو بخورند تا طبیعت بیرون شود بخورند تقلیل غذا نمایند یا آب کاسنی آب عنب الثعلب مغز فلوس طبیخ کنند شربت
عناب سکنجبین آب انار مینا هندبا بر چه در سوء مزاج حار ساده گذشت بکار دارند و جستن اوجی حرارت یبوست تمخی و من حمرت لون قی زرد و سبز اسهال صفرا
تب **علاج** تنقیه طبیخ بلیله مغز فلوس کنند اگر تسکین نیابد بلیله سوده و نمک مقسول گل سرخ طباشیر برگ پنج ریوند انیسون بادیان برگ یک سائیده
شیر یا شیره بدهند اگر حرارت قوی بود دوغ گاو نوشانند قرص طباشیر به شربت ورد دهند و شیر زیره بی شیره گاو مفید باقی هر چه در سوء مزاج حار
ساده گذشت بکار برند و بلغمی مزلس باشد مانند بول غلیظ تی و بلغمی صاحبیت لون تهبج چشم و اطراف لین طبیعت ثقل جانب راست **علاج** ماء الاصول دهند
تنقیه حب صبر ایارج فیقرا و غیره کنند اطریفل کبیر دهند مربی عنصل خورند هر چه در سوء مزاج بارد ساده گذشت بکار برند مبالغه در دفع ماده نمایند تا به بول و قی
اگر اسهال نفع بود حب تخم ریحان تخم سپید بلی به یک سه مثقال بریان کرده به گلاب تر نموده دهند و سوداوی بزال عطش ترس تکر فاسد **علاج** ماء الاصول دهند
طبیخ افتیمون یا حب افتیمون یا ایارج تنقیه کنند روغن نرگس روغن خیری روغن یاسمین روغن سوسن روغن بادام هر که باشد ده درم موم ده درم گداخته بر روی
ساخته بالند و بعد حمام روغن بادام تدهین کنند و دواء المسک دهند بعد صحت بیش تقویت فیشکر و دارچینی نان شراب کنند یا ماء العسل تر کرده ماء اللحم دارچینی بخورند

## فصل دوم در ضعف کبد

صاحب ضعف کبد را کبود و صاحب ضعف و وجع کبد را کباد گویند سبب او یا سوء مزاج ساده یا مادی است که
در کبد افتد آثار و علاج این گفته شد یا سقر کبد یا حصات کبد یا سده کبد یا ورم و شق کبد است و این یا گفته شود آثار و علاج آنها از آنجا جویند یا آنکه ضعف
می آورد کبد چون معده و مراره و سپرز و رحم و سینه و گرده و آفتی پیدا آید و بشرکت او و کبد ضعف افتد مثلا در معده فساد افتد از آنجا کیلوس ناستوده بگیرد
و قوای جگر از هضم او عاجز آیند و بدان سبب میل بضعف نماید و کذا هرگاه در مراره فساد افتد و صفرا را از جگر جذب نماید چنانچه باید چون صفرا
از کبد بخرج خود بر آید ضعف در قوای کبد پیدا آید همچنان در طحال و رحم و دیگر اعضا که عند وقوع فساد فهم نصیب خود از جگر نمی ستانند و این معنی بضعف
وی میگراید و سبب قوت و ضعف سبب ضعف در قوای اربعه کبد یا در بعض وی پدید می آید بدانکه جاذبه و ماسکه اکثر به سردی و تری ضعیف شوند و ما
از تری و دافعه از خشکی **اما آثار** ضعف کبد از هر سبب که باشد آنست که براز مثل غساله اللحم بود و بدن لاغر شود و اشتها برود یا کم گردد و وجع نرم مستقیم جانب
راست و قت نفخ و غذا سوی جگر پدید آید و رنگ روی و بدن بسبزی یا سفیدی یا سیاهی یا زردی گراید تهبج در وجه پدید آید **اما آثار** ضعف جاذبه براز
سفید نرم کثیر المقدار بود بدن لاغر شود پس اگر متوسط بول منصبغ و بر قوام معتدل بود بدانند که فقط آفت در جاذبه است و دیگر قوای سالم خاصة اگر معده صحیح
باشد اما اگر رنگ و قوام بول بر حال خود نبود بدانند که آفت بهاضمه نیز تجاوز کرده و نا مشعر که معده نیز آفت داشته باشد **اما آثار** ضعف هاضمه تری بدن
تهبج وجه فساد لون غسالیت براز بیاض بول رقت خون یعنی خون در فصد رقیق بر آید **اما آثار** ضعف ماسکه ثقل خفی که عند منجذب شدن کیلوس سوی جگر حسا

و جگر و اندک زمان ناکل شود و بمقدار بایست که در هنگام صحت تا اتمام نضج مدر کی پیش نباید و آنچه در ضعف هاضمه گفته شد پیدا باشد **اما آثار** ضعف دافعه بول و براز کم رنگ و اندک برآید بدن مترهل بود و رنگ چنان نماید که گویا زردی و سیاهی مخلوط است بسفیدی و شکم قبض باشد و خون فصد مخلوط بسودا و صفرا مائیت باشد و اشتها بمراد نبود و این اکثر باستسقا یا قولنج یا یرقان مودی شود و باشد که حب قوبا و غیره آرد **اما آثار** شرکتی آنست که آفت آن عضو گواه باشد آنچه از شرکت سینه و آلۀ تنفس بود سرفه خشک و سوء تنفس پیدا بود و اگر بشرکت مراره سپرز باشد یرقان زرد یا سیاه پیدا باشد اگر بشرکت رحم بود احتباس یا ادرار حیض گواهی دهد اگر بشرکت معده باشد ناگواری طعام و دیگر آثار آن پیدا باشد و اگر بشرکت کلیه بود زردی وجه مائل به بیاض و دیگر آثار کلیه پیدا باشد **علاج** در شرکتی تدبیر آن عضو کنند بدانچه مخصوص بوی است و مراعات کبد نیز لازم دانند و تدبیر سوء مزاج گفته شد و تدبیر سده و غیره گفته خواهد شد در اینجا ببینند **معجون مقوی روح کبدی** قرنفل نوفل زنجبیل سنبل دارچینی قاقلتین دار فلفل جوزبویه سیطرج لسان العصافیر خولنجان قرنجشک مروارید صندل سفید زرد اوند گرد سلیخه گل سرخ یاقوت بهمنین هر یک دو درم بسباسه شش درم پوست ترنج سه درم هلیله ده درم عنبر زعفران هر یک یک نیم درم مشک نیم درم عسل سه چند شربتی یک تا دو درم **فائده** از آنکه ضعف کبد اکثر از برودت و رطوبت می افتد لهذا گفته اند که علاج ضعف جگر بچیزهای گرم که خوشبو و قابض باشد چون دارچینی نقاح اذخر مر زعفران و مانند آن کنند اکلاً و طلاءً حب الرمان همراه مویز مع تخم کوفته بدارچینی و غیره خوشبو ساخته خوردن مفید جگر گرگ خشک کرده کوفته قدر یک کفچه بشراب دهند بالخاصیت نفع دارد **فائده** در ضعف هاضمه تریاق اربعه سحر بنیا دهند صبر گلنار هر یک دو پوست انار چهار لادن مورد هر یک سه بگلاب بر کبد ضماد سازند دارچینی بسباسه جوزبویه سنبل سعد مصطکی نانخواه طلا کنند و خورند مویز مدقوق مع تخم النفع و در ضعف جاذبه دارچینی زعفران و غیره نافع و کباب تیهو مرغ با آب غوره خورند افسنتین مصطکی گل سرخ با آب مورد آمیخته بر کبد ضماد کنند و ادویه مفتح سده غافل نباشند و در ضعف ماسکه جوارش جوزی مرکب دهند و ادویه قابضه مطیبه زیاده و حاره کمتر بکار برند عود نیم با آب سیب ضماد کنند و در ضعف دافعه ماء الجبن سکنجبین هلیله پرورده دهند اسیلم زنند لحوم سبک صفرت بیض بدارچینی فلفل زنجبیل خورند

**فصل سوم در سده کبد** سبب او یا باریکی عروق کبد است در اصل خلقت که بادنی سبب سده دهی شود یا ورم که در جگر افتد یا ماده غلیظ لزج است که پیدا شود و این کثیر الوقوع است **بدانکه** حرکت بعد طعام خاصته که غلیظ لزج شیرین بود و حمام و شرب شراب بعد غذا از موجبات سده کبد است و کذا شرب آبهای بد و کل اشیای فاسد چون گل گچ انگشت بچیزهای قابض چون زعرور و غیره باعث سده اند **علامات** یکی آنکه در موضع کبد ثقل نماید خاصته که سده در محدب بود و سده در محدب نسبت بمقعر کمتر افتد دوم تب نباشد اگر در ابتداست و چون مزمن شود یا بسبب ورم بود تب نیز باشد سوم عدم وجع و اینهم قیدیست که سده کم بود و ورم نباشد چهارم اسهال غسالی پنجم براز بسیار و کثیر الرطوبت بود اگر سده در مقعر باشد و گاه باشد که در سده بهم براز نرم آید ششم بول رقیق و قلیل آید اگر سده در محدب بود **بدانکه** از لوازم سده کبد است که خون وریدن صاحبش کم بود و لون مائل بزردی باشد و بسا است که ضیق نفس پدید آید از مشارکت کبد با عضای تنفس و آنجا که سبب او ضیق عروق باشد کثرت وقوع سده بادنی مخالفت از صغر سن گواهی دهد **علاج** دهن خروع بماء الاصول دهند پس اگر در محدب بود و مزاج گرم باشد خیارین کاسنی تخم کشوث پرسیاوشان دهند آب بادرنگ آب بادیان سکنجبین آمیخته یا آب کاسنی سکنجبین دهند اگر مزاج سرد بود سکنجبین عسلی یا سکنجبین بزوری لبلاب اسارون سلیخه افتیمون تخم کرفس بادیان انیسون آمیخته دهند شربت بزوری

قرص لک و دواء الکرکم دهند و اگر در مقعر باشد و مزاج گرم بود آب فواکه و ریوند یا آب کاسنی مغز فلوس ملین کنند و باد و یه لینه حقنه نمایند و اگر مزاج سرد بود
بطبیخ بادیان کاسنی اذخر تخم کرفس بیخ کبر شربت افسنتین ملین کنند حقنه حاره نمایند و در غذا نیز رعایت حرارت برودت مزاج مرعی دارند و محدب بود اگر مقعر
مثانه عند حرارت زیرباجات بی مصالح بسرکه و روغن بادام سخته دهند و عند برودت زیرباجات بمصالح گرم خورند و آب نخود که برگ کاسنی و قدری سرکه پخته باشند
نیز بحم عصافیر مفید عند انضمده نیز رعایت مزاج نمایند جعده افسنتین زراوند بیخ کرفس آب کاسنی ضماد کنند مرکندر اشق زعفران انیسون روغن گل روغن بادام بیخ
بیخ بید بکبد ضماد نمایند بعد نضج ماده ایارج فیقرا اشقالی ریوند نمک هندی هر یک نیم درم یا طبیخ افتیمون یا حب الحجین دهند و بعد اسهال معجون جنطیانا دهند
**فائده** اگر سده بسبب اکل اشیای قابض بود دبشیر شکر حریره روغن بادام مرق مرغ فربه قلیه کدو انار دانه دهند اگر بسبب ضیق عروق باشد اشیای مفتح دهند
شربت بزوری بقدری ریوند و حب ریوند بدهند و از مغلظات و مبحیات سده پرهیز ند اگر بسبب ورم باشد تدبیر ورم کبد کنند فرق در ورم و سده آنست که در
سده ثقل بیشتر بود و در ورم وجع افزون باشد خاصه در ورم گرم و ایضا تپ از لوازم ورم ست اگرچه مبتدی بود خلاف سده که چون مزمن شود و در وی عفونت افتد
آن وقت تپ آرد **فائده در ذکر سده ماساریقا** احساس ثقل و تمدد غائر در موضع مقعر کبد و براز کیلوسی و هزال و ضعف دین از آثار سده کبد و ورم
و ضعف معده هیچ نباشد بهر حیلہ سده مقعر کبد مخصوص است بکار برند مع رعایت مزاج و در جمله سده چه در کبد و چه در ماساریقا اول مفتحات و مقطعات پس
مسهلات دهند **قول محمد زکریا** در سده کبد ملطفات چون کبر قسط غافت لوز مر غاریقون فستق سکنجبین عنصلی بکار برند **قول لازوری** مطبوخ شفت آب
مفتحه چون گل خطمی گل خیری گل خبازی بابونه اکلیل و غیره آبزن کنند اگر سده قوی بود صبر محلول آب کنند نا نیم اوقیه نوشادر کابلی محلول بسرکه سه درم حب
ریوند هر یک دو درم نمک تا تر دو درم نمک گرم زنجبیل نمک کبر هر یک نیم درم زعفران قدری بشربت قرص ساخته صبح شام نیم درم قبل از غذا بدهند تا نیم اوقیه آب عرق ابریشم با عسل گرم
نموده تا ده روز نیم درم آمیخته مینوشند پانزده روز اگر روغن گوگرد پانزده قطره افزایند قوی شود مفتح انواع سدد **قوا ادیا** خبث الحدید برو اوقیه پوست بیرونی درخت گز نیم اوقیه دار چینی
سه درم آب حماض آب مرزنجوش هر یک نیم رطل خمر انگوری رطل اگر قندی باشد چهار اوقیه قند یک نیم رطل یکجا کرده بپزند که بقوام رسد شربتی یک یا
دو اوقیه صبحی اگر تلیین بطن خواهند سه اوقیه این در یک رطل آب که در دو سه درم ریوند در شب ترکرده باشند آمیخته دهند قند سفید مقوم تخم فوفلادی
اوقیه تخم گزر تخم گندنا هر یک اوقیه دار چینی عسل هر یک نیم اوقیه سائیده آمیزند شربتی سه درم تا نیم اوقیه عوض آب گزر یا انقیع سنبل نوشند معجون مفرح
ثنا دریطوس شربت سنبل دهند **حب غاریقون** ریوند عصاره غافث هر یک دو غاریقون دو قند پانزده حبوب بندند شربتی درم مفتح سدد طحال
و برای استسقا و امراض کبد نافع **سنجرینیا** جند دار چینی افیون اسارون فو مو دو قو هر یک یک فلفلین قسط قنه هر یک شش زعفران نیم عسل سه چند همه قند بعسل
آمیخته ادویه آمیزند و بعد شش ماه بکار برند شربتی سبع تا دو مثقال مسخن معده مفتح سدد جگر محلل صلابت احشا مسکن وجع معده و درد دندان و آکل و دندان
مزیل ریاح غلیظه و تخمه و قولنج و عسر بول که بسبب برد و بلغم و مخاطیت بول باشد **قرص لک** لک مغسول فو تخم کرفس عنب الثعلب هر یک ده بادیان انیسون
دو قو هر یک دو نیم تخم کشوث کاسنی هر یک چهار قرص بندند شربتی مثقالی مفتح سدد مزیل استسقای لحمی **معجون جنطیانا** جنطیانا فلفل هر یک دو قسط
سازج سنبل ریوند هر یک نه عسل سه چند شربتی دو درم با آب سداب مفتح سدد و مزیل صلابت کبد و سپرز و وجع معده و کلیه و مثانه **معجون بادمهج** دارچینی
دار فلفل حاتر حاد و قو هر یک چهار زرنباد درونج حب بلسان سنبل قطف شونیز زعفران ابان خرفیون هر یک دو مصطکی سعد هر یک سه قسط سلیخه زنجبیل

فلفل ابیض بزر البنج مروارید هر یک یک گل سرخ کتیرا تنه مر هر یک نیم درم عسل کف گرفته آمیزند شربتی مثقالی منفع سده کبد مخرج ریاح غلیظه معده و امعا
مزلق بر در رحم و استرخای اعصاب و حمیات سوداوی و بلغمی **خمر فولادی** فولاد مدبر ده اوقیه خمر انگوری سه اوقیه در ظرف شیشه گلکتی کرده و بر آتش نهند کف
گرفته باشند چون چند جوش خورد فرو گرفته غرصات بارند **خمر فولادی** برادهٔ فولاد چهار اوقیه دارچینی نیم اوقیه خمر انگوری شیرین هشت رطل در شیشه کرده
سر وی زیر بجای سرد دارند پس صاف کنند مصفی خون مرقق غلظ و لزوجت اخلاط مجفف و مصفی زخم **حب فولاد** برای سده کبد انفع غاریقون صبر ستار ریوند
برابر سائیده بخمر فولادی مقوم سرشته حبوب سازند و صبحی یک درم دهند بعده غذا خورند و بعد اکل حبوب چند قدم مشی برفق نمایند تا زود از معده بکبد رسد

**فصل چهارم در نفخهٔ کبد** سبب وی باد است که در اجزای جگر یا در غشای کبد یا در هر دو جمع آید ظهور وجع تمددی زیر قبرغه است بغیر حمی و درد جهت تغیر فاحش
ظهور ننماید و بعد هضم غذا انفع غلبه کند و چون دست بر وی نهند و اعتماد کنند قرار قرار نماید و قرار آثار بودن باد در کبد است و احساس تمدد آثار بودن باد در غشا است
و ایضاً در غشای چون دست بر وی مالند یا چیزی محلل گذارند تحلیل یابد **علاج** کمونی و دوا اللک و قرص ریوند شربت بنار و دوا المسک دهند بر ناشتا حمام نمایند و دلک
بدن باعتدال کنند و عوض آب بعرق بادیان عرق کاسنی گلاب مداومت سازند و نمک گادر سر ماده گرم کماد کنند خمیر ممزوج بعرق کاسنی نوشند قلایا و کباب
پر مسالح خورند اگر وجع مائل بمعا باشد اول مسهل دهند بعده محللات گذارند اگر سوی شراسیف و حجاب با تخلف مائل بود مدرات دهند و رعایت مزاج در همه حال
مرعی دارند **معجون لوند** بیخ اذخر ریوند چینی بادیان تخم کرفس انیسون نانخواه شهد اینج برابر عسل آمیزند شربتی مثقالی بهار العسل فربیه وجع معده و کبد و ورم رحم

**فصل پنجم در وجع کبد** سبب وی یا سوء مزاج کبد یا سده کبد یا نفخ کبد یا ورم کبد یا شق کبد یا حصاة است آثار و علاج اینها بموضع هر یک آید اینجا ببینند و اگر سبب او
شرب آب بارد بر ناشتا یا عقب ریاضت قویه و حمام باشد این را شرقة الکبد گویند اگر زود می تدبیر کنند زود زائل گردد و اگر در علاج غفلتی نمایند باستسقا یا بورم جگر
انجامد تقدم آن **علاج** خرقه با آب گرم تر کرده بر کبد نهند سنبل مصطکی ضماد نمایند با آب گرم نطول کنند **فائده** وجع کبد اگر بسبب حرارت باشد سبب وی تغذیهٔ
ادویه گرم است که بدان سبب کبد گرم شود و از فعل خود که تمیز دم صافی است باز ماند و کیموسات را گداخته روان سازد و وقتیکه کیموس کم شود کبد شروع بذوبان نماید
و در جوف او مرار غلیظ عفن ظاهر شود و تب مراری و بطلان اشتها و عطش شدید و حمی قوی مانع او گردد و در ابتدا سوزش عطش و یبوست دهن صفرت لون
صبغ بول پدید می آید **علاج** عوض آب ماء الشعیر نوشند آب ترنج لعاب اسپغول شکر یا طباشیر سکنجبین آب بارد یا آب کدو آب کاسنی آب خیار آب خس
آب خرفه دهند اگر طبع قبض بود تمر هندی آلو قند تلیین کنند آب پاچی نوشند اسفاناخ بقلة الحمقا قطف خس دهن لوز بیض مسلوق مدسیه خورند اگر حاجت
تقویت باشد مرغ دراج سمک صغار شدید البیاض دهند و از خمر و غیره اشیای گرم پرهیزند گل سرخ ده صندل پنج بنفشه خطمی هر یک سه کافور زعفران هر یک نیم
شمع دهن ورد قدر حاجت آمیخته یا بقلة الحمقا بهم رو یا اسپغول با آب بارد تر کرده روغن گل آمیخته یا آرد جو موم لعاب اسپغول آب هند با آب عنب الثعلب
بر کبد ضماد کنند و اگر با وجود تدابیر مذکور بهم بادی بسبب حرارت در کبد پدید آید تدارک او عسر باشد رمان تفاح میخوش عنب سفید رقیق الجرم سرد و بر جمد کشنیز عرق
اجاص مفید لیکن اگر ورم در کبد بود اکثار اینها نکنند که بسبب اشیای قابضه حامضه مجاری و عروق تنگ شوند و ورم افزاید اگر سبب او برد باشد که از آن کبد از
حال طبیعی تغیر یابد و بر جذب کیلوس از معده یا بر تغیر و احاله آن قادر نباشد پس چون مثل برین گذرد اسهال پدید آید و آخر بسبب فساد اخلاط حمی ظاهر شود
و تهبج وجه و اجفان و ورم اطراف بیاض لون و شفت **علاج** ایارج فیقرا غاریقون بطبیخ آمله هلیله سیاه هلیله کابلی افسنتین برگ غافث انیسون لک ریوند

زبیب بسفایج قند دهند بعده پوست بیخکبر بیاخ اذخر انگ ریوند مصطکی فوه حلبه بونید در آب جوشانده صاف کرده در سه اوقیه این دهن لوزین دو درم
آمیخته دهند یا دهن لوزین همراه سه اوقیه طبیخ حلبه دهند در هر سه روز طبیخ مذکور نوشانند اگر بر سه روز زیاده و از یک مجلس طبیخ اجابت کرده باشد بقرص لک قرص
ریوند قرص افسنتین تقویت کبد کنند اگر قوی تر خواهند دوا الکرکم اثاناسیا دهند اگر خواهند که تقویت بغیر تسخین حاصل آید گل سرخ یا سنبل دو درم افسنتین دو درم عسل آمیخته
دهند ترمس جعده فوه تخم کرفس انیسون ایرسا سنبل فراسیون لوز مر اکلیل بابونه گل سرخ ضماد کنند **قول جالینوس** این دوا در امراض کبد و کبود تن
بعد علت زبیب منزوع العجم بیست پنج زعفران قصب الذریره دار شیشعان هر یک مقل الیهود اذخر هر یک دو نیم دارچینی یک سلیخه سنبل هر یک نیم مر مکی
سنبل الطیب هر یک چهار عسل شانزده مقل بخمر حل کرده ادویه سائیده بدستور معجون طلیا کنند شرتی مثقالی و در نسخه زعفران یک قصب الذریره و نیم سنبل سه و زن
باقی بدستور و گفته مصطکی مرکند بخمر حل کرده سنبل سعد اذخر قصب الذریره زعفران سائیده آمیخته ضماد کنند و صبر منقوع بخمر با اکلیل الملک مطبوخه توابل دارچینی قرنفل
زبیب خورند و از اغذیه بارد و غلیظ پرهیزند اگر وجع بسبب ریاح غلیظ باشد تمدد و تحت مراق الیمن بعد هضم غذا و چون بدست غمز کنند وجع ساکن شود و قراقر گردد
**علاج** خمر تند ممزوج بقدری آب نوشند نان سفرت بعض با کامه خردل ثوم خورند دواء المسک دهند سجادرس کما کنند از فواکه و بقول و غیره پرهیزند اگر
بسبب ضربه سقطه باشد **علاج** اگر حرارت و التهاب بود باسلیق چپ زنند ریوند گل مختوم هر یک نیم درم دهند ریوند گلنار زاج دم الاخوین برابر سائیده مصطکی
ببرب دهند گل ارمنی بلعاب اسبغول دهند سفرجل مصفی از قشر و تخم سعد در سرکه و آب مهر کرده سائیده گل سرخ پنج استار آمیخته روغن گل گلاب صندل
کعک هر یک ده درم افزوده پس مسوس آمیخته بر کبد ضماد کنند و اگر حرارت و التهاب نباشد ریوند فوه هر یک دو نیم دارچینی دو سائیده یکدرم شربت بنفشه
دهند سه وزن موم و عود حب الغار زعفران مر مصطکی شمع دهن زنبق آمیخته یا عود زعفران حب الغار مقل مصطکی سنبل برابر بروغن سوسن یا بروغن موم
بر کبد ضماد کنند **قول رازی** اگر بسبب سقطه ضربه وجع مابین شراسیف ایمن پدید آید بدانند که کبد او از موضع خود زائل شده باید که مریض ایستاده گردد
فرمایند که نصب کند خود را پس بجنبد جنبیدنی شدید یا دیگری بجنباند تا کبد بجای خود آید **فائده** وجع و عدم کبد موی بود یا بلغمی و مزمن شود و کسی در صحت
نشود بر موضع کبد سه جا داغ دهند **دوا** معجون مرس و ثلث درمی بگلقند دهند **دیگر** حب غافث دهند **دیگر** افسنتین بر نوعیکه در سابق گذشت خوانند بطبیخ
ضماد و بخور نمایند **دیگر** اشخار نمک سنگ فلفل برابر سائیده دو درم صبح شام با آب دهند **دیگر** بیخ کبر بسرکه یا بخمر جوشانده یا بطبیخ وج یا گلاب گرم کرده نوشند
**دیگر** اشنه یا غاریقون یا تخم ترب یا اظفار الطیب خورند **دیگر** قاقله دو درم بسکنجبین یا ترمس درم بسکنجبین یا جگر اسد بخمر یا بیضه جوتیار بعسل و قدری بوره با نیم
درب دانگی بسکنجبین یا بعسل و فلفل یا حب قفص نیم درم **دیگر** جگر موش خورند **دیگر** افسنتین بموم روغن حنا بر جگر و خاصره ضماد کنند مرایه وجع هر روز دو ماقرص غرض
فوه دوازده پوست بیخکبر ایرسا زراوند طویل هر یک یک بسکنجبین قرص سازند شربتی دو درم بطبیخ افسنتین یا بطبیخ انیسون برای وجع کبد جسارت با حال و
حمیات مزمنه نافع **ادویه و اغذیه نافعه کبد و منقیه آن** هند با با انواع وجع کبد و امراض جگر انفع در حار بسکنجبین و در بارد بخمر ابیض رقیق دهند کبد
ذیب برای اوجاع کبد مفید در حار مثقالی با آب کاسنی مصفی یا بسکنجبین و در بارد بخمر شیرین دهند اکل خس بسرکه و سکنجبین و حماض اترج و آب نانخواه و زرک برای
جگر گرم انفع زبیب کشمش برای بارد مفید تمر هندی کشوث مفتح سده اند و مقوی جگر ریوند تخم کرفس و توقر د ما انیسون بیان مرقنه قسط نعنع روغن بلسان
روغن جوز ا سارون مقر ز اشقالی بسکنجبین دهند که مفتح سده کبد و برای امراض جگر مفید اند اما منقیه در حار سنا دو نیم درم بده اوقیه سکنجبین دهند آب لبلاب

ساوتیه نوشند آب اسباب جوشانده روغن بادام آمیخته دهند و بعد هر بار داروی مذکور سه درم با جلاب دهند فائده شخصی از اکل جگر وجع میشد و سبز معده
سیر سیده بیقرار میساخت و شانزده روزی همین حال میگذشت و در هفته دو سه بار بسبب تنقیه بقیدی اسهال کرد نفع نشد آخر بیضه مرغ عدد آب بعبل عس لعاب
حلبه هریک پنجدرم آمیخته خورد و نان گندم و قلیه لحم فربه غذا کرد در چند روز صحت یافت قول ابن زین هرچه معده و وجع آن را نفع دهد جگر و وجع آن را نیز سود
دارد قول رازی وقتیکه وجع کند کبد وانرا استسقا رسد پس منع نمایند از حمام قول ابن سرافیون علاج کبد بارد آنکنند که تبرید و تسخین او قوی
وظاهر نباشد مگر بچیزهای ملایم چه تبرید قوی با استسقا و تسخین به ذبول میکشد و علاج عسر میگردد قول بقراط اگر در وجع کبد حمی پیدا آید وجع زائل شود و گفته
کسی که وجع کبد پدید آید و در پیش سرفه صعب و در قفا بثورات قدر باقلا بر آید و اصابع پا ورم کند پیش از روز پنجم قبل از طلوع آفتاب بمیرد **فصل ششم**
در ورم کبد درد سوی ترقوه تپ عطش ثقل و وجع و حرقت در موضع کبد ذهاب شهوت ظهور ورم تحت شراسیف حمرت وجه و زبان سرفه یابس فواق اگر ورم قوی
و عظیم باشد و این آثار مشترک اند در حدبی و مقعری اما خاص بمقعری قی صفراوی غشی برد اطراف تبض شکم اگر بدن قوی بود و جذب غذا هم نماید
و ورم بدان بزرگی نبود که مجاری را تنگ بسازد کیلوس را از نفوذ باز دارد و لیکن اگر قوت ضعیف بود و جذب غذا نتواند و ورم عظیم باشد که مجری گذر کیلوس
بند سازد شکم نرم بود و این در حدبی نیست بلکه مهلک و در حدبی شدت سعال ضیق نفس حبس بول ظهور ورم هلالی در موضع کبد کشیدگی ترقوه سوی اسفل و اگر
ورم در مقعر و هم در محدب بود کار عسر باشد و اعراض هر دو روی نماید بدانکه فواق و ذهاب شهوت و وجع بشدتی که در ورم حدبی میشود در مقعری نمیباشد
اگر سعال ضیق نفس احتباس بول در ورم مقعری پدید آید بدان درجه نباشد که در حدبی بود **علاج** باسلیق یا اکحل راست زنند و بحیثیت حسب قوت
خون بر آرند و بر جگر حجامت کنند یا علق گذارند و در اخراج دم تاخیر ننمایند و در ابتدا چهار درم آب کاسنی آب عنب الثعلب آب بارتنگ سکنجبین دهند
بعده مغز فلوس هفت مثقال در پنج قاشق آبهای مذکوره آمیخته نوشند و برای تقویت کبد سکنجبین با آب خربزه آمیخته چند قطره روغن بادام نیز
دهند اگر ورم در مقعر بود مغز فلوس با آب کاسنی وغیره دهند اگر در محدب باشد سفوف مدر دهند و در ابتدا آب برگ کاسنی آب عنب الثعلب آب برگ
کشنیز برگ زر تراشیده کدو یا صندلین گلاب آب بارتنگ روغن گل موم ضماد کنند اگر منتج مده باشد کافور نیز افزایند و بعد چهارم بابونه آرد جو گل خیرو اکلیل
افزایند و بعد انتها در انحطاط قوابض کم و محللات زیاده کنند یا روغن گل صندل مصطکی بابونه آرد جو اکلیل ضماد نمایند حقنه کنند و اگر طبع نرم بود تخم حماض
طباشیر گل سرخ زرشک هریک پنج ریوند لک هریک یک زعفران نیم قرص ساخته مثقالی با آب زرک آب انار دهند و در ابتدا کشک شعیر بگاهی حریره خشخاش خورند
اگر ضعیف باشد مرغ با آب انار آب غوره دهند و اشیای بارد کمتر دهند تا ورم صلب منجر باستسقا نگردد **سفوف مدر** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هریک
پنج تخم کشوث کاسنی تخم کرفس هریک سه بادیان سوس انیسون هریک دو زرک منقی چهار سنبل زعفران تخم مصطکی هریک یک لک نیم کافور
ربع ریوند یک ربع سبایه شربتی یک تا سه درم با آب کاسنی یا آب بادیان **فائده** ادویه کثیر القبض که ورم را صلب می سازد و محلل نیز ضرر
دارد پس رادع و محلل آمیخته کار بندد و آب میوهای قابض چون سیب با انار نخورند که منفعت دهن بعروق اند پس ورم می افزاید و قبض رادع اندک موجب زیاد
الم میشود **انتباه** وقتیکه ورم بزرگ شود بر پهلو خفتن نتواند مگر بقفا و اگر بزرگ تر بود بر قفا هم نتواند خفت و انواع ورم کبد آخر باستسقا منجر میگردد **قول بقراط**
هرگاه که براز غلیظ و سیاه بود بدانند که در جگر ورم گرم عظیم است و هرگاه که آثار سده و ورم ظاهر نباشد و براز رقیق کیلوسی بود و هضم معده ضعیف باشد و تمدد

و نقص درون شکم بود و تب نرم آید باشند که ورم گرم در ماساریقات و مآل ورم گرم از سه بیرون نباشد یا تحلیل شود یا پخته و ریم گردد یا صلب
و بحران ورم حدبی و عضلات شکم یا برعاف یا عرق یا بول و بحران ورم مقعری بعرق یا بول یا اسهال یا قی باشد **قول شیخ** شخصے که میان معده و کبد
صلابت در یا از ورم باشد یا سده و غیره باید که غذا ندهد و اما ماء الشعیر سازد و ابتدا از قلیل کند و بتدریج افزاید و استفراغ و فصد نکند سده مانع وصول
کیلوس بطرف کبد است درین صورت بدل ما یتحلل چنانچه باید نخواهد شد و موجب انحلال و هلاک مریض خواهد گشت در صفراوی صفرت و سه زبان و بزاز
ناریت بول سرعت نبض بی صفراوی شدت التهاب و قلق و عطش مفرط سر و خفیف فواق بطلان اشتها تیز زبان و در آخر زبان سیاه گردد **علاج** کاسنی
اصل سوس جوشانده سکنجبین آمیخته نوشند شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت آلو سکنجبین بزوری و شربت دینار تمر هندی با الجبن دهند و اگر ورم در مقعر
تنقیه بمغز فلوس با آب عنب الثعلب آب لبلاب آب کرفس یا بمغز فلوس آب خیار که کنند و اگر ورم محدب بود از مسهل دست کشند و مدرات دهند اما قبض ع اندر
که مضرت پس اگر قبض باشد برای رفع او حقنه نرم و مطبوخ خفیفه کافیست و اگر طبع خود بخود نرم شود و حاجت تقبض باشد قرص که در دوی گذشت بدهند
اگر التهاب کثیر بود سکنجبین با آب کاسنی یا صندل با آب بارتنگ دهند اگر ضرورت شود قدری کافور افزایند و بعد زوال حمی مرغ بسماق خورند ماء الشعیر نوشند
که صبر و محلل بلا لذع است برگ کاسنی برگ عنب الثعلب برگ خس بقلة الحمقا قرع خیار طبیخ زقی غذا کنند ماء الشعیر غلیظ بقدری خل و دهن لوز مکرر بخورند و
اگر حرارت و حمی ساکن نشود با قدری باقیماند قرص نک دو نیم درم سکنجبین ساده که وقت قوام گلاب انداخته باشند دهند و اگر حرارت اندک بود سکنجبین بزوری دهند
و در ابتدا آرد جو صندل گلاب آب کاسنی سرکه ضماد کنند اگر ضرورت بود قدری کافور افزایند یا خرقه آلوده نهند و در وسط گل سرخ گل بنفشه صندل هر یک
چهار کافور زعفران هر یک نیم سائیده روغن گل آب خیار آب کدو آب تربز آب بقلة الحمقا آمیخته سویق عدس کعک سحوقه دوازده و نیم افزوده ضماد کنند
صیف سرد و در شتا گرم و اگر تدابیر مذکور صحت نشود و شروع بجمع نماید آثار او ضربان و تحس ست انجیر آرد جو فودنج ورق حمام تویق ضماد کنند انجیر زوفا بابونه نشمیر
یا بماء العسل پخته دهند پس اگر بدر و از اسفل بر آید بماء العسل جلاب تلیین کنند و اگر اسهال آید قی کنند بدانچه در باب آن گذشت و در آخر بعد اطفای حرارت
اگر ورم در محدب بود مدرات قویه چون اسارون سنبل موتو دوقو فقاح اذخر و مانند آن دهند و اگر در مقعر باشد مسهلات قویه چون صبر غاریقون طلبانند
دهند و اگر مده سوی مثانه میل کند شیره تخم تربز تخم خیار و غیره دهند و استعمال نکنند چیزی که اطلاق بشدت کند و نه چیزی که شکم ببندد و بعد علاج واجب
شیر شتر دهند و اگر خراج در غشای کبد باشد و بعد انفجار او در حجاب که در و آب استسقا میاندریزد باید که از جانب اربیه داغ کنند تا مده سائل شود پس بر
جراحت کنند **فائده** اگر ورم مع اسهال باشد قرص حماض دهند و قبل و بعد آن سویق شعیر خورانند سفرجل گل سرخ در آب پخته سائیده ضماد کنند اگر
حرارت کمتر بود قدری خمر قابض در ضماد افزایند یا مویز منقی بخمر ترکرده جوشانند که قوت شراب بر آید این خمر افزایند اگر قوی تر خواهند گل مختوم کشنیز سنبل زعفران
زیاده کنند و شرب شراب سفرجل ساده که بعسل ساخته باشند انفع و اگر ورم صلب و متحجر شود قسطین حب البان اسارون سنبل زعفران مصطگی حب الفقد نانخواه
و غیره ملطفه و مفتحه سده بکار برند و برای تقویت کبد روغن ناردین و روغن مصطگی برگ و بیخ و قشر بارتنگ طبیخ ترمس بکار برند و از الکرم اثاناسیا خورانند
و ضماد کنند **قرص زرک** بادیان یک مغز تخم خیار مغز تخم کدو کاسنی تخم خرفه هر یک سه عصاره زرک دو طباشیر گل سرخ هر یک پانزده قرص سازند اگر
حاجت باطفا زیاده باشد کافور افزایند اگر تقویت کبد خواهند لک بوزنه داخل کنند اگر سعال بود صمغ عربی کتیرا نشاسته رب سوس زیاده کنند **قرص حماض**

تخم ماش گل سرخ طباشیر زرک هریک ده ماشه ریوند هریک یک زعفران نیم ماشه بآب بیاس قرص سازند شربتی مثقالی در طبعی قلت عطش بامین و جو زبان
وبراز تر بل ورمی واسترخای عضلات ردی کثرت ثقل خفت تب کمی وجع اما وجع اگر با فراط بود مهلک باشد **علاج** اگر در مقعد لید و حقنه کنند ایارج فیقرا
دسم غاریقون نیم درم حب ساخته وقت خواب دهند و صباح قرص افسنتین یا قرص ریوند بطبیخ هلیله دهند یا قرص ریوند بسکنجبین دو سی ما الاصول دهند و اگر در محدب ابون
سکنجبین بزوری گرم بطبیخ تخم کرفس انیسون بادیان بیخ کاسنی نانخواه آمیخته دهند و بعد تنقیه از گل سرخ انیسون تخم کرفس فقاح اذخر مصطکی سنبل الطیب سازج
لک مغسول ریوند عود زعفران قرص ساخته دهند مشک زعفران برابر بروغن سوسن بر جگر طلا کنند تیهو دراج نخود بزیت مری و کمون و دارچینی پخته خورند
اما قبل از تنقیه سوای نخود آب یا بنوماش یا شیره بادام چیزی دیگر نخورند در سوداوی ظهور صلابت زیر سر دنداهای پهلو هزال فساد لون درشتی زبان شدت
ثقل عدم وجع و تب اگر طول کشد منجر باستسقا شود **علاج** طبیخ بادیان کاسنی تخم کرفس گاوزبان وغیره و بعده دهند چون ماده نضج یابد برای تنقیه ما الاصول
سکنجبین بزوری سکنجبین عنصلی یا معجون نجاح بطبیخ افتیمون سنا یا لنگو اصل سوس گاوزبان کاسنی قند یا سکنجبین بزوری و طبیخ افتیمون یا ایارج فیقرا انیسون غاریقون
ملح هندی عصاره غافث حب ساخته دهند انجیر پانزده عدد عناب بیست عدد پوست بیخ کرفس سه درم بادیان انیسون هریک دو درم حلبه خشک هریک پنج درم
مویز منقی سی درم قند شصت چهار درم شربت ساخته یک قاشق این با حل کرده قدری روغن بادام روغن خروع افزوده نوشند بعده ایارج فیقرا بآب
کاسنی آب عنب الثعلب دهند یا معجون سکنجبین مفید و اگر حرارت نبود سفوف هلیله بیک پیاله شیر شتر دهند و باشد که بفصد حاجت آید و نفع وی بزودی پدید آید
و بعد تنقیه دوا الکرکم اثاناسیا وغیره دهند نخود آب کبک تیهو اسفیدباج بلحم ضان بکرفس بادیان جرجیر پخته خورند ماء العسل شراب صاف نوشند و در روغن غذا
مراعات حرارت مزاج مرعی دارند سنبل صندل مغز ساق گاو پیه مرغ یا پیه بط یا آرد حلبه کرنب انجیر مقل اشق اکلیل سداب صندل سنبل موم سفید روغن مهم آمیخته
یا میعه مصطکی صمغ البطم حاما هریک ده درم مر نه درم صبر سه درم اشق جاوشیر هریک هفت درم شحم اوز شحم عجل مغز ساق گاو مغز ساق شتر هریک بیست درم
شمع نیم رطل صموغ را بسرکه حل شود حل نموده شحوم را بروغن ناردین یا بروغن سوسن یا بروغن نرگس گداخته باقی ادویه سائیده آمیخته ضماد کنند **سکنجبین بزوری**
تخم کرفس بادیان تخم کشوث انیسون هریک پنج درم کاسنی ده درم سرکه یکمنیم رطل آب دو دواها را یکشب در آن تر کرده بآتش نرم بجوشانند قدری آب کم شود صاف نموده
به پنج رطل قند قوام کنند و کف بردارند مفتح سده جگر و سپرز مقوی معده مزیله حمیات مزمنه دائره و برد مزاج و وجع مفاصل بلغمی **سفوف هلیله** هلیله کابلی هلیله
سیاه هریک چهار تخم کرفس انیسون بادیان هریک پنج بسایند شربتی سه درم برای سه درم جگر و سپرز نافع **معجون سنبل** سنبل قسط ملح نفاح اذخر قصب الذریره
مویز منقی هریک چهار زعفران مر انیسون فلفل هریک یک مقل دو سلیخه پنج مقل و مویز را در مثلث جوشانده همه را بعسل کف گرفته بسرشند برای صلابت کبد
و معده نافع گرم خشک ورادل **قول** لارزو رسیر آرد گندم روغن گل هریک سه صندل سرخ دو آب کاسنی ضماد کنند برای ورم و دبیلهٔ کبد نافع اگر منفجر
شود آثارش تنفر از لحم و ظهور قیح است پس اگر تب باشد شیره تخم خیارین تخم خربزه نیلوفر دهند و اگر تب نباشد شربت ارزن و فایج کرفس بادیان انیسون قند ساخته
دهند **دوا** اموسیائی نیم درم یا کم زیاده بقند سیاه آمیخته دهند بول بز هر روز یک سیر نوشند خردل بشیر گاو سائیده ضماد کنند مزیلهٔ ورم بارد کبد **دیگر** اشق
بسرکه سائیده ضماد کنند مزیله صلابت کبد **دیگر** گل سرخ جوشانده ضماد نمایند مزیله ورم گرم مراق **دیگر** بول شتر نوشند مزیله ورم کبد **دیگر** شیر شتر بدهن
خروع یا بدهن لوز مر نوشند مزیله ورم صلب احشا **دیگر** حب البان دو درم بسرکه دهند مزیله صلابت جگر و سپرز **دیگر** آب کیک انمنین آنم در روشنست باشند

نوشند و دیگر تریاق کبیر یک یا دو دانگ و اگر کنند باشد مثقالی با ادویه مخصوصه دهند **فائده** در ضربی سقطه **علاج** فصد کنند گل ارمنی دم الاخوین طباشیر
اسپغول دهند ریوند عصاره هر یک نیم درم عینی هفت سائیده یک درم شربت بنفشه دهند ریوند گل سرخ حب الآس خوردن مفید نخود عشر ریوند هر یک سه
مومیائی و مومیائی بروغن بنفشه یا روغن سوسن یا به روغن دیگر گداخته ادویه سائیده و آمیخته ضماد کنند عود زعفران حب الغار سنبل مقل مصطکی برابر بروغن سوسن یا روغن
موم آمیخته ضماد کنند **فائده در ذکر ورم عضلات شکم** و این ورم اکثر مشتبه بورم کبدی می باشد بدانکه عضلات شکم چهار زوج است یک زوج طولی
شکم از غضروف خنجری تا عظم عانه امتداد یافته زوج دوم در عرض کشیده گشته و دو زوج باقی مورب واقع اند بنوعی که یکی بر دیگری متقاطع صلیبی متقاطع
شده است از سر شوف تا عانه و از خاصره تا غضروف خنجری پس هرگاه که ورم درین عضله مورب که جانب کبد است افتد مشتبه بورم کبدی باشد فرق آنست
که ورم کبد هلالی باشد و چندان نمایان نبود اگر چه مقعر بود و ورم حدبی هم اگر مریض فربه باشد نمایان نگردد و دیگر آثار ورم کبد که گفته شد هیچ نباشد علاوه
ورم عضلی خواه در عضله مستطیل یا عرضی یا مورب بود یک طرف او غلیظ و طرف ثانی رقیق همچون دم موش باشد و هرگز هلالی الشکل نبود و اکثر نمایان باشد از
آثار ورم کبد هیچ نباشد **علاج** در ابتدا فصد کنند مسهل دهند ادویه رادع ضماد نمایند و نزد انتها محلله صرف گذارند و اگر ماده ریم جمع شده ریم شود اتفاق
نکشند و نیز بآهن شگافند زیرا که در تحلیل خوف است که بطول لبث عضله و صفاق را هتاکل متعفن سازد و باشد که بجانب درون منفجر شود و باحشا
اذیت رساند **قول اندری** ورم صلب کبد مزمن نمی شود و نوعی عسر البرء است و اگر مع اسهال باشد زود بکشد **قول ابقراط** کسی را که کبد خراج باشد
و خواق پدید آید بد است و گفته کسی که خراج پدید آید و در ریم افتد داغ دهند پس اگر ریم از داغ سفید و پاک برآید امید صحت باشد و اگر شبیه آب زیتون آید
بمیرد **قول ابن زکریا** تعقب ابقراط که حکم بداغ کرده نیکو نیست بلکه در آن خطر است و گفته که ورم صلب کبد را کسی به نکرده و گفته تجربه زده در جگر می افتد خصوص در کسی که
اطعمه غلیظه خورد و گفته کسی که جگر متفرق شود بمیرد و گفته که خمر شیرین غلیظ و عسل منفخ جگر و طحال اند و گفته کسی که حفظ جگر خود خواهد در حالت طبیعی و ثقل
و نفخ محسوس شود پس باید که بخورد و کبیر که عسل در اول طعام ترک نکند تا که ثقل رفع گردد **قول اهرن** بعد نضج ورم کبد اگر خون رقیق یا چیزی شبیه آب عنب
سده چیزی شبیه بدردی ورم سیاه برآید پس از خروجش مریض ضعیف نمی شود بلکه قوت می یابد و گفته ورم حدبی تحلیل می شود بادویه مدره و مقعری بمسهل
ملینه لیکن باید که بعد نضج ورم ظهور آن در بول براز بکار برند و گفته ورم کبد سوداوی نمی شود و نیز ورم کبد چون مزمن و صلب گردد **قول ابن ماسویه**
وقتیکه ورم کبد بطول کشد امید سکته باستسقا **قول رازی** اگر در ورم کبد احتباس بول پدید آید بدانند که عظیم است که از وی آب نفوذ نمی یابد و گفته اگر
در جگر ورم یا دبیله باشد و بعد آن در براز چیزی غلیظ سیاه منتن برآید بدانند که آن لحم کبد است که عفن گشته پس بمیرد و اگر سیاه و منتن نباشد و از خروجش ضعف پدید
نیاید بد نباشد و گفته اگر ورم جگر بود پس سوی طحال انتقال کند نیک است و عکس این بد **فصل هفتم در دبیله کبد** و این اکثر عقب ورم گرم افتد چنانچه بعد
اکثر عقب ورم سرد پدید آید زهر ورم که در چنین موضع بود از سه حال بیرون نباشد یا تحلیل یابد و هی اکثر یا صلب شود یا ریم جمع آرد و دبیله گردد و آثار تحلیل آنست
که اعراض مرتفع شوند و روز بروز حال نیکو گردد و آثار صلابت احساس صلابت است و آثار جمع و دبیله شدن آنست که بر اعراض اشتداد شوند نخس ضربان پدید آید
و بر پشت و پهلو خفتن متعذر شود و چون نضج تمام یابد همه عوارض تخفیف شوند آثار انفجار آنست که نافض قشعریره در بدن افتد و ماده که بدر آید در جگر یا
رود تمامه و ماده کبد که برآید از چهار حال بیرون نباشد یا باسهال منتفع شود یا بقی و این اکثر در ورم مقعری افتد یا بادرار مستفرغ شود و این قسم است که در

مدبب باشد و بناحیه کلیه سر کند تا تسهیل نماید بجانب فضای حقنی کند مثل شربت دمبا سب آب استسقا در انجا جمع میشود و در سفیدوت در بول براز قی اثر می انـ
ـدیم پدید نمی آید مگر آنجا که بعضی ازین ماده سوی این موضع هم گراید اگر نیم سفید در براز بول آید آثار نضج ماده باشد و اگر مثل درد بود آثار قصور نضج بود **علاج** چون بیفتند
که ماده رو بجمع می نهد بر وی فصد کنند حجامت نشاید تلئین طبع کنند و ضمادات گذارند تا باشد که ماده مستفرغ شود و از جمع باز ماند و اگر تدبیر سود ندهد یا بسبب ما نفی
نتوان کرد و ماده جمع شود ضماد منضجه گذارند تا زود پخته شود و چون پخته سر کند شربت قند گلاب سکنجبین ماء الشعیر عسل یا شیر و تخم خیارین تخم خربزه شربت خشخاش
شربت عناب شربت نیلوفر یا طبیخ زوفا بیخ کرفس بیخ بادیان بادیان انیسون قند حسب بودن و نابودن حرارت و تب حال بیمار دهند تا ماده را دفع کند عضو
پاک گردد و بعد دو ساعت انیسون مصطکی گل ارمنی کاسنی هر یک یک کندر دم الاخوین گل سرخ طباشیر هر یک دو سائیده دو درم باب کاسنی آب کرفس یا عسل
سکنجبین آمیخته دهند تا اندمال کند و برای تقویت و قبض کبد صندل یا رتنگ مصطکی ریوند لک ضماد کنند و برای حفظ قوت اشیای قوی عطریت و قبض چون
عود زعفران و مانند آن از اشربه و اطلیه و ادهان موافقه استعمال نمایند و حریره مغز نان و روغن بادام شکر و صفرت بیضه نیمبرشت و لحم طیور و شیر تازه تغذیه کنند
**فائده** اگر ماده سوی امعا میل کند مسهل خفیف و اگر سوی کلیه و مثانه مائل شود مدرات دهند و اگر بفضای جوف رو نهد تدبیر استسقای زقی کنند و هیچ آب
دا عشر **قول** جوان کورد و لحم تازه بقدر موضع کبد بمالند چون سرد شود موافق مطبخ آویزند و فتیله خشک گردد در فلغمونی و دبیله کبد صحت شود و بیخ ذئب
سائیده نوشانند و بخورش در انجا رسانند **فصل هشتم در بثور سطح کبد** و این نادر الوقوع است حرقت و سوزش در کبد و باقی هر چه در سوء مزاج گرم گفته شد
پدید آید باشد که بر جلد آن موضع نیز بثور پدید آید و باشد که تا نفث و قشور بر افتد **علاج** آنچه در سوء مزاج حار ماده از فصد مسهل ادرار تبرید گفته باید بکار برند
**قول** لازورد بیر سرسه برنیم اسکره دیلو بعرق لاکقه دهند **فصل نهم در خفقة الکبد** مرضیست که جگر بتپد بحرکت اختلاجی و این هم نادر الوقوع است
سببش وسده است در کبد مریض دریابد که جگرش می جهد و کسی مید مد در جگر و بعد لحظه این حال زائل گردد و وقت زوال تصاعد ابخره سوی سر محسوس شود و باشد
که المی تمددی در کبد پدید آید و باشد که جبه عرق کند **علاج** سکنجبین بزوری که در وی مامیران تخم عفران ریوند باشد دهند و برای تنقیه از خشکوش و اقراص شاهتره افسنتین
غافث بکار برند آنچه در سده گذشت حسب حاجت استعمال کنند **فصل دهم در حصات الکبد** لزوم وجع و خلش در جگر و وقت وصول صفوت کیلوس در جگر
تی عارض شود و گاهی در بعض اجزای کبد صلابت محسوس شود و بر موضع الحصات و هر گاه باسلیق ایمن وسیع زنند زیر خون چیزی شبیه برمل باشد **علاج** اول مفتتات
حصات دهند بعده مدرات نوشانند تا پاک گردد و هر چه در حصات کلیه آید **فصل یازدهم در صغر کبد** در بعضی مردم بسبب جگر خرد باشد چنانچه حکمت که قدر
کلیه بود پس هر گاه که غذا زیاده از معتاد خورد صفوت کیلوس در آن نگنجد و احداث الآم نماید و بدانسبب قوی او ضعیف شود و هضم مختل گردد و باشد که بدین سبب و اختلاط
استحاله ثقل و باد و سده و نفخ در کبد اکثر پدید آید و غذا اگر چه معتدل المقدار خورد گرانی آرد و ضعف بدن و کوتاهی اصابع و باریکی عروق در اصل خلقت بران
گواهی دهد **علاج** اغذیه قلیل الحجم کثیر الغذا سریع النفوذ چون صفرت بیض نیمبرشت مرغ کبک بره اندک اندک بچند کرت خورند و هر چه مدر مسهل منقی جگر و ملطف
محلل باشد چون سکنجبین بزوری ماء الاصول ایارج فیقرا بکار همی برند **فصل دوازدهم در قیام کبدی** اگر قیحی بود بسبب ورم و دبیله کبد است در دبیله گفته شد
اگر غسالی بود بسبب ضعف کبد است و اینهم گفته شد **قول** بوعلی اسهال غسالی از اکل موز زائل گردد و بغیر تدبیر دیگر اگر دموی باشد این را دوسنطاریا کبدی
گویند سبب او یا حبس خون معتاد است چون حابس طمث بواسیر که در جگر گرد آید و کبد آن را سوی امعا دفع نماید یا آنکه عضوی کلان چون دست یا پای قطع گردد خون

که بغذا یا دیر رسید جگر یا بیس شود و کبد آن را با سعال دفع نماید و این اسهال بعد طول زمان قلت می پذیرد و با آنکه مرابطه شدید مانع مدید اعضای مذکوره را
در منع نفوذ غذا و امدادات ذو سنطاریا بمنزله قطع آنست یا آنکه ورم گرم کبد یا کثرت امتلا یا ضربه قویه باعث تفرق اتصال کبد شود و بدان سبب خون
چنانچه باید سوی اعضا منقسم نشود و بسبیل ترشح از باب سوی امعا فرود آید علامت قیام کرسبب او امتلای خون در کبد باشد بدون وقوع تفرق آنست که
خون رقیق برآید قدر کثیر و باوقات متباعده باشد و تقدم امتلا و سبب مبتا گواهی دهد و ثقل و الم در نواحی جگر پیدا بود و از وجع رها و بر آمدن خون مشاهد برابر
هیچ نباشد و هرچه از جگر آید و هرچند که بگذرد و بویش زیاده گردد و هرچه از تفرق اتصال آید بتدریج بود و تقدم اسباب موجبه بران گواهی دهد **علاج** اگر امتلا
بود تا که ضعف پدید نیاید حبس وی نکوشند مبادا که ماده بطرف دل و دماغ ریزد پس صواب آنست که قبل از ظهور ضعف فصد کنند و اگر ضعف پدید آمد باشد از اول امر
دیگر بر بط شدید اطراف و تدبیر انقباض نمایند و اگر مصلحت بینند در یوقت هم از باسلیق فصد کنند لیکن خون اندک قدری که باسهال نیز اگر کم گیرند بینند که قوت
قوی مدتست بعد دو اخواب خراشیده و حال با استفراغ و امالة کوشند پس از آنکه استفراغ و امالة کرده باشند اسهال باقی بود قرص کهربا یا تخم خرفه آب بارتنگ دهند
قرص طباشیر رب به شربت انجبار و صندل رب گل مختوم طباشیر سفید و تقلیل غذا نمایند و خامه در اینها اگر بسبب تفرق اتصال جگر اول ازالة سبب کنند پس قرص کهربا
باشد دهند **قول** لارنزو بیر باستیال گوترآس کو ماس کورد و کیمه شربت وه یا بس چهار درم آمیخته دهند و بالا بستی گیشنیز مغز انجبار دو درم آب چشمه
دو کاره در ظرف گلی تیم ساعت بجوشانند و فرو گرفته دهن بسته از دو بپا ساعت پخته و بعد طلو نوشند بعد و صبح و شام تا دو هفته گو کنار بریان د غوگل ارمنی طباشیر
هر یک مثقالی رب به و لعاب بارتنگ دهند چیزی چای نوشند **قول** **قرابادین** دوست یا تکیه انماند جمیس همه مقب گوش برآید غلیظ کنند و دیگر
روز نماند و گفته که بی منفس کرز فواق اختلاط عقل و بی مرض تا مرست اگر سبب گذشته صفرا و قوت دیوانه اشتداد حرارت در حرقت کبد اکثر تب غلیظ
افتد و بعد اکل غذا ساکن گردد و دیگر آثار سوء مزاج گرم جگر پیدا باشد و علامت اسهال کبدیست که ناهیچ امعا خالی بود **علاج** بند نکنند که باعث ثقل میشود
پس اول تنقیه جگر و تعدیل مزاج کبد کنند چنانچه در سوء مزاج گذشت از شیر شربت انار شربت عناب بند و بعد تنقیه و تعدیل اگر اسهال باقی ماند شربت خشخاش
شربت انجبار مطبوخ نطفی دهند **قول** لارنزو بیر باستیال گوترآس کاما بعلوبه که در ذوسنطاریا گذشته لیکن بطبخ حوض تخم انجبار صندل سرخ کنند و کم
برگ نعناع افزایند **قول** جوان کورو و فصد کنند آب شیرین و مرغابیل پر دهی با آبزن کنند و هر بار قریب دو ساعت در نشینند اگر صد مدی
یعنی مثل زرداب سبب او احتراق خونست و جگر بدان اوست احتراق دیگر اخلاط آن مثل صفرا ویست وگاه باشد که جگر سوخته شود و پاره لحم سیاه
با سهال افتد گاه شود که سوداست فرق آنست که جگر سیاه منتن و غلیظ باشد سودا رقیق دیرتر بود **علاج** صندل گلاب بر دل و جگر بسته و تبدیل
کنند تا از احتراق اخلاط جگر و دل سوخته نگردد و تسلیم راست دون غیبا باقی هم به در صفراوی گذشت بکار برند و این از تدبیر بند کنند شیره خرفه قرص کافور
قرص طباشیر دهند حریره از پیه گوسفند صمغ عربی نشاسته شیره بادام تف داده ساخته خورند اگر عطش باشد یعنی شاید رد سبب او یا انغماد بیاد است قبل از یج
یا انفتاح سده کبد است یا احتراق صفرا که در کیموس افتد چنانچه از عطش شدید و کبی که عروق می بود دگر یا سفر کنند و عطش کشته شود **علاج** سبب تا آنکه
دو حبس مبادرت نکنند تا که خون ضعف شدید نه بینند و هر چه در صفراوی گذشت بکار برند و جو بی پوست مفید و بعد هضم غذا قدری خرفه مشات قنع و مایدن
اطراف بخرقه تر شب سودمند کباب جگر بره و مویز و جا و رس مقشر خورند اگر عطش باشد شربت خرفه شربت خشخاش از شیر آب باروسی بند صندل گلاب

برجگر بندند معجون یودیتہ نفع سدہ کند یا فلفلین نانخواہ کاشم زنجبیل دارچینی برابر بعسل آمیزند شربتی دو درم ہاضم کاسر ریاح **فائدہ** قیام صفراوی
صدیدی خاثر مثل چون فرمن شود اکثر بسبب سحج معا منجر میشود و آثار او آنست کہ گاہی مادہ مذکورہ بخون مختلط برآید وگاہی نا مختلط وگاہی عقب قیام راحت پدید آید وگاہی
از شدت الم کہ مورث ادہ بر جراحت امعاء دہد جب کند قریب بغشی رسد باید کہ باوجود مراعات جگر و تعدیل مزاج او چنانچہ گفتہ شد برای سحج امعا نیز اشیای مفریح ہند چنانچہ
اسپغول بارتنگ تخم خطمی مقشر تخم خبازی مقشر ہریک یک گل ارمنی یک نیم نشاستہ صمغ عربی ہریک دو سوای اسپغول ہمہ را سائیدہ آمیختہ دو درم ازین آب
گرم لت کردہ روغن گل آمیختہ دہند **فائدہ** گاہی در قیام کبدی خراطہ یعنی وشال آن می برآید بگمان میشود کہ از امعاست باید کہ تامل کنند و ترک تدبیر
اسہال کبدی نمایند **فرق در ذوسنطاریا کبدی و معائی** یکی آنکہ در کبدی وجع نمی باشد مگر بندرت گاہی در نواحی کبد وجع خفیف
پدید آید خلاف معوی کہ وجع شدید لازم اوست اگر با سحج باشد دوم در کبدی اکثر خون بادوار می آید خاصۃً اگر بسبب تفرق اتصال نباشد خلاف معوی کہ در ان
بغیر ادوار و بغیر سکون آید سوم در کبدی بدن روز بروز میکاہد و نحافت می فزاید خلاف معوی کہ در ان وقتیکہ مفرط و مزمن شود ہزال پدید آید چہارم کبدی
منتن نمی باشد خلاف معوی کہ منتن نمی بود مگر آنگاہ کہ در امعا آکال افتد پنجم در کبدی از اول تا آخر مرض خون محض می آید یا غسالی و باشد کہ اول غسالی آید
پس صدیدی ہرچند کہ باشد خراطہ درین نمی بود مگر آن وقت کہ مزمن شود و از طول مدت سطح امعا نیز خراشیدہ شود درین صورت خون کبد بخراطہ معاء مختلط
آید خلاف معوی سحجی کہ دراول مراز ظاہر میشود بعد چند روز خراطہ و جرادہ بعدہ خون و اجسام لحمیہ پس قیح و چرک گاہ باشد کہ در معوی ہم از ابتدا خون
آید بسبب افتتاح دہن عروق معا از شدت امتلای خون لیکن این خون کثیر المقدار نمی آید مگر اندک اندک می برآید چنانچہ توہم میگردد بر جہال کہ خون بواسیر است
دہ علیس منہا **قول جوان کوروو** اسہال کبدی اگر غسالی بود بسبب ضعف کبد است تین تورا گلابی ششر اونس صبح شام دہند ضماد مبرد بر کبد بندند
جگر لطبریان بجمر کاسکارم ترکردہ خورانند گلقند دو اونس صندل سرخ بیخ انجبار ہریک درم پوست نارنج دو درم مصطکی چہار درم آب سہ کاناد با آتش نرم
جوشاندہ مدام نوشند و گفتہ ذوسنطاریا بغیر اسہال دموی کبدی بسبب حبس خون بواسیر وغیرہ یا امتلای خون پدید می آید فصد صفین کشایند و خون
بچند بار برآرند اگر حبس حیض وغیرہ باشد رگ بازند اگر بسبب ترک ریاضت وغیرہ بود ریاضت نمایند تقلیل غذا کنند و گفتہ اگر بسبب جمرہ باشد تقدم جمرہ و
اورام مغابن و وقت شب اسہال غلبہ کند و این تا حیات ماند و کین تیلیودہ بار بتفاوت یکروز دہند بعدہ سہ روز ہشت مرتبہ بتفرق یکروز مرکوریو سو بلیاد و
دہند باقی تدبیر جمرہ نمایند **فصل سیزدہم در سوء القنیۃ** یعنی فساد مزاج کبد و این مقدمہ استسقا است سبب او ضعف و سوء مزاج کبد است کہ از فساد
و ضعف معدہ افتد تہیج اطراف و وجہ و جفن بیاض لون مائل بزردی کثرت نفخ و قراقر و باشد کہ تمام بدن آماسد و مانند خمیر گردد و گاہ باشد کہ بن دندان متبثر
شود و لب جراحت کند و حال خواب و بیداری از مجری طبیعی مختلف باشد اجابت طبع غیر معتاد بود یعنی گاہی طبع قبض وگاہی نرم وگاہی بعد اکل زود
تقاضا کند وگاہی بعد از دیر وگاہی براز خشک آید وگاہی تر **قول جوان کوروو** سبب او آنست کہ بسبب فساد مزاج کبد خون نضج جید نیابد پس آن
خون کہ غذای اعضا شود ورم آرد پس اگر خون مذکور کثیر البلغم بود سفیدی لون و اگر کثیر الصفرا بود زردی و اگر کثیر السودا باشد اسربی بود یا بسبب کثرت
نزف دم بفصد رعاف وغیرہ چرا کہ بسبب کثرت اخراج طبع ضعیف شود و در جیدی خون نقص افتد و خون خام مع الرطوبت پیدا شود و باعث این مرض گردد
یا بسبب قلت خروج معتاد چون خون بواسیر حیض اسہال عرق وغیرہ کہ این مادہ بہمراہ خون در وریدہا پر شدہ در ہمہ تن منتشر شود و احداث ورم نماید یا بسبب قلت ریاضت پدید آید

سی درم کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک بیست درم پوست بیخ کبر پانزده درم اذخر سلیخه اسارون سنبل هر یک ده درم انجیر بیست عدد در ده رطل شربت سازند
شربتی پانزده تا بیست درم منضج اخلاط غلیظه مفتح سدد کاسر ریاح مدر فضلات مزیل سوء القنیه و استسقا **شربت بزوری بارد** تخم خربزه تخم خیار تخم
بادرنگ کاسنی هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم آب پنج رطل بپزند تا نصفی ماند صاف کرده به سه رطل قند قوام کنند شربتی هفت تا ده مثقال مفتح سدد
مسکن عطش مدر بول مزیل سوء القنیه و استسقا **شربت بزوری حار** پوست بیخ کاسنی سی درم کاسنی پوست بیخ بادیان هر یک بیست درم تخم کرفس بیخ
بیخ کرفس بادیان هر یک ده درم تخم کشوث درکتان بسته پنج درم قند سه رطل قوام کنند برای معده و کبد انفع **شربت بزوری معتدل** کاسنی تخم خیارزه
تخم خیار بادرنگ تخم خربزه و بیخ بادیان هر یک ده نیم درم بیخ کاسنی پنج درم قند نیم رطل شربت سازند **فصل چهاردهم در استسقا** آن سه گونه است اگر ماده
در اعضای ظاهری یعنی در خلل و فرج لحم در آید لحمی گویند و اگر در اعضای باطنی یعنی در فضای شکم که مشتمل بر احشاست آید زقی و طبلی گویند **فائده** در ذکر
لحمی ترهل و انتفاخ همه تن مثل خمیر چون باصبع غمز کنند اثر غمز ماند و جوهر ترهل بدن مسترخی داخل با پس شکم معده و دست و دیگر مواضع ورم میگیرد
سبب کلی لحمی ضعف قوی کبد و برودت مزاج جگر است و اسباب سابقه یعنی جزبه ضعف و برد کبد کثیر اند یا نزف دم مفرط یا حبس خون معتاد یا شرب آب شدید البرد عقب
حمام و حرکات مفرطه بدنیه نفسانیه یا آفت اعضای مجاوره چون سپرز معده رئه گرده رحم که برد و ضعف جگر انجامد یا سوء مزاج گرم همه بدن یا نفس پیچش و جع
یا آفت حجاب با استسقا افگند و این هر سه همه مبدء کل نوع استسقا کرایند اگر سبب ضعف و برد دیگر باشد بیاض یا صفرت لون یعنی طبع انتفاخ بدن تشنگی و دهن یابس و رقت بول
نبض موجی لین عریض **علاج** آنچه در سوء مزاج بارد کبد گفته شد بکار برند تنقیه با یارج فیقرا یا حب ... کنند با سکنجبین خردل عسل غرغره کنند تریاق اربعه
مثقالی با ماء الاصول یا دواء الکرکم با ماء الاصول با فرفیون نیم درم بول شتر و قاشق آمیخته دهند و ... نانخواه انیسون هر یک مثقالی جوشانده نوشند
و بعد تعدیل برای نشف و تجفیف رطوبات ادویه ناشفه ضماد نمایند و تدبیر تعریق و اندفان نمایند و بعد دو ساعت از غذا قدری خمر عتیق صاف دهند
که مدر بول حافظ قوت مزید حرارت غریزی است خبث الحدید مدبر قشور کنند بخور قابض ترکرده قبل و بعد طعام دهند و اکل تریاق کبیر قید نخود و ریاضت
وجوع و صبر بر عطش مفید جند ... زعفران هر یک دو دانق ... ماء طبیخ ابهل یا نانخواه دو درم ... طبیخ تخم کرفس ... مدر ...
تربد هر یک ... زنجبیل چهار ملح هندی و بعسل آمیخته یک یا دو درم دهند دواء اللک ... انفع خصوص ... رطوبت کثیر باشد چه که مدر است غذا ...
تیهو بریان ... دارچینی زعفران وغیره یا مرق مرغ کرده نخود و کمون و دارچینی وغیره باشد یا نان یابس که آرد او انیسون باشد خورند و از اغذیه و آب بارد پرهیزند
اگر تواند آب جوشانده سرد کرده در کوزه ضیق الفم نموده بطور مص نوشد **ضماد** که مجفف است حلبه جزو حمام صحرائی ملک ... آمیخته بر همه بدن گذارند
**ضماد** زبل بقر زبل ... بسرکه ضماد کنند اگر تجفیف زیاده خواهند گوگرد افزایند این جوهر مفید است در لحمی همه تن و در زقی بر شکم و در طبلی
بر اطراف گذارند **ضماد** واشق پانزده درم صبر مقل هر یک بیست درم بسرکه خمر ریحانی حل کرده زعفران قردمانا هر یک ده درم زراوند ... کندر
هر یک هشت درم گلنار سه درم سائیده شمع رطل بروغن ناردین گداخته آمیخته بر کبد و شکم ضماد کنند اگر ورم در کبد باشد شحم اوز شحم بقر افزایند **ضماد**
زبل ماعز عتیق آرد جو آرد جاورس آمیخته یا گوگرد و بورق سائیده یا زبل بقر صحرائی کوفته بخش و ربع آن آرد کرسنه آمیخته ببول و سرکه یا ببول بزانه ضماد
کنند که مجفف رطوبت و مسخن کبد است **طریق تعریق** بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته یا نمک ... آمیخته ... تر ...

بان دهن غار آمیخته یا دارصینی سلیخه قصب الذریره بر دهن سوسن آمیخته بر همه بدن مالند که معرق اند **طریق اندفان** مریض را در از خوابانند و بر بدنش
ریگ گرم ریزند تا که همه بدن غیر از سر پوشیده گردد و گرمی ریگ باعتدال باید تا بپوست ضرر نرساند بدانکه برای تجفیف آمدن در حمام تا عرق آید بغیر
استعمال آب مفید و عرق که آید بخرقه نشف کنند همچنان پشت سوی آفتاب کرده نشستن و در تنور گرم یا در آب چشمه گوگرد در آمدن و آب دریا بدن شستن
سود دارد و نمک را با آب حل کرده چند روز در آفتاب نهند تا قائم مقام آب دریا بود **کلکلانج** مفتاح اذخر سنبل اسارون فطراسالیون هر یک سه غافت لک
ریوند هر یک یک نیم کاسنی تخم خیار هر یک چهار بسایند شربتی مثقالی برای استسقاء و سوء مزاج کبد و طحال انفع **حب ریوند** ریوند مقل هر یک نیم درم غاریقون
درم تربد دو درم انیسون چه انگی زراوند دو دانگ حب بندند و شربتیست **قول لازوردی** معجون یا ایلیقیکا چهار درم با این طبیخ ایرسا بتهر سه وژمی هر یک
درم آب آتشش اونس جوشانده بنصفه مانده صاف کرده صبح شام چهار ساعت قبل از غذا دهند قنطوریون نیم اسکروپلو بول طفل نیم رطل جوشانده حقنه
یا رالیه کا حقنه نمایند او کوانیتو جاذبه گذارند و اسپرتیو طوطیای سنبر لطیف بعرق بادیان دهند و گفته اسپرتیو شوره شیرین اسپرتیو نمک تین تولا بیردنا
تین تولا دی ناربس سنبلی سیا تین تولا اسوا سیری تیوا آرتر ولا شاتیوا آرتر و سونو ویل آرتر و تیر تولا و حب فولادی حب شیر خشتی مفید اند دهند و گفته گل سرخ
انیسون سنبل مرزنجوش هر یک یک ریوند ده لونر مر نیم شربت و در حب بسته یک یا دو درم دهند شربت گل سوسن سه اونس شیر خشت یک نیم اونس را دو تخم
محرق بخم خوردن مفید و گفته اگر حاجت بحقنه شود خمیرتان کتند بود و نیم اونس در آب نزاده بول طفل چهار اونس روغن خروع نیم اونس عسل اونس آمیخته
صاف کرده حقنه کنند اگر بسبب سوء مزاج کبد حار باشد که بدان سبب غذا هضم نیک نیابد و خون فاسد بحلیل گوشت در آید و نفخ و تهیج در بدن آرد و شدت عطش
حمرت بول و تلخی دهن و قی زرد و هزال و متغیر شدن ورم و نبض **علاج** اول ازاله حرارت بدانچه در سوء مزاج گرم گذشت کنند بعده بتدبیر استسقاء که اسهال را در او
تعریق و تجفیف است پردازند لیکن باشیای شدیدة التسخین بکار نبندند پس برای اسهال حب غافت طبیخ هلیله شربت ورد مکرر شربت بنفشه آب کاسنی کنند شیر شتر بشکر و منا
اگر سرفه باشد شربت نوفا مفید مداومت شربت بزوری آب طبیخ عنب الثعلب کنند تا خورند مرغ یحم و سفیده نخود پخته بسماق غذا کنند به گاه که اطراف ورم
گیرد احتراز تبرید لازم و قناعت بر غذا اولی **قول بوعلی** زنی استسقاء داشت و بسیار ضعیف شد از آن زیاده از حد خورد شفا یافت **قول ما** بسیار
دیدم که از آب ترب و سکنجبین خلاص یافتند و شیر شتر انفع اشیاست جای آب و طعام دهند لیکن سخت محرور می افتاید و بهترین وقت شیر دادن نهار است و وقت
صبح همان وقت دوشیده کف دور نموده نوشانند و قدری ریاضت آهسته کنانند و گفته شخصی را استسقا بود و تب هم آمدی قرص زرشک آب کاسنی
وغیره دادم سود نکرد آخر شیر شتر بشکر العشر دادم نفع تمام کرد و گفته شیر شتر نه دهند مگر پس از آنکه مرض محکم شده باشد **قول ثابت** مستسقی را تپی پدید آمد شیر خر
بشکر دادم نفع یافت **قول بقراط** هر استسقا که بسبب مرض گرم شود رد نیست چرا که باقی نمانند لحم در وی پس هلاک میشود **قول جالینوس** حمی با استسقا
بمنزله ذات الجنب و نزف الدم است چه هر دو متضاد اند نزف الدم محتاج تحلیس و ذات الجنب محتاج بخروج و آسانی نفث همچنین اگر علاج تب کنند ضعف کبد افزاید
و اگر برای تقویت کبد چیزی گرم دهند تب افزاید **قول جوان کورو** و شیر خر دادو یه بارد دهند شخصی را بسبب حرارت حشا استسقاء داشت فصد کردند
دوازده بار صحت یافت زنی بسبب حرارت احشا استسقاء و وجع شکم و تلخی دهن و قلت اشتها داشت کسی دوا نه بخشد اکوا مینه یکیا دو اونس دادم قی شد خفت
ظاهر گردید و روز دیگر دادم متفراری کثیر آمد پس شیر خر نیم رطل نوشانیدم و هر روز یک اونس افزودم تا بیک رطل رسید پنجاه روز دادم صحت شد زنی بسبب

کثرت شرب خمر و حرارت احشا استسقای طبلی داشت و تنفس و ظاهر بدن نمیتوانست شیر خر چهار روز داد صحت شد اگر کسی شیر خر ننوشد عرق گل سرخ چهار اونس
عرق تخم کشوث دو اونس انیسون سکر ویلو آمیخته صبحی دهند تا یک ماه **فائده در ذکر استسقای زقی** یعنی آب در احشا خواه مابین صفاق و ثرب خواه مابین
ثرب و امعا جمع شود اما مابین ثرب و امعا اکثر جمع گردد و سبب اصلاً این کثرت رطوبت در بدن و گرد آمدن درین موضع اما اسباب بقیه بسیار است یا آنکه واقعه جگر
و جای دیگر گرده هر دو یا یکی از اینها ضعیف شود بسبب ورم وغیره پس مائیت از خون جدا نشود و بدن قبول آن نماید چون کثیر شود بسببی بدین موضع میل نماید و بند
گردد یا کثرت شرب آب یا آنکه در رطوبات بدن گدازش افتد و مجاری معتاده بند باشند از آماس وغیره پس این رطوبت بدین محل دنماید و سبب استسقا گردد گرانی
و بندگی شکم مثالیته و ترنجیدگی پوست شکم و چون مس کنند چنان نماید که گویا خیک پر آب است و چون دست بر شکم زنند یا از پهلو به پهلو گردند حرکت جنبش آب مسموع شود
و باشد که در اطراف و پشت چشم و انثیین و قضیب ورم پیدا آید و چون مزمن شود سرفه و ضیق نفس روی نماید و چون بدست غمز کنند فوراً بحال خود آید و اثر غمز
نماند اگر بسبب سوء مزاج بارد بود عدم عطش بیاض لون و بول احساس سردی **علاج** تنقیه تن از فضول و رطوبات نمایند تقلیل غذا و صبر بر عطش کنند قی
و ادرار و افتتاح مسام بسته و عروق نمایند ریاضت عظیمه مفید سکنجبین بزوری با آب نعنع دهند شربت اصول نافع تنقیه بحب غاریقون کنند شافه حقنه از
مسهل النفع خصوص که طبع ضعیف بود و بعد تنقیه تریاق اربعه بشیر شتر دهند دار الکرکم و دواء اللک شربت بزوری آب ترب آب برگ کاسنی بول شتر مفید و برای
ادرار اسارون بادیان نانخواه تخم کرفس سنبل وج پودینه بلیون کاکنج ازین حب و طبیخ ساخته دهند تا مائیت ببول دفع شود و در فضا جمع نگردد و تجدید دوا
کرده باشند تا طبع بیک چیز الفت نگیرد برای ادرار فلفل زنجبیل سعد هر یک مثقالی مصطکی دو مثقال چهار مثقال باریک سائیده بمرق مرغ دهند زیرباج تیهو مرق بچه
مرغ فربه با بازیر گرم پخته خورند نان یابس که بعرق بادیان آب کرفس نانخواه پخته باشند و نخود آب ... لوز نافع بعده ارمتی ایرسا قردمانا مومینج هر
یک تخم کرنب هفت زبل بز پنجاه آرد جو زبل بقر هر یک شصت با آب بادیان آب کاسنی ضماد کنند زبل بز ببول طفل ضماد نمایند نطرون نمک هر دو بریان
کرده بر شکم باشند روغن ناردین نمک مالند جلوس در آفتاب وغیره ضماد که در حمی گذشت بعمل آرند **قول** لارزوریبیر نعم مصطفی درم کالوسیل ذوکرانو حب
بندند در روزی دو بار دهند زبل بز کنند زبل آهو زبل بقر آرد جو آرد جاورس ضماد کنند سال پرونیل یا سال و تیر بوبو بچهار چند آب آمیخته گرم کرده خرقه آلوده
بر شکم نهند یا خرقه با آب آهک آغشته گذارند که نا شف رطوبت است چون خرقه بردارند بروغن بابونه روغن مرزنجوش تدهین کنند اگر ورم بر پشت پا زیاده باشد
بر آجر تفته خمر یا خل انداخته بخارش رسانند و اگر برداشت کند بر کف پا بندند عوض آب عرق کاسنی عرق بادیان دهند تقلیل غذا نمایند و از حبوبات چیزی
نه دهند گفته حب یوندی حب بار سیال حب مرکوریائیس حب سی الپور کا سفوف کا جیتیکو کمپر ستیا نو سفوف کا جیتیکو مفرد سفوف سی لمپیری سفوف زیر میتیو
دی تریبوس سولو تیو دسقوف محلله سفوف کونفورتاتیوا انتیمونیو مارسیال شربت عسل عرق زبیرا دی این سکریدو عرق آنتی هیدروتیکا عرق استسقائی عرق
مارسیال عرق هیدروتیکا عصاره عصاره فولاد عصاره الکائیس سفوف انتی ادتیکوس قرص حنظل کرد کو ماریتیس ایبیری انتی کرو کو سو لفوراتوس قلو رنگجرات
مازیستر لوکبرتی معجون ایبیری انتی القوع استسقائی این همه مفید اند هر که خواهند دهند امپلاستر دی الپور کا امپلاستر دیاکیلا لو امپلاستر و میلیلوت
او کوانیتو کا جیلیکا او کوانیتو هیدروتیکا او کوانیتو صندلین دی لورتیانا او کوانیتو دی جونیپیر بکبد گذارند و گفته که سال انور نوشش گندم مجرب بعض دهند
برادهٔ فولاد نیم لیبر در آتش تفته در چهار رطل خمر ابیض سرد کنند چند بار پس صاف نموده نیم تا یک اونس بدو اونس عرق کاسنی دهند که برای سده کبد و طحال و رحم و

ماساریقا و امراض معدی انفعست برگ مرزنجوش دوازده درم قطعه قطعه کرده کوبند چون باریک شوند شکر سفید سی وشش درم آمیخته قصب الذریره
ده درم گل سرخ ده درم آمیزند شربتی پنج درم و در نسخه جامع قصب الذریره از خربت شستی مربایه درم و استسقا و گفته اگر سود ندهد بزل کنند بعد اخراج آب اگر
مریض ضعیف گردد کمین کمین دهند قول جوان کور و و چند باو ترک آب کنند و عوض آب عصاره کاسنی سه درم سنبل نیم درم بر یک پنجه از آمیخته و بسته
ریوند سه درم سکر و بلوا آب دو کاو جوشانده صاف کرده نیم رطل وقت دو پهر و نیم رطل شب به هنگام سحری با درم کشنیز کرمیو تا ترنه بر یک نیم درم و دانه هیل یک درم
آب سرکا و دو ظرف گلی جوشانند سه یمی برود صاف کرده مدام نوشند کباب خورند و از اشیای طب بواکه و شیرینی پرهیزند و بالای کبد مرهم مسلین
روغن افسنتین و یک قطره سرکه گابی آمیخته ضماد کنند و گفته شخصی را از شیر خوردن صحت شد مگر شرط وقتی باید که مریض قوی بود و مرض کهنه نباشد اگر
دارد و گفته آزمون کنند باید که سر اصبع زیر ناف سوی چپ کنند اگر زیر ناف ورم معلوم شود الا نمایند و گفته که بعد تنقیه آب گوگرد نوشند بر شکم داغ دهند
و در مغاک تا آنکه واباشد نشست و در وزن بل اسپ بر کنند که گردن بیرون باند و بر سر گاه او پوشند بستور چند دفعه قول جالینوس اگر حاجت بزل
شود و سوز نها جمع کرده بیک دفعه خارج نمایند لیکن بزل وقتی جائز است که آب در شکم متدمل کند و گفته ندیده کسی که در زقی بزل کرده شفا یافته مگر یکی را
و دین قیمت که قوت قوی و سن این باشد گفته و در زقی اشنان سه درم و دهند که هم اسهال آرد قول ارکاغانس شایسته
بر ان موضع زنند پس وقتیکه مفید شود نزدیک عانه شرط زنند تا رطوبت سیلان کند قول ابن سرابیون تا که سه ساعت اندر نگذرد طعام نخورند زیرا که
بدین تدبیر آب تقلیل می پذیرد و گفته وقتی که در زقی دوا فائده نه دهد پس بزنند اگر قوت مدد مساعدت کند و بیکدفعه اخراج ماده نمایند مگر اندک
اندک و نیکوترین وقت آنکه و سالی باشد بزول ربیعت قول رازی ضمدین جفری کنند و با آتش گرم نمایند پس مستسقی را در و نشانند که نفع تمام است چراکه
میل آرد چیزی را از تن که بر گی آید اتمام و درین دفعه هم نشود چرا که جذب بجای برد پیدا نماید و قوت هم ساقط نمیگردد و گفته اگر چیزی دهند که مخرج آب باشد لیکن
مسکر پیدا بود پس واجب که با و اشیای نافع کبد چون افسنتین غافث هند با منب الثعلب سنبل بیامیزند تا آن نیز قول لا ارندو بر شخصی استسقاء ضیق
النفس داشت علاج کرده و شیر شتر هم مداومت کرد ما یافت شد مایوس گردید مروی دو سیر برگ پیلو کوفته آبش گرفته نوشانید اخراج ماده کرد و چند روز به گردید
و در نسخه برگ نیلوفر نوشته قول صاحب قبر بزرگی باندل ماعیت چون بحال استاده کنند آب آهسته تمام خود را است گر تنقیه کنند نمیه گذارند
اگر نشود بزل نمایند لیکن از دو شانه و اجازت گرفته و قوت مریض دریافت نموده بزل کنند که خطر هم دارد قول گوتید و اگر سبب سوء مزاج طحال بود از
جانب چپ و اگر سبب سوء مزاج کبد باشد از جانب راست بزل کنند و جانب بزل نخوابند طریق بزل مریض بر کرسی تکیه دو راست نشانند و بعض
بدن را اندکی طاقت دارند اگر بر خاستن نتواند بر جا پای نشیند و خادم برای محافظت عقب پشت مریض نشیند اگر حاجت افتد بر دو جانب تکیه گذارند تا استوار گیرد تا
آب بسهولت بر آید پس از ناف بعرض دو اصبع پائین و بعرض چهار اصبع و در نسایه امتحان کنند که جمع انامل معلوم گردد پس انداز طرف که پوست نازک
و تنک باشد سر سوزن را تا با ده جانب بالا گرفته فرو نیند و تا فتر برده خادم آن را از پس قائم دارد و مریض بر الم صبر نماید و حرکت کنند تا سوزن بطرف
راست نرود و با حشا نرسد آب زیاده از چهار رطل بر نیارند و هر دو سوزن زیمون نقب فرو برده و همین قدر آب بر آرند و مین خروج آب برای حفظ قوت
سوراخ سوزن را با اصبع بند کرده و یه نان توری بیان بخمر تر کرده یا کباب جگر مرغ یا مقوی دیگر دهند و باز اصبع برداشته حسب حاجت آب بر آرند پس

سوسن یا آب آہستگی برآورده خرقه به بیاض بیض آلوده نہند یا آرد سیم آرد عدس ہر یک سه اوقیه با آب دوغ و خمر ضماد کنند آرد باقلا آرد عدس آرد سیم
برنجاسف سبوس گندم ہر یک چہار سکنجبین عسلی ہفت آمیخته یا برنجاسف اکلیل تخم شبت مورد اسطوخودوس گل سرخ جوزسرو گلنار ہر یک یک اوقیه آرد سیم
سه اوقیه سبوس گندم دو اوقیه با ماء العسل چہار اوقیه با آب شنجار یا آب ماء جوب رز یا آب سرطان آمیخته یا گل سرخ گلنار جوزالسرو ہر یک یک اوقیه آرد باقلا سنبل
فندق زبل ہر شش اوقیه لوبادران جریش گندم ہر یک دو اوقیه ماء العسل سه اوقیه بطبیخ برنجاسف یا کتیرا و خمر آمیخته ضماد کنند ہر گاه زہیما خواہند تا وقت اخراج
آب لکار دارند بعده ادویه جاذبه ومقویه بر تمام شکم گذاشته بعصابه بحیند روغن گل روغن لوبادران روغن شبت روغن زعفران روغن سنبل ہر یک یک اوقیه موم یکنیم
اوقیه گداخته اکلیل جوزالسرو اذخر تخم شبت مورد قصب الذریره گلنار ہر یک یک اوقیه سائیده آمیخته بکار برند **انتباه** داغ باین طور دہند که پوست بسوزد و بحجم
رسد و ترشح آب گردد و گاه گاه لوبادران سداب اسطوخودوس سبوس گندم ہر یک مشتی خربق اسود تربد ہر یک دو درم جوشانده صاف کرده روغن سداب
روغن ایرسا ہر یک دو اوقیه نمک دو درم آمیخته حقنه کنند شربت مخرجه آب شربت جوارش دہند شربت اصول ہر روز دو اوقیه نوشند تقلیل اکل شرب
نمایند و از اشیای حلبه و ماہی و بقر و گوسفند پرہیزند کباب مرغ طیور صحرائی نخود آب نان خمیر که با آب بادیان خمیر کرده باشند خورند خمر انگوری طبیخ گز طبیخ انجبار
نوشند تا اکثر حرکت و بیداری نمایند و تلیین طبع وادرار بول کنند **نقشه سوزن بزل** باید که سوزنی مجوف از نقره بطول یک شبر سازند و زیر ناف از ہر
طرف ثقب جہت خروج آب وارند اگر بسبب حرارت کبد باشد شدت عطش صفرت وجه وعین حرقت مجری بول حمرت یا صفرت بول **علاج** سکنجبین بعرق کاسنی عرق
عنب الثعلب دہند بطبیخ ہلیله یا بمغز فلوس و آب عنب الثعلب تنقیه نمایند و روز مسہل از غذا و آب بازدارند و اسہال دائم مضر بود و بعد مسہل جہت تقویت کبد
شربت لیمو شربت سیب شربت صندل شربت زرک شربت انار دہند اگر ضعف غالب باشد انار کثیر خورند و بعد رفع حرارت کبد تدبیر استسقا کنند آب انار آب
ترب سکنجبین دہند و تا که مستحکم نشود شیر شتر دہند کلکلانج نافع مرق مرغ بسرکه و زرک خورند اگر بسبب ورم کبد باشد حار بود یا بارد آثار ورم پیدا باشند **علاج** تدبیر
ورم حسب سبب کنند تبدیل مزاج بسکنجبین آب کاسنی شیره تخم خربزه نمایند اگر حرارت بود شیره تخم خرفه نقبند دہند گل سرخ غافث تخم کشوث قند سائیده یک درم با آب
انار دہند طباشیر زرک سکنجبین بزوری مفید اگر قبض باشد مغز فلوس بجلاب و قدری روغن بادام دہند تنقیه بحب ایارج نمایند مصطکی طبیخ انیسون تخم کرفس دہند
بول بز با آب عنب الثعلب ہر یک سه استار گاه گاه دہند و بعد ہر سه یا ہر پنج روز قبل یا بعد طعام قی کردن مفید مرغ تیہو با کامه انار سماق غذا کنند **فائده**
**در ذکر استسقای طبلی** یعنی باد غلیظ در حجاب مذکور جمع شود و بقراط این استسقا را یابس نوشته ثقل نسبت زقی کمتر بود تمدد محسوس شود و شکم چنان
نماید که گویا مشک را دم داده و چون دست بر زنند آواز طبل دہد و ناف بیرون آید و این نود زقی و چنین نمیباشد سبب آ سوء مزاج حار کبد یا برودت و
رطوبت معده است و صاحب اقسرائی گفته که سبب این فساد ہضم معده است خواه از ضعف ہضم معده باشد خواه از غلظ ماده غذائی و ظاہر است که چون غذا
چنانچه باید در معده ہضم نشود ناچار کبد از ان عاجز می آید و بسبب قصور حرارت آن غذا مستحیل بریاح گردد و باشد که حرارت قویه معده یا کبد مولد ریاح شود
زیرا که افراط حرارت نیز مضعف ہضم است و ضعف ہضم مولد ریاح **علاج** برای اخراج رطوبات غیر منہضمه منقیات دہند که ذکر یافته مع رعایت مزاج و تنقیه برفق
و ملایمت کنند و چیزی که مسخن کبد با فراط باشد اختیار نکنند که سخونت کبد باعث تحجر و محدث عطش است خاصه در محروری لہذا گفته اند که چون مسخنات استعمال
کنند اشیای بارده بر کبد طلا نمایند تا از خوف تحجر ایمن باشد و بعد تنقیه بتحلیل ریاح کوشند کندر زیره مصطکی خایند تا آروغ آید سنجر بینا جوارش عود

دواءالکرکم یا دواء الاصول آب بادیان انیسون دهند و هر هفته اسطوخودوس سه درم طبیخ بادیان دهند بجاورس نمک سبوس گندم ارزن گرم کنند هر روز
و نمک تکمید کنند حتی که سرخ شود پس محجمه ناری گذارند ضماد که در حمی گذشت با اطراف گذارند سداب یابس بادیان حرمل تخم کرفس بوره شکر سرخ با آب سداب
شاذنج درساخته حمول کنند جوع کشند و از اغذیه نفاخه پرهیز کنند شیر شتر بول شتر آمیخته دهند سکنجبین عنصلی بادیان گلاب ملازمت کنند مرغ کبک با دوده
گرم و تیز یابس کرده و انیسون کرفس بود خورند آب انارین آب کرفس آب انیسون عرق بادیان گلاب دهند صندل سفید سکنجبین نافع و برای تقویت کبد قرص زرشک
انار کمونی دهند مرغ نخوداب بعرق نعنع سرکا آب غوره خورند سنبل یک عود دو صندل سفید لادن هر یک سه گل سرخ هفت بگلاب طلا کنند و تنقیه با ایارج
فیقرا حب سکبینج طبیخ هلیله تمر هندی آلو شیرخشت ترنجبین پیوند کنند حسب آثار حرارت و برودت بکار برند و اگر ضعیف بود و تاب اسهال ندارد سکبینج دو درم با لبن لقاح
دهند اگر طبع نرم باشد ازاک مغسول طباشیر تخم کشوث کاسنی هر یک دو گل سرخ سه ساییده یک یا دو درم دهند بدانکه طبله سهل العلاج است و کمی اسم ازرز
و نقی بدترین منافست حب سکبینج آمله هر سه هلیله هر یک دوازده واینیج زنجبیل هر یک سیزده فلفلین اسارون هر یک هشت تخم کرفس نانخواه وج
سلیخه شیطرج حب بلسان هر یک پنج مصطکی چهل و یک غاریقون بیست و شش شکر طبرزد هفتاد و هفت صبر سی و شش مقل سکبینج هر یک [illegible] با آب گندنا
حل کرده ادویه آمیخته حبوب بندند شربتی تا دو مثقال با آب نیمگرم وقت خواب برای استسقا و فالج و لقوه و امراض بارده نافع ضماد که در اقسام استسقا نافع است زهره نبل
کرویا هر یک سه مثقال اشق سه عنبر لادن هر یک دو صبر مر کندر مورد هر یک و نیم قسط سلیخه هر یک یک نیم راوند اکلیل گل سرخ هر یک سه و نیم صمغ بگلاب حل کرده
ادویه ساییده آمیخته ضماد کنند **قول لازرور** سیر حب صابون ما پانزده دانه شیر انگره ده مثقال نقیع انگره حقنه کنند حب **صابون** انگره صابون برابر آب
صمغ حبوب بندند مزیل سوء هضم و قبض و استسقاء طبلی **شیر انگزد** انگزد دو درم آب چهار اوقیه حل کنند شربتی نیم تا یک اوقیه **قول جالینوس** کوره و [illegible]
نمک پانزده قطره بطبیخ اصول منحته یا بعرق افسنتین آمیخته دهند مرکوریو سوطیا دو بیست چهار دانه دیاگریده ده دانه دهند **فائده در ذکر استسقا که آن را**
**حبن گویند** و حتی که در طبله رطوبات و ریاح رقیقه تحلیل یابد و غلیظه باقی ماند پس صلابت افزاید آن را حبن گویند و آثار استحاله طبلی بحبن آنست که مقدار
آنانچه که بود زیاده شود در حال جگر و مریض و هضم نیکو گردد و بدن غذا تمام نماید و قوت عود فرماید و سبحر بخشی شکم گروهی دیگر پیدا نباشد **علاج** با آب کبریت آب نطرون
ابزن کنند بابونه اکلیل مرزنجوش صعتر تخم سداب جند نطرون خاکستر طرفا آب سداب بول شتر شکم ضماد کنند **فائده در ذکر استسقای لحمی** اگر بسبب
برد و ضعف معده باشد که بسبب نقص هضم کیلوس خام بجگر رود و جگر نیز چنانکه باید هضم آن نتواند پس کیموس خام باعضا منجذب شود و بسبب خامی جزو بدن نگردد
و در خلل لحم ماند و باعث لحمی گردد **علاج** اول قی کنند گلقند انیسون دهند حب اصطمخیقون تنقیه نمایند و برای تعدیل دواءالکرکم دهند پس تدبیر لحمی کنند اگر بسبب
ضعف سپرز او سهل او باشد که بدان سبب جذب سودا از کبد نکند و از کثرت سودا قوای کبد ضعیف و هضم آن باطل گردد و استسقا پدید آید تقدم آفت در سپرز **علاج** تنقیه
سودا کنند تقویت سپرز نمایند پس بتدبیر لحمی پردازند اگر بسبب سردی [illegible] باشد که باعث ضعف کبد گردد سپرز خشک [illegible] درم یا **علاج** شربت زوفا گلقند
دهند و بعد اصلاح او بتقویت کبد و تدبیر استسقا پردازند اگر شرکت ماساریقا بود لین طبع خروج فضول از امعا **علاج** شربت بزوری آب انار دهند تقویت
کبد کوشند اگر شرکت گرده باشد تقدم آفت آن **علاج** بتدبیر گرده پردازند و تقویت کبد و تدبیر لحمی کنند اگر بسبب حبس حیض و اختناق رحم باشد تقدم آن
**علاج** تدبیر افتتاح کنند و تقویت کبد نمایند همان کنند اگر بسبب حبس خون بواسیر یا کثرت خون بسبب عدم فصد باشد تقدم آن **علاج** فصد کنند شربت

زنگ شربت لیمو آب تمر هندی آب انار دهند بر موضع بواسیر علق گذارند اگر بسبب کثرت خروج خون باشد **علاج** اغذیه اشربه مزید خون چون مرغ صفرت بیض
نیم برشت وغیره دهند اگر بسبب نفس و پیچش شده لزوم الم در نواحی ناف **علاج** اول سکنجبین منعنع پس تدبیر استسقا کنند **قول بقراط** هر که منعص دائم بوده
بمسهل زائل نشود باستسقای طبلی انجامد اگر بسبب وجع ظهر بود لزوم وجع دائم در پشت **علاج** تدبیر درد پشت کنند اگر بشرکت حجاب باشد ضیق نفس سرفه
**علاج** تدبیر حجاب کنند شربت بزوری که در روغن بنفشه زده باشد پرسیاوشان بوده دهند اگر بسبب سوء مزاج گرم جهت تپ باشد حمی حاده دراز بسبب ضعف هضم **قول**
**بقراط** هر استسقا که بسبب مرض گرم شود ردیست **فائده** استسقا که از حرارت پدید آید سببش شرب خمر صرف یا بعد غذا و در حمام گرم ست چرا که بسبب حرارت عرضیه
جگر جذب رطوبت معده قبل از هضم نماید و همچنان سوی عروق فرستد و استسقا پدید آید پس ممکن یقول بقراط که علاج ضد ضد رست اشیای بارده بکار برند-
**انتباه** دانندین همه اول ازاله سبب سابقه کنند بعده تدبیر سبب واصله که عبارت از برد و ضعف کبد است بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت کنند و بعد تعدیل
کبد ادویه ناشفه و تعریق و ادرار وغیره بکار برند مع رعایت حرارت و برودت مزاج **قول جوان کورو** و در طبی ادویه ملطفه دهند مفتح انفع و منقی
جلاپا یکنیم درم یک اونس معجون نوکیس آمیخته دهند دو بار کشمش اونس تخم ایسون تخم کاسنی هر یک پنج درم کلم بحری دوازده درم گل غافث قنطوریون دقیق افسنتین هر یک سه
درم انیسون سنبل هر یک اسکر وبلو جوشانده در جوش اخیر سنا چهار درم طلب زرد سه درم ریوند دو درم انداخته مالیده صاف کرده در پنج اونس این کریمور تارتر یک
نیم درم شربت ورد دو اونس آمیخته نوشند بعده حب فولادی تا بیست چهار روز وقت صبح دهند و بعد هر سه روز بول طفل کاناد دو ب کرفس باغی هر یک چهار
درم غاریقون سیبو هر یک سه درم حب الغار یکنیم درم کرویا درم کوفته جوشانند سوم بر دو صاف کرده در شش اونس این آب پنج سوس خام روغن سداب هر یک
دو اونس آب زیتون اونس کوابینه یکتا شش درم آمیخته حقنه کنند شش هشت مرتبه یکسان پیر عد کشمش دو اونس قرطم اونس انیسون نیم درم سیبو چهار درم جوشانده
صاف نموده اکوابینه یکتا اونس آمیخته نیمگرم حقنه کنند تنباکو یک مشت یا در بنجویه نیم مشت خم ابیض نیم کانا د جوشانده صاف کرده در شش اونس این عصاره
انجره سه اونس اکوابینه یکتا اونس آمیخته نیمگرم حقنه کنند برای استسقای می انفع بول طفل تازه تیمر طل قنطوریون دقیق چهار سرخ آمیخته صبحی نوشند شده بول انج
بول بقر از بول طفل انفع دو سه اونس کافیست سنبل درم جگر گرگ دو درم سائیده بشربت افسنتین یا شربت کاسنی بیست حب بسته پنج حب دهند تا پانزده روز
بطبیخ مدع نجنگشت انکباب کنند تا عرق آید بعده روغن فاشرا وقت شب قبل از غذا و وقت صبح مالش کنند تا نیم ساعت بعد از این زبل بر مسحوق آرد
ارزن گذارند و بر وخرقه در بول گرم تر کرده دو سنبل واده بندند معجون استسقا نیم اونس صبحی یکماه دهند اگر کافی نبود خم ابیض یک کانا و خاکستر کباب
دو اونس ترکرده صاف نموده چهار اونس شام دهند در مغاکی زبل اسب پر کرده در آن نشینند اگر کافی نبود برگ آشتر غار یا بول طفل جوشانده صاف نموده شکر چهار اونس روغن بنفشه دو اونس
آمیخته حقنه کنند چهار روز چون شکم نرم شود خم ایمی تیکو دو اونس دو روز متواتر دهند پس دو روز میان داده باز دهند عرق انتی ور دتیکا سه اونس نهار منه
چهار پنج روز پس قتلیکه ماده بالتمام مستخرج گردد سفوف هیدروپیتیکو که ارا و ردد یا فرنتیکو و فولاد کور و بورانتی طلیا کرده باشند نیم درم همراه سه اونس عرق کا
یا بمبرق مرغ دهند شخصی را بعد استعمال عرق انتی ور دتیکا تا دو ماه خافت خورانیدند پس تا بیست روز نهار و در دیا فرنتیکو بخیدانه فولاد دفع بیست دانه داده
صحت شد شخصی را اول تارترو ایمی تیکو شش دانه دادند دو روز پس تا پنج روز عرق مذکور نوشانیدند بعده تا پانزده روز در خمر که در وی یک اونس بیخ سوسن
تا بیست ساعت ترکرده بودند دو دو اونس دادند صحت شد ناخن اطراف مستسقی بریده بالای پشت سرطان خلانیده سرطان را در آب گذارند صحت شود

غدد که برگ تبر پر باید خشک کرده سائیده سه درم دهند **فائده جلیله** که در بعض اقسام بکار آید آنجا که تب و عطش مفرط بود و اشیای گرم نیز به کار برند
و هیچ قسم و بشرب عنب الثعلب کاسنی بیخ کاسنی قناعت کنند و جو ماش مغز بادام خورند و برای تسکین سنا هفت درم هلیله کابلی بلیله آمله هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک سه درم مویز پانزده عدد آلو عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد مغز فلوس ترنجبین هر یک دو درم طبیخ کرده دهند و بعد
تنقیه آب کاسنی سکنجبین دهند تا که حرارت زائل شود و انفع اشیا در هر سه غسل با آب کبریت وغیره است و عرق آوردن در حمام و در تنور نشستن مفید است شیر
شتر انفع خاصه که عوض غذا و آب بر همین بسند کنند اول ده درم جهل درم دهند پس هر روز ده درم افزایند حسب برداشت طبع و شیر فی الحال دوشیده نوشند
و بیش از شیر چند روز تقلیل غذا نمایند و اگر یک یا دو روز هیچ نخورند بهتر و احتیاط دارند تا شیر در معده نه بندد پس باید که قبل و بعد آن چیزی که مانع انجماد
چون حب سکبینج وغیره دهند **فائده** در هر سه نوع استسقاء و قصد امراض کی علاج ورم صلب احشا است **اگر چه** دفع از هیچ ورم باشد و تحلیل ماده که جمع شده
پس درین حال واجب است که ابتدا العلاج ورم موصوف کنند باتچه در ورم کبد گذشت و اگر ورم نباشد تدبیر ذات مرض نمایند پس ببینند اگر قوی الحرور بود فصد کنند و
خون حسب قوت برآرند و بعد فصد قی و اسهال نمایند اما قی در ابتدای این مرض دوای نیک نیست لیکن در آخر چرا که اخلاط کثیر و مرض مستحکم میگردد پس قی و حب
و استعمال قی در ابتدا بدفعات کنند مرتبه قبل از طعام و مرتبه بعد از طعام اما اسهال پس هلیله زرد که بخورند از وی همراه دو ثلث رطل آب شاهتره و آب طرخشقوق
معصور کرده شیر و آب انسان طب مخلوط باشد و ازین اسهال کنند مرت بعد اخری ایرسا یک یا دو درم با یک وقیه سکنجبین باید و اوقیه بول شتر یا آب ایرسا تازه
سکنجبین هر یک اوقیه نوشیدن نافع و شرب لبن لقاح در همه نوع مفید اگر مع الحرارت بود تنها یا با شکر نوشند و اگر مع برودت باشد با کلانج یا بعد ان سکبینج دهند اگر
قبض بود با دو سیمله دهند و اگر نرم باشد حب الحدید مدبر به قوق قرنفل طراثیث تخم کرفس هر یک پنج درم و ساعت در شیر ترکرده صاف نموده همراه دوا لاک
دهند و اگر ورم در احشا باشد همراه دهن خروع یا دهن لوزین یا دهن سوسن یا دهن ناردین دهند و غذا یا مطجنات اطعمه یا بسبه تواہل و ابازیر و مزعفرات غیبیا
غذا کنند و گاهی بقول کاسنی عنب الثعلب برگ بادیان کشنیز تر جوز لوز فستق فندق ترنج سیب سفرجل تفاح انار میخوش فانید اندکی خورند **قول رازی**
ناقه را از باریدن داشتن باز دارند و علت و شیح قیصوم برگ هندبا برگ کشنیز برگ بادیان وغیره دهند و ناقه عربی باید و غیر آن نیکو نیست **قول جالینوس** زنی استسقا
از زنی دم درد داشت آن چیزی که اسهال آب نموده دادم بعده تا سه روز طبیخ افسنتین کرفس نوشاندم و باز مسهل آب دادم باز سه روز طبیخ مذکور نوشاندم به تو
روز و بعد ازین الجره قیه دو دانک نمودم و مسهل مشروح طا بیساختم پس بدین سیاق عمل نمودم در دو هفته صحت یافت و گفته بلیله انفع مسهل است در استسقا گرم سکبینج در استسقا
بارد **قول ابن سرافیون** دوا دهیه مستسقی سخت طبیخ کنند که دوای با یک عرض در تن بنماید **قول ابن زکریا** و حتیکه در لحمی بطریق اسهال تمام آب نه شود
باید که داغ کنند تا باز جود نماید و تا خیره نروند **قول حکیم علی گیلانی** گاهی بسبب کثرت رطوبت مزاج تهیج در اطراف خصوص در بدایه طبیخ تخم شبت
برگ تخنکشت برگ جو زلالی انکباب کنند و گفته که شربت زرک قرص زرک در تهیج اطراف که بسبب ضعف کبد باشد عجیب شخصی را قرص مذکور هر روز مثقالی به شربت
شربت زرک و عرق کاسنی دادم و کذا عرق چینی و برای تقویت مزاج قرص عنبر خورانده و روغن بابونه بر تن مالیدم صحت شد و گفته و دهن خروع در ضعف کبد
انفع است همچنین در حرقت کف پا که از ضعف کبد باشد شربتی آن مثقالست و گفته شخصی بقصد ملالی افیون خورد بعده بسبب آن سده عظیم در ماساریقا بهم رسید
و ورم صلب در نواحی کبد و معده ظاهر شد و قوتها ضعیف گشته و مشرف بر مرگ شد آنرا طبیخ چای بکرر نوشاندم صحت شد و گفته زنی را ورم شکم حوالی معده

پیدا شد و علیکه نفس عسر گردید و بمعالجت نیافت شیر شتر خورد و دهن خروع هر یک یکنیم رطل بر آتش نرم نهادم چون غلیظ شد فرو گرفته زنجبیل نانخواه هر یک پنج رطل
آمیختم چون مثل مرهم شد کف مستی شتر هر قدر که بهم رسید آمیختم و همه را یک مرتبه بر شکم ضماد کردم بعد زمانی آب کثیر و ماده فاسد بر آمد و صحت شد اگر مستی شتر نباشد تنها بکار برند۔
**قول رازی** اگر مستسقی بار بسیار خورد شفا یابد **قول لارزو ربیر** زنی استسقا از حرارت داشت بمعجون خیار شنبر صحت یافت دهن کهربا بعرق ایرسا دهند
آب کلیان که بسبب کشیدن تمباکو زرد شده باشد نوشانند با ورا سوق و بول شتر دفع سازد حب فولادی منفع نیده مر باین طبیخ بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک پنج درم بیخ کرفس
نیم سیر بادیان عنب الثعلب هر یک ده درم آب رطل بزیند نصفی باند صاف کرده دهند منفع سدد برادۂ آهن بآب ترکرده در جای سرد نهند تا که همه زنگ گردد پس خشک کرده
بموزون یا ارا تیکوا آمیخته دهند شربتی پنج تا ده دانه در روز دو سه بار برای ضعیفی بدن و نبض ضعیف و در استسقای زقی بعد صحت میدهند آروغ ترش و زردی رنگ را دفع میکند
عصارة الکامس استعمال کنند و عوض آب بر طبیخ کدر مع ماء جوش بود قناعت کنند و هم تقلیل بهتر و از حلویات پرهیزند عسل آب یا ورک آب نبات الصبر
برابر آفتاب چهار روز داشته بپزند و یک قاشق صبح شام نوشند قند سیاه دو رطل برادۂ آهن دو نیم رطل مغز نبات الصبر شصت رطل آب قدر ضرورت بر باد گرم
چهل روز داشته بپزند شربتی یک اونس هلیله سیاه دو اونس [?] اصل السوس پر سیاوشان هر یک شش درم شکر چهار اونس جایده هفت حصه کرده با آب گرم دهند
مزیل بلغم و نفخ و ورم و سدد و قلت اشتها **قول لارزو ربیر** اگر بر جلد مستسقی داغ سیاه مثل سوخته آتش بر آید زود بمیرد **قول بقراط** کسی را که اسهال
بلغم ابیض قوی خود بخود پدید آید استسقا زائل شود و گفته اگر در تن مستسقی قروح پدید آید پس آب بآسانی بر آید و نیشود و گفته اگر در استسقا اسهال مراری افتد بد است
**قول جالینوس** اگر بمستسقی سعال یا ضیق نفس بغیر نزله و زکام پدید آید بد است بلکه مهلک و گفته اگر در مزاج حار یابس پدید آید خطیر چراکه ضد مزاج است و
در مرطوبی کم مضرت **قول ابن سرابیون** استسقا که بسبب ورم و صلابت سپرز شود و سلامت باشد نسبت از آماس کبد **قول اهرن** استسقا خبیث است که
خلاصی از وی عسر است مگر وقتیکه طبیب ماهر و انطبع مریض مطیع و خادم رفیق باشند پس اگر این هر سه امر متفق شوند امید خلاص است اما در لحمی **قول ابن کرمانی** [?]
اگر در استسقا بول سرخ باشد امید فلاح است و گفته که قرحه بن دندان و دهن بسبب بخره ردیه آثار مرگ است و گاه بود که تمام بدن بسبب تباهی ماده ریش گردد و گفته
پاره لحم از مریض فرود آید آثار مرگ بود و گفته اگر در بینی حکاک و در تن ترهل پدید آید روز دوم یا سوم بمیرد و گفته اگر بمستسقی وجع مفاصل پدید آید و تب تیز بد باشد و بمیرد که مرگ بود و گفته اگر براز
مستسقی بحالت طبعی بود سلیم باشد چراکه بر القای قوت و حرارت غریزی دالست **دوا** حب صبر مر ریوند زرد چوب برابر بشیره نبات الصبر قدر نخود وحشی حبوب بندند شربتی یک
تا سه حب مفتح سدد هم و در نسخه نوشته که بعسل حب بندند شربتی درم بعرق یا بشیره کاسنی مزیل استسقا و بلغم **حب** مزیل استسقا بشرط مداومت و عدم حمی اسهال
صبر دوازده اشنان شش قسط تلخ سه عروق الصفر یکنیم بشیره بادیان و عرق گاوزبان قدر ماش حبوب بندند و از سه حب شروع کرده بر هفت حب مداومت کنند
نخود لب خورند عوض آب عرق نوشند **حب** نانخواه بشیر زقوم دو سه روز ترکرده سائیده قدر نبق وحشی حبوب بندند شربتی حبی اسهال آرد اگر بند نشود در آب
سرد نشانند **حب** صمغ عربی حب الملوک هر یک ده قرنفل دو نیم صبر [?] مصطکی انیسون [?] هر یک چهار قدر فلفل حبوب بندند شربتی شش تا بیست حب
باین طبیخ طرفا پنج درم آب رطل جوشانند صاف کرده دهند مزیل لحمی و بعد اسهال ریوند درم در آب جوشانده بسد نیم درم دهند و برای تسکین دو حب [illegible]
**حب** برگ عشر سبز نیم رطل صبر عروق الصفر هر یک پنج درم سائیده قدر نبق وحشی حبوب بسته صبح شام حبی دهند بعرق بادیان در همه قسم نافع ۔ زنی
در دیهی بمرض استسقا گرفتار شد شکم ورم کرد و همه اعضا خشک شد امید حیات نبود روزی کریلا خورد صبحی دو سه اجابت شدند و سبکی در تن

یافت همین قدر امعا بکرد هر روز دوا بیت میشدند در هفته شفای کامل شد و فربه گردید دیگر مغز حنظل رطب تر تراشیده اندرون خالی نموده فلفل پر کنند و در سایه نرم
چون خشک شد فلفل برآرند و هر روز بیست عدد خورند دیگر طبیخ پوست درخت بید یا طبیخ گل ببول نیب یا طبیخ مرزنجوش یا طبیخ اسطوخودوس یا طبیخ زوفا یا تخم
یا طبیخ حنظل با آب دوب نوشند دیگر پوست اندرونی درخت نیم تر و یا برگ فنجنکشت زرد چوب بادیان تخم کرفس اسارون سنبل عنب الثعلب خود مقدار
زر و تخم شاهتره کاسنی جوشانده صاف کرده نوشند دیگر سنا دو درم آب پنج رطل شب تر کرده صبح صاف نموده سال بر نیل درم آمیخته دهند چند روز
دیگر مغز حب القطن دو یا بیست درم آب حل جوشانده صاف کرده شکر سرخ ده درم آمیخته دهند مزیل یرقان و زقی دیگر آب ترب هر روز ده درم نوشند دیگر بول
گردنده مشتی هر روز با آب سائیده نوشند مزیل اقسام استسقا و ورم و بواسیر دیگر مرق خفاش یا خمر آهن تاب نوشند دیگر بول بز نر هر روز سه اونس نوشند
اگر زن باشد بول بز ماده دیگر برگ نیب ده درم فلفل چند عدد با آب سائیده نوشند تا هفته مزیل استسقا و ورم همه اعضا دیگر اقتیل دو نیم حبه فلفل شش حبه
نیم اسگند با سائیده صبح شام بقدری آب آمیخته دهند و بعد سه چهار روز قدری اقتیل فزایند مزیل استسقا که در همه تن متورم شود و بول بند گردد دیگر
تنباکو یابس سه درم مدبرا چهار و نیم اونس هفت روز تر کرده بیزند شربتی سی تا شصت قطره مدر بول مزیل زقی دیگر غاریقون اسارون هر یک نیم درم با
آمیخته یا سقاطیس سحوقه بعرق بادیان یا دارفلفل با آب برگ اروسه یا جگر گرگ دانگی بنجر یا با آب یا زهره گرگ دانگی بعسل یا ارال بماء العسل یا سکر العشر یک اوقیه
بشیر شتر یا زبل حمام یک یا سه درم بسکنجبین یا جدوار بسکنجبین بزوری یا کرو یا سه درم بیک اوقیه زیت یا آب سوسن دو درم همراه سنبل یا زهره طاوس
بسکنجبین و آب گرم یا دار چینی درم یا ریوند نیم یا مر دو درم یا باد فنضع نیم درم یا موی آدم سوخته یا بیخ بادآورد یک درم یا زبل البقر سوخته یا مثقال یا جگر
قنفذ خشک کرده دو درم یا تخم سرمق سه هفته دهند دیگر اذخر یکنیم درم فلفل خطائی دهند در ابتدا بول آدم نوشند دیگر فلفل سرخ همراه آهن گشته دهند مزیل
زقی دیگر عظم جب کفتار قدر یک نیم درم با آب سوده نوشانند برای زقی مجرب دیگر سنبل درم با آب دهند مزیل لحمی دیگر نمک ارمنی قدر نخود تنبه با
پیچیده فرو برند هر دو وقت تا ترشی بادی پرهیزند در چهار روز رفع شود دیگر قلمه مندوا هر قدر که خواهند سائیده با آب برگ کچنال سرشته نان بی نمک
پخته بروغن کنجد خورند و بجای آب طبیخ یا عرق کچنال نوشند و غذا نیز در همین آب پزند و غسل و استنجا نیز بهمین آب کنند در هفته رفع شود دیگر عرق
گوکرو دیه دم پر تری سه درم آمیخته دهند تا هفته دیگر ادرک قند سیاه هر یک درم خورند هر روز یک درم افزایند تا بیست روز مزیل انواع اورام دیگر
قنبیل سحوقه دو درم مس زده عسل آمیخته دهند چند روز در هر سه نوع نافع دیگر قند سیاه چهل رطل پوست مغیلان ده رطل نبات العسبر مصفی از خار چاید اصل
هر سه هلیله چینی گل سرخ هر یک ده اونس سلیخه اسارون حب بلسان عود بلسان اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج افنتین مصطکی انیسون دار چینی بادیان عقار
بیگ ترنج برگ نارنج هر یک دوازده و نیم درم سنبل نار مشک کبابه مقل دو قوفطر اسالیون هر یک پنج درم کوفته در خم کرده آب اندازند زبل اسپ دفن کنند
چون جوش خورده بنشیند صاف کرده در شیشه کنند و صبح شام چهار پیاله قهوه خوری نوشند اگر خواهند عرق کشند لیکن ضعیف باشد مزیل امراض بلغمی
و سوداوی ولرزه و علل بارده معده و جگر و انثیین و استسقا دیگر برگ عشر که پخته زرد شوند صد عدد گرفته آهک آب حل کرده بر هر دو جانب یک یک
برگ طلا نموده بر روی یکدیگر نهاده در سبو نهند و دهن بند نموده در پاچکشتی نهاده آتش دهند که سوخته شوند بعد سرد شدن برآرند و برگ بالا و برگ
زیرین دور کنند برگهای وسط بگیرند و قدر یک یک سرخ خورانند لحم نر دال مونگ کم روغن غذا کنند مزیل استسقا دیگر بول بز هر روز چهل مثقال با

نوشند مزیلهٔ حمی دیگر جراد معنّی از سر و اطراف دوازده عدد مسحوق درم آمیخته دهند دیگر زهره دب انگی بسکنجبین یا بعسل و فلفل نوشند برای حمی رقی انفع
دیگر زبل بقر در دیگ سنگی یا آهنی بسکنجبین جوشانده نوشند مزیلهٔ جذام هم سفوف تربد نمک سیاه تخم شبت جوالکهار فلفلمویه هریک نیم فلفلین تخم کرفس
سنا شیطرج هریک یک نمک سنگ یک نیم زنجبیل ریوند هریک دو بسایند سفوف تربد ریوند سورنجان سنا هریک نیم درم زنجبیل خولنجان بسبایند انیسون
سنبل هریک نیم شکر و بلوگل سرخ اسکر و بلو قند دو درم سائیده دهند مزیله استسقاء بلغم و سودا سفوف زنجبیل نیم درم تربد یک نیم درم قند دو درم سائیده
دهند سفوف برای استسقا که با سهال و سرفه باشد لاک مغسول عصارهٔ غافث انیسون بریان اربینی جفت بلوط هریک نیم مثقال هلیله سیاه مثقالی سنده
بزیت چرب نموده هفت حصه کرده هر روز ناشتا یک حصه دهند سفوف کرفس کمون مدبر تخم کرفس بادیان انیسون اسارون قسط ریوند هریک سنبل
سعد هریک یک نیم بسایند شربتی درم کاسر ریاح مزیله عظم بطن و نفخ معده و استسقای طبلی اگر عنبر هم افزایند بهتر و آنجا که طبع قبض بود ثلث هم سنا آمیزند دیگر شربت
اصول شربت بزوری بارد معجون مفرح القلوب دبید الورد عرق تنباکو عرق بلادر قرص سقیل قرص اندروخون هم مفید اند دیگر مریض را بر جا پائی بر بستر غلطانند
خرقه به روغن کنجد نیم گرم آلوده از سر تا پای مریض چسپانیده باشند بدستور تا هشت روز بلا تفاوت مخرج آب بول باید که تا هشت من روغن بخرج آرند دیگر تخم سیسم
بیست عدد در ظرف نهاده بر و بول کنند تا بیست هفت روز تخم را در ریسمان سفته مانند زنار در گلو پوشند و قتیکه تخم خشک شوند صحت گردد دیگر حجر الحیه
بر شکم بندند جاذب آب دیگر مهره که بارتی نیز گویند بر شکم بندند و آن سنگیست که بر آب ایستد و آثار جذب آب آنست که وزنش زیاده گردد و چون در آفتاب نهند آب
از وی بر آید باز نهند چند بار طلا که در دفع اورام ظاهر می عجیب است زنگار ربع شنگرف یک زاج دو کتهه چهار با آب قرص سازند و با آب سوده طلا کنند طلا شنگرف
یک اهک آب ندیده دو سائیده با آب آمیخته طلا کنند مزیله ورم بارد حتی سلعه طلا از بیخ سرخ نمک سنگ برابر به بهمن سرشت آمیخته طلا کنند برای هر قسم
ورم نافع طلا اعظم جبه کفتار با آب لیمو یا آب ساده سوده طلا کنند برای ترقی نافع طلا زبل تر یا حجر التیشور طلا نمایند ضماد زبل بقر با پس سبز کرده یا زبل
ماعز به بول طفل نرانده یا انجیر مهرا کرده ابهل آمیخته بر کبد ضماد کنند طلا جدوار با آب عنب الثعلب طلا کنند ضماد عنب الثعلب و روغن گل آمیخته ضماد کنند
در سه روز برود ضماد آجر زبل بقر آمیخته ضماد کنند مزیله حمی ورقی ضماد زبل حمام سبز کرده یا گل ارمنی یا حازون ضماد کنند حقنه شحم حنظل درم بول زیبا
بول گاو جوشانده یا آب آورد بول گاو جوشانده یا نخود بول جوشانده حقنه کنند دیگر ثمر حنظل ابیض بر شکم بندند مجفف رطوبات و اگر بیخ او بندند در یک شب
همه رطوبات را تحلیل کند قرص زرک منقی دوازده تخم کشوث ریوند گل سرخ رب سوس لک مغسول هریک شش تخم کرفس سه با آب قرص سازند شربتی مثقالی
بعرق کاسنی قرص زرد اصل سوس گل سرخ مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه فوه سنبل بادیان عروق الصفر تخم شاهتره تخم کرفس هریک یک نیم کاسنی بیل هریک
سه ریوند شش اسارون یک با آب عنب الثعلب قرص سازند شربتی یک تا چهار درم بشیرهٔ خیارین یا بعرق کاسنی عرق بادیان و در نسخه سعد زرنباد زیره سفید
صندل سفید صندل زرد انیسون عود گل گاوزبان برادهٔ عاج طباشیر نیز نوشته و همه مساویست برای سدهٔ کبد و استسقای لحمی و یرقان و امراض
مراق مفید جوارش دار چینی زنجبیل فلفل دار فلفل بسباسه جوز بویه قرنفل زعفران هریک سه دار چینی هفتاد پنج مشک یک نیم قند عسل هریک صد شربتی
مثقالی مقوی معده هاضم مشتهی مزید باه مفتح سدد کبد مزیله سوء القنیه و استسقا دبید ایرسا ایرسا بیست چهار فلفل بیست زنجبیل اسپندان هریک دوازده
ناخواه تخم کرفس هریک هشت انیسون بادیان مصطکی هریک چهار عسل سه چند شربتی مقدار عفصه با آب علیین شکم و برای ترقی انفع شربت اسکنجبین

مصطکی سنبل قاقله دارچینی عود بلسان هریک درم افسنتین پنج درم آب سه رطل تر کنند سوم بماند بقند قوام کنند برای فساد مزاج و صلابت سپرز و ضعف معده
نافع **شربت کشوث** پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هریک بیست بادیان تخم کرفس پوست بیخ کرفس هریک ده تخم کشوث پنج مثقال
آب سه رطل سه روز تر کرده جوشانند صاف نموده بیک من قند قوام کنند شربتی تا ده اوقیه مفتح سدد کبد مقوی معده مزیل استسقا و وجع مفاصل
**معجون مشک** مشک و سنبل ساذج سلیخه لک مصطگی هریک چهار دارچینی زراوند گرد هریک سه مر عود قرنفل هریک یک نیم عسل کف گرفته سه چند حرزی
قدر باقلا مزیل یرقان مفتح سدد و برای ضعف کبد و معده نافع **معجون حافظ الاجساد** دارچینی جگیر هریک پنج زعفران دوازده سنبل شش فوفل موهیون
ودو قوم روغن بلسان یا روغن زیت کهنه هریک چهار رب سوس عصاره غافث جعده هریک سه عسل آمیزند شربتی مثقالی برای سدد ماساریقا و جگر
و ضعف و برد کبد و امراض معده و سوء القنیه نافع و دیگر خواص کثیر دارد **فصل پانزدهم در یرقان** و وی تغیر رنگ است بزردی یا بسیاهی زرد از
صفرا سیاه از سودا باشد ماده این اکثر بغیر عفونت میباشد **قول ابن سرافیون** یرقان اسود از کبد نیز میباشد پس اگر شدید السواد بود از طحال و اگر
قلیل السواد باشد از کبد است و این مرض صعب است اگر علاج نکنند مفاجا بمیرد **نوع اول در یرقان اصفر** بدانکه مراره کیسه ایست عصبی یک قدر زیر زائد کبد
آویخته و در تن منفذی بازمقعر کبد کشاده برای فتن صفرا از کبد بسوی مراره و منفذی دیگر از زهره با ثنا عشری کشاده است تا تخنی صفرا از تن منفذ با معا فرود آید
و طبع را بدفع فضل متنبه کند و در اکثر مردم ازین دو منفذ زیاده نیست اما در بعضی از زهره بقعر معده نیز منفذی باشد بدیگر از انکه بسوی امعاست و بدان سبب صفرا
در معده بیشتر آید و آن را اذیت رساند و آثار و تلخی دهن دائم و سوء هضم و قی صفراوی اکثر افتادن **فائده** سبب و انصباب صفرای خالص مخلوط بجو فت
در بدن و هرچند که درین مرض بول و کفک بول رنگین تر باشد دلیل سلامتی و قوت جگر و قوت دافعه باشد و گاه باشد که بول سفید بود و بسبب انتشار صفرا در بدن
و عدم نزول او بسوی بول و آنگه بسبب سوء مزاج باشد و گفته اند تغیر آنکه در کبد یا بدن آلمی بود و مرارت تیز و قته پیدا آید و سددی اندک اندک ظاهر شود پس
بکمال رسد اگر بسبب سوء مزاج گرم کبد باشد قی صفراوی کثرت صفرت بول یا سواد آن و کف زرد بالای بول تلخی دهن عطش صفرت عین عدم اشتها اکثر
با حمی سوء خس یا بود باقی آثار سوء مزاج کبد پیدا باشد **علاج** آب انارین لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب تربز آب کدو آب خیار ماء الشعیر آب باشیر و کاسنی
ماء الشعیر سکنجبین قرص زرشک قرص کافور دهند برای تنقیه طبیخ اهلیله شیرخشت ترنجبین آب آلو آب تمر هندی رب سقمونیا مغز فلوس بکار برند اگر اسهال مانع بود
شربت بنفشه آب آلو آب تمر هندی عرق کاسنی گلاب دهند و بعد تنقیه بانبه تبرید کبد پردازند صندل کافور گلاب یا آرد جو گل خیرو خرفه طحلب گل سرخ صندل
گلاب و قدری سرکه یا صندلین آرد جو گل سرخ روغن گل بر کبد ضماد کنند مرق مرغ لحم بزغاله بقول بارده قطف بروغن بادام آب انار آب غوره آب زرک آب لیمون
و اگر در کبد غلظ و نفخ نباشد ماهی شدید البیاض بریان کرده بسرکه تر نموده دهند و در آخر علت حمام نمایند **قرص زرشک** زرشک ده گل سرخ طباشیر هریک
پنج تخم خرفه تخم خیارین کاسنی هریک سه ریوند ملک تخم کرفس هریک یک سنبل نیم قرص سازند شربتی مثقالی بآب انار یا آب کاسنی برای امراض حار کبد و عطش
و حرارت و صفرت لون و فساد مزاج حار مفید **قول قرشی** آلو ده عدد رب تمر هندی ده درم مویز چهار درم زرشک مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار هریک سه درم
آب شاهتره یک نیم رطل تر کنند نصفی ماند صاف کرده مغز فلوس دوازده درم آمیخته غاریقون ریوند هریک نیم درم سوده کرده نوشند اگر آب شاهتره نباشد شاهتره
هفت درم آب دو رطل تر کنند سوم ماند صاف کرده بکار برند و بعد تنقیه بآب کاسنی آب عنب الثعلب سکنجبین ساده مداومت سازند **قول جوان کور و**

قیفال زنند اگر سبب خون حیض یا بواسیر باشد اول صافن پس قیفال کشایند آرد جو صندل آب کاسنی شیر زنان طلا نمایند تبرا نا مفرح یاقوتی تمر هندی یا روغن کدو ترب
دهند پس دو سه بار اسهال زنند یا علق بر مقعد گذارند اگر دو سه ماه گذرند فصد نکنند که استسقا آرد و اگر بسبب سوء مزاج گرم مراره باشد دفعةً تغیر سیاهی خارجی پدید آید
و در ابتدا بول سفید پس زرد بعده سیاه و در آخر غلیظ گردد حمی قلق تهوع خشونت زبان عدم ثقل در کبد فرق از سوء مزاج کبدی آنست که در کبدی اشتها
کم و عطش بسیار می باشد و بول از ابتدا سرخ بود و رنگ بدن بزردی گراید مگر رنگ روی میل بکمودت دارد و قی صفراوی سبز می دهد علاج شربت آلو شربت
انار بشیره کاسنی شیره لبلاب آمیخته دهند تنقیه بطبیخ هلیله زرد و شاهتره و افسنتین آلو کنند مرق مرغ بغوره زرک لیمو خورند اگر بسبب ورم مراره باشد تب نرم
لازم درشتی زبان تهوع عدم ثقل در نواحی کبد و اگر باشد اندکی باشد علاج تقلیل غذا کنند آب انارین شیره خرفه شیره خیارین سکنجبین دهند تنقیه بشربت بنفشه
خیارشنبر نمایند صندل گلاب بر کبد نهند مرغ بسرکه کشنیز خورند باقی تدبیر ورم کبد نمایند اگر بسبب سوء مزاج همه تن و عروق باشد حرارت ملمس قبض طبع یبوست
براز حکه تمام بدن و ظهور بثور بر بدن قی صفرا عطش مفرط تندی بول و براز هزال و این اندک اندک پدید آید و گاه باشد که تب دمی نماید و اگر حرارت غالب
بود مفر البسوز و لون جسد زرد مائل بسیاهی گردد **علاج** اگر ساده بود تبرید کافیست و اگر مادی بود فصد کنند و تنقیه بطبیخ هلیله و چهار شربت نمایند و بعد
تنقیه باز تبرید نمایند شربت سیب شربت صندل شربت لیمو شربت بزوری آب انارین تخم ریحان چهار عرق ماء الشعیر سرطانی آب تربز لعاب بهدانه شربت
بنفشه شربت نارنج دهند حمام نمایند بطبیخ بادرنگ کدو بنفشه خبازی گل خیرو گل نیلوفر آبزن کنند بعده روغن بادام روغن نیلوفر بر بدن مالند ماهی صخری
بسرکه پخته فراریج آب غوره آب انار ترش خورند اگر حمی باشد بمزوره ماش کدو آب لیمو قناعت کنند اگر بسبب انسداد مسام باشد بسبب گشتن در هوا و نشستن
گرد و غبار بر بدن و سفر و اکثر در سرما و بوقت هبوب شمال پدید آید **علاج** حمام کنند بطبیخ بنفشه اکلیل بابونه گل خیرو آبزن نمایند و بطبیخ نخود سبوس گندم
غسل سازند اگر بسبب شدت حرارت هوا باشد که بدان سبب خون مستحیل بصفرا گردد قی تلخ عطش ضعف اشتها وجود الم در معده و اکثر با حمی غب و امیه
یا محرقه باشد و بگوید کان اکثر شود بسبب نرمی بدن **علاج** در مواضع خوش هوا و سرد دارند آب انار آب سیب آب تربز آب کدو آب خیار شیره خرفه شیره کاسنی
شربت نارنج شربت زرک شربت لیمو دهند رمانیه ریباسیه کشکیه خورانند اگر بسبب ورم کبد باشد آثار ورم کبد پیدا بوند **علاج** آنچه در ورم کبد گفته شد حسب
سبب بکار برند **قول جان کورو** و اگر بسبب ورم صلب کبد یا طحال باشد صلابت ثقل وجع آن موضع گواهی دهد کین ملیو دهند بالایش شربت
کشمش و طبیخ سنجنه دهند او کوانیتو نیتورال ادنس او کوانیتو الطیا او کوانیتو ذکریا هر یک نیم اونس اشق بسرکه گداخته پنج درم سال سنور نو سه درم آمیخته
بر کبد ضماد کنند تا یک ماه صحت شود و فصد ننمایند که استسقا مهلک آرد و اگر بسبب سده کبد باشد سفیدی بول و براز و باقی آثار سده کبد **علاج** اول نضج ماده
و تنقیه نمود و تخم سیرق سه درم سائیده سکنجبین و آب گرم خورده قی کنند فوه درم صفرت بیخ نیمخت و دو عدد آمیخته خورند مفتح سده بیخ دو درم تخم کرفس با آب ترب
دهند بد و انند ماده را بادرار برآرد و در آبزن برده بعد زمانی بوره درم آب ترب ده دواوقیه خمر ریحانی اوقیه دهند در حال برود باقی تدبیر از سده کبد جویند اگر
بسبب لسع رتیلا و زنابیر و افاعی و دیگر هوام که سم آن گرم بود یا اکل سم حاد چون سم بیش زهره پلنگ زهره افعی صدا را حدید باشد پس اگر بسبب لسع باشد دفعةً بعد
وقوع لسع پدید آید و اگر بسبب اکل سموم حاده باشد التهاب حمرت وجه نتن دهن عطش کرب مغص پیچش تقطیع اعضای باطنه پیدا باشد **علاج** آب انار لعاب اسپغول
شیره کاسنی شیره خرفه ماء الشعیر دهن لوز قرص کافور قرص طباشیر دهند مرغ با آب غوره خورند برگ گل صندل کشنیز اقاقیا و قدری کافور بگلاب بر کبد ضماد کنند

می کنند لیمون یا ابهل سفوف بلیلہ آب عنب الثعلب آب کاسنی شیر خشت خیارشنبر نمایند اگر مشاهده واجب کند باسلیق یا اکحل زنند تا سم را از نواحی ال ذکر دور
بکشد قول ثابت یا لینوس و قان لیسی ابتریاق کبیر علاج میکرد و صحت میشد اگر بسبب ضعف جرم مراره باشد و این بغیر شرکت کبد کمی تتد مشی
می صفرا دهی عدم ثقل در جگر و آثار ضعف در جگر پیدا باشد علاج آنچه در ضعف کبد گفته شد بکار برند شربت بزوری دهند اگر بسبب سده مجری که مابین
کبد و مراره است مسلک انجذاب صفرا از کبد بمراره است باشد علامت درمن می تلخ ثقل کبد اندکی بیاض براز بتدریج یعنی روز بروز رنگ براز کمتر شود و سفید گردد
و فرق از سده مجری که مابین مراره و امعاست آنست که دران براز دفعةً سفید میگردد و درین بتدریج علاج تنقیه صفرا باسهالات مناسبه نمایند بعد تنقیه
بتفتیح سده کوشند بمفتحات مناسبه مثلاً عند حرارت آب کاسنی آب عنب الثعلب سکنجبین و عند عدم حرارت آب کرنب آب کرفس آب بادیان سکنجبین بزوری
دهند خیارشنبر فلوس با آب کرنب حل کرده دهن بادام افزوده نوشند یا اول فصد بعده شربت بزوری دهند لطبیخ خیارشنبر تنقیه صفرا نمایند قرص مستحق دو درم
ابن ما نوتی درم آمیخته صاف کرده سقمونیا ربع درم حل کرده دهند نیز سرمق سه یا پنج درم سکنجبین دهند و بعد آن قی کنند که حرکت عنیفه مفتحه سده است
بعده آب کاسنی آب عنب الثعلب با شیرآب خیار آب تربز آب قرع آب کشوث سعفی سکنجبین عنصلی یا خیارشنبر حسب الحال دهند اسهال اقراص بنفشه نمایند قرص
زرک دهند مزغ نخود آب کرده سلق کرنب ترب بود خورند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند تدبیر سده کبد کنند سکنجبین عنصلی عنصل بکار رد چوبی یا زجاج
قطعه خرد خرد کرده نیم رطل خل عتیق تیز رطل با آتش نرم مهرا کرده صاف نموده فی هر رطل سرکه قند یک نیم رطل انداخته با آتش نرم قوام کنند و کف بردارند برای
ضیق نفس و سرفه رطوبی و قطع اخلاط غلیظه و تفتیح سده و صلابت طحال مفید قرص بنفشه بنفشه تربد هر یک ده رب سوس پنج قرص سازند شربتی در هما
مزلقه قولنج اگر بسبب سده مجری که مابین مراره و امعاست جهت برآمدن صفرا از مراره با معا باشد براز دفعةً سفید شود و بعسر برآید گاه باشد که قولنج آرد و قی نا خلف
علاج آنچه بالا گفته شد و سده مجری مابین مراره و کبد بکار برند حقنه حاده نمایند که درین از حقنه از ادویه مشروبه قوی است قول جوان کوررو
در سده مجری مابین کبد و مراره بول بسیار زرد و اندک برآید و در سده مجری مابین مراره و امعا براز صلب سفید مانند بول سگ برآید حقنه کنند کین تیلیوس بکار برد
همراه چهار اونس طبیخ برگ سنجنه دهند اگر کبر در یوند رم شربت پرسیکو یا شربت کاسنی سه اونس لطبیخ کور دیال آمیخته دهند و نمرا بیض عرق کاسنی بر یک
دو نیم اونس ریوند و نیم درم دارچینی دو سرخ قرص غاریقون دو اسکرو پلو بنجلیل چهار دانه هشت ساعت ترکرده صاف نموده شیر خشت نه درم آمیخته دهند
پوست توه چهار درم بیخ کاسنی بیخ گاوزبان بیخ بلیون بری بیخ دو دب هر یک مثقال قرطم شش درم سنا پنج درم ریوند دو نیم درم اذخر درم آب سه رطل با آتش نرم
جوشانده صاف نموده دو پنج اونس این تار ترو توتیای بیست دانه آمیخته دهند اگر کافی نبود ماء الجبن خربی یا نزی که در و برگ سنجنه تر باشد هشت اونس تا
دهند جمیل روزه در هر هفته سنا دو درم ریوند درم دهند اگر کافی نبود خراطین سوخته دو اسکرو پلو خمر سه اونس آمیخته دهند پانزده روز زبل بط در بهار گرفته آنرا
خشک نموده دو درم بطبیخ سنجنه دهند چهار اونس خمر که در و طلا طبیخ بود نهار نوشند سنگی که از مراره لقی یافته شود سوده نیم درم خراطین سوخته اسکرو پلو
همراه پنج اونس طبیخ برگ سنجنه یا طبیخ قنطوریون دهند روز و وقت شب برگ ترب یا بلیون خورند چند قطره آب قثاء الحمار سعوط نمایند کشوث کرد
سنگ از روید یک مشت آب چشمه کانا و ظرف گلی جوشانند دو شش اونس این خمر ابیض سه اونس تار ترو توتیای نیم اسکرو پلو آمیخته بعد هفته تا بیست روز دهند
تنقیه کرده بول مریض در شیشه پر کرده بر تنور دارند و قتیکه بول بسبب حرارت خشک شود صحت یابد تنقیه کرده خرقه کتان تو یافته در تا قس الود

بول مریض تر کرده و شبنم نهند صحت شود و بعد تنقیه آرد بول مریض که وقت صباح نماید سرشته حبوب ساخته بسگ یا گربه خورانند مرض دا انتقال نماید و مریض
صحت یابد تنقیه کرده بزبل تازه اسپ بول کنند صحت یابد اگر کافی نبود شربت کشمش سه قاشق صبح شام بطبیخ سنجنه دهند دوا نده روز اگر سبب سده
این مجاری مذکور باشد بین اثبات لحم باثول باشد درین وقت هیچ دوا سود نمی دهد و مرض بحال ماند و این لاعلاج است چراکه قلع آن ممکن نیست اگر بسبب قولنج بلغمی باشد که بلغم لزج
بسطح امعا چسپید و بدان سبب دهن مجری منصبه صفرا پوشیده گردد و پس صفرا دران بریزد و در بدن کثرت پذیرد و یرقان آرد تدبیر قولنج بلغمی نمایند و از اصلاح
کبد نیز غافل نباشند اگر بسبب بحران باشد تقدم حمای صفراوی غشی تلخی دهن قبض طبع وجع احشا و حدوث یرقان در یوم بحران **علاج** برای مد طبع در آب گرم
نشانند در حمام برند سکنجبین تنها یا بشیره کاسنی نوشند روغن بابونه روغن شبت مالند اگر تب غب و حصبه باشد شربت عناب دهند مرغ با آب غوره آب نار
آب سماق خورند و بعلاج تب و حرارت کبد پردازند و این سهل العلاج است **قول بولس** یرقان باحوری محتاج بعلاج نیست مگر بحمام و دلک اندک **قول رازی**
در یرقان باحوری جگر سلیم می باشد **قول ابن سرافیون** در بحرانی خفیف تدهین بروغن سوسن غرغره کنند **قول ابن ماسویه** اگر بسبیل بحران باشد
علاج کنند اگر طول کشد ماء الجبن که بسکنجبین ساخته باشند بسقمونیا دهند آب حصرم آب بیاس آب انار نوشند فراریج تطفل مرغ ملوخیا خورند **قول شیخ
نجیب الدین سمرقندی** اگر نبض عظیم و عرق زرد باشد ابتدا بفصد کنند پس دیگر تدابیر بکار دارند آش جو برنج ماش مقشر نخود آب فراریج بقلة الحمقا کاهو تعلیه نهار
قرع بسرکه خورند اگر بسبب اکل اغذیه و اشربه مولده صفرا باشد غشی تلخی دهن حمرت بول قی صفرا **علاج** باسلیق یا باسلیم راست زنند حجامت نزد کبد نمایند رگ زیر
زبان زنند بطبیخ هلیله یا آلو تمر هندی بنفشه کاسنی یا آب عنب الثعلب مغز فلوس تنقیه کنند قی نمایند انیسون چهار درم ریباوشان پنج درم قند سی و شش
درم شربت ساخته سه روز دهند برگ ساق یا بس هفت درم سکنجبین عنصلی یا عسل دهند که مفتح سده اند حمام نمایند اگر به نشود مسهل و مفتحات قوی حسب حاجت
دهند **قول ابن ماسویه** برای تنقیه هلیله سیاه نه درم هلیله زرد مویز تمر هندی هر یک پانزده درم شاهتره هفت درم تمر گرده درم آلو بیست عدد آب شش
رطل بزند چون یک رطل ماند صاف کرده نیم رطل همراه یک درم ایارج فیقرا دهند یا افتیمون درم هلیله سیاه دو درم هلیله زرد سه درم ملح هندی یک دانق
سائیده همراه طبیخ دهند اگر حمی و حرارت نباشد برای تنقیه هلیله زرد شاهتره افسنتین غافت بخبادیان کشوث غاریقون صبر سقمونیا صفر دیا مرکب سکنجبین
یا جلاب گرم دهند بعده قرص لک بماء الاصول دهند آب کرفس آب کاسنی آب بادیان مدام نوشند مرق لحم بقر بسرکه یا رائب
بقر خورند اگر بعد تنقیه صبر یا رائب خورند انفع اگر بلی ماده باشد یا صفای و بیاض بول گواهی دهد فصد اسهال بکار نبرند حمام ترنج و دیگر تدابیر بعمل آرند۔
**قول جالینوس** در یرقان که بغیر حمی بود مدرات بول نفع دهند و گفته یرقانی را نظر کردن در اشیای زرد نفع دارد چراکه صفرا بخارج تن جذب شده
تحلیل میگردد و گفته مرقون را در حجره بنشانند بعد تنقیه و خروس سفید را دران حجره گذارند و در بند سازند خروس پیر اگر در مریض و انندبا مانده شود و از
دو بدن بازماند ذبح کرده شکم او شگافته انثیین مریض در و نهند و مریض را لخلخه پنبه دار پوشند تا عرق کنند و تنکیه عرق خشک شود و بتدریج کشاده بیرون آرند
فوراً صحت شود **قول اسکندر** دیدم یرقانی را که از استعمال ترمس صحت یافت **قول هرن** جالینوس و غیره علاج یرقان باشیای گرم نموده اند چراکه
هوای بلاد آنها خلیفه تا در بلاد ما بود و میگویند که یرقان از سده می باشد آن کشاده نمی شود مگر از ادویه حاره **قول ابن سرافیون** تخم ترنج برای یرقان
انفع چراکه مدر قوی است **قول ابن زین** شرب عذره یا رائب مفید و غشی میکند از دوا میگیرد چنانست عسیر نجل **قول رازی** اگر سه هفته ماء الجبن نوشند

نفع بلیغ دهد **قول ابوعلی منصور** گاهی یرقان عقب حمی بلغمی پدید می آید چرا که کبد ضعیف و سرد میگردد و برامساک و تصفیه صفرا قادر نمی باشد پس صفرا
بخون منتشر میگردد و علاج این نوع اکثر آب بندر و شراب کردم صحت شد **قول لارزوری** سیر مغز خیار شنبر سه درم آب نیشکر دوازده درم آمیخته صاف کرده
ناهار دهند شربت ورد مرکب رب آلو هریک سه درم زعفران قدری آمیخته دهند چند روز طبلیه زرو نیم اونس برگ یایخ ماميران برگ نورسته مرزنجوش
قنطوریون دقیق هریک کفی دارچینی زعفران هریک نیم درم آب گرم هفت اونس تر کرده صبح صاف نموده نیم اونس قند آمیخته نوشند بعد سه ساعت
غذا خورند روغن گهر یا آب کاهو یا عرق گاوزبان یا طبیخ مرزنجوش یا طبیخ سبل دهند طبیخ زیره ابیض صبح نوشند و بعد چهار ساعت غذا خورند روز اگر قدرے
باقی مانده روز دیگر دهند اول تنقیه کنند تیلیو کرده طبیخ ریوند یا طبیخ سبل نوشند یا صفرت بیض زرد کرده گلاب مع بیاضش پر نموده صبحی نوشند روز
مریض را در مواضع گرم یا در آفتاب بنشانند چون عطش غلبه کند طبیخ برگ چای گاوزبان فستقین گرم گرم نوشانده بخرقه بپیچی بوشند تا عرق آید طبیخ ابوت
نوشند مجرب مراره بقر بیست دانه بشش اونس طبیخ پنج سبل ناهار تا پانزده روز دهند بعد تنقیه کنا نور تا نه روز ناهار همراه یک عدد بیاض بیض لت کرده آمیخته
دهند بعد تنقیه نافع سکنجبین بزوری شربت دینار آب برگ کاسنی دهند ابریشم برابر قد مریض از سر تا پا پیموده مقرض نموده بیک توله یا لنگوتها با آب سرد
دهند تا سه وزن حماض مسحوق شش درم خورده در آفتاب نشیند چون حرارت مشتد شود بیند چندانکه مانده شوند و عرق کثیر آید فوراً صحت شود همچنین اگر
خراطین مسحوقه بعد تنقیه یک یا دو مثقال داده کنند فوراً نفع دهد خرقه کبود در دوازده رطل خمر روزی تر کرده صبح شام یک پیاله نوشند روز وار ترشی
نمک تر ده پرهیز نداج خام چهار سرخ در بتاشه نهاده ناهار دهند اگر نو باشد در سه روز و اگر کهنه بود در بیست یکروز رفع شود اما سودی نباشد و گفته سبوس
بول مریض در شاخ دنبه پر کرده بجای مطبخ نهند یا بول مریض جوشانند وقتیکه خشک شود بگردد و گفته ایلیشر یو بر تیائیس اسپر تو نماک تین قطرات تا بیس
سپلی سیماحب شیرخشت سفوف یرقانی سفوف کوریکیتو ادیو برساس شربت کین تیلیو عرق سیلیتے عصاره فولاد طبیخ یرقانی نمک دیوریتیکا این همه
مفید اند **قول طبری** آب برگ ترب ده درم شکر سرخ صبحی نوشند رفع شود **قول جالینوس** نمی باشد یرقان مگر از مرض جگر و گفته هر قدر که بول
مریض رنگین و کثیر باشد نیکست و اگر کم رنگ و اندک بود بد باد اکثر باستسقا **قول بقراط** کسی که یرقان مع جساءت کبد شود بد است و گفته وقتیکه ظاهر
شود بمریض یرقان و تخفیف در مرض نه گردد بلکه حالش تباه شود بد است و گفته کسی را که تب بود و آن را روز هفتم یا نهم یا چهاردهم یرقان
افتد نیک است بشرطیکه شراسیف ایمن او متحجر نشود و اگر شود بد باشد و گفته کسی را که یرقان باشد آنرا ریاح برانگیخته نمی شود **قول ثابت**
اگر در حمی حاده قبل از روز هفتم یرقان پدید آید آثار شر ست اگر مع اسهال باشد امید نجات است و آنچه در یوم بحران شود نیک
است **دوا** زراوند گرد درم بعسل یا زیره سفید مثقالے بآب یا آب اسفاناخ بشکر یا حجر الاسفنج دو دانگ بشراب یا بزرگ
دانگی سکنجبین یا مویزی بسرکه یا دامهٔ صندل العسل یا گوگرد نیم مثقال بصفرت بیض نیم پخت یا عنعسل شوخی دو درم سکنجبین یا ریوند نیم درم تخم کاسنی
بادیان یا عظم کلب مرده محرق مثقالی بشراب دهند و دیگر کاکنج هر روز مثقالی بلع کنند و دیگر سیر مرق پخته یا لحم آهو خورند و دیگر مغز حب القطن پنج درم شب در آب
تر کرده صبح شیره گرفته نمک سنگ ربع درم آمیخته نوشند سه چهار روز و دیگر زبل الفار هفت عدد سائیده بقند سیاه حب بسته صبحی همراه آب فرو برند
سه روز کهچری یا نان گندم دال مونگ بغیر روغن خورد و دیگر زیره سفید سه درم هر روز به نبات خورد تا هفته و دیگر قشر نخود ده درم آب پنج رطل شب تر

کرده صبحی آب صاف نوشند دیگر جاده مثقال بآب ترکرده صاف نموده یا طبیخ فوه یا روغن حبة الخضرا نوشند دیگر زبل طفل مثقالی با نخ
بادآورد و مثل یا تخم فلفل نیم درم یا مغز کبک مثقالی صندل نیم مثقال یا ماميران یا حجر الخطاف دهند دیگر کدوی تلخ سر بریده در آب ترکنند و تمام روز در آفتاب
و شب در شبنم نهند و صبح دو قطره در چشم چکانند و بعد ساعتی پوست بلیله قند سائیده یک کف خورند و دران روز خشکه جغرات غذا سازند دیگر پوست بیخ
ماموں بخم جوشانده یا شوکران نیم درم فلفل چند عدد با آب سائیده بخیته یا گل دگیدان آهنگر قدر فوفل آب رطل شب ترکرده صبح صاف نموده قند پانزده درم
آمیخته یا کاسنی برگ نرم ببول هریک دو نیم درم با آب سائیده قند شش درم آمیخته یا گلوینده با آب سائیده شکر آمیخته دهند دیگر زبل سگ که غذایش
عظم باشد سائیده بعسل آمیخته هر روز سه درم دهند دیگر سنکھاہولی بعسل یا شکر دهند دیگر گل مغیلان قند برابر سه درم با آب دهند هفت روز و آب مکو
نیز کافی دیگر خربق اسود دو نیم درم برگ مغیلان ترکرده صبح سائیده بخیته نوشند تا هفته دیگر کتیرا درم آب نیم رطل ترکرده صبحی خورند چند روز دیگر
برگ خروع یکنیم عدد همراه فلفل با آب سائیده بخیته نوشند روز دوم دو برگ روز سوم دو نیم برگ روز چهارم سه برگ کنند و برهمین اکتفا نمایند
دیگر بسد محرق درم کتیرا دو دانگ دهند دیگر بسد دو دانگ شکر مثقالی عرق بهار پنج درم دهند تا هفته دیگر مرجان سوخته بهموزن کتیرا آمیخته دو ملعقه خورند
و هر روز حمام نمایند و بآب گرم غسل کنند دیگر لحم خطاف کباب کرده مثقالی خورند فرماید یرقان و امراض طحال مفتح سده مفتت حصات دیگر عروق الصفر
نیم درم عسل سه درم دهند بیست روز دیگر خربق یکنیم تا سه درم حسب طبع شب در آب ترکرده صبح بسه درم شکر نوشند سه روز و از روغن و نان و
زرد چوب و همه مغلظات پرهیزند دیگر بول صبی رطل نوشانند که او ندانند دیگر برگ تازه بیستان جوشانده قدری نوشند و اطراف شویند دیگر حجامت سر
کرده شیر عنبر چهار قطره بروغن زرد آمیخته مالند دیگر ثمر بندال مصفی از تخم شب در آب ترکرده صبحی سه چهار قطره سعوط کنند دیگر آب برگ کریله سعوط نمایند
دیگر حبه سفید یا مغز بندال سائیده بویند دیگر حنظل یا حجر الخطاف طلا کنند دیگر ناب سگ یا کهربا بندند دیگر دحمر نادهند حب غافث عصارهٔ غافث
دو دانگ سقمونیا غاریقون هریک چهار دانگ صبر دو درم بآب برگ کاسنی حب بندند شربتی دو درم مفتح سده منقی کبد فرماید وجع جگر و یرقان اصفر دوای
خیار ریوست خیار بادرنگ یا پوست کاسنی جوشانده صاف نموده شکر طبرزد آمیخته صبحی یک رطل نوشند سه روز فرماید یرقان وجع مثانه و احلیل و تب شدید
که در وی خوف برسام باشد شربت ریوند بادیان کاسنی هریک پانزده پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ کرفس تخم کشوث هر سه تخم هریک پنج گاوزبان گل
سرخ هریک ده درم جوشانده صاف کرده بکمین قند قوام نموده ریونده درم آمیزند مفتح سده مدر بول ملین طبع فرماید یرقان و حرارت کبد ماء البقول برگ
کاسنی برگ کشوث برگ عنب الثعلب کوفته آبش گرفته بآتش نرم برنهند و کف دور کنند و بگذارند تا ثفل راسب شود آب صاف سی درم بیست درم سکنجبین
نوشند مفتح سده کبد و طحال ماء العسل مرکب بیخ کرفس بیخ بادیان برگ کرفس برگ هلیون هریک دو اونس تخم کرفس بادیان هریک ده درم آب شش رطل
بپزند سومی برود فرو گیرند در جای گرم روزی وا رند پس صاف کرده عسل کف گرفته سه رطل آمیخته بآتش نرم قوام صلب نموده سرکه انگوری یک نیم رطل انداخته
بپزند چون بقوام آید فرو گیرند شربتی نیم تا یک اونس مفتح سده جگر و سپرز و گرده مرقق اخلاط غلیظه فائده اگر بعد رفع مرض صفرت چشم باقی ماند غسل کنند در حمام
نشوق کنند چند بار سکنجبین بطبیخ افسنتین آمیخته غرغره کنند شونیز شحم حنظل سائیده بویند یا بشیر آمیخته در بینی اندازند آب سلق بزیت جوشانده یا آب حنظل بزیت
جوشانده در بینی چکانند شیر زن سرکه گلاب آب انار ترش آب کشنیز آب ترشی ترنج ماء القرع در چشم ریزند زبل بیض کلب که عظم خورده بهموزن زعفران سحق کرده

یعنی دو برنیان مالند و گفته اگر زردی بسبب تولد سنگ در مراره باشد تپ دائم قلت اشتها وجع معده ہزال و عدم نفع از علاج واین لاعلاجست اگر
مراره و شگافند قی زرد کند رود بمیرد شخصی ازین مرض مرد چون تشریح کردند سه سنگ یکی قدر خرما و دو دیگر مربع قدر فندق از مراره برآمد شخصی را ریه و سینه
پُر داغهای سیاه و شخصی را ریه بریان مثل کباب برآمد **فائده** اگر زرد و سیاه هر دو جمع آیند باید که از هر دو دست فصد کنند بفاصله وزرد برای
تنقیه آلو بیست عدد هلیله زرد پنجدرم هلیله سیاه چهار درم افسنتین پوست بیخ کبر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان افتیمون هر یک دو نیم درم تمرهندی شیرخشت
هر یک بیست درم مغز فلوس ده درم تیار کرده صبح دهند ماء الجبن بشربت بزوری نوشند آب ترب آب گزر آب برگ بید آب عنب الثعلب آب برگ کاسنی آب برگ
کبر هر یک مقداری گرفته جوشانده مغز فلوس ده درم آمیخته دهند و آنجا که سودا غالب بود بتدبیر طحال و آنجا که صفرا غالب باشد بتدبیر کبد بیشتر توجه کنند
**قول جوان کورو** و متقدمین کبد را موضع تولد خون مقرر کرده اند اما موضع تولد خون قلبست چه وقتیکه غذا در معده میرسد بخمیر کننده که در معده است آمیخته
امداد حرارت میکند پس طبخ یافته سبک گشته در جسم سفید مثال شیره آرد تبدیل می یابد واین را کیلوس گویند پس کیلوس از بواب در اثنا عشری
گذرد و در آنجا نیز بمدد خلط بانکریاتیکو ترش و خلط صفرا طبخ یابد پس ماده غلیظ مانند دُرد خمر زیر ریزد و لطیف سبک آن بوریدی شعری گذرد و از آنجا در
اوعیه کیلوسی آید و از آنجا بمجاری تهوراسیکو و از آنجا در ورید سو بکلاویا رسد و بخون آمیخته در قلب آید و از گردش ابطون قلب خون خالص گردد و
از آنجا تقسیم یابد در همه بدن بوسیله وریدها تا هر یک حسب اقتضای خود غذای خود بگیرند

# باب یازدهم

## در امراض طحال

عضویست مرکب از لحم متخلخل و شرائین کثیر لونش که شبیه بلون جگر و بحس سست اما غشای که محیط اوست حس کثیر دارد موضع او سوی چپ معده واکثر او
زیر معده واندکی بظاهر نمایانست و از یک سر او منفذی دراز کشیده است و اندر قعر جگر گشاده واین را گردن سپرز گویند و آله جذب سودا و دفع سودا
از جگر همین است واین منفذ زیر منفذ زهره است و از باطن سپرز منفذی دیگر اندر معده گشاده تا لختی سودا ازین منفذ بمعده آید و فم معده را بسبب حموضت
و عفونت خود بخاریده و گرسنگی آرد و طحال جای بودن مره سوداست و نفع وی جذب سوداست از جگر **قول جوان کورو** و عضویست اسفنجی صاف
شکلش مانند پشت پا موضعش سوی چپ و از سوی محدب با ضلاع و از جانب مقعر بمعده پیوسته جاذب فضله کیلوس سوداوی که تبدیل کند و نفع دوم جنید
آن را در قیق تا لائق غذا گردد و فقط غذای سپرز نگردد بلکه غذا اعضای دیگر نیز شود **قول اطبا** وقتیکه کبد بکسی سبب تبدیل بخون کردن نتواند درین
آید واین تبدیل بخون نماید و فعل این رسانیدن سوداست بمعده برای انبعاث اشتها **فائده** ادویه که بر طحال نهند وقت خلو باید نهاد و آنچه جای
تحلیل ورم و تلئین صلابت نهند زیاده از دو ساعت نگذارند پس دور کرده بطبیخ بابونه کرنب شویند **قول جوان کورو** و در امراض سپرز خون نیز از
که مرض لاعلاج میگردد اگر ضرور بود فصد دست چپ کنند و دوای مسهل شربت بود یا طبیخ باید که در ماء العسل ساده یا سکنجبین آمیزند و ادویه که بر سپرز نهند

باید کرد و سرکه آمیزند تنبیه محافظ صحت طحال آنست که از اکل مولدات سودا و محرقات اخلاط چون عدس و بادنجان و گوشت گاو و قدید و خرما و عسل پرهیز نماید
حرکت بسیار نکند و بعد از خوردن احتیاط نماید و اغذیه لطیفه معتدل خورد و آنچه بکبد مناسبت با طحال مناسب است کاسنی که شیرین‌الست و گر آنکه مکان نفخ و وجع
محسوس شود تخم ترب و دوم سکنجبین یا تریاق اربعه یا عرق بادیان خورد و زعفران که مباسه مقوی است حاجت نیز راند **فصل اول در سوء مزاج**
**طحال** در حار شدت عطش حرقت موضع طحال میل بول و براز بسرخی که سیاهی تند صفرت کدورت لون **علاج** در مادی با آبکامه یا اسهال چنانچه تنقیه
کاسنی آب عنب الثعلب دهند تنقیه بطبیخ هلیله و مغز فلوس یا بماء الجبن سکنجبین کنند ترنجبین تمر هندی دهند اگر حرارت غالب بود قرص طباشیر شربت
بزوری یا قرص به خوراب کاسنی آب عنب الثعلب دهند قرص زرشک نافع گل سرخ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه کات مغسول ریوند هر یک مثقال
زعفران نیم درم که خوردن نگه ساید و شمالی سکنجبین یا آب انار دهند اگر قبض باشد آب تمر هندی آلو دهند زرشک آلوچه ماش مغز بادام خورند و در چو با
برگ طرفا سرکه آمیخته یا بلبلاب سرکه پخته آرد جو آمیخته یا سوس سرکه پخته یا انجیر سرکه پخته یا اسپغول سرکه پخته ضماد کنند سرب بسرکه سوده طلا نمایند اگر باشد
بود حاجت تنقیه نباشد فقط تعدیل کافیست در بارد سقوط اشتها عدم عطش کثرت قراقر و آروغ و آب دهن **علاج** سکنجبین عسلی شربت بزوری حار اسهال با
ریوند کنند و بطبیخ بادیان بخ بادیان انیسون کنند و نوشند افتیمون پوست بیخ کبر برابر چند عسل آمیخته سه یا پنج مثقال همراه آب بودینه آب ترب نهار
دهند اگر طبع قبض باشد بطبیخ مناسب کشایند مسح نخود آب بادیه گرم و سرکه گیر خورند و بطبیخ برگ سداب برگ گز بیخ کبر کشته سرکه به طحال نطول کنند انجیر
برگ سداب پوست بیخ کبر ثمر طرفا اسقولوقندریون بادام تلخ برگ غرب بسرکه ضماد نمایند شالث بشمار نوشند در یابس صلابت طحال نحافت لون کدورت
نحافت بدن **علاج** شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت خشخاش با آب کدو آب خیار دهند شربت بنفشه بعد گاوزبان گلاب آمیخته همراه تخم ریحان بند
بخوماش ورق ماهی تازه قرع با امراض اغذیه مرطبه خورند مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه لعاب تخم مرو شیرزن روغن بنفشه بر سپرز ضماد کنند اگر مادی باشد
نسد با سلیق با اسهال مقدم دارند در بلغمی بماء الجبن و طبیخ افتیمون تنقیه کنند در رطب ترهل بدن بیاض لون و چنانکه با سردی قلت عطش کثرت لعاب میگردانی نوشد
سپرز **علاج** گل سرخ بیخ کبر ریوند سنبل نک مغسول زرشک آب طرفا قرص ساخته دهند سکنجبین و رسی نوشند نخود آب فالا یا مثوابه خورند بودینه بورد سداب تمر
طرفا بسرکه سوده ضماد کنند اگر تنقیه حاجت آید حب افتیمون حب ایارج بکار برند در حار رطب احساس ثقل در پهلوی چپ عدم عطش و التهاب باشد در
بدن کدورت و ترهل ظاهر شود **علاج** سکنجبین بزوری که روح بیخ کبر باشد نوشند گل سرخ ثمر طرفا سنبل الطیب صندل آب طرفا و سرکه ضماد کنند باقی تدبیر اگر گرم مفرد
و رطب مفرد مرکب سازند در حار یابس قبض جالب شدت عطش التهاب صفائی سرخی بول حرارت دست یا **علاج** عرق گاوزبان اسپغول تنقه
دهند اشربه اغذیه موافقه بکار برند برگ عنب الثعلب برگ با تنگ برگ عنب الثعلب برگ کدو اسپغول ضماد کنند و آنچه در حار مفرد و یابس مفرد گذشت بکار
برند در بارد و رطب ثقل در موضع طحال لون وجه سفید مائل برصاصی **علاج** آنچه در بارد مفرد و رطب مفرد گذشت بکار برند به تنقیه
و تجفیف کوشند در بارد و یابس و این عارض میکند بصعوبت و ملاحظه سپرز و تنقیس علیحده گفته شود و نیز از تدبیر بارد مفرد و یابس مفرد تدارک کنند
شربت بزوری هند پوست بیخ کبر بیخ غار یقون بعسل ضماد کنند **فصل دوم در ورم طحال** و این اکثر صلب می باشد و ورم گرم کمتر افتد و اگر افتد و تو
بوده معتاد و یکثر و بعضی نادر و آماس سپرز اکثر قوی و سوداوی شود که ماده غلیظ ترنجبین است آثار ورم او ثقل و وجع سوی چپ تا بشانه و دست ترقو آید اگر درم

قوی بود نفس مضاعف شود همچون نفس اطفال وقت بکا و ورم بحس لمس و بصر ظاهر شود و خون بسبب طحول رقیق باشد و گاه باشد که زانو و پا گرم و اطراف مینی
و گوش سرد باشد و در سوداوی گاه بود که بر ساقین ریش و بثور بر آید و لحم بن دندان خورده شود و دندان بریزد و اکثر در طحول قی بسیار افتد و طبع خشک باشد
پس دوای قی و مسهل که دهند قوی تر باید **فائده** در دموی حرارت التهاب ثقل و وجع جانب یسار عطش انقطاع نفس سواد بول حمی حاد بنوبت ربع
شسته شود و گاه باشد که بر پوست موضع طحال حمرت پدید آید **علاج** باسلیق یا اسیلم یا حبل الذراع چپ زنند آب کاسنی آب بادیان بشکر دهند تنقیه بمغز
فلوس آب کاسنی آب عنب الثعلب یا بطبیخ اهلیله کنند هلیله زرد هلیله سیاه هر یک پنج درم شاهتره هفت درم تمر طرفا حب کبر هر یک سه درم تخم کشوث
کاسنی هر یک یکنیم درم آلو تمر هندی قدر حاجت جوشانده صاف کرده همراه ایارج فیقرا و غاریقون دهند یا غاریقون با آب لبلاب یا غاریقون دو درم
سکنجبین دو اوقیه آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کرفس آب اطراف طرفا هر یک اوقیه دهند تخم کرفس عنب الثعلب هر یک درم پوست بیخ یکنیم درم
جوشانده و قند آمیخته نوشند قرص طباشیر قرص زرک بطبیخ بنفشه انیسون گل سرخ پوست بیخ کبر دهند غاریقون درم سنبل عصاره غافث لک ریوند پوست
بیخ کبر بسرکه هر یک یکنیم درم طباشیر زرک هر یک دو درم اصل سوس چهار درم گل سرخ پنج درم آب اطراف طرفا قرص ساخته مثقالی بسکنجبین دهند
اگر حمی التهاب بود قرص صفا خشک کرده سائیده دو درم سکنجبین آمیخته یا تخم خرفه بسکنجبین یا آب کاسنی دهند آب تمر هندی شیره تخم خرفه مغز فلوس مفید
آرد جو برگ گز گل سرخ صندل اقاقیا شیاف مامیثا کشنیز سبز حی العالم آب عنب الثعلب هر که بهم رسد بسرکه ضماد کنند اکلیل بنجیر بسرکه پخته یا سوس بسرکه
پخته یا برگ طرفا کوفته بسرکه آمیخته ضماد کنند سم گوسفند بسرکه سوده گرم کرده یا زبل گوسفند یا گاو بسرکه آمیخته طلا نمایند مرغ تیهو کبک بنا نخواه کبر
خورند و اگر حرارت قوی باشد نهند یا سلوق تشنف دهند و از تحاویات و اغذیه غلیظه پرهیزند و درین نوع تدابیر مرعی دارند که اکثر با امراض کبد و استسقا
ادا میکند **قول جالینوس** کور و ورم مریض بر پهلوی راست غلطیدن نتوانند اگر ورم بزرگ بود بر پهلوی چپ هم نتوانند غلطید فصد دست چپ کنند و خون
کمتر گیرند و تکرار در فصد نکنند در صفراوی حرقت یسار غلبه تب بدو غب صفرت چشم و زبان و همه تن باشد یا بلکه سیاهی و باشد که یرقان سود پدید آید
**علاج** تنقیه با آب تمر هندی آب آلو طبیخ اهلیله کنند قرص ریوند با انجبین آب کاسنی دهند تخم خرفه دو درم بسرکه یا سکنجبین دهند کاسنی چهار تخم خرفه مغز تخم خیار
مغز تخم کدو مغز تخم خربزه زرک هر یک سه گل سرخ دو صمغ عربی طباشیر هر یک یک صندل نیم سائیده دو ونیم درم سکنجبین یا آب کاسنی دهند تا هفته
آرد جو خطمی با آب کاسنی سرکه ضماد کنند و بلغمی این اتبج طحال گویند کثرت حجم طحال قلت وجع لین یسار عدم عطش سفیدی زبان و چشم و وجع و تبج عمامیق
چشم و ماصیت بول و براز **علاج** تنقیه بحب قوقیا طبیخ اهلیله کبری تربد غاریقون اذوده باشند نمایند حقنه کنند و بعد تنقیه قرص کبر قرص فوه قرص
ایرسا سکنجبین بزرالاصول دهند پوست بیخ کبر افتیمون برابر بعسل آمیخته دو درم دهند یا ایرسا برگ سداب زراوند طویل ریوند اسنتین سائیده یک یا دو مثقال
بسکنجبین یا آب ترب دهند بر سیاوشان و فاتخم فنجنکشت برابر سائیده بعسل یا سکنجبین عنصلی آمیخته دو درم دهند افتیمون بسفایج پوست بیخ کبر عروق الصفر
اشق مقل و قند ریون ایرسا ریوند بادام تلخ تخم فنجنکشت برگ سداب زراوند اسنتین قردمانا اسارون مفرداً دو درم بسه اوقیه سکنجبین عنصلی دو اوقیه
آب ترب دهند که منقی طحال اند حرف یا شونیز دو درم بعسل دهند مجرب است بر طحال نهند طعام اندک و تفاریق خورند و بر عطش صبر کنند و بجای آب خمر کهن
یا آب آهن تاب نوشند در ظرف چوب گز آب و طعام نوشند که تدبیر طحال است با زرنیخ تنگ ضماد کنند روغن قسط روغن ناردین بالند چیز سرد یا بهل بسرکه

جوشانده صاف کرده نوشند و ثفلش بر طحال ضماد کنند پوست بیخ کبر دوانده و مرهفت ایرسا تخم شبت هر یک شش تخم خردل ده سائیده بعسل آمیخته و درم
نوشند ضماد هم کنند سبوس تخم شبت بسرکه پخته یا بادچوب رزید هن ردو سرکه آمیخته یا انجیر بسرکه پخته یا بوره سداب اکلیل بعسل و سرکه آمیخته ضماد کنند و از جمل
بزر سداب بیخ کبر بیخ بسرکه طلا کنند آهک آب ندیده عاقرقرحا راتج هر یک نیم پوست بیخ کبر یک سائیده بعسل و سرکه ضماد کنند قطع کاغذ قدر طحال گرفته طلیه
انقد بر کاغذ گذاشته خردل سحوقه پاشیده بر طحال نهند و هر ضماد که نهند تا که برداشت کنند نهاده دارند بعده برداشته بطبیخ شبت و سبوس شویند
و کباب مرغ تیهو کبک نخود آب خورند از اشیای بادانگیز رطوبت افزا پرهیزند **قرص ایرسا** ایرسا چهار سنبل اشق فلفل ابیض هر یک دو اشق بسرکه حل
کرده قرص سازند شربتی دو درم سکنجبین مزید صلابت طحال این قرص سه روز بجوک داده ذبح کردند سپرز او گداخته بود **قول جالینوس**
صلابت و ورم سپرز از رطوبت که از دماغ نازل شود اکثر افتد و از رطوبت کبد کمتر زیرا که رطوبت که از جگر آید مختلط بخون رقیق بود در چنین رطوبت
تولد ورم سختی نکند مگر وقتیکه کثرت پذیرد و میل بغلظ نماید خلاف رطوبت دماغ که بارد غلیظ خام است و لائق تولد ورم و سختی دلیل آنکه رطوبت سر ورم
طحال آرد آنست که از استعمال غراغر و باز داشتن رطوبت از نزول ورم سپرز زائل میگردد و در سوداوی انتفاخ شکم صلابت سپرز خروج آن از موضع
چنانچه بحس ببصر نماید انقطاع نفس یعنی یکبارگی کشیده نشود و فساد هضم لین طبع هزال و وقت جوع راحت یافتن و وقت امتلا متضرر شدن و ضربان دو
دو شریان که بدو طرف حلقوم است پدید آمدن **علاج** اگر مانعی نبود باسلیق یا اسیلم زنند سکنجبین بزوری دهند و بطبیخ افتیمون یا بماء الجبن سفوف سودا
تنقیه نمایند و بعد تنقیه قرص کبر دهند لک مغسول زراوند هر یک مثقالی افسنتین طباشیر هر یک دو درم زعفران نیم درم سائیده دو مثقالی بسکنجبین دهند
کبر مخلل انجیر مخلل خورند و اگر سه کف بول خود هر صباح نوشند در کمتر از ده روز به گردد مرق بچه مرغ تیهو دراج بکر و یا دارچینی زعفران سلق خردل کبر سرکه
خورند سداب پودینه بسرکه یا اشق بسرکه یا انجیر اشق قسط لوز مر بسرکه کهنه یا سبوس بسرکه جوشانده اشق آمیخته بر سپرز گذارند اگر صلابت باقی ماند بقصد داغ
داغ دهند اگر تاب داغ ندارد خردل پوست بیخ کبر انجیر بوره بسرکه کهنه طلا نمایند و بآب گرم شویند و باز گذارند در تسهیل و ابن الفحه طحال گویند سبب او
بر طحال و کثرت سوداست که از ضعف هاضمه دو واقعه پدید آید نرمی ورم تمدد موضع سپرز چون بدست غمز کنند قرار کند و آروغ پدید آید **علاج** مسهل
بادیان گلقند دهند ماء الاصول سکنجبین بزوری گرم سکنجبین عنصلی آب بادیان دهند تخم سداب کمون نانخواه انجشت مفرداً و مرکباً نافع تخم گندنا کمون مدبر
لبان مصطکی هلیله هر یک چهار ریوند دو سائیده یکنیم یا دو مثقال بسکنجبین دهند شاش یا خمر رقیق نوشند بر عطش صبر کنند و از آب سرد اجتناب
بادانگیز پرهیزند سبوس نمک جاورس کماد کنند محجمه ناری نهند بوره پودینه سداب بسرکه و عسل ضماد کنند روغن گل لیده سبوس بسرکه پخته نهند روغن
بابونه روغن شبت مالیده سداب بسرکه پخته ضماد کنند و بالایش نمد گرم کرده بندند اشق بسرکه طلا کنند **قول ثابت بن قره** تمر طرفا خایند ساعتی
و آب بلع کنند و بعده نمک خورند بدستور چند روز و انجیر بسرکه پخته بورق اکلیل سداب آمیخته یا بو بادران بسرکه پخته ضماد کنند طحال ثعلب یا سپرز خوک
گرم گرم بندند اگر بطول انجامد پوست بیخ کبر کشنیز تر کرده یک سیر خاران خورند و جانب چپ سه روز خوابند و اگر علاج عسر باشد تربد هلیله زرد ایارج فیقرا
هر یک ده غاریقون برگ طرفا هر یک پنج انیسون اشق مقل هر یک سه ملح هندی دو حب ساخته دو درم همراه لبن لقاح یا بول و دهند بدانکه علف ناقه
بلکه قرص تبلدک رازیانه برگ غرب اطراف طرفا باشد بقیه انجیر حبة الخضراء کبر تفاح سبخوش زرک حصرم شلجم مخلل خردل برگ اثل جرجیر کرنب فودنج سلق

فجل بسرکه و روغن بادام خورند و بول شتر و بول غنم آنکه ماء آب باران نوشند و اشیای تلخ رخت برای طحال انفع **قول جالینوس** پوست بیخ کبر بسکنجبین
خوردن و ضماد کردن بعید نیل و بساست گاه دمی با غایت چیزی دموی خارج شود و وجع طحال ساکن گردد همان وقت دشمن او همین اثر دارد داما ضعیف است
دباید که طبیخ مطبوخ نرم دارند **قول اهرن** در صلابت طحال فقط ادویه یابسه بکار نبرند مگر آن را با اشیای ملینه مخلوط سازند مثل حلبه انجیر موم شمع و امثال آن چه اگر تنها
اشیای یابس گذارند پوست وجه در طحال آرد پس طحال بعد از و اثرد دواء قبول نکند و خلاص از مرض نشود و گفته داغ بزرگ که در باطن و داغ ایسر است
دهند که از دیگر ادویه نیکوست و گفته که در صلابت طحال فقط اکل ادویه کافی نیست بلکه ضماد هم باید گذاشت و گفته افضل علاج در طحال آنست که اگر مریض بدن
کند بول ابل لبن ابل قدریکه هضم تواند کرد دهند **قول ابن سرافیون** تریاق اربعه برای غلظ طحال که از حرارت نبود نیکوست و گفته اگر بسبب ریاح
باشد ادویه قابضه زیاده و محلله کم در ضماد کنند و اگر ورم صلب باشد عکس آن نمایند **قول ابن زین** مطحول را در ظرف چوب طرفا طعام و شراب خوانند که
در چهل روز میگدازد و اگر نیز برا بجای کاه برگ طرفا دهند و آب در ظرف چوب طرفا نوشانند چهل روز پس ذبح کنند طحال نخواهد بود **قول ابن زکریا** کسی را
که وجع طحال بود و مداومت اطریفل کند رفع گردد و گفته شخصی را غلظ صلابت طحال پدید آمد کنده ری مقدار چهار درم دادم بعده چند روز افتیمون چهار
پنج درم بروغن بادام چرب نموده بیک اوقیه سکنجبین آمیخته دادم پس مسهل سودا خوراندم اسهال ماده سیاه هفت هشت مجلس کرد و صحت شد و گفته اگر علاج
کنند ورم دیر ماند و متحجر گردد محجمه مع شرط نهند و فصد وداج ایسر کنند و آلۀ آهنی که پنج سر چون پنج انگشت ساخته باشند و بر سر مثل تکمه بود که چون بر طحال
گذارند آن را احاطه کند در آتش تفته داغ دهند و مدتی سائل دارند صحت شود و گفته پوست درخت طرفا دو رطل آب بیست رطل بپزند چون آب رنگین شود
صاف کرده عوض آب نوشند و برگ عشر بروغن چرب کرده بندند و جوا کهار بعد درم بمرق مرغ آمیخته دهند و اشق بروغن اذخر حل کرده مالند در سه روز
صحت شود **قول قرشی** عنصل بر موضع طحال آویزند در چهل روز به شود **قول عماد الدین** افتیمون پوست بیخ کبر سائیده بعسل آمیخته پنج تا هفت درم
فقط یا همراه ماء الاصول دهند **قول ارسطو** کبر مخلل سکنجبین که از خل کبر ساخته باشند انفع **قول رازی** انجیر بسرکه انگوری شب تر کرده صبح سه یا هفت
عدد حسب قوت و سن خورند اگر وقت تر کردن نانخواه دانگی افزایند اقوی باشد خصوص در مبرودین **قول داود** آب بادیان آب عنب الثعلب هر یک
دوازده درم همراه سکنجبین کبری یا سکنجبین بزوری دهند اگر ورم متحجر شود و اشق در بول و برانطاهر گردد قرص کبر با قرص کزمازج بشیر دهند **قرص کبر** پوست
بیخ کبر بیخ زراوند طویل دو تخم فنجنگشت فلفل هر یک شش اشق چهار اشق بسرکه انگوری حل کرده قرص سازند شربتی مثقالی برای ورم و صلابت طحال
نافع **قرص کزمازج** کزمازج چهار فلفل ابیض سنبل اسارون اشق هر یک دو اشق بسرکه عنصلی حل کرده قرص سازند شربتی مثقالی بسکنجبین بزوری یا
ساده برای امراض طحال مفید مداومت آن مزیله صلابت طحال **قول حکیم علی گیلانی** کاسنی دو درم ریوند کشوث گل سرخ هر یک درم با آب انار
بشکر شیرین کرده بسرکه ترش نموده یک استار بشیره خیارین خورند برای طحال که با حرارت بود نافع **قول بو علی** بسد مثقالی بسکنجبین بزوری یا بماء الاصول
دهند جگر روباه یا سپرز گورخر یا سپرز اسپ خشک کرده دو درم بسکنجبین دهند خفاش مصفی خشک کرده سائیده یکدرم بشکر یا سکنجبین آمیخته دهند و بعد آن
ادویه تا که ممکن باشد از شرب آب باز مانند و گفته سداب پودینه بسرکه پخته نمد قدر سپرز در آن تر نموده گذارند اشق زبل گوسفند بسرکه ضماد کنند اگر هیچ تدبیر
سود ندهد بر سپرز شرط زده خون برآرند و داغ دهند و مدتی سائل دارند پس خشک سازند **قول لارزور** بیر مطحول بدست خود طحال تیس بریده در

خانه آویزند که خشک شود طحال او بصلاح آید اگر نبی را تا چهل روز آب در ظرف گز نوشانند پس طحال و مطحول خورانند شفا یابد کعب تیس سکنجبین دادن مفید گفته
برگ سالوا تیوا دست چپ را آهن داغ دهند دهن کبریت یا سرکه مقطر حیدر روز نوشند مفتح سدد خردل العسل آمیخته بر کاغذ گذاشته بر طحال نهند مرلیه صلابت
اگر کسی دو دانه دو بر خنصر دست چپ مقابل ناخن بفتیله داغ دهند و بعد سه روز نخاع زیر بر داغ نهند تا چرک سائل شود و مرض برود دیده
پنبه بروغن و مردار سنگ آلوده گذارند تا خشک گردد اگر و مهوی که باشد بر اصبع راست داغ دهند و گفته اگر صلابت جانب کبد بود بر اسیلم دست چپ و اگر
بطرف طحال باشد بر اسیلم دست راست مابین خنصر و بنصر از فتیله پارچه یا کاغذ یا آهن داغ دهند و سه روز نخاع بر نهند بعده پنبه کهنه آب پس بلعاب دهن
تر کرده نهند و چند روز بلکه ماه مترشح دارند و گفته عرق گوگرد سه دانه با آب آمیخته دهند و بتدریج تا سرخ رسانند یا تریاق کبیر قدری با قلا سکنجبین یا آلو بتکر
یا آب یا عظم آدم کهنه محرق بسکنجبین یا کین کین یا عرق نمک سنگ هندو گفته بیخ باریک لیمو کاغذی سه درم دوغ گاو نیم رطل سائیده نوشند ملح دو مثقال
نهار خورده بالایش آب بارد نوشند تا هفته و حرکت کرده باشند برادهٔ خبث الحدید شیر عشر تر کرده در سبو نموده گل حکمت ساخته در چهار رطل یا چکیده نهاده آتش
دهند بدستور تا بیست یکبار شربتی یک تا چهار سرخ در برگ تنبول اسپر تیو توتیای سبز بعرق طرفا دهند زبل نر خشک کرده سائیده نیم یا دو درم آب ترب
یا بجمر دهند برادهٔ آهن در چهار رطل آب جوشانند سوم ماند صاف کرده نوشند گوگرد و سرکه طلا کنند محلل نمد بسرکه در آهک انداخته باشند تر کرده گذارند
و گفته وقت غذا طحال را از دست چپ بزور گرفته دارد و طعام خورد و مدام بهمین طور و گفته که اول وقت شب کالومیل دهند و وقت صباح جالاپ دهند
و بعد دوازده پاس نقوع سیر دهند **نقوع سیر** ثوم مصفی بیست عدد صبر و تنس سائیده خرما پاره یا برانڈی معلوم آمیخته در شیشه کرده هر روز سه روز در آفتاب
نهند و حرکت ده باشند شربتی دو درم اگر از این طبع نرم شود کمتر دهند الا روز بروز افزایند **قول صاحب فیروز** اگر ورم سپرز بکسی چیره شود باید که روز
یکشنبه در پای چپ از سر ران تا زانو ریسمان سطبر تو بر تو محکم بپیچند چون بسر زانو رسد گره داده علیل را ایستاده کنند و بر ساق شش اصبع از زانو فرو تر
از جانب بیرون بدرازی یک شبر و بعرض چهار اصبع کالک کشیز زنند و خون حسب قوت گرفته کشایند بدستور تا هفت یکشنبه کنند و کهچری خورند اگر نشود دیگر داغ بر سپرز
دهند اگر از نیم بشود لاعلاج باشد و گفته عرق شوره نهار نوشند بیخ حنظل اسگند هر یک درم سائیده هر روز یک درم با آب بانسه دهند جو اکهار نمک عشر هر یک
رطل خردل را امک هر یک دو رطل زنجبیل هر نگ کابلی سعد کشنیز بلیله آمله نانخواه هر یک پنجدرم سائیده سه درم با آب دهند که مرلیه ورم سپرز و جگر و ریح و قولنج
و استسقا است در سبوی گلی پنجاه و چهار عدد برگ عشر گسترده چوب زقوم تر چهار رطل بار کنائی خرد پنجاه عدد بادنجان حنظل ترب هر یک پنج عدد نمک سنگ
نمک سونچر نمک دریا کچیاون هر یک پنجدرم انداخته پنجاه و چهار عدد برگ دیگر بالایش گسترده بند نموده بسوزند پس بادنگو چهار رطل حرمل دو رطل
خردل رطل زنجبیل فلفل دار فلفل بلیله بلیله آمله شیطرج اشنان بر تنگ کابلی سعد قرفه خولنجان سازج نانخواه صعتر فلفلموبه زرنباد ناردان تخم کرفس اصل هر یک دو
درم سائیده هر روز دو درم بشیر گاو خورند مرلیه صلابت سپرز و استسقا و قولنج و هر علت که در شکم باشد اگر حرارت بود بدوغ گاو دهند **قول جوان کورو**
اگر تحجر در سپرز پدید آید کشمش اصل سوس شاهتره پرسیاوشان جوشانده صاف کرده شربت گاوزبان آمیخته صبح شام دهند اگر مزمن بود مرکوریوس پلیادو
بیست دانه معجون اشق سه درم آمیخته دهند بفاصله یک روز حب فولاد دو نیم درم دهند خرقه با آب آهک تر کرده بر سپرز نهند شش روز اگر کافی نبود اول
بسر کرشسته مرهم اشق گذارند خرقه که بر بول مریض که در وما دهر فاتر بود آلوده بر سپرز نهند **قول بقراط** هر چه مطحول طحال بود مهزل منت د

عکس آن عکس و گفته کسی اکه جسارت و غلظ طحال باشد و آنرا اختلاف معائی پدید آید نیکست اگر مطحول اختلاف دم فتد نیکست و اگر طول کشد پس استسقا
یا زلق الامعا پیدا خواهد شد و خواهد مرد و گفته اگر مریض از وجع طحال شکایت کند امید سلامت بود چرا که هنوز حس طحال باقیست و گفته اگر سپرز بزرگ شود دلالت
بر کثرت خلط فاسد در تن دارد و اگر خرد باشد بر خلط نیک و گفته بول مطحول هر چند غلیظ و رنگین تر بود بهتر و آنچه در وی ثقل پراگنده باشد نیک تر و گفته اگر در بول
مطحول که تب دارد خون فسرده بیند تب بر رود گاه باشد که بحران آماس سپرز رعاف بود گاه باشد که عقب گوش آماس صلب پدید آید و بعسر تحلیل شود و گاه
باشد که ورم کبد بحران انتقالی کند و ورم سپرز آید و گاهی عکس این **قول ابن زکریا** مراد از مطحول کسیست که در طحال او صلابت مزمن بود **قول**
**جالینوس** صلابت در طحال زود پدید می آید چرا که غذای او خون غلیظ است و گفته گاهی از عظم طحال مالیخولیا کثرت اشتها پدید می آید وقتیکه سودا را
سوی معده میفرستد و گفته کسی اکه وجع طحال باشد و خون سرخ جاری شود و در دست او قروح سفید و بوجع ظاهر شوند در دو روز بمیرد و گفته مطحول
اشتهای طعام و شراب قوی میباشد وقتی و اسهال عسر **قول لارزوربیر** گاهی امراض سپرز موجب حمیات مختلفه گردد **دوا** اسندروس سه درم
یا فوه درم با سکنجبین یا تخم حماض دو درم با آب بارد یا تخم ترب دو درم بسرکه یا فلفل نیم درم بسرکه یا کعب بقر محرق سه مثقال بسکنجبین یا مر نیم درم ببیضهٔ نیمبرشت
یا زراوند گرد درم بعسل یا عصاره برگ سرو دو اوقیه بسکنجبین یا تخم دل دو درم ببول گاو یا اشق بسرکه یا کتان بعسل یا جگر گرگ با آب کرفس یا حجر الماس
درم بسرکه یا فیروزه بعسل یا صمغ تاک یا کاغذ سوخته دو درم بسرکه یا مرارهٔ شغال نیم درم با آب گرم یا ریوند درم یا زعفران نیم درم دهند **دیگر** اسقولوقندریون
بسکنجبین چهل روز دهند **دیگر** رال ربع درم سکنجبین و آب پنج روز دهند **دیگر** حنا ده مثقال تر کرده یا برگ طرفا بجوشانند یا آب لیمو نوشند **دیگر** وج
بعسل آمیخته هر روز یک ملعقه خورند **دیگر** ریوند دو مثقال چهار قطعه کرده بروغن آلوده فرو برند تا دو هفته و از ترشی و بادی پرهیزند **دیگر** قند سیاه چهار رطل
مربه دو رطل یکشب در ظرف گلی نهند روز دوم مالیده صاف کرده هر روز بیست درم نوشند **دیگر** آب توم بیست درم نوشند و بالایش حریره از چهار درم
روغن و سه درم قند سیاه و قدری آرد گندم پخته خورند مزیل سپرز در یکروز **دیگر** شکر نیم رطل نوشند تا هفته و نان بی نمک خورند **دیگر** خمر قندی یا خمیر
میوه نوشند مزیل ورم و سده و صلابت **دیگر** نانخواه هلیله زرد هر یک رطل خبث الحدید یکنیم رطل آب شیرین بیست چهار رطل در ظرفی کرده سه هفته در زبل
دفن داشته بپزند صبح شام پنجدرم یا کم زیاده نوشند **دیگر** وج ربع رطل زنجبیل نیم رطل نانخواه دو نیم رطل کندش دو نیم درم عاقرقرحا ده درم عرق
کشیده صبح شام ده درم دهند مزیل ریح و نفخ و صلابت طحال **دیگر** روز یکشنبه آهک در نصفی انجیر نهاده خورند **دیگر** مغز حب خروع پنجعدد کوفته دهند
پنج روز مزیل نفخ و صلابت **دیگر** لحم قنفذ خورند **دیگر** آب ادرک دو رطل دارچینی پنجدرم در شیشه کرده یک هفته در آفتاب نهند پس صاف کرده یک
پیاله قهوه خوری نوشند و اگر آفتاب تیز نباشد دو هفته گذارند مزیل امراض بادی و بلغمی و طحال و در نسخه آب ادرک آب نبات العنبر عسل هر یک رطل
دارچینی دو نیم درم نوشند **دیگر** تنکار بریان یک خردل سه سائیده ربع درم دهند **دیگر** شنجار نیم یا کنیم درم تپند سیاه کهنه آمیخته تا بیست روز
دهند و از ترشی و بادی پرهیزند **دیگر** جوزبویه خورند محلل ورم سپرز است **دیگر** خردل زرچوبه هر یک بیست درم کوفته و بول بز ناز تر کرده در سایه
خشک کرده هر روز نهار یکدرم دهند محلل **دیگر** خردل جواکهار هر یکدرم سائیده بیک رطل بول بز ناز آمیخته هر روز نوشند **دیگر** ابقر تپیده بروغن
بپیده صبحی دهند تا هفته و نان مرغن خورند **دیگر** ترب پرچه کرده بسرکه انگوری و نمک سنگ نهار خورند **دیگر** نمک سنگ شنجار تنکار نمک سیاه

نمک اندرانی سه چوب جواکهار هر یک بیست درم انگزد و چهار درم سائیده و شیر مشر روغن سرشت هر یک دو درم آمیخته بر صدعه و برگ مشر که خود بخود از درخت
جدا شده باشد بر دو طرف طلا نموده و سه یک گل بندند و سر شش خمیر گیرند و باریش گل گذارند و تنکه خشک شود در پاتیله دشتی نهاده و آتش قوی بسوزند چون سرد شود
برآرند و هر روز سه اصبع از ان با آب شبانه خورند و از ترشی شیرینی ماهی وغیره پرهیزند حب زنجبیل فلفلین دارفلفل جواکهار شیطرج فنبیل برابر با آب نبات العسیر
قدر نخود شتی حبوب بسته صبح حبی بهند فصل صلابت حب تنکار بریان و نیم درم قند سیاه پنج درم چهارده حبوب بسته حبی بهند حب زنجبیل انگزد تنکار بریان
نمک سنگ برابر با آب سبخته قدر نخود حبوب بسته صبح و شام حبی بهند حب تنکار بریان صبر هر یک شش درم قند سیاه چهارده حب بسته هر روز حبی وقت شب بعد
کیسات لذ غذا دهند و بالایش عرق بادیان پاکه ب نوشند اگر متواتر خوردن نتوانند یک دو روز میان داده دهند حب اشخار طلیله زرد زنجبیل شیطرج
اشخار تنکار بریان نیر و سفید نمک سنگ برابر قند سیاه دو ساله و چند بحبوب بندند شربتی نیم تا یک درم فرزنه صلابت ضماد دربا چوب زر بسرکه روغن گل
یا دهن سداب آمیخته یا پنج مماض بسرکه پخته کوفته یا تخم ترب بسرکه سائیده گرم کرده یا فلفل بسرکه سائیده یا اشق بروغن آجر آمیخته یا تخم خردل بعسل آمیخته یا زراوند
طویل بسرکه سائیده یا زیره بزیت آمیخته یا پنج شیلم (?) بسرکه سائیده یا ازبل نر بسرکه یا ابوینه (?) بسرکه یا تخم خردل بسرکه یا شیطرج بسرکه یا فلفلمویه بسرکه یا ازبل الاغ بسرکه
یا زعفران بسرکه ضماد کنند دیگر آهک یک عسس سحق بلیغ کرده بر خرقه کشیده بر سپرز گذارند و بر برگ خروع بندند و تفتیکه در سه ده روز از خود جدا شود دیگر
گذارند و سه دفعه بگذارند پس اگر طفل باشد فنبیل نیم درم عسل و نیم درم آمیخته دهند تا اسهال شود و اگر جوان باشد زیاده دهند دیگر سپرز روباه یا سپرز بز طحال
بندند دیگر نوشادر نیم درم با آب ترب دهند و کنجد ترب برابر سائیده گرم کرده ضماد کنند دیگر حلقه از آرد ساخته بر سپرز نهاده و شیر عشر پر کنند در روز دو سه بار
دیگر پنج کرونده سائیده بر زمین نهند و بران غلطند همان وقت آرام دهد دیگر ازخر بروغن اشق ضماد کنند محلل صلابت واندک عرصه دیگر ربا و کعب بقر برکه
ضماد نمایند دیگر مغز بادام تلخ سداب اشق برابر بسرکه ضماد کنند اگر تحلیل نیابد و متحجر شود شرطه زنند یا دپوست درخت پلاس یا تخم پلاس دو رطل آب ده رطل حل
کرده و از ترچون ... شود آب صاف گرفته در شیشه نهند و آب مذکور هر روز ربع یا نیم رطل نوشند در هفته عظم و نفخ سپرز ببعد **فائده** اگر وجع در سپرز باشد برگ
بیلاب تازه ضماد کنند و شیر شتر نوشند شاخ گوزن سوخته کتیرا هر یک مثقالی دهند و از آنجا مع قدر نخود با آب سرد و یک قاشق سرکه دهند **قولنج ان**
**کور رو** و اگر بسبب ریاح باشد که در و بر شود اگر وابند کیتا یا خمر امی تیکو دو ا دونس یا ثار تر د امیتیکو شش دانه دهند بعده محللات ریاح دهند حقنه کامینا
تیوا نمایند روغن کنجد سه اونس تخاع بقر آب پنج قاشر آب شوکران هر یک دنس روغن زرد تازه نیم اونس بزید چون ثابت مذب شود اسقیولو قند ریون
پوست طرفاتشر کبر تخم فرنجمشک هر یک دو درم سائیده آمیخته ضماد کنند اگر کافی نبود بر موضع طحال شرط زنند جسر طمکیه فلغمونی در نزش یا ده درد نباشد **فصل**
**سوم در نفخ طحال** سبب او ورم سپرز است که پخته منفجر شود و این نادر باشد چرا که ورم سپرز اکثر است که تحلیل شود یا صلب گردد تقدم آماس و وجع ناخس من
بول خسوج دو ده و اجسام غریبه در بول و باشد که سوی معده منفجر شود و ورد جسم غریبه در قی دیراز بر آید **علاج** شیر شتر یا شیر خر بشیره کاسنی بادیان کشوث
خیارین آمیخته دهند یا ماء العسل نوشند و اگر بعد نفخ صلابت باقی بود سیوس بسرکه پخته اشق آمیخته ضماد کنند و از ترا لعن پرهیزند **فصل چهارم در ضعف**
**الطحال** پس اگر قوت جاذبه ضعیف شود کدورت بیاض چشم سقوط اشتها میل لون بسیاهی و باشد که یرقان اسود افتد و دیگر امراض سوداوی
چون قوباء داء الفیل و مالیخولیا جذام بهق و برص اسود و اگر ماسکه ضعیف شود تکدر بیاض چشم قی اسهال سوداوی اگر ماسکه ضعیف کثرت اشتها اگر سودا

بمعدہ ریزد واگر با معا ریزد اسہال واگر بعضو دیگر ریزد ورم سوداوی پیدا کند واگر در او ضعیف شود ورم وعظم سپرز واتچہ در ضعف جاذبہ گفتہ شد مفید بود **علاج** اشربۂ مقویہ بر سپرز سند ریاضت کنند محجمہ ناری گذارند تجربہ در رشت سپرز را مالند این ہمہ گفتہ شد تدبیر تقویت طحال است و دیگر آنکہ تبع ضعف دیہ آیند حسب آن تدارک کنند افسنتین سنبل کرنا نج ترمانا نقاح اذخر بیکبر گل سرخ مقل آب گاو عرفا با آب برگ سداب سرکہ ضماد کنند مقوی طحال **فصل پنجم در سدہ طحال** سبب او اجتماع مادہ غلیظہ در سپرز است احساس ثقل در سپرز و عدم آثار ورم پس اگر در منفذ کہ سودا از جگر بسپرز میرود باشد تشور رنگ و دیگر امراض سوداوی واگر در مجری کہ سودا از سپرز بمعدہ میرود باشد بطلان اشتہا و ورم صلب در سپرز پدید آید **علاج** انچہ در سدہ کبد گذشت بکار برند اما منضجات قوی بعمل آرند بادیان نانخواہ عنب الثعلب انیسون قند جوش کردہ دہند بارالاصول نوشند سکنجبین بزوری شربت بزوری قرص کبر حب ریوند دہند محجمہ بر طحال نہند دلک کنند حرکت نمایند **قول جوان کوروکین** تیلیہ یازدہ دانہ یا تا ہمہ اسپتیکو شش دانہ دہند و بعد قی تا ہفتہ جبنیح دو بطارس لیمون گاوزبان شاہترہ اسقولوقندریون افیتمون سنا آتر دو نوشند بعدہ حب از اشق سبرا تر و زعفران ساختہ دہند حب فولادی انفع سال سوز رنو بم اشق آمیختہ ضماد کنند و برگ رو بطارس تخم رشن سحیت سائیدہ ضماد نمایند چند و زبرگ افسنتین تازہ برگ غافث بیخ قاشرا ہر یک اوقیہ سائیدہ بروغن گنجد بریان کنند و در سہ اونس این روغن سرکہ عنصلے چہار درم آمیختہ لت کردہ صبح شام تا دو ماہ مالش کنند آب آہن تاب نوشند یا طرخادرم آب بیخ کاناد جوشاندہ صاف کردہ نمک فولاد دو درم آمیختہ نوشند تا سہ ماہ و آب سادہ ندہند خردل ببول طفل ذکر سائیدہ طلا کنند شش روز اگر کافی نبود سپرز اقبر گرم گرم بر سپرز نہند تا شش ساعت جدید در موضع مطبخ گذارند کہ خشک شود مزیلہ صلابت سپرز عسر البر سپرز حمار مسحوق ددم دہند و گفتہ تنقیہ کردہ حب فولادی کہ در دوسومی حصہ حشیم سرطان آمیختہ بود بہار بسیت یاسی روز دہند و گفتہ گاہی صلابت و سدہ سپرز از مادہ ترش کہ خوان او را منجمد سازد میشود در اینجا حب فولادی بدستور ندکور دہند کہربا لیمون تری خوانند برگ اسقولوقندریون یا بامیران دو درم در آب جوشاندہ نوشند خرمہ کین کین نوشند **فصل ششم در حصات طحال** ریگ اغبر یا سیاہ در بول یا در خون فصد یا در خون بواسیر بر آید و خلش در سپرز پیدا باشد و دیگر اعضای بول چون گردہ مثانہ و اعضای دیگر کہ در حصات نیز تولد میشود چون کبد و غیرہ صحیح بوند **علاج** شیرہ کاسنی بادیان کشوث کاکنج تخم کرفس تخم لیمون تسند نوشند شربت بزوری دہند تنقیہ بحب ریوند نمایند انجیر مخلل خورند سکنجبین بر سپرز ضماد سازند و دیگر اطلیہ اشربہ اغذیہ موافقہ بکار برند

# باب دوازدہم

## در امراض امعا

وآن جسمیست عصبانی سفناعت مرکب از عصب و شحم و آوردہ و شرایین حس کثیر دارد و جملہ شش اند یکی اثنا عشر دوم صائم سوم دقیق واین ہر سہ امعا علیا خوانند چراکہ بالای دیگر امعاست و دقاق نیز گویند بہر آنکہ جرم اینہا باریکتر است چہارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم واین ہر سہ اسفلی گویند زیرکہ پائین واقع اند و غلاظ نیز نامند چراکہ جرم اینہا غلیظ است بدانکہ اثنا عشر بمعدہ پیوستہ است و طول او دوازدہ اصبع مضموم با صبع صاحبش بود لہذا بدین اسم مسمی شدہ بود و بعضی این کہ بمعدہ پیوستہ مسمی است بر بواب زیرا کہ مری برای غذا است این دو برای دفع است دلیفات این امعا اندیگر دو بافتہ است و بن

این امعا نمیکشاید تا که دافعه معده بعد هضم غذا بحرکت نیاید و بعد او صائمست و صائم ازان گویند که اکثر خالی میماند و خلو آن از دو سبب است یکی آنکه ماساریقا
درین کثیر اند و نزد دیگر بکبد است هرچه دروی آید عفونت آن بزودی سوی جگر منجذب میگردد دوم آنکه منفذ زهره درین کشاده است و صفرا که از زهره برای
غسل امعا از ثفل آید اول بر صائم آید و ازانکه هنوز تیز و خالص است و برطوبات مخلوط نگشته آنچه دروی باشد زود ترشوید این معا در وقت مرض
تنگتر شود و بعد او دقیق است و این از جمله امعا باریکتر است و دراز و لفائف و پیچ کثیر دارد و نفع درازی و اعوجاج او آنست که ثفل دیر دیر بماند و بدان سبب
مفعولی که دروی باشد ماساریقا بکشد بالاستقصا و طبع زود زود محتاج باکل غذا نشود و بعد او اعور است و اعور ازان گویند که از یک منفذ بیش ندارد و
آنچه دروی ازین منفذ آید باز ازهمین منفذ باز پس میگردد و در معا مذکور مانند کیسه است و بجانب راست بیشتر میل دارد و بسوی پشت کثیر و نفع اعوریت آنست که
کز فضول ثفل را خزانه باشد و بدین سبب انسان را هر ساعت حاجت بدفع براز نشود و نسبت این روده با رودهای غلاظ همچون نسبت معده است با معای دقیق
زیرا که هرچه در معده تمام گوارید باشد درینجا هضم یابد بحرارت دیگر لهذا جانب راست مائل تر است تا از حرارت کبد آنچه درو است نیکو پخته شود و در مرض فتق
اکثر همین معا در انثیین فرو می آید و بعد او قولون است و قولنج اکثر در همین افتد و این معا غلیظ تر است و اول براست میل کرده و پس بجانب چپ بر آمده و در سوی مائل گشته پیچ
بهیولای آن چپ سپیده باز بسوی راست باز گشته و برابر مهره ثقل شده فرو سو آمده بمستقیم پیوسته و آنجا که بسوی چپ میگذرد و نزدیک بسپرز تنگ میشود و
فراهم می آید تا آنست که در وقت سپرز ثفل بدو باز از معا بآسانی نمی بر آید و حاجت می افتد که عند اخراج او بپهلوی چپ او دست بمالند تا در بر آمدن یاری دهد
و منفعت او همانست که در اعور گفته شد و بعد او مستقیم است و مستقیم ازان گویند که از قولون تا دبر راست قائمست بغیر اعوجاج و این آخر همه امعا است و بر مهره
قطن اعتماد کرده و فراخی او نزدیک بفراخی معده است و بعض لیفات جاذبه دارد تا نفع جاذبه او آنست که از دیگر امعا جذب ثفل نماید و همسایه خود را یاری
دار و خصوص قولون را و نفع فراخی او آنست که مخزن باشد و ثفل کثیر در وی جمع شدن تواند و ظاهر است که ثفل کثیر دفع کردن آسانتر است از دفع ثفل اندک
چرا که چیزی بسیار بالطبع مثقل باشد بسبب کثرت حجم خلاف شی قلیل که خود فرو نیاید تا دافعه دفع نماید بلکه بسیار باشد که از دافعه نیز منفعل نگردد و تقلبات مقعده
و اشتعال الطبیعة عن دفعه **انتباه** حافظ صحت امعا را لازم که گاهی شربت از نبات و تخم شربتی و تخم بالنگو و تخم ریحان و اسپغول ساخته نوشند تا خراش در
امعا مجروح نشود و کمون مقوی امعاست نهایت بدانکه تا ثفل در اعور و قولون نیاید عفونت نگیرد و محل تولد کدو دانه اعور است **قول جوان**
**کورو** و معا را ادعیه ایست غشای طویل مدور مجوف و از دهن پائین معده شروع شده آخر شود تا بمقعد و برای حصول کیلوس بکبد و اخراج ثفل
بکار آید و در آن شکنهای کثیر نهاده اند تا اول دماغ از فضله اذیت نیابد و پیچ در پیچ اند تا غذا یکبارگی مستخرج نگردد و درین غشا مرکبست تا قوت زیاده دارد
برای فشردن فضله و حفاظت تا یکی از غشا اگر شگافد غشای دوم سالم ماند و این اغشیه از غشای معدی صلب و لحمی اند و امعا کثیر الحس هستند تا مدت
فضله احساس کنند و در معا ماده لزج مثل بلغم میباشد تا مع مدت صفرا نماید و مانع خراش امعا گردد و هر دو غشا مرکب اند از لیفات منکسه برای داشتن
فضله که در آید و وریدا تیوت تا سمی مراقی در امعا آیند در دقاق بسیار و در غلاظ کم و شریان از شاخ ماکنا و عصب از جفت ششم در امعا رسند
و امعا شش اند اول اثنا عشر که از معده پیدا شود و بزیر تا فقار رسد دوم صائم و درین وریده مراقی بسیار اند که جذب کیلوس کنند و موضع این
در ضلع ناف است سوم دقاق و درین وریده مراقی کثیر و بزرگ اند و موضع این زیر ناف است و این هر سه را دقاق گویند چهارم اعور و این هم از امعا است

وبعضی گویند که دو دهن دارد ولیکن چندان قریب‌اند که یکی مینماید موضع این سوی است قریب باربتین است و این عریض و یک وجب در طول ست پنجم قولون و این از قرب اربیه است تا کلیه است رسیده زیر معده و کلیه چپ گذرد و از آنجا تا ورک رسد و درین فضله قدر قوت این می آید ششم مستقیم چراکه همیشه راست میماند و از قولون پیدا شده تا مقعد آخر شود و این هر سه را غلاظ گویند **فائده** امعاء عصبی اشرف از رحم ست لهذا اماله ماده امعا سوی رحم تجویز شده و در آمراض او مهلت نکنند که چون مزمن شود علاج دیر پذیرد و مزاجش مانند مزاج معده است و هرچه مقوی معده بود مقوی امعا است

**انتباه** علاج اسهال بقابضات و ملطفات کرده میشود و بسا است که محتاج بمغریات شوند و گاهی علاج کرده میشود بمدرات و معرقات و موسعات مسام و مقیات که تحریک ماده سوی خلاف مینمایند و تنویم انفع الاشیاست و حمام و دلک که توسیع مسام کند و وضع محاجم بر شکم مدت چهار ساعت حابس اسهالست و گاهی حبس اسهال باسهال کنند و وقتیکه سبب او انصباب ماده بر معده و امعا باشد و چون بدانند که قروح امعا عفن و ساعیست بماء العسل حقنه کنند مکرر تا از وسخ پاک شود و پس بآب نمک حقنه نمایند بعده بجهت اندمال گل مختوم بآب بارتنگ آمیخته حقنه کنند و شافه که برای قولنج سازند باید که در طول بقدر شش اصبع مضموم مریض بود تا در مستقیمه باستقامت فرا رسد و اثر او بقولون که محل قولنج ست سرایت کند بخلاف دیگر شیافات که برای وجع ورک و عرق النسا وغیره سازند و شیافات گرم بسیار استعمال نکنند که محدث بواسیر است و بعد استعمال شافه بروغن گل و صفرت بیض یا بروغن بادام یا بسکه تازه مسکه لازم تا از آفت محفوظ باشد و برای دفع تیبس شافه از خردل صرف سازند اگر کافی نبود شکر سرخ قوام کنند و عند عقد قدری نمک آمیخته شافه سازند اگر اینهم کفایت نکند زبل الفار افزایند تا که کار از ودای لین کشاید بقوی تیر دارند و آنجا که یبوست در امعا غالب بود و ثقل نیز یابس آید مسکه بر برف منجمد کرده شافه کنند و در شافهای گرم جهت ماده بلغمی قوی ترین صابونست تراشیده بر دارند و استلاء او بشکر و عسل و بر آتش معقود کردن قوی العمل قلیل الحدت میگردد و شافه مخدر را یک طرف رشته محکم بندند و سر رشته بیرون دارند تا بعد حصول مطلب بیرون توان کشید چه اگر یک دو ساعت بماند خدر تمام پیدا کند و همانجا چسپیده ضرر رساند و استعمال مخدرات تا که ضرورت قوی نبود نه نمایند خاصةً در مزاج ضعیف و شرب مخدرات آن وقت روا است که حمول او سود ندهد و حمول آنگاه جائز است که طلای او تسکین وجع نماید

**فصل اول در زلق الامعاء** مرضیست که طعام در امعا نماند و زود بیرون آید **قول بقراط** کسی اکه زلق الامعا بود و پس جشای حامض پدید آید نیک است و گفته‌اند که درین مرض بد باشد و بثور سطح درونی امعا سبب او کثرت ورود صفراست بمعا علامتش عطش تلخی دهن یبوست زبان لذع مقعد وقت خروج براز احساس سوزش و وجع در معا و تسکین آن ساعتی از شرب آب سرد و خروج غذا غیر منهضم یا اندکی هضم یافته و هرچند که باشد بازداب قیء آید و وقت مرور بر روده احداث وجع نماید **علاج** فصد کنند تنقیه صفرا نمایند حقنه برگ کنند اگر ماده کثیر بود قی آسان آید قی کنند کشک شعیر کشک برنج کشک عدس بروغن بادام آمیخته دهند صمغ عربی نشاسته کثیرا لعاب بهدانه لعاب اسبغول شربت خشخاش شربت مورد و شربت انار سفوف طباشیر دهند گل سرخ طباشیر تخم حماض هریک درم سائیده بآب انار یا بدوغ آهن یا سنگ تابه دهند سفوف طین به نیم پایه دوغ بزده دهند و از ترشی خالص پرهیزند تا حرقت نیفزاید ماء و رس مقشر بریان مرغ یا بچه بسماق و آب انار خورند طلب آرد جو گلنار گل سرخ صندل پوست انار بآب سیب ترش آب مورد بر شکم ضماد کنند موم بدهن ورد دهن لوز گداخته مالند **سفوف طباشیر** طباشیر انار دانه لوداده صمغ عربی کثیرا مصطکی مورد گل سرخ گل ارمنی برابر شربتی مثقالی بشربت سیب ترش یا به برای اسهال مفید **سفوف طین** گل ارمنی گل مختوم طباشیر کهربا گل سرخ برابر شربتی مثقالی **حقنه** میرو شعیر

تخم و در پنج پوست خشخاش تخم خطمی تخم مرو جوشانده صاف کرده روغن گل صمغ عربی نشاسته آمیخته حقنه کنند در ثقوب سطح بر بینی امعا اللذع و دغدغه در احشا
وجع مختلف یعنی گاهی فوق ناف وگاهی تحت ناف وگاهی در پهلو و خروج غذا غیر منهضم بتغیر صدید مع وجع **علاج** فصد کنند طباشیر یا شیره کاسنی شیره
خرفه لعاب بهدانه آب لف گرم دهند مزوره آب غوره ترش کرده خورند جلب تراشه کدو آب برگ بید برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ الحاج
آرد جو بر احشا ضماد نمایند صندل گل سرخ آب سیب آب به طلا سازند - در اجتماع رطوبت فاسده در امعا خروج رطوبت با طعام غیر منهضم و قلت لبث غذا
در امعا و این از ضعف ماسکه و دافعه اکثر افتد **علاج** قی کنند و بحب صبر ایارج فیقرا تنقیه نمایند و بعد تنقیه سفوف حب الرمان قرص گلنار دهند و آنچه در اسهال
رطوبی معدی گذشت بکار برند سفوف سنگدان دهند باقلا بسرکه جوشانده نوشند جوع کشند و بر عطش صبر نمایند کباب مرغ عصافیر کبک صعتر بعض
بادرنجبویه کمون سماق زیرک خورند اگر حمی بود تخم دهند اگر اسهال قوی بود جاورس ارزن مقشر به پیه بز غذا کنند - در سوء مزاج رطب ساده امعا که بسبب جرم او
سست و قوت ماسکه ضعیف شود آثار این مثل رطوبت فاسده اما درین با طعام هیچ رطوبت نمی برآید **علاج** قرص طباشیر قرص مورد دیگر سفوف قابض
منشفه دهند سویق و دیگر اغذیه موافقه که یابس باشد خورانند روغن گل گردنات و بر امعا مالند **قرص مورد** مورد سماق کزمازج گل ارمنی نشاسته بریان
بلوط هر یک ده پوست انار عفص هر یک پنج مثقال یک قرص سازند شربتی دو درم با آب سیب یا آب به حابس اسهال مع قی - در انصباب صفرا بر امعا از دیگر
اعضا - حدوث لذع و مغص وقت براز و خروج صفراء زرد گاهی مائل بکبودی و تیرگی همراه براز **علاج** قی کنند تنقیه بهلیله زرد نمایند و بعد تنقیه قرص طباشیر
قابض قرص گلنار رب به دهند جاورس ارزن مقشر به پیه گرده بز یا بچه گوسفند مرغ بسماق خورند اقاقیا کزمازج پوست انار پوست بیرون پسته عفص با
آب به بر شکم ضماد کنند برنج لت داده مویز مع تخم کوفته خورند اگر حمی بود لحم و پیه ندهند - در استرخای عصب که در امعا آمده است سبب او یا امتلای بلغم در
نفس عصب یا وقوع سقطه ضربه بر مبادی این عصب است آثار و علاج این همانست که در فالج گفته شد - در بلغمی و صفراوی - صفرت براز و خروج بلغم در قراقر
گاه باشد که غشی شود و این اکثر از اکل نواکد افتد **علاج** اهلیله زرد حب الرشاد مورد سماق کزمازج هر یک بلیلیم غیر حب الرشاد همه را سائیده دو درم دهند با تنگ
دو درم انیسون درم پوست انار دم الاخوین هر یک نیم درم سائیده بعقی به شربت لیمو یا آب به دهند به انار قبل از غذا خورند در تسهیل تقدم آن **علاج** چهار تخم
لت داده بروغن گل چرب کرده سه درم با آب سرد دهند اگر خواهند سفوف طین هم آمیزند حب الرشاد سه درم بدوغ جوشانند تا بسته شود قدری روغن گل
آمیخته دهند اگر پیچش شود تدبیر سحج نمایند دم الاخوین مثقالی دهن بقر نه درم گلاب یک پیاله آمیخته قدری پیه بز افزوده دو بار حقنه کنند **فائده** در پیچاز
از خروج غذا منهضم نه آنست که وانتا گواریده برآید چرا که معده سالم است مگر آنکه در امعا نیز هضم می افتد پس بسبب بطلان یا نقصان هضم معائی حسب دراز
کیلوسی بعید از قوام معتدل می برآید **قول جوان کورو** و حسب ماده و شرکت تدبیر کنند اخراج ماده موجبه نمایند کین بلیله انفع اگر حمی بود فصد دست کنند
مقوی دهند بلیله دو نیم درم آب سکانا جوشانده مدام نوشند مغز نان بهی پودینه دارچینی مورد خمر مطیبه بر معده و ناف ضماد کنند تخمی بسبب اسهال نقاهت
ضعیف شد اغذیه خوب قلیل المقدار بتوقف چهار چهار ساعت دادند گاه مقوی گرم گرم بفاصله چهار چهار ساعت بر معده و شکم نهادند صحت شد اگر کین بلیله نیم
کافی نبود یا نگیرد بر یوند دو درم بلیله زرد نیم اونس عرق بارتنگ کانا دسوزی بجای گرم تر داشته آب صاف بگیرند و دو بار خشک سازند و آب مذکور را
جوش دهند که صیبات اونس ماند در جوش انجیر ادویه که خشک نموده بودند انداختند و هشت ساعت تر دارند پس صاف کرده در پنج اونس این شربت درد

یک نیم اونس آمیخته دهند بدستور سه چهار روز طین است و بعد تنقیه مقویات و قابضات استعمال کنند نسخه تبطا فلن ا دنس برگ بارتنگ مشتی مورد سماق پوست
انار هر یک یکنیم درم کوفته و ریک کانا دا آب جوشانده صاف نموده در شش اونس آن حل کنند و دو درم صمغ عربی بیض عدد آمیخته حقنه کنند سه چهار روز روغن
هوفاریقون سه اونس عسل گلابی پیه گرده بز موم هر یک یکنیم اونس بر آتش نرم نهند چون گداخته فرو گیرند وقتی که قریب انعقاد رسد باز بر آتش نهند بدستور چهار
بار پس عمل نمایند صمغ عربی بیض پخته بسرکه گلابی حل کرده نهار دهند سه چهار روز اگر کافی نبود پیه نان نخم رنگین ترکرده خورند و سه وزن پوست درونی
بلوط بشربت سنجد حب ساخته دهند نسخه سلق بری دو اسکرو بلو در موم آمیخته نهار تا پنج روز دهند در انواع اسهال مفید بعد تنقیه دهند قطعه لحم البقر بیخته در
خل طبیه ترکرده دارچینی مسحوق دیا ارده ماتیکو پاشیده بر معده بندند اگر بند نشود ضماد قابض بر معده و شکم گذارند برگ کرنب سبز خوب سائیده نمک مشتی صابون
دو اونس آمیخته بر کف یا ضماد کنند - اگر از کبد بود سبب او کثرت صفرا و حدت ماده است ادویه مقویه قابضه نه دهند ضماد بسر و بر کبد گذارند اگر بند نشود اسهال است
دو سه دفعه زنند که برای اسهال صفراوی و دموی همه امراض که بسبب کبد شوند انفع اگر کافی نبود شیر خر نوشانند - اگر بسبب سوء مزاج حار باشد آبزن با آب
شیرین کنند - شخصی از سه ماه اسهال داشت قی کنانیدند و تا چهار ساعت در آب سمندر نشانیدند صحت شد حب بیز منتر یکائیس دهند و بعد تنقیه تین تورالبد
دوازده یا بیست قطره بمرق مرغ آمیخته دهند و بر معده و شکم مالند **فائده** آبزن آب شیرین وقتیکه حمی بود و اعضای رئیسه ضعیف و ماده خام باشد کنند
الا مزدارد و بر سر آب کاهو یا روغن گل او نفا سیو ریزند اگر نزله بسبب حرارت دماغ بود آبزن بهمه تن نسازند بلکه بنفشه گل سرخ خطمی خشخاش کاهو جوشانده
بو با دران شبت انیسون و غیره آمیخته بر سر ریزند و در اقسام اسهال لازم است که بعد تنقیه ضمده مقویه بر معده گذارند افسنتین تازه پودینه سبز سائیده یا عصاره بهی
و مغز نان و قدری تریاق ماکنا آمیخته ضماد کنند روغن به و روغن مورد روغن افسنتین و غیره بر معده و شکم مالش نمایند که بسبب و هنیت ملین اند و بر قطعه لحم البقر
بسد گل ارمنی گل مختوم و غیره پاشیده بر معده نگذارند که اثر نیکند مگر از خوردن **قول ابن سرافیون** قی در اسهال مزمن نیکوست **قول تمیمی**
در اسهال بلغمی زنجبیل بشیر گاو دشبانروزی ترکرده بدهن البقر بریان نموده سائیده قند و زنش آمیخته دو یا چهار درم دهند **قول دیسقوریدوس** در اسهال
بلغمی جوارش کندر مفید **قول لارز ورسیر** فاوز با آب سوده یا لعاب دهن کین کین مفید هلیله صندل سرخ کنا نور برابر سائیده دهند نارجیل بحری با آب لیمو
سوده یک پیاله خرد دهند برای اسهال بلغمی و دموی انفع ابوت نیم درم بمرق دراج دهند شش روز مزیل اسهال دو درم و ریج کلوتبه با آب لیمو یا آب ساده سوده
دهند و بر شکم طلا کنند و اسپرتو توتیای سبز بعرق بارتنگ دهند و گفته اگر اسهال بعد آبستن افتد لادن افیونی یکدانه یا کم زیاده مصطکی نیم اسکرو بلو زنجبیل نیم درم
آمیخته دهند پوست انار پنج مثقال مصطکی نیم درم دارچینی نیم اسکرو بلو بسباسه نیم اسکرو بلو ضماد کنند و گفته نقوع عفص دهند چاپس اسهال بائیست که بعد اسهال
بلغمی و اسهال دموی شود **نقوع عفص** عفص مسحوق چهار و نیم اسکرو بلو آب گرم یک پونڈ چهار پاس تر داشته بیز ند شربتی یک تا یکنیم اونس **دواء حب**
پوست انار ترش عفص برابر سائیده بسرکه انگوری جوشانند که منعقد شود و قدر فلفل حبوب بندند شربتی ده یا بیست حب با آب بارد **حب** سبوس نانخواه هشت
افیون یک با آب حبوب بندند و هر روز یکدرم یا کمتر دهند کهچری با روغن خورند حابس اسهال مزمن و زحیر **حب** گل نوفل هلیله سیاه هر یک دوازده افیون یک
با آب لیمو قدر نخود حبوب بسته می دهند **حب** سنگ بصری بیست یکبار در انگر سرخ کرده بجغرات گاوی سرد نموده افیون هر یک سه درم مغز خسته انبه سه درم
جوز بویه سه عدد سائیده با آب حبوب بندند شربتی یک سرخ تا هفته دهند **حب** افیون ربع درم قند نیم درم خرما عدد با آب شصت و سه حبوب بندند **حب** موز

یا کته افیون قرنفل برابر سائیده یا قند سیاه در کوکنار یکرده سوخته سائیده نیم درم یا پوست انار مسحوق پانزده حبه یا عفص مسحوق دو حبه یا عرق
کوگر چهار سرخ نانخواه سه درم آمیخته یا عرق کوگر در شیر گاو نوزائیده آمیخته یا جوارش زنجبیل یا جوارش طباشیر یا جوارش صندلین دهند دیگر برگ انجیر دشتی درم نیم
سحق کرده با آب شبینه حل نموده صاف کرده نوشند حابس اسهال صفراوی وغیره دیگر خسته تمر هندی بریان ربع درم مجربات چکره دهند مزیل اسهال و پیچش
دیگر گل سرخ عفص هریک شش بادیان دو دارچینی یک گلقند سی آمیزند یکدرم دهند دیگر ستر پنج عشر دهند مزیل قی و پیچش دیگر جوز لوبیه بجمر سوده یک
پیاله خرد نوشند مزیل اسهال بلغمی و دموی دیگر بیخ درخت بیره تازه سائیده آب غساله برنج و قند آمیخته دهند حابس اسهال الدم هم دیگر بادیان بجوان دو درم بطفل
دوا سکر دیله سیل بجوان اسکر دیله و بطفل نیم اسکر دیله گلقند اونس سائیده بدواونس آب آمیخته دهند مزیل اسهال ضعف المعده دیگر پیه خون ارنب دهند مزیل
انواع اسهال و زود سنطاریا دیگر زبل اسپ با آب حل کرده نوشند دیگر جغرات در خرقه بسته آویزند که همه آب بچکد پس در آفتاب خشک کرده سائیده
یکنیم ماسه درم آب بارد دهند چند روز در برنج بدال خورند حابس انواع اسهال دیگر نقره شش درم هفت بار ذهب پنج درم پنج بار آهن هفت درم نه بار در آتش
تفته در رطل گلاب سرد کنند پس هر روز دو دانه در درم نوشند دیگر سیم تقریباً که پخته خورند دیگر افیون قدر کرسنه دهند حمول کنند دیگر کوکنار سائیده نیم درم صبح شام دهند
دیگر طبیخ ببول نوشند دیگر تیواج نیم مثقال نیلوفر مثقالی دهند دیگر خرمهره محرق در درم عسل دو درم نمک سنگ قدر سی دهند و بالائی برنج جغرات
خورند دیگر موچرس مرور پهلی برابر سائیده بطفل یک یا دو ماشه بسکر آمیخته دهند برنج بملائی و جغرات خورند دیگر لفاح یک یا دو درم به دوغ دهند بانواع اسهال
حتی که اسهال الدم و بواسیر را نافع **معجون قابض** در اسهال قوی بکار آید تخم خرفه بریان طباشیر گلنار گل مختوم تخم حماض هریک چهار شادنج مغسول هود
هریک دو کندر ربک افیون نیم بهوزن عسل آمیزند اگر قوی تر خواهند صمغ عربی اقاقیا حضض بسد هریک یک عصاره لحیة التیس کهربا ودع محرق هریک دو اقماع
رمان تر قطونا بریان تخم ریحان بریان تخم مرو بریان بارتنگ بریان ریوند انفحه ارنب یا انفحه بزغاله هریک سه آب برگ بارتنگ بنسبت معجون نه حیره عسل برابر دوبه
انزایند شربتی نیم تا دو نیم درم **دهنیا پاچک** مزیل اسهال صفراوی و بلغمی و دموی و پیچش شکم و با حمی نیز توان داد کشنیز سعد زنجبیل هیر بالا منتر بیل هریک
شش درم کوفته سه حصه کرده یک حصه را شبی در دو رطل آب بیزند چهارم ماند صاف کرده نوشند و ثفل را باز وقت شام جوشانده دهند و برنج تنها یا دال
مدس یا دال مونگ خورند اگر حمی نبود جغرات نیز گاه گاه همراه غذا دهند اگر سه روز کافی نبود سه روز دیگر دهند اگر اسهال قوی و مزمن باشد و بلکه سه هفته دهند
اگر حرارت حمی بود یا اسهال الدم باشد زنجبیل موقوف کنند و برای حمی گلو فزایند و جهت اسهال الدم و بواسیر عوض زنجبیل گل دهاوه و لسان العصافیر کنند دیگر
پوست درخت انبه سائیده زیر ناف ضماد کنند مزیل انواع اسهال دیگر پیه بز گداخته در ناف گذارند فوراً بند شود دیگر آمله با بکامه یا بدوغ ترش سائیده گرد
ناف حلقه مانند نهاده و کناره بلند دارند و در وی شیر ادرک ریزند بعد ساعتی تبدیل نمایند حابس اسهال مفرط فوراً دیگر کرفس سوده حمول کنند **قول**
**بقراط** کسانیکه شکم آنها در جوانی نرم بود در کبر سن خشک میشود و گفته کسیکه شکم او در جوانی نرم بود زود صحت یابد از کسیکه شکم او یابس باشد و در کبر سن صاحب شکم
نرم بعید میباشد از بره و گفته که اختلاف اسود صعب است و گفته اگر اسهال مثل آب بود و بعده شود چون مرهم بد است و اگر باشد مائی رقیق پس شود غسالی بد
و گفته اسهال سیاه منتن یا مثل مرده بد است مگر که باشد در امراض سوداوی و گفته کسی که مرض بلغمی باشد و آنرا اختلاف افتد خلاص یابد و گفته کسی که
اسهال کهنه با سعال باشد به نیشود و اگر در سهر در پامی او ضربان پیدا آید به گردد و کسی را که ضربان شدید در ساقها باشد و آنرا اختلاف افتد ضربان ساکن گردد

وگفته کسی که بول او بسیار شود و پیش از اختلاف نجات یابد گفته اسهال که آغاز سیاه باشد تا انفجار صدم سرخانی و قرب موت بود و اسهال سیاه در آخر مرض
حاده آثار مرگ بود و اگر چه امعا سالم و قوت باقی باشد خاصه که بوی تیز ش بود و زمین بجوشد و مگس گرد وی نگردد و اگر زمین نجوشد دفع فضله سودا امید شفا
بود و گفته اسهال پس از استسقا به باشد خاصه استسقا که از ورم کبد بود و گفته اسهال که ناگاه و پس از مرض پدید آید آثار قرب مرگ بود **قول صاحب**
**کامل الصناعة** اسهال که عقب دوای مسهل افتد سالم و اسرع البرء است و اگر بعد مرض حاد و متطاول افتد قاتل باشد اکثر **قول مسیحی** اگر مبطون
خوف افتد بد است و بصاحب حبن قاتل و گفته اگر اسهال بسبب ضعف جگر باشد مثل ماء اللحم بود و اختلاف کبدی بسبب آنست که کبد سده پدید شود تا کیلوس
بجمع آید با اختلاف شود **فائده** شخصی را اسهال شد بعد اصحت نیافت و مرض ضعیف ساخت و دو سه روز ریتا در آب سوده خورد شفا یافت **فصل دوم**

**در اسهال دموی و سحج** و این دو نوعست **نوع اول در اسهال دموی که از افتتاح دهن عروق معا باشد** و این را دوسنطاریا نحو
گویند - اگر سبب افتتاح دهن عروق غلاظ باشد در هر قیام اول براز مختلط با خون برآید بعده خالص فقط آید و آثار بواسیر سحج نباشد چون حکه و ثقل و وجع
مقعد و خروج خون بزنق و تقاطر قبل یا بعد براز و غیر مختلط با غایط - و اگر سبب افتتاح دهن عروق معای دقاق باشد - در هر قیام اول براز فقط برآید بعده
مختلط بخون و آثار سحج چون وجع و مغص و خراطه سحج نباشد و نیز آثار قیام کبدی چون خروج خون بادوار متباعده و بودن خون غسالی یا خون محض و غیره که
از لوازم اوست و در فرود سنطاریای کبدی گفته شد سحج پیدا نبود و فرق در دو سنطاریای کبدی و معوی در اسهال کبدی گفته شد **علاج** اگر خون کثیر و قوت
مساعد باشد باسلیق زنند بعده رب سیب رب به قرص طباشیر قابض قرص کهربا شربت مورد شربت انجبار سفوف مقلیاثا دهند و پوست [illegible] گل ارمنی
یک یک درم دهند گل ارمنی نیم درم بشربت مورد دهند و از غذا یک یک سه روز منع نمایند بعده ماء اللحم مزعفرت بیض لحم کبک قناعت کنند اگر نتوانند یخنی گوسفند
صمغ پاشیده بخم تهو بریان رب انار رب سماق دهند انفحه ارنب از دوانگی شروع کرده تا نیم درم رسانند مجربست [illegible] نشانند و چهار ساعت نماند و دارند دیگر
سیب و معای غلاظ باشد گلنار گل سرخ بلوط هر یک دو درم جاورس مقشر کشک شعیر هر یک هفت درم جوشانده گل ارمنی دم الاخوین هر یک دو درم [illegible]
هفت درم مقشرت بیض و عدد آمیخته یا گل ارمنی دم الاخوین و دهن ورد سفیده بیض آب بارتنگ آمیخته حقنه کنند و دوای مخدر چون افیون استعمال کنند مگر
وارد خصوص کسی که نبض ضعیف بود و اگر ضرور شود برشیل شیاف بکار برند و اگر بدین کار برآید و بشربت حاجت افتد که بجند و زعفران نیانید **سفوف**
**مقلیاثا** اسبغول تخم خیره تخم مرو تخم گل تخم حماض تخم خرفه تخم روف تخم کتان هر یک ده گل ارمنی طباشیر نشاسته صمغ عربی هر یک چهار کهربا یک تخمها بریان کنند
سوای اسبغول و مرو و تخم روف همه را سائیده بهم آمیزند شربتی سه درم بشربت مورد **نوع دوم در سحج** یعنی سطح امعا خراشیده شود و اسهال دم آید **فائده**
اگر سحج در امعای علیا باشد وجع بالای ناف کرب غلبه عطش خروج خون و لزوجات شدید الاختلاط براز و قلت لبث دوا در امعا و خفت شدت اعراض حسب قرب
و بعد مکان سحج است از معده - و اگر در امعای سفلی باشد - وجع زیر ناف خروج خون و خراطه قبل از براز و اگر براز مختلط برآید شدید الاختلاط نبود و گاه بود
که اول براز صرف بعده خون و خراطه برآید مختلط یا مختلط براز و تقدم خون و خراطه و تاخیر آن و اختلاط و عدم اختلاط او ببراز بحسب وقوع سحج در مواضع علیا
یا سفلی اجزای امعا - اما آثار خاص سحج مستقیمه آنست که با خون و خراطه دسومه شحمیه یار باشد و آثار سحج قولون و اعور آنست که با خون و خراطه رطوبت لزج یا ریم غیر
دسمه بدانکه در سحج امعای علیا وجع شدید باشد و خراطه و قشر باریک مثل نخاله بود و این سحج بدتر است خاصه اگر در صائم بود زیرا که کثیر العروق و نزدیک تر

بکبد است واگر سحج در سفلی بود وجع بشدت نباشد وقشور غلیظ کبار باشد واین اسلم است **قول جالینوس** اگر بعد وجع براز بمدت آید علت در دقاق بود
واگر برآمدنش قریب العهد بود در غلاظ - وگفته اگر براز غیر مختلط بخراطه بود علت در معای قریبه بمقعد باشد واگر براز مختلط الوسط بود بخراطه علت در غلاظ بود
واگر شدید الاختلاط بود مرض در دقاق باشد **انتباه** اسهال صفراوی در یکهفته منجر بسحج میشود و در کمتر از دو هفته متقرح میسازد آن را وگاه باشد که قرحه
غائر شود و معا را سوراخ کند وثفل از راه سوراخ در شکم آید وجمع شود و باشد که از کثرت اجتماع عظم فاحش مانند استسقا در شکم پیدا آید واین اکثر مهلک بود ونیز خروج
چیزی شبیه بدرد خمر از امعا دلیل هلاک بود واسهال بلغمی در عرصه بیگاه احداث قرحه میکند واسهال سوداوی در عرصه قلیل وزیاده موجب قرحه میگردد
**قول جالینوس** اگر امعا منخرق شود بمیرد **قول محمد** اگر در اختلاف مریض قطعه لحم از امعا برآید وقبل از اختلاف ثقل وتمدد در بطن باشد بدانند که معای
او منخرق شد **قول بقراط** اگر قروح در معای اعتقاع بود که هذا البعد مرور از معده بود میرسد واختلاف شبیه بلحم آید علامات موت است **فائده** اگر سبب نفس
صفرا بود - تقدم اسهال صفراوی ودیگر آثار صفرا ووجع ورده کرب عطش واول صفرا بخراطه مختلط برآید پس با خون مخلوط بخراطه ولزوجات **علاج** اگر صفرا در
انصباب بود اول برای انقطاع او آب غوره آب انگور آب انار آب سیب ترش آب به ترش دهند حصرمیه خورند واگر ماده در اعضای دیگر باشد تنقیه آن مقدم
دارند باشیای مناسبه وتقویت آن عضو بیشتر کوشند حسب مزاج وبعد انقطاع سیب برو زیاره ولعابها که بیان کرده اشیای مغری دهند وحقنه حابسه نمایند
پس اگر سحج در امعای علیا بود مشروبات واگر در سفلی باشد حقنه سریع الاشیا باشد پس اگر در امعای علیا بود ووجع در معده باشد تنقیه کنند اگر ضعف بود برای تقویت
دماغ مشک عنبر صندل بادرنگ وغیره بویند برای تقویت قلب شربت سیب شربت صندل مفرحات یاقوتی دهند وتقویت کبد معد نمایند اگر در معده خلطی باشد آن را بقی واسهال دفع نمایند عجب است که
سبب شفا ترک دوا بود وخاصه درین مرض حفظ قوت اعضاست خصوص قوت معده وامعا باغذیه کثیر القوت چون ماء اللحم وصفرت بیض نیمبرشت وغیره
باید کرد ادویه قابضه چون گلنار خرنوب مورد کزمازج وغیره کوفته صره بسته آب سیب یا آب به یا آب ساده جوشانند ولعاب بهدانه لعاب اسبغول آمیخته اندک
اندک نوشند وآواز خوش وسماع ملائم وحکایات دلفریب ونظر در بساتین وجواهر وصورتهای خوش اسرع التاثیر است واگر سبب سحج باقی باشد اول باشیای
خفیفه چون مغز فلوس بآب کاسنی آب عنب الثعلب حل کرده اندکی زعفران وهلیله زرد آمیخته تنقیه کنند بعده رب به شربت لیمو سفوف مقلیاثا دهند اگر در ابتدا
که اثر سحج ظاهر شود چهار درم صمغ عربی سائیده بآب باردلت کنند که بقوام عسل آید خورند نفع کلی بخشد اگر وجع اشد در امعا بود چهار تخم هر یک درم بآب گرم لت
کرده روغن گل مثقالی آمیخته نوشند یا نیم درم بآب بارتنگ یا آب سیب ترش یا دوغ آهن تاب دهند عجیب است اگر عطش شدید بود شیره خرفه دهند سفوف
طین بشیر آهن تاب انفع اگر حمی باشد گل ارمنی صمغ عربی بماء الشعیر یا طباشیر رب به دهند واگر ممکن باشد وبلکه چهار روز غذا ندهند بعده شیر تازه سنگ تاب یا
آهن تاب دهند پس خبز بآب انار ترش ترکرده خورانند بعده قدری مرق لحم دجاج وبط به بیش طیار کرده دهند ومرق ارز مفید واگر حمی نباشد اکارع دهند
بقله حماض کرنب مسلوق نافع ولحوم مضر اند سحج واسهال موی پس اگر فسرور بود لحم طیور سبک وپاچه بزغاله که رب غوره آب لیمو ترش کرده باشند خورند دراج
عصافیر لحم بزماده بسیر کرده پخته دهند بعینه بسیر کرده پخته نشاسته بریان بشیر حریره ساخته مفید واز فواکه پرهیزند اگر تواند سفرجل تفاح کمثری رمان حامض عنب کنند
مع عجم نبق یالبس دهند آب باران آب چشمه آب معدن نوشند اگر حمی وحرارت نبود خمر قابض ممزوج بآب دهند اگر سحج در معای سفلی باشد شیر مقشر برنج هر یک ده درم آب
کاسه جوشانند نصفی ماند اسفیداج کاغذ سوخته هر یک درم روغن گل دو درم صفرت بیض عدد آمیخته حقنه کنند اگر حرارت کثیر بود مورد خشخاش هر یک دو درم

می آید باید که مبردات قویه مدام بر کبد ضماد کنند آب بیخ صبحی نوشند و مدام ماء الشعیر شربت خشخاش دهند و اک خفیف نمایند بدین راز قبل و حلیس الاز
بیغوله ازان بند که مبرد جگر و مقلل حدت کبد اند **قول لارزور** بر اسهال دموی از حدت اخلاط می باشد باید که مروارید ربع درم اسپغول درم آب دہند
یا ستیلار و شود درم شربت سنجاد نس عرق خرفه که در وکتیرا نیم اسکر و بلوحوش بود آمیخته دهند قضیب ایپ ریائی درم بطبیخ کتیرا دهند قضیب گوزن نیم درم
بطبیخ گل لاله صبحی و وقت شب قبل از غذا دهند چهار روز بنیک یا ابوت بعرق بارتنگ سوده دهند روغن مصطکی بر شکم مالند و گفته یا ستیلا کوتراس
یین توراد تیر یولوتین توراگابی بیخ رادی ورتیع را ہیماتی تیس حب دیستر زنیتی حب انتاسیداس سفوف ادیستر زنیتی سفوف کونترا ابور تو سفوف آستی نیکو
دیا باردی قابض شربت ہلیله شربت باسیلو شربت رومانس ازیدا شربت مورد شربت لبسد شربت دیورانتیس شربت روزلس سیکاس حرق تحمی عصاره
لوربیلا عصاره انیون قرص دیارودانو قرص طباشیر قرص کهربا کر دکوا دیستر زنیتی طبیخ مسہلی طبیخ دنیز تیر یاطبیخ براکوجالبادی کورنی دیاد و تنجین بیکیا
ما العسل مرکب نمک لبسد نمک ساتور نویا قوتی جسینت دهنداین همه مفید اند حسب سبب بکار برند و گفته در اسهال دموی کبدی گل ارمنی گل قبرسی گل
مختوم سفوف طین قرص طباشیر دهند و گفته گاهی تن گدازش گیرد و بهمال مثل زرداب آید و دکبد آفتی نباشد قرص طباشیر قرص کافور دهند صندل گلاب
بر کبد نهند تدبیر دق نمایند و گفته در سحج و اسهال الدم - سفرجل از درون خالی کرده در ورق شمع ابیض پیچیده در ماد گرم نهند پس ابراق دور نموده سفرجل
را خورند اگر در شکم پیچه چام ورقها پر کرده کباب کرده خورند همین عمل کنند کتیرا درم جوز بوبه بسد هر یک نیم درم سائیده نعنفی صبح نعنفی شام همراه بیضه نیمبرشت دهند و در
نسخه جامی جوز بوبه و لبسد جو و نمک بریان نوشته روغن مصطکی روغن مرزنجوش بر شکم مالیده برگ مورد پوست انار گلنار ابھل کندر مصطکی گل ارمنی گل مختوم
هر که باشد سائیده پاشند گل ارمنی درم کندر نیم درم مصطکی دم الاخوین مومیائی هر یک دو درم به بیاض بیض سرشته زیر ناف ضماد کنند نسج عنکبوت سه انس
به بیاض بیض سرشته بر ناف ضماد کردن در حبس خون و التیام قروح اقوی است و گفته اگر با سحج حرارت شدید بود خرقه با شیر آهن تاب تر کرده بر شکم نهند سبوس بسرکه پخته
گذارند حقنه بشیر آهن تاب نمایند - و گفته اگر بکسی وجه بند نشود - زیبق در مرهم ورد آمیخته بر شکم نهند که برای سحج زرین الفصت روغن بلسان چند قطره داون
و بجون تازه بر بادم چام حقنه کردن عجیب و حب احمر و قرص زرد مفید و گفته اگر سحج بسبب سودا باشد بدست اول برای تنقیه تمر هندی نیم اونس ہلیله دو درم در آب
جوشانده صاف کرده ریوند یک نیم درم صندل زرد نیم سکر دیلو انداخته جوشی داده صاف نموده شربت وردا و نس آمیخته دهند یا سنبل دو درم ہلیله چند درم زبیب
بیدانه دو اونس آب بیست چهار اونس جوشانند سومی برد و صاف نموده قند دو درم دارچینی نیم درم آمیخته موافق طبع دهند و گاهی ایاپی تیکو خفیفه بکار برند و با شیره
مناسبه سفرت بیض دو عدد آمیخته حقنه کنند و برای بر کردن زخم پیه بز اونس شیر آهن یا سنگ تاب آمیخته حقنه کنند یا بیخ شانه بشیر جوشانده حقنه کنند که مصفی
زخم مسکن وجع است اگر دمیتین از زاینده بهتر یا یا کشیره اونس بیاض بیض لت کرده عدد صمغ عربی پیه بز هر یک نیم اونس دهن ورد دو اونس گل ارمنی کتیرا هر یک
درم آمیخته حقنه کنند و برای حبس اقاقیا دم الاخوین سنگ جراحت گل ارمنی گل مختوم قرص کهربا هر یک دو درم در آب آمیخته حقنه کنند شیر یا شیر گاو نوشته اگر حمی
نباشد شیر با آهن تاب سه اونس برگ بارتنگ گلقند هر یک اونس آمیخته دهند آرد جو مصفی به بیاض بیض سرشته در تنور پزانده پیچ کرده بشیر تر نموده هر روز
پنج قاشق دهند یا تر تشعیر نیکر دهند که این همه مصفی و مبرد اند پوست نارنج سیزده عدد آب هشت لیبر جوشانده نوشند و قتیکه شکم اندکی بند شود برای تقویت معده
شربت فودنج شربت مرزنجوش دهند بسکوت سه بار بسرکه تر و خشک کرده اندی حریره پخته خورند گل ارمنی بمرق مرغ آمیخته یا دم الاخوین دو نیم درم بصفرت بیض

آمیخته دهند حب احمر افیون پنج شنگرف دو نیم مکه ربان کنیم قدر ماش حبوب بندند اگر اسهال بشب زیاده شود حب اگر بروز زیاده شود آب لیمو شیرین
شربت یک تا پنجاه جب آب گوکنار مزید بواسیر و کثرت حدت و بدفع قرحه اسهال الدم و سنغا یا تیح اگر بدینه منقطع باشد قرص تبریز و رواسیمن
هنوز تخم کرفس تخم البنج ابیض دو قریک و افیون شش بتخم ریحانی قرص سازند و به شنبه استعمال کنند شربت تیدم بایامات مناسب برای اسهال قروح
و قیام م مفص شد مدتی حاصل بواسیر و خون بواسیر و زرد علت متواتر و بوقت و مدام مضمر غذا رسید و نافع **قول حکیم علی گیلانی** طفلا ابن ایل
بسبب اکل ادویه مسهله اسهال معوی اشد پیدا آمد به بلیو از نفشه خمیره بنفشه عناب لعاب بندر ابعه علاج کردم وگاهی که قابض میدادم آن زمرض اشتداد
میکرد آخر بلعاب بزور اکتفا کردم و دو آخر بندر بریان کرده بلعاب میدادم غذا دوغ بقدری برنج بود شفا یافت و گفت افیونی را چون اسهال عارض شود
اطبا تعصا بیاده و ماخیر میشوند من چند علت برای این تجویز کرده ام چنانچه زنی هر بفته زیاده و انبجیدم افیون میخورد آن اسهال الدم پیدا شد قبل از آن یکبند
سال تریاق کبیر بسیار بسبب غذای عجیب خورده بود چون تفحص حال کردم حدت ولذع اخلاط در تن یافتم شیره تخم خیارین با اسبغول دادم و سه روز در دفعه
صحت یافت مردی هر روز زیاده اندره درم افیون میخورد آنرا اسهال الدم پیدا آمد چندی برآن بگذشت و ضعیف شد سوزش عطش مفرط لاحق شیره
تخم خیارین و اسبغول دو نوبت دادم تخفیف شد نوبت سوم قرص کافور سرخ فرمودم و در نوبت دیگر قرص خم کوه و دو درم کردم بهر گردید بعد از اول علاج علت از بول
معتاد کم کردم و بعد ثلث باقی امر برای خوردن دادم و بعد هفته فرمودم که بدستور سابق بخورد و افیونی که افیون هندی بخورد و آنرا اسهال پیدا یا افیون
مصری تا کی کنند و گفته مردی افیونی را اسهال مع ورم معقد بود و در من نزد انفیار رسید وقت فصد نبود و احتباس ثقل هم بود و ضعف و عطش کوه می
داشت گاوزبان با دیگر بنفشه پوست خطمی عناب جوشانده خمیره بنفشه قرص کافور بگلاب حل کرده مطبوخ مذکور دادم اگرچه چند قطعه مانند عنبر برآمده
ریخته بود اما عوارض رفع شدند جراحت پاک گردید و صحت یافت و گفته که اهلیکا بلی در داگرم سند چون بریان شود پوست او هفت مثقال گرفته شب در
آب ترکنند و صباح دو سه جوش سبک دهند پس مالیده صاف کرده نوشند رافع اسهالست که روماد خترده مد مختلف الوان فاسد باشند و گفته اگر به دانه
دو نیم درم بریان کرده و لعاب برآمده تخم ریحان صندل هریک مثقالی در دوی انداخته دهند حابس اسهال صاف است نزخن درین مدد جمیع اسهال
که ملاحظه کنند که حدت و لذع در اخلاطست یا نه اگر باشد شیره خیارین عجیب النفع بود الا معجون قابض و سفوف قابض دهند **قول ثابت بن قره**
بعضی اطبا گل ارمنی یک جزو دیگر جزو میخورانند اندک اندک و نفع میدهد و گفته شخصی را خون جاری شد هیچ علاج فایده نکرد دوائی که بدفع
جاد شیر بود دادم غذا محض کردم صحت یافت **قول رازی** گاهی در قرحه امعا آکله و قروح عفنه می افتد و قیح و ریم می برآید سبب حرارت مفرط است
و ضرورست درینجا از ادویه حاره محرقه که تجفیف کند و قائم مقام کی باشد و گفته حقنه از تبیخ نمایند الا وقت ضرور و طول مرض **قول جالینوس**
اگر قروح در قولون بود حاجت زیاده بحقنه میباشد و اگر در دقاق بود احتیاج بادویه می افتد و همین سبب بعد آن از فم و مقعد و گفته در هیچ غذا اندک
و خبز کارد و آب و سرکه نمیر بود و بیضه مسلوق آب و خل و سماق خورند و گفته درین مرض حقنه با شیای لازمه کنند چون وجع پیدا آید بشحم مغز و پیه بط و
بادام حقنه کنند و گفته شخصی را قروح امعا خبز بعسل میخورانیدند آب داد و ذکر میداد بعد تکثیر غذا میخورد روز دیگر حقنه بنمک آب نیمگرم میکرد پس از آن
بعضای قوی لازمه حقنه میساخت پس کسی که احتمال آن میکرد صحت مییافت و کسی که احتمال نمیداشت غش کرده میمرد **قول یهودی** بعد یکجاب

قروح امعاء دهند باید که با آب باردو دهند **قول شاهر** حقنه زنند نمایند مگر بعد از آنکه تمام خون رفته باشد و اختلاف رہ باشد **قول ابن سرافیون**
لایق نیست که بعلاج قروح مشغول شوند از تدبیر اختلاف غافل باشند چرا که خطاست بلکه لازم که سوی هر دو متوجه بوند **قول رازی** در اسهال الدم
از من امتناع از طعام بد است و اگر مع حمی باشد بدتر **قول جوان کوروو سیج** اگر بسبب مرا باشد فصد کنند اگر بسبب صفرا بود گیرن تبلیو یا کوابید یکبار
اگر گیرد بشربت سیوند بلیلہ تنقیہ نمایند اگر بسبب بلغم بود بنقوع غاریقون بلیله کابلی شربت زر دو دانق آمیخته دهند اگر بسبب سودا باشد بنقیع بلیله سیاه شربت زر دو دانق آمیخته دهند و بعد
تنقیه تام برای تسقیع صحیح اگر در معا عالی علیا باشد ماء الشعیر تنها یا با ماء العسل آمیخته یا شیر بز گرم کرده دهند و بعد تنقیه طبیخ کنه یا طبیخ شاخ گوزن مدام نوشند سیبو مدقوق روزی
بسر که تند تر کرده بکنیم یا دو اسکره بلوط دهند سه چهار روز که حابس است از ناه اگستو تا ستبر چو راشکار کرده آشین اویراو رو دو خشک کرده سائیده یکدرم
سه چهار درخون خرگوش مدبره درم بمرق مرغ یا بطبیخ کتیرا دهند پنج شش دفعه آسلم درست است دوسه دفعه زنند قماد بیتی بر ضلع کبد گذارند و همه روز دارند چربی
آرد باقلا و بلوط خورند بعینه بپخت عدد کنند ژ دکر پوست بلوط هر یک نیم درم آمیخته دهند دسه روز دو بار سه چهار روز گردن اویستر نبتی دو درم بطبیخ کتیرا آمیخته
مدام نوشند خوشه انگور یا پوست بلوط سائیده دهند و اگر در معای سفلی بود طبیخ شعیر مع قشر رطل عسل گلابی یکنیم اوقیه شکر سفید دو دانق صفرت بیض دو عدد آمیخته
حقنه کنند چند بار در طبیخ شعیر و سبوس و عافت و بارتنگ شکر و صفرت بیض آمیخته حقنه کنند اگر ماده رطوبی و حاده باشد صفرت بیض و عدد شکر سفید دو دانق
بماء العسل آمیخته حقنه کنند اگر صحیح باشد آب بارتنگ شکر هر یک دو دانق صفرت بیض دو عدد بشیر گاو یا بشیر گوسفند آمیخته حقنه کنند و بعد تنقیه شیر بریان
کتیرا جوشانده صاف کرده دم الاخوین نیم درم صفرت بیض عدد آمیخته حقنه کنند اگر ماده بلغمی باشد برنج بریان جوشانده صاف کرده دست کنند جو بریده
هر یکدرم شکر سفید مشتی آمیخته حقنه کنند سماق بسرکه تند جوشانده انکباب بمقعد دهند طالا بیون بسرکه نم کرده بخور بمقعد رسانند روغن مصطکی که در و قرنفل بود
بر شکم با لندجی الحال سائیده بر کعب پا و ضلع کبد ضماد کنند شخصی وجع شکم داشت تریاق کنار بر شکم ضماد کردند بخوبیدگر گرم برنها دند خرقه کتان خام بشیر تر دو جمل بخیر
آلوده گفته شدند یک عنولاآرد گندم دبیه گوزن بریان کرده خورانیدند حقنه از بیان بیض عرق بارتنگ و شیر زن نمودند صحت شد اگر کافی نبوند با لحین بری
یا مار یعین بحری دو آب اسک آمیخته در روز دو بار حقنه نمایند عرق دیزیر کاس سه دانق با لحین بری یا کتیرا شش دانق آمیخته حقنه کنند آب برگ بارتنگ بروق
مرغ و شکر سفید آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبوند حب یزیر یا چهار اسکر و بلوط دهند و دوازده روز آخر آبزن آب بارد در وقت سر کنند اگر بعد تنقیه حرارت و حدت
امعا معلوم شود شیر جوشی خفیف داده دهند اگر کافی نبود مغز بیل لاون لفیونی دهند و بعد تنقیه بزره تخم بیخت و در خرطیبه ترکرده بر مقعد لین یا چینی مسحوق
پاشیده بر مقعد گذارند یهی سائیده پودینه افسنتین بسکوت بخمر طیبه ترکرده وار چینی مسحوق دیا ارد با تیکو روزاد و آمیخته بر مقعده گذارند خرقه کتان بخمر طیبه
کرده گل سرخ مورد پودینه افسنتین پوست انار جوز سرو جوش بود آلوده گرم گرم بر مقعده و شکم نهند چون سرد شود تبدیل نمایند در روز دو سه بار غذا سریع الهضم
داندک خورند و بعد ساعتی از غذا آب نوشند اندک و در حقنه نمک و روغن نینداز ند **قول جالینوس** اگر در اسهال دموی یا قیحی یا قی الدم رفته اطراف سرد
شوند و لون چهره زرد گردد و شکم نفخ کند و نبض ساقط شود بدانند که چیزی از ین خون در شکم منعقد شد باید که تدبیر او کنند و گفته اسهال الدم اکثر از صفرا می باشد
چرا که مرار او در امعا اکثر است پس سیج سکند آنرا **قرص** مزیله انواع اسهال الدم گل سرخ شهدانج گلنار گل ارمنی سماق صمغ عربی افیون برابر بلعاب کتیرا و گلاب
قرص سازند **قرص** کشنیز طباشیر تخم خرفه تخم حماض گل سرخ صندل سفید زرک بیدانه شاخ گوزن سوخته ودع سوخته مرجان کهربا برابر آب قرص سازند شربتی یک

برای جلا سماق آرد پوست انار عدس شعیر نیمکوفته جوشانده صاف نموده اندکی آب مطفی آمیخته حقنه کنند و اگر مزمن باشد و آلات بر تاکل تو غمن دارد
درین صورت آرد عدس شعیر جوشانده صاف کرده قرص زرنیج نیم درم اگر تعفن اندک باشد آمیخته حقنه کنند اگر تعفن زیاده بود قرص یکدرم کنند و بعد تصفیه از چرک
صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس کاغذ سوخته سائیده بشیره بارتنگ شیره خرفه آمیخته حقنه کنند اما باید که در ابتدا هرگز بکار نبرند و کذا اگر اسهال
دموی و صفراوی بود و با تب بعمل نیارند مگر وقتیکه ماده خلیط و بلغم و اسحج برآید چرک باشد بکار برند اگر از استعمال او لذع شدید پدید آید بروغن گل حقنه کنند و اگر
لذع نیارد مکرر حقنه کنند و اگر مریض تحمل کردن تواند اول قدری مخدر دهند پس بعمل آرند و عقب حقنه زرنیج گل ارمنی صمغ عربی بشیره خرفه آمیخته حقنه کنند
**فائده** شراب العسل و شربت نبات و ایارج فیقرا برای غسل قرحه و انبات لحم مفید چند بار نوشند و دوغ و شیر آهن یا سنگ تاب انفع و اگر حاجت بغذا
زیاده باشد آرد جو که با سبوس بود شیره کشیده بشیر پخته نبات آمیخته دهند یا بچه گوسفند بصمغ عربی مفید و آنجا که سبب خروج مدهیج باشد و هنوز سبب سحج
منقطع نگشته باید که اول انقطاع سبب کنند بدانچه در موضع او مذکور است بعده در تنقیت مده و قرحه رود و توجه نمایند **قرص زرنیج** زرنیج زرد زرنیج سرخ هر
یک سه اوقیه آهک آب ندیده نیم رطل قرطاس محرق اوقیه اقاقیا چهار اوقیه عصارهٔ لحیة التیس دو اوقیه سائیده بآب بارتنگ قرص ساخته در سایه خشک کنند
رامک عفص سبز پوست انار شیرین نساج سیاه صمغ عربی کوفته بآب مورد قرص سازند **فصل چهارم در زحیر** و علت و حاجیه نیز گویند و آن حرکت مستقیم
است برای دفع فضله بسبیل اضطرار که در ترک او اختیار نباشد و بر نمی آید یا او مگر رطوبت مخاطیه قلیل المقدار و با شد که مختلط بخون آید و وجع کثیر اگر سبب ورم و دیگر
شود لذا به مستقیم باشد لمغص مزمن قلت عطش سوزش مقعد و خروج رطوبت مذکور با رطوبت مخاطیه **علاج** تخم ریحان اسپغول بشربت مورد دهند سفوف جوز با آب
نیگرم خورند اگر تقاضا غالب بود و چیزی بر آید و الم باشد گوگرد بیضه بزگرفته بخورش بمقعد رسانند روغن کتان بر مقعد مالیده در طبیخ بابونه بنفشه قیصوم گل سرخ
اکلیل مرزنجوش برگ کرنب شبت نشینند سعد انیسون هر یک مثقالی کوفته شیاف و زناب ترکرده آبش بمثلث آمیخته نوشند شیافه زحیر بردارند خرگ کنند آب مورد
بروغن بابونه یا بروغن نار دین آمیخته بر سر مقعد بالند حمام بر نهار نمایند بچه کبوتر مرغ عصافیر بریان نخود خورند **سفوف جوز** مغز جوز بریان سنانخواه یک کندر
نیم شربتی چهار و نیم درم مزلق اسهال بلغمی **شافه زحیر** زعفران حضض افیون کندر برابر گل ارمنی صدف محرق اقاقیا گلنار برابر بآب بارتنگ یا آب خرفه
شافه سازند یا کندر مر زعفران تخم شبت برابر شافه کنند **قول جوان کوروس** گلابی نیم اونس لطبیخ بچه مرغ و سبوس گندم که چهار بار شسته باشند یا مار الفلفل
آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود مسهل که مقوی دل و مفرح باشد دهند اگر کفایت نکند سال دیتر یو لو درم مرق مرغ سه اونس آمیخته دهند حلبه کتان بیخ خطمی لوبا در آن
برگ کرنب هر یک مشتی جوشانده انکباب کنند و بهمین آبزن نمایند و اگر طفل یا ضعیف بود که نشستن نتواند خرقه آلوده بر مقعد گذارند اگر کافی نبود تنه مورد بخور نمایند
روغن معم تقطره ببرق و سنبه آمیخته حقنه کنند بخور کندر رال مصطکی بمقعد رسانند سبوس بخرقه کتان بسته بسرکه و خمر که مساوی بود جوشانده بر مقعد نهند چون
سرد شود دیگر گذارند اگر بسبب صفرا باشد سوزش مقعد و وجع عطش کرب با استراحت آب سرد خروج صفر امخاط و خون **علاج** یکدو روز از طعام امتناع دارند که
این علاج انواع زحیرات اسپغول بدهن لوز یا دهن ورد چرب کرده بشربت به دهند اگر حمی نبود بشیر سنگ تاب دهند کشک یا شیر و آرد گندم گل ارمنی یا طباشیر
آب به یا شیره خرفه دهند اگر وجع و حرارت اشد بود گل ارمنی اسفیداج شادنج آب بارتنگ آب خرفه سفیدی بیض و قدری سرکه آمیخته حقنه کنند شافه زحیر
و حمول زحیر بردارند و بطبیخ مورد عفص گلنار استنجا کنند و بطبیخ عدس سماق عنب الثعلب آبزن نمایند عدس گل سرخ بدهن ورد زیر ناف طلا نمایند اگر

حرارت شدید مقعد بود آنجا هم طلا سازند شیخ بروغن مورد روغن گل آلوده تکمید مقعد کنند گاهی مرکبتر آمیزند صمغ عربی قدری بدو اوقیه آب خرفه یا لعاب بهدانه
لعاب تخم خطمی هندی مورد پوست انار کنار بباشیر آمیخته حقنه کنند اگر مرض صعب باشد گل ارمنی اقاقیا کرنب مسلوق با روغن ورد و سفیدهٔ بیضه آمیخته ضماد کنند
خمیر بشیر تازه ترکرده سود از زرین چادر ساخته مرغ بسماق خورند حمول زحیر مرکب صمغ عربی اسفیداج بسفیدی بیضه و روغن ورد آمیخته خرقه آلوده
بردارند قول جوان کورو و حقنه لاداتیوس حقنه کنند یا گلقند بشیر خرمل کرده حقنه نمایند شخصی را وجع بشدت بود صمغ لیمو ترش و مقعد ضماد بشد
اگر کافی نبود افیون یکیاسه اونس باکین تیلوبیت دانه بهیار اونس من مرغ حل کرده دهند اگر نگیرد شربت ریوند شربت اهلیله سه چهار بار تنقیه کنند اگر
مریض جوان باشد آب بارد آبزن کنند بعد فصد بشیر خر یا شیر بز زرق نمایند و سوز چند بار و فتیله . با آب بنفشه و گلاب اسفیداج آلوده در مقعد نهند اگر بسبب
ورم گرم مستقیمه باشد احساس ثقل و وجع و ضربان در اسفل که موضع مستقیم است و باشد که از شدت ورم تپ و عسر بول پیدا آید علاج باسلیق زنند اگر مانعی بود
زیر کمر حجامت کنند قی نمایند تقلیل غذا سازند و اطلای خون باشیای مناسب کنند بعد تسکین ریزش او و بطبیخ خطمی خبازی حلبه کتان برگ کرنب بابونه بنفشه
آبزن حقنه کنند و بر مقعد و شکم نطول نمایند آب عنب الثعلب روغن گل طلا نمایند اگر حرارت باشد صندلین کافور آب کاسنی طلا کنند مرداسنگ بسفیدی بیضه
و روغن ورد آمیخته بر مقعد گذارند بنفشه نیلوفر برگ کاهو عنب الثعلب برگ اسپغول برابر آب پخته روغن نیلوفر یا روغن گل آمیخته بر مقعد ضماد کنند اگر تحلیل نشود در
بجمع نهد حلبه اکلیل برگ کرنب پخته بصل پخته سائیده قدری مقل آمیخته بر مقعد نهند تا بر تنفیج یاری دهد پس اگر از خود شگافد فبها الا شافه مفجره بردارند چون منفجر
تدبیر اسهال المده نمایند از تنقیه و اندمال باقی تدبیر ورم ... رود در قولنج آید قول جوان کورو و فصد کرده کنند حقنه آمیز او دنمایند او کوانیتور زادویا آگوزه
گل لاله بر مقعد گذارند یا دو آهن گرم کرده بر سرکه تند انداخته بخارش بمقعد رسانند . اگر بسبب حبس فضله یابس در رسمای فاق باشد ثقل شکم و دوام وجع و
منع خروج ثفل یابس قلیل المقدار مع خراطه چون نخود و تقدم اکل اغذیه یابسه علاج اخراج ثفل یابس بحقنه نرم یا بشربت بنفشه شیر خشت تمر هندی مغز فلوس
روغن بادام کنند و باشد که شرب آب گرم تنها از دیگر تدابیر مستغنی سازد و چون صبح ساکن شود مرغ نخود آب خورند فائده گاه باشد که بسبب خروج رطوبت ذرب
طبیب اسهال پندارد و معالجات وهمی پس باعث هلاک مریض گردد پس تا که تحقیق سبب نکند از قابضات پرهیز لازم و این قسم را زحیر کاذب گویند باقی اعلاد
و شناخت این باین وجه است که اسپغول دو سه درم بمریض دهند اگر براز بر آید صادق و اگر در شکم ماند و نه بر آید کاذب قول لارزور زحیر اول لینت طبع کنند
بعده در هر دو قسم اسپغول بریان بروغن گل چرب کرده دهند سبوس سیر که پخته بر مقعد کماد کنند مصطکی در مرکند رود اسکرو بلو برگ مورد کنیم اونس ورق گل ارمنی
بخور بمقعد رسانند قول جوان کورو و روغن زرد تازه اونس روغن بنفشه دو اونس شربت بنفشه سه اونس بطبیخ گاو زبان آلو خطمی انجیر آمیخته حقنه کنند
چند بار . اگر بسبب وصول برودت مفرط بمقعد باشد تقدم جلوس بر سنگ سرد یا در آب یا در برف یا وصول هوای بارد و انتفاع از مواضع حار و اگرم علاج
حب الرشاد بریان ناکوفته دو درم صبحی با آب گرم دهند حرف ریش مقلو اسپغول مقلو اسبل مقلو هر یک دو کمون تخم گندنا تخم شبت تخم کرفس خشخاش منع البلغ
هر یکدو نیم افیون نیم سائیده دو درم دهند و نغلیان دو دانق کافیست و بازرن و سبوس کماد کنند بر آجر گرم نشینند روغن گل یا روغن بابونه روغن قسط گرم
کرده مالند بطبیخ بابونه شبت عنب الثعلب اکلیل آبزن کنند حقنه زعفران کندر دم الاخوین هر یک یک سندروس افیون هر یک نیم سائیده بسفیدی بیضه شیاف
ساخته بردارند بخیل یک یا دو درم بیک سکوره آب آمیخته بپزند چون غلیظ شود قدری نمک افزوده حبوب بسته بروغن گل چرب نموده خورند در سه روز

صحت شود نخود بریان مقشر شکر برابر یک کف دهند برای بارد و حار سفید زنجبیل بادیان مغز بیل هر یک دو قند سه سائیده روز اول دو روز دوم سه روز سوم
چهار درم بآب دهند **قول جوان کور دو** حلبه بوبادران پودینه کتان و خمیر نگین تر انده در خریطه کتان پر کرده نیم گرم بر مقعد نشنند بطبیخ بوبادران غیره آبزن
کنند اسفنج بخمیر نگین تر کرده و انیسون و فاحلبه مسحوق پاشیده بر مقعد نهند روغن بوبادران و روغن سداب و روغن خراطین مالند اگر مقعد و مستقیمه بسبب خروج ثفل
یابس یا بسبب جلوس بالای چیزی سخت چنانچه در سواری افتد زحمت یابند و بدان سبب زحیر پدید آید تقدم آن **علاج** تیر و طی از موم روغن بابونه مقل ساخته آلند
بروغن کنجد زیت حقنه کنند صفرت بیض بروغن گل آمیخته حمول نمایند اگر بسبب اکل حموضات و حلوی مسدد امعا باشد **علاج** جلاب خام صفرت بیض
نیمبرشت صمغ عربی گل ارمنی دهند **قول جوان کور دو** اگر بسبب سنگ مثانه باشد آثار آن **علاج** منقی دهند فصد دست کنند اشتیاف سپید یا بی مسحوق
نیم درم به نیم رطل طبیخ ابرت یا بطبیخ جو جیر بحری یا بطبیخ کوکنار سرخ یا بطبیخ باد روج بعد چهار چهار ساعت دهند اگر اشتیاف بنات مشک یکدرم بدستور دهند اگر
نیفتد سلیمه پیس مسحوق دهند اگر بسبب بواسیر صفراوی بود بحس بصر و لمس معلوم شود **علاج** روغن گل بیاض بیض اسفیداج آمیخته فتیله آلوده در مقعد نهند
برگ زیتون در خرقه کتان پر کرده بشیر خر جوشانده بر مقعد نهند و بشیر زرقه نمایند اگر بسبب حرارت اوعیه باراسنا تا شود حرقت بول حساس حرارت
در مقعد **علاج** نان گرم خام بر مقعد بندند حب جاذبه نیم درم سال پر نیل پانزده دانه بشیره تخم خیارین مغز کیاس شربت بنفشه دهند لادن افیونی سه دانه دهند
سکن وجع مد بول مزیل زحیر گر بسبب خامیت سیاه رنگ برآید **فائده** امنده و غیره بر مقعد سبز نگذارند چرا که مستقیمه عصبی عضله مقعد ذی حس اند از سرما
متضرر شوند و در زحیر لوک حقنه خرد و آب در مقدار کم باید و از اشیای مالح و ترش پرهیز لازم کانجی برنج تیز انا مکین مرق چلو خورند **امتیاد** شخصی از زحیر شدید افتاد
وجع دراسود نکرد و تا که از خشخاش می بود آرام میماند و سه ماه از اغذیه حبوب باز داشتند و کباب یک لوه خورانیدند و بتدریج تا هفت لوه رسانیدند و نخود
کدو رسا صبح می آمد همراه او میدادند و آب فالسه نیز گاه گاه صحت شد **قول لارز و ریپر** باتیلا کونتراس کا ماراس لطوریکه اسهال صفراوی
گذشت دهند سرتیس قطعه قطعه نموده ظرف گلی نو بریان کرده سائیده نیم درم بحبوبات دهند حب الرشاد مثقالی کمون سه مثقال سائیده بسمن تیر عتیق آمیخته
دهند برنج ساٹھی در طبیخ پوست کنار پخته سرد نموده بحبوبات خورند **دوا** اقرص بزور دهند **دیگر** معجون برس و ثلث درمی بآب سرد دهند **دیگر** کندر نانخواه
هر یک نیم درم دهند **دیگر** دم الاخوین بصفرت بیض دهند **دیگر** سرخ گوگرد چهار سرخ موچرس نیم درم قند سیاه دو درم آمیخته دهند **دیگر** زنجبیل بادیان نبات
هر یک دو نیم درم سائیده بشش مثقال روغن بقر آمیخته مثقالی کم زیاده دهند در روز سه بار و برنج بدال خورند **دیگر** زیره کته زاج به آب حب بسته قدر حمص
دهند نان روغنی خورند **معجون زحیر مرحیم** عسکری حب الاس بیض سبغول زنجبیل همه بریان هر یک چهار کدو تخم گندنا تخم شبت خشخاش انیسون تخم کرفس برنج
ربیض هر یک هشت افیون سیزده سوای اسبغول جمله سائیده بموزن عسل آمیزند و بعد شش ماه استعمال کنند از نیم نخود تا یک مثقال حسب مزاج **فصل هفتم**
**در نفخ و قراقر امعا** اگر بسبب اکل اغذیه نفاخه یا اغذیه ردی الکیفیت یا کثرت اکل باشد تقدم آن **علاج** تجوید غذا و تبدیل معتاد کنند گلقند بگلاب
دهند اگر بسبب برد امعا باشد که با وجود اکل اغذیه صالح و در کمیت و کیفیت نیک هضم ناقص شود و نفخ آرد **علاج** تقلیل غذا کنند اغذیه لطیفه خورند
کمونی فلفلی دهند تریاق کبیر روه دانگ بآب زیره دهند اگر با ضعف هضم اسهال هم باشد جوارش خوزی دهند **فصل ششم در مغص یعنی درد امعا**
**قول بقراط** اگر در شکم وجع بود و اطراف سرد شوند بد است و گفته اگر مغص در اسفل سره بود نرم آسان باشد و اگر در معای دقاق بود سخت و شدید باشد

**قول جالینوس** منفس لذع امعا را گویند که با وجع بود **قول یهودی** خوب نیست که حبس ریح کنند که مورث استسقا و قولنج است چون بطول انجامد
برمیگردانند ریح را بسوی معده چنانکه برمی آید از دهن و ریح چنین می آرد و اگر بسوی سر صعود کند ظلمت بصر آرد و اگر بر مفاصل ریزد ریح تشنج آرد. اگر بسبب امتلای
ریاح نفیخه در امعا باشد. قیء قراقر تمدد بغیر ثقل شکم و ریح از خارج تهیج ناسه بطلان اشتها و بخروج باد نفع یافتن و سبب باد یا اخلاط خام یا ضعف حرارت
غریزی یا اکل اغذیه نفاخ باشد و سبب علاج تنقیه بحب ایارج حب سکبینج جوارش شهریاران کنند و برای کسر و تحلیل ریاح شونیز خولنجان و انیسون زراوند طویل هم
یک نیم سعتر قرنفل تا قند هر یک یک کرویا و قندسی سائیده دو درم دهند انیسون حب بلسان هر یک یک تخم کرفس نانخواه زرنباد هر یک دو سائیده مثقالی
بعسل دهند انیسون تخم کرفس بادیان حب بلسان عود بلسان حب الغار زراوند بر سائیده مثقالی از شربت مورد یا بعسل دهند پودینه کوهی بسکنجبین دهند تمر هندی ممزوج
بعرق بادیان نوشند انیسون حب الرشاد سعتر وج قردمانا تخم کرفس بادیان حب بلسان عود حب الغار زراوند فطراسالیون مفرد یا مرکب بعسل دهند حب الغار بزوری
سفوف نمایند آبش طبخ کنند و ثفلش بر سر ضماد سازند و قوم لبیب خورند مرقوی صرف قوت شد العسل رطل نیم چون بقوام آید فلفل دو درم مرو بسته اندازند و قوام جلاب کرده
خورند نانخواه کمون کاشم کرویا سعتر شونیز هر یک کفی آب سه رطل بر بند سوی باند صاف کرده و در دو اوقیه این دهن خوب سه درم آمیخته دهند مریض را و سه روز
گرسنه دارند چرا که این مرض بعد اکل هیجان مینماید اگرچه ساکن شده باشد اگر تیز و تیز انداز اللحم سطلیه توابل اندک دهند یا خبز منقوع به نبیذ هر روز پنج لقمه
دهند و از آب بارد پرهیز ندو حمام بجاوس و ارزن تکمید نمایند و آتش نشانند محجمه ناری بر موضع وجع نهند و دلک کنند چون سرخ شود حنید نیم درم بروغن سداب
وغیره حل کرده تمریخ نمایند اگر وجع باشد بوره قدری فربیون دهند. اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد کمونی معجون حب الغار دهند حقنه کاسر النفخ نمایند خود امعا
سعتر کمون سعتر اسفیدباج بتوابل قلایا بسر آنکه مرغ تیهو دراج اجنحه طیور کمون دهن لوزه هن بقدر خورند و آب ننوشند مگر بعد دو ساعت از اشیای بادانگیز پرهیز
**معجون حب الغار** سداب پنج سکبینج چهار جاوشیر سه نانخواه کمون کاشم شونیز سعتر کرویا فطراسالیون مغز بادام تلخ فلفلین وج پودینه زرنباد حب الغار جندبیدستر
یک دو صموغ بخمر حل کرده ادویه آمیخته در عسل آمیزند شربتی تا دو مثقال برای استسقای طبلی و قولنج ریحی و مغص و تمدد شکم و امراض ریحی که بغیر حرارت باشد مفید
اگر بسبب برودت و صفرا باشد. وجع لذع عطش صفرت براز حرقت مقعد قلت ثقل در امعا **علاج** برای تسکین وجع سکنجبین آب گرم دهند برای تنقیه صفرا سقمونیا
یک دانگ بجلاب یا آب آلو آمیخته یا مغز فلوس پنج درم با آب حب الثعلب آب کاسنی حل کرده دهند اگر شیر خشت افزایند بهتر بعده اسپغول دو درم بر دو درم
حرب نموده با آب بارد یا آب انار دهند آب خیار سبز بروغن گل و خمر انگوری ممزوج آب سفید اگر قبض بود آب انار شیرین بقدر قدری روغن بادام دهند اشتهیم
بروغن گل آمیخته یا لعاب شیر شربت لیمو شربت زرک شیره خرفه یا گل ارمنی طباشیر شربت بدهند سماقیه ابا سیه حصرم بعض مطبوخ نخل خس کشنیز رمان بیخ خرفه
اقماع مخوش کثیری لب خیار مغز بادام مقشر بنبات ایا من منقوع بگلاب خورند اگر وجع کثیر باشد مرغ بسماق زرک انار دهند و از آب بارد پرهیزند اگر غلظ دم
در بطن ظاهر باشد فصد کنند بعده مغز فلوس با آب کاسنی شربت بنفشه دهند اسفناج بروغن بادام خورند حقنه لینه نمایند با لعوبیت عدس انجیره و عدس مقشر
پنج درم جوشانده صاف کرده مغز فلوس آمیخته روغن بادام افزوده نوشند یا طبیخ مسهله دهند اسفیدباجات مرغ شکر بروغن بادام خورند و از اشیای حامضه و قابضه
غلیظه پرهیزند اگر بسبب سوء مزاج گرم ساده امعا باشد شدت لذع والتهاب عطش عدم ثقل و عدم صفرت براز **علاج** اسپغول بگلاب لت کرده روغن گل
آب انار آمیخته دهند و آنچه در صفراوی گفته شد بغیر تنقیه بکار برند. اگر بسبب برودت بلغم بورقی مالح بر امعا باشد خروج بلغم بر ثقل لذع مقعد عند خروج ثقل ملسنیت

قلت حلش **علاج** سنا چہار درم بنفشہ بسفایج بادیان کاسنی عنب الثعلب ہر یک سہ درم عناب دہ دانہ سپستان بیست دانہ تربد دو درم مغز فلوس یازدہ درم
ترنجبین دہ درم شکر سرخ نہ درم طبخ کردہ حقنہ کنند اگر حقنہ نکنند ہمین طبیخ نوشانند شیرخشت آب انار این مفید یا حب ایارج دہند روغن گل گرد ناف مالند۔
اگر بسبب التصاق بلغم غلیظ در امعا باشد کثرت ثقل لزوم وجع در یکجا خروج بلغم لزج در براز احیانا بر دلیس موضع الم **علاج** اگر مادہ در امعای علیا بود بطبیخ شبت
عسل وغیرہ قی کنند و اگر در امعای سفلی بود حقنہ نمایند و مسہل بلغم در ہر دو صورت سفید حب ایارج بطبیخ انیسون بادیان دہند و بعد تنقیہ کموفی فلافلی سنجرنیا حب
انادیہ تریاق کبیر دہند مصطکی انیسون بادیان عود بگلقند خورند یا نانخواہ درم حب بلسان دو درم آمیختہ بآب گرم دہند خمر صرف قوی مائل بحرارت یا طبیخ انیسون
تر یا نانخواہ نوشند اکل لحم قنفذ بریان سریع النفع نافع تر مرغ بیرج عصافیر بدارچینی فلفل قرنفل کمون سفیدباج نخود آب بدارچینی کمون نعنع سلب و اسپوہ نارجیل فستق انجیر فانید خورند و از
لحم البقر پرہیزند حب **افاویہ** و حب **نار مشک** مصطکی قرنفل زنجبیل دارچینی فلفلین نار مشک ہر یک یک ستمونیا قند ہر یک ہفت دانگ حبوب بندند یک مجلس مع آب قبل یا
بعد غذا دہند اگر نیم مثقال دہند قولنج بکشاید و در نسخہ ہمہ اجزا مساوی و کرر ایں ہمہ نوشتہ محلل نفخ مشتہی ہاضم مقوی معدہ مفتح قولنج ملین طبع آرند [illegible] وجع معدہ اگر بسبب قبض بود و مغص کہ
بسبب خلط غلیظ لزج پیدا آید اگر بسبب حبس ثفل یابس باشد آثار او در قولنج بینند **علاج** حقنہ کنند مسہل دہند باقی تدبیر از قولنج جویند حب افاویہ دہند اگر بسبب ورم امعا باشد
آثار و علاج او از باب قولنج ظاہر شود و اگر بسبب حیات بود آثار و علاج او از فصل دیدان جویند اگر بسبب شرب دوای مسہل بود **علاج** آب گرم نوشند تا اسہال شود اگر اسہال آید وجع
کم نمی کنند و اگر اسہال شدہ اما بسبب حدت دوا وجع باقی بود لعبہ دہند روغن گل مالند گاہ باشد کہ دوای مسہل عمل نکند و وجع شدید گردد و کرب شدید در این
صورت از فصد چارہ نباشد **دوا** روغن آجر سہ درم بخورد دہند مرلیہ بارد **دیگر** انیسون یک یا دو درم با آب گرم دہند مسکن وجع محلل ریح **دیگر** پوست نارنج
سحوق با آب گرم یا مرنیم درم بہ بنیہ نمیخت دہند **دیگر** موی یک یا دو درم دہند مفتح سدہ ہم **دیگر** انگزد باج کنند حسن ابہ خورند بول آدم حقنہ کنند گلاب گرم
نوشند افیون خورند و بمالند **حب** ملین ہاضم نفش ریاح مصطکی زنجبیل قرنفل نار مشک فلفلین ہر یکدہ عصارہ تربد بیست قدر نخود حبوب بندند یک تا دو حب

**فصل ہفتم** در حصر یعنی قبض شکم کہ باشد یا بغیرہ **علاج** در طبیخ بنفشہ برگ خطمی تخم کتان حلبہ بابونہ آلو وغیرہ روغن کتان مسکہ آمیختہ
حقنہ کنند اگر قبض از ایام کثیر بود در ہر ماہ دو سہ دفعہ بیک رطل روغن بادام حقنہ کنند آلو قند در آب پختہ یک ساعت قبل از غذا دہند و در ہفتہ یک دو بار مغز فلوس
اونس تا تر دو درم لقند آمیختہ دہند شیرخشت بعرق مرغ آمیختہ نہار نوشند روغن بادام شیرخشت ہر یک اونس بعرق آمیختہ دو ساعت قبل از غذا دہند طبیخ
کاسنی یا طبیخ حماض نوشانند شربت ورد و شیرخشت ہر یک اونس قند قدری آمیختہ دہند بعدہ مسہل قوی دہند و بطبیخ نیم گرم ادویہ ملینہ آبزن کنند انجیر بنفشہ
اصل سوس مویز برابر جوشانیدہ صاف کردہ مغز فلوس روغن بادام افزودہ دہند در ہفتہ اول برای نضج گل سرخ گل گاوزبان تخم خطمی ہر یک یک نیم درم بنفشہ
عنب الثعلب ہر یکدرم مویز عناب ہر یک شش دانہ آلو بخارا دانہ شیرخشت ترنجبین گلقند ہر یک نہ درم قند شش درم نقوع کردہ دہند و بعد نضج قرص فیورو دانت
یک نیم درم ہمراہ شش درم شربت ورد دہند و بالایش عرق کاسنی عرق گاوزبان گلاب نوشند قلیہ خشکہ یا کھچڑی یا شولہ یا پلاو یا نخود آب
خورند سوز دو درم عرق کاسنی دوازدہ درم عرق گاوزبان دو اونس گلاب قند ہر یک نہ درم لعاب بہدانہ شیرہ مغز تخم کدو ہر یک درم لعاب بیخ خطمی نیم درم و
وقت شب ہلیلہ مربا مغسول بگلاب یا گلقند خورند و فردا بدستور مسہل دہند اما قرص دو درم سازند و در مسہل سوم قرص دو نیم درم کنند عرق گاوزبان شش
اونس ترنجبین سہ اونس آمیختہ جلاب نیم درم سرد آرد کردہ نوشند مسہل بی اذیت و خوش طعم معجون سرمس قدر یا قلا بطلا می کنند ممزوج دہند شربت انجیر

شربت ترنجبین شربت. یوند لعوق انجیر نافع شخصی را ده روز اجابت نشد نفخ شکم وغیره داشت وبعد النفع نشد علی الصباح خوشه عنب پخته و نان آرد جاورس
وانار بخورد طبع اجابت کرد چون مداومت نمود قبض رفع گردید شخصی را آب گرم یکساعت نشست طبع اجابت کرد شخصی شش ماه صبح شام سیب چیانیده
وانه آلو خورد قبض رفع گردید **قول جوان کور** دو شخصی که در روزی یکدوبار طبع او اجابت کند بصحت باشد والا امراض کثیر چون صداع قلت اشتها قراقر
ریح جشا نفس عظیم دوار مفاصل وغیره پیدا آرد پس اگر سبب اکل اغذیه مجففه باشد اغذیه مطلب شیرین دهند اگر سبب کثرت حرارت کبد و احشا باشد تقدم حمی
شدید یا کل اشیای حار شرب خمر ریاضت مفرط جلوس مانی نزد آتش حقنه ملین مبرد کنند و وقت شب دو بار تبرا دهند شیر که با انند خطمی اسفناج گاوزبان
وغیره بقول ملینه خورند. اگر سبب قلت صفرا بود که سوسی معا نریزد زهره مرغ یا زهره بقر اوقیه در حقنه ملین مبرد آمیخته حقنه کنند. اگر سبب شیرینی بلغم
باشد. که مدت صفرا زایل کند کریمو ناتره سه درم سرکه تند دو اوقیه در حقنه افزایند عصاره برگ کرنب عصاره سلق بریی نمک سنگ قند خرول
صحرایی طبیخ زیتون با بول طفل آمیخته حقنه کنند اگر سبب حرارت معا شود. چنانچه در قولنج و هیضه یا سبب قلنموی در وجع مثانه در رحم فصد کنند و بتیر و خطمی
بنفشه وغیره حقنه نمایند. اگر سبب استرخای عضله تحت الدین باشد. و در مرض سرد که در و کمافیطوس برگ ریحان پخته باشند گل گوگرد درم بالسموکوبی
یک قطره آمیخته حقنه کنند. اگر سبب برد امعا باشد. و در حقنه که در استرخای عضله گذشت عوض بالسموکوبی عرق ادنکر یا نیم اوقیه آمیخته حقنه کنند.
اگر سبب ریاح باشد. چنانچه در مراق و قولنج ریحی در مرق مرغ پر که در و بادروج انیسون پودینه جوش بود الوت نیم درم آمیخته حقنه کنند. اگر سبب کثرت
رطوبت باشد. که لیقات امعا استرخی سازد مرق دراج کرده وعشبه چوبچینی هر یک دو درم جوش بود حقنه کنند و نوشند اگر مریض جوان مرطوب بود دهم زهره
درد او اثارج فیقرا حقنه کنند و یکدرم مهرزده بیضه نیمبخت آمیخته حب بسته خورانند. اگر سبب فالج وغیره بود. تدبیرش کنند. اگر سبب کج شدن از جای فتق
امعا باشد طبیخ زیبق نوشانند تا آن راست کنند و بجا آرد **فائده** صاحب استقال را اگر بموتاتره دو درم بیک رطل مرق مرغ کرده و خطمی انجره پخته باشند یا نیم
رطل ماء الجبن آمیخته دهند نهار یا زرد روغن مغز نان کرده رنبیر باشد بسکنگا دو شربت بنفشه یا روغن قند حریب کرده دهند تا بیست روز او کوانیتوا لطیا روغن
بادام و پیه بط و دهن بقر آمیخته بر شکم گذارند روغن نیم اوقیه عسل گلابی دو اوقیه آمیخته حقنه کنند پنج شب متواتر صبر نمک سنگ زهره بقر آمیخته فتیله
آلوده در مقعد نهند پنج فنار الحار پنج خطمی انجیر در خمر سفید پزانده بر شکم ضماد کنند ترس مقتشر مشتی در ظرف مسی نهاده و شیر برو ریزند و بعد یکروز بآتش نرم پزند
چون تا همه شیر جذب شود شل علوا ساخته بر شکم نهند سه چهار روز برگ خطمی انجره بنفشه بادروج هر یک مشتی کتان حلبه بیخ خطمی هر یک دو اوقیه آب شش رطل
پزند چون یک رطل ماند صاف کرده روغن بادام روغن کنجد روغن شبت روغن بابونه ادکوانیتوا لطیا هر یک نیم اوقیه اکوانیتو کرایسیت یا ن
یک اوقیه مغز فلوس هر یک دو اوقیه مرهم اگریپا اوقیه صمغ بنفش به حد حل کرده بر شکم ضماد کنند در روز دوبار نان مع سبوس پخته خورند
**قول سید** رو بریان به روغن کنجد خوب چرب کرده نهار خورند پنج شش روز اجابت بر نجاب گرم ساعتی وا دارند که نرم شوند پس صبح و پیر شام
بیست چهار عدد خورند چند روز انکساب بگرم شکم دهند گاوزبان پانزده برگ در آب تر کرده مدام نوشند گو آنرا یک اوقیه نهار دهند بعد به نفعه.
شخصی از بیست روز اعتقال داشت هر چند ادویه خورده تلین نشد کف پایش خراشیده بر فرش آخر ساعتی مشی کنانیدند و گفت با شخصی خراشیده
در آب سرد داشتند طبع اجابت کرد **فائده** تنقیح برای آن میدهند تا وقت مسهل ماده بآسانی برآید و خون محتاج تنقیح نیست لهذا در حمی دموی وزاول

فصد نکنند اما وقتیکه فساد خون بسبب اختلاط ماده دیگر باشد باید که حسب خلط منضج داده فصد کنند تا آن ماده همراه خون تمامه برآید و صفرای خالص را سه روز
و غیر خالص را پنج روز یا زیاده و بلغم را پنج یا نه روز و سودا را پانزده روز نضج می باید لازم که منضجات را گرم کرده نوشند مگر کاشربه و نقوع برای صفرا دهند در صیف
سرد و در شتا قدری گرم کرده دهند **منضجه دم** عناب بنفشه کاسنی خیارین آلو تمر هندی نیلوفر زرشک عرق بیدمشک **منضجه صفرا** بیخ کاسنی نیلوفر سنبل آلو
اصل السوس خطمی بنفشه عناب تمر هندی کاسنی بهدانه کشوث بستان افروز اسپغول شربت نارنج شربت به شربت توت **منضجه بلغم** بادیان جنیابادیان و اجینی مویز
زنجبیل انیسون گاوزبان اصل السوس عود صلیب کتان تخم کرفس بیخ اذخر افسنتین زعفران عنب الثعلب زوفا ایرسا گلقند قردمانا حلبه بادآورد صمغ عربی پرسیاوشان
انجیر سکنجبین عنصلی ماء العسل شربت اسطوخودوس **منضجه سودا** بادرنجبویه گاوزبان سپستان بسفایج قرنفل بیخ کاسنی بادیان شاهتره اصل السوس انجیر کشمش اسطوخودوس
افتیمون لعاب مرو زرک برگ خطمی شربت بنفشه **مسهله صفرا** افسنتین صبر خربق اسود سقمونیا شحم حنظل غاریقون عصاره قثاء الحمار ریوند ایرسا ماهودانه قنطوریون
هلیله بسفایج آب انار آب نبق حلوا ماء الجبن آب کدو آب تربز مغز فلوس ترنجبین شیرخشت آلو بنفشه گاوزبان پرسیاوشان کشمش گل سرخ اسپغول قند تمر هندی -
**مسهله بلغم** سیه سالمه عاقرقرحا قثاء الحمار بخور مریم مقل توبال نحاس شحم تربد غاریقون سورنجان فرفیون سکبینج ماهیزهره مغز تخم قرطم زنجبیل انزروت قطف
حب السمنه ایرسا شحم حنظل حب النیل حرمل بسفایج شونیز انگزد بصل ابیض انجره حلبه سقمونیا جاوشیر ریوند عشبه **مسهله سودا** اخاشا لاجورد صعتر شحم حنظل بسفایج
اسطوخودوس کشوث هلیله غافث فلفل ابیض توت مرق مرغ قرطم عشبه افتیمون سنا فودنج بری ملح مجین ملح اندرانی ملح هندی ملح نفطی نمک سیاه **مسهله همه**
**اخلاط** صبر حب النیل قنطوریون خربق اسود خربق ابیض ترمس بابونه مازریون شاهتره ملح هندی مغز بندق هندی **اغذیه دموی** زرشک تمر هندی
اجاص انار اسفیدباج زیرباج **اغذیه صفراوی** مرق ماش اسفیدباج آش جو کشنیز سبز اسفناج بادام آب لیمو زرشک **اغذیه بلغمی** لحم مرغ قیمه نخود آب
با مصالح شیره قرطم **اغذیه سوداوی** زیرباج نخود آب قرطم مرق مرغ صعتر بیض بسفایج مرق لحم مجرب چاشنی دار **شربت مسهل** بهترین مسهلات و برای امراض
سوداوی و بارده دماغی و معدی انفع گل سرخ سنا هر یک ده مثقال بنفشه بیست مثقال تربد افسنتین غاریقون هر یک پنج مثقال مصطکی تخم کشوث اسطوخودوس
هر یک سه مثقال سنبل دو مثقال سپستان عناب هر یک سی عدد آب یکجز طل ترکرده بپزند چهارم باند صاف کرده شکر ترنجبین هر یک رطل آمیخته قوام کنند شربتی پنج تا ده
مثقال **شربت انار مسهل** آب انارین هر یک رطل تربد مدقوق ده اوقیه صره بسته جوشانند تا قوت او برآید پس صره برآرند و یک من قند قوام کرده سقمونیا
پنج درم صره بسته اندازند و صره را با التناهمه منعقد شود پس یک درم زعفران مطیب سازند شربتی یک تا دو اوقیه **شربت ترنجبین مسهل** ترنجبین منقی چهارده
درم با آب گرم حل کرده بآتش نرم قوام نموده سقمونیا قیراطی آمیخته دهند **سکنجبین مسهل** عسل سرکه هر یک رطل قوام کرده سقمونیا پنج درم صره بسته انداخته مالند و
چهار ساعت قبل از غذا چهار مثقال لیسند اسهال صفرا کند اگر جای سقمونیا مغز قرطم ده درم سازند و بعد پنج روز استعمال کنند اسهال بلغم نماید و اگر عوض قرطم افتیمون
کنند سودا را برآرد **شربت سنا** بهترین مسهلات معتدل مزاجان و صبی نیز دهند مسهل صفرا و بلغم و سودا و برای امراض دماغی مفید و با وجود اسهال مقوی
قلب است و کریه الطعم نیست سنا بیست درم گل سرخ گل بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر هر یک پنج درم تخم خیارین شش درم کاسنی چهار درم عناب سی عدد آلو
پانزده دانه سپستان شصت دانه ترنجبین یا قند یک نیم رطل شربت سازند اگر عوض آب در عرق گلاب عرق نیلوفر عرق بیدمشک سازند بهتر **شربت ورد**
مکرر برگ گل ده استار در قدح چینی کرده گلاب مکرر ده من انداخته دو روز در آفتاب نهند پس بپزند چون ربع برود صاف کرده همان قدر گل دیگر

سقمونیا ربع درم حل کرده نوشند مسهل صفرا واگر بجای سقمونیا ترطم کنند مسهل بلغم **لعوق انجیر** انجیر زرد در آب جوشانیده وصاف کرده بقدر ربع عسل قوام
نموده عسل خیارشنبر افزوده بکار برند ملین طبع منضج محلل ورم **طبیخ مسهل** لقاح قطعه کرده ده عدد دارچینی درم سنا شش درم آب یکنیم رطل جوشانیده دارند
وصباح صاف نموده نوشند **طبیخ** سنا یک یا دو مثقال بگلاب جوشانده دهند مسهل ملین اگر گلاب نباشد گل سرخ اندازند **طبیخ** پوست هنگوت پانزده درم
هلیله مدد آب یک نیم رطل بپزند چهار درم ماند صاف کرده نوشند مسهل ملین مزیلهٔ وجع ونفخ شکم **طبیخ** سنا چهل درم بسفایج دو درم تربد ربع درم عرق کاسنی
عرق گاؤزبان هریک ربع رطل شب تر کرده جوشانده صاف نموده شربت ادریو دونیم اونس شربت ویکنیم اونس آمیخته اول قرص فیورووانت دو درم
افتیمون درم خورند پس این را نوشند **نقیع** سنا سه درم زنجبیل نیم درم آب گرم چهار اونس چهار ساعت تر داشته بپزند شربتی دو تا سه اونس **نقیع** کریمور تارتر
نیم درم آب پنج اونس حل کرده سنا چهار درم کشنیز درم انداخته دهن بند کرده دارند بعد یک گهڑی بپزند شربتی یکنیم تا سه اونس **نقیع** مغز تمر هندی اونس
سنا درم کشنیز نیم درم مغز قرطم نیم اونس آب گرم هشت اونس در ظرف گلی نو دو ساعت تر داشته بپزند شربتی دو تا چهار اونس مسهل مزیلهٔ غشی وحرقت بدن **طبیخ**
سنا بشیر یا بگلاب تر کرده صبح جوشانده دهند برای صبیان انفع اگر بقند شیرین کنند بهتر **سفوف مسهل** سنا پنج تربد هلیله زرد زنجبیل دار فلفل هریک سه
نمک سنگ یک شربتی دو درم **سفوف سنا** سنا زنجبیل هلیله زرد نمک سیاه برابر شربتی دو یا سه درم بآب گرم مخرج اخلاط ثلثه مزیلهٔ وجع شکم وقولنج
قاتل حیات **سفوف** سنا پنج درم انیسون مغز بادام شکر هریک دو درم سه شربتیست وقت خواب دهند **سفوف** جلاپا یک کریمور تارتر دو دو سنا
شربتی یک نیم درم **سفوف** انگزه بریان یک نمک سیاه دو زنجبیل چهار هلیله هشت بسایند شربتی یک تا دو درم ملین مزیلهٔ قولنج ووجع شکم **خل مسهل**
خل پنج رطل سقمونیا سحوقه پنج درم صره بسته اندازند و پنج روز بدارند پس یک ملعقه که چهار مثقال است قبل از طعام نوشند اخراج صفرا کند واگر بجای سقمونیا ماهودانه
دو درم نمایند اخراج بلغم سازد واگر عوض ماهودانه افتیمون سی درم کنند اسهال سودا سازد **سفوف سنا** سنا وبادیان نیم قند دو نیم شربتی مثقالی بگلاب
**حب** مزیلهٔ قبض سنا بنفشه هریک دو دانگ محموده ربع دانگ حب بسته بدهند درم شربت بنفشه دهند **سفوف مصطکی** در خلوی معده و امتلا خورند وضعف
ملین مقوی معده ومحلله فضلات تخت مصطکی یک شکر دو شربتی سه تا چهار درم اگر سه روز متوالی خورند از جمیع فضلات تن را پاک سازد **حب** مویز منقی
مغز بادام پوست هلیله زرد سنا هریک ده درم هفت حب بسته یک حب در کنند باقی را در سه روز صبح شام خورد بدستور در هر سه روز مقوی هضم مزیلهٔ فضول
از معده و امعا **حب حیات** مزیلهٔ قبض حماما جدوار مصطکی کبابه جوز بوا قرنفل تربد شیر خشت عود سنا غاریقون هریک سه ریوند بیست صبر سی
بشربت ورد مکرر قدر نخود حبوب بندند وحب صبح دو شام دهند **حب مسهل** سنبل نیم سکه دیلو اصل السوس انیسون بادیان هریک دو درم ریوند دو درم
تربد پنج درم سنا شش درم بلعاب کتیرا حبوب بندند شربتی یک تا دو درم مخرج بلغم سینه واستسقا **حب مسهل** که در حمی صفراوی دهند گل سرخ طباشیر
هر یک دو عصاره زرک چهار سقمونیا مشوی صندل هریک نیم ربع کافور قدری بآب کاسنی حب بندند شربتی دو درم **حب مسهل** که در حمی دموی وصفراوی
دهند گل سرخ ده کتیرا رب السوس نشاسته هریک دو تربد بیست صندل سفید پنج سقمونیا مشوی یکنیم کافور یک یا نیم حسب حرارت شربتی درم **حب عصاره**
جلاپا بیست حبه کالومیل چهارده حبه بآب صمغ حب بندند دو شربتیست **حب** مغز دند سه کته نشش بآب صمغ قدر فلفل حبوب بندند شربتی تا هفت
حب مسهل بی اذیت وبی مغص **حب** منفرج حب الملوک در دوغ پخته صاف کرده زیبق گوگرد تنکار بریان فلفل برابر اول زیبق گوگرد سائیده پس دیگر

ادویه آمیخته بآب جهنگره قدر نخود حبوب بندند شربتی یک حب سنا اوقیه قرنفل سنبل هلیله بلیل قند هر یکی درم صبر سه ایجا بسته دهند حب الملوک
مصفی چهار درم ایلوا بیست درم آب لیموی دیکمده کرده قدر نخود حبوب بندند شربتی یک تا سه حب **دیگر** ریوند چینی یا پنج درم گلقند دو یا شنگرف
شنگرف دو درم آمیخته دهند **دیگر** ریوند نیم درم گلقند دو درم آمیخته شربت و روز دهند **دیگر** ستمونیا پانزده سبوس مغز بادام شش عدد قند چهار و نیم سکر و بیلیه
بر او قس آب آمیزند شربتی نیم تا یک نیم اوقس اگر باز حاجت شود بعد یک گهری ستمونیا یک کالوسل نیم سائیده یک اسکر و بیوا باید دهند **دیگر** ریوند
ملین بغایت است حتی که بیماران و اطفال مید هند کسی را که اسهال در معده خلل باشد ازین نفع میشود و اما قوت می باید شربتی از سفوف این اسکروپل
است **دیگر** عصاره ریوند نصف شش و به قوی دوازده دانه قند در آمیخته بآب گرم دهند مخرج صفرا و بلغم و اگر بلغم در سینه باشد بقی برآید **دیگر**
شیرخشت مغز فلوس هر یک ده درم شکر آمیخته دهند **دیگر** روغن حب الملوک ده قطره شربت قند بندند سه چهار مجلس بفراغت آرد **دیگر** حب الملوک نیم درم
قرنفل جوز بویه هر یک چهار اسکروپل سائیده در پیخ لیمو پر کنند چون خشک شود بجوان قدر نخود و بطفل را بمقدار ریه قدر خردل دهند **دیگر** اگر کسی را کاه تا زه
مثل که چهار یا پنج حبه دهند **ضماد سلمویه** اگر بر معده بنهند قی و اگر بر ناف گذارند اسهال و اگر بر ناف چسپانند جلاب دهد آسو رنگ کابلی قشر عصاره قثاء الحمار
هر یک سه جزو ابیض مردار سنگ شمع ابیض پیه بز هر یک چهار زیت هشت شمع پیه گداخته ادویه آمیزند و بر کاغذ کشیده گذارند **ضماد** دانه حب خروع و
موم سفید دو زیت و و سوخته نرگس عسل موم روغن ساخته عصاره قثاء الحمار شیر شبرم یا سقمونیا یا شحم حنظل تازه زهره گاو همه یکی یا دو از ینها آمیخته ضماد کنند
**در کناش نوشته** اگر محموم را طبع خشک باشد یا در شکم ورم سخت بود و بدان سبب طبع بند شود روغن تازه و آب نیم گرم لت کرده و بآهستگی بر ناف و شکم
و پهلوها بمالند طبع بگشاید **ضماد** زبل حمام بسبس آمیخته بر ناف ضماد کنند اسهال آرد چون دو کنند بند شود **ضماد** زبل بقر گرم کرده چند بار بر شکم ضماد کنند
**ضماد** پیخ حنظل ببول گاو در سائیده ضماد کنند **ضماد** و یا دیان زبل الفار با آب نیم گرم بر ناف ضماد کرده برگ تب یا برگ سنبل بندند تا گرمی بماند
دارند مخرج هر دو اخلاط که در شکم باشد طلا از بیخ آب ساگون سائیده بر ناف مالند اسهال آرد **شافه** عسل اوقیه زانده صبر درم آمیخته شافه کرده بردارند
**شافه** زبل الفار بروغن شافه کنند مزلق قبض **شافه** مغز تخم موم و شش عدد با آب سائیده شافه ساخته در مقعد نهند اگرچه قبض کهنی را گشوده باشد بگشاید
**شافه** صابون بگلاب یا بآب حل کرده پنبه آلوده در مقعد نهند **فصل هشتم در قولنج** مرضیست معوی که الم مع عسر طبع و باشد که هیچ برنیاید گو خود را بخود
افتد اما آنکه در امعای علیا افتد آنرا ایلاوس نامند **قول جالینوس** هر وجع که در بطن افتد اگر بسوی خارج باشد اخف و اگر بدرست از خارج رود گفتی متواتر دق
سر و صعوبت وجع برد اطراف و زوال لون وحیه ناکشودن قولنج تولد قواق و کرار و اختلاط عقل آثار قرب موت بود و گفته ظهور نشان بثور قدر باقلا برابر
در ریش شدن و آثار آنست که در و روز بمانند اگر در اول علت سبات بسیار بود هلاک شود و اگر تنفس باعتدال باشد اعتماد بران نبود **فرق** در قولنج طبعی
و مغص آنست که وجع قولنج ثقیل باشد و طبع قبض بود و تقدم تخمه و زوال اشتها و اکل بقول و غیره گواه باشد خلاف مغص که در طبع قبض نبود و بلکه مر باشد
و بعد ساعتی از شرب آب گرم وجع ساکن شود وجع لذاع باشد **فرق** در قولنج و وجع کلیه آنست که وجع گرده از موضع خود تجاوز نکند و قدری میل به پشت دارد و تسکین
تسکین باید و قلت یا حبس بول و وجع ریگ در بول گواه باشد و احساس کند که در قطن جول دو زنی مرکوز است خلاف وجع قولنج که ممتد و منبسط باشد گاهی با
بمعق گاهی بجانب گاهی بجفت تا محاذی تقرت قطن و اکثر از اسفل بمین منحدر زیرا که ابتدای قولنج از همین جاست و شدت می باشد حتی که غشی و عرق

سرد مودی میگردد و باطلاق طبع تسکین می یابد **فرق** در وجع قولنج و وجع رحم آنست که وجع رحم باسفل مائل سوی عانه می بود و حبس حیض نیز گواه باشد
و وجع قولنج اکثر ما بین خاصره و سره و عانه باشد **فرق** در وجع قولنج و وجع کبد و معده و طحال و دیدان از مواضع و دیگر اعراض آن ظاهر است مانند آنکه سقوط
اشتها و قی و نفخ و وجع ساقین از علامات خاصه قولنج است **فائده** بسا باشد که قولنج بدیگر امراض چون فالج و وجع مفاصل و وجع ظهر و بواسیر مالیخولیا و صرع و استسقا
منتقل گردد و بعضے گویند که قولنج از شخصی بشخصی انتقال کند مانند وبا و گر **ذکر ادویه که اکل آن بالخاصیت انواع قولنج را سود دارد** مرق مرغ
کهنه خراطین بر اخشک کرده گندم بریان شاخ گوزن سوخته پشت خر ابیض ذیب بشراب یا ماءالعسل آمیخته لیسانید عظم که از زبل ذیب بر آید در پوست یوز
یا در پوست گوزن یا در پوست توج که گرگ آن را دریده باشد کرده در گلو آویزند یا در کمر بندند لیکن باید که برابر امعا باشد نفع عجیب دهد **انتباه** قولنج ذاتی و
عرضی می باشد **فائده در قولنج ذاتی** اگر بسبب بلغم غلیظ باشد که بثفل مختلط گشته در امعور و قولون بسته گردد و وجع اشد بر اطراف و اسافل و قبل حدوث
قولنج سقوط اشتها و تخمه و اکل اطعمه غلیظه و خروج بلغم در ثفل و قلت براز پیدا شده باشد نفخ البطن کثرت یابد و میل باشیای شور و ترش و باشد که از شدت وجع
جگر گرم شود و عطش پدید آید و بول سرخ شود و مظنه شود که از حرارت است پس باید که نظر بر بول و عطش نکنند و عوارض دیگر جویند تا مغالطه نفتد **علاج** اول لیّنه
بشافه و حقنه کنند و تا که کار از شافه بر آید بحقنه نپردازند و تا که طبع کشوده نشود مسهل ندهند و کذا آنرا ضماد و کماد بکار نبرند که خطر دارد و چون از شافه طبع بکشاید
جوارش سفرجلی جوارش شهریاران که مقوی بسقمونیا شحم حنظل غاریقون بود دهند **حب مسهله بلغم** شربم سکبینج با ابزر عفران مصطکی هر یک قدری سکبینج را به آب
گرم حل کرده ادویه آمیخته حبوب بندند شربتی نیم تا یک درم و لطفل دو دانگ اگر قی کند حب را دیگر باره دهند تا که قبول کند **حب** شربم شحم حنظل هر یک یک
سکبینج یک نیم زنجبیل جند فلفل مثقل هر یک نیم حب بندند شربتی دو درم **حب** قوی از هر دو شربم صبر هر یکده مثقل یک سقمونیا دو نیم بورق دو شحم حنظل سه
حب بندند شربتی یک تا دو درم **حب** شحم حنظل سکبینج هر یکده سقمونیا سه ثلث حب بندند شربتی مثقالی **حب** صبر جبل پنج مثقل سقمونیا هر یک نیم انیسون
گل سرخ نمک هر یک هفت حب بندند شربتی یک یا دو درم سقمونیا دانگی بگلاب حل کرده نوشند معجون تمری معجون راحت جوارش سقف سنجبیلی
مفید وقتیکه قولنج منحل شود یک شبانروز بلکه زیاده اگر توانند غذا ندهند که قائم مقام استفراغست بلغم را که بعد تنقیه باقی مانده تحلیل نماید مرق نخود آب که از مرغ
پیر کبک عصافیر لحم گوسفند جوان بادیه چینی زیره زنجبیل بودینه خردل اسفاناج ساخته باشند خورند و بعد غذا جرعه آبکامه نوشند و شیره سبوس که در آن نخود
کرویا شونیز باشد بروغن گاو النفع و تقلیل غذا الانم و بعد غذا حرکت و سواری معتدل نمایند و بجای آب ماءالعسل یا عرق بادیان گلاب نوشند شونیز مویزج
یا شونیز حب الغار ترمس برابر زهره گاو بناف ضماد کنند چون غسل کنند بردارند شحم حنظل نخود درم سقمونیا یک نیم درم با آب کرات بر شکم طلا کنند تخم کرفس نانخواه
حلبه جاورس گرم کرده صره بسته بر ناف نهند قدری جند با فرفیون بروغن شبت روغن خردل آمیخته بر شکم بمالند تا که وجع ثقل نشود بحمام روند اگر ضرورت
شود بطبیخ برگ کرنب شبت اقحوان قیصوم بنفشه بنجاسف سداب آبزن کنند اگر وجع اشد و بیم هلاک بود فلونیا نیم درم دهند بعد سکون وجع ادویه مسهله بکار برند **قول**
**ابن سرابیون** تا که ضرورت قوی نشود دوای مخدر ندهند که مغلظ ماده و مزید مرض است و بعد از ان تدارک آن غافل نباشند و آب گرم در سبوی گلی
که زیاده تعب بود پر کرده بر شکم نهند تا همه آب بیرون رود یا آب گرم در مثانه پر کرده تکمید نمایند چون سرد شود دیگر گذارند گفته در قولنج بارد ادویه قوی الحرارت
ندهند بلکه ادویه لطیفه که بسیار گرم نبود چون من خردع ما الاصول دهند زیرا که ادویه قوی الحرارت چون برطوبت آمیزند احداث ریاح نمایند و ریح وجع آرد و گفته

ادر قولنج بخوری ... صفت تخم کرفس هریک و خرء الذیب سه تربد چهار سائیده دو درم دهند که نفعت **قول جالینوس** بسیار کس را دیدم که در قولنج زرد
خرء الذیب خورند صحت یافتند و با عود نکرد و گفته معای گرگ خشک کرده سائیده دهند عجیب گفته اگر بسیار صوف قدری با قطاه در نی کرده کنند و نی را در
مقعد بسیار نهند که آن ارواح و ثفل بگذرد پس آن نی را بر موضع وجع بندند شاید عجیب بیند **قول رازی** نطرون دو ثلث اوقیه با آب ذریت آمیخته حقنه کنند
که برای ایلاوس و اخراج بلغم غلیظ و ثفل یابس عجیب است **قول لارزور بیر** اگر بلغمی یا ریحی باشد همان وزن طبیخ حنظل حقنه کنند سه چهار بار ادهان بر شکم مالند
معای گوسفند بحجر تر کرده خشک نموده سائیده درم بحجر دهند حال بگشاید یا نانخواه درم بحجر آمیخته دهند ترمنتین و دارفلفل و دم الاخوین هریک درم آمیخته
بر شکم ضماد کنند مجرب بیسر و مغز طبیخ جو بحیات پنج شش روز نوشانند **قول جوان کورد** و خرایی ریحی تیکو دوا دنس با کو امید یکتاس دنس با کین تیلیو بیات
دانه بحیار تا شتو مرق مرغ حل کرده دهند اگر کافی نبود سر دنبه سداب پودینه کاهو بادران اکلیل جوشانده صاف کرده ایارج فیقرا یا دیافینی سالو
دوفس مسل کینیم اونس آمیخته حقنه کنند بدستور سابق اگر آرام نشود مرق مرغ نیم رطل افسنتین یک دو زیا جوشانده صاف نموده صعتر بیخ خام دو درم و قند اونس
ایارج فیقرا شش درم آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود شکر طبرزد سه هسکر و طبیخ افسنتین نیم رطل آمیخته نوشانند اگر صحت نشود ترمنتین دو درم بعصفر بینی
نیم بحبت آمیخته دهند اگر کافی نبود ماکیان پیر ذبح نمایند تا مانده شود پس شکم او شگافته پاک کرده بسفایج یک اونس نمک سنگ و نیم درم و تخم شبت نیمه
هر یک دو درم در ظرف سفالی مع ماکیان بپزند چون مهرا شود و آب قدر شرب ماند صاف نموده دهند اگر وجع باقیماند همین مرق و یا فینی سالو شش درم افزایند
اگر کافی نبود داغ آتشی در کف پا دهند اگر تاب داغ ندارد در آب بسیار گرم تا یک ساعت پا بنهند اگر اینهم کافی نبود مغارة الکاکیس نیم درم لادن نیم
سه دانه آمیخته دهند **فائده** اگر از ادویه مذکوره صحت نشود یا هر چه دهند قی کنند شحم حنظل تخم انجیره لب قرطم هر یک کف آب سه رطل بپزند نصفی ماند صاف کرده
بورق و دهن خروع هر یک سه درم آمیخته حقنه کنند چون بندق برآید باز حقنه کنند ملح اندرانی نیم درم آب سه درم آمیخته حقنه کنند تا نخ بورق معادل
مقعد آمیخته شیافه سازند تا که بندق برآید حقنه کرده باشند کسی را که این مرض عاد کند بادیان نخیا دیان تخم کرفس نانخواه خولنجان زنجبیل کردیا کمون
هر یک کف در آب بپزند چون آب سرخ شود صاف کرده هر روز سه اوقیه بآن دهن خروع دو یا چهار درم ایارج نیم درم آمیخته دهند یا آب لب قرطم سه اوقیه صاف
ده درم دهن خروع سه درم آمیخته دهند خمر کهنه ممزوج بآب کمون با ماء العسل نوشند یا انجیر یکمن آب چهار من بپزند سوم ماند جوزبویه نیم درم مصطکی درم با زینی
یک نیم درم کوفته صبه اندازند و جوشی داده سرد کرده هر روز یک رطل بدو دفعه نوشند جوز فستق انجیر فندق فانید مرق مرغ شبت سداب لبلاب نمک
پخته خورند اگر کافی نبود ماء اللحم مسهل و یرعینان تجربه تر کرده و اسفیدباجات چرب کرده انجیر کشمش لوز و قلایا و مطنجنات خورند وقتیکه امان یابد پنج پنج یا سه
و زغذا نمایند مشی کنند و هر روز ده یا پانزده عدد مویز منقوع بماء العسل سه ساعت قبل از غذا دهند اگر ضعیف شود شیر خر یا شیر بز دهند **حب عجیب** ملین بطن
مسکن وجع ریوند ابیض زرد لب لوز مقشر هر یک چهار ماشه زعفران یک حب بندند شربت قدر قوت **فلونیا** فلفل نانخواه سداب فودنج کمون هند
حب النار افیون بیخ بزر البنج هر یک سقمونیا عسل برابر همه شربتی مثقالی ملین بطن مسکن وجع منفش ریاح جالب نوم **معجون تمری** تمر منقی
لب لوز سداب هر یک شصت درم زنجبیل فلفل ابیض هر یک بیست درم سقمونیا ده درم عسل رطل تمر یک شبانروز بسرکه تر کرده کوفته ادویه سائیده
آمیزند شربتی سه تا چهار درم نافع قولنج **معجون راحت** فلفلین زنجبیل سداب کمون خولنجان قرفه هر یک ده سقمونیا هفتاد عسل یکصد و چهل شربتی مثقالی

مفتح قولنج در ساعت **جوارش شهریاران** قرنفل قرفه دارچینی زنجبیل سلیخه سنبل جوزبویه کبابه قاقلتین حب بلسان زعفران هریک ۹ سقمونیا شش
تربد حب النیل هریک شانزده قند برابر همه بعسل آمیزند شربتی چهار تا هفت درم با آب گرم برای بردکید و معده و قولنج و عسر البول مفید **آبکامه** میده شعیر
یا حنطه سی رطل با آب سرشته نان ساخته در تنور پخته نعنع مسحوق سی رطل آمیخته کوبند پس نمک بیست درم بادیان رطل شونیز ربع رطل آمیزند و در گرما
بیست روز در آفتاب نهند و صبح شام حرکت ده باشند و هر روز قدری آب بر وی پاشند چون سیاه شود با آب حل کرده در ظرفی نهند تا دو هفته و هر دو وقت حرکت
دهند و قتیکه جوش زند حرکت ندهند چون جوش فرونشیند آب صاف در ظرف دیگر گیرند و در ثفل آب دیگر ریخته انداخته تا هفته در آفتاب نهند صبح شام حرکت دهند
و آب صاف جدا کرده با اول آمیزند و باز دیگر آب انداخته تا هفته در آفتاب دارند صبح شام حرکت دهند پس صاف نموده هر سه آمیخته بکار برند مسخن معده و کبد
ناشف تری معده قاطع لزوجات مانع اجتماع بلغم غلیظ در معده و امعا ملطف اغذیه غلیظه مشتهی ملین مطیب نکهت شرباً دو بانک چند روز مهزل حقنة او مزلیه
تری امعا و وجع ورک نطولاً او رافع قرحه خبیثه و سع کلب کلب غرغرة او جهت ورم لهات و لوزتین و جذب بلغم دماغی در رفع نقصان فی الذقه موثر قطوراً او
در چشم مانع بروز آبله و اگر بروز کرده مزیل آن شرباً رافع وجع الورک و عرق النسا لکن مجفف بدن معطش مضر سینه ذی خشونت و بواسیر و اصحاب جاذرس
مصلح العسل شحوم شیر نیها **شافه** مفتح قولنج مسکن وجع ظهر جاوشیر بوره انزروت مقل صابون زنجبیل نمک هندی سداب حرمل سقمونیا برابر قدر چهار اصبع شافه
سازند **شافه** شحم حنظل یک مغز بادام تلخ دو سداب بادیان بنفشه سنا هریک سه شکر شافه سازند **شافه** قند سیاه کهنه دوازده بر آتش نهند چون گداز د نمک
سیاه سحوق سه آمیخته شافه ساخته بروغن زرد چرب کرده بردارند **شافه** تخم کرفس تخم گندنا جیر بیرشا دبورق صبر سکبینج شحم حنظل ملح اسود برابر شافه سازند
**شافه خیارشنبر** نمک هندی یک بنفشه دو خطمی سنایچ مغز فلوس شکر هریک ۵ شافه سازند مفتح قولنج ملین طبع و در کحی نیز بکار آید و سریع الاثر است
**شافه قولنج** مفتح قولنج قوی سقمونیا دو نیم شحم حنظل مقل سکبینج هریک پنج شکر ۹ بوره ارمنی ده شافه سازند **شافه بنفشه** مفتح قولنج بنفشه پنج سقمونیا نمک هندی
هریک دو بوره ارمنی تربد هریک سه فانیذ شش و نیم شافه سازند **شافه زبل** ملین طبع زبل الفار ملح عجین شکر سرخ برابر با آتش نرم معقود کرده شافه ساخته
بروغن کنجد چرب کرده بردارند **شافه چند** ملین شکم منقی امعا از بلغم سقمونیا یک شحم حنظل بوره نمک سیاه چند هریک یک نیم سکبینج جاوشیر مقل تربد اشق سوختجان
انگزد هریک ے شافه سازند **شافه صابون** مخرج بلغم سقمونیا نیم زنجبیل مقل شحم حنظل چند هریک یک شونیز و صابون بوره هریک سه شافه سازند اگر قوی تر
خواهند قدری تربد افزایند **حقنه** که نفع دارد کمون کتان حلبه قرطم هریک پنج مثقال سداب سنا بسفایج هریک ے مثقال پرسیاوشان گل خیرو خبازی هریک
چهار مثقال بادیان تخم شبت هریک د مثقال انجیر ده عدد سپستان عناب هریک سی عدد برگ سلق دسته سبوس گندم کفی آب و نیم کاسه بزند نصفی ماند صاف کرده
چند ربع مثقال جاوشیر نیم مثقال نمک هندی د مثقال شیرخشت یا ترنجبین بیست مثقال دهن لوز دو نیم مثقال دهن بقر چهار و نیم مثقال آبکامه یک قاشق
آمیخته نیم گرم حقنه کنند چند بار هر بار هفت مثقال **حقنه** که قولنج بلغمی و ریحی را فوراً نفع دهد بوره یا نمک پنج مثقال روغن گاو هفت مثقال آب سداب یا آب سلق
آب کرنب آمیخته نیم گرم حقنه کنند اگر یک قاشق آبکامه افزایند بهتر **حقنه مسهله لینه** انجیر پنج عدد سبوس گندم گل خطمی هریک کفی در خریطه بسته برگ سلق
ده عدد و آب دو رطل بزند نصفی ماند صاف کرده بوره مثقالی روغن کنجد اوقیه آمیخته حقنه کنند **حقنه لینه** مفتح قولنج خفیف عناب بیست عدد سپستان چهل
عدد انجیر پنج عدد تخم خطمی سبوس گندم هریک کفی خسک شعیر بابونه بنفشه هریک ده درم جوشانده صاف کرده بوره ارمنی نیم درم شکر سرخ اوقیه روغن کنجد

یک نیم اوقیه آمیخته نیم گرم حقنه کنند حقنه برای قولنج بلغمی و وجع ظهر و ریاح غلیظه مفید حلبه برگ بابونه قنطوریون خسک گل خطمی هر یک کفی سبوس
برگ سلق برگ کرنب برگ سداب برگ شبت هر یک دسته انجیر سپستان عناب هر یکی سی عدد قل تخم بنج جاوشیر هر یک سه درم لب قرطم بیست درم جوشانده
صاف کرده نمک هندی ده درم بوره ارمنی شحم حنظل جند هر یک نیم درم آبکامه شکر سرخ هر یک بیست درم آمیخته حقنه کنند حقنه ملینه که با وجود
برسام توان کرد بوره ارمنی درم روغن بنفشه اوقیه آب سلق یک سکرجه آمیخته حقنه کنند حقنه لینه سرسام و جمیع امراض دماغی و حمیات را مفید عناب
سپستان شیرخشت گل بنفشه سبوس گندم خطمی اکلیل هر یک کفی انجیر پنج عدد آب سه رطل بپزند سوم باند صاف کرده شکر سرخ آبکامه هر یک پنج درم روغن
بنفشه بادام روغن کنجد هر یک ده درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند دو بار اگر قوی خواهند مغز فلوس هفت درم افزایند **حقنه کاسر النفخ** سنا پنج مثقال
قنطوریون بابونه بادیان شبت تخم کرفس سداب هر یک سه مثقال تخم قرطم عنب الثعلب خبازی گل خیرو هر یک چهار مثقال عناب سپستان هر یک
بیست عدد انجیر ده عدد آب دو کاسه جوشانده صاف کرده شیرخشت هیزده مثقال مغز فلوس ده مثقال جاوشیر مثقالی جند نیم مثقال روغن بادام
یا زیت سه مثقال روغن گاو پنج مثقال آمیخته حقنه کنند هر بار هفت قاشق نیم گرم اگر بسبب احتباس باد غلیظ و رطوبات معا باشد تقدم اکل اغذیه نفاخه
شدید الیبوسه و فواکه بارده و شرب آب سرد اتصال وجع و نیامدن آروغ بفراغت نفخ و قراقر و چون دست یا چیزی گرم بر شکم نهند وجع زیاده شود و بعد زمانی
تسکین پذیرد و گاه باشد که محل احتقان باد مرتفع شود بحیثیکه مرئی شود و گاه باشد که براز نرم آید و منتفخ باشد مانند زبل البقر و چون در آب اندازند طافی ماند
و راسب نشود و آنکه باد تر قرار و انتقال بود اسلم باشد **علاج** تلیین طبع بشافه و حقنه کاسر النفخ کنند بعده جوارش نارمشک جوارش هندی جوارش شهریاران
دهند کمونی سنجرینیا تریاق کبیر معجون حب الغار جوارش کنند مفید کمون کرویا انیسون زنجبیل بادیان تخم کرفس گل سرخ عنب الثعلب سه مثقال جوشانده صاف کرده
دهن لوز دو درم آمیخته نوشند اگر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان افزایند بهتر حمام کنند سداب کمون نانخواه بوره برابر سایند بعسل آمیخته خرقه آلوده نشسته خرقه
بسته بدوارند و بعد لحظه خرقه برآرند و ضماد که در بلغمی گذشت بکار برند محجمه ناری نهند که مسکن وجعست اگر غشی باشد حب فادیه معجون احت هند بوره مقل
جاوشیر تخم سداب جند حنظل شکر سرخ مقوم آمیخته شافه ساخته بردارند حقنه باد شکن نمایند اگر از شافه و حقنه باد و بلغم برآید و وجع باقی بود بدانند که بعد را معا افتاده
حقنه مسخن کنند و قربانید که دوا از زمانی طویل معا در آید اگر وجع اشد بود فلونیا قدر نخود دهند حقنه شافه مسکن مخدر بکار برند طبیخ انیسون کمون صعتر شبت مرزنجوش
جند بابونه آبزن کنند یا در مثانه گاو پر کرده بر ناف نهند یا گاورس نمک گرم کنند فرفیون سه درم جند دو درم روغن سداب یا روغن شبت ده درم آمیخته یا غالیه بناف
مالند تقلیل غذا کنند عوض آب ماء العسل عرق بادیان گلاب نوشند مرق عصافیر مرق مرغ بیر با انیسون دار چینی بادیان شبت فلفل کرویا نخود نمک پخته یا با لحم
بقدری خبز یابس خورند خمر رقیق کهنه قدری بر نهار نوشند **حقنه بادشکن** بابونه سداب نمام قیصوم مرزنجوش تخم کرفس بادیان انجیر نانخواه جوشانده عسل آمیخته
نیم گرم حقنه کنند **حقنه مسخن** بابونه اکلیل برنجاسف سداب نانخواه شونیز جوشانده زیت قدری جند آمیخته حقنه کنند **حقنه مسکن وجع** سداب پنج مثقال
بزر البنج دو مثقال جند نیم مثقال افیون ربع مثقال دهن البقر سی مثقال جوشانده صاف کرده حقنه کنند **شافه مسکن وجع منوم** کندر زراوند دیگر و زنبق
و جند بسکبینج زعفران افیون برابر شافه سازند حب انگوزه کمینه ننکار فلفل هر یک دو نمک سیاه چهار زنجبیل هشت آب لیمو حبوب بندند شکوی دسکر دیلو
**قول جوان کورو** و حقنه کاربینا تیرا کنند دو سه دفعه اگر کافی نبود روغن جوز خرابرض آمیخته حقنه نماید طبیخ بودینه شش اونس نوشانند مرق مرغ جبا

اونس اسپرتو بهروزه دوازده قطره یا بانسمو انیشو فری آمیخته دهند اگر مروا باشد خمر دو اونس مشک هشت دانه بلوط کنید درم آمیخته دهند مرق مرغ پیر یا ماکیان
که رو بیک مشت برگ بادروج جوش بود رطل روغن بوبادران دو اونس عسل کت گرفته یک نیم اونس روغن بهروزه اونس صعتر بیض خام عدد کرمیو تارتر
درم نمک سنگ آمیخته حقنه کنند سنا مع موبجو کوب کرده در چهار کاسه آب پزند چهارم ماند مغز تخم قرطم نیم اونس کمون درم انجیر دوازده عدد کشمش مشتی انداخته
نیم ساعت جوشانده صاف کرده در نیم رطل آن عسل گلابی اونس اکوا بینه یکتا دو درم روغن جوز روغن بنفشه هر یک دو اونس آمیخته سه چهار دفعه حقنه کنند
زبل الفار درم عنب گل نارنج یا خمر دو اونس حل کرده دهند زبل گرگ انفع زبل بقر خشک کرده سائیده سه درم برق دهند برگ شاهتوت بسایه خشک کرده
سائیده نیم درم دهند اگر کافی نبود خمر ایمی تیکو دو اونس یا اکوا بینه یکتا سه اونس دهند اگر این هم کافی نبود شیرخشت سه اونس روغن بادام پی آتش چهار اونس دهند
اگر اینهم کفایت نکند و مریض پیر بود یا اشیاء بارد ریحی خورده باشد خمر سه یک قاشق و سکنجبین درم خمر یک قاشق آمیخته دهند طبیخ چای نوشند
برگ سنا کوبیده کرده مالند طبیخ بوبادران چهار اونس قرص حنظل سی دانه تر کرده صاف نموده شیرخشت روغن بادام پی آتش هر یک دو اونس دارچینی سکنجبین
آمیخته دهند مجمر ناری وسیع الفم برناف نهند خرقه کتان بطبیخ کارمینا تیو اتر کرده بر شکم گذارند بادروج تخم سفید بزانده سائیده روغن عقرب زبل بقر تازه اکوا
مینو اکریا آمیخته ضماد کنند ریدیتو نبه گرم گرم بر شکم نهند غالیه قدری در ناف گذارند و بر شکم مالند روغن گوگرد دوازده قطره برق آمیخته دهند اگر بسبب انصباب
سودا بر امعا باشد ترشی حشا انتفاخ یکبارگی بغیر وجع شدید **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون کنند طبیخ کرد یا کمون نوشند لیو دینه جعده سداب صعتر حب السودا ایکر
بپخته ضماد کنند اسفیدباجات دسمه و لحوم خفیفه بتوابل خورند حقنه شافه تدهین که در ریحی گفته شد بکار برند ضماد کماد معاجین اغذیه که در بلغمی ذکر رفت بعمل آرند
**قول رازی** قولنج سوداوی اکثر افتد چرا که طبع ایشان در ایام یابس میباشد و تدبیر آن در وقت صحت مرق چرب اشربه شیرین حمام بغیر تعرق بقیت و هرچه
ترطیب کند و در مرطوبی فقط بسبب نفخ پدید می آید و تدبیر آن ترک بقول و فواکه است و در صفراوی بسبب یبس ثفل می افتد بسبب شدت حرارت و تغییر
نفخ میباشد و تدبیر این تبرید و ترطیب و قلت تعبت اما در دموی مزاج نادر است که قولنج افتد۔ اگر بسبب ورم دموی معا باشد حمی حاد عطش برآمدگی عروق
احساس ثقل و وجع و ضربان در موضع ورم و حدوث قولنج بتدریج و باشد که وجع عظیم بود و منفذ بول تنگ شود و بول بند شود **علاج** باسلیق یا اکحل
زنند از دست است و خون اندک اندک بدفعات برآرند اگر بول بند بود صافن هم زنند **قول ثابت** ابن ابیسار مرتبه بعمل آورده ام ادرار بول کرده طبیخ تمر
نموده هر روز برای انلاق ثفل آب آلو مغز فلوس شیرخشت شربت بنفشه یا آب عنب الثعلب آب کاسنی آب کاکنج آب انار مغز فلوس روغن بادام یا ماءالشعیر
روغن بادام مغز فلوس دهند یک بلکه دو هفته اگر حاجت حقنه شود بابونه حلبه کتان جوشانده با ماءالشعیر آب عنب الثعلب مغز فلوس آمیخته نیم گرم حقنه کنند و اگر وجع
حرارت شدید بود و لذع حکه باشد عناب ده دانه سپستان بیست دانه تخم خطمی سه درم جوشانده صاف کرده آب خیار آب کدو آب خیارزه لعاب اسپغول شیره
هر یک پانزده درم روغن بنفشه یا روغن بادام ده درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند اگر حاجت بشافه بود از بنفشه سقمونیا شافه سازند انیسون تخم کرفس گل سرخ هر یک
مثقال بنفشه دو نیم درم جوشانده صاف کرده قند آمیخته نوشند اگر قبض نرود شیرخشت پانزده مثقال سقمونیا ربع مثقال افزایند تا که کار حقنه برآید
بمسهل نپردازند و در ابتدا خرقه بگلاب سرکه آلوده بر موضع وجع نهند یا صندلین بگلاب سوده یا گل سرخ پنج فوفل دو آرد جو بیست ضماد کنند و چون سوزش
ساکن شود و ایام تزائد گذرد بنفشه خطمی آرد جو بابونه موم روغن بابونه لعاب کتان آمیخته نیم گرم ضماد کنند اگر خواهند بجای روغن بابونه، روغن بادام یا روغن تخم

یا روغن گاو آمیخته یا روغن بنفشه یا روغن بابونه نیم گرم کرده و مانند طبیخ ادویه مسلهٔ ملینه تحمل کنند و منع تمود آب نوشند **فائده** در سنج و مگس تنزیه
که منجر بقولنج گردد اگر بسبب ورم صفراوی امعا باشد اندر سوزش و شدت عطش و تب و لرزی قی و بین متن لین **علاج** موافق فصد نمایند بر فصد
لعاب بهدانه شربت بزوری شربت بنفشه شربت و دیگر آب تمر هندی آب نیلوفر گفته اند و بادیان غیره تخم خطمی تخم خبازی بهدانه عناب جوشانده و صاف کرده
در آن شیرخشت و روغن بنفشه هر یک وقیه آمیخته حقنه کنند اگر غرض التهاب نیم منزل نرسید بهتر ستو نیلوفر با آب کاسنی خیارشنبر آمیخته دهند **قول** او
درین حالت شیر مغز فلوس و روغن بادام آمیخته کنند و کسی که معتاد بدین مرض باشد باید که چون ازین علت برآید تا صحت تمام نشود بغذیه معتاد رجوع ننماید
با آب نخود و بغیر لوز ترکرده و آلو و آب شکر ترکرده بر روزه بایستی سه روز ساعت قبل از طعام خورد و انجیر سفید بعد ده دو عدد بعده سه بفشه
آب چهار رطل نیز آنده صاف کرده و چهار اوقیه در مغز فلوس سه درم دهن لوز چهار درم آمیخته و هند یک یک ده بعد **قول** یا از زور و مزاج ته شیفته
مدت نمایند آر دیو روغن کتان و روغن بو بادان بر سر و ضماد کنند آب گوشت آب کاسنی هر یک نیم رطل شکر گلابی آب کاهو هر یک درم آمیخته گرم کرده
خرقه آلوده بر کبد نهند چون نخست شود و سهل و هند اگر قی آید شود سه چهار بار طبیخ نیم گرم ادویه ملینه آن حقنه کنند بعده حقنه که در وی شیره روغن گل و مغز
مغز فلوس باشد نمایند روغن بو بادان و روغن شبت سکه بر شکم مالند و اکثر اوقات در و جوشانده و قدری خون نیز آید تا اگر ازین تدابیر کار صحت نشود از پل
اسپ او بس کتیرا دوانه او بس برآب جوش کاش ترکرده نمره و قطره آمیخته قدری قشر سه حصه نموده در سه وقت نوشانند و بر قطرات نخودزاد اول مغز تخم
مسس برای تقویت اعضا مالش روغن کنند از خارج محفوظ مانند اگر بسبب ورم بلغمی امعا باشد و این از دوختن سستی بدن ثقل امعا از زوری سه ترتیب خوش
و سبب **علاج** حقنه منقیه بلغم نمایند معجون تربد دهند انجیر زرد بعده مویزی صد دو تخم خطمی انیسون تخم کرفس هر یک مثقال یا بادیان و غیره مغز بنفشه سبب
هر یک سه مثقال قند چهل مثقال شربت سازند و بروزه یک قاشق این مغز فلوس پنج مثقال روغن بادام مثقال آمیخته دهند و ضماد قیصوم و بابونه شبت و
هر یک پنج اکلیل هفت به بیله آمیخته ضماد کنند و از آب سرد و اغذیه غلیظه چون کدو خیار و غیره و پرهیز بدانی تدبیر قولنج بلغمی نمایند **دوات** تربد هوا
هندی تربد شکر سرخ هر یک رطل سقمونیا شست درم قاقله تنج بیل دارچینی قرنفل مشک ترنفل مصطکی فلفل هر یک چهار درم سل قدر حاجت
شربتی دو درم مفتح قولنج نزله بلغم و وجع الظهر و نسخه تربد بیات بیک صد سقمونیا ده باقی همه بیک پنج نوشته اگر بسبب ورم سوداوی امعا باشد
تقدم فساد سپرز ثقل صلابت قلت و وجع و عطش **علاج** بهیه مرغ و او بان ادویه کاسر النفخ حقنه کنند و طبیخ حشائش مسهله ملینه آیین نمایند طبیخ افتیمون
بهند و مرق چیب نوشند و ضماد که در ورم بلغمی گذشت گذارند - اگر سبب قولنج التوای امعا یعنی پیچیدن و فتق باشد و التواء و اکثر افتد - گونه بست یکی
آنکه امعا پیچ خورد و منعقد در واقعه دوم آنکه رباطها که امعا را بپشت مربوط میدارد گسسته شود و سوم آنکه مساق پاره شود و امعا منعقد خورد گره شته
بدان سوگرا بدیل اگر این مساق قریب برتین باشد امعا در فتق فرود آید و این را فتق گویند تقدم حرکت عنیف یا جستن یا از موضع بلند افتادن یا چیزی
گران برداشتن یا ضربه سقطه دیر اثر آن تو را قولنج پیدا آید و مال آنکه قبل آن عادت قولنج نبوده و درد بیخ یکجا و بر یک حال ثابت بود خلاف ریحی
که درد وی در جمیع منتقل باشد و درد ثقل بعض اوقات سبب قلبه کنند و آنجا که موجب التوای فتق باشد تو مراق از موضع و نظم کسی نشستن گو اهی و بد **علاج** مریض
بر پشت تجایا مند مستوی لیس بر بغل شکم و خاصره آنرا وجهی مناسب با لنت امعا بجای آید کر بسته کند بعد از آن الیتین شکم ساق آنرا ریسمان محکم ببندند بگو

دست و پایش گرفته بردارند بنحیکه پشت او دو تو شود و شکم در قعر افتد پس همبرین شکل آن را بجنبانند بهر جانب تا امعا بر وضع اصلی آید اگر ازین تدبیر هم
بهیئت اصلی نیاید زیبق زنده مغسول یکیا و قیه یا دو اوقیه نوشانند و فرمایند تا چندقدم گردد پس شکم او را بهر دو دست سخت بگیرند بنحیکه میلان غمز از فوق باسفل
باشد و درین وقت باید که مریض ایستاده بود و غمز همی کنند و بتدریج غمز کرده فرود آیند تا زیبق فرود افتد و معا بجای خود میل نماید و بعد خروج زیبق از شکم مرق جوجه
دهند و تا چند روز بهمین مرق بسند کنند یا بماء اللحم و اغذیه دیگر ندهند و شرط است که قبل از دادن زیبق یکدو روز بیشتر همین مرق جرب غذا سازند نبید ریحانی آب
عنب الثعلب آب لسان الحمل لب خیارشنبر دهند حقنه لینه نمایند شافه قدر ده اصبع ساخته برابر ده بقر آلوده بیوارند یکی بعد دیگری اگر ازین منتشو و بنادق ستر
بلع کنند یا در مقعد او منفاخ لبقر ستند و نفخ دمند و بر آرند پس همان ساعت حقنه کنند **فائده** گاه باشد که زیبق مشروبه بغیر بطن بر آید و بدانسبب وجع و ثقل غلبه
و بیمار مضطر گردد درین وقت مریض را سرنگون سازند بنحیکه پایش سوی آسمان باشد و زمانی بهمین وضع دارند تا که زیبق بتمامه از راه دهن بر آید **فائده** اگر
سبب او فتق باشد تدبیرش بعد بجا آوردن معا بحیل مذکوره همانست که در فتق گفته آید و بستن رفادۀ مربع بر امعا بنحیکه آن را از جا رفتن ندهد ضرور
و نهادن ادویه قابض بر محل فتق و بستن لازم روغن قسط برفق بر شکم مالند **قول بیدیر** و اول قی کنند پس بشافه اخراج ماده امعا نمایند بعده بدستور مذکور
امعا را بجایش برند تا باسانی باز گردد اگر باز گشتن عسر باشد اول بحجام بر بندد اگر مرکبیر المقدار بران ریزند پس بدستور کنند بدست فشارند تا بموضع خود
رود و بندند و بر بستر خوابانند و بالش بلند زیر سر نهند و بالشی زیر سرین گذارند تا پشت دو تو ماند **قول لارزوربیر** عوام این را بیجا شدن ناف گویند
و درین گاهی آثار قولنج و گاهی علامت زحیر و مغص و گاهی قلت اشتها و گاهی اسهال و خروج فضل غیر منهضم و ضعف قوت پدید می آید و چون اصبع بر موضع
سره نهند حرکتی زیر ناف محسوس میشود باید که اول روغن سداب بر شکم برفق مالند بعده اگر معا از موضع خود فرود آمده باشد دست را از پایین شکم ببالا فرستند
و بعکس پس مریض را بنشانند و هر دو پایش دراز کنند و فرمایند که بهر دو دست هر دو پای خود نزدیک مرافق گیرد پس حکم کنند که از مابین هر دو پا زمین را
بوسه دهد چند بار معا بجا آید و وجع رفع شود سپیده که بسیار باریک باشد شش اونس کتیرا نشاسته هر یک نیم اونس و در مطبوخ سه اونس گل ارمنی گل مختوم
دم الاخوین هر یک یکدرم بیاض بیض ده عدد با آب برگ بقلة الحمقا یا الشیره خرفه آمیخته بر شکم ضماد کنند موی سر مریض در تحت او دود نمایند جوز القی آسیا یده
در کف دست و یا النبیخ شانه که باریک باشد حلقه کرده در دست دارند یا بندند ناف بجای خود آید کندش نیم درم بدهن البقر و قند سیاه آمیخته یا کندش زنجبیل نانخواه
برابر سائیده ربع درم قند سیاه کهنه حب بسته بروغن هند لیموی کاغذی دو پاره کرده تخم بر آورده قدری تنکار بریان پاشیده زمانی بر آتش نرم داشته بکند
و ساقین بندند و گفته در التواء زیبق دو اونس و در بیضه مرغ که از صفرت و بیاض خالی بود انداخته در حلق مریض ریزند بنحیکه او ندانند **قول بقراط**
کسی که قولنج باشد و روده او کشیده شوند و فواق یا قی یا ذهاب عقل پدید آید بد است **قول شمعون** اگر انسان بر قطن افتد و داخل شود مهره از
پشت او بسوی داخل پس ثقل بند میگردد و لباست که بول هم محتبس شود و درین آن موضع متقعر میگردد و باید که اصبع در دبر او کنند و مهره را سوی خارج دفع نمایند
اگر سبب یبوست و احتباس ثقل باشد و الم و ثقل بر تبه بود که گویا امعای شگافد و خروج ثقل مثل بنادق و این را چند سبب یکی اکل اطعمه یابسه بالذات
چون گاورس برنج بلوط ذرت و غیره و تقدم آن **علاج** طبیخ بنفشه بادیان سپستان تقند دهند حب ایارج یا مثقالی صبر بشیر یا بعسل دهند گر وجع دائم بود تخم
خطمی کتان حلبه هر یک مثقال جوشانده صاف کرده مغز فلوس هفت مثقال آمیخته نوشند و حقنه نمایند شربت بنفشه لطبیخ انجیر قبل از

تناول دهند آب انجیر عناب اصل السوس مغز فلوس ترنجبین شیرخشت شربت بنفشه روغن بادام قند بندو بادویه ملینه مرطبه چون بنفشه انجیر عناب ترنجبین روغن
بادام قند وغیره حقنه کنند بنک سنگ وشکر شیاف کنند مرق مرغ ماء اللحم اسفیدباج سفرت بیض قلت لبلاب بدهن لوز خورند در ایام صحت انجیر بیت مدد
الوسی قند زبیب پانزده درم اصل السوس بیست درم آب سه رطل بپزند تا دو ثلث رطل بماند مغز فلوس هشت درم آمیخته بدهن لوز افزوده نوشند تمر
حلوا از نشاسته روغن نانید پخته خورند دوم قلت اکل غذا علاج اول اخراج ثقل از امعا کنند گلقند گلاب دهند نخود آب اغذیه چرب خورند سوم حرارت
امعا شدت عطش التهاب هزال مراق وقبل از حدوث قولنج ثقل یابس منتن سیاه یا سرخی بیحا آمده باشد واگر سبب حرارت امعا حرارت جگر باشد یبوست بجهت
پیدا بود گاه گاه تب آید و باشد که یرقان روی نماید **علاج** اگر حرارت زهره سبب باشد ومانعی نبود فصد نمایند الا حقنه کنند شیاف بنفشه بردارند سقمونیا مغز فلوس آب
تمر هندی آب آلو آمیخته یا سقمونیا دانگی بآب کاسنی آمیخته دهند طبیخ هلیله نوشند بنفشه دو مثقال سناء مکی درم بادیان ثعالی عنب الثعلب مثقال جوشانده بشیرخشت
بیزوه مثقال مغز فلوس هفت مثقال روغن بادام یکنیم مثقال آمیخته نوشند وبعد اسهال تخم ریحان بشربت قند گلاب دهند شربت بنفشه بلعاب اسبغول شربت
بزوری مغیه اگر تسکین نیابد قرص بنفشه بشربت بنفشه یا معجون خیارشنبر دهند آش مقشر نخود آب مرق اسفاناخ یا بچه بروغن بادام وقدری شکر خورند **معجون خیارشنبر**
قند عسل مغز فلوس هریک صد بنفشه ترید روغن بادام یا روغن بقر هریک چهل سقمونیا پانزده رب السوس سیزده نمک هندی هفت ونیم بادیان مصطکی انیسون
هریک پنج شربتی پنج تا ده درم مزلقه قولنج حار ویبوست امعا وامراض صفراوی را **قرص بنفشه** بنفشه ده کتیرا نشاسته ترنجبین هریک پنج سقمونیا [illegible] دو درم
**چهارم** یبوست امعا عطش هزال مراق لیس **علاج** حقنه چرب لعابدار کنند شربت بنفشه روغن بادام دهند تمر شیرین نوشند اغذیه دسمه مرطبه خورند اگر تشنه
باشد قرص بنفشه یا سقمونیا ماء الجبن دهند **پنجم** کثرت صدور بول تقدم اکل مدت وظهور قولنج عقب آن **علاج** شربت بنفشه مغز فلوس طبیخ انجیر دهند اسپغول
تخم ریحان سفید مرغ خرما مویز حلوا از نشاسته مسکه ساخته خورند **ششم** خروج مائیت از بدن بسبب هوای گرم وتعب وریاضت وکثرت عرق واسهال وغیره
**علاج** اخراج ثقل کرده در مواضع سرد نشانند راحت دهند اغذیه چرب خورند قیروطی از موم سفید روغن گل روغن مورد آب بساخته بر بدن مالند **هفتم** زوال
حس معا بسبب شرب مخدرات یا سوء مزاج بارد مفرط معا است وباشد که در معا ناسور پیدا آید وفرزیه حس او گردد وقبض طبع قلت وجع واگر جهاشیای گرم
چون بوره نمک صابون بردارند معا ورگ اذیت آن نکند هرچه خورند نفخ شکم آرد **علاج** تنقیه بایارج لوغاذیا ایارج فیقرا کنند تناد یطوس سنجرنیا تریاق کبیر
مثرودیطوس خمر ریحانی خمر عتیق دهن خروع ماء الاصول دهند حقنه نمایند روغن قسط النار الطلیه مقویه بر شکم وخاصره نهند دهن خروع که سوا فادیه جوش بوند
بر شکم مالند وبالایش سنجرنیا آثاناسیا طلا کنند حمام نمایند مرق عصافیر فروج حمام نوشند **ایارج لوغاذیا** سقمونیا مقل مشوی غاریقون خربق اسود اشق
استوردیون هریک [illegible] شحم حنظل ده افیتمون کمادریوس مقل صبر هریک شش حاشا غاریقون سافج فربیون جعده سلیخه فلفل سود فلفل ابیض دار فلفل
جاوشیر زعفران [illegible] بسفایج جندبیدستر ساساليون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون سنبل حماما زنجبیل هریک چهار جنطیانا اسطوخودوس هریک سه
ساتید بعسل سفید آمیزند وبعد شش ماه بکار برند شربتی نیم درم با آب گرم وعسل نافع بود برص بهق وجذام وقوبا وسعفه وشهوت کلبی باقی در همه افعال مانند ایارج جالینوس
**هشتم** سده [illegible] معاست سفیدی براز تنبیع شکم ظهور یرقان **علاج** شربت بزوری دهند خردل تا بکامه نوشند وتنقیح سده بدانچه در یرقان گفته شد
نمایند **نهم** حیات هیجان وجع وغشی و[illegible] آثار آن **علاج** حب النیل نیم درم درمنه ترکی درم برنگ کابلی دو ونیم درم تخم [illegible] مویز کوفته دهند [illegible]

نوشند حقنه نمایند باقی تدبیر از دیدان جویند **قول جوان کوروو** گل بو فاریقون اسکر و پلو خر ابیض و دواونس حل کرده دهند پوست شیبو صحرائی نیم درم طبیخ
بادآورد چهار اونس دهند سه چهار روز در تزائد النورد **دهم** ضعف قولون عدم خروج براز بحقنه و شافه **علاج** برای تنقیه دهن خروع بما الاصول یا ایارج فیقرا دهند
طبیخ سلیخه دارچینی بسباسه جوز بویه سنبل مشسته تمکر فس به روغن بادام نوشند **علاج** سنجر فیا مثر و دیلطوس و هند خمر قدری نوشند روغن ناردین روغن بابونه
روغن سوسن روغن بان بر شکم مالند نخود آب زیرباج مزوج بجمر ریحانی خورند مداومت حمام نمایند و از اشیای ترش قابض و آب بارد پرهیزند **قول زالی** قولنج
ثفلی از هر سبب که باشد اول در کشادن طبع کوشند برای این آنکاره روغن بادام آمیخته گرم کرده نوشند مرق مرغ فربه مجرب خورند اگر حرارت یبوست در معا باشد
بنفشه کاسنی عنب الثعلب قند ترنجبین نوشند شربت بنفشه لعاب بهدانه آب کدو شیره تخم خرفه ترنجبین دهند روغن بنفشه لعاب خطمی کتیرا بر شکم مالند عوض مرق
حسوای حریب خورند و بعد شرب اشیای مزلقه و حصول تلیین در ثفل باید که مریض بیک پا استاده آهسته آهسته بجهد تا ثفل بیرون آید و اگر از این نکشاید روغن
گنجد شکر سرخ آنکاره مغز فلوس لطبیخ برگ سلق بنفشه خطمی سبوس جو انجیر قرطم آمیخته نیم گرم حقنه کنند و اگر حرارت یبوست در معا باشد بنفشه عنب الثعلب نیلوفر تخم خطمی
تخم خبازی بابونه سبوس جو هر یک هفت درم عناب ده دانه سپستان بیست دانه جوشانده صاف کرده ترنجبین لعاب اسپغول روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن گنجد
مغز فلوس هر یک ده درم آمیخته حقنه کنند و بعد افتتاح طبع حسب هر سبب تدارک کنند **قول جوان کوروو** آلو کشمش کتان حلبه بنفشه خطمی گاوزبان انجره
جوشانده صاف کرده روغن بنفشه سه اونس شربت بنفشه دو اونس آمیخته حقنه کنند و سه بار اگر اخراج فضله نشود روغن بادام بی آتش چهار اونس یا شیر خشت دو اونس
مرق مرغ سه اونس دهند اگر عوض شیرخشت مغز فلوس کنند بهتر اگر کافی نبود قرص حنظل نیم درم افسنتین یک درم یا انیسون دو دانه ده دانه قنطوریون دو درم مرق مرغ رطل جوشانیده
صاف کرده و چهار اونس این روغن بادام بی آتش دو اونس شیرخشت یکنیم اونس آمیخته دهند اگر این هم کافی نبود مغز بادام مسحوق رطل بادروج مدقوق نیم رطل
در آب پزانده در ظرفی نهند و آب بارد آمیزند که نیم گرم گردد پس مریض را در وی نشانند اگر دریک مرتبه آرام نگردد باز گرم کرده روغن سیاه یک کاناد آمیخته نشانند اگر
کافی نبود زبل بقر تازه بیه گرده میش نر و چهار سدس صفرت بیض آمیخته بر شکم ضماد کنند مغز فلوس و دانه ده درم نمک سنگ دو درم آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود سرکه
شکر هر یک سه اونس آب شش اونس آمیخته حقنه کنند نمک سنگ دو درم مرق ماکیان مجرب رطل شیرخشت یکنیم اونس آمیخته نوشانند تخم قرطم سه درم پزانده صاف کرده
کرنبو تار ترو چهار اسکر و پلو شیرخشت سه اونس آمیخته دهند و سه باشخصی را اکسی و انفع نشد یک پیاله مرق ماکیان پر کرده و بسفایج شش درم نمک سنگ دو درم شیرخشت
دو اونس بود نوشانیدند همان روز صحت یافت روغن تخم شلجم سه اونس شیرخشت اونس دهند. اگر بسبب گرد آمدن صفرا در جوف معا باشد و این نادر افتد آثار
و علاج او از مغص صفراوی بینند **قول جوان کوروو** اگر بسبب صفرا بود حمی عطش سر تلخی دهن و منفع بدوای بارد **علاج** مجرب مرغ بنفشه خطمی آلو کاهو سبوس
جوشانده صاف کرده مغز فلوس اونس شکر شربت بنفشه یا نمیض بیض قدر حاجت آمیخته حقنه کنند اگر وجع نرود برگ بنج مدقوق ده وزن یا شیر رطل جوشانده صاف
کرده دو حصه نموده در یک حصه صفرت بیض دو عدد آمیخته نیم گرم حقنه کنند اگر از این هم تسکین نیابد فصد ارکا کنند اگر حبس حیض یا بواسیر یا ختناق باشد فصد یا نماید۔
اگر از فصد هم آرام نشود بدانند که صفرای حقیقت آب بارد حقنه کنند اگر جوان محرور سی باشد دو سه بار دهم از درون و هم بیرون بکار برند شخصی منفخر و بر
شکم ضماد کرد و شخصی نان گرم بشیر بز و عصاره بنج تر نموده ضماد نمود صحت یافتند شیر عنز چهل روز نوشند و حقنه نمایند آب زبل بقر مرق مرغ هر یک دو
اونس آمیخته حقنه کنند آب ساده روغن بنفشه هر یک چهار اونس القر نیم اونس آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود بدانند که بلغم زجاجیت در دین بازمی برآید لیکن

وجع نمیر دو کبن تیلیو دہند چند کس را بجز امی تیکو علاج کردم و زبل گرگ با معای سگ که گرگ خشک کرده سائیده یک درم دادم صحت شد پوست سنگدان
مرغ نیم درم چہار قاشق مرق باید داونس خمر حل کرده دہند انوبت سحوق نیم درم دہند و گفته اگر بسبب حصات امعا باشد روغن بادام شش اونس تیج
سه درم مقل دو درم قنا اونس آمیخته حقنه کنند و گفته شخصے قولنج شدید داشت بالش در طبیخ تیگرم بر بید بنهادند صحت شد و گفته در قولنج فالجی امراض عصبی لینا سے
طبیخ عنب الثعلب چہار اونس دہند و وج خافث حرمل کا کبریری الفع و گفته در قولنج سقط سگ زنده تنور لعض یا رند تا بسبب حرارت سگ ریح تحلیل یابد و صحت شود
و گفته در اقسام قولنج از اکل غذا و شرب آب باز دارند تا تنقیه کنند مالش نمایند چرا که ماده سیال گشته استسقا فالج صرع و غیره آرند مسهل قوی بہر طور که شود دہند
لادن افیونی سه دانه دہند داغ بر پای ہند اگر بول سرخ باشد فصد کنند افسنتین سداب بادیان قدری نمک جوشانده حقنه نمایند افسنتین اسپ که صحت مے ده
باشد درم بجز با برق مرغ آمیخته دہند برگ بنج بشیر تر زانده سائیده یا زبل حمار یا بس سائیده بروغن بو بادران آمیخته بر شکم ضماد کنند ربا و گلدم یعنی لبن یک تا شش
برق دہند یا زبل گرگ انفع لیلاب احمر بندند سر طفل در ہوا خشک کرده بر ناف بندند **قول رازی** مرق بهدهد در قولنج اطلاق می آرد و گفته بسیار کس ستادن
قولنج را دیدم که چون بر جلد ذیب نشستن خفتن و سواری نمودن را عادت کردند و در کمر بستند و ہر سال تبدیل جلد تازه نمودند شفا یافتند **قول ماسرجویه**
این حب طین بطین مزیله قولنج و دیگر امراض است ہلیله سیاه بلیله آمله ہر یک چہار تخم کرفس بادیان انیسون کرویا نانخواه سعتر حرمل شیطرج سورنجان ہم قنطوریون مصطکی
ہر یک یک درم ایرسا قاقله وج سنبل زعفران سلیخه ہر یک نیم سکبینج سه شحم حنظل یکنیم فانیذ تبرزد ہر یک ہشت سیر دوازده با آب گندنا حبوب بندند شربتی دو و نیم درم
**قول لارزور** سیر اگر مستحکم بود دوازده درم بنا شد زیت گرم کرده بر شکم مالند که انفتاح آن چنانچه مجرب کاری برسر نہند که برای قولنج و قلع امعا مفید است آب قثا
ستند چون بجوش آید ربع اوره من سیر اندازند فتیله جوش خورد و فلفل گرد یا نزده عدد ریزه بعده دو سه فنجان گرم گرم نوشند زبل لقار فلفل مر صبر ایر
سائیده بروغن کنجد بزانده در شکنجه روغن کشیده بر موضع وجع مالند و برگ تنبول گرم کرده بندند که برای قولنج و وجع کلیه مفید است اگر نعل ہر اگر گرم کرده بندند بہتر
بالسمو مرکب دو قطره برق مرغ دہند معای ذیب خشک کرده سائیده درم بخمر یا بجلاب گرم دہند یا به گلاب سوده گرم کرده نوشند روغن کہربا اسکر و پیمر
مرغ یا بخمر دہند و طلا کنند که برای اقسام قولنج نافع است زیت آب لت کنند تا خوب مختلط گردد شبت انداخته در دیگ آہنی بزند چون شبت مہرا شود صاف کرده
نوشند که مفتح قولنج است حتی ایلاوس را و گفته اگر قولنج شدید باشد حاجت حقنه کرده میشود چنانچه شخصی را قولنج شدید شد سی بار حقنه کردند نجات نیافت
آخر شیر خشت دو اونس روغن بادام سه اونس برق مرغ آمیخته حقنه کردند صحت یافت ریگ بیش گرم گرم بر شکم بندند و گفته اگر دق باشد شیگار و شکر بیائی نش
لعاب اسپغول با شیر و بادام یا ماء الشعیر سکنجبین خطمی خبازی مغز تخم تربز تخم کتان اسپغول گل سرخ نیلوفر حقنه کنند روغن بادام روغن بنفشه بر شکم
مالند لعاب تخم کتان لعاب حلبه لعاب بہدانه پیه مرغ پیه بط بر شکم ضماد کنند طبیخ برگ خطمی و مانند آن آبزن نمایند و گفته کبن کبن دہند
روغن جوزبویه چہار درم یا یک اونس دہند برای قولنج ریحی و صفراوی نافع روغن فندق ہمین اثر دارد تریاق و بابیتالوروم ربع درم افیون و دانه بعرق بادیان
دہند شیر خشت سه اونس قرص فیروزه ونت دو درم مرق مرغ شش اونس یا شیر خشت سه اونس روغن بادام پنج اونس دہند خرقه در طلای رومی ریته آغشته
بر شکم بندند عصاره افیون سی قطره دہن خسروح یکنیم اونس آمیخته یک یا دو نیم حبه دہند سوسیانی تیراطی با آب کون آب کرویا یا خراطین مجفف مسحوق درم
با آب گرم یا عظم زبل ذیب بخمر سوده یا مرق ایل بخمر سوده دہند دندان یا عظم گرگ در پوست و یا در نشتره گرفته یا زبل ذیب قدری با قلادر انبه بر نفسه کرده

مدام بزبان بسته دارند ایمن مانند تریاق کبیر قدر بندق بطبیخ بادیان کرفس عناب سپستان اصل السوس بیخ خروع دهند ابوت دهند ضماد کنند مزلقه یحیی سنگ ابوت
بعرق ابوت سوده یا در چهار اونس عرق بو مادران ترکرده نوشند زبل مرغ بحجم بابسر کرده دهند سرطان بحری درم بحجم دهند کلونجی بحجم سوده نوشند قرص قیصر یا دا
دهند طبیخ چای نوشند نمک باب لیمو سوده حقنه کنند اشق دو درم آب هشت اونس حل کرده نیم یا یک اونس روزی سه چهار بار دهند مزلقه وجع شکم یحیی که
بسبب ذخیره سخت شود دندان اسپ بریانی بر شکم بندند مسکن وجع بطن فعلا اول طفل که بعد ولادت برآید قدری بجل انگوری دهند مفتح قولنج عسر در حال عرق گوگرد بین
بقدر یک نیم اسکروپلو آمیخته یا عرق گوگرد نیم اسکروپلو خشخاش سه درم آمیخته دهند تا بفته مزلقه یحیی عرق گوگرد نیم اسکروپلو قرنفل پنج عدد دهند چند روز مزلقه وجع نات
نمک تر ربع درم در برگ تنبول نهاده دهند سره طفل بسایه خشک کرده بحجم سوده نوشند یا آن را بر سر نهند یا نگین سازند یا در انگشتری که نگین او زمرد باشد نهاده
پوشند دست چپ ارنب تر خود دارند عظم سر گرگ در گلو یا کرند بیخ بیخ در گلو آویزند اگر وجع اشد بود چند شرطه بر موضع وجع زده قدری باروت مالند مسکن
وجع فورا اگر حامله را شود مقناطیس سه درم بزبان بندند و گفته السین سیا بارنجی السین سیا بسایه مسبر تر لوبیای سبز لطیف شیرین بالسمو کاتو لیکو حب تر لیکا یا حب
انتی کو لیکا روغن نارنج روغن بادیان روغن بهروزه روغن تنه سفوف دمی لونتیا اسفوت کوریکیو سفوف کارمینا تیوا شربت الطی خمر و ردکا سیل عرق تلخ
عرق سلیستی فلونیا رومانا فلونیا ماریبورتی قرص دیمیک عصاره لا فیون عصاره الکائیس کروگواوری لادن معجون انا کارونیا معجون مورعین همه مفید اند حب
حاجت دهند دوا اصلاح حب الخروع و حشرتا عرق منا کو عرق بلاد عرق تنبول مربای وجع سفوت منا بر که خواهند دهند دیگر ثوم بروغن کتان جوشانده نوشند
والند دیگر زهره گرگ داغی بعسل دهند دیگر مرمر پاپس سه یا ده عدد بهموزن فلفل سائیده نوشند دیگر حاشا سحوقه بار العسل دهند دیگر آرد دو نیم درم
با آب ثوم خمیر کرده نان پخته سه روز خورند و از هوا ترشی بادی پرهیز ند مزلقه یحیی دیگر پیه طاؤس گداخته با آب سداب و عسل آمیخته نوشند مزلقه بار دیگر ریوند درم
دهند دیگر سرو اید توق در آب جوشانده قدری نمک آمیخته دهند اگر چند روز مداومت کنند بازعود ننماید دیگر کنجاره سرشف سه درم با آب حل کرده نوشند
مزلقه یحیی و ثقلی دیگر کره نخود در خمیر گرفته در رماد گرم نهند چون خمیر سرخ شود برآورده خمیر دور کرده مغزش برآورده ربع درم باب گرم دهند مسکن فورا یا مغز نخود
ربع درم قرنفل کوفته بعرق بادیان دهند مزلقه یحیی دیگر برگ پیپل و نیم عدد سائیده بعقد دهند مسکن وجع شکم دیگر تخم کرفس انیسون بادیان نانخواه برابر سائیده
یک ماشک دهند مزلقه وجع امعا بار دو یحیی دیگر نانخواه کمون انیسون هر یک مثقالی سائیده شیر شتر رطل گرم کرده دهند مزلقه قولنج مزمن دیگر دار فلفل بعسل بندند
مزلقه اکروغ دیگر لحم هدهد یا عقرب بریان خورند دیگر قرن ایل محرق مثقالی دهند مزلقه وجع فورا دیگر تخم لبلاب سائیده یا روغن کتان بشیر گاو آمیخته یا حب الحلب
بعسل آمیخته یا زبل مرغابی درم آب ربع رطل جوشانده یا زبل الفار بو مادران جوشانده یا دهن خروع ده درم بمرق مرغ یا بمرق مونگ آمیخته دهند دیگر کبابه
در سرا بمرو ورگر ما با آب دهند مزلقه وجع مثانه هم دیگر خولنجان خورند دیگر تنکار بریان یا عروق الصفر بریده نبات الصبر پاشیده دهند مفتح سده دیگر حنا بگو
قدر نخود در برگ تنبول خائیده لعاب انداخته بلع کنند مزلقه قولنج و سرفه مزمن و بلغم سینه و معده و ریح مراقی و امراض بلغمی دیگر انجبار در ظرف گلی نهاده آب لیمو
انداخته بر آتش نهند چون خشک شود ربع یا یکدرم دهند دیگر تمر هندی ربع رطل قند سیاه قدری با آب آمیخته نوشند مزلقه قولنج و وجع شکم حب از فلفل
زنجبیل هلیله بلیله آمله برنگ کابلی بلادر وج گلوی میٹھه برابر بول گاو قدر حب حبوب بندند برای اشتها یک و جهت قولنج دو و برای زهار و غیره سه حب
و جهت سمیات چهار حب باب ادرک دهند حب تنکار بریان انگوزه بریان نمک سنگ برابر با آب سجنه حبوب بندند شربتی ربع یا یکدرم و در نسخه صبر

زنجبیل است نمک نیست شربتی بر دو وقت قدر کنار نوشته مزید یکی **دیگر** خردل بروغن سرشته بر ناف و تهیگاه ضماد کنند قرینه مزمن **و دیگر** بیخ خشک آب طلا نمایند
**دیگر** مغز حب الخروع بشیر گاو سائیده گرم کرده ببندند مسکن وجع **دیگر** شاخ کرگدن در دست دارند **دیگر** بلیله زرد مدقوق مثقال مثانا کوفته مزید وجع قبض
**دیگر** پنبه بروغن یاسمین گرم آلوده بر شکم نهند مزید وجع **دیگر** آرد ماش دو رطل جو القی نمک طعام هر یک نیم رطل انگزد بیخ حسم خمیر کرده معدان صاحتا از طرفی پخته بر
شکم نهند چون سرد شود دیگر گذارند همچنان تا که وجع فرو نشیند **دیگر** ناف بعسل آلوده کتان سوخته پاشند **دیگر** برگ شبت تازه نمک سیاه گرم کرده گماد کنند
مزید وجع ریحی و بلغمی **دیگر** ثوم گرم کرده بر ناف ضماد کنند **ادویه منقیه امعای قاق** زبد ملح هر یک اوقیه هر روز لعق کنند **دیگر** حب البان مقشر دو درم با
کرسنه درم بماء العسل یا صبر مثقالی بآب گرم یا تربد ماسه مثقال یا سقمونیا بآب گرم دهند **منقیه قولون و مستقیم** ملح اندرانی بوره ارمنی زهره گاو عصارة
قثاء الحمار شحم حنظل آبکامه طبیخ حلبه کتان برگ سداب لوز مر تخم ترب زبل الفار سفرد ما مرکب فتیله سازند **حوارش نارمشک** نارمشک هیل قرنفل هر یک هشت
سقمونیا دوازده زنجبیل فلفلین هر یک شش نبات چهل شربتی یک نیم تا دو درم ملین طبع مزید قولنج و نفخ **شربت انجیر** زرد فربه یک
من آب چهار من بپزند بنصف ماند صاف کرده به نیم من قند جوشانند زنجبیل خولنجان هر یک درم کوفته صره بسته اندازند و هر ساعت بمالند چون
بقوام آید صره دور کنند ملین طبع موافق پیران مزید ریاح و قولنج **شربت سلیخه** سلیخه بیست مثقال تخم کرفس سی مثقال افسنتین پنجاه مثقال آب چهار رطل بپزند
سوم ماند صاف کرده بدو رطل قند قوام کنند شربت دوازده تا پانزده درم حیض کار ریاح غلیظ مقوی معده بارد رطب مفتح قولنج **چهار عرق** نانخواه بادیان صعتر تخم
بیابر شب تر کرده کشند موافق مبرودین محلل ریاح و برای اوجاع ریحی بارد معده و قولنج مفید **چهار عرق** عرق قندی یکبار بیخ استارشاه جهانی نانخواه کمون کشنیز
هر یک دو نیم استارشاهی بادیان سه استارشاهی تر کرده کشند **فائده در ذکر قولنج عرضی** یعنی شرکتی اگر بسبب ورم مثانه باشد حصر بول صلابت حمی الم در عانه
اگر بسبب ورم گرده باشد حصر بول الم در ظهر اگر بسبب ورم کبد و طحال و حجاب باشد آثار آنها اگر بسبب ورم رحم بود حبس حیض عسر **علاج** تدبیر هر یک حسب سبب از باب
آنها جویند **فائده در ذکر ایلاوس** که نوعی از قولنج است بدترین اقسام و خلاصی از وکمتر خصوص که در تی زبل آید واز بدن وا آروغ بوی بد و موضع حدوث این
امعای علیا است این مرض گاه ابتدا افتد از اسبابی که در قولنج گفته شد و گاه باشد که قولنج منتقل شود بایلاوس وجع بالای ناف عدم خروج براز و عدم نفع حقنه لزوم
تهوع و قی سبب او ورم یا تحجر ثفل یا رطوبت غلیظ است که در رقاق آید و سده آرد یا التوای معا و غیره که در قولنج گفته شد **قول ابن زکریا** دیدم مردی که این
مرض داشت و جستابد جو شد و قی زبل کرد پس صحت یافت و باز عود کرد **قول تبرا حلا** اگر تقطیر البول بایلاوس پدید آید سوء هضم پس دیگر تب گرم آید و عرق بسیار
رود **علاج** چونکه اسباب این و قولنج واحد اند حسب سبب نسخه در آنجا گفته شد بکار برند فصد در ابتدای این مرض نفع کلی دارد خاصه اگر خوف ورم بود یا ورم باشد بشرطیکه
مانعی در فصد نبود و باقی تدبیر ملین تضمید وغیره برای طبیب است اما آنجا که دوا یا غذا نا ملائم سبب باشد بنوشد آب گرم بروغن کنجد یا روغن بادام آمیخته نوشند و قی کنند
تا آن شی برآید پس ملینین طبع نمایند **فائده** در ورم گرم در ابتدا اسهل بدهند حقنه نمایند بالعق زنند اگر نافع نبود و قتیکه از همه تن بوی بد آید فصد واجب دانند برگ
عنب الثعلب برگ خطمی آرد جو بابونه اکلیل بروغن بادام روغن گل یا صندل یا مثانا آرد جو گلاب بر موضع الم ضماد کنند کاکنج لبلاب هر یک دو نیم درم عنب الثعلب چهار
درم جوشانده مغز فلوس ده درم روغن بادام مثقالی قند ده درم آمیخته نوشند باقی تدبیر قولنج ورمی در ورم سرد حب صبر حب منتن حب خروع ماء الاصول ایارج فیقرا
سقمونیا صبر بشیر آهن تاب دهند اگر قی بسیار افتد کمونی شربت یا دینه معجون راحت دهند حقنه لینه نمایند ضماد بر دارند طبیخ بابونه اکلیل برگ کرنب شبت تخم خطمی

ایرسا میوس آبزن کنند بابونه اکلیل تخم شبت بر شکم ضماد نمایند باقی در قولنج ببینند و التوای تدبیرش کنند **قول ابن زکریا** در ایلاوس التوائی زیبق اقیه
بلع کنند چراکه این ثقل میشود تاکه روده کشاده پیچ اول را وا دارد باید که قبل و بعد از مرق چرب نوشند **قول بقراط و بولس** زیبق مغسول همراه مسهل دهند
چراکه او حرکت میدهد روده را بقوت قویه و برمیگرداند آن را از شکل بشکلے **قول لارزو ربیر** صاحب ایلاوس را تا بیست چهار ساعت غذا ندهند بعده مرق بچه
مرغ یک بلکه دو هفته دهند و گفته گل خطمی لعاب دار ان شاته هر یک نیم اونس حلبه یکنیم اونس آب سه لیبر بزید نصفی ماند صاف کرده مسکینا اونس روغن کتان چهار
اونس آمیخته حقنه کنند روز دوم منضج دهند پس مسهل دیگار بدوا و ملینه بر شکم نهند و در طبیخ گرم ادویه ملینه نشانند روغن بادام شربت خشخاش دهند و اگر وسعال
حج و حرقت شدید بود لعاب اسپغول اونس بشیر کرده شکر و قدری بیاض بیض مخلوط بود آمیخته حقنه کنند روغن گل روغن بنفشه بوما وران لعاب کتان لعاب بهدانه
بر مرغ زیر ناف ضماد کنند **فصل نهم در حیات** سبب بلغم است که در امعا جمع شود و بسبب سوء هضم و اکل اغذیه بارده و میوه خام و لحوم مسخیت و شیر و حبوبات
پس عفن شود و کرم پیدا گردد و در کسی که مرّه صفرا یا مرّه سودا غالب بود پیدا نشوند چراکه این هر دو قاتل آنند **علامات کلی** قبض طبع یا اسهال براز قلت جوع غثی تهیج
ناف خلہ امعا ضعف نبض سردی اطراف صریر الاسنان سیلان لعاب تحت خواب یبوست لب در روز و باشد که بسبب صعود ابخره سوی دماغ هذیان گوید و باشد که آواز
منقطع شود و گاهی عطش غلبه نماید حتی که از آب سیر نشود و باشد که از حرکات موذیه ابخره عفنه حیات اعراض ردیه شبیه بصرع چون سقوط و تشنج و التوا پدید آید و باشد که ابخره عفنه ایشان باعث تب شود
بعضی تبهای ایشان کشند اندکی لکه بغذا که در روده کند که بان بر اینده بخورند پس مریض لاغر ضعیف گردد و جوع الکلب پدید آید و لون زرد گردد و باشد که قولنج و صرع و خفقان آرند بعضی ایشان وقت
خواب سبب باشد و رنج در یاضت قوی ایشان را با سهال دفع کند **قول بقراط** خروج کرم زنده وقت بحران در حمی حاده دلیل صحت و قوت طبع بود و خروج مرده
بدبست و دلیل موت و خروج کرم بعینه در هر حال دلیست که در معده اخلاط ردیست و در خریف اکثر بسبب فساد اطعمه پدید آید **قول حنین** وقتیکه دوا برای اخراج
کرم دهند باید که بعد اکل حرکت شدید کنند پیاده یا سوار شده **قول لارزو ربیر** اگر دوا برای قتل حیات دهند باید که وقت شب چیزی شیرین خورانند
تا در معده جمع شوند پس صبح دوا دهند و گفته که قبل از شرب دوا سه روز هر صبح شیر نوشند روز چهارم منخرین بند نموده دوا الشیر تازه و سرکه انگوری آمیخته عند جوع شدید نوشند
**فائده** مریض را در حمام بر ندر مانی طویل دارند چون بدن گرم شود و عطش غلبه نماید پاره برف بظرفی تنگ پر آب شدید البرد بر شکم او نهند که حرکت و تولد حیات محسوس
شود حیات و اگر زیر ناف حب القرع باشد **فائده در ذکر حیات** و این دراز یک وجب بلکه یک ذراع بوند و در امعای علیا پیدا شوند مغص ضعف نبض
برد اطراف سرفه یابس کسل صریر الاسنان احساس لذع و دغدغه در فم معده و ظهور حرکت تصاعد آنها سوی معده وقت جوع و خروج آن بقی یا براز احیانا قلت
براز یبس طبع سرعت جوع انتفاخ بطن غشی صفرت لون کثرت لعاب یبوست لب روز و تری آن در شب تنفر از غذا عسر افتتاح چشم و از حرکت آنها ماننی شبیه بصرع
**علاج** سه روز متواتر شیر تازه یک رطل و قند نوشند روز چهارم برنگ کابلی مقشر برنج خراسانی ترمس زنجبیل هر یک پنج ترس قسط تلخ هر یک هفت شیح دو تمک هندی یک [illegible]
سه درم نهار بشیر آمیخته وقت جوع منخرین بند کرده نوشند اگر دوا نوشد حقنه کنند سماق اقاقیا گل مختوم شراب بر شکم ضماد نمایند شحم حنظل یکنیم دانگ قنبیل نیم درم زهره
گاو شیافه ساخته بر دارند اگر حقنه بشاده مسہل کنند مغز بادام تلخ قنبیل ترمس کرنب سرکه یا در سنه ترکی صبر قسط شونیز پیاز بآب برگ شفتالو زرنباد بر شکم نهند و اگر مزاج گرم
ادویه گرم ندهند آب کاسنی آب مغز و آب توت آب خرنوب سکنجبین آمیخته دهند گشنیز مثقالی هر روز سکنجبین دهند سه روز آب برگ شفتالو آب پوست درخت انار آب
پوست درخت توت انفع بیخ انار ترش جوشانده یا سماق در آب تر کرده نوشند قاتل کرم اند بعده استفراغ الکامہ چهار دانگ مثقال نوشیدن در استیصال [illegible] نافع

مطبوخ قلیه تو ابل گرم تا انکامه ترب خردل خورند و قبل از غذا با دام تلخ مقشر جوز خورند و قدری آنکامه نوشند و از اشیای شیرین حریف و غلیظ و میوه‌ها و فطیر و تخمه
پرهیز نمایند دوائی که مجرد و انفع درین عمل است پوست درخت توت پوست درخت انار ترش روزی در آب تر کرده در تنور نهند که نیم پخته شود صاف کرده آب برگ خوخ دو
ماش آمیخته نوشند یا حقنه کنند **قول عسکری** قبل از دوا دادن وار یافت قوی کنند پس کباب خایه بیضه دوا دهند پوست بیخ انار تازه چهار اوقیه آب سه
پوند نیم سوی برد و بیرند بعد نیم تخمری دوا اوقیه دهند مخرج هیچ داسهال عرق کوگرد ربع درم آب ادرک اسکر ولو آمیخته دهند برگ خوخ سائیده یا شونیز قدری که ساییده
بر شکم ضماد کنند مشکطرامشیع سه درم صبر افسنتین سداب هر یک دو صبر کرده آب برگ خوخ بر ناف ضماد کنند شیح ارمنی ریگ کابلی افتیمون تربد غاریقون اصل
مفرد یا مرکب بماء العسل یا با آنکامه دهند قردمانا دو نیم درم سه اوقیه آب شیح ارمنی مدقوق با دهن خروع دو نیم درم بیاد اوقیه طبیخ پوست بیخ توت یا حب الرشاد
دو نیم درم پنج درم آب بقله الحمقا یا آنزد فاد دو نیم درم یا ماشا دو نیم درم چهار اوقیه آب قودنج بری یا آب سداب سه اوقیه آب نعنع عسل هر یک یا اوقیه
آمیخته دهند وقت شب ایارج فیقرا با آب قروبرند منقوع انگور حقنه کنند آب برگ و گل شفتالو دو اوقیه شکر نوشند بهی کو بیخ در نبات مقوم انداخته وا سد چون نبات
بر بهلی با منجمد شود بر آرند و انکار در نبات منجمده را از بهلی با جدا نموده در نبات باقی مانده آمیزند یکدرم خورانند قاتل و مخرج **نقوع انگور** و انگور دو درم آب گرم ده
اوقیه تر کرده صاف کنند **قول لارزور** بسیر شعیر برگ گل هر یک مثقال اصل السوس کشنیز هر یک نیم اوقیه آب رطل پزند نصف ماند صاف کرده حقنه دو اوقیه صمغ عربی
مدد آمیخته حقنه کنند تا حیات سوی اسفل راجع شوند پس ریوند قسن صندل سرخ اسکر و بلو لوبیا دو اوقیه در آب تر کرده صاف کرده ریوند اسکر و بلو آمیخته دهند اگر
ایارج فیقرا آمیزند بهتر صبر درم ریوند اسکر و بلو افیون سه دانگ قند حب بسته دهند مخرج حیات و یا دمحرق زبیب بیدانه آمیخته با آب لیمو و دهن بادام آمیخته با صبر
با آب حل کرده قلمی گداخته پنج بار در بین سرد کرده دهند حنظل بر دهن جوشانند یا تخم حنظل شش درم بزر هر دو گاو و قدری خمر آمیخته با صبر بزر هره گاو هر یک دو درم روغن
مرزنجوش دو اوقیه آمیخته بر شکم مالند بعده حقنه مخرجه نمایند صبر چندانکه تواند خورد اگر یکبار نتواند بتکرار بخورد کشته برآرد قلقند طبیخ قسط تلخ یا طبیخ مشکطرامشیع
آمیخته برای حیات با اسی نات و حب القرع بر ناف طلا کنند شونیز طبیخ شحم حنظل ضماد نماید گشته با سهال برآرد و گفته الیشر بره تیا میس اتیی بوتینیا
السین سیاکہ یا السین سیا افسنتین ایپر تیونک حب گنزاد ریس حب بر تبوس روغن عجیب روغن صابون روغن ایسو ماکال افسنتین سرکه گلابی شربت کالولیکو دی لوزتیا
شربت حماض شربت لیمو طبیخ ویری فوکا طبیخ آتشیلی اتینی دی توتسیکا طبیخ کوروعرق اتینی فیبریل خوبی عصاره فولا دلیکو مرکی معجون کونسیرو اسادوسی تک
وتیر یولو دی ماری یا قوتی جیست همه مناسب اند هر که خواهند دهند لیتی منیتو کونتراویریس او کوامیتو کونتراویریس خورد آدکوامیتو کوردداد کوامیتو کونتراویریس
کلان بر ناف و زهار ضماد کنند و گفته که زیبق در اخراج دیدان عجیب است به وجه استعمال میکنند یکی آنکه شکر سفید سه درم در پیاله چینی کرده چند قطره آب اندازند
چون مخلوط شود زیبق دو اسکرو پلو روغن بادام نیم اسکرو بلو آمیخته قدر قوت دهند دوم آنکه زیبق دو اوقیه آب دو لیبر در ظرفی کرده دارند و از این آب خورده
باشند و قتیکه صرف شود دیگر آب اندازند آب ساده ننوشند سوم آنکه زیبق شکر سرخ هر یک اسکرو پلو در پیاله چینی حل کنند تا که زیبق ناپدید شود بعده چند قطره
روغن بادام آمیخته دهند و بالایش پوست درخت انار نیم درم آب یک نیم رطل پزند ربع رطل ماند صاف کرده نوشند سه روز که مصلح معقبت **قول شاپور**
قنبیل درم بوره ارمنی نیم درم هر روز دهند **قول عقور هندی** خمر تند سه هفته نوشند **قول اقراط** سرکه طعام مدام خورند **قول غاشا** ترمس
شونیز مسحوق نیم درم سرکه تا تعده درم هنگام وقت خواب خورند **قول جوان** کورده و سبب المنفست که عفن شود یا کیلوس که سبب سده و رید شریکی

نیم درم دهند قنبیل نانخواه فوفل تکنی هر یک چهار درم سائیده بجغرات آمیخته خورند اگر قی کس آرد ترسند و قتیکه کرم ها برآیند برنج بجغرات خورند کباب گوشت گندم و ستقیل بریگرد و بعد سه روز برآورده پانزده عدد خورند در سه روز بهفتین زنیده سفید بر بهره گاو بر شکم ضماد کنند **فائده در ذکر دیدان معی** کرم خرد شبیه کرم که در سرکه افتد و این در مستقیم پیدا شوند حکه در مقعد و ظهور آن بیرون این با اطفال اکثر افتد و زود دیه شود و در پیر کمتر و بدیر شود و عسر باشد پس در تدبیر این درنگ نکنند که اگر مزمن شود دشوار رود **علاج** حقنه منقیه آسا کنند پنبه آب سداب و روغن خسته زرد آلو تلخ آلوده یا پنبه آب برگ شفتالو که پنبه حمول نمایند آلوده یا پنبه بروغن زیت یا بروغن خسته خوخ یا بروغن آجر یا آب برگ خوخ تر کرده حمول کنند فتیله بر زهره گاو آلوده در مقعد نهند پنبه آب پودینه یا به شونیز یا شحم حنظل آغشته بردارند در مسترکی شفالی صبر بیدسم آب برگ شفتالو برناف طلا کنند یا بونه اکلیل درمنه برنجاسف هر یک کف سداب برگ شفتالو هر یک ده درم برگ سلق یک دسته جوشانده صاف کرده شحم حنظل دو دانگ آمیخته حقنه کنند آب پودینه آب برگ خوخ یا طبیخ شحم حنظل حقنه کنند آب بهنگره سیاه آب بهتوه سیاه آب برگ تنبول آمیخته فتیله آلوده بردارند سه دفعه روز سه بار مجرب کرم **قول لارزوی** کرم خرد اکثر در اطفال پیدا آید و لون سپید کاهی سرخ کاهی سیاه شود یعنی تا متن از دهن آید و دندان فاسد سیاه گردند قلاع پدید آید طفلی را قلاع پیدا شد و کسی وا صحت نیافت آخر مرد چون تشریح کردند کرم کثیر برآمدند تمام معا انحوده بودند از وقت هرگاه که از تدبیر قلاع نجات نشود معالج دیدان می برد و تدبیر ایست که خرمهره محرق قدری کشمش آمیخته دهند شحم حنظل بروغن کنجد ترنند دیا زهره گاو حل کرده بر ناف و گرد آن مالند روغن عجیب برناف و شکم مالند و قتل و انشاج کرم جدید حنا قنبیل بعسق بلا سائیده بر مقعد مالند حمول کنند مجرب **فائده** جهت اطفال وزن شیرده گرفس ترس کرنب ملح نیست تر طعم و گوشت تیتر و لدکرم اند اکل اغذیه غلیظه مرق وسمه شیر پنیر تازه و طیب و تخمه متواتر مولد نهاند و اودویه کرم معاوده کل مختوم تخم یا پوست انار سعوقه بآب گرم یا خوردن عسل با پوست نانخواه یا سنبل کنیم دو درم لعاب گرم یا تریاق کبیر نیم شقال یا سل با روغن آجر یک یا دو شقال با جوارش کمونی دهند نخود شب در سرکه ترکرده خود ندرد دران روز چیزی دیگر ندهند **حب جمال** گو یه حب الملوک مقشر دو تربد سپید درمنه ترکی هر یک یک بروغن بادام چرب کرده قند فلفل حبوب بندند شربتی سه تا پنج حب ندانخود اب اگر مسهل زیاده کند قدری گلاب یا دوغ گاو سرد کرده نوشند مسهل اقسام غلیظه از اعماق جزو برکرده

# باب سیزدهم

## درامراض مقعد

بدانکه امراض مقعد عسر البرا اند بچند سبب یکی آنکه مقعد مجرای براز است هر وقت ثفل بروی میرسد و تحریک مینماید و موجب مزید الم میگردد دوم آنکه شدید الحس است پس اندک چیزی سبب وجع میگردد و درجع جاذب مواد است سوم آنکه موضوع ثفل است لهذا انحدار فضول بروی آسانی میشود چهارم آنکه معکوس است تا فواد تحت فوق مشکل میشود چسپاندن ادویه بروی پنجم آنکه کثیر العروق است پس منافذ فضول کثیر شده و کثرت منافذ فضول باعث اطالت مرضست ششم آنکه جوارمستوراست پس فضول که مرده گردی آید ستعد تعفن میگردند هفتم آنکه بسبب عدم سکون بیخ عضو طبیعت نفع دوا الدویه بتمام ظاهر نمی سازد **فصل اول در بواسیر** و این دو گونه است دموی و ریحی **اما دموی** و آن آنست که فزونی بر سر عروق مقعد بسبب خون غلیظ سوداوی پدید آید و این هفت گونه است یکی آنکه سر مقعد منتفخ شود و چیزی از د

ترشح نکند و ایذا نرساند دوم آنکه شاخ و پنجها دارد و این را نخلی گویند سوم آنکه مدور مستعرض باشد مثل انگور و این را عنبی گویند چهارم مدور شبیه بانجیر و این را تینی
نامند پنجم صغیر و صلب مانند عدس و نخود و آنرا ثولولی گویند ششم دراز و صلب مثل خرما و این را تمری خوانند هفتم دراز و نرم مانند توت و این را توتی گویند و هر یکی ازین
یا اعمیا بود یا دامی و مع ذلک یا خارج سرخ بود یا داخل پس هر که داخل بود صعب العلاج است اعمیا آنست که ثقب ندارد و هیچ از وی سیلان نیاید و دامی آنکه ثقب دارد و از وی ردی آید
و خون از وی ترشح نماید و درین وجع اندک باشد و بدترین همه ثولولیست پس تینی بعده انچه بلند بود و سیلان زیر یابس ار دوگاهی مسلول و وجع شدید آید چه انکه حرقت و وجع اشتد و کدورت
آثار خون صفراوی و غایه و کثرت ثقل و قلت لذع آثار خون غلیظ باشد پس اگر خون سرخ آید بدانند که خون صفراویست و اگر سیاه بود بدانند که خون غلیظ است **قول**
**ابن زکریا** بواسیر را بانواع مختلفه دیدم و عجب تر آنکه مثل نفاخات که در بطون سمک میباشند ملاحظه کردم و گفته اگر خون سیاه غلیظ برآید بند نکنند که خروج آن
نیکست و اگر رقیق سرخ باشد بند نمایند که سقوط قوت و استسقا و وجع مفاصل و غیره آرد بسبب کثرت خروج **قول بقراط** اگر خون بواسیر جاری بود و معتاد
باشد بند نکنند که موجب استسقا شود مگر وقت کثرت و گفته خراجات که در جانب مقعد بود و آنرا شگافند و انتفاخ نکشند الا سوی داخل میل کند و ناسور آرد
**قول لوقا** کثرت اکل بن خروع بواسیر آرد **قول جالینوس** خروج این خون از کلیه ذات الجنب ذات الریه جنون جرب تقشر جلد و جذام سرطان
حمی ربع و جمره نمله هذیان مانیا صرع ضیق نفس وجع کلیه نقرس صلابت طحال حمی امراض مراقی و غیره امان میدهد پس اگر وقتیکه بند باید کرد بند کنند امراض
مذکوره آرد و هلاک سازد پس مدام اخراج آن تنقیه بدن کرده باشد و اگر دویه یا تنزف الدم چهار اند سبعینه مغربه کاریه مخدره **قول یهودی** نزف مزمن هر سو منع
باشد اگر مانع او شود غشی و خفقان بمیرد **قول صاحب ذخیره** وقتیکه بزانوی صاحب بواسیر جو سیاه برآید میت وزنده ماند **علاج** اگر غلبه دم باشد باسلیق
یا صافن یا ابطین زنند یا بین ورکین حجامت کنند پس طبیخ هلیله دهند و باصلاح جگر و سپرز کوشند و اغذیه مولده خون صالح چون اسفیدباج که از لحم ماکیان فربه
سازند و نخود آب مرغ کبک و سماق انار و صفرت بیض قلیه کنند با روغن بقر جوز و پسته فندق نارجیل حبة الخضرا لعب صنوبر تمر زبیب عسل شراب ریحانی شراب
دوشابی خورند و از اغذیه غلیظه شور و سوداوی چون لحم بقر اسب آهو شتر لحم قدید ماهی شور لحوم صید بادنجان عدس کرنب خرما پنیر توابل اغذیه حریفه آب بارد
پرهیزند و مدام طبیعت نرم دارند اطریفل صغیر اطریفل مقل برای تلیین خورند و اگر با اسهال بود در آن وقت با امساک حاجت باشد و بعد تنقیه و اصلاح اگر وجع شدید
بود برگ کرنب جوشانند چون مهرا شود در روغن گل با صفرت بیض و قدری افیون آمیخته ضماد کنند مرهم اسفیداج گذارند بعسل یا روغن بقر پخته نیم گرم بر مقعد بند کنند یا
بروغن بقر پخته کوفته گذارند پیه کوهان شتر انفع بالند صول کنند صفرت بیض بروغن گل آمیخته نهند تخم شبت اکلیل بنفشه خطمی خبازی کوفته بروغن گل و روغن بنفشه
آمیخته یا اکلیل الملک زعفران کتان صفرت بیض پیه بط مقل میعه مغز ساق گاو ضماد کنند ثوم متقشر بروغن بقر بریان کرده در مقعد نهند و بروغن ترشیح نمایند تخم
گندنا تخم کبر شونیز حرمل کندر مقل با تنبیج برابر قرص ساخته بخور کنند و اگر وجع تنها باشد و ایذا ندهد چیزی که آن را خشک کند و بریزد بکار برند پس برگ آس جوز سرو اقماع بادنجان
پوست بیخ کبر شحم حنظل مر سلیخه میعه مقل پوست انار جلنار تواج ورق اسفر مفص کندر بیخ حرمل بعسل یا در صدف شاخ کرگدن شاخ گاومیش علق منفرد یا مرکب بخور کنند
زمانی طویل زیت عتیق مالند کندر مردم الاخوین سائیده پاشند پوست انار جفت بلوط کندر جوز سرو کوفته آب انگور جوشانده سائیده صبح شام گذارند و اگر ثوم آرد
ممتلی و بادر باشد و خون بند بود چیزی که دهن عروق کشاید و خون برآرد بعمل آرند پس اول در آب گرم نشانند روغن مغز خسته خوخ مغز ساق گاو پیه کوهان شتر
مالند تا زیر پدید آید بعده پشم یا پنبه بآب بعسل آب بخور مریم زهره گاو آلوده برو دارند مقل قنه زبل حمام بخور کنند شحم حنظل سه درم مغز بادام چهار درم شاند سازند و

در پنج ساعت پنج شافه بردارند بگشاید و بسیار باشد که بفصد صافن یا بسلیق خون روان گردد و باشد که تسکین درد مفتاح ببندد و حاجت بمفتحات نیفتد و بجای او تسکین
طبیخ افتیمون دهند و وقتیکه وقت استعمال مفتحات وجع شدت کند و ترسند که عضو ورم خواهد کرد یا قوت ساقط خواهد شد و به مسکنه وجع ضماد کنند و اگر خون کثرت آید
و سیخ مسافت تنگ باشد و ضعف نماید حابسات بکار برند لیکن اگر حرارت شدت بود و خوف ضعف نباشد و خون سیاه آید هرگز بند نکنند پس حابس قرص کهربا
رب سیب و حب مقل مسک معجون خبث الحدید دهند شیاف کحلی بردارند طبیخ عفص پوست انار مورد ببرد الورد اقاقیا قلقطار آبزن کنند یا پشم خرگوش نسج عنکبوت
بآب بارتنگ یا آب ساده تر کرده بمردارسنگ اسفیداج آلوده بر مقعد نهند و بعصابه بندند اگر تدابیر مذکوره در استسیال فرونی سود ندهند قطع نمایند که بهترین علاجست
و خوف هم دارد پس تا که ضرورت قوی نبود بقطع نپردازند و قطع با آهن یا بدوا پس اگر بدوا قطع خواهند باید که قلقدیون یا دیک برده یک سائیده بر نفس فرونی
نهند تا که سیاه شده بیفتد و لحم صحیح ظاهر شود و اگر تحمل وجع ندارد روزی میان داده گذارند تا که خشک و سیاه گردد پس برگ کرنب بآب پخته سائیده دهن بقر
آمیخته گذارند تا بیفتد پس بمرهم مندمله تدارک کنند و اگر متعدد بوند اول یکی را قطع کنند چون به شود دیگر را ببرند بدستور تا که یکعدد باقی ماند پس آن را گذارند برای
خروج خون فاسد و بعد قطع مرهم از پیه بط پیه مرغ پیه مرغابی مغز ساق گاو دهن کوهان شتر کتیرا صمغ عربی ساخته گذارند اگر از ادویه حاد ورم پیدا آید آرد جو صفرت بیض
دهن ورد آمیخته ضماد کنند یا عروق الصفر سائیده یا مغز خسته خوخ سائیده بزبد تازه آمیخته گذارند اگر از سقوط فرونی وجع شدید پیدا آید سسم سوخته بدهن لوز سحق
کرده گذارند و اگر قطع با آهن خواهند باید که اگر ظاهر باشد آن را گرفته باحتیاط قطع کنند تا لحم صحیح که بدو پیوسته است قطع نگردد که وجع و ورم و دیگر آفات آرد
پس باید که قدری از بیخ گذاشته ببرند پس داغ گذارند تا باقی خشک شده بیفتد و بعد قطع تا که خون از خود نایستد بند نکنند مگر عند خوف ضعف و اگر خون آید یا نیق
زنند و اگر افراط نماید و خون صالح باشد و ضعف آرد گلنار اقاقیا غبار الرحی قرص و کنند اگر از قطع ورم و وجع پیدا آید متصل کوهان شتر دود کنند نان پاکیزه صفرت
بیض نیمبخت و اندکی افیون ضماد نمایند و بندند و بطبیخ خطمی کتان برگ کرنب آبزن کنند و بعد قطع طبع نرم دارند تا از وجع و ورم ایمن مانند **قول ابن زکریا**
بعد قطع در آب پوست انار نشانند تا از ورم مقعد ایمن مانند و اگر ظاهر نباشد محجمه نهند تا بیرون آید پس قطع کنند اگر مریض قطع با آهن قبول نکند باید که بیخ آن را با ابریشم
یا موی اسب بندند و هر روز تنگ کنند و ادویه گذارند تا خشک شده بیفتد و اغذیه سمک زود هضم دهند **قول رازی** اگر دوانه بیست بود و آن [illegible]
گرفته قطع کنند اگر عظیم بود بیخ آن را ببندند اگر مستوی بود بسطح مقعد محتاج بداغ یا دوای حاد باشد **فائده** اگر بواسیر غائر بود مقعد را بمحجمه بگیرند تا ظاهر شود پس کنند
دم الاخوین کهربا زعفران اسفیداج افیون برابر سائیده بصفرت بیض شافه ساخته بدهن ورد آلوده بردارند **قول اهرن** بزیت چرب کرده اشنان سبز سائیده با
انفحه خشک شده بیفتد افعی کوهی که مسکن او نه آب و ریا شد گرفته چهار اصبع از سر و دم بریده میانه را بزیت در دیگ سربسته بپزند که مهرا شود و از این دهن تدهین کنند
که مجفف مسقط است سورنجان مسحوق بدهن بقر یا دهن گوسفند که کهنه باشد سرشته شافه ساخته بردارند مسقط **قول رازی** چوب طرفا بخور کنند سه روز
مجفف **قول حکیم علی گیلانی** برای حبس خون اطریفل هر چند که کهنه باشد بهتر لفاح مسحوق ده مثقال با اطریفل مقل آمیخته دهند و از انواع اسهال دموی [illegible]
تا آنکه آهنی که بسیار سوخته باشد با تره [illegible] هلیله کلان چهار و نیم هلیله سیاه یکونیم اصل السوس نیم دام آب لیمو آن را حل کرده حبوب بندند هر روز می خورند تا آب لیمو سوده
طلا کنند شخصی بسبب نزف خون بواسیر بغایت ضعیف لاغر شده و اشتها نمانده بود اطبا دست از علاج کشیدند از [illegible] صحت یافت و فربه شد و اشتها پیدا آمد خرمه
با آب لیمو تر کنند چون گداز دو آب دور نمایند خشک کرده خورند سه روز مالیدن خسته تمر هندی آب تر کرده در دیگ برشته مقشر ساخته سائیده صبح و شام یک یک مثقال

خورند و مداومت کنند حابس دم مزلق بواسیر از بیخ شاخ گاو دیش که در صحرا افتاده باشد و در ایام برشگال از و چیزی سیر و پیدا آمده گرفته به آفتاب خشک کرده بعاش سیاه بخور کنند
و گفته گاهی در مقعد ورم با جراحت پدید می‌آید و اسهال خون می‌آرد باید که بابونه بنفشه اکلیل الملک کتان برگ خطمی گل سرخ کوفته بپزند که مثل خمیر شود و گرم گرم بندند
روزی سه بار **قول لارزور** در بیرون بیاید ابتدا فصد کنند خون کثیر و سه بار بر آرند اطراف بندند حجامه بلا شرط بر سینه و اضلاع و مع شرط ما بین شانه گذارند و برای تسکین طبیعت
ریوند تمر هندی اهلیله دهند و برای حبس قرص کهربا گل مختوم برابر شربت حبوب بسته صبح شام دو درم دهند تخم بنجنکشت برگ بنجنکشت عفص طوبا ورد و مترو بابات سرخ
یا بابات سبز تر کرده در سرکه تند زمانه بر مقعد نهند چون سرد شود دیگر گذارند موی خرگوش یا نسج عنکبوت سوخته به بیاض بیض آمیخته ضماد کنند و بیش رشون
تازه که گرم باشد تر کرده بر مقعد نهند تخون گرم حقنه نمایند کندر مصطکی صبر گل ارمنی دم الاخوین هر یک نیم اوقیه خسته آمله درم به بیاض بیض یا آب بارتنگ
آمیخته ضماد کنند کندر مصطکی صبر گل سرخ برگ مورد مرزنجوش هر یک نیم درم قرص کهربا درم سائیده بخور گیرند دباغ عصفور بعیسی تها بندند و زخور اند برگ بیلو بخدرم
با آب سائیده نوشند سرب محرق شش دانه دهند اگر کسی و انشود خرقه را کوافورت ترکرده برسته نهند و برکبد و طحال مرهم مبرد گذارند آب آهن تاب نوشند چون خون
بند شود از اشیای حاد و پرهیزند و در هر سال سه بار خون گیرند مسهل خورند در پای نونت دهند مصطکی دواء المسک آب یا خمر سیر زده لیبر و زی ترکرده صاف نموده
در شیشه دارند و مدام نوشند کته سفید مرکی هر یک سه درم کندر نیم اوقیه عروق الصفر اسگند بیلو سائیده بچهار اوقیه شیر بزیند چهار درم بر و لعاب اسپغول نیم اوقیه سفرت
بیض عدد دهن گل سه اوقیه آمیخته مرهم کرده بر مقعد نهند و گفته روغن کاغذ بر باسور مالند سه و در خشک شده بیفتد تریاق الذهب بشربت انار دهند برگ خطمی
برگ عنب الثعلب قنب بشیر گاو جوشانده انکباب کنند مرهم سرب طلا نمایند برای بواسیر که وجع کنند بیرون آید النفع گفته زعفران مقل تخم گندنا کتان منقی خروع برابر سائیده
ضماد کنند که مزلق ورم و صلابت و اگر مزمن شود و مریض ضعیف گردد کیکین دهند و گفته طبیخ بابونه نشسته لیتی سینتو یا المورسیامس کورو گذارند اگر دوران
باشد فتیله آلوده نهند صدف محرق ربع درم دهند و بالایش دال ماش مقشر خورند چهار روز حابس دم مسکن وجع و یا عود نکنند زبل خر یابس بر خرقه نهاده بندند و بخور
کنند و لبن بقر آهن تاب نوشند عظم زانوی شتر کوفته در چلم نهاده بطور تنباکو کشند در سه بار مزلق یا دی هم یک ثنا فلفل هر یک بیست عدد و آب سائیده نوشند
چند روز نان نخود و ترب پخته خورند تا یک سنگ مرمر یا ساده قدر نخود به قند سیاه آمیخته دهند و بالایش نان ماش مجرب خورند دندان اسپ یا پای جغد خام بندند بیخ شاخ
یا برگ سنا آب لیمو سائیده ضماد نمایند مزلق پیچی هم اکنیا یا شاخ کرگدن بخور کنند و حلقه ساخته در اصبع دست دارند فنه ده درم هر روز با آب خورند سه روز و عود کنند برگ
گاو زبان کوفته قرص ساخته بندند مسکن وجع و سوزش نیز تور که در برازشتر باشد گرفته خشک کرده بخور کنند رفع شود از حنفص شافه تراشیده برو دارند و وقت براز برآرند
و بعد خلا باز نهند همه وقت تا هشت روز اگر حرقت آرد ترک نسازند اصل رفع گردد و حاتمه از دندان اسپ رایی ساخته در خنصر پوشند لیست انار و لاتی سحوقه کنی
بجغرات گاو آمیخته خورند و دران روز سوای جغرات چیزی دیگر ندهند و تمام شب بیدار دارند روز دوم نیز بجغرات خورند پس هر چه خواهد دهند و در هر سال بدستور
نمایند مغ گرد و عفص سحوق پنج افیون نیم پیه میش آمیخته گذارند آج آب مل کرده دارند و بعد هر خلا بدان آب شویند بجفت مرهم کته گذارند حنفص مغز حب القطن
برگ یاسمین هلیله کابلی هر یک سه افیون یک موم دوازده روغن یاسمین قدر حاجت مرهم ساخته نهند مرهم کته درم مرهم موم اوقیه آمیزند و گفته یا ماسی آب
لیمو مفید است سنگ ارنبه بطبیخ مامیران سحوده نوشند و از آب ساده و اشیای گرم پرهیزند عظم خوک محرق فرو رکنند یا سنلاره شو بحیکه در نفث الدم گذشت دهند
پنبه بروغن انکیلو آلوده گرم گرم نهند مسکن وجع مجفف و گفته گانچه در صره بسته گرم کرده تکمد کنند گانجه شتی عروق الصفر روغن گنجد هر یکی نیم مثقال ضماد کنند که برای بواسیر کثیر الوجع مفید است

برگ نیب یا برگ بکاین سائیده گرم کرده ببندند طلین بواسیر موسیت تا آنکه نور به بیاض بیض حنا کنند وگفته بر عظم بالای سرین که قطن گویند علق چسپانند هر سال
بعد شش ماه نفع کثیر دهد یقین که بواسیر موی و استعمال چند بار بالکل رفع گردد اما ارسال علق بر مقعد منفعت وگفته این خنصر دست چپ بر آسیام داغ دهند که
قاطع خون بواسیر است اگر بندند اعلی دست چپ از بیخ ابهام شش اصبع مضموم جانب ساعد بعد یازدهم ماه روز چهارشنبه داغ دهند مزیل بواسیر موسیت که نشود
اما سالها انواهی و ترشی وغیره پرهیزند **قول جوان گورو** و این مرض کسی را شود که آن را ابرا بعسر و زور کردن آید و زنان که وقت زائیدن زور میکنند حابس
مراق و فتق دامیه و سوء القنیه نیز پیدا آید چرا که درین ها خون کثیر پیدا میشود و در عروق بواسیر آمده دهن آنها گشاده می بر آید رطوبات ادویه قابضه دهند و
همه روز طبیخ گل بنفشه که بروغن گوگرد ترش کرده باشند نوشند و دیگر اسباب این بسیار اند **علاج** اگر خون سیاه آید بند نکنند فصد دست نمایند سستی نبود اگر بیند کیفیا
دهند که انفع تدبیر است اگر خون کثیر آید و از فصد وغیره نفع نشود شربت مورد شربت و بعرق تخم ریحان بعرق بارتنگ دهند سنگجراحت بسد دم الاخوین بگلقند کنه آمیخته خورند
عسل بر مقعد مالیده قضیب بقر سحوقه باشند اگر خون کثیر رود کندر دم الاخوین گل ارمنی موی خرگوش سوخته برابر به بیاض بیضه آمیخته طلا کنند نسج عنکبوت
بخور نمایند اگر کافی نبود عصاره بارتنگ رطل صمغ عربی نیم اونس دم الاخوین مصطکی هر یک یکنیم درهم بر آتش نرم جوشانده صاف نموده شربت مورد شربت
ورد هر یک دو اونس سنگجراحت تیار بسد هر یک دو درم صبح دو پهر دو دو اونس دهند برنج یا پیچه بقر یا پیچه دنبه کابجی برنج که در طبیخ کتیرا پخته باشند خورند
آب طبیخ اسفاناخ یا طبیخ بنطافلن یا طبیخ کته یا طبیخ وتب اثیل نوشند اگر ریزش خون مفرط بود صبحی کهربا نیم سکره بلیله طبیخ کتیرا دهند بسد اونس دم الاخوین
سنگجراحت هر یک دو درم سائیده بسی حصه کرده هر روز یکی بمرق مرغ یا طبیخ کتیرا دهند گزر دشتی در کیسه کرده تا شش ماه نزند خون از بیخ شاه تره و اپیچ …
بر پشت بندند … بر در … بندند تا شش ماه وابسته دارند طبیخ اذان الفار شویند شربت از زبل تازه حمار طیار کرده نوشند اول بطبیخ زیتون شویند بعده
اوکوانیتو المور یا گذارند در روز دو بار اگر درون باشد فتیله آلوده در مقعد نهند هشت روز آخر الامر بخور ماهی دهند یا بر نقاء آخرین ضلع عظم عصعص داغ دهند قطعه
لحم بقر بر موضع بواسیر مالند چون خوب گرم شود ببندند تا که عفن شود صحت گردد وگفته اگر درون باشد دو دو اثنکند برگ زیتون برگ خطمی گل سرخ نمک هر یک مشتی
آب چشمه سه کاناد زیت رطل جوشانده آنکه آب کنند پنج شش سوز گلاب شیرزن مقیداج برابر سال سفور نواسکر و لمو آمیخته فتیله آلوده در مقعد نهند مزیل وجع و سوزش
بواسیر درد دمی اگر کافی نبود شیر خر یا شیر بز حقنه کنند وگاهی بواسیر بسبب جگر یا امعا یا مره میشود درین کسن تبلیه انفع چهار تخم وزیقا حصه دهند روغن بیضه بالند حلقه از
عظم ماهی ساخته مدام در خنصر دارند اگر خون مثل آب گوشت آید بدانند که ماده حاد رقیق بخون آمیخته بر یوند بلیله شربت ورد و تنقیه کنند و فصد نمایند که جگر ضعیف شود
و استسقا آرد و اگر مصبوری الاعتقال شود و حاجت تلیین آید و از حقنه اذیت یابد صبحی به فادس نیم اونس کر مور تار تر چهار اسکرولو برق مرغ که در وشش نجته باشند
آمیخته دهند چهار روز وگفته و تنکیه وجع وغیره از آن شیر خر تا دو ماه نوشانند برگ خطمی برگ پنج سائیده ضماد کنند اگر در بواسیر سیلان خون یا بلغم با کثرت خوب باشد برگ
خطمی برگ خبازی بنفشه برگ بادروج هر یک دو مشت سبوس گندم سه مشت شعیر مقشر بو مادران شبت پنج ماذریون هر یک … بهدانه شش درم شلیم حلبه هر یک دو اونس
سیب شیرین دوازده عدد آب چهار کاناد تر چهار درم بر دو آبزن کنند چند روز زبل کلب بر روغن گل یا روغن بیضه آمیخته طلا کنند وگفته اگر بواسیر سرطانی بود یا سوختو
طلا کنند روغن بوفاریقون چهار اونس گل گوگرد دو اونس بر آتش نرم جوش دهند سفرت بیض نیم اونس کافور سکر و لمو آمیخته طلا نمایند که برای بواسیر سرطانی
وغیره انفع است وگفته اگر بواسیر منتفخ و با وجع صفراوی بود و نبود وی فصد باکنند تا از سرطان و خانغرایا ایمن مانند و اگر افتتاح خون خواهند علق گذارند و از اشیا

گرم شیرین غصہ سواری اسپ تعریق پرہیز ند علاج حجامت عصعص بہترین علاجست و خون کہ جاری شود در ابتدا بند نمایند مگر وقت افراط و ضعف
قوت مریض و اطبا نوشتہ اند کہ داغ مابین خنصر و بنصر نافع خون بواسیر در داغ مفصل ترقوہ سفید بواسیر است و بعد داغ پنبہ تر کردہ در آب باران نمند کہ جاری
باشد حب تخم بارسنگہار نافع بواسیر بی نظیر است تخم بارسنگہار مقشر کردہ کہ سفید رنگ می برآید یک تولہ فلفل گرد سہ ماشہ کوفتہ بیختہ حب بندند خوراک
سہ ماشہ با آب سرد دیگر زمین کند با آب جوشاندہ خشک کردہ دو فلفل یک شیطرج نیم سائیدہ یک سم بدوغ دہند و تا سہ درم رسانند و مداومت کنند مرلیہ
دیمی ہم دیگر تخم ریحان دو نیم درم روغن زرد دہ درم آمیختہ صبحی دہند تا ہفتہ و برنج بی نمک بشیر خورند دیگر زمین کند برجیرہ کردہ بروغن زرد فرو برند و نان گندم
بی نمک بروغن خورند دیگر نبات تالکھانہ مع برگ و شاخ و بیخ خشک کردہ سائیدہ دو درم با آب دہند چند روز حابس دیگر آملہ سہ درم نجرات ندہ درم آمیختہ خورند نان
گندم کھچڑی مونگ غذا نمایند و زبان زاغ کلان سائیدہ طلا نمایند دیگر توتیای سبز زاج عفص برابر آب کریلہ حب بستہ با آب سودہ طلا نمایند محلل دیگر برگ
شانہ برگ عنب الثعلب سائیدہ شانہ ساختہ بردارند مرلیہ وجع دیگر مغز تخم نیب عفص برابر سائیدہ ضماد کنند دیگر برگ نیب برگ توت برگ فنجنکشت برگ
تمر ہندی ہر یک ربع رطل برگ آبنوس نیم رطل جوشاندہ انکباب کنند و بآبش استنجا کنند و ثفلش سائیدہ بندند و ستور سہ روز دیگر مقل خستہ خرما محرق عفص
بدہن بقر آمیختہ طلا کنند برای مسہ کہ بیرون آید نافع دیگر سم الفار یک بیخ جوزمائل دو کف دریائی شش زنجبیل ہفت نمک سنگ نوزدہ سحق کردہ بعدہ تبرز
قدر یک سرخ خشک گذارند تا ہفتہ و از سواری و حرکت پرہیز ند رفع شود دیگر عظم سر آدم دارچوبہ ہر یک درم سائیدہ ہفت حصہ کردہ یکی بیندازند و باقی را
در سہ روز صبح شام بخور گیرند و بعد بخور قرصی از برگ کوکر بھنگرہ ساختہ بر مقعد نہادہ لنگوٹ بندند مسقط دانہ در سہ روز دیگر تخم توتیا خشک کردہ ہمراہ قنب
سائیدہ بخور کنند مسقط در سہ روز دیگر شنگرف عظم فیل ہر یک پنج درم سائیدہ ہفت حصہ کردہ یکی بیندازند باقی را در سہ روز صبح شام بر آتش زبل فیل انداختہ
در جامی مجوف ظاہر با دربستہ شدہ بخور گیرند و ابعدہ دو ساعت بیرون آیند مجرب دیگر جلد و زبل خفاش عاج ناخن شیر تخم ترنج مقل عظم زاغ اشق اذاراقی مقدار دس شکر
مفرد ابخور کنند مجفف دیگر رال بخور نمایند مرلیہ یحی ہم دیگر افیون با آب آمیختہ چند بار بر باسور طلا نمایند دیگر تخم حنا با آب یا گلاب سائیدہ بر باسور نہادہ لنگوٹ
بندند دیگر پیہ موش مالند دیگر ضفدع کلان سوختہ رمادش بگلاب طلا کنند مرلیہ وجع حابس دم ربع درم رماد مذکور دہند دیگر گل بادنجان بسانیدہ خشک کردہ
سائیدہ مالند یا مقعد را چرب کردہ ا تحاع مذکور پاشند رفع کند دیگر دہن بقر مالند مجفف دیگر صبر با آب گندنا طلا کنند چند بار مزیل دیگر تخم شبت با آب انداختہ
بختہ بر مقعد بندند دو روز بعدہ زراج ربع رطل در کاغذ سفید پیچیدہ در آتش بی دود نہند چون جوش خوردہ خشک شود سائیدہ دہن بقر قیر طلا آمیختہ در ظرف سکیر دو سہ
حبرات ساختہ باشند انداختہ بچوب نیب حل کنند و فتیلہ سرخ گرد و فتیلہ آلودہ در مقعد نہند و لنگوٹ بندند از صبح تا شام و از شام تا صبح در ہفتہ باسور گداختہ بیفتند
دیگر حضض سرب شیر گاو سودہ یا روغن تخم نیب مالند دیگر بقر قلی نرم کردہ بر باسور ضماد کنند و مقعد را ساعتی نزد آتش دارند بدستور چند روز منفسح شدہ بیفتد دیگر خون
گرم شغال نشینند و پوست تازہ او بر باسور بندند رفع کند دیگر بودینہ دو درم عظم کلب محرق مسحوق دہ درم بشیر خر آمیختہ مثل مرہم کردہ بر خرقہ کشیدہ بر مقعد بندند وقت براز
کشادہ با زیشیر آلودہ گذارند مرلیہ بواسیر و بعد صحت حسب مقدور طعام نفقرا خورانند دیگر عفص سکہ سودہ طلا کنند مسکن وجع اگر حرقت بود در شیر گاو تخم نشانند دیگر مرارہ خر طلا کنند
مسقط دیگر دو دو از زبل تربت جوشاندہ یا دنبالہ بادنجان مغز بادام تلخ آمیختہ یا مقل بقدری برنج آمیختہ یا سنگدان خشو تر یا برگ سورد یا پوست سنگ پشت یا گل سیوتی
ضماد کنند دیگر روغن ترب یا روغن گنگنی یا روغن تخم ترنج یا روغن تخم ناگورہ یا روغن عقرب یا روغن خستہ خوخ یا روغن بیضہ یا بروغن بریان کردہ یا جیرک

بدن آدم یا حجر البقر یا جدوار کمر یا بسه طلا کنند دیگر بیخ حنظل بروغن ایلیلسوه حمول کنند مفتح خون دیگر روغن آجر حمول کنند مفتح خون مقعد دانه دیگر مطبوخ پوست انار شیرین
دیگر زاج بریان نیم درم توتیای سبز ربع درم سائیده برباسور طلا کنند دیگر حب وهیمیرا بروغن گاو سوده برعروق کنفت دوش انند دیگر حنظل سحق کرده در دو نیم درم پنبه نهاده
نزد مقعد دارند تا بانگ بورش سه باسو بیرون آینده و در هفته مغز گشته زنج گردند اگر قدری بر باسور گذارند و عمل کند اما وجع و ورم آرد دیگر سم الفار سحق
بتیز خرجوشانند و از دوش محترز باشد پس اول محجره مقعد سنند تا باسور بیرون آید پس قدر نیم نخود از سم الفار مذکور بر سر باسور باحتیاط گذارند تا بجای دیگر نرسد بدو
بر روز دانه مذکوره اگر گشته و چیش با یک دست شده بغیر اذیت در دو سه هفته می افتد لیکن در استعمال این خطر است ضعیف البته آب دغی آرد و در اثنا
تقویت دل و دماغ به تریاق و مفرح یاقوتی و دواء المسک غیره کرده باشد دیگر گوه موش سوخته زبل عصافیر دو نیم صد و آمیخته بر باسور طلا کنند بخفت مسقط
دیگر عظم آدم بر سور سازند دیگر بیخ سرپوکه سفید زنجبیل برابر بخور کنند بچهار روز مزید بیخ حی العالم سائیده بکف پا بندند حابس انواع دم دیگر بیخ انانانس
کہ گل سرخ دارد در دست بندند دیگر سنگے کہ حبس دم کند یا سنگ جراحت در گلو آویزند دیگر برگ و بیخ چرچرہ یا پوست انب بندند دیگر بیخ مغیلان در نفه
گرفته بکمر بندند دیگر آب حقه یا بنفق تنباکو یا بطبیخ نیب ادم آستنجا کنند دیگر شانه کرده ظهره مانه را به دهن به روغن گل دهن نیلوفر روغن سرپ جیب کنند
دیگر افیون ۲ درم شیر انداخته پزند چون شیر جذب شود و افیون مانند برگ تنبول مستغنی از عرق بیست جفید و بتابه گرم خشک کرده سائیده آمیخته قدر ربع درم
حبوب بندند و یکی در چلم بجای تنباکو نهاده در حقه بی آب کشند و دوش فرو برند صبح و شام تا هفته دیگر برگ سبز درخت انبه الیده در چلم نهاده کشند فرمله
یہی ہم **قول** لا اسند و ربسیر جب مرض تو اوتیرے او تین تو ادی اور ددیا ما - ہی قابض سفوف ایسی تیکو سفوف دیسترمیجی تیو سفوف کر ہی کیسو شربت بنا نو
قرص طباشیر قرص امیک کرہ کو ادیسترزجی معجون میکالیت طبیخ ادیسترزجی دی اوتیاتا ہہ مفیدا مذ و ہندلینی منقو دی المور یاس ردی ہی مولی احتیالینی منقو
بواسیری لینی متیو المورییا اوکوامیتو المور یا اوکوامیتو یا المورییا اوکوامیتو بقیر برناتی اینہ مفیدا نگنذ ند دیگر بندال بہمین بقر حل کرده درون بیرون
طلا کنند دیگر توتیای سبز سوخته نیم روغن گاو بیخ حل کرده بر ثولول طلا کنند دیگر بعسل ابیض بندال برابر سائیده طلا کنند دیگر دم الاخوین درم ساده ییه زد
خورد دیگر نوه یا آل سمیه و سنه رمز شنی مرد و غن نید در مستعمل هسته روز خورد تا دو از ده روز دیگر نیم توک طلا کنند رفع شود دیگر مداومت جلوس بر پوست گرم
کنند ما بواسیر بادی این یا دیست غمط عسر التحلیل که پیدا میکند الم مثل قولنج و قراقر در شکم و انتفاخ گاهی تا پشت و سرایت و دیگر سینه گاهی فرو آید
تا تقیبب و انثیین و تطل و حوالی مقعد گاهی بمال خون آید و شکم تبض کند گاهی میل بحرارت میل کند و قت نشستن و برخاستن آوازها انو و مفاصل آید سبب او سوداویت که برگرده
ریزد یا درو پیدا شود و از حرارت گرده مستحیل باد غلیظ گردد و بسبب غلظ تحلیل نپذیرد و در نواحی گرده گردد و ماند تا آنچه گفته شد تا ید اگر چه این مرض متعلق
نسبتی ندارد زیراکه مبدای او کلیه و منصب و معاصات لیکن بمشارکت نفخی که با سور دارد و در یخا نوشته شد کسر اندام و وجع زانو و مفاصل مدام اندت انواع ثقل
اندام بعد خواب و جماع عدم هضم طعام میل لون بزردی یا سبزی یا رصاصی یا سیاهی حکه بن موی تیدیلی لون آن و باشد که گرمی حد نعص آید علاج تنقیه بحب او
طبیخ افتیمون کنند بعده معاجین و جوارشات کامر پارباد و به رو آمیخته دهند تا انثر دو از و دو تر گیره و سه زر نیاد و روغن بلیله سیاه شیطرج عاقرقرحا فلفل و افعل تخم گندنا
مقل برابر نوشادر قدری با آب مورد تر آب کند تا حبوب بندند دو درم دهند آب شبث شبت درم آب گندنا سیخ نم عسل روغن کنجد روغن حبه الخضرا به یک چه درم
تند بیست درم جوشانده حقنه کنند ولاک سواری اسپ حمام مدام نمایند و از نوا که ولبن بپرهیزند گاه و باشد که فصد باسلیق نفع تمام **قول** جوان کو دو

اگر خون نبرآید بیحی گویند کین تیلیو دهند دو سه بار یا فصد کنند تطبیخ برگ زیتون برگ خطمی بنفشه بزرالبنج کوکنار که در وسومی حقنه تشنیز باشد انکباب کنند
برگ بنج شسته تخم کاهو خشخاش هر یک نیم اونس برگ بومادران دوازده عدد تشنیز نیم پانده سائیده صفرت بیض دو عدد زعفران اکمه دبلو آمیخته ضماد کنند برگ
ملیق مشته آب کاهو و ظرف گلی جوشانده شکر چهار اونس آمیخته بدین شویند لیده اوکوانیتو سریا وکوانیتو گل لاله برابر ساعتی حل کرده گذارند روغن ثعلب
وقت شب مالند آب کرده وقت کباب از تخم تقرحیک طلا کنند روغن بیلیدیس مالند اگر ورم و وجع کثیر بود بصل در آتش پخته مسکه برابر بصل صفرت بیض عدد اسفیداج
اسکرو بلو سائیده آمیخته ضماد کنند و ضد نیت بریان کرده موم قدری آمیخته طلا نمایند مدام بول خود شویند گلاب چهار اونس نشاسته نیم اونس نمایند
چون غلیظ شود اوکوانیتو سفید یک اونس زعفران تمد رم بابونه بیض سه عدد حل کرده در سه ساعت طلا کنند تطبیخ عنب الثعلب شبنه نمتس سموق
خوک یک عدد صفرت بیض آمیخته طلا کنند روغن چوب فبلیزس طلا نمایند روغن کتان تطبیخ دو قوا آمیخته طلا کنند سیب عدد گلاب پخته شیره زن بیلیدیس بیست چهار عدد سائیده ضماد نمایند
باسموسوا فوری طلا نمایند سرب سوخته روغن گل بکهرل سرب حل کرده طلا سازند بنج سوسن نیم دره سکه آتنه بیبرغ آرد کتان حل نموده ضماد کنند مزلیه وجع متعاقب تطلیس نگا اسع آمیخته
طلا نمایند بابونه و مقعد نهند آمیخته بهار در بستر دارند یا بظهر بندند یا بعد تنقیه ام لیتی سیتو کوندیا بر کلیه و فقار گذارند زیر حمام طلا سازند مفتح ابتدا تنقیه گذارند
مزلیه وجع و حرقت که بدوا نزد و داغ در پای دهند **قول لارزوریر** وقتیکه باسور بزرگ شوند ثقب مقعد را تنگ میسازند پس بهتر که بغیر احساس خارج بشوند
بسبب ضیق مجری بند مانند والم رسانند و این را الباسیر ادی گویند خمر اسپریال یا آلاداس وی ویناس یا معجون اناشاتیو یا معجون کونئیر دهند
خرقه کتان بزهر گاو آلوده بر باسور نهند و تر دارند فتیله بطلای صبر آلوده در مقعد نهند ثولول را شسته خرقه در لیتی منیتو بواسیری آلوده گذارند لیتی منیتو
الموریا لیتی منیتو وی پولی انیتا طلای لموریا طلای بواسیری اوکوانیتو الموریا اوکوانیتو روزاد و میسوی همه انفع بر باسور گذارند حب لبان کهنه سه ساله
برگ نیب جوشانده انکباب کنند مسکن وجع بخور الموریمی دود نمایند گل گوگرد یک پاوهسکرد یا پو بدوقا شوت شیر یا عرق دهند کتیرا هر یک یک شکر سه
سائیده یک درم دهند و واحوارش جالینوس دهند **روغن کریله** برای بواسیر انفع کریله منقی از تخم چهار اونس روغن کتان یار ده اونس در گمیں ابپ در
آفتاب دفن کنند دیگر از زبل خوک روغن کشیده رماد عظم خوک آمیخته طلا کنند مزلیه نواصیر هم دیگر برگ گندنه سائیده ضماد کنند دیگر تنباکو محرق بر گل
کنید آمیخته طلا نمایند دیگر از ریک به بیاض بیض آمیخته یا زبان سگ به روغن کنجد سوخته زاج ربع درم آمیخته ضماد کنند دیگر آب عنصل صبر برابر آمیخته یا عسل
بدهن البقر آمیخته یا کته هلیله زاج برابر سائیده یا پنبه بشیر عشر تر کرده یا روغن مغز بنادال یا روغن پوست ترنج یا روغن شبت یا عقرب به روغن کنجد سوخته یا بزباله
بروغن سوخته مالند دیگر عفص مرتک کته برابر آب تب یا آب برگ تنبول سوده مالند مسکن وجع دیگر برگ انجیر کوفته بالند همون برگ بندند مفتح بواسیر که نبد باشد
دیگر منی خر سه چهار بار طلا کنند دیگر بارکتابی خشک کرده یا بیخ عشر یا پوست خرموش یا اجراد یا قنب تخم حنظل خسته هلیله زرد حل برابر یا حرمل
برگ نیب برگ بهل برابر یا زرنیخ گوگرد ایر ساچ کرفس انجدان اشنان تمنا نزوت لحم خوک بزرالبنج عظم آدم کربیا کمه نباشد بخور نمایند دیگر مغز تخم کدو تلخ سائیده
بول مریض یا بول گوساله شانه ساخته بردارند سه وزن دیگر زرد چوب را بلدی آب ثوم سوده برنج مالیده در مقعد نهند دیگر عظم باخه در مقعد نهند مزلیه سیاله
دیگر سورنجان بروغن کهنه گوسفند آمیخته پشم آلوده دو شب بردارند دیگر قضیب بقر فرو برکنند دیگر اول ثولول را آب گرم شسته روغن نارجیل مالند و سلحفات
اندک روز مرده اگر گرم نموده کماد کنند دیگر سجاو برس گرم کماد نمایند مسکن وجع دیگر آجر گرم در خرقه پیچیده بر و نشینند دیگر بر پوست اسد یا پوست وب یا

یا پوست یوز نشینند و جلد شغال با خود دارند دیگر آب گرم شسته پوست بقیه سائیده پاشند در سه وز بر دو دیگر بطوری نشینند که باسور بر آید زنگ
شتی گرفته مالند در دو سه روز برو ند دیگر طبیخ برگ خروع انکباب کنند دیگر ناخن فیل بندند دیگر بیخ کرونده را شب شنبه نیوته داده صبح بستانند و بسایه خشک
کرده بر ریسمان هفت تار که دختر نارسیده رسیده باشد بسته در کمر بندند دیگر فوفل بآب سائیده بر خرقه نهاده بندند فرزلیه باسور در یک روز دیگر مرزنگی
ودموی گل خراطین خشک بعد فراغ از براز مالند و اندک توقف کرده آبدست نمایند پس گل مذکور بآب سوده طلا کنند چون خشک شود باز آبدست نمایند بدستور
تا هفته دیگر خمر سه آتشه پنج آثار ریخته در طشتی کرده در و نشینند بعد سه ساعت بیرون آیند و جرم کهنه بر آتش یا چلپد شتی انداخته بخورش تا یک گهری رسانند
روز دوم دو آثار خمر دیگر در همون خمر اول انداخته بدستور آبزن و بخور کنند بدستور تا هفته خشک شده بیفتند دیگر برگ جای تند هر یک بیست درم زعفران
ربع درم سائیده چهار حصه کرده هر روز یکی به یک نیم درم مسکه گاو میش آمیخته خورد و غذا برنج کهچری بریان بمسکه گاو نماید فرزلیه انواع بواسیر مجرب دیگر مرد ضفدع
تا بیست یک روز نوشد دیگر انگزه نیم درم غلوله کرده ناشتا خورد سه روز دیگر نان گندم بجزات خورد چند روز دیگر تواج حضض لسان العصافیر تلخ حب البان از هر یک نیم
یکدرم دهند نان بی نمک بروغن کنجد تا چهل روز خورند پس قدری نمک و لحم دهند دیگر پوست بیخ کگرونده درم فلفل نیم درم عسل پنجدرم بآب سائیده بجیه نوشند تا هفته
دیگر فلفل صبر هر یک دو درم نمک سنگ ده درم آب چهار رطل بزند چهار که ماند صاف کرده سه بار در روز یا پنج وز نوشند و در نسخه جای صبر توت دیگر
جوارش اسقف جوارش بسباسه مفید دیگر عسل و دهن بقر چند روز خورند بعده سر دق المصفر بشیر زقوم هفت بار تر و خشک کرده بآب سوده طلا کنند چند روز
خشک شده بیفتند دیگر زهره گاو عدد شکر دهند سه روز دیگر هلیله سیاه سنا هر یک ده شکر بیست سائیده پنجدرم وقت شب دهند فرزلیه وجع و صلابت
دیگر خفاش کلان مصفی از پر و غیره بروغن سوخته حل کرده اندک اندک خورند دیگر گوبهی نرانده بجعزات خورند در هفته بفتد دیگر قنه دو درم بآب دهند سه بار دیگر برگ
کگرونده بسایه خشک نموده سائیده سه درم عسل چهار درم آمیخته دهند هفت روز دیگر بمفصل تر قوه داغ دهند محلل ریاح بواسیر حب هلیله زرد آمله هر یک پانزده مقل ده
نانخواه سه قرن ایل محرق ودع یا خرمهره کلان محرق هر یک یک حب بسته یکدرم وقت شب دهند و در نسخه مقل بیست پنج و عوض شاخ و غیره و بسد است۔

**حب** هلیله سیاه بآب گندنا قدر نخود حبوب بسته سه حب صبح دو بشام دهند طبیخ پوست مغیلان نوشند **حب** مغز تخم نیب بآب ترب حل کرده قدر نبق صحرائی
حبوب بسته صبح شام هی دهند تا بیست و روز از ترشی نمک پرهیزند **حب** فرزلیه دموی و ریحی درون باشد یا بیرون حضض پنجدرم آب کگرونده چهار رطل بزند چون
غلیظ شود قدر کنار صحرائی حبوب بسته صبح شام یکیک دهند **حب** حضض آب بیخ ترب سفید قدر نخود حبوب بسته صبح شام یکیک دهند **اطریفل مقل ملین** بلیله
کابلی هلیله سیاه بلیله آمله افتیمون اسطوخودوس هر یکده تربد هفت سائیده بدهن لوز چرب کرده مقل مغز فلوس هر یک سی مقل بآب گندنا حل نموده بعسل قوام کرده ادویه آمیزند برای بواسیر مفید
**عرق حشمینیج** حشمینیج پانزده سیر عدد دو سیر آب ده من سائیده و جوشانند نصفی ماند دو نیم کرده قند سیاه کهنه پانزده سیر انداخته دفن کنند بعد نه روز که بسد و تفل بساط چه هر یک
بیست درم خولنجان و نیم درم عود پنجدرم انداخته کشند کاسر ریاح و برای اسیر بواسیر مفید **معجون مقل** هلیله کابلی بلیله آمله حرمل تخم گندنا تخم ریحان هر یک پنج مقل پنجاه مقل بآب
گندنا حل کرده بد چند عسل آمیخته قوام کرده ادویه آمیزند برای بواسیر دو درم مقعد و کسر ریاح و خون بواسیر مفید **فصل دوم در نواصیر** قرحه ایست غائر عسر البرء
که متصل بمقعد واقع شود و مدام چرک از و بر آید و نافذ و غیر نافذ میباشد شناخت نافذ آنست که باد و براز از آن بر آید و ایضاً چون میل در قرحه و اصبع در دبر کنند هر دو را
ملاقات شود اما اگر منفذ قرحه تنگ باشد و میل نتواند رفت و از ضیق مسلک براز نیز بدین جانب نتواند بر آید پس در نافذ و غیر نافذ شبهه می افتد پس باید که فتیله

در مقعد مریض تمنتا برآمدن هوا داخل نباشد پس فرمایند که حبس نفس کرده قوت باسفل کنند چنانچه برای خروج براز میکنند و اصبع بر قرحه رانند پس اگر خروج سیخ
با اصبع محسوس شود نافذ باشد الا یا آنکه شمع بر دهن قرحه نهند و ظرف مثل آنها بر شمع چیزی سوزند بنوعی که دود در شمع اندر شود پس اگر مریض در باطن خود حرارت آن
دود یابد نافذ باشد الا غیر نافذ **قول ابن زکریا** آنکه قریب مقعد بود کم خطر و آنکه بعید باشد خطیر زیرا که منقطع میشود از آن عضله پس ممکن نمیباشد ضبط صاحب
او را حبس حدث **قول جالینوس** نوع اخیر گاهی از تنقیه بدن بچیزی که سائل شود از آن رطوبت اصلاح پذیرد **علاج** اگر نافذ باشد دست از علاج بدارند چه اگر
اذیت تداوی می بدتر از نبودن نیست چرا که تدارک وی یا به شکالیت یا با دویه اکاله در این هر دو خطر است دوی مفشر صمغ زیتون سحق کرده زعفران قدری آمیخته
فتیله آلوده نهند یا از جاوشیر فتیله تراشیده بروغن نارجیل چرب کرده نهند و بالائش مرهم زنگار یا قاقیا حلیه آب روغن نارجیل ساخته گذارند صبح شام که باد صبر خورند تا
خشک شود یا با آهن یا دوای حاد قطع کرده مراهم ملتحمه بعمل آرند سر به محرق باشند **قول حکیم علی گیلانی** اول به مرهم شیاف هم اکرده دوای چینی گذارند
زرد به سازد اگر غیر نافذ باشد اول قرحه را نشتر داده از زرداب پاک کرده ببینند که میل میرود یا نه اگر نرود شیاف عرب آب سوده دو سه قطره چکانند صبح شام در وقت
قطور بیمار را بر پشت خوابانند و زیر سرین تکیه نهند تا از هر شستن بودی عمیق بیت بدانند تا که دو خشک شود و اگر میل توانند رفت باید که میلی باریک تر از ثقب تا صور گرمیته بالایش
پنبه پیچید و به آب صمغ تر نموده بسحیق شیاف مذکور آلوده در قرحه نهند یا دویه شیاف مذکور به روغن بنفشه آمیخته مثل مرهم کرده گذارند وقتیکه پاک شود به مرهم علاج نمایند
دل بطنی برگ مورد و معدلوست انار بلوط و غیره آبزن کنند و از اغذیه تحلیلیه پرهیز کنند **قول ابن زکریا** خرقه بر میل پیچیده فرو برند و بجانند تا خون برآید گذارند و نیز
دوم به طور کنند تا سه روز اگر گوشت زیاده شده باشد از سه سوز پس صبر قشور کندر مرازنروت ایسا آرد کرسنه جاوشیر دم الاخوین سائیده نفوخ کنند ملتحم شود **قول الارزوتر**
سبب این خون غلیظ سوداویست که در افواه عروق بواسیر داخل شود و ممکن انفتاح آن نتوانند بدان سبب رنج کثیر رسد و آن موضع ورم نماید و این مرض خطیر نیست لیکن
اکثر ناصور میگردد و علاج نمی پذیرد پس باید که برای باز داشتن خون بر هر دو گوشت محجمه نهند پس بر ساقین گذارند و مسهل هم بدهند مگر طبع مدام نرم دارند و برای تسکین برگ
کاهو گاو زبان برگ خطمی هر یک ششه اصل السوس تمر کشمش هر یک نیم اونس آب یک لیبر زیند چون هشت اونس ماند صاف کرده مغز فلوس سه درم شربت ورد
اونس آمیخته هر روز به دو وقت دهند روغن بادام یا روغن خسته خوخ یا روغن مغز تخم تربز بر موضع وجع مالند منشرت بیض به دهن ورد آمیخته پنبه آلوده بندند اگر وجع اشد
بود پنبه با فیون آلوده گذارند بدل کبیر بکهرل سرکی حل کنند که سیاه شود مالند آب خرفه حسل را بیکهرل سرکی حل کرده نهند یا تن بیض بشیر زنان لت کرده گذارند یا مع
بعرق گوگرد آلوده نهند که مزیل وجع و ورم و زخم است مغز نان بشیر پخته صفرت بیض آمیخته ضماد کنند برگ خرفه کوفته بندند بصل ابیض در ماد گرم پخته مسکه آمیخته ضماد سازند
وزاریخ تقنب کرده و مغزش برآورده و دهن ورد به ساخته بر ماد گرم نهند چون گرم شود بر موضع ورم بندند ریه حلوان گرما گرم بندند حب مقل دهند روغن جوز سفید یا
افتتاح بواسیر بر موضع او علق گذارند یا خرقه با آب بصل و قدری صبر آلوده صره ساخته بر مقعد مالند تحمیم گزر یا تحمیم کنند یا بر آتش زغال قشر انداخته بخور گیرند صبح شام تا هفته کعب
آهو سوخته مالند پیه خرس طلا کنند برگ آرهر برگ بهنگره ملح غیبن سائیده قرصی ساخته بر دهن زخم بندند سه روز رفع کند اگرچه ناصور باشد و گفته اگر مزمن بود اول
موضع را بروغن چرب کرده عظم سپیده سوسمار صحرائی مسکه آب سوده طلا کنند بالطبیخ بلیله بلیلا آمله آمیخته چکانند یا بر خرقه کشیده گذارند و بالائش برگ آمله و کسب
جوشانده فشرده قرصی ساخته نهاده لنگوٹ بندند عظم زانوی شتر آب سوده طلا کنند در هفته به سازد عظم آدم با آب صبر طلا نمایند مزیله مزمن حراطین بخون خر سائیده
یا حراطین خشک مسحوق به برگ مسموم آمیخته گذارند عظم خوک بروغن کنجد سوده پنبه آلوده نهند روغن زرد مغسول با آب صدبار و در آن یک توتیای سبز نیم آمیخته گذارند

شاخ نورسته خروع در شب نهند و گفته اند سکبینج و مقل و زعفران و مر و قرص صفی آمیخته ضماد کنند اگر ناسور شود و ریم آید عظم گربه عظم خوک با آب سوده قدری سرنج و دهن بقر آمیخته
مثل مرهم کرده فتیلا آلوده نهند و بالایش برگ بهنگره با آب سائیده قرص ساخته بندند نسیج عنکبوت به مخاط بینی آلوده بر ناسور نهند عظم گربه در پوست همون گربه پیچیده
در دیگ کرده دهن بند نموده بر آتش نهند چون خاکستر گردد بروغن کنجد آمیخته گذارند ستور اسود ذبح کرده سرش در زمین دفن کنند تا گوشت پوست برود پس
عظمش با آب سوده گذارند زود به گردد **قول ڈاکٹر** اگر دهن متعدد باشند باید که یک دهن برای خروج ماده بگذارند و باقی را مندمل سازند روغن کنجد موم هر یک
یک نیم گداخته پیه خوک نرشش ماشه و لاجی سازند چون پخته شود فرو گرفته ببول گاو [illegible] گذارند سر موش کور هر یک عدد زبل خوک بیست یک درم
پیه خوک شش درم حقه کهنه ناریل دو عدد در روغن کنجد دو رطل سوخته روغن صاف گرفته قطور کنند و گفته قسمیست که اول عقده بر سرین پدید آید پس سلوبت دهد
بایک جا پاره کرده ماده بر آورده روغن کنجد ده دانس موم یک تیه درم گداخته رانبج گل ارمنی مردار سنگ توتیای سبز هر یک سه درم سائیده آمیخته باتش نرم
قوام کرده گذارند و گفته قسمیست که آنرا بهگندر گویند و این در نشستن پدید آید مع وجع و ورم و حمی بطبیخ برگ نیب برگ بکاین برگ بزنا برگ نکوی برگ جیت انکباب
کرده برکهابند چون نرم شود به نشتر شگافته برگ نیب نمک بندند بعده دهن بقر بیست یک موم سفید شش گداخته سرنج شش زیره سفید شنگرف سنگ جراحت
زنج فلفل کته سفید فوفل کهنه هر یک سه توتیای سبز ربع سائیده آمیخته قوام مرهم کرده گذارند **دوا** عروق چشمیزج نوشند دیگر زنجبیل فلفل مغز کرنجوه حب الملوک
برابر قدر فلفل حبوب بسته یک تا دو حب هر هفته به هنداسه هفته پرهیز نمک نه فرمایند مزیل نواصیر قروح و ناسور جمره دیگر تخم تمر هندی با آب سوده یا بجر فوتی با آب سوده یا فلوس
مسی بچوب نیب جبایده بر روغن زرد سوده یا زال مع دهن بقر حل نموده یا روغن سندر دس طلا کنند دیگر سمندر سوخته عظم سر گربه با آب سوده فتیله آلوده یا زاج [illegible]
آمیخته فتیلا آلوده یا لحم مار بروغن کتان سوخته فتیله آلوده یا کوکنار سوخته دوازده توتیای سبز یک لعبل آمیخته فتیله آلوده نهند دیگر زبان آهو سوخته سائیده یا توتیای
سبز سائیده یا عظم بوسیده برابر سائیده ذرور کنند دیگر لحم آدم یا لحم قرد بندند مندمل دیگر دم حربا قدر دو اصبع بریده بجوشش ترکرده نهند دیگر سنگبصری و آرد
ماش چهار روغن سیر شف هشت در کراهی مثل مرهم پخته بر خرقه گشیده چسپانند چون از خود بیفتد دیگر گذارند دیگر شمع ابیض وج محرق هر یک یک روغن کنجد چهار مرهم
کرده گذارند اگر وج غیر محرق آمیزند برای زخم کهنه مفید بود دیگر دهن خروع چهار گرم کرده صابون رق نموده یک انداز ند چون آمیزد فرو گرفته بکار برند برای
ناسور و نواصیر بحکم زید انفع دیگر برگ نیل بروغن یاسمین چرب کرده گرم نموده بر خرقه نهاده بندند چند روز دیگر آب برگ خار دار گونه چکانند دیگر مقل سبه
کته سفید سکار تیلیه جفتی هر یک دو نیم درم توتیای سبز ربع درم مقل با بگرم گداخته ادویه آمیخته پارچه بسفت تر کرده خشک نموده قدر حاجت بریده با آب گرم
چسپانند سستور بشش [illegible] در فتیله ناسور و نواصیر و خنازیر دیگر مردار سنگ گلنار زرد چوب دم الاخوین زاج اشمد شاخ گوزن سوخته شمع ابیض هر یک یک زیت
چهار مرهم سازند مزیل نواصیر مندمل جراحت قدیمه دیگر زرد چوب مردار سنگ هر یکده موم بیست دهن برنج آب قدری کاه دو پیراسو شد آمیخته باتش نرم
بزنند تا که مثل مرهم شود مزیل ناسور و باسور ضربانی و غیر ضربانی **دیگر** گوگرد آمله سار البقر کسیس زاج برابر عرق کشیده پنبه آلوده نهند تنکیه زخم شود توتیای
محرق مصطکی زاج شمع برابر روغن زرد برابر همه آمیخته گذارند مزیل نواصیر و ناسور و برص و سرطان **فصل سوم** در ورم مقعد در عاره این اکثر افتد و این یا ابتدا
پدید آید یا عقب استعمال ادویه حاره یا بعد حکه شتاق قروح قطع لوسیر عارض شود و وجع التهاب تقطیر بول و تقدم اسباب مذکوره و ابتدا اکثر افتد **علاج** در ابتدا
باسلیق زنند اگر مانع نبود بر قطن حجامت کنند نقوع آلو عناب تمر هندی نوشند تخم ریحان اسپغول با شربه بارده دهند اغذیه مناسبه خورند مرهم اسفیداج گذارند یا مع بیض

روغن گل یا روغن اسپرس صلایه کرده بر ورم گذارند اگر وجع شدید بود قدری افیون افزایند و تقی النفع اگر ماده به تنقیه و را دعات دفع نشود و در تحلیل آرد و زود می قبیگا فند و انتظار نضج کشند که ماده غائر نشود و ناسور گردد و وقتیکه حرارت ساکن شود اما وجع باقی بود و مقعد بیرون آمده باشد برگ سلق سائیده بدهن بقر پخته آرد حلبه آمیخته ضماد کنند ضماد دیگر برای ورم صلب مقعد اکلیل الملک خطمی سفید عدس مقشر بنفشه عنب الثعلب برابر روغن گل روغن بنفشه صفرت بیض آب کاسنی ضماد کنند ضماد دیگر برای ورم زنان سپیده آب پخته صفرت بیض روغن گل آمیخته ضماد کنند عدس گل سرخ برابر آب عنب الثعلب و روغن گل ضماد کنند و بارد و سستی برای لیون لطیف رنگ آن علاج آن آنکه حرارت علاج می کنند و باشد که بفصد حاجت آید مرهم محلله گذارند چون پخته شود بشگافند اگر ورم صلب بود برای تلیین و تحلیل پیه بط و پیه مرغ صفرت بیض و دهن ورد زفت طلا کنند اگر دیرینه بود مقل افزایند بطبیخ ادویه محلله آبزن کنند مرهم داخلیون مرهم باسلیقون صفرت بیض و دهن ورد النفع مرهم داخلیون تخم خطمی اسپغول کتان حلبه تخم مرو هر یک پنج یا هفت درم شب تر کرده صبح لعاب غلیظ بگیرند مردار سنگ مسحوق بیست درم زیت عتیق سی یا چهل درم بر آتش نرم نهند حرکت ده باشند تا مردار سنگ بسته نگردد وقتیکه سیاه شود از آتش فرو گرفته لعاب اندازند و بپزند چون غلیظ شود فرو گیرند و بر هم زنند تا بقوام آید و اگر قوی الاثر خواهند زفت یا دو چوب زر هر یک سه درم صدا الحدید درم آمیزند جهت انفتاح ورم و خراج و تسکین اوجاع و اورام حاره و تحلیل خنازیر و صلابات و سلعه و تعقد عصب و ریاح تخمه مفید مرهم باسلیقون شمع ابیض و زفت و راتینج هر یک ایک زیت عتیق دوازده مرهم سازند اگر پیه خوک کنند و افزایند سازند قوی التحلیل تر و جهت انبات لحم در قروح غائره و التیام جراحات رطبه و تحلیل ورم بارد و صلب مفید قول عسکری خرقه گرم خرقه سرد بر مقعد نهند اگر از خرقه سرد راحت یابد ورم گرم است و عکس آن سردیست در ورم گرم بعد فصد تنقیه عفص را بپزند که مهرا شود و قدری بهی و سدر و روغن مورد و روغن بید آمیخته ضماد نبیذ زبیب بطبیخ مورد عفص گلنار پوست انار بلوط از جوز سرو برگ سرو ثمر طرفا آمیخته آبزن کنند بعد عفص اقاقیا اسفیداج مرکب برابر سائیده ذرور کنند آنجا با آب سرد نمایند و در ورم سرد مقعد را بخور تند تر کنند بعده و وجع محرق قشور کنند اقلیمیا مردار سنگ نخاله رصاص سماق هر یک یک مرکی ده ذرور نمایند آثار محرق مغسول اسفیداج مرتک بصفرت بیض و دهن ورد و شمع مرهم ساخته گذارند که برای ورم و شقاق و وجع مقعد نافع است قول لارزور بسیر ورم بسبب بواسیر بود یا بغیر بواسیر باید که بابونه اکلیل تخم خطمی کتان حلبه بنفشه بپزانند چون مهرا شوند افیون مقل اشق با آب حل کرده آمیزند بعده صفرت بیض و دهن ورد افزوده بگرم ضماد کنند صفرت بیض و دهن ورد برابر لت کرده گذارند اگر ورم اندرون باشد بردارند اگر وجع اشد بود قدری افیون افزایند لعاب اسپغول لعاب حلبه مسکه تازه در کهل سرب حل کنند که سیاه شود و بردارند برگ خرفه کوفته ضماد کنند یا تیر تفته نمد انداخته بر وی یک عدد صفرت بیض نیم پخته نشینند که مزیل وجع و ورم است زعفران شیر گاو یا شیر تازه قدری دهن ورد صفرت بیض زعفران افیون افزوده ضماد کنند اگر ورم بیرون باشد و بتدابیر نفع نشود ضماد مذکوره که در وی بابونه اکلیل وغیره است گذارند و انتظار نضج تام نکشند و بنشتر بشگافند پس مراهم بردارند و اروغن بنفشه بمالند مسکن وجع و ضربان و دیگر خطمی سداب جوشانده آتش نوشند و کماد کنند دیگر بسیل ابیض بریان کرده بصفرت بیض یا تر آمیخته گذارند مزیل وجع و ورم دیگر اسفیداج مردار سنگ برابر بدهن ورد آمیخته بمالند دیگر رصاص بدهن ورد یا روغن مورد سوده بمالند دیگر عفص سوده طلا نمایند دیگر عرق گورد یکدم شیر گاو دهند تا هفته مزیل وجع دیگر بول گرم شوئید دیگر بنفشه یا اقاقیا یا زبل بقر یا برگ درخت وزد یا لادن بپیه خوک پیه گاو دیا بتیس مسحوق بشیره ریحان سرشته ضماد کنند دیگر مغز سر زنانی یا روغن بنفشه و س طلا نمایند دیگر بطبیخ ایرسا یا طبیخ خطمی آبزن کنند دیگر موی سر سوخته ذرور نمایند دیگر تیواج بخور سازند دیگر زعفران حمول نمایند دیگر آب آهن تاب نوشند دیگر دحمرتا معجون مقل دهند

**فصل چهارم در قروح مقعد** انچه قوی التجفیف باشد چون سرب سوخته مرکی اطراف درخت سماق اطراف آس سائیده ذرور کنند مرهم اسود النفع

اگر وجع بشدت بود افیون مالند باقی تدبیر همانست که در قروح معلوق گفته آید **فصل پنجم در شقاق مقعد** و آن بوتی است که در سر مقعد افتد مانند شقاق که
در اطراف پدید آید اگر بسبب ورم گرم باشد و وجع و حرقت **علاج** باسلیق زنند و صافن یا بین کشایند و بر قطن حجامت کنند اگر التهاب و حرارت باشد مرهم اسفیداج
مرهم کافوری نهند اگر حرارت و التهاب نباشد حب مقل دهند مرهم مقل گذارند آنرا چنین سازند مغز ساق گاو و شحم ماکیان شمع سرخ بروغن بنفشه یا شحم بط یا به پیه مرغ گداخته
کتیرا مسحوق آمیخته گذارند و روغن خیری و روغن سوسن و روغن خسته خوخ بمثل گداخته مالند اگر وجع اشد باشد بطبیخ بابونه اکلیل آبزن کنند و مخ بقر و شمع هریکدرم
دهن ورد چهل درم گداخته زفت پنجدرم اسفیداج مرتک هریک یکدرم آمیخته گذارند اگر سرد به برگ کرنب کوفته به پیه گاو و مقل آمیخته ضماد کنند اگر طبع قبض باشد
بشربت بنفشه مغز فلوس تلیین نمایند مرغ صفرت بیض خورند اگر کهنه باشد اول بخارند تا خون گیرد و پس مرهم باسلیقون گذارند مرهم مقل شمع ابیض و دهن
سمسم پیه بط مغز ساق گاو و روغن کوهان شتر و مخ گاو مقل را بلعاب کتان حل کرده باقی ادویه را گداخته آمیزند **قول لاارزو ریبر** اقحوان طلا کنند صبر
بسجبن حل کرده گذارند فلفل [illegible] ضماد نمایند مسکن وجع ماده شقاق و فتح دیوار حمام طلا سازند منبت لحم شقاق رماد سرطان العسل طلا کنند گل بنفشه ضماد نمایند و حق
حنا بالند زبره ریش طلا کنند مخ حنظل تنها بالند مسکن وجع و شقاق افیون مخ ساق گوساله ابهل کتیرا مقل سوسیانی نشاسته آب کاسنی آب عنب الثعلب مرهم
مصطکی پیه بط پیه مرغ روغن سوسن صاص محرق مرتک اسفیداج زنجبیل دهن ورد حنا یا بموم النفع اند برای شقاق و وجع اگر بسبب حرارت و یبوست که بمقعد پدید
آید باشد و این اکثر افتد **علاج** مرهم اسفیداج نهند و قیروطی از روغن گل اسفیداج مرداسنگ قلیمیای نقره نشاسته غبار الرحی کتیرا لعاب خطمی لعاب اسپغول لعاب
بهدانه پیه بط موم سفید ساخته گذارند مرق حبوب خورند اگر بسبب این حرارت یبوست صفرا یا خون سوخته باشد سوزش و حرارت مقعد دیگر آثار آن پدید بود علاج
تنقیه بطبیخ بلیله طبیخ خیارشنبر کنند شربت بنفشه شربت نیلوفر گلاب شیره خرفه قند تخم اسپغول دهند و هم قیروطی مذکور گذارند اگر بسبب خروج ثفل یابس باشد
تقدم آن علاج برای اخراج ثفل شربت بنفشه گلقند عرق عنب الثعلب و غیره دهند اغذیه لینه خورند مرهم مناسب گذارند اگر بسبب بواسیر یا [illegible]
از ورم و کثرت اسهال باشد تقدم آن علاج اول قطع سبب کنند از روغن گل مغز ساق گاو و زفت اسفیداج مرداسنگ مرهم ساخته گذارند مرهم مقل مرهم کافوری
سنند روغن خسته خوخ مالند اگر خون جاری باشد از شقاق و فصد کرده باشند و حبس آن حاجت آید قرص قابضه دهند بطبیخ عفص مورد گلنار پوست انار گل سرخ
جوز سرو و ثمر طرفا آبزن کنند صدف سوخته نثار کنند غبار الرحی اثمد سائیده ذرور کنند **فائده** صاحب شقاق را از آب شدید البرودة و شیای قوی الحموضة و القبض
و قبض طبع احتراز لازم و هر صبح شربت بنفشه بلعاب بهدانه نوشد و اغذیه لینه خورد **دوا** اهلیله سیاه نشیزر سوده طلا کنند چرک بدن آدم یا پوست سلحفات [illegible]
نافع **فصل ششم در استرخای مقعد** خروج ثفل بلا ارادة اگر بسبب او و سول برودت و رطوبت عضله متعدد باشد این اندک اندک پدید آید و تزلل
در مقعد و تقدم جلوس بر سنگ یا در آب یا بر موضع بارد و رطب یا شرب آب سرد با فراط و غیر آن **علاج** برای اخراج ماده آنچه در فالج گذشت بکار برند روغن قسط
بجند و قرفون آمیخته بالند بر مقعد و مهره های زیرین پشت و بطبیخ سنبل قسط تلخ جوز السرو و غیره آبزن کنند نخود آب خورند اگر بسبب سول ضربه سقطه بر پشت
و عضله یا قطع بواسیر باشد تقدم آن و نفخه پدید آید و این هر دو لا علاج اند اگر بسبب ورم مقعد باشد آثار و علاج ورم گفته شد **قول عسکری** سبب او تخمه
ضعف و خلل مقعد است و در اطفال و مشایخ و خصیان پدید آید و وقت تنحنح یا سعال آواز بلند برآید یا در بعض تراکیب و بند آبزن کنند لعوقات گرم مالند اطعمه حریفه
بخردل فلفل کمون خورند [illegible] خبث الحدید [illegible] سمک الیان حبوب [illegible] اگر کسی [illegible] سوده [illegible] بشکل نقطه مثلث برپشت زیرین کم

دهند اطریفل خبث الحدید هلیله زرد بلیله آمله شیطرج تخم کرفس نانخواه صعتر سعد هر یک ده جزو سنبل حماما هیل موج هر یک سه جزو دارچینی چهار فلفل دار فلفل مشک طرامشیع هندی هر یک پنج خردل پانزده نوشادر نیم خبث الحدید بدهن بقر چرب کرده بعسل مقوم آمیزند **فصل هفتم در خروج مقعد** اگر بسبب ورم باشد تقدم

آن **علاج** تدبیر ورم حسب سبب کنند اگر بسبب ورم درون نرود بطبیخ بنفشه خطمی بابونه برگ کرنب شلجم کتان آبزن کنند قیروطی از روغن شبت روغن بابونه موم

ساخته بر مقعد مالند تا نرم شود و اندر رود یا بطبیخ بنفشه بابونه گل خیرو نطول کنند شمع بروغن بابونه روغن قسط گداخته مالند و قابضات باشند و چون اندر رود بطبیخ

بلوط برگ مورد عفص بزرالورد گلنار استنجا کنند و نقلش سائیده ضماد نموده بندند یا عدس گل خطمی عنب الثعلب سماق بجوشانده انکباب کنند اسفیداج گلنار عفص زاج

اثمد اقاقیا برابر سائیده اول بروغن گل چرب کرده بر آن پاشند اگر سردی باشد دار چینی بلوط مرزنجوش عفص کمون تخم کهنه یک شب تر کرده یا جوشانده صاف کرده

مریض را در آن نشانند روغن خسته خوخ مالند اگر بسبب استرخای عضله ممسکه مقعد از غلبه رطوبت باشد از دخال آسانی اندر رود و باز آسانی بیرون آید **علاج** روغن

گل بر مقعد مالند و اسفیداج عفص گلنار شبت سر سوه پوست انار صدف سوخته اقاقیا لحیة التیس سائیده پاشند و رفاده نهاده بعصابه محکم بندند و بطبیخ قابضات که

در وی گذشت آبزن کنند چند فرفیون بروغن قسط روغن بابونه آمیخته مالند و حقنه کنند یا بطبیخ جوز سرو اقاقیا عفص بلوط آبزن کنند آب مورد آب بارتنگ طلا نمایند

روغن قسط مالیده اسفیداج مورد کمون اذخر مقل کندر سائیده پاشند عفص قشور کندر صدف سوخته سائیده بدهن ورد آمیخته مالند تخم ریحان دو مثقال عسل بیست مثقال

آمیخته لعوق کنند و از حمام و لبنیات پرهیز ند اگر مقعد بیرون آمد جراحت شده باشد بزرالورد مردار سنگ سماق هر یک دو نیم مرکی دو سائیده بر شسته پاشند و بتجا لیش

بر دو بندند بروغن خسته خوخ مالند **قول عسکری** کزمازج عفص گل سرخ نوفل هر یک دو اسل چهار اذخر یک مرکی سماق هر یک نیم در آب جوشانده استنجا و آبزن کنند

بعده اسفیداج اثمد هر یک سه درم اهل نه درم عفص پنج مثقال زاج نیم مثقال سائیده یا سم بز سوخته کندر گلنار بلوط اکته عفص کاغذ سوخته زاج سوخته ذرور کنند

**قول الارزور** بسیر خرقه بجهه ایستی تکیوگرم ترکرده بر مقعد بندند مقعد را بسکه نرم کرده اندرون رسانده او کو امیتو حابیه گذارند بفوسنیا سالوا و بستر زنتی

شسته اسفیداج عفص اثمد زاج برابر سائیده پاشند و برفوسنیا سالوا و بستر زنتی ساعتی نشانده بعده قند یا عسل مالیده عفص مصطگی سماق مرکی صبر گلنار برابر سائیده

پاشند سفوف قابضه دهند یا برچه یا مرده بر مقعد بندند یا آب تفسیل مرده یا بطبیخ کته جوز سرو خمر استنجا کنند سفطم آدم مرده سائیده یا خشت خام سوخته سائیده یا مصطگی کندر

اثمد گلنار بلوط جوز سرو پوست انار برابر سائیده یا پوست آهو سوخته سائیده یا پوست غربال کهنه سوخته سائیده پاشند و لنگوٹ بندند و ندان مرده بخور سازند اثمد

حمول نمایند بطبیخ پوست انار یا بطبیخ پوست ببول یا بطبیخ دیودار آبزن کنند پوست سلحفات یا تخم گل مهندی یا سنگ جراحت یا اقاقیا یا عفص ضماد نمایند یکدو سرگ

بوسیده در پنبه پیچیده در مقعد نهند سپستان بروغن کنجد سوخته یا ثوم بروغن سوخته مالند بعد فراغ از غائط استنجا ببول کنند پس باب نمایند نمک با آب آمیخته

شونیز را فی حکه هم نمک سنگ بر آتش نرم اندور گرم کرده از خشت بر مقعد گذارند صفرت بیض تنها یا مصطگی بر پرچه بند نهاده در مقعد نهند حجامت بر ذیرین

کمر و داغ بر این خنصر بنصر دست چپ مفید **قول جوان کوررو** در مقعد عضله ایست مسمی بمفین تیر ای حفظ فضلات را از بغیر اراده بیرون نیاید و در عضله

دیگر اند پیوسته بمقعد مسمی به ریترا هنیتس تا مقعد از موضع خود بیرون نیاید پس اگر استرخاء سفین تیر شود براز بغیر اراده بر آید و اگر در ریترا هنیتس شود مقعد

بیرون آید بسبب جلوس بر سنگ سرد یا در آب سرد یا استعمال ضمده سرد یا مادۀ بارده رطب است گرود اعصاب مقعد رسیده یا ورم یا وصول ضربه بر فقار است

**علاج** اگر بسبب ضربه باشد لاعلاج است اگر بسبب ورم بود تدبیر ورم کنند اگر بسبب مادۀ بارده رطب غیره بود فولاد پوست انار جوز سرو سماق مورد تخم نرگین

جوشانده آبزن کنند چون میل بسر دبی کند بیرون آیند و بجرقه نشف کرده گلنار خسته خرما مورد کندر سائیده پاشند و لنگوٹ بندند و چندروز در بستر غلطیده مانند
که مسحوقه درم نجبر رنگین آمیخته مقعد را شویند و بالاتس خسته تمر مسحوقه پاشند وآل پوست انار کندر گلنار بخور کنند آخر الامر اخیر عظم عجز قریب ضلع عظم عصعص شاخهای
جالی کشند بارچه چادر مرده مقعد را در درون رسانند بر آخرین فقار هر دو پهلو داغ دهند بعرق بارتنگ یا عرق مورد که بروغن تیز مواورش کرده باشند شویند و جوز
عدد روغن مصطکی چهار اونس جوشانده طلا کنند قشر بیض مسحوقه پاشند **فصل هشتم در حکه مقعد** اگر بسبب تولد دود در مستقیم باشد آثار و علاج او گفته شد
**قول** لارنزو ریبیر آب برگ تنباکو سبز روغن برابر بروغن ساخته مالند اگر درون باشد پنبه آلوده بردارند اگر تنباکو تر بهم نرسد خشک او بآب جوشانده طلا
کنند اگر بسبب انصباب خون سوداوی لاذع بر مقعد باشد و این مقدمه بواسیر بود و سوزش مقعد احساس ثقل و عدم آثاره بدان **علاج** باسلیق زنند ابن و کین
حجامت کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند اغذیه بارد رطب تقه خورند و از اطعمه سوداوی بپرهیزند مقل بروغن خسته خوخ آمیخته مالند آب انار ترش بعسل یا صبر بآب
باران طلا سازند زوفا زاج سپید لطا شافه ساخته بردارند اگر بسبب خلط مراری بورقی باشد خروج ماده مذکور برازمع تزحر **علاج** اگر از عضوی بمقعد میریزد به تنقیه
بدن و آن عضو کوشند و اگر در نفس مقعد مختص بود تنقیه نفس کنند چنانچه مشروح گفته شد قی النفع شافه مفید و باشد که بحجامت قطن حاجت آید بدانکه مجمه با شاخ
بر عصعص نهادن و سرکه روغن گل بالیدن و حب الرمان بروغن خسته خوخ آمیخته صبر بخور آمیخته موم بروغن گل گداخته طلا نمودن مفید اند **قول** **جوان کورزو**
حکه مقعد و تقضیب و انثیین اگر بسبب بثور باشد اکوامینه یکتا سه اونس باکین تیلیو پانزده دانه سه چهار روز بتفاوت دهند بعده فصد کنند عرق بارتنگ عرق یا
گلاب هر یک دو اونس شیاف ابیض افیونی درم زاج محرق اسکرو ملو سنگجری طباشیر نیم درم آمیخته در یک اونس این بامن بعض لت کرده پانزده قطره درافزایند
دو در روز دو سه دفعه ازین شویند و خرقه آلوده نهند برای بثور و جرب و خراش مقعد و تقضیب و کسن و فتح انفع اگر صحت نشود اکوامینو سنور لوگذارند اگر بسبب
ماده شور باشد اکوامینه یکتا دو اونس باکین تیلیو دهند دو روز اگر خون لعنرا یا بماده شور آمیخته باشد بزودی فصد کنند شربت سیب شربت گاو زبان بماء الشعیر
آمیخته دهند تنقیه ماده باد و یه قویه چند بار نمایند طبیخ سنفیه دهند و بعد تنقیه اکوامینو سنور فو یا انیکادی جو نبو طلا سازند بطبیخ عنب الثعلب یا بطبیخ اردسا یا که بطبیخ
ذنب الخیل آمیخته یا زاج سوخته شش دانه بطبیخ بارتنگ که در برگ زیتون گشت جوش بود آمیخته شویند روز دو بار بیاض بیض دو عدد زاج خام یک خام آمیخته طلا کنند
بطبیخ نیمگرم سپوس شسته او کوامینو سکیو طلا نمایند بطبیخ سرموق که شاخ سرخ دارد انکباب کنند تا بکیاه از وجلد حیوانات می شویند شویند اول بطبیخ خطمی گل سرخ سبوس
شسته برنج یعنی پتیل مسحوقه پاشند مصفی بثور عرق نان خام تا دو ماه نوشند عرق بارتنگ شش اونس برگ زیتون شش عدد کوفته تر کنند بعده سکیو نیم اسکرو ملو آمیخته در
ظرف سفالی جوشانند نصفی ماند ازین شویند و خرقه کتان آلوده نهند تین لورا بنفشه نهار چند روز دهند اگر کافی نبود مار الجبن تربی م دوازده پانزده اونس دهند و بعد
هشت روز سنا دو نیم درم دارچینی اسکرو ملو بماء الجبن تر نموده دهند و بعد تنقیه تا سه ماه شیر خر یک رطل دهند اگر کافی نبود بطبیخ خطمی سبوس برگ بلوط شویند بعده
لیتی منیتودی جلو لیپو ضماد کنند تا یک ماه و با بگرم آبزن کنند هشتاد بار و آب چاه که مدام سرد ماند برای غسل انفع آنتیمونیو یا فرنیکوسی دانه ماء الشعیر کرا شعیر مع پوست
سازند چهار اونس دهند تا سه ماه برگ بادآورد چهار اونس آب دو کاناوده ظرف گلی جوشانند چهارم و صاف کرده شکر آمیخته شربت سازند تا سه روز شبنم دارند بعده سه اونس صبح شام نوشند تا
چهل روز اگر شربت مذکور با آب برگ تازه او طیار کنند و بعرق مرغ و ماء اللحم دهند انفع قرابه جرب و بثور و غیره هم تن اگر در حکه مقعد حمرت تو با سوزش و غیره ظاهر شود آب
لیمو با صمغ لیمو سائیده کافور سفیداج شکر آمیخته ازین شویند برای گشاده شدن دهن مقعد که امعا بنظر آید نیز انفع و عرق بارتنگ که در وزاج تر کرده باشند نیز مفید

اگر بسبب سنگ مثانه باشد کین تلیو بیت وانه بدواونس خمر یا بیماراونس آب چشمه ترکرده سه چهار دفعه دهند منفعت اگر بسبب جمره باشد شتداد حکه وقت
شب و دیگر عوارض آن کین تلیو دو سه دفعه دهند و بعد تنقیه مرکوریو دوسی پنج شش بار بتفاوت همراه دو اونس شربت ماریستران کالیکو و چهار اونس طبیخ کوریال
دهند پس ازین انتیمونیو دیا فرنیکو اسکر و بلو همراه چهار پنج اونس طبیخ عشبه دهند تا یک ماه و بعرق سارنا شویند هفت و زرسکیو رحو قه دو اونس آب چشمه
یک کاناد و در ظرف سفالی کرده نیم ساعت جوش دهند پس فرود گیرند و قتیکه سرد شود آب صاف برآرند و درین آب آب اهک معفی چهار اونس آمیزند ازین آب
شویند برای بتور کمنه عفنه انفع و رسکیور که مانند رم او بیک اونس او کوانیتو الطیا آمیخته مالند اگر ازین صحت نشود مرق فهی یک پیاله نوشیده در بستر عرق گیرند
بعد یل اگر افعی بنا شد از نار دیگر طیار کنند و مار چند انکه بزرگ بود دبهتر مرکوریو سولیما دو انفع اگر بسبب جماع بسائض و غیره یا از کثرت جماع باشد بسفایج یکنیم اونس
قرطم او نس خربق سه درم سناشش درم بنفشه شتی انیسون اسکر و بلو آکوبیت چهار عدد آب چشمه سیر علی روغن و تیرسولو درم شش ساعت تر داشته پس جوشی داده
صاف نموده دهند بتفاوت و بعد تنقیه تین توراسیدیا تین توراروزا دو دهند سال سنور نوکیسی او کوانیتو آمیخته بر کبد ضماد سازند انجها با کلم بحری چند درم آب
کاناد در ظرف گلی جوشانده نوشند تا سه روز ما دس بمغسول بروغن زرد خام آمیخته خرقه کتان آلوده نهند فصد و مسهل مکرر نمایند کاهو خام و پخته و رند نک افعی پخته نه
یا لحم افعی نیم اسکر و بلو بمرق مرغ کرم باشد آمیخته بند چهار وزا انکباب کنند اول چند با بعرق لاانقه شویند بعد قرطاس محرق یا شبت سوخته و بلیغوزه سوخته یا سنگجراحت
سائیده و چسپانند زاج خام قدری به بیاض بیض آمیخته طلا کنند از اشیای حار مالح ترش شیرین و بیهم روغن فلفل خمر و غیره پرهیز کنند سنگ نزد مریض مدام دارند لی
ترس در دل نکنند اگر حکه چند بار کس کنند و فصد و غیره کرده باشند اما به نشود درین وقت فقط استعمال مراهم کافیست و در مرض حکه خاریدن منع است زیرا که
اگر ماده اندک بود آرام شود و اگر کثیر و غلیظ باشد مرض افزاید

# باب چهاردهم

## درامراض کلیه

گرده دو اند یکی سوی راست و یکی سوی چپ و هر یکی بر باطن بر موضع خود که زیر پشت است استوار گشته و مرکب است از لحم و شحم و عروق و شرایین و بذاته حس ندارد
اما غشائی که بر وی است کثیر الحس است و هر گرده بجگر ارتباط دارد بواسطه رگی که گویی آن را عنق الکلیه گویند و نزد بعضی این دو رگ که هر یک میان جگر و گرده واقع
است مسمی است بطالعین گرده و اول این رگ را از اجزای گرده شمارند و گویند که از گرده بر آمده و بجگر رفته گروه ثانی گویند که این هر دو رگ از ان رگ بزرگ
که از محدبه کبد رسته است ناشی شده اند و بگرده پیوسته بهر تقدیر آب که با خون آمیخته از جگر بیرون آمد بگرده از همین رگ آید و آنکه جدا کردن آب از خون همین
درست دهمچنانکه در گرده جاذبه است جهت جذب آب درین عروق نیز جاذبه است که از رگ بزرگ جگر آب را میکشند و بکلیه میفرستند تحقیق از هر دو گرده رگی رسته

و بمثانه پیوسته و این عروق را ابراج گویند یعنی موربها باید انکه شکل گرده چون نیم دائره است و پشت او محدب است و لحم او سخت و آگنده است تا حرارت تیز آورد
اثر نتواند کرد **فائده** بسیار باشد که در امراض گرده بوی دهن ناخوش شود و باشد که مرض گرده با امراض دماغ و ریه آلات تنفس مودی گردد و کل ذلک بمشارکت
بالکلیه **قول جوان کورد** و کلیه دو اند بقطن پیوسته هر یک بجانبی جسمش لحمی صلب است مرکب اند از ورید اول و دوم شاخ پنجم از ورید کاوا و از اول ضلع
آمده و از شریان ماکنا دسیمی و نیز که قریب فقار است و از عصب جفت ششمی موضع اینها زیر جگر و پرده منتسکه قریب میان فقار و گرده راست پائین تر است
چرا که جگر بالای او است اعضای بزرگست و گرده چپ بالاتر است چرا که در پهلوی سپرز است و سپرز نسبت بکبد خرد است و لوریکا و السبب و ریدا میولی نیتی و
و بقطن و معده بوسیله پریتونیو و بمثانه بوسیله اوریترا و دماغ بوسیله اعصاب این بوساطت شرائین و بکبد بوسیله اورده تعلق دارد و برای ایکار آیند تا خون که درین گذرد همراه بول
و عرق اخراج نماید و برای آن هستند که اگر یکی بودی برای اخراج ماده رطوبی که کثیر است کافی نشدی فعل اینها جذب خونست از خلط رطوبی لوریدا مولرینتی و
فضله کثیر که همراه رطوبت درینجا آید ان اپراه اوریترا در مثانه اندازد پس اگر کلیه ضعیف بود یا ماده کثیر الغلظ باشد که در کلیه و اوریترا جسید بعسر اخراج یابد و باعث
امراض گردد مثلا اگر ماده خون بود فلغمونی و اگر شور باشد بثور لادع و سوزاک و اگر سوداوی بود و بسبب حرارت یا بخاصیت حجریت سنگ و ریگ تولد کند و اگر
ماده در اوریترا منتشر شده باشد وجع کلیه آرد **فصل اول در سوء مزاج کلیه** در حار ساذج سبب او ریاضت مفرطه و اکل اغذیه و اشربه گرمست سرعت نبض
کثرت عطش و باه حمرت یا صفرت بول مع حرقت نفس احساس حرارت در موضع کلیه سرعت حاجت بول مع عدم قدرت حفظ آن و ظهور رسوب بالای بول
و باشد که تب پدید آید چون حرارت مفرط بود ذیابیطس آرد **علاج** شربت انار شربت زرک شربت خشخاش شربت صندل شربت نیلوفر لعاب اسپغول
لعاب بهدانه شیره تخم خرفه شیره کاهو آب ناریل دوغ ترش آب بارد دهند کافور اقلیما در اکل افراط کنند که مقطع باه است اقاقیا عصاره لحیة التیس صندل گل
با آب مصالح گرم یا آب برگ مورد آمیخته یا صندل بگلاب سائیده یا آرد جو اسپغول با آب کشنیز و قدری سرکه و دهن ورد آمیخته بر کبد ضماد کنند با آب خیار آب خرفه آب
عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند اسفناج عدس غوره بنوماش کشکاب خورند و از اشیاء گرم پرهیزند شربت غوره قرص طباشیر ملین نافع **قول ابن زین** شیر خر شیر
اسپ با انجبین نوشند بگلاب و روغن کنجد حقنه کنند در حار دموی ثقل و وجع در گرده و دیگر آثار غلبه خون و باشد که در نواحی پشت در موضع گرده حمرت پدید آید **علاج** باسلیق
زنند و آنچه در ساذج گذشت بکار برند و در حار صفراوی سوزش صفرت بول عطش و دیگر آثار صفرا **علاج** برای تنقیه مغز فلوس شیرخشت شربت بنفشه آب انار
دهند و آنچه در حار ساذج گذشت بکار برند و در سوء مزاج بارد تقدم شرب آب کثیر ناشتا یا بعد ریاضت اکل اغذیه و اشربه بارده و وصول هوای سرد بیاض بول و وجع
بر موضع گرده ضعف باه و عدم عطش ظهور ضعف ... **علاج** گلقند ... عرق بادیان گاوزبان ... آب گرم دهند فندق فستق حبة الخضرا بادام نارجیل بقند خورند روغن فستق
روغن ... روغن جوز روغن قسط روغن ناردین روغن خروع روغن بادام تلخ روغن قرطم بر گرده مالند و هم ازینها حقنه نمایند و بمرق با پچه و کبوتر بچه حقنه کردن
مفید فرفیون بروغن یاسمین آمیخته مالند و دواء المسک مفید لحوم بریان عصافیر کبک تیهو حمام نخود آب الفلفل دارچینی توابل گرم خورند و از حموضات و فواکه بارده پرهیزند
اگر آثار بلغم بود قی و اسهال مقدم دارند حب ... دهند حقنه که در قولنج بلغمی گذشت نمایند باقی تدابیر مذکوره بعمل آرند **قول ابن زین** شحم البقر دهن جوز روغن
کنجد دهن لوز هر یک نیم سکرجه طبیخ انجیر شبت حلبه و سکر آمیخته نیم گرم حقنه کنند **فصل دوم در هزال کلیه** سبب او سوء مزاج حار کلیه یا جماع مفرط یا استفراغ
مفرط یا ادرار بود یا اسهال بیاض و درور بول سخافت بدن ضعف باه لزوم وجع ملائم در پشت موخر سر و استدلال بر نوعیت سبب از تقدم آن سبب توان کرد

**علاج** اول زوال سبب کنند بعدہ اغذیہ مسمنہ مغز بادام مغز پستہ مغز فندق نارجیل خشخاش بقند خورند بو فور نان گندم بہ پیہ بط پیہ مرغ پختہ گرم گرم خورند
زنجبیل بادیان و قدری کشنیز خولنجان بگردہ گوسفند و پیہ مرغ و پیہ بط پختہ و پاچہ و بیضہ نیمبرشت و حلوا از خشخاش مغز تخم خربزہ مغز تخم خیار پختہ خورند کلہ میش
گندم نخود باقلا لوبیا پختہ صاف کردہ روغن لب قرطم روغن حبۃ الخضرا روغن کنجد مغز ساق میش مغز ساق گاو آمیختہ نیم گرم حقنہ کنند یا مرق بچہ حمام روغن
دنبہ پیہ گردہ حقنہ سازند و دوا المسک بجبین دہند **فصل سوم در ضعف کلیہ** سبب وی یا سوء مزاج کلیہ یا ہزال کلیہ یا سستی جرم گردہ و وسعت مجری او سبب کثرت
استعمال مدرات و افراط جماع و ضربہ کہ بر کلیہ رسد و کثرت مستی و رکوب اسپ و کثرت نشستن و برخاستن وغیرہ کہ ماندگی و تعب آرد گاہ گاہ کمرگاہ درد کند مخصوص وقت
انحنا و از پہلو گشتن و باہ و حاجت بول کمتر باشد و بول غسالی آید و اگر زمانی دارند رسوب کند و بر سر بول کف پدید آید **علاج** اگر سوء مزاج سبب باشد حسب حرارت
برودت بتعدیل کوشند و در مادی تنقیہ مقدم بر وفق مادہ و نیکوترین منقیات فصد باسلیق است و قی خلاف مسہل و مدر کہ ضرر دارد اما اگر تنقیہ کردہ باشند قدری
مادہ در نفس عضو باقی بود شیافی مدر نفع تام دہد کہ مسہل تا ضرورت نباشد ندہند پس اگر ضعف با حرارت بود دم الاخوین گلنار گل ارمنی عصارہ لحیۃ التیس صمغ
عربی سائیدہ بشیرہ بارتنگ دہند شربت لیمو شربت سیب یا بہ قرص کہربا قرص گلنار دہند سرکہ روغن گل بر پشت و کمر مالند صندل گل سرخ اقاقیا املہ آس سک باب مورد ضماد
کنند گل سرخ صندل سفید جو کوب گرم دہر یک سہ پوست انار بلوط آرد جو شبت ہر یک چہار آب مورد ترابرب آمیختہ بپزند و کشیدہ بر گردہ و نیز نطول کنند بطبیخ
جو سرو پوست انار گل سرخ آب سیب آبزن کنند اگر ضعف از برودت باشد اشیای گرم دہند چنانچہ در سوء مزاج گفتہ شد اما در تسخین افراط نکنند کہ مزید ضعف است
مگر باعتدال و اگر سبب او ہزال کلیہ باشد تدبیرش گذشت و اگر ضعیفی جرم و اتساع مجری سبب بود اول منع سبب پردازند بعدہ اغذیہ مغریہ قابضہ خورند
سیب زعرور سنجد ثفل کنند حقنہ کہ در ہزال گفتہ شد نمایند معجون لبوب انفع و چیزی بہتر از شیر میش و شیر شتر نیست خاصۃ اگر گل ارمنی با وی آمیختہ دہند و قلو نیا
بشیر شتر انفع اطراف درخت انگور را ببندند و آبیکہ از وی برآید گرفتہ قدری نمک انداختہ نہ روز دہند ہمہ امراض کلیہ را ابر و منافع کہ مائۃ موبز ساختہ باشند کلہ پاچہ ترشی
پختہ شیر برنج و سویق از شعیر حنطہ ساختہ خورند کباب تیہو گوسفند جوان صعتر بعض نخود آب عدس غورہ سماق مفید و از جماع حمام ریاضت شتابی شور و تلخ پرہیز لازم
و اگر مزمن شود و ورم در اطراف پدید آید تدبیر استسقای می کنند **فصل چہارم در ریح الکلیہ** باد غلیظ کہ در نواحی گردہ تولد شود از مادہ غلیظ درد و تمدد در حوالی
کمرگاہ بغیر ثقل و تغیر آثار سنگ گردد و در خلوی شکم وقت جوع وجع تمدد کمتر شود **علاج** آنچہ مدر و محلل مادہ باد بود شدید التسخین نباشد نوشند و بدان حقنہ کنند کمون
شبت تخم سداب بابونہ برگردہ ضماد نمایند روغن قسط روغن زنبق روغن خیری روغن سداب مالند نمک سبوس بار تکمید کنند طبیخ بادیان سداب گل سرخ انیسون
پوست بیخ بادیان پوست بیخ کبر قند یا عسل نوشند شربت بزوری مفید **فصل پنجم در وجع کلیہ** سبب وی یا سوء مزاج کلیہ یا باد کلیہ یا ورم کلیہ یا حصات کلیہ یا قروح کلیہ
است و آثار علاج ہر واحد در محل خود مذکور است اما ہر چہ تلیین و تسکین وجع بود نفع دارد انفع اشیا بہ این کار آبزن است خاصۃ کہ از طبیخ بابونہ شبت خطمی برگ کرنب سازند
**قول** الارزو ریسیر وجع گردہ گاہی تا جگر و گاہی تا انثیین رسد و ورم در رحلین پدید آید عاپہا تر مانند عسر البول و حاجت بول پدید آید بول رقیق مائی گردد جریان قلنمونی معلوم
شود چون تدبیر قلنمونی نمایند ریح افزاید و قلنمونی با حمی باشد و اکثر از وجع اسہال و اجرای بول شود باید کہ روغن گل روغن بادام روغن کتان مالیدہ شعیر حلبہ کتان مطبوخ
روغن گل بشیر پختہ ضماد کنند و فصد انفع مسہل اندکی فائدہ دارد مدر ہیچ نہ مگر بعد از دیا دیجالست کنند و گفتہ تمین تورا تبقری تریکاتین تورا پراتاتین تورا سفوی
حب صرع روغن بادام روغن قنہ روغن سہر دزہ شربت النطی مرکب عرق بید ادی لوزتیا نالادن آنوریتار یو خمر ایسیر بالی زیستر نیو کبرت سال برد نیالا انیمہ مفید

حب سبب دهند خرقه بروغن بنفشه تر کرده آلوده نهند و گویند متواتر بیا طلا کنند طبیخ سیل از ان اغار آب لیمو دهند که برای حصات مثانه و تقطیر البول و ماده بلغم نیز مفید
طبیخ ابوت شش اونس تعبیه در شش شش ساعت دهند بر موضع کلیه ملین گذاشته محجمه کند دهند و گفته در وجع کلیه باسلیق یا ابطی یا اسیلم زنند در برگرده شرط زنند آب گرم
آبزن سازند نخش گرم یا سبوس تنک یا پنبه کهنه گاو سازند تا نخود و تیمد رم اصل سوس پرسیاوشان هر یک یکنیم درم بادیان سه درم تودری شش درم جوشانده
دهند روغن لوبان مالند ظرفی وسیع قلعی دار بر آتش نهاده عرق بید مشک اندازند چون گرم شود خرقه آلوده بر کلیه نهند چون سرد شود تبدیل نمایند تا که وجع برود صبر اندن
افیون بمیس سائیده گرم کرده ضماد کنند جوا که آرد درم بعرق بادنجه دهند روغن ترنج خورند و مالند روغن بادام تلخ مالند سنبل با آب سرد یا لوز مغز تخم نوشند مرغ زیره تخم تخم انجره تخم کنجد
یا مرتیم درم به بیضه نیمبرشت یا سنگدان کلنگ نه درم بطبیخ نخود یا قرص ۳ درم یا معجون سرس دهند روغن بادام نوشند و در احلیل چکانند روغن سداب مالند حجر المحک
نوشند فادزهر معدنی بر کلیه نهند **قول جوان گورو** و غشی و گاهی بول بر طبع و گاهی رقیق رنگین اندک گاهی غلیظ رنگین گاهی قطره قطره بوجع و صرفان
گاهی بغیر وجع باشد و وجع از پشت شروع کرده بشکم منتشر گردد گاهی تا پای آید و گاهی تا انثیین و از خروج سنگ و ریگ آرام نیابد **علاج** اخراج ماده و تعدیل
حرارت کنند خطمی بنفشه بادروج انجره کشمش اصل السوس هر یک مشتی کلیه تقریبا بچه مرغ عدد جوشانده صاف کرده مغز فلوس دو اونس روغن بنفشه شش اونس شکر
اونس صنوبرت بیض عدد آمیخته سه دفعه حقنه سازند بیخ خطمی دو اونس بادروج فستقین بوماد ران هر یک مشتی پودینه نیم مشت کیان نیم عدد جوشانده صاف نموده جیسیه
کرده در یکی اکوامیند یکتا اونس روغن بادام دو اونس آمیخته حقنه کنند اگر کافی نبود در بیدار کار زنند کین تیلیو جیبت وانه مرق مرغ چهار اونس آمیخته جوشی داده نوشانند
اگر کافی نبود روغن بادام بی آتش پنج اونس شیر خشت دو اونس آمیخته گرم کرده دهند اگر کفایت نکند روغن بادام خمر ابیض هر یک سه اونس الستر تیج منش شش قطره آب
لیمو عدد آمیخته بفاصله چهار چهار ساعت دو دفعه دهند مغز بادام خمر طل سائیده بطبیخ بادروج آمیخته آبزن سازند کدوی سبز دوازده عدد گرفته پوست سبز تراشند
و پوست مذکور را کوفته آبش فشرند آب عنب الثعلب آب خرفه هر سه برابر در ظرف سفالی ننهند و برابر همه روغن گل آمیخته بر آتش نرم مائیت خشک مانند بعده سال نمو
نود و اونس سوم قدر حاجت آمیخته بر موضع کلیه و کبد مالند برای حرقت بول و ذیابیطس و حمی نیز انفع شناخت جذب شدن مائیت آنست که یک قطره بر آتش اندازند
آواز نکند و شعله گیرد اگر کافی نبود و سنگ باشد بیخ خطمی بیخ دوب اصل سوس بیخ هلیون بیخ طرفا هر یک چهار درم بنفشه برگ خطمی حاشا هر یک مشتی کلیه تقریبا عدد جوشانده
صاف کرده در شش اونس این روغن بنفشه شکر هر یک سه اونس روغن عقرب چهار درم روغن بیروزه اونس آمیخته حقنه کنند مغز فلوس شش درم مغز خیار شنبر چهار درم
روغن بیروزه درم زبل موش نیم درم حب سلفته بتفاوت دو روز دهند اگر کافی نبود مغز خسته شفتالو دو درم پوست ترب شش درم خمر ابیض چهار اونس هشت ساعت
تر کرده گرم گرم نوشانند و گفته در امراض گرده متقی انفع وانده غن زرد و پنیر و تره و ماهی وغیره پرهیز لازم شکر با آب گرم آمیخته یک پیاله بهار نوشند تا سه روز برای مرض
کلیه و سنگ نفع اگر کافی نبود با آب شیرین آبزن کنند ساعتی در نشینند و اگر قوی باشد یکنیم ساعت برگ غافت سه درم آب چشمه چهار کانا در جوشانده صاف کرده روغن
ونیر یلو دو درم آمیخته دهند سنگ اربعه دو ساعت در آب گرم نوشانند بول مزلق وجع کلیه و گفته حقنه که برای وجع کلیه و قولنج و استسقا و در حامله بکار برند باید که آب اندک
باشد و او و میند اجوش کثیر دهند تا قوت بالتمام بر آید **قول بقراط** اگر صاحب وجع کلیه را خون بواسیر جاری شود صحت یابد و گفته کسی اگر وجع کلیه باشد و آن را
وجع صلب ضربان در خارج ظاهر شود و دلالت بر جمع فضول در ان موضع دارد و اگر ضربان در داخل بود دلالت بر خراج داخل نماید و گفته خراج گرده و مثانه عسر البرء است
خصوصاً در کهول و ندیدم کسی که از پنجاه سال متجاوز شده باشد و خلاص یافته از مرض گرده و گفته اوجاعی که عارض شود در تحت قطن با حمی اگر ان با دیر قطع شود

سوی فوق و ناحیه حجاب حادث میشود از و اختلاط ذهن پس اگر با او یکی آثار ردی باشد بمیرد و اگر نیک باشد به شود و گفته اگر بول دسم سریع الخروج باشد دلالت
کند بر غلبه حرارت کلیه که شحم آن را بگدازد و گفته بول زیتی که ناگاه برآید دلالت بر قیام مرض حرارت کلیه و مرض حار کلیه دارد و گفته حباب در بول دلالت بر درد
گرده و طول مرض دارد **فصل ششم در ورم کلیه** تپ لازم ثقل تمدد و وجع در گرده و اذیت از اکل اشیای شور و ترش و تیز پس اگر ورم در گرده ایمن باشد
وجع جانب راست و بر پهلوی راست خفتن آسان باشد و اگر در ایسر باشد وجع جانب چپ بود تا حالب فرود آید اگر در هر دو باشد آثار هر دو پیدا بود و اگر در لحم بود وجع
ثقل باشد و اگر در غشا خاصه مجاور معالیق کلیه بود وجع اشد بود و ثقیف است کردن و سرفیدن و عطسه زدن نتواند و بقفا خفتن آسان بود و اگر در ناحیه که جانب امعا است
باشد وجع غائر بود و باشد که قولنج آرد و طبع قبض نماید و اگر در مجری که ما بین گرده و مثانه است باشد عسر بول آرد **فائده** گاه باشد که ورم بزرگ شود و وجع شدید آرد
و اذیت او بدماغ رسد و اختلاط عقل پدید آید و درین اول بول سفید بود و پس زرد تاری بعده سرخ گردد و اگر مدتی سفید ماند آثار آن بود که ورم صلب خواهد شد یا ریم
خواهد کرد و بول سفید و غلیظ درین مرض بد است لیکن اگر رسوب نیک باشد آثار سلامت بود و وقتیکه مریض دریابد که چیزی گران در شکم و گرده معلق است و رنج صعب شود
آثار آن بود که دبیله شد و وقتیکه تپ لرزاند و آهسته تر شود و بول غلیظ و رسوب نیک آید آثار نضج باشد و وقتیکه نیک بلرزاند و تپ یکبار زائل شود آثار انفجار باشد
**قول بقراط** ورم کلیه اگر بشخصی سالخورده افتد بعسر زائل شود اگر مع وجع ظهر و حمی باشد و ابخره سوی بالا آیند و تغیر عقل آرند بد باشد و گفته در مرض گرده اگر بول
سیاه و زود آید آثار غلبه حرارت و گداختن پیه است و گفته سنگ و ریگ در گرده زود پیدا میشود خاصه که ورم گرم باشد و ورم گرده مخوف است و بندی خلاص
نیابد و بدن گداخته شود و گاه گاه صحت شود و باز پدید آید باید که ضماد کنند و حقنه نرم نمایند و از اشیای تیز پرهیز نمایند گفته ادویه گرم و تیز در ورم گرده و مثانه
ندهند که قرحه شود و حصات افزاید و گفته اگر ورم گرده و مثانه مزمن شود و بول کثیر و سفید و غلیظ و رسوب ناهموار باشد تنکیست زده شود و اگر بول بحیثیت میان
باقی ماند علت مزمن شود و باشد که ریم گردد و یا صلب شود و گفته اگر زهار و مثانه صلب شود و وجع اشد باشد حرارت غالب دلالت بر ورم کند و گفته دبیله
ورم کند اگر سوی مثانه سر گردد و ریم سفید هموار باشد و گنده نبود امید سلامت و اگر ریم و خون آمیخته بود بد است و اگر سوی امعا دفع گردد بد باشد و گاه باشد
که ریم سوی فضای شکم دفع کند و این بد است و بنگام حاجت آید و گاه باشد که نجیه شود و سر کند و با انفجار حاجت آید انهم بد است و اختلاط ذهن در تپ که بتبع این آماس بود بد است خاصه
اگر آثار بد بسیار باشد و گفته اگر در بول قیح باشد آثار مرض گرده و درازی مرض باشد **قول جالینوس** گرده حساس و ورم گرم نیست مگر که مائل باشد به تسلیح حجب در
عصب نیست و گفته تحجر زود در گرده میشود خاصه اگر ورم گرم باشد **قول ابن زین** ورم گرده چون کهنه و صلب گردد دفع نشود **قول ابن سرفیون**
ورم گرده که به فشرده و طول کشد و بدن لاغر گردد و چون بدین حال رسد هر دو ورک باریک شوند و لحم را سها بگدازد باید که ضمده و حقنهای نرم استعمال کنند تا استعا
ادا کنند و گفته که علاج کلیه و مثانه با ادویه لذاعه نکنند که زود لاغری می آرد و ران **قول ابن ماسویه** صاحب ورم گرده و مثانه بحمام نرود مگر بعد استفراغ
ده **قول ابن زکریا** در امراض گرده و در تبرید تفریط نباید کرد که مزید ورم و مولد صلابت است و گفته وقت اشتداد وجع در ورم حار گرده و مثانه مخدرات جائز است
که نفع شدید بتسکین وجع دهن علاج کردم و درین حال با افیون و زعفران پس خوابید و وجع رفع گردید **فائده** در امراض گرده و مثانه اول باسلیق فصد و بعده حب ایارج و تنقیه و
تعدیل کوشند و قی درین مفید است و در بول الدم حجامت کعب انفع و اثنای تناول غذا شرب آب باعث حدوث سنگ است و حبس بول باعث حدوث آنست و عقب جماع
بول کردن محدث سلس البول و بول فی الفراش است جماع طویل و بی انزال مورث آفات مجاری بول است شرب آب چشمه معدنی آهنی یا آب آهن تاب مقوی مثانه است و کذا

اکل اغذیہ کہ در دیگ آہنی پزند ہمہ مونات سنگ شانہ اند نکتہ اگر در بول لزوجت و غرویت باشد از حصات ایمن باشد بول سیاہ کہ بغیر وجع و مرض باشد بیشتر تولد سنگ بود
خصوص در پیران و نیز امراض گردہ مثل بول حصاتیہ کہ در رسوب کثیر بود میگردد و دو سبب است کہ از بستن ہمیانی وجع گردہ پیدا شود فائدہ اگر ورم موی باشد وجع و ثقل در ظہر
سمی طبقہ عسر بول و بیرار عطش علاج باسلیق یا صافن زنند اگر دیر بستہ بود یا بعض کشایند شربت بنفشہ بشیرہ تخم خیارین شیرہ تخم خرفہ دہند مغز تخم خیار مغز تخم خربزہ کاسنی تخم خرفہ
خشخاش برابر قند برابر ہم سائیدہ ہر صبح دو نیم درم دہند و بالایش شربت بنفشہ آب سرد نوشند جلاب آب عناب کاسنی عنب الثعلب نبات ساختہ یا شربت بنفشہ شربت
خشخاش لعاب بہدانہ لعاب اسپغول لعاب خطمی دہند ماء الشعیر کہ در وعناب سپستان خشخاش باشد خورند اگر قبض بود حقنہ نمایند یا بمغز فلوس و غیرہ تلیین کنند و در ابتدا
صندل ایضا آرد جو یا صندل مغاث کاسنی آب عنب الثعلب ضماد کنند آب کاسنی آب کشنیز روغن بنفشہ روغن کدو موم قیروطی کردہ طلا نمایند و چون ہفتہ گذرد تحلیل
نگردد و ثقل و وجع افزاید و بول رقیق باشد بداند کہ مادہ جمع شدہ پختہ میگردد باید کہ برای مد و نضج لعاب تخم خطمی لعاب کتان لعاب حلبہ نوشند اکلیل خطمی حلبہ کتان
آرد جو با آب گرم و روغن کنجد آمیختہ یا آرد گندم حلبہ برگ کرنب برگ خطمی ایرسا شبت بابونہ بروغن کنجد و عسل نیم گرم ضماد کنند بآب گرم یا طبیخ بنفشہ خطمی اکلیل تخم شبت حلبہ کتان
نطول کنند و چون وجع و حمی ساکن شود و ثقل باقی ماند بداند کہ پختہ گردید پس اگر از خود نشگافد فیہا الا از بیل حمام آرد کرسنہ غبار الرحی بآب بصل آمیختہ ضماد کنند و بعد تضمید
تحریک بہ بند تلبن را بجوسیکہ پوست محیطہ بشگافد پس چون منفجر گردد و مدہ در بول آید شیرہ تخم خیارین تخم خربزہ تخم کدو بادیان تقند دہند یا شربت بنفشہ شیر خر شیرہ مذکور آمیختہ
نوشند پس وقتیکہ بول صاف شود و ثقل برود آثار صفا و خروج مدہ تمام باشد گل ارمنی کتان بریان کاکنج خشخاش نشاستہ قرص کاکنج و بیشتر کہ قدسی ثقل محسوس شود دہند اگر
ثقل آثار خوب ہست و اگر خروج مدہ متمادی شود مغز چہار تخم بادرد کلان ہر یک دہ درم خشخاش نشاستہ صمغ عربی کتیرا تخم خبازی ہر یک دو درم کاکنج پنجاہ عدد سائیدہ
سہ سہ درم با سہ شربت خشخاش دہند آش سماق و مرغ خورند بشرطیکہ قبض نباشد و ہمچو مادہ تحلیل پذیر نگشتہ **قول عسکری** باسلیق زنند اگر مزمن بود یا نفس
ضعیف باشد یا بعض صافن کشایند ماء الشعیر لبن نساخورند اگر جمع شود و قیح نماید انچہ در قرحہ آید بکار برند اگر مدہ بہ بول آید و بول کمتر از عادت بود باید کہ مدرات دہند
الا خوف استسقا دارد **قول لارزوریہ** در ورم کلیہ و مثانہ در ابتدا مسہل نہ دہند مگر در انحطاط از شیر خشت مغز فلوس تمر ہندی ریوند تلیین کنند و در فصد
چندانکہ تعجیل نمایند بہتر سرکہ بہ روغن گل بسفیدہ مرغ لت کردہ خرقہ آلودہ نہند یا صندل افزودہ طلا کنند تخم خطمی کتان حلبہ بآب برگ خرفہ ضماد نمایند شربت نیلوفر شربت
کاہو لعاب اسپغول دہند آب کوہی آب کاہو آب برگ خرفہ ہر یک چہار اوقیہ آب انار دو اوقیہ شربت نیلوفر اوقیہ آمیختہ سہ حصہ کردہ سہ بار در یک روز دہند
مغز حب صنوبر مغز بادام ہر یک اوقیہ تخم کاہو تخم حماض تخم خرفہ خشخاش ہر یک سہ درم ماء الشعیر دو رطل سائیدہ بپزند شربت نیلوفر اوقیہ آمیختہ سہ حصہ کردہ سہ بار در یکروز
دہند اگر وجع اشد بود قدری افیون افزایند و بحسب حرارت اندکی کافور ہم داخل کنند و در ورم این ہر دو از دوا غافل نباشند اگر بول بند شود باسلیق یا صافن
زنند بر ورکین ساقین حجامت نمایند اگر ورم زائل نشود آرد جو باقلا ماش سیاہ طین مغرہ بسرکہ آمیختہ پزندہ ضماد کنند تا تحلیل کنند یا جمع نمودہ منفجر سازند در تشنج وی
حرقہ شدت عطش قلت ثقل صفرت بول و در آخر غلیظ و رسوب مثل سبوس بر آید **علاج** باسلیق زنند تلیین بطبیخ ہلیلہ یا شربت بنفشہ شربت عناب مغز فلوس روغن
بادام کنند ماء الشعیر آب انارین شیرہ خیارین دہند حقنہ لعبہ نمایند ضمد وغیرہ کہ در ورم موی گذشت بکار برند یعنی احساس ثقل و تمدد کلیہ ذکر عدم التہاب خفت وجع اطبا
نبض بر دمنی بیاض بول تہیج وجہ و چشم حمی نرم و باشد کہ در رو و ہمہ بدن خصوص بگرگاہ ترہل پیدا آید و مریض راست ایستادن نتواند و از جواد اب گرم راحت یابد
**علاج** قی کنند جلاب اصل السوس کاسنی بادیان قند دہند و بعد نضج تنقیہ بگلقند عسلی شربت انجیر مغز فلوس عسل کنند تخم کرفس خشک انیسون پرسیاوشان

بیرون جوشانده گلقند عسل آمیخته دهند بطبیخ بابونه اکلیل شبت سداب اطراف کرنب حلبه خسک انجیر آبزن کنند و در همین طبیخ روغن کنجد بوره آمیخته حقنه کنند
اگر بول غلیظ بود چند شب وقت خواب ایارج فیقرا درم دهند و عقب او آب گرم چهار قاشق نوشند اگر کافی نبود تا نخواه کمون هر یک نیم درم مصطکی درم نیم درم
بگلاب حب بسته دهند که تنقیه تن از رسوب ماده و ورم است و بعد تنقیه بابونه تمام برگ غار مرزنجوش بآب گرم یا بابونه شبت هر یک چهار حلبه کتان هر یک پنج تخم خطمی
تخم خبازی هر یک ده آب بادیان ضماد کنند روغن قسط روغن بابونه روغن خسک بر گرده مالند و بعده آش مغز بادام تخم طیور بریان نخوداب بپودینه کرفس کمون
خورند قول لارزور بیر یا رالاصول که در وی خسک مغز تخم خربزه بیسباسه و شان جوش بود دهند بطبیخ بابونه اکلیل آبزن نمایند آب بابونه شبت ضماد سازند
وببوس نمک گل سرخ کماد کنند بروغن قسط دکاک نمایند میعه سائله سیزده درم پیه تازه پیه مرغ پیه مرغابی هر یک بیست درم موم شنگرفی ده درم روغن بقدر شش درم
بر آتش گداخته صاف کرده بر خرقه کشیده گذارند که مزیل وجع ورم است و در نسخه میعه ربع اونس بر سه پیه هر یک پنج درم روغن ورد چهار اونس موم شنگرفی دو نیم درم
روغن بقدر کنیم درم نوشته در سوداوی و این اکثر عقب ورم گرم و ورم بلغمی بسبب خطای طبیب پدید آید و باشد که ابتدا افتد شدت ثقل کودت و دقت بول قلت
وجع ظهور غدد در حقوین و درکین و ضعف ساقین و اکثر باستسقا انجامد و نشست قائم مانده است کردن نتوانند و باشد که دق آرد و این عسر العلاج است **علاج** اگر قوی
بود بالیون زنند تنقیه بطبیخ افتیمون شربت بنفشه مغز فلوس کنند حقنه نمایند و اگر قوت ضعیف بود ماء الجبن سکنجبین افتیمونی دهند اطریفل کبیر خورند بابونه اکلیل کتان حلبه
خطمی سقل اشق پیه خرس مغز ساق گاو آمیخته بر بطن و کمرگاه ضماد کنند روغن بابونه روغن قرطم روغن غار مالند و بروغن قسط روغن شبت اگر تر تکمید نمایند و بطبیخ بابونه
خسک کتان بنفشه بسفایج انجیر حلبه نطول و آبزن کنند برگ خطمی بروغن ورد پخته ضماد سازند و هر صباح تخم خطمی کتان حلبه سائیده بشیره تخم خیارین شیره تخم خربزه دهند
قرص کاکنج بشربت بنفشه مفید ماء الشعیر بشربت خشخاش نافع شیره بیحس بروغن لوز و نخوداب و قلیه اسفاناخ و مسکه عسل حسب کثرت و قلت حرارت غذا سازند

**فصل هفتم در قرحه کلیه** سبب او یا مرور خلط مراریست که جراحت آرد یا انفجار ورم یا سنگریزه خشن که خراش کند **قول ابن ماسویه** درد گرده منع میکند
از هضم طعام **قول ابن سرافیون** خروج ریم سفید بی نتن دلیل صحت پس اگر مده از راه مثانه دفع شود امر آسانست و اگر ریم جانب امعا و مواضع عالی صعود
عسر باشد و مرض مزمن گردد و اگر ریم در گرده ماند و بیرون نیاید بد باشد و سنگ کاری کنند و قرحه کلیه بمرور ایام میشود چرا که مدام رطوبت بران میرسد اگر به گرده
بیست باستی که بزودی به شدی و قرحه مثانه نیز عسر البرء است چرا که مثانه عصبیست **قول جالینوس** اگر ورم گرده و مثانه ریم کند تعجیل کنند که بزودی
پاک گردد اگر مزمن شود بعسر رود پس ماء العسل نوشند مدرات خورند چون ریم اندک شود بزودی منبات لحم چون کتیرا صمغ نشاسته و غیره دهند **قول ابن کریا**
زرقه اسفیداج بحسل بالعبه در اندمال دخل عظیم دارد **قول اهرن** هر چه نفع میکند در علل گرده نافعست علل مثانه را و کذا هر چه مفید مثانه بود نفع دهد گرده را
وجع ظهر و کلیه خروج ریم و خون و پوست بول نگاه دبود کا سخت باگند و شبیه بقطعه لحم بر آید پس اگر در غشای گرده بود وجع اشد و حرقت کثیر باشد و اگر در لحم گرده
باشد وجع کثیر و سوزش اندک بود و اگر نزدیک بمنفذ که بادین کبد و گرده است باشد وجع تا کتفین بر آید و عطش غالب باشد و اگر بسمت مجری که میان گرده و مثانه
است باشد وجع تا انگر آید و اگر قرحه در احلیل بود وجع همانجا باشد و مده قبل از بول بر آید **فرق** در قرحه گرده و مثانه در قرحه گرده وجع از تحت تجاوز نمیکند و بنخاصره نمیرسد
وسلس البول و خروج پوست سرخ و بودن بول شدید الاختلاط بمده و قلت نتن بول و عدم عسر البول نیز از خواص اوست خلاف قرحه مثانه که عسر البول و سفیدی
قشور و وجع عانه و نتن بول از لوازم اوست و ایضا مده بول کمتر مختلط بود و وجع بشدت باشد **فرق** در آنکه چرک از احشای عالیه است یا از گرده خارج است از

آفت عضو یا بمله هرچند که ریم از عضو بعید آید کثیر الاختلاط با باشد بول **علاج** اول با شربه یا غذیه تبدیل اخلاط نمایند اگر بانفخ بود یا سلیق از جانب الم زنند اگر درد
بود وجبر و کشاینده و اگر در مجری باشد صاف نرنند تقی انفع مسهل قوی مضر اما اگر تسکین خفیف دهند شاید و بعد تنقیه و تعدیل مدات دهند تا قرحه را پاک کند پس اگر حرارت
نباشد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان آذخر بادیان جوشانده بعسل دهند و اگر حرارت باشد شیره تخم خیارین تخم کتان تخم خربزه و غیره بعسل یا قند دهند شیر خر بسکر
نافع و اگر قبل از پاک شدن چرک بسته شود بطبیخ خسک بابونه پرسیاوشان حبازی سبوس آبزن کنند و باگرم برکمر و گرده نطول نمایند تخم کرفس بادیان انیسون زرده
هر یک دو درم کندر چهار سائیده دو درم بست درم ماء العسل دهند اگر وجع باشد بود قدری بزر البنج افیون لعاح در سفوف افزایند و کو کنار در آبزن زیاده سازند و دهن
گل بر گرده مالند و قتیکه قرحه پاک شود دم الاخوین گل ارمنی کاغذ سوخته کندر نشاسته کثیرا صمغ عربی تخم خیارین تخم خربزه کاسنی بادیان آمیخته دهند قرص کهربا
قرص کاکنج هر صبح شقالی به مثقال شربت بنفشه یا شربت خشخاش دهند و ماش مغز بادام کبک تیهو عصافیر خورند و از اطعمه حریفه مالحه و شیرین و جماع و تعب پرهیزند
اگر طبع قبض باشد عنب الثعلب لبلاب هر یک پنج بنفشه چهار ترنجبین ده مغز فلوس ماتیده درم دهند اگر نرم باشد نشاسته چهار کثیرا صمغ عربی کتان هر یک دو گل مختوم
یک سائیده یک یا دو درم شربت خشخاش دهند اگر باستفراغ حاجت شود قی کنند حقنه شافه بکار برند شیر خر شیر اسپ تنها یا با دویه مناسبه دهند که مسکن وجع و منقی قرحه
است اگر تب و کثیر بود ماء العسل دهند تنها یا بیک درم ایرسا و اگر حاجت تنقیه باشد شیر خر یا شیر بز یا شیر زن چهار یا نه اوقیه با شیاف مدمله چون کثیرا صمغ عربی کهربا بسد
و ادویه مدره گرم آمیخته دهند و بعد آن تا که شیر از معده نگذرد غذا نخورند **قول بوعلی** شیر اسپ درین مرض عجیب است اول برای تنقیه سیم ادویه مدره و جالی لعل
یا ملاب بنجه دهند و تنقیه کنند **قول صاحب ذخیره** گاه باشد که قرحه گرده عسر شود و حاجت بشگافتن آید و گفته که نفع شیر درین مرض عجیب است پس در ابتدا
برای تنقیه قرحه شیر خر و در وسط مرض شیر بز هر صباح چهار اوقیه بسفوف و قرص مناسبه دهند و در آخر علت شیر گاو و شکر یا العسل دهند و اگر مریض بسیار لاغر و اندام اصلی گرم
گشته باشد شیر زن نوشانند **سفوف** مغز تخم خیار خشخاش کتان کثیرا هر یک یک نشاسته دو شربتی نیم درم بشیر **قرص** کثیرا مغز حب الصنوبر گل
سرخ هر یک چهار نشاسته سه زعفران یک خشخاش هشت قرص سازند شربتی مثقالی بشیر بز **قرص کاکنج** کاکنج شش مغز تخم بادرنگ ده گل ارمنی کندر صمغ عربی الاخوین
هر یک دو و نیم خشخاش مغز بادام شیرین مغز بادام تلخ رب سوس نشاسته تخم کرفس کثیرا هر یک دو افیون یک بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سه درم برای بول الدم
و قروح کلیه و مثانه و سوزش مثانه مفید **قول رازی** در علاج این قرحه جهد بلیغ نمایند زیرا که اندمال او عسر است بچند سبب یکی آنکه گرده از معده دور است اثر
دوا بالتمام نتواند رسید دوم آنکه مجری بول است دوا در وی دیر نتواند ماند سوم آنکه فضلات گرم که موجب قرحه اند بتوسط بول مدام بر وی میریزند چهارم آنکه جرم گرده سخت
و هر چه چرش صلب بود جراحت او دیر به شود پنجم آنکه گرده همیشه بکار خود است و سکون ندارد و اندمال را سکون لازم و کذا قرحه مثانه نیز عسر البرء است باسبابی که گفته شد
بلکه دو سبب دیگر دارد یکی آنکه مثانه مدام از بول پر میباشد دوم آنکه عصبانیست و قرحه عضو عصبانی بالنسبت بقرحه لحمانی دیر مندمل میشود **قول لارزو ربیر**
در قرحه گرده و مثانه اول برای تنقیه مسهل خفیفه چون مغز فلوس شیر خشت شربت ریوند دهند مرتین مغسول بگلاب نیم اونس اصل سوس دو درم آمیخته دهند که تلین
بطن منقی زخم و سنگ است و برای تنقیه قرحه و دفع قوت شند شیر خر یا ماء الشعیر که در و اصل سوس عرق گوگرد آمیخته باشد دهند که مصفی و مدمل زخم است چون زخم پاک شود
و ریم اندک آید گل ارمنی گل مختوم بسد هر یک سه صمغ عربی کثیرا هر یک دو بآب حماض قرص ساخته صبح شام دو درم دهند یا گل ارمنی دو درم لبن البقر دو اونس آمیخته
دهند که مصفی و مدمل است اگر زخم مزمن باشد آب تره تیزک و قند آمیخته یا مع شیر تازه آمیخته دهند بشیر نیم گرم حقنه کنند یا بیدانه حلبه هر یک اسکر دیلو ماء الشعیر نیم گرم کرده

صاف نمودہ روغن بادام دو اوقیہ عسل گلابی اوقیہ آمیختہ حقنہ کنند و خرقہ آلودہ بر موضع مرض نہند و گفتہ در سوزاک اول برای تنقیہ و تصفیہ مغز فلوس آب خرفہ
یا طبیخ برگ نورستہ خطمی یا تمر ہندی دہند و بیخ کشانہ اوقیہ برگ خطمی شیر مقشر نیلوفر ہر یک مشتی آب یکنیم لیبر بجوشند تا یک لیبر بماند صاف کردہ مغز فلوس روغن زرد ہم
اوقیہ آمیختہ حقنہ کنند سال برونیلا درم ہمراہ عرق خرفہ یا گلاب قند یا بسہ درم شیرہ تخم خیارین و بیخ کشانہ اوقیہ برگ خطمی مشتی اصل السوس نیم اوقیہ بہدانہ درم
در عرق سادہ جوشاندہ نوشند چند روز دوغ بدہند اگر گرمی نباشد شیر نر یا شیر خر نوشند کہ مصفی و مسکن حدت بر آمدہ گفتہ پوست شالی انداختہ بجوشش تقعیب دو
حتی کہ حرارت لتقعیب محسوس شود بدستور سہ چہار بار شربت بنفشہ با آب خطمی آمیختہ دہند یا آمن بیض عدد در گلاب حل کردہ نیم آبخورہ نوشند روغن بہروزہ در احلیل
چکانند مربای گل خطمی اوقیہ صبحی خورند و بالایش آب خطمی نوشند و ہمین قدر شام گل ارمنی نشاستہ ہر یک ربع درم زاج بریان قلعی کشتہ ہر یک نیم اسکروپلو آمیختہ
دہند بر نتین تیار با ترب اصل السوس ہر یک چہار درم سنگجراحت دو درم حبوب بستہ دہند کہ مزیلہ ریمست گل ارمنی درم گلاب شیر میش ہر یک اوقیہ آمیختہ صبحی
دہند تا ہفتہ و در نسخہ جامی گلاب شیرہ بارتنگ است و شیر میش سہ اوقیہ نوشتہ کوکونیا اوقیہ مرکوریو دوسی دو درم روغن بلسان سہ درم شربت الطلی حبوب
ساختہ یک اسکروپلو وقت شب دہند کہ مزیلہ سوزاک مزمن باویس الحلاج ست کافور دہ دانہ گل ارمنی یک ربع اسکروپلو طباشیر نیم اسکروپلو نمک سرب یکدانہ
آمیختہ دہند یک شربتیست زاج سوختہ مصطگی ہر یک دونیم اسکروپلو گل ارمنی نشاستہ ہر یک یکنیم درم شربت خشخاش حب بندند شش شربتیست گل ارمنی
گل مختوم ہر یک درم سنگجراحت دو درم عرق بارتنگ سہ لیبر آمیختہ در شیشہ کنند و بعد سہ ساعت حرکت دادہ عرق مذکور دہ درم شربت نیلوفر دو درم آمیختہ نوشند تخم کاہو
پودینہ تخم فلنجمشت تخم سداب ہر یک ہفت درم بیخ بنفشہ سنبل الطیب شبع روغن بلسان ہر یک ہشت درم شکر دو نیم لیبر آب بیست چہار رطل عرق کشیدہ نیم رطل ہر دو
وقت دہند روغن بلسان ہشت قطرہ بعرق مرغ یا بہ بیضہ یا بقند دہند و بعرق بارتنگ یا بگلاب آمیختہ زرقہ کنند و اگر قرحہ در احلیل باشد لعاب اسپغول لعاب بہدانہ
لعاب خطمی شیرہ تخم خیار بشربت خشخاش شربت بنفشہ روغن گل دہند ماء الشعیر اسفناخ حریرہ از نشاستہ روغن بادام شکر خورند و از حرکت و تعب پرہیزند اگر مناسب
حال بود فصد نمایند و گفتہ ربی لوب مینرال حب انتاسیدا سہ جہامی ترہ حب ریکارد و مور تو حب گل ارمنی سفوف گل ارمنی سفوف سوزاک سفوف ہیلی سفوف
کوبکیتہ دیاماسی قابض شربت الطلی شربت استی نوزادی لوزتیا طبیخ کوتوریا عرق کوتوریا بریوا عرق کوتوریا جالاج قرص زرک قرص طباشیر قرص کہربا قرص گلنار مجوف
کوتوریا نمک برونیلا اینہمہ مفیداند حسب حاجت دہند و گفتہ مصطگی پاکندر بہ بیاض بیض آمیختہ بعد تصفیہ تام دہند و گفتہ سنا بماء الجبن بزی ترکردہ دہند
سنا یک نیم درم انیسون چہار دانہ تا تر دو نیم درم عرق گاؤزبان چہار اوقیہ جوشاندہ صاف کردہ سال برونیلا یک نیم درم شربت اوریود دو اوقیہ آمیختہ دہند
و شربت درجہ بدرجہ افزایند و در ہر ہفتہ دو بار مسہل دہند اگر بدین نشود منقیہ کردہ شیر خر یا شیر بز یک رطل سہ یا چہار ماہ نوشند و درین اثنا مسہل ہم بتفاریق داد
باشند اگر بسبب شیر قراقر پدید آید و طبع بفراغت اجابت نکند ترک شیر کنند و بیخ خطمی اصل السوس ہر یک چہار درم خطمی مع برگ و غیرہ بنفشہ ہر یک مشتی تخم خطمی
خشخاش بہدانہ ہر یک دو درم مربای بنفشہ اوقیہ در مرغ پر کردہ بسہ رطل آب جوشاندہ بخنہ درین شربت یا در شیر نیم درم بسد مروارید
اولیوکر نکیترد یلو آمیختہ دہند ماء الجبن بزی مفید اگر وجع باشد بطبیخ خطمی برگ سدر آبزن کردہ مرہم الطلی طلا نمایند و گفتہ اگر ابرای جسی بود حب کف یا
یا حب انتاسیدا نیم اسکروپلو ہمراہ عرق کوتوریا دہند و در القای رطوبت سال سنور لونکا انہ نمک زاج دو دانہ قلعی کشتہ دوازدہ دانہ بہدانہ نیم اسکروپلو بعرق
دہند کہ مزیلہ حرقت کہنہ ست میدیکاسینوزا درم بطبیخ بارتنگ آمیختہ یا کتہ یا باسی کافور بعرق بارتنگ لعاب اسپغول آمیختہ تا ترشتین ورم عرق نیلوفر گلاب

هر یک یکنیم اونس آمیخته یا کنگر پی نیم درم بشیر خر یا بشیر بز آمیخته یا سال سفوف نوره دانزده و انگبین دو زند آمیخته یا توتیای سبز قند هر یک درم یا انجبن بربری پنج اونس آمیخته یا زاج سوخته سنگ جراحت توتیای سبز هر یک نیم درم با آب آمیخته یا شیاف مانند روق سه درم کافور ... سر طبوق دوازده اونس حل کرده یا نان سنگ سوخته سنگ جراحت نیل توتیای سبز هر یک دو نیم سکر و بلوط حضض سه درم سائیده و لعاب اسپغول سطل آمیخته یا بزرقه یا کوکو نار یا بزرقه سوزاکی یا بعرق منیتو اردر روز چهار بار زرقه کنند وگفته دایند البشیر خر یا بشیر بز زرقه کنند بعده بجففات چون پید امید کامنیتو از زرقه سازند گل سرخ برگ مورد جوز سرو پوست انار هر یک نیم درم آب نه اونس جوشانده تصفیه مانند صاف کرده زاج خام دم الاخوین هر یک نیم درم آب ... در شیشه نهند ... روز چهار بار زرقه نمایند اسفیداج افیون هر یک نیم مثقال زیره سفید مثقالی توتیای سبز قدر نخود شب تر کرده صبح قبل از بول زرقه کنند بعده بول نمایند ... بربری قدری با آب حل کرده زرقه کنند در سه روز رفع کند قلعی کشته با زرورت صمغ عربی نشاسته افیون دم الاخوین برابر شیاف سازند بشیر زن یا با آب سوده در احلیل چکانند و اگر آفت در مثانه بود زرقه سازند و در نسخه جامع قلعی کند است حضض اسپغول هر یک شش درم آب یکنیم رطل شب تر کرده صبح مالیده صاف کرده زرقه کنند توتیای سبز نیم اسکر و بلوط مصطکی نیم درم آب یک چهار اونس آمیخته یا بلیله بلیله آمله هر یک پنج درم آب شش رطل شب تر کرده صبح صاف نموده زاج نیم درم توتیای سبز ربع درم آمیخته یا حضض شش درم آب نه اونس شب تر کرده صبح صاف نموده یا حضض اسفیداج کته مبا شیر زال مغره لعاب اسپغول هر یک درم زاج پنج درم سائیده بشیر بز آمیخته زرقه کنند در روز چهار بار و برنج شیر خورند توتیای سبز درم زاج دو درم آب ده رطل تا چهار م برود صاف کرده در شیشه نهند و زرقه نمایند اگر از ین وجع پیدا آید و خون بر آید بشیر زن زرقه کنند چون وجع رفع شود باز زرقه نمایند بلعاب دهن اسپ زرقه کنند تخم کو نجد بد هن سمسم سوخته صاف نموده فتیله ریسمان چهار اصبع آلوده در احلیل نهند بعد یک دو روز فتیله شش اصبع سازند هفته به شود وگفته اجر مغز بیل خرد هر یک پنج درم سائیده بگلاب گول کرده خشک نموده شش سرخ هر روز دهند برنج بجغرات گاو دهی خورند مجرب حب سکپور دهند مجرب گفته اول یک درم درظرف گلی پر آب تعفیب نهاده بول کنند روز چهارم القرهیل زیره سفید ریوند برابر سائیده مثقالی با آب یا بشیر گاو دهند بعده چون اشتها شود نان گندم ربع رطل گوشت کثیر خورند تا دو ار شود بعد قلعی کشته اسکر و بلوط آب شیر گاو یا شیر بز هر یک لیبر آمیخته دهند سه روز دو وال برنج نان گندم خورند در نه روز رفع گردد خمر مکرر ربع رطل لیمو چهار عدد قند یکنیم اونس بقدری آب سائیده آب لیمو مذکور خمر آمیخته نوشند بعد سه روز مزلیه مزمن وگفته اگر بسبب غلبه سوزاک یا زنشیں درد پیدا آید وقت بول وجع و ضربان شود باید که برگ انار برگ فنجنکشت برگ بکاین در آب پخته انکباب کنند چون آب سرد شود اسفیداج سه درم روغن کنجد که در و برگ نیب سوخته باشند شش درم تو لام مرهم کرده بر گرده کشیده بر دمل گذارند و بالایش برگهای مذکور گرم گرم بر خرقه چهار تو نهاده بندند اگر قابل خروج باشد بر آید والا تحلیل یابد وگفته اگر زنشیں ورم کنند علق چسپانند خون بر آرند یا برگ فنجنکشت در خرقه پیچیده گرم کرده بندند وگفته مغز فادس شش درم ریوند بلیله سیاه برگ مغیلان تخم خرفه آب ترب هر یک سه درم سرمه مدبر پنج درم سائیده و بخته تا هفته و بندند وگفته شخصی قرحه مثانه داشت چهار روز بول او بند ماند بعد دارو سوده بر مثانه طلا کردند قدری در احلیل چکانیدند در حال بکشاد و ریم روان شد و صحت یافت **قول جالینوس** با دویه قرحه آلات بول ادویه مدره آمیخته میده تا با سبانی رسانند و نفوذ کنند وگفته در ارسال مده انکلیه جهد تمام باید کرد چه اگر مزمن گردد عسر البرء شود و این بجوراندن دهن لوزین و گرم کردن آن ... بدو تجربه شود منفجر گردد و حکه در مثانه پدید آید پس درین وقت ادویه مده و ماء الجبن دهند در التحام قرحه درنگ ننمایند گفته چون بر آید خون بعد ریم دلالت بر تاکل قرحه دارد **قول جوان کور** دو پنج ذنب الخیل سائیده نوشانند و بخورش رسانند **دوا** بهیمی سائیده نوشند و پخته خورند **دیگر** خسک کتان هر یک دو نیم

مثقال تخم کشوث یک تیدرم آب دو رطل بزند نصفی ماند صاف کردہ عسل دو مثقال آمیختہ یا طبیخ برگ اروسہ یا لعاب برگ میسون یا لعاب برگ گوندی
در آب برآوردہ یا برگ سداسہاگن پنج درم شب ترکردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ یا گل گڑہل سہ درم اگر خشک باشد درم گل لالہ کینبہ درم اگر خشک بود نیم درم
وقت شب ترکردہ صبح لت نمودہ قند آمیختہ تا سہ روز یا پنج موز پوست پنج فالسہ تخم خبازی اصل سوس ہر یک سہ درم سوای اصل سوس ہمہ را سائیدہ و از
اصل سوس لعاب برآوردہ صبحی تا ہفتہ یا ہر سہ صندل ہر یک دو سرخ کاسنی کافور ہر یک پنج سرخ قند شش درم بآب سائیدہ بخیتہ یا اصل سوس مرضوض دو
درم آب نیم رطل در ظرف گلی کردہ خرقہ بر دہن ظرف بستہ در شبنم نہند صبحی مالیدہ صاف کردہ تا سہ روز یا طبیخ اصل سوس یا برگ نورستہ مغیلان دو درم
بآب سائیدہ یا برگ فراشس دو درم بآب سائیدہ شکر آمیختہ دو ہفتہ یا برگ من بآب سائیدہ یا کبابہ مسحوقہ دو نیم درم آب شش اونس آمیختہ در روزی بار چند روز
یا تخم خیار البقر ہر یک دو نیم درم تخم ساگون دو عدد بآب سائیدہ دو روز یا پوست درخت انبہ پنج درم شب در ظرف گلی ترکردہ صبح شخار سہ دانہ آمیختہ صاف
کردہ یا شعیر مرنج ہر یک مشتے کشنیز تر دو درم ترکردہ صبح شکر آمیختہ یا آب پنج نیب یا میدہ گندم مشتی آب یک پیالہ حل کردہ گذارند چون آب شود صاف
نمودہ یا برگ ترب جوشاندہ نوشد چند روز و از اشیای گرم پرہیز **دیگر** برگ خار واژگونہ اسپغول ہر یک سہ درم جدا جدا شب در آب ترکردہ اول برگہا
را سائیدہ نوشد بعدہ اسپغول غذا نان گندم کہچڑی دال ماش سبز **دیگر** روغن زیت یک قاشق نوشد تا ہفتہ نزلہ مزمن **دیگر** تخم تاج خروس دو درم کندر
درم قند سہ درم سائیدہ بآب سرد خورد **دیگر** ابقر درم در نیم رطل جغرات گاو آمیختہ خورد و بالایش نیم رطل جغرات دیگر نوشد و وقت اشتہا برنج پختہ
بہ نیم رطل جغرات خورد تا ہفتہ **دیگر** سنگہاہولی دو نیم درم فلفل چہار عدد سائیدہ بخیتہ نوشد چند روز نزلہ در درمنی و وجع قضیب **دیگر** آملہ حنا کشنیز
شب ترکردہ صبح بخیتہ شکر آمیختہ نوشد اگر پنبہ دانہ افزاید بہتر **دیگر** قشر بیخ انبہ شکر ہر یک پنج درم آہک سہ دانہ یا نیم اسگر بلو ترکردہ صبحی نوشد اگر در آب آہک ترکند بہتر **دیگر**
کشنیز بادیان ہر یک دو نیم درم کوکنار نیم مثقال شب در ظرف گلی ترکردہ صبح صاف نمودہ نوشد تا ہفتہ پرہیز ہیچ نہ نزلہ سیلان منی ہم **دیگر** ابقر کتیرا مغز ہر یک
کبابہ ست گلوی دم الاخوین ہیل خسک بہدانہ زیرہ سفید صندل سفید ہر یک شش کتہ چہار کافور دو قند برابر ہمہ بسایند شربتی سہ درم ہمراہ آبیکہ وقت شب برنج
ساٹھی در و ترکردہ باشند غذا نان گندم دال مونگ بقدری نمک سنگ روغن **حب** مغز تخم لکاین مغز تخم سرس مغز حب القطن ہر یک سہ درم سائیدہ بشیر درخت بڑ
ترکردہ جیب یک حب بندند شربتی حبی نزلہ بندکشاد ہم **دیگر** گل نوفل یک گلاب چہار حل کنند کہ ہمہ عرق جذب شود و مثل سرمہ گردد بطور سرمہ در چشم کشند **دیگر** دوا
گلنار بہ بیاض بیضہ فتیلہ کردہ در احلیل نہند **دیگر** معجون اسپغول دہند **دیگر** بہونپہلی دو درم شکر یا برگ سنگہاہولی دو نیم درم شکر یا برگ نورستہ بڑ بسایہ خشک
کردہ شکر خام برابر آمیختہ بلسی شیر گاو صبحی تا ہفتہ یا اجر صد سالہ سائیدہ بلسی شیر گاو یا صمغ عربی یک دو درم با کت دریا محرق اسگر بلو بگلقند آمیختہ یا کبابہ یک نیم درم
گل ارمنی یک در بعد درم کافور ربع درم سائیدہ بدوغ یا زاج سوختہ درم بدو رطل طبیخ بیخ خطمی یا قلعی کشتہ طباشیر کبابہ ہر یک ربع درم قاقلہ سہ عدد سائیدہ یا قلعی کشتہ
نقطہ میزہ دانہ یا آب سیل سہ اونس بشیر و برق مناسبہ آمیختہ یا زاج سوختہ نبات برابر سائیدہ نیم درم بلسی شیر ببایوند تخم خرفہ برابر سائیدہ مثقالی بتقوع خسک یا برگ
خطمی بشیر گاو جوشاندہ یا برگ بادروج کبابہ ہر یک درم سائیدہ بدوغ یا برچہ قرطاس دو درم آب یک کاسہ شب ترکردہ صبح مالیدہ صاف نمودہ تا دو ہفتہ یا تخیل درم
شیر نیم رطل آمیختہ یا مغز فلوس کہیان بیدہلیلہ زرد ہماسہ سفید عسل ہر یک مثقالی آب طل بزند چہارم ماند بخیتہ یا مومیائی قیراطی بدہن زنبق یا بشیر خیار صاف
بر آتش نہند چون گداختہ گوگرد مسحوقہ اندک اندک اندازد و بدستہ آہنی حرکت دہ باشند تا کہ ہمہ خاکستر گردد سہ دانہ دہند **دیگر** مغزہ دال نخود مع پوست پنج درم

آب نان دهش شب تر کرده صبح سائیده و بیخته نوشند و وقت عطش لسی شیر گاو دهند سه روز دیگر زاج سه مغره تبه البقر دوازده سائیده صبحی یک کف دهند اگر وقت
بول وجع شود برگ نیب در آب جوشانده و آب در آبخوره گلی کرده قضیب در نهاده بول کنند و بیخ دوخ خورند در سه روز به شود دیگر عرق گوگرد ربع درم شیره تخم خشخاش
در آمیخته دهند دیگر گندم ربع رطل تال مکهانه ده درم شب در آب بقدر آب که در تبانرو غرق شود تر کنند و وقت عطش همین آب نوشند چند روز مزمن سفوف
کشنیز گل ارمنی نشاسته طباشیر ریوند هر یک یک مثقال تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک نیم شربتی دو نیم درم سفوف کشنیز طباشیر تخم خرفه تخم حماض گل ارمنی صندل سفید
زرک هر یک یک قلمی کشته مغز تخم خیارین خشک کنگ مارة تال مکهانه هر یک سه شربتی مثقالی بشیره خیارین سفوف ریوند گل ارمنی کشنیز نشاسته تخم خرفه
طباشیر هر یک یک مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک دو شربتی دو درم بشیره کاسنی یا بشیره خرفه و قند سفوف طباشیر سنگجراحت هر یک دو دانه خشک نبات
کشنیز هر یک نه دم الاخوین گلنار زرد ورد هر یک شش کثیرا بیخ صمغ عربی چهار گل ارمنی بسیل هر یک سه قند سفید چهار شربتی یک نیم درم همراه شیره خیارین مثقالی مغز
تخم کدو می شربت بزوری بارد شش درم **قرص دم** گل ارمنی گل مختوم طین فارسی صمغ عربی نشاسته بیان طباشیر سماق منقی گل سرخ صندل سفید
هر یک یک نیم گلنار تخم خرفه بیان آرد بلوط اقاقیا هر یک دو قرص سازند شربتی مثقالی آب برگ بارتنگ و رب به شیرین **حب** سمندر پهل آب لیمو قدر کار
صحرائی حب بسته صبح شام یک یک خورند و بالایش لسی شیر گاو که شیر یک آب دو باشد نوشند و غذا خشکه و پتی مونگ کنند این حب که صبح نیز بند و شام خورند و شام
بزنند صبح خورند در هفته به شود **حب** خاکستر حب البان ده درم آمله مو چرس هر یک نیم درم لعقند سیاه حب بندند اگر حرقت باشد بدو چند شکر حب سازند شربتی دو نیم
تا پنج درم **حب** زرد چوب آمله عسل هر یک پنج درم چهار حب بندند و یکی هر روز بیاد و سه روز خورند **حب** ماقرقرحا خشک مقل قرنفل کافور افیون قند
سیاه هر یک دو نیم اسکولیعیت ده حب بندند یکی عدد کنند باقی را در چهار ده روز بعرق الا تبقه خورند و آب نوشند نان گندم بغیر نمک بروغن کشیر غذا نمایند —
**دیگر** در طبیخ نیم گرم یاسمین سفید تا نیم ساعت قضیب داشته همونجا بول کنند بتکرار سه یا بر دو درکند و خیار و تربز تراشیده قضیب نهاده بول کردن مفید **دیگر** روغن کشته جبل
طلوع آفتاب برگ کنار دو نیم عدد گرفته بر ناف بندند **دیگر** برگ کرنتی ده درم سائیده دهند و بعد چند ساعت لسی شیر گاو نوشند **دیگر** خمر بجغرات آمیخته دهند
بجغرات خورند **دیگر** بهدانه اوقیه قند و اوقیه سائیده ده درم دهند و بالایش برگ سپستان تازه ده درم در نیم رطل آب مالیده بیخته نوشند و از ترشی و بادی
و اغذیه گرم پرهیز کنند **دیگر** برگ ببول بسایه خشک کرده سائیده هموزن شکر آمیخته یک کف آب دهند مرتاب سوزاک و سیلان منی در سه روز **دیگر** البقر قاقله هر یک شش درم
سائیده شش حصه کرده صبح شام در سه روز با آب دهند سه روز چهار مریخ سرخ پانزده درم با آب تر کرده نوشند سه روز و سه روز دیگر اغذیه بغیر نمک و ترشی خورند —
**دیگر** قلمی کشته یک کباب چینی قند شش سائیده دو درم بده درم جغرات صبح دهند از ترشی و بادی پرهیز تد مزلیه مزمن **فصل هشتم در جرب الکلیه** سبب او
بثور صفاریست که در گرده پیدا شود و منفجر گردد و تقدم اکل اشیای سخنه تیم یا مولده صفرا و بلغم شور احساس وجع و حکه و تحس در گرده و بر اطراف خروج پوست
باریک با اندک ریم و خون ببول اگر بثور بر ظاهر گرده بود وجع شدید دائم و اگر در باطن بود در مجری بول وقت خروج بول وجع و سوزش زیاده شود و بعد
ساکن گردد و اگر در مجری قضیب باشد حکه در اصل قضیب و انثیین و بن ران پدید آید اگر در علاج تعجیل کنند بزودی به شود الا بالعکس **علاج** باسلیق صافن
زنند بر موضع کلیه حجامت نمایند مطبوخ شاهتره آلو سپستان ترنجبین بلیتن کنند حقنه نرم نمایند قی بعد هر سه روز کرده باشند و بعد تنقیه بنادق بزور شرب خشخاش
شربت بنفشه شربت نیلوفر دهند گلاب نوشند خطمی لعاب بقله یمانیه اسفناج کشنیز ماش مقشر نخود آب حب بسماق غوره خورند آب آهن تاب نوشند در آب نشوند

آیند و قدری نوشند شیاف ابیض بروغن بادام سوده در احلیل چکانند **قول ابوالحسن ترنجی** مردی بدین علت سخت گرفتار بود آن را در آب گوگرد نشستن
و خوردن فرمودم در ده روز شفا یافت اگر آب گوگرد نباشد گوگرد مسحوق در شراب جوشانده بکار برند و گفته طبیبی آب دوص میداد و صحت میشد کثیری این مرض را
افتاد ابو ماهر فرمود که پنبه به آب دوص تر کرده در رحم نهد چون کرد صحت یافت **بنادق بزور** مغز تخم خربزه ده مغز تخم خیار پنج مغز تخم کدو تخم خرفه بزرالبنج
ابیض تخم خطمی مغز بادام مقشر کثیرا نشاسته رب سوس خشخاش گل ارمنی تخم کرفس هر یک دو سائیده بلعاب بهدانه یا آب بندق سازند شربتی سه درم بشیره بنفشه
خشخاش قند مزیله حرقت بول و قرحه و جرب کلیه و مثانه و عسر بول **فصل نهم در ذیابیطس** مرضیست که آب را چنانچه نوشند همچنان براه بول در اندک
زمان برآید با اراده و همین فرقست درین و در سلس البول اگر بسبب سوء مزاج حار گرده باشد شدت عطش و بحر و شرب آب و بول بی تغیر و حرقت برآید هزال تن
و چون مزمن شود جگر را ضعیف کند و دق آرد **علاج** باسلیق زنند ماء الشعیر شیره خرفه بلعاب اسپغول شربت انار ترش شربت غوره شربت لیمو شربت
حماض ترس کافور قرص طباشیر قرص ذیابیطس سفوف ذیابیطس دهند حب رمان ترش آلو سماق ملم و دهن دارند صندل گلنار اقاقیا گل ارمنی پست جو
آب کاهو رب سیب رب به برقطن و گرده ضماد کنند خرقه بگلاب سرکه تر کرده یا بگلاب آلوده با اقاقیا آغشته نهند طحلب بقلة الحمقا آرد جو برقطن و گرده ضماد
کنند نیلوفر گل سرخ بنفشه برگ بید سفرجل تفاح بر بستر گسترده بر روی مستلقی خوابند کشکاب سماک صغار تازه سیب ترنج حصرم قرع روغن بادام دوغ ترش که مسکن او بود
باشند و دیگر اغذیه بارده قابض خورند و جای آب ماء الشعیر یا لعاب اسپغول نوشند و از تعب و جماع و اشیای حاره و مدر بول و خمر پرهیزند **قول صاحب ذخیره**
در آب بارد نشانند چندانکه سرما اثر کند و آب سرد بسیار دهند قی نمایند اگر مرض در ابتدا بود و قوت بر جا باشد عرق آرند مدام طبع نرم دارند آرد عدس بگلاب ضماد
کنند **قرص ذیابیطس** طباشیر رب سوس هر یک ده تخم کاهو بیست تخم خرفه پانزده کشنیز گل سرخ گل ارمنی هر یک پنج اقاقیا صندل زرد صمغ عربی گلنار
هر یک دو کافور نیم قرص سازند شربتی سه درم آب انار ترش با گلاب **سفوف ذیابیطس** صمغ عربی گل ارمنی سماق منقی بلوط گلنار هر یک پنج نشاسته کثیرا
تخم کاهو تخم خرفه هر یک سه صندل سفید یک شربتی سه درم با آب انار ترش یا بگلاب یا بشربت لیمو **سفوف** طباشیر چهار کشنیز خبث الحدید مسحوق بهفت روز در سرکه
تر کرده خشک نموده بیست و شربتی تا مثقالی به بیه ساده یا با آب سرد **قول جالینوس** این علت کلیه را مثال زلق الامعاست در معده لهذا این را زلق الکلیه
نیز گویند **قول رازی** این مرض چون طول کشد بدن خشک شود و تدبیر بول کشد حتی بموت و گفته اطبای جاهل چون بول سفید می بینند اشیای حار میدهند
و این خطاست و زود تر بدق میکشد **قول لاندوریسی** اگر مریض حرقت کثیر دریابد فصد کنند اگر قوت ببینند دیگر هم نمایند و بتفاریق دو سه بار مقی دهند
اگر مرض نو باشد آبزن ذیابیطس یا آبزن کنند و مداومت بسفوف اکشیلیتی و حب کونتر ادیابیتکادی پولی اختیار کنند لعاب اسپغول بروغن ورد دهند کشنیز
سه روز در سرکه پرورده بریان نموده پنج صمغ عربی دو کافور نیم سائیده سه درم با آب برد دهند آب غوره قرع ماء الشعیر خورند قرص طباشیر سفید اگر حاجت مسهل باشد
مغز فلوس تمر هندی دهند شربت ورد با آب خرفه آمیخته نوشند گلقند چهار اونس گل ارمنی بسد مغسول هر یک یک اونس آمیخته شش درم دهند شیر خر شیر میش
سنگ تاب نوشند آب حماض آب پوست انار و قدری سرکه آمیخته کلبستین گذارند مندیلی بسرکه و روغن گل برگرده ضماد کنند دوغ گاو ترش نوشند گل ارمنی
صمغ عربی گلنار سماق هر یک پنج نشاسته کثیرا تخم کاهو تخم خرفه هر یک نیم صندل سفید یک سائیده یک یا دو درم با آب انار دهند اسپغول بماء القرع آمیخته بدهن
دهن ورد بسرکه مالند سلاجیت سه درم با آب آمیخته دهند تا هفته گلوی مسحوق بشکر آمیخته هر صبح دو کف دهند و پا برهنه بر زمین نروند رافع بول گه گس بر وی نشینند

وگفته گاه باشد که حرارت مزاج کلیه بسبب جنبش شدید باشد که بجهت نرم اخراج آن کنند پس قی نمایند که حرکت قی آنرا از گرده زائل سازد و بعده به تبرید کوشند گفته
سبب ادرار سوء مزاج حار و ضعف کلیه است چه کلیه بسبب حرارت جذب رطوبات کند و بسبب ضعف نگهداشتن نتواند بزودی دفع نماید و چون حاجت آب باقی ماند باز
جذب رطوبت کند حتی که رطوبت تمام بدن را پس بدن خشک شود و منجر بدق گردد **قول جوان کوره** و سببا دیابیطس مفرط کثرت شرب غیر آکل
اشیای مالحه و مشی و سواری اسپ و غیره و کثرت ماده صفراوی و شور رطوبت که مزاج کلیه اسهل سازند پس کلیه بسبب کثرت حرارت رطوبت همه تن را جذب کند
و سوی مثانه فرستد و مثانه چندین رطوبت نتواند بسبب مدت رطوبت لحظه بلحظه حاجت بول شود و نیز بسبب تقلیل رطوبت عطش افزاید و هزال پدید آید و رطوبت
منه نیز جذب گردد **علاج** تنقیه ماده رطوبی و تسکین حرارت کبد و کلیه و احشا و تقویت و [illegible] در رفع خواص او کوشا نمایند فصد دست کنند و گاهی اسیلم
پشت دست زنند و اگر مرض مزمن بود یا مریض ضعیف پیر باشد یا مرض دیگر نیز دارد و کین تیلیو یا تارتر و امیتیکو دهند چند بار و کلیه را بقرص بنفشه کاهو خطمی بارتنگ خرفه
بزرالبنج جوشانده صاف کرده بیامیزش یک اونس آب فلوس آمیخته به برف سرد کرده حقنه کنند و بشیر خر سرد حقنه نمایند اگر مقتضی نگیرد مغز فلوس اونس و شش اونس
تیزاب که در هلیله زرد درم ترکرده باشند آمیخته دهند یا ریوند درم هلیله زرد دو اسکروپلو ما الجبن شش اونس ترکرده شربت ورد دو اونس آمیخته دهند ایارج یا جیو
انفع بعد تنقیه کین تیلیو شیر خر فی الحال دوشیده یک نیم رطل نازیستر یوسید اسکروپلو مرقین نیم درم آمیخته دهند تا دو ماه و بعد شرب کاهو خرفه گل سرخ بارتنگ
انجره آب شیرین جوشانده صاف کرده سرد نموده آبزن کنند تا ساعتی و بعده تین [illegible] دو دوا اونس بیامیزش اونس بعرق بارتنگ آمیخته به برف سرد نموده
نوشند [illegible] سال سفوف لعاب بهدانه بر قطن و کبد و کلیه فقار ضماد کنند برگ بارتنگ برگ بنج برگ مورد [illegible] زده بر مواضع مذکور ضماد سازند
بارتنگ بنج نیلوفر کهربا سربی سحق کرده بر مواضع مذکور ضماد نمایند و عوض آب طبیخ کتیرا طبیخ شاخ گوزن [illegible] نیو فولاد و تابس یا انجبار دو درم در آب جوشانده
با سیرپ تیودتیر یولو رشش کرده نوشانند معجون [illegible] یا بطیس یکدرم تا یک ماه دهند قرص [illegible] یا بطیس چهار سکروپل یک رطل دوغ میش یا دوغ گاو دهند
فولاد [illegible] بیست دانه گلقند یک قاشق آمیخته بیک رطل طبیخ ذنب الخیل دهند تریاق ماکنا نیم درم بطبیخ کتیرا حل نموده دهند [illegible] عطش بسید اسکروپلو
فلونیا بیست دانه شیر خر رطل آمیخته دهند چهل روز تا آنکه بول مریض [illegible] کرده و سنگ خورانند صحت شود آب چشمه دو رطل شعیر مقشر اونس شاخ گوزن دو درم
جوشانند چون دو رطل ماند صاف کرده مغز بادام اونس سحق کرده آمیخته دو حصه نموده صبح شام دهند عرق بارتنگ مقطر در انبیق شیشه [illegible] اونس سرکه مقطر در
انبیق شیشه نیم اونس بسد چهار درم لادن [illegible] دو دانه شربت خرفه اونس آمیخته در سه ساعت دو قاشق دهند آب آهک که در دو ماه صاف شده باشد پنج
اونس در روز دو بار دهند روغن [illegible] تریاق ماکنا بر معده مالند آب دو [illegible] که در و برگ بارتنگ سحق کرده باشند آبزن نمایند در روز دو بار اگر گاهی [illegible]
حب کونتراو یا بیتیکا درم هشت اونس طبیخ کتیرا و یک اونس شربت ورد یا بیک رطل شیر میش تازه دهند و همین قدر وقت شب قبل از خواب پوست بلوط گلنار اقاقیا
گل [illegible] سفوف [illegible] نیم اونس شربت مورد قدر حاجت آمیخته بر کلیه و پشت ضماد کنند عرق دوغ مقطر بانبیق شیشه نیم رطل گلقند یک قاشق نازیستر یوسید بیست
دانه [illegible] دهند گفته شیر خر و آب بارد و آبزن آب سرد انفع [illegible] مثل لحم بچه بقر سیب کاهو برگ خرفه خربزه [illegible] لحم کشف لحم ضفدع
نازیستر یوسید ماءالشعیر بطبیخ کتیرا اختیار کرده خورند خواب بسیار نمایند و باسایش باشند و از اغذیه مالحه گرم ترش و روغن زرد و مرچ فلفل و دارچینی و غیره که گرم طبع
باشند و از سواری اسپ جماع خمر پرهیزند اگر مریض پیر یا ضعیف المعده باشد و بغیر شرب خمر نماند خمر رنگین اندکی دهند اگر بسبب سوء مزاج بارد کلیه باهم تن باشد

واین نادر افتد تقدم وصول برودت شرب آب بارد وغیره عدم حرارت مگر عطش که ذیابیطس اگرچه بارد باشد خالی از عطش نبود مگر بعطش حار نمیرسد **علاج** شرب طبوس
معجون ماسک البول فلافلی و دیگر معاجین گرم دهند گلقند عسلی گلاب آب نیمگرم دهند روغن قسط روغن سعد روغن جند روغن عاقرقرحا بر گرده و پشت مالند
با آب گوگرد آبزن کنند جوز بریان العسل خورانند ادویه مقویه باه سرد دین دهند مرغ حسا فیر لحم طیور بطنه قلیه خشک خورند اگر حاجت تنقیه آید بطبیخ تخم ترب
سکنجبین عسلی قی نمایند حقنه نرم نمایند **معجون ماسک البول** کند ربلوط سعد خولنجان قرفه عود برابر العسل آمیزند شربتی دو نیم درم **معجون ماسک البول**
اقاقیا گلنار هریک سه درم دو دو نیم سندلین مدس تخم خرفه طباشیر تخم حماض صمغ عربی قصب الذریره هریک دو کنند ریک العسل یا بشکر سقوم آمیزند شربتی بمثقال
سیلان منی و ادرار بول باز دارد خاصه در پیر **فصل دهم در حصات و رمل کلیه** سبب مادی رطوبت خام لزج است که حرارت غریبه آنرا بمرور ایام متحجر
گرداند پس اگر ماده اغلظ باشد سنگ و اگر بدان غلظ نبود ریگ تولد کند و گاه باشد که بندرت ریم و خون مولد سنگ شود و سبب فاعلی حرارت قویه است که رطوبت
غلیظه را متحجر گرداند و اکثر این علت موروثی باشد **بدانکه** سبب سنگ کیموس خام غلیظ لزج است کز اغذیه غلیظه چون لبنیات بیضه و جبن و پاچه و حلویات وسیر
و آب کدر و نبید غلیظ پیدا میشود پس این کیموس همراه بول سوی گرده و مثانه منحدر شود و در ابتدا رمل و سنگ صغیر متولد میشود و چون زمان دراز گذرد و اعلاج
غافل شوند بعض آن بعض ملزق شده صلبیت بهم رساند **فائده** وقتیکه بول غلیظ رقیق شود آثار تولد سنگ باشد **قول روفس** بول سیاه که با وجع یا بغیر
وجع و مرض آید خاصه در پیری آثار تولد سنگ گرده بود در اندک زمان و اکثر در گرده و مثانه پیدا شود و گاهی در قولون و غیرهم **قول رازی** شخصی را در بول
سنگریزه بسیار بود و یکبار بعد بار از سنگ بزرگ برآمد و گفته در حوالی عنق جائیکه موضع ختان است و در سلعه سنگ دیده ام **قول بولس** شخصی در ذات الریه سنگ
بسر فه انداخت و در کبد و امعا و مفاصل نیز پیدا میشود **قول یهودی** در بول کسی که ملوحت بیشتر بود سنگ از آن بیشتر تولد کند **قول ابن زکریا** تجربه کردم
و یافتم ملاحت در بول صبیان اکثر **قول اهرن** تولد سنگ در شباب در کلیه و در طفولیت در مثانه اکثر باشد و ریگ مثانه سفید و ریگ گرده سرخ بود
**قول انطلیس** اگر صاحب حصات بول سهل کند دلالت میکند که سنگ نرم متفرق است و از دویه زود متفرق خواهد شد و اگر بول شدید الصفا باشد دلالت
دارد که سنگ اعلی صلبست **قول جالینوس** هرگاه بول طفل رقیق و ضیق و صاف برآید دلالت کند که دهن مثانه او تنگست و او مستعد است حصات را
نسبت بدیگران **قول رازی** در مثانه سنگ متعدد میباشد چنانچه از مثانه شخصی نه سنگ هریک برابر فندق و از مثانه شخصی یک سنگ قدر بیضه مرغ برآمد و گفته که
سنگ متعدد باشند بدیهت و اگر یکی باشد نیک **قول لارتر و ربیر** در حصات کلیه وجع کمر و بول رقیق یا مخلوط بخون و رمل در بول میباشد و سنگ در گرده
که بود پای همان طرف خدر میگیرد و در حصات کلیه اکثر بکهول و پیر و فربه و حصات مثانه بطفل و جوان و لاغر بیشتر افتد و زنان را سنگ مثانه نادر پدید آید
**فائده** در آثار سنگ کلیه غشی عسر البول قبض طبع و در ابتدا البول کدر و غلیظ بعده صاف آید احساس وجع و ثقل و تمدد در قطن و پشت گویا چیزی در آنجا
معلقست خصوص در وقتیکه مریض برخیزد افتد و چون امعا از ثقل پر گردد وجع کلیه افزاید و بول سرخ یا زرد و در رمل مائل بسرخی باشد و گاه بود که الم گرده ممتد
شود تا انثیین که مقابل گرده ماوف است و باشد که در پای همان جانب الم مع الخدر پدید آید و این مرض با طفال اکثر از فساد شیر مرضعه افتد و در بعضی
مردم نوائب متعینه بعد هفتها یا ماهها یا در سالی یکبار عارض گردد و فرق در سنگ و ریگ از شدت و خفت اعراض و ظهور ریگ در بول توان کرد
**علاج** اول قی کنند بعده مسهل و مدر که مناسب مزاج بود و بسیار گرم نباشد دهند اگر غلبه دم باشد فصد نمایند بعد تنقیه منفتات دهند و هرگاه که وجع غلبه کند و خون غالب

بوبا تلیین نمند اگر طبع قبض بود با دویہ لینہ ومسہلہ حقنہ نمایند و آب حقنہ اندکی با قیاء وجع نیفزاید و تجمیع ادویہ ملینہ مجری ومسکنہ وجع چون خسک بابونہ کرنب پرسیاوشان حلبہ قرطم بیخ کرفس برگ خطمی و نفوخ برگ خبازی بنفشہ برگ کنجد آبزن کنند تا کمر و نقل ابن قرطن و غا مرہ در بالیسن تماز کنند و شربہ ملت تحفظ کرم تیرہ آبزن بولیس الشہوت وجوبن تا آبزن بر آید روغن خیری روغن بنفشہ روغن شبت روغن خسک روغن بابونہ روغن تیب بر پشت و کمر و گردہ مالند حسب حاجت نوع دولت یو حب پس اگر سنگ ہو ہادویہ قویہ حاجت نیست بتدابیر مذکورہ زائل میگردد و اگر سنگ بود با دویہ مفتتہ ریزہ ریزہ شدہ بر آید یا خود بخود ہمچنان ثابت براہ بول خارج گردد یا بمیل کہ جہت اخراج او نموہ است پس باید کہ چون از آبزن بر آید قطن آنرا بادبان بالند و قرابہ تا مشی کند و سرین را بجنباند و بر یکپا جہد و اندینہ فرود آید پس اگر بیرون آید فبہا و اگر بحق کہ این گردہ و مثانہ ہست بنہ باید کہ فرود تر از ان موضع کہ سنگ محتبس ہست مجروح شد ولیف کنند تا سنگ آنجا آید کہ مدا اشتہ فرو تر از ان بانگذارند و ہمچنان کردہ باشند تا کہ سنگ در مثانہ آید و اگر درین حالت جہت ارخاء ونرمی مجری لعاب تخم خطمی کتان حلبہ روغن مغز قرطم آمیختہ در اماحقنہ کنند و مغز فلوس طبیخ خطمی حل کردہ روغن بادام آمیختہ نوشانند بہتر ست و چون در مثانہ آید و از خود نبر آید و در مجری قضیب بند باند قضیب در آب گرم نشاندہ العبد داہان مناسبہ کہ کرپایہ میل حکاکنند و آہستہ آہستہ قضیب از دست بقدام مالند تا کہ بر آید و اگر درین وقت وجع غلبہ کند فلونیای فارسی بخشخاش دہند آب ترب غیر ابعض طبیخ حقنات مفید و اگر از مجری قضیب ہیچ حیلہ بر نیآید و از شدت وجع و حبس بول خوف ہلاک بود شگافتہ بر آرند **قول بولس** وقتیکہ سنگ در قضیب بند باند و ارادہ شگافتن کنی پس کش جلد را سوی کمرہ و ببند آنجا را و عقب حجر انیز بر آلت ببندند تا پس شگاف موضعی را کہ در آنجا سنگ باشد و در زیر قضیب نفع بستن عقب سنگ است کہ سنگ سوی مثانہ راجع نگردد و شگاف بطول باید کرد و گفتہ در شگافتن صبیان امید زیادہ ہست بسبب نرمی اعضاء ایشان و ہر بر ار حصات وآن تا چہار دہ سالست **قول بقراط** ایام خاص در تولد حصات صبیان از سہ تا دوازدہ سالست و از دوازدہ تا سیزدہ سال شدید الاحتمال میباشد شگافتن را **قول رازی** اطفال صغار اکثر در شگافتن میمیرند بسبب ضعف قوت و جوانان نیز بسبب او رام حادہ کہ تابع شقت پس اوفق کسی ست کہ از دہ سال متجاوز باشد و بہ بیست سال نرسیدہ و کہول نیز خلاص میابند چراکہ در ایشان از شگافتن ورم پیدا نمیشود اما مشائخ خلاص نمیابند بہ زخم آنہا ملتحم نمیگردد و چون سنگ بر آید و در مجری قضیب جرح شود بالیق زنند تا از ورم ایمن باند بعدہ ادویہ منبتہ مجففہ الگلا قطور ابکار برند **فائدہ جلیلہ** بعد از آبزن کنند آب بر بہنار و میان طعام گاہ گاہ نوشند منع تولد حصات کند و بر بستر کتان و ابریشمی خوابند حمام معتدل نمایند و وقت خلو ریاضت کنند تقویت معدہ تجوید ہضم نمایند و اغذیہ لطیفہ چون لحم کبک تیہو چوزہ مرغ بزغالہ الطیور سفیدباج بختہ و صفرت بیض نیمبرشت نان خشکار نخود و آب اسفاناخ کدو خیار آلکامہ عنب سفید خربزہ شیرین خورند و از امتلاء و اکل وقت شب و اطعمہ غلیظہ چون لبنیات و لحم شتر و گاو و میش و نان فطیر و جواری و ہریسہ و حلاوی از جنس سیب شفتالو و زردآلو و غیرہ و تعب جماع سفر پرہیز نماید **ادویہ مسہلہ** کہ درینجا بکار آیند سپستان انجیر اصل السوس خطمی مغز فلوس ترنجبین **ادویہ مدرہ** گرم تخم کرفس بادیان انیسون سعتر شونیز بلیون برنجاسف نسرونافکیا نانخواہ سداب وج سلیخہ دارچینی حب بلسان کتان منصل فستقین کرویا تخم شلجم فودنج نہری سرو تخم خیارین خسک سیاہ تخم کدو کاکنج کاسنی تخم تربزہ تخم خرفہ ماء البطیخ ماء القرع سکنجبین معتدل پرسیاوشان تخم خربزہ یا بارد و حار ہم تخم کنند مدات بر سبیل دوام بکار نبرند کہ ضرر دارد مگر گاہ گاہ **ادویہ مفتتہ** خسک بودینہ فستقین بیخ بلسون بیخ غاریقون کاکنج بادرنجبویہ سداب بری تخم خیار حرشت پرسیاوشان گل سرخ از ینہا سفوف یا قرص یا معجون ساختہ دہند سکنجبین عنصلی بہ مسدر مار عقرب ماء الشعیر ابکینہ مسحوقہ خشن بنیاد نفع اندہ حو نیکہ دانہ خوراندہ معجون حجر الیہود و بشیرہ تخم خیارین تخم خربزہ مفید **قول ابن سرافیون**

اگر سنگ در یک موضع متمکن بود وجع در یکجا باشد پس اضده و مراهم گذارند و باشیای گرم و تر تکمید کنند تا استرخا کند و اگر سنگ منتقل بود وجع گاهی شدت کند
و گاهی ساکن شود پس ضماد مقوی محلل چون روغن سداب بابونه گذارند و گفته تبدیل ضماد کرده باشند تا موضع را سرد نسازد و یا بمومی اگر گرم کرده باز بگذارند و بر
موضع وجع محاجم نهند که زائل میکند مجرب بسرعت و گفته اگر شکم قبض بود بحقنه یا با دویه مسهله نرم کنند **قول جالینوس** صاحب حصات را باید که خاتم حدید
در انگشت دارد و موزه که در و مسامیر آهنی باشند در پا پوشد که این آهسته آهسته سنگ را می شکند و بر می آرد و بعد آن متولد نمیشود و گفته حجر یهودی دوای نافع سنگ
گرده را **قول لارزو بیر** اگر امتلای عروق بود و باسلیق زنند و برای تسکین وجع روغن بادام روغن شبت روغن سداب روغن سکندر رس پیه خوک تمریخ کنند
روغن خراطین مسکه پیه مرغ روغن بادام روغن سداب بابر آمیخته مالند و برای تفتت سکنجبین عنصلی یک یا سه درم دهند تخم شاهتره ده اونس آب دو لیبر تا نصف ماند
قند چهار اونس آمیخته تا پنج شانه یک نیم اونس شعیر مقشر کفی اصل السوس شش درم آب ده لیبر تا نصف باند سرد کرده بجای آب نوشانند و آب آهن تاب دهند مرق
مرغ نخود سیاه روغن زرد برگ خطمی برگ شاهتره بروغن پخته خورند آب لیمو یک خمر انگوری دو آمیخته نوشند که مسکن وجع و تریشنده سنگ است پوست سنگدان مرغ
زبل سفید ماکیان که رنگ ماکیان هم سفید باشد هر یک نیم اونس غشای اندرونی بیضه مرغ در نیم اونس و دهی خرد دار چینی هر یک سه درم در نسخه هر یک چهار
اسکر دیلوم بست انیسون بادیان هر یک اونس سفوف سازند شربتی دو درم صبح تشریبغی محرق مسحوق اونس یا قنه اونس ریوند درم ما آمر برای گل خطمی مر باهی
گل شاهتره دهند یطبیخ برگ کرنب برگ شبت برنجاسف فوتنج مغز قرطم زبل حمام آبزن کنند بعده روغن عقرب مالند و تفل بر شانه ضماد کنند سنگدان مرغ بر سفال
خشک کرده سائیده بخور دهند و بر همه بدن صندل مالیده در صبا باد نشینند یا دکش کنند تا سنگ بر آید و گفته زیبق دو درم در احلیل چکانند و بیالا کرده خوابانند
دهین طور دو ساعت مانند ریزه شده بر آید و گفته ارنب بری مع موسوخته ریادا دو درم دهند مفتت روغن کهربا بعرق کرفس دهند خار خسک بر آتش نهند و دود
در تحت احلیل دهند و بیخ و برگ شاهتره بیخ زنبق هر یک اونس کتان حلبه هر یک نیم اونس آب نیم لیبر جوشانده صاف کرده مغز فلوس شش درم آمیخته حقنه کنند
و گفته اگر مریض قوی باشد قدری خون از باسلیق بر آرند و برای رفع مرض روغن سداب اونس روغن بادام دو اونس روغن بوبادران نیم رطل آمیخته حقنه کنند
بفصل مرقوق پیه خوک یا بروغن بادام یا بروغن شبت آمیخته بر موضع وجع ضماد کنند روغن عقرب دو اونس مسکه پیه مرغ روغن زنبق روغن بادام هر یک اونس
آمیخته بر موضع وجع گذارند اگر حاجت مسهل شود مغز فلوس روغن بادام هر یک اونس دهند و امیتیکو خفیف مفید و برای انفتاح مجری از سنگ و ورم نمودن رگ
بیخ شاهتره پنج اونس آب دو لیبر جوشانده قند نیم لیبر آمیخته شربت ساخته دهند بیخ شاهتره شعیر اصل السوس که گفته شد جوشانده عوض آب نوشند که تراوهن بقدر قدری نمک سنگ نخود
کابلی گل خطمی بیخ شاهتره آمیخته دهند و اگر مرض اشد باشد آب بارد آبزن کنند و برای تفتت خمر انگوری آب لیمو هر یک دو اونس قند نیم اونس آمیخته نوشند تریاق الذهب
آب کرفس دهند و گفته بز را در خانه پرورش کنند و علف او برگ شاهتره پتھر سیوڑی سازند و بعد یکماه ذبح کرده از لحم او عرق چکانیده دهند و خون او گرفته خشک
کرده نیم یا یک درم دهند چند روز مفتت اگر بعد ذبح فوراً مثانه او بر آورده همان وقت خون مذکور به بول آمیخته نوشند و امعای او گرم گرم کلیتین و شکم بندند دفع شود
و درین وقت روغن عقرب بر گرده و مثانه مالند عرق سرو یک یا دو اونس دهند ترب تند دو اونس کوفته در چهار اونس خمر پنج ساعت تر کرده فشرده نوشند
هر روز دو بار و گفته کسے که بدین معتاد باشد یا بنیادی بود آن را در هر ماه مسهل دهند و ترمنتین مغسول با آب پتھر پھوڑی نیم اونس بقند آمیخته خورند ترمنتین نیم
اونس مغز فلوس پنج درم اصل السوس دو درم آمیخته دهند عرق یا آب تنباکو ربع قاشق نوشند مسکه بقند آمیخته دهند که ملین و مصفی مجری بول است نهار آب گرم

بشت او بس نوشتند و تغ نایکبا و دهند اگر حرارت در کلیه باشد عرق کاهو عرق نیلوفر گلاب هر یک سه تولہ سرکه گلابی دو تولہ آمیخته نیمگرم کرده خرقه آلوده بر کلیه
ستعمیا قطعه سرب بندند زبل دراج ده درم آب یا لسی صبحی دهند سه وزر یک شده همراه بول برآید تنگ ترب شش ماشه دهند و بنات تهند خشک سحوقه
و در ریتورت که نصفی خالی باشد پر کرده عرق کشیده دهند برشعشا فلفل اسود فلفل ابیض بزرالبنج ابیض هر یک بیست افیون ده زعفران پنج سنبل عاقرقرحا
فرفیون هر یک یک عسل سه چند طلیا کرده در شعیر سه ماه دفن کنند بکار برند شربتی ربع تا نیم درم برای زکام و نزله و ظلمت بصر و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع
و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و وسواس و قطرب و وحشت سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای لثه و بحر و سیلان لعاب و نزول الدم
و قولنج و مغص و وجع معده و کبد و ضعف و سده جگر و اقسام استسقا و هزال و کثرت عرق و نتن عرق و کسل و استرخا و اقسام اعیا و ضعف دل و خفقان و تقویت
باه و اذابت بلغم و تفتت حصات و ادرار بول محتبس و احدار رطل و تعدیل سوء مزاج معده و دل و تجوید هضم و انبعاث اشتها و تسکین آلام داخلی و خارجی و منع تحلب
و تباذب و سرعت انزال مفید و مانع دوام بعد انزال امن هنده از مضار آن و قلع حمیات عتیقه و نفس الانتصاب و سعال بارد و سل مفید و از زهر جمیع سموم **فلونیا**
**فارسی** فلفل ابیض بزرالبنج هر یک بیست افیون عاقرقرحا فرفیون هر یک ده عقران پنج زرنباد و درونج مشک وارید هر یک نیم چند یک العسل گلگفته آمیزند شربتی قدر نخود برای وجع کلیه
و قولنج و کثرت حیض و سیلان رطوبت رحم مفید **طبیخ خطاف** خطاف مصفی از پر و غیره بروغن بادام پخته آب کرفس انداخته کشنیز دارچینی خولنجان آمیخته خورند تنقیه

# باب پانزدهم

## در امراض مثانه

و آن کیسه ایست بلوطی شکل یعنی هر دو سر تیز و میان فراخ و دو طبقه است طبقه باطنی عصبیست جهت احساس تیزی بول تا دافعه بحرکت آید و طبقه خارجی صفاقیست برای
حفظ تا طبقه باطنه بسبب امتلاء و تمدیدگی پاره نگردد و مثانه را گردنیست سوی قبل که مجری خروج بولست این عنق در مردان سه خم دارد و در زنان یک خم و گرد
سوی مثانه دو رگ که آنرا ابراج گویند فرود آمده برای نزول آب از گرده بمثانه و چنان نیست که این دو رگ بمجرد پیوستن بمثانه راست اندرون کشاده باشد بلکه
منفذ میان هر دو طبقه کشاده است و تا درازی مثانه آمده نزدیک بمنفذ مثانه که مخرج آبست یکی شده از طبقه اندرونی کشاده است و آب از گرده در مثانه
بدین طریق داخل شود و منفعت مثانه جمع بولست و دفع او در وقت **فصل اول در ورم مثانه** بدانکه خامی بول بد باشد خاصه اگر ورم دبیله شود اگر در بول
رسوب نیک پدید آید امیدوارتر بود و آثار دبیله این مانند دبیله گرده است اگر دبیله در هفته کشاده نشود یا آثار نضج پدید نیاید در هفته بمیرد **فائده** در حاره کوی
و این ابتدا افتد یا بسبب خراش از سنگ یا بسبب سقطه ضربه پدید آید احساس وجع باشد و تحس و ثقل و انتفاخ در عانه حمی محرقه عطش برد اطراف هذیان سیاهی
زبان حمرت چشم و بول بعسر تقاطر آید یا مطلق بند گردد و بسبب عظم ورم این عسر و حبس هنگام قیام تخفیف بیابد جهت سعت مجری باشد که بر آن نیز بند گردد
اگر ورم بزرگتر بود و ضغط امعا نماید فلهو حمرت بر عانه و دلیل آنست که ورم مثانه مایل بتعد است **علاج** باسلیق زنند خون قدر قوت بر آرند اگر ورم از ابتدا گذرد مالیض زنند

وبعد قسمه مغز فلوس با آب عنب الثعلب دهند وحقنه نرم نمایند وجلاب از بنفشه کاسنی عناب نیلوفر سکنجبین ساخته وکشکاب بشیرهٔ خشخاش شربت بنفشه وشیرهٔ تخم خرفه خیارین شربت
بنفشه وماء الشعیر بمغز فلوس قبل وبعد فصد بکار برند ودر ابتدا مدرات قویه ندهند واگر بول بند باشد شیرهٔ هر سه تخم بی رم قنده ورم هندوانه سیکنجبین مقشر بشیر روغن بنفشه سرشته ضماد نمایند
ودر ابتدا بطبیخ بنفشه خبازی خطمی کوکنار نطول آبزن کنند شلجم برگ کرنب بابونه حسک ضماد سازند آرد جو بنفشه خطمی با آب کاسنی آب عنب الثعلب ضماد کنند وبعد این ضماد در روغن بنفشه وروغن بابونه
آمیخته بر عانه تدهین کنند تا رفع کثافت بر ضماد نماید وچون هفته گذرد ومرض با نحطاط افتد بابونه کتان شبت آرد باقلا مفتح سرشته ضماد نمایند اگر تحلیل بعد
نبها اگر وجع آرد تدبیر تفتیح وانفجار وتنقیه مده واندمال چنانچه در ورم گرده گذشت بعمل آرند وتقطر روا در احلیل بسبب قرب موضع نفع تام دهد شیر زن بلعاب مناسبه
آمیخته چکانند اگر وجع شدید بود کاهو کوفته بلا تکی افیون ونیم دانگ زعفران در روغن بادام آمیخته ضماد سازند چون وجع ساکن شود بزودی بردارند وباشد که
نطول شیر تسکین الم کند ورادعات مرت ضماد نماید خصوص در دموی تا ماده راسخ نه گردانند تنقیه صوف بروغن بنفشه گرم آلوده نهند یا بگرم بحار کنند بابونه گل خیرو
بنفشه آرد جو با آب عنب الثعلب ضماد کنند وبعد هفته شلجم برگ پالنده یا دو خاجند بموم وروغن آمیخته ضماد کنند وبطبیخ حلبه کتان بابونه اذخر سنبل سعد نطول آبزن
کنند وتفل بر عانه ضماد نمایند لعاب اسپغول در احلیل چکانند برگ کنجد تر یا کنجد بشیر سائیده ضماد نمایند مرغ ماش مقشر اسفاناخ بادام خورند ودر صفراوی شدت
وجع عطش حمی تلخی دهن علاج حقنه لین کنند ودر ابتدا آب عنب الثعلب آب حی العالم آب برگ کاسنی تراشهٔ کدو وصندلین بنفشه کاکنج آب بستان افروز ضماد کنند
وبعد ابتدا بابونه اکلیل وغیره افزایند باقی هرچه در دموی گذشت حسب حاجت بکار برند در بلغمی ثقل مثانه عسر بول ضعف ساقین علاج قی کنند حقنه حاد نمایند
بطبیخ مرزنجوش تمام بابونه برگ غار آبزن کنند شربت بزوری ومدرات گرم بماء العسل ومغز فلوس دهند اگر بول بعسر آید تخم کرفس مغز تخم خربزه رب السوس قند
سائیده هر روز مثقالی دهند وعقب او سکنجبین یا شربت بنفشه آب گرم نوشند ودر احلیل روغن دار دوی گرم چکانند مرغ بریان کباب بزغاله خورند در سوداوی
صلب این ابتدا کمتر افتد اکثر عقب ورم گرم یا سقطه ضربه پیدا آید عسر بول وبراز وتقدم اسباب موجبه ووقتیکه بزرگ شود محسوس گردد علاج جلاب از تخم
خیارین بلیمون انیسون پرسیاوشان مغز فلوس بروغن بادام ساخته دهند حقنه نرم نمایند ودر ادرار مبالغه نکنند بلکه مع ادرار رعایت تنضیج وتلیین لازم دانند شلغم
آب کرنب آب نخود دلو شانند بطبیخ بابونه خطمی کتان حلبه قرطم حسک پرسیاوشان نطول آبزن کنند روغن نار روغن زنبق پیه کلیان پیه بط بر عانه مالند بابونه سپستان
اشق مقل بمغز ساق گاو وروغن قسط وروغن بابونه آمیخته ضماد کنند اگر نافع نبود وبا استعمال محللات ملینه تلیین در ورم راه یافته باشد صابون یا بالیوس زنند بالمجبن مغز
فلوس برای تلیین انفع تخم خیارین تخم قرصعنه تخم خبازی به پیه مرغ ضماد سازند **فصل دوم در قرحهٔ مثانه** سببا و یا خلط مراری اکال است که در مثانه
ریزد یا سنگریزهٔ خشن که خراش آرد یا ورم که منفجر شود **قول بقراط** کسی که بول تیز باشد مدتی ماند قرحهٔ مثانه آرد وکسی که مثانه سوراخ شود ودر اکثر حال میرد
مگر که سوراخ بر جزء لحمی افتد وباز روید **قول ابن سرافیون** ورم گرم وقرحهٔ مثانه اکثر در غلمان وجوانان وقت بروز موی زهار پدید آید وبهترین تدبیر در قرحهٔ مثانه
خوردن شیر است **قول لارزوربیر** اگر قرحه در مثانه افتد عسرت واگر در مجری بول باشد اسلم وگفته در ابتدا اگر وجع در عانه باشد یا در بول قشور سفید بر آید تا
طول مرض باشد ونفخ وقراقر عانه بدبت **فائده** شدت وجع در عانه عسر وحرقت نتن بول وظهور صفائح وسبوس در بول خروج چرک خون غیر مختلط به بول
**علاج** اول تعدیل وتنقیه ماده بدانچه در قرحهٔ گرده گذشت نمایند بعده برای تنقیه چرک مثانه ماء العسل ماء الشعیر وغیره منقیات قرحه که گذشت دهند بعد
تصفیه قرحه قرص کهربا قرص کاکنج بشربت خشخاش دهند اگر وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زن سوده در احلیل چکانند اگر وجع شدید باشد گل ارمنی شاخ گوزن

شیاف بکنند و ضماد بشیر زن آمیخته در مجری قضیب چکانند که برای التحام انفع است و اگر چرک کثیر باشد ماء العسل قطره در احلیل چکانند که جهت جلا و تنقیه مفید است اگر ریم
کثیر تر باشد ماء جو آب آویلوطیا یا دو سه در آب آمیخته یک شبانروز دارند پس آب صاف او دو قطره در احلیل چکانند اگر سوزش شود شیر زن و روغن بادام و زرده
لعاب اسپغول شیر خر شیر بز چکانند اگر طبع نرم بود شربت مورد دهند اگر قبض باشد لبلاب وغیره دهند آب غوره ماء الشعیر ماء اللحم خورند اگر مده بلا خون آید و قرص صمغ
بابونه بیست افزوده دو درم بیک اوقیه شربت خشخاش دهند اگر باین نشود انتفاخ و انثیین شود آرد باقلا زبل اسپ سرشته آب خمیر کرده بر خرقه کشیده بر انثیین ببندند
و چون که بردارند اول روغن نیمگرم بر وی ریزند تا نرم شود پس بردارند اگر در مثانه لذع باشد شحم بط بر عانه ضماد کنند مغز تخم خیار بشیر زن حل کرده با مس بیض و سفیداب
و قدری افیون حسب تقاضای حال آمیخته در احلیل چکانند **قول ڈاکٹر** اگر سوزاک بسبب احتلام باشد کتان شش درم در آب رطل شب تر کرده صبح صاف نموده شکر خام
سه درم آمیخته نوشند چندروز و اگر بسبب جماع بزن مریضه این مرض باشد وقت دخول دریابد که قضیب در ماده گرمست اگر دانسته همان وقت جدا شود الا بدین مرض گرفتار
گردد پس اول برای ادرار کبابه قلمی زیره سفید الائچی برابر سائیده یک نیم درم مع لسی که شیر گاو دو رطل آب هشت رطل باشد دهند و بعد هر بول لسی نوشند چون فرق
شود برنج نان گندم دال مونگ مقشر خورند روز دیگر منڈی تخم خیارین خسک هر یک یک نیم درم شب تر کرده صبح نوشند غذا بدستور بعده کتیرا تخم تال مکهانا برابر سائیده سه درم
یک کف به نیم رطل شیر گاو دهند اگر ریم سفید مائل بزردی آید مغز حب قطن تخم سرس مغز تخم لکاین برابر بشیر درخت بڑ تر کرده قدر کنار دشتی حب بسته صبحی حبی به نیم رطل شیر
گاو دهند اگر ریم مائل بسبزی باشد کبابه گل سرخ دارچینی سنگجراحت موصلی سفید اسگند برابر سائیده سه درم به نیم رطل شیر دهند تا پانزده روز اگر بسبب مباشرت حائض باشد
بهدانه دو نیم اسگند و پوست شب تر کرده صبح صاف کرده شیر گاو دو نیم رطل آمیخته سنگ جراحت نیم درم سبوس اسپغول یک نیم درم سرد کرده نوشند بعد شش ساعت نان
بدال مونگ خورند **دیگر** اگر سوزاک از کثرت بوس و کنار باشد که منی در مجری قضیب مانده زخم کند توتیای سبز خرمهره زرد نیل ولایتی مغره برابر سائیده نیم درم آب رطل
آمیخته در شیشه کرده حرکت کثیر داده زرقه کنند اما در زرقه دو ضرر اند یکی آنکه احلیل کشاده میگردد دوم آنکه گاهی آب زرقه سوی انثیین رفته قیله مائی می آرد مناسب که بکار نبرند
و ادویه که در جماع بزن مریضه این مرض گفته شد بکار برند اگر از جماع طولانی خصوص که مرضعه باشد بود و سبب این دو اند یکی آنکه زنان بعد زائیدن اشیای گرم بکثرت میخورند
دوم آنکه شیر بطفل می نوشانند و کسب خود هم مینمایند پس ابخره جسم و حرارت شیر و اشیای حاره ماکوله بمرد ضرر میرسانند لهذا تا وقتیکه زن شیر نوشاند و بعد زائیدن گاهی
حائض نشود لائق صحبت نباشد الا ضرر آرد **علاج** تخم بالنگو بهدانه خیارین تخم خرفه کاسنی بادیان قند هر یک یک نیم درم سائیده هر روز صبح شام یک یک درم به نیم رطل
شیر گاو دهند اگر نفع نشود شاخ بچه گاو در پنبه کهنه پیچیده فتیله ساخته در چراغ گلی نو نهاده روغن خروع پر کرده روشن کنند و دودش در سرپوش گلی خام گیرند صبح شام در
چشم کشند و از ترشی وغیره پرهیز

**فصل سوم در حبس مثانه**

سوزش و تنگی بول رسوب مثل سبوس وجع اشد حکه مثانه و آلت گاه بود که خون و بول
آید اگر بجز قبل از نضج منفجر شود یا بثور مع التآکل باشد و خروج رطوبت مدیه یا صدیدیه بر سبیل تقاطر **قول جالینوس** دیدم که در بول چیزی شبیه به قشر در طول
یک وجب زیاده از آن برآمد سبب او کثرت لزوجت ماده است که منعقد میگردد و دوام حرارت **علاج** در اصلاح و تعدیل کوشند لعاب بهدانه لعاب اسپغول
همراه نشاسته صمغ عربی کتیرا دهند ماء الشعیر شیر به روغن بادام مرق چرب خورند لعاب بهدانه شیر زن روغن بادام در قضیب چکانند و بدین زرقه نمایند یا بچه مرغ
نخود آب چرب بیضه نیمبرشت برنج بشیر شکر کشک گندم به روغن بادام خورند آب آهن تاب نوشند شیاف ابیض بروغن نیلوفر بشیر در احلیل چکانند ماء العسل ماء الشعیر
خرفه شربت بنفشه شربت خشخاش شیره خیارین دهند بالبلیق زنند حجامت بر قطن کنند قی اسهال حسب حاجت نمایند اما قی و فصد و اسهال در بیماران سود

نداردخلاف جرب کلیه که در وی بنهایت مؤثر است پس تا که کار باصلاح وتعدیل برآید به تنقیه نپردازند **فصل چهارم در جمود الدم فی المثانه** واین
عقب بول الدم یا عقب ضربه وسقطه پدید آید غشی کرب صغر وسقوط نبض صغر نفس برد اطراف عرق سرد احساس ثقل تمدد در آلات بول عسر بول میباشد که
لرزه در بدن افتد واین قبیلیت که سردی بر اعضای ظاهری استیلا نماید **علاج** سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری آب ماء چوب درخت انجیر یا انگور آمیخته دهند واگر
برنجاسف تخم کرفس تخم ترب سداب برمی در آب جوشانده سکنجبین مذکور آمیخته دهند زود اثر کند انفحه ارنب دانگی آب ماء چوب انگور حل کرده خورند و بر مثانه زیر ناف
ودر احلیل چکانند و بطبیخ حاشا اکلیل اذخر اقحوان بابونه پودینه سداب آبزن کنند تفتیش ضماد نمایند یا زمانی طویل در حمام نشینند و طبیخ مذکور بر مثانه ریزند و روغن بابونه
روغن ترب روغن شبت مالند فائده دارد اگر بتدابیر نگدازد مدرات قویه ومنقیات حصات دهند جگر خرخشک کرده وزهره سلحفات خوردن مذیب خونست
طبیخ نخود سیاه سداب نوشند وآب که در وی ماء چوب گز و یا چوب انجیر ترکرده باشند در احلیل چکانند اگر هیچ تدبیر سود ندهد و خوف هلاک باشد بطریق حصات
شگافته خون منجمد را برآرند مرق مرغ به نخود سیاه و دارچینی پخته خورند **انفحه** مرکی کره یا قرد یا ماهر که باشد مثقالی باب کرفس دهند حب بلسان دو درم با آب
گرم یا سکنجبین بزوری دهند عوض آب سکنجبین بزوری با آب آمیخته نوشند بطبیخ پودینه ترب آبزن کنند اظفار الطیب دو درم با نبیذ یا غاریقون مثقالی یا
سکبینج یا قنه یا جاوشیر نیم مثقال با آب گرم دهند بطبیخ لب قرطم رطبا آبزن کنند قردمانا مرخوره ابهل اشق حلتیت برابر اشق بسرکه حل کرده ادویه آمیخته بنادق سازند
دو در روزی چهار بار بطبیخ بزور دهند اقاقیا گلنار سماق برگ رده ضماد کنند روغن یاسمین روغن سوسن روغن مرزنجوش بر مثانه مالند بطبیخ گرم سداب نطول
کنند شیر تازه نوشند جگر سرطان دهند روغن آجر نوشند طبیخ چوب انجیر یا آب ماء چوب رز در احلیل چکانند بابونه مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه حب بلسان
هریکے درم اظفار الطیب دو درم جوشانده صاف کرده روغن بادام آمیخته نوشند **فصل ہفتم در وجع مثانه** اگر سبب او سوء مزاج حار مثانه باشد واین اکثر
از کثرت اکل مدرات واشیای گرم پدید آید عطش وجع وحرقت مثانه صفرت وحرقت بول **علاج** شربت بنفشه شربت خشخاش بشیره تخم خرفه تخم خیارین تخم کدو تخم
کاهو کاسنی آمیخته یا بنادق بزور بارد سکنجبین آب کدو دهند صندل نوفل آرد جو باب کاسنی آب عنب الثعلب ضماد کنند روغن نیلوفر روغن مغز تخم کدو روغن
بنفشه مالند و در احلیل چکانند بطبیخ بنفشه نیلوفر تخم خطمی عنب الثعلب آبزن کنند قلیه سفاناخ خیار صفرت بیض مرغ آب انار خورند واز اغذیه گرم پرهیزند۔
اگر سبب سوء مزاج بارد مثانه باشد واین از اکل اغذیه واشربه بارده وعقب ادویه شدید البرد چون کافور وغیره وعقب هبوب باد پدید آید سفیدی بول۔
**علاج** تخم کرفس بادیان انیسون تخم گزر پودینه سداب جوشانده شربت دینار آمیخته یا انیسون نانخواه اصل السوس جوشانده گلقند عسلے آمیخته نوشند
اطریفل صغیر تریاق کبیر مویز انجیر نافع روغن زنبق روغن قسط روغن فرفیون روغن سوسن روغن نرگس بر عانه مالند و در احلیل چکانند بآب گرم نطول کنند بطبیخ
بابونه قیصوم مرزنجوش بنفشه اکلیل آبزن کنند سداب برنجاسف شبت پودینه بقدری جند و حلتیت ضماد نمایند نخود آب بچه کبوتر بشیره قرطم زنجبیل دارچینی کمون
فلفل خورند اگر سبب ریح باشد وجع تمدد بغیر ثقل تقدم اکل اغذیه بادناک **علاج** سکنجبین بزوری یا ماء الاصول معجون خرم دهند فرفیون جند بدستر سداب دهن خروع
آمیخته بر عانه مالند و در احلیل چکانند سداب پودینه شبت خبازی ضماد نمایند خمر کهنه نوشند کبوتر گوسفند خورند اگر سبب بحران باشد توقع وجع در بحران
وظهور ادرار بول **علاج** بمدرات یاری دهند طبیخ فرفیون نوشانند ثفل او ضماد کنند اگر سبب ورم یا قرحه یا جرب مثانه باشد آثار وعلاج او گفته شد حسب او
تجویز نمایند اگر سبب حصات باشد آنچه در حصات آید بکار برند **قول لارزو** در سیر وجع مثانه ودر سرما و وقت وزیدن باد شمالی اکثر پدید آید شاخ گوزن

سوختہ کتیرا باریک سائیدہ دو نیم درم یا مویز منقی طسوجی با شکر و شیر دھند طبیخ ماہی نوشتند نشستن بر بخوریکہ در رو گذشت بندگل ذ باک گرم کردہ بندند روغن گل بر زہار مالند و در احلیل چکانند نشستن تا آب و زیر ناف موخوشہ سرطان سائیدہ ربع درم با شکر دھند نشستن یا قضیب خوک نیم درم برگ مرغ دھند فرفیہ و جگ کلیہ ھم جریر قرطم خوند چند روز گردن و سنگدان مرغ خشک کردہ سائیدہ دھند بیخ حصات ھم **فصل ششم در خلع مثانہ** یعنی بیجا شدن مثانہ سبب او ضربہ سقطہ است کہ بر نو رسد پس اگر عضلہ متمدد شود حبس بول پدید آید و اگر استرخا در عضلہ باشد سلس البول **علاج** افتیمون یا ذنب محرق بخم ریحانی آمیختہ یا حجر و خروس سوختہ یا منجز از آب سوختہ با آب گرم دھند فالیہ طلا نمایند و اگر تمدد در عضلہ بود و مانع نباشد ضماد زنند و اگر با خلع ورم یا دیگر مرض مثانہ یار باشد اول ازالہ مرض پس تدبیر خلع نمایند

**فصل ہفتم در انتفاخ مثانہ** ہر چند ورم نیست لیکن مشابہ ورم میباشد سبب او یا اکل اغذیہ باد انگیز است و درین انتفاخ منتقل بود و عدم ثقل یا تولد رطوبت در مثانہ و درین تمدد مع ثقل باشد و نفخ منتقل نبود **علاج** ما الاصول تنہا یا بقدری روغن خروع دھند چند روز بعدہ روغن خروع دو نیم درم بزر جبل دوام خورند روغن زعفران مالند و خورند مشک انگزد چند غالیہ بروغن سوسن روغن زنبق روغن بان روغن بابونہ آمیختہ بر ناف و عانہ مالند روغنہای مذکورہ در احلیل چکانند سداب پودینہ شبت حرمل چند ضماد کنند و از اشیای باد انگیز و ضعف اعصاب پرہیز نمایند اگر بول بعسر آید پوست خربزہ خشک سائیدہ بقند دھند و در آبزن آرند اگر بسبب غلبہ رطوبت باشد قی متواتر کنند تریاق اربعہ سنجرنیا مترودیطوس ہمراہ انجیر خورند **فصل ہشتم در حصات مثانہ** سبب او ہمانست کہ در حصات کلیہ گفتہ شد **قول رازی** ہر چہ میشکند سنگ گردہ را شکستہ مینماید سنگ مثانہ را **قول رازی** سنگ مثانہ در بنان بنادر چرا کہ عنق مثانہ ایشان فراخ است و ایک خم پیش ندارد لہذا مادہ در و کمتر تکون نماید بیاض و رقت بول رسوب ریگ یا سفید و جع عانہ غالبہ نعوظ تواتر قضیب بیکبارگی و ہمچنان باز دفعۃ سست شدن حکہ بیخ قضیب عسر خروج بول و بعد فراغ از بول باز تقاضای بول پدید آمدن احیاناً حبس عسر بول و وجع مثانہ اگر پدید آید کہ سنگ در دہن مثانہ افتد و قبل آن وجع در گردہ و پیچیدگی آن بود و بعد آن ساکن گردد و آثار فرود آمدن سنگ در مثانہ باشد فرق در حصات کلیہ و مثانہ آنکہ رسوب کلیہ زرد یا سرخ و رسوب مثانہ ریگ سفید باشد و خاصہ سنگ مثانہ آنست کہ چون مریض ابر پشت خوابانده ہر دو پایش بر دارند و آب گرم بر مثانہ ریزند بول بفراغت بسبب زوال سنگ از دہن مثانہ **علاج** ہر چہ در حصات کلیہ گذشت بکار برند ہر چہ قویتر باشد آبزن کردہ روغن عقرب یا روغن خسک روغن بابونہ بر عانہ مالند و در احلیل چکانند و در مقعد بردارند تریاق مترودیطوس سنجرنیا معجون حجر الیہود دیدہ سند دھند عقرب با ظرف آہنی کردہ در تنور کہ بسیار گرم نباشد بعد شش ساعت برآوردہ نیم دانگ ہمراہ آب کرفس یک درم پرسیاوشان در جوش بود دھند زجاج محرق دو دانگ یا خولنجان شونیز ہر یک درم ہمراہ آب ترب یا عسل یا آب گرم دھند زجاج محرق زبل حمام کنجشک را بر یک درم آب ترب دھند زبل حمام یک نیم درم کنجشک دو درم ذراریح نیم دانگ سائیدہ نیم درم با کتیرا بخم دھند اگر برد در مثانہ غالب بود بروغن ناردین یا بروغن بلسان یا روغن عقرب آب بادیان آب سلق یا آب سداب حقنہ کنند طبیخ تخم کرفس بادیان پرسیاوشان قند نوشند حجر الیہود با آب بادیان آب ترب آب کرفس آب خسک آب پودینہ تری آب نخود سیاہ دھند حب صفت خورند اگر سنگ در مجری قضیب نایستد و تحلیل آب گرم نطول کنند حتی کہ سرخ شود پس روغن گرم چکانند و سوی خارج دلک کنند و مس نمایند کہ منزلق شدہ می بر آید اگر کار نشد شق کنند قضیب از تحت و برآرند و در شق احتیاط کنند کہ بجرم مثانہ نرسد چرا کہ عصبی با علیت التحام آن عسر باشد گاہ عنق آنرا شگافتہ برآرند کہ تیست یا آسانی اندمال می پذیرد **قول صاحب مشارک** سرد وی مغز تخم خربزہ کدو ناخواہ سعد تخم کرفس تخم ترب مغز بادام تلخ برابر سائیدہ سہ درم با طبیخ پرسیاوشان دہند

**قول رازی** اگر سنگ در گرده و مثانه باشد جوا کما رشقالی با ربّ بقر بطل آمیخته دهند غذا قیمه شوربا نمایند تا سه روز و روز چهارم روغن بیخ دو دانق افزایند
و در احلیل فتیله از زباد نهند مجرب **قول بوعلی** زبل حمام یا زبل مرغ دهند یا زبل حمام که علف او تخم کتان باشد شکر طبرزد برابر یکدرم با آب سرد دهند
و بطفل نیم درم یا زبل حمام فلفل نمک برابر یکدرم بطبیخ شکاعی شیح دهند چند روز **قول محمد زکریا** از رگ زدن وجع ساکن شد و سنگ باسانی برآمد
**قول جالینوس** در طبیخ کرنب بنشانند و هر بار یک اوقیه تخم خربزه کوفته دهند و گفته فلفل هفتاد عدد کوفته هفت قرص سازند و در هفته خورند از سنگ
پاک کند بوره ارمنی نیم درم بعسل آمیخته با آب ترب دهند در سه روز پاک سازد **قول ابن سرافیون** عصفور اغبر مائل بسواد که در جنب او موی زرد می باشند
و دنب او دائم حرکت میدهد و در صحرا ماوا دارد و آن را اصفراغون گویند لحم آنرا نمک داده خشک کرده سائیده و بشراب خورند که در تفتت حصات ابلغ است —
**قول ابن زرین** علاج حصات باشیای گرم نمایند که آن را بگدازد لیکن از اشیای شدید الحرارت پرهیزند که سخت میکند آنرا **قول روفس** آب چشمه گوگرد
مفتت حصات است **قول لارزو ربیر** میلی پدیس مسحوق یک یا چهار سکرو بلوط خرم نیم اونس نقوع نخود دو اونس آمیخته دو ساعت قبل از غذا دهند خراطین یابسا
مسحوقه نیم درم دهند تخم ترب عقرب محرق هر یک درم نرگس مسحوق ربع درم قنه یا عرق بهروزه یا روغن بهروزه آمیخته همراه طبیخ سیل یا طبیخ فوه یا طبیخ نخود سیاه یا آب
ترب دهند روغن عقرب خورند و مالند فولاد کشته دهند سنگ مثانه سبز رنگ بر مثانه آویزند قضیب اسپ دریائی سائیده درم بعرق لاافقه دهند جوابهر مهره
ماشه آب لیمو یا خمر نیم درم دهند در ترب ثقب نموده تخم شلجم چهار درم پر کرده بخمیر گرفته زیر آتش پخته بعسل خورند بدستور سه و ذکر فرس مع برگ و شاخ وغیره
در اونس قطعه قطعه کرده و آب چشمه یک کانا جوشانند سوی برود صاف کرده حب انا سیدا چهار درم پوست درونی فندق درم سال بنیل دو اسکرو پلیو
آمیخته نوشند بیت یاسی سوزفاد زهر معدنی بر کلیه نهند مفتت آب لیمو در طبیخ چای آمیخته نوشند و گفته حمام قنبیس ذبح کرده خونش بر مانه ریزند که عظیم النفعست
شهری در دیگ کرده سوخته دو درم تنها یا بشراب یا بطلا دهند شاه کبش محرق بطلا دهند صمغ آلو نیم درم بشراب دهند و دوای مفتته که دهند در حمام یا آبزن دهند
و وقت غلبه مرض روغن خیری بر مانه خاصره و پشت مالش کنند بطبیخ کرنب و غیره آبزن نمایند حجر الیهود چهار درم با آب انبه عفنه یا آب گرم دهند زبل الفار کنند هر یک
نیم درم بخمر یا بشیره خیارین کاسنی خرفه دهند اسپرتیبه توتیای سبز با آب ترب دهند عرق گوگرد بطبیخ اصل السوس دهند چلپو نرگس سوخته دهند خراطین بریان کرده
بنان خورند و گفته اسپرتیو شوره اسپرتیو نمک اسپرتیو زاج تین تورا نیفری تیکا حب منفری تیکا حب بهروزه حب بهروزه ریفوربا دو حب لیفوربا دو حب مفتتی لیکو
بلور بلور بدبر روغن صابون روغن بادام تلخ سفوف مفتته خمر لوبرکاتیو و شربت نمافث ترق پیدرا مازیستر ال عرق نوشادر خمر ایمبیرال لادن اقیونی لادنیو
معجون کونیرادی یادی همه مفید اند دهند **دوا** آب زبل تازه اسپ یا آب زبل تازه خر یا سعد یا مقل یا ریوند یکدرم یا زر نیم درم یا موی آدم سوخته یا طبیخ اکلیل یا طبیخ
گل جای جوئی یا حجر البقر یا حجر کنسر یا حجر الحیه یا حجر الخطاف یا حجر الحوت یا حجر کلبی یا روغن بلسان یا روغن آجر دو نیم درم یا قضیب ایل مثقالی یا آب ترب و بطل یا زیره سفید
دو درم یا ارنب سوخته مثقالی یا سنگ سنگدان مرغ یا پوست خربزه خشک دو درم یا دیودار سائیده یا دوای البلیه یا جوارش جالینوس یا اثنا دریطوس یا معجون نجاح
یا معجون مفرح القلوب دهند دیگر آب بیخ ترب ده درم سکنجبین یا کبابه دو دانگ سکنجبین یا مییسیع انگور مجبه یا سیل دو اونس بمیاه دو اونس آب ترب یا بنشاشه
بعرق مناسب یا بادآورد بعض تخم یا تخم خیار شیر یا بیخ درخت بیل یا شیر گوسفند یا بهمن بقر یا مغز کرنجوه سه درم بشیر گاو و عسل یا بدوغ یا آب لیمو آب پیاز هر یک دو درم بسه اونس
آب ترب یا تخم لیمون بعسل در روغن کسان یا نمک آب یا زبل الفار بماء العسل یا حجر اسفنج دو دانگ بشراب یا خون رفابی با آب یا مغز سرگربه با آب جبیری یا آجر درم با آب

کرفس یا بونگ نیم درم با آب پرسیاوشان یا فوتنج بعسل یا زعفران بعسل یا تشبث بخور ابیض یا دوا لکبات آب سداب آب ترب یا تریاق کبیر چهار دانگ یا کرفس
یا بادروج یا عقرب مکان کبر ابیض و مبر الاسفنج بریک دو دانگ بخور یا بالعسل یا عقرب سوخته نیم درم بطبیخ بنجادیان یا انکاز نیم درم با آب سرد یا تریاق فاروق نیم مثقال یا ابس و مریخ
ابیض یا فوتنج با آب نمک یا گل داودی خشک سائیده و بر آب گرم یا آشاخ و برگ انگور دو درم با آب برگ ترب یا با آب گرم دهند **دیگر** تخم سوزی کنیمه با آب
بعرق خشک یا شیره بنیادین سائیده یا ثوم سیده مع حب شانده یا بیخ حماض بخور جوشانده یا شکر سرخ طلا آب سه رطل گداخته صاف کرده یا گل داود
شتی ترکرده یا بیده درم جوشانده یا حناء ده مثقال ترکرده یا برگ خطمی شتی آب دو رطل جوشانده و شکر او سه آمیخته نوشند **دیگر** یا گل تب مداومت کنند گر
کلنگ کم سوخته کباب خطاف خورند **دیگر** روغن [illegible] تازه شکر بریک چهار درم خورند طبیخ سنبل نوشند **دیگر** برگ نیم سه درم سائیده روغن سیاه ششدرم
آمیخته نوشند **دیگر** پوست بیرونی فندق باریک کوفته در آب جوشانند که آب غلیظ شود بیارند در یک فنجان صبحی خورند مجرب **دیگر** زبل حمام سه عدد با نیمی
دو درم دهند **دیگر** درونیه بجای تخم فلفل بنادر خورند و مداومت نمایند **دیگر** جوا کهار روغن سیاه هر یک دو درم بریان کرده و بشیر میش دهند و بالائیش [illegible]
نوشند و سه قدر یک شده و بر درد **دیگر** قیر و بعض تخم کوفته تشر و آبش سیزده درم نوشند و پوست او برعانه بندد **دیگر** گل و برگ و شاخ بوی که آنرا بجر تی
نیز گویند با آب سائیده همراه یک درم حجر الیهود دهند یا آب بوی بر دو ده درم تا ده روز نوشند اگر تازه بهم نرسد خشک او دو درم شب در آب تر کرده
صبح مالیده نوشند **دیگر** دانه تخم کلان پنج عدد آب کنیم رطل پزند تا نیم رطل ماند صاف کرده نوشند ده روز **دیگر** آب انبه های بوسیده در شیشه کرده بیست روز
در آفتاب نهند پس یک پیاله قهوه خوری نوشند و ادرار بول و تفتت حصات عجیب **دیگر** قلت سه درم بادیان دو درم کوفته در چهار پیاله آب پزند تا چهار حصه
ماند صاف کرده نمک سنگ دو درم روغن دو درم آمیخته نوشند **دیگر** حباحب [illegible] پیدا کرده خشک نموده همراه دوازده مثقال [illegible] گرد سه وزن متواتر دهند
**معجون حجر الیهود** حجر الیهود بنجاه مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کاکنج هر یک پنج سائیده بعسل آمیزند شربتی دو تا سه درم **روغن عقرب** بزلاد [illegible] گرد سه
جنطیانا پوست بیخ کبر هر یک پنج درم روغن بادام تلخ رطل کوفته در شیشه کرده یک هفته در آفتاب نهند پس صاف نموده عقرب زنده ده عدد انداخته دهن بند
نموده تا دو هفته باز در آفتاب گذارند پس صاف نموده دو قطره در احلیل چکانند و برعانه مالند ادل آبزن نموده **حب مفتت** حب بلسان تخم ترب و تخم
فطراسالیون پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان بادشیر مغز بادام از خرحب الغار سعد سنبل سلیخه اسقولوقندریون حرمل زراوند گرد جنطیانا اشق مر سکبینج فقل
اسارون قردمانا بزرالبنج ابیض فلفل وج برابر صموغ بروغن بلسان حل کرده ادویه آمیخته حبوب بندند بغیر اسراج آب شربتی درم بطبیخ بزور **شربت بلیون**
تخم بلیون سی مثقال آب دو رطل بپزند سوم ماند صاف کرده به یک من قند قوام کنند شربتی تا دو مثقال بزیاده منقی گرده و مثانه از ماده غلیظ و رمل و حصات
نزلیه سریل **شربت خسک** آب خسک تازه رطل قند دو رطل قوام کنند اگر تازه نباشد خسک خشک دو درم کوفته شبانروز تر کرده با آتش نرم بپزند پس
صاف کرده به سه رطل قند قوام کنند سفی مدر بول مفتت حصات **سفوف حجر الیهود** مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین هر یک پنج درم مغز تخم کدو سه درم تخم خرفه
دو درم نشاسته کثیرا حب القلت هر یک درم حجر الیهود چهار دانگ قند برابر همه شربتی سه درم با آب نخود سیاه دو روز دهند سوای اسفیداج حیری
دیگر بخورند **سفوف** مغز تخم خربزه حب القلت مغز بادام تلخ دو تو هر یک دو شکر هشت شربتی سه درم بطبیخ پرسیاوشان **روغن بهروزه** ته شفه ده
رطل را در قدری که خمیر شود آمیخته در دیگی کرده بطور قرع جسته عرق گیرند وقتیکه چهار بار تبدیل آب کنند دهن کشاده عرق بر آرند و باز بند کرده آتش دهند

مرتبه چهارم بازگشاده برآرند وهر دو آمیخته دسوست که بالا آید از دست جدا نموده در شیشی دارند شربتی ربع درم برای سرفه کهنه ولقوه ریاح غلیظه بهاء التقطیر
بول وقرحه مثانه وبیجا شدن رحم مفید منفعظ مدر بول ورمل مثانه محلل خون که در معده از رحم منجمد شود **فصل نهم در حرقت بول** اگر بسبب حرارت کبد
وغلبه صفرا باشد تقدم اکل ادویه واغذیه گرم صبغ بول سوزش و رقت بول **علاج** لعاب بهدانه لعاب اسپغول شیره تخم خرفه شیره کاهو شربت خشخاش
شربت بنفشه بنادق بزور بار الشعیر شیره تخم خیارین روغن بادام دهند ووقت خواب اسپغول و روغن گل هر یک دو درم بآب انارین دهند مغز تخم کدو مغز تخم خیارین
مغز تخم خربزه مغز بادام مقشر کثیرا نشاسته رب سوس گل ارمنی خشخاش برابر سائیده دو نیم درم بشربت بنفشه دهند اگر وجع کثیر بود قدری افیون افزایند بغیه
نیمبخت اسفناج مرغ نخود آب فالوده از نشاسته خشخاش و روغن بادام و روغن تخم کدو ساخته خورند واز اشیای ترش شور تیز شدید الحلاوت و جماع پرهیزند شیاف
ابیض بشیر زن سوده روغن گل روغن بادام آمیخته در احلیل چکانند در علاج و رنگ نکنند که منجر بقرحه مثانه و تقضیب میگردد واگر ماده کثیر بود و تعدیل کفایت نکند
تی کنند ملین نمایند باسلیق زنند حجامت بر پشت نمایند **قول جوان کورو** ولین تیلیوسه چهار بار بتفاوت یکروز دهند اگر مسهل ضرور باشد ما الجبن
هشت اونس ریوند درم ویا پرونیس سه درم ترکرده صاف نموده مغز فلوس چهار درم شربت بنفشه اونس آمیخته دهند شش دفعه بفرق یکروز وبعد تنقیه تخم خیارین
مغز چلغوزه تازه هر یک درم تخم کاهو دو اسکروپلو طبیخ اصل سوس طل سائیده شیره بر آورده شربت گل لاله یا شربت بنفشه دو اونس آمیخته دهند بسید نیم درم خطاطین صمغ عربی
طبیخ اصل سوس نیم طل آمیخته صبحی دهند پانزده روز شربت بنفشه ویک عدد بیاض بیض بشیر میش یا بشیر خر آمیخته زرقه کنند بشربت لعابات وکانکیز زرقه سازند
اگر بسبب فقدان رطوبت که برای تعدیل بول و تغریه مجری ومجاری بول متصف باشد سبب وشرب مدرات قویه یا کثرت جماع وغیره است تقدم سبب جفاف
بدن عدم آثار حرارت وقروح **علاج** بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زن در احلیل چکانند ولعبه ومغریات که گفته شدند تناول نمایند **قول جوان کورو** سبب فقدان
این رطوبت کثرت جماع یا سواری اسپ یا مشی مفرط یا حمی یا استعمال مدرات است مرق کله پاچه برا معای و نبه که برگ خطمی بنفشه کاهو روغن بنفشه پخته باشند و مفید
آبزن سرد نمایند یا نتیکادی جونیو بر کلیه یا لند اگر بسبب استعمال ذراریح بود شیر بز شیر خر شیره تخم خیارین که در طبیخ برگ و بیخ خطمی بر آورده باشند استعمال کنند و آب
نیمگرم آبزن نمایند اگر بسبب قرحه مجری تنسیب باشد خروج مده در بول و وجع لازم در موضعی از قضیب تدبیر او در قرحه قضیب ببینند اگر بسبب جرب یا قرحه گرده ومثانه
باشد گفته شد در آنجا ببینند **قول عسکری** آب بیخ موز نفع دهد اگر مرم بول کردن مفید سال بر نیل ربع یا نیم درم بشیره خیارین نافع آلیقر جواکهار هر یک ربع درم
بروغن گاو دهند اگر برآن شود زیره بر عانه ضماد کنند مجرب تخم شبت در آب انداخته سر دیگ را بند نموده که بخار بر آید چو شانه چون ثلث آب باقی ماند نوشند سه روز
مجرب **قول لارزور** بیسیر داغ در بازو یا یا از ذراریح دهند یا ذراریح در کیسه دارند که مزیله حرقت بول وحصات مثانه است برگ سیسون بیست درم سائیده پخته شکر
آمیخته نوشند که مسکن حرقت کلیه غیره است گوکهی چهار درم افتیمون شاهتره هر یک یکنیم درم فلفل شش عدد شب تر کرده صبح سائیده پخته نوشند تا هفته که مزیله حکه و
حرقت همه تست کرفس سبز قطعه قطعه کرده در یک طل آب بپزند نصفی ماند صاف نموده غسته چهار تخم بارد کلان شش درم لب لوز مقشر چهار عدد سائیده آمیخته حب
انا سید نیم درم سال بر نیل نیم اسکروپلو شربت بنفشه اونس آمیخته صبحی دهند بیست روز که مزیله حرقت است طلا ر سکنه یا اوکوانیتو سندلین بر کلیه گذارند یا نتیکادی جونیو بلند
**قول جوان کورو** واگر بسبب تولد بثور در دهن یا مجری مثانه باشد ظهور رسوب در بول کین تیلیو پانزده دانه یا تارترد ای تیکوشوانه دهند دو روز متوالیس
دو روز دیگر بفاصله یکروز دهند بعده مرکوریو شیرین نیم درم هشت بار بفاصله یکروز دهند وبعد استعمال این ما الجبن بزری بشربت خشخاش یا گلقند شیرین کرده دهند

دیا فینی سانوسہ درم بیار لیمن حزمی ترکردہ صاف نمودہ شربت بنفشہ دو نیم اونس آمیختہ دہند تا بیست روز قند درم مغز فلوس چہار درم آمیختہ دہند اگر بسبب
بلغم شور مادہ شدید شود سوزش بول اصل سوس دو درم آب چشمہ شش رطل در ظرف گلی جوشانیدہ صاف نمودہ مغز بادام تخم خیارین ہر یک چہل و ہشت
عدد سائیدہ شیرہ برآوردہ شربت بنفشہ دو اونس بسد دو درم آمیختہ دہند و آب دیگر نوشند اگر کافی نبود بر بازو داغ دہند اگر سببی نباشد و فقط سوزش بود بر پای
ازدراسیج داغ دہند و برای تبرید شیرہ تخم خیارین بیاض بیض شربت بنفشہ آمیختہ نوشانند اگر بسبب عدم جدا شدن مادہ شور از طبخ معدہ باشد کہ ہیجان در اعضای
زیرین ریزد خروج باد کثیر غلیظ مانند شیرہ آید ہمراہ بول کین تیلیو ہشت مراتب دہند بتفاوت بعدہ حب معدہ تالیف پادری سانت دو مینگ یکدرم دہند اگر بسبب جرب
یا قوبا یا بثور باشد کہ در مثانہ پیدا شود و خارش قضیب سوزش بول رسوب مانند سبوس کین تیلیو سہ چہار بار دہند پس اگر مریض قوی بود رگ ارکادست چہار شش بار کشایند
بعدہ شیر خر یا شیرہ خیار بادام دو درم مغز خیارین در آبیکہ بیخ ذنب الخیل چہار درم جوشش بود برآوردہ دہند سہ چہار ماہ برای بثور کلیہ و مثانہ در پیہ انفع اگر گیر دو چہ بیخ
نیم درم در آب جوشانند چون یک پیالہ ماند صاف کردہ شیرین نمودہ گرم گرم نہار دہند سہ چہار ماہ شیر گلقند شاہترہ و قدری بیخ طرفا جوشانیدہ صاف کردہ کبریت
مسحوق سکر دیلو آمیختہ زردہ کنند اگر وجع و حرقت زیادہ بود قضیب و زہار نیم گرم نہند چند بار و با آب شیرین آبزن کنند کلم بحری نیم اونس آب سہ کانا دجوشانیدہ مدام نوشند
خفاش در آب برانندہ سائیدہ بر قضیب و غشای قضیب و غیرہ طلا کنند برای سوزاک و سوزش بول انفع **فصل دہم در عسر البول** اگر حبس مفرط بود
بحدیکہ ہیچ بر آید عسر گویند الاعسر **قول لارزور بیر** اگر درین مرض ہیچش یا فواق پیدا آید ردیست و اگر از دہن یا بینی مریض بوی بول آید لا علاج باشد۔
**قول خوان گوردو** اگر بول تا ہفت یا ہشت روز بند ماند کشد اگرچہ روز نہم یا دہم آید زیراکہ درین عرصہ ضرورست کہ بخون آمیزد و فساد آرد و گفتہ حبس بول
اگر مع وجع بود بد نیست و اگر بغیر وجع باشد بد ہست و حبس بول کہ بسبب گردہ باشد در ہفتہ میکشد چراکہ مادہ بول بخون آمیختہ سوی قلب میرود و حبس بول کہ بسبب
مثانہ بود تا دہ روز مہلک نیست بسبب عدم اختلاط مادہ بخون اگر بسبب ورم گردہ یا ورم مثانہ باشد آثار و علاج آن در اینجا گفتہ شد **قول جوان گوردو** اگر ورم
بسبب مثانہ بود کثرت وجع و حرارت در مثانہ غلبہ عطش قشعریرہ اگر بسبب ورم گردہ باشد کثرت قی عطش احساس حرارت در قطن خصوص در موضع کلیہ و بول کہ سفید بر بادہ طوبی
**علاج** در ہر دو فصد دست مکرر کنند اگر ثقل معدہ یا تلخی دہن باشد کین تیلیو یازدہ دانہ یا الوا بید یکتا اسل اونس دہند پس در مثانہ بطبیخ خطمی بنفشہ خبازی کاہو بزر البنج
حقنہ کنند و در کلیہ حقنہ آمیزاد و نمایند اگر بسبب حصات باشد آثار و علاج اینہم در اینجا گفتہ شد **قول جوان گوردو** و آثار آن پیدا بود **علاج** اول کین تیلیو چند بار
دہند بعدہ فصد نمایند پس ادویہ مفتتہ مدرہ دہند برگ شاہتوت بسایہ خشک کردہ پوست اندرونی فندق ہر یک چہار درم باریک سائیدہ یک اسکروپلو بہ نیم رطل
طبیخ بادسوج دہند برگ شاہتوت صحرائی سبز در آفتاب خشک کردہ سائیدہ ہمراہ طبیخ مامیران دہند سنگ نیقری تیکا کہ سبز رنگ باشد بر کلیہ یا بیانہ بندد مریض سہ روز اوک
راست بر زمین نہند و زانوی چپ بالا دارد بول باآسانی برآید و سنگ نیز سنگ مثانہ مرو میا سادہ ماہ جو لیو گرفتہ نیم درم دہند مفتت مدر قضیب اسپ دریائی برای تفتت
و شک برای اخراج حصات انفع لادن مفید بسبب تسکین وجع و در کلیہ و تیر لولو برانکوہ اسکروپلو یا آرترو امی تیکوشش دانہ با آب یا بمرق بچہ مرغ حل کردہ دہند نہ
دو ماہ دو روز شش فصد نمایند بعدہ تا چہار روز عرق انیسی در تیکا دہند و بعد تنقیہ تام اسپرتو ترمنتین بیست قطرہ بمرق مرغ کہ درو برگ مامیران یک مشت بیخ کرفس
بانعی اونس طبیخ بود آمیختہ دہند مشک و رم تیش اونس آب کہ درو بیخ ہلیون سہی نیم اونس طبیخ بود آمیختہ دہند خون خرگوش خون نر طیار انفع ریا دو تیار بابکہ
درو دو درم مامیران جوشش بود دہند نمک ارمنی بلور برابر در انبیق سوختہ دو اسکروپلو بطبیخ مامیران دہند مفتح بول مفتت سنگ اگر کافی نبود در آبزن نشانند

آب لیمو دو اوقیه شربت بزوری چهار اوقیه آمیخته دهند اگر وجع کم شود عرق مقطر زبل بقر سه اوقیه کنند بستر گیرد یا سحوق یا شیم سرطان اسکردیلو بطبیخ ماسیران دهند تخم جرجیر
بحری نیم اوقیه کوفته یک کاسه آب جوشانند چون سه رطل ماند صاف نموده در چهار اوقیه این جرجیر بحری سحوق اسکردیلو آمیخته دهند تخم جرجیر بلیون یک درم
باقی هر یک اوقیه کوفته خمیر ابیض نیم کاسه انداخته در ریگ گرم دو ساعت داشته صاف نموده در چهار اوقیه این حجر یهود نیم درم آمیخته دهند اگر کافی نبود یا آبزن
کنند وقت جلوس در وارنب سوخته مقتر زبل سحوق هر یک نیم درم حب لقارشش وا نسائیده همراه چهار اوقیه عرق مقطر زبل بقر دو اوقیه خرابیض یک
اوقیه آب لیمو آمیخته چند بار دهند بوده و نرم که در دو شش ساعت دو تو تر کرده باشند استعمال نمایند غرغره که در دوازده بار بطور سرد کرده باشند نوشند مغز
خسته کیلاس نیم درم سائیده دهند بعد مقتی و فصد آبزن آب کبریتی نمایند و نوشند ماءالبیران شستی آلو بالو دو اوقیه جوشانده مدام نوشند در هر هفته تا پنج روز
مع تخم تنگ مدد خورند طبیخ برگ خانث و مارسترپولیوم مدام استعمال نمایند **قول لارز وربیر** مریض را بر پشت خوابانده هر دو پایش برداشته حرکت دهند
حرکت قوی اگر بول کند بستر الاسیلی داخل کرده سنگ را از دهن مثانه دفع کنند اگر بسبب جمود خون در مثانه باشد آثار و تدبیر آن نیز گذشت **قول جوان کورو و**
خروج خون یا ماده غلیظ بول **علاج** برگ کرفس برگ مرزنجوش جوشانده صاف کرده شکر سرکه هر یک قاشق آمیخته دهند روغن کتان پنج اوقیه نوشند در
کلیه سکنجبین بطبیخ پرسیاوشان یا بطبیخ لیمون ترشی آمیخته مارسترلوکر با یک اسکردیلو افزوده دهند **قول لارز وربیر** پوست خربزه یابس سحوق دو درم دهند
با آب گرم و آبزن کنند **قول ابن سرافیون** حبس بول که بسبب انجماد ریم و خون باشد خلاص نشود و دیگر دیدیم یکی را که خلاص یافت و در انبات لحم زائد مجری
بول و این اکثر عقیب اندمال قرحه مجری بول پدید آید و گاه باشد که بدون قرحه لحم زاید خود بخود در مجری پدید آید اگر در مجری که مابین گرده و مثانه است یا در منفذ که میان
کیسه و گرده است باشد ثقل کرفلوی (؟) مثانه از بول گواهی دهد و اگر در مجرای قضیب بود ثقل و صلابت مثانه و وجع عانه تمدد پدید آید و اکثر آنست که این لحم زائد را ان
مرتبه نیز رسد که بول را بتمام منع کند **بدانکه** لحم زائد که خود بخود روید بغیر قرحه معرفت آن با تامل طلب است لهذا گفته اند که انبات که در مجری قضیب بود بقاناطیر توان دا
دانست که بالاتر از مثانه باشد معلوم نمیگردد مگر بعدم انتفاع از علاج دیگر **بدانند** مجری که از قضیب تا مثانه است آنرا مجری بول گویند حقیقة و مجری که از مثانه تا
بگرده است آنرا نیز مجری بول خوانند مجازاً **علاج** ازاله آن لحم ممکن نیست پس اگر در مجری قضیب بود باید که برای خروج بول قاناطیر کنند اما اگر ورم صعب یا ربو (؟) بود قاناطیر
بکار نبرند که تزید الم خواهد گردید و درین وقت عند احتباس تام خوف هلاک مابین انثیین و مقعد بشگافند چنانچه برای اخراج حصات و درین شگاف انبوبه گذارند تا
بول از وی راه برآمده باشد و مریض از هلاک ایمن ماند **قول جوان کورو و اکوا بیند** یکتا دهند بطبیخ البوت یا بادهان العسیه (؟) مدنه نمایند **قول لارز وربیر**
انبوبه از نقره سازند که در احلیل تواند رفت و درین انبوبه میلی که سر او نیز مثل سر نشتر باشد نهند پس انبوبه را در احلیل آرند تا که بلحم زائد رسد پس میل را چندانکه
انبوبه گذرانند تا در لحم زائد داخل شود پس میل را حرکت دهند تا لحم بریده شود و وقت بیرون آوردن اول میل پس انبوبه بر آرند و اگر خوف انسداد باشد انبوبه را بجا
دارند و دهن پستان بر عانه مالند **طریق قاناطیر** از سرب یا نقره آلتی مجوف حسب طول قضیب علیل و سعت و تضییق احلیل سازند و در یک سر او ثقبها کنند
تا اگر یکی از آنها از خون یا ماده غلیظ بند گردد باقی مفتوح مانند برای خروج بول پس بگیرند صوف منظوم بالخیوط و در وسط او رشته ابریشم قوی محکم بندند پس این صوف را
در جوف انبوبه در آرند و بدیگر احکام منافذ مسدود گردانند تا هیچ هوا داخل نماند پس انبوبه را از ظرفیکه مشغول است در احلیل در آرند تا طول قضیب سازند
بعده رشته ابریشم را که سر او بصوف بسته و سر دیگر بیرون است دفعة بقوت تمام کشند تا جهت ضرورت خلا بجبر خروج صوف بول بیرون آید میباید که تا انز

قاثاطیر آہنین کنند تا ملتین حاصل شود و اگر چیزی مانند مجرہ بر سر وجود گذارند و بقوت مکند باشد کہ بول بیرون آید و این از اول اسہلست **فائدہ** اگر انبات مافوق مثانہ باشد ہیچ حیلہ دیگر سود ندارد مگر در طبیخ بنفشہ بابونہ خطمی خشک برگ کرنب کتان بر سیاوشان نانخواہ طویل نشانند چون از آبزن برآرند حلبہ بنفشہ خبازی بابونہ اکلیل الملک کرنب روغن خشک بیہ مرغ بیہ بط سرشتہ از مثانہ تا کبد ضماد سازند یا شحم حنظل روغن گل مقل شمع ضماد کنند تا باشد کہ بسبب ارخا ملتین مجری سعت پذیرد و اگر بسبب استرخای عضلہ حاصر عنق مثانہ باشد چون دست بر مثانہ نہند و غمز کنند بول بآسانی برآید یا در اینہ تقاطر و نسق و حرکت ارادیہ کہ بر دفع بول محسوس میشود و رعت با طول گرد و حبس و رفع بول ہیچ مقدور نباشد **علاج** مثرودیطوس تریاق کبیر معجون فلاسفہ سنجرینیا دہند سعد سنبل سلیخہ قرنفل بسباسہ دارچینی برابر بعسل آمیختہ خورند و اد و یہ گرم در آب جوشانیدہ قدری نوشند و بر مثانہ نطول کنند روغن ناردین روغن قسط روغن سداب روغن سوسن روغن بید انجیر بر مثانہ مالند اگر اند کی جند بیدستر فرفیون آمیزند بہتر **مثرودیطوس** مر زعفران غاریقون زنجبیل دارچینی کتیرا علک البطم ہر یک دہ سنبل کندر خردل ابیض عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط شیرین سیساليوس کمافیطوس قنہ رانیج وارفلفل جند عصارہ لحیۃ التیس جاوشیر سافج میعہ سایلہ ہر یک ہشت سلیخہ فلفلین سورنجان جعدہ ثوم بری دوقو اکلیل جنطیانا حب بلسان روغن بلسان قرص توفیون مقل ازرق ہر یک ہفت تخم سداب شش اشق ناردین صمغ عربی فطراسالیون قردمانا افیون بادیان گل سرخ بنفشہ مشکطرامشیع ہر یک پنج اقاقیا ماہی سقنقور مو فاریقون ہر یک چہار و نیم انیسون فو فو سکبینج اسارون ہر یک سہ صموغ بسرکہ یا بخمر کہنہ حل کردہ ادویہ سائیدہ بسہ چند عسل آمیزند و بعد شش ماہ بکار برند شربتی تا یک مثقال برای جذام و برص و اختلاط عقل و فالج و لقوہ و تشنج و اختلاج و صرع وہم بعد تنقیہ بماء الاصول تا نیم مثقال ہر روز سعوط کنند تا چہل روز و طلاء ہم نمایند و برای اختناق رحم و جنین مردہ قدر باقلا بطبیخ سداب مشکطرامشیع دہند برای لسع افعی تا دو مثقال بخمر و برای سم افیون و فرفیون و ذراریح تا مثقالی بدہ درم سرکہ و برای لسع کلب کلب وغیرہ مثقالی ہمراہ رب سرطان نہری و برای لسع عقرب نیم درم بخمر و جہت لسع زنبور نیم مثقال بسرکہ دہند و بسرکہ ضماد کنند و برای سرفہ و وجع سینہ و پہلو یک ترمسہ بعسل و برای نفخ معدہ و امعا تا دو دانگ بآب کمون و برای جوع کلبی قدر بندقہ ہمراہ خمر ممزوج بآب و برای لرزۂ حمیات باردہ تا نیم مثقال بآب گرم و جہت مثانہ بقدری مقل ازرق و برای قولنج قدر بندقہ بطبیخ بادیان اصل سوس عناب سپستان و ہر خروع و برای استسقا و امراض کبد یک یا دو دانگ با ادویہ مخصوصہ و برای نفث الدم تا چہار دانگ بروغن گاو و آب و برای قرحہ امعا و اسہال نیم مثقال بآب سماق آب بہ و برای حصات تا چہار دانگ بطبیخ کرفس و برای اورام باطنی و عسر بول تا نیم مثقال بسکنجبین عنصلی و برای تحسین لون حبہ قدر باقلا بطبیخ افسنتین و برای سپرز قدر باقلا بسکنجبین و برای کرم معدہ تا نیم مثقال بعسل و برای امراض باردہ با ادویہ مخصوصہ آن دہند و جہت تحلیل سدد و اورام صلبہ و تحریک باہ مفید **قرص قوفیون** زعفران یک تفرالیہود دو و نیم دار چینی مقل سلیخہ اظفار الطیب ناردین اکلیل سعد حب الغار ہر یک سہ مویز منقی چہار قصب الذریرہ نہ مرکی اذخر ہر یک دوازدہ علک البطم چہار دہ صموغ بخمر تر کردہ ادویہ سحوقہ آمیختہ قرص سازند اگر بسبب سدہ کہ از التصاق مادہ لزج در مجری کہ از مثانہ بقضیب می آید باشد احساس ثقل در عانہ خروج بلغم خام در بول تقدم اکل شیای لزجہ و راحت و سکون **علاج** قی نمایند حقنہ کنند سکنجبین عنصلی شربت بزوری دہند انیسون تخم کرفس تخم شلجم بری دو تو سائیدہ بطبیخ شبت نوشند پوست سنگدان مرغ خشک کردہ مثقالی نمک ہندی درمی سائیدہ بآب گرم دہند انگزد دو دانگ بشیر خر نوشند آب کرفس آب ترب بروغن بادام آمیختہ دہند بادیان انیسون کرفس نانخواہ ماش ہندی برابر تا شدہ سہ درم ہر روز دہند زبل حمام یا زبل فار شیدہ در طبیخ شبت نوشند بطبیخ برگ نمام برگ غار مرزنجوش بابونہ اکلیل شبت حلبہ کرفس در مل آبزن کنند روغن خشک روغن شبت روغن عقرب بر عانہ مالند و در احلیل چکانند بر روغن بابونہ روغن خیری تدہین قطن کنند زبل الفار یا زبل حمام صحرائی یا موسیائی بطبیخ شبت یا ببول طفل

سوده و در احلیل چکانند ضماد که در جمود دم گذشت گذارند و شرب مدات در آبزن و تقطیر دهان در احلیل متصل بر آمدن از آبزن سریع الاثر است اگر بسبب انصباب
ادمار و مستقر او بر مثانه باشد که از مدت خود جلوبت مثانه و مجری بول ابتدا آید و نزد آنکه مرد بول با مثانه زیاد الم می‌شود طبع از خوف الم بر دفع او نگراید و بول بعسر آید و
این با سرخی انجام مرت بول حرقت مجری تنصیب تقدمه تدبیر او اکل اشیای گرم و خانه نیست که اگر مریض بوجع صبر کند بول بفراغت آید چرا که درینجا مانع خروج بول
بجز ما التصاق زانه هیچ نیست **علاج** لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت بنفشه شربت خشخاش شربت عناب روغن بادام روغن تخم کدو ماء الشعیر شیره خیارین
نقند دهند و از اشیای گرم و ذی ادرار پرهیزند لعاب اسپغول لعاب صمغ عربی یا شیاف ابیض بشیر زنان تنقیه روغن بادام یا روغن کدو آمیخته در احلیل بچکانند گاه
آب سائیده در ناف بنهند بخوانش اسفناج بروغن بادام حریره آرد سبوس نبات روغن بادام ساخته بخورند اگر ماده کثیر بود تنقیه مقدم دارند اگر بسبب دیر ماندن بول
در مثانه بجهت نوم یا شغل دیگر باشد که بدان سبب فضله از کار شود باز ماند **علاج** شربت بندوری و مدات غیر قویه دهند و طبیخ کتان حلبه قرطم برگ کرنب خطمی نشانده
مثانه را بدست منثر کنند تا بول بر آید و روغن قسط روغن بلسان بر عانه مالند ضمده لطیفه گذارند خربزه شیرین تخم خربزه فستق بشکر خورند شیره تخم نوشند اگر نشود
قاثاطیر کنند از مجالس اکابر و هر چه مانع بول باشد منع کنند **قول جوان کوره** و موضع مثانه را برفق از دست مالند مشک بلا و بروغن بادام تقطیر کرده نهند
اگر بر آید بوسیع بود در آن اکلیل کتان خطمی خبازی برابر و خمیر ابیض جوشانیده آنگاه بر هند نطول کنند و نقل او بنهند و بعد بول ادویه قابضه مقویه ضماد نمایند
التفات مثانه سترخی نگردند اگر بسبب بثور یا قرحه مجری بول باشد تقسیم آن و اگر مریض بالم صبر کند بول بفراغت آید **علاج** آنچه در قرحه مثانه گذشت بکار برند
و برای تحدید زوال الم افیون بزر البنج و غیره و برای تغریه و طبیخ لعاب اسپغول و صمغ عربی در احلیل بچکانیدن انفع اگر بسبب وصول ضربه بر ظهر مثانه باشد که باعث
ورم مثانه و یا تشنج و تقلص لیفات او گردد **علاج** اگر موذی بورم شود تدبیر ورم مثانه کنند و اگر منجر بتشنج یا مقتضی تمدد شود بالیقین زنند روغن گل مالند شیر دو
دهند طبیخ بابونه بنفشه برگ پودینه اکلیل شبت سبوس گندم آبزن کنند با آب گرم نطول نمایند برگ خطمی بر مثانه ضماد کنند و حیله استفراغ بول ضروریست
یا بتدبیر دیگر و آنکه از سست شدن بافت الیاف مثانه باشد مخلصی از وی کمتر بود اگر بسبب قبض و خشکی مجری بول باشد از حرارت شدید چنانچه در حمیات محرقه
امراض قوبانی پیدا آید حدت والتهاب بول و تنفع انعرطبات اگر بول اندک بود بتر آید و اگر بسیار بود باسانی خارج گردد **علاج** لعاب اسپغول لعاب بهدانه تخم
بنفشه روغن گل دهند ماء الشعیر اسفناج کدو مغز بادام خورند روغن کدو روغن بنفشه بر مثانه مالند طبیخ بنفشه خیرو بابونه نطول و آبزن کنند اگر بسبب تشنج مثانه
باشد از انصباب بلغم بر اعصاب آنها تشنج پیدا بود و گاهی اگر بول اندک بر آید بسبیل زرق آید نه با درار خلاف استرخا تدبیر تشنج کنند و اگر بسبب خلع مثانه باشد
تدبیر خلع مثانه کنند و اگر بسبب زوال فقره محاذی مثانه باشد تدبیرش در سلس البول ببینند اگر بسبب ورم امعا یا ورم رحم یا ورم مقعد یا ورم مزات یا انحراف رحم یا
خروج رحم باشد آثار و علاج این اعضا موقوف جویند اگر بسبب ارتفاع انثیین باشد تدبیرش کنند **قول لارزور** بیر بطبیخ خطمی کتان آبزن کنند و در تنبیه ابهام
مخالف دماغ دهند که انثیین بجای آرد و دفع وجع نماید اگر بسبب ضعف حس مثانه باشد لدغ و حرقت بول احساس نکنند و چون بول نماید کثیر المقدار و سفید باشد
**علاج** اگر در تن امتلا یابند قی فرمایند ماء الاصول بدهن خروع دهند معجون تریاق کبیر فلاسفه مثرودیطوس خورند سرطان سوخته دو درم عسل دهند مغز تخم خربزه
شکر طبرزد بیست درم دهند و مثانه کبش آب باران دهند روغن یاسمین روغن سوسن روغن نرگس روغن زعفران روغن بلسان بمشک جند بیدستر آمیخته مالند و در احلیل
بچکانند برگ سیب پودینه برگ سوسن اکلیل شبت برگ شبت ضماد کنند طبیخ اقحوان کرنب مرزنجوش بنفشه بابونه تمام زبل حمام آبزن کنند نقل و بر عانه ضماد سازند

اگر ورم سرد شود آب نمک در رقہ کنند اگر زین بول الدم باید ه پدید آید آب ماء جوب انجیر زرد سازند **روغن سوسن** گل سوسن معنی از زردی سی مدد تلخہ
حب بلسان قسط ہر یک ده درم قرنفل قرفہ مصطکی ہر یک پنجدرم زعفران دو درم روغن کنجد یکنیم رطل کوفتہ در شیشہ کرده نزد آفتاب در رسایہ تا چہل روز دارند پس بکار برند
برند سحن کلیہ و مثانہ و برای برد و اختناق رحم مفید **روغن زعفران** زعفران بانزده درم قردمانا شش درم قصب الذریرہ پنجدرم مرده درم روغن کنجد
سہ رطل یک ہفتہ تر کرده ہر روز بہم زنند پس آب یکرطل انداختہ بپزند چون روغن ماند صاف نمایند منقی قروح مزلقہ وجع رحم و سہر فساد لون و صلابت و
اوجاع رحم و معده **روغن خروع** مغز خروع بریان کرده سائیده در **آب** جوشانند و کف دنظر فی ہمیگیرند تا کہ ہمہ کفہا بر آیند و آب زرد بماند
پس کفہا را جوشانند تا روغن صاف بر آید و بر نسخہ کشند برای علال بارده دماغی و ورم مفاصل و انقلاب رحم و حبس بول و قولنج بلغمی و ریحی مفید مسہل بلغم مخرج
حب القرع منقی اعصاب از رطوبات از جہ شربتی تا پنجدرم اگر بسبب ریاح غلیظہ باشد انتفاخ مثانہ **علاج** مدلات دہند و ج سلیخہ سعد دارچینی حب بلسان مسن
کتان بلاد رخرنوب پودینہ فستین انیسون تخم کرفس کرویا نانخواه تخم گزر تخم شلجم نخود سیاه برابر عسل سہ چند آمیختہ دو درم دہند دہن خروع بار الاصول مفید باقی ہم نحہ
و ضعف مثانہ گفتہ شد بکار برند نخود آب کہ در وی شلجم گزر پس باشد خورند **قول جوان کورو** واگر حبس بول بسبب مثانہ بود ورم صلابت وجع موضع مثانہ
و حاجت ببول و چون نافہ مشک بلاد ہند بول بر آید اگر بسبب کلیہ باشد ثقل وجع در پہلو ہا موضع کلیہ و از نہادن نافہ مشک بلاد بول نکند **فائده در ذکر**
**مثانی** اگر بسبب تشنج عضلہ باشد کہ از قطن و عظم عجز پیدا شده و فعل او جذب دفعہ بولست و فتح بول بند شود و مرض ہر بود یا باده و درد بر باشد یا موضع سرم بود
یا فالج یا دمل و رو باشد کہ بدان سبب بس بول نتواند کرد **علاج** کین تیلیو یا اکوابینڈیکا دہند فتیلہ با یا ج نیقرا و نمک سنگ آلوده در احلیل نہند حقنہ قوی نمایند عرق
ارند بر قضیب و عظم عجز تدہین کنند اگر بسبب برد باشد یا اکسی اشیای سمی حاجت بول شود دگر نبر آید تقدم کثرت جلوس در آب یا بر سنگ **علاج** سال و تیرلو درم
دہند دو روز بعده دیافینی سانو دو درم ریوند نیم درم آمیختہ دہند یا جلاپا دو درم دہند یا این نقوع کہ از ہمہ انفع است بیخ انجره دشتی آب نیم کانا جوشانند نصفی ماند
صاف کرده در چہار اونس این سنا درم تر کنند و بعد چہار ساعت صاف نموده شربت رتی سہ اونس اکوابینڈیکا دو درم آمیختہ دہند و بعد تنقیہ روغن عقرب
یا روغن زیت کہ در وی بادروج و شبت ترب جوش بود بر ناف و مثانہ و پشت مالند اگر کافی نبود کاتاپلازما ز بل البقر ضماد کنند خرقہ بعرق رازیانہ آلوده گرم گرم بر قضیب
و ضلع مثانہ نہند حب لغار نیم درم خمر ابیض سہ اونس آمیختہ دہند میلیپید پس سی و شش عدد سائیده بخمر ابیض دہند اگر نکشاید بادروج حب لغار ترب ہر یک چہار
اونس در آب کثیر جوشانند آبزن کنند و وقت جلوس در آبزن تخم حرف نوده ہر یک سہ درم آب یک کانا در ظرف گلی جوشانند صاف نموده در نیم رطل این
روغن بیروزه درم یا روغن کہربا بیست قطره آمیختہ دہند اگر کافی نبود بچہ مرغ عدد بیخ ہلیون ترب اونس صمغ چلغوزه نیم اونس آب دو کانا جوشانند چون یکرطل
ماند صاف نموده دو دفعہ کرده دہند مدر بول منفت حصات و وقت استعمال این بخکیر فس بیخ آس ترب بیخ ہلیون ترب بیخ خطمی ہر یک اونس برگ ترب برگ
بادروج ہر یک مشتی بادیان شبت قرطم زیتون ہر یک درم کوفتہ خمر ابیض یا خمر رم یک کانا انداختہ جوشانند سوم برود صاف نموده در شش اونس این مسکہ
دو اونس عسل گلابی روغن کتان ہر یک اونس اکوابینڈیکا شش درم روغن بیروزه نیم اونس صفرت بیض عدد آمیختہ دسوز دو بار حقنہ کنند اگر بسبب کثرت بلغم
شیرین بود کہ مانع حدت بول گردد و دفع کند **علاج** سال و تیرلو چند مرتبہ دہند کاتاپلازما ز بل البقر بر عانہ گذارند خرقہ در عرق رازیانہ تر کرده بر قضیب عانہ وغیره گذارند
اگر بسبب انتفاخ بواسیر بود کہ مجری مثانہ را منضغط سازد **علاج** کین تیلیو دہند فصد دست کنند اگر بسبب حبس براز باشد کہ انضغاط مجری مثانہ نماید **علاج** بمعز فلوس

و روغن بنفشه حقنه کنند اگر بسبب میلان رحم سوی رقبه باشد که ضغط مجری مثانه کند **علاج** مقئ دهند فائده بشم پر رحم نهند تا سوی بالا میل سازد و بول برآید
**فائده** کسی که حبس بول با حصات معتاد باشد مدام ماکیان یا دنبه همراه نخود و جگر فرس کشمش پخته خورد آب لیمو نوشد و از پنیر روغن زرد و کثرت شراب قلت [illegible] یا
دفیه و پر میتر دو برپشت نخوابد و پوشاک پوشیده که مولد حصات اند بچه مرغ مدد خطمی بادروج کشمش قدر حاجت زعفران اسکر و بلیو کمون نیم درم جوشانده
صاف کرده در شش اونس این روغن بنفشه چهار اونس آمیخته نیم گرم حقنه کنند روغن عقرب چند قطره با دکواتیو الطیا آمیخته در دست گرفته با آتش گرم نموده
در احلیل تا قضیب مالش کنند **فائده در ذکر** اگر بسبب بردلود که کلیه و [illegible] یا بول غلیظ اذیت یابند و از جذب باز مانند بول خام رقیق مدام عطش عدم گرمی حرارت
دلول و نعظ نه گردد دیگر تدریج ومریض پیر بلغمی یا سوء مزاج بارد **علاج** کپن تیلیو یا دیر بولو برانکو یا آرتروایمی تیکو دهند روز دوم عرق انتی در بیکا سه اونس
نوشانند اگر نگشاید ترب مع برگ بیست چهار عدد بادروج رطل ریزه ریزه کرده در چهار سبوی آب جوشانده آبزن کنند و وقت جلوس روغن شفتالو کهربا
هر یک نیم درم خمیر ابیض آمیخته دهند اگر نگشاید باز آبزن نمایند و وقت آبزن مغز بادام تلخ دو اونس پوست ترب بیخ لیمون ترب برگ بادروج هر یک اونس
سائیده خمر ابیض یک گالن انداخته بعد یک روز صاف نموده در چهار اونس این شکر دو اونس اسپرت ترپنتین اسکر و بلیو آب لیمو مدد آمیخته دو بار در روز دهند اگر کافی
نبود اصل سوس مرتوش دو قوابوته بادیان هر یک چهار درم تخم کرفس بیخ لیمون ترب کریمور تارتر و هر یک یکنیم اونس آب چشمه دو گالن جوشانند چون شش
رطل ماند صاف کرده در شش اونس این آب لیمو اونس شکر قدری آمیخته صبح دهند و وقت شام نیز و وقت استعمال این نیلوفر شتی روغن کنجد چهار اونس یا
کرده روغن عقرب سه اونس آمیخته گرم گرم بر عانه و ناف وقضیب مالند اگر کافی نبود بر حامله اشکم شگافته بچه برآرند پس شکم بچه شگافته مثانه او برآرند بول که
از و برآید نوشانند بعسل مدد سائیده روغن حب [illegible] روغن زرد تازه نیم اونس زعفران و سه عدد صفرت بیض سائیده آمیخته ضماد کنند اگر کافی نبود در ترب کار کرده
نموده نمک پر کرده یک شبانه روز دارند پس سائیده آبش فشرده نیم درم ترمنتین سوخته و سه اونس خمر ابیض آمیخته نوشانند منفتح بول و مفتت سنگ شکم نفعه شگافته
بر کلیه نهند سنگ که از سر حیه یا از سر بچه بوتیمار برآید سائیده دهند [illegible] زبل اسپ چهار اونس بفاصله پنج پنج ساعت دهند اگر بسبب فالج باشد یا دل عدم احساس
وجع و عدم وصول اثر دوا **علاج** وتیر بولو برانکو یا آرتروایمی تیکو دهند آبزن آب کبریت کنند نوشند روز دوم شش فسد نمایند اگر ضعیف پیر باشند سه تا
شش فسد کنند روز دیگر عرق انتی درونیکا دهند خرقه کتان بعرق بادتر کرده بر ضلع کلیه و مثانه نهند سنگ اربعه برقضیب بندند زیر ناف الکاک آب [illegible]
نیم رطل آب چشمه هشت گالن در ظرف گلی نهند و از چوب جنبانند بعد هشت روز آب صاف گرفته زراوند مدور در آب آمیخته جوشانند و مدام نوشند برای [illegible]
مثانه ری انفع ما یکون در آب آهک آمیخته زرق کنند برای قرحه مثانه مفید خسته خوخ در باده [illegible] گرفته دهند **فائده** تا که تنقیه بفصد یا کپن تیلیو نکرده باشند
مدرات ندهند **قول بقراط** خمر صرف و فصد ورم میکند اسر بول را یعنی اگر باشد از بلغم غیر طبیعی دفع میشود از خمر صرف و اگر باشد از ورم میکند آن را فصد **قول جالینوس**
علاج عام آبزن و حمام و کماد است **قول ابن زکریا** اگر از قطع لوله ایر بسبب ورم حبس بول پدید آید تسکین وجع و ورم مشغول شوند گفته اگر بول بند باشد و مثانه
فارغ بود پس آن از گرده یا مجاری بول باشد پس چند مرتبه دیدم که نفع کرد آنرا ضربت بر قطن اگر ورم در آن نباشد گفته اگر ورم شدید باشد و مشرف بر هلاک بودند مولوله
موجود نباشد یا بسبب ورم عظیم مولوله داخل نتوان کرد پس باید که در ناحیه درز شق صغیر کنند و انبوبه در آن نهند تا از آن بول برآید و علیل از هلاک برهد و گفته بسیار اندا
دیدم که برآمد بول از داخل کردن انبوبه و نفخ نمودن در و دست فرو بردن بر مثانه **قول صاحب منهاج** ناخواه مثقالی با آب سداب دهند که مدر بول است

قول لارزور بیر در احتباس بول پوست قاقله با آب ترب سائیده بر عانه ضماد کنند قلت چهار درم با آب سائیده یا ریوند درم با آب ترب یا قشر بیض بروغن
سوخته نیم درم با آب دهند و گفته ارنب ابدا اند چون مانده شود ذبح کرده زهره او برآورده بچیزی آمیخته دهند که فوراً مدر بول است و گفته باسلیق صافن زنند که
حاجت میشود که در روزی چهار یا پنج مرتبه فصد نمایند و گفته مثانه را سوخته خشک کرده سائیده سه درم با آب گرم دهند شربت ترب سه اوقیه نوشند اصل سوس
تربنتین آمیخته یا مغز چلغوزه بنجم آمیخته دهند قشر بیض سوخته در آب بارد تر کرده یکشب بر باد گرم نهند پس نوشند روغن عقرب بر مثانه مالند زبل البقر تازه بر ناف
یا تخم ترب زبل عصافیر تخم حونلائی برابر شکم ... آید ذرت بروغن پخته بر مثانه ضماد کنند و گفته شخصی را از شرب کثرت خمر بول بند گردید کرسنه سال دادند نفع نکرد چون
سرکه نوشاندند بکشاد و گفته شخصی را سه سال داشت طبیبی آن زاد دوائی که در آن افیون بود خورانید حبس بول پیدا آمد مدرات دادند فائده نکرد آب در کدو ادم فتیله تر باد آغشته
در احلیل نهادم وا شد و گفته اگر بسبب حبس قریب مرگ رسد چهل عدد علق بر شکم گذارند و زرد درم بیست حسب قوت و مثانه گوسفند سوخته سائیده بتخم شیرین دهند
و بچه حمام ذبح کرده خونش بر زهار ریزند یا سینه او شگافته گرم گرم نهند نمک ترب شش دانه دهند و قدری بر ناف گذارند سال بزیل نیم درم حجر یهود نیم اسکر دیلو کبابه
بیست عدد سائیده با آب ترب یا بالطبیخ کبابه دهند کاسنی تخم خربزه هر یک سه درم بادیان شش درم پرسیاوشان دو درم آب طل جوشانده صاف کرده سال بزیل
نیم درم آمیخته نوشند کاسنی دو نیم درم تخم خربزه اسکر دیلو خسک سه درم آب طل جوشانده صاف کرده شربت بزوری نیم آمیخته نوشند آب ترب مصفی طل سال بزیل اسکر دیلو یا نمک سنگ نیم درم تنکار بریان
ربع درم آمیخته دهند سنگ ربعه دو ساعت در آب تر کرده نوشند و بریان بندند روغن بهروزه ده یا پنجاه قطره دهند بعرق مرزنجوش و مدان ... یائی درم طبیخ بیخ لیمون یا تریاق کبیر
نیم مثقال سکنجبین عنصلی دهند توت هر یک اسکر دیلو حب بسته دهند و گفته کسی که عادی بانیم رفض باشد باید که سه روز متواتر کبابه سحوق در ربع رطل حزات حکیر ترش آمیخته خورد و تنکیه شفا رو دیعد المقدور
زیارت نماید باز نشود و گفته اسپیر ترو شاخ گوزن اسپیر ترو شده اسپیر ترو کمیر اسپیر نیو توتیا سبز ارکانو دو لیسکا دو تین تو ارا یا تار ترو سوفو دیل تار ترو ویتر یولا دو حب ... فرنی طبیخ مدر قاو نمک امنی نفرو
نیتر و فیش متر و ویتر ادو نمک کا چیتا کا یپ زیلا مرمفید اند دهند دوا اخر مهره عدد بیک پیاله آب سوده یا بیخ عصی الراعی با آب سائیده یا ابقر خردل هر یک و نیم درم با آب
سائیده یا حنا ده مثقال با آب تر کرده یا کاه یا بیخ سرواله پنجدرم آب یک نیم رطل النصفی خشک کرده قند آمیخته یا بادیان تخم کرفس هر یک و نیم درم جوشانده صاف کرده
مغز تخم خربزه پنج مثقال درین شیره برآورده قند آمیخته یا دهن خروع پنجدرم با آب گرم آمیخته یا کاه کودون سوخته با آب آمیخته یا تنکار نیم درم با آب آمیخته یا آب سکبیره دو درم
بشیر گاو آمیخته یا آب برگ ترب بیست پنجدرم البقر نیم درم آمیخته یا آب زبل اسپ تازه ربع رطل یا آب انگور سفید یا شیر یا عرق جدا نسه یا طبیخ خطمی یا طبیخ نعنع یا طبیخ خشک
یا طبیخ پرسیاوشان یا طبیخ مرزنجوش یا آب دب نیم رطل با روغن بادام نوشند دیگر سفرجل جوزبویه خورند دیگر البقر ده درم با آب آمیخته دهند بعد ساعتی اگر حاجت
بود باز دهند دیگر تخم ساگون عدد با آب سوده دهند در ساعت بکشاید دیگر ریوند درم البقر با زاج یکنیم درم سائیده دو حصه کرده یک حصه بشیره خیارین یا بلعاب
بهدانه دهند دیگر ریوند البقر حنا هر یک پنجدرم سائیده سه حصه کرده طبخ هند دال مونگ برنج کم روغن خورند دیگر کندش و نیم اسکر دیلو بروغن گاو آمیخته دهند
و بالایش دوغ نوشند دیگر عرق گوگرد چهار سرخ دهن خروع ده سرخ آمیخته نهار دهند دیگر نانخواه بعسل آمیخته یا سماک پنجدرم دهن بقر دو درم آمیخته یا ورق
طلا دانگی بمغز تخم کدو آمیخته یا البقر دو درم بشکر آمیخته یا مغز پنجدرم به بیضه نیمبرشت یا بیخ بادآورد یکدرم یا اذخر یکدرم یا خولنجان یا روغن آجر یا شربت ریوند یا شربت لیمون
دهند دیگر لوز مر خورند و روغن او در قبل حقنه کنند دیگر بسد خورند و بندند دیگر بیخ نیلوفر بروغن گاو دهند دهن خروع بر مثانه مالند دیگر حجر الفسر نوشند و بر مثانه
آویزند دیگر لیمو تراشیده تخم او برآرند و البقر در وی پر کنند و بر آتش نهند چون جوش شد بر ناف و گرد آن کماد کنند و اگر دو سرخ خورند مخرج سنگ مثانه دیگر بیخ

بزیت پخته یا چند فرفیون بروغن آمیخته یا روغن خروع یا روغن بلسان بر مثانه مالند موم یانی بدهن زنبق یا بدهن لوز آمیخته در احلیل چکانند و در دبر بردارند
نخود آب اسفیداج یا ادویه گرم قلایا مطبخات شیره قرطم ثوم بصل انگوزه انجیر مویز تمر خورند و از حموضات وغیره پرهیزند قول جوان کورووتمنتین درم
رتینا جلا یا هشت دانه آمیخته دهند بتفاوت یکروز اگر بسبب ورم یا جسات یا رطوبت لزجه یا جمود دم یا قروح یا جرب یا ذهاب حس مثانه وغیره که در عسر بول
گفته شد باشد آثار و علاج او از عسر بول جویند قول لارز و ربیر مثانه خوک کوهی نیم درم بمرق مرغ دهند بیست روز در ترب یا در طبیخ خفاش قضیب نهند
روغن مصطکی یا پیه بز گرم کرده در ناف پرکنند مار انجبن گاوی بر ناف و تکم مالند زبل خر بآب پخته ضماد کنند بخور موی حبشی دهند مروارید درم خمر سه اونس
آمیخته نوشند کهربای سفید خورند دو توله کرویلو مغزت بیض عدد شیر بز یا مار انجبن بزی هشت اونس دهند شیر خر یا شیر گوسفند نوشند تا یکماه عود خورند مغز سر گربه
با آب جرجیر دهند و مویز بجای تخم فلفل نهاده خورند و مداومت نمایند قول جوان کورووکین تلیبه دهند اگر کافی نبود مسهل ریوندی دهند اگر کفایت نکند
تنه مفسول بطبیخ خطمی اونس کریسو تارتر وسه درم سورنجان سفید دو نیم درم دیاگرید سولفور او دینج اهکرو یلو آمیخته هر روز دو درم دهند اگر باقی ماند بطبیخ برگ بیخ
ترب آبزن کنند و وقت آبزن کرستال تارتر و چشم سرطان مغرخته خوابانی هر یکدرم شربت بنفشه دو اونس آمیخته چهار حصه کرده یکجا صبحا چهار اونس خمر ابیض که
در ترب تر بوده باشد اونس طبیخ انجره دهند طبیخ برگ خطمی شربت بنفشه صد الغم شند مثانه خوک کوهی یا مثانه بز دو سه عدد بهوای آتش خشک کرده سائیده بعد تنقیه تام یکدرم همراه
چهار اونس طبیخ مثانه بقر دهند زبان بط در تنور خشک کرده سائیده دهند قضیب خوک کوهی سائیده یکدرم دهند شش روز برگ قیصوم یا برگ سداب در آب
پخته یا تخم ترکرده بیست روز دهند مثین خوک کوهی نیم درم بمرق مرغ دهند آب نقیع زبل نوشند اگر بتدابیر باقی ماند بدانند که ماده آتشکیست و ماده در بول نظر آید پاش
سیاب نمایند اگر بسبب استعمال ذراریح باشد شیر کثیر نوشانند شیره تخم کاهو لعاب بهدانه لعاب خیار بعرق خرفه بر آورده شربت بنفشه آمیخته دهند بیاض بیض دو عدد
بشیر خر آمیخته حقنه کنند شربت بنفشه با آب گرم آمیخته دهند مرق مرغ که در و خطمی بنفشه خشخاش سوس جوش بود نیم رطل با بیاض بیض سه عدد شکر قاشق آمیخته حقنه
کنند طبیخ خطمی پیاله با بیاض بیض عدد شکر قاشق آمیخته نهار دهند بر نجاست انفع بیاض بیض بشیر خر آمیخته زرقه کنند بالسموکوپی چهار قطره بطبیخ اصل سوس آمیخته نوشند
چند ماه آب چشمه معدن آهنی آب دوص نوشند **فائده** صاحب این مرض از اشیای صفرا انگیز و شور و روغن زرد و پنیر و خمر و جماع پرهیز لازم و صاحب حرقت
بول را باید که قضیب پوشیده دارد تا برد بدو نرسد که مضرت

**فصل دوازدهم در سلس البول** یعنی بول بغیر اراده برآید **فائده** درین مرض دوا زیاده از خوردن
بر ناف و عانه و خاصره مالند **قول** لارز و ربیر سبب این ضعف ماسکه است پس اگر در بیداری شود عسر البرء نسبت بآنکه در خواب باشد گر شیخ شود لا علاج و در زمن
هم عسر البرء است اگر طفل باشد زجر مانع آید و اگر جوان باشد فرش پاکیزه گسترند تا از ملاحظه فرش بول نکند و گفته اگر در امراض مزمن پیدا آید دلیل سقوط قوت
باشد اگر بسبب استرخای مثانه یا عضله محیطه مثانه از فرط برد و رطوبت باشد بیاض بول عدم حرقت و دیگر آثار سوء مزاج بارد و این در آخر امراض بارده پدید آید
**علاج** هر صباح جوارش کندر یا اطریفل کبیر مثقالی یا اطریفل صغیر یا ماسک البول یا معجون لبوب دهند کندر سعد خولنجان هر یک عسل نود آمیخته دو مثقال خورند
خمر مثلث نوشند و تا که ممکن باشد آب بارد نه نوشند حب الخضرا موزیر کنجد مقشر لحم ثعلب بریان دهند مغز سر ارنب بریان بخم نوشندی کنند بلوط مصطکی سعد بلیله
سیاه بقند سفوف نمایند روغن سوسن روغن بابونه روغن شبت بمشک چند آمیخته بر مثانه مالند لحم بریان قلایا ستوبل خورند اگر مزمن باشد معجون کاکنج و تخم
جوز سرو مورد عفص گلنار بر گرده ضماد کنند با آب گوگرد آبزن کنند بر شعشا نیم یا یک ماشه خورند کنجد سیاه وقت خواب خورند و مداومت نمایند عفص سبز درم

آب سائیده دهند کنجد سیاه ده ماشه یا نخواه پنج هر شب وقت خواب پنج درم خورند **معجون لبوب معتدل** مغز فندق مغز فستق مغز بادام مغز چلغوزه کنجد مقشر مغز تخم
خربزه خشخاش هر یک درم مغز تخم خیارین دو درم لوز بیدان ار چینی بهمنین لسان العصافیر خولنجان هر یک درم قند پنج استار عسل بقدر طل آمیز شربتی
پنج درم مزید باه سخن کلیه **قول جوان کورو** واگر بسبب استرخای عضله اسفنیتر که فعل او انبساط و انقباض دهن مثانه است باشد از کثرت بلغم و این اکثر در
کهول و اطفال پدید آید برای نضج بلغم عسل گلابی او نس صبح شام دهند و بعد نضج مسهل بلغم که در رو سنا درم قرص غاریقون چهار اسکر ولو یا نقیع بسالو
اوقس بود دهند یا ویتر یولو برانکو درم بچهار اونس آب حل کرده دهند و بعد تنقیه تام کنند ذکر سه دانه صبح دهند بلوط مقشر لسبر که ترکرده سائیده دو درم کندر
مصطکی دار چینی سیل لسبد عود هر یک درم سائیده بعسل آمیخته وقت شب دهند اگر کافی نبود جوز سرو موم برابر حب بسته یکدرم دهند بیست روز تو دو پنج سحوقه اکر طو
مرنیم اسکر ولو خمر رنگین دو او نس آمیخته وقت شب دهند هشت روز اگر بسبب استرخای پایه مثانه یا فالج عام باشد کین تلیبیا ویتر یولو دهند اگر گیر و سیبو
دو درم دیا فینی سالو چهار درم همراه طبیخ لانگه دهند اگر بسبب رطوبت دماغ باشد حب ایلیفا ئینا دهند معرقات چون عشبه چوب چینی نوشانند و برابر دماغ
دهند و دماغ در آخرین فقره فقار پشت نمایند آبزن آب کبریتی کنند مصطکی دو سه درم بطبیخ قیصوم آمیخته تا سه ماه مداومت کنند بر روغن گرم تدهین قضیب و
گرد آن نمایند روغن آجر یا روغن مورد که در و فرفیون یا جند بیدستر جوشش بود مالند مرهم کوندیسا بر قضیب یعنی قطن گذارند کندر مومیائی هر یک دو اسکر ولو روغن
سوسن روغن جند هر یک اونس در طبیخ بابونه و ان قنطوریون ریحان برگ سرو آمیخته حقنه کنند مربای بیخ اسیل دهند تاج یا حلقوم مرغ یا مثانه بز یکدرم تخم
رنگین دهند قضیب خوک درم برق مرغ یا یک اونس خمر سرخ. هند شش و زهم موش در تنور خشک کرده دو درم دهند هشت روز برای استرخا نفع کند کباب
خورند خمر رنگین قدری نوشند از خواکه پرهیزند آب خشت تاب نوشند تین تورا فولاد قابض در آب آمیخته نوشند انجبار دو درم آب سه کانا د جوشانده مدام
نوشند مورد پوست انار سماق تیر را ایشا مینا وادی و تیر یولو در دوس جوشانده آبزن کنند بیخ اسیل یودینه جا شا انجبار مورد جوز سرو برابر در دوس
و خمر رنگین جوشانده اسفنج آلوده بر مثانه نهند اگر کافی نبود قرص جابس درم پنج اونس عرق خرفه دهند انثیین مرغ خشک کرده ببرق یا آب دهند۔
**قول لارزوریپر** برای تنقیه ریوند شربت ورد یا ایارجات دهند و برای تقلیل رطوبت جوز سرو مورد بریان عاج محرق کهربا برابر نیم یکدرم قبل از
غذا دهند و در نسخه جای عاج خولنجان است روغن سداب روغن اقحوان مالند مغز سر ارنب در ظرف گلی کرده سوخته سائیده یا سرطان سوخته سائیده یا فندق بریان
یا خسته خرما سحوقه دهند قشر بیض محرق نیم درم بشیره خیارین نوشند پوست سنگدان مرغ یا گردن مرغ بر آتش بریان کرده یا تاج مرغ همراه آب خشت یا دیمه
و آب سنگتاب نوشند و غذا هم درین آب پزند لحم ارنب لحم حمام بیضه نیمبرشت خورند و از اشیای طب پرهیزند قصب الذریره مج فوتنج مرزنجوش جوز سرو غس گلنار
بدوس جوشانده آبزن کنند خرقه آغشته نهند ابریشم مسحوقه بعد رم عسل نیم درم آمیخته دهند هفت روز پس ابریشم نیم درم عسل درم کنند و باز بعد هفته ابریشم دو
نیم اسکر ولو عسل پنج اسکر ولو نمایند آرد گندم ده درم با آب بیض خمیر کرده نان پخته بغیر روغن خورند فوراً صحت شود انثیین خوک سائیده نیم درم ببرق مرغ دهند
دو هفته کلیه ارنب خشک کرده تخم شبت هر یک یک عاقرقرحا تخم کرفس هر یک نیم سائیده دو نیم درم با آب سرد دهند و گفته حب کین کینی حب یونیدی مغز گشته
مطبوخ افیون و شیره بارو لعاب بذر قابض مقوی هند و طبیخ رامعرت و غیره طرف دیگر رجوع نمایند جوز سرو عفص برگ مورد گلنار برگرده و مثانه ضماد سازند
و داغ ابط با آب ادیان جوشانده بر ریق نوشند شعر بر ران چپ بندند زبل ارنب نیم یا یک درم دهند سم خوک سوخته یا روغن بلسان یا طبیخ قشر انار دهند

سعد درم دهند کنجد سیاه نانخواه برابر لبلبه آمیخته دو نیم درم دهند قشر بیض بروغن گاو بریان کرده سائیده یکدرم دهند بسباسه خولنجان بیضه نیمخت آنین نشستن
گویند بریان نهار خورند سنگهاره نبات برابر سه درم با آب دهند سفوف بلوط بلوط بنجاه کندر سی کشنیز گل ارمنی صمغ عربی هر یک ده سائیده صبح شام
سه درم دهند برگ نرم پستان چند عدد جگر سرخ آمیخته خورند مزلقه سلس البول که بسبب ضعف کلیه باشد در سه روز اگر بسبب زوال فقار که برابر مثانه است باشد
بسبب ضربه سقطه علاج اگر زوال سوی خارج باشد و رباط مثانه قطع گردد و آثار او نیز فقاراست این لاعلاجست اما اگر رباط گسسته نگردد لیکن بسبب تمدد
اربطه که لازمه زوال فقاراست متاذی شود عضله عاصره مثانه تدبیرش رد فقاراست و اگر زوال فقار سوی اخل بود تدبیر او جذب آنست بمص محاجم با تضمید رفیت
وگاه باشد که زوال فقار باعث سلس بول شود اگر بسبب سوء مزاج گرم مثانه باشد حرارت مزاج صبغ بول و ضرر از اشیای حاره علاج قرص طباشیر دهند کشنیز بسکه
ذکر کرده بریان نموده بلوط کهربا عدس مقشر هر یکدو درم قند پنج مثقال سفوف سازند آب برگ کاسنی نیم رطل تعبد شیرین کرده دهند و هر چه بارد قابض بود دانچه
در ذیابیطس گرم گذشت بکار برند قول جوان کورو و نصدارکا از دست است کند پس بار آسیلم زنند تیز آنا شیره او دهند ضماد مبرد برکبد گذارند ــــ
معجون کهربا کهربا دو نیم درم هلیله کابلی هلیله سیاه کته مغسول هر یکدو نیم مثقال بلوط اقشار کندر هر یک چهار دانگ مورد شادنج هر یک پنج مثقال سائیده مویز
منقی هفتاد پنج مثقال در گلاب جوشانده صاف نموده به بیست مثقال عسل قوام کرده ادویه آمیزند شربتی تا دو درم برای سلس البول و سیلان رحم و ضعف
دل و دماغ و گرده و ذرور منی و مذی و ودی مردان و زنان نافع اگر بسبب اتساع مجری گرده باشد بول زرد زود آید و تقطیر باقی ماند بدن نحیف لاغر شود
خصوص که بول خون آید علاج ادویه قابضه چون کشنیزی به عدس ماش برنج دهند صمغ عربی گل ارمنی خورند آرد جو سفرجل قسب بر قطن ضماد کنند دود تخم
ام لعین تفاح دهند لحم بقر هریسه منفخات کم خورند از حرکت تعب مدرات جماع پرهیز کنند اگر بسبب خلع مثانه باشد تدبیر او کنند اگر بسبب ورم عضو مجاور چون حم ناف
وغیره یا بسبب اجتماع ثقل کثیر در امعا باشد که اینها الضغاط مثانه نمایند و ازهمین قبیلست که زنان را وقت حمل پدید آید که بزوال سبب پردازند قول جوان
کورو و اگر بسبب ورم و انتفاخ بواسیر یا امعای مستقیم باشد فصد کنند مقئی دهند اگر بسبب حمل باشد تدبیرش نکنند که بعد تولد طفل زائل میشود اگر بسبب
استعمال مدرات چون خمر و خربزه وغیره باشد علاج ترک سبب کنند اگر باقی ماند باشیای موافقه تعدیل نمایند قول ابن زکریا معجون بیان کرده خوردن آن
نگاه میدارد فصل سیزدهم در بول فی الفراش سبب او استرخای عضله مثانه است با طفال اکثر شود بسبب رطوبت مزاج ایشان علاج از خواب بیدار
کرده بول کنانند گلقند عسلی دهند کمون مورد کندر هر یک یک عسل هشت آمیخته دو درم دهند نوره خردل حب الرشاد هر یک سه کندر یک سائیده بعسل آمیخته مثقال
دهند یا دمنق دیک ناشتا با آب گرم خورانند و قبل از عشا نودینج سه درم بخور ریحانی دهند یا تخم سداب یا انگوزه زعفران دهند عود مصطکی خمر عتیق مفید قیمولیا بر ناف
و زیر مثانه و قضیب طلا سازند مشک و قدری فرفیون بروغن سوسن روغن بان روغن ناردین آمیخته بر عانه و قطن مالند و از اکل شب و آب بارد و اشیای بارده
باز دارند قلیه خشک مطبخه خورند و گاه باشد که بدوا نرود و چون بلوغ رسد خود بخود زائل گردد اگر از حرارت باشد حرقت بول حرقت احلیل علاج بلوط گل سرخ
گلنار باطراتیل صغیر آمیخته با آب بارد دهند سفوف بلوط سفید قول لارزو ریسیر حنجره ارنب سوخته سائیده یک یا دو دانگ با آب نیم گرم دهند ریوند دو درم سنبل
مصطکی هر یک نیم اسکر و ملوقند دو اسکر و ملو بعرق بادرنگ یا دریشه دهند لحم قنفذ مملح لحم ارنب خورند کنجد سیاه نه درم هر روز دهند مغز سر گوخر خورند سم خر سوخته
دو درم بعسل دهند موی شتر بران چپ طفل بندند و گفته داغ بر عظم که مابین مهرهای پشتست دانرا چهار بند گویند انفع و گفته روز شنبه دو شنبه اول ماه آرد گندم

بول مریض خمیر کرده نان جو بی نمک پخته بسگ خورانند بگردد **فصل چهاردهم در بول الدم** اگر بسبب انفتاح عرق گرده باشد اندک اندک و اگر بسبب
انشقاق بود خون کثیر دفعةً برآید و خون از مثانه نمی آید چرا که در وعروق نیست که شق شود و نیز خون در وی قدر غذای او میرود و اگر بسبب انفتاح یا انشقاق
رگ گرده باشد خروج خون صاف بغیر وجع و ریم تقدم وصول ضربه و اکل اغذیه و ادویه تیز ذی سمیت و گاه باشد که باد و ار آید همچون خون بواسیر و هنگام
حبس جهت امتلای عروق گرده وجع بجانب قطن محسوس شود و بعد از آنکه خون روان گردد وجع کم شود تا آنکه باز عروق پر شوند **علاج** باسلیق صافن زنند قرص
کهربا قرص نفث الدم قرص بول الدم قرص کلکنج شربت عناب شربت خشخاش دهند گل ارمنی صمغ عربی هر یک مثقالی با شربت سیب یا شاخ گوزن سوخته که
برابر دو مثقال آب مورد یا آب بارد دهند بیخ انجبار کهربا مورد بیاید دو درم آب دهند خمیر کرده روی خبث مدبر بسرکه تر بود نوشند صمغ جنس گل ارمنی اقاقیا
بسرکه گلاب طلا نمایند گل ارمنی گل مختوم صمغ عربی کتیرا گلنار گل سرخ شاخ گوزن سوخته اقاقیا عصاره لحیة التیس آب بارتنگ برگرده ضماد کنند طبیخ مورد گلسرخ
گلنار عفص پوست انار آبزن کنند قی نمایند آب مورد گلاب لعاب اسپغول یا شاخ گاو سوخته شاخ گوزن سوخته بشیره تخم خرفه گلنار آمیخته در احلیل چکانند حجامت
بر عانه و خاصره کنند و از اشیای حار و مالح حریف شیرین ترش حمام حرکات عنیفه جماع مشی سواری اسپ پرهیزند نخود ماش فروج کباب ماهی تازه بیضه نیمبرشت بکتیرا
بزرشک برنج طلبین خالوده بروغن بادام شکر خبز طلبین شکر تر کرده زبد تازه مغسول مغز بادام بریان سماق خورند اگر حدت دم سبب باشد آب سرد بر مثانه ریزند
گل ارمنی اقاقیا گل سرخ حی العالم ضماد کنند و هر چه در دیابیطس گرم گذشت بکار برند **فائده** اگر خون از اعضای بالای مثانه آید تقدم الم و سوزش و دفعه
در آن عضو باید که بالاتر از عضو منتصب محجمه بغیر شرط نهند و اضمده قابضه گذارند **قول جوان کورو** و فصد دست کنند عرق بارتنگ تمر لل شربت ورد
ادویه باستیلا رود شود درم دهند مرهم کوند سیاه دم الاخوین نمک سرب بیاض بیض آمیخته بر کلیه ضماد کنند و گفته اگر بسبب حرارت و کثرت مشی سواری اسپ
ریاضت باشد رگ ارکا دست راست زنند کتیرا دو درم در مرق خرفه یا در طبیخ خرنیل که گل سفید دارد دیر کرده دهند با نیتیکا دی جو نیو بر قطن و ضلع کلیه مالند
اگر بسبب حدت و شوریت ماده باشد که در کلیه مثانه او رتبر الذع کند سوزش بول مریض صفرادی کین تعلیه دهند پس مسهل مبرد بکار برند بعده بیخ خطمی تخم
اصل سوس هر یک چهار درم آب چشمه کانا د در ظرف گلی جوشانده صاف کرده و شش اونس این مسکه دو درم شربت بنفشه قاشق آمیخته صبح دهند بیست و
حب انتی فیبریل دو نیم درم آب چشمه یک کانا د گرم کرده مدام نوشند ضماد مبرد بر کلیه گذارند نیتیکا دی جو نیو دو درم مرهم گلابی درم مرهم صندلین آمیخته
ضماد نمایند آب نیمگرم هفتاد یا صد بار آبزن کنند آب سوس پنج اونس گلاب و اونس بیاض بیض سه عدد آمیخته وقت شب حقنه کنند **قول صاحب ذخیره**
ماهی سوخته سعد گل مختوم برابر ساییده یکدرم با پانزده درم شربت مورد یا شربت عناب دهند مجیب نوشادر کیمچه گل مختوم درم دهند همان به ز بند شود -
**قول لارزور** بیر اول یکروز اکوا ینه یکبار دهند بعده تا بیست و زبا الجبن کرده ریوند درم زبل الفار اسکرو یلو لعاب اسپغول چهار اونس آمیخته باشند
دهند اگر غلبهٔ دم باشد و مانع نبود بلا توقف باسلیق زنند و قدری قدری خون بر آرند و دلک بدن کنند اگر حدت اخلاط سبب بود ریوند نیم بریان درم بسم
نیم اسکرو یلو دوغ نیم سه اونس آمیخته دهند یا مغز فلوس نیم اونس تمر هندی شش درم گل ارمنی نیم اسکرو یلو قند معجون کرده دهند برای حبس دم عصاره بارتنگ
چهار اونس قند قدری آمیخته نوشند گل ارمنی درم شیر شش اونس آمیخته دهند چند بار و ارشی و خواب برین و دوا بازه مانند سنگجراحت گل ارمنی گل مختوم بگلاب
یا آب بارتنگ آمیخته دهند و قرصی از سرب ساخته بر کلیتین بندند و گفته پوست سنگدان مرغ یا پس مرغ دو عدد شش موش مغسول یا شش عدد گل سرخ عصاره

غافث هر یک شش درم مروارید بسد هر یک چهار درم گلنار نیلوفر هر یک سه درم نمک سرب درم آمیخته نیم تا یک درم دهند که برای بول الدم مفید است مرهم صندلین
بر کلیه ضماد کنند سنگ ارنبه بعرق بارتنگ سوده نوشند **قول ابوالحسن** عجز بیضه شتر مرغ ساخته خورند و عقب او شراب قابض نوشند عجیب و گفته خیار بریان
خورانند به گرده و اگر بسبب ضعف کلیه و کبد باشد بول غسالی پس رکبدی مائل بسرخی در رقت و در کلیه مائل به بیاض و غلظت باشد **علاج** آنچه در ضعف گرده و جگر
گذشت بکار برند **قول جوان کورو** و تقویت گرده و کبد کنند و گفته اگر بسبب استرخای ورید کلیه باشد خون اندک طوبی بغیر وجع ببول مخلوط برآید
گین تیلیو مکرر دهند فصد دست نمایند تین تورا روزا دو نیم طل صبحی دهند و وقت شب حریره صمغ و کابجی پنج نوشند اگر کافی نبود سنگجراحت طباشیر اسکروپلو تیسا
یکنیم طل آمیخته دهند سال سنور نودر مرهم گوندیسا آمیخته بر قطن ضماد سازند کوالو خرگوش درم شربت بنفشه دو درم آمیخته دهند چهار روز اگر کافی نبود
حب کونترا دیا مینکا درم بچهار اونس طبیخ اصل سوس دهند هر دو وقت اگر بسبب تاکل عروق جهنای بول بود و تاکل درین عروق نمیشود مگر بعد جراحت این
اعضا درین خون مخلوط بریم و نتن اندک اندک تیفاریق برآید **علاج** تدبیر قرحه کلیه و مثانه کنند گل ارمنی طباشیر کندر قرص کاکنج قرص طباشیر ممسک دهند
**قول جوان کورو** و اگر بسبب زخم یا بثور کلیه باشد کثرت وجع و حرقت در پشت قریب کلیه غشی ضربان تقنیب عند بول خروج خون کثیر ببول فصد دست
کنند گین تیلیو یا ترتوامی تیکو دهند حقنه صبر دمایند شیر که در ریوند یک درم ترنبود بر کلیه طلا سازند اگر کافی نبود در یوند اصل سوس هر یک اسکروپلو ترنتین درم
حب بسته دهند یکشنبه بیت دو روز گیرند طبیخ حی العالم نوع خرد نوشند تین لوترا هوفاریقون دهند بزرالبنج مسحوق نیم درم صمغ عربی کتیرا هر یک درم سنگجراحت
چهار درم سائیده دو درم همراه چهار درم شربت در دو دهند قرص کاکنج دو اسکروپلو همراه شربت خرنیل که گل سفید دارد دهند صندل سفید چوبچینی هر یک درم
آب سه کانا د جوشانده دهند و اگر بسبب بثور مثانه یا اسفنیتر باشد خون اندک بغیر اختلاط بول با وجع و سوزش برآید و منجمد شود و زیر بول نشیند فصد باکنند گین تیلیو
اکوابیند یکیا تارتروامی تیکو دهند پس زراوند گرد صبر هر یک اونس ترنتین دو اونس حب بسته پنج یا هفت باشد دهند تا یکماه قرص کهربا نیم درم شیر بز و آب بارتنگ
حل کرده زرقه کنند عسل گلابی چهار درم بماء الشعیر آمیخته یا آب آهک شیر بز هر یک دو اونس آمیخته زرقه کنند در روز دو سه بار آب معدن آهنی آب و ص نوشند
طبیخ ذنب الخیل لوشنکیاب قائم النار نیم درم یک اونس گلقند کهنه آمیخته تا یکماه دهند اگر بسبب زخم ادریترا باشد خروج خون قلیل جراکه عصبیت ماء الشعیر که در ریوند
دو درم ترنبود دهند و گفته اگر بسبب رمل و حصات باشد که جرح آرد ثقل در پهلو و خروج ریگ در بول گین تیلیو بعرق خطمی سه روز متواتر دهند بعده سنگجراحت
طباشیر درم ماء الجبن دوازده اونس آمیخته دهند چهل روز در هر پنج روز ریوند یکنیم درم مغز فلوس چهار درم شربت ریباس یکنیم اونس آمیخته دهند بعد ازین ارلیسترلیو
بسد دو اسکروپلو عرق بارتنگ پنج درم درم دهند و آب نیم گرم آبزن کنند بارلیستر لوکهربا دهند بذیب خون طلالا بیون مشتی کوفته بیک کانا د آب جوشانده چهارم
کرده در چهار اونس این آب نیم یک اونس آمیخته دهند پنج شش روز برای وجع کلیه هم نافع **قول لارزوربیر** اگر بسبب حصات بود اصل سوس تخم خرفه هر یک
نیم درم کهربا و یا دهر یک اسکروپلو قند برابر همه سائیده همراه لعاب بهدانه که در طبیخ خطمی برآورده باشند دهند خیارین نبات هر یک سه درم خشک تخم خطمی هر یک
یکنیم درم شیره برآورده پیدراکنانو ربع درم آمیخته دهند **قول جوان کورو** و اگر بسبب کثرت جماع باشد خروج خون بغیر وجع و نا مختلط ببول تعدیل
حرارت کنند شیر خر دو ماه دهند و از نیم طل شروع کرده بتدریج تا یک طل رسانند کتیرا فودنج در عرق خرفه جوشانده نوشند اگر بعد جماع خون آید سرکه تند یک
پیاله خرد دهند و تقنیب در آب بارد نهند صفرت بیض با یچه بسماق انار خورند از مدات پرهیزند و گفته اگر بسبب استعمال ذراریح باشد شیر در روز چند بار نوشانند

بیاض بیض بروغن گل او نشا سیولت کرده یا گل ارمنی بدو عدد بیاض بیض لت کرده نوشانند مغز فلوس در حقنہ آمیز داده آمیختہ حقنہ کنند و گفتہ اگر بسبب حبس خون بواسیر و حیض باشد فصد باسلیق نمایند و فصد دست کنند علق گذارند و تدبیر آنہا کنند **قول** لازورد بسیر در بول الدم و بول مده و سوزش نزدیک علق بالای زہار و زیر ناف گذارند خون کثیر بر آرند صافن زنند **قول جوان کورو** و اگر بسبب قرحہ و زخم باشد احتیاط نمایند تا خون منجمد نگردد و دواء مرقتہ دہند و گفتہ از روغن نسرین و اشیای چرب سواری اسپ و بستر پشمین پرہیز ند یا بچہ کاہجی برنج عدس و ہر چہ بارد قابض بود خورند مانیتیکا دی جوہر مرہم کوندیسا بیاض بیض برابر بر کلیہ ضماد کنند یا کودیون درم بشربت گل لالہ یا لادن افیونی دو دانہ دہند مشک بلاو زرقہ نمایند مفتح دہن مثانہ مرکور بو دیا فرنتیکو فیشو استعمال کنند **قول بقراط** اگر بول خون گاہ گاہ آید و تپ نباشد خطر نیست شخصی آتشک سال ازیں خلاص یافت **قرص بول الدم** کتیرا نشاستہ مغز تخم خیار ہر یک پنج گلنار دو شب یمانی نیم قرص سازند شربتی سہ درم آب بارتنگ و در نسخہ جامی شب سک یک نوشتہ **قرص بول الدم** کندر کتیرا ہر یک دو نیم دم الاخوین گلنار صمغ عربی ہر یک یک آب خرفہ قرص سازند **قرص صمغ** مغز تخم خربزہ مغز تخم کدو ہر یک بیست گل ارمنی کندر صمغ عربی دم الاخوین ہر یک دہ افیون سہ تخم کرفس دو قرص سازند شربتی دو درم بیک اوقیہ شربت خشخاش برای بول الدم و بول غلیظ کہ گمی و ریشہ نیز نافع **قرص گل ارمنی** گل تبریزی گلنار سبد ہر یک سہ کہربا یکینیم مغز تخم خیار تخم خرفہ کتیرا نشاستہ ہر یک چہار آب خرفہ قرص بستہ با آب بارتنگ دہند **قرص شب** یمانی دیادمحرق گل ارمنی کتیرا گلنار تخم خرفہ برابر آب خرفہ قرص سازند مزیلہ بول الدم و بواسیر **دوا** تخم سرالی سہ درم لبن البقر رطل شب درم تمادہ صبح نوشند سہ روز **دیگر** برگ فرید بوٹی پنجدرم با آب سائیدہ یا آب بیخ ترب گلاب ہر یک پنجدرم آمیختہ با پوست درخت سنبھل با آب سائیدہ یا طبیخ بیخ شانہ بہ نبات شیرین کردہ یا شیرہ اش نوشند تا یکماہ **دیگر** برگ سداسہاگن چند عدد در یک پیالہ آب مالیدہ صاف کردہ نوشند فوزا بہ شود۔ **دیگر** ریوند دو درم با آب حب بستہ بلع کنند و بالایش نبات سہ دانس شربت کردہ نوشند پستور سہ و نیز آب لوند دانج در درم شربت نبات دہند ہر روز بمقدار افزاید تا بدو درم رسد پس تا ہفتہ دیگر بدین اکتفا نماید و برنج بشکر و روغن زرد خورد مزیلہ سوزاک ہم **دیگر** جغرات گاوی در خرقہ بندند چون ہمہ آب بچکد کباب درم آمیختہ خورد از ترشی بادی پرہیز دمزیلہ سوزاک ہم۔ **دیگر** بیرا بیس بہروزہ برابر آمیختہ ربع یا نیم درم دہد **دیگر** قرص دو درم دہند **دیگر** حجامت کعب نمایند **دیگر** برگ ترب بہ پیہ چرب کردہ بر زہار بندند و بلعم پختہ خورند

# باب شانزدہم

## درامراض مخصوصہ بمردان

قضیب مرکبست از اعصاب شبیہ رباطات کہ بر عظم زہار رستہ و مجوفست تا وقت خواہش ممتلی شود از ابخرۂ غلیظہ و در اصل قضیب غدہ ایست کہ منی مائی یعنی زائد الرطوبت از وی متولد شود و این غیر منیست مگر وقتیکہ این منی در کلیہ طبخ گیرد منی پیدا گردد و نفع منی مائی آنست کہ مدام اندک اندک در مجری قضیب

ریزد و آنرا بهیئت خود تدهین نماید تا وقت مرور منی و بول از حدت آنها متضرر نگردد و از غیت که بسبب فقدان منی های جمعیکه کثرت در جماع کنند با ایشان حرقت البول حادث میگردد و منفع تقضیب خروج بول و وصول منی بر حسب بدانکه از کبد و قلب و دماغ مجاری با نثیین رسیده اند پس از کبد خونیکه کسب قوت نامیه نموده است با نثیین میرسد پس انثیین از قلب و دماغ کسب حس و حرکت نموده آن خون را سفید مثل منی میسازند پس بوقت تحریک لذت منی در آن موضع گرم شده موجب لذع آن میگردد و در آنوقت عروق که بآن موضع اتصال دارند جذب خون کثیر از کبد و جذب روح حیوانی از قلب مینمایند و بدان سبب تقضیب مرتفع میشود و محتاج برای دخول میگردد تا ماده را که موجب لذع گشته دفع کند آنگاه بسبب احتکاک و حرکت حرارت غریزی که در قلبست مشتعل میگردد و تمام بدن را گرم میکند و از این حرکت سطوبات که در جسد اند از موضع خود بحرکت می آیند و رطوبتی که در جوهر اعضای متشابه الاجزا چون عظام و اعصاب و لحم و شحم و عروق و غیره موجود است جذب نماید آنگاه ماده منی که در دماغ جمع شده از راه عروق که در خلف اذنین واقع اند نزول کند و به نخاع آید و از انجا بکلیتین رسد پس در جوف انثیین ریزد و از تقضیب بیرون آید و درین وقت لذتی عظیم محسوس شود و حرارت زائده بدن فرو نشیند و این لذت باعث بر مباشرت گشته تا تکون یابد از آن حیوان بدانکه مجری بول غیر مجری منیست و درین خلقت زنان خلاف مردان باشند چه ثقب بول ایشان در ظاهر فرج بالای ثقب مجامعت بود و این موضع را باصطلاح عرب خندب نامند و آن جرم زائدیست که در عرب آن را ختنه میکنند پس بصورت ناودان باشد که بول از سر آن میریزد لهذا اکثر میریزد چه از عدم وی اگر بول بریزد تمام سطح فرج را آلوده کند پس آنگاه خندب در زنان عرب دراز بود بلکه اکثر مانع دخول تقضیب شود لهذا ختنه در انجا معمولست اما مجری منی زنان در رنوک رحم ایشان بود و آن موضع را در ثقبست بالائی بشکل ثقب خرطوم فیل و از این ثقب منی میریزد و انچه زیریست رحم از ان ثقب قبول نطفه کرده بجود کشد چه وقت وقوع توافق آنرا لبن هر دو منی در جوف فرج جمع میگردد و از ثقب زیرین رحم قرار گیرد و بعد قبول نطفه ثقب مذکور بند میگردد و مجری منی را باشد و این از این ظاهر است که زنان در وقت حمل بوقت جماع منزل میشوند بطوریکه قبل از حمل منزل میگشتند بلکه در دو ماه اول حمل شهوت ایشان بهیجان باشد و بسبب فرط لذت بیشتر منزل شوند اما در مردان و ثقب در بیخ تقضیب واقع گشته بالای مجری بولست و راهی بکلیتین دارد و زیرین مجری منیست و راهی با نثیین دارد فائده فعل خاصه تقضیب آنست که هرگاه حیوان تخیل قربت کند ماده ریحی و نفخه بحرکت آید و از مجری عروق که فیما بین تقضیب و در ذکر نزول کند و در اعصاب او آید و آن را مرتفع سازد و بر جماع قادر کند پس قوت انعاظ از قلبست چرا که روح حیوانی از قلب بسیار رسد و منی از دماغ و شهوت از کبد پس در بعضی که ماده ریحی غالبست و رطوبت اندک در ایشان با وجود نعوظ دفع منی نشود و در ایشان که ماده ریحی اندک و رطوبت غالبست در ایشان بغیر نعوظ دفع منی گردد و در ایشان که هر دو اندکست نه نعوظ باشد و نه خروج منی بدانکه تقضیب مرکبست از اعصاب و اورده و شرائین و عضلات و غلظ آن از رحم رباط است و اصل او رباطست که از عظم عانه رسته و اندرین رباط تجاویف بسیارست و در تقضیب سه مجریست یکی مجری بول دوم مجری منی سوم مجری ودی و این هر سه مجاری از اصل او تمام دارند و بعده همین یک مجریست که تا حشفه آمده است و نعوظ او آنست که تجاویف رباط وی بریح ممتلی شود و شرائین او بریح و اورده او بخون و قوت بر حاختن وی از ودیست و حس از عصب نخاعی و اصل آن از دماغ است و غذا از جگر آید و شهوت مباشرت بمشارکت جگر و گرده ظهور نماید و اصل همه دلست و حشفه کثیر الحس است تا آدمی از جماع لذت تمام یابد و فائده او یعنی تقضیب اظهر است که بی او تولد صورت نه بندد و بدانکه انثیین مرکب اند از لحم سفید غددی و در وی منافذ کثیر اند و اورده و شرائین و اعصاب بدو متصلست و غشائی بر وی کشیده و منی در وی جمع میشود و نضج می یابد بواسطه بیاض جوهر انثیین بسفیدی

میگرداند چنانکه خون حیض در شدی بشیر میگرایند انثیین مردان بزرگ و ظاهر و مستدیر بوند و انثیین زنان صغیر و سپین و در هر دو طرف فرج پنهان باشند و منافذ
که مانند موری از انثیین بر خاسته بخفی فراختر شده است و بخفی تنگتر گشته و دیگر باره فراختر شده چنانچه بخفی تجویف پیدا آمده و تنگتر شده است این منافذ را
اوعیه منی گویند و این اوعیه از نزدیک انثیین بر آمده بسوی عنق مثانه میل کرده و بقضیب اندر آمده است و مجری بول بالای اوست **فائده** اگر مزاج
انثیین گرم باشد کثیر الجماع کبیر الانثیین و القضیب باشد و موی زهار بسیار بود و فرزند نرینه بیشتر آرد و منی بسیار دهد و سوزان و لمس گرم باشد اگر سرد بود عکس
این اگر تر باشد کثرت منی ضعف نعوظ اگر خشک باشد منی غلیظ بود و نعوظ دیر شود لیکن وقتیکه شود قوی بود و اگر گرم و خشک باشد قلت و صفرت و غلظت
منی و زود بالغ شود و بر جماع حریص بود و فرزند بسیار باشد و موی زهار بسیار بود لیکن زود از کار باز ماند و اگر بر خود الحاح کند سخت زیان دارد و اگر گرم و تر باشد
کثرت و رقت منی کثیر الجماع و از جماع کمتر ضرر رسد و موی زهار باندازه باشد اگر سرد و تر بود دیر بالغ شود و بر جماع حریص نباشد منی رقیق بود زهار از مو خالی
باشد پسر کم دختر بسیار زاید اگر سرد و خشک باشد قلت و غلظت منی و دیگر آثار خشک **بدانکه** صاحب بدن بارد رطب از جماع ضرر زیاده یابند و باه کم بود و
لون آنها مائل بسفیدی یا خضرت یا رصاصی بود و جلد نرم و عروق ضیق و خون قلیل غلیظ و منی رقیق باشد صاحب بدن بارد یابس لون آنها شحمی بود جلد
و لحم نرم مفاصل خفی موها باریک عروق قلیل الدم لون سفید یا کبسی منی بسیار رقیق شهوت جماع اندک باشد صاحب بدن حار رطب لون آنها سفید مائل بسرخی
لحم قوی عروق وسیع خون و منی بیشتر حرارت غریزی معتدل بود شهوت بحسب کثرت و قلت شعر باشد و از جماع کمتر ضرر یابند و از ترک آن متاذی گردند و
جماع قویتر در آن کسان بود که در اسافل بدن آنها از عانه و فخذ موی کثیر بود و این دلالت بر حرارت مزاج انثیین و قضیب مینماید صاحب بدن حار یابس لون
آنها مائل بحمرت بود عروق وسیع و کثیر الدم باشند منی کثیر و اندکی غلیظ بود و مفاصل و اعصاب و اوتار آنها غلیظ باشند کثیر الشعر کثیر الشهوت زود نعوظ بوند
پس مضر جماع در اینها بقدر وسعت عروق و کثرت دم و لحم آنهاست **انتباه** جماع استفراغ طبیعیست خاصه که وقت حاجت و بر شهوت صادق اتفاق افتد
فضلهٔ تن از وی دفع شود و سبکی یابد و مستعد قبول غذا گردد و قوت افزاید و خیرگی چشم و صداع و دوار و مالیخولیا و وجع کلیه و آماس و بثور و ریش قضیب و انثیین و بن
ران و وجع ظهر و امراض بلغمی و اختناق رحم اینهمه که بسبب احتقان منی باشد برود **قول جالینوس** دیدم کسانی را که کثیر المنی بودند و بسبب محتاجی از جماع
باز ماندند پس سرد شد بدن آنها و عسر گردید حرکات آنها و واقع شد خراب حالی بی سبب و عارض شد اعراض مالیخولیا و قلیل شد اشتها و هضم و گفته دیدم
شخصی که ترک جماع کرده بعد جماعهای کثیره متواتره پس کم شد اشتها حتی که اگر چیزی قلیل میخورد بعسر از معده میگذشت و اگر کثیر میخورد در ساعت قی مینمود و
لازم شد او را اعراض جنون چون باز جماع کرد بحالت اصلی عود نمود و گفته اکثار در جماع اگر قوت قوی بود منع میکند امراض بلغمی را و گفته کسی که در بدن
او اخلاط بود جماع نفع دارد و به تحلیل ابخرهٔ دخانی مینماید از نیست که جماع مدد در قلع اخلاط میکند و منع مینماید آن را از خفقان و گفته دیدم بالتحقیق که تکاثف منی
و اجماع آن و سخونت داده مورث شد خفقان و ربو و ضیق نفس را **قول بولس** دیدم زنی را که چون مفقود شد از ان جماع برانگیخته شد با آن اختناق الرحم —
**قول رازی** بعضی اکثار در جماع میکنند و میخورند و هضم خوب میشود پس جز این نیست که منافع در جماع اصحاب کثیر الدم و المنی را میباشد که حرارت آنها قوی بود
و جز آنها را نیست **بدانکه** مبالغه در جماع منطفی حرارت غریزی و مضعف افعال قوای طبیعیه و حرکات و معده و کبد و اعضاء و اعصاب صلبیه و مسقط قوت
و نشاط و مفسد خون و صاحب است **قول بقراط** مبالغه در جماع پیری و ذبول و صلع و رعشه و سنگ و ریگ گرده و مثانه و وجع مفاصل و وجع ورک و وجع پهلو

و قولنج پیدا آرد و حرارت اعضا و رونق بشره و نور بصر ببرد و بعضی دیگر ضرر رساند **قول جالینوس** حالات سابقه در ابدان نحیفه و امزجهٔ ضعیفه حار یابسه اکثر پدید
آیند و کسانیکه بدن ایشان دائم گرم ماند و عروق وسیع پرخون دارند از افراط جماع کمتر متضرر شوند بلکه بتسلیل و ترک آن ضرر یابند و دوار و ثقل راس و وجع قطن
قلت اشتها و اعیا و یبوست اعضا و سمن قضیب و ورم انثیین و فریسموس بهم رساند **قول رازی** از افراط جماع احتراز کنند زیرا که اکثر پیران را در هم شکنند و جوانان را پیر
سازد و فربه را لاغر و لاغر را فانی سازد پس بغیر شبق و فرط شهوت عمل نباید آورد **قول ارسطاطالیس** جماع که بدن ایشان بلرزد و بتپید و اطراف دائم سرد مانند و غور
عینین و ضعف باشد و سینه تنگ و عروق ضیق بوند و خفقان یا دوار یا ضیق نفس دارند آنها را احتراز از جماع واجب و اگر ضرور شود بعد فراغ بدن و ی تقویت
بدن و تولید منی کوشند و اگر اهمال نمایند اکثر بدق کشند پس تا که حالت شبق نبوند بدین مرتکب این امر نشوند اما هرگاه که برغبت صادق جماع کنند بیرون آرد فضول
فضاره را پس هرگاه که بسبب ضرور و افراط این عمل بظهور آید باید که بعد آن بدن را گرم بپوشند و اندکی بخسپند پس برخیزند و قدری انگور شیرین و ماء اللحم و کباب
مرغ و ماهی و صفرت بیض نیم برشت بتوابل حاره خورند و باز بخوابند بخواب طویل **قول لارزوربیرکسی** که لذت از جماع بیشتر بود آخرا ادا کند بسوی مخنثی
متواتر که علاج آن نباشد و گفته که مشائخ و صاحب ابدان نحیفه و ضعیف الاعصاب و وجع مفاصل و غیره را احتراز از جماع لازم و اگر شهوت بیشتر بود اشیای مقلل
آن دهند و گفته کسی که کثرت در جماع کند باید که از کثرت اخراج خون و تعب و تعریق در حمام پرهیزد و تدابیر مسخنه مرطبه مکثفه بدن بکار دارد چه جماع مبرد مجفف منعف
متخلخل بدن است پس لازم که در غذا و شراب و نوم و سکون و راحت افزاید و طیوبات و ادهان الکحال بکار دارد و هر چیزی که عارض شود یا مستعد بآن باشد قبل
از وقوع باصلاح آن کوشد **قول صاحب ذخیره** افراط جماع مضرتر است چرا که غذا خام از کلیه و جگر و معده طلب کند و باین سبب اول سده و ورم کبد پس
یرقان و استسقا آرد و صداع و طنین و دوار و صرع و سکته و نسیان و فالج و رعشه و حمی محرقه و لقوه و ضعف اعصاب و خفقان و ضیق نفس و سرفه و تردسل و
ذات الجنب و سده و ورم طحال و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا تولد کند و قوت حاسه و ساقین ضعیف سازد و وجع ظهر و زانو و گرده و مثانه آرد و اگر در
تن خلط بد باشد در حال جماع فراشا در پشت یابد و بوی ناخوش از اندام آید و کسی که بعد جماع سرما پدید آید و نفس تنگ گردد و خفقان شود و چشم بگورود
و اشتها برود آنرا جماع نشاید کرد و افراط جماع در مهزول بدق و سل و در سمین بامراض مذکوره سابقه ادا کند **قول بقراط** کسانیکه بسیار نشسته می باشند
کثیر الجماع می بوند بسبب قلت تعب و گفته کثرت باه ناقص شعر جبین و شعر راس و اشعار عین است و زیاده میکند لحیه و شعر سائر بدن را **قول جالینوس**
کسی که از جماع لذت کثیر یابد بدن او بسبر میشود بحدیکه فرو می نشیند حرارت غریزی بسبب افراط تحلیل از شدت لذت و گفته مردم فربه را شهوت باه کم است
و قادر بر کثرت جماع نمی باشد و کسی که ابنه دارد قوت بر جماع بیشتر دارد و طول ترک جماع موجب فراموشی نفس از جماع است چرا که احوال اعضای تناسل مثال
ثدی شیر دار است که اگر طلب کند شیر کثیر آید و اگر ترک نمایند کم گردد و همچنین منی و گفته سخونت تهیج معین بر باه است و برد ظهر منقص آن و حبس منی عند انزال موجب
ارخای انثیین است و گفته که باه در بلاد و فصول بارده زیاده میشود و حال زنان خلاف است چه شهوت ایشان در اهویه و فصول حاره اشتداد میکند۔
**فائده** بهترین اوقات برای جماع آنست که غذا از معده منحدر شده و هضم اول و ثانی استکمال پذیرفته و با واسط هضم ثالثه رسیده باشد و اقل مدت آن بعد
سه ساعت از غذا است پس وقتیکه شهوت صادق و داعیه منی ممتلی و قوتهای تن قوی و سالم باشد و آلت انتشار تمام پذیرفته بی وث باشی چون خیال جماع
و رویت و ملاعبه و لمس و غیره جماع نماید در وقت هوای معتدل و بهترین اشکال جماع آنست که زن بر بستر نرم به پشت خفته باشد و مرد بالای او بود و سرین

هرچند انکه سر او بر بالش بلند بود بر داند تا هم نطفه بجایگاه خود رسد و هم لذت بیشتر بود و درین صورت اگرچه قضیب کوتاه بود بر رحم رسد و ظاهرست که تا سر آلت
برحم نرسد و سر آن را نکوبد تن را تسکین و انزال نمیشود و بدترین اشکال خلاف است چه خروج منی عسرست و لقای آن قرحه مثانه و احلیل آرد و باشد که قدری
در مجری ماند یا آب زن در احلیل رفته عفن شود و خلل آرد و حبس منی وقت خروج نمایند که قیله و فساد مزاج می آرد و جماع بیکی از پهلو مورث عرق النسا و وجع پهلو
است و ایستاده جماع کردن مولد فتق و ضعف ساقین است خصوص بزن طویل القامت و نشسته جماع نکند که منی بعسر می بر آید و پیدا میکند وجع گرده و قطن و قضیب
پس معاشر را باید که ثیاب مطیبه بر تن مالد و جامه پاک و عطرناک پوشد و منزل بروائح طیبه از ازهار معطر سازد و شمع کافوری افروزد و محبوبه را باید که خود را آراسته
نزد مرد آید و مرد وی را در پهلوی خود نشاند و دست در گردن او اندازد و حکایات محبت آمیز و روایات شهوت انگیز آغاز کند و دست بسینه و ران فرود آرد و در کنار
گیرد و جای شهوت بوسد و گزد و مالد و ناخن زند تا شهوت زن بحرکت آید و از مباشرت لذت یابد و از دائره شرم بیرون رود و منی او نزد فرود آید و چشم
او بسرخی کشد و باشد که نفس عظیم زند و چشم او منقلب شود و مرد را در پای خود بتحت گیرد بالجمله چون شهوت زن بجوش آید پس سر قضیب ابر و با نیز فرج مالد
و همین و بسیار حرکت دهد و زبان زن در دهن خود کشد پس قضیب از زیر فرو برد و بسرعت و شدت و بتدریج و ملائمت بیرون آرد و وقتیکه در منی جنبش اندر
زن را در هم کشد و آب وی و هر جماعی که چنین واقع شود موجب صحت وجود و ابقای نطفه و ظهور مولود باشد بدانکه عقب تخمه و ناگواری طعام و بر امتلاء و جوع و
عطش و عقب تعب و رنج و غم و اندیشه و استفراغات قوی و مستی خمر و خواب دراز و ریاضت و حمام و عقب اول قی و در صیف و خریف و امراض بارده و
رمد جماع نکنند که ضرر دارد و یابس المزاج را در گرما و سرد وی را در سرما پرهیز از جماع لازم و همه کس را در حالت که تن گرم شده یا سرما یافته پرهیز ازین واجب و اگر
اتفاق افتد از پس گرم شدن یا سلامت تر از آن باشد که پس از سرما یافتن و جماع عقب تعب برخلاف مرطوبی را کمتر ضرر دارد نسبت به یابس المزاج بدانکه پس از
جماع آب سرد و شربت سرد نباید خورد که استرخا و رعشه آرد و جگر را سرد کند و باستسقا کشد و ایضا با آب سرد غسل نشاید کرد و از سرما و هوای سرد محفوظ باید ماند
زیرا که اگر سرما بمسام اندر شود حرارت غریزی را سرد کند و تن ضعیف سازد فائده استفراغ و در انتقال منی موجب ضعیفی زیاده از ضعف صد درهم خون است
که بقصد دفع شود و لهذا بعضی در سالی یکبار و بعضی بعد ششماه و بعضی بعد سه ماه و بعضی بعد سه روز حکم نموده که یکبار جماع نمایند و زیاده برین جائز ندانسته
زیراکه انفصال ماده منی از عروق بعد غذا بهفتاد و دو ساعت میشود و این مدت شبانروزست چه خون مستحیل میشود بمنی در مدت سه روز لیکن حال همه
کس درین باب یکسان نیست بعضی باشند که یکبار هم خود را باز نتوانند داشت و مع ذلک هیچ ضعفی پدید نمی آید بلکه راحت و قوت می یابند پس اعتماد بر شهوت و
امتلای منی باید کرد طالب کسی که برین کار حریص بود باید که ناظر حال خود باشد و وقتیکه ببیند قلیل و سستی اندام و قوای تولد کند و نفس از حال طبیعی بگردد از
بدیر شود خود را باز دارد و آسایش جوید الا در امراض مهلکه افتد انتباه هر جماع که بالحاح و حرکت بسیار کرده شود مضرات آخر ضعف با جمی آرد و همچنین جماع
ممنوع است که باعث ضعف میشود بزن پیر بسبب قلت لذت و ازدیاد برودت و رطوبت فرج و رحم بزن صغیر نابالغ بجهت صدور اضطراب حرکات نامناسب
و سیلان دم که موجب تنفرست و تنفر باعث ضعف باه اما بالغه باکره که گاه گاه بهم رسد حکم اکسیر دارد و بزن حائض بسبب نجاست و ناپاکی و سیاهت که قرحه سبب
و حرقت بول و جمره آرد و بزن بیمار بجهت مرض جاریا بار و بزنی که امراض متعدیه دارد چون جذام برص جمره وغیره بزن بدهیئت بسبب تنفر طبع بزنی که زیاده
از یکسال بجماع آن گذشته باشد بسبب فضول فاسده در رحم جمع شده باید که اول بحمولات منقیه دفع رطوبت کرده فرزجه مضیقه مطیبه بر دارد —

بزن ماقر سبب آن ظاهر است **قول** وطی جماع با غلمان مضعف قوی است زیرا که موافق نیست در حرارت و رطوبت بمثل فرج و تعب بسیار میکشند و
خروج انزال مگر اینکه فاعل را شوق بسیار بود منزل میشود بسهولت **قول صاحب موجز** هرکه بنوبه خود و لواطت بیشتر کند ایمن نباشد از آنکه فرزند او نیز آن به
آید **فائده** اگر از کثرت جماع ضعف پیدا آید از آن باز ایستند و تسخین و ترطیب و تفریح کوشند شیر گاو و شیر میش نوشند و مفرحت بعض خمیر شربت و حلوا و اغذیه مقویه
بسیار خورند اگر رعشه پیدا آید تقویت دماغ بمشک و عنبر و طیوبات حاره و ادهان مناسبه نمایند روغن بابونه و روغن سعد و غیره بر بدن مالند و جاوشیر نیم ماکه در
آب مرزنجوش دهند چند روز اگر کافی نبود و کثرت رطوبت دریافت شود تنقیه اعصاب بشحم حنظل قثاء الحمار قنطوریون تخم انجره کنند و باقی در تدبیر رعشه بینند
و مضرت جماع در مردم ضعیف الاعصاب بیشتر میشود و اگر ضعف در بصر پیدا آید تدهین دماغ کنند روغن بنفشه روغن بادام روغن تخم کدو روغن گل در بینی
چکانند و آب شیرین حمام کنند چشم در آب شیرین کشایند گلاب در چشم چکانند هریسه کله پاچه خورند خواب زیاده نمایند و تا رفع ضعف از جماع پرهیزند و بعضی باشند که
بعد جماع بسبب صعود ابخره سوی سر آنها را صداع التهاب خیره شدن چشم پیدا آید و این کسی باشند که دخان یا شرب خمر صرف جماع مینمایند باید که از این منع نمایند
خمر ممزوج بآب نوشانند و برای تقویت سر عرق گلاب روغن گل و قدری سرکه انگوری لت کرده بویانند و گذارند غذا در حامض تا بعض چون حصرم سماق خل کشنیز
دهند و هر در سعوط کنند کافور بویند و اگر بعد جماع ماندگی پیدا آید باید که بعد فراغ خمر نوشند و بخوابند چون بیدار شوند ماء اللحم یا مفرحت بعض شکر خورند و باز خواب
و گرمابه و حمام نمایند و بعضی باشند که اگر ترک جماع کنند اعراض مذکوره پیدا آید و اگر افراط در جماع نمایند چشم بغور روند و سقوط قوت و بطلان اشتها و خفقان و
اعراض ردیه ظاهر گردد پس لازم است آنها را که جماع باعتدال کنند و مقللات منی خورند **فائده** هرکه بعد از جماع چند لقمه حب شیرین خوردن معتاد سازد
از جماع مضرت نیابد و شرب شیر گاو گرم گرم و اکل مفرحت بعض انفع اگر بعد جماع مصطکی نیم جو و کنیم تخم بادنجان پنج سائیده قدر نخود حب بسته مد حب خورد
یا تخم گندنا دو درم بعسل آمیخته خورد یا قند سیاه چهار درم خورد یا قدری مومیائی کانی بگلاب و عسل خورد بقوت اصلی باز آید و باید که بعد جماع بآب گرم غسل کند
و اندام را نیک بمالد تا فضله از مسامات دفع شود و مفاصل قوت گیرد و نشاط پدید آید و روغن خوشبو وقت خواب مدام بر بدن و ساق و کف پا بدست نرم
مالش کند از ضعف ایمن ماند **قول رازی** سودا و یبس را تدبیر گرمی و تری فرمانید لحم بره کباب زنجبیل دارچینی وغیره و شیرینی مقدار هضم دهند خربزه شیر
ترکرده و شیر عسل تنها مفید و از اغذیه شور ترش پرهیز لازم و در بستر گرم نرم خوابند و بعد هضم بحمام روند تعریق نمایند روغن یاسمین روغن خیری مالند مربای شقاقل
مربای گزر مربای زنجبیل مربای اترج ماء اللحم مفرحت بعض دواء المسک هندی یا مثل معتدل کنند بلقین کباب قلیه خشک تو ابل ها الحم مشرود یطوس دواء المسک
مربای زنجبیل هندی جای آب ماء العسل خمر کهنه نوشانند صفراوی اقرص سفناخ ماش مقشر کشک شعیر دماغ تازه بره مرغ فربه مفرحت بعض سمک تازه انگور تمر منقع
بشیر شیر بشکر دهند در آب نیم گرم نشانند روغن بنفشه روغن یاسمین مالند از ریاضت تعب سهر اغذیه گرم پرهیزند و همچنین از مقللات منی و هند اگر نخواهد برای تقویت
دماغ و دل دواء المسک هندی اغذیه و اشربه معتدل خورانند اگر دل و دماغ گرم بود اطریفل کبیر مفرح معتدل دهند صندل گلاب بویند گفته کسی که بعد جماع
بدنش سرد شود و آب گرم و کسی که بدنش گرم شود بآب سرد حمام کند و گفته بعد جماع آب بارد ننوشد و کذا خمر تا که سرد نشود و گفته اگر بعد انزال مثابول کند از
سستی عروق تعصب و دیگر امراض پیدا شوند بدانکه اگر مرد و زن در توافق انزال موافق بوند فرزند پدید آید و الفت باشد و الا عکس و باشد که مثانهٔ مرد ضعیف
بود و منی بقوت نیاید پس فرزند نشود و زن هم چنانکه باید لذت نیابد و از مرد نفرت نماید و اطاعت نکند یا مزاج مرد گرم و تر بود و زود منزل گردد و زن بر صحبت

راغب پس مرد از وی جدا شود و شهوت و لذت او ناتمام ماند یا آلت مرد موافق آلت زن نباشد بدین سبب از یکدیگر لذت نیابند خواهند که مباشرت
کنند پس تدبیر حصول لذت و تفاوت انزال و تدبیر آلت ضروریست و آلت مرد شش یا نه یا دوازده اصبع مضموم میباشد و آنچه از شش اصبع کوتاه بود حکم
عنّی دارد و آلت زن نیز بدستور دراز و بهن فرج تا زیناف میباشد انتباه جای شهوت زن پانزده روز جانب چپ پانزده روز جانب راست میباشد اما جانب
چپ هر روز در عضوی اول ماه در اصبع بزرگ پا دوم ماه در کف پا سوم کعب چهارم آئینه زانو پنجم سرین ششم ناف هفتم سینه هشتم ثدی نهم بغل دهم گردن یازدهم رخساره
دوازدهم لب زیرین سیزدهم چشم چهاردهم موی پیش سر پانزدهم ماه در تارک اما جانب راست هر روز عضوی شانزدهم ماه در تارک هفدهم موی پیش سر هیژدهم چشم نوزدهم
لب زیرین بستم رخساره بیست و یکم گردن بیست و دوم بغل بیست و سوم ثدی بیست و چهارم سینه بیست و پنجم ناف بیست و ششم سرین بیست و هفتم آئینه زانو بیست و هشتم
کعب بیست و نهم کف پا سی ام ماه در اصبع بزرگ پا بدانکه اگر وقت عشرت شهوت در اصبع بزرگ پا یا کف پا یا کعب پا یا زانو یا سرین یا بغل یا سینه یا ناف بود این
اعضای مذکور را ناخن زنند و اگر در ثدی باشد سخت گیرند و مالند و گزند و اگر در لب در خساره بود بوسه دهند و بدندان گیرند و اگر در چشم بود بوسند و اگر در پیش سر
و تارک باشد موی آنجا گرفته آهسته آهسته کشند تا شهوت زن بحرکت آید **فائده** تنگی دهن آثار تنگی فرج فراخی دهن آثار فراخی غلظ لب آثار فربهی کناره باریکی لب دلیل
لاغری کناره سرخی لب آثار گرمی و خشکی سفیدی لب آثار سردی و تری فرج بست و لب بالا کناره راست و لب زیرین کناره چپ خبر دهد حرارت لمس ضیق دهن
صلابت ثدی آثار حریصی جماع و ضیق و حرارت فرج باشد کثرت مو بر پشت لب آثار کثرت موی زهار بود و پیوست زبان آثار خشکی فرج باشد بلندی بینی آثار عمق فرج بود
چشم سیاه گویا که سرمه کشیده آثار تنگی فرج بست درازی قامت و لاغری آثار زود انزال و کثیر المیاه بود و عکس عکس پستی و تنگی نوک ثدی آثار سرعت انزال باشد۔
**قول ارسطو** بزرگی و فراخی لب آثار غلظت فرج بود و کثرت لحم بر پشت دست و پا آثار سطبری فرج باشد گردن مدور و عظم و درشتی و همواری پشت آثار رغبت
مرد بر جماع وی بود و عظم و صلابت ساعد و ساق زن آثار کثرت شهوت بود و رقت لب آثار قلت جماع باشد بزرگی لب و افروختگی بشره آثار حریصی بر جماع بود
بدانکه زن چهار قسمند **اول پدمنی** و آن بلند بالا نرم اندام خوشخرام گرد رو دراز مو کشیده ابرو سیاه چشم در سفیدی و سفیدی در نهایت شیرین سخن پست
دهن نرم آواز بی غمزه و ناز شرم جو خوشخو عرق او خوشبو نار پستان باریک میان پهن سرین و این پاکدامن بود و غذا خوب و اندک خورد میوه و برگ تنبول و شیرینی
بسیار و جامه پاک و عطرناک دوست دارد و مرد را نیازارد و وقت عشرت یا در گرم مردم الم الفت سازد و مباشرت او بمضرت بود و بعضی گویند که پدمنی سفید
پوست شهوت دوست بغایت مهربان و پاکدامن پیوسته شاد و خوشدل و زیب و زینت مائل باریک لب شیرین گفتار دندان چون انار اگر شوهر او سفر رود
غمگین ماند دهن او چون غنچه تر و عشوه نهانی چون گل نیلوفر باشد و از قصب دراز رنج و از کوتاه راحت یابد و عمق فرج او چهار اصبع او بود **دوم چترنی**
و آن میانه بالا بلند بینی دراز مو گرد رو پیوسته ابرو غنچه دهن سیمین فرق خوشخرام شیرین کلام خوش گفتار نیک کردار و رفتار ناظر بیمین و یسار و در بدایت
جماع جای شهوت او باندک رطوبت نماید و در آخر بخشکی گراید و مو بر اندام مرد دوست ندارد و بعضی گویند که چترنی سفید پوست بزرگ لب ساعد لاغر
نظر باز و در فربهی و لاغری میانه تنگ شکم کشاده سینه بزرگ پستان خرد دندان باشد غذا اندک خورد جامه رنگین و پیرایه و جماع و سرود گفتن و بوسه دادن
و سرود گفتن و ثدی مالیدن و بر جای شهوت ناخن زدن دوست دارد و اندام نهانی او گرم و نرم بود و عمق فرج او شش اصبع باشد **سوم سنکهنی** فربه کوتاه قد
بدخو بمهر کینه دار سخنی در رفتار فراخ گوش بزرگ سر پیوسته جنگ با شوهر بود و گرم و نرم بسیار خشم بی شرم ساق او فربه و موی ناک و بی باک بود و بعضی گویند

که سنگینی لاغر بلند قد دهن کلان بزرگ دندان کوتاه گردن دراز پستان پهن کمر پریشان دل روز و شب بمباشرت مائل باشد و بسیار گرید و بسیار خندد عمق
فرج او ده اصبع او باشد چهارم هستنی بغایت فربه کوتاه قد و گردن بزرگ سر و پستان گنده دهن و میان درشت مو بد بوی شرم تر تنی و تلخی دوست دارد و مرد را
بیازارد و مدام سر و سینه برهنه دارد و از مباشرت سیر نگردد و بیگانه را طالب و راغب بود اعتماد را نشاید تنها نباید جز بآلت را ازلذت نیابد عمق فرج او دوازده
اصبع آن باشد **فائده** زنی که نرم آواز گرد رو پیوسته ابرو در لاغری و فربهی میانه دست و پا کوچک بود جای مخصوص او گرم و نرم با لذت و شهوت و قوی باشد
جماع با و مورث خفقان و ضعف کبد بود زنی که دراز بالا کشیده رو کشاده ابرو جعد مو باریک بینی فراخ پیشانی سفید فام فراخ کام خرد لب دندان باریک میان بود
بسیار حریص و تیز شهوت جای او نرم بود و زود فریفته گردد و مباشرت با و مورث ضعف کبد و بواسیر و صفرت رخسار است زنی که کوتاه بالا گرد رو کشاده ابرو کوتاه
گردن نرم اندام سرخ فام بزرگ دندان کلان سرین بود بغایت حریص و پارسا باشد جماع با و مورث ضعف جلست زنی که پهن بینی فراخ پیشانی کبود چشم پیوسته ابرو
گنده لب خرد دندان کوچک ذقن نار پستان نرم اندام باریک میان بود جای او نرم و گرم باشد و از جماع سیر نگردد و مباشرت با و مورث صفرا و بواسیر و بیاض وجه
زنی که خوش قد تنگ چشم کشاده رو سیاه چشم باریک مو باشد باعفت و پارسا بود جماع با و بی مضرت است زنی که فربه و کوتاه قد سیاه چشم گرد رو بزرگ ابرو باریک
لب سیاه مو خرد دندان سبک روح نار پستان باشد جای او گرم و نرم بود صحبت او بی مضرت است زنی که سرخ و سفید دراز بالا پیوسته ابرو سیاه چشم باریک لب فراخ
سینه خرد پستان باشد باعفت بود جای او گرم و با لذت باشد جماع با و بی مضرت زنی که دراز بالا الغایت فربه گرد رو باریک لب فراخ سینه خرد پستان نرم اندام
باشد جای او گرم و خشک بود صحبت با و بی مضرت زنی که بغایت سفید بود موضع او سرد باشد جماع با و مورث عرق النسا زنی که میانه بالا دراز مو سیاه چشم خرد ذقن پیوسته
ابرو خوش آواز نرم اندام سرخ و سفید نار پستان گرد ساق باریک میان بود جای او گرم و نرم و با حلاوت باشد صحبت با و بی مضرت بود **فصل اول در ضعف**
**باه** استکمال این فعل مشروط بصحت اعضای رئیسه است **بدانکه** سداب ارزن کمون کرویا حرمل فوتنج شهدانج مرزنجوش جاورس عدس کاهو بقلة الحمقا
تره کافور گشنیز بیخ اسپغول ترنج قهوه هندبا سرو عنب الثعلب نیلوفر حموضات آب بارد مدرات بول مدرات عرق اینهمه منقص باه اند و کذا تخمه و جماع بزن حائض
و پیر وغیره و کثرت حمام و رکوب اسپ و تعب و پابرهنه رفتن و بر سنگ نشستن و فصد کردن و فرج زنان دیدن و بوس و کنار کثیر کردن و همراه زن خفتن اینهمه مضعف باه اند
و جلق زدن و اغلام نمودن هر دو اعنی میسازد و بدانکه تخم انجره انیسون زنجبیل بوزیدان زعفران قسط شیرین حرف لسان العصافیر کلیه سقنقور فلفل دارفلفل
تودریین بهمنین سورنجان خولنجان دارچینی عاقرقرحا انگزد نانخواه شقاقل این همه نافع باه اند **قول رازی** بصل شلجم جرجیر کراث نعنع جزر حمص هلیون شرف
حلبه لوبیا حنطه لوز جوز فستق فندق حب صنوبر حب الزلم حب القلقل نارجیل حبة الخضرا کتان سمسم حب القطن شکر عسل ترنجبین عنب شیرین انجیر مویز تمر شیرین لبن
حلیب دهن بقر لحم فروج روس هریسه زرده صفرت بیض بیضه عصافیر ماهی و بریان لبن حامض انثیین دجاج انثیین عجل انثیین حمار انثیین اسد کباب کرده یا مشوی
نموده یا پخته خورند اینهمه مولد منی اند قضیب بوزه وقت هیجان او گرفته خشک کرده سائیده قدری به بیضه نیمبرشت خورند عجیب **قول جالینوس**
بستن ظهر بر ناطق نرم و گرم نعوظ می آرد البته اگر مداومت کنند **بدانکه** دوا اغذیه و ادویه باهیه سه خصلت باید اول کثیر الغذا دوم مولد ریاح غلیظ سوم معتدل
الحال و با طبع منی مشاکلت داشته باشد پس اگر صفات مذکوره در فرد واحد یافته شوند اولی و بترکیب دیگر حاجت نیست الا بدو سه چیز دیگر ترکیب دهند
تا اوصاف ثلثه پدید آرد و چیزی که در وی هر سه صفات باشند نخود و صفرت بیض لوبیا شلجم گنده و مثل آنست و درین باب اعتماد زیاده بر غذا کنند نسبت با دویه

پس نخود در آب تر کرده هر صبح یک مشت خورند برودتی بقدری زنجبیل واگر تخم ترکنند قوی بود واگر دماغ مخ عصافیر خورند وجای آب شیر نوشند پیوسته قوت
یابد **قول عسکری** اگر حس حرکت قضیب بر حال طبیعی بود و انتشار باطل نشده لیکن چنانکه باید نبود بداند که قضیب بخاری که انتشار قضیب میدهد کم شده
یا منی قلت پذیرفته پس اگر منی بر حال خود بود و بسیار بر آید والاکثر واگر بسبب قلت نفخ باشد بعد اکل اغذیه منفخه و امتلای بطن از ریاح انتشار شود
**قول رازی** ضعف باه اگر از قلت منی بود انتشار قوی باشد مگر منی اندک بر آید واگر بسبب برودت جمود منی باشد شهوت باطل شود و منی قلیل و غلیظ
بعسر بر آید واگر از حرارت بود منی اندک و بآسانی بر آید و گفته اگر قضیب مسترخی بود و انتشار عسر بود و حس حرکت برود و هزال و سعوط پیدا آید پس در علت
بود از نوع فالج پس اگر خلقی بود و یا مزمن باشد و قضیب لاغر گردد و لا علاج باشد و این کسان هر چند که قصد کنند انعوظ نشود و اینها را عنین گویند
**بدانکه** ضعف باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت جماع ضعیف شود دوم آنکه قضیب مسترخی گردد **نوع اول که از ضعف شهوت جماع باشد**
اگر بسبب هزال و ضعف بدن باشد از قلت غذا نحافت تن ضعف قوت صفرت لون قلت غذا **علاج** اغذیه نیک کثیر خورند خواب بسیار نمایند لهو
و سرود مشغول دارند و چندی ترک جماع نمایند و معجون لبوب انفع شربت سیب شربت گاوزبان بگلاب ق بیدمشک هند مثلث خمر ریحانی نوشند حمام
معتدل و ریاضت باعتدال نمایند صفرت بیض نیمبرشت کباب گوسفند جوان مرغ کبک قلیه گزر شلجم بصل و ادویه گرم خورند اگر بسبب قلت منی باشد
قلت خروج منی پس اگر بسبب یبوست و هزال آلات منی بود و غلظ منی واز حمام مرطب و اکثار اغذیه مرطبه و جلوس در آب نفع یافتن و بطوی انزال اگر بسبب
برودت آلات منی باشد شدت غلظ جمود و برودت منی و خروج او بعسر بحرکات بسیار و انتفاع از جوع و حرکات معتدله ادویه سخنه و هوای گرم ازین قبیل است که بعضی کسان را
بعد دخول نعوظ استحکام میگیرد بسبب حرارت موضع و حرکات اگر بسبب حرارت آلات منی باشد غلظت صفرت منی و سهولت خروج و انتفاع برودت انثیین عظم
در رگهای قضیب بر آمدگی پیدا بود و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد رقت منی بیاض و غلظ بول استرخای قضیب و آب مانند آن ضرر یافتن و تجفیفات منتفع
شدن **علاج** اگر بسبب یبوست الا انگبین در رم دهند و بالایش ماهی تازه بریان بصل خورند مداومت بحمام نمایند لهو و سرور مصروف دارند روغن بنفشه و روغن
بادام روغن مغز تخم کدو روغن گل موم گداخته بر قطن قضیب مالند مرغ بره صفرت بیض نخود آب قسم اسفاناج خورند و از فکر پرهیزند اگر بسبب برودت باشد
مربای زنجبیل مربای شقاقل مربای گزر گلنگبین معجون لبوب دوا المسک دوا الحلتیت دهند زهره گاو بعسل آمیخته یا بوره بعسل آمیخته
بر قضیب طلا کنند پیه شیر [illegible] روغن زنبق بیست [illegible] شمع یک گداخته عاقرقرحا [illegible] فرفیون چهار مشک نیم آمیخته مالند چند دار فلفل انگزد بوره مفرد [illegible]
بروغن آمیخته در خاصره و قطن و کش ران و قضیب و انثیین مالند انگزد نیم درم صفرت بیض نیمبرشت آمیخته خورند قلیه دارچینی انیسون کرویا زعفران کبابها و خولنجان
کبوتر بچه مرغ عصافیر گوسفند شلجم با تلابصل خورند خمر قدری نوشند اگر بسبب حرارت باشد شربت لیمو شربت صندل شیره خرفه دوغ گاو شیر اسپ شیر گاو
شیر بز ترنجبین دهند شیر جوشانده قدری زنجبیل آمیخته نوشند مربای گزر مربای شقاقل دهند روغن بنفشه روغن بادام بر انثیین مالند مرغ گوسفند بزغاله مغز
سر مرغ برگ لیمو غوره انار خیار اسفناخ خورند و از تعب و اغذیه و ادویه گرم پرهیزند اگر بسبب رطوبت باشد اطریفل کبیر دوا المسک دهند هر روز جلاب
از تخم گزر تخم شلجم هر یک سه درم گلقند عسلی ده درم ساخته نوشند فرفیون شیطرج عاقرقرحا فلفلین سعد ابهل برابر سائیده بخمر و روغن قسط آمیخته بر قضیب
مالند بوره مثقالی سائیده بشیر آمیخته شب بگذارند و صباح بسایه خشک کرده بزهره گاو و عسل آمیخته بر قضیب و حوالی آن مالند قلایای [illegible]

دارچینی خورند شیر نوشند و از مرطبات پرهیزند و گفته اند که مداومت باکل عصافیر کنند و عوض آب شیر نوشند منی افزاید نعوظ تمام آرد اگر بسبب ترکب برودت و یبوست
یا برودت رطوبت یا حرارت یبوست باشد آثار و علاج آن ترکیب بسائط ظاهر است **دواء الترنجبین** ترنجبین مصفی سی درم شیر تازه دو رطل پزند تا بقوام عسل آید
شربتی ده درم برای ضعف باه که بسبب حرارت بود مفید **مربای زنجبیل** زنجبیل زیر ریگ نهند و هر روز آب بروپاشند بعد بیست روز برآورده شسته با آب
و عسل پزند که بقوام آید مزید باه مدر بول و برای حمی بلغمی و معده و گرده و مثانه بارد مفید شناخت او که از تر ست یا از خشک باید که قدری از وی مضغ کنند اگر حدت او
لذیذ و شیرین بود تازه تر و اگر حدت و مائل بتلخی بود از خشک باشد **قول اهرن** اذا کان منی ناقصا فان ذلک من الدماغ و اذا کان انتشار ضعیفا
فذلک من القلب و اذا کان شهوته ضعیفا فذلک من الکبد والکلیة پس عامل را باید که برای تقویت دماغ روغن بادام سعوط کند و لبوبات و ادمغه
خورد و برای تقویت قلب مثرودیطوس دواء المسک مفرحات بکار برد و برای تقویت کبد دواء الکرکم امروسیا انوشدارو بعمل آرد و برای تقویت کلیه لبوبات بکار برد
**دواء الحلتیت** انگزد عسل برابر آمیزند شربتی مثقالی بیک وقیه خمر **دواء البصل** آب بصل یک عسل دو قوام کنند شربتی ده درم وقت خواب منعظ و مولد
منی مقوی باه و بمبرودین مناسب **دواء البصل** آب بصل فانیذ هر یک یک لبن بقر دو پزند که غلیظ شود و اعدل از اول شربتی ده درم **دواء الدارچینی**
دارچینی مسحوق ده درم لبن بقر تازه رطل انداخته دانند بعد ساعتی نوشند بدفعات تا هفته منعظ و بامزجه بارده مفید **معجون لبوب** لب لوز مغز فندق
مغز حب صنوبر نارجیل مقشر مغز حب قلقل حب الزلم حبة الخضرا هر یک سه زنجبیل دارفلفل نارمشک هر یک یک قند دو چند همه شربتی پنج درم مزید منی **مربای**
**گزر** گزر کلان مصفی از عظم و پوست ریزه کرده در آب و عسل پزند چون مهرا شود برآرند و در عسل تقطیر انداخته جوشی داده فرو گیرند مقوی باه مصفی صوت منقی ریه
مانع نوازل و سرفه **مربای شقاقل** شقاقل تازه شبانروزی در آب تر کرده تبدیل آب کنند سه بار پس مقشر کرده جوشانند چون نضیج شود در آب عسل اندازند
باتش نرم پزند که بقوام آید بعد چهل روز بکار برند مقوی باه منعظ و برای مثانه مفید **دواء الخشک** خشک مسحوق در آب خشک تر شبانروز در آفتاب پرورند چند
ساعت آب جذب شود پس خشک کرده هشت عاقرقرحا زنجبیل هر یک یک قند ده آمیزند شربتی سه درم با شیر تازه اگر محروری باشد زنجبیل عاقرقرحا نیندازند مقوی
باه اگر بسبب سکون منی تا کردن حرکت منی باشد یعنی از ذات اولذع و دغدغه که مهیج شهوت است مفقود گردد و این اکثر بکسی که افیون قنب کوکنار و غیره خورند افتد منی
کثیر المقدار غلیظ افسرده برآید و نعوظ تمام نشود و انزال بعسر شود **علاج** زرعونی معجون لبوب معجون نزور مربای زنجبیل دهند خشک زنجبیل جوشانده شیر تازه
روغن جوز آمیخته حقنه کنند یا حقنه گرم نمایند مغز حب القطن عاقرقرحا فقه پیه شیر روغن نارجیل آمیخته خرقه آلوده در مقعد نهند اغذیه گرم باهیه خورند **زرعونی** تخم
کرفس تخم گزر تخم شبت تخم شلجم بادیان نانخواه مغز تخم خربزه مغز تخم بادرنگ بجکر فس مغز حب القلقل مغز حب الزلم مغز نارجیل تازه مغز چلغوزه هر یک دو بسباسه
قرنفل فلفلمویه کبابه عاقرقرحا زنجبیل تخم جرجیر تخم اسپست تخم پیاز حب الرشاد تخم انجره تخم گندنا جوزبویه خولنجان گل قرفه دارفلفل هر یک چهار و نیم قرفه زعفران
کندر مصطکی عود هر یک شش تخم هلیون بوزیدان بهمنین تودریین شقاقل لسان العصافیر هر یک هشت عنصل مشوی ثعلب قنبیط گاو مغز سر عصافیر زرخسته خرما
خشک مدبر هر یک بیست عنبر چهار مشک یک قند برابر همه عسل مثل مجموع شربتی بمحروری دو و نیم درم همراه نیم رطل شیر تازه دو درم شکر و بمبرودی پنج درم همراه
یک کاسه ماء العسل مزید منی مقوی باه و ظهر و کلیه و در امراض عجیب **زرعونی** تخم هلیون شقاقل تودری نانات سقنقور لسان العصافیر هر یک یک تخم انجره دو
زنجبیل تخم شلجم تخم گزر تخم تره تیزک تخم جرجیر تخم پیاز تخم گندنا جوزبویه خولنجان دارچینی دارفلفل بوزیدان هر یک سه قند مقوم آمیزند شربتی یک تا دو مثقال

اگر مستفرغ بهم نرسد عوض او دو چند ثعلب و قدری خردل کنند مقوی باه و مُحفِّظ اعضای تناسل و گرده و دیگر آلات بول **معجون نوری** تخم گزر تخم بصل تخم شلجم تخم ترب تخم بلیون تخم اسپست تخم جرجیر مغز حب العلق مغز حب صنوبر مغز حب الزلم بوزیدان قسط شیرین زنجبیل قرنفل تودریین لسان العصافیر شقاقل بهمنین دارفلفل تخم حرف اگر دو برابر عسل آمیزند شربتی سه درم یک اوقیه شیر تازه یا خمر نوشیرین و تقویت باه بی نظیر **حقنه** گرم انجیر ده عدد روغن کنجد روغن حبة الخضرا آب گندنا تخم ترب حلبه کتان هر یک پنج مثقال تخم شبت سه مثقال بادیان دو مثقال جوشانده روغنهای مذکور و عسل ده مثقال آمیخته سه بار حقنه کنند اگر سبب ترک جماع مدتی طویل باشد که بدین سبب طبع از تولید منی باز ایستد عدم لذت از جماع و احتلام کم شدن **علاج** کتاب الباه الفیه و حکایات که درین باب نوشته اند مطالعه نمایند و رویت تسافد حیوانات و صور جمیله انفع و اغذیه باهیه چون صفرت بیض نیم برشت شکر گرم حلوان کله یا بچه ماهی تازه کبک بچه مرغ قلایا جوز لعسل خورند روغن خیری روغن سوسن بیموم و زهره گاو آمیخته یا عاقرقرحا به روغن حب القطن آمیخته بر قضیب و انثیین و عانه تدهین کنند اگر سبب احتشام معزول یا کراهیت او باشد یا قبل از جماع خیال کند که برآن کار دخواهم شد یا وهم کند که کسی بسته است پس درین صورت با وجود کثرت منی و صحت آلات طبع رغبت بر جماع نکند **علاج** بحیله های مناسبه دفع سبب کنند و تقویت دل و دماغ و بدن کوشند مفرح یاقوتی انوشدارو دواء المسک دهند گل سرخ گاوزبان هر یک هشت تخم خرفه چهار و نیم ثعلب شقاقل بهمنین خولنجان تخم جوز تخم شلجم مغز تخم خربزه هر یک یازده درم عسل چهار رطل آمیزند شربتی سه درم خولنجان ثعلب هر یک یک قند ده آمیخته هر شب مثقالی دهند و دهان اطلیه مذکوره مانند کباب مرغ گوسفند با دویه باهیه خورند **مفرح یاقوتی** مشک یک قرنفل زعفران ورق طلا ورق نقره هر یک دو پوست بیرون پسته درونج صندلین زرنباد هر یک سه مروارید لعل بسد هر یک چهار بهمنین کبابه سافج دارچینی گل سرخ آمله هر یک شش خولنجان ثعلب هر یک هشت درم قند مصری هر یک دو نیم رطل شربتی یک تا دو مثقال **قول حکیم علی گیلانی** جوز بوا چینی چهار زعفران فلفل قرنفل یاقوت سرخ سبد کهربا زنجبیل مصطکی هر یک یک بعسل کف گرفته آمیزند شربتی برای طبیب از ترشی بادی پرهیزند مقوی باه **فائده** گاه بود که بعضی کسان را با وجود مزاولت جماع شخصی معین چون بدیگری اتفاق افتد شهوت نشود خاصه اگر باکره بود زیرا که هیبت بکارت در جوانان کارنا آزموده بحدیست که از خوف ازاله آن شهوت اصلی کم کنند پس اگر بتقاضای طبع شهوت نشود یا در اثنای کار فرو گردد یا باکره جهت تدافع پایداری نماید باید که در دل اندیشه نکنند و خجالت نکشند که هر دو فرح سبب اندملکه دل را تسلی دهند که کار طبع همه وقت بر یک وتیره نمی باشد اگر بسبب ضعف قلب باشد از تعب کثیر یا مرض طویل یا جوع مفرط و غیره لین و ضعف نبض و دیر سخت شدن قضیب و قلت خواهش جماع و عدم لذت از و و ظهور حالتی شبیه بغشی بعد جماع و آنچه که از حرارت بود ظهور عطش و خفقان نیز لازم این صنف است و خاصه صاحب اوست که از شرم و اندیشه ازین کار باز ماند **علاج** حسب سبب تعدیل و تقویت دل کوشند مفرحات یاقوتیه دواء المسک شربت سیب عرق گاوزبان شربت صندل شربت حماض شربت لیمو عرق گلاب خمر دهند اغذیه لطیفه خورند و بسرود و نغمه مشغول دارند و معشوقه جمیله هم آغوش سازند اگر بسبب ضعف دماغ باشد کند حواس بطوء حرکات قلت آرزوی جماع و عدم لذت از و استرخای قضیب پس اگر بارد عدم قدرت جماع در هوای سرد و تنفر از اشیای بارده در غلبه رطوبت و عدم قدرت جماع در حمام و در حار عدم قدرت جماع در هوای گرم و تنفر از اشیای حاره و در یابس سهر یبوست چشم و بینی و تنفر از جماع بنفع از مرطبات **علاج** به تعدیل مزاج بدانچه ضد سبب بود کوشند اگر غلبه دم بود فصد کنند و اگر غلبه صفرا باشد طبیخ هلیله دهند و اگر غلبه بلغم بود حب قوقایا ایارج فیقرا دهند و در جمله برای تقویت دماغ معاجین مقویه و شمومات و اطلیه و غیره حسب حرارت و برودت بکار برند اگر بسبب ضعف معده یا ضعف کبد باشد که بدین سبب قوت ...

که تولید منی را میشاید کمتر پیدا گردد و قلت آرزوی طعام و جماع ضعف هضم و دیگر آثار ضعف و سوء مزاج آن عضو **علاج** در تقویت و اصلاح مزاج عضو ماؤف حسب
سبب کوشند اگر بسبب ضعف یا آفت دیگر کلیه باشد آثار و علاج او در اینجا ببینید **نوع دوم در ضعف که بسبب استرخای قضیب باشد**
اگر بسبب ضعف و لاغری بدن باشد آثار و علاج او همانست که در نوع اول گفته شد **علاج** تودریین همراه شربت قند عرق گاؤزبان گلاب دهند نخود آب
کبک تیهو هریسه بره بط حلوای قند نشاسته خورند اگر بسبب ترک جماع زمانی طویل باشد و بدانسبب تقلص و هزال در قضیب افتد و هویداست که سائر اعضا بعطالی
و ریاضتی که مخصوص بدان عضو است قوت می یابند و از ترک آن ضعیف میگردند **علاج** اول آب گرم بر قضیب ریزند بعده شیر میش زمانی طویل بتدریج بر قضیب و بر انثیین
و بالندین فت گذارند فرفیون عاقرقرحا طلا کنند اگر بسبب قلت تولد نفخ و ریح در اسفل بدن باشد بسبب برد یا حرارت یا یبوست مفرط با سلامتی اعضا قوت بدن
عدم نفخ و از اغذیه نفاخه عند تحمل نفع یافتن و منی کثیر برآمدن و این کس انتشار بالکل باطل نگردد و بلکه اندک ضعیف میباشد پس اگر از قلت حرارت و نقص رطوبت
باشد بعد اکل و شرب خاصه که ماکول کثیر الحرارت نباشد انتشار قوت پذیرد و اگر عدم حرارت مانع نفخ بود و این اکثر اوقات جوع و خلو معده و حرکات مسخنه و استعمال
ادویه و اطلیه مسخنه انتشار قوت پذیرد **علاج** اگر بسبب فقدان رطوبت باشد استحمام و تمریخ وغیره بکار برند با قلا حمص شیر تازه بقدری از چینی خورند و از ادویه باهیه
هر چه بسیار گرم نبود بعمل آرند و شدید الحرارت ندهند که یبوست آرد و یبوست مانع تولد نفخست و آنچه از عدم حرارت باشد معاجین گرم و ادهان وغیره هر چه مناسب بود
استعمال کنند معجون فلاسفه و دار چینی دهند صفرت بیض با قلا شلجم گزر بصل نخود جرجیر عنب انجیر فستق لحم بره لحم مرغابی تیهو حمام خورند اگر بسبب انصباب مادهٔ
بلغمی در اعصاب قضیب یا بسبب ایستادن در آب سرد زمانی طویل یا جلوس بر برف وغیره باشد و این از جنس فالج بود در رقت منی و سهولت خروج او بغیر انتشار و ضعف
حس و حرکت قضیب و روز بروز ضعیف و لاغر گردد و بلوصول آب سرد متقلص و مجتمع نگردد یا کمتر شود حسب نقصان و بطلان حس پس اگر مرض قوی و مزمن بود
و ضعف و هزال در قضیب بسیار گشته توقع علاج نباشد و این را عنین گویند اما اگر حدیث بود و سبب قوی نباشد و بوصول آب بارد منقبض و مجتمع گردد و بسیار باریک
نبود دوا پذیر باشد **علاج** آنچه در فالج گفته شد بکار برند اما در اینجا حقنه و حمولات و سعوطات مسخنه اثر تمام دارد فرفیون جند بیدستر فلفل با دهان حاره آمیخته
مالند اگر رطوبت غالب بود و قضیب مدام مسترخی و غلیظ باشد ابهل سعد دار فلفل و جوز سرو افزایند روغن قسط روغن زنبق روغن خیری مالند نخود آب شیرهٔ
خشکدانه خورند **قول ڈاکٹر** اگر بسبب جلق باشد که موجب استرخای اعصاب و عروق شود برادهٔ عاج برادهٔ دندان ماهی هر یک سه درم قرنفل دو درم جوز بویه و
عدد پیاز نرگس عدد سائیده در صره بسته در ربع رطل شیر میش انداخته بر آتش نهند چون گرم شود بر عانه و قضیب و رانها کماد کنند تا که همه شیر جذب گردد و پس برگ
تنبول گرم نموده بندند و آب نرسانند و صبح شام معجون چلغوزه خورند تا چهل روز اگر نفع نشود بیخ کنیر سفید جوز بویا افیون اسپل فلفل مویه هر یک یکنیم درم سائیده
روغن کنجد سه درم انداخته حل کنند که مثل مرهم شود ضماد کرده برگ تنبول گرم نموده بندند و معجون مذکور خورند اگر جریان هم باشد موصلی سفید اسگند گل دهاوه نخود
بریان زنجبیل تخم انجره تخم گزر تال مکهانه گل بسته برابر شکر برابر همه سائیده سه درم به نیم رطل شیر گاو دهند **معجون چلغوزه** مغز چلغوزه خشخاش موصلین خولنجان
قرنفل بسباسه ثعلب بهمن پهلی ستاور تال مکهانه بیخ بندبرنڈی قرفه هر یک ده درم کاکنج دو نیم درم سائیده به نیم رطل دهن البقر چرب کرده بیک رطل عسل
مقوم آمیزند شربتی درم اگر بسبب اغلام باشد و از این حرکت لائق صحبت زن نمیاند سم الفار مغز دند کنجد سیاه شیر عشر هر یک ربع درم بقدری آب سائیده
ضماد نموده برگ تنبول گرم کرده بندند چون آبله آرد روغن گاو مغسول مالند اگر ضماد مذکور نکنند بیربہٹی عاقرقرحا خراطین سم اسپ جوان خولنجان هر یک سه درم کوفته

و شیشه روغن کشید و یک قطره طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندد تا چهل روز از جماع پرهیز و اگر سبب آن باشد که از طفولیت بدین مبتلا گشته اول بریانه
قضیب و را با آنکه در علاج گذشت نمایند بعد آن نخود مقشر بیست یکدرم میده گندم روغن گاو هر یک دو اوقیه بریان کرده مغز بادام مغز پسته مغز چلغوزه
مغز حب الغار مغز نارجیل هر یک سیزده درم ثعلب سه درم بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی هر یک دو نیم اسگند بوزیدان قاقله کبار درم زعفران عود هر یک نیم درم سائیده و قند
گداخته هر یک چهار اوقیه عسل عرق کیوره هر یک دو اوقیه قوام کرده آمیزند و شش درم دهند و اگر سبب حصول هوای سرد وقت تولد قضیب باشد مغز نبات لبلبه
آرد مونگ هر یک چهار اوقیه جدا جدا بقدری روغن زرد بریان کرده مغز پسته آرد خشک تال مکهانه مغز بادام هر یک شش درم سائیده شکر سفید مقوم نیم رطل
آمیزند و شش درم دهند عاقرقرحا پوست کنیر سفید بالنگو تخم تشیشا شنگرف روغن کنجد زنجبیل حب سفید تخم ترب تخم شلغم بیر بهوتی کبابه پیه شیر هر یک سه درم زهره گاو و مدد
کوفته آمیخته و شیشه روغن کشند و یک قطره طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندند بیست یکروز و اگر نفع نشود عاقرقرحا قرنفل خراطین جند بیدستر هر یک سه
درم بیر بهوتی مردارسنگ شنگرف مغز دند هر یک چهار درم زهره ماهی روهو چهار عدد پیه گاو نر ده درم موم خام شش درم حل کنند که مثل مرهم شود وقت شب
قدری از این گرم کرده طلا نموده برگ تنبول گرم ساخته بندند و آب نرسانند پوست بیخ ناگوری پوست بیخ کنیر سفید پوست بیخ عشر عاقرقرحا بیر بهوتی شیر گاو هر یک
سه درم سائیده آمیخته روغن کنجد شش درم انداخته بر آتش نهند چون سوزند صاف کرده طلا نمایند برگ تنبول گرم نموده بندند و آب نرسانند و اگر سبب
سوء ترکیب جماع باشد یعنی ایستاده یا زیر نبوده جماع کنند مغز بادام یازده عدد آب تازه سائیده عسل شش درم آمیخته نوشند بیست یکروز گنجشک نر مصفی
چهل عدد به روغن زرد بریان کرده عسل مقوم قدر حاجت انداخته دارند وقت شب یکعدد عصفور مع قدری عسل روده عدد بادام خورد نخود خام دو اوقیه آب
نیم رطل شب ترکرده صبح آب صاف گرفته عسل شش درم آمیخته نوشند وقت شب کتان نیم خام نیمه بریان نیم رطل سائیده هموزن شکر قوام آمیخته سه درم با نیم رطل
شیر خورد و تا چهل روز پرهیز و پوست بیخ کنیر سفید مال کنگنی هر یک نیم درم تخم کونچ بیخ بسفایج عاقرقرحا حرمل هر یک چهار درم کوفته روغن کنجد چهار اوقیه انداخته
سوخته صاف کرده طلا نموده برگ تنبول گرم ساخته بندد و بخواب(؟) و چند روز اگر سبب کثرت جماع باشد خولنجان زنجبیل هر یک شش جند بیدستر مصطگی
دارچینی قرنفل سعد عود هر یک سه شکر مقوم چند سائیده آمیزند یکدرم دهند عاقرقرحا قرنفل بیر بهوتی جدوار خراطین هر یک سه درم روغن کنجد نیم رطل
در ظرف گلی کرده دهن بند نموده میان دیگدان مغاکی قدر ظرف کنده در وی نهند و بخاکستر پوشند و بران تا هفته آتش افروخته دارند بعده برآورده یک قطره
بر قضیب طلا کرده برگ تنبول گرم نموده بندد اگر سبب رقت منی باشد تالمکهانه اسپغول هر یک سیزده درم هیجان ثابت در شیره بڑ تر کرده بسایه خشک نموده
در چهل عدد خرما منقی از خسته پر ساخته شیر گاو دو رطل انداخته جوشانند چون شیر قدری ماند فرو گرفته دارند و صبح یک خرما
مع ادویه خورند و بالایش نان شیر دهند و وقت دوپهر و اشتها هر چه خواهند خورند دگفته عنی ادرناوسه گونه است یکی آنکه قضیب بالکل نباشد و موضع مسطح
بود این را صندلی گویند دوم آنکه قضیب اندکی نمایان باشد این را بادامی نامند این قسم را اندکی باه میباشد و اولاد هم میشود سوم آنکه قضیب باشد مگر حس
و حرکت و اعلاج نیست مگر بعضی این قسم را وقت بول چیزی حرکت میشود اگر تدبیرش کنند شاید که درست گردد پس باید که بیر بهوتی خراطین پستانک چند دو نیم درم
نخود بریان هر یک یک نیم درم سائیده به روغن گل چرب کرده در حریر بسته در ظرفی نموده بر آتش نهند چون گرم شود بر خانه زار نهادن قضیب کماد کنند بعده بیر بهوتی
عاقرقرحا هر یک نیم درم قرنفل بیست عدد مغز گردن گوسفند چهار اوقیه آمیخته از این کبابی بشکل و مقدار قضیب ساخته بخیه شگافته قضیب در وی نهند و بندند

و آب نرسانند پیه شیر آل کنگنی عاقرقرحا بهمنتی زنجبیل بسباسه اذاراقی سلیخه حسن لبه قرنفل زنجبیل زیبق زرنیخ مغز دند برادۀ عاج گوگرد آمله سارتمر کتائی مغز حبه سفید خراطین جوزبویه پوست بیخ کنیر سفید بزرالبنج نانخواه تخم پانزده رطل سم الفار مغز حب وع قرد مانا هر یک سه درم صفرت بیض بخید دکوفته آمیخته در شیشه روغن کشند و هر روز یک قطره طلا کند ۰ برگ تنبول گرم نموده بندند و آب سانند مغز بادام بسیر مغز حب القطن میدۀ گندم روغن زرد هر یکی دو رطل جدا جدا بروغن بریان کرده شکر مقوم دو رطل آمیخته مغز خشک سیزده درم مغز چلغوزه سه درم مغز بادام مغز پسته مغز جوز مغز نارجیل هر یک نیم رطل سائیده آمیخته مثل حلوا ساخته هر روز دو اوقیه خورند و تا چهل روز از مباشرت پرهیز کنند **قول جوان کورو** شخصی از ضعف باه عاجز بود روزی برای غرق شدن بر دریا رفت در آنجا قسمی ماهی بود که نامش کاپراست ماهی کور دهن بکشاد آن شخص در دهن او بول کرد ماهی بدریا رفت و آن شخص لکار زنیادی قائم گردید برین اعتماد کسی نیست لهذا گفته میشود که اگر بخورد و ندان مرده باه و تناسل و هند باد آرد **حلوای بیضه** صفرت بیض چهار عدد زعفران مو چیس هر یک نیم اسکر و بلد شکر درم مشک دو حبه دهن بقر دو اوقیه صفرت شکر روغن آمیخته بر آتش نرم نهند و از کفچه حرکت دهند چون منعقد شود داروی سائیده آمیزند و تا تنیکه روغن برآید فرو گرفته صبح خورند بستور تا هفته **حلوای بیضه** صفرت بیض بیست و دو عدد دهن بقر قند هر یک رطل مشک ربع درم زعفران درم گلاب ۰ درم صفرت الت کرده و قند آمیزند بر آتش انگشت نهند و حرکت دهند باشند و تنیکه روغن ظاهر شود اول زعفران پس مشک گلاب آمیخته فرو گیرند مولد خون صالح مزید منی مقوی قلب و بدن ضعیف **حلوای بیضه** شیر دو رطل بزنند چون سوخته خشک شود قند ربع رطل اندازند و تنیکه بقوام حریره صفرت بیض پنج عدد مشک ربع درم عنبر نیم درم گلاب شش درم لت کرده اندازند چون بقوام کوهه رسد در پیاله گلی کرده پیاله را در دیگچه نهاده بر آتش انگشت نهند و بر دهن دیگچه طبق مسی نهاده بالایش آتش گذارند چون پخته شود و سرخی پدید آید بر آرند شربتی چهار تا شش درم مقوی باه و کلیه **حلوای نخود** آرد نخود بریان ده رطل دهن بقر سه رطل بریان کرده شکر شش رطل آمیزند پس مغز چلغوزه دو رطل مغز فستق رطل سائیده آمیخته فرو گرفته دارچینی عاقرقرحا قرنفل هر یک پانزده درم آمیزند شربتی سه درم مقوی باه و ممسک **حلوای گزر** گزر شیرین سیاه مصفی دو رطل ریزه کرده بلبن بقر بزنند برآورده بروغن زرد بریان نموده نبات رطل آمیخته دارچینی قرنفل تخم گزر عاقرقرحا نارجیل هر یک شش درم زعفران سه درم آمیزند شربتی دوازده درم و عقبا و شیر که در وی تمر جوش بود بقند شیرین کرده نوشند مقوی باه و ظهر و کلیه مزید منی مصلب قضیب **حلوای گزر** گزر شیرین سرخ مصفی دو رطل تمر پی مغز منقی رطل بشیر گاو بزنند چون مهرا شود برآورده در هاون چوبی کوبند که باریک گردد میده گندم آرد نخود بریان هر یک پانزده درم بقدری روغن زرد بریان کرده قند دو رطل عسل رطل بآب حل کرده اندازند چون بقوام آید گزر و تمر انداخته دو سه جوش داده فرو گرفته مغز سر عصافیر بسمل عدد اندازند بعده لب لوز لب فستق مغز چلغوزه مغز فندق نارجیل مقشر هر یک ۵ درم خسته خرما خشک مدبر ثعلب ۵ دارچینی زنجبیل خولنجان هر یک ۳ درم زعفران مشک هر یک درم آمیزند شربتی ده درم به نیم رطل شیر گاو مقوی باه **حلوای فرنی** آرد ماش قند هر یک رطل شیر گاو ده رطل آرد بشیر بزنند چون پخته شود قند آمیخته قوام نموده در ظرف چینی کشند خورند مقوی باه **حلوای زنجبیل** زنجبیل سحوقه دو رطل دهن گاو نیم رطل بریان کرده سرخ نموده روغن جدا ساخته فرو گرفته عسل گرم کرده چهار رطل انداخته حل کنند بعده زعفران ۲ درم عنبر مشک هر یک ربع درم آمیزند شربتی هشت درم هر دو وقت مزید منی مشتهی محسن لون **حلوای سوهن** میده گندم پنج رطل سمنک ناودن شیر گاو میش چهل رطل روغن زرد چهار رطل شکر سپید دو رطل مغز بادام مغز پسته هر یک نیم رطل گلاب ده قند هر یک ۲ رطل جوز بویه چهار عدد اول سمنک را باندک اندک شیر حل کنند تا عقده نبندد پس میده بدستور انداخته حل کنند و بر آتش نهند و آهسته آهسته حرکت دهند و تنیکه میده

تخم گزر برابر روغن عسل قدر حاجت حلوا ساختہ خورند منعظ مقوی باہ **حلوا** امیدہ گندم ہشت درم روغن زرد نیم رطل بریان کردہ صفرت بیض ہفتاد عدد
اندازند چون پختہ شود شکر چہل درم قوام کردہ ریزند جوز بویہ قرنفل عاقرقرحا موچرس حب الخم کونچہ تخم انجرہ ہریک سہ درم مشک دو درم عنبر نیم درم سائیدہ
آمیزند چون مثل حلوا شود فرو گیرند ہفت شربتیست مقوی باہ از ترشی بادی پرہیزند **عجیبہ** مقوی باہ سمن بیضہ مرغ دہ عدد دوہن بقر بیست درم قند سی درم
دارچینی نیم درم نیم برشت کردہ خورند اگر سبر ودی باشد بدل شکر عسل کنند **حریرہ** مقوی باہ مغز بادام مقشر مغز فندق ہریک بیست عدد نشاستہ شش و نیم درم
در آب شیرہ برآوردہ باتش نرم پزانیدہ قند قدر حاجت مسکہ قدری وقت نجتن اندازند و قبل از فرو گرفتن لغلب شقاقل بہمن سفید ہریک نیم درم آمیزند یا از ہر سہ
شیرہ برآوردہ ہمراہ شیر پزند **پینڈی** مقوی باہ و برای وجع کمر و وجع مفاصل در موسم سرما خورند میدہ گندم روغن زرد ہریک دو نیم درم رطل بریان کردہ
مغز بادام مقشر پستہ ہریک ربع رطل تار جیل مقشر نیم رطل کوفتہ در روغن بریان کردہ مسک دارچینی بسباسہ جوزبویہ گل پستہ گل گاوزبان صمغ ڈھاک موچرس پاکہان بیدانہ
ہائین گل سپاری تودریین ہریکہ درم قرنفل بہمنین کاکرانسنگی توہ عفص فوفل ہریک نیم درم قاقلہ چہار درم سائیدہ شکر قدر ضرور آمیختہ پینڈیہا بندند شربتی
دہ تا پانزدہ درم **مربای شلجم** شلجم مقشر کردہ در آب نمک سہ روز در آب گندم سہ روز گذارند پس اندکی جوش دادہ خشک کردہ در قند مقوم اندازند۔
**مربای عصافیر** تخم کرفس بنگ کابلی زنجبیل قرنفل بہمنین فلفلین عاقرقرحا عود دارچینی فلفلمویہ کبابہ برگ صندل ہلیلہ زرد بسباسہ جوزبویہ بزرالبنج سلیخین
تخم بصل تخم ترب زعفران ست لوبان ہیل اسگند تالیسفر ہریک دو درم ثعلب چوبچینی شنگرف قلعی کشتہ ہریک چہار درم جدوار مومیائی ہریکدرم سائیدہ در عصافیر
مصفٰے پر کردہ بروغن زرد بریان نمودہ دران قدر عسل کہ پوشیدہ گردد انداختہ بیست یکروز در جای گرم دارند اگر عسل خشک شود دیگر اندازند شربتی یکنیم تا دو درم
**مربای عصافیر** جوزبویہ عصافیر نر ہریک بیست یکعدد در ہر جوزبویہ افیون سہ دانہ نہادہ بند کردہ در شکم عصافیر یک یک جوزبویہ گذاشتہ دوختہ در یک
رطل روغن گاو بریان کنند چون سرخ شود برآوردہ در عسل قدر ضرور اندازند و بعد ہفتہ ہر صبح یک عصفور خورند اگرچہ عنین باشد مرد گردد **کباب** مقوی باہ حتی کہ
اگر ہفت روز خورد تاب نماند بچہ مرغ کرکنا تہ کہ بانگ نکردہ باشد ہفت عدد جدا جدا بند کردہ ہر روز یک یک ساندہ خورانند تا ہفتہ و در ہشت پاس یکبار آب
نوشانند سوای ازین دیگر خوردن ندہند روز ہفتم یک بچہ را ذبح کردہ بدیگر بچہا خورانند بدستور پنج بچہ را پس ہر دو بچہ باقی را ذبح کردہ بروغن زرد قرصہا ساختہ
بریان کنند و بدارند و ہر روز یک قرص خورند اگر در عرصہ ہفتہ کسی ازان بانگ نماید ہمان وقت آنرا ذبح کردہ بدیگران خورانند بعدہ ساندہ ما بقی را بخورانند بعد
اتمام ایام کباب طیار کردہ خورند کہو دہ حمص ابیض کوفتہ بشیر تازہ و روغن پزند چون غلیظ شود وقت خواب قدر جوز خورند بالایش نبیذ زبیب یا خمر دو اوقیہ
نوشند تا ہفتہ **قلیہ** زیبق شش درم آب نبات العسل ہشت درم کہرل کنند پس با رسیاہ صحرائی دو عدد در دیگ گلی گلحکتی نہادہ سرپوش گذاشتہ بند کردہ بر
اتگر نہند کہ خاکستر شوند بعد سرد شدن برآرند و زیبق انداختہ حل کنند کہ ناپدید گردد پس ہموزنش آرد گندم آمیختہ بروغن زرد خمیر کردہ بمرغ جوان
کہ کلنگ باشد خورانند در ہر مدت کہ بخورد بعد اتمام دو ابحبی ذبح کردہ بروغن زرد بریان نمودہ قدر قوت و ہضم ہر روز خورند و از ترشی و بادی و غسل جماع
پرہیزند مقوی بحد **بیضہ** زیبق سہ درم در بیضہ مرغ ثقب کردہ پر نمودہ بآرد ماش بند ساختہ در آب پختہ پوست دور کردہ زیبق برآرند و بیضہ را ہمراہ
یکدرم قضیب گاو یا قضیب آہو سوہان کردہ خورند بدستور چہل روز و بعد ہر عشرہ تبدیل زیبق نمایند اگر قضیب نباشد تنہا کافیست باید کہ در سرما بر ودی خورد
**بیضہ** صفرت بیض دہ عدد دوہن بقر بیست درم شکر سی درم دارچینی نیم درم نیم برشت کردہ خورند **بیضہ** بچہ مرغ کہ بجوانی نزدیک باشند دو عدد گرفتہ جدا جدا

دار فلفل زیبق درم با آرد آمیخته بر ده را خورانند چهل روز پس هر دو را یکجا بند کنند تا جفت شوند و بیضه آرند آن بیضه ها را همچنان خام ناشتا بلع کنند مهیج باه
بیضه بیضه مرغ نیمبرشت چند دفعه زنجبیل دارچینی تخم ترب تخم حرف هر یک نیم درم آمیخته خورند بیضه صفرت بیض سلوق هفت عدد بعسل بریان شیر مرغ
نخود بریان عسل دهن بقر هر یک دانگی آمیخته خورند تا هفته منی را نافع قلیه زیبق دو نیم درم آرد نخود بریان و نبات العصیر غلولکرده هفت ساعت نخود
تا هفته بعده هفت مرغ را سانده عدد زیبق دو نیم درم در آرد نخود غلولکرده خورانند تا هفته پس یک مرغ را ذبح کرده بر مرغهای دیگر خورانند تا که یک منی آید پس
آن را شکم کشته پاک کرده خشک نموده بسایند و هر روز دو نیم درم خورند یا پاک کرده قلیه پخته قدری قدری خورند قلیه زیبق ربع درم زیبق بچه مرغ
انداخته در عنکبشت ریزند و بپوشند که بر نخیزد و صبح ذبح کرده بمسالح پخته خورند بدستور تا هفته بسی قلیه آشتین گوزن بروغن بریان کرده خورند قلیه
زیبق ربع درم وقت شام حمام صحرائی را خورانند و صباح ذبح کرده قلیه پخته خورند تا هفته قلیه گل عباسی لحم پخته خورند قلیه زرنیخ چهار ... سائیده
با روسرشته بحمام صحرائی خورانند روز دوم همین قدر حمام دومی را خورانند روز سوم همین قدر حمام سومی را دهند پس روز چهارم حمام اولین را ذبح کرده پخته
روز پنجم حمام دومی روز ششم حمام سومی را خورند بی نظیر روغن خراطین مستقی تازه رطل روغن گاو دو رطل بریان کرده صاف نموده بعسل رطل انداخته بریان
کنند بعده در حلوا یا نان نخودی هر روز ده پانزده درم خورند چند روز از کار رفته بحال آید مربا افیون چهار درم به بیست چند عصافیر خورانده ذبح کرده
بعد رطل روغن گاو بریان کرده همراه دو رطل عسل بزایده دارند و هر روز ده درم خورند ممسک هم شیر سبحی روغن زرد با طریفل خورند وقت شب زیبق
دو نیم درم بچهار رطل لبن بقر جوشانند چهارم ماند نوشانند زیبق چند بار بکار می آید بیضه صفرت بیض سه عدد و ثعلب تقنیب گاو هر یک نیم درم آمیخته
بر آتش نرم نهند چون نیمبرشت شود خورند شیر پوست اشترخار کوفته پنج درم خرما چهار عدد شیر گاو یک یا دو رطل آب و یا چهار رطل جوشانند چون آب برود
صاف کرده نوشند مقوی بسی شیر تقنیب گاو سیاه یا گوزن یا گاو میش سائیده درم شیر گاو و قند یا بیضه نیمبرشت خورند شیر زیبق چهار درم نخود هفت
صره بسته در دو رطل شیر بنوعیکه صره میان شیر ماند آویخته خوب جوشانند پس فرو گرفته سرد نموده نوشند چهل روز و هر روز تجدید زیبق نمایند شیر گاو دو رطل
قند پنج مثقال صفرت بیض دو عدد بسباسه نیم درم آمیخته جوشانده وقت خواب خورند و بالایش برگ تنبول خورند و از ترشی و بادی و جماع پرهیز مجرب معجون برای
کسی که از ازاله بکارت عاجز بود زنجبیل دارچینی ثعلب شقاقل لسان العصافیر جوزبویه زعفران مصطکی تخم بلبوب دارفلفل گل سرخ بوزیدان بهمنین تخم گزر
هر یک دو نیم مشک عنبر هر یک یک و ربع حب قلقل سه قنب بیست پنج عسل صد معجون بهمنین تودری سرخ خولنجان مصطکی دارچینی عاقرقرحا دارفلفل
حب لبه هر یک پنج درم لسان العصافیر تقنیب گاو ثعلب شقاقل هر یک ده درم لب لوز هفت اوقیه عسل دو رطل معجون چوبچینی دار فلفل زعفران جوز
بهمنین انیسون سنبل مصطکی دارچینی اشنه مرج سورنجان سافج قرنفل قاقله قلقلین بوزیدان شیطرج جند زنجبیل گل سرخ کمون جوزبویه خولنجان هر یک دو
نیم درم مشک نیم مثقال قند نیم رطل عسل سفید دو رطل شربتی دو درم مقوی باه و بصر منعش دماغ مزیل وجع کمر بارد معجون بهر سه صندل هر یک ده عدد مروارید قرنفل
دارچینی بسباسه هر یک دو نیم جوزبویه عفص سنبل حب الفیون برگ تنبول هر یک یک نیم زعفران مشک عنبر هر یک نیم قند دو صد گلاب قدر حاجت مقوی ممسک
معجون مروارید بسد طلق کشته هر یک هفت بهر سه صندل بهمنین هر یک چهار شقاقل پنج عنبر دو قند سه چند به گلاب و صد شربتی تا مثقال مقوی مزید منی
معجون محرک نعوظ و شهوت مستحکم تقنیب اگر نیم درم بصفرت بیض و آب پیاز سه روز متواتر خورند با هجوی آرد که صبر نباشد و اگر قدری از وی چهار دانگ مصطکی

یا کند آمیخته وقت شب مضغ کنند و بعد ساعتی بخوابند یا بزمین نگذارند و پنبه درین وقت در گوش کنند و عطریات بویند هم در آن شب نعوظ غریبه احساس کنند
و اگر چهار مثقال بزن خورانند التذاذ بجماع نماید بتجربت عاقرقرحا تخم انجره تخم لبسیل تخم گندنا ماهی مغز چلغوزه روغن بادام روغن بطم خشخاش انیسون هر یک
هفت درم فلفل سپید دارچینی دو درم پسته زردالو شیطرج گندنا مویز منقی هر یک ده درم هلیله انیسون زنجبیل قرنفل هر یک بیست هفت درم حرمل ابیض کون بن خسرو هر یک
دو درم قرفه زراوند طویل هر یک سه درم روغن گاو حبة الخضرا هر یک پنجاه و چهار درم فلفل شش درم دارفلفل چهار و نیم درم سنبل حب البان هر یک شش
مثقال مصطکی روغن کنجد هر یک سیزده و نیم درم مغز حب القلقل فطراسالیون و تودری روغن نارجیل هر یک شش و نیم مثقال خروع مثقال فرفیون دو مثقال روغن
حب البان چهار درم و در نسخه جای حرمل خردل ابیض نوشته و در نسخه سنبل و مثقال زراوند بیست درم نوشته ادویه را با یک رطل عسل در دیگ سنگی بآتش نرم
قوام کرده ادویه سحوقه آمیخته بر هم زنند شربتی دو و نیم درم **معجون قرص افعی** جهت توالد و تناسل مجرب بنهایت مبهی مقوی موافق مبرودین و پیران جهت قطع
ایشان و جهت امراض عصبانی و رقت منی و تحسین لون بدن و تقویت هاضمه و رفع وحشت سوداوی مفید ثعلب دارچینی زنجبیل هر یک شش کبابه دارفلفل قرنفل
ابریشم مقرض انجدان بهمن شقاقل خشخاش بزر باریه شترا عرابی تخم کرفس تخم بو تنجه بلیون تخم گندنا تخم شلجم تخم خیار قسط تخم جرجیر بوزیدان جدوار حب صنوبر کبار حب صنوبر صغار تخم ترب خولنجان
قرفه تودریین بهمنین تخم گزر مغز حبة الخضرا حب القلقل لسان العصافیر طمنغسل مشوی عسک مربی عاقرقرحا خردل ورق طلا هر یک یک مغز بادام مغز پسته نارجیل مقشر
مغز فندق عنبر مشک ورق نقره هر یک دو زعفران ده قرص افعی عشر ادویه عسل کف گرفته دو چند همه **معجون چوبچینی** مقوی باه و قوت نفسانی و طبیعی و اشتها
و برای اورام و وجع مفاصل نافع چوبچینی ورق کرده سی و پنج مثقال صبرفی عشبه بدم تیشه نجاری ریزه کرده هفت و نیم مثقال صبرفی گل گاوزبان بسفایج
بادرنجبویه هر یک پنج مثقال صبرفی مویز منقی پنجاه مثقال صبرفی آب ده من تبریزی در دیگ بزرگ کرده دهن بطبق سفالی و خمیر بند نموده گل حکمت ساخته سنگ
بزرگ بر سرش نهاده هیمه قلم باریک ده من تبریزی اندک اندک سوزند تا تمام سوخته شوند فرو گرفته و صاف کرده قند عسل هر یک نیم من تبریزی آمیخته قوام کرده چوبچینی
هفده مثقال عنبر مثقالی دارچینی بهمنین شقاقل خولنجان هیل سورنجان هر یک پنج مثقال هلیله کابلی هفت و نیم مثقال آمیزند و صبح شام سه و دو مثقال با قهوه
دهند چوبچینی دو مثقال آب یک من بدستور مذکور بیک من همه مذکور طبخ نمود و نصفی صبح نصفی شام دهند تا بیست یکروز **معجون عشره** برای باه بی نظیر نارجیل مقشر
فلفل دارفلفل دارچینی کبابه قرفه مصطکی زنجبیل قرنفل برابر عسل سه چند شربتی دو و نیم درم صبح شام **معجون منشط** مقوی باه و دل مفرح دارچینی بادرنجبویه هر یک
شش خولنجان قاقلتین پوست ترنج لسان العصافیر گاوزبان هر یک چهار قرنفل فرنجمشک جوزبوا بهمنین سافج زنجبیل دارفلفل سعد بسباسه هر یک دو و نیم زعفران
نارجیل مقشر هر یک ده گل سرخ پنج لب لوز مقشر بیست روغن قنب پنجاه قند بالمعد شربتی نیم تا یک درم **معجون منشط** گل نیلوفر هیل حب القطن صندل سفید
پوست ترنج هر یک یکنیم قرنفل لسان العصافیر هر یک یک زرنباد دارفلفل زعفران هر یک نیم بوسلیتین تخم کونجه پنج قرصعنه هر یک دو و نیم مغز بادام مغز پسته هر یک
فلفل پنج روغن قنب پنجاه قند سه صد شربتی تا یک نیم درم **معجون منشط** مغز پسته مغز بادام هر یک سه اونس هیل سه درم پنج قرصعنه دو اونس جوزبویه دو سکر
زعفران چهار سکر و بلو کشنیز دو درم مشک نیم سکر و بلو کافور سکر و بلو روغن قنب پنج و نیم اونس قند شش رطل **معجون منشط** هیل دو درم عنفران بهمنین تودریین شقاقل لسان العصافیر هر یک
دو و نیم درم قرنفل گل سرخ هر یک درم عنبر ورق نقره هر یک نیم درم ورق طلا اسکروپلو مشک نیم اسکروپلو ثعلب شش درم کشنیز سپید درم مغز بادام دو اونس مغز جوز مغز پسته مغز چلغوزه هر یک
اونس روغن قنب پنج اونس گلاب ربع رطل قند دو رطل **معجون منشط** زعفران هیل قرنفل بسباسه هر یک دو و نیم اسکروپلو پوست نارنج سافج دارچینی

قرنفل بسباسه هر یک یک نیم درم جوز بویا نیم درم مغز پسته تخم انجره تخم کونچه تودریین هر یک سه درم موسلی سفید تعلب لسان العصافیر هر یک دو درم مغز بادام مقشر ده درم
عنبر اسکر دبلیه مشک ربع درم قند چهار چند همه و روغن قنب بیست درم اگر روغن قرنفل افزایند خوش مزه گردد **معجون منشط موسم سرما** کافور نیم زعفران دو
مشک دو نیم بسباسه سه جوز بویا شش مغز بادام روغن قنب هر یک سی قند یکصد و بیست **معجون منشط موسم گرما** جوز بویا دو درم بسباسه پنج درم
مشک نیم اونس پنج لفاح زعفران هر یک سه درم سقمونیا یک نیم درم کافور اسکر دبلیه مغز بادام شش اونس روغن قنب دو نیم اونس قند رطل **سفوف**
**خراطین** خراطین چهار ترفه بهمنین تودریین کندر دارچینی تخم گزر زنجبیل هر یک یک نیم کنجد مقشر یک فانید برابر همه شربتی سه تا پنج درم به نیم رطل شیر گاو شخصی چهل ساله
ده شبانه روز چهل بار بول میکرد و بدان سبب شهوت باو نداشت و بدوا پنشد سفوف مذکور بشیر تازه استعمال کرده شد **رساین گوگرد** گوگرد و سندروسی
مسحوق و ظرف آهنی بدهن بقر گداز و پوشد گداخته از خرقه که بر سر کاسه پر لبن بقر بسته باشند صاف نمایند تا مصفا ایش در اصل شیر گشته منعقد گردد
پس خشک کرده سایده هر روز دانگی همراه یک اوقیه لبن بقر صبحی دهند و مداومت بیست روز جرب بهق قوبا قروح رفع شوند و در دو ماه تبدیل حفظ
صحت بدی نماید که هرگز مزاج تغیر نگردد و مرض ظاهر نشود و در سه ماه صحت و تقویت قوی و حواس و ذکا بحد اتم رسانند در یکسال ضعف پیری زائل
کند و اگر هر روز دو دانگی بیکدرم اهلیلجات سایده به روغن تخم بادنجان چرب نموده صبحی خورند و بعد چهار ساعت غذای لطیف تا شش ماه مداومت نمایند مو
سفید سیاه شود و جذام فالج تشنج سل سرفه مزمن بواسیر رفع گردد و حدت بصر و سمع و حواس قوی تر شوند اما در استعمال ساین شرط است که اول تنقیه کنند
و در ایام استعمال از حموضات و لبنیات و آنچه در حرارت غالب بود و از سبز بیاد و جماع و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی و غیره پرهیز ورنه باعث ازالک
امراض سبعه و سلسه میگردد **دوا** اکتسیب آهو مصطکی هر یک نیم درم ورق طلا دو عدد ورق نقره پنج عدد عسل شش درم آمیخته نهار همراه شیر تازه خورند **دیگر**
جوز بویا قرنفل دارچینی عاقرقرحا طباشیر سیل ثعلب افیون هر یک نیم درم تا لکهانه شش درم سایده در نارجیل ثقب نموده پر کرده و شیر درخت بر آن تر سازند و سه روز تا
روز چهارم اگر چیزی شیر جذب شود دیگر انداز نند و آرد گندم غلاف نموده بخرقه پیچیده در ده رطل شیر گاو بآتش نرم بپزند چون نصفی ماند برآرند غلاف آرد جدا
کرده بشیر آمیخته کموه ساخته شکر آمیخته در چهار پنج روز حسب قوت خورند و نارجیل را مع ادویه سایده حبوب بندند شربتی دو عدد برگ تنبول و از ترشی و بادی پرهیز
**دیگر** وسط نارجیل مقشر ثقب نموده گوگرد زیبق هر یک دو درم سایده پر کرده بند ساخته در سیر شیر گاو بپزند نصفی ماند برآورده باز کرده اجزای درونی را دو ساعت
و نارجیل را بسایه خشک نموده هر روز یک نیم درم خورند بغیر زن تاب ندارد **دیگر** تخم گزر نیم درم عسل یک نیم درم سفرت بیضه مرغ یک عدد آمیخته خورند تا هفته **دیگر** بیخ ذاک
برآتش گرم کرده کوفته شیر او سه درم و دهن بقر شش درم آمیخته نوشند و بالایش برگ تنبول خورند یا شیر نوشند تا هفته از کار رفته بحال شود **دیگر** کرم
پاتال بد برگ تنبول و قدری نوفل سایده شش حب بسته هر روز حبی خورند شهوت رفته باز آید و از سر نوجوان گردد و پاتال آنست که وقت کندن پا و غیره غوله
گره یابند و میان آن کرم میباشد **دیگر** برگ گل سندی سرخ پر انده خورند **دیگر** نخود مقشر صرو بسته در شیشه که خمر چکیده آویزند پس خشک کرده دانند و قتیکه خواهند
دو سه نخود خورند و اگر سایده در فرج زن مالند تضییق **دیگر** نخود مقشر بدو چند خمر تر کرده دهند **دیگر** نخود و قدری نمک و زنجبیل بخمر تر کرده دارند و شش نخود خورند
**دیگر** گزر بریان خورند مزلق و جع کرم **دیگر** مغز سر عصافیر تر وقت هیجان گرفته یکنیم درم دارچینی قرنفل هر یکدو نیم اسکر دبلیه آمیخته خورند بعد ساعت قوت عجیب آید
**دیگر** خشک کهانه قند هر یک سه درم لبن بقر چهار رطل گرم کرده بعد جماع خورند **دیگر** حبوب چینی تراشیده بلبن بقر تر نموده بسایه خشک کرده بعسل حلوا ساخته

خورند دیگر دار فلفل شکر هر یک دو رطل جوز بویه چهار درم نیم درم خشخاش نه درم لبن البقر بیست رطل کهوه ساخته عسل برآمیخته هفت درم بشیر گاو خورند
شافه منعظ شحم اسد بقه یا سوسمار یا شحم حمار یا شحم ماکیان مغز حب القطن عاقرقرحا هر یک پنجدرم شافه ساخته بردارند دیگر بیخ بهمن بگیر پنجدرم شیر دو
رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده نوشند تا هفته مقوی فائده اگر کسی را شیر موافق نیاید این سفوف بکار برد موافق گردد قرفه بسباسه دارچینی قرنفل
جوز بویه هیل سافنج زعفران نارمشک هر یک پنج سلیمین هر یک پنجاه شکر طبرزد برابر همه سفوف ساخته پنجدرم بیک رطل شیر بپس بتدریج شیر هر قدر که خواهند افزایند
دیگر کتان با آب سائیده بیخته نوشند دو هفته دیگر بچه کبوتر که تمام کلی برآورده باشد گرفته زیچ پنجدرم خورانند در هر روز پنجدرم افزایند تا پنجم بپزند و نوشانیدن
ذبح کرده حلق و مقعد دوخته در آب جوشانند و تلتیله کلیها پیدا شوند کلی ها در شیشه پر کرده جو بچکانند و یک قطره در برگ تنبول خورند عجیب دیگر دل خطاف
بخور دهند مزید باه دیگر نشتین گرگ بریان کرده خورند دیگر در موسم سرما بیر بهتی عدد در قند پیچیده فرو برند تا هفته در هر سال اگرچه پیر شود قوت
بحال ماند دیگر لسان العصافیر شبانروز در آب گرم تر کرده مقشر نموده در عسل کف گرفته بیست روز دارند پس هر روز یکدرم خورند دست لوبان لوبان
کوڑیه ریزه ریزه کرده در ظرف گلی نموده دهن پیاله مسی یا برنجی آرد ماش بند ساخته زیر ظرف آتش نرم چوب پنبه کنند و پیاله را آب سرد پر نمایند
و تنکه آب گرم گردد تبدیل آب کنند هفت بار مرتبه هشتم پیاله از رنگ جدا کرده روغن که بته پیاله چسپیده باشد گرفته در ظرف چینی یا شیشه دارند وقت
حاجت طلا نموده برگ تنبول بندند عجیب اگر قدر برنج یا شش دانه در برگ تنبول خورند انفع مسخن معطیب عرق مزلقه وجع شکم و سرفه و در نسخه نوشته که در دیگ
گلی کرده سر پوش بکمه دار گرفته تر کرده او ریسمان آونگ مانند بسته در آونگ پیاله چینی نهند و بر دهن دیگ نهاده آرد یا گل بند نموده زیر او فتیله بقا حصله
دو اصبع روشن کرده نهند و فتیله چنان باید که در همه شب نیم رطل روغن بسوزد صبح سر پوشش جدا کرده روغن از پیاله برآرند مزلقه کثرت عرق و ضعف باه
شربتی ربع درم در برگ تنبول بشرطیکه محرور نباشد و موسم سرما بود در الامراض طلای وکافیست دیگر تخم مهوه یک سیر شیر گاو ده برآتش پاچکیدنی شکل که هم
بسیار غلیظ کرده صبح شام نیم دام بشکر خورند دیگر انثیین بز قیمه کرده در ده رطل شیر گاو جوشانند نصفی ماند کنجد تر در آن
خوب وجه تر کرده بسایه خشک نموده هر روز شش درم کنجد و سه درم قند صبح خورند مزید منی و باه دیگر مسکه لبن البقر دهن فستق برابر
برانند سوی مائده از وهر روز دو ملعقه خورند دیگر کندش ربعدرم به روغن بریان کرده با آب یا بشیر خورند ممسی دیگر عاقرقرحا تخم انجره فلفل هر یک پنج انگزدره
نیم دو قوه دارچینی زنجبیل هر یک ده بعسل آمیزند شربتی سه درم دیگر تخم انجره بخور دهند دیگر تخم حرچیره یکدرم کوفته خورد در شب اول باه افزاید دیگر تخم کرفس
قند برابر یک نیم درم دهند دیگر اگر کسی را باه منقطع شده باشد چند شب متواتر در سهیل و قطب جنوبی نظر کند باز آید دیگر دندان است تمساح با خود دارد یا بر
بازوی راست بندد حجر الدجاج سرخ بندد قول بارا سلیسی اصل خصیة الکلب و مدنه از پوست بالائی صاف نموده در هاون سنگی یا نان آید جو کوب
کرده در شیشه گلحکمتی انداخته خرتند که بالا آید ریزند و شیشه دیگر بدهنش چسپانده بند کرده چهل روز در ریگ گرم نهند پس در شکنجه فشرده صاف نموده باز در شیشه
کرده تا دو ماه در ریگ گرم دارند پس آب سرخ صاف منجیکه دُرد نیاید در ظرف چینی برآرند و قدری مروارید بدو حل کنند و اندکی از روغن دارچینی و روغن
جوز بویه روغن بسباسه روغن قرنفل و چند عدد ورق طلا آمیزند شربتی یک تا سه اسکریلو بشراب عنبری یا به نبیذ زبیب عسلی مقوی قلب مزید روح حیوانی و نفسانی
و طبیعی و منی مزلقه سرعت جماع دیگر عرق گوگرد بعدرم عسل درم آمیخته یا قرنفل نیم درم شیر تازه یا تخم انجره تخم کرفس بشیر گوسفند یا انقوزه بقدر نخود یا خردل نیم درم

در امراض بارده بغایت مؤثر بود بخور د نیکوفته در قدح طلین کرده بطور چوبیه چکانند عرق تنبول قلیل الحرارت مقوی باه محمر لون مشتهی برگ تنبول پخته یکصد و بیست درم
و در نسخه صد عدد نوشته دارچینی سی درم بهمن ابیض بیست درم هیل جوزبویه تودری هر یک دوازده درم آب باران چهل رطل و در نسخه چهارده رطل نوشته ترکرده
ترتیب بیست رطل کشند عرق چوبچینی مقوی باه و همه اعضا مشتهی استعمال او در سرما بهتر قند سیاه بیست رطل آب گذر هشت رطل چوبچینی رطل گلاب
پنج رطل قرنفل عود درونج زرنباد زرنب بسباسه بهمنین شقاقل قرفه بوزیدان خولنجان نارمشک سعد هر یک هفت درم صندل سفید بیخ بنفشه هر یک هفت و نیم درم کوفته
آب قدر حاجت انداخته شب ترکرده صبح مشک عنبر زعفران هر یک سه درم صره بسته در دهن نیچه آویخته عرق کشند شربتی دو تا چهار اونس تقویه عرق
چوبچینی قوی تر از اول هیل قرنفل زرنباد ساذج سنبل اشنه مصطکی بسباسه جوزبویه تخم خرفه صندل گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین بوزیدان ثعلب
سعد اسارون نارمشک سلیخه خولنجان کبابه هر یک هفت درم چوبچینی گلقند هر یک دو رطل قند هشت رطل چوبچینی را خراشیده ادویه کوفته آب قدر حاجت
انداخته در خم نهند تا که جوش خورده لاهن شود عرق کادی یا عرق گلاب در شیشه انداخته مشک زعفران عنبر هر یک دو درم صره بسته آویخته عرق کشند
شربتی پنج درم بعد دو ماه از ترشی بادی پرهیز عرق چوبچینی مقوی باه و برای وجع ظهر مفاصل و باد آتشک و برودت مزاج نافع عرق قندی یک
آثنه سیر چوبچینی یک سیر قرنفل پنج سیر هیل ثعلب هر یک دو سیر خولنجان سعد بسباسه نارمشک هر یک نیم سیر جدوار ربع سیر سنا سه سیر انداخته بعد بیست یکروز
مکرر نمایند اگر خواهند عنبر زعفران مشک صره بسته آویزند عرق گل بید انجیر اگر پنج درم نوشته بهی بیدمشک منی گل بید انجیر پنجاه درم بید انجیر تخم
کوسنجه تخم سنب تخم گزر حلبه تانخواه تخم کرفس هر یک ده درم بادیان تخم شبت هر یک ده مثقال بیخ سیسنبل ده سیر نیکوفته شب ترکرده قدر ده سیر کشند شربتی
بیست پنج درم عرق مردیه مردیه پاره پاره کرده دو من قند سیاه کهنه بکمین خوفل کیسیر هلیله کابلی دو سیر گل دهاوی پنج سیر فلفلمویه زنجبیل فلفلگرد جوز بوا
قرنفل برنگ کابلی مقشر هر یک سدس یکسیر نیکوفته بغیر آب در زبل دفن کنند پس کشند عرق مردیه منشط روح مردیه را تر تراشیده اندکی خالی کرده قند
سیاه یا نبات پر کنند بعد چند روز که بجوش آمده فرونشیند و تخم حاصل شوند عاقرقرحا خولنجان نارمشک هر یک قدر حاجت انداخته عرق کشند عرق قرنفل
مقوی دل و دماغ و باه مفرح منشط هاضم مزیله سودا قند سیاه بکمین پوست ببول ده سیر آب پنج من دفن کنند بعد ده روز که رسد کشند قرنفل بیست سیر شاهی
خولنجان دو سیر انداخته بعد یک شبانروز مکرر کنند زعفران نیم سیر شاهی بگلاب سوده صره بسته نهند عرق عنبر مقوی باه اگر پیر خورد و مداومت نماید قوت جوانی
آرد عود سعد هر یک بیست هفت درم سلیخه اشنه ساذج زرنباد سنبل مصطکی بسباسه جوزبویه قرفه گاوزبان بادرنجبویه انیسون فرنجمشک مشکطرامشیع اسارون نارمشک
خولنجان کبابه هر یک ربع رطل قاقله صندلین بوزیدان بهمنین هر یک نیم رطل گل سرخ قرنفل هر یک هفت اونس دارچینی هفت و نیم رطل چوبچینی گلقند هر یک پانزده
رطل مشک دو اونس قند سفید یک من گلاب هشت شیشه چوبچینی را ریزه کرده ادویه کوفته در خم نموده آب اندازند چون لاهن تیار شود گلاب مذکور انداخته
عنبر شش و نیم درم مشک زعفران هر یک دو اونس صره بسته آویخته با آتش نرم عرق کشند شربتی سه تا نه اونس بعد دو ساعه بکار برند عرق گل سرخ تخم بالنگ
فرنجمشک بسفایج غنچه ورد تخم شربتی هر یک ربع رطل گلهای بهار مربای آمله مربای هلیله مربای اناناس عناب شاهتره هر یک رطل گل موتیا گل مولسری گل
گاوزبان گل بنفشه گاوزبان هر یک نیم رطل لیموی شیرین نارنگی شیرین هر یک چهار رطل کشمش دو رطل گل نیلوفر بیست هشت عدد گل نسرین هشتاد عدد دقاق
تودریین صندلین ابریشم هر یک چهل درم دارچینی افتیمون بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک بیست درم بچه مرغ بیست عدد بزغاله هشت عدد تیهو صد و بیست عدد

ته و سه و شصت عدد کوم یا پانزده ساعت کرده ادویه کوفته شب تر نموده صبح عرق کشند عرق گزر منفع مشتهی مقوی باه جگر رسیده و مصفی النظر
یک من تر تیزه آب پزند که مهر شوند ایلیده قند سیاه شش من تر پوست ببول یکنیم من طلا که بلی سه مثقال در خم کرده و زیل من کنند چون برسد صندل سفید
دارچینی تخم سرخ گل گاؤزبان پوست ترنج هر یک بیست و پنج مثقال انداخته کشند بعده سه سانوج چوبچینی هر یک سی و هفت مثقال زنجبیل کنند هر یک نوزده
مثقال انداخته مکرر کنند مشک عفران هر یک مثقالی عنبر دو نیم مثقال در نیچه بندد عرق جگر رمهوی نفعها دجگر معقی و مثل کرده سه من آب شش من
پزند چون مهر شوند ایلیده ساعات کرده جوشانند چون سه من ماند در خم نموده قند سیاه کهنه یک من گل باده سنبل هر یک سیر انداخته دفن کنند بعد چند روز
نموده خولنجان جوزبویه فلفلمویه زنجبیل هر یک ده درم قرنفل سعد هر یک شش درم نانخواه سی و شش درم انداخته بعد یک شبانه روز کشند عرق گزر
آب جزر بیست من قند سیاه پنج من گل داؤدی پنج سیر پوست ببول دو سیر طیار کرده کشند عرق نعنع سرکالی دو سیر نعنع دو دام بدستور مکرر کشند
عرق مهوه آب [illegible] من در خم کنند پس مهوه پنج من انداخته پوست ببول ریزه کرده انداخته اندازند قند چاشنی دهند چون برسد کشند عرق خمر مقوی باه
و اعضای رئیسه دارچینی آمله یا شکر عراقی گل سرخ گاؤزبان عفران تودریین هر یک هفت درم صندلین عود کاسنی هر یک چهار ده درم شقاقل تا قلین جوزبویه
قرنفل ثعلب بهمنین خسک بسباسه تخم خرفه هر یک سه نیم درم مشک یکنیم درم کشمش دو رطل خمر مکرر یک من تر کرده کشند اگر خواهند لحم سنباله دو رطل هر اکره
وقت کشیدن اندازند عرق خمر مقوی باه و دل [illegible] جی حمار قند سیاه یکمن پوست ببول شانزده رطل در خم کرده آب اندازند چون آن
طیار شود هشتاد رطل کشند قرنفل سه درم سعد و صندل سفید هر یک ده درم گاؤزبان نیم رطل دارچینی پنج درم کوفته سه روز تر کرده و مشک عنبر هر یک یک درم
بسته آویخته سی یا چهل رطل کشند پس قند یکنیم رطل انداخته دارند عرق جاودانی جوزبویه قرنفل قاقله سنبل آمله گل باده هر یک [illegible] رطل دارچینی نیم رطل پوست
ببول دو رطل قند هشت رطل در خم کرده آب انداخته لاهن طیار کرده کشند عرق قندی خوش مزه خوشبوی خمار فرد شهوت مقوی دل و دماغ و جمیع اعضا طیب
عرق قند سیاه یک من پوست ببول شانزده رطل آب قدر ضرور لاهن طیار کرده سی آثار کشند بعده قرنفل پنج مثقال صندل سفید پنج درم دارچینی گاؤزبان
هر یکده درم عود سه درم قند دو رطل انداخته سه روز دارند و زچهار درم صندل سفید شش و نیم درم عنبر درم مشک یک درم صره بسته آویخته ده یا چهار ده آثار کشند
پس اگر موسم گل باشد و سه معتنی پنج آثار دیار بچه گسترده بروی خمر مکرر که گرم باشد دو سه دفعه اندازند پس چند روز بدارند تا صاف شود عرق قندی
معتدل قند سیاه یک من نبات نیم من پوست ببول پانزده سیر آب چهار مشک در خم کرده دهن بند کنند و گرما هفت و در سرما ده روز بدارند چون به
ته داده سه چهار روز دیگر گذارند پس یکمن یا زیاده کشید صندلین هر یک سی درم دارچینی زعفران هر یکده درم عود گاؤزبان بسباسه بهمنین و سیاه [illegible]
هر یک بیست درم طباشیر کاسنی اشنه هر یک پانزده درم چوبچینی نیم سیر قرنفل شش مثقال گلاب شش مینا عرق بید مشک سه مینا
انداخته بعد یک شبانه روز مکرر کنند عنبر ده درم کوفته صره بسته اندازند اگر لحم سنباله یا بره جوان یک ماس مرغ فربه پنج قطعه از عظم و پیه پاک کرده وقت ادویه در
وقت مکرر کردن اندازند قوی تر شود عرق قندی قند سیاه یک من هر سه هلیله هر یکده سیر هلیله آمله هر یک پنج سیر پوست ببول چهار سیر آب قدر طیار
کرده کشند گل سرخ ده سیر برگ فرنجمشک گل گاؤزبان هر یک نیم سیر ابریشم خام پاؤ سیر دارچینی بهمنین طباشیر شقاقل خولنجان ثعلب هر یک نیم دام
انداخته مکرر کنند عنبر سه درم در دهن شیشه بندد عرق قندی بهترین عرقها حافظ صحت قند سیاه پنج من نبات شش من پوست ببول [illegible] شش سیر آب قدر ضرور طیار نموده

من کشیده صندل سفید بگلاب سوده یک سیر دارچینی پاؤ سیر قرنفل پنج سیر شاهی انداخته بدستور تقطیر کنند عنبر سه درم قند نیم سیر سائیده آمیزند
**عرق بی بو** عرق قندی دو آتشه عرق قندی یک آتشه هر یک نیم من نانخواه دو سیر شب تر داشته کشند **عرق بی بو** عرق قندی شیر گاو با آن آمیخته
کشند **عرق حنظله** مقوی نشاط افزا باه و تهییج موافق مبرودین گندم پاک یک من شاهجهانی کوفته در چهار من آب بپزند پس صاف کرده قند سیاه کهنه ده سیر
شاهجهانی انداخته دفن کنند چون برسد صاف نموده قرنفل چهار درم جوزبویه خولنجان قنب هر یک پنج درم سنبل فوفل هر یک ده درم برگ تنبول بیست
پنج عدد انداخته بعد یک شبانروز کشند مشک نیم درم در پوته بسته آویزند صبح و شام دو دو اونس نوشند **عرق حیدری** قند سیاه کهنه ده سیر قرنفل
بسباسه تر البنج کشنیز هر یک یک سیر جوزبویه دارچینی هر یک دو سیر حب الغراب پاؤ سیر کباب چینی عدد صندل سفید هر یک نیم سیر آب قدر ضرور طیار
کرده کشند عنبر مشک هر یک چهار ماشه در پوته بسته آویزند **عرق دوب** دوب شسته خشک کرده ریزه نموده نیم من قند سیاه کهنه یک من
بدستور لاهن طیار کرده کشند پوست وقبض این است پوست ببول کمتر است **عرق کوکنار** کوکنار بیست دو دام جوزبویه قرنفل
هر یک پنج دام بسباسه نانخواه بادیان هر یک سه دام دارچینی دو دام تقطیر کنند **عرق شاهانه** عرق قندی یک آتشه ده من آب گزر پنج من مویز منقی ده
سیر تر کرده مالند که منحل شوند قرفه دارچینی نارمشک سعد بهانارنج هر یک دو سیر قرنفل هیل صندل سفید بادرنج سنبل هر یک یک سیر گل سرخ پوست
نارنج اشنه هر یک یک سیر انداخته هفت روز زیر بالو فرش داشته کشند و وقت تقطیر صندل سفید سوده پوست ترنج تازه پوست نارنج تازه هر یک پنج مثقال قرنفل
مشک عود هر یک مثقال دارچینی زعفران هر یک سه مثقال در پوته بسته آویزند **عرق خمر** مقوی مهیج باه قند سیاه کهنه یکصد و شصت رطل مویز منقی چهل رطل
پوست ببول بیست چهار رطل پوست اشترغار پوست کنار صحرائی هر یک چهار رطل در خم کنند بعد جوش عصفور پنجاه عدد تیهو دراج هر یک سی عدد بچه
مرغ بیست عدد افزوده کشند بعده چوبچینی نیم آثار صندل سفید گل سرخ گل گاؤزبان هر یک نیم پاؤ دارچینی سعد بنیاد فرا هر یک وزن ده درم ابریشم خام چهار
اونس قرنفل بادرنجبویه هر یک شش درم قاقله درونج هر یک نه درم تخم گزر تخم خربزه هر یک سیزده درم شقاقل ثعلب هر یک بیست یک درم بهمن بوزیدان
سورنجان هر یک دو اونس طباشیر اونس عود سه درم عنبر مشک هر یک یک نیم درم گلاب بیست رطل آب جند تازه چهار ده رطل انداخته مکرر کشند
**عرق خمر قسم اول** قند سیاه یک من پوست ببول بیست رطل آب گزر یا آب ساده حسب ضرور لاهن طیار کرده کشند بعده ورد معنی هفت هشت
رطل صندل بیست درم انداخته عنبر سه درم مشک یک نیم درم در صره آویخته مکرر کشند **عرق خمر** فرح چهار بار هشت رطل آب برگ گل سه رطل انداخته کشند
مرتبه دوم با آب برگ گل سه رطل انداخته کشند مرتبه سوم برگ ورد معنی یک رطل انداخته عنبر عطر دارچینی هر یک یک نیم درم مشک و جوتره بسته آویخته کشند
و بعد چند روز بشت تا بیست قطره بخمر یا بعرق آمیخته دهند **عرق خمر** قند سیاه کهنه نبات بیست آثار پوست ببول پانزده آثار آب قدر ضرور لاهن طیار
کرده انیسون نیم رطل لوز مدقوق سنبل هر یک رطل جوزبویه بسباسه خولنجان دارچینی قرنفل صندل کاسنی آمله تخم لعبل تخم گزر تخم ترب ستاور گاؤزبان
خشک شونیز هر یک چهار رطل کوفته انداخته روزی داشته کشند بعده لحم بزغاله فربه مصفی از عظم و پیه ده عدد مرغ مصفی از عظم و پیه دو عدد در دبه من لحم
بریان کرده گل سرخ دو رطل گل سیوتی ده رطل انداخته عنبر مشک زعفران هر یک دو درم در صره آویخته مکرر کنند بهشتی **عرق خمر** قند سیاه یک من
پوست درخت مولسری پوست درخت سپستان پوست درخت انار پوست ببول هر یک پنج رطل آب قدر ضرور لاهن طیار کرده کمین کشند ثعلب شقاقل

نبات نیم رطل خمیرہ بیست آثار ریختہ ترکردہ شیرہ برشتہ رطل ختم تا نصف کشند عرق خمیرہ گلاب خمیر کرکرہ نیم رطل نصفی کشیدہ مشک زعفران ہر یک نیمدرم عنبر بعد درم نبات بیزدہ درم آمیختہ چند روز در آفتاب نہند عرق بہار
سنبل گاوزبان سادج ہر یک نیم رطل قاقلہ ثعلب ہر یک ربع رطل بہمنین شقاقل زرنباد ہیل صندلین ہر یکدہ مثقال منڈی گل بادہ ہر یکدہ رطل زعفران سہ درم خمرہ و من بیست و شش آثار
کشند عرق مجموعہ سادہ صندل زرد عود ہر یک بیست درم بسباسہ سعد اشنہ زرنباد زرنب سادج حب البان ہر یک پنجدرم سنبل دارچینی سلیخہ ہر یک نہ درم قرنفل
سیزدہ درم جوزبویہ نارمشک کہوتلہ بیخ بنفشہ ہر یک دو نیم درم ابہل سوگند کوکلا ہر یک چہار اسکر و بلیہ صندل سفید نیم رطل کوفتہ در آب ترکردہ زعفران پنجدرم
عنبر یک نیمدرم مشک کافور قیصوری ہر یک درم صرہ آویختہ کشند عرق مسکر قند سیاہ یک من پوست ببول دوازدہ آثار آب دو مشک لاہن طیار کردہ
بیست آثار کشند گل گاوزبان نیم آثار بہمنین شقاقل خولنجان دارچینی ہر یک سیزدہ مثقال ابریشم خام ربع آثار و پنج ہیل بوزیدان ہر یک شش و نیمدرم
ثعلب بیست و شش مثقال گل سرخ یک آثار انداختہ مکرر کشند عنبر سہ درم بر دہن نیچہ بندند مقوی باہ مزیل خفقان عرق خمر عرق مجموعہ مکرر ہر یکدہ رطل نصف
کشند قرمز نیمدرم نبات نیم رطل انداختہ در آفتاب نہند تا رنگ بر آید ماء اللحم مقوی باہ و بدن ناقہین امراض لحم برہ فربہ نیم من تبریزہ مرغ جوان و قطعہ
دراج چہار قطعہ تیہو ہفت قطعہ از عظم و پیہ پاک کردہ ورق نمودہ گل سرخ کشنیز طباشیر خلنگ مربی شقاقل بہمن سرخ دارچینی صندل سرخ سادج ہر یک مثقالی
گل گاوزبان سہ مثقال کوفتہ پاشیدہ یکشب دارند صباح آب حدادان گلاب عرق بیدمشک آب گزر آب سیب شیرین آب امرود آب انجیر زرد ہر یک چہار گین
تبریز انداختہ در قرع انبیق کشند مشک زعفران ہر یک ماشگی بر دہن نیچہ بندند ہر صباح سہ پیالہ قہوہ خوری نوشند ماء اللحم مقوی بدن ارواح و برای
غشی خوانی و حمی یوم استفراغی نافع لحم پشت برہ شش ماہہ فربہ مصفی از عظم و پیہ آب سیب شیرین آب انار شیرین گلاب انداختہ کشند ماء اللحم مقوی باہ جلوان
یک قطعہ مرغ جوان دراج ہر یک دو قطعہ عصافیر ہشت قطعہ سنبل سادج بہمنین ہیل دارچینی عود ثعلب شقاقل بوزیدان خولنجان خسک ہر یک سیزدہ
درم قرنفل ہفت درم گاوزبان اشنہ ہر یک بیست درم نخود سیاہ عنبر مشک خرما ہر یک دو درم سیب شیرین سی عدد جزر بیست رطل ماء اللحم مرغ لحم برہ
ہر یک بیست چہار رطل لحم کبوتر لحم عصافیر ہر یک رطل لحم آہو خرما ہر یک دو رطل دارچینی شقاقل ثعلب ہر یک دوازدہ دانس بہمن سفید جوزبویہ بسباسہ ہر یک دوازدہ
درم عنبر مشک ہر یک نیم درم ماء اللحم مقوی باہ و تقضیب و معدہ بارد لحم دراج لحم مرغ ہر یک رطل لحم آہو دو رطل ورق کردہ آب یا عرق مناسبہ مہر نمودہ
قرنفل پوست بیرون پستہ خولنجان بوزیدان جوزبویہ بسباسہ گل سرخ قرفہ طباشیر فرنجمشک گل گاوزبان آملہ بادرنجبویہ درونج ہر یک سہ درم دارچینی خسک ہیل
پوست بیخ کشنیز مقشر تخم ملیونا سند لسفید تخم خرفہ گاوزبان بہمنین تودریین بلیلہ کابلی مصطکی لسان العصافیر ہر یک شش درم عود زعفران ہر یک نیمدرم مشک عنبر
ہر یک نیمدرم آب سیب آب بہ ہر یک رطل عرق بادرنجبویہ گلاب ہر یک چہار رطل آب گزر بیست رطل آب سادہ قدر ضرور ماء اللحم عظیم النفع مفرح منشط مقوی
باہ محسن و محمر لون و برای اوجاع مفاصل مزمن نافع قند سیاہ یا مویز یا خرما بیست آثار شاہجہانی پوست ببول پنج سیر آب قدر ضرور در لاہن طیار کردہ عرق گلاب
ہفتدہ سیر عرق بیدمشک عرق گاوزبان ہر یک پنج سیر دردیگ کردہ لحم برہ یا لحم بزغالہ شیرمست دہ سیر مرغ فربہ ہفت قطعہ کبوتر پروار آمدہ پنج قطعہ از عظم
و پیہ پاک نمودہ ورق کردہ کباب نیم برشت ساختہ انداختہ عرق کشند بعدہ چوبچینی ہفتاد مثقال گل گاوزبان بادرنجبویہ ہر یک پنجاہ مثقال دارچینی سنبل
جوزبویہ بسباسہ قاقلتین صندلین بادیان ختائی بوزیدان کبابہ عود صلیب اشنہ شقاقل زرنب برگ فرنجمشک ہر یک دہ مثقال انداختہ بعد یکشبانروز
کشند مشک عنبر ہر یک چہار مثقال صرہ آویزند صبح شام قبل از طعام سہ پیالہ قہوہ خوری نوشند ماء اللحم بوزیدان خولنجان بادرنجبویہ کاکنج بیخ انجبار

نعنع پوست ترنج شبیبی سداب برگ نعنع خشک تخم خیارین قرطم شاہترہ عناب برادہ چوب شیشم برادہ چوب آبنوس گل غافث سنبل اقتنہ سعد سادج تخم بادرنجبویہ تخم گزرہ دیان صمغ ادک کشنیز موسلی سفید مغز تخم خربزہ فلفل ہریک ربع رطل پوست بیرون پستہ اسارون عاقرقرحا اقاقیا بابونہ اکلیل فنجنکشت گلنار ریوند ابریشم مقرض اسطوخودوس موسلی سیاہ زنجبیل نانخواہ بزرالبنج بسفایج بلیلہ زرد ہریک دوازدہ و نیم درم سنڈی رطل موسلہ سنبل فلفلمویہ ہریک نیم رطل مسک نیم ورپیر رطل انیسون سہ درم درونج گل ارمنی قسط مرکی دار فلفل ہریک شش و نیم درم لحم تیہو لحم حمام دشتی لحم عصافیر ہریک ربع و نیم قطعہ لحم دراج یک ربع قطعہ لحم نرشیرمست پنج رطل لحم آہو لحم مرغ ناجیل ہریک دو نیم رطل بدستور معروف تلیار کردہ عرق کشیدہ بہمنین توردئین شقاقل گل گاؤزبان کسیلی جوز بوا بسباسہ صندلین قرنفل سماق اذخر زعفران ہریک ربع رطل ثعلب گل سرخ ہریک نیم رطل بیخ لفاح دوازدہ و نیم درم انیسون سہ نیم درم عرق کادی رطل آب انار مغز بادام مغز پستہ کشمش ہریک دہ رطل آب نیشکر لحم نرشیرمست مغز چلغوزہ مغز جوز ہریک پنج رطل عرق بید مشک لحم آہو لحم مرغ ہریک دو نیم رطل لحم تیہو لحم عصافیر لحم کبوتر بحری ہریک دو نیم قطعہ دراج یک دربع قطعہ مشک عنبر ہریک یک نیم درم عود ہندی دو ہشت درم دم الاخوین تیشش درم بدستور تیار کنند مشک عنبر در نیچہ بندند شربتی چہار اونس عرق خمر کشنیز نیلوفر کاسنی خیارین ہریک پنج درم صندل سفید تخم کاہو تخم خرفہ ہریک سہ درم گل سرخ مغز تخم کدو مغز تخم تربزہ تخم حماض خس ہریک یک نیم درم قند نیم رطل خمر شش رطل ترکردہ شیر یک رطل انداختہ کشند عرق خمر گل نیلوفر گل سرخ ستاور سیل ہریک دوازدہ درم صندلین خسک تخم خیارین تخم فنجنکشت ہریک سیزدہ درم بادیان مغز تخم کدو بنفشہ خس پودینہ ہریک شش درم تخم کاہو پوست نارنج پوست ترنج ہریک دہ درم انیسون تخم حماض ہریک سہ درم کشنیز شش اونس خمر بیست آثار عرق خمر صندل سفید گل نیلوفر ستاور بہمنین توردئین گل سرخ ہریک دوازدہ درم خس گاؤزبان پوست نارنج پوست ترنج ہریک شش درم مصطگی شقاقل ہریک سہ درم تودرئین ہریک پنج درم خسک بیست درم سادج ہیل ہریکدہ درم کشنیز قاقلہ ہریک رطل خمر بیست آثار عرق خمر مقوی باہ مشتہی محسن لون آملہ منقی بادیان مقشر ہریک دہ رطل سادج دو رطل شکر سفید چہل رطل لاہن طیار کردہ حسن لسبحوق چہار رطل پاشیدہ تصفیہ کشند شربتی دہ درم عرق خمر موسم بہ شکال دسر باکمون دہ درم خمر چہار رطل ترکردہ شیر رطل آمیختہ تصفیہ کشید قند دوازدہ درم آمیزند مقوی معدہ ہاضم مزیلہ ریاح وبلغم اگر عوض کمون انیسون کنند مقوی باہ و ہاضم اگر بادیان نمایند مقوی مشتہی مزیلہ ریاح اگر کبابہ سازند مقوی باہ و ہاضم مزیلہ ریاح و وجع کلیہ عرق خمر پوست ترنج پنج درم شکر رطل خمر یکصد چہار رطل آمیختہ سہ روز در آفتاب داشتہ بیز ندیا ہاضم مشتہی مقوی دل و دماغ و معدہ عرق خمر تخم کرفس پانزدہ درم خمر چہار رطل دو روز ترکردہ شیر رطل آمیختہ تصفیہ کشند پس قند دوازدہ یا سیزدہ درم آمیزند عرق خمر صندل سفید دہ درم کشنیز پنج درم خمر چہار رطل دو روز ترکردہ شیر رطل آمیختہ تصفیہ کشید سیزدہ درم آمیزند عرق خمر مزیلہ ریاح و وجع شکم قرنفل عود گاؤزبان ہریک سہ درم ہیل گل سرخ ہریک دوازدہ درم صندل سفید گلاب دہ پنج درم پوست ترنج طباشیر ہریک شش درم گاؤزبان دہ درم خمر بیست پنج آثار ترکردہ مشک قند سفید آمیختہ ہشت یا چہار دہ آثار کشند عرق خمر قند سیاہ یک من پوست کنار ہشت آثار آب دو من ترکردہ بعد چہار روز لحم حلوان سی آثار لحم مرغ دہ آثار انداز ند بعد خمیر شدن کشند بادیان رطل و ارچینی گل سرخ صندل سرخ ہریک نیم رطل جوز بوا بسباسہ قرنفل ہریک بیست درم ہیل سادج کبابہ جدوار نانخواہ صندل سفید ہریک سہ اونس عاقرقرحا موسلین کشنیز پوست ترنج ہریک شش درم ترکردہ عرق بید مشک گلاب ہریک چہار رطل زعفران دو درم مشک کافور ہریک دو درم عنبر یک نیم درم صرہ آویختہ چہار دہ آثار کشند عرق خمر قند سیاہ دو من آب سہ من پوست کنار ہشت آثار گل دہاوہ و ہماسہ بلیلہ بلیلہ آملہ برہنڈی زرکندی تخم انجرہ بہنگرہ کٹائی ہریکدہ رطل زنجبیل زرد چوب درک ہریک

هریک نیم رطل یا نخواه رطل ترکرده کشند بعده قند و بیست عدد دراج تیهو هریکیده عدد لحم حلوان ده آثار قرنفل دارچینی سیل مصطکی سورنجان شقاقل ثعلب مصری
هریکده درم ترکرده نبات شش آثار شیر گاو هفت آثار انداخته زعفران مشک هریک یکنیم درم عنبر نیم درم مروارید ناسفته پانزده آثار کشند ورق طلا سه درم ورق نقره
دوازده درم آمیزند شربتی بیست درم **عرق خمر** قند سیاه یک من بیخ کنار بیست رطل خشک مویز هریک چهار رطل هردو منڈی خس هریک دو رطل بنفشه
چوب چینی سنبل گاوزبان بهمن سائله یا کبابه بید مشک برگ هریک نیم رطل مولسری تخم گزر عاقرقرحا سمندر سوکه بادیان صعد هریک شش درم عرق کشند بعده دارچینی
صندل سفید هریک نیم رطل طباشیر سیل هریک ربع رطل بسباسه جوزبویه عود مصطکی قرنفل هریک شش درم کشنیز بیست درم گلاب ده رطل قند چهار رطل انداخته
کافور دو نیم اسکرو بلو عنبر سه درم مشک شش درم زعفران یکنیم درم صره آویخته هشت یا شانزده آثار کشند شربتی چهار درم **عرق خمر** قند سیاه بیست آثار آمله کشنیز
هریک ده آثار گل ده او یک آثار عسل رطل آب یکمن طیار کنند **عرق خمر انگوری** ترتیب بیدانه هریک نیم رطل خمر یکباره دو رطل ترکرده بعد بیست روز مالیده
صاف نموده در شیشه کنند **عرق خمر انگوری** کشمش مویز آب ده دو برچه پوست ببول در خم کنند چون بجوش آید مالیده صاف کرده بکار برند **عرق خمر انگوری**
مویز دو رطل خمر یکباره ده رطل در ظرف چینی کرده دارند و بعد چهار روز مالند و بگذارند به ستور تا یکماه بعده هر چهار روز مالیده باشند پس تا سه ماه بعده هر هفته مالند
چون در ماه سوم یا چهارم جوش خورد و بوی مست آید صاف کرده در ظرف دیگر کنند دو روز در آفتاب دارند پس باهستگی در ظرف دیگر گیرند تا دُرد نیاید **عرق
خمر انگوری** مویز سه نیم رطل خمر یکباره ده رطل بیست یکروز ترکرده صاف نموده در شیشه کنند **عرق خمر انگوری** خمر پنجاه آثار گرفته عرق ترتیب بکر کشند
مویز منقی پانزده آثار انداخته بگذارند و بعد بیست روز مالند و بدارند و در هر ماه دو بار حرکت دهند چون چهار ماه گذرد و حلاوت در خمر پدید آید صاف کرده بگذارند
تا دُرد و راسب شود و صاف او بگیرند و اگر در ثقل این خمر ده رطل انداخته شش رطل کشند خمر انگوری سفید گویند **عرق خمر انگوری** کشمش سرخ پنج رطل خمر مکرر نیم من
در شیشه یا ظرف چینی کرده چهل روز در آفتاب نهند بعده خمر تند یک آثار گرفته آتش زده اندازند و دهن بند کرده چهار روز دارند پس صاف نمایند **عرق خمر
انگوری** مویز یکنیم رطل آب چهار رطل انداخته دارند بعد چهار روز مالیده بگذارند پس بعد هر هفته مالیده باشند پس بعد اربعین صاف نموده دارند و بعد دو
روز آب صاف بگیرند و در شیشه کرده روح خمر ربع رطل انداخته دو روز در آفتاب دارند پس بکار برند **فائده** اگر بخیل یا قلیل وقت مکرر کردن اندازند برآید
**بدانکه** اگر از دادن سوخته لاهن بجوش نیاید پوست کنار صحرائی یک آثار در یک من لاهن اندازند بجوش آید اگر در یکمن لاهن نیم رطل از شیشعان انداخته کشند
بر که نوشند بجز و شرب پیاله دوم برانگیزند **ترکیب جدا کردن آب از خمر** زاج سوده قدری اندازند همه آب بچکید پس صاف کنند کاغذ بسته و
صبغ از همه بهتر شب در خمر اندازند اگر دُرد نه نشیند خالص است اگر بالا ایستد آب ممزوج **طریق** رنگ خمر اگر سبز خواهند برگ شانه دشتی بسایه خشک کرده سرسته
وقت کشیدن در نیچه آویزند یا از قصب سبز پوست خراشیده بستور کنند یا آب اسفناج آمیزند یا آرد صندل سفید سلونس آب برگ لیلونس ترکرده بسایه خشک
نموده آب برگ گلاب آب برگ سیم هریکیا ونس انداخته خشک کرده دارند یکمن خمر را کافیست یا رنگ بانات سبز یا ابریشم سبز بقدری شخار قطع کرده آمیزند و این از
همه بهتر است اگر سرخ یا وردی خواهند قرمز اندازند یا صندل سرخ مدقوق بریان کرده صره بسته نهند یا شنگرف آب توام کنند که بسوختن رسد پس بخمر آمیزند یا رنگ قرمز
برآورده آمیزند اگر زرد یا نارنجی خواهند زعفران اندازند اگر کبود خواهند گذرنجته شیرین نیل بسیاهی آب شسته فشرده گرفته قدری خمر انداخته جوشیده آمیزند
سوای این هر قسم رنگ ابریشم یا بانات وقت کشیدن در نیچه آویزند همان رنگ شود **ادویه زود دست کننده** زعفران یا آشنه یا جوزبویه بریان یا گل

چراغ بخمر آمیخته یا هدهد سوخته در شراب در خمر اندازند یا گنده گوش سگ سیاه یا شعر او بخمر جوشانند هر که نوشد زود مست شود اگر خواهند که بهوش آید شبت یا دان
جوشانده دهند یا سرکه کهنه بگلاب یا آب آمیخته یا دوغ گاو یا بریف سرد کرده دهند اگر حب الغرب بخمر آمیخته دهند مجنون گردد و تفتیکه ترب خورانند بهوش آید اگر قدری
ظرف فنه نوشند زود مست سازد اگر زهره ارنب بخمر آمیخته دهند بیهوش شود چون سرکه دهند بهوش آید **ادویه دیر مست کننده و مانع مستی** لوز مخ بدو
قبل از شرب خورند حب سفید بخمر سوده نوشند جوز بویه سوخته سائیده بخمر آمیخته دهند روغن سیاه قبل از شرب نوشند شرب خمر در ظرف هب مانع مستیست اگر موی گرگ
در گوش نهند هرگز مست نشوند برگ غار بطوی گیرند که بزمین نرسد بر گوش نهند مست نشود بنده موه باخود داشتن همین اثر دارد **ادویه مزیله مستی و خمار** په
مرغ بر رو مالند مزیل مستی بول شتر مست نوشند مزیل بیهوشی شرب آب لیمو آب ترنج آب انار مزیل خمار بست شرب آب مورد قبل از شرب خمر مانع خمار بود دبوئیدن ترنج
**ادویه مزیله بوی خمر** خمر کشنیز سعد زرنباد بادیان مضغ کنند **ادویه متنفره** از خمر نان بغل داشته سائیده یا دل بوتیمار یا دل گاو خشک کرده سائیده
یا گل گندم سیاه خشک کرده سائیده یا ترب در تنور خشک کرده سائیده یا آب انگور بوسیده یا خون زاغ یا بیضه بوم بخمر آمیخته دهند آب ناشپاتی بوسیده یک
یا دوا دنس بخمر آمیخته یا رجیع اسد دانگی بخمر آمیخته یا ذباب یا بس دانگی بخمر آمیخته دهند نان چپاسد در خمر تر داشته نوشانند وقت جوع چند روز نان بخمر آغشته خورند
**عطر ارگجه** صندلین هر یک چهار و نیم استار اکسیر یک استار سنبل یا و خیس نیم سیر عود یک بهلولی زعفرانی جوز بویه عنبر هر یک توله لادن مشک عطر گلاب هر یک دو
توله عرق گلاب چهار استار بعد از کشیدن عرق عطر حاصل کنند **اکسیر** که پایه عطر هاست سنبل اشنه بیخ بنفشه هر یک نیم سیر پوست نانخ صندل سفید عود هر یک
نیم پاو بهار نانخ دو استار گلاب چهار سیر صندل عود بیخ بنفشه را بگلاب سوده باقی ادویه سائیده آمیخته اقراص سازند **فائده در اطلیه مجلوق و مقویه باه**
اما مجلوق آنست که در قضیب دو سه جا خط پیدا آیند و از جائی لاغر و از جائی فربه گردد و وقت جماع دوتا شود و زود انزال گردد و دل مائل بشهوت نشود
و بس کثیر شهوت گردد و زود و فرد شود **ضماد** برای مجلوق بیر بهوٹی عاقرقرحا حب سفید هر یک دو زر میٹھا تیلیه نیم تخم تند حل کنند که مثل مرهم شود و در خت
حشفه گذاشته ضماد نموده برگ تنبول بندند صبح با آب گرم شویند تا دو هفته **دیگر** چرک گوش آدم بیخ خرتند دو سه حل کنند که مثل مرهم شود در ظرف چینی نهند و
حشفه گذاشته طلا کنند سست شده را بحال سازد **دیگر** قسط بیخ سرخ تکار زهر میٹھا هر یک نیم بعرق یاسمین قرص بسته بروغن کنجد تازه چهل روز آهی کرده
یکپاس بر آتش نرم نهند چون سوخته شود صاف کرده حشفه گذاشته طلا کنند و برگ تنبول بندند سه روز مزیل سستی جانج دیگر ریشه عصفور بسکه آمیخته بر
هر دو کف پا مالند مقوی باه **دیگر** زیبق یک شمع چهار درهم لقدر و مرهم ساخته در حمام مالند و ساعتی توقف کرده غسل کنند باه آرد **دیگر** بیخ کنیر سفید تخم بادنجان
تخم شلجم تخم ترب تخم جوز ماثل نانخواه حب القطن مال کنگنی اذاراقی پوست انار پوست بیخ سینبهل هر یک یک روغن کنجد صد بریان کنند نصفی باند صاف کرده طلا
کنند سه هفته مجلوق را مفید **دیگر** خرقه بلعاب بچه اسپ که همان وقت زائیده باشد تر کرده دارند وقت حاجت بلعاب دهن تر نموده بر قضیب بپیچند بعد
چند ساعت کشاده جماع کنند عجیب **دیگر** پر چوزه کاشی بعسل آمیخته طلا کنند منعظ **دیگر** کوکنار عدد شب در آب تر کرده صبح بکنیز سفید بپیچد داب کو سائیده طلا کنند صبحی با آب گرم شویند منعظ
**دیگر** دارچینی بزهر گاو طلا کنند مقوی و منعظ **دیگر** زعفران زیبق کافور روغن گاو بول خر سائیده طلا کرده برگ خروع بندند **دیگر** زبل حمام صحرائی دارچینی
بیر بهوٹی قرنفل هر یک ـــــ درم عسل سه دنس خمر نیم رطل در ظرف مسی بدسته کفلوس بر و نصب بود حل کنند و تفتیکه حروف در شوند ضماد کنند **دیگر** گل ارمنی
اسکر ولیو مغز دند درم لعبت لبتر دو رطل نهند که مثل کهوه شود ضماد کنند سه روز **دیگر** پیاز نرگس ۵ عدد در روغن کنجد بیست درم مویز عاقرقرحا هر یک ۲ درم اسکر ولیو

بریان کرده مشک شش دانه افیون درم آمیخته طلا کنند برای مجلوق و مفلوج سفید دیگر پوست بیخ دودهی تخم انجره مغز جلغوزه زیره گل کتائی عاقرقرحا قرنفل موینج جند فرفیون تخم کرفس هر یک شش دانه ضماد کرده برگ تنبول بندند برای مجلوق مفید دیگر موینج پوست بیخ کنیر سفید پیاز نرگس عاقرقرحا مغز حب قطن هر یک یک نیم خراطین بر سر تخم ترب حب سفید ریگ ماهی دست هر یک یک درم تخم تاتوره فرفیون جند نمک نمک ارمنی حنظل بیضه شیر روغن کنجد هر یک یک افیون دارچینی قرنفل جند انگوزه زنجبیل هر یک نیم روغن مال کنگنی مسکه گاو بیخ هر یک دو دانه دو درم حل کرده طلا کنند دیگر مومیائی بروغن خراطین سحق کرده بقدری مشک خوشبو ساخته طلا کنند مقوی معظم دیگر مدبن قضیب و انثیین بدهن بلسان کنند دیگر زهره گاو و پیاز نرگس عاقرقرحا برابر سائیده وقت حاجت طلا کنند دیگر پوره مشک هر یک نیم درم بعسل و روغن بلسان حل نموده بر قضیب عانه انثیین و مقعد بمالند دیگر تخم تر کهلی سرشف هر یک ده درم دو ساعت نخیر حل کرده بر خرقه کشیده بر قضیب بندند پس بیش برابر سازد دیگر شکم حرباشگافته پاک کرده بر قضیب بندند دیگر کنجد سیاه سائیده ضماد کرده برگ تنبول نهاده برو خرقه که بشیر بشتر تر و خشک نموده باشند بندند و بالایش خرقه ساده پیچند تا هفته مر ساند دیگر از ذنب حمار در وقتی که برباده جسته باشد سه طاق بگیرند بر ساق هر که بندند در حال نعوظ آرد دیگر زعفران و بیخ گوش آدم عاقرقرحا هر یک یک پیه گرده خوک سه تا سی دو پاس حل کرده طلا نموده برگ تنبول بندند مقوی مسک دیگر فلفل گوگرد زرد برابر بعسل طلا کنند مهیج عصلب دیگر سم الفار زنجبیل طبعی گوگرد آمله سار بچناک تیلیه هر یک یک درم تنکار تیلیه نیم درم سائیده بشیر صنعت بیض حل کرده قدر نخود حبوب بندند و حبی بروغن کنجد سوده دو حب در حشفه گذاشته طلا نموده برگ تنبول بندند و بعد چهار پاس آب گرم شویند از چیزی بادی پرهیزند غذا مرغن خورند اگر آبله شود روغن زرد مالند برای مجلوق انفع دیگر عاقرقرحا دارچینی تخم ... هوره قرنفل قسط جوزبویه حب سفید بسباسه زر تیلیه هر یک یک پیه شیر ماهیه خوک سی تا دو پاس حل کرده در ظرف چینی نهند و بکار برند مزلئه استرخای قضیب دیگر بیخ دو بهره آب نیشکر سوده طلا نموده بعد ساعتی جماع نمایند دیگر فرفیون حل کرده تخم شبت دار فلفل هر یک یک عدد ... هریسه بروغن سوسن یا بروغن خیری یا بروغن خراطین حل کرده ضماد کنند دیگر فرفیون مثقال یک جزو درم بسباسه نیم درم تخم کونچه هر یک نیم درم دار فلفل یک نیم درم عاقرقرحا دو نیم درم روغن سوسن یا دیگر یک نیم اوقیه موم قدری حل کرده بر برگ تنبول نهاده بر قضیب بندند دیگر بیش زنجبیل سنبل بیخ سرخ تنکار گوگرد سم الفار مصطکی هر یک سه بهن بقر پنجاه سائیده پنبه آلوده فتیله سازند و روشن کرده معلق آویزند بیق شده ظرفی نهاده زیر فتیله نهند تا روغن در وی چکد پس حل کرده ضماد کنند اگر نبود شوند روغن بادام مالند دیگر پیاز نرگس حنظل قنه هر یک دو درم زیت چهار اوقیه آب بقدری بریزند چون مهرا شود آب بر دو صاف کرده زهره عصافیر عاقرقرحا تخم انجره هر یک مثقالی عنبر نیم مثقال آمیخته بر قضیب و عانه و انثیین مکرر مالند عنی را مفید دیگر افیون قرنفل عاقرقرحا جوزبویه برابر به پیه خوک در ظرف آهنی حل کرده طلا کنند عنی را مفید دیگر خون مرغ سیاه بول خر جوان برابر آمیخته راست شده میده بر قضیب مالند و هوا کنند چون خشک شود باز مالند سه بار مجلوق و انکار را بحال سازد دیگر پوست بیخ کنیر سفید عاقرقرحا پیاز نرگس برابر سائیده طلا کنند ... سستی و کجی دیگر پوست بیخ کنیر سفید غنچه کنیر هر یک ده کافور افیون هر یک یک نیم تخم جوزماثل اسگند هر یک سه آب کتائی خرد حب بسته بآب سوده مالند مجلوق و مسترخی را نافع دیگر مغز حب سفید دو زبل حمام صحرائی یا پس سفید بیفت بیق چهار باب بیسل بیض دو پاس کهل کرده ضماد نموده برگ تنبول بندند و بعد شش ساعت دور نمایند بستور تا هفته مجلوق و عنی را نافع دیگر قسط تخم ترب تودم یک پوتیه هر یک سه درم جند شش دانه بزهره بز حل کرده ضماد کنند مجلوق و مسترخی و اجتماع عروق را نافع دیگر قرنفل جوزبویه ریگ ماهی عاقرقرحا پوست بیخ عشر هر یک نیم مثقال مصطکی یک بهن بقر چهار در ظرف آهنی سحق بلیغ کرده ضماد کنند بیست یک روز و آب نرسانند عنی را مفید حتی که از اله بکارت هم

توانند کرد و دیگر دهن بسم پنج رطل گرم کنند علق نه عدد یک یک انداز ند و از دو دوش مفتوحا مانند چون سوخته شوند تخم کوبیده زبل خطاف هر یک درم مسکه
حبه سنج هر یک شش درم آمیخته حل کرده مالند هفت شب مزیل سستی دیگر گل کنیر سفید یک سیر روغن گاو نیم سیر بریان کرده هر روز یک بسنج در برگ تنبول
خورند و طلا هم نمایند دیگر عاقرقرحا دار بلدا فیون پوست بیخ کنیر سفید برابر سائیده ببول خرجوان دوازده یا بس حل کرده حشفه گذاشته ضماد نموده برگ خوج
بندند و آب نرسانند از کار رفته بحال شود دیگر خرقه بافته سفید در شیر عشر کرده یک اصبع بالا آید سه وز تر کرده خشک نموده سه وز در آب کنیر که نصفی از آب عشر
بود و سه وز در آب جامن که نصفی از آب کنیر بود تر و خشک نموده دارند وقت ضرورت از این خرقه و سه روغن کنجد هفت وز تر کرده بر قضیب پیچید و بعد
ساعتی دور کرده جماع نمایند اگرچه مجلوق باشد بر ازاله بکارت قادر شود دیگر مشک نیم قر افیون چند هر یک یک عاقرقرحا ده روغن زنبق یا روغن سوسن یا روغن
بلسان مبیت حل کرده بر پشت و زهار و قضیب و انثیین مالند دیگر حبه سفید ده درم شیر میش چهار رطل سه وز حل کرده چون شیر نیم رطل ماند در ظرف چینی از زر
دسه وز بر عانه و راسها خوب مالش کنند مجلوق را بحال آرد دیگر خون تاج مرغ یا روغن قاز یا پیه قرد یا خون خفاش یا روغن بلسان یا بیضه نسر یا بول
بروغن طلا کنند دیگر تخم انجره بعسل بر قضیب و بن ران ضماد نمایند دیگر و نبات الابل سوخته بشراب بر عانه و قضیب و بن ران طلا کنند دیگر زهره عصفور عاقرقرحا
روغن زنبق بر قضیب و عانه و بن ران و انثیین طلا کنند منعظ دیگر بیخ کندوری خشک کرده طلا کنند دیگر کافور تنکار هر یک ربع درم قرنفل دوازده
عدد فلفل شانزده عدد با آب حب بسته خشک کرده یکساعت قبل از حاجت با آب سوده طلا کنند که خشک شود مستحکم قضیب [illegible] دیگر جوزبویه بسباسه فرفیون فلفل
عاقرقرحا هر یک یک روغن خیری اطین هفت سائیده طلا کنند دیگر دارچینی قرنفل و برنج حب ملوک عاقرقرحا بش هر یک نیم جند انگور [illegible] یکنیم هفت وز زنجبیل صندل کرد
پیه اسد افزوده بیحجر و زد دیگر حل نموده ضماد کنند مزیل کج دکا و مجابر مستحکم قضیب و معظم دیگر زیبق نیم درم آب قرصعنه خرد دوازده درم حل کنند چون غلیظ شود
خرقه بافته کتان قدری آلوده بروغن گاو چرب نموده گرم کرده برگ تنبول نهاده بندند بدستور [illegible] تا ترشی بادی جماع پرهیزند دیگر جوزبویه بسباسه کشنه
چرک گوش آدم هر یک نیم پیه انثیین خرگوش خمر کهنه در حل کنند چون غلیظ شود ضماد نمایند مجلوق را نافع دیگر بیخ کنیر سفید پنج درم حبه سفید عاقرقرحا
زنجبیل بر بهتی هر یک دو نیم درم شیر گاو ده رطل جوشانند جغرات ساخته روغن برآورده سرطان [illegible] اطین در روغن مذکور سوخته طلا کنند از کار رفته بحال شود
دیگر انگژه نمک ارمنی برابر بعسل آمیخته بر قضیب و نواحی ذکر و قدم مالند منعظ دیگر سورنجان [illegible] هفتاد عدد در روغن زنبق در شیشه کرده دهن بند نموده یکشب
در زبل گوسفند دفن داشته صاف نموده ما فوق احلیل مالند مقوی معظم دیگر دارچینی زعفران قرنفل خمر کهنه برابر ضماد کنند دیگر بیضه عصفور بغیر برادر
خانه زنبور بسند تا غش بازبندند پس بروغن زنبق و دو نیک مرتبه بریان کرده انبر ده فرفیون ربع درم آمیخته وقت عشرت از نیبه بر کف پا مالند هر چند که جماع
کنند آلت از کار نیاید و بجه بسند لیسب هم همین اثر دارد دیگر زیبق دو درم عسل [illegible] چهار درم براده آهنی از آهن حل کرده بر خرقه نهاده بر قضیب پیچیده و تکیه
منعظ شود دور کرده جماع نمایند دیگر تخم ماهی ده درم علق عدد و تنکار دو نیم درم کافور قدری سائیده طلا کنند تا هفته مقوی بید دیگر زبل الفار بعسل آمیخته یا پیه ماهی و بول منعظ دیگر لسان العصافیر
چهار درم لبن بقر پنج درم بر ازنده ضماد کنند چند شب عنین را نافع دیگر صفرت [illegible] غنم دهن بقر روغن سر شف لت کرده و قضیب در دهند دیگر مغز سر خنفوذ مالند
دیگر پیه فاخته وقت جماع مالند دیگر مغز دندیو کهرمول هر یک دو نیم درم خمر تند نیم رطل حل کرده طلا نموده برگ تنبول بندند چون آبله آرد دور کرده روغن مالند
برای مجلوق و سستی و معوج نافع دیگر زعفران با آب یا بخمر سوده یا بیر بهتی بروغن بریان کرده یا زهره کلنگ بعسل آمیخته مالند دیگر مغز سر خفاش بر کف پا مالند

دیگر بیخ نرگس سعد و کشنیز بشیر تر کرده سائیده مادو چشفه ضماد کنند عنین را قائم کند دیگر عسل پنج درم روغن کنجد یا روغن نرگس یا روغن زنبق بیست درم
بریان کرده صاف نموده هفت شب متواتر بر کف پا مالند و پا بزمین نرسانند عجیب حتی که عادت باه مایوسین کند انکباب معظم مسلب مزلیه استرخا
برگ فنجنگشت برگ نیم برگ بکاین برگ برنابن جوشانده انکباب بر هند و قضیب امالیده باشند تا که رطوبت منتن برآید و قضیکه طبیخ سرد شود پارچه پوشیده غلطند
و یکدو ساعت هوا نرسانند بدستور چهار روز چنان شود که گفتن نیاید دیگر قطعه برگ زرنیاد بر کمر انداختن بندند عادت باه مایوسین کند دیگر فسنج کفتار با خود
دارند مرد شود دیگر چشم تمساح بر بازوی راست یا قضیب ثعلب اسود یا بس بر ران یا قضیب سگ خشک کرده بر ران بندند مقوی دیگر زهره دب بر ران آن
بندند هر چند که جماع کند مضرت نیابند دیگر شکم خفاش خر نگاه قضیب و رو نهاده بندند ساعتی قائم سازد دیگر روز یکشنبه شاخ نرم فنجنگشت یا الجابو گرفته حلقه
ساخته در انگشت نهند مس بعد زیبق سه درم خورند تا که حلقه در دست باشد زیبق از شکم برون نرود چون حلقه برآرند فوراً از شکم برآید و تا که زیبق در شکم باشد باه
آرد دیگر زهره خروس جوان مالند مقوی منعظ دیگر مغز سر خر جوان هشت درم بروغن کنجد بریان کرده شیر حشتر یبر بهتی تکار هر یک چهار درم آمیخته دو دفعه
پاس حل کرده بکار برند اگر بیش و سم الفار افزایند قوی شود برای عنین مجلوق انفع دیگر دندان راست تمساح در بازوی راست بندند دیگر مهره پشت
حردون که قریب گرده او بود بر کمر آویزند دیگر سرشف پنج درم زیبق دو نیم درم سائیده قرص ساخته بر یافوخ بندند بعد یکدو ساعت دور کرده جماع نمایند
عجیب دیگر نمل گورستان سعد و زیت پنج درم در شیشه کرده روغن کشند و سه هفته وارندیس طلا کنند منعظ مقوی عصب دیگر حب القطن بیست درم
در ظرفی کرده آنقدر روغن که بالا آید انداخته بآتش نرم بپزند و وقت ضرور بر کف پا و قضیب مالند مقوی هرگاه که خواهند دور کنند دیگر لسان العصافیر
بقدری لیسباسه سائیده طلا کنند منعظ دیگر برای مجلوق آنکه سر و بیخ سطبر وار میان باریک گرد باید کاول دو علق بر سطبری سر قضیب حشفه گذاشته در
هر دو پهلو نهند و سه علق بر سطبری بیخ قضیب دو بهر پهلو و یک بالای بیخ گذارند و بعد یکروز مسیده مالکنگنی قرنفل لیسباسه جوزبویه قرنفل دارچینی هر یک
پنج درم دارچینی نیم اسکرو پلو روغن گاو مسیده گندم هر یک پنجدرم شکر دو نیم درم حلوا ساخته بندند و بخرقه پیچیده بدستور تا هفته ضماد کنند یکسان گردد دیگر شیر
میش خرم قندی عرق نانخواه هر یکدو رطل جوشانده انکباب هر دو صبح بعرق بادیان شوید مقوی دیگر حبه سفید آب سوده طلا کنند و خرقه پیچیده بعد ساعتی
نعوظ آرد دیگر خانه زنبور مثل سرمه سائیده سه باشه دانه بعسل آمیخته طلا کنند در ساعتی قوت و امساک و سطبری آرد دیگر قرنفل بزیت پزانده طلا کنند
دیگر سم الفار شنگرف عاقرقرحا برابر دوازده پاس بخمر حل کرده حبوب بندند وقت حاجت سوده طلا نموده برگ تنبول بندد اگر بثور شوند روغن زرد مالند
دیگر شاک سنجون تاج مرغ آمیخته طلا کنند سه روز آب نرسانند عنین را اعمال سازد دیگر زیبق دو نیم مثقال آب ثوم آب ادرک هر یک ده درم کهرل کرده
خرقه قدری آلوده بر قضیب بپیچد دیگر دارچینی کبابه قسط عاقرقرحا پوست بیخ کبیر سفید هر یک پنجدرم آب دو رطل شبان روز تر کرده بپزند چهار درم ماند صاف نموده
روغن کنجد ربع رطل آمیخته روغن سازند و تا هفته مالند قضیب فربه و دراز سازد و آنکار رفته بحال گردد دیگر پیاز نرگس عدد یکجوب … ورق کرده بشیر میش
حل ساخته معناث زراوند گرد و بیخ خراطین هر یک دو نیم مثقال آمیخته حل کنند که مثل مرهم شود مومیائی در روغن یاسمین شش درم آمیخته ضماد کنند
مقوی مسلب دیگر چند مصطکی هر یک یک قسط [illegible] تخم ترب سه بیست بیست پنج سائیده ضماد کنند دیگر زنجبیل دار فلفل فلفل موبه هر یک نیم مغز حب سفید
عاقرقرحا هر یک یک بیش دو مغز کدوی تلخ چهار سائیده سه زیر جمل کرده قدر دو سرخ طلا نموده برگ تنبول بندند مقوی مجلوق دیگر شمع ابیض نیم

روغن نرگس یانزده گداخته فرفیون تنه هرکیه و بسباسه یک عاقرقرحا دو نیم دارفلفل جند تخم جرجیر هریک یکنیم سائیده آمیخته سحق بلیغ نموده دو روز خشک طلاکرده
برگ تنبول بندند مقوی مجامعت دیگر گل کنیر میزده درم دارچینی زعفران جوزبویه هریک سه درم قرنفل هشت عدد روغن کنجد نیم حل تمیل یا پس حل کرده بر
خرقه کشیده ببندند مقوی دیگر مغز دندعا عاقرقرحا چرک گوش آدم هریک یکنیم درم سائیده قرصی بسته در دو دانه دو درم روغن کتان انداخته بر آتش نهند تا آنکه
قرص بادامی شود فرو گرفته روغن بگیرند یک یا دو سرخ طلا نموده برگ تنبول بندند یک یا دو هفته وازقرص کار کنند برای مجامعت هم انفع دیگر دهن ده بقراط
بصل نرگس ده عدد مغز دنه پنجدرم فرفیون چهار درم روغن بر آتش سرخ کرده بصل را سائیده قرص بسته اندازند چون از سوختن بروغن سرخ کل سیاه شود
دور سازند و دو اندازند چون سوخته شود دور کنند روغن بالا آتش فرو گرفته فرفیون سائیده آمیزند وقت شب دو سرخ طلا کرده برگ تنبول بندند دیگر
انکسار تعظیب مغاث صبر اقاقیا بیاض بیض سرشته ضماد کنند چون است شود منفض انگار عفص بلیان جوز سرو پوست انار برابر بلعاب اسپغول ضماد سازند
اگر قدری شیر میش افزایند بهتر دیگر شحم اسد تنها یا به روغن گاو و قدری مشک آمیخته یا تخم انجره آمیخته بمانند تعظیب باشد دیگر حب الغیون حب سفید شنگرف برابر شیر میش
سائیده ضماد کنند در هفته به شود دیگر حب سفید مال کنگنی تخم انجره بیخ کنیر سفید بیخ خوک خراطین منسول بخم خشک کرده هرکیه دو درم روغن کنجد پنجدرم کوفته آمیخته
یا حب سفید حسن لبه بوکهرمول بیه شیر هریک شش درم کوفته آمیخته یا زیره سیاه اوراق حب سفید حب خوک بیر بهوتی هرکیه دو درم تبیر گاو سائیده ضماد بسته بدین تخم
نموده یا زنجبیل سرخ زرنیخ زنگار گرد سفید کاسم الفار زرد هرکیه دو درم صفرت بیض ده عدد سائیده آمیخته یا دارچینی شش قرنفل جوزبویه بسباسه مشک عاقرقرحا حب سفید دو
مال کنگنی بیش سیاه افیون پوست بیخ کنیر سفید تخم کرفس هر یک سه کوفته بشیر میش ترکرده یا اوراق حب سفید میمبیر بهوتی برابر بشیر میش ترکنند یا قرنفل کباب چینی
برابر آمیخته یا حب سفید تخم داتوره سیاه پوست بیخ کنیر سفید حب الغراب جند بیدستر برابر کوفته بروغن کنجد آمیخته چوبه کشند چوبه حب سفید حب مال کنگنی سم الفار دو قرنفل
بیخ کنیر سفید تخم داتوره کنجی سیاه هنگ هریک دوازده درم کوفته چوبه کشند و طلا نموده برگ تنبول بندند سه روز چوبه سرطان چهار عدد خراطین بنگ کنیر سفید حب سفید
هریک درم جوزبویه عاقرقرحا بسباسه هریک پنجدرم کوفته در خمر که بالا آید ترکرده و بعد سه روز بر آرند و خمر دیگر اندازند و بدستور سه بار پس همه را در تورت گرده
کشند و طلا نموده برگ تنبول بندند غنی مجامعت نافع چوبه مال کنگنی اوراق پوست بیخ کنیر سفید کنه خراطین ناخن فیل سرطان بیربهوتی هریک پنجدرم چوبه کشیده
طلا کنند هفت روز چوبه حب سفید پوست بیخ کنیر سفید آنگرد افیون مال کنگنی تخم داتوره جوزبویه زعفران عاقرقرحا بیربهوتی خراطین هریک چهار درم اوراق نیم
هریک دو درم روغن کنجد پنجدرم کوفته روز ترکرده چوبه کشند و شفعه گذاشته طلا نموده برگ تنبول بندند چوبه سم الفار سه درم بخون خوک صحرائی چوب بسته
چوبه کشیده بر برگ تنبول طلا نموده بندند چند روز اگر سوزش آرد کافور بدهن بقر مغسول آمیخته طلا کنند چوبه حب سفید داتوره خراسانی مال کنگنی تخم کاهو
سیاه عسل برابر چوبه کشیده یک قطره بر برگ تنبول طلا کرده بندند چهار روز ریش پیش برابر کنند و عسل چوبه خفاش کلان سانده هریک ده عدد
خراطین بیربهوتی اوراق حب سفید مقل تخم داتوره مال کنگنی سم الفار بیخ کنیر سفید بیخ یاسمین اشیشعان جند بیدستر بلیل خام جند بیه شیر بیه خوک هریک شش درم چوبه کشیده
طلا نموده برگ تنبول بندند تا هفته چوبه بیه حواصل بیه خوک مغز حب خروع گوگرد آمله سار بنگ کنیر سفید بچنکیت احمر خراطین معصفی دارچینی عاج هریک شش درم
کنجد مال کنگنی مغز ماهی و بیه شیر خفاش عاقرقرحا بسباسه قرنفل سپند کلان ایشترا عرابی زفت کبابه زعفران حب سرخ حب سفید هریک سه درم مغز
زندسلاونس مغز ماهی سونل مغز عنصا قیر زفت لوبان هریک یک نیم درم سنگ ماهی دو عدد روغن سانده ده عدد جوزبویه سه عدد روغن بیضه ده عدد جند درم

بهوپیلی دو نیم درم افیون نیم درم سائیده او دهان آمیخته حبوب بسته چوبه گیشند و دو سه تا طلا نموده برگ تنبول گرم کرده بندند هفت بار که جهلد و زعفی و مجاو دق را مفید
چوبه دارچینی خراطین سرطان علق بهونره آبی بیربهوٹی تخم ترب پوست بیخ کنیر سفید سم الحب حبه سفید چرک گوش آدم هر یک چهار درم بیش درم آب برگ یاسمین
آتش بیخ کدر صبیح گرفته ادویه را سه بار تر و خشک کرده چوبه گیشند و بعد جهلد و زقد فلفل طلا نمایند اگر بثور آرد روغن زرد مغسول مالند چوبه خراطین ده درم بیخ
کنیر تازه حبه سفید تخم تاتوره ریگ ماهی هر یک ده درم زهر تلیه عاقرقرحا خولنجان جوزبویه زبل حمام تخم ترب تخم شلجم هر یک درم چند بیدستر قرنفل هر یک نیم درم تخم تند
تر کرده چوبه گیشند منعظ مصلب چوبه مرتشنا عاقرقرحا بیش فلفلمویه سم الفار قرنفل پوست بیخ انار پوست بیخ کنیر سفید بزر البنج زاج حبه سفید زرنیخ سرخ جوزبویه
زیبق هر یک — درم تخم خروع شش درم با آب نبات الصبر سه روز تر کرده چوبه گیشند و بعد شش ماه از برگ کاه قدری گرفته بر رگ زیر قضیب خطی کشیده برگ خروع
نهاده بر رشته خام بندند تا هفته برای عنی انفع چوبه دارچینی بسباسه جوزبویه حبه سفید زهر تلیه عاقرقرحا قرنفل زعفران جند ادارقی تخم قرصعنه کنجد سیاه شونیز
حب القطن دارفلفل عاج بزر البنج هر یک — بیخ کنیر سفید شش مال کنگنی زرنیخ تاتوره سیاه دوازده چوبه گیشند برای عنی مفید چوبه بیربهوٹی سم الفار میش زرنیخ زیبق چند
پوست بیخ کنیر سفید عاقرقرحا مغز دند شنگرف دار چوبه چرک گوش آدم جوزبویه بسباسه دارچینی تخم ترب تخم پیاز تخم شلجم مغز خروع حبه سفید زفت قرنفل زعفران زبل حمام
صحرائی زبل عصافیر تخم دهتوره تخم بادنجان هر یک — درم خراطین علق کنجد سیاه حسن لبه هر یک شش درم مال کنگنی روغن موره خون انثیین حمار سیاه هر یک
سیزده نیم درم مشک نیم درم صفرت بیض مجعد و آب کشائی خرد شیر زقوم شیر عشر شیر درخت بڑه برادہ عاج هر یک بیست درم پیه شیر پیه خوک پیه ضفدع مغز عظم
مغز سر قرطیه رس بیخن حوت شسیم پیاز دسر سانڈه هر یک دوازده درم مرک جرئی ده عدد سم اسب جوان ده درم خمر نیم رطل شیر میش یک ربع رطل حبوب بسته
گیشند و قدری برگ تنبول طلا نموده بندند عجیب چوبه خراطین تازه پنج رطل نمک ربع رطل انداخته روز دوم شسته در ظرفی نهاده دهن بند کرده آتش نهند
در روغن که برآید مالند از ترشی بادی پرهیزند در دو هفته عنی مرد شود چوبه مغز دند تخم تند و قدری مشک شب تر کرده صبح روغن کشیده بر حشفه طلا کنند و وقت
جماع منعظ چوبه مغز نارجیل کهنه شنگرف هر یک ده تولہ یک پوست بیست شنگرف را بتوام آمیخته گل کرده نارجیل آمیخته حبوب بسته چوبه گیشند برای ضعف
باه یک بیخ همراه برگ تنبول خورند و طلا نمایند و جهت رعشه و فالج مالند چوبه ریگ ماهی هندی سه عدد بیخ کنیر سفید سنبل عقرب سیاه هر یک دوازده درم بهی بیر
زنجبیل عاقرقرحا هر یک شش درم روغن سرشف آب چاه هر یک نیم رطل کوفته جوشانند چون پخته شوند سائیده چوبه گیشند و طلا نموده برگ تنبول بندند
چوبه سم خر سه اونس حسن لبه نیم درم دوازده ساعت بتخم تند حل کرده چوبه گیشیده طلا نموده برگ تنبول بندند مزیل استرخا چوبه مال کنگنی حب سرخ تخم تاتوره سیاه
عاقرقرحا هر یک شش درم روغن سرشف یک نیم درم شیر میش اونس کوفته چوبه گیشند و یک دو حبه در برگ تنبول خورند و طلا نموده برگ تنبول بندند تا هفته —
چوبه اداراقی سنبر که نرم باشند رطل چوب جوار که بدهن سم تر کرده باشند سی درم پوست بیخ کنیر سفید ده درم خراطین یا بیخ درم کوفته چوبه گیشند و قدر ماش در برگ تنبول خورند
و قدر نخود طلا نمایند مقوی مصلب چوبه برگ تنبول صد عدد خمر براندی یک بوتل شیر درخت بڑ نیم رطل پیه شیر شش درم زرنیخ طبقی گوگرد سبز هر یک دو نیم درم
بیش بیربهوٹی عاقرقرحا مال کنگنی بزر البنج حب الغراب قسط حبه سفید اسگند ناگوری زرنیخ سرخ جوزبویه هر یک نه درم سانڈه کلان خشک عدد تخم جونه مانٹل
ادویه را جدا جدا سائیده اول در آب برگ تنبول بعده در خمر پس در شیر بڑه تر در سایه خشک کرده بپه آمیخته در پنج رطل زبل چوبه گیشند اول روغن برآید جدا
دارند کرات و بیست طلا کنند

**فصل دوم در تمات معظمات و مصلبات و مصغرات قضیب و ملذذه و منزله النساء** تا کسی نخواهد تمکنت کرد قضیب دراز شود

واگر سن نمو گذشته غلظ و آگندگی تواند شد نه که درازی و حلق موی عانه مهیج باه و مغلظ قضیب است چراکه غذای شعر بعد حلق متصرف بغذای اعضا میگردد
و حلق خون و رطوبت را جذب میکند و تدابیر که موجب درازی و ستبری قضیب اند باعث سستی و نقصان باه هستند **فائده در ادویه معظمه** اول قضیب را
باب گرم شسته بخرقه درشت چندان مالند که سرخ شود پس بروغن مورچه تدهین کنند تا مسام بسته نماید و نگذارد که خون متجذب بتحلیل یابد و عقب آن زفت طلا کنند
تا انعقاد خون نماید و این عمل مکرر سازند تا عظم تمام آرد علق در نارجیل تر اندازند و قدری شیر در او ریزند در جای محفوظ گذارند تا که همه شیر و علق خشک گردد
پس علق را برآورده و سائیده و بعد مالش و امرار قضیب طلا کنند اول قضیب را مالند چون سرخ شود شیر میش که عفن و نتن شده باشد طلا کنند و بگذارند که
خشک شود بعد ساعتی مالیده دور کنند بدستور صبح شام نمایند اول قضیب را مالند که سرخ شود پس آب گرم ریزند بعده موم روغن مالند و سه روز چندبار اول قضیب را
مالند چون سرخ شود خراطین بروغن کنجد سائیده ضماد کنند بعد شش ساعت بشیر یا آب گرم شویند بدستور سه روز مصاب مسمن قضیب را ساعتی در روغن سرشف
نهند بعده دو ساعت در آب قرصعنه خرد دارند معلب و از فلفل حرمل شکر بعسل ضماد کرده بشیر تازه تر شویند مطول مسمن مغز سر خر بدهن سمسم جوشانده طلا
کنند مسمن معلب قرنفل افیون تخم تاتوره سیاه عاقرقرحا تخم کونچه بیش خردل بروغن زرد حل کرده ضماد نمایند مسمن معلب کافور زنجبیل تنکار فلفلین برابر سائیده
مالند مطول معلب علق یابس بدهن سمسم سائیده یا مغز حب القطن بروغن آمیخته مالند سرطان بیست عدد در روغن کنجد رطل بزانده مالند معلب قیمه زیر جولی بحیده
بریسمان بسته بریان کنند چون صلب شود تراشیده خراطین یابس سحوق تر کرده نیم گرم بر قضیب ببندند و بعد هشت پاس دور کرده دیگر ببندند سه روز پوست موش
دور کرده تا به گرم ببندند روغنی که بر آید طلا کنند مطول روغن یاسمین روغن قسط روغن جلغوزه روغن زنبق برابر در شیشه کرده چند روز در آفتاب داشته وقت خواب
بر قضیب و زهار و انثیین مالند مسلب منعظ علق بخفاش چسپانند و در خونش رفاده تر کرده دارند و هر صباح قضیب را مالیده رفاده را بشیر میش تر کرده ببندند شب
بدارند و صباح کشاده بشیر میش شویند تا هفته اول بخرقه درشت مالند بعده برگ بادروج کوفته تا دیر مالش کنند و شب بگذارند بمرتبه غلیظ و ستبر سازد که زن از دو [?]
بجز آرد تخم انجره بعسل یا زبل حمام بروغن یاسمین ضماد کنند اول بخرقه درشت مالند که سرخ شود پس پوست گوسفند تازه گرم گرم بپیچند و در روزی دو بار معظم
با آنکه اگر پوست انار بروغن سرشف و آب بزانده متواتر مالند قضیب را کوتاه سازد **فائده در ادویه ملذذه** عاقرقرحا سنبل الطیب بعسل یا کبابه دارچینی زنجبیل
بعسل یا حبه سفید تنکار بعسل یا پیه آهو بعسل یا پیه حمام زبل حمام نمک سنگ برابر بعسل یا فلفل دار فلفل خولنجان دارچینی سنبل نمک برابر بعسل زنجبیل مربا یا تمونیا بعسل
زنجبیل مربی یا قضیب گرگ بلعاب دهن و عسل یا گل نرگس یک نبات چهار بعسل زنجبیل مربی آمیخته طلا نموده جماع کنند ملذذ انثیین سنور اسود بدهن یاسمین یا زهره بز
پیه بز خشک کرده بروغن یاسمین یا زهره زاغ بروغن گل یا موی سر زن که از شانه ریزند سوخته سائیده بعسل یا فلفلین کبابه عاقرقرحا دارچینی مشک با دیان سوخته
برابر بعسل مقوم یا خون خر سفید بعسل یا زهره ارنب تنها یا بز تک و عسل یا زهره یا خون مرغ سفید بعسل مقوم آمیخته یا زهره گاو سیاه یا زهره گوسفند سیاه یا زهره بد [?]
خشک کرده یا پیه قنفذ یا خون زاغ طلا کرده جماع کند ملذذ بحدی که زن جز وی بکسی را نخواهد و کسی دیگر بروی قادر نگردد سرشت عسل هر یک سه درم گوگرد زرد در
درم آمیخته قدری بر هر دو ابهام پای طلا نموده جماع نماید ملذذه نگردد ملذذ انگزه یک درم زنبق ده حل کرده بعد چهار روز طلا نموده جماع کند ملذذ زنجبیل
قرنفل هر یک یک عاقرقرحا نیم با آب سوده طلا کند چون خشک شود جماع نماید ملذذ عاقرقرحا و قدری مشک بخون ارنب آمیخته یا خون قنفذ بر احلیل طلا نموده
جماع کند مطیع گردد و دیگری بر او قادر نشود زهره مرغ بر تک یا پیه مرغ طلا کرده جماع کند تا منزل نگردد و دیگری بر او قادر نشود کافور در احلیل نهند ملذذ انثیین

گرگ بدهن سیاه در آفتاب داشته یا زهرهٔ گرگ در روغن نرگس شش آمیخته طلا کرده جماع کند مطبوع گردد تا که از آب سرد نشوید شوط فرو نگردد عاقرقرحا
مویز دارچینی برابر بعسل قدر نخود حبوب بسته حب در دهن دارد و آب در قضیب یا در فرج مالیده جماع کند بلذت کیابه نانخواه دارچینی برابر بعسل حب بسته در دهن
دارد و لعاب طلا کرده جماع نماید عفص با آب سوده طلا کنند چون خشک شود جماع نماید بادنجان دو گل گرفته پخته پوست دور کرده آتش فشرده دار فلفل چند عدد
بلکشیان در ترکرده سائیده بعسل آمیخته قدری بر سر قضیب بالیده جماع کنند بیر بهوٹی خراطین یا بس سائیده قبل از جماع در فرج بالدس جماع کنند دیگر بیخ انجوار
زیبق کافور بلعاب دهن یا ببول خر سائیده مالد و قدری در احلیل نهاده برگ خروع بندد دراز و سخت کند که هردو بیهوش شوند سکبینج مقل هیوه انجیل
باج سوخته شیح بادیان کعب تحریر محرق برابر آب بادیان طلا کرده و بعد تجفیف جماع کند در سه ماه یکبار بکار دارد و بلذت کثیر زن مقوی جماع **فائدهٔ ادویهٔ**
**منزلة النسا** کریکه در گرم طلال میباشد در برگ تنبول نهاده یا شیرهٔ دهی و آهک در برگ تنبول نهاده یا کافور ریا یک حودر برگ تنبول نهاده خورانند بیخ کافور تنکار هر یک
یک بعسل آمیخته یا تمر هندی قند آمیخته یا زبل حمام نمک سنگ عسل آمیخته یا زهره عصافیر عسل آمیخته یا کافور تنکار تخم تاتوره برابر بعسل آمیخته یا آلوده تخم تاتوره
فلفل برابر بعسل آمیخته یا عسل و روغن زرد آب برگ بارتنگ آمیخته یا حرمل بعسل آمیخته **فائده در ذکر ادویهٔ ممسکه** سفوف کوکنار نیم رطل
در آب یکشبانه روز ترکرده مالیده صاف نموده تخم گشنیز نیم رطل در آب مذکور ترکنند و قتیکه همه آب جذب شود بسایه خشک کرده سائیده هموزن شکر آمیزند و یک
کف بهمی شیر گاو دهند و اگر گرما باشد بلسی مقوی ممسک **دیگر** قند آب هر یک هشت رطل آب لیمو چهار عدد گل گڑهل رطل جوشانده بیخته دارچینی بیخ افلاح
هر یک بیست درم کوفته اندازند در شیشه که سوم خالی ماند پر کرده در گرما نهند چون صاف شود بیزند **دیگر** جوز لوبه عدد بر چراغ سوزند که انگشت گردد سه حصه
کرده یکی از آن سه گهڑی قبل از جماع خورند ممسک مهی **دیگر** لیموی کاغذی بریده تخم دور نموده افیون قدری انداخته بر چراغ گرم نموده وقت عصر خورند ممسک **دیگر** افیون عاقرقرحا زعفران
در جوز لوبه پر کرده بریسمان بسته در یک رطل شیر نزاند و برآید و قدر نخود دهند **دیگر** یکپاره شکر سرخ هر یک سه درم شیر گرم دهند ممسک دو ساعت **دیگر**
سه درم شیر گاو دهند **دیگر** ثمر یا برم درخت بڑ خشک در شیر گاو هفت درم شکر ده درم خورند ممسک مغلظ منی **دیگر** عرق گوگر در ربع درم عسل و درم آمیخته دهند
**دیگر** تخم راسن یک عدد بلع کنند **دیگر** دار فلفل در بادنجان خلانیده گل حکمت کرده در آتش ساعتی نهاده برآورده فلفل مذکور دارچینی هر یک نیم درم زعفران
ربع درم بعسل حب بندند وقت جماع با آب دهن سوده بر قضیب طلا نمایند و بعد ساعتی جماع کنند ممسک منزلة النسا **دیگر** روغن عین الدیک بر کف پا مالیده
ساعتی نزد آتش دارند ممسک **دیگر** حنظل رطب دو پاره کرده بهر دو کف پا مالند چندانکه مرارت او بدهن رسد پس جماع کنند یا خشک او با آب سائیده بر
قضیب طلا نمایند **دیگر** روغن تخم جوز ماثل بطور چوپه کشیده بهر دو کف پا مالند چندانکه در جلد نفوذ کند پس جماع نمایند **دیگر** ضفدع تر را مقعد دوخته زیبق
نوشانند و دهن هم بدوزند پس بر قصب بسته قصب استاده دفن کنند تا که موسم برشکال برو گذرد پس روغن کشند و بکار برند **دیگر** روغن حب قطن روغن
گوسفند بر قضیب مالند ممسک و قتیکه شویند زائل شود **دیگر** خراطین بروغن قرطم جوشانده بر کف پا مالند **دیگر** خون عصافیر نر با آرد ماش آمیخته بر کف
پا مالند یا حب بسته دارند و وقت حاجت بروغن یاسمین سوده بر کف پا ضماد کنند چون خشک شود جماع نمایند تا که پا بزمین نرساند منزل نشود **دیگر**
بیر بهوٹی درم روغن کنجد پنج درم بریان کرده بر کف پا مالند و بعد ساعتی جماع نمایند **دیگر** افیون مقل بشیر انجیر دشتی سرشته بر ناف و گرد آن طلا کنند
**دیگر** بیخ کنیر سفید بسایه خشک کرده سائیده کوکنار که افیون از آن نگرفته باشند بآب ترکرده مالیده بیخ مذکور آمیخته قدر کنار حبوب بندند وقت حاجت

آب سوده حشفه گذشته طلا کنند چون خشک شود جماع نمایند ممسک دیگر روز یکشنبه اول ماه زیر درخت بته رفته سه پایه بدست راست گیرد و پس دست
چپ پای برهنه یکبار گردیده سه چوب از آن درخت بدست خود بریده جفت پای پوشیده بخانه آید و پنبه از خانه پنبه فروش بطلبد بطوریکه او نپرسد این
هر سه چوب سه پایه ساخته و چراغ نوگلی روغن گل پر کرده و از آن پنبه فتیله ساخته روشن نموده بر سه پایه مذکور نهند و روبروی خود دارد و اینهمه در همان وقت نمایند تا که
چراغ را گل نکنند منزل نشود دیگر درخت قنب مع بیخ و برگ و تخم بسایه خشک کرده سائیده بشکر سرخ آمیخته اندکی خورده دیگر شونیز بزر البنج هر یک را افیون
دو قدر نخود حبوب بندد شربتی یک تا دو حب دیگر ضفدع کلان گرفته مقعد ش دوخته زیبق یک سیر شاهی خورانند و دهنش دوخته ششماه در دایم
آویخته دارند زیبق منعقد خواهد شد برآورده در دهن دارند مانع انزال دیگر قطعه شاخ حب سفید روز یکشنبه بریده در چراغ افروزند و چشم بر چراغ دارند تا که
منزل نگردد دیگر زیبق به پنبه آمیخته فتیله کرده روشن کنند دیگر بیر بهٹی بسایه خشک کرده بشش حصه روغن پنبه سنبهل را برابر نهاده فتیله سازند و چراغ گلی که روغن کتان افروزند و نظر بر چراغ دارند
منزل نشود و فتیله نظر بر چراغ نکنند بعد دیر منزل گردند دیگر بیر بهٹی گنجائی در پارچه فتیله کرده بروغن بقر روشن کرده بر سه پایه چوب بنزد چارپائی نهند تا که
روشن ماند منزل نشود دیگر روز یکشنبه قبل از طلوع آفتاب که زاغ بانگ نکرده خطاف را ذبح کرده پای راست او را تا زانو بریده دارند و وقت حاجت در کمر بندند
تا که در کمر باشد منزل نشود دیگر زیبق شش دانه برگ نیب یا برگ لبلاب هفت عدد در دست گرفته چندان مالند که زیبق و عرق برگها جذب گردد پس
بمالند تا که دست با آتش گرم نکنند منزل نگردد دیگر زهره زاغ خشک کرده بر ران چپ بسته جماع کند تا که جدا نماید منزل نشود دیگر روز یکشنبه اول ماه
کور موش را از دست چپ بیک ضرب کشته انثیین او برآورده در تعویذ نقره کرده در کمر بندد تا که در کمر باشد انزال نشود یا شب یکشنبه انثیین کور موش
گرفته انثیین راست بخرقه سرخ پیچیده در چرم سرخ بسته در کمر جانب راست بندند و انثیین چپ بخرقه و چرم سبز بسته در کمر جانب چپ بندند ممسک دیگر
قضیب گرگ در کمر بندد دیگر روز یکشنبه بیخ عشر سفید گرفته در کمر بندد ممسک و اگر بر بازو بندد از بلیه سحر و آسیب دیگر موی از دم اسپ موی از دم خر گرفته
در رشته کنار کرده روز یکشنبه قبل طلوع آفتاب در صحرا از زیل شغال بدندان برآورده باشند ثقب کرده هفته در کمر بندد تا که پس پشت باشد انزال نشود
و چون سوی ناف آرد منزل گردد دیگر انثیین قاز در چرم او کرده بر کمر بندند تا که بر کمر باشد منزل نشود چون سوی شکم آرد منزل گردد دیگر روز یکشنبه بان
یوم گرفته یا بیخ کدوی تلخ در کسوف گرفته بکسی دیگر نماید وقت کار بر کمر بندد منزل نشود چون سوی شکم آرد منزل گردد دیگر روزاما بیخ کنیر سفید که بجانب
شمال رفته استاده باشد کنده در کمر بندد دیگر انثیین ارنب در کمر بندد دیگر دم سگ و فتیله جفت بود بریده چیلره زده قن دارند تا بوسیده عظمها
عظم مذکور بر رشته بسته در جیبه حقوه محتاج بندند تماشا ببینند دیگر روز یکشنبه اول ماه نیش عقرب بدست چپ بریده در فوفل ثقب کرده نهند و ثقب را
از بالا به لاک بند سازند وقت جماع در دهن گیرند تا که در دهن باشد انزال نشود دیگر روز یکشنبه بیخ عنب الثعلب و نیش عقرب گرفته در شمع نهاده فتیله
کرده وقت جماع در دهن نهند دیگر خولنجان یا بیخ راسن سفید در دهن گیرد دیگر بیخ کونچه قدر بند انگشت بریده در دهن گیرد تا که زیاده منزل نشود **قول**
لارنزو بیرتین تورا پارالیکا ربع رطل همراه خمر یک گهڑی قبل از جماع دهند چون نعوظ شود جماع نمایند مجیب حب ممسک حب افیونی حب جوز دهند مرکی کافور
هر یک یک افیون نیم حب بسته یکدرم دو ساعت قبل جماع بشیر دهند و بالایش اغذیه چرب خورند دیگر ناتوره نخود پر کرده دهن بند نموده در سرباست
یکروز در گرماده و روز دفن داشته برآرند پس معتادین را دو و غیر معتاد را یک نخود دهند دیگر بیضه ثقب کرده در سیماب یکیم درم انداخته نخود نخود دده

مسک مزید منی اسپغول پنج درم لبن البقر رطل جوشانده دهند زعفران نیم درم در سر شیر آمیخته دو ساعت قبل از جماع خورند در بیضه نقب کرده حب الفلفل پنجاه و یک
دانه سبیل سیزده عدد و افیون قدر دو نخود پر کرده یا آرد بند نموده در گل یا آرد گیرند و در آتش نهند چون پخته شود بیضه برآورده چهار حصه کرده یک حصه بعد از طعام
دهند و بالایش برگ تنبول خورند و از شرب آب باز مانند سه ساعت امساک آرد و اگر تمام خورند دوازده ساعت امساک نماید افیون دو درم در قرنفل پر کرده گل حکمت نموده
در آتش پخته افیون برآرند و قدر قوت ازین افیون وقت حاجت خورند و بالایش شیر نوشند بغیر اکل نمک سنگ منزل نگردد در روغن بلسان نیم مثقال قند سفید سه
خورد تا هفته و در ع در ظرف گلی کرده دهن محکم بند نموده دوازده پاس آتش دهند پس یک سرخ خورند مزیله هر قسم سرعت انزال و ضیق نفس حب الغراب بخمر سوده
مغز سر خفاش آمیخته بر کف پا و ساقین مالند مسک منوا مسکی نیم درم زیبق یک نیم درم روغن زرد چهار درم آمیخته طلا کنند مسک **ترکیب امساک** قبل از آنکه حاجت
براز شود و بول کنند و قتیکه احتیاج براز بمرتبه کمال رسد به بیت الخلا روند و از خنصر و بنصر و وسطی بیخ قضیب با طرف عانه چسپانند و همین طور نگاه دارند تا که از
براز فارغ گردند بعده بگذارند اول چند روز بعد گذاشتن بیخ قضیب چند قطره بول خواهند آمد و بعد عمل چند روز قطره آمدن موقوف خواهد گردید و حاجت گرفتن
بیخ نخواهد شد و قتیکه برین قادر شوند بعد فراغ از بیت الخلا مقعد را بزور اندرون کشیده باشند هر قدر که درین عمل کثرت کنند بهتر و بعضے گفته که پنجهزار مرتبه در روز و شب
این عمل باید کرد و بهر حال چون این عمل بآن مرتبه رسد قادر ست بر منزل شدن و نشدن و ترکیب اینست که وقت جماع شروع کنند و چون دانند که آب منی می برآید مقعد را
بزور درون کشند و قضیب را بزور قائم دارند و ساکن باشند تا یک لحظه چون بینند که حرکت خروج منی ساکن شد و منی بمکان خود رفت باز شروع نماید مجرب و بی تکلفست۔

**فصل چهارم در کثرت و رود منی و مذی و ودی** مذی رطوبتیست که هنگام نعوظ بر سر قضیب آید و مجری او بالاتر از مجری منیست و هر چند که خروج
این نیز مفید است اما گاه باشد که بسیار برآید و در نعوظ فتور افتد پس تدارک او درین حال واجب است اما ودی رطوبتیست لزج شبیه منی که همراه بول می برآید و گاه باشد که
بعد بول برآید و مجری مذی و ودی واحدست و موضع این هر دو غدودهاست که نزدیک عنق مثانه موضوعست اگر بسبب کثرت اکل مولدات منی و ترک جماع باشد کثرت
خروج منی عند جماع و با وجود آن عدم ظهور ضعف اما آنجا که بدن در اصل خلقت ضعیف بود و اوعیه منی قوی باشد البته ضعف در بدن پیدا آید **علاج** جماع کنند و اگر
بدن قوی بود تقلیل غذا نیز نمایند باسلیق زنند شربت غوره و شربت زرشک دهند عدس بسیر که خورند و هر چه مقلل منی باشد حسب برودت و حرارت مزاج بکار برند اگر
بسبب حدت منی باشد صفرت منی و حرقت آن عند خروج و باشد که حرقت بول آرد و تقدم دیگر اسباب حرارت افزا **علاج** شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت عناب
دهند گلنار تخم کاهو تخم خرفه تخم کاسنی کشنیز اسپغول نیلوفر مفید آب بارد نوشند خس عدس مقشر خورند اگر بسبب استرخای اوعیه منی از برودت و رطوبت باشد رقت
منی و خروج او بغیر نعوظ و دیگر آثار برودت **علاج** تخم فنجنگشت سعد پودینه گلنار زیره تخم سداب شهدانج میعه یابسه شونیز دهند کمونی بهمنین تودریین مفید اغذیه
گرم خورند اگر بسبب تشنج اوعیه منی باشد خروج منی بی نعوظ و سرعت و تواتر قضیب **علاج** هر چه در تشنج گذشت بکار برند و روغن بابونه و اشتین بالند اگر بسبب
ضعف کلیه باشد که پیدا و از شدت حرارت شهوت یا کثرت جماع گداخته سیلان کند و این منی نیست مگر شحم گرده است که بشکل منی می آید بعد جماع چون بول کنند
چیزی غلیظ سفید کثیر بغیر لذت برآید و عند انزال نیز منی کثیر ظاهر شود و همه آنچه در ضعف و سوء مزاج کلیه گذشت پیدا باشد و این بدترین انواعست و در مدت
قلیل ضعیف میسازد **علاج** هر چه برای ضعف و سوء مزاج کلیه گفته شد بکار برند معجون لبوب مفید شربت لیمو یا شربت به ده مثقال یا گل ارمنی گلنار هر یک
سه درم دهند گل سرخ گلنار هر یک یک انیسون دو سائیده سه درم با آب بارد دهند غوره سماق زرشک بسبب آن ترش خورند اگر بسبب امتناع ازین جماع یا کثرت

فکر و جماع باشد که بدان سبب اعضای منی بحرکت آیند پس اگر حرکت ضعیف بود مذی و اگر قوی باشد منی سائل گردد و این بسبب کثرت منی یا ضعف ماسکهٔ
منی یا حدت منی میباشد **علاج** از استماع سخن و فکر و جماع منع کنند اگر مجرد باشد متاهل گردانند و اگر منی کثیر بود جماع مفرط نمایند مقللات منی دهند اگر ماسکه
ضعیف بود ادویهٔ مقویهٔ آن دهند روغن فرفیون وغیره بر عانه و قضیب مالند اگر حدت منی بود بتدبیر او کوشند **فائده** گاه باشد که سیلان منی از اسباب مذکوره پیدا آید و گاهی بسبب استرخای فم رحم باید که حسب سبب چنانچه گذشت تدبیرش کنند اگر بسبب استرخای فم رحم باشد در آبزنات قابضه
نشانند مقویات نوشانند گاه گاه قی کنانند **قول ارکاغانس** حجامت کاهل و قطن و دلک موضع حجامت بعد فراغ برای سیلان منی مفید است و گفته ترنا
دو درم کوفته بیرکه دهند و بخور تخم فنجنکشت رسانند **قول لارزور بیربود** تخم فنجنکشت هر یک نیمدرم جوشانده صاف کرده چوب چینی مسحوق نیمدرم طباشیر
اسکر و بلوا آمیخته دهند کندر مسحوق دو درم شیر گاو دهند همان روز بند کند یو دینه تخم کاهو قلعی کشته بسد بلور هر یک دو درم تخم فنجنکشت تخم سداب ایرسا هر یک سه درم
نبات سه درم معجون قرص حبوب ساخته یکدرم دهند بسد مروارید طلق کشته صندل سرخ هر یک چهار درم صندل سفید چهار و نیمدرم فولاد قابض سه درم
ورق طلا ورق نقره هر یک ربع درم عنبر نیمدرم قند دوازده اونس گلاب شش اونس معجون ساخته یک یا دو درم دهند روغن بلسان نیم مثقال افیون حب ساخته خورند
تا هفته چوب چینی نیمدرم با جوز اسکر و بلو لبطیخ بنفشه دهند آب لیمو اونس مرق مرغ دهند تا هفته و گفته بیستورا حابسه سفوف کشنیزی سفوف کوندرا وفلو شو سفوف
دی ریبیرا سفوف دی اتالا یا سفوف مرجانی هر چه ازین مناسب داند دهند **سفوف** حابس و ذی تخم سداب تخم فنجنکشت گلنار برابر سائیده دو درم
بسکنجبین دهند **سفوف** گوندی خسته تمر هندی مقشر هر یک یک شکر دو سائیده پنج یا ده درم دهند **سفوف** گوندی سپستان برگ ببول هر یک یک شکر
سه شربتی پنج تا ده درم بسی **سفوف** پوست ڈهاک پوست مولسری پوست انجیر دشتی صمغ سینبهل صمغ ڈهاک صمغ انجیر دشتی صمغ ببول نخود بریان برابر شربتی
دو درم **سفوف** نوفلین هر دو مائین سلیخه چوب میده مال کنگنی موچرس گل پسته صمغ پلاس هر یک یک شکر ده شربتی پنجدرم **سفوف** پوست و باروبرگ و گل
و صمغ ببول بسایه خشک کرده سائیده هر یک یک شکر پنج دهند **دیگر** نافع سیلان منی و مغلظ آن چنی گوند بهون بهلی ساوی سائیده یکتوله با شیر گاو تا چهل روز بخورند
**فصل پنجم در منی الدم** سببش ضعف ماسکهٔ انثیین است **علاج** در تقویت کلیه و انثیین کوشند انثیین در روغن مصطکی نشانند اگر باعث ضعف حرارت بود
**فصل ششم در کثرت شهوت** اگر مع قوت تن و صحت مزاج باشد و کثرت جماع ضعف نیارد در کسر آن نکوشند اما وقتیکه بآفت انجامد و احداث
ضعف کند تدبیرش ضروریست اگر بسبب امتلای بدن و کثرت دم و منی باشد حمرت لون قوت تن قلت ضعف با وجود خروج منی با حتلام و جماع **علاج** فصد
کنند مسهل دهند تقلیل غذا کنند شربت لیمو شربت نیلوفر شربت نارنج تخم کاهو کوکنار خرفه صندل طباشیر شاهتره بزر البنج کشنیز گلنار عدس مقشر
گل سرخ کافور و هر چه بارد و مقلل منی بود دهند آقاقیا گل ارمنی طلا سازند گلنار بآب مورد یا مخلب کشنیز تر برگ بید بر پشت گرده ضماد نمایند و بر بستر کتان برگ بید برگ
نیلوفر گسترده بر پشت خوابند قطعه سرب بر گرده گاه بندند اگر بسبب حدت و حرارت منی باشد حرقت بول سرعت انزال و هنگام خروج منی لذع و حرقت پدید آید
و بعد خروج ضعف ظاهر شود **علاج** کدو خرفه کاهو شیر برنج خورند دوغ ترش نوشند شربت عناب شربت نیلوفر شیرهٔ خرفه کوکنار قند دهند در آب سرد آبزن و ضماد
وغیره که اول گفته شد بکار برند اگر بسبب کثرت رطوبت باشد رقت و بیاض منی کثرت نفخ و با وجود ضعف بدن قلت شهوت غالب باشد **علاج** شونیز تخم
فنجنکشت نعنع مرزنجوش صعتر دارچینی سداب بسند کمونی سفید دراج تیهو کبک خورند اگر بسبب قوت اعضای منی و سلامتی بدن باشد اما عضوی از اعضای تر

ضعیف بود پس از کثرت جماع آن عضو متضرر شود و چون ضعف در عضوی از اعضای رئیسه ظاهر شود و اعضای منویه پس اگر ضعف دماغ باشد کلال حواس فساد فکر
و غیره پیدا بود و کذا دیگر آثار که بضعف هر عضو مخصوص است **علاج** اگر با قوت اعضای منی برودت دخیل نباشد نیلوفر در آب گرم ضماد کنند و آب نیلوفر نطول نمایند و در تخدیر اعضای
منی کوشند و ادویه مجففه بارده و ادویه مقویه دهند اگر بسبب بثور یا قروح یا حکه اوعیه منی باشد چون جماع کنند شهوت افزاید و انزال بسرعت لذت تمام شود و اگر
انزال شود اما شهوت قائم باشد و چون بثور متقرح شوند ظهور الم عقب انزال و خروج قشور و ریم در بول **علاج** فصد کنند و بطبیخ اهلیله تنقیه نمایند شیره خرفه شیره
کاهو شیره خشخاش لعاب اسپغول بشربت بنفشه دهند و تقطیب در آب شدید البرودت نشند اگر بسبب کثرت نفخ در بدن باشد چنانچه در اصحاب مراقیا شدت نعوظ
تقدم اکل اشیای نفاخه **علاج** اگر بسبب نفخ قوت حرارت باشد شیره خرفه شیره کاهو شیره کاسنی آب تربز به دهند اگر بسبب از کثرت رطوبت باشد سنجبین با حب
ایارج و مرهم محلل ریاح باشد دهند اگر بسبب از کثرت سودا باشد باسلیق زنند طبیخ افتیمون دهند **قول جالینوس** خوردن نیلوفر و تمرین بر دغن او قاطع باه است
**قول رازی** شخصی کافور شش مثقال خورد در عرصه کمتر از یازده روز باه بالکل منقطع گردید و شهوت طعام باقی بود مگر هاضمه نماند **قول لارزو** رسیر تاج [illegible]
نیمدم [illegible] شربت نبات دهند تخم کاهو دو درم با آب خرفه نوشند گلنار تخم سداب سه تخم خرفه دو سائیده دو درم با آب خرفه دهند و در رخت موز کاواک کرده فلفل نهند و بعد دو
هفته برآورده [illegible] دهند شهوت او ببرد **فصل هفتم در کثرت احتلام** کثرت احتلام مضعف کثیرت نسبت بکثرت جماع آثار در علاج این همانست که در رو
منی گذشت **علاج** قطعه سرب بر پشت محاذی کلیه بندند و بر فرش کتان برگ بید گل سرخ و برگ فنجنگشت بر پهلوی است خواباند از بستر ابریشم مدام در پایجامه دارند
و وقت خواب قرنفل سه عدد بلع کنند و چه نان زیر بالین گذارند سنگ سنگدان مرغ نزد خود دارند و ریکشنبه [illegible] که در قبر باشد گرفته بر خود بندند دندان [illegible]
آدم با خود دارند و زیر سر نهند تکیه چوب فنجنگشت زیر فرش نهند شب زیر جامه خواب گذارند سفوف سنگدان دهند بر فرش حریر و ابریشم نخوابند و کذا بر پشت که
موجب حرارت کلیه و شرایین میگردد **فائده** گاه باشد که شخصی بطی الانزال ضعیف الشهوت محتلم بسیار شود بسبب آنکه منی او جامد باشد و عند النوم گرم شود پس
وقتیکه منی گرم شود دفع او بر طبع لازم آید بسبب ازدیاد حجم بالذات او باید که ادویه و دهان مسخنه و مهیجه بکار برند تا از جمود باز دارد **قول جالینوس** خفتن بر پهلوی
راست تقلیل احتلام کند و بر جانب دیگر زیاده میکند آن را خصوص استلقا بر فرش گرم ستر **فصل هشتم در فریسموس** اسم یونانی است قائم الذکر را اهل روم
در عروسی بدو لعب کنند لهذا این مرض که مدام قضیب در و قائم بود بدین اسم مسمی شده و این گاهی با آرزوی جماع و گاهی بغیر آرزوی باشد و گاه باشد که قضیب از بروز
طول و عظم افزاید اگر زود تدارک نکنند ورم پیدا کند و بسبب شرکت دل و دماغ موجب هلاک گردد اگر بسبب ریاح غلیظه بود که در مجری قضیب آید و بسبب غلبه تحلیل
نشود پس اگر ریح در نفس قضیب بود نعوظ مع الاختلاج بود و اگر در عروق و مجاری باشد نعوظ بغیر اختلاج بود **علاج** منقیات بلغم دهند تخم سداب کمون تخم کرفس
صعتر جمله یا بعضی دو درم بماء العسل دهند روغن سداب روغن سوسن روغن یاسمین بر قضیب بمالند و بر پشت و عانه نیز و اگر ادویه بارده چون گل سرخ کشنیز
بزر البنج گلنار عدس تخم کاهو تخم خرفه کاسنی دهند منع تولد ریاح کند روغن گل آب کاسنی آب کاهو آب کشنیز صندل کافور افیون بر قضیب طلا کنند و افراط
نمایند که موجب نقص حس و حرکت او میگردد و مرغ با آب غوره نارنج سماق خورند اگر بسبب ماده غلیظ بود **علاج** تنقیه بقی کرده روغن خیری بر قضیب بمالند طبیخ بنفشه
نیلوفر خیری دشویند و از اغذیه مولده بلغم پرهیز نمایند اگر بسبب کثرت منی در اوعیه باشد از ترک جماع **علاج** باسلیق زنند ماء الشعیر شیره خرفه آب انار آب بادرنگ
آب خیار سکنجبین شربت بنفشه دهند بماء الشعیر شیره خرفه آب نیلوفر روغن بنفشه کافور سرشته نمایند بنفشه بر پشت ضماد کنند برگ خرفه برگ کاهو عدس مقشر [illegible]

بادام سرکه آب یخ ضماد سازند و آنچه در کثرت شهوت گذشت حسب سبب بکار برند **قول جالینوس** جوانی را این مرض پیدا آمد فصد کردم مرو
ازسوم سفید روغن گل آب سبز ساخته طلا کردم به گردید دیگری را فصد کردم بیخ نیلوفر تخم فنجنکشت ده درم بابونه ضماد کردم صحت شد و در آخر علت سداب
و تخم او نافع بود و در گفته مسهل درین مرض ندهند که فربه نیست بسبب نزول ماده سوی اسفل **قول رازی** درین مرض استفراغ باسهال و ادرار
نکنند مگر بقصد و قی **فصل نهم در ابنه** علت مشایخ نیز گویند مرضیست که جماع کنانیدن در دبر آرزو شود بغیر اختیار خالی چیزی در دبر شان نیاید
و یا آنکه از صغر سن بمصاحبت حیران مبتلای این گروه عادت شود یا آنکه در بعضی مزاج انوثی غالب آید و بدان سبب آلت تناسل میل بباطن نماید و دلیل میلان آله
بطون آنست که بغایت صغیر القضیب و الانثیین باشد یا آنکه در معای مستقیم بسبب حصول بلغم شوریده حکهٔ عظیم پیدا آید و این اکثر پیران را شود بسبب غلبه رطوبت
**علاج** آنچه که بسبیل عادت و غلبه مزاج انوثی باشد بضرب و حبس و اهانات و غیره ازین قبیل بازدارند و بغموم و افکار مبتلا سازند تا باشد که از یکبار باز در
آنچه از حصول بلغم در امعا باشد تنقیهٔ ماده کنند و بالعیه مناسبه روغن بنفشه و غیره حقنه کنند **قول لارزوربیه** بر جلد کفتار نشینند جدوار سرکه که بسیار
تند نباشد سوده پنبه آلوده حمول کنند تخم شاهتره آویزند صبر سکبینج یا دو مثقال وقت خواب بآب طبخ کنند شربت ورد و سکنجبین دهند گل نیلوفر و کشنیز و تخم خرفه
کاسنی هر یک سه گل سرخ پنج سائیده اسپغول ده آمیزند و دو سه درم همراه پنج درم سرکه ممزوج بآب دهند تخم انگوری حقنه کنند **قول رازی** بر زمین سرد و
سرد چون کتان برگ گل برگ بید خوابند و بر پارچه که بآب یخ سرد کرده باشند خوابیدن و صفحه سکب سرب بر کمرگاه بستن سود دارد و گفته مردی بود چون بر جای
خواب خفتی این شهوت جنبیدی آنرا فرمودم که از بیخ شیاف ترشیده بردارد چون کرد آن شب ساکن خفت و ادویه مقلله منی و مسقطهٔ شهوت مفید فتیله شحم دب کنگر
آلوده بردارد و دوانه ثوم بزیت جوشانده سفید جلد تنگاه کفتار سوخته بزیت طلا کند یا حمول نماید **فصل دهم در غدیوط** مرضیست که چون جماع کند وقت
انزال باز نیز بغیر اراده بر آید و مقعد حفظ او نتواند و اکثر کسانی را افتد که از جماع لذت تمام یابند و منی ایشان در غایت رقت و حدت بود و خون رقیق و امعا
سست دارو و اخلاق اندک و عضلات ضعیف و طبع کثیف و لذت بمحسوسات لمسی بیشتر باشد و گاه باشد که زن را پیدا شود **علاج** بتقویت دل و دماغ و اعضا
کوشند و وقت جماع اول به بیت الخلا روند تا روده پاک شود و شکم خالی گردد پس صحبت کنند و قلایا یکمون کشنیز کبابه تمر هندی بریان اندکی روغن نخود
اقاقیا رامک گلنار صمغ عربی کندر شاف ساخته عند جماع بردارند مدام دارند روغن به روغن اهل روغن ناردین در مقعد مالند مرهم قالبش بر مقعد گذارند جماع
بامرغوبه بارد الموضع مفید تخدیر نافع **فصل یازدهم در ورم انثیین و قضیب** اگر حار بود سبب او خون یا صفرا است یا حبس منی عند جماع حمرت ورم
وجع حرارت لمس پس در دموی عظم حجم و سبب ثقل و در صفراوی شدت التهاب اگر ورم در پوست انثیین باشد قلت اعراض لمس معلوم گردد و اگر در نفس انثیین بود
شدت اعراض و تب و عطش جهت اتصال او بدل **علاج** باسلیق یا صافن زنند اگر مانع نبود بر ساق و پشت شرط زنند و حجامت نهند و قی نمایند آلو تمر هندی پخته
عدد و ترنجبین قند هر یک ده درم طیار کرده دهند تلیین بشیافه کنند یا شربت بنفشه مغز فلوس ترنجبین دهند خرفه بسرکه گلاب لعاب اسپغول آب کشنیز تر آب برگ
عنب الثعلب آب برگ کاسنی آب کدو تر کرده بر انثیین نهند آرد جو عدس باقلا آب کشنیز تر آب عنب ضماد نمایند اگر وجع ضربان شدید باشد برگ کاهو برگ خشخاش
یا عدس گلنار برگ گل پوست انار دهن ورد ضماد سازند و بعد ابتدا آرد جو باقلا نخود و اندکی زعفران در رادعات افزایند و بعد انتها بابونه اکلیل زیره صعتر
بیخ سوسن ورد لعاب کتان حلبه برگ کرنب بماء العسل و شلث ضماد کنند یا بابونه اکلیل تخم شبت به بیاض بیض گذارند شیر ببوماش لب لوز خورند کرم

بر بندند و اگر ورم در یک انثیین بود فصد و حجامت از همان جانب نمایند و اگر در هر دو باشد از هر دو جانب اگر بسبب کثرت بلغم باشد بیاض لون و رم قلت وجع
نرمی لمس **علاج** بطبیخ تخم ترب شبت اصل سوس نمک قی کنند مکرر و بطبیخ اصل سوس بادیان گاهفند نوشته تنقیه بحب قوقیا نمایند نخود آب خورند آرد گندم
اکلیل کمون بابونه حلبه مقل موم روغن خیری صفرت بیض مثلث یا آرد باقلا بخمیر کمنه یا بعسل آمیخته یمینه بزانده صفرت بیض آیخ و گندم آمیخته یا اکلیل مویز منقی کمون آرد
باقلا بعسل و دهن سمسم آمیخته یا کمون کندر آرد باقلا زیت آمیخته یا بابونه اکلیل خطمی خسته خربزه روغن بابونه ضماد کنند مشک بروغن خیری یا بروغن نیلوفر حل کرده
در احلیل چکانند اگر ماده غلیظ بود نفع تمام مرزنجوش در آب پخته نطول کنند و تنقیل و ضماد نمایند زهره بقر بعسل آمیخته طلا سازند و در تحلیل افراط نکنند تا ماده صلب
نگردد و پس ادویه بروغن کنجد یا بصفرت بیض سرشته گذارند **مثلث** آب انگور چوشانند که ثلث ماند یا شیره انگور سه رطل آب یک رطل بپزند که ثلث ماند و این شراب
مقبول نیز گویند اگر بسبب سودا باشد صلابت و کمودت ورم عدم وجع **علاج** مقیات سودا دهند بطبیخ بادیان اصل سوس بالنگو گلقند عسلی نوشند مقل بابونه
اکلیل برگ کرنب مغز ساق گاو پیه مرغ پیه لیطاشش میعه حلبه مثلث همه یا بعضی ضماد کنند سبوس گندم سائیده اشق بسکنجبین حل کرده آمیخته گرم نموده ضماد کنند چون
نرم شود دیگر گذارند آرد باقلا آرد نخود هر یک ده تخم فرنجمشک بیخ مویز منقی بابونه شحم ایل شحم عجل شحم بط هر یک بیست شموم گداخته ادویه سائیده بموبز مدقوق آمیخته قدری
روغن سوسن افزوده ضماد کنند باقلا حلبه بابونه سائیده بمیبختج و شحم آمیخته یا تخم شبت نخود اکلیل بابونه با آب کرنب ضماد کنند پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو زیت مقل
بهم گداخته مالند و بعد حصول آلمین بطبیخ افتیمون یا حب افتیمون تنقیه نمایند بعده بملحفات با آب کشنیز سوده طلا کنند فرطه صلابت آرد نخود ضماد نمایند محلل ورم اگر بسبب
ریح باشد انتفاخ عضو بغیر حمرت و ثقل و بغیر حرارت و صلابت **علاج** کمونی دهند بگاورس سبوس نمک کماد کنند اگر زائل نشود قی نمایند و آنچه در بلغمی گذشت
بکار برند **انتباه** گاه باشد که ماده ورم گرم انثیین بسبیل سعال سوی سینه انتقال کند و گاه باشد که پوست انثیین انجور و ساقط سازد و انثیین برهنه نماید
و پوست دیگر سخت تر از اول پیدا شود **فائده** اگر ورم در انثیین راست باشد رگ پشت ابهام دست چپ کشایند و در گوش چپ سوراخ فراخ کنند یا بر اسیلم دست
چپ داغ دهند و اگر در انثیین چپ باشد عکس آن و اگر در هر دو بود هر دو عرق زنند و هر دو گوش ثقب کنند یا بر هر دو اسیلم داغ دهند **فائده** قریب بند دست از طرف ابهام بجانبی که
ورم در آن انثیین است داغ کنند و رشته بعسل بلادر آلوده بر ساق پای مخالف بپیچند و رشته دیگر در وسط بازوی مخالف بندند چون عسل بعضو چسپید رشته
بردارند و آبله بر پا شند چون حکه در آن محل شود از نارجیل خراشیده روغن نارجیل مالند تا حکه رفع شود و محلل ورم و صلابت در ساعت **قول**
**جالینوس** اگر ورم سفید باشد روغن نفط در مثانه چکانند و اگر سرخ بود توتیا بسرکه طلا سازند **قول رازی** مرا ورم در انثیین ایمن شد مداومت
بقی کردم رفع گردید پس هیچ چیز بهتر از قی نیست درین **قول لازوربیرا** از سبب قد انثیین متورم بوته سازند و در وش بسکه جرب نمایند
و انثیین در و نهاده دارند مجرب و گفته بیخ ابهام مخالف ورم داغ دهند مسکن وجع شدید هم و گفته آهک در آب حل کرده گذارند چون آب شود و قشری بر
آب بندد و قشر نکور گرفته بر ورم گذارند رفع شود و گفته دیارود انورلیقور ما و طبیخ محلله طبیخ ریزه لیتو انفع حب سبب هند آبزن آبزن ریزه لیتو کردو کاتاپلا
مسکته یا کاتاپلازما زرلیتو یا کاتاپلازما نودینا یا کاتاپلازما محالیه یا کاتاپلازما دی آتالا یا پالیتی متوفصی یا ادکوانیمپلیس دی انکیتاس یا امپیا استرو دیا کیا لوگند
و گفته اول مقی دهند بعده ریوند چوب سیده مصطکی بیخ ساطی لشیر زانده ضماد کنند و گفته اگر بسبب سوزاک باشد برگ شانه برگ بهنگره ریوند حب الثعلب
سائیده ضماد کنند **دوا** در آب تنب انثیین بنند **دیگر** برگ بعسل یا برگ خطمی جوشانده آبزن کنند و همون برگ بندند **دیگر** بطبیخ گل بر شویند و ثقل او بندند

دیگر برگ کدو گرم کرده یا آرد باقلا بر بندند مرطبه ورم و وجع دیگر راتش نمک پخته بندند دیگر برگ انبه بروغن گاو چرب کرده گرم نموده بندند محلل دیگر موم
نمک کوفته ساعتی کماد کرده بندند دیگر شیر گاو نیم آثار جوشانند چون غلیظ شود کماد کرده بندند دیگر گل تاتوره سیاه بندند محلل دیگر برگ بسینده گرم کرده بندند
دیگر زبل آهو باب ضماد کنند مرطبه وجع و ورم دیگر برگ انگور برگ فنجنکشت بروغن گاو سائیده یا پوست بیخ سوسن بشکر آمیخته یا برگ درمنه آرد گندم پخته
یا آرد جو بسرکه پخته یا پوست و رومی بیضه سائیده یا زیره آرد باقلا و موم و روغن آمیخته یا بیخ عروق الصفر پخته ضماد کنند و برگ تنبول
بندند دیگر زنجبیل نارجیل بحری برابر باب سائیده گرم کرده یا اشق بسرکه حل کرده طلا کنند دیگر خطمی آرد جسته خرما بسرکه ضماد کنند مرطبه ورم انثیین که از تدبیرش
عاجز بوند دیگر روغن بیضه یا تیتیخ معای میش زیاده روغن آمیر یا روغن بادام گرم کرده مالند دیگر زنجبیل مغز حب قطن کنجد سیاه مقرو برابر ببول گاو پخته نیم گرم ضماد کنند
ورم بر دو دیگر مغز حب خروع باب سائیده در ظرف نقره گرم نموده ضماد کنند در روز چهار بار مرطبه ورم ریحی دیگر برگ خطمی پخته بمسکه ضماد کنند مرطبه ورم گرم
دیگر آرد جو باقلا عدس سه تشرا آرد ماش سیاه مقرو برابر سائیده بدهن و در چرب کرده بسرکه و آب سرشته پخته بر خرقه کشیده بر ورم انثیین یا هر جا که باشد بپاشند
زود تحلیل کند دیگر حلبه کتان هر یک و نیم مثقال برگ خطمی برگ عنب الثعلب هر یک پنج مثقال اکلیل یکدرم شیر نر رطل جوشانده انکباب کنند بعده گل ارمنی
جدوار هلیله زرد کندر هر یک ربع درم با تیس تخم عدد سائیده ضماد کنند مرطبه ورم قضیب و غیره دیگر برگ فنجنکشت سائیده مثل نان ساخته از طرفی پخته از طرف تمام
بر انثیین بندند مرطبه ورم و وجع دیگر موی تن چسپانده مغز حب القطن بندند مرطبه ورم و وجع دیگر تخم ریحان بر قضیب و عانه ضماد کنند دیگر سیر را چوبه برابر بدهن سیم
آمیخته گرم کرده ضماد کنند و برگ خروع بندند برای کم و زیاده شدن انثیین مفید زعفران افیون طلا کردن همین اثر دارد دیگر مغز خروع بلبن البقر پخته ضماد کنند مرطبه ورم
بارد و ضیق ریحی دیگر اصل سوس طباشیر بروغن سائیده طلا کنند مرطبه ورم قضیب که بسبب حرقة البول باشد دیگر مغز خسته انبه کهنه باب سوده گرم کرده طلا کنند
چون خشک شود دیگر گذارند مرطبه ورم حرقت دیگر برگ اوانتی بان دیگر کنجائی زنجبیل هر یک درم پوست بیخ خروع ده درم سائیده باب پخته ضماد کنند اگر حرقت پیدا آید
باب شسته روغن کنجد مالند مرطبه ورم در یکروز دیگر باقلا گل خطمی یا بابونه مویز یا مرزنجوش بزر البنج یا نمک سنگ جوز ماثل یا خبه یا برگ مور ضماد کنند دیگر زهره بز
بر انثیین و عانه طفل دو شند مرطبه وجع و ورم دیگر زهره ضبع یا توه در گلو آویزند دیگر اسگند چهار درم شیر گاو دو رطل جوشانده نوشند در هفته محلل ورم

**فصل دوازدهم در عظم انثیین** بر سبیل سمن نه بطریق ورم و این عظم بعظم تدریج باشد **علاج** بیخ افیون شوکران لفاح کوکنار حکاکه حجر المسن آب
کشنیز ضماد کنند اگر گل ارمنی سرکه افزایند بهتر و حکاکه اسرب حکاکه حجر الرحی انفع و اگر ادویه مذکوره بر ثدی نوخیز گذارند بزرگ شدن ندهد باقی آنچه در منع بزرگی ثدی
آید بکار برند **دوا** اخلقل زبل الفار برابر ببول آدم سائیده ضماد کنند دو هفته دار فلفل موسلی سیاه برابر سائیده هر روز یک کف خورند

**فصل سیزدهم در جاتونا**
مزعیت که در قضیب یا فم رحم اختلاج افتد و اوعیه منی کشیده گردد بسبب ورم گرم وانعاظ شدید و بزنان نادر افتد باید که در علاج تاخیر نکنند تا از شدت تمدد تجمع
و سیه منی نینجامد و هرگاه که شکم نفخ کند و در اعضا تشنج افتد و عرق سرد آید دست از علاج کشند که فهو موت **علاج** باسلیق زنند و به سکنجبین شیر خشت مغز فلوس
ملیین کنند بتدریج و ماء الشعیر آب خرفه آب عصی الراعی نوشند صندل اسفیداج گل ارمنی افیون گلاب آب کاهو آب کشنیز بر اعضای جماع طلا نمایند اگر کفایت کرد فبها
والا بعد تنقیه و منع انصباب ادویه محجمه مع شرط یا علق بر قضیب یا قطن یا بر ران گذارند یا قبل از تنقیه حجامت و ارسال علق بر قضیب منفعت است

**فصل چهاردهم در وجع انثیین و قضیب** اگر بسبب سوء مزاج گرم باشد حرارت التهاب **علاج** آب کشنیز آب کاهو آب عنب الثعلب طلا کنند اگر وجع شدید خون حسی

وتشنج باشد افیون افزایند واگر حرقت اشد بود کافور نیز زیاده کنند واشربه واغذیه بارده دهند اگر بسبب سوء مزاج سرد باشد وجع قدری **علاج** پیه بط پیه مرغ روغن خروع بجند و فرفیون آمیخته مالند زنجبیل و ارچینی بگلقند دهند نخود آب خورند اگر بسبب باد باشد استعمال وجع تمدد بغیر ثقل **علاج** بابونه اکلیل و وینه سداب ضماد کنند جندبیدستر یاسمین روغن سداب آمیخته مالند اگر بسبب ضربه و سقطه باشد **علاج** فصد کنند بنفشه کدو نیلوفر برگ خطمی عنب الثعلب وغیره ضماد کنند اگر بسبب ورم باشد تدبیرش گذشت **دوا** روغن گل روغن بابونه مالند مرکی سقل کنند برابر آب سائیده طلا کنند برگ عشر گرم نموده بروغن زرد چرب نموده بندند

**فصل پانزدهم در ارتفاع و صغر انثیین** ارتفاع آنکه بیضه از کیسه خود سوی عانه برآید و باشد که از غایت ارتفاع میل بمراق نماید و از ظاهر بتمامه غائب گردد و در بیضوت عسر و تقطیر بول و شدت وجع عند خروج بول عارض میگردد و اکثر حرکات متعذر میشود و خفت درین اعراض بحسب قلت ارتفاع است سبباً و غلبه برد بر انثیین و ضعف ظهور ورد است و باشد که در آخر امراض حاده پدید آید و این آثار قرب موت بود و علاج نپذیرد و صغر آنست که مجتمع شود و در نفس خود خورد گردد بغیر آنکه میل ببالا نماید و این نیز از برودت افتد **علاج** برای ارخاء و تسخین مداومت حمام کنند بطبیخ بابونه اکلیل کتان سبوس آبزن سازند هر گاه که از آبزن بر آیند دم ر مرزنجوش حلبه اکلیل بابونه روغن فرفیون بالعسل طلا نمایند و ادویه باهیه در غذا اندازند و اگر بعد حمام محجمه بزرگ برآنجا نهند و بآهستگی مکند انثیین فرود آرد و صغر انثیین را ارخاء و تسخین کافیست **فائده** گاه باشد که قضیب مرتفع شود و از ظاهر بالکل مفقود گردد در باب و علاج او بدستور ارتفاع انثیین است **قول عسکری** اگر انثیین بغایت مرتفع گردد و مریض را هفت روز متواتر در آب گرم نشانند پس در احلیل انبوبه فضه داخل کرده بدهن نفخ کنند نفخ شدید تا که حالبان منتفخ گردند انثیین نزول نماید

**فصل شانزدهم در دوالی و صلابت صفن** دوالی آنست که عروق کثیر ملتوی دوالی مانند بر کیس انثیین پدید آید و صلابت آنست که سختی و درشتی فقط در کیس انثیین ظاهر شود و این هر دو در انثیین چپ اکثر افتد **علاج** برای دوالی هر چه در دوالی پا گفته آید بکار برند و برای صلابت هر چه در ورم صلب انثیین گذشت بعمل آرند و قی و تضمید ادویه محلله ملینه در هر دو نافع **قول صاحب فیروز** عروق مذکوره را از بالا و پائین سخت بسته از میانه قطع نموده تا آنکه زده مثل جراحت علاج کنند مرهم شنگرف نافع **فائده** گاه باشد که در صفن باد غلیظ بند شود و اختلاج و تواتر آرد و گاه باشد که این تواتر و اختلاج در جرم انثیین افتد و مشی متعذر گردد

**فصل هفتدهم در استرخای صفن** یعنی پوست انثیین فروهشته شود و بیضه بحال خود ماند و گاهی بدرجه رسد که وقت برخاستن زیر پا آید **علاج** عفص آس گل سرخ عدس گلنار کزمازج بلوط قسط ضماد کنند و آب آنها نطول نمایند **دوا** بادنجان کلان خالی کرده زرد چوب مسحوقه روغن کنجد هر یک ده درم پر کرده بر آتش نهند چون جوش شد تر گرفته انثیین را تا ام سه روز روی دارند مرکه کسر انثیین و قضیب اگر به نگردد و فرونی را ببرند و ببرند

**فصل هیزدهم در قروح قضیب و انثیین و نواحی آن** ریش این موضع ردیست و بزودی عفن و ساعی می میگیرد و لهذا اهتمام در تدبیر او اشد المهمات است **قول جالینوس** قروح خبیثه قضیب و دیر شدید تر میباشد زیرا که بزودی عفن میشود از حرارت و رطوبت آن موضع چه آنجا مجاری فضول اند **علاج** اگر قرحه تازه بود صبر مردارسنگ اقلیمیا مغسول بحجر توتیا مروارید کندر سوخته نحاس سوخته شادنج گلنار حناء ذرور سازند ذرور بکار برند و اگر مزمن بود کندر قرطاس محرق پوست درخت سرو سوخته مر سوخته بعمل آرند کندر مر دم الاخوین شمع هر یک دو درم مردارسنگ صبر انزروت هر یک نیم درهم در روغن ورد پانزده درم مرهم ساخته گذارند اگر از جنس آکله باشد افیون یا موی آدم سوخته صبر مر کندر دم الاخوین انزروت سائیده پاشند تا آنچه عفن باشد زائل گردد پس مراهم منبت گذارند اگر قرحه درون قضیب باشد سوزش و عسر بول و خروج خون و پوست ببول آنچه در قرحه تازه گفته شد همه ملائم تر بود از فتیله سازند و باقی تدبیر از قرحه مثانه جویند انزروت دم الاخوین

و نواحی آن بوره سوخته را خشب رزیانشونیز سرکه به بیه مرغ طلا کنند اگر به نشود قطع کرده برای حبس مزاج زنگار پاشند و هرچه در ثالیل آید بکار برند —

# باب هفتدهم

## در امراض صفاق و ثرب و مراق

پوشیده نماند که پوشش شکم پوست و غشای خارجی که آنرا مراق گویند و عضله‌ها و دو غشای دیگر یکی ازین دو غشا داخلیست و مماس معده و روده و این غشا را ثرب گویند و ابلیس خوانند غشای دوم که خارجیست و این غشا را صفاق نامند و باریطون خوانند جهت ممتد بودن او و مراوعیه جوف او و این غشا تا تهیگاه و پیغوله ران آمده است و درینجا دو منفذ ساخته شد از هر سو یکی و فرود آمده است تا نزدیک هر دو انثیین و اینجا کشاده شده با یکدیگر پیوسته و گرد بگرد هر دو انثیین یک خریطه گشته حال پوشش شکم اینست که گفته شد **فصل اول در فتق و قیل** یعنی شگافته شدن غشا یا صفاق یا اتساع مجری که بالای انثیین اندیس جسمی از آن نفوذ کند و در انثیین آید یا دعامه بند شود و سبب او جستن یا صیحه قوی یا حمل بار گران یا جماع بر سیری یا قی عنیف یا احتباس ثقل و ریح ممدوده و غیره است که باعث شقاق باریطون گردد پس اگر از محل ناف یا بر تر یا فرو تر از آن پاره شود و پوست شکم سالم بود پس ثرب و امعا که تحت اوست درین شق آید و از موضع خود بر آید و پوست شکم آنجا را حسب حجم خود بلند سازد و این افتق مراق البطن گویند و اگر آن دو منفذ که در آخر باریطون پیدا آمده است یکی از آن یا هر دو کشاده شود یا باریطون از ینجا بشگافد و چیزی از فوق در کیس انثیین فرود آید آن را علی الاطلاق قیل گویند و این مخصوص بمردانست پس اگر نازل ثرب باشد قیله ثربی اگر روده باشد قیله معائی گویند و اگر ریح بود قیله ریحی و اگر آب باشد قیله مائی نامند و قیل را ادره و قرو نیز گویند و اگر ماده غلیظ با انثیین فرود آید و غلظ و صلابت آرد قروالحمی گویند بدانکه فتق در اصطلاح اطبا عبارتست از اتساع آن دو مجری که بالای انثیین است و نزول چیزی در کیس یا شگافتن باریطون از هر جا که باشد پس اگر از حوالی ناف بشگافد فتق مراق البطن و اگر در پیغوله ران کشاید و چیزی از بالا همین جا بند شود و با انثیین نگراید فتق اربیه و اگر با انثیین فرود آید قیل نیز خوانند پس قیل قسمی باشد از فتق و فتق اربیه و فتق مراق البطن بزنان بیشتر افتد و فتق اطفال را بسبب کثرت رطوبت مزاج و کثرت حرکات آنها و ضعف غشیه اکثر پدید آید **قول جالینوس** قیله ثرب و قیله معا مرض قوی و عسر است اگرچه حجم آن کم باشد و گفته بیضه یمینی قوی تر است از بیضه یساری و قیله اکثر در یساری شود و در یمینی کمتر و گاهی اتفاقاً بیضه یساری قوی تر از یمینی در خلقت بود و گفته اگر امساک منی کند و جماع و صعود کند بسیار رجال پیدا میکند ادره را **قول بقراط** فتق که در مراق افتد آنچه بالاتر از سره واقع شود مؤلمست **فائده در ذکر قیله امعا** و این اندک اندک پدید آید و بازگشتن آن بعسر باشد و وقتیکه مریض بر پشت تکیه کند و آن را بدست بالا کند بعسرت بموضع خود رود و هنگام رجوع قراقر کند و وقتیکه غذای بادانگیز بدگوار خورد یا پیاده رفتن اتفاق افتد امعا در انثیین فرود آید و انثیین سخت نماید و درین وقت اگر باز بر ند بمشقت و تصدیع تمام باز گردد و باشد که عند عظم سبب وجعی مثل قولنج پدید آید و این اکثر بهلاکت میکشد جهت سده و انحلال قولنج **بدانکه** ثرب که طاقی معاست نیز همراه معا فرود می آید مگر وقتیکه ثرب نیز شگافته گردد آنوقت روده فقط نزول می نماید بعدم حیلوله الثرب **علاج** مریض را بر پشت خوابانند و از دست

بخمر جاذب شسته بخرقهٔ پاک نموده پوست گوسفند نهاده رفادهٔ مثلث بر گوشهٔ ران گذاشته بعصابهٔ محکم ببندند تا ثقب حجاب بند گردد و مریض را بر بستر نرم
تا وقتیکه التیام یابد مستلقی دارند پس بآهستگی برخیزد و از سواری اسپ و حمل بارگران و جماع وغیره پرهیز دارد این تدبیر وقتی سود دهد که ثقب تنگ بود و مزمن نشده
و اگر ثقب فراخ و مزمن باشد التیام آن متعذر اما از فزودن باز ماند و اگر خواهند که بالکل صحت شود باید که گوشهٔ ران شگافته حجاب منخرق را دوخته تدبیر جراحت کنند
کباب خورند طبیخ بادیان کشنیز خرما انگوری نوشند **فائده در قیلهٔ مائی** عدم قرار قر و پوست انثیین و شدن آن آبناک نماید و در اندک مدت بسیار بزرگ گردد و چون
بجنبانند حرکت آب مسموع شود و چون در دست گیرند سنگین نماید و اگر خواهند نازل را باز گردانند بهیچ وجه باز نگردد و بول اندک اندک و بدفعات بر آید **علاج** اگر
سبب قوی نبود و آب بسیار جمع نگشته برای نشف رطوبت هرچه در استسقای زقی گذشت بکار برند تقلیل شرب آب نمایند معجون کمون دهند انیسون بادیان
انگلقند خورند ریوند بانیسون دهند یا مادجوب کرنب یا مادجوب بلوط بزیت آمیخته یا سعد آرد جو گل ارمنی کمون برگ مورد زبل گوسفند کهنه برابر آب مورد سرکه آمیخته
یا سعد آرد جو زبل گاو آمیخته یا حب الغار فلفل بوره کمون بزیت یا بخمر یا بسرکه آمیخته یا جوز سرو پوست بلوط عفص پوست انار باقلا بزیت آمیخته یا مقل بآب بهن
صائم سائیده ضماد کنند ریاو خاره و اگر نه بندند نمک دو درم آب هشت رطل جوشانده آبزن کنند برگ تنباکو افیون هر یک درم سائیده بر برگ نهاده ببندند
مزیل وجع و اگر سبب قوی باشد و آب کثیر سوای بزل و داغ نفع نکند **طریق بزل** بمبضع عریض کیس را از یمین یا یسار نزدیک بشگافند و در راه بر گزلک نشتر
پس آب بیرون آرند یا انبوبه نهاده بطوریکه آب استسقای زقی می بر آرند بر آرند پس اگر آب کثیر بود یکبارگی بر آرند تا غشی نیفتد مگر اندک اندک در سه روز بر آرند و تعقیب
همی کوشند و چون آب بالتمام بر آید داغ دهند تا دیگر نریزد چرا که بزل بیداغ اگرچه چندی فرصت میدهد اما باز مرض عاید میگردد **طریق داغ** چون آب
بالتمام بر آید مبضع را آنقدر که توانند دور تر برند پس آلهٔ آهنی رقیق معقف که باین کار مخصوص است در آتش گرم کرده در موضع بزل آرند و میان کیس گردانند
تا کیس و بار بطون متاذی شود و موضع فتق متشنج و تنگ گردد و دیگر آب جمع نشود و وقت داغ اهتمام تمام نمایند تا آلهٔ داغ بجرم بیضه نرسد و بعد داغ بتدبیر خشکریشهٔ داغ
**قول صاحب قبر** پرازسوزنیکه در استسقا بکار آید پائین از درزیکه باین انثیین است دور تر جائیکه رقیق باشد بدست بآهستگی فرو برده دنبال سوزن
را یمین و یسار بگردانیده باشند تا آب بر آید پس بتدبیر جرح بپردازند **قول ڈاکٹر** سبب آن کثرت شرب آب و رحمی است یا آب نوشیده دویدن باید که نشتر
زده آب بالتمام بر آورده چیزی در دهن جرح نهند تا مندمل نگردد بعد هفته بمرهم مندمله مندمل سازند و برای منع نزول آب کندر زرد مهره زعفران فندق
هندی اصل سوس هر یک سه درم تخم خطمی کتان هر یک نیم درم سائیده هر صبح یکدرم دهند و بالایش عسل سه درم آب تازه دوازده درم آمیخته نوشند
**فائده در قیلة اللحمی** سبب آن ماده غلیظ سوداویست که با انثیین فرود آید صلابت و غلظ و تمدد انثیین و فرق درین و در ورم صلب آنست که مادهٔ ورم
در جرم عضو نفوذ میکند خواه در تلیس انثیین خواه در نفس انثیین خلاف این ماده که در جوف کیس است **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون کنند معجون کنند معجون فلاسفه
مداومت کنند فرفیون چند بروغن یاسمین یا روغن بابونه آمیخته مالند و در احلیل چکانند گلنار برگ مورد عفص صبر کندر مر جوز سرو زفت مقل ابهل بشیر یا آب آمیخته
ضماد نمایند و آنچه در ورم صلب انثیین گذشت بکار برند مغز حب القطن سائیده گرم کرده ببندند مزیلهٔ فتق در ورم انثیین تقطیر روغن ترنج همین ثمرد در مرطان تجربه
بسرکه طلا کنند مزیله و محللهٔ فتق اللحمی **معجون** کندر گلنار بلوط شونیز کشنیز هر یک ده گرم کمون کرویا نانخواه هر یک پنج هلیله سیاه هلیله زرد بلیله آمله هر یک سه عسل
سه چند شربتی دو نیم درم صبح شام برای تقطیر بول و سرعت انزال مفید **قول صاحب قبر** احتیاطا ماکول مشروب نمایند مسهل و ضماد که در علاج

**فصل دوم در نتو السره** اگر از یوم ولادت بسبب سوء تدبیر که بناف رسیده باشد پدید آید **علاج** در همان ایام بر بطه خاید و ماند آن اصلاح دهند و چون محکم گردد اصلاح نپذیرد و اگر سبب آن انشقاق صفاق این موضع باشد که از ان ثرب یا معا بر آید پس ناف بلند گردد و لون ناف شبیه بلون بدن باشد و نرم بود و بی وجع و ستد غمز داخل باز گردد و از استحکام افزاید و اگر ثرب نیز در شگافته و نقطه معا نزول کرده با وجع باشد خصوص بر امتلا و چون باز گردانند قراقر کند **علاج** آنچه در فتق مراق البطن گذشت بکار برند اگر سبب اجتماع ریح در ناف باشد سمی ملمس و انتفاع از اشیای بادشکن و جوع و ریاضت و اضرار از اشیای بادانگیز بنشد **علاج** تدبیر قیلهٔ ریحی کنند اگر سبب اجتماع رطوبت در ناف باشد عدم وجع و در لمس نرم و ذی طوبت باشد اگر همرنگ بدن بود امارقیت و صفاییت و استه باشد و بهیچ حال بازنگردد و سبب امتلاء و اجتماع رطوبت گنجایش جلد و ترقق و تزاید باشد **علاج** آنچه در قیلهٔ مائی گذشت بکار برند اگر سبب انبات لحم زائد بر پوست الاناف باشد و این سخت ترید و کمی نپذیرد و تدبیرش نکنند لانه یحتاج الی القطع و فیه خطر اگر سبب انفجار رگ متصل ناف باشد که خون از وی بر آمده زیر پوست محاذی ناف جمع گردد و لون تو بنفسجی یا سیاه بود **علاج** ارسال علق خون از ان موضع برآرند بعده ادویهٔ قابضه مسدده فوهات عروق بکار برند جوز سرو چهار عدد آب نیل جوشانده صاف کرده اقاقیا بیست بخدرم سائیده آمیخته بر خرقه کشیده زیر ناف نهند پانزده روز بر پند نتو سره و شقاق

# باب هفدهم

## در امراض رحم

عضویست مؤلف از لیفات عصبانی بر شکل مثانه گو هر او سفید و نرم و مجیس هست تا از تعلق جنین و امتداد که لازم عظم جنین است نجیده نشود و دو طبقه است طبقهٔ درونی عروق کثیر اند و مناکهادار و مشابه خمل معده برای استمساک جنین و این طبقه دو تجویف دارد گویا دو کیسه است اما گردن او احد است لهذا در وی بچه بیک شکم بسورت می بندد اما رحم دیگر حیوانات را تجاویف رحم بعدد پستانها باشد و اکثر بچه بهمان عدد آرند چون سگ و گربه و غیره و این طبقه در بعض از لیفهای جاذبه ماسکه و دافعه یافته است اما طبقهٔ بیرونی بمنزلهٔ غلاف است مر طبقهٔ درونی را جهت محافظت او و این را آگیسه جوفست و موضع رحم زیر مثانه بالای سافست و درازی وی از نزد ناف تا منفذ فرجست و درازی منفذ از شش اصبع کم و از یازده زیاده نباشد بر از اصابع صاحبش و بسبب کثرت جماع نیز دراز گردد و عنق رحم همچون عضله است تو بتو بر هم نهاده تا دراز تواند شد و رحم بالطبع بجذب منی شوق دارد از انست که وقت جماع تعت مائل میشود و بجانب فرج و رحم بجامه بر شکل انثیین و قضیب است که بدرون منقلب گشته گردن او بجای قضیب تن او بمثال کیس خصیتین و خصیتین زن همچون انثیین مرد است لیکن بیضهٔ مرد بزرگتر و گرد است و اندکی میل بدرازی دارد و هر دو در یک کیسه است و بیضهٔ زن کوچکست و گرد و به پهنائی میل دارد و بهر دو طرف فرج موضعست خارج از رحم و بر هر بیضه غشای جداست و از یکدیگر فصل اند و همچنان که در مردان میان انثیین و قضیب منفذیست مثل مجری در زنان آنرا وعیه منی گویند زنان را همچنان نیست لیکن از ان مردان از خصیه بالا بر آمده است و گرد گردن مثانه میل کرده و دو سر خم گرفته بمجری قضیب فرود آمده است و اند زنان این اوعیه از بیضه بسوی تنگاه میل کرده است تا منی از وی بر رحم اندر آید و نفع دیگر بیضهٔ زنان را آنست که وقت جماع سخت شوند و گردن رحم را ثابت دارند تا نطفهٔ مرد

بعد منزرس شود و بدانکه رحم زن رسیده دوشیزه کوچکتر باشد تا رسیده نشود و بحرکت اتمام نگردد و پس از آن رسیع تر شود و رحم در حالت صحت نیز
می باشد و بعد ولادت فراخ تر میگردد و فضله طمثی در تجاویف آن فراهم نمی شود و در وقت رضاع مستحیل بشیر میگردد و انتبا و غشای تنگ که دریافت
فرج تنیده شده و انرا در شخت دوشیزگی مبادرت زوست و ازاله بکارت مراد از خرق آنست و عصبی از دماغ برحم آمیخته است و بواسطه او رحم شرکت دماغ
دارد و مشارکت قوی تر دارد چراکه عصب مذکور نسبت بیشتر نیست **تنبیه** حیض معتدل آنست که هر ماه یکبار باشد و آنکه کمتر یا بیشتر ازین باشد اهمیتی
باعث امراض بود **قول ثابت بن قره** وقت آمدن حیض از ده تا چهارده سال و ایستادن آن از سی و پنج تا شصت سال باشد یا مرتبه
از ده تا هفت ده بود و مدت حیض طبیعی پس از چهارده سالگی باشد **قول جوان کورود** رحم بیست غشائی مجوف است که زیر عصب و بسط شود در
حمل و بدار جنین بشکل او مانند شاخ مجامات و ذی حس است بسبب اعصاب و در ولیقات عفروش ازبرای جذب منی رگها و دو شاخ جنین و طلبی تیره
وقت ولادت و رحم از بیرون مسافت دارد در دو دهن دارا منی کو روده و آن رگها دو دارد و موضع او زیر شکم و بین کاستر یکا میان مثانه و معائی مستقیم
تا از صلابت عظم تعصص یا بیدیشا اوعظم عانه است و پس ازعظم قطن فعل او جذب منی و ساختن جنین است بسبب حرارت خود خمیر کرده منی از خود تا جنین
تا وقت ولادت و رحم کبید بوساطت ورید بدماغ و نخاع بوسیله اعصاب و بدل بوساطت شرائین و بمثانه و مستقیم بوسیله رباط و بعظم عجز و عانه بسبب غشا
که از پیسه تو تو آمده است شرکت دارد لهذا در امراض رحم صداع و دوار و سرع و تشنج و قلت اشتها و وجع ظهر و غشی و بداطراف خفقان و امراض
مراقی ما نیا و غیره پیدا می آیند **فصل اول** در عقر گاه باشد که در اصل خلقت منی مرد یا زن قابل انعقاد نباشد و از اسباب دیگر انعقاد حمل نباشد
و عقر حقیقی همینست و تدبیر این نیست الا ادویه که بالخاصیت و آبستن سودمند باشد که بحسب مشیت الهی سودمند آیند امتحان عقر آنکه مرد و زن
باید که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر که بر آب طافی ماند و باعث نشو عقر او باشد یا بول هر یکی جدا جدا بیخ درخت کدو یا کدو می ریزند بول
هر کدام آن درخت را خشک کند عقر از او باشد یا گندم شعیر یا باقلا هر یک هفت عدد گرفته در ظرف سفالی نهاده بران بول کرده باشند تا هفته بمانند و دید
باید پس حبوب ظرف هر که نروئید عقر از او باشد و این مخصوص همین عقر است که در منی خاصیت عدم تولید در اصل آفرینش افتاده باشد و دیگر عقر دیگر
صورت اول حیض حمول کنند و بعد سه روز بر آرند اگر دانه نمو کرده حمل بست الا عاقر و دیگر بعد از بول بخته لادن رسانند اگر همان وقت باز بول آید قابل حمل
الا لا بدانکه منی مولود سفید لزج براق باشد و مگس بر وی ننشیند و بوی او مانند طلع و یاسمین بود **فائده** منی مستان و شارب الخمر بسبب غلبه سعوت
بودی و منی پیران بسبب ضعف قوی و منی طفل که بحد بلوغ نرسیده باشد و منی شخصی که کثیر الجماع بود بسبب غیر نضج مولد نیست این اکثریست یکی را گاهی
متولد شود و ولد ضعیف میباشد و گفته اند که تولد مرد بعد هشتاد سالگی و مانند حمل زن بعد پنجاه سالگی منقطع میگردد و بعد ازین قلیلست و اگر باشد ولد در نهایت
ضعف بود یا تمام ساقط گردد **فائده** تا که مرد و زن را گو هر انزال بیکدفعه متحرک شده در صدف رحم هم آغوش نگردد مروارید آبدار موجود نشود و پس اگر
منی مرد بر منی زن غالب آید پسر تولد گردد و عکس این دختر و مشابهت عضتی و اگر منی مرد بسیار غالب بود مگر اندکی پس فرزند که تولد شود مردی تمام نباشد
بلکه مانند مانند وضع زنان پیدا کند همچنین اگر منی زن بسیار غالب نبود مگر قدری پس دختر که تولد شود در انوثیت تمام نباشد از نیست که بعضی زنان هستند که
وضع مردان دارند بدانکه تولد فرزند از آب مادر و پدر است لیکن بنا و اندام فرزند بیشتر از آب پدر است و قوت تغیر و نشو و نمو بیشتر در آب مادر پس مثال آب

همچون شیر و مثال آب بدین همچون انفحه بود یعنی هرگاه که قدری انفحه در شیر اندازند شیر بسته جغرات گردد همچنین وقتیکه هر دو منی بهم آمیزند اندام و صورت پدید آمدن گیرد
**قول جالینوس** اگر ببرند یا بکوبند انثیین ایسر کنند انثیین کران ازان حیوان بچه متولد نشود و گفته اگر منتفخ و بزرگ شود بیضهٔ ایمن از غلام در وقت ادراک
پس متولد شود ذکور و در ایسر اناث و گفته اولاد مشائخ و غلمان اکثر اناث بود و اولاد شباب اکثر ذکور و گفته ذکور متولد شود از منی غلیظ **قول روفس** هر زن
که زود حائض شود دلالت کند که مزاج او گرم است و متولد خواهد شد از وی ذکور و گفته اگر قبل طهر بقیه حیض بسته جماع کند ذکور متولد شود **قول هرن** برای
تحبل نرینه علاج کند مرد و زن را بچیزی که تسخین نماید و جماع نکند درین مدت و آب کثیر ننوشد بلکه ننوشد مگر اندک اندک چه اگر زیاده نوشد ترقیق منی نماید و ست
سازد و خمر نوشید و از امتلاء و به جوع بجماع نکند و حقنه مسخنه و مروخات بکار دارد در هر دو **قول رازی** اگر بیند که منی رقیق است باده تغلیظ آن کند پس جماع
نماید و گفته در وقتیکه زن را شهوت باشد اگر جماع واقع شود البته حمل گیرد **قول حارث** اگر خواهند که زن زود حامله شود آنرا فرمایند تا قبل از مقاربت
در صحن خانه چند قدم راه رود تا رحم فرود آید و رجوع به پشت نماید آنگاه منی را در جوف فم ریزد **قول بعضی** در روزهای طاق چون یکشنبه و سه شنبه و
پنجشنبه و شبهای آن جماع کنند یقینست که به پسر حامله شود همچنین اگر بعد طهر از روز اول تا پنجم جماع کند حامله به پسر گردد و بعد از پنجم تا هشتم به دختر و بعد از هشتم تا
یازدهم به پسر و بعد آن به خنثی **قول گروهی** چون زن از حیض پاک شده غسل کند و روی هر که بیند یا حامله تا ده روز هر صبح روی شخصی که میدیده باشد
یا وقت انزال هر شکلی آدم که بخیال آرد فرزند بهمان شکل و شباهت پیدا شود **فائده در شناخت باکره** که کهربا مسحوقه نهار دهند اگر بول کند باکره
نیست و اگر نکند باکره باشد یا نظرون صدف برابر سائیده و بینی دختر سعوط کنند اگر عطسه آید باکره باشد الا یا تار ریسمانی بگردن آویخته هر دو جانب آنرا تا بنوک بینی
آرند پس ریسمان مذکور را از عقب سر بدو جانب جبهه برابر کنند اگر به بودن کم آید آثار بکارت و اگر زیاد آید آثار عدم آنست و سختی و بلندی ثدی آثار بکارت بود
**فائده** اگر سبب عقر سوء مزاج بارد رحم باشد که باعث برد منی و خون گردد خون حیض بدیر و اندک آید و سرخ رقیق باشد و چون آید اگر چه اندک بود اما بزمان
طویل منقطع شود و وقت جماع برد فم رحم سرد نماید و موی عانه کمتر باشد اگر سوء مزاج در تمام تن عام باشد بیاض بول و برد لمس و دیگر آثار آن گواهی دهد علاج اگر
ساده باشد دواء المسک سنجرنیا تریاق اربعه مثرودیطوس و دیگر معاجین گرم دهند زعفران حماما سنبل اکلیل هر یک سه سافج قردمانا هر یک یک صفرت
بیض چه مرغ یا پیه بط یا پیه بز هر یک دو درم روغن ناردین نیم آمیخته خرقه بکمو آلوده بعد طهر سه روز بردارند و هر روز خرقه تازه نمایند بعده جماع کنند روغن قسط روغن زنبق
روغن ناردین بر قطن و عانه مالند زرنیخ سرخ جوز سرو حب الغار مریعه قنه بخمر حل کرده ادویه آمیخته بخور رحم رسانند فرزجه مناسب بردارند و لطبیخ شحم حنظل مانرج
را شوینده مجمره ناری بر رحم گذارند بخور آب قلایا متولیه کرم طیور صفرت بیض بدار چینی تخم انجره و ادویه گرم خورند اگر مادی بود اول برای تنقیح طبیخ بادیان گلقند
مسهلی و غیره نوشند پس بحب صبر و ایارجات تنقیه نمایند و حقنه کنند و بعد تنقیه تدابیر مذکور بکار برند **فرزجه معینه حمل** جند بیدستر سائله جاوشیر قسط
قنه هر یک درم مشک عنبر هر یک ربع درم بخمر فرزجه ساخته بردارند زهره شیر زهره گرگ یا زهره خرگوش ربع درم بروغن ناردین آمیخته یا انفحه ارنب را با
بزیت کهنه آمیخته بعد حیض بردارند **قول عسکری** بدهن خروع ماء الاصول حب سکبینج تنقیه کنند و لطبیخ صعتر نانخواه اهل کا شم عود شبت بابونه مطلق
حلبه سداب روغن کنجد حقنه نمایند شونیز مقل جرمل علک الانباط تدخین کنند **حب سکبینج** زراوند فوذنج جوزبوا قاقله قرنفل نانخواه زنجبیل تخم
کرفس هر یک دو کمون مدبر بریان چهار جند نیم شحم حنظل نیم قنطوریون سکبینج هر یک پنج حب بندند شربتی دو تا سه درم اگر بسبب سوء مزاج حار رحم باشد

یعنی اسود و فاسد سازد حرارت غالب و صفرت یا سودا بعض کثرت موی عانه و مرد وقت جماع فم رحم را گرم بیابد پس اگر حرارت رحم تنها باشد هزال صفرت لو
پیدا بود علاج شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت سیب شربت خشخاش شربت لیمو شربت صندل سکنجبین شیره تخم خرفه دهند صفرت بعض پیه مرغ پیه بط روغن بنفشه
فرزجه سازند پیه بط پیه مرغابی پیه کیان گداخته صمغ البطم آمیخته بردارند نخود آب زیرباج بزغاله مرغ گوسفند کدو و اسفناج خورند اگر سودا غالب باشد تنقیه او تقدم
دارند **قول عسکری** صاف زنند ماء الشعیر ضبوط عنب الثعلب دهند مرهم اسفیداج حمول نمایند و گفته قند خرقه کبود خوابانی برابر کوفته قدر حبه خرما نانم
سازند و صبح شام یک یک بردارند تا هفته بعده بساید با ثمن خرد کوفته در خرقه باریک بسته بردارند چون حائض شود و دهانه گشنیز شب در آب تر کرده صبح خورد تا
سه روز مجرب است اگر بسبب سوء مزاج یابس رحم باشد که تجفیف منی سازد قلت خروج حیض سخافت بدن یبوست فرج و وقت جماع مرد فم رحم را خشک دریابد **علاج**
شربت بنفشه شربت نیلوفر شربت خشخاش بعرق گلاب شیر تازه دهند مرق مرغ بزغاله ماهی تازه شیر فالوده اسفیداج و سمه اسفناج خورند حمام نمایند روغن بنفشه
روغن نیلوفر روغن مغز تخم کدو روغن بادام پیه بط پیه مرغ بر مثانه و در فرج مالند مغز سر ایل یا مغز سر آهو یا مغز سر مرغ بشیر زنان و لعاب بهدانه آمیخته خرقه آلوده فرزجه
سازند اگر بسبب سوء مزاج رطب رحم باشد که قوت ماسکه ضعیف سازد و منی در وی نایستد سیلان رطوبت دائم و مرد وقت جماع تری در رحم یابد و اگر حمل گیرد ساقط
شود پیش از سه ماه و قرار نگیرد **علاج** قی کنند یا یارجات تنقیه نمایند و قلایا یا بازیر گرم خورند و بطبیخ صعتر گلسرخ اظفار الطیب سنبل سک سلیخه حقنه رحم کنند تخم شبت
انزروت تخم شبت سماق مر زعفران عود سائیده بعسل آمیخته صوف آلوده یا میعه یا لیبه زعفران سافج ناردین آمیخته فرزجه سازند و بعد فراغ از جماع زن را اما
کرزانی برهمان هیئت مانده تا منی در رحم قرار گیرد و درانها بهم فشرده دارد **قول عسکری** دهن خروع بماء الاصول دهند کحل سک اقاقیا عفص مع
کنند بطبیخ سعد سنبل قسط نانخواه آبزن سازند غالیه مشک طیبات گرم بردارند اگر بسبب انصباب بلغم یا صفرا یا سودا بر رحم باشد پس خروج رطوبت در بلغمی سفید
در صفراوی زرد در سوداوی سیاه **علاج** حسب خلط تنقیه بدن کنند و برای تنقیه رحم حقنه نمایند پس برای تقویت رحم شیافات و ضمادات طیبه قابضه کار
برند **قول بقراط** رحم مانند است بوهای خوش را دوست دارد آنرا و تنفر دارد از بوهای بد و دشمن اوست اگر بسبب سمن مفرط باشد ارتفاع دگر بشکم ضیق
نفس وقت حرکت و بانک باد و براز که در شکم گرد آید متاذی شود و فرج تنگ باشد و اگر حمل گیرد وقت که جنین بسبب ضیق مکان ساقط گردد **علاج** فصد
کنند قی نمایند مسهل دهند حقنه حاده کنند تقلیل غذا سازند مداومت باطریفل صغیر کمونی دوا الالک کنند و باید که زن مفرط السمن بهیئت رکع جماع کند
**قول بقراط** زن مفرط السمن حامله نمیشود بسبب بند شدن فم رحم از شحم و علاج آن لاغر گردانیدن است اگر بسبب هزال مفرط باشد **علاج** اغذیه و ادویه سمنه
خورند و دعت سکون ورزند باقی تدبیر در هزال ببینند اگر بسبب احتباس حیض یا ورم گرم رحم یا بواسیر رحم یا صلابت یا قروح و دیه رحم باشد آثاره علاج این در انجا ببینند اگر
بسبب تولد باد غلیظ در رحم باشد مابین ناف و فرج نفخ دائم ماند و از اشیای بادانگیز ضرر یابد و اگر حمل گیرد قبل از انکه بزرگ شود ساقط گردد و وقت جماع آواز
باد از فرج آید **علاج** ماء الاصول بدهن خروع دهند گلقند بگلاب عرق بادیان خورند زرنباد درونج جوزبوا قاقلتین قرنفل نانخواه تخم کرفس زنجبیل برگ سداب کمون
مدبر پخته قند و چند بسه معجون ساخته شقاقل با آب گرم دهند اغذیه منفخه ریاح خورند و از اشیای بادانگیز پرهیز ند و اطلیه و ادهان و معاجین گرم و مجربات خیره
که در سوء مزاج بارد رحم گفته شد بکار برند و دهن خروع ماء الاصول وقتی دهند که حمل نباشد اگر بسبب ثألیل رحم باشد که موجب سده رحم و مانع دخول منی
برحم گردد **علاج** اگر ممکن بود از آن سبب کنند والا فرو گذارند چرا که تدبیر این با آهن یا بادویه حاده اکاله است فیها خطر اگر بسبب انحراف فم رحم از مقابل فرج باشد

وجع رحم وقت جماع و چون قابله باصبع تفحص کند دریابد که بکدام جهت مائلست باشد که زحیر افتد و بول باز بند گردد و سبب ورم صلب یا تکاثف و تقبض است
که در یک شق رحم افتد یا امتلا که در عروق یک شق وی پدید آید یا تمدد که در اربطه و لیفات یک طرف شود و بسبب انصباب مادهٔ غلیظه یا حمل از گران یا سمن
یا فرج و غیره **علاج** اگر بسبب امتلا و امتداد عروق باشد صافن از محاذی شق مائله زنند و بر ساقین حجامت کنند اگر حاجت آید کمل زنند بعده حب سکبینج دهند
و اگر تکاثف و تقبض صرف بغیر ماده باشد روغن کنجد یا طبیخ بابونه شبت اکلیل مرزنجوش انجیر حلبه قرطم کتان آمیخته در رحم حقنه کنند روغن بابونه پیه بط پیه مرغ مالند
برگ کرنب پخته بروغن کنجد و پیه کلیان آمیخته صوف آلوده حمول نمایند حمام مرطب و آبزن کنند و اگر انصباب ملوحت باعث باشد حب ایارج و غیره تنقیه
کنند و قتیکه سبب آن مائل شود و میلان باقی بود قابله اصبع خود بقیروطی یا شحوم آلوده آنرا راست کند تا دهن رحم مقابل فرج آید **قول عسکری** اگر بسبب ورم
یا بیجا شدن رحم باشد خبث الحدید بسیار کهنه سحق بلیغ کرده قدری در خرقه صره بسته بردارد و اگر سبب او سرعت بر خاستن زن بعد انزال یا حرکت عنیف و
سرزیر جستن باشد که بدان سبب منی قرار نگیرد یا بسبب الم نفسانی چون غضب شدید اندوه خوف یا بسبب الم بدنی چون تب جوع مفرط استفراغ خلط که بسبب آن رودا و معا در رحم ضعف
پدید آید یا بسبب کثرت جماع و حمام و دل حرارت پذیرد و جنین بحرکت آید و بیفتد **علاج** از اسباب مسقطه و مانعه استقرار نطفه پرهیزند قبل از جماع گل سرخ و صندل
عنبر و غیره بخور کنند که باعث حمل اند **فائده** اگر باعث عدم حمل ردائت مزاج منی مرد باشد پس در حرارت منی صفرت و قلت منی و سوزش عند خروج و دیگر
آثار حرارت و در برودت منی بیاض و رقت منی و دیگر آثار برد **علاج** تعدیل مزاج باغذیه و ادویه موافقه کنند اگر بسبب کوتاهی احلیل باشد که بدان سبب منی
برحم نرسد و بالا یا بزیر رحم ریزد و سر قضیب سوی انثیین خم باشد و بول راست مترشح نشود بلکه مائل باسفل بر آید **علاج** شحوم و العبة اذهان مالند تا نرمی پذیرد
پس کشند و راست کنند و بر چیزی مستقیم بهیئت مستقیم بندند تا که استقامت راسخ شود و اگر سود ندهد از جانب مقوسه قطع کنند و بر چیزی مستوی گذاشته بندند و همچنان دارند
تا که جراحت به شود و اگر بسبب بیماری انثیین یا بسبب انقطاع عروق عقب گوش باشد این لا علاجند **فائده در ادویه که بالخاصیت بر قبول**
**حمل یاری دهند** فادزهر حیوانی بدوغ خورند معین بر حمل پسر **دیگر** لحم ارنب خورند دو ماه و رحم او خشک کرده بردارند و انفحه یا انثیین او بخمر سوده نوشند
اگر از نر باشد پسر اگر از ماده بود دختر تولد شود **دیگر** انفحه ارنب ببرند بعد طهر بردارند پس قربت کنند **دیگر** تحف آدم کهنه که دفن کرده باشند سائیده در ملبن نفر
سه روز پس از حیض دهند بعده جماع کنند **دیگر** منی مرد بعد حیض سه روز نوشانند پسر و اگر منی زن دهند دختر شود **دیگر** سپند بسیل عسل و در قند سیاه نهاده
بلع کنند در هفته حامله گردد **دیگر** بیخ کثائی درم سائیده بشیر گاو دهد **دیگر** انثیین آهو بریان کرده خورد و همان وقت نزد شوهر رود **دیگر** تخم ترنج بشیر گاو تر کرده
سائیده نهار بشیر گاو دهد سه روز **دیگر** زهره ذیب یا زهره ذیب نر قدر باقلای مصری بعد حیض دهد پسر و اگر زهره ماده دهد دختر شود **دیگر** انثیین مرغ قبل از حیض سه روز
دهند **دیگر** شیر اسپ نوشانند نحیکه او نداند پس جماع کنند **دیگر** ناخن هدهد سوخته بخمر آمیخته دهند **دیگر** بول فیل قبل یا بعد جماع دهند نحیکه او نداند **دیگر** اگر زن حمل
نگیرد یا اگر حامله شود اسقاط گردد یا بچه ایش از سرخ باده بمیرد باید که صندل سرخ جشمیزج قاقلتین هر یک یک کبابه قلفل هر یک ربع اصل سوس کهنیم برگ کوه و کچ
پوست درخت کچنال پوست درخت انار برگ حنا هر یک دو دادویه خشک اکوفته بیخته و تر را باریک سائیده یکجا کرده بآب قدر آمله حبوب بندند و بعد طهر
تا سه روز صبح و شام یک یک حب دهند و درین سه روز نان گندم یا نخود بی نمک خورند بروغن گاو و یا کلهتی بشیر گاو خورند بعد سه روز خوردن حب پرهیز موقوف سازند تا یازده روز
بعد یازده روز باز حب مع پرهیز بدستور خورند سه روز و باز موقوف سازند بدستور چند بار عمل آرند انشاءالله حامله شود و برای سرخ باده جمی مرضعه خورد و قدری نخود به طفل دهد دیگر نار شکاف

به هن بقر آمیخته بعد طهر سه روز بهند و برنج لبن بقر که بچه او نرینه بود خورند و بعد فراغ جماع نمایند حمل پسر شود دیگر اسگند یک یا دو درم قبل از شروع حیض و بند برنج شیر
خورند بعده جماع نمایند دیگر پنج اروسه آب سود و دهن بقر آمیخته بعد فراغ حیض و بندیس نزد شوهر رود دیگر مشک نیم درم قرنفل درم زعفران کفیم درم جوزبویه
دو درم بسباسه دو نیم درم قند سیاه دو حب بندند یعنی بعد فراغ حیض قبل غسل و یعنی بعد غسل و یعنی بعد جماع دهند همین سه حب کافیست دیگر مشک شش دانگ
جوزبویه زعفران هر یک ربع درم قسب نیم درم قند سیاه کهنه یک نیم درم فوفل گجراتی سه عدد قرنفل چهار عدد سائیده قدر کنار حبوب بسته بعد تنقیه حیض اول
شروع کنند هر روز یک حب خورند دیگر اشقین تا خشک کرده سائیده دهند و همان وقت قربت کنند دیگر سداب سحوق به شمع گداخته آمیخته در ارنب آلوده بخور کنند
دیگر جوزبویه کرنا نج نانخواه بریان پوست انار هر یک مثقالی سائیده به آب شانه ساخته بعد طهر بردارند دیگر مرسیزه ایرسا چهار زبل رنب دو فتیله ساخته بردارد
دیگر انقوا رنب عنبر زاج قند هر یک سه دار چینی سه و نیم بگلاب فتیله ساخته بعد حیض سه روز بردارد پس نزد شوهر رود دیگر بلیله بلیله آمله صمغ عربی نیز هر گاو زن
آمیخته پنبه آلوده بردارد و بعد چندی قربت کند دیگر تخم گزر تخم ترب بادیان زنجبیل زرنباد درنگ کابلی دار چینی هر یک دو درم کوفته سه حصه کرده وقت صبح
یکی را بعد و رطل آب در ظرف گلی باتش نرم بپزند چون ربع رطل ماند قند سیاه کهنه هیزده مثقال آمیخته صاف کرده دهن بقر بیست درم انداخته نوشند و در ثقل آب
یک رطل ریخته بپزند چون ربع رطل ماند قند سیاه کهنه شش مثقال و دهن بقر دو نیم درم آمیخته وقت شام نوشند به دستور سه روز و شروع این وقتی کنند که اتمام دوا
بروز طهر اتفاق افتد مثلا کسی را که شش روز حیض آید بعد سه روز آغاز شروع کنند و آن را که سه روز آید از روز اول شروع نماید و قس علی هذا تا که حامله نشود از ترشی
بادی پرهیزد دیگر انگزه به هن سم بعد حیض بردارد سه روز دیگر پیه کفتار نجاست چند روز حمول کند و قدری بخمر نوشد دیگر بسباسه جوزبویه صندل ثمر خرد عفص سندروس
زعفران هر یک دو درم سائیده شب دو درم در سفال آب ندیده نهاده بر آتش نهند چون گداز دافیون ربع درم برو نهند چون آنهم بگدازد داد و به مسحوق آمیخته شانه ساخته
بردارد و نزد شوهر رود دیگر بیضه چشم نا گشوده سگ با آب مهرا کرده گندم نود مثقال انداخته بپزند چون آب جذب شود خشک کرده مرغ سیاه یکساله را در جای
تاریک بآن گندم تعلیف کنانند بعد اتمام گندم ذبح کرده کباب نموده عاقر را خورانند دیگر مذا ندهند بدستور سه مرغ در سه روز دهند دیگر بخور حب بلسان یا
عود بلسان یا دهن بلسان برحم رسانند و مرارهٔ ذیب یا مرارهٔ ارنب قدر دو دانگ به هن نار دین حمول نمایند و علک الانباط شحم اوز گداخته بقدر رحم دمانه مطلا
نمایند و بعد طول زمان ملاعبه بسیار و شدت شهوت جماع کنند باین وجه که سرین زن را بلند سازند و سر نشیب نمایند و چون بینند که در چشم و چهره زن آثار انزال
پدید آید پس تقدم کنند انزال خود بر انزال زن حامله شود دیگر بیخ لاله مثقالی فاقله بسباسه هر یک درمی زعفران نیم درم مشک سه قیراط سائیده سه حصه کرده یکی
بشیر اسپ آمیخته پنبه آلوده بردارد و سه ساعت دارد بدستور سه روز دیگر تحفت سگ سوخته زعفران مرمکی هر یک نیم درم مشک قیراطی بشیر خر آمیخته پنبه آلوده بردارد
دیگر لسان العصافیر زعفران سنبل آمیخته یا پشم بعر ساق شتر آمیخته سه روز یا انفحه ایل سه روز بعد طهر حمول کنند دیگر مخ زعفران بشیر اسپ یا انفحه سنبل یا بعر
سر عسقور بشیر اسپ یا مرقین بشیر اسپ یا مشک یا زهره ارنب یا زبل یا زبد یا دهن بلسان یا زبل رنب یا بیخ سورنجان مکی یا دار شیشعان یا ناخن فیل یا افربیون بکجیه حمول
کنند دیگر دندان طفل که اول افتد و بزمین نرسد در نقره گرفته با خود دارد دیگر طبیخ حرمل هر روز دو اوقیه نوشد زنی که از حمل باز مانده باشد حامله شود دیگر بعر عسقور
نوشد فرج ارنب پخته خورد دیگر زیره سفید ناخن فیل سائیده به هن سرشف شانه ساخته بعد حیض بردارد و نزد شوهر رود دیگر از شروع یوم حیض یعنی آن ترک نمک
کند و شیر برنج خورد و بعد غسل زیره سفید سه درم گوگرد آملسار دو درم زیبق درم سائیده سه حصه کرده هر روز ناهار بلبن بقر خورد و نزد شوهر رود دیگر مرقین گندم

بماء العسل نہار بعد حیض سہ روز متواتر خورد پس نزد شوہر رود یا ترقین ی نیم درم تا سہ روز بعد طہر بردارد پس نزد شوہر رود **دیگر** اگر زن حمل نگیرد یا اگر حاملہ شود اسقاط

گردد یا بچہ اش از سرخباد بمیرد باید کہ صندل سرخ چشمیزج قاقلتین ہر یک یک کبابہ فلفل ہر یک ربع اصل سوسن گندم برگ کوزہ و گل پوست درخت

کچنال پوست درخت انار برگ حنا ہر یک دو دو تخم خشک را کوفتہ بیختہ و تر را باریک سائیدہ یکجا کردہ بآب قدر آملہ حبوب بندند بعد طہر سہ روز صبح

شام یک یک حب بہندد درین سہ روز نان گندم یا نخودی نمک نخورند بروغن گاو یا کلتی بشیر گاو خورند بعد سہ روز خوردن حب پرہیز موقوف سازند

تا پانزدہ روز بعد پانزدہ روز باز حب مع پرہیز بدستور خورند سہ روز و باز موقوف سازند و بدستور چند بار بعمل آرند البتہ حاملہ شود و برای سرخباد جبی مر

خوردو قدر نخود طفل دہد **دیگر** مشک نیم سکر ولیو بمسکہ گاو آمیختہ بعد طہر بردارد سہ روز و سہ چہار طہر حاملہ گردد **دیگر** بساسہ بعسل آمیختہ بعد طہر فرزجہ کنند

**دیگر** کرنجوہ بشیر زن سودہ حمول نماید **دیگر** زہرہ عاقر زہرہ سنگ سیاہ زہرہ روباہ نرشافہ کنند پس جماع نماید **دیگر** زہرہ کلنگ بمشک زعفران

آمیختہ فرزجہ سازد **دیگر** تلخ دانہ کہ در حنظل میرود سائیدہ صرہ بستہ حمول کند کہ منفی رحم است پس محبلات بکار برد **دیگر** داول حمل زہرہ خرس بقدر

با قلا بخورد دہند حمل پسر و اگر زہرہ مادہ دہند دختر شود **دیگر** پوست توری تلخ تازہ دور کردہ بآب سائیدہ بعد حیض سہ روز در فرج مالد و بشوید و صحبت کند

دختر شود **دیگر** قضیب کلب خشک کردہ بران بندد **دیگر** زبان ہدہد بران جیب بستہ نزد شوہر رود حاملہ بپسر شود **دیگر** محبلہ ذکر حیوان یک یا دو حبہ گندم

و بماء دو درم رسیدہ باشد تا سہ روز عصارہ دو بہریہ نوشتہ عجیب ست امتحان است خوردن کافور **دیگر** برای زنیکہ از زادن ماندہ باشد فوہ تخم شبت برابر

سائیدہ بشکر و روغن حلوا پختہ تا ہشت روز خورد پس قربت کند و از اشیای ترش و تند پرہیز **قول ابن سرافیون** ہر روز دو درم قشارہ کاج خورند

اگرچہ عاقر بود حاملہ گردد **قول رازی** مرتیل بخور کنند و صمغ کہ در حرارت قوی نبود چون مقل و مانند آن بردارد و جند بیدستر بہ خورد امانت ہیجل

نماید و اگر برودت قوی بود تریاق خورد **قول لارزو** بیر نیک مشک نیم درم ماکیان پیر دہند بیست روز لادن او در تقناطیس دو درم میعہ یابسہ میعہ سائلہ

غالیہ ہر یک نیم درم بہ قند آمیختہ بر صرہ چسپانند و از صبح تا شام تشنہ ماند پس نزد شوہر رود حاملہ گردد و گفتہ تریاق الذہب بشیر اسپ حل کردہ صوف آلودہ بعد

طہر بردارد و گفتہ بساسہ و نیم اسکر ولیو بادران درم جوزبویہ عدد سائیدہ سہ حصہ کردہ بیاض بیض عدد دہن تقربا روغن گنجد پنج قطرہ انداختہ گرم کنند چون بستہ

شود فرود آوردہ یک حصہ آمیختہ در خرقہ باریک صرہ بستہ موی سر زن پیچیدہ دہن صرہ برشتہ باریک بستہ بعد سہ روز از ایام حیض بردارد بدستور تا سہ روز

روز چہارم غسل کردہ قدری افیون بفم رحم چسپاند نزد شوہر رود حمل گیرد اگر نگیرد بدستور در ہر ماہ نماید یقین کہ در ماہ سوم حاملہ گردد لیکن باید کہ زن مرضیہ

نباشد الا تدبیر دفع مرض کردہ پس بعمل آرند و گفتہ اول برای تصفیہ رحم نمک شور نمک ہندی سیوس برنگ کابلی نراج ہر یک نیم درم جوا کہار درم مغز تخم کدو

عدد دباہی کہنہ دو عدد سائیدہ شافہ بطول دو اصبع شل سیخ باریک برای نازکان و سطبر برای قوی مزاجان ساختہ بردارند جوزسرو پنج درم پوست انار

دہ درم قند سیاہ پانزدہ درم برنگ کابلی دسم گل بابونہ دارچینی بوبادران ہر یکہ و نیم سکر ولیو بادیان دو درم زنجبیل طب سہ درم جوشاندہ نوشند یا زعفران

یک نیم درم ابہل پوست جوز ہر یک نیم رطل گل بابونہ دارچینی سہ یک پنج درم بوبادران بادیان ہر یک دہ درم جوشاندہ نوشند تا ہشت روز بعدہ برای

اصلاح رحم افیون ربع درم نراج نیم درم زعفران نیم سکر ولیو بساسہ شش دانہ صرہ بستہ بردارد یا کچادن بای کہنہ برنگ کابلی افیون فرزجہ سازد و در ایام طہر

برای حمل پوست درخت کہجور بادار پانزدہ درم بآب تر کردہ صبح جوشاندہ صاف نمودہ شکر آمیختہ سہ روز نوشد پس برای حمل گل پستہ پنج عدد برگ تنبول عدد

ساییده بردارد یا جوز بویه تخم تاتوره هر یک دو عدد افیون و نیم ماسکه و بلو فرزجه سازد **فائده در علامات حمل** ضیق و یبوست فرج انضمام فم رحم
ظهور نخ خفیف میان ناف و فرج و بعد جماع تیرگی بول ترشی جشاء عدم خروج منی بعد جماع و تنفر از جماع خاصه که حمل پسر بود انقطاع حیض کدورت بیاض چشم تیرگی
لون کلف سواد سر پستان غثی کرب ثقل بدن صداع دوار خفقان عرق جبهه شهوت فاسده قلت اشتها کثرت عطش قشعریره بعد جماع و بعضی علامات چنان باشند
که فی الوقت مرد و زن می یابند مثلا بعد جماع قضیب خشک برآید و منی بیرون نیاید و زن لذت کثیر یابد و از جماع کاره شود و بعضی چنان بوند که حکیم داند مثلا
بول زن اندق باشد و میان او مانند قطن منفوش رسوب بود و بعضی چنان بوند که همه خلائق دانند چون احتباس طمث و غیره اعراض **قول صاحب فوز اکبر**
زن وقت قربت از شدت لذت احساس لرزه در تمام جسم نماید و دریابد که رحم کسی چیز را جذب میکند پس بزودی تنفر طبع و غثی و قی و اشتهای فاسد و صلح
و دوار و غیره عارض شود و گاهی غور عینین و نمی اجفان و سبزی وریدهای زیر زبان ظاهر گردد و در بعضی حرقت گلو و سردی فقار و کشیدگی آورده و تزمین
گلو و بکی و سیاهی وریدهای سینه و صلابت و امتلاء و وجع ثدیین و حمرت لون و حلمة الثدی پدید آید و هرگاه که چیزی بارد یا حار تناول نماید احساس برودت
یا حرارت و برودی در سینه نماید و نیز هنگام شرب دریافت صدمه کند ترشی جشاء تلون طبع یعنی بادنی سبب خوش و ناخوش گردد و وجع قریب سره ثقل کلیتین و عانه
و همه جسم کسل حرکت قوت اشتها و صلابت انبعث قوی و صلب و در تراند تقصیر و نرم باشد **قول رودریکو** آثار مذکوره اعتماد کلی ندارند چه اکثر هرگاه که تا دو
ماه اخراج طمث نمیشود ثدی می فزاید و لبن بجوش می آید چون خون جاری میشود همه آثار زائل میگردند و این حالت بر زنان حادث میشود که از چهل سال خانه داری
نموده باشند زنی را تا چهار ماه حبس حیض ماند و آثار مذکور ظاهر شدند آخر در ماه پنجم اخراج طمث شد و عوارض رفع گشتند زنی پنجاه و دو ساله را شکم و ثدی افزایش پذیر فتند
و دیگر آثار مذکوره حمل ظاهر شدند آخر حمل کاذب شد و بعلاج زائل گردید **قول بعضی** بول حامله پر از غمام میباشد و در بعضی دانها **قول بوعلی** بول
حامله کدر مانند خمر ناقص جوشیده و طبیخ نخود میباشد **قول بعضی** آثار مذکوره در بول دیگران هم یافته میشوند مثلا بول بعضی صاف و بول بعضی کدر و با تمام
کدورت و دانها که گاهی بالا شوند و گاهی زیر میباشند **قول جالینوس** بول سفید و زیادتی حمی آثار سبک از حمل میدهد **قول اسبو** بول حامله
گرم و با وجع می برآید **قول کاسپار** از بول امراض جگر و آورده و مجری بول بدریافت میرسند چرا که از اجزای مذکوره می برآید لیکن دریافت امر حمل
و حمل نمیشود و نه بول حامله کدر میباشد **فائده در شناخت که حامله است یا نه** اگر در حمل شک افتد باید که عسل پنج مثقال آب سرد آمیخته نهار یا وقت
خواب نوشند و بعد او حرکت نکنند اگر مغص و پیچش و ناف افتد حامله باشد الا لا **قول جالینوس** شیر زن پسر که آمیخته دهند اگر وجع در شکم پدید آید حامله باشد
و گفته بر ساق یا حجامت کنند اگر بیهوش شود حامله باشد **قول بقراط** از پهلوی راست زن دو سه قطره خون برآورده در آب چشمه اندازند اگر خون آب
شود حامله باشد الا لا و گفته زن بر بستر دراز شده هر دو دست را از هر دو جانب بر شکم نهند اگر احساس حرکت مثال حرکت عنکبوت زیر دین نماید حامله باشد الا لا
اگر حمل اندک روزه باشد احساس حرکت سبک خواهد بود **قول بقراط** نیز باید تا روزه دارد و وقت شام قبل از افطار عود یا سنبل یا مشک یا کندر در
ظرفی محفوظ که بوش بر نیاید بنهند و شمع در ظرف مذکور نصب کرده سر و شمع در فرج کنند پس اگر بوش زن در بینی دریابد حامله باشد الا لا و گفته روزه دارد و آنه ثوم حمول نماید پس اگر بوش از
باطن خود دریابد حامله باشد الا لا و گفته زراوند کوفته بعسل آمیخته صوف کبود آلوده نهار بردارد تا شش ساعت هیچ نخورد پس اگر در دهن طعمی دریابد حامله باشد
اگر طعم شیرین بود حمل پسر و اگر طعم تلخ باشد دختر و اگر احساس طعم نشود حامله نباشد و گفته زراوند گرد بر هرگاه بعد طهر حمول کند پس اگر صبح طعم او دریابد حامله

گردد الا ما قل و بری باشد **فائده در علامات حمل ذکور** خوبی و صفای لون کثرت نشاط صبغ بول و اکثر رغبت باکل اشیای لطیفه کبر ثدی راست
حمرت حلمة الثدی قوت حرکت جنین در ماه سوم و احساس حرکت او بجانب راست نتو شکم خفت حرکت زن و نبض دست راست ممتلی متواتر باشد و هرگاه که ایستاده
شود و حرکت کردن خواهد اول پای راست بردارد و هرگاه که برخیزد یا بنشیند اعتماد بر دست راست نماید و حرکت چشم راست زود زود بود و در حمل اناث عکس این
**فائده در آثار حمل اناث** کدورت و زوال رونق لون و بطوء حرکت و عدم نتو شکم و بیاض بول و اکثر احساس حرکت جنین در ماه چهارم سوی چپ کبر
ثدی ایسر و سواد حلمة الثدی و رغبت باشیای ردیه **فائده** اگر وجع انگرخیز در پیش شکم آید پسر و اگر وجع از ما بین ناف و فرج خیزد دختر پیدا شود و اگر کف دست حامله
سرخ املس صاف باشد پسر و اگر مائل بسبزی باشد دختر بود و شیر حامله نام زن گرفته در آب اندازند اگر راسب شود پسر اگر طافی ماند دختر بود عنکبوتی در پی کرده بدست
حامله دهند اگر عنکبوت سرخ و کبود گردد پسر و اگر زرد شود دختر بود و اگر زن حامله بجماع حریص بود دختر الا پسر باشد خرقه بعرق او بعد صفر رنگ گردد قدری شیر حامله بر او
اندازند اگر رنگ خرقه سرخ نماید پسر الا دختر **قول رازی** اگر عروق پای حامله سرخ بوند پسر و اگر سیاه باشند دختر بود و گفته حامله را فرمایند تا ایستاده بول کند اگر
پای راست او تر شود پسر و اگر چپ تر گردد دختر بود مجرب **قول بقراط** اگر احساس ثقل عظیم در جانب راست و حرکت جنین بلند تر قریب معده نماید ذکر باشد چرا که بسبب
کثرت قوت بآسانی بالای اجزای رحم رسیدن میتواند و در عکس این انثی بود چرا که بسبب کثرت ضعف در عمق رحم میماند و احساس ثقل در مثانه و مقعده میگردد و بهمین
سبب کثرت بول و زحیر پیش آید و گفته ذکر جانب راست رحم میباشد و چون جذب حرارت از کبد بسبب قرب می نماید لهذا مزاج او حار میبود و انثی طرف چپ رحم میباشد
**قول جالینوس** در ذکر ماده تخم از انثیین راست و در اجزای راست رحم بسبب کثرت حرارت جمع میگردد و در انثی عکس این **قول** [illegible] و اگر زن حامله مریع
بود و بهق بر رخسار ندارد و لبن غلیظ باشد پسر زاید و عکس این دختر و گفته قطره لبن بر آئینه آهنی اندازند و در گرما نهند بعد ساعتی اگر مثال مروارید منجمد شود ذکر و اگر
پهن و گسترده گردد انثی بود و گفته کرفس بر سر حامله افشانند بی آنکه او بداند اگر مرتبه اول بر زبان در سخن آید پسر و اگر نام زن دختر بود و گفته وقت خواب قدری نمک سنگ
بر حلمة الثدی طلا کنند اگر صبح خشک یابند ذکر و اگر رطب باشد دختر بود **قول اثیر** گندم و شعیر در مواضع جدا جدا کشته به بول حامله نداخته باشند و پوشیده
دارند اگر اول گندم روید ذکر و اگر شعیر انثی باشد و گفته وقت جماع انثیین چپ را بریشته بسته منزل شود حامله پسر گردد و عکس این با انثی و گفته اگر زن تحت جماع پای
راست خود را از رفقا باسینوی سفید رحل بسته کند حامله پسر شود و اگر پای چپ را باسینوی سیاه بندد دختر و گفته اگر مرد قبل از جماع فرج خود بشحم بط و قته چرب دارد حامله
پسر گردد **فائده در تدبیر حبلی** وقتیکه زن بار گیرد باید که از جستن و دویدن و بار برداشتن و سیحه و حرکت مفرط و ضربه و امتلاء و غضب و خوف و غم و فرح مفرط
خصوص در ماه اول و آخر و اشیای مدره طمث و بول و چیزهای حریف و تلخ و جماع و تعب طویل الزمان و شم رایحه قویه و اکل خل و اشیای شدید الحر والبرد و شرب آب سرد
و گرم پرهیز دو حمام نرود و حمام در وارد ماند نزد قرب ولادت که درین وقت برای تسهیل ولادت نفعست و تدهین موی سر کمتر نماید که موجب نزله است و نزله مولد سعال و سعال
مسقط جنین پس باید که ادویه مقویه دماغ چون اطریفل صینی اسطوخودوس و غیره و بروغن چوبشاته گاه گاه تدهین سر کنند و اغذیه لطیفه چون لحم جدی و دراج و مرغ خورد باید که
اندک در روز چند بار و یکبارگی شکم سیر نخورد و در خواب و سکون افزاید و باحتمت شراب سیب بخرقه نرم پوشیده دارد که اصابت بر دبر شکم حامله خوب نیست و فصد و مسهل و قی
نیز از و خصوص قبل از ماه چهارم و بعد ماه هفتم اگر مسهل ضرورت شود برای تلیین بر تمر فلوس و غیره قناعت نماید و اگر اخراج دم لازم شود پس اگر حجامت تسکین شود
بهتر الا فصد کرده اندک اندک خون بدفعات بر آرند و حامله را فصد و حجامت و اسهال و قی هر چند در جمیع ایام منعست اما قبل از شروع ماه چهارم و بعد از ماه هفتم

شدید المنع باشد خصوص در شهر اول تا ماه ششم بیست روز خصوص در هفته اول تا سه روز تا علوق هر چه منع کنند کمتر آفت جنین باشد حامله را از ارتکاب او جهت
به آنکه اسقاط بسرعت مینماید و اکثر اما آنچه از فصد بنا بر آنست که وی ضعف اعضای کبد و موجب قوی او مزاجست این معنی الاعمال باعث حرکت جنین میشود و اکثر
خصوص در ایام میکه تعلق او به رحم قوی تر نباشد ایام مذکور از اول تکون تا سه ماه است و بعد هفتم تا وقت وضع چرا که تعلق جنین به رحم مشابه تعلق میوه است از شاخ پس
چنانکه میوه را از ابتدا تا وسط زمان استکمال تعلق کمتر میباشد حمل اینست و تا هنگامیکه میوه کامل میگردد تعلق او از شاخ کمتر میگردد و در این وقت بادنی حرکت از شاخ جدا شده
می افتد همچنین حمل بعد ماه هفتم که زمان استکمال اوست تعلقیکه گرفته بود میگذارد پس در این وقت احتیاط واجب تر باشد نادر شده در ابتداء ماه هشتم و در ابتداء ایام
ضعیف التعلق می بوده و ماه هشتم بهر آنکه متولد در وی سلامت نمی ماند به آنکه جنین در ماه هفتم بسبب آنکه خلقت او تمام گشته بجهت طلب خروج بحرکت می آید پس اگر
صحیح المزاج و قوی و کامل است خرق اغشیه کرده می برآید و اگر بدان قوت نیست خرق تواند کرد لیکن از این حرکت مضطرب گشته و متألم میگردد پس اگر بغایت ضعیف
و رنجور است در شکم میمیرد و اگر صحت یافت و به ماه نهم رسید خستگی او زائل میشود و قوت میگیرد و بعافیت بوجود می آید و اگر بسببی از اسباب در ماه هشتم حرکت کند
و برآید خستگی این حرکت عارض و خستگی سابق میگردد و تحمل نتواند و نسبت او بسیار ضعیف می باشد پس ابتدء به هلاک میشود و صحت و طول بقا که حسب قرب و بعد
خروج و بیست از زمان حرکت که در ماه هفتم بوجود آمده بوده پس اگر آخر ماه هشتم زاید می تواند که بماند بسبب زوال خستگی و الم و آنچه عوام میگویند که اگر یک روز هم
باقی باشد و بزاید تمیز این سخن نباشد اما بعد هشتم بجهت استعمال محرکات جنین که از اوقات مقتضای طبع بود غیر مستحسن لیکن تا آنکه جنین به کمال رسیده است اگر ببعض
محرکات مستخرج شود مضرت کمتر دارد احتیاط بسیار باشد که حامله را بفصد حاجت شود پس اگر فرض از فصد ضرورت حاصل بوده ضرورت قوی باشد چون خناق
و مانند آن بلا تامل فصد باید کرد که حفظ حامله نسبت بحفظ جنین بیشتر مطلوبست لیکن بهتر آنکه خون اندک و بتفاریق گیرند تا نفع حاصل شده غذای جنین حاصل آید
و اگر ضرورت قوی نباشد بتدابیر دیگر اصلاح خون کنند پس آنچه از [illegible] فصد ضرری و حمل منظور نباشد ایام متوسط که از ماه چهارم تا ماه هفتم است جنین را
برحم در این ایام تعلق مستحکم است اجازت بفصد باید داد اما هر چند که باشد از خون کثیر خست نیست اما هیچ غرض از فصد اصلاح حال جنین باشد و وی به
آن نفع مرتب نبود و فصد تجویز است و این فصد گرد [illegible] در ماه چهارم تا [illegible] بهتر [illegible] صالح [illegible] شود نفع [illegible] بجهل [illegible] نبود
که در ایام حمل آثار فساد خون در وی [illegible] میکرد و بعد وضع فرزند [illegible] امراض البدن می بود و [illegible] یکسال تربیت میگیرد [illegible] فرزندش همین سان
هلاک شده آخر در ماه پنجم فصد وی کردند و خون قلیل المقدار گرفتند و باصلاح غذا و تصفیه دم پرداختند فرزندش صحیح و سالم المزاج تولد یافت بعده و فرزند گرفته
شدند و در حال حمل به ماه پنجم فصد میکردند آنها نیز حیات یافتند اگر [illegible] آید و بفصد حاجت افتد باید که قبل از چهار ماه و بعد هفت ماه [illegible]
کنند آنچه از حجامت بدانست که دری خون از سوی باید [illegible] و تقاضای طبع ارسال خونست بجانب جنین بجهت تغذیه و هر امرکه [illegible]
نبود و [illegible] بسا باشد که منع حاجت و شدت الم شده باشد [illegible] موجب غشی و ضعف [illegible] و اکثر اسقاط کشنده که گرد حجامت خون کثیر بر آورده شود و در
[illegible] فصد باشد بالجمله پس حاجت ارتکاب آن نشاید [illegible] ایام [illegible] تنبیه حجامت اگرچه حامله را مضرت لیکن ضرر او اکثر از فصد و تجربه
نسبت بفصد خیلی کمترست لهذا مستحسن آنکه اگر تقلیل دم حامله که اخراج خون آنها ضروریست بحجامت ممکن باشد بفصد نباید پرداخت و [illegible] خون [illegible]
خون فصد نیست لیکن کسی که مصابرت بالم [illegible] حجامت افضل بهر آنکه خون [illegible] بسا باشد که بعد

قلع روان گردد و افراط کند و این در حق حبلی ممنوعست خلاف حجامت که این خوف دران کمترست اما محاجم ناری که در غیر مواضع مخوفه وضع یابد و بی ایذا باشد
در هیچ حال باک ندارد و مواضع مخوفه که وضع محاجم در آنجا حامله را اصلا روا نیست کمرگاه و تحت الثدیین و زیر ناف و بالای معده و باطن فخذین قریب با بیضه
تا رگ سرت اما نهی از مسهل بهر آنست که رحم را با معا مشارکت و مجاورتست و از کثرت اختلاف و شدت تزحر که لازمه مسهلات قویه ست ضعف در رحم نیز
می افتد و بدان خوفست که استمساک جنین نتواند کرد و ایضا هیچ دوای قوی الاسهال بی سمیت نیست و هرچه ذی سمیت است حامله را مباشرت آن منع باشد
لیکن اگر طبع قبض بود استعمال ملین و او کثیر النفع ست - زنی بود که بعد تولد دو فرزند چنان اتفاق افتاد که چون بماه ششم حمل او میرسید طبع قبض میشد و بماه
هفتم اسقاط میگردید همچنان سه حمل او افتاد پس در حمل چهارم بمجرد شروع ماه ششم منضج داده بمغز فلوس و دهن لوز تلیین کردند یکروز سه چهار بار اجابت
شد بعد هفته دو بار دیگر دادند قبض رفع شد و ماه هفتم سلامت گذشت و در ماه نهم بر وفق معتاد زائید لهذا باید که طبع حامله دائم ملینت باشد پس اگر با سفیدباجات
و سمه و دیگر اغذیه مناسبه حاصل آید فبها الا بشیرخشت و دیگر ادویه مناسبه کنند و مغز فلوس نیز مجوز بروغن بادام آمیخته بشرطیکه مشاربه محتاج بزجیر از شرب آن
نباشد چه بعضی مردم را ترید به تحبیش میکند و مغز فلوس تحبیش مینماید اگرچه بدهن لوز کثیر آمیخته باشد بالجمله رعایت مزاج و عادت در هر امر واجب و دیگر ملینات که بحامله
دهند تمر هندیست مع گلنگبین و ترنجبین مع گلاب و نیکوترین اشیا که و اکثر امزجه اثر میکند و در خوردن نیز مناسب و آسان باشد آنست که در مصفی ازبر
سه درم یا زیاده شب در قدری گلاب تر کرده صبح با آب باریک بسایند تا حاجت صاف کردن نباشد پس به نبات شیرین کرده دهند که دو سه اجابت
بفراغت و بلا اذیت می آرد و مع ذلک حافظ جنین و مقوی اعضای باطنیست اگر گل تازه بهم رسد اقوی باشد اما از ملینات هرچه بحامله نتوان داد گل بنفشه
و خطمیست و خیار آن هرچه منفعت قلب و معده و مزلق جنین باشد اما بنفشه از آن منعست که وی بدل خوب نیست و در بعضی امزجه کرب می آرد لهذا در تشریح آن خوف
اسقاط است و خطمی از آن منعست که وی مرخیست و مفتح افواه رحم و مدر حیض و باعث اسقاط میشود در اکثر خصوص مستعدان و ضعیف مزاجان **قول جوان**
کوردوا اگر ماده قتال بود و بینند که جنین یا حامله را اهلاک خواهد کرد اگرچه اول یا وسط یا آخر حمل باشد مسهل دهند - زنی حامله سه ماهه را حمی ربع مع رعاف
پدید آمد هشت بار فصد کردند و هر فصدی که اشتها کمی دهن افزود ظاهر شد که غلبه صفراست اکوا بینیکیا دادند صحت یافت و با آسانی زائید - زنی حامله چهار
ماهه را یرقان و حمی ربع پدید آمد از اکوا بینیکیا صحت شد و با آسانی زائید **مسهل که بحامله دهند** بسفایج مرضوض پنجدرم مویز منقی چهار درم آب چشمه
نیم کاسه در ظرف گلی جوشانند نصفی ماند هلیله زرد درم گلقند چهار درم انیسون بیست دانه سنا دو درم انداخته دارند بعد شش ساعت صاف کرده نیم گرم
دهند روز دوم باز همین قدر دهند اما نهی از قی بهر آنست که قی را زلزلة البدن گویند و همه تن را بحرکت می آرد پس خوفست که جنین را نیز بلغزاند اما عند ضرورت بقیات
مناسبه ملائم توان پرداخت و قی که حامله را از خود می آید اگر آسان و بغیر ایذا باشد بند نکنند که طبع ماده فاسد را دفع میکند مگر آنجا که افراط نماید یا خوف اسقاط باشد
زود بند باید کرد با شربه مناسبه و از اغذیه بر خبز نقی و سفیدباج و زیرباج و مانند آن که میل بقبض نداشته باشند اقتصار ورزند و از کثرت اکل و تخمه هراسان باشند
تا مبادا هیضه آرد که حامله را هیچ چیز بدتر از هیضه نیست و آن را که معتاد بخمر بود خمر ریحانی رقیق عتیق مناسب باشد **فائده** حامله را باید که ریاضت و مشی
معتدل کرده باشد تا فضول تحلیل روند اما افراط در ریاضت نکند که مسقط است و از اشیای بادانگیز چون لوبیا نخود کبر ترس کنجد کرفس و غیره پرهیز و برای
حفظ جنین ادویه قلبیه چون مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و جوارش لولو و لولو در ربح زرنباد حسب حرارت و برودت مزاج دهند و گاه گاه افشره قابضه مسخنه

عطره بر شکم نهند و اغذیه سبک چون تفاح مزوره و حلوا و انار و مویز خورند اما آنجا که رطوبت فرج بسیار بود و هو الاکثر لازمست که از مرق و اسفیدباج و فواکه و استحمام
پرهیز کنند و قبض طبع خوب نیست چه امتلای امعا بمجاورت رحم جنین را اذیت میرساند پس اگر طبع قبض بود باشیای مناسبه تلیین کنند و برای دفع رطوبت فرزجه را
تعریق حقنه اسهال مفید اما تا که کار از تعریق بر آید بادرار نپردازند تا کار از حقنه نرم کشاید مسهل بکار ندارند و هرگاه ماه ششم شروع شود هر روز بر ناشتا سه درم روغن
بادام دهند و از اشیای ترش و قابض و غلیظ پرهیز نمایند بیرمست زاید و اگر درین ماه هر روز نشستنگاه حسب تحمل دهند همین اشتداد دو به گاه که ایام ولادت قریب رسد
استحمام کنند و بطبیخ کرنب حلبه شبت کتان آبزن نمایند و بر شکم و پشت روغن شبت روغن بابونه روغن کنجد بمالند حلوای قند بروغن بادام و امثال آن چرب خورند تا بسهولت
زاید **قول بقراط** حامله را از چهار تا هفت ماه علاج باسانی توان کرد و در ماه دون آن علاج آنها حسن است و گفته اگر در رحم حامله خراج سرخ بر آید بمیرد
**فائده در تدبیر عوارض** که بحامله پیدا آید **تدبیر قی و غثیان** که مفرط بود و چهار ماه نگذشته باشد بند نکنند چرا که ماده فضلیست که دفع میشود اما وقتیکه خوف
ضعف شود یا از کثرت تموج بیم الم جنین باشد یا ماه چهارم گذشته تسکین او لازم و آنچه برای قی و غثیان گفته شد و اگر غثیان رنج دهد به تخم ترب تخم شبت قی
کنند و مداومت ریاضت معتدل چون مشی و سواری اندک و مالش اطراف نمایند و ضماد مقویه معده بر معده نهند حب الرمان مع ورق نعنع و دهن گل زرد
گل ارمنی ببیضه آمیخته لیسند مسکنات قی چون شربت انار منعنع شربت لیمو سرکنجبین خردل دهند قرنفل قسط جوزبویه مصطکی عود مشک تا قیراط برابر گرفته چند
سائیده یک یا دو مثقال با آب به یا آب سیب ترش دهند و اگر قی بعد غذا شود پس از طعام اشیای مطیبه قابضه چون سفرجل مشوی که عند تشویه جوف در آن
خلانیده باشند دهند **تدبیر شهوت فاسده** چون اکل گل وغیره در حمل انثی اکثر میشود و اگر اندک باشد بگذارند که از خود بسبب که جنین دفع میگردد و در
اکثر تدبیر او در امراض معده گذشت **تدبیر اسهال** حقنهای قابضه نمایند **تدبیر خفقان** سبب او ماده است که در سر معده آمده چسپیده و بشرکت او دل را اذیت
رسد بنوشند گلاب گرم یا آب گرم تنها یا گاوزبان و قدری دارچینی و دوی طبخ داده جرعه جرعه دهند ریاضت معتدل کنند شراب سیب بصوت نرم بنوشند
اگر سود ندهد آنچه در خفقان گذشت بکار برند **تدبیر باد که در معده و امعا گردد** تقلیل غذا نمایند حرکت معتدل کنند و بالای طعام قدری کمون
دهند کمون بادیان دانه میل شیره بر آورده گرم کرده یا سفوف نموده بالای طعام دهند **تدبیر ورم لثت یا دهن** ورد سرکه یا نمک سرکه یا حضض
آب برگ کرنب یا صبر صندل فوفل آب عنب الثعلب یا طین قیمولیا نمک سرکه طلا کنند برگ کرنب پخته ضماد نمایند **تدبیر سقوط اشتها** مشی
معتدل نمایند جمر ریحانی اندکی بنوشند زراوند قبل و بعد غذا خورند کندر مصطکی خایند سفرجل انار ترش خورند و از اغذیه ردی پرهیز نمایند خردل اندکی دهند
آب ثوم روغن کنجد یا بروغن ساخته بر فم معده و رحم بمالند سفرجل قصب الذریره سنبل وغیره مقویات معده جمر ریحانی بر معده ضماد کنند اشیای مشتهی
که مسکن قی باشد مع حرارت خفیفه باشد خورانند و از اشیای شدید الدسومت و حلاوت پرهیز **تدبیر حکه و جوشش درون و برون فرج** گل
سرشوی لعاب خطمی طلا کنند گل سرشوی به روغن و شیره عنب الثعلب و آب تربز و آب کاسنی هرکه باشد حل کرده در نشیند و درون و برون فرج طلا نمایند
اگر شدت و التهاب بود بحجامت یا بالیقن قدری خون بر آرند تسکین اسهال حاجت منع است شربت آب کاسنی سوده نیلوفر تخم کاهو سرشته قدری بگلاب افزوده در
فرج طلا کنند **تدبیر تشنجات پشت و شکم** که بسبب انجرد و ثقل جنین حتی و کشیده شوند و اعیا و ماندگی در آنها پیدا آید باید که روغن گل مانند
زنبق ترار حیه سرشته نان پخته در پارچه گرفته تکمید کنند بتدریج و تلطیف غذا نمایند عضلات کتف بازو و پشت و گردن محکم بندند بمالند **تدبیر حزن**

حیض بطبیخ عدس پوست انار گلنار انجیر لسان الحمل عفص سرکه آبزن کنند و ثفلش سائیده و ضماد نمایند اگر خون کثیر آید قرص کهربا دهند و تدبیر کثرت حیض نمایند سنگ ماهی نشاسته صمغ عربی گل ارمنی
هر یک یک مثقال شکر چهار سائیده یک کف دهند **فصل دوم در کثرت اسقاط** یعنی اسقاط بیش از زادن باشد چرا که تا طبیعی است اکثر در ماه اول یا دوم
باشد و آنچه درین ماه افتد اکثر بسبب گرد آمدن باد در رحم بود و آنچه در دیگر افتد بسبب سوء مزاج بارد و کثرت رطوبت در فم رحم باشد **فائده در آثار اسقاط**
شیر تراود و چشم و روی سرخ گردد و ثقل سر ماندگی بی سبب وجع درون چشم پدید آید خاصة اگر این آثار در تب پدید آید و تب سخت بلرزاند و اسقاط گردد و اول
حیض آید پس بچه بیفتد **قول بقراط** اگر هر دو ثدی حامله فرو میرند یا خرد گردند آثار سقوط حمل باشد و گفته اگر توامان حامله بود و یک ثدی او خرد شود یک ولد او
ساقط گردد پس اگر ثدی ایمن خرد شود ذکر و اگر ایسر انثی ساقط شود و گفته اگر شیر از ثدی حامله سیلان کند یا شیر قبل از وقت ظهور در اول آبستن ظاهر شود دلیل
ضعف ولد باشد و گفته اگر جاری شود دم طمث پس ممکن نیست که صحیح باشد ولد او و دلیل ضعف ولد بود و همچنین حرکت نکردن بچه در شکم بوقت معتاد آثار ضعیفی است
و گفته اگر واقع شود حبلی را عارضه حاده علامت موت است و گفته زن لاغر اگر حامله شود پیش از وقت فربه گردد ساقط شود بطن او و گفته زنی که متوسط اللحم بود
و اسقاط شود او را در دو سه ماه بغیر علت معروف پس رحم او برطوبت مخاطی ممتلی باشد و گفته اگر حامله را زحیر افتد خوف اسقاط است و گفته گاهی حبل بر حبل بسبب نیکو بند
نشدن فم رحم واقع میشود اگر خون اندک اندک نمایان شود پس اول صورت نپذیرد و عفن شود و از رحم بر آید اگر برانگیخته شود باد او هم و تهیج در رحم و اعراض دیگر ساقط شود
یکی از ان هر دو **قول رازی** ثدی حبلی الفشارند در ماه اول اگر شیر بر آید بچه او ضعیف شود و اگر بغیر فشردن بر آید ضعیف تر باشد و گفته حبلی احتراز کند از
اسقاط در ماه ثامن زیرا که مخوف است در آن ماه اسقاط **قول ابن سرافیون** اگر رحم را وسعت باشد جنین تام بود و اگر ضیق ناقص **قول جالینوس**
اسقاط عارض میشود از وجع شدید و تخمه عظیم و کثرت جریان خون و شرب مسهل و غیره **فائده** اگر بسبب ضربه سقطه یا بسبب اعراض نفسانی چون غم غضب مفرط حزن
مفرط طول مکث در حمام فرط حرارت و برودت هوا شم رائحه یا ماکولات که دل بدان مائل شود و خوردنش میسر نیاید و باشد که فرح مفرط بر سبیل ندرت باسقاط انجامد
یا بسبب اعراض بدنیه چون امراض و فرط امتلاء و تخمه و فرط خلو خواه از جوع خواه از استفراغ و فرط جماع یا بسبب سوء مزاج حار یا بارد در رحم یا فساد حال جنین مثلاً جنین ضعیف
باشد یا بمیرد پس طبع آنرا دفع نماید و آثار سقم جنین کثرت اسقام مادر است و کثرت استفراغات و جریان حیض و درور شیر در اول حمل و از خاص ترین آثار ضعف آنست
که جنین حرکت نکند و اگر کند ضعیف [illegible] حمل شد تا چهار ماه حرکت جنین چنانچه بایدمی یافت بعده بی عارضه ظاهری خود بخود جنین از حرکت باز ماند و شکم از
بالیدگی فرو نشست بلکه از نشو و نمائیکه درین چهار ماه پیدا کرده بود روی بانخفاض نهاد و همین حالت هشت ماه تمام شد ماه نهم بود که دفعة وجع در شکم پدید آمد بشدت
و جنین بغشا پیچیده بیرون آمد چون غشا را منخرق کردند بچه از ان بر آوردند تام الخلقت بود و جمیع اعضا چنانچه باید طفل را که بماه نهم زاید بکمال رسیده مگر روی
و سر که در وی فتور راه یافته بود و تمام سر شلیده بود گویا عظم ندارد و در صفحه روی بجز دهن و دو ثقب خرد در بینی چیزی دیگر نمی نمود از چشم و اقصای انف جز آن و هر دو
گوش در بیخ عنق رسته بودند و گردن بغایت آگنده بود و جایگاه ثنایا سخت و نیش مانند سر بر کرده گویا دندانست و چون بر آمد نفس نداشت و درین مدت حمل مادرش
هیچ علتی نداشت **علاج** بزودی حسب سبب بازاله سبب کوشند باشیای موافقه آن اگر بسبب حبس حیض باشد که لازمه حمل است و این چنان باشد که خون [illegible]
زیاده از غذای جنین باشد و آنرا منزلق سازد **علاج** اخراج دم کنند و مدرات مناسب دهند اگر بسبب کثرت هزال باشد و اعضای او گرسنه بود چنانچه از غذای او بقیه نماند
جهت حصول طمث که غذای جنین است پس جنین ضعیف شود و بیفتد **علاج** اغذیه مسمنه چون هریسه و عصیده دهن بقر شکر دهند روغن بنفشه روغن بادام بر بدن

بعد غذا موم معتدل کنند باقی تدبیر زوال نمایند اگر بسبب استرخای فم رحم از کثرت رطوبت باشد تتبع اعیان کثرت براز و سیلان رطوبت رحم **علاج** ازاله بو
شربت بزوری بعد نضج مادت حابسه یا مسهل بنفشه فرزجه از جند بیدستر کنند گر راحت آید حبوب یا رجات تنقیه نمایند دواء المسک مفرح یا مسند غالیه بروغن زعفران
روغن نرگس آمیخته مقعد رحم نمایند شش سنبل هر یک نیم درم زرنباد درونج هر یک دو درم دارچینی کبابه عود هر یک سه درم بسفایج زرنباد تا عود هر یک یک تولکه شقاقل
به چند عسل آمیزند شربتی مثقالی **جوارش لولو** مروارید ماهی قرفه هر یک یک درم زرنباد درونج تخم کرفس شیطرج دوقو قاقله جوزبوا بسباسه قرفه هر یک دو
بهمن قرنفل دارفلفل هر یک سه زنجبیل مصطکی هر یک چهار درم ریبیق پنج نبات برابر همه قوام کنند شربتی یک معقه تخم مرزنجوش مداومت کنند برای کسی که جنین او میت
میشود و بعد ولادت تمیز بکسی که کثیر الاسقاط باشد و برای حبلی مفید بشرطیکه حرارت در مزاج غالب نبود و اگر بسبب تمکن باد غلیظ در رحم باشد انتفاخ عانه و معده
و قراقر سوء هضم و متاذی شدن از اغذیه نفاخه **علاج** مدرالاصول و بهمن طبیخ بادیان انیسون تخم کرفس گلنگبین نوشند تخم کرنب تیمو نخود ابشیره و قرطم خورند روغن حبق
روغن خیری روغن ناردین برقطن و عانه و فرج مالند زرنباد درونج انگره چند طباشیر عفص هر یک یک زنجبیل نیم مشک ربع سائیده بعسل آمیزند شربتی مثقالی
تخم کرفس کمون مدبر شکله هر یک دو نانخواه زنجبیل هر یک چهار سائیده بعسل آمیزند و بعد ماه سوم از حمل هر روز مثقالی با آب فاتر دهند تا حبل بشکر خورند ـ
**فائده** موجبات اسقاط در اکثر همانست که در عقر مذکور شد پس در تحصیل باقی مقاصد که تعلق با سقاط باشد بعقر رجوع نمایند **قول جوان** کوروو
کثرت درد شکم و گاهی رجوع وجع تا عظم عجز و مانع ثقل که کثرت سیلان کسل ظهور برد و قشعریره و سوز چند بار صداع تا آخر ظنین آثار اسقاط است شکم که بلند بود فرو نشیند
و با پستان گرم شود یا شی که فربه و صلب باشد دفعة نرم و مسترخی گردد یا لبن سیلان نماید یا خون صاف یا رطوبت از رحم بر آید آثار اسقاط باشد و خفقان
و غشی و عرق سرد آثار موت جنین بود و شناخت حی و میت آنست که اگر مرده باشد شکم سرد بود و تا عانه منتفخ باشد و از وضع دست ایذا یابد و وجع بشدت بود
و وقت انتقال از پهلو بپهلو احساس نماید که چیزی ثقیل از بین سو بآن سو افتاد و اگر شکم گرم بود و از میان بلند باشد و از وضع دست اذیت نیابد و وقت نقل از
پهلو بپهلو احساس ثقل نکند باید که زنده است و گفته اگر بسبب ضربه سقطه یا اعراض نفسانی یا سفر یا سواری اسپ یا ریاضت مفرط یا حمل بار گران یا
کثرت جماع یا کثرت حمام یا فرط حرارت و برودت یا سیلان رطوبت رحم یا کثرت استفراغات یا استعمال مسهل یا قلت غذا و صوم وغیره باشد باید که ترک و ازاله
سبب کنند و مطابق آن تدبیر نمایند و اگر بسبب کثرت دم باشد فصد بکنند مگر کست و اغذیه مقلل دم دهند اگر بسبب مادۀ حاده صفراوی بود تنقیه بمطبوخ هلیله نمایند
و بعده شیر خشت چند روز نوشانند لیموی شیرین سیب ملاهم خورند آبزن آب شیرین نمایند اگر بسبب کثرت بلغم بود که موجب استرخای اربطه شود بغاریقون
قرطم شربت رنگی حب ایارج حب غاریقون تنقیه کنند غاریقون ایرسا گرده گوزن انجره قرص حنظل شیافه ساخته بردارند و برای تعریق عشبه چوبچینی
افتیمون یا فرنجمشک دهند که یاسمین ایارج فیقرا جوزبویا دیه حب ساخته بخور نمایند آخرانرا کبریتی کنند اغذیه بریان خورند اگر بسبب صغر رحم باشد روغن بادام
روغن سوسن روغن خوک بر ضلع رحم از ابتدای نبات تا عانه مالش کنند چند ماه تا رحم وسیع شود و گفته اگر عادی اسقاط باشد در هر هفته سه مرتبه سفوف بسد
درم برق مرغ یا برق دراج یا تخم زنگین دهند پوست فندق سوخته درم برق دراج یا تخم زرنگین دهند حب مانع اسقاط اسکرد صبح شام دهند سنگ راحت کند دیگر
هر یک نیم دانق مصطکی لادن هر یک دانق حب الآس هر یک سه درم سماق دو درم صمغ چند انگور رشته شوند حل کرده بر خرقه کتان کشیده بر شکم و عانه گذارند
برقاوت یک روز انجبار کشنیز کندر هر یک دو درم جوز سرو صندل طلا بشت بسد کهربا هر یک درم لادن مصطکی هر یک چهار درم سائیده روغن مصطکی

سوم بهروزه قدر حاجت آمیخته مثل مرهم کرده بر شکم گذارند مجرب است بر بازوی چپ یا بر کلیه بندند چوب ببلگری در گلو آویزند سنگ که در شکم و رحم آهو وغیره یابند در گلو
بندند از جلد اسپ دریائی یا از جلد گرگ رشته ساخته بر شکم و عانه بندند عقیق سبز یا سنگ رابعه یا زمرد نگین در گلو آویزند که بر شکم ماند ماهی در میان شکسوده با آب
شیرین یا مرق مرغ یا مرق دراج و ماهی دو بار دهند کهربا نیم [illegible] طباشیر کتیرا [illegible] فلفل هندی تین تودری کهربا النفع - زنی معتاد با سقاط بود چون دو ماه میگذشت
قلت بول پدید آمدی چون اجتماع بول گشتی شکم منتفخ شدی و مزاحم ماندن جنین گشتی آخر اسقاط گشتی در اعضای زیرین شرط زدم ماده بر آمد تا ایام معتاد رسید و بصحت
زائید - زنی حامله هشت ماهه چندان متهبج و مستسقی بود که تنفس نمیتوانست و تا ایام ولادت رسیدن محال مینمود بر ساقین شرط زدم رطوبت کثیر سیلان کرد در بیست چهار
ساعت همه ماده تهبج بر آمد و بعد چند روز طفل بصحت زائید **قول لارزوریه** بعضی زنان را عادت بود که در اول یا دوم یا سوم ماه اسقاط شود و این بسبب حمره
باشد باید که در وقتیکه حمل نباشد باسلیق هر دو دست زنند ماء الشعیر دهند بل حمام با آب برنج نوشند اگر در پنجم یا ششم ماه اسقاط شود سبب او رطوبت غلیظ است
باید که شافه نافعه بکار برند اگر در هفتم یا نهم ماه زاید بزید وگفته سفوف کوندر الو دهند که برای دفع اسقاط مفید است انثیین مرد زیر ناف کرده نان مذکور خورانند
و جماع نماید اسقاط نشود وگفته زبان زاغ سیاه صحرائی زنی که فرزندش زنده نماند خورانند حی ماند وگفته سنگ رابعه بر بازوی چپ بندند یا قوت کبود در گلو آویزند
که بر شکم ماند صفحه سرب بر تمام شکم مدام تا ماه نهم بسته دارند پوست ضبع ماده قدر یک وجب در کمر بندند اگرچه عادی بود ایمن ماند ریسمان سپید بکر از تارک تا ناخن پای
حامله پیموده نه تا کنند و در و هفت قطعه بیخ ناتوره سیاه بسته در کمر بندد حافظ هفت قطعه بیخ چقندر در ریسمان جدا جدا بسته یا گرنجوه بر ریسمان سرخ بسته یا آسیه یا کهربا در گلو آویزند
که بر شکم ماند حلقه از چرم اسپ دریائی کرده بر شکم بندد و کمربند از چرم ذیب ساخته یا در طول و در بیخ [illegible] کرده بر ریسمان که حامله رسیده باشد سفته در تحت کمر بندد و [illegible]
طالع عقرب گرفته بیاره بسته در کمر آویزد **ماء اللحم** برای حامله النفع مرغ جوان عدد تذرو چهار عدد دراج دو عدد گاوزبان دارچینی قرنفل اهل سند لسقیه کشنیز مقشر
پوست ترنج برگ ترنج پوست بیرون پسته بهمنین ابریشم مقرض درونج مصطکی هر یک درم عنبر ربع درم گلاب عرق گاوزبان هر یک رطل **فصل سوم در عسر الولادت**
**و اخراج مشیمه و جنین میت و تدبیر اسقاط و احتباس نفاس وغیره** اگر قبل از ولادت وجع در عانه و بطن پدید آید آثار آسانی زائیدن باشد
و اگر وجع در صلب پدید آید دلالت بر عسر ولادت دارد و دادن شم بوهای خوش عسر ولادت می آرد **قول ابقراط** اگر بیفتد زن را وجع رحم و عسر ولادت پس عارض
شود او را عطاس نیکست وگفته هر زنی را که قبل از خروج ولد خون جاری شود مخوف بود وگفته کثرت جماع بحبلی عارض میکند عسر ولادت وگفته حر شدید و برد شدید
عسر ولادت می آرد وگفته اگر غمگین شود زن از استماع خبر عسر میشود زائیدن بر او وگفته زن کلان سال را ولادت عسر بود بسبب ضعف قوت وگفته کثرت شرب آب
یخ و آب شوره و جلوس در اماکن بارد عسر ولادت آرد چه سخت میکند بدن را **قول جوان کورو** و اگر طفل از طرف سر تولد شود و چشم سوی پشت مادر باشند
خوب است و بآسانی زاید و اگر از طرف پا یا از پهلو یا اول دست یا پا بر آید بد است چه بسبب عسر خروج و شدت الم میرد حامله را هم میکشد وگفته جنین در رحم برای دفع
بول و عرق میکند یکی آنکه آب کثیر جمع گشته غشا را که در جنین نهاده است منخرق سازد دوم آنکه مجری نرم و کشاده گردد تا طفل بآسانی از اندک محنت حامله بر آید
**فائده** اگر بسبب فربهی زن یا صغر رحم یا ضیق مسالک یا ضعف دافعه باشد پس آثار فربهی ظاهر است و آثار صغر رحم صغر حجم جنین بود و آثار ضیق مسالک عدم اتساع
فم رحم چنانچه باید و آثار ضعف دافعه عدم احساس حرکت خروج چنانچه باید باشد **علاج** طبیخ شکاعی شیح پر سیاوشان تفند دهند طبیخ بابونه شبت مرزنجوش اکلیل
الملک آبزن کنند روغن بنفشه روغن تبق روغن زیت پیه مرغ پیه بط مغز ساق گاو بر شکم و پشت مالند و شونیز و جند کند بش عطسه آرند و چون عطسه آید دهن و بینی

بند کنند تا قوت دفع درون افتد و باخراج جنین مدد دهد سم اسپ سم خر سم استر بخور کنند مرق مرغ فربه نوشند **قول صاحب ذخیره** زن را بر رو تخوابانند
شکم بر بالش نهند و زانوها را بهم فراهم آرند تا بچه یکبار دو دیگر سر او برابر دهن رحم آید پس فم رحم را بروغن چرب کنند و ادویه معطسه بویانند تا بقوت عطسه بیرون آید و گفته اگر
بسبب صغر و ضیق یا یبوست رحم باشد موم روغن پیه مرغ روغن شبت مالند آبزن کنند عطسه آرند **قول جوان کورو** و اگر از کثرت فربهی باشد زن قوی بود
بفصد پا کنند آب نیمگرم آبزن نماید و اگر بسبب ضیق مجری باشد ادویه مسترخیه و نرم کننده و کشاینده دهند روغن بادام که در دو سنگ لعبه تر کرده باشند چهار اوقیه
نوشند در دو دو ساعت روغن سوسن سفید روغن کنجد روغن بادام مسکه پیه مرغ پیه بط بر شکم مالند و بروغن حقنه نمایند اگر بسبب هوای سرد یا برودت باشد که موجب تکاثف
فم رحم گردد تقدم آن علاج بحمام گرم بروند آب نیمگرم نشانند ادهان مسخنه ملینه مالند و حبیل فرزجه سازند **قول جوان کورو** و طبیخ سنبل و عنبر نشانند و دادن
حب الغار ساعتی نشانند اگر بسبب حرارت هوا یا مزاج باشد تقدم آن **علاج** روغن بنفشه صندلین گلاب بر شکم و پشت مالند آب تا بین ترنجبین دهند در مواضع معتدل
دارند و درین صورت تدابیر مسخنه منع اند اگر بسبب سطبری مشیمه باشد و آن پرده ایست که در رحم برگرد جنین متکون میشود و جهت حفظ آن مجوکیسه کرده اند تا صلب
و سهن تر از آن است و هنگامیکه جنین حرکت خروج کند و قوی باشد این پرده بشگافد و جنین بیرون آید بعده مشیمه پس اگر پرده مذکور سطبر بود و شگافته نشود و بندی تدبیرش
کنند تا جنین از تعب حرکت خروج و عدم حصول آن هلاک نگردد **علاج** قابله را باید که مشیمه را بدست چپ بکشد و از دست راست بیاکی نیز آنرا پاره کند باحتیاط
تا بجنین و حامله اذیت و ضرر نرسد **قول صاحب ذخیره** قابله را باید که مشیمه را باصابع دست چپ بگیرد و لعاب کتان یا روغن بنفشه در رحم اندازد بعده
بناخن درست است یا با آهن آن را بشگافد و جنین را برآرد و اگر بسبب رقت مشیمه باشد که زود بشگافد و رطوبت برآید و ماده مزلقه نماند تدبیرش تدبیر خشکی رحم است اگر بسبب
ضعف و مرض حامله باشد برای تقویت ماء اللحم مرق مرغ فربه صفرت بیض دهند روغنها مالند **قول جوان کورو** و صفرت بیض نیمبرشت کرده به جلاب
یمرق دراج و صفرت بیض آمیخته ترنج بریان بخمر آغشته نان بمرق مرغ و خمر تر کرده دهند اگر بسبب ضعف طفل باشد تقدم کثرت جلوس حامله و قلت مشی مقویات دهند
تا طفل قوت گیرد مرق مرغ مجرب نوشانند تا ارخای مجری کند و طفل باندک حرکت برآید **قول صاحب ذخیره** اگر بسبب اول زادن باشد یا مبتلی ترسد
یا اهل تنعم و نازک بود روغنها مالند سم خر سم اسپ بخور کنند تا بآسانی بغیر وجع زاید اگر بسبب آفت و ورم رحم باشد تدبیرش کنند تدبیر کلی نمایند اگر بسبب ورم مثانه
و مقعده باشد تدبیر آن کنند و روغن و العبه وغیره بکار برند اگر بسبب حبس بول و یبوست طبع باشد بحقنه نرم کشایند مرق مرغ که در وی نخود شبت معصفر سبستان پخته
دهند و برای ادرار روغن شبت بر زهار مالند ادویه مدره دهند اگر بسبب کبر و فربهی جنین باشد ادهان العابه آبزن وغیره بکار برند **قول جوان کورو** و اگر بسبب
شم طیبات باشد منتنات بویانند اگر بسبب غم بود دفع غم کنند اگر بسبب صلابت عظم عانه باشد تدبیر کنند اگر بسبب کثرت سیلان رطوبت باشد روغن کنجد با
قطره چهار اوقیه آب که در وی تخم مرم دارچینی طبیخ بود آمیخته دهند دارچینی اسکو و بلوز زعفران دو دانه خمر ابیض طبیخ فوه هر یک دو اوقیه آمیخته دهند انگور سیاه
دو اوقیه در آب جوشانده انکباب بر رحم دهند و چهار مرتبه شیر سگ عسل خمر ابیض برابر آمیخته دهند دارچینی پوست خیارشنبر فوه یکدرم اگر خواهند عوض دارچینی
خولنجان کنند سائیده بنیم رطل خمر ابیض دهند طبیخ دو تا پرسیاوشان نوشانند تخم مشیمه سم جگر افعی سائیده درم بسه اوقیه خمر ابیض یا بمرق مرغ دهند از همه انفع **فائده** درینکه
ایام وضع نزدیک رسد هر روز بحمام روند و ساعتی در آب نشینند و تمریخ بطن و ظهر کنند و حلوا از شکر و دهن لوز ساخته خورند و قبل از چند روز بمرق چرب قناعت
نمایند تقلیل غذا کنند و در مسکن گرم سکونت ورزند و از آب سرد و اشیای بارده و ترش پرهیز و بهیچوجه برد باسفل نرسانند چون ایام ولادت قریب رسد در آن وقت

زیر ناف و ظہر گران سیگردد و بیغولہای ران وجع سیکنند و سرین سست سیگردند پس باید که قبل از وجع خود را از بول و براز خالی کند اگر قبض باشد بحقنہ نرم کشاید
پس بحمام گرم رود و آب گرم بمقدار کثیر بر سر ریزد و در آبزن نشیند و بروغن خیری و روغن سوسن نیم گرم تمریخ بطن و عانہ و پہلو ہا و عجان نماید و روغنہای مذکور حمول نماید و بآہستہ
آہستہ کند پس بنشیند و بایہا در از سازد و بعدہ بسرعت برخیزد و بر قدمہا نشیند و دو دفعہ از جای بجہد بدستور چند بار کند پس قابلہ لعاب کتان بدہن لوز یا بروغن بنفشہ
یا بہ بیاض بیضہ آمیختہ در فم رحم مالد و در رحم بچکاند و چون وجع شدت کند صبر کند و آواز بلند دم فرو کند و بر بازو در دہا میل ندر بباطن آید پس قابلہ بمالیدن ظہر را دو غمز کند پہلو ہا
و مراق آنرا بسوی اسفل اگر طول کشد مرق چرب کہ از فراریج و شحم و دجاج فربہ بیضہ ساختہ باشند خورانند و قدری خمر ریحانی دہند و اگر امر دشوار تر شود و مخوف قدری مصطکی
لوز بطبیخ خستہ تمر آمیختہ دو سہ مرتبہ دہند بعدہ آب سداب قرص مر دہند اگر امر اشد تر بود حلتیت یا جاوشیر دو درم بخمر ریحانی مع قدری غالیہ حل کردہ دہند و بمار اللحم
و خمر مطلبہ تقویت نمایند دارچینی اہل فلفل ہر یک نیم جند بیدستر ہر یک یک بعسل آمیختہ وقت حاجت بآب گرم یا بماء العسل یا بخمر کہنہ حل کردہ دہند **قول جوان کوروو** وقتیکہ طفل مستعد خروج شود و برآمدن نتواند حاملہ استادہ کنند و بر چار پائی غلطانند و زنی دیگر قوی شکم او مالد و حاملہ نفس خود فرو کشد و زیر مدد نماید
چنانچہ برای خروج براز سیکنند و مرق یا خمر کہ در وصفرت بیض حل بود دہند تا قوت دہد و مدد نماید **فائدہ** در ذکر ادویہ مسہلہ ولادت **قول شیخ الرئیس** کہ برہ
با اصول بآہستگی بر کنند و در ران بندند و ساعت بار بہند مقناطیس بدست چپ دارند یا بر ثدی چپ مالند چنگل طاوس بندند یا زبید اسپ بخور کنند
**قول علی بن رین** برگ خطمی کوفتہ ز بند قدری سمن و عسل آمیختہ خورانند و ضماد از ہمین سازند تسہیل ولادت و اخراج مشیمہ کند **قول ثابت** آب حلبہ یا آب
کتان زرقہ کنند بعدہ بدہن ورد تمریخ نمایند **قول رازی** انگزہ نیم درم مر درم سداب سہ درم سائیدہ صبحی بیک اوقیہ آب ابہل دہند ہمین قدر شام برای
تسہیل ولادت اقویست و گفتہ تریاق اربعہ نیز مخرج جنین و مشیمہ است گفتہ کہ اگر ولادت عسر شود زن را بر قفا خوابانند و زیر رحم او چیزی بلند نہند این تسع و نصف رطل
آب سداب یا طبیخ افسنتین یا طبیخ ابہل یا روغن خیری حسب حاجت زرقہ نمایند و انبوبہ زرقہ طویل قدر طول رحم و باریک اس بعد **قول جوان کوروو**
سنگ ربعہ بدہن فرج نہند یا بر ران چپ بندند چون طفل و مشیمہ برآید زود بکشایند خانہ طیور چین کہ در سنگہای یا مسازند در آب جوشانده یک شبانروز تر دارند
پس بشکر قوام نمودہ دو قاشق دہند عصارہ برگ ریحان بقدری نمک آمیختہ نیم گرم نوشانند و جماع کنند بخور اسپ بر ران چپ بندند برگ تنبر جب الغار شش عدد
سائیدہ بزبان بندند ملح امیہ بر عانہ نہند یا بزبان بندند بجیکہ ملتس بلیمو دلالت نفتتین اسپ کہ بعصمت مردہ باشد و تنور خشک کردہ دو درم بدوا ونس خرابیض یا بجاوارونس طبیخ
نودہ دہند مخرج مشیمہ ہم رونا بر شادو در خمیر بختہ گرم گرم بر شکم بندند طبیخ ریحی سداونس یا نیم رطل دہند اگر ہین نیم رطل نوشانند فوراً زائیدہ مینا کوکہ در و قدری فرفیون
مخلوط بود و لوبیند مشیمہ یا لیس دارچینی ہر یک درم زعفران نیم سکر و بلو سائیدہ بخمر ابیض آمیختہ دہند زہرہ ماکیان سیاہ بر ناف و شکم مالند نمک سنگ در رحم نہند
تا اخراج رطوبت دا سر خاری مجری کند و طفل بآسانی برآید **قول لارزو** بیر زعفران دو درم بصفرت بیض دہند در ساعت بزاید دعن کہر با ہشت قطرہ
بعرق مرزنجوش دہند مخرج مشیمہ ہم للطفل با نزدہ عدد سائیدہ تقند سیاہ فرزجہ ساختہ بردارند قاوز بخمر سودہ یا کلونجہ بخمر سودہ یا آلوت در آب جوشانده یا نگس بخمر
آمیختہ یا تیل نگس بخمر آمیختہ یا برگ مرزنجوش نیم درم بیک پیالہ خمر آمیختہ نوشند سفوف بسودہ کاتیو و یا سفوف دارچینی یا عرق شاخ گوزن دہند سنگ ربعہ بروغن کنجد
آمیختہ ساعت سودہ گرم گرم نوشند اگر بنوشد گرد ناف و ہمہ شکم طلا کنند و سنگ گو بر پای چپ بندند و بعد تولد بچہ فوراً روغن از شکم دور کنند و سنگ را از پای
بکشایند انکباب اسلی تریاق الفرج دہند بخور پر ہدہد بوکا دی بقبل رسانند شاخ گاو و تر بخور نمایند لبسپ یا انگور بر ران بندند و تیخ آہن زیر مد بخور مریم تعلیق کنند یا در آب

ترتابند چون بشگفد برآید گفته اگر عسر ولادت بسبب فرود آمدن طفل بر وضع غیر طبیعی باشد قابله را باید که دستکاری کند یعنی بچه را بدست باز پس گرداند و پشت بالا
و شکم زیر کند تا بشکل طبیعی آید و گفته اگر سر دو پا برآید مانع برون نشوند و اگر یک پا یا یک دست بیرون آید یا شد باز پس گردانند و گفته اگر پا بیرون آمده باشند باز
درون برند و ساقهای او برافرازند و حامله را بر روی خوابانند بطوریکه در فربهی گفته شد تا سر بچه فرو گراید اگر ممکن نباشد قطع کرده برآرند **دوا** پوست خیارشنبر نیم درم
سائیده و بشربت بنفشه یا بنخود آب یا بشکر و زعفران آمیخته بگلاب دهند مخرج جنین و مشیمه فوراً اگر جوشانده آنش دهند همین عمل کند **دیگر** سلیخه دو درم دهند مخرج جنا
و میت **دیگر** انگزد چند آمیخته دهند **دیگر** زباد نیم درم زعفران قدری بمرق مرغ فربه یا پوست تنقند یا پس دو نیم مثقال یا زعفران مثقالی دهند **دیگر** عسل شش درم
بسانند بتکرار **دیگر** زوفای مسحوق بخمر دهند **دیگر** زہرہ خفاش در فرج مالد **دیگر** فاوزنطلیبیج مشکطرامشیع دهند **دیگر** کرنجوه در پوست کرده بر پای چپ یا زمبابجر
بران راست یا زبرجد بر ران یا دندان ثنایای مردم زنده بر بازوی چپ یا حجر النار در خرقه بسته بر ران یا آہک سنگ بخرقه سرخ بسته بطرف چپ یا سر زخمه بندند
**دیگر** شاخ بقر یا شاخ گوزن آویزند **دیگر** پر نسر زیر پا نهند **دیگر** بیخ سرسپوکه سفید در کمر بندند **دیگر** شاخ کرگدن در دست گیرند **دیگر** تخم خطاف بروغن زنبق
سوده بر ناف یا زہرہ خفاش بر فرج طلا کنند **دیگر** زبل ستور اسود خشک کرده یا ثفل ابهل مرکی برابر قرص ساخته یا ثفل بقر یا سم موی رخمه یا سم اسپ یا
گوگرد بخور کنند **دیگر** بطبیخ حلبه آبزن و نطول نماید **دیگر** جدوار سوده بپاره پشم بردارند **فائده در تدبیر اخراج مشیمه** اگر بعد تولد بچه مشیمه بر نیاید و علاقه او
که ریسمان مانند میان او و طفل است گسسته گردد در اخراجش تعجیل کنند تا موجب ہلاک حامله نگردد پس قابله را باید که آنرا بدست گرفته نگاه دارد تا باز پس نرود که
خفقان و اختناق الرحم می آرد و بزور نکشد که بیم انقلاب رحم دارد و تدبیر شرب بدستور اخراج بچه مرده است زعفران بآب سوده بردارد حب سفید دیاره کرده یا
در کاغذ پیچیده فرو برد و دود می زند در فرج تهد مخرج فاوزنطلیبیج شکطرامشیع دهد **قول صاحب ذخیره** عطسه آرند تا برآید اگر ده شود و در رحم ماند قابله را
باید که با صبع گرفته بنرمی برآرد و تدابیر مناسبه آنچه در عسر ولادت گفته شد نماید **قول جوان کورو** و دوعشا که بعد تولد طفل می برآید آن را مشیمه میگویند و طفل در
میاند پس اگر بر نیاید برای اخراجش ایکا نو دهند و گسسته اگر دو طفل تولد شوند و مشیمه یک برآید تدبیر اخراج او باید کرد چرا که مشیمه هم دو خواهند بود **فائده در تدبیر
اخراج جنین میت** هرگاه که طلق یعنی وجع زه تا چهار روز پیوسته ماند بدانند که جنین ہلاک گردید بزودی تدارک کنند تا موجب ہلاک حامله نگردد و آثار
موت جنین آنست که حرکت جنین در شکم محسوس نشود و اطراف سرد و نفس متواتر گردد و وقت نقل از پہلو بپہلو دریابد که سنگی ازینجانب بآن جانب افتاد و نتن
دندی لاغر و بیاض چشم تیره و سر بینی و گوش سفید گردد و زرد آب از رحم برآید باید که لودینه ترمس بر کیده در مشکطرامشیع ابهل پسیاوشان هر یک سه درم حب تنکار
قند سیز ده درم آمیخته دهند و بکندش و شونیز و غیره عطسه آرند چون عطسه آید دهن و بینی بند کنند تا قوت او درون آمد در اخراج مدد دهد مر عاد و شیر سکبینج برابر حب ساخته سه درم
دهند و در نسخه جای جاوشیر خیارشنبر است تریاق اربعه نافع جند جاوشیر قند زہرہ گاو برابر آمیخته یک درم بآب گرم دهند بعده مانی عطسه آرند شحم حنظل قسط سداب ہر یک
سه درم مر دو درم زہرہ گاو آمیخته بر ناف دهانه گذارند مرکی بارزد جاوشیر جند کبریت بزہرہ گاو قرص ساخته یا سلخ الحیه یا حمام بخور کنند قطران جو دو سداب شحم
حنظل برابر فرزجه ساخته بردارند اگر بتدابیر مذکور بر نیاید قابله دست اندر کند و بیرون کشد بحیله عضو دیگر آسیب نرسد اگر هیچ حیله سود ندهد جنین را پاره پاره کرده
برآرند فیه خطر **قول جوان کورو** و روغن کنجد که در و سنگ ریزه یکساعت کرده باشند بر شکم مالند **قول لارزو ربیر** شافه مخرجه بردارند حقنه فلفکیا زبل
نمایند روغن صابون در رحم مالند زبل شتر بآب آمیخته یا آب بادنجان صحرائی نوشند قطعه جگر بز کوفته عفص مسحوق پاشیده بریان کرده خورند زبل تیتر

درم با آب آمیخته دهند و اندک مدت برآید و اگر تخم گزر را فرزجه سازند بعر البقر نیم درم تا شش درم ناشتا دهند در حال بیفکند کلی موه با آب سائیده بر ریسمان فتیله ساخته خشک کرده
بردارد و چون عمل کند برآرد الا ضرر دارد بیخ بسفایج و بر ریسمان بسته بروغن گل تر کرده بردارد اثر دارد تخم کرفس یا بادیان دریائی یا زعفران با آب سائیده فتیله ساخته بردارد بیخ عشر قرنفل سوده
یا موم خراسانی قدر شش اصبع تراشیده یا شاخ نرم خرنوع یا بیخ خروع آلوده در دهن رحم نهند یا دشعر آدم بگلاب آمیخته بر مانه گذارد و طبیخ توم یا طبیخ تمر هندی آبزن
کنند زبل البقر با ابهل زفت طحال اسپ تخم گزر شاخ گاو زرادن چشم ماهی شونیز بل سنبل اسود موی آدم حافر اسپ با وده بخور سازند **فائده در تدبیر اسقاط جنین**
اگر ضرورت قوی نشود مرتکب این امر نشوند و وقت ضرورت هرچه در اخراج مشیمه و جنین میت گذشت بکار برند ابتداء اول بحمام برند روغن کنجد یا روغن خروع بر شکم مالند
مرق حرب نوشانند و ارقاء بنات منع کنند بعد مسقطات دهند تا مطلب بآسانی برآید و بعد اسقاط مسهل نرم و فاحرمل صعتر خردل هر یک باشد بخور کنند تا درم سائل شود
رغلیظ اگر دو مسقط فتیله کاغذ بزهره گاو یا با آب حنظل آلوده در فم رحم نهند در حال بیفکند با آب برگ حنظل حقنه رحم کنند یا پاره پشم آلوده بردارند بخور مریم یا بهند عصاره
او بر شکم طلا کنند یا پنبه آلوده بردارند دهن آجر حمول نمایند پوست اسپ حمول کنند برگ سداب بلفلفل سائیده حمول کنند بول گوسفند کوهی لوث اسپ حنظل بزر
ات مناو سازند اشق بآب گداخته سه درم نوشادر ده درم آمیخته شافه دراز تراخته خرما ساخته در دهن رحم تمام شب نهند و این تا همه شب بر بالش افرشته دارند
سقمونیا آب سداب تر کرده بر قضیب طلا نموده جماع نمایند قطران یا سداب یا شحم حنظل بردارند اشنان مسحوق سه درم با انگزد نیم درم مر درم سداب سه درم سائیده
همراه طبیخ ابهل دهند صبح شام ابهل هر روز سه درم خورند تا ده روز دوا الحلتیت سفید کنجد مقوق بیست درم شب در آب تر کرده صبح صاف نموده نوشند قدری انگزد
نمک سنگ لسبر که هندی گرم کرده ناشتا دهند در حال بیفتد تخم سوسمار خشک کرده سائیده یک درم دهند فوراً بیفتد عفص عدد سائیده دهند ابهل سه فود نیم سداب
هر یک بیست درم تا ما شکنطر اشیع هر یکی بعسل آمیزند و صبح شام قدر بیضه دهند چند روز حقنه اگر در ماه اول یا بعد آن کنند ساقط سازد حنظل تازه خالی کرده در جوف
روغن سوسن پر نموده یک شبانروز بگذارند پس بیخ باد گرم نهند تا روغن بجوش آید پس سرد کرده صاف نموده در قبل حقنه کنند عجیب **فائده در تدبیر احتباس
نفاس** مدت او در ذکر پانزده یا سی روز و در انثی سی و پنج تا چهل روز میباشد آنچه برین تیره نیاید امراضی که از احتباس طمث میشود پدید آرد **قول بقراط**
اگر بعد زائیدن هیچ خون جاری نشود خوف هلاکت باید که تخم کرفس بادیان برسیاوشان شکنطر اشیع هر یکی سه درم جوشانده قند ده درم آمیخته دهند سه خر مقل زردفا
حب الملوک البطم خردل تبخر کنند هرچه در احتباس طمث آید بکار برند گفته اگر نیز آید و وجع شدید آرد صافی زنند که تسکین وجع مینماید و گاه باشد که زن نحیف و
لاغر بود و درم کثیر نیند که پس از ولادت برآید و این ضرر کمتر دارد و محتاج بتدبیر نیست **قول جوان کورو** اگر نفاس بند بود جسل یک تا شش با گرم آمیخته نوشند
طبیخ سنا چهار درم و نیم دهند **فائده در تدبیر کثرت نفاس** اگر خون نفاس بسیار رود و باعث ضعف گردد حابسات که در کثرت طمث آید دهند و
زرار اللحم و شراب و بعابهای خوش تقویت نمایند **فائده در تدبیر ورم رحم که بعد ولادت پدید آید** لعاب خطمی لعاب خبازی و برگ اینها پخته و پیه
بتوز و دهن خروع هر که مناسب است بکار برند و خواب کردن مفید **تدبیر انقلاب رحم که بعد ولادت بسبب زور کردن حامله پدید آید**
ناف و وجع ناف و ظهر و حوالی آن و وجع معده ثقل عانه و در وقت استاده شدن ثقل محسوس شود و ابول بند گردد بچه دان ماده سگ یا بچه دان ماده گرگ خشک کرده
سائیده هر روز دهند روغن خروع الندباقی تدبیر از بتورم جویند **تدبیر عظم البطن که بعد ولادت پدید آید** فلفلمویه دار فلفل شیطرج سنبل سعد زنجبیل
برنگ کابلی دیلو دارهلیله بلیله بادیان آمله لسان العصافیر هر یک شش حصه شکر قند سیاه کهنه برابر همه شربتی و نیم درم چهار ده روز دهند اندرین باب سوده بر شکم

طلا کنند چند بار بیخ جاقی جوبی نیم درم بروغن گاو خورانند **تدبیر تب که بعد زائیدن پدید آید** فلفلمویه شش مثقال آب بیست مثقال جوشانند نصفی مانند
شب بدارند صبح صاف نموده نوشند و همان قدر آب دیگر اندازند تا شام دارند پس صاف نموده نوشند روز دوم فلفلمویه دیگر بدستور عمل آرند دفع شود
کاسنی یکنیم اسگند و پلو مویز منقی هفت عدد دهند مزیله حمی که بعد آبستن شود **قول رازی** اگر در ایام نفاس حمی و وجع رحم پدید آید آب فاتر نوشانند یا ماء الشعیر و کشیز نوشانند که استرخاء
قوت و ترطیب بدن میکند و منع ادرار خون نمی نماید **تدبیر برودت مزاج که بعد زائیدن پدید آید** جوهر لوبان مشک هر یک دو سرخ در برگ تنبول
دهند پرسوت رانفع دارد **تدبیر استطلاق بطن که بعد ولادت شود** ولادت افیونی میدانه یا کم زیاده مصطکی نیم اسگند و پلو زنجبیل نیم درم
آمیخته دهند پوست انار پنج مثقال مصطکی نیم درم دارچینی اسگند و پلو لسباسه نیم اسگند و پلو بر شکم ضماد کنند **قول علی بن زین** اهلیله سیاه دهن بقر منقوع
کرده خورد چند روز اگر دموی بود و اسهال مع الحمی پدید آید فصد کنند حریره که بعد زائیدن دهند میده گندم روغن زرد هر یک رطل بریان کرده نبات
یا قند سیاه یکنیم رطل با آب حل کرده اندازند و بقاشق حرکت دهند چون بقوام حریره آید فرو گرفته فلفلمویه دار فلفل زنجبیل نانخواه هر یک ده درم آمیزند **فائده**
در ایام سلف بعد زائیدن مسهل منع کرده اند درین ولا زنی را در ایام حمل بسبب اکل اشیای بد حمی و ورم سوء القنیه پدید آمد و لون تبنی گردید و ایام زائیدن قریب
رسیده و بنهایت لاغر شد اطبا فصد تجویز کردند بسبب عدم ظهور رگ ارسال علق نمودند بجای خون آب بر آمد و بعد تمام زائید بعد زائیدن مسهل دادم ماده
بآسانی بر آمد و صحت یافت زنی را بعد دوازده روز از زائیدن ورم زبان و اطراف پیدا شد مسهل دادم صحت یافت

## فصل چهارم در وجع رحم

اگر وجع بعد ولادت پدید آید **علاج** ماء الاصول ماء الشعیر مرق کبک دهند تمر اسپرسم خرشعر آدم بخور کنند طبیخ اذخر نوشند طبیخ خبازی حقنه رحم کنند و هم نوشند
بطبیخ شبت آبزن نمایند روغن شبت بشمع آمیخته فرزجه سازند **قول لارزوربیر** روغن زعفران مالند سفوف بسی ابوتیا با طبیخ مسکنه دهند روغن
نو چهار اوقیه بشکر آمیخته نوشند طبیخ کتان یا شیر خر حقنه رحم کنند و فرج را شویند مسکن لذع طبیخ سلیخه نوشند و حقنه نمایند مسکن وجع که بعد ولادت و قبل از حیض پدید آید آب کوکنار قدری شکر
مسکن فوراً الا آنکه بدوای دیگر کار بر آید نه دهند که اول تسکین وجع میکند بعده بسبب حبس نفاس وجع قوی تر از اول می آرد داغ بط با آب بارها یا به جوشانده برنج خود
روغن نسرین مالند و بردارند خاصة اگر صلابت نیز در فم رحم باشد **فائده** وجع که قبل از حیض و عند جماع پدید آید بدستور مذکور علاج کنند برگ نیم یا برگ بکاین در فرج نهاده
کرده بندند مسکن وجع که در شروع حیض یا بعد نفاس یا عند جماع پدید آید ریوند قند برابر یکنیم درم دو روز قبل شروع حیض تا سه روز دهند مزیله وجع که در ایام
حیض شود پنبه بنمک یا العفص مسحوق آلوده قبل از جماع در رحم نهند مسکن وجع که عند جماع شود و مانع حمل تربد دهند و بطبیخ او حقنه کنند مزیله وجع که قبل از حیض
پدید آید صبر ربع درم بقند سیاه آمیخته دهند مزیله وجع که در حیض شود گل سرخ بخم جوشانده نطول کنند **قول لارزوربیر** هر روز دو سه بار در آبزن
ریزو لیستانشانند روغن کهربا بر سینه و شکم مالند **فائده در ادویه وجع رحم** بول آدم روغن حنا آمیخته حقنه کنند برگ پیپل گرم کرده بر عانه بندند
مزیله وجع و ورم رحم پیه خوک یا زوفای رطب یا برگ ارهر بروغن گل و پیه تازه ضماد کنند طبیخ وج یا اشنه یا اذخر یا قصب الذریره آبزن نمایند زبل تو تمام
یا روغن بلسان یا زعفران یا غالیه حمول کنند پیه بوتیمار یا روغن سداب یا روغن شبت مالند تو تیا بخور نمایند غالیه یا دم ثعبان یا بیضه جرجرا دمی آویزند مرهم بجنبه تمر شبت یا جاشا مسحوق با عسل یا
بندق هندی یکدرم دهند روغن کهربا دو قطره بشکر یا هفت قطره بعرق بادرنجبویه یا گل نارنج دهند برگ قرطم دشتی و تخم او بقدری فلفل سائیده بتخم انگوری دهند
مزیله وجع رحم گرم کند مقل تنه هر یک دو زعفران جاوشیر اشق هر یک یک مصطکی جند روغن سوسن روغن بابونه پیه بط هر یک سه شمع بسر کرده حل کرده

روغن شحوم گداخته ادویه سائیده آمیخته پشم آلوده بردارند فرزجه وجع و ورم رحم و بواسیر پیه ابطا موم زرد افیون بابونه با پشم بردارند عسل یک شیر خر یا شیر زن و آمیخته
بر آتش نرم سازند تا شیر بتدریج جذب شود پس صوف یا پنبه آلوده بردارند منقی قرحه رحم و برای وجع و صلابت فم رحم و اخراج نفاس و رطوبت مفید برنگ کابلی کهربا
هر یک درم قنبیل یابس نمک سنگ هر یک دو درم سائیده سه صره بسته در رحم نهند مسکن وجع که بسبب آب عفنه باشد و هیچ آبزن بهتر باد یان انیسون تخم کرفس برگ سداب صعتر هر یک رطل عسل چهار
درم قدر حسب غمر باشاف ساخته یا پنبه کهنه آلوده حمول کنند محلل باد **خلوق** مقوی دل ملین عصب و برای وجع و صلابت و اختناق رحم نافع زعفران سه قرنفل
قرفه هر یک یک قصب الذریره پنج ماشه دو سائیده بگلاب و دهن ورد سرشته بکار برند **ماء اللحم** برای ضعف بدن و قلب و عسر ولادت و ورم و وجع رحم که وقت حیض
شود نافع لحم بزغاله فربه یک من و یک چهار یک من تبریز مرغ جوان فربه دراج سنگخوار هر یک پنج قطعه از گلو و پیه پاک نموده ورق کرده در دیگ نقره کباب نیم خام نموده
طباشیر کشنیز خشک هر یک دو نیم مثقال گل سرخ گاوزبان هر یک ده مثقال دارچینی هیل هر یک مثقالی و دو دانگ کوفته انداخته عرق گاوزبان عرق بیدمشک
عرق نیلوفر عرق عنب الثعلب عرق خیارشنبر آب انگور هر یک دو رطل آب قدر ضرور افزوده عرق کشند عنب الثعلب گل بنفشه هر یک بیست و پنج مثقال صندل سفید
هفت و نیم مثقال گاوزبان پنجاه مثقال ورد تازه دو رطل گل سیوطی رطل انداخته مکرر کشند عنبر مشک زعفران هر یک مثقالی صره آویزند **فائده** اگر وجع رحم
از باد شود یا بعد ولادت چیزی در رحم بماند و بدان سبب شکم بزرگ گردد مغز بادام مغز خوبانی مغز نارجیل مغز چلغوزه حب الصنوبر مویز کشمش خرما مغز پسته شفتالو همه کهنه
نبات هر یک دو درم جوزبویه بسباسه قرنفل دارچینی زعفران مصطکی نارمشک انزروت هر یک درم کندر چهار درم برگ تنبول مع مصالح بیست عدد سائیده
قیمه مثل آمیخته کوبند که یکجسم شود بطول شش اصبع شاف ساخته بردارند و وقت بول بر آرد و دیگر نهند هفت روز تا ماده غلیظه بر آرد و بعده قرنفل ابهل دارچینی صعتر مر
کندر نمک سنگ هر یک درم سائیده عسل چهار درم روغن زرد دو درم بر آتش گرم کرده پنبه آلوده ادویه مسحوقه بر پنبه پاشیده فرزجه ساخته بردارند در روزی دو بار تا بعد
تنقیه مجففات چون جوزبویه بسباسه عفص کزمازج زرورد هر یک درم صمغ بلاس دو درم سائیده صره بسته بردارند **فائده** بعد ولادت برای تنقیه شحم مویز
هر یک نیم رطل روغن کنجد قدر ضرور مغز حب قطن مغز پسته آرد و هر یک ربع رطل عسل رطل مغز نارجیل مغز بادام مغز خرما همه کهنه هر یک هفت اونس زرنباد
ابی کهنه برنگ کابلی زنجبیل هر یک پنج اونس جواکهار دو اونس حمول کنند **دیگر** برای تنقیه جوزبویه بسباسه برنگ کابلی بابی کهنه ابی سری برگ حنا مغز بادام
کهنه مغز نارجیل کهنه سائیده بعسل آمیخته پنبه انداخته کوفته فرزجه ساخته بردارد بعد تنقیه برای تجفیف لوده گل فوفل عفص چینی گوند زرد ریوند انار ترش که
خالی کرده باشند پر نموده گل حکمت کرده در آتش پخته بر آورده بعرق گلاب سائیده خرقه باریک آلوده خشک کرده حمول کنند

## فصل پنجم در تدبیر مانع حمل

کلیه درین آنست که مرد زن را وقت جماع تنگ در کشد و انتهای او بلند تر و ارود هنگام انزال چندانکه تواند قضیب را بیرون کشیده دور دارد و جهد کند
تا انزال او با انزال زن اتفاق نیفتد و پس از انزال زن زود جدا شود و بفرماید که بسرعت برخیزد و هفت بار به پس و پیش بر جهد عطسه آرد تا منی از رحم فرود افتد یا سر قضیب
را بدهن سمسم چرب کرده جماع نماید تا منی را بلغزاند و در رحم او نخستن نه دهد بهترین و آسان ترین حیل آنست که سند انزال خرقه باریک بر سر قضیب پیچیده دخول
کند بعد فراغ بیرون کشند تا منی در میان خرقه بیرون افتد **قول حرث بن کلده** اگر خواهد که حمل نشود حشفه چرب کرده جماع کند **قول رازی** عصاره
بصل بر قضیب طلا نموده جماع کند حمل نگیرد و اگر بر دارد اسقاط جنین نماید لعبت قوی و گفته اگر خورد زن دو دانق و رق فلفل سیاه حمل نگیرد **قول اهرن** زبل
فیل بزر البنج کوفته بشیر لسب سحق کرده در حلالیل نهاده بر زن آویزند حمل نگیرد و اگر از آن شیاف ساخته بردارد قوی تر بود و گفته سقمونیا شحم حنظل خبث الحدید

قاشر اکرنب بندکرنب برابر بقطران آمیخته بردارد و بازگیرد **دوا** مرداسنگ درم در فلوله آرد نهاده فرو برد تا چند سال بازگیرد **دیگر** بول شتر مدوس آمیخته با بول
گوسفند نوشند **دیگر** زبل فیل خشک کرده بعسل آمیخته دهد و هم بردارد **دیگر** جوز بویه ده درم سائیده در ایام حیض دهد **دیگر** ترمس بخل عتیق آمیخته نوشد
**دیگر** اثمد قدری در برگ تنبول خوراند گاهی حمل نگیرد **دیگر** زبل حمام صحرائی ربع درم بشکر آمیخته دهد سه روز **دیگر** زبل ارنب سه یا پنج درم دهد تا هفته **دیگر** بعد
حیض چند دانه توم بلع کند **دیگر** مغز خروع یا تخم حماض یا حبه سفید بعد طهر بلع کند بشمار اعداد همان قدر سال حمل نگیرد **دیگر** برگ پنبه بروز یکشنبه سائیده نوشد
بشمار برگها همانقدر سال حمل نگیرد و حائض نگردد **دیگر** دانه کاکنج هفت عدد بعد حیض بلع کند تا چهل روز حمل نگیرد **دیگر** دل اشتر بریان کرده خورد **دیگر** جعل
درم تبند سه حب بندد و بعد فراغ حیض سه روز خورد **دیگر** حب بسرخ درم بآب نوشد **دیگر** زبل بازدو دانق خورد هرگز بار نگیرد **دیگر** گل کدم بآب سائیده بعد طهر
روز دهد **دیگر** مرجان سحوق ربع درم بشربتی تا بقبض آمیخته لعق کند **دیگر** بادروج دو درم تندش درم جوشانده نوشد **دیگر** درخت مغیلان تازه خشک کرده
و حرمل اسود یک سائیده چهار اسکره ولیوا بعد حیض سه یا هفت روز بآب و بعد هرگز بار نگیرد **دیگر** تخم زردک درمیان دانهای انار میباشد کوفته زاج سحوق آمیخته
شافه ساخته قبل و بعد جماع حمول کند **دیگر** فلفل با آب سداب بعد جماع قبل جماع برداشتن **دیگر** زبل افعا بعسل فرزجه سازد **دیگر** در هر سال یکبار زهره گرگ
مثقالی بدهن ناردین آمیخته بپشم آلوده بردارد **دیگر** انفحه ارنب نیم مثقال بعد طهر حمول کند سه روز **دیگر** عرق اشتر پیه حمول نماید **دیگر** خون حیض با مرد اسیدا
اشد لسبکره حمول کند **دیگر** خون نفاس که از فرزند اول باشد در تمام بدن مالد **دیگر** حنطیانا بحنا آمیخته در کف دست ضماد کند **دیگر** تخم پیه سائیده بعسل آمیخته
و در فرج مالیده جماع کند **دیگر** نمک سنگ دهن کنجد یا قطران بعد جماع حمول کند یا مرد بر قضیب طلا کرده جماع نماید **دیگر** زنجبیل عاقرقرحا بعسل مقوم
آمیخته طلا کرده جماع کند بلند هم **دیگر** پوست یا جرک گوش اشتر حمول کند **دیگر** زبل خفاش حمول کند **دیگر** بر بول گرگ بول کند **دیگر** کعب راسو زنده برآورده در
گلو بندد **دیگر** جرک گوش آدم قدری با قلاده پشمینه سیاه بسته در گردن آویزد **دیگر** زهره ثعلب در کمر آویزد **دیگر** دندان طفل که اول افتد و بزمین نرسد و در نقره گرفته با خود
دارد **دیگر** پوست جربا با خود دارد **دیگر** عقرب زنده در خرقه بسته بموم گرفته در تعویذ نقره کرده در گلو بندد **دیگر** اسقولوقندریون یا حجر النمر آویزد

## فصل ششم در رجا

رجا عبارت از حالتی شبیه بحال حبلی روی نماید از احتباس حیض و تغیر لون و سقوط اشتهای غذا و جماع و انضمام فم رحم و انتفاخ ثدی و باشد که شکم بزرگ شود و هیجان حبلی
و حرکت مانند حرکت جنین محسوس شود و چون دست بر وگذارند بجانب راست و چپ میل نماید گاه باشد که بعلاج منعدم تا آخر عمر ماند گاه باشد که باستسقا منجر شود و گاه باشد
که بعد انقضای نه ماه وجعی مانند وجع زائیدن پدید آید و پاره لحم با رطوبات و فضلات جدا شود یا با دکثیر برآید یا هیچ ظاهر نشود و لهذا باشد که ماده رجا بسبب حرارت
شود و مزاجیکه از و استعداد قبول نفس حیوانی تواند شد درو پدید آید و قبول نفس نماید پس آن ماده بصورت حیوانی برآید چنانچه مشاهده کرده اند که منی بر صورت
و آن چند ساعت حس و حرکت کرد و منی بر شکل مرغ را دیدند که دو جناح داشت بالجمله اکثر آنست که آن ماده متعفنه اکتساب صورت انسان ناقص الخلقت میکند فرق در حمل و رجا
که در رجا شکم صلب و اطراف سست باشد و حرکت مانند حرکت جنین نبود بلکه چون دست بر شکم نهند از موضع بموضع انتقال کند خلاف آنکه بچه از خود حرکت نماید و زمان
وضع درگذرد و رجا بچسال ماند بلکه تا آخر عمر فرق از استسقا ظاهر است از ظهور صلابت که مخصوص برجاست و عدم آثار استسقا **قول صاحب فونیکه** رجا
حمل ناقص است که ماده ریح عفنه در رحم جمع میشود و مار و خراطین و غیره پیدا میگردد **قول جالینوس** هرگاه که منی مرد و زن ضعیف بود و یا خون طمث در رحم
بند گردد رجا پیدا میشود لهذا وقت حیض چند روز پیش از آن جماع منع است زیرا که در آن وقت افراط خون در رحم میباشد و به سبب حمل رجا

بیضه بهت بخوبی تمام میشود پس بآسانی منی محتبس گشته باعث رجا میگردد **قول بعضی** بدون فعل ذکور رجا پیدا نمیشود و **بقراط** سبب رجا از دو شی مقرر کرده
یکی کمی و مرض منی ذکور دوم کم فراط خون طمث که هر دو با هم آمیخته در رحم بند شوند پس قوتیکه ماده سیمینال از قوت مصوره خود شروع در ترکیب جسم مینماید بسبب کثرت
ریزش خون از آن باز میماند و حمل ناقص گشته حیوان جدید با حجم زبون پیدا میگردد **قول گروهی** در بهائم بدون فعل هر دو حمل نمیشود خلاف طیور که بغیر فعل نر
بیضه خاکی میدهند بدانکه هر گاه ماده سیمینال هر دو زن با هم آمیخته در رحم میماند اگر چه یکی از ینها ضعیف و ناقص بود لیکن حیوان زنده پیدا میشود خلاف رجا که یکی
ماده سیمینال ذکوری میشود و به ملعوه سیمینال نسائی بغیر ماده سیمینال ذکوری پیدا نمود جنین نمیتواند **قول بعضی** ماده سیمینال نسائی هم خواص مولده دارد
بدین وجه که بیضه بسببی از اسباب از نشیمن بیرون آید و از مجری خود بر رحم رسد و چون در بیضه قوت مولده میباشد بسبب حرارت رحم گرمی پذیرفته رجا پیدا مینماید و چون
بغیر ماده سیمینال تقریبه می آید مثال بلایه بحم بی حیات می باشد **قول بلیبو** بغیر فعل ذکور رجا پیدا میشود **فائده** در حامله هم رجا پیدا میشود و اکثر مرئی شده
که بعد زائیدن آنهم پیدا شده چه در حامله بسبب انضمام فم رحم ماده سیمینال ذکوری بر رحم رسیدن نمیتواند و بر سطح بالای رحم میماند و منی زن تنها موجب رجا میگردد
مثال حائضه که در آن نیز ماده سیمینال ذکوری بقعر رحم جمع شدن نمیتواند پس صرف منی نسا در قعر رحم رفته رجا پیدا میکند و هر گاه که با وجود فعل ذکور رجا پدید
آید بدانکه ماده سیمینال ذکوری در قعر رحم جمع نشده یا رحم جذب آن نکرده یا سببی دیگر لاحق گشته که بدان سبب بقعر رحم نرسیده **قول تشریحان جدید**
رجای جاندار بسبب رسیدن منی ذکور هست چه ماده مذکور مشترک از روح و خواص اجزا تنده بیضه میباشد لهذا قوی ذی حیات می بود و تولد رجای مرده مرات تر
منی نساست که اشتراک روح ندارد پس بالضرور ضعیف و مرده می باشد **تنبیه** زنی حامله را در ماه پنجم خون مفرط بسبب رجا خارج شد طبیبی ادویه مخرجه برای اخراج
رجا داد آخر بعد خروج رجا خون بند نشد و بمرد زنی را ادویه مخرجه رجا داده شد همراه رجا چند طفلان زنده بر آمدند و بعد آب تیز بوی مردند و چون رجا بالکل خارج گردید
فوراً خون بند شد و ضعف شدید تا چند روز ماند **فائده** اگر بسبب ورم صلب فم الرحم رحم باشد که بدان سبب حیض باز ایستد و رجا آرد آثار علاج در ورم صلب
رحم بیند اگر بسبب انصباب ماده کثیر شدید الحرارت رحم با تلطیف و تحلیل رود و کثیف باقی ماند تقدم سوء مزاج گرم در رحم و عقب آ ظهور رجا و احساس حرارت
در نواحی رحم **علاج** اگر امتلای دم باشد باسلیق و صافن زنند و بعد از آنکه حرارت رفع گردد یا ماده دیگر بوده باشد برای نضج ماده هر روز ناهار الاصول بروغن خروع
دهند طبیخ بادیان کاسنی انیسون تخم کشوث گلقند نوشند و بعد نضج حب ایارج حب منتن حب سکبینج تنقیه کنند مکرر و بعد تنقیه دواء الکرکم تریاق اربعه قرص مر
طبیخ ترمس ابهل مشکطرامشیع و غیره دهند تنه مرجان و شیر برابر در ورم باب کرفس یا آب بادیان دهند آب نقیع سمسم نوشند فلفل طبیخ لوبیا دهند ابهل
دو درم تا هفته و زیرباج و نخود آب متوبله خورند مرجان و شیر خرگوش برابر بزهره گاو شافه سازند کمون بابونه سعتر جاوشیر قردمانا با آب کرفس سرشته ضماد کنند روغن
یاسمین روغن خیری روغن سداب مالند نمک را گرم کرده کماد کنند باقی تدبیر احتباس طمث کنند اگر بسبب حبس باد غلیظ در رحم باشد انتفاخ شود و دیگر آثار استسقای
طبلی **علاج** شربت بزوری ماء الاصول دهند کاسرات ریح ضماد استقنقنا شافا معجونا بکار برند باقی تدبیر استسقای طبلی و قولنج ریحی نمایند تخم کرفس دو کمون مدبر
ناخواه زنجبیل انیسون هر یک چهار قند برابر همه سائیده روزیانه سه درم دهند مرغ کبوتر نخود آب توابل گرم خورند **قول لارزوریب** طبیخ برد لوکانیتو
دهند طبیخ آلوت نوشند قضیب ثعلب خشک کرده بر رحم بندند بسد در گلو آویزند **شافه** زاج در سفال کرده بر آتش نهند چون جوشد زر تبا و سحوته
انزروت آمیزند پس از آتش فرو گرفته شافه قدر طول خنصر در حجم باریکتر ساخته در رحم نهند چنانچه حصه در رحم و کعبیه بیرون رحم باشد قاسه و ضماد داند

والم و وجع کہ شود خوف نمایند، ذ سوم ہرچہ در رحم باشد برآید **فصل ہفتم در کثرت طمث** از کثرت خروجش ناگواری طعام تغیر لون ورم تہبج اطراف استسقا
حمیات صفراوی سقوط اشتہا وجع ظہر وغیرہ پدید می آید **قول بقراط** اگر با زن ضیق نفس بود بد باشد **فائدہ** اگر بسبب کثرت دم باشد استلای عروق
حمرت لون و با وجود کثرت خروج ضعف پدید نیاید و تغیر در لون نیفتد بلکہ قوت و نضارت افزاید و اگر کسی را کہ در تنعم بود شود باید کہ بند نکنند مگر وقتیکہ ضعف و
تغیر لون پیدا آید **علاج** برای تقلیل وا مالہ با سلیق یا صافن زنند و خون حسب قوت یک یا دو دفعہ برآرند ثدیین محکم بندند و مالند محجمہ ناری بزرگ زیر ثدی نہند
قرص کہربا گل ارمنی ہر یک مثقالی ید و مثقال رب بہ دہند شافہ ممسکہ در رحم نہند چون حل شود دیگر گذارند پشم بطبیخ عفص ترکردہ با ثمد مسحوق آلودہ بردارند
اقاقیا کندر دم الاخوین عفص کاغذ سوختہ کرنا زج برابر بآب مورد آمیختہ صوف آلودہ حمول سازند عدس سماق و غورہ خورند **شافہ ممسکہ** اثمد گلنار زاج
سنگ کند عفص اقاقیا برابر شافہ سازند طویل و بردارند **قول جوان کورو** فصد دست ضیق زنند چند بار و خون اندک گیرند اگر بند نشود شاخ حجامت بر سینہ
و ضلع کبد کشند اگر بسبب رقت و حدت دم باشد سبب او غلبہ صفر است ضعف و ہزال تپ عطش صفرت لون لہیب خبث نفس سرعت خروج مع تفث حدت و حرقت
**علاج** تنقیہ صفرا بطبیخ ہلیلہ شاہترہ کنند مجبہ گذارند شیرہ خرفہ آب زرک آب سیب آب بہ آب انار طباشیر گل ارمنی دہند اگر تسکین نیابد قرص کہربا با شربت انار یا رب بہ دہند
بطبیخ گلنار پوست انار مورد گل سرخ عفص آبزن کنند و شوئید صندل اقاقیا گل سرخ سماق پوست انار مورد برابر بر عانہ ضماد کنند گل ارمنی اقاقیا حنظل عصارہ لحیۃ التیس
دم الاخوین شادنج بآب بارتنگ آمیختہ حقنہ رحم کنند گل ارمنی صمغ عربی ہر یک مثقالی بشربت سیب دہند عدس نخود آب مرغ کبک لحوم صید کشنیز سماق زرک غورہ خورند
اگر ضعف باشد صفرت بیض بسر کہ جوشاندہ و انار ترش بہ دہند **قول عسکری** اگر آثار حرارت باشد باسلیق زنند بزرالبنج دو یا سہ دانق ہموزن شکر بروز دہند
خرنوب نو مسحوق بآب مورد مفید صوف بآب مورد تر کردہ بکحل گلنار تنکار مسحوق آلودہ دائم حمول نمایند عفص بشیر حل کردہ صوف آلودہ بردارند سرشم با نشاستہ
بر عانہ و ظہر ضماد سازند اگر امر دشوار شود حقنہ کہ برای اسہال دموی مفید است در رحم نمایند **قول جالینوس** زنی را ترف دم بود کسی علاج نتوانی آب بارتنگ
حقنہ کردند صحت شد **قول ثابت بن قرہ** زنی در سہ روز سہ استار کہربا خوردہ بند گردید **قول جوان کورو** برای تنقیہ شربت ورد دو اوقیہ بطبیخ
ہلیلہ زرد ریوند آمیختہ دہند لیکن تیلیو چند مرتبہ دہند بعدہ عرق خرفہ شش اوقیہ سنگجراحت طباشیر ہر یک و بلو دہند مرہم کوندیسا بر قطن مالند بطبیخ مرغ ذنب الخیل انبار باریس رمان
سوز و حقنہ رحم کنند و بر شکم قطول سازند عصارہ بارتنگ زرقہ نمایند جوز سرو موم ہر یک نیم اوقیہ حب ساختہ ہشت بوزن دہند پوست درون بلوط نیم درم خمر نگین
سہ اوقیہ آمیختہ دہند زبل مسحوق در آب چشمہ یا آب خرفہ دہند طبیخ کتہ وانجبار نوشند زبل خر تازہ دو اوقیہ بعصارہ بارتنگ آمیختہ شافہ ساختہ در رحم نہند
موی خرگوش اوقیہ دم الاخوین گل ارمنی گل سرخ ہر یک نیم اوقیہ کندر ذکر مصطگی صبر کہربا گل مختوم خوشہ اندرونی بلوط خوشہ انگور ہر یک ربع اوقیہ کوفتہ بروغن
مورد جوشانند و موم حسب قدر آمیزند چون مثل مرہم شود بر شکم و عانہ مالند اگر کافی نبود فلونیای فارسی دو دانگ و بلو عرق خرفہ یا عرق بارتنگ یا گلاب نیم رطل دہند لادن
افیونی دو دانہ دہند اگر کافی نبود قفرۃ عظم ماہی مادہ در گلو بندند سنگ حابسہ دم کہ سبز کدر با نقطہ سرخ میباشد در گلو بندند ضفدع سبز کہ در صحرا پیدا شود در آفتاب
خشک کردہ در گلو بندند پرچہ نان بخون حیض آلودہ بمادہ خوک یا مادہ سگ بچہ دار خورانند سنگجراحت بدست چپ بندند سہ برگہ برکعت پا ضماد کنند رحم مرغ مادہ خشک
کردہ در رحم نہند حی العالم سائیدہ برکعت پا ضماد کنند آغالس کہ گل سرخ دارد در دست مالند قرص حابس دم دہند و گفتہ در ابتدا بند نکنند مگر وقتیکہ افراط نماید و بعد
تنقیہ عام برای تعدیل حرارت کبد تین لوزا ر قدادہ دہند ضماد صبر بر کبد گذارند پوست ترنج یا تخم حماض یا قون بیخ انجبار یا ذنب الخیل در آب جوشاندہ نوشند

واز غصه و گریه و ریاضت پرهیزند اگر بسبب انصداع عرق باشد تقدم حرکت عنیف یا حمل بار گران یا ضربه یا اکل اشیای شور خروج خون کثیر باندک سرفه علاج قرص
گلنار صمغ عربی بریان گل ارمنی رب به دهند صبر انزروت کندر هر یک سه درم دم الاخوین گل ارمنی هر یک یک سائیده با آب مورد آمیخته حمول کنند **قول جوان**
**کورو** و فصد دست کنند اغذیه مجمده خون چون برنج پخته همراه یخنی دنبه خورند سبی یا رب به یا سفرجل دهند طبیخ کثیرا که در روغن انجبار جوش بود نوشند بسد سکر و طلو
شربت مورد و شربت ریباس دهند سنگ جراحت سکر و طلو بعرق خرفه آمیخته دهند عرق خرفه یک کاسه با بیاض بیض چهار عدد در ربع ساعت بکفچه چیلی لت کرده مثانه
نموده بجای آب نوشند اگر بسبب غلبه رطوبت مائی باشد که افواه عروق استرخی سازد و بیاض و رقت دم کثرت بزاق قلت عطش کسل تهبج وجه و اجفان **علاج** قی
کنند طبیخ اصل سوس با دیان قند نوشند بجا یارج تنقیه نمایند نخود آب کبک تیهو بکمون و دارچینی خورند بعد تنقیه اطلیه و ادویه و شیافات مجففه مناسبه بکار برند
اگر بسبب غلبه سودای حار باشد که انفتاح افواه عروق نماید نحافت بدن یبوست زبان سواد دم و باشد که سبز یا کبود بر آید **علاج** شربت گاوزبان یا طبیخ بالنگو
اصل سوس گاوزبان قند دهند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون کنند معجون نجاح دهند اگر مانعی نباشد باسلیق زنند و اغذیه و ادویه و شیافات مذکوره بکار برند
**فائده** پنبه تازه بر آتش گرم کرده شب بردارند صبح بر آورده بسایه خشک کنند پس اگر لون پنبه سفید بود رطوبت بلغمی و اگر سیاه یا کبود یا سبز باشد سوداوی و اگر زرد
بود صفراویست حسب و تدارک کنند اگر بسبب بواسیر الرحم باشد خون قطره قطره آید مع الصّداع باشد تدبیر او در بواسیر الرحم ببینند اگر بسبب قرحه رحم باشد خون با
ریم و زرد لیب برآید و نتن و با الم و حرقت باشد تدبیر قرحه رحم کنند اگر بسبب عسر ولادت باشد که بدان سبب رحم ضعیف و عروق او پاره و غشای او گسسته
شود آنچه در قرحه و شقاق رحم آید بکار برند اگر بسبب زوال بکارت باشد که بسبب عظم تعضیب ریح برحم رسد عروق او منخرق گردد **علاج** نحم قابض با
طبیخ قابض آبزن کنند بطبیخ ورد گلنار عفص بلوط استنجا کنند و سوده گل هر لحظه حیث نمایند رادچوب زیر خرقه نهاده رفاده مانند بر فرج ببندند
قاز هر حیوانی بر فرج سوده دهند و شقاق را بدانچه در شقاق آید تدارک کنند **قول لازوردیه** ستوم برون آوردن جنین باز دارد و گفته اند رماد
کرم ابریشم عسل هر یک سه درم آمیخته دهند بچه چشم ناگشوده سگ در آب مهر کرده خرقه با آتش تر و خشک نموده بر دارند حب الحرمل سفید و گفته قشر بیض محرق و
عدد کندر مصطکی هر یک نیم ادرکس مروارید لسبد هر یک دو شعیر آرد جو درم با این بیض چهار عدد و آب خمیر نموده دو قرص ساخته بر تابه نهند که پخته شود در
سوخته نگردد کوفته بعرق نر آمیخته دهند و اسفنج بجگل جوشانده در فرج بیندند و گفته فاخته ذبح کرده از پر و معا پاک نموده بشراب شویند پس بگلاب بعده
ادرکس و شکم پر نموده بدوزند و بر غنچگل چوب سازند کباب کنند و روغن که چکیده در ظرف چینی گیرند پس فاخته را در دیگ مطین نموده در تنور نهند که خشک
گردد پس سائیده دو درم با آب تکمه گل دهند و روغن مذکور بر موضع کلیه بمالند و گفته بچه آهو یا بچه ارنب را ذبح کنند و شیر که در حوصله او باشد گیرند و بوزن
جو دهند ورق گل کوفته بعصفرت سفن آمیخته بشراب آهن تاب دهند چند روز پوست نارنج خرد در آب شیرین پزند که دو ثلث برود هشت اوقیه از آن آب دهند
سرکه بر تابه آهنی گرم پاشند و بخارش رسانند سر ابریشم با آب حل کرده آرد باقلا نشاسته آمیخته بر پشت ضماد کنند اقماع صمغ حمول کنند ثمر حوک بسایه خشک کرده
سائیده هموزن شکر آمیخته یک کف دهند ابریشم سرخ مقرض سه مثقال بوده هر یک شش آمیخته دو مثقال دهند روغن بلسان هشت قطره بعرق مرغ یا
ببیضه یا به نبات دهند روغن کهربا با آب نستین سفید و گفته کمون کرویا حمول کنند رماد قرطاس آمار یا چکند شتی هر یک یک شکر دو آمیخته دو درم بغساله
برنج دهند چرم زیرین کفش کهنه سوخته هموزن شکر آمیخته هر روز دو درم با آب دهند زاج افیون هر یک نیم دانگ بزر البنج دانگ حمول سازند و گفته بسیلا

وشوطیو بکیه دفنت الدم گذشت و بنگتین کمین غنیه آبرتو زیرنات ضماد نمایند و گفته تین تورا و روتین تورا هیمانی تیس سفوف صمغ عربی شربت بسد میسو ادی آدایا
معجون میکالیب جبه فید اند دهند شافه دفاتی شافه رمی شافه حابسه بردارند و کوامیتو ایستی بیکولزتیانا مفید **دوا** صمغ جینی دومایین خروج هنگام حت تند هر یک
بیست سائیده یک کف همراه یک پیاله شیر گاو دهند سه روز **دیگر** گوگرد آمله سار درم شیر گاو دهند تا هفته **دیگر** بیخ جونلائی تک یا یکنیم درم بجغرات یا کاه سرواله
سوخته شش شکر آمیخته چهار درم با آب یا قشر بیض محرق درم با آب یا سنگبصری سه درم بجزماکه یا شتغالی گل ارمنی نیم درم با آب زنیاد یا پیاق یا لکهاره سوخته خرما لوده با تنا
یکنیم درم شکر درم آمیخته با آب برنج یا کاغذ سوخته برباد یا چکدشتی تاث سوخته بوزن شکر آمیخته با آب شسته برنج یا مرتیم درم ببعینه نیمبرشت یا سماق مسحوق با
سردیا ارفت دو درم بصفرت بیض نیمبرشت یا شادنه بجز بازرد ده دو درم با آب یا طباشیر کهربا بصفرت بیض یا جرم لک نیم مثقال بصفرت بیض دهند **دیگر** سرسیوه کنوز
بریان هر یک دو لوده شکر هفت سائیده دو نیم درم یا زبل حمام شکر برابر آمیخته یا رماد قرطاس دو درم شهد بقدر نیم درم آمیخته یا موحرس یا مونجکه کهنه سوخته بعفص و شکر
آمیخته یک کف یا شاخ گوزن سوخته کتیرا برابر دو مثقال یا عظم قرفه گوسفند سوخته یا حجر لبنی یا حجر هندی یکدانگ یا حب عفص نیم درم یا موی ارنب سوخته یا بیخ سنگها
دو مثقال دهند **دیگر** پوست درخت سنبل با آب سائیده یا برگ سداسهاگن چند عدد در آب مالیده صاف کرده دهند **دیگر** پوست جوز هندی مسحوق هر روز درم
بنجل ممزوج دهند تا سه روز **دیگر** زبل الفار نیم درم بروغن آمیخته دهند بهیکه اونداند **دیگر** آجر لوکر بسیار پخته نباشد و زرد بود کوفته در ظرف گلی فرنهاده آب انداخته
لت کرده در شبنم نهند و صبحی آب صاف گرفته و چند بار نوشند بدستور پنج شش روز **دیگر** سمندر سوکه صمغ پلاس مغز بیل لوده هر یک پانزده شکر بیست پنج سائیده
بروغن گاو چرب نموده چهار درم دهند و بالایش نان گندم مرغن خورند **دیگر** طباشیر سه کنول گته ده تندو وانده سائیده دو درم دهند اگر کته افزایند بهتر فریه پسال الدم
که در حمل شود **دیگر** نوفل دو عدد بانسه قیر هر یک چهار درم سائیده دو درم با آب سرد دهند تا هفته **دیگر** دوغ آهن تاب نوشند **دیگر** قرص عسل دهند هفته **دیگر** کباب
سلحفات خورند **دیگر** سر بالی سوخته یک کف دهند تا هفته **دیگر** سمند رپهل عدد بجغرات دهند چند روز **دیگر** قرص بزور قرص شادنج مفید **دیگر** متعرج معرق
بجمر یا چرک بدن آدم یا زعفران الحدید یا توتیا یا اثمد یا موی سر سوخته یا زبل نر یا پس کندر یا زاج زنده با آب گندنا یا پیه خفاش یا کمون نرتیه یا اسفیداج یا شب یا جفت
یا زبل حمار یا پس مسحوق بخرقه بسته حمول کنند **دیگر** زبل بقر گرم گرم ضماد نمایند **دیگر** حنظل یا بجنا برگ دست ضماد کنند **دیگر** زبل نمه ظرف گلی سوخته با دهن
در رحم نفوخ کنند **دیگر** خاتم شادنج پوشند **دیگر** عقیق که رنگش مثل آب گوشت بود خاتم ساخته پوشند **دیگر** نمر آویزند و خورند **دیگر** جگر سنور بزن آویزند
حابس

## فصل هشتم در قرحه و جراحت رحم

سبب او داخلی یا خارجیست داخلی چون عسر ولادت شدت طلق جذب مشیمه و جنین میت که بخرق و فتح عروق
وا غشیه انجامد یا انفجار بثور رحم یا ماده حاده مراری کاجزای آنرا تاکل سازد و خارجی چون ضربه سقطه لزوم وجع خروج خون و ریم تنها تنها یا آمیخته پس اگر خون
خالص آید دلیل شگافتن رگ باشد و هنوز جراحت ریم نکرده و اگر خون سیاه منتن برآید یا وجع شدید دلیل تاکل باشد اگر شبیه آب گوشت آید باندک وجع دلیل تعفن
قرحه و ذوبان لحم جرم رحم باشد و اگر آنچه برآید کثیر المقدار و شبیه بدرد خمر باشد دلیل آن باشد که ورم گرم رحم قبل از استکمال نضج متفتح گشته و اگر بد سفید غلیظ
قلیل المقدار آید دلیل آن باشد که قرحه از چرک پاک شود **علاج** اگر از ضربه سقطه یا عسر ولادت یا شدت طلق یا جذب مشیمه و جنین میت باشد و خون صرف آید باب
تقم آبزن و استنجا کنند فرزجه حابسه بردارند کندر انزروت دم الاخوین ذرور کنند و در ضربی اگر مانعی نبود فصد باسلیق مقدم دارند و اگر جراحت در قعر رحم
بود گل ارمنی اقاقیا را آب عفص با آب تقم آمیخته حقنه رحم کنند و قرص کهربا با آب بارتنگ حابس دم است و حقنه و فرزجه درینجا انسب بشربت سریع الاثر بود

و اینست تدبیر قیست که جراحت متقیح نشده باشد و قتیکه متقیح شود اول تصفیه قرحه کنند بحقنهٔ مناسبه و غیره پس باندمال کوشند شکر با آب آمیخته روغن گل افزوده
حقنه کردن برای تصفیه مفید اگر بسبب انفجار ورم گرم با بثور باشد برای تسکین لذع و وجع و نقای قرحه روغن بنفشه روغن گل آب شکر آمیخته حقنه کنند چون پاک
گردد مرهم باسلیقون بروغن گل آمیخته حقنه نمایند باقی تدبیر از قرحهٔ گرده و مثانه برگیرند شمع روغن زیت روغن زعفران صفرت بیض آمیخته حمول کنند یا لبن
البقر حقنه سازند اگر مده منتن یا شبیه بغسالهٔ لحم آید روغن گل بطبیخ ارز عدس پوست انار گلنار مورد کزمازج بلوط آمیخته حقنهٔ رحم کنند تا قرحه را از عفونت و
جرم رحم را از ذوبان باز دارد و بعده باندمال کوشند **فائده** گاه باشد که مدهٔ رحم سوی مثانه میل کند و بول برآید و گاهی سوی امعا رود و براز برآید پس
وقتیکه میل او سوی مثانه بینند دران کوشند که در مثانه نماند و آن را متقرح نسازد و باید که مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم کدو خشخاش هر یک چهار صمغ عربی
نشاسته کتیرا رب السوس هر یک یک سائیده سه درم بشربت خشخاش و قدری قیروطی که از موم سفید و روغن گل ساخته باشند دهند و اگر سوی امعا میل کرده
درین صورت بدفع او کوشند تا سوی رحم باز گردد و با امعا نیز و چرا که جرم رحم اصلب و برلذع مده نسبت از امعا صابرتر است پس باید که عدس پوست انار
جوشانده صاف کرده گل ارمنی دم الاخوین صمغ عربی روغن گل صفرت بیض مسلوق بگل آمیخته حقنهٔ امعا کنند تا آن را قوت دهد و اگر در رحم تاکل افتاده
باشد و مده سبز یا سیاه یا دردی یا صدیدی آید باید که در تنقیه مبالغه کنند تا اجزای فاسده تمامه دور شود برای این کار بماء الشعیر و عسل یا آب صابون و
طبیخ اصل السوس حقنهٔ رحم کنند عسل بشیر بخته صوف یا پنبه آلوده بردارند بعد نقا حقنهٔ مدمله که اول گفته شد نمایند **فائده** اگر وجع اشد پدید آید زعفران و
قدری افیون بشیر زن حل کرده بردارند اگر قرحه غائر بود بهمین حقنه نمایند و اگر خطمی تازه و بقلهٔ یمانیه بجوشانند و بعسل و روغن گل بالای رحم ضماد کنند بسکن
و جبست و دیگر مسکنات و ... وجع رحم گفته شد **فرزجهٔ حابسه** کندر انزروت دم الاخوین مرکی زاج پوست انار جوز سرو سائیده بآب مورد یا آب بارتنگ
یا آب عصی الراعی آمیخته صوف آلوده فرزجه کنند **قول شیخ نجم الدین** دم الاخوین کندر بآب مورد سوده پشم یا پنبه آلوده فرزجه کنند **قول رازی**
کندر پوست انار عفص بریان زیرهٔ سفید برابر بآب مورد سائیده پشم یا پنبه آلوده فرزجه کنند **قول عسکری** اگر با سیلان مده وجع شدید بود و ورم صلب
محسوس شود سرطان متقرح باشد باید که از ادویهٔ حاره پرهیزند و تدبیر سرطان کنند **فصل نهم در شقاق رحم** اسباب او بسیار اند مانند زیر پوست اکثر افتد و
باشد که از کثرت جماع پدید آید لزوم وجع و ازدیاد آن وقت جماع و نهادن اصبع بر رحم و برآمدن قضیب خون آلوده خصوصا که شقاق در عنق رحم بود و درین حالت
بلمس لبسر هم محسوس میشود اما اگر در جوف باشد و بن رحم چندانکه توانند کشایند و نظر کنند اگر منظور نشود بعد افتتاح فم آئینهٔ کلان مقابل فرج نهند تا عکس رحم
در آئینه منعکس شود و محسوس گردد که شقاق در کدام محل است **علاج** مرهم باسلیقون بقدری پیه مرغ پیه بط روغن بنفشه مغز ساق گاو روغن زیتون آمیخته مالند
و بردارند روغن سوسن علک الانباط زفت آمیخته بردارند باقی هر چه در شقاق مقعد گذشت بکار برند و تدبیر شقاق فرج نیز همین است **فائده** گاه باشد که قوت
ولادت یا ازالهٔ بکارت قبل نهج بشکافد که در دیر حجاب نماند باید که مغز ساق گاو شمع ابیض پیه گردهٔ بز برابر گداخته صاف کرده قدری سنگجراحت و مردارسنگ
آمیخته تا یک ماه بر شقاق نهند و از جماع و حرکات عنیفه باز دارند **فصل دهم در حکهٔ رحم** سبب او صفرا یا بلغم بورقی یا سوداء اکال یا حدت
منی است شناخت خلط غالب به بینه کنند چنانکه در کثرت طمث گذشت و عدم استفراغ منی مدتی طویل دلیل تولیت برحدت منی و گاه باشد که حکه بدان
حد غالب شود که قوت ساقط گردد و خاصه اینست که از جماع سیری نشود و هر چند که جماع بیشتر کنند شره او زیاده گردد **علاج** اکحل بسافن زنند و حب مادة

مسهل دهند پس در جمله صندل یا عصارهٔ آب لحیة التیس آب کشنیز آب کاهو آب برگ خرفه طلا کنند روغن گل روغن بنفشه مالند بودینه پوست انار عدس مقشر تخم بارتنگ بابسر کرده جوشانده
صوف آلوده بردارند حصض مغز تخم ترنج بخور کنند و اگر حدت منی سبب باشد هرچه در کثرت شهوت مردان گذشت بکار برند و تدبیر حکهٔ قبل همچنین **فصل یازدهم**
**در بواسیر الرحم** چنانچه در مقعد میشود در عنق رحم نیز پیدا می آید بسبب سودا و این مرض عسر العلاج است پس اگر فرزنی و ظاهر رحم بود آسان مرئی شود و اگر در باطن
بود و غائر وقتیکه دهن رحم را گشایند بنظر آید خاصه اگر آئینه مقابل فرج نهند پس اگر هنگام هیجان و امتلا و احتباس خون باشد ممتلی و سرخ و با الم بوند و اگر وقت سکون باشد
رطوبت شبیه بدودی و سیاه لون بر آید و فرزنهای زرد و باریک بی الم بوند **علاج** باسلیق زنند حجامت بر رانها و چهار بندو و رگین و سینه نمایند تنقیه بطبیخ افتیمون
کنند لحم تره بزغاله اغذیه مرطبه خورند قرص کهربا حب مقل دهند روغن نرگس روغن سوسن یا تنقیه قلیمیا مردار سنگ زرد چوب هر یک سه موم سفید پنج روغن خسته شفتالو بیست مرهم
ساخته بکار برند باقی هرچه در بواسیر مقعد گذشت بکار برند اگر دوا سود ندهد قطع نمایند اگر فرزنها ظاهر بوند و عریض نباشد و اگر غائر یا عریض بوند دست از قطع باز دارند
و ادویه مجففه که ذکری مدت نباشد بکار برند **طریق قطع** فرزنی را آلتی که مخصوص باین کار است گرفته از بیخ بمقراض قطع کنند تا هیچ نماند بعده گل ارمنی کهربا شاخ گاو
کوهی سوخته کاغذ سوخته پاشند یا بیخ فرزنی را با ابریشم تافته محکم بسته گذارند پس خرقه بروغن بادام آلوده برو گذارند بعده لعاب کتان روغن بادام زعفران ضماد تا
تا اگر ساقط شوند و بواسیر مقعد را نیز بهمین طریق برند **فصل دوازدهم در بثور رحم** سبب آن خون ردی یا صفرا محترقه است و اکثر در فم رحم پیدا آید پس
وجع محسوس شود و چون فرج گشایند و فم رحم را ملاحظه کنند نظر آید و باشد که حکه کند **علاج** باسلیق زنند و برای تسکین حدت شربت نارنج سکنجبین شیرهٔ خرفه با شیرهٔ ... دهند
آش خوره سماق وغیره خورند پس اگر بثور بنظر آید مرهم سفیداج یا مرهم از گل سرخ مردار سنگ اسفیداج موم سفید روغن گل ساخته گذارند اگر قرحه هم بود ادویه مذکور با ...
روغن گل شیر زن آمیخته حقنهٔ رحم کنند **فصل سیزدهم در ثآلیل رحم** شناخت او بدستور بثور است **علاج** بطبیخ افتیمون یا حب ایارج تنقیه کنند روغن سوسن
روغن خستهٔ خوخ مدام مالند بطبیخ بابونه اکلیل کتان حلبه آبزن و استنجا نمایند لحم تره بزغاله خورند و از اغذیه مولدهٔ خلط بد پرهیزند **فصل چهاردهم در ناصور**
**رحم** وقتیکه مدتی بر قرحه گذرد ناصور گویند لزوم وجع و سیلان صدید دائم **علاج** ادویه منقیه مجففه که در قرحهٔ رحم گذشت آنچه که قوی تر بود بکار برند و بحدید نیز دارند
که بجبر کردن از اختلاط عقل و غشی بگیرد و اگر بدن مادهٔ ممتلی بود فصد و مسهل حسب حاجت بکار برند تا تجفیف یابد **فصل پانزدهم در سیلان رحم** یعنی مدام
رطوبت از رحم بر آید سبب او اجتماع ماده در رحم است و شناخت خلط به پنبه کنند چنانچه در کثرت طمث گفته شد و صاحب این مرض ساقط الشهوت متغیر اللون منتفخ الوجه
والعین باشد **علاج** اول حسب ماده تنقیه بقصد مسهل و قی نموده برای تنقیهٔ رحم ایارج فیقرا بطبیخ ایرسا اذخر اصل السوس نخود سیاه آمیخته حقنهٔ رحم کنند بشرطیکه
حرارت نباشد و اگر حرارت بود شیرهٔ تخم ... دهند و بدان حقنه کنند و بعد تنقیه بیخ رحم فرزجه و حقنه مناسب که در کثرت طمث گذشت بکار برند **قول لازوریر**
آلوت اسکر و بلو با بکیه در چوب چینی نیم درم طبخ بود دهند عرق کاسنی چهار و نیم اونس بلیله زرد هلیله کابلی هر یک نیم درم ریوند درم شربت کاسنی مرکب اونس
معجون ترنج دو درم آمیخته دهند و گفته خرقه یا نان بر طوبت آمیخته بمادهٔ خوک یا بمادهٔ سگ بچه دار خورانند یا بجای مطبخ آویزند وقتیکه خشک شود صحت گردد
و گفته برادهٔ چوب جنغص برادهٔ عاج هر یک نه درم آب پنج کاناد جوشانند چون یک کاناد برود صاف کرده حب انتی سید چهار درم آمیخته نوشند ساده آب
ساده نوشند وقتیکه صرف شود دیگر طیار کنند یا برادهٔ چوبهیات دو درم آب پنج کاناد بدستور جوشانده حب مذکور آمیخته تا چهار ... نوشند و آب ... نوشند یا برادهٔ عاج دو درم آب
کاناد جوشانده حب مذکور چهار درم آمیخته نوشند شش یا دو گفته تمین قوا انگلابی حب کونترا کوتا کوال حب وی ای آلا یا سفوف فولادی سفوف خون سیاوشانی

سفوف دمی مودری شربت زبل حمار حب جاذبه مفید اند حسب سبب هند شافه رحمی بردارند طلاهای کانوری گذارند **قول جوان** کورو و رطوبت مذکور در رحم پیدا میشود یا از اعضای دیگر در وی می آید و گاهی رطوبت مذکور حادی بود و آبله می اندازد و اکثر در زنان بالغه و غیر حامله پدید می آید و در زنهٔ شیرده نمی باشد وگاهی در دختران دو سه ساله نیز پدید می آید و در بعضی زنان مدام و در بعضی بنوبت سیلان می کند سبب و سوء مزاج بارد یا استرخای رحم است که بسبب کثرت آمیختن یا بسبب حمل ضعیف گردد و ماده را که آید نضج دادن نتواند پس رطوبت سائل شود یا بسبب هوای بارد رطب یا بسبب غم و قلت ریاضت و استعمال [illegible] پس اگر بسبب سوء مزاج رحم باشد سلامتی دیگر اعضای بدن و اگر بشرکت کبد معده دماغ وریه باشد آفت در آن عضو گواهی دهد **علاج** اگر بسبب کثرت خون یا دیگر گرم بود فصد باسلیق کنند تیلیوسیت دانه بدو قاشق آب یا تخم یا برق مرغ دهند و روز دیگر غاریقون سنا ریوند هلیله جوشانده صاف کرده شربت ورد دو تولیا آمیخته دهند پنج روز اگر کافی نبود جلاب یا قرص غاریقون موم هر یک درم حب ساخته چهار اسکروپلو دهند اگر اینهم کفایت نکند مصطکی قرص غاریقون هر یکدو درم هلیله کابلی دو اسکروپلو بعسل گلابی حب ساخته یکدرم دهند چند بار بتفاوت چهار روز و بعد تنقیه فودنج حرف مرزنجوش بادرنجبویه هر یک دو مشت پنج انجبار چهار اونس زاج شش اونس کوفته با آب جوشانده آبزن کنند ده دوازده روز شام صبح اگر کافی نبود پوست درونی بلوط اونس کهربا طباشیر چهار درم موم آمیخته حب ساخته چهار اسکروپلو دهند اگر کفایت نکند انجره دو مشت کوفته روغن جوز دو قاشق انداخته بر آتش نرم بریان نموده آرد گندم قدری که مثل مرهم شود آمیخته گرم گرم بر ضلع رحم ضماد کنند در روز دو بار تا هفته و بعد تنقیه مغز بادام پانزده عدد تخم کاهو درم خسته تمر قین هر یک نیم درم سائیده بدوص آمیخته دهند اگر بسبب بلغم و رطوبت باشد چوبحیات دو درم جوشانده صاف کرده دهند آبزن آب معدن گوگرد نمایند اگر بسبب صفرا و سودا باشد چوبچینی عشبه شعیر مقشر برگ سبحنه جوشانده صاف کرده دهند اگر صحت نشود در یا داغ نمایند اگر کسی دوا بزور به گرده گوزن غاریقون ایرسا انجره برابر سائیده در صره کتان یا صره پشم که قدر یک اصبع باشد پر نموده بردارند اگر کفایت نکند زهره بقر عصاره انجره هر یک اونس اسارون غاریقون دارچینی هر یک دو درم عسل قدری جوش سبک داده در صره پر کرده بردارند بسد مر کندر جوز سرو گلنار مصطکی کهربا سنبل نالیه کشنیز مدبر هر یکدو درم سائیده روغن مصطکی روغن سداب روغن مورد موم قدر حاجت مرهم ساخته بر ضلع رحم گذارند زبل خر یا طلا لابیون یا کندر مصطکی جوز بویه بخور رحم کنند یا آب سرکه بر مجمر انداخته دودش بر رحم رسانند اگر کافی نبود انجبار سه درم عود صلیب چهار درم برگ بابونه دو درم کمون اسکروپلو دو من شش رطل جوشانده چهار اونس صبح دهند و روز دیگر به شو عسل ازشانه تا عظم عجز نالند و بالایش مصطکی کمون بسباسه کندر انجبار مسحوق تا شیده بخرقه بندند بستور پانزده بیست روز زبل حمار تازه دوازده عدد ورق بارتنگ نیم کانا در روزی ترکرده صاف نموده شکر آمیخته شربت سازند و هر روز پنج شش قاشق دهند ده دوازده روز زنگ آهن طلا کنند پوست چلغوزه بسرکه تند جوشانده انکباب نمایند زبل خر یا موی زهار بخور کنند و دودش بتوسط قمع رسانند بخور یا انکباب ریحان نمایند ده یا بیست وزن فولاد منقح که در اکوا فورت طیار کرده باشند ده دانه تین تولا بدیک قاشق آمیخته دهند خرقه کتان بخمیر قابض که در وزاج خبث الحدید حل کرده باشند ترکرده بر شکم بندند زنی از یازده سال سیلان رطوبت سفید داشت و حامله نمی شد از در رطوبت مخرجه خمیر کرده بسگ ماده بچه دار خورانید صحت شد طبیخ مقل نوشانند کوالوخرگوش دو اسکروپلو بطبیخ بلوط حل کرده دهند بول تازه طفل زرقه نمایند اگر بخور باشد بول طفل نهار نیم رطل تا یکماه نوشانند آب توت مسحوق اسکروپلو شربت درویابس اونس آمیخته تا یک ماه **فائده** اغذیه بریان مجففه خورانند تقلیل شرب آب نمایند عشبه بیخ انجبار هر یک دو درم آب چشمه چهار کانا دو نیم ساعت جوشانده صاف کرده حب ناسید اچهار درم آمیخته جای آب نوشند اگر بعد زایدن

یا اسقاط حمل پدید آید جوز بویہ بریان چہار درم یا انفحہ یا لحم خوک بیر سائیدہ دہند **دوا** موسلی سفید نیم درم بعسل آمیختہ یا کف یا تید مرشیا تیرہ درم آمیختہ دہند
ہفت روز حابس آب سفید **دیگر** مغیلان بی تخم شکر برابر سائیدہ سہ درم بشیر گاو یا بشیر بز دہند یا بدہ چند شیر پختہ غلولہ ساختہ خورند **دیگر** اسگند چوب میدہ بکردہ
شکر بازہ سائیدہ دو یا چہار درم بیک رطل شیر گاو دہند فربہ کند نیز ہم **دیگر** صمغ پلاس سنگہارہ نبات برابر سائیدہ یک یکنیم درم ہمراہ نان گندم خورند **دیگر** گل بستہ
زاج سیاہ لودہ ہر یک دو خسک چہار شکر ہشت سائیدہ دو مثقال بآب تازہ دہند صبح شام **دیگر** معجون کہربا سفید **دیگر** زر وند ہر دو مائیں عفص کہ در آرد پیچیدہ
زیر آتش پختہ باشند ہر یک ربع درم جوز بویہ قدر نخود سائیدہ یا اقاقیا بلوط سائیدہ فرزجہ نمایند **دیگر** نمک سنگ پنج درم بعسل آمیختہ پنبہ کہنہ آلودہ در دہن رحم دارم
و بعد ہشت پاس تبدیل کنند سرہ و مخرج مادہ عفنہ رحم **دیگر** تخم کرفس برنگ کابلی فتنہ یا پس ہر یک دو تخم شبت نمک سنگ ہر یک یک بعسل آمیختہ پنبہ کہنہ آلودہ
بدارند جاذب آب حقن مسکن ضربان ہم **سیاری پاک** شیر گاو دہ رطل جو شانندہ فوفل سرخ مسحوق نیم رطل انداخته چون خوب پختہ شود شکر رطل آمیزند چون بقوام آید فرو گیرند
ہر دو مائیں ہر یک ہفت و نیم درم گل سپاری گل دہاوہ صمغ پلاس ہر یک ربع رطل وقت سرد شدن آمیزند و قدر حاجت دہند **سپاری پاک** فوفل نیم رطل
فوہ ربع رطل شیر گاو بیست رطل بپزند و صمغ عربی نیم رطل نشاستہ رطل روغن زرد دو رطل بریان کردہ مغز بادام رطل شکر مقوم شش رطل آمیختہ ثعلب دارچینی
قرنفل ہیل زنجبیل ہر یک چہار درم جوز بویہ شش درم بسباسہ پوست درخت کچنال پوست درخت ببول ہر یک دہ درم گل بستہ گل سپاری ہر یک پنج درم
صمغ پلاس نارجیل ہر یک نیم رطل خسک رطل سائیدہ آمیختہ زعفران دوازدہ درم مشک یکنیم درم آمیزند شربتی دو درم صبح شام **سفوف فوفل** برای سیلان
رطوبت رحم و فرج و کثرت مذی و ودی و منی نافع گل انبہ گل فوفل گل بستہ صمغ ڈہاک برابر شکر برابر ہمہ شربتی شش درم بشیر گاو اگر گل بستہ نباشد پوست بیرون بستہ
کنند **بتیسہ مضاعف** تال مکہانا تخم انجرہ چیبہ سرالی جوز بویہ تخم کونچ بسباسہ بہون ہیلی تاقلتیں جڑ مل سنبل سانج زرنباد موسلیں ہر دو مائیں گل سپاری
گل بستہ گل دہاوہ منڈہی ترکنڈی گل ببول گل خرزہرہ پوست درخت ببول پوست درخت مولسری سپاری برہ چہالیہ لسان العصافیر شیرین زنجبیل فلفل دارفلفل
سمندر سوکہ عفص جوز سر و صمغ پلاس منڈہیل سنگہارہ ثعلب صمغ سہجنہ صمغ سینبل موسلہ سینبل نسقران مغز نارجیل چلغوزہ ستاور خربا فارک مغز جوز مغز بادام حب السمنہ
صمغ ببول کیلی کیلا اسگند خسک قرفہ **فصل شانزدہم در سیلان منی** فرق در منی و رطوبت آنست کہ منی سفید و غلیظ و بی عفونت باشد
خلاف رطوبت فضلیہ آثار و علاج او بدستور مردانست بیر بہٹی بدہن البقر سائیدہ دہند تخم شبت دو درم قرنفل دو درم دہند تخم خنجکشت بخور کنند۔
**فصل ہفتدہم در غدیوط و ابنہ و عوقونا** اینا بزنان نادر افتد و تدبیرش بدستور مردانست **فصل ہیژدہم در احتباس حیض** آنرا
او اختناق الرحم ورم رحم و احشا سوء ہضم سقوط اشتہا غشی عطش لذع معدہ صرع صداع مالیخولیا فالج سعال ضیق نفس استسقا وجع ظہر خنق حمیات محرقہ
وجع گوش و بینی پدید می آید **قول جالینوس** ہر زن کہ بطبع مردان باشد پس حیض او جاری نشود و چہ شبیہ بود بمردان از وسعت عروق و قلت دم۔
**قول اہرن** اگر زن را معتاد شود خون رفتن از بواسیر یا رعاف پس خوف نیست اگر حبس شود طمث یا کثر آید **قول بقراط** اگر طمث بسیار متغیر الالوان بود
در یک حال نباید دلالت کند برین کہ محتاجست بہ تنقیہ و گفتہ اگر زن را قی الدم بود چون خون او جاری شود قی الدم رفع گردد و گفتہ بخور سلیخہ جذب میکند
دم را بسوی اخراج لہذا نافعست احتباس را خصوص اگر صداع بود نافعتر و گفتہ ہر زن کہ حاملہ نبود و نہ مرضعہ و در ثدی او شیر باشد دلالت کند کہ طمث او منقطع
گردد **قول ثابت** ادویہ مدرہ طمث مجفف منی اند اکثر **قول بولس** گاہی منقطع میشود طمث بسبب ضعف کبد یا اشتراک بعض اعضا و علاج آن

علاج آنغشوت **قول ابن سرافیون** اگر احتباس طمث از سده بود که افتاده باشد از قروح رحم علاج آن صعب است بسبب آنکه نزدو علاج آن بضماد است
**قول جالینوس** فرزجه شافه ساخته بردارند همان وقت ادرار کند و اسقاط گویا که نزف دم باشد و گفته خربق اسود و حنظل با آب شافه کنند اول رطوبت
پس خون می آرد **فائده** اگر بسبب قلت دم باشد نحافت و ضعف بدن صفرت لون تقدم جوع مفرط و تعب و امراض محلله و استفراغات خصوص استفراغ خون
**علاج** تقویت قلب و کبد بربوبات و مفرحات کنند اغذیه کثیر الغذا و مولده دم چون صفرت بیض نیمبرشت مرق مرغ فربه لحم گوسفند جوان شیر شیرینی خورند خواب
و راحت و حمام مرطب نمایند ترک ریاضت کنند اگر بسبب غلظ دم از برودت یا مخالطت خلط غلیظه باشد که تنبیه مجری کند **علاج** تنقیه بایارج فیقرا کنند قرص مر
دهند شربت بزوری یا طبیخ بادیان تخم کرفس انیسون نعنع مشکطرامشیع بعسل و قند نوشند مر یک مثقال بطبیخ ابهل افسنتین آمیخته یا چند نیم درم ایرسا دو نیم درم عسل نه
درم آب نعنع دو قاشق آمیخته بدو دفعه دهند یا و شیر افسنتین سلیخه برابر مثقالی با آب فودنج نهری یا آب فوه دهند چند نیم درم آب نعنع دو اوقیه دهند
ایرسا دو درم ماء العسل سه اوقیه دهند و بطبیخ شبت مرزنجوش نعنع بابونه سداب اکلیل صعتر ابهل آبزن کنند سنبل بسباسه قرنفل قسط جوزبویا دار چینی
اذخر لیسرک بر ناف و عانه طلا کنند دار چینی سنبل اسل سلیخه جوزبویه قسط عود بلسان حب بلسان برابر کوفته جوشانده در پشم صوف کرده بر عانه و ناف کماد نمایند و بخور ادویه
نکو برحم رسانند چند مرمشک شافه کنند مشکطرامشیع قسط ریوند حماما اسارون جعده حرمل هر یک درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک دو درم سائیده مشک
در مرغ بروغن نبق گداخته ادویه آمیخته صوف آلوده بردارند و بعد حصول ترقیق در خون صافن یا بشریط زنند حجامت ساقین کنند و در آب گرم نشانند باید که فصد
قبل از نوبت حیض فصد حجامت کنند و این فصد و حجامت در حق کسی که کمانی باشد بغایت سود دارد و اگر معالج لائق داند قبل از ترقیق نیز بکار دارد
محاجم بلا شرط بر عانه نهند **فائده** زنی از هفت سال حبس حیض داشت مر نعنع هر یک چهار ابهل هفت سداب ده مویز منقی بیست سائیده بزهره گاو شافه ساخته
برداشت چند روز بکشاد **قرص مرمکی** انگزد سکبینج جاوشیر برگ سداب برگ نعنع مشکطرامشیع قردمانا نوه هر یک دو مر سه ترمس پنج آب سداب قرص سازند شربتی
تا دو درم بطبیخ ابهل اگر ترمس نباشد مرچینی انداز ند مدر حیض مسهل و لادت مداومت او سقط جنین اگر بسبب انضمام فم عروق رحم باشد از حرارت التهاب جفاف رحم
**علاج** شیر خرفه دهند شیر خشت سماق قند مغز تخم کدو تخم خبازی بادیان سائیده بعسل و صفرت بیض فرزجه ساخته بردارند چند روز باقی تدبیر ازاله حرارت
از عقر جویند اگر انضمام عروق از برد و کثیف باشد بیاض لون نبض متفاوت برد عروق **علاج** برای تسخین رحم ادویه گرم که در عقر گذشت دهند قرص مر انفع
اگر انضمام بسبب یبوست باشد یبوست فرج و رحم هزال خلای عروق **علاج** مرطبات که در عقر گذشت دهند اگر بسبب ورم رحم باشد آثار و علاج او در ورم
رحم بینند اگر بسبب قرحه رحم باشد که مندمل شده و دهن عروق را بند کرده اگرچه ازاله این ممکن نیست مگر برای آنکه از مضرت ایمن باند تدبیرش کنند **علاج** فصد کنند
مسهل دهند و دهان محلله بالتدریج ریاضت نمایند اگر بسبب رتق باشد تدبیر رتق کنند و اگرچه ازاله این ممکن نبود لیکن برای ایمنی از آفات هرچه در اندمال قرحی گذشت
بکار دارند اگر بسبب انحراف رحم باشد یعنی فم رحم از مقابل فرج یکسو گردد تدبیر انحراف در عقر گفته شد در انجا بینند اگر بسبب افراط سمن باشد که سد مسالک کند
**علاج** فصد کنند و بتهزیل کوشند و چون نوبت قریب رسد صافن یا بشریط زنند حجامت ساقین نمایند یکروز بر یک و روز دیگر بر دوم ساقین و بر ران تا [illegible]
بندند بعصابه و ریاضت کنند سکنجبین اشربه مدره دهند و حرکت قبل غذا و حمام بر ناهار سفید و باطریفل صغیر کونی مداومت کنند انیسون بگلقند دهند حنظل
یا زنجبیل عاقرقرحا سیعه یابسه جاوشیر عود اظفار الطیب کندر بخور کنند روغن قطران در رحم چکانند و اگر حرارت باشد مسخنات بکار نبرند بخور آب لغوره و سماق خورند

**قول لارزوربیری** صبر ربع درم پودینہ نیم درم شربت در وحب بستہ بطبیخ عود دہند سہ وزگلقند بنفشہ ادنس دارچینی دو درم زعفران چہار شعیر خمر دو اونس
آمیختہ دہند کثیر تبیت مر قدرم تخم دہ شعیرہ بآب مرزنجوش حب بستہ دہند کثیر تبیت قوہ قند سفید ہر یک اونس سائیدہ سہ حصہ نمودہ یک حصہ دہند و تعریق تمام
اگر کشاید بہتر الاسہ روز دہند مر درم تخم کرفس جند دارچینی ہر یک بیست شعیر و مشک دو شعیرہ بآب کرفس بیست حب بندند صبح شام یک یک دہند خمیر نان قدر
جوزندہ ہمان قدر نبات آمیختہ تا شام خورند سہ روز بیحکرفس قوہ ہر یک دہ اونس نخود سرخ یا لوبیای سرخ دو کف آب سہ رطل بزند تصفی مانند صاف کردہ دارچینی
درم زعفران نیم درم افزودہ بعسل قوام نمایند شربتی یک تا سہ اونس بیخبر وز قبل از ایام دہند و در ایام حیض ہم دہند حنظل مربی در افتتاح عجیب سبز بقر پارہ پارہ کردہ
و در ظرف چینی یا کاسنی نہند دارچینی اونس قرنفل نیم اونس زعفران دو نیم درم کوفتہ انداز ندو خمر انگوری یا سادہ آنقدر کہ بالا آید ریزند و دہن بند کردہ ہفت یا
آتش دہند کہ بپختہ گردد پس خمر صاف برآرند شربتی پنج اونس بیخبر وز قبل از ایام دہند خون بز سوختہ بآب مناسبہ دہند تار تروبیت دو شعیرہ بمرق مرغ یا بآب شاہترہ
یا بآب سنا دہند قوہ تر او تدگر و ہر یک سہ درم غاریقون دارچینی ہر یک درم زعفران بیست شعیر بآب مرزنجوش حبوب ساختہ یک درم بآب گرم دہند شربت مرزنجوش
نوشند نمک مرزنجوش نمک بادیان نمک قوہ مفرد یا مرکب دہند مر پنج اونس دارچینی دو اونس کافور دو درم زعفران نیم درم کوفتہ در ظرف چینی کردہ خمر کہ سہ اصبع بالا
آید انداختہ تریاق کبیر اونس افزودہ بر باد گرم نہند چون جوش خورد صاف کردہ دارند و ثلث اونس این بقدری نمک مرزنجوش یا نمک بادیان آمیختہ دہند
کندر کندش سیعہ یا بسہ یا دشیر عود مفرد یا مرکب بخور کنند فاوز سودہ دہند روغن کہربا بیست قطرہ بآب مرزنجوش یا بآب اہل یا بعرق بادرنجبویہ دہند
حنتوقا بر پابند کلونیہ نیم درم بآب جوشانند چہار اونس ماند نہار نوشند ہشت روز عصارۃ الکائیس شش یا ہشت روز گرفتہ تا یک ماہ بطبیخ غافث
قوہ مداومت کنند و گفتہ ارکافودو لیکا دو الیشیر پرویر تیاس انتیمونیم دیافر ستکلو سیر توفنی ایر توکمیر یا سمو کا تو لیکوتین تعرادی ماتیس این تیر آسولیری تو تار ترد سولادیل
تار ترو تیر میولاد حب یار افاریہ یا تشارا و سانگی حب یارا سویری سانو دس منیرس حب دی منیو ربیرا حب دی جوان بیدین حب کار لوموسیا نوحب
دی نو فیکا حب سرعی حب تا ریاس بوبنیو حب سوریخان کلان حب سترکو حب ہسترکا حب انتی سیو حب تا سیداس حب بر تیوس حب بارسیال سفوف
کا چینکو مفرد سفوف سنا قرص حنظل معجون ایرسی انتی خمر کلاریتا دی لوزتیا ناعصارۃ فولاد عرق اونکزیا کرد کو ماتیس ایرسی انتی کر دکو سولفوراتوس فلور
نمک اسنی ایکو مر بکی نمک کا چنیکو ہیہ سفید اند دہند روغن صابون در رحم مالند **دوا** سعد قوہ اسارون سلیخہ دارچینی شکاعی اشنج حسی لبان افسنتین فرزیون
چند شونیز فو دنیج وج ایرسا نقاح او خراشی سکبینج مفرد یا مرکب دو مثقال بآب قوہ حب سبب دہند **دیگر** آب نخود سیاہ بزیت یا شونیز بعسل دہند **دیگر** لوبیا
سرخ انیسون حلبہ ہر یک سہ درم قوہ چہار درم آب یک پیالہ بزند تصفی مانند نکنجبین دہ درم آمیختہ نیم گرم دہند **دیگر** تنکار زعفران برابر یکدرم صبحی دہند سہ روز **دیگر** شونیز درم قند سیاہ سہ درم جوشاندہ دہند
سہ روز **دیگر** روغن جوز بیست درم بآب سداب دہند **دیگر** لوبیا سرخ حلبہ ہر یک کفی قوہ انیسون ہر یک پنج درم سداب دہ درم آب رطل بزند سوم ماند صاف کردہ ثلث رطل نیم گرم نوشند **دیگر** تخم
درم یا روغن شونیز دو درم یا شربت سلیخہ بماء اللحم دہند **دیگر** چند ابہل ہر یکدو شونیز سلیخہ ہر یک دو نیم عسل کف گرفتہ ہیزدہ آمیختہ صبحی دو مثقال تا نیم رطل عرق بادیان
**دیگر** مدحیض مزیلہ وجع رحم و نظر کہ قبل از حیض شود تخم کرفس مثقالی بادیان انیسون نانخواہ تخم شبت قوہ ہر یکدو مثقال تخم خیارین چہار مثقال حلبہ ہفت
مثقال قند شصت مثقال شربت ساختہ در ہفتہ نوشند **دیگر** قشر حب القطن جوشاندہ نوشند سہ روز **دیگر** قشر درخت نیب قند سیاہ کامنہ ہر یک پنج مثقال
زنجبیل درم جوشاندہ نوشند **دیگر** تخم ترب دو درم آب دو رطل بزند چہار رم ماند حقنہ گلاب دہ درم آمیختہ نوشند اگر در یک روز اثر نکند سہ روز دیگر دہند

دیگر تره تلم گاوزبان تخم خربزه بادیان برابر کوفته هفت درم در آب یکنیم رطل تر کرده صبح بجوشانند تا سوم باند صاف کرده شکر آمیخته نوشند دیگر شیاف دیلیطوس خورند-
دیگر زراوند طویل بمر و فلفل خورند مفتح نفاس هم مخرج بچه مرده نیز دیگر عرق گوگرد بیضه مرغ دهند چهل روز مداوم غسل کنند دیگر انگزد درم بماء العسل یا بودینه
کوهی دو درم تخم مرزنجوش دهند بعد حمام دیگر مغز فلوس پنج درم صبر شصت درم صعتر بیض هر دو شیافه کرده بردارند مفتح دیگر شیر انجیر موم و صعتر بیض حمول
کنند دیگر لادن یا غالیه یا روغن آجر یا لاجورد یا بهمن حمول کنند دیگر تخم هلیون نوشند و بردارند دیگر اشنان آهو بزیت سوده بشحم آلوده یا انیسون تر یا نانخواه
بورق نانخواه زراوند فودنج سائیده بروغن ناردین آمیخته بصوف آلوده یا دارچینی بخور انگوری سوده بخرقه آلوده حمول کنند دیگر فندق هندی بآب سوده فتیله آلوده
بردارند مخرج بچه مرده هم دیگر شقائق کوفته شیاف سازند دیگر فرفیون سه حبه یا ربع درم حمول کنند اگر سوزش آرد روغن گل مالند دیگر شاخ گوزن بر عانه
رندی طلا نمایند دیگر بطبیخ بابونه یا بطبیخ بابونه و بجبوبه آبزن کنند دیگر شحم حنظل با جاوشیر یا سکبینج با قردمانا یا انگزد بخور کنند در حال بکشاید **فصل نوزدهم در**
**رتق** یعنی چیزی که مانع است عضله یا غشای منافی صلب فم رحم یا بین فرج و فم رحم یا بر فم فرج پدید آید پس اگر بر فم فرج بود منع دخول قضیب کند تمام و اگر بین فرج باشد منع دخول تمام نکند و اگر بر فم رحم
بود منع دخول نمیکند اما مانع حمل و خروج طمث بشرطیکه مدیم المنفذ باشد و گاه باشد که قرحه در اینجا افتد و بعد اندمال لحم زائد برآید و سد مجری نماید و گاه باشد که در اصل
خلقت منفذ پیدا نباشد **علاج** دستکاری کنند اگر مقدور باشد پس اگر سبب او التحام قرحه بود در طول شق کنند بآلتی که از وی بواسیر را قطع نمایند یا بمبضع عریض مخفی
که شکل سیل نهان باشد و اگر سبب او انبات گوشت باشد زائده الصنارة گرفته بمبضع ببرند یا بجمله بعد قطع قالب مجوف مدور نقب در صوف پیچیده بمرهم مانع الالتحام
در و گذارند تا بتدریج جراحت بشود و چون نیک گردد قالب موقوف کنند و نفع مجوف آنست که خروج فضله و ریح را مسلک باشد **فائده** گاه بود که بعضی زنان آنچه از فرج بیرون
که در هر دو طرف فرج بسیار بزرگ شود و سخت گردد چنانچه مانع جماع آید و گاهی چنان گردد که بدین فرو لی تواند جماع نماید و این زن را بتازی بظری گویند و تدبیر
او قطع است **فصل بیستم در نتوء الرحم** یعنی خروج رحم و این دو گونه است یکی آنکه بهمان هیئت که هست فرود آید دوم آنکه از اصل خلقت منقلب گشته بر آید
چنانچه باطن او بتمامه ظاهر شود و ثقبه عنق او ناپدید گردد و این قسم را انقلاب الرحم نیز گویند **قول رازی** رحم تمام بر می آید لیکن دیده نشده چه امکان ندارد که اگر تمام
بر آید باز بجای خود رود **سبب** او یا کشیدن مشیمه و جنین میت بی ترتیب است یا افتادن از موضع بلند یا حمل بار گران بر سر یا جهیدن یا فزع شدید یا رطوبت بلغمی که
در اربطه رحم گرد آید و آن را استرخا سازد و این قسم اخیر زنان پر کثیر الرطوبت را اکثر افتد و وجع باشد در مقعد و عانه و ظهر و قطن که از رعشه ترس بلا سبب میان فرج چیزی
نرم فرود آمده پس اگر بسبب رطوبت بود سیلان رطوبت گواهی دهد و فرق از مشیمه و رحم آنست که مشیمه تنگ جسم و باریک بود و در رحم ضد او **علاج** از هر سبب که باشد اول
تنقیه امعا بحقنه نرم کنند و تصفیه مثانه بمدرات نمایند و اگر رطوبت سبب باشد بحب ایارج که مقوی و مجفف باشد تنقیه سازند و در جمله بعد تنقیه امعا و مثانه روغن
زنبق و روغن گل و قدری روغن خلوق و اندکی غالیه آمیخته نیم گرم چند قطره در رحم چکانند و اگر رحم منقلب شده باشد بمالند پس تدبیر رد رحم بموضعش نمایند باین وجه
که مریضه را بر پشت خوابانند و فرمایند که رانها برداشته و کشاده دارد پس قابله بوساطت خرقه که گفته شود رد همی کند تا بجای خود قرار گیرد و فرجه را همانجا گذاشته
چند تو خرقه رفاده مانند یا پنبه در فرج گذارد و بالایش لنگوت بندد تا دو روز بر همین شکل مستلقی دارد و بعد بستن لنگوت ضماد قابض بر عانه و نواحی فرج گذارد
و بر پهلو غلطانیده در کرگاه فرو سوی ناف محجمه بلا شرط نهاده مکد و اگر زیر ثدی نهد بهتر در این وقت اشیای عطسه آور باید و از چیزهای منتن و عطسه و حرکت و غیره
پرهیز کنند و اگر از غذا باز ماند بهتر الا چیزی سبک چون صفرت بیض و غیره دهند روز سوم کشاده فرجه بر آرند و از پشم دیگر کرده ساخته شرابی که در و برگ مورد

گل سرخ اقاقیا پوست انار جوش بود آلوده نیم گرم فرزجه سازند وقت برداشتن فرزجه بهمان شکل که گفته شد بجا بدو شیم دیگر بهمین شراب ترکرده بر فرج و زهار
بندد و فرمایند تا زهار استقیم کرده بر پهلو آید و بر کرگاه محجمه بندد و تا دیر بدارد بعده در طبیخ خمر که در دوا دوّیه قابضه جوش بود نشانند بعده آبزن ضماد قابض بر عانه
و فرج نهاده لنگوٹ بندد و ضماد مدام نهاده دارد و بعد هر دو روز تجدید تدبیر همی کنند تا هفته تمام شود و درین اثنا از مشی و غیره که گفته شد پرهیز ند گاه گاه
تکیه زده نشینند و اکثر مستلقی باشند و لنگوٹ نکشایند مگر بحاجت ضروریه **قول عسکری** مدام بر پشت خفته مانده و سرین بلند دارد و محجمه بر ثدیین بنهند تا سلیقتا [?]
زند **قول لارزوزبیر** [?] اگر بسبب زور که وقت زائیدن کرده پدید آید رحم کلب با دو خشک کرده سائیده هر روز دو هند زبل البقر بخور کنند برگ انجیر یا
زبل البقر گرم گرم ضماد نمایند زبان آهو بریان کرده تخم سماق نیمه خام نیمه بریان برابر سائیده آب سرشته اول فرج و رحم را بدهن و یا روغن کنجد چرب کرده آن
و بجالیش بر بندید ستو تا یکماه دو گفته بعد تنقیه بحقنه هشت یا ده دانه حنظل و شیم مردوزن بخور بر رحم دهند بعینه دو دو سرین نیامد بطوری نشانند که سر زیر و عانه بالا
باشد پس رحم را از پست ببالا رساند حجامت بند کمر در هفته چند بار نماید **دیگر** صفرت بیض مرغ سیاه به پنبه آلوده بروغن سیاه چرب کرده شانه کنند **دیگر** پنبه روغن
کنجد جوشانده پنبه آلوده یا عظم سلحفات سوخته بسرکه گاو آمیخته حمول کنند **دیگر** لحم موش یک وزن کنجد هشت مهر کرده روغن گرفته مالند **دیگر** بیخ کرنب آب
سوده بر دارند و بر ناف طلا کنند **دیگر** سنگ گران بهر دو دست گرفته از بالای سر پس پشت اندازند **دیگر** عظم سر سگ سوخته قدری کته آمیخته بدهن آس [?] حل
سوده بشیم آلوده فتیله کرده بر رحم کنند در روز دو بار **فرزجه که رد رحم بدان کنند** قطراثیث عفص خرنوب برابر در آب وقدری خمر جوشانده ساق
کرده اقاقیا سک رامک آمیخته پاره پشم نرم آلوده فرزجه سازند **فرزجه** گلنار شب قطراثیث آهک ریگ لوک کسنه برابر سائیده در خرقه بسته بعد تنقیه فرزجه کنند و مداومت نمایند

**فصل بست یکم در میلان رحم** آثار و علاج او در عقر گذشت **فائده** گاه باشد که چون رحم منحرف شود زحیر افتد پس طبیب را لازم که در مرض و
عرض نیک تامل نماید تا در غلط نیفتد و نشان انحراف رحم بمس اصبع زنان میدانند حاجت بتصریح نیست پس زحیری که زنان را افتد بعد وقوع اسباب که محدث
انحراف اند چون حمل بار گران و جهیدن و غیره لازمست که اول تفحص کند که انحراف در رحمست یا نه اگر نباشد بتدبیر زحیر الا بتدبیر انحراف پردازد

**فصل بست دوم در ورم رحم** وجع معده غشی نواق سقوط اشتها صداع وجع چشم و عنق و اطراف مس اصابع و ساقین و مفاصل ظهر و بن ران و ثقل تن
عسر بول قبض طبع صغر و تواتر و ضعف نبض تب انس سواد زبان برد اطراف و باشد که آواز منقطع شود و بغشی و تشنج ادا نماید و ورم فم رحم نسبت بقعر او سهل
باشد **فائده** ورم گرم سبب او یا ضربه و سقطه است که بر رحم رسد یا حبس حیض و نفاس یا سقوط جنین و عسر ولادت یا کثرت جماع خاصة ازاله بکارت یا انصباب خون
یا صفرا ست بر رحم حمرت و حرارت ورم حمی حاده سواد زبان هذیان وجع ناف و قطن و عانه و یا فوق اما وجع عانه و یا فوق وقتی باشد که ورم در مقدم رحم
بود و وجع ظهر و قطن وقتی بود که ورم در موخر رحم باشد و وجع خاصرتین وقتی بود که ورم هر دو جانب رحم بوده باشد که وجع مابین ناف یا قطن بعد دو و از آنجاست که از سرین فرو آید امتداد شدید
حتی که برخاستن عسر گردد و اکثر وجع ناف بر ران و وجع قطن بر سرین گراید و عسر بول و تنگیکه ورم در مقدم رحم مائل ببالا باشد و عسر براز و تنگیکه ورم در موخر رحم مائل
باسفل بود پدید آید و شدت و خفت عسر بول و براز موافق کثرت و قلت ورم میباشد و تواتر نبض و نفس و فساد معده و دماغ نیز پدید می آید **علاج** اول قی کنند
اگر ممکن بود بعده باسلیق یا صافن زنند آب انار میخوش شیره خرفه لعاب بهدانه لعاب اسپغول شربت بنفشه دهند و چندانکه توانند از غذا باز دارند الا تقلیل
نمایند ماء الشعیر بدهن لوز قند بنوماش شیره خشخاش خورند و از آب سرد منع نمایند اگر طبع قبض بود عناب بیست عدد آلو بیستان هر یک سی عدد بنفشه دو

نیمدرم جوشانده صاف کرده مغز فلوس نه درم روغن بادام مثقالی آمیخته دهند یا مغز فلوس فقط با آب کاسنی آب عنب الثعلب دهند و در ابتدا آرد جو با اقلیمیا خوه و نفشه آب
کشنیز تر و آب کاسنی آمیخته قدری کافور افزوده بر شانه و زهار ضماد نمایند لعاب اسبغول آب بارتنگ آب حی العالم روغن بنفشه آمیخته حقنه رحم کنند اگر حرارت غالب بود
قدری کافور افزایند صندلین ماميثا طحلب گلاب بر مثانه و زهار و قطن و تهیگاه طلا کنند و چون با نهار رسد بطبیخ گرم خطمی بابونه عنب الثعلب اکلیل آبزن کنند و بر عانه
و قطن فطول کنند و ثفلش ضماد سازند تا ماده بتحلیل رود و اگر تحلیل نشود و اعراض و وجع اشتداد نماید بدانند که ریم جمع نهاده و درین وقت لعاب حلبه لعاب کتان لعاب
خیرو نیم گرم در رحم حقنه کنند بابونه حلبه کتان خطمی بنفشه آرد باقلا بطبیخ انجیر سرشته یا انجیر فانید و قدری زبل حمام بر عانه ضماد سازند و قنه دهن بقر کتیه یا بطن کتان
حمول کنند تا بزودی نضج یابد و چون دانند که نضج یافته سر کند بماء العسل یا بلعاب کتان و عسل حقنه رحم کنند و مدرات خفیفه مثل طبیخ تخم خربزه تخم خیارین کاسنی یا شیره
سه تخم به نبات دهند و شیر گاو و قند برای تصفیه ریم مفید است و باید که بهمین تدابیر ملازم باشند تا قرحه پاک گردد و بعد نقا باندمال پردازند چنانچه در قرحه رحم گذشت
اگر بعد انفجار ماده سوی مثانه یا امعا گراید بتدبیر که در قرحه رحم گفته شد سوی رحم باز گردانند و اگر بعد نضج سر نکند و دبیله گردد تدبیر دبیله رحم نمایند اگر بسبب بلغم باشد
ثقل و وجع نواحی عانه **علاج** اول قی کنند و هرچه در ورم بلغمی مثانه گذشت بکار برند اگر ورم صلب سوداوی باشد و این اکثر عقب ورم گرم افتد و باشد که ابتدا
پدید آید و بسرطان منجر میشود اگر در علاج درنگ کنند باستسقا ادا کند احساس ثقل و صلابت در موضع رحم و وقت مشی در حرکت ساق یا اضطراب افتد اگر ورم در
یک جانب رحم بود اضطراب در ساق همان جانب باشد و اگر ورم در هردو جانب رحم بود در هردو ساق و اگر ماده غلیظ باشد وجع اندک بود و اگر بسیار غلیظ نبود وجع نباشد
باشد و میلان رحم بجانبی پس اگر ورم بزرگ بود رحم جانب مخالف میل کند مثلاً اگر ورم در جانب ایمن بود رحم بطرف ایسر میل نماید و بالعکس و اگر ورم در قدام باشد
بطرف خلف میل کند و بالعکس و اگر ورم بطرف اسفل بود سوی فوق مائل شود و بالعکس و اگر ورم صغیر بود بهر طرف که بود بهمان جهت مائل میگردد **علاج** بزودی
باسلیق زنند طبیخ بادیان اصل السوس گاوزبان گلقند قند نوشند بماء الجبن طبیخ افتیمون برفق دو دفعات تنقیه کنند روغن شبت روغن قسط روغن زنبق روغن خروع
بر قطن و عانه مالند و برای تلیین ورم مرهم داخلیون مراهم باسلیقون مقل شحوم مغز بار روغن سوسن روغن بابونه روغن نرگس روغن گل زرقاً حمولاً فرزجاً بکار برند
مقل میعه اشق حلبه بابونه برگ کرنب لعاب اسبغول لعاب کتان بروغن و موم ضماد سازند و بطبیخ شبت اکلیل خطمی بنفشه بابونه مرزنجوش آبزن کنند در روز دو بار
و نخود آب خورند **مرهم** برای ورم و صلابت رحم مجرب موم سفید پیه گرده تبر روغن گل هر یک سه درم صفرت بیض عدد زعفران بابونه کندر هر یک درم ضماد برای
ورم و صلابت رحم کتان حلبه ریوند برنگ کابلی هر یک درم مغز حب خروع چهار مغز تخم میوه سه بای کهنه زرنباد عنب الثعلب اکلیل بابونه هر یک نیم مغز فلوس شش
**دیگر** فرزجه ورم برگ جهاؤ برنگ کابلی بای کهنه بای سری زرنباد سائیده بصفرت بیض آمیخته پنبه آلوده حمول کنند برگ جهاؤ بای کهنه بای سری برنگ کابلی صابون
ولایتی شمع صفرت بیض سائیده سرشته بآب موی سیر دو نان پخته گرم گرم ضماد کنند برنگ کابلی برگ جهاؤ بای سری بای کهنه صبر مغز خیار شنبر کتان دارچوبه چوب سیده
شمع بآب عنب الثعلب سائیده گرم کرده ضماد کنند فرزجه ورم و صلابت **دیگر** زنجبیل سگند صبر تکار مغز فلوس آب عنب الثعلب سائیده گرم کرده ضماد کنند سگند
برنگ کابلی نمک طعام سائیده صره بسته حمول سازند **دیگر** بادیان برنگ کابلی هر یک نیم عنب الثعلب سه سائیده بعسل آمیخته حمول کنند فرزجه ورم بارد **دیگر** برنگ
کابلی عنب الثعلب هر یک دو نیم سکر و پلو سائیده صفرت بیض عدد مغز ساق گاو سه درم آمیخته حمول کنند فرزجه صلابت **دیگر** فرزجه ورم صلب رحم بشیر
دهن خروع هر یک دو رطل بر آتش نهند چون منعقد شود زنجبیل نانخواه هر یک دو نیم مثقال سائیده آمیخته زیر ناف ضماد کنند **دیگر** گل پلپه برانده بر عانه

ولادت بندند و دیگر مقر سیاق شتر از بیرون ضماد نمایند و دیگر اکلیل الملک با صعتر بیض آمیخته یا اکلیل با میبختج پخته یا سپلو به روغن کنجد پخته یا آرد سائیده یا اقاقیا یا آرد گندم
یا کتان ضماد کنند و دیگر اسپغول کتان سائیده بعسل آمیخته بردارند و دیگر زفت بموم ضماد و حمول نمایند مزیل صلابت و دیگر سکه برف سرد نموده شیاف سازند
مزیل ورم صلب رحم و دیگر بطبیخ بابونه نطول کنند مزیل صلابت و ریاح و حکه و دیگر بطبیخ تخم کشت آبزن نمایند و دیگر غالیه حمول کنند مزیل ورم صلب بلغمی و دیگر بلالم
و هند دیگر برای ورم و بیجا شدن رحم مفید خبث الحدید کهنه مسحوق در خرقه باریک بسته حمول کنند و دیگر بطبیخ بابونه آبزن کنند مزیل صلابت و انقلاب و دیگر دهن
خروع به پشم بردارند مزیل انقلاب و انضمام و دیگر بطبیخ خطمی آبزن کنند و مقل بخور یا حمول نمایند مزیل انضمام و دیگر آب مرزنجوش نوشند مزیل انضمام و دیگر طبیخ
قرفه نوشند مزیل لذع رحم و دیگر اوکوا میتو هستریکا یا اوکوا میتو دی صابون بفرج چسپانند طبیخ آلوت نوشند اگر بعد ولادت شود روغن کهربا بر سینه و شکم مالند باقی
تدبیر در عسر ولادت ببینند **فصل بیست سوم در سرطان رحم** اکثر عقب ورم گرم بسبب عدم تحلیل و عدم انفجار پیدا آید **قول بقراط** هر خراج سرطانی
را علاج نکنند چه اگر علاج کنند زود بمیرد و اگر علاج نمایند باقی ماند مدتی صلابت حرارت وجع ضربان تا محاذ سینه و باشد که رسد صداع و شقیقه و ضعف و هزال
خصوص در ساقین پیدا آید و ورم پشت پا و شکم مثل مستسقی گردد و باشد که با استسقا انجامد و ورم سرطانی ظاهر میباشد و عروق بر آمده و رنگ او مائل بکبودی
و رصاصی میباشد و باشد که مع جراحت بود درین وقت وجع اشد در عانه و کش ران و زیر ناف و پشت پدید آید و باشد که رطوبت منتن مائل به بیاض یا حمرت
یا سواد یا خضرت سیلان کند اما بسواد اکثر و به بیاض نادر باشد **علاج** ساده بود یا مع جراحت لا علاج است اما ضرر او بآفت دیگر منجر نشود با صلاح همی کوشند مثلا
وقت شدت حرارت و ضربان مرهمات مسکنه و لعوقات بارده بکار برند و بمرهم اسفیداج یا لعاب اسپغول که بکهرل سربی حل کنند که سیاه شود حقنه رحم کنند و در وقت
سکون حرارت و قلت وجع اشیای ملینه محلله چون مرهم داخلیون مقل روغن بابونه پیه بط بکار برند و بطبیخ حلبه بابونه کتان برگ کرنب نطول بر فرج و ملائمت
کنند و گاه گاه جهت تقلیل سودا و تنقیه بدن باسلیق زنند مسهل سودا دهند و اعانت بترطیب لازم دانند و اگر مع جراحت باشد بطبیخ برگ خطمی بنفشه برگ کرنب
کتان آبزن کنند و برای تسکین وجع شیاف ابیض افیونی و اندکی زعفران بشیر زن حل کرده حقنه رحم نمایند سرب بآب کشنیز تر آب برگ کاسنی آب برگ کاهو
سوده مالند و حقنه رحم کنند مرهم رسل مفید خشخاش کشنیز تر عنب الثعلب بیاض بیض دهن ورد سرب مسلایه کرده ضماد سازند آب بارتنگ بشیر زن روغن گل
حقنه رحم نمایند اگر خون کثیر رود اسفیداج گل ارمنی بآب بارتنگ آب لحیة التیس آمیخته حقنه کنند اسفاناخ مرغ بسماق خورند و از اغذیه مولده سودا پرهیزند
**مرهم رسل** و **مرهم حواریون** شمع ابیض راتینج هر یک چهارده اشق هفت مردار سنگ چهار و نیم مقل ازرق چهار زراوند طویل کندر هر یک سه جاوشیر
زنگار قنه مر مکی هر یک دو زیت صد اگر موسم گرما باشد و اگر موسم سرما بود زیت یکصد و پنجاه کنند مقل بسرکه حل کرده باقی صموغ بزیت گداخته ادویه سائیده آمیزند
و در نسخه روغن کنجد دو رطل اشق هفت درم جاوشیر پانزده درم مقل هر یک چهار اوقیه بسرکه حل کرده در ظرف آهنی نهاده موم قنه هر یک پانزده درم اندازند
چون گداخته زراوند کندر مر قشیشا ذهبی هر یک شش درم جاوشیر زنگار هر یکدو درم آمیزند و در نسخه سوم مهروزه رال جاوشیر هر یک چهارده درم مقل زراوند طویل
کندر مر مکی هر یک شش درم مرتک نه درم اشق زنگار هر یک دو درم روغن کنجد دو رطل سرکه قدر حل صموغ و در نسخه موم راتینج مقل هر یک چهار درم جاوشیر زنگار قنه هر یکدو درم اشق هفت
درم زراوند طویل لبان ذکر هر یک سه درم مرتک چهار و نیم درم سکبینج مثقالی سرکه قدر حل صموغ زیت رطل نوشته برای تحلیل اورام جاسیه انثیین و خنازیر و طواعین
و سرطانات و تنقیه جراحت از لحم فاسد و اوساخ مفید منبت لحم تازه مزیل شقاق و آثار و حکه و جرب سعفه و نواصیر و بواسیر **قول لازوری** سنگ سنگدان

حمام سائیده ضماد و حمول کنند فرفیون طلا یا در رم بشربت مرزنجوش تا پانزده روز دهند برگ خطمی برگ شاهتره و فامرزنجوش هر یک بستی روغن کنجد طلا روغن ساخته
بر رحم مالند مریلیخم زائد **فصل بست چهارم در دبیله رحم** وقتیکه ورم گرم رحم بخته شود و سر نکند آنرا دبیله گویند و آثار ورم گفته شد **علاج** اگر ورم گرم
باشد نشگافد تا ریم برآید و اگر در قعر رحم بود جهت انفجار تخم خربزه تخم خیارین کاسنی خشک جوشانده چند روز دهند کتان حلبه بابونه اکلیل خطمی آرد جو باقلا تخم مرو
بیخ خطمی بآب انجیر و آب گرم مهره روغن کنجد ضماد کنند و بهمین تدبیر ملازم باشند تا که نشگافد و اگر دیر کشد و خوف تاکل بود انجیر خردل جوشانده حقنه کنند و ثفل این
بر عانه ضماد نمایند و چون نشگافد تنقیه واندمال کوشند چنانچه در ورم گفته شد **فصل بست پنجم در اختناق الرحم** مرضیست شبیه بصرع و غشی یعنی هم
علامات صرع چون دوار تشنج سقوط و هم علامات غشی چون برد اطراف صفرت لون صغر نبض نفس پدید می آید و اگرچه مبدای این علت رحم است اما از آنکه میان
رحم و دماغ و دل مشارکت است آفت رحم بدماغ و دل نیز متأذی میگردد از انست که ضیق نفس و غشی و صرع و خفقان پدید می آید در دی سبب و یا کثرت منیست
از عدم استفراغ یا احتباس خون حیض و مرض مذکور بنوبت می افتد و عند کثرت ماده هر روز پدید می آید و آنکه هر روز افتد و قریب النوائب باشد و علامت وقتیکه نوبت
او نزدیک رسد اختلال ذهن فکر فاسد صداع تاریکی چشم صفرت بول کسل اعضا و رطوبت در هر دو چشم ظاهر شود و ضعف در ساقین پدید آید و چون وقت نزدیک
رسد دریابد که چیزی از نواحی عانه سوی قلب مرتفع میگردد و در دهان و بینی حرکات مضطربه غیر ارادیه ظهور نماید پس ذهن مختلط شود و بیهوش افتد و حس باطل
و آواز منقطع گردد فرق از صرع آنست که درین مرض عقل بالکل مفقود نمی شود و اکثر اوقات از انست که چون صاحب او بهوش آید آنچه گذشته باشد حکایت
نماید و ایضاً عدم سیلان کف از دهن و عدم وقوع اضطراب در بدن انسان هیئت خلاف صرع که ظهور کف و اضطراب و ذهاب عقل لازم اوست و فرق از غشی
آنست که در غشی حرکت نبض محسوس نمیشود و عرق سرد و لون چه مانند مرده میباشد و از بوی عنبر مشک مطیبات بهوش می آید و درین حرکت نبض بود اما خفی و
عرق سرد نباشد و لون وجه بحال بود و از مطیبات ضرر یابد **قول جالینوس** عارضه اختناق چون عارضه سکته است الا اینکه نمیباشد با غطیط چنانچه میباشد
با سکته و سکوت را حس نمیباشد و درین حس بجا میباشد چنانچه هرچه در استحالت شنیده باشد یاد دارد و گفته که اختناق الرحم اشد از غشیست چه صاحب غشی نشنود
و صاحب این مرض نمی شنود و گفته فقد النفس یعنی اختناق الرحم گاهی مردان نیز بندرت عارض میگردد از اجتماع منی **علاج** وقت نوبت از هر سبب که باشد
اطراف محکم بندند و کف پا بنمک و خردل بقوت مالند و آب گرم یا مطبوخ بابونه یا شویه نمایند مخرین بگیرند آب بارد یا گلاب بر رو زنند و بجنبانند و اشیای منتن
چون جند کندش جاوشیر نفط قطران قنه توم بصل انگزد بویانند بلونت یعنی تنباکو برگال در بینی نفوخ کنند بر سنگ گرم میویزن پاشیده بخارش رسانند مقل
گوگرد یا پشم پیش بینی سوزند اشیای طیبه چون مشک عنبر وغیره سوزند بخورش در رحم رسانند مشک عنبر بروغن یاسمین آمیخته بر رحم مالند و حقنه کنند و صوف آلوده
بردارند محجمه ناری بزرگ زیر ناف و بر ساقین و زانو و فخذین بر ان نهند و در گوش صیحه بزرگ کنند و نامش بآواز بلند گیرند تمام زنجبیل فلفل بروغن زنبق آمیخته
حمول نمایند و قابله را فرمایند که اصبع بدهن زنبق یا روغن بان یا روغن بادام یا روغن گل که در و عنبر مشک حل بود آلوده فم رحم را مالد و دغدغه کند و این همه بهر
آنست که منی بسته و رطوبت بیرون آید و افاقت وی نماید و درین وقت اگر جماع میسر آید نفع تمام دهد و آنرا که حبس طمث سبب باشد فرفیون فلفل حمول کردن
نفع تمام دهد و بعد افاقت حسب سبب تدبیر کنند **قول بقراط** عطاس بکشاید اختناق رحم را **قول رازی** چون بینند انسان را که بیفتد بغیر التوا و
فقد شود نفس او پس او دست همان علت بفرمایند او را اجماع **قول مسیحی** سنجر نیا قدر بندق بدهن سوسن بردارد که درین مرض انفعت **قول ثابت**

فصد نکنند درین مرض تا از ساعد اگرچه واجب باشد که آن بدست جمیع علل رحم را **قول ابن ماسویه** درین مرض حجامت بر پشت نافعست و دو تیغ محجمه بر اسفل سره
عجیب به جذب میکند رحم را باسفل اگر بتدابیر مذکور افاقت نیابد پس بفرستند در حلق او پر وقتی آرند **فائده** اگر بحرارت باشد بسبب ماده غلیظ ثقل حرکات
کسل کثرت خواب نسیان **علاج** هر روز طبیخ بادیان اصل سوس گلقند دهند نخود آب بشیره تخم کرفس تخم کلپ تیهو و دواء عصا فیرکمون دارچینی خورند بعده تنقیه بحب
اصطمیقون حب ایارج حب منتن ایارج لوغاذیا یا بسا و تسکر کنند بعده دحمول یا تمر و دیلوس بطبیخ انیسون بتقنه هندو هر هفته یکبار ایارجات دهند و یکروز میان
معجون نجاح بکار دارند و بعد تنقیه کمونی و دواء الکرکم انوشدارو دهند حمام نمایند بآب گوگرد آبزن کنند غاریقون درم با دواء المسک نیم درم بعسل آمیخته دهند
دهن خروع روغن کنجد یا بالاصول نوشند روغن نرگس بر نافِ مالند و از بقول و اشیای بارده پرهیز ند اگر با حرارت باشد حمرت بدو اغشی و گاهی تب و حساس
صعود حرارت از رحم سوی سر **علاج** باسلیق زنند بر ساق شرط زنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند و بر شکم سیری طبیخ شبت نوشند قی نمایند و اشیای مقلانتی بندایه
شهوت چون شربت نیلوفر شیره خرفه دهند و وقت نوبت کافور صندل نیلوفر بویانند افتاح کدو ماش مقشر برنج خورند اگراز عدم جماع باشد و ممکن بود جماع
کنانند و اگر بکر باشد تزویج سازند یا قابله را فرمایند که باصبع خود فم رحم آن را بخارد تا رطوبت ازو برآید و برین مداومت سازند مقل حرمل علک الانباط
تدخین کنند بسرکه عنصل غرغره نمایند و حمر تا مثقالی بآب فنجنکشت دهند و معجون نجاح بعد تنقیه مفید اگر احتمال فصد دارد صافن زنند حجامت بر پاشنه نمایند
بعده ایارج روفس خورند اگر بسبب حبس حیض باشد تقدم آن **علاج** صافن زنند مدرات حیض دهند اگر حامله بود فصد مسهل مناسب نبود پس اگر ایام وضع حمل
بود توقف کنند که بعد زائیدن از خود رفع میگردد و اگر عرصه بعید باشد تلطیف غذا کنند دهان لذیذ مع رعایت حرارت و برودت مزاج و وقت نوبت به شد اطراف و شمومات
غیره که مضر جنین نباشد قناعت ورزند و گلقند در حالت افاقت انفع که حافظ جنین هم دافع علتست و اگر غلبه خون باشد و نوبت دور دور کند فصد کنند مسهل
خفیفه دهند خاصه اگر ماه سوم گذشته و بهشتم نرسیده **قول لارزوربیر** باو در تجربه رشتی آب سه کانا دجوش سبک داده صاف کرده حب النساء سیدا
یکدرم آمیخته نوشند تریاق کبیر قدر باقلا بطبیخ سداب شکطرا مشیع دهند قضیب ثعلب خشک کرده بر شکم بندند روغن کهربا سعوط کنند روغن آجر حمول سازند روغن
سنبل مالند ابریشم و سعوطیا ریالیتکا ترکرده در بینی نهند شربت شگوفه قطن بیست درم نوشند بطبیخ قطن آبزن کنند خردل سعوط نمایند روغن او مالند سداب بعسل
ضماد کنند لادن فرزجه سازند غالیه حمول نمایند خلوق مفید اطفال الطیب نیش عقرب بکبیبنج موی شتر زوادی که گرد سم زانوی اسپ باشد مفردا بخور کنند در
گفته اوریو مزاکو الکیشیر هستریکوالکیشیر کافوری السبن سیاکهربا السبن سیا نارنجی السبن سیا بند السبن سیا بسابه با لسموکهربا بالسمو سداپی تین تو از عفران تبق با
ویامتیالورون حب کونترا کسیدیتیس حب هستریکا زودی آئس حب کونترا اسوفیسی کاسوئیس روغن کهربا روغن قنه روغن تاره سفوف اپی لیکا دیدیکی مشتو
زودی آمیس خمر دسد کامیل عصاره زعفران عرق هستریکا عرق شنگرف طبیخ عشبه طبیخ بروکا بیو تمک و دبال همه مفیدند حسب حاجت دهند **قول جوان گمرو**
سبب او خون طمث یا منی یا ماده دیگرست که در رحم مدتی ماند و عفونت پذیرد و خواص سمی گیرد پس رحم از وی گریزد و تشنج نماید و از خود اخراج آن نماید پس بسبب
تشنج رحم و تصاعد ابخره از آن ماده عضلات شکم یا امعا حرکت تشنجی نمایند و تا معده و کبد و سپرز و دیا فراغما و یا تا گزیا تیکو رسند و آنها را تنگ کنند بطوری که بی
نیاز حرکت و انبساط چنانچه باید و برای جذب هوا ضرورست باز مانند پس بسبب عدم جذب هوا و عدم وصول سردی تقلب تنفس کم گردد و اختناق پدید آید۔
**علاج** در خالص حریر تحت موزه که مماس ارض است بخور کنند که در بینی رسد یا تنباکو بطور حقه کشیده دود ش در بینی و دهن دهند بد بو چرا است پشم

قرطاس بخور کنند مقل انگزد و دیگر منتنات بویند مشک دارچینی هر یک دوازده دانه قرنفل سه دانه عرق گلنار پنج سه اوقیه حل کرده در حال نوشانند اگر کافی
نبود ماء النخل نیم رطل نوشانند مجرب در وقت استعمال ادویه مالش پایی کنند و برابرتین محجمه ناری نهند و یک محجمه قریب عانه گذارند حسن لبه مسبرگه گداخته بر ناف نهند
روغن سوسن که در و چند قطعه حجر جرادی و حسن لبه گداخته باشند بر همه شکم مالند کافور قدر فندق بآب حل کرده نوشانند برگ کشوث مشتی در مرق مرغ جوشانده صاف
کرده تریاق ماکنا چهار درم آمیخته حقنه رحم کنند برای تعفن منی مفید اگر مرتنقیه حامله نباشد از دارچینی عنبر مشک غالیه موم شافه ساخته بردارند و اگر حامله بود حقنه
بماء النخل نمایند خصوص که جوان و قوی باشد اگر کافی نبود کمین تلیو دهند یا سال و تیر تولو درم عرق بادرنجبویه دو اوقیه آمیخته دهند اگر سقیمی نگیرد حب حمی کنید درم
دهند بتفاوت یکروز اگر کافی نبود ستاگلهای مفرح هر یک اوقیه سپیوبرگ بادرنجبویه مرزنجوش هر یک چهار درم فاشرا دو درم خمر سه رطل روزی ترکرده صاف نموده
نهار چهار اوقیه دهند و روزی که مسهل نباشد آن روز برگ عفص و دو مشت پیه دو اوقیه بریان کرده روغن جوزبویه نیم درم با اسپرتو سنبل آمیخته چند بار بر شکم تدهین
کنند و ونار پرشادیو بادران فودنج بادرنجبویه انیسون دو تو هر یک مشتی تخم فنجنگشت کشنیز مدبر هر یک نیم مشت آب دوازده کاناد جوشانده آبزن کنند و ساعتی در و
توقف نمایند پس بجز قشف رطوبت کرده پیه روغن کنجد هر یک چهار درم اسپرتو سنبل دو درم موم قدری آمیخته بر شکم مالند عرق ستاگ سپین نوشند انگزد و دو تو هر یک
اسکر و بلو آمیخته دهند هیژده بار و حب مرزله اختناق الرحم النفع تنباکو فرفیون بویانند و در بینی نهند پنج اروسه جدوار کهربا چهار درم طبور تیار مشک هر یک درم سائیده
یکدرم بچهار اوقیه عرق بادرنجبویه وقت شروع عوارض دهند گل گوگر دبلور تیار هر یک دو درم بسباسه اسکر و بلو سائیده یکدرم بچهار اوقیه عرق ستاوریا عرق بادرنجبویه
دهند قضیب گوزن که در ماه گستو گرفته باشند یا قضیب بقر که در ماه جولیو گرفته باشند بیست دانه همراه چهار اوقیه عرق بادرنجبویه دهند لحم گرگ در تنور خشک
کرده سائیده تا بیست وزن دهند **فائده** در غیر حائض اگر بسبب قلت حیض بود و جوان و موی باشد فصد پا کنند چند بار اگر کافی نبود جماع نمایند اگر کدخدا نشده
باشد ادویه مقلله منی چون تخم کاهو تخم فنجنگشت پودینه سداب کافور وغیره دهند فصد النفع اگر کدخدا باشد جهت اخراج سپیو غاریقون صبر دیاگریدیه دهند بعده سیاه و سپستان
بادرنجبویه مرزنجوش پوست کبر جوشانده صاف کرده پنج شش روز دهند و حب پاچیو النفع و بعد تنقیه بچه مرغ عدد آب چشمه یک کاناد در ظرف گلی جوشانند نصفی ماند
بیخ بلیون بری بیخ رو ب بجادیان هر یک دو درم نخود جبل و هشت عدد اندازند چون نیم رطل ماند برگ بادرنجبویه دوازده عدد برگ مرزنجوش چهار عدد
زعفران قدری انداخته جوشی داده فرود گرفته صاف نموده کرمیو تارتر دو اسکر و بلو آمیخته دهند بدستور بیست روز پس ازین دیامشک نیم اسکر و بلو در عرق
بادرنجبویه سه اوقیه دهند پانزده روز پنج فاشرا سحوقه ده دانه چند سه دانه بشربت مرزنجوش حب ساخته دهند پانزده بیست و زبچه مرغ عدد همراه انجره در بادرنجبویه
جوشانده صاف کرده در نیم رطل این دیاکاتولیکو شش درم روغن بوماوران دو اوقیه شکر چهار اوقیه آمیخته حقنه کنند روغن زعفران وقت شب بر شکم مالند
خمر یک رطل دارچینی قرنفل انیسون جدوار هر یک درم دو قود و درم کوفته سه شبانه روز تر کرده صاف نموده شکر حسب قدر آمیخته شربت سازند و قدری
مشک برای خوشبو آمیخته بکار برند بیخ عود صلیب تر درم دو قود و اسکر و بلو آب ده رطل جوشانند و بر هر کاناد این طبیخ کهربا تیار دو اسکر و بلو آمیخته دهند **مریض تورا**
کهربا نیم یا یکدرم دهند حامله را مرض مذکور پیدا شد بخور بردراج موتنا کو لیشیم و ادند مالش پا نمودند شاخها کشیدند آب سنگ سپین عرق بادرنجبویه کافوری حب **رحمی**
دادند آرام نشد آخر فصد پا پانزده بیست بار کردند صحت گردید اگر تن پر شود ادویه مقلله رطوبت چون حب فولاد یا دیگر مرسایل دهند و این مرض گاهی **بسبب**
رجا د کرم شکم پیدا میشود و توشم بریان بعبیر آمیخته بر شکم و ناف و نبض مالند ارکانو دو پلیکا دو دهند **فصل بیست ششم در اجتماع آب در رحم** باز ایستادن

حیض قرار فرشکم هنگام حرکت وحالتی شبیه باستسقای زقی وباشد که گاه گاه رطوبت از رحم تراود **علاج** مدرات حیض دهند وتنقیه تن ورحم کوشند اضمده که در
استسقای زقی گذشت گذارند قی نمایند جوع کشند ریاضت کنند خربق ابیض بروارند وهرچه برای سوءالقنیه واستسقای زقی وسیلان رحم مفید است
بکار برند **فصل بلیست هفتم** در نفخه رحم سبب ضعف قوای رحمست وسبب ضعف سوء مزاج بارد یا سرما است یا عسر ولادت که رحم را سرد کند
پس بسبب ضعف هر غذا که در یجا رسد مستحیل بریاح گردد ونفخ آرد نفخ مع الوجع در عانه باشد که تا کش ران وفم معده وحجاب متادی شود وجع او چون دست
زنند آواز طبل دهد وباشد که وجع منتقل بود وقرار وضربان کند وباشد که تا آخر سر ماند ودوا نپذیرد **علاج** تنقیه یا یارجات کنند وجهت تسخین رحم وکسر ریاح
کمونی سنجرینیا یا رالاصول دهند یا بونه شبت مرزنجوش نعنع سداب تخم کرفس نانخواه بادیان کمون حقنا فرزجا تکمیدا آبزنا ضمادا شربا بکار برند روغن
سداب روغن قسط روغن شبت زیر ناف وبر پشت وزهار مالند وانچه در استسقای طبلی گذشت مفید **فصل بلیست هشتم** در ادویه مضیقه فرج
زهره خر یا مار جبل بآب سوده یا قرنفل حقض جام شک سائیده یا تخم کدوی تلخ لوده بآب سوده یا هلیله بلیله گل آمله پوست درخت جامن بسیل آمیخته یا لودا
دار هلدزیره گل نیلوفر سائیده یا عود زعفران مشک سائیده یا قرنفل بشیر اسپ سوده خرقه چندبار تر نموده یا بادنجان شق قیم کرده بسایه خشک نموده حمل غبار سائیده
یا نیلوفر مع شاخ وغیره بشیر گاو حب بسته یا عفص برشته مائین خرد صمغ بلاس دارچینی بسباسه قرنفل پوست انار کسیس برابر سائیده یا عفص قرنفل بخم شیاف
خرقه ترکرده یا تخم حماض سائیده یا عظم ساق حمام سوخته سائیده یا سعد سائیده یا عفص سبز بی ثقب پوست انار قرنفل سائیده بخم سرشته شیم آلوده یا جمع
سوسن مثل غبار سائیده یا پوست درخت ترنج زعفران دارچینی برابر سائیده یا پوست درخت نیب سائیده یا گنجا کی خشک کرده سائیده یا زاج فوفل سفید گل دو
پوست بیخ کنار صحرائی برابر سائیده حمول کنند دیگر بیربهوٹی بدهن بتر یا بدوغ یا آب سائیده یا زعفران کافور مشک عسل برابر سائیده یا دارچینی بخم بندوعسل تیتا
یا مائین کوکنار سائیده یا غبار گل کادی یا عفص کافور عسل سائیده یا خسته تمرهندی سائیده یا عفص چهار زاج سوخته یک بخم آمیخته یا خانه زنبور که از گل میسازند
بدوغ یا بروغن گاو سوده یا خراطین یابس بدوغ گاو سائیده یا برگ باروپوست انار بدهن سرشف بزانده یا کف دریا مغز خسته هلیله برابر سائیده مالند دیگر پوست
درخت انار پوست درخت گولر هر یک رطل عفص سبز ربع رطل مغز خسته جامن نیم رطل کسیس بیست درم کوفته بشش چند خمر دردیگ نحاسی بقلعی جوشانند ربع ماند
صاف کرده خرقه باریک تر نموده دارند وساعتی قبل از جماع قدری ازین خرقه بردارند **دیگر** پوست درخت گولر خشک کرده سائیده صره بسته دوساعت قبل از
کار بردارند مانند دهم **دیگر** خرقه بشیر ڈهاک ترکرده پانزده روز بردارند **دیگر** زاج سوخته مصطگی زنجبیل توتیای سبز بآب باران سائیده مالند وآب باران شوئند
**دیگر** عاقرقرحا سعد لحیة التیس برابر بیست من خمر قابض جوشانده صاف کرده در آن نشینند که آب تا کمر باشد **دیگر** زاج بآب حل کرده خرقه تر نموده بسعد یا عفص سائیده
مسحوقه آلوده دوساعت قبل از جماع بردارند مضیق ومولد خواهش جماع **دیگر** زردی گلنار بسایه خشک نموده مشک کهربا برابر سائیده چیه بلعاب بهن ترکرده آلوده
شافه کنند وبعد ساعتی برآرد **دیگر** مغز ههر بقضیب طلا کرده جماع کند **دیگر** پوست انار فقط یا بوزن زاج سائیده بخرقه باریک صره بسته در فرج نهند وبعد ساعتی
برآرد مضیق بیحد حتی که خون آرد **دیگر** پوست انار گل آذر بو بآب هلیله سائیده خرقه چندبار تر وخشک نموده در فرج نهند بعد دوساعت برآرد مضیق بیحد حتی که خون
آرد **دیگر** هلیله بلیله آمله پوست انار سائیده صره بسته دوساعت در فرج نهند **دیگر** پوست انار کوفته بخرقه کهنه در آب جوشانند تا آب برود خرقه رنگین گردد فرزجه
ساخته ساعتی قبل از جماع بردارند عجیب **دیگر** کتائی سفید سائیده وقت جماع در ناف نهند مضیق ورحم صال **دیگر** پوست انار پوست نیب بیخ کتم بآب سائیده

خرقه ترکرده فرزجه ساخته اول استنجا کنند بعده شافه از خرقه ساده بردارند پس فرزجه مذکور برداشته خوابند و صبح دور نمایند بدستور تا هفته **دیگر** خرقه سفید
نیم کهنه بشیر اسپ که اول زائیده باشد تر و خشک نموده وقت ضرورت بردارند وقتیکه خرقه تر گردد برآورده جماع کنند **دیگر** پوست مغیلان بده چند آب دو
روز و شب ترکرده جوشانند نصفی ماند مالیده صاف کرده در شیشه نهند و در ایام حیض بعد بول استنجا بهمین آب کنند بدستور هر حیض تا مثل بکر باشد
**دیگر** اسفنج دو سه گهڑی قبل از جماع بردارد و مضیق بلین سحق مجفف **دیگر** عفص زاج سعد فقاح اذخر دم الاخوین مر برگ سوسن آزاد سک المسک هر یکدو درم
سنبل قرنفل پوست انار هر یک هشت دانگ مشک دو دانگ صمغ عربی شش دانگ سائیده شافه ساخته بردارند از صبح تا شب و از شب تا صبح دارند مضیق
بحدیست که در بکر فرق نتوان کرد **دیگر** پنبه بخون خرگوش خشک نموده در فرج مالد **دیگر** بیخ کنار نیم رطل آب دو رطل جوشانند چهارم ماند خرقه باریک کهنه مکرر
تر و خشک نموده وقت حاجت قدری در فرج نهند و بعد ساعتی برآورده جماع کنند **دیگر** ورد سنبل عود برابر سائیده اصبع وسطی بگلاب تر نموده بدوا آلوده درون
فرستد و پیچ داده کشند مضیق مطیب **دیگر** زعفران سعد عود قرنفل آمله هر یکدرم فقاح اذخر زرورد هر یک پنجدرم عفص عود عنبر دو دانگ مشک دانگی سائیده
بگلاب آمیخته خرقهٔ ابریشمی آلوده فرزجه سازد مطیب مضیق **دیگر** کته سفید آمله نوفل مصطکی برنگ کابلی زاج ماقرقرحا کسیس دارچینی بهلی ببول کوکنار افیون پوست
انار خام مغز خستهٔ انبه مغز خستهٔ جامن حنا اسپغول برابر سائیده بعسل آمیخته خرقه آلوده فرزجه ساخته ساعتی قبل از جماع بردارد **دیگر** دختری را که ازالهٔ بکارت شده
باشد بدین حیله بکر نماید امعای باریک حمام بخونش پر کرده زاج عفص سنبل سعد مشک هر یکدرم قرنفل نیمدرم سائیده امعا را آلوده در فرج پنهان نماید مضیقه
صوف بخمر قابض ترکرده برامک اقاقیا سنبل سعد مسحوق آلوده بردارد **دیگر** قرنفل درم سک درم مشک قیراطی بخمر آمیخته خرقه آلوده بردارد **مسخنه** دهن
زنبق بردارد **مجففه** کحل مسحوق یا ملح اندرانی شب مسحوقین بردارد **دیگر** عفص گلنار پوست قشور صنوبر شب سعد بخمر آمیخته بردارد **دیگر** مشک کافور زعفران
اظفار الطیب میعه سائله صندل عود قسط سائیده حمول یا بخور کند **مطلیبه** لک بخور کند چند بار و مشک و غیره که نوشته شد حمول یا بخور نماید **دیگر** مرهم مولهٔ
خشک کرده سائیده بعسل آمیخته در فرج مالد مرد فریفته گردد **دیگر** پوست بیخ سرسپوکه قدری در بیڑه برگ تنبول یکساعت قبل از صحبت خورد مضیق ـ
**دیگر** شاخ نورسته و برگ و بر نیاورده ڈهاک بسایه خشک کرده سائیده نبات برابر آمیخته دو نیم یا پنجدرم دهند سه هفته مثل بکر گردد **دیگر** عود دو درم شربت شکر
سرخ آمیخته نوشد سه روز **دیگر** گل مولسری بسایه خشک کرده سائیده هر روز کفی خورد **فائده** دهن ورد و عسل بعد و درم نمک سنگ آمیخته در فرج مالد گرچه
بکر هفت ساله باشد فرجش کشاده شود و بکر آن بآسانی زائل گردد **فصل بیست نهم درامراض ثدی** هنگام بلوغ در ثدی تعقد پدید می آید پس
در مردان بواسطهٔ استیلای حرارت که لازمهٔ مزاج ایشانست تحلیل میرود و در زنان بسبب کثرت مادهٔ طمثیه و ضعف حرارت که خاصهٔ ایشانست و زیادت منفذ
تا مصدر رزق رضاع باشد و مسکن حرارت سینهٔ ازواج بدانکه شیر و منی و خون هر چند بصورت مخالف اند اما اسباب تولد هر سه یکسانست زیرا که فی الحقیقت شیر و منی
خونست که درین امکنه مستحیل بدین صور میگردد و در مزاج شیر اطبا را اختلافست بعضی گرم و تر و بعضی سرد و تر و بعضی معتدل میدانند **نوع اول در
قلت لبن** اگر بسبب کمی خون باشد تقدم استفراغ خون با استفراغ چون فصد حیض نفاس و غیره یا قلت غذا یا اکل اغذیه که خون کم پیدا کند یا امراض بدنیه
و نفسیه یا سوء مزاج و غیره **علاج** در منع سبب کوشند و از اغذیه هر چه مولد خون صالح باشد خورانند و اشربه خون افزا نوشانند مع رعایت مزاج و سبب و تا که
کار بغذا بر آید بدوا نپردازند شیر گاو شیر بز بادیان و قدری شبت دهند تخم کرفس بوزیدان نانخواه تخم شبت انیسون بادیان مفرد یا مرکب بعسل دهند هر چه مزید منی

است مزید لبن است نخود آب کشک شعیر آرد نخود آرد گندم حلبه بشیر پزانده مرغ ماهی صغیرت بیض نیم برشت شلجم گزر و حریره از آرد جو شیر مغز تخم خیارین تخم خرفه
خشخاش کنجد قند ساخته خورند اگر بسبب کثرت دم باشد و فساد دیگر در تن نبود پس طبع بسبب کثرت دم قادر به هضم او نبود و آثار غلبه خون ظاهر است **علاج** فصد
کنند و هر چه مقلل دم و مولد شیر و مقوی طبع باشد دهند و از مفسدات دم پرهیزند تا آفت دیگر ننماید و بسا باشد که خوف شدید یا قلت شفقت بر ولد یا سببی دیگر
که طبع را از اهتمام تولید شیر باز دارد باعث قلت شیر گردد با وجود آنکه خون در بدن موافق و صالح باشد باید که منع سبب کنند و مفرحات و مقویات دهند تا طبع بتولید
شیر متوجه گردد اگر بسبب فساد خون باشد و موجب فساد یا اختلاط اخلاط است بدو یا سوء مزاج ساده همه بدن یا ثدی پس اگر بسبب اختلاط صفرا باشد رقت و صفرت
و حرقت و حدت طعم و بوی شیر است **علاج** تنقیه بحب یا شربت کنند سکنجبین لیمو نارنج شیر خرفه آب انار رب سماق غوره دهند ماء الشعیر مزوره بزغاله آلو و غیره خورند اگر
اختلاط بلغم باشد شدت بیاض شیر طعم او تفه مائل بحموضت و مائیت قوام او **علاج** تنقیه سکنجبین بزوری کنند و بعد اکل اغذیه آب شبت و عسل قی نمایند
نخود آب بدارچینی و آبکامه و سوا از آرد گندم و اندکی حلبه و روغن کنجد و عسل و زیرباج که در و تخم گزر بادیان باشد خورند اگر بسبب اختلاط سودا باشد شدید الغلظ
و قلیل المقدار بود و بیاض او مائل بکمودت باشد و گاه باشد که از فرط یبوست غلیظ تر شود و مانند رشته بر آید **علاج** تنقیه سودا کنند اغذیه و اشربه رطبه مائل بحرارت
دهند مرق مجرب و گوسفند گوشت مرغ ثدی بیش شیر دار مرقه گندم نخود جو انجیر بروغن بادام خورند اگر شیر مانند رشته بر آید بنفشه خطمی کشک جو آب پخته بر سینه و
ثدی ضماد کنند و بطبیخ او نطول نمایند و اغذیه مرطبه دهند و اگر بسبب فساد خون سوء مزاج ساده باشد آثارش ظاهر است **علاج** تعدیل مزاج با غذیه و اشربه که
مادی گذشت نمایند و ازاله سوء مزاج ثدی با دویه موضعیه توان کرد **ادویه مزید لبن** مفرد آهی اشیر مغز تخم خیارین شیر مغز تخم کدو بجلاب دهند مغز سر تره شیر
بز شیر گاو اشکم ماهی تازه صعتر اسفناج خورند طلعی و سودا ذی را شیر و حسوا از آرد گندم و شیر تازه و برگ بادیان و حلبه دهند **ادویه** تودری بهمنین تخم گزر زیره
نانخواه تخم شبت بادیان تخم گزر تخم گندنا حلبه تخم خیار تخم قثا تخم بطیخ و مایع و خسروع والبان شونیز بادروج خشخاش سفید ماء الشعیر **دیگر** آرد کنجد بخمیر انگوری تر کرده
مالیده صاف کرده نوشند و ثفل او بر سینه و ثدی ضماد نمایند **دیگر** تخم گزر تخم بادیان تخم شبت تخم شلجم بادیان برابر نخود بریان برابر همه ساییده هر صباح بقدر دو درم بیخ
استار شیر تازه دهند و اگر نخود سفید شب در شیر تر کرده دارند و صباح آن شیر بشکر نوشانند شیر زیاده کند **دیگر** شقاقل بشکر دهند خبازی کاهو ترب خورند۔
**دیگر** زیره سفید آرد برنج تخم شبت هر یکی دو درم ملین بقدر پخته خورند **دیگر** گلوی بشیر گاو جوشانده دهن بقدر آمیخته یا برگ شمار جوشانده نوشند **دیگر** تخم شلجم تخم زیره
تخم شبت تخم ترب تخم گندنا تخم الکسل تخم جرجیر بادیان آرد نخود برابر ساییده سه درم صبح شام بشیر دهند عقب و نخود بشیر تر کرده خورند و شیر نوشند **دیگر** زیره
سفید لود و بیخ ساٹھی هر یکی دو درم بشیر پخته خورند **دیگر** نمک سنگ زیره سفید دار فلفل بادیان هر یکی درم دوغ گاو شیرین یک کاسه آمیخته صبحی خورند تا هشت
**دیگر** بادیان سبز بشیر پخته شکر آمیخته دهند چند روز **دیگر** طبیخ شعیر که بجو تا هفته نوشند یا بچه بقدر خورند طحال خشک کرده بر ثدی بندند یا ضماد نمایند
**دیگر** اشق بآب حل کرده طلا کنند در خشک شدن شیر نافع **دیگر** آرد باقلا ده درم تخم بادروج بقدر دو درم آب بادروج ساییده یا بادروج تنها ضماد کنند **قول**
**لارزور بیر** بلور تیار اسکر و بلو و حریره آرد از زرن که به آب بادیان پخته باشند آمیخته دهند و خراطین مغسول بخمیر خشک کرده ساییده با بادیان کشنیز
شکر برابر آمیخته برق یا بچه بقدر دهند بیست روز بلور یکدانگ خورند سفوف بلور دهند شیرگاو نوشند بلور بآب سوده طلا کنند زبل موش آرد جو آمیخته
ضماد نمایند **نوع دوم در کثرت و درور لبن** کثرت شیر از چند وجه مضر است یکی آنکه کثرت خروج او ضعف بدنست دوم آنکه از کثرت ورم ثدی

بند شود واز وصول بهوا خارجی فاسد یا ترش گردد سوم آنکه شیر بسبب کثرت حرارت غریزی ثدی را در پوشند پس حرارت از تصرف کردن در وی باز ماند
و بآفات استحاله چهارم آنکه از غایت تمدد که در ثدی افتد ورم یا مرض دیگر تولد کند پس وقتیکه از مقدار زیاده برآید تدارک وی لازم بکر آنجا که ضعف و آفت
دیگر نیارد چراکه بعضی باشند که بسیار خورند پس خون کثیر متولد شود و بدان سبب شیر زیاده گردد و با وجود آن هیچ آفتی پدید نیاید پس چنین زنان به امتلاء
شیر نه بهند ما اگر دانند که آفتی خواهد آورد بقلت اکل و تقلیل شیر کوشند نه بتناول مجففات ما سباب کثرت ضد اسباب قلت است **علاج** هر چه مجفف
و منشف رطوبات و محلل باشد و تقلیل منی کند مقلل شیر است و چیزیکه ادرار حیض کند مفید بسبب دفع خون سوی رحم خاصة اگر حبس طمث سبب کثرت شیر
بود و اگر بسبب کثرت اکل باشد تقلیل غذا کنند یا یخنی عدس کاهو بسرکه لیمو غوره سماق خورند سداب فنجنکشت کوبیده فصد کنند لعاب اسپغول یا اشق
بشراب یا سرطان بحری بریان بگلاب یا آرد باقلا حلبه بروغن گل و گلاب یا کمون بعسل و سرکه یا لک مرداسنگ بروغن گل و سرکه یا گل ارمنی عدس بسرکه
و گلاب طلا کنند برگ اسپغول یا برگ سداب یا عدس باقلا زعفران جوز جندم آب ضماد کنند تخم کرفس در روز دو بار ضماد کنند تا هفته آرد برنج آب شونزان
پخته بندند مکار بسرکه آمیخته خرقه آلوده بندند زعفران بعسل بر ظهر و صدر ضماد نمایند سلق کوفته قدری شونیز آمیخته بزانده ضماد کنند **فائده** اول شیر از ثدی
دوشیده برآرند پس ادویه گذارند الا شیر منجمد شده ورم و قرحه آرد **قول لارزو** بیر روغن اولیو یا اسیکار لیتی گرم کرده بر سینه مالند و بر و کرفس مسحوقه پاشیده
کاغذ گرم نموده بندند در روز دو بار تا هفته اول نان یا پاپریاش گرم کرده بندند بعده طلای اتالایا گذارند طلای حابسه نهاده برگ کاهو بندند تا هفته لیتی تو
حابسه بر خرقه کشیده گذارند یا چه ولیتی ویزریال تر کرده بندند خرقه در پیدرامیدیکا منیتورا تر کرده در روز سه بار بندند و گفته پنیر خورند فورا خشک سازد۔
**قول جوان کورو** و اگر زنی بسبب ضعف یا تونگری شیر نوشاند و تخفیف او خواهد پس لازم که اول اخراج ماده نفاس سازند و فصد مکرر نمایند پس تدبیر حبس
شیر کنند چوب کرفس باغی و کاسنی سائیده مثل نان کرده بندند **قول جالینوس** ادرار طمث قطع لبن کند **قول روفس** اکل بادروج قاطع لبن است۔
**قول ابن ماسویه** اگر ثدی از شیر مملو و ثقیل شود چنانچه ایذا رسد نعنع بقدری ملح عجین کوفته ضماد کرده بندند چند روز و گفته خراطین کوفته یا سمسم کوفته بندند
یا تمر با آب فودنج بری یا انیسون یا سیاوشان یا فقاح تخم کرفس قاقله با آب سلق مسلوق یا کندر کبریت مرارة یوز بحار السلق ضماد کنند که ثدی را از آنچه درد باشد
پاک میسازد **قول رازی** باقلا تخم بادروج ضماد کنند در قطع لبن عجیب و گفته اگر شیر یا منی غلیظ شود و مثل پنیر پایه برآید پس ثدیین یا انثیین را با آب گرم
طلا کنند و در آب گرم نشانند انتهت **قول شمعون** گاهی در ثدی شیر بغیر حمل میباشد و اکثر بسبب انقطاع طمث بود و درین خوف نیست الا اگر در شباب
بود باید که ادرار حیض نمایند که منجر بقروح میشود و گفته اگر حکه در ثدی پدید آید انجیر بسرکه جوشانده شویند بعده بطبیخ نیمگرم کرفس شویند و حجامت کاهل نمایند
و گفته اگر شقاق در ثدی و بطن و فخذ پیدا شود قیمولیا کندر یا برسائیده بروغن گل آمیخته طلا سازند **قول صاحب فونسیکه** اگرچه در زنان حامله نزد
قرب ولادت شیر در ثدی یافته میشود لیکن در زنان دوشیزه و غیره و نیز در ذکوران میباشد **قول ابقراط** مرضعه حامله نمیشود و بسبب کمی حیض چه خون نیکو
بثدیین رفته مبدل بلبن میگردد **قول یارباری** در دوشیزه بسبب حبس طمث لبن در ثدی پیدا میگردد پس گمان بر تباهی او نبرند **قول اندرمی** زنی
دوشیزه طفلی نزد خود میداشت و اکثر اوقات بر ثدی خود می چسپانید لبن پیدا شد و طفل پرورش یافت **بدانکه** ثدی بسبب غددها چه در ذکر چه در انثی خواص
مولد لبن دارند چه اکثر بعد ولادت دایه ثدی طفل را بطوریکه دیگر اوعیه را صاف میکنند فشرده اخراج لبن مینماید چنانچه بسبب سهو ثدی طفلی نیفشرد

بعد یکماه ثدیین طفل متورم شد و از آن شیر دختری برداشت دختر صبیه زائیده هلاک شد زن پیر صبیه را از لبن خود پرورش کرد مردی برای پرورش طفلی ثدی خود در دهن او
میداشت لبن بر آمد و طفل پرورش یافت پس تولد شیر در ذکور غیر طبیعی نیست چراکه پیدایش مرد و زن بیک وتیره است و هر دو خون طمث را غذا میکنند و اجزای بدن
و رطب و قوت و فعل قوی می باشد **انتباه** اکثر زنان اند که ریش بر آرند و مزاج ذکوری دارند و طمث از ایشان خارج نشود و اکثر ذکوراند که ریش برودت ندارند و
در هر ماه اخراج خون از ایشان شود بواسیر وغیره **قول گروهی** در برازیل ذکوران هستند که ثدی مثل نسا دارند و اطفال را شیر نوشانده پرورش میکنند زنان
ثدی مثل ثدی ذکوران دارند **نوع سوم در ورم و تمدد ثدی** همچنانکه ورم گرم یا ورم سرد در هر عضوی می افتد در ثدی نیز پدید می آید **بدانکه** اگر
ورم گرم بود حمرت ورم حرارت لمس **علاج** هر چه در ورم گرم اعضای دیگر مفید باشد بکار برند سرکه با آب گرم آمیخته در مثانه پر نموده گرم کرده بر ورم نهند
آرد باقلا سکنجبین و روغن گاو سرشته ضماد کنند برگ عنب الثعلب کوفته دهن ورد آمیخته گذارند و بعد روز سوم اضمده که در ورم انجماد لبنی آیند بکار برند مثلا
سکنجبین و آب برانده یا لت کرده ضماد کنند و اگر ورم بارد باشد بیاض ورم برد لمس **علاج** آنچه در ورم بارد دیگر اعضا آید بکار برند کمون کرفس با آب
سائیده یا بابونه با آب بادیان ضماد کنند اگر بسبب انجماد یا تعفن شیر باشد پس اگر انجماد از حرارت مزاج بود انتفاخ صلابت وجع حمرت لون تمدد حمی **علاج** سرکه
با آب آمیخته خرقه آلوده نیم گرم بر ثدی نهند آب نیم گرم نطول کنند روغن بنفشه مدام مالند اگر حرارت اشد بود آرد باقلا آرد جو منابت بصفرت بیض و آب کشنیز تر
و آب خرفه طلا کنند سرکه روغن گل لت کرده گرم نموده خرقه آلوده بر ثدی نهند برگ عنب الثعلب برگ کاکنج کوفته ضماد کنند روغن بنفشه روغن بادام موم گداخته مالند خراطین
کوفته بندند تا فرت آب عنب الثعلب و دهن ورد طلا نمایند چون بانتها رسد و حرارت ساکن شود کتان بابونه اکلیل سمسم سائیده طلا کنند قیروطی از موم و
روغن گل ساخته مالند کتان بسرکه ضماد کنند اگر رو بجمع آرد و تحلیل نگردد حلبه کتان خطمی ضماد کنند انجیر کوفته نهند تخم بادیان حلبه کتان را در مطبوخ انجیر ضماد کنند
و اگر پخته شود و نشگافند بشگافند پس مسکه روغن مرهم اسفیداج بکار برند اگر صلب گردد آرد باقلا اکلیل بروغن گل روغن کنجد و آب آمیخته ضماد کنند آب یاسمین حاره
نطول نمایند اگر انجماد بسبب برد مزاج باشد **علاج** بطبیخ بابونه قیصوم نمام بنفشه نطول کنند قیروطی از موم و روغن خیری روغن سوسن روغن قسط روغن نرگس
ساخته مالند اگر بوده اقرامیند بهتر حلبه سائیده بسرکه و روغن بنفشه آمیخته گذارند کمون آب کرفس یا نان میده آرد باقلا حلبه کتان برگ کرنب گل خیرو طلا کنند
خراطین ضماد کنند **بدانکه** شیر که در ثدی منجمد شود گاه باشد که ورم آرد و گاه باشد که تمدد آرد بغیر ورم اما انجماد که از حرارت مزاج بود در اکثر بورم انجامد خلاف آنکه
از برد مزاج و ضعف امتصاص طفل شود و اگر انجماد بسبب ضعف امتصاص طفل باشد **علاج** امر کنند تا کسی دیگر شیر او مکد و با آب گرم نطول کنند تا همگی شیر آید و این اکثر
افتد **فائده** اگر تمدد بغیر ورم بسبب جمود لبن پدید آید بطبیخ سلق کرنب مویز نطول کنند یا روغن بطبیخ کتان بابونه بنفشه خطمی حلبه آمیخته نطول نمایند **فائده**
اگر شیر در ثدی بسته عفن گردد سلق بریزند چون مهرا شود کوفته مغز نان آرد باقلا روغن کنجد آمیخته ضماد کنند آرد کنجد روغن گاو عسل آرد باقلا نان خشکار آمیخته یا کتان
حلبه بابونه تخم خطمی برگ خطمی برابر کوفته برانده ضماد کنند باید که در روز سه بار ضماد کنند تا زود پخته گردد و با آب گرم تکمید لازم دارند اگر ورم افتد آنچه در ورم گذشت
حسب حاجت بکار برند دانه مویز سائیده بمغز کله و آب مورد و آب برگ سرو سرشته طلا کنند **قول بولس** اگر شیر در ثدی بسته شود و ورم کند کتان یا حلبه
بماء العسل یا کنجد سمن عسل ضماد کنند و مص ثدی و تکمید با آب گرم نمایند **فائده** اگر خون در سینه و ثدی منعقد گردد بطبیخ کتان نطول کنند آرد باقلا عسل ضماد نمایند
بسرکه گاو سانند کتان بسرکه پخته گذارند و طفل را از نوشیدن باز دارند **قول جوان کورود** اگر شیر غلیظ و منجمد شود دیه یا رنب یا پیه بز کمون هر یک درم خرم

سه اوقیه آمیخته نوشند اگر کافی نبود دمیاطیس درم بمرق مرغ منار دهند سه روز پیه کلیه ارنب یا نر بمرق یا سر که بنوشانند نصف ماتقدم خام روغن کنجد
کهن آمیخته یا سداب بسر که سائیده یا کرفس سائیده یا ترشاد سائیده ضماد کنند وگفته اگر ضعیف دموی بود وبسبب کثرت امتلاء ورم وغیره پدید آید تقلیل غذا
کنند اگر کافی نبود خمر رنگین نیم رطل سرکه تند روغن گل اونفاسیو هریک سه اوقیه آب رطل در ظرف مسی کرده بر آتش نیم گرم نموده اسفنج آلوده نهند یکساعت
صبح شام مدس بآب شور جوشانده اسفنج آلوده گذارند ومدس سائیده ضماد کنند اگر وجع وتلعوی باشد خرماده عدد افسنتین گل سرخ هریک اوقیه من درد
دو اوقیه آب قدری آمیخته ضماد کنند اگر از مکیدن طفل شیر کم نگردد زاج چهار اوقیه اسپغول کشنیز هریک یکنیم اوقیه خرنوب شامی روغن گل اونفاسیو سرکه
آمیخته ضماد کنند بدر مجفف لبن محلل ورم اگر کافی نبود کرفس پودینه هریک مشتی مغزنان عدد سائیده بپیه تازه یک مرغابی وعسل آمیخته گرم کرده گذارند
پنج شش روز مزیله ورم ووجع عصاره کرفس با ادویه مناسبه ضماد کنند شیر آرد سرشته حب بسته در موضع طلیخ آویزند وقتیکه خشک شود شیر هم خشک گردد
وگفته گاهی تعقد در حلمه الثدی پدید می آید ووقت مکیدن طفل وجع میکند سبب او یبوست یا حدت ماده است که بشیر آمیزد یا یبوست همه تن آثار خشکی یبوست و
هزال تن عدم تولد شیر وابن حمی دق آرد گلقند شش اوقیه ریوند نیم درم ماء الجبن عربی نیم رطل ترکرده پنج شش روز دهند روز سیوم شیر بنوشانند گاو زبان لیموی ترنج
بچه گاو بچه بزکاهو وغیره اغذیه بارد رطب خورند روغن بنفشه طبیخ معاء ونیه طلا سازند وبالایش قشر بیض مسحوقه پاشند اگر کافی نبود پیه کلیه بز تازه اوقیه گداخته
نه بار بگلاب شویند مرتبه نهم در بهمان گلاب دارند شنگرفی دو درم در کهرل عربی مع پیه مذکور سحق کرده طلا کنند محلل **قول لارزوربیر** مغزنان
خشک کرده سائیده آرد جو حلبه خطمی هریک یک زعفران نیم بسفیده بیض آمیخته ضماد کنند مسکه ریشه خطمی برابر سائیده بر برگ کلم نهاده بندند محلل صلابت
وگفته آرد جو با قلا آرد مدس آرد ماش سیاه مغره برابر سائیده بدهن ورد حب کرده سرکه آب آمیخته پخته بر خرقه کشیده گذارند گیاهیست درهند که آن را گهاو پات
گویند برای ورم ثدی عجیب حتی سرطان را وگفته اگر ورم جمع شود کتان حلبه کنجاره کنجد ایرسا میعه سائله زبل حمام زبل بر نطرون زاج اسفنج برابر موم روغن
قدر حاجت مرهم ساخته گذارند وگفته توتیای سبز زال هریک پنجدرم دهن سمسم سه اوقیه در ظرف آهنی حل کرده ده بار بآب شویند پس اکابر بندند که مزیله ورم
وناسور وخنگیست وگفته اگر جراحت باشد صوف بمرهم زرد آلوده در عمق رحم نهند وبالایش گرده مرهم گذارند وبر ورم ولبهای زخم آرد باقلا بسکنجبین
ضماد کنند وگفته حب صبری دهند روغن کنجد اوقیه روغن بادوسانت نیم درم آمیخته مالند وبالایش برگ تنبول بندند وگفته فاوزبگلاب سوده آرد جو آمیخته
ضماد کنند مزیله ورم وگفته کاتابلیا نامحلله یعنی منیتو محلله اوکوانیتو محلله اوکوانیتو محدره انفع گذارند دوا آرد جو کتان پزانده یاس بشیر بز
سائیده یا شمع زرد بیض بروغن کنجد گداخته یا بیخ کلم پودینه با قلا برابر سائیده یا تخم کونجد بشیر پخته یا برگ خطمی بر آتش پخته کوفته یا چوب سپید پوست درخت گیلان
پوست بیخ خروع حلبه سائیده یا سبوس گندم تمر پخته یا آب دروج سائیده یا حبه با سائیده ضماد کنند **دیگر** زهره عقاب بالند محلل لبن منعقده **دیگر** برگ بادون
بما العسل ضماد نمایند محلل صلابت **دیگر** جدوار سوخته بالند **دیگر** مرقشیشا بدهن ورد آمیخته یا سر سهوکه دو درم فلفل پنجعدد آب سائیده یا خون خوک طلا
کنند **دیگر** برگ عباسی گرم کرده بندند مزیله وجع وورم **دیگر** بصل ورماد گرم پخته بندند **دیگر** برگ سرس بآب سائیده ضماد کنند مزیله سرطان هم بیرون ا
ورم ثدی پدید آمد ومنفجر گردید بکسی دوا فائده نشد از ین صحت یافت **دیگر** نخاع بخمر انگوری وسرکه پخته ضماد کنند مسکن وجع محلل لبن **دیگر** نعنع بزیت ضماد نمایند
مزیله ورم انجماد لبن **دیگر** بطبیخ برگ سوسن یا زیت گرم نطول کنند **دیگر** پودینه بخمر انگوری وسرکه پخته ضماد نمایند اگر خواهند آرد جو آرد باقلا افزایند مزیله ورم ثدی

دیگر نعنع یابس سائیده بآب پخته دهن قسط آمیخته ضماد کنند مثل شیر که بسبب برودت و یبوست منجمد شود دیگر بابونه اکلیل خطمی بنفشه هر یک پنج آرد جو آرد نخود
هر یکده بآب کاسنی گلاب ضماد کنند مزیله ورم ثدی حامله دیگر بزرالبنج بنجم ضماد کنند مزیله ورم عقب نفاسی دیگر حب خروع تنها یا بسرکه یا برگ خروع ضماد کنند
مزیله ورم گرم که قبل و بعد نفاس شود دیگر صفرت و بیاض بیض بدهن ورد آمیخته طلا کنند مزیله ورم گرم که بسبب ضربه وغیره باشد دیگر شنگرف مسحوق بسرکه
بقر آمیخته بیست یکبار شسته بکار برند برای سرطان ثدی انفع دیگر که خیارک و ورم ثدی را منفجر سازد و منفجره را مندمل سازد توتیای سبز نیم حبه زرد چوب
دال هر یک یک مثقال دو قند سیاه یازده سائیده آمیخته نیم گرم ضماد کنند دیگر مزیله قروح باریم و بی ریم و ناصور و تنبلیه که بر ثدی پیشود زنگار زاج توتیای سبز خشتو
سرنج آمله قنبیل حنا سنگجراحت کته مردار سنگ هر یک پنجدرم فلفل گرد عدد زرد چوب یک گره سائیده در ظرف آهنی بچوب نیب حل کرده بکار برند **نوع چهارم**
**در صلابت و غدد که در ثدی پدید آید** دهن بنفشه صفرت بیض طلا کنند موم بروغن زیت گداخته زهره گاو آمیخته طلا نمایند صدف سرگین
کنجد بوره سداب مفید برگ عفص کوفته یا برگ سداب برگ شفتالو ضماد کنند مرطبات و شحومات مفید و این تعقد هنگام بلوغ اکثر پدید آید **نوع پنجم در دبیله ثدی**
کتان کنجد ایرسا میعه سائله زبل حمام نطرون راتینج برابر بروغن کنجد مغز ساق گاو آمیخته ضماد کنند باقی تدبیر از دبیله جویند اگر حاجت شگافتن شود باهن بشگافند و
جراحت ایجا را بدانچه در جراحت دهن و زبان گذشت تدبیر نمایند **نوع ششم در رض ثدی** اگر امر خفیف باشد دانه مویز منقا ماش سائیده بآب برگ مورد آب
آس ضماد کنند و چون از ابتدا گذرد هر چه در خور وقت باشد بکار برند و اگر ورم کرده تدبیر ورم کنند **نوع هفتم در تدبیر صلب کردن و خرد داشتن**
**ثدی** وغیره **قول بولس** گاهی ثدی ذکور در وقت احتلام نفخ میکنند و بساست که باقی ماند و بساست که افزاید مثل ثدی زنان و تدبیرش آنست که جای گره
برآرند چنانچه سلعه را پس بدوزند و اندمال نمایند **ادویه مصلبه و مانعه کبر** افیون نیم شوکران کنیم اسفیداج گل سرشو هر یکدو اقاقیا عدس محرق هر یک سه آب
بیخ یا آب بارتنگ ضماد کنند چند روز و سینه بند بسته دارند دیگر دم ضفدع در روزی دو بار مالند سه روز قبل آنکه و صد و ز ترک کنند تا بلوغ قبل آن قائم و
کوچک مانند تا ولادت دیگر زبل فیل تازه در خرقه باریک نهاده وقت شب بر ثدیین بندند و صبح بآب گرم شویند تا هفته مصلب دیگر خرقه بطبیخ عفص کر
ببرف سرد نموده باشند تر کرده دهند از افتادن باز دارد و افتاده را قائم سازد و کمون بآب یا بسرکه سه روز ضماد کردن همین عمل دارد و بعد ضماد خرقه بآب و سرکه
تر کرده بندند تا سه روز نکشایند و در هر ماه سه بار ضماد کنند دیگر زاج دهن ورد برابر هر روز آمیخته مالند دیگر ودع محرق آرد جو برابر بسرکه ضماد کنند سه روز بل
خود مانند و بزرگ نشوند دیگر بادنجان شگافته بسایه خشک کرده بشحم بقر سائیده بر ثدی دختر طلا کنند بزرگ نشوند و آویخته نگردند دیگر صندل کافور بگلاب سائیده
یا عفص فرفیون بروغن نرگس و عسل آمیخته یا گل کهربا بیاض بیض سرشته یا گل ارمنی عفص برابر بعسل پرانده یا انجیر مویز زیره سفید برابر بسرکه پخته یا مغز جبل
بارتنگ بسرکه پرانده یا در سنجوبه ضماد کنند دیگر پوست انار بروغن و آب در ظرف آهنی جوشانده یا زاج روغن زیتون در ظرف سربی سحق نموده یا خون حیض اول
باره مالند دیگر کارد وغیره که آب بحجر مسن تیز میکنند آنچه از و برآید گرفته مالند دیگر صندل اقاقیا صمغ عربی وقت شب طلا کنند و صبح بآب گرم شویند و سینه بند بندند
دیگر امرود بسرکه پخته ضماد کنند مجفف شیر هم دیگر آرد جو پوست انار کزمازج سائیده بشیر آمیخته در هر ماه بعد حیض سه روز ضماد کنند در شبانروز سه بار دیگر برگ
خروع سائیده ضماد کنند مکرر مصلب دیگر اسگند زبل گاومیش زاج هر یکدو درم بآب سائیده طلا کرده خرقه بندند تا هفته و بآب گرم شویند دیگر بلیله عفص برابر
چهار درم بشیر گاو دهند و برنج ساٹهی بندند دیگر بیخ بجالو بیخ اسگند در روزی سه بار طلا کنند افتاده را قائم سازد **قول لارزو ربیر** مصلب عفص کنند

هر یک ده دانه بس کرده باندہ بیاض بیض چهار عدد آمیخته وقت شب ضماد کنند تا پلاسترا قابض لیتی منیتو قابضه گذارند مطولہ ثدی اسگند سلیخہ دارفلفل بادیان برابر به سکہ گاو میش سائیده نیم گرم متواتر مالند مصلب مطول دیگر بادنجان بری به سکہ گاو سوده یا سوخته مالند غائب شوند چون بنظر بر پشانه مقابل ثدی کلک نزده بیرہ سطی به سکہ گاو تازه سائیدہ ضماد کنند غائب شده برآیند یا پیه فیل پیه گاو پیه گاو میش برابر گداخته هر روز نیم گرم بر ثدیین مالند غائب شده برآیند و بزرگ شوند

# باب نوزدهم

## درامراض ظهر واطراف

چون حدبه ریاح افرسه وجع مفاصل وغیره **قول رازی** سبب این امراض ضعف مفاصل وانصباب ماده است ماده اینها خون یا صفرا یا بلغم است و از سودا اکثر باشد و مرکب از اینها نیز میشود و نقرس از بلغم و سودا الغیر امتزاج صفرا که بدرقه آن شود کمتر واقع گردد واز انست که کودکان وخواجه سرایان و زنان را که حیض ایشان منقطع شده باشد پیدا نمی شود چه مرد صفراوی بیناکم میباشد و جماع قوی ترین اسباب این مرض است خاصه بر امتلا **قول جالینوس** نقرس بمشائخ نمیشود دوا اگر شود خلاص نمیشوند و گفته که جماع را در تولید نقرس قوت عظیمست و شناخته میشود ازین که خصیان و اطفال را نمی افتد **قول شیخ الرئیس وجالینوس** اسباب عرق النسا و نقرس و مفاصل و حدبه و وجع الورک واحد است می نامند باسم مختلف بحسب اختلاف مواضع **قول جالینوس** کسی که در تن او اخلاط خام بود و بول او غلیظ باشد ازین مرض خلاص شود چه ماده ببول می برآید **فصل اول در حدبه و ریاح افرسه** حدبه زوال فقار است به پیش یا به پس یا بیکی از دو پهلو پس اگر زوال سوی قدام بود تقعیع حدبة المقدم گویند اگر سوی خلف باشد حدبة المؤخر نامند و حقیقی همین است و اگر بیکی از پهلو باشد التوا خوانند و اگر سبب زوال فقار باد غلیظ بود ریاح افرسه گویند اگر سبب ورم گرم عضله متصله فقار باشد تقدم وجع در صلب مع حمی حاده و عظم نبض و تقدم حرارت شدید و هرگاه که ماده مده شود و ورم خراج گردد حمی ساکن شود و مریض وجع تمددی در پشت احساس نماید و تحدب افزاید **علاج** در ابتدای ورم بلیق زنند لعاب حلبه لعاب کتان پیه ماکیان مغز ساق گاو و بنفشه خطمی بر ورم ضماد کنند روغن قسط روغن بابونه روغن سوسن مالند و نطول کنند و درین اوان بیخ خطمی کتان جوشانده حقنه کنند و مغز فلوس در مرهم روغن بادام و موم آمیخته دهند اگر سبب ریاح غلیظه باشد که زیر فقار محتبس شده آنرا از موضع بلغزانند این را ریاح افرسه گویند و این عقب وجع ظهر پدید آید و با این ثقل و حمی نباشد و گاهی وجع افزاید و در آخر نقصان گیرد **علاج** دهن خروع مثقالی ماء الاصول هفت مثقال آمیخته دهند مصطگی انیسون گلقند خورند اگر بهمین نفع پدید آید بهتر الا حب سورنجان حب منتن حب سکبینج تنقیه کنند سعیه یابسه قسط قصب الذریره اصل فرفیون لبنی عسل با آب بادیان آب سداب روغن بابونه روغن ناردین آمیخته ضماد کنند بطبیخ مرزنجوش سداب قیصوم نمام بابونه اذخر بر موضع الم نطول نمایند محجمه ناری بر موضع که منقطع بود و سوی داخل گذارند وج ناردین دارچینی اسارون هر یک پنج مرمکی ده زرشاد در وتنج هر یک سه تخم کرفس حرمل هر یک ده عسل سه چند آمیخته یک درم با آب گرم دهند و لحم بریان خورند **حب سورنجان** سورنجان هلیله زرد هر یک پنج صبر ده با آب عنب الثعلب

حب بندند شربتی دو شیدرم برای وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا مفید در ابتداء دہند اگر سبب او رطوبت مائی باشد کہ در حجم رباطات آید و آنرا مسترخی کند بیاض
لون و برد لمس و قلت وجع و تقدم تدابیر مرطبہ چون روغن مالند بدیر جذب شود **علاج** عفص بلوط کندر اقاقیا جوز سرو اشنہ گلنار گل سرخ ضماد کنند روغن
سداب روغن عاقرقرحا روغن ثوم مالند حب شیطرج حب سورنجان دہن خروع ماء الاصول دہند معجون حب فرفیون بدہن زنبق آمیختہ مالند لطبیخ فودنج مرزنجوش
نطول کنند نخود آب بدہن جوز و توابل خورند و از اغذیہ غلیظہ پرہیزند و ہر چہ در ریحی گذشت بکار برند اگر بسبب تشنج رباط فقار باشد از رطوبت غلیظہ لزج کردنخاع
حاصل آید یا بواسطہ یبوست و این کمتر افتد و خطیر بود و عسر العلاج **علاج** روغن سداب روغن عاقرقرحا مالند و باقی تدبیر در تشنج بینند اگر بسبب سقطہ ضربہ باشد
**علاج** اگر زوال سوی خارج یا بجانبی باشد فقار را بسح بجایش برند و اگر زوال سوی داخل یا بجہتی بود آن را بمص محاجم یا بوضع محجمہ ناری بیرون کشند
بعدہ برای جذب زفت مقل بقدری عاقرقرحا ضماد کنند و چون بموضع خود قرار گیرد اضمدہ قابضہ گذارند گل سرخ برگ مورد مغاث روغن گل ضماد نمایند

## فصل دوم در وجع الظہر

اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج باشد وجع بغیر ثقل احساس برد و نفع باشیای گرم و حرکت مشی و دلک و این اندک اندک
پدید آید **علاج** ماء العسل ماء الاصول گلقند عسلی سجزینیا تریاق اربعہ مثرودیطوس دہن خروع دہند روغن قسط روغن سداب روغن فرفیون روغن بابونہ مالند
مقل اشق حلبہ حب الغار بابونہ بلعاب تخم کتان و روغن خروع آمیختہ ضماد کنند نخود آب لحم طیور بتوابل خورند اگر سبب او بلغم خام باشد کہ در عضلات و فقرات ظہر
متولد گردد یا بلغم کہ در بدن ساکن بود بسبب غضب و تعب و حرارت بحرکت آید و در عضلات و رباطات پشت ریزد یا باد غلیظ کہ درین فضول ساکن محتبس بود بعد حرکت
آن خلط ہیجان نماید و در عضلات و رباطات ظہر درآید پس در تولد بلغم خام تقدم تناول اشیای بلغم افزا ظہور وجع و ثقل در پشت و روز بروز اندک اندک افزودن
حس تولد مادہ و در ورود بلغم ساکنہ وجع ثقیل لازم بیک و تیرہ بود و عقب تعب یا غضب یا جماع متعب پدید آید و در حصول باد قلت ثقل وجع تمددی و
متنقل باشد **علاج** اگر از تولد بلغم بود قی کنند تنضیج مادہ بماء الاصول و دہن خروع نمایند و نخود آب کہ در وی کمون عسل بود نیز منضج مادہ و مزیل وجع است در ہفتہ
و بعد تنضیج مادہ بحب سورنجان حب منتن تنقیہ نمایند جاوشیر اشق مقل میعہ انزروت نمک ہندی زنجبیل سورنجان شیطرج آقل شحم حنظل تخم کرفس بادیان انیسون
جندبیدستر باد قسط سداب با ہیرہ برابر شیافہ ساختہ بردارند روغن قسط روغن سداب روغن بابونہ روغن فرفیون مالند و از لحوم پرہیزند اگر ضرورت شود لحم جلیبی
لحم آہو لحم ارنب دہند تقلیل غذا انفع اگر از ورود بلغم متحرک و ریح باشد حمام کنند استراحت دہند روغن خیری روغن بنفشہ آمیختہ مالند لطبیخ حشایش مرخیہ محللہ
نطول نمایند گلقند کمونی دہند روغن شبت روغن سداب روغن فرفیون روغن بابونہ مالند اغذیہ لطیفہ خورند اگر بدین دفع نشود بحب سکبینج ماء الاصول دہن خروع غیرہ
تنقیہ کنند اگر بسبب کثرت جماع باشد **علاج** ترک جماع کنند ماء اللحم صفرت بیض خورند تدہین کنند و بر تحلیل و تلیین و ترطیب متوجہ شوند بدانچہ در بلغم محرک گفتہ شد
**فائدہ** بسا باشد کہ بعد جماع در پشت ہم کردہ شکستگی و عضلات و رباط ماندگی آرد و وجع پیدا کند بدون آنکہ بلغم یا باد در آن دخل نماید این بالیدن پشت
بزودی دفع گردد اگر بسبب ضعف یا دیگر آفت کلیہ باشد و جود آفت در کلیہ و وجع قطن و ضعف باہ گواہ است **علاج** ہر چہ در امراض گردہ ذکر یافتہ بحسب
سبب ضعف بود یا جز آن تدارکش نمایند اگر سبب او امتلای عرق بزرگ کہ بر طول ظہر موضوع است از دم باشد وجع و تمدد و ضربان و حرارت از ابتدای فقرات
پشت تا آخر فقرات قطن پیدا بود و دیگر آثار گواہی دہد و وقت حرکت وجع اشتداد کند **علاج** در ابتدا باسلیق زنند یا باسلیق صافن کشایند آب انار شربت
لیمو شیرہ خرفہ شیرہ تخم خیارین سکنجبین ماء الشعیر دہند آب سرد آمیختہ صندل گلاب روغن گل و قدری سرکہ آمیختہ مالند و در مواضع سرد و ہوای معتدل سکنی سازند

اغذیه بارد و طباق غوره خورند اگر بسبب شرکت رحم باشد و این بعضی زنان را از زمان حیض بسبب نا برآمدنش چنانچه باید عارض میشود **علاج** مدرات حیض دهند
روغن گل بر پشت مالند تخم کرفس درم بادیان انیسون نانخواه تخم شبت فوه هر یکی دو درم تخم خیارین چهار درم حلبه هفت درم جوشانده صاف کرده قند شصت
درم آمیخته قوام نموده در شش روز دهند **قول حکیم شرف الدین** زبل بند و جز بسبر که سائیده پرانده اشنه یکجز آمیخته ضماد کنند فرزجه درم زانو هم
**قول لا ارز و رسیر** کافور پنج مثقال خمر چهار بار شصت مثقال گداخته مالند فرزجه سی حرمل ربع درم دهند و تا درم رسانند و گفته شخصی وجع
مذکور داشت عشبه داد و ادهان حاره مالیدند صحت نشد چون پیه خوک مالیدند شفا یافت **دوا** شاخ آهو در آوند گلی نو نهاده گل حکمت کرده در آتش نهند که
دود بر نیاید سوخته گردد سائیده ربع یا نیم درم بدهن بقر یا به نبات یا با آب گرم دهند **دیگر** شنگرف دار فلفل هر یکی ده درم افیون پنج درم سائیده بآب ادرک
سرشته گرم ضماد کنند **دیگر** پیه حمار الوحش بر دهن قسط آمیخته مالند **دیگر** زنجبیل انگوزه نمک سنگ برابر بعسل آمیخته یا عرق گوگرد چهار سرخ زنجبیل کشنیز هر یکی درم
آمیخته دهند **دیگر** زنجبیل مغز حب خروع هر یک شش درم روغن کنجد دوازده درم بریان کرده بیکرطل لبن بقر پخته نبات دوازده درم آمیخته حسب قوت دهند
**دیگر** پودینه ثوم خورند **دیگر** اسفناج خورند برای موی سفید **دیگر** پوست آزاد درخت نیم درم آب پخته خورند تا هفته **دیگر** حس لبه خورند و آب سوده طلا
نمایند **دیگر** کنجد کوفته گرم کرده یا برگ سهجنه گرم کرده یا برگ فنجنکشت گرم کرده بندند **دیگر** افیون دو درم شنگرف قسط تلخ صبر هر یک ده درم آب سائیده طلا
کرده در آفتاب یا نزد آتش نشینند چون خشک شود در روز سه بار طلا کند تا سه روز فرزجه وجع زانو هم **دیگر** بیخ کنیر سفید مغز حبه سفید دهتوره سیاه هر یکی ده درم کوفته
قرص بسته در ربع رطل روغن کنجد سوخته فرو گیرند و بر پشت مالیده در آفتاب نشینند **دیگر** شیطرج بآب سائیده بر کاغذ طلا نموده بر موضع وجع گذاشته
در آفتاب نشینند که خشک شود آبله کرده بزودی رفع وجع نماید اگر آب آبله نباشد اول کاغذ بر موضع وجع نهند بعده شیطرج بآب سائیده قرص ساخته بندند
مسکن وجع لیکن اول فرزجه وجع کمر و زانو **فصل سوم در وجع عصعص** اسباب علاج او مانند وجع ظهر است **علاج** اگر مستحکم شود و بتدابیر دفع نگردد
سه داغ مدور بشکل سه نقطه مثلث بر کمر دهند اگر بسبب حمل بار گران و جستن باشد روغن گل روغن بابونه مالند صعتر بیض نیم برشت خورند اگر بسبب خلع فقره باشد
بدستکاری بجایش برند حجامت بر بند کمر کنند یا سنگ گران وقت ربود دست برداشته ایستاده پس پشت بر زمین اندازند **فصل چهارم در وجع خاصره**
اسباب این همانست که در وجع ظهر گذشت و اکثر بلغمی و ریحی باشد **علاج** هر چه در وجع ظهر که از سوء مزاج بارد و بلغم و ریح باشد گفته شد بکار برند حلبه حب الرشاد
تخم کرفس نانخواه زنجبیل دار چینی هر یک یک سکبینج شش سکبینج بآب گرم حل کرده ادویه آمیخته شافه ساخته بردارند حب الرشاد مقلول سه درم تنها سائیده شافه
کنند اگر خواهند بورق فودنج سکبینج افزایند فرزجه عرق النسا هم **فصل پنجم در وجع مفاصل** هر وجع که در بندگاه افتد آنرا مفاصل گویند و این گاهی
بغیر ورم چنانچه نرساذج وگاه مع ورم باشد چنانچه ورم بادی اما باصطلاح اطبا چنان اجرا یافته که آنچه در مفصل دست و پا باشد آنرا وجع مفاصل گویند و آنچه
در مفصل ورک بود آنرا وجع الورک گویند و آنکه از مفصل ورک خیزد و بجانب پا نازل شود آنرا عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب یا مفصل ابهام پا بود
آنرا نقرس گویند **بدانکه** وجع بندگاه اکثر از ماده افتد و ماده مذکور اکثر در ان لحم بود که گرداگرد مفاصل است و باشد که جانب رباطات نیز نافذ شود اما با عصاب
و اوتار در نیاید از انست که این مرض بغیر تشنج بود و خاصه ورم مذکور است که پخته نمیشود و ریم نمیکند شل و ارام دیگر **انتباه** سبب کلی وجع مفاصل ضعف بندگاه
و اجتماع و انصباب ماده در وی است و باعث ضعف آن یا سوء مزاج مستحکم یا تعب مفرط یا ضربت است و موجب اجتماع و انصباب ماده یا ترک ریاضت معتاده است یا ضعف

بہضم معدہ یا سوء ترتیب در اکل و شرب یا زکام نزلہ مفرط یا حبس استفراغات معتادہ یا حرکات بدنیہ و نفسانیہ یا قولنج کہ معالجہ او کنند و امعا قوت یابد و مادہ باطراف
مندفع شود **تنبیہ** این مرض از بلغم و خون اکثر افتد و از ریح کمتر و از صفرا قلیل و از سودا نادر و ہر یک ازین مادہ یا تنہا سبب این مرض گردد یا بمادہ دیگر مرکب شدہ
اما مرکب بلغم یا سودا بغایت نادر الوقوع است لیکن صفرا با بلغم مشترک شدہ محدث این میگردد **بدانکہ** اگرچہ در جمیع بندگاہ در سبب و علامات و علاج یکسانست اما از
بعض معالجات مخصوص بعض است جدا جدا گفتہ شد **فائدہ** وجع مفاصل اگر بسبب سوء مزاج گرم سادہ باشد حرارت لمس و مزاج عدم ثقل و ورم **علاج** تبدیل
مزاج بادویہ باردہ کنند شربت لیمو سکنجبین مائی دہند و میتواند کہ فصد کنند و قدری خون برآرند و تنقیہ صفرا کنند و تنقیہ درینجا برای آن گفتہ شد تا مادہ کہ مستعد انصباب
باشد مستفرغ گردد و بدان سبب موضع از ریزش مادہ محفوظ ماند **سکنجبین مائی** آب انارین ہر یک رطل سرکہ آب زرشک ہر یک ربع رطل قند دو رطل قوام کنند مسکن
عطش و حمی محرقہ و برای معدہ و کبد حار مفید اگر بسبب سوء مزاج بارد سادج باشد ثقل بر وجع مولم بغیر ورم **علاج** تبدیل مزاج بادویہ و اعمال مسخنہ کنند اگر بحقنہ
یا بمسہل خفیف قدری اخراج بلغم کنند شاید زیراکہ چون بلغم کم شود صفرا غلبہ نماید و حرارت غالب آید و احوط درینجا ترک استفراغ است **قول ڈاکٹر** اگر شخصے در حمی
با شوریہ کند و بسبب عدم احتیاط وجع پدید آید و از نشست برخاست عاجز شود باید کہ صفرت بیض مسلوق چہل عدد عاقر قرحا دار چینی ملکنگنی قرنفل دار شیشعان
ہر یک سہ درم سمندر کہار ربع درم سائیدہ آمیختہ در آوند گلی کہ زیر او ثقب باشند نہادہ روغن کنجد شش درم انداختہ بند کردہ بطور پاتال جنتر روغن کشیدہ
بمالند و از ہوا نگہدارند اما اگر حمی موجود بود روغن نمالند کہ ورم آرد مگر وقتی کہ حمی رفع شود و فقط درد باقی بود مالش کنند برگ خیار شنبر برگ ببول برگ سہجنہ
ہمہ خشک ہر یک شش درم تخم شبت بزر البنج سورنجان مغز نمک سنگ ہر یک یکنیم درم سائیدہ پارچہ بیز نمودہ مالش کنند و اگر بسبب سوء مزاج یابس باشد
و این کمتر افتد تا یبوست پیدا بود **علاج** ترطیب کوشند اغذیہ مرطبہ چون شیر گاو و غیرہ خورند روغن بادام و روغن مغز تخم کدو روغن گل و قیروطی کہ از پیہ مرغ پیہ بط
مغز ساق گاو و موم ساختہ باشند بمالند و سوء مزاج رطب باعث وجع نمیشود و اگر بسبب کثرت خون باشد حمرت موضع عظم و انتفاخ وجع تمدد حرارت لمس اما
بحرارت صفراوی نرسد و مریض محرور ی یحیم سن شباب فصل ربیع و تقدم اکل اغذیہ و اشربہ مولدہ دم **علاج** باسلیق از دست مخالف زنند و اگر در ہر دو جانب
باشد از ہر دو دست کشایند پس اگر مرض در یدین بود اکحل و اگر در رجلین باشد باسلیق زنند و خون حسب طاقت یکبارگی یا بدفعات برآرند و اگر از فصد مانعے
بود غیر قریب از موضع وجع حجامت کنند تا ہم استفراغ دم و ہم امالہ مادہ جانب مخالف شود و بعد اخراج خون چون دو روز گذرند آب برگ خیار اگر یم سکنجبین قند
کنند ماء الشعیر آب انارین دہند اگر حرارت التہاب شدید باشد روغن بادام آب تمر ہندی آب آلو سکنجبین دہند و اگر بمسہل حاجت آید اول طبیخ بنفشہ عنب الثعلب
گاوزبان عناب سپستان خطمی کاسنی بنفشہ دہند سہ روز بعدہ ہلیلہ زرد شاہترہ یک پنجدرم تربد بسفائج ہر یک دو درم سورنجان سہ درم شاہترہ کاسنی بادیان
انیسون تخم کرفس گل سرخ ہر یک یکنیم درم جوشاندہ صاف کردہ شیرخشت ہیزدہ درم آمیختہ دہند یا سنا ہفت درم گل سرخ پنجدرم بنفشہ عنب الثعلب
نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی کاسنی ہر یک درم سورنجان دو درم ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد ہر یک شش درم مغز فلوس پانزدہ درم ترنجبین دہ درم طبیخ ساختہ
دہند و اگر طبیخ مکروہ دارد سقمونیا ربع درم سورنجان نیم درم صبر درم کاسنی بادیان تخم کرفس ہر یک نیم دانگ گل سرخ دانگی حب بستہ دہند یک شب تبیت و
احتیاط دارند کہ شرب مسہل روز بحران اتفاق نیفتد و بحران فاضل چہاردہم است و بعد اسہال آب کاسنی شیرہ خرفہ شیرہ خیارین سکنجبین دہند و اگر ضعیف
باشد و احتمال کثرت اسہال و ادرار ندارد شیرخشت بیست درم گلاب چہار قاشق حل کردہ دہند و بالایش آب تمر ہندی آب آلو ہر یک بیست مثقال

نوشند بنوماش نخود آب بسماق غوره تمرهندی شیرهٔ مغز بادام خورند اگر مریض ضعیف شود لحم ارنب لحم آهو بچه مرغ دهند اگر تب باشد ماء الشعیر بعناب خورند و از
لحم بلحم بقر خمر حلوا عسل وغیره پرهیز نمود در ابتدای طلای رادع که در وقبض باشد گذارند اگر وجع اشد بود قدری افیون در طلا افزایند یا طلای مسکنه گذارند و چون
مرض از ابتدا گذرد و وجع تسکین یابد در ادویهٔ رادعه ادویهٔ محلل چون اکلیل بابونه آب کرنب آرد جو بنفشه خیر و لوبیا آمیخته جوشانده طلا کنند **طلای رادع**
گل سرخ هفت ماشه صندلین گل ارمنی هر یکده و نوفل اسفیداج یوش در بندی هر یک یک ماشه با آب کاهو یا بلعاب اسپغول قرص سازند و بسر که و گلاب
سوده طلا کنند **طلا** صندل لعاب اسپغول گلاب سرکه آب کشنیز آب کاسنی پوست خشخاش طلا کنند **طلای مسکنه** خشخاش اسود بیخ لفاح افیون زعفران
برگ کاهو طلا کنند **طلای مسکنه** افیون زعفران برابر بشیر گاو روغن گل آمیخته طلا کنند **ضماد** کاهو کوفته ضماد کنند **ضماد محلل** که بقیه مفاصل حادرا
مفید است آرد جو حلبه لعاب کتان روغن بابونه موم زرد آمیخته ضماد کنند **فائده** اگر ماده کثیر و قوی الحرکت بود بزودی در استفراغ کوشند و انتظار نضج نکنند
و ایضاً درین حال رادعات قویه نگذارند برای دو چیز یکی آنکه چون ماده قوی الحرکت بود از رادع از حرکت باز ماند و عروق را فشرده و وجع افزاید دوم آنکه چون ماده قوی
بود شاید که بازگشته باعضای رئیسه توجه نماید ازینست که قبل از فصد ترک اطلیهٔ بارده لازم دانسته اند خاصته که ماده قوی الحرکت بود و این خوف در ماده صفراوی
بیشتر است نسبت با آنکه از دم صرف شود و اگر احیاناً خطا شود و در بدان سبب وجع افزاید و خوف میل ماده باعضای رئیسه بود و آن از وقوع تغیر در اعضای رئیسه
توان یافت پس درین وقت باید که آب نیمگرم یا طبیخ بابونه بنفشه بر مفصل ماؤف ریزند تا ماده بهمین سو بازگردد و باعضای رئیسه مائل نشود و ایضاً مفرحات
یا قوتیه برای تقویت دهند تا اعضای رئیسه از اثر دوی منفعل نگردند اگر بسبب دم صفراوی یا از صفرای محض باشد اما از صفرای محض کمتر افتد صفرت لون
شدت وجع والتهاب سرعت نبض حاریت بول قلت انتفاخ و ثقل و تمدد عطش حرارت ملمس که دست را سوزد و میل وجع لبقاء جلد و اکثر کسیکه بدنش
ضعیف و مزاج صفراوی باشد پدید آید و مع الحمی بود و اگر طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه نکرده ماده را برادع دفع نماید باعث هلاک گردد بسبب توجه ماده
بقلب **علاج** اگر خون صفراوی بود فصد کنند و بعد ظهور نضج که از کاسنی عناب بنفشه قند آب انارین آب تمر هندی ترنجبین کرده باشند بقرص بنفشه
تلیین نمایند یا کاسنی یکنیم مثقال حب الثعلب دو مثقال گل سرخ تخم خیره هر یک مثقالی جوشانده صاف کرده مغز فلوس هفت مثقال روغن بادام
نیم مثقال آمیخته دهند یا حقنه لین نمایند و سکنجبین و آبگرم قی کنند پس بشربت ورد مکرر اسهال نمایند چون ماده نضج تام یابد مسهل قوی دهند اگر در ابتدا طبع نرم
بود ماده را حرکت ندهند و بر منضج اقتصار ورزند و بعد اسهال کاسنی خیارین تنها یا سکنجبین دهند آرد جو بیاض بیض دهن ورد خطمی عدس بنفشه نیلوفر کوکنار ضماد کنند
و اشیای بارد بی قبض چون اسپغول بسر که پوست کدو آب خیار آب کاهو آب حی العالم کافور ضماداً و طلاءً بکار برند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس باقی باشد
آرد جو باقلا بنفشه خطمی اکلیل صندل ضماد کنند اگر وجع غلبه کند و خوف غشی باشد بزر البنج افیون اسپغول اقاقیا مغاث بشیر گاو طلا سازند نطول آب بارد مفید
اسپغول بآب بارد لت کنند چون منتفخ نشود دهن ورد و مبرد آمیخته طلا کنند که مسکن وجع است عدس مقشر دو عظم محرق سورنجان هر یک یک سائیده هر روز درمی
بگلقند یا سکنجبین بزوری دهند که مسکن وجع است سکنجبین قلیل الحموضت آب انارین شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ خیارین یا شربت بنفشه شربت آلو بقدری گلاب دهند تا دفع
ضرر سورنجان از معده کند اگر قبض باشد شربت تمر هندی و اگر لین بود شربت زرک دهند عدس مقشر تمر هندی آب انارین و قدری روغن بادام خورند اگر حمی نبود
مرغ دهند آنچه در دموی گذشت غیر از فصد بکار برند **شربت تمر هندی** تمر هندی مصفی دو رطل آب هشت رطل بزنند چهارم ماند صاف کرده بسه رطل قند

قوام کنند میرعطفے قاطع صفرا مسکن عطش ملین طبع **فائدہ** سورنجان در مفاصل ونقرس عجیب است لیکن بعدہ مضرت باید کہ برای رفع ضرر کمون زنجبیل
فلفل وجہت تقویت اسہال وزود گذشتن او از معدہ صبر سقمونیا آمیزند و در وقت استعمال او موم روغن بیہ بط بیہ مرغ بر مفصل وعضلات مالند تا از ضرر
ایمن مانند **قول لارزوربیر** در صفراوی طلای مفاصل کاٹاپلاز نامفاصلی لیتی سینیتو مفاصلی گذارند حب القطن سائیدہ ضماد کنند و در دو تولہ
ماء الخل دہند طلای کو تو را طلای مخدرہ کاٹاپلاز نامفاصلے گذارند اگر بسبب بلغم باشد کثرت ثقل عدم حرارت والتہاب وجع متوسط ورم اندک و نرم و منسب
ولون او ہمرنگ بدن یا مائل برصاصیت بود میلان وجع در عرض وعمق نبض بطی ومتفاوت بول غلیظ و سفید باشد وسن و ہوا و مزاج ودیگر تدابیر بلغم افزا
گواہی دہد و باشیای گرم راحت یابد **قول ڈاکٹر** اگر شخصے در سفر وقت غلبہ عطش وحرارت آب سرد غسل کند و نوشد و بدان سبب وجع وورم اطراف
پدید آید باید کہ برگ خروع بزر البنج تخم شبت گل ٹیسو برنگ کابلی ہر یک سہ درم نمک سنگ نمک شور ہر یک یکنیم درم در آب جوشاندہ انکباب کنند اگر ورم باشد
بعد انکباب ہر دو مائین آرد مونگ بریان ہر یک شش درم قردمانا زیرہ نمک زنجبیل وارشیشعان نانخواہ ہر یک [illegible] درم سائیدہ یا ریزہ بریزہ کردہ مالش کنند
**علاج** اول بطبیخ شبت اصل سوس عسل قی کنند بشرطیکہ مانعی نبود و بسا باشد کہ چون بلغم لیعنی کثیر بر آید حاجت بتدابیر دیگر نیفتد الا اول یا چہار روز طبیخ بادیان
اصل سوس انیسون عنب الثعلب گل سرخ ایرسا گلقند عسلی دہند نخوداب بدہن بقر نوشند بعدہ چہار روز ماء الاصول بدہن خروع دہند سہ وزن بعد
ماء الاصول تنہا دہند چون اثر نضج ظاہر شود تربد ایارج ہر یک مثقالی بعسل آمیختہ دہند و بعد نضج تام حب سورنجان حب منتن حب شیطرج تنقیہ کنند و بعد اسہال
ماء الاصول یا ماء العسل یا تریاق اربعہ باب کرفس آب بادیان دہند و اسہال بفصل نمایند و فیما بین ہر مسہل باستعمال منضج قانع باشند تا کہ مادہ تمام مستخرج گردد
و وقتیکہ قلیل در عروق باقی ماند مدرات سخنہ چون بادیان تخم خربزہ و مانند آن بکار دارند تا مادہ را از عروق بیرون کند مرق مرغ نخوداب با پیچینی زعفران شبت
نعنع زنجبیل فلفل خورند اگر ضرورت شود کباب عصافیر دہند و از آب بارد و از جماع امتلای شب پرہیزند مغز حب خروع سائیدہ نصفی آن دہن لبتر یا عسل آمیختہ
ضماد کنند اگر زبل بقر بسرکہ آمیزند بہتر حب الغار حنظیا تا نزآوند گرد ہر یک یکدرہ اشق صبر کمون ہر یک پنج کوفتہ ضماد سازند بابونہ شبت خطمی میعہ مر صبر جند فرفیون
لعاب حلبہ لعاب کتان ضماد کنند جند فرفیون بدہن ورد یا بروغن یاسمین یا بروغن قسط یا روغن ناردین یا بروغن خروع آمیختہ مالند افعی را سر و دم بکردہ
بریدہ بزیت جوشاندہ صاف کردہ یا شمع بدہن بابونہ گداختہ مالند و بطبیخ بابونہ شبت اکلیل سداب نعنع مرزنجوش پوست بیخ کبر شعیر مقشر نطول کنند اگر
مرض تسکین گیرد وغلظ باقی ماند بابونہ برگ غار حرمل بسرکہ وآب گرم ضماد کنند شمع بدہن گداختہ فرفیون عاقرقرحا آمیختہ مالند وآب گرم شویند و در آبی کہ
کفتار یا پیر سگ تمام نشگافتہ مع پوست یا ثعلب یا حمار وحشی مع شبت ونمک جوش بود نشینند و در روز سہ بار تا سہ روز و حمام گرم شور کنند و ریاضت معتدل قبل از
غذا نمایند اگر بختی صفرا یا بلغم مرکب بود مسہلات و مدرات سخنہ بکار برند وطریقہ اعتدال نگاہ دارند و دوا حسب ترکیب مادہ مرکب کردہ دہند تا از ضرر ایمن مانند
**حب شیطرج** عاقرقرحا فلفلین ہر یک یک خردل ابیض زنجبیل شیطرج ملح ہندی وج ہر یکدو دانگ چہار تربد و صبر بیست آب کلم حب بندند شربتے
تا سہ درم بآب گرم جہت فالج ولقوہ ووجع مفاصل وعصب و احتباس طمث مفید **قول لارزوربیر** در بلغمی حب الغار زاج گندرک بریت بآب بادیان
جوشاندہ خرقہ آلودہ گرم گرم نہند اگر حمرت پدید آید سرد کردہ گذارند مرزنجوش سنبل جوشاندہ شویند دوازدہ روز کہ مقوی عصب ضعیف است پاستیلا کو تو راز
نیمدرم ہمرہ مرغ در عروج قمر دہند حب سر منہ فولادی در چہار دانگ آب شب تر کردہ صبح نوشند حب انتی میبو نیم درم لادن افیونی نکنیم دانہ آمیختہ دہند گفتہ

ایین تورالادون حب صرعی حب ونیوبرسائیس حب سورنجان کلان حب سورنجان لوزتیا روغن بادسانت سفوف کوریکتو سفوف شاخ گوزن سفوف
سورنجان سفوف سولی اریس باتیا سفوف ارلی تیکولوزتیا سفوف چوبچیات شربت سینی شربت حنظل عرق آسیا ارتی فیسیال عرق سلیسیتی عرق ا
ونیپر یا عرق اکوادی کال عرق بیندیکتا مرکب عرق مفاصلی عصارة الکائیس خمر وردکامبل لادن لودودیکو معجون اناکاردینا معجون تاریتره معجون مادری
بیکولو معجون چوبچینی طبیخ پورکاتیو و همه مفیداند حسب حاجت دهند حقنه در بالسمو انودینو یا بالسمو کاتولیکو ترکرده نهند اپی تیمادی صابون بالسمو انتی پوداگیکو
روغن خراطین روغن مصطکی روغن اندرینوس روغن بهروزه روغن موم روغن صابون مالند لیتی منیتو مفاصلی کاتاپلازما کوتوزا کاتاپلازما سکنه ضماد
کنند او کوانیتو کوتوزا او کوامیتو رسولی انتی میزاو کوامیتو ادیلو و کوانیتو ذراد و صیوتی امپلاستروانتی پوداگیکو گذارند حقنه کارمیناتیوا حقنه کوتوزا عمل کنند روغن بلسان
گرم کرده مالند و بندند اگر بسبب سودا باشد قلت وجع و تمدد و صلابت و کمودت ورم و قشف جلد میل کثیر بغذا و دیگر آثار سودا و انتفاع از اشیای مرطب مسخن
**علاج** طبیخ بادیان اصل سوس گاوزبان قند دهند و بعد نضج تام بطبیخ افتیمون حب سورنجان وغیره تنقیه کنند اگر وجع غالب بود فصد نمایند و حقنه مخرجه
سودا کنند و بعد تنقیه کمونی جوارش عود شربت انار منعنع دهند بطبیخ بابونه اکلیل مرزنجوش گل سرخ آبزن و پاشویه نمایند سک غالیه ساذج بروغن نرگس آمیخته
مالند قیروطی از روغن سوسن روغن قسط روغن خروع روغن بابونه موم پیه گرده بز پیه ماکیان پیه بط روغن یاسمین ساخته تدهین کنند لعاب حلبه لعاب کتان
روغن کنجد آمیخته مالند بابونه آرد حلبه آرد کتان مقل جاوشیر را بتیج پیه بز روغن گاو روغن زیت ضماد کنند بطبیخ بابونه مرزنجوش پودینه حاشا زوفا حلبه نطول و
آبزن کنند حمام معتدل ریاضت معتدل قبل از غذا نمایند قبض شکم روا ندارند و از ترطیب بدن غافل نباشند و افراط در تحلیل نه کنند
و هرچه محلل و ملین باشد استعمال نمایند لحم گوسفند مرق مرغ خورند و از کثرت اکل شرب و حموضات و مولدات سودا پرهیزند **فائده** فصد وقتی کنند که خروج
سودا متوقع باشد یعنی بغایت غلیظ نبود پس اگر در فصد دم سیاه کدر غلیظ بر آید بر آمدن دهند که سوداست و اگر خون سرخ و صاف معتدل القوام بود بدانند که
سودا بغایت غلیظ است و بیرون نمی آید در حال بند سازند الا موجب ازدیاد و تحجر گردد و در جمیع امراض سوداوی فصد وسیع در رگ بزرگ چون باسلیق و هفت اندام
حسب حال زنند هرگاه که در مفاصل سوداوی حاجت بفصد شود و عند فصد خون صاف آید و سودا نبر آید باید که اول بنضج و تلطیف و اخراج سودا متوجه
شوند پس بفصد پردازند که بسبب نضج و تنقیه سودا لطیف خواهد شد و در فصد مستفرغ خواهد گردید بلکه احوط آنست که در جمیع امراض غیر دموی چون بفصد حاجت
آید اول بنضج آن خلط کوشند پس فصد کنند و آنکه گفته اند که در اخراج دم انتظار نضج نکنند مقصود از آن مرض دموی صرف است اگر بسبب ریح باشد تمدد شدید انتقال
وجع **علاج** گلقند شربت بزوری عرق بادیان گلاب دهند روغن گل وغیره مالند و از تنقیه بلغم غافل نباشند و گاه باشد که ماده ریح در غایت حدت و حرارت بود
بمرتبه که در عظم نفوذ کند و آنرا فاسد سازد و این را ریح الشوکه گویند تدبیر این اخراج دم و صفراست کلین کین نهند روغن بهروزه مالند اگر بسبب ترکب بلغم و صفرا باشد
قلت انتفاع بمعالجه حار و بارد تنها و اختلاف اوقات یعنی گاهی نفع از دوا و گاهی از همون دوا ضرر بواسطه اختلاف ماده و اکثر بکسی که مزاج صفراوی دارد شود و
از استعمال تدابیر مسخن و مرطب مولده بلغم پیدا آید **علاج** تدبیر مرکب کنند و هر خلط که غالب بود دوای مخصوصه آن نیز بدیگر اجزا غالب کنند و تا که نضج تام پدید
نیاید بفصد و مسهل نپردازند و در اضمده و اطلیه و روغن وغیره نیز همین رعایت ملحوظ دارند و اگر بسبب کثرت امتلا احتیاج باخراج ماده شود حقنه لینه کنند مسهل خفیفه دهند
طبیخ سورنجان نوشند و مسهل شدید الحرارت مضر دانند باقی تدبیر از صفراوی و بلغمی مرکب کرده بعمل آرند حضض صبر صندل مامیثا زعفران هریک دو درم گل ارمنی

درم کرنب سوختہ چہار درم سائیدہ بآب عنب الثعلب آب کاسنی ضماد کنند اگر وجع اشد بود زعفران افیون برابر بشیر سائیدہ بشمع روغن گل یا روغن کنجد آمیختہ
طلا کنند لوبیا بآب پختہ کوفتہ ضماد کنند کہ محلل مادہ ومسکن وجع است **طبیخ سورنجان** سورنجان دہ درم تخم کرفس کاسنی ہریکے دو درم تربد سہ درم بادیان پنج درم
ہلیلہ زرد دہ درم آب دو رطل بپزند چہارم باند صاف کردہ نوشند اگر ترنجبین سی درم افزایند بہتر **قول حکیم علی گیلانی** زرد چوب گل زرد چوب خطمی
حنا شحم قنب ہریکے دہ بزر البنج تخم تاتورہ ہریکے ہفت کافور دو باریک سائیدہ بندند برای وجع مفاصل و درد زانو کہ اشد بود نافع اگر سبب افتادن یا غیر
آن باشد اول خون بارسال علق کم کنند وبعد دو روز ہمین دوا بندند کہ آبلہ کردہ مادہ کثیر برآرد و در سہ روز ہمہ درد رفع کند **قول ڈاکٹر** اگر بسبب ضربہ باشد
کہ بشدہ وبعد دو سہ سال بسبب بدپرہیزی یا ہوای بارد باز وجع پیدا آید واطراف از حرکت باز ماند ہر روز مغز حب الخروع یک عدد خورانند مالکنگنی
شش درم دار شیشعان کمون ذنجبیل جوزبویہ عاقرقرحا قرنفل زرد چوب سمندر کبار ازاراقی مغز بادام مغز کرنج فلفلموئہ خولنجان آب برگ دھتورہ آب برگ عشر
آب پوست درخت سہجنہ آب پوست درخت تمر ہندی آب برگ گومہ آب برگ عنب الثعلب آب برگ بھنگرہ ہریکے ـــ درم روغن ہر شش روغن کنجد یکدہ
ادوس روغن خروع دو اوس روغن ساختہ صاف کردہ مالش کنند اگر نفع ندہد روغن کنجد نیم رطل گرم کردہ موم سفید پیہ بط ہریکے سہ درم مالکنگنی شش درم تمام
یکنیم درم انداختہ جوشی خفیف دادہ فرود گرفتہ سحق بلیغ نمودہ مالش نمایند واش مقشر علیہ نان گندم خورند **قول شیخ الرئیس** سفوف سورنجان منفع
ومجرب است **سفوف سورنجان** سورنجان دوازدہ فلفل کمون ہریکے چہار زیرہ نہری سہ سفوف سازند شربتی درم بماء العسل **قول**
**لارزوربیہ** اول تنقیہ خلط غالب بحب مسہل فصد کنند طبیخ عشبہ چوبچینی عرق آرند ووقت تعریق گل ارمنی تریاق آمیختہ دہند تا منع غلبہ
اخلاط باطنی کند وبعد تعریق شیر نگرم بر مفصل ریزند مغز نان بشیر پختہ قدری زعفران وصفرت بیض آمیختہ یا مغز نان بشیر پختہ نیم رطل تخم قلوس سہ درم
آمیختہ یا صفرت بیض دہ عدد روغن ورد نیم رطل زعفران دہ درم سکر بلو آمیختہ طلا نمایند **ضماد سید و نیا** برای مفاصل ونقرس النفع زفت رومی
یک پیہ گاو مغز ساق آہو موم کافوری ہریکے دہ پیہ خوک رال ہریکے پنج طلیار کردہ بکار برند **ضماد** کہ اوجاع مفاصل و زانو و کتف و کلیہ را بدل سازت
اگر بکمر مالند قوت باہ آرد پیہ سالمہ دو پیہ مرغ پیہ قاز پیہ مرغابی ہریکے پنج موم شنگرفی دو نیم روغن گاو یکنیم روغن گل سی دو گداختہ صاف کردہ موم
آمیختہ برخرقہ کشیدہ بر درد گذارند **ضماد** موم زرد دو روغن کنجد سہ گداختہ لعاب اسپغول یک آمیختہ ضماد کنند **ضماد اسپغول** نرم کند ورم
حار مفاصل وفرج وکنج ران وتعضیب سائر اعضا لوکنار سحوق بقدری آب بپزند چون مہرا شود اسپغول سحوق برابر لوکنار وہمین دو برابر ہر دو آمیختہ
گذارند اگر تسکین حرارت بیشتر مطلوب بود اسپغول ناکوفتہ اندازند واگر انضاج مطلوب باشد کوفتہ **ضماد** مفرلیہ وجع ریحی کہ در مفاصل وسرین پای
صفرت بیض ونطرون سحق کردہ بر آتش نہند وقدری آب در رو چوب سحوق انداختہ بدستہ مسی یا بچوب حل کنند تا مثل مرہم شود ضماد کردہ برگ
تنبول نہادہ بخرقہ بندند در سہ روز بہ شود **ضماد** انگشت قند سیاہ برابر بآب پختہ ضماد کردہ در آفتاب نشینند یا بآتش خشک سازد مفرلیہ وجع ریحی۔
**ضماد مقل** پنج درم روغن کنجد نیم رطل بر آتش نرم پختہ فرود گرفتہ زیبق دہ درم آمیختہ سحق کردہ ضماد کنند **ضماد** عود آب سائیدہ ضماد کردہ بآتش
تکمید کنند **ضماد** مغز خروع بشیر گاو پختہ قدری جوزبویہ آمیختہ یا تلبیہ بسرکہ لت کردہ عسل آمیختہ یا خردل سہ ونس عسل بلادر دو اونس غرار دنس نکنگ
دو درم سرکہ قدری در آمیختہ یا مید از زعفران سورنجان پنج قصب سائیدہ یا چوب سیدہ بیزدہ درم مشک درم سائیدہ یا منقرنیات العیر پوست بیخ عشر

پوست سپستان و قدری زعفران سائیده یا سداب بعسل آمیخته یا ترب مع بیخ و برگ سائیده یا زبل بقر گرم کرده یا مغز حب خروع یا برگ خروع یا برگ
بکاین یا برگ سورنجان مکی ضماد کنند **ضماد** آهک تند سیاه ضماد نمایند مزیل نقرس هم **ضماد** برگ بول یا برگ کنار یا برگ عنب الثعلب یا برگ انگور
سائیده ضماد نمایند مزیل وجع و حرقت یا **ضماد** آمله حنا ضماد کنند مزیل حرقت اطراف **ضماد** فوونج به ضماد کنند مزیل صلابت یا **ضماد** سبوس
گندم بعسل ضماد نمایند محلل ورم مزیل وجع **دیگر** برگ انار زرد چوب سائیده گرم کرده بر عضو متورم بندند چند روز **دیگر** برگ لیمو یا برگ ترنج بروغن زرد چرب کرده
بندند مزیل وجع **دیگر** برگ تاتوره گرم نموده بندند **دیگر** مزیل باد عظام فرستبج کدو بیخ خروع بیخ معصفر برابر در روغن کنجد انداخته جوشانند که روغن ماند صاف کرده
مالند **دیگر** سورنجان بروغن سوده مالند مزیل ورم **دیگر** شیر طازه شیر عشر مالند مزیل وجع ریحی **دیگر** روغن ترنج یا پیه سگ گرم کرده مالند **دیگر** پیه روباه مالند
مزیل وجع پای که از ضربه سقطه باشد و از نشست بر خاست عاجز بود و ماده کهنه ریحی **دیگر** معجون اذاراقی سفوف نمک هندی روغن و پاره روغن خفاش روغن سگ
مالند **دیگر** تخم شبت آب جوشانده انکباب کنند مزیل تعقد مفاصل **دیگر** مرزنجوش بول طفل جوشانده نطول کنند مقوی عصب ضعیف بعد وجع وازده
روز بعمل آرند **دیگر** مزیل وجع ریحی صابون یک صبر نیم با آب ادرک سائیده نیم گرم کرده ضماد کنند **دیگر** مغز فلوس ده گل رمنی بابونه هر یک بیخ افیون نیم سورنجان
تلخ یک نیم با آب سائیده نیم گرم ضماد کنند و برگ خروع گرم کرده بندند **دیگر** بزر البنج نمک شور تخم شبت هر یک پنج درم گل پلاس ده درم آب چهار رطل جوشانده انکباب
کنند و بهمین آب شوید **دیگر** هر پنج نمک سه مشت در آب جوشانده رجلین در وی نهند مزیل وجع پا **دیگر** زاج دو داوس آب هفت رطل جوشانده پا بیاد در وی نهند
مزیل نتن **دیگر** بطبیخ قشب شویند مزیل حرقت **دیگر** نسع مرزنجوش کمون جوشانده اسفنج تر کرده بندند **دیگر** سبوس نمک سه دسته گرم کرده کماد کنند و برگ حشخشت
گرم نموده بندند **دیگر** کماد بفلفل نموده فلفل سوده مالند **دیگر** صابون روغن تلخ بفرق آهنی آمیخته مالند مزیل عقد اطراف **دیگر** ورق مکلوت و مای سنگ نشسته تابنج سیز و حلقه تراشیده اگر
وجع در پای است بود پای است و اگر وجع در پای چپ بود پای چپ و همین وجه دست بر دست بندند **دیگر** مقناطیس تر بخود دارند **فصل ششم در نقرس** اگر ابتدا از ابهام پا
کند دگاهی از عقب یا بسفل قدم یا از پهلوهای قدم خیز و پس تمام قدم را در گیرد وگاه باشد که وجع سوی بالا بر آید و بزانو رسد و زانو نیز درم نماید و باشد که تا مقعد صعود نماید
بعضی گویند که اگر در بند دست و اصابع او پدید آید نیز نقرس گویند بالجمله وجع نقرس باشد و صعب میباشد خاصه اگر در ابهام پا افتد و هوا اکثر زیرا که بند انگشت
تنگست پس ماده که در وی آید بتحلیل نمیرود و تمدد شدید می آرد و بسبب کثرت اعصاب حس او قویست و بواسطه صلابت آنچه بدو ریزد بآسانی نگذرد و بین بالقسر و اگر چه
سبب اندک بود اما اذیت او کثیر باشد و نقرس از پیر بفرزند تعدی میکند بارث و بسا باشد که از اشربه و اطلیه بارده علاج کنند و در سردی افزاید و مرض صعب گردد و
باشد پس فضله که بمفصل می آید باز گردد و بدل و دماغ توجه نماید و هلاک کند اگر چنین خطا شود جذب ماده بمفصل بازگرد نمایند بتنطیل طبیخ حشائش مرخیه باید
چنانچه در وجع مفاصل گفته شد و اسباب و علامات و علاج این بعینه همانست که در وجع مفاصل گذشت **قول جالینوس** بعض صحاب نقرس را هر دو
انثیین دراز میشوند **قول ثابت بن قره** نقرس که بجانب ایمن شود نسبت بایسر نیکست **قول شیخ الرئیس** اگر بول رقیق قلیل بود حادث میشود
در مفاصل آنها ادرار باید که ادرار کنند و ادویه مقطعه چون جعده تخم سداب بری زراوند گرد جنطیانا دهند و گفته کسی که در م باشد و اعضای ضعیف بود باید که
ترک حمام و شراب و غضب نماید چه آنها بسهولت انصباب فضول سوی آنها مینمایند و ورم زیاده میشود **قول جالینوس** تریاق افاعی قلع نقرس میکند در شتا
هر روز متواتر بعد هضم غذا خورند و در صیف غیر متوالی و گفته آنچه منع کند سیلان ماده را سوی اعضا اینست که در ابتدا بطبیخ بلوط نطول کنند و اسفنج بدو تر کرده کماد سازند

وگفته که در ایام راحت اقاقیا عصاره لحیة التیس مامیثا حضض طلا کنند تا عضو قوت یابد بسرعت قبول ماده ننماید وگفته رماد ابن عرس بسرکه بر نقرس طلا
کنند عجیب وگفته متقرسین ادویه که منع انصباب ماده سوی قدم کنند نخورند چه این ماده برگرد و خناق آرد لیکن لازم کنند در اتریاق کبیر که خلاص شده است
خلق بسیار وگفته متقرسین را حمام یابس وآب حمات نفع دارد **قول روفس** اصحاب وجع اگر قی کنند وتعب شدید نمایند وتمدد در عضلات آنها افتد
این البته ادا میکند بسوی نقرس **قول یهودی** هیچ چیز انفع در نقرس از روغن کاکلانج نیست سه درم روغن بادام آمیخته دهند وگفته روغن مذکور
در وجع مفاصل و ورکین وعرق النسا نیز مفید است **قول عسکری** نقرس حار اگر در پا باشد باسلیق محاذی علت زنند واگر در دست بود باسلیق
مخالف وبرای تلیین آب آلو سکنجبین دهند اگر اجابت نکند سقمونیا بشربت دردیا ترنجبین محلول بگلاب یا آب آلو آمیخته دهند ودر آخر سورنجان افزایند اگر
آثار صفرا باشد اول تلیین پس فصد کنند تبدیل مزاج بماء الشعیر مبرد نمایند اگر التهاب شدید باشد جلاب مبرد دهند آلو عناب ترنجبین سکنجبین لعاب اسپغول
لعاب بهدانه بجلاب دهن بنفشه دهن لوز حسب حال دهند اگر مرض در پا باشد قی کنند بعد غذا آب سماق وسکنجبین ودر ابتدا گل ارمنی آب حب الثعلب طلا نمایند
خرقه بگلاب وکافور تر کرده برو نهند چون گرم شود تبدیل نمایند طحلب بسرکه سرد ضماد سازند اگر در عضو تشنج ویبوست پدید آید از روغن بنفشه موم آب کاسنی آب
عنب الثعلب قیروطی ساخته گذارند حقنه لینه نمایند وگفته اگر بارد باشد ابتدا قی کنند بعد اکل غذا آب ترب وسکنجبین پس حب سورنجان کبیر حب شیطرج
دهند حقنه حاده نمایند ادویه مبدل مزاج چون تریاق مثرودیطوس قباد الملوک ___ خورانند معاجین زعفران مر بسفرت بیض ضماد کنند سیعه سائله جندبیدستر فربیون مر
اقاقیا برابر شراب قوی طلا کنند و در انحطاط ورق غار بابونه حرمل اکلیل الملک مقل ضماد نمایند **قول ابن زین** ثوم باریک سائیده بر نقرس که از ماده غلیظ باشد
ضماد کنند وبگذارند تا که داغها بر آرد پس بکشایند وبآب نمک شویند که نیکوست وگفته هرچه تغلیظ دم کند نقرس را نافعست وگفته در نقرس حار و هیجان
وجع اسهال ننمایند که وجع می افزاید مگر تبدیل مزاج بماء الشعیر وبقول وسویق وشکر نمایند چون حرارت ساکن شود و وجع زائل گردد البته پس شروع کنند
پس اگر در قدم بود و وجع حار باشد فصد دست محاذی کنند واگر بارد باشد قی نمایند وگفته تقطع اصابع در نقرس اکثر در امزجه شدید الحرارت از فرط جفاف
میشود وباید که تسخین نکنند وتدبیر باعتدال نمایند وگفته وقت خواب در وقت هیجان وجع سورنجان مصطگی شکر برابر سه درم بآب گرم دهند اگر برودت باشد
کمون زنجبیل افزایند وگفته لعابها وادویه مدره قلع ماده نقرس واسافل بدن مینماید قلع تام الا در حار وگفته استعمال نکنند اسهال در اوجاع اسافل
بدن الا بعد قی که نفع نمیکند بلکه ضرر دهد وگفته لعابها کند در نقرس بارد باضمده ملینه محلله چون اشق مقل لبنی بسرکه حل کرده کتان حلبه آمیخته ضماد کنند وتمریخ بدهن
سوسن نمایند وانکباب کنند وافراط ننمایند در ضماد از چیزها که در انها قبض ویبوست باشد زیرا که این نوع متحجر میگردد وگفته که از غضب وجماع وشراب وحلویات
وبقول ولحوم غلیظه پرهیز دوگفته که نفع میکند نقرس را اما پرهیز نفتن در صیف **قول ابن سرافیون** ادویه قوی التسخین وتبرید استعمال نکنند مگر بتنقیه
چه سخونت احراق ماده وبرودت تجمید واحتقان آن میکنند وگفته اگر کسی خواهد که از نقرس ایمن باشد اغذیه لطیفه خورد واز غلیظه پرهیز دو گفته کسی که بهر دو قدم خود
نمک وآب ریزد یا نمک طلا کند از نقرس ایمن شود **قول ابن ماسویه** در نقرس اسهال بایارج فیقرا و دهن خروع کنند **قول ثابت بن قره** در
نقرس ادویه شدید القبض چون آب رمان آب حصرم ومثل آن ترک کنند که عضو را جمع میکند و می فشارد و وجع می افزاید ونیز ادویه کثیر التحلیل چون اکلیل مرزنجوش
ومثل آن ترک نمایند که تحذیر وارخا وتاکل وفساد می آرند وگفته افعی را در زیت پخته صاف کرده عضو علیل را درو نهند نقرس رفع شود وباز عود ننماید الا

بسوم تدبیر قوی **قول رازی** نقرس حار را مدرّ بول که تسخین ننماید نفع دارد چون بزر بطیخ بزر خیار سورنجان سفید هر یک سه افیون یک تنکرده شربتی چهار
درم وگفته وقت هیجان علت افیون و زعفران بماء الشعیر و دهن ورد بیخته ضماد کنند وگفته صاحب نقرس را طلای ادویه که جالینوس در ایام راحت فرموده
مفید ست و تنقیه که ماده قلیل و بدن پاک بود و خوف رجوع ماده نباشد الا ضرر دارد پس درین صورت بادویه قویه مسهله تنقیه بلغم کنند چه اگر دوای قلیل القوت
دهند بلغم را گرم کنند و بر نیارد پس ضرر افزاید **حب ماهتابی** سکبینج اشق جاوشیر جرمل تخم حنظل صبر هلیله زرد هر یک هشت شیطرج تربد افتیمون شبرم مقل
نوفل سقمونیا هر یک چهار جند فرفیون مصطکی هر یک دو زعفران سنبل ملح هندی دارچینی هر یک یک نیم صمغ آب حل کرده ادویه آمیخته حبوب بندند شربتی سه
درم **حب** که نقرس را در ساعت تسکین دهد انیسون کمون هر یک فلفل مغز حب قرطم هر یک دو سلیخه یک زنجبیل فرفیون هر یک چهار مصطکی شش سورنجان
بیست آب بادیان حبوب سازند شربتی دو درم آب کتون **قباد الملک** بزر سداب بری ثوم بری فراسیون کمافیطوس جاوشیر جنطیانا اسطوخودوس
قردمانا میعه سائله هر یک پنج مر زعفران مسطکی فلفل ابیض سنبل اذخر فرفیون پوست بیخ لفاح اشق فودنه رازیانج دوقو گل سرخ حب بلسان هر یک سه دارصینی
بیست سلیخه عصاره غافث صمغ لوز هر یک چهار بزر البنج افیون هر یک شش صمغ بشراب حل کرده ادویه سائیده آمیخته بعسل معجون کنند **معجون سورنجان**
تخم کرفس بادیان فلفل ابیض صعتر نمک هندی حنا زبد البحر هر یک یک نیم بوزیدان ماهیزهره بهکیبر شیطرج کمون هر یک دو گل سرخ گندنا زنجبیل سقمونیا هر یک سه سورنجان
شش هلیله زرد هفت تربد پانزده روغن بادام سیزده عسل یکصد و پنجاه شربتی برای دوام سه و جهت تنقیه شش و تیمد رم برای نقرس مفاصل و عرق النسا
بلغمی و صفراوی انفع **معجون** بسباسه دو قاقله شیطرج زراوند گرد هر یک چهار فلفل زنجبیل دارچینی هلیله بادیان هر یک پنج مغز فندق مغز جلغوزه
هر یک شش سورنجان هفت هلیله هشت آمله ده ثعلب پانزده مویز چهل عسل سه چند شربتی یک تا دو مثقال برای نقرس مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر مفید
**قول لارزور بیسر** اسپرتو نمک دهند نمک سنگ و شمع مذاب آمیخته یا صبر کندر تخم زرانده یا صابون دار چوب تخم بیخته یا بیخ قثاء الحمار بسرکه آمیخته یا
افیون لعبفرت بعض سرشته یا حلبه بشیر انجیر آمیخته یا باقلا به پیه خوک آمیخته یا زعفران به پیه بز و سرکه آمیخته یا جاوشیر و موم آمیخته یا برگ قطن بروغن گل آمیخته
ضماد کنند و تخم کرنب با خبه یا صدف یا خردل ضماد نمایند و پیه یوز خون راسو بول آدم جوشانده مالند و تدهین مهره های ظهر بروغن بادام کنند خرقه حیض آلوده
بر موضع مرض بندند کتان اسپغول ضماد کنند مسکن وجع مفاصل و عرق النسا هم **دوا** جوارش جالینوس حب برء الساعت حب شرفه نافع **دیگر**
عظم ساق کرکس بر پای متقرسین راست بر راست چپ بچپ بندند **دیگر** دارفلفل دو درم به نیم رطل شیر گاو دهند چند روز **دیگر** جانور از وجع برآورده طلا کنند
**دیگر** خفاش بروغن کنجد بریان کرده مالند نیز برای عرق النسا هم **دیگر** عظم دنبه گرو بگر دوجع بندند **دیگر** عظم آدم مرده بر پا بندند **دیگر** زبل گرگ تعویذ کرده یا بول
خرس با خود دارند **دیگر** بر جلد وب یا جلد اسد نشینند **دیگر** بسد بر پا آویزند **فصل هفتم در وجع الورک** اگر صاحب مرض حرارت مقدار سه اصبع
بران پدید آید یا مکث شدید و وجع ساکن گردد و بشیرینی رغبت کند روز بیست پنجم یا بعد چهل روز یا شصت و پنجم روز بمیرد و وجع الورک و عرق النسا که بجانب
چپ افتد بد است و آنچه از بلغم و در زمان و بلد بارد و کسان فربه پدید آید عسر تر باشد **فائده** تا که در سرین ماند وجع الورک گویند و چون تجاوز نموده سوی
پا آید عرق النسا نامند و چون دیر ماند اکثر بعرق النسا منتقل گردد اسباب و علامات این همانست که در وجع مفاصل ذکر یافته اما مفصل ورک غائر و عمیق
و مخفی در لحم است نشان ورم در آن موضع چندان پدید نمی آید مگر آنجا که ماده کثیر بود و استلا شدید در مفصل افتد که درین صورت لون موضع نیز گواهی میدهد بر نوعیت

غلط حاصل و سبب خاص او جلوس بر اشیای صلب و ادمان سواری اسپ **علاج** اگر آثار دم بود و مانع نباشد باسلیق از دست مقابل و رگ معلول
زنند و رادعات و قابضات در بین و نیز در عرق النسا نگذارند چه ماده در مفصل عمیقست آنرا محتبس خواهد کرد و مانع تحلیل خواهد شد و باشد که مفصل را خلع
مهیا سازد و اگر خطا شود و خوف خلع مفصل رو نماید بحمام نیم گرم برند و بطبیخ نیم گرم حشایش مرخیه حاره تنطول کنند و بشیر تازه نیم گرم آبزن نمایند پس در ابتدا باید
برای تسکین وجع اشیای مرخی که شدید الحرارت نبوند چون کتان بابونه روغن شبت وغیره ضماد سازند و باقی تدبیر همانست که در مفاصل موی گذشت و اگر
علامات بلغم باشد اول بطبیخ تخم ترب تخم شبت عسل قی کنند و بحب منتن حب شیطرج تنقیه نمایند بعد نضج ماده و حقنه گرم و شافه که در وجع الظهر گذشت بکار برند
روغن فرفیون و روغن جند مالند و اشیای محلل ضماد و تنطول سازند و اگر بعد تنقیه بقی و مسهل بمدرات حاجت آید کماذریوس جنطیانا هر یک دو اوقیه زراوند گرد
اوقیه تخم سداب یک رطل بغدادی سائیده سه درم به سه درم شکر آمیخته بعرق بادیان دهند و بهترین تدابیر تقلیل غذاست و متروک الریاضت را ریاضت کردن تا
بعد تنقیه تا حرکت ریاضت باعث مزید سبب نگردد و اگر بدین تدابیر نفع نشود محجمه ناری نهند تا جذب ماده از عمق بظاهر نماید و در آب گوگرد نشینند [illegible]
ذراریح زبل حمام عسل بلادر ضماد کنند تا منتفط و منقرح شود و من بعد مندمل شدن ندهند تا ماده بتدریج بیرون آید و خفت در وجع پدید آید اگر محجمه بکر گذارند
و خون کثیر از آن کشند ماده را از قعر بیرون آرد و از دیگر تصدیعات ایمن سازد و اگر هیچ تدبیر سود ندهد و مرض مزمن شود و خوف انخلاع بود داغ دهند چنانکه
در آخر کتاب در ذیل کی گفته آید **فائده** اول تنقیه بفصد و مسهل و حقنه کنند بعده داغ و ادویه مقرحه و جاذبه بکار برند تا که ضرورت قوی نشود با بینها نپردازند
**قول ابن زکریا** اول ورک را سوی مکان ورم نمایند تا مستوی شود پس داغ کنند الا بعد داغ رد آن عسر باشد و گفته وجع ورک را شرب روغن خروع
با ایارج و آب خسک تا هفته نافعست و گفته ورک بعسل بلادر طلا کنند تا آبله شود و آب سائل گردد پس مدتی اندمال ننمایند که این از داغ بهترست و گفته شخصی
بر ورک افتاد و ورم و وجع کرد پس مر زعفران صبر بستند خلاص یافت **قول لارزوبیر** فصد دو سه بار کنند اسهال بقرص فیروز و انت نمایند
بعده کافور بمرهم بهوره آمیخته برگرده کشیده تنها یا بروآلوت مسحوقه پاشیده چسپانند و بر وی برگ عباسی یا برگ خروع یا برگ سجنه یا برگ تنبول یا برگ ریل
گرم نموده بندند و به پنبه گرم کماد نمایند حلبه شونیز نانخواه تخم حرف برابر صبحی قدری که در سه اصبع آید گرفته خورند مزلیه وجع رکبه هم از زردت سورنجان هر یک دو
مثقال سائیده روغن جوز طبیخ شبت هر یک اوقیه آمیخته نوشند مزلیه وجع ورک مسهل بی اذیت طبیخ فوه بعسل نوشند و روغن جوز هر روز سه درم نوشند
تا هفت اشق بعسل دهند مزلیه وجع کمر و تهیگاه و عرق النسا هم حب دهند و حب بره الساعة مفید نفط سیاه مالند برای اخچی انفع

## فصل هشتم

**در عرق النسا** و چیست که از مفصل ورک خیزد و از جانب وحشی سوی ران نزول نماید و باشد که از جانب انسی فرود آید و این نادرست بالجمله
بسا باشد که وجع مذکور چون بفخذ فرود آید همانجا بایستد و گاه باشد که تا زانو ممتد گردد و باشد که تا شتالنگ و اصبع خرد پای فرود آید و در تدبیر این تساهل کنند
که اگر دیر ماند و قوی گردد پا و زانو بسبب لم لنگ شود و باشد که پا و زانو بیرگردد و اسباب و علامات و علاج این همانست که در وجع الورک گذشت۔
**قول بقراط** اگر صاحب عرق النسا و وجع سرین را اسهال الدم و سحج افتد از مرض خلاصی یابد **علاج قول جالینوس** در دموی بعد فصد
باسلیق عرق النسا زنند و صافن از عرق النسا و ابطی از صافن انفع بالجمله اگر وجع از جانب انسی فرود آید صافن مفیدست و فصد در حالت خلو نفع کند باید که دو روز
روزه دارند و غذا اندک خورند پس فصد نمایند و ایستاده بین استفراغات فصل بسیار ندهند که ماده وی بر وی خود میکند خلاف سائر وجاع بندگاه که ماده آنها در آن [illegible]

سود مینماید و مجرب ترین حیل در دفع وجع آنست که در حمام بآب گرم غسل کنند غذای مرطب خورند چون یخنی مرغ و مانند آن تا هفته مالند بعده عرق النسا از میان خنصر
و بنصر پای مقابل کشایند پس بالیق زنند و آنجا که وجع شدید بود روغن شبت روغن گل روغن کنجد گرم کرده مالند اگر به نشود بعد تنقیه داغ دهند و طریق داغ
در باب کی گفته شود و در بلغمی هر روز طبیخ انیسون تخم کرفس اصل سوس گلقند عسلی دهند و بعد نضج تام حب صبر حب سورنجان تنقیه کنند و بعد تنقیه بابونه مرزنجوش
اکلیل برگ غار هر یکده درم حرمل سقل هر یک پنجدرم مقل بآب گندنا گداخته ادویه سائیده آمیخته ضماد کنند و لبقی مداومت نمایند و از معالجه این طول نشوند
و مکرر تنقیه کنند روغن قسط روغن ناردین مالند اگر متمادی شود داغ دهند **قول بقراط** بعد تنقیه تام عرق النسا زنند یا زیر ساق حجامت نمایند و بیش سود
سوده برو مالند و سه داغ مثلث مثل نقطه مثلث بر بند سرین کنند و یکداغ مدور زیر ساق چهار اصبع پائین بند زانو نمایند و تدبیر ماکول مشروب و حرکت سکون وغیره
مانند وجع الورک کنند **قول صاحب صناعت** اگر مزمن شود بعد تنقیه مداومت جدوار بحوب چینی کنند **قول شاپور** اگر باوجود تنقیه و تدابیر مرض
محکم شود اشیای مقرحه نهند تا زخم شود و ماده از نفس عضو برآید و چند روز سائل دارند پس باشیای مدمله پردازند **قول شخصی** الزام قی در هفته دو بار و فصد
ابطی و رسالی چهار بار جمیع امراض پای را انفع الاشیاست **قول عسکری** در حار حمرت لون حرارت ملمس و شواهد سن و فصل و مزاج وغیره اول باسلیق
محاذی وجع زنند پس عرق النسا کشایند بعده قی کنند پس طبیخ سورنجان یا حب سورنجان دهند ترطیب مزاج بحمام و اغذیه مرطبه نمایند برگ درخت بیدنا برگ
دلب بخل ضماد کنند در بارد بیاض لون برد ملمس و شواهد سن و فصل و مزاج وغیره اول قی کنند پس حب سورنجان کبیر مقیم الزمنی دهند بعده حقنه نمایند پس ضماد
گذارند **قول جوان کورو** در دموی ضربان مریض فربه رنگین و دیگر آثار دم فصد دست طرف پای معلوله نمایند اگر حبس خون بواسیر طمث باشد
فصد پای مخالف کنند و اگر بعد فصد کثرت خون نماید هشت عدد علق بر مقعد گذارند اگر باز هم کثرت خون معلوم شود بعد دو روز دو مرتبه فصد پای معلوله نمایند
پس عرق النسا در روز چند باز زنند تا خون که در وی پرست برآید در صفراوی شدت وجع و ضربان حمی عطش حرارت ملمس موضع مرض تلخی دهن وغیره تلیین
مکرر دهند اگر فصد مسهل کافی نبود طبیخ کوردیال دهند ضماد مخدر تازه کنند گذارند برگ خطمی بنفشه برگ کاهو برگ بیخ هر یک مشتی کوکنار دوازده عدد شیر کاو
برازه نیم گرم ضماد کنند اول لحاد نموده و اغذیه مبرد زرد و بشیر خورند و از خمر و جماع پرهیزند در بلغمی تقدم کثرت اکل و آسایش و ترک ریاضت و تنقیه معتاده
کثرت خواب کسل قلت وجع و نمله آن وقت شب و دیگر آثار بلغم فنطوریون دقیق حلبه کتان اکلیل مرزنجوش هر یک مشتی بچه مرغ عدد قرص حنظل دو درم آب
شش رطل جوشانند نصفی ماند صاف کرده درهشت اونس این اکوابیند یکتا شسته عسل گلابی دو اونس آمیخته یا عسل گلابی دو اونس آب پیاز آمیخته حقنه کنند بعدا عصایکیر و زباجیده و
بیخ خطمی بیخ خبازی برنجاسف فنطوریون دقیق تخم شبت برگ رشاد هر یک مشتی کتان حلبه کوکنار هر یک اونس تخم سداب غاریقون اسارون هر یک نیم
اونس در آب جوشانند چون دو رطل ماند صاف کرده درهفت اونس این قند خمر هر یک اونس روغن سداب روغن شبت هر یک یکنیم اونس اکوابیند یکتا شسته درم
آمیخته حقنه نمایند و وقت حقنه سکنجبین دو اونس طبیخ حاشا چهار اونس آمیخته دهند پنج شش بار بعده سال و تیر میو لو چهار اسکروپلو خمر دو اونس دهند بتفاوت
یکروز اگر متقی نگیر و سیلیو نیمدرم کرمور تارتر دو اسکروپلو یا کریدی سولفور او و شش دانه حب بسته دهند و حب سورنجان چهار اسکروپلو در هفته دو بار دهند
معجون کاربوکوسینو دو درم مرزنجوش مسحوقه اسکروپلو آمیخته دهند عصاره خربق اسود بمرق مرغ حل کرده دهند چند بار بتفاوت ایام و بعد تنقیه تام شحم
خوک بریان کنند و رطوبتی که برآید بر موضع وجع طلا کرده کمون مسحوقه پاشند مرهم رال و گوگرد مالند صمغ چلغوزه رطل حسن لبه یکنیم اونس مصطکی یک اونس

مرہم ساختہ بکار برند زیبق فرفیون در مرہم ضفدع آمیختہ سازند آب بقل مالیدہ برو فلفل مسحوقہ پاشند و بالائش اسفنج بخمر کہ در وپودینہ کوہی جوش بود
ترکردہ گذارند بوماداران لحیۃ التیس اذان الفار کمافیطوس مرزنجوش حب الغار فودنج دو شش کانا دآب جوشانند سومی بردو گوگرد نیم رطل نمک سنگ دو
اونس انداختہ جوش دہند و خرقہ کتان ترنمودہ بر موضع وجع نہند چون سرد شود تبدیل کنند تا چہار گھڑی بعدہ بخرقہ گرم نشف رطوبت کردہ مرہم بارسیانو
مرہم اکریبا مرہم ارکانو مالند بدستور ہشت روز اگر کافی نبود اوکوانیتو ضفدع ایمپلاستر ودیاکیلا فوگوگرد مسحوق ہر یک اونس مال سیاہ دو اونس قنہ روغن
خراطین روغن دیا وحسب حاجت مرہم ساختہ گذارند ایمپلاستر ودیاپالماچہار اونس موم خام لک خام ہر یکدو اونس خراطین مسحوقہ یکنیم اونس مصطگی کندر
ہر یک دہ درم مورد گلنار کمافیطوس مرزنجوش گل ہوفاریقون ہر یک چہار درم صموغ بخمر ابیض برآتش نرم گداختہ ادویہ سائیدہ آمیزند پس قنہ حسب قدر
افزودہ مرہم ساختہ بکار برند پیہ روباہ شش اونس روغن مصطگی دو اونس روغن سنبل اونس سرکہ سہ درم مرہم سازند اگر کافی نبود عسل مصفی سہ رطل
آب دو رطل در ظرف گلی کردہ بآتش نرم جوشانند وکفہا دور کنند بیخ اسیل مسحوقہ یکرطل اندازند و حرکت دہ باشند ویکساعت جوش دادہ فرود گرفتہ
دارچینی مسحوقہ اونس آمیختہ در ظرف شیشہ یا سفالی دارند وتا بیست روز صبح شام دہند اگر کافی نبود بر ورک شرط زنند و محجمہ ناری انفع اگر ازینہم صحت نشود
لاعلاج باشد اگر مریض تاب شرط و محاجم ندارد آبزن خوشہ عنب اگر نباشد آب کبریتی اگر اینہم نباشد آبزن معرقہ از عشبہ چوبچیات مرزنجوش سازند
وعوض شرط ومحجمہ ضماد لوبیری کانتی برخرقہ کشیدہ بر ورک گذارند کاستیکو ذرایع نہند ودو ماہ سائل دارند اگر کاستیکو ذرایع نہند کہ حرقت بول
می آرد کاستیکو صابون بکار برند عظم مفصل ورگ دنبہ زندہ برآوردہ بر موضع وجع نہند ہشت روز اگر عرق النساء پیر شود بسبب بلغم دبردار روغن
ذہب خطے بروکشند عشبہ نیم اونس سنا دو درم تربد سورنجان حلبا یا ہر یک تیدرم انیسون بیست دانہ دارچینی بسباسہ ہر یک چہار سرخ خرابیض رطل
یک شبانروز ترکردہ صاف نمودہ پنج حصہ نمودہ پنجروز بتفاوت دہند بعد تنقیہ اول موضع مذکور را بانجرہ مالند کہ سرخ شود بعدہ روغن خشخاش سفید
روغن تربد البنج قشر دہ ہر یکدرم روغن بوماداران لادن ہر یک یکنیم درم مرہم گل لالہ مرہم الطیا ہر یک اونس افیون شش دانہ کافور چہار دانہ زعفران
چہار سرخ آمیختہ ضماد کنند در یکدو روز نفع دہد سگ زندہ تر و پای معلولہ نہند مرض در سگ انتقال کند اگر وجع در دست بود دست واگر پا
باشد پای سلحفات در ناقص النور قطع کردہ بر موضع مرض مفاصلی نہند ہمانوقت آرام شود نشاستہ روغن گل ہر یکدو تا شق بمغز خوک خام آمیختہ
حل کردہ نیمگرم مالند مزیلہ وجع مفاصل ذنب الخیل بخمر سودہ برفقار گذارند مزیلہ وجع آن وطبیخ او نیز انفع وگفتہ فصد قیفال از دست چپ برای وجع عضلہ کہ در دست
راست باشد انفع طبیخ برگ ریحان یا طبیخ خسک یا طبیخ بیخ اسیل استعمال کنند وبعد تنقیہ قنہ یکنیم درم خوردہ باشند بتفاوت ایام تا چندروز مخرج مادہ مفاصلی باسہال
وادرار حاشا در سکنجبین سہ اونس آمیختہ دہند تا یکماہ و از بیداری و ریاضت قوی جماع و فواکہ ونباتات وماہی وغیرہ مبردات وخمر پرہیزند وگفتہ در امراض مفاصلے
تنقیہ مکررات نمایند و برای تنقیہ نقیع طبیخ نہ دہند مگر حبوب تا در معدہ دیر ماند و اثر او بمحل مقصود رسد واگر بلغمی باشد در مسہل اشیای مخرجہ صفرا نیامیزند کہ ضرر دارد
ونیز ادویہ سرد و لادع نگذارند کہ مضر اند وصاحب این مرض را باید کہ در روز دو سہ اجابت شدہ باشد پس باید کہ قبل از غذا یک خوشہ انگور پختہ مدام خورد۔

**طریق آبزن عنب** اول تنقیہ بمسہل وغیرہ کنند پس در آبزن عنب آیند اگر ضعیف باشد اول چادر باریک کتان پیچند پس در آبزن آیند دو روز یکبار
آبزن نمایند واگر قوی بود برہنہ شدہ در آبزن آیند ودر روز دو بار نمایند وچون از آبزن برآیند بخرقہ گرم نشف آب کردہ در بستر گرم پوشیدہ شوند تا یکساعت

دعرق که آید بجز قه گرم نشف کرده باشند و در مواضع گرم نشینند اگر گرما زیاده بود و یک غرفه کشایند و بتدریج بیرون آیند و بجوشاندهٔ اسطوخودوس گیرند و در آبزن نقطه آب عنب بود و دیگر آب نباشد و بعد دو روز تبدیل آب نموده باشند و سوای اعضای بالا در آبزن نهند و اگر مریض مبرودی بود آب انگور شیرین پخته گیرند و بیست مرتبه آبزن سازند و آبزن گرم باید و اگر یابس المزاج بود و آب انگور شیرین کم فشرده شده گیرند و اگر مرض مزمن بود و آبزن عنب لکار نبرند که مقوی اعضاست پس ماده منصبه سوی اعضای دیگر ریزد و هلاک کند **قول لازروردی** مر غضاره و الکائیس بیست دانه و بینه پنج شش دفعه تبفاریق و بول آدم خمر و روغن کنجد برابر روغن ساخته مالند اگر کافی نبود فاشرا دو رطل پیخ سعینه نیم رطل کمافیطوس مرزنجوش بر یکدیو وشت پودینه بادران اکلیل جوشانده آبزن کنند پس نشف رطوبت کرده زال چهار اونس گوگرد سه اونس مصطکی دو اونس قنچار درم مرهم ساخته گذارند اسیر تونک دهند حب مل غیر مقوق یکنیم مثقال هر روز بعده جلاب بلع کنند تا چهل روز یا هر شب آب گرم فرو برند تا پانزده روز غضاره خربق اسود بمرق مرغ دهند خون فصد نوشند مسکن مفاصل و نقرس هم سرکه عنصل نوشند بشیر خر تا شش ماه مداومت نمایند جا شایست جو بجز ضماد سازند افیون چهار درم زعفران دو درم شیر زیا بشیر گاو ساییده مغز نان آمیخته نیمگرم طلا نموده برگ کاهو بندند و گفته شاخهای مع شرط بر موضع وجع نهند و محجمه نار می گذارند و گفته حب بارا باسم صاحب عرق النسا صید کرده رگ نخود او را باسم صاحب مرض قطع نمایند به شود و گفته داغ از زراریح یا از صابون یک آهک دو بعسل آمیخته بر موضع وجع دهند و گفته اول حقنه بطبیخ دو نانخواه تر کرده کار کنند بعده فلفل گرد مسحوق بایشند پس فلفل بخمر انگوری سرخ سوده مالند برگ دو نانخواه یا بس مسحوق نیم درم بعسل لعق کنند مرلیهٔ وجع ورک و مفاصل هم و گفته حب سورنجان حب مکله معجون کاربوکو سیتو جلیخ اینتی کو داکر یکو انفع دهند روغن کاچوریس روغن قثاء الحمار سین سیاکید و روغن خراطین روغن اندور تیوس کاتا پلار نا التو دنیا کاتاپلار نا مفاصلی لبیتی منیتو و بنفیکانی ضماد کنند **قول صاحب فنبریر** فصد کنند قی نمایند مسهل دهند بعده بلیله زنجبیل تربد مقل پوست بیخ و ند برابر قند برابر همه ساییده نیم درم دهند شیره برگ لکاین نوشند گوگرد دو درم بدو رطل لبن البقر دهند اگر به نشود در سرین داغ دهند یا جانب بیرون خطی از دو رک گرم قدر چهار اصبع بعرض کشیده انگرد مسکه طلا کنند اگر داغ ریم کند آثار صحت بود و اگر مریض اقبال داغ نکند بالای خنصر و بنصر از دو رک گرم خطی کشند که بعصب هر دو اصبع رسد اگر اینهم نتواند بر سرین که جای اوست توتیای سبز نوشادر اشنان مرکی با آب لیمو ساییده طلا کنند و شرط زنند برگ نادهٔ کوفته بندند پخته شود پس تنگا فند اگر رفع نشود میان ساق شگافته رگ را بمناره کشیده برند و داغ کنند **دوا** خراطین یا بس سحوق نخود به یان برابر بعسل قدر کناره شتی حبوب بسته هر روز حبی خورد **دیگر** پوست درخت لکاین دوازده درم با آب ساییده نخیته گرم کرده نوشند تا هفته **دیگر** عظم آدم محرق شکر برابر دو مثقال دهند سه روز مسکن **دیگر** روغن آجر مشقالی یا تخم سداب دو درم یا طبیخ فوه بعسل یا حب بر الساعت یا حب ند دهند **دیگر** بر محل وجع شرط زنند بعده نوشادر زهر تلیه مومیائی توتیای سبز هر یک درم با آب لیمو سحق کرده طلا کنند و صبح کشایند تمام درد رفع شود **دیگر** روغن تنج یا روغن باشه روغن عقرب روغن مبارک مالند **دیگر** حنظل سبز طلا کنند **دیگر** پودینه بجز پخته یا زبل البقر گرم کرده یا سقمونیا بعسل آمیخته یا صابون حنا برابر با آب گرم آمیخته یا برگ سنبهه ساییده یا خردل ساییده یا برگ مازریون ساییده ضماد کنند **دیگر** زنجبیل سنوه پانزده زیبق یک سحق کنند که تکیه گرد و پس هر روز دو سه بار قدری مالند **عرق شاهنشاهی** جوز بویه قرنفل دارچینی پوست ترنج هر یک ده درم گل سرخ برگ حای نبفشه زنیاد هر یک دوازده درم زرنباد حب الغار اسطوخودوس هر یک ده نیم درم تریاق چهار درم آب شش رطل تا هفته تر داشته کشند نیست یک قاشق بشکر برای

عرق النسا و صداع بارد و وجع السن و فالج و وجع شکم اطفال و تسهیل حمل و ادرار حیض مفید **سفوف سورنجان** برای عرق النسا انفع زعفران درم
شیطرج چهار درم سورنجان ده درم سنا دوازده درم شکر برابر همه شش شربت **طبیخ سورنجان** هلیله بیست درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم
کاسنی تخم کرفس هر یک ـــ درم سورنجان دو درم آب دو رطل بزنند چون دو ثلث رطل ماند صاف کرده شکر ده درم آمیخته نوشند **حقنه** ایرسا کوفته
دو اوقیه آب رطل بزنند سوم ماند صاف کرده عسل یک نیم اوقیه ارکاماه اوقیه آمیخته صبح حقنه نمایند **حب سورنجان** صبر سورنجان هر یک درم سقمونیا
ربع درم گل سرخ دانق کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک نیم درم حب بندند یک شربت **حب سورنجان کبیر مقیئ زمنی** ایارج فیقرا ترید هر یک ده
شحم حنظل قنطوریون سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر یک پنج فرفیون زنجبیل شیطرج خردل فلفل جند هر یک یک حب سازند شربتی دو تا سه درم
حب که عرق النسا را در ساعت قلع کند مجرب پنج شش بار اطلاق مینماید هلیله زرد صبر سورنجان برابر حب بندند شربتی سه درم **روغن حنا** برای
عرق النسا و مفاصل نافع سود مو برگ حنا مع غنچه رطل آب دو رطل بزنند پس صاف کرده روغن کنجد نیم رطل آمیخته روغن سازند اگر برگ تازه بهم رسند
کوفته فشرده نصفی آب و روغن آمیخته روغن سازند قوی باشد **روغن خفاش** قسط قلع جند هر یک ـــ درم زراوند چهار درم عصاره مرزنجوش زیت
هر یک رطل خفاش نر ابوح دوازده عدد جوشانند که روغن ماند مزیل عرق النسا و نقرس و مفاصل **فصل نهم در وجع ساقین** کوکنار مدقوق چهار
عدد بابونه قدری صره بسته بشیر گاو جوشانند چون گرم شود لبره کماد کنند و بشیر شویند افیون مغره حب الغراب بروغن آمیخته گرم نموده طلا کنند برگ بید
بندند **دیگر** زبل معز دواشنه یک سائیده گرم کرده بمالند مزیل وجع زانو **دیگر** آب برگ تمر هندی یک پیاله نوشند مزیل وجع رکبه **دیگر** فلفل اسود
مسحوق به بیاض بیض آمیخته ضماد کنند مزیل وجع زانو **فصل دهم در وجع العقب** سببش یا زخم یا ضربه سقطه است که بر پاشنه رسد یا موزه
تنگ که بدان سبب پاشنه منضغط گردد یا انصباب ماده حار یا بارد بود **علاج** اگر بسبب زخم بود مرهم مناسبه گذارند اگر از ضربه سقطه بود مامیثا گل ارمنی
جدا جدا آب یا گلاب حل کرده مالند آب شدید البرد بریزند و باشد که بحجامت حاجت آید اگر بسبب انصباب خون باشد فصد کنند روغن گل مالند اگر انصباب
ماده بارده بود تنقیه کنند مسهل سودا و بلغم دهند روغن بابونه روغن قسط روغن فرفیون مالند اگر ریم کند با آهن یا ادویه اکاله کشایند و دهن جراحت وسیع کنند
تا ریم تمامه برآید پس حنا حضض بسرکه ضماد سازند اگر بسبب کثافت جلد زود پخته نشود قطعه دنبه تا نه بندند تا پخته منفجر گردد اگر بسبب تعطیل انفجار جمود و افسردگی
ماده بود آهن گرم کرده داغ عمیق دهند **فائده** اگر وجع کف پا بشدت بود و وضع یا عسر باشد عدس بسرکه پخته ضماد سازند اگر خون غالب بود فصد
مقدم دارند **بدانکه** سبب حرقت کف دست و پا سوء مزاج کبد است باید که شیره گاو زبان بدهن ورد آمیخته طلا کنند شیره کوهی بمالند حنا ضماد نمایند
فندق هندی بآب مالیده که قدر ربع درم آمیخته بمالند **فصل یازدهم در دوالی** مرضیست که عروق ساق بزرگ و سطبر گره گره شوند و سبز نمایند و اکثر
بکسی که اغذیه غلیظ مولده سودا خورد و کسانیکه بسیار ایستاده مانند چون حمالان و کهاران و پیاده روان پدید آید سببش خون سوداویست که در عروق ساق
ریزد اما اگر از خون بلغمی بود رنگ عروق سبز نباشد و گاهی عقب امراض حاده بسبب انتقال ماده پیدا شود و گاهی بسبب حرارت مزاجی یا عارضی جراحت گردد
و هر چند که دیر ماند عسر العلاج گردد **علاج** باسلیق زنند مسهل سودا یا بلغم حسب سبب هندقی نمایند و هر هفته ایارج فیقرا القدری گل ارمنی آمیخته مخورانند
ماء الجبن نوشانند و بعد تنقیه تام عروق برآمده را فصد کنند و قدر حاجت خون برآرند و ساق را بدست مالیده باشند تا دم غلیظ بسبب تحریک تمامه برآید

و از حرکت و اغذیه غلیظه مولده سودا پرهیز کنند و بعد تنقیه ساق را بعصابه بسته دارند تا منع انصباب ماده کند و باید که معتدل بندند نه سخت و هنگام بستن ابتدا
از کعب پا کنند و تا زانو ببندند اگر پیاده رفتن ضرور شود اول تدبیری که در داء الفیل آید بعمل آرند پس بتدریج مشی نمایند **فائده** بعد تنقیه ضماد کرنب زفت گرد از کرح
زبل بز جلبه تخم ترب نربت یا ترمس نرانده ضماد کنند آب گل خیرو بیضه مرغ لت کرده مالند **قول جالینوس** وقتی که قطع میکنند دوالی را لاغر میشود عضو چنانکه
سقفه میشود طریق غذا **فصل دوازدهم در داء الفیل** مرضیست که ساق و قدم از غایت غلظ بپای فیل ماند ماده اینهم در عروق و هم در اعضا
از غشیه ساق و کف باشد خلاف دوالی که ماده او محصور در عروق می بود و این مرض وقتیکه منفجر شد لا علاجست، اگر در ابتدا تدبیر کنند به گردیا ازدیاد باز ماند
**قول جالینوس** داء الفیل نمیرود زیرا که سرطانیست و گفته کسی که طحال او ردی بود و ممتلی از دم سوداوی بعد از کثرت مشی عارض میشود با و دوالی
و داء الفیل **فائده** اگر بسبب انصباب دم غلیظ سوداوی محترق پیدا باشد صلابت و ورم گرمی لمس و لون او در ابتدا سرخ بود و پس کبودی و سبزی گراید و
باشد که شقاق خفیف در آنجا پدید آید و گاه بود که شقاق قرحه گردد و ماده از و تراود و خاصه دیست که چون مستحکم گردد حس را باطل کند بسبب انسداد مجری روح
**علاج** فصد می باسلیق از جانب پای ماؤف زنند و بطبیخ افتیمون ما الجبن تنقیه نمایند بدفعات و اشیای حار قوی را لاسهال هرگز بکار نبرند که مزید سبب اند
و بعد تنقیه تن و منع انصباب ماده جهت تنقیه نفس عضو مابض رکبه زنند حجامت ساق کنند پس برای تقویت عضو اقاقیا را باب عصاره سیحة التیس طلا نمایند
و از مولدات سوداوی پیاده روی و از هرچه موجب انصباب ماده بر پا باشد پرهیز کنند و مدام پا را بر بالش نهاده دارند و حرکت ندهند و اگر برخاستن و رفتن و
سوار شدن ضرورت بود اول عفص اقاقیا گلنار صمغ عربی بر ساق و قدم طلا نمایند و از قدم تا ساق بعصابه بندند معتدل پس بتدریج حرکت کنند اگر ناشی بود عصا
بدست گیرد و زور بران عصا دهد و همین تدبیر مشغول باشد تا که خاطر جمع از انصباب ماده گردد و در عضو قوت تمام پدید آید اگر بسبب بلغم غلیظ باشد لین و ورم برد
لمس غلظ ساق و قدم **علاج** در هفته یک یا دو بار قی کنند و بحب سورنجان کبیر تنقیه نمایند مکرر و هر صباح اطریفل صغیر دو درم کنند زنجبیل هریک نیم درم
آمیخته دهند و جوع کشند و بعد تنقیه تام برای تقویت عضو صبر و اقاقیا جوز سرو تخم طلا سازند یا آب برگ سرو آب سیحة التیس پس برگ کهنه آمیخته مالند و بعضا
محکم بندند و ادویه و اغذیه مجففه بکار برند و عند حرکت آنچه اول گذشت بعمل آرند و این دواء العبدی طلا کنند که محلل ماده است تخم کرنب ترمس نطرون زبل بز جلبه
رماد چوب رز برابر طلا نمایند و یک دو روز بگذارند و از هرچه بلغم افزا و محرک پا باشد پرهیز نمایند **فائده** داء الفیل قوی را اگر کرا ابتدا نرسانند بحال او بگذارند اگر
جراحت شود و بیم آنکه باشد هیچ تدبیر برابر قطع نیست و ممکنست که اگر مسهل بلغم و سوداوی و فصد مبالغه کنند این مرض رفع شود **قول جالینوس**
برای داء الفیل ما الجبن نیکوست با و اسهال کنند زیرا که آنها تا امسهل بدوای حار نمیکنند **دوا** پوست هلیله زرد عدد و به بن خروع بریان کرده ببول گاو و سائیده
دهند چند روز بعد تنقیه بداء الخربق اسود برابر پرهیز روز دو یا چهار درم با شیر گاو دهند

# باب بستم

## در حمیات

تب مرضیست کثیر الوقوع متوافر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او با هم متباعد تمام دارند پس در معالجه وی تفتیح و عدم تساهل واجب تر از سائر علل باشد تا که
طبیب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحارین و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات که بدان تعلق دارد از اجتناب شرب مسهل روز بحران خصوص
در حشیشه و امثال آن واقف نباشد وی را بالعلاج حمی قیام نمودن اکبر کبائر است **بدانکه** حمی حرارت غریبست که در دل افروزد یا در عضوی دیگر افروخته از انجا
بدل آید و هر خونیکه باشد از دل بتوسط روح و خون و شرائین در همه تن منتشر شود و آن را گرم سازد و سائر افعال طبیعی یا بعض آن را ضرر رساند حسب ت
و ضعف سبب و افعال طبیعی انتهای طعام و آب و نشستن و برخاستن و رفتن و خفتن و سخن کردن و جماع نمودن مانند آنست در اینکه حرارت غضب و تعب
و غم و غیره سبب حمی نیست مگر وقتیکه بدان حد رسد که بافعال طبیعی ضرر رساند و بروح یا اخلاط یا بمنافذ آویزد سبب حمی میگردد و بامداد حرارت غریبه الا حرارت
و انفعالی غریزیست غریبی **فائده** حرارت سه اند غریزی اسطقسی غریبی اما حرارت غریزی عبارت از حرارت غذائیه منیست که مستفاد شود از
مزاج و قوام بدن و ذلک بعبوت و حرارت عارضی از وی حاصل آید تا نشان حیات در بدن بماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبه با هیت نیست بلکه
تفاوت بینهما از انست که غریزیه جزو مرکب و مصلح بدنست و غریبه ضد او اما حرارت اسطقسی جزئیست از غریزی که تکلم آن غریبه کرده است و تا بقای آن تا
بیه در حیات و چه بعد وی از انست که میت سیاه و متعفن میگردد و اگر چه او در برف دفن کنند اما حرارت غریبه حرارت نا طبیعی است که حادث شود در مرکب حمی
از نشان اوست ایذای بدن **بدانکه** مایه ترکیب تن آدم سه جنس است یکی اندام اصلی که بنیاد تنست و حاویست رطوبات و ارواح را که در وست چون عظام
و عروق و غیره دوم اخلاط و دیگر رطوبات که در تجاویف تنست چون مغز استخوان و منی و غیره سیوم ارواح و ابخره که در تن مانند هوا پراگنده است و حرارت
حمی هر سه جنس را گرم میسازد پس اگر حرارت غریبه اولا باعضای اصلی آویزد پس بارواح و اخلاط این را حمی دق گویند و اگر حرارت غریبه اولا و اندر دیگر
رطوبات آویزد پس بارواح و اعضا رسد آن را حمی خلطی گویند و این بسیط بود یا مرکب بسیط حسب اخلاط چهار است و مرکب بسیار و اگر حرارت غریبه اولا
بارواح و ابخره آویزد پس باعضا و اخلاط آن را حمی یومی نامند **بدانند** که اسباب حمی بیرونیست یا درونی اما بیرونی هفت اند یکی عفونت هوا دوم ابخره
که بهوا آمیزد سوم کثرت جلوس در حمام و غیره چهارم نوشیدن و نشستن در آبهای بد چون آب معدن زاک گوگرد و غیره پنجم جلوس در آب یا در گرم
ششم دفعة وقوع حرکت یا ریاضت قوی غیر عادت هفتم بیخوابی اندیشه اندوه و غیره اما درونی نیز هفت اند یکی عفونت اخلاط دوم غلبه خون یا صفرا سوم اما
و ریشها چهارم از قوت وهم و اندوه چنانکه کسی ترسد که بیمار شود و بدان هم بیمار گردد پنجم بازایستادن استفراغ عادیه ششم اکل غذا غیر اتفقه مزاج هفتم ناخفتن
مقدار کفایت از طعام و شراب **فائده** اگرچه رعایت بحران در اکثر امراض مفید است اما در حمیات واجب تر چه بارها مشاهده شد که مسهل روز بحران واقع گردید
و باعث هلاکت شد و گاهی می بود که در روز غیر بحران نوبت می آید و در روز بحران یوم راحت میباشد پس درینصورت در بعضی ایام که روز بحران قوی نیست مثل
ششم غیره مسهل دهند و روز نوبت ندهند که خطر است بدین وجه که مسهل وقت یکشم یا پس شب باقی مانده دهند تا وقت نوبت عمل مسهل منقطع گردد و این

بسبب اطلاع مریض باهر بودن ضرورست چراکه بعضی بعد دو ساعت و بعضی را بدیر عمل میکند داولی آنکه بعد گذشتن اسبوع مسهل دهند مگر آنکه ماده مهیا بود
و موجب حدوث آفت عظیم باشد که درین وقت روز بحران و قبل از سابع هم داده میشود و اگر خلط در معده بود قی و اگر در امعا بود مسهل دهند و در ابتدا نوبت خواب ممنوع است
خاصتہ که قشعریره و نافض محسوس شود و در احشا ورم باشد زیرا که مانع حرکت ماده سوی خارج است مانند اختلاط نافع و وقت انتهای تب کم ضرر دارد و آب سرد
در حمی شدید الحرارت خصوص بمتادین و قوی المزاج مفید و با آنکه ضعیف الاحشا بوند یا ماده غلیظ و خام باشد مضر **انتباه** در بعضی امراض چون حمی محرقه در
چهارم بحران رعاف شود پس هرگاه دانند که رعاف خواهد شد باشوربه نمایند الا عند ضرورة و نیز بعد باشوربه رجلین و ادویه در پوشند چه اگر بعد باشوربه محجمه استعمال
کنند البته هوا خواهد رسید **قول بقراط** اهلیه در حمیات ندهند که ضرر بکبد میرسانند و منظار یامی آرد و اگر بدادنش ضرورت شود بمقویات معده و کبد
دهند و در حمیات گرم ترنجبین ندهند اگر حاجت بود با آب آلو و آب تمرهندی دهند اگر در احشا ورم بود سکنجبین ندهند و در مزاج صفراوی اشربه شیرین ندهند که خوف
استحاله آن بصفراست خلاف شربت نیلوفر که این خوف ندارد بجا بیسه فیه و اختلاط آب کثیر در شربت مانع استحاله آن بصفراست و شیره ها و ترنجبین نیز مستحیل
بصفرا اند و سکنجبین و سائر حموضات مصلح آنند ترنجبین در حسبه محدث آفات است تنها ندهند اگرچه مصلح بحموضت باشد روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است
و روغن بادام نعم البدل در تنقیح تقلیل اولی اکل عدس بعد زوال حمیات مانع نکس است و در حمی نوبی جهد کنند که نوبت در خلوی معده گذرد **قول لازروبیرو** در حمیات
ادویه طیبه چون خمیره صندل گلاب ندهند که ماده را سوی قلب میرسانند و گفته وقتیکه در حمی ضعف و غشی پدید آید عرق مشک دهند و گفته اگر بعد انقطاع حمی
یا اسهال ضعف پدید آید گت شیر خورانند که بسرعت قوت می آرد و گفته اگر محموم بحایض جماع نماید فوراً حمی رفع گردد **فائده** صاحب حمی یوم را اگر حال صاحب
کنند که غذا دهند و طبیب غلط کند و نه در حال بگردد و نبض دیگر شود پس اگر تن لاغر و خشک و مزاج گرم باشد بدق و اگر مزاج صفراوی بود بغب یا بمحرقه و
اگر فربه و کثیر الدم باشد بمطبقه گردد و باشد که خون گرم شود و تب عفونی گردد **انتباه** وقتیکه حمی یومی گساره و عرق نکند یا کند اما اثر تب در تن و عروق باقی
بود و مدت انحطاط تب دراز باشد و بسر گساریده شود و صداع زائل نگردد باید دانند که نبض دیگر شد [illegible] اگر تن لاغر [illegible] گرم بوند و باقی حرارت در همه تن همواره ثابت
باشد و بعد اکل غذا حرارت تب ظاهرتر گردد و نبض مستوی و با نظام بود اما بعد فرو نشستن مائل باشد آثار انتقال او بدق باشد و اگر چشم ورمی و عروق ممتلی
و بر خاسته شود و رخسار افروخته و نبض عظیم باشد آثار نقل او بسونوخس باشد اگر فتراتا پدید آید و نبض مختلف و صغیر شود و اندرون بسوزد و تن گرانتر گردد
و پیچ افزاید آثار نقل او بحمی عفن باشد **بدانکه** در حمی خلطی روز نوبت اگر نوبت راست نمی آید هیچ استفراغ نکنند چه حرکت ماده زیاده شود و ضرر رسد اگر
ضرور باشد وقتیکه نوبت گذرد نمایند و اگر تب لازم باشد وقتیکه آهسته شود کنند پس اگر قوت قوی بود یکبار اخراج نمایند و اگر ضعیف بود اول باشربه بارد
مزاج را باعتدال آرند و قوت هم پس استفراغ نمایند و اگر مابین قوت و ضعف بود بتفاریق کنند و در فصد انتظار نضج نمایند چنانکه در دیگر افعال لیکن اگر دانند
که خلطی دیگر حرکت خواهد کرد هم در آغاز مرض که هنوز قوت برجا باشد استفراغ کنند اگرچه اخلاط خام بوند و وقت نزدیکی انتها هیچ خلط را حرکت نشاید داد تا که
نضج ظاهر شود و اکثر باشد که وقتیکه طبیع نضج تمام کرد خلط را دفع کردن آغاز نماید پس اگر طبیع کار خود میکند بطبیع گذارند و اگر در کار طبیع قصور بینند بچیزی لطیف
مدد دهند و اگر طبیع هیچ دفع نمیکند استفراغ نمایند **فائده** اگر مریض کثیر الخلط و تن آبادان باشد استفراغ کنند و اگر خشک و لاغر بود بتعدیل مزاج پردازند
و اگر در بدن ماده کثیر بود و از موضع بموضع گردد و مریض بیقرار باشد و ترسند که کثرت خلط قوت را مهلت نضج ندهد یا ترسند که سرسام یا در عضوی ورم

ادرار کنند اگرچه آثار نضج پدید نباشد استفراغ باید کرد پس اگر میل ماده سوی معده بود بقی واگر سوی امعا باشد بمسهل واگر سوی کبد بود بمدرات بول واگر بمعقر
کبد باشد باسهال واگر سوی امعای زیرین بود بحقنه وشافه اخراج سازند **انتباه** در حمی عفنی اگر ماده گرم ورقیق بود یا غلیظ باشد اما نضج یافته ودتن
برگذشت وحرارت غریزی تمام وقوت قوی احشا سلامت باشد وتشرب آب سرد عادی بود از شرب او باک نیست بلکه نفع میدهد واگر ماده خام وغلیظ بود و
در جهدء وجگر ضعف باشد یا در عضو درونی ورم بود یا در عضوی وجع باشد یا حرارت غریزی ضعیف بود یا لاغر باشد آب سرد نباید داد ودر تپهای عفونی
نزد نوبت ووقت غلبه نوبت چیزی که بغذا ماند ندهند لیکن اگر مریض عادی بأکل غذای کثیر بود از غذا یکبار باز نگیرند نه در وقت ابتدای نوبت نه بوقت تزاید
نوبت نه بوقت انتهای نوبت نه در امراض حاده نه در کسیکه قوت ضعیف باشد که خطاست واگر طبع مریض آرزوی چیزی کند که سودمند باشد غنیمت دانند
واگر غیر آن کند نیز دادن رواست لیکن اگر وقت انحطاط یا وقت گساریدن تب وقت عادت غذای بیمار باشد نیک باشد وهند واگر تب گردان و
نوبت بی نظام بود غذا وقت عادت دهند یا هر وقت که آرزو کند ودر فصل تابستان قبل از آنکه روز گرم شود دهند بتفاریق کثیر ودر زمستان وقت دوپهر
باندازه دهند واگر مریض طفل یا پیر باشد از غذا باز نگیرند لیکن بسیار هم ندهند ویکبار هم ندهند وحال مردم جوان وکهل درمیان حال پیر وکودک باشد واگر دهند
فضلهٔ غذائی یاد رمعا تقل باشد تا که بر آید غذا ندهند **فائده** اگر در حمی حاده رقت بول ثقل سر صداع شدید تنفر از روشنی پدید آید آثار حدوث سرسام بود واگر
گوهر دماغ ورم کند روز چهارم بمیرد واگر از ین گذرد خلاص یابد **فصل اول در حمی یوم** واین اکثر در یک شبانروز منقضی گردد وبشرطیکه بجنس دیگر
منتقل نشود وگاهی بندرت سه روز ماند پس اگر از ین مقدار تجاوز کند دلیل انتقال او بود وبعضی بر آنند که تا شش روز نیز میماند سبب او بدنی یا نفسانی یا خارجیست
اما بدنی چون تعب وریاضت واستفراغات واوجاع واورام وسده وعطش وجوع وتخمه وشرب خمر واکل اغذیه وادویه حاره وزکام ونزله وغیره اما خارجی چون
مکث در حمام وآفتاب ووصول هوای گرم وسرد ودخول در آب بارد وترک حمام وکثافت بشره وغسل بآب زاج وگوگرد وغیره اما نفسانی چون غم وهم وفکر
وغصه وخوف وغیره **بدانکه** حمی یوم از هر سبب که باشد تعلق بروح دارد وروح سه است پس بهر که متعلق شود آنرا بهمان نام موسوم کنند مثلاً حمی یوم
طبیعی ویوم نفسانی ویوم حیوانی پس اگر تعلق او بروح طبیعی بود تقدم تخمه وسوء استمرا تناول اغذیه واشربه وادویه گرم گواه باشد واگر بروح حیوانی
تعلق گیرد تقدم غم وفرح وحرارت حمام وغیره شاهد بود واگر بروح نفسانی متعلق بود تقدم هم وفکر وبیخوابی وغیره گواهی دهد **فائده در ذکر آثار
وعلاج بر سبیل کلی** وعلامات او علی الاطلاق نه است یکی آنکه درد ونافض نبود وگاه باشد که قشعریره پدید آید ونادر باشد که لرزاند دوم آنکه اطراف سرد
نشوند سوم آنکه در مقدمه او کسل وتکسر وغنودن کمتر باشد وصاحب او چون بحمام رود قشعریره نیاید واگر آید باید دانست که حمی عفنه است چهارم آنکه
نبض مائل بعظم وتواتر بود ودر صغر واختلاف نباشد واگر اختلاف بود بانتظام باشد مگر آنکه قبل از تب چیزی بوقوع آید که عدم انتظام از وی بود چون
تعب وسوزش احشا وبسا باشد که از شدت برد هوا یا از اسباب یبوست از نبض صلب شود وممکنست که حرکت انبساط سریع تر وحرکت انقباض
بطی تر بود واگر حال نبض بعسر دریافت شود در حال تنفس نگاه کنند پنجم آنکه حرارت او تیز وسوزان نباشد بلکه مستوی بود مثال حرارتی که از ریاضت معتدل
پدید آید ودر مردم مست از شرب شراب ششم آنکه اثر نضج در بول روز اول پدید آید هفتم آنکه رنگ رو بر قرار بود مگر آنجا که سبب او چیش وغم وتخمه باشد
هشتم آنکه ابتدای او نرم وآهسته باشد ودر روزگار تزاید از دو ساعت زیاده نبود واز اعراض چون خشونت زبان وتواتر نفس وجز آن که از لوازم حمی عفنه

است هیچ نباشد و اگر صداع یا درد پا و یا ربو بجبر وگساریدن تب زائل گردد و خاصه حمی یوم است که بعرق پاکیزه باندازه بگسارد پس اگر عرق مفرط بود حمی یوم نباشد
نهم آنکه از یک شبانروز تجاوز نکند مگر بندرت باشد که سه روز کشد و چون ازین گذرد حمی یوم نباشد بل انتقال نموده ببعضی **علاج** صاحب این مرض را از غذا باز
ندارند مگر آن را که سبب تب تخمه باشد و درین تب غذای لطیف سریع الهضم دهند و آنرا که صفراوی مزاج بود و یا در آغاز تب ذراشا یافته باشد اگر هم اندر آغاز چند
لقمه نان بگلاب یا آب انارین یا بشراب ممزوج آب ترکرده خورانند بهتر باشد اگر بسبب ریاضت و تعب و جوع باشد بآسایش و استطعام توجه نمایند اگر از سده
و بستگی مسام و کثافت بشره باشد ریاضت معتدل کنند بخرقه درشت و دستهای مختلف بالندیس در حمام برند و غذا وقت انحطاط تب دهند و چون تشنه شود از آب
سرد باز ندارند مگر آنکه در احشا ضعف بود و تب از برودت باشد که در نصفت از نوبت تب آخرتر باید داد و در حمی یوم هیچ یکی از استفراغ نباید کرد مگر سه کس اول آنکه
تب او از شدت امتلا بود دوم آنکه تب او از کثافت بشره و بستگی مسام باشد و اندرون ممتلی بود سوم آنکه تب او از تخمه باشد بدانند که در آخر حمی یوم حمام بسیار مفید
خاصه که سبب او بستگی مسام و کثافت بشره سبب بود اما خداوند زکام را نشاید مگر آنگاه که تب خفت گیرد و نزله نضج یابد و ایضا صاحب تخمه را تا آنکه طعام هضم نشود
حمام روا نباشد و در جمله صاحب حمی یوم را باید که در هوای حمام نایستد لیکن در آب و چند آنکه تواند ماند بغیر تعب روا باشد مگر کسی را که تب او از کثافت بشره باشد آنرا
در هوای حمام بسیار ماندن و عرق آوردن نفع تمام دارد **فائده** اگر حمی یوم بسبب غم باشد تقدم غم و غور عینین و صفرت و یبوست وجه یا سفیدی آن و ضعف و صغر
نبض و ناریت بول و حدت وقت برآمدن بول **علاج** بحکایات خنده آور و بازیهای عجائب و الحان طرب افزا دل مریض خوش سازند شربت صندل یا شربت
حماض بگلاب یا مفرحات بارده بچهار عرق دهند صندل گلاب لعاب اسپغول آب برگ خرفه بقدری کافور بر سینه طلا کنند عطریات بارد رطب و نخلخه های بارده
مطیبه بویانند بدن بمالند و بعد تسکین حمی بحمام معتدل الهوا شیرین نیم گرم برند و غسل کنند و آبزن نمایند و بعد حمام و آبزن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو
با آهستگی در بدن مالند و بجای معتدل دارند و ریاحین مناسبه حاضر دارند و از جماع منع نمایند و بدین تدابیر ملازم باشند تا که بحال آید و از انتقال حمی محفوظ
مانند و اسفاناخ ماش مقشر کدو کشک شعیر بمغز نیمبخت بچه مرغ خیار ماهی تازه خوردوغ تازه فالوده بدفعات اندک اندک خورند و قدری خمر نوشند اگر بسبب هم
باشد آثار او مثل غم اما درین نبض بغایت قوی بود **علاج** آنچه در غمی گذشت بکار برند اما در غمی باعانت دل میکوشند درین باعانت دماغ متوجه گردند
بدین وجه که عطریات و ریاحین تازه مطیبه بویانند شربت بنفشه بچهار عرق دهند و هرچه مزیل اندیشه باشد بکار دارند فرق در غم و هم آنست که مطلوب صاحب
غم فوت شده و حصول او ممکن نباشد یا صاحب مطلب از وصول آن عاجز بود و مطلوب صاحب هم فوت نمیگردد و از حصول آن عاجز نیست مگر بجد و کد حاصل
میشود و اگر بسبب فرح باشد آثار او مثل غمی اما اختلاف نبض بیشتر از غمی باشد **علاج** ازاله آن بترس کنند شربت سیب شربت صندل بعرق بیدمشک دهند قدری خمر
نوشند و آنچه در غمی و همی گذشت بکار برند اگر بسبب فکر باشد آثارش مانند غمی **علاج** هرچه در همی گذشت بکار برند اگر بسبب غضب باشد سرعت عین برآمدگی
و سرخی وجه و عظم نبض و حمرت بول و باشد که دست و دیگر اندام بلرزد و نبض شاهق متواتر ممتلی بود و اگر خشم مع خوف بود رنگ روی زرد بود **علاج** برفق و مدارا
و سخنان ملائم تسکین خشم کنند و بحکایات خنده افزا و غیره مشغول سازند گلاب کافور صندل بنفشه نیلوفر بویانند و بر سینه طلا نمایند گلاب بر سر و صدر ریزند شربت
سیب شربت زرک شربت صندل شربت انارین شربت لیمو شربت نارنج دهند و در حمام شیرین معتدل الهوا برند و در آبزن نشانند و اغذیه بارد رطب ماء الشعیر
خورند و خواب کثیر نمایند و از حرکت عنیف و جماع و خمر و اغذیه گرم پرهیزند اگر بسبب فرح مفرط بود آثارش مثل غضبی اما تواتر نبض کمتر بود و هیئت چشم عکس هیئت

چشم غشی باشد علاج سوای سرور و فرحت هرچه در غشی گذشت بکار دارند اگر بسبب سهر مفرط باشد غور عینین تهیج پشت چشم و وجه تهیج بدن تیرگی بول
صفرت لون وجه صغر و ضعف نبض تکسر و اعیا اندام علاج حیله کنند که خواب آید روغن بنفشه و روغن کدو در بینی مالند طبیخ بابونه بنفشه نیلوفر کنگر شعیر
کوکنار بر سر فلول کنند و نیز روا بر سر لویشیده بخار این طبیخ قدری روغن بنفشه آمیخته بدماغ رسانند اطراف مالند شربت خشخاش شربت بنفشه
ماء الشعیر کدو خشخاش طبیخ بود و گلاب که بخمر ممزوج بود دهند و دهان مرطب سازند بنفشه نرگس بویند گلاب بید مشک نقند دهند و چون تب بانحطاط افتد
در حمام روند آب شیرین کثیر نیم گرم بر سر ریزند بتکرار و در آبزن نشینند و از حمام زود بر آیند تا عرق نیاید و بعد حمام اغذیه لطیفه چون بچه مرغ اسفناج کدو شعیر
بروغن بادام خورند خمر ممزوج نوشند و از جماع و اشیای یبوست آور پرهیزند اگر بسبب خواب طویل یا ترک حمام و ریاضت معتاده باشد تقدم آن امتلاء و ثقل
و اختلاف نبض و غلظ بول علاج بحمام برند و عرق آرند آب نیم گرم بر بدن ریزند ریاضت معتدل نمایند تقلیل ماکل و مشرب کنند و دلک بدن کنند
اگر سبوس گندم تخم خربزه و قدری نمک باریک ساخته بر بدن مالند بهتر شربت ازکامه اصل السوس قند دهند غذای لطیف زود هضم قلیل المقدار
خورند و منع از خواب بسیار و خمر کنند اگر بسبب تعب باشد تقدم آن یبوست بشره و صغر نبض مائل بصلابت و غسل تعبیت بدیگر اعضا اگر بتر نماید و ظهور اعیا
و باشد که سرفه یابس و صبغ بول پدید آید علاج باستراحت و خواب کوشند شربت لیمو آب انار و بین چهار سرق دهند چون تب تسکین یابد بآب شیرین نیم گرم
حمام کنند و بدن با آهستگی مالند و بعد حمام نشف آب کرده روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن گل برفق مالند بعده مرغ یا بچه صغرت ببیض نیم برشت بقول بارده
خورند قند بگلاب آمیخته نوشند جامه نرم پوشند فواکه بارده رطب خورند اگر شراب خوار بود و طلب نماید ممزوج بآب دهند از جماع و اشیای یبوست آور پرهیزند احتیاط دارند تا عرق نیاید
چه در حمام و چه در خارج آن اگر بسبب استفراغ مفرط باشد تقدم آن علاج اگر بسبب قی و اسهال باشد و سبب قی تا بو بحبس او کوشند از اتحیه خورانیده باشد در بحث قی و اسهال
ذکر یافته و شکم بروغن مصطکی یا روغن سنبل ترکرده گرم گرم بر معده نهند اگر حمی سخت گرم و عطش بود صندل گل سرخ اقاقیا بگلاب و آب ورد و برگ بید بر قلب
ضماد کنند بیخ بزرگ سماق خورند اگر بسبب فرط قی اسهال ضعف تمام بود ماء اللحم خمر رقیق دهند اگر بسبب برآمدن خون بفصد رعاف وغیره باشد برای
تسکین صفرا اشیای سرد مرطب بکار برند فائده گاه باشد که فصد کنند و دم از مقداری که باید کثیر گیرند و بسبب حرکت ساکنه و اخلاط بحرکت آیند تعفن
روح کرده تب آرند باید که بزودی فصد کنند و خون کثیر گیرند تا وهمی بعفونت انتقال نماید اگر بسبب شدت وجع باشد تقدم وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان
وغیره علاج بازاء مرض عضو ماؤف و تسکین وجع کوشند وقتیکه سبب زائل گردد عرض نیز رفع شود و اگر بعد رفع وجع حمی باقی بود هرچه در تعبی گذشت بکار
برند اگر بسبب غشی باشد بعد غشی پدید آید سقوط قوت و ضعف نبض پیدا بود و از آثار دیگر هیچ نباشد و حال نبض بحسب حرارت و برودت مختلف میباشد
وقتیکه سردی غالب آید باطل گردد و چون حرارت افروزد سریع شود و در اکثر حال صلب و ددودی بود علاج هرچه در غشی گذشت بکار برند و ماء اللحم بیض نیمبرشت و مرغ
زود گوار بود خورند و اگر ماء اللحم بشراب دهند بهتر که فورا قوت بحال آرد و از تب اندیشه نکنند و بعد زوال غشی اگر تب باقی بود با احتمال اشربه و اغذیه بارده رطبه
ذی عطریت بوند تطفیه حرارت کوشند مفرح یاقوتی شربت صندل شربت حماض شربت سیب شربت بعرق گاو زبان گلاب دهند اگر بسبب جوع مفرط باشد
ضعف و صغر نبض بود باشد که مائل بصلابت بود علاج کشک شعیر کدو اسفناج بروغن بادام اندک اندک خورانند چون هضم شود اسفیدباج و دیگر اغذیه سرد و تر دهند
و بحمام برند در آبزن نشانند بعد آن روغن بنفشه روغن بادام روغن کدو مالند اگر بسبب عطش مفرط بود علاج آب باید مضمضه و غرغره کنند پس اندک اندک

نوشند شیرهٔ خرفه آب تمر هندی آب آلو آب انار ترش آب خیار ترش سکنجبین برف سرد کرده دهند و بعد تسکین حمی در آب سرد آیند اگر هوا خوش بود و مغز تر آب
ریزه مغز بادرنگ دهند بجوب و آسایش کوشند اغذیه بارد رطب خورند اگر بسبب سدهٔ عروق باریک که در همه تن منتشر اند باشد بسبب سده یا ماده غلیظ از جهت
یا امتلای دم و شناخت این عسر است زیرا که حمی عفنه مشابهت تمام دارد و باشد که مانند حمیات خلطی یکبار دو باز گیرد و مدت بقایای این حسب قلت و کثرت سده
است اگر سده بسیار بود سه بلکه شش روز ماند و اگر کمتر بود زودتر گسارد و بشرطیکه در تدبیر خطا نرود و هر گاه در یومی قشعریره و لرزه آید دلیل نقل او بعفنه باشد عدم تحلیل
اسباب اصلاً و نوبت این طویل بود و باخر عرق نکند نبض صغیر بود پس اگر بدن منتفخ و متمدد و اورده برآمده و روی سرخ باشد بسبب امتلا بود والا از خلط غلیظ —
علاج در امتلائی اول فصد کنند اگر بعد فصد وجع در جانب چپ پدید آید باز فصد نمایند اگر امتلای مفرط بود بچیزی ملائم تلیین کنند و بعد فصد و تلیین برای
تفتیح سده سکنجبین بزوری معتدل شربت دینار ماء الشعیر دهند گلقند عرق کاسنی عرق بادیان گلاب نوشند و قبل از تنقیه زنهار با فتاح نکوشند که ضرر دارد
و چون تب با نحطاط افتد بحمام برند زمانی طویل در آبزن نشانند آرد جو آرد باقلا سبوس گندم تخم خربزه سائیده بر بدن مالند و غسل نمایند و اگر معاودت
کند و بنوبت همی آید باید که چهار ساعت قبل از نوبت در حمام برند و در آبزن نشانند بعده در بیت مسلخ چیزی پوشیده خوابند تا عرق آید باشد که بدین
تدبیر نیاید نخود آب ماش مقشر خورند اگر حرارت کثیر بود کشک جو شربتها می دهند و تدبیر امتلا بعینه مثل سونوخس است پس اگر سال و عمر و سحنه و قوت و فصل
و عادت مریض موافق باشد چندان خون گیرند که خوف غشی شود و در انواع حمی یوم خوف است که بدق باز گردد و خلاف این نوع اگر سده بسبب خلط غلیظ باشد
تدبیر آن آنست که در امتلائی ذکر یافت مگر فصد که بدان حاجت نباشد بالفرض اگر بحسب حاجت فصد کرده شود اما خون کثیر هرگز نبرارند شربت افسنتین
سکنجبین بزوری گرم طبیخ بادیان پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس و هر چه ملطف بود دهند دلک کثیر در حمام نمایند کشک جو بقدری بادیان پخته و آب و بس
به روغن بادام خورند اگر بسبب درشتی و کثافت بشره و انسداد مسام باشد سبب او ترک حمام و غسل یا وصول گرد و غبار در سفر یا سرمای شدید یا حرارت آفتاب
یا غسل با آبهای قابضه چون آب زاج و آب شب و آب شیرین که شدید البرد باشد آثار او آنست که عقب اسباب مذکوره پدید آید و پوست بدن بلمس درشت نماید
و در چشم و روی قدری انتفاخ ظاهر بود و نبض سریع و بول زرد بود و باشد که سفید بود و چون دست بر جلد نهند حرارت تب چندان محسوس نشود و چون
ساعتی نهاده دارند گرمی او زیاده تر نماید علاج بخانهٔ گرم نشانند و خسپانند و بدن آنرا باهستگی مالند و بجامهٔ نرم و گرم در پوشند تا عرق کند پس
هر گاه که تب با نحطاط افتد بحمام برند و زمانی طویل دارند و سبوس و غیره که در سدی گذشت مالند تا عرق آید و آب بکار برند مگر کسی را که ترک حمام سبب باشد
را طبیخ بنفشه بابونه اکلیل بر بدن ریختن صواب باشد در همه صورت و باید که عرق که آید آن را نشف کرده باشند روغن شبت روغن بابونه روغن قسط
روغن سوسن بر بدن مالند و بار بجامه پوشند و بیرون آورده ساعتی در مسلخ دارند اگر خواب آید خفتن دهند بعده تیهو دراج بریان یا لحم گوسفند
نخود پخته دهند ترنج مزه یخوش بویانند پس اگر آثار بستگی مسام باقی بود تعریق کفایت کند تا که مسام بالتمام نکشاید شراب ندهند اگر بسبب تخمه باشد و این اکثر
کسی را که با امتلای معده یا بر سوء هضمی حرکت و ریاضت کند یا در آفتاب بسیار نشیند پدید آید فساد غذا در معده و جشای دودناک و اعراض مطبقه چون
حمرت چشم و روی سرعت و عظم نبض و شدت حرارت تب یا ضعف بول در اکثر و گاهی صبغ آن و وقتیکه بوی جشا بگردد و چون بحالت آید آثار زوال تب بود
و باشد که تب مذکوره چهار یا هفت نوبت یکبار دیار آید و یومی باشد نه عفن و دیگر علاج اگر بقی و اسهال غذای فاسد بر آید بند نکنند بلکه هر زمان جرعهٔ

آب گرم دہند تا معدہ پاک گردد پس از انحطاط بگرمابہ برند و در آرند بعدہ برای تقویت معدہ گلقند سکنجبین سفرجلی یا سادہ دہند آب برنج آب سیب شیرین سرد نمایند
گل یک آمیختہ باتش نرم روغن ساختہ پارہ پشم یا صوف آلودہ نشرند تا روغن از و برآید پس آن پشم را گرم کردہ بر فم معدہ بندند روغن مصطکی روغن گل بر
معدہ مالند واگر باستفراغ خلط دیگر نیز برآید و قوت ضعیف باشد حمام نکنند و برای حبس طبع سفوف حب الرمان شربت لیمو شربت غورہ شربت انار جبہ
حصرمیہ رمانیہ سماقیہ زرکیہ خورند واگر طبع قبض بود کار عسر باشد باید کہ بہ تنقیہ معدہ و امعا کوشند مثلاً اگر تہوع و غثی باشد و غذا در معدہ قی فرمایند واگر در
امعای علوی یا قعر معدہ بود طبیخ مسہلہ دہند واگر در امعای سفلی باشد شافہ حقنہ بکار برند و بعد تنقیہ حمام کنند ضماد مقوی بر معدہ گذارند و جوع و خواب مفید
و بعد مفارقت حمی غذای خفیف دہند و ہر چہ بر معدہ گذارند بسیار گرم بالفعل باشد زیرا کہ نیم گرم مضعف معدہ است اگر بسبب ورم اعضای ظاہری چون بن
ران و بغل پس گوش باشد اول ورم پس تب پدید آید و روی سرخ منتفخ باشد نبض سریع عظیم مائل بصلابت و بول سفید بود **علاج** اگر ورم در بن ران بود باسلیق
واگر در بغل باشد اکحل اگر در پس گوش بود قیفال زنند پس تلیین طبع با دویہ مناسبہ کنند و تقلیل غذا و ترک اغذیہ خون افزا نمایند و در ابتدا ضمادہ سرد
و مقوی گذارند و عند استعمال ضمادہ شربت سیب شربت انار شربت لیمو شربت نارنج دہند عطریات بویانند تا دل و دماغ و فم معدہ قوت یابد و ابخرہ
کہ از استعمال رادعات برخیزند بدینہا بازنگردند و افراط در تضمید مبردات ننمایند تا مادہ خام نماند و کشکاب اسبغول شکر در تلطیف ابخرہ و تقویت قلب اسہل
و چون حرارت ساکن شود اما ورم باقی باشد محللات منضجات گذارند و از خمر پرہیز ند اگر بسبب حرارت آفتاب و گرمابہ و آتش باشد تقدم آنہا میل نبض بصغر
و سرعت و تنفر از شعاع و حس سر و چشم و کثرت حرارت والتہاب در سر پس اگر از گرمی آفتاب بود ظاہر تن گرمتر از باطن نماید و عطش بسیار نباشد و نفس بحال بود
اگر از گرمی آتش و حمام باشد شدت عطش عظم نفس پیدا باشد **علاج** روغن گل یک سرکہ نیم گلاب دو یا برف سرد کردہ بر سر ریزند از صندل گلاب کافور آب کشنیز
تخلخہ سازند و خرقہ آلودہ بر سینہ و سر گذارند در مواضع باردہ دارند صندل خس گلاب بویند شربت بنفشہ شربت نیلوفر شربت نارنج شربت ترنج شربت غورہ شربت
شربت لیمو با آب انار بن آمیختہ سرد کردہ یا شربت از تمر ہندی نبات سکنجبین گلاب ساختہ نوشند و بطبیخ بابونہ بنفشہ اذخر نیلوفر شگوفہ بید شاہسفرم پاشویہ
کنند و دیگر تدابیر مبردہ بکار دارند و چون تب بانحطاط افتد حمام کنند اگر چہ زکام و نزلہ باشد آب کشیر شیرین نیم گرم بر سر ریزند بعدہ روغن نیلوفر روغن بنفشہ روغن
کدو با آب سرد آمیختہ بر سینہ و سر مالند بشرطیکہ از زکام نباشد و تلیین طبع بآب تمر ہندی کنند ماء الشعیر سرد کردہ بشکر و پست شعیر بشکر اسفناج کاہو خیار قرع اجاص
انار مز خورند اگر بسبب اکل اغذیہ و ادویہ گرم باشد تقدم آن شدت عطش یبوست دہن و زبان و منخرین حمرت چشم و درد و بول زرد یا حرارت جانب کبد سرعت
نبض و اکثر با صداع بود **علاج** سکنجبین یا شربت غورہ بشیرہ تخم خرفہ شیرہ خیارین شیرہ تخم خربزہ آمیختہ دہند بعدہ بشیر خشت آب تمر ہندی آب انار بن تلیین
نمایند پس صندل گلاب بر کبد طلا کنند و باصلاح جگر کوشند و بعد تسکین حمی آش غورہ سماق لیمو نارنج خورند اگر بسبب شرب خمر باشد **علاج** آب انار شربت
غورہ آب لیمو شیرہ تخم خرفہ شیرہ خیارین سرد کردہ دہند و مسکن معتدل دارند اطراف بمالند اگر سودمند نبود و صداع باشد آب شدید البرد جرعہ جرعہ دہند با آب تمر ہندی
آب آلو تلیین نمایند و فصد حجامت قی ہر کہ مناسب داند بعمل آرند و چون بانحطاط افتد بحمام برند آب نیم گرم بر سر ریزند بچہ مرغ دراج تیہو با آب غورہ زرک انار دانہ ترش
کردہ خورند اگر بسبب زکام و نزلہ باشد تقدم وجود نزلہ و زکام ضعف دماغ **علاج** فصد کنند اگر مانعی بود حجامت بر نقرہ نمایند بعدہ مسہل خفیف دہند واگر مرض
بود شربت بنفشہ شربت نیلوفر شربت عناب دہند ماء الشعیر خورند اگر قبض باشد ترنجبین یا بنفشہ مربی تلیین کنند و از لحم و شراب باز دارند و بعد تسکین حمی

بمام برند و در علاج اهمال ننمایند تا منجر به برسام نگردد و اگر بسبب زحیر یا خلفه باشد **علاج** بتسکین زحیر و امساک خلفه کوشند و بعد تسکین حمی حمام نمایند **دوا** موی اسد بخور کنند مزیله حمی یومی **فصل دوم در حمی اخلاطی** حدوث حمی از اخلاط بدو گونه است یکی آنکه بسبب عفونت پذیرد و تب آرد دوم آنکه عفن نشود اما گرم شده و جوش زده تب آرد و این نمیشود مگر فقط در خون چرا که دیگر اخلاط بسبب برودت مزاج یا قلت مقدار از حرارت غلیانیه خود تا که عفونت در وراه نیابد احداث حمی نمیتوانند کرد بخلاف خون که کثیر المقدار و گرم است هرگاه گرمتر شود و جوش شد تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم میسازد و تب می آرد و تعفن اخلاط از دو حال بیرون نیست یا داخل عروق بود یا خارج از عروق در دماغ یا معده یا امعا یا ماساریقا یا کبد یا طحال یا سینه یا ریه و مانند آن پس اگر درون عروق عفن شود تب لازم و دائم باشد و اگر خارج عروق گنده شود تب بنوبت وا دوار آید مگر خلط مورم که او اگرچه در خارج عروق عفن شود تب لازم و دائم باشد و تعفن خون در خارج عروق صورت نمی بندد مگر در اورام عظیمه خاصه که در باطن بود **بدانکه** عفونت عبارت از فسادیست که در جسم رطب افتد از حرارت غریبه و آن جسم از استعداد خاصیت خود برآید اما نوعیت او باقی باشد یعنی باسمیکه قبل از حدوث فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی باشد و قبول تعفن را رطوبت بالفعل در کار است اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا و هر خلطی که بیرون عروق عفن شود بسببی دیگر چون ورم اعضای دروی که بخار عفونت او بدل رسد نباشد تب او بنوبت می آید و میگسارد مگر تب بلغمی اگرچه بگسارد اما قدری مخفی باقی ماند و آنچه درون عروق عفن شود هر خلط که باشد تب او لازم بود لیکن گاهی آهسته تر و گاهی گرمتر گردد اما اگر عفونت درون همه عروق یا در رگهای قریب دل باشد تب لازم بیک و تیره باشد کم و زیاده نگردد **فائده** ماده که بیرون عروق عفن شود اگر وجود او در تن بسیار باشد چون بلغم تب او هر روز آید و اگر کمتر بود چون سودا تب او دو روز میان یا زیاده برآید و اگر میان این و آن باشد چون صفرا تب او یک روز میان آید مگر آنکه صفرا بلغم مرکب شود و غیر آن که درین صورت مانند مواظبه هر روز گیرد **بدانکه** ماده که در خارج عروق بود و عفن شود بدون آنکه ورم آرد تب او بادوار می آید چرا که ماده همه در یک موضع نیست بلکه اندک اندک از موضعی که منظم خلط عفن در وی است گرد می آید و بملاقات خلط عفن اندک اندک مستحیل بعفونت گردد تا که آنقدر جمع آید که بخار او بدل و از آنجا بروح و شرائین رسد و تب سخت گرم شود پس حرارت غریزی نیز بسبب حرارت تب مشتعل شود و تحلیل مادهٔ حرارت غریبه وی نهند تا که همه زوایدرا بزداید چون بدان موضع رسد که منظم خلط در وست اگر از سبب بسیاری یا بسبب غلیظی و لزجی نتواند تحلیل کردن لیکن از آن که آنچه از آن موضع برآمده بود سپری شده تب گسسته گردد تا که باز همان قدر ماده گرد آید اما هرگاه که ماده اصلی که مایه فساد است سپری شود نوبتهای تب منقطع گردد و سرعت و بطوء انقطاع حسب قلت و کثرت ماده است یا بسبب رقت و غلظت آن تواند باشد که ماده رقیق بود و از سوء تدبیر غلیظ گردد و بالعکس بالجمله سبب درازی نوبت تب یا از غلیظی و لزجی ماده است یا از کثرت او و یا از ضعف قوت حرارت غریزیه یا از بستگی مسام و عدم تحلیل و سبب کوتاهی نوبت ضد این باشد **فائده** سبب عفونت یا غذای ردی الجوهر باشد چون قدید یا غذائی باشد که مستحیل بدم صالح نشود چون ماست و خیار یا غذائی باشد که آنچه از و حاصل شود مستعد قبول عفونت بود چون فواکه یا عفونت بسبب کثرت خلط و لزوجت آن حاصل میشود **نوع اول در حمی مطبقه** اگر در مطبقه سبات پدید آید شکم باد گیرد و مریض مضطر باشد و از اجابت طبع آسایش نیابد و بر تن او حکه و بهق پدید آید تا مرگ باشد ظهور بثرات سیاه و سبز بر بدن و سیلان موع بد باشد **بدانکه** مطبقه تبیست که از تعفن خون پدید آید و سبب عفونت دم کثرت رطوبت از اکل میوها و این دو گونه است یکی آنکه خون خارج عروق عفن شود و این در اورام دموی پدید آید و این از جمله تبهای عرضیست که تبع ورم پدید آید و تدبیر او تدبیر عضو متورم است چنانچه

وداو رام گفته شود دوم آنکه بعروق عفن شود و مطبقه حقیقی همینست پس اگر اول صعب تر بود و بعده اندک اندک آهسته تر شود متناقصه و منحطه گویند و اعراض
این اسلم و سهل تر است و دلالت کند بر آنکه اجزای خون انچه تحلیل میرود کمتر از ان عفن میگردد و اگر هر ساعت قوت تب دراز و یاد و صعوبت باشد اکثر زود مقتم
بحران کند و این بد است و عسر العلاج و این را تزیدی فی الصعوبت خوانند و دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از انکه تحلیل میرود عفن میشود و اگر از اول
تا آخر بیک وتیره باشد و حال او در صعوبت و سهولت میان این و آن باشد و بسا باشد که تا یک هفته بیک درجه و یک طور ماند و این را واقفه و متساویه
نامند و دلالت کند بر آنکه اجزای خون هر قدر که تحلیل نمیرود همان قدر عفن میگردد و تمامی خون بدن عفن نمیشود مگر آنکه موت بر آن پیشدستی کند تب مذکور
گرم تر از سونوخس باشد و اعراض قوی تر بود و با قلق و کرب باشد و نبض سخت مختلف و بول کدر و بد بو باشد و باشد که لرزه افتد و صعبی و نرمی اعراض
حسب درجات ثلثه است که بالا ذکر یافته و هر چونکه باشد از سونوخس شدید تر بود **علاج** از اول روز تا سوم اکحل یا باسلیق زنند و اخراج دم قدر قوت و
احتیاج کنند اگر چه بدفعات باشد و اگر قوت و سن مناسب بود خون کثیر بر آرند حتی که بغشی رسد اگر مانعی بود ما بین کتفین و دوش حجامت کنند یا رگ
جبهه زنند اگر طفل بود علق گذارند و روز بحران فصد نکنند و روز دوم اگر قوت باقی و امتلای دم ظاهر بود فصد کنند بعده شربت مناسب دهند و وقت فصد
بخون نظر کنند اگر رقیق مائی یا صفراوی بود شربت عناب شربت انار دهند و اگر غلیظ باشد سکنجبین طبیخ بنجکاسنی اصل سوس دهند و بعد فصد و اصلاح قوام خون آب
انارین آب تمر هندی شیره تخم خیارین شربت آلو شربت نیلوفر شربت عناب سکنجبین شربت غوره شربت حماض اترج حسب حاجت بملاحظه قبض و لینت طبع دهند
و آب تربز بشیر خشت جهت تلطفیه خون و تلیین طبع انفع و آب شدید البرد در اطفای حرارت و دفع عفونت و تغلیظ خون رقیق مفید و در فصل تابستان محرور را
اشربه مذکور بر برف سرد کرده دهند و قرص کافور در اطفای حرارت شدید مخصوص است و غذا تا دو روز فقط ماء الشعیر دهند اگر ممکن بود الا مزوره ماش مقشر
برنج کدو اسفناج شیره بادام و حموضات مناسبه دهند اگر مریض ضعیف بود مرق مرغ لحم حلوان و بره با آب انار و دیگر حموضات دهند و غذا حسب حال یک یا
دو نوبت خورند و آن را که خون غلیظ بود از حموضات و مغلظات پرهیز ضروریست **فائده** بعد فصد آسایش دهند شیر خشت با آب انارین یا بجهار شربت دهند
تلمین بحقنه نرم نمایند یا شافه از بوره بنفشه صبر و شکر ساخته بردارند اگر مرض حاد بود و از چهارم بگذرد و شربت عناب شربت نیلوفر دهند اگر قوت ضعیف و مرض از
هفتم تجاوز نکرده اول صبحی آب انار بقند دهند بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم قند ده درم دهند و پس از چهار ساعت سکنجبین پانزده درم با آب مغز لعاب اسپغول
آمیخته دهند اگر مریض معتاد بغذای کثیر بود اول نهار ماء الشعیر بقند دهند دو بار اگر بدین تسکین نشود در آخر روز قدری نان خمیری بشربت و آب سرد دهند اگر تا
چهار دهم یا بیستم کشد سکنجبین بزوری شربت لیمو شربت نارنج دهند تا تسکین حدت و عفونت دم کند اگر بعد نضج حاجت مسهل شود طبیخ بلیله زرد طبیخ شاهتره مغز فلوس
دهند یا بعد اخراج دم هر روز جلاب از نیلوفر عناب کاسنی قند یا تمر هندی قند دهند ماء الشعیر خورند و اگر سرفه نبود شربت لیمو دهند و طبع محتبس نگذارند و بنفشه مربی
ترنجبین مغز فلوس تلیین کنند بسر که گلاب دهن و زبان را شویند لعاب بهدانه بر زبان مالند روز پنجم یا ششم مسهل دهند اگر سرفه باشد جلاب از بنفشه نیلوفر عناب
سپستان قند نوشند **فائده** افراط تبرید در مطبقه که بغیر امتزاج صفرا باشد منع است که لیسر غس آرد اما اگر عفونت صفرا بخون مرکب بود و مبالغه در تبرید خون
ندارد پس درین صورت خون کثیر بر آرند که ضرر دارد و مبالغه در تبرید بشیره تخم خرفه شیره تخم خیارین ماء القرع آب تربز آب انارین ماء الشعیر سکنجبین کنند اگر ضرور
بود قرص کافور دهند خرقه با آب عنب الثعلب آب کاسنی صندل و قدری کافور آلوده بر معده و کبد گذارند اگر گرما بود مسکن باردالاعتدال سازند مدرس آب

اما این خورند مثلا شیره نه درم بلعاب اسپغول مسکن حرارت و عطش شدید ست اگر قبض بود تلیین بآب تمرهندی شیرخشت کنند اگر در احشا ورم بود مغز فلوس بآب
کاسنی یا بالطبیخ عناب آلو حل کرده ترنجبین آمیخته دهند و هرگاه که بعد بحران قدری ماده تب در عروق ماند آب برگ کاسنی بیست درم جوشانده کف دور کرده
سکنجبین پانزده درم آمیخته نوشند سه بلکه پنج روز تا ما بقی ماده را از عروق پاک کند چون صحت شود مرغ تیهو خورند و از اغذیه و اشربه گرم و تعب پرهیزند تا
نکس نکند **بدانکه** در مطبقه فصد و آب سرد از دیگر تدابیر مستغنی میسازد **قول جالینوس** و من فصد کنم و آب سرد دهم اگر در احشا آفت باشد
که آسان توانم یافت یا مضرت آن کمتر از مضرت تب باشد علاج آب سرد کنم پس اگر قوت بود بافتتاح سده و تقلیل امتلا مشغول شوم و برای کشادن سده
و غیره ادویه سرد بکار دارم **قول رازی** بسیار باشد که در حمی حاده آب سرد دهند در حال ساکن شود لیکن بعد از ان تب آهسته باز آید و باشد که تا چهل روز
یا بیشتر بدارد و تا رعاف یا عرق نکند زائل نگردد پس تامل کند اگر آثار بحران بیند تاخیر در آب سرد نماید لا بد چرا که خطر در آب سرد درازی مرض ست و در ندادن
آب خطر بزرگ ست اگر مع تخمه بود بعد هضم طعام فصد باید کرد و اگر در فصد تاخیر شود بیم ست که مفاجا بمیرد یا سرسام یا تب عفونی گردد پس اگرچه بهفت یا ده روز
گذشته باشد و امتلای دم و قوت و فصل و عمر موافق بود فصد باید کرد **قول لارزوربیر** در حمی دموی فصد مکرر کنند بعده تلیین نمایند
و بعضے عکس این گفته مغز بادام شیرین خرد کرده گلاب خمیره جو آمیخته دو سه بار دهند خرقه بگلاب صندل آغشته بر سینه نهند اگر نزد و مسهل خفیف دهند از
تمرهندی شیرخشت شربت ورد و حب صندل نافع و قبل طلوع آفتاب قرص کافور بتمر انگوری و شیره تخم خرفه دهند و وقت چاشت غذا خورند و سه وزیرو
**حب صندل** کافور یک صندلین کته طباشیر هر یک سه کاسنی شش بلعاب اسپغول حب بندند شربتی دو تا چهار درم برای حمی حاده و دق نافع
**نوع دوم در سونوخس** سببا و امتلاء حرارت خون ست و گاهی که عادی باستفراغ و ریاضت باشد و ترک آن کند اکثر پیدا آید و بسبب تب و غلیان
دم اکثر بسرسام و حمی محرقه و حصبه و جدری منتقل گردد حمرت چشم و وجه و انتفاخ و تمدد اورده حکه بدن و بینی و ابرو و موضع فصد و عظم نبض حمرت و غلظ بول و قبل از
نوبت نوم و ثقل و کسل و تمدد در بدن و عدم نافض و قشعریره و این تب لازم باشد و عرق نکند مگر روز بحران و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالصه باشد
و چون دست بر اندام نهند گرمی وی همچون گرمی اندام ذی استحمام نماید و بحران این اکثر روز هفتم باشد **علاج** فی الحال فصد کنند نوعی که در مطبقه گفته شده
و در فصد انتظار نضج نکنند اما اگر تخمه یا ربو تا زوال تخمه فصد نباید کرد و فصد درین بهترین علاجست اگرچه پس از هفت یا ده روز باشد خاصة اگر آثار امتلا برجا و
قوت مساعد باشد لیکن فصد که درین ایام اتفاق افتد و روز سوم گذشته و مریض چیزی نخورده در اخراج خون افراط نباید کرد و بدو سه دفعه باید گرفت و کذا
اگر زمان ابتدا بود و قوت ضعیف و باقی همه آنچه در مطبقه گفته شد بکار برند **نوع سوم در غب دائمه** سببا و تعفن صفرا است در تمامی عروق بدن
آثار این همانست که در غب خالصه و محرقه گفته شود و لیکن اعراض این بنسبت بغب خالص بیشتر و نسبت بمحرقه کمتر بود و نافض نباشد مگر بسبیل بحران و عرق نکند
مگر در آخر یا در بحران و اگر ماده این صفرای خالص بود و خطا در علاج نرود از هفته تجاوز نمیکند و شدت و خفت اعراض حسب خلوص و عدم خلوص صفرا است
و فرق درین و در محرقه از وجوه است یکی آنکه حرارت و لذع در محرقه اشد باشد دوم آنکه فترت در غب دائمه ظاهر بود و کرب و غشی و اختلاط عقل و ذهن و خفقان
و غشی نباشد خلاف محرقه سوم آنکه عطش یبوست دهن سوزش بینی سواد زبان در محرقه اکثر باشد چهارم آنکه بدن در غب دائمه لاغر بود **علاج** هرچه در
غب خالص و اگر گفته آید بکار برند و نضج بیشتر کوشند و باشیای سرد دادن چندان دلیری نکنند و تا اثر نضج پدید نیاید استفراغ ننمایند و در ابتدا بحقنه

نرم و آب فواکه و گلها و شربت بنفشه طبع را بجنبانند و از تمام بازدارند شربت لیمو شربت نارنج شیرهٔ کاسنی آب تمر هندی آب آلو عرق گاوزبان تنها یا بقند
دهند **نوع چهارم در غب خالص** و آن از سبب صفرای صرف است که خارج عروق عفن شود و خاصه آنست که یکروز میان آید مگر وقتیکه دو غب مرکب
شوند هر روز میگیرد و اگر سه غب مرکب گردند هر روزی آید اما روزی زیاده و روزی کم و نوبت این تب اگر سوء تدبیر نشود از هفت بیش نباشد و مجموع آن
از یوم اند تا یوم ترک چهارده روز میشود و آثار این چند اند یکی آنکه چون آغاز خواهد کرد سرما در پشت پدید آید پس لرزه قوی و چنان محسوس شود که گویا سوزنها
میخلانند و لرزه زود ساکن شود دوم آنکه بدن زود گرم شود و گرمی او سوزان تر از سائر حمیات بود غیر محرقه و چون دست بر بدن نهند دست را بسوزد و
و اگر زمانی دست نهاده دارند گرمی آنجا کمتر گردد سوم آنکه بول ناری بد یا رقیق بود یا اندک قوام دارد و بسا باشد که روز اول یا سوم آثار نضج در بول
پدید آید چهارم آنکه در ابتدای نوبت نبض صغیر ضعیف متفاوت بود و در اندک زمان بزرگ شود و عظیم سریع مختلف گردد پنجم آنکه مدت امتداد نوبت او تا وقت
انکسار دون بیشتر از دوازده ساعت و کمتر از چهار ساعت نباشد و این علامت خاصترین علامات است اگر چنان نبود غب خالص نباشد ششم آنکه مدت
نوبت بیش از هفت نبود بشرطیکه خطا نرود و باشد که بچهار نوبت درگذرد و باشد که در یک نوبت منقضی گردد بسبب ادرار عرق یا بول یا قی یا اسهال
صفراوی هفتم آنکه چون تب فرو شود عرق کثیر آرد و چون در تب آب نوشیده شود تری بر پوست پدید آید گویا عرق خواهد آمد هشتم آنکه بیخوابی و کرب و
عطش مفرط و غشی و قی و اسهال صفراوی و صداع و بعض کلام و غضب و جز آن بسیار باشد اما بقلق و اعراض غب لازمه نرسد نهم آنکه صداع ثقیل در غب نبود
و اگر بود بغایت اندک و زبان و دهن خشک باشد و مزه تلخ بود و نوبت اول و دوم و سوم لرزه و سرما قوی تر بود و هر چند روزگار برآید آهسته تر گردد
و اکثر در سن شباب و هوای گرم و صفراویین که تعب شدید کشند و روزه طویل دارند و اطعمه و اشربه حار بسیار خورند پدید آید **علاج** هر صباح سکنجبین شربت
غوره شربت آلو شیرهٔ خرفه دهند و بهترین اشیا آب انار است که بشحم فشرده قدری شکر آمیخته دهند که هم تسکین حرارت و هم تلیین طبع مینماید و اگرچه اصلاح
مزاج و اطفای حرارت غریبه درینجا مهم ترین مهمات است اما مع ذلک از تدبیر تقلیل ماده نیز غافل نباشند و استفراغ بعد نضج فرمایند و اگر دانند که طبع از خود دفع ماده مینماید
هر روز یکدو مجلس اجابت میکند بتدبیر کشادن طبع حاجت نباشد و الا ضروریست چنانچه گفته اند اگر قوت مساعدت کند تا که نخست طبع را نرم نکنند کشکاب و هر چه
از جنس غذا بود ندهند و اگر صداع و کرب یار بود تلیین طبع بحقنهٔ نرم یا بشیافهٔ نرم بهتر و استفراغ حسب میل ماده چنانست که اگر غثی بود قی نمایند بشرطیکه مانع نبود و
قی آسان باشد و اگر دلالت نضج در قرع بود مسهل دهند و اگر تقاضای بول بیشتر شود ادرار تمام کنند مدرات دهند و اگر بر پوست تری پیدا آید و عرق تمام کنند تعرق
کوشند و اگر آثار میل ماده بهیچ جانب نیابند و استفراغ مطلوب بود اسهال موافق دانند و اصل درین آنست که روز نوبت هرچه تغذا مانند دهند و بشیرهٔ
خرفه سکنجبین آب تمر هندی شکر آب تربز اقتصار نمایند و اگر حرارت قوی بود قدری طباشیر سوده افزایند و هرگاه که سرما و لرزه آغاز کند سکنجبین با گرم آمیخته
دهند تا باشد که بقی صفرا برآید و اگر قی نیاید بقوت تهوع یا بتب بگذارد و تسکین لرزه زود پدید آید چون تب فرو شود پا را بگرم نهند و بمالند تا بقیه حرارت منجذب گردد
و سکنجبین درین وقت نیز موافقت و نجبین که بروز نوبت پنجم و ششم دهند بزوری باید و آب سرد بعد رفع لرزه و سرما توان داد که سود دارد خاصه که مانعی نبود
از احشا و بعد فرو شدن تب کشکاب مناسب از پس روز هفتم در شروع تب حمام دوست اگرچه آثار نضج پدید نیامده باشد خاصه آنرا که معتاد بحمام بود بدانکه
در ابتدای مرض افراط به تبرید نشاید مگر که حرارت مفرط بود و ترسند که محرقه گردد و اگر ممکن باشد روز نوبت معده را از طعام خالی دارند و اگر وقت نوبت پس از

ظهر بود باید که صبحی قدری کشکاب قی دهند واگر مریض حریص مطلق یا طفل بود واز غذا باز ماندن نتواند از مزوره دادن چاره نباشد با هر چند که از وقت نوبت
بیشتر افتد بهتر وانفع اغذیه کشکاب ومزوره از تمر هندی آلو انار که وکشنیز تر ماش مقشر ارز اسفناخ فق غوره وغیره است اما اگر سرفه یا زکام باشد مزوره مومنت ندهند
وبعد نوبت پنجم غذا اکثر وسکتر دهند وپس نوبت ششم که یوم آسایش وسیزدهم روز است درین روز کشکاب یا آب انار قناعت سازند ودیگر غذا ندهند تا نوبت
هفتم بحران تمام کند وبگذرد **فائده** روز نوبت در هیچ تب مسهل ندهند ودر تبهای گرم تا که کار از آب میوها بر آید اشیای دیگر نشاید ومغز فلوس یا تمر هندی
با آب کاسنی آمیخته انفع اگر قدری روغن بادام یا روغن گل افزایند بهتر وترنجبین درحمیات گرم ندهند که در معده گرم مستحیل بصفرا میگردد واگر ضرر شود بعیر
آب تمر هندی وآب آلو ندهند اگر قوت مساعد بود هلیله زرد مقشر بیست درم در آب گرم یکشبانه روز تر کرده صاف نموده شیرخشت بیست درم آمیخته بوزن آسایش
صبحی دهند وهرگاه که بعد بحران چیزی حرارت باقی ماند سکنجبین بشیره کاسنی یا بشیره خیارین همیدهند وپرهیز دارند تا که حرارت بالتمام رفع شود بعده تا سه روز
دیگر ملاحظه نمایند بهمان دستور پس بتدریج بغذا توسیع فرمایند وبمعتاد رجوع آرند وتدبیر ازاله خشکی دهن وعطش وغیره در محرقه ذکر یابد **فائده** سه ساعت
قبل از نوبت ماء الشعیر دهند بعده سکنجبین با آب سرد نوشند صندل آرد جو آب کشنیز وقت نافض بر سینه ضماد کنند اگر غلبه عطش بود سکنجبین بشیره تخم خرفه دهند ماء الشعیر
نوشند ماء القرع وآب برگ خرفه ولعاب اسپغول بشکر مسکن عطش است ودر آخر باشوربه کنند ودر روز نوبت سکنجبین بشیره کاسنی شیره خیارین دهند وبعد دو ساعت
ماء الشعیر نوشند وپس از چهار ساعت باز سکنجبین دهند وبعد ساعتی ماش مقشر کدو اسفناخ با آب نارنج آب لیمو آب تمر هندی شیره بادام خورند ودر ابتدا غذا
مائل بغلظ چون کشک شعیر ودر آخر مرض غذای لطیف دهند واگر طبع قبض بود در ابتدا تلیین کنند اسپغول دو درم با شربت آلو یا شربت تمر هندی
دهند یا مغز فلوس پنج درم با آب تمر هندی آمیخته یا شربت ورد مکرر دوازده درم با آب یخ آمیخته یا سکنجبین ده درم با آب انارین آمیخته یا شربت بنفشه دهند اگر دهن
خشک باشد قبل از کشک شعیر وغذا آب آلو دهند اگر دهن تر بود ولعاب آید قبل از کشک وغذا سکنجبین دهند اگر دهن تلخ بود سکنجبین واگر گرم قی کنند بعده
شربت لیمو دهند اگر نضج ظاهر شود حاجت مسهل باشد مسهل صفرا دهند اگر غثی شود قدری سقمونیا با آب انار یا با آب سیب دهند اگر حرارت واندوه اشد بود استفراغ
کنند قرص کافور صبحی دهند **فائده** هر روز جلاب از بنفشه کاسنی نیلوفر قند دهند یا آب انارین با ترنجبین وقند نوشند وبرای تنقیه هشتم یا نهم
گل سرخ سنا هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر کاسنی تخم خبازی هر یک ده درم آلو سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد شیرخشت ترنجبین هر یک دوازده
درم طیار کرده دهند وبعد تنقیه ماء القرع ماء الخیار ماء الهندبا ماء الشاهترج بشربت حماض شربت لیمو شربت صندل سکنجبین دهند **قول صاحب ذخیره**
روز نوبت سوای سکنجبین شیره خرفه آب تمر هندی آب غوره آب انارین آب ترب شکر چیزی دیگر ندهند وچون وقت بحران آید وماده نضج یافته باشد وطبع آن ادفع کند فبها
الا تدبیر رفع او نمایند **قول لارزوربیر** بعد مسهل قصب الذریره اونس آب گرم دوازده اونس ساعت تر کرده بخته در روز سه بار یک یک اونس
دهند ودو ساعت قبل از لرزه کاتا پلازما انتی فیبرل بر نبض مالند ونیم ساعت قبل از لرزه یا بعد سه ساعت از لرزه یا در آب گرم گذارند جنطیانا یا دطلیانه
اسکروبلو تمک ایسنس سه دانه دهند ووقت شروع لرزه بالسموکوپی پنج شش قطره بعرق مرغ دهند سه بار برای حمی مادی مجرب گفته خراطین سوخته درم دهند گاو زبه
با آب لیمو سوده یا ناخن پای کرگدن با آب سوده یا جواهر مهره پنج درم بعرق شکاعی یا بعرق بومادران دهند وگفته سال پرینیلا به تبرید مناسبه با نواع حمی مفید
است لیکن در انواع حمی نافع ومسکن حرارت صفراست مگر در دق ومحرقه ندهند پس در حمی حار شیره خیارین مع بار دیعرق شاهتره وعصاره غافث وافسنتین دهند

وگفته حب ابناسید امربای کدو مربای سیب مربای به مفید فرق کند بجای شیرخشت مغز تخم کدو باشد و حریره کدو نشان پا و بسکوت سازند خورند علم کرک
در گلو بندند قبل از نوبت روغن کهربا بعرق شکاعی کمر مایید می لرزه بست و بنگ کاسنی سه درم خبه دو نیم درم نیلوفر کشنیز درم قند نیم درم آب … شب تر کرده صبح
جوشانده صاف نموده اول با ماسی نیم درم سکر ولیمو خورده و نوشند التقریر بعد درم زیتا سه نهاده وقت شروع لرزه دهند وگفته سرکه گلاب قند هر یک درم
قبل از وقت دهند گلوی سنا هر یک درم قصب الذریره نیم درم بادیان سه نیم درم آب شش جوشانده بجیند و با دو نیم درم شکر و ملو آمیخته دهند اگر حرارت قوی باشد کاسنی
درم افزایند وگفته اسیر تو کبیر تریاق زیا سیا لورون حب حمائی حب کبین کیمنی حب دی کینا کونیال بیرپاتریکا حب فیمی حب کونه و آنالا یا حب لاجیه سقون
اتی فیبریل مازیترال سفوف کینا کینا سفوف بحیات سفوف حمائی عرق فیبری فوکا مازیترال عرق اتی فیبریل لوبی عرق سلیسے قانونگر جبت
فلوتر مات ارسے مرکوریو دیالی فرنیکوز و دیال معجون سکینج ثمک و نیوتریکو تقوع حمائی همه مفید اند بندهما ماء القرع قرع نرم تازه در خمیر شیر پیچی یک اصبع گرفته بالش
گل بپیچند و در تنور معتدل یا طباق یا خشت نهاده گذارند تا خوب پخته شود پس خمیر و گل دور کرده و مغز قرع ثقب کرده و دست فشرده تا آب صاف برآید پس
پنجاه و یا نود مثقال تنها یا بقند یا با آب انار یا به ترنجبین یا به شیرخشت یا بمغز فلوس یا بگلقند یا تمر هندی یا سکنجبین یا بهلیلجات به که مناسب بود آمیخته دهند
در صفراوی بحسب حموضات و دهند تا تحلیل بعضی اگر دو اگر بسبب سرفه دادن حموضات مناسب نبود بچیزی که لطافت قوام او غلیظ سازد چون سویق شعیر آمیخته دهند
برای حمی صفراوی و دموی و دق و اخلاط محترقه و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع عطش نافع **ماء الهندبا** برگ کاسنی سبز هر قدر که خواهند گرفته پاک نموده کوفته بیش
فشرند و بجوشان ما گردد تا ثیر طل همراه اشیای مناسب دهند برای حمی صفراوی و دموی و تفتیح سده کبد و دق و تنقیه مساکک از ماده نافع پس برای افتتاح سده
بسکنجبین ساده یا بزوری و برای تلیین بشیرخشت و ترنجبین و برای اسهال صفرا بهلیلجات و برای تنقیه حرارت بشربت نیلوفر و شیر باد و برای ورم کبد بریان …
بمغز فلوس دهند و ترویق آب کاسنی بچهار وجه است یکی آنکه آب فشرده را شب گذارند تا اجزای دقیقه ارضیه ته نشین شود پس قدری گرفته بنوشند دوم آنکه
آتش در ظرفی کرده بر آتش خفیف نهند و کف بردارند چون آب پاره شود بخرقه صفت صاف کرده و نوشند سوم آنکه بهمان وقت کوفته فشرده بخرقه صفت صاف
کنند چهارم آنکه بخرقه معین صاف نمایند پس اگر حرارت قوی بود غیر مطبوخ والا مطبوخ بهتر است مطبوخ او گفته برای حمی صفراوی و سکنجبین جهت حمیات کهنه
و تقویت معده و تعفن رطوبات مفید اگر بقدری بادیان و تخم کشوث جوشانند و تفتیح و اسهال قوی باشد و اگر برگ تازه بهم نرسد بیخ تازه او ریزه ریزه کرده
بیست چهار کم در عرق کاسنی تر کرده با اشیای مذکور دهند **ماء الشاهترج** شاهتره تازه کوفته آب صاف او گیرند پس برای حمی دموی بشربت عناب و برای حمی
سوداوی و جرب سکنجبین افتیمونی و برای افتتاح سده و تصفیه خون سکنجبین بزوری ساده و برای تلیین او محرقه ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس وگفته مربای …
دهند و برای رفع ضرر سپرز تکیشب بقدری املیه نند تر داشته روز دیگر صاف او قدری تا شصت و پنج مثقال دهند **شربت لیمو** سرد و در اول و معتدل در
برودت و رطوبت قامع صفرا و برای جمیع حمیات خصوصا حاره و دفع اخلاط محترقه و سوداویه و ابخره و مضرت سموم و کدورت صوت و امراض اطفال و قیاع و قطع …
از سینه و ترقیق ماده از سینه نافع و اگر قبل از تعاطی مسهل خورند مسا سکند بدن را برای قبول دوا و بعد از آن مسهل میدهند تا آنچه باقی مانده اند و ای مسهل ماده تا
اثب عناب تیاق کبیر یعنی اخلاط ثلثه کاسر حدت خون شکر سفید در قدح چینی کرده آب لیمو یا آب باران قدری که تر شود انداخته و سرش پوشیده پنج روز در آفتاب
نهند بعده شکر را بشیر تازه که مشترک باشد حل کرده بر آتش نهند و قبل از آنکه بجوش آید مشترو زن شکر آب باران آمیزند و آتش تند کنند و کف گیرند چون قوام آید

آب لیمو کز خورد و اندک اندک تسقیه کنند و بآتش نرم بپزند تا که در هر رطل شکر سه اوقیه آب لیمو جذب شود **دواء** شاخ ایل نمر سوده یا نقل در قند سیاه نهاده یا
راح دو سرخ در بتاشه نهاده یا نقوع عفص دهند **دیگر** اسپغول تمر هندی شکر سرخ هر یکده درم تمر هندی بآب مالیده شکر آمیخته صاف کرده اسپغول بقدری
آب دیگر آمیخته نوشند و بعد نیم ساعت شربت مذکور دهند و برنج یا نان بشربت تمر هندی یا بدال مونگ خورند بدستور سه روز مزمنه حمی لرزه صفراوی **دیگر**
شاهتره ده درم گلوی ده درم قصب الذریره اسکرولیو آب پنج اونس جوشانند نصفے ماند صاف کرده دهند مزمنه غب بلغمی **دیگر** نیلوفر دو نیم درم کاسنی بنفشه
هر یک درم آب رطل جوشانده صاف کرده قند اونس آمیخته دهند مزمنه حمی صفراوی **دیگر** کاسنی بادیان کشنیز زیره هر یکدرم شب ترکرده صبح سائیده
دهند **دیگر** دار فلفل دو عدد پیل چهار عدد قصب الذریره ربع درم گلوی بادیان هر یکدرم آب رطل تر کنند نصفے ماند صاف کرده دهند مزمنه غب بلغمی۔
**دیگر** مغز کرنجوه عدد دار فلفل پنجعدد شاهتره گلوی هر یک یکنیم درم قصب الذریره درم روزی ترکرده جوشانده دهند **دیگر** برگ گل اشرفی سائیده دهند **دیگر**
برگ کریله یا برگ پهل فلفل گرد برابر با هر یک بیست عدد قدر فلفل حبوب بسته یک یا دو حب دهند سه روز مزمنه حمی لرزه **دیگر** دار فلفل دو عدد سائیده
به نیم رطل شیر آمیخته نوشانند مزمنه حمی لرزه مزمنه **دیگر** گلوی کشنیز صندل سرخ مغز کنول گٹه پوست درونی درخت نیب هر یک چهار اسکرولیو کوفته دیکنیم رطل
آب جوشانند نیمیاو ماند صاف کرده دهند تا هفته مزمنه حمی گرم **دیگر** پوست نیب گلوی هر یک اونس خربق اسود دوازده درم قصب الذریره پنجدرم
مغز کرنجوه چهار اونس سائیده چهار اونس گرفته نوتیا و دار فلفل نمک نیب نمک قصب الذریره هر یک درم ست گلوی نمک اجمیر هر یک شش درم
آمیخته حبوب بندند شربتی نیم اسکرولیو صبح شام مزمنه غب **دیگر** برگ کرنجوه دار فلفل هر یک درم زیره سفید برگ مغیلان هر یک نیمدرم آب قدر فالسه حبوب
بندند صبح شام یک یک دهند سه روز مزمنه غب **دیگر** گل دیگدان قدری در قند سیاه نهاده خورانند و کیجب بغیر گل ساخته اند و جی ادسوی پشت وانداز
روز نوبت طعام نه دهند **دیگر** برگ نیب دو نیم عدد باید که از هر برگ نصف نصف در طول گرفت در قند سیاه نهاده دهند **دیگر** تکار تیلیه قدری
یا تخم کرفس در قند سیاه نهاده دو ساعت قبل از وقت دهند **دیگر** برگ فلفل سرخ دو نیم عدد در قند سیاه حب بسته ساعتی قبل از نوبت دهند **دیگر** مقل
بدهن البقر چرب کرده بخرقه بسته وقت شروع بخور به بینی دهند **دیگر** زبل گربه بروغن گل روز نوبت طلا نمایند **دیگر** چشمهای سرطان آویزند **دیگر** بیخ
ماتوره سفید روز یکشنبه کنده در دست بندند **دیگر** قطعه بیخ پنواڑ در رشته بسته یا عنکبوت در جوز نهاده یا وزغه در فتیله بسته یا کرم بلائی که در خار مغیلان
می باشد شب شنبه نوید داده صبح آورده بخرقه پیچیده یا نهال شانه را شب شنبه نوید داده صبح آورده بریسمان که دختر نارسیده ریسیده باشد هفت تار
ازاں صبح یا تا سر مریض گرفته بسته یا هفت عدد سنگریزه بخرقه بسته بر جنازه میت که روز یکشنبه بمیرد آویخته بعد دفن آورده یک عدد در گلو بندد **دیگر** روز چهارشنبه
پول سنگ سیاه مع خاک گرفته در نی نهاده در گلو بندد **دیگر** کافور بخرقه پیچیده در بازو و گلو بند مزمنه حمی لرزه و ربع و غب بالرزه **نوع پنجم در غب**
**غیر خالص دا** از سبب او صفرا مختلط برطوبت اختلاط کثیر حتی که امتیاز بینهما نماند و این گاهی تا ششماه ماند اگرچه تدبیر صواب کرده شود و عظم طحال و تهیج
وسستی پدید آید **قول جالینوس** جوانی را تا ششماه ماند علامات این چند ندیکی آنکه مدت سرما درازتر از غب خالصه باشد و گاه بود که لرزه شبانه دراز
در غایت مدت نبود دوم آنکه وقت نوبت بلا انتظام بود و مدت نوبت زیاده از دوازده ساعت باشد و باشد که تا بیست چهار یا سی ساعت بیمار در تب ماند
و روزگار آسایش نیز دراز بود و باشد که چهل دهشت ساعت آسوده ماند و بدین سبب گمان شود که ربعست سوم آنکه عدد نوبت او را عدد معین نباشد اما از هفت

نوبت افزون باشد اگرچه تدبیر صواب کرده شود چهارم آنکه نضج دیر تر پیدا آید و عرق کمتر از خالصه آید و سر گران بود و سحنه گداخته نگردد و کرب و کسل و
بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و بیمزگی دهن یار باشد پنجم آنکه بول غلیظ رنگین بود و باشد که بسبب ثقل سر و بر آمدن ماده بدماغ گر رنگ یا سفید بود و نبض
در آغاز نوبت ضعیف صغیر متفاوت و در آخر مختلف گردد و بلغم و قوت چندان نباشد که در خالصه پس اگر صفرا غالب بود آثار او قریب باثار غب خالصه
باشد از قصر نوبت و شدت نافض و کثرت عرق و صفرت بول و براز و حرارت و یبوست دهن و غلبه عطش و جز آنکه بود و شدت اعراض این بنا اندر بود
و اگر رطوبت غالب بود آثار او باثار تب بلغمی قریب بود و اگر هر دو برابر بوند علامات نیز میان این و آن باشد علاج اگر صفرا غالب بود تدبیرش قریب بغب خالصه
و اگر بلغم غالب بود تدبیر او نزدیک بنائبه بلغمی شناسند اگر بول غلیظ و رنگین بود اول فصد کنند که چون فصد کرده شود تلطیف حاجت نیفتد اگر از فصد مانع بود از تدبیر
چاره نباشد تا که اثر نضج ظاهر شود و مسهل قوی ندهند بلکه اگر رطوبت غالب بود مسهل خفیف نیز مناسب نیست تا که نضج پدید نیاید مگر آنکه ماده منتقل باشد و تعلق آرد
که درین حال از اسهال چاره نباشد و درین باشربه و اغذیه با وجود چندان لیری نکنند و در نضیج و اسهال و ادویه و تنقیح مسام و تعریق بیشتر کوشند خصوصا که
رطوبت غالب بود و یا برابر باشد و نیکوترین تدابیر در هر حال آنست که پس از دو سه روز خصوص وقت آغاز نوبت قی کنند و بقدر حاجت حرارت و اعانت نضج و
تجویز مسهل حسب حاجت کنند مثلا اگر تسکین مطلوب بود هر چه در خالصه گذشت مفید باشد لیکن بایست که غرغره سکنجبین ساده سکنجبین بزوری بارد مفید
و اگر حاجت بتلطیف و نضج رطوبت باشد کشک شعیر نخود برابر بقدری بادیان زوفا پودینه سنبل کشکاب ساخته دهند سکنجبین بزوری معتدل سکنجبین بزوری با منضج
گلقند عسلی بعرق بادیان جوشانده و برای نضج مخصوص آنکه رطوبت غالب بود و اگر رطوبت برابر بود گلقند بادیان سرکه سکنجبین ساخته دهند چون اثر
نضج پدید آید و طبع قبض شود مسهل برفق و آهستگی دهند و انفع مسهل درینجا گلقند سکنجبین و مغز فلوس است گر خواهند قدری تربد نیز زیاده کنند و ترمس منقع نافع باشد
سقمونیا مجدر مرشربت و روغن بادام با گلقند آمیخته دهند که مسهل لطیف و سکنجبین بامغز خیارشنبر و مغز فلوس هر یک نیم مثقال و تمر هندی با سکنجبین یک آمیخته دهند بیشتر گرفته کنند
اگر قوی تر خواهند معجون خیارشنبر دهند و تا که تپ بار دو سه روز نگذرد مسهل قوی ندهند بعد تنقیه قرص گل انفع اغذیه وقت از دو آب گرم تریدها منسد و طرفت
دستگذ شده و حمام بعد نضج مناسب است قبل از نضج مضر دارد و خمر ابیض رقیق و رغب خالصه و غیر خالصه طالبان آنرا سود دارد بشرطیکه عطش و درد سر و چشم یار نبود
الا ضرر دارد و خالصه در غیر خالصه و اگر ماده مائل بجذب کبد بود در منظر پهلوی راست ثقل پیدا باشد درین صورت استعمال مدرات صواب باید که از کاسنی و بادیان
تخم خیارین تخم خربزه شیره برآورده و سکنجبین بزوری آمیخته دهند و دیگر تدابیر از امساک غذا روز نوبت و تناول مسهل روز نوبت و جذب بجر و از سرو و استعمال اغذیه
و غیر و بهانست که در خالصه ذکر یافت و هرگاه که انتها نزدیک تر رسد غذا لطیف تر دهند و روز آسایش زیرباج نخود و انار و قیمه و ماء چوزه مرغ دهند و حرکت یا
نکنند و اگر ممکن بود در روز نوبت هیچ غذا ندهند و بر سکنجبین قناعت نمایند اگر ضرورت افتد در آخر تب کشکاب بشکر یا سیوس آب بروغن بادام و شکر با قدری لب گندم
آب سرد و شکر یا پیه نان خمیری بشربت نبات دهند فائده اگر صفرا غالب بود شربت لیمو شربت نارنج سکنجبین دهند اگر رطوبت غالب باشد سکنجبین
عسلی وقت درابتدای نوبت و غیره نوبت اگر در هند هم نضج و قی باشد مفید از اغذیه غلیظ پرهیز کنند و تقویت معده کوشند سکنجبین بزوری حار عمل نماید
مقوی دو رطل آب سیب دو رطل پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک اوقیه یک شبان روز تر کرده و بپزند چون سه حصه برود و فرود آورده مالیده و صاف کرده
بوزن آن آب قند آمیخته قوام کنند و کف بردارند اگر عسل خواهند عسل بجای قند مذکور دو نیم جزو آمیخته قوام کنند برای حمیات بلغمی و عطش ملغم شورد و سده و کبد طحال

راندن بلغم از معده و قطع صفرا و ادرار بول مفید **قرص ورد** سنبل یک طباشیر دو رب السوس عصاره غافث هر یک چهار گل سرخ شش بمثقال ترتیب قرص سازند شربتی تا سه درم برای وجع معده و حمیات بلغمی مفید **منضج** آب انگور جوشانند چون ثلث بماند قدری شکر یا عسل اندازند **نوع ششم در حمی محرقه** و آن تبی است که ماده حاده درون عروق عفن شود و بر دو وجه یکی بیشتر در عروق نواحی دل و معده و جگر باشد محرقه خوانند و ماده اش صفرا است یا بلغم شور و خاص است که صفرا صرف بود یا بلغم مائی مرکب باشد و بلغم شور در حکم صفرا است و آن تبی است شدید قوی لا اعراض و اکثر بصبیان و شبان افتد و مشائخ را کمتر عارض گردد و اگر شود هلاک سازد لقوت السبب و علامت این چند هستند یکی آنکه تب لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدان سبب عطش عظیم بود دوم آنکه در ابتدا فرا شا و لرزه و عرق هیچ نباشد مگر نزد بحران و روز بحران هم اندر آغاز فرا شا کند و هم اندر آخر عرق آرد سوم آنکه باشد که سرفه قلیل و قشعریره پیدا بود و بقول اکثر اگر در محرقه سرفه پیدا آید عطش برود چهارم آنکه حرارت او زیاده تر از غب لازمه باشد پنجم آنکه زبان سیاه باشد و یا درشت بود اما سیاهی بعد درشتی و خشونت اسلم و اسهال در روی متوسط باشد ششم آنکه اعراض دیگر چون سهر اختلاط عقل قلق صداع غور عیون رعاف سقوط اشتها افراط حرارت سینه پیدا آید و این اعراض آنجا پیدا آید که صفرای خالص سبب باشد و غثیان بی مدت آثار بودن ماده در حوالی معده است و بحران این یعنی یا اسهال و رعاف یا عرق باشد و عکس در این کمتر شود و اگر شود بسکتر از دیگر باشد بشرطیکه سوء تدبیر نرود و فرق از مطبقه آنست که محرقه بنوبت غب قوی تر شود و رنگ رو و چشم بدان سرخی دیگر بدان مرتبه نباشد که در مطبقه و ایضا تمدد بدن و ضیق نفس در بود در محرقه نبود **فائده** محرقه در اطفال اسهل باشد زیرا که مزاج ایشان میل تری دارد و باشد که طفل در محرقه سبات پیدا آید یا مالیخولیا مثل سبات و طفل شیر خوار در این تب شیر نخواهد و آنچه مزد در معده او ترش گردد **قول بقراط** مریض اگر در محرقه رعشه پیدا آید اگر هذیان شود مریض بمیرد **قول رازی** اگر این تب در آخر سرما کند و بلرزاند خلاص یابد و اگر سرما کند و قوت قوی باشد خطر دارد و اگر قوت ضعیف بود بمیرد **علاج** اگر حرارت بر ماده غالب بود اول بتسکین حرارت کوشند و در تسکین حرارت بیشتر از غب خالصه مطلوب و افراط در تبرید ضرور تا بدق نینجامد پس برای تسکین حرارت شربت آلو شربت تمر هندی سکنجبین شربت نارنج شربت حماض اترج شربت صندل ترش لعاب اسپغول ماء الشعیر شیره خرفه دهند خرقه بصندل گلاب و قدری کافور آلوده بر سینه نهند مکرر و قرص کافور انفع و اگر در احشا آفتی قوی نبود شرب آب مبرد انفع و اگر آفتی بود جرعه جرعه دهند و بعد تسکین حرارت و نضج ماده مسهل دهند و اگر ماده بر حرارت غالب بود اول بنضج کوشند با شیاء مناسبه بعده مسهل دهند و در آخر بتسکین حرارت رجوع آرند و در ابتدا مسهل قوی ندهند و برای تلیین آب آلو آب تمر هندی شیر خشت مغز فلوس شربت ورد مکرر نافع حقنه نرم مفید اگر طبع نرم بود آب انار که مع شحم باشد انفع و قرص طباشیر ممسک مفید و غذا ابر دیه موافق بود و باره بالفعل بابت مع رعایت قبض و انحلال صبح دهند و آنجا که بیم سقوط قوت باشد هر چند که تب معتبر بود و میل غذا نباشد غذا دهند و فصد در محرقه مجوز است بشرطیکه بول غلیظ و سرخ بود و الا نشاید و چون تب در انحطاط افتد گرمابه نیمگرم و غسل آب نیمگرم که مائل بسردی بود روا است و اگر ماده در حوالی فم معده باشد و غشی و کرب قوی بود پس اگر قی بفراغت آید امر دهند که ماده رفع میگردد و اگر بفراغت نیاید سکنجبین با آب نیمگرم دهند تا مدد دهد اگر ماده غلیظ بود و یا در طبقات معده فرو رفته باشد حب صبر یا ایارج فیقرا دهند و بعد تنقیه برای رفع حرارت ایارج آب انارین نوشانند اگر با وجود تنقیه قی باقی بود و افراط نماید و ضعف آرد بحبس وی کوشند و اگر بحران بقی یا رعاف کند و افراط نماید و حبس او خواهند باید که جامه سکتر کنند و هوای خانه خوش نمایند و عرق پاک نسازند لعاب اسپغول لعاب بهدانه و آب که

درو صمغ حل بود طلا کردن اطراف وبرف ویخ نهادن عرق مفرط را بازدارد واگر رعاف افراط کند وحبس او خواهند یخ بر سر وجبهه گذارند واطراف بندند
آب زبل خر چند قطره چکانند یا پنبه آلوده در بینی نهند اگر هیچ تدبیر نایستد از همان دست فصد کرده بیست درم خون برآرند واگر در محرقه سبات پدید آید بسبب تصاعد
ابخره وغافل گردد باید که بیدار کنند وبآواز بلند سخن کنند ویا پیها از بن ران تا قدم بند بندند بستنی مؤلم واگر مانع نبود بشافه نرم طبع بگشایند وبر مهره عنق وما بین کتفین
حجامت کنند اگر از طلب آب غافل بود هر ساعت جرعه آب در دهن ریزند تا حلق خشک نگردد واگر حاجت شود لعاب اسپغول رقیق بجلاب خام یا آب انار
دهند وقطعه تمر هندی در دهن نهادن مرطب دهن وسکن عطش است بدانکه ابخره که در محرقه بدماغ برآیند یا صفراوی باشند یا بلغمی فرق آنست که بخار صفرا
خواب نبود وبینی خشک باشد وبخار بلغمی تر دارد وسر گران وسبات وغفلت آرد پس اگر ابخره مرتفعه تر بود شیر بر سر دوشیدن وروغن گل روغن نیلوفر مزج
کرده بر سر نهادن که تلطفیه حرارت مخصوص است نشاید که بیم سرسام دارد اما اگر ابخره صفراوی بود شیر وغیره گذاشتن همه مفید اند وهرگاه که بخار تر باشد وسرخی در روی
وبینی فاحش شود باید که رعاف آرند یا ماده جانب پا کشند تا دماغ را ضرر نرساند واگر در محرقه بسبب تشنج یابس کردن اعصاب عضلات افتد ضیق نفس پدید آید موم روغن
که از روغن بنفشه ساخته باشند بر سینه وگردن مالند تراشه کدو وبرگ خرفه کوفته روغن گل آمیخته بر سینه وعنق ضماد کنند گاهی درین شهوت کلبی پدید آید
پس حلوا که از ترنجبین ومغز تخم کدو ومغز تخم خیار روغن بادام ساخته باشند خورانند واگر علسه متواتر آید وبه سبب امتلاء دماغ وضعف در قوت رونماید چشم و
بینی وجبهه مالند ودبر مالند تا بکلفت آروغ آرد وگردن واطراف بر روغن بنفشه بقوت مالند وچند قطره روغن بنفشه نیم گرم در گوش چکانند وخرقه ونمد گرم کرده
بر پس گردن نهند واگر ۔ وددووو دواند وباشد که وقت گرم تر شدن تپ غشی افتد بسبب انصباب صفرا بر فم معده ومتاذی شدن قلب بحال آب سرد بر رو و
سینه زنند وگلاب کافور صندل بویانند وبادکش کشند ومحکم مالند اطراف بندند تا ماده فرو رود واگر سود نکند بینی ودهن مریض را مانی بند کنند تا حرارت اندرون بازگردد
وقوت را برانگیزاند اگر سکنجبین با گلاب آمیخته در حلق ریزند بادوار از فم معده زدوده باسهال یا بقی دفع کند اگر ممکن نباشد خمر ریحانی با آب سرد آمیخته در حلق
ریزند که فوراً بهوش آید وچون بهوش آید پست جو انار دانه دهند واگر مریض بدین عادی بود باید که قبل از وقت گرم شدن تپ چند لقمه نان در آب غوره یا آب لیمو
یا آب انار ترش ترکرده خورانند تا از غشی ایمن مانند اگر یبوست دهن بشدت بود هر صباح روغن بادام در دهن گیرد وساعتی دارد پس بریزد وزبان را بچیزی درشت
پاکیزه مالند تا درشتی وغیره زائل گردد پس اسپغول در صره بسته در دهن نهند وبدان زبان را مالند یا آلو در دهن دارد ومریض را از خفتن بر پشت منع کنند که استلقا دهن را
خشک میکند اگر سهر باشد شربت خشخاش کشکاب آمیخته دهند واگر در سر ثقل باشد طبیخ بابونه وبنفشه انکباب سر کنند وبادر گذارند وتدبیر مسکن ومفرش نوعیکه متفق
آید کنند **فائده** اگر حرارت قوی بود حب قرص کافور سکنجبین بزوری بارده دهند وبعد ساعت ماء الشعیر با آب انارین دهند ودر روز هر ساعت آب تربز آب
بادرنگ آب کدو برگ باشد بقدری قند دهند وبعد تسکین حرارت ماش مقشر قرع کشک شعیر بشیره بادام وآب غوره دهند واگر عطش مفرط بود ومانعی از سرفه
وزکام نباشد اشربه واغذیه حامضه دهند اگر سرفه بود شربت بنفشه شربت خشخاش دهند شمومات بارده بویند چون مفارقت کند شربت لیمو شربت صندل
شیره صندل حامض کافوری دهند حب کافور مفید فروج تمر هندی انار دانه آلو نان یخ خورند ودر ابتدا اغذیه لطیفه خورند ودر انحطاط تدبیر ناقه نمایند هم در غذا
وهم در دوا **قول رازی** سحرگاه آب آلو با دادکشکاب ووقت ظهر آب خیار آب تربز ووقت غروب لعاب اسپغول دهند اگر غذا نخواهد یا مانعی بود
دو سه روز دوبار کشکاب دهند وروزی که تپ سعتر بود کشکاب آب آلو دهند ووقت تپ معده را خالی ندارند تا بیم سقوط قوت نباشد اگر اشتها نبود

بنگرند اگر در فم معده خلطی بود آن را اول قی پاک کنند و اگر معده ضعیف بود تقویت آن بچیزی کہ لائق مزاج باشد نمایند و اطعمہ مطیبہ منبہ اشتہا چون مرغ
بریان وغیرہ پیش او آرند **قول لارزور بیبیر** در حمی محرقہ و حادہ آلو تمر ہندی زرک تخم خرفہ مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم تربز عناب عرق کاسنی
عرق گاؤزبان شربت نیلوفر شربت گاؤزبان دہند و برای تلیین ترنجبین دوازدہ یا سیزدہ درم و شربت بنفشہ دہند اگر سرسام پدید آید لعاب بیہدانہ خطمی بنفشہ نیلوفر
اسفغول مغز کدو سبوس گندم نمک باشویہ کنند دو سہ بار و نان لبن بقر تر کردہ بر سر نہند صندل کافور گلاب خیار بر قلب و کبد و اطراف گذارند شیر
بینی چکانند و برای تنقیہ آلو عناب ہر یک دہ عدد ترنجبین دو اونس ہلیلہ زرد سہ درم عرق کاسنی عرق نیلوفر قدر ضرورت شربت ورد قدری دہند بعدہ
شربت بزوری بارد سکنجبین بزوری بارد شربت مروارید قرص ملین قرص کافور دہند خیارین کاسنی ہر یک درم لعاب بہدانہ یکنیم درم گلاب چہار درم
شربت نیلوفر ہشت درم سائیدہ بیختہ دہند مزلیہ حمی صفراوی سرکہ سہ عسل دو آب ہشت جوشانند شربتی نیم رطل مزلیہ حمی وگفتہ سنا ریوند ہلیلہ زرد ہر یک چہار درم
بادیان یا دارچینی دو درم شکر و بلوط ہندی دو اونس گلقند سہ اونس آب یکنیم رطل بپزند سومی ماند دہند اگر حمی باشد بادیان الا دارچینی اندازند ملین خوش
طعم مصفی دم مزلیہ حمی صفراوی و بلغمی و سوداوی وگفتہ اگر حرقت یا یبوست یا عطش کثیر بود بیاضن مغز ہشت عدد شیرہ بزر شیرہ بادام ہر یک چہار درم شکر شش
درم گلاب قدری در کہرل حل کردہ دہند وگفتہ اگر ضعف معدہ باشد حتی کہ چیزی خوردن نتواند لحم سینہ ماکیان یا لحم مرغ خصی یا لحم بچہ مرغ نر از ذہ از جلد
وغیرہ صاف کردہ کہرل کنند مغز بادام چہار یا شش عدد قند قدری آمیختہ برق مرغ کہ روغن نباشد آمیختہ دہند وگفتہ جواہر مہرہ ربع درم طباشیر ستا وریا گل لالہ
یا عرق گاؤزبان شش اونس وقت فرو شدن دہند اگر ضعیف بود بدو قاشق خمر سرخ دہند شعیر مقشر دو اونس آب پنج کانا در ظرف گلی بپزند سومی بردہ صاف
کردہ حب النشا سفید چہار درم سال بزنیل نیم درم آمیختہ نوشند چون صرف شود دیگر طیار کنند ہفت یا دہ روز صحت شود نیلوفر گلوی قصب الذریرہ ہر یک
درم آب رطل جوشانند دہند کاسنی چہار درم نمک ہر قدر مثقالی شیرہ بر آوردہ نوشند وگفتہ اسپرتو نمک شورہ اسپرتو نمک تین تولا گلابی تین تولا بنفشہ شربت
حماض شربت لیمو قرص زرک قرص طباشیر حماضی قرص طباشیر کافوری رماد نمک پرونیلا نمک زاج نمک سانور نمک کوباکولانتی نیترو نیترادو نیترو پیرو
لادو ہمہ مفید اند دہند خرفہ برای تیماری فرنیالیش تر کردہ بر جبہ نہند روغن پلیو رتیکو ہانتیکادی جو نبو مفید **جوارش طباشیر** طباشیر گل سرخ مورد ہر یک
دہ تخم حماض صمغ عربی ہر یک ہفت گلنار سماق عصارہ لحیۃ التیس ہر یک شش افیون زعفران ہر یک دو شربت سیب حسب قدر شربتی سہ درم مزلیہ حمی
و اسہال صفراوی **سکنجبین بزوری بارد** پوست بیخ کاسنی ہفت درم تخم خربزہ تخم خیار تخم بادرنگ ہر یک پنج درم سرکہ نیم رطل آب قدر ضرورت در روز
تر کردہ جوشانند صاف نمودہ قند دو رطل آمیختہ قوام کنند مفتح سدہ کبد و طحال مدر بول مسکن عطش مزلیہ حمیات و استسقای حار **سکنجبین بزوری معتدل**
کاسنی تخم کرفس بادیان ہر یک سہ درم تخم خیار تخم خربزہ تخم بادرنگ ہر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان ہر یک ہفت درم سرکہ بیست درم آب سہ
رطل روزی تر کردہ جوشانند بیختہ قند دو رطل آمیختہ قوام کنند مفتح سدد کبد و طحال مدر بول مزلیہ حمی مرکبہ **ماء الشعیر لوزتیانا** شعیر مقشر دو اونس آب
ہشت رطل جوشی دادہ آب دور کنند و ہمان قدر آب دیگر انداختہ بپزند چون شش رطل ماند صاف کردہ در ہر شربتی تمر ہندی سہ درم ہنیک شکر ولایتی آمیختہ دہند
مزلیہ حمی و عطش **عرق کافور** برای سوء مزاج حار و حمی محرقہ و دق نافع گل نیلوفر کدوی تازہ باقلا تازہ ہر یک دہ وقیہ برگ بید برگ کاسنی تازہ برگ کاہو تخم
مقشر تخم خرفہ مقشر ہر یک نیم من صندل سفید ہشت اوقیہ گل سرخ گلاب ہر یک دو من طباشیر کتیرا ہر یک دہ مثقال عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق بید ہر یک

یکمن کشند و وقت تعطیر کافور سوده بیست مثقال در بهبکه اندازند **قرص طباشیر مسهل** مسکن حرارت مقوی معده فرایه حمیات صفراویه طباشیر دو درم نکرده
سنگی یک نیم درم سقمونیا گل سرخ هر یک دانگی آب کاسنی سبز قرص سازند یک شربت **قرص صبر** برای علل کبد و حمیات نافع طباشیر ده گل سرخ تخم
کاهو کاسنی تخم خرفه صندل سفید هر یک دو کافور نیم بلعاب اسپغول قرص سازند دیگر بعوق طباشیر قرص طین مفید **نوع هفتم در حمی غشی** تب است که
چون ابتدا کند غشی افتد سبب او صفرای قوی عفنت که میل بسمیه نماید و عند حرکت ماده از حرارت حمی قلیل یا زیاده سمیه بدل ریزد و غشی آرد و اگر بدو خبیث آید و تن و دماغ
گرد و در مدت قصیر چنان شود که بیمار ساله است و بصفراویین اکثر افتد و در یک دو نوبت قوت و نبض ساقط گردد و حمای غشیه که از صفرای قیئه سمیه
آید و قوت ساقط کند ردی و مهلک است خصوص اگر در معده و کبد ورم باشد و آنکه بسبب غم و هم و بیخوابی و استفراغ کثیر واقع شود اسلم بود و یا بلغم خام است
که در بدن افزاید و عفن شود و تب آرد و چون تب آید ماده حرکت کند و قدری بدل و حوالی آن ریزد و روح را سرد کند و غشی آرد و گاه باشد که بسبب ضعف فم
معده غشی وی نماید و حمی بلغمی با ضعف معده کمتر خالی باشد و اگر هم ضعف معده بود و هم ماده بدل ریزد سخت قوی بود **فائده** اگر بسبب صفرا باشد عطش
کرب التهاب شدید بود **علاج** هر بحله ماء الشعیر آب انار و هندبا شیره خرفه شیره خیارین شربت ریباس شربت صندل شربت سیب برف سرد کرده و آب تمر هندی با نبات
آمیخته نوشند اگر طبع قبض بود بنقوع خوا کر تلیین کنند بماء الشعیر و آب کدو سرد کرده حقنه نمایند صندل اقاقیا کافور گلاب بسینه ضماد نمایند برگ بید گلاب پاشیده
در فرش اندازند ریاحین طیبه سیب بویند مسکن بروائح طیبه آرایند و در استفراغ ماده مبالغه نکنند بلکه بتدریج دفع سازند تا بسبب ضعف غشی نیفزاید و چون
نوبت تب رسد نان آب انار ترش یا آب لیمو تر کرده چند لقمه خورند تا منع انصباب صفرا به معده کند و چون غشی افتد نان آبهای مذکور تر کرده رقیق نموده
در حلق ریزند و اگر نان بخمر که ممزوج آب و گلاب باشد تر کرده ریزند زود نفع دهد و اگر تب شدید الحرارت بود قرص کافور دوغ گاو دهند و هر چه در محرقه گذشت
بکار برند و از هوای گرم و تعب و بیخوابی پرهیزند اگر در معده و کبد ورم باشد حسب او تدبیر نمایند تا باشد که بتقدیر شفا موافق آید اگر بسبب بلغم باشد تبطل بدن تهیج و
وبدو بلغمی آید و رنگ در یک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی سرد و گاهی مائل بکبودی و سیاه و گاهی سبز باشد و وقت هیجان تب چشم تر شود و
بتر رود و لبها مثل لب کسی که توت خورده گرد و در شراسیف وجع نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش بود گاه باشد که صفرای خلیط به بلغم آمیزد و حمی غشی آرد و درین نیز
مانند حمی بلغمی بود اما سوزش احشا و دیگر آثار ترکب صفرا گواهی دهد و معالجه این عسرت تمام است که اگر دواهای دسومی ورم بود که درین صورت علاج را دخل نباشد
و وجه صعوبت علاج این است که اگر بر طبع گذارند و از غذا و دوا باز دارند آنکه ماده خام و کثیر است قوت طبع با وجود فقدان غذا دفع آن نتواند و قوت تمام باطل
گردد و اگر غذا دهند نیک هضم نشود و مدد ماده تب گردد و اگر خواهند که ماده را برفق کمتر کنند چون که ماده کثیر و خام است بدوای ضعیف اصل مطلب بر نیاید و باشد که
ماده بحرکت آید و بر نیاید و منافذ تنفس و روح را بند سازد و خفه شود و اگر استفراغ قوی کنند قوت کفایت نماید و غشی افتد از حرکت ماده زیرا که تا ماده نضج
نیابد مستفرغ نمیشود **علاج** از شروع تب تا سه روز سوای ماء العسل ساده چیزی دیگر ندهند اگر قوت ضعیف بود از کشکاب جو و نخود چاره نباشد اگر قوی تر
ازین مطلوب نان بجلاب یا بعسل تر کرده دهند و وقت ضعف نان بمثلث و یا بخمر دادن دفع غشی میکند و اگر طبع نرم بود بند نکنند تا که خوف سقوط قوت نشود
و اگر طبع قبض بود اول امعا را بحقنه نرم قلیل الحدت چون آب سلق که در و قدری نمک عسل باشد پاک کنند و از اشربه و اغذیه هر چه ملطف و قلیل الحدت باشد
دهند و مالش بدن بدستمالهای درشت مختلف ملطف ماده است بی آفت و اگر مالش بغیر روغن خوش نیاید روغن خیری روغن کنجد تازه و روغن زیت روغن نرگس

روغن قسط بمالند پس اول ساقین را از سر زانو تا اسفل قدم بعده فخذین را از بالا بزیر پس بدین را از دوش تا کتف بعده ظهر و صدر را از فوق بتحت بدرشتی بمالند و باز رجوع از رجلین کنند بمرتبه که جلد سرخ شود دویم باشد که مریض بیهوش گردد چنانکه نیمه روز بمالش و نیمه در خواب رود و مسکن در گرمی سردی معتدل سازند و گرم هوا سرد بود و مائل بگرم کنند و خواب معتدل نمایند و افراط آن ضرر دارد و از آب سرد منع نمایند اگر توانند سکنجبین ویرا با آب سرد و در سرما با آب گرم آمیخته دهند و حمام معتدل مفید و اگر قی آسان باشد قی کنانند که نافعست دوم سکنجبین عسلی با زوفا درم بماء العسل هر صباح دهند که مفیدست اگر فصل سخت گرم نباشد و وقت غشی گلاب بر رو زنند و شکم برفق بمالند و اطراف بندند و سکنجبین با آب گرم دهند تا باشد که قی کنند بدانکه اگر ورم در اعضای مذکور نباشد مثلث و خمر و قی رخصت ندهند بلکه علاج هم نمایند چرا که امید نجات مفقود است لیکن دست از علاج کشیدن و مریض را ناامید ساختن نباید که نتیجه بورم البیق لغشی لاحق باشد توکلا علی الله استعمال نموده باشند و در رعایت قوت بمسکنات کوشند پاشوربه برگ کنار سبوس حنطه هر یک دو مشت نمک بجوشانند در آب چاه طل ببندند چهارم ساق گیرند پاشوربه کنند پاشوربه مشترک سبوس گندم نمک یا برگ کاهو سبوس گندم جوشانیده پاشوربه کنند دیگر سرکه تر بوید و صندل **نوع ششم** در تعریف و علامات بلغمیه و نائبه نیز گویند زیرا که هر روز نوبت آرد و سبب او بلغمست که بیرون عروق عفن شود و آثار این چند اند یکی آنکه بول سفید رقیق مثل آب باشد اما در انتها سرخ تیره شود دوم آنکه نبض صغیر ضعیف مختلف بود در آخر متواتر شدید الاختلاف گردد سوم آنکه عطش نبود مگر که بلغم شور باشد اما بعطش صفرا نرسد چهارم آنکه اکثر در آغاز تب غشی افتد چرا که حمی بلغمی به هیچ حال از ضعف فم معده خالی نبود پنجم آنکه لون تن صاحبش و تیج در دو مه زرد آل و بدن سپید گردد و باشد که سپلو بلغ کند و سپر بزرگ گردد ششم آنکه دهن تر بود و بازتر نرم آید و قی و اسهال افتد هفتم آنکه عرق نباید و اگر آید ناهموار باشد اما گاه گاه بخاری بر پوست ظاهر شود گویا عرق خواهد آمد چون ابتدا گذرد و ماده پخته و لطیف گردد عرق کثیر می آید هشتم آنکه حرارت و حرارت صفراوی ننماید مدت نوبت اکثر هژده ساعت بود و مدت آسایش شش ساعت و اگر یکبار و اثر تب اندکی باقی ماند که با رخلیه نماید و این تب بیست روز من که با هاست نهم آنکه ابتدا بی نافض کند و شدت خفت بر دو نافض حسب اصناف بلغم باشد مثلا اگر بلغم زجاجی باشد نافض شدید بود و اگر حامض شدید باشد و اگر مالح بود ابتدا با تقشعریره کند و نافض ضعیف باشد و برودت مشتد نبود و اگر حلو بود اکثر تا چند نوبت از تقشعریره برود و نافض هیچ نباشد و هر چند که بود دیرتر از دیگر تبها کم باشد دهم آنکه چون دست بر بدن نهند حرارت یکسان نباشد و چون دست بر موضعی نهاده دارند آن موضع گرمتر بود گویا چیزی از قعر تن بظاهر می آید و اکثر باطفال و زنان خصیان و مرطوبیان و کسی که اشیای بلغم افزا بیشتر خورد و استفراغ کم نماید و در هوای بارد رطب پدید آید و زمان نوبت او اکثر در چاشت بود و پس سپاید و ر سند و ایام آن اکثر تا هژده روز است **علاج** سکنجبین عسلی کشکاب که در و بادیان نخود پخته باشند یا ماء العسل که در وی زوفا جوش بود یا سکنجبین گلقند گلاب و هر خفیف بود دهند تا هفته بعد وقت نوبت سکنجبین با آب گرم کثیر آمیخته نوشند و قی کنند و اگر ماده غلیظ بود سکنجبین با آب بیخ ترب یا طبیخ ترب آمیخته نوشند و قی کنند و اگر بتقویت فم معده کوشند پس انیسون قدری بگلقند خورند یا مصطکی نمایند زعفران یک درم لادن دو درم سک درم قصب الذریره گل سرخ هر یک یک درم با آب مرزنجوش تمام سائیده گرم کرده بر فم معده ضماد کنند و اگر قی بخود آید بی تکلف باز ندارند خاصه در ابتدا مگر وقتیکه از فرط خوف ضعف یا یبوست پدید آید شربت بنفشه و ملینه دهند و تلیین طبع در ابتدا بگلقند و سکنجبین نشاید اما اگر قوت قوی و طبع منقبض باشد و یک هفته گذشته شربت دواء الترید دهند اگر بعد نضج ظاهر شده در هر شب که دواء الترید خورند صباح آن گلقند بجوشانیده هم دهند و بر اثر آن سکنجبین عسلی هم نوشانند اما اگر طبع هر روز دو بار بفراغت اجابت کرده باشد این دوا نتوان داد و دیگر قانون که در شطر الغب ذکر شود مرعی دارند تا چهارده روز نگذرد سکنجبین بدوری الوارمی دهند **فائده** اگر بول غلیظ و رنگین بود و مانعی نباشد فصد کنند و ادویه و اغذیه حسب نوع بلغم اختیار نمایند مثلا اگر ماده بلغم شور بود ادویه گرم فقط ندهند بلکه با ادویه بارد آمیزند چنانکه غلبه برد را باشد چرا که بلغم شور در حکم صفراست و اگر بلغم شیرین بود چیزها که در و لطافت و گرمی بود باشد چون گلقند و سکنجبین آمیخته دهند و اگر بلغم ترش یا زجاجی بود اشیایی که گرمتر و قوی تر و لطیف کننده تر چون فلافلی کمونی دهند و در اسهال و ادرار همین قانون مرعی دارند و رجوع رسالت سعید است بعد انحطاط حمام نافع بود و بعد نضج شراب خواهد اشربت مفید فقط اگر ماده بلغم شور بود و هر چه نجیب بکار آید و اگر بلغم حامض لزج بود حمیه بیاج کشکاب نخود تمام تقسیم

ملین طبع مزیل حمیات کهنه و تپ که در آخر مرض بهم رسد انیسون غافث هر یک سه فستین ماه روین تخم کرفس مغز بادام تلخ مقشر سنبل ساذج مصطکی تخم شبت هر یک یک درم چهار
و نیم بآب فستین تازه قرص بندند شربتی دو درم بسکنجبین **اطریفل تربدی** ملین طبع منقی معده از صفرا و بلغم مزیل حمیات بلغمی دهن بادام هلیله کابلی هلیله زرد بلیله آمله شاهتره
هر یک شش گل سرخ اصل سوس هر یک سه زنجبیل و قرنفل قاقله دارچینی جوزبویه هر یک یک نیم تربد بروغن بادام چرب کرده چهار ده عسل سه چند شربتی دو تا چهار درم بآب گرم
**شربت صعتر** برای حمیات بلغمی و قولنج بلغمی و ریحی جشای حامض نافع صعتر نانخواه زنجبیل گل سرخ پودینه گشنیز هر یک سه درم مویز منقی بیست عدد آب دو رطل بپزند
سوم باند صاف کرده دارند وقت حاجت سی درم گرم کرده نوشند **شربت لیمون** برای ریاح و قراقر و حمیات خریفی نافع لیمون پنج استار سرکه یک من گلاب نیم من شب
تر کرده بپزند نصفی ماند صاف کرده بیک من قند قوام کنند شربتی یک ملعقه **شربت مرزنجوش** در حمیات بلغمی و قتیکه لرزه قوی باشد بکار برند مرزنجوش اذخر بابونه گاوزبان
هر یک پنج درم مویز منقی سی عدد آب دو رطل بپزند سوم باند صاف کرده یکساعت قبل از نوبت سی درم گرم کرده نوشند **حب الشفا** تخم تاتوره زنجبیل هر یک
بکوبند و بقدر کنار حبوب بسته جهت بهند مزیل حمی بلغمی **حب آتند بهیرون** یعنی ملو الراحت برای حمیات عفنه بارده مجرب و در حمیات موی صفراوی و دق پرهیز
ازین لازم لیکن حمی که ترکیب صفرا و بلغم باشد و غلبه بلغم را بود او نیز در حکم بلغمیست بیش مدبر فلفل دارفلفل تنکار شنگرف برابر سه ساعت بآب لیمو حل کرده قدر ذرت حبوب
بندند صبح شام یکیک بشکر دهند اگر قبض باشد بعد مسهل استعمال سازند بدانکه اینچنین ادویه تا که تپ اقلا سه روز نشده باشد نهند و بیش باید که بر بهمن یا تیلیه باشد
و بهمن از درون و بیرون سفید و تیلیه از درون سیاه و از بیرون سفید میباشد **حب جرانکس** در منافع مانند آتند بهیرون است زیبق مصفی گوگرد مغسول شنگرف
تخم تاتوره هلیله زرد بلیله آمله زنجبیل دارفلفل خشک زرنیخ طبقی برابر بآب بهنگره دو روز حل کرده قدر فلفل حبوب بندند شربتی حبی یا زیاده حسب مزاج پس برای
حمی بشربت شکر و جهت پیچش و اسهال بعسل **حب رام بان** برای تپ لرزه بارده بشاید تیر خدا است سم الفار سنگبصری و هردو را مغسول کرده بآب برگ کریله
دو روز حل نموده قدر ماش حبوب بندند پیر و مرطوب را یکدو حب صباح بشربت شکر دهند اگر روز اول مرض زائل شد فبها الا دو روز دیگر دهند اغلب که در سوم ازاله مرض
کند و محرور را مهما امکن ندهند و اگر دهند زیاده از حبی ندهند اگر حرارت کند قدری شیره خرفه نقبند و گلاب دهند شیر جغرات نیز مزیل حرارت است تا هفته برنج و دال مونگ بروغن و
چیزی دیگر نخورند و از روغن و ترشی و لحم پرهیز کنند اگر طفل بود بدایه دهند اگر کافی نبود قدری بطفل نیز دهند اگر قبض بود اول مسهل دهند و در نسخه سم الفار سنگبصری هر دو برابر نوشته و تول
قلیلکرده قدر تخم ترب حبوب بندند چون سه روز از تپ گذرد یک حب وقت شروع دهند تپ شدت کرده رفع گردد برای جمیع حمیات و شور که باحتراق رسیده باشد بلا کراه مستعمل
**حب کهرطهی و حب مسکین نواز** هلیله بلیله آمله شیح تنکار فلفل دارفلفل ریوند عاقرقرحا زنجبیل بیش مدبر زرنیخ سعد میده مهامیده هر یک یک زیبق مصفی گوگرد مغسول هر یک سه تولک
هشت سه روز بآب بهنگره حل کرده قدر فلفل و ماش حبوب بندند پس برای حمی بسفوف قرنفل گشنیز و برای حبس بول و سیلان منی و حصات بشیره تخم خیارین تخم خرفه پرسیاوشان خسک خبازی
و برای برص همراه طبیخ رسنا و برای اسهال بشکر و آب گرم دهند بعده بمجلس قدری آب گرم نوشند چون خم اهنگه شکم بندد آب سرد نوشند و برنج همراه جغرات بتکه خورند شخصی در دست
و پنج حب نوع نشده سه روز حب کور بقدر ریحی بن بقرا دادند بهر روز زیاده از معتاد شکم راند بعده تخفیف یافت مرض رفع شد **جرانکس** نوع محرق توتیای سبز هر یک چهار درم زرنیخ بشیره
استسناح حل کرده بار بار یانده یا زده درم بآب لیمو حل کرده در کوزه گلی نهاده در دو سبوی با چکیده شتی آتش دهند صبح برآرند **جرانکس** نوع سوخته زرنیخ هر یک دو درم توتیای سبز نیم درم زرنیخ
بآب نبات الصبر سه ساعت حل کرده پس همه ادویه آمیخته آتش دهند شربتی سه دانه در بتاشه نهاده دو ساعت قبل از لرزه دهند غذا کهچری و دلیه خورند مزیل حمی کهنه سبب لرزه۔
**کهورسانک** فلفل دارفلفل شاهتره زنجبیل نمک سنگ هلیله زرد گلوی تیواج بهکرمول سعد زرنباد پوست هردو کنائی و نتی بتول برابر بسایند شربتی نیم تا یکدرم در شربت آب گرم دو در

گرما آب سرد مزاج حمی بکهم لرزه وغیره **نوع نهم در حمی لثقه** سبب این عفونت که اندرون عروق عفن شود و این دو گونه است یکی آنکه بلغم شور در عروق نواحی معده و کبد و دل عفونت
پذیرد و این احتراقیه نیز گویند و در محرقه ذکر یافت دوم آنکه چنین نباشد و مقصود در اینجا همین است حمی لازم دیگر آثار که در نائبه گفته شد اما درین قسم لرزه نباشد مگر گاهی برودت قشعریره بود
گسار درین سخت پوشیده باشد و عرق نکند مگر آن روز که رها کند تمامه این تب شباهت به دق دارد زیرا که حرارت او نرم و لازم می باشد چون دست بر بدن گذارند حرارت احساس
نمیشود مگر آنکه زمانی دست نهاده دارند لهذا اطبای جاهل آن را دق پندارند و زمان اشتداد او هیژده ساعت بود پس تخفیف شود و عطش و سرعت نبض ظاهر و کدورت بول و فرق او از دق
آنست که لثقه بعد اکل غذا اشتداد نمیشود و در وجه ممتلی و منتفخ میباشد و نبض لین و صغیر بود و مواظبه اشتداد و ایام و سن و بلاد و وقت و تدبیر بلغم از احوال کثرت اکل و شرب و عدم استفراغ
و حمام بران گواهی دهد بخلاف دق که نبض در و ممتد و صلب باشد و چهره زرد برو زنگ گدازد و بعد اکل غذا حرارت اشتداد شود و آثار استسقا هیچ نباشد **علاج** آنچه در نائبه گفته شد بجا آرند
و اگر امتلاء و دم ظاهر باشد فصد کنند و در استعمال منضجات و ملطفات چندان دلیری نمایند چنانکه در نائبه جائز است که ماده لطیف گشته بدماغ آید و سرسام آرد خاصه اگر
صداع یا ضعف دماغ بوده باشد اما سکنجبین بگلقند آمیخته یا سکنجبین که در وی [illegible] یا جلاب که در آب کرفس خیسانیده باشد دهند که برای تقویت معده ضعیف مفید است و اگر
دماغ ضعیف بود سکنجبین نه دهند بگلقند قناعت کنند یا عرق بادیان و غیره و مغز فلوس تلیین نمایند و اگر دماغ قوی بود و صداع نباشد و تب مرکب بود [illegible] تخم حنظل [illegible] کنند
ماء الاصول دهند و اسهال آورند و بعد نضج شاید و قرص غافث مفید و بعد تنقیه قرص [illegible] داگر در سینه خشونت بود طبیخ سپستان بنفشه پرسیاوشان دهند [illegible]
انفع بشرطیکه صداع و ضعف دماغ نباشد و بیاید دانست که این تب آخر باستسقا منجر گردد پس قبل از آنکه آثار او پدید آید تدبیر کنند **نوع دهم در حمی لیفوریا و انقیالوس** لیفوریا تبیست
که در باطن حرارت عظیم محسوس شود و ظاهر بدن سرد باشد پس اگر سبب بلغم بود که در قعر عروق عفن شده گرم گردد و باعث تسخین باطن [illegible] حرارت غریزی بباطن مایل گردد و ظاهر
تن کمتر رسد پس ظاهر سرد و باطن گرم باشد و درین بول خام و نبض مختلف و متفاوت بود و بدو و نائبه آید و اگر سبب صفرا بود که در باطن عروق عفن شده بود بجهت تحلیل رسیدن بود و بخارات او
بظاهر تن کمتر رسد عطش و اضطراب عظیم تب لازم بود و غب اشتداد نماید و **انقیالوس** تبیست که در باطن حرارت عظیم محسوس شود و ظاهر تن گرم باشد سبب او بلغم زجاجی کثیر است که در باطن جمع شود و دخان
و ابخره او بظاهر تن منتشر شود بسبب برودت ماده که در باطن است بسبب انقباض ابخره گرم بظاهر حرارت ظاهر محسوس شود و درین سبب عطش کم بود **علاج** انقیالوس و لیفوریا
بلغمی از اول مرض تا هفته طبیخ تخم کرفس با سکنجبین دهند و صبح گلقند مقدار [illegible] دهند و ساعت سکنجبین [illegible] و اگر ماده قوی بود گلقند عسلی سکنجبین عسلی بعد از آن دهند بعد هفته حب صبر و ایارج
شربت نیز ورد حقنه ملین نمایند ماده کنند [illegible] انیسون [illegible] گلقند دهند که در سایر حمیات بلغمی برای تقویت معده نافع تمام است و در استعمال مسهل و آنچه غیر از آن قابل ذکر رفته در
ذکر یافت رعایت کنند و اگر پیدا شود دست از علاج کشند که غلامی نمیاید و اگر سبب صفرا بود و قوی و اسهال بکار برند اطلاق و هندوا گر کمتر ماند بر ما باشد مثل دو طبوس [illegible] که بر [illegible] لیفوریا از صفرا
تدبیر او مرکب از تدبیر محرقه و غب چنانچه در شطر الغب گرید گلقند سکنجبین مفید فایده دهد لیفوریا جلاب از نیلوفر اصل السوس بادیان گلقند دهند بعد نضج طبیخ خیار شنبر تمر هندی دهند و بعد تنقیه
انیسون گلقند دهند و در انقیالوس جلاب با تخم کرفس بادیان گلقند دهند که نخود آب شیره تخم خرفه خورند و بعد نضج تربد مسهل بکدام نماید نقوع و هم متعل داگی آب بادیان جب دهند و بعد تدبیر
در و مستعمل باید نشقال سکنجبین عسلی دهند انکه گاه باشد که بلغم زجاجی کثیر در عروق متولد شود و اعضا را گرد و پس باطن [illegible] محسوس شود و ظاهر تن سرد باشد و گاه بود که بلغم مذکور متعفن
گردد و بعفونت درین تب حرارت هیچ نباشد لرزه و فتور باد و اما باید که تدبیر طبیعت نمایند و تنقیه بلغم نیز نماید و غذای جامد متعفن و باریک امراض دشوار است اسهال تو بیست
از بلغمی که در حرارت و برودت خاص محسوس شود و بظاهر و باطن سبب او بلغم عفونت کثیر است که ظاهر و باطن گرم کند و درین نبض مختلف متفاوت بول خام بود و هر روز نشست و تیز تر باشد و باشد
بسبب غلظ ماده متحجر نضج بر آن گردد آنسان هم از بلغمی خارج نمیشود و مدت نضج او نیز بسیار باشد و اشتداد او بیست ساعت بود تدبیر او سبتر لیفوریا و انقیالوس است **نوع یازدهم در حمی لیلی و نهاری**

لیلی آنکه وقت شب آید بروز رها کند نهاری آنکه در روز نوبت کند بشب ساکن شود واین هر دو بلا نداما نهاری طول و بدتر باشد و هر دو حمیت که بدق ادا کند **علاج** سکنجبین گلقند دهند مع جوشانده
خیارشنبر تنقیه نمایند و در نهاری غذا وقت شب خورند اما بر مبتلا انخوابند بلکه بخواب مناسب و در لیلی غذا بروز خورند و چنان کنند که نوبت بخلو گذرد باقی تدبیر در حمیات بلغمیه گفته شد بکار برند و باشد که
لیلی و نهاری از بلغم زجاجی که در تن منتشر شود و عفونت کمتر دارد پدید آید باید که تلطیف تدبیر نمایند و از اشیای بلغم افزا پرهیز کنند گر خواهند تنقیه بلغم نمایند برای او در تخم خیارین شربت بزوری دهند
نعوذ بحمام نمایند و اکثر ریاضت مفید و اگر دیر مانده شود و اطریفل قبل از لرزه دهند و بجامه بپوشند و بخواب روند اگر دفع بخور کنند دهن قسط مالند سر بخار آب گرم دارند تا عرق آید بدین تدبیر اکثر بیمار
که لرزه و تب ساکن گردد و اطریفل مسهل فلفل انگوزه برابر عسل آمیزند شربتی قدر جوز برای حمی ربع و لسع عقرب تریاق نافع دیگر پای عنکبوت با شاخ ایل در گلو آویزند ناخن پاره قنفذ
بخور سازند **نوع دوازدهم در حمی ربع دائره** سبب او سوداست که خارج عروق عفن شود و دو روز میان او ده آید و باشد که دو روز آید و یک روز رها کند و این ربع معکوس گویند و این تب اکثر
عقب دیگر حمیات عفنه پدید آید و گاه باشد که ابتداء عارض شود و اکثر خطرت کمتر است که باوجود تدبیر صواب تا یکسال ماند و مردم بعد از مرض صع و دادیه چون صرع مالیخولیا تشنج همانا باید
و اگر علاج چنانچه باید بوقوع نیاید یا خطا شود یا ماده غلیظ و خام باشد مدت طویل کشد و باشد که دوازده سال ماند و انچه دراز کشد اکثر باستسقا انجامد علامات کلی او آنست که نوبت نخستین لرزه و
سرما کمتر باشد و هر نوبت افزاید تا قریب بانتها و پس از انتها همچنان بتدریج کمتر شود و خاصه سرمای این تب است که بادر عظیم و تکسر بود و تنک بلرزاند حتی که دندانها بهم زند پس از و دیر گرم
شود و مدت نوبت او بیست چهار ساعت و مدت آسایش چهل و هشت ساعت باشد و در جمیع انواع ربع اول بول سفید رقیق خام و کم بحضرت میباشد و بعد انتها سیاه و غلیظ میگردد
لذا گفته اند که کمتر شدن لرزه و سرما و غلظ و سیاهی بول در حمیات سوداویه آثار نضج ماده است و باشد که در تابستان غب بود چون خزان شود منجر بربع گردد و اکثر بدر راهی او چهل و نه در بار شد
اما علامات جزئیه پس اگر از عفونت سودای طبیعی باشد صلابت و صغر نبض تقدم اکل اشیای سودا انگیز و بسوداوین و در سن کهول و خریف اگر افتد و اگر بسبب سوداء غیر طبیعی بود پس در
احتراق خون غلبه خون حمرت غلظ بول شیرینی دهن ثقل بدن کثرت عرق قلت سرما عطش و اکثر در جوانان تن آبادان کثیر الاکل و گرما پدید آید و بعد مطبقه و حمی دمویه نیز اگر از احتراق صفرا باشد تقدم غب کثرت
عطش تلخی دهن سرعت و تواتر نبض التهاب غضب کثرت عرق و ابتدا التقشعر پدید و برودگوش کند و اکثر در مردم جوان و صفراویین کل اغذیه و ادویه حار یابس
و عقب حمیات صفراویه پدید آید اگر از احتراق بلغم باشد غلظ و بیاض بول برد لمس لین بطوء نبض کسل قلت عطش کثرت خواب لعاب دهن و اکثر بر طوبی و عقب
حمیات بلغمیه افتد نوبت این دراز باشد اگر از احتراق سودا افتد فکر فاسد وسواس خواب پریشان حمرت بدن مائل بکمودت کبودی و لاغری تن کثرت اشتها
سوء خلق کدورت بول و دیگر هر چه در عفونت سودای طبیعی گفته شد پدید آید **علاج** تدبیر مشترک در جمیع اصناف آنست که روز نوبت از اکل شرب باز دارند حاجت
از آب سرد و اگر روز نوبت روزه دارد بهتر و قی در شروع نوبت مفید و هر چه حار یابس یا بارد یابس یا بادانگیز و سریع التعفن بود ضرر دارد چون میوه ترش و خیار و حبوبات
وغیره و کذا حرکت عنیفه و اندیشه و خشم و غم وغیره خصوص روز نوبت مضر و در ابتدا تلطیف تدبیر و استفراغ قوی منعست اما پس از نضج استفراغ قوی ضروریست
و در ابتدا اگر مسهل خفیف دهند تا قدری ماده کمتر شود بهتر و حقنه نرم انفع و بهترین غذا روز آسایش مرق لحم طیهو و تیهو و بچه مرغ وغیره هر چه در گرمی و تری
معتدل بود و آنچه سرد و تر باشد نیز کم مضر نیست اما باید که سردی او باندازه باشد تا ماده خام نسازد و نضج دیر افگند و در ابتدا هر چه در ادرار قوی کنند دهند که باعث
دیر نضج میگردد و قبل از غذا در آب گرم نشستن و هر روز بحمام معتدل که عرق نیارد در آوردن اگر نکنند رفتن و زود بر آمدن نفع تمام دارد و فصد در همه اصناف
توان کرد مگر آنجا که خون صاف و سرخ آید که درین حالت البته ضرر دارد **فائده** در دموی اول باسلیق یا اکحل چپ زنند فراخ اگر خون سیاه و غلیظ بود قدر
حاجت گیرند و اگر سرخ و صاف بود در حال بند کنند اگر دانند که ماده از شدت غلظت بر نیاید پس اول آنرا بحمام و دیگر تدابیر ملطفه باصلاح آرند پس فصد نمایند

دجهت تنقیه و ماء الجبن مقوی بافتیمون نوشانند و کذا هرچه مخرج سودا بود و شدید الحرارت نباشد چون بنفشه شاهتره هلیله کابلی بسفایج مغز فلوس
ترنجبین طبخ کرده دهند و برای ادرار سکنجبین ماء الشعیر دهند و اگر حرارت قوی بود و ماده نضج نیافته باشد سکنجبین با آب بادیان تر انفع و اگر التهاب و حرارت کثیر بود
سکنجبین با آب کاسنی سبز و آب تربز دهند و اگر ماده غلیظ بود و زمان طویل شده باید که در روز آسایش گلقند پنج مثقال بسکنجبین آمیخته با آب گرم دهند
و چون بیست روز از مرض گذرد طبیخ شاهتره و طبیخ هلیله دهند و سکنجبین افتیمونی یا افتیمون بماء الجبن اخراج سودا بغیر عنف نمایند و ادرار بعد اسهال بستر عمل کنند و اگر
پس نوبت بحمام معتدل برند تا که تری گرمابه در عروق و اندام اثر کند و دارند و هنوز که عرق نیامده باشد بیرون آرند بدین تدبیر خلط نرم و پخته شود و در ابتدای مرض
عنایت بجگر و سپرز باید کرد تا صلابت در آنها نیفتد و بعد فصد لحم گوسفند جوان تیهو مرغ که در مرق آنها ماش مقشر نخود پخته باشند با کامه آب تمر هندی
آب انارین دهند صفرت بیش خورند در صفراوی اول به تبرید و ترطیب مبالغه کنند ماء الشعیر شیره تخم خرفه شیره تخم خیارین سکنجبین دهند و در ابتدای تلیین بنفشه
الوسپستان مویز اصل سوس کاسنی مغز فلوس دهند و کذا شربت ورد و مکرر شربت بنفشه شربت بسفایج و ماء الجبن و بعد انقضای بیست روز از مرض
طبیخ هلیله نافع و حمام بعد نضج نمایند ماش برنج با آب غوره خورند و روز راحت اگر قوت ضعیف بود لحم طیور دهند و آنجا که نوبت آخر روز باشد و بیمار ضعیف باز غذا
باز ماندن نتواند اول روز چیزی سبک دهند و فصد درین قسم هرچند دیر ترکنند بهتر و اگر مانع نباشد و در آغاز نوبت قی کردن انفع بود و تا که هفته نگذرد ولج
فروج ندهند مگر که قوت ضعیف بود و بعد اربعین لحم بره لحم مرغابه انار دهند **شربت بسفایج** بسفایج چهار اوقیه در آب گرم روزی ترکرده با آتش نرم جوش دهند
صاف نموده قند رطل آمیخته قوام کنند و عسل یک وقیه افزایند ملین شکم و اخراج اخلاط و معده لعا باشد منی بسازد **ماء الشعیر** شعیر جید مقشر رطل آب شیرین دوازده
رطل در دیگ سنگین بپزند و کف برگیرند تا که خوب پخته شود و آثار جیدی شعیر آنست که در طبیخ منتفخ و متفتح نگردد و آب وی سرخ برآید و فربهی شعیر نیز آثار جودت است
پس اگر تلطیف غذا مطلوب بود آب صاف نوشانند و اگر تکثیر غذا مقصود باشد مع کشک نوشند و هرگاه که تب حاد بود و تلطیف تدبیر حاجت باشد و تلیین
شکم و ادرار بول نیز مطلوب بود باید که شعیر مقشر نسازند و اول در آب انداخته بر آتش نهند چون آب گرم شود دور کنند و دیگر آب اندازند و بپزانند و بر نموده
شکر آمیخته دهند باید که هرچه ماء الشعیر در معده جمع شود نفع او باطل سازد و سبب اضطراب گردد و بدترین اشیا بماء الشعیر در معده سکنجبین است چرا که ماء الشعیر را
تباه میکند و نامنهضم از معده بیرون می آرد پس باید که دو ساعت قبل از وی سکنجبین دهند تا ماده را لطیف کند و مستعد دفع نماید و معده را درست سازد و بعده
ماء الشعیر دهند تا معده آنرا نیک قبول کند و زود هضم گرداند و خلطی که سکنجبین آنرا لطیف کرده بود و ماء الشعیر دفع شود و مجاری عروق پاک گردد
و بعد چهار ساعت از ماء الشعیر باز سکنجبین دهند تا هرچه ماء الشعیر آنرا معتدل نموده و نضج داده زود دفع گردد و اثر سردی و تری که از ماء الشعیر شده به تدارک
سکنجبین بهم تن رسد و در حمیات حاده هیچ غذا که دوائیت نیز داشته باشد و بمنافع کثیر موصوف بود چون ماء الشعیر نیست زیرا که سرد و تر و منضج اخلاط حاره
و مستفرغ ماده محترقه و منقی معده سهل النفوذ در بدن و لذیذ و معتدل الغذا و مسکن عطش و صدر و مولد دم صالح مصلحت کیماء جگر جار و سل و دق و قرحه ریه امعا و سعال خام را بس
نافع و باوجود اینهمه هیجان اخلاط فاسده نمی نماید و در معده نفخ نمی آرد و قوت او کماست و قوی منشا ده ندارد خلاف اغذیه دیگر اگر بسبب بلغم باشد هر صباح گلقند
عسلی ده درم با آب بادیان پانزده درم آب کرفس نه درم دو سه جوش داده صاف کرده دهند و وقت آغاز نوبت بطبیخ تخم ترب شبت سکنجبین قی نمایند بعد قی
برای تقویت معده گلقند خورانند و در ابتدا استفراغ قوی نکنند اما اگر تلیین مطلوب باشد مغز قرطم نه درم شکر ده درم سائیده نیم من آب لبلاب او انفع اگر لبلاب

نباشد بلیله سیاه مغز قرطم هریک سه درم سنجد سائیده در مویز آب کرده دهند و اگر هفت رکیا بر بند چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم سائیده بده درم گلقند
عسل آمیخته دهند نفع تمام دهد اگر مریض محرور و نحیف و موسم گرما باشد بماء الجبن و شکر یا حقنه نرم تلیین کنند و سکنجبین بزوری برای تلطیف و تقطیع مفید و ریاضت
مالیدن بدن برفق برای تفتیح مسام و تعدیل خلط انفع غذا مرق مرغ کبک سازند اگر تلیین خواهند سلق اسفاناخ افزایند و چون نضج بدید آید مسهل قوی چون طبیخ
افتیمون حب افتیمون دهند بعد تنقیه قرص زرک برای تقویت جگر و قرص غافث جهت تقویت سپرز دهند اگر سرما شدید بود طبیخ گرم بابونه بنفشه خیری و گل سرخ نزد
مریض نهند و فرمایند که ردا بر سر گیرد تا بخار او بیرون نرود و روزمانی شایسته دارند و اگر تب دیر مانده شده و موسم سرما بود دواء الکلیت و فلافلی دهند و اگر مشاهده
واجب کند فصد توان کرد **قرص غافث** عصارهٔ غافث بیست سنبل ده طباشیر چهار با آب قرص سازند شربتی مثقالی مفتح سده و مزیلهٔ یرقان و وجع کرده و سپرز و
حمی ربع و تب کهنه اگر بسبب سودا بود خواه سبب عفونت سودای طبیعی باشد خواه احتراق سودا و تدبیر او قریب بلغمیست و استفراغ قوی قبل از نضج نشاید و بعد
ظهور نضج و کم شدن لرزه مسهل قوی و فصد و مدرات و دوالمسک هم جایز است و مسهل درین نوع بدفعات دهند مع رعایت قوت نیا بین مسهلات زیرا که مادهٔ سودا
زود بر نمی آید و پس هر استفراغ نضج ماده کنند تا هم قوت بماند و هم ماده مستاصل گردد و در ابتدا التقویت جگر و سپرز سکنجبین و در وسط با قرص زرک و قرص غافث
لازم دانند و هیچ استفراغ روز نوبت جایز نیست گرقی و در مسهل این قسم افتیمون بسفایج لاجورد و خربق اسود بیشتر باید کرد **قول جالینوس** بسیار بار علاج
ربع سوداوی بدین طور کردم که پس از نضج مسهل دادم و بعد مسهل چند روز شربت افسنتین خورانیدم بعده تریاق کبیر سود کرد و خمر ابیض رقیق صاف انفع و هر چه گرم تر
بود انفع بشرطیکه سریع العفونت نباشد **فائده** سر رگ باسلیق زدن و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام سودا در روز نوبت سپرز را مالیدن محجمه بلا شرط
بران نهاده بزور مکیدن مجرب و محجمه ناری انفع و در ابتدا تقلیل ماده به آب لبلاب و تفند کنند و نضج بگلقند سکنجبین بزوری نمایند و بعد نضج باسلیق چپ نندقی برعدد
نمایند تنقیه بادویه قوی نمایند نخود آب زیرباج خورند اگر قوت ضعیف بود مرغ کبک تیهو سفرت بیض نیمبرشت دهند **نخوداب** بچه مرغ که بانگ نکرده باشد ذبح
کرده صاف نموده عدد نخود کابلی مقشر ده درم بادیان نیم مثقال بصل ثوم هر یک قدرے آب سه رطل بپزند چون نیم رطل ماند بچه گداز گردد مالیده صاف کرده
یکبار ثوم یا بصل داده نوشند **قول رازی** اگر وقت نوبت یک مثقال دواء الحلتیت خورد و خود را بپوشد تا عرق کند انفع باشد و اگر هر هفته مثرودیطوس یا
تریاق کبیر بقدر دو دانگ خورد موافق بود و باید که طبع محتبس نگذارند اگر قبض بود بشاشکر سرخ ترنجبین آلو بنفشه مویز تلیین کنند یا بماء الجبن سکنجبین دهند مرق مرغ پیر
که در دواندگی بسفایج باشد نوشند و ربع که در تابستان شود زود زائل گردد و آنکه در زمستان پدید آید مدت دراز کشد **قول شاپور**
وقت شروع نوبت چند برگ جوز ماثل خورانند بیهوشی شود و تب منع گردد **قول لازوردیه** برگ سداب تازه نیم درم در برگ تنبول نهاده صبح دهند
سه روز نسیج عنکبوت در خرقه بسته بر صدغ راست بندند نمک مسحوق به عسل آمیخته سه ساعت قبل از نوبت دهند و دیگر هیچ نه دهند نارجیل بحری مفید فلفل
چهار دانه جنطیانا پنجدانه حب بسته سه ساعت قبل از نوبت دهند جواهر مهره ربع درم نجمر دهند کلونجی به آب لیمو سوده نوشند کیین کیین مفید عصارهٔ الکائیس شش
هفت مرتبه دهند اگر کافی نبود کیین کیین دو هندی شش دفعه وزن کهربا سه قطره به عرق اشترغار قبل از شروع دهند گفته اسیر تیو توتیای سبز السین سبا حمائی نزاج
حمائی تین لورا سمائی تیس تین تورا سفورنی تارترود تیر یولادو حب حنظل حب تارتاریاس بونسیو حب حمائی حب بیراحب دی بیرا قرص قیورد و انت روغن
پوست ترنج سفوف انتی فیبریل مازیترال سفوف ریوندی سفوف فیبری نو کولینوانتی شربت سیب عرق کوروودی لوزتیا نا فلو رنمک ارسینے مرکور یودیا فرنکو

زودی آن معجون ایرپی انتی نمک و لاتیل نمک گو باکولانتی همه مفید اند هر که مناسب داند دهند گفته یکساعت قبل از نوبت ملیتی مید جمائی بر سر دو ساعت گذارند لیتی مینو جمائی در
نوبت بر نبض بالند و دو روز گرسنه مانند کاتاپلاناتی فیبریل دو ساعت قبل از نوبت بر نبض ضماد کنند و تا سه روز گرسنه مانند و وا برگ کرنجوه ده عدد فلفل
شش عدد دار فلفل سه عدد سائیده دهند سه روز مزلیه غب هم دیگر مغز تخم پلاس مغز کرنجوه برابر بآب قدر فلفل حب بسته هر روز حبی دهند دیگر نوشادر سه سرخ
فلفل دو عدد سائیده دهند یکبار رفع گردد دیگر آهک درم بآب حل کرده آب لیمو عدد اندازند چون صاف شود وقت شروع نوشند اگر کافی نبود دیگر
دهند دیگر تیل عدد در باقلا نهاده یا نسج عنکبوت در قند سیاه پیچیده یا آس زنده هفت عدد در انگور نهاده یا بقند سیاه پیچیده بلع کنند دیگر خربق اسود
یکنیم درم سنا سه درم قصب الذریره اسکر دیلوگاوی درم دار فلفل چهار عدد آب طل شب تر کرده صبح جوشانده دهند دیگر آب برگ خوخ پنجدرم نوشند مزلیه
حمی انئی خامی دیگر حب شفا دو یا سه سرخ دو ساعت قبل از نوبت بلع کنند مزلیه حمی سوداوی بالرزه وبی لرزه دیگر کشنیز گل پلاس هر یک پنجدرم سبوس نخود
ده درم سائیده سه حصه کرده صبحی بآب بلع کنند دیگر کوکنار قدر فراج بده عدد فلفل کوفته جوشانده دهند دیگر بیخ باد آورد درم دهند مزلیه حمی بلغمی و سوداوی -
دیگر صدف زرنیخ سرخ برابر بآب بادروج حل کرده در بوته نهاده گل حکمت ساخته چهار پاس آتش داده برآرند و قدر دو سرخ دهند و بعد ساعت تعلی گندم
بشکر و شیر خورند از ترشی بادی پرهیزند دیگر در کرنجوه ثقب نموده سم الفار سحوقه پر کرده بآهک وکته بند ساخته گلحکمت نموده آتش دهند پس سم الفار بر آورده
بآب برگ تنبول قدر برنج حبوب بسته حبی دهند برنج بشیر خورند و از شیرینی پرهیزند مزلیه حمی لرزه نو و کهنه دیگر صندل سفید زنجبیل هر یک استار کوفته آب یکنیم پاو
جوشانند چهارم ماند عسل سفید مثقالی قند مثقالین آمیخته دهند دیگر انگزد نمک هر یک نیم درم آب دو رطل جوشانند هشتم ماند نوشانند در دو روز رفع شود
دیگر حب اسکندری سفوف هندی شربت شفا قرص فوه مفرح جالینوس دحمر ثاد و دار المسک هر یک مفید اند دیگر شاخهای درخت کنجد خشک کرده سوخته
رمادش بقند سیاه آمیخته قدر کنار حبوب بسته روز نوبت حبی دهند در دو بار برود دیگر ریه ارنب خشک کرده نیم درم به نبید دهند دیگر صمغ آبنوس یک سرخ در قند سیاه
نهاده دو ساعت قبل از نوبت دهند دیگر سم الفار بشیر عشر سحق کرده قدر حب الدیک حبوب بسته روز نوبت حبی دهند و بالایش همه روز ماست نوشند
دیگر جگر زاغ سیاه کوهی بریان کرده دو ساعت قبل از نوبت خورند دیگر انفحه ارنب قدر باقلا بخمر سخته دهند دیگر بیذال عدد بآب بیست درم شب تر
کرده صبح مالیده نوشند مزلیه انواع حمی دیگر برگ مرزنجوش دو عدد علیم و در قند سیاه در حب بسته یکی بیندازد و یکی وقت شروع نوبت دهد دیگر عظم آدم تو شتا
بهجبیلاو نمالند دیگر زبل طفل مثقالی بشراب و عسل دهند دیگر اشترغار مثقالی دهند مزلیه بلغمی دیگر راسب نیم درم بقند سیاه یا زهره گرگ دانگی بعسل یا انفحه ارنب
قیراطی بخمر یا جدوار دو دانگ بجلاب گرم دهند دیگر برگ نرم نیب عدد در قند سیاه پیچیده دهد مزلیه حمی لرزه دیگر برگ جوز ماثل برگ کنکیرن فلفل هر یک دو نیم
عدد قدر فلفل حبوب بسته صبح شام یک یک دهد بآب گرم سه روز پرهیز هیچ نه دیگر دماغ کبوتر بچه به بوره و سداب یا زبل چغند بدهن مرد یا زبل سنور بدهن
سور آمیخته بر تن محموم مالند به شود دیگر روغن ترنج یا بپه تمساح مالند دیگر کشنیز دو ساعت در آب تر کرده پس همو زنش حرمل آمیخته سائیده بر جبهه طلا کنند
مزلیه حمی حدیث العهد دیگر بول گاو و بول آدم بر اصابع دست و پا گذارند دیگر قوه سائیده مالند دیگر شوک سرطان زیر دامن تدخین کنند هفت بار دیگر راتینج بخور نمایند مزلیه حمی مزمن
دیگر زوائدی که گرد سم و ذا لونی اسپ باشد از جای او بابن قصد که حمی رفع شود جدا کنند دیگر روز نوبت درخت عشر را برکنار گرفته بزبان هندی گوید کن
بسر وعده رسید مل با تو رسیدی رفع شود دیگر عظم خوک در گاو بندند دیگر پر هدهد در خرقه کرده باخود دارد دیگر دندان بار یا دل افعی بندند دیگر نسیج عنکبوت

در پوست کرده بر بازوی است یا جناح چپ بط بر بازوی راست یا ذراریح در نسج عنکبوت یا در سلخ الحیه نهاده یا عظم سر مرده در خرقه بسته یا ابهر و چشم فرس در خرقه
سفید بسته یا الخنزیر بر گردن بندند مزیل غب هم دیگر تیلای سیاه در خرقه سیاه پیچیده یک ساعت قبل از نوبت ربع آویزند مزیل حمی ابتمه دیگر ناب حیه زنده کنده
یا جگر خر خشک کرده یا لحیه بز کوهی یا ضفدع بندند دیگر پای عنکبوت در گلو یا آب بالای موش کور یا دل باز یا ابهر و چشم دب در خرقه بسته یا در بجز قه بسته یا دل
خردون بجز قه سیاه بسته یا قرمز با بریشم سرخ بسته یا زبد البحر بخرقه سرخ بسته یا کنه گوش چپ کلب آویزند دیگر پوست فیل آویزند مزیل نایب هم دیگر ناخن دست
راست قنفذ زیر دامن بندند دیگر عنکبوت عدد دو در خرقه بسته بر بازو بندند و بخور کنند **نوع سیزدهم در ربع دائم** سببا و سوداست که داخل عروق
عفن شود لزوم حمی و بنوبت غب بشستند شدن هر چه در ربع دائر گذشت پیدا بودن مگر لرزه و عرق که در دائم نباشد **علاج** باسلیق زنند و برای نضج گلقند و جهت
ادرار سکنجبین و غیره هر چه معتدل در گرمی و سردی باشد دهند و چون تلیین مطلوب شود حب افتیمون طبیخ افتیمون دهند و در ابتدا حقنه نرم کنند و بعد نضج
تام مسهل قوی دهند و روز نوبت سکنجبین و آب گرم قی کنند و بعد قی گلقند شربت سیب دهند حمام شیرین و دلک ملائم نمایند و دیگر تدابیر همانست که در دائر گذشت
حسب حرارت و برودت برگزینند و گاه باشد که بقصد صافن حاجت آید **قول الارزوربیر** اگر در ربع دائمی تحجر در مراق یا جای دیگر پیدا آید و تعدیه
حمی عفنه شود و وسواس و دق گردد اول تنقیه بر فق کرده کین کین درم شیر خر نیم رطل دهند یا نزده بیست روز و بعد دو ساعت غذا خورند **نوع چهاردهم در حمی خمس و سدس و غیره** اگر سه روز میان آید خمس گویند زیرا که یوم اخذ مع یوم ترک پنجست اگر چهار روز در میان آید سدس نامند همچنین سبع و ثمن و تسع و عشر را
قیاس نمایند و زیاده برین کمتر افتد ماده اینها ماده ربع است لیکن از و غلیظ تر و کمتر و از سودای بلغمی اکثر افتند و بدترین همه خمس است چه گاه بود که مقدمه دق و سل
باشد و گاه باشد که بتبع آن پدید آید **علاج** بدستور ربع تدبیر کنند مگر بتلطیف بیشتر کوشند که ماده این غلیظ میباشد و اشیای بسیار گرم و مسهل قوی ندهند و اگر مریض
تن آبادان و بسیار خوار باشد اخراج بلغم کنند و اگر نحیف باشد اخراج سودای سوخته نمایند و قبل از نضج تنقیه نکنند اغذیه و اشربه حسب حرارت و برودت مزاج دهند
و روز نوبت قی لازم دانند و مراعات معده و جگر و سپرز واجب شناسند گلقند سکنجبین قلیل الحموضت انفع **قول جالینوس** غلامی داشتم او را حمی تسع آمد
و مزاجش گرم بود روز دیگر نوبت سکنجبین بشیره خرفه دادم و بعد چند ساعت کشکاب و در روزهای دیگر گلقند با سکنجبین ساده دادم غذا مرق تیهو و نخود و شبت فرمودم
و در روز قبل از نوبت نخوداب دادم و روز نوبت سوای سکنجبین دیگر ندادم آنهم اندک ممزوج بآب و از معجون نجاح حبی ساخته قدر دو درم دو روز بعد از نوبت دادم
در دادن دو نوبت صحت یافت **نوع پانزدهم در حمیات مرکبه** اقسام مرکبات بسیارست و گاه باشد که دو تب که از یکدیگر که بجنس دور تر باشند مرکب شود
چون دق با عفونی و گاه دو تب از یک جنس مرکب گردد چون عفونی با عفونی خواه متحد النوع بود چون غب با غب و ربع با ربع و جز آن خواه متغایر النوع بود چون
غب با ربع یا مطبقه و جز آن و این ترکب گاه بر سبیل انتظام بود مثلاً دو غب مرکب شود پس بوتیره نوائب بلغمی هر روز همی آید و کذا سه ربع که با هم مرکب شود بهم
مثال نائبه هر روز نوبت میدارد **بدانکه** ترکب حمیات یا بطریق مداخله باشد یا بسبیل مبادله یا بر نهج مشارکت اما ترکب مداخله آنست که هنوز یک تب در بدن
باشد که تب دیگر داخل شود پس بالضرور اعراض مشتد گردد و ترکب مبادله آنست که بعد گساریدن یکی دیگری در گیرد خواه بمجرد مفارقت خواه بعد زمانی و ترکب مشارکه
آنست که هر دو تب معاً در گیرند خواه ترک آنها معاً بود یا نه بالجمله در معرفت این تبها مهارت تمام در کار است تا مغالطه نیفتد خصوص شناخت ترکب عفونی
با دق سخت عسرست لهذا گفته اند که بر نوبتهای تب اعتماد نشاید زیرا که عند ترکب اعتبار نوبت ساقط میگردد پس درینجا باید که بدیگر عوارض که بهر واحد مختصست

استدلال کنند **فائده** و تنکیه تب اول بلرزاند و لازم گردد و هیچ عرق نکند یا در میان تب هر وقت لرزه و برد معاودت کند بعد دو سه روز یکبار عرق کند حکم
باید کرد که تب مرکبست و هر گاه در مطبقه لرزه قوی بود و مدت آن و مدت سرد ماندن اطراف دراز باشد مرکب باشد و هر گاه نوبت تبها کوتاه شود و زود زود معاودت
کند دلیل قوت سبب و کثرت و حدت ماده باشد و از حمی مرکبه آنچه باسمی مخصوصست شطر الغب است و غب غیر خالصه **علاج** بتامل تمام چگونگی ترکب دریافته حسب
آن هر چه در بسائط او مذکورست مرکب نموده بکار برند مع رعایت وقت و حال و هر کدام تب که قوی تر بود و ازاله وی نسبت بدیگر اهم دانند و اولی تر در حمیات مرکبه
و حمی خمس و سدس آنست که استفراغ کم کنند تا اخلاط کثیر تر گردد و حرارت در اعضای اصلیه نیاویزد و بدق نکشد و تا قوت برجا بود و از درازی مرض نیندیشند و آنجا که
بسبب احتراق اخلاط بود گاه گاه استفراغ کنند و بیشتر بتسکین کوشند و اغذیه و اشربه لطیفه دهند تا خلط محترق نگردد و در حمیات تقویت جگر و سپرز لازم دانند و همه قوانین
که بالا ذکر یافته درینجا نیز مرعی دارند **نوع شانزدهم در شطر الغب** تبیست مرکب از صفرا و بلغم اما محل تعفن هر دو جدا جدا باشد و مختلف الاعراض ست چرا که
گاهی غب دائره با بلغمی دائمه آمیزد و گاهی غب دائمه با بلغمی دائره آمیزد و با وجود آن گاه باشد که صفرا غالب بود یا بلغم یا هر دو برابر باشند
بالجمله ظاهرترین و خاص ترین علامت او آنست که یکروز نوبت تب درازتر و آهسته تر بود و یکروز سبکتر و گرمتر و آشفته تر باشد و این بر تقدیریست که هر دو ماده برابر باشند
زیرا که بلغمی دائره خود هر روز می آید و صفراوی دائره یکروز درمیان پس روزیکه هر دو جمع خواهند شد اعراض نیز شدید خواهند گردید پس روزی اعراض بلغمی فقط و روزی
اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی خواهند بود و تبها باشد که در یک نوبت دو یا سه بار فراشا پدید آید بهر آنکه هنوز نوبت یک تب نگذشته که تب دیگر شروع کند یا دیگر
تب هر دو ماده بهم باز کوشند و دیگر آثار حسب تب باید جست از اعراض لازمه او که ذکر شده مثلا اگر بلغم غالب بود نوبت درازتر و لرزه ضعیف باشد و حرارت
و عطش اندک بود و اطراف دیر گرم گردد و اگر صفرا غالب بود سرعت نبض و قلق عطش مفرط و صبغ بول و مدت نوبت کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد و لرزه
قوی باشد و زود در گذرد و عرق تمام کند و اگر هر دو برابر بوند اعراض نیز برابر باشند و اگر ترکب بلغمی دائمه و غب دائره بود حمی دائمه و خفت و یکروز و حدت لرزه و حرارت
احشا و تسکم و برد اطراف اگر ترکب بلغمی دائره و غب دائمه باشد لرزه و قشعریره اندک باشد و اگر ترکب تب نائبه و مواظبه نائبه باشد روزی لرزه قوی و روزی
ضعیف و قشعریره و برد شدید در اطراف و اگر ترکب غب دائمه و بلغمی دائمه باشد لرزه و قشعریره نبود بدانکه شطر الغب گاه باشد که مدت ده ماه یا بیشتر ماند و باشد که حاد
گردد یا بدق منجر شود و این عسر البرء است از معالجه او ملول نشوند و مسهلات قویه ندهند چرا که صفرای رقیق زود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند **علاج** طریقه
دوا و غذا همانست که در غب غیر خالصه ذکر یافت مع مراعات اوقات و حسب غلبه اخلاط ما در استفراغ ماده بیشتر اعانت نمایند نسبت بتلطیف و عانت
که استفراغ ماده اکثر باسهال یا بقی یا بادرار یا بتعریق باشد اما استفراغ بمسهل نشاید تا که نضج پدید نیاید اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هر چند نضج ظهور
نکرده باشد و برای تلیین طبع آب لبلاب انفع پس اگر بلغم غالب بود همراه گلقند عسلی و اگر صفرا غالب باشد همراه ترنجبین یا شیر خشت دهند و اگر هر دو برابر بوند
بمغز فلوس و آب تمر هندی و قدری ترید دهند و دیگر تدابیر تعریق و تغذیه و نضج و اسهال و ادرار همانست که در غب غیر خالصه گذشت و کشکاب بقدری قلیل
انفع خاصة اگر بلغم غالب بود **فائده** اگر صفرا غالب بود هر روز جلاب با کاسنی اصل السوس نیلوفر هر یک سه درم آلو ده عدد و قند ده درم دهند اگر بلغم غالب بود
بادیان اصل السوس گلقند و اگر هر دو مساوی بوند اشربه مناسبه دهند و بسنجار طبیخ بابونه بنفشه گل خیرو دارند یا آب گرم زیر دامن گیرند تا عرق آید و در ابتدا
مسهل خفیف از آب تمر هندی آب آلو ترنجبین مغز فلوس گلقند آب انارین شیر خشت آب بادیان تازه دهند و بعد نضج مسهل قوی در روز نوبت قی کنند و در

ابتدا حقنه نرم نمایند و روز نوبت ماش مقشر نخود و اسفناخ بآب انار خورند اگر مدت طویل گردد اهتمام نمایند تا قوت قوی گردد و باغذیه احتراز دو در غیر نوبت بعد پانزدهم مرق و لحم مرغ به بادیان مصطگی آلکامه خورند افسنتین مسحوق بشربت بزوری دهند و بعد ظهور نفیج سقمونیا ربع و شحم حنظل نیم درم ایارج فیقرا دو درم حب بسته دهند که مخرج هر دو اخلاط است و قرص افسنتین قرص غافث قرص ورد مفید اگر زبان دراز کشد و تهبج در وجه پدید آید قرص افسنتین دهند و تقویت احشا نمایند و در ابتدا تا پانزدهم بر ماش مقشر و نخود که بشیرهٔ بادام پخته باشند قناعت کنند بعده در روز غیر نوبت مرغ تیهو ماش مقشر نخود آلکامه نمایند براحت نمایند و بعد تسکین تب بجام برند مرغ گوسفند بتدریج دهند تا غذا فاسد نگردد و دو نکس نیارد و در علاج جانب مساوی ملاحظه کنند و چیزی که گرم یا سرد بود نخورند سکنجبین شربت لیمو شربت بزوری دهند **نوع هفتدهم** **در حمی که به تبع ورم شود** اگر به تبع ورم ظاهر تن باشد از جنس حمی یوم بود سبب آن زخم ضربه سقطه یا بسبب کثرت و بدی و حمیت ماده باشد پس اول در اعضای ظاهره چون بن ران و بغل و پس گوش ورم ظاهر شود و به تبع او تب پدید آید **علاج** تدبیر این قسم در حمی یوم و می گفته شده و در طاعون و غیره نیز گفته آید و اگر به تبع ورم اعضای باطنی پدید آید و این عفونی باشد و صعوبت و سهولت تب حسب بعد و قرب عضو متورم باشد از دل و ورم باطنه بعضی نام خاص دارند و بعضی نه اما آنچه نام دارند سرسام برسام و خناق و ذات الجنب و شوصه و ذات الریه و ذات الصدر و ذات الکبد است و آنکه نام ندارند بسیارند چون ورم جگر و ورم مری و ورم سپرز و ورم معده و ورم روده و ورم گرده و ورم مثانه و ورم رحم و آثار و علاج این تبها همانست که در باب هر یک از عضو متورمه ذکر یافته **بدانکه** درین تبها خصت در آب سرد دادن و در آب زن نشستن و بگرمابه رفتن هیچ نیست و آنجا که ورم دموی یا صفراوی بود خرقه بآب خرفه آب کاهو آب کشنیز تر که بقدری آرد جو سرشته باشند آلوده سرد کرده بر موضع عضو متورم نهادن روا باشد **نوع هیژدهم** **در حمی خلطی حسب قول جوان کورد و اگر حمی** در صیف پدید آید بدانند که صفراویست و اگر در ربیع دموی و اگر در شتا بلغمی و اگر در خریف سوداوی باشد **علاج** کین تلیوه وازده یا پانزده دانه بسا و نس آب چشمه و اگر مریض قوی بود بدوا و نس خمر دهند در روز تبفاوت اگر کافی نبود بعد هفته دو بار دیگر دهند اگر حمی غب از کین تلیو رفع نشود کین کین مسحوق درم در پنج اونس خمر فرانسا یا خمر پرتگال الملائم که مسمی بخمر انیفور کا دست آمیخته دهند شش روز تبفاوت در روز دو بار در ابتدای لرزه و بعد زوال حمی اگر مریض خمر ننوشد بآب دیگر دهند اگر کافی نبود عرق اینکلاتترا که از کین کین خالص طیار شده باشد یا عرق کورود دی لوزتیا دهند اگر کافی نبود ده دوازده روز آرام دهند و بر مراق و شکم که سلب و مسدد بود ضماد ملینه منضجه ماده گذارند چون ماده نضج یابد برای تنقیه تارتاریوس سیلاناکوکوس دهند و سه مرتبه تبفاوت بعد کین کین مسحوق بعرق اینکلاتیرا دهند هفت بار مزیل انواع حمی بغیر اسهال و قی و عرق و بول و غیره اگر کافی نبود مدر بول دهند مدام و آب ساده ندهند تا که حمی ماند و اگر حمی حاده یا محرقه باشد سوای ماء الشعیر که بروغن و تیزاب لیمو ترش کرده باشند ننوشند اگر کافی نبود حب فولادی بیست یا سی روز دهند اگر مقتضی مسهل مدر حب مذکور کافی نبود حب انتی فیبریل چهار درم آب دو کانا دا آمیخته دهند اگر کافی نبود کاتاپلازنا انتی فیبریل دو ساعت قبل از لرزه بر موضع نبضها گذارند بعد سه روز تبدیل کرده دیگر نهند تا سه بار اگر انهم در غب و ربع کافی نبود نبات کرفس جبلی سائیده بر نبضهای دست ضماد کنند و بیست چهار ساعت آبله کرده اجزای آب نموده حمی مزمنه را که از فصد و غیره رفع نشده باشد زائل کند عنکبوت در جوز نهاده در گلو بندند بحیکه مریض نداند و تا که حمی نرود نکشاید و زغه زنده در نی نهاده در گلو بندند و تا رفع حمی نکشایند قبل نیم ساعت از لرزه یا در آب گرم کثیر الحجر همچنین نیم ساعت بعد لرزه نهند و وقت نوبت بول مریض گرفته آرد سرشته ببنگ نر اگر مرد باشد و ببنگ ماده اگر زن بود خورانند مزیل غب و ربع برگ

کرفس بدوازده عدد نسج عنکبوت و یک قاشق سرکه تند سائیده وقت شروع حمی بر پشتها مالند و نهار و تار و زرد و دم هیچ نخورند عظم مرده در گلو بندند مرتب
و ربع بدانکه کین کین برای ربع و غب و حمی لرزه و حمی دائمه سی و حمی عراقی و صفراوی انفعست **قول متقدمین** وقت استعمال کین کین قنطوریون وغیره
که مغذا ترشی و شیرینی پرهیز ندتا چهل روز اگر کسی عادی باکل اینها باشد قدری که رفع طعم تلخی کین کین تکند دهند شخصی کین کین خورد شیر تی نیز مرض نکس کرد
متقدمین برای غب فصد و مسهل عمل می آوردند بالفعل کین کین تلیو و روغن کبریت بهار الشعیر میدهند و حالا کین کین و عرق کوررو و دی لوزنیا استعمال شده و نفع کثیر
میدهد **قول بعضی** در صفراوی بشروع حمی چیزی باید خورانید چه اگر ندهند صفرا اسهال تر شود و احتراق یابد و حمی طول کشد پس باید که مرق یا جگر دهند که انفع است
**قول بقراط** اگر بسبب طول مرض سهر و غاشیه و وجع باشد و لاغر بود و موسم گرما قبل شروع حمی غذا دهند لیکن اگر حمی وقت کم گیرد یا مریض قوی باشد
تا که حمی فرو نشود غذا ندهند و آثار فرو شدن حمی آنست که حرارت بیار رسد و از اعضای بالائی کم گردد و گفته که بشروع حمی بضعیف غذا نه دهند چه درین وقت
همه حرارت در ماده پر است پس اگر غذا دهند زیاده تر شود و حمی تا دیر ماند چرا که حرارت کثیر مزاحم نضج غذا خواهد شد پس خامیت ماده خواهد افزود و حمی تیز خواهد کرد
و کار عسر گفته حمی کهنه و خام و غیره عسر العلاج اند چرا که بنیاد اینها در عمق اعضای درونی است خصوص عراقی و از اینجا ادویه خفیفه مستخرج نمیشود و گر قوی جون
انتیمونیم مرکوریامیس و تیر تولاوه و غیره **قول ولاند** و ایستی بیرو دهند **قول جالینوس** اگر صبی یا پیر باشد یا مانعی دیگر بود فصد نکنند و کین کین تلیو بخلاف
ماده نمایند **قول یو تیر** لو کین کین تلیو ضد حمی است و هر مرض که بشرکت معده و امراق بود برای او انفع **قول حکما** فصد برای مرض حمیات است مانع برای امرا انها
در بدیست کین کین تلیو مخرج ماده معدی و دست او ممثل است و در فصد دیدم که صاحب حمی محرقه هلاک شدند پس در حمی غب و حمی که از کثرت اکل شود فصد نکنند
الکو ابینه یکتا سه اونس با تار تر و ایمی تیک وشش درم انه دهند چرا که از فصد قصور در نضج افتد و ماده عفونت پذیرد و بهلاک رساند و حمی غیره امراض که بادویه لایقه
رفع نشوند بدانند که سبب آن سده معده و سپرز و جگر و شکم و مراق است و نیز درین مواضع ورم و صلابت و غیره ظاهر باشد پس تا که افتتاح سدد و رفع صلابت آنها
نکنند ادویه ندهند **قول جوان کوررو** سبب حمی لیفوسیا صفرای غلیظ یا بلغم زنگاریست که در عمق احشا عفن شود و ابخره گرم غلیظ از و تصاعد کنند
و بسبب غلظ سوی بیرون بسطح جسم نافذ شدن نتوانند لهذا اندرون گرم و بیرون سرد میماند و صغر نبض و کثرت قلق و یبوست و خشونت زبان و عرق سرد و غشی و ضعف
قوت و اکثر در دو سه روز هلاک کند باید که الکو ابینه یکتا دهند اگر ستقی نگیرد مسهل دهند سده وزد **قول کاسترو** ادویه محرقه سفرا چون شربت حمی طبیخ کوریا
که در دو روپیه وزن در هم تر بود آمیخته دهند بشرطیکه در معده فلغمونی و بلغم نباشد و اگر باشد از وجع و ثقل و صلابت معده ظاهر گردد پس اول فصد از کم کنند
و در روز چند بار همه بدن را بخرقه تر جوش مالند بعده با تبخره تا جذب حرارت سوی بیرون نماید و حقنه سرد سری نجت سنده نمایند و طبیخ کوریال نیز در تیکوه شبانه بدهند
بیخ سر کرده دهند چادر گرم تر کرده بر جسم نهند و ساعت بساعت یک قاشق خمر دهند **قول اطبای عرب** اگر بسبب بلغم یا سوداوی لرزه شود سال تیر تیکو
یا و تیر تولاوه انکو تید درم بد اونس خمر اهبنس یا نیم پیاله مرق مرغ آمیخته دهند بدانکه بکثیر که درین حمی میباشند گاهی از کثرت رنج نفسانی و قلت حرارت و گاهی با
عکس آن و گاهی از قلت گردش خون که غلیظ گردد و نیز میشود پس اگر بسبب قلت روح باشد اغذیه باز آرنده و مولد روح چون صفرت بیض نیمبرشت و مرق
مرغ و ماده مرق و رائج عرق مقطر دل گوسفند صفرت بیض نمرات کرده و شکر عنبر دارچینی آمیخته بجته دهند و بنان گرم خمر گرم مشک و دارچینی پاشیده بوی
و در خمر گرم که در ریحان اسطوخودوس سنبل جوش بود یا بیا گدازند و وستا ادنیها هم ازین بشوید و اگر بسبب عدم گردش خون باشد ادویه مرققه و گردش خون

خون دهند اگر بسبب امتلای عام باشد که حرارت را بند سازد و بیرون نافذ شدن ندهد امتلا و کبودی عروق پیدا باشد و مریض غموی بود باید که فصد مکرر کنند
و اگر بسبب خواص سمی بود قلق کثیر بغیر ظهور مرض پیدا باشد طبیخ کوردیال بزوارتیکو و دیافرتیکو دهند شخصی حمی سمی داشت بدنش مثال مرده سرد بود
خرقه خشن بخمر و روغن باتیکو تر کرده مالش جسم نمودم چون حرارت بخارج میل کرد چهار عدد محجمه مع شرط بر پشت نهاده بالای جراحت شهد و دکا و ستیکو
برابر گذاشتم صحت شد اگر بسبب حرارت احشا اندرونی شود که مجذب حرارت بیرونی نماید کثرت عطش حمرت خشونت زبان سرد کثیر در رجلین یا همه تن
پیدا باشد فصد مکرر کنند بخرقه خشن مالش همه تن نمایند در دو دو ساعت شاخها کشند و بفاصله شش شش ساعت حقنه آمیز ادا نمایند اگر موسم گرما بود بخلطه
بر برف نهاده عمل کنند سال بر نیل نیم اسکرو ولیو انتیمو نیو دیافرتیکو مکر نیم درم در تیزانا که بر یخ سرد کرده باشند آمیخته دهند بدانکه آب برف در بن امراض
انفع شخصی را حمی مع حرقت درونی کثیر پدید آمد روز دوم همه بدن از بیرون مثل یخ سرد شد برای جذب حرارت سوی بیرون فصد و مالش بخرقه خشن و محجمه
سوخته و شاخها وغیره بکار بردم مگر حرارت بظاهر میل نکرد و بمرگ رسید آب برف کثیر نوشاندم و حقنه برف سرد کرده نمودم صحت یافت شخصی حمی محرقه
و هذیان و لین بقدر اسهال داشت خونش سیاه محرق مانند خبث الحدید بود و آنچه میخورد برنگ سیاه قی میکرد دو کرم مانند زکال انداخت آب برف و طبیخ
کوردیال بزوارتیکو دادم صحت یافت پس آب برف در حمی سمی محرقه و جدری وغیره انفع است **فصل سوم در حمی سمی** سبب و خواص او کولتا سمی است
که در اخلاط آمیزد و آنرا گردش بد در حمی آرد پس اگر آمیخته عفونت نپذیرد حمی ربائی و اگر عفونت پذیرد حمی سمی ربع سمی سونوخس سمی پیدا کند بعضی
میرند بعضی صحت یابند و خواص علکورد بر این اده می آمیزد لیکن اگر بخون آمیزد بزودی عفونت پذیرد چرا که گرم تر و رقیق و اشرف از همه اخلاط است و لایق تر سبب برای
عفن شدن و نیز سبب او سده است که مانع گردش ماده شود و پس ماده عفونت پذیرد و خواص سمی پیدا کند و از کثرت برودت و حرارت و یبوست و رطوبت نیز شود
و از اکل اغذیه بد چون لحم عفن یا لحم حیوان که بمرض مرده باشد یا مریض بود و غله که در فصل غیر اعتدال یا در زمین بد روئیده باشد یا اگرچه غله خوب بود اما در
مواضع عفن و رطب و انجره نهاده باشند یا بند کرده دارند نیز سمی میگردد و نیز سبب او حبس استفراغ معتاد است چون خون بواسیر طمث اسهال عرق
بتور کند اوجاع وغیره که در جسم مانده عفونت پذیرند و امراض سمی مهلکه آرند و علامات حمی سمی کثیر اند یکی آنکه عوارض اشد بوند چون غشی هذیان سهر فواق
عطش تنفر از غذا عرق سرد تشنج قلق وغیره و با وجود این حمی کمتر بود دوم قوت عوارض سمی خواه تنقیه کرده باشند خواه امتلای خون بود پس اگر بسبب امتلای
خون بود فصد کنند و اگر بسبب تنقیه بود اغذیه قوی سریع الهضم دهند سوم در ابتدا بول در نضج دلوان و قوام بر طبع خود باشد و با وجود این مریض مضطر بود
و وقتیکه خواص او کولتا سمی کثرت پذیرد در حال نبض تغیر شود و بول زیاده و قلیل گردد و گاهی قی مائی آید بسبب ضعف طبع یا کثرت ماده خام و گاهی بسیار
سرخ و گاهی بیرنگ بود چهارم نفس سریع و قصیر بود پنجم صداع مفرط غشی هذیان سهر باشد ششم تنفر از غذا اگرچه آن چیز در صحت مرغوب باشد اگر خورد فورا قی کند
و وقتیکه تنفر باین حد رسد آثار مرگ باشد هفتم مریض هراسان و نا امید باشد و بر کسی جانب جسیدن نتوانند و اگر سبب هراس پرسند جواب ندهد اگرچه در هوش بود
هشتم کثرت عفونت فضله نهم کثرت عطش قلت حمی و گاهی عکس این دهم تمطی و تثاؤب در روز چند بار افتد یازدهم کثرت ثقل بدن گویا که ضربه رسیده دوازدهم
ظهور داغ و آبله در پشت و سینه بدانکه داغ وغیره در جسم کسی که سم خورده نیز پدید آید اما در سم مأکوله بول الدم قی الدم اسهال وجع معده غشی عرق سرد
سواد ظفر نبض دودی غور عیون کدورت بصر فواق دائم کم الف سوزش گلو تنفر از هوا و غذا و تکلم میباشد در زود ممیز دود در حمی سمی این اعراض نمیباشند

و نعوذ منها میرو **فائده** حمی در هر ایام بد است اما در شباب بسبب انسداد مسام پس تدبیر انفتاح مسام و تعریق ضرور **بدانکه** اگر نبض ضعیف تصغیر یا مو اشتغال
باشد بد است و عکس این نیک و رعشه بدین و زبان بد است کر شدن گوش در ابتدا بد است و اگر عقب هذیان یا غشی وغیره شود نیک چراکه طبع قوت یافته ماده را
باعضای کم رئیسه انداخت بر در اطراف یبوست و خشونت زبان بد است جامه در بدن و از بستر جستن و فواق و صریر الاسنان بخور و تکدر عیون کشاده داشتن
اعضای شرم اینهمه آثار مرگ باشد هذیان آنی اتم بد است مگر عقب خواب یا عرق نیک بود نفس که مدام بر طبع باشد نیک است برآمدن خون صاف و سرخ بد است چراکه
خواص مذکوره در عروق قلبی سرایت کرده خونی را که از فصد هم بیرون نمی آید برآرد پس هر قدر که خواهد برآید طبع ضعیف خواهد گردید چه این خون مشابه به دست در منجمد
نشدن خون آثار بد است سبب او کثرت جوش یا عفونت است که در خون آمیخته مانع انجماد گشته باید که برای تغلیظ خون ادویه منجمده چون طبخ کوردیال بزوار تیکه
یا روغن و تیر و لوبیست قطره بر قرص یا به تیزاب یا آب آمیخته دهند هر دفعه لیکن روغن مذکور یا روغن گوگرد یا آب لیمو سرکه چندان نیامیزند که آب بسیار ترش گردد
چه حموضت کثیر منجمد خون و مانع گردش او است پس سکته آرد اما حموضت باعتدال باید تا حفظ عفونت کند و از هوای نم باقی نمی که تنفس می سر محفوظ دارد
شخصے در موسم وبا بنا ریک قطعه نان بسرکه سنبل الطیب ترکرده خورد آرام شده محفوظ ماند اگر خون منجمد شود و از گردش باز ماند و بدان سبب داغ و آبله در پشت وغیره
پیدا آیند ادویه جاذب مرق گردش دهنده خون دهند لیکن در امتلای تن از ماده نه دهند که ضرر وارد و حبس اسهال و عرق و بول در ابتداء تزاید حمی نیک است چراکه
ماده چندان نیست که طبع آنرا قبل از نضج دفع نماید لیکن عقب آن حبس اینها بد باشد چراکه یا طبع ضعیف است یا ماده چندان غلیظ که برآمدن نمیتواند پس مرتفع یا یگر
رفته غشی هذیان وغیره آرد بول سیاه یا مثل سرب در حمی سمی و دیگر امراض حاده مع دیگر آثار بد مهلک است خروج بول کثیر بغیر خفت مرض بد است بول سیاه
در حمی ربع و احتباس خون بواسیر و طمث و سنگ مثانه و فلغمونی و سدهٔ طحال یا آنکه مریض استعمال تخم فلوس کرده مهلک نیست اگر بول کدر یا بسیار سرخ
بود و دفعةً صاف و بیرنگ شود بدانند که ماده بدماغ صعود کرده هذیان سرسام خواهد آورد لیکن بر آثار بول اعتماد کلی نیست چه گاهی همه آثار نیک بوند و بمیرد
گاهی همه بد باشند و صحت یابد اسهال در شروع حمی سمی گاهی صحت دهد و گاهی هلاک سازد و اسهال در ابتداء بد است لیکن اگر ماده بسیار بود در حمی عفن بود
نیک چه طبع دفع او مینماید اسهال سیاه و زرد و بنوبت مهلک بود داغ و آبله اگر سیاه و تمنی بوند مهلک و اگر سرخ باشند نیک است اگر داغ وغیره در بحران برآید
نیک و اگر در ده روز برون کنند بد چراکه یا ماده غلیظ یا جلد صلب است **قول ابقراط** اگر زود در اول یا دوم روز برآیند سبب او کثرت بود یا ماده یا کثرت حدت
طبع است همچنین و رجدی حسب مطاعون النسه شود **قول اطبا** اگر داغ وغیره کثیر و بزرگ برآیند نسبت بقلیل و خرد نیک بوند چه ماده سمی کثیر برآید
و در بدن کم نماند **قول بعضی** و داغ وغیره قلیل و خرد بهتر چه آن قلت ماده سمیت **قول ڈیکورڈیو** اگر داغ وغیره مع عوارض برآیند بهتر و اگر بعد بروز عوارض باشد نه
ماده کثیر در بدن باشد که قوت طبع بر رفع آن کافی نگردیده و اگر کم و خرد بروز کنند و مریض بصحت باشد نیک است چه ماده سمی اندک بود و اگر اندک و خرد برآیند
و مریض مضطر بود بد است چه طبع دفع ماده قدر ضرور نه کرده **بدانکه** همه آثار مذکوره ضرور نبوند بلکه دو سه کافی اند نیک بوند یا بد در حمی سمی و بائی بغیر ظهور آبله
نیز میباشد **انتباه** اگر خون صاف و خوش رنگ و بول بر حال طبعی بود و حمی و عطش کمتر باشند با وجود این آثار نیک و مریض مضطر بود و از پهلو بپهلو گردد یا حمی
اندک و عطش کثیر بود یا عکس این یا زبان خشک و خشن بود و عطش نبود و خاصیت دارد و گاهی غشی دست پیدا آید و فصد و مسهل حقنه وغیره نفع نشود
بدانند که بسبب خواص او کولتا سمیت و اگر خون عفن سیاه و بول غلیظ و کدر سرخ و زبان خشک خشن و حرارت بدن و حمی کثیر و عطش باشند فصد و مسهل وغیره

نضج باید بدانند که بسبب عفونت اخلاط است **علاج** اگر بسبب عفونت خون باشد فصد باید کنند اگر از عفونت اخلاط دیگر بود مسهل آن نهاده دهند اگر بسبب خواص اوکوتا
سمی بود طبیخ کوردیال بیزوارتیکو دهند دوع ها ساییده برکف پا ضماد نمایند اگر بسبب ورم ماده باشد که بسطح جسم رسیده انسداد مسام کند قلت عرق گرمی نفس پیدا
باشد امعه و یا فرنتیکو یا بیزوارتیکو یا ادرو یوتادیل یا ایستی بیو دیا فرنتیکو بعرق اشترغار آمیخته دهند اگر با ده و معده بود غثی تلخی دهن ثقل معده گواه بود اکوا
بیند یکتا اکین تلیو بیت وانه آب چهار اونس آمیخته دهند اگر مقی نگیرد قرص فیرو دوانت دو درم شربت اریوا دنس عرق مرغ چهار قاشق آمیخته دهند
بدانکه در ابتدا تا که ماده نضج نیابد مسهل و بیزوارتیکو و یا فرنتیکو وغیره ندهند چه ماده بغیر نضج مستفرغ نمیشود و اگر ضرور باشد انتظار نضج نبرند در ابتدا طبیخ کوردیال
بیزوارتیکو و سولو بیتو دهند که ملین و مصفی ماده معده است و مسهل ندهند که ضرر دارد و بزودی تنقیه نسازند چه قوت ضعیف شود و ماده سمی قوت یابد پس باید
که مرق مرغ یا جگر مرغ دهند روغن کبریت یا روغن و تیریولو در آب آمیخته همه وقت نوشند اگر روغن نباشد آب لیمو آب انار ترش آب تمر هندی هر که
باشد دهند که مشتهی و مانع عفونت ماده اند اگر جوش ماده کثیر بود و خطا برگ دو که از جوش ماده پانکریاتیکو است موضعات ندهند که ازدیاد کند و اگر تنفر غذا بود
چیزی که رغبت کند خورانند مگر اندک و فصد در حمی سمی ضرور است پس اگر ذات الجنب خناق وغیره بود فصد دست کنند الا فصد پا نمایند نبض متفاوت مدام
نیست شخصی را حمی نبض مذکور پدید آمد معلوم شد که رحیست اکوا پورکی اپین سه قاشق دادند صحت یافت در شروع حمی و بعد طعام خواب نکنند و اگر در
حمی سمی آبلها برآیند خواب باعتدال نمایند و در خانه که هوا دخل باید دارند و بسیار نپوشند و اگر هوای بارد بود پوشیده دارند که سد مسام است **فائده**
در حمی سمی بیزوارتیکو در مسهل نقوع شربت دهشت یای اکل شربت آمیخته دهند که بآسانی رفع مرض مینماید اگر در حمی سمی غیره و وجع قلب پدید آید کین کین هفت درم
طبیخ کوردیال بیزوارتیکو یک کانا وا آمیخته دهند اگر چه حمی غب و لرزه در شروع نباشد و فقط برد اطراف بود شخصی حمی سمی داشت و در شروع آن لرزه وغیره بود
کین کین بعرق ایکلامیترا آمیخته دو سه پیاله دادم روز دوم هفت پیاله صحت یافت پیدا اکوردیال مرکب برای حمی سمی وجه بی غیره الفع کوردیال و بیزوارتیکو
در حمی سمی قبل از آنکه خواص سمی بقلب رسد و روح حیوانی را تباه سازد دهند بعضی گویند که اول تنقیه بعد مسهل وغیره نمایند پس طبیخ کوردیال بیزوارتیکو بکار برند
که در امتلای تن ضرر دارد ولیکن اگر ماده سمی اندک بود در ین وقت اگر اول تنقیه کنند پس بکار برند مضائقه نیست و اگر قلق و عوارض کثیر باشند و پندارند که
اثر سمی بقلب رسیده درین وقت انتظار تنقیه کردن غلطیست بلکه وزن طبیخ کوردیال مذکور باید داد و فقط بر طبیخ مذکور قناعت نباید کرد بلکه دیگر ادویه فرقلیه سم
درباید آمیخت و کوردیال در مقدار کثیر طیار باید کرد تا در هر دفعه نیم طل داده شود چه اگر کم دهند حمی و قلق وغیره رفع نمیشود پس چنین و چه سازند که آب چشمه یک
کانا در ظرف گلی نو همراه ادویه مناسبه هر مرض حسب تجربه برای حمی سمی تخم ترنج ستاد و برای ذات الجنب گل لاله وغیره و برای جدری حصبه انجیر ارزن و برای
اسهال شاخ گوزن کتیرا سحوق جوشانده صاف نموده یا قوتی جسینت یا یاقوتی قرمز یا بیزوارتیکو مرکب سه درم آمیخته بفاصله شش شش ساعت نیم نیم طل
دهند روز دیگر بدستور طیار کرده بکار برند تا یاقوتی وغیره زیاده در استعمال آید چه اندکی اثر نخواهد کرد و در حمی سمی یک بیزوارتیکو کافی نمیباشد مگر و بعضی
عرق پورکی اپین و در بعضی منیک و در بعضی یاقوتی قرمز و یاقوتی جسینت و در بعضی روغن و تیریولو و در بعضی رب تمر هندی و در بعضی تخم ترنج و سفوف اشترغار
**قول میرکارو** و کوردیال حسب مرض باید مثلا اگر مرض حار یابس بود کوردیال و آب بارد مثلوج است و اگر رطب بود کوردیال او یابس باید و اگر سرد است
کوردیال او گرم شاید **فائده** بیزوارتیکو گرم چون اکوا پورکی اپین و منیک و روغن و تیریولو و تخم ترنج و اشترغار در حمی سمی که قلیل الحرقت بود دهند و اگر حرقت کم

ودورم صلب در گلو باشد نه دهند که ضرر دارد ودرینجا بیزوارتیکو سرد چون ب تمر هندی یا زیره یا مروارید لیموی تازه تین تورا روتا دو دهند لیکن وقتیکه سمیت کثرت پذیرد
بیزوارتیکو گرم اگرچه گرمند انفع چنانچه در حمی وق جمری که معالجه آن بارد رطب باید لیکن نفع نمیدهد از معرقه عشبه صحت میگردد واگرچه حار یابس است چراکه خواص او کوتا
مند خواص وکوتا جمره میباد و همچنین نمک کازاده حار شود وانچه دین خرقه تر بخم گرم مگر صحت میشود وآب بارد نیز همچنین در حمی عب عرق ایکلاتیر او سفوف لین کین که گرمند
نفع میدهند **انتباه** اگر حمی با مردم ضعیف شود یا بسبب خواص سمی ضعیف سازد وهر روز وقاشی خمر خوب دهند بدانکه کار خمر استروا دروح وکار بیزوارتیکو دفع
سم است پس اول بیزوارتیکو ضد سم چون اکوا لورکی اپین منیک غیره دهند ووقتیکه روح حیوانی کم شود وقوت زائل ومریض ضعیف گردد خمر دهند **قول لهاغ**
وقتیکه در حمی سمی امید نجات از دیگر ادویه نباشد خمر دهند پس اگر حرارت حمی کثیر بود ممزوج آب واگر حرارت معتدل باشد صرف دهند **فائده** اگر در حمی سمی با مردم
صحیح خون از بینی یا از اعضای دیگر بسبب خواص او کولتا وبائی یا بسبب سمیت نمک ولاتیل به تنفس جذب میگردد روان شود باید که روغن تیر پولو یا روغن
کبریت چند قطره به برق یا آب یا به کورڈیال که بسیار ترش نگردد آمیخته دهند شخصی حمی سمی داشت در عصر سنجر وزمعده وشکم او نفخ کرد وتا گلو رسید واز
تکلم باز ماند شخصی بسبب حمی سمی وبائی تشنج هذیان عشه داشت حیات زنده از ذهن اندرخت شخصی حمی سمی هذیان عشه ضعف نبض ببرد اطراف طنین داشت
شخصی حمی سمی فواق رعشه داغ سیاه داشت شخصی حمی سمی وبائی سهر هذیان کدورت بصر لکنت زبان ضعف قوت نبض غیر منتظم داشت این همه آثار مذکوره مهلک
بود نه طلیخ کورڈیال بیزوارتیکو سولوتیو بفاصله چهار چهار ساعت دادم صحت یافتند شخصی بسبب حمی سمی فواق رعشه تشنج هذیان لکنت زبان کدورت بصر عرق سرد
غشی میداشت طلیخ کورڈیال بیزوارتیکو ساده بفاصله چهار چهار ساعت دادم صحت شد **بدانکه** کورڈیال بیزوارتیکو آنرا گویند که در وسه خواص باشند اول آنکه
مقوی روح حیوانی ونفسانی باشد دوم آنکه ویا فرتیکو بود سوم آنکه ضد سم بود پس هر که این خواص باشند اقسام حمی سمی وامراض دیگر را زائل سازد واین خواص
در سنگ اسپین وسنگ مار موسیا ساد کنا نور زبان سانت یادلود تریاق سنبرپاد ودیاقوتی قرمز یاقوتی جیسنت تار جیل بحری جواهر مهره وفادزهر وبیخ منیک
وبیخ منباکو وآبوت وزرآوند وبراده ناخن کرگدن وغیره وبیزوارتیکو هستند **فائده** سال سیرو نیلا میر دو سکن حرارت حمی هست دهند شکم حمام زنده شگافته بر کف
پای محموم بعد چهار چهار ساعت بندند تا جذب بخره نماید واز حمی وصداع وهذیان رهائی شود **انتباه** در مواضع که عفونها اندک بود هوا داخل شود دو صاحب
حمی سمی ربو وسل سکونت دارند ولعاب دهن انداز ندور وند که این مرض انتقالی اند همراه تنفس نفوذ خواهند کرد **قول لارنزور بیر** در حمی سمی التیفس
بروپرتیا نیس اتیمو نیواد سولی اسپر تو توتیای سبز اسپر تو روغنی تین تورپا تا تارترود تیر پولا وحب انتی فیبر یل وبی نیاس سفوف ستار سفوف بی لاتی عرق
بیزوارتیکو کورڈیال عرق سیلیستی عرق شاخ گوزن عصاره الکائنس قرص وبیولس خمر ورد کامیل نمک بسید نمک ولاتیل هر مفید اند حسب
حاجت دهند **فصل چهارم در حمی وبائی** معنی وبا فساد هواست وآن تبیست که در ایام وبا پدید آید چراکه هوای عفن مزاج روح را فاسد ورطوبات را عفن نماید
ومرضی که درین فصل اقتدا نموده بلند یاز وریگذرد **فائده** همچنانکه آب بسبب بیرماندن در موضعی یا بسبب اختلاط چیزی گنده شود هوا نیز بسبب بیرماندن
میان اشجار ومغاکها از اختلاط دخان بدو ابخره متعفن گردد وهر هوا که در وی رطوبت کثیر بود قبول عفونت زودتر مینماید نسبت هوای خشک لهذا در تابستان
که هوا گرم وخشک بود وبا کمتر شود **بدانکه** اثر هوا در ابدان وارواح اسرع است پس وقتیکه هوا عفن شود اخلاط را زود گنده سازد خاصة اخلاط نواحی دل را
وفساد هوا اکثر کسی را اثر کند که کثیر الجماع وضعیف القوی ومفتوح المسام وبدنش ممتلی از اخلاط ردیه باشد **قول جوان کوره** وب وبایاری وتبدیلی

خواص هوا است بشرکت بعض خواص دیگر لهذا یا بسبب ابخرهٔ ارضی یا بسبب ابخرهٔ آب پس اگر بسبب هوا بود مردم صحیح چون از خانه برآید فوراً بمیرد و طیور
از خانه بگریزند و بمجرد وصول هوا بمیرند و اگر تخم یا نان تازه در هوا آویزند فوراً عفن شود و اشجار و نباتات دفعةً پژمرده و خشک گردند و اگر بسبب ابخرهٔ ارضی
باشد خراطین و زغه وغیره حشرات که در زمین میباشند بیرون آیند و بمیرند و بگریزند و اگر بسبب ابخرهٔ آب باشد ماهیان بمیرند و اگر گل آنجا در آب دیگر اندازند ماهیان
آنجا هم هلاک گردند **بدانکه** یکبار از بدی هوا چنین وبا پیدا شد که چون یکی بدیگری نظر کرد او هم هلاک گردید و یکبار از بدی هوا در شهر آتش افتاد **انتباه**
وبا که در زمین رطب پدید آید نسبت بآنکه در زمین یابس شود و وبا که در گرما پدید آید نسبت بآنکه در سرما شود و وبا که در جسم رطب ممتلی ماده خام پدید آید نسبت
بآنکه در بدن خشک غیر ممتلی افتد بدتر است **بدانکه** اگر در وبا فواق بول سیاه اسهال صفراوی عرق سرد تشنج نبض متفاوت غشی وغیره عوارض بوند
خطیر است لیکن اگر شدید نباشند امید حیات است اگر ثالیل یا ورم اول روز قبل از گرفتن حمی در اعضای بعید از قلب پدید آید آثار قوت طبع و قلت بدی مرض است
و اگر بعد گرفتن حمی در اعضای قریب قلب چون زیر بغل و گردن و عقب گوش پیدا گردد بد است و ورم وبائی کثیر نسبت بقلیل و صغیر نسبت بکبیر و بالائی
نسبت بزیرین و صلب نسبت بلین و سیاه نسبت بسرخ بد است ثالیل و طاعون که بنددی همراه جدری پیدا شوند و سوزانتر و با حکه بوند و ورم ننمایند مهلک اند
و اگر رطوبت در وی ظاهر شود و حرارت قلیل باشد کم مهلک بوند **انتباه** سگ بط وغیره که غذای کثیر میخورند همچنین مردم غربا هرچه که میسر می آید میخورند پس ماده
بد در آنها پیدا میگردد و هوای وبائی بآسانی در آنها سرایت میکند و از آن بدیگران پس می میرند و وبا می افزاید و در روم تا هفت سال و در ایتالیا سی سال
وبا ماند پس تبدیل از آن شهر ضرور است چراکه نه از آتش و نه از هوا پاک میگردد **آثار حدوث وبا** عدم فصول سال بر طبع خود کثرت ظهور ستارهای دنباله‌دار
عفناکی هوا و روزی غبار دار و روزی بی غبار کثرت حشرات در زمین قلت باران و دوام ابرها گرمی روز و خنکی شب گریختن موش کثرت بروز جدری یا دق طفلها
تکدر ستاره‌ها و ظهور ورم دفعةً عقب گوش یا بغل یا اربیه وغیره ظهور داغها در تن مرده و مردن کلب‌ها این همه آثار حدوث وبا است و اکثر آخر تابستان و
خزان واقع شود و حمیات مهلکه آرد **علامات وبائی** آنکه ظاهر تن سخت گرم نباشد اما در باطن اندوه و کرب و حرارت قوی بود دوم نبض از حال طبعی
گردد و در بعضی ضیق و در بعضی متواتر و در بعضی بلند و در بعضی نهتن بود امانتن دلیل هلاک باشد سوم نبض صغیر متواتر بود و بول سیاهی نیز از شم کفناک گنده و تنک
بود و باشد که عرق نیز گنده آید چهارم سپرز بزرگ شود یا حالتی شبیه استسقا پدید آید پنجم غشی ریخ و هدوق صفراوی یا سوداوی لاحق گردد و اشتهای طعام نباشد
سر معده بجانب دل درد کند سرفه یابس پدید آید ششم عطش شدید یبوست زبان و دهان لازم باشد و بن دندان و درون دهن ورم نماید و خواب نیاید عقل
مختلط گردد اندام سست و قوت ساقط شود و غشی افتد هفتم بثور سرخ بر بدن ظاهر شود و باز پنهان گردد و باشد که طاعون برآید هشتم وقت شب تب اشتداد کند
گاهی همه آثار در یک شخص ظاهر شوند و گاه بعضی حسب کثرت و قلت ماده و گاه باشد که از ابتدای تب امراض مذکور ظاهر شوند و اطراف سرد شوند و غشی افتد
و باشد که لیبرغس شود و بگداز و تشنج ادا نماید گاه باشد که حرارت تب در باطن و ظاهر سخت ظاهر نباشد و بول از حال طبعی بسی دور نبود و بیمار زود بمیرد و بدترین آن است
که طاعون یار بود و اگر مریض را شعور نبود و قوت ساقط گردد و چیزی نخورد و غشی متواتر افتد دلیل موت باشد **حفظ از وبا** در ایام وبا احتراز لازم است که
اگر ماده فزونی در بدن باشد تنقیه او نماید اما بغیر حاجت تسکین بهتر از تحریک است چه تحریک بی حاجت بسبب ثوران اخلاط ساکنه احداث ضعف طبع و آفت
انجامد و هرچه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع و حمام وغیره از و پرهیز و غذا نسبت بعادت کمتر خورد تا امتلا نیفتد و لحوم سماق زرک غوره انار دانه سرکه

خوردو اگر تخم نخورد بہتر باشد و بوہای طیبہ خانہ آراید سود عنبر مشک کندر گلاب بسیب بوید انگور و بگلاب و سرکہ حل کرده درخانہ پاشد و درسوز چند باعود ہندی
قسط شیرین کندر مصطکی سعد سندروس انگور زعفران ابہل وج اسارون او خراشہ چوب سرو چوب گز بخور کند منزل سرد دارد و تدابیر مائل بتجفیف ہر چہ
بکار دارد مرغ تیہو کبک حمام نرغالہ بحموضات خوردو از لحم طیور و بہائم و بقول و حبوب کہ در ان سال رویده باشند و خمر و جوع و عطش و تعب بوہای بد
پرہیزد و آب انہار جوشیده نوشند و از آب چاه و آب باران پرہیزند در ایام وبا متر و دیطوس و تریاق و انگور خوردن نفع دارد و بعضی گویند کہ صبر و مر
زعفران برابر سائیده دو جو ہمراه یک پیالہ خمر ممزوج با یک درم قند یا عسل ہر روز خورند فساد ہوا اثر نکند اما باستعمال این چیزہا وقتی رخصت کہ ہوا سرد
بود خورنده بلغمی باشد الا ضرر دارد و آنجا کہ فساد ہوا عام بود ہوای خانہ بہتر از صحرا باشد والا ہر جا کہ فساد نبود بہتر چہ خانہ و چہ صحرا و روغن گاو بلوفور خوردن
و بر بدن مالیدن درین ایام نفع دارد و گل ارمنی بسرکہ خوردن مفید و در بلدی کہ وبا بود در آنجا نروند **قول جوان کوروو** اول از جناب خدای
خیر طلبند و توبہ کنند و روح را از آلایش گناه پاک سازند پس جاہا و نالاہا و مکانات را پاک سازند تا ابخره بد تصاعد نکنند و در ہوای نیک مانند و غرفہا
شمالی کشاده دارند و جائیکہ باد و زد تبدیل آنجا تا یکسال نمایند و گندم کہ در مواضع نیک روئیده باشد آرد کرده بآب نیسون ارچینی خمیر نموده نان پختہ
خورند و در موسم سرما و خزان آتش افروزند کہ مصفی ہوا است لیکن در گرما نباید بلکہ بسرکہ گلابی شویند و پاشند و در سرما خانہ را بسرکہ گلابی و غیره مطیب دارند
سنبل اسطوخودوس حسن لبہ بخور کنند و بخور بار و برای تصفیہ ہوا عجیب و از حسن لبہ مشک عنبر حب بستہ در دست دارند و مدام بویند سداب مرزنجوش پوت
نارنج شم کنند روغن دارچینی یا سرکہ گلابی روغن یاتیولو آمیختہ بر اشتین و بغل و مواضع نبضہا و صدغ و انف تمام روز مالیده باشند عود دارچینی مدام در دہن دارند
دراج حمام فاختہ بریان نان سبوس و ہر چہ یابس باشد خورند و عوض آب آب کہ در و برگ اطریلال یا بیخ انجبار یا ستاورجوش سبک داده باشند نوشند و اگر موسم
سرما بود دارچینی اندازند و ہفتہ حب وقوده ہند کہ ملین و حافظ از عفونت و وباست و در ہر ہفتہ دو بار تریاق ماکنا تیمدرم بہار اونس طبیخ اشتر غار
دہند ریاضت معتدل نمایند رسکپور اونس در خرقہ سرخ کرده بر قلب آویزند کہ حافظ از وباست اگر بعد تعلیق او در آنجا آبلہ بر آید روغن گاو تازه بحسول
طلا کرده برگ بارتنگ گذارند کہربا در گلو و موضع نبض بندند و بسرکہ گلابی بدن را بشویند **قول موما زدو** روغن گوگرد روغن و تیز بولو سرکہ آب لیمو
آب نمود در اکل و شرب آمیزند و بہار از خانہ برآیند و تا کہ آفتاب بر آید غرفہا بند دارند و این در آنجا باید کہ زمین آنجا صلب و مولد مرض باشد تا از گرمی آفتاب
سمیت ہوا اصلاح گردد لیکن اگر زمین خوب نرم بود وقت صبح غرفہا کشاده دارند چرا کہ ہوای آن وقت خانہ و جسم را صاف میکند خصوص در روز ہا صاف
یعنی بی غبار و از گریہ و غصہ و جماع پرہیزند انجیر شاترہ مغز چوز ہشت سداب سبز چہار ماشہ نمک سنگ یک و رکہرل سنگی سائیده بقند مقوم آمیختہ ہر روز یک
قاشق دہند و بالایش اگر موسم سرما بود خمر ابیض و اگر گرما باشد طبیخ شاہترہ یا طبیخ گاوزبان نوشند حافظ از وبا و فوت داون برای حفظ از وبا نافع
بسرکہ دہند از وبا نمیرد جائیکہ اسطوخودوس فودنج ریحان مورد اسقوردیون افسنتین با درنجبویہ گندنا حاشا روییده و جائیکہ آب روان باشد و موضعی کہ
مردمان آنجا پیر شوند و درخت بآسانی پیدا شوند و مدتی مانند آن زمین خوب باشد شخصی پیر بود چند بار وبا وزید لیکن در و اثر نکرد چون پرسیدند گفت
کہ بخور اسطوخودوس سنبل حسن لبہ و غیره در بستر و غیر آن میدہم **علاج** بزودی حب بادہ بدن را از خلط فردی پاک کنند و استفراغ نفع نکند و لکا و بنفشہ
نیلوفر برگ بید سیب لیموی شیرین خانہ را آرایند و ہر ساعت قرص سرکہ گلاب آمیختہ در خانہ پاشند و محافظت کنند تا ہوای خارجی نیاید و اگر حاجت

بتدریج شود مبرومه جبنا نند وسقف خانه بلند باید ومسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر و آنجا که اسباب رضی موجب باشد هر صباح قرص کافور شربت نارنج شربت
لیمو شربت غوره شربت زرک شربت حماض اترج شربت به شربت صندل آب انار شیرین آمیخته با شکر گلاب آمیخته سرکه همراه قرص کافور دهند شربت
ز ترش تمرهندی قند گلاب آب بارد ساخته نوشند آب شدید البرد یکبار تا شکم سیر دهند بعده جرعه جرعه هر لحظه نوشانند صبر بر عطش و جوع سخت ضرر دارد پس اگر چه اشتهای
طعام نباشد اما لقمه چند از اغذیه مناسبه باید داد و اغذیه که سریع الهضم و مانع عفونت و مقوی قوت بود چون سماقیه اما میه حصیه دهند اگر قوت ضعیف
باشد لحم بچه مرغ کبک تیهو اصلاح کرده دهند صندل کافور پوست انار برگ بید برگ مورد چوب گز بخور کنند صندل کافور سرکه گلاب بر سینه نهند و نطلیه سازند
وهرگاه که شکم طبیعیه شود و اطراف سرد گردد و هنگام تنفس سینه بلند شود و خواب نیاید و اختلاط عقل روی نماید باید که ضماد بارد از سینه دور کنند و بجای گرم
پوشند تا حرارت میل بخارج نماید و اهم ترین مهام درین مرض تقویت دل و دماغ و ازاله عفونت واز انکه عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند بدینست
که تا اغذیه رطبه و میوهای رطوبت ناک پرهیزند لهذا تبخیر عطریات در خانه بسبیل دوام نفع تمام دارد که هم مصلح هوا و هم مجفف او و هم مقوی دل و دماغ و هم
مزیل عفونت اخلاط و هم مجفف رطوبات است اما باید که مجمر دور باشد و بخور باعتدال بود تا مریض را از ان مضرتی نرسد و نفس خفگی ننماید و غذا عدس سلق شیره
بادام با آب غوره سماق و اگر قبض بود با آب تمرهندی خورند اگر قوت ضعیف باشد بچه مرغ صفرت بیض خمر ابیض ممزوج بچهار عرق دهند و از اغذیه
ماهی و شیرینی وغیره پرهیزند اگر ترطیب تر تسکین موافق نیفتد استفراغ خلط که در تن باشد نمایند اما تسکین بهر حال بهتر از تحریک است **قول جوان کوه** و
دابر منیست انتقالی **قول رانا یلیبو** باهمی غنیت **علامتش** شدت حرارت در قلب و سپرز و ریه و معده عطش مفرط برد اطراف از بیرون و
حرارت درون **علاج** **قول لقبراط** فصد کنند **قول آنبروزیلو** اثر و بالقلب سیرفتا قوت حیوانی را تباه میسازد پس وقتیکه قوت مذکور ضعیف شود اخراج
خون غلطیست **قول اطبا** اگر در وبا دو سبب بود لازمست که فصد کنند یکی آنکه خون کثیر باشد دوم آنکه عفونت گیرد چراکه درین هر دو صورت وبارا
قوت کثیر میباشد **قول ماسارما** نفصد ماده سمی راکه طبع آن را بعرق آبله وغیره بیرون می کند مانع برآمدن خواهد شد پس فصد نباید کرد لیکن غلط گفته چراکه
فصد ماده سمی که کثیر بود آنرا باسانی اخراج خواهد کرد چنانچه در جدری چند بار فصد کرده شد و بعد فصد جدری باسانی بروز نمود مگر فصد حسب قوت باید کرد
تکثیر دران نباید نمود **قول جالینوس و مرکوریال** وقت ضرور فصد باعتدال باید نمود **فائده** اگر وبا صرف از خواص او کولتا شود و سبب خون
و دیگر ماده نباشد فصد نکنند صرف بنزوار تیکو و یا فرتیکو بکار برند **قول کارلو** وبائی از فصد و مسهل هلاک شدند چراکه دران وقت وبا از خواص او کولتا بود
مگر وقتیکه خواص وبائی در خون شود فصد باید کرد **انتباه** اگر وجع یا ورم در سر یا گلو باشد قیفال زنند و اگر از گردن تا اربیه میان ابینها هر جا که باشد اکحل
کشایند و اگر از اربیه تا قدم هر جا که بود صافن زنند و وجع هر جانب که بود فصد همان جانب باید کرد تا ماده سمی باعضای صحیح نرسد لیکن اگر در کسی عضو
وجع و ورم ظاهر نبود فصد باسلیق باید نمود چراکه ردع ماده باعضای غیر رئیسه لازم لیکن اگر مریض ضعیف و ماده بدرد معده یا در مراقی باشد درین وقت فصد نباید کرد
بلکه مسهل متواتر دهند بغیر انتظار نضج **قول مرکوریال** وقتیکه ماده سمی بود انتظار نضج نیز با وزود مسهل اخراج سازند پس برای حل حب و فوجب بیوند ترکیب کنند
تفرفیدس شربت ریحی دهند اگر تشنج باشد کین تیلید بعرق اشترغار یا بالطبیخ اطرلال وغیره دهند بی عادلست بچند دلیل یکی آنکه وبا مشترک در بساده
بگردد و کین تیلید نیز در بهر حال مطلقا اطمریت کرده آنرا دفع مینماید چراکه معتدل است در حرارت برودت رطوبت یبوست دوم آنکه وبا در جسم اندرونی نفوذ می نماید

پس چنان ادویه باید که تا رسیدن آنجا اثرش ضعیف نشود و این از نباتی نمیشود غیر عدنی پس کین تلیو بسبب قوت روحی خود در همه اجزا بغیر تبدیلی نفوذ
می کند سوم آنکه وبا بسبب کثرت عفونت خود جسم را تباه میسازد و کین تلیو مزاحم عفونت است و اخراج میکند چنانچه باید چهارم آنکه وبا مرض هوائیست که بهره آن تنفس
درون رفته روح و ماده را تباه میسازد و کین تلیو ضد عفونت است و اندرون همه جسم میرود و آن را دفع میسازد **قول مارتین وریو بریو** اگر امید یکتا کین تلیو
در رفع وبائی مثل اند **قول جالینوس** ادویه چنین باید که وبا را بقی و اسهال دفع کنند و این خواص کین تلیو است **فائده** بعد قی و مسهل که حسب
قوت بعمل آورده باشند کاوستیکو در پایها و دستها گذارند **قول جالینوس آلپینو** برای اماله ماده باطراف بیرونی که غیر رئیسه بوند کاوستیکو نهند
**قول سیمالو** کاوستیکو برای رفع وبا در فرانس هرچند مرهم گذاشتم انفع یافتم **انتباه** در ایام وبا ادویه معرقه مفتحه چون حنظل آمو یا حنظل کرکس بی آتش طیار کرده
اسکروبیتر را طبیخ تخم ترنج یا طبیخ اطریلال یا طبیخ اشترغار یا همراه بیخ اوپس عرق شاه تره یا عرق گل لاله دهند و روز چند با بیخ نازبون درناداگوستو کنند بسیار
خشک کرده دهند تا گوشت رسیده بسایه خشک نموده سائیده نیم درم بطبیخ اشترغار یا طبیخ اطریلال دهند یا به شربت زیتون بطبیخ سداب آمیخته دهند گل زیتون
بسایه خشک کرده دهند و سرکه از گل زیتون سازند انفع مارنستر لو که با یسا اوپس خمر خوب آمیخته دهند برای زنان حامله و زائیده انفع مثردیاد و دو درم بهمراه
اوپس سرکه قوی آمیخته دهند **قول بقراط** عرق که بعد نضج ماده از خود آید بهتر از انکه بادویه آرند لهذا بیزوار تیکو از روز اول دادن مفید که مدر عرق
نماید و نیز ضد سمی هم وبائیست **قول گریگوریو** زمرد مسحوق خورانند عرق عنبر و عرق فرنایه و با مفید اگر کسی این انگیر دنمک فیشو عنب اسکرو بلو خمر اسا
یا طبیخ شاه تره یا طبیخ بنطافلن چهار اوپس آمیخته دهند تخم ترنج اشترغار گل ارمنی برابر سائیده نیم درم بمرق یا بعرق مناسبه دهند رق طلا بیست عدد با
لیمو چهار درم شب ترکرده صبح نهار نوشند حافظ از وبا لادن میعه عود کسر یا عنبر مشک سائیده گلوله بسته در گلو بندند مزاحم از وبا و در ایام وبا نهار
از خانه بر آیند بلکه یک قطعه نان بسرکه و آب ترکرده خورند و روز دیگر تریاق ماکنا نیم درم بطبیخ سداب یا طبیخ اطریلال یا طبیخ شاه تره دهند روز دیگر کشنیز
مسحوق یک قاشق دهند روز دیگر خمر ابیض یک قاشق یا بیزوار تیکو نیم درم دهند همین درجه تا بسیار روز تبدیل ادویه کرده باشند و وقت شب دو
ساعت قبل از طعام حماض بسرکه تند ترکرده خورند که حافظ از وباست **انتباه** وبائی را باید که غذا قلیل المقدار کثیر الغذا دهند تا حفظ قوت نماید
و مقدار غذا حسب قوت و صحت و عمر است مثلاً اگر کثیر الاکل و قوی باشد آنرا غذا کثیر دهند نسبت کسی که ضعیف و قلیل الاکل بود و اگر موسم سرما بود غذا
کثیر و آب قلیل باید و در گرما عکس این و اگر مریض جوان باشد غذا کثیر دهند نسبت کهول اگر مریض صفراوی باشد نهار ندارند و آب کثیر دهند برای تغذیه
نان گندم صالح و مرغ دراج کبوتر و نبه عنب سفید و دیگر میوه که مائل بحموضت بود کاسنی گوبهی حماض گاوزبان قناعت کنند و از لحم خوک ارنب ماهی طیور آبی
تربز شفتالو زردالو شاهتوت میوه ترسلق کرنب بعبل وغیره پرهیز دو خواب اعتدال کند و بیرون نخواید لیکن اگر عادی بود منع نکنند و اگر مریض شب نخواید با آن قدر که اید
تحصیل آن را خواب روز بدتر است تا مقدور از ان باز دارند و بیزوار تیکو و معرقات بسیار روز بعمل آرند لیکن مداومت نکنند که طبع با او الفت گیرد پس از مالوف اثر کم
میشود و بتفریح کوشند و حسب المقدور تبدیل ماده نمایند اگر در مرض سمی یا وبا کسی حکه مفاصل جذام قوبا یا باسیر وغیره دارد تدبیر آنها نمایند چه ماده سمی بسبب تحریک
خواص بائی درون سرایت کرده هلاک خواهد ساخت همچنین اگر فصد را انکشاید مهلک است و در ایام وبا بحمام نروند که بسبب انفتاح مسام هوای بد نفوذ کرده قلب
رسیده هلاک سازد و تعلیق دندان اسب دریائی برای دفع هوای سمی انفع و بستن ناخن پای چپ کرگدن در بازو یا گلو مانع اثر هوای سمیست بدانکه مردم

سمیع را از وبائی گریختن ضرور خصوص اطفال و پیران و زنان حامله و بیماران را چرا که تاب این مرض نتوانند و نیز کسی که ضعیف بود و در مرض بد دارد چرا که بسبب
ضعف و بدی مرض و با در و انتقال خواهد کرد و در ایام وبا مریض اگر قدری نفس ادرار یا مرده باشد مع لباس و بستر در زمین عمیق دفن کنند و نسوزانند که دود مرض با
دیگری آرد و بعد دفع وبا چون شش ماه گذرند در خانه آیند و سگ با آمدت کثیر درانجا دارند تا از حرارت نفس آنها بوی آنجا صاف گردد و وقتیکه در مرض وبائی و
طاعون اورام مغابن تا لیل آبله زهری ظاهر شوند برای تاخیر و نضج و انفجار آنها آنچه در اینجا گفته شود بکار برند **قول لارزوربیر** روغن کهربا شش
قطره بعرق تنکائی یا اسکرویلو بعرق اشترغار دهند و نیز مالند صبح شام سداب سعوتر مرزنجوش هر یک چهار اونس تریاق کبیر اونس کافور دو درم تخم انگوری
آمیخته در شیشه دارند هر روز یک پیاله قهوه خوری نوشند سر و زر خرقه آلوده بویند بادیان سنا گلوی هر یک نیم درم شاهتره کاسنی هر یک دو نیم درم عسل نیم
اسکرویلو آب نیم رطل شب ترکرده صبح بپزند چهار اونس باند صاف کرده نوشند زنجبیل رطب پوست اندرونی درخت نیب هر یک سه درم بعض لیمو هر یک سه عدد
شکر چند درم سائیده دهند برای وبا و اسهال وقتی که بکسبی وارد نافع ساگ چونلائی خورانند در ایام وبا باکل کرنجوه مداومت کنند امین باند سرکه گلابی بویند و بر
بدن مالند و نوشند لادن اونس عنبر چهار درم مشک دو درم غالیه مثقال سرخ صندل عود ایرسا هر یک اسکرویلو سرکه آمیخته نخالخه کنند عرق گوگرد چهار سرخ زیره سفید
ده سرخ شکر سرخ دو درم آمیخته دهند و گفته الیشبرو پرتیائیس ایسپر تو تونیای سبز ایسپر تو شوره ایسپر تو نمک انتیمونیا و سال تین تورا پرانا دیامر کریتا نوباردو دی لوزیانا
دیامرکریتا نوبار و مازیتیرا سفوف دی لوزتیاناس وق توسی شربت مروارید شربت کاسنی کرر و کلاوری نیتر و کورال نمک دو لاتیل این همه مفید اند حسب حاجت دهند
و حقنه انی فیبریل حقنه انیز داده نمایند و کوانینو ریفر بر تی گذارند **دیگر** فلنل سرخ کل عشر پنج عشر آنک عروق الصفر آب برگ تنبول قدر باش حبوب بسته دهند

**فصل پنجم در حمی جدری** و حصبه سبب او غلیان دم حار مائل برطوبت بسبیل عفونت چون شیرۀ عنب که آنچه کثیف بود ته نشیند و آنچه ثقل باشد راسب
گردد و آنچه صافی و رسیده بود در میان ماند همچنان خون جوشد و اخلاط بد که از دم حیض تولد کرده و ابخره بد که بعد ولادت با و آمیخته جدا گردد و اکثر در بهار
و ربیع جوشد یا بسبب هوای متعفن یا بسبب جلوس در مکان مجدور یا بسبب وصول هوای ابخره جراحت مجدور یا بسبب اکل اغذیه حار رطب غلیان جوش زند
بدانکه غلیان خون خواه بسبیل تصرف طبع باشد چنانچه در سن طفولیت پدید آید بسبب پختن خون خام چرا که خون اطفال خام تر بود و ممکن نیست چیزی که پخته
و از حال بحال گردد بغیر آنکه جوشد اکثر آنست که بر جلد بثور مذکور ظهور نماید و کمتر است که خون جوشد و پخته شود و بظاهر چیزی از بثور پدید نیاید کما یشاهد فی بعض
الاطفال خواه غلیان او بوجه غیر طبیعی باشد چنانچه بروز مینماید در ابدان مستعده بثوران اخلاط باسباب خارجیه یا داخلیه و این هر دو از جمله امراض وبائیست یعنی
هرگاه در شهری ظاهر شود در ان فصل خلق کثیر بدان گرفتار گردد **نوع اول در جدری** ماده او خونیست گرم کثیر المقدار مائل برطوبت و آن بثوراند قدر عدس
یا کلان تر از و و از بدن برداشته و در جمیع بدن باشد یا در بعض آن و در ابتدا سرخ باشد و عند النضج بسفیدی گراید و زود ریم کند و بهترین او آنست که
بثور خرد و گرد قدر عدس باشد و اندکی حمرت دارد و زود سر بدو پوست جدا شود یا هم از ابتدا سفید یا زرد برآید و قلیل المقدار و پراگنده باشد و بآسانی بغیر کرب
و اندوه باندکی حمی ظاهر شود و زود تر پخته شود و بعد ایشان ظاهر شدت و از آثار نیکو آنست که تب و رسوم تسکین یابد و نفس و شعور بحال خویش بعد او تب بقرار بود و
بدترین او آنست که آبله پهلو دار و یا در هم پیوسته و کثیر المقدار بود یا برنگ سیاه و بنفش و کبود و صغیر و صلب و سرخ در غایت تیرگی بود و آنکه تمام جبین او گیرد
و در و نقطه سیاه باشد و آنکه بطی البروز و النضج باشد و زرد که متصل بعض بعض بود و بر سینه و شکم بسیار برآید و آنکه از آبله خون تراود یا آنکه اول آبله برآید پس تب گیرد

یا آنکه بعد بروز تب فرو ننشیند و آنکه آبله متساعت بود یعنی رجوت آبله بثره دیگر باشد پس این همه بد اند اگر چه سفید و بزرگ بوند و کذا آنچه بعد بروز نفخ
تب گردد و بعده غشی افتد ردی باشد **قول صاحب ذخیره** اگر آبله خرد بود و بعسر و دیر برآید دلیل غلظ ماده و دیری نضج باشد و اگر در روز اول که تب
آید و آبله برآید دلیل کثرت ماده و زودی نضج باشد و اگر روز سوم برآید میانه باشد و اگر بعد چهارم برآید بدیر نضج یابد و اگر بدیر برآید و قوت ضعیف بود و خصوصاً
یا سیاه گردد بد باشد و اگر آبله بهم شود و باهم پیوندد و سیاه بسیار و شکم بادگیر و قرب مرگ باشد اگر آبله خرد و بی آب بود و بیرون قدرو بدان گوید قرب مرگ باشد و اگر
نفس و آواز بگردد و آثار ورم حجاب یا سقوط قوت باشد و اگر با این حال عطش و کرب مفرط شود و جبهه سرد گردد و آبله سبز آثار قرب مرگ بود و اگر آبله بسیار و سینه و
شکم زیاده و بدست و پا کمتر بود آثار غلظ ماده باشد اگر بول بزودی خون شود پس سیاه گردد بمیرد خاصة اگر قوت ضعیف باشد و اسهال خونی یا غسالی یا کرو
بدانکه هرگاه در تابستان باران بسیار آید و بادهای جنوبی جهد اندر خریف آبله بسیار باشد و هرگاه که زمستان خوش گذرد و سرما بر عادت نباشد و تابستان گرم
خشک و خریف نیز گرم خشک بود در آخر خریف حصبه بسیار باشد **علامات جدری** وجع ظهر حکه بینی حمرت عیون سیلان اشک صداع ثقل سر و بدن سرفه خشونت
حلق وجع گلو بحت الصوت اضطراب و جستن و ترسیدن در خواب سوزش و خلش دائم در جلد و در بندها و سینه عطش امتلای عروق و چون بر پشت باز گردد یا
او بگردد و لزوم تب مثل مطبقه شیرینی دهن غلظ لعاب **علاج** چون تب ظاهر گردد قبل از بروز یا وقت ظهور او تا سه روز باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند اگر خون
غالب تر بود و مانعی نباشد چندان برآرند که بحد غشی رسد اگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق نمایند و بعد خروج خون بر غلیان او نظر کنند که قوی است یا نه پس
اگر قوی الغلیان باشد چیزی که مغلظ و مبرد و مسکن خون بود دهند تا تحتی جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی بنفع
حال بدینها رخصت نداده اند اگر چه بثور ظهور نکرده باشد چرا که چون خون جوشد و طبع بدفع او کوشد در وقت تغلیظ و مبرد دهند و طبع از دفع او باز ماند
بر چونکه بود مبالغه در تبرید و تغلیظ نشاید خاصة اگر تنقیه اتفاق نیفتد و سزاوار آنست که درین تب تلیین طبع نکنند لیکن اگر بدن ممتلی نماید و رنگ بشره سخت سرخ
نباشد و تب گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض موجی پس درین حالت از تلیین چاره نباشد بلکه بفصد حاجت کمتر بود و باسهال بیشتر و آنچه از فصد و تغلیظ
و تبرید خون و تلیین طبع گفته شد تا همان وقت است که آبله ظهور نکرده و چون ظهور کند احتراز ازین همه اوجب که مخالف اراده طبع اند مگر آنجا که خون بغایت غالب بود
و سن و سال و عادت و حال تقاضا کند درین صورت با وجود ظهور بثور قدری خون برآوردن روا باشد تا مریض سبک شود ماده کمتر گردد و چون بثور نمودار گردد
تن مریض بجامه نرم و گرم بپوشند و هوای خانه معتدل سازند تا مسام بگشاید و عرق خفیف آید و بثور بسهولت برآید و وقت بروز عناب سی عدد سپستان چهل
عدد نیلوفر شقاقل بادیان نیم درم قندسی مثقال شربت ساخته یک قاشق در سرا بهفت قاشق آب گرم و دیگر با آب سرد دهند اگر حاجت مسهل بود
بسیله زرد جوشانده قند آمیخته دهند و در ابتدای بروز تحریک و تلیین نکنند شربت عناب شربت نیلوفر دهند مریض اگر گرم دارند و آب سرد ندهند و چون تمام برآید
حاجت گرم داشتن نباشد بلکه استنشاق برای ترویح مفید و بعد فصد آنچه مسکن غلیان دم بود چون عدس کشک شعیر عناب سپستان پخته دهند و بعد بروز
که رو بخشکی نهد سکنجبین سادی دهند اگر قبض بود آب تمر هندی آب آلو بعد دوازدهم و پانزدهم دهند و در ابتدا آب تمر هندی گلاب شیرخشت دهند تا ماده کم
گردد و اگر آبله ظاهر شود و بسبب غلظ ماده و انسداد مسام بدیر ظاهر شود و برآید و آثار غلظ ماده آنست که بثور بر سینه و نواحی او بیشتر برآیند و در دیگر مواضع کمتر
و چهار روز گذشته باشد که هنوز تمام بروز نکرده و علامت بستگی مسام خشونت جلد و قلت عرق است باید که بتلطیف ماده غلیظ و تفتیح مسام کوشند پس اگر عطش

ونبض برحال خود بود وغش وحرارت واندوه در باطن بسیار نباشد وزبان سیاه نبود باید که هوای خانه مائل بحرارت اندک سازند وآب سرد ندهند وچیزی سرد
بویانند وسنا حاجت آب تازه میداده باشند وگاه گاه آب گرم نوشانند وآب بادیان تر آب کرفس تر آب عنب الثعلب بقند آمیخته یا زعفران قدری
باب انجیر آمیخته یا اک مغسول چهار درم عدس مقشر مقدم کتیرا سه درم گل سرخ بادیان هریک دو درم انجیر هفت عدد بیک رطل آب جوشانند نصفی یا نصفی
دهند و بجامه پوشند وآب گرم نزدیک این مریض گذارند تا بخارش تمام بدن رسد و اگر نبض ونفس متغیر باشد وغش مفرط وسیاهی زبان پیدا بود وحرارت کثیر
باشد چیزی گرم ندهند بلکه بجامه نرم پوشند وهوای خانه معتدل سازند وآب سرد جرعه جرعه دهند صندل گلاب کافور قدری سرکه بویانند و اگر آب گرم
نهی که گفته یعنی زیر دامن مریض نهند عرق آرند روا باشد اما بطوری باید که کرب وخفگی نیفزاید وهرگاه که حرارت مفرط بود و پوشیدن جامه ضعف یا غشی
شود هوای خنک کنند مطیبات بارده بویانند اما تن پوشیده دارند تا هر دو مطلب برآید یعنی استنشاق هوای بارد ومبردات حرارت باطن راحت یابد
ودل گرم نشود و پوشیدن تن بجامه گرم مسام بسته نگردد و اگر با وجود اصلاح هوا وشم روائح بارده ترویح نیابد گاه گاه جامه از جایگاه سینه ودل سبکتر کنند
واحتیاط نمایند تا خنکی هوا جز بدان موضع نرسد وهرگاه که آبله بروز کرده وکرب وتب وحرارت اندرون کم نشده وزبان سیاه باشد با این همه حال تن گرم داشتن
غلط است وهرگاه که غشی افتد جز بمراعات دل وتدبیر غشی مشغول نشوند اگر آبله بروز کرده بازگردد بد است باید که طبع را یاری دهند تا ماده درون نگرایس
آنچه در وی پر شدن گفته شد بکار برند و اگر در آخر شکم نرم شود شربت صندل شربت مورد قرص طباشیر قابض صمغ عربی گل ارمنی رب به دهند اگر اسهال دموی
به وشربت انجبار دهند اگر خوناب برآید امید خلاص نباشد و اگر قابضات دهند ورم شود وزود بمیرد و اگر رعاف آید بند نکنند مگر بعد ضعف فتیله سیاهی تر کرده
بگرد آسیا آمیخته یا فتیله پنبه بسرکه تر کرده بسحیق عفص نیم سوخته آغشته در بینی نهند اطراف وانثیین ببندند اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش دهند اگر فتور تعلق بود شربت بنفشه لعوق قاصد
دهند پست عدس پست شعیر جاورس مقشر با آب انار ترش آب غوره سماق خورند و اگر طبع قبض بود ودر سینه وحلق درشتی باشد وحرارت سخت عظیم نبود سپست
بجلاب دهند و از اشربه ترش منع نمایند و اگر طبع نرم وحرارت عظیم ودر سینه درشتی باشد سپست را دیگر باره بریان کرده بقرص طباشیر قابض دهند و اگر درشتی
حلق و سهر باشد سپست بریان وتخم خشخاش دهند وهرگاه که تب زائل شود و بثور بریزد مرغ خورند **قول** لارزور بیرو وقتیکه آغاز کند هلیله بلیله آمله کشنیز برابر در
سبوی نو آب چاه تر کرده دارند وهمین آب نوشانند زود صحت شود و گفته در ابتدا جواهر مهره بعرق بادیان عرق گاوزبان عرق گل لاله وبهنگ لاله برگ
انتر غار هریک نیم اسکرو بلو در آب گرم رنگ برآورده در قدری این آب بیز وارتیکو سه دانه آمیخته دهند چند بار و عرق ستاور نوشند و گفته اگر بروز کرده دفعة
فرو نشیند کافور یکنیم درم خمر چهار باره ده قطره حل کرده نبات پنج مثقال آب چهار اونس گداخته آمیخته بفاصله یکیک ساعت یکنیم اونس دهند کافور نیم درم مغز
بادام دو نیم مثقال نبات ده مثقال آب نه اونس آمیخته بدستور دهند اگر طفل دو ساله باشد کنگنی ربع یا نیم درم قرنفل عدد آب سه یا چهار دام نزند چون چهار
اسکر دبلو ماند نوشانند و اگر هفت ساله بود کنگنی چهار اسکر دبلو یا یکنیم درم قرنفل چهار یا پنجعدد کنند و روغن تخم شلجم دو یا چهار درم دهند مدبر وزن مصفی ومجفف ومزاحم
سم وعفونت ماده فرلیه سرفه وقلاع سفوف ابتی او بیکوس نیم درم یا زیاده قبل از بروز دهند مدبر وزن و گفته نارجیل بحری باب سوده دهند عظم شغال اگر مرد باشد
در پای راست و اگر زن بود در پای چپ بندند و گفته عناب پنجاه عدد در آب تر کرده برای تلیین و اطفای غلیان تا آخر مرض دهند و آزادیان پرهیز انند حتی که
وچراغ هم نسوزانند شمع روشن دارند و ماش برنج کم نمک خورند و وقتیکه ماده نضج یابد دود حرمل یا چوب گز دهند تا زود خشک شود و اگر حکه باشد اشنه یا بهوج بیز

بخور نمایند و اگر آبله کثیر بر آید و با تبرجه و تعفن موذی شوند کافور قدری بروغن دیودار حل کرده استعمال کنند اگر چه از سر تا پا عفن شده باشد به گردد و گفته
قسمیست که سور یا گویند چون پخته نشود و به بیند که بدن عفن میشود لکن کین استعمال نمایند صحت دهد و گفته اگر از خطا درین حمی تبرید دهند پس معلوم شود
که حمی جدریست باید که زعفران یکدانه خبه تیدرم بعرق بادیان دهند و گفته اگر بعد رفع جدری حرارت باقی ماند پیدا اکنانور دهند قرص مروارید نیز
مفید و گفته انتیمونیو او سوال اسپرتو شاخ گوزن اسپرتو روغنی کروکوا وری طبیخ داری اولادی ریبر اطبیخ عدسی نمک و دلا تیل همه مفید اند دهند و گفته
اکحل زده چند قطره خون بر آورده بر و پنبه نم آب جدری که بوجه احسن بر آمده باشد چسپانند و سه روز صداع و حمی اندکی خواهد ماند و چند دانه بروز خواهند کرد
و شفا خواهد یافت و گفته قبل از بروز علق دو عدد بر ناف گذارند نبر آید و اگر بر آید اندک مروارید ناسفته چهل عدد بلع کنند کم بر آید تخم تقر چهار درم در آب
مهر کرده خورد و اگر صبی باشد موافق او د هر چه بر آمده همان ماند و دیگر نبر آید اخراج نصف دانه با آب سوده قبل از ظهور حمی دهد نبر آید و اگر بر آید کمتر و اگر بر آمده باشد
نیفزاید و مریض بسلامت ماند و تخم ساگون همین اثر دارد کسوندی حضض فلفل برگ نیب برابر سائیده قدر ده دانه از بروز تا صحت دهد کم بر آید و بصحت ماند
شیر اسپ قدری بطفل دهد در آن سال نبر آید اگر بر آید اندک گل لاله سفید قدری قبل از بروز بطفل دهند مانع بروز دیگر ریشه تیتر خشک کرده سائیده بقدر حسب
حصبه دهند نفع کند دیگر چون آثار جدری ظاهر شوند حنا بر دست و پای طفل حنا کنند و نقوع برگ حنا کشنیز یک یا دو هفته نوشانند نبر آید و اگر بر آید کمتر

**قول جوان کورو** و اگر بعد ظهور آبله آثار نیک چون سکون حمی و عطش و قلق و غیره پدید آید باید که فصد مسهل و غیره بکار نبرند چرا که طبع خود بر دفع ماده بد
مائلست از استعمال اینها ضعیف خواهد گردید اما اگر بعد بروز شدت حمی عطش مفرط قلق کثیر ظاهر شود فصد کنند یا مسهل دهند یا شافها کشند حسب ضرورت تا ماده
بیرون آید مثلا اگر بعد بروز حمی عطش قلق و غیره زائل نشوند بزودی فصد نمایند اگر یکبار کافی نبوند چند بار تا طبع از ثقل ماده که در ورید پر است و بر دفع او قادر
نیست خالی شود و قادر بر اخراج گردد و نیز اگر آبله در مواضع قلیل بر آیند و مریض بیقرار بود و برای مدد طبع فصد مسهل حقنه شاخ حسب حاجت بکار برند و
اگر جدری خوب بروز نکند یا پژمرده باشد یا قعر در خود دارد یا بسبب اسهال یا حرکت دیگر باز درون گردد باید که بیخ انجبار دو درم آب چشمه دو کاناد در ظرف
گلی جوشانند نصفی ماند برگ اطریلال برگ مامیران هر یک مشتی انداخته جوشی داده فرو گرفته سرد کرده صاف نموده در نیم رطل این بیزوار تیکو تیدرم آمیخته دهند
و بدستور بفاصله شش شش ساعت داده باشند طفلی شش ساله جدری سمی هشت یا زده روز شد که به بروز نمیکرد و قدر خردل منیو و اسهال و فواق و صریر الاسنان
هذیان عطش داشت چند بار طبیخ مذکور دادم اسهال بند شد جدری بروز کرد و صحت یافت تخم شلجم نیم درم همراه بیست قطره روح شاخ گوزن لطیف دهند که برای
رد اسهال و بروز جدری انفع اگر جدری در هفتم یا نهم روز مثل سر سوزن ظاهر شود یا حصبه بود و حمی اندک باشد دیا فرنتیکو بیزوار تیکو یا اسپرتو شاخ گوزن لطیف
یا انتیمونیو دیا فرنتیکو مکر یا بیزوار تیکو همراه طبیخ که در وی شش عدد انجیر یا یک مشت تخم شلجم جوش بود یا همراه نقیع زبل اسپ آمیخته دهند که مد بروز و مانع صعود
ابخره است و اگر حمی زیاده باشد و جدری خوب و زود بروز کند دیا فرنتیکو ندهند که ماده جوش زیاده خورده ضرر رسد مگر کوردیال بارده مسکنه جوش ماده چون
سرق گاوزبان عرق حماض عرق کاسنی الکوا کنا لور درین روغن و تیز یولو آنقدر که زیاده ترش نگردد آمیخته دهند و گفته اگر به بروز جدری و حصبه بقوت و عسر
بود و این آثار جوش است باید که اول کوردیال ندهند بلکه فصد کنند تا روع و تسکین جوش نماید بعده طبیخ کوردیال تازه کننده پنج اونس بفاصله شش شش ساعت
دهند تا که صحت شود و اگر بروز جدری باهستگی بود و این بسبب غلظ ماده یا ضعف طبع یا برودت ایام یا صلابت جلد بود طبیخ کوردیال بیزوار تیکو نیم رطل بفاصله

شش شش ساعت دهند زود صحت شود نیز آرتیکو کوردیال نافع و در جدری حصبہ پارچہ سرخ و شستہ بپوشانند کہ مضرت اگر عرق آید و لباس تر گردد لباس
دیگر کہ دو روز دیگر کسی پوشیدہ باشد پوشانند و بستر نیز بدستور اگر مریض پوشیدہ دیگر شخص بپوشد لباس او و دستور خود دو سنبل دادہ و بدستہا مالیدہ
پوشانند و گفتہ در جدری طبع مجیب نباید پس درین طبیخ کوردیال بیرزو آرتیکو سادہ باید داد طفلے بخیال جدری سمی مع اسہال قلق صرع الاسنان حمی اشد
فواق داشت و ضعیف بود و جدری اندکی برون کردہ و در دن رفتہ بود و تعرق داشت و بی خفت و آثار مہلک بود معہ طفلے اداغ سیاہ در جدری برآمدہ بودند
طبیخ کوردیال بیرزو آرتیکو یک کاناد لادم دو پنجر و صحت یافت ابتدا تجیر شش عدد آب یک کاناد در ظرف گلی نوجوشانند سہ رطل ماند صاف کردہ بیرزو آرتیکو دو درم
آمیختہ دہند و آب سادہ نہ دہند برای جدری انفع زبل اسپ کہ وقت باز کردن عقب ہمہ برآید پنج شش عدد آب یک کاناد در ظرف گلی نہند و بعد شش ساعت
صاف کردہ بیرزو آرتیکو سہ درم آمیختہ دہند برای جدری سفید بیرزو آرتیکو سہ درم سال بولیکر پسیوادنس طبیخ شعیر و تخم حماض چہار رطل آمیختہ دہند باز آنکہ مین متقدمین
بعد بروز جدری و ہنگام خشکی آن فصد نمیکردند حالا رائج شدہ و نفع کثیر میدہد و درین وقت قبل از بروز جدری نزودی برای تلیین شیر خشت مغز فلوس شربت اوریو
و غیرہ میدہند نفع میدہد چرا کہ مادہ با سہال مستخرج میگردد و پس طبع آسانی دفع مادہ بجلد مینماید و بریہ و قلب غیرہ آفتی نمیرسد احتیاط وقتیکہ جدری خشک شود
یا وقت خشک شدن باز حمی پیدا آید یا آنکہ بود افزاید یا ذات الجنب یا وجع گلو و خناق پدید آید و بلع عسر شود فصد باید کرد ہمچنین اگر بعد خشک شدن یا وقت خشکی
گشتن قلق و غیرہ عوارض پدید آیند و معلوم شود کہ مادہ در تن باقیست مسہل ملین دہند تا مادہ بدماغ و قلب و ریہ ایذا رسانیدہ ہلاک نسازد و اگر جدری سفید بود
و آثار نیک دارد منفجر نکنند لیکن اگر آثار بد دارد و مادہ او سیاہ و لاذع باشد وقتیکہ نضج یابد بسوزن طلا یا چوب حاشا منفجر سازند تا مادہ برآید و مواضع را خراب نسازد
تدبیر اطفال تا ازین محفوظ مانند و اگر برآید کمتر باید کہ چون آثار ظہور این در فصل سال پدید آید جوانان چہار دہ سالہ اگر آبلہ بر نیاوردہ باشند فصد نمایند
و آنانکہ کم از دوازدہ سال یا دہ سالہ باشند حجامت کنند یا اسہال علی سازند و ہرچہ با حفظ در و باگفتہ شد بعمل آرند شربت عناب شربت کدو سکنجبین لعاب اسپغول
بنگ سفوف طباشیر قرص کافور دہند اغذیہ بارد بالقوہ خورند آب سرد غسل و آبزن نمایند و از شیر و شیرینی و خمر و لحم بادنجان و خرما و خربزہ و عسل و انجیر
و انگور و تعب و ریاضت و جماع و حرارت آفتاب و آتش و غبار و شربہای ایستادہ پرہیز ندو قبض و انداز ندو گاہ گاہ بآب فواکہ تلیین طبع نمایند با این
برای تلیین انفع و بقول بارد و حموضات مفید و لحم بغیر امتزاج ترشی نخورند و این تدابیر کسی را باید کہ آن را بروز نکردہ **شربت** کدو رحیوب کدو خربای ہندی
بادیان عناب صندلین ہر یک دہ مثقال سنبل گل سرخ ہر یک دو نیم درم آب شیرین دو نیم رطل تر کردہ بپزند چہارم ماند صاف کردہ آب انار ترش سرکہ ہر یک
رطل قند دو رطل آمیختہ قوام نمودہ کافور زعفران ہر یک سہ درم آمیزند و در ظرف آبگینہ دارند شربتی تا ہفت مثقال برای دفع فساد و باو خوم نافع تدبیر
حفظ چشم سماق بگلاب تر کردہ صاف نمودہ قدری کافور آمیختہ یا آب کشنیز تر آب انار ترش عفص بگلاب سودہ در شبان روز چند بار چکانند حضض
صبر شیاف مامیثا اقاقیا ہر یک درم زعفران نیم دانگ بآب کشنیز بیرون چشم طلا نمایند از بروز آبلہ نگہدارد و اگر آبلہ برآمدہ باشد کافور بگلاب آمیختہ ہر لحظہ چکانند
اگر سود نہد و چشم سرخ باشد و بر سیاہی چشم بثور برآمدہ سرمہ صفاہانی کافور بگلاب آمیختہ ہر لحظہ چکانند شیاف ابیض بشیر زن سودہ قطور کنند سیتان
بآب سودہ چکانند و آنہ جدری کہ در چشم باشد زود فراہم آید و اگر دانند کہ از امتلای چشم برآمدہ میشود بعد قطور او دیہ مذکور رفادہ بر پشت چشم گذارند و تختہ
سرب باندازہ چشم بالای رفادہ نہادہ بعصابہ بندند و گاہ گاہ کشایند و باز بندند و دیگر در ابتدا حنا بر کف پا بندند در چشم کم برآید **قول جوان** کور وہ

شخصے توم خاییده در روز چند دفعه بچشم و دسماق مسحوق نیم درم زعفران یک قیراط ورق طلا عدد و بعرق بادی گلاب آمیخته در چشم چکانند نافع بود گفته قشر آبله چشم طفل بدندان خرساییده کشند مزلة بیاض که بعد جدری شود تدبیر حفظ عینی سرکه گلاب آمیخته هر بخته چند قطره چکانند و روغن گل یا روغن مورد قدری کافور آمیخته در بینی مالند و چکانند صندل مامیثا آب غوره شیاف ساخته بگلاب سوده نشوق کنند حفظ حلق باید که بمجرد ظهور آبله در بدن بلکه از وقت تحقق حمی جدری و حصبه امر کنند که انار دانه بخاید و آبش هر ساعت بلع کند سماق گل سرخ عدس مقشر بگلاب جوشانده صاف کرده یا گلاب آب بارد آمیخته غرغره کنند رب انار رب شاهتوت انفع قول حوان کو رو و در ابتدای بروز روغن باتیولو بر کف پا مالند و شکم حمام زنده شگافته بکف پا بندند و در چهار چهار ساعت تبدیل کنند تا جذب ماده باسفل نماید حفظ ریه چون آبله در بدن ظاهر شوند و سینه و آواز درشت شود و حرارت قوی نباشد و طبع نرم نبود مسکه نبات آمیخته لیسانند و اگر حرارت قوی بود لعاب اسپغول لعاب بهدانه لیقند و روغن بادام آمیخته جرعه جرعه دهند بادام کوفته در روغن بادام مغز تخم کدو مغز بادام مقشر کتیرا هر یک درم قند سه درم لعاب اسپغول آمیخته لعوق کنند اگر طبع نرم بود صمغ عربی مغز بادام بریان مغز تخم خیارین بریان نشاسته بریان اسپغول بریان آمیخته لعوق کنند حفظ امعا شربت مورد قرص طباشیر ربیه داده باشند هر وقت تامه وقتیکه آبله را اختلاط افتد زیرا که چون آبله ظاهر تن ره کمی شده باشد که بقیه ماده بامعا ریزد پس درین وقت رعایت آن ضروریست قول لارز و ربیر قشر آبله بمان طفل سه یا هفت عدد در آب سائیده دهند مانع سعال عقب جدری حفظ مفاصل صندل مامیثا گل سرخ گل ارمنی قدری کافور بگلاب سوده اندکی سرکه آمیخته بر بندگاه طلا کنند اگر بر بندگاه اخراج بر رگ بر آید زود شگافند تا ریم بر آید بعده تدبیر جراحت کنند تدبیر نضج آبله وقتیکه آبله بر آیند و تب و کرب کمتر گردد و نبض و نفس بحال طبیعی آمده باشد بدانکه آبله دیر خواهد پخت تدبیر پزاندن آن کنند اگر با وجود ظهور آبله حرارت و کرب کمتر گردد و نبض و نفس بحال طبیعی نیامده باشند نیک نبود پزاندن مشغول نگردند بس باید که طبیخ بابونه اکلیل بنفشه و خطمی سبوس هر که باشد در دو ظرف کرده زیر دامن و جامه بیمار پیش و پس نهند تا آبله آبناک و پخته گردد بعده تدبیر خشکریشه کنند بدانکه بسا باشد که چون آبله بر آید خود بخود و نغز شود و حاجت پزاندن و خشک کردن و خشکریشه در نمودن نیفتد تدبیر تخفیف چون آبله تمام بر آید و هفت روز گذرد و تمام پخته شود پس آن را که بزرگ باشد بسوزن سر یا طلا شگافند تا آهستگی و آب و بخرقه نرم یا پنبه بر چینند پس اگر موسم گرما باشد گل سرخ صندل مورد و اگر سرما بود برگ سوسن چوب گز زیر دامن بخور کنند و اگر موضعی ریش گردد گل سرخ صبر کندر انزروت دم الاخوین ذرور کنند و اگر آبله بزرگ و کثیر الطفه بود برگ گل یا اس مسحوق یا آرد جو یا آرد گاورس یا آرد ارزن بر فرش گسترند و بران خوابانند و اگر بر ریگ گرم خوابانند در یکروز نفع دهد و اگر پوست خراشیده شود بر برگ سوسن تر خوابانند و برگ گل برگ مورد یا اس ذرور کنند و اگر بدیر خشک شود نمک آب پاشند اما آنجا که پوست خراشیده یا آبله شگافته بود نرسانند و تا که تمام پخته نگردد نمک دور دارند و صواب آنست که نمک طبیخ عدس گل سرخ چوب گز آمیخته پنبه آلوده بر آبله نهند و اگر حرارت قوی بود قدری کافور صندل و طبیخ اقراص برگ بید اسفیداج مرداسنگ ذرور کنند و اگر آبله ریش گردد مرهم کافوری نهند و چون خشک شود تدبیر خشکریشه سازند۔

تدبیر ازاله خشکریشه خشکریشه پوستے را گویند که بر ریشها پدید آید پس وقتیکه آبله خشک شود و خشکریشه ماند پس اگر باریک و خشک بود و زیر او تری نباشد روغن فستق مالند تا زود بیفتد و روغن کنجد انفع اما بر روی گذارند که اثر روغن کنجد نشان آبله در روی میماند و اگر سطبر و تر باشد و زیر او رطوبت بود آن را باهستگی بغیر روغن بردارند و رطوبت تحت او از پنبه بچینند پس اگر عمیق نبود و پوست برابر باشد زاج نمک ذرور کنند چون دیگر خشک ریشه آرد باز بردارند

وبگیرند اگر ریزه‌ای هیجان رطوبت بود بدستور کنند و اگر رطوبت نباشد حاجت تدبیر نیست چون بگذارند خشک شده آید بروغن چرب کنند تا بیفتد و اگر عمیق بود و سبز
مرداسنگ اسفیداج سرنج ذرور کنند **تدبیر ازالهٔ آثار آبله** وقتیکه آبله خشک شود و آثار باقی ماند پوست خشک آرد باقلا برنج مغز تخم خربزه
مغز بادام آرد جو نبات سائیده به بیاض بیضه آمیخته یا مرتک بدهن ورد آمیخته یا عظم محرق یا بوسیده زبل گوسفند کهنه سفال نو تخم خربزه نشاسته
برنج مغسول آرد نخود هر یکی حب البان ترمس قسط زراوند طویل هر یک پنج پنج یا بیست آب خربزه یا آب باقلا یا بماء الشعیر آمیخته شب بالند و صبح
بطبیخ بنفشه شویند مرتلیا آثار مس و جه پوست انار بعسل آمیخته یا عظم پوسیده بماء الشعیر آمیخته گذارند اگر غائر بود نفر بهی اثل گردند و اگر آثار آبله شبیه
و شبد بود پیه بط مرهم داخلیون گذارند **قول لارزور بیسر** سماق مشتی در آب جوشانند تصفیه نمایند صاف کرده چهره را شویند قبل از نعد ور
مالند بر وز بر چهره بیسه آدم بخوشبوی آمیخته یا عظم آدم بآب سوده یا عرق دی لوز تیا طلا کنند و بطبیخ مصفی شویند **قول جوان کورد** و کف دیلیات
بعسل آمیخته یا ترمس بزهره گاو آمیخته طلا کنند مغز سر ارنب نیم پخته ده دوازده روز مالند نمک سرکه دو درم عرق گل باقلا نیم کاردا آمیخته هر روز چند بار
بر چهره طلا کنند تا یک ماه عرق زبل بقر مقطر حیارا و نس دهن خردل فشرده یک قاشق آمیخته وقت خواب طلا کنند تا هفته نمک پنج کلم کهنه زجاج
محرق مسحوق بعرق خصیة الثعلب آمیخته طلا کنند عرق گل باقلا هشت عرق اوفکر یا یک آمیخته طلا کنند مرتلیا داغ ماگفته شد گاو قبل از بروز در روز چند بار
بر چهره مالند یکساعت دارند عصارهٔ مرکی که در روح خمر آورده باشند چند بار در روز بر چهره مالند نافع بروز بر چهره **فائده** اگر آبله در چشم ماند یا آفتی دیگر
چون حول وغیره پیدا آید تدبیر آن در امراض چشم ببیند **نوع دوم در حصبه** ماده او خون فاسد صفراوی است و این مهلک بود چرا که از دم تباه پیدا میشود
و آن بثور خرد سرخ قدر جاورس ملتصق بپوست بوند بر داشته نباشد و ریم نکنند و چون خشک شوند خشکریشه همچون سبوس آرند و در ابتدا همچون لسع برا غشی
بر بدن ظاهر میشود بعده دانه پدید می آید اما سر دانه درون سو بود و اول حمی میشود و پس ظاهر میگردد و تب این گرم‌تر و تاسه ناک تر از جدری بود و وجع ظهر کمتر
و قلق و غشی بیشتر و اگر دفعتاً بیرون آید و جدری در سه یا هفت روز و صداع و وجع زانو و اضطراب و جوشش دهن پیدا باشد بهترین او آنست که سفید
زرد و سرخ متفرق و کم باشد و نفس و نبض و شعور و میل غذا و آب برقرار بود و بدترین آنست که سبز سیاه کبود بنفش باشد و اگر دیر برآید و دیر نضج یابد و نفس متواتر
ماند و غشی متواتر قاتل بود و آنچه دفعتاً غائب شود پس غشی افتد ردی باشد **علاج** اگر تب سخت گرم و تلخی دهن و زردی چشم و بول ناری بود و طبع قبض
اول قدری صفرا الطبنات کم کنند شیرخشت بیست سه درم گلاب پنج قاشق آمیخته دهند و عقب او تمر هندی سی و دو درم آلو سی عدد تر کرده و صاف نموده
نوشند آب انار شیرخشت دهند تا سوم و بعد از تلیین به تسکین مشغول گردند فصد نمایند تا سوم اگر مانع بود حجامت کنند شربت نارنج تا سوم النفع و بعد سوم
عناب بیست عدد بادیان نیم درم نیلوفر مثقالی کاسنی دو نیم درم جوشانده دهند اگر بدیر بروز کند و حرق نیاید در همین انجیر ده عدد سپستان سی عدد قند
سی مثقال افزوده شربت ساخته هر روز یک پیاله دهند تا دوازدهم یا پانزدهم بعده باز شربت نارنج شربت لیمو شیره کاسنی آب انار چار عرق دهند
اگر در آخر سهر پیدا آید شربت خشخاش دهند اگر سرفه کثیر بود عناب سپستان تخم خطمی بهدانه جوشانده بعد دهند و اگر بلغم غالب بود ایرسا پرسیاوشان انجیر
افزایند اگر صفراوی صرف بود مبالغه در تبرید کنند آب تربز لعاب اسپغول دهند و بعد بروز از فصد و تبرید باز مانند بلکه طبع را با شیای مذکوره یاری دهند تا
ماده را بظاهر جلد آرد و چون تمام برآید اشربه بارده حسب حرارت دهند و اسهال در آخر حسب خطیر است اگر دم ظاهر شود طبیخ عناب انجیر شربت انجبار دهند

اگر دم نباشد شربت مورد گل ارمنی دهند واگر حرارت کثیر بود چهار تخم شیرهٔ خرفه دهند اگر رعاف شود تا که خون صاف نبرآید و موجب ضعف نگردد
بند ننمایند و در آب شرب اگر آواز گرفته بود لعاب بهدانه لعاب اسپغول آمیزند و در حصبه قطعاً تحریک طبع نکنند واگر قبض غالب بود شربت بنفشه شربت
نیلوفر با آب گرم دهند سپستان بنفشه نیلوفر در ماء الشعیر اندازند و بیش ازین تصرف نکنند و در تبرید و تلطیف دم کوشند واگر سرفه نباشد شربت غوره شربت
لیمو شربت کادی سفید غذا ماش مقشر عدس کشک شعیر کدو اسفاناخ آب غوره آب انار ترش خورند واگر طبع نرم بود شعیر لب لوز جاورس بریان خورند و
باقی تدبیر همانست که در جدری گذشت و چون حمی سه روز مفارقت کند مرق مقدری لحم مرغ خورند بعده بحمام روند و چون اثر قوت ظاهر شود ملاحظه
دارند تا نکس نشود که از اصل بدتر است چرا که قوت ندارد تا مرض دوم کشد بدین سبب در علاج شتاب نکنند تا که حالت و قوت بواجبی تحقیق نمایند
و آثار نکس دوازده اند اول ضعف قوت دوم عدم میل بغذا سوم سدر چهارم ضعف هضم و تخمه و نفخ سرز ناته پهلو و تهیج وجه و پشت چشم پنجم ورم حوالی کبد
و طحال ششم سهر هفتم شدت عطش هشتم تن قبول غذا نکند و بروی پدید نیاید نهم بحران بخراج و مثل آن کرده باشد و باز باندرون گردیده دهم اعراض و قوت
انتها تو تیز گردد یازدهم نبض هنوز سریع و متواتر بود دوازدهم بول از حال خود تغیر نکرده باشد و بسا امراض اند که نکس کنند چون حمیات رمد صرع و صداع
و شقیقه و دوار و وجع کبد و طحال و کلیه و نزله و ضیق نفس و در مدا ما از نکس جدری حصبه ملاحظه نمایند که در اکثر مهلک است بدانکه ترنجبین و بنفشه و آلو بالو
در حصبه ندهند که مضر اند **نوع سوم در حمیقا** آبله بزرگ سفید متفرقه است که از قلت اعداد توان شمرد و خاصهٔ اوست که بغیر حمی باشد و ثقل نفس مزاحم
بود و اسلم از هر دو است و از خود زائل میگردد و محتاج تدبیر نیست اگر حاجت شود آنچه در جدری گذشت سکنجبین و آن بکار برند **قول جزی** حصبه جدری مرضیست
جلدی عام و کسی شخص و کسی شهر ازین خالی نیست مگر بعض بعض نظر برین همه اطبا سبب عام این مرض خون طمث که جنین در رحم غذای آن مینماید مقرر نموده
پس طبع که مدبر بدنست این خون ناقص عفنه را بطریق بحران بسطح جلد دفع مینماید برای تنقیه بدن و حصبه از خون رقیق و جدری از خون غلیظ پیدا میگردد
حصبه بثوریست خرد سرخ که بعد از آن مرئی نمیشود مگر از حس لمس و بعضی سرخ مثل لسع قمل ظاهر میگردد و چونکه از خون رقیق تر پیدا میشود در دو سه یا
چهار روز پیدا شود و رفع گردد و جدری آبله ایست که از خون غلیظ پیدا شود و معمی لازم که طبع آن را بطریق بحران سوی جلد دفع مینماید و حصبه بعد ازین
که مقدم احسن است ظاهر میشود و جدری در جلد دوم که ملتصق بلحم و عصب است پدید می آید لهذا درین حکه و وجع بنسبت حصبه زیاده میباشد **علامات**
اول صداع ثقل سر کدورت بصر بسبب صعود ابخرهٔ حار از جوش خون و مادهٔ فاسده سوی سر دوم کثرت خواب و فازه و خمیازه و دمعه بسبب صعود ابخره
مذکوره سوم وجع ظهر و عانه بسبب حدت خون که بوساطت اورده در فقرات ظهر گذرد چهارم خفقان بسبب صعود ابخره سوی دل پنجم سرخی ضیق نفس بسبب
انصباب مادهٔ دماغی از شدت حرارت سوی صدر ششم رعشه همه تن بسبب نفوذ مادهٔ عفنه در اعضای حساسه اندرونی پس اعضای مذکور برای دفع
مادهٔ مذکور سوی ظاهر جلد میکوشند و رعشه پدید می آید هفتم هذیان تشنج صرع بسبب صعود ابخرهٔ غلیظهٔ دخانی سوی دماغ از دفع طبع هشتم حرقت کدورت
بول بسبب کثرت ماده و گاهی بول مانند اصحا بود وقتیکه طبع بر اخراج ماده سوی جلد غالب باشد نهم علامات صحیح تر و مقدم حمی لازم است که مع رعشه باشد
و این همه علامات قبل از بروز ظاهر میگردند اما اسهال کبدی و معوی که بعد بروز پدید آید ردیست چرا که دفع ماده سوی جلد لازم بود و آن سوی معاء دفعا
دفع شد پس مادهٔ مذکور بقلب ضرر خواهد رسانید بسبب قرب اعضای مذکوره و در اکثر خطیر و مهلک است بدانکه اگر ماده کثیر بود آبله بزرگ و غائر و بافراط برآید

واگر ماده کم باشد آبله خرد و مسطح و اندک برآید و بعضے جلد و بعضے بدیر بروز مینماید همچنان بعضے جلد و بعضی دیر صحت پذیرند سوای ظاهر بدن در اعضای باطنی چون
گلو حنجره و ریه رحم وغیره اعضا نیز بروز میکند و خروج آنها در اعضای باطنی از کثرت و قلت حمی و سرفه و شدت ضیق و وجع معده و امعاء و اسهال و بول با غیر نضیج
ثابت میگردد **فائده** قسمیست از جدری که سفید بود و بثورات او باهم متفاوت بروز نمایند و در ابتدا سرخ بود و بعد نضج سفید گردد و از خود شق شده خشک
گردد بغیر عوارض شدید و ایذا مریض سبب او خون حلت صالح قلیل المقدار است که طبع آن را بالتمام بظاهر تن دفع میکند و در باطن هیچ باقی نمی ماند و
قسمیست سیاه و این نسبت باول مضرتر است لیکن اگر ماده بالتمام برآید مهلک نبود اگرچه سیاه است سبب او خون حلت سوخته است مگر دیگر خواص زبون تیزاد
لهذا عوارض شدید پدید نمی آیند سوای سواد لون و نیز طبع آنرا بالتمام بظاهر تن دفع مینماید و مهلک نیست و قسمیست که در ابتدای بروز دانه سیاه مائل بسبزی
مثل لسع نمل پدید می آیند سبب او خون فاسد عفن غیر نضجیست که طبع در ابتدا با اخراج و نضج آن غالب نگردد پس اجزای لطیفه او تحلیل پذیرفتند و غلیظ فاسد
باقی ماندند و این مهلکست و قسمیست که بثورات باهم آمیزند و مسطح گردند و این ردی تر و مهلکست بدو دلیل یکی آنکه خون حلت زبون و ردی الکیفیت
یا ماده دیگر که دران آمیزد ردی و غیر نضجیست دوم آنکه طبع ضعیف است بر نضج و اخراج ماده که غلیظ و فاسد است غالب شدن نمیتواند پس آن ماده در باطن
ماند و باخر هلاک سازد و قسمیست که بثور آن در جلد عمیق بود و این هم ردیست چراکه طبع در شروع بروز قصد اخراج آن کرد اما غالب نشد و ماده فاسد
در باطن ماند پس متوجه قلب گشته هلاک کند **انتباه** اطبا این مرض را نائبه و بامیگویند پس اگر بروز آن هم در اطفال و هم در جوانان باشد و بسیار میرند
وبائی باشد **نکته** در سالی که دو ذنب طلوع نمایند دران سال چیچک بافراط بروز میکند و مضرتر است خصوص در اقالیم گرم سیر **بدانکه** در اقالیم سردسیر
بسبب انسداد مسام و عدم اخراج ماده بعرق تمام سال جدری بروز مینماید و در اقالیم گرم سیر بسبب انفتاح مسام و خروج ماده بعرق کمتر می برآید و در وقت
مقرری و سبب و اصل این که خون طمث گفته شد اما سبب سابقه آن یا تاثیر بالفعل هواست یا تاثیر بالقوه کواکب که در هوا می آید یا انقلاب فصول -
**بدانند** که وجع دیند شدن گلو آثار توجه ماده سوی گلو است بروز چیچک در جوانان نسبت باطفال مضرتر است زیراکه در جوانان ماده کثیر و بد و در اطفال
اندک و صالح میباشد اسهال در ابتدای بروز مضر و در آخر نیکست اگر حمی و دیگر عوارض کم شده باز بشدت ظهور نمایند آثار ابقای ماده در بدنست که طبع
دفع آن نتوانست و ردی بود اگر میل به بروز کرده دفعتًا از بروز باز ماند و میل بباطن نماید مهلک بود اگر وقت بروز دفعتًا از بروز باز ماند و خشک گردد آثار
ضعف طبع باشد و گاهی در یکروز هلاک سازد و اسهال بعد نضج ماده مهلکست **بدانکه** بعضے این را ملکی گویند چراکه یکبار در همه کس می برآید و کسی که قسم سفید برآید
احتمال دارد که شاید قسم دیگر هم درانها بروز کند خصوص که مزاج آنها گرمتر باشد و باعث تکرار بروز یا ابقای ماده است که طبع بالتمام اخراج آن نتوانست یا اکل
اغذیه مغلی خون یا ماده که باقیمانده بود **فائده** اگر اجزای خون طمثی صرف جوش خورند و بدان سبب جدری بروز نماید اسلم بود و اگر اجزای خون مذکوره جوش
خورند همراه آن همه خون بجوش آید و بدان سبب بروز جدری شود ردی باشد **بدانکه** در بروز جدری دو وقت مقرراند یکی آنکه در خون غلیان شود و مدت
غلیان سه روز اند روز اول شروع غلیان روز دوم تزاید آن روز سوم چندانکه غلیان کردن بود کرد پس روز چهارم دانه بروز نماید دوم وقت درین
سه درجه اند یکی از روز چهارم که بروز کرد تا روز هشتم ایام بروز اند درین ایام همه می برآید دوم بعد بروز از روز نهم تا سیزدهم ایام پرشدن باشند و درین
همه دانه پر میگردند سوم از روز چهاردهم تا هیژدهم که ایام انحطاط اند و درین روز خشک شدن می نهد **فائده** مقدم درین تدبیر حفظ صحت تا بروز

نکنند اگر دیر روز کرده پس در جوانان تنقیه بفصد وغیره نمایند تا ماده باقی نماند و در صبیان که قابل تنقیه نباشند تبدیل مکان سازند **علاج** تدبیر این
بر چهار وجه است **اول** تنقیه ماده پس برای تنقیه بجز خاطر عوارض فصد دست دو سه بار مکرر در یک روز کنند تا بسبب خلای عروق از ماده طبع
بر نضج و اخراج آن غالب شود **قول جالینوس** در حمیات عفنه متقدم دانند که بسبب کمی کیفیت طبع آسایش خواهد یافت و بسهولت نضج و اخراج
ماده خواهد کرد **قول بعضی** اگر عروق خالی بوند فصد نکنند چرا که بسبب اخراج خون طبع ضعیف خواهد گردید و بر اخراج ماده قادر نخواهد شد اما گفته اینها
اعتماد نباید چرا که در هر سه حالت این مرض عروق ممتلی می باشند و آثار پری عروق از گرمی و هذیان وغیره عوارض ظاهر پس فصد کردن ضروری است اگر
طبع بالکل اخراج ماده نظاهر کند و حمی قلت پذیرد و دیگر عوارض مدنیات فصد نباید کرد اما اگر بعد روز چهارم حمی اثر هذیان و کرب و اندوه و رطوبت غلیظ
باشد این همه آثار امتلای ماده در عروق اند درین صورت فصد بتکرار باید کرد تا عوارض رفع شوند و طبع بصحت آید و متقدمین قبل از عمر چهار ده سالگی
فصد منع کرده و ارسال علق و حجامت جائز داشته اما بالفعل فصد جائز شده و بعضی گفته که فصد دست کنند که ماده بسبب قرب آسانی بجوش خون مستفرغ
خواهد شد و بعضی گفته که فصد پا نمایند تا امالهٔ ماده شود و سوی دل و دماغ رجوع ننماید و بعضی گفته که اول فصد دست پس فصد پا کنند و بعضی عکس
این اما اکثر تجربه رسیده جوانی را که جدری برون کرده یا حصبه یا بواسیر و حمی یا سرخ بود فصد دست مکرر کرد عوارض وغیره گم گشت اگر عروق دست نما
یابند فصد پا نمایند اگر روز هفتم یا نهم بعد نضج و بروز جدری در رفع عوارض نمانات از گرمی و عوارض پیدا آیند سبب آن دو اند یکی آنکه بسبب کثرت بثورات خون
فصد و امالهٔ ماده کردن نتوانستند دوم آنکه ماده که طبع اخراج آن خواست در عروق باقی بود غلیان کرد پس درین صورت فصد بتکرار کنند تا عوارض قلت پذیرد بدانکه در
حالت جدری که ابتدای جوش خون و میل بخشکی است مسهل جائز نیست به دو سبب یکی آنکه درین وقت طبع متوجه بیرون کردن و برآمدن دانها است
نضج و اخراج بظاهر بدن می باشد و مسهل عکس و ماده را متوجه باطن نماید پس مسهل مناسب نباشد دوم آنکه در همهٔ حالات جدری اسهال بد است
لیکن اگر بسبب حبس فضلهٔ معده بخار سوی دماغ باشد شافه باید نمایند اگر صبی باشد نمک یا زاج به روغن سیاه و سوده دنبالهٔ ترب یا شاخ کلم آلوده
شافه نمایند و اگر طفل نوزائیده بود و بال مرغ بنمک و روغن آلوده شافه سازند لیکن اگر بعد خشک شدن برای رفع قبض حاجت آید حقنه کنند یا ادویه
ملینه سبک تلیین سازند اما چندانکه طول کشد بهتر **دوم** آنکه اعانت طبع تا غالب شود و بالکل اخراج آن نماید پس باید که در موضع معتدل دارند
و پارچه سرخ بپوشند باعتدال و از هوای سرد و دیگر مضرات حفاظت نمایند تا بسبب تاثیر هوا مسام بند نگردند و وقتیکه روز سوم یا چهارم منجلی
برون نماید طفل باشد یا جوان و سعوطی دوباره از اعلی بدن تا اسفل یعنی کتف ساعد شکم ساق تا پا بخرقهٔ پشمین سرخ بقوت مالند تا افتتاح مسام خروج ماده شود و در
ابتدا و انتها ضماد به عرق گل لاله یا بعرق شاهتره دهند مخرج ماده و تریاق اکثار طبیخ انجیر نافع تر است اگر دافع سمیت ماده و مخرج جدریست اما اگر سست مباد
افزاید و مزاحم اخراج ماده شود استعمال آن مناسب نیست پس اگر گرمی مفرط و یبوست وغیره باشد ادویهٔ معتدله و مسکن مثل بادیان بادلت وغیره و آب جوشانند
چهارم بعد صاف کرده عسل همه بدن کنند شربت لک بنمایند و طبع نماید اخراج اما در شروع بروز دهند بعد بروز بکار برند **شربت لک انجیر**
هفت درم عدس لک هر یک سه درم کتیرا بادیان هر یک دو درم آب یک نیم رطل بپزند سوم حصه بماند صاف کرده شکر آمیخته شربت سازند اگر زعفران نیم مثقال و
کشمش منقی ده درم افزایند بهتر **سوم** ضماد برگ ... دافع سم دهند پس قادر طبعی یا مرکب یا شربتی و در ابتدا بعرق گل لاله و در انتها بعرق شاهتره در

احتقاط بعرق گاوزبان دہند کہ مخرج مادہ سمی بعرق است شربتی فادزہر در جوان از شش تا دوازدہ و در صبی از چہار تا ہشت و انہ شربتی عرق تا سہ اونس
است عرق بید انور کی اسپین و بید اکاسیا امونیو در ہمہ حالات جدری النفع چراکہ مزاحم سمیت مادہ و مخرج آن بعرق اند شاخ الومانیدرم بعرقہای
مذکورہ مسودہ دہند مخرج مادہ سمی بظاہر تر مفتح مسام الکوناطیوریست کہ در سہ راوشاخی مثلث مثل بال باز و میباشد چہارم عوارض کہ قبل و بعد بروز جدری
پیدا آیند تدبیر شش کنند پس اگر قبل بروز بسبب صعود ابخرہ بدماغ صداع ثقل عیون ضعف بصر سبات دمعہ وغیرہ پیدا آید باید کہ برای امالہ مادہ شاخہا از سرین
تا ساقین کشند و از سرین تا کعب پا مالش نمایند و بعصابہ بندند و اگر وقت بروز بسبب صعود ابخرہ بدماغ ہذیان صرع رعشہ تشنج پیدا آید شاخہای خالی کشند
و مالش و ربط پایہا بعور نمایند فادزہر بعرقیات مذکورہ دہند تا امالہ مادہ و رفع سمیت شود اگر بسبب امتلای عروق وجع اندام و کاہ دیرا پیدا آید فصد تکرار نمایند
اگر خفقان شود طفل باشد یا جوان امالہ مادہ بطور مذکورہ نمایند فادزہر یا تریاق دہند و تخم نگیرم بر نواحی قلب شستہ وقت شب روغن یا تیولو طلا کنند و از دمود
ہوا نگہدارند اگر بسبب ریزش مادہ از سر یا عروق سرفہ ضیق پیدا آید شربت بنفشہ یا شربت گل لالہ یا شربت پرسیاوشان اونس بعرق گل لالہ آمیختہ یا
طبیخ شعیر مقشر آلو پرسیاوشان گلہای مفرح اصل سوس چہار اونس شربت مذکور اونس آمیختہ نیم گرم روزی دو سہ بار دہند اگر اسہال معدی یا معوی قبل یا
بعد بروز یا وقت بروز جنگی نہند پیدا آید و این روی و میست بزودی صفرت بیض شکر شیر جوشیدہ آمیختہ حقنہ کنند شعیر گل سرخ برگ بارتنگ در آب
جوشاندہ شکر صفرت بیض آمیختہ حقنہ کنند قابض طبیخ شعیر عدس گل سرخ شش اونس صفرت بیض ۲ عدد دیگیہ بزر روغن بہر یک اونس گل ارمنی چہار
درم آمیختہ نیم گرم حقنہ نمایند مزایہ ذوسنطاریا قابض اسہال کہ در جدری شود طبیخ بارتنگ گل سرخ جاورس سہ اونس شیر جوشیدہ برابر طبیخ صفرت
بیض عدد گل ارمنی دو درم آمیختہ حقنہ کنند شعیر گل سرخ ہر یک قاشق در آب جوشاندہ صاف کردہ شربت در روپیہ گردہ بزر ہر یک چہار درم شکر حسب قدر
آمیختہ حقنہ کنند حابس ملین النفع گل سرخ کتان ہر یک سہ درم بیخ سولدا اونس در آب جوشانند یکہ رطل ماند صاف کردہ شربت ورد شربت بہ ہر یک ۲ اونس
دم الاخوین یک نیم درم آمیختہ حقنہ کنند انسب **قول پرتلمیو** شیر جوشیدہ بماء الشعیر و صفرت بیض و شکر آمیختہ حقنہ کنند سوای ازین دیگر دہند تفصیل
عروق بیرون طبیخ گل سرخ برگ بارتنگ نمایند افیون گلاب بیاض بیض شیر زن آمیختہ طلا کنند حابس اسہال مسکن حرارت مانع کرست **قول زالوت** وقتیکہ
حرقت و اسہال معوی یا کبدی شروع کنند فوراً شیر مطبوخ سہ اونس طبیخ بارتنگ گل سرخ جاورس ۲ اونس گل ارمنی ۲ درم آمیختہ گرم گرم حقنہ کنند و
درین وقت گل ارمنی بشیر جوشیدہ آمیختہ بتدریج بعد سہ سہ روز دہند کہ مقوی امعاست شربت در روپنا اونس گل ارمنی درم طبیخ گل سرخ اسپغول بیخ سولدا
یک نیم رطل آمیختہ حقنہ کنند اگر قولنج فی ظاہر شود صفرت بیض شکر بطبیخ شعیر و مرغ آمیختہ یا بطبیخ بارتنگ گل سرخ شعیر آمیختہ حقنہ نمایند اگر وجع شدید بود
بدنبہ گرم گرم بر معدہ نہند اگر گرمی بہم نرسد بروغن بادام یا بروغن بنفشہ یا بروغن گل چرب کردہ درمیان دو رکابی نمودہ بدہن دیگچہ کہ دران آب جوش
میخورد نہند چون گرم شود برآوردہ بر معدہ نہند اگر ازین نفع نشود فصد باسلیق نمایند یا ارسال علق کنند مکرر حسب ضرور **فائدہ** در تدبیر حفظ بعض اعضا آبلہ
و بعد بروز جدری تا آنہا ضرر نرسد بدانکہ جدری اکثر از تاثیر ہوای وبائی و کواکب بادید می آید و امراض سمی بیشتر مائل باعضای رئیسہ می بوند ازان ضرور
است کہ فادزہر و دیگر ادویہ دافعہ سم دہند و امالہ مادہ از وضع محاجم و ربط اعضا و مالش نمایند تا از ضرر محفوظ مانند **حفظ چہرہ** چون حکہ پیدا آید اگر جوان باشد
منع از خاریدن کنند و اگر صبی بود صرہ خرقہ کتانی در دست او بندند اگر حکہ اشد بود شیر دو اونس گلاب اونس مرکی درم آمیختہ مالند و طلا کنند کہ مانع حکہ بود

تصدیعات است کہ از بروز باشد اگر وجع بود بطبیخ خطمی انجیر شویند شیم گاو طلا نمایند **حفظ علینین** از اعضای رئیسہ ند حفظ آنہا ضرور تا بسبب نزول مادہ
و بروز جدری ضعف بصر یا حیض ظفرہ و ورم پلک وغیرہ نیابند پس قبل از بروز عرق بای کلاب عرق بادرنگ ہر یک ا ونس عصارہ سماق چہار درم زعفران
دو نیم دانہ ورق طلا عدد حل کردہ ذیل طبرزد دیگر در چشم طلا کنند یا من معیل لت کردہ بربال کبوتر در چشم طلا نمایند اگر آبلہ در چشم بروز کردہ وا ین کافی نبود گلاب
ا ونس شیاف ابیض افیون قدر مدس حل کردہ از بال کبوتر در چشم طلا کنند اگر کافی نبود کتان حلبہ با دیان لوبادران خطمی و آب جوشاندہ صبرہ یا پختہ کتانی
کہ در وی سداب سبوس گندم لوبادران تر بود در ین طبیخ تر کردہ گرم گرم بر چشم نگاہ کنند و بہند کہ تحلیل ورم بالائی و درونی چشم ہست کہ بسبب بروز باشد
اگر آبلہ بروز کردہ شق گردد و بیاض ظفرہ آرد بزودی خون بال کبوتر گرم گرم قطور کنند تا مادہ تحلیل پذیرد و برای دفع ظفرہ و بیاض نبات سائیدہ قدری در
دکشند و برای وجع شیر زن گرم گرم چکانند **حفظ گلو و دہن** اکثر دیدہ شد کہ قبل و بعد بروز بسبب کثرت مادہ یا کثرت بروز خناق پیدا آمدہ ہلاک شدند
پس لازم کہ قبل از بروز وقت ظہور آثار ادویہ رادع کہ باردیابس مقوی گلو باشند بکار برند و بعد بروز مخدرہ و محللہ پس قبل از بروز سال پتیل و ورم
طبیخ شعیر برگ بادرنگ گل سرخ ہشت ا ونس آمیختہ نیم گرم غرغرہ کنند اگر طفل بود خرقہ کتان تر کردہ دہن را شویند و تا حلق رسانند آب انار ترش عرق بادرنگ
آمیختہ غرغرہ کنند اگر صبی باشد خرقہ تر کردہ دہن را شویند و تا حلق رسانند تا آنچہ را نشد کہ رادع اند و بعد بروز گلقند شربت انار یا شربت ورد طبیخ شعیر آلو
گلہای منفج آمیختہ دہند اگر خشونت در حلق باشد شربت بنفشہ یا شربت پرسیاوشان با طبیخ مذکورہ دہند نیم گرم تا طبیخ باسانی اخراج مادہ از سینہ کند
**حفظ گوش** اول ادع چنانچہ در حفظ چشم گذشت چکانند اگر حکہ و وجع پدید آید خرقہ بطبیخ کتان حلبہ تر کردہ تکرار نگاہ کنند اگر وجع باشد بود شیر زن
تنہا گرم گرم یا بروغن گل یا بگلاب آمیختہ چکانند کہ مزید وسعت و قلع و نیست **حفظ الف** وقتیکہ بسبب نزول مادہ حکہ و حرقت پدید آید سرکہ یک گلاب دو آمیختہ
بویانند اگر وجع باشد یا بسبب شدت مادہ یا بروز آبلہ تنفس عسر بود روغن بادام یا روغن بنفشہ یا سکہ طلا کنند اگر ورم باشد و بثور نبود مرہم گلابی گذارند اگر زخم
بود مرہم مرقشیشا نہند **حفظ سینہ و ریہ و حنجرہ** در حنجرہ سوای ہواشی دیگر دخل نمی یابد لہذا علاج آن عسر است اگر بسبب سیلان مادہ از سر یا عروق سرفہ
ضیق وغیرہ پدید آید شربت بنفشہ شربت عناب شربت کوکنار دیا تر اکاکا تنا دہند اگر خناق شود شاخہای خالی کشند فصد حجامت حسب قوت بعمل آرند لعاب
اسپغول روغن بادام تازہ ہر یک یک نیم ا ونس شکر حسب قدر شربت یا لعوق ساختہ گرم گرم بعد ہر ساعت یک قاشق و ہند لعوق خشخاش یا شربت نیلوفر شربت
عناب گلقند ساختہ گرم گرم دہند **تدبیر شگاف آبلہ** وقتیکہ بثور باہم آمیختہ دل پدید آرند و قریب نضج بوند و حکہ سوزش زیادہ باشد باید کہ از سوزن طلا
یا نقرہ شگاف کنند تا مادہ ردیہ لحم آنجا را تباہ نسازد و باعث ہلاک نگردد ولیکن اگر مادہ نضج جیدا بدو حکہ حرقت نبود یا اندک باشد نشگافند زیرا کہ مادہ صالحہ
و طبع از خود آن را نضج دادہ پس خشک خواہد ساخت مخرب لحم نخواہد شد **تدبیر خشک کردن آبلہ** وقتیکہ بثور نضج یا بند و آبلہ نیاشند بطبیخ عدس شویند کہ مسکن وجع و حابس
مادہ است چون خشک کردہ شود روغن بادام تازہ یا روغن پستہ یا روغن بیضہ در روز دو سہ بار طلا کنند تا بثور خشک شوند و قشر جدا گردد و پس روغن جوز بگلاب
آمیختہ مالند کہ مصفی چہرہ است **تدبیر صفای داغ** بعد تجفیف بثور ات بطبیخ بار تیر اکہ وقت ولادت طفل یا بند طلا کنند مرلکہ داغ مدمل لحم روغن بیضہ
مالند کہ انفع از ہمہ و مصفی داغ چہرہ و مدملست مرہم زرد وقت شب طلا کنند و صبح بطبیخ سبوس شویند مدملہ قرحہ اگر زائل نگردد و افزایند قوی تر شود مرہم
سفید کافوری گذارند سرب سوختہ دو ا ونس مرقشیشا غسل گلابی ہر یک ا ونس اسفیداج مغسول سرکہ مقطر مرکی ہر یک چہار درم صفرت بیض عدد

روغن گل حنا و نیم موم قدر حاجت مرهم ساخته نیم گرم وقت شب گذارند صبح بطبیخ سبوس شویند ریا او ندگر رویه پیه گرده بز یا مغز قلم بز آمیخته طلا کنند مر تخشیا مفسول بماء قصب آرد نخود آرد برنج مغز تخم تربز برابر بلعاب حلبه لعاب کتان عسل آمیخته وقت شب طلا کنند صبح بطبیخ سبوس شویند کف دریا عسل یا بنات آمیخته تمام روز بر داغها طلا کنند پیه کانسو بالنده بطبیخ باقلا ترمس شعیر اصل قصب برگ بامیران بر نجاست شویند مصفی داغ ولون وجه **تدبیر غذا** اغذیه تازه و معتدل که فقط مسکن حرارت نبود بلکه دافع غلیان خون و ماده هم باشد دهند پس قبل از بروز کاسنی قرم دهند و بعد بروز فروج مرغ خصی یا کیان خورند بینه ملوق انفع انار سفید عدس و هند چراکه خواص پوست او از سوی بیرون محلل مسکن وجع حابس است و از سوی درون قابض و مغز آن نیز قابض است لیکن مانند پوست نیست لهذا مع پوست مید هند و عدس فقط خواص غذائی ندارد بلکه کیفیت دوائی هم و فقط در جدری مستعمل نیست مگر در امراض دیگر نیز مید هند پس تا که ماده جدری رقیق بود پخته دهند و وقتیکه ماده غلیظ شود کثیرا افزایند تا بسبب قبض حبس مد طبع کرده بآسانی اخراج ماده لیظاهر کنند بخته گاو امعای بقر بخته دهند که بعد بروز خشک شدن انفع از دنبه و بز است و دراج نافع و از اغذیه چرب مالح و ترش و غلیظ پرهیزند **تدبیر مشروب** ماء الشعیر که در آن تخم تربز بود و آبیکه در و طلا طبیخ بود نوشانند و از خمر وغیره پرهیزانند **فصل ششم در حمی دق** تبیست که حرارت غریبه باعضای اصلی خصوص دل آویزد و افنای رطوبت طبیعیه بدن نماید **بدانکه** در تن مردم سه نوع رطوبتست اگر یکی از آن خارج شود دق پدید آید پس از آن اول رطوبتی که بمثال شبنم در عروق صغار و اندامهای اصلی منتشر است و وقت فقدان غذا بدل ما یتحلل میگردد و این رطوبت را بروغنی که در چراغدان بود تشبیه داده اند پس وقتیکه رطوبت مذکور از تن خصوص از نواحی دل کم گردد چنان باشد که روغن در چراغ بود خرج شود و کار بدان رسد که روغنی که اندر فتیله خورده است خرج خواهد شد و این درجه اول دق است زود علاج پذیرد اما شناخت عسر بود چراکه درین وقت حمی لثقه ماند دوم رطوبتی که باعضا آمیخته و بدان مانند گشته اما هنوز انضمام تمام نیافته و این را بروغنی که اندر فتیله باشد تشبیه داده اند پس وقتیکه از وصول حرارت قویه و ریاضت مفرط تحلیل رود چنان باشد که روغن در فتیله بود خرج شود و درین وقت ذبول گویند و این درجه دوم بود و درین حال شناخت آسان باشد و این درجه مراتب دارد اول میانه آخر پس آنچه بمرتبه آخر رسد علاج نپذیرد و آنچه در مرتبه ثانی و اول باشد بعسر به گردد سوم رطوبتی که اندامهای اصلی بدو سرشته شده و پیوستگی همه تن از آنست و این را بروغنی که در جرم پنبه بود تشبیه داده اند پس وقتیکه این رطوبت خرج شدن گیرد چنان باشد که روغن که اجزای فتیله بدان پیوستگی دارد نیست شود و پیوستگی همه اعضا باطل گردد و درین وقت سفت محنشت گویند و بهیچ وجه علاج پذیر نباشد **بدانکه** سبب و یا اسباب سابقه است چون حمی محرقه که طول کشد و حرارت او در رطوبت دل و رطوبت اعضای اصلیه چون عظم غضروف اعصاب رباط و تر شاهراین اورده تاثیر کند و ورم گرم سینه و شطر الغب و وقتیکه دائم شود و حمای یومی حمی ورمی و حمی دائم و حمی عفنه و اسهال و حرارت معده و کبد و ریه و غیره که حرارت بدل باز دهد یا طبیب از روی اضطرار عند ضعف قوت و غشی ماء اللحم یا خمر یا دوا المسک دهد و بدان سبب قلب گرم شود و مرض بدق انجامد یا اسباب بادیه است چون غم و هم و سهر مفرط و غضب و تعب جوع مفرط خصوص در وقت شباب و صفرا و تین سوای ازین هر چه دل را بالغایت گرم کند زیراکه مبدای دق دل است و اکثر انتقالی نیز میباشد و گاهی مفرد بود و گاهی بحمی عفنه مرکب گردد و بدترین ترکب وی با خمس و سدس و سبع است **علامات مفرد** یعنی غیر مرکب نبض صلب متواتر ضعیف و بر یک حال ثابت بود و تب آهسته لازم باشد و مریض از تب سخت آگاه نبود و چون دست بر بدن گذارند سخت گرم نبود و چون دست زمانی نهاده دارند گرمتر نماید و در بول اگر تفحص بینند

حمیات محسوس شود و این تب مدام بر یک حال ماند لیکن وقتیکه غذا خورند تب ظاهرتر و نبض قوی‌تر گردد و اندکی میل بعظم نماید پس غذا در حق متعفن بمنزله
روغن باشد که چون در چراغ اندازند فروغ را دو بدو بیفزاید باشد که طبیب جاهل نظر بآنکه تب از غذا ظاهر میشود منع از غذا نماید و تشنه هلاک سازد و اگرچه در
حمیات دیگر نیز تغیر در احوال بعد غذا رو مینماید لیکن در دیگر حمیات بعد غذا افروشا و درازی تب و تکسر و ثقل اعضا و برد اطراف و اختلاف نبض پیدا میشود
و در دق سوای ظهور حمی هیچ نمیباشد بشرطیکه بحمی دیگر مرکب نبود و آثار ترکب دوام تب بادیه است و نوبت عفنه مشتد گشتن و از قشعریره یا نافض خالی نبودن
اگر ماده عفنه خارج از عروق بود و همچنان با هر که مرکب شود از اعراض خاصه دق کوان انست و وقتیکه از درجه اول گذرد و بدوم رسد چشم و صدغ
بته روند و بعض خشک آید پوست جبهه کشیده شود و رونق و تازگی جلد برود و بدان ماند که غبار افتاده است و ابرو گران و چشم چشم خواب آلوده ماند و سر
بینی و گردن باریک گردد و گوش تنگ و خرد شوند و حنجره و عظم سینه برآید و بلند نماید و در مفصل و هیئت ظاهر گردد و موی دراز شوند و اثر قمل دیده افتد و
کتفها برافتد و شوکت تن و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر گردد پس تا که ذبول در درجه اولست آثار مذکوره نیز کمتر بوند که بمرتبه دوم رسد و چون از
مرتبه دوم تجاوز کرده بمرتبه سوم رسد موی ریختن گیرد و اظفار کج گردد و بجز پوست و عظم هیچ نماند و طبع نرم گردد و این آثار قرب موت باشد پس تا که
بقیه از لحم و دم و تازگی و قوت باقی بود و عظم بلحم پوشیده باشد امید صلاح پذیرفتن بود **فائده** هرگاه که حمی یوم از سه شبانروز بگذرد و آثار گسارندن تب
ظاهر نگردد و حرارت زیاده نشود و اما یبوست تن بیشتر از ان شود که آن تب را باید دق عفونت درجه تمام یابد دانست که میل بازگشت **قول جالینوس**
ذبول دیده ام که سبب او ورم قولون بود که مدت دراز گشت و نیز ذبول او اکرده دیده ام که سبب او ورم مری و مثانه و گرده بود پس هرگاه که بعد
زلق الامعاء و درازی مدت آن تب آهسته پیدا آید و معلوم شود بسببی از سببهای خشکی که در نواحی دل حاکم باید کرد که دق است **علاج** چون تحقق شود که
تب دق است در تبرید و ترطیب کوشند پس اگر موسم گرما بود در خانه سکن باد صبا و شمال دارند گرد و اینجا آب جاری بود سه‌پهر و آب تشنه باید
دارند و بستر و جامه کتان نرم سازند و بهترین بستر حصیر تر است که پیکان بود و بعد جامه کتان تازه باید کرد یا بهار اندخته و دیگر بستر باشد [illegible]
نیلوفر و صندل گلاب به نوریست و تود و پیش و نهاده دارند و گردا گرد اطفار های کتان و گلاب شیرین [illegible] و نیز پنای کتان تر کرده و آب [illegible]
و خرقه صندل و گلاب و برگ کشنیز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه آلوده بر سینه و کتفها نهند چون گرم شود دیگر گذارند اما وقتیکه بر سینه نهند
باید نهاد و در شبانروز زیاده از سه چهار بار نباید گذاشت چراکه افراط تبرید باعضای تنفس ضیق نفس می آرد و آواز میگیرد و گرانی و سعال خرقه بر دوش یا بلند
خرقه بمبردات آلوده و نیم گرم کرده گذارند لباس معطر بصندل و گلاب پوشانند مسکن نزد آب روان سازند و صحن منقش یا بیرامین (؟) که مطیبه باد و معطر سازند و گل
بید و برگ بنفشه خوابانند شب که بر ورده پیش مریض دارند و بر پشت ناف و کف پا و کف دست و بینی و گوش متعدد بروغن بنفشه و روغن خرفه کدو و روغن بادام
و اگر موسم سرما بود هوای خانه معتدل سازند و بستر از کرباس های شسته نرم مشرب پنبه کنند **فائده** اول ماء الشعیر بنوشند و بعده وساعت در حمام برده و آبزن
کرد آب و بنفشه و نیلوفر و برگ کدو برگ کاهو برگ خطمی جوشیده و نشانند باید که آب آبزن معتدل بود و گرمی حمام آنقدر بود که دل را گرم نکند و عرق نیارد و همین قدر آبزن
واندکه پوست نرم شود و تری پذیرد پس از آبزن و آب سرد تا گردن نشانند دیر تا وقت بیرون آیند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن بادام و روغن خرفه تخم کدو آب
آمیخته بر بدن مالند و در آب سرد کمی نشانند که هنوز تحتی کم در تن او بود و لیکن در همین حصول شعیر یا در نخ تازه یا مرغ بسیار تحت بشکند آبزن سر اگرم باید بود

نگاه داشته تا کار منزله نشود **فائده** شیر و دوغ انفع است اما در استعمال شیر چند شرط نگاه باید داشت اگر بجا نیارند موجب ملال گردد یکی آنکه حمی و گیاه نبود دوم آنکه
بدن ماده فزونی که عفونت پذیرد نباشد سوم آنکه جوع حادث شود دیگر که شیر و دوغ آن اثر ندارد و نباشد چهارم آنکه طبع بیمار چنان نباشد که از شرب شیر اطلاق بسیار
کند پنجم آنکه بعد شرب شیر چیزی که شیر را در معده بند دارا زان باز دارند و بهترین شیر شیر زن پس شیر خر پس شیر بز است دور شیر خر نیز چند شرط است یکی آنکه از زادن
او چهار ماه گذشته باشد و تندرست و جوان و قوی الجثه بود و آثار جودت هاضمه آنست که زبل او سخت گنده نباشد و در خشکی و تری معتدل بود دوم آنکه
علف او کاه و شعیر خرفه بارتنگ هنفاخ خیار بادرنگ کدو باشد اما طریق دادن آنست که هر صباح پیاله چینی یا نقره و ظرفی پر از آب گرم نهاده نزد مریض دوشیده
فوراً نوشانند و هر شیر که دهند باید که روز اول پانزده مثقال دهند پس هر روز پنج مثقال افزایند تا روز هفتم بچهل مثقال رسد پس هر روز پنج مثقال کم سازند تا آخر
پانزده مثقال باند و در روزی که شیر دهند بعد ساعتی نبض ببینند اگر قوی شد و بعظم میل کرد شیر فاسد نگردید و نیک هضم شد و اگر صغیر و ضعیف و مختلف و متواتر
گردد دلیل تباه شدن شیر بود پس در دادن شیر توقف کنند همچنان اگر در اثنای شرب شیر حرارت و آثار حمی محسوس شود از شیر منع باید کرد و عوض آن آب خیار
آب تربز شیره تخم خرفه قرص کافور باید داد اگر از دادن شیر عفونت تولد کند بشربت آلو شربت بنفشه آب میوه ها آب تمر هندی آب انار بملینن طبع کنند و احتیاطاً منع
انجماد شیر در معده آنست که آنقدر که خواهند داد بتفاریق دهند و قدری نمک و عسل آمیزند و شکر بهتر از عسل است و آنجا که طبع نرم بود نمک نباید آمیخت و شکر
نیز قدری باید آمیخت و در روزیکه دهند از ترشی و ماهی باز دارند و بعضی گویند که شیر یک آب باران در آمیخته بریزند بعضی بادشکر انداخته دهند که انفع است و اگر از
شیر طبع نرم شود و ضعف آرد عوض شیر دوغ تازه آهن تاب همراه طباشیر دهند اگر سرفه باشد کتیرا درم شیری مثقال آمیخته دهند و صمغ در دهن نهند طریق دادن دوغ
آنست دوغ از مسکه پاک کرده نیم روز بدارند پس جنبانند تا آب که بر سر آید و آمیزد و بعده نان بریان سحوق ده درم دوغ سی درم ترکرده دهند روز دوم دوغ
پنجدرم افزایند و نان یکدرم کاهند بدستور تا که نان سپری شود پس هر روز دوغ پنجدرم کاهند و نان یکدرم افزایند تا که بمبتدا رسد یعنی دوغ سی درم نان
ده درم و اگر ترسند که بسبب دوغ تب یا عفونت پیدا کند دوغ بقرص طباشیر دهند **قرص طباشیر** طباشیر چهار گل سرخ شش تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ
مغز تخم کدو گل ارمنی کهربا هر یک سه آب بارتنگ یا بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی مثقالی **فائده** هر صباح قرص کافور بشربت خشخاش یا با آب انار
یا با آب تربز یا آب کدو یا آب خیار یا بجلاب یا شیره تخم خرفه عرق گاوزبان شربت نارنج دهند و وقت طلوع آفتاب ماء الشعیر سرطانی یا آب انار شیرین
ماء الشعیر سی درم قند پنجدرم آمیخته دهند و بعد چهار ساعت شربت عناب یا شربت خشخاش بیست درم با آب سرد آمیخته نوشند و وقت خواب لعاب اسپغول یا
لعاب بهدانه بقند یا شیره تخم خرفه روغن بادام بقند دهند اما اگر معده ضعیف باشد سوای آب انار شیرین هیچ ندهند اگر اشتها کم و معده ضعیف شود دال
تقویت معده بادویه مناسبه چون قرص عنبر و دواء المسک معتدل انوشدارو یا قوتیهای مقویه بارده نمایند اگر از لحم حلوان و مرغ و دراج و سیب به و نعنع
و کدو و خیار و برگ خس برابر عرق کشیده هر روز سی درم نوشند قوت معده دهد و غذای بدن گردد و امتصاص شیر زن و شیر خر در هر سه درجه انفع
و از غضب و اندوه و جوع و عطش و حرکت قوی و حزن و جماع و عوارض نفسانی و اشیای حار پرهیز کنند و براحت و آواز خوش و ساز و لفریب و نغمات
لذیذ بپردازند و در تنویم کوشند اگر سهر بود و شربت کاهو شربت خشخاش دهند ماء الشعیر که در و خشخاش عناب و روغن بادام بود دوغ گاو تره و بقول بارده چند
شیره کاسنی شیره خیارین شیره تخم تربز شیره تخم کدو نوشند **فائده** وقتیکه از شرب کشکاب شیر دوغ و غیره هضم گردد غذا دهند اندک اندک بتفاریق تا گرانی

نیارد و حرارت تیز گردد باید که ماش مقشر یا کاهو کدو اسفناج مغز بادام سخته قلیه کدو قلیه اسفناج قلیه خیار نان بآب گرم تر کرده آب دو بر نموده بآب یخ آلوده
خورند کشک شعیر بعد بس کدو ساق کاهو شیرهٔ بادام سخته دهند اگر قوت ضعیف بود تیهو دراج کبک بچه مرغ ماهی تازه کوچک بیضهٔ نیمبرشت تا سیب شیرین
ترنج عناب تر و حلوا از خشخاش تر و روغن بادام شکر ساخته دهند و آب شدید البرد سفر بود و احتیاط دارند تا طبع نرم نشود و اگر نرم شود غیر از عور و بلوط دهند
قرص خشخاش نافع و ماء الشعیر که در وی چند قطعه به و قدری مورد پخته باشند صمغ عربی گل ارمنی آمیخته خورند و وقت شب گل ارمنی نیم مثقال اسپغول بریان
مثقالی صمغ عربی نیم درم سرطان درم رب به یا رب سیب داده باشند تا که شکم قبض شود بدانکه تا در مرتبهٔ اول بود حاجت به تبرید و ترطیب قوی نیست
مگر وقتیکه بمرتبهٔ ذبول رسد مبردات و مرطبات مذکوره حسب حاجت بکار برند شیر بر بدن دوشند اگر قوت ضعیف بود آب سرد سه خمر یک آمیخته
دهند و وقتیکه بسبب ضعف نفتی سد ماء اللحم دهند و وقتیکه بدرجهٔ سوم رسد حفظ قوت نمایند تا چندی زنده ماند باین وجه که مرغ کبک تیهو بریان کرده
یا کوفته برو خمر یا آب سیب یا آب به پاشیده یا در مرق آنها نان تر کرده خورند و منع از غذا تا که اشتها دارد نمایند و غذا اندک اندک چند بار دهند تا گرانی
نیارد **قول جوان کورو** ممی ق سلسلهٔ خود بمعده اکثر دارد پس باید که منقیات معده دهند حسل دوا وتس آب چشمه سه کانا دجوشانده روغن
و تیر پیلو در آمیخته نوشند و لیرنا از بچه مرغ یا دو عما پرانده خورند دو روز بعده از آرد جو و شکر ساخته دهند بجهم سلحفات انفع **ماء الشعیر سرطانی**
سرطان ماده که در آب شیرین روان باشد گرفته از پا و شاخ صاف نموده خاکستر رنگ مالیده چند بار شویند پس همراه کشک شعیر زنند و آثار ماندگی است
که بخیسانیدن سوزن رطوبت مانند شیر بر آید و اگر سرطان نبود عوض او خشخاش عناب کنند و روغن بادام آمیخته دهند **قرص خشخاش**
خشخاش سفید مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز بهدانه تخم خرفه هر یک سه گل سرخ دو نیم صمغ عربی طباشیر تخم حماض طین قبرسی هر یک یکنیم نشاسته یک کافور نیم ترید
و صمغ بریان کرده سائیده قرص سازند شربتی دو درم رب سیب یا رب به **قرص مروارید** مروارید عصارهٔ لحیة التیس بارتنگ هر یک دو طباشیر گل سرخ
هر یک شش گل ارمنی چهار کهربا مغز تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک سه صندل سفید یک بآب مورد قرص سازند شربتی یکنیم مثقال بشربت خشخاش مزاجی
دائمی دق و اسهال و بواسیر و در بعضی امراض بشیر الاغ دهند و در بعضی سرطان ماده محرق سه افزایند و در دق کافور یک زعفران نیم زیاده کنند —
**قرص مبارک** مغز خیار تخم بارد کلان مغز تخم خربزه مغز تخم مترویه فادزهر طباشیر تخم کاهو کاسنی هر یک دو هر سه صندل هر یک سه مروارید کهربا بسد
رب السوس بادیان ست گلو سلاجیت دانه هیل گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان صمغ عربی یشب کافور عود تخم خرفه ابریشم مقرض هر یک یک بلعاب بهدانه
یا بلعاب اسپغول قرص سازند و یک درم بآب سائیده نبات آمیخته خبه دو نیم اسکر و یلو پاشیده نوشند مزیل حمی حاره و محرقه و دق و خفقان **حب کافور**
کافور نیم مثقال طباشیر مروارید صندل سفید کشنیز هر یک دو نیم درم مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک پنج درم گل ارمنی زهر مهره هر یک مثقالی صمغ عربی دو دانگ
صمغ بعرق صندل حل کرده ادویه آمیخته قدر نخود حبوب بندند شربتی مثقالی برای امراض شدید الحر و حمیات حاده و دق با اسهال مفید **روغن کافور**
روغن مغز تخم کدو سی گرم کرده فرود گرفته کافور سه در کهرل آمیخته در شیشه کنند برای دق و حرقت کف دست و پا و صداع احتراقی تدهین کنند **قول**
**لارزو ربیر** مسیحی عرق کاسنی عرق بادیان عرق شاهتره عرق نعنع هر یک سیزده درم شربت بنفشه شربت نیلوفر هر یک پنج مثقال دهند و وقت
چاشت فقط عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک ده مثقال نوشند و وقت شام عرق کاسنی عرق بادیان عرق شاهتره هر یک ده مثقال سکنجبین

پنج مثقال هندبا و بعد چهارده روز تخم خیارین پنجدرم شیر برآورده شربت نیلوفر و پنج مثقال آمیخته نوشند تا هفته پس شربت صندل پنج مثقال شیره کاسنی شیره تخم خیارین هریک پنجدرم آمیخته دهند
تا هفته بعده تخم کاهو سه درم تخم خرفه دو درم شیره برآورده شربت صندل دو مثقال آمیخته دهند و کبیر مرغ تنک مقشر برنج دو ال یک باشد یا دال خشکه خورند و بعد ایام سطور حبوب تنها پدید آید
پرهیز اندک اندک کم کنند و گفته ترکیب کوشند از هوای نگهدارند و مرغ لحم گوساله لحم حلوان دراج تیهو صفرت یعنی شیر کاهو کدو گوبهی برنج مغز بادام بادرنگ قند خورند و بسد یاقوت سی هریک
نیم اسکرو ولیو جواهر مهره سه دانگ کافور بسیم سینی قدر خردل شربت نیلوفر عرق شاهتره هریک سه درم عرق نیلوفر شش درم گلاب یکنیم درم آمیخته دهند مرقی
بچه مبلغ که بمار الشعیر پخته باشند نیم رطل دوبار کرده دهند بعده اندک اندک افزایند و گفته کتیرا دو وانس صمغ عربی هفت مثقال نشاسته نیم اوقیس اصل السوس
مغز خیار تخم بارد کلان هریک دو درم کافور نیم اسکرو ولیو صندل سرخ نیم لیبر سائیده یکدرم بآب وانس شکر مقوم آمیخته دهند شخصے از سال دق و امیت
سال سرفه داشت و وقت سرفه غشی میشد از ین در پنجاه روز صحت یافت جواهر مهره ربع درم بعرق کافور دهند و گفته صندل سفید خس تخم حماض هریک
چهار کاسنی طباشیر بسد هریک شش اصل السوس سه نیلوفر صندل سرخ هریک دو گل سرخ گل بنفشه هریک یک کافور نیم سائیده حسب حاجت دهند که مزیل حمی
کهنه و دق است و گفته این عرق برای دق و سعال مفید است زبیب بدانه مویز منقی گل سرخ گل بنفشه گل خطمی گل خباری نیلوفر تخم خرفه بهدانه عنب الثعلب
هریک پنجدرم عناب بیست درم زوفا کاسنی تیخکاسنی هریک دو نیمدرم صمغ عربی کتیرا کشنیز بارتنگ خبه مصطکی بالنگو هریک سه درم تخم کاهو مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو صندلین هریک ده درم زعفران سنبل عود اصل السوس هریک یکنیمدرم کدو عدد و عرق کشند یا مغز تخم کدو کشنیز تخم خرفه کاسنی گل سرخ بنفشه نیلوفر هریک پنجدرم
تخم خیارین صندل سفید هریک ده درم کافور درم برگ گل خیر و عرق گلاب هریک نیم رطل برگ کدو ربع رطل کدو عدد برگ کاهو دو دسته آب چهارده رطل
تر کرده کشند و گفته عرق مزوّر برای دق انفع است دهند و سفوف دی هالی و سفوف انتی ایتیکو و طبیخ حمائی و طبیخ فیبری نیتو و نمک و دیال و حب یوند قرصها
نیورو وانت مفید حسب حاجت دهند **عرق مزوّر** بلحم کدوی سبز کاسنی هریک بیست درم کسیر و گل بید نیلوفر هریک ربع رطل عنب الثعلب گاوزبان
خیارین تخم کاهو مغز تخم کدو هریک هفت درم صندلین کشنیز هریک چهارده درم گل گاوزبان پنجدرم گل نیلوفر هندی هفده درم تخم خرفه ده درم طباشیر
زهرمهره خطائی هریک سه و نیمدرم مزوّر بیست عدد عرق عنب الثعلب عرق شاهتره هریک دو رطل گلاب چهار رطل شیر بز پنج رطل عرق کشند و گفته درم اطرات
در دق نمیشود مگر وقتیکه اسهال شدت کند و مرگ قریب بود **دوا** شربت ترنجبین عرق کافور قرص شادنج خمیره صندل کافوری شربت صندل
حماض مفید **حب دق** که هشت کافور یک قدر کنار دشتی حب بندند شربتی پنج حب هر حب بفرق سه ساعت دهند **سفوف** اهلیله بلیله نمک سنگ
هریک یک قصب الذریره دارچینی هریک نیم سائیده صبح شام نیم درم بآب تازه دهند مزیل حمی که در عظم باشد **دیگر** طبیخ برگ اروسه یا زیره سفید فلفل
باب شبانه سوده یا پوست درخت خشخاش بآب سائیده یا عرق بانسه دوازده درم قند شش درم آمیخته نوشند **دیگر** زیره سفید سائیده تا سه هفته دهد **دیگر** ریوند
مدقوق دو درم مهره بسته در یک کاسه عرق کاسنی انداخته دارند صبح شام دو دو اونس دهند **دیگر** ست گلوی زنجبیل شاهتره هریک ده درم آب رطل
بزند چهار رطل ماند صاف کرده نوشند سه روز **دیگر** دار فلفل قدری سائیده بشیر گوسفند تا بیست یک روز دهند **دیگر** برگ نیم پخته اروسه کاه و دیب
که بر جاه میباشد عسل هریک دو نیم مثقال گلنار شگفته و پنج عدد آب چهل درم سائیده بخته عسل آمیخته نوشند تا چهل روز **فصل هفتم در دق**
**شیخوخه و دق الهرم** این مرض هرچند که از جنس حمیات نیست اما چون مریض بصورت مدقوق مینماید بروزگار پیری نارسیده باحوال پیران میگراید

لهذا متصل دق نوشته شد و پیران را بیشتر از جوانان و جوانان را بیشتر از طفلان پدید می آید و آن استیلای یبوست بر مزاج بتغیر تپ و حرارت یا بسبب
کثرت برودت یا ضعف بدنست چنانچه در آخر عمر عارض میشود یا آنکه آب بارد در غیر وقت نوشند چنانچه عقب ریاضت قوی و جماع و حمام که هنوز مسام
مفتوح بوند و طبع بحال نیامده باشد و در حمی عفنی که هنوز ماده خام بود زیرا که شرب آب سرد در چنین محل مبطل قوت و مضعف حرارت غریزیست یا آنکه
بدکار رطوبات فاسده سوی دل آیند و آن را سرد کنند یا بسبب ریاضت جز آن که مذیب رطوبات و محلل ماده حرارت غریزیست سردی و خشکی غلبه نماید
یا استفراغات قویه اتفاق افتد و ماده حرارت غریزی را اخراج نماید یا در امراض حاره مبردات مفرط استعمال نموده و بدانسبب مزاج مگردد و برد غالب آید و بسا
باشد که افراط آب کثیر البرد در حمیات حاره و دق مودی باین میگردد و تا وقتیکه مستحکم شود برد او ممکن نبود بر دلمس بماند و رقت بول عدم حرارت و
التهاب صغر و بطوء و تفاوت نبض و باقی آثار ذبول و حال مانند پیران **علاج** تبدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نگردد و اگر مستحکم گشته تدابیر نایستند و تدبیر کلی
آنست که مزاج را بگرمی و تری معتدل باز آرند بامنوجه بر صبح مربای ترنج مربای زنجبیل مربای شقاقل مربای سیب مربای [?] دهند و بعد ساعتی صفرت بیض
پنج عدد یا زیاده خورند و عقب آن خمر انگوری چهل درم نوشند و بعد دو ساعت حمام و آبزن نمایند و بعد ساعتی از حمام مرق مرغ و کبوتر که در و دارچینی زنجبیل
خولنجان بود دهند و بعد غذا بخوابند و عسل اندک اندک داده باشند و از جماع و هرچه محلل رطوبات باشد پرهیزند و حقنه که نوشته میشود سه روز متواتر یک روز در میان بعد چهار روز بگذارند و باز [?]
بدستور چند بار و هر بار بعد حقنه روغن نرگس و روغن سوسن و روغن خیری بر اعضا مالند و چون بهبود و قوت پدید آید دواء المسک مترودیطوس تریاق کبیر دهند و روغن
قسط مالند عنبر بود بخور کنند حقنه سر و اطراف بره پاک کرده کوفته کشک شعیر کشک حنطه نخود هر یک مشتی شبت ده درم بابونه هفت درم خسک هشت درم انجیر ده عدد
آب ده رطل بزند سوم باند صاف کرده در شصت درم این روغن گاو روغن کنجد تازه هر یک ده درم روغن بان پنج درم شحم ابیض ده درم گداخته آمیخته حقنه کنند

# باب بیست یکم

## در اورام و بثور و امراض ظاهر جلد

مشتمل بر چند فصل **فصل اول در اورام** ورم انتفاخ و غلظت که بسبب انصباب ماده در عضوی ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیت یا ریح
پس اگر ماده او دم باشد فلغمونی و اگر صفرا بود حمره و اگر هر دو مرکب بوند حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره نامند و آن را که غالب بود مقدم دارند و اگر ورم بلغمی پس اگر
مخالط عضو بود رخو و اگر متمیز باشد سلعه خوانند اما سوداوی پس اگر داخل عضو بود و با الم باشد سرطان و اگر با الم نبود خنازیر گویند و اگر ظاهر بود و صلابت و اگر ظاهر
نباشد غدد نامند و آنچه از مائیت باشد پس اگر عام بود استسقای زقی و اگر خاص بود قیلهٔ مائی نامند و آنچه از ریح بود پس اگر مخالط عضو باشد و نرم بود تهبیج و
اگر مجتمع و صلب بود نفخه نامند **بدانکه** اگر ورم ظاهر باشد بمشاهده در آید و اگر باطن بود علامتش آنست که اگر گرم بود در عضو حس باشد حمی و ثقل و وجع و
و اگر در عضو قوی حس بود همی مع وجع و ضربان و ورم در هر عضو که باشد در فعل و قوت آن عضو آفتی افتد و اگر بلغمی بود گرانی عضو بغیر وجع و دیگر آثار بلغم و اگر سوداوی باشد

صلابت و دیگر آثار سودا و اگر در عضو عصبانی بود وجع اشد حمی حادہ و باشد کہ تشنج و اختلاط ذہن آرد و اگر در احشا بود مثل عضلات شکم فرو گدازد و پوست
شکم لاغر گرداند و تنگیکہ ورم بحیثیت گیرد اشتداد وجع حمی و رشتی زبان سہر کثرت ثقل در ورم پیدا آید و باشد کہ تن زود لاغر شود و خیشہا دفعۃً در دور شود و چون
پختہ شود و ریم کند حمی و وجع و ضربان ساکن گردد و بجای وجع حکہ پدید آید و ملمس نرم گردد و ثقل افزاید و وقت انفجار تب لرزہ گیرد و نبض ضعیف عرض
صغیر بطی مختلف گردد و شہوت ساقط شود و باشد کہ اطراف سرد گردد و چون سر کند مادہ بطریق نزدیک تر دفع شود بنفث یا ببول یا ببراز و بہتر آن باشد
کہ بعد سر کردن تب برود و نفس آسان گردد و قوت آید و مادہ بطریق نزدیک دفع شود و باشد کہ مادہ از عضوی بعضو دیگر ریزد و پس اگر از عضو شریف بہ خسیس رود
حال نیک شود چنانچہ مادہ دماغی بہ پس گوش و مادہ ورم کبد بہ بن ران و اگر از عضو خسیس بشریف آید حال بتر شود چنانچہ ذات الجنب فالج گردد یا مادہ ذات الجنب بجانب دماغ آید و دلیل انتقال
مادہ آنست کہ اگر سوی بالا انتقال کند ضیق عسر نفس سوزش حوالی سینہ ثقل چنبر گردن صداع پدید آید و باشد کہ در بازو و ساعد الم افتد اگر مادہ بدماغ رود خطیر
و اگر بپس گوش آید امید خلاص و آمدن عافیت درین حال در ہمہ آماس احشا نیک باشد و اگر سوی زیر فرود آید ثقل و تمدد در شراسیف پیدا شود **قول**
**جوان کور رود** ورم کہ دفعۃً بر ہمہ تن یا کسی جا شود و سبب او یا اکل سم یا مادہ یا ریحیست کہ جمع شدہ ورم آرد یا بسبب ہوای بارد یا تلت یا ضعف یا صلابت
و ضیق مسام ریح وغیرہ بیرون آمدن نتوانند و باعث ورم شوند **علاج** اگر بسبب خاصیت معدہ یا بلغم باشد کین تیلیو یا اتر دامی تیکو یا اکو امیند یکتا دہند اگر
سقی نگیرد قرص فیوردوانت دو درم بجبار اونس عرق بچہ مرغ یا عرق ماکیان حل کردہ دہند اگر اینہم نگیرد حب پاچیا گوگو نیدرم دہند البوت مسحوقہ نیم درم
بعرق ورلج دہند برای ریحی انفع اگر زنو شد البوت مسحوقہ بخمر مکرر طلا کنند محلل ریح و ورم مسکن وجع عرق اونکر یا طبیخ حب الغار لوبادران فسنتین کمون اریسا
کرویا افودنج مرزنجوش وغیرہ دہند برای ورم ریحی بلغمی انفع زبل بقر تازہ نیم رطل کمون لوبادران گوگر دانیسون ہر یک نیم اونس نمک سہ درم سائیدہ
گرم کردہ ضماد کنند سہ روز محلل ورم ریحی آرد گندم برشتہ یک فلوس کمون نمک ہر یک دو درم آمیختہ در آتش پختہ دو پارہ نمودہ بروغن سداب و روغن
حب الغار چرب کردہ کماد کنند اگر بسبب انسداد مسام باشد تفتیح مسام نمایند روغن بادام روغن لوبادران مساوی القدر اونس موم زرین گداختہ مالند و روز چند بار
آرد باقلا بسہ چند آب و سرکہ بزاندہ ضماد کنند سہ روز برای ورم خصیتین انفع برگ خروع در آتش پختہ بر انثیین و صفاق متورم بندند دو ماہ اگر در بینا وجع باشد
رگ ارکازنند **نوع اول در فلغمونی** و رمیست دموی کثیر الانتفاخ غلیظ حرارت و کثرت انتفاخ عضو وجع ضربان تمدد حمرت و دم عظم نبض سرخی بول
و چون دست نہند از شدت ضربان دست را دفع نماید و عضو متورم چندانکہ کثیر الشرائین باشد وجع و ضربان اشد بود **علاج** از طرف مخالف فصد کنند
و در ابتدا برای تقویت عضو و ردع مادہ رادع ضماد کنند و بر نفس عضو متورم وقتی نہند کہ وجع اشتد بود و بعد نہادن مشتد نگردد و دفع مادہ از اعضای رئیسہ نباشد
الا بالاتر از محل متورم نہند تا مادہ دیگر را آمدن ندہد و آمدہ را دفع نسازد و اینہم بعد تنقیہ تام باید تا بی مضرت بود و روز دیگر کہ ہنگام تزاید است با رادع قدری ادویہ مرخیہ
نیز آمیزند یا اندکی محللہ مرخیہ و چون بانتہا رسد و از افزودن بایستد مرخیات محللہ گذارند و بعضی گفتہ کہ رادعات و مرخیات محللہ بالمناصفۃ آمیختہ در انتہا استعمال
باید کرد و ہر گاہ کہ بانحطاط افتد ادویہ محللہ فقط بکار برند **ادویہ رادعہ** صندلین نوفل گل ارمنی مامیثا اقاقیا گل سرخ کاسنی وغیرہ **ادویہ مرخیہ** آرد جو کشنیز تر
خطمی خبازی وغیرہ **محللہ مرخیہ** بابونہ اکلیل شبت وغیرہ **مرخیات محللہ** آرد باقلا خطمی خبازی بابونہ وغیرہ **محللہ** بابونہ اکلیل کتان حلبہ وغیرہ و باید کہ
در جمیع اورام از احوال اربعہ غافل نباشند یعنی در ابتدا رادع و در تزاید جمع میان رادع و مرخی و در انتہا محلل مرخی و در انحطاط محلل صرف بکار برند و ہر گاہ کہ

مادہ ورم تحلیل نرود و سو بمیج نہند اشیای منضج نہند و چون پختہ شود و از خود شگافتہ نشود آن را ادویہ منفجر و گذارند یا آہن بشگافند یا بعد فصد اگر تلیین حاجت آید نیز گر دلطیف بیاد و متنضج کنو بہ کتان انجیر وغیرہ متنضجہ و زبل حمام شق وغیرہ **فائدہ** اگر بسبب اسباب خارجیہ چون ضربہ سقطہ ورم پیدا آید پس اگر ورم کمتر بود و تن ممتلی از خون نباشد ادویہ مرخیہ محللہ و روغنہای نیمگرم گذارند و یا بکرم نطول کنند اگر بدین زائل نشود بنفس سم شرط نہند و خون برآرند و اگر بدن ممتلی باشد فصد مقدم دانند و گرد و ورم رادعات گذارند **قول لارزو** ریشہ رادیاتذاخرقہ بسرکہ و آب یا برادع مرکب آلودہ نہند بعدہ مرہم جالینوسی گذارند اگر وجع و حرقت باشد یا دآب گل خطمی یا آب برگ خرفہ یا آب برگ کاہو یا آب برگ حماض یا آب برگ کوکنار یکجا یا ہندو ترانا خرقہ بدہن صد آلودہ نہند برگ خطمی شستہ در آب مہرا کردہ کوفتہ گل سرخ آرد جو ہر یک وزن آمیختہ قدری دہن ورد افزودہ ضماد نمایند و در آبہا مغز نان صد در آب نیمگرم ساعتی داشتہ بعدہ برگ خطمی نیم گل سرخ دو مشت نزاندہ آمیختہ حل کردہ یا برگ خطمی مغز نان دہن ورد بیازاندہ ضماد نمایند و در انحطاط برگ خطمی کشش مغز نان و قدری عسل آمیختہ ضماد کنند چون رو بصحت آرد برای تقویت عضو گل سرخ تخم بختہ ضماد سازند **ادویہ رادع** گل ارمنی با اندک بفشہ دہن ورد و روغن بنفشہ کاہو عنب الثعلب یا مائی شدہ مرہم رادع گل ارمنی گل مختوم دم الاخوین ہر یک یک دہن ورد دہ شمع نیم سرکہ قدر ضرور مرہم ساختہ و رکہل سرپی حل کردہ یکار برند **قول صاحب قبر** اگر از کثرت دم صالح شود فلغمونی صادق نامند و اگر از کیفیت خس باشد یعنی از اختلاط خلط دیگر افزودہ فاسد گردد فلغمونی کاذب گویند و بہر خلطیکہ مرکب شود ہمان خلط مسمی گردد از تفاع ورم حرقت حمرت لون الم ناخس سرخی چشم دو دجہ و زبان ضربان حکہ یعنی شیرینی دہن **علاج** اگر ورم بر سر یا عنق باشد اکحل زنند اگر غبیہ دم بود قیفال ہمانجانب کشایند اگر ورم بر دست بود از دست مخالف اکحل زنند و اگر اخراج دم کثیر مطلوب بود از ہمان دست بعد تنقیہ کہ ورم و کمی آید فصد کنند و اگر پا مین عنق باشد از ہمان جانب باسلیق زنند و اگر در ابیہ بود صافن زنند و اگر از کثرت وجع و مادہ و ورم خوف خطیر باشد برای وجع و تقلیل مادہ باسلیق ہمان جانب زنند **قول جالینوس** درمرض سمی احتیاط کنند تا مادہ میل بقلب ننماید یعنی در مرض سر فصد باکند حسب قوت و اگر مریض ضعیف باشد فصد و رفادہ و دلک مبادرت کنند و حاجم بغیر شرط بر ذراع ساق نہند **فائدہ** تنقیہ عضو قریبہ نمایند مثلاً مادہ خنک اسوی مبتنی کشند و گاہی از ہمانجا و تقلیل مادہ رقیق و اندک بود بر رادع سوای دہ نوع دیل کہ مذکور خواہند شد و ضماد محللہ و منضجہ یکار برند و کالک سبک نہند چون تنضیج یابد بشگافند تا مادہ برآید پس مرہم منقی نہند **قول بوعلی** در فلغمونی خاص مسہل العمل تیار نہند و خاص کم می افتد پس تنقیہ عفونت در خون ظاہر شود لین سردی بخشند چون شربت و شربت کاسنی شربت گاوزبان عرق گاوزبان عرق کاسنی مغز فلوس تمرہندی شربت بنفشہ دہند تا بر بدرکہ مخلص شدہ باشد و مریض با ایام ماند غذای لطیف سبک معتدل چون کاہو کاسنی گاوزبان آلو بچہ مرغ حلوان دہند و در ابتدا رادع سادہ و مرہم جالینوسی یکار برند و اگر حرقت و وجع کثیر بود رادع خام بعمل آرند و اگر در ابتدا ورم اندک بود رادع کمتر بعمل آرند و محافظ گذارند فرق در رادع و محافظ آنست کہ رادع برجع و محافظ گرد آن می نہند **قول جالینوس** وقت شدت الم ادویہ ملینہ مائل ببرد یکار برند **ادویہ ملینہ** آرد جو بشیر گاو پختہ صنبر بیض لعاب اسپغول قدر حاجت آمیختہ گذارند بعد ساعتی تبدیل کنند چہ وقتیکہ خشک شود وجع افزاید **ملینہ** صنبر بیاض بیض با شیر زن لت کردہ یا مغز فلوس با آب برگ خطمی یا بشیر حل نمودہ خرقہ آلودہ بر ورم نہند خام بنفشہ گذارند اگر نفع نشود طلای محافظ نمایند و در تراندہ خرقہ بروغن گل تر کردہ نہند یا رادع دو محلل یک یا بن ورد بہ گل سرخ بو مادران در آب ترانڈہ خرقہ آلودہ گذارند یا ہر دو را سائیدہ آرد جو صنبر بیض دہن ورد در دہن بنفشہ آمیختہ ضماد کنند در روزی دو بار یا گل سرخ آرد جو ہر یک یک وزن برگ خطمی مشتہ

در آب جوشانده بروغن گل حل کرده ضماد نمایند و در آنها سفرزان وغیره که در قول لازرو بیر گفته شد ضماد کنند یا اردج و محلل را برابر این وحبه گل سرخ برنجاست اکلیل
برگ خطمی در آب پزانده سفرزان و هن و رد روغن برنجاست آمیخته ضماد کنند یا سفرزان بطبیخ شانه سائیده خرقه آلوده نهند یا اکلیل برنجاست سائیده و سفرت بیض
روغن گل و روغن برنجاست آمیخته ضماد کنند و در آخر انحطاط محلل فقط این وحبه بوما دران اکلیل کتان حلبه بطبیخ خطمی پزانده ضماد کنند روغن برنجاست و روغن بادام
روغن بصل بیض طلا نمایند تخم شبت بوما دران اصل سوس در آب پزانده سائیده قدری عسل آمیخته یا برگ خطمی کشمش سفرزان گندمی بعسل آمیخته ضماد کنند اگر این ضمد و تحلیل نگردد
و کثرت الم و صلابت و ضربان باشد مرهم ماترامیو یا ضمده منضجه گذارند اگر ورم صلب و حجیم باشد و نضج نیابد بیخ شانه برگ خطمی کتان حلبه در آب جوشانده اکباب نهند چون
نیم گرم شود دادیه برآورده ضماد سازند و وقتیکه نضج یابد نیشتر شگافته مثل ورم میل علاج نمایند **نوع دوم در شقاقلوس** ورمیست خبیث عظیم که از دم غلیظ پیدا شود
بسبب عظم و قلت عروق و شرایین آستجار امتنفس فرط سازد پس بواسطه انسداد مداخل نسیم و منع ترویح حرارت غریزی آنعضو فرو میرد و خون و عفونت پذیرد و آنعضو را
باطل و سیاه سازد و فساد آن بحوالی او سرایت کند و مقدمه این را غانغرایا گویند **علاج** در ابتدا تا آنکه حرارت غریزی باطل نگشته و عضو گنده و سیاه نشده بر ورم
شرط عمیق زنند تا که بموضع ماده فاسده رسد و بعد خروج خون اشیای مانعه عفونت و قاطعه رطوبت گنده چون آرد کرسنه بسکنجبین آمیخته یا عفص گل ارمنی زاج بعسل آمیخته
ضماد کنند و اگر لون ورم کمد گردد و با آب گرم کماد کرده مدس مطبوخ کوفته بعسل آمیخته ضماد کنند اگر وجع آرد برای نضج محللات مرخیه نهند و برودی نضج شگافند چه اگر
صلب گردد کمتر علاج پذیرد و اگر میل بصلابت کرده گاهی ملین و گاهی محلل گذارند تا باشد که صلب تر نشود و باعث ابطال عضو نگردد و هرگاه که عضو سیاه شود
در حال قطع کنند تا فساد به دیگر اعضا سرایت نکند چرا که درین صفت بجز قطع علاجی نیست و بعد قطع بمرهمات پردازند و اگر قطع ممکن نباشد حوالی آن را داغ دهند تا فساد او از دیگر
باز ماند **قول صاحب قبر** اگر محل ورم کمد یا دستیاقی شود و الم و ضربان هر روز افزاید و تنزل نکند غانغرایا گویند و وقتیکه سیاه و نرم و عفن گردد شقاقلوس نامند
و درین وقت آن عضو حکم میت دارد و اگر سوزن فرو برند الم محسوس نگردد و سبب تولد آن سه اند یکی آنکه روح حیوانی از قلب بعضوی میل کند و آن عضو بسبب افراط برد قبول
روح ننماید و این نوع بکسی که در سرما و برف سفر کند و برودت در اطراف و بینی اثر نماید پدید آید و این نوع را غانغرایا بردی گویند و نیز بسبب ورم بزرگ که رادعات
مفرط بران گذارند و بسبب برد و مسالک روح بند گردد و روح آنعضو نیز بسبب انسداد مسالک خارج شدن نتواند پدید می آید پس آنعضو فاسد و عفن گشته سیاه و
بی حس گردد دوم آنکه روح حیوانی و حرارت غریزی در عضوی مختنق شود بسبب اتصال حرارت چنانکه در آماس بزرگ مرقوم شده و عضو را سیاه و بی حس گردانند یا بسبب
احتباس دم و امتلای عروق و شرایین روح مختنق شود یا بسبب لسع حیوان سمی و زخم شمشیر و کارد زهرآلوده حرارت غریزیه و روح حیوانی که دران عضو است افسرده شده موجب
تعفن و بی حسی عضو گردد سوم بسبب سخت بستن عضو مکسور که جبیره فاوه یا چوب باریک پیچیده باشند روح حیوانی از نفوذ دران عضو باز ماند و عضوی که از محل بستن
پائین بود سیاه و عفن و بی حس گردد یا بسبب صول گولی تفنگ یا بسبب افتادن ساق یا شکسته و عروق و شرایین قطع شوند و روح از نفوذ باز ماند و عضو پائین تا
بی حس و سیاه گردد **علاج** اگر بسبب صول برد باشد بروغن خراطین و روغن عنصل و روغن غار و روغن بسباسه و روغن فرفیون و روغن وباه تدهین کنند و بجرقه گرم تکمید نمایند
سینه مرغ یا کبوتر یا بچه سگ شگافته گرم گرم گذارند بخرقه کتان غیر مغسول گرم کرده بقوت مالش نمایند محاجم بغیر شرط گذارند تا تسخین و اعاده روح و خون و حرارت
غریزی شود اگر سود ندهد قطع کرده به تیشه یا باهن داغ داده مثل جراحت علاج نمایند عضو را گرم دارند و شرط نزنند زیرا که از خروج خون برد غلبه کرده عضو را فاسد سازد
اگر بسبب سخت بستن عضو باشد بدستور مذکور تدبیر کنند و اگر شرایین و مسالک روح قطع شده علاج نپذیرد و اگر بسبب ورم بزرگ باشد فصد بکر حسب کمیت و کیفیت

خون کنند بعده برای اسهال دیاکاتولیکون مغز فلوس قند عرق بهار دهند و بر ورم و گرداو شرط عمیق زنند تا دم استره بلحم صحیح رسد و خون برآید بعده بآب نمک یا کره
گرم کرده بشویند تا خون مجتمع منتشر گردد و موضع صحیح عفن نشود پس مرهم اسفیداب یا کوبا مرهم تنباکو گذارند تا پوست جدا شده بیفتد اگر عضو بیست و عفن شود تمام لحم
فاسد را قطع کرده داغ دهند و توتیای سبز محرق و سفوف جالینوسی پاشیده صوف پر کنند و بالایش راح نهند و گرد آن بفاصله یک اصبع محافظ گذارند و تر دارند
و چندانکه سفوف مذکور بر جراحت پاشند مستحکم خشکریشه و مسدد فوهات شرائین و عروق و مندمل شود و تا خشکریشه جدا گردد مثل جراحت علاج کنند اگر با وجود این عضو
بیست و عفن شود قطع کنند باین وجه که دور او ابریشمی بر لحم صحیح سه اصبع بلکه زیاده از لحم فاسد بالا کشیده بندند و غرض از بستن اینست که چون بکشایند پوست آمده لحم عضو
را بپوشد و خون روان نگردد و نیز بعد التیام عظم پوشیده ماند پس بعد شد بسرعت از استره آبدار گرداگرد منتظم تا لحم صحیح صاف کنند و بسوهن باریک سطح عظم صاف نمایند
بعده داغ کنند و تدابیر مذکوره نمایند و چون خشکریشه بیفتد و خون روان شود و فوهات عروق مسدود باشد بعلاج مناسبه پردازند و اگر بعد افتادن خشکریشه لحم فاسد
ظاهر شود مرهم اسفیداب یا کو گذارند اگر پاک نشود باز داغ دهند اگر زخم مکدر باشد به زنیستو علاج کنند چون پاک شود صوف خشک مرهم توتیا و مرهم سفید و سفوف نشب
بکار برند و موضع جراحت را بر وضعی دارند که الم نرسد و از خون فتق ایمن ماند و تقلیل غذا کنند تا خون کثیر تولد نکند و نیز مریض ضعیف نگردد و هر روز گلقند تنها
یا بگل ارمنی آمیخته دهند و عدس مقشر حریره نشاسته کباب بچه مرغ یا بچه گوسفند خشکه نان خشکار و هرچه مغلظ دم و مانع غلیان خون بود خورند و دوص نوشند
و دستکاری وقتیکه مریض قوی باشد و دانند که از قطع عضو صحت خواهد شد نمایند **نوع سوم در ماشری** و آن بثرست سرخ که در روی پیدا آید و گاه بود که بسر آید
اما آغاز او از بینی بود ماده او دم حاد مخلوط بصفرا است حمرت و وجع روی انتفاخ و ضربان سر و گوش و بینی و جبهه و وجه **علاج** قیفال زنند و خون چندان برآرند
که بغشی رسد اگر مانعی بود بر ساقین و سرین حجامت کنند رگ جبهه و شقیقه و درون بینی و زیر زبان زنند اگر از یک فصد مقصود بر نیاید و امتلا باقی بود در روز دوم
یا سوم باز فصد کنند و بعد فصد بآب ثواکه تلیین نمایند و عند استعمال طلینات صندلین یا ثیافگل ارمنی با آب کشنیز تر یا آب برگ خرفه یا آب برگ کاهو یا آب برگ
عنب الثعلب بر حلق و سینه ضماد کنند تا ماده و رینجا نریزد و بعد تلیین قدری کافور گلاب بر روی مالند عناب سی عدد جوشانده سکنجبین آمیخته نوشند آب انار
شیره خرفه شربت زرک قرص طباشیر دهند عدس ماش مقشر کشک شعیر اسفاناخ کدو خورند **نوع چهارم در حمره** یعنی سرخباده و آن بثریست صفراوی که در پوست
پیدا آید و متصل بود و وجع کمتر دارد پس اگر ماده او صفرای صرف بود ورم درخشان و سوزان و شدید الحرکت و الالتهاب و ناصع الحمرت باشد و وجع کمتر کند و چون
اصبع بران بقوت نهند سرخی متفرق شود و سفید نماید و چون اصبع بردارند باز بسرخی گراید و ساعی باشد و این را حمره خالص گویند و اگر ماده او صفرای مرکب
بخون رقیق بود آثار او همینست که گفته شد مگر سریع الساعی نباشد و حمرتش بغمز اصبع کمتر متفرق گردد و لون ورم سرخ مائل بغلظت باشد و بول سرخ غلیظ و نبض
سریع مائل بعظم باشد و این را احمر غیر خالص نامند **علاج** در خالص تنقیه بطبیخ اهلیله تمر هندی مغز فلوس کنند شربت عناب شربت بنفشه شربت لیمو شربت نارنج دهند
و بعد تنقیه تراشه کدو آب برگ خرفه آب برگ کاهو آب برگ بارتنگ لعاب اسبغول آب برگ عنب الثعلب آب کشنیز تر صندلین فوفل سرکه ضماد کنند و در نضج
با ضمده محلله حاجت نیست للطافت ماده و کدو اسفاناخ بروغن بادام خورند و در غیر خالص اول فصد کنند بعده مسهل دهند و در ابتدا رادع و در تزاید و انتها محللات
نیز ضماد نمایند بر وفق حاجت چنانچه در فلغمونی گذشت **قول جوان کور و و سبب** او کثرت و جوش صفرا مهت تقدم ایام گرما ریاضت مفرط و غصه بیداری مفرط و شرب خمر
مفرط و اکل اغذیه گرم اگر از صفرای صرف شود حمره خالص اگر از ترکب خلط دیگر بود غیر خالص گویند **علاج** در غیر خالص بر رو دی فصد کنند و در خالص مسهل مر بازه

کننده دهند اگر تکمیر در طبیخ مسهله نوشانند رب غرغاوس او نس انیسون چهار سرخ کرمیو تار تر دو درم آمیخته وقت نیم شب دهند و بعد شش ساعت مرق مرغ یک رطل نوشانند
کین تیلیو یازده دانه آب چشمه او نس حل کرده یا اکوا ابینیکا سه او نس دهند برای خالص النفع و بعد تنقیه کوردیال با تیزانا که مسکن صفرا و مفتح مسام و مزیل سمیت ماده
باشد دهند طبیخ کوردیال بزوار تیکو کوردیا انفع اگر تکمیر در آب زیتون نیم کانا در آب گل لاله یک کانا در رب تمر هندی شش درم شربت زیتون او نس آمیخته در شش شش ساعت
نیم رطل نوشانند خرقه بروح خمر کافوری تر کرده بر آتش نیمگرم نموده نهند دو ساعت بساعت تبدیل کنند شخصی احمر و از ربتین تا همه پا پهیا بود و حرقت کثیر و هذیان آشت
و قریب مرگ رسید تا شش روز ارسال علق کردند و حقنه آمیز ادو نمودند تیزانا در شبنم نهاده و آب لیمو و شکر آمیخته دادند در چهار روز تفاوت شد خرقه بخمر کافوری تر کرده
ساعت بساعت نهادند صحت شد اگر خمر مذکور نگذارد و در وابیض گل زیتون هر یک ششه ترمنتینای ذهبی سفیداج هر یک دو او نس کندر مصطکی هر یک دو درم
خمر ابیض سرکه هر یک دو رطل آب چشمه رطل در ظرف گلی جوشانند چهارم برود صاف کرده خرقه آلوده نیمگرم نهند در روز چند بار و خشک شدن ندهند اگر کافی نبود طبیخ
انا غالس که گلهای سرخ دارد خرقه آغشته نیمگرم گذارند در روز چند بار مانیتیکا دی جونیو طلا سازند روغن گل آب عنب الثعلب هر یک بیست او نس لت کرده
جوشانند چون وتن ماند مردارسنگ اسفیداج هر یک نیم رطل آمیخته طلا سازند خرقه کتان نو بخون طشت یا بخون ارنب ترکرده بسایه خشک نموده دارند وقت حاجت
در طبیخ سبوس که در و چند قطره سرکه گلابی باشد شش دفعه شویند پس خرقه دیگر درین ترکرده نیمگرم نموده نهند در روز چند بار خرقه بخمر ابیض که در و صابون نیم درم حل شده باشد
ترکرده نیمگرم نموده گذارند چهار چهار ساعت رب ثمر زیتون نه او نس سال سنور نود و درم آمیخته طلا نمایند زرنیخ حمام بروغن گل حل نموده طلا نمایند سلحفات
زنده در دست دارند و نظر سوی او دارند میلی مجوف از فضه ساخته زیبق پر نموده در گلو بندند از حمره ایمن مانند تا شش ماه و در هر ماه چهار روز در ایام ناقص النور از این
که در دگل زیتون جوش بود دیگر طل نوشند از حمره ایمن مانند هر سال کبیی وزن بول خود عسل آمیخته نوشند از حمره ایمن مانند در هر ماه دو سه روز آب گل سرس
دو او نس و غن کهرباشش یا هشت قطره آمیخته نوشند ایمن مانند بول خود شویند او کوا انیتو حمره طلا نمایند **فائده** اگر ماده کثیر بود بزودی حسب ماده فصد
یا مسهل بکار برند و اگر ماده اندک بود حاجت تنقیه نیست ادویه دیگر که ذکر شد بکار دارند تا طبع مدبر یافته دفع ماده نماید و مدام اندام مریض پوشیده دارند و یا در آب گرم نهند
تا مسام بگشاید و ماده برآید و اطلیه بعد شش روز بعمل آرند و آنچه گذارند نیمگرم باید و آن را مدام تر دارند و خشک شدن ندهند و اشیای بارده نه گذارند که ماده باز
گردد و هلاک کند اگر مرض در یک پا باشد فصد پای کنند و اگر در هر دو پای بود بزودی ارسال علق نمایند چند بار و اگر در همه بدن بود و مهلک باشد رگها بنفار
زده ایاج یا چیو یک نیم درم دهند و درین مرض حقنه آمیزادو کنند و اغذیه بارد چون مرغ آلو گاوزبان کاهو خرفه حماض خورند و از خمر مرق مرغن اشیای حار شیرین اون ها
و غیره و جماع پرهیز ند تقلیل خواب نمایند بموضع مرض شاخها کشند و تک نمایند اگر حمره لاذع و سوزان بود آرد بن بشیر که در طبیخ سبوس و بزرالبنج هموزنش آمیخته بود
کنند اگر وجع بود برگ بنج بزانده سائیده بمراهم گل لاله آمیخته ضماد کنند اگر کسی خواهد که از حمره ایمن ماند باید که از مالش اشیای بارد و قابض و سم پرهیز د اگر کسی را
در دست یا پا داغ داده باشند و حمره معلوم شود بزودی نخود از میان داغ که برای منع اندمال میدارند برآرند و مندمل سازند حمره نشود و اگر بر رکبه داغ دهند
حمره نشود و اگر زیر رکبه دهند پدید آید **قول لعضی** خرقه در آب خطمی یا در آب سبوس یا در شیر یا در روح خمر کافوری یا در خمر ابیض که در وصابون کافور حل
بود تر کرده هرگز نگذارند مگر درین عرق گل سرس خمر ابیض هر یک رطل کندر مکی هر یکدو درم جوشانده زعفران کافور هر یک نیم درم آمیخته خرقه آلوده نهند اگر حمره
در پا باشد فصد دست نمایند که ماده سوی اعلی رجوع خواهد کرد علق گذارند حقنه نمایند و همه شب تیزانا بشکر و آب لیمو دهند اگر بخور شوند علق قریب آنها گذارند

مثانہ چوزیادہ گرتر ازان بود بہ چونکہ باشد لہیب و سوزش شدید لازم دارد و چنان پندارد کہ آتش نہادہ است و گرد او سیاہ یا سبز یا کبود یا زرد یا سرخ حسب کثرت و قلت سمیت
مادہ بود سیاہ بدتر و آنچہ ابعد آنست سمیت در وکمتر باشد لہذا زرد و سرخ را اسلم می شمرند و ہرچند کہ سمی تر بود تپ و خفقان و غشی شدید تر باشد و اکثر در کم عدد می کنی حس حولنا
سینہ و بن زبان و انثیین یا آنچہ حوالی مغابن پدید آید اما آنچہ در بغل و پس گوش افتد بدتر باشد بجہت قرب دل و دماغ خاصہ کہ در سمیت افزونتر بود و در وبا الکری
علاج در تبرید و تقویت دل مبالغہ کنند باین وجہ کہ شربت انار شربت سیب شربت بہ شربت حماض اترج شربت نارنج شربت لیمو قرص طباشیر قرص کافور دہند و ہر لخلخہ صندل
نیلوفر کافور گلاب بر سینہ طلا نمایند بنفشہ نیلوفر گل سرخ صندل گلاب سیب بہ کافور ترنج بویانند مدس مزعفر تہو سبر کہ آب انار ترش حماض اترج تفاح رائب حامض خورند
و ہوای خانہ چنانچہ در وبا گذشت آرایند و ہرچہ در سوء مزاج گرم دل و حمی وبائی گذشت بکار دارند و در ادعات ہرگز نگذارند بلکہ گرد او اشیای بارد طلا کنند تا مادہ
سمی بباطن باز نگردد و بر نفس ورم شرط عمیق زنند و بعد شرط اگر ورم گذارند یا بطبیخ بابونہ شبت شویند و نطول کنند تا خون نیز دویدن گیرد و دو زمانی سائل ماند و مص
خفیف نمایند تا خون قلیل بر آید اگر ممکن بود با آہن تفتہ بر آرند و داغ کنند اگر خفقان و غشی غلبہ کند طبیخ بابونہ شبت بر ورم ریزند زمانی طویل تا مادہ از جانب
دل بموضع علت باز آید و تحلیل رود و ہمچنین ہرگاہ بیمار را در خانہ سرد نشانند و گرد او جہت تبرید برف گذارند و جہت آنکہ بر ورم خطمی بابونہ سیاوشان ضماد سازند و
بطبیخ بابونہ شبت کماد نمایند تا برد ہوا بدان محل نرسد لہذا گفتہ اند کہ اگر بعد شرط خون بفراغت بر نیاید دہن بر آنجا نہادہ اندک اندک بمکند تا کہ بدین صورت مقصد
بر آید آب گرم نریزند زیرا کہ آب اگرچہ بالفعل گرم است اما بالقوہ از برودت خالی نیست مگر آنگاہ ممزوج باشد بقوای ادویہ حارہ **قول بعضی** در طاعون فصد نکنند
چنانکہ ملسوع را زیرا کہ از فصد سم در ہمہ تن منتشر میگردد **قول بعضی** فصد کنند و خون وافر گیرند چنانچہ در لسع عقرب جرارہ چرا کہ حامی عفونت و سمیت رطوبت
خاصہ دم پس ہرچند کہ رطوبت کم شود قوت سم کمتر گردد و طبع غالب تر شود و حفظ اعضای رئیسہ خوبتر نماید بالجملہ اگر امتلای دم موجود و مانع نباشد فصد کنند و خون
وافر گیرند و وقت فصد رعایت چند چیز ضرور دانند اول بر طاعون شرط زنند تا مادہ سمیہ بر آید و خوف انتشار سم در تن عند فصد کم باشد دوم قبل از فصد گرد ورم شیاف آب
آب عنب الثعلب حی العالم حضض با گل ارمنی طلا سازند تا مادہ را بباطن بازگشتن ندہد سوم برای حفظ اعضای رئیسہ طیوبات باردہ بر سینہ و دل نہند و بویانند و گلاب
سرد آمیختہ جرعہ جرعہ دہند تا کہ دم بر آید و بعد آن نیز تا کہ مادہ متحرکہ بیاساید و باہمہ احتیاط حقیقت کہ مادہ کثیر السم باشد الا حاجت نیست بلا خوف فصد کنند و اگر با وجود
قلت سمیت عند فصد بعضی ضوابط مرعی دارند بہتر اگر بعد فصد یا بغیر فصد خفقان و غشی شدید شود آثار توجہ مادہ بدل باشد بزودی طبیخ بابونہ شبت یا آب گرم بر ورم
ریزند چنانچہ بالا گفتہ شد و اگر صداع و ہذیان غلبہ نماید آثار میل مادہ بدماغ بود پاشویہ کنند محجمہ بزرگ بغیر شرط بر ساقین گذارند و بر دو مکند و تا دیر نہادہ دارند تا کہ ابخرہ
از دماغ باسفل گرایند **قول حکمای ہند** روغن کنجد و دین مرتش منفرست بعد یکدیگر در چراغ ہم نسوزند شیر برنج پختہ بر ورم بندند شکر سفید عسل آمیختہ بر ورم گذارند
کہ جاذب و محلل مادہ است شیر گاو برنج خورند **قول بلیناس** بعد تنقیہ گل ارمنی شش درم بگلاب حل کردہ نوشند صبح شام چہار روز از وبا و طاعون ایمن
ماند گل احمر قند سیاہ عروق الصفر برابر غلولہ ساختہ بر طاعون محکم بندند در سہ روز تحلیل کند ماہی درست بر ہر چہار دیوار خانہ آویزند جملہ ابخرہ ردیہ را جذب نماید
**قول صاحب تذکرہ** در خانہ کہ کبوتر باشد طاعون اثر نکند و نارجیل دریائی و جدوار و جواہر مہرہ بالخاصیت نفع دارند **قول عسکری** سبب
طاعون عفونت ہوا است کہ خون را بجوش و بسوزد و رقیق کند تقویت قلب و دفع حرارت غریبہ نمایند و دوا و غذا از مکانا گفتہ در وبائی کہ ظہور طاعون بود
باصلاح ہوای خانہ کوشند برگ سداب در خانہ دارند صندلین سداب کوفتہ بسرکہ تر کردہ در خرقہ بستہ مدام بویند **قول لارزو بیسر** سبب طاعون

خون سوداویست که در آنجا بند شود و آن عضو را فاسد سازد از درون در خم کند و بالای زخم قشر سیاه و گرد و نوک دار پدید آید سوزش کثیر در نواحی لحم خصوص قت و
شام تب خفقان ضعف قلب قی تنفر از غذا پدید آید باید که اغذیه بارد رطب دهند اگر خون غالب بود و بر عضو رئیسه نباشد فصد کنند و برای ردع ضماد
لسان الحمل یا ضماد انار بر ورم گذارند بعده شرط زده به آب شور نیم گرم شویند و بالای شرطها دواء اغیتوانیبسیا کنند یا صفرت بیض سداب تخم فنجنکشت هر یک
شش انجیر دو نیم درم خمیر نان ترش اونس فلفل درم سائیده آمیخته ضماد کنند که مزیل لحم عفنه در دو روز هست یا بر شرطها ذروره سائیده گذارند یا تخم فنجنکشت سائیده
بدهن بقر آمیخته ضماد کنند و ساعتی دارند بعده توتیای سبز در قیشا آمیخته گذارند و گردو و مغز سیب بدهن ورد سائیده بفاصله سه اصبع نهند یا گل ارمنی
بدهن ورد آمیخته بدستور گذارند و داغ دادن مفید چون وجع کم شود و تب و سوزش نبود برای تنقیح مرهم باسلیقون یا روغن خروع یا انجیر خمیر گندم و قدری نمک
ضماد کنند یا آرد گندم عسل هر یک سه اونس صفرت بیض دو عدد و نمک سه درم آمیخته ضماد نمایند و چون قشر از زخم فرود آید ادویه منقی چون ضماد کرفس گذارند
و گفته همان روز که ظهور کند شکم ضفدع شگافته بندند تریاق الذهب یک قیراط بدهن بنفشه سعوط نمایند تریاق بخور کنند حجر التیس بگداب یا جدوار بسرکه طلا سازند
قطعه بزرگ درونج یا یاقوت آویزند انار ترش شیرین انار ترش مع پوست کوفته بسرکه پخته ضماد کنند مسکن سوزش و لهیب گل ارمنی صندل سرخ هر یک و کافور یک
ماب جوب بسته دو نیم درم بعد تنقیه سه روز دهند طاعون این است **قول جوان کورو** و درم یاد است که عقب گوش پدید آید و اکثر در حمی یا مرض
سمی و گاهی در مرض حاد که در وی بسیار روز غشی یا صداع شدید یا هذیان مانند پدید آید و این مرض خطیر است خصوص در مریض ضعیف که تاب علاج سخت ندارد
و نه طاقت که از خود آن را تحلیل کند یا تنقیح دهد باید انچه اگر بروز کرده باز گردد یا بعد بروز تیز اید یا اگرچه افزاید اما حمی و دیگر عوارض قلت نپذیرند بد است
و نیز اگر طاعون بعوارض اشد بروز کند و بسبب ورم حلق بند گردد بد است بلکه مهلک لیکن اگر وقت ظهور و تزاید آن قوت مریض و خفت در حمی و عوارض
پدید آید نیک است و امید حیات **علاج** وقتیکه ظاهر شود نظر کنند اگر در عرصه کثیر اندکی افزاید برای مد وهر روز روغن بادام روغن بوماداران گرم کرده دو سه
دو سه بار بمالند و پشم ارنب پوشند و اگر در عرصه قلیل بسیار افزاید و عوارض اشد بود حتی که حلق بند گردد و فصد دست همان جانب کنند و خون اندک گیرند
بدفعات نزد روزه تا قوت بحال ماند و ماده ردع شود و خناق نگردد **فائده** وقتیکه بروز کند برای تنقیح روغن گرم معتدل جاذب ملینه مالند اگر کم تیزی نبود
مرهم منفجره عام و دو اونس صفرت بیض عدد روغن کتان روغن بوماداران هر یک چهار درم زعفران سکر و یلید مرهم ساخته گذارند اگر آمیزش تیزی نبود اشیلیقی
بیمود در روز سه بار گرم کرده حسب برداشت گذارند که در دو روز منفجر میسازد و اگر تنقیح باید و از خود منفجر نشود بالذعی منفجر سازند و انتظار تنقیح همه بر ذکه
هر قدر که تنقیح یافته باشد آنرا منفجر سازند زیرا که ماده بهیست اگر دیر ماند ضرر دماغ و قلب رساند باک نباید **قول میر کارو** و اگر طاعون بود اثر آن
اشد افزاید حتی که حلق بند کند یا دوی تر بود که مریض تا وقت تنقیح ادخواد مرد لازم که باز کلالی منفجر سازند **انتباه** اگر آرام نشود و نه افزاید و نه تنقیح یابد برود داغ
آتشی دهند در شش روز به گردد و اگر بروز کرده باز گردد و چند بار بر آن موضع مالش کنند شاخهای خالی کشند یا مرهم بالتی تیکو اسیکال گذارند و وقتیکه در مرض
وبائی سمی طاعون اورام مغابن ثالیل آبله سرخ و غیره ظاهر شوند برای بروز و تنقیح و انفجار آنها بسل بریان برگ کنگر یا بریان سائیده یا برگ آطریلال
خمیر زعفران انجیر سائیده یا خطمی یا بیخ خطمی بسل پزانده زعفران خمیر آمیخته یا بیخ سوسن سفید برگ بادرنگ بنفشه پزانده سائیده یا بیخ سوسن برگ آطریلال صفرت
بیض خام زعفران زجاج مسحوق آمیخته ضماد کنند تا منفجر شود **قول هیلونی** اگر ورم با طاعون ثالیل اورام مغابن پدید آید بالایش ضفدع خشک کرده

سائیده بندند **قول انبروزیو** مرغ پر دور کرده نهند تا که جذب سم کرده بمیرد و گفته در ورم وبائی اگر مریض ضعیف بود و بدانند که تا نضج خواهد مرد بزودی
بشگافند تا ماده اعضا را خراب نسازد **قول موناردو** وقتیکه دمل کلانتر بود و جایش لائق برداشت آن نبود بزودی بسوزن طلائی بشگافند گرچه نضج نیافته
باشد و شرط عمیق باید زد **قول زبلسو** بعد شرط شاخ گذارند تا ماده سمی از عمق برآید بعده موضع شرط را بطبیخ آطریلال یا طبیخ اسقوردیون شسته برو
تنباکو یابس سائیده بندند یا او کوانیتو از زیب سیا کویا تریاق زمردی گذاشته از خمیر آرد بندند **فائده** اگر خرد بود شاخهای خالی کشند تا سم بیرون آید
و اگر بزرگ بود و آثار نضج نباشد بزودی برای نضج و انفجار سداب سبز انجیر خمیر بصل بریان برانده سائیده بیخ خوک اشق آهک آب ندیده صابون ذراریح بقدر کے
تریاق ماکنا آمیخته ضماد کنند **قول جالینوس** بروع طاعون لازم نیست چه ماده با عضای شریفه بازگردد و ضرر آرد **قول بقراط** اکثر دیده شد که
بعد نضج هلاک شدند چراکه ماده خام در وریدها بود مگر طاعون که ماده او نضج خوب یابد نیکیست لیکن اکثر است که ماده طاعون پخته شود و در وریدها ماده خام ماند و اکثر
ماده سینه از طاعون تحلیل پذیرد چنانچه از دمل و بغل و اربتین مرئیست **قول صاحب فبریطا** طاعون و آبله زهری هر دو ورم اند که از ماده سمی پدید آیند و
هرگاه که طاعون در علاج و غیر علاج ضائع گردد آبله زهری نامند و حدوث طاعون بدو گونه است یکی قرو بجود و این از خون غلیظ که بنضج جید نرسیده و از رقیق
متمیز نگردیده پیدا گردد دوم بسرعت بروز آبله که از حرق النار شود و این از خون غلیظ که اندکی رقیق جادبد و آمیز و پدید آید و آبله زهری از خون کثیر و فاسد که بجوان سمے
محاط گردد ظاهر شود **آثار طاعون** صلابت ورم کثرت الم و حرقت دشل جدری بثرات برآیند و گرد او سبز بود و از حکه خالی نباشد و بسرعت بزرگ گردد و
چون منفجر شود خشکریشه آرد خفقان غشی دوار قی صفراوی پس اگر عوارض سبک باشند دلیل صحت و اگر قوی بوند عسر باشد خاصته اگر در موسم برشکال پدید آید۔
**آثار آبله زهری** بثور بسیار و ثقیل و عروق اطراف کبود و تب شدید و غشی و چونکه سمیست خطیر بلکه در اکثر مهلک است خصوص که بر اعضای رئیسه
یا قریب آن باشد **علاج** اگر طاعون بر کتف بود از همان دست و اگر بر شکم باشد از پای همانجانب فصد کنند اگر مریض پیر یا ضعیف یا مانعی دیگر بود محاجم
بر همان طرف گذارند مثلاً اگر ورم بر سر باشد محجمه بر گردن نهند و محجمه بین الکتفین تمام سینه را محجمه ساقین تمام بدن را پاک کنند تا رے و شربت حماض شربت کاسنی شربت
بنفشه شربت گاوزبان سکنجبین شربت لیمو وغیره بعرق حماض عرق گاوزبان عرق کاسنی دهند پس برای اخراج ماده باقی مسهل دهند بعده اضمده و اطلیه محلله
و مقوی عضو و رادع چون ضماد انار ضماد لسان الحمل بکار برند و مرهم تا باکو انفع ضماد منضجه گذاشته گرداو محافظ نهند یا مرهم گل ارمنی گذارند تا قبول ماده
نازله نکند و وقتیکه خشکریشه جدا گردد مثل دیگر زخمها علاج کنند اگر از ماده سمی بود قبل از نضج اگرچه مریض ضعیف باشد شرط عمیق زنند و گرداو شرط سبک زده
بسرکه و آب نمک شسته شیر برنج بالای او بندند یا مرهم از زیب سیا کویا توتیای سبز خام یا ترمس اشخار سائیده بسکنجبین آمیخته گذارند و گرداو مرهم تنباکو نهند
بچه مرغ یا بچه حمام سینه شگافته گرم گرم متواتر سه چهار بار بر ورم بندند که جاذب سمیت است اگر مرغ زنده گرفته مقعد او بر ورم نهند همین عمل کنند و ارسال علق
نیز انسب و اگر آبله زهری باشد در ابتدا تدابیر مذکوره نمایند و رعایت و تقویت و حفظ اعضای رئیسه ضرور و در طاعون هم تا سم سرایت نکند پس باید که شاخ
خالی کشند فادزهر چهار درم بگلاب سوده یا دیا مرکریتا نوبار دما زلیستر ائیس یا یاقوتی جسینت ریفورما دو یا یاقوتی قرمز ریفورما دو صبح شام بگلاب یا بعرق
گاوزبان دهند تمر هندی اونس با آب حماض حل کرده نوشانند صندل یا دیا مرکریتا نو بعرق کاسنی عرق بهار عرق حماض آمیخته خرقه آلوده متواتر بر قلب
نهند و مسکن سرد و معطر بجشایش بارده تازه دارند و در ابتدا ماء الشعیر عدس کاسنی بچه مرغ غذا سازند پس ماکیان و گوسفند دهند فتق آب لیمو آب نارنج آب

انار ترش سازند و بہ ادویہ زیرہ ترنج کنند کہ فاد زہر است مربای گاوزبان مربای کاہو مربای ستاور گلقند انفع زبل طاوس زبل کرگس ضماد سازند۔

**نوع ششم در اورام مغابن** و این از جنس طاعون نیست سبب او آنکہ اعضای رئیسہ دفع مادہ نماید چنانکہ بغل منصب دل و پس گوش منصب دماغ و بن ران منصب و مدفع کبد است یا آنکہ قرحہ و ریشی بر ساق و قدم یا ران پدید آید و طبع بر سبیل حمایت روی بموضع اذیت آرد و بہ تبع او دم و روح نیز بدین جانب میل کنند پس قدری از مادہ در بن ران ماند بسبب تخلخل و فراخی موضع و ورم آرد و از ین جملہ است ورم کہ از قرحہ دست در بغل و از قرحہ سر در پس گوش پدید آید و گاہ باشد کہ در بحران مادہ بمغابن مندفع شود بغیر آنکہ اعضای رئیسہ دفع کردہ باشند و گاہ باشد کہ بسبب امتلای دم و دیگر اخلاط ورم پدید آید چنانچہ در دیگر مواضع میشود **علاج** اول تنقیہ بفصد و اسہال کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا سازند و بعد تنقیہ ہم در ابتدا ادویہ مرخیہ چون خطمی بنفشہ تخم مرو بدہن بنفشہ و شمع آمیختہ ضماد کنند و استعمال رادع درین منوعست خاصتہ اگر مادہ در بدن کثیر بود و تنقیہ نکردہ باشند و در تزاید نیز مرخیات بکار برند و در انتہا محللات و اخیر منضجات پس اگر بتحلیل رود فبہا و اگر رو بجمع نہد منضج و تنفجر کوشند **دوا** اسپن بشیر خر سائیدہ گرم کردہ دو سہ دفعہ طلا کنند بعدہ بقل ہبول الطفل سودہ گرم نمودہ بر خرقہ طلا کردہ بر خرقہ مذکور قدری کہ تمام ورم را پوشد گرفتہ چسپانند در یک روز بہ شود **دیگر** چون ورم کنج ران ظاہر شود اول طرف پائین ورم علق چسپانند در روز پس زرنباد با آب سودہ گرم کردہ بر خرقہ طلا کردہ چسپانند یک نہایت سہ بار **دیگر** برگ توت سائیدہ ضماد کنند چون نضج یابد برگ شانہ آب سائیدہ گذارند منفجر بی اذیت و بعد انفجار مرہم صندل سازند **دیگر** آجر پختہ سائیدہ بدہن خروع سرشتہ صبح شام بندند سہ روز بہ شود چون پختہ شود نشتر زنند پس مرہم صندل کنند **فائدہ** اگر سبب ورم قرحہ عضو فرو تر بود باشد کہ چون وجع آن عضو باستد ورم مذکور بغیر دوا زائل گردد و اگر استعمال رادعات اتفاق شود لازم کہ تقویت دل و دماغ و فم معدہ کوشند تا مادہ باعضای رئیسہ باز نہ گردد و بالجملہ مبالغہ در استعمال رادع منہیست خصوص در ورم کہ از دفع اعضای رئیسہ بود و مرخیات نیز قبل از تنقیہ مجوز نیست و نطول زیت در ابتدا اکثر است کہ شفا دہد **انتباہ** در ابتدا کہ ہنوز مادہ تمام نریختہ باشد مبردات و رادعات چون صندل اقاقیا و فوفل گل ارمنی گلاب آب کشنیز آب کاہو ضماد کنند مگر در استعمال رادع مبالغہ ننمایند و بعد چہار روز کہ مادہ بریزد محللات چون بابونہ عنب الثعلب خطمی حلبہ اکلیل بر رادع ضم کنند و چون مادہ پختہ باشد محللات فقط بکار برند اگر مادہ جمع شود تا زاد و اشتداد وجع است منضجات چون بزرک حلبہ انجیر شیر مرو رشاک محللات آمیزند و چون نضج یابد تا زاد و سکون وجع لین و رست بادویہ یا بآہن منفجر سازند چون از مادہ پاک شود مراہم مدملہ بکار برند اما اگر ورم نزد اعضای رئیسہ یا بسبب سقطہ ضربہ باشد بعد فصد و تنقیہ مرخیات چون موم روغن یا محللات استعمال کنند و قطعاً مبردات و رادعات بکار نبرند **قول لارزو** **ربیع** در ابتدا گردہ مرہم بورہ گذارند و بالایش برگ نیب در آتش پختہ بندند **سفوف** اورام مغابنی دہند او کوائیتو مرقیشاشی یا مرہم سیاہ و سوپاری تیس گذارند **تحفۃ** آدم با آب لیمو یا آب بادام سودہ سہ روز طلا کنند متور بخجستن مع قشر از طرفی شگافتہ فقط یا آہک آب ندیدہ دو نیم رم بر موز مالیدہ بندند مکرر منضج منفجر **قول ڈاکٹر** اگر در بغل شود برگ نیب برگ بکائن برگ فنجنگشت نمک برابر جوشاندہ و انکباب ہند و برگہا بندند چون نرم شود منفرنان و اونس شیر بز گرم کردہ فشردہ سائیدہ و دم الاخوین زعفران انزروت افیون ہر یک یکنیم درم صفرت بیض سہ عدد آمیختہ بر خرقہ کشیدہ گذارند یا ضماد سیدہ نہند اگر منفجر نشود بہ نشتر شگافتہ برگ نیب عسل زاج نمک آمیختہ بندند بعدہ کوکنار سوختہ سہ درم توتیای سبز سوختہ دو نیم ہکرولیو سائیدہ بعسل آمیختہ ضماد نمایند اگر نفع نشود عظم و شعر خوک محرق ہر یک سہ درم پیہ خوک شش درم حل کردہ گذارند اگر خشک نگردد عظم یا شعر خوک سوختہ سائیدہ پر نمایند و گفتہ در بعضی ہفت مددی بود کی از ان پختہ منفجر میشود و ہنوز نہ شدہ کہ غدد و ورم نضج یافتہ

منفجر میگردد و بتدوریم بنجشنه منفجر میگردد و گفته درین در ابتدا آهک آب ندیده سه درم با صابون مثل مدد آمیخته یا آهک سحوق به بیاض بیضه تر کرده گذارند سپغول آب سائیده یا کته سفید قرفه
قنبیل صمغ عربی برابر بآب سائیده ضماد کنند اگر تحلیل نشود ضماد رسیده نهند تا نضج یابد اگر از خود نشگافد نشتر زنند و بعد زدن نشتر اگر خام باشد برگ نیم برگ برنا
برگ جیت برگ مکوی برگ لکاین جوشانده انکباب کرده برگها بندند هفت روز تا نرم شود و ماده برآید بعده روغن گاو ربع رطل موم سفید شش درم گداخته رال سفید
بیست یکدرم اندازند چون آمیزد بیک پیاله آب شسته آب بهنگره دوازده درم آمیزند و بکار برند **ضماد** که در ابتدا تحلیل کند و نضج یافته را بشگافد نیم خام شگافته
را نضج دهد حرف حلبه کتان هریک سه صبر صابون مقل ریوند شخار هریک یکنیم سائیده گرم کرده گذارند و برگ تنبول بندند و در ضربه عوض شخار زنک سنگ کنند و
در کسر عظیم دار چوبه افزایند **دوا** حلبه کتان برابر سائیده بآب ضماد کنند اگر نضج مطلوب بود گرم کرده قدری زرد چوب آمیخته گذارند برای اورام و خیارک یعنی ورم
اربیه نافع **دیگر** بادنجان دو پاره کرده در یک پاره مغاک نموده توتیای سبز مدقوق سه درم پر کرده گرم نموده بندند **دیگر** برگ تمر هندی در آب پخته سائیده یا پنج
بسکپره بول آدم سائیده گرم کرده یا برگ نیب تنها یا بقدری نمک و بول آدم پزانیده ضماد کنند **دیگر** صابون جوز القی مقل سائیده بخرقه کشیده گذارند
زود بشگافد **دیگر** برگ موز گرم کرده هفت ته نموده بندند **دیگر** قرفه اسپغول حلبه صبر برابر جدا جدا سائیده وزن کرده بآب کف مال کنند که خمیر گردد
ضماد کرده بآتش یا چکدشتی خشک کنند **دیگر** سرنج تنکار دانه میل برابر به بیاض آمیخته طلا نموده برگ تنبول بندند **دیگر** قطعه نبات الصبر از طرفی خراشیده
زرد چوب نوشادر مسحوقه بر خراشیده از طرف دومی گرم کرده بندند سه روز **دیگر** مقل آرد نخود آمیخته ضماد کنند و برگ نیب بندند **دیگر** صابون بقدری نمک
و بول آدم پخته ضماد نمایند صبح و شام چند روز بغیر تصدیع منفجر کند پس مرهم گذارند **دیگر** پوست درخت پنبه با نمک کوفته بندند **دیگر** بصل پخته بندند مرلیه نغلک
**دیگر** فلفل زرد چوب مردار سنگ هریک پنجدرم هفت حب بسته یکی بیندازند و باقی را در سه روز خورند **دیگر** تخم شلجم آویزند و از شاخ مورد تر حلقه ساخته در خنصر
پوشند مسکن وجع **نوع هفتم در دمل** بثره بزرگ سرخست که هم در ابتدا وجع اشد آرد و شکل او اکثر صنوبری بود و گاه مستدیر یا مفرطح باشد ماده او خون
حاد مختلط برطوبت غلیظ فاسد است **قول لازروبیر** یا بسبب انصباب ماده از عضوی سوی عضو ضعیف یا بسبب اجتماع ماده در موضعی ضد
طبع پدید می آید **قول رازی** در علاج دمامیل تغافل نکنند چه بسا است که همه اینها در یک موضع جمع شوند و خراج عظیم گردد **قول بقراط** خراجیکه صنوبری
شکل بود و سر او باریک و اسفل او مدور باشد اسلم است از انکه منبسط بود و گفته خراجیکه سوی حوالی او افتد آن قروح خبیثه است و گفته اگر ظاهر شود خراج سرخ
و نمایان گردد و ورم در خارج پس منقلب شود ورم سوی داخل بد است و اگر در داخل بود پس ظاهر شود سوی خارج نیک و گفته خراج یابس قریبست بر بدن صحیح
و خراج رطب قریبست بر بدن سقیم و گفته خراجیکه گرد او حمرت بود تا که حمرت رفع نشود به نگردد و اگر حمرت باقی ماند زود عفن شود و گفته اگر خراج در سر بود و در چهارم
یا هفتم یا یازدهم از یوم ظهور شش تب کند بد است **علاج** تقلیل دم بفصد یا حجامت کنند مسهل دهند اگر در اطراف بود تنقیه انفع از مسهل دانند و تقلیل غذا و ترک
حلویات و لحوم نمایند و جهت تسکین حدت دم و قطع رطوبت غلیظ سکنجبین دهند و از دور اول تا سه روز که زمان ابتداست رادعات چون فوفل صندل برگ خرفه
اسپغول بگلاب سائیده طلا نمایند و بعد سوم اسپغول به بیاض بیض طلا سازند تا تسکین حدت کند و ماده را بسرعت جمع نماید و چون ماده جمع گردد منضجات
گذارند تا پخته شود و بعد نضج اگر از خود نشگافد شگافند الا بادویه یا باهن سر دهند و بعد خروج ریم و تصفیه قرحه باندمال کوشند و اگر قرحه تر و پر چرک بود مرهم صبر عفص
گلنار زرد چوب ذرور کنند تا زود پاک و خشک گردد پس مراهم مدمله گذارند و اگر صلب باشد و دیر پخته شود اول عرقیکه بدان عضو پیوسته باشد از وی خون گیرند

باشد بر دمل نهند و مجوف گذارند خون فسیله بیرون آید **دانکه** دمل صنوبری شکل آهل الانفجار است و از همان طرف که سر بر آورده میشکند و دمل بست سیتو
بسبب غلظت ماده خود نمی شکافد و محتاج بتفجیر است وگاه بود که در سه موضع یا زیاده سر کند **انتباه** اول وقتیکه دمل ظهور کند آب برو غن کنجد یا بیاض بیض
سرشته طلا کنند هرگز نیفزاید و ماده او همانجا سوخته گردد و کسی که هر سال دمل بر آید تنقیه تن هر سال لازم داند تا از سرطان و آکله و غیره ایمن باشد **قول**
**لارزو ربیر** در تحویل عمل تا هفته مسهل دهند و بعده روزی کنند پس از تنقیه فصد کنند و میان شانه حجامت نمایند و دوم کشیر بر آرند مغز فلوس سه درم طلا و دم
جوشانده عیسی بچیر و ز ده هند کنجرمی یا دال برنج خورند و از لحم و شیرینی پرهیز ند بدستور هر سال از دمل ایمن باشد حنظل پسر که طلا سازند تصلیب بدمن تقریحه ضماد کنند
هر روزی چند بار زوده غائب گردد اگر تفتیح مطلوب باشد او دیه منضجه نهند چون پخته شود شرط زده سه حصه یم بر آرند و فتیله به بیاض بیض آلوده نهند و صوف بعضرت
بیض و روغن سیاه آلوده بر و گذاشته بعصابه بندند و بدستور روده دو نوده بر هم بر پیازند و گفته حب دی الیو کا مرق ماروغن ایشیلنی طبیخ ویزه لوسنتی دی
لوزیتا دهند عصاره بیوند سقمونیا هر یک ده دانه ریزینا جلا پا بشت دانه آمیخته دهند که مزیله دمل و تجربه است کا تا پلازما محلله کاتا پلازما منضجه اکوانیتو شانه
اوکوانیتو ویزیتو ایمپلاستر و کا بوجین ایمپلاستر و مادام فوکیت ایمپلاستر و دی دیا کیلا نو ایمپلاستر و اوشی کرو شونیکولا ایمپلاستر و دی الیو کا ایمپلاستر و
دی موسی لاجورد ایمپلاستر و مانز یعنی ایمپلاستر و کا نکلیاس گذارند و گفته لیتی منیتو منفجره بر خرقه کشیده بیکپو ر قدر عدس بر نهاده بر دمل گذارند و بعد دوازده
دوازده ساعت تبدیل کنند تا پخته بغیر آهن منفجر سازد و بعده بغیر سکپو ر نهند و هشت روز قبل از شروع تا با تمام علاج طبیخ فاشرا نوشند کباب طیور و لحم بزغاله
وگاه خورند و از قلیه و مرق و ماهی پرهیز ند گفته و قتیکه ورم و بثور پدید آید کشنیز تر ضماد کنند و بعد روزی ضماد دور کرده بینند اگر صلابت و ورم در بیخ او یابند طلسک
پس لیتی منیت مذکور در سکپو ر گذارند و گفته روغن بوبادران روغن ناردین هر یک یکنیم اونس فستین بوبادان تیل تر هر یک یک مشت مرهم الطلی اونس زعفران بیکر درم
آب چشمه رطل برانده مرهم ساخته گذارند بیخ شانه نیم رطل بیخ خطمی مشت آب جوشانده لعابش گرفته مغز نان خمیری رطل آمیخته ضماد کنند بیخ شانه جوشانده گوشت
دنبل حمام هر یک نیم رطل روغن کتان عسل هر یک ربع رطل آمیخته ضماد کنند مغز نان بقدری شیر پخته دهن بقدر باد من سیسم یا مسکه آمیخته ضماد کنند منضج برگ نیب یا
بکاین سائیده گرم کرده بندند منضج و گفته در ابتدا اسال علق کرده خون آن موضع بر آرند مانع نضج است و گفته لطبیخ برگ نیب برگ بکاین برگ فنجنکشت برگ آناب
انکبایه نموده مرهم بهوره گذارند و بالای مرهم برگهای مذکور بندند محلل سنگ ا ربعه آب سوده نوشند تا شش ماه و گفته توم گرم کرده قرصی ساخته در ابتدا گرم کرده بندند
رفع گردد مرهم سیاه سوپاری تیس مغید مقل تنک هر یک بیست درم شمع ربع رطل آمیخته قرصی ساخته بندند محلل دمل وغیره ذنبی و گفته روز شنبه وقت طلوع آفتاب
بعد هیزده گهڑی روز که ساعت مریخ است بسد بر رشته بسته در بازوی کسی که او را دمل بسیار بر آید بندند باز نشوند و شمع ضماد مسیده انفع و گفته قسمیست از دمل که آنرا
دوکتیا گویند و در مقدار مثل بیضه کبوتر بود و بلند نوک دار سرخ با وجع باشد خصوص وقتیکه میل بمده کند و چون منفجر شود و دو دهن نماید و اکثر در مواضع لحمی پدید آید
دو گونه است یکی رخو و این سهل است دوم صلب و پیچیدار و این خطیر بود خصوص که مریض ضعیف باشد اگر لون ورم سیاه و زرد گردد بد است باید که حنظل مقطع کرده
بندند یا خمیر آرد گذارند مرهم زرد نافع پیه مرغ با ایمپلاستر و دیا کیلا نو آمیخته گذارند اگر ورم صلب و زرد و سبز باشد رال یک پیه گاو و شمع دو نیم قیه پیه خوک یک
چهار طیار کرده ضماد نمایند بیخ سکهه درسن چهار اونس برگ خطمی بنفشه هر یک مشتی نرانده سائیده آرد حنظل آرد شعیر هر یک اونس پیه خوک روغن گاو هر یک دو اونس
صفرت بیض دو عدد آمیخته پخته گذارند چون منفجر شود علاج جراحت نمایند و گفته عفص رسیده ثعلب اربرشکم بندند از خروج دمل امان دهد گفته وقتیکه دمل نرم

شود و بلغم از صبح ماده منتشر گردد بدانند که نضج یافت پس درین وقت اول برای تسکین وجع ادهان گرم مطبوخ بیخ شاه بکار برند بعده آرد گندم با آب و دهن ورد
پزانده مصفرت بیض و قدری زعفران آمیخته ضماد کنند و ادویه منضجه گرم و تر و معتدل قدری پیچیده باید تا مسام کرده و در دل حرارت نمود ماده النضج و بعد
چنانچه آرد گندم و روغن و گفته اگر دمل از خود نشگافد آثار قوت طبع و رقت ماده بود و عکس این دلیل ضعف قوت و غلظ و برد ماده باشد اگر دمل نضجی بود و پاره
سوا ف نرم زیرین شکم باشد یا خرد بود نباید کشاد و اگر بالای پوست بود و تا بلحم نرسیده اضمده و مراهم برای انفجار کافیست و حد المقدور با دویه منفجر نسازند
چرا که ازین ثقب خرد می باشد و از موضع مقصود نمیکشاید و مواضع مذکور ضعیف تر میگردد و اگر دمل در مواضع زیرین یا در موضع عصب و عروق بود کاوستیک نگذارند
و اگر کاوستیک نهند گرد آن رادع گذارند یا کافور بسرکه آمیخته مالند و گفته که زبل حمام ده اونس گندم مدقوق نیم اونس خمیر گندم سه اونس زجاج سه درم سائیده گذارند
برای انفجار انفع توتیای سبز یکنیم درم آب قلی شش اونس صابون قدری پزانده نهند که برای انفجار دمل و فونت مفیدست در روش انفجار دمل بادویه
ملاحظت کرد اول بر همه دمل گرد کسی مرهم پیچیده گذارند و از هر جا که کشادن خواهند در آنجا در گرده ثقب کنند و در ثقب ادویه متاکله نهند و بالایش گرده
مرهم نهند و ساعتی دارند وقتیکه پوست بسوزد بگلاب شویند و مسکه مالند بعده مرهم مصفی و به کننده گذارند و جائیکه اعصاب و عروق کثیر بود به نشتر کشایند
و کشادن با آتش از همه اولی جائیکه دهن وسیع کردن و مدتی سائل داشتن منظور بود و وقت کشادن عروق و اعصاب زیرین دمل گذاشته منفجر سازند
و ریم یکبارگی نبر آرند مگر بتدریج و گاهی بانفجار دمل ناپخته حاجت می افتد چنانچه دمل سینه و شکم تا حجاب و روی تا ریم درون نرود و ضرر نیارد و بعد
شق باید که فتیله به بیاض آلوده گذارند اگر مریض نازک باشد صفرت و بیاض بیض بدهن ورد لت کرده نهند پس برای علاج زخم قند صفرت بیض آمیخته
طلا کنند بعده اول ادویه مصفیه پس منبت لحم بعد از آن مجففه گذارند و گفته اگر در دمل حرارت اندک بود و مواضع عروق و اعصاب باشد و خون کم به نشتر کشادن
انفع و اگر دمل در گردن و صدغ و سر و چشم و مفاصل باشد باحتیاط کشایند تا بعضلات آسیب نرسد و در مواضع عضلی شق بطول باید کرد و دملی که بر بندگاه
یا بر اعضای رئیسه یا بر عظام باشد اگر بعد نضج نیافته نشگافند که بزودی صحت میگردد و گفته سبب دمل امتلا با ماده حاده است که در عضله یا عروق یا اعصاب جمع شود و لحم
انحجار خورده عمیق سازد پس وجع و سوزش زیاده میگردد و تدبیرش مانند دمامیل دیگرست اما باید که گرد ادویه کاوستیکو درین انفع و گفته اگر دمل کسی به نگردد
برگ شبت تازه پخته ضماد کنند یا روغن شبت مالند و برگ شانه بسرکه پخته سائیده بیاض بیض آمیخته ضماد کنند فرماید وجع طین دمل و اگر دمل در موضع شرم باشد شلجم
خالی کرده مرهم گلابی پر نموده خرقه پیچیده بگل گرفته در ماد گرم دفن کنند چون خوب پخته گردد ضماد نمایند و در دو سه بار صحت گردد و گفته برای تسکین دمل زعفران
بخمر یا آب سائیده یا حب الثعلب با آب سائیده ضماد کنند و برای تصفیه سپید محرق بکسی مرهم آمیخته گذارند و گفته آرد جو تنها یا زبل حمام سائیده ضماد کنند اگر
صلب باشد دال ماش سیاه پخته بعسل آمیخته گذارند یا مغز نان گرم گرم بندند اگر عفن باشد فراسیون پزانده ضماد نمایند بیخ نرگس مع شاخ پزانده گذارند جوز خوراند
و پوست او پزانده ضماد کنند و اگر طفل بود پودینه سائیده ضماد نمایند اگر در دمل رطوبت باشد مدام ببول آدم شویند و گفته اگر دمل خرد خرد بوند و گاه گاه ظاهر شوند
زال گوگرد و سبوس حنظل سائیده پزانده ضماد نمایند و گفته زاج یا زنگار سائیده بکسی مرهم آمیخته گذارند که مصفی و مدملست و اگر در زخم لحم زائد باشد آنرا سوخته ذرور کنند
و گفته عسل مصفی و به کننده و مانع عفونتست تو ماداران بسرکه یا بخمر پخته سائیده ضماد کنند اگر در جرح پوست نیاید برگ حماض پخته با آتش پیه خوک آمیخته مالند و گفته
و بادسوخته یا آب سوخته خورانند که مصفی و مدملست **قول دیسقوریدوس** نمک بعسل و زیت ضماد کنند منضج و محلل دمامیل و اگر بودینه کوهی و خمیر ضماد نمایند

منضج اورام بلغمی خصوص ورم بن گوش و در نسخه جای خمیر روغن گاو و در نسخه عسل ست حرف آب و نمک ضماد کنند منضج و منفجر **قول** اقراباذین خراجات که در موضع منفذ نبود
باید که با آهن شگافند گر بادویه **قول جالینوس** این دوا در انبات لحم عجیب است حتی که اگر عظم برهنه شده باشد بر آن هم گوشت می آرد قاقیا کندر ایرسا آرد کرسنه
زراوند طویل بحار اجزا جاوشیر دو باسات که داخل میکنند درین قیمیای مغسول **قول رازی** این دوا التیام میدهد نواسیر را و میرویاند لحم و ران انتهوت و شق
دو کنند بنه الو زنگار هر یک یک سحق کرده بکار برند تجربه رسیده **قول عسکری** اگر دمل عظیم عسر النضج باشد برگ خطمی شش درم تخمه سائیده در شش درم
مرهم که لارزو پیر در حنا بر نوشته و دو روی خردل کف دریا و غیره است آمیخته گرم گرم بندند که در سرعت نضج اسرع و کار یک ماه و در سه روز میکند **قول**
**جوان کورو** برگ سبز بابونه بر دمل بندند سه چهار ماه مرق مار نوشاند بیخ سوسن دیاره کرده بالای دمل گردانند که آب بر آید پس در موضع ورود تنو نهند
که خشک گردد صحت شود دست مرده بر دمل گردانند چون مرده دفن شود دمل نیز تحلیل یابد یا بناخن مرده دمل را خراشند که خون بر آید پس خرقه بخون آلوده
همراه مرده دفن کنند فوراً صحت شود **قول صاحب فسر** بر دمل اوقات اربعه دارد اول ابتدا یعنی شروع نزول ماده بکسی جا و درین وقت عمل
طبع بتحلیل میباشد و آثار تحلیل آنست که ورم و ضربان و الم لحظه بلحظه تسکین یابد و حرارت میل بسردی کند دوم تزاید یعنی ترقی هر لحظه و درین وقت عمل طبع بر نضج میبود
و آثار نضج آنست که ضربان و الم و حرارت افزاید سوم انتها یعنی ماده بالتمام مستقر شود و دمل از بزرگ شدن ماند درین وقت عمل طبع بتسلب میباشد و آثار
تسلب آنست که ورم صلب و متحجر گردد چهارم انحطاط یعنی ورم و الم رفع شود یا منفجر گردد و درین وقت عمل طبع بتعفن میباشد و آثار تعفن آنست که ورم سیاه
و عروق اطراف سبز گردند و گاهی چنان شود که بیمار متاذی نشود و اوقات اربعه بسهولت گذارند اما تحلیل از همه بهتر که باعث قوت است و بدترین همه تعفن که
موجب ضعف قوت غریزیست **بدانکه** از استعمال رادع گر ورم تحلیل شود و عارضه بظاهر نگردد نیک و اگر از عدم آن عوارض پیدا گردد خطیر بود
و تدبیر کلی درین باب استفراغست زیرا که مرض امتلائیست پس بملاحظه کمیت و کیفیت ماده و مزاج عضو نموده معالجه کنند زیرا که تدبیر دمل بزرگ دیگر و تدبیر
دمل خرد دیگر است همچنین چه دمل عصب و عضله و مثل آن بطریق مخصوصه هر یک تدبیر باید کرد **علاج** اول تنقیه ماده کنند پس تدبیر دمل پردازند چه تنقیه
سبب نماند سبب از خود دفع میگردد و اگر احیاناً ماده دیگر بران عضو ریزد بانک تدبیر رفع شود و در ابتدا بادویه رادع و محلل علاج پذیرد زیرا که ماده رقیق را
بداخل نماید و غلیظ را تحلیل رود اما درین تدابیر یک گونه صلابت از ماده غلیظ باقی میماند پس تنقیه ماده قرار یافته جمع گردید تدبیری بهتر از شگافتن نبود چرا که
ماده رقیق و غلیظ هر دو دفع میگردند اما دمل حار بادویه رادع و محلل زود اصلاح می یابد زیرا که رادع سرد و خشک است بسبب برودت منع نزول ماده مینماید و بجهت قبض
مسالک ماده و عروق را تنگ میسازد تا ماده از آن نفوذ ننماید و عضو را قوت میدهد تا ماده نازله را قبول نکند و از خود بهمان راهی که نزول کرده داخل بدن سازد
لیکن این عمل در ماده رقیق باید نه در غلیظ **بدانکه** در ماده صفراوی رادع سرد و تر و در دموی سرد و خشک و در سوداوی گرم و تر و در بلغمی رادع گرم و خشک
بکار برند و رادع سه گونه است خاص قوی ضعیف **قول** کوئید و درین ده نوع دمل که مذکور میشوند استعمال رادع مضر بلکه مهلک است و در سه نوع
اول رادع ضعیف باشد یا قوی مطلقاً جائز نیست اما در هفت نوع ما بقی وقت ضرورت استعمال رادع قوی جائز است اول دملی که در اوعیه منی باشد چرا که طبع
دائم ماده را از اعضای رئیسه را ازین مر دفع مینماید پس از استعمال رادع ماده باعضای رئیسه باز گردد و هلاک سازد دوم دمل سمی چه دفع این ماده در قعر تن واجب
هلاک است سوم دمل بحرانی زیرا که طبع دفع ماده مرض کرده رد آن خطیر است چهارم دملی که از ماده غلیظ باشد پس از رادع ماده رقیق بر گردد و غلیظ متحجر گشته حرارت

غریزی را سرد سازد و آن عضو بیجان شده سیاه و عفن گردد پنجم دبیلی که مادهٔ او با عضا منجذب شده یکی گردد چراکه مجال ردع نیست که از اعضا جدا سازد۔ ششم دبیلی که از ضربه پدید آید زیراکه از وصول برد حرارت غریزی منطفی شود و عضو ضعیف گردد ہفتم در دبیل امتلائی چه اگر بدن ممتلی بود قبول ماده نمیکند لیکن اگر کثرت ریزش ماده بسبب حرارت عضو را عفن گرداند اول فصد بتکرار نموده پس رادع بعمل آرند ہشتم دبیل که در بدن ضعیف باشد زیراکه طبع ضعیف نگاشتن ماده مرجوعه نتواند پس وصول ماده بعضو رئیس مہلکست نہم دبیلی که قریب عضو رئیس باشد چه ردع آن بطرف اعضای رئیسه مہلک بود دہم دبیل متالم که درین ہم ردع ماده ضرر دارد پس تسکین الم با دویه نرم و محلل کنند و گرد آن محافظ گذارند بدانکه در ابتدا رادع و محلل بکار برند تا زود صحت شود و در تزاید رادع دو جزء محلل یک جزو در انتہا رادع و محلل برابر و در انحطاط محلل صرف بکار برند و اگر در تحلیل رود و صلابت یا وجع یا براقی دارد ادویه منضجه بعمل آرند و ادویه رادع رقیق نگرم گذارند **قول جوالنس** محلل آنست که ماده غلیظ را بحرارت خفیف رقیق کرده تفتیح مسام نموده دفع کند پس معتدل مائل بنرمی رقیق الجوہر باید **بدانکه** محلل خاص گرم و خشک است بدرجه سوم عمل این وقتی نمایند که تحلیل قوی مطلوب باشد و نوعی محلل معتدل است لیکن در اورام غائر عمل نکنند مگر در ماده حاد و رقیق که زیر جلد در لحم باشد روغن بادام طبیخ برگ خطمی حلبه اذان الفار وغیره بر ورم گذارند و محافظ بلحظه نکشایند چراکه چون ادویه ملازم عضو باشد عمل خود بوجه احسن مینماید **ادویه محلله** برنجاسف اکلیل بودینه شبت کرفس تودری لبلاب سطوخودوس حاشا اذان الفار فستین وغیره **بذور محلله** بادیان حلبه کشنیز انیسون زیره تخم خطمی وغیره **اصول محلله** بیخ گاوزبان بیخ شانه دشتی ایرسا بیخ فاشرا شلیم وغیره **آرد محلله** آرد جو آرد باقلا آرد گندم آرد ترمس سبوس گندم مغز نان فندق وغیره **صموغ محلله** لادن قنه مومز و فا رطب اشق جاوشیر مقل وغیره **روغن محلله** روغن بادام روغن برنجاسف روغن شبت روغن خیری البین روغن مرزنجوش روغن ناردین روغن سداب روغن بہروزه روغن گندنا وغیره **مراہم محلله** مرہم سلیلوعا مرہم شنگرف مرہم دیاکیلا نو مرہم اوشی کردشو وغیره و قطعه اسرب نیز محلل ورم مقوی عضو افزاینده حرارت غریزیست **شحوم ملینه** پیه بط پیه مرغابی پیه ماکیان پیه کلیه گوسفند پیه گاو زہره گاو و شحم گوشت کشنه وغیره **قول جالینوس** مریض بر فرموده طبیب باند و بیدل نگردد چه تحلیل بدیر میشود ادویه باید که گرم و تر و معتدل و چسپنده بود تا سد مسام کند و حرارت غریزی و روح که در آن عضو است بخارج راه نیابد و طبع نضج ماده کرده دفع سازد پس مدد حرارت غریزی از خارج بدن برای نضج لازم زیراکه در بہار بسبب حرارت که در ہوا موجود است از خارج باعث استمداد حرارت غریزی شده خلط را بزودی اصلاح دہد خلاف زمستان که برد در جوہر ہوا امتزاج دارد و ضد حرارت غریزی است پس انچه تحقیق است سر آن را بپوشند و انچه تحلیل کردنیست سر آن وا دارند که بخار بخارج دفع میشده باشد **ادویه منضجه** برگ خطمی بیخ شانه حلبه آرد گندم مغز نان انجیر بعسل بریان خمیر ترش صفرت بیض زعفران برگ کرنب بیخ کدو پیه خوک رال جابک وغیره مفرد یا مرکب بکار برند و آرد گندم زعفران روغن آب پزانده گذارند **بدانکه** قوت طبع حسب حاجت خلط قوت ادویه را معطل کرده عمل خود میکند یعنی اگر نضج مطلوب باشد از ادویه محلل نضج و اگر تحلیل در کار بود از ادویه منضجه تحلیل نماید فرق در ادویه ملینه و منضجه آنست که ملینه گرم و تر در درجه اول اند و لزوجت ندارند چون شحوم و مقرباً منضجه قلیل الحرارت اند و لزوجت دارند چون برم خطمی بیخ شانه کتان **آثار حدوث ریم** ثقل عضو لرزه تب الم ضربان فراش صلابت نتو دبیل چون ریم گردد در ہمه عوارض خفت پدید آید و دبیل سفید و نرم گردد و بعضی منفجر شود و سبب حدوث حمی وقت شدن ریم آنست که بسبب غلیان ماده بخره بطریق شرائین بقلب رسند و آن را گرم سازند پس بجمیع اعضا منتشر شده تب آرند و موجب ظہور لرزه آنست که بسبب غلیان ماده که قریب بنضجست الم و لذع

در حجاب واو تار آن عضو هم رسد و ازانکه ذی حس اند و بعصب اتصال دارند با عصاب و عضلات نیز المی رسد پس طبع جهت دفع شی موذی بحرکت آید
و باعث لرزه گردد **فائده** وقتیکه ریم طیار شود بشگافند بغیر درنگ چه از توقف ریم بعصب و عضله و عظم آن عضو را عفن سازد یا بتجرد ریم منتشر شده
باعث غشی گردد یا عضو ضعیف شود و بسبب ضعف قبول فضله اعضای قریبه نماید چنانچه طبع خون را برای غذای آن عضو فرستد چون دران رسد
بسبب ضعفی آن غذا نگردد و مستحیل بریم شود پس عضو ضعیف لاغر ماند مگر توقف ریم در دمل خرد قریبه جلد چندان خطر ندارد **انتباه** همین که دمل قدری ریم کند
بشگافند در دمل بحرانی و دملی که بر بندگاه یا بر حجابی که محتوی بر عظم است یا بر عصب یا بر سینه و معده و مجری بول و میان انثیین و مقعد حادث شود پیش از نضج
اگر ضرور باشد شگافند و نیز در دمل بزرگ و در وقتیکه قوت مریض ضعیف بود و بدانند که فرصت نضج نخواهد داد و احتمال فساد عضو بسبب جوش ها و باشد شگافند
و انتظار نضج نبرند و در شق دمل هفت شرط است اول موضعی را که در وی ریم جمع و مستقر است بشگافند دوم طرف پائین شق کنند سوم در مواضع عضلی بطول
شگافند چهارم حد المقدور موافقت عروق و عصب نمایند پنجم در دمل بزرگ وقت همه ریم بر آرند ششم در هر موضعی که الم کمتر باشد شگافند هفتم بعد شگافتن علاج
مثل جراحت نمایند **بدانکه** اگر دمل قریب جلد و عصب بود و از ماده حاد باشد و نضج یافته به نشتر بشگافند و اگر از ماده سرد یا عفن بود یا دانند که خون کثیر
خواهد رفت یا کشاده داشتن دهن جرح چند روز برای تنقیه ماده مطلوب باشد یا ماده غلیظ یا بی قوی باشد به آهن گرم بشگافند و اگر دانند که این جرح موجب اذیت
و ماده هم قرار واقعی مستخرج نخواهد شد بسبب ضیق منفذ یا مریض بکشودن از نیشتر رضا نمید به آن وقت با ضمد منفجر بشگافند اگر از ضماد بشگافتن آن موضع سیاه گردد
به نشتر شق کنند و برای دفع حرقت سرکه شسته به بیاض بیض آمیخته گذارند و افتتاح دمل بقوت طبع بهتر از کشادن بآلت است چرا که از کشادن بآله وجع پیدا آید
و خطر قطع عصب و عروق و شرائین باشد و از کشادن دمل خام ماده باقی که حاد است آن موضع را اخضر سیاه زد یا حسب ما کشاده نشود پس ریم حسب المطلوب
بر نیاید و ته دو ابانتها رسد و تا که جرح از همه طرف پاک نگردد و ریم که در گو جمع است بالتمام بر نیاید و آن گو از لحم صالح پر نگردد التیام جرح ممکن نیست **فائده**
در دمل طبعی و سوداوی وجع کمتر و در دموی و صفراوی درد بیشتر میباشد و باعث الم دو چیز است یکی تفرق اتصال که بغتة در عضو الم شود دوم سوء مزاج
و معنی الم آنست که معلوم کند چیزی که ضد طبع است و نیز از الحاق شی مغلظه که باعث تبدیل مزاج عضو گردد از حرارت باشد یا از برودت **بدانکه** اگر دمل از کثرت
خون و قلت صفرا باشد آماس قوی و ممتد بود و در عکس آن وجع و حرقت و تب قوی باشد و کسی را که هر سال دمل پدید آید سهل دهند که منجر بفساد دیگر نشود
**فائده** چون دمل آغاز کند زردچوب بروغن کنجد سوده گذارند حرف خردل بآب سائیده بندند مقل کنجد سیاه سائیده ضماد کنند تا نضج یافته بشگافند
اگر بهر بار بر تراود و شق کرده خرقه نمک سنگ آلوده نهند و برگ نیب پخته بندند فراهم کیاگر تواند صابون یا توم بندند چون سر کند عسل متواتر چکانند پس نیب خام
بندند تا پاک شود و بعده نیب بر دغن گاو پرانده بندند که مندمل است و ضماد محلل ضماد منضج مرهم خمیر حسب حاجت بکار برند و گفته اگر دمل یحیی باشد که ریاح غلیظه در
پوست یا عضله پر شود و بدان سبب انتفاخ مثل دمل پدید آید و گاهی در معده و امعا افتد کبر و براقی ورم احساس ریح بغمز احس خود ضربان لیس بسبب بان
دانند که ریح است و چون بشگافند صدا مانند وزیدن باد بگوش رسد و گاهی الم سخت دهد **علاج** فصد کنند و تنقیه مثل او دیا نمایند حقنه کا سر ریح چون کمون بابا
بادیان ختائی کرویا تخم شبت بو مادران اکلیل در آب پخته صاف کرده روغن سداب روغن شبت عسل هر یک ده دارنس روغن جنبی و بنو چهار درم آمیخته حقنه کنند
و بنجواب روند و بعد تنقیه بر صبح دیا ر و ما تنکو و زادو میل کنند و مشمع بادیان انفع اگر الم باشد به روغن گل روغن بر نجاسف روغن شبت پیه مرغ تدهین کنند مغز نان دم

و دخمر بزانده قدری روغن بو مادران روغن شبت آمیخته بکار برند و تفتیکه الم تسکین یابد روغن بو مادران بدروی خمر آمیخته خرقه آلوده نهند اول مرزنجوش
کمون برنجاسف نمک اکلیل زیتون برنج سائیده مع بسته بر دمل بندند بعده خمر ابیض انگوری آب ممات منظور یون تیق حلبه بادیان کرویا اسطوخودوس
تخم شبت بو مادران سبوس گندم عسل بزانده انکباب کنند زبل بزجیا اونس زبل حمام آرد عدس آرد ذرت هر یک دو اونس بو مادران اکلیل تخم شبت هر یک
دو اونس سائیده با آب اشنار رو و دخمر بزانده روغن شبت آمیخته ضماد کنند اگر محلل زیاده منظور باشد کمون بادیان کرویا افزایند و دو خمر نیم رطل زبل بزجیا دو اونس
بو مادران اونس سبوس گندم سه اونس لبلبنج شانه مرزنجوش بو مادران بزانده ضماد کنند محلل انیسون بادیان برگ گولر یا افسنتین کمون در آب اشنار و خمر
پخته اسفنج یا خرقه آلوده بر ورم گذارند خرقه با آب اشنار ترکرده انکباب نموده بروغن نار یا بروغن سداب یا بروغن سوسن یا بروغن قسط یا بروغن سنبل
تدهین کنند قدرت نمک هر یک رطل مرزنجوش حاشا کمون هر یک دو اونس گلنار برگ گولر هر یک مشتی سائیده بر سفال بریان کرده و مع بسته خمر گرم پاشیده بر ورم
نهند چون سرد شود دیگر گذارند و در نسخه جای برگ گولر افسنتین و جای ذرت آرد جو نوشته زبل بقر زبل بز زبل حمام کمون سداب بادیان گلنار سائیده
بخمر بزانده ضماد کنند اگر الم مفرط باشد اول تسکین الم کرده روغن بهروزه یا روغن سنبل یا روغن سداب اند مغز نان بروغن حنظل آمیخته نیم گرم ضماد کنند اگر ورم فرمن بود
دسوخ دیوار حمام یا دو دلبلبنج آهک آمیخته ضماد کنند اگر الم نرود و دروست باشد فتیله بو اول از بن او پیچیده به نشتر شگافند یا آهن داغ دهند و گل ارمنی بدهن بیرون
آمیخته طلا کنند و فتیله آلوده گذارند و گفته قسمیست از دمل که دمل بائی گویند و آن در سن تعظیم الراس گفته شود **قول ڈاکٹر** قسمیست از دمل که در عنق بهم دو
پدید آید و در ابتدا و رم بشکل سلعات شود بعده جمع و حرقت آرد و شبکه ها مثل اسفنج ظاهر گردند فیفال زده ضماد مغز فلوس نیم گرم کرده گذارند و تفتیکه بشکل ورم
مبدل شود بر شبکه ها ضماد نان نهند اگر لحم فاسد گردد قطع کنند تا که سرخ ظاهر شود پس مرهم رتن جوت گذارند دال ماش مقشر نان گندم نخود با آب مطبوخ نوشند
و دمل حبه و صنع خطیر نیست منفجر شده به بیگردد اگر نشگافد به نشتر شگافته بمرهم مندمل سازند **ضماد مغز فلوس** مغز فلوس شش عدد سنبل هر یک سه لوله
ریوند اشق هر یک یکنیم با آب عنب الثعلب بسایند **ضماد نان** مغز نان دو اونس بشیر نیم ترکرده فشرده حل نموده دم الاخوین زعفران انزروت افیون هر یک
یکنیم درم عسل دوازده درم صعتر بیض سه عدد آمیخته بر خرقه کشیده گذارند **مرهم رتن جوت** روغن گل نیم رطل گرم کرده رتن جوت شش درم اندازند
چون روغن سرخ گردد موم شش درم ریزند بعده توتیای سبز یک سرخ روغن زیتون سه درم آمیزند و گفته اگر دمل بزنبخ پدید آید مرهم زنگار یا مرهم منضج نهند
چون بار ور آید مرهم سیاه گذارند اگر صلابت بود اول برگ نیب برگ جیت نمک سائیده بندند تا نضج یابد پس مرهم مذکور گذارند **مرهم سیاه** روغن سرشف
ربع رطل سرنج دوازده درم در کراهی کرده بر آتش نهند و بچوب نیب حرکت دو باشند تا بقوام آید و گفته قسمیست از دمل که سه چهار اصبع بالاتر از سینه
پدید آید و در ابتدا امثال داغ بود پس افزوده مثل کوزه گردد باید که چون نجته شود شگافته برگ نیب بندند بعده مرهم صابون نهند اگر ریم سفید آید دو به گردد
و اگر سفید مائل بسرخی آید در مرهم مذکور سفیداج مرداسنگ هر یک درم افزایند بدانکه اگر دمل مذکور مائل بجیب باشد محللات نگذارند که خطر دارد **مرهم
صابون** صابون ولایتی ربع درم رال سفید شش درم توتیای سبز یک سرخ روغن گاو دو اونس سائیده آمیخته چند بار بآب شویند **مرهم زنگار**
زنگار یک عسل سرکه هر یک دو و در نسخه زنگار دو عسل سه سرکه هفت بر آتش قوام نرم کنند و گفته قسمیست از دمل که در شدی پدید آید در ابتدا دانه زرد قدر
عدس ظاهر شود و زیر او عقدی قدر نخود بود پس در پیر ضعیف در عرصه هفت هشت ماه و در جوان قوی در یکدو سال قدر انبه گردد چون بدین حد رسد

و هیچ درم محی آرد باید که برگ نیب برگ تمکنشت برگ موره جوشانده انکباب دهند و برگها بندند اگر تحلیل نشود بطبیخ برگ شبت انکباب نموده برگها بندند اگر باهم
نفع نه بدهند ضماد اشق گرم نموده نهند و فتیله اندکی نفع پدید آید فصد کنند مسهل دهند اگر نفع نشود ضماد خبه نهند مردارسنگ سورنجان تلخ عنب الثعلب گل ارمنی
برابر سائیده ضماد نمایند اگر سود نه دهد بر جائیکه نرم باشد برگ جیت برگ نیب نمک سائیده بندند و گرد بش ضماد ندکور نهند اگر بشگافد فبها والا گرده قدر
دل از ضماد یارچه بریده گذارند چون منفجر شود برگ جیت نمک وغیره بندند اگر صلابت باقیماند مرهم مناسب نهند اگر لحم فاسد پدید آید مرهم زنگار گذارند
تا صاف سازد **بدانکه** اگر زخم سرخ وریم غلیظ مائل بزردی باشد نیکست وعکس آن بد **ضماد اشق** اشق کتان بنفشه سورنجان تلخ هریک نیم تخم
خطمی تخم خبازی گل خطمی هریک یک مغز فلوس و روبسایند **ضماد خبه** خبه هیچ سورنجان کندر هریک یک باب کاسنی بسایند **ضماد یارچه** زرنیخ سرخ
صمغ عربی صابون لاجی تعل برابر آب سائیده برخرقه کشیده خشک کرده دارند برای خنازیر و دمل انفع وگفته اگر در ثدی مرضعه باشد ضماد نان یا ضماد
سپیده گذارند اگر منفجر شود فبها والا مرهم توتیای هارونی نهند اگر نشگافد به نشتر شگافند لیکن تا که از خود منفجر گردد بهتر اگر از خود منفجر نشود و یا دهن بالا باشد و ریم
بعسر بر آید باید که از زیر به نشتر شگافند یا رفاده بندند تا ماده بالتمام بر آید و نوشانیدن شیر موقوف نسازند و فتیله صاف گردد مرهم **نوفل** گذارند و دمل که بر سینه برابر
غضروف خنجری و دمل که بالا تر از آن پدید آید تدبیرش بدستور تدبیر دمل ثدی کنند و در دمل غضروف خنجری اگر فتیله سوی زیر رود بدهست و دمل خانه تهیگاه
بدستور دمل ثدی تفجیر و انفجار و تصفیه کرده روغن کنجد برگ نیب هریک دو رطل در ظرف مسی سوخته برگها دور نموده لک زرد چوب هریک ربع رطل اندازند چون
قریب بسوختن رسد روغن صاف گرفته طلا کنند اگر درین سوا پدید آید نگردد **مرهم نوفل** مجرب است یک موم زرد سه گداخته نوفل نیم سوخته کرده سفید نیم سوخته
سنج اسفیداج هریک یکنیم آمیخته فرو گرفته مل کنند چون سرد گردد زریق یکنیم آمیزند وگفته اگر دمل برکتف و عضد پدید آید با دویه یا باآله شگافته مرهم توتیای هارونی
گذارند و تا که از خود منفجر شود بهتر پس اگر جرح به شود و قبحی ماند بار شگافته مرهم مذکور گذارند چون انصلاح آید مرهم مجفف نهند و برای دمل آرنج مرهم مرقشیشا مفید
**مرهم مجفف** روغن گاو هیزده موم زرد اسفیداج سرخ خاکستر رصاص هریک یکنیم رال سفید کته سفید هریک نیم طیار کنند **مرهم مرقشیشا** روغن کنجد
نیم رطل موم سفید شش درم گداخته مرقشیشا توتیای سبز زنگار بریان هریک نیم درم مصطگی قنه هریک یکنیم درم زنگار کندر هریک سه درم نوشادر مردارسنگ
هریک چهار اسکره بلو سنگجراحت دو نیم اسکره بلو آمیخته قوام کنند وگفته اگر دمل در اصابع دست و یا پدید آید پس اگر لحم فاسد بود با کارد یا به تیزاب قطع کرده مرهم
مجفف گذارند وگفته اگر دمل در کف دست پدید آید انتظار منفجر شدن نبرند بلکه باآله بشگافند الا اصابع متشنج گردند و بعد انفجار به تصفیه و اندمال پردازند و اگر
اصابع کشیده شوند زبل میش در آب پخته انکباب دهند و شیر میش با خمرتند مالش نمایند **بدانکه** اگر ماده جمری باشد اصابع بیفتند و زخم اگرچه بتدابیر به گردد اما
یا ازکار برود وگفته اگر دمل بر ران ذی پدید آید بطبیخ برگ نیب برگ بکاین برگ برنا برگ جیت برگ مکوی انکباب کرده برگها بندند تا هفته یا برگ نیب برگ توت
لبسل ابیض نمک شور سائیده گرم کرده ضماد کنند چون خوب پخته شده بشگافند تا هم به نشتر جا بجا پاره نمایند که ماده بخوبی بر آید و بطرف بر از رجوع نماید پس مرهم خروع گذارند
و اگر ریم بر نیاید برگ و تخم شاهتره صندل سفید منڈی گاوزبان گل بنفشه گل خطمی اصل سوس هریک یکنیم درم شب ترکرده صبح صاف نموده نشاسته طباشیر
زهر مهره دم الاخوین هریک یکدرم سرداره نموده نوشانند و گروا و برگ و تخم شاهتره برگ چرایته صندلین هریک سه جدوار یکنیم سائیده گرم کرده ضماد سازند
**مرهم خروع** روغن کنجد رطل موم شش درم گداخته آب برگ خروع دوازده درم انداخته چون خشک شود مردارسنگ یکنیم درم توتیای سبز نیم اسکره بلو

آمیختہ توام کنند وگفتہ اگر دمل بر بندگاہ شانہ برآید پس اگر از خود شگافتہ بہتر الا بہ نشتر شگافتہ مرہم زیرہ سفید گذارند **مرہم زیرہ سفید** روغن گاو بست یک
موم سفید شش گداختہ سرنج شش شنگرف سنگجراحت زیرہ سفید کتہ سفید فلفل زاج فوفل کہنہ ہر یک سہ توتیای سبز ربع سائیدہ آمیختہ توام کنند وگفتہ اگر دمل
در پشت پدید آید بدستور دمل سینہ تدبیرش کنند ضماد کوکنار گذارند **ضماد کوکنار** کوکنار سوختہ سہ درم توتیای سبز سوختہ دو نیم سکر و بلو بعسل آمیزند و
گفتہ اگر دمل بر سرین پدید آید مرہم سرنج نہند یا آل سفید مسحوق سہ درم روغن کنجد دوازدہ درم آمیختہ بآب دریا شویند چون خوب سفید گردد کتہ سفید
درم توتیای سبز نیم درم ریگمور دو نیم سکر و بلو آمیختہ بکار برند **مرہم سرنج** روغن کنجد دہ اونس گرم کردہ صابون ولایتی نہ درم اسفیداج سرنج ہر یک
شش درم آمیختہ توام کنند وگفتہ اگر دمل پیش یا پس ران پدید آید آن را گھمبیر گویند اول عقدی پدید آید و بعد ہفت ماہ ظاہر شود باید کہ شق کردہ لحم فاسد را
قطع نمایند کہ قدر چہار اصبع عمیق گردد پس نمک شکر سفید زاج برگ نیب بندند تا ہفتہ بعدہ رال سفید شش درم توتیای سبز یک سرخ روغن گاو ہیزدہ درم
آمیختہ صابون ربع درم آمیزند پس بآب دریا یا آب باران یا آب برف شویند و بکار برند وگفتہ قسمی است از دمل کہ در بندگاہ زانو پدید آید و در ابتدا بشور
زرد ظاہر شود چون منفجر شود رطوبت و ہر جا کہ رسد زخم آرد و آخر ناسور گردد و باید کہ دہن جراحت بہ تیزاب فراخ کردہ غددی کہ در ان باشد برآوردہ در عمق مرہم رتن جوت
گذارند اگر نفع نشود ریون یک نیم کند رسہ روغن کنجد شش در کراہی حل کنند کہ مثل مرہم گردد بکار برند اگر سود ندہد دست از علاج باز دارند کہ کمتر بہ گردد وگفتہ اگر دمل
در ساق و پشت پا پدید آید باسلیق زنند مغز فلوس شش بابونہ گل خطمی عنب الثعلب گل ارمنی ہر یک سہ مورد سورنجان ہر یک یک نیم جدوار یک افیون نیم آب
سائیدہ ضماد نمودہ برگ خروع بندند اگر تحلیل نشود و بسرخی گراید ضماد نان گذارند چون بشگافد و زیر دہن نرم باشد بہ نشتر شگافند و اگر صلب بود نرم کردہ نشتر زنند
بعدہ مرہم کہ در گھمبیر گذشت گذارند و قسمی است کہ مانند آبلہ بر ساق پدید آید و زیر آبلہ قدر دو اصبع مادہ باشد پس وقتیکہ آبلہ منفجر شود و مادہ بر آید یا بنشتر آن
شگافتہ برگ نیب نمک بندند بعدہ مرہم شلجم گذارند **مرہم شلجم** روغن کنجد نیم رطل گرم کردہ شلجم سفید برگ نیب سائیدہ قرص بستہ ہر یک شش درم بلادر آواز افی
ہر یک دو عدد اندازند چون بسوزند دور کردہ سرنج دو اونس انداختہ بآتش نرم قوام کنند و قسمی است کہ تا شش اصبع فروتر از ساق پدید آید و در عرصہ نضج یابد بیک د
سال منفجر گردد مرہم زیرہ سفید نہند ضماد یا رچہ گذارند اگر پختہ شود قند دو اونس صابون یک نیم درم آمیختہ زنگار توتیای سبز تنکار خام دار چوبہ ہر یک دو نیم سکر و بلو
سائیدہ آمیختہ بآب شستہ بکار برند و دمل کعب و کف پا را بہمین وجہ علاج کنند اما در تدبیر دمل کعب درنگ نکنند الا عظم از زخم برآید و در سالہا بہ گردد
**ذکر چند ضمادہ کہ برای دمل مفید اند** برگ گل سرخ بگلاب سائیدہ گرم کردہ ضماد کنند و برگ تنبول گرم نمودہ بندند چون پختہ شود شگافتہ
مندمل سازند صمغ عربی اقاقیا قنبیل برابر سائیدہ پختہ ضماد کردہ برگ تنبول بندند مغز تخم ہلیلہ کتان خردل برابر سائیدہ ضماد نمایند یا برگ کلم سبز بعسل
سائیدہ یا حلبہ کتان خطمی خبازی عنب الثعلب گل خطمی اکلیل الملک کنجد بشیر گاو پختہ یا زبل حمام بار دجو آمیختہ یا مغز حب قطن بآب پختہ یا عنب الثعلب تنہا یا مع
مغز نان سائیدہ یا آرد انجبار زرد چوب ترفہ ببول گاو پختہ یا شیل سبز بزر کتان آمیختہ یا اسپغول بآب ہر آمیختہ یا لودینہ بآب دجو آمیختہ یا نمک تخم گندم آمیختہ
یا دار ہلد یا تنہ یا برگ ببول یا برگ بکاین یا گل بکاین یا زبل گوسفند یا برگ خطمی یا برگ مورد ضماد کنند **دیگر** برگ کنار سائیدہ بندند مزلیہ بیم **دیگر** بعسل نرگس
دو پارہ کردہ بر تابہ گرم نمودہ یا حب الغراب گرم کردہ یا بہوج پتر بندند **دیگر** ضفدع خرد بندند و دفع شود **دیگر** بیاض بیض بر برگ پان طلا کردہ گرم
نمودہ بندند **دیگر** پوست نبات العسیر تراشیدہ عروق العسیر پاشیدہ بندند اگر تنکار افزایند بہتر **دیگر** پتھر کاجی بآب سودہ یا آلو بسرکہ سودہ یا بیخ

چونکائی سوده یا حنا نیل سوده یا زنجبیل به آب سوده یا پلاس یا پره یا آهنیک طلا کنند دیگر اقاقیا ملعبه بسل ضماد کنند محلل دیگر سرطان بحری بسرکه طلا نمایند محلل دیگر
برگ مندار نار بقدری نمک کوفته گرم کرده یا چوب تو توم گرم نموده کماد نمایند مزیل صلابت دیگر برگ پنبه نرم گرم نموده بندند مزیل ورم هم دیگر بادنجان آتشی گرم کرده
انمکی زعفران یا جیری با عسل آمیخته بندند محلل صلابت و ورم بلغمی و دل دیگر آب دود هی شویند مزیل وجع دیگر بیخ گلوند و تخم ترب سائیده ضماد کنند سوز مزیله
وجع دیگر گولیسر زرد چوب قردمانا نمک هر سه سائیده کماد کنند مزیل ورم و دل بلغمی ریحی دیگر تخم سهابره سوده طلا کنند برای موی نافع دیگر مغز حب الخروع
بشیر گاو یا بشیر بز پخته جوزبوا آمیخته ضماد کنند مزیل ورم و صلابت دیگر اول لعب الثعلب کماد کرده کسکسیره ضماد کنند مزیل ورم چهره دیگر گولیسر کمون هر یک
یک زنجبیل نیم رطل برنش بسل و سرکه ضماد کرده برگ خروع بندند مزیل ورم و وجع مفاصل و صلابت ریحی دیگر زنجبیل کماد کرده وافیون فقط یا افیون و توم
بسابه ضماد کنند مزیل صلابت هر جا دیگر ماش برانده با دوی محلل آمیخته ضماد کنند و برگ شره یا برگ دهاک بندند مزیل ورم و صلابت دیگر مغز قردمانا ضماد کنند
مزیل ورم گلو اگر خواهند بسکسیره افزایند دیگر انگزد روز یکشنبه طلا کنند به عمر دمل نشود دیگر مدولد دو نمک ارمنی یک بسرکه طلا کنند محلل صلابت و غدد
دیگر نانخواه بسل یا تخم انجره یا کنجد یا شلغم پخته ضماد کنند محلل ورم دیگر مغز خروع ضماد کنند مزیل ورم بلغمی دیگر روغن خروع بمالند محلل صلابت دیگر اسپغول
بروغن گل و سرکه ضماد کنند محلل ورم صلب دیگر کتان ضماد کنند محلل ورم صلب دیگر برگ ار هر گرم کرده بندند مزیل ورم دیگر برگ پیلو کوفته ببول گاو در ظرف
گلی جوشانده طلا نموده سه ساعت در آفتاب نشینند بدستور سه روز مزیل ورم همه اندام دیگر پیاز اسد بخور کنند دیگر بطیخ خنگشت اکباب کنند دیگر کهربا خورد
وانداز او امراض بانند دیگر غنچه انار بعت عدد از درخت بدهن جدا کرده بلع کنند تا یکسال از دمل ایمن باشند دیگر مغز درخت ذرت چهار عدد سوخته انفخ
سه دانه فلفل دوازده عدد آرد گندم اونس بیضه مرغ عدد سرشته حب بسته بر ما دیخته شش حصه نموده یک حصه صبح تبغاریق یک روز شروع ماه دهند دیگر
گولیسر دو مثقال قردمانا دو درم فلفل درم ترکرده صبح نوشند چهارده روز غذا دال بغیر نمک دیگر تخم شبت بروغن بریان کرده خورند مزیله باد دیگر
قصب الذریره زنجبیل سائیده بر ورم ضماد کنند دیگر مقل صابون سائیده گذارند محلل یا منضج دیگر لسان العصافیر با آب برگ گشنیز طلا کنند محلل ورم صلب
دیگر در ابتدا و تزاید و انتها و بعد انفجار النفع اسگند با آب باریک سوده مثل مرهم کرده دارند چون آب خشک شود بدیگر آب تر نمایند هر چند که در آب تر مانند نفع
زیاده و بدلیس طلا نموده باشند دیگر مقل صبر و ارجو به سائیده آب لیمو آمیخته بر آتش نرم مثل سرشیم کرده طلا سازند محلل ورم دیگر نانخواه سحوق به آب لیمو پخته
نیم گرم بر ورم گذارند محلل دیگر پندال نیم رطل آب رطل جوشانند ازان کی نوشند و باقی را بر اندام بمالند **نوع هشتم در دبیله** ورمیست بزرگتر از دمل لون آن
همرنگ جلد درد و وجع نکند مگر بسبب عفونت یا از استعمال ادویه ذی حدت و در اکثر مستدیر باشد و بعضی از صبیح نیک متغیر گردد و بسبب غلظ ماده و ماده که از وی آید
مختلف الالوان و القوام میباشد چون گل سیاه و دردی زیت و زنگال و زرنیخ و گچ و ریزه ناخن و موی و ریزه سفال و سنگ و دیگ و چوب و مانند آن گاهی نتن شدید
یا بی نتن و عامست که در ظاهر تن باشد یا در باطن آن و بعضی گویند که دبیله دو کیسه دار دیکی مملو تر از آب منتن و دوی بر ماده غریبه مذکوره **قول مغنی** دبیله
با ورم و بلا ورم میباشد آنچه بلا ورم بود سبب او یا ضعف هضم یا کثرت اکل یا اکل اغذیه غلیظه یا ضعف معده و جگر یا غم و هم و فکر رطوبت که در معده ضعیف
و سرد میباشند پس رطوبت غلیظ لزج در عضوی جمع میشود و باعث این میگردد **قول رازی** باید که در علاج دبیله رعایت قوت کنی که ابدان تنقیه میشود و
موں میباشند از غشی و گفته شخصی دبیله عظیمه داشت علاج کردم برابطه و نهادم بر وی اشیای منفجره چون بورق و مانند آن صحت یافت علاج بعد تنقیه ماده

وتلطیف تدبیر برای نضج وتلیین ماده دهن ورد روغن زیتون یا ایل پیه بقر ضماد کنند اگر لعاب حلبه لعاب کتان با آن افزایند بهتر و مرهم داخلیون مفید و بعد حصول
نضج وتلیین بشگافند و ماده بدفعات برآرند چه اگر یکبار برآرند غشی آرد و بعد خروج ماده پنبه کهنه در وی پر کنند تا چرک مابقی را بچیند پس بمراهم مندمله مندمل
سازند **بدانکه** نوعیست از دبیله که آن را عکوسه گویند و ماده او در عمق عضو جمع میشود و از جلد دور تر میشود و اثر نضج ظاهر نمیگردد و چون بشگافند غیر از
خون هیچ نمی برآید اما اگر شگاف عمیق کنند که تا عظم رسد آن وقت ماده مذکوره می برآید و این دبیله اکثر قاتل میباشد تدبیرش همانست که گفته شد مگر در نضج وتلیین
افزایند زیرا که ماده شدید الغور است و پس از حصول یقین نضج به نیشتر تا بعظم بشگافند تا ماده که در غور است برآید **فائده** دبیله که در اعضای باطن افتد تکلم
هر یک در محلش ذکر یافت و اگر در احشا باشد تدبیر کلی تحلیل و تلطیف است و هر چه دافع باد باشد چون شرودیطوس تریاق کبیر تریاق افاعی خورانند و هر چه مسکن
و مقلل وجع باشد چون تخم مرو تخم خبازی تخم خطمی کتیرا برابر سائیده بروغن بادام چرب کرده دو درم صبح شام بآب طرخشقوق دهند و اگر حمی نباشد بدو قاشق
شیر خر دهند و اگر خواهند که زود بشگافد صبر دو دانگ زعفران دانگی هر روز بگلاب یا بشراب دهند و چون بشگافد اول در تنقیه کوشند بمدرات یا بملینات
و بعد تنقیه باندمال پردازند چنانچه در دبیله معده و کبد گفته شد **قول صاحب قبر** سبب او ظاهری و باطنیست ظاهری آنست که ورم گرم شده ریم کند
و از غفلت نشگافتن ریم لحم نواحی را تباه سازد و دو کیسه افگند و ریم زرد آب و درد و می ماده غریبه اگر نزدیک اعضای رئیسه بود بد باشد **علاج** بشگافند اگر
مثل پیه برآید پنبه کهنه هر روز پر کنند اگر مثل عسل برآید پنبه بسرکه ترکرده گذارند و اگر نقط مثل روغن برآید پنبه بآب نمک آلوده نهند به گرد و باطنی آنست که
رطوبتی در موضعی جمع شود و از اندک حرارت عفن گشته متقیح شود و ریم خالص برآید مگر مثل دوشاب و ماده غریبه **علاج** آنچه در پوست بیرون پیدا آید بشگافته
همه ماده برآرند اگر بدبو سیاه کاری برآید ادویه حاد چون شنجار یک زنگار سائیده پنبه کهنه آلوده نهند اگر عسل افزایند بهتر و فتیله از لحم عفنه پاک شود تا سه روز
نیب خام سائیده بندند بعده روغن گاو گدازند پس نیب پخته بندند و هر روز مغز فلوس بآب حل کرده نهار دهند روغن خروع سه درم عسل نه درم بآب
حل نموده نوشند اگر سا برانده خرمند خمر ابیض رقیق نوشند اگر درون سر کند مرکی گل ارمنی هر یکده درم صمغ عربی کتیرا نشاسته مغز تخم خربزه هر یک
سه درم سائیده اسپغول پنج درم آمیخته سه درم بآب نیمگرم واندکی روغن گل صبح شام دهند اگر ورم در اسافل بود لعاب حلبه لعاب کتان کتیرا صمغ عربی
صفرت بیض دهن ورد آمیخته حقنه نمایند و تدبیر قروح مثانه و امعا و معده نمایند **نوع نهم در خراج** عبارت از هر ورمیست که میل بجمع ریم کند و نزد بعضی
ورم گرمست که رو بجمع نهد و نزد بعضی کنایت از ورم گرم بزرگ حجم است که در داخل او موضعی باشد که ماده در وی ریزد و ریم گردد **بدانکه** حدوث خراج از
ماده غلیظ است که طبع بعضوی دفع کند و آن بسبب غلظت در پوست و گوشت نافذ نگردد و همچنان در فضای عضو بماند و آنچه در نواحی او بود آن را عفن سازد
چون پخته شود پوست را متآکل ساخته منفجر گردد پس وقتیکه وجع اشتداد کند و تمدد پدید آید آثار جمع مده بود و چون وجع ساکن شود و ورم نرم گردد دلیل
نضج مده باشد **قول جالینوس** اگر خراج عظیم بود و ضربان شدید توقع ندارند که فرو نشیند مگر جمع شده پس باید که ترک استعمال مبردات کنند و منضجات
گذارند و چون وجع والتهاب ساکن شود محللات که تسخین ننمایند بکار برند و اگر غفلت رود درین خوفست که عضو سیاه گردد یا ورم صلب شود **علاج**
در ابتدا فصد کنند مسهل دهند و آنجا که در اطراف بود دوازقی مانعی نباشد تقی بهتر از مسهل بود و چون ماده میل بجمع نماید بنفشه خطمی کتان انجیر علک خمیر مایه
ضماد کنند و بعد نضج اگر از خود نشگافد بسرعت بشگافند تا ماده برآید و وتر و اعصاب و عضله از فساد ایمن ماند **طریق شگاف خراج و دیگر اورام**

تاکه ورم پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست که زیرتر و بلندتر و پایین‌تر باشد و نفع شگافتن موضع ورم آنست که شگافتن آسان‌تر بود
الم کمتر دهد و زود التیام پذیرد و فایده بلندتر آنست که بلندی موضع ورم آثار آن باشد که طبع ماده را ازین محل دفع کردن میخواهد و مالک امر جمیع امور موقت بست
و سود پایین‌تر آنکه مده بنفسه بغیر اِمالَه و فشردن تمامه بیرون آید پس باید که شق در طول بدن کنند تا لیفات بریده نگردند خلاف ابطواریه و مارق الراس که در مراق
بطن باشد شق در طول بدن نکنند بلکه بتبع اسره در عرض بدن نمایند خلاف جبهه که اگرچه ذی اسره است اما شگافتن آن بتبع اسره نباید کرد بلکه بطول بدن باید کرد
و هرگاه ورم بگشاید و ماده کثیر بود بیکدفعه بر آرند تا ضعف نیفتد و بعد اخراج ریم تمامه به پنبه کهنه پاک کنند تا هیچ چرک نماند پس باندمال کوشند مرهم کافور
اسفیداج توتیا گلنار عفص دم الاخوین اقدوت سازند سریع الاندمال است **نوع دهم در او ذیما** وییست نرم سفید بی وجع و بغیر حرارت تا ماوی ستان و ثقل
میباشد بفشار اصبع منغمز شود و اثر غمز تا دیر ماند و گاهی وجع خفیف نیز باشد و سبب او فساد مزاج یا غلبه بلغمست **علاج** اگر بسبب فساد مزاج بود اول اصلاح مزاج نمایند
بعده روغن گل یا روغن کنجد و نمک و سرکه مالند و اگر بعد سکون تپ‌های طویله یا در ایام دیده شود و ورق قدری نخل خمر و دهن ورد و گلاب آب مورد آمیخته خرقه را بآن
آلوده بندند و بعضا بند تخفیف یا گل ارمنی بسرکه طلا نمایند تلطیف تدبیر کنند و از تخمه و اکثار آب پرهیز نمایند و موضع عضو در آب ملح و آب کبریتی و آب بورقی و آب
شبی انقع اگر بسبب غلبه بلغم باشد بیاض بول و دیگر آثار بلغم پیدا باشد اول منضج دهند پس بحب ایارج یا بحب یوند و غیره تنقیه نمایند گلقند سکنجبین عسلی سکنجبین
بزوری با آب کاسنی آب بادیان با ارامسول مفید کبک عصافیر نخود آب خورند و از مبردات و لبنیات و حموضات پرهیز نمایند نمک زیت بر ورم مالند خرقه را بآب
رماد خشب بند و یا و بلوط آلوده نمایند نطرون با آب رماد چوب انگور و قدری سرکه یا رماد چوب انگور و زبل البقر زاج صبر نمک برابر بسرکه طلا کنند یا بیخ تاج ناسوتیا
زعفران گل ارمنی حضض برابر بسرکه و آب کرنب قرص ساخته بدارند و بگلاب یا آب کاسنی و قدری سرکه سوده طلا کنند **قول لارزوربیه** در ابتدا
بالای روع سرکه و آب بهم آمیخته اسفنج آلوده بر ورم نهاده از پایین سخت و از فوق قدری سست بندند اگر اسفنج کهنه باشد اول آن را بآب تنخار الفیر بعده بسرکه
و آب ترکرده بندند یا دهن ورد و سرکه برابر با نمک قدری آمیخته طلا کنند اگر کافی نبود قدری زاج افزایند و اسفنج آلوده گذارند یا نمک شور تنخار بسرکه آمیخته اسفنج با خرقه
لوگلند در یا حر و بسرکه گرم کرده بندند چون سرد شود تبدیل نمایند که از همه اولیست یا زبل البقر بسرکه پخته ضماد کنند یا گل سرخ گلنار و بزر سرو زاج نمک کوفته در سرکه و آب
قلی بپزند چون یک حصه برود اسفنج ترکرده بندند یا زعفران ال سیاه ال سفید بهروزه تربهروزه خشک جاوشیر مرمکی کندر مصطکی موم بسرکه آمیخته ضماد کنند که
محلل است یا گل ارمنی بسرکه و آب قلی حل کرده ضماد نمایند اگر بسبب مرض دیگر باشد چنانچه استسقا بسرکه و دهن ورد آمیخته گذارند **قول صاحب فریدیه**
وردیست نرم که بمس سست سرد نماید و لون جلد بر حال بود و بغمز منغمز گردد و اکثر تحلیل شود و اگر صلب گردد نضج او ممکن نبود مگر وقتیکه خلط حار با او یار شود و تحلیل
عسر النضج میباشد و چون نضج گیرد ریم نیک نکند زیرا که ماده او سرد و تر است و تب مطلق نبود و اوقات اربعه دارد **علاج** اشیای حار یابس بکار برند و هوای
خانه گرم مائل به یبوست دارند مرغ گوسفند تیهو کباب ماهی سفید نان گندم خورند طبیخ بادیان طبیخ دارچینی خمر ابیض نوشند ادام از اطریفل کنند و از طیور آبی و لحوم غلیظه
و بقولات پرهیز نمایند خواب کمتر کنند حرکت کثیر نمایند و اکثر مسهل و گاهی فصد بکار برند و برای نضج ماده شربت بزوری شربت گاوزبان عسل گلابی بعرق بادیان دهند
تنقیه میکا کالو لیکو قرص غاریقون شربت ورد کنند اگر ورم بقل باشد با گرم سوغن کنجد تخم ترب قی کنند و در ابتدای ورم اسفنج یا خرقه و دو تو بسرکه
و اگر ورم با آب شور یا آب اشنان ترکرده بندند روغن گل سرکه گلابی هر یکی درم سائیده آمیخته در اسفنج یا خرقه کشیده بندند چون

ورم منحط شود روغن مرزنجوش روغن سوسن روغن خار سرکه گلابی گرم تر توده اسفنج یا خرقه آلوده نهند روغن گل سرکه گلابی هر یک ۵ وا وتس مرکی زاج نمک شورهر یک
درم آمیخته خرقه یا اسفنج آلوده گذارند آب کرنب آرد عدس ترمس نخود آمیخته ضماد کنند که محلل و حابس است بل القرزبل بز بسرکه بخته بجای خارش رسانند یا اسفنج
یا خرقه آلوده گذارند و بخطه ملجلبه گرم کنند آرد نخود خشخاش اونس زبل حمام گوگرد عسل هر یک چهار اونس آب کرنب قدر حاجت سائیده ضماد کنند آرد باقلا عدس هر یک
دو اونس برگ مورد برنجاسف اکلیل مرزنجوش جوز سرو حاشا بادیان ختائی هر یک ا ونس کوفته بخته نمک چهار درم سکنجبین عسلی چهار اونس آمیخته ضماد کنند
اگر خواهند عوض خمر دوص کنند بدانکه شروع شد عصابه از پائین کرده و پیچ محکم دهند پس هر پیچ سست دهند و پیچ آخر بالای ورم تمام نمایند اگر تحلیل نشود
و برسیم سیل نماید ادویه منفجه چون بخشیانه کتان انجیر البصل ابیض برانده خمیر نان پیه خوک آمیخته ضماد کنند چون نفیج یابد بآهن بشگافته دیرلیستیو د مرهم ازیب سیاکو
عسل گلابی عصاره کرفس عصاره کرنب برانده فتیله آلوده نهند و بالای فتیله ضماد و مدیا مرهم بازلیکو گذارند اگر صلب باشد تدبیر سقیروس نمایند و روغن غار
مفید **نوع یازدهم در ورم ریحی** دو گونه است یکی آنکه ریح در جوهر عضو در آید و بمشابه تهبیج نماید و ورم ریحی همینست دوم آنکه در جوهر عضو نیاید بلکه در
جوف عضو یا در فضای عضو گرد آید پس اگر عضو لین الجرم بود انتفاخ دران پدید آید و این قسم را نفخه گویند بدانکه محل اجتماع ریح در بدن یا عضو مجوف باشد چون
معده امعا و مانند آن یا فضای مابین عضوین بود چون فضائی که مابین غشیه مجلله عضو محیط اوست و ریحی که در عظام یا فیما بین وی جمع آید عسر التحلیل است
سبکی ورم عدم ثقل و همچون مشک پر باد بود و بغمز اصبع فرو نشیند و زود رجوع نماید **علاج** از اشیای باد انگیز پرهیز ند تلطیف تدبیر نمایند تا مدد ماده گسسته
گردد پس برای تحلیل ریح مجتمعه بارد و جاورس ارزن کماد کنند و بادخشب زر یا بادطرفا یا با دابهل آب سرو سرشته طلا نمایند گاهی گلاب شربت بزوری حار
عرق بادیان دهند **نوع دوازدهم در سلعه** در بیست غلیظ که بلحم ملتصق نبود و در زیر پوست بهر جانب که گردانند بگردد و غلظ او از نخود تا خربزه باشد و آنرا
کیسه مشتمل بود بر جمیع او و ماده او بلغم غلیظ است پس اگر صلب بود و عند الغمز فرو نشود و اندکی رجوع کند و لون و قوام او بشحم ماند شحمیه گویند و اگر عند الغمز فرو شود و دیر
باز گردد و لون و قوام او بعسل ماند عسلیه خوانند و اگر مائل بسیاهی بود و قوام ماده او همچون حسو غلیظ بود او را دهالیه نامند و اگر ماده او سفید و غلیظ بود و شیرازیه
گویند و هر سه قسم اخیر نرم و قلیل الحس میباشند **علاج** اول تنقیه بلغم غلیظ نمایند بحب نوقایا حب غاریقون تا از دیاد نگیرد و در ابتدا ادام اضمده محلله
چون مرهم داخلیون و غیره گذارند تا باشد که بسبب قلت ماده و قلت صلابت تحلیل رود و چون از ابتدا در گذرد و غلیظ تر گردد و محلل سود ندهد ادویه معفنه
گذارند چنانچه در دمل گذشت تا عفن ساخته سر دهد و ضماد که از اشق و بادیج کرنب صابون آهک زرنیخ روغن گل سازند بدین کار مخصوص است تا شق
کرده بر آرند و شحمیه قابل تحلیل و تعفین نیست و بجز اخراج بشق تدابیری ندارد **ادویه** زاج زرد بآب کشنیز طلا کنند **دیگر** سکبینج ضماد نمایند **دیگر** برنج در
دوغ بخته صبح و شام بندند تا نضج یابد بعده مرهم زنگار گذارند تا ماده بر آید **دیگر** جاورس نکوفته ببول گاو بخته بندند چهل روز بعده انزروت عسل بکار دارند
تا ماده را قطع نماید پس علاج قرحه کنند **دیگر** شنگرف یک آهک آب ندیده دو سائیده آمیخته بآب حل کرده طلا کنند سلعه مطلق را نافع **دیگر** صبر بآب لیمو
ظرف مسی حل کرده بخطه ملجلبه طلا کنند **دیگر** اسرب بسرکه تند حل کرده ضماد کنند و بالایش صفحه تنگ اسرب بندند **طریق شق** پوست بالائی آن ابصناره شکافند و بنگاه
چنانچه بکیس سلعه آسیب نرسد پس باهستگی تمامی پوست از بالای سلعه جدا کنند و او را مع کیسه صحیح و سالم بر آرند و احتیاط کنند که چیزی ازین کیسه یعنی غشا در پوست باقی نماند
چه اگر باقی ماند سلعه بعسر بیرون آید و ایضا او رم عود نماید **قول عسکری** تا که صغیر بود اشق بسرکه حل کرده ضماد کنند یا اصول کرنب بزیت و زفت آمیخته گذارند مرهم

باسلیقون مفید و قتیکه عظیم شود تدبیرش غیر شق نیست و گفته سلعه که در مقدم عنق بود آنرا اکهر خوانند بسبب فساد سیاه جنسی بلاد متولد گردد فلفل دار فلفل فلفلمو فیلفل ابیض دار چینی قرفه خولنجان نوشادر تخم قثای بری نفع هر یک یک سائیده شکر و آمیخته کشمش قوت سرشته بنادق سازند صبح سرانگشت دانه مدیک بنادق در دهن گیرند و آبش آهسته آهسته بلع کنند و پس نکنند پنج بنادق بکار آید که سلعه گردن را میگدازد و گفته باد قرطاس فرنگی بادا سفنج هر یک اونس خمر انگوری هم و لیبر حل کرده یک فنجان صبح و یک شام نوشند و در دهن آجر الله رفع شود نفع آن زه هفت سال سلعه در مقدم گردن بود هر گاه باد نجان مدکس میخورد سده میکرد که نفس بعسر میگردید و زبان از دهن بیرون می آمد و روی آماس میگرفت در هفته شفا یافت و جرم بلغار در گلو بستن عظیم النفع است ـ

**قول صاحب خیر** ایک نمک سوبجر سوخته هر یک پنج توم ده سائیده گذارند تشبگافد یا اندکی گشاده سم الفار آب سوده طلا کنند بعد بر دو فتیر ند بر آید صابون نوشادر شنجار تنکار شنگرف سائیده بروغن کنجد خمیر کرده نهند زنگار کاغذ سوخته هر یک دم آبع و سک اسیابون یعنی ابیکه اک شجاره رستر کرده باشند هر یک تودیه دم فرفیون شش درم زاینده گذارند قالع تا لیل سیاه مرهم صاحص مفید نوشادر زاوند گرد هر یک نیم مثقال فلفل دارفلفل هر یکیه مثقال غدد گردن گوسفند چهل کمعد سائیده حب بقدر دقت شب مثقالی دهند **نوع سیزدهم در غدد** و جسمیت صلب که در ظاهر بدن پدید آید ماده او سودای غلیظ و اکثر بلغم غلیظ باشد فرق از سلعه آنست که غده سخت بود و زیاده نشود و کیسه ندارد و اگر ماده دیگر ریزد غده دیگر در جنب او پدید آید **علاج** مرهم داخلیون نهند قطعه سرب ثقیل بالایش محکم بندند گر تحلیل رود فبها و اگر نرم و تنگ گردد ضماد و محلله که در سلعه گذشت گذارند و گاه باشد که بثره خرد غددی بود باید که آن را شگافته بلغم غلیظ افشرده قطعه سرب نهاده بندند تا باز عود ننماید **قول عسکری** بلغم شدید زیر کنند پس قطعه سرب تسلیبر بندند محکم قاسه سوزد و آنکنند اگر رفع نشود و باز عود کند آهن بر آرند **قول لازه و زیر** قسمیست از غدد که اکثر در مواضع نرم چون بنگاه زانو و زیر زبان پدید می آید بسبب خون فاسد مرکب بصفرای سوخته است یا سده سپرز و زبونی جگر است که خون مذکور که در عروق سرگشته آنرا منتفع نیساز و فصد کنند مسهل دهند تقویت سپرز و کبد نمایند پس اگر زخم بزانو باشد و بالایش غده بود زانو را از بالا بندند و بر غده و زخم اسپیتکو طلا کنند تا بسبب بستن ماده از آمدن باز ماند و زخم خشک گردد و اگر از بستن چیزی نفع شود قدری قدری بالا بسته روند پنج شانه نیم رطل بوبادران مرزنجوش هر یک مشتی عسل شش اونس در آب پخته اسفنج یا خرقه تر نموده بر غده بندند بجیشانه نیم رطل روغن بوبادران مسکه پیه مرغ هر یک نیم اونس موم قدری آمیخته ضماد کنند اگر پیه گاو افزایند بهتر **نوع چهاردهم در عقد** دو گونه است یکی آنکه در عضوی که معرا از لحم است چون پشت دست و پشت پا و جبهه شبیه بفندق و جوز و مثل آن پدید آید و چون غمز کنند غائب متفرق گردد و چون دست بردارند باز بهیئت خود آید پس اگر ماده او مالح بود با الم و وجع باشد و اگر خام و غلیظ بود بی وجع باشد **علاج** آن را که بی وجع بود و مالند و بچوب کوبند تا منفرطح و متفرق شود بعده صبر اقاقیا حضض بر شیرماهی ضماد کنند و بالایش قطع ثقیل سرب نهاده محکم بندند و آنرا که با وجع بود اول قیروطی از مغز ساق روغن گل شمع ساخته مالند تا الم برود پس برای تحلیل بطبیخ ارسا پنج خطمی نسروفا اکلیل کتان یا بونه قرطم نطول کنند دوم آنکه در عضو لحمی پدید آید و صلب باشد و بغمز متفرق نشود **علاج** اگر در لحم بود بریده بر آرند و اگر در غیر لحم با ضماده نرم سازند و قطع ننمایند که خوف قطع وریدی و تر و عصب و شریان دارد **بدانکه** گاه باشد که عصب بسبب زحمت و الم که بدو رسد منعقد گردد و این نیز و اثر غمز بچون سلعه باشد و فرق آنست که سلعه بهر جانب میگردد و این نه اکل منشود و مگر براستا و چپا **علاج** چند روز مدام روغنها و قیروطیها که از مغز ساق گاو و غیره ساخته باشند مالند چون نرمی در ان پدید آید بحمام بندو بچه دل نرمی در اعضا فرمایند که خمیازه آرد و خود را ممتد سازد و بدست آن را مالند تا عقد

بگشاید وگاہ باشد کہ در اعضا صلابت وعقد عذر بہ شدن شق یا ہتک کہ بسبب سدہ باشد پدید آید وبسا باشد کہ در اعضا صلابت دو شود بعد انجبار
تفرق کہ دران عضو افتادہ پدید آید **علاج** ادہان وشحوم ومغز با مالند تا نرمی پدید آید پس اگر تحلیل رفت فبہا الا شگافتہ سم نا مذرا از تحت وشبد بآلہ آہنی تراشند
یا بوضع مرہم اکالہ دور نمایند پس باحتیاط مندمل سازند **قول عسکری** عقدہ کہ آنرا ہندی گلٹہ گویند علاج او بریدن است بآہن یا بسیل یا بادریس
ملاج برہم **نوع پانزدہم در فوجیلا** وہیست کہ در اعضای غددی چون عقب گوش وغیرہ پدید آید واز جنس طاعون نباشد **علاج** انچہ در اورام مغابن
گذشت بکار برند ما وحلزون یا پیہ کہنہ بی نمک آمیختہ یا روغن سوسن بشمع گداختہ یا دابن عرس آمیختہ ضماد کنند **نوع شانزدہم در خنازیر** وہیست
غددی صلب کہ از جای نجنبد وپیش وپس نرود وگاہی در ابتدا بجہات ہمی گردد بتحریک وسلعہ نیز ہمچنین بود مگر پیش وپس رود وسلعہ ابداست توان گرفت و
خنازیر را نہ وخنازیر بسیار بود وگاہی یکی بسی بسیار گردد ورنگ وہمرنگ بدن باشد واکثر در لحم رخو خصوص در گردن وبغل پدید آید ودر مردم کوتاہ گردن بیشتر افتد
واکثر خرد باشد وبندرت بزرگ گردد وخنازیر ازان گویند کہ خوک را بیشتر افتد مادہ او رطوبت غلیظ است کہ بسبب تخمہ وسوء ہضم در بدن جمع شود وباعضای رخو
خصوص در گردن وبغل ریزد **علاج** برای تنقیہ بلغم غلیظ وسوداء مقیات ومسہلات دہند ودر تلطیف وتقلیل غذا وآب کوشند ریاضت بر خلوی شکم
لازم دارند واز حموضات واغذیہ غلیظہ واکل شب وکثرت کلام وآواز بلند وخشم پرہیزند وبالین بلند دارند وبعد حصول تنقیہ مرہم داخلیون وضمادہ محللہ گذارند
اگر بتحلیل رود فبہا الا ضمادہ منضجہ مفجرہ گذارند پس بانزال کوشند وطلیات چون مخ وشحوم بکار برند **ضماد محلل** تخم انجرہ خردل زبد البحر مقل زراوند شبح
زیت عتیق شمع ابیض آمیختہ یا زفت مقل عنصل بیخ کبر تب ترمس سبر کہ با عسل وزیت آمیختہ ضماد کنند ایضا مرہم داخلیون آمیختہ گذارند مرہم سیل مفید **ضماد منضج ومفجر** آرد جو آرد گندم زیت وبول
صبی آمیختہ یا کتان حلبہ تخم مرو ایرسا بخمیر پختہ زبل حمام بقدر حاجت آمیختہ ضماد کنند ودیگر اضمدہ منضجہ مفجرہ ودر دمل گفتہ شد وچون منفجر شود فلدفیون نہند
تا مادہ فاسدہ بتمامہ پاک گردد وبعدہ روغن بالند تا ہرچہ از فلدفیون قطع شدہ بیفتد وبعد تصفیہ مرہم زنگار نہند پس مندمل سازند اطریفل غددی دہند
وبرای تصفیہ حب خیزران حب اصلی مفید **فائدہ** نوعیست از خنازیر کہ در جلد منبسط باشد وبسیار بلند نبود وزود متقرح گردد وبسبب خباثت مادہ این بدتر است
وچون منفجر شود چنان نماید کہ گویا انجیر خام شگافتہ است باید کہ بآلہ آہن قطع کنند چنانچہ ہیچ اثر از مادہ او باقی نماند پس داغ کنند تا باز گردد نیاید ودر قطع احتیاط
نمایند تا عروق واعصاب قریبہ بریدہ نگردند پس اصوب آنکہ از انجانب کہ اسلم واز اعصاب خالی باشد بشگافند وباقی را بمرہم زنگار ومثل آن پاک نمایند تا
قطع بمضرت حاصل آید ونوعیست کہ مادہ او مادہ سرطان باشد درین ادویہ گرم کہ بکار برند بدہن ورد آمیزند واگر در وی حرارت باشد آرد گندم بآب
کشنیز ضماد سازند حضض دو درم کی یک بآب کشنیز طلا نمایند **فائدہ** میانہ شاخ بز سوختہ ہر صبح دو درم تا ہفتہ دہند درہر قسم انفع **اطریفل غددی**
ہلیلہ سیاہ پانزدہ افتیمون دہ بلیلہ آملہ ترید ہر یک ہفت بسفایج اسطوخودوس غدد خشک گردن گوسفند ہر یک پنج سنا چہار غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر
ہر یک سہ انیسون قرفہ سنبل قرنفل جوزبوا پیپل مصطکی ہر یک دو بعسل آمیزند شربتی پنج درم برای خنازیر انفع **حب خیزران** تربد چہار دہ انزروت ہشت
ایارج فیقرا شش غاریقون پنج نوشادر چہار شحم حنظل سہ جاوشیر سقمونیا ہر یک دو ونیم بآب گندنا حبوب بندند شربتی درم برای خنازیر وغدد وسلعہ نافع
**حب اصلی** سنبل سلیخہ حب بلسان عود بلسان اسارون مصطکی دارچینی زعفران ہر یک یک نمک ہندی دو سقمونیا چہار شحم حنظل اسطوخودوس
ہر یک پنج تربد ہفت صبر شانزدہ حبوب بندند شربتی چہار درم ہمون اثر دارد **قول وفس** در ابتدا بعد تنقیہ کشنیز یابس بآب سائیدہ طلا نمایند ومداومت

کنند **قول جالینوس** بعد تنقیه عظم بوزبآب سوده طلا کنند و مداومت نمایند محلل **قول تمیم هندی** تخم سلطان الاشجار یعنی سرس مقشر کرده
سائیده قدر نیم دانگ حبوب سازند و بعد تنقیه قبیح شام حبی خورند و زنجبیل بآب سوده طلا نمایند و مداومت کنند زرباد سم اسپ بزیت آمیخته ضماد سازند شیر
درخت یا آب برگ جمیز طلا نمایند **قول بلیناس** تخم و گل و برگ و بیخ سرس بسایه خشک نموده برابر سائیده بآب برگ و بیخ و گل مذکور قدر نخود حب بندند
و بآب درخت مذکور سوده سعوط کنند برای خنازیر و لسع مار و عقرب و سم ها کوالانفع **قول ثابت** بعد منفجر شدن فتیله بول اشتر کرده سلیخه و تر کرده درون قرحه نهند
عجیب **قول ابن ماسویه** سر شاخ ایل سوخته هر روز دو درم خورند تا یک ماه رفع گردد **قول شیخ الرئیس** اصل لسان الحمل بر عنق بندند حجر حمار سائیده ضماد
کنند بعره طلا نمایند کلیه بقر در گردن آویزند پای سرطان بقدری کافور و عنبر بر مرض بخ ندهم تقریر شرح بنیند که سوخته گرد و گدازند **قول لارزوریس** حب خنازیر
معجون کونسیر وادی ساؤدی و هند روغن اندوریغوس گرم کرده مالند طلای غاری او کوامیتو سیلسوا و کوامیتو خنازیری او کوامیتو بیکینجی اسپلاستر و زکریا
اسپلاستر و کانکلیاس گذارند لحم موش خشک کرده سائیده بطفل نیم و بده ساله یک و پانزده ساله دو و بیست ساله سه ماشه دهند بچهای موش مو برآورده
خشک کرده سائیده در اطریفل آمیخته خورانند نفع بلیغ و هفت بچه موش چلپاسه هر یک بجعد در روغن کنجد نیم رطل در شیشه کرده چهل روز در آفتاب نهند که مهرا شوند
بر خرقه کشیده بر خنازیر منفجره چسپانند صابون بآب سوده طلا نمایند برای خنازیر منفجره عجیب روغن آجر انفع بیاض بیض بسرکه انگوری رکهرل سرکه حل کنند
که غلیظ شود طلا کنند زفت بپیه گاو آمیخته ضماد نمایند و گفته خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره گوگرد هر یک یک مثقال موم اشق هر یک دو زیت عتیق و از ده
مرهم ساخته گذارند و گفته خنازیر بر دو گونه است یکی آنکه در عروق نافذ باشد و این کم ظاهر بود دوم آنکه از عروق جدا بود و این ظاهر باشد اگر سوزش و وجع و صلابت
نباشد نکیست و عکس آن بد و آنکه تازه و نرم باشد سهل البرء و اگر مزمن و صلب بود عسر البرء باشد پس اگر نرم و خرد باشد جاو شیر بسرکه ضماد سازند یا غدد را با سیح مالند
تا نرم شود پس بقطعه عاج فرو کنند تا غائب گردد بعده صفحه سرب بندند و بعد نه روز کشاده اشق ضماد نمایند روغن کنجد کهنه هشت قنداپرسا هر یک چهار قرقشیشا
سه قنه بروغن گداخته ادویه آمیخته بر خرقه کشیده گذارند اگر مزمن و صلب باشد روغن کنجد مرقشیشا هر یک ده وازده رال شش قنداپرسا هر یک سه مرهم ساخته
گذارند امپلاستر و دیاکیلا انوا و کوامیتو الطیا انفع بیخ سکمدرس در ربا و گرم پخته آبش فشرده تخم خبازی روغن گاو آمیخته ضماد کنند اگر تفتیح مطلوب باشد بخیتانه
سه اونس کوفته آبش گیرند توم در ربا و گرم پخته سه اونس پیه بط بکنیم اونس آرد کتان قدری آمیخته ضماد کنند اگر قیم بود نضج نمایند و بر مواضع خطرناک نباشند
شق کرده بر آرند و اگر قدری نسج او باقی ماند او کوامیتو زیب سیا گو گذارند یا براج قطع نمایند یا لحم زائد را بریسمان بسته بیرون کشند و چون غدد بر آید برای
تسکین وجع صوف بروغن گل و بیاض بیض آلوده گذارند اگر صلب و در عروق پیوسته باشند داغ کنند یا بسوزن دران ثقبها کرده سم الفار پر کنند دگر آن
برای تسکین الم صوف بدهن ورد و بیاض بیض آغشته گذارند و چون از ثقب مثال نمک بر آید برای تصفیه او کوامیتو زیب سیا گو گذارند و گفته میل گرم کرده
در غده فرو برند و بالایش و زیر لیسیتو نهند پس ادویه مصفیه ملینه گذارند و گفته از نشتر شگافته خمیر آرد پر کنند و گرد آن رادع گذارند اگر بیخ آن باریک بود ریسمان
آغشته بآب سم الفار سه بار تر و خشک نموده ازین رشته بیخ آن را بسته آهسته آهسته مدام کشند و دو سه روز بسته دارند تا که قطع شود و اگر کمی بیخ مانده باشد و
خشک شده آنرا بنشتر دور کنند بعده روغن گل مسکه گاو و بیاض بیض آمیخته خرقه آلوده گذارند والا او کوامیتو زیب سیا گو گذارند و گفته اگر خواهند که شگافته
بیخ آن را بر کنند باید که اول شگافته او کوامیتو زیب سیا گو گذارند که بیخ آنها را بسوزد پس بدوزند و یک مجری برای نهادن فتیله گذارند و بالایش مرهم سفیده

نہند یا خرقہ بدہن ورد یا بیاض بیض آلودہ گذارند و اگر مواضع عروق بود در قطع ملاحظہ باشد یا دو بہ جا قطع نمایند و دو ثقب بہر دو جانب دارند بکہ
ثقب تا زیر بآسانی برآید یا باآہن داغ دہند کہ دافع ہمہ اغلاط است و بالای داغ سم الفار سحوقہ پاشند یا سم الفار سنج برابر سائیدہ بہ بیاض بیض آمیختہ
خشک کردہ سائیدہ پاشند و گردش گل ارمنی بہ بیاض بیض یا بسرکہ طلا نمایند اگر غدد بزرگ بود سہ چہار ثقب کردہ او کوانیتوا زیب سیاکو پر کنند کہ
ہمہ اصول را می برآرد **قول ڈاکٹر** قی کنند فصد نمایند بعدہ خیہ بیخ کنند سورنجان تلخ ہر یک یک آب برگ کاسنی سائیدہ ضماد کردہ برگ کاسنی بندند
اگر نفع ندہد عوض آب کاسنی آب برگ شبت کنند و برگ شبت بندند اگر انہیم سود ندہد دم الاخوین گل ارمنی گل سرخ حب الآس عنب الثعلب گلنار برابر
بہ بیاض بیض ملکردہ قرص بستہ بسایہ خشک نمودہ بسرکہ انگوری سودہ طلا کنند اگر تحلیل نشود و نضج یابد بروز یکشنبہ یا سہ شنبہ چہار عدد بلادر برگ عشر یک
ہفت عدد روغن سرشف ربع رطل بر آتش نہند چون سوزند حل کردہ ضماد کنند و گفتہ اگر زخم شدہ تا سینہ رسند و ثقب گردند و نمن دہد ہر صباح کف
دریا سحوق سہ درم بطبیخ برگ جامن دہند و بروز یکشنبہ یا سہ شنبہ چہار عدد گرفتہ روغن کنجد ربع رطل در کڑاہی کردہ سوختہ بچوب نیب کہ بر وفلوس سے
نصب بود مل کنند کہ نصفی فلوس ہم سودہ گردد طلا کنند اول چہار روز برنج بشیر خورانند بعدہ بروز یکشنبہ یا سہ شنبہ موش کور در آتش یا پکدستی
نیم سوختہ کردہ در برگ تنبول نہادہ خورانند کہ او نداند و گفتہ اگر زخم سیاہ باشد یا آب از زخم آید بدست و اگر کرم افتند بہ نگردد **قول جوان کور دو**
بیخ بارتنگ تازہ در گلو بندند و بعد ہفتہ تبدیل نمایند محلل خنازیر و قدر روغن گندم مالند مزلیہ خنازیر اگر زیرہ سیاہ را بمالش یا بخوردن بکار برند تحلیل صلابت
و تحجر و عقد و غیرہ کہ از سودا باشد کند **قول صاحب قبر** بزر خنازیر در سہ محل افتد یکی زیر اذنین دوم زیر بغل یا اضلاع جنبین سوم اکثر ران تا
انثیین **علاج** در ابتدا ملینات چون سہ مرغ پیہ بیا پیہ خوک گذارند بعدہ محللات چون مرہم داخلیون مرہم رسل بکار برند اگر بہ نضج شدن سد شگافتہ بمرہم
زنگاری پاک کردہ مرہم مندملہ نہند اما بطرف شکم شگافند تا مضرت بعصب و غیرہ نرسد شخصی را از قطع شعبہ عصب فوراً آواز بند گردید پس اگر مریض بالغ و قوی باشد
تنقیہ حسب مادہ کردہ رومال در گردن انداختہ تاب دہند تا رگ ظاہر گردد صنارہ زیر رگ زدہ بکشند و بقدر روی ناخن پوست ابریدہ آہن گرم نہند
تا بسوزد بعدہ چکتی دنبہ تازہ بی نمک گرم کردہ بندند و از ہوای سرد پرہیزند بعد چہار روز چون چکتی عفن شود دور کردہ مرہم حرام مغز ساختہ نہند چون
پاک شود مرہم کافوری گذارند و از حیعرات و لحم بقر و ماہی و بیضہ و روغن کنجد پرہیزند و سر را برہنہ ندارند اگر از مادہ سرطانی باشد مدام مینی را بروغن جستہ شنعا کو
چرب دارند و چکانند غدد و گردن گوسفند تنبیل ہر یک نیم درم بقدری نبات آمیختہ ہر روز خورند تا در ظرف گلی سوختہ بسرکہ و عسل آمیختہ لطوخ کنند اسفیداج و
سفید شنگرف ہر یک سہ درم بنگ کابلی قردمانا فلفل ہر یک دوازدہ درم کتہ دو اونس سائیدہ آب ورک ہشت اونس حل کردہ حب سازند و بآب سودہ طلا کنند
مزلیہ داءة و ملست اشنان زنگار ہر یک وودع نیم بول مادہ گاو حل کردہ ضماد کنند و گرداو گل ارمنی کافور بآب کشنیز طلا نمایند مزلیہ خنازیر سبت زراوند تن
ہر یک یک اشق و دو عسل آمیختہ ضماد کنند محلل خنازیر اشق جاو شیر مقل بسرکہ کہنہ حل کردہ طلا کنند کندش نوشادر تنکار حلبہ برگ نیب صابون مقل سنا آک ک
زاج خردل شیر عشر بلادر شنجار ہر یک یک روغن گاو قنہ ہر یک بیست گرم کردہ آمیختہ ضماد کنند مزلیہ خنازیر و دمل ودع دو مثقال روغن کتان بیست درم
سوزانند و غدد و اکلک زدہ بکار برند مرتک دہ درم کندر قنہ ہر یک پنج درم اشق نہ درم صمغ نمک سہ درم موم چہار و نیم مثقال روغن کنجد بیست مثقال مرہم ساختہ گذارند
مزلیہ خنازیر بیخ زقوم شحم حنظل کنجد بآب سائیدہ ضماد نمایند مرہم نابوس انفع **دوا** منڈی پنج یا دہ درم بآب تر کردہ صبح مالیدہ صاف کردہ نوشند

دیگر فلفل پوست سفید درخت کچنال برابر سائیده دو درم دهند تا هفته دیگر ترید زنجبیل شکر برابر سائیده دو درم دهند دیگر تخم سرس سحوق یک جزو عسل دو جزو آمیخته
در ظرف گلی کرده دهن آن را در ماش بند نموده دو هفته در آفتاب نهند پس هر روز دو نیم مثقال خورند از ترشی و بادی وغیره پرهیز کنند در هفته صحت شود دیگر مریم
به هفته نیم پخت دهند دیگر زعفران نیم درم صبر جعفص بسباسه مرجان درس هر یک نیم درم کندش ده درم کافور زهره قنفذ بحری هر یک یک نیم دانگ سائیده یکدانگ
به آب پنبه دانه سعوط کنند سه روز پس ترک کرده بعد چند روز باز سعوط نمایند محلل دیگر عصاره پودینه یکدانگ بروغن گل سعوط کنند سه بار دیگر موش سوخته
بندند دیگر زبل بز کهنه بسرکه و عسل آمیخته یا قحف آدم سائیده یا کتان سائیده یا تخم ترب مغز بادام تلخ سائیده یا کتیرا یا بیخ صبر یک نانخواه دو آب گشنیز سائیده
یا برگ نرم سرو بخمر پخته سائیده یا سداب سائیده تنها یا بعسل آمیخته یا پوست درخت سرس فلفل کدوی تلخ قردمانا برابر سائیده یا انغنج سائیده یا دبس
بسرکه پخته سائیده یا اشق بخل خمر حل کرده عسل آمیخته یا برگ دفلی مهرا کرده سائیده یا اجیلدشتی خطمی سائیده یا تخم قنفذ کوفته یا زبل حمام بروغن و سرکه آمیخته یا تخم
سرخ بزیت آمیخته یا اسپغول بسرکه و دهن ورد آمیخته یا خون اسد بنمک و عسل آمیخته یا زهره اسد بعسل آمیخته یا کعب گاومیش سوخته بزیت آمیخته یا سم اسپ
سوخته بزیت آمیخته یا زبل بقر بسرکه آمیخته یا بندق هندی بسرکه سائیده یا آبنوس بخمر پخته یا پرسیاوشان بدهن پخته یا آرسا پخته یا بیخ زقوم تخم حنظل بیخ کنجد
سیاه به آب یا خردل به پیه خوک سائیده یا حلبه کتان برابر به آب مهرا کرده زبل حمام آمیخته یا زبل تازه شتر یا بن سیل یا تینه یا پوست سلحفات یا رماد عظم ارنب یا بیخ
ضماد کنند دیگر زبل کهنه خوک بسرکه و عسل آمیخته یا اسارون بخمر پخته ضماد کنند محلل دیگر مورچه متابر بسرکه سائیده یا بیخ بهانگی به آب غساله برنج سوده
یا لحم مار خشک کرده به آب سوده یا حبه سرخ ببول گاو سوده یا بیخ کریل بسرکه سوده یا عظم شتر به آب سوده یا زبل کهنه خوک ببول طفل سائیده یا تلخ الحیه بروغن
کتان گرم سوخته یا گور موش بروغن سرشف سوخته یا بیخ حماض بسرکه پخته یا سم خر بزیت آمیخته یا خون اسد طلا کنند دیگر مقناطیس به آب سداب و سرکه
طلا کنند محلل مفجر دیگر برگ اراک ببول شتر سائیده ضماد کرده برگ تنبول بندند محلل مفجر دیگر حربا مشف از ذنب و اطراف ده عدد در ظرف گلی کرده بعجینه
بتال حنتر چوبه کشیده به زخم طلا کنند فراهم آید دیگر فلفل زنجبیل جدوار سائیده گرم کرده یا قردمانا فلفل مغزه مغز فلوس آب عنب الثعلب یا آب گرم
آمیخته ضماد کنند دیگر شلغم کتان ضماد کنند محلل اورام هم دیگر سم بقر بشبرج سوخته گذارند محلل دیگر اذل بروغن جرب کرده آطریلال سائیده یا اشنه
دیگر بیخ حماض یا کلیه بقر یا ماهی سرطان بقدری کافور و عنبر در گلو بندند دیگر گوش روباه در گلو بندند دیگر شب شنبه بخشانه را تعویذ داده صبح گرفته
در گلو آویزند دیگر شب شنبه نهال حریره را تعویذ داده صبح گرفته هفت قطعه کرده بریسمان سرخ بسته در گردن بندند **نوع هفتم در سقیروس**
و ماهیت صلب اگر بسبب مره سودا باشد کثرت صلابت کمودت لون بر دو ملس عدم وجع و حس و گاهی با وجع و حس بود اما انچه عدیم الحس بود نگردد
و اگر بسبب بلغم باشد لون ورم همرنگ جلد بود ملس قلت صلابت و اکثر عقب ورم گرم که بر و اطلیه فالفه بارده گذارند پیدا آید اگر بسبب ترکب سودا و بلغم باشد
آثار هر دو پیدا باشد **علاج** در سودا وی تنقیه سودا کنند و از مولدات سودا پرهیز کنند و در بلغمی تنقیه بلغم نمایند و آنکه مرکب بود تنقیه هر دو سازند بعد تنقیه مرهم دیاخیلون
اشق مقل میعه پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو داد بان لعبه محلل گذارند انجیر کوفته ضماد کنند بدانکه عدیم الحس علاج نپذیرد و قلیل الحس کمتر به شود اما آنکه شدید الصلابت
نبود و با حس باشد و متالم گردد تدارکش کنند **قول** لارزو ر بعد تنقیه مسهل کرده محللات ملینه گذارند و منضجات بکار نبرند که بیم ناصور و سرطان وارد
**ادویه محلله ملینه** مغز ساق گاو پیه بط پیه مرغ پیه خرس پیه اسد لعاب شانه لعاب حلبه لعاب کتان لعاب خطمی روغن بنفشه روغن گل جاوشیر مقل میعه سائله

بر که خواهند بجمی و شیر بخته مذکسنه آلوده بر بندند و قبل بر ضماد نمایند آرد جو با العسل آمیخته با تخم شاهتره بر پیه مرغ آمیخته گذارند و گفته اگر مرهم چسپیده باشد تا آنکه از خود جدا شود و بدست دور نکنند و جاوشیر مقل میعه سائله بسرکه حل کرده خشک نموده مرهم ساخته گذارند مرهم ضفدع یک نیمچ و آمیخته شوند که مزلق یک خنازیر است روغن بکمد سن حلبه برگ شاهتره پرانده ضماد کنند برای ورم [illegible] النفع قند بسرکه تند پخته ضماد نمایند محلل و اگر در مواضع بنگاه و اعصاب یا در دیگر مواضع بود ورم باشد تخم شاهتره تخم حلبه کتان هر یک ده درم برگ خطمی دشتی کوفته و در آب پخته لعاب برآورده و خرقه ترکرده نهند بعده مرتیشا با آتش تفته سرکه در سرکه تند سرد نموده خرقه چهار تو بدین آلوده نیم گرم گذارند و گفته اگر ورم سخت بود و اعصاب بدون گشته اول اعصاب و غیره را بالعبه قوت دهند بعده سرکه مذکور گذارند و اگر بسیار صلب و ازمن بود لا علاج است **مرهم ضفدع** ضفدع نصف از اعشار وغیره در آب چند بار شسته در آب جوشانند چون مهرا شود بخرقه افشرده موم انداخته مرهم سازند برای خنازیر و صلابت و وجع مفاصل و تنقیه مد و انفع **مرهم ضفدع** پیه ضفدع یک نیم اوقیه روغن گاو مرهم اکلیا هر یک یا وقیه روغن بوبادان روغن شبت روغن قسط روغن توتیای سبز فرفیون رال هر یک ده اوقیه روغن گل چهار اوقیه موم سفید یک وقیه بدستور طلا کنند **قول صاحب تیسیر** صادق و کاذب میباشد صادق از سودای طبیعی و کاذب از غیر طبیعی متولد شود باید که از تکثیر حرارت و رطوبت تن کوشند و اغذیه جید مولد خون نیک چون نان خمیری شیرین بچه مرغ حلوان بره گوسفند دراج [illegible] نیم برشت اسفناج برگ کاسنی برگ کاهو خورند خمر ابیض ممزوج با آب نوشند خواب لیل نهار نفع و اگر از امتلای تن بود فصد مسهل سفید بیل دل شربت گاوزبان با عرق گاوزبان دهند بعده دیاکاتولیکون معجون [illegible] حب اکریدوس حب [illegible] بدهند و مسهل با الجبن انفع اگر از احتراق بلغم یا خلط دیگر باشد مسهل آن دهند اول لطیف بیخ شاهتره بیدانه حلبه کتان بابونه خطمی اکلیل [illegible] ضماد محلله ملینه گذارند تحلیل شود و اگر احتیاج تاریسم کند بخشیانه ایرسا بیخ کدو انجیر در آب بخته سایده آرد گندم کتان حلبه پیه خوک مسکه آمیخته ضماد کنند اگر حرکت ضربان ریم از اصبع محسوس شود بشگافند مرهم [illegible] مرهم محلل انفع **نوع هیزدهم در سرطان** ورمیست سوداوی که از احتراق صفرا یا احتراق بلغم که [illegible] صفرا تیز یا سوخته شود پیدا آید اما سودای طبیعی محدث این ورم نشود جهت خالی بودن از حدت **بدانکه** چون ظاهر شود اول مانند بادام یا خرد تر از آن باشد پس هر روز افزاید و هر چون که زیاده شود عروق سبز و سرخ همچون پای سرطان پیدا آید و اصل او همچون شکم سرطان در بدن فرورفته و مستحکم شده باشد و بهمین تشبیه بدین نام خوانند و قیح اوست که شدید الصلابت کمد اللون مستدیر الشکل بود و آنکه از سودای صفراوی بود اکثر متقرح باشد و آنکه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد متقرح نباشد و بعضی شدید الوجع و بعضی بی وجع بود و متقرح او اسود القرحه غلیظ الشفت بود و نجارج منقلب باشد سرخ یا سبز و ریم [illegible] و این مرض نادر است که بر بود لیکن مقصود از معالجه آنست که منع ازدیاد کنند و حفظ از تقرح نمایند و اگر متقرح شده و مندمل گردد و باشد که در ابتدا [illegible] صالح گردد و چون مستحکم شود لا علاج است و بزنان در سینه و رحم و غیر آن در [illegible] اعضا جلیل و [illegible] پیدا آید گاهی در مواضع نفس و بلع افتد یا مهلک بود و اگر بحدید بشگافند [illegible] **قول جالینوس** سرطان باطن نیشود **قول بولس** زنان بیشتر افتد بسبب رخاوت ابدان آنها و قبول فضول و زنان سیاه بسیار بود **علاج** برای تنقیه سودا اکحل یا باسلیق زنند و تنقیه سودا بطبیخ افتیمون ماء الجبن کرده نمایند و بتسکین حرارت کبد کوشند و اشربه و اغذیه مولد خون رقیق چون کشک شیر بز مرغ مرق [illegible] شیره تخم خرفه شیره خیارین دهند چرا که دم رقیق بعید الاحتراق است و از ماکولات سودا پرهیزند و در ابتدا [illegible] چون حکاکه اسرب روغن گل آب گشنیز آب عنب الثعلب طلا کنند تا منع ازدیاد نماید مرهم اسفیداج یا اسفیداج گل ارمنی زیت آب کاهو آمیخته گذارند تا از تقرح محفوظ ماند و اشیای حاد [illegible] حرکت [illegible]

خرقه لبسر کرده و گلاب تر کرده نهند چون صوت جدا شود آهسته آهسته بردارند پس مانند دیگر جراحت علاج نمایند. طلا کردن آب که وقت سوختن از چوب زر
برآید نافع و گفته اگر در شدی زمن باشد بسه وجه تدبیر کنند یکی آنکه ادویه را دعه گذارند تا ماده دیگر نیاید دوم آنکه ماده محصله را تحلیل نمایند سوم آنکه خطرات دهند
و آن عضو را قوت رسانند بدین وجه که اول مسهل دهند بعده ضماد معتدل در نضج و قوت چنانچه عنب الثعلب با مرهم دیا یا الا گذارند و مدام بر وصفه مرب
بسته دارند آرد جو روغن کنجد هر یک اوقیه و دو آفتاب کهرل سربی حل کرده که سیاه شود اسفیداج مرقشیشا هر یک اوقیه آمیخته ضماد کنند یا برگ عنب الثعلب گاو به
هر یک مشتی سائیده آب انار یخته گهونگهس مع خانسی عدد سائیده آمیخته ضماد کنند اگر وجع بسبب آویخته ماندن شدی باشد قدری دهن و الیده بسته دارند اسفیداج
آب گوبهی آب کرفس سرکه آمیخته ضماد کنند که مزیله وجع و حرارتست یا ضفدع زنده سه عدد در روغن حنظل تر کنند آب برگ خرفه آب برگ خشخاش و قدری
دهن بقر آمیخته ضماد کنند یا دهن ورد چهار اوقیه خشخاش ابیض اوقیه صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم موم قدری آمیخته ضماد کنند اگر بسبب ابخره ردی
باشد دهن ورد بکهرل سربی حل کرده قدری توتیا آب ترنج گل ارمنی گل مختوم آمیخته طلا نمایند اگر با دویه مذکور صحت نشود از آهن آب آهسته قطع کرده از
لحم دو سازند و بسوزن مع رشته از دل گذرانیده بردارند اگر از لحم جدا نشده باشد باز قطع کرده بردارند تا که جدا گردد و پس صبر کندر به بیاض بیض آمیخته ضماد
نمایند و گفته اگر ضفدع زنده بر ورم بندند و به کمر رود و اگر بزرگ باشد شق کرده بندند و این مرهم مفید ست توتیای سبز مغسول سرب محرق مغسول اسفیداج
مغسول مرقشیشا ذهبی هر یک نیم اوقیه روغن ضفدع یا روغن بیضه نیم رطل لعاب مغسول لعاب بهدانه هر یک سه اوقیه آب عنب الثعلب آب گوبهی هر یک دو
اوقیه در کهرل سربی حل کرده بکار برند اگر چند روز زبل بوم صحرائی با آب ضماد کنند به گردد اگر روغن گوگرد روغن تار تره هر یک درم کافور ده درم آمیخته قدری
بر زخم طلا کنند و هفته سرطان متقرحه و طاعون دیگر جراحت را مندمل و خشک سازد و گفته وارید با آب سوده پنبه آلوده صبح شام در جراحت نهند و اگر مرهم بار
کرده باشند تا که خشک شود اگر بعد اندمال صلابت ماند بار سرطان نهری بروغن کتان آمیخته چند بار طلا کنند تا چند روز در ابتدا بعد تنقیه تام قمحه آدم
آب سوده طلا کنند چون خشک شود باز طلا نمایند مسکن الم **قول لارزوربیر** سرطان جراحتی زخمیست گرد که در نواحی آن عروق و اعصاب بسلب و
پر از خون سوداوی بود و اگر در شدی باشد و علاج نکنند در درون میل کنند و انعی ریم نشتن کریه المنظر بر آید و اکثر از زخم کهنه که به نشود پیدا می آید **علاج** اگر مستحکم
و مزمن بود و مریض قوی باشد موضع مرض را بسته با آهن قطع کنند و خون مجتمعه را از عروق نواحی او برآرند و اگر خون روان شود و بند نشود داغ و سنگو گذارند
یا صبر کندر به بیاض بیض آمیخته نهند اگر تاب آهن ندارد از سم الفار قطع نمایند و گل ارمنی گرد او طلا سازند و فتیله که لحم فاسد قطع شود و صحیح بر آید و ادویه مسکنه
وجع و مجففه بکار برند اگر اقبال قطع نه با آهن نه با دویه نماید ادویه بارده یابسه بکار برند چنانچه در صفحه سرب نقب کرده اول آب رتن جوت آب سوانجنی
مرهم سرب مرهم توتیا ضماد کرده بندند سرب محرق مغسول توتیا کندر مرقشیشا هر یک نیم اوقیه آب رتن جوت دو اوقیه پیه خوک اوقیه بیاض
بیض پخته آمیخته ضماد کنند یا اسفیداج مغسول بگلاب سرب محرق مغسول لبن نسا هر یک اوقیه توتیا تیار نیم اوقیه مرقشیشا سه درم عسل گلابی
چهار اوقیه آمیخته ضماد کنند اگر شیر نباشد شیر خشخاش بگلاب برآورده ده اوقیه عوض او کنند و مرهم جالینوسی مفید و گفته اگر متقرح باشد علق محرق
مرقشیشا آب عنب الثعلب در کهرل سرب حل کرده طلا کنند برگ خطمی توتیای سبز زاج سه عدد فوفل در چهار چند آب پزند چهارم ماند صاف کرده
زخم را شویند **قول صاحب قبر** مرادل تنقیه کنند اگر خرد بود و غائر در اعضای رئیسه نباشد و کثیر الاصول نبود چاره پاره کرده از اندرون ملاحظه

کرده اگر داگر در همه ببرند که اثری نماند پس بقوت تمام فشرند تا دم سوداوی بالتمام برآید و آله داغ نیم گرم با آهستگی نهند تا در لحم غور نکند و زود خشکریشه بندد
و عضو مقطوعه از داغ قوت یابد الا برای حبس خون این ضماد کافیست توتیای سبز سوخته سفوف جالینوسی به بیاض بیض آمیخته نهند یا صوف مقرض آلوده نیم
ملتصق سازند بنهجیکه کنگل کرده اند بر صوف نهند و بر صوف خرقه به بیاض بیض و سفوف جالینوسی یا گل ارمنی آغشته نهاده عصابه محکم بندند تا سه روز
نکشایند اگر احیانا خون جاری شود محافظ گذارند بعده کشاده بینند اگر خمیر اول ملتصق بوده دور نکنند و بر وخرقه به بیاض بیض آلوده نهند و محافظ گذارند چون کم
کنند همین نوع علاج نمایند تا که خمیر اول از خود بیفتد و خون جاری گردد پس مثل دیگر زخمها علاج کنند و گفته از دستکاری پرهیزند که خطر دارد و به ادویه مناسبه
بردارند تا شدت نکند و اگر الم یا تپ شدت کند فصد کنند و ضماده جاذبه محلله بلیغه گذارند روغن گل یکبار سرخ حل کرده بکار برند **قول صاحب فیر** سرطان
زخمی مدور و معیب مکدر باشد و لبهای زخم ستبر و برگشته و عروق برخاسته و مملو از خون سوداوی عفن می بود و حدوث این از سرطان و میت نیز
اگر جراحت سوء تدبیر پذیرد و منجر بسرطان زخمی گردد **علاج** باله آهنی داغ دهند و اصول آنرا از بین برآرند و اگر جدید و خرد در روی بود و در عضو پیوسته تمام
تنقیه بفصد و مسهل و غیره بوجه اتم نموده به دولب جراحت و لحم فاسد را با ستره تراشند تا خون جاری شود پس ذرور کاوستیکو پاشیده کاغذ موافق جراحت
گذاشته عصابه بندند و هم محافظ گذارند چون کاغذ چسپیده بماند که کار خود میکند دور نکنند تا که از خود بیفتد اگر خشکریشه بسیار پیدا شود مسکه بر خرقه کشیده بگذارند
برای نرم کردن چسپانند و فصد برای تسکین الم نمایند چون کاغذ با خشکریشه بیفتد و جای لحم فاسد باقی ماند ذرور کاوستیکو پاشیده صوف بمرهم منضج آلوده
در زخم نهند و مرهم سرطانی بر خرقه کشیده بر زخم گذارند و همین نهج علاج کنند تا که مندمل نشود و گفته اگر بر رگ و عصب یا رگ یا اعضای رئیسه پیوسته شد
و مریض ضعیف بود دستکاری و ادویه حاده بکار نبرند مسکنات دم دهند و از مولدات سودا پرهیزند اگر ورم و الم شدید و ثقل در بدن باشد مسهل که در تنقیه ورم
گذشت یا مسهل سرطانی دهند اگر قوی تر خواهند شربت ورد یک یا دو اوقیه بعرق منج حل کرده دهند اگر مریض ضعیف باشد کمتر دهند یا مربای آلو هر صباح
یک قاشق دهند مرهم سفید مرهم توتیا هر یک اوقیه در کهرل سرخ حل کرده آب عنب الثعلب یا بارتنگ اندازند چون سیاه شود اول صوف خشک نهند
و بالایش خرقه بدین آلوده گذارند اگر در جراحت چرک باشد مرکوریو سی پیتاو سرخ ده مرهم توتیا اوقیه آمیخته صوف آلوده نهند و بالایش مرهم مذکور
گذارند اگر چرک عفن باشد بطبیخ بارتنگ یا بطبیخ عنب الثعلب یا بماء الشعیر کماد کنند و حل بود شویند و هر چند باده اصلاح پذیر نباشد ادامت از تدبیر
بردارند مرهم سرطانی مرهم نارنجی النفع بو با ولان آرد مدس آرد سیم آرد شعیر کتان شانه تخم خطمی برابر آب عنب الثعلب یا بشیر گاو حل کرده ضماد کنند که مرلیه
سرطان و دل خدیست **مرهم سرطان** محلل سرطان و اورام صلبه ده هفته خردل تخم انجره گوگرد زراوند طویل زبد البحر اشق مقل برابر روغن زیتون کف مثل
جمع موم سرخ ربع روغن طلیا کنند **دوا** در ابتدا زلو گذارند سر به که تازه چنج یاد هدرم آب سائیده نوشند سر به که پخته بندند **دیگر** آمله سنبل جولگه و نازه
تر کرده صبح سائیده ضماد کنند و بالایش برگ نیب گرم نموده بندند **دیگر** با در ریوند برابر سائیده و قدری توتیای سبز آمیخته بر خرقه کشیده گذارند اگر گرداو
بثور شوند فله منده ساییده گردش حلقه مانند کرده و روی خرقه مذکور نهند و سه خرقه رفع گردد **دیگر** ازاراقی بعسل سوده یا شاخ گوزن محرق مغسول بشیر
آمیخته یا زبل عقاب زبل حمام سائیده یا شمع به دهن ورد آمیخته یا گندم به ظرف آهنی کوفته فشرده یا عسل یا خون اسد یا پیلوانی طلا کنند **دیگر** آرد نخود سیاه
یا سرطان محرق یا خبه یا پوست سلحفات یا برگ کدو دون یا انفحه ارنب یا موی بجمر ضماد کنند **قول جوان کورو** و در لب و بینی و قضیب و رحم و مقعد هم

پدید می آید چراکه لحم اینجا اسفنجیست بآسانی قبول ماده از اعضای مجاوره مینماید بسبب صفرای غیر طبیعی سیاه سوزانست که در عروق رود و بسبب غلظ گردش
کردن نتواند و فاسد شده سرطان آرد یا بسبب حبس خون بواسیر و حیض پدید آید و دو گونه است یکی آنرا کولنکو گویند و این از ماده صالح پیدا شود و دوم را السی او د
نامند و این از ماده حاد پدید آید و متقرح میگردد و عسر البرء است **علاج** اگر در زنان بسبب حبس حیض یا در مردان از احتباس خون بواسیر بود فصد با کنند شش
هشت بار بعده ارسال علق نمایند اگر نفع نشود فصد دست کنند بعده دوبار بتفاوت علق گذارند و بعد فصد بابیخ گاوزبان برگ گاوزبان کاسنی هر دو قسم
اسقولوقندریون هر یک قدر ضرور بچه مرغ عدد در ظرف گلی جوشانده صاف کرده گرم بیورتار تر و یکدرم آمیخته نوشند بعده شربت ایویریوسا اونس با لبن خر
یا ماء الجبن نر یا مرق بچه مرغ نیم رطل آمیخته نوشند و بعد هر شش یا هر هشت روز مطبوخ دهند واخراج سودا با دویه ملینه چند بار نمایند و هشتاد یا نود بار آهن کنند و
داغ دهند اگر بسبب ماده سودا و محرقه باشد شیر خر فی الحال دوشیده رطل مروارید یا بسد یا چشم سرطان نیم درم آمیخته صبحی دهند پنج شش ماه و بچه مرغ گیاه
نر سلحفات بقر و غیره پخته خورند و از اشیای حار و روغن زرد و خمر و بقولات ماهی لحم خوک و اشیای تفه مالحه حامض و غصه و ریاضت و غیره پرهیز مطبوخ برگ سپهنه
دوکانا و بسد یا چشم سرطان آمیخته نوشند و قتیکه مستعد شود ادویه ملینه بعمل آرند و از ادویه حاد مقرحه پرهیز نمایند و کوانیتو ضفدع طلا کنند سرب محرق که چند دفعه
بعرق بارتنگ شسته باشند کندر ذکر هر یک پنج اونس افیتین مسحوق ده اونس روغن گل شش اونس شمع یکنیم اونس آب عنب الثعلب قدر ضرور در کهرل سربی
دو ساعت حل کرده بکار برند اگر ازین نفع نشود بجز نیگر مشسته روغن کبریت طلا کنند روغن هوفاریقون روغن بیضه هر یک ده اونس گل گوگرد مسحوق
دو درم خمر سه چهار درم روزی تر دارند بعده هر ساعت جنبانند پس بر آتش نرم نهند که خمر بسوزد و روغن بماند فرو گرفته کافور سکر و ملو آمیخته طلا کنند اگر مثل مرهم
خواهند یک اونس این موم یکنیم اونس رال دو درم مرکی یکنیم درم سائیده آمیزند و بالسمو سرطانی النفع بعد تنقیه تام که بجز بق اسود افتیمون سنا یا بماء الجبن
که در و سنا افتیمون تر بود و یا بمعجون هامیک کرده باشند پنبه بلعاب دهن تر کرده بر و سم الفار مسحوق پاشیده نهند تا از بیخ بر افگند اگر ازین وجع پدید آید خوف نکند
و گرد آن روغن گل مالند چراکه بغیر وجع قلع نمیشود برگ بامیرن برگ حنا کو هر یک مشتی سائیده روغن کنجد نیم که نا داندا خته در سایه چند روز دارند پس طلا نمایند
برای دمل و ناصور هم النفع عرق زبل آدم مالند روغن تخم شلجم فشرده چهار اونس گل گوگرد دو درم حل کرده در بیورت نهاده در حمام آب گذاشته سه ساعت
زیر او آتش دهند که رنگش سرخ گردد پس فرو گیرند و بعد شش ساعت که شیشه سرد شود روغن بر آرند بوعیکه گوگرد بر نیاید پس موم نیم اونس روغن زیت انداخته بآتش
نرم گداخته رال سیاه سه درم مسحوقه چهار درم آمیزند چون سرد شود بکار برند برای سرطان و بواسیر متقرحه النفع کافور درم بر روغن بنیه در کهرل سربی حل کنند چون
سیاه شود طلا نمایند مرلیه وجع روغن مرکوریو طلا کنند مرلیه وجع و غیره روغن سرمه مالند مرهم کافوری در کهرل سربی حل کرده ضماد کنند روغن سم الفار بعرق بارتنگ
آمیخته مالند روغن کرنکیر دو درم بمطبوخ برگ شونیز آمیخته نوشانند برای وجع و حدت و غیره النفع نبات برنجاسف بسایه خشک کرده سائیده یک رخام بصفرت
بیض و دهن ورد حل کرده در روزی دوبار بر سرطان متقرحه طلا کنند روغن گندم مالند **نوع نوزدهم در آکله** یعنی تاکل و تعفن که در اعضا افتد اول ورم
یا قرحه یا بثره خبیثه پدید آید پس بسرعت فراختر گردد و لحم گرد خود را بخورد و در هر عضو که افتد قدر فلوس خیار شنبر از شب تا صبح لحم آن عضو را بخورد و بدترین جهات
ورزد و بکشد **علاج** گرد آن با آهن داغ دهند تا بدیگر اعضا تعدی نکند و گل ارمنی بسرکه گرد او طلا نمایند تا مانع انصباب رطوبت فاسد گردد و تنقیه بدن با سهال
واخراج دم کثیر نمایند سرکه با آب آمیخته جراحت را شویند تا ازاله عفونت و قطع رطوبت نمایند کرنب پخته کوفته بدهن ورد آمیخته نهند تا آنچه سیاه فاسد است سست شد

ساقط گردد و لحم صحیح برآید پس باندمال کوشند اگر بدین تدابیر پاک نگردد باز دوبیه داغ دهند پس برای این زنگار زاج زرد آوند گر دقلقطار بسرکه و عسل آمیخته
یا زنگار زرنیخ زرد و آهک آب ندیده برابر بشمع و دهن ورد آمیخته گذارند اگر بدین هم به نشود روغن کنجد جوشان ریزند نوعیکه بعضو دیگر نرسد اگر ماده شدید الفساد
بود و ازین هم به نشود با آهن تفته بر نفس علت داغ دهند و بالاتر ازین اگر قطع ممکن بود قطع عضو است **فائده** شخصے را لحم پای بالکل رفع گردید و عظم برآمد
و بد و ابیشتر سنگ سوخته عظم او سحق کرده بمسکه گاو آمیخته و اول آن موضع را ببول خود شسته ادویه بر خرقه کشیده چسپانیده بگردید **دوا** روغن جوز
یا صبر طلا کنند **دیگر** برگ علیق یا برگ حب رغ ضماد نمایند **دیگر** عظم آدم بوسیده صبر برابر سائیده یا موی آدم سوخته سائیده یا پر سیاوشان سائیده یا آهنگ
سائیده یا عظم گاو سوخته سائیده یا آجر و فرور کنند و دوای گلنار و سنون امر مفید **نوع بیستم درد اخس** ورمیست گرم که در بیخ ناخن با وجع اشد و
ضربان و تمدد پدید آید اگر ورم عام بود و تمام بیخ را گرفته ناخن می افتد و بسا است که از شدت وجع تب آرد و وجع تا ابط و اربیه رسد سبب ماده غلیظ در حرکت
که در بیخ ناخن ریزد **علاج** اکحل از جانب مخالف زنند مسهل صفرا دهند و برای تعدیل مزاج ماء الشعیر وغیره نوشانند و در ابتدا عفص سبز بسرکه یا خبث الحدید آمیخته بسرکه
یا اسپغول بسرکه بر برف سرد کرده گذارند یا اصبع در برف نهند اگر وجع مفرط بود بیخ افیون بسرکه طلا کنند پس اگر ساکن شده فبها الا اصبع در دیگ نیم گرم نهند تا ماده
تحلیل رود اگر بدین هم دفع نشود تخم کتان تخم مرو خشته تمر هندی بنفشه ضماد کنند تا پخته شود پس بمبضع سر دهند و ماده برآورده مرهم مندمل سازند
**بدانکه** اطلیه بر برف سرد کردن و اصبع در برف نهادن و در اطلیه بارد افراط نمودن وقتی سزاوار است که ماده اندک بود و حرارت او بشدت باشد الا احتراز بهتر است
**قول جوان کور** و اصبع در گوش گربه باید دهن گوگرد نیم ساعت دارند که سگ کوفته بندند لیمو گرم کرده ثقب نموده اصبع در و نهند اخر شرط عمیق زنند
که تا بعظم رسد و ازین مرض اصبع میرود و گاهی هلاک میگردد **قول لارزوریر** بعد تنقیه تام و امالة ماده بر اصبع علق گذارند خردل بقدر ابتر خاکرده و برگ
تنبول یا برگ نیب بندند و نضج دهد مرهم ناپوس گذارند جلد ضفدع بهوا خشک کرده بآب گرم تر نموده بندند در زهره بز اصبع نهند چون پخته شود سر بند
نمک باشند برگ نیب پرانده کوفته بندند اخر الامر شرط زده عظم برآید پس خراطین تازه کوفته بندند و بعد سه روز جغرات و باز خراطین بندند پس بمرهم پردازند
و گفته اگر بدین شود یکساعت اصبع در فرج خود دارد **دوا** در ابتدا آبینه بشیر بز تر کرده بندند در روزی دو بار چون پخته شگافته شود باز شیر بندند **دیگر** در ابتدا
مر صبر کندر افیون بآب ضماد کنند سه روز پس بمرهم پردازند **دیگر** اگر ورم تا کف دست باشد قاقله شش عدد مسکه گاو و مغسول بیست یکبار شش درم
آمیخته طلا کنند **دیگر** سرنج هیل عنبر برابر سائیده برد اخس متقرحه باشند زود خشک کند **دیگر** برگ سرو سحوقه بلبن معز یا بلبن اتان آمیخته یا گل دکادان
کمه فلفل یا بگرم آمیخته یا نمک سنگ حنا آمیخته یا کندر بعسل آمیخته یا زاج بموم آمیخته یا پنیر بعسل آمیخته یا زبل گوسفند بسرکه آمیخته یا انجیر پوست انار
سائیده یا زعفران الحدید بدهن ورد آمیخته یا اقاقیا یا بیخ حماض یا حشف یا برگ زیتون یا برگ فراسیون یا برگ مورد ضماد کنند **دیگر** چرک بدن
آدم طلا نمایند **دیگر** صبر سائیده مالند مثبت لحم **دیگر** زنجبیل نمک سائیده مالند **دیگر** سادج فرور کنند **دیگر** انگشتری ذهب پوشند

**نوع بیست یکم در ابورسما** و آنست که شریانی زیر پوست بسبب ضربه سقطه شگافد و خون و ریح که در آن شریانست بیرون آید و در فضای
که مابین جلد و شریانست جمع شود یا جراحت بر عضوی افتد و پوست و شریان بریده شود پس اگر چه جلد ملتحم گردد اما شریان شگافته ماند خون و ریح می آید زیر
پوست جمع شود و آثار این آنست که متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی بر تبع حرکت شریان و عند حرکت انبساطی شریان ورم پست وقت حرکت انقباضی

بلند گردد و بغمز بدود و کمتر شود و لونش با دنجانی و بنفشجی باشد و بسا باشد که هنگام حرکت خون آواز حرکت آن از محل شنیده شود **علاج** اشیای قابض چون
بلوط عفص اقاقیا ضماد کنند تا موضع محکم گرداند و فضا را تنگ سازد و خون کمتر ریزد و از آنچه ورم را بشگافد پرهیزند **قول لارزو** بیشتر اکثر بسبب وصول
سر نشتر بشریان پدید می‌آید و در بغل و کش ران و گردن سر نشتر افتد مرهم سرد پا پوست پیش ضماد کنند و کسی که بشگافند که خوف مرگ دارد و اگر ورم از آنجا
محافظت نمایند تا منفجر نگردد و پس باید که آب عنب الثعلب آب تازه آمیخته خرقه آلوده نهند و بالایش صفحه سرب بندند یا مرهم گل ارمنی گذارند اگر قطع برف
بر آنجا بالله النفع چرا که از برد این خون راجع سوی باطنه میگردد **قول صاحب قبر** سبب باطنی و ظاهری میباشد باطنی آنست که از کثرت دم یا حمل
بارگران یا مدت مادهٔ فم عروق تفتیح شوند و خون ترشح کند و روح حیوانی نیز در زیر پوست جمع گشته بزرگ گردد و این اکثر در حلق و گردن و اوعیه منی و
زنان را اکثر بسبب نفس ورکه در وضع حمل میکنند لاحق میگردد و لون جلد بر حال طبیعی بود و الم مطلق نباشد و نرم بود و بغمز منتشر شود و بسرعت بحال آید و ضربان کم
باشد ظاهری آنست که نشتر از ورید گذشته بشریان رسد یا از نوک کارد یا شمشیر جرح رسد و آن را دوخته مندمل سازند و ورید و شریان التیام نیابد پس چون
ترشح کرده زیر پوست جمع گردد و این آنقدر نرم نمیباشد چنانکه باطنی زیرا که درین خون کثیر و روح قلیلست و ضربان زیاده بود و انواع انورسما خطیر اند لیکن
آنکه از نزف دم بود و خرد باشد علاج پذیرد و آنکه بر گردن یا وراد حیه متی بود یا بزرگ باشد کثیر الخطر و عسر البرء باشد **علاج** ادویه سرد و خشک قابض مقوی
عضو مصلب جلد چون گل ارمنی دم الاخوین گلنار پوست انار جوز سرو برگ سماق عفص سائیده به بیاض بیض آمیخته گذارند سفوف جالینوسی یا با زنگ
یا لوبیا یا نیلوفر یا عنب الثعلب یا طحلب بکار برند جوز سرو تخم انگوری بخته بر خرقه کشیده بر ورم نهاده بعصابه محکم بندند و بعد سه روز کشایند و پوست تازه گوسفند
بچیده بعصابه محکم بندند تا خون منتشر گردد و رجا نیابد و عرق التیام یابد گل ارمنی با آب چاه و بیاض بیض حل کرده خرقه آلوده نهاده بعصابه سخت بندند
**قول ابو علی** شخصی را دائم خون ترشح میکرد و صحت نمییافت بتحقیق شریان از موضع فصد نموده بالا تر از جای فصد تا که زده رفاده نهاده بعصابه محکم بستم
چند روز خون بند گردید چون تا نکه کشادم باز خون جاری گردید پس تا نکه دیگر بلند تر از تا نکه اول زده سفوف جالینوسی به بیاض بیض آمیخته نهاده خرقه به بیاض
بیض آلوده گذاشته رفاده نهاده بعصابه محکم بستم خون بند گردید شخصی را از حیار باه ورم بزرگ مثل سر حلوان بود و یک ذک سخت ضربان داشت مبراق
بود گویا زیست و مریض بآرام بود اطبا ریم دانسته شگافتند خون جاری شد و جلد آنقدر رقیق بود که اگر نمی شگافتند اغلب بود که از خود می شگافت پس
فتیله بسفوف جالینوسی و بیاض بیض آلوده گذاشته رفاده نهاده بعصابه محکم بسته دست بر بالش نهادند بعد سه روز خون سیلان کرد و بر همه کس یاس
غالب گردید زیرا که جلد آنموضع رقیق بود تجویز تا نکه کردند چون دست ورم کرده بود و شریان بعید نفع نداشت آخر تدبیری بخاطر رسید شخصی فرمودم که از زیر
هر دو بغل او گرفته با بهام هر دو دست شریان آنرا بگیر چون این عمل کرد خون بند شد پس از خون جعن پاک کرده صوف بیاض بیض و سفوف جالینوسی و توتیای
سبز سوخته آلوده پر کردم و خرقه بدین آغشته گذاشته رفاده نهاده بعصابه محکم بستم بعد سه روز ریم سفید سائل شد چون کشاده دیدم که علوله چسپیده است
بآهستگی گرد علوله را پاک کرده صوف خشک نهاده بالایش خرقه به بیاض بیض و سفوف وغیره آلوده گذاشته بستم و تا پانزده روز بدستور مذکور تدبیر
کردم علوله در روز جدا شده افتاد و زخم مندمل شد پس سفوف جالینوسی بر مرهم سفید آمیخته گذاشتم پوست روئید و صحت یافت پس بجراح لازم که
اول از وارثان مریض اجازت گیرد و قوت بیمار ملاحظه نماید پس بعلاج پردازد و اغذیه سرد مغلظ یا بس دم چون بحیه پاکیان و زرشک و گلقند و حسو نشاسته

منتشر گردد و جذام آرد باید که اکحل زنند و رگ عقب گوش وغیره کشایند خمر رقیق نوشند هر روز صبحی بحمام روند و بعد چند روز فصد دست چپ کنند و چند
روز راحت دهند و حمام وغیره بکار دارند همچنین طبیخ افتیمون چند مرتبه بتوقف دهند مار ابحین شکر سمنات بکار دارند اگر محکم شود لحم افعی یا بدر جلی دهند
وگاهی مجذوم را در همه بدن وشل یافوخ و شئون الراس و مقدم و مؤخر و اصل حنجره و صدغین و قفا و مفاصل بدن و رجلین و ظهر و بطن و صدر داغ میکنند
**قول جالینوس** هر مرض که محتاج بقطع باشد یا ضرر یا کی باشد پس باید که اول تنقیه کنند پس بعمل آرند و گفته خمر که در وی افعی افتد و بمیرد و مبرا گردد و نوشانند
شبیکه او بداند ورم کند و جلد بیفتد خلاص یابد **قول اهرن** مجذوم را نقل کردن بشهر گرم نکوست **قول ثابت** باید که مجذوم صابر بود در علاج چه در
اکثر اول نفع ظاهر نمیشود و در آخر نفع عظیم رو مینماید **قول ابن زین** بلیله کابلی پنج افتیمون هفت سائیده بزبیب منقی آمیزند و هر روز نا شتا چندرم خورند تا
دو نیم ماه صحت شود **قول رازی** جوانی را روی گرد شد و مو ریختن آغاز کرد اول فصد نمودم و طبیخ افتیمون و حب مخرج سودا دادم و بحمام و از تن
و اغذیه مرطبه و راحت مداومت کنانیدم و بعد چند روز باز اعاده مسهل کردم همچنین چهل مرتبه در پنج ماه پس مو رستن آغاز کرد و رنگ روی و چشم نکو شد و صحت
تمام یافت باید که بعد صحت تدابیر مذکور چندی دیگر بعمل آرند و گفته تجربه کردم کی را در جذام و نفع بلیغ دیدم و گفته لحم قنفذ نفع عظیم دارد و گفته مجذوم را
سرود کردن و آواز بلند نمودن انفع برای بحة الصوت و گفته خصیان را جذام نمیشود لهذا خصی نمودن علاج جذامست چرا که این مزاج را رطب میسازد
بحدی که تسکین دیگر تدابیر **قول صاحب ذخیره** اول اکحلین و دامین و رگ عقب گوش زنند خون وافر گیرند
و در خلیف و ربیع مسهل قوی دهند و در بهار تلیین طبع بمسهل معتدل و حب شاهتره وغیره نمایند و از محللات کطوبت غرزیی بپرهیزند و هر صبح بیا صحت
مستعمل کنند و عرق که آید نشف کرده روغن مورد و روغن گل مالند و بغراغره و سعوطات تنقیه دماغ نمایند و گاهی جهت تبرید و ترطیب روغن مغز تخم کدو شیرین
در بینی چکانند و بعد تنقیه سفوفات مناسبه و حبوب کبیبی بکار برند و حمام بعد تنقیه مفید و قی در هفته یک یا دو بار نافع **قول صاحب قبر** اگر خون مجذوم بدود
اسپ بهم مالند ریگ ملس ظاهر شود و گفته شرب محرق در بول اندازند اگر طافی ماند جذامست و اگر راسب گردد لا و سبب او ماده شور ترش لاذعست ۔
**علاج** برای تنقیه کبین تیلیو دهند و تا چهل روز ما ء الجبن دوازده اونس آب شاهتره دو اونس آمیخته نوشانند اگر نگیرد با آب غسل مرده شویند و تا چهل روز نتیجه
دیا فرنیکو دهند اگر نیز و د طبیخ یا لحم افعی دهند اگر مایوس العلاج بود لحم قنفذ یا لحم سلحفات تا یک سال خورانند لحم مار و عدد شیر مقشر رطل آب خشن کانادیهار ساعت
پرانده سائیده بچه های مرغ را خورانند تا که همه پرها ریخته پرهای نو بر آید پس بچه های مذکور مجذوم را تا شش ماه خورانند بعد نیل کالم بجری نیم اونس جوشانده مثانت
نموده نوشند تا یک سال چند شخص را مار و حبن تیز تا داده فصد و علق وغیره بکار برند مگر صحت نشد آخر از استعمال طبیخ مذکور صحت شد خون فصد مجذوم
در پوست بیضه پر کرده بر بخار گرم چندی داشته پس بقدری لحم آمیخته بسگ خورانند اگر مرد باشد بسگ نر و اگر زن بود بسگ ماده صحت شود و مرض در سگ
نقل نماید هشتاد بار با بگرم آبزن کنند که هر بار تا نیم ساعت در و نشینند تا مسام بکشاید و مریض از محنت و اشیای مالح و شیرین و ترش و چرب بپرهیزانند
و گفته اگر فدد وغیره در دست و جلد مع حکه پدید آیند چنانچه در مجذوم باید که آبزن بطبیخ لحم و امعای چرب و نبه پانزده بیست روز کنند مجرب **قول لارزوری**
جواهر مهره افتیمون بیوه یا فرنیکو مکرر هر یک بیست چهار دانه آمیخته همراه نیم رطل طبیخ گل فیلزهرج یا بعرق مناسبه تا چهار روز دهند نهار بلکه تا دو ماه روغن توتیای
سبز سه قطره خورند و گفته تین توراد ی افتیمون و حب فوماریا شربت افتیمون شربت شاهتره مرکب عرق اکواکال عرق بینید یکتا مرکب عرق دی فونیکا مرق

در برص مفید است دهند آب تمر کبیر هم مناسب آمیخته یا روغن خوک یا عرق اکوا و یروی مالند اگر آمیخته به روغن کنجد گذارند و گفته اگر در ابتدا باشد بر روز
حب شاهتره و دهند مالیخ یک دو بار برآید و هر ماه بکمد دو کسل نوزی دهند و تنقیه دماغ بغرغره و سعوط نمایند و هر صبح بعد فراغ از برآز ریاضت کنند و
بدن را مالند تا عرق آید نشت کرده و روغن مصطکی روغن قسط مالند اگر حرارت کنند روغن بنفشه ده و ضمنا آمیخته در بینی چکانند اگر غشی شود در حمام برند
ابعد و اوه ون مذکور و مالند بعد ساعتی قی کنند و بعد قی شربت افسنتین دهند و دو قمیکه در آوار تغیر افتد شیر تازه قدر بغم با اسفیداج بره دهند و قیکه
خون با ساییج آید باز دارند دوا از غم و غصه و فکر و سهر و اشیای رطوبت افزا و فضلات رطوبت غریزی پرهیز نمایند اگر مرض محکم بود مرق ماهی با بیضی
دهند و اگر زنخ کشته یک برنج تا چهل روز دهند و شیر برنج خورند رفع گردد و گفته روغن و ترپولو چهار یا هفت قطره عرق شاهتره و داوس شربت نیلوفر
پنجشقال دهند هفت دم سال هفته نوشش کنند و عرق شاهتره و دهند آب تمر تو ریک سفید و گفته دوست تریاق الذهب نمایند بشرطیکه اطراف نمانده
نشده باشند و در جمعه باشد حب شاه نمک افنی دهند و گفته اگر متقرحه بود ورگ جبهه زنند و بعد هفته اکحل راست کشایند و پس از هفته دیگر
اکحل چپ و بعد هفته صافن چپ و بعد هفته صافن راست زنند و بعد فصد باستی نیب یعنی آبیکه از درخت نیب میچکد چهار درم نوشند اگر بسبب مرارت
نوشند آب مذکور حفضی برابر قدر نخود حبوب بسته هر روز حب دهند تا هفته و نان گندم و نخود و مرغن کم نمک خورند نمک سنگ در غذا اندازند چه
قدر تم و گفته اکحلین نیز دو بعد روزی عرق جبهه کشایند و بعد روزی هر دو صافن زنند و بعد سه روز حب النیل مسحوق یک کف دهند نخود آب بی نمک
خورند و بعد اسهال تا پنجاه روز حب تم الفار دهند اگر خواهند نان نخودی یا گرانی نمک خورند اگر نتوانند قدری نمک اندازند و گفته اکحلین نیز ده شاهتره و بلیله
سیاه و حب النیل هر یک نیم درم شب در طبیخ چوب بسون ترکرده صبح صاف نموده عسل آمیخته نوشند نان بسنی بغیر نمک بروغن خورند و گفته بادام
قدر یک برنج در برگ تنبول دهند و بتدریج تا سه دانه رسانند و بهمن بقر مقسول آمیخته بر جمیع مالند و رسی شود و گفته پوست درخت گل یاسمین سفید بسایه خشک کرده
سائیده دو مثقال بیست مثقال جغرات گاوی آمیخته دهند اگر موسم سرما باشد چهار مثقال بدستور دهند تا بیست یکروز و جغرات برنج بغیر نمک بروغن
خورند و بعد دوا تا سه روز دیگر نیز همین غذا سازند بعده نان گندم خمیری خشکه بی نمک خورند و بعد چهل روز روغن و نمک و مصالح سبز و گرم و غیره
لکار دارند و گفته اگر معالجه باشد بعدی افتادن اعضا رسیده باشد برگ حنا یا بس دو درم آب بیست اوقیه ترکرده بزنند چهارم ماند صاف نموده شکر
سفید یک اوقیه آمیخته نوشند تا چهل روز رفع گردد اگر نرود قابل علاج نباشد **سفوف سودا** الحجر و ذوتخم بالنگو حجر ارمنی مغسول هر یک هلیله
هر یک چهار سنا گل بنفشه هر یک پنج تخم شاهتره و شش بسفایج افتیمون بدهن لوز چرب کرده هر یک هفت شکر برابر همه غیر از هلیلجات همه را سائیده
بیزند و تخم بالنگو ناکوفته آمیزند شربتی چهار تا هفت درم برای مالیخولیا و وسواس و بهق اسود و جذام و امراض و اورام سوداوی و جرب و حکه و قوبا نافع --
**اطریفل افتیمونی** هلیله کابلی هلیله آمله هر یک ده سنا افتیمون هر یک پنج شیطرج سه نمک هندی افسنتین هر یک دو بسفایج یک عسل سه چند شربتی
یک تا چهار مثقال حافظ سیاهی مو و برای جذام و امراض سوداوی نافع **بلیشی** مدبر جلی هلیله سیاه و شیطرج هر یک ده دار فلفل پنج مثقال بینی دو نیم سائیده
بدهن بقر چرب کرده عسل آمیزند شربتی یک تا دو درم بعد تنقیه واحد اگر تنگه مجبند و دوا ء المسک آمیخته دهند تا بصحت باشد چرا که دوا در جرس است برای
جذام و دائم معقدام لحم نفعی است **مرق افعی** افعی جبلی از موضعی که بغایت زمین ملح شوره نباشد گرفته سر و دم آن اکلیا بریزند و شکم پاک کرده با آب نمک شسته

در دیگ کنند و نمک و شبت و قدری خولنجان اندازند و آب قدر حاجت و قدری زیت افزوده بپزند چون مهرا شود و قدری مرق و پاره لحم خورانند پس اگر سدر شدید
ویقیا و نبها الا دیگر خورانند تا که سدر و سقوط عارض شود و انتفاخ در تن پیدا آید و بیابد که مریض چند روز بیهوش و فاقد العقل بماند نترسند پس بدن او از
هر جا که لحم نرم دارد خواهد کفید خوف نکنند که لحم فاسد دور شد و صحیح خواهد بر آمد بعد تنقیه بعض آرند **عرق** مزیل فساد خون و باد و پوست نیب چهار آثار قند سیاه کهنه
دوازده آثار آب چاه یک من در ظرفی کرده سه هفته دفن داشته بر آورده صاف کرده و قدر طبیخ نوشیده باشند **طبیخ افعی** برای جذام مجرب سیوم فنشش
سفید افعی سر و دم بریده از پوست احشا و امعا پاک کرده یک نمک مشت آب شیرین شویند پس بقدری نمک و نخود و گندنا و اندکی ثوم و آب کثیر بپزند
چون مهرا شود از عظم جدا کرده نان پاکیزه در و ترکرده خورند و مرق نوشند اگر قدری لحم هم خورند بهتر نفع این بعد چند روز ظاهر میشود و باشد که در ابتدا عقل
زائل شود پس شفا یابد و وقت باز ایستادن از شرب طبیخ زمانیست که صاحب علت ورم کند و عقل زائل شود پس پوست جدا گردد و صحت شود **طبیخ مار**
ماری کلان منتخب از سر و دم وغیره بسر کرده نمک مشت آب دو سه بار شویند پس همراه یک مرغ در دوازده رطل آب سه ساعت بزانند پخته صبحی یک رطل
دهند و در بستر پوشند تا عرق آید گاهی اسهال گاهی بول خواهد آمد **نمک افعی** مار سیاه از سر و دم پاک کرده شسته در ظرفی نهاده تخم شبت نمک روغن
زیتون هر یک یک نیم رطل عسل هفت اوقیه انداخته دهن بند نموده در آتش نهند تا چون سوخته شود بر آرند شربتی شش گندم برای جذام و سکته و فالج و امراض مزمنه
بلدی النفع **مرهم جذام** حماما سنبل قردمانا دار فلفل سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا مقل مرمکی مصطکی افتیمون صبر میعه سائله حب بلسان بسباسه ایرسا زراوند طویل زراوند
گرد سعد اکلیل قرنفل ایرسا زیت کهنه هر یک اوقیه زعفران نیم اوقیه لادن بیست مثقال علک البطم شمع هر یک سه مثقال روغن ناردین برابر همه مرهم
سازند برای جذام و قروح سوداوی و اورام بارده النفع **ذرور حمسه** فلفل توتیای سبز هر یک دو مردار سنگ چهار تنبیل کته سفید هر یک هشت مثقال
سرمه سحق کنند مدمل جراحت جمره مجفف رطوبت جرح جذام **حب سنا** سنا هر سه بلیله مویز منقی برابر سائیده بروغن بادام چرب کرده حبوب سازند شربتی
سه درم صبح شام با آب برای جذام و بهق و برص و جنون لقوه و فالج و دفع قبض النفع **حب سم الفار** سم الفار زرد سه درم کته سفید دو درم پنجاه و دو
حب بندند شربتی دو حب **حب سم الفار** فلفل سم الفار برابر قدر ذرت حبوب بسته هر روز حبی دهند و روغن کثیر خورند مزلیه خدر هم **حب سم الفار**
که النفعست سم الفار زیبق هر یک دو صمغ عربی چهار ریوند شش کندر دوازده زیبق را با آب حامض کشته ادویه سائیده آمیخته بمرارة ضان خمیر کرده قدر ماش
حبوب بندند شربتی حبی صبح شام **کشته زرنیخ** زرنیخ زرد توتیای سبز ابقر هر یک هفت اوقیه جدا جدا سائیده بهم آمیزند و یک بوته در کوره اکسیریان نهند و
پنج دست چون بوته سرخ شود از قاشق آهنی قدری ازین ادویه در بوته اندازند چون از اشتعال بماند قدری دیگر ریزند بدستور تا که همه ریخته شود و سرد کنند
و هفت اوقیه ابقر دیگر بران افزوده سائیده بدستور کنند تا نه مرتبه مرتبه دهم ابقر هفت اوقیه بدستور آمیخته سائیده یکبارگی در بوته ریزند و بکفچه آهنی حرکت ده
باشند تا که سفید گردد شربتی سه گندم **دوا** ریوند مسحوق دو درم شب در آب تر کرده صبح قدری حرکت داده صاف نموده نوشند بدستور هفت روز بعد هفته ریوند
سه درم کنند تا هفت روز بعد هفته ریوند چهار درم سازند و ده ماه منع شود و برص در شش ماه انتهی باید شیرینی و دنج ماهی پرهیز کنند اگر بعد اکل دوا الم در معده
شود چند لقمه نان بروغن خورند و در غذا نمک سنگ اندکی اندازند **دیگر** کندش عسل هر یک دو نیم رطل پنجاه حب بسته هر روز حبی خورند نان گندم بغیر روغن و نمک
غذا سازند **دیگر** زرنیخ یک فلفل نه بیست یکروز صلایه کرده دو اند شربتی یک برنج غذا نان گندم بی نمک و روغن **دیگر** وزغه از سر و دم بریده در شیر برنج پخته بخلطم

دور نموده خورانند اول قی دهانی پس صحت شود دیگر شکم ماهی رعد کندن شگافته تخم خیار شنبر ده درم پر کرده دوخته تا سه روز در سرگین اسپ دارند پس برآورده و بر نغم
بریان نموده و برآرند و سه حصه کرده یک صبح یک دوپهر و یک شام خورند تا هفته دیگر سفوف بابچی تا ششماه خورند دیگر برگ خیار شنبر مثل قنب سائیده نوشند
شش ماه دیگر فلفل دو درم با آب سائیده صبح نوشند بعده بول خر دو درم شرب نمایند پس قصب الذریره و شاهتره سرموکه هر یکی ده عسل چهار درم سائیده
نوشند بدستور سه روز دیگر مرگرگ بسایه خشک کرده ربع درم بفلفل خورند هر روز قدری افزایند تا چهل روز به گردد دیگر زرنیخ را بجذام شد طبیخ گاوزبان آمیخته
خورد چند روز شفا یافت دیگر پوست بیخ نیب تمر کابلی شاهتره هلیله سیاه هر یک دو نیم درم آب چاه یک و ربع رطل جوش دهند چون بعشر رطل ماند صاف کرده نوشند تا چهل روز از همه
مولدات سودا پرهیزند دیگر سلخ افعی قند سیاه کنه هر یک سه و نیم درم تا نه ساعت کوفته پانزده حب بندند هر صبح حبی دهند تا نیمکیلو اوند مانند چهل روز صحت
شود مزلیه برص و خنازیر هم دیگر لحم طاوس بحم خر کنند و ری خورند دیگر براده عاج در آب نقیع ده درم دهند تا هفته مانع ازدیاد دیگر انگزد نیم درم با عسل
در دهن بقر آمیخته دهند شب پیوسته یا انگزه ده قیراط با سه اوقیه شراب دهند دیگر سلحفات بنام مجذوم سوخته سائیده بخمر کهنه دهند دیگر مغز حب خروع
ده یا بیست عدد خورند اگر چهل روز هر روز دو درم بر نهار خورند خلاصی یابند دیگر کندش پنج درم با آب برگ قند نخود حب بسته دهند دیگر کتیرا دو نیم درم خورند
دیگر تخم شبت رطل روغن زرد و شکر آمیخته تا هفته دهند نان گندم بی نمک بر روغن کنجد خورند مزلیه جمره هم دیگر قصب الذریره هلیله سیاه هر یکی ده درم آب نیم رطل
سائیده پخته نوشند اگر دو ماه ده درم شاهتره سه درم افزایند بستر مصفی دم مزلیه مالیخولیا و جذام دیگر مرق ضفدع با آب و زیت پخته نوشند دیگر زرد
هفت جو بجز ماسبه دهند تا هفته دیگر بول خر شانزده مثقال نوشانند و بالایش نان گندم دهند تا چهل روز هر روز بول تازه دار تر شی یادی پرهیزند
دیگر تریاق کبیر یک بندقه یا یک مثقال بعد تنقیه دهند چهل روز دیگر طبیخ برگ ... یا طبیخ برگ طرفا نوشند دیگر آب زبل خر دو درم آب شاهتره ... عدد
آمیخته دهند چهارده یا بیست یک روز و شیر برنج خورند دیگر تخم بکاین چهار رطل آب هشت رطل بیست یک روز در دفن داشته هر روز نیم رطل تا ششماه نوشند
مزلیه برص هم دیگر شرب طبیخ برگ و بیخ ... مداومت کنند دیگر جراد مصفی از سر و تخم دوازده عدد مورد مسحوق ده درم آمیخته خورند دیگر حجر ارمنی با دیوم
نوشند دیگر سلاخه در سکنجبین دهند تا چهل روز مزلیه مستحکم دیگر شربت جوبچینی عرق بلادر قرص افعی نافع دیگر دل هدهد در گردن مجذوم بندند تا دایم
با وی بود ایمن ماند دیگر عنصل هر روز نیم مثقال با عسل نوشند و آن را در تابستان کنده نگاه دارند چون سبز شود سبزی آن را خشک کرده برید
غبار سائیده مالند پوست دور شود شفا یابد دیگر ... پنج درم آب سی درم تر کرده صبح سائیده پخته نوشند و تفل او بر تن مالند مزلیه جمره هم دیگر اگر ...
عظام مردم سوخته بدهن بقر آمیخته طلا کنند دیگر برگ حنظل با خون سگ یا خون لقلق مالند دیگر پودینه ضماد کنند دیگر حنظل سرکه با ضماد نمایند
دیگر زهره روباه بموزن آب کرفس آمیخته به بیست روز یکبار سعوط کنند مانع ازدیاد دیگر مروارید در دهن دارند دیگر چشم هدهد بر بازو بندند از تولد جذام
ایمن ماند بعد تولد تزاید نکند دیگر چشم تمساح زنده برآورده آویزند تزاید نکند **فصل دوم در بثور نوع اول در عرق مدنی** اول بثور شود یا
نفخ کند و آبله زند و ثقب گردد و از میانش چیزی باریک شبیه برگ بیرون آید سرخ مائل بسیاهی طولانی و اگر تمام برآید یک شبر یا زیاده باشد و باشد که
زیر پوست حرکت مثل کرم کند و در بلاد حاره یابس چون حجاز و مدینه اکثر افتد لهذا بدین نام مسمی شد سبب او فضول ردی است که از دم گرم سوداوی یا از بلغم
سوخته در لحم و عروق حاصل شود و بسبب حرارت مفرط خشک گشته در عروق منعقد گردد و لهذا بصورت رگ باشد و اکثر زیر ناف تا قدم افتد و اکل شیرینی ...

و ناہضم شدن غذا و کثرت تعب محدث این مرض ست خصوص کسی را که معتاد نبود **علاج** در ابتدای خلو رسالیق و صافن از جانب مخالف زنند و بعد فصد
بر موضع المر زلو گذارند و بطبیخ افتیمون طبیخ ہلیله حب قوقایا اطریفل صغیر که در وسنا و شاہتره بود تنقیه نمایند ترطیب مزاج باغذیه مرطبه و حمام و تدہین مرطبه نمایند
و از کثرت اکل سمک و شیر گوشت گاو کیہ بہر نیز ندصبر آب برگ کشنیز آب برگ کاسنی آمیخته یا صبر صندل کافور بسرکه و گلاب آمیخته طلا کنند و بدہن ورد چرب کرده اسپغول بسرکه و گلاب جوشانده ضماد نمایند
صندلین کافور اسپغول بگلاب و شیر ضماد کنند که مسکن التہاب ست صبر نیمدرم آب برگ کاسنی شب ترکرده صبح صاف نموده بہند روز دوم صبر درم روز سوم
یکنیم درم کنند اگر بقند شیرین سازند جائز ست پس اگر بدین تدابیر بثور رفع شد فبہا و اگر رشته سر بر کرد باید که پاره سرب قدر درم گرفته رشته را بر و پیچند تا بثقالت
سرب اندک اندک برآید و درین وقت گرد و ہم روغن گل مالند و اگر ہم چدمشانه بزیا مثانه گاو پرکرده تکمید نمایند یا تنطیل آب گرم کنند یا اسپغول بروغن
بادام ضماد نمایند تا عضو نرم شود و بآسانی برآید و احتیاط کنند که گسسته نگردد و چه اگر منقطع شود درون باز گردد و ورم عفونت و قرحه ردیاآرد و اگر بسوء تدبیر گسلد
باید که در طول حسب مسلک ماده شگافند تا ماده فاسد بالتمام برآید ہر قدر که جمع بود و بعد شق پنبه کہنه بروغن آلوده در وگذارند تا ماده باقی را پاک کند و بعد تنقیه
جراحت باندمال و انبات لحم کوشند اطریفل که مسہل و قالع ماده عرق مدنیت و اگر ده روز متواتر خورند از وی سالم مانند و ماده مرض پاک گردد
ہلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل فلفل برابر سائیده بدہن لوز چرب کرده بعسل آمیزند شربتی سه درم **قول لارزو ربیر** تنکار نیم درم بقدر سی
قند سیاه آمیخته یا مقل صبح شام نیم نیم مثقال دہند چند روز زہره مرغ یک یا دو دانه بقند سیاه حب بسته دہند در سه نہایت نه روز به گرد و حرمل دہانه
ہر روز فرو برند سه روز کس سگ ہفت عدد جدا جدا در قند سیاه پیچیده دارند ہر روز یکی بلع کنند انگزد مسحوق به روہن بثور نهاده گرده مرہم کیوچین نہند
و بالایش برگ عشر یا برگ تاتوره گرم کرده بندند یا اول بر دہن بثور انگزه نہند و بالایش صابون تنکار بآب سائیده ضماد نمایند پنبه بعرق گوگرد آلوده نہند
بالتمام برآید روغن اشیلینتی بالند و خرقه آلوده نہند حبه سرخ بر دہن بثور نہند برآید **دوا** ازبل حمام قند سیاه برابر حب بسته ہر روز یکدرم دہند **دیگر** بیر بہوٹے
عدد در قند سیاه نهاده بلع کنند تا ہفته درست برآید **دیگر** شیر بروغن آمیخته صبحی نوشند چند روز بآسانی برآید **دیگر** فلوس پرطاوس ہر روز عدد
معرض کرده بقند سیاه آمیخته دہند سه روز **دیگر** آہک آب ندیده پنجدرم جغرات دو رطل آمیخته دہند **دیگر** طین قیمولیا سه درم بجغرات آب چکیده آمیخته دہند
چند روز **دیگر** روغن خروع که در چراغ مانند مالیده برگ تاتوره گرم کرده بندند **دیگر** وقت بروز گل مہوه گل سجنه خردل قند سیاه برابر سائیده بندند سه روز
**دیگر** بیخ لسکیره سوده دہند تا ہفته رفع شود **دیگر** برابسب در قند سیاه نهاده دہند سه روز **دیگر** گل تقب یار دو حبه دہند رفع شود **دیگر** چوب بنه سوده نوشند
و مالند تا ہفته **دیگر** سلخ الحیه در قند سیاه آمیخته دہند **دیگر** خراطین در قند سیاه پیچیده دہند سه روز **دیگر** مگس پر دور کرده در قند سیاه نهاده دہند سه روز
و بر موضع مرض نبات مسحوقه بپاشند و از کاغذ ریسمان بپیچید دارد **دیگر** کرم باز آدم در چیزی نهاده خورانند مجرب **دیگر** بیخ عشر قدر نخود در قند سیاه
نهاده دہند سه روز **دیگر** تخم راسن سه عدد در قند سیاه نهاده بلع کنند تا ہفته **دیگر** فلفل قند سیاه برابر سائیده ضماد کنند تا ہفته **دیگر** مغز نبات الصبر را چوب گرم
کرده بندد **دیگر** قطعه جگر بزبندد و بعد سه روز بکشاید **دیگر** زبل کلب ببول آدم سائیده طلا کنند **دیگر** رال بیخ صابون و افیون سه ہم جسم جہل آمیخته
بر برگ تنبول طلا کرده بندد صبح شام تا سه روز **دیگر** حلبه سائیده بندد وقت شب صبح جمع شده بنیه تصدیع برآید **دیگر** افیون دو مثقال قرص ساخته گرم کرده
بندد و صبح شام ہمون اگر گرم کرده بسته باشند و بیحجز زیر گردد **دیگر** کت درم زیبق نیم درم یکذات کرده بر دہن رشته نہند در دوازده ساعت برآید

بافلیمون مفید و بعد تنقیہ ادویہ مجففہ طلا کنند اگر متقرح باشد مورد و پوست انار قلقند بسرکہ در روغن گل یا برگ مورد و شونیز زیبق مقتول بسرکہ و دہن ورد طلا کنند
برگ دفلی بکشا نوذ بسرکہ تر کردہ پختہ صاف نمودہ ہموزن شیر و روغن کنجد آمیختہ روغن ساختہ طلا نمایند و دوائی کہ در وی زیبق باشد بر سینہ و معدہ نگذارند **قول**
**ابن زین** خبث الحدید کندش زراوند طویل مورد قلی نحاس محرق زیبق مقتول اشنان قسا بین خرء الکلب ابیض مرتک دودہ مطبخ زرنیخین کبریت زرد عفص
زنگار اسفیداج حب البان برابر سائیدہ بروغن گل زیت طلا کنند برای جرب رطب بی نظیر حتی کہ قلع میکند ثالیل را **قول ثابت** شخصے جرب داشت
روغن کنجد بسکنجبین ہر روز یکرطل خورد تا سہ روز شفا یافت **قول رازی** بزر الغلیف بشاہترہ کنند پس شیر او نوشند رفع شود و گفتہ جرب و سعفہ محتاج اند
بتہذیب دم و آن از اغذیہ میشود و گفتہ اگر ناقہ را جرب شود لبنش با آن در حمام غیر گرم و گفتہ تجربہ رسیدہ از دو نیہ حادہ کہ اکثر ورم کردند مردند **قول عسکری**
مرب زیبق بر آتش آمیختہ فرو گرفتہ توتیا مردار سنگ افزودہ بسرکہ در روغن گل سحق کردہ طلا کنند کہ برای جرب رطب و یابس انفع است شخصی جرب شدید داشت
و جلد درشت شد اطبا از علاج عاجز شدند ازین طلا خارش رفع شد و جلد مقشر شدہ افتاد و شفا یافت در آخر روغن بمالند **قول لارزوریہ**
اول فصد کردہ مسہل دہند بعدہ گل گوگرد نیم اونس سکہ دوا اونس آمیختہ گرم کردہ وقت شب مالند چہار دہ روز گوگرد سہ اونس آب لیمو قدر حاجت تا ضماد
ضماد کردہ مالند گوگرد آملہ سار درم مسکہ آب لیمو یا آب نارنج ہر یک دو درم رال سہ درم روغن گل چہار درم موم قدر حاجت مرہم ساختہ بکار برند روغن
رال مالند مرہم ابقر گذارند و گفتہ گل گوگرد مسکہ و بلو شربت شاہترہ پنجدرم دہند تا ہفتہ و انتیمونیہ مار سیال تین تورا دی انتیمونیو شربت شاہترہ
شربت سیب مرق مار مرق ۔ بی فونسیکہ مرق جبلی مالادو اس دی لیناس معجون ماسیک مرکوریو دیافرتیکہ زو دی اقی ہمہ مفید اند و ہمنا لیبی منیتو دی لوزتیانا
لیبی منیتو دی جلو لسیو لیتی منیتو حاکہ طلای قوبائی مانیکادی جو نبرا و کوامیتودی تا باکوا و کو نیتو ازوکی آو کوا میتو دی فونسیکا آو کوا نیتو بارا ایمبیرس روغن
قثاء الحمار دی لوز تیانا روغن سیبہ روغن کبریتی روغن تا باکو مالند بعرق سار ساشویند مرکوریو پرسیپی پیتا دو سفید بکسبی مرہم آمیختہ طلا کنند **قول**
**ابو ویلم** خمر تند مالند رفع شود **قول براساوول** بعد فصد و مسہل روغن گوگرد مالند بہ گردد **قول جوان کور اووب** شخصے جرب مثال
جذام داشت ہر روز دو سہ عدد قثاء الحمار خام بچند قطرہ سرکہ آمیختہ خورد چیزی فرصت شد بعدہ ہر روز دہ دوازدہ عدد سیب خام و لیموی شیرین
خورد شفا یافت **فائدہ** اگر جرب یابس باشد بآب گرم شیرین حمام کنند دلک نمایند اغذیہ و اشربہ مرطبہ دہند آرد نخود و آب سلق آمیختہ بر بدن مالند
پس بآب گرم غسل نمایند و انہر چہ یبوست فزاید بپرہیزند و بعد حصول تلیین و ترطیب بمادہ ماء الجبن دہند تا اسہال بیرون آرد و شربت شاہترہ مفید اگر
دانند فصد کنند و تنقیہ بمطبوخ ہلیلہ مکرات نمایند و فیما بین مسہلات از ترطیب غافل نباشند و بعد تنقیہ تام زاج نمک سنگ قسط کندش ہر یک دو
سیعہ سائلہ ہشت بروغن آمیختہ مالند و بعد دو ساعت بآب گرم غسل کنند مردار سنگ زاج زرد برابر بسرکہ سحق کردہ یک ہفتہ در آفتاب نہند پس طلا کنند
کافور بدہن ورد یا گوگرد بخل طلا سازند بعد از حمام کنند روغن بنفشہ روغن مغز تخم کدو مالند **اما حکہ** خارشیست کہ با او بثور نبود و سبب او بخار یا خلط حاد
یا اکل نمکسود و ماہی گندہ ملح و پنیر کہنہ و غیرہ است ، ایضا بکسی کہ بعد حمام دلک و غسل بآب گرم نماید پیدا آید **علاج** فصد کنند ماء الشعیر ماء الجبن دہند
اغذیہ مرطبہ مولدہ خلط شیرین خورند حمام نمایند و بعد حصول ترطیب و تعدیل مسہل مخرج مادہ محرقہ دہند روغن گل سرکہ بقدری آب کرفس و اندکی بورہ در حمام
مالند گل ارمنی سہ درم کافور زعفران ہر یک نیم درم بخل و آب مصفر مطبوخ در روغن بادام و روغن گل آمیختہ مکرر در حمام طلا کنند حضض بخل آمیختہ یا آرد عدس

مغره بجل و دهن ورد آمیخته یا لوزالمر عفص سبز بجل خمر سائیده در آفتاب نهند چون خمر شود طلا کنند و از جماع پرهیزند **فائده** گاهی حکه پیران را بسبب ضعف
جلد و حرارت غریزی و قوت طبیعی پدید آید و صبر البر است باید که اصلاح غذا نمایند حمام و دلک نمایند روغن گل سرکه در حمام مالند و هرچه مقوی حرارت
غریزی و مزیله رطوبت فضلی باشد مفید اگر در اصابع باشد روغن گل سرکه آب کرفس مالند و در طبیخ سلق نهند و اگر در بدن یا ذقن باشد شحم حنظل نیم درم صندل
سرخ دو درم سنا یا نشاسته پنجدرم بوره درم بسرکه و دهن ورد آمیخته مالند و اگر در قبل و دبر باشد زاج بریان قطران برابر سائیده نیم درم بماء العسل آمیخته خرقه آلوده
نهند و برداشته و مالند حلبه کتان بعسل و آب جوشانده خرقه آلوده برداشته مالند و اگر در انثیین باشد اقاقیا مامیثا هر یکدرم صبر نیم نوشادر ربع نشاسته را با همه بسرکه
آمیخته مالند و اگر در بینی و مقعد و رحم و دماغ و غیره افتد تدبیر آنها در آنجا گفته شد **انتباه** جرب و حکه و شری که با طفال افتد اگر یکساله باشد حجامت کنند
یا علق گذارند و بعد اخراج دم طبیخ گل سرخ بنفشه نیلوفر شعیر مقشر غسل کنند در روغن نرسانند و مرضعه را طبیخ هلیله شربت شاهتره سکنجبین دهند و از اغذیه بد
جماع باز دارند و اگر دوازده ساله باشد فصد کنند طبیخ هلیله طبیخ خیارشنبر دهند آب بادیان شیره خرفه مفید **شربت شاهتره** هلیله زرد تمر هندی هر یک
سی درم هلیله کابلی هلیله سیاه گاوزبان سنا بسفایج اصل السوس پرسیاوشان هر یک بیست درم گل بنفشه هفت درم زرک زرد هر یک پنجدرم تخم کشوث سه
درم آلو سی عدد عناب سپستان هر یک پنجاه عدد نیلوفر تازه معشر سی زهره آب شاهتره ده رطل یک شبانه روز تر کرده بجوشانند چون ثلث بماند صاف کرده
دارند شربتی هفت تا بیست درم بماء الجبن ملین طبع مخرج بلغم و سودای سوخته مزیله جرب و حکه و جذام مسکن اخلاط و غلیه مرار **اطریفل شاهتره** گل سرخ
شش سنا ده هلیله آمله هر یک بیست هلیله کابلی سی هلیله زرد چهل شاهتره پنجاه بموزید عد قوق آمیزند شربتی دو تا چهار درم بطبیخ عناب مزیله حکه و جرب و سعفه
و آبله فرنگ **حب شاهتره** سقمونیا دو نیم هلیله سیاه هلیله زرد هر یک پنج صبر هفت باب شاهتره حب سازند شربتی تا دو درم اگر آب شاهتره سرشته با
خشک نمایند چهار بار پس حب سازند قوی تر باشد برای جرب قوبا و سعفه نافع **سفوف شاهتره** شاهتره هلیله کابلی هر یک سه هلیله زرد چهار ریوند پنج گل
سرخ شش هلیله سیاه آمله هر یکده هلیله چوب گز هر یک یازده سنا بیست نبات هشتاد و سه شربتی پنجدرم صبحی با آب گرم مزیله جرب و سعفه و حمره و سوزاک و اقسام آبله
بعد تنقیه دهند **عرق شاهتره** شاهتره سرپهوکه هلیله سیاه هر یک سه اوقیه گل بنفشه سنا کاسنی هر یک دو اوقیه گل سرخ گاوزبان قصب الذریره هلیل نفع هر
یک مربع اوقیه صندل بادرنج هر یک اوقیه عناب پنجاه و شش عدد آب شانزده رطل شب تر کرده صبح نصفه کشند شربتی ربع رطل با شربت بنفشه و گلاب مزیله فساد
خون و حمره و خفقان و نفخ ملین طبع مشتهی **عرق تلخ** موسلی سفید ستاور بهونیهه نیل کنٹهی ثعلب گل ببول حنا شاهتره سرپهوکه خشخاش گل نیب منڈی ندر کائی
افتیمون هلیله سیاه هلیله زرد هر یک ربع اوقیه حشیش پنج اوقیه آلو چهل عدد برادہ چوب ششم برادہ چوب ببیسار هر یک رطل عسل نیم رطل عرق کشند مزیله
حمره هم **روغن گوگرد** گوگرد آمله سار روغن بلسان هر یک یک خمر تند و در روغن گل چهار بیزند که روغن باند **روغن گوگرد** گوگرد زرد دو سائیده و روغن
کنجد هفتاد پنج آمیخته بیزند حرکت ده باشند تا رهب نشود چون گداز دسرد کرده در شیشه کنند مزیله جرب و حکه و قوبا **مرهم البقر** قنبیل فلفل زیبق هر یک کنیم
تنکار توتیای سبز زاج شنگرف نوشادر ابقر هر یک یک بلادر پنج روغن سرشف بیست پنج با کم زیادہ داده سائیده در روغن آمیخته ساعت بچوب نیب در ظرف
آهنی حل کرده بکار برند مزیله جرب و آبله زخم و حمره **دوا** گل گوگرد اسکر ملیو هلیله زرد آمله هلیله هر یک نیم درم سائیده دهند تا هفته **دیگر** دارچینی شکر روغن زرد هر یک
بیست درم بریان کرده تا هفته خورد **دیگر** آب شاهتره نیم رطل شکر ده درم آمیخته یا شونیز درم فلفل هشت عدد با آب سائیده بخیه یا دہ ماسه حنا هلیله سیاه هر

چہار درم فلفل ده عدد ترکرده صبح سائیده بخیته نوشند دیگر دہماسه چہار درم فلفل دوازده عدد ترکرده صبح سائیده بخیته نوشند نان گندم بقند سیاه
خورند مزلیہ حکہ وحمرت اطراف کہ از فساد کبد باشد دیگر شاہتره سرپھوکہ صندل سرخ ہریک دو حصہ برگ نیب برگ بکاین دہماسه برہنڈی حنا قصب الذریره
فلفل چشمیزج نیل کنٹھی ہریک یک زرنباد نیم شربتی پنجدرم دیگر برگ حنا شاہتره گل پلاس بستان افروز جوشانده دہند دیگر آبنوس یا بجیسار دو مثقال
در یک پیالہ آب شب ترکرده صبح شکر آمیخته دہند قائم مقام چوپچینی سکن جوش دم وناریت بول دیگر پوست درخت نیم پوست بیخ کٹائی پوست درخت
کچنال بیخ حنظل بہلی ببول قند سیاه برابر بیست درم گرفته جوشانده دہند مزلیہ حمره ہم دیگر عناب چہل عدد زرک سماق بستان افروز شاہتره آلو مغز تخم کدو
مغز تخم خیارین شعیر مقشر آلو عنب الثعلب ہر یکده ریوند خشخاش کتیرا کاسنی ہریک پنج کافور یکنیم سرکه ہفت ونیم قند سه چند ہمه شربت سازند شربتی ہفت درم
مصلح خون و طحال وکبد دیگر تخم مہابره رطل سائیده نان بخیته خورند وازدوع پرہیزند مزلیہ جرب دریکروز دیگر افتیمون جوشانده نوشند وغسل کنند۔
دیگر گوگرد دارچوبه بابچی برابر سه درم ترکرده صبح مالیده نوشند وتفلش بروغن آمیخته در آفتاب نشسته مالند پس سرگین مالیده غسل کنند تا سه روز
دیگر گوگرد یکنیم درم قند سیاه آرد گندم ہریک ده درم روغن کنجد ربع رطل حلوا پخته در خرقه نہاده فشرند وروغن که برآید مالند وحلوا خورند دیگر روغن
زرد ده درم گرم کرده بیضه مرغ عدد وانداز ندپس گوگرد مسحوقه مثقالی ریزند چون پخته شود بیضه را خورند وروغن بربدن مالند بدستور سه روز مزلیہ جرب
کہنه دیگر گوگرد تا یکنیم درم در آرد سرشته نان پخته بروغن کثیر خورند تا سه روز دیگر حب کبریت دہند دیگر فلفل زاج گوگرد شونیز بابچی ہریکدو درم
شب ترکرده صبح نوشند وتفلش روغن آمیخته مالند دیگر بطبیخ سرپھوکہ غسل کنند یا عصور آنکه حکہ دارد در ونہند دیگر روغن گاو دوازده مثقال
صد ویکبار بآب شسته زیبق توتیای سبز ہریک نیم مثقال سائیده آمیخته مالند دیگر موی آدم ببول طفل سائیده گذارند دیگر عظم گاو سوخته بروغن
گل طلا کنند دیگر مردارسنگ زیبق شنجرف توتیای سبز ہریک یکنیم درم رال شنیدرم روغن سرشف نه درم ادویه سائیده در تہالی پیول بروغن
یکجا کرده کف مال کنند بعده چند قطره آب انداخته باز مالش دہند که کف آرد پس بکار برند مزلیہ جرب رطب دیگر اشق بسرکه یا زاج زرد بآب کشنیز
یا مر بآب ترنج یا سفال تنور بسرکه یا روغن خاوزیا آب برگ سرموق طلا کنند دیگر در طبیخ کدوی تلخ با نہند که تلخی بزبان رسد دیگر زنجبیل سرخ درم و
چہار درم گرم کرده در آب اندازند وروغن که بالا آید گرفته مالند دیگر آمله سوخته نانخواه سوخته بدہن ورد یا بدہن سرشف آمیخته یا آب لیمو بروغن
یاسمین آمیخته یا روغن زرد شیر عشر آمیخته جوشانده یا آنشد محرق بدہن بقر مغسول صد بار آمیخته یا گوگرد بروغن کنجد آمیخته یا مغز حب خروع بجبزات
آمیخته یا نمک سنگ آرد جو قسط برابر بعسل نبانده یا بابچی چہار درم توتیای سبز درم گوگرد نیمدرم زیبق ربعدرم بدہن بقر آمیخته یا تخم پنواڑ بآب ودہن بقر آمیخته
یا زرد چوب نانخواه بروغن کنجد سائیده یا زبل یوز بروغن کنجد جوشانده یا مغز بادام مردارسنگ سنا ہریک سه کنجد سه ونیم بسرکه در روغنگل آمیخته یا حنا فتیل
مردارسنگ بروغن زرد مغسول چہل بار آمیخته یا شمع پانزده درم اسفیداج زاج ہریک بیست درم نمک سنگ سی درم قند چہل درم روغن گل دو رطل سرکه
قدر حاجت آمیخته یا خربق اسود کندر قطران بهم آمیخته یا ما میران بسرکه آمیخته یا آبقر گوگرد ہریک دو درم حسن لبه کافور ہریکدرم شمع اصفر سیزده درم
تخم پنواڑ ده درم روغن سرشف شصت درم بر آتش گداخته آب لیمو انداخته آمیخته یا برگ قنب بیست پنجد دبول گاو پنج رطل نزانده در آفتاب نشسته
یا حسنغش دو صبر چہار بآب سوده یا زبل زبر بدہن جوشانده یا زیبق بآب لیمو آب ترب سکه سائیده سه روز در آفتاب نشسته مالند روغن کرنه یا روغن

انتیمونیو مارسیال مرکوریو دیا فرنتیکو شربت سیب عرق بنید کیا مرکب ہمہ مفید اند دہند اکوا نیتو دی فونسیکا اکوا نیتو سفید رآسیس اکوا نیتو سفید
کافوری مالند منیک باب سوده طلا کنند **دوا** گندم بریان تا ہفتہ خورند و چیزی دیگر نخورند و وقت عطش ساعتی صبر کرده آب نوشند **دیگر** خبه
اسپغول ہر یک سہ درم ہمراه شربت دہند **دیگر** کبابہ نبات برابر سائیده چہار درم با آب بارد دہند **دیگر** کبابہ نیم مثقال بدواوقیہ سکنجبین دہند فرلیه
بلغمی **دیگر** کشنیز با آب تر کرده صبحی باتش شکر آمیختہ یا عسل پنجدرم آب سی درم آمیختہ یا روغن زرد پنج یاده درم فلفل یک یاده اسکروپلو گرم کرده یا دم
با آب سوده یا خمر بکر یا دوغ گاو نوشند **دیگر** فلفل یک نیمدرم زیره سفید نیمدرم برگ انار پنجدرم آب بسیت پنجدرم سائیده بختہ دہند **دیگر** روغن
زرد شکر ہر یک ربع رطل آمیختہ خورند **دیگر** کوکنار دہ درم با آب تر کرده مالیده نمک شور پنجدرم آمیختہ یا زاج با آب آمیختہ یا صبر با آب کشنیز و سرکہ آمیختہ یا
زبل گوسفند بسرکہ آمیختہ یا حب السمنہ مغزه برابر سائیده یا قدری نمک فلفل بروغن زرد آمیختہ یا فلفل بمعزات آمیختہ یا نانخواه بروغن گل آمیختہ یا تنبکار سوده
یا آب برگ تنبول یا خمر بکر یا دوغ گاو مالند **دیگر** تخم پنواڑ بدوغ ترش گاو دی سائیده مالند سہ روز **دیگر** آجر با آب غوره یا توت خام بسرکہ یا افسنتین با آب یا برگ
سورو یا برگ زیتون ضماد کنند **دیگر** چوب کنار یا چوب جہاو بخور کنند **دیگر** نارجیل کنجد حب السمنہ ضماد کنند مزیلہ داغ سرخ لطرات **دیگر** افیون نیمدرم نمک شستہ
آب لیمو یا ساده قدری سائیده طلا کنند یا نمک تیندا زند و بیره خورند مزیلہ حکہ حصابع **دیگر** بر چارپائی بان برہنہ شده غلطد و از بالا خرقہ بر خود اندازد و بستر بر رون
دارد و زیر چارپائی شمع دود کنند کہ بہمہ تن رسد مجرب **نوع چہارم در صفت** بثور است خرد و سرخ شبیہ بلدرت و جاورس مع حکہ اشد بر جلد پدید آید چنین آن
چنان نماید کہ گویا خار میخلد و در گرما و شہرہای گرم و در ابدان کہ عرق بسیار کنند و کمتر شویند اکثر افتد خاصۃً وقتیکہ ہوای گرم یا سیر دید و رسد و نوعیت کہ بر
پوست خشونت خفیف با حکہ و وجع اندک ظاہر شود و بنیر بثور **علاج** فصد کنند و بطبیخ ہلیلہ شاہتره تنقیہ صفرا کنند و بعد تنقیہ بطبیخ بابونہ اکلیل سبوس غسل کنند
و بعد غسل سرکہ روغن گل آمیختہ یا حنا نمک بسرکہ آمیختہ یا آرد جو بروغن گل آمیختہ یا سم یا مغز تخم بطبیخ بقدری سرکہ آمیختہ یا آرد عدس کافور با آب کشنیز تر آمیختہ یا کتیرا گلاب
بسرکہ روغن گل آمیختہ طلا کنند عفص زرد چوب بروغن گل و گلاب و سرکہ آمیختہ در حمام مالند و بعد ساعتی با آب بارد و سبوس غسل کنند اغذیہ بارد رطب خورند
در مسکن بارد سکون نمایند با آب بارد غسل کنند **فائده** حاجت بفصد و مسہل و تنقیہ نیست کہ بدن ممتلی بود الا فقط تزکیہ جلد کافیست **قول لارزوبیر**
مرق مار شربت شاہتره دہند عرق سولیمانو عرق بار آتینا مار یستال اکوا نیتو مار آتینا اکوا نیتو دی فونسیکا مالند مرکوریو یسی پتیاد و سفید مانیتیکا دی
جونیو مفید و غسل بطبیخ سرسو کہ انفع پنج نیب باب سوده یا مردار سنگ بروغن زرد مغسول ہفت بار آمیختہ طلا کنند حنا صندل سرخ طلا نموده بعد
یک گھڑی با آب گرم شویند حضض گل ارمنی گل سرخ پنج خطمی مردار سنگ کافور ضماد نمایند برای سوزش و بثور سفید **نوع پنجم در نملہ** گاہی یک بثره باشد
وگاہی بثرات خرد بیکدیگر نزدیک و در ہم پیوستہ بود و حرقت شدید و خارش لازم اوست و سوزش او مثل لسع مورچہ باشد و ملمس گرم بود
و حوالی بثور نیز آماسیده باشد و ساعی بود پس اگر از صفرای صرف بود نملہ ساذج گویند و این ساعی نباشد مگر در ظاہر جلد فقط شدت حرقت صفرت لون
ضربان لازم اینست **علاج** تنقیہ تمر ہندی مغز فلوس طبیخ ہلیلہ کنند و بعد تنقیہ مامیثا حضض اقاقیا با آب کاسنی طلا نمایند مرغ بغوره خورند و اگر بسبب صفرای
مختلط بدم حاد محترق بود نملہ متاکلہ نامند حمرت لون سرعت تقرح زیرا کہ تا بلحم میرسد و پوست و گوشت را متاکل میسازد **علاج** بطبیخ ہلیلہ تمر ہندی تنقیہ کنند
و گرد بثور طلای نزد گذارند و بعد اسہال اگر حاجت بود فصد نمایند و ادویہ قوی لتخفیف چون قرص اندر و خون و غیره بکار برند و تدارک جراحت بمرہم

اسفیداج کنند اغذیه بارده خورند و از حریفه پرهیزند طلای نزد صندلین یا شیاف گل ارمنی حضض اسفیداج بوش در بندی طباشیر کافور بآب کشنیز تر یا آب برگ
کاسنی یا آب عنب الثعلب مانند نزد سازند و وقت حاجت بآبهای مذکوره سوده طلا کنند مبرد و مسکن وجع و برای ورم داخلی گوش نافع بعد فصد بکار برند
**قرص اندروخون** قلقادیس یک مرتاج هر یک چهار کند عفص هر یک بیست زرآوند گرد دوازده بگلاب قرص سازند جهت بقایای جرو زمانه آسی
و قروح مزمنه عجیب بعد حبس روزه عقب تنقیه بدن دو مثقال او تا سه وزن بکار برند عند استعمال از حموضات و نمک پرهیزند و بعضی آرد گندم هشت
زیبق سه افیون مشک عنبر هر یک نیم ما افزایند **قول لازرو بیر** پستل سه درم آب سه کانا دو در جوش یک آنا خشک کرده حب سازند اسفیدام نیمه آمیخته
نوشند بیست روز و آب ساده نوشند خرقه بطبیخ البوت تر کرده نهند و خشک شدن نه دهند منیک سوده یا کمونه بآب لیمو سوده طلا کنند حجر البقر بآب کشنیز تر
یا سفرجل بسرکه یا صبر طلا کنند گل خشخاش بآب کشنیز تر سائیده یا عدس به بیاض بیض آمیخته یا سبوس گندم بسرکه پخته یا برگ بیلو یا برگ زیتون یا برگ علیق
یا برگ مورد ضماد کنند **قول جوان کورو** و خرقه بروح خمر کافوری یا بعرق اونکریا یا بخمر مکرر تر کرده نهند شش روز روغن گندم مالند برگ نجیل الکلب
سائیده یا سرطان سائیده ضماد کنند **قول صاحب قیربرید** سانج شربت دو شربت تفتنه شربت کاسنی شربت گوبهی بعرق گوبهی دهند و تنقیه
بمغز فلوس یا کاتولیکو یا بردیس معجون و لادو نمایند و در مسکه شربت عناب شربت شاهتره و خمر گلاب بند تنقیه بمغز فلوس شربت ورد شربت گاوزبان
معجون بامسک نمایند و بعد تنقیه قبل از قرح بارتنگ اشق لوبیا شعیر آب خطمی ضماد کنند اگر آبله شود مرهم سفید مخنوق بمرطوب گلنار قشر جوز ماق آب آسمانا تبر و بابس کتیرا
بارتنگ گلاب آمیخته خرقه آلوده نهند برگ بید برگ بارتنگ در آب پخته آرد جو آمیخته ضماد کنند و در ابتدا ضماد ما گذارند و در انتها ادویه محلله برمرم افزایند و در
انتها ادویه حابسه محلله بکار برند مرهم شوخین انفع کندر بسرکه سائیده ضماد کنند شاخ انگور سوزند و آبیکه برآید طلا کنند تسلیح عفونت و برای اندمال ضماد گرنس یا ضماد
بارتنگ یا مرهم توتیا یا مرهم سفید بر برگ بارتنگ نهاده گذارند گل ارمنی بسرکه طلا کنند مرهم گلنار مفید **نوع ششم در جاورسیه** بثور خرد سیاه بسیار است
که سر او سفید و بیخ او سرخ باشد و در بدن متفرق برآید و گاه بود که با ورم و لذع اشد یار باشد و از رو آب ازان برآید سبب و مصراحی مختلط ایندری طعم است
و بعضی جاورسیه را از قسم نمله شمرند **علاج** فصد کنند و برای تنقیه بلیله زرد و تمر هندی عنب الثعلب تخم کشوث کاسنی قدر حاجت گرفته جوشانده صاف
کرده ترنجبین ترید سقمونیا آمیخته دهند عفص کزمازج پوست انار گل ارمنی صندل بگلاب قدری سرکه طلا نمایند و اگر رطوبت طبعی زیاده بود و تحت لذع شاید باشد
مجففات قویه چون قلقدیس گوگرد و مانند آن طلا کنند **قول صاحب قیربرید** شربت دو پنج شربت شاهتره شربت ورد و سوق گاوزبان عرق شاهتره
دهند بحب غاریقون شربت ورد معجون بامسک تنقیه نمایند ادویه حابسه چون عفص گلنار گل ارمنی بگلاب سوده از بر مرغ طلا نمایند شونکین بر بنان ضماد در
تو گذارند که بریان شود پس بگلاب سوده از بیر مرغ طلا کنند اگر به نشود باز فصل دهند اگر قرحه گردد علاج آن کنند روغن گل روغن مورد نافع **نوع
هفتم در بثور صغار** از باده رویه میشود و نام ندارد پس اگر ماده حاد بود بثره تیز سر باشد و اگر ماده بارد رطب بود بثره و فراخ و منبسط باشد **علاج** اگر ماده
حاد بود اخراج خون بفصد و حجامت کنند و بطبیخ بلیله تلیین نمایند و اگر ماده رطوبت غلیظه بود تنقیه بحب ایارج سازند و اگر رطوبت رقیق باشد تنقیه بطبیخ بلیله
که مقوی تربد باشد نمایند هر جونیکه باشد بعد تنقیه خرقه بآب گرم تر کرده تکمید کنند مرد فلی سداب بسرکه طلا نمایند در باد و گرم آب کشنیز تر سرکه روغن گل طلا
سازند **قول لازرو بیر** لیسنی منینو بثوری ضماد کنند طلای بثوری گذارند و از خمر و اشیای گرم پرهیزند سفوف سرطان گرم کرده نهند مرفیه بثور

سفرا وی **دیگر** اشنان یوند باب سوده طلا کنند که مردار سنگ توتیای سبز را بآب سوده چند روز متواتر طلا کنند آرد گندم و روغن زرد جغرات حلوا ساخته بندند
مزلیه بثور کسنه که او رنگ زیبی گویند **دیگر** تخم حنا یا جل کرنجوه ضماد کنند مزلیه بثور بار مانند **دیگر** برگ سرس یا برگ عباسی گرم کرده بندند مزلیه جیلوری **قول**
**جوان کوروو** برگ زنجبیل الکلب بآب سرد چشمه ترکرده بر بثور عفنه ربع ساعت نهند بعده در مواضع نمناک دفن کنند صحت شود تقضیب گاو خشک کرده
سائیده بر بثور نهند رفع شود **قول ڈاکٹر** متمی از بثورست که مثال دانه خشخاش بر یافوخ پدید آید و گرد او قدر کف دست سیاه بود و سوادش ساعی باشد
حتی که همه تن سیاه گردد و در عرصه شبانه روز قریب بهلاک رساند **علاج** قیفال زده نیم رطل خون بر آرند بعده سرکه چهار اوقیه شکر سرخ شش درم خوبزرا لعے
یک نیم درم آب چهار رطل جوشانند نصفی باند صاف کرده دو سه بار دهند تا قی شود و بر موضع مرض تیزاب یا پلاستر گذارند چون آبله شود روز دوم صبح بمقراض
بریده مرهم توتیای هارونی نهند تا زخم مندمل نگردد و ماده خارج شود و قتیکه حمرت ظاهر گردد مرهم عظم آدم گذارند اگر ورم باشد ضماد سورنجان بگرم
کرده نهند و بعد دو سه روز اگر از زخم آب آید مرهم سنگجراحت گذارند نان گندم بمرق خورانند اگر در ابتدا امثال آبله بود شگافته دو سه روز برگ نیب بندند
پس مرهم دم الاخوین نهند **فائده** اگر آمدن آب بند نشود یا ماده از عنق فروتر تجاوز نماید دست از علاج کشند **مرهم توتیای هارونی** زنگار زنگار
توتیای هارونی زراج دارچوبه هر یک سه زرنیخ یکنیم قند دوازده سائیده آمیخته و بهن بقدر شش اندک اندک آمیزند و حل کنند پس ببرکه تند یا بخمر را بدی چند بار
شویند مخرج ماده مانع اندمال **مرهم عظم آدم** عظم سر آدم برگ نیب هر یک شش درم روغن کنجد نیم رطل سوخته دور کرده موم شش درم اندازند چون گداز د مردار سنگ
اسفیداج سرنج هر یک یک نیم درم سائیده آمیزند و آتش نرم دهند چون بقوام آید افیون یکنیم درم آمیخته فرو گیرند **مرهم سنگجراحت** روغن گل سی و شش
درم موم زرد شش درم گداخته سنگجراحت سرنج رسکپور مردار سنگ هر یک نیم درم قشر بیض محرق دو نیم سکر و بلو توتیای سبز سوخته نیم سکر و بلو سائیده آمیخته
قوام کنند **مرهم دم الاخوین** روغن گل سی و سه درم آب برگ نیب آب برگ بکاین آب برگ نبق بالنجی آب برگ حنا آب آمله هر یک سه درم بر آتش نهند
چون مائیت جذب شود موم زرد شش درم موم سفید سه درم اندازند پس دم الاخوین مردار سنگ هر یک درم اسفیداج سه درم توتیای سبز سوخته نیم سکر و بلو
آمیخته قوام کنند **ضماد سورنجان** سورنجان تلخ یکنیم افیون نیم اکلیل بابونه هر یک سه مغز فلوس شش آب عنب الثعلب بسایند **نوع هشتم در بثور**
**لبنیه** بثور سفید مانند نقطه شیرست که بر انف و جبهه پدید آید و چون فشرند چیزی شبیه بسبک بر آید **علاج** تنقیه تن و دماغ بحب ایارج وغیره کنند و بعد تنقیه بجلیات
چون آرد کرسنه آرد باقلا قشر بیض عظم محرق روی شویند اگر ازین به نشود خربق ابیض و داریسا یک بسرکه یا کتان شونیز گل سرخ بسرکه ضماد کنند اگر تو بتر
خواهند رماد خشب رز بسرکه گذارند **قول لارزوربیر** در تر بز ثقب کرده قدری خالی نموده اندکی برنج و دال عدس انداخته سه روز گذارند
پس برنج عدس بر آورده بسایه خشک کنند و قدری سائیده بآب آمیخته مالند صفرت بیض بدهن یاسمین آمیخته طلا نمایند مغز حب القلت و نیم درم و اید
عدد بآب سائیده مالند و صبح شویند تا سه روز صندل بلعاب اسبغول سوده طلا کنند چون خشک شود بآب شویند آرد نخود و عدس نشاسته انزروت
مصطکی بوره ارمنی برابر سائیده وقت شب مالند صبح شویند مصفی آرد جو عدس زرنباد کتیرا پوست نارنج صدف سوخته هر یک یک ٹاٹ سوخته مغز
بادام مقشر مغز تخم کدو هر یک دو نبات سه کنجد مقشر زرد چوب آرد باقلا هر یک چهار سائیده قدری در آب آمیخته بر چهره مالند چون خشک شود بآب گرم شویند
دو اخسته خرما بلبن بقر سوده یا پوست کنار صحرائی بآب سوده یا نمکسنگ بشیر میش یا بروغن زرد سوده یا زرنباد بآب سوده یا دارچوبه بآب سوده یا انزروت

یا آب لیمو سوده یا مغز حب سفید بروغن کنجد سوده یا نمک سنگ مغز حب سفید برابر آب سوده یا ریوند با آب سوده یا صندل سرخ با آب سوده وقت شب طلا
کنند و صبح شویند **دیگر** بطبیخ جوانسه روشویند **دیگر** برگ نیب پوست سرس اریسا سائیده مثل او بشه مالند **دیگر** شونیز بسرکه شب ضماد کنند صبح با گرم شویند
**دیگر** تخم هوار دار چوبه زرنباد برابر با آرد کرسنه بریان دار چوبه مالند **نوع نهم در بنات اللیل** بثور خرد اند که در وقت سرما و هنگام شب برآیند
با حکه و خشونت و چون بخارند حکه زائل باشد بعده وجع پدید آید و چونکه در شب بشیر افتد بدین اسم مسمی شده **علاج** تنقیه بفصد و مسهل کنند بعده باستحمام
و تمریخ و دلک و توسیع و افتتاح مسام کوشند و آنچه در حکه گذشت بکار برند آب کرفس در دی سرکه مالند تا قلقه درم آب بارد نوشند **نوع دهم**
**در لطم** بثور سیاه قدر حب البطم است که در ساق پدید آید و متقرح شود و زرد آب سیاه برآید و بدیر به گردد و ماده او سودای سوخته است که از تمام تن
بساقین ریزد **علاج** باسلیق زند قی بدفعات نمایند پس برای تنقیه نفس عضو ارسال علق و وضع محاجم کنند تا خون کثیر برآید پس بثور را شگافته
ماده برآورده رماد چوب گز ماميران رماد قیصوم زراوند طویل پوست بیخ کبر حنا سوخته بسرکه و قدری زیت آمیخته طلا کنند باقی هرچه در شقاقلوس گذشت
بکار برند **قول لارزوربیر** طلای موم بائی گذارند شش روز بعده عرق اونگز یا عرق خمر مالند منیک آب طلا کنند لیکن منیتو بطلی اکو تو سفید
رئیس اع کو … سفید کافوری گذارند بیسا و شیکا بگلاب حل کرده مالند سلغمات زنده در دست دارند دهن درد سرکه هر یک پنج مرداسنگ نیم آمیخته طلا کنند
که مرتلا اقسام بثور و لطم است و گفته سرطان کوفته یا گمرکه بریان کرده بندند بطبیخ خانه مورچه های سرخ شویند کندش بسرکه مقطر سوده یا ریوند با آب لیمو
سوده سه روز طلا کنند زنگار سرنج قاقله برابر سائیده و از یا حکیدشتی خراشیده طلا نمایند موتی زن مغز حب خروع هر یک یک کنجد دو سائیده با ترب
اندرون خالی کرده صابون پر نموده بند ساخته در آتش پخته بول بچه گاو سائیده ضماد کنند کنه سگ کوفته بندند تمر هندی مغز فلوس برابر بگلاب آمیخته
خرقه آلوده نهند و ترد ارندیج جاسن بسرکه سوده یا تمر و صمغ سائیده یا تنبل و … تنباکو سوخته بدهن سمسم آمیخته طلا کنند **نوع یازدهم در توته**
بثور متقرحه است که در عمق جلد رخسار پدید آید اکثر و گاهی در مقعد و فرج شود سبب او ماده غلیظ حاد است **علاج** مرهم زنگار و ادویه حاده نهند تا فانی شود
و لحم صحیح برآید یا بحر اشند و بعد فساد استیصال اگر آنجا حرارت بود مرهم احمر و اگر حرارت نباشد مرهم اسود و مندمل سازند **مرهم احمر** روغن زیتون
غل خمر هر یک ده درم مرداسنگ یک و پنج اوقیه بزند چون سرکه جذب شود نحاس محرق اوقیه زنگار هشت درم آمیزند تا که غلیظ شود و برای قروح خناز
و انبات لحم انفع **مرهم اسود** زیت ثلث رطل مرداسنگ اوقیه بزند چون سیاه شود کندر را مده وت دم الاخوین هر یک دو درم آمیزند و بعضی موم
هر یک دو درم افزوده منضج ریش منبت لحم **نوع دوازدهم در ثالیل** بثور شدید الصلابت مستدیر الشکل است و چند گونه بود یکی معکوس یعنی لحم رفته
دوم متشقق و بزرگ و مستدیر سوم سر او مانند سر میخ بزرگ و بیخ او باریک و در بدن فرو رفته و این اسماری گویند چهارم مثل زوج و این را ثوم نامند
پنجم متعلق که ریم از او برآید و این را طرسوس نامند سبب او ماده غلیظ و خشک بلغمیست که در عروق خورد تحلیل یافته خشک گردیده یا ماده سودای مرکب
از سودا و بلغم که طبع بنابر شیره دفع گرده **علاج** اگر بسیار بود و خون غالب باشد فصد کنند پس برای نضج ماده ماء الاصول و بعد خروج یا روغن بادام
و بعد نضج بطبیخ افتیمون وغیره تنقیه نمایند و با غذیه مرطبه ترطیب مزاج کنند زبل بز بسرکه طلا سازند و برای اسقاط آن شونیز بسرکه یا نمک بسرکه مالند
شونیز بول طفل سائیده ضماد کنند شیر انجیر گرد ثالیل مالند و مدام بروغن گل پیه مرغ پیه بط چرب دارند یا آن را ببرند یا ادویه حاده چون زرنیخ آهک قلقدیس

ذراریح شخار و غیره قطع کنند مگر حد القدر و با آهن نیز دارند و نوعیست که آنرا مدسیه و حنطیه گویند و بر جبهه و روی بیشتر شود و مدسیه زرد و سپید میباشد و حنطیه را
مائل بحمرت و بشکل حنطه بود **علاج** تنقیه بدن کنند صمغ البطم صمغ آلو مویز شیطرج بموم و روغن قیروطی ساخته گذارند کندش گوگرد و بوره بسرکه یا کزانج جبر کرده
طلا کنند چند بار تا که از بیخ بر آید **قول عسکری** ثالیل دو نوعست یکی نرم سبب او بلغم غلیظ است دوم صلب که از ماده سودا شود و این را اسامیر گویند ـ
**علاج** ببینند که ماده آنها منقطع شده یا نه اگر از آمدن منقطع نشده اول تنقیه تن از بلغم و سودا کنند پس ببرگ مورد تر یا ببرگ کشنیز ولک نمایند اغذیه لطیفه خورند
اگر صلب باشد زرنیخ زرد و بازبیب طلا کنند عسل بلادر گذارند که قلع میکند **دوا** ایم بقر در آب شب تر کرده دارند صبح خوب مالیده آبش بر مسامیر مالند در روز
چند بار رفع شوند **قول حکیم علی گیلانی** بادام دو پاره کرده مالند پس برگ تنبول یا برگ نیب بندند و بر مسامیر نمک سنگ برگ نرم خروع باریک سائیده بندند
**قول ابن بن حنبل** با آب سائیده یا خون سگ یا بول سگ طلا کنند **قول لارزوریه** روغن کاغذ در روزی سه بار طلا کنند بفتیله پنبه
کهنه داغ دهند پوست ضفدع بهوا خشک کرده بآب گرم تر نموده بندند نیلم سوده مالند خون بچه مرغ سیاه طلا نمایند خرقه بآب قشر انار تر کرده نهند و گفته اند
آزموده آب تنخار طلا کنند بلیله بلیله آمله کوفته صره بسته در آب نهند و ساعت بساعت مالند گوگرد و زرنیخ شونیز زراوند عقرب برابر بسرکه طلا کنند مرثیه ثالیل و ثآل
اشق مقل هر یک دوازده درم کوفته بکشاب و زبسرکه تر کرده حل کنند بعده گل خطمی چهار درم تخم مرو کتان بابونه بنفشه هر یک یک ربع درم آمیخته نیم گرم ضماد کنند
زاج عدس تخم جرجیر زهره گاو طلا نمایند چند بار بادنجان سوخته بسرکه آمیخته طلا کنند چند بار روغن بلادر یا روغن بادنجان یا زبل طاؤس یا خون موش
یا بول سگ سیاه یا عفص یا زبل شتر با آب دهن صائم زبل عصفور یا عسل طلا کنند تخم بلابنگ یا سیر سوخته بسرکه یا ابدال بسرکه یا ذراریح بسرکه یا زبل
بقر بسرکه یا کتان بوره خاکستر یا حب خروع ضماد کنند گل داده گل عشر هر دو بسایه خشک کرده بول شیر گاو و برابر عسل دو چند همه حبوب بندند شربتی ربع درم بشیر
گاو منحل شده بنوشند **قول جوان کورو** و یاقوت کبود گرد ثالیل و مسا مالند بسم کند و پش دو روز رفع میسازد و در نیم ساعت زمرد مسحوق بر ثالیل و آبله
زهری مالند جذب سم مثال شاخ نماید خون تاج مرغ سیاه بر مسه و آبله زهری تا نیم ساعت مالند و بالایش خرقه بطبیخ پوست انار ترش تر کرده نهند چون خشک
شود دیگر گذارند سیب دو پاره کرده بر ثالول گردانند چون گرم شود هر دو آمیخته در جای دود نهند و قتیکه سیب خشک شود ثالیل هم خشک گردد و اگر رفع نشود
بر ثالیل داغ آتشی دهند و پنج شش روز برود **دیگر** شیرانزو و زاج مسحوق مالند بدستور سه روز **دیگر** حبه سفید نمک سنگ بآب لیمو سوده بعد شرط بر ثالیل
و تعقد طلا کنند محلل **نوع سیزدهم در نفاطات** بثوریست شبیه بآبله آتش و اکثر در وی آب رقیق بود و گاهی دم رقیق و گاهی بجز ریاح هیچ نباشد
و این را نفاخات گویند **علاج** فصد کنند و برای تغلیظ و تطفیه دم شربت کدو شربت عناب شربت انار دهند عدس مقشر بسرکه پخته خورند و اگر درین عناب
افزایند بهتر و آبله را بسوزن زر ثقب کرده برای تبرید دم و تجفیف قرحه اسفیداج مرتک بگلاب و آب مورد طلا کنند و اطلیه که در نار فارسی آیند بکار برند
**نوع چهاردهم در بثور غربیه** جوششیست خرد سفید یخ او صلب سرش نرم و قلیل الالم عسر النضج و از سر بثور اندک اندک ریم آید و گاه بود که مانند دمل
بزرگ گردد **علاج** اگر مانعی نبود فصد کنند تنقیه بطبیخ افتیمون نمایند و بترطیب مزاج کوشند و در ابتدا اسبغول نهند تا ماده جمع شود بعده برای نضج تخم مرو
اسبغول اطراف کاسنی سلق بروغن بنفشه ضماد کنند اطراف کاسنی سلق پخته گذارند و بعد نضج با آهن بشگافند یا اشق بعصفر بخیس گذارند و نوعیست
خرد و صلب سرخ بی وجع و منتقل یعنی در یک موضع پدید آید و باز از انجا پنهان گردد و بموضع دیگر بر آید و زمانی طویل بایستد **علاج** آنچه در شری دموی گذشت

بجا رسند **نوع پانزدہم در شیلم** بثور صلبت کہ در وجہ پدید آید گرد و قدری سرخ گردد و اگر در تدبیر درنگ نمایند بثور عمیق شوند و تمام روی مشتمل گردند و بماند ماده دم فاسد و در دیت **علاج** فصد کنند مسہل دہند و بعد تنقیہ بشگافند تا ماده برآید و گاہی بعد شق دم منعقد برآید پس بعد اخراج ماده مرہم اسفیداج مرہم خل گذارند **نوع شانزدہم در بثور الاصداغ** بثور بزرگ شبیہ بدمل خرد است کہ بر صدغ برآید و پختہ نگردد اما سخت و باریک و سرخ شود و اگر بشگافند غیر از دم غلیظ چیزی دیگر برآید و اکثر مودی بناصور شود **علاج** قیفال زنند تنقیہ سر نمایند و باقلا آرد ترمس آرد جو آرد کرسنہ تخم مرو بسرکہ و آب بادیان ضماد کنند تا تحلیل رود و برای تسکین لذع و تلیین صلابت موم روغن مالند **نوع ہفتدہم در بثور القفا** بثور شبیہ بثور الاصداغ است کہ در پس سر و گردن پدید آید با وجع اشد و کثیر العدد باشد و نجات از و کمتر بود **علاج** فصد کنند مسہل دہند برگ اسپغول برگ بارتنگ کوفتہ بلعاب اسپغول آمیختہ ضماد کنند روغن بنفشہ شیر زن در بینی چکانند و بر سر مالند **نوع ہیژدہم در بلخیہ** بثور است کہ در بلخ اکثر شود و از وی زرد آب رود و قرحہ گردد و خشکریشہ آرد و اکثر با خفقان و غشی و حمی حادہ باشد و خاصہ او است کہ گرد او خوردہ شود و بسعفہ روی ماند ماده او سودای محترقہ است و بسا باشد کہ از لسع پشہ در تیلا پدید آید **علاج** فصد کنند مسہل صفرا دہند اصلاح مزاج بآب انارین نمایند تقلیل غذا سازند ماء الشعیر اغذیہ باردہ خورند صندل گلاب بقدری کافور بر سینہ نہند مرہم کافوری مرہم اسفیداج یا گل ارمنی بسرکہ مدام بر جراحت طلا کنند تا کہ خشک شود و پوست بیفتد اگر قوی تر خواہند زراوند گرد زنگار اشق خردل نمک مقل زاج روغن گندم سرکہ و قدری عسل مرہم ساختہ گذارند یا حک کنند تا لحم فاسد برود و چون لحم صحیح برآید از دم الاخوین کندر مردار سنگ اسفیداج شمع روغن مرہم ساختہ نہند کہ مندمل شود **قول عسکری** قرحہ منبسطہ در دست کہ عمق کثیر ندارد و چون تفتیح یابد وجع بہم رساند و از خون حاد و فاسد پدید آید مردار سنگ بروغن گل طلا سازند برگ سرس بآب سائیدہ ضماد نمایند **نوع نوزدہم در سعفہ** قرحہ است کہ در سر و روی پدید آید و گاہی در ہمہ بدن ظہور کند در ابتدا بثور ستحکم خفیف متفرق باشد پس متقرح شود و سرخ نماید و خشکریشہ آرد و لو گونہ است یکی یابس کہ قشور سفید از وی جدا شوند سبب او سودا است کہ برطوبت شور آمیختہ سوی جلد دفع شود **علاج** تنقیہ سودا بطبیخ افتیمون بلیلہ شاہترہ کنند ترطیب مزاج با غذیہ و حمام متوالیہ و جز آن نمایند آبگرم لعاب تخم خطمی لعاب کتان تنطول کنند و بموم روغن بیہ بط پیہ مرغ روغن کدو روغن بادام روغن بنفشہ روغن نیلوفر چرب دارند و بروغن ہای مذکور سعوط نمایند و اگر غلیظ و صلب باشد اول بآہن یا بچیزی دیگر خراشند تا خون آلودہ گردد بعدہ سرکہ نمک یا آب صابون مالند و اگر ارسال علق نمایند بہتر و بعد خراشیدن یا ارسال علق مردار سنگ زرد چوب بسرکہ و زیت آمیختہ یا زاج نمک ہریک یک گوگرد زیبق مقتول عفص عروق الصفر زراوند مردار سنگ ہریک و بسرکہ و دہن ورد طلا کنند دوم رطب کہ از وی زرد آب برآید و این را شیر بچہ گویند و این باطفال اکثر شود سبب او فضلات حقنہ و رطوبات فاسدہ است **علاج** قیفال زنند اگر حاجت باشد رگ جبہہ زنند و اگر رگ پس گوش کشادہ خونش بر سعفہ مالند انفع باشد و اگر از فصد مانع بود حجامت نقرہ کنند یا علق گذارند و بعد اخراج دم بطبیخ ہلیلہ شاہترہ تلیین نمایند کہ دو صفا نمایند و صغار کہ لحم طیور صفرت بیض خورند و از اشیای مولدہ دم غلیظ و مفسدہ خون چون لحم بقر لحم صید لحم قدید تمر بسل و غیرہ پرہیز ند و بعد تنقیہ و اصلاح خون عروق الصفر بادام تلخ گلنار زاج کاغذ سوختہ عفص برگ مورد ایرسا اقاقیا قنبیل ہر یہ بہم سود بسرکہ و روغن گل آمیختہ طلا کنند زرد چوب مردار سنگ حنا پوست انار سائیدہ بسرکہ و روغن گل آمیختہ طلا نمایند و نوعیست از رطب کہ آنرا شہدی گویند و آنست کہ در جلد سر از جای مرض تقب باریک پدید آیند و در تقبہا چرک بود

و پوست را فاسد سازد و فرق از شیرینجه آنست که شهدی کشوف الراس بود و در ثقب ریم ظاهر شود و خلاف شیرینجه که بر سر قرحه پوست کشیده باشد چنانکه گاهی
بمقدار چهار اصبع یک قطعه بود و زیر او مده باشد **علاج** اول بآب صابون یا بسرکه و نمک شویند و به پنبه کهنه از درون پاک نمایند پس زنگار سحق کرده پر کنند
تا اکل اجزای عفنه و تجفیف رطوبات نماید بعده پوست خربزه بعسل ضماد سازند و نوعیست که آن را رؤس الابر گویند و او آنست که در بن موی ثقبی دو
مسام ثقبها باریک تر از ثقب شهدی ظاهر شوند و از ان رطوبت شبیه بآب گوشت پالاید و مسام متورم گردند و موهای آن موضع استاده شوند و درشت گردند
گویا که سوزن هست **علاج** فصد کنند مسهل دهند و بعد تنقیه موی آنجا بموچینه بر کنند و حجامه بغیر شرط نهاده کنند تا از وی چیزی مانند روغن که ماده علت است بر آید
پس بسرکه شویند چندانکه بن موها سفیدی زند و رطوبت مثل آب گوشت زائل گردد و بعده توتیا و مردار سنگ و اقلیمیا بروغن گل که سرکه در و ریخته باشند که
روغن بانده آمیخته طلا کنند و نوعیست که آن را عجر گویند یعنی عقده و این شبیه بدمل باشد و از ابتدا اصلب بود و ریم نکند **علاج** تلطیف غذا کنند و تا توانند
گرسنه دارند و بطبیخ بابونه و برنجاسف و اکلیل منطول نمایند و از تنقیه ضروری و تلیین عقد غافل نباشند و نوعیست که آن را تینی گویند و آن قرحه
مستدیره ملیست که بالای آن سرخ بود و در جوانب چیزی شبیه بانجیر باشد و نوعیست که سرخ شبیه بتوت خرد باشد چنان نماید که گویا سر بدیست و از وی رطوبت شبیه بآب [illegible] بر آید و این
هر دو در سبب و علاج قریب بشیرینجه اند و نوعیست که آنرا سعفه حمرا گویند و آن آنست که چون سر تراشند پوست سر سرخ شود و سرخی قدری سیاهی زند
و بس درد کند و چون متقرح شود دوا نپذیرد **علاج** قیفال زنند تنقیه بطبیخ شاهتره و افتیمون نمایند بعده چهار رگ قطع کنند و عرق جبهه گشایند یا بر ناصیه
اگر مناسب دانند شرط زنند و شمع ابیض بروغن بنفشه گداخته بآب خلاف آب خطمی آب خبازی چند بار شسته قدری کف دریا صدف سوخته بیاض
بیض آمیخته گذارند **فائده** گاه بود که سعفه حمرا در روی پیدا آید قیفال و عرق جبهه و رگ سرینی زنند بر نقره و ساقین حجامت نمایند علق گذارند حمام نمایند
بآب گرم انکباب سازند و بعد فصد و اسهال در سر بود یا در روی بنمک و سرکه شویند مرهم سرخ گذارند صابون طلا سازند پس بآب گرم شویند و مداومت
نمایند و ادویه قویه که در شیرینجه گذشت گذارند **قول عسکری** بعد تنقیه سر را بروغن شیرج چرب کرده برگ سوسن یا عود بلسان سائیده یا شند مقل
بسرکه حل کرده یا عدس بروغن گل و سرکه آمیخته طلا کنند اگر قرص غلیظ بود بآهن حک کنند تا خون سائل گردد پس دوای حاد پاشند تا بیخ او کنده شود
پس بمرهم سبز علاج نمایند **قول جالینوس** قرطاس محرق بخر آمیخته بر سعفه رطب گذارند به شود **قول رازی** خزف تنور و ملح یک بسرکه طلا کنند
برای سعفه هر جا که باشد و قروح ردیه و جرب عجیب **قول مؤلف** اکثر بآب صابون ریه سر شسته شونیز و فلفل یک بدهن البقر سوخته سائیده یا فلفل فتیل گرگ حنا
آمله برگ نیب توتیای سبز هر یک یکنیم درم روغن سرشف دو دانگ در کراهی کرده بر آتش سوخته سحق کرده گذارند حرف محرق بروغن سرشف سائیده دو
پاس در آفتاب داشته گذارند و گفته اگر بثور کثیره در سر بوند و از ان رطوبت مثل آب صمغ بر آید و هر جا که رسد بثور آرد بنمک و آب گرم آمیخته شویند پس قنبیل یکنیم
درم فلفل شنگرف هر یک نیم درم سائیده بروغن گاو در بعر طل آمیخته شب در شبنم نهند و صبح بر بثور گذارند تا هفته اگر به نشود بزرالبنج زرنیخ قنبیل هر یک یکنیم درم فلفل
شنگرف هر یک نیم درم برگ تنبول سه سه صابع چهار عدد سائیده بروغن گاو و مغسول بعر طل آمیخته گذارند و سه روز نقیع گل سرخ گل بنفشه مویز عنب الثعلب قند داده
تنقیه بگلقند و عصاره ریوند نمایند **قول لارندو بیر** بطبیخ حنا کوشویند آسفیداج دو دانگ زاج یکنیم دانگ سکیو رم مردار سنگ هر یک دانگ البقر نوشادر
هر یک دو درم زنجبیل یکنیم درم سرکه انگوری یک لیسبرعق بارتنگ گلاب هر یک چهار دانگ سائیده آمیخته بر آتش نهند و حرکت دهند تا چون جوش شد فرو گیرند

وبعد سرد شدن پخته طلا کنند فریفیوس اقسام جرب و قوبا باید که بناخن نرسانند که آن را سیاه میسازد و صدف کوفته بروغن گاو سوخته حل کرده بمالند سرطان بحری بروغن
سرشف در ظرف آهنی سوخته حل کرده بمالند کندر با بقر سبز کرده یا بخم ضماد نمایند توتیای سبز یک آرد نخود دو حضض هشت آمیخته طلا کنند سنگ ارسوده باشند فریفیوس سفید
خردی باهم که بر سر آیند و بدانسبب وجع و غیره تا روی و غیره رسد **قول فونسیکه** سعفه حکه است با بثور رطبی و خشک که از وی رطوبت سبز یا زرد حاد
دمنتن برآید سبب او ماده شوره حاد متاکله است که بسر آید و گاهی از یکی بدیگری نقل کند **علامت** کثرت لذع بروز بثور با رطوبت عفنه و چون پوست دو کنند
لحم مشبک ظاهر شود و چون موبر کنند بیخ او مملو برطوبت غلیظ باشد و چون مستحکم شود بعسر به گردد و بعد به شدن موئی بر آیند و اگر نو بود و رطوبت زرد بر آید بزودی
به گردد و اگر کهنه و خشک و سیاه باشد لا علاج بود و گفته بخرقه مالند اگر جلد صلب بود و سرخ نگردد لا علاج باشد و اگر جلد نرم بود و سرخ شود علاج پذیر باشد
**علاج** مرهم زال و جاپک و صموغ گذارند تا قشر جدا شود و اگر مزمن بود اول تنقیه بفصد و مسهل کنند بعده ادویه بکار برند و بعد جدا شدن قشر با دجوب انجیر
سرکه بطبیخ ریشه خطمی یا برسا آمیخته بر سر انکباب کنند هشت روز و بعد انکباب خیره گرم مخ مرابعرق ادکنیا تر نموده بر سر نهند و بالایش برگ سلق یا برگ کرنب گرم نموده
بروغن گاو یا بروغن خوک چرب نموده بندند و بطبیخ برگ جوز و زیتون سلق شاهتره بومادران بنفشه شویند پس نشف آب کرده روغن زرد خام یا روغن جوز یا
روغن بومادران یا روغن بادام بمالند اقلیمیای فضی اسفیداج عفص سنگ بصری برابر بسرکه و موم و روغن کهنه مرهم ساخته یا آب شاهتره آب کرنب آب اس
هریک دو اونس اقلیمیای فضی سه درم روغن خوک موم قدر حاجت مرهم ساخته گذارند اگر از استعمال انکباب و مرهم قشر جدا نشود کبریت دو درم خردل مویزج ناخن
هریک درم سرکه قوی اونس نفته چهار درم روغن خرس یا روغن خوک قدر حاجت مرهم ساخته گذارند یا حرف بروغن خوک بریان کرده ضماد کنند و بیست
چهار ساعت قشور جدا شوند و در چند روز به گردد و چون سر از قشر پاک گردد در آن سحوقه بر خرقه افشانده در بدر ماده بر سر بندند و در نه روز پاک شود و بعد دو دهم
معتدله بشند تا مسام بکشاید و ماده باقی را بر آرد دابقر چهار درم گوگرد دو درم ماء العسل اونس روغن خوک قدری بکهرل سپی حل کرده بکار برند برای اخراج
ماده ما بقی خرقه بروغن سرب یا مومنج یا آب بعسل آلوده گذارند کبریت بیضه مرغ آب لیمو آمیخته مالند در روز سه بار چون صاف شود تا پنج روز چیزی نگذارند بعد
بطبیخ خطمی شویند زبل مرغ زبل حمام زبل بط در ظرف گلی کرده بروغن کهنه خوک بر آتش آمیخته مالند روز دوم روغن مخ گاو تنها مالند بدستور چند روز تا به گردد روغن
گل گرم کرده مالیده ریماد چوب بر زیارت شند بطبیخ تنباکو شسته تنباکو سوده پاشند لیکن ایذا امید بود بعد به شدن ادویه منبته مو بکار برند **دوا** اتب گرم
کرده بروغن زرد آمیخته یا خردل بعسل یا بماست آمیخته یا ماد حشب زر بروغن گل آمیخته یا رادوسم سپ بروغن آمیخته آجر یا مگس بروغن کنجد سوخته
یا خردل بریان بروغن کنجد آمیخته یا فلفل بروغن سوخته یا آذاراقی یلاس یا بره زیره سفید بروغن کنجد سوخته سائیده یا چرم زیرین کفش کهنه سوخته بروغن سرشف
آمیخته یا برگ کماکر بروغن کنجد سوخته یا تخم کرنج بجغرات یا بدهن البقر آمیخته یا برگ درخت بڑه سوخته بروغن کتان آمیخته یا مر بآب ترنج آمیخته یا رماد تنباکو بروغن
سرشف آمیخته یا سفال تنور بسرکه آمیخته یا نوشادر بعسل آمیخته یا دبنج بسرکه آمیخته یا خانه زنبور بروغن تلخ سوخته یا آل مردار سنگ برابر بآب جائیده یا ترنج
بدوغ حل کرده یا رتن جوت سوخته بروغن کنجد آمیخته یا قوم شیطرج برگ نیب هریک یک روغن کنجد چهار جوشانده صاف کرده یا پوست درخت تمر هندی
شاخ درخت بڑه بآب سوده یا قنب نانخواه سائیده ببول طفل چهار ساله نرینه یا روغن اچار انبه یا روغن قلت یا ماده طرفا یا روغن گوگرد یا روغن شونیز
یا بیضه مرغ طلا کنند دیگر برگ نرم خروع سائیده نمک آمیخته ضماد کنند دیگر عدس در ظرف گلی سوخته بشیر میش سائیده صبح طلا کنند و وقت شام بشیر شویند و سه چهار روز

برود کوکنار سوخته بروغن کنجد آمیخته مالند و قروح سر هر روز بخوب مالیده باشند دیگر بطبیخ ترس شویند دیگر برگ خروع نمک کوفته یا تخم قرصعنه بآتش گرم کرده سائیده
ضماد کنند دیگر قنبیل حنا مرداسنگ پوست انار عروق انسر هر یک سه شیح ابیض یک روغن گل سرکه هر یک چهار درم مرهم ساخته یا توتیای سبز فلفل هر یک یک قنبیل
مرداسنگ گوگرد هر یک دو زیبق چهار دهن بقر سی و سائیده بدهن بقر آمیخته حل کنند که مثل مرهم شود گذارند دیگر برگ و باک بندند دیگر آرد عدس معه پوست نیم درم
بآب برگ بکاین سرشته یا مغز حب الخروع بروغن سمق کرده ضماد کنند دیگر آرد نخود دشتی توتیای سبز ریان قدری بحضرات آمیخته بعد حلق شعر مالند پس از ساعتی شویند
تا هفته دیگر برگ ببول در ظرف مسی گرم کرده بروغن تلخ آمیخته مالند مزیل قروح مزمنه سر دیگر نبات الصبر شگافته تخم بواز مسحوق بر کرده خرقه بر پیچیده سه روز در جای
سرد دارند پس تخم مذکور بر آورده بحضرات چکه آمیخته مالند و بعد یکساعت بآب گرم شویند در روزی دوبار دیگر شاخ گاو کوفته بروغن سرشته یا بروغن زرد سوخته
بچوب نیب حل کرده بر سر اقرع طلا کنند منبت مو مزیل سعفه دیگر خراطین سوخته بدهن ورد بر سر اقرع طلا کنند یا صلاح آرد و مو رویاند دیگر عظم آدم بعسل طلا
کنند مزیل کچل منبت مو دیگر مویز بیدانه بعسل یا شیر عشر طلا کنند مزیل کچلی هم **نوع بیستم درنار فارسی** بثوریکه آب رقیق شدید الحرقت کثیر الحکه که اول
در محل او خطوط سرخ طاوسی مانند سوخته آتش بر آیند پس بثور مانند آبله ظاهر گردند و بزودی خشکریشه شوند و این قسمی از حمره است **علاج** فصد کنند خون کثیر گیرند و برای
تسکین و تلیین شربت عناب آب تمر هندی آب نارین آب کدو یا انجبار آب تربز یا ماء الشعیر لعاب اسپغول طبیخ هلیله دهند اسفیداج مرداسنگ صندل سفید قدری
کافور بگلاب طلا کنند حضض کافور بلعاب اسپغول لعاب بارتنگ حل کرده خرقه آلوده بر نقطه نهند و کذا عفص بسرکه سوده و هر گاه که بعضی بثور پر آب شوند
ثقب کرده زرد آب بر آرند پس مرهم اسفیداج نهند و گرداو گل ارمنی یا آجر کهنه بسرکه و گلاب طلا نمایند اگر زرد آب کثیر ترشح نماید حضض زردچوب کافور بآب کا
یا آب حی العالم طلا سازند اسفیداج مرهم بدهن لوز خورند اگر حاجت شود لحم مرغ بآب غوره دهند اگر سرفه نباشد اگر یا آب مرو سوده گذارند حرف بعسل یا برگ زیتون
ضماد نمایند **قول صاحب فولنسکه** بثور اند که در سر و همه جسم میباشند فصد بای مکرر کنند علق بر مقعد نهند و بعد فصد تنقیه لقی نمایند پس برای قی اکوا نهید تکیا
قوی سه اونس یا تارترد ایمی تیکو شش دانه یا کین تیلیو یا نزده دانه بدو اونس خمر ترکرده یا خمر ایمی تیکو دو اونس یا سفوف ایمی تیکو اسکرویلو دهند اگر متقی نگیرد
دبا کر دنیم لسکر و پلو ریزینا جلاپا پانزده دانه حب بسته بشیره خیارین دهند سفوف کورنا جنیو درم بمرق مرغ یا آب دهند مرکوریو شیرین دو دانه دبا کرید سولفورا دو چند آن
دهند مخرج ماده شوره بائی شیرین کننده مانیای دموی عصاره ریوند ده دانه همراه اسپرتو توتیای سبز دهند بدانکه چون زبونی دم که محدث این مرض است
دبسبب جدا نشدن اجزای شوره حاد و لذاعه غذائی بمعده تعلق دارد و همراه کیلوس بمانیای موی گذر میکند لهذا در کسانیکه کثیر الاکل و مبتلای مرض معدی بخمه
قبض پیدا میشود پس درین صورت مسهل ضرور پس برای اسهال سنا یک نیم درم انیسون شش دانه کریموتارتر و نیم درم در عرق گاوزبان یا در آب چشمه جوشانیده چون
رنگ بر آید صاف کرده شربت اوریو دو اونس سال پرونیلا درم آمیخته دهند یازده مرتبه در هفته دو بار در بروزی که مسهل نباشد شیر بز سه طل صبح حقنه
کنند تا سه ماه که مزیل زبونی و حدت خونست شربت ریوریئو چهار اونس همراه طبیخ سنا انیسون یا مرق مرغ یا بماء الجبن بزی که در وسنا انیسون جوش بود
دهند مزیل حدت خون و بعد تنقیه تام صبح شیر خر فی الحال دوشیده یکرطل دهند و بعد شرب تا چهار ساعت از غذا و خواب باز مانند اگر شیر خر نگیرد و شیر بز دهند
و سه چهار ماه مداومت کنند و اگر یا ده رقیق تر بود شیر گاو دهند اما شیر خر بسبب کثرت مائیت برای اعتدال حدت و غیره احشاء و خون و تلیین شکم انفع پس اگر این
مذکور و شکم زبونی نکند تنها الا بیک تاشق شکر یا دار چینی یا نمک سنگ دهند و اگر در معده ترش و منجمد گردد بیک درم سبد داولیو کزکیز یا مرواریدیا لبوز طبار

یا به بیست دانه نمک افعی دهند اگر معده قوی باشد شیر دو سه رطل دهند و اگر مرض صعب باشد تا شش ماه دو رطل دهند و وقت چاشت سوای نان گرم شیر
ترکرده باشند ندهند و وقت شب ماکیان خورند برای وجع مفاصل و نمله وغیره که از شوریت و حدت خون و حرارت احشا بود نافع **عرق فروج**
شیرین و معتدل کننده گاوزبان و نیکاسنی هر یک دو درم برگ مامیران شیر مقشر به یک مشتی گلهای منفج شش درم در فروج پر کرده به بیست رطل آب
بپزند نصفی باند صاف کرده صبحی همراه بیست دانه نمک افعی یا نیم درم سفوف جاذبه که مرکب از بسد او لیو کنکینز مروارید بلور باشد دهند تا سه ساعت
هیچ نخورند و تا سه ماه مداومت نمایند و آب دریای شیرین یا آب نیم گرم آبزن کنند سه ماه اگر کافی نبود عرق افعی دهند **عرق افعی** افعی کلان
از سر و دم و جلد و امعا پاک کرده به سبر کردن نمک چند بار شویند پس و سه بار به آب شسته همراه یک فروج در ظرف گلی نو بدوازده رطل آب بجوش نیکو کرده بپزند بعد سه ساعت ملان
کرده و در ظرف سفالی دارند و صبحی یک رطل نوشند و در بستر پوشیده شوند تا عرق آید برای جذام و جمره و دمل و فالج و صرع و مفاصل و حکه و قوبا
بوشکنه که از بدی خون شوند و دیگر امراض جلدی که بسبب شوریت و حدت خون بوند نافع اگر کافی نبود دریا بهیاراغ دهند اگر با وجود استعمال ادویه تا چند
بسبب بقای ماده بثورات خشک نگردند بعد فصد و مسهل تنقیه کرده مرهمات بکار برند روغن سرب یا مرهم اقلیمیای ذهبی الندا اگر در یک اونس مرهم بدانه [illegible]
یا اسفیداج یا زاج سوخته آمیزند بهتر بود و روغن خوک مزیل امراض مرسات فروج مرغ خصی بچه بز دنبه بیضه نرم ماهی جوی کاهو برگ کاسنی برگ خرفه آلو
شفتالو خورند و از لحم خوک ماهی دریای شور و اشیای حار شور لذاعه مطیبه پرهیزند و عوض آب طبیخ نیکاسنی یا طبیخ مامیران نوشند و باید که فروج
را در لحم افعی دو دوع یا در شعیر و لبن آمیخته خورانند پس خورند چون تلیین طبع مدام ضرورست لهذا الطبیخی کرده و لحم افعی در روغن بنفشه باشد پخته کنند
**مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی روغن گل هر یک اونس زاج اسکرولیو اسفیداج مغسول بگلاب نیم درم دو دستور کاغذ سوخته هر یک دو اسکرولیو
روغن بنفشه چهار درم بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی روغن گل یا روغن سداب هر یک اونس اسفیداج نیم درم مردارسنگ
صبر هر یک یک نیم درم بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی چهار درم اسفیداج درم نمک سرب زاج هر یک اسکرولیو سنگبصری
طباشیر دو اسکرولیو روغن گل قدر حاجت بکهرل سرب حل کنند **مرهم اقلیمیا** اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی اسفیداج زاج سوخته یا بر روغن
بنفشه و موم آمیزند **مرهم اقلیمیا** طباشیر اقلیمیای ذهبی هر یک دو درم سنگبصری طباشیر سه درم قشر فندق مورد هر یک درم روغن زرد مغسول بگلاب
قدر حاجت حل کنند **مرهم اقلیمیا** روغن گل دوازده اونس اقلیمیای ذهبی اونس گل مختوم نیم درم بالسمو دو درم موم چهار اونس مرهم سازند
**مرهم** آب مامیران آب سلق هر یک اونس روغن خوک دو اونس کبریت درم اسفیداج نیم درم آمیزند **مرهم کبریت** چهار درم در ظرف گلی گداخته در کهرل کرده
بالایش روغن گاو و روغن خوک هر یک اونس انداخته حل کنند بعده زیبق بلعاب دهن کشته درم توتیای سبز اسکرولیو آمیخته بکار برند **نوع بیست یکم در**
**آبله فرنگ** قسمی از بثور غریبه است درد موی ثقل سر دخانه چشم و اعضا امتلاء و انتفاخ عروق شرایین شیرینی دهن حمرت به وجع بنگاه و بن ها
مائل بحمرت و تمدد انتهای سرخ خشونت حلق عظم نبض حمرت و غلظت بول **علاج** باسلیق زنند پس قیفال یا صافن کشایند و فصد بدفعات نمایند اگر صبی
یا حامله باشد حجامت مابین شانه یا بر ساقین کنند اگر جوشش در سر دردی بود عرق جبه زنند و بعد فصد چند روز آسایش دهند آب نارین [illegible]
شربت لیمو شربت نارنگ مداومت کنند و مطبوخ سنا النفع و تا ممکن باشد به تنقیه کوشند و دوا بر آبله نهند و اگر جراحت بر وجود شود دو به [illegible]

نماید مرہم شادنہ و ذرور انزروت بہ سازند معجون شاہترہ سہ مثقال بطبیخ عناب ہر صباح دہند تا بیست یکروز کہ باد ہ را خشک میسازد اگر مرہم و ذرور خشک گردد زراوند طویل زیبق مقتول ہر یک دو کندش یک مغز زرد آلو تلخ دوازدہ سائیدہ بسرکہ تر کردہ بروغن گل آمیختہ در حمام مالند **طبیخ سنا** عناب سپستان ہر یک پانزدہ عدد پوست ہلیلہ کابلی درم گل سرخ عنب الثعلب کاسنی تخم خطمی ہر یک یکنیم درم شاہترہ ہلیلہ زرد ہر یک سہ درم سنا چہار درم تمر ہندی بیست درم جوشانیدہ صاف کردہ شیرخشت بیست درم آمیختہ نوشند **مرہم شادنہ** شادنہ عدسی انزروت کندر ہر یک دو نیم درم شمع ابیض سہ درم روغن گل بیست چہار درم مرہم سازند **ذرور انزروت** انزروت شادنہ اقاقیا گلنار کندر دم الاخوین زراوند مانند سرمہ سحق کنند **معجون شاہترہ** ریوند یکنیم سنا سہ گل سرخ چہار ہلیلہ زرد پنج شاہترہ ہفت آملہ ہشت مویز منقی یا زبیب بیدانہ یا قند مقوم صد شربتی سہ مثقال بشربت عناب **فی** صفراوی صفرت و ہزال وجہ و تن تلخی دہن عطش سہر موست من و بینی و زبان سرعت نبض حمرت بول غضب خیالات زردیش چشم لون شور مائل بزردی و باحرقت و خروج زرداب کثیر **علاج** برای تعدیل صفرا شربت نارنج شربت لیمو سکنجبین آب انار بن آب تمر ہندی دہند فصد کنند اگر مانعی بود حجامت نمایند و بطبیخ سنا تنقیہ سازند سقمونیا داگے با آب تمر ہندی مکرر دہند کہ اخراج صفرای سوختہ میکند صبر ہمچنیکہ در حب گذشت نوشند حب شاہترہ مفید و اگر جوشش و ریش بر روی پدید آید کافور یک درم زعفران نیم درم گل ارمنی دو درم گل مختوم درم مردار سنگ نیم درم بگلاب و سرکہ طلا کنند و برای تخفیف جراحت بحمام روند و جراحت را خوب شویند پس فرور اربعہ پاشند **ذرور اربعہ** انزروت مرکندر دم الاخوین برابر بسایند **نبت بحم** حابس دم جراحت و رعاف **در بلغم** عفنہ وجع بند ہا برص جلد بیاض بول کثرت آب دہن و بینی خواب مفرط ثقل سر و چشم لون دانہ مائل بہ بیاض گرد جراحت سفید و شورہ ناک سیلان زرد آب و تاذی بہوا و اشیای باردہ **علاج** بحب ایارج حب اصطمخیقون حب قوقایا تنقیہ کنند و در ہر ہفتہ یکبار قی فرمایند عاقرقرحا بسکنجبین و آب کامہ آمیختہ غرغرہ کنند عدس گل سرخ شحم حنظل حلبہ با آب جوشاندہ آب کرفس آمیختہ در حمام مالند و از پیہ بط مغز ساق گاو روغن گل روغن بابونہ شمع قیروطی ساختہ عاقرقرحا قسط سحق آمیختہ بر مفاصل مالند و اگر جراحت شدہ مرہم کندر انزروت دم الاخوین مردار سنگ برابر ذرور کنند و از لحم بقر و اشیای بلغم افزا پرہیز ند **در سوداوی** ثقل و یبوست و جہ سہر تیرگی لون وجہ و بدن بیاض بول یبوست چشم و بینی بطو و باریکی نبض فکر و خیال فاسد لون بثور مائل بسواد غلبہ یبوست بر جراحت و این بدیر بہ شود **علاج** بطبیخ افتیمون طبیخ شاہترہ معجون شاہترہ تنقیہ کنند ہلیلہ مربا آملہ مربا دہند ایارج فیقرا با ماء العسل گرم آمیختہ یا سکنجبین عسلی بطبیخ پوست ہلیلہ آمیختہ غرغرہ کنند کندش اقلیمیای فضہ مردار سنگ زراوند گرد ہر یک دو مثقال سفال تنور کہنہ سہ مثقال عروق الصفر کوکرد ہر یک درم زیبق مقتول دو درم بسرکہ و روغن گل آمیختہ در حمام مالند مردار سنگ کندر گل سرخ انزروت ذرور کنند **فائدہ** تا ممکن دوای قوی نمالند و در تنقیہ تن کوشند اگر حاملہ یا صبی بود و اکل و دوا نتواند بدین معجون مداومت نمایند کہ در بیست یکروز مادہ آن را ساکن میسازد ہلیلہ کابلی بلیلہ آملہ ترید بخبیل شاہترہ ہر یک پنج قنبیل چہار افتیمون سہ فانید صد و بیست یا زبیب بیدانہ دو چند ہمہ معجون سازند شربتی تا دو نیم درم **بدانکہ** اگر از اخلاط مرکب شود حسب او تنقیہ کنند اشربہ و اغذیہ موافقہ دہند و فصد در ہمہ قسم اگر مانع نباشد انفع **مربای ہلیلہ** ہلیلہ بزرگ تر باشد یا خشک صد عدد در ظرف سبز نہند و آب کہ آن را بوشد انداز ندو رماد تاک پنجاہ درم بر و پاشند و دہ روز بگذارند و بعد ہر سہ روز تبدیل آب و رماد کنند بعدہ ہلیلہ برآرند و بہ نرمی شویند تا پوست جدا نشود و پس در دیگ نہند و آب کہ آن را بوشد اندازند و یک کف شعیر مقشر مرضوض نیز ریزند و بپزند تا کہ شعیر پختہ گردد پس برآرند و باز شویند و بخرقہ نشف رطوبت کنند ہمچنیکہ پوست بحال ماند پس در ہر ہلیلہ بکنہ مختلفہ دہ

جوال دوز زنند و در ظرف سبز نهند و عسل صاف آنقدر که او را بپوشاند اندازند و بیست یکروز بگذارند و سر هر هفته تغییر عسل نمایند و هرگاه تغییر دهند چند جوش خفیف
باید داد تا در وی هیچ مائیت نماند پس خشک کرده عسل صاف اندازند آن قدر که بپوشد پس در ظرف سبز نهند و بعد چهل روز بکار برند و اگر بجای عسل قند مقوم کنند
قلیل الحرارت باشد و در حمیات انسب بود و اگر ذکی افاویه خواهند دارچینی زنجبیل قرنفل جوزبوا بیل عود مصطکی هر یک وقیه مشک نیم دانگ سائیده اندازند
مزیل نسیان و بواسیر ریحی مفتح سده بلغمی مقوی حواس ایمر معده و کبد ملین طبع و اگر هر روز یک عدد تا یک سال خورند و از صوحنات و جماع پرهیز نمایند موی سفید نگردد
و آنچه از هلیله سبز و تر سازند نسبت بخشک نافع بود و فرق بدان کنند که خسته وی بشکنند اگر درون خسته لزوجت سیاه ظاهر شود از تر باشد الا از خشک و مربای هلیله
خوش طعم و بتغیر عفوصت می بود و هرچند که کهنه شود بهتر است مادام که از غایت کهنگی بوسیدگی در او نیاید و جهت تنقیه فضول معده هیچ چیز باین نمیرسد زیرا که هرچه
منقیست منکیست خلاف این که مقوی و منقیست لهذا بعد تنقیه از قبول ماده نیز باز میدارد معده را و هر چیز که ترتیب کنند نفعی که قبل از ترتیب بود بعد آن
نیز باقی میباشد لیکن مع الضعف و بعضی مضرت که در ان چیز است بعد ترتیب از آن اکل میگردد لهذا مداومت استعمال این جائز شد خلاف غیر مربی که مداومت او منعست
و کذا در ابتدای حمیات استعمال هلیله منعست خلاف مربا و کذا استعمال هلیله بغیر تدهین مستحسن نیست خاصه در حمیات خلاف مربای او **مربای آمله** منافع و تربیت او
مانند هلیله است **نوع بیست و دوم** در **جمره** بثور اند خرد سوزان گویا که اخگر نهاده است و با حکه صعب و پوست را بسوزاند و بلحم فرو رود و خشکی در وی آرد و سیاه نماید
مانند موضع داغ و اندک و پراگنده باشد و در بزرگی مانند نخود و ماده او ریم نگردد بلکه همچنان میشود و خشکریشه شده پوست فرو می آید و ماده او مائل بسودا میباشد
و گاه بود که بثره نماید و موضع او بجای آید و سرخ و سوزان نماید پس بر صاحب او زیادی گرانی باشد که حمی صعب پدید آید و هلاک کند و بعضی گفته شود چند بین بغایت
سرخ با حرقت و الم مفرط اند و ماده او صفرای غلیظ مخلوط بدم رقیقست **علاج** اگر غلبه خون بود و مانع نباشد فصد کنند و چندان خون بر آرند که بغشی رسد و بر بثره
عمیق زنند یا علق گذارند تا خون فاسد محتبسه بر آید و اغذیه بارد رطب دهند و دیگر تدابیر حسب غلبه خون یا صفرا مرعی دارند گل ارمنی در وی سرکه یا گل سرشوی
کافور طلا کنند انار ترش شگافته بسرکه پخته سائیده بر خرقه کشیده بر بثور چسپانند در روز دو بار و در شب یکبار و این طلیه از ابتدا تا انتها بکار برند و در انحطاط
نگذارند و آنچه در نمله گذشت بکار برند اگر بر لب قضیب و انثیین بود ادویه مجففه چون بوره یک قلقطار قلقدیس هر یک چهار آب سوده طلا کنند و در ابتدا
عنب الثعلب خرفه عدس صندل اقاقیا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب طلا کنند اگر متقرح باشد تدبیر آن نمایند **قول محمود** بعد تنقیه تام اگر قروح بثور باقی ماند
بحب هلیله یا بسفون سیماب یا بخور سیماب مداومت کنند و برای اندمال قرحه مرهم سیماب بکار برند **قول صاحب قولنسیه** در طبیخ افعی که در زبان
فارسی گفته شد عشبه و چوبچینی و جو بجیات افزوده نوشته اگر کافی نبود زیبق استعمال نمایند بخوردن و مالیدن **قول جرجی** وقتیکه آثار ریح الفرنج مثال
ریختن مو و وجع مفاصل و خروج بثور حمری ظاهر شوند باید که ادویه حاره استعمال کنند و شراب و عرق دارچینی دهند و بفرمایند که ریاضت کنند تا عرق آید
و ماده حرکت نماید و در اعماق تن نماند اگر بدستور تا یک سال کنند بهتر الا اشتهاء لازم بعده مسهل خفیف دهند و در اکثر مزاج معجون بسفایج کافیست من بعد
چوبچینی بطور طبیخ و تبخیر استعمال کنند مع پرهیز وغیره و بعضی عوض چوبچینی اسگند ناگوری میدهند **قول لازوریه** سبب جمره فساد صفرا
و بلغم و خون و باد است پس وقتیکه بلغم غلیظ در مجاری چند جا بایستد و بند گردد پس باد در بدن حرکت طبیعی نتواند کرد و بدین سبب سوء مزاج و تفرق اتصال
در اعضا بهم رسد و بلا مرهم تن متالم باشد و این را باد ترکان گویند اگر صفرا غالب است و در خون حدت کثیر بهم رسد و بر ظاهر جلد ریخته دانه های محرقه آرد و آتشک

ودانه فرنگ نامند و آتشک برای آن گویند که مانند آتش سوزان میباشد و دانه فرنگ جهت آن گویند که در دیار اهل فرنگ یعنی نصاری اکثر میشود و گفته ماده این
عفونت منیست چنانچه هرگاه منی انسان در یکجا بول کند بسبب عفونت در انجا عقرب پیدا میگردند همچنین وقتیکه زن یا مردان کثیر زنا نمایند بسبب عفونت که ضد
مزاج یکی از دیگریست حرارت در انجا پیدا میگردد و موجب احتراق میشود و نیز انسان که بوقت جماع ملتذ میشود حرارت تن رجوع سوی آن لذت میکند و ماده تن که
دران فصل رجوع بود مستحیل بآن حرارت عفونت زده میشود و موجب آفت میگردد و آبله در تن خصوص در قضیب پدید می آیند اگر بسبب عفونت خون بود بثور صغار
در تمام بدن بر آیند و دهن شیرین و حکه باشد و اگر بسبب احتراق صفرا بود آبله پر آب بر آیند چرا که ماده صفرا حادست و اگر بسبب احتراق سودا بود آبله پژمرده همچون خون
که در جلد منجمد شود پدید آیند و گاهی اورام مغابن شود و گاهی رطوبت سیاه از قضیب بر آید و این قسم طول میکشد و گفته اهل فرنگ بعد تنقیه تن و استعمال مسهلات
صالح رفع این بادن چوبچینی میکنند و اهل هند نیز چون قوت مسهلات و مطبوخات باعماق تن نمیرسد برای دفع این حب سم الفار تجویز نموده چه سم الفار بسبب
بلغم و باد را زائل کرده صفرا را که سریع التحلیل است بزودی دفع مینماید و وقت استعمال این حب از باد و غسل بآب بارد و اغذیه و اشربه غلیظه و مولده باد و بلغم و صفرا
پرهیزند و حموضات اصلا نخورند که ضد سم الفار است و نان گندم بروغن گاو غذا نمایند و اگر رغبت لحم باشد لحم کبک و دراج تیهو خورند و تقلیل غذا نمایند و گفته
اطبای هند شنگرف زیبق رسکپور وغیره میدهند و اثر عجیب می بینند اما یبوست در تن باقی میماند چرا که مزاج ادویه یابس است و ماده مرض هم یابس پس ماده
بلغم و صفرا و سودا از پیها رفع میگردد اما یبس رفع نمیشود لهذا اکثر بعد رفع جمره تشنج جذام شقاق اطراف و اظفار سرطان مالیخولیا وغیره پدید می آیند پس بهترین علاج
آنست که منضج و مسهل خلط او دهند و خون بر آرند ماء الجبن نوشانند تا آفت باقی نماند و دیگر ادویه تلخ چون شاهتره حنا قصب الذریره هلیله سیاه صبر عنب الثعلب
صندل سرخ برابر شب در آب تر کرده صبح دهند چند روز و گفته ابوت ربع یا نیم درم فلفل هفت یا پانزده عدد با آب سائیده بخیه نوشند سه یا هفت روز و جوت
بطبیخ پوست درخت کنار صحرائی و پوست ببول سوده طلا کنند عجیب ذرور خسه باشند مرهم البقر گذارند گفته رسکپور هر یکد و فلفل قرنفل کافور هر یک
یک به بیاض بیض حب بسته دارند و وقت حاجت بشیر سوده طلا کنند مجفف تا نخواه دو مثقال با آب بر سنگ بسایند چون غلیظ شود و قابل حب
بستن گردد زیبق سه مثقال انداخته حل کرده قدری آب ریزند تا که زیبق ناپدید گردد و پس چهل حب بندند هر روز حبی و گاهی دو حب دهند در دو هفته دفع
شود اگر بر قضیب و گرد آن جراحت بود مرهم زیبق گذارند و گفته اگر در کام ثقب شود و بینی فرود آید زاج کشنیز هر یک یکنیم درم گل سرخ سه درم پوست انار درم
آب یکنیم رطل بزند سومی ماند صاف کرده غرغره نمایند با دیان بعد رطل گل سرخ بیست درم زراوند گرد ده درم آب رطل جوشانده صاف نموده غرغره کنند
و عسل بدین آب آمیخته پنبه آلوده بر کام نهند و ما و ضفدع پاشند سر بچه کلب زنده بریده در تنور بریان کرده مغزش بر آورده سائیده پاشند یا ازنی د منید
فوراً به شود شخصی را قدر فلوس جراحت در کام بود و مجری بینی و حلق یکی گشته از بن بگردید فندق هندی نیم رطل اطفال الطیب هفت عدد هر دو را شب در
آب تر کنند چون نرم شوند در شیشه مطین جوش کنند و هر دو وقت بر ثقب طلا کنند سنا شانزده مثقال ترید سورنجان هر یکد و مثقال افتیمون بسفایج هر یک دو
نیم مثقال ابتیمونیه دیافرنطیکو کنند مصطکی هر یک یکنیم درم چوبچینی و نیم اونس قند سه چند عسل برابر ادویه معجون ساخته دهند رسکپور در خمیر نان انداخته بخار آتش دهند که خمیر
سوخته شود و بدستور بیست یکبار پس سکپور پنجاه دانه صبر درم نان سوخته پنج درم سائیده بخمیر سی حب بندند و حبی دهند معجون عشبه مفید بعرق موردی یا بعرق سرنجی
یا بعرق نکنگے یا بعرق تیزابی شویند کالوسیل چهار و نیم اسکروپلو آب آهک ده اونس آمیخته سوئیده رسکپور دو گرین و آب شش اونس حل کرده شویند قاطع لحم عفن مزیله تن

وجمره وگفته اگر مزمن بود زیبق وکبریت کلس دهند واگر مزمن بود وعظام وجع نماید سم الفار جرمل بزرالبنج تخم تاتوره افیون برابر قدر ماش حبوب بسته صبح شام حبی بخورند
سم الفار قرنفل برابر قدر موتهه حب بسته هر روز حبی دهند ودر نسخه جای قرنفل کافور هیم سینی است زیبق دو نیم کنند پنج روغن تر دوده آمیخته برزخم گذارند کف دریا نیم
سنگبصری مردارسنگ هریک یک شنگرف پنج موم سفید پانزده روغن گل بیست مرهم ساخته گذارند وگفته اگر از استعمال زیبق اسهال الدم پدید آید موقوف
کرده حب افیون دهند واگر دهن آید ترک کرده بآب تنکار یا زاج مضمضه کنند واگر دهن بسیار آید ولثه ورم نماید پلپاسطر بر گردن نهند واگر در همه تن جوشش پدید آید
دآب ازان تراود وعفن باشد ورعشه پدید آید ودل غمگین باشد ترک نموده مریض را در هوا صحیح هوادار دارند کین کین دهند اگر ضرور باشد خمر انگوری نوشانند
روغن اهک مالند وگفته اگر از استعمال زیبق مرض نرود ونیز ترک ایسده خورانند اگر از نیم صحت نشود بازیبق دهند وگفته اگر دهن آید بعد اخراج ماده فصد کنند وطبیخ
برگ یاسمین جرمل یا طبیخ دارهلد یا بشیر گاو مضمضه کنند مرق چرب لحم دکه یا بچه ولبن بقر نوشند طلا نقره در دهن دارند پس بادویه قابضه چون پوست کنار صحرائی
پوست کچنال مضمضه سازند وگفته گاهی بسبب اکل ادویه سمیه خصوص سم الفار حرقت وقبض بحدی میشود که تا ده روز اجابت نمی آید ومسهل قوی موجب ازدیاد
میگردد درین صورت ماء الجبن انفع باشد وگفته اگر بسبب وصول دود زیبق ضعف بصر پدید آید اقلیمیای فضی سائیده هر صبح کحل کنند وگفته طریق استعمال عشبه
آنست که آنرا ریزه ریزه کرده سه مثقال در هشت پیاله آب شب تر کرده صبح بآتش نرم بزند نصفی ماند صاف نموده قبل از طعام نوشند تا بیست یک روز و از ترشی
شیرینی لبن ماست جماع هوای مخالف غسل بآب بارد پرهیزند نخواب کم نمک شله زعفر یا مرغ خورند وثفل عشبه را جمع کرده بموزن دارچینی وزنجبیل ربع
آن کوبیده سائیده بدو چند عسل آمیخته صبح شام خورند وگفته طریق استعمال بادوسانت آنست که براده او نیم رطل آب شش رطل شبانروزی تر کرده بزند نصفی ماند صاف
نموده شکر یکنیم رطل آمیخته قوام کنند پس براده بادوسانت دو مثقال آب نه اونس بزند نصفی ماند صاف نموده شربت مذکور شانزده مثقال آمیخته نوشند
هیمنسان بشام برای امراض مزمنه واستسقا وفالج ولقوه ووجع گرده ومثانه ومفاصل وصرع وضیق نفس وخدر وجمره وامراض وجراحات جمری ودیگر
امراض مزمنه بارده بود یا حار النفع مقوی اعضاء رئیسه سمن دهند وبرای سدد ومعه لطبیخ او شویند وبرای وجع المفاصل مضمضه نمایند وگفته سقمونیا یکی
ریوند قرص حنظل برابر حب ساخته یک یا یکنیم درم دهند ریوند درم شیرخشت دو اونس یا قوتی سرخ اسکرو پلو عرق بار تنگ سه نیم اونس آمیخته نوشند کرم
سفید کافوری شیاف انزروتی بروغن گل حل کرده کافور آمیخته طلا کنند بآبزن ریزد لیتو آبزن کنند بخور پارا کالیکو دود کنند وگفته حب جمری حب
کوما کالیکادی ریبر احب مرکوریائس سفوف سیبائی سفوف عشبه سفوف جمره سفوف ورام مغابی سفوف جوبچینی شربت جوبچینی شربت بارسیرال
شربت جیتوس کوسلورون شربت بائیس الفیکار شربت عشبه شربت جوبجیات شربت سنیتیالیوس دی بیبیر اخمر کالیکادی لوزیتیانا خمر کوشرا مور بولودی
ونسیکه خمر سانت طبیخ کالیکا طبیخ کونوریا طبیخ جوبجیات طبیخ جمره طبیخ دی اتالا یا طبیخ جوبچینی عرق هیدرودیکا عرق سیلیستی عرق بارسیرال عرق کوراعرق
انتی ریبیر اعصارة الکائیس تالاداس کالیکادا معجون تورکیسادی لوزیتیانا معجون کالیکو معجون پادری پیکو لو معجون کالیکادا معجون تارترو معجون جمره
معجون بامیک طبیخ بورکاتیو دنمک کاچیتیکو همه مفید اند دهند مرکوریو مفید وگفته لعرق لبانو فرانسو لعرق سولیمانو لعرق انومنیتوزادی لوزیتیانا شوبند خرخره
لعرق پارا تینامارسیترال یا لعرق خاردی تیکا ترکرده نهند ادکوانیتو شنگرفی ادکوانیتو دتیربیاد کوا انتی وتیربیاد کوانیتو تونسیکا ادکوانیتو دی باکو دونه
مفرداد کوانیتوازو کی مرکب بالند **قول مالوئیو** جمره مرض سوداویست مرکب بهمه اخلاط وگفته جائیکه صلابت غلظ ماده بظهور آید اول بفصد ومسهل

تنقیه کنند خصوص در سر و معده و کبد و امعاء و رحم وغیره پس معرق نازل آرند و اگر بغیر تنقیه بکار برند ماده رقیق از راه مسام برآید و غلیظ باقی مانده نکس آرد و بدن
را تباه سازد و ضرر زیاده از اول سازد و استعمال تعریق در ضعف در روز یکبار تنها ریق و در قوی دو بار بلا فاصله نمایند تا بسبب حرارت آب زن و آفتاب ماده
لزجه سوداوی زود سیال گردد و مدت تعریق نه روز است و در بعضے سی و نه روز کافی میباشد پس تا که اثر ماده نماید مستعمل باشند تا که یک گردد و آثار بقای ماده
صلابت و بثور و اجرای منی و وجع و درست و به شدن جراحت و تسکین وجع و تحلیل ورم آثار تنقیه ماده و زوال مرض باشد و هنگام تعریق مریض را در سرما
بمکان گرم و در بهار بجای معتدل و در گرما بموضع که اندک سرد باشد دارند تا بهوا بتدریج نفوذ کند اما بدن تر سرد دارند زیرا که هوا مسدد مسامست و بسبب انسداد
آن ابخره در بدن مانده نقص بهضم آرند و مانع تولد دم شوند و اعاده مرض نمایند و اگر ماده لزج باشد بتعریق بر آید و کرب آرد و بگلو یا صدر یا معده وغیره
ریزد درین وقت از تعریق باز مانند و به تنقیه پردازند و اگر ضرورت شود فصد هم نمایند پس تعریق کنند و اگر عوارض مذکور ظاهر نشوند تعریق تا شفای کلی بکار
برند و تنقیه نمایند که منفعت و اگر به تعریق ماده بالتمام بر نیاید آثار وجع شدید و حکه در بثور است پس درین صورت تنقیه ضرور زیرا که از تعریق تنقیه اعضای
نمیشود و فقط محرق و منضج ماده جلدست اغلب که حمی مفرط آرد یا حرقت جگر و بثور افزاید پس درین حال وقفه چند روز دهند تا غلیان ماده از همه تن رفع گردد پس
بمعالجه پردازند و در مسهل تعجیل نمایند تا عوارض حمره چون ورم و وجع اعاده نماید چه تنقیه فاسد اعاده مرض میکند و اگر بوجه احسن و مع پرهیز شود از همه آفات ایمن
مانند تا که صحت کلی نشود باستعمال تنقیه و دیگر ادویه مستعمل باشند قبل و عند و بعد استعمال دوا تا یک ماه از جماع و دیگر حرکات پرهیز ضروری دانند **قول** ما بکار رود
اول طبیخ معرق ملائم دهند بعده قوی چرا که قوی محدث عوارض گشته مانع معالجه شود و هنگام شرب معرقات صبح است که معده بسبب استراحت شب قوی و از غذا
خالی میباشد و در خلو معده اثر دوا زیاده میشود و بعد دو ساعت از تعریق غذا دهند و هنگام عرق لباس پوشیده سه ساعت باعتدال باشند و عند
استعمال معرقات تقلیل غذا لازم که تقلیل آن مقلل فضل و باعث تخفیف مرضست و نان ملائم مرق مرغ بیض مسلوق لوز بریان زبیب بیدانه خورند و احتیاط
دارند تا مریض ضعیف نگردد و وقت عطش طبیخ دوی نوشند لیکن تکثیر نکنند که مفسد هاضمه است و خمر درین انفع لهذا کسی که ناتوان یا ضعیف المعده بود خمر بقدر
طبیخ آمیخته نوشانند و مربای ترنج دهند و مبرودی را در سرما یا بهار عسل کت و معجون ترنج و مربای لیمو و مربای گل نارنج و مربای جوز بویه دهند و مربای بادرنگ
و مربای آلو و مربای به و مربای ناشپاتی وقت غذا موجود دارند اگر حرقت کبد و گرما نباشد انیسون دهند اگر حرقت کبد بود گل سرخ آمیخته دهند و کشنیز همه وقت
بهتر اگر مریض بسبب تقلیل غذا ضعیف گردد غذا اندک اندک افزایند بدین وجه که نان از سه تا چهار اونس کباب لحم طیور کوهی یا فروج یا دراج دو یا سه اونس
لب لوز لب فستق مغز چلغوزه دو تا چهار اونس زبیب بیدانه دو تا سه اونس دهند و کمی و بیشی غذا حسب قوت برای طبیب است و وقت شب غذا زیاده دهند
تا بسبب طول مدت هضم گردد چرا که مزاج حاده در پنج یا نه ساعت هضم کمال میگردد و در روز غذا کم دهند چرا که درین وقت فاصله اندک است مبادا که فاسد شده
خلل در عرق آرد و موجب ضعف گردد و در روز اول نان بمرق مرغ یا بیضه بعده بکباب فروج و دراج و لحم میش دهند اگر لین طبع واقع نشود حقنه نمایند و در محرورے
بدهن ورد یا روغن بنفشه یا ماء الشعیر و طبیخ آلو و در هر دفعه عسل یک اونس افزایند اگر کافی نبود شربت ورد عسلی دهند اگر حرارت نباشد شکری دهند و شربت بنفشه
یا شیرخشت دو اونس با فلوس نیم یا یک اونس آمیزند و روز مسهل تعریق نمایند که اجماع حرکتین منفعت اگر از استعمال عشبه ذرب پیدا آید زیرا که عشبه مسترخی
معده است عوض طبیخ دوی یک پیاله خمر دهند و در طبیخ قدری چوبچینی یا چوبهیات یا [illegible] یا انیسون افزایند اگر بسبب حرقت معده قی و تهوع پدید آید طبیخ عشبه

یا طبیخ جو بچینی نسیت العمر و هندیا ماء الشعیر بعرق کاسنی یا بعرق عناب بلیا کرده و تعبند دهند و برای تقویت معده پنبه در بن ورد یا بروغن به آلوده
یا نان بخمیر گلاب مس کرده صندل پاشیده یا کم تر تبر پشت نعتد یا بخمر و صندل ترکرده بر معده نهند اگر ضعف کشد پاشت شکم بچه مرغ یا شکم ماهی شق کرده
گرم گرم بر معده نهند اگر در استعمال بهیا ضعف معده و سقوط اشتها پدید آید و بغشی افتد چنانچه اکثر بعد بیست روز بسبب تقلیل غذا میشود باید که بعد چند روز
ابیا میوهای تازه و ماهی نرم دهند و در غذا افزایند و صبح دو ساعت قبل از تعریق سفرت بیض مسلوق دو عدد دیر چینان عدد بخمر ترکرده دهند و بعد قید
وقت شام اگر وقت تعریق ضعف شود چند روز وقفه دهند یا در روزی یکبار عرق گیرند و عرق قوی ادهند و سکینان بحم مثل بریان کا نیست بدانکه سبب عدم
عرق سه اند یا ضعف و درین تدبیر غشی نمایند یا لزوجت ماده و درین ماء العسل ساده و یا شربت سیخ یا شربت شاهتره یا طبیخ ادویه مصفی و مقلل ماده سوداوی
چون افتیمون بادیان سنبل طرفا اسطوخودوس گل نار و غیره دهند تا اخراج ماده لزج شود و ماده رقیق از مسام برآید یا فساد و صلابت جلد از ماده سوداوی
و درین بخور رفتیله دهند یا آجر تفته خمر پاشیده بکف پا چسبانند یا انکباب طبیخ اکلیل بو بادیان گل لیوحب الغار بابونه بجو یه و نوع اسطوخودوس کرات
بهمه تن رسانند **طریق بخور کرسی** که از زیر همه بند باشد تا دود بیرون نیاید در وسطا و ثقب کنند و مریض ابروی نشانده تا گردن پوشند و چشم
بند دارند و زیر کرسی ظرفی پر از اخگر نهاده سفوف بر وی پاشند اگر دود زیاده بود سر پوش ثقب دار نهند تا دود اندک اندک برآید اگر تاب بخور ندارد
دهان ثقب نمایند تا دود بیرون رود و از وی تکلم کنند اگر آواز باریک برآید و بغشی افتد باید که قبل از غشی در بستر گرم پوشند سفرت بیض ببدرت
خمر آمیخته یا عرق قوی در دهن ریزند و چون عرق خوب آید لباس و بستر تبدیل کنند و بعد ساعتی غذا دهند اگر مریض ضعیف باشد ساعتی قبل از بخور سفرت
بیض یا نان بخمر یا بعرق دهند و در قوی یک دو در ضعیف ربع یا نیم گهری بخور دهند و احتیاط دارند که لباس سوخته نگردد و اگر قوی باشد ایستاده و الا بر کرسی نشسته
بخور گیرد باید که اول تنقیه کنند پس معرقات بعمل آرند و خبرداری عوارض و پرهیز بنوعیکه در مالش مرهم سیمابی آید دارند **طریق دیگر** مریض را برهنه کرده در
لباس پوشند و سر واداریند و رجلین او در صندوق که در و ظرف اخگر و سفوف نهاده باشند دارند یک ساعت بخور بهمه تن رسد و عرق خوب
آید پس نشف عرق کرده تبدیل لباس نموده در بستر گرم نشانند تا باز عرق آید **طریق دیگر** ظرفی پر از اخگر نزد پلنگ طرف رجلین کج نهند و بر وی آن
چندانکه بر زمین رسد انداخته پوشند تا همه بستر گرم گردد و عرق جاری شود آن وقت بازیر اخگر سفوف پاشیده پوشند که دود بیرون نیاید
و در عمل این گاهی بعرق یا بلعاب دهن یا باسهال و گاهی بهمه میشود و استعمال بخور حسب قوت عوارض که مانع خروج شوند نمایند تا که همه ماده از تن برآید
باقی نماند و مریض ضعیف شود و استعمال بخور تا یازده روز کنند صبح شام یا صبح کافیست و گاهی اول روز و گاهی بدیر اجرای لعاب میگردد و پس برای
طبیب موقوف است و احتیاط مثل اول لازم تا دود با تها نرسد که ضرر دارد **طریق مالش مرهم سیمابی** باید که ظرفی پر از اخگر نزدیک پلنگ دارند
و مرهم در دست گرفته از دور گرم کرده اول بر شتالنگ پس بر همه پا و زانو و شانه و ساعد و مفاصل و اصابع و کف دست و دست مالند پس اخگر
دور کنند تا بخار بدماغ نرسد و در بستر پوشند و سر وادارند چون عرق آید تبدیل لباس نمایند و اگر عرق نیاید مضائقه ندارد و اگر مریض بدست خود
مالش نماید بهتر و بر اعضای رئیسه نمالند چرا که از مالش سر سکته و صرع و از مالش سینه غشی خفقان ضیق نفس پدید می آید و باشد که بمرگ رسد و دو دانگ
مرهم بهمه اعضا را کافیست و اگر مرهم قوی بود مرهم سیمابی یک مرهم ساده نیم آمیزند و بکار برند و هر مریض اسریاشش مالش کافیست لیکن بحالت

بهتر چرا که گاهی قوی مزاج را باندک مالش ظهور عوارض چون سیلان لعاب و وجع و ورم لثه و غشی وغیره پدید می آید لهذا دوازده یا پانزده یا سی بار نمایند و بعد خروج لعاب
اگر ابقای ماده ظاهر شود هشت یا ده یا بیست و زر قدر چهار یا شش اونس اجرای لعاب دارند اگر قوی الجسم را در شش هفت مالش اجرای لعاب نشود هم
قوی بعمل آرند و تا که تنقیه تام نشود مستعمل باشند و احتیاطا حسب سطور دارند و باید که مرهم کهنه نبود که زیبق را اسپگیر دو وقت استعمال مرهم سیماب دیگر دوا
سیماب دار موسم بهار بسیار بهتر است اگر وقت شام هم مالند باید که بعد هفت ساعت از غذا قبل از خواب اول حقنه کنند بعده بعمل آرند لا یک بار وقت صبح
ضرور است و اگر مریض ضعیف باشد اول صفرت بیض یا مرق مرغ دهند پس مالش نمایند بدانکه وقت مالش قاموی خفقان خناق ورم زبان و وجع
وجع دهن بثور الفم و لثه سهر کرب ضیق نفس اسهال الدم اسهال ساده وجع معده مغص پدید می آیند و گاهی یک یا دو روز آن قدر اجرای لعاب شود که ضعیف
گردد بلکه بغشی انجامد و وقت ظهور اسهال و نفث الدم زیبق در تن می ماند احتیاطا این نمایند چنانچه اگر اجرای لعاب یکدو روز شود پس مانع گردند تدبیر قلع بثوری
که در دهن و گلو و وجه و زبان پدید آید پس اگر حمی نبود مالش حلیلین سوی زیر کنند شاخهای خالی کشند تا بپهلو گلقند بماء الشعیر آمیخته یا بعرق بارتنگ یا
رب به یا رب توت غرغره کنند اگر حمی بود فصد کنند و غراغر مذکور نمایند یا سرکه یک دو حصه چهار آمیخته غرغره کنند اگر کافی نبود بنمک و خاکستر غسل دهند
و نشف آب کرده لباس دیگر پوشانند اگر از فصد نفع نشود سنا دو درم بمرق چوزه مرغ یا بعرق کاسنی جوشانده صاف کرده شربت ورد چهار اونس
آمیخته دهند اگر حمی حاده باشد مسهل ندهند مگر فصد کنند و حجامه مع شرط گذارند اگر خناق پدید آید فصد زیر زبان نمایند اگر وجع دهن شود بماء الشعیر مضمضه
کنند اگر ثقل دهن بود بشیر فارسی مضمضه نمایند اگر کافی نبود مسکه در دهن بمالند و بر وجه دهن در دیار روغن بنفشه گذارند و شاخها بر گردن و شانه کشند اگر الام
محل زنند اگر بثور زبان و لثه پدید آید پس اگر شقاق نگردد علاج ضرور نبود و اگر شق شود بماء الشعیر و گلقند یا بماء الجبن مضمضه کنند و برای اخراج زیبق که در
تن ماند ذهب در دهن دارند چون سفید شود برآرند و بآتش تفته سرد کرده باز در دهن نهند و بخور ادراج و صمغ کبابه گیرند اگر ازین نفع نشود همه تن مریض
شسته صاف کرده فصد نمایند اگر ضرور بود مسهل دهند و مرهم زنگار بطبیخ عدس بارتنگ شیر آمیخته دهن را شویند برگ توتیای سبز تنها یا بعرق بارتنگ آمیخته
غرغره سازند اگر ضرور شود گل سرخ برگ زیتون صمغ سماق بارتنگ هر یک ششه دو حصه چهار رطل آب پزند نصفی ماند صاف کرده شربت ورد رب توت هر یک
اونس زاج چهار درم آمیخته غرغره کنند و اگر تنقیه ضرور باشد غرغره مذکوره بکار نبرند چرا که حابس لعاب است و نیز در کثرت لعاب قابضات بکار نبرند مگر
مسهل و ملین چون مغز فلوس شیر خشت شربت ورد و نقوع سنا اگر از تنقیه آرام شود و اجرای لعاب تا یک نیم ماه ماند درین وقت غراغر قابضه ضرور اند پس گل
سرخ جوز السرو مورد گلنار پوست انار عفص بخم یا بدو حصه جوشانده شربت توت یا عسل گلابی آمیخته غرغره کنند اگر از کثرت تنقیه هم زیبق در تن ماند
بنمک و خاکستر غسل کرده ادویه مقویه و مزاحم ضرر چون ورق طلا شربت افسنتین شیر دهند اگر دندان متحرک و قلع شوند و لثه عفن و سیاه گردند عرق بارتنگ
رطل عسل گلابی سه اونس گرم کرده مضمضه کنند یا شعیر باقلا بارتنگ مورد گل سرخ تخم ابیض جوشانده در سه رطل طبیخ عسل یا شربت ورد دو اونس آمیخته
مضمضه کنند اگر دندان غلیظ و سیاه گردند روغن گوگرد تنها یا بعرق بارتنگ آمیخته مضمضه کنند و بعد تصفیه پوست انار جوز السرو سماق خبث الحدید
هر یک اونس برگ زیتون گل سرخ بابونه گلاب هر یک مشتی خمر ابیض دو حصه هر یک چهار رطل پزند چهارم بماند صاف کرده مضمضه سازند مصطگی چهار
صمغ عربی سه دم الاخوین چوب میده هر یک ده سائیده سنون سازند اگر دندان کج گردند اول راست کرده بطبیخ شبت بوبادران پودینه مضمضه کنند

اگر متحرک بوندان گرم پیچ پیچ کرده در دو حل خرسطبه تر نموده اسطوخودوس برگ خار ہر یک ہشت مثقال شش اونس حق کشیده مضمضه
نمایند و سکنجبین ساده و یا بسرکه مضمضه سنا یا الطبیخ نفع کند رسته کے آمیخته مضمضه سازند قرنفل سنبل عود و بسباسه دار چینی ہر یک رم شک بیخ کرده
صبر بیفت اونس بگلاب حبوب بسته یک اونس وقت شب دہند اگر لون و بو متغیر شود صمغ عربی، روغن گل پیه خرس برابر روغن بلسان یک قطره
آمیخته مذبه بالند اگر بعد این رنگ زبون اند عوض پیه خرس پیه اسپ یا پیه خوک و بدل روغن بلسان بالسمو کوبی یا بالسمو برازیل کنند **قول** ڈاکٹر
اول سه روز گل سرخ دو نیم اسکر و بلیه مویز منقی ہفت عدد و بادیان عنب الثعلب ہر یک یکنیم درم سنا نیم درم آب شیر حل جوشی داده گلقند سه درم
آمیخته نوشند کچھری میخورند صبح روز چهارم حب ذند ربع درم باب گرم دہند وقت شام کچھری مرغن بحرارت خورند و بعد غذا آب سرد نوشند
روز پنجم لعاب ببدانه نیم درم لعاب بیخ خطمی درم قند سه درم آمیخته ہمراه یکنیم درم اسپغول دہند بدستور مسہل دہند و بعد فراغ از مسہل حب نانخواه
ربع درم دہند نان ملحم خورند روغن گاو مغسول سه درم شنگرف ربع درم عاقرقرحا نیم درم مردارسنگ حضض اسفیداج ہر یک دو نیم اسکر و بلیه نیم سائیده
آمیخته بر زخم گذارند تا ہفته اگر نفع نگردد حب رسکپور دہند و از ترشی بادی پرہیز ند اگر طاقت مسہل نباشد حب ہلیله صبح شام دہند اگر نفع نشود حب
فلفل در ملائی پیچیده خورند اگر قی آید اندیشه نکنند و از دال مونگ و کدو ی شیرین پرہیز ند **حب دند** مغز دند تنکار خام مویز برابر حب بندند
شربتی ربع درم **حب نانخواه** نانخواه ہیل بزر البنج عاقرقرحا ہر یکدو نیم درم بلادر ہفت عدد کنجد سیاه شش درم زیبق یک نیم درم قند سیاه کهنه سه درم سه روز کوفته حبوب
بندند شربتی ربع درم **حب رسکپور** رسکپور دو نیم درم قرنفل بیست و یکعدد بزر البنج ربع درم شیر بیش حل کرده حب بندند شربتی یکحب **حب ہلیله** ہلیله سیاه چهار و نیم درم قند
سبز دو اسکر و بلو کته شش درم فوفل سفید دو درم آب لیمو چهار رطل حل کرده قدر کنار دشتی حبوب بندند شربتی حبی **حب فلفل** فلفل دو اسکر و بلو بزر البنج سه نیم درم کنجد سیاه
سه درم مغز دند بیخ اسکر و بلیه قند سیاه کهنه نه درم سه روز کوفته قدر کنار دشتی حبوب بندند شربتی حبی و گفته اگر از سر تا پا ہمه تن جراحت شود و رطوبت منتن سفید مائل بزردی و
زردی سائل بوده و جا بجا زخمی گردد توتیای سفید مردار سنگ ہر یک یکنیم درم سکه بعد حل آمیخته بر جراحت گذارند ہیل کته سفید برگ سبز بادروج
ہر یک سه مردار سنگ یکنیم قند سیاه کهنه چهار و نیم درم ہفت حب بسته ہر روز حبی خورد و از ترشی و بادی پرہیز د اگر صحت نشود صلاحیت فلفل ہلیله زرد آمله رسکپور
رسکپور حب سفید کته گل بنفشه برابر بروغن گل حل کرده قدر نخود حبوب بندند و صبح شام یک یک حب در اچار انبه پیچیده خورند و از دال عدس و فلفل
سرخ پرہیز ند باقی ہمه خورند **فائده** اگر بعد چند سال بسبب زوال قوت چیزی فساد ظاہر شود و زخم تازه گردد بدستور تدبیر کنند یا توتیای سبز سوخته مردارسنگ
اسفیداج کته ناج برابر باب لیمو در کڑاہی آہنی بچوب نیب خشک حل کرده قدر نخود حبوب بسته صبح شام یک یک دہند و از ترشی بادی پرہیز ند اگر نفع نشود دو دو
دہن آورده ہندی و گل رام سرتخم شبت بزر البنج صابون برگ برنا برگ توت برابر جوشانده به بدن انکباب سازند شیر بیش شیر گاو ہر یک دو از ده درم سوہاگه بریان
تلخ افیون ہر یک دو نیم اسکر و بلیه روغن گل بعد حل آمیخته گرم کرده بر بدن مالند و برای حبس لعاب پوست درخت کچنال پوست درخت بهود پوست
درخت گوندی ہر یک شانزده درم برگ یاسمین شعیر مسلم اسپغول ہر یک سه درم کته ربع درم جوشانده مضمضه کنند اگر نفع نشود به نگردد و گفته اگر ہمه تن
بثور خرد مثال جدری گردد شنگرف دو نیم اسکر و بلو کته عاقرقرحا ہیل ہر یک ـــــ درم رسکپور یکنیم درم آب برگ تنبول قدر نخود حبوب بسته صبح حبی بدہند
تا بیست یکروز و سوای نان بیسنی مرغن چیزی دیگر نخورند اگر نفع نشود رسکپور قرنفل شنگرف تنکار ہر یک ـــــ درم سائیده ہفت حصه کرده صبحی یکی در ملائی

ناشتا خورند و نان بشیر یا شیر برنج غذا نمایند باقی از ہمہ پرہیز ند و گفتہ اگر داغہای سیاہ یا سرخ در بدن شوند یا ہمہ جسم کبود گردد اول سہ روز کہچڑی خورند روز
چہارم حب النیل دو مثقال نیم بخت کردہ سائیدہ ہموزن شکر تام آمیختہ سہ حصہ کردہ صبحی یکی با آب گرم دہند و وقت شام کہچڑی با اچار خورانند و گفتہ اگر دہن
تپ شوند یک نصفے لبات پوسیدہ گردد و بدستور بالا تدبیر ش کنند و تا قدری نفع شود سہ روز کہچڑی ارہر یا پلاؤ و قلیہ خورند پس مغز پستہ مغز بادام مغز
چلغوزہ نارجیل کہنہ خرما کہنہ کشمش کہنہ مغز و ند را برابر آب قدر کنار صحرائی حبوب بندند و صبحی یکحب در ملائی نہادہ و آب گرم دہند و وقت شام غذای مذکور
با او خورند روز نیم لعاب بہدانہ نیم درم لعاب بیخ خطمی یکنیم درم قند سہ درم آمیختہ نوشند بعد مسہل سوم ادویہ مذکورہ صدر دہند یا مردار سنگ دو نیم ماسکرو بلو
گل ارمنی چہار و نیم درم قند سیاہ ہفت سالہ قدر کنار دشتی حبوب بستہ حبی صبحی در ملائی نہادہ خورند و گفتہ اگر بسبب استعمال کثرت شنگرف درین مرض
ہمہ تن فاسد گردد خربق اسود سہ خیار ین خشتہ انبہ ہر یک شش مغز ند قند ہر یک نہ قند سیاہ کہنہ قدر ادویہ دوازدہ پاس کوفتہ قدر کنار دشتی حبوب بستہ
حبی دہند و آب تازہ نوشند اگر سود ندہد بادیان عنب الثعلب تخم خطمی تخم خبازی ہر یک سہ درم مویز دوازدہ عدد گلقند شش درم شب تر کردہ صبح جوشاندہ شدہ نو
کہچڑی خوردہ سہ روز روز چہارم گل سرخ تخم قرطم سنا ہر یک شش تخم خطمی صبر آملہ بسفایج ہلیلہ کابلی ہر یک سہ غاریقون تربد کبیل سقمونیا ہر یک یکنیم
مغز حب خروع نہ با آب قدر کنار دشتی حبوب بستہ صبحی حبی دہد وقت دو پہر آب مونگ نوشد و بشام کہچڑی خوردہ بدستور سہ مسہل دہد اگر نفع شد فبہا و الا
بادیان عنب الثعلب سنا ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ برنگ کابلی شاہترہ قصب الذریرہ پدماگ سرپھوکہ برمنڈی کندش پوست خیار شنبر صندل سرخ برگ حنا
ہر یک نیم رطل قرنفل کہنہ آملہ تخم شبت تخم لکاین تخم حامن بہلی ببول منڈی پوست درخت کچنال ہر یک رطل کوفتہ با آب دریا دوازدہ پاس تر داشتہ عرق کشند
و صبحی در دوا اونس این عسل سہ درم آمیختہ نوشد چہل روز اگر ہیچ سود ندہد آخر ضفدع کلان عدد لحم او نیم رطل پختہ خورانند اگر نبض جمرہ باشد و از ان صحت یافتہ حاملہ
گردد و در وقت حمل باز مرض عود نماید باید کہ مردار سنگ مغرہ ہر یک سہ نخود بریان شش قند سیاہ دوازدہ سالہ قدر ادویہ کوفتہ قدر کنار دشتی حبوب بستہ
حبی در ملائی نہادہ دہند تا ہفتہ اگر چیزی حرارت آرد نیم حب دہند اگر بہ نگردد برگ شانہ چہار اونس شنگرف دو نیم ماسکرو بلو زاج ہیرہ دو درم بوزن دو نیم ماسکرو بلو
حب بستہ حبی در چلم بجای تنباکو نہادہ حقہ تازہ کردہ نوشانند بار دیگر نیچہ را با آب تر سازند لیکن تبدیل آب حقہ نمایند بدستور ہفت روز و ہر چہ خواہد خورانند بہ
گردد پس وقتیکہ زاید مسہل دادہ باز دوای مذکور دہند و اگر طفل ہم مبتلا بدین مرض پیدا شود از شرب شیر مادرش کہ دوا میخورد بہ گردد و اگر نشود گل کتائی
برنگ کابلی ہر یک نیم درم زبیب بیدانہ دو نیم ماسکرو بلو آب رطل جوشانند چون شش درم ماند صاف کردہ دارند و بوزن یک سرخ بشیر مادرش آمیختہ
نوشانند و بر منعہ ہمان دوا دہند یا ہر چہ مناسب باشد **طبیخ معرق جوبحیات** جوبحیات سوہان کردہ نیم رطل آب دوازدہ رطل بروزی کرد
باتش نرم پزند نصفے ماند صاف نمودہ آب دیگر ہمان قدر انداختہ پزند سومی ماند بپزند و ہر دو را جدا جدا دارند پس طفل دوازدہ سالہ چہار یا شش اونس
و جوان ہشت یا دہ اونس صبحی دہند و وقت شب کمتر و بعد شرب طبیخ طبیخ نو مادران اکلیل برگ لیمو حب الغار یا درنجبویہ کراث فودنج اسطوخودوس
آبزن کنند و پوشند اما سر وا دارند چون عرق آید تبدیل لباس و بستر نمایند بتکرار و ساعتی در بستر پوشیدہ مانند و بعد چہل روز طبیخ مذکور صبحی یکبار دہند
و در ضعفا بغیر تعریق نیز صبح شام تا یک ماہ بعمل آرند اما تعریق بہتر چراکہ مخرج مادہ لزجہ بر راہ مسامست و اگر در خمر یا در مرق یا در ماء الجبن طبیخ طیار کنند بہتر —
**طبیخ معرق عشبہ** عشبہ یک یا دو اونس آب دوازدہ رطل تر کردہ پزند سومی ماند صاف کردہ آب دیگر بیست رطل انداختہ چون شانزدہ

رطل باند صاف نموده برد و آمیخته تمام روز عوض آب نوشند شربتی و مراعات بدستور طبیخ چوبچینی **طبیخ معرق جوبچینی** جوبچینی سوہان کرده
یک یا یکنیم اونس آب دوازده یا شانزده رطل روزی ترکرده با آتش نرم بپزند نصفی باند صاف نموده بدستور استعمال کنند اگر موسم گرما یا عروقی
باشد سومی حصه خشک نمایند و مدت استعمال این دوا نود و بیست یا چهل روز است و لیاس غذا و حقنه و مسهل و غسل و به داستمام ازین طبیخ سازند
و دست بحمر یا بطبیخ و دمی شویند و آب ساده بکار نبرند **طبیخ معرق عشبه** نیم یا یک اونس چوبمیات سه یا چهار اونس چوبچینی نیم اونس آب بیست
رطل ترکرده بپزند تا نیمی خشک شود صاف کرده تمام روز نوشند که موثر است **بخور سیماب** زیبق دو درم در مغرفه آهنی انداخته بر آتش نهند
و زیر دامن گیرند و دود بتمام تن رسانند باحتیاط تا بچشم نرسد که ضرر دارد و پرهیز و غذا بدستور سفوف سیماب **بخور** گوگرد زرد البیخ هر یک و نیم مثقال
شنگرف زاج سنگار هر یک مثقال سائیده چهار حصه کرده یکی بر مجمر انداخته بر دود دش زخم را دارند **بخور** شنگرف و کندر یک سائیده قدر دو درم
گرفته بخور گیرند **انکباب** برگ خطمی برگ عنب الثعلب بآب جوشانده انکباب کنند اگر صلابت باشد کتان بیخ خطمی افزایند **دیگر** بطبیخ [illegible]
گرفته چون آب نیمگرم شود نشیب در و نشنند و قتیکه سرد شود بول کرده برآیند **دیگر** بطبیخ پوست درخت کنال پوست ببول شویند **دیگر** آب اشترغار خرم
سند هر یک دو واقیه زنگار سنگ بصری هر یک نیم اونس کافور نیم سکرپل جوشانده شویند در روز دو بار **دیگر** زنگار ربوع آمیخته بر قضیب طلا نموده
جماع نمایند اگرچه زن ہمبرہ داشته باشد ضرر نکند **دیگر** روغن که از سوختن در چراغ باقی ماند طلا کرده جماع نمایند **فصل سوم در قوبا و کلف و غیره** مشتمل
بر چند نوع **نوع اول در قوبا** خشونتیست سرخ یا سیاه با حکه و موجی که بر جلد پدید آید و اکثر مستدیر باشد و گاهی سامی و گاهی راقت بود و گاه ندود
گند و گاه مزمن شود و گاهی از مزمن قشور مانند پوست ماهی ریزد و گاهی زرداب ترشح کند و سبب بغایت غلیظ تمیا شده و سل العلاجست و سیاه
سطبر بود و عسر العلاج سبب او دم محرق است که مستحیل بسودا میشود **قول جوان گورو** بثوریست که بتدریج در جلد سامی شود مع حکه سبب او
ماده شور رقیق رطوبت که با دم سوداوی آمیخته سوی جلد رجوع نماید و تولد این ماده از اکل اغذیه شور و تلخ شیرینی شراب خمر کثرت جماع و مدت غیره باشد
**علاج** اگر نو پیدا بود و بعمق سرایت نکرده مرتبه اول گویند در وقت اطلیه تنقیه بدن و غمز گندم را چرک و دندان صائم یا آب دهن صائم یا سه دو بسرکه
بسرکه یا بیه مرغ بیضا یا موم شمع گداخته کتیرا با بسر آمیخته یا عفص بسرکه یا بلیله بسرکه طلا نمایند و اگر قدری تاثیر زحم کرده مرتبه دوم گویند درین وقت
علق گذارند و اطلیه قوی تر از اول چون اشق کندش زرد چوب بآب یا قردمانا بسرکه و دهن ورد یا عفص سوخته و صمغ بسرکه یا تخم ترب
بسرکه یا میعه سائله بسرکه یا عروق الصفر یا مامیران هر یک طلا سازند و اگر نهایت شدت و غلظت بود و بعمق اثر تمام نموده **مرتبه** سوم خوانند درین وقت
فصد کنند و بطبیخ افتیمون و ماء الجبن تنقیه مکرر کنند تمام نمایند و بعد تنقیه علق بر و گذارند یا بچیزی خشن خراشیده و ادویه قوی چون زراوند زنجبیل آب
مقل خردل زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته یا کبریت ذراریح بسرکه یا بلتغند کند بسرکه یا ذراریح بسمن یا یا دفلات بسرکه و روغن بادام طلا کنند و از آموقت
سودا پرهیز نمایند اگرچه دوا به نگردد شرط نمایند اگر ممکن بود دشق نمایند بعد دو دوای حار گذارند تا اکل سمی زائد نماید پس مرهم اسفیداج و غیره مندمل
سازند و اگر دو آتشین باشد اسفیداج چهار گوگرد یک موم نیم در روغن کنند و اگر بلنل شود آب دهن صائم و هرچه در مرتبه اول گذشت بکار دارند
**فائده** اگر ماده کثیر در تن باشد اگرچه در مرتبه اول بود فصد و اسهال با طلیه مقدم دارند تا سودی آفت دیگر نگردد و بعد زوال قوبا ادویه

کی ازند تا بازخو دنکند و ادویه که بر قوبا گذارند اول آنرا بپاچه پشتی یا بچیزی دیگر خراشیده طلا کنند **قول جوان کورو** و اگر سبب بود خشونت
و حکم باشد اغذیه بارد رطب چون لحم بزغاله مرغ بچه گاو زبان کاهو کدو خرفه وغیره خورند بیخ طرفا سائیده به پیه خوک آمیخته تا هفته طلا کنند بیخ بر سیاف
اندروی شش بار طلا نمایند یاسمین سائیده ضماد کنند نه روز روغن بفیه بر هم زرد آمیخته طلا سازند او کوامیتو زرادونه درم مرکوریو شیرین یکنیم
درم آمیخته گذارند عرق قوبائی و رشش شش ساعت طلا نمایند سکه اسفیداج آب لیمو هر یک سه گوگرد یک حل کرده طلا کنند او کوامیتو فلووا کوه تیتو اسر
برتیخته ضماد کنند او کوامیتو سربی با آب شاهتره یا با آب اطریلال حل کرده طلا نمایند یا حنا بیضه نحیه ده عدد سائیده کرمیو تارتر و پنج درم آمیخته وقت شب در
هوای سرد طلا نند دو روز دو مرتبه طلا کنند آب آهک مسمی نیم رطل سال بانور نونیم اونس مرکوریو سولیما دو سه درم در ظرف سفالی جوشانند چون آمیزد
ساف کرده و روز چند بار طلا سازند روغن تارتر و موم برابر آمیخته طلا نمایند یعنی ویز زینال او کوامیتو رزا دو برابر آمیخته طلا کنند اگر از اینها صحت نشود
و مزمن و بسیار خشن باشد فصد ارکا چهار یا شش دفعه نماید اگر بسبب قلت طمث یا خون بواسیر یا کثرت طمث یا حرارت یا اورام مغابن وغیره باشد فصد پائی کنند
بعد فصد برای تنقیه مغز فلوس ششدرم کرمیو تارتر و چهار اسکوبلو آمیخته دهند سه چهار بار و بعد دو روز شعیر مقشر ده اونس چوب طرفا دو درم آب
چهار گالاد جوشانند تنصفی ماند فرو کشم ششدرم انیسون بیست دانه اندازند چون یک گالاد ماند سنا چهار درم ریوند درم انداخته جوشش داده فرو گرفته صاف کرده
ز نیج اونس این شربت شاهتره ده اونس آمیخته دهند بعد تنقیه تام آهن با گرم تیشا دیار نمایند و برای اخراج خون بواسیر شیافه از صبر زهره گاو ساخته در
ابتدای ماه بردارند و چهار علق چسپانند تا اخراج ماده سوداوی گردد الرکانی تپوند شیر خر یک رطل نوشند و مداومت کنند خون کنه گوش سگ
یا زیالند شش روز بر روغن تارتر و شش اونس زیبق ده اونس حل کرده در شیشه نموده بر آتش نرم چکانند در روغن که برآید طلا کنند روغن پارچه کتان صبح
شام تا پنج روز طلا کنند اگر کافی نبود او کوامیتو جربی گذارند **قول جالینوس** اگر جدید بود روغن گندم بخل آمیخته طلا کنند کافیست **قول رازی** قوبا را
با دهن دشمنیست پس باید در خانه که صاحب قوبا بود دهن نباشد **قول لارزوربیر** گوگرد بدهن بلسان آمیخته ضماد کنند مرق مارمرق
دی فونسیکا معجون چوبچینی دهند طلای قوبائی سرق علے عرق سولیمانو مالند خرقه بعرق قوبائی یا بعرق بار اتینا ماز لیترال ترکرده
در روز سه بار گذارند فاوزر باب لیمو سوده طلا سازند او کوامیتو از وکی سفر داو کوامیتو دی تا با کوا او کوامیتو قوبائی او کوامیتو جربی او کوامیتو دون کاسترو
او کوامیتو الی لینو ایسپلا استرو دی سانور نوگذارند مرکوریو دیا میتکا سفید روغن کاغذ روغن عود روغن خردل بالند افیون با آب اورک طلا کنند گفته
اگر بر رخساره بود آرد جو عسل سفید برابر آمیخته یا دارچینی عسل هر یک دو درم کندر نیم درم شیر زن درم آمیخته طلا نمایند گفته قسمیست که آنرا هیرپس یعنی
او کوته گویند بثور خرد مع سوزش و صلابت اند که متقرح و منتشر گردند و اکثر در پا شود در دو گونه است یکی بثور خرد مانند خشخاش که بالای پوست پدید آید
دوم در پوست و درونی شود و ساعی باشد سبب او صفرای حاد ممزوج بلغم رقیقست **علاج** تنقیه تن کنند بعد تصفیه مواضع مرض نمایند پس بتدبیر تجفیف
زخم کنند چنانچه اصل برگ کرفس ضماد سازند یا ضماد لسان الحمل یا ضماد انار یا گل ارمنی بگلاب یا مرهم سفید یا مرهم توتیا گذارند که این همه صمغی و رادع اند بعده برای
بکردن زرشک یا پوست انار هر یک شش قیم زسوخته سه زاج کندر هر یک یک اسفیداج هشت شمع دوازده آمیخته ضماد کنند اگر از این نشود قدری سم الفار
در مرهم سفید آمیخته گذارند و گرد آن مرهم گل ارمنی نهند یا خرقه بسرکه و آب ترکرده گذارند اگر حرقت کثیر بود آب برگ کاہو آب برگ کاسنے آب گوبھی و

سرکه آمیخته خرقه آلوده نهندیا اول مردم سفید یا مرهم سرب بر خرقه کشیده گذارند بعده آب بارتنگ گلاب آمیخته طلا نمایند وگفته اول طریقی خوانند جلنار گلنار پوست انار هر یک اوقیه زرد چوب چهار اوقیه پوست انار سائیده بخمیر تر و خشک نموده ادویه دیگر آمیخته ضماد کنند و قیمتیا آب از وی تر اوش کند گل ارمنی فرو رو نمایند بعده موی زیر گلوی میش سوخته درم عفص قرشیشا هر یک شش درم سائیده و دهن سمسم اوقیه شمع نیم اوقیه گداخته ادویه آمیخته گذارند پیخ فنجنگشت بسرکه پخته ضماد نمایند صابون پنجدرم لبن بقر ربع رطل بیامیزد گرد آن گذارند **قول عسکری** مثل بسرکه یا حنا قنبیل هر یک فلفل زنگار توتیای سبز هر یک یک بسرکه یا بعقن عود یا روغن قشر نارجیل یا روغن که از تخم بنواره قشر نارجیل گیرند یا باهیچی سوخته بروغن سرشف آمیخته یا تیم آب بروغن سرشف ملکرده برکوته طلا کنند برگ کنهل بروغن دیر بکرده بندند اساس سه عدد مالند چهار بار بر گرد و کته اسفیداج سرخ تاج مرداسنگ برابر بسرکه یا آب لیمو حل کرده قدری عسل وزیت آمیخته مالند سرنج مسحوق شب در آب لیمو تر کرده صبح باجاید شتی خراشیده مالند صابون آهک آمیخته گذارند توتیای سبز کته خرمهره عروق الصفر زنگار همه سوخته با آب لیمو حل کرده براکوته گذارند کنجاره کنجد سیک دریا هر دو را سائیده و آب سرشته قطعه ضخیم ساخته نهند از صبح تا شام و از شام تا صبح سه روز و ضخیم بر آن بندند تا خشک نگردد آجر کهنه فلفل بروغن زرد سائیده طلا کنند مزلیقیتی هم سهیدی سائیده چند روز ضماد کنند از اراقی محرق هفت و نیم زاج سه و نیم بدهن بقر مرهم کرده گذارند برگ سرس سائیده بندند پوست تمر هندی آب سائیده طلا کنند حنا کاهی محرق مسحوق بجغرات آمیخته گذارند زنگار بریان زنگار خام هر یک یک مغز فلوس دو با آب لیمو طلا کنند سه روز رفع شود **مرهم توتیا** توتیا چند بار در گلاب سرد کرده سائیده شمع هر یک بیست دو درم بن بجاه مرهم سازند **روغن گندم** گندم منقی رطل و شیشه گلی حکمت نموده دهن بلبیت خرما وگیره برکرده مانند چوبه چکانند برای قوبا و قروح خبیثه انفع —

**روغن قشر نارجیل** پوست سخت نارجیل دو رطل ریزه ریزه کرده توتیای سبز نوشادر هر یک سه درم سائیده در دیگچه نموده بطور ڈول جنتر عرق کشیده طلا کنند برای قوبا انفع **روغن گوگرد** گوگرد صاف شفاف باریک سائیده در قدح طلین کرده بر آتش نهند و شیر تازه تسقیه هند تا دو یا چند از گوگرد جذب گردد پس در کفچه آهنی لوله دار کرده برافروزند و اندکی کج دارند تا روغن از لوله کفچه داخل ظرف دیگر شود و بعد افروختن کفچه را بردی شعله دارند تا آسان چکد مزلیه او بیاض بارده و حکه و جرب و قوبا **دوا** زعفران با آب لیمو یا پیخ گل بگلی با آب لیمو یا افیون سندلس زنگار با آب لیمو یا زیبق گوگرد یک یک نوفل دو با آب یا نوفل دو آمله چهار تخم بنواڑ شش با آب یا نبات گوگرد صمغ برابر آب یا پوست بیخ بیلو با آب یا نوشادر با آب یا عفص بسرکه یا بیخ حماض بسرکه یا خربق اسود بسرکه یا خربق ابیض بسرکه یا بیندال بسرکه یا بیخ بسرکه یا خردل بسرکه یا ریوند بسرکه یا تخم تمر هندی با آب لیمو یا مدار با آب یا انگزد بسرکه یا مر بسرکه یا تم زنگار گوگرد توتیای سبز برابر آب لیمو یا تکار بریان زنجبیل با آب لیمو یا آهک با آب لیمو یا قشر نارجیل بروغن حب الزبیره یا مغز خروع نشیر نیز یا آبجور بسرکه سوده طلا کنند **دیگر** تخم بنواڑ کته آمله گوگرد برابر آب سائیده طلا کنند و در نسخه جای کته تکار است **دیگر** زرد چوب بینزده آب بیل بیست سائیده یا تخم بنواڑ یک جزو آب دو سائیده طلا کنند **دیگر** حب ملوک با آب سوده طلا نمایند اگر وجع آرد صندل سرخ بجغرات سوده گذارند **دیگر** نارجیل مسحی خائیده مالند **دیگر** روغن ترب روغن بادام تلخ روغن چوب چیلر روغن تخم بنواڑ روغن جوز روغن کتان روغن گاو روغن سندروس آب لیمو شیر عشر ترشی ترنج زنبق نفاش نارنج سائیده سنگهاڑه برگ سیر تخم تستر سوخته شقائق سرگین مفرداً طلا نمایند **دیگر** خرقه پشمینه عشر سه بار تر کرده در ظرف آهنی بروغن سوخته و دود آمیخته یا سلیخ الحیه بدهن خروع جوشانده مالند **دیگر** توم تقند سیاه کوفته یا تخم حرف بعسل آمیخته یا سقمونیا بعسل آمیخته یا کندش بعسل آمیخته یا برگ حنا تازه کوفته یا دار چوبه یا اذخر یا خبر مرافتی ضماد کنند **دیگر** شب

رو مگل مالند و بطبیخ شعیر مضوض یا بطبیخ برنج شویند و یا مر عقعق غیر مشعوب پنجدرم حل خمر بول گاو هریک چهار درم پزند چون نرم شود سائیده ضماد کنند دیگر کوزن
سوخته بشیر میش آمیخته مالند و نیز حکلب هم دیگر خرقه پیچیده تر دارند تا چهار شبان روز دیگر گوگرد زنگار عفص برابر سرکه یا آب لیمو حب بسته بوقت حاجت
سوده طلا کنند مزیل بهق هم و در نسخه حنا هم نوشته دیگر بلاس یا پره توتیای سبز کته برابر آب لیمو حب بسته سوده طلا کرده در آفتاب نشیند تا هفته
مزیل بهق هم دیگر زاج گوگرد دار تنکار برابر آب لیمو حب بسته سوده طلا کنند دیگر زنجبیل زنگار زاج نوشادر کته آهک برابر آب لیمو حب بسته خراشیده
طلا کنند دیگر زرنیخ گوگرد زنگار برابر آب لیمو پنج ساعت حل کرده حب بسته آب لیمو سوده طلا کنند دیگر عفص دو عدد صندل یک عفص گوگرد دو مثقال
بآب سوده طلا کنند مزیل بهق هم دیگر تیزاب فاروق مالند دیگر آب برگ خیارشنبر در روز چهار بار مالند دیگر نانخواه دال نخود برابر سائیده ضماد کنند و برگ
خروع بندند در چهار پنج روز خشک کند باید که تا یکماه بعمل آرند دیگر تخم پلیه دو عدد افیون دو سرخ بآب لیمو سوده طلا کنند در روز یکبار آبله کرده صحت
دهد دیگر گندم بشیر عشر تر و خشک نموده بریان کنند که سوخته شوند سائیده بروغن گاو آمیخته طلا کنند دیگر توم باروت هریک قدری طلا کنند در
دو دفعه برود دیگر تخم پنواڑ در نبات الصبر کرده در زمین نمناک دفن کنند بعد سه روز برآورده سائیده بجغرات یا بملائی یا بسکه آمیخته طلا کنند یا پنواڑ
مع نبات الصبر سائیده حبوب بندند و بآب لیمو سوده طلا کنند دیگر آرد گندم بشیر بیشتر سرشته نان بآتش نرم پخته بآب سوده بعد خراش طلا کنند دیگر
تخم پنواڑ سوخته امچور هریک بیست مثقال بادیان دو مثقال جغرات گاوی دو رطل سائیده آمیخته روزی در آفتاب داشته مالند دو سه روز دیگر اگر مزمن
بود حب القرب افیون بآب لیمو طلا کنند دیگر شاهتره دو حنا یک زاج بریان ربع سائیده نیمدرم در پنجدرم جغرات ترش آمیخته طلا کنند بعد ساعت
بآب نیمگرم شسته باز طلا نمایند در روز سه بار دیگر آمله تخم پنواڑ رال برابر جدا جدا سائیده آمیخته بآب حل کرده طلا کنند چون خشک شود دوا را بدست
دور کرده باز طلا نمایند بدستور سه بار پس بآب شویند همین طور سه روز دیگر برگ خیارشنبر سائیده نوشند شش ماه دیگر شمال و یرنشت بیخ تاتوره
کنده پوست او دو نیم سکر دیلو بآب برگ تنبول خورند تمام عمر قوبا نشود **نوع دوم در کلف و نمش و برش** کلف میل جلد بسواد است که آثار کبود
یا سرخ در روی پدید آیند و اکثر در روی افتد و فرق از بهق اسود آنست که کلف صاف بود و بهق ذی خشونت باشد سبب او احتراق اخلاط و سوداست
نمش نقطه مستدیر سیاه یا سیاه مائل بسرخی است که در جلد تن پدید آید و اکثر در روی افتد و گاهی مانند نقطه و گاهی دراز مانند کلف بود و باشد که نقطه
کف دست ببن گردد برش نقطه خورد سیاه یا کمد یا سرخ است که اکثر در روی افتد و بعضے بر آنند که اگر لون نقطه مائل بحمرت بود نمش و اگر سیاهی زند برش
و اگر چند نقطه بهم پیوسته و یکسان گشته کلف نامند **علاج** در همه فصد کنند تنقیه سودا نمایند و بعد تنقیه اطلیه گذارند پس اگر مرد باشد اسیلم و اگر زن بود
باسلیق راست زنند و بطبیخ افتیمون حب غاریقون حب ایارج ماء الجبن تنقیه نمایند شربت عناب شربت تمرهندی شربت آلو دهند و بعد تنقیه اول تکمید
بآب گرم کنند بعده بیخ نی تخم ترب تخم حرجیر هریک یک کندش سه پسر که طلا کنند یا بوره فلفل تخم خربزه تخم ترب تخم تره تیزک ترمس خردل حب محلب حب
البلسان مغز بادام تلخ ایرسا کندش قسط دارچینی سائیده بشیر انجیر آمیخته یا انجیر خشک بآب مهرا کرده صاف نموده بآب مذکور راجوشانند چون غلیظ شود
ادویه مذکوره آمیخته ضماد کنند و باید که در ابتدا بعضے قوابض چون آب مورد گلاب آرد عدس نیز با دویه مذکور آمیزند چرا که ادویه حاده افتتاح فم عروق نمایند و
مرض می افزاید اما اگر مزمن بود حاجت بامتزاج قوابض نباشد جهت سکون ماده منصبه و بعد زوال مرض چند روز ادویه قابضه گذارند تا مرض نجنبد

ریوند بعسل ضماد کنند تخم ترب بآب باقلا یا بخون ارنب آمیخته یا آب معصفر زبد چون غلیظ شود و قسط و دارچینی آمیخته یا زرنیخ بآب گشنیز تر سوده یا مغز تخم خربزه و مغز
تخم کدو تخم ترب بزر و آب معصفر یا شیر آمیخته طلا کنند و اطلیه بعد حمام یا انکباب یا تکمید بآب گرم گذارند و احتیاط دارند که جراحت نشود و اگر حرقت آرد روغن گل
مالند بدانکه کلف دو گونه است یکی آنکه سودا در معده جمع شود و ابخره از وی بجلد روی برآید و درین لون کلف مائل بخضرت و صفرت بود و فساد معده گاه
دیده تنقیه و تقویت معده کنند فصد نمایند دوم آنکه میان جلد و لحم دم از امتزاج سودا تباه شود و ابخره از وی بظاهر جلد میغذ کنند و این مرض اکثر کسی که حمی ربع کشیده
و بزنان حامله و آنانکه حیض ایشان بسته شود پدید می آید و درین لون کلف سیاه یا سرخ مائل بسواد باشد تنقیه بهمن کنند مصفیات دم و مخرجات سودا نمایند
قول رازی زیبق دو درم لوز مقشر سه درم سحق کنند که زیبق ناپدید گردد و پس به تخم بطیخ بکوبند و طلا کنند و تا یک هفته نشویند و تجدید طلا هر ساعت نمایند
که در رفع عجیب است قول عسکری تشربیض محرق اشنان کف دریا کندر پوست عدس آرد باقلا ماميران توفل آب بطیخ برابر بآب ترب سحق بلیغ
کرده طلا کنند و اگر بیضه مور افزایند قوی گردد مزیله کلف پوست بیضه شتر مرغ بسرکه طلا کنند و گفته نمش دو گونه است یکی بادنجانی سببا و اندفاع مره
سوداست سوی سطح جلد و این لاعلاجست دوم مائل بسرخی که گاهی کم و گاهی زیاده شود و قیفال زنند تنقیه سودا نمایند مداومت بماء الجبن کنند و بعد تنقیه
تکمید بآب گرم کرده لوز مقشر بورق تخم ترب بلعاب حلبه طلا کنند صابون ضماد نمایند اگر لذع آرد شویند روغن بادام مالند باز ضماد کنند اشق بسرکه
یا مقل بلعاب حلبه طلا نمایند قول لارنزوربیه کمون یا ثوم یا زعفران خائیده بچهره دمند اگر تبدیل لون شود غیر طبیعی بالاطبیعی باشد و گفته
ذهب تفته در خمر مدبر نموده تار تر و آمیخته مالند مزیله داغ و جذام و بثور و حرقت بلغی و گفته کهربا زعفران بسرکه و دهن ورد سوده یا ماميران بسرکه سوده
یا مرتشیشا بسرکه سوده یا روغن خردل یا عظم طاوس سوخته سوده یا صابون حنا برابر آمیخته طلا کنند و گفته طلای محسنه طلای کبریتی عرق کلفی عرق عقی
عرق محسنی عرق سم الفاری عرق کبریتی عرق تارتاری عرق کلالانی عرق مرکی عرق سرکئی عرق کافوری عرق خردلی عرق صبوسی عرق صندلی عرق سفید
عرق باقلا عرق حماضی عرق گلابی لیتی منیتو برمی لیتی و یرزینال اسکیر دبر نمک سافورنو طلا نمایند و گفته اگر بحالمه افتد ناف همان طفل که بزند مالند فورا
رفع شود عرق سفید مصطفکی سه اونس سرکه انگوری سفید شش اونس حل کرده خرقه چارتو آلوده آویزند و آنچه از خرقه چکد گیرند و آب ساده شش
اونس نمک سنگ اوقیه آمیخته در شیشه جدا دارند و اندک اندک شیره گاو در هر دو اندازند و جنبانند که سفید گردد و پس وقت ضرورت از هر دو اندک اندک گرفته
آمیخته طلا کنند و خرقه آلوده نهند عرق باقلا گل باقلا هشت زبل حمام اونس سرکه سه اونس خمر چهار اونس دم ارنب برابر همه آمیخته طلا کنند
یا عرق چکانده مالند مزیله کلف و داغ جدری عرق حماضی شیره بارتنگ شیره گل سرخ شیره خرفه شیره حماض هر یک شش اونس بیاض بیض ده عدد آرد
جو تیمر طلل خشخاش نیم اونس آمیخته در شیشه کرده در بالنوبار یا چکانند عرق گلابی گلاب شش اونس بیاض بیض عدد سم الفار بیست دانه حل
کنند مزیله نماسه هم و واخته خر بالبن بقر سوده یا تخم ترب بشیر تازه سائیده یا مغز نان بشیر خر حل کرده یا سرب بشیر خر سوده یا پوست حریق ابیض بآب تنور
یا گل یا برگ یا پوست درخت چنیه بآب لیمو یا ساده سوده یا پوست فالسه بآب سوده یا ریوند بسرکه سوده یا مغز بادام عدس برابر بطبیخ انجیر آمیخته یا عاج سوده
بعسل آمیخته یا شونیز بصابون آمیخته یا بیخ الحیه بروغن خروع جوشانده یا اشق بسرکه سوده یا زبل بوتیمار بسرکه آمیخته یا بندال بسرکه سوده یا صبر بسرکه یا
یا تخم شانه بآب لیمو سائیده یا دم تازه ارنب یا خون مرغ یا زبل فیل یا زبل عصافیر یا شیر خر یا شیر انجیر یا بیخ فلفل یا بیضه و درون ملح یا مغز تخم خربزه یا باقلا

یا جوز بویا یا آب چینے یا زہل باز یا زہل باشہ یا زہل بط یا زہل فاختہ یا زہل کبک یا زہل تیہو یا پیہ گورخر یا زہرہ گرگ یا خون پلنگ یا روغن شونیز طلا کنند **دیگر** انزروت دو کتیرا یک بشیر خر طلا کنند در روز چند بار **دیگر** برگ توت سائیدہ بعسل آمیختہ یا تخم نمک تلخ بعسل آمیختہ یا انجیر کتان بورہ سائیدہ یا مغز خروع یا گل سیوتی ضماد کنند **دیگر** ارزن در بطیخ زنی پر کردہ بعد ہفتہ برآوردہ سائیدہ طلا کنند **دیگر** روغن بادام مالند **دیگر** دم حیض اول بارہ آب گرم ملکردہ طلا نماید سہ چہار بار **دیگر** روز سہ شنبہ تیر و کمان گرفتہ بسمی از خانہ برآید اول نظر بر ہر زنی کہ افتد خاکستر پای چپ او گرفتہ مالد **دیگر** سر لیموی کاغذی بریدہ زرد چوب ریزہ نمودہ پر کردہ باز سر بریدہ برو نہادہ تا ہفتہ در جای محفوظ نہند پس برآوردہ بیخ نی کہنہ سائیدہ شب طلا کنند و صبح باب گرم شویند **دیگر** نمک سنگ وقت شب باب طلا کنند صبح باب گرم بشویند **دیگر** سونگ چہار سرخ افیون زعفران ہر یک یک سرخ آب لیمو مدد حلکردہ حب بستہ بروغن یاسمین سودہ طلا نماید **دیگر** بیخ و شاخ چونلائی سوختہ باب طلا نمودہ ساعتی در آفتاب نشستہ شوید بدستور سہ روز **نوع سوم در خیلان** نقطہ سیاہ یا سرخ یا کمد است کہ بر جلد تن یا بر وجہ پدید آید و ذی حجم و از جلد افراشتہ باشد گاہ مولودی بود و گاہ حادث شود مگر کودر علاج نکنند و ہمچنان خال کہ خال خال باشد یا لون او سرخ محض شابہ لون توت شامی و متعرض بدان نگردند زیرا کہ دلالت دارد برانکہ در اطراف شرائین واقع شدہ پس باستعمال حدید و ادویہ اکالہ آفت بشریان رسد و نزف دم آرد و آنچہ کمتر بود محتاج بدو نیست سبب او سودا یا دم محترق است کہ از عروق بیرون آید و در اینجا بند شود مانند صمغ کہ از درخت برآید و بموضع او چسپد **علاج** فصد کنند مسہل دہند و ادویہ مجلیہ کہ در کلف گذشت طلا نمایند و اگر بسبب غلظ مادہ از ادویہ جالیہ منقطع نشود بسوزن کاوند و دم بستہ را باہستگی برآرند پس بسر کہ شویند تا خون بستہ تمامہ دور شود و دہن عروق بسوزد تا دیگر نریزد بعدہ موم روغن بکار برند **قول عسکری** فودنج جبلی در ہاون صماص نخل سودہ طلا کنند تشر قریع نخل ضماد نمایند اگر زرد زرنیخ زرد دو کندش یک باب طلا کنند عقب حمام یا نطول آب گرم **نوع چہارم در خضرت** یعنی موضعی از جلد سبز نماید سبب او ضربہ یا سقطہ است کہ بر عضو افتد و بدان سبب رگ لیفی کہ در انجا زیر پوست تنگ افتد دم برآمدہ منجمد گردد یا از خارج جراحتی در پوست و رگ افتد و بسبب ضیق جراحت دم انفراجت نیاید و زیر پوست جمع شود چنانچہ بعد فصد ضیق مشہود میگردد **علاج** برای تذویب و تحلیل برگ کرنب یا برگ ترب یا النعنع یا زرنیخ اشق یا نطرون سرکہ ضماد کنند اگر کافی نبود نظر کنند کہ دم منجمد شدہ یا نہ اگر منجمد نشدہ بسوزنہا کاوند تا دم برآید و پاک کردہ باشند تا کہ ہمہ برآید و اگر منجمد گشتہ و تذویب را قابل نباشد باید کہ از یکجانب پوست را بمبضع شگافند و بردارند تا دم بستہ بنظر آید پس بسر سوزن آہستہ آہستہ بردارند بعدہ نمک مسحوق مالند نطرون و علک البطم ضماد نمایند **انتباہ** خضرت کہ بعد ضربہ پدید آید ہنوز وجع ضربہ و حرارت باقی بود تا بیرد گور بعسل نیارند تا کہ الم ساکن نشود بعدہ کنجد ضماد کنند **نوع پنجم در وشم** آنست کہ بسوزن میکاوند بعدہ اثمد یا نیل یا سیاہی وغیرہ دران بریکنند تا آن عضو کبود یا سبز نماید و اگر در ہند برای زینت می سازند **علاج** اگر خواہند کہ آن ازائل سازند اول نطرون و آب گرم مالند بعدہ علک البطم بعسل ضماد نمایند و سہ روز بدارند پس دور کردہ باب گرم و نمک شویند و باز ضماد نمایند ہمچنان تا کہ تمامہ زائل گردد و عسل بلادر مالند و بسوزنہا کاوند تا اثر بلادر بوجہ اتم فروتر رود و بعد تقرح و تاکل پوست بمبضع برآہم مندمل سازند تا پوست نو بروید **نوع ششم در برص** **ابیض** بیاض غلیظ است کہ در بعض اعضا در جلد پدید آید و گاہی در ہمہ تن پس آنکہ عام باشد آن را برص منتشر گویند و این مرض عسر البرء است خاصہ آنکہ قدیمی بود و دراز دیاد باشد و آنکہ از مالیدن سرخ شود و با خشونت بود و موکہ در انجا روید شدید البیاض نباشد

و بخلانیدن سوزن خون یا رطوبت مائل بحمرت برآید دوا پذیر باشد و سوزن که برای امتحان خلانند باید که پوست آن موضع با ابهام و سبابه بالا کشند تا از
لحم جدا گردد و پس سوزن درین پوست بر داشته زنند تا بلحم نرسد و فرق از بهق ابیض آنست که برص براق بود و هر چونکه مزمن شود در پوست و لحم خوض
کند بحدیکه تا عظم سرایت کند و موکه در انجا روید مائل به بیاض بود و آخر محض سفید گردد و پوست آن موضع نرم و سست تر از سائر تن باشد و در آخر عند
استحکام بخلانیدن سوزن رطوبت سفید برآید هر چند که مالند سرخ نگردد بخلاف بهق که بیاض او رقیق بود و غائص نباشد و در اکثر مستدیر الهیئة افتد
و دفعة ظاهر شود و باستعمال ادویه جالیه زود زائل گردد و موکه در انجا روید سیاه یا اشقر باشد و هرگز سفید نبود اگرچه مزمن گردد و بخلانیدن سوزن
خون برآید هر چند که مستحکم بود و سبب او ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء مزاج بارد بران عضو است **قول اهرن** سوزن عمیق خلانند اگر خون برآید
علاج پذیرد و اگر رطوبت سفید برآید لا علاج **قول یحیی بن ماسویه** علاج برص در ابتدا اسهل و در آخر صعب و گفته موضع برص را مالند اگر زود سرخ
شود نو و اگر دیر سرخ شود کهنه است و اگر سرخ نشود لا علاج باشد **قول شمعون** اگر در دست و پا باشد برء او عسرت و عسرتر برصی است
که واقع شود در موضعی که در وی مو نباشد **علاج** هر روز جلاب از بادیان انیسون تخم کرفس گلنگبین دهند نخوداب بتوابل لحم مرغ دراج بریان خورند
و بعد نضج تنقیه بلغم بحب ایارج وغیره بدفعات کنند و قی بکرات نمایند و مابین استفراغات برای تبدیل مزاج کلکلانج قرص برکی مثرودیطوس بادری
تریاق اطریفل کبیر دهند گلنگبین مربای هلیله در سائر ایام خورند لحم افعی مفید ریاضت نمایند خمر کهنه نوشند و از البنیات و البقول بارده و ماهی و آب
و اغذیه شبینه و مولده بلغم و جماع پرهیزند و تقلیل غذا نمایند و اغذیه گرم و خشک خورند حب اسطمخیقون و دهن خروع و تیادرطیوس و اطریفل اسطوخودوس
مفید و بعضی فصد کردن و دم کثیر گرفتن نیز تجویز کرده و عجب نیست که مفید افتد بالجمله بعد تنقیه و تعدیل مزاج اطلیه بکار برند و اطلیه این سه گونه اند یکی
شدید الحرارت و محمر و جاذب دم چون زرفت نفط سفید خردل خربق ابیض خربق اسود مویزج کندش الک زرنیخ سرخ زرنیخ زرد قشر بورق عنصل شیطرج عاقرقرحا
شونیز گوگرد پوست بیخ کبر مفرد یا مرکب طلا کنند در حمام یا در آفتاب یا نزد آتش و آب یا سرکه شویند و خون را سیاه طلا کردن عجیب دوم مقشر و مقرح
و این وقتی بکار برند که برص اندک و جراحت آن محل مخوف باشد چون ذراریح بسرکه یا عسل طلا و در زبل حمام تخم ترب مازریون فرفیون تیزاب وغیره و
از ینها جراحت افتد و لحم برص ترآید بمرهم مدمله به سازند سوم ملونه برص تا از تنفر مردم باز دارد چون شب الیقر فوه مرتیل وسمه در دی خمر شیطرج خبث الحدید
بسرکه چند بار طلا کنند باید که اول بآب عفص شویند پس طلا کنند چون خشک گردد بآب زاج شویند و لون این سه صفت نهایت یک ماه میماند بدانکه اگر
مرض اندک و در موضعی که داغ توان کرد باشد نا ایمن داغ کنند و این وقتیست که بادویه مقرحه به نگردد **فائده** گاه بود که در محل حجامت یا داغ تا قرح
بعد اندمال برص پدید آید باید که فوه شیطرج تا آب مرزنجوش آب بقم طلا کنند یا مردار سنگ فوه بسرکه گذارند **قول ثابت** در علاج برص ادویه
مسهله برفق و لین حسب مزاج و قوت دهند زیرا که اسهال قوی اگرچه ماده مولده این مرض را می برآرد لیکن خون و روح را نیز کم میسازد و درین علت محتاج است
بتوفیر آن هر دو و نیز ضعیف میکند قوتی را که باو هضم میشود **قول شمعون** اعتماد من در علاج برص بر ادارست بغایت و منع می کنم از قی داخل ابزن
که برص می آرند و گفته خون تیس گرم گرم بر برص مالیدن مفید و طلا کردن کبریت زرد و کبریت سفید بزیت فل عسل نافع **قول بلیناس** مرارة فیل
طلا کرده سه روز بگذارند رفع کند و گفته حافر حمار طلا نمایند رفع شود اگرچه عتیق بود هر دو قرن بقر احمر سوخته طلا کرده در آفتاب نشینند و گفته اگر مرد ابرص

پا برہنہ بر زمین رود آنجا کہ محل قدم او بود کاہ نروید **قول رازی** ماذریون بورق خربق اسود فلفل وران قدر سرکہ کہ بالا آید بپزند چون مہرا شود
زرنیخ زاج برادہ حدید نطرون زبد البحر اندازند چون غلیظ شود فرو گیرند پس اول موضع برص را بنطرون بشویند بعدہ ادویہ مذکور طلا سازند چند بار پس اگر آبلہ شود
و آب تراود بگذارند چون خشک شود باز طلا نمایند و گفتہ اول عسل بلادر طلا سازند تا کہ قرحہ شود و ہم برص الجوز و پس ادویہ منبتہ لحم گذارند **قول لازوریر**
مرق مار یا عرق بلادر دہند و در ابتدا ہر روز تخم شقائق درم با آب بار خورند روغن بار روغن غوک روغن خردل روغن مال کنگنی کہ در بول زن ترکردہ کشیدہ
باشند بمالند لیکو ہبھی قرص محسنہ رماد مار طلا کنند لیتی سنیتو برمی گذارند خرقہ در عرق ہبھی ترکردہ بنہند چند نیم فرفیون عاقرقرحا گوگرد ہر یک یک
البقر یکنیم نمک دو روغن کنجد ہشت قیراط یازدہ قیر روغن انداختہ بر آتش نہند چون آمیزد ادویہ دیگر انداختہ حل کنند کہ مانند الیشبر گردد پس ضماد نمایند گفتہ
بول طفلے کہ بہ بیست سال نرسیدہ باشد نوشانند **قول جوان کورو** و سبب این و جذام و مادہ ہا یکیست جذام ہم در لحم و ہم در جلد و برص فقط
در جلد میباشد **علاج** شاہترہ ہشت آطریلال گاؤزبان حماض افتیمون کشمش شعیر مقشر ہر یک ششے بادرنجبویہ غافث ہر یک نیم ہشت بیخ خطمی بیخ بادیان
ہر یک نیم اونس بزور اربعہ بارد کلان و خرد ہر یک نیم درم سنا افتیمون بسفائج ہر یک اونس خربق اسود دو اسکروپلو اصل سوس طرفا ہر یک دو درم آلو دوازدہ
عدد ماء الجبن دو کانا دجوشانند چون سہ رطل ماند مالیدہ صاف نمودہ ہر سہ ہلیلہ ہر یک درم قرص غاریقون قرص ریوند ہر یک نیم درم زنجبیل ہر یک
نیم اسکروپلو ترکردہ صاف نمودہ صبح شام شش شش اونس دہند بیست روز و بعد تنقیہ تام اتیمونیودیا فرنیکو نیم درم ہمراہ چہار اونس طبیخ گل لالہ یا طبیخ اشترخار
دہند چہل روز کہ معرق و منضج خونست و وقت استعمال این روغن تخم شلجم با آب آمیختہ بمالند روغن تارتر دو اونس روغن بادام تلخ اونس آمیختہ بمالند تخم حنظل
چہار درم و عرق گل باقلا و سرکہ جوشانند و ساعتہا شویند برگ تازہ لسان ثور شب ضماد کنند شکر روغن خردل بہم آمیختہ بمالند برای کلف بہق وغیرہ نیز
انفع شحم حنظل مالند زبل بوتیمار بسرکہ طلا نمایند روغن تارتر دو یک قطرہ بعرق زبل بقر آمیختہ بمالند گندم نہار مضغ کردہ قدری صابون آمیختہ ضماد کنند
گل گوگرد دو درم زیبق دو اسکروپلو بقدری گلاب حل کردہ شش روز طلا کنند پس بگلاب شویند خون حیض بکر با آب گرم آمیختہ ازین آب شویند
شش روز دانہ ہیل یکنیم اونس مداد گوگرد زاج ہر یک نیم اونس بسرکہ و شورہ آمیزند کہ مثل ضماد شود بر داغ گذارند تارتر و سفید رطل سوختہ کنند زرد یکنیم
اونس کافور سہ درم بیاض بیض شش عدد عرق چکاندہ مالند از ماء الجبن کہ در وگل گوگرد تر بوند و بسیار ترش باشد شویند چند روز و گفتہ گاہے داغ خرد یا بزرگ
و بر خاستہ یا برابر جلد و پر مو یا بغیر مو و فقط بر جلد یا در لحم سرایت کردہ مولودی میباشد و داغ کہ فقط بر جلد بود و بر خاستہ باشد زود اصلاح می پذیرد
پس اگر لون داغ سیاہ یا سرخ بود ادویہ حادہ نگذارند مگر خون حجامت خون طمث اسپرتو نمک ارمنے روغن بیضہ طلا نمایند بعرق قرنفل شویند سال و لایل
نہار خورانند شبنم کہ در ظرف سفالی یافتہ شود مالند و در روز چند بار دست مردہ بر موضع داغ نہند تا کہ آن موضع سرد گردد برای بل و مند ذیل انفع بجو لسم مرد
دہند مزیل داغ سفید مولودی **قرص ملکی** ہلیلہ کابلی برنگ کابلی بلیلہ آملہ ہر یک یک تربد دو قند مقوم شش آمیختہ قرص سازند شربتی سہ و برای استفراغ
دہ یا بیست درم برای جرب ہم انفع **اطریفل ہامان** ہلیلہ کابلی بیست تربد یازدہ بلیلہ آملہ افتیمون برنگ کابلی مقشر ہر یک دہ اسطوخودوس
بسفائج ہر یک ہفت غاریقون ہیچ نارمشک فلفلین ہر یک چہار کندر سعد قسط زنجبیل زوفا ہر یک ہشت شیطرج سادج مصطکی انیسون قرنفل حاشا
ہر یکدو بعسل آمیزند شربتی بعد تنقیہ جہت دوام سہ درم دہند و برای اسہال زیادہ حافظ سیاہی مو و برای برص و بہق و امراض بلغمی انفع **معجون فوج**

وجع وار فلفل بلیله مصطکی زراوند کندر حب الغار برابر بعسل آمیزند شربتی دو درم برای برص انفع معجون منقی تن از رطوبات و برای فالج و بهق و برص
و همه امراض که از باد و رطوبات باشند انفع فلفل قرنفل سلیخه سعد رنگ کابلی قشر جوزبویه هر یک یک حب النیل شش ترید شکر طبرزد هر یک بیست عسل قدر
حاجت شربت برای فالج مثقالی با آب گرم و برای تنقیه رطوبات پنج تا هفت درم **عرق بلادر** بلادر رنگین کلاه دور کرده در شش من شیر با آتش نرم نرم
چون شیر جذب شود فرو گرفته خشک نموده بخیرات شویند پس شیر چهار من قند سیاه کهنه دوازده من گل مهوه ده دو آثار آب چاه قدر حاجت در خم چرب کنند
کرده دفن کنند و بعد جوش قرنفل جوزبویه خولنجان دارچینی کبابه بسباسه هیل زعفران سائیده انداخته نوشند اگر خواهند مقطر کنند برای برص
و جذام و جمره و قولنج و استسقا و ضیق نفس و یبوست اطراف و وجع مفاصل انفع **روغن مار** مار سیاه کشته عدد روغن زرد سیاه نیم رطل آب
چهل رطل در سبوی خرد نموده دهن بند کرده گل حکمت ساخته در حفره یا چاه کشتی بیست آثار نهاده و آتش دهند چون سرد شود برآرند دهن سبو
با احتیاط کشایند روغن که بالای آب باشد از قاشق بردارند و در شیشه نهند و پنبه بر چوبی پیچیده از روغن مذکور آلوده با احتیاط بر موضع داغ
طلا نمایند تا بجای دیگر نرسد که ضرر دارد یا مار سیاه را قیمه نموده روغن مذکور آمیخته بطور ڈول جنتر روغن کشیده بکار برند و رسم و نفع
شود **رماد مار** مار سیاه عدد جنزات یکنیم آثار در دیگ کرده سرپوش نهاده بند ساخته آتش دهند که انگشت گرد و فرو گیرند بر برص طلا نمایند
**تیزاب فاروق** زاج سیاه که لونش مائل بزردی و سبزی و بعضی بسرخی میباشد دو القر یک کشند مزلیه لحم زائد و بهق و برص و جرب متقرح
و آثار جلد حل کننده نقره و انتیمونی **تیزاب** القر چهار زاج سفید دوازده زاج زرد بیست چهار کشند اول بزبل یا بس بقر مالند که سرخ شود پس ازین
طلا کنند. در نسخه زاج سفید دوازده زاج زرد چهارده القر چهل و چهار بست **تیزاب** مزلیه برص اسود زاج دوازده زنجار زرد القر هر یک نه خبث الحدید
یا توتیای هندی شش کشند و بدستور استعمال کنند چون پوست بر رود روغن سرشف گرم نموده مالند **عرق** مزلیه برص ابیض و اسود و قوبا و جرب
مزمن پوست سخت نارجیل صد مثقال آمله تخم پنواڑ هر یک ده مثقال شیطرج پنج مثقال تخم تمر هندی دو نیم مثقال زهر یکنیم مثقال پوست نارجیل را قدر
جو ریزه کرده مع دیگر ادویه ناکوفته در دیگ گلی کنند بقرع آب و عرق کشند چون هفت بار آب سرپوش بدل شود برآرند و بر مرغ طلا نمایند و اگر روغن برآرند
خوبی تر شود و بعضے وقت کشیدن عرق بر آدم خشک و افعل میکنند و روغن بر آرتنها در ابتدا نافع **دوا** اگل رمنی تا یک سال خورند **دیگر** پوست درخت انجیر
دشتی تخم لاله برابر سائیده یک کف با آب دهند چهل روز دگولر هر قدر که توانند خورند و صبح نان مرتن میل نمایند و وقت شب هر چه میسر شود خورند مزلیه برص من
**دیگر** نزفه در لحم تخم عظیم دور نموده لحم را مصالحه دار کرده خورانند یا در کھچڑی و شیر برنج پخته دهند نخیکه اونداند **دیگر** پوست بیخ انجیر دشتی پنج درم آب برگ
بابچی سبز جوشانند که همه آب جذب شود در سایه خشک نموده سائیده بابچی مسحوق نیم درم آمیزند شربت چهار درم با آب سرد چهل روز دهند و از ترشی و نمک
پرهیزند آبله کرده قلع برص نماید و بعضے را بغیر آبله شفا دهد **دیگر** تخم کرفس نیم رطل مغز ربع رطل شل سریه سائیده هر روز نیم مثقال با آب دهند و نان روغن بغیر
نمک خورند **دیگر** پوست درخت نیب زرد چوب خام قند سیاه هر یک من همه را در خم کرده آب انداخته در زبل اسپ دفن کنند بعد دو هفته برآرند و صبح
شام ربع ربع رطل نوشند و از ترشی بادی لبنیات نمک پرهیزند اگرچه همه تن سفید شده باشد در مداومت چهار ماه بحالت اصلی آید **دیگر** تخم کرفس
نیم رطل شیر زرد سیاه تازه ده رطل سه شب تکرار تر کرده صباح بسایه خشک نمایند پس هر روز پنج درم دهند تا شانزده روز اگر محروری باشد دو مثقال

آسی روز دهند دیگر تخم حرف ده درم بشیر بز دهند ده روز دیگر تریاق کبیر قدر بندقه یا یک مثقال دهند جلد و زود طلا هم کنند دیگر ریوند بطور یکه در جذام گذشت تا شش ماه مداومت کنند دیگر سفوف بابچی تا شش ماه خورند دیگر برگ خیار شنبر سائیده تا شش ماه نوشند دیگر حنظل یا بیخ حنظل بسایه خشک کرده سائیده بعسل حب بسته هر صبح سه درم دهند پنجاه روز و نان جو یا مونگ بی نمک خورند دیگر زنجبیل خربق اسود فلفل ابیض یا فیقرا برابر بقند محلول بخمر حب بسته سه درم دهند و شیطرج اشمد عفص عظم ماهی سوخته زاج سرخ قرص ساخته بسرکه سوده طلا کنند دیگر بابچی رطل نمک گندم رطل سائیده یک کف خورده باشند و سوای نان نخود چیزی دیگر نخورند و بابچی نیم رطل نمک رطل سائیده بروغن گاو تر کرده هر روز مالند دیگر منڈی نیم رطل سمندر سوکهه ربع رطل سائیده یک نیم یا دو مثقال بروغن زرد آمیخته دهند و از شیر و شیرینی بپرهیزند و کنول و شیطرج ابر آب لیمو حب بسته بآب لیمو سوده طلا کنند دیگر قسط تلخ شیطرج زرنیخ سرخ فلفل زنگار برابر و ظرف مسی سائیده تا هفته گذارند بعده مالند و در آفتاب نشینند مرلیه بهق ابیض هم دیگر فادزهر بآب اطریلال سوده یا افیون سرخ بآب سائیده یا فوه و شیطرج نکار بسرکه سائیده یا حرف بخون تازه خطاف آمیخته یا شاخ گوزن سوخته بسرکه آمیخته یا لاجورد بسرکه یا پوست کدو سوخته بسرکه یا کف دریا سوخته بخون حمام مکسی یا شونیز بخون افعی یا بخون خفاش یا بیخ انجیر دشتی بسرکه یا صندل سرخ زاج بآب لیمو یا شیطرج کبیکج مویزج نطرون فراسیون برابر بطبیخ فوه یا شیطرج فوه تخم ترب قسط کندش زنگار برابر بسرکه یا زاج بآب لیمو یا خون فاخته بخون کبوتر آمیخته یا ابقر شیطرج نیل زاج برابر بآب یا خربق ابیض بسرکه یا پوست ترنج سوخته بخمر یا ذراریح بسرکه یا شوره چه مقابر بسرکه یا زنبور سنگ بعسل یا تخم حرف بسرکه یا دهنج بسرکه یا مرقشیشا بسرکه یا نوشادر بعسل یا جدوار بسرکه یا کندش بعسل یا روغن تخم شلجم بآب آمیخته یا ماج بعسل یا شیر رقوم یا خون حیض یا حجر البقر یا دیوسنجری یا پیه ذیب یا شخار یا روغن تخم سرس یا سقمونیا یا زبل مرغ یا زبل تدرو یا روغن شونیز یا روغن زبل خوک یا سم خر سوده طلا کنند دیگر زرنیخ طبقی یک بابچی دو در آب دوازده ساعت حل کرده حب بسته بآب سوده طلا نمایند دیگر بادنجان که هنوز بزرگ نشده باشد در آتش پخته آبش نزیت پزند چون روغن ماند طلا کنند برص را باسانی همرنگ بدن آرد دیگر نوشادر بدهن ورد یا بروغن بیضه آمیخته در روز هفت بار مالند دیگر ازاراقی بابچی پخته تمر هندی برابر بسرکه تند سوده در روز چهار بار طلا کنند دیگر گل یاسمین زرد یا ثوم یا بیخ ارنی سائیده یا عقرب سیاه خشک کرده سائیده یا بیخ حنظل بابچی کلان هر یکدرم جوزبویه زعفران هر یک نیم سکرو بلو سائیده یا آهک اشخار هر یک دو نیم نوشادر یک سائیده یا تخم سواریج دار اشکنه چهار زعفران یک سم الفار دو سائیده یا توتیای سبز جدوار سائیده یا خردل تخم سواریج کونچه سائیده زبل بقر اسود خشک کرده سائیده طلا کنند دیگر اونکه خرد خرد بریده در بیال جنتر روغن کشیده طلا کنند و قدری خورد دیگر مرداسنگ سحوقه بآب ترنج پخته در خم سرکه آویخته بیست چهار روز و زبل بز در فرج ارندیس بر آورده طلا کنند دیگر رماد و زفت بآب آمیخته ضماد کرده در آفتاب نشینند بعده غسل کنند دیگر زبل حمام آرد قطران بآب آمیخته خرقه آلوده نهند و سه روز بگذارد و مکرر نهند دیگر شیطرج تخم کرفس فلفل کاکرا سینگی بآب سائیده وقت شب طلا کنند سه روز دیگر بیضه حیدبیضه یا درساون سائیده یا عظم شغان بوسق طلا نماید دیگر انجبار م عدد سم الفار یک نیم درم بابنه مذکور سحق کنند وقتیکه تمام انبه سوده گردد در آنا در ظرف چینی دارد و بر داغها مالیده باشد در چهله زرفع شود دیگر کنج آرد و شیطرج زرنیخ زرد آهک آب ندیده قلی برابر سائیده ببول صبی یا بسرکه آمیخته در آفتاب چهار روز نهند پس طلا نماید و ببول صبی یا بسرکه شوید دیگر شکم مار شگافته پاک کرده شاهتره پر نموده دوخته بانگشت کباب کنند چون پخته شود شاهتره بر آورده سائیده طلا کنند در دو روز برود دیگر شهدی تخم ترب بالکامه در تناقص النور طلا نماید در سه روز برود دیگر تنکار در لیمو

باشیده در ظرف آهنی گرم کرده کار کنند دیگر بعد تنقیه روغن خردل ابیض شکر آمیخته مالند دیگر آب لیمو نمک آمیخته مالیدن آب شوید دیگر عفص آب
جوشانده شوید سیاه گردد بعده باب برنج شوید صاف گردد دیگر گندر باب لیمو از چوب نیب حل کرده طلا نموده در آفتاب نشینند دیگر بادر عقاب
طلا کنند دیگر مورچه سرخ به روغن کتان سوخته سائیده طلا کنند مزیل داغ سفید و سیاه دیگر صفرت بیض هفت عدد توتیای سبز درم در ظرف گلی
سوخته طلا نماید دیگر گوگرد یک قیراط مغز بابچی هریک دو باب ادرک سه روز حل کرده حب بسته باب ادرک سوده در روز سه بار طلا کند دیگر
دال نخود محرق مع پوست شیطرج هریک دانگی اثمد حنا جبسین هریک دو دانگ سائیده در شیشه کرده روغن کنجد پنج مثقال سرکه تند دو مثقال آمیخته
در آفتاب نهند و مکرر بجنبانند و امتحان لون او بر ناخن کنند هرگاه که قدری تغیر دهد صاف کرده جوشانند که روغن ماند برای برص آن قدر در آفتاب گذارند
که ناخن را بسیار رنگین کند برای حمره منکره و برص ناخن و بهق و برص سفید و سود و کبودی چشم دیگر عرق گوگرد طلا کنند دو سه دفعه و از نمک و ترشی
پرهیزند دیگر نطرون ببول آدم آمیخته شویند دیگر وج با ثوم نوشادر یا ملح الحیه نوشادر ضماد کنند دیگر برگ تازه کبیکج ضماد سازند آبله کرده قلع سازد

**نوع هفتم در برص اسود** و آن فی الحقیقت بهق سوداویست که با حکه و خشونت شدید باشد و از وی قشور مدور مانند فلوس ماهی جدا گردد و
این را قوبای منتشر نیز گویند و این مقدمه جذام است **علاج** انچه در بهق اسود گفته شود بکار برند مع قوت فی الاسهال و کثرت فی ترطیب المزاج

**نوع هشتم در بهق ابیض** سبب او احتباس بلغم فاسد در سطح جلد است علامات او در برص گفته شد و اکثر مزمن میباشد و اگر علاج نکنند
مودی به برص گردد **علاج** انچه در برص ابیض گفته شد خفیف تر از آن بکار برند و هر روز جلاب با زبان گاو دیان گلقند دهند و بعد نضج تنقیه
با یارجات کنند یا هلیله کابلی دو تربد یک عسل قدر ضرور آمیخته تا سه درم دهند یا تربد شحم حنظل یا تربد خیل دهند و در هر ماه دو یا قی نمایند و برای تجوید هضم اطریفل
و گلنگبین بمداومت نمایند و در حمام عرق آرند و بعد تنقیه صابون یا ترمس یا فوه یا بیخ کبر بسرکه یا شیطرج تخم ترب عاقرقرحا کندش خردل فوه برابر بسرکه
طلا کرده در آفتاب یا نزد آتش نشینند چون خشک شود بدست مالند تا دوا دور شود و از سمک و لبن و بطیخ و مولدات بلغم پرهیزند **فائده** گاه باشد که
ماده در تن کمتر بود و با طلیه بغیر تنقیه نفع تام شود **دوا** عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج برابر سائیده بسرکه و عسل آمیخته مثقالی خورند و ساعتی در
آفتاب نشینند تا عرق آید پس همان روز یا روز دیگر هر جا که مرض است آبله خواهد شد و زرد آب برآمده صحت خواهد گردید

**نوع نهم در بهق اسود** لون جلد مائل بسیاهی شود و چون بمالند قشر مانند سبوس جدا شوند و بعد مالیدن سرخ نماید و در شباب اکثر افتد سبب او احتباس سودا در جلد است
**علاج** اکحل زنند و بیارالجبن طبیخ افتیمون غاریقون هلیله سیاه بسفایج تنقیه نمایند هلیله سیاه و هلیله کابلی افتیمون برابر مویز آمیخته سه مثقال دهند و برای
ترطیب حمام کنند و اغذیه مولده دم رطب چون صفرت بیض لحم گوسفند خورند خمر رقیق نوشند روغن مالند و از مولدات سودا پرهیزند و بعد تنقیه خربق
اسود بسرکه یا زرنیخ زاج گوگرد یا تخم ترب قسط کندش تخم جرجیر یا مرداسنگ زاج هریک یک شیطرج فوه هر یک دو آثار بسرکه که در آهن گرم کرده
باشند تا که سرکه سیاه شود آمیخته طلا کنند و بعد تنقیه تن نفس عضو و نفع طلیه باید کرد **دوا** انگاره بریان تخم ترب بسرکه یا تخم ترب بابچی با آب لیمو یا آب العسل یا بسرکه
یا آجر کهنه بسرکه یا فاوزبا آب ناریج یا خربق ابیض بسرکه یا اشق بسرکه یا دهنج بسرکه یا شاخ گوزن سوخته بسرکه یا میر قشیشا بسرکه یا خون آدم یا خون حیض یا مرد معاصی منش
یا آب لیمو یا زبل خطاف یا خون خطاف یا زهره گرگ یا خون پلنگ یا خون ارنب یا حجر البقر یا مومیا یا روغن شیر طلا کنند دیگر خردل و کیمو سلی از تخم ترب کرده سرکه لیمو

نهاده بند کرده دارند تا که خشک شود خردل ناکوفته با آب لیمو سوده طلا کنند و بعد ساعتی شویند **دیگر** کلیه بز کباب کنند و گوگرد سحوق بر آن پاشند و رطوبت که از و بر آید مالند فوراً بر رود **دیگر** بوره ارمنی انجیر وج یا تخم بصل ضماد کنند **نوع دهم در باد شنام** حمرت مائل بکبودی است که در وجه و اطراف ظاهر شود خاصه در ایام سرما و گاهی مع القرحه باشد **علاج** فصد کنند بعده بطبیخ اهلیله تنقیه نمایند پس برای تنقیه نفس عضو وضع محاجم و ارسال علق کنند پس اگر ممکن باشد و اسهل بود آن موضع را بچیزی خشن خراشند تا دم کثیر بر آید که انفع و مانع تاکل و تقرح است و بعد تنقیه تام و خاص نمک طلا کنند تا خون باقیمانده را بگدازد و اگر خراش و قرحه باشد مرهم احمر مرهم فل گذارند و انفع اشیا برای انجذاب دم مالبقی صابون است که طلا سازند و بگذارند که خشک گردد پس بآب گرم شویند و بعد زمانی باز طلا نمایند و همچنان کنند تا که ماده بالتمام بر آید و جلد پاک نماید **نوع یازدهم در فساد و تغیر لون** اگر بسبب دفع طبع خلط فاسد را سوی جلد باشد **علاج** ادویه جالیه چون آرد جو نخود کرسنه باقلا تخم ترب تخم خربزه مغز بادام مقشر سیاه نشاسته کتیرا بوره سائیده بشیر آمیخته طلا کنند چون خشک شود بآب گرم شویند و بدفعات گذارند تا که برنگ اصلی آید اگر سبب او ماده کثیر بدن باشد که با دم آمیز و پس جلد بلون خلط غالب متلون گردد **علاج** تنقیه بفصد و اسهال حسب خلط غالب نموده ادویه جالیه طلا کنند اگر سبب او آفت کبد یا طحال یا معده باشد و جود آفت در عضوی و ضعف افعال آن عضو **علاج** آنچه در امراض آن عضو گذشت بکار برند اگر سبب او زمانی طویل بماندن عضو در آفتاب باشد چرا که بسرایت حرارت آفتاب اخلاط سیال از ند و سوی پوست میگرایند پس اگر اعضا پوشیده باشد اخلاط مذکوره بعرق و بخار می بر آیند و اگر برهنه باشد بملاقات حرارت آفتاب در وی میسوزند و در مسام محتبس میمانند و عضو سیاه میگردد و ازین قبیل است آنچه از مصادفت باد سموم و باد گرم پیدا آید و باعث فساد لون در سرما در زمان بارد آنست که حرارت غریزی از خوف برد خارجی بباطن میگردد و حرارت ناری بظاهر استیلا مینماید و پوست را سوخته سیاه میسازد و می تواند که سبب او انجماد دم در پوست باشد بسبب کثافت جلد **علاج** حمام کنند و آب گرم انکباب نمایند و بعد حصول تلیین در جلد ادویه جالیه بکار برند **غازه** یعنی روشوا آرد باقلا عدس قشر بیض اسفیداج براده عاج بادام تلخ خطمی بوسیده نشاسته بشیر یا با آب ترب طلا کنند لب لبوب باقلا کتیرا بیاض الشعیر طلا نمایند و صبحی شویند **ابطنه** آرد عدس کرسنه نخود برنج هر یک نیم رطل نشاسته رطل زعفران قوه مغز تخم خربزه مغز تخم خیار بسباسه سعد زرنباد حب السمنه هر یک ده درم صندل سرخ شیطرج تخم ترب تخم حرجیر مغز بادام هر یک دوازده درم زراج کندر مصطکی هر یک شش درم مردق الصفر گل معصفر هر یک یه رطل طلا کنند و اگر سبب او کثرت اکل و شرب اشیای مغیر اللون چون نانخواه زیره و کثرت شرب آب آهک و سرکه و اکل طین وغیره باشد **علاج** تبدیل غذا و ترک سبب کنند و هر چه مصلح آن چیز بود دهند نخود و آب بیضه نیمبرشت شیر خورند خمر ریحانی نوشند اگر بسبب طول مرض و فقدان غذا و هیجان غم و کثرت جماع و شدت اوجاع و حرارت هوا باشد **علاج** در ناقهان مرض بتقویت کوشند و در فقدان غذا در غذا افزایند و اغذیه مولده دم رقیق کثیر چند چون ماء اللحم بیضه نیمبرشت نخود انجیر و مثل آن خورند و در هیجان غم بتفریح و ازاله غم کوشند و در کثرت جماع ترک جماع کنند و آنچه در فقدان غذا گذشت بکار برند و در شدت وجع تسکین الم نمایند و در حرارت هوا تبرید نمایند چنانچه در حمیات گذشت **بدانکه** غضب معتدل و شادی و ریاضت معتدل و کشتی گرفتن و عطر پوشیدن و جامه پاک پوشیدن و بر ظرفا نشستن و نظاره بازی کردن و ثوم بصل کراث کرنب بست شیر با وج خوردن لون وجه برافروزد **فائده** آنچه خون را از فضول غلیظ پاک کند

الطریفل و بلیله مربی است و آنچه خون را منتشر و منبسط سازد و قلفل سعد قرنفل زعفران زوفاست باید که در غذا دهند و آنچه خون را بجلا کردن از باطن
بظاهر کشد خردل زنجبیل که بلبن بقر آمیخته باشند طلا کنند معطلی که بآب عنصل طلا نمایند بدانکه آرد باقلا ترمس کرسنه نخود عدس برنج نشاسته
کنند معطلی مقل بیخ بنفشه قشر بیض لحم صدف مردارسنگ اسفیداج عظم پوسیده فوه برادهٔ عاج محلب لوز تخم خربزه تخم خیار تخم گزر تخم ترب تخم جرجیر
کتیرا سلق طبیخ حلبه طبیخ اکلیل یاسمین بعض این همه محسن لون اند دیگر خسک عروق الصفر سرشف زعفران سعد گل معصفر صندل زرد کافور یک
یک حب السمنه روغن سرشف هریک نه شعیر بریان هشت او بطنه سازند و بعد ساعتی بآب گرم شویند **دیگر** شیطرج بسرکه تر کنند و سه جوش داده فرو گرفته
خرقه آلوده چندبار متواتر بر روی زنند فوراً سرخ سازد **دیگر** صندل سرخ مدقوق در ظرفی کرده بالایش سرکه تر کنند که صبح برآید انداخته قدری زاج آمیخته
بر وجه مالند محمر **دیگر** عدس مقشر کتیرا نخود زعفران نشاسته هریک نیم شعیر باقلا هریک یک تخم خربزه دو مالیده صبح بطبیخ بنفشه شویند **دیگر** خسک
عروق الصفر زنجبیل سعد سرشف زعفران کافور آرد گندم صندل سرخ گل معصفر حب السمنه روغن سیاه مثل او بطنه مالند **دیگر** مغز بادام کتیرا نشاسته
مغز قلم گاو بآب معصفر سائیده یا اسپغول در آب طبیخ هندی تا هفته تر کرده در سایه خشک نموده سائیده مالند **دیگر** زعفران چهار سعد سه بسباسه زرنباد
برکید دمشک یک شنگرف یک نیم و ربع بگلاب قرص بسته بسایه خشک نموده بگلاب سوده بر رو مالند **دیگر** یاسمین بعض بآب صمغ آمیخته مالند مزیلهٔ مضرت
گرما و سرما **دیگر** ابهل مالند مزیلهٔ سیاهی **دیگر** کرسنه بسرکه و عسل مالند مزیل اثر ضربه مجلی **دیگر** پیه حمام برای اثر زخم مالند **دیگر** زرنیخ زرد برای اثر ضربه مالند
**دیگر** زوفا دو زعفران سه نبات سیزده سائیده هر روز دو درم دهند محمر لون

## فصل چهارم در شقوق اطراف وغیره

### نوع اول در شقاق

اگر بسبب خارجی چون حرارت مجففه و برد مکثف و غسل بآب قابض چون شبیه و زاجیه و مانند آن باشد **علاج** ملینات جلد چون موم روغن و روغن
بادام روغن کنجد پیه بط پیه مرغ مالند اگر بسبب داخلی چون سوء مزاج یابس باشد **علاج** در سافج ترطیب به شرب البان و ادهان مرطبه کنند و در مادی تنقیه بمسهل مرطب
نمایند و بعد تبدیل به ترطیب اشیای مرطب و مغری طلا نمایند چنانچه برای هر عضو گفته شود **قول عسکری** روغن کنجد بیست درم نوشند تا هفته پس
طبیخ افتیمون دهند باز تا هفته روغن نوشند و ترطیب تن با غذیه مرطبه و حمام شیرین و تمریخ با دهان مرطبه نمایند و در طبیخ سبوس نهند **فائده** اگر شقاق
در زوجه باشد شمع زوفای رطب پیه بط نشاسته کتیرا آرد نخود لعاب بهدانه روغن گل مرهم ساخته طلا کنند بآب گرم شویند و اگر در لب باشد
روغن گل روغن حنا پیه بز ماده پیه بط علک البطم شاخ گوزن سوخته آمیخته نهند و بالایش پوست درونی بیضه چسپانند تا دوا بدین خشک گردد و
اگر پوست تنها چسپانند شقاق موذی را دفع سازد و عفص بعسل همین اثر دارد و پیه بط و روغن زیتون مفید اگر در دست باشد کنجد بنفشه بروغن و پیه بط
آمیخته طلا سازند و اگر در پا باشد بلادر هشت عدد در روغن کنجد دو رطل بر آتش نهند چون بلادر سوخته شود دور کرده موم بیست درم آمیخته بکار برند
شاخ گوزن سوخته بروغن گاو آمیخته مالند زفت رطب گذارند علک بزیت حل کرده عنصل آمیخته نهند اگر در عقب باشد عفص کتیرا پیه بز گداخته
آمیخته یا مغز ساق گاو و روغن بنفشه شمع گداخته قدری مردارسنگ آمیخته یا روغن سندروس یا قنه بروغن اکارع آمیخته یا سرطان محرق بزیت آمیخته
مالند صابون لاهوری بآب سوده وقت شب پر کنند و صبح بآب گرم شویند اگر شقاق در لحم سرایت کرده مردارسنگ بزیت پزند که غلیظ گردد پس
ازین چند قطره چکانند و باید که شقاق را اول در آب گرم یا طبیخ شلجم یا طبیخ سلق نهند تا نرم شود پس صاف کرده ادویه گذارند مردارسنگ رطل بزیت

بپزند چون غلیظ شود بهروزه ده درم کتیرا ایجد درم آمیخته گذارند نخود سائیده به ترب آمیخته یا حنا بطبیخ حرمل آمیخته ضماد کنند و مواضع شقاق را از
غبار و خاک و هوا و آب بارد محفوظ دارند که مضر اند **قول رازی** اگر عشره را بخرقه دو یا سه ته پیچید و بران بول کنند چند مرتبه محتاج بعلاج دیگر نشود
**قول لارزو ربیر** شمع رال برابر بزانده مالند زاج دهن ورد برابر عسل قدر حاجت بپزند که مثل مرهم شود گذارند نمک سنگ آرد جو قسط بحر
دو درم بعسل آمیخته مالند که برای شقاق اصابع و لب انفع **موم روغن** زاج کافور هر یک نیم اسکر دیلو شمع دو نیم درم روغن
یاسمین ده درم طلیا سازند **دوا** پوست ببول پوست درخت انبه هر یک پنج آثار در دیگ کرده آب انداخته دهن محکم بندند و نموده جوشانند و بخارات شده
بخارش گیرند و تتیکه نیم گرم ماند اطراف شویند پس مسکه گاو مالند **دیگر** رال قند سیاه هر یک ده شمع سه دهن بقر هیزده گداخته یا رال سه دهن گنجد
ده گداخته قدری آب انداخته لت کرده یا کندر به پیه بط آمیخته یا سندروس بروغن بادام یا بروغن کتان جوشانده بقوام آورده مالند **دیگر** سرنج بدهن
ورد بزانده بر شقاق مزمن مالند **دیگر** بادنجان بدهن نرگس جوشانده موم زرد آمیخته بر شقاق کف دست و پا مالند **دیگر** شلجم خالی کرده موم و روغن پر
نموده بر ماد گرم نهاده بر شقاق اطراف مالند **دیگر** پوست نیب درم کدوی تلخ عدد آب هشت رطل بپزند تا نصفی ماند دست بر بخار او دارند اگر دارشیشعان
سه درم افزایند بهتر **دیگر** سلخ مار سیاه سوخته بدهن بقر آمیخته مالند و بعد ساعتی بطبیخ برگ پیل شویند بدستور سه چهار روز مزیل شقاق اطراف ۔
**دیگر** لبن بقر رطل و سه جوش داده سرکه دو نیم درم اندازند چون پاره شود بخته مالند **دیگر** حنا با آب آمیخته ضماد کنند بعد یکنیم ساعت دور کرده دهن
خروع مالند **دیگر** نوشادر بروغن تلخ آمیخته مالند و گرم کنند تا هفته **دیگر** دار شیشعان پوست ببول هر یک یکنیم رطل گل سرخ نیم رطل شنگرف چهار
اوقیہ سائیده سه حصه کرده یکحصه در ظرف گلی نهاده آب کرده اصبع بالا آید انداخته جوشانند پس و تتیکه نیم گرم ماند اطراف در و گذارند و مالند تا یک پاس
دارند بدستور سه روز **دیگر** آب برگ ریحان در دفع چهاجن بیعدیل **دیگر** دهن ورد زاج برابر بعسل بخته ضماد کنند مزیل شقاق اصبع که بسبب دو غیره
باشد **دیگر** زرد چوبه محرق آهک برابر سائیده بروغن نیم گرم حل نموده خرقه آلوده بهند مزیل ورم و شقاق که در برشکال بسبب طوبت شود **دیگر** توت خام
بسرکه یا مغز سر خر ضماد کنند **فائده** گاه باشد که زیر قدم خصوص در عقب جمی پدید آید و صاحب او قدم بر زمین نهادن نتواند سبب او خلط گرم
رقیقست که از بدن بر قدم ریزد و تی کنند روغن گل مالند اگر ورم کند و ریم شود با آهن یا ادویه کشایند دهن وسیع باید تا ریم بالتمام بر آید پس حنا
عفص بسرکه آمیخته بندند اگر بسبب کثافت جلد زود پخته نشود تدبیرش در وجع العقب بینند **نوع دوم در قشف و تقشر جلد** گاه باشد که در سطح
در جلد افتد و از وی قشور همچون پوست ماهی درشت و ناهموار جدا شود **علاج** بطبیخ افتیمون و ماء الجبن تنقیه کنند و برای ترطیب مزاج لحم جانوران
شیرخوار و کدو و غیره دهند شیر نوشند مداومت بحمام نمایند و او هان بارد رطب مالند آسایش ورزند اگر در قدمین بود و بسبب ملاقات اشیای خشن باید که
حنا بلوط گلنار پوست انار جوز سرو بسرکه جوشانده سائیده ضماد کنند نطرون ببول آدم آمیخته شویند و گاه باشد که از جبهه قشور باریک جدا شود
بقدری حکه باید که تنقیه دماغ بایارجات و غراغر کرده با آب گرم شویند تا نرم شود پس موم روغن یا قیروطی مالند آرد عدس گل سرخ یا آرد باقلا کرسنه شعیر
با آب زوفا ضماد کنند **نوع سوم در سحوج جلد** سبب او یا بر داشتن چیزی درشت یا ملاقات اشیای خشن یا سواری اسپ یا فشرده شدن از موزه تنگ
یا بستن ریسمان درشت یا کشیدن سختی است **علاج** اگر سحج جلد بسیار بود و خوف تورم باشد فصد کنند و خرقه سرد کرده گرد سحج گذارند بهتر طلیکه سحج

در اطراف عضل نباشد چه اگر سحج در عضل بود خرقه سرد گذارند اگر تشنج آرد و بعد وضع خرقه مبرده مردارسنگ بگلاب یا گل ارمنی بگلاب طلا کنند
واگر بدهن ورد چرب کرده گل سرخ مورد پاشند انفع واز مردارسنگ اسفیداج عروق الصفر شمع ابیض دهن ورد با بیاض بیض مرهم ساخته گذارند که وجع
و سکن وجع است واگر بدهن ورد چرب کرده رماد چرم کهنه کفش که مماس ارض است پاشند همین اثر دارد واگر بسبب موزه باشد بدهن ورد چرب کرده
رماد چرم تحت کفش یا پاوشش ترباره پاشش گوسفند و عفص پاشند اقاقیا بسرکه طلا کنند کدو سوخته ذرور نمایند واگر بسبب موزه آبله شوند جفت عفص
یا عفص یا اقاقیا با آب طلا کنند آب بصل به بیضه مرغ آمیخته مالند بیخ سنجیته بجعرات آمیخته ضماد کنند در ساعت آرام دهد و بعد بروز آب از آبله بکشند
آب مورد یا گلاب که عفص و مورد سوده باشند کافی گلنار سحوق پاشند اگر ورم کند ریته تازه بر بندند اگر بسبب ریسمان باشد لعبه بیخ سوده کرده روغن بادام
یا روغن بنفشه و قدری کافور آمیخته گذارند نمک پاشند اگر بسبب سواری باشد ترک سواری کنند و برهنه کرده در هوای سرد دارند یا خرقه بگلاب ترکرده
نهند مردارسنگ بگلاب طلا کنند مرهم اسفیداج گذارند اگر بسبب وصول آب شور دریا بدن مجروح شود مرتک یا کته دم الاخوین یا گل ارمنی سائیده پاشند
**فائده** اگر سحج و شقاق در رانه و جالبین بود تنقیه تن از ماده حاده نمایند بعده روغن حنا موم گداخته اندکی رماد حنا و قنبیل آمیخته گذارند حکاکه اسرب
اسفیداج مردارسنگ روغن حنا قیروطی ساخته نهند مرکندر دم الاخوین مردارسنگ برابر ذرور کنند **فائده** گاه باشد که از کثرت استلقا یا اصطکاک
بفراش نشستگاه سرخ شود پس خراشیده گردد و نشگافد و متقرح شود و در بیمار ناتوان اکثر شود در ابتدا که سرخ بود ترک استلقا کنند اگر ممکن بود اسفیداج
حضض اقاقیا گل ارمنی عفص گلنار طلا نمایند و بگلاب و خل مبرود به ثلج تر دارند و اگر ترک استلقا ممکن نباشد بسبب ضعف باید که بپهلو گردانند
در روز چند بار و نشستگاه را بهوا گشاده دارند برگ بید یا ورس یگ نرم زیراو گسترند و فرش سخت دور سازند اگر خراشیده شود و قرحه آرد
مرهم اسفیداج و دیگر مجففات به سازند **فصل پنجم در تشنج جلد سر** گاهی بسبب کثرت یبوست تجمع و تشنج در پوست سر افتد و میان اجزای
متشنجه راهها چون نهار ظاهر گردد **علاج** ترک استفراغات کنند روغن بنفشه روغن کدو عصاره کاهو عصاره کدو شیر زن بر سر مالند و در بینی
چکانند و در روز چند بار آب گرم و شیر بر سر ریزند و سر بخار آب گرم و شیر دارند و دستار چنان بندند که شکنج درست گردد و بسا باشد که سبب تشنج یبوست
نبود بلکه سخت بستن دستار باشد از سن طفولیت و تدارک این عسرست **فائده** گاه باشد که بجهة تشنج مع حکه و حمرت جلد پدید آید و در سر اکثر افتد
بسبب امتلای مقدم دماغ است از خلط رقیق باید که تنقیه دماغ کنند و زوفا با بیاض بیض روغن کدو روغن بادام شمع ضماد نمایند **فصل ششم در**
**در تعظیم الراس** سبب این درد اندکی آنکه رطوبت و ریاح غلیظه زیر کاسه سر جمع شود و در روز سر منتفخ و گسسته گردد و بالضرور در بعضی اجزای
سر بزرگی پدید آید **علاج** جائیکه عظم بود داشیای محلله و ملطفه رطوبات و ریاح چون حب الرشاد با آب لت کرده و عروق الصفر بروغن بادام تلخ
آمیخته ضماد کنند صبر کندش زعفران با آب مرزنجوش در بینی چکانند دوم آنکه میان پوست سر و صفاق که بالای قحف است یا میان صفاق و قحف
رطوبت گرد آید و بدان سبب آنجا متورم نماید و بلمس نرم و بی وجع و همرنگ تن باشد **علاج** در ابتدا ضمده محلله گذارند پوست انار جوز سرو
بسرکه ضماد کنند اگر سود ندهد پوست آنجا شگافته رطوبت را بدفعات برآرند و شگاف عقب سر در عرض کنند و بعد اخراج رطوبت مرهم مندمل
سازند **فائده** اگر مائیت بالای صفاق بود شگاف خفیف واگر زیر صفاق باشد شگاف عمیق کنند تا صفاق شگافته گردد و هرچه که

باشد اگر مائیت اندک بود یک شق صلیبی کنند و اگر بسیار باشد دو شق متقاطع نمایند و اگر کثیر تر بود سه شق متقاطع کنند بدانکہ اگر رطوبت درون
کاسه سر بود لا علاج و اگر زیر پوست بیرون کاسه باشد علاج پذیر است **قول صاحب فونسیکہ** اول برای تنقیہ ریزینا جلاپا پانزده دانه یا کرید
پارا سیلیو دوازده دانه آمیخته یا عصارهٔ ریوند پانزده دانه مرکوریو شیرین هشت دانه با سپرتو توتیای سبز آمیخته یا دیا کریدیم شش دانه مرکوریو شیرین ہشت
آمیخته با شیر خشت یا عسل دو اونس آب بیخ سوسن سه اونس آمیخته دهند و در روزی که مسهل نباشد بول طفل و طبیخ برگ سیسنه و قدری فراسیون
و تخم حنظل و شکر یک اونس اکوا بنید یکجا آمیخته حقنه کنند بعد تنقیه ادویه مدره دهند و تعریق نمایند تا ادرار ماده از مجری بول و مسامهای جلد شود
پس سر را بطبیخ ادویه محلله و مرم و محرجه آب چون خطمی خبازی اکلیل کتان شویند بعده روغن غار روغن بادام بر روغن شبت بر روغن سوسن بر روغن سداب
مانند زبل حمام زبل مرغ زبل بقر زبل بز گوگرد دو تو سپرتو عسل قدر حاجت عرق و نکز یا قدری مرهم ساخته یا رماد انجیر در آب کبریتی تر کرده کند رانیسون گرد
آمیخته یا حب الغار قثاء الحمار زبل حمام هر یک یا اونس آب نیم اونس عسل قدر حاجت آمیخته یا دو ع مرزنجوش فودنج اسطوخودوس قثاء الحمار برابر و دو ع
سی مدد مرزنجوش ودنایرشاد هر یک مشتی کافور اسکرو پلو زعفران نیم درم روغن بادام قدر حاجت مرهم ساخته یا بیخ قثاء الحمار غاستر اسیسنه هر یک
دو اونس و روغن کبر چهار رطل بریان کرده بیخته زبل بقر زبل اسپ زبل حمام گل بادام هر یک چهار درم کبریت سه درم روغن مذکور قدر حاجت آمیخته مرهم ساخته اول سر را بحر
کبوتر که بعرق انگور یا تر بود مالیده مرهم مذکور گذارند یا آب آهک که در و اسطوخودوس مرزنجوش و غیره تر بود شویند یا سپرتو خمیر سیمای چند عرق السکا بیوز آمیخته شویند یا سپرتو سی
با سپرتو اسطوخودوس اسپرتو جوفاریقون آمیخته شویند و انکباب هم کرده انیسون بادام حوض جاشا کنند تا آب کبریتی باشند نمایند بعد مرهم مذکور بر این هم کنند روغن سوسن
سیسنه روغن بادام هر یک دو اونس قثاء الحمار ایرسا کندر مسحوقه هر یک سه درم موم قدر حاجت مرهم سازند اگر کافی نبود در برو مرهم داغ دهند تا رطوبت
بر آید اگر این هم کافی نباشد شق سازند تا آنجا که رطوبت باشد با حتیاط تا آسیب بشریان نرسد و آب یکبند دفعه بر آرند و از اشیا که در استسقا اجتناب از آن
واجبست پرهیزند **ادویه مدره** اسپرتو نمک یا اسپرتو نائتر دو دوازده قطره یا نمک باقلا پانزده بست دانه در شش اونس طبیخ سیل شاہترہ کرفس
هلیون کاکنج آمیخته دهند یا بزن کبریتی نمایند **ادویه معرقه** عشبه چوبچینیات یا سرمه مدبر یا فاد زهر بعرق اشتر غار دهند تین تو راگل لالا انفع
**قول جوان کورو** و اگر در جلد بالائی جمع شود مدم و جع نرمی سر و اگر در قحف و جلد بالائی جمع گردد وجع پیدا باشد و اگر در قحف و غشا یا غشای دماغ
بود درد مفرط باشد و سبب تولد او آنست که وقت تولد قابله سر طفل را افشارد و اوعیه رطوبی سر بشگافد و ماده از آن آمده جمع گردد یا حامله مشی کثیر
نموده و اغذیه رطوبت افزا خورده بدانسبب ماده در سر طفل زیاده گردد **علاج** همه شب روغن جوفاریقون گرم کرده بر سر مالند و بر و مورد مسحوقه
پاشند افسنتین بابونه اکلیل برابر سائیده بروغن بادام و موم آمیخته یا ماشا کندر ذکر برابر سائیده بعسل آمیخته بر سر ضماد کنند خمر که در وی گل
سرخ اسطوخودوس اکلیل ریحان کتم جوش بود بر سر مالند خمر مکرر چهار عرق اطریلال یک آمیخته مالند آب مشکطرا مشیع برنوکا مالند اسفنج با آب آهک معدنیه
تر کرده یا در خمر که در وی گل گوگرد و نمک سنگ جراحت برگ فنجنکشت جوش بود تر کرده گرم نموده بر سر نهند اگر مریض لائق مسهل باشد قرص حنظل در دو اونس
خمر یا بیخ اونس آب تر کرده دهند اگر بسبب تلخی نگیرد سفوف کو نامبیو و رساسکرو پلو دهند مرکوریو شیرین سفید بیخدانه شش ر و زتیفاوت دهند اگر
کافی نبود استعمال عشبه چوبچینیات نمایند کندر و دو ع ریحان سائیده ضماد کنند بچه مرغ هلیون بری اس بری هلیون طرفا فطراسالیون یا میران

جوشانده صاف کرده تا رتر ده تیر تولا و یک ماشه کرده بلوا سپر تو نمک چند قطره که ترش شود آمیخته دهند مخرج ماده بول کاستیکو ذرایع برسانند
**قول صاحب فیر** این قسمی از دوالی مائیت سبب او غلبه رطوبت است که بدم آمیخته از عروق مترشح گردد و بمکانی جمع شود و در سر و دیگر مواضع نرم
کاز قلب دور بوند پدید آید **علاج** رعایت ستّه ضروری کنند تنقیه و تعدیل و پرهیز و تغذیه مثل او دیا نمایند اسفنج در او شیر و نیو تر کرده نهند
بعده برای تحلیل زبل بزگوهگه بعسل ضماد سازند خرقه یا اسفنج بخمر آلوده یا بطبیخ کمون کرویا تر کرده گذارند تخم شبت کمون بروغن گل نرانده سنند تخم کوکنجه
خردل گوگرد داج زرآوند اشق هریک دو درم روغن کهنه موم قدر حاجت مرهم ساخته گذارند زبل بز کمون کرویا آرد باقلا جریش گندم هریک دو اونس
سکنجبین عسلی سه اونس در آب دوغ تازه حل کرده یا حب الغار فلفل هریک دو درم روغن غار سه اونس موم قدر حاجت آمیخته ضماد کنند چوب چینی یا عشبه
استعمال نمایند اگر به نشود با آهن گرم شگافته مثل زخم منفجره علاج کنند ریگ یا ریگ گرم در خریطه کرده بندند کندر مصطکی مر مکی بعسل آمیخته گذارند و
گفته اگر بر سر اطفال پدید آید سبب او عدم احتیاط قابله یا وصول سر طفل وقت تولد بر زمین است که بدان سبب عرقی بترقد و دم مختلط مائیت مترشح شده
بمرور ایام جمع گردد یا در رحم پدید آید و گاهی ریح در رطوبت غلیظ باهم آمیخته زیر قحف جمع شود عسر بر هم نهادن چشم تری عین و بفشار اصبع آب بباطن رجوع کند
لا علاج است **علاج** اگر ماده اندک مابین جلد و لحم باشد شگافته بروغن زیت خمر انگوری آمیخته گذارند و بعد سه روز کشاده بمراهم مناسبه پردازند و اگر ماده
قلیل تر بود ضماد محلله گذارند اگر عطش مفرط باشد مرضعه را کشکاب نوشانند اگر اسهال آید با سویق شعیر دهند و صبی را طباشیر خرفه بریان شیره کشیده
دهند و مرضعه را از حمام منع نمایند و رادع نهند و نطول آب بقول بارده رطبه سازند **قول بارولو** اگر اجتماع آب در زیر قحف باشد ورم صلب و الم
و اگر در لحم و زیر قحف بود و ورم نرم عدم الم تدبیر مذکور کنند و بروغن برنجاسف تدهین کرده گوگرد مسحوق پاشند مسکه روغن ابو بادران روغن شبت
هریک اونس مرزنجوش اکلیل ابو بادران هریک چهار درم موم آمیخته گذارند و دوغ سائیده کنند آمیخته یا حاشا سه اونس نمک چهار درم بعسل بر آتش آمیخته
ضماد کنند اگر تحلیل نشود حاشا ابو بادران شبت جوز السرو گل سرخ سبوس گندم خاکستر سائیده با آب ماء جوب زوآب انجبار یا تخم سرخ نرانده انکباب نموده ضماد
مذکور گذارند اگر به نگردد شگافته مثل دمل علاج کنند بر سر طفلی دو نیم ساله ورم بحدی بود که تمام سر و چشم او مخفی گشته تا بینی رسید شگافته تا سه روز
آب برآورد قریب چهار رطل بود در تمام شب با پنبه پس فتیله بزیت و صفرت بیض آلوده گذاشتم و بالا مرهم نهادم چند روز صحت شد۔

**فصل هفتم در کثرت عرق وغیره نوع اول در کثرت عرق** اگر سبب او کثرت اکل و امتلای بدن از غذا باشد تقدم آن و بعد نوم
آید بغیر سبب دیگر **علاج** تقلیل غذا کنند جوع کشند ریاضت نمایند اگر بسبب امتلای تن از اخلاط باشد تقدم امتلای اخلاط و با وجود قلوی معده
و عدم کثرت اکل عرق آید **علاج** تنقیه حسب ماده نمایند اگر بسبب ضعف ماسکه و انفتاح مسام باشد ظهور فتور در قوت و ظهور ضعف در بدن و زرد رنگ
اگر ماده صالح مستحیل شود **علاج** قابضات چون برنج سماق کشنیز عدس عناب بآب تر کرده یا جوشانده آب صاف او بدفعات نوشند شربت خشخاش
دهند عفص اسفیداج بدهن ورد آمیخته مالند گل ارمنی مردار سنگ بگلاب یا مورد گل سرخ گلنار اقاقیا حضض کندر بدهن ورد یا بگلاب طلا کنند
روغن به مالند آب شاخ نرم انگور آب غوره لعاب بهدانه لعاب اسپغول صندل کافور مالیدن مفید و قیروطی کازه روغن بنفشه بادام و غبار آسیا
و موم سفید و مغز ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ سازند دفع عرق مینماید و هریسه لحم بقر و قدید و غیره اغذیه غلیظه خورند اگر بسبب کثرت ریاضت و ملاقات حرارت

هوا و غیره باشد **علاج** قطع سبب کنند اگر بسبب بحران و دفع طبع باشد وجود همی ظهور عرق روز بحران حبس این و نیست مگر عند خوف ضعف **فائده**
از جمله حیل مانع عرق آنست که بسیار ننوشند و بهوای خوش نشینند و عرق پاک نکنند چه هرچند پاک کنند بیشتر آید و اگر بگذارند و پاک نکنند بند گردد برگ
مورد کهربا گلنار سائیده یا آرد نخود مقشر قلت مغزه سائیده یا پوست انار مورد سریش سائیده یا مونگ بریان سائیده یا اسبغول سائیده یا سنبل سائیده
یا گوگرد سائیده مالند ذرور کنند بطبیخ مورد پوست انار غسل نمایند و این روغن حابس عرق مقوی تن مانع غشی است که در زمان گرم پدید آید آب سیب آب به
گلاب روغن گل یا روغن کنجد برابر بروغن ساخته مالند ماذریطوس بسبل آمیخته یا است لعاب دهند یا آرد مونگ بریان مهر دو دست مالند حابس
عرق دست **قول تمیم هندی** کاغذ سوخته قسب نخود بریان برابر سائیده مالند خون خفاش صغیر طلا کنند اگر فقط در کف دست و پا باشد آب
آهک آب ندیده ریزند در بخار او دارند در روزی سه بار بادنجان تراشیده با آب نمک جوشانند چون آب سرخ شود اطراف شویند زاج با آب حل
کرده مالند و برگ توم سگ طرفا دلک کنند مزیل عرق یا **قول لارزور بیسر** یا من بعض سرکه گلابی مورد آمیخته مالند صندل زرد سه درم
روزی ترکرده جوشانده نوشند تریاق اربعه سکر ویلو بسد نیم سکر ویلو آمیخته دهند کیمن کیمن سکر ویلو تریاق نیم سکر ویلو آمیخته خورند کیمن کیمن درم
بعرق لاالقه دهند بیستورا مبروه صبح شام دهند سفوف حابسه سفوف جلا یا حب حابسه عصاره تور تیلا حب امر سندری نافع حب **امر سندری** بیش
مدبر گوگرد مصفی فولاد کشته زیبوع فلفلین زنجبیل فلفلموئیه شیطرج سعد تار مشک ترنه ساذج عاقر قرحا هیل هلیله بلیله آمله تخم نخنکشت برابر آب ادرک
قدر نخود حبوب بندند یا بدو چند قند سیاه قدر کنار حب سازند شربتی حبی مزیل امراض بارده **قول جوان کورو** و اگر بسبب لزوجت و رقت ماده باشد
برای سهال جلاب یا کرمیو تار ترو هر یکدرم آمیخته دهند اگر کافی نبود برای روح ادسوی بول سال پرنیل نیم سکر ویلو قشر بیض محرق درم همراه آب
کریک مشت ما میران در جوش بوده دهند اگر ازینهم کافی نبود آب خرفه یک کاناد کتیرا نیمدرم شربت مورد چهار اوقیه روغن و تیر یولو درم آمیخته دهند
و وقت استعمال این اشیاء ادرروزی چهار بار با آب بار در نمایند طبیخ مورد پوست انار بید بر همه تن مالند آخر مورد گل ارمنی به بیاض بیض و سرکه کلانه
آمیخته بر همه تن مالند و اگر بسبب ضعف خون و خلط غذائی بر آید مریض قریب مرگ رسد و سرفه یابس هم بدارد و موسم سرما بود ادویه مذکور بکار
نبرند فقانه روز کیمن کیمن مسحوقه درم عرق خرفه شش اوقیه آمیخته دهند برای ماده و خون در روح که از همه بدن بعرق آید و منجر بسوء القنیه و استسقا شده بهلا
رساند نفع اگر کافی نبود انتی ایتیکوپوتیریو دو اسکرویلو سال سنورنو اسکرویلو لادن افیونی شش دانه در بالسم پیرو ویالنو آمیخته حبوب بسته چهار شب
بعد پنج ساعت از طعام شب دهند صندل زرد سوبان کرده سه درم در ظرف گلی یکشبانه روز ترکرده در حمام مار یا جوشانده صاف نموده نوشند
پانزده بیست روز و آب دیگر ندهند مورد مسحوقه بر همه تن مالند **نوع دوم در عرق الدم و عرق الدموی** عرق الدم آنست که بجای عرق
خون صرف آید عرق دموی آنکه عرق مختلط بخون آید سبب او حدت و رقت دست بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه **علاج** فصد کنند مسهل دهند
حسب احتمال قوت و هرچه مسکن خون و کاسر حدت او باشد چون نقوع زرک کاسنی کشنیز عناب توت زرد آلو ترش دانه انار شربت آلو شربت انار شربت
عناب شربت سماق نوشانند و بعد حصول تنقیه و تلطفیه پوست انار مورد برگ طرفا جوز السرو بلوط با آب طلا سازند تا مسام محکم سازد و اغذیه مغلظه
مبرده خورند **نوع سوم در تدبیر عرق** از خارج حمام و آفتاب و ریاضت و انکباب بآب گرم و مثل آن و آب کرفس گلاب و قدری سرکه

بگردد دوا صدف ذرور کنند دیگر شک سفید باشند مزیله سوزش دیگر آبنوس به بیاض بیض یا گل داوده بروغن تلخ یا انگزد باب سرد طلا کنند
دیگر اقاقیا یا حنا جوشانده بزیت سائیده ضماد کنند دیگر اگر چند روز گذشته کنجد باب سائیده قدری آهک مغسول آمیخته طلا کنند دیگر روغن
کریله یا بپا سد مالند دیگر رماد برگ سرو ذرور کنند دیگر درحال روغن گرم نموده باب برگ خروع یا به بیاض بیض آمیخته طلا کنند اگر ریش گردد
روغن کتان یا سنگبصری باب سوده یا آمله سوخته بهمن ورد آمیخته مالند دیگر آب بصل بریان بروغن جوز آمیخته یا برگ کنار باب سائیده یا انگزد
باب حل کرده یا نیل بپیه و موم برابر آمیخته یا اسفیداج کافوری مردار سنگ بسرکه و روغن گل آمیخته یا پوست درخت پیپل باب سوده یا برگ جامن باب سائیده
یا بصل نرگس بعسل سائیده یا شعر آدم سوخته بروغن گل آمیخته یا شنگرف بموم و روغن آمیخته یا صمغ عربی به بیاض بیض آمیخته یا آدمی بروغن کتان آمیخته
یا گل ارمنی بدوغ ترش آمیخته یا رماد پوست درخت تمر هندی بروغن کنجد آمیخته یا آرد گندم باب آمیخته یا مردار سنگ یک روغن گاو سه حبوب نیم سام
یا صفرت بیض سائیده یا کته سائیده مالند دیگر نمک ارمنی باب آمیخته متواتر باشند دیگر اسفنج بسرکه تر نموده نهند دیگر برگ انار سائیده بندند
دیگر آب بصل بحرق باروت مالند دیگر کاه جبیر کنه بروغن سرشف آمیخته طلا کنند مسکن وجع منبته موی آنجا دیگر شاخ سپستان در گلو بندند مرهم
گرم که در بثور افتند **فصل نهم در علل اظافیر** **نوع اول در برص اظفار** سفیدیست که بر ناخن ظاهر شود بسبب رطوبت غلیظ که زیر ناخن
آید **علاج** اگر حاجت شود تنقیه نمایند زفت رطب علک الانباط بیخ لی رماد سم بز ضماد کنند ترمس جوز السرو بسرکه یا حلبه کتان بعسل یا گوگرد بعسل
یا ذراریح بسرکه یا آهک آب نادیده به پیه بز یا ماميران بسرکه طلا کنند کتان بشیر و عسل آمیخته یا زرنیخ زرد بعسل یا حلبه صمغ بلوط به پیه بط ضماد سازند۔
**نوع دوم در صفرت اظفار** سبب او رقت خون و غلبه صفراست **علاج** تنقیه کرده تخم حرجیر بسرکه و بول گاو یا زاج بشحم بط گداخته آمیخته
طلا کنند **نوع سوم در وجع اظفار** یعنی درد ناخن **علاج** برگ مورد برگ سرو کوفته بندند انار خام تخم پخته ضماد نمایند مراهم و شحوم بزر
وزبل بقر آمیخته گذارند **نوع چهارم در جذام و تعقف اظفار** یعنی ناخن غلیظ و مجتمع شود خاصه بیخ او و چون خراشند از غایت یبوست
همچون عظم پوسیده ریزه ریزه شود سبب سودای حاد است که از احتراق حاصل شود **علاج** فصد کنند بطبیخ افتیمون تنقیه نمایند و باغذیه
لطیفه اصلاح خون سازند و دهان طلینه مغز ساق گاو موم روغن نهند مرهم داخلیون گذارند و تیسا باشد که بسببی ناخن بیفتد و ثانیاً چون برآید و حفاظت
او نمایند از ملاقات اشیای صلب و غیره بالشر و تعقف و غلظ دران پدید آید باید که برای تلیین ناخن پیه بط پیه مرغ مالند چون نرم شود زائد را بکارد
ببرند تا بشکل طبعی آید سکه مالند بعد دو دو چوب عشر دهند مزیله درشتی و ناهمواری ناخن **نوع پنجم در تشقق اظفار** و آن را سنان الفار نیز گویند
سبب او غلبه یبوست و اجتماع سوداست در تن **علاج** ترطیب بدن نمایند بماء الجبن و غیره تنقیه کنند پیه بط پیه مرغ مخ شمع لعاب حلبه یا سریش سرکه
یا نمک سریش دردی سرکه یا شونیز خل عنصل روغن کنجد یا مصطکی نمک یا خزف نمک سرکه ضماد کنند و دائم بنمک و سرکه شویند دوا حنا یا سرین
یا کتان حرف بابلی بعسل ضماد کنند دیگر حنا درهم باب آمیخته شب دارند صبح نوشند ناخن گنده و پوسیده از اول برآید دیگر مازو شانه طلا کنند تشنج بازدارد دیگر سم خر سوخته
بریش ناخن پاشند دیگر قردمانا انجیر بسرکه پخته ضماد کنند ناخن آفت یافته و سیاه شده را بیندازد دیگر مصطکی سه نمک دو بروغن حل کرده طلا
کنند مزیله پوستها که براطراف ناخن خیزد دیگر شهد بیخ ادرس تا قله سه درم عسل قدر ضرور بریزند که مانند مرهم شود بکار برند برای شقاق ناخن و کب مفید

واگر ناخن رفته باشد نو بر آرد **نوع ششم در تقلع اظفار** سببش یا آسترخای سر اصابع است از کثرت رطوبت که بدان سبب ناخن از بیخ جدا گردد
و درین وجع نباشد **علاج** تنقیه بلغم کنند اضمده حاره بر آن گذارند و هرچه مرخی یا مسترخا باشد بکار دارند یا حدت دم این موضع است که اصول و منابت آنرا
فاسد سازد چنانچه در داخس و درین وجع اشد مقلق میباشد **علاج** اگر در ناخن دست بود صافن زنند و بر ساق حجامت نمایند و اگر در ناخن پا باشد
باسلیق زنند بعده برای تسکین حدت دم شربت عناب و هندبا اضمده بارده بر آن گذارند **نوع هفتم در رض اظفار** یعنی کوفته شدن ناخن **علاج** در
ابتدا برگ مورد و برگ انار ضماد کنند و بعد تسکین وجع آرد گندم و زیت یا پیه بز و قدری کرنب ضماد سازند **فائده** جراحت که مابین اصابع پدید آید
یا رچه کبود بران بندند و بر دبول کنند و بسته دارند مرکند را انزروت ذرور نمایند **نوع هشتم در تدبیر قلع ناخن** اگر ناخن بسبب جراحت مسفوده فاسد
شود و قلع آن خواهند باید که اول مرهم داخلیون گذارند بعده زرنیخ جاوشیر روغن بادام تلخ یا زفت گوگرد زرنیخ زیت یا مرجاوشیر زیت یا زرنیخ
سرخ زرنیخ زرد مرهم صبغ البطم روغن بادام برابر برآمده ضماد کنند و تا سه روز بگذارند یا قردمانا کنجد سیاه شونیز خردل ناخواه تخم جرجیر هر یک و رطوبان
ذریح ده ساییده بسرکه ضماد کنند و بعد قلع محافظت دارند تا کج نروید **نوع نهم در طلقیه** مرضیست که ناخن همچون طلق سفید و براق و سهل الانکسار
گردد سببش قلت دم و تحجر رطوبات است **علاج** برای تلطیف و تقطیع رطوبات ماء الاصول گلقند سکنجبین به دهن لوز دهند و بعد ظهور نضج مطبوخ افتیمون
تنقیه نمایند اغذیه مرطبه دهند زردهای رطب حب محلب مغز بادام پیه بز تازه ضماد سازند **نوع دهم در موت الدم تحت ظفر** سببش انفتاح شعب
رگی زیاده خست بسبب وصول ضربه بر ناخن یا بسببی دیگر **علاج** آرد زفت آمیخته یا سرطان نهری پخته زرنیخ سرخ یا قطران سکبینج آمیخته ضماد کنند درد و دو چند با
بشلت شوید و گاه گاه تخم جرجیر بسرکه طلا نمایند و امتصاص ناخن بدهن ساعت بعد ساعت انفع **نوع یازدهم در اعوجاج اظفار** یعنی کج
شدن ناخن **علاج** شمع ضماد کنند و بعد سه روز بکشایند اگر نرم شود حرکت داده راست کنند و الا باز شمع بندند **نوع دوازدهم در انتفاخ و حکه
اظافیر** بآب دریا یا مطبوخ عدس کرسنه شوید زفت و انجیر مفرد یا مرکب ضماد سازند **نوع سیزدهم در بهانس و غن زرد** که در ایام سرما
در ناخن رسد و دست پخته گردد **علاج** کماد کنند بمطبوخ مقل صابون ولایتی یا نمک سنگ قند سیاه برابر بآب ساییده مثل مرهم کرده بر زخم گذارند اگر به نشود صابون
قند سیاه میده گندم برابر بآب ساییده بر گرده کشیده نهند و برگ تنبول گرم نموده بندند و کماد کنند اگر زخم به نشود اما آب نایستد سیراب گوگرد یک قطره
گذارند بس هم نهند سیراب گوگرد و گوگرد و توتیای سبز زنگار زاج نوشادر هر یک شش درم خضارت بعر طحل آمیخته در آوند گلی کرده مثل جوبه چکانند سیراب تعم آب قوام آب پخته
چهار زنگار توتیای سبز هر یک آمیخته چهل روز در آفتاب نهند و بکار برند **نوع چهاردهم در انتفاخ و حکه اصابع** گاه باشد که در ایام سرما در خریف وقت صبح و شام اصابع بخارند
و ورم کند سببش احتباس فضولست در آن بسم و پس اکثر افتد **علاج** برای افتاح مسام و تحلیل ماده آب دریا یا شور یا نمک آب یا مطبوخ سماق یا مطبوخ شلجم یا مطبوخ انجیر
کرنب یا مطبوخ عدس مقشر کرسنه کرنب ترمس شویند و زمانی اصبع در وی نهاده دارند و بر روغن بان تمریخ نمایند انجیر یا عسل بخمر پخته ضماد کنند اگر ازین
به نشود آب یخ ریزند **فائده** حکه اطراف اگر در شتا یا بسبب غسل بآب بارد باشد ملح یک کف در آب که بسیار گرم باشد آمیخته در و نهند قرنفل ابهل
هر یک شش مثقال قسط تلخ قصب الذریره هر یک دو مثقال فرفیون جندبیدستر کوفته در یک آثار آب مهر اگرده مالیده صاف نموده روغن کنجد
آثار آمیخته روغن ساخته مالند **فصل دهم در امراض شعر یعنی مو قول جالینوس** تولد شعر از ابخره است که مرتفع میشوند از فضول اغذیه

پس تا کاین بخار گرم و چرب و غلیظ است انچه ازو متولد شود قوی و سیاه بود و چون ابخرهٔ مذکوره سرد باشد انچه ازو پیدا شود ضعیف و سفید بود
و وقتیکه ابخرهٔ مذکوره منعدم گردد صلع پدید آید **قول صاحب فونسیکه** پیدایش مو در بعض جا برای زینت و در بعض جا برای حفاظت است
لهذا طویل و قصیر مخلوق شده چنانچه در سر برای خوبصورتی و حفظ سر از صدمهٔ بیرونی رستن آن طویل خلق گشته و در جفن و ابرو قصیر برای زینت
و حفاظت چشم چه اگر طویل یا خمدار بودی اذیت بچشم رسیدی و در ریش طویل و در بروت قصیر آفریده برای زینت و جه و در همه جسم برای انفتاح مسامات
تا تنفس نامحسوسه بخوبی شود و پیدایش مو از فضلهٔ هضم سوم است و وقتیکه بمسام جلد میرسد متشکل بمو میگردد و بسبب مداومت وصول فضله دراز میگردد
و از اجزای جسم نیست چرا که بعد حلق بازمی بر آید خلاف اجزای جسم که اگر قطع کنند باز نمیروید **قول دهیر** نو قلت و کثرت موجب قوت و ضعف
قوت دافعه است اگر قوت مذکور قوی است اخراج فضله بخوبی خواهد کرد و مو زیاده خواهند روئید و اگر ضعیف است عکس آن **قول انتیمولس** چون مو ها
تراشیده شوند دران اثر ماده بسبب قوت مرئی نمیشود مگر در مرض پلیکا پولونیکا که صلب و متحجر میگردند و بعد کندن مو خون ازان دان میگردد۔

**نوع اول در داء الثعلب و داء الحیه** مرضیست که مو بریزند و فساد در جلد پدید آید و اکثر در موی سر و ریش و ابرو افتد سبب ماده ردیست
که در پوست و منابت مو قرار گیرد و مو را فاسد سازد و ماده داء الحیه بنسبت بداء الثعلب ردیست لهذا از داء الثعلب عسر العلاج است فرق در هر دو
آنست که اگر با وجود تقرح جلد و سقوط مو پوست باریک مانند پوست مار از انجا جدا گردد داء الحیه گویند و اگر پوست منسلخ نشود داء الثعلب خوانند و
داء الثعلب برای آن گویند که بثعلب اکثر افتد **قول بقراط** اگر صاحب داء الثعلب را دوالی پدید آید مو بروید و گفته اگر بمالیدن سرخ شود علاج
پذیر بود و اگر مطلق سرخ نگردد لا علاج **فائده** اگر بسبب بلغم سوخته باشد بیاض و لین موضع و تقدم تکثیر اکل اغذیهٔ بارد رطب و حاد و شور و غیره
مولدات بلغم شور **علاج** اول منضج بلغم دهند و بعد نضج تنقیه بحب صبر حب قوقایا طبیخ تربد غاریقون نمایند تخم ترب تخم شبت هر یک پنج درم
ایرسا سه مثقال جوز القی پنج عدد عسل ده درم آمیخته نوشند و قی کنند و بعد تنقیهٔ عام برای تنقیهٔ سر خردل پوست بیخ کبر جوشانده صاف کرده
ایارج یا سکنجبین آمیخته غرغره سازند ما الاصول گلقند خورند و بعد تنقیه اول آن موضع را بخرقهٔ درشت یا بعنصل یا بثوم بمالند که سرخ شود و اگر
بسبب کثافت جلد و قوت ماده سرخ نگردد باستره کلک زنند بعده صمغ سداب خردل یا ثوم یا فرفیون عاقرقرحا بزهره گاو یا حبة الخضرا پوست فندق
سوخته عنصل بادام تلخ حب البان طلا کنند اگر از اطلیهٔ حاده جراحت شود و بیمرغ پیه بط یا مرهم اسفیداج مکرر طلا کنند و از دهن ورد شمع بلوط آب
برگ سوسن صفرت بیض مرهم ساخته نهند چون تسکین یابد باز همان ادویه گذارند تا که مو بر آید پس مو را بتکرار تراشند تا قوی گردد و اگر بمالیدن
سرخ نشود باید که سرخ شود نمک و انجیر بمالند یا بتراشند پس سلق بخم پخته یا انجیر سوخته بخم آمیخته طلا کنند اگر بسبب صفرای حاد باشد صفرت
و نحافت بدن تلخی دهن عطش تقدم اکل اشیای صفرا انگیز یبوست جلد و موضع مرض چنان بنماید که گویا پوست طائری است که موی او چیده باشند
**علاج** تنقیه بطبیخ هلیله حب هلیله کنند ترطیب و تبرید کوشند شربت لیمو شربت سیب و هندوانه ماش مقشر کدو و اسفاناخ خورند بعد تنقیه بسر گرم
حمام کنند بعده برای تدارک مضرت سر که روغن گل مالند پس برای جلا و قلع ماده دوسه سکنه و منع تساقط گوگرد زیت آمیخته یا فندق مع پوست سوخته بسرکه کهنه آمیخته
یا نج سوخته بسرکه آمیخته یا لوز مع پوست سوخته بسرکه کهنه آمیخته طلا سازند اگر مو بر آید فبها الا شطرنزه یا دارچینی بروغن کنجد آمیخته یا شیح سوخته کف دریا حضض بروغن بید یا برو غن

مور د آمیختہ مالند و بطبیخ سبوس گل خطمی برگ بید شویند یا بطبیخ سلق و سبوس شستہ بخرقہ مالند چون سرخ شود توم کوفتہ بسرکہ طلا سازند اگر بسبب سودای محترقہ باشد بیوست و کمودت و سواد موضع و تقدم اکل مولدات سودا و مزاج سوداوی علاج بتلطیف و نضج مادہ کوشند و در ترطیب مبالغہ نمایند بعدہ بطبیخ افتیمون اسطوخودوس تنقیہ نمایند و بعد تنقیہ اول بثوم و عسل مالند و بہ پیہ اسد پیہ خرس پیہ بط چرب و ارنب صمغ سداب فرفیون خردل بیخ نی سم بز سوختہ رماد ہیروح العشم باب ترب و زیت کہنہ بعد حک موضع طلا کنند و بطبیخ حلبہ کتان شویند روغن زیتیا روغن لادن مالند اگر بسبب خون غلیظ فاسد باشد حمرت موضع غلظ بول سرعت عظم نبض علاج فصد کنند حجامت نمایند حلق گذارند و مالیدن خون کوشند شربت عناب آب انارین دہند بعدہ بخرقہ درشت یا برگ انجیر یا بزوفای رطب یا بعنصل یا بثوم و خردل مالند پس صمغ سداب فرفیون طلا کنند و ہرچہ در صفراوی گذشت بکار برند حب ہلیلہ ہلیلہ زرد صبر ہر یک ہفت سقمونیا گل سرخ ہر یک دو بآب حبہا سازند شربتی دو مثقال مزیلہ جرب و حکہ وغیرہ **قول عسکری** در دموی اول قیفال زنند پس طبیخ خیارشنبر دہند بعدہ ایارج فیقرا خورانند و در صفراوی اول طبیخ ہلیلہ بعدہ ایارج فیقرا و در سوداوی اول طبیخ افتیمون پس ایارج فیقرا و در بلغمی اول حب منتن بعدہ ایارج فیقرا دہند و اغذیہ لطیفہ سریع الہضم خورانند و از غذای غلیظ و امتلای طعام و شراب و کثرت ریاضت و تعب پرہیز ندپس موضع علت را بنورہ حلق کنند و بعد حلق بخرقہ دلک نمایند تا خون آید پس بطبیخ مرزنجوش شویند و حضض طلا کردہ یک بار و زبگذارند پس بعد آب مورد رطب شویند قشور کندر سوختہ بطبیخ سلق یا شحم بیا یا شحم ذیب و خل آمیختہ طلا کنند و تدہین بدہن خروع سفید و لک عسل نمودہ بروغنی کہ در وی ابونہ قیصوم ریسیاوشان فودنج پختہ باشند مالند **قول جالینوس** درین مرض اکل ادویہ حارہ سزاوار نیست کہ جلد را بحالت صلح رسانند و گفتہ ادویہ قویہ کہ بسیار گرم و سوزندہ بود طلا ننمایند چرا کہ جلد سوختہ شود و موثر آید **قول ہرن** جالینوس درین مرض ایارج فیقرا اقرار دادہ کہ ہمہ اقسام را صحت مید ہد پس اگر از صفرا باشد سقمونیا غاریقون و اگر از سودا باشد خربق افتیمون و اگر از بلغم بود شحم حنظل با ایارج فیقرا مخلوط کنند و در ہمہ انواع با ایارج غرغرہ کنند کہ نفع دارد و گفتہ بر موضع مرض شرط زنند بعدہ بثوم و خل ملح افسنتین دلک شدید نمایند مجرب **قول ثابت** بارہا علاج باسہال نمودہ بعد تدبیر موضع مرض صحت شد و گفتہ شخصی را بفطر علاج کردم وقتی فرمودم او را در پنج روز دو نوبت با ایارج روفس در نوبت اول بچہار مثقال و در دوم بہ پنج مثقال و قبل از آن این دوا خورانیدہ بودم صبر سقمونیا ہر یک دو عصارہ افسنتین شحم حنظل ہر یک یک صحت یافت **قول رازی** بعسل درین مرض از دیگر دواہا غنی میسازد و ملبوس او کتان است و گفتہ سر صاحب علت مدام پوشیدہ دارند تا عرق کند کہ نفع کثیر دارد و گفتہ بیخ چیز در انبات و تطویل شعر مثل بر سیاوشان نیست و در غسول داخل کنند اما کہنہ نباشد بلکہ تازہ و گفتہ برای انبات حاجب فندق بریان بروغن ترب آمیختہ طلا کنند **قول لازوردی** بر سر کہ غسل درین مرض عجیب توم سوختہ بعسل آمیختہ یا زنبور سیاہ یعنی بہونرہ بروغن گنجد سوختہ صاف کردہ یا روغن خستہ الکول بطور بیاج ختر آرد و یا عرق کہربا یا روغن کہربا یا صمغ یا پیہ خوک یا آب گل گرطیل طلا کنند گفتہ اند سیاہ کہ آنرا بہانیو گویند بروغن کنجد سوختہ مالند روغن بفنیہ آب آملہ ہر ایک دہ مگس یا بس یک روغن ساختہ در روزی دو سہ بار طلا کنند زیرا مگس بعسل آمیختہ با مگس بعسل جوشاندہ در روزی پنج بار مالند ثبت مو در یک ماہ بہ کلیہ آدم طلا کنند سنبۃ مو در یک یا سیاہ و گفتہ بعرق کرنبا

شوید و وقت شب لیتی سنیتو منبت ضماد کنند و صبح شسته روغن بنفشه مالند اگر مگس افزایند بهتر او و یه منبت مو اول بابا جکد شتی مالند که سرخ شود و آب ته پوست ظاهر گردد پس شیر عشر طلا نمایند ورم خواهد کرد نترسند و بالای شیر گل سرشو بآب جوشانده اول آب صاف او و مالند و بالا ریش گل گذارند و بعصابه ببندند روز دوم کشاده گل دور نموده دیگر گذارند بدستور سه بار پس آبگرم شسته باشند اگرچه مانند محلی باشند مو برآید و لعد برآمدن مو دو سه بار حجامت کنند انبوه گردند دیگر نشتر طرز ده روغن آمله مالند دیگر قشر بیض محرق به پیه ثعلب آمیخته یا غراب محرق بزیت آمیخته یا خردل سرخ سیاه محرق سرگس کندش عاج رماد گرم کا قشر فندق هندی سوخته برابر بروغن حنا آمیخته یا مغز حب سلاطین بشیر میش سوده یا آبهل بسرکه سوده یا حب سرخ و قدری حضض بآب سوده یا سر موش سوخته بعسل یا بسرکه آمیخته یا تخم ترب بآب برگ ترب آمیخته یا موی اسپ سوخته بشیر اسپ یا بروغن کنجد آمیخته یا زبد البحر بروغن خروع آمیخته یا سم خر سوخته بسرکه آمیخته یا زبل موش بسرکه آمیخته یا نوشادر بعسل آمیخته یا تلخ الحیه بن روغ تخچه یا عقرب بزیت برشته یا ذراریح بزیت جوشانده یا علق بروغن کنجد سوخته یا زبا دقیصوم زبد البحر بزیت کهنه آمیخته یا سم خر سوخته یا سم خر سوخته سرگین حفر دیا مرکب بزیت آمیخته یا صفرت بیض بروغن زرد لت کرده یا تخم و پوست درخت قنب سوخته بروغن یاسمین آمیخته یا سم استر بسرکه آمیخته یا عاج سوخته تنها یا بهموزن حضض بشیر آمیخته یا گل حنا ببول ماده گاو سیاه و عسل آمیخته یا پیه خرس بسرکه آمیخته یا زجاج شفاف سحوقه بزیت آمیخته یا حب الغار نخل و زیت آمیخته یا کندر بروغن ترب آمیخته یا روغن خروع شحم دب بسرکه حل کرده یا سم اسپ سوخته بمسکه گادی یا بروغن کنجد یا زبل مگس براده عاج برابر بروغن بنفشه آمیخته یا روغن جوز یا زهره خرس بفلفل یا موش سوخته بدود چراغ آمیخته یا روغن شونیز یا پیه گرگ یا پیه اسد یا پیه ضبع یا روغن ترنج یا مغز سر روباه یا زهره حمار الوحش یا پیه روباه بمغز ارنب آمیخته یا مغز روباه طلا کنند دیگر بآب آمله شسته نوشادر سحوقه بمسکه لت کرده مالند تا هفته دیگر سم استر سوخته بروغن مورد آمیخته مالند دیگر خطاف ذبح کرده خونش طلا کنند و کمش مصفی از عظم در روغن سرشف انداخته بر آتش نهند چون سوزد دور کرده اول بر اصبع حرم بسته بروغن آلوده طلا کنند دیگر عاج سوخته حضض برابر بروغن کنجد سائیده اول بابا جکد شتی خراشیده طلا کنند در دو هفته مو برآیند دیگر کتان سوخته بروغن کنجد آمیخته جوش کرده مالند مطول منبت مو دیگر مرارہ میش بروغن مورد آمیخته مالند منبت دیگر زاغ اسود درسبو کرده در زبل اسپ نهند که عفن شده کرمها افتند پس هر کرم که سیاه بود در آفتاب خشک کرده بروغن کنجد سائیده هر جا که خواهند گذارند منبت دیگر کرم خار مغیلان حضض عاج برابر بآب حب بسته بآب سوده طلا کنند دیگر نطرون ببول آدم آمیخته شوید دیگر بن سوخته یا خردل یا تخم بصل یا بیش یا کعب بقر سوخته بسرکه یا فندق سوخته یا پر سیاوشان بروغن پخته یا دود الزبل بزیت پخته ضماد کنند دیگر زبل کلب یا ثمه یا عرق اسپ چند روز طلا کنند دیگر بخور پوست قنفذ بری دهند دیگر پوست قنفذ بری سوخته بزفت رطب آمیخته طلا کنند مرارہ دابۃ الثعلب و کحلی دیگر فلفل بزهره خوک و عسل آمیخته بر سر اقرح طلا کنند دیگر ذراریح سر و پا و غیره دور کرده بسایه خشک نموده سائیده به روغن بان یا روغن زیت یا روغن بنفشه ده آمیخته بر اخگر نهند و حرکت ده باشند چون غلیظ شود فرود آرند و برابر و وریش مالند اول آبله پس مو برآید و اگر قدری مشک عنبر افزایند بهتر دیگر آمله حاج برابر سوخته سائیده بروغن بهنگره آمیخته مالند منبت مطول دیگر شونیز بآب سائیده طلا کنند بعده روغن لادن مالند یا سائیده بزیت آمیخته برابرو مالند دیگر کندش بروغن بنفشه آمیخته ضماد کنند منبت مو حتی در پشت دست

دیگر روغن اذخر بر ریش مالند دیگر مغز خستهٔ تمر سوخته بروغن مورد آمیخته برابرو و ریش مالند دیگر مغز سر اسب بروغن یاسمین آمیخته با مغز قلم آهو یا مگس عسل خاکستر تخم سن بروغن سام ابرص آمیخته هر جا که خواهند مالند مو برآید دیگر قشر ثوم محرق بزیت آمیخته بر سر گذارند نبت موی جید و مزلیه صلع روغن بهنگره روغن نارجیل یک شیره بهنگره سیاه چهار روغن ساخته مالند نبت مو که بسبب مرض یا احتراق برود جهت تولید آن طلا کردن همین اثر دارد دیگر حرف خربق ابیض بورق احمر تخم جرجیر برگ سداب بری مروق قصب زرآوند انسان کبریت برگ حنظل موبزج رفت لوز مرکتان مرفلفل مفرد یا مرکب بخل یا به هر خروج بکار برند روغن سام ابرص سام ابرص که سبز باشد بروغن کنجد سوخته و شسته کرده بیست یکروز در آفتاب دارند پس بکار برند **نوع دوم در انتشار و تساقط الشعار یعنی ریختن و پاشیدن مو** اگر بسبب نقصان غذا باشد چنانچه در ناقهین که امراض حاد کشیده و دق و سل تقدم آن و بوست و هزال بدن **علاج** توسیع در غذا کنند مرغ گوسفند صغیر بیض خورند خرم و خواب و آسایش و استحمام نمایند بنفشه نیلوفر بید و مشک بویند بآب خطمی اسپغول برگ بید شویند هر دو وقت و روغن بنفشه روغن نیلوفر مالند اگر بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام باشد لین پوست باریکی مو سرعت انتشار **علاج** بروغن آمله چرب دارند طلیه کابلی عفص اقاقیا بروغن مورد آمیخته طلا کنند لادن بتجمر یا بروغن مورد حل کرده اگر بسبب ضیق مسام از یبس و کثافت جلد باشد پس مزاج جعودت و غلظ و سواد شعر و چون مو ر کشند زود برآید با سانی **علاج** ترطیب مزاج داخلا و خارجا کوشند بروغن بابونه روغن گل چرب دارند شیح ارمنی بادام تلخ قیصوم سوخته بزیت آمیخته مالند اگر بسبب ضیق مسام از رطوبت باشد باریکی مو و عدم آثار یبوست **علاج** حمام معرق کنند شیح قیصوم بادام تلخ در حمام مالند و نطرون بوره زهره گاو شویند لحم بدارچینی و فلفل خورند و درین نوع روغن نمالند که مزید رطوبت و حابس مسامات بسبب لزوجت اگر بسبب اجتماع مادهٔ خبیثه تحت جلد باشد چنانچه در داء الثعلب گفته شد **علاج** حسب ماده تنقیه کرده اطلیه بکار برند اگر بسبب استیلای رطوبت بر جلد باشد که آن را مرتبل سازد نرمی جلد و حال مزاج و رنگ جلد بکیفیت ماده موجبه متکیت بودن **علاج** تنقیه ماده کنند و تقویت مسام نمایند بدانچه در داء الثعلب ذکر یافت اگر بسبب سعفه و قرحه باشد **علاج** برای تحلیل ماده و سهولت نفوذ مو اشیای محلله ملینه چون خطمی خبازی لعاب اسپغول دهان مراهم قروح مناسبه گذارند و این علاج وقتیست که از سعفه و قرحه جلد اصلا منقطع نشده باشد و بعد اندمال بستگی در مسام راه نیافته زیرا که اگر مسام خاشند و جلد اصلی منقطع گشته علاج نپذیرد و نوعیست که آن از علت مغاره گویند جهت کثرت وقوع او در نعام را دوی آنست که با وجود انتشار موی پوست بر نرمی ملمس چنان نماید که گویا پوست طائریست که موی او کنده باشند و موها چنان نرم شوند که گویا ابریشم است و رنگ بشره زرد گردد و اگر عقب امراض حاده پدید آید **علاج** موی سر زود زود تراشند روغن مورد روغن آمله روغن حب الغار روغن لادن مدام مالند روغن مورد آب مورد سه زیت یک پزند که روغن ماند پس قدری لادن اندازند چون گداز فرو گیرند صنعته و مانع ریختن مو روغن آمله مقشر برگ مورد پوست بیخ صنوبر برابر کوفته بآب پزند چون مهرا شود صاف کرده همچندش دهن کنجد آمیخته روغن سازند مقوی و مسود مو روغن حب الغار حب الغار در آب اندکی جوشانند پس برآورده کوفته قدری آب بر وی پاشند و در شکنجه کشند یا بروغن کنجد جوشانده گوی بفشرند **قول صاحب قولنیکه** اگر تساقط در اجزای مشین اس بود صلع و اگر در تمام سر باشد قرع نامند سبب او کمی غذا یا دی رداءة غذا

سام جلد است و گفته در زنان بسبب گرمی محیط در گرما مسام کشاده میگردند بدین سبب از ماده غذائی اجزای شوره حاد بخوبی نمیرسد پذیرفته خوحان و زبون پیدا میشود و بیخ
مو رسیده باعث اسقاط آن میگردد علاج اگر بسبب قلت غذا باشد اغذیه صالحه دهند اگر از بدی ماده بود فصد کنند مسهل دهند بعد تنقیه شیر خر و مرق فروج چنانکه در
بار فارسی گفته شد استعمال کنند اگر بسبب جمره یا جذام باشد تدبیر آنها نمایند اگر بسبب رقت جلد و انفتاح مسام باشد روغن گل و روغن مورد و روغن به و روغن افسنتین
عدس بکار برند بطبیخ گل سرخ اسطوخودوس پوست انار عدس برگ سماق جوز السرو برگ زیتون شویند و گفته برای انبات چند بار خرقه خشن مالند و ادویه کاپیلاریا
در خمر یا در آب جوشانده شویند بعده یا دو قصب یا ذرنبور خانه هرکدام عسل یا روغن بادام قدر حاجت آمیخته یا دو تعب یا جلد بزر سیاه شان روغن خرس ال مرتین
آمیخته یا موش سوخته خرقه کتان سوخته دندان اسپ سوخته شاخ گوزن روغن خوک عسل قدر حاجت آمیخته یا قصب سوخته موش خانگی سوخته زهره گاو و تعدی روغن خار آمیخته
یا البقر حرف حرجیر روغن خار آمیخته یا دو بیخ و قشر قصب کندر روغن بادام روغن خرس آمیخته یا افیون روغن خار هرکدام کبریت حب بق هرکیک یک مثقال آمیخته یا کبریت کف دریا
البقر حرف زهره گاو داندکی روغن خار آمیخته یا دو قشر جوز یا و قشر لوز مر موی آدم سوخته مرکی هرکدام … یا دو جوز مع قشر و غیره و نیم سکر و بلوط ذرنبور خانه دو سکر و بلوط روغن خار
عسل هرکیک یکنیم اونس مرهم بارسیا یا روغن خوک روغن خرس هرکیک اونس روغن جوز چهار درم روغن کبابه روغن بهروزه هرکدام دو درم افیون یکنیم درم آمیخته یا روغن خار
موم هرکدام اونس عسل روغن خرس هرکیک اونس جلد خرس سوخته یا قنفذ سوخته سه درم یا دو جوز درم آمیخته یا دو خانه زنبور نرگس زبل موش قصب سوخته روغن بادام آمیخته
یا دو خانه زنبور یا ضفدع زهره بقر آمیخته گذارند بول خر شویند روغن سرو یا روغن اسطوخودوس یا روغن خرس یا روغن بهروزه یا روغن تارتر یا روغن کاغذ
یا روغن کبریت یا روغن سر بمالند گاو لاغر که شحم ندارد در آب بزلانده کف بگیرند پس اول خرقه بعرق اذخر یا تر کرده جلد را مالند بعده کف مذکور گذارند بستور چند بار در روز

**نوع سوم در صلع** ضنیست که موی مالی سر پرند فقط بدون موی صدغ پس اگر مولودی باشد یا در شیخوخت شود لا علاج بود و اگر طفل شود اسهل العلاج باشد **قول**
**بوعلی** صلع بزنان خصیان نمیشود بسبب کثرت رطوبت مزاج اینها و عدم تحلیل رطوبت دماغ اینها **علاج** تدبیر این جانست که در انتثار گذشت مع رعایت سبب و اگر بسبب
حمل اشیای گران باشد ترک آن نمایند **قول صاحب خلاصة التجارب** ضنیست که موی پیش سر برود و پوست سرخ و هموار و براق باشد و گاهی از وسط سر چنین شود
سبب او فرط یبوست مزاج است لهذا پیر را اکثر افتد در تری مزاج این مرض نباشد الا وقتی که دماغ بسبب ضعف فرو ترشیند و بد بسبب معده نیکو غذا نیابد این قسم آنچه
از یبس مفرط بود و آنکه متمکن و ثابت شده باشد بمیراث در بعضی فرزندان پیدا آید و آنچه بسبب تحلل مسام یا ضیق افتد و هنوز ابتدای ظهور آن بود علاج آن ممکن باشد
**علاج** ماده ابلیلات و شد ساقها بساق بند مضبوط و مالیدن شراب کف پایها و امثال آن که از دماغ باسافل مایل سازند و آنچه برای انبات مو و منع تساقط
آن گفته شد بکار برند **قول بقراط** اگر صلع را دوالی پدید آید موی سر بر آید و اگر صاحب دوالی را صلع شود دوالی برود پس این قول مر الست بر آنکه صلع بسبب
رسیدن ماده بجلد سر که احتصاف جلد و فساد مو کند پدید می آید اگرچه اندک و بدیر واقع گردد و هرگاه که آن ماده باسافل باز گردد جلد سر اصلاح پذیرد و مو بر آید
و نیز دالست بر سوء مزاج آن عضو تمام بدن بدانکه مردم قسیع را صلع نشود چراکه دماغ شان تر است و بدانسبب غذای موی ایشان منقطع نگردد و مردم حبشه و زنگ را
نیز صلع کم شود زیراکه پوست سر ایشان صلب است و مسام تنگ لهذا موی ایشان از انکه در دو آنچه باشد محکم بود و در بیخ دشوار بر آید **نوع چهارم در تشقق اشعار** مفرت و آن شکست
که مو از نابالیدگی باز میماند و بیرون شق مینماید و باشد که بانشا اینجا بسبب و غلبه یبوست است **علاج** اگر یبوست اندک بود و تشقق در بعض باشد روغن بادام روغن بنفشه لعاب
خطمی لعاب کتان لعاب اسبغول آب برگ کدو بمالند روغن با آب لت کرده طلا نمایند مداومت بحمام سازند و اگر یبوست مفرط و ذی ماده باشد فصد کنند و بطبیخ افتیمون

تنقیه نمایند بعده ادویه و ضمادهای که بر ذکر رفته بکار برند و مبالغه در ترطیب نمایند خارش و تا فغانا اگر پوست ساده بود و خارش تنقیه نمایند و ترطیب کوشند این کرم نماید **قول صاحب فونسیکه** سبب وی ماده رقیق حاد را آمده است که دهان کشاده میکند و هر قدر که موی میفرازید بمانعقد شق میگردد **علاج** حلق موکرده زهره کسی تا نور مالند یا شسته آلوده نماید بعده بطبیخ پیاوشان یا بطبیخ پیخ قصب یا بطبیخ بودادان رخت کتان خطمی بنفشه شاهتره گاوزبان شویند شانه بر آن مالست کنند روغن بادام بسرکه آمیخته یا نخاع بقرا و تین روغن بادام کنید موم خمر در آن آمیخته مالند اگر کافی نبود تنقیه بفصد و مسهل کرده شیر خر و مرق فروج و ادویه جاذبه شیره کنند نوعیکه در تاریخ سی گذشت استعمال کنند **نوع دیگر** آنست **اشعار** که موی زیاده میگردد حتی که جهت ذلّ حاجت بادویه می افتد سبب و کثرت منبت وی است **قول صاحب فونسیکه** مرهم مالیده بر منبت مطلی ساینده ماذیخ برکنده تا نشرا انجیر قوم آب جوشانده یا انجیر و آب برگ کنبد جوشانده یا بطبیخ برنج با قافانخود یا بطبیخ کرنب آب یا دخیر برنج تا آن ک سوخته بطبیخ قاشرا آمیخته با کرنب گرفته سوخته بطبیخ قاشرا آمیخته شوید خون خفاش یا خون سلحفات یا پیه ضفدع یا علق سوخته یا افیون آب بذرالبنج سرکه ساینده یا لند خون خفاش آب بیگر علکده گذارند خطمی آهک سرکه جوشانده تکیاب کنند آهک و ذرنیخ دو درم با این بیض عاد ذبقجع با سر حل کرده ذکارنیند خون آدم خون خفاش متفرق در بینه زرنیخ اسود بذرالبنج ساینده یا آب تره بعس آمیخته یا بینه مور چه خون غوک نبات اسد پیه لعاب بن حل کرده یا آرد قسب بشیر آمیخته یا آهک جیاد و زرنیخ کنبر اجزاء برابر کبریت زرد چهار درم نقوع با قلادرجل سازند ضماد کنند قدر بر روغن ساویند و بینه موم آمیخته یا آهک وزنیخ دو درم بر هم کنار آن آمیخته یا کمون خون خفاش هر یک اوقیه رماد چند دو اونس مشک نیم درم بر هم ساخته اول بطبیخ یا دجوب ترشته مالند زرنیخ بینه مورچه صمغ عربی مرکب نهاده مرطع ایرساده اونس بطبیخ بذرالبنج یا خون خفاش آمیخته گذارند اگر جراحت شود مرهم سفید نهند یا بطبیخ کرنب یا بطبیخ بذرالبنج شوید طلا گرم کرده داغ دهند حتی که مکبول که نفیر مرض مرده باشد زبل گربه یابس سرکه آمیخته مالند کلا بینه قالع و مانع انبات شعر اند **تدبیر حلق شعر** آهک آب نمیده و زرنیخ برابر آمیخته اول آن موضع را بروغن چرب کرده ضماد کنند اگر آهک اندکی افزایند زود عمل کند و بعضی بانس دفن صدری لبی عدم حرقت می فزایند اگر جراحت شود گلاب پیخ عرق بارتنگ و نیم شکر شش آمیخته طلا کنند در ازالۀ حلک موی عانه از بیخ قلیل شهوت است و در نسخۀ آهک وزرنیخ کیست نوشته که بزایند و ضماد کنند نسخه آهک زرنیخ آهک هر یک دو آب که سه اصبع بالا آید بر کرده دارند پس آب صاف بگیرند اجزای مذکور بهمان قدر بر باز انداخته سه روز گذارند پس این آب بر مرغ اندازند اگر پر بزودی صاف گردد بهتر است آب صاف گرفته بالای روغن کنجد آمیخته روغن سازند و این روغن بر موها مالند و حلق کنند بعده حلق بزودی شوید تا احراق نماید و بعضی بجای روغن فقط آب بکار برند نسخۀ آهک هر یک یک زرنیخ دو آب که چهار اصبع بالا آید انداخته بعد یکشبان روز صاف کرده اجزای مذکور دیگر انداخته بدستور سابق نموده روغن سازند زرنیخ سرخ مثقال آهک آب ندیده صد پنجاه مثقال شخار شصت مثقال کوفته دو حصه کرده آب روغن شاهتره جوشانند وقت جوش یکحصه اندازند چون یکصد شصت مثقال آب بسوزد حصه دیگر بریزند بدستور تا که آب عشر بماند دوا انداخته شود آنگاه به پر مرغ امتحان کنند بجنس ملاقات موی ابتر قرائب صاف کرده ربع او در روغن کنجد آمیخته روغن سازند بدانکه حلق موی عانه باستره در ستطبری تقسیب افزونی شهوت انفع است **تدبیر منع انبات شعر** موی ابموجینه کنده یا بنوره حلق نموده افیون شوکران پیخ بکر یا اسفیداج قیرولیا زیت آب پیخ یا اسبغول بسرکه یا جند بیدستر یا نوشادر بزیره بزر یا خون ضفدع یا خون سلحفات یا زهره قنفذ یا بیضه مورچه یا روغن کبیر یا بول موش یا خون موش یا پیه خنزیر با آهک آمیخته هر جا که نهند موی بر نیاید اگر بعد حلق شعر باستره گذارند هیچ عمل کند **قول جالینوس** بر عضو که بسیار ستر شود پس مواد زودی غیر ریشان بر نسیان **قول رازی** زنی را که موی شحمه بر آید باید که در ادرار طمث کوشند و فصد با تمانید مزاج آنرا سرکنند و بعد حلق موی اسفیداج قلعی افیون بعباب اسبغول طلا سازند **قول الآدویه**

بنوره حک کرده بل گر به بسر که بنماد کنند مکرر اگر قدری کافور و افیون افزایند قوی تر گردد و شیر سگ ماده که قریب العهد بولادت باشد و امثال نوره می برد و اگر بعد قلع
مالند منع انبات نماید علق در شیشه نهند و فتیله خشک شود سائیده بعد نتف مو طلا کنند عرق اسپ عانه و ابط طفل طلا کنند چند بار **نوع ششم در شکستن مو**
اکثر در موکرمهای خرد که مرئی نشوند پیدا میگردند و موها را می تراشند سبب تولد آنها ماده رطوبی عفنی است که جهت تغذیه مو میرسد بتفعیل حرارت اسهال کرم
میگردد و چنانچه در موم پنیر آلو وغیره **قول صاحب فونسیکه** آثار او ناهمواری افتادن مو و گاهی تبدیلی لون آنها **علاج** تنقیه بمسهل حسب ماده و تنقیه کرده شیر خرمرق
زوفا نهیکه دینار فارسی گذشت یکبار بر ند بعده زرنیخ تراشیده و رسن مرکی و درم سرکه و دادنج جوشانده مو را شویند برگ سالو ادوازده عدد برگ مورد دشتی روغن کنجد رطل
جوشانده مالند و شحم چهار مثقال قنطوریون مشتی در آب سرکه مساوی بزنند و یا انجره بسرکه جوشانده یا بودینه افسنتین برگ شفتالو مرزنجوش در سرکه جوشانده یا انجره غسل قنطوریون
بسرکه جوشانده شویند **نوع هفتم در نموست** یعنی سر جرب نماید گویا که مو را بروغن چرب کرده اند چون کلاه پوشند چرب گردد سبب او دسومت کثرت غذای
شعر است **علاج** تنقیه معده و دماغ بایارجات و اطریفلات کنند گاهی باشیای مجفف و مزیله دسومت چون نوشادر سبوس تخم خطمی بادام تلخ گاهی تقویه بقبض مسام نافع
خروج انجره چون طبیخ مورد بلوط جوز السرو سرشته با آب غوره بزیت آمیخته مالند **نوع هشتم در حفظ شعر** تا بحال طبعی مانند باید که روغن لادن روغن مورد
روغن پرسیاوشان روغن شقائق روغن سنبل روغن سعد روغن مصطکی روغن آمله روغن تخم سلق روغن کرفس روغن اقاقیا روغن عفص مالند و بطبیخ اهلیله سیاه
و برگ سلق شویند و اگر پوست درخت صنوبر سوخته بروغنهای که آمیزند نافع باشد **روغن لادن** لادن ده مثقال روغن مورد یک پیاله شبانروزی تر کرده بمالند روغن مصطکی
طلا کنند و ترکیب روغن شبایی یکی است که اگر تازه باشند آب بگیرند و اگر خشک بود در آب جوشانده صاف کرده روغن کنجد آمیخته روغن سازند **نوع نهم در تطویل**
**شعر** هر چه در حفظ شعر گذشت بدان ملازم باشند تا از آفت انتشار مصئون بود و جهت رازی موگل سرخ مورد برگ آزاد درخت مرآمله پرسیاوشان هر چه بهم رسد سائیده
بعد تر کردن سر نقیع آمله در سر اندازند برگ کنجد برگ کدو و جمیع ادهان که در و قبض و گرمی بود مفید و آب سلق قدری خطمی آمیخته شویند پس ادویه مذکور
بر ند شیر مقشر سی درم آمله پنجدرم با آب مهرا کرده صاف نموده نصفی آن روغن بنفشه آمیخته روغن سازند یا لادن سه درم آب برگ خطمی آب برگ سمسم آب برگ کدو هر یکده درم
آمیخته روغن ساخته بدین روغن ما سر چرب دارند **قول رازی** در سیف روغن مورد و درشتان روغن ناردین تدهین کنند و گفته از ادهان و طلیه قوی البرد
پرهیز خصوصاً کسی که طلی داشته باشد **قول لازوردی** سفوف کرنباتیس در سر اندازند و با آب گرم شویند زهره خر بزیت آمیخته در سر اندازند سه وز عفص سوخته بیست هلیله
مورد هر یکده درم آمله سی درم کوفته در هشت رطل خمر تر کرده بپزند سه رطل ماند صاف نموده سعد کندر مصطکی هر یک پنجدرم حلبه کتان مقلو پرسیاوشان هر یک بیدرم
انداخته و در دو دیگ بپزند چون دو رطل ماند صاف کرده هموزن آن روغن کنجد آمیخته روغن سازند مطول مسود و مانع تسقط اشعار و تشقق جفرات چهار رطل کرنب
انبه خام یکنیم رطل برگ مورد سرو برگ نرم قصب برگ نیل روغن سرشف هر یک بعد رطل سائیده آمیخته در سبو کرده در زمین دفن کنند بعد سی روز بر آورده حل کرده قدری
صحرائی حبوب ببندند پس جبینی با دهن سرشف سوده وقت شب در سر اندازند و صبح بکنجاره کنجد شویند آمله چهار ماش سیاه دو کنجد بایی مغز حب قطن برگ کنار یاس هر یک
صمغ یکنیم سائیده با آب سرشته قرصی بسته دارند که خشک شود وقت حاجت با آب سوده در موی سر اندازند و بعد سه ساعت شویند در نسخه نوشته که آمله صمغ گوگرد
مغز حب قطن ماش سیاه مقشر برگ نرم کنار را سائیده بروغن کنجد آمیخته وقت شب در سر اندازند و صبح شویند **روغن مطول** موی سیاوشان رطل آب بیخ مورد هر یکده
رطل حب الآس سنبل سعد عود هر یک نیم رطل گل لاله آمله هر یک نیم رطل هلیله سیاه هلیله زرد بلیله نارمشک حنا اشنه عطر عنبر هر یک بیست درم کتان شانزده درم

شیر تر چهار رطل مصطکی اقاقیا هر یک شش درم عنبر دو درم مشک مثقالے ، روغن یاسمین هشت رطل عطر مقیه سی درم ذباب بیست و درم بادروج دو درم حنا کنند دیگر آب بیخ مورد شیر تر برابر آمیخته یا مغز فلوس آب لیمو آمیخته یا سفرت بیض بر من سرسم آمیخته یا املہ آب لیمو سائیده یا آذریل فرس روغن آمیخته یا بیخ کنجد سیاه یا برشک نیلوفر آب سائیده یا شونیز محرق آب سائیده یا برگ انب سائیده قت شب اللند و صبح شویند دیگر مروق توت کوفته در آب بخته هفته آن آب بر سر شویند دیگر هر روز سر شویند و برگ کنجد مالند و بر روغن بادام یا بر روغن آس جرب کنند دیگر شونیز در روغن کنجد یا بر روغن خروع طلا کنند مطلول منبت نافع تشقق دیگر زاج و ذراریح هر یک بیخ مورد بیخ چهار جرمل بیست و سائیده آب برگ سلق آمیخته اول مو را آب طبیخ خطمی شسته شب اللند و صبح شویند مطلول قوی دیگر سر آب آمیخته حنا طلا کنند و بعد ساعتی شویند **نوع دهم در تجعید شعر** یعنی انبوه و درهم کردن موباید که عفص سوده مرداسنگ آهک جلد برگ سرو کنار بیخ نعوم ملح مرزنجوش مالند **نوع یازدهم در ترقیق شعر** باید که نواحی یا بر زمین سنگین جمع شود **نوع یازدهم در ترقیق شعر** باد چوب بنوره آمیخته طلا سازند و آنرا بر هر محل که خواهند مانی معتدل همگی داند کی انداز که پوست اسوانه سین با آب شستار جو باقلا تخم خربزه مالند **نوع دوازدهم در تبسیط شعر** یعنی موبست مانند و درهم نشوند باید که روغن با آب گرم ملت کرده مالند و بعد زمانی با آب گرم شویند و روغن شبت انفع **نوع سیزدهم در تشقیر شعر** شقرت رنگیست میان سرخی و زردی باید که بیخ حنا و زردی خر آمیخته یا زاج زعفران آمیخته طلا کنند **نوع چهاردهم در تحمیر شعر** باید که بطبیخ سعد کنند و شویند القرسه مرکی بیخ ترس دو آب با خشب بنابطبیخ کنند آمیخته مالند **نوع پانزدهم در تبییض شعر** اول موی الخور گوگرد دهند بعد زبل خطاف کوکنار لفاح کافور تخم ترب گوگرد سائیده بر زهره گاو در سرکه آمیخته طلا کنند بر آتش بایده و سرکه آمیخته ضماد نمایند گلاب یا کافور یا گوگرد بحر کنند آمیخته یا زبل خطاف بر زهره گاو آمیخته بر مو مالند تو تا سفید شوند **نوع شانزدهم در تسوید شعر و شیب** یعنی سفید شدن مو غیر وقت سبب او ضعف حرارت غریزی کثرت رطوبت **فائده** اگر خون چرب غلیظ و تیز و لزج است سیاه و بلند و فتیک بیایست اگر بیایه سفید گردد پس گردن تا موی شباب انقدا از آن ممکن نیست اگر در جوانی بسبب نیست خون پدید آید تدبیرش کنند **علاج** مرام تنقیه تن و دماغ از بلغم با ایارج فیقرا که مقوی شحم حنظل غاریقون نمایند هفته یکبار قی کنند غرغره سازند معجون فلاسفه شرود یطوس اطریفل کبیر اطریفل صغیر بلیله مربی هند تلیه خشک کباب چینی خردل اطریفل کمون خورند طبیخ شونیز یا بابونج غسل کنند بر روغنی که در وی سنبل نعناع اذخر سلیخه قرنفل قصب الذریره عود جوشانیده باشند و از کثرت نسبت جماع دلبنیات حموضات نوکامات خمر حماضب کافور فوق گل بنفشه و نسرین یاسمین و حلویات باز دارد و آب سرد و نیم گرم و کثرت حمام مغز و دیم پرهیزند **قول رازی** غسل مو با آب گرم معینست و آب سرد مسود است **معجون فلاسفه** زنجبیل فلفل دار فلفل آمله بلیله شیطرج زراوند گرد دلعلب مغز ملغوز بیخ بابونه نارجیل هر یکده تخم بابونه بیخ موز منقی عسل و یا جنید بعده وزنی بکار برند شربتی تا چهار مثقال را بلی امراض بارده چون فالج نسیان سلس البول وجع ظهر وجع کلیه وجع مفاصل ضعف معده و کبد قولنج بلغمی ریحی استسقا حصاة تقطیر البول و دیگر امراض مثانه و ثقل زبان نافع مقوی دماغ حفظ و فهم و تقصیه با ومرید عقل ومنی مشتهی مقطع بلغم مسلب تن نشد مفرح دل محسن لون مطیب بدن مشتد وهان غمر ایشه آنند و جبنامو افق مشایخ و مبرودین مسلح شیرازه سکنجبین **معجون** بلیله سیاه ده بلیله کند ذر املج شیر یک بیخ مند لسعیه کاسنی هر یک سفل فنیزم زنجبیل و گل سرخ هر یک نیم عسل سفید شربتی درم موی سفید شدن مهر نا وقت نشد و اسیاه سازد **تسوید شعر** اول با آب گرم یا بطبیخ آمله شسته خشک کرده و ادویه خضاب گذارند مرداسنگ آهک سلفی گل سرشو بر سائیده آب آمیخته بر زخم و برگ خرموع نهاده بخرد محکم بندد بعد ساعت با گرم شویند پس روغن آمله یا دیگر مالند و یکی آهک آب بیاد مرداسنگ یک یک گل سرشو بسکنید دیگر غسل بند گرم کنند و درین سکنند از جعون سوخته سیاه شوند یا سنگ رسنج و توتیا در یک زاج نیم ذظرف آهنی بسته آهن طبیخ آمده و صحن صلیه کنند پس اول مو را بطبیخ آمله شسته ادویه چرب کنند و بعد ساعتی بطبیخ

آمله شسته تا آب گرم شویند رنگ این طلا وسی نمیباشد و جلد را سیاه نمیکند و حاجت بستن هم ندارد دیگر وسمه حلیل حنا پنج سائیده بدهن دو حب کرده با آب گرم آمیخته وقت شب مالند
و برگ خروع بندند صبح با آب گرم شویند دیگر شیرهٔ بیشکره رطل پوست انار هلیله سیاه بیخ نیلوفر دار فلفل بنگره هر یک رطل در ظرف آهنی آمیخته دهن بند کرده یکماه در زمین دفن دارند
پس برآرند اول برنج در دهن گیرند بعده شیرهٔ مذکور مالند و وقتیکه برنج سیاه گردد شویند اگر دیر کنند همه تن سیاه گردد دیگر شقائق النعمان رطل شب یمانی منجج هر یک اوقیه در
شیشه کرده دهن بند نموده در زبل دفن کنند تا که آب از وجدا شود بر موی مالند عجیب دیگر پوست انار ترش بیخ نیلوفر دار فلفل هر یک یازده درم شکر سی سه درم پوست بیخ را
جو کوب کنند و دار فلفل همچنان ثابت دارند و شکر را قوام کرده هر دو ادویه انداخته در ظرف مسی نهاده سرپوش آهنی گذاشته بند ساخته چهل روز در زبل البقر دفن کنند پس برآورده خضاب
نمایند اول قدری برنج در دهن گیرند و وقتیکه برنج سیاه شوند بردو موی از گلاب شویند دیگر هلیله سیاه خبث الحدید آمله زاج زرد عفص سبز برابر در سرکه یکماه تر داشته بجوشانند چون
غلیظ شود حب بسته دارند و با آب سعد مالند دیگر توتیای سبز نوشادر هیراکسیس یکدرم و نیم درم مرده سنگ بیست پنجدرم هلیله سیاه پنجدرم قرنفل چهل عدد عفص بریان نیم رطل با آب
آمله حب بسته دارند و با آب آمله سوده طلا کنند دیگر توتیای سبز عفص برادهٔ آهن هر یک سه درم سنگ راسخ شش درم هلیله سیاه و یکنیم درم نوشادر
درم عفص را بریان کرده همه را با آب آمله حل کرده حب بندند پس اینها را با آب آمله شسته حب سوده طلا کنند دیگر عفص سبز دو درم روغن
کنجد بریان کنند که برنگ جامون شود باحتیاط که سوخته نگردد و نه خام ماند پس بر بات مالند تا دهنیت نماند بعده سنگ راسخ شش درم هلیله
سیاه قرنفل نوشادر زاج هر یک درم آمیخته با بیکه در هلیله زرد دوازده درم در ظرف گلی شب تر کرده باشند آمیخته حبوب بندند و
بسایه خشک کنند و با آب آمله سوده مالند دیگر مردار سنگ آهک در شش چند آب تر کرده در آفتاب نهند سه روز پس چشم سفید آید اگر سیاه
گردد فبها والا باز صاف کرده مردار سنگ آهک دیگر همانقدر ریزند و بدارند تا که بامتحان رسد پس صاف کرده حنا و جزو سمه یکجز
قرنفل قدری با آب مذکور سرشته قرص بسته استعمال کنند دیگر وسمه دو رطل برگ حنا مسحوق ربع رطل هلیله سیاه عفص سبز هر یک ده
درمس سائیده دارند و با آب آمله سرشته حنا کنند و بعد دو ساعت شویند دیگر بلادر عفص هلیله آمله بیخ موز بیخ فنجنکشت حنا هر یک
ده درم کوفته در شیشه کرده دهن بسم دو رطل انداخته آمیخته در زبل اسپ دفن کنند و بعد چهل روز برآورده صاف کرده مالند دیگر
تدبیر حتی که اگر در حمام سرکه در دهن گرفته انثیین را در و گذارند موی سر و لحیه سیاه گردند و اگر سرکه در دهن نگیرند دندان نیز سیاه شوند و اثر
آن تا ده سال باقی میماند بزغاله سیاه که کمتر از یک ماه باشد بر ردی کاه ذبح کرده خونش بر کاه گذارند چون منعقد شود از کاه جدا کرده
ده مثقال زاج سیاه و منجج هر یک پنج مثقال ملح اندرانی دو مثقال سائیده بخون مذکور آمیخته در شیشه کرده دهن بند نموده شیشه را در سرگین کهنه تا گلو ماند گذارند
تا چهل روز و اگر خواهند که زود طیار شود سه روز در سرکه و سه روز در زبل اسپ نهند دیگر کٹوری فولاد در آتش چوب کنار گرم کرده در آب
ببیلی ببول سرد کنند صد بار پس در کٹوری مذکور روغن انداخته حل کرده طلا کنند دیگر مغز خسته انبه آمله مغز فندق هندی کوفته روغن کشیده
مالند دیگر که در پیری موی سیاه رویاند سرکه انگوری لبن البقر تازه هر یک چهار و نیم رطل بجوشانند چون قریب عقد رسد فرود گیرند و وقتیکه سرد
شود آمله مقشر پوست انار هلیله سیاه هر یک سی مثقال سائیده آمیخته در شیشه یا ظرف آهنی کرده سه ماه در زبل اسپ نهند پس برآرند و
موها را با آب لیمو شسته خضاب کنند دیگر تا یک ماه اثر او میماند برگ سدر عفص آمله وسمه خبث الحدید خسته خرما سوخته زاج سیاه پوست انار

روسختج و نوشادر و هلیله سیاه هر یک پنج مثقال سرکه زیت هر یک رطل بپزند که روغن هم نقصی ماند صاف کرده مالند دیگر مغز حب الغار و میعه و کلانه
بادنجان ده درم ریشه درخت انار پنجدرم توبال نحاس عفص سبز هر یک سه درم هلیله سیاه ده درم نخود سیاه مع پوست هفت درم سائیده بسه
قاشق سرکه و روغن کنجد سیاه در ظرف آهنی کرده چهل روز زیر آب دفن کنند پس استعمال نمایند روغن نارجیل مسود موا نارجیل تا شش ماه بنها
نارجیل گرفته سرش ببرند و مغزش با آله آهنی برآرند پس مغز مذکور را بیست درم براده آهن آمله هر یک ده درم نمک رومی نیم درم هم سائیده در نارجیل
پر نموده سرش بخمیر محکم بند ساخته گل حکمت کرده در آتش نهند و بعد یکساعت نجومی برآرند و روغن که از وی برآید مالند دیگر عفص بریان یازده با
توتیای سبز یازده سرخ نمکسنگ هفت سرخ سائیده طلا کنند و بعد چهار گهری شویند دیگر برگ نیل ده درم حنا درم با آب بنجرات خمیر کرده ضماد نمایند دیگر
انبه خام دوازده عدد پوست بالای خراشیده چاک نموده هسته دور کرده در یک ظرف براده آهن و در ظرف دوم عفص مسحوق پر کرده
هر دو وصل نموده برشته خام بسته در درخت موز جدا جدا نهاده تا بیست روز دارند پس برآورده وقت حاجت یک انبه را سائیده شب
خضاب کنند و صبح باب شویند دیگر کنجد سیاه کیری انبه خام که بسیار خرد باشد هر یک پنج آثار هلیله سیاه دو نیم آثار بروغن کشیده و پس از این
روغن یک آثار براده آهن پاو آثار در ظرف آهنی تا سه ساعت حل کرده در شیشه دارند و حرکت داده بر موها مالند دیگر سر انار تازه سبز بریده
قدری خالی نموده زیبق پر کنند و قدری افیون بر ثقب نهاده سرش گذاشته در سرگین پیچیده در جای گرم نهند چون انار بوسیده شود در
ظرف آهنی با آهن حل کرده بروغن خوشبو یا بروغن کنجد آمیخته مالند دیگر بیخ درخت کادی خالی کرده براده آهن پر نموده سرش بهمان بیخ
بند کرده بیست یکروز دارند پس آهن برآرند و در بیخ دیگر نهاده بدستور سه بار کنند اگر زیاده نمایند بهتر پس آهن مذکور بروغن خوشبو سوده مالند
دیگر باد خراطین برگ انجیر سیاه سائیده بدهن آمیخته مالنده بندند دیگر براده آهن نیم رطل فوه روغن کنجد هر یک دو رطل آمله هشت
رطل سائیده بطور ڈول جنتر روغن کشیده مالند و بخرقه بندند و صباح بشویند دیگر ملاس یا بچه کندش مصطکی هر یک دو درم حسن لبه
چوبه کشیده در مو مالند اگر باز سفیدی ظاهر شود در بیخ آن نما مالند و اگر در سر ماده بلغم و ریگ تنبول نخ زند برگ تنبول نمایند انفع دیگر خون خطاف
زهره خطاف هر یک دو مثقال نوشادر دو دانگ آمیخته موی سفید را کنده ضماد کنند سیاه برآید دیگر زهره سنور اسود زهره غراب اسود زهره
مرغ اسود برابر بدهن سمسم آمیخته در سر و ریش مالند دیگر بیخ چرچره با آب سوده موی سفید را کنده مالند سیاه برآید دیگر براده آهن بسرکه
که سه اصبع بالا آید سه ساعت تر کرده یا عفص سوخته بسرکه و آب آمیخته موها را شویند دیگر آب سلق یا بوزسر و بسرکه و خمر را مالند دیگر
کنجد سیاه با آب زقوم چهار ده بار تر و خشک نموده روغن کشیده یا تخم جعفری بروغن گل یا بروغن سوسن چرب کرده روغن کشیده مالند
دیگر مردار سنگ بسرکه و آب لیمو نیم ساعت جوشانده موها را تر کنند دیگر عفص بروغن بریان کرده بقدری نوشادر کوفته بسرکه و پوست
توت سیاه جوش بود انداخته و سرکه را بر موی ابرو مالند و تمام شب دارند دیگر شیر سگ بر ریش مالند هرگز سفید نشود دیگر زهره خطاف
خطاف یکجا بروغن کنجد آمیخته اول شیر در دهن گیرند بعده سعوط نمایند الا دندان هم سیاه گردند دیگر زهره زاغ سیاه قبل از ظهور سفیدی بر دو
گوش چکانند سفید نشوند دیگر گندم زهره شقال تر کرده و جائیکه سایه نیفتد آویزند و بعد چهل و یا پانزده یا بیست عدد خورانند مسود مو

دیگر شگوفه نسرین خشک کرده سائیده نیم مثقال با هندبا نوشند مانع سرعت بیاض دیگر مغز ارزن و حب البان بقدر ده درم آمیخته نوشند مانع بیاض
دیگر بیخ و ند بآب لیموی مصری هر ماه هفت روز بعد نتف مو طلا کنند سیاه برآید دیگر بلادر دو رطل طین هشت رطل دفن کرده آب بر وی پاشند
تا که همه مانند گل گردد بعده حلبه ربع رطل در طین مذکور غرس نمایند و آب داده باشند که برگ آرد پس ازین برگ بیست درم خام یا پخته
خورند **قول لارزوربیر** روغن لادن یا عرق عسل گرم کرده مالند طلای مسود شعر گذارند بعرق یارا تیزنا و کابیلو ترکنند عرق عسل
عسل خالص در ظرف چینی کرده انبیق گذاشته بند نموده در ظرف بر ریگ نهاده کشند اول عرق که برآید دور کنند و عرق سیاه که آید گیرند
دیگر البقر زاج هر یک نیم لیبر توتیای سبز کسیس هر یک ربع رطل مردار سنگ و نمنج هر یک هفت درم سائیده در ریتورت کرده کشند بعده نقره و نیم
مثقال انداخته نگاه دارند پس در سه درم این گلاب دوازده درم آمیخته موها را ترکنند دیگر زاج سیاه و توتیای سبز البقر هر یک رطل کوفته آب ربع رطل
انداخته کشند بعد ده ورق نقره سیزده درم و ورق سرب بیست درم اندازند و بعد یکشبانروز گلاب آمیزند و بعد دو هفته استعمال نمایند- دیگر
البقر زاج هر یک سی درم کسیس مردار سنگ هر یکی ده درم توتیای سبز سه درم کشیده بدستور طیار کنند دیگر البقر سه درم زاج کسیس توتیای سبز
هر یک دوازده درم عرق کشند و در نسخه همه مساوی اند دیگر توتیای سبز البقر زاج هر یک نیم رطل در ریتورت کرده بآتش نرم کشند پس ورق
نقره ده درم اندازند و قتیکه گذارند عرق مذکور بیست درم گلاب و دو رطل آمیزند و روزی در آفتاب دارند من بعد مسواک بدین آلوده بر موی
سفید مالند چون خشک شود باز مالند سه بار سود مو **نوع هفتدهم** در خراز و ابریه نیز گویند جسمیت صغیر باریک شبیه بسبوس که از جلد سر
بغیر جراحت فرود آید و گاهی مع جراحت سبب و ماده حاد بورقی یا دم سوداوی یا ابخره حار یابس است **قول صاحب فونسیکه** فقط در سر نشود
بلکه در دیگر مواضع هم سبب و ماده شور دهنیست که از تغذیه مو باقی ماند و اجزای لطیف و رقیق او از مسامها بتحلیل رود و غلیظ باقی ماند و سبب
خراز گردد و اکثر در جمال الدماغ پیدا شود علاج اگر خفیف و نو بود روغن بنفشه روغن کدو مالند بوره بآب سلق آمیخته یا آرد نخود خطمی بسرکه آمیخته یا آرد
کرسنه ترس بلعاب اسبغول آمیخته یا باره باقلا سبوس تخم خربزه سر را شویند اگر قوی و مزمن باشد اول تنقیه خلط غالب کنند پس حلق مو کرده آرد نخود
حلبه بوره خردل مویزج ابگینه سفید بسرکه آمیخته مالند و بعد زمانی شویند روغن بنفشه خطمی کتیرا الصمغ طلا کنند و همچنان کنند تا که همه برود و تلطیف
غذا نمایند و شیره انگور به روغن بادام آمیخته نوشند که مولد خون عذب است حنا بسرکه یا بیاض بیض یا روغن غار یا روغن حلبه طلا کنند و بطبیخ سلق
یا بطبیخ سبوس شویند و بطبیخ حلبه یا بآب مجل نطول کنند اسبغول بسرکه جوشانده در سر اندازند چند روز و بطبیخ یا نقوع کندر شویند ببول شتر یا ببول
گاو شویند سرکه در و نخود ترکرده باشند یک عسل نیم آمیخته مالند و بعد نیم یا شش ساعت شویند **قول عسکری** تنقیه بفصد و مسهل کرده
بطبیخ خبازی سلق حمص باقلا اصل سوس بوره شویند و دائم حلق سر کنند و وقت شب تدهین نمایند و صبح بطبیخ مذکور شویند اگر باقی ماند
هر شب سرکه روغن مالند و مدام طبع نرم دارند سفال تنور بسرکه طلا کنند و بآب نقیع شاهتره شویند **قول لارزوربیر** تنقیه کرده بر جای
گردن شرط زنند سر موش سوخته بعسل آمیخته مالند نخود بسرکه ترکرده طلا کنند و بعد سه ساعت بآب گرم شویند **قول صاحب**
**فونسیکه** اگر طفل بود مرضعه صالح اللبن مقرر کنند اگر نتوانند تنقیه مرضعه بفصد و مسهل نمایند شیر خر یا شیر بز نوشانند تا لبن صالح پیدا شود و دوا از آبیا

حار پرہیز نمایند و اگر جوان بود پس اگر جلد را بر کند و اذیت آرد فصد مکرر کنند بعدہ مسہل دہند پس ماء الجبن بربی نوشانند آبزن با آب جوی نمایند ادویہ شیرین کنندہ دم دہند فروج مرق اغنی نوشانند اگر کافی نبوند دریا بہیاداغ دہند آبزن کبریتی نمایند و بعد تنقیہ تام ملق سوکردہ دادہ جاذ گندہ البقر قدری بطبیخ بوباد ران حلبہ آمیختہ یا کر قدری بطبیخ نخود سیاہ خطمی لوز مد فوق آمیختہ یا سرکہ قدری بطبیخ قنطوریون سلق آمیختہ یا زہرہ بز بطبیخ حلبہ آمیختہ یا زبل گربہ بسرکہ آمیختہ یا زبل خر البقر قنطوریون بسرکہ آمیختہ یا باقلا نخود ترمس سلق جوشاندہ یا سبوس ہشت اوقیہ آب یکنیم رطل جوشاندہ یا خطمی با آب دریا جوشاندہ یا بطبیخ برگ کنجد یا بطبیخ سلق یا بطبیخ نخود یا بطبیخ خطمی شویند بیخ خطمی برگ سلق ہر یک مشتی شحم حنظل چہار درم الغر دو درم در آب کثیر العلاج پختہ صاف کردہ خمر یک رطل آمیختہ شویند بعدہ قنطوریون کبیر درم البقر کبریت ہر یک دو درم روغن گل دو اوقیہ موم قدری مرہم ساختہ گذارند یا بیان با آب ترکردہ بپزند چون غلیظ شود قدری سرکہ آمیختہ یا سبوس بیخ نخود ترمس برگ سلق کرنب سائیدہ یا اسطوخودوس بخمر سائیدہ ضماد کنند سالوا قرنفل زنجبیل جوزبویہ دارچینی بدہ چند خمر ترکردہ عرق کشیدہ بکار برند و فازبل بط ہر یک چہار درم شحم حنظل روغن کو پیوزہ ہر یک دو انس مرہم ساختہ بکار برند و بر اکل فروج مرغ خصی بچہ بقر بزدنبہ بیضہ نرماہی جوی شیرین خرفہ کاہو گاو زبان کاسنی کدو شفتالو آلو سیب تربز خربزہ ریشا اکتفا کنند و از لحم خوک و حیوانات کوہی و ماہی دریائی پرہیز نمایند **نوع دہم در قمل وصیبان** قمل سپس است صیبان بیضہ سپس مادہ تولد قمل فضول بلغم ردیست کہ طبع آنرا بطا ہر جلد دفع کند و بواسطہ فضلہ از مسام برآید و در عمق جلد محتبس ماند و در انجا عفن شود و بقمل گردد و از مسام برریزند و این علت اکثر کسی را افتد کہ غسل کمتر نماید و چرک در تن جمع ماند و در غسل جنابت و حیض تاخیر نماید انجیر خورند آبہای مختلف نوشند **قول ثابت** تولد قمل و حکہ و جرب و حصف و سعفہ از رطوبات مادہ غلیظ است و ہر چہ نفع میکند یکی را دیگری را انفع دارد۔ **قول رازی** صاحب قمل را عارض میشود صفرت وجہ قلت اشتہا بزل ضعف قوت **قول صاحب فونیکہ** اگر در سر بوند و حرکت کنند قمل گویند و سرخ سفید زرد و سیاہ حسب لون مادہ مولدہ میباشند و اگر برنیس و در لحم ملتصق باشند صیبان نامند و سوای سر زیر بغل و ریش و ابرو وغیرہ نیز پیدا میشوند و بیدار ہم میباشند **قول ارسطاطالیس** پیدایش قمل از لحم قریب جلد است بسبب رطوبت و در لحم عفنہ جسم مردہ پیدا نمیشوند خانات دیگر کرمہا **قول بوعلی** تولد قمل از زیادہ است کہ بسبب حرارت در رطوبت عفن شود و بعضے از خون ملحن و بعضے از بلغم غلیظ از جرب بعضے از فضلہ ہضم سوی ہمہ جسم متفرق نمودہ **قول صاحب فونیکہ** از حرارت و رطوبت عفونت و تباہی مادہ و لحم پیدایش دیگر کرمہا بلا شک ست اما قمل از این متولد نمیگردد بلکہ مادہ کہ قمل از و پیدا میشود خواص سیمیال دارد کہ بسبب حرارت متعفنہ مادہ مولد اینہا میگردد **قول سینیز تو** ہر خانی کہ تباہ میگردد دگری کہ بدان مخصوصیت پیدا میشود لہذا از مادہ کہ قمل پیدا میشود کرمہای دیگر پیدا نمیشوند **قول ہیپوکریتوس** قمل از منی و روح کہ انعدامی افزاید پیدا میشود بدانکہ سبب بیرونی تولد قمل نا صفائی جسم و لباس و اکل اشیای متعفنہ و لباس حریم و نبہ وغیرہ متولد اینہاست **فائدہ** این مرض بنہایت متاذیست و افراط تولد آن مہلک و در اطفال اکثر تولد قمل حکہ و بثور در سر پیدا میشود و رطوبت از ان می برآید و بعسر زائل میگردد و باید کہ شانہ در مو نکنند تا قمل کہ جاذب رطوبت اند جدا نگردند چہ اگر جدا شوند بسبب عدم جذب آن رطوبت امراض سر و چشم و گلو پیدا آیند **قول ارسطاطالیس** در راس شخصی کہ قمل باشند از امراض سر و چشم و گلو امان

علاج اگر کثیر بود در همه تن باشند اکحل زنند مسہل دہند و اگر در سر بود قیفال کشایند پس برای تنقیه جلد بآب شور غسل کنند صبر و مر بود و طلا نمایند
و بعد ساعتی بطبیخ ورد و مورد و برگ صنوبر شویند زراوند قسط زرنیخ بسرکه و زہرہ گاو طلا نمایند و بطبیخ سلق و پودینه کوہی برگ سرو ترمس غسل کنند
تب یدلباس زود وزود کنند پارچه حریر و کتانی پوشند و از اغذیه و غلیظه احتراز نمایند بعد الشب نوشادر بسرکه مالند که قاتل صیبان است و نوعیست که
نقام گویند و آن در مسام ملتصق بود و چنان نماید که گویا بیخ موست که ورم کرده و چون حرارت آتش یا آفتاب یا آب گرم بدو رسد بجنبد تدبیر
قمل کنند و بطبیخ اشنه و فلفل پوست انار فلفل ابیض میعه شویند بمبالغه **قول لارزه** و بیرزیبق برگ تنبول سائیده بر خرقه نهاده گذارند همه
قمل آلوده بر آیند زیبق باب برگ رزیا آب برگ حنا یا آب برگ لیمو یا آب ترب یا بلعاب بن سائیده رشته چند بار تر و خشک نموده در گردن
و کمر بندند همه بمیرند دوا زیبق بر باد یا مکدشتی و دهن سم آمیخته یا نمک لیسل یا باب آمیخته یا زرنیخ سرخ بزیت آمیخته یا بیخ نرگس بروغن آمیخته
یا شکر باب لیمو آمیخته یا تسیر بروغن جوز آمیخته یا خون ضفدع بروغن آمیخته یا زرک بروغن جوز آمیخته یا اشب باب آمیخته یا برگ بکاین بروغن آمیخته
یا برگ دفلی بروغن گل آمیخته مالند بطبیخ شاہترہ یا بطبیخ بیخ نرگس شویند دیگر بیخ بسکهپره آب سوده یا زہل نیل آب سائیده در سر اندازند دیگر در مثانه نه کنند چند روز دیگر
تشر فستق بدہن کنند قاتل قمل کرده جامه بود دیگر کندش با ترمس با برگ بکاین قسط بلبابن بخور دہند دیگر طبیخ ترمس دانه ریزند مزلیکه وجرب **قول صاحب قوت نسکیه**
اگر در طفل شیرخوار بافراط بود هر روز بطبیخ برگ شفتالو مویزج قنطوریون غسل دہند و غن زر با آب افسنتین آمیخته مالند اگر در جوان باشد فصد و مسہل حسب ضرور بکار دارند
بعده مویزج سلق افسنتین سداب برگ خوخ مرزنجوش قنطوریون سقولوقندریون فاشرا زراوند طویل ترمس انجره شحم حنظل خربق اسود کبریت زہرہ
گاو زہرہ بز صابون ہر که بهم رسد جوشانده شویند و مالند بطبیخ ترمس مویزج شسته از روغن خوک آب افسنتین ترمس مویزج روغن سیاه کمه مرہم ساخته
یا روغن سیاه مویزج ہر یک ا ونش زیبق بلعاب ہن کشته درم آمیخته مالند مویزج افسنتین ہر یک چہار ابقر دو زہرہ بقر ہشت ا دغن خوک روغن قدر
حاجت مرہم ساخته یا آرد ترمس مویزج ہر یک چہار زہرہ گاو ہشت دغن خوک روغن افسنتین قدر حاجت مرہم ساخته گذارند روغن آجر مالند با تخمین
بری سرکه آمیخته یا بطبیخ خطمی البقر سرکه شویند مویزج حب الغار زیبق کشته با کوار دنیتی آمیخته شویند و بغیر زیبق ہم کافیست نارجیل سائیده انداز
قاتل قمل تنباکو نارجیل باب تنباکو در روغن خوک مرہم ساخته گذارند اما استعمال تنباکو بر منعت که عسر می آرد **فائده** استعمال زیبق
منعت که ضعف باه می آرد شخصے قوی ہیکل حکه داشت برای رفع او تابی که دسوئیق بود غسل کرد باه منقطع گردید پس لازم که در بثور راس و غیره
ہم مرہم سیمابی بکار نبرند که اثر او از راہ بثورات نافذ گشته حمی لرزه غشی قی فواق غشی صداع نمله در چہره و راس عطش کثرت لعاب تنفر غذا پیدا میکنند
سوای ازین رشته آغشته بزیبق که می بندند آنہم منعت **فصل یازدہم در صنان** سبب و عفونت اخلاط و حرکت آن سوی جلد است از انست که
بعد جماع و حرکات مشوشه بوی او زیاده میشود و تاخیر در غسل جنابت و اکل اشیا که بالخاصیت ماده را بظاہر تن حرکت دہد چون حلبه توم خردل
انگوزه و غیره مولد انست و اکثر در ابط و اربیه و زیر انثیین پدید آید و باشد که در همه تن ظاہر شود و سبب عفونت بول و براز و عرق نیز عفونت
اخلاط است **علاج** فصد کنند مسہل دہند و باشربه بارده و سکنجبین تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج نمایند غذا لطیف چون فراریج بسرکه پخته خورند و بعد
تنقیه باب گرم غسل کنند مورد زاج برگ سوسن صندل باب سیب یا گلاب یا آب ساده طلا نمایند اشق صندل سفید سعد پوست ترنج اشنه

مرزنجوش شاه‌سفرم گل سرخ سک سنبل ناخ برابر سائیده زیر بغل مالند مرداسنگ بآب سوده طلا نمایند زرد آلو نوشادر خورند و توتیا مرداسنگ
کافور بآب سائیده یا مر بآب شبت سوده یا حنا بسرکه و زیت آمیخته یا عاقرقرحا بزیت آمیخته یا صندل عود بآب سوده طلا کنند دیگر سک یک
سرخ سعد زاج قدری بگلاب آمیخته مالند دیگر روغن ترنج یا روغن یاسمین طلا کنند دیگر اشنه ذرور نمایند دیگر سک آرد جو صندل
مانند او بعده مالند و بآب گرم غسل کنند دیگر انگزد قدر نخود بآب گرم نوشند دیگر برگ سوسن برگ طرفا مالند مزیل بوی عرق و عرق اطراف
دیگر برگ خوخ مالند مزیل بوی نوره **فائده** گاه باشد که در مغابن و اصابع پا و زیر قدم و زیر ثدی عفونت افتد بسبب سمن و عرق شور باید که
فصد کنند مسهل دهند و تبدیل کوشند و از حرکت در هوای گرم پرهیزند و بعد تنقیه بآب گرم شویند تا دفع چرک شود پس آب سرد ریزند تا منع
ترشح عرق و فضول عفن گردد و برگ سوسن توتیا مرداسنگ گلنار گل ارمنی گل سرخ حنا سوخته پوست انار برابر کافور قدری بسرکه سائیده خشک
کرده ذرور کنند اگر بسبب حدت عرق و ماده جراحت شود بسرکه شسته مرهم خل مرهم اسفیداج گذارند **انتباه** گاه باشد که در پوست سر نتن و عفونت
افتد بسبب غلظ و سم که در انجا گرد آید و عفن گردد و بمشائخ و اطفال اکثر شود بسبب کثرت رطوبت و ضعف حرارت غریزیه تنقیه کنند بعده برگ
سوسن پوست درخت صنوبر مرداسنگ توتیا خورسف سوخته قاقیا کندر بسرکه طلا کنند و از اغذیه که در و لوثم فضل بود پرهیزند **فصل دوازدهم در هزال**
باید که بزودی در تسمین کوشند چرا که آفات در مهزول کثیر الورود است از هر امری و حرکتی نفسانی و بدنی و خارجی چون غم و هم و حمام و سهر و
جماع و حرکت و ملاقات اشیای صلب و هوای گرم و سرد و امثال آن و ایضاً مهزول مستعد میباشد مر حدوث حمیات عفنیه اسباب غلبه صفرا
و احتباس خون در رگها سبب ۱ و یا قلت اکل غذا است که بدان سبب بدل ما یتحلل نرسد و تن بکاهد یا اکل اغذیه لطیفه است که از غایت لطافت
زود و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نرسد یا اکل اغذیه فاسده و نا مطبوع که خون فاسد از و پیدا گردد و جهت فساد طبع آن را جزو بدن
نسازد یا سوء مزاج اعضا که بدان سبب نتواند جذب کند یا آفت احشا چنانکه در کبد یا ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا چنانچه باید با اعضا
نرسد یا عظم طحال که بدان سبب سودا را از کبد جذب نکند پس قوت کبد ضعیف و مزاج او فاسد گردد و در توزیع غذا فتور روی نماید و اعضا را
چنانچه باید بهره نرسد یا کرم معده و امعا که هرچه خورد بخود جذب نمایند و بدان سبب اعضا را نصیبی تمام نرسد یا تحلیل کثیر بسبب غم
و هم و کثرت و سرعت ریاضت **علاج** اول ازاله سبب مهزول نمایند بدانچه در محل هر یک مذکور است و بعد زوال سبب اشربه و اغذیه و
ادویه مسمنه حسب حاجت بکار برند و جهت جذب غذا باطراف و ظاهر بدن بحمام روند و بآب گرم بدن شویند و بعد حمام اندکی ادهان [illegible]
مالند چه تکثیر او جلد را استرخی میسازد و جامهای نرم پوشند و بآرام و سرور و سکون کوشند عطریات بویند و بمعشوقه یکجا خوابند بشرط قلت
جماع و از تعب مفرط و جوع و اشیای شور و ترش و دیری در حمام و غیره پرهیزند **مسمنه** باقلای مقشر مغز تخم کدو سائیده بروغن بادام
و ماء الشعیر و آب انار شیرین پخته خورند مسمنه نخود سفید بشیر تر کنند چون اشیر جذب شود خشک کرده بیست درم برنج کشک شعیر کشک حنطه
هر یک دو درم نان میده یابس ۵ درم بشیر مانند حریره پخته قند آمیخته خورند چند روز مسمنه مغز بادام خشخاش فندق حب صنوبر حب الخضرا حب السمنه
سائیده بدهن بقر و شکر مقوم آمیخته صبح شام قدر قوت خورند مسمنه عجیب الاثر تودریین خشخاش هر یک پنج درم حب محلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل

هر یک سه درم حب السمنه بوزیدان حب القلقل جوز جندم هر یک درم زعفران دو درم آرد باقلا نخود نارجیل هر یک شصت و پنج درم عسل کف
گرفته چهار رطل مغز بادام آرد برنج شکر سفید فانید هر یک دو رطل مغز فندق کتیرا روغن کنجد هر یک رطل فانید بعسل آمیخته بر آتش نهند چون آمیز
فرود آورده ادویه سائیده آمیزند زعفران بگلاب حل کرده شکر آمیخته بر آتش نرم نهند و روغن اندک اندک اندازند و جنبانند که مانند حلوا گردد و پس هر دو آمیزند
و هر روز پنج درم خورند و بعد زمانی در حمام روند و در حمام درنگ نکنند و دیگر حلویات و شیر برنج سفید و ملیم و کله پاچه و لحم طیور سمینه چون بط ماکیان کبک
کباب کرده و نان میده و شیر گاو و خربزه و انگور و لوز و فستق و جوز و فندق بشکر لیست شعیر لحم بره لحم بزغاله بیض نیمبرشت و اغذیه شیرین کثیر الغذا
خورند آنقدر که معده کوفت نیابد و قصور در هضم نیفتد و رعایت معده ضروری دانند و استفراغ کمتر کنند سمنه مغز حب خروع بلبن بقر سائیده
قدری میده گندم آمیخته نان پخته هر روز یک اوقیه بشیر و شکر خورند سمنه کتیرا مغز بادام شکر برابر سائیده قدر حاجت خورند و عقب او شیر که در و
نارجیل جوشش بود نوشند سمنه نان میده یا بسکشک شعیر نخود سفید بشیر گاو جوشانده خشک کرده هر یک ده درم بشیر گاو پخته قدری کمون
و شکر آمیخته بعد دلک دهند اگر خشخاش پنج درم لب لوز مقشر ده درم افزایند بهتر **حلوای برنج** مسمن مقوی فربه ضعف معده آرد برنج سفید
رطل در آب پزند چون مهرا شود تند رطل عرق گاوزبان عرق بید مشک گلاب هر یکده مثقال حل کرده روغن گاو نیم رطل انداخته پزند که حلوا
گردد مغز بادام مغز پسته هر یکده مثقال دو انمل کرده زعفران مثقالی بگلاب سوده انداخته پزند چون شروع به بستن دادن روغن کند دارچینی
ده درم جوز بویه دو عدد افزوده فرو گیرند **قول لارزو ربیه** سرپیه تمساح نمک شور کمون آرد گندم حبوب بسته به بچهای مرغ خورانند چون
فربه شود خورند همچنین بوزیدان بشیر تازه دهند روغن خشخاش نوشند شیر تازه آب هر یک دو رطل بپزند چون آب بسوزد دهن لوز چهار درم مسکه
گاو فانید هر یک دو درم آمیخته صبحی خورند تا نخواه سه مثقال شیر رطل با آتش نرم نصفی خشک کرده شکر ده درم آمیخته نوشند چند روز اسگند کنجی سیاه
شکر برابر درک قدری آمیخته ده درم دهند کنجد خشخاش شکر هر یک ده درم مغز بادام پنج درم برنج ابیض در آمیخته ده درم دهند اسگند مولتین برابر شیر و چند
پزند چون شیر جذب شود بسایه خشک کرده سائیده شکر برابر آمیخته هفت درم بشیر گاو دهند سمن نساء الحسن **قول جالینوس** کسی که اراده
فربهی دارد باید که اشربه غلیظه و اغذیه مولده دم خورد و ریاضت بطی نماید و دلک معتدل کند و طلا نماید و هر چهار روز بزفت و گفته کسی بدن او
بسیار خشک شده باشد باید که نقل کند بسوی بلاد رطب و هوای بارد و کسیکه فربه باشد نقل نماید بسوی بلاد یابس و هوای حار و گفته اگر لاغر شود
یک عضو پس طلا کنند بزفت که مزید لحم است بسبب جذب خون سوی او و گفته مردم زنگ هرگاه اراده کنند که عضو را فربه کنند میگیرند قصب املس سوی
را و چرب میکنند آن را باندک روغن و میزنند از آن آنعضو را تا که سرخ شود و انتفاخ معتدل گیرد و پس می نهند بر آن زفت و گفته هر عضو را که اراده
فربهی داری دلک کن آن را و بریز بر او آب گرم و بزن آن را بضرب معتدل و طلا کن بزفت و چون انتفاخ شود ترک آن کن تا تحلیل نبرد چیزی
که جذب شده باشد پس نفع نمیکند بلکه ضرر دارد و دیدم زنگی غلام ناقص الارنبه یعنی لحم بن ران او کم بود علاج کرد باین تدبیر چند روز پس قائم شد لحم
بر ران او در چند روز و گفته اگر عضوی بسیار سرد شود پس آن عضو دیگر و زید لک سرخ نخواهد شد و سرعت و بطوء مزید لحم بقدر سرعت و بطوء احمرار
اوست پس این چنین عضو را بعد دلک بزفت و زیت و مقل و عاقرقرحا و کبریت طلا کنند و گفته کسی که بدن او لاغر بود بسبب ضعف حرارت

عزیزی آن را غضب و خشم نافعست **قول حنین** کسی که اراده فربهی دارد و از جن اغذیه و ادویه تب کند باید که آن را سویق نان دهند تا رجوع
کند بسوی او شهوت و گفته کسی که از سفر و تعب وجوع لاغر شود باید که اغذیه غلیظه خورد و گر کسی که ناقه باشد آن انشاید **قول ابن ماسویه**
بار زد و لبن حل کرده حقنه کنند مهزول ناقه را و گفته آرد کرسنه با این حبل آنچه نفع میکند هزال را **فصل سیزدهم در سمن مفرط** فربهی مفرط
خطر کثیر دارد چنانچه ضیق النفس قاتل بسبب امتلای عروق و تجاویف یا غشی و سکته بسبب امتلاء و انعصاب یا و بفضای دل و دماغ یا خفقان و حمی
روی بسبب انضغاط عروق و عدم نفوذ هوای مروحه و بدانسبب مزاج روح فاسد شود و عفونت آرد یا عقر اما فی رجل فلقلة نفع المنی لکثرة
رطوبته ولان اللحم یاخذ اصل القضیب فیقصر ولا یصل الی فم الرحم اما فی المرأة فلقلة المنی ایضا و لمزاحمة الثرب
بفم الرحم فلا ینزرق الیه منی الرجل وان انزرق و علقت یسقط الجنین بضغط الثرب یا فالج یا ذرب و اسهال بسبب
کثرت رطوبات یا شق عرق بزرگ که رقیق الجرم بود و چون شگافد التحام نگیرد و خون بتمامه از تن برآید و ایضا امراض که بهم رسند زود یا
نشوند تا که مستحکم نگردند بهیجان اثر ادویه عند حاجت باعضای الم نتوانند رسید جهت ضیق مسالک و منافذ از نیست که امراض فربهان
بشدت باشند و علاج عسر پذیرند و کذا فربه در هر کار عاجز و محتاج باشد و بر جوع و عطش صابر نبود **قول روفس** سمین برداشت تعب
وجوع ندارند و امراض ایشان قوی بوند و ستند سریع برص فالج ضیق نفس غشی حمیات محرقه و مانند آن باشند و گفته بسا است که سکند
ایشان را ادویه مسهله و اگر گشته نشود پس شیب میشود زیرا که خون در ایشان کم میباشد و بلغم بسیار و گفته زن فربه اگر حمل گیرد ساقط میشود حمل او
و اگر ساقط نشود عسر میشود ولادت آن **قول جالینوس** کسیکه در اول عمر بسیار فربه شود پس موت او اسرع باشد نسبت بکسی که مهزول بود
و گفته افراط هزال بهتر از افراط سمن است و گفته لحم کلاتی کم کردنست آنست که بر صاحب وی راه رفتن بعسر و مشقت بود و تا دیر هستجا نباشد
**علاج** برای تجفیف مسهل مدر دهند تقلیل غذا و نوم نمایند و بر نهار حمام یابس کنند عرق آرند تعب کثیر نمایند روغن شبت دهن قسط مالند
باطریفلات کمونی بلادری فلافلی سنجرنیا و دواء اللک و مدرات مداومت کنند و بر زمین سخت خوابند ریاضت قوی قبل از طعام نمایند و در آفتاب
و مواضع گرم نشینند و هر چه در سمین گذشت خلاف آن بعمل آرند و اکل لحم و نمک اقمی النفع جاورس فرت ارزن شعیر سرکه و امیارو بصل
و ثوم و پنیر و ماهی شور خورند خمر کهنه نوشند و عطش کشند **سفوف مهزل** نانخواه بادیان سداب کمون هر یک هم چوب لک یا لک
مغسول دو درم زنجوش لوره ارمنی هر یک یک ساییده هر روز مثقالی دهند **قول لارز ورسیه** لک مغسول درم بسرکه یا سنه روز
دو سرخ بسکنجبین یا با آب گرم صبحی چند روز دهند شب زراوند جنطیانا تخم کرفس مفرد یا مرکب دهند **قول جالینوس** دلک تن کنند که
سرخ شود پس بر اسپ سوار شده گردانند و وانند پس بعد بروغنی که در وادویه محلله چون بیخ قثاء الحمار بیخ خطمی جنطیانا در اند فتیله
حشیش جاوشیر پخته باشند تمریخ کنند یا بعد حمام تمریخ نمایند و ساعتی غذا ندهند بلکه بخوابانند و آب مخلل نوشانند یا آب حمامات یا در حفیری
آب پر کنند و نمک بسیار در وریزند و بگذارند که حرارت آفتاب در رسد این آب نوشانند که ناقص لحم اند و گفته اگر ازین تدابیر تب آید
اندیشه نکنند که نافع است پس چون تب آید ترک این تدابیر نمایند و بعد زوال تب باز بعمل آرند **قول روفس** شرب آب گرم و تعریق و قی

ولوم طویل و حمام و خوردن در روز یکبار نهار آل می آرد **قول ابن ماسویه** ادمان ریق گرسنه و مزمنجوش منهلست **قول رازی** زاج زرد رع
می سازد لیکن در وخطرست **فصل چهاردهم در جراحت** تفرق اتصالست که در لحم افتد و هنوز ریم نکرده و وقتیکه ریم کند قرحه خوانند سبب
او واردات خارجی بود چون زخم شمشیر و غیره یا حوادثات بدنی چون انفجار خراج و غیره آن و اقسام جراحت کثیر اند چون صغیر و کبیر و بسیط و مستوی الشقت و
غائر و منفصل الصفه و مرکب و نافذ و غیر نافذ و جراحت راس و جراحت لبل و جراحت عصب و جراحت عرق **صغیر و کبیر** معروفست **بسیط** آنکه از عوارض
دیگر چون وضع مفرط و انصباب ماده و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد **مستوی الشقت** آنکه چون جراحت را جمع کند کنار با هم پیوندد و نفس
نماند **منفصل الصفه** آنکه غائر بود و پاره لحم از وی ساقط گردد و لب جراحت بهم نه پیوندد و در فضائیکه میان آنست چرک جمع آید **مرکب** آنکه
سوء مزاج یا امتلای تن یا ورم یا وجع باشد یا دیر بود یا عظم شکسته یا رگی یا عصبی بریده یا لحم فاسد گشته **غائر و نافذ و غیر نافذ** نیز معروفست
بدانکه اگر دل مجروح شود مهلت ندهد و آثار او موتست و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و آثار جراحت او اختلال عقلست و کلیه و مثانه و معا حکم جراحت
دماغ دارند خروج بول بجراحت مثانه و خروج براز بجراحت امعا دلالت کند جراحت کبد مخوفست اما امید سلامت هم دارد جراحت عصب و طرف عضله
مخوفست آثار او تغیر لون سقوط قوت غشی اختلال عقل تشنج است جراحت نخاع که در پشت بود مخوفست خلاصی از و کمتر باشد جراحت شکم که بباطن نافذ
بود مخوفست تهوع یا فواق یا اسهال لازم دارد جراحت سینه و فضای صدر که نافذ بود مخوفست آثار خروج هواست جراحت حجاب مخوفست ضیق نفس
خاصه اوست جراحت معده مخوفست و خروج غذا لازم ویست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد **قول صاحب فبریه**
در جراحی سه قاعده یاد دارند اول معرفت محل جرح که بر عضو مفرد است یا بر اعضای مرکب دوم معرفت نوع زخم که بسیط است یا مرکب بسیط آنکه لحم
کم بریده شود و خون کمتر رود و بجبر و بستن بغیر دوختن التیام پذیرد مرکب آنکه لحم لخت لخت شود و خون کثیر رود و عظم یا عرق قطع گردد و الم زیاده کند
و بسبب وصول هوا ورم آرد سوم معرفت هیئت زخم که کلانست یا خرد یا هموار یا غیر هموار یا عمیق یا غیر عمیق یا مستوی یا منحرف یا تمام قطع شده یا
پاره جدا گشته و پاره متصل مانده تا از دریافت این در تدبیر خطا نکند و گفته که بعضی زخم مهلک بود و بعضی در معلّه و بعضی کم خطر و وی آنست که در
لحم باشد و صغیر بود و عروق کمتر قطع گردد پس جراح حاذق باید تا معالجه فهمیده کند و مجروح نیز در حکم جراح باشد و سوء مزاجی در بدن او نبود
رجا غالب که علاج پذیر گردد و در عکس این امید برنا ممکن **قول لارزوربیر** زخم سر و دل و کبد و معده و امعا و شرائین و دیگر جراحات که
دوختن آنها ضرورست خطیر اند و نیز زخم سر بند یا و عظم خطیر بود و زخم سر عضله و پایین عضله با خطرست چراکه سر و پایین عضلات بیخ اعصابست
**نوع اول در جراحت صغیر بسیط مستوی الشقت** نظر کنند اگر تازه و خون آلوده بود فوراً بهم چسپانند و دو رفاده مثلثه هر دو جانب او نهاده
بر رباطا ذی راسین بندند معتدل چراکه اگر سست بندند لب جراحت نیک نه پیوندد و اگر سخت بندند خوف تورم باشد و احتیاط دارند تا
در جراحت روغن یا موی و غیره اجسام غریبه نیفتد و اگر افتاده باشد اول آن را بر آرند پس بندند چه اگر چیزی در و ماند مانع التصاق و التحام
گردد و اگر تازه نباشد و دو سه روز گذشته اما ریم نکرده باید که اول بخشن عریض باطن جراحت را بخراشند تا خون آلوده گردد پس
بطور مذکوره بندند فانها یبرء الی ثلثة ایام من غیر احتیاج الی استعمال الدواء اگر زخم طویل باشد فوراً بتار ابریشم تانکه زنند

پس بخمر تر شسته صوف جامۂ کہنہ بخمر تر نموده بر زخم نهند و رفاده از جامۂ باریک موافق حجم ساخته بخمر تر نموده بالای صوف نهاده عصابه
بندند و بخمر تر دارند روز چهارم کشاده صاف نموده مرهم گذارند از تکمید زخم طول میکشد و لحم فاسد میگردد **قول صاحب قبر** زخم عضو
لحمی عاجل الالتیام باشد و زخم اطفال هر جا که بود سریع الالتیام باشد و در جوانان از اطفال دیرتر و در کهولان از جوانان بطی‌تر و در
پیران از کهول دیرتر التیام پذیرد و آنت مقطوعه که هنوز چسپیدگی داشته باشد در ده روز مندمل گردد زخم کلیه و جنب در بیست روز زخم
عضله و ساق و بازو در چهل روز زخم گوشت در پنجاه روز زخم عظم سر در سی و پنج روز صورت صحت حاصل میناید و گفته اول اجزای شکست
زخم را جمع کنند و از ریزه عظم و دم منجمد و حلقه زره و گولی تفنگ و پنبه و غیره بصوف پاک نماید و بخمر نیمگرم یا ببول آدم یا آبیکه نمک در وی جوش
بود شوید پس لبهای زخم را بابهام و سبابه توصل داده بدوزند و هوا نرساند که مخرب زخمست و بالایش خرقه مغسول مرد انه بطلا ادع آلوده
نهد و بر و محافظ گذارد و آنا بر زخم عصابانی محافظ نهند و بر خرقه زخم چهار تو کرده مانند تکیه نهد و بعصابه قدر اعتدال در از عاد تمد بندد و گرد
زخم بروغن گل چرب نماید و معتدله بکار برد و اگر الم شود سبب وجع بیند پس اگر بسبب دوختن باشد قطع تانکه کند و اگر از بستن و داشتن عضو
باشد باسلوبی بندد و باندام ملائم عضو نگاه دارد و اگر بسبب ماده باشد باید که ماده را بحقنه و حجامه و غیره باطراف میل دهد و اگر اجرای خون بود بندی
بندنکند بلکه بر آمدن دهد تا زخم از حدوث ورم و جوشش و ورم ایمن شود و اگر خون اندک رفته باشد فصد کند هم در روز اول اگر روز اول
میسر نشود در روز دوم تا سوم جائزست تا خون میل بر زخم نماید اگر فصد ممکن نباشد یا دویه بارد چون گلقند شربت ورد تغلیظ دم نماید تا هفت روز
و اگر بدن بسبب خروج خون یا در اصل خلقت ضعیف باشد عدس مسوی نان آلو نا ست یا بخته غذا کنند تا بزودی تحلیل گردد و اخلاط
فاسد بسبب تقلیل غذا خرج شود و فضله کمتر تولد کند و رطوبت زخم کم گردد و آب سرد مناسب است چرا که بدن بسبب زخم گرم شده حرارت
پیدا مینماید آب بارد آن را باعتدال آرد و اگر زخم تفنگ یا شاخ گاو رسیده یا زیر بارگران آمده فشرده و یا شیده شده باشد فتیله نیمگرم یا فتیله
یا روغن ابریسیو نیمگرم در زخم رسانند و خرقه بخمر سفید انگوری تر کرده نهند و یا پارچه برادع آلوده گذارند و بر و خرقه بمحافظ آغشته نهند و گرد
او بدهن ورد چرب سازند روز دوم فتیله یا صوف بزیر بسیو آلوده نهند **قول مصنف** معتدله بکار بردم نقصان کرد چرا که روغن
ابریسیو نگذاشتم پس روغن ابریسیو انفع و افضلست و استعمال فتیله جائیکه لحم پاره پاره شده باشد بلکه همه جا نفع کلی دارد و زخم را
عفن شدن نمیدهد و باعث بعض درین زخم نینداز ند که بزودی عفن میگردد و از تعفن او زخم نیز عفن میگردد **فائده** در طریق دوختن
و خلق برای آنست که لبهای زخم از بستن التصاق نمیابد و این بر سه جنس است اول آنکه باید که هر دو لب زخم را توصل داده بقدر
یک اصبع خرد از کناره زخم تانکه دهد و در تانکه اول دو پیچ دهد و دوم یک پیچ معتدل دهد و در پائین جای فتیله گذارد و اگر زخم کبیر و بی باشد
احتیاج فتیله نیست و فتیله زخم ملتصق گردد قطع تانکه بتفاریق کند و دفعة قطع نماید که مبادا از کشاده شدن زخم عارضه دیگر پدید آید پس در
ایام شتا در سه روز و در موسم بهار در یکروز زخم التیام میابد اگر بعد در سه روز لبهای زخم توصل نیابد صوف برادع آلوده نهد اگر زخم التیام
نپذیرد شراب جاذب بکار برد جائیکه زخم ساده باشد و مجروح تاب دوختن ندارد باید که دو خرقه بر بر زخم و در عرض یک یا دو اصبع گرفته بیا

بیض کنند ردم الاخوین آلوده بر هر دو لب زخم بطوری چسپانند که چون خشک شود دو پارچه را بدوزند لبهای زخم وصل یابند و در میان پارچه
فاصله یک اصبع ماند برای گذاشتن دوا و این را ٹانکه ابریشمی گویند دوم حالبس دم رروده را تیچی کنند سوم صحیح دارند لبهای زخم وقتیکه
بهم پاره پاره شود و فشارده و پاره لحم افتاده باشد هر دو لب زخم را وصل کرده سوزن بعمق برده لبهای زخم را کشیده مانند بخیه ٹانکه دهند
و این قسم ٹانکه در زخم زانو و کتف و نسبت و بزودی به میکند و آثار اندمال زخم فقدان الم و عدم ریم و استرخای ٹانکه است باید که وقت قطع ٹانکه
میل زیر ٹانکه انداخته بمقراض ببرند فائده شد عصابه نیز بر سه گونه اول متبنه لحم در زخم فراخ و تازه و این عصابه ادو سر میباشد و آن از
هر دو طرف چاک کنند و میانه عصابه را برابر زخم بالای گذارند و یک سر بالا و یکسر پایین را کشند و یک سر جانب زخم را زیاده کشند و سر جانب دوم
معتدل کشند و چون بسته گردد سر عصابه را بدوزند از این وجه لبهای زخم بوجه احسن التصاق می پذیرد و دوم بنشکو دوم دافعه ماده و در زخم
عمیق و گنده و کهنه چون خیارک و زخم بینی و ساق پای و غیره که تیچ را از عمق میکشد و منع نزول ماده مینماید طریقش آنکه از پایین زخم ابتدا کنند و پیچیده
بالا آرند و چون بالا روند قدری سست کرده بهمین نسق دو سه پیچ داده ببندند سوم حافظ زخم بر گردن یا شکم یا بر دو مایلی که با الم باشد بکار برند طریقش
آنکه دو خرقه هر دو طرف عصابه چسپیده باشد و میانه عریض بود نیس بر زخم هر دو سر را کشیده بطوری بپیچد که بر زخم نرسد و طرف پایین
گره زنند و دیگر عصابه پنج پایه و چهار پایه میباشند و عرض عصابه در زخم بازو سه اصبع و در زخم کتف پنج و در زخم ساق چهار و در زخم اصابع یک
و در زخم سینه هشت اصبع باید و طول قدر حاجت **قول لارزوری** اول بخمر شسته صفرت بیض بروغن یاسمین آمیخته فتیله یا خرقه
آلوده نهند و در روز بعده بیضه در خاکستر پخته صفرت او بدهن ورد و مرکی آمیخته گذارند یا بیضه در آب پخته بیاض او گرفته بروغن کتان و مرزانده
بیخته خرقه تر کرده بر زخم نهند اگر قابل دوختن بود اول بدوزند پس چند روز بکار برند اگر جراحت یا دمل در جوش بود برگ خروع در آب جوشانده
خرقه آلوده نهند لب لوزسه مغز تان ده نبات یک سائیده قدری نمک که مزه دار شود انداخته بگلاب یا بعرق دیگر مطیب کرده خورانند و گفته خرقه
حیض آلوده در کوزه گل حکمتی سوخته پاشند دمل زخمست خون باسلیق خشک کرده پاشند یا خرقه بخون زخمی تر کرده ببندند و بجای معتدل
دارند در یکروز به گردد و مرهم بهوره انفع و گفته بالسمو سیامارتیا نو بالسمو دولتی رازیو بالسمو بتیا نامار سیال بالسمو سنبر بالسمو آرکائی بالسمو لوکا ئیل بالسمو
کاتولیکو مالند یا خرقه آلوده گذارند روغن ایبری آدو روغن طلا روغن کافور روغن ضفدع مالند از دم پاک کرده خرقه بروغن اشیلیتی تر کرده
نهند و مالند شربت بالگو بهند خرقه درایپی تما کو نسو لیدانتی یا عرق ادمبرا و یل یا عرق حابسه یا خمر در دکا مبل تر کرده نهند خمر ایبیر یا لی عرق دو لنیار
بادی ماتیا نا مغید روغن کبریت نافع سفوف مندمله به بیاض بیض آمیخته گذارند اوکوانیتو برگ تنبول اوکوانیتو لیسو اوکوانیتو مندمله اوکوانیتو باریلیکا
ایمپلاستر و دی دیا پالما ایمپلاستر و مرکی ایمپلاستر و دی موسی لاجور و گذارند دم الاخوین شمع هر یک پنج صبر یکنیم مر دو نیم قنه پانزده روغن کنجد
پنجاه مرهم ساخته گذارند که دمل قروح و بثورست و گفته اول کافور بخمر آمیخته گرم کرده زخم را شویند روغن بلسان از پر مرغ در زخم رسانند اگر
حاجت دوختن باشد بدوزند و بالایش روغن بلسان مالند و صوف بخمر مذکور تر کرده بر زخم نهند و رفاده آلوده نهاده بعصابه تر بخمر ببندند روز دوم
بدستور کنند روز سوم اول بخمر مذکور شسته صوف بزیرلیستو آلوده گذارند روز چهارم تیز و دوقتیکه ریم شود مرهم بکار برند و اگر زخم اندک باشد بلیغ

برگ خنگشت یا بلیلنج برگ شانه شویند و صوف بخمر مذکور آلوده بدستور گذارند اگر گرد جراحت ورم باشد برگ خنگشت گرم کرده بر زخم نهند و
گفته شخصی را زخم گولی رسید و از بر و بازو گذشته بود و قی خون میکرد زخم را بخمر شسته فتیله بخمر تر کرده بمرهم زرد آلوده نهادم و بالایش مرهم تیمسیا
گذاشتم و الوت خوراندم خون سیاه و ریزه از بر آمد و بتدریج صحت یافت و گفته خمر بکر زخم یک پاره بربک لیسیر جبر بر کنند را اندمال بخشد و در یک فورا
نیم درم آمیخته بر ریا و گرم شب بدارند و صباح صاف کرده زخم را بدین شویند و چکانند و خرقه آلوده نهند که مدمل زخم تازه و مزیل وجعست و گفته اگر
زخم تازه باشد بالسم مرکب گرد زخم مالند و بر دهن زخم خرقه باریک نهند و خرقه چرک آلوده را بسوزند که زود اثر میکند و درون جسم بالسم کوکو
نرسانند که ضرر دارد و گفته اگر جراحت تازه بود دهن یا عسل آلوده صمغ بلوط بلیله کابلی ذرور کنند و اگر عسر الاندمال باشد فتیله پنبه بدهن
کهنه سی سال بلکه زیاده ازین آلوده نهند در سه روز به گردد و گفته عروق اصفر برگ نیب جدوار خشخاش عود هر یک دو درم روغن کنجد بیست توله
بر آتش نهند چون بسوزد صاف کرده بکار برند برای زخم انفع زراوند گرد صبر را برگوفته جوشانده بآب وی زخم را شویند و گفته بلیله بلیله آمله توتیا
سبز عفص کته هر یک دو درم پوست انار چهار درم مازو یک نیم درم سرکه رطل آب دریا دو رطل بپزند نصفی ماند صاف کنند برای زخم سنده انفع
ذرور کنند سرکه انگوری رطل عسل سرخ سه رطل انزروت یک نیم رطل دو سه جوش داده دارند برای زخم تازه شمشیر و غیره انفع و گفته صبر مرخم بند شده
جوشانده بخیه بکار برند قاتل کرم جراحت و گفته مرهم سرخ مرهم تا باکو مرهم ابیر الیس مرهم سبز روغن بلسان عملی روغن اسارش سفید و گفته در علاج زخم بسیط
چهار قاعده ضرور اند اول تصفیه زخم بخمر یا ببول یا آب نمک گرم تا از خون منجمده و مواد عفنه و گولی و غیره پاک گردد که اینها مانع التیام اند
دوم وصل زخم بستن باید و دوختن یا بمرهم نهادن مگر در دوختن باید که زخم را دو دو اصبع از هر دو جانب بگیرند و هر دو لب بخوبی بهم وصل کرده
از بالا تا نکه دهند بتفاوت یک یک اصبع و سوی پائین ثقب گذارند برای گذاشتن فتیله و خروج ریم سوم قوت رسانیدن عضو را بدین وجه که فتیله
به بیاض بیض آلوده در ثقب زیرین نهند و بالایش خرقه دو ته کرده به بیاض بیض آلوده گذارند چهارم محافظت زخم تا گرد او حمرت پدید نیاید اگر
پدید آید گرد آن ضماد رادع گذارند اگر بار دیگر پدید آید تدبیرش کنند و در ایام سرما بسیار پیچند و در گرما کم و بعد فراغ گرد زخم با بیض طلا
نمایند و گفته اگر در زخم وجع و حرقت پدید نیاید و خون روان نگردد پس در ایام سرما در سه روز و در بهار در یک یا دو روز وصل میاید پس
باید که بعد سه روز صوف از بالای زخم بر داشته ببینند اگر وصل گشته باز خرقه در بیاض بیض آلوده گذارند اگر تا روز چهارم هم وصل نپذیرد
خرقه بخمر الیستی تنکو آلوده گذارند اگر دهن زخم بالا نیز شود در آن هم نهند و فتیله وصل باید و تا نکه مسترخی گردد میل زیر تا نکه کرده هر روز یک تا نکه
قطع سازند و رشته در زخم نگذارند و بیرون آرند و اگر یکبار قطع کنند باشد که جراحت باز گردد و گفته که بعد دوختن زخم تا هیچ عارضه درون
یا بیرون پدید نیاید سه قاعده دیگر بکار دارند اول تصفیه دوم انبات لحم سوم انبات پوست پس اگر بیاض بیض برای انبات کافی نبود کندر
دوا دم الاخوین درم به بیاض بیض آمیخته خرقه آلوده نهند چند روز اگر از نیم وصل نیاید خرقه بخمر الیستی تنکو و فتیله به بیاض بیض آلوده
گذارند **قول جالینوس** زخمی که آن بستن به نگردد یا مواضع بستن نباشد چون نرمه گوش و بینی و جبهه و کله و پلک چشم و لب و عنق و
شکم و زخم مستدیر که منحرف باشد پس دوختن آنها ضرور است **فائده** زخم تیر و زخمیکه قطع لزوجی جدا گشته و زخمیکه در باران و ابر رسد زود نگردد مگر به احتیاط

مواضع گرم که دخل هوا نباشد داشتن مقدور بود بعد ز نند الا از بستن کار کنند تا که باران داب زائل گردد و نیز جراحت اگر بسبب نش یا لسع کلب
کلب یا زخمی که در و عظم مری شود یا عظم شکسته باشد یا زخم تا العظم رسیده یا زخم که در عضله بحرف قطع گشته یا زخم که در و اعصاب کثیر قطع
شوند هرگز نه دوزند بدانکه وصل زخم از مرهم بدین وجه است که از خرقه باریک سه گرده سازند و کندر و مصطگی چوب سیده دم الاخوین مال اندر بیت
سائیده به بیاض بیض آمیخته گرده آلوده دو گرده بر هر دو لب زخم گذارند و فتیله قدری خشک شوند هر دو سر گرده بسوزن تانکه دهند و گرده سوم بالا گذارند
ازین بغیر دوختن لحم و جلد وصل می باید **فائده** بدانکه وصل زخم از بستن بدین وجه است که اگر زخم ساده یا عظم شکسته باشد از بالای زخم
عصابه بسته بالا روند بعده بزیر بسته آیند و فتیله بر زخم رسند قدری کشیده بندند و در ورم یا در دور زخم کهنه و فاسد چنانچه اورام مغابن خیزد
از بالا سخت و از زیر قدری سست بندند و چون باز سوی بالا روند باز قدری محکم بندند بهمین دستور چهار پیچ دهند و اگر زخم بر گردن یا شکم
یا جمع مفرط در زخم بود عصابه را موافق زخم از میان عریض دارند و هر دو سر عصابه باریک سازند پس از جای عریض بر زخم گذارند و از هر دو سر او
کشیده بندند بطوریکه از هیچ و در زخم اندکی فرق مانده در بستن چهار چیز ضرور اند اول خرقه کهنه و صاف و سفید و نرم باشد و ریسمان دوم آنکه
نیز دوخته نباشند دوم بسیار سخت و بسیار نرم نه بندند مگر معتدل سوم اگر موسم سرما بود جرح را گرم دارند یعنی خرقه بسیار بندند و اگر موسم گرما بود
خرقه یک ته کافیست چهارم اگر زخم چنین باشد که دوختن آن نشود آنرا از یک خرقه بجیب از بالا و زیر و بدوزند تا زخم درست ماند و عرض عصابه
موافق زخم باید زین سر تا آن سر پس در زخم دوش و عضله پنج انگشت و در زخم پا چهار و در زخم اصبع یک انگشت در عرض باید گرفت **بدانکه** وصل
زخم از دوختن بسه وجه است اول بخیه لحم و این در همه زخم ضرور است و جائیکه لحم کثیر بود و از بستن وصل نشود بکار آید پس باید که اول تانکه در وسط
زخم دهند هر دو لب وصل کرده بعده بتفاوت یک یک اصبع تانکه دهند و اگر زخم بر روی نباشد در تانکه زیرین جا برای نهادن فتیله گذارند
دوم بند کننده خون و این در زخم امعا در زخم پوست و هر جا که خون اندک باشد بکار آید باید که مانند بخیه تانکه ها دهند سوم درین پس بسبب دیگر
تانکه با اندکی زیاده لبهای زخم وصل کرده دوزند اگر خون از زخم روان بود یک رشته در و در زخم نهند بعده دوزند تا خوب وصل گردد و برای
دوختن سوزن نقرئی سه پهلو و رشته سرخ ابریشمی باید اگر شبه گردد که در زخم ریزه عظم وغیره مانده باید که قدری تانکه ها را سست سازند و
فتیله بر دی در و نمایند تا که در زخم هیچ نماند صاف گردد پس بتدریج فتیله کم سازند **قول** اکثر اطبا اگر شمشیر بر سر تا عظم رسد و عظم شکسته گردد
پس اگر ریزه خرد بود برون آرند الا عظم را بهیئت اصلی فراهم آورده آب گرمه گذارند پس تانکه زده چوب میده دارچوبه کنجد سیاه شکر سفید میده گندم
روغن زرد مثل حلوا پخته کماد کنند و همین بندند اگر زخم بر ب افتد و کاسه سر اگر دو عظم از هم رفته بسته کماد کنند و احتیاط دارند که سیاهی نیفتد مرهم
**عاقرقرحا** جنس عاقرقرحا اسفیداج مردار سنگ سکبینه هر یک سه شنگرف یک روغن گاو دوازده آمیخته با آب دریا شویند و اگر بعمق رسد
و زخم کبیر بود از خون پاک کرده تانکه زنند و حلوا پخته فقط دارچوبه آمیخته کماد کنند بعده مرهم مرقشیشا گذارند و فتیله مرهم غلیظا سفید مائل بزردی برآید مرهم
عاقرقرحا نهند و اگر بر دوش رسد دست آویخته گردد تانکه زده مرهم عاقرقرحا نهند و از چوب سانچه ساخته بر دوش بندند و اگر بر گردن تا کرسد
پس باشد یا بیش و زخم عمیق بود بدستور تدبیرش کنند و هر دو وقت خبر گیرند و اگر دو قطعه شده و جدا گشته و بدل و کبد و کلیه آسیبی نرسیده

بزودی هر دو قطع یکجا نموده تا نگه نزده حترقه کتانی کهنه یا سوت ولایتی بروغن اصفر دو دستقی تر نموده گذارند و بندش بوجه احسن سازند
و غذا اند بند فقط برگ کومه بخته خورانند و عرق عنب الثعلب نوشانند و در جائیکه آواز کسی نرسد دارند و احتیاط دارند تا زخم سیاه و ورم
مثل آب نگردد و گفته اگر دست بریده جدا گردد یا که ملتصق باشد تا که گرم بود تدبیرش کنند و چون عرصه گذرد و سرد گردد سوای داغ برو
تدبیرش نیست و زخم اصابع و سرین را بدستور تدبیر کنند و اگر زخم بانثیین رسد و تا بیضه زخم شود باید که هر دو قطعه بیضه فراهم کرده بزودی
پوست کیسه بالائی را تا نگه زنند و نیز بندش کنند که زخم در رفتن بیضه ملتصق ماند پس روغن اصفر دود دستقی گذارند **نوع دوم در جراحت**
**کبیر و غائر** چنانچه اگر آنرا جمع کنند هر چند که کناره باهم چسپد اما در قعر وی کاواکی ماند **علاج** فورا ملتحم باشند و جهت منع انصباب ماده
گرد او طلای نرد یا صندلین یا آب برگ کاسنی یا آب برگ کشنیز گذارند صندل سحوقه بر رفاده پاشیده بندند بنهجیکه مانع خروج خون
نگردد و اگر در تن خون کثیر باشد و از جرح بسیار بر آید و مانعی نباشد فصد کنند و از مکثرات دم پرهیزند و اگر از جراحت دم کثیر رود و غشی
و سقوط قوت آرد حبس دم نمایند و فصد جائز ندارند اگر قبض بود حقنه نرم یا مسهل خفیفه بکار برند ماء اللحم مرق مرغ خورند و از امتلا منع نمایند
و اگر کناره جراحت از بستن جمع نشوند باید که بر رشته ابریشمی بدوزند و به بخیه گرهی زنند چنانچه معروفست و بالایش فرور ملحم پاشند و اگر
جراحت ورم کند انار ترش بخم بخته کوفته ضماد کنند تا ورم و وجع تسکین یابد و جراحت که در عرض بدن افتد اکثر لبهایش بهم نیایند فرور ملتحم
انزروت نیم صبر مرکند ر هر یک یک دم الاخوین یکنیم **قول ڈاکٹر** اگر زخم تیر رسد و تیر در زخم ماند آثارش آنکه بعد هر دو سه روز خون دهد باید که
از هر چهار طرف نشتر زده یا دهن جرح کشاده بر آورده مرهم یا روغن مناسب گذارند و اگر تیر بیرون رفته هر دو جانب جرح مرهم نهند و در میانش فتائم
بندند و اگر بر سینه یا ناف رسد بآلۂ بر آورده روغن بهنگره چکانند روغن بهنگره آب بهنگره آب کومه آب برگ نیب هر یک شش درم گل
ارمنی افیون هر یک سه درم روغن کنجد نیم رطل یکجا کرده چهل روز در آفتاب داشته صاف کنند برای انواع جراحت نافع و اگر بر جانه رسد و در ون
ماند عسرت چراکه موضع شگافتن و نزآب نهادن نیست باید که مقناطیس نهند تا جذب کرده بر آرد پس روغن بهنگره چکانند و اگر بر ران یا زانو رسد
و همانجا ماند بنشتر شگافته بر آورده و ببینند اگر عظم شکسته ریزه باشد بر آورده روغن وغیره بکار برند و گفته اگر زخم گولی تفنگ بر سر یا عنق برسد
و درون بماند و در مجروح طاقت باشد بر آورده مرهم زنگار گذارند تا لحم سوخته بالتمام بر آید پس بیاض بیض ده عدد حل تند زرده درم آمیخته
بکار برند و در زخم سر کمادکتر سازند و اگر بر سینه رسد هر طرفی که مجروح مائل شود همان سو گولی هم گردد و جراحت معوج شود و بعضی گولی در
پارچه پوشیده میباشد پس گولی بیرون میرود اما پارچه در زخم میماند و از باعث پارچه ریم رقیق مائل بسیاهی می بر آید باید که اول اخراج پارچه
و گولی و تصفیه لحم سوخته کرده روغن و مراهم بکار برند و اگر بر انثیین یا ران وغیره رسد اخراج گولی کرده ببینند اگر عظم شکست ریزه های خرد بر آرند
و بزرگ را فراهم کرده بهم چسپانده سوت ولایتی خشک پر کنند و مرهم گذاشته محکم بندند و بعد سه روز کشایند اگر عظم ملتصق شد فبها الا آنرا
هم بر آورده بیاض بیض دو عدد حل تند دوازده درم حل کرده متغزان درین تر نموده گذارند و احتیاط دارند تا در زخم سفیدی یا سیاهی یا نتن
یا ریم رقیق نگردد **نوع سوم در جراحت منفصل المضغه** هر چه مجفف رطوبت و مجلی و سنخ باشد چون مرکند ر صبر زرآوند ار سا اقلیمیا قضه

توتیا ذرور کنند پس برباط بندند در بستن ابتدا از غور کنند وانتها بمحاذی دهن کنند ونزد دهن سست گذارند عضو مجروح را نهجی دارند که دهن جرح فروتر
وقعرش بالاتر باشد تا چرک بالطبع سیلان کند ونفع سخت بستن غور آنست که اطراف جراحت در قعرها اکثر پیوند شود وای ملتحم ثابت ماند وآنچه چرک در وی
تنک افشرده گردد وببالا گراید ونفع سست بستن دهن آنکه چرک بفراغت آید وباید که پنبه کهنه تنها یا بروغن کهنه آلوده در جراحت نهند وتجدید همکنند
تا چرک خشک کند وبعد تسفیه جرح مراهم وذرور لحم بکار برند وبعد رویدن لحم ادویه مدمله چون مرداسنگ شیح سوخته برگ سوسن هلیله عفص
گلنار صبر زرد چوب بکار دارند تا استکمال انبات از مصادمت ودیگر آفات محافظت نمایند **فائده** در جراحت کودکان وزنان ادویهٔ
مدملهٔ یسیر التجفیف چون مرداسنگ وغیره ودر جراحت ابدان صلبه ادویه قوی التجفیف چون عفص گلنار صبر وغیره بکار برند **نوع چهارم**
**در جراحت مرکب** اول ازالهٔ امراض واقعه واعراض حادثه نمایند بدانچه مناسب او بود پس تدارک جراحت چنانچه گفته شد کنند فصد نمایند
شربت تمر هندی دهند پس در سوء مزاج تبدیل مزاج واستفراغ تنقیه بمسهل نمایند ودر ورم انار ترش بخم پخته ضماد سازند گرداً وآب برگ کشنیز آب
برگ عنب الثعلب سرکه طلا نمایند ودر وجع سفیدهٔ بیضه تخم لفاح افیون ضماد سازند انار شیرین بخم پخته گذارند ودر لحم فاسد اطراف کاسنی اطراف
عنب الثعلب اطراف خطمی کوفته بروغن بنفشه روغن گاو آمیخته ضماد کنند تا اکل لحم فاسد نماید واز اجزای مسوده پاک سازد یا مرهم زنگار گذارند
ودر کسر عظم ورگ وپی بریده آنچه در محل هریک آمد بکار برند ضماد جبر گذارند **قول صاحب قبر** اگر عظم بزرگ در زخم شکسته شود باید
که بعد اخراج ریزه ها زخم را دوخته با جبیره چوب خشک یا نی که تنگ وسبک تراشیده باشند حسب الحاجت معاونت عظم مانند جبیران
بندند که عظم مجبور شود وگفته اگر وجع وورم بود اول رفع آن کنند پس دوزند واگر بعد دوختن پدید آید قطعاً تا آنکه کرده خرقه در بار النخل قدری
دهن ورد تر کرده نهند وگفته تدبیر زخم مرکب بر چهار وجه است اول بریم آوردن وادویه ریم کننده حسب مزاج مواضع جرح باید مثلاً اگر زخم در
مواضع لحمی بود دیرسیو نهند واگر در مواضع قلیل اللحم باشد چون مواضع بندگاه وعروق واعصاب ضماد بهروزه گذارند واگر در مواضع
نازک بود قنه با آب یا بگلاب چهار بار شسته دهن ورد وصفرت بیض آمیخته نهند وآثار نضج زخم آنست که ریم نرم سفید صاف بیشتر نماید یکسان
برآید واگر روزی کم وروزی زیاده یا روزی سفید وروزی مائل بسرخی باشد بد است واگر سفید وغلیظ بود نیک دوم تنقیه کردن وبرای این
اول عسل گلابی اندازند وبالایش مرهم بازلیکا نهند اگر کافی نبود عسل نیم اوقیه آرد جو قدری آمیخته ضماد کنند یا ضماد کرفس نهند واگر در موضع
عروق واعصاب بود عسل گلابی سه اوقیه قنه یابس مغسول اوقیه آرد جو قدری آمیخته گذارند که برای تنقیه زخم نیز انفع است واگر برای تنقیه دبل
سفیده بکار برند باید که جای قنه صفرت بیض اندازند وبرای تنقیه عظم زراوند ایرسا مرمکی صبر جاوشیر زاج سوخته با عسل آمیخته گذارند واگر
مواضع لحمی باشد مرکوریو پریسی پیتیاد و سرخ یا اوکوانیتو از سیاه یا اوکوانیتو ابوسنولورون نهند وبالایش مرهم سفیده یا سکه گاو مالند
وادویه سردی بخشنده طلا سازند اگر از اینها لحم فاسد رفع نگردد باآهن گرم داغ دهند واوکوانیتو بازلیکا گذارند واگر از ادویه مصفیه رطوبت
زیاده در زخم ظاهر شود بدانند که ادویه حدت نمودند وکذا اگر زخم عمیق شود ولبهای او سرخ وگرم گردد ونیز آثار حدت ادویه باشد درین صورت
ادویه مذکوره کم کنند وادویه ملائم گذارند وآثار تصفیهٔ زخم آنست که زخم سرخ گردد ودر تری وخشکی معتدل بود سوم برویانیدن لحم بسلب لازم

اگر در زخم روید خوب نیست پس لازم که برای اعتدال این سفوف جوانس بعسل گلابی آمیخته گذارند و اگر ساتر را و ند طویل کند پوست کند یعنی
ذرور کنند یا بعسل گلابی آمیخته نهند ذرور کنند بعسل گلابی سفید و وقتیکه لحم برشود و برابر آید و سرخ باشد تدبیر پوست آور کنند چهارم مجفف که زبان
و پوست آوردن باید که ذرور منبت پوست باشند برادهٔ آهن یا خبث النحاس مسحوق مغسول یا مرقشیشا مغسول یا گلنار مسحوق ذرور کنند و
مس سوخته در زخم روی بکار برند اگر برای تخفیف زخم وجه خواهند ذرور بعد باشند دهن در دمسکه با فنجنیش لت کرده گذارند دم الاخوین
اسفیداج گل ارمنی گل مختوم جلد محرق از ینها یک یا دو گرفته مانند مرهم کرده گذارند **قول** لارزوبیر اگر در جرح بریده عظم باشد ز را و ند گرد و ثمامه
کنند تا بر آید پس بالتحام کوشند و اگر در جرح عظم پوسیده باشد فساد و ترهل لحم آنجا گواهی دهد باید که لحم فاسد را با دویه یا با آهن دور کنند
چون عظم ظاهر شود به برد و نیز یا بسوهن خراشند تا که صحیح بر آید و اگر تمام پوسیده بود پاره پاره با بیرم یعنی بیکه در تهرح آید بریده بر آرند و بجایش قطع شاخ
حیوان مقدار مخرجه مرتب کرده گذارند **نوع پنجم در جراحت سر و نواحی غشای دماغ** اگر عظم نشکسته باشد ذرور ملحم باشند صوف
بزیت آلوده نهند و سه روز بگذارند تا از ورم ایمن مانند بعده ذرور بعمل آرند و اگر عظم شکسته باشد اول ریزهای عظم بر آرند پس بمرهم و ذرور سازند
**قول** کویند و تجربه را زخم شمشیر از بالای ابرو تا گوش رسید و عظم تا حجاب صلب بریده شد شش ماه که زنده ماند علاج کردم صحت یافت پس اگر
جراحت باطراف قحف رسد و سقف دماغ سالم باشد بدوزند و گفته اگر قحف قطع گشته بیفتد و حجاب صلب مروق ظاهر باشد روغن گل
چکانده خرقه باریک و لندنیری بطوری نهند که اطراف خرقه زیر قحف باشد تا حجاب از خلش عظم ایمن بود زیرا که دماغ دائم در حرکت است و از حرکت
او حجاب بعظم رسد و کرانه عظم در آن خلد و باعث اذیت گردد و بالای خرقه روغن مذکور انداخته بمعالجه مذکوره پردازند و گفته اگر جراحت از قحف
گذشته بحجاب صلب رسد باید که شیر زن گرم گرم دوشند و بروغن ورادع و محافظ و غیره پردازند و اگر در حجاب ورم پیدا آید طبیخ شانه
یا خون بال کبوتر فصد کرده گرم گرم ریزند و بالایش ضماد خطمی نهند و اگر از حجابین گوهر دماغ بیرون آید شیر زن بروغن گل آمیخته و عسل و دیر لیسیو
وغیره بکار برند تا که جوهر دماغ خارج شده خود بخود بیفتد بصوف چسپیده یا وقت صاف کردن بصوف خام بآهستگی پاک کنند که آسیبی بجوهر نرسد
اگر لحم و جوهر دماغ از راه ثقب قحف بیرون آید آنرا چند سبب است یا ورم حجاب یا خروج جوهر دماغ بسبب برمه یا کسر قحف زنی را از زخم شمشیر
جوهر دماغ بر آمده بود امید حیات منقطع شد لحم بر آورد و ثقب مسدود گردید و عظم مکسور جدا شده افتاد و محل زخم برابر گردید و چند سال زیست
اما ضعف دماغ دائمی داشت و رنگ و جمال اصلی نیامد طفلی را چنین لحم فزونی بر آمد آنرا سه بار قطع کردند و بر بلیله علاج کردم روز بروز کم شد
و اثری نماند **قول** جوالنس چون لبهای زخم خشک شوند برگ خطمی نرانده بمایند آرد گندم زعفران افزوده ضماد کنند **قول** الکرا و شیخ چون
چرک فرو رود و به جراح ظاهر گردد آن وقت عسل گلابی یا مرهم از بسیا کویا مرکور یوپریسی پیا و سرخ بعمل آرد و اگر از استعمال عسل سیاهی
دور نشود تا یموت نباشد مرهم مخرجه عظم مکسور و مرهم معفی بکار برند **نوع ششم در جراحت شکم** اگر جراحت به شکم رسد و امعا و ثرب
بر آید باید که فوراً آنها را باز گردانند و جلد شکم بدوزند اگر گردانیدن میسر نیاید و از ملاقات هوا باد گیرد و اندر نرود بنجم گرم شوند یا اسفنج تر کرده نهند
کنند تا که نفخ او برود و باب کشنیز و صندل گرد او سرد سازند پس بدین در حلین او گرفته بردارند چنانچه پشت خم شود و امعا اندر رود و اگر

خود بخود نرود اعانت بدست نمایند برفق و اگر بدین حیله نرود باید که قدری دهن جراحت کشاده کنند تا امعا بازگردد و پس جلد را بدوزند و اگر زخم
بر پهلوی شکم باشد وقت برداشتن طرف مجروح نسبت بطرف سالم برداشته دارند و اگر ثرب برآید زود درون کنند تا تغیر در وی راه نیابد و اگر
زود گردانیدن میسر نیاید و زمانی طویل در هوا ماند و سبزی یا سیاهی در وی پدید آید باید که اول هر رگی از شریان یا آورده که دران باشد آن را برشته
باریک ابریشمی از انجا که متغیر گشته سخت بندند پس اجزای متغیره را ببرند و بجایش گذارند و بدوزند و رشته که از وی پوست شکم بدوزند در صلابت
ولین معتدل باید زیرا که شدید الصلابت پوست را پاره کند و شدید اللین نمی تواند که گسسته گردد **قول صاحب قبر** از زیر عظم سینه که ابتدا
فم معده است تا عظم زهار حد شکم باشد و در وی کبد معده کلیه مثانه سپرز زهره نهاده است پس وقتیکه درینجا زخم رسد تفتیش نمایند که گذشت یا نه
و اگر حجاب ثرب و امعا برآیند احتیاج علامت نیست پس اگر زخم بمعده رسد کیلوس برآید و در قی خون آید و غشی و برد اطراف و فواق و ضعف
نبض و الم در معده پیدا باشد و زخم معده مهلک است بسبب کثرت اعصاب و عدم التیام اما زخم قعر معده علاج پذیر است بسبب لحم
و اگر بکبد رسد خون کثیر کفناک برآید سرفه یابس پیدا باشد و زخم جرم جگر مهلک بود اما اگر بگوشه جگر رسد احتمال صحت دارد و اگر بمراره
رسد صفرا از زخم برآید و اگر بطحال رسد خون از زخم آید و زخم این مهلک نیست چرا که از اعضای رئیسه نیست اگر بکلیه رسد خون آبناک آید
و وجع مفرط بود و مهلک است و اگر بمثانه رسد بول برآید و خون مائی خروج کند و مهلک است اما اگر بعنق مثانه رسد امید صحت چرا که لحمیست و
اگر بامعا رسد براز برآید و زخم دقاق علاج پذیر نیست چرا که عصبانیست و زخم غلاظ علاج پذیر بود اما اگر بیرون آید و بسبب وصول هوا ورم
نماید آن وقت مراجعت آن بمحل او متعذر باشد **علاج** اگر زخم کذا نبود مثل زخم ساده علاج کنند و اگر کذا باشد و خون در باطن جمع شود
برای اخراج و تذویب خون عرق جوز بیست درم شربت ورد پنج درم مومیائی نیم درم سه حصه کرده بعد سه ساعت دهند یا آب سیب شیرین
بیست درم نوه مثقالی جوشانند چهار درم کم شود آب ساده پنج درم انداخته جوشی داده دو بار بفاصله سه ساعت دهند یا پیوند مومیائی هریک
نیم درم گل مختوم ربع درم عرق سنبل پانزده درم حل کرده گرم نموده دهند یک شربتیست و اگر زخم با معا رسد اما بیرون نیاید باید که زخم برونی
را دوزند و امعا را همچنان گذارند که طبع از خود آن را بخواهد کرد و اگر بیرون آیند بخمر گرم شسته دوخته درون کرده دوزند و هر دو رشته برون
زخم دارند پس وقتیکه زخم بیرونی رو بصحت آرد بدانند که زخم درونی معا هم به گردیده پس یک سر رشته بریده بآهستگی بیرون کشند زخم امعا اکثر در
یک هفته به میگردد و حفظ اعضای درونی واجب تا حرارت و سرفه و حمی پدید نیاید و اگر امعا بسبب وصول هوا ورم نماید اسفنج در خمر جوشانده
فشرده بندند یا گرم یا بادیان مرزنجوش در خمر پخته خرقه تر کرده یا سینه مرغ یا سینه کبوتر یا بچه سگ شگافته گرم گرم نهند و کماد کنند چون نرم
شود خرقه باریک بر اصابع پیچیده بآهستگی بجایش برند اگر نروند ناف گذاشته دهن زخم فراخ کنند چون بجای خود روند دوزند بدین وجه
که از طرفی سوزن را از لحم و پوست گذرانند و بحجاب نرسانند و از طرف لب دیگر از لحم و پوست و حجاب گذرانده گره زنند و دو ثانکه دوم از طرف
لب دوم سوزن از لحم و پوست و حجاب فرو برند و از طرف اول فقط در پوست و لحم و ثانکه دهند بدستور بعده خرقه یا پنبه به بیاض بیض آلوده
گذارند و گاهی بخمر تر کرده نهند یا روغن ترمنتین گرم کرده خرقه آلوده گذارند یا مرهم الاخوین نیم کند ریک سائیده نهند که حافظ ثانکه است و گرد

زخم برای حفظ دهن و رود باید روغن سداب یا روغن سکهه و رسن مالند و تقویت دل نمایند خشخاش تخم کتان سائیده بخور پخته و حریره پر کرده
گرم گرم بر زخم نهند و اگر ثرب بیرون آید بشویند برکی دکه خود آلوده اندرون رسانند و ببندند اگر بسبب طول مدت متعفن یا سیاه وغیره
گردد باید که تار محکم موم زده تا جائی که سیاه است بسته ببرند و باقی داغ کنند باقی صالح را اندرون سازند و رشته از ثقب بیرون گذارند
وقتیکه طبیعت جدا کند بیرون آرند و بآهستگی رشته را جنبانیده از زخم برآورده زخم را ببندند و اگر معا بریده شود و بریده لب معا بهم گرفته دهن
مورچه گذارند تا نیک بگیرد پس تن فشرده گردن مورچه جدا کنند یا برشته موم زده یا تار سنده خشک بسوزن طلائی بخیه کنند و اندرون جرئت نهند
و رشته را بیرون گذارند و پوست را دوخته مرادع وغیره پردازند و بعد هفته که معا التیام یابد تار را بآهستگی کشیده برآرند و از ثقب آواز
و حرکت قوی و اشیای نفاخ و تیز و قابض و آب سرد و کثرت غذا پرهیز نمایند اگر ثرب تیز و بسیار سنگ نمانند اولش سیاه گردد و لبهایش قطع کرده
برشته موم زده دوزند و اگر خون در شکم رود و گل مختوم بسرکه پخته فتیله ریوند کبیر یکدرم بصباح دهند و از مومیائی و زهر مهره بخورند
و اگر از زخم خون کثیر رود ببینند که وریدیست یا شریانی اگر شریانی باشد اهتمام در حفظ قوت و امداد خون صالح بدل آن نمایند تا زخم اصلاح
گیرد بعده فادزهر حیوانی مع بنج سائیده دهند که جامع النفع است و مومیائی هم خورانند **قول جالینوس** اگر خون در روز اول بند کنند
اما رعایت قوت مجروح ملحوظ دارند لیکن این قول در زخم اعضای خطرناک است نه در غیر شکم و امعاء چراکه ریختن خون اندک می باشد لهذا استعمال
فصد و ریختن ضرور تا که محرور در زخم نروید و فصد نه در زخم شکم لازم نیست مگر آنکه احتیاج افتد با بادسیت و زیاده سر گوشه زخم نهاد و [illegible]
و مجروح حرکت نکند تکیه بجانب صحیح نماید زخم را بالا یعنی اگر زخم در یمین بود بر یسار تکیه کند و عکس آن تا که ریم پیدا شود پس تکیه بطرف زخم نماید
تا ریم بآسانی برآید **فائده** اگر زخم گنده شود و نفس با عضای سفلی نرسد غذای رقیق از دهن تا دو سه روز بند و بعده مرق مزعفران خمیر کرده
آلوده طبع باشد و مرق بچه مرغ یا نخود نیکوفته و ماکیان کنند و اگر نفس با معا رسد با مزعفران نشاسته بچه مرغ و ماکیان برآب
یا در روده حقنه ایده و هنود شیای شبنه کم دمیده زخم نوشانند **قول الکازرونی** گو پیدا نخود مصطکی دادو زرد آب باران جوشانده یا بالهم شهد
دهند **قول جالینوس** مسهل در زخم امعاء و ریه و عنق مثانه مضرست چراکه میل ماده بطرف زخم شود و قی لازم نیست که بسبب قی حشا شکم تمدد
والم پیدا کنند و زخم فراخ گردد بلکه اگر مادی قی بود آنرا بحیله دفع نمایند و برای تقویت معده روغن مصطکی یا روغن بالنده با دیش گل سرخ
مصطکی مسحوق باشند ضماد مقوی معده بر خرقه کشیده گذارند و برای تنقیه قیح و تسکین الم بهم رسانیده [illegible] مرق بچه مرغ یا مرق مرغ با منقی
گرفته و سیر شیر یا بادام شبت بزانه و ساقت کرده شربت ورد و [illegible] بنفشه [illegible] سفید [illegible] آمیخته نیکو گرم کنند [illegible] گل
سرخ گلنار شعیر تمر و آب بزانه ساق [illegible] نیکو گرم نمایند لیکن این تدبیر ورم غلیظ کنند و در زخم دقاق شربت ورد یا عسل [illegible] نوشانند و
ضماد و تدابیر مذکوره سازند و ضعف [illegible] تدبیر نمایند تا از حدوث دل وغیره [illegible] و اگر [illegible] عارضه [illegible] ضماد وغیره حسب عارضه بکار برند
و اگر قیح باقی ماند طبع آن را دفع خواهد کرد چنانچه شخصی پیر را در ناحیه جانب راست ورم پیدا شد ورم آمد و شکایت [illegible] نمود و دانستم که ریم است
به نشتر چاک کردم تا ده روز ریم برآمد پس غلیظ عفن برنگ [illegible] بعده ثقلیه غذائی برآمد و زخم [illegible] سبب معلوم گردید چون آن را برآوردم [illegible]

رسیدم که پا بچه خوک خورده بودی گفت مدتی شد که پا بچه خورده بودم بسبب عدم دندان لحم وعظم بلع کردم غرضکه شش عدد عظم خورد وازان زخم بر آمد
بمرور و آهستگی علاج کردم تا که زخم فراهم شد اما ثقبی باریک باقی ماند وازان رطوبت رقیق عفن می آمد مرهم دیاکیلا نومینو گذاشته رخصت دادم
ودانستم که ناسور شد بعد دو ماه ملاقی شد و گفت که منفذ زخم بسته شد پس تحقیق گشت که هرگاه طبع جسم صلب البقوت روده پاره پاره کرده حجاب
راکه بر رود ها گسترده بود دریده ولحم و پوست از به اخرق ساخته دفع نمود پس زخم را التیام داده چگونه خون منجمد و ریم را در شکم خواهد گذاشت -
شخصی را در جنگ تیری در شکم شکست جراحان بر آوردن نتوانستند بعد چهل روز تقریباً پاره چوب تیر با براز بر آمد و آن شخص زیست بغیر آنکه روده ا
رو دوختند **نوع هفتم در جراحت عصب و عضله** باید که چند روز ملتحم شدن ندهند تا از حدوث ورم محفوظ مانند و احتیاط دارند که آب و هوا و
روغن بارد و آب گرم و روغن که بسیار گرم باشد بدان عضو نرسد که مولد ورم اند و در تورم عصب خوف تشنج دماغ و هلاک باشد پس در ابتدا
بجز تسکین وجع نپردازند بدین وجه که زیت یا روغن گل یا روغن کنجد نیمگرم کرده خرقه آلوده بر زخم گذارند و همه بدن چرب سازند و چون سه روز گذرند
واز ورم ایمن گردند مرهم نافعه نهند واز زیت الانفاق یا روغن مورد و روغن گل شمع موم روغن ساخته بر زخم گذارند و اگر مجروح یابس المزاج
وصلب اللحم بود قدری فرفیون افزایند و در امزجه شدید الرطوبت چون زنان و طفلان علک البطم سائیده بقدری زیت آمیخته نهند و اگر عصب
ورم نماید آرد باقلا نخود کرسنه شعیر ترمس سکنجبین که بسیار ترش نبود آمیخته ضماد کنند و اگر حرارت شدید بود کندر مشت توبال نحاس و قلقدیس
یک نزاج نیم زیت سی سرکه صد حل کرده شمع سی قنبیج آمیخته مرهم ساخته گذارند و بالایش خرقه بسرکه و زیت آلوده نهند واز عفونت نگاه دارند
تا عضو فاسد نگردد و اگر سر جراحت تنگ بود دهن آن بکشایند تا چرک در وی نماند و موجب عفونت نگردد و جراحت عصب را در شبانروز دو
بار کشایند خاصة اگر وجع ولذع رنج دهد و اگر تشنج در عصب افتد باید که عصب متشنج را بزودی قطع نمایند و بروغن داغ دهند تا دماغ از تشنج و
مریض از هلاک ایمن ماند و بعد قطع آنجا و گرد آن بروغن بنفشه تکمید کنند و پیه بط و پیه مرغ و روغن بنفشه بر فقرات ظهر و عنق و سر مالند و جراحت عصب
اگر در طول بود اسلم است **قول صاحب فیر یرو لار** زور بیر زخم عصب سه گونه است یا بسبب هول یا بسبب قطع یا بسبب سقطه و تمامی
زخم عصب خطیر اند چرا که کثیر الالم میباشند و بسبب شرکت دماغ مستعد تشنج میگردند اما زخم هول مذموم تر است چرا که بسبب تنگی فم از ریم پاک
نمیگردد و پس ریم لذع عصب مینماید و ضرر بدماغ میرسد و تشنج پدید می آید و موجب هلاک میگردد و در زخم عصبی شدت الم و حرقت موضع و
تشنج و هذیان میباشد **فائده** اگر زخم هول باشد و آن دو گونه است یکی ظاهر که زخم فراخ و عصب نمودار باشد دوم اعور که دهن زخم تنگ
باشد و عصب را زیر لحم زخمی و آسیبی رسد چنانچه از خلیدن سوزن و غیره باید که اول بادویه گرم معتدله بابه تسکین الم کنند و احتیاط نمایند تا ورم
نشو و ماده را بقوت جاذبه بخارج کشند تا که ماده بالتمام بر آید و دهن جرح کشاده دارند و مندمل شدن ندهند پس برای تسکین الم روغن گل
قنه آمیخته طلا کنند و گرد او روغن خراطین مالند یا برای تسکین وجع مغز نان بشیر گاو تر کرده قدری دهن ورد و زعفران آمیخته ضماد کنند یا ضماد مسکن
الم گذارند اگر وجع اشد بود و ساکن نگردد مغز نان بشیره خشخاش پزانده نیمگرم ضماد کنند و برای تسکین حرقت آرد جو عدس باقلا ضماد سازند در
برای جذب ماده اگر طفل یا نازک باشد قنه جابک و روغن خراطین آمیخته بچکانند و اگر قوی المزاج بود مرهم جالینوسی گذارند و پنبه بروغن کنجد

نیم گرم تر کرده نهند و روغن فرفیون بقطره چکانند و اگر عمیق باشد ضماد جاذب خاک سنگ ایشق بسرکه حل کرده هر یک ده قیراط چهار درم آمیخته بکار برند و اگر
وجع و ورم رفع نگردد و عصب پنهان بود به نشتر چاک پاره کرده عصب اظاهر سازند و طلای معتدله تا دو روز نهند پس وزیر بسیتو گذارند۔
**قول الکازرانی** به آله آهنی یا طلائی داغ دهند تا ریم برآید و مریض خلاصی یابد و زیر بسیتو گذارند یا و خراطین بروغن کنجد ضماد کنند فرفیون یک
روغن کنجد ده موم سه مرهم ساخته گذارند و بجای ماده سرد ضماد مدمنهند بدانکه ضماد رقیق محلل و ضماد غلیظ منضجست و ادویه حریف محلل
و مسلح و ادویه باریک منضج اند و استعمال روغن در ظاهر عصب منع است اگر حاجت افتد دهن ورد یا روغن خراطین گرم در زخم مالند که
مسکن و ملین است و اگر عصب پنهان بود روغن مورد با ادویه غلیظ آمیخته بکار برند تا اثر بجوهر عصب نفوذ کند و استعمال سرکه نیز در ظاهر عصب
منعست مگر عند ضرورت با ادویه آمیخته بکار برند تا اثر آن بمحل مقصود رساند اما در اجزای خون همه جا مستعمل **فائده** اگر بسبب قطع عصب باشد
اگر نصفی بریده شود و نصفی سالم ماند بد است چراکه جانب قطع وجع مفرط و طرف سالم وجع اندک باشد و بسبب شرکت دماغ فالج تشنج آرد و اگر
عصب در طول قطع شود کم خطرست بسبب قلت وجع و ریم که بهر سه پاک کرده شود پس اگر زخم در پا یا بازو باشد و عصب باریک قطع شود باید
با ابهام و سبابه لبهای زخم را توصل داده تار ابریشمی موم زده با احتیاط دوزند تا سوزن بعصب نرسد مگر در لحم که زیر یا نزدیک او باشد سوزن
زده دوزند پس بعلاج هول بپردازند مرهم ملینه مالند یا میلا استرو دیا کیلا نو گذارند و اگر بدین تدبیر صحت نشود و عوارض پدید آیند باید که
عصب را بالتمام قطع کرده هر دو سر را وصل نموده ضماد بهروزه یا ضماد خراطین گذارند اگر زخم سرد باشد سینه مرغ یا کبوتر شگافته گرم گرم
نهند تا حرارت در زخم پدید آید بعده دو خته قنه گذارند و طلای محافظ بر و نهند و در ابتدای جریان خون قنه مناسب نیست مگر ادویه یابسه که
انسب **قول الکازرانی** قنه و روغن او در توصیل زخم عصب عجیب است اول زخم را بشراب شویند پس بکار برند و اگر خواهند که تشنج نشود بر مهره
گردن و زیر بغل و فقرات ظهر و سر بندهای کتفین و کش ران روغن بابونه روغن بابادران روغن بصل یا بیش روغن خراطین پیه مرغ آمیخته یا فرفیون چند
بروغنهای مذکور یا بروغن کنجد آمیخته مالند و بهتر ازین نیست که هر دو سر مقطوعه را با آهن داغ داده روغن ابهل چکانند **قول جالینوس**
بجای روغن ابهل مدام روغن خراطین یا بهروزه بعمل آورد و اگر تشنج ظاهر شود سبب او جویند اگر یابس باشد بر اندام مذکوره روغن بنفشه یا دم یا روغن بادام
یا روغن کتان یا روغن کنجد و مسکه بموم گداخته مالند اگر یبوست کثیر بود به آب گرم شویند اگر امتلائی بود پس و امتلای دم فصد کنند و اگر
امتلای ماده دیگر بود حسب خلط مسهل دهند روغن جوز روغن غار یا مالند و محجمه بغیر شرط و حقنه برای ردع ماده عاجل النفع است بر نخاع
اکلیل در آب جوشانده یا تا زمه ساق و دو گذارند اگر زخم زیر از ناف باشد و اگر بالا از ناف بود دست تا بازو نهند هوای خانه معتدل دارند
و وقت استعمال مرهم از هوا احتیاط کنند و مریض حرکت نکند و بآرام باشد و محل جراحت ایک قرار دارد اگر عصب در عرض بریده شود یا نیمه قطع
گردد باید که همانوقت بالتمام قطع گردد و زیر بسیتو گذارند **قول جوان** تا هفته مغز نان بماء الشعیر پخته خورانند تا انسیم و مل در امان باید بعد
بچه مرغ و ماکیان پس لحم گوسفند دهند **قول کوئید** و چون ورم شود و معدوم گردد یقین دانند که تشنج خواهد شد و تشنج مهلک است **قول جالینوس**
تشنج یابس مهلک است و امتلائی چندان خطر ندارد بدانکه اگر عصب بالتمام قطع شود کم خطرست چرا که شرکت بدماغ ندارد و ماده بسیم نرسد اگر

رسد بآسانی بیرون توان کرد باید که بدوزند بطوریکه سوزن و عصب نرسد و در لحم زیرین او آید و عصب پوشیده گردد پس ادویه یابسه غیر لاذعه
چون سنگ‌بسری بروغن گل حل کرده ضماد کنند یا میبا استر دیا یا المابروغن گل نرم کرده گذارند گل ارمنی به بیاض بیض آمیخته در حبس خون سائل انفع
**قول جالینوس** روغن کنجد گرم کرده گرد زخم چرب سازند **قول بقراط** بر جراحت عصب ادویه گرم کرده گذارند که بر دمحدث تشنج و سدد مسام عصب است مگر وقتیکه عارضه از حرارت لاحق
شود ادویه که بالطبع سرد و مقوی باشد بعمل آرند **قول الکازرونی** چون رم رادع سرد بکار برند و آب سرد و ضماد که معفنه و ملینه باشد بغایت مضر **فائده** اگر بسبب سقطه
باشد خرقه به بیاض بیض و دهن ورد آلوده نهند بعده پنبه بروغن سداب و روغن یاسمین آغشته نهند و اگر دست یا پا خلع شده باشد بجایش برده خرقه
کتان به بیاض بیض و دهن ورد و گل سرخ آلوده بپیچند و بعد سه روز کشاده آرد جو بسکنجبین عسلی آمیخته ضماد کنند و گرد آن رادع و گل ارمنی و ائمد طلا سازند
تا هفته بعده کندر گل سرخ بعسل مقوم آمیخته ضماد کنند تا سه روز بسته دارند اگر الم اندمل بعده تخم کرم تر کرده دور نموده ببینند اگر عقد و صلابت باقی بود ضماد
خرما گذارند **نوع هشتم در جراحت عروق** ورید بود یا شریان و خون روان گردد باید که بحبس دم کوشند و حبس دم شریان و ورید بزرگ عسر باشد
و از شریان و ورید خرد چون شریان سر آسان بود و آثار دم شریانی آنست که رقیق ارغوانی بود و بدفق برآید و قلیل او ضعف کثیر آرد و خون ورید غیر جهنده
غلیظ القوام باشد **علاج** خرقه بگلاب و سرکه آلوده اندر رگ مجروحه آرند و بالاتر از زخم و گرد او ادویه قوی البرد گذارند تا منع انصباب دم کنند و دهن عرق
بند شود و آنچه در وست غلظت پذیرد عفص محرق و رغل خمر سرکه کرده سائیده ذرور کنند اگر ممکن بود بالاتر از محل مجروح بعصابه بندند معتدل تا مجاری
بهم پیوندند بستن سخت وجع آرد و ماده را از بالا جذب کند و بستن سست حبس نتواند کرد و اگر بدن ممتلی بود و مانع نباشد باید که اول دم را بجانب مخالف
کشند بفصد و حجامت تا زود بایستد و خاک سوخته که از تون سبوپزان همان زمان برآورده باشند سائیده یا راتینج سائیده پاشند که بحبس دم مخصوص اند
اند و کرسنه دم الاخوین صبر عفص سوخته بسرکه سرد کرده غبار آسیا جبسین سائیده به بیاض بیض آمیخته و بر ارنب آلوده در جرح نهند نسیج
عنکبوت فقط در جرح نهادن انفع صمغ عربی صبر کندر دم الاخوین انزروت بآب صمغ طلا کنند بدانکه اگر جرح بشریان بود دوا بر او نهاده بندند باید که
تا هفته یا که ده روز نکشایند و عضو را بآسایش دارند تا که لحم بروید اگر بدین ادویه خون بند نگردد آهک آب ندیده یا زاج سائیده در جرح نهند که حکم داغ دارد
اگر اینهم کافی نبود باید که لحم و پوست بالای عرق مجروح بآله آهنی جدا کنند پس رگ را بقصاید بردارند و برشته ابریشم هر دو طرف رگ بندند و از آنجا که
مجروح است از هم قطع کرده آهک آب ندیده زاج سائیده پر کرده بندند و نکشایند تا که لحم بروید و هر دو طرف جراحت منطبق گردد و اگر قطع ممکن نباشد
ذهب بآتش سرخ کرده داغ عمیق دهند که بعمق جراحت رسد چه اگر داغ بعمق جراحت نرسد خشکریشه ضعیف آرد و بادنی سبب ساقط گردد و بآفت قوی تر
از اول مبتلا سازد **فائده** سرکه با وجود تبرید و قبض نفع دیگر دارد و آن اینست که غواص است و بعمق می رساند و استعمال او در جراحت مقاومت
لهذا قطع دم از هر موضع که باشد مینماید **قول صاحب قبر** بر حبس خون بسه نوع است اول آنکه خون را بحجامت و غیره بسوی مخالف گردانند مثلاً اگر
زخم بسر باشد فصد پا کنند یا عصابه از قریب زخم پیچیده تا دور برند و مالش روغن ها نمایند دوم آنکه تغلیظ قوام دم نمایند پس عدس برنج هریسه
پاچه گلقند شربت ورد و گل سرخ مورد خرفه گل ارمنی و دیگر اشیای سرد خورند و برف و یخ گرد زخم نهند سوم آنکه حبس دم در عضو مجروح نمایند و این
به پنج طور است اولی بدوختن وقتیکه زخم رسد تا لحم و پوست قطع شده جدا گشته باشد باید که خون منجمد بخرقه پاک کرده تا نگاه ابریشمی میتوق زنند یا ض

بیض مرغ آمیخته خرقه آلوده یا سفوف جالینوسی به بیاض بیض آمیخته پنبه آلوده نهند مگر اگر زخم در مواضع صلب بود وزن صبر و اگر در مواضع نرم باشد
وزن کندر را افزایند و بالایش خرقه بطلای محافظ آغشته نهاده بعصابه ببندند و عضو را درست و آرمیده دارند و حرکت ندهند تا که زخم التیام یابد سفوف
زیستری مو و یا سفوف زریستیکو یا سفوف بوعلی سینا ذرور کنند و سفوف بوعلی عوض افیون موی خرگوش سوخته نموده به بیاض بیض آمیخته
خرقه آلوده نهند و گرد او مانند ثانی تبتیه نهادن باید که صوف یا فتیله پنبه یا فتیله موی خرگوش نهند و بر وی محافظ گذاشته بعصابه بندند و اگر لحم قطع گشته باشد یا
سفوف بوعلی بغیر افیون ذرور کنند و فتیله خشک گذارند و بندند اگر بند نشود سفوف زریستیکو به بیاض بیض آمیخته موی خرگوش یا پنبه آلوده فتیله
کرده گذارند و بندند و گاهی اسفنج بآب سرد تر نموده بندند ثالث ببرید پس چون فتیله زخم رسد و عرق نصفی قطع گردد باید که رگ را بیرون کشیده
قطع نمایند هر دو سر را توصل داده دوخته در لحم پنهان کرده زخم را بدوزند و بدستور ثانی علاج کنند رابع به بستن و فتیله شریان قطع شود و عضو
مجروح بزرگ باشد و شریان پوشیده بود باید که چهار اصبع بالاتر از زخم بعصابه محکم ببندند و از سر شریان که خون روان بود آن را برشته ابریشمی
موم زده بندند و در زخم فتیله یا صوف بسفوف جالینوسی آلوده پر کنند و اگر شریان یافته نشود و از جائی که خون روان بود با سایر گرفته بندند و
بکشایند و چون لحم پر شود رشته قطع کرده بر آرند و تدبیر زخم نمایند یا از شریان که خون روان بود و لحم را از آنجا بنشتر و غیره جدا کرده برشته بسته
بدستور علاج کنند اما برهنه کردن شریان و بستن آن خالی از خطر نیست باشد که بهلاکت انجامد و شریان را از حرکت او دریافت کنند خامس داغ
دادن و فتیله بکسی ده به خون بند گردد و توتیای سبز سم الفار و قشیشا مغره برابر سائیده ذرور کنند و بالایش خمیر به بیاض بیض طلا نمایند یا ادویه
مذکوره به بیاض بیض آمیخته نهند اگر خون نه ورزد توتیای سبز سوخته گذارند اگر بند نه گردد زخم را صاف کرده باهن گرم سرخ را داغ دهند سه بار اول
کم دوم زیاده سوم زیاده تر پس سفوف جالینوسی به بیاض بیض آمیخته صوف آلوده گذارند و بعد سه روز بکشایند مگر قشر را حرکت ندهند تا که
ضرورت قوی نبود داغ آتشی هند چه قشر که از زمین منجمد میشود زود جدا میگردد و گاهی باز خون سائل میشود و اکثر بیان سده رم آب آهنگ
سی درم آمیخته و دیگر اسفنج تربیت آلوده نهند و دیگر قشر بیض محرق یا سنگ مرمر محرق یا رکیسی حیوان خشک کرده سوخته یا جگر ماهی خشک کرده یا
زمرد ذرور کنند و دیگر قنب بریان سحق کرده در خریطه باریک پر نموده بر جرح بندند و دیگر دم بقر بریزند و دیگر نسیج عنکبوت نهاده بر آن آتش یا
دیگر برگ تنبول خائیده یا زبل اسب تازه بندند و دیگر زبل اسب سوخته یا خشک کرده سائیده یا زبل خر سوخته بسرکه خمیر کنند و دیگر روغن گرم
مالند دیگر اسفیداج در خرقه بسته بر زخم آویزند و دیگر سنگ مرغ سنگدانه اصبع بریده نهند دیگر زاج یک سیر و کوفته بند ... دیگر یا قلقدیس
بسباسه گل دیگران بر جرح علق چسپانند قول جوان گورو و آرد باریک شش اونس کندر دم الاخوین صبر گل سرشو هر یک نیم اونس گچ مختوم
ذنب الخیل هر یکدو درم سائیده ذرور کنند افیون چهار دانه در داکوا نیتو السیب نیکو آمیخته بر جراحت گذارند خرقه کتان بروغن تر کرده
سوخته رماد ش چند قطره روغن مذکور آمیخته فتیله ساخته در زخم نهند اگر خون از دست یا از اصبع که قطع گردد و روان گردد سینه فروج یا ماکیان شگافته
اعضای مقطوعه را در او نهند و اگر شریان قطع شود و خون روان گردد توتیای سبز و عرق ایستیپ نیکو بکار برند برگ ماسیران بر جرح نفسد گذارند
گردد خون ورید که از مردم قوی الجسم برآورده در ظرف چینی نموده در آفتاب خشک گردد خرقه خون مجروح آلوده خون مذکور مجفف بر خرقه باشیده

در جای معتدل دارند و خرقه دیگر بر زخم نهند یکروز پس بر آورده خون مذکور بر دیا شند و در جای مذکور دارند مدمل و حابس **قول** لارزورد بیر چهچه
سرب بر عرق مقطوعه بندند را کل پاکندر یا ضفدع یا بس یا نمد سوخته یا کنج سوخته سائیده ذرور کنند دم الاخوین عفص جوز السرو مرداسنگ گلنار
صبر مر معطلکے کندر پوست انار عفص هر یک پنج توتیای سبز ربع کوفته شب تر کرده صبح عرق کشند و خرقه آلوده گذارند صبر مر کندر آرد ماش هر یکدو
کتیرا انزروت مرداسنگ سنگبصری دم الاخوین هر یک یکنیم سائیده ذرور کنند اگر موی خرگوش سوخته دوازده انزایند توی تر گردد و گفته بتین تو را
و تیر یولاد و شوئید و خرقه آلوده نهند سفوف کوندر افاو شودی سانگی باشند یا به بیاض بیض آمیخته چسپانند سفوف حابسه ذرور کنند خرقه در
بیدرا امید لیکا منیتوزا تر کرده در روزی سه بار نهند و گفته روغن کنجد رطل شمع سه اونس سنگبصری گل ارمنی هر یکدو اونس مرداسنگ اسفیداج
هر یک ده مثقال کافور نیم درم مرهم ساخته گذارند حابس دم و گفته آبنوس سائیده ذرور کنند حابس دم زخم تازه رباد چوب رزبول آدم ضماد
کنند موی آدم سوخته باشند برگ ککاین فی ور کنند فاو تیسا سائیده باشند و بندند حابس دم زخم و عرق مقطوعه **نوع نهم در جراحت سینه** قسم
جراحت سینه و نواحی او با خطر اند چرا که بوجه احسن صاف نیگردند و ناسور میمانند و بیرا جراحت میسازد و هوای بیرونی درون میرسد پس اگر
زخم گذرا باشد خروج هوا وقت تنفس از سینه شدت سیلان خون الم مفرط ضیق نفس ثقل پشت باید که شمع روشن نزد زخم نهند اگر گل گردد
یا شعله از اعتدال زیاده متحرک شود گذرا است یا پنبه نرده بر زخم نهند اگر بقیند گذرا باشد و بفرستادن هم دریافت مینمایند درین احتیاط کثیر باید چرا که
گاهی از فرستادن بزور گذرا میگردد یا مجروح را طرف زخم تکیه داده اصبع خرد در زخم انداخته تحقیق کنند و اگر زخم بدل رسد خون سرخ رقیق
بافراط بر آید رنگ وجه زرد گردد و فوراً و اطراف سرد و عرق سرد و منتن آید و این مهلک و لاعلاج است و اگر زخم بقصبه ریه رسد تواتر نفس
سرفه مع الم سینه ضربان خلفه کرب حمی عطش مفرط قشعریره تشنج زخم الم فقرات ظهر در وقت سرفه آواز از سینه بر آید اینهم مهلک است بسبب حرکت دو امی
انبساطی و انقباضی نفس و اگر زخم بلحم آن رسد احتمال صحت باشد و موضع این زخم پهلو باشد اگر زخم بریه رسد سیلان خون کفناک سرفه متواتر
ضیق نفس و جانب زخم تکیه کردن نتوانند و اگر سینه را بجنبانند آواز مثل صدای مشک که قدری آب باشد دید و لون وجه مائل به بیاض گردد
و چون خون مستحیل به ریم گردد قشعریره و حمی مفرط و بوی بد از دهن آید و چشم درخشان و متحیر گردد و موضع این زخم جانب است زیر بغل است و اکثر
مهلک باشد و گاهی خلاصی یابد بدانکه زخمی که از پشت وارد شود نسبت بزخم طرف سینه خطیر است بسبب شرائین و اورده که متصل میسازد
فقرات ظهر را و عصب که در ثقبهای اوست و زخم پشت بزودی از چرک پاک میگردد اما بالکل مندمل نمیگردد و گاهی منجر بسل و ناصور میشود چرا که
از دوا بنهایت زخم نمیرسد خلاف زخم سینه و اگر خفقان و ضیق و سعال نباشد و همه افعال طبیعی بحال اصلی بود امید نجات و عکس این مهلک
**فائده** اگر زخم جانب است رسد و گذرا باشد بدانند که در شش رسید و اگر زخم تنها بود و تب و کرب باشد بدانند که خون در وی منجمد گردید۔
علاج دو سه روز زخم را دوزند و بعد سه روز اگر مریض بآرام باشد و ریم ظاهر نشود تدبیر اندمال کنند و اگر ریم ظاهر شود فتیله نهند تا که صاف
شود شخصی را بطرف راست زیر ثدی زخم رسید جراح همان روز دوخت بسبب درون ماندن خون ضیق نفس پیدا آمد جراحی دیگر آن را کشاده
برای تصفیه ماء الشعیر عسل گلابی قند آمیخته زرقه کرد در دو سه روز به گردید در سینه شخصی زخم رسید عسر نفس و حرارت نبود جراحی فتیله گذاشت

و بالایش اسپلاستر دیا یا المانها وه بگردید **فائده** اگر زخم کردن نباشد بطور دیگر زخم تدارک کنند و عصابه منبته محکم ببندند شروع بستن از جانب بطن
نمایند بعده بر زخم اوده او بیب سازند پس از آن برکتف گذرانده چپ و بدوزند تا زخم مستور و محفوظ ماند دیگر عصابه یکسر شروع بستن از پشت
کنند و سر عصابه بر بازو اندازند و بسینه و کتفها پیچند تا زخم کشیده شود و اگر زخم کردن باشد و عروق باطن صدر قطع یافته گردد و خون
مجتمع شود سرکه آب آمیخته گرم کرده سه بار بتوقف سه سه ساعت نوشانند تا خون منجمد برآید و مجروح را بطرف جراحت خوابانند و التصاق لبهای
زخم نمایند و سر قرع کنانند و شیشه خالی بدست مجروح دهند و بفرمایند تا بسختی دم دمد که خون برآید و اگر اندکی ماند طبیع آن را باسهال یا ادرار
یا بتنخیع یا بحدوث سعال دفع نماید پس زخم را بدوزند و بروقت نرم کرده گذارند و بالایش مشوی رادع نهاده عصابه بندند گرد زخم روغن گل مالند
که تسکین الم و تذدیب دم و تحلیل ورم کند همین سان تا هفت یا نه یا یازده روز تدبیر کنند پس مرهم مناسب بنهند پس اگر علیل با سرعت آشفته
باعث خیریت و اگر روز هفتم یا بعد آن ثقل و الم جانب بیمار محسوس شود بدانند که خون باقی مانده و طبیع بدفع او قادر نیست و آن خون ریم گشته
پس قطع نانکه کرده سر فتیله مجوف که ذکر خواهد شد بر شربت دهمنه آلوده گذارند و احتیاط دارند که هوا نرسد چون ریم شود اندکی فتیله را
کوتاه سازند تا ریم برآید بعده زیر سیبتو دو موند لیفه که نتی و مرهم بازلیکو گذارند اگر ریم در قعر سینه باشد بماء العسل زرقه کنند و سینه را بجنبانند
تا بوجه احسن شسته شود تا دو روز بعده بماء الشعیر و عسل گلابی یا شربت ورد زرقه کنند تا سینه صاف شود و یک روز بیدار کرم شدن گیرد و درون
زخم عسل گلابی یا شربت ورد انداخته باشند بطبیخ مصفی زرقه کنند **قول الکاذرونی** اگر زخم طرف بالا باشد بطوری خوابانند که سر نشیب و زخم
بلند شود و تکیه بطرف زخم نمایند تا ریم بآسانی برآید اگر ریم کثیر بود و دهن زخم تنگ باشد و بلند بنشتر شگافند تا ریم برآید و اگر بیمار قوی بود
قبرغه سوم یا چهارم را طرف پائین بتفاوت هشت اصبع از فقرات ظهر بکشایند اگر زخم طرف پشت باشد باب گرم تفته آهن گرم بکشایند قدری زیر
چرا که کیفیات عضلات درمیان قبرغها خواهد رفت و تعب اندرون و بیرون کشاده حیا بد **فائده** آلتی که برای اخراج ریم سازند باید که قبه
شیری و مدور و مجوف باشد و سیخ بیپ ازو بندند که چون اندرون فرستند و گردانک یا پیچ دهند هر دو سر آن کشاده و ریم بآسانی برآید این
برای آنست که زخم میان قبرغها باشد اگر این تدبیر نکنند پس بعد از شق هر دو عظم وصل گردند و ریم بیرون آید لیکن در استعمال این تدبیر از
وارثان او اجازت گیرند چرا که خطیر است و چون سینه پاک شود آن را از لون قیح دریافت نمایند یعنی سفید بود و عفن نباشد پس گل سرخ گلنار
برگ سبحنه برگ گواپلیه زرد صمغ باب باران جوشانند سوی بند و صاف کرده عسل گلابی آمیخته زرقه کنند بعد زرقه مریض بطرف زخم خمیده
و شیشه خالی دهند تا آب زرقه برآید عسل گلابی اندازند اسفنج نهند که جذب ریم نماید پس اگر آب زرقه بهمان لون خود برآید تدبیر منبته پوست
مقوی نمایند و اگر ریم بود شرابی که در بول طفل جوش بود یا شربت جاذب زرقه کنند و روز بیست لبهای زخم را باستره تراشیده دوزند
و مثل زخم علاج کنند اگر بعد سی یا چهل روز از دهن مریض ریم بسهولت برآید خفت در باید تا صحت اگر این تدبیر بگردد و منجر بسعال و سل
شود علاج بحکیم حاذق فرمایند و حین استعمال مسهل از هوا احتیاط دارند که مضعف علیل و معفن زخم و مزلق دماغ ملتهب حرارت غریزی است
بسکن بیمار و در گرما معتدل دارند و از هوای سرد احتراز کنند و در سرما هوای خانه گرم معتدل کنند و خرقه گرم بر زخم نهند و چون آزمه فارغ شود

ہوای خانہ مائل بسردی کنند تا روح وقلب فرحت یابد واگر قوت متقضی بود باسلیق زنند محجمہ بر ساقہا نہند و شربہا و حقنہ نیز آنچہ برای صواب جراح آید کنند و در جراحت ریہ سرکہ و آب ندہند کہ باعث ازدیاد زخم و سرفہ گردد و اگر در ابتدای زخم خون بافراط رود و بسرعت زخم را دوزند اگر ضعف غالب باشد خمر انگوری شیرین یک قاشق دہند و ادویہ سرد مغلظ را دہ چون گلقند یا شربت ورد یا شربت خرفہ یا شربت مورد یا شربت بادرنگ دہند عدس مقشر حسونان آش جوکہ آلو نہ مدد در وجوش بود غذا کنند تا ہفتہ بعدہ بچہ مرغ و ماکیان فربہ خورند و در ابتدا آب جاہ یا آب باران کہ کثیر او در طبخ بود نوشند و چون نفث آمدن گیرد طبیخ کشمش یا سنبل یا زوفا یا اصل سوس یا بیخ بادیان بشکر تشرب کنند **قول الکازرانی** الشعیر تا چہار روز دہند و ادویہ مغلظ مثل ربیا تا کا کا نتا سی دو لعوق ربا یا بادرین یا این شربت دہند فاعناب مویز در آب جوشاندہ صاف کردہ بشکر یا بعسل قوام کنند و شربت بیخ بیخ دہلین انفع **قول** گوئید و بعد چہار روز از حصول زخم جہت عسر نفس و تقصیہ ریہ ونزلہ این شربت دہند شعیر مقشر عناب بیخ گاؤزبان اصل سوس ہر یک اونس مغز تخم خربزہ مغز تخم کدو مغز تخم تربز مغز تخم خیارین ہر یک دو درم در آب باران جوشاندہ صاف کردہ شکر چہار اونس آمیختہ قوام کنند و گاہی برای تلیین عسل بنفشہ شربت سنبل بعرق گاؤزبان حل کردہ تا سہ روز نوشند بعدہ ملینی از مغز فلوس بشکر آمیختہ یا شربت پیتومال یا دیاکاتولیکو دہند و اگر زخم بزرگ یا زخم جدہ ہر یا زخم نیزہ باشد وہیچ عوارض ظاہر نبود تا نکہ ہر دو لب آن مضبوط وار دو گسیختہ نگردد در بند و طرف پائین ٹانکہ ابریشمی اندکی سست زنند تا اگر ضرور شود باز کشادہ گردد و اگر زخم بسیار خرد باشد و نیز دیدہ شود کہ خون کثیر منجمد شدہ قدری زخم را کشایند تا ریم برآید و صاف گردد و برای نہادن فتیلہ جای شود لیکن اگر درد سوزش یا کرب یا حرارت ظاہر شود از قنہ شمع عسل مصطکی صبر مر کندر انزروت زعفران برابر ضماد ساختہ گذارند و برای انبات لحم قنہ کندر مصطکی دم الاخوین آمیختہ نہند یا روغن ابریسم گذارند باید کہ اول نجم الیستی تیکہ شوید پس گذارند و اگر حمی یا حرارت معلوم شود تدبیر سرفہ آور کنند و آنچہ بسرفہ آید از دہن اندازند و وقت سرفہ سوی زخم تکیہ کنند و ریسمان بفتیلہ بستہ بعصفرت بیض قنہ زعفران کندر آمیختہ در زخم نہند و گرد زخم مرادع گذارند و وقت کشادن و بستن از ہوا حفاظت کنند و اگر در سینہ خون منجمد شدہ باشد ماء العسل یا ماء الخل بحکم مرہم دہند و ماء الشعیر کہ در وی اصل سوس جوش بود بقدری عسل یا نبات آمیختہ زرقہ کنند اگر موسم گرما باشد ماء الشعیر گل سرخ جوشاندہ عسل گلابی آمیختہ زرقہ سازند اگر عفونت کثیر بود و دو بوی بد آید قدری الکوانیتو از یب سیاگو آمیختہ زرقہ کنند و قبل از زرقہ حبس نفس نمایند و دہن و بینی بند کنند و بطرف سالم خوابند و بعد زرقہ سوی زخم غلطند تا آب زرقہ و مادہ زخم برآید و وقتیکہ آب زرقہ صاف برآید بدانند کہ زخم صاف گردید پس محجمہ ناری سبک بر زخم گذارند و مریض را بنوعی غلطانند کہ محجمہ آویختہ ماند اگر در سینہ وجع ظاہر بود و پوست بیخ خبازی سہ اونس پیہ بط پیہ مرغابی ہر یک نیم اونس سکہ روغن بادام ہر یک یکنیم اونس زعفران قدری آمیختہ گذارند و اگر خون جمع شدہ باشد باید کہ زیر آن موضع ثقب کنند و فرمایند کہ سوی زخم قدری مائل شود تا خون برآید و فتیلہ ریسمان بہ بیاض بیض آلودہ گذارند و خرقہ دو تو آلودہ نہند و سوی زخم چسپانند تا خون کہ در وی باشد ہمہ برآید و فتیلہ زخم سینہ خرد گاو دم لوکدار سازند در رشتہ بستہ گذارند تا در زخم نماند و ہر وقت کہ خواہند برآرند و بالین بلند دارند تا خون جمع نماند و بطرفی دیگر نروند و پس وقتیکہ ہمہ خون برآید برای تصفیہ عسل بطبیخ اصل سوس آمیختہ زرقہ کنند دو سہ بار تا کہ خوب صاف گردد و اگر حمی نباشد قدری خمر افزایند و اگر حمی بود قدری نبات بطبیخ عدس شعیر گل سرخ آمیختہ زرقہ کنند بعدہ فتیلہ بعصفرت بیض

وقتیکه آلوده نهند روغن خراطین بشمع آمیخته بر زخم گذارند اگر وجع باشد سپیدهٔ بیضهٔ مرغ هر یک پنج درم مسکه دهن لوز هر یک یک وقیه زعفران درم آمیخته ضماد
کنند که مزیل ورم و صلابت است اگر ریم سفید آید عسل گلابی بگلاب آمیخته زرقه کنند اگر در زخم رطوبت نماید زرقه بادویه مجففه نمایند و درین وقت فتیله
بدهن ورد آلوده نهند و خرقه هم ترکرده گذارند و زخم را آنقدر شویند که آب زرقه برنگ خود برآید پس برای انبات لحم و تقویت عضو گل سرخ گلنار
برگ سبزه آب حماض در آب جوشانده صاف کرده عسل گلابی آمیخته زرقه کنند و فتیله هم آلوده نهند و بالایش گرده ایمیلاسترو دیا یا لما ایمیلاسترو
اوشیکرو سو گذارند اگر از سیم به نگردد و رنگ مریض زرد گردد و بوی بد از دهن آید سه چهار پهلوا زبالا شگافند و ریم برآرند اما از خشش (?) ملاحظه کرده
شگافند و پرده درونی هم کشایند و مجروح را بطرف زخم تکیه کنانند تا همه ریم برآید و همه ریم بیکدفعه بر نیارند بعده بیاض بیضه گل ارمنی و دهن گل آمیخته
فتیله آلوده نهند و بالای زخم دقیقین سبو گذارند و بعد سه روز زراوند طویل ایرسا و قدری زعفران سائیده بعسل گلابی آمیخته بر زخم گذارند و فتیله
هم آلوده نهند و بر گرده ایمپلاسترو دیا یا لما گذارند **قول اندری** شخصی قوی هیکل را زخم شغلیه از شش گذشته زیر بغل نزدیکی دست چپ
برآمده بود و از پنج سال درین گرفتار بود و مدام دهن زخم وا بود و از دو سال خلط عفن از دهن می انداخت و الم میکشید هر روز مرق مرغ و صفرت
بیض نیمبخت و در آب قدری خمر انگوری انداخته و اشربه مناسبه و طبیخ چوبچینی تمام روز میدادم و فتیله می نهادم چون دیدم که حرارت می افزاید
ترک آن کرده ماء الشعیر داشتم تا که ریم خشک شده فتیله برآمد و زخم فراهم شد اما سعال داشت روانه کردم بعد شش ماه باز آمد عسر نفس و نفخ شکم داشت
روز دوم یک مجلس طبع اجابت کرد و ریم فقط بود از خروج خفتی یافت بعد هشت روز بطریق اول ریم برآمد و راحت یافت شخصی دیگر بود که
زخم نیز از بیست سال برابر داشت و از زیر ساق آبله می برآمد و او میشگافت و مثل داغ کشاده میداشت و چرک سائل میماند و آن شخص بصحت
بود پس ظاهر شد که اگر طبع قوی باشد زخم شغلیه را او وارند **نوع دهم در زخم عمیق و غائر** یعنی دهن زخم تنگ باشد و انتها عمیق و کج —
**علاج** تنقیه بفصد و مسهل حسب ماده کنند و از اشیای مضره پرهیزند عسل گلابی بطبیخ گل سرخ گلنار عدس آمیخته زرقه کنند اگر زخم گرم باشد و چرک
مانند آب گوشت برآید و اگر سرد باشد و ماده مثل ماء الجبن و غلیظ مانند بلغم پاره پاره برآید شراب و عسل بکار برند مرزنجوش مرمکی در آب پرانده
زرقه نمایند و فتیله نهاده دهن زخم نر بسپارند تا ریم برآید و چون پاک شود برای اندمال ماء الشعیر رطل خمر چهار اوقیه عسل گلابی سه اوقیه کندر
انزروت هر یک درم جوشانند سومی برود صاف کرده زرقه کنند کندر انزروت بعسل مصفی آمیخته فتیله آلوده نهند اگر چرک باشد آب نمک یا آب
اشخار یا سکنجبین بطبیخ ترمس آمیخته یا دکوا میتو از بیب سیاکو جمار (?) ماء الشعیر یا الطبیخ مرزنجوش آمیخته زرقه کنند اگر نفع نشود از جای چرک شگافند اگر از زخم او
یا زخم ثانی مسافت بسیار نباشد و شرائین و عروق و عصب حائل نبود هر دو را یکی کنند تا زخم بی پرده گردد و بعده صوف براوع (?) آلوده گذارند اگر جا یک
کردن نتوانند حد المقدور فراخ دارند و زرقه کرده فتیله نهند و مرهم بازلیکون مرهم دیاکیلانو مرهم کیوجین (?) مرهم سیاه مرهم شحوم مرهم زرد چوب مرهم
اجلیسیا مرهم منقی مرهم سرخ مرهم مجفف مرهم گل ارمنی مرهم خولان مرهم خل مرهم منبته مرهم ازرق مرهم عسل مرهم سوجوه مرهم سرطان مرهم رال
مرهم رمانی مرهم اعجاز هم مفید اند حسب حاجت بکار برند **مرهم رال** کافور قیصوری شمع رال گیته هر یک چهار درم روغن گاو تازه شانزده درم
شمع روغن در گراهی گداخته رال مسحوق ریزند بعده دو سه جوش داده کافور انداخته فرو گیرند و در خرقه مرهم تا سه

روز بقدری نوفل سوخته بکار برند پس تنها منبت لحم صحیح و اکل فاسد مصلح عضو ضعیف و جبت جراحت مزمنه عسر البرء و قروح عمره و ناصور النفع ـ
مرہم اعجاز کہ مرخ زال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه ہر یکی ده زاج توتیای سبز ہر یکی دو نیم اول آب و روغن را در ظرف کالسی کف مال کنند که
مانند دوغ گردد پس اجزای دیگر آمیزند و سه بلکه شش ساعت کف مال سازند تا که ہمه یکجسم گردد پس در ظرف چینی نگاه دارند و بکار برند ـ
روغن بلسان عملی قنه رطل کندر اوقیه مشک کبابه عود خولنجان دار چینی ہر یک درم صمغ انجیر ہفت درم خمر چهار رطل سائیده چهار روز
بر ریگ گرم داشته بدستور کشند و جدا جدا دارند روغن بلسان عملی قنه رطل مر دارچینی قرنفل صبر کبابه نارجیل حب الغار روغن بادام
برگ نیب ہر یک چهار اوقیه جند جدوار مشک عود خولنجان انجدان ہر یک ده اسکر دیلو کندر اوقیه ماميران تربد ہر یک دو اوقیه خمر
دو رطل سائیده در شیشه کرده چهار روز بر ریگ گرم داشته در ریتورت کرده بدستور کشند برای بهق و برص و جرب و دمل مالند و برای ازدیاد
بصر کشند و برای قوت حافظه بر پس سر مالند و برای صفای سینه و لسع جانور سمی سه قطره بعرق پودینه یا بخمر دہند برای طنین سه قطره چکانند
و برای زخم سر و وجع مفاصل دو بار در روز مالند روغن بلسان عملی روغن علک رومی اشق اسطوخودوس ہر یک لیبر کندر لادن عنبر ہر یک
سه اوقیه جاوشیر شش درم مر صبر جند بوست جرهای خشک میعه سائله میعه یابسه ہر یک اوقیه خمر چهار لیبر در قرع انبیق مقطر کنند او جاع و جراحات
و امراض بارده عصبانی را نافع روغن آسمارش روغن کتان دو لیبر سرنج ربع رطل سریش نیم رطل در مرتبان کرده در آفتاب دارند تا که ہمه
یکجسم گردد بکار برند مزیله ناصور منبت و مدمل زخم و فتیله روغن کم شود دیگر اندازند قدری در ناصور چکانند و صوف آلوده پر کنند و بالایش گرده
مرہم سیاه نهاده محکم بندند روغن موم کافوری رال ہیرم ہر یک سه و نیم اوقیه قنه ده و نیم اوقیه قرنفل پانزده درم جوزبویه بیست درم قنه موم
گداخته ادویه سائیده آمیخته در ریتورت کرده کشند برای زخم تازه تفنگ و شمشیر و جراحت کہنه و مجلوق النفع دوا آرد گندم بقدری ہمن رز
یا روغن زرد و صفرت بیض دو چند روغن آمیخته گذارند منضج جراحات منقی چرک دیگر اسپر تو نمک بر جراحت تازه مالند دیگر روز مندمل سازد ـ
دیگر بیاض بیض سه عدد کتیرا سحوقه بروغن سوسن آمیخته نهند مدمل دیگر برگ گهیاتوری سائیده بندند مدمل دیگر بیخ ناوه سائیده بندند مدمل دیگر چوب کنگیرن
بآب سوده طلا کنند و زخم را بکیدیگر محکم بندند مدمل طبیخ مرمکی مرمکی نیم خمر چهار پاره ہفت تا ہفته تر داشته بر زخم را شویند مزیله چرک مخرج عظم پوسیده مجفف
جراحت دیگر صدف سوخته ذرور کنند مصلح جراحت دیگر ریوند ذرور نمایند مصفی چرک مدمل زخم کہنه دیگر بال زاغ سوخته عظم ضفدع سوخته عظم بقر سوخته لحم خوک
سوخته پوست خوک سوخته پوست بیخ انار سائیده گلنار سائیده بیخ ہار سنگار برگ فخنکشت سائیده مفرداً ذرور کنند مدمل دیگر بال کبوتر یا بال
فاخته یا بال عصافیر سوخته بروغن کنجد آمیخته طلا کنند مدمل دیگر زہره مار سیاه بآرد خمیر نموده دانه و ذرور کنند و برگ تنبول بندند زود فراہم آید
دیگر پوست درخت نیب یا پوست درخت سرس یا پوست درخت کنار بآب جوشانده شویند مدمل دیگر برگ تازه چوب میده بندند دیگر شمع
رال آمیخته طلا کنند دیگر ابریشم سوخته بدہان شتر آمیخته بر زخم نهند مزیله جراحت که کهنه دار دو دیگر مغز نارجیل سوخته ذرور نمایند مصفی مدمل
زخم بد دیگر منقوع کته شویند مزیله جراحت رطب دیگر گزر در آب پخته مانند حلوا کرده گرم گرم بندند مزیله عفونت زخم دیگر زنگال ذرور کنند
مزیله زخم عفن دیگر قند سیاه بر زخم بندند مسکن وجع و اگر دہن جرح بند بود مفتح آن و مخرج ریم و اگرچه مزمن بود در سه روز به کند دیگر عظم آدم

سوخته توتیای سبز برابر سائیده قدری بر دهن زخم تیر و تفنگ بندند در سه روز فراهم آرد اگر چه مزمن بود و دیگر زاج سوخته ذرور کنند مزیل لحم عفن
جراحت مجفف و دیگر منیک آب سوده طلا نمایند یا سائیده پاشند در حال آرام دهد حنا بتجیده روغن کوبیده و دیگر ذرور سی توتیا نافع و دیگر ابوت سوخته
بندند مدمل زخم تازه و دیگر آب دهن صائم چکانند حابس دم مدمل و دیگر برگ اسپرغم ضماد کنند مدمل جراحت تازه و قروح خبیثه وساعیه و دیگر شیر
درخت ارند گلرٹی در دست گرفته مالند چون کف آرد بر زخم تازه شمشیر وغیره طلا کنند چون خشک شود دیگر گذارند در سه چهار روز مندمل و
خشک سازد و دیگر مرهم راسو یا سن بحجر حل نموده بر جراحت خطرناک نهند با صلاح آرد و دیگر شهد انج پانزده قاقله شش بعسل پزانده بندند مدمل
زخم لب واصبع وناخن بریده و دیگر برگ نیب نمک ضماد کنند روز دوم از هر یک نیم درم گل ارمنی اسکر ولیو زعفران نیم اسکر ولیو ضماد نمایند
روز سوم مرداسنگ اسکر ولیو اجزا بیند مدمل جرح ناخن بریده و دیگر کته مردارسنگ مرصبر بلیله بلیله سود برابر سائیده پاشند یا بر خرقه نهاده
بندند و بعد سه روز بکشایند مزیل جراحات خبیثه و دیگر بجهت وصول جرح عظم که در زمین دفن بود بر آورده برو نهند در هفت نوبت زخم فراهم آید یا هفت
بار بر زخم گردانیده همانجا دفن کنند و عقب نه بینند و دیگر بجهت وصول جرح روغن کنجد دهند محتاج بدوای دیگر نگردند و دیگر آجر پخته سائیده در
شیر برنج خورند سه هفته مدمل و دیگر اگر خون در شکم ماند آب مزو به یک پیاله جو اکمار درم آمیخته دهند تا هفته **نوع یازدهم در اخراج پیکان و**
**خار وغیره** اگر پیکان وغیره بخلد باید که با نبور سر باریک بکشند بعده مرکند سائیده پر کنند تا التیام پذیرد و اگر پیکان بعظم در آمده و کج گشته باید که
راست کرده با نبور کشند و اگر کشیده نشود مقناطیس برو گذارند تا جذب آن نماید و اگر بسبب ضیق جرح دیرون تا بودن پیکان نبور پیکان را
گرفتن نتواند دهن زخم کشاده کنند اگر خار و عظم و آبگینه وغیره خلد با نبور کشند و اگر اندک بود بسوزن کاویده بر آرند اگر بدین حیل بر نیاید بار گیس
اشق بیخ لی بعسل ضماد سازند تا زخم کشاده گردد و بآسانی برآید و اگر بعد تلیین والتیام جرح اشیای جاذبه چون زفت رتینج ملک البطم زراوند ضماد
نمایند زود بر آید دوا برگ گل سوسج گھی کوفته وقت سه بار بر زخم بندند صبح پیکان بر آید دیگر موی سر ماهی در بیان سائیده بر دهن زخم بندند
پیکان بر آید و در دو هفته به گردد و دیگر موش شگافته یا برگ گهیا توری سائیده بندند و دیگر پوست و اطراف ضفدع دور کرده بر زخم بندند نزدیک
شبان روز گذارند نمایان کنند و قلع پیکان از عظم نماید و دیگر زهره میش بندند یا چکانند و دیگر زهره ماده گاو بروغن گاو آمیخته چکانند و دیگر بل
بقر بروغن گاو جوشانده بندند و دیگر آب چولائی بیخ اصل آمیخته طلا کنند و دیگر بندال بحیر سائیده یا کرم ریشک بعسل آمیخته یا بیخ شبت بعسل آمیخته
یا خراطین بعسل آمیخته ضماد کنند مخرج پیکان وغیره روغن برای پر کردن زخم و اخراج گولی و حلقهای زره و پارچه و پنبه و عظم شکسته که در زخم مانده
اگر صیم گرم زیاده باشد برگ نجنگشت برگ فراش برگ تاتوره برگ یاسمین هر یک پنج درم روغن کنجد رطل سائیده در روغن انداخته بر آتش
نهند و حرکت دهند تا که همه سوخته بته نشیند فرو گرفته حل کنند که یک جسم گردد باشد چون اسب شود روغن صاف گیرند و بکار برند دوای
مسکر برای اخراج پیکان یا شق یا داغ که در وقت هوش تاب آن ندارد بکار آید افیون پنج درم خشخاش اسود ده درم تخم کاهو بیست درم آب سه
رطل برته سوم ناند حنظله نیم رطل اندازند و جوش دهند تا که همه آب جذب گردد و پس حنظله را خشک کرده سائیده مثقالی دهند بیهوش گردد چون
خواهد که بهوش آید کندش باب سوده نوشانند دیگر افیون جوز بزر البنج پوست بیخ لفاح تخم دهتوره تخم کاهو هر یک نیم درم جدا جدا کوفته

شب بآب ترکنند صباح جوشانده صاف نموده اجزای مسطور دیگر درهمین آب کنند بدستور سه بار پس صاف کرده گندم چهار اونس انداخته دارند تا که آب جذب و گندم خشک شود بعده گندم را سائیده دارند و وقت ضرورت یک ماشه بآب حل کرده نوشانند بیهوش شود و وقتیکه چند فرفیون زنجبیل برابر سائیده قدری در بینی دمند یا ادویه مذکور بسرکه آمیخته در شیشی کرده بویانند بهوش آید دیگر لحم گوسفند مصفی از پیه شرحه کرده بنج البنج مسحوق آلوده در کوزهٔ سفالی نهاده در زبل اسپ دفن کنند تا کرم افتند پس کرمها را در شیشه کرده گذارند که خشک شوند پس وقت حاجت دو جزو از بیک جزو افیون سائیده دانگی در بینی دمند بیهوش شود و وقتیکه چند قطره سرکه در بینی چکانند یا چند فرفیون زنجبیل برابر سائیده نفوخ نمایند یا بسرکه آمیخته چکانند که عطسه آید بهوش آید **دوای مسکر** خشخاش اسود تخم کاهو هریک پنجدرم بزر البنج دو نیم درم جوشانده صاف کرده بهمون قند قوام کنند شربتی مثقالی **فصل پانزدهم در قروح** قرحه جراحت متقیحه را گویند بسبب جراحت و انفجار خراج بهم میرسد و چیزی که از قرح آید اگر رقیق بود صدید و اگر غلیظ باشد وسخ گویند **علاج** اگر وسخ و قیح کثیر باشد حسب خلط و قوت تلیین کنند و از کثرت اکل و اطعمه مرطبه پرهیز ندادو محففه چون مردارسنگ عروق الصفر پوست انار مرکی عفص ذرورًا مرهمًا بکار برند و اگر دهن تنگ باشد بفتیله رسانند بدانکه قرحه چند گونه است یکی بسیط که خالی از عوارض مانعه اندمال باشد پس اگر رطوبت اندک و قرحه خرد بود برای جلاء و تخفیف بخمر سرکه ماء العسل شویند بعده پنبه کهنه بر سازند و قدری پنبه بدهن ورد یا بروغن کنجد آلوده بالای او نهند تا بسبب دهنیت دهن جرح بسته نگردد تا که از درون فراهم نیاید و هر روز قدری از پنبه پر کرده قدری کمتر کنند تا زود فراهم آید و در چنین قرحه خفیف ادویه قوی التجفیف بکار نبرند که خوف افنای رطوبت صلیبیت و ایضاً منع اندمال مینماید و اگر قرحه بزرگ و پرچرک باشد و در ابدان نرم بود مردارسنگ زردچوبه هر دو بسرکه و زیت مرهم کرده بکار برند و هیچ یکی از تنها تنها بکار نبرند که ضرر دارد و اگر در ابدان صلبه باشد ادویه قوی التجفیف چون عفص گلنار زاج اقلیمیا برگ سوسن و اندکی زنگار افزایند و مراد از ابدان صلبه کسی است که کثیر التعب بود چون زرگر و آهنگر وغیره و اگر قرحه غائر بود در تجفیف مبالغه کنند تا رطوبت که در غور است خشک گردد پس ذرورات و مراهم ملحمه بکار برند و احتیاط دارند که مبادا دهن قرحه بسته شود و غور همچنان ماند پس تا که قعر آن پر نگردد و بسطح جلد برابر نشود پنبه مدهنه بدهن ورد بر دهن جراحت مدام نهاده دارند و اگر دهن قرحه تنگ بود مراهم بفتیله اندر کنند و اگر بسبب شدت غور و کثرت رطوبت مجففات اثر نکنند باید که در اسفل عضو آنجا که غور است شق کنند تا ماده تمامه برآید و دو اتیک عمل کند مرهم ملحمه و ذرور ملحمه بکار برند۔ **مرهم ملحمه** مردارسنگ بسه چند زیت بزند چون غلیظ شود فرو گرفته قدری انزروت دم الاخوین قنه کندر زفت انداخته حل کنند که یکجسم گردد **دوم مرکب** که بعوارض دیگر چون وجع و سواد لحم و انصباب ماده از عضوی بر قرحه و سوء ترکیب و جز آن یار بود باید که اول بدفع عوارض چنانچه در جراحت مرکب گذشت کوشند و بعد زوال عوارض بمعالجه قرحه پردازند **سوم عسر الاندمال** اسباب این کثیر اند یا آنکه خون در تن قلت پذیرد و بدان سبب عضو رفته وجود نگیرد چرا که باعث التحام و تکون اعضا خون است از آنست که در اعضای غیر لحمیه و ابدان مشائخ قرحه بدیر مندمل میگردد و آثار قلت خون هزال صفرت تن و قرحه و حوالی قرحه خشک دبی ورم و قلیل الحمرت بود باید که گرد قرحه بدست آهسته آهسته مالند خرقه بآب گرم تر کرده کماد کنند و وقتیکه حمرت و انتفاخ پدید آید تکمید موقوف نمایند و اغذیه مولده دم خورانند و مرهم اسود گذارند یا آنکه خون فاسد

شود و بدان سبب لحم آکل متولد نشود و آنچه نصیب عضو متقرحه شود بریم و چرک استحاله نماید پس اگر موجب فساد دم تغیر مزاج کبد بود و لون تن سفید
ارزیزی یا زرد حسب برودت و حرارت مزاج کبد باشد و اگر باعث فساد تغیر مزاج طحال بود و لون مائل بسیاهی بود و نمش پدید آید باید که
اول فصد کنند تا دم فاسد برآید پس باصلاح کبد و طحال کوشند نوعی که در اینجا گفته شد یا آنکه سوء مزاج گرم در تن و عضو متقرحه افتد و قوت
او ضعیف سازد و بدان سبب غذائی که بوی رسد قوت عضو در آن بوجه اکمل تصرف نتواند کرد و مستحیل بدم نتواند ساخت تا حمرت و حرقت
قرحه و شدت وجع است باید که فصد کنند و چون حسب حاجت برآرند و تدابیر مبرده و مطفیه بعمل آرند مرهم اسفیداج و مرهمی که از سرکه و مرداسنگ
عروق الصفر ساخته باشند بکار برند و گرد قرحه طلای مبرد گذارند و بالای فاده که بر قرحه نهند صندل سوده گذاشته بندند یا آنکه سوء مزاج
سرد باعث ضعف قوت عضو ماؤف گردد و آثار او کمودت لون و عدم آثار حرارت است باید که برای تسخین مزاج اغذیه گرم چون ماء اللحم توابل د
مویز و انجیر خورند و بآب گرم تکمید عضو نمایند و مرهم باسلیقون و مرهم اسود بکار برند یا آنکه سوء مزاج تر مضعف قوت عضو شود و آثار او لین لحم
قرحه و کثرت رطوبت و زرد است باید که تنقیه به اهلیله و ترید کنند لحم بریان خورند و مرهم قوی التجفیف بکار برند یا آنکه سوء مزاج خشک مضعف قوت
عضو شود و آثار او یبوست تن و قرحه و قلت چرک است باید که بآب نیم گرم و روغن بنفشه یا مسکه گرد قرحه تکمید کنند حریره مرق چرب بیضه نیمبرشت خورند
و ادویه قلیل التجفیف چون آرد جو و آرد کرسنه و بیضه مرغ بیخته بر قرحه گذارند یا آنکه بر کناره قرحه یا درون آن لحم صلب باشد و بدین سبب بردو طرف
قرحه بهم نه پیوندد پس اگر لحم بر دو بن یا قریب قرحه باشد بنظر آید و اگر در غور قرحه بود بمیل معلوم گردد که گویا بر چیزی صلب میرسد پس اگر ممکن بود
بسر میل مجرد اشند تا بزداید اگر غلیظ تر بود بآله آهنی قطع کنند و اگر در غور باشد و بآله آهنی بریدن نتوانند بادویه حاده چون فرفیون و زنگ
فانی نمایند و بعد فنا بمراهم ملحمه بپردازند یا آنکه در قرحه عظم فاسد بود و بدان سبب ریم دائم برآید و منع اندمال کند و درین گاهی قرحه در ظاهر
نیک شود و بعد از چند روز باز معاودت نماید و ریم آرد و صدید رقیق منتن روان گردد و چون میل اندر کنند تا بعظم رسد بسبب ترهل و استرخاء
لحم و باشد که آواز وصول میل بعظم مسموع شود و این وقتیست که غشای محیط عظم فاسد گشته جدا شده و عظم عریان مانده باید که آن موضع را تا عظم شگافته
و ادویه حاده گذارند تا لحم مرده را فانی سازند و وقتیکه از ادویه حاده خشکریشه پدید آید روغن نیم گرم بر آن نهند تا لحم عفنه و خشکریشه زائل گردد بالجمله بعد
گوشت فاسد برود و عظم پدید آید آن قدر که فاسد باشد بچیزی تیز یا سوهن خراشیده دور کنند و اگر تمام فاسد باشد بالتمام قطع کرده برآرند و بجای
او شاخ حیوانی مثل او ساخته گذارند پس فروره ملحمه پاشند طریق قطع عظم بدو وجه است یا آنکه باره باریک مانند اره شانه گران ببرند یا آنکه
گرد اگرد عظم بمثقب ثقب نمایند متصل متصل پس بآهن تیز روابط آنرا که فیما بین ثقبها اند جدا کنند و در قطع احتیاط نمایند تا سر مثقب و اره بلحم سالم
و دیگر اعضای صحیح نرسد و طریق احتیاط در کسر عظم آید یا آنکه قرحه عفنه و خبیثه بود و بدان سبب دم که بنسبت آن عضو رسد نیز فاسد شود
و مستحیل بریم گردد و آثار او سواد قرحه است و فساد و عفونت او نزد و با عضای مجاوره سرایت نماید باید که تنقیه تن حسب ماده کنند مثلا اگر قرحه
لذع و حرارت بود و گرد او زرد باشد و رطوبت زرد سائل بود مسهل صفرا و اگر حوالی قرحه سیاه و صلب قلیل الحرارت بود مسهل سودا و اگر مائل
بسفیدی بود و ریم سفید سائل باشد مسهل بلغم دهند و اگر با وجع و حمرت بود فصد کنند و فصد در همه حال سود دارد زیرا که از تنقیه او تنقیه هر خلط

میشود و بعد تنقیه بتعدیل مزاج کوشند بانچه مناسب خلط ادویه باشد و برای سقوط لحم فاسد اطراف کاسنی برگ خطمی برگ عنب الثعلب کوفته
قدری مسکه و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و بعد سقوط لحم مترهل مرهم زنگار و مسکه بکار برند تا باقی اجزای فاسد دور شوند و لحم سرخ صحیح بر آید پس
بمراهم منبته بر سازند یا آنکه قرحه در عضوی افتد که لحم آنجا مترهل و نرم و وردی باشد همچون ابدان مستسقی پس بسبب کثرت رطوبت و ورم تخفیف
که موجب اندمال است بحصول نرسد باید که ادویه حاد و مسکه بهند تا لحم مترهل برود و صحیح ظاهر گردد پس بعد طلات بپردازند یا آنکه در قرحه عرقی بزرگ
باشد که دائم قرحه را تر دارد و باید که فصد کنند ملینین بطبیخ افتیمون نمایند تعدیل غذا سازند و بعد فصد و اسهال عرقی که در قرحه است نیز زنند یا آنکه
مرهم و ادویه مستعمله بمزاج قرحه موافق نیفتد مثلاً افراط در گرمی کنند و بدان سبب ماده کثیر روی بعضو آرد و قوت عضو در وی تصرف کردن نتواند
آثار او آنست که باستعمال ادویه گرم حمرت و التهاب در ورم زیاده شود باید که ترک ادویه مستعمله کنند مرهم اسفیداج و دیگر مراهم سرد بکار برند
یا افراط در سردی کنند و بدان سبب قوت عضو ضعیف شود و جذب غذا ننماید و متصرف بدان نگردد آثار او آنکه قرحه مائل بکبودی و سیاهی و سختی باشد
باید که مرهم اسود گذارند یا قصور در جلا نمایند آثار او قرحه پرچرک بود و لحم ردی نرم مترهل در وی آویخته باشد باید که مرهم خضر گذارند تا فانی سازد
یا قصور در تجفیف نمایند و درین قرحه رطب مترهل کثیر الصدید باشد باید که مرهم مدمله قوی القبض که از گلنار عفص کندر دم الاخوین ساخته باشند
گذارند یا چیزی که بلذع و حدت جلا لحم را گداخته فانی سازد و بستن ندهد و این لحم گداخته را زرداب پنداشته در جلا افزایند و مرض زیاده تر
گردد و فرق از زرداب و لحم مذاب آنست که اگر رقیق و سرخ و با وجع و لذع باشد لحم مذاب است و درین وجع و ورم و حرارت بیشتر بود و هر روز قرحه وسیع تر
گردد و اگر سپید و بچرک غلیظ مختلط باشد زرداب بود باید که ترک ادویه مستعمله نمایند و مراهم نرم که در و حدت و لذع نباشد بکار برند یا آنکه بدن ممتلی باشد
و بدان سبب ماده بر قرحه همی رسد و مندمل شدن ندهد و آثار او امتلای بدن و کثرت رطوبت در قرحه و سیلان او باید که اول تنقیه بطبیخ هلیله کنند تلطیف
غذا نمایند و بعد تنقیه بمعالجه قرحه بپردازند با ادویه قوی التجفیف مرهم خضر زنگار عسل برابر آمیزند آکل لحم فاسد مرهم اخضر زنگار یک اشق انزروت
هر یک نیم سیر که حل کرده بعسل آمیزند مصلح نو اسیر اگرچه در گوشت باشد مصفی قرحه و نسخه آکل لحم فاسد چهارم ساعیه و آن مجتمع بود و خشکریشه بزرگ نیارد
و رطوبت و زرداب دائم مترشح باشد و این رطوبت چون بر جلد و لحم صحیح رسد آنرا نیز فاسد سازد و تب آرد و از شدت عفونت و باشد که خفقان پدید آید
فصد کنند مسهل صفرا دهند برای تعدیل آب انار و آب تمر هندی نوشند بعده ورد و تمر چند بار طلا سازند تا حدت او ساکن شود و فساد بجوانب
سرایت نماید پس توتیا مردارسنگ کاغذ سوخته اقلیمیای فضه تراب بوته نحاس مامیران سبز که یا بجم بکار برند اسفناج مرغ برنماله سماق برگ غوره خورند
پنجم متاکله فصد کنند مسهل صفرا دهند تعدیل سکنجبین یا آب انار نمایند و گرد قرحه علق گذارند و عضو را در آب بارد نشند یا خرقه بگلاب آلوده برین
سرد نموده گذارند خمیر ممزوج بسرکه سفید عدس مقشر پوست انار زرشک زرور و برگ مورد برگ حماض گل ارمنی بسرکه سائیده ضماد سازند برگ حماض بخمر
پخته گذارند اگر بدینها به نشود بحدید یا بادویه حاده قطع عضو متقرح کنند تا فساد بعضو دیگر نرسد ششم قروح که از دم سوخته سوداوی که طبیع
بظاهر تن دفع کرده پدید آید اول بثور بزرگ ظاهر شود پس سر ده دریم کند بعده خشکریشه سیاه یا رمادی آرد همچون خشکریشه داغ و وجع اندک باشد
و اکثر در ردتی افتد فصد کنند تنقیه بطبیخ افتیمون سفوف سودا ماء الجبن نمایند و بعد فصد و تنقیه علق گذارند تا دم سوخته را از نفس عضو کشند پس

سلم ترکی نامی [illegible] قادر است [illegible] [illegible] بیارت [illegible] کرمی [illegible] *

مرهم احمر گذارند فائده گاه باشد که در جلد سر اول بثور سرخ ظاهر شود پس قرحه گردد و الم اشد آرد سبب او ابخرهٔ غلیظهٔ دمویهٔ محترقه است
که زیر حجاب که بر قحف است تمکن گیرد و از غلبهٔ ناریت حجاب را بسوزد و بیرون آرد باید که جهت اخراج ابخرهٔ غلیظه مسکنه اشیای ملینه چون
اطراف کاسنی کوفته بدهن سمسم جوشانده ضماد کنند اگر قدری آرد جو و خطمی افزایند بهتر بعده برای تسکین وجع و اندمال قرحه مرهم کافوری گذارند
مردار سنگ توتیا حنا قنبیل بدهن بقر آمیخته بکار برند و جهت تحلیل ابخرهٔ غلیظه و سرعت و سهولت اخراج او حمام و تکمید طلب نمایند دوا
کلوراکه گلهای سرخ دارد سائیده باشند عسب گاو یا پس سوخته بندند مل قروح دیگر شیر بز آب برابر زاج قدری آمیخته شویند بعده یا پاسی
یا صوف ریسمان پر کرده بر وی مرهم گذارند مل قرحه دیگر سکبور چهار درم اسفیداج دو درم در یک پیاله گل سائیده آب دهن سمسم یک
نیم پیاله گرفته در ظرف چینی لت کرده در گرما هفت روز نهند پس خرقه آلوده گذارند تا آب گرم شویند در هر روز به گردد دیگر روغن گاو یا زرده
مردار سنگ بیخ جوشانده یا کته بدهن بقر آمیخته مالند دیگر ابهل بطور خبیثه نهند از عفونت باز دارد دیگر زرزرت بعسل ضماد کنند منبت لحم دیگر
اثمد ذرور کنند مصفی قرحه منبت دیگر زبل بز سوخته بر قرحه دیده باشند دیگر مورد بخم جوشانده بر قرحه کعب و قدم نهند دیگر زرنیخ گوگرد
توتیای سبز هر یک یک درهم بقر آمیخته اول عضو را بطبیخ برگ سیب شسته طلا کنند برای قرحه خبیثه و غیره انفع دیگر حنا آنکه سوخته بدهن بقر
مغسول آمیخته طلا کنند مزیل بثور که گر به قرحه شوند دیگر زاج سوخته یا برگ شاه سائیده باشند مزیل لحم عفنه بغیر الم مرهم آلی مثقل زرنیخ هر یک
حفص و مثقل حفص با آب سائیده زرنیخ آمیز بدون تکسیم شود بر خرقه کشیده نهند برای اقسام قروح و جروح نافع گفتی که ناسور را بالکل صلاح آرد قول
لارزو ربید طبیخ موندیفیکانتی دهند مرهم قرشیشا اونس سال سنو ریو اسکر دلوا آمیخته نهند قیروق الومینوزا فالو پیو بیرق الومینوزا
کوئید و شویند خرقه بروغن ایشیلی امیتی تر کرده نهند ادکوا امیتو آبک ادکوا امیتو ازیب سیالو ادکوا امیتو میسنو ادکوا امیتو توتیائی ادکوا امیتو لفین
سیبو و دمی بولو ادکوا امیتوا الیو ستولورون امیبلا استرو بابلیکا گذارند و گفته اگر زهری باشد و این اکثر از صفرا و اخلاط حاده حیشود موضع را آگاه
سیاز دو سیخورد و میفرایدنفیه صفرا کنند تعدیل مزاج با غذیه مناسبه نمایند و برای تبرید و تجفیف و ردع ماده و تقویت عضو قرشیشا سرب سوخته
اثمد بکار برند یا قرشیشا سم الفار توتیا سرکشته عاج سوخته سائیده بدهن سمسم آمیخته گذارند بعده بگلاب یا آب بارتنگ یا آب زاج شویند
و گل ارمنی گرد آن طلا سازند بالای زخم گرد و مرهم سفیده یا مرهم توتیا یا مرهم دیا پالما گذارند اگر موسم گرما بود خرقه بدهن ورد آلوده نهند یا پوست
انار زاج بخم جوشانده خرقه تر کرده نهند اگر وجع کثیر بود مرهم سرب دو دانس با آب بارتنگ یا آب قماع ورد آمیخته گذارند بعد گل ارمنی زیت
ورد هر یک و گل مختوم یک شمع چهار مرهم ساخته نهند یا صفحهٔ سرب و آب زاج سه ذره تر دارند پس قدری سیج برده مالیده بر زخم بندند اگر چنین به
نگردد و لحم نواح را بخورد و افزاید مرکوریو پریسی پیتیادو سرخ باشد و بالایش گرد مرهم شنگرف آلوده گذارند و گردش گل ارمنی با آب بارتنگ
طلا کنند یا خرقه بمار الخل تر کرده نهند اگر از سیم رنشود یا مرکوریو نباشد سم الفار بمرهم سفید آمیخته گذارند و تنکیه قشر از زخم دور شود مرهم آهک
مرهم توتیا برابر آمیخته نهند مرهم آهک آهک مغسول خشک کرده بدهن ورد آمیخته در ظرف سرب حل کنند چون سیاه شود بکار برند اگر از ینهم
نفع نشود داغ دهند اگر کافی نبود و مریض حیات خود خواهد آن موضع را قطع سازند و گفته اگر زخم کهنه و منتن باشد و این از خون فاسد در گرما اکثر شود

آید و همه بدن را خراب میسازد و اول تنقیه بدن کنند تبدیل مزاج با غذیه مناسبه نمایند بعده برای تصفیه زخم بماء العسل یا العسل گلابی شویند یا بمرهم الرسلوس
لوردن شویند یا بآب مرزنجوش عسل گلابی مرکی آرد یا قلقلا آمیخته شویند اگر زخم عفن باشد بآب شور شسته او کرانیتوا زیب سیاکو گذارند اگر زخم عمیق
باشد صوف خرقه کهنه بعسل آرد جو خمر آلوده پر کنند و گردش گل ارمنی به بیاض بیض بگلاب طلا کنند تا مدت دو ابلیم صالح نرسد و بالایش خرقه بماء الخل
اغشته نهند اگر بدین عفونت نرود بآب قلی شویند زاج سوخته مرکور بیو پریسی پیا دو سرخ برابر آمیخته گذارند یا سم الفار اونس دم الاخوین سه درم بگلاب آمیخته
نهند یا ذرور کنند و وقتیکه زخم اندکی میل بخشکی نماید و قشر دور شدن گیرد و لحم تازه بنظر آید بدانند که عفونت رفع گردید آن وقت مرهم بازیلیکو بقدری مرهم
از زیب سیاکو آمیخته گذارند و گفته اگر زخم کهنه و سوزنده باشد و لبها صلب و لحم بلند و لونش نارنجی باشد و این اکثر از خون سوداوی میشود باید که تا مقدور
دست بعلاج نکنند و تدبیرش آنست که برای قطع لحم سم الفار ذرور کنند و بالایش گرده مرهم گل ارمنی گذارند و گردش نیز نهند اگر وجع پدید آید دهن جوز
سه اونس پیه خوک اونس مصطکی نیم اونس بیاض بیض سفید موم قدر ضرور مرهم ساخته گذارند چون وجع برود و لحم فاسد زائل گردد ادویه نافعه بکار
برند و گفته اگر زخم عمیق باشد اکثر دهنش خرد میبود باید که از میل سنگ یا میل سرب یا میل آهن یا میل جست یا میل موم عمق آن دریابند و گاهی راست
و گاهی کج و گاهی ملتوی بسبب آنست که زخم خوب بنگردد و کسی ماده در وی مانده باشد پدید آید پس اگر ریم مثل غساله گوشت آید بدانند که بسبب
حرارتست و اگر سفید و رقیق بود بدانند که بسبب برودت و درین سه تدابیر باید کرد اول تصفیه پس اگر در زخم حرارت باشد بماء العسل زرقه کنند
و اگر حرارت نباشد و ریم سفید و غلیظ بعسل و خمر شویند اگر زخم منتن باشد بسرکه و عسل یا بعسل گلابی و آب شور یا آب قلی و عسل زرقه نمایند یا مرهم
از زیب سیاکو بطبیخ گل سوسن یا بآب شور یا بماء العسل آمیخته زرقه سازند مرکور بیو پریسی پیا دو سرخ بروغن کنجد یا بکسی آب آمیخته فتیله آلوده گذارند اگر
در زخم سوزش باشد بطبیخ گلنار شعیر شویند فتیله سرب نهند دوم انبات پس باید که ذرور کنند بدهن ورد آمیخته بفتیله گذارند یا طبیخ شعیر رطل عسل
گلابی سه اونس انزروت کندر مرکی هر یکدرم خمر نیم رطل کوفته جوشانند چهارم بعد مرهم ویا یالما آمیخته زرقه کنند و بالایش هم یا یالما درم اوپو گذارند و فتیله
بعسل گلابی آلوده نهند سوم تخفیف پس اسفنج بحر الیستی تیکو ترکرده نهند اگر بکسی وجه صاف نگردد زخم را کشایند اگر موضع عصب و عروق نباشد از دهن
زخم و اگر موضع اعصاب بود برابر زخم از زیر بکشایند و خرقه بر میل فضی یا سربی پیچیده در زخم برده صاف کنند پس بعسل گلابی شویند و تدبیر تخفیف کنند
و گفته اگر زخم کهنه باشد و فساد تا عظم رسد و این در ناصور و سرطان اکثر میشود و ماده او حاد میباشد و آثار عفونت عظم آنست که لحم آنجا نرم و ثقب
دار و منتن شود و چون میل اندر کنند بر عظم رسد اگر اینچنین زخم تا یک سال کشد بدانند که بعظم نقص رسیده باید که لحم را قطع کنند تا عظم ظاهر گردد و همانوقت
بسوهن آن قدر که فاسد باشد دور کنند تا که صاف بر آید بعده کاوستیکو گذارند اگر کافی نبود بآتش نرم داغ دهند پس تا سه روز دهن ورد بیاض بیض
آمیخته خرقه یا صوف آلوده نهند و بالایش خرقه بماء الخل ترکرده گذارند و بعد سه روز دیزلیتیو نهند پس مسکه عسل گلابی آمیخته ضماد کنند بعده
ادویه مصفیه پس منبته گذارند اگر زخم عمیق بود و فساد عظم مزمن نباشد داغ ندهند چرا که داغ عظم سر و سینه گاه و صدر و پهلو و فقرات ظهر بدست در نیجا فقط
زوال عفونت عظم از فرسودن کافیست و عوض آتش مرهم از زیب سیاکو محلول بخمر بس است و در فرسودن عظم شرط است آنقدر رسانند که سفید بر آید
و از سودن هیچ آواز نکند و رطوبت مانند غساله بر آید پس بعد تصفیه عظم برای تخفیف زراوند یا ساراج سوخته فرفیون توتیای سبز مرکور بیو پریسی پیا

دو سرخ ازین دو یا سہ ادویہ گرفتہ غاریقون نمک مرہم ازیب سیاکو آمیختہ گذارند و بالایش غاریقون نمک بعسل آمیختہ نہند یا زراوند زاج سوختہ بیخ
سکمدرسن مرخبث النحاس برابر سائیدہ گذارند اگر کند را فرا آید بستر و بعرق ادمبرا وہل شوید **عرق** مصفی زخم مرکی پانزدہ درم زراوند گرد چہاردہ
درم کوفتہ خمر چہار لیبر انداختہ چہل روز در آفتاب داشتہ بکار برند **عرق** مجفف در نیم من زاج سہ درم گلاب دوازدہ درم خمر ربع رطل جوشاندہ سرد
کردہ شوید **عرق** اکواکال دی لیبیری ہشت رطل سم الفار سہ گندم آمیختہ بر زخم گذارند برای زخم کہنہ و ناصور انفع **عرق** فرلہ تیور و قرح
خبیثہ نوشادر سہ اسفیداج البقر زاج گل رمنی ہر یکی دو سائیدہ در شیشہ کردہ سرکا انداختہ در آفتاب نہند پس صاف کنند **روغن** مصفی دمل
و جودار دار ہلد اصل سوس ہر یک شش مثقال دہماسہ دوازدہ مثقال کوفتہ بدو رطل آب تر کردہ روغن کنجد یک لیبر انداختہ روغن سازند ـ
**روغن** برگ فراش برگ نیب ال سرخ شنگرف کوفتہ قرص بستہ بدہن سم جوشاندہ بکار برند **فصل شانزدہم در ناصور** قرحہ کہنہ
عسر الاندمال است کہ منفجر شود و از یوم انفجار چون چہل روز گذرند ناصور گویند و عمیق الغور ضیق الفم وسیع القعر میباشد از ہر جانب او در باطن لحم صلب
و سفید بود و رطوبت دائم بر آید و وجع کمتر دہد و گاہ باشد کہ از سیلان بایستد و خشک گردد و گاہ بود کہ دہن فراہم آید و باز سر کند و سیلان نماید و چون
گاہی است و گاہی کج میباشد چنانچہ میل در اصل نگردد و گاہ باشد کہ بعظم سرایت کند آثارش آنست کہ چون میل اندر کنند صلابت دریابند و رطوبت
رقیق لطیف مائل بصفرت باشد و گاہی بعصب رسد و چون میل اندر آرند وجع اشد آرد و رطوبت رقیق لطیف مائل بہ بیاض بر آید و گاہی بر باطن رسد
و چون میل در آرند وجع و صلابت ہیچ محسوس نشود و رطوبت رقیق سفید سائل بود و گاہی بورید رسد و خون غلیظ کثیر بر آید و گاہی بشریان رسد
و خون گرم رقیق اشقر بر آید و گاہی در لحم باشد و رطوبت غلیظ لزج کدر سرخ رنگ بر آید و گاہی یک ناصور را دہن متعدد بود پس اگر از اینہا رطوبت
متفق اللون بر آید بدانند کہ ناصور واحد است و اگر مختلف اللون بود بدانند کہ ہر واحد جدا ست **علاج** اول برای تجفیف رطوبت و تنقیہ چرک
بگلاب مخلوط برادہ چوب زرد شوید و اگر قوی تر خواہند بآب دریای شور یا آب صابون کہ در و قدری نوشادر و زرنیخ مخلوط بود شوید بعدہ فتیلہ
کہنہ بخمیر تر کردہ بذرور اصفر آلودہ در قرحہ نہند و ہمچنان کنند تا کہ بہ گردد و اگر بدین تدبیر بہ نشود شگافتہ لحم فاسد نواحی آن را با آہن یا با دویہ حادہ
بزدایند تا کہ لحم سرخ ظاہر گردد پس مدملات بکار برند و داغ انفع **بدانکہ** شگافتن ناصور صعب است خاصۃ کہ قریب عصب یا عضو شریف باشد **ذرور**
**اصفر** صبر انزروت مر کندر دم الاخوین زعفران افیون بسایند **قول صاحب قبر** بر تنقیہ بفصد و مسہل حسب مادہ کنند و دہن او را بر دارند تا مادہ
بر آید اگر در لحم باشد ہمہ لحم عفن را قطع کردہ مرہم دیوریسی بپاشند تا سرخ باشند تا پاک شود پس بمراہم مناسبہ بپردازند و اگر قریب اعضای رئیسہ
یا عصب یا عرق باشد یا مریض ضعیف بود بحیلہ بپردازند اگر سیم دائم تر آرد و فتیلہ بسم الفار سحوق آلودہ نہند تا لحم را بخورد و بعدہ اشق مثقالی
در روغن کنجد انداختہ بر آتش نہند و فتیلہ سوختہ سیاہ شود بعدہ سلفات لال انزروت سفید ہر یک مثقالی آمیختہ صبح شام بر زخم گذارند اگر سیاہی
از جا نخاستہ باشد قند سحوقہ چند بار پاشند مرہم حرا کہ صلب باریک میباشد بخونش آلودہ نہند اگر مریض استعمال قنب کند سود دہد طبیخ
بارتنگ یا طبیخ عنب الثعلب یا بماء الشعیر کہ در و گلقند حل بود شویند تا عضو فاسد نگردد روغن ناصور مرہم ناصور مرہم سنگجری مرہم سیر مرہم سیاہ
مرہم سرخ مرہم گلابی انفع **فائدہ** شخصی از مدت ناصور در دست داشت و بہ نمیشد چون برگ بستان گرم کردہ بست در ہشت روز صحت یافت

قول لارنزو هیستر سفوف صندله سفوف زنجبیل باشند روح بهروزه گرم کرده اندرون رسانند زود به گردد خرقه در عرق فاره‌ی تیکلا
یا عرق اکوا دیردی ترکرده نهند و چکانند او کوامیتو دی لوزتیا نگذارند کاتو رزاج گل ارمنی سنگجراحت مردارسنگ صبر زنگار هر یک دو نیم مثقال خمر
بیست مثقال آب چهار لیبر در شیشه کرده چهل روز در آفتاب داشته بکار برند برای ناسور و جراحت عفنه انفع فتیله به روغن سرشف آلوده بر باد
برگ فراش آغشته نهند اگر چه غائر بود و مزمن زود به گردد و گفته اول از فتیله صلب ناسور را صاف کرده دندان خوک یا عظم آدم محرق مسحوق در نی
کاغذ پر کرده در ناسور نهاده و سند دنی مذکور بر آرند و سه چهار روز به گردد عسل سرخ خمر مند هر یک شش نزانده مرکی انزروت صبر هر یک یک
آمیخته گذارند مرلیه ناسور و زخم کهنه دومل موی خوک سوخته بر ناسور ده ساله بندند به گردد ذر بره افعی عدد انزروت میده گندم داود خانی برابر
عسل قدری خمیر کرده حبوب قدر حبه بسته دارند وقت حاجت مالیده به دهن ناسور نهند و بالائش پنبه به دهن بقر ترکرده گذارند برای غرب نیز انفع ملیه
سیاه ناخن نیل مردارسنگ برابر آب ساییده فتیله آلوده نهند لحم ناخته بدهن بقر بریان کرده مالند منیک آب سوده از فتیله رسانند مجفف توتیای
سبز سوخته تنکار سوخته فوفل سوخته عظم سر آدم در آتش چوب کنار سوخته کته برابر ساییده نفوخ کنند روغن سندروس مرهم فادزهر مرهم زرد مرهم زنگار
مرهم انگزد مرهم شمع مرهم جوز مرهم لسان الکلب عرق عسل همه مفید اند و گفته برگ انار کوفته سه قرص سازند یک در روغن کنجد سوزند چون سرخ
شوند بر آرند قرص ضعفی از دم و با عدد اندازند چون سوزد صاف کرده بکار برند برای ناسور و جراحت مفید مردارسنگ توتیای سبز گل ارمنی کافور
هر یک پنج درم آب چهار رطل خمر رطل در ظرف مسی کرده چند روز در آفتاب نهند و حرکت ده باشند بعده صاف کرده در شیشه کنند و زرقه نمایند
برای ناسور و جراحت نو و کهنه انفع فتیله بشبه عشر آلوده نهند بعد دو روز بر هم فراهم آرند و گفته در تدبیر ناسور چهار قاعده اند **اول** توسیع دهن اگر خرد باشد
پس باید که شمع قنه هر یک اونس به آتش نرم گداخته زراوند طویل یکنیم اونس سم الفار درم آمیخته قطع اسفنج آلوده اسفنج را در شکنجه فشرده از اسفنج فشرده فتیله ساخته در ثقب نهند
تا دوازده ساعت دارند **دوم** قطع لحم صلب پس اگر مزمن باشد او کوا میتو از یب سیا کو مرکوریو پریسی پیتیا و سرخ زاج سوخته سم الفار مفرد یا مرکب
با آب باترنگ آمیخته در زخم رسانند و قدری بر دهن نهند و بالایش کرده کسی مرهم گذارند اگر عمیق تر باشد مرهم از یب سیا کو آب قلی آمیخته زرقه کنند
اگر مزمن و زیاده عمیق بود مرهم از یب سیا کو نیم اونس سم الفار درم زرنیخ یا مرتشیشا نیم درم آب قلی آب باترنگ یا طبیخ اقماع ورد هر یک چهار اونس گلاب دو
اونس آمیخته نیز سودمند بود زرقه کنند و دهن به موم بند سازند و گردش گل ارمنی طلا سازند اگر ثقب متعدد بود درون یا بیرون باید که بالای ثقب صوف یا
خرقه به روغن آلوده نهند و گرد آن مرهم گل ارمنی گذارند و تا آن وقت بکار برند که لحم فاسد قطع شود و صالح مرئی گردد و اگر چیزی باقی ماند کاوستیکو گذارند
یا لحم را قطع نموده ادویه مصفیه بکار برند **سوم** تصفیه پس عسل تخم آمیخته شویند یا قنه مغسول بخمر چهار اونس آب کرفس ثلث رطل عسل گلابی یکنیم اونس زراوند
طویل دو درم قنه عسل نیز بنصف ماند ادویه مذکور آمیزند پس مرکی انزروت پنج سکهدرسن هر یک قدری افزوده فتیله آلوده نهند بعضی منبت مجفف
مقوی یا قنه عسل گلابی آب گل سحرسن آمیخته ضماد کنند **چهارم** بر کردن لحم و بر آوردن پوست پس خمر سه اونس عسل گلابی اونس مرکی دو درم انزروت
صبر هر یک یکنیم درم به آتش نرم نزانده چکانند **روغن سندروس** سندروس پنج درم توتیای سبز قدر نخود ساییده دهن سمسم بعد رطل آمیخته جوشانند
چون سیاه گردد با دهن حل کرده بکار برند **مرهم فادزهر** پوست بار سیاه کهربا زرد هر یک دو درم تحف آدم درم مرکی فادزهر گاوی هر یک نیم درم لاجن

سه درم موم سفید نه درم دهن سمسم یا زیت بیست هفت درم شمع بدهن گداخته فرو گرفته بدستور مرهم ساخته یا قدری بیض و عدد آمیزند برای ناسور و جراحت کهنه مفید **مرهم زرد** شمع اصفر قنه دهن سمسم هر یک هیزده عروق الصفر سفید مدلی ناسور **مرهم زنگار** شمع و دهن سمسم قنه هر یک هیزده گرفته قوام کرده زنگار سه آمیزند آکل لحم عفن **مرهم انگزد** کندر صبر هر یکدرم انگزد نیم اوقیه عسل شش اوقیه جوشانده ادویه آمیخته قوام نموده نه ساعت حل کرده بکار برند برای ناسور و تصفیه زخم انفع **مرهم خروع** دهن سمسم نیم رطل برگ خروع تازه ده عدد بریان کرده صاف نموده شمع ابیض چهار اوقیه آمیخته فرو گرفته مردار سنگ هر یک سه درم کافور یکدرم توتیای سبز دوازده درم آمیزند پس صفرت بیض سه عدد افزایند برای ناسور و قروح انفع **مرهم جوز** برای ناسور مجرب مغز جوز زال موم سفید روغن کنجد **مرهم لسان الکلب** برای ناسور انفع زبان سگ در ظرف سفالی سوخته عدد کته نوفل سوخته هر یکدو درم خرمهره زرد سوخته چهار درم بروغن گاو کهنه و موم سفید مرهم سازند **عرق عسل** سکبینج چهار دو مثقال شهد بیست شش مثقال عسل سفید نیم لیبر سائیده آمیخته رسوب کرده کشند **مرهم** دهن در صد مغز ساق گاو ده شمع سه مردار سنگ مکلیس اسفیداج انزروت دم الاخوین هر یک یک کندر هر یک نیم مرهم ساخته گذارند **مرهم** مردار سنگ کته روغن زرد هر یک سی و شش زیبق توتیای سبز هر یک هیزده نوفل برگ نیب هر یک چهار مثقال روغن ایکبد دیکبار آب شسته ادویه سائیده آمیزند در روزی سه بار فتیل آتند **مرهم** گوگرد آمله سار مردار سنگ برابر بروغن گاو مثل مرهم کرده فتیله آلوده نهند و تازه تازه هر قدر که تواند نوشد بیست یکروز و ازبل بز خشک بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند مجفف رطوبت فاسد **دیگر** خون گوش سگ یا عظم زالوی آدم سائیده در فتیله پیچیده در ناسور نهند **دیگر** زبل آدم خشک کرده سوخته بچند عدد فلفل حل کرده اندازند سریع الاندمال **دیگر** رماد هزار پایه منفوخ کنند **دیگر** فندق هندی باب سوده فتیله آلوده نهند مثل **دیگر** سیاه گذارند **دیگر** مغز کرنجوه مسحوق بروغن آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** زبل بز باب سائیده یا پیلوانی باب سوده یا بیخ سرکنده سوده طلا کنند **دیگر** نسج عنکبوت کهنه تر کرده نهند تا هفته **دیگر** مغز کدوی تلخ خشک یک رطل در بول گاو خمیر کرده روغن کنجد دو رطل انداخته روغن ساخته اول لعاب بون مالند که سرخ شود بعده روغن مذکور گذارند مزیل ناسور کهنه و ورم گلو و دمل **دیگر** روغن تلخ بو دار برگ نیب پرانده و شمع آمیخته یا شیر درخت مقل باب سوده مردار سنگ شنگرف آمیخته یا سلخ الحیة افیون هر یکدو توتیای سبز یک سوخته بدهن البقر آمیخته مالند **دیگر** عقرب شش بروغن بریان کرده صاف نموده طلا کنند **دیگر** حب بول بچه گاو دو شود از بال یا از میل رسانند یا تنها سائیده از فتیله رسانند **دیگر** کهنه ازعنب الثعلب سائیده ضماد کنند مزیل ناسور و زخم و عرق مدنی **دیگر** بیخ سنبهل بدهن خروع آلوده بندند **دیگر** زعفران عظم طاؤس سوده فتیله آلوده یار با دسمند رسو کهه بلعاب دهن تر کرده فتیله آلوده یا توتیای سبز سنبلج کوکنار محرق مسحوق بعسل آمیخته فتیله آلوده نهند **دیگر** آب گ نیچکانند و هون گ بندند معنی جراحت ناسور سرطان برای تصفیه نمک آمیزند **دیگر** از خرقه بافته فتیله ساخته بشیر انجیر دشتی آلوده نهند مزیل ناسور سی ساله **دیگر** کنگیری یا برجوری خشک پنجدرم آب دو رطل بپزند نصف ماند روغن زرد پنجدرم گرم کرده آمیخته چکانند مزیل ناسور و جراحت و عرق مدنی **دیگر** سم اسپ یا سم گاو سوخته جرم تحت کفش سوخته برابر وزن هفت عدد هر سه برابر روغن تلخ سوخته بچوبی سحق کرده چکانند در روز چند بار **دیگر** تخم ترسعه سوخته یا زبان آهو سوخته پر کنند **دیگر** روغن کتان مالیده رماد سم اسپ پاشند اگر در دن بود بفتیله رسانند یا بجزات آمیخته نهند **دیگر** مسهل داده دلیده گندم پخته بندند در روزی دو بار **دیگر** دم وزغه موافق ناسور تراشیده نهند

وفتیکه القیام یافته بیرون آید تراشیده باشند دیگر برگ شانه ضماد کنند دیگر جلوس بر جلد ضیع نمایند و بر جلد شغال بدستور دیگر سلحفات سوخته یا رماد عظم خوک یا دیک بری یک باشند دیگر پنبه بشیر درخت تر آلوده رماد سلخ الحیه در وسطش که مقابل ثقب باشد گذاشته نهند و بعد سه روز دوازده بگردد دیگر روغن تخم کونچه کشیده گذارند چکانند دیگر حرباء در روغن کنجد تش درم سوخته صاف کرده شنگرف مثقالی آمیخته چکانند در پنجاه روز مندمل سازد دیگر برگ نورسته خروع بآب سائیده طلا کنند به گردد دیگر عظم گربه بعرق گوگرد سوده گذارند دیگر فلفل بزهرۀ ماهی سرمه سرکرده خشک نموده طلا سازند دیگر خون زاغ خشک کرده ذرور کنند با صلاح آید دیگر بصل مطبوخ بشرح گذارند به سازد دیگر فتیله بروغن شفت خام آلوده بر باد جوب فراش آغشته نهند هر چند که کهنه باشد به شود دیگر پوست خرس یا ناخن فیل با خود دارند دیگر ناخن فیل سه روز بخور کنند دیگر جلد سگ نشینند دیگر عرق بلادر دهند مرهم بلال یک توتیای سبز ربع سائیده بدهن سرشته مثل مرهم کرده بآب چند بار شسته گذارند عجیب۔

**فصل هفدهم در سقطه و ضربه و کسر و خلع وغیره نوع اول در سقطه ضربه** اگر بغیر ورم و حمی و تفرق اتصال و نزف دم باشد علاج مناث ماش مقشر هر یک چهار گل ارمنی دو اقاقیا برگ سرو هر یک یک بآب مورد ضماد کنند و اگر فوراً آنجا حجامت مع شرط کنند بهتر و اگر ورم و حمی باشد فصد کنند یا حجامت نمایند گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی بابونه صندل فوفل ضماد سازند زیره سبز صبر بآب برگ مورد یا ریوند زرد چوب سنگ سرخ مناث آهک یا زرد چوب حب الرشاد ضماد کنند برای ضرب و لگد اسپ نیز مفید ماش مقشر بعفرت بیض ضماد سازند و بحسب حرارت حمی مبردات دهند اگر قبض باشد آب کاسنی آب خرفه آب عنب الثعلب آب کاکنج همراه پنج درم مغز فلوس نیم درم صبر قدری زعفران دهند اگر حرارت باشد نجو آب عنب الثعلب مغز فلوس الکفانه نماش مقشر پنج نخود عدس سلق کرده اسفناج بروغن بادام خورند و بعد زوال حمی برای تقویت عضو ریوند یک فوه لک منقی گل مختوم هر یک نیم سائیده دو یا چهار درم منقع نخود دهند مومیائی نیم درم بدهن زیت یا نیمرو یا آب گرم خورند و ضماد که در خیر ورم گذشت گذارند اگر بر سر افتد فوراً قیفال یا اکحل زنند بعده تحفه گا و طبیخ فواکه تلیین نمایند گلاب بهن رود و اندکی سرکه آمیخته بر سر مالند برگ مورد گلنار پوست انار بآب و قدری سرکه جوشانده اندکی عود آمیخته طلا سازند سک قصب الذریره سنجر پخته ضماد نمایند چون سه روز از وقوع ضربه گذرد مغز سر مرغ خورانند روغن گل نیم گرم بر سر مالند و زیر اندر عظم شق شده و صفاق ظاهر گشته را نافع اگر بر سینه و شکم افتد و بدان سبب رگی از درون بشگافد و نفث و نزف دم آرد گل ارمنی گلنار کهربا دم الاخوین لک برابر سائیده دو درم بآب خرفه یا منقع سماق دهند اگر ضرورت شود افیون قدر نیم نخود افزایند یا تنها دهند در حال حبس دم کنند و اگر استلاء در تن باشد فصد قیفال موجود مقدم دارند قرص کهربا قرص گلنار نیز به دهند اگر بر معده افتد و رگی شق شود تنقیه تن کنند بس کهربا بگلقند آمیخته دهند مصطکی گل سرخ اقاقیا مورد سنبل هر یک پنج زعفران صبر جوز سرو هر یک یک بآب بارتنگ ضماد کنند سیب به خورند کوفته بر معده نهند اگر بر کبد افتد ریوند فوه هر یک پنج لک مغسول طباشیر هر یک سه سائیده مثقالی بگلاب یا بعرق کاسنی یا سکنجبین دهند صندل سفید گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج آرد جو سفت زعفران یک کافور نیم آملا ر دهن ورد ضماد کنند اگر حرارت نبود گل سرخ پنج مصطکی دار چینی سنبل لادن هر یک دو مورد سه لادن بدهن ورد یا بروغن خیری حل کرده ادویه آمیخته ضماد کنند یا گل ارمنی مناث مورد برابر ضماد نمایند ریوند شکر مقوم دهند اگر بر عضلۀ افتد و آن را منفسخ سازد اول رادعات مذکور ضماد کنند و پس از آنکه خون از انصباب بایستد طبیخ بابونه اکلیل زوفا کتان نعنع مرزنجوش شبت برگ خطمی نطول کنند و تفل او ضماد نمایند یا آرد جوز و فاسی رطب

بود نیکو بی ضماد کنند اگر بر عصب افتد بعض اجزای او از بعض دیگر متباعد شود و اول سکنات جگ گذارند آرد ماش و گل ارمنی سنبل مسبر حضض زعفران
سک هر یک یک نیم باب باران و گلاب و قدری دهن ورد یا روغن سوسن آمیخته طلا سازند و بعد از آنکه ماده از انصباب بعصب بایستد خطمی بنفشه
اکلیل ضماد سازند و روغن نرگس و روغن اقحوان و دهن شبت و روغن نسرین و روغن ناردین مالند اگر التوا و صلابت در عصب پدید آید مرهم داخلیون
گذارند یا مقل باب گداخته یا تخم مرو پیخ خطمی سفنج سرشته یا اشق و فرفیون بدردی زیت آمیخته هر یک از ین حسب قوت و ضعف صلابت
بکار برند اگر بر مفاصل افتد و آن را سست کند و احداث ورم و ثقل نماید روغن گل مالیده و مسحوق باشند و بعضا به بندند معتدل و ضعیف خرما کوفته
بندند فائده اگر بر عضو رئیس یا شریف افتد و مانعی نباشد فصد کنند اما لا ماده بطلین و حقنه و جذب جانب مخالف کنند پس تقویت عضو
نمایند و اگر بر عضو غیر رئیس و غیر شریف افتد بر همان عضو حجامت مع شرط کنند اگر ورم عظیم بود فصد مقدم دارند اگر موضع ضرب سیاه شود بعلاج وی پردازند و الا
ممد به متعفن بد منتن دم گردد و بعد تنقیه و امالهٔ بحبس دم می کوشند قول لارزوریس مر قدری اقبند سیاه بچپیده ملح کنند چند روز قه معمول آمد
بعسل آمیخته دهند یا السمومرکب مالند و سبز سلیخه مر هر یک یک نیم چوب سیده سه بخر یا بیاض بیض آمیخته ضماد سازند مرطلی ضرب و کسر کنند مر مسطکی هر یک یک درم
صبر بیست درم صابون دا چینی هر یک پنج درم خمر سیند تمیر طل نیم بزاند ضماد کنند برای ضرب که از اسپ افتد نافع و گفته اگر کسی از بالا بیفتد گل ارمنی
گل مختوم سائیده همراه کسی آب پنج شش روز دهند و سه تدبیر نمایند اول فصد کنند تا اندیاد نگیرد دوم گل ارمنی گل مختوم مومیائی هر یک آرد و لگ
دهند سه روز تا تعلیظ دم کند سوم اگر اندرون ماده تحلیل بود برای ترقیق او بخرقه گرم بپوشند تا عرق آید و گفته سفوف ضرب سفوف
دی اما لا یا سفوف ریوندی سفوف دی خونسیکا سفوف گل مختومی سفوف کوزنترا کا موافق التیه دهند روغن ایلیتی خورند و مالند روغن خردلیون
روغن انتی یا زموویکو مالند روغن طیبان لعنبرت بیض آمیخته یا السمومرکب مالند لیتی تونسر لیتی نیتو سقط لیتی منیتوکسری گذارند کف دریا اسفیداج
هر یک مشتی صابون سیاه قدر حاجت آمیخته گذارند مرطلی داغ سیاه چهره و غیره که از ضرب باشند سرکه او نس خمر ابیض دو او نس مثقال عسل دو درم تا
هشت روز دهند و گفته چون ضرب بر سر رسد دریافت چهار چیز ضرورست اول آنکه ضرب بچه طور رسید دوم آنکه کدام چیز رسید سوم آنکه بعد ضرب چه پیدا گردید چهارم
دریافت کنند که زخم در کدام جاست و در دریافت این فواید کثیر اند و گفته اگر غشی و سدر یا قی زده پدید آید دانند که جمجمه شکست اگر ضرب بغیر رسید یا کسی از شکست
و زخم و ضرب یا فوخ و صدغ و گوش خطیرست چرا که در سر این سه مواضع نازک تر اند و گفته اگر ضرب بر سر بغیر زخم باشد اول موی آنجا تراشند بعده بخرقه
در بیاض بیض و دهن ورد و گل سرخ آمیخته ضماد کنند یا روغن ایرسیو مالند و تا بیست چهار ساعت بسته دارند و اگر ضرب شدید بود و بدان سبب حلق خون آمد
مغز نان بخمر که در وی گل سرخ طبخ بود تر کرده ضماد نمایند یا بعد حلق به یکمون مسحوق و شمع آمیخته مثل نان ساخته بر موضع ضرب بندند بعده برای تقویت
عضو گل سرخ مرسیره و قدری نمک بخمر پخته خرقه تر کرده گذارند یا فقط در خمر تر کرده بندند اگر موضع ضرب نرم گردد و زیر او ریم باشد به نشتر شگافته
ریم برآرند تدبیر اندمال زخم نمایند اگر خواهند که بغیر شگافتن به گردد خمر ایستی تیکوامپلاستر او شمیکره سو گذارند بعد حلق شعر گل سرخ به بیاض بیض
ضماد نمایند یا بسباسه مورد و سبوس گندم آرد جو آرد باقلا برگ سپستان جوز السرو هر یک او نس کوفته بزانده روغن برگ سپستان یک نیم او نس آمیخته ضماد کنند
اگر فرصت نشود مرسیره زعفران بدهن ورد آمیخته گذارند اگر کسی و جه به نگردد و بدانند که زیر او ریست شق کرده برآرند گفته اگر قشر بر سر مع زخم

پس تدبیر نضج و ریم کردن باید چراکه در زخم مواضع ضربی اگر بزده شتاب بشود بزودی صحت یابد تا که ریم نیفتد بنگرد و پس باید که تدبیر ریم آور کنند بعده
صاف کرده تدبیر انبات نمایند بدین تدبیر وجع و حرقت کم میگردد و زخم صاف شده بزودی بلحم پر میگردد اگر قدری وجع باقی ماند روغن گل سرکه آمیخته گرم
کرده پشم نرم آلوده گذارند یا گل سرخ عسل آب ضماد نمایند و گفته اگر زخم بسر رسد و بیافوخ نرسیده باشد ندوزند و از بستن و دیگر تدابیر معالجه
نمایند و گفته اگر غشی شود بدانند که ضرب در مغز رسیده باید که در مواضع گرم محفوظ از هوا دارند گل سرخ آرد باقلا برگ سهجنه برگ مرزنجوش برابر
سائیده به بیاض بیض و دهن ورد و روغن برگ سهجنه آمیخته مانند مرهم کرده قدری ازین باندکی خمر آمیخته ضماد کنند اگر سوزش آرد روغن گل
روغن مرزنجوش برابر آرد جو آرد باقلا برگ سهجنه سائیده آمیخته بزایند و بیاض بیض آمیخته ضماد کنند اگر قحف بجا شده باشد شمع سه اونس عسل و نیم
اونس زاج برگ مرزنجوش کمون هر یک سه درم نمک سنگ اونس سبوس گندم مشتی سائیده خمر چهار اونس بزایند عظم را بجایش برده ضماد کنند
و بعد سه روز بگشایند یا مصطکی صمغ عربی قنه آب کرفس هر یک نیم اونس زاج پنجدرم جاوشیر درم بخمر بزایند سومی بر دو روغن مصطکی موم آمیخته ضماد کنند
و بعد دو روز تبدیل نمایند و گفته اگر زخم تا قحف رسد تدبیر کلی آنست که فتیله نهند تا بنهایت زخم رسد اول زخم را شویند بخمر و نظیف کنند اگر زخم در پهلوی
قحف یا مورب باشد ٹانکهای نهفته بدوزند و اگر در طول سر باشد ٹانکها سومی بدوزند و اگر قحف شکسته باشد ریزه عظم بر آورده ٹانکه دهند اگر
زخم بالا باشد از خود بر آیند اگر زخم تا صدغ رسد بزودی ریزه عظم بر آرند چراکه گاهی این عظم وصل میگردد و عظم سیر کور دیده پس باید که استه کرده
بسته بدوزند و در ٹانکها جای برای نهادن فتیله گذارند پس فتیله تنقیه یا بروغن بلسان یا بروغن ایرسا آلوده گذارند و گفته اگر ظاهر شود که قحف
شکست پس بعد سه روز کشاده ببینند که از کدام جا شکست لیکن اگر ضرب بر اعصاب یا بر بند قحف باشد نباید کشاد اما از زیر باید کشاد و چون ببینند که
در زخم ریزه عظم یا خون منجمد است باید که همه را بر آرند و مریض را فرمایند که حبس نفس کند آن وقت ریزه را ابی بدهن ورد آلوده در دو روز زخم پر کنند
چنانچه خوب وصل شود پس بالایش صوف خرقه کهنه لیفنه و صفرت بیض و قدری مرهم منضجه آمیخته گذارند بعد ازین روغن کنجد خمر آمیخته گرم کرده
خرقه آلوده بر و نهند تا بزخم حرارت این رسد بعد ساعتی خرقه دور نمایند و این تدبیر بعد سه روز از ضرب کنند بدستور تا چهار روز و بعد هفته
گل سوسن با زراوند کندر در دو نمایند و بالایش مرهم منبته گذارند اگر در زخم ورم بود در دال عدس سائیده ضماد کنند اگر لحم زائد بود زاج سوخته
ذرور سازند و گفته اگر بیهوشی و غشی و سدر پدید آید بدانند که بسبب ضرب در مغز جنبش افتاد یا کسی عرق یا حجاب بشکست و وقتیکه مریض گنگ
گردد و در مغز تشنج افتد علامت مرگ باشد باید که برای تقویت دماغ و تخفیف رطوبت آرد جو گل سرخ برگ سهجنه بو مادران اسطوخودوس
سائیده به بیاض بیض و دهن ورد و روغن بو مادران روغن سهجنه آمیخته خمر افزوده بعد حلق شعر ضماد کنند روغن ایرسا و بیاض بیض گل
سرخ آمیخته بر فقرات ظهر بمالند اگر روغن بو مادران و دهن ورد و بیه مرغ و قدری روغن سفیده افزایند بهتر و گفته ضرب سر دو گونه است یکی آنکه همه
قحف فرو نشیند دوم آنکه از بالا فرو نشیند و از زیر درست باشد پس اگر لحم سر متورم بود و زخم نباشد اول فصد کنند اگر ضرور باشد حقنه نمایند
بعده گل سرخ بو مادران زعفران صفرت بیض دهن ورد آمیخته ضماد کنند پس حلق مو کرده محجمه ناری گذارند و دفعةً بغیر اطلاع مریض قطع کنند
بعده قنه بخمر آمیخته نهند یا عوض محجمه عسل رطل نمک اونس روغن بو مادران آمیخته ضماد سازند اگر لحم سر متورم نباشد محجمه بغیر آتش گذارند یا سر

کشایند دیگر منیه بآب سرد تر کرده بندند دیگر زبل گاومیش بروغن زرد آمیخته بر خرقه کشیده چسپانند محلل ورم مسکن وجع دیگر میوه یابس
قند سیاه کهنه هر یک نیم رطل گندم بریان زنجبیل هر یک ربع رطل سائیده حبوب بندند شربتی بخیدرم تا که صحت شود خوردن برای کسر هم انفع دیگر
چوب میده پهکرمول وج حرف زرد چوبه لوده شخار برابر حب بندند و بآب سوده گرم کرده ضماد کنند و دومی بآب گرم خورند دیگر پیم زیر یا تخم
گاو تیمه کرده کمون مسحوق آمیخته بر پارچه ضماد نموده بر موضع ضرب گذاشته بندند دیگر مال کنگنی بیش بروغن زرد بریان کرده مالند مزیل وجع
ضربه کهنه دیگر پهکرمول قرفه زرد چوب دارچوب شنجار مصطکی چوب میده مالکنگنی حرف قند سیاه کهنه سائیده قدری بیاض بیض آمیخته حب بسته
بآب سوده طلا کنند برای ضربه سقطه و ضرب تفنگ انفع دیگر روغن اصفر مالند دیگر صبر مر مصطکی کندر هر یک دو مثقال دارچینی صابون هر یک
یک خمر تندنه سائیده بزانده ضماد کنند سه روز و در نسخه صبر چهار خمر بیست نوشته و باقی بدستور دیگر بطبیخ شاخ کوکنار نطول کنند مسکن وجع
مزمن ضربه دیگر مغز حب الخروع کنجد سیاه جدا جدا سائیده بروغن آمیخته مالند مزیل ضربه سقطه و هیئت آرنده عضو خشک شده دیگر کنجاره
کنجد بآب بیانده بر خرقه گذاشته بچیند مزیل ضربه و موج و کجی عظم مزمن دیگر صابون بآب سوده عروق الصفر آمیخته گرم کرده مالند مسکن وجع کهنه
که از ضربه در لحم و پی و عظم باشد و عضو باد گرفته را نافع دیگر مغز نارجیل کهنه چهار عروق الصفر یک سائیده صره بسته گرم کرده ساعتی کماد نموده بگرم
بندند بدستور سه روز محلل ورم و عقد که بسبب ضربه باشد دیگر سلیخه چوب میده دارچوبه مغز خروع مغره هر یک سه مغز حب القطن شش صبر نیم شیم
میش سائیده گرم کرده طلا کنند در روز سه بار دیگر عروق الصفر آهک آب ندیده بسرکه سرشته ضماد کنند مزیل وجع و ورم و خلع دیگر بادنجان لکار زرد
نمک سه درم افیون درم پر کرده بر تابه آهنی گرم نموده کماد کنند در روز دو سه بار مزیل ورم و وجع و موج دیگر اول بیاض بیض طلا کرده زبل خر
یابس سائیده پاشند و بآتش کماد کرده بندند در دو سه روز نفع شود دیگر برگ تنبول مع مصالح کوفته کماد کرده بندند دیگر چوب میده بصفرت بیضه
آمیخته خرقه آلوده چسپانند برای ضرب و وجع عظم نافع دیگر اگر بسبب ضربه عظم مکسور گردد نارجیل کهنه دارچوبه چوب میده کنجد سیاه موم سفید برابر ساییده
ضماد کنند **قول صاحب فبریه** نظر کنند که درز کلانست یا خرد و عمیق است یا غیر عمیق و نقص بجوهر دماغ رسیده یا نرسیده و گر از عظم در دون سو
کم شده حجاب صلب را ایذا میرساند یا پارچه قحف قطع گشته چنانچه در جراحت بزرگ از قطع شدن قحف ملحوظ میگردد اگر خرد بود بسر میل محسوس شود
و اگر اندک قطع گشته دریافت او بمیل نیز عسر باشد چرا که از میل در موضعی نشیب و فراز معلوم گردد و آن نشیب و فراز درز باشد پس بخوب وجه ملاحظه
کنند تا خطا نشود و گاهی بسبب ضربه عظم از درون بشکند و بیرون زخم نباشد و گاهی طرفی ضربه رسد و طرف دیگر بشکند **قول نیکولا** و بر صدغ راست
شخصی ضربه رسید چون کشادم عظم صحیح بود و بعد بیست روز تب پیدا شد و صدغ چپ نرم گشت و بمرد برای امتحان موضع نرم را کشادم عظم شکسته بود
مثل ظرف گلی و شیشه چرا که صدغ بدرازی یک عظمست و درزی ندارد که مانع ضربه شود **قول یاولو** و گوید و حق تعالی قحف را از یک عظم خلق نکرد
مگر باعظام چرا که اگر یکی را نقصان رسد دیگران صحیح و سالم باشند بلکه عظم قحف شکسته نشود چرا که صلب و پر از مغز است بگرمی ترقید و گاهی بسبب ضربه
عرقیکه درمیان حجابست می شگافد و از آن دم مترشح شده جمع میگردد و قوت دماغ بدفع آن قاصر میباشد پس عفن شده ریم گشته دماغ را عفن میسازد
و هلاک مینماید و دماغ مجروح چاک کرده دیده شد چرک مابین حجاب محتبس بود و عظم سالم آثار ریم حمی قشعریره اختلاط عقل فالج کبودی قحف حساس

ثقل وگاهی ریم از دهن و بینی و گوش برآید باید که در تدبیر درنگ ننمایند تا سوی درون سرایت نکند ورنه علاج نگردد یعنی چون قحف سیاه گردد بتراشیدن
اگر بعد تراشیدن باز سیاهی جمع نشود بدانند که سیاهی در دست و اگر باز جمع گردد بدانند که ریم زیر قحف است **قول بقراط** فساد جوهر دماغ از شگافتن
عرق یا حجاب رقیق در ابتدا معلوم نمیشود چنانچه از عارضه ترقیدن حجاب صلب ظاهر میشود اما چون عارضه پوشیده است آثار زبونی پیدا نمینماید
لهذا هر کس که بدین گرفتار شد بمیرد و اجتماع ریم عفن در قحف مهلک است چراکه بیرون نمی آید و میل سوی دماغ دارد و فلات دیگر اعظام کرانها
خارج میگردد و باعث هلاک نمیشود **آثار ضربه** عدم تکلم و تبصر و سمع تغیر لون بیهوشی **آثار کسر قحف** از ضربه که بیرون جراحت نباشد عدم
قدرت بر تکلم و تبصر حمرت چشم مثل قطعه لحم و دوار و تاریکی ساعت بساعت و اگر یک برگ کاه یا تار ابریشم زیر دندان نهند تواند گسیخت پس برای
امتحان یک فندق یا بادام دهند که بدندان بشکند پس در وقت شکستن بر موضعی که درد کند بدانند که همان موضع شکسته لیکن برین اعتماد
کلی ندارند چراکه قحف شخصی شکست جراحی بادام داد مریض بدندان بشکست پس لازم که بر یک علامت اکتفا نکنند بلکه حال ماضی جویند
مرهم شیخ الرئیس بر سر چسپانند روز دوم دور کنند جای کسر خشک نخواهد ماند پس وقتیکه کسر ظاهر شود حجاب بالای قحف را چاره پاره کنند
و بمنقاش بردارند تا قحف ظاهر گردد و ببینند که چه قدر شکست بعده پنبه بمعتدله آلوده نهند و بر وخرقه بروغن آغشته گذارند و بعصابه بندند و
دوم یا سوم برمه کنند برای وصول دوا و خروج ریم و وقت برمه پنبه در گوش نهند و خرقه بشیرزن آلوده بچندین گذارند تا سردی رساند و
ثقب برمه زیاده از عدس نباید و احتیاط دارند تا برمه بحجاب نرسد اگر خون برآید دست بدارند و روز دوم ببینند که خون از حجاب است یا از
طبقه دوم زیر قحف که مملو از عروق است و اوقات برمه کردن در بهار پیش از هفت و در زمستان قبل از ده روز است و چون ازین ایام گذرد
نفع ندارد **آثار فرورفتن قحف** که در ظاهر صحیح باشد اشتداد الم هذیان ثقل دماغ غدر بسبب عدم وصول روح در وی وقتیکه این آثار
ظاهر گردد بندی جرح کرده عظم مکسور را بآلتی که مخصوص باین کار است بردارند تا دوا رسد و ریم بآسانی برآید اگر قحف فرو رفته باشد و چیزی
خلش نبود و دوا میرسد و ریم خارج میگردد باید که بتدبیر تصفیه و اندمال پردازند **آثار زخم حجاب صلب** شدت الم قی غشی و امتلاء از جانب
موافق چراکه بسبب وصول زخم وجع دماغ را ضعیف ساخته حرکت روح را مسدود میسازد و تشنج از جانب مخالف بسبب عدم وصول روح چراکه
از خلیدن عظم نقصان بحجاب صلب میرسد و بواسطه قرب دماغ حجاب رقیق نیز ضائع میگردد و بسبب ضائع شدن حجاب رقیق جوهر دماغ هم ضائع
میشود لهذا هرچه ضد و ناخوش و اذیت میرسد دماغ آن شی موذی را از خود دفع مینماید و باعضای دیگر میرساند **قول بقراط** گوید و
اگر درز بسیار باریک باشد برمه نکنند چراکه از ان ریم نتوان گذشت پس هر دو لب باصابع سقراطمنی توصل داده معالجه کنند و اگر درز کلان باشد
اول با برمه کلان پس با برمه خرد و باریک ثقب کنند و اگر بناخن گیر تراشند اول بر درز از سیاهی نشان کرده بتراشند و بصوف پاک کرده
باشند تا قدری نشان سیاهی ماند دست کشند اگر از سیاهی نشان نماند بدانند که تا اینجا درز رسیده و اما از درز اصلی که بندگاه قحف است هوشیار
باشند که تراشیده نگردد چراکه درز بالطبع ضعیف و شرائین و عروق از ینها میگذرد و باعصاب دماغی و از نوک برمه ریزه قحف که بر حجاب صلب
ریزد باعث آزار مجروح وگاهی موجب انفکاک حجاب میگردد لهذا برمه کردن و تراشیدن منع است و اگر جراحت با درز باشد از هر دو طرف

تقب کنند بشرطیکه برو زنباشد و اگر عظم مابین قحف و اطراف او شکسته باشد و طبقهٔ ظاهر گردد و عظم مذکور بلحم ملتصق بود باید که بتدریج و رفق جدا کنند
و بدوزند و اگر قحف بالا شکند و بلحم چسپیدگی دارد جدا نکنند چراکه از جدا کردنش حجاب برهنه گردد و از هوا اذیت رسد لهذا بدوزند و بطرف پائین
فتیله نهند و بعلاج پردازند چراکه طبع باذن خالقها عظم مذکور را العظم صحیح القیام میدهد اگر ریم اندک کند بقوت طبع دفع خواهد شد و اگر بسیار کند قطع
نانکه نماید. **آثار نیک و بد در زخم سر** اگر مجروح را روز پنجم تا هفتم در بهار و در زمستان تا هفتدهم تب آید و عارضهٔ دیگر هم آثار حدوث ریست
و از جای مکسور ریم سائل بود پس تا که عظم مکسور بیرون نیاید مندمل نسازند **قول بقراط** اگر پوست سر اندک بریده شود آن را هم سهل ندانند
خصوص شخصی را که در بدن او مادهٔ سمی باشد چراکه اندک زخم هم بسبب سمیت افزوده فساد عظیم می آرد پس لازم که محافظت کثیر دارند زیرا که در ابتدا
عارضه ظاهر نمیگردد و چون ظاهر شد کار بعسر انجامد **قول الکرار** لرزه در زخم خواه عظم مکسور باشد یا نباشد دلیل مرگ است بسبب ترکت عصبی لیکن
گاهی از حدوث تب میشود چنانچه در حمی سوداوی لرزه ساعت بساعت و مثل سوزان در پوست و عضله خلد و اگر بتمامی بدن احساس شود
از مادهٔ بلغمی لیکن هرچند ماده سرد باشد بسبب حدت عفونت میکند چنانچه بلغم شور و رعشه از اخلاط اربعه است و لرزه حرکتیست غیر ارادی که شی سودے
بر دل میریزد و بسبب اذیت دل بحرکت می آید جهت دفع او **قول کاریو** جراحت سر عمیق باشد یا غیر عمیق اما نقصان بحجاب نرسد خطر ندارد
لیکن در علاج خطا نکنند و اگر پردهٔ دماغ ظاهر و با عفونت باشد علامت مرگ بود اما دست از علاج نکشند چراکه گاهی قبول علاج مینماید و اگر خفگی و قی
عارض شود و خون از دماغ و دهن و گوش جاری باشد آثار مرگ بود و سبات و سهر و عرق سرد نیز آثار مرگ است و اگر تب لرزه روز دهم یا چهاردهم
آید و ورم بیرون زخم باشد و حمرت بر کنارهٔ زخم خطر ندارد و اگر بغتةً لرزه بکرات و یبوست لبهای جراحت و شفتین بلحظه بلحظه افزاید آثار موت بود
و ضرب بالای جبهه مهلک است چراکه لحم اندک دارد و جای نازکست حدوث ورم در دمل و رینجا آثار عجز قوت طبع باشد حمرت چشم و برآمدگی پشت
چشم بسبب شرکت عصبی که از دماغ نازل شده آمده است و سیاهی زبان و اسهال صفراوی چراکه عصب از اینجا نازل شده بمعده پیوسته است
و از اینجا باعضای دیگر گذشته لهذا در جمیع امراض سر استفراغ لازم و گاهی قولنج و الم امعا و ضعف قلب و سوء هضم و سرفه و قلق پدید آید
اینهمه مهلک اند و فالنعرایا نیز و گاهی امید صحت باشد **فائده** کثرت غذا مولد تخمه و ابخره سوی دماغ و امراض گوناگونست پس باید که غذا اندک
سبک کثیر الغذا زود هضم معتدل مائل ببرد دهند تا غلیان دم را فرو نشاند چون حریره مغز نان و ماء الشعیر و کاهو و سیب و ناشپاتی بریان و بهی و آلو
و عدس مقشر بعده بچه مرغ و گوسفند و بز و حلوان و کبک و دراج و تیهو دهند و بعد غذا سفوف کشنیز خورند که منع صعود ابخره نماید و از غذای قی آور
پرهیزند و اگر عادی قی بود و از قی مانع آیند و مقویات معده خورانند مرهم مصطکی بمعده گذارند یا روغن به و روغن مرزنجوش بر معده مالند و مصطکی سحوقه پاشند
مرهم مقوی بمعده گذارند و گرسنه ندارند که هاضمه ضعیف شود و ابخرهٔ گرم سوی دماغ صعود کنند و ضعف طبع آرند و بعد غذا بزودی نخوابند و در روز
مطلق نخسپند اگر عادی بود و اندکی خوابد و انه مجروح تکلم با آواز بلند و هولناک ننمایند مبادا اثر رسد بلکه الکلام نرم و اشاره در حصول مطلب نمایند
و از خنده و الحان و تکلم بسیار و غم و غصه و حرکت باز دارند که محرک اخلاط و مضعف بدن اند و سر مطلق حرکت ندهند و مسکن مجروح خلوت باشد
و هوای خانه گرم معتدل دارند چراکه سردی عارضی موذیست و اگر حدوث لرزه و سرسام و حمی و دمل از سوء مزاجی هوا بسبب شهر گرم یا مسکن گرم

یا بعصابه سخت پیچیدن یا باستعمال ادویهٔ گرم میشود و تصور جماع مهلک است پس بجماع چه رسد **قول الکزار** حائض را از تقرب مجروح
منع کنند بلکه لباس ملبوسهٔ نان نزدیک نیارند که مجرب جراحت است و خرقهٔ ملوثه مادهٔ زخم بر زمین نمناک میندازند که باعث رطوبت زخم میگردد
اگر مجروح زن مرضعه باشد باید که تا چهار ده روز شیر ننوشاند چه بسبب مکیدن طفل بدن مرضعه گرم شود و فوهات عروق منتفخ گردد و خون را
کشد و باعث ضعف گردد مریض را باید که امید صحت من جانب الله دارد و اعتقاد درست بر حذاقت طبیب زیرا که اکثر مریضان باعتقاد درست
صحت یافته و دوا اثر بخشیده **قول کاریو و شیخ و فلوریفیا** سهل مطلقاً درکار نیست اما اگر ضعف ندارد و خون کثیر رفته فصد کنند
در روز دوم نیز و محجمه با شرط اگر حاجت افتد هر روز بغیر شرط گذارند بر نرمهٔ ساق و شانه و نقرهٔ گردن و بین الکتفین و مالش از زانو کنند و تا کعب بسایند
عصابه بندند که بسبب استفراغ میل خون بجرح نگردد و مصئون از دمل شود و برای منع حدت خون و تغاییظ او سبحی گلقند شربت ورد بعرق
کاسنی دهند و جهت رفع قبض حقنه حاده نمایند هرگاه که از حدوث دمل خاطر جمع گردد حقنه نرم کنند و برای میل ماده باسفل از دان را
برگ فی بو مادران بنفشه در آب جوشانده یا شوربه کنند گاه گاه و اگر بعد این تدابیر در مزاج مجروح حمیتی معلوم گردد و قبض باشد مغز فلوس مغز
تمر هندی قند آمیخته دهند یا بعرق کاسنی حل کرده نوشند یا بید برق کاسنی تب تر کرده صبح شربت ورد آمیخته دهند حب خار تقدیم غیر
سفید لیکن بعد هفت روز بقدر قوت دهند اگر ندهند بهتر مباد اکی احداث نماید و قی درین بد است **قول جالینوس** دهن گل
در زخم سر جلیل القدر است چرا که رادع اخلاط نازله و مانع حدوث دمل و مسکن الم و محلل ورم و محافظ سر و اگر مرو گرم را سرد کند لهذا اندر روز
اول تا سوم بعمل آرند پس ادویه جاذبه بکار برند و چون زخم طالب خشکی باشد تا هفت روز بجیزی یار کرده و جهت مصلحت گرد زخم آهستگی
رفق مالند و روغن مذکور گرم باعتدال باشد اگر زیتونی بود بهتر الا ساده **قول کاریو** در زخم سر از تقرب سرکه محترز باشند که منتن عصاب
اما برای ایصال قوت دوا آمیزند **قول جالینوس** سرکه بر حجاب صلب جهت انتشار و احراق خون مجتمعه اندازند و نیز عمل سرکه ممزوج باب
حابس خون است **قول بوعلی** بیاض بیض قوت میدهد عضو را و ردع ماده مینماید و صفرت بیض محلل اخلاط است و قدری اثر تقیح دارد
و هر دو ممزوج معتدل و مسکن اند لهذا نام ابیان رادع و محلل و معتدل نهاده شد و شراب جاذب و مرهم ادشی کرده شود و زیرسیه ساده در روغن
ابرسیو انفع حسب حاجت بکار برند **قول کوبید** و اگر بضربه سر فشرده شود و زخم رسد مگر عظم سالم باشد و لطرف پائین جراحت بود نجم گرم
سوخته فتیله گذارند تا جرح زود دیر التیام یابد اگر بدن صحیح و از ماده پاک باشد و چون ریم کند مریض را بر فرش نرم غلطانیده طرف جراحت تکیه نمایند تا ریم
باسانی بر آید و اگر خروج ریم عسر شود قطع ٹانکه کرده بصوف علاج کنند و اگر جانب بالا باشد جراحت را کشاده دارند یعنی هر دو لب جرح را بفتیل
داده بصوف لوک علاج کنند تا ریم بآسانی بر آید و شکل جراحت درست ماند **قول لوحیو** اگر بر سر چوبی یا سنگی رسد یا از موضع مرتفع افتد
و سر فشرده گردد و بیرون جراحت نباشد باید که حلق مو کرده دهن ورد بیاض بیض گل سرخ طلا کنند روز دوم کشاده مغز نان و غیره که لازم قدیم
نوشته گذارند برگ انجیر دشتی نمک نجم سخته خرقه آلوده نهند تا موضع ماؤف قوت یابد **قول جوانس** شخصی از اسپ افتاد و حس و حرکت بازماند
و خون از گوش غیر جاری گردید ضماد محلل ضماد مقوی گذاشتم و هر روز محجمه بر موضع مذکور نهادم و مالش و حقنه و غیره تدابیر مذکوره بعمل آوردم و

لبنیه و محاجم اخراج خون نمودم چراکه از ضعف اندیشیدم صحت یافت اما تا بیست روز تکلم نکرد و غذای او در نیم اوقیه مرق مرغ بود **قول بوعلی** چون سر لغیر به فشرده شود و بیرون جراحت نباشد اول تسکین الم درد و اخلاط واجب دانند بر تدابیر مذکوره و مرهم بر موضع الم نهند **قول گوئید و** اخلاط را برادع سرد می سازند بعده خرقه جاذب نهند و قتیکه باصلاح آید بر ورم روغن گل و روغن مورد طلا کرده گل سرخ یا مورد مسحوقه پاشند و بالایش خرقه برادع آلوده تا هفت روز پس ضماد محلل گذارند یا اسفنج بحجر جاذب که بنمک و آب مخلوط بود تر کرده بر ورم نهند اگر تحلیل نگردد و بدانند که ریست شق کرده بدستور مل و اورام علاج کنند اما دائم همت مصروف بر تحلیل دارند **قول نیکولاو** برگ انگور سائیده بحجر نشسته بندند تحف مکسور راسته کنند شخصی از دیوار جهاز که ارتفاع او سی شبر بلکه زیاده بود افتاد و علاج او برادع و محافظ و مراهم وغیره مذکوره کردم صحت یافت لیکن بعد یوم شانزدهم نطق گشاد و عقل باز آمد **تدبیر ضربه اطفال** اگر قحف بسبب ضربه فرو رود و جراحت نشود بدانند که لینت قحف اطفال بتوسط وصول اندک ضربه فرو میرود پس اگر قابل فصد باشد فصد کنند و الا بادویه مقوی و رادع و محافظ تسلی کرده محجمه ناری بر موضع فرو رفته گذاشته زود دور کنند و بمالش اصابع سعی نمایند تا عظم نشسته بوضع اصلی برآید و وقت محجمه اول بند بالای زانو بندند تا میل ماده باسفل سوی سر نشود و حقنه کنند تا از ورم و دمل ایمن گردد و بعده روغن گل روغن مورد سه روغن بر بجاست هر یک سه اوقیه با صنع صفرت بیض دو عدد آرد جو آرد باقلا مورد مسحوقه در آب پزانده آمیخته بر سر نهند و شبانروز یکبار تا چهار روز بعده ضماد بر دارند قحف یا مرهم مسطکی گذارند **فائده** اگر لحم فشرده شود باید که لحم مذکور را ریم ساخته بزودی ازان موضع پاک کنند و پوست رویانند اگر ریم شود و المی دارد روغن گل سرکه آمیخته گرم کرده پشم آلوده گذارند یا گل سرخ عسل آب پخته ضماد کنند **قول گوئید** و اگر جراحت کذا باشد بجای صلب سدره روغن گل چکانده بر زخم خرقه گسترده اسفنج نهند تا جذب رطوبت کند بدستور چهار روز بعده عسل گلابی مخصوص بروغن آمیخته چکانند روز هفتم عسل و روغن مساوی روز نهم عسل تنها بکار برند اگر ایام بهار باشد بجای عسل شربت صندل بعمل آرند و بالایش معتدل نهند تا روز یازدهم یا زیاده پس مرهم ادریوی یا مرهم زرد بکار برند اگر روز هفتم چرک و بدرنگی بر کناره زخم ظاهر شود و مزاج بی باشد تا هفته دیلسیو ساده گذارند در ایام سرما و اگر یابس المزاج بود دیلسیو مرونده بکار برند و قتیکه زخم پخته شود بصوف علاج کنند **بدانکه** اول و شبه مخلوق شده قائم مقام عضو میشود لهذا لازمست که زخم را تا سی روز مندمل شدن ندهند و بعد از انکه ریزه یا عظم برآید و طبع عظم مکسور را جدا ساخته برآرد آن وقت تدبیر منبت لحم و پوست کنند بدر ورم و ذرور ایرسا اگر خاستر اسائیده بر زخم نهند عظم مکسور را برآرد **نوع دوم در تدبیر** سیلوط یعنی کسی کاو را بچوب یا تازیانه زده باشند و بسبب تفرق لحم الم شدید پدید آید باید که مریض را غم کنند و پوست بدن آن را مالند تا لیقی منحلت تا لحم متفرق جمع شود پس خرقه سرد کرده پیچیند چون گرم شود تبدیل نمایند مرهم اسفیداج طلا سازند ریوند بخیل هر یکدرم دهند و بهترین تدبیر آنست که بعد اجماع متفرق پوست گوسفند که همان وقت برآورده باشند گرم گرم و بپیچند و تا که خشک شود دارند و در سرما نخود آب دو درم ماش مقشر کدو سلوچ کاهو خورند اگر زیر پوست خون جمع آید مغز نان ترب کوفته نیمگرم ضماد کنند **قول جوان کورو** لحم بقر تازه گرم گرم بندند سه روز یا کاغذ مسطر بآب و هو حمائم تر نموده بندند **نوع سوم در کسر** یعنی شکستن عظم اگر تفرق جدا بنای او زیاده گردد مرئی شود که شکسته است و اگر کسر باشد و اجزای عظم از یکدیگر قدری جدا گشته پس وقتیکه دست بر وی نهند و بالید بلمس ارتفاع و انخفاض محسوس شود **علاج** اول عضو را برفق کنند

تا هر دو سر عظم برابر آید و آنرا راست کنند و هر جزوی را بجایش برند وقتیکه بهیئت اصلی آید عصابه بندند معتدل در نرمی و سختی و اگر بعضے ازان کشیدنش
معتدل است نگردند بجهان بگذارند و در کشیدن مبالغه نمایند که خطر عظیم دارد **طریق ربط عصابه** عصابه طویل حسب عضو مکسور گیرند و اول از انجا
که شکسته است پیچند سه کرت پس طرف بالا پیچان روند و عصابه دیگر گرفته باز بر نفس کسر پیچند چهار کرت بعده بطرف پائین آیند اگر کسر عظیم بود
عصابه سوم تیز بندند بدین وجه که از بالای عضو که انتهای عصابه اولست پیچیدن شروع کنند و تا اسفل عضو که نهایت عصابه ثانیست فرود آیند و
باید که عصابه بر نفس عضو محکم تر پیچیده در بالا و سافل نرم تا اندازیکه ندارند و عصابه هموار باید بعضے بلند بعضے پست نشاید و عرض و پهنای عصابه بقدر
عضو مکسور باید مثلا عصابه سینه و پهلو بعرض یک وجب یا کم و زیاده و عصابه ساعد و ساق بقدر چهار اصبع و علی هذا القیاس و بعد ربط عصابه بر جای
که واک و پست بود رفاده بگذارند بنوعیکه تمام عضو مستوی شود و هیچ جا نشیب و فراز نماند و عصابه و رفاده نرم و پاکیزه باید تا عضو را آسیب نرسد و بعده
رفاید تحته بر بندند و این تحته را جبائر گویند و جبیره فرد اوست و تحته از چوب نرم چون چوب انار و بید و غیره سازند هموار تا نیک ملتزم گردد و اگر از انجا
که بر نفس کسر واقع میشود قدری غلیظ در پروار ند بهتر و تحته از هر چهار طرف باید نهاد تا محافظت مکسور کند و چون از بستن جبائر فارغ شوند جهت ایمنی
از ورم فصد کنند اگر مانعی نبود و مسهل خفیف تلیین نمایند تلطیف تدبیر سازند مرق بچه مرغ خورند اکل یک مثقال گل ارمنی با شکر مستوم برای استحکام
عضو مکسور انفع و مومیائی اصح **فائده** جبائر را قبل از دو سه روز نکشایند لیکن اگر وجع مفرط بود و مادون الرباط سرخ گردد یا حکه اشد شود درین صورت
کشادن لازم هر وقت که باشد کشایند و زمانی در هوا دارند تا که بیمار راحت یابد اگر حکه رنج دهد باب گرم که معتدل الحرارت بود نطول کنند تا رطوبت
لذاعه تحلیل رود و حدت ساکن گردد و بعد استراحت عصابه را بگلاب سرکه دهن ورد تر کرده باز بندند و نفع گلاب و غیره آنست که عضو را قوت
و بد فضلات لذاعه حکاکه را بازدارد و گاه بود که لون جلد و لحم متغیر گردد و پوست بر خیزد و بدین سبب حاجت آید که بندها کشایند و چنین حال
تحته نه بندند و بر ربط عصابه و رفاده کفایت کنند اگر هفت روز گذرد و وجع و غیره عوارض پدید نیاید و حرارت در عضو بود باید که در بستن عصابها
سختی کنند یعنی بنسبت سابق سخت تر بندند و درین صورت جبائر نکشایند مگر بعد چهار پنج روز و اعمده جبر بکار برند و تغلیظ تدبیر نمایند یعنی اغذیه
لطیفه گذاشته اغذیه غلیظه از جهت برای استوای مکسور چون کله پاچه و بلبلون و برنج و هریسه بیش خورند **ضماد جبر** مدس منات گل ارمنی
اقاقیا آب مورد یا صبر اقاقیا گل ارمنی خطمی سفید بیاض بیض سرشته گذارند اگر حاجت بزیادتی سخونت شود مرزنجوش اکلیل برگ سرو افزایند
**دیگر** مسلکے کندر صمغ عربی انزروت کهربا صبر مقل تخم تمر هندی مغز تخم کرنجوه حبه سفید حسن لبه قرفه چوب میده دارچینی زرنباد کته تکار بیان تملاح سنج
افیون هر یک پنجدرم سائیده باب لت کرده بیاض بیض دو عدد روغن کنجد سیاه قدری آمیخته ضماد کنند **دیگر** پالش روغن زرد نموده چوب میده دارچینی
مسلکے هر یک پنجدرم افیون دو نیم بسکر و بلو سائیده ضماد کنند **دیگر** اول روغن کنجد گرم کرده مالند و عظم مکسور را درست کرده میده گندم چوب
زرد چوب هر یک پنجدرم باب سرشته سره بسته و سه روغن کنجد گرم کرده ضماد کنند پس موی آدم بصابون شسته خشک نموده ریزه ریزه کرده بر خرقه
گسترده بر موضع شکسته نهند و بالائش شنگرف سحوقه پاشیده خرقه دیگر پیچیده گرد اگرد آن کسا چیای قصب بندند و بعد چهار روز روغن
چکانند و بعد بیست یک روز عصابه کشایند درست شود **انتباه** در آخر مرض که هنگام انعقاد دشبذ است عصابه سست بندند و در هر بار که

بند دست تر کنند چرا که ربط سخت و شبند را منضغط میسازد و متمکن شدن شمید بآثار انعقاد و شبند آنست که بر عصابه و رفاده خون ظاهر شود خواه این خون
بتراوش آید خواه بترشح و تا که و شبند سخت نگردد عضو را حرکت قوی ندهند و نیز بر یک و تیره نهاده ندارند که اعصاب و عضلات خشک شده همانسان مانند
و عضو از حرکت عصیان نماید بلکه بعد ظهور استحکام اندک اندک حرکت دهند تا که صحت کلی روی نماید و کذا در برداشتن تخته شتاب نکنند اگر چه گمان افتد که
عظم بسته شده چه ممکنست که شبند محکم نشده باشد و بدین سبب عضو کوژ گردد و از نابستن جبائر که او را قائم میداشت و تیسا باشد که ده یا بیست روز جبائر بسته
دارند و هیچ مضرتی نرسد اما اصوب آنست که در هر چند روز میکشاده باشند تا اگر در لون جلد و حال لحم تغیر یابند تدارک آن پردازند بدانکه عظم مکسور
باز بهم نمیروید مگر در سن طفولیت پس در غیر اطفال جزین ممکن نیست که گرد مکسور غلافی از غضروف روید همچون و شبند و آن مکسور را محکم دارد پس لازم که
هر چه خون را لطیف سازد و شبند را تحلیل سازد چون حرکات قویه و جماع متعب و خشم و هوای گرم و غیره از آن پرهیزند فائده اگر با کسر ورم باید بود طلای
بعض عصارات سوده یا صندل با آب کاسنی آب کشنیز سوده طلا کنند و همچنان نابسته دارند تا که ورم برود و اگر بندند بغایت نرم باید بست و هر روز بلکه
روزی دو بار باید کشاد تا که ورم برود پس تدابیر مذکوره بکار برند و اگر با کسر لحم کوفته شده باشد باید که بر لحم مرضوضه شرط زنند و خون بر آرند تا از تعفن و
تاکل محفوظ ماند و اگر کسر مع الجراحت باشد رفاده و تخته از موضع جرح دور دارند یعنی جرح را برهنه گذارند و گرد او رفاده و جبائر گذاشته بندند بشکلی که
موافق باشد و عصابه و جبیره سخت ننمایند تا از وجع محفوظ ماند و بر دهن جرح پنبه کهنه دارند تا جذب ماده نماید و هم از ورم و اصابت هوا پناه دهد و جبائر
و رفاده هر روز یا یکروز میان همکشایند حسب حاجت و جرح را بمرهم وفق و رابعه که گذشت تدارک کنند و اگر خوف حدوث ورم شود رفاده بگلاب
و سرکه تر کرده سرد نموده گرد جرح نهند تا ورم را باز دارد و درین حالت مرهم از جرح دور دارند خاصة در گرما تا بیم عفونت نباشد و اگر جرح بزرگ بود
یا در محلی باشد که گذاشتن جبائر بالایش ضروری بود باید که هر دو طرف جرح رفاده نهند و بالایش جبائر گذارند بنوعی که آسیب بجراحت نرسد و مرهم
در آن توان نهاد و ریم توان بر آورد پس عصابه بر تخته بپیچند تا مگس و هوای سرد و گرم بزخم نرسد و اگر از عضو مکسور مجروح دم سیلان کند مرهم بند
دم الاخوین فرور کنند و اگر بدن پر خون باشد از طرف مخالف رگ زنند یا بربط و مانند آن بطرف مخالف مائل سازند تا اثر و اسرع باشد حال کسر عظم
شکند و شاخها از وی برخیزد اما پوست را نشگافته بیرون نیامده باشد و زیر پوست بود آثار او آنست که چون دست بر وگذارند آوازی بچو آواز کوفتنی
آید خبر طلیکه عظم ریزه ریزه شده باشد الا احساس پستی و بلندی اجزای عضو شاهد وی است باید که اول برفق و تدریج شظایای مذکو بجایش نشانند
از دست پس نرم بندند تا وجع اشد نیارد و اگر پاره از عظم برخیزد و وجع اشد آرد و باصلاح دست بجای ننشیند آن موضع را بشگافند پس اگر شاخ از عظم
جدا شده کشیده بر آرند و اگر پیوسته باشد قطع کنند و اگر عظم ریزه ریزه شده باشد تمام ریزها را بر آرند و بعد اصلاح او بتدبیر جرح و کسر پردازند طریق
قطع عظم مکسور در شمد ثقب کنند باندازه شظیه و گذارند تا شظیه از ثقب شمد بیرون آید پس پوستی هم بر آن بشکل بالای شمد گذارند و شظیه را نیز از زین
بیرون آرند و دست نهاده برفق فرو نشانند چنانچه منشار با صل شظیه رسد و آنرا از اصل ببرد و منشار باریک و تیز و لطیف از اره شانه سازان باید
و بعضی از برمه ثقب کرده قطع مینمایند چنانچه در قروح گذشت و این خالی از خطر نباشد زیرا که ممکن است که سر برمه از عظم بگذرد و بعضو سالم یا شریانی
قریب او بود اذیت رساند و احتیاط آنست که صفحه نرم بزیر عظم دارند تا سر برمه از اندازه بیرون نرود و این نیز خالی از خطر نبود بالجمله تا که قطع بمنشار

میسر آید بر همه اکار نظر باید بدانکه جبیره عضو مکسور را معتاد است چنانچه بینی ده روز و عظم پهلو در بیست روز و عظم ساعد و انچه بدان ماند در سی
یا چهل روز و عظم ران در پنجاه روز و باشد که در سه ماه بسته گردد و وقتیکه معتاد انجبار درگذرد و عظم بسته نگردد از دو حال خالی نباشد یا آنکه ماده
در اینجا بود که منع انعقاد و شد نماید و تدبیرش آنست که آن موضع را بناخن بخارند بتدریج و بکف دست بمالند تا آن محل گرم گردد و ماده
بد و دم فاسد ضعیف که در اینجاست تحلیل پذیرد و دم صالح قوی بدانجا آید و انعقاد و شد نماید یا آنکه خللی بوقوع آید که در انجبار نشاید چنانچه
آب کثیر به عضو مکسور ریختن و بند زود زود گشادن و عضو را قبل از استحکام حرکت دادن و در فائده عصابه کثیر و قلیل یا سخت بستن و اغذیه
لطیفه مولده دم لطیف که قابل انعقاد و شد نباشند خوردن و تقلیل غذا نیز ازین جمله است و پاره‌های عظم در زخم ماندن این همه از اسباب دیر
انجبار است باید که ترک سبب کنند و اگر قلت یا لطافت غذا سبب بود اغذیه مغلظه دهند و برای جذب غذا بر عضو مکسور ضماد نمایند و اگر عظم مکسور
بسته شود و تعقد و صلابت آنجا باقی مانده باشد که ایذا دهد و از حرکت و اکثر اعمال منع نماید خاصه اگر قریب مفاصل بود و اگر ایذا ندهد لیکن از آنکه
قبح هیئت لازم و بیست نیز ازاله او ضرور پس اگر متحجر نشده و قریب العهد بانعقاد بود قطع اسرب یا ادویه قابض و عاصر بران گذارند و رباط
قوی محکم ببندند تا که تحلیل رود و اگر متحجر گشته و بعید العهد بانعقاد بود شحوم و مغز و ادهان و مراهم گذارند تا که نرم شود و بآب گرم نطول کنند و زیت
مقل هر یک یک لبنی جاوشیر اشق هر یک نیم سیر خرس یا پیه بط یا پیه خوک در موم نبید حل کرده و اندک اندک کوبند پس آمیخته ضماد کنند و برای
تلطیف طبعان مصطکی سیاه لبنی هر یک نیم شمع اصفر یک روغن بان شش آمیخته ضماد کنند انتباه اگر عظم کوز بسته شود یا بعد ربط کوز گردد باید
که اول بادویه ملینه که در تعقد گذشت نرم کنند و بعده دهن زیت مالیدن و در آبزن نشستن و دنبه گداخته متعرض القطن مرزادام متعرض
متعرض الخروج ضماد کردن و تلیین و شد و تعقد اسرع اند و چون و شد نرم شود عضو را حرکت دهند و عظم شکسته راست کرده ببندند و اگر جبر
شود معالجات آن نمایند چنانچه گذشت و بسا باشد که چون عضو را نرم کنند چنانچه باید و بکشند خود بخود بجا آید بغیر آنکه بشکنند و این اسلم باشد و تا که بعد
طریق استوا عظم میسر آید تا بار دیگر کسر نشوند و چون شکسته بندند احتیاط نمایند که باز کوز نگردد و واجرکنه مسوقه قدری بشیر پخته خورند تا
سه هفته و دیگر کهربا نیم مثقال بگلاب یا موسیائی گل مختوم تخم قابض دهند دیگر ماهی رطب یا روغن بنفشه با گل ارمنی ضماد یا اقاقیا آمیخته
بآب طلا کنند دیگر میده گندم آمله اقاقیا عروق الصفر حلبه تخم برابر بیاض بیض آمیخته ضماد کنند دیگر زراوند طویل بجرد عسل برابر بر خرقه
کشیده بر موضع جرح و کسر گذارند و دیگر تدابیر عضو مکسور آنچه نوع چهارم در خلع یعنی عظم در حفره که در ان بمیان مفصل مرکب است تمامه بیرون آید
آثارش آنست که شکل عضو متغیر گردد و در مفصل مغاک ظاهر شود و حرکت بندگاه باطل گردد و چون عضو مخلوعه را بعضو دیگر که شبیه او بود قیاس
کنند تفاوت نماید در طول و قصر و استقامت و اعوجاج و ممکن که اگر خلع در بازو و ران بود معرفت آن عسر است جهت عدم ظهور تفاوت بین
علاج تدبیر مشترک همه آنست که چون عضوی منخلع شود و مانع نباشد و ترسند که ماده جانب عضو منخلع خواهد ریخت اول عرقیکه متصل العضو بود
فصد کنند گل ارمنی مثقالی بعد مقوم بگلاب ببندند مغز فلوس تمر هندی ترنجبین آب لیلاب تسکین نمایند مزوره بدهن لوز خورند تا از حمی و ورم محفوظ
ماند پس نظر کنند که خلع بسیط است یا مرکب بجرح و ورم و قرحه اگر مرکب بود اول تدبیر قرحه و جرح و ورم نمایند بعده تدبیر خلع کنند خصوص که خلع در

بندگاه بزرگ باشد و اگر در عضوی بود که بآسانی بجای باز شود بی وجع بجایش برند و بورم و جراحت ملتفت نگردند و تدبیر بجای بیرون آمدن آن عضو را بآهستگی اندک اندک جنبانند راست و چپ پس بتدریج کشند تا بجای خود نشیند و بسا باشد که چون بجای خود نشیند آوازی کند که از آن معلوم کنند که بمحل خود قرار گرفت و چون بموضع خود رود ببندند تا باز بیرون نیاید و اگر از ربط وجع باشد آنرا گشایند و همچنان باحتیاط دارند و باید که بخرقهٔ خشک نبندند زیرا که ممکن است که آنجا گرم شود و ورم آرد پس اولی آنکه مغاث گل ارمنی با آب برگ مورد آمیخته خرقه آلوده بر سر کرده ببندند آرد جو باب مورد نیز ضمادی نیکست تخم تمر هندی بدستور و عصابه سخت نه بندند و از سه چهار کرت زیاده نه پیچند **فائده** اگر کسر و خلع لحم و پوست نیز جدا شود باید که آن لحم و پوست باز شده را ببرند و آنجا را بزیت گرم داغ دهند تا عظم را فاسد نسازد مردی را بر دوش سنگی افتاد و پوست و گوشت از وی باز شد و عظم بازو برهنه گشت و ترقوه از جای بیرون آمد جراحی عظم را بجایش برد و پوست و گوشت را بجایش نهاده ببست پس آن لحم فاسد شد و بدان سبب عظم هم تباه و سبز گردید و آفت قوی تر از اول آورد **انتباه** اگر فک خلع شود و دهن کشاده ماند و دندان برابر یکدیگر نیاید باید که یکی را فرمایند که سر او بگیرد و اگرچه دهن باز است لیکن بیشتر کشاید و فک که سست دارد پس طبیب فک را گرفته بآهستگی جنبانند و چپ و راست برد و بجای بنشانند و اگر پس پشت مخلوع نشسته فک او را سوی خود کشند و بالا آرد و بجای نشانند بهتر و اولی آنکه اول بحمام برند روغن بنفشه و روغن بادام مالند و آب گرم ریزند تا عضو نرم شود پس بجایش برند و اگر ترقوه خلع شود دست بسر نرسد و مغاک ظاهر گردد باید که بدست آنرا کرده بجایش برده بندند و اگر منکب خلع شود برآمدن و بجای رفتن این آسان باشد اگر بدست تفحص کنند در بغل بلندی مستدیر دریابند و سر دوش کج بود در خلاف دوش دیگر نماید و مرفق آن دست از پهلو دور ایستد و بهیچ حال بپهلو نرسد مگر بسختی و وجع باشد و دست ببالا بردن نتوانند و حرکت بعسر کنند باید که دست و بازوی او بگیرند و اصبع ابهام از دیگر دست در بغل افگنند و مهرهای عظم بازو را بدان بردارند بقوت تا بجای خود رود و اگر مریض همانوقت که بند جدا شود قوت کند و دست در بغل خود آرد مهره حال بجای خود نشیند و اگر چندی درگذرند و مفصل سخت شود باید که بحمام برند روغن آب گرم ریزند تا نرم شود پس فرمایند که بر پشت خسپد و گروهه از پوست یا پشم یا پنبه که سخت نبود در بغل نهند پس طبیب پاشنهٔ خود برگرد نهاده دست او را سوی خود کشد تا که بجای رود و اگر مرفق خلع شود و این بغیر آسیب قوی جای خود نمیگذارد و بعد خلع بعسر بجای میرود و بحس بصر و لمس ظاهر بود باید که مریض را فرمایند تا کف دست کشاده دارد و ساعد او بگیرند و نگهدارند و خلاف کشیدن آن کشند تا بسیار کشیده گردد و او بجای خود نشیند و چون بجای رود دست بر دوش رسد باعتدال ببندند و اگر بندگاه ساعد و اصبع دست خلع شود برفق کشند تا سهل در گرود و عظم بجای رود پس ببندند و اگر مهرهای ظهر و عنق خلع شوند و این مهلک است چراکه نخاع را میفشرد باید که او را بهر دو زانو بردارند و برفق دست در دبالند یا بگیرند تخته باندازه بالا و پهنای علیل یا چبوتره بدان مانند سازند و بالایش بستر نرم اندازند و مریض را بحمام برند تا اعضای او نرم شوند پس برآرند و فرمایند که بر شکم تکیه کند و دستاری یا فوطه محکم دو بار بر سینهٔ او پیچند و کناره آنرا از بغل بیرون آرند و میان کتف بند کنند و دستار دیگر بگیرند و هر دو پای مریض از بالای زانو ببندند و آنجا که بن ران هاست بند نمایند و کنارهٔ دستار بچوبی که بر شکل دستهٔ هاون بود هر دو کناره را محکم سازند و بفرمایند تا بقوت سوی خود کشند و هر دو کف دست بران مهره نهند و قوت کنند تا بجای خود رود و طریق استرداد مهرهٔ عنق

آنست که مریض را بر قفا خوابانند و سرا و کشند و مهره را بمالند تا بجای خود رود و ماش گل ارمنی صبر مغاث زعفران بگلاب سرشته بر آن ضماد
کنند اگر مفصل ورک خلع شود پس اگر خلع سوی درون باشد پای ماؤف نسبت بپای دوم درازتر گردد و زانو و مفصل بن ران و تو نشود و بیغوله
ران بر آمده و آماسیده نماید زیرا که سر عظم در بیغوله ران آمده و اگر خلع سوی بیرون باشد پای ماؤف کوتاه گردد و بیغوله ران در مغاک رود و بر آمده
نماید زیرا که سر عظم ران از آنجانب آمده باشد باید که پای را بکشند و راست و چپ جنبانند تا سر عظم بجا آید پس نگهدارند و ضماد گذارند و بندند و بگیرند نواری نرم و
نوار پیچون رکیبی سازند و پای دران رکیب کنند و آن نوار بر ساق و ران بندند و سر دیگر بر دوش او نهند و سوی پشت و زیر بغل در آرند و بند کنند تا با
توان کشید و مهره باز از جای بر نیاید و اگر رکبه خلع شود مریض را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد و شخصی دیگر دست در بغل او
افگند و آن را نگاه دارد و شخصی عظم ساق او گرفته کشد و آن دو مرد او را نگاه دارند و بالا کشند و طبیب دست بر بندگاه دارد تا چون عظم را بر جای
خود آید و بجای نشیند در حال بندد و ضماد گذارد و اگر کعب خلع شود بکشند تا بجای خود رود و اگر تمام بیرون آید و زود بجای نرود باید که چوبی
بر زمین فرو برند محکم و مریض را بر قفا خوابانند بطوری که چوب میان هر دو ران او باشد و خرقه بران چوب پیچند تا چون پای کشند بن ران از
چوب اذیت نیابد پس قدم او گرفته بزور کشند و یک مرد پای دیگر کشیده دارد تا که بجای آید پس ضماد نهاده بندند و بند چنان باید که بکعب باز فرود
آید و بر بالای شتالنگ بند کنند اگر بندگاه اصابع پا خلع شود بکشیدن بجای رود و بند اصابع بدین دستور و هر گاه که بندها بجای رود اما سختی و
ناهمواری ماند یاد ویه که در ورم صلب گذشت تدارک کنند **نوع پنجم در رُوقی** یعنی عظم از مفصل بر آید اما نه بتمام زیرا که اگر تمام بر آید خلع خوانند و درین
در مفصل کاواکی پدید آید و از جانب دیگر نتو محسوس شود و بعضی حرکات ممکن بود و بعضی متعذر **علاج** اگر کمتر بر آمده باشد روغن گل مالند و برگ مورد سائیده
باشند و باعتدال بندند مغاث خطمی بعصفر بیض طلا کنند و اگر بیشتر بر آمده باشد برگ اثل برگ سرو برگ بید مشک گل سرخ گل ارمنی اقاقیا خطمی ماش
اکلیل صندل سرخ ضماد کنند اگر ورم بود ماش گلنار اقاقیا فوفل مغاث به بیاض بیض طلا سازند **نوع ششم در وهن و وهی** معنی هر دو
واحد اند و آن آنست که بعظم و بدانچه محیط اوست از قسم رباط جلد و غیره وجع و کوفت لاحق شود بغیر آنکه عظم از جای بلغزد آثارش آنست که وجع و کوفتگی
پیدا بود و جمیع حرکات ممکن بود به هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان و بعضی بعسر **علاج** بالبلیغ نگیرم عروق الصفر بطول کنند گل ارمنی به بیاض بیض طلا
کرده نزد آتش دارند که خشک شود ماش پخته بزعفران و کندر آمیخته ضماد کنند و آنچه در رُوقی خفیف گذشت بکار برند اگر در رُوقی و وهن
ورم شود بزودی فصد کنند پس بتدبیر او پردازند **فائده** در زمین بطول یک گز و بعرض که در رو پا گنجد مغاک کنند و با آتش گرم نموده آتش آنرا
و آب افشانند و گرد ساق و کعب برگ عشر بپیچند و پاجامه پوشیده پای تا زانو در و گذارند بدستور سه گرت پیه موج ز منّا آب هلیله بلیله آمله تر اند
و سه روز بسته دارند و خشک شدن ندهند و بعد سه روز گشاده عروق الصفر نمک سنگ بدهن بقر آمیخته مالند روغن بهروزه طلا کنند
سیده گندم نمک سنگ عروق الصفر بیضه مرغ ضماد کنند مرلیه موج و ورم بد آنکه گاهی بمفصل حالتی افتد که از مقدار طبیعی درازتر گردد بسبب
انصباب رطوبت کثیر و استرخای اعصاب و روابط و همچنین عضو نزد خلع شود آثار استرخای مفاصل آنست که عضو آویزان نماید و چون
آن را از دست بر دارند یا مریض خود آن را بر چیزی قائم کند بقدر طبیعی باز گردد بغیر تکلیف و چون بگذارند باز بقدر عارضی رجوع نماید

ایضاً در مفصل کاواک پدید آید و باشد که این کاواک بشابه بود که اصبع در آن تواند در آمد باید که عضو مسترخی را درون سو گردانند تا بمستقر خود نشیند و بهمان هیئت دارند و اشیای مقوی قابض مشد چون عفص گلنار اقاقیا وغیره با دویهٔ مجففه چون قسط اشنه و قدری جند آمیخته ضماد کنند و عضو را بهمان هیئت دارند بسته یا نابسته آنچه که بهتر دانند تا کاواک زائل شود و مفصل قوت گیرد و درین جوز السرو و ابهل وغیره که در فتق گذشت ضماد کردن انفع باشد —

# باب بیست و دوم

## در معالجهٔ سموم

لازم نیست که اشیای مجهول الکیفیت در دهن گیرند یا بویند یا مالند و همچنین از اطعمه و اشربه که بغیر سرپوش در مواضع مظنونه وجود هوام گذارند پرهیز لازم و نزد مواضع و آشیانهٔ هوام بغیر بخور شاخ گاو کوهی و مانند آن نخوابند و حموضات که مدتی در ظرف مسی مانده باشند و سم نخیهٔ گرم نیز پوشند که بخار زهر آید و آنقدر ماند که سر دگرد و نخورند و در سفر شاخ گاو کوهی فادزهر معدنی فادزهر حیوانی مارمهره نارجیل دریائی یکی از اینها با خود داشتن واجب **فائده** در محلیکه توهم خصومت باشد خوردن از آن صحبت و ر دارند و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بود پرهیز کنند زیرا که طعم سم درین اشیا کمتر محسوس گردد و اگر در آنجا رفته اکل غذا ضرور بود باید که غذا خورده روند چه تاثیر سم بعد اکل غذا کمتر اثر میکند بلکه قبل و بعد غذا ادویهٔ دافعهٔ مضرت سم چون شرو دیطوس تریاق گل مختوم و مانند آن خورند تا اگر چه سم خورده شود عمل او ضعیف باشد و سداب بشراب یا غیر شراب مفید **تریاق گل مختوم** گل مختوم را بر صاحب لغار برابر سائیده بدهن بقر چرب کرده بسه چند عسل آمیزند شربتی قدر فندق و در نسخهٔ آیرسا نیست برای سموم نافع خاصه اوست که چون سموم را دهند تا که سم پاک نگردد قی نایستد و اگر بدهند قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده بدانکه اگر طعام مخلوط سم را بر آتش نهند از آن صدای برخیزد و بوی ناخوش دهد و از رنگی مانند پر طاوس سرخ و سبز پیدا شود و چون طعام مسموم را طاوس بیند فریاد کند و بال بگشاید و موی پر خود را برباد کند و دم خود بجانب سر آرد و رقص نماید **انتباه** چون دریابند که شخصی سم خورده فوراً قی کنانند قبل از آنکه قوت سم در تن منتشر شود و آب گرم و دهن سمسم یا مسکه کثیر نوشانند تا قی همیکند اگر قی بفراغت نیاید نمک بطبیخ شبت آمیخته روغن کثیر افزوده دهند تا قی تمام آید بالجمله هرچه برای قی دهند زیاده کوهند تا قی بفراغت آرد و اگر نیارد قوت سم را خواهد شکست و چون قی حسب مدعا شود شیر گاو تازه هر قدر که تواند خوردن دهند زیرا که شیر در ابطال قوت سم اثر تمام دارد و اگر از شیر نیز قی آید نیکست و مسکه و دهن بقر گداخته حکم شیر دارند لعاب کتان پیه بط گداخته خمر شیرین انفع تریاق اربعه شرو دیطوس و مانند آن اصبع و اگر تریاق گل مختوم فی الحال دهند معده را از سم پاک کند اگر از سعاجین گرم حرارت پدید آید یخ و دهن لوز دهند و قی کنانند و قطعاً مسموم و مارگزیده را خفتن ندهند اگر غذا خواهد غذای لائق شکم سیر خورانند تا کثرت غذا بر سم غلبه کند و باشد که قی آسان آید و این همه تدابیر مشترک اند برای جمیع انواع سموم و وقتیکه اسم سم تحقیق یابد حسب او تدارک کنند اگر تحقیق نگردد حسب آثار معالجه نمایند **فائده** استدلال بر آنکه کدام سم خورده بچند وجه نمایند یکی آنکه دهن بویند و اگر تست که هرچه خورده باشد بوی او از دهن می آید

دوم آنکه نظر کنند مرتی و غلبیت که آنچه خورده باشد دمی نگذشته باقی برآید و یا تحتی نیز توان در یافت سوم آنکه نظر بر اعراض نمایند مثلاً شدت حرقت
و مغص و تقطیع و اکال و بعض مواضع بطن دلیل بر سم حاد اکال باشد چون زرنیخ زیبق مقتول و مانند آن باید که مسکه شیر و روغن بزر نوشانند الی وجات رقیقه روغن بادام دهند و لعوق
لعاب و عطش حمرت و بی تحیر و دهن صفرت عین کرب عرق دلیل بر سم حار چون فرفیون و مانند آن باشد باید که آب برف سویق شعیر آب برف گلاب
سیر بنه دهن دره قرص کافور اسپغول و تخم آب سیب آب به آب انار شیره تخم خرفه شربت انار دهند فرفیخ خبازی خورند خرقه بصندل گلاب کافور
آلوده گرد عضای رئیسه گذارند مگر اگر حاجت بفصد و اسهال شود نمایند و وقوع جمود خدر سبات ثقل اطراف گرانی زبان دلیل بر سم بارد باشد
چون افیون بیخ وغیره باید که خمر عتیق نوشانند توم خورند و دواء الحلتیت مرکب دهند از خواب منع نمایند بر عطش صبر کنند بدن را تکمید سازند
باب گرم و عسل یا طبیخ شبت و نمک قی کنند بسیار و نشان سائیده خورند و حدوث غشی مفرط سقوط قوت ولوع لسان عرق سرد سقوط و
تواتر نفس دلیل بر سم قتال مضاده مزاج باشد باید که تریاق کبیر مثرودیطوس دوا المسک دهند و بماء اللحم خمر طیبات تقویت نمایند
بدانکه تا اثر سم بدل که منبع روح حیوانیست نرسد باعث هلاک نگردد پس در جمیع سموم مشروبه ملذوعه مراعات دل کنند در حار بانبذه
بارده طیبه و در بارد با ضمده حار معطره و علی هذا القیاس **قول جوان کوره** و اگر در گلو تقصیع یا در دهن سوزش یا کثرت عطش باشد بداند
که سم حار است باید که مروارید درم بشیر خر یا آب کنار توز آمیخته دهند و اگر سردی تن یا کثرت خواب سلس البول ثقل نسیان باشد بداند که سم بارد است
باید که عصاره یا طبیخ برگ اشتر خار یا عرق پورگی اسپیون یا منیک دهند بیزوار تیکوجمی بهی زر درم در یک کانا و طبیخ زراوند گرد حل کرده دهند
و گفته اگر در معده باشد تقدم وجع وغیره در معده باید که کلین تیلیو دهند تا قی برآید و اگر در امعا رفته وجع و ضربان در شکم باشد باید که
بیزوار تیکو درم بشیر گاو یا بشیر بز آمیخته کنند و بمغز فلوس خیار شنبر و غاریقون اخراج نمایند و اگر در کلیه رسیده کثرت و سوزش بول باید که
لعاب بیخ خطمی یک قاشق با شیره تخم خیارین شیره تخم کدو آمیخته دهند **فائده** وقتیکه بسموم غشی افتد و معده منقلب گردد و سیاهی چشم
برود امید خلاص نباشد و کذا وقتیکه عینین سرخ شود و زبان برآید و نبض ساقط و عرق سرد جاری گردد آثار بد است تا که این مرتبه نرسد غنیمت است
بتدبیر پردازند که امید نجات بیشتر است پس لازم است که نظر کنند تا تاثیر و تعلق سم بکدام عضو است پس حسب آن تقویت آن عضو بیشتر کوشند تا از
اذیت سالم ماند مثلاً اگر اضطراب و ثقل شکم باشد بشیافه یا بحقنه نرم تلیین کنند و اگر در معده باشد مسهل خفیف دهند و اگر اذیت بکبد رساند
دیر فان آرد مدرات و اغذیه و اشربه مخصوصه کبد بکار برند و اگر بدل ضرر کرده غشی خفقان سقوط قوت عرق سرد آرد و گشتن سیاهی چشم پدید
آید تقویت دل نمایند و معده را بالقوت تمام المذ باد و عود و دهن دمند ادویه قلبیه مکرر بر سینه گذارند و آنچه در غشی گذشت بکار برند اگر بدماغ ضرر
رساند و تشنج آرد تقویت دماغ و ازاله تشنج کنند و اگر در موضعی از مواضع تن بسبب حمرت آرد صندل طحلب سرد کرده گذارند تا خند گردد و نیز
از اعضای رئیسه دور تر بود و اگر نزد عضو رئیس یا شریف باشد زنهار ضماد بارد نگذارند و استعمال رادعات قبل از نفی منفعت اگر در ضماد را
تسخین کنند اگر حرارت مشتد گردد دهن ورد بیرون آمیخته نوشانند قی کنند و اگر زبل مرغ خورانند تو اسم را باقی دفع نماید بدانکه ابن عرس بری
جوشانده خشک کرده یک یا دو درم تنها یا بخمر دهند در دفع سم افعی است تخم ترنج مقشر دو مثقال بخمر یا آب گرم دهند برای سموم حیوانی

نباتی معدنی انفع معجون نرسین و ثلث درمی با آب جنطیانا دهند تا زهر سوده نوشانند **فائده** اگر طفل را روز ولادت قبل از آنکه شیر دهند قدر حبۂ جرگ که در قعر تحت چشم گاو کوهی منجمد میشود بر کام مالند تا حیات از سموم مشروبه بلذوعه متضرر نگردد و کذا در ان وقت اگر فادزهر معدنی بر کامش مالند و سه روز متواتر قدر برنج بشیر دهند همین اثر دارد و اگر تاردجیل بحری قدر برنج بگلاب سوده در هر ماه دو بار یا فادزهر معدنی قدر قیراطی یا دانگ در هر ماه دو سه بار دهند از جمیع سموم محفوظ ماند حجر الایل نیز دانگ نوشند سه روز هیچ سم حیوانی اثر نکند **قول دون انتونیو** سم آنست که اجزای نرم و صلب را از حال طبیعی مبدل گرداند و دو گونه است یکی دروی چنانچه در حمی سمی و بائی دوم بیرونی چون حیوانی معدنی نباتی که ما خلاط آمیخته هلاک سازد **بدانکه** اثر سم در خون سرایت کرده آن را تباه میسازد و آن خون خون دیگر را بحدی که تمامی مسامات و موی سوخته میگردد و تمامی خون جسم سم میشود **فائده** بعضی سم گدازنده می باشند و بهر اجزای نرم یا صلب که اثر آن رسد آنرا بگدازش رسانده فعل خود کنند و بعضی منجمده اند و اثر سم بیرونی بسبب گردش خون بمسامات و موی و قلب میرسد **بدانکه** حدوث ماده سمی در جسم بغیر دخل سم بدین گونه است که هرگاه بغیر ضرورت یا جائیکه منع باشد فصد کنند پس بسبب کمی خون ترکیب اجزای جسم از حالت طبیعی برگردد و خواص سم پیدا کند همچنین از استعمال مقیی سریع و مسهل بغیر ضرورت و نیز بسبب خطای طبیب مریض در حمی بلیتی و سمی میگردد و در و با و غیره دخل سم بسبب دخل هوا میباشد **فائده** سم شئی است زبون که اگرچه اندک باشد اما بسبب قوت فعل خود اجزای نرم و صلب را تباه کرده بهلاک رساند و بعضی قوی هستند که زود کشند و بعضی ضعیف که بتدریج کار خود میکنند و بعضی ماده را گداخته و خمیر زبون نموده چون سم افعی و عقرب و غیره و بعضی باجزای صلب و احشا رسیده چون سم الفار زیبق مقتول و غیره و بعضی فلج لیفات کرده چون شوکران بنج و غیره کار خود مینمایند **بدانکه** سم لسع زود سرایت میکند چراکه بخون آمیخته منتشر شده بمسامات و موی داخل میگردد پس باید که بر لسع تریاق سداب و غیره لبرکه ضماد کنند و اگر کسی سم جاذب خورده باشد فوراً شیر گرم و روغن سیاه نوشانند تا اخراج آن کنند و وقتیکه اثر سم تا خون سرایت کند بعسر خارج گردد و در یوقت صرف ادویه جاذبه قابضه و ملینه و لعابیه افراط گدازش ماده را که از سم شده باشد بخوبی دفع میکند و در همه سموم مشروبه تا که در شکم بود و در ورید شعری و مسامات موی نرسیده مقیی و مسهل آمیخته بکار برند و هرگاه که تا بمسامات موی و اجزای صلبه سرایت کند و سم منجمده باشد ادویه مدره و مرققه و تسبدیتی و محلله بکار برند و از مقیی و مسهل پرهیز نمایند اگر سم گدازنده باشد ادویه جاذبه و منجمده و حابسه بعمل آرند که هر یک خواص ضد سم میدارند **فصل اول** در سموم معدنی **نوع اول** در زیبق اگر زنده خورند ضرر نکند چراکه در حال بیرون آید اما اکل مقتول و مصعد او وجع شکم مغص اشد و ورم و ثقل لسان و معده حبس بول آرد **علاج** بار السل و نمک قی کنند و حقنه هم بدین نمایند مرکی سه درم بماء العسل چند بار دهند بعده شیر و لعاب تخمها و خمر و مرنوشانند تقویت دل بادویه و اغذیه مناسبه کنند و هر چه در مردار سنگ آید بکار برند و اگر زنده او در گوش رود و تشنج و وجع اشد و اختلاط عقل و ثقل قوی مر را سنجانب آرد و باشد که بسکته و صرع انجامد باید که میل رصاص در گوش کنند تا زیبق بدو چسپد پس بیرون آرند و وا انخواه قند سیاه هر یک نیم رطل در قدر بهر کنند چون گدازد یک پیاله نوشند در هفته بول بر آید و شرب جوانسه سحوق با آب همین عمل دارد و عنب الثعلب نیز همین اثر کند اگر بخورد دو ما میل در بدن پدید آید آب برگ شانه یک آبخورد نوشند بول بر آید نقوع حب القطن نوشند مخرج برگ کادی پنجدرم برگ بادروج دو پنجدرم شیره بر آورده صبحی نوشند **نوع دوم** در سکیو زهج زبان تنگی گلو آرد **علاج** بلوط یا بلیار یا نمک تار تره دو درم تخم کدو شیره تخم خیارین دهند **نوع سوم** در مردار سنگ و براده رصاص اکل او ورم

تن وغدد محکم در بدن وقولنج ویبوست دہن وثقل لسان ومعده وامعا وگاہی اطلاق مفرط آرد حتی که منجر بسحج وقرحہ امعا گردد **علاج** بطبیخ انجیر
شبت نمک قی کنند چند بار وبجوارش مسہل وحقنہ قوی تلیین نمایند خمر شیرگاو زنجبیل مربا مفید سنبل دو درم وسه درم بعسل یا بخمر بسیار تربت
دہند تعریق بحمام یا بادویه وادرار بول نمایند فرفیون درم فلفل نیم درم بخمر دہند معرق تخم کرفس مر افسنتین برابر دو مثقال بآب کرفس یا بخمر دہند
مدر بول ونخود آب ولحم مرغ خورند **نوع چہارم در اسفیداج** اکل وبیاض زبان سرفه فواق خشونت ویبوست حلق وزبان وجع معده و
اختلاط عقل آرد **علاج** بطبیخ انجیر وعسل قی کنند وبرای تلیین سقمونیا ربع درم بماء العسل دہند حقنه حاده نمایند بشربت افسنتین ادرار بول کنند
مسکه خمر خورند واز خواب منع نمایند **نوع پنجم در سم الفار** اکل او قولنج وجع شکم وامعا اسہال الدم ثقل زبان یبوست دہن آرد **علاج** بطبیخ
شبت وترب قدری بوره وعسل آمیخته نوشانند بعده قی کنند خمر کہنه ماء العسل انیسون لعابیه آب خطمی تر شیره سبوس دہند وانچه در اسفیداج گذشت
بکار برند اگر سحج آرد تدبیر سحج کنند **قول** لارزور بیر بطور طیار ده اسکر ویلو ہمراه طبیخ لائقه دہند بیزوار تیکو نیال سولار تریاق ویا میالورون خمر
ورد کامیل مفید قی کرده دارچینی مسحوقه دو درم بآب جوشانده نوشند فلفل مسحوقه یک یا یکنیم مثقال ہمن بقدر ده یا بیست درم گرم کرده دہند
زیره سفید بریان کشنیز آمله ہر یک درم قند شش درم سائیده پنج اونس حجرات آمیخته خورانند برگ سداسہاگن سائیده دہند دیگر برگ نیب
بآب سائیده صاف کرده نوشانند دیگر ابقر شش درم بآب حل کرده نوشانند دیگر فوراً درخت بادنجان مع برگ وبار وبیخ کوفته آبش یک رطل گرفته
نوشانند اگرچه پنجدرم خورده باشد صحت شود **نوع ششم در شنگرف وشنگ** اعراض ہر دو مثل زیبق مقتول اند لیکن از ینہا اسہال
می افتد **علاج** مرق چرب دہند وہرچه در زیبق گذشت بکار برند **نوع ہفتم در زنگار** اکل او حمی محرقه وحرقت حلق جرح معده قی آرد۔
**علاج** ہرچه در زرنیخ آید بکار برند **نوع ہشتم در براده وخبث حدید** اکل او صداع یبوست دہن وجع شکم آرد **علاج** شیر تازه بسیار
نوشانند تا اسہال کند بعده روغن گاو مسکه دہند روغن اکل روغن بنفشه بسرکه آمیخته بر سر نہند مقناطیس خورانند تا ہرچه منتشر باشد جمع آید پس تدبیر
اسہال کنند وباشد که بدان حاجت آید که ہر روز یک درم مقناطیس باید داد وپس آن مرق چرب بروغن گاو باید خورانید تا اسہال کند چنانکه آہن
در معده باشد قی النفع **نوع نہم در آہک وزرنیخ** اکل ہر دو سحج وجرح امعا وجع البطن اشد یبوست دہن اسہال دموی عسر بول سرفه برد اطراف
ودیگر اعراض مانند زیبق مقتول وآب صابون وزنگار احداث کنند ودر آمدن غبار آہک در حلق قائم مقام اکل اوست **علاج** بطبیخ کتان جرجیر
خبازی قدری عسل آمیخته نوشند وقی کنند یا آب گرم شکر بدہن لوز ومسکه گاو آمیخته چند بار دہند تا قی آید بعده کشکاب شعیر کشک حنطه برنج وقدری
کتان بعسل خورانند آب خبازی بعسل نوشند شیر تازه مسکه العبه مرق چرب دہند اگر از اکل آہک دہن سوزد فلفل باکنجد خایند **قول**
لارزور بیر انگلسرغ بربدن نہند اگر حرقت احساس نشود سم باقی باشد وگفته روغن تخم شلجم دو درم ہمرق دہند مزیل انواع سموم فلوس مسی زیر طل
حجرات سوده نوشانند وقی کنانند بعده منیک نیم درم سوده بسه اونس روغن نند آمیخته دہند فلفل یا گوگرد خورند پنج تسکمیر سوده نوشند
یعنی دفع شود پنج گلوره یا نجه بآب سوده یا آب پودینه یا زرداب معصفر نوشند توتیای سبز بلبن بقر دہند **نوع دہم در زراج وشب یمانی**
اکل ہر دو سرفه آرد وباشد که منجر بسل گردد **علاج** مسکه لقند دہند شربت بنفشه ماء الشعیر بدہن لوز نوشند صعتر بفیض نمخت مرق مرغ فتاخ

خورند **نوع یازدهم در الماس** خون شاس نوشانند مذاب کرده برآرد اگر خون تازه بهم رسد بینه بجوش ترکرده خشک نموده وانند وقت
حاجت بآب ترساخته فشرده نوشانند فورا برادهٔ اندیر باب فرو برد **نوع دوازدهم در آب سرد** شرب او بر ناهار و بعد حمام و جماع استسقا
وسوء القنیه آرد **علاج** دوا الکرکم دوا المسک شربت دینار خمر کهنه دهند **فصل دوم در سموم نباتی نوع اول در بیش** حاد و کشنده
است اکل او ورم لب و زبان تواتر نفس غشی دوار صرع سقوط قوت آرد اگر از وی خلاصی یابد بدق و سل مبتلا گردد **علاج** به تخم شلجم قی کنند
شراب و روغن کثیر دهند و بکرات قی نمایند تا نفع حاصل آید و یک درم دوا المسک یا نیم دانگ مشک بطبیخ بلوط آمیخته دهند و مثرودیطوس و
فادزهر حیوانی مجرب یا پوست بیخ کبر دهن بقر نارجیل بحری مفید **قول** لازر و ربیر فلوس سی بجزات سوده داده قی کرده منیک بطوری که در تریخ
گذشت دهند جدوار مسحوق درم لبن بقر دو رطل آمیخته دهند جدوار نیم مثقال بخمر انگوری مسلایه کرده یا فادزهر سوده نوشانند **نوع دوم در**
**قرون السنبل** اکل او سواد زبان بول الدم امراض سرسام آرد **علاج** بماء الشعیر یا بدهن ورد و روغن بنفشه قی کنند و بعد تنقیه کافور بگلاب یا قرص
کافور بدوغ گاو یا آب خیار لعاب بهدانه لعاب اسپغول آب انار شیره خرفه آب تربز آب عنب الثعلب و خنگل روغن بادام همه سرد کرده دهند
صندل کافور گل ارمنی گلاب بر صدر و کبد گذارند **نوع سوم در فرفیون** اکل او کرب اشد لذع بطن حرقت احشا فواق اسهال مفرط آرد —
**علاج** قی کنند شیر مسکه دهن بقر دهند جهت دفع اسهال حریره سبوس برف سرکرده خورند و آب سرد آیند گلاب آب انار جرعه جرعه نوشند تفاح
خورند تریاق کبیر تا یک مثقال بیک اوقیه سرکه دهند و انچه در قرون السنبل گذشت بکار برند **نوع چهارم در یتوع** چون شبرم و لاغیه اکل زیاده از
مقدار او عسر بول اندوه لذع اسهال مفرط آرد **علاج** شیر تازه مسکه روغن گاو دوغ گاو و پست نبیب ریوب و اقراص قابض دافعه اسهال دهند آب
شیرین نیم گرم حمام کنند **نوع پنجم در سقمونیا** اکل زیاده از مقدار او اسهال مفرط عطش ضعف کبد آرد **علاج** دوغ رب به رب سیب فادزهر دهند
**نوع ششم در بلادر** اکل او التهاب حرقت فم معده لذع امعا بثور و آبله در دهن و حلق و لب اندده امراض حاده وسواس فساد اعضا از
دو مثقال او کشنده باشد اگر خلاص شود وسواس میماند **علاج** بدهن سمسم و آب گرم قی کنند بعده ماء الشعیر بروغن بادام خورند آب انار ترش نوشند
در آب سرد نشینند اشیای بارد رطب، روغن کدو مرق حریره دهند و مغز جوز فادزهر اوست **بدانکه** مضرت بلادر در بعضی پدید نیاید و در بعضی
شر عظیم آرد حتی که عسل او بلکه دود او اگر رسد ورم و حکه و آفت قوی آرد و باشد که پوست بشگافد و هلاک سازد باید که بدوغ ترش شویند مغز جوز
نارجیل حب السمنه کنجد سیاه سائیده ضماد کنند و بعد چهار ساعت بدوغ ترش شویند و بعد زمانی باز ضماد تازه نهند اگر مغز نارجیل با آب صاف نقیع کرده
سوده طلا کنند مرداسنگ سائیده مالند در حال حرقت زائل کند صندلین طلا نمایند زبل گاومیش نا رائیده همان وقت که از شکم برآید مالند چون
خشک شود بدوغ شویند کنجد سیاه سائیده بمسکه گاو آمیخته مالند و قدری خورند حب السمنه کنجد بشیر گاومیش سائیده خورند روغن کنجد همانوقت مالند تا
ورم آب برگ ترب بروغن زرد آمیخته مالند مرلیه بثور اگر بدن ممتلی و مستعد عفونت باشد و ورم قوی بود و بتدابیر رود فصد کنند مسهل دهند تا از کفیدن
محفوظ ماند فصد در همه حال انفع **نوع هفتم در موترج** آثار و علاج او مانند ذراریح است **نوع هشتم در سداب** اکل او حرقت لذع و
دق آرد **علاج** بعد حقنه قی تریاق دهند **نوع نهم در تافسیا و دفلی** اکل او سوزش حلق و معده و حمرت وجه احتباس بول و ورم زبان

قراقر و نفخ شکم ضیق نفس غشی آرد علاج قی کنند بعده بشیر تازه غرغره نمایند کشک شعیر بدہن ورد نوشند چند بسرکه و عسل مفید تخم سداب
نافع شیر مسکه بهتر شخصے روغن دفلی خورد بیهوش گردید بیخ بادنجان و دواء مسہل خورانیدند اطلاق کرد و شفا یافت **نوع دہم** در خربق اسود اکل او
اسهال خناق خفقان مغص حرقت بول باد شکم آرد **علاج** شیر مسکه روغن پنیر تازه بعسل دہند مرق مرغ چرب خورند از زن گرم کرده کمید شکم نمایند
خمر ممزوج نوشند دفع اسهال بربوب قابض کنند **نوع یازدہم** در جند اکل سیاه او سرسام آرد **علاج** بطبیخ شبت بپستان قی کنند و بعد قی شربت
لیمو دوغ ترش آب سیب آب به شیر خرماض اترج آب لیمو فادزهر دهند **نوع دوازدہم** در عنصل اکل او وجع اندرون و سینه و اسهال الدم آرد
**علاج** شیره خرفه شیر آهن تاب لعاب بهدانه بیضه نیمبرشت دهند **نوع سیزدہم** در قشر برنج اکل او ورم زبان وجع معده و امعاء آرد **علاج** انجدان
ذرایح آید بکار برند **نوع چهاردہم** در ریوند چینی گاه بود که اکل او اسهال مفرط و قی آرد **علاج** شیر تازه مسکه دهند رب سیب رب بہی خورند آب
بارد غسل کنند و بر سر ریزند فادزهر دهند **نوع پانزدہم** در مغز واد هان اکل متغیر آنها باشد که غشی غشی حرارت آرد **علاج** شیر تازه دهند
و قی کنند شربت لیمو شیره خرفه نوشند **نوع شانزدہم** در خمر شرب او بر نہار صداع اندوه خفقان اختلاط عقل آرد و باشد که تشنج شود
**علاج** فصد کنند قی و تلیین طبع نمایند تبرید مزاج بقرص کافور دوغ ترش سازند تریاق دهند افشره و شربت ترش نوشند حلق موی راس کرده آب
بارد ریزند صندل گلاب کافور بویند و بر جبهه طلا کنند خرقه بگلاب یا آب بارد آلوده مکرر بر سر قلب نهند فل عتیق بگلاب یا بدوغ گاو آمیخته تر کرده و نشانند
فوراً بهوش آید **نوع هفدہم** در **کندش و آب قثاء الحمار و غاریقون سیاه** و تربد زرد و هرگاه که در استعمال اینها افراط کنند
غشی قی اسهال خناق غشی عرق سرد آرد **علاج** حقنه حاده کنند و انچه در هیضه بکار آید استعمال نمایند تریاق و فادزهر و آب گرم و شیر دهند و
اگر زمان اکل قریب باشد و هنوز در معده بود قی نمایند **نوع هیژدہم** در **افیون** اکل او سبات گرفتگی زبان خدر غور و تاریکی چشم حکه جلد
عرق سرد فواق ضیق نفس صداع کرار دوار صغر نبض آرد و بوی افیون از دهن آید و ده درم او مهلک **علاج** بطبیخ شبت ترب عسل قی نمایند
حقنه حاده کنند تریاق اربعه مثرودیطوس دهند اگر نباشد انگزد بماء العسل یا بخمر کهنه که در دو احبه باشد دهند چند عاقرقرحا سعید چند فلفل
انگزد ابهل برابر سائیده دو مثقال بخمر ریحانی دهند چند بویند روغن قسط بر سر تن مالند بدانکه **اکل افیون** بروغن لادن است **قول الرزوری**
آب لیمو یا سرکه مقطر و قاشق بقدری آب آمیخته بفاصله چار چار ساعت دهند و مدام اسپرتو نمک امنی بویند و در بینی مالند چهره بآب بارد شویند
اگر نفع نشود مسهل مقئی دهند یا توتی جسینت خورند تا جیل بحری قیراطی سوده دهند تا که قی کند داده باشند تریاق کبیر تا یکمثقال بیک دفعه
سرکه دهند شخصے افیون بروغن خورد و مقئی دادند اگرچه قی شد اما افیون نه بر آمد سه چهار بار فادزهر دادند تیرقی شد و افیون بر آمد بعده کلونجی نیم درم
بآب دادند در سرفه اندک افیون و روغن بر آمد و یکبار طبع اجابت کرد در بار دوم افیون م روغن بود باز کلونجی نیم درم دادند چند بار قی و اسهال
شد و افاقت روی نمود **دوا** تخم نیند مع قشر خورانند **دیگر** آب برگ یا بیخ خروع یک پیاله قهوه خوری یا آب بیخ چولائی یا طبیخ چولائی یا برگ بیل
دو نیم عدد بآب سائیده یا برگ کتائی سائیده یا دهن البقر گرم کرده فلفل مسحوق دو یا چهار درم پاشیده یا چوب دهو یک درم بآب سوده یا سر سوکه
بآب سرد سائیده نوشانند **دیگر** فلفل مسحوق نیم یا دو درم عسل سه درم آمیخته دهند **دیگر** پوست بیخ خروع پنج درم بآب سائیده یا برگ نرم خرنج

سه درم فلفل دو نیم سکر بلو بآب شیرزه برآورده نوشند دیگر گوز خورانند دیگر زنجبیل تخم ترب برابر بسرکه سائیده دهند فوراً نفع دهد دیگر آب نخجیل
رطب گرم کرده نوشانند بهوش آید دوا قاطع عادت **افیون** پوست بیخ تاتوره چهار گل عشر بیخ کتائی خرد پوست بیخ اونت کتائی تخم البنج
حب الغراب بیخ بادنجان هر یک یک بعسل سرشند و هر روز اندکی از افیون کم کنند و آن قدر ازین دوا افزایند و بعد اتمام افیون تا هفته برو خورند
و بعد هفته یکروز میان داده خورند و پس از هفته ترک نمایند دیگر جوزبویا کیخز برگ نرم خروع دو جز سحق کرده مقدار موازنه افیون حبوب بسته
عوض افیون خورانند **نوع نوزدهم در جوز ماثل** اکل او سبات دوار حمرت تیرگی چشم عرق سرد آرد و چون غالب شود اختلاط عقل پیدا کند و یک
مثقال او کشنده **علاج** بروغن کنجد آب گرم بوره قی کنند بعده خمر ریحانی نوشند روغن زیت روغن ناردین بر بدن مالند مرق چرب هندبا بادنجان
در ماد گرم بخته فشرده آبش نوشند و هر چه در افیون گذشت بکار برند اگر کسی گل یا برگ یا بیخ یا تخم جوز ماثل خرد مطابق آن گل یا بیخ یا برگ
یا تخم قطن خورانند بگردد مغز خسته انبه چهار درم بآب سائیده بخته دهند مزلیه سم قنب دماء هم **نوع بیستم در بیروج** اکل او سبات بارد و دوار
کری حکه سبات آشد و دیگر اعراض جوز ماثل آرد **علاج** تنقیه بقی و حقنه کنند دهن ورد گلاب قدری سرکه بر سر گذارند طبیخ افسنتین صعتر نوشند
تریاق و شیر دهند **نوع بیست یکم در بنج** اکل او استرخای زبان کف دهان ذهاب عقل هذیان حکه آرد **علاج** قی کنند بعده شیر طبیخ انجیر دهن لوز
سکه شراب دوغ خشک تریاق سنجرینیا هر که بهم رسد دهند **نوع بیست دوم در قنب** اول قی کنند بعده دوغ با جغرات حکیر دهند بادنجان
خام خورانند شیر بروغن زرد آمیخته نوشانند بر سر آب بارد ریزند تخته کاغذ بآب تر کرده نوشانند ادرک بریان دهند **نوع بیست سوم در کشنیز تر**
اکل کشنیز او دوار سدر بحه الصوت سبات آرد دوا زهمه تن بوی کشنیز آید و چهار درم حرمل با آب او قاتلست **علاج** بطبیخ شبت نمک روغن زیت یا روغن
سوسن آمیخته دهند و قی کنانند بعده صفرت بیض نیمبخت بفلفل نمک لحم مرغ بفلفل و دارچینی خورند خمر مثلث نوشند **فائده** اگر کشنیز تر
ببقول دیگر یار کنند مضرت نکند و اگر با زهر باشد حکم همان سم دارد **نوع بیست چهارم در سحبول** اکل کوفته او کرب ضیق نفس
سقوط قوت و نبض غدر تمدد غشی آرد و تمام بدن گرشود **علاج** بآب گرم و عسل یا بطبیخ شبت و نمک قی کنند خمر تریاق جدوار صفرت بیض
دهند چهار تخم بشیره خرفه نوشند **نوع بیست پنجم در عنب الثعلب** سمی که گل او سیاه و برگش مانند برگ جرجیر باشد اکل او یبوست زبان
فواق قی الدم اسهال مخاطی که منجر بسحج بود آرد **علاج** قی کنند بعده شیر عسل با نیسون دهند مغز بادام تلخ خورند **نوع بیست ششم در فطر سیاه**
و کبود و طاوسی او و آنکه گرد ثقب هوام باشد ز اشجار که کیفیت قویه دارند باشد بدتر است اکل او خناق قولنج ضیق نفس عرق سرد نفخ معده
و شکم مغص فواق غشی آرد **علاج** بآب ترب یا بطبیخ ترب نمک یا سکنجبین و نمک قی کنند بعده خمر صرف یا اکامه یا ربا دجوب انجیر یا دجوب انگور
یا بآب گرم و نمک و قدری سرکه یا تریاق اربعه سنجرینیا کمونی نجم یا آب سداب هر که بهم رسد دهند صندل گلاب بر معده طلا کنند حقنه حاد
نمایند جدوار دهند **نوع بیست هفتم در عشر و زقوم** شرب سه درم شیر عشر قاتلست ذنا ورک خلاصی یابد **علاج** در ابتدا شیر سکه روغن
نوشند بعده قرص کهربا قرص طباشیر رب به رب سیب دهند اگر بسبب شیر او حکه و حمرت و ورم در بدن پدید آید سر شف در سفال نو بریان
کرده بآب شبانه سائیده طلا کنند شیر گاو با آب آمیخته در روزی سه بار شویند **نوع بیست هشتم در حب ملوک** دوغ ترش گاومیش دهند

**فصل سوم در سموم حیوانی** **نوع اول در ذراریح** گرم و تیز است اکل او سوزش دهن و مثانه مغص اشد حرقت بول ورم قضیب حمی اختلاط
عقل غشی آرد **علاج** با آب گرم روغن کنجد یا طبیخ انجیر شربت نمک قی کنند چند بار و جهت مثانه با حلیب زنند شیر تازه العبه نوشانند بماء الشعیر طبیخ حلبه برنج پیه مرغ
پیه بط حقنه کنند مرق حریب نوشند روغن بمالند و خورند انجیر بنفشه روغن مسکه صفرت بیض مفید بیاض بیض بدهن ورد آمیخته احلیل چکانند آرد جو
عسل ضماد کنند تریاق کبیر تا یک مثقال بیکبا وقیه سرکه دهند **نوع دوم در وزغه و حربا** لحم وزغه کشنده است اگر در خمر افتد و بدرود اکل او قی
وجع اشد در سر معده آرد لحم حربا همین اثر دارد و بیضه او قاتل **علاج** برای وزغه تدبیر ذراریح کنند و جهت حربا نجد
خرنوب قند برابر بدهن بقر دهند شیر تازه نوشند روغن مالند و بحمام روند و برای بیضه حربا قی کنند روغن بر بدن
مالند نمک گرم بر سر گذارند مسکه جنطیانا خورانند **نوع سوم در سام ابرص** اکل او وجع اشد معده ورم
زبان و شکم مانند استسقا احتباس بول زوال عقل آرد و بعضے مواضع بدن سیاه و عفن گردد علاج قی و حقنه حاد نقیه شکم کنند
مثرودیطوس علک البطم یا تایخ میعه عسل حب صنوبر روغن زیتون نافع **نوع چهارم در ضفدع** اکل او ورم تن کمودت و صفرت لون غشی
انتشار مو و دندان زوال اشتهای غذا آرد **علاج** با آب گرم قی کنند مسهل دهند خمر کثیر نوشند ریاضت کنند بحمام روند عرق آرند آبزن
نمایند روغن مالند دواء المسک دواء الکرکم مفید سعد بیخ نی قدر دو مثقال بخمر دهند **نوع پنجم در زهره سگ آبی** اکل قدر عدس او کشنده
بعد هفت روز **علاج** روغن و شیر تازه یا جنطیانا دار چینی انفحه ارنب دهند روغن بادام بر تن مالند تلطیف تدبیر نمایند **نوع ششم در**
**زهره یوز** اکل او قی زرد و کبود تلخی دهن صفرت چشم آرد **علاج** با آب گرم و روغن قی کنند گل مختوم حب الغار سداب هر یک یک درم بعسل آمیخته
مثقالی دهند تدبیر بیضه نمایند انفحه ارنب مفید **نوع هفتم در زهره افعی** اکل او غشی متواتر آرد و خلاصی از و عسر **علاج** مسکه گرم کرده و
روغن کنجد دهند و عقب او آب گرم نوشانند و قی کنند فادزهر دواء المسک مثرودیطوس دهند مشک اندکی بمرق مرغ آمیخته نوشند ماء اللحم نیز
**نوع هشتم در عرق دواب** اکل او کرب اشد صفرت چهره ورم و خناق سیلان عرق منتن آرد **علاج** قی کنند تریاق گل مختوم دهند زراوند نمک
اندرانی هر یک نیم درم با آب گرم دهند **نوع نهم در شیر** گاه بود که در معده فاسد و ترش شود و غشی دوار پیچش سر معده آرد و باشد که بیضه
کند و بکشد **علاج** بماء العسل قی کنند خمر صرف فلافلی خورند دهن ناردین دهن لوز روغن مصطکی بر معده مالند گلقند گلاب دهند و گاه باشد
که در معده منجمد شود و نافض و غیره که در انجماد دم و لبن در معده گذشت آرد آنچه در آنجا گفته شد بعمل آرند **فلافلی** هر سه فلفل هر یک بیست
عود بلسان دهنبل حماما هر یک چهار زنجبیل تخم کرفس سیالیوس سلیخه راسن اسارون هر یک یک عسل سه چند شربتی درم با آب گرم برای وجع معده
بارد و برد کبد و کثرت بلغم و رطوبت و جشا و حمی ربع و حمی بلغمی و شهوت کلبی و خراز نافع مدر بول محلل باد غلیظ **نوع دهم در خون** هرگاه که در
معده یا سینه یا امعا یا مثانه بسته شود خناق سقوط قوت غشی سستی اعضا برد اطراف ضعف نبض آرد **علاج** رباد حریب انجیر مغز خرگوش بخمر دهند
و آنچه در معده گذشت بکار برند پس اگر جمود در سینه و معده باشد قی کنند اگر در امعا بود حقنه نمایند اگر در مثانه بود ادویه حصاة مثانه دهند
**نوع یازدهم در ماهی شب مانده** اکل او کرب و هیضه آرد و باشد که بکشد **علاج** قی کنند میبه خمر عصاره به دهند گل مختوم مفید۔

نوع دوازدهم درحجم بریان که گرم بند کنند و بخارآن نیز اکل او غشی فقدان عقل هیضه آرد علاج اول تنقیه معده بقی کنند بعده جبه
خرباب سیب آب به گل مختوم دهند دواء المسک دهرجه و هیضه گذشت بکار برند و احمام و خواب منع نمایند نوع سیزدهم در ارنب بحری
اکل او نفث الدم ربو عرق منتن وجع معده و سینه آرد علاج باب گرم قی کنند بعده طبیخ خطمی خبازی دهند سکنجبین نوشند حمام نمایند اگر وجع سینه
قدری باقیماند باسلیق زنند شربت خشخاش شربت عناب دهند نوع چهاردهم درگاو کوهی کسی که طرف او خورد وجع امعا آرد علاج
باب گرم و روغن قی کنند فستق فندق انجیر خورند و بعد قی فیلنهرج نیدرمو سنجبنج دهند مثرودیطوس مفید آش لحم بره بغیر ادویه حاره خورند دیگر ادویه
مفیده برای انواع سموم پنبه دانه کوفته بشیر جوشانده خورند مغز جوز سی برگ سداب نمک هر یک پنج مغز تخم ترنج ده انجیر مدقوق آنقدر که
ادویه سرشته شوند شربتی تا ده مثقال برای سموم مشروبه ملذوعه مفید قول لارزور سیر و تریتولو کیدانه دهند اسیرتیوشاخ کوزن سفوف
کونتر او بنیو روغن صابون فلو رسرمه سرخ رنگ نمک دو لاتیل مفید اند دهند زیل طفل مثقالی بشراب و آب دهند مزیله سم هوام و ادویه قتاله
موی آدم سوخته دهند مزیله سموم قتاله بیخ بادآورد درم دهند آلوت باب ضماد کنند خراطین فلفل ابرقدر فلفل حبوب بسبعی دهند برای انواع سموم
ملذوعه و مشروبه انفع **فصل چهارم در سموم ملذوعه نوع اول** در مار انواع مار کثیر اند بعضی را علاج نیست چون ملک ماران که تاج
بر سر دارد و جز آن چنانچه در مطولات مشروحا مرقوم است اما درینجا بقاعده جامع که در دفع سموم بکار آید اکتفا نمود بدانکه طریق دفع سم بر چند وجه است
یا آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و انتشار قوت دهد و بدان سبب طبع قوت گیرد و دفع سم نماید چون تریاق کبیر لعبت بربری و غیره
یا آنکه بزودی رطوبات بدن بیرون آرند تا سم ترکیب نیابد که بصحبت او در بدن پراگنده شود و باعضای رئیسه رسد و طریق تقلیل رطوبت قی است
بعده فصد و اسهال و ادرار ما قی در جمیع سموم انفع خلاف فصد که همه جا بکار نتوان بست یا آنکه فادزهر آزموده و تریاقی که بالخاصیت بدان
سم مخصوص باشد دهند چون لحم تمساح برای لسع تمساح و لحم افعی جهت لسع افعی یا آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن حیوان باشد چون انگره که
ضد مزاج عقرب است و مانند آن یا آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را بحرکت آرد پس طبع سم را بسبیل تموج سوی پوست افگند و دفع نماید چون
تعریق بادویه معرقه یا بدویدن و جز آن لیکن این تدبیر خالی از خوف نیست چه گاه بود که حرکت اخلاط یاری دهد بر سرایت سم باعضای رئیسه
یا آنکه تدبیری کنند که منع انتشار سم نماید و این چنان باشد که بمجرد لسع عضو ملذوعه را قطع کنند اگر ممکن باشد پس داغ دهند یا بالاتر از لسع
عضو را سخت بندند و بر موضع لسع ادویه مخدره گذارند تا سم تجاوز نکند یا بران محل حجامت مع الشرط یا بلا شرط یا شرط فقط بموضع حجامت کنند
یا علق گذارند تا سم بدین طریق برآید و بجانب تن نگراید و مکیدن عضو ملذوعه بدهن جهت جذب سم طریقه مفید و آسان است لیکن مکنده را باید
شکم سیر بود و دهن نشوید و تخم مضمضه کند و قدری نوشد و دهن بدهن و رد یا بروغن بنفشه چرب سازد و قدری تریاق خورد پس مکد و هر زمان
که دهن پر دارد و آب دهن بیندازد تا از آفت محفوظ ماند بدانکه افعی نیز بد است و از موضع لسع او خون آید و بعد چند روز صدید و موضع لسع
متورم و سبز گردد و بیوست دهن التهاب عرق سرد تواتر نفس غشی رعشه فواق عسر بول پدید آید **علاج** سر جراحت به نشتر فراخ کنند و محجمه بران
نهاده مص نمایند بمبالغه بعده ادویه جاذبه چون ثوم بصل بوره ارمنی زرنیخ حاوشیر فرفیون گذارند و اگر عضو قابل قطع بود چون اصبع وغیره

قطع نمایند تریاق کبیر مثرودیطوس دهند بعسل ثوم کراث حرمل بخمر کهنه خورند روغن کهنه لحم را سوشور کرده خشک نموده مقدار سه درم
و سرطان بریان کرده مفید و قطعاً بخواب نروند و اگر بهمه تن متاذی شود تریاقات استعمال کنند و اگر موضع لسع خاص متاذی شده باشد
اطلیه و اضمده بکار برند **قول جوان کور رو** و اگر افعی گزد و بزودی شرط زنند خون کثیر برآرند اگر عضو لائق شرط نباشد ساعت لساعت
کبوتر یا بچه مرغ یا بچه سگ بر موضع لسع نهند یا لبن منجمد گذارند و بر همه بدن گل ارمنی یا گل مختوم طلا سازند و اتکیه ورم بطبیخ برگ
لسان العصافیر دهند نمک افعی انفع شخصی را عرق سرد آمد و بر همه تن آنها شدند و خون منجمد گردید و کسی دوا نفع نشد چون نمک افعی داد
صحت یافت آب برگ لسان العصافیر دوا و نس نوشند عقرب محرق بخمر دهند اگر کافی نبود داغ آتشی بر موضع لسع نهند یا قطع نمایند
و اگر مار گزد و کثرت و جع حبس بول و براز پدید آید باید که تریاق ماکنا یا بزوار تیکو دهند و گفته مار لیست که کاسکاویل گویند از لسع او خون از همه مسام
روان میگردد و علاج نمی پذیرد لیکن اگر شاخ ایما مسحوق درم یا ستاور مسحوق دهند و اگر نباشد براز آدم که بعد بهم برآید نوشانند صحت گردد

**ذکر ادویه مفرده مرکبه ماکوله که لسع جانوران سمی را سود دارد** شیر لاغیه برای لسع افعی مفید قنبیب شتر بریان کرده نوشا
دو مثقال دهند برای لسع افعی نافع خمر که در دوا افعی افتد و بمیرد برای لسع جانوران سمی مفید است تخم ترنج یا تخم نارنج یا تخم لیمو دو مثقال ضد سموم
جانوران سمیت خاره سم کلب کلب تخم فنجنکشت و بیخ انجدان فادزهر همه سموم است زعرو طیا ربع مثقال مزیل سم حیوانی و نباتیست
مغز سر مرغ خوردن مزیل انواع سمست حب بلسان و دهن بلسان بادام بخیر فندق جنطیانا ترنداو وند طویل جاو شیر ملیحونه پسته شکوفه خرزهره
برگ خرزهره و دارچینی کمون جرجیر راسن قردمانا قیصوم غاریقون تخم شلجم همه مفید اند دهند ثمر درخت چنار تازه بطبیخ را سوز نده بطبیخ موش
وحشی زنده بخمر بطبیخ سرطان نهری خون سلحفات قنه لطون و معده راسو پاک کرده بکشنیز بریان نموده خشک ساخته عجیب زنجبیل نیز خوردن
خوردن و ضماد کردن برای لسع افعی نافع کما ذریوس تخم بادا ورد حرف ثوم بعسل فلفل بشراب یا پودینه کوهی خوردن و ضماد کردن مفید

**تریاق عام النفع** حرمل شونیز کمون هر یک دو زراوند گرد بکنیم جنطیانا یک فلفل انیس مر هر یک نیم بعسل آمیزند شربتی قدر باقلا ز...
بخمر برای سموم مشروبه و ملدوغه انفع **تریاق بلیغ النفع** انیسون ده فلفل سه زراوند گرد چند هر یک یکنیم بمیفختج آمیزند شربتی قدر جوزه
در لسع افعی برابر تریاق کبیر **تریاق ثمانیه** زراوند طویل ریوند پوست بیخ کبر حب الغار مر قسط تلخ جنطیانا عروق الصفر برابر بعسل آمیزند
شربتی مثقالی در منافع بیشتر از تریاق اربعه **قول لارزو** ربیر آب لیمو بر لسع انداز ند اگر آبله برآید مار گزیده باشد باید که حجر الحیه چسپانند
چون بفتد در گلاب یا در شیر شسته باز گذارند و اگر زخم لسع معلوم نباشد یکه و شرط زده چسپانند حجر آبه مهره ربع درم بطبیخ اشترغار یا
بطبیخ ستاور دهند و طلا کنند تا جیل بحری قیراطی سوده دهند و تا که قی کند داد و باشند توتیای سبز بیست چهار ساعت سحق کرده
دارند وقت حاجت قدر دو حبه در منخرین نفوخ کنند سم اثر نکند و اگر چه بیهوش باشد بهوش آید و گفته تریاق ویا میالورون ند
انگشت گرم بر لسع نهند یا باروت برانجا نهاده آتش دهند و گفته بر شکم بالای ناف شرط زنند بحیکه پوست خراشد تا خون برآید پس
حب الملوک باب سوده مالند و همینسان کنند تا که قی شروع کنند چون قی کثیر آید افاقت گردد و گفته باروت دو نیم درم آب حل کرده نوشانند

زبل آدم در خرقه بسته فشرده آبش در شیشی دارند و چهار قطره در حلق چکانند به گردد و اگر چه بیهوش باشد و گفته شرط زده محجمه مص نموده روغن بلسان
گذارند و گفته ترنکار اگر در شب گزد سه درم و اگر در روز گزد یک نیم درم بآب سائیده دهند فلفل مسحوقه پنج درم بیک سیر روغن گاو آمیخته فوراً دهند
حب الملوک سه عدد خورانند تا قی و اسهال شود و گفته از موضع لسع چهار انگشت بالاتر محکم بندند و برگ سرسچه کوفته بر لسع گذارند و قدری خورانند اگر
سم اثر کرده باشد برگ هلهل کوفته در بینی دمند و اندکی در دهن اندازند و گفته شرط زده محاجم نهند پس آهن تفته زده موضع لسع نهند تا حرارت آهن
آهن رسد و رنگ آهن سبز گردد تمام زهر بر آید و گفته آب بیخ مرزنجوش دهند و طلا کنند بیخ کسونڈی مع شش عدد و سعد بآب سوده نوشانند تخم
مغز و نند هر یک دو توله تیای سبز یک بآب سائیده بعد دو گهری در چشم کشند مجرب و گفته اگر موضع لسع باد و یه یا از خود جراحت شود غنیمت دانند
و ملتحم شدن ندهند تا سم خارج شود چنانچه بالا باید **فائده** اگر لسع در عضوی باشد که قطع در بطاء ممکن نبود و یا تدابیر گذشته سود ندهد باید که گرد او باستره
گیرند تا عظم پاکیزه بر آید پس معالجه کنند با طلیه که طبع سم بگردانند و بقشر اند چون تریاق و غیره هرچه مناسب بدان سم باشد یا آهن تفته داغ دهند
یا زفت زیت جوشانده داغ نمایند بدانکه ملسوع چیزی را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوشش نرسانند و فوراً اخگر گرم بر لسع نهند حرارتش محسوس
نخواهد شد و چون حرارت محسوس شود بدانند که نفع کرد **دوا** مغز خسته انبه پنج درم فلفل بیست عدد با آب شیره بر آورده یا فلفل پنج درم سائیده
بروغن گاو آمیخته یا ثوم سائیده بروغن گاو آمیخته یا کسوندی سائیده بروغن زرد آمیخته یا صرف روغن گاو با شیر گاو هر قدر که ممکن باشد نوشانند شرب روغن
کنجد یا روغن سرشف مجرب **دیگر** آب برگ کریله در دهن اندازند یا خود مضغ کرده آبش بلع کند **دیگر** تماکو کشیدنی دو نیم درم بآب حل کرده نوشند
**دیگر** فلفل هفت عدد و بصل و قلی ابیض سه درم شیره بر آورده نوشند **دیگر** وقتیکه آفتاب بجوزا آید بر روز پوست بیخ درخت سرس کهنه که پوست سیاه
شده باشد سه درم سائیده بآب نشسته پنج ساٹهی خورد همه سال از سم مار و دیگر گزندگان ایمن ماند **دیگر** جابه حیض و زنگیشنبه آورده بآب شوید
و بدان آب برنج ساٹهی ترکرده حبوب قدر یک درم بندند و پس بکعب در بازوی راست بندد مار و کژدم اثر نکند و اگر در خرقه کرده در خانه آویزد مار کژدم
نیایند و بگریزند **دیگر** ترنکار مسحوق در بینی دمند آب سبز زرد و سفید سائل شود و صحت یابد **دیگر** برگ نرم پلاس بفلفل شیره بر آورده نوشانند **دیگر**
بیخ لیموی کاغذی یا بیخ عشر یا بیخ هلهل یا بیخ بیل بآب سوده یا بیخ کنجد ده درم سائیده یا بیخ قطن بیست درم سائیده یا بیخ اندهاهولی درم
بآب سوده یا بیخ کنٹول پنج درم بآب سوده یا چوب دهو درم بآب سوده یا برگ کنار بآب سائیده یا تخته کاغذ بیک کاسه آب حل کرده
یا الفغاارنب نیم مثقال بسرکه یا جدوار نیم مثقال بخمر یا دوا الجامع قدر حمص یا ارکیلتیت یا تریاق کبیر دو مثقال بشراب یا معجون سرس و ثلث
درمی بآب ترنجبین یا زهره ماهی رو هو فلفل برابر دو درم یا شربت مروارید یا شربت زرک دهند **دیگر** پوست درخت جامن فلفل سائیده دهند
**دیگر** چوب ختبه سفید بآب سوده در چشم کشند و بر لسع طلا کنند **دیگر** سندر بهل بآب سوده در چشم کشند **دیگر** زهره حدات خشک کرده وقت
حاجت بآب سوده بمیل در چشم کشند اگر لسع جانب راست بود در چشم چپ و اگر در چپ باشد در راست کشند **دیگر** جگر خوک خورند مزیله سم لسع مار و عقرب
و زنبور **دیگر** زمرد یا یاقوت دهند **دیگر** برگ سداب برگ انجیر برگ جوز کوفته بروغن بادام چرب کرده دهند بعد ساعت بعرق رفع سم باشد
**دیگر** پوست گاو کوهی بندند **دیگر** تخم تمند مع پوست خورانند **دیگر** پوست بیخ پلاس نیم رطل آب چهار رطل بزنند نصفی ماند چند دفعه دهند —

دیگر برگ پلاس جوشانده یا آب کاه کتان یا سرکهٔ انگوری نیم پاو در رطل نوشانند دیگر زاج چهار یا هشت آب آمیخته در چهار رطل آب نوشانند
اگر فلفل افزایند بهتر دیگر روغن کنجد تازه نیم رطل دهند در حال بقیه بیسازد دیگر حب القطن کوفته قند سیاه هر یک دو مثقال آمیخته خورند دیگر جگر خوک
سائیده بشراب دهند اگر تازه باشد کباب سازند دیگر آب دو سه رطل یا طبیخ حنظل نوشند دیگر فندق هندی بآب سوده نوشند و در
چشم کشند دیگر بیخ خبازی شب شنبه نوید گرفتن داده برنج یا نوفل زیر آن گذاشته بیاید و صبحی روز یکشنبه رفته برکنند و کمی از او بآب سوده
نوشانند اگر بحجر و شرب قی آید بمیرد و اگر بعد ساعتی شود صحت یابد دیگر بیخ دونه مرده قدری دهند و طلا کنند دیگر جولانی مع بیخ کوفته شیره او
کشیده نوشانند و ثفل او بندند دیگر آب بصل نوشند و ثفل او بندند **ادویهٔ اطلیه و ضمده** بر موضع لسع چند کاک زده عرق گوگرد بهمون آب آمیخته مالند دیگر انگزد
یا جگر گوشت آدم یا پیه راسو یا زهره مرغ یا شیر عشر یا زهره بهمان ما یا طبیخ حنظل یا زبل خیسه طلا کنند دیگر توم پخته یا خام بدهن البقر
یا جند بآب پودینه یا گوگرد و بول یا نمک بسرکه یا زهره گاو یا رماد چوب انجیر یا رماد چوب انگور بسرکه یا آهک صابون بخمر یا برگ خطمی بزیت یا زراوند
طویل بخمر یا کرسنه بخمر یا شکاعی یا شطرا شیع بنمک ضماد سازند دیگر سکبینج انگزد زبل حمام زبل بط پودینه نهری ضماد کنند جاذب سم دیگر سینه
مرغ سفید زنده یا سینه بچه کبوتر یا موش یا ضفدع یا موش کور شگافته بندند چون سرد شود دیگر گذارند دیگر شیر تازه دوشیده چهوندر سوخته باشند
دیگر فوراً بر موضع لسع بول کنند اثر نماید **نوع دوم در لسع عقرب** ورم و حمرت و صلابت موضع وجع اشد بود اطراف عرق سرد خفقان
و گاهی حرارت و گاهی برودت و اگر نیش بر شریان رسد غشی و اگر بر عصب رسد تشنج و صداع آرد **علاج** فوراً بالاتر از موضع لسع بندند و
بدهن یا بمحاجم بمکند و بآب گرم یا طبیخ بابونه برنجاسف سداب سبوس شویند فندق هندی خائیده سائیده طلا کنند نفع آرد جو آب سداب یا
گوگرد و کتان علک البطم نمک یا جند یا توم بزیت ضماد کنند عقرب کوفته گذارند فادزهر حیوانی یا جدوار بعرق گاوزبان سوده طلا کنند روغن
فرفیون روغن نبق مالند توم انگزد عاقرقرحا بخمر دهند و طلا کنند انگزد دو مثقالی بیک اوقیه خمر دهند تریاق اربعه نیم مثقال لیح کنند و قدری
بر لسع نهند سنجر بیا سفید موش یا ضفدع زنده شگافته بر لسع نهند تعریق و حمام نمایند اگر تدبیری کنند که همان عضو عرق کند بهتر و بعد حمام خمر
انفع و تدهین بزیت گرم در تسکین وجع اسرع اکل قدری نمک طعام مجرب خوردن رب یا دروج مانع ضرر لسع اوست و قسمیست که آنرا جراره
گویند و این خرد باشد و وقت رفتن دم خود بر زمین کشد و آن بزرگ گزد وجع نکند در روز دوم و سوم وجع غلبه نماید و زبان آماسد و گاهی
بول خون آید و کرب اشد غشی خفقان یرقان قبض شکم آرد و باشد که هلاک کند باید که اول بمحجمه بمکند و داغ دهند پس فصد نمایند اگر داغ هم
نتاید فرفیون جند بر لسع نهند و گرد او گل ارمنی بسرکه طلا سازند شیر تازه رب ریب سیب شیره کاهو شیره کاسنی شیره کدو شیره خیارین بالشیره
آب طلخشقوق پست سیب بآب برد قرص کافور دهند کافور نیم مثقال بآب سیب ترش مفید اگر وجع اشد بود مرغ ترش شربت سیب بندند
اگر شکم نفخ کند حقنه نمایند اگر زبان آماسد رگ زیر زبان زنند و بآب کاسنی سکنجبین غرغره نمایند اگر موضع لسع جرح شود تدبیر قرح کنند **فائده** سم
عقرب جراره چون بمحاجم بمکند باید که در محجمه پنبه بدست نرده پر کنند و اگر چنین نکنند مکنده بمیرد پس مکیدن او بدهن نشاید مگر بشرائط که درآید اگنده
شد انتباه آنچه منع مسام و مسالک بود چون تحمر و غیره از آن پرهیزند **قول** رازی بیخ حنظل بکید رم دهند ضماد هم کنند مسکن خو

تخم قرطم دشتی در دهن گیرند مسکن وجع و چون برآرند باز وجع شود قول لارزور بیر سنگ مار چسپانند یا طبیخ نانخواه تطول کنند و در ان انداختن
زبل الفار باب طلا نمایند منبه بعرق گوگرد آلوده بندند حنظل تازه ورم هند و طلا کنند و اگر تازه نباشد بیخ او گیرند قول جوان کوزو و تریاق کنا
یا بزر دوا تیکه چمی سمی یا طبیخ اشترغار و بند عقرب یا مغز جوز یا زبل حمام یا برگ سبز زیتون سائیده ضماد کنند روغن عقرب مالند بر پشت برهنه خر
سوار شوند مقعد طفل بر موضع لسع نهند اگر ملدوغ عقرب دروازه مرده کشاید مضرت لدغ رفع گردد ادویه ماکوله خراطین باب سائیده
یا فلفل آب سائیده یا بیخ حنظل خشک دو مثقال باب گرم یا مومیائی نیم دانگ بخمر یا جدوار دو دانگ بخمر یا دوا الجامع و قد حمس الحلتیت
یا تریاق کبیر نیم درم بشراب یا جواهر مهره بطبیخ اشترغار یا تخم سداب دو درم یا حجر هندی یکدانگ یا عنصل یا طبیخ حنظل دهند دیگر آب ثوم بر
لسع طلا کنند مسکن دیگر نمک یا بیخ چرچره مضغ کنند مسکن فوراً دیگر بیه نعامه خورند و طلا کنند مسکن وجع دیگر زبل گوسفند کوهی بر لسع نهند
دیگر تخم مهوه بشیر گاو آمیخته بر لسع نهند دیگر عرق گوگرد بوزن آب درک آمیخته خورند سه روز دیگر بیخ قرصعنه صغیر باب سوده دهند و طلا
کنند دیگر آل درم دهند و طلا سازند ادویه موضعیه بصل کوفته یا دهن بقر سائیده یا سرطان کوفته یا بیخ اونکه آب سائیده یا کس
سائیده یا تخم ستیانا سی سائیده یا گل مهوه باب سائیده یا ثوم انگزه برابر کوفته یا برگ تنبول کوفته یا گوگرد بقند آمیخته یا حنا سائیده یا عنصل کوفته یا تخم
بنج سائیده یا زراوند طویل سائیده یا سقمونیا سائیده یا ذراریح بسرکه یا مرزنجوش بسرکه یا کرسنه بخمر یا بصل انجیر کوفته یا کتان نمک سنگ
سائیده ضماد کنند دیگر ضماد قسطالیون گذارند دیگر تخم ترسی سائیده به خرقه کشیده چسپانند دیگر کلونه باب سوده یا فاوزباب سوده یا آب
برگ عشر گرم کرده فشرده یا چون آدم منی آدم آمیخته یا آهک بعصفرت بیض آمیخته یا آب قرصعنه یا شیر انجیر یا شیر خروع یا چرک گوش آدم یا آهک آب
ندیده یا زبل طفل یا سریش بسرکه گداخته یا سمندر بهل باب سوده یا تخم بلبه یا برگ چنبه بروغن گاو سائیده یا پوست بیخ عشر یا بیر بهوٹی یا اسفیلاج
یا کس لبسه کوفته یا اشخار بعسل آمیخته یا آهک بعسل آمیخته یا آب دهن صائم یا طبیخ حنظل یا روغن آجر یا بیخ قصب یا آب بادروج یا روغن دارچینی
یا روغن فندق یا روغن گاو یا زبل رخمه یا نارجیل بحری یا پیه راسو طلا کنند دیگر برگ انگور یا برگ ترب ضماد نمایند مزیل وجع فوراً دیگر افلنجه
بزیت طلا کنند مسکن فوراً دیگر شکم بچه کبوتر یا عقرب یا سرطان شگافته بندند دیگر بیخ یا برگ چرچره خایند دیگر بیخ زیتون یا بیخ سماق بر
آویزند دیگر بیخ نازبو در پا بندند فرود آید و اگر در گلو بندند بالا رود دیگر روز یکشنبه بیخ اونکه گرفته در بازو بندند اثر نکند دیگر ملسوع در گوش
گوید که فرعون غرق شد یا گوید که عقرب گزید یا بردی معکوس سوار شود و چرک گوش او مالد مسکن وجع فوراً دیگر از بیست تا یکی شمار کند زهر فرود آید
و اگر از یک تا بیست شمارد زیاده گردد دیگر آب برگ نیب یا نمک باب حل کرده در گوش مخالف چکاند و بعد لحظه برآرد دیگر اندازد به بیست و
سه چهار بار و بر لسع هم مالد دیگر آهک آب ندیده نمک رمنی یا تنکار برابر سائیده در هر دو دست مالیده بویاند سه بار دیگر شهدانج بموم آمیخته یا موم
تنها بخور دهد دیگر فلوس و مطاوس یا عروق الصفر یا موم در حقنه بی آب جائی تنباکو نهاده کش. **نوع سوم در لسع زنبور** درم سرخ و وجع لصب آرد
و نوعیست که سر او بزرگ و سیاه بود در تن او دوائر باشد لسع او الم شدید آرد و باشد که بکشد **علاج** در حال نه کف گشنیز خورانند
که مسکن وجعست آب خبازی آب خطمی آب خرفه آب کاکنج آب عنب الثعلب طلا کنند خرقه بسرکه آلوده بر برف سرد کرده نهند گل خیر و بسرکه یا کافور بسرکه

یا لعاب بسبر کہ یا جدوار بسبر کہ یا حجر التیس بآب ریحان یا نارجیل بحری بآب بادرنجبویہ یا آرد جو بسبر کہ یا کنجد بسبر کہ یا آب کشنیز بسبر کہ و اندکی کافور
طلا نمایند اسفناخ یا بعسل انجیر ضماد کنند تریاق کبیر نیم مثقال بسبر کہ دہند و بسرکہ ضماد کنند سکنجبین بشراب سیب یا بآب انار ترش آب خیار آب
کاسنی آب کاہو کشنیز قند بآب بارد دہند اگر زنبور کلان باشد یا تن ممتلی بود فصد کنند گل خانہ زنبور بسرکہ طلا نمایند **نوع چہارم در لسع**
**مگس عسل** نیش او ہمانجا بماند **علاج** انچہ در زنبور گذشت بکار برند مالیدن مگس مسکن وجع است بادیان بآب سودہ روغن زرد آمیختہ
یا فلفل بآب یا دہن ازاہن سودہ طلا کنند **نوع پنجم در لسع نمل** انچہ در لسع زنبور گذشت بکار برند بدانکہ در بیابان اندلس مور چیاند شبیہ گرگ
کہ چون آدم را ببینند ہلاک کنند **نوع ششم در لسع رتیلا** حیوانیست شبیہ عنکبوت و انواع او بسیار است و بدترین مصریست کہ شبیہ پروانہ باشد
و از لسع او ورم و اندکی حمرت و کمودت و خضرت ظاہر شود و در اکثر و ہر نوع را اعراض خاص است چنانچہ از احمر او وجع اندک و حکہ و از سیاہ وجع اشد
بر دن رعشہ و از سفید وجع اندک حکہ اختلاف شکم و از کوکبیہ کہ بر پشت او خطوط براق بود خدر و سستی بدن و از زند کہ موی ناک باشد وجع اشد
رعشہ انتفاخ بطن عرق پیدا آید و گاہی ہلاک سازد **علاج** در ہمہ اول بدہن یا محجمہ بمکند پس در آنگرم گذارند نمک آب طلا نمایند بحمام نشانند کہ تسکین وجع
انفع است و ہر لحظہ در آب گرم نشانند یا حب انجیر با آہک نمک بآب گرم طلا نمایند مرنک ضماد نمایند تریاق اربعہ سنجر غیا خورند شونیز دو درم یا
تخم کرفس سائیدہ یا انگوزہ بآب گرم حل کردہ یا تخم سداب دو درم دہند یا نجبویہ یخ یا دو درم شراب دہند ضماد نمایند آب ہن صائم یا روغن قرنفل
مالند **قول جوان کور دو** ہنز دار تیکو دو اسکر و بلو تبفاوت چہار چہار ساعت دہند مگس شتی سائیدہ ضماد نمایند یا کوا میتو روز داد قصاص یخ
سیاہ من بین و قدری عسل و برگ کشنیز سبز و چند قطرہ سرکہ سائیدہ ضماد نمایند سرکہ تند سہ پیالہ خرد تو شانند سنگ بار بر موضع لسع چسپانند چون بنیتہ
در شیر زن اندازند چون سم از وی بر آید باز گذارند برای لسع رتیلا وغیرہ انفع اگر بر موضع لسع جراحت نبود نشتر طرزدہ گذارند **نوع ہفتم در لسع**
**عنکبوت** بر وا اطراف تشعر یرد انتشار قضیب تمدد انتفاخ بطن آرد **علاج** سداب سعد شونیز بخمر و بند حمام معرق نمایند تریاق مفید و نوعیست
کہ سیاہ بود و پاہا کوتاہ دارد و لسع او چمی طبقہ و حکہ آرد و موضع سیاہ گردد و سم او گرم است خلاف سائر عنکبوت **علاج** فصد مکرر نمایند لیکن
بطبیخ فواکہ کنند لحم فاسد دور کردہ تدبیر قرحہ ردیہ سازند و نوعیست معروف بفہد و او برگس بمہد و او را سگیرد لہذا فہد گویند مشابہت بسید
و پای او خرد و سفید و نقطہ وی مائل بسیاہی از لسع او حکاک عرق سرد پیدا آید **علاج** ضعف دہن ور و سرکہ در وی تخم کرفس جوش بود طلا کنند
و نوعیست از فہد کہ دست و پایش دراز بود از لسع او وجع معدہ و عسر بول ورم از پیدا آید و این بدو کشندہ باشد **علاج** انچہ در رتیلا گذشت
بکار برند **قول جوان کور دو** و نوعیست کہ در ہند و بہر و پیدا میشود دآن را عنکبوت دی پرو سیگویند بسیار بزرگ و سمی می باشد و بہر کہ گزد
فورا بکشد شیر برگ انجیر در روز شش بار طلا کنند برگ ریحان بر لسع بندند دوا نارجیل سودہ یا اخور سودہ یا بیخ قسب سودہ یا منڈوا سائیدہ
یا بصل بدہن ببتر سودہ طلا کنند دیگر زردچوبہ کہلی سائیدہ مالند مزلیہ دم بشور کہ از مالش عنکبوت شود دیگر افیون بروغن آمیختہ یا مگس شتی
سائیدہ یا اخراطین سائیدہ یا آسرنج بجبزات آمیختہ ضماد کنند دیگر پنبہ یا خرقہ بدہن سم آلودہ بچراغ گرم کردہ گذارند **نوع ہشتم در لسع سام**
**ابرص** کہ کرپاسہ گویند قلق حمی سیلان رطوبت فاسد وجع دائم زیراکہ دندانش در انجا بماند **علاج** برای اخراج دندان خاکستر روغن آمیختہ

مالند یا ابریشم بران مالند و بکشند پس خاکستر بروغن سرشته گذارند اگر وجع دائم بود و بدین زائل نگردد بدهن مکند و طبیخ سبوس بریزند تریاق اتیلا
دهند اگر قدری ابریشم بکار رود و بچسپد و برلسع گردانند و در استاد چنانچه پس پیش کشند دندان زده برآید صوف باسپغول آمیخته بآب صمغ عربی
آلوده گذارند و بعد زمانی برفق بردارند دندان زده برآید و آثار برآمدن دندان آنست که حمی مفارقت کند و کبودی موضع برود و سیلان صدید باز ماند
تریاق رتیلا شونیز ده درم قوکمون هریک پنج ابهل جوزسرو هریک سه سنبل حب الغار حب بلسان زراوند گرد دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی
تخم کرفس هریک دو بعسل آمیزند شربتی قدر جوزه بخمر **نوع نهم درلسع سالامندر** را جانوریست شبیه کرپاسه و چهار پا دارد و دم او کوتاه سر
و پیش سیاه گردنش باریک لون ابلق و زرد و سیاه بود و بزرگتر و بهین تر از کرپاسه باشد و در کان نوشادر بسیار بود و در آتش نسوزد و سنگ بر وی کارگر
نشود و از سموم قتاله است وجع اشد و حرارتی همچون آتش در باطن آرد و ورم گرم لرزه اعضا خدر تشنگی یا شکستگی زبان و باشد که عفن شده بیفتد
**علاج** اقئین بمسهلات دهند طبیخ ضفدع نوشند و ضماد کنند و هرچه در ذراریح گذشت بکار برند **نوع دهم درلسع آدم** اگر آدمی گرسنه گزد جای
بد آرد **علاج** شمع زیت گداخته یا مویز انگور بسرکه آمیخته یا پوست بیخ بادیان بعسل یا ریسا بسرکه یا آرد باقلا بآب و سرکه و دهن ورد یا بصل بنمک یا بعسل
یا مرهم اسود ضماد کنند اگر ورم شود مردار سنگ طلا نمایند تخم شبت سوخته یا برگ کرنب بسرکه و قدری زیت یا بروغن کنجد آمیخته گذارند بدانکه آدم را که
کلب کلب گزد او هم دیوانه میگردد و از وی پرهیزند که از لسع او عوارض لسع کلب کلب پدید می آیند و تدارکش
عسری باشد باید که بدستور لسع کلب کلب تدبیرش کنند **نوع یازدهم درلسع کلب** هرچه درلسع آدم گذشت بکار
برند بصل نطرون نمک عسل بسرکه یا سداب نمک بصل بادام تلخ باقلا بعسل ضماد کنند سرکه برلسع ریزند یا صوف آلوده نهند اگر قدری دهن ورد افزایند
بهتر نطرون قدری بسرکه آمیخته گذارند و بندند و بعد هر سه روز تازه کنند خاصةً اگر ترسند که سگ دیوانه بود **نوع دوازدهم درلسع سگ
آبی و تمساح و ماهی** اول سم را کشند بعده جالیات نمک بپیه یا نطرون بعسل گذارند یا پیه مرغ دهن ورد و مسکه مفید آرد جو بروغن گل
آمیخته گرم کرده برلسع ماهی گذارند **نوع سیزدهم درلسع پلنگ و شیر و یوز** دندان و چنگال اینها خالی از سم نباشند **علاج** اول برجرح
محاجم نهند تا ماده سم برآید پس زراوند یا ریسا بعسل ضماد کنند بعده بسرکه و نمک شویند و بمرهم اسود بردارند و باقی تدبیر قرحه نمایند بطبیخ برگ
چای زخم شیر را شویند معالجه کنند و ازاله سم نماید **نوع چهاردهم درلسع راسو** وجع لسع او تند و در بدن پراگنده شود **علاج** ثوم یا بصل یا انجیر
خام یا آرد کرسنه ضماد کنند بحر راسو بندند فوراً تسکین وجع کند بدانکه گاهی راسو دیوانه گردد و هر کرا گزد او هم دیوانه شود آنچه درلسع کلب کلب
آید بکار برند **نوع پانزدهم درلسع سنور** وجع اشد صلابت سبزی موضع لسع **علاج** بدهن یا بمحاجم مکند بصل نعنع ضماد نمایند شونیز کوفته بآب سائیده
گذارند پودینه خورند باقی تدبیر عام حسب حاجت نمایند **نوع شانزدهم درلسع گرگ و میمون** هرچه درلسع پلنگ گذشت بکار برند بصل نمک
برلسع میمون ضماد کنند تنباکو مالند اگر ریم کند عروق الصفر گذارند **نوع هفدهم درلسع ورل** دابه ایست مانند سوسمار چون بگزد جراحت
پدید آید **علاج** تدبیر قرحه ردیه کنند **نوع هیژدهم درلسع گوهیره و گوه** برگ مرزنجوش ده درم سائیده بخته نوشند مزیله سم گوه آب برگ
کهجڑہ یا بیخ سرہوک سفید دو مثقال بآب سائیده نوشانند مزیله سم لسع گوهیره اگرچه تا سه روز هیچ سخن نکند و مثل گنگ باشد به گردد اگر برگ بہوکہ

در دست دارند گوهیره نزدیک نیاید بدانکه در بحر و بر حیوانات کثیر اند که از لسع آنها اعراض بدیه می آیند و تدبیر همه آنست که جذب سم نمایند و تا قوت صحت حج الاعتدال شمن نه دهند و تریاقات و فادزهر و جدوار و مسکنات سم مدام دهند و و اغذیه و اشربه مراعات نمایند و اگر کسی را حشری گزد و ضماد کرد آن حشره که لود باید که موضع بالای لسع محکم بندند و محل زخم را بحاجم مکند اگر وجع اشد بود حجامت کنند ارسال علق نمایند زبل بازبل حمام گوگرد بوره را و حبوب انجیر بسرکه و بول طلا کنند تریاق کبیر تریاق اربعه دهند **نوع نوزدهم** در **نملة النسر** جانوریست مانند مور چه بزرگتر و از لسع او خون از جمیع مجاری روان شود حتی از چشم و بیخ دندان **علاج** فادزهر آب کاهو صندل سرخ خرفه لعاب طلا کنند انگور و شیره گاو یا شیره گل مختوم جنبول آب خیار آب کدو دهند و هرچه مسکن سم باشد چون تریاقات و غیره بکار برند **نوع بیستم** در لسع **ضفدع بحری** جانوری بدهیئت لونش سرخ و سم او بد باشد و هر جانور را که بیند قصد کند و از دور بر و جهد و اگر گزیدن نتواند سوی او دم زند و در میان او هم مدتیست و رم بزرگ آرد و زود بکشد **علاج** تریاق کبیر دهند و هرچه در تیلا گذشت بکار برند تخم سرمن بشیره ترقوم سائیده طلا کنند برگ انجیر کوفته ضماد نمایند و از لسع ضفدع بری ذهری ورم نرم پیدا می آید باید که تدبیر سموم بارده نمایند برگ ریحان بندند **نوع بیست یکم** در لسع **ذوالاربعة والاربعین** که بگوش خزه معروفست و چهل و چهار پا دارد و از هر سو بیست دو هم از پیش و هم از پس تواند رفت و اکثر قدر یک اصبع باشد و آنچه بزرگ بود بقدر وجب و وجع اشد و حالتی شبیه بوسواس و ضیق نفس و خواهش غذای شیرین آرد **علاج** جمون را کوفته ضماد کنند سانو نطویل حنظیانا پوست بیخ کبر آرد کرسنه برابر بجز با بابونه العسل تریاق اربعه سنجر بنیا دوا المسک معتدل نمک سرکه طلا کنند روغن کد بید سوختن و چراغ مانند **نوع بیست دوم** در لسع **موش** دندان بعضی موش سمی بود وجع ورم حج آید و محل لسع کبود یا سیاه گردد و باشد که فاسد شود و فساد او بدون سرایت نماید و دیگر اعضا را فاسد سازد همچون ناسور **علاج** سم را باستنصاص کشند و تدبیری کنند که دفع سم اکلانه اتا مفید باشد و اگر آنجا تب شدت آید و خون بر آرند بهتر اگر بر کنند و نفصاد نعیم تقلیل رطوبت بفصد و اسهال و قی داد کنند و فادزهر بیاد و باشد **نوع بیست سوم** در لسع **موش کور** نمک با کرم آمیخته شوید خرقه ببول آدم تر کرده بندند اگر متقرح گردد مرهم ابیض گذارند **نوع بیست چهارم** در لسع **کلب کلب** مرضیست مانند جذام که به سگ و گرگ و شیر و شغال و راسو و روباه و شتر و کفتار و میمون و اسپ و خر و گربه پیدا آید و آنها را دیوانه سازد پس هر را که گزند او هم دیوانه گردد اگر تدارکش نکنند و از آنکه اکثر به سگ شود لهذا بدین اسم مسمی شده و به دیگران کمتر شود **فائده** وقتیکه سگ دیوانه شود همه حال او دیگرگون شود چیزی کم خورد و چون آب بیند بترسد و بلرزد و آب ننوشد و تشنه ماند و چشم او سرخ بود و زبان از دهن آویخته دارد و لعاب کفناک ریزد و از بینی تری آید و گوش افگنده بود و سر پیش نگون کرده و پشت بر آورده و دم میان پا کشیده دارد و رفتار او مانند مستان بود و چند قدم رود و بسر در آید بر دیوار و درخت و غیره هر که بیند بدو حمله آرد و آواز او همچون آواز کسی گرفته باشد و سگان از وی بگریزند **انتباه** مغز جوز سائیده بر جراحت نهند و بعد ساعتی پیش مرغان اندازند پس اگر مرغ آن را نخورد یا خورد و بمیرد سگ دیوانه گزیده یا پاره نان بر رطوبت جرح آلوده پیش سگان گذارند اگر سگ نخورند یا خورده بمیرند سگ دیوانه گزیده یا آب یا ردبر بدن ملسوع ریزند اگر عقب آن بدن گرم شود سگ دیوانه گزیده و این علامت غیر مخصوص است پس وقتیکه سگ گزد تردد در امتحان کنند تا اگر دیوانه باشد فوراً تدارک کرده شود **قول جوان کور** و هم این مار یابس است لهذا از لسع

این صفرا و خون گرم شده بماده سمی مبدل میگردد و سم این انتقالیست فقط لسع او نه بلکه هوای دهن او سرایت مینماید شخصی تنگ از شمشیر که باو سگ دیوانه
را کشته بود می زود و سم در ان شخص سرایت کرد و دیوانه گردید زنی خرقه که سگ دیوانه در دهن گرفته بود دوخت سم در وی سرایت نمود علامات وقتیکه
سگ یا دیگر جانور دیوانه گزد و چند روز گذرد و تدارکش نشود حالتی فاسد غیر طبیعی پدید آید چون وسواس افکار فاسد اندوه اختلاط عقل خشم یبوست
دهن و زبان عطش فواق تشنج اصابع حمرت وجه هرب از مردم و مواضع روشن خواب آشفته بیند و تنهائی دوست دارد و در آخر گریستن آغاز د و از آب
بترسد حتی که از آواز آب تنفر نماید و چون آب بیند خیال سگ در وی توهم کند و ازان بترسد و بگریزد و فریاد کند و عرق سرد و غشی افتد و هلاک گردد و باشد
که قبل از ظهور این حالات بمیرد و باشد که آواز سگ کند یا آواز او منقطع گردد و از بول او حیوانی یا سگکے کوچک برآید و بول رقیق و گاهی سیاه بود و گاهی بند
گردد و طبع خشک شود و بر لسع مردم حریص گردد و هرگاه که روی خود در آئینه بیند نشناسد و صورت سگ در وی مشاهده کند و بدانسبب از آئینه نیز بترسد
و باشد که منی روان گردد و اکثر است که بعد هفته تغیر در احوال پدید آید و در بعضی بعد چهل روز و در بعضی بعد ششماه و در بعضی بعد هفت سال ظهور کند قول جوان کود
اگر زخم بشریان رسد فواق و حرکت تشنجی آن عضو پدید آید و بزودی اثر سم بقلب رسد و اگر زخم بورید و عصب و لحم باشد بدیر اثر رسد بدانکه ملسوع کلب
کلب که تغیر در وی پدید آمده باشد اگر کسی را گزد یا کسی پس خورده او خورد او نیز دیوانه گردد **فائده** هر که را سگ دیوانه گزد و خون کثیر ازان موضع از
خود بر آید اسلم باشد و بعلاج پذیرفتن اقرب بهیجان اگر آنرا ادویه تریاقیه دهند و بول کند از ترسیدن آب ایمن شود و وقتیکه ملسوع از آب بترسد علاج قبول
نکند **علاج** چون سگ دیوانه گزد ملسوع را بدوانند پیاده یا سوار تا عرق کند و جرح را اقل مدت تا چهل روز مندمل شدن ندهند و محجمه بر سر جرح نهاده
باحتیاطی که در اول باب گذشت مکند تا سم برآید و اگر جرح را فراخ تر سازند بهتر تا رطوبت کثیر بالاید و بتبع او سم نیز برآید و اگر از روی خطا جرح درست گردد
از آن بشگافند و ادویه مقرحه چون ثوم جاوشیر خردل نمک بسرکه تیز و بول آدم یا ثوم بعسل نمک جوز بعسل بارما و چوب رز بعسل جرجیر بسرکه یا انگزد
باب سلق ضماد کنند اگر قوی تر خواهند فلفلمون گذارند داغ دهند و بعد جرح دهن تیز استعمال کنند تا اجزای فاسده را دور نماید و هم ازاله یبوست
کند و این تدابیر در ابتدا کنند و وقتیکه هفته گذرد و تغیر ظهور نماید بطبیخ افتیمون طبیخ هلیله تنقیه کنند بمبالغه و افتیمون بماء الجبن نیز مفید است لحم
مرغ کبک دراج فربه و اغذیه چرب خورند شیر خر کهنه آب آهن تاب نوشند و مدام تریاق اربعه و دواء السرطان دهند جگر همان سگ بریان کرده
خورانند جنطیانا انفع و هر صبح دواء الذراریح دو دانگ با آب نیمگرم دهند و بعد شرب او بحمام برند و در آبزن نشانند و فرمایند که در آبزن بول کند و اثنای
تناول این مرق مرغ فربه دهند خمر شیرین نوشانند و از برودت پرهیزند و اگر ازین جرح مثانه پدید آید عدس بروغن لوز یا دهن البقر یا مسکه آمیخته دهند
گل مختوم ده سرطان نهری جنطیانا هر یک پنج کندر نعنع هر یک سه سائیده دو درم دهند و مشربه از پوست کفتار سازند یا قدح چوبی پوست کفتار
درون و بیرون در گیرند یا از پوست سگ دیوانه سازند و آن را پوست کفتار پوشند و مدام همین آب خورده باشند که مفید است و از ترسیدن
آب باز میدارد **فائده** وقتیکه از آب ترسد و نخورد بحیله آب دهند تا بسبب عطش هلاک نگردد باین وجه که نائزه دراز گرفته یک سر او در مشربه و سر دیگر در
حلق کنند و آب دهند تا آب را نه بیند و شیره و العبه بارده و اقراص و اغذیه سرد مسکنه عطش دهند و ترطیب و تبرید کوشند تا بسبب یبوست و عطش
زود هلاک نگردد و اگر همان وقت که گزد قدری خون آن سگ با آب آمیخته دهند یا جگر همون سگ کباب کرده خورانند سم اثر نکند لیکن همین پسند نموده از اصل

علاج کرگذشت بازنمانند گرتا تش یا مشک یک ماشہ خورانند انفع باشد وباید کہ تا مدة زخم را فراهم شدن ندهند وگفته اند که تا عظم آن سگ
باب ترنشود زهر اثر نکند لهذا باید که چون گزد آنرا کشته در ظرف گلی تو کرده در زمین عمیق دفن کنند ونیک پوشند تا آب بدو نرسد **قول جوان**
**کورو** ویحیی ودیسقوریدوس بنزخم وگرد آن شرط زنند محجمه نهند بعدازان ادویه مزیله سم ضماد نمایند وزخم را تا پنجاه روز بلکه چهار ماه ویکسال کشاده دارند تا تمام
سم برآید شخصی را در چهل روز دهن جرح مندمل شد سم عود کرد وهلاک ساخت شخصی را بعد نه ماه وشخصی را بعد هفت سال وشخصی را بعد هفده سال سم عود کرده کشت
اگر موضع لسع قابل شرط نباشد علق چسپانند مرهم آنرا اکتیو گذارند اگر سرخ بر لسع نهند بعده مسکه صعتر بیخ زعفران آمیخته گذارند وقتیکه از
آب ترسد برودی سر سه مبرد دهند اگر حمی پدید آید فصد کنند مسهل دهند بعده طبیخ مزیله سم یا دست نمایند سرطان خشک مسحوق پنجم درم حنظیانا نیم
درم کندر درم سائیده یک درم بمرق مرغ دهند برگ سداب برگ ریحان برگ بادرنگ برگ سپناخ برگ افسنتین پودینه مرزنجوش بادرنجبویه برگ
کتم هوفاریقون برگ قنطوریون بابدرنگ جولیدد ایام بدر گرفته بسایه خشک نموده دارند وقت ضرورت سائیده نیم درم بمرق مرغ یا بخمر یا بشیر
دهند هر روز قدری افزایند تا بدو درم رسد ونیز بسکنجبین آمیخته زخم را شویند موی همان سگ بر لسع نهند نمک از همان سگ طلیا کرده بمراد چهار اوقیه
عرق تریاکال یا عرق آشتر غار تا چهار روز دهند وگفته اگر دهن لسع تنگ بود فراخ سازند وهر روز تا ده ماه کسی محافظت نوشند وآب دریا شیرین حمام آبزن
نمایند واگر تالاب باشد ملسوع را در وا ندازند اگرچه تشنگی شدید در نوی انداخته آب خواهد نوشید اگر تشنج عصبی فالج وغیره پدید آید مایوس
العلاج گردد مروارید نیم درم بطبیخ عود صلیب یا بشیر دهند کبوتر شکافته چند دفعه نهند وگفته اگر مزاج ملسوع بارد یابس باشد برودی سم اثر کند اگر قادر
بود بعد از زمان اثر بنماید **قول جالینوس** آهن داغ دهند تا زود مندمل نگردد وبالای داغ بصل بریان کرده سائیده ضماد نمایند یا گرد
ملعاب دهن یا ببول یا بخمر یا بقیه یا بعسل آمیخته ضماد کنند که جاذب سمیت وچون دانند که همه سم برآمد ضماد کرفس نهند پس علاج زخم نمایند
**قول لازرور سپیر** سفوف کونترا دینیو دهند سرطان نهری سوخته دو کندر یک سائیده دو درم صبح وهمین قدر شام بآب بارد دهند چند روز
پیه زنبرق آمیخته نوشانند وقی کنند بدستور سه بار وبه بدنش پیاله لند اگرچه دیوانه شده دمرگ رسیده صحت یابد وگفته ملسوع را بجائیکه زنبور خانه
باشد برهنه کرده عسل بسینه مالیده بگذارند وسنگی در خانه زنبور زده بگریزند تا که همه زنبور بر بدن ملسوع اگزند پس وقتیکه سم بر بود از خود خواهد برخاست
پس بمعالجه پردازند وگفته بعافوقت زبل الفار بندند پوست تا نه پستان پنجم درم آب سائیده نوشند اگرچه دیوانه بوده گردد وگفته شخصی که جر دنز
دمی دهند تا چهل روز از آب نترسد وگفته در لسع مار وسگ کلب کلب وغیره ادویه جاذبه پنج باشند اگر جانور سمی نباشد فقط جاذب کافی باشد چون
بعسل لتعم سیدیا وپخته بخمر آمیخته یا نمک تنه بروغن آمیخته ضماد کنند وگفته آثار لسع کلب کلب آنست که وجع اشد بود ولون زخم گاهی زرد وگاهی سرخ
وگرم باشد وگاهی کبود یا سیاه شود تا مدتی که فاسد گردد وکرب وندر سوزش وگاهی این آثار در لسع دیگر جانوران سمی نیز پدید آید باید که اگر جانور سمی
باشد اول بالای موضع لسع بخرقه محکم بندند تا سم سرایت نکند بعده شخصی دیگر بنمر مضمضه کرده بر موضع لسع مزابیزد واز خون صاف نموده قدری تخم ترب
گرفته زخم را مکیده دهن جاذب سمیت یا بر موضع لسع شرط زده ترشتین گذارند بعده بنمر شست بعسل هدد فوم نیم مدد برگ فراسیون خمیر گندم
هر یک مدد ونس آمیخته ضماد کنند اگر تریاق نیم اوقیه افزایند بهتر یا فوم وسداب پخته مغز جوز انجیر برابر سائیده عسل آمیخته ضماد کنند اگر خواهند قدری نمک

افزایند **دواء السرطان** سرطان محرق ده کند رجنطیانا هر یک پنج سائیده بعسل آمیزند روز اول مثقالی بآب سرد و روغن گاو دهند روز دوم زیاده تا
بچهار مثقال رسد **دواء الذراریح** ذراریح نصفے از سر و اطراف مدس مقشر هر یک شش زعفران سنبل قرنفل دارچینی فلفل هر یک یک بآب سائیده قرص
بندند و ذراریح را مثل غبار سحق کنند شربتی دو دانگ **دواء انج** از سه و نیم یا پنج درم فلفل هفت عدد بآب شیره برآورده نوشانند سگ بچه با بقی اسهال
بول دفع شوند **دیگر** امربیل ده درم بآب جوشانده بچند فلفل نوشانند **دیگر** بیخ حنظل درم فلفل هفت عدد بآب شیره برآورده دهند دو هفته **دیگر** زیره درخت
مونگا دیده بیخ آن را تراشیده در زیر آن آبجوره گلی نهند تا آب از بیخ تقاطر کرده در و جمع شود پس ربع رطل یا قدری زیاده گرفته آنک و نیم شکر
آمیخته یک گهری دارند پس آب صاف گرفته دهند بدستور هفت روز **دیگر** برگ شانه یازده عدد فلفل بیست یکعدد بآب شیره برآورده دهند
مزیلهٔ سم یعنی اسهال بول **دیگر** برگ نرم خروع شش درم فلفل بیست یکعدد بآب شیره برآورده دهند هفت روز اگر سم در بدن اثر کرده یعنی اسهال و دفع شود
و اگر اثر نکرده قی نخواهد شد **دیگر** بیخ گلگونده بآب سوده دهند اثر کند و عود نماید **دیگر** حضض چهار قیراط دهند چهل روز **دیگر** زبان سگ سوخته
بر موضع زخم پاشند مندمل کند و سم اثر ننماید **دیگر** قسط تلخ سه درم کوفته در یک قدح آب جوشانند چون آب یکدام ماند صاف کرده دهند **دیگر** زبان
سگ بر لسوع بندند **دیگر** آب پودینه نهری یا آب بصل صد مثقال در روز به بار نوشند سه چهار روز و شرب آب بیل نیم یا یک رطل مجرب **دیگر** سماق
را کباب کرده بالتمام خورند و قدری از و طرح نمایند **دیگر** اذاراقی دو روز در زمین دفن داشته قدر نخود دهند تا هشت ماه **دیگر** بیر بهوٹی یابس یک یا
دو سرخ بقند سیاه آمیخته دهند **دیگر** گل عشر دو سه عدد یا شیر او بآب آمیخته وقت دیوانگی دهند فوراً نفع دهد **دیگر** دندان کفتار بآب سوده نوشانند
مزیلهٔ سم اگر بسگ نوشانند سگ هم به گردد **دیگر** بانات سرخ قدر دو اصبع گرفته قطعه قطعه باریک نموده بقند سیاه آمیخته دهند **دیگر** فتیله بندال
زنبه بار آرد همه درخت او گرفته بآب سائیده نوشند و بالایش روغن تلخ رطل تشرب نمایند یا لعاب دهن سوده بر زخم طلا کنند برای سم حیه و
عقرب و شغال دیوانه نیز مفید **دیگر** برگ نیب بیست درم بآب سائیده نوشند و ضماد کنند **دیگر** جانور پرنده که برنگ سبز و نیز در زیر درخت
توری میباشد خشک کرده دهند **دیگر** فلوس ماهی سوهان کرده هر صبح نیم دانگ تا بیست یکروز دهند **دیگر** تریاق کبیر مثقالی با دسرطان بحری دهند
**دیگر** روغن بادام نوشند **دیگر** جادزهر یا برگ بادرنجبویه پنج یا ده درم بشراب یا ذراریح سوخته عدد یا برق لحم بقر یا تخم سداب دو درم یا معجون مسرو ثلث
دری شیره دیوانه دهند **دیگر** شونیز دو درم بآب نیم گرم دهند سه روز **دیگر** پر سیاوشان خورند **دیگر** ابوتا بسیده نوشند ضماد کنند **دیگر** سیر دشتی بروغن سائیده خورند و ضماد کنند **دیگر**
تخم سرخ فلفل هر یکدو نیم عدد بآب سائیده دهند و بر لسع طلا کنند سه روز **دیگر** خون قنفذ طلا نمایند **دیگر** بادخرته حیض آلوده بر لسع بندند **دیگر** بهمان
وقت شیر عشر مالند گندم خائیده گذارند حجامت کنند **دیگر** سداب برگ فنجنکشت حبرگ گوش آدم برگ بادرنجبویه حلزون پرسیاوشان زبل مرغ مفرداً ضماد
کنند **دیگر** انجیر بعسل برگ انجیر بنمک پودینه بنمک جاوشیر زیت کرسنه بخم موی آدم بعسل نمک ارمنی بپیه خوک پیه خرس ضماد نمایند **دیگر** بنجیاد یا
بعسل گذارند **دیگر** خون حیض شیر انجیر جاقرفیون انگزد مفرداً طلا سازند نطرون ببول آدم آمیخته شویند **دیگر** موی آدم بسرکه تر کرده نهند۔
**دیگر** باقلا بندند جاذب سم **فصل پنجم در تدبیر زخم حربهٔ سمی** تدبیر این بدستور سموم ملدغه است و فرد و مقناطیس عجیب و اصل درین ضماد جاذب
سم گذاشتن و به نکردن زخم است تا که سم بالکل رفع گردد و فادزهر و تریاق دهند بآب ماد جوب انجیر و نمک مکرر شویند حجامت کنند شکم ماهی تازه شگافته

دیگر سلحفات بندند قول طبری اکثر اول لحم عفنه را قطع کنند اگر خون باستد او دیه حابسه دم گذارند روز دوم زاج مغره برگ سیب نمک بندند این مرہم
گذارند دهن البقر ربع رطل موم سفید درهم گداخته قنبیل را ال سفید رتن جوت هر یک سه درهم آمیخته بجوش خفیف داده سرد نموده گذارند اگر بعد تخفیف درجه
عظیم تمام شود تیزاب توتیا یک قطره گذارند تا گشاده شود پس عظم برآورده گرده مرهم نهند و گفته فرق در زخم حربه سمی و زهر باد آنست که در زهرباد آب کدر
از جراحت آید و در زخم بسرعت افزاید و لحم سبز و سیاه عفن شود و کرب روز بروز افزاید و مریض زود بمیرد و در زخم حربه سمی آب مائل بسرخی از جراحت آید و در زخم
افزاید بعد بر لحم عفن شود و کرب بر یک حال ماند کم زیاده نگردد و مریض بدیر هلاک گردد **فصل ششم در تدبیر سموم موی شیر** آثارش درد شکم عند
نشستن و اگر بر برگ خروج بول کند برگ پاره پاره گردد **علاج** جگر حلوان خام بریان کرده خورند و بعد سه ساعت خربق سوخته دو درم با گرم دهند
تا قی شود اگر قی نیاید شاخ خروع در حلق انداخته قی کنند مو بجگر بر آید یا هی و بیان جیپال عدد بلع کنند هر جا که در معده یا امعا باشد بماهی چسپیده
روز دوم یا سوم همراه براز بر آید انثیین ارنب خام دو عدد بلع کنند تا درین خلیده بر آید و تا که صحت شود هر روز بلع نمایند تخم سرس پارون هر یک
سه درم باب سائیده دهند بقی یا اسهال بر آید شیره برگ گوبهی یا پهکسوندی یک جام نوشند تا سه روز آب شده بر آید **فصل هفتم در طرد
هوام و غیره** باید که در مسکن بقلق طاوس بط قنفذ گوزن اسد دارند و گرد خانه شجر انگزه کنع خربق در سنه پاشند و در کیسانی بقطران و انگزه آلوده
در خانه دارند تا منع خروج حشرات کند واز دود چوب انار ایرسا سرو قنه سم موجب لغار مقل انگزه افیون شونیز شاخ بز کوهی گوگرد همه حشرات بگریزند بلادر
حب القطن برنگ کابلی هلیله بلیله آمله مها ورنگ عشر یکجا کرده بخور کردن همین اثر دارد آب برگ حنا پاشند و وقت شب شمع دور دارند تا هوام آنجا
متوجه نشوند بقراط نجیث سگ مالند جانوران موذی نزدیک نیایند اسد لحم طاوس نزد خود دارند از آفت اسد امین باشند و اسد از آتش سوزان بگریزد
و اگر کسی از اسد امان خواهد ادرار ند حیه از دود شاخ گوزن سم تزایر سا برگ سرو عاقر قرحا نی گوگرد سم اسب عظم قنفذ عظم سلحفات پیه جبار الوحش
بگریزد و خردل آنرا بکشد و اگر در راه گذر او نهند کناره کند اگر خردل یا نوشادر بآب حل کرده در خانه مار اندازند جای خود بگذارد آب دهن صائم
در دهن مار اندازند بمیرد خاصة اگر نوشادر در دهن باشد مار از آواز فاخته میگریزد و پیه شتر در خانه نهند یا حدات در خانه آویزند مار بگریزد طبیخ
در موضعی که باشند ترک آن مکان نماید و از دارفته زمرد افعی گریزانست و چون چشم او بر زمرد افتد همان ساعت از حدقه برآید دل خفاش در
خانه نهند بگریزد و بیخ لیالوه نیجتر تکیه گرفته بر بازو بندند مار نه گزد گل دونه در سبد مار اندازند در حال بمیرد **قول بلیناس** کژدم در
خانه بخور کنند حیه و عقرب بگریزند گفتار هر که حنظل در دست دارد از و بگریزد **عقرب** میعه زبل گوسفند زرنیخ پیه بز آمیخته نزد ثقب او دود کنند
بر آید و انه بخور گوگرد بگریزد و ثوم دود کنند پوست ترب یا آب برگ ترب یا برگ بادروج یا آب بادروج بر عقرب اندازند بمیرد و اگر پاره ترب بر ثقب
عقرب نهند بر آید و از بخور عقرب عقرب بگریزد بیخ چرچره با خود دارند عقرب نزدیک نیاید **براغیث** یعنی کیک حنظل باب تر کرده یا طبیخ
سپستان خرنوب یا طبیخ شونیز در خانه پاشند بمیرند گوگرد برگ خرزهره کو کنار پوست نارنج زبل فیل یا علق یابس دود کنند آب سداب آب
خسک پاشند و دندان شتر آویزند اگر پیه قنفذ در خانه نهند یا پیه گاو بر کوزه مالیده در زمین گیرند همه کیک که در انجا باشند بر وجمع شوند
**بق** یعنی پشه اشق قلقلدیس یا برگ مورد برگ سرو یا مقل گوگرد شاخ گوزن زبل بقر زبل فیل علق خربق حرمل شونیز دود کنند طبیخ افسنتین سداب

بیخ ترمس شونیز خردل یا شند برگ سرو چوب سرو در فرش نهند موی ماسد و رخانه دارند جلد اسد نزد خود دارند نزدیک نیایند زهره گوسفند کوهی بزیت
آمیخته بر دیوار آلایند پشه در آنخانه نیاید بدن را بروغن حب البان یا روغن مخلوطه با آب لیمو الندالم او نرسد ارضه یعنی چوبخوار برگ چنار یا عظم هدهد دود نمایند
هدهد سوخته در خانه ارضه اندازند همه بمیرند عظم شتر در جائیکه ارضه باشد نهند و در خانه که هدهد بود ارضه نماند **ذباب** زرنیخ کندش خربق برگ کدو جنگلی
بوم دود کنند زرنیخ بشیر یا با آب آمیخته گذارند ذباب ننشیند افتاده بمیرند طبیخ خربق اسود همین اثر دارد بوی عنصل کشنده اوست کافور و زیت بدستور سمو
ازبوی سداب بگریزد و در خانه که شراب باشد نیاید **موش** از بوی زاج بگریزد و بول یوز پاشند رماد بلوط در ثقب ریزند همه بگریزند و بمیرند پیه گاو
پشم شتر سم استر موی استر زبل اشتر سم اسپ زبل کلب زبل گرگ مفرد او دود کنند بگریزند عنصل قاتل اوست در ساعت مردار سنگ خربق سک خبث الحدید
بزر البنج زعفران با آرد آمیخته غلوله کرده در ثقب و تمام کنج خانه اندازند از اکل او همه بمیرند سم الفار با آرد همین اثر دارد بشرطیکه آب نیابد اگر میسر نشود پشم و خون اشتر
در آستانه خانه دفن کنند بگریزند اگر یکی را از ان پوست جدا کنند یا خصی کرده یا دم و گوش بریده یا زبل و بول گوسفند و آب بصل آمیخته یا زبل و مغز
سنور بر موش طلا نموده گذارند همه موشان بگریزند پوست موش بکاه پر کرده در خانه آویزند یا موش را کشته در خانه دفن کنند همه بگریزند **مورچه** مغناطیس
بر ثقب نهند گوگرد مورچه بخور کنند زهره گاو انگزد در ثقب پاشند یا بخور کنند زرنباد بخور نمایند هرگز عود نکنند نمل از رائحه کمون بگریزد زنبور ثوم
سرگوگرد دود کنند آب حنظل آب خبازی زیت بر بدن مالند گرد نیاید **سوس** یعنی کرمکیکه در جامه و کتاب افتد افسنتین نعنع شونیز پوست ترنج
در صندوق و پارچه اندازند سم بز موی هر یک نیم سیر قفر الیهود هر یک یک قرص ساخته دود نمایند محفوظ مانند و دیگر عظم شتر سائیده با آب آمیخته در ثقب
سوس اندازند همه بمیرند **ساس** علق موم سیاه چوب عصفر موی زنگی بخور کنند زیبق سه درم زهره بز عدد سحق کرده جائیکه ساس باشند مالند
پنبه شتر فتیله کرده روشن کنند یا بخور نمایند برگ خرزهره در سر بر نهند یا طبیخ او پاشند از خردل پنبه پیچیده فتیله کرده در چراغ افروزند لوبیا را
بخور مقل یا دوده بر چارپائی بندند یا پچی تر نهند زهره گاو بسرکه تیز آمیخته یا صابون به پیه گاو آمیخته مالند گل عصفر یا گل نارنج یا برگ نار بود چارپائی
دارند **گرگ** جائیکه عنصل باشد نیاید و از سر برهنه بگریزد **وزغه و حرباء و سام ابرص** جائیکه زعفران باشد نیاید **ادویه قاتله** بعضی دوا
خربق و تخم خروع سگ و گرگ را کشد در چیزی دهند اذاراقی سگ و گرگ و خوک را کشد در چیزی دهند خانق النمر پلنگ را کشد
خانق الذیب گرگ و شغال را کشد لوز مر روباه را کشد خرزهره و برگ آزاد درخت اکثر بهائم را کشد۔

# مقالۀ دوم

## در تدبیر و معالجۀ اطفال

## باب اول

### در تدبیر اطفال از هنگام ولادت تا وقت نهوض یعنی استادن

**قول صاحب فونسیکه** بعد تولد اگر لون طفل سرخ باشد آثار قوت مزاجست بعده لونش مائل بسفیدی خواهد گردید
و اگر سفید بود آثار ضعف و برودت مزاج و طبع فسادی است و بعد اندک زمان سفیدی رفع خواهد گردید و گفته اگر بعد تولد تبسم و صفائی آواز گردد
آثار قوت و خوبی اجزای صوت و کثرت روح در سینه است و عکس او عکس او گفته اگر در ذکور صفن کشیده و منقبض باشد آثار صحت است اگر سستی بهم رسد
عکس او **و قول بقراط** اگر طفل پیدا شود و حس منفتح نشود و سر او عطسه نکند یا حرکت نماید کمتر میماند آن مولود **و قول صاحب تذکره داودی**
کسی که اطفالش زنده نمانند از هفت خانه آرد بدریوزه بگیرد و یک مشت در دامن خود خمیر کند و باز در دامن خود بند و دلیس بگشاید و لنان
خمیر در تنور نان پزد و بماده سگ خوراند هر بچه که آن ماده سگ زاید بمیرد و بچۀ زن سلامت ماند **فائده** وقتیکه طفل تولد شود تن او را از خنکی هوا
حفاظت نمایند پس اول مشیمه را دور کنند و خون از رسن باقی بالتمام بر آرند چه اگر چیزی باقی ماند در شکم رفته منجمد شده بکشد و بعد اخراج خون رود
ناف را که بمشیمه اتصال دارد با بهام و سبابه گرفته از طرف شکم سوی مشیمه آهسته آهسته مالند تا بادها خلا تا که در و باشد بیرون رود چه اگر بخوب
و جه پاک نکنند در آشیش و زهار طفل باد تولد شود و در مثانه یا معده یا رحم علت پدید آید پس بریسمان صوف که نرم تافته باشند و هیچ در شتی نبود
و بروغن چرب کرده از دو جایگی از نزد ناف و دوم بفاصلۀ یک شبر بندند مستدل و آنچه نزد ناف بندند بسیار محکم نه بندند چه ربط شدید مولد وجع و خفیف
موجب سیلانی خون است پس رودهٔ را با آهن تیز یا بمقراض باز با دای ریغاثی قدر دو سه اصبع گذاشته قطع کنند و در عوام مروجست که بفاصلۀ چهار اصبع
مضموم از ناف یکجا بسته قطع میکنند چه اگر زیاده از یک شبر گذاشته بر ند قوت ماسکۀ مثانه قوی باشد و بول در جامه کمتر کنند و بعضی گفته که اول رودهٔ را برند
بعده بندند این هم خوب نیست بر تقدیر اگر چنین کنند بزودی بندند تا هوای خارجی از آن راه در شکم نرود و ایذا نرساند و بعد قطع آلایش را بخرقۀ کتان
سفید پاک کرده خرقۀ بزیت آلوده بر آن نهند تا او را گرم دارد و سخت کند و از اصابت برد خارجی وقایت باشد و عروق العصفر و دم الاخوین اشنه

انزروت کوفته بآن سائیده گاه گاه پاشند تا تجفیف الزاق زود حاصل گردد و پاشیدن این قبل از غسل نیز رواست یا بعد پاک کردن آلایش دم الاخوین
گل ارمنی یا مرانزروت زیره سائیده ریحیح پاشند و گرد آن خرقه بروغن آلوده نهند و بالایش ناف را بجای بلند شکم نهاده گرد آن پشم یا ودع یا خرقه
کبود سوخته پاشند **فائده** بعد قطع رسن نافی بآب نیمگرم غسل دهند و اصوب در غسل آنکه که اول نمک بر همه بدن طفل پاشند و بخرقه پیچیده
دارند تا تن او نمک خورده شود و عفونت کم قبول نماید بعده در ظرفی وسیع اول بنمک آب بعده بآب شیرین نیمگرم غسل دهند و احتیاط دارند
که آب نمک در دهن و گوش و بینی و چشم نرسد چه اغشیه اینجا در غایت نزاکت و رقت اند احتمال قویست که از حدت نمک متضرر گردند و نفع اجتناب
از وقوع آب در گوش از هر گونه که باشد ظاهر است و اگر در آب نمک قدری شاونج صعتر قسط سماق حلبه نیز جوشانند بهتر است که تحلیل فضول تجفیف
رطوبات و تصلب جلد و تقویت بشره مینماید **قول لونیس** از مالیدن نمک بسبب حدت او جلد تباه میگردد **قول لودریکو** بعد غسل بر تمامی جسم
مالش به روغن کنند تا قوت گیر و لیکن مناسب نیست چرا که روغن مسترخیست نه مقوی **فائده** اگر طفل ضعیف ملوث بفضله رطوبی پیدا شود آنرا بخمر گرم
غسل دهند و تا چهار ماه وقت شب مالش به روغن کنجد نمایند و پوشیده دارند و اگر ضعف باشد و امید حیات نبود باید که دوشیزه بالغه خوشرنگ محمی
معتدل الحرارت همراه خود در بستر گرفته گرم دارد و اگر بسبب مرض مادر آنقدر ضعیف پیدا شود که سوای تنفس حرکت دیگر نکند باید که شکم و نبه شگافته طفل را
در و نهند تا کسب حرارت نموده بقوت آید و زن آبستنی را باید که خمر در دهن گرفته قدری در دهن طفل اندازد و خرقه بخمر آلوده پیش بینی نهند و خرقه دو تو
بخمر آلوده بر سینه و معده و شکم طفل گذارد **فائده** وقت غسل اطراف و اعضا را از فضله پاک کنند و رطوبت از دهن و گلو و چشم و انف دور نمایند و اگر
زبان برباط مربوط بود آن رباط را ببرند و وقت غسل اول قابله بانگشت خنصر دبر طفل منفتح سازد تا براز مجتمع بر آید چه طفل در شکم مادر براز نمیکند
لهذا مخرج او مسدود میباشد اما بول مینماید در مشیمه و وقت غسل قابله طفل را بر ذراع ایسر خود نهد بطوریکه سینه طفل بر ذراع قابله بود و شکم او جدا باشد
و بدست راست غسل و دلک همیکند و پای و دست آن را همیکشد بجهات مختلفه مثلاً یدین را یکبار سوی ظهر برد چنانکه هر دو دست بنهایت کمر رساند
و یکبار یدین را بمؤخر رساند و رجلین را یکبار بفخذ رساند بدین نهج که هر دو ساق را پیچ داده قدمها را بسرین و اصل سازد و یکبار هر دو رجل را راست کرده
بکشند و این همه در غایت رفق و تانی باید تا آسیبی نرسد و داشتن سینه طفل بر ذراع قابله و شکم جدا داشتن بهر آنست که چون سینه سخت است از سختی
ذراع متضرر نخواهد شد بخلاف شکم که بنابر لین محل خوف ضرر دارد و اگرچه ظهر استوار تر از سینه است لیکن ظاهر است که اگر طفل را از طرف ظهر بر ذراع نهند چون
هر دو طرف که سرین و سر است ثقالت دارد اغلب که ظهر منعطف شود و بدان سبب فقرات او سست گردند و موجب آفت باشد پس تا که صلابت در
اعضای طفل پدید آید همین وجه وقت غسل دارند و بعد غسل بخرقه نرم نشف کرده اول بر شکم بعده بر ظهر غلطانند و معذلک پیوسته دلک و غمز
مناسب که مصلح اشکال اعضا باشد همیکنند و بخرقه نرم بپیچند و در چشم زیت الانفاق چکانند تا تنقیه چشم و طبقات او نماید و بعد غسل بخرقه نرم بپیچند
و گرمی بر تن او قریب بگرمی رحم دارند و تدریجاً بهوای بیرونی محتاج سازند و چون در بغل گیرند بغایت تنگ نکنند چه سینه بد هیئت و ضیق پیدا میشود
و شیر انداختن شروع مینماید و گاهی چنان عادی بشیر انداختن میشود که علاج نپذیرد و بر سر تا چهار ماه برای حفظ سر و منع انصباب نزله بر اذنین و عینین
اسپیوتا گرم از بیاض بیض دارند و موی سر هرگز نتراشند تا از هوا ایذا نرسد و چون طفل را بر دست یا بستر غلطانند بر تیت غلطانند تا نقار بهیئت

وکج نگردند و وقت خشکانیدن سر بلند دارند تا فضله دماغی از انف و دهن بخوبی برآید و در مواضع معتدل الحرارت دارند گرما بود یا سرما و آتش افروخته
دارند و در گرما باد نمایند و در روز بمواضع کم روشن و غیر شفاف دارند و مقابل چنین روشنی آفتاب یا آتش ندارند تا بسمت آن بدانسو نظر کند و اگر از یکسو نظر
نماید حولات چشم بدانسو مائل گشته حول آرند و مسکن را از دود و غبار پاک دارند و هوشیاری دارند تا دهشت نخورد که مولد صرع است و نیز در حالت
بیداری و خواب غافل نباشند تا کسی جانوری ایذا نرساند **قول** میر کارد و اکثر مرئی شد که عقرب یا افعی یا وزغه وغیره بسبب بوی شیر از دهن طفل در
شکم رفتند **فائده** مدام منخرین را از اوساخ مخاط الاطفال پاک دارند تا بسبب احتباس مخاط مجری بینی تنگ نگردد چه چنین او باعث ضیق نفس میگردد و نفس
کرباً منقطع باشد حلق را خشک میسازد و تخصیص پاک کردن باصبع جهت نرمی اصبع است و نفع اقلام الاظفار آنکه اگر ناخن نگرفته باشند خوف است که
بینی را بخراشد و چنین را بچیزی که بغایت نرم بود همی مالند تا مس بلا اذیت دفع کند و در روزی دو سه بار تغمیز مثانه برفق میکرده باشند تا بول
بتمامه همی برآید چه قوت دافعه درین وقت ضعیف و مجاری در غایت نرمی میباشد و بدانسبب اعلای مثانه باسفلش منطبق می بود و از آنکه بول طفل
قلیل الحدت است احساس بدان نیز کمتر است پس اگر اعانت بغمز نشود باشد که بول در مثانه بند ماند و ضرر رساند و ایضاً خروج بول محتاج است بکشادن
عضله مثانه و این بغیر قوت ارادی صورت نمیگیرد و چونکه قوت مذکور در اطفال ضعیف است غمز بیدا ورا مدد میدهد **فائده** چون دو ناف بعد
سه چهار یا هفت هشت روز خشک شده افتد اشیای مجففه چون ماء صدف یا رصاص محرق یا حجر قابض سائیده خشک کرده یا مورد مسحوق یا رماد
گوساله یا بادام عصب که در ساق او است پاشند و از رفاده پوشیده دارند تا برآید و بسبب گریه شگافته نگردد **فائده** تا که نرمی در اعضا غالب
بود بقماط بستن لازم دانند و میعاد متوسط وی سه چهار ماه است پس مختار اند و نفع تقمیط محافظت اشکال اعضا است تا در برداشتن و جنبانیدن
بعضوی آسیبی نرسد و بد هیئت وکج نگردد و عند تقمیط باید که اول اعضا را برفق همیگیرند آخذاً اعضا علی هیئت ذالک العضو یعنی اگر عضوی مستقیم است
چون جبه و ادن و صدر آن را بما فسان باید گرفت و اگر مستدیر است چون یدین و رجلین و الف آن را بما ان دهانند تا هر عضو بر احسن شکل خود
آید و این همه اصلاح بمراتب متوالیه کنند تا مقصود حاصل آید و بتدریج نمایند تا ایذا نرسد پس بدین طفل بگیرند و بگسترانند و هر دو ذراع را بهر دو زانو ملتصق
سازند و رجلین را نیز باهم برابر دارند و عمامه سبک بر سر پیچند پس بقماط در گیرند بطریقیکه معروفست و قماط بسیار محکم نه بندند تا اعضا را نرنجاند و شکم
اناث السنیت ببطن ذکور سست بندد چه کبر بطن در اناث مطلوب است برای حمل و اگر قماط بر شکم سست بندند مانع کبر میگردد و باید که بعد پنج یا شش ساعت
کشایند و ساعتی بگذارند تا اطراف رنده پس باز بقماط در گیرند و وقت بستن و کشادن قبل از افتادن دو ناف احتیاط کنند تا او را گزندی نرسد و چون غسل از
بول آلوده گردد زود بکشایند و رخت یا را خشک کنند تا اعضای طفل از حدت بول نسوزند و مرضعه را لازمست که طفل را از بول و براز پاک دارد
تا از حکه و بثور وغیره محفوظ مانند و از شرب شیر و خواب باز نمانند و لباس طفل در نور قمر نیندازند و طفل را نیز از نور قمر و شبنم محفوظ دارند چه طبع طفل دائم
مرطوب و ضعیف می باشد از تاثیر قمر بآسانی متاذی خواهد شد چرا که مضر دماغ مولد صرع و تشنج وغیره است لهذا احیاناً خرقه را که بکار حرج می آرند در
نور قمر نمی اندازند **فائده** طفل را در خانه معتدل الضوء مائل بظلمت دارند چه شعاع قوی سلب روح باصره مینماید خاصه که ضعیف باشد و از اصوات قوی
و مانند آن که موجب التوا و انزعاج اعضا و سوء خلق باشد باز دارند و تا انقضای چهل روز هر روز یکبار غسل داده باشند که در بالیدن و حفظ تن اعرست

و در گرما باشد که در روزی دو سه بار غسل دادن لازم آید جهت ازالهٔ عرق و وسخ و در سرما طفل ضعیف باشد که یک یا دو سه و زیاده بران غسل دادن
مناسب بود و بعد چهل روز هر هفته غسل دهند و اگر در هفته دو بار واقع شود خصوص در صیف بهتر و در گرما آب نیم گرم و در سرما مائل بحرارت غیر
لاذعه غسل دهند و غسل در حمام معتدل یا در جائیکه اصلا باد نرسد دهند و زیاده از انکه حمرت و برآمدگی در روی پیدا آید ندانند چه زیاده بران داشتن مخلل
رطوبات و صالح ترین اوقات برای غسل آنست که بعد نوم طویل و کمال هضم باشد و چون نوم طویل اکثر بشب میشود پس برای غسل اول روز بهتر و اگر در آب
اشیای نافعه چون حنا و حلبه وغیره جوشانند اولی بود **قول سینیزتو** تا هفت ماه طفل را هر روز غسل دهند بعده تا حالت رضاعت در هفته یکبار
لازم دانند و بعد غسل و نشفت تن تدهین نمایند و بعد سقوط رودهٔ ناف تا ناف خشک نشود روغن بناف نرسانند و بعد تدهین بقماط در گیرند و این
تدهین زود زود پسر را تا چهار و دختر را تا دو ماه مناسب بود و بعده پس چهار یا هفت روز تدهین کنند و بهترین روغن برای پسر روغن گاو و دنبه و جهت
دختر روغن بادام و روغن بنفشه است و وقت تدهین اعصاب و عضلات را که هر دو طرف مهرهای ظهر اند تا عنق چرب کرده با بهام دست برفق
مالند تا کوفت و ماندگی و گرفتگی که بسبب زیر افتاده ماندن در قماط یا در مهد حاصل شده رفع گردد و بسا دیده شد که اطفال از شدت بکا قریب بغشی
رسیده بودند و بهیچ حیله ساکن نمیشدند چون این تدبیر کردند فورا بخواب رفتند و آرام یافتند **فائده** چون سه روز از ولادت گذرد طفل را در مهد
نهند و بلحن خوش ترنم کنند که اطفال را از صوت ملائم ذوق تمام و از غیر ملائم نفرت می باشد و وقت جنبانیدن مهد جهت تنویم عنف نکنند تا کلال نیارد
با این حرکت ریاضتی تمام است مر ایشان را خاصة بعقب رضاع و تحریک مهد بعنف مخضخض لبن است **قول صاحب فونسیکه** طفل را در مهد
خسپانده حرکت دهند باشند که مانع گریه و باعث تنویم است اگر چشمهای سرطان در مهد آویزند هر طفل که دران جنبانیده شود خوش ماند **قول سینیزتو**
اکثر دیده شد که طفل گریسته بدون تحریک بخواب نمی آید و خواب طویل معاون هضم و بیداری کثیر مزاحم روحست پس وقت خواب احتیاط کنند تا کسی
سبب بیدار نگردد **انتباه** چه در مهد و چه بغیر آن طفل را چنان خوابانند که سر او بلند باشد تا از ورود فضلات بدنی سرش مصئون باشد **فائده**
قبل از دادن شیر اول کام طفل بردارند باین وجه که اصبع شهادت بشیرینی آلوده بر کام او بنیک مالند پس شیر دهند و بهر چیزی که کام بردارند تا حیات
از ان چیز مضرت نیابد و اگر یابد کمتر چنانچه بعضی اطفال را العقرب سوده بنبات آمیخته کام بر داشتند عقرب که آنها را نیش میزد اثر نمیکرد **فائده** طفل را
از هنگام ولادت تا هما نوقت که هشت پاس میشوند شیر ندهند تا که حرکت و گریه نکند و خود طالب صادق نماید و حلق و معدهٔ او بجنبد و وسعت پذیرد
و اگر تا این وقت باز داشتن ممکن نبود هر چند که از وقت تولید بعید تر دهند بهتر **قول صاحب فونسیکه** بعد مضی شش یا دوازده ساعت
از تولد شیر دهند چه اگر بزودی دهند جذب غذای با بذای تمام خواهد کرد و تا وقتیکه خوب نگرید شیر ندهند و چون گرید در بغل گرفته شیر دهند آنقدر که
معده از امتلا نگردد و چون خواهند که شیر دهند اول قدری عسل لیسانند تا تنقیه و جلای معده کند و مهیا بهضم شیر سازد **قول صاحب فونسیکه**
قبل از دادن شیر چیزی که معده و امعا را از فضلهٔ سیاه که از غذای جنین باقی مانده تا حالت تولد بند میماند بقی و اسهال پاک سازد دهند چه ماندن
آن محدث صرع و یرقانست پس برای این عمل انسب که معده و امعا را پاک میکند روغن بادام بی آتش تنها یا بشکر دهند سه روز و درین حالت
شیر ندهند **قول دودریکو** عسل صرف یا عسل و روغن زرد تازه مر هر یک یا بغیر مر دهند مفید و اگر چه جسم جنین نرم بود لیکن تریاق چند

بلکه موم و روغن بادام یا شیرخشت یا شربت کاسنی بر آن بیفزایند دهند **قول انتونیو** دادن عسل یا مرجان سوده یا شکر بروغن بادام مخرج فضله و دافع
صرع است و شکم را بروغن زرد خام چرب کنند **فائده** شیر را ابتدا اندک دهند و بتدریج افزایند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب
کند و بجمیع گریستن قبل از شیر سود دارد و هنگام نوشاندن مرضعه سینه خود را بدست فشرد تا طفل بغیر اذیت نوشد و تا هفته در تمام روز زیاده
از دو سه بار شیر ندهند و تضاعف معده را پر نسازند که تمدد و نفخ و دیگر آفات آرد و هرگاه چنین شود از شیر باز دارند و به تنویم اعانت بر هضم نمایند
و دو تنکیه سبکی بر معده ظاهر شود و اثری از امتلا نماند و شیر بخواهد آن وقت دهند و وقت صبح چون شیر دهند اول دو سه بار شیر خود بدوشند پس
ثدی در دهن طفل دهند خاصة اگر در شیر عیبی بود **قول میرکارد** و طفل را تا دو ماه بعد شش شش ساعت شیر دهند تا بسبب تباهی لبن بسوء
صرع و هلاک نگردد **قول انتیمو لیسیر** اولاً بعد دو دو ساعت شیر دهند و بعد سه چهار ماه در شش شش ساعت و در انتهای ماه بار در تمام روز دو یا سه
دفعه **قول سبنیزتو** هرگاه طفل طلب شیر کند همان وقت دهند اگر قی و اسهال نداشته باشد و اگر از کثرت شرب شیر قی کند باید که اندک اندک
بتفاوت دهند تا قی نکند و اگرچه بعضی بعد چهار ماه حریره آرد بلبن یا آب طیار کرده میدهند یا مرضعه کسی شیء ممضوغ نموده میدهد مناسب نیست
چه حریره ضرر می آرد و اگر مرضعه کسی مرض داشته باشد اثر آن همراه شیء ممضوغه در شکم سرایت کرده قبض می آرد پس لازم که تا یک سال سوای لبن
چیزی دیگر ندهند **فائده** بهترین شیر شیر مادر است بسبب مناسبت مزاج که در رحم تغذیه از آن میکرد نسبت بشیر مرضعه دیگر که اختلاف مزاج دارد
**قول بعضی** زنی شیر نداشت طفل خود را از شیر خوک و زنی بشیر بقر و زنی بشیر سگ و زنی بشیر خرس پرورش نمود طبع و مزاج آنها مانند آن
حیوانات گردید **قول فرانکو** شرب شیر مادر انسب چه بسبب اختلاف شیر طبع مبدل میگردد و اگر مادر مریض باشد بمرضعه دیگر که دو بار زائیده
باشد و هر دو زنده بوند و دائم الخمر نباشد و جمره و صرع و دق و جذام و حکه و غیره نداشته باشد و با وصاف دیگر که ذکر خواهند شد متصف بود بسپارند
و مرضعه باید که باوریه مقویه و حافظه صحت معتاد بود تا مزاج طفل را از همین وقت قوت مطلوب شود و شیر اگرچه از مادر باشد از یوم ولادت تا هفته
ندهند که درین ایام فاسد میباشد بعضی گفته احسن آنکه اول شیر مادر دهند تا اجزای اصلیه او بدان شیر بندند و نیک فربه شود چه این شیر در حق طفل
شبیه بمایه است پس احوط آنکه این شیر زیاده از یکبار ندهند و بعد تا هفته شیر مرضعه دیگر دهند و بمادرش فرمایند که شیر خود بدوشد و بریزد و یا از شخصی دیگر
مکاند پس بعد هفته شیر مادرش را ببینند که بر لون و قوام خود آمد یا نه اگر آمد شروع بنوشانیدن کنند الا تا ظهور اصلاح انتظار برند تا که شیر از معده
نگذشته باشد شیر دیگر ندهند که اجماع اللبنین مختلفین خوب نیست و هرگاه شیر بسبب کثرت از ثدی روان شود باید که ثدی بدست گرفته در دهن
طفل دهند و باندک زمان جدا نمایند و باز دهند تا شیر بسبب اجتماع در دهن بحلق آمده سوی منفذ بینی نجهد که این معنی باعث تعب عظیم میگردد
و باید که تا یکسال بلکه زیاده چون طفل را شیر دهند اضطجاع طفل لازم دارند مثلاً گاهی از جانب راست و گاهی از جانب چپ دهند تا وضع مساوی
باشد **فائده** اگر طفل متوجه بشرب شیر نشود عسل بر حلمة الثدی مالیده نوشانند یا از مادرش پرسند که وقت حمل خواهش طبع بر کدام چیز مانده بسیار
نشده و تولد چنین گردید پس آن شیء را بر لبهای طفل مالند چه بتجربه رسیده که تا اشیای خواهشه مادر به دهن طفل نرسد شیر ننوشید **فائده** مرضعه را
باید که وقت شیر دادن طفل را در بغل گیرند و بدست دیگر ثدی را فشرده نوشاند و وقت دادن شیر اول از ثدی راست بعده از ثدی چپ بنوشاند

و چون هشت روز از تولد گذرند به آب تیز موکنند اگر ضعیف بود یا در خانه به آب تیز موشده باشد پس تا که مادرش از نفاس پاک نگردد طفل تو نگیرد
در اکثر نبرند **فائده** طفل را بعد شرب شیر فوراً گریستن ندهند که باعث سوء هضم لبن و شگافتن ناف و نزله و فتق است مگر گریه معتدل جهت خروج
رطوبت دماغی از چشم و سرلیض نمودن سینه و شش وغیره مفید است چه از گریستن ضیق اجزای سینه میشود و وقتیکه طفل از گریه به شرب شیر خاموش
شود بدانند که سبب گریه جوع بود و اگر خاموش نشود یا شیر ننوشد بدانند که در تن او المی یا در مزاج او وحشتی افتاده پس تحقیق سبب کرده به زودی تدارک
کنند تا بسبب کثرت گریه ازدیاد سبب نگردد و بسا دیده شد که بعضی را از فرط بکا و عدم تدارک سستی افتاده یا صرع و بعضی را فتق و نتوسره عارض گشته دیدند
که اینها را وجع الاذن اکثر میشود و موجب بکا میگردد پس اگر سبب دیگر نباشد از فکر این غافل نبوند **قول صاحب فونسیکه** اگر طفل بسیار گرید
و از نوشاندن شیر آرام نگیرد تبدیل لباس کنند که طبع او منقبض میباشد و اگر از تحریک وغیره هم قرار نگیرد موسیقی نوازند اگر به نیم خوش نیاید
مرضعه در بغل گرفته سرود کنند اگر بسبب وجع شکم یا خراطین باشد تدبیرش در کثرت بکا ببینند **فائده** وقتیکه طفل را قبل از فطام خواهش اکل غذا پیدا آید
باید که اغذیه مناسبه ملائمه قدری قدری چون نان که مادرش خائیده دهد پس نان به آب و عسل یا بخمر یا بشربت یا بشیر تر کرده دهد **قول صاحب**
**فونسیکه** بعد انقضای یک سال طفل را مائل بر غذا سازند که بسبب قوت طبع و حرکات متواتره بخوبی هضم میشود و بسبب لهو و لعب و شرب شیر هم توقف
می افتد پس مغز نان با آب یا بشیر نر یا بشیر گاو و صفرت بیض و قدری انیسون پخته خورانند و اغذیه نرم لطیف جید الکیموس چون مرق فروج مرق مرغ مرق لحم
مرق لحم بیجه بقدر صفرت بیض نان وغیره دهند و تا که شیر در معده باشد اشیای ترش و حاد ندهند و اگر برای قطع حیات بدادن لبودینه حاجت شود بعد سه
ساعت از شرب شیر دهند و از اغذیه غلیظه و صلب و بطی الهضم چون لحوم وغیره پرهیز انند چه اینها بدون مضغ کثیر و اختلاط بزاق که ممد هضم است نضج
نمی یابند و چون طفل بخوبی مضغ نمیکند هضم تام نمیگردند و مولد سوء هضم و سده و خراطین میشوند و چون ثنایا برآمدن گیرد بتدریج در غذای قوی تر
رخصت دهند و چیزی که در مضغ صلب بود ندهند که موجب بطوء بروز دندان میگردد و بسبب تحلیل ماده او بمضغ صلب برای تسهیل بروز دندان اشیای
نرم چون دماغ ارنب پخته پیه مرغ پیه بط مسکه شمع به روغن بادام گداخته شیر شتر شیر سگ مغز سر میش بعسل آمیخته مغز ساق و مغز سر گاو خون تاج مرغ تازه بعسل
بدهن بقدر بیان کرده بر موضع بروز مالند و سر و عنق و بناگوش چرب دارند روغن بادام و روغن گل دو سه قطره نیم گرم در گوش چکانند و چون دندان آ
شوند قطعه اصل سوس تازه و اگر نباشد خشک او به آب تر کرده بدست طفل دهند تا اصبع را نخاید و هم اصلاح حال دهن نماید و از قروح و اوجاع
لثه محفوظ دارد و اگر قطعه بلور یا ڈنڈی گیلاس بدست طفل دهند تا مکد و دندان بآسانی برآیند و گاه گاه عسل و نمک در دهن مالند تا از قلاع ایمن ماند
روز یکشنبه دندان اسپ نرزنده گرفته یا صدف پاره پاره کرده یا دندان اسد یا دندان ثعلب یا دندان وراز سگ که عقب دندان پیشین میرویند
در گلو آویزند پس حرسوم وقت بروز برلثه مالند دندان نیش دب در شیر اندازند و آن شیر طفل نوشانند زبان کلب در عنق بندند اگر وجع اشد بود و طفل
اضطراب نماید آب عنب الثعلب بدهن در دو آمیخته نیم گرم کرده اصبع آلوده هر زمان مالند اگر درین وقت بروز اسهال یا ... یا حکه گوش یا ورم لثه و عموم
یا ورم گلو پیدا آید تدبیر اینها کنند **فائده** وقتیکه طفل غذای صلب خورد حرکت و ریاضت معتدل آن را لازم است لیکن قوی نباید که حلبین کج
میگردند و چون غذا دادن گیرند آب نیز قدری دهند خاصتاً اگر گرما بود و طفل آب میل همیکند و گاه گاه آب ممزوج بقدری خمر دهند۔

قول صاحب نفیسیکه بعضی دادن آب منع کرده اند اما دادن آب مناسب قول انتیمولیس اگر فضلهٔ طفل منتن بود در روزی دو بار قبل از
شیر آب نوشانند تا حرارت فضله رفع گردد و معاون هضم لبن و معدل است و احتیاج دادن آب از صلابت فضله و حمرت لون و حرقت آن و نتن است و امتلا فیه
در طعام و آب نکنند تا باعث امتلا نگردد و اگر امتلا شود آثار او انتفاخ البطن و بیاض بول است باید که هیچ ندهند و به تنویم کوشند تا که گرانی برطرف شود
و هرچونکه زمان فطام قریب رسد در شیر تقلیل و در غذا تکثیر کنند و شبها از خواب بیدار کرده شیر دهند تا باعث تنفر گردد و نزد آنه غذا وافر خورانند
تا حاجت بشیر کمتر شود و بدی ثدی نزد ایشان نمایند اکثر تا وقت فطام مرعا بلا تعب پیدا آید و بعد فطام اشیای خفیفه چون شیر برنج و هریسه لحم زرد
نان نیمه و مانند آن دهند و برای اشتغال از شکر و نان بلوطها ساخته یگان یگان بدست او دهند و لعب و شغل و غیره هرچه موجب فراموشی
از لبن باشد بکار برند اگر طفل بیاد ثدی اضطرار کند اشیای تلخ غیر مضر بر ثدی طلا کرده در دهن او دهند تا از تلخی او تنفر نماید فائده بهترین
ایام برای فطام بهار است و بعد ضرور آخر سرما و آخر گرما نیز مجوز اما در غلبهٔ صیف و شتا نشاید چه در صیف خوف است که عطش و اسهال آرد و در شتا
سوء هضمی و مانند آن سوای این بسبب درازی شب بی غذا خواهد ماند و اذیت خواهد رسید و اگر بسبب ضرورت در گرما اتفاق افتد باید که اشیای مسکن
عطش که مائل القبض باشد سرد کرده هر ساعت دهند قدری چون دوغ شیرین شیره خرفه بوداده و مانند آن و بلاء خشک و نان و مانند آن خورانند
و از اشیای چرب پرهیزانند و بر یافوخ روزی سیان ماء و حنا بسته باشند و وقت شب حنا در اطراف بندند و میانه روز در روغن گاو سرد کرده نشانند
و بدان شویند نشاسته بسرکه و گلاب بر یافوخ طلا کنند برای عطش نافع اما استعمال بسرکه بر سر اطفال مضرت تا ضرورت قوی نبود بکار نبرند
و اگر بنا بر ضرورت در سرما اتفاق افتد باید که اغذیه حار بالفعل خورانند و از آب سخت سرد منع کنند بدن را گرم دارند قول صاحب نفیسیکه
جهت فطام وقت مقرر نیست بسبب ضعف و قوت طبع و اختلاف انبات دندان لهذا بعد تکمیل یا دو سال باید اشتن از شیر لازم و اگر قوی بود بجو
غذا کند و دندان برآورده باشد قبل ازین باز دارند و اگر ضعیف و نرم بود و دندان نیاورده و ابا اوقات مذکوره چند ماه زیاده نوشانند تا بسبب شیر
در جسم آن قدر قوت رسد که خوبی آن تمام عمر مرعی گردد قول سیرکارد و باز داشتن از شیر در تاریخهای اولین و بهتر و بعد بعد مضرت است وقتیکه فطام
مناسب دانند اول طفل را با غذیه راغب سازند بعد و بتدریج از شیر باز دارند چه اگر دفعة باز دارند معده که عادی شیر است از هضم و نضج غذا قاصر
خواهد ماند و موجب اذیت خواهد گردید و جهت تنفر از شرب شیر عصارهٔ افسنتین یا ایلوه یا کسی مراره یا مر یا سرکه تند بعض آنچه به حلمة الثدی مالند
تا از بو و طعم آن متنفر شود و بعد فطام غذای کثیر لطیف در روز چهار بار دهند تا بسبب حرارت و ریاضت کثیر و حرکات و سکنات متواتره جسمی قوت
و افزایش جسم و نمو نفیند فائده چون طفل تا در بنشستن و جنبیدن شود باید که بر فرش پاکیزه و صاف نشانند تا از خشونت ارض ایذا نیابد و نگاه
دارند تا از بلندی نلغزد و هرچیز که تیز و نوکدار بود دور دارند تا که خود میل بشی نکند بتکلیف بدان نگاه سازند که مضرت دهد وقت رفتار سرش از
کلاه خرقه کتان پنبه دار پوشیده دارند تا از وصول ضربه که اکثر بسبب افتادن میشود محفوظ ماند و دائم در تهذیب اخلاق کوشند و لطف
و رفق و رضا جوئی باشند تا پیوسته خوش باشد که بدترین اشیا طفل را غم و غصه است و نزد او فاحش نگویند و غیر از کلمات نیک تلقین نسازند
چه هرچه درین وقت عادت شود زوال او عسرت فائده وقتیکه طفل بسخن آید بیخ زبان او را باصبع مالیده باشند که معین بر فصاحت است

و وقتیکه اقتدار بر دویدن یابد بر زمین نرم رخصت دهند که بدود و باعتدال و بلعب که موجب ایذا نشود اجازت دهند که لعب طفل را ریاضت تن و نفس است پس باید که چون طفل از خواب برخیزد بحمام برند یا بآب گرم غسل دهند پس بگذارند تا لعب که مضر حال او نباشد با همسران امثال خود نماید کیسا وبازی با خردتر یا بزرگتر از خود مناسب نیست و بعد یکساعت قدری طعام دهند تا بدل ما یتحلل و باعث تنمیه شود پس از ان اگر بازی خواهد مانع نشوند و اگر خواهد خوابد و بعد خواب بدستور کنند و چون چهار ساله شود تادیب و تعلیم نمایند بتدریج و چون شش هفت ساله گردد بمودب و معلم خوش خلق سپارند و تعلیم قدر لائق باید که حفظ تواند کرد و باعث ملال او نشود و گاه گاه بلعب لائق امر دهند و چون ده ساله شود اهتمام کم و ریاضت و لعب و تعلیم بتدریج افزایند تا چهارده سال و چون پانزده ساله گردد ریاضت لازم سازند و در تادیب تهذیب زیاده کوشند اگر تساهل کنند زجر نمایند **قول صاحب فونسیکه** ریاضت جسمی چون دویدن و غیره انفع چیزاز ریاضت هر چه خورد بخوبی هضم خواهد گردید و اگر در ریاضت کمی شود بسبب بند ماندن حرارت طبعی اذیت خواهد رسید **قول جالینوس** از ریاضت قوت مفاصل تولید حرارت طبعی بالیدگی جسم جذب ماده ها میگردد **قول سلیو** ریاضت معتدل جهت افزایش حرارت طبعی و بالیدگی جسم درکار است لیکن قوی نه که ضعف می آرد **فائده** مرضعه را باید که رسکپور و غیره بر وجه طلا تحتحنه دارا غذیه ترش شور تیز تلخ چون جرجیر پنیر سرکه خردل بادروج نعنع و اشیای کثیر الحر و البرد و اغذیه دیر هضم و غیره و جلوس در آفتاب و ماهتاب و از مفسدات لبن و غم و هم و غضب و جماع و خمر و غیره پرهیز دو جماع از همه بدست چه از وی دم حیض بحرکت می آید و افساد رائحه لبن و تقلیل او مینماید و اگر حبل آرد مضر تر بهر دو است برای توزیع غذا هر واحد بدیگری و قبل از دادن شیر سه بلکه هفت روز اغذیه مناسبه چون گندم خندروس برنج بیضه لحم مرغ لحم دراج لحم بره لحم بزغاله و نیم ماهی که بی عفونت و بی صلابت باشد و از بقول کاهو و از فواکه لوز فندق و هر چه حسن الکیموس بود دهند تا وقت شیر دادن لبن او نیک باشد و ریاضت معتدل و حمام ملائم و دلک و گاه گاه عنب خفیف خاصة که مسرور باشد مفید **قول صاحب فونسیکه** خوبی طفل از لبن و خوبی لبن از خون و خوبی خون از غذا تعلق دارد پس مرضعه را لازم که اغذیه لطیف سریع الهضم جید الکیموس خورد **قول جوان** در ماه اول سوای مرق و نیم بیضه پنج چیزی دیگر ندهند اگر میسر نیاید هر چه میسر شود خورد و پرهیز نماید اگر طفل تندرست بود الا پرهیز لازم و مرضعه را لازم که از شرب آب کثیر پرهیز چه افراط آن مولد لبن خام است و خواب و آرام ضرور اگر شب تسهید عوض او در روز خواب کند و جسم را پاک و طبع را نرم دارد و اگر حاجت باخراج ماده شود مسهل گیرد و تا که فارغ نشود شیر ننوشانند و از هوای بسیار گرم و سرد و غضب و دهشت و غیره پرهیز زنی بسبب کثرت لبن بچه سگ را شیر نوشانید اما از بچه سگ در دل دهشت داشت ناگاه طفل را صرع افتاد و بعسر صحت یافت **قول صاحب فونسیکه** اگر مرضعه حامله یا حائض شود و با وجود این در لبن کمی نشود بلکه از اخراج ماده خون صفائی پذیرفته مبدل بلبن گردد و بخوبی تغذیه طفل رسد لیکن تاهم طفل را از ان شیر باز دارند چه بسبب آمیزش ماده بد خواص سمی پیدا میکند و گاهی موجب هلاک طفل میگردد و اکثر شور و تبدیلی لون و کمی فرحت و قی و اسهال و سوء هضم و صرع و غیره پدید می آرد و سبب حائض نشدن مرضعه آنست که خون مذکور بسوی ثدی رفته مبدل بشیر میگردد مگر وقتیکه خون بافراط بود حیض هم می آید **قول ز اجیا** تجربه خون مذکور نباتات را تباه میکند شفافی شیشه کدر می سازد بطفل اذیت میرساند و خرقه ملوثه حیض مجرب جرح است و اگر چه بعضی میگویند که در ایام حیض تبدیلی مرضعه نمایند لیکن این اذیت از اذیت هر ساعت و هر روز مناسب است سوای ازین از جوشیدن و گرم شدن طمث اثر بدی او مشترک

بلبن شده احداث بعضی حصبه وغیره مینماید **قول صاحب فونسیکه** اگرچه لبن صالح باشد مگر طفل بوجه احسن غذا نکند و توانا نباشد
تبدیلی مرضعه لازم طفلی با وجود خوبی لبن لاغر میماند چون تبدیلی مرضعه نمودند اندک مدت قوی و فربه گردید و گفته طبع طفل را نرم دارند چه از احتباس
فضله قولنج حیات ضعف معده صداع دوار وغیره پیدا میگردد **قول سیدیرو** چون معده بدماغ شرکت دارد هرگاه که طبع قبض شود بسبب انقباضات ابخره
امراض کثیر چون تشنج عضلات گاهی مع حمی وگاهی بغیر حمی پیدا خواهد گردید پس حاجت بادویه مسهله خواهد افتاد **قول صاحب فونسیکه** چون تلیین
طبع دایم ضرورست پس باید که بر شکم طفل روغن زرد خام یا روغن سیاه یا روغن بادام مالند یا در مثانه کرده تکمید نمایند یا مرهم اکرسیا یا مرهم الطیا یا این هم
گذارند مرهم اکرسیه روغن بادام هریک چهار صبر نیم آمیخته بکار برند لین شکم قاطع حیات یا مرهم اکرسیه روغن بادام هریک اونس مراره بقر نیم اونس
صبر یکنیم درم آمیخته بکار برند یا روغن زرد خام در قشر جوز پر کرده بر ناف نهند اگر صبر افزایند بهتر اگر طفل خرد بود و از این اخراج نشود شیاف از عسل کرده
گرفته نمایند و از لبن بقر و شکر یا از مرق مرغ و دیاکرید حقنه سازند و گفته اگر طفل را اسهال شود بر بازش رها و گرم نهند از آنکه محدث وجع و حرقت
وغیره مقعد است و گفته اگر بدر طفل صرع داشته باشد پس جهت حفظ طفل از صرع قبل از شیر دادن سی حیلرو از این شربت دهند آلو بالو سیاه
هیزده عدد بیخ عود صلیب دو درم برگ سالوا دوازده عدد کمافیطوس کتم هریک مشتی آب سه طل عسل سه اونس بزند یکرطل با نداب و رد چهار
اونس اندازند و را بجوشانند سپس عسل سیلی تیکو دو اونس تریاق زمردی دو درم اندازند و یک قاشق بخمر دهند و گفته اگر بدرش جمره دارد این شربت
تا یکماه هر روز دو قاشق دهند عشبه چهار درم چوبچینی سه درم آب سه رطل بزند سومی بعد صاف کرده عصاره ورد بیخ اونس عسل قدر
ضرور آمیخته قوام کنند و هر صباح با آب نیمگرم عسل دهند و بحرقه کتان گسم نیوشند بطوریکه حرکت و ریاضت کردن بتواند **قول سیلیر** توجهت
حفظ طفلی که جذام و حکه داشته باشد یا مادی از سردی یا گرمی بود و را تا سه ماه بطبیخ زستین غسل دادن پس بخرقه مذکور پوشیدن مناسب
**فائده** در ذکر شیر وغیره **بدانکه** لبن جسمیست سفید هرگاه که خون طمث در رحم غذای جنین میشود بعد تولد از گردش خود هر قدر که بثدیین میرسد
بسبب حرارت طبعی غددهای ثدی که از قلب تعلق دارد مبدل بلبن میگردد و نزد ارسطاطالیس که بود و نزد بوعلی سفید بهتر است **قول
صاحب فونسیکه** حفظ لبن که از ثدی جدا شود و نیز حفظ خون فصد و مشیمه و خون طمث که اول بارانده و شیره برآید ضرور نیست چه در لبن و ثدی و در خون
فصد و در خونیکه در وریدست و در مشیمه و آبستنی و در خون طمث و حائض اتحاد و تجاذب می باشد مثلاً اگر لبن آنکه از ثدی بر آمده باشد در تنور خشک کنند
شیر در ثدی خشک میگردد و نیز اگر کسی حیوان لمس آن کند یا بخورد موجب اذیت مرضعه میگردد همین سبب است که شجر سبز بسبب عفن بعضی شاخ
سبز خشک میگردد و همچنین بسبب وصول آب ابکوره درخون موجب اذیت مریض میگردد و همچنین بسبب اکل کسی حیوان و وصول هوا و شعاع آفتاب
بمشیمه باعث ایذا آبستنی میگردد همچنین در خون طمث چنانچه زنی یک قطره خمر در خون طمث انداخت بمجرد انداختن خونیکه در رحم بود انقدر بجوش
آمد که اگر یک پیاله خمر نوشیدی چندان جوش نخوردی پس حفظ اینها ضرورست چراکه در طبع خواص سیمیائیکا وغیره پوشیده می باشند و اگرچه
بعضے گویند که شیر بقر وغیره را هر روز جوش کرده میخورند لیکن شیر در ثدی آنها خشک نمیگردد در این اعتماد نکنند **بدانکه** شیر صالح از خون صاف
تولد شود و لون و قوام او معتدل باشد و طعم و بوی خوش دهد و ناپسندیده از خون صفراوی یا خون بلغمی یا خون سوداوی پیدا گردد پس متغیر

زرد رقیق گرم بود و طعم و بوی او تیز باشد و بلغمی سفید آبناک بود پس اگر در بلغم گرمی باشد طعم او شور بود و اگر سردی دارد طعم و بوی او ترشی گراید و سوداوی غلیظ واندک باشد و گاه بود که بسبب یبوست همچون شسته برآید **فائده** در مرضعه چند شرائط باید **اول** آنکه جوان بود یعنی از بیست و پنج سال کم و از سی و پنج سال زیاده نباشد بلکه مابین اینها بود چه درین سن قوت مستکمل است شیر نیز محمود باشد سوای ازین درین وقت خون کثیر میباشد و بسبب قوت حرارت از خون جذب ماده فضلیه گردیده بسرعت لبن خالص طیار میگردد و هر که کم یا زیاده ازین عمر بود شیر او زبون باشد **دوم** آنکه معتدل الشحم و در سمانت و شحمانیت متوسط بود که این همه دلیل جودت مزاجست چه در فربه خون کثیر در تغذیه اجزایش صرف شود پس لبن کم پیدا گردد و در لاغر بسبب یبوست و قلت رطوبت و غذائیت پیدایش لبن عسر باشد **سوم** آنکه حسن اللون بود چه خوبی تابع اعتدال مزاجست **چهارم** آنکه قوی العنق و واسع الصدر باشد چه این امر دلیل قوت دماغ و دلست **پنجم** آنکه عضلانی باشد که این دلیل وفور حرارت غریزیست **ششم** آنکه صلب اللحم بود که این آثار قلت رطوبت فضلی است **هفتم** آنکه باخلاق محموده باشد و خندان و قوی مزاج بود و از انفعالات نفسانیه چون غضب و غم و مانند آن زود منفعل نگردد که اینها دلیل اعتدال مزاج اند **هشتم** آنکه صالح الثدی بود یعنی ثدی او مجتمع و متوسط العظم و معتدل در صلابت و لین باشد و ثقب آن نه عریض و نه ضیق باشد زیرا که این دلیل اعتدال مزاجست اگر صلب بود ایذای طفل رسد و عنق بدهیئت گردد و اگر ثقب عریض باشد وقت شرب شیر کثیر برآید و باعث عسر بلع و سرفه گردد و اگر ثقب ضیق بود بمص قوی برآید و دهن و کام طفل ایذا یابد مرضعه هم و نیز باید که سر حلمة الثدی رقیق و راست بود چه اگر کلان باشد دهن پر شود و زبان برای مص حرکت کردن نتواند و اگر سوی زیر کج باشد شیر راست برآمدن و طفل مکیدن نتواند **نهم** آنکه شیر او معتدل المقدار و قوام و ابیض و پاکیزه بود و متشابه الاجزا و قلیل الرغوه و شیرین مزه باشد اگر چنین نبود نه هند اگرچه دیگر شرائط داشته باشد زیرا که عمده همین است اگر این شرط موجود بود و دیگر نباشند اختیار توان کرد معتدل المقدار برای آنکه قلت او دلیل یبس مزاج و ضعف قوت فاعله اوست و کثرت او دلیل فرط رطوبت و فرط رطوبت باعث سرعت قبول عفونت و فساد است پس متوسط بینهما بهتر معتدل القوام دلیل کمال نضج و تعادل جبنیت و مائیت است امتحانش آنکه قطره شیر بر ناخن نهند اگر سیلان کرد رقیق و اگر نکرد غلیظ و اگر مائل بسیلان شده ماند معتدلست یا موی در شیر انداخته بینند اگر بر مو یکسان چسپید بهتر الا یا بر آبگینه انداخته بزیر مائل کنند اگر بعید رقیق اگر ملتصق ماند غلیظ و اگر بدیر افتد متوسط **قول میر کارد** و شیر در ظرف آبگینه گرفته در و انفحه اندازند و بعد انجماد بینند اگر مائل برقت بود کثرت مائیت و اگر میل بغلظ دارد کثرت جبنیت و اگر در هر دو متوسط است بهتر و گفته اگر طفل بول کمتر کند یا براز صلب بود و دیر دیر نماید بدانند که شیر غلیظ است و اگر طفل لاغر بود و براز و بول زیاده کند و سوء هضم و بثور در همه تن باشد بدانند که شیر رقیقست و سفید دلیل کمال اماله ثدی بود اما این سفیدی بسبب غلظ اجزایش مثال آب شفافیت ندارد که از انصورت دیده شود و هرچه غیر بیاض است نیک نباشد چه کبودی دلیل دو سودا و خضرت دلیل کثرت سودا یا جمود غیر قویه چه جمود قوی سود میباشد و اصفر دلیل صفرا و احمر دلیل عجز ثدی است که قادر نیست بر آنکه خون را سفید کند و مراد از احمر سفید مائل بسرخیست اگر قوت در غایت عجز بود خون سرخ جامی شیر می آید و طیب الرائحه برای آنکه کریه و عفن الرائحه دلیل برد است و حلو الطعم برای آنکه این دلیل جودت دم و عدم استیلاء خلط دیگر باشد و مائل بمرارت از غلبه صفرا و مائل بملوحت از اختلاط صفرا ببلغم و مائل بحموضت از بلغم یا سودای حامضین بود و متشابهة الاجزا برای آنکه وی دلیل تشابه فعل فاعل باشد در سینه و قلیل الرغوه برای آنکه کثرت رغوه دلیل کثرت ریاح باشد **دهم** آنکه وضع حمل در مدت طبیعی

بود یعنی ور باو نہم زائیدہ باشد یا در مدتی کہ بدان معتاد بودہ و فرزند دران مدت بی گزند بودہ باشد زیرا کہ این دلیل صحت رحم و حیض و صلاح حال رحمست
چہ دم حیض مادہ لبن ست فساد او باعث فساد لبن باشد و رحم شرکت شدید دارد فساد او نیز موجب فساد لبن میگردد لہذا شیر کہ از اسقاط بود یا
زنی کہ معتاد باسقاط باشد شیرش نمیدہند **یازدہم** پسر زائیدہ باشد یا اکثر عادت او زائیدن پسر بود اگرچہ بالفعل دختر زائیدہ باشد
زیرا کہ اعتماد اکثر راست و اعتماد بر ولادت ذکور دلیل صحت رحم و وفور حرارت غریزیست زیرا کہ تکون ذکور نمیباشد مگر از رحم صحیح قوی و بعضے
گفتہ کہ شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر بہتر لتعادل المزاج **دوازدہم** آنکہ از یوم ولادت تا دادن شیر مدت متوسط گذشتہ باشد
و آن اکثر بعد چہل روز ست ما بینی تا ہفت ماہ چرا کہ در قریب العہد شیر تیز می باشد و مزاج صاحب شیر ضعیف و در بعید العہد بنا بر کبر طفل و استغناء او انحطاط
طبع در تولید شیر توجہ نمی نماید و شیر قلت می پذیرد **سیزدہم** آنکہ مویش سرخ نباشد و بر رخسار داغ و بر سر قوبا یا بثور و دندان سیاہ و عفن
و بخر و غیرہ نبود و پدر و مرضعہ ہم از جذام و دق و ضیق نفس و جمرہ و مفاصل و صرع و غیرہ امراض انتقالی معرا بود **فائدہ** در تدبیر شیر غیر صالح بدانکہ
اگر شیر غلیظ و کریہ الرائحہ بود باید کہ در ظرفی دوشیدہ زمانی شایستہ در ہوا گذارند بعدہ دہند و مرضعہ را سکنجبین بزوری کہ بملطفات چون پودینہ
و فاصعتر حاشا پختہ باشند دہند اغذیہ ملطف و مولدہ دم خورانند و اگر مانع نبود خمر شیرین یا عقید عنب نوشانند و قدری کحل در غذا اندازند و جماع
کثیر نماید و سہ چہار روز در میان داوہ سکنجبین و آب گرم خوردہ قی نمودہ باشند ریاضت معتدل و غسل بدن مفید اگر لبن گرم و مزاج مرضعہ حار باشد
تعدیل مزاج کنند و قبل از اکل غذا شیر ندہند کہ در نہار حرارت مشتعل میباشد و سکنجبین مع شراب قیق مفید و اگر فساد برودت بود ادویہ و اغذیہ مسخنہ
دہند و اگر شیر رقیق باشد اغذیہ غلیظ چون ہریسہ لحم گوسالہ و برنج یا نان گندم بشیر پختہ و شراب شیرین دہند **قول صاحب فوتنسایہ** لبن غلیظ
بعسر ہضم میشود و بسبب احتباس طبع صرع و تشنج و دوار و ورم بلغمی و غیرہ امراض صعب می آرد و سبب غلظ یا اکل اغذیہ غلیظہ یا کثرت حرارت و یبوست مزاج
شدید ست پس اگر بسبب اغذیہ غلیظہ باشد فروج و مرغ خصی و نیم برشت خورند ریاضت معتدل نمایند و از تیہو لحم خوک لحم گاو و بیضہ ہا اگر بسبب کثرت حرارت
شدی باشد خرقہ در طبیخ خطمی بنفشہ نیلوفر یا در شیر کہ در و خطمی جوش بود تر کردہ بندند اگر بسبب افراط اجزای بلغمی در خون باشد ہر صبح نمک لطیف کہربا
نمک شاخ گوزن نمک نمک ارمنی پنج شش قطرہ بہار ونس طبیخ بادیان سبز دہند اگر بسبب حرارت شدی یا استعمال حموضات غیرہ باشد عسل
زعفران مرکی بادیان زیرہ کرفس تکائی تخم کشت ترب حب خطمی پودینہ چائی ہر کہ بسہ سہ طبیخ او نیم رطل نیم گرم صبح شام پنج شش روز بہ او یکدرم الفی
ارنب یا شش قطرہ اسپر تیو فولاد یا نمک لطیف کہربا یا نمک شاخ گوزن یا نمک نمک ارمنی دہند بادیان اونس انیسون چہار درم تخم کرفس تخم کشت
ہر یکدرم شاخ گوزن طیا بی آتش چہار اسکرو پلو شکر دہ چند ہمہ سائیدہ یکدرم طبیخ سالوا صبح شام دہند پودینہ مسحوقہ درم طبیخ تکائی یا طبیخ
بادیان دہند برگ سلق پودینہ برگ کشنیز ہر یکدرم روغن شبت اونس موم قدر ضرور آمیختہ یا سبوس بسرکہ پختہ یا برگ کرنب پودینہ بسرکہ سائیدہ یا
برگ کرنب مرزعفران بسرکہ سائیدہ یا افتیمون تنہا یا مع زعفران آمیختہ یا کرفس بسرکہ سائیدہ یا پودینہ بروغن بز سائیدہ یا روغن پودینہ یا روغن
بابونہ دارن روغن شبت ہر یک چہار زیرہ دو موم قدر ضرور مثل مرہم کردہ یا برگ کرفس عنب الثعلب مرار یسا گل مرغ زعفران بقدر سرکہ
و روغن سداب آمیختہ یا کتان حلبہ ہر یک مشتی بزبانہ سائیدہ بیہ مرغ روغن گل آمیختہ یا برگ کرنب پودینہ سبوس ہر یک مشتی بسرکہ پختہ بر

ضماد کنند برنج باآب پختہ گرم گرم بندند عصارۂ کرفس حلبہ انفحۂ ارنب روغن گل سرکہ برابر پختہ زعفران آمیختہ خرقہ آلودہ گرم گرم بندند برگ سلق بروغن
پلانده یا آرد کتان حلبہ ہر یک چہار روغن شبت روغن کنجد روغن کتان ہر یک ہشت پیہ مرغ یک آب و عسل مساوی سائیدہ خرقہ آلودہ گذارند
عسل چہار میعہ سائلہ سہ روغن لوبادران مرکی کندر ہر یک ہشت زہرۂ گاو دو سائیدہ آمیختہ یک ساعت قبل از طعام گذارند کہ مزیل غلظ و انجماد
لبن ہست خطمی حلبہ سلق لوبادران شبت بادیان در آب یا روغن سیاہ پختہ انکباب ہند خرقہ آلودہ گرم گرم بر سینہ نہند **قول صاحب فولنیکہ**
رقت و مائیت لبن منحصر بر رقت و مائیت خون ست و از لبن رقیق بشور دہن انواع اسہال نزال وغیرہ پیدا میگردد پس باید کہ لحم برنج نان خورند اگر
کافی نبود بریوند جلاپا دیا گرید تنقیہ مرضعہ نمایند و از ریاضت و کثرت خواب و ترہ رطوبت افزا پرہیز ند اگر بسبب حرارت غلظ شور و سوء مزاجی حار در خون
یا در احشا شود اول تنقیہ کنند پس تعدیل مزاج بر لبن لبقر لبن بز لبن حمار نمایند اگر در طعم و لون و رائحہ لبن تبدیلی یابند بعلاج آن پردازند اگر رائحہ ناخوش باشد
خمر ریحانی نوشانند زرد آلو خورانند و ہر چہ بوئی حسن و عرق را خوش سازد نافع **قول کسلینز** تو بسبب حدت و شوریت لبن یا استعمال اغذیہ مطیبہ حارہ
دشور یا بودن مرضعہ غصہ دار و کم خواب ست چہ اینہمہ احداث زبونی در خون مینمایند و شناخت نقص لبن از لون بدینوجہ ہست کہ خرقہ کتان در لبن تر کردہ
بسایہ خشک کنند اگر لونش کبریتی گردد صرف سوء مزاج ساذج لبن ہست اگر سیاہ گردد سبب نقص سودا ہست و اگر زرد صفرا و اگر سفید بلغم سوای ازین سبب
ضعف قوت مولدہ نیز زبونی در لبن می افتد پس بہر سبب کہ باشد اذیت بطفل میرسد حتی کہ بسبب حدت لذاعت او سہال ذوسنطاریا سہر شور فم
وغیرہ پیدا میشود و باعث ہلاک میگردد پس باید کہ با دویہ مسہلہ موافقہ عمر و طبع مادہ زبون را از جسم مرضعہ بدر کنند **فائدہ** قلت لبن اگر از حرارت بود
تامل کنند کہ حرارت در تمام بدنست یا فقط در ثدی پس اگر در ہمہ بدن باشد حسب سبب تعدیل و تنقیہ کنند و اگر فقط در ثدی بود و لمس ثدی نسبت
بدیگر اعضا گرم نماید تضمید مبردات و شرب مبردات خفیفہ کافیست کشک شعیر اسفناخ خورند و اگر از برد یا از سدہ یا از ضعف قوت غاذیہ ثدی باشد
تکثیر غذا نمایند و ہر چہ لطیف مائل بحرارت بود دہند اکل گزر و تخم گزر سفید و وضع محاجم ناری بلا شرط تحت ثدی نافع اگر بسبب قلت غذا باشد توفیر
در غذا کنند حسو شعیر حریرہ سبوس خورند تخم شبت شونیز بادیان ہنیادیان در غذا کنند **قول صاحب فولنیکہ** کثرت و قلت لبن بسبب کمی و زیادتی
خون رسند نیست **قول میرکارد** و قلت وصول خون بثدی یا بسبب اجرای طمث یا تنقیہ یا حمی وغیرہ یا غم یا غصہ یا محنت می باشد **قول جالس لیبو**
لوبیا دجاج خصی دنبہ پختہ بقر خورند و از حیوانات کوہی پرہیز ند بیضہ نرم کاہو توم ترب بودینہ بصل خطمی اسفناخ چلغوزہ بادام کشمش مزید لبن اند حریرہ
از لبن بقر شیر برنج یا آرد گندم کنجد شکر یا اینہ لبن صفرت بیض شکر یا از برنج لبن عسل پختہ خورند آب نخود سیاہ یا خمر سفید شیرین یا طبیخ انیسون یا طبیخ بادیان نوشند
نان گرم بروغن زرد و شکر یا گزر بعسل پختہ یا نان گندم بانیسون بادیان پختہ خورند کنجد بادام بعسل آمیختہ یا کتان بادام جوز انیسون بعسل آمیختہ دہند بلور
ندرم بہ نیمر طل طبیخ شنجر بادیان صبح شام دہند ثدی بقر خشک کردہ در تنور بریان نمودہ بخمر یا بطبیخ بادیان سبز دہند خراطین محرق بادیان ہر یک دنبہ
یا مرق گاو یا مرق مرغ دہند بادیان سبز شعیر نزایندہ شکر آمیختہ خورند خراطین بخمر یا بآب بادیان شستہ سوختہ ثدی بقر شیر دار ریزہ کردہ در تنور بریان
نمودہ سائیدہ آمیختہ یکدرم بخمر دہند یا سفوف مذکور چہار بادیان دو انیسون یک شکر ہفت آمیختہ دو درم بخمر دہند یا ثدی بقر در تنور خشک کردہ
کشمش زیرہ دو بادیان انیسون ہر یک یک شکر چہار آمیختہ دو درم دہند یا بادیان انیسون کمون برابر یکدرم بخمر ابیض یا بطبیخ بادیان سبز دہند

بلوط یا زعفران طین مسحوق ہر یک دہ شکر چہار آمیختہ ہشت اسکر و بلوط و ہندخر اطین مسحوق درم مطبوخ شعیر دہند و روغن گل در طبیخ کرفس لبیدہ بادیان
ترکردہ بر ثدی نہند یا ضماد کنند آرد جو خمیر کردہ یا آرد جو چہار سیعہ سائلہ دو شونیز یک روغن سوسن شانزدہ مثل مرہم ساختہ ضماد کنند خرقہ گرم
کردہ با سیر تو خمیر یا بعرق اذخر یا ترکردہ بر ثدی مالند و بر ثدی شاخہا کشند باحتیاط تمام کہ ایذا نرسد و اگر آب گرم یا طبیخ بادیان نوشانند
اسفنج در بر ثدی مالند کہ مزید لبن است چنانچہ شبان میکنند کہ آن را بر ثدی بز مالیدہ شیر سید و شند و بازسیمالند و میدوشند چند بار و اگر بر
سینہ ماکیان مالند بعینہ دادن آید ثدی شیر دار میش یا بز پختہ خورند یا دنجان در آب پختہ جوت او یک اوقیہ بخم آمیختہ یا سبوس و فحل بجر
جوشاندہ یا دہن البقر اوقیہ بخم آمیختہ نوشند تخم شبت سہ تخم رطبہ حلبہ ہر یک دو تخم گندنا تخم حند قوقی ہر یک یک سائیدہ با آب بادیان سکنگبین
آمیختہ قدر حاجت دہند و مالیدن ثدی بر تکثیر لبن انفع و اسرع **فائدہ** اگر فساد شیر بسبب کثرت او بود کہ متراکم شدہ و کثیف گشتہ تدبیر تقلیلش
ویست بتقلیل غذا و اکل اغذیہ قلیل الغذا و تضمید کمون بخل یا عدس مطبوخ بخل بر سینہ و ثدی مفید دہن ورد آرد گندم آرد باقلا کرسنہ با تخم
کنند مرداسنگ بدہن ورد طلا نمایند اگر سخت محرور می باشد بلعاب اسپغول طلا کنند **نکتہ** باید کہ اول ثدی از شیر خالی کردہ ضماد گذارند
تا شیر در و بستہ نگردد و ریش نشود

# باب دوم

## در تدبیر چشم زخم

یعنی نظر **قول سیبیر تو** اگرچہ این مرض در جوانان و پیران نیز میشود لیکن در اطفال بسبب نرمی و ضعف مزاج اکثر پدید می آید پس آن طفل
لاغر و خشک میگردد **قول ابروزیو** این مرض در جسم انسان بسبب دیدن کسی شخص کہ از غضب و حسد نظر کند سرایت مینماید و بعضے گویند کہ
از آواز و حروف میکند بدانکہ اسباب این مرض ریزش مادہ سمیت کہ در چشم کسی شخص بود و پس ہر گاہ کہ آن شخص از راہ غضب و حسد بغور تمام
سوی جسم دیگری نظر کند ریزش مادہ مذکور بشدت تمام از نظر آن شخص شدہ بجسم دیگری بجملہ کلان سرایت نماید مثلا شخصے کہ بسیار نشستہ باشد
چون سوی کسی طفل خوبصورت بحسد نگاہ کند در آن طفل مرض مذکور پیدا گردد چنانچہ در زنان حائضہ بسبب نگریستن بغور تمام در آئینہ داغہا
چہرہ می افتد **قول ارسطاطالیس** این مرض اکثر از مشائخان بسبب بودن مادہ مذکور بکثرت در بینا بجسم دیگری سرایت مینماید و تحقیق
از حسد بغور تمام نظر کنند بدانکہ ریزش مادہ سمی یا از برعکس پوشیدہ یا بخواص طبعی یا بخواص عارضی میباشد برعکسی آنست کہ میان اسپ و شتر
و گربہ و موش و غیرہ حیوانات میباشد در جنس بود یا در غیر جنس یا مشترک بہر دو جنسی آنکہ انسان انسان دیگر را و افعی افعی را و سم کلب کلب سگ
دیگر را اذیت دہد چنانچہ شخصے بر شخصے نظر کرد و فوراً بزمین افتاد و بہر دو غیر جنسی آنکہ لعاب افعی انسان را و لعاب انسان افعی را ہلاک کند چنانچہ شخصی

سوی شجر نظر کرد فوراً خشک شد زنی سوی طیور دید همان وقت بمرد مشترک آنکه در هر دو سرایت نماید مثلاً شخصی سوی شخصی دید هلاک شد و چون سوی
مرغ و بط نظر کرد آنهم مردند اما طبیعی آنکه از ابتدای پیدایش بود و حدوث این از خواص عناصر و تاثیر سیارہاست که ماده سمی از آنها در جسم کسی شخص سرایت
پس از نظر کردن آن شخص با طفال اذیت رسد **فائده** شخصی آن قدر بصارت داشت که مدد در وی جسم اطفال را با وجود پوشیدن از پارچه مثال
سید بدقت شخصی در شب تاریک بغیر روشنی کتاب غیره میخواند اما عارضی آنکه بعد تولد بسببی از اسباب ماده سمی در جسم شخصی سرایت کند و موجب این مرض
گردد چنانچه اکثر از مرضعه که با الفت تمام در جسم طفل بتکلف نگاه میکند چشم زخم بدان میرسد بسبب هیجان ابخره سمی از ماده بد و مشترک شدن بجسم طفل
**علامات** طفل باشد یا جوان فوراً صحت و فرحت بر رود و رنگ گاهی با وه منجمد و گاهی ترش برآید نبض سریع لون چهره رصاصی یا سربی باشد و
و چشم کشادن و شیر نوشیدن نتواند و از همه اشیا ناخوش گردد تنگی قلب وجع اندام تنفر طبع غشی صداع گریه بی سبب ظاهری آمدن عرق گاهی سرد گاهی
گرم مالیدن دستها ابهام پنهان کرده نظر آمدن الوان مختلفه و اکثر طبع مریض مشابه شخصی که گریه کند نماید سوای این مریض بر بستر افتاده باشد پای چپ نسبت
براست خرد بود چه از خواص این مرض است که در بطن چپ قلت سرایت میکند و در عضلات اجزای یساری انقباض می افتد و اصابع دست چپ نیز
خرد میگردد **بدانکه** علاج این بسبب نفوذ خواص سمی دفعةً و حدوث امراض کثیر امشکل است و در مومی صفراوی مزاج بسبب کثرت ظهور سمها که از آنها
آنها بخوبی سرایت مینماید اشکل‌تر **فائده** خرقه کتان صاف در بول مریض آلوده بر سرش نهند اگر بعد خشک شدن در خرقه نقشها پدید آیند بلاشبه
چشم زخم رسیده الا **علاج** بخور دی تمام شجر یا تخم هوفاریقون یا حجر جزاوی بخور کنند اگر بهم نرسد سعد یا مرزنجوش
یا عود یا کندر یا دارچینی یا اسطوخودوس بخور کنند و بلباس نیز بخور دهند پس در بستر نرم خوشبودار غلطانند و در مسکن هم ادویه
مذکور سوخته باشند تا دام مریض بخورش رسد و جهت دفع نفرت و غشی و قی یا بگرم و شکر یا سکاواداو عصاره کاتولیکو دایارج دو دیا کریہ یا بعرق مرغ
یا باکوامبید یکتا و شکر یا با آب سبوس یا از خمیر نمک شکر حقنه کنند اگر حقنه کردن نتوانند ایارج دو درم نمک سنگ نیم درم شافه کنند اگر کافی نبود شیر خشت
یا شربت اوریو یا دیگر مسهل اخراج نمایند و در کهولان مقئی بهتر پس اکوامبید یکتا سه اونس یا خمر الیمی تیکو دو اونس یا تارتر دا امیتی تیکو شش دانه یا این تیکو
نیم اسکروپلو دهند و به طفل یکساله اکوامبید یکتا اونس و به پنج شش ها یک قاشق صبح شام دهند اگر درین مرض حمی پدید آید فصد کنند صبر دو اسکروپلو با آب
و شکر دهند و چون مریض رو به بهبود نهد تریاق زمردی بشیر مرضعه حل کرده دهند بعده فادزهر یا جواهر مهره هشت دانه یا یاقوتی حسینت یا یاقوتی قرمز
یک اسکروپلو یا مرکریا نوبار دیا بیزدار تیکو کورد و یا دیا مشک همراه عرق یا طبیخ پوست ترنج یا طبیخ شبت یا طبیخ بادرنجبویه یا طبیخ ستاور دهند یا طبیخ
از عرق اقوسیت یا تریاق همراه طبیخ مذکور یا مرق مرغ یا عرق گلناینج و عرق جوز دهند یا سفوف دهی خونسیکا ضربی یک اسکروپلو همراه عرق یا طبیخ بادرنجبویه
دهند در روز سه بار لوز با آب مانوکر یعنی لولوی بورق طلا آمیخته دهند کبر اتورا درم بعرق گل نارنج در شش شش ساعت دهند بی نظیر یک شربتی کافیست
اگر حمی باشد همراه کوردیا تیمی دهند بر قلب زیر عضدین بر شبه ها روغن یا تیلو یا لندا اگر حمی باشد بر قلب آب کاسنی آب سیر الاهر یک سه اونس آب
بادرنجبویه دو اونس یا مرکریا نو درم آمیخته ضماد کنند **قول از یو یدو** آب بصل ابیض فضله کلب که عظم خورده باشد شکر برابر سائیده یک اونس
بطفل دهند تا قی و اسهال آرد **قول استایو** بول مریض که گرم باشد و پیش شوینده در تخته که با تنین سبب بستخصی کرده باشند در گلو

بیندند و از موی آن شخص که نظر او رسیده باشد بدهن و مقعد مریض بخور دهند یا خون یا ناخن یا خرقه لباس همان شخص که نظرش رسیده و پیرتن او
باشد گرفته بخور دهند بعده بطبیخ شکاعی حاشا هوفاریقون آبزن کنند طبیخ سداب نوشانند قطعه ریه شتر خشک کرده در عنق طفل بیندند از چشم بد
ایمن ماند روغن زرد خام باندکی زعفران بکف پا و دست و شانه مالند و چون طفلی را گرفتار این مرض بینند گویند که خدا حافظ است و حجر جزادی
بر گلو و عضد و بر سر چسپانند و در دهن مریض از شخصی که چشم زخم رسیده تف کنانند و در خانه روباه پیرو نیر آویزند و جلد جبهه کرگ جانوری است مانند
گرگ با خود دارند و نبات تاکید ایا ابیلا بر عضد بندند ثوم در گلو آویزند و چون مرض نظر نیست آویختن اشیای مذکور مفید تا اثر مرض مذکور بطفل نرسد
ببسد بر گلو و عضد بندند زبرجد مروارید نیلم الماس با خود دارند بالخاصیت قاطع سم اند عنبر نیز مفید دست را لیو زر در گلو بستن و اسم سانت نیز
در گوش مریض گفتن یا بر گلویش نوشتن نافع

# باب سوم

## در معالجه اطفال

مزاج اطفال در غایت نزاکت میباشد پس در علاج ایشان احتیاط تمام واجب و از هر چه قوی الاثر و بر طبع ایشان تکلیف آرد مهما امکن احتراز مناسب و از تناول
و اشیای شدید الحر و البرد چون اعراض نفسانی وغیره دور دارند که شدید القبول اند برای تاثیر و موثر پس معالج را باید که هر وقت تامل نماید که بکدام
خواهش و بکدام کراهیت دارند پس اگر آنچه خواهش دارند مضر حال شان نباشد نزد آنها برد و اگر مضر بینداز آن باز دارد چیل و کافور و هر چه شدید الحرارت
یا شدید البرودت بود قطعا ندهند و تا وقت تشرب لبن از حموضات منع نمایند اما بعد فطام سکنجبین قلیل الحموضت مجوز است و چون مزاج ایشان رطب
مائل بحرارت است در حفظ صحت بمشاکل پس هر چه دهند باید که رطب بود و میل بحرارت داشته باشد و اصلا چیزی گرم و خشک ندهند مگر بعارضه
و چون که اعضای ایشان در رشد است اگر حسب مزاج بمفرحات یا توتیه بتقویت کوشند نیکست و گاه گاه فواکهات مناسبه همید هند پس برای تقویت
لیذا رو برای تقویت معده و دل کشنیز برای تنقیه کلیه و مثانه تخم خربزه تخم خیارین دهند و بادیان سحوقه بشکر آمیخته گاه گاه خورانند و در معالجه شیرخوار ملاحظه حال مرضعه
بیشتر کنند که طفل بتابع بعلاج مرضعه مقرر گشته و بتجربه رسیده که اکثر امراض ایشان بمعالجه مرضعه و اصلاح لبن زوال میگیرند چه هر فسادی که هست اکثر
از غذا عارض میگردد و آنرا که غذا هم سخورد نیز تدبیر مرضعه و اصلاح غذا کافی بود و احتیاج دادن دوا بطفل نباشد چرا که طبع طفل بنا بر ضعف عدم قبول
عاجز می آید از انکه او را تحمیل میسازد و قوت او مستخرج نموده بفعل آرد و هرگاه دوا بمرضعه دهند شیر او متکیف باثر او میشود و فائده مطلوب بغیر اذیت حاصل
و این دو گونه است یکی آنکه بدن بکیفیت آن دوا متکیف شود و بدان سبب شیر نیز بهمان اثر متکیف گردد و چه ظاهر است که چون بدن گرم شود خون و
شیر که در بدن است نیز گرم خواهد گردید دوم آنکه دوای مذکور ذی غذائیت بود و خون که از وی پیدا شود حار یا بارد و از خون مذکور شیر نیز بهمان

پیدا گردد لیکن اینچنین کیفیت بعد دیری بحصول میرسد چرا که از غذای دوائی خون پیدا شدن و از خون شیر بوجود آمدن مهلتی میخواهد خلاف اول که دردی مکیف بسرعت میباشد حتی که بمجرد ورود چیزی در معده اثر او در همه تن سرایت میکند و چون مرضعه را اسهال یا قی باقراط افتد یا بالطبع یا بضعف باید که آن روز شیر وی ندهند چرا که اخلاط بدان سبب حرکت مینمایند و شیر که در آن وقت پیدا میشود ناقص الاستحاله میباشد و ایضاً آنجا که باستعمال اغذیه بوده باشد قوت او نیز در شیر حاصل شده طفل را هم اسهال و قی می آرد و استفراغ بی حاصل ظاهر امضرست اما آنجا که تدبیر مرضعه کفایت نکند از آنچه در علاج بزرگان مذکورست هرچه ملائم تر و بحال ایشان مناسب تر بود اختیار نمایند لیکن درینجا چند امراض که اکثر با اطفال میشوند مرقوم میگردند حب که اطفال ابجای افیون دهند بصحت تمام مانند مغز تخم مرزبه چهار کته دوا افیون یک قدر ماش حبوب بسته حبی هند برای جمیع مهم نافع

## فصل اول در ریح الصبیان و ام الصبیان

مرضیست که دفعةً می افتد و طفل بیهوش میگردد و لون وجه کمد یا زرد میشود و اطراف می پیچد و کف در دهن می آرد و نفس متواتر میزند و چشم میگردد و چون بهوش آید پس اگر ماده قوی باشد گریه و شیر نگیرد و اضطراب نماید و اگر اندک بود بحالت اصلی ماند یا قدری کلال آرد و اکثر بسبب ریاح غلیظه که در سر جمع شده تحت را متمدد و ساز دیده می آید و نیز اکثر بسبب صعود ابخره فضول لبنیه محتبسه در دماغ ظاهر گردد پس اگر دوبت آن کمتر بود و زود زود به تدبیر بپردازند شفا یابد الا هلاک گردد و صرع که زود زود متواتر افتد مهلک است **علاج** وقت ورود اطراف بگیرند و کفها بچیزی خشن همی مالند و نگذارند که اضطراب کند و فخذین و هر دو بازو محکم بندند پس اگر بزودی افاقت شد فبها و اگر اطالت کشید یا متواتر گردید نظر کنند که آثار کدام خلط غالبست پس حسب او تدبیر نمایند مثلاً اگر آثار صفرا پیدا بود و حمی محرقه و ملمس و نفس گرم و یبوست لب باشد به تبرید و ترطیب کوشند شیرا بسعوطاً ضماداً اعلی الراس با بنج چه که شیر یادربه یافوخ دوشند و خرقه یا پنبه آلوده پیش سر نهند تراشته کدو بر سر گذارند و در محل بارد دارند اگر طبع قبض بود بمغز فلوس و دیگر ملینات و بشافه نرم تلین کنند و اگر طبع نرم بود شیره خرفه دهند اگر میل با آب کثیر بود کثیر اطبا شیر در آب اندازند و مرضعه را شربت لیمو دهند و برای اصلاح شیر مرضعه شربت نارنج چهار عرق هر یک دو قاشق تخم ریحان شقالی قند ده مثقال دهند و برای رفع تشنج روغن گل یا مسکه با آب نیم گرم آمیخته بر بدن مالند و وقت مرض و هم بعد او و اگر آثار بلغم ظاهر بود و از بلغم اکثر افتد باید که صعتر چند کمون برابر یا صعتر چند کمون مرزنجوش عود صلیب برابر سائیده قدر سه حبه بشیر حل کرده در حلق ریزند که فوراً نفع میدهد و اندکی بشیر حل کرده در گوش و بینی چکانند و چند عود صلیب و قدری مشک بشیر یا با آب سائیده گرم کرده بر صدغ و منخرین و اظفار مالند و داندکی خورانند و بمشروبات مخرجه بلغم رقیق و بشافه حاد تلین طبع کنند **ادویه نافعه** در هر دو حجر التیس بشیر یا بدوغ سوده قدری دهند اطراف بندند محجمه بر ساقین گذارند چند درون گوش و منفذ بینی و کفهای یدین و رجلین مالند تراب نرم با خردل مسحوقه برکف پا مالند جدوار بشیر سوده قدری دهند جاد شیر چند بروغن گل و گلاب بر شکم مالند تریاق اربعه قدر نخود بشیر دهند و بمرضعه نیم مثقال خورانند سداب مسحوق صره بسته پیش بینی دارند عود صلیب در گلو آویزند نفحه کرنب نیم یا یکدانگ با آب حل کرده دهند بعده شیر ندهند و هم بعد شیر ندهند که آن را منجمد میسازد و تجربه رسیده که چند طفل را از سه چهار بار تجاوز کرده بود وقت مرض قطعه پسند با آتش سرخ کرده ما بین دو ابرو داغ دادند فوراً افاقت افتاد و باز عود نکرد و بعضی بزبل گوسفند و جز آن نیز داغ میدهند اما اگر دو سه روز بهمین مبتلا مانده باشد و حسرت چشم کدر گشته و توقع منقطع بود درچنین وقت تعذیب بداغ مناسب نیست و بسا باشد که این مرض بغیر علاج خود بخود زائل گردد بشرطیکه سوء تدبیر دیگر نشود و لهذا گفته اند که صرع شیرخوار را علاج نکنند بشرطیکه زود زود و همیگذرد و متواتر نیفتد چه بسا ست که

ماده سبک بود و زود و گذرد و بسبب سوء تدبیر عسر گردد و لیکن تدبیر مرضعه هر حال واجب و طفل را از محرکات این مرض چون سماع قوی و دیدن اشیای
براق و روان و برآوردن بر بلندی و داشتن در صحرا و برق و رعد و هوای بسیار گرم و سرد و بکا و غصه دور دارند و در ایام گرما بخانهٔ معتدل الهوا
و در سرما هم باعتدال دارند و اصلاح شیر مرضعه نمایند و از لحم البقر و لحم بز و لحم اسپ و کرفس و جماع وغیره پرهیز انند اگر طبع قبض بود زبل الفار یحیان ثابت
شیاف کنند که بزودی عمل میکند **قول جالینوس** فندق جوشانده بشکر دهند که مزیل صرع و فساد لبن است و گفته تخم خردل مدقوق سرکه آمیخته
بر آهن تفته میریخت و بخار او بروی طفل میرسانید شفا می یافت و تدبیر عدو بشیر مرضعه دهند صبر و زعفران بویانند تا عطسه آید سبوس گندم نمک گرم
کرده بر سر بندند لال ترکه طیور معروف است بر سر ذبح کرده خونش گرم گرم بر سر مالند **جدا نامه** در ابتدای این مرض اقوت و حرکت بیشتر می باشد پس
طفلی را که این مرض مکرر شود و هنوز رفع آن متحقق نشده باشد باید که احتیاط در تدبیرش منموده باشند و اوائل ماه چند بویانند و بر مهد و لباس او تعلیق
و همگی همت در محافظت کنند و قبض طبع روا ندارند **فائده** این مرض اکثر صبیان نابالغ بسبب توفیر رطوبت دماغ در اصل خلقت عارض میگردد
و قاعده این رطوبت است که گاهی در وقت بودن جنین در رحم و گاه بعد ولادت بقروح و اورام سرایک میگردد و اگر تنقیه وی نه در رحم نه بعد ولادت
بخروج قرحه و ورم اتفاق افتد ضرورست که این مرض پدید آید **قول لارز ور** بیر ورق طلا یک جو شربت حماض شقاقل آمیخته بسایند سه روز بخورند
دل و دماغ مانع صفرا و صرع است سفوف ایپی لیپ تیکو و معجون فونسیکا مفید و گفته هر دو پای طفل گرفته واژگون آویزند و بزودی بیل طلا در آتش
تفته بر تارک داغ دهند باز بنیاد **قول صاحب فونسیکا** طفل را در خانه روشن دارند و وقت شب شمع روشن نزد صبیین نهند و سر بلند دارند
و در دهن چمچه چوبی یا گره جلد یا پارچه کتان پر از سداب جند عاقرقرحا نهند تا عضلات دهن متشنج نگردند و دندان بهم نپیوندند و دهن کشاده ماند
و آسیب بزبان نرسد **قول جالینوس** چمچه که در دهن دارند ملو آب سداب یا سرکه سدابی باید تریاق آب سداب یا جند بسرکه سدابی آمیخته
بر دندان و کام مالند نمک در دهن دارند نمک سداب نمک عود صلیب انفع اگر تریاق سائل بود دهن نوعی دارند که بیرون افتد و در شکم نرود
و دست بروغن سداب یا روغن غار یا روغن هوفاریقون یا روغن بومادران چرب کرده اعضای متشنجهٔ طفل را راست کنند روغن خراطین روغن
ایسیا سمو مالند و نوکا را بر فوق مالش دهند و بر سر روغن کهربا یا روغن سداب مالند روغن کهربا روغن سداب روغن مقطر مرزنجوش روغن جوز بویه
روغن قرنفل روغن دارچینی اسپرتیو نمک ارمنی نمک شاخ گوزن هر که باشد در بینی چکانند اگر بهم نرسند سداب بسرکه تند سائیده چکانند یا عنبر
بخور کنند که مزیل عوارض شدیده است عاقرقرحا خربق اسود سعوط کنند اگر کافی نبود دکتم شبولکار برند و تنباکو بعمل نیارند که مخدر است نمک بسرکه آمیخته
بر کف پا یعقوب مالند و اگر عوارض طول کشند عرق ایوبلیپکا یا عرق آلو بالو یک قاشق دهند سفوف کونتیار بوریتو یک اسکروپلو یا سفوف ایپی لیپ
تیکو دهند عرق بیندیکتا یا عرق عود صلیب یک قاشق همراه سه قطره روغن کهربا یا روغن توتیای سبز دهند عرق عود صلیب عرق بیندیکتا عرق
مرزنجوش عرق سالوا هر یک چهار درم تریاق کهنه نیم درم یا توتی قرمزیا قوفی جسینت هر یک اسکروپلو آمیخته دهند اگر بسبب معده باشد مقی
دهند و حقنه و شافه حاد نمایند مرهم تریاق و سفوف عود صلیب یا تخم و بیخ عود صلیب سداب سائیده بر قلب ضماد کنند **قول الیشا** ندر علاج
صرع شیرخوار نمایند چه وقتیکه حرارت طبیعیه خواهد افزود رطوبت سر از خود زائل خواهد گردید و صحت خواهد شد **قول سیبیز تو** طفل آنا وقت شباب

بعلاج داشتن سرسرت اگر بسبب رطوبت راس نباشد و بسبب دیگر مثلاً از معده یا حیات بود پس لازم که بزودی تدارک کنند و چون طفل پیدا شود
بسد ده دانه بشیر مرضعه دهند تا حیات از صرع ایمن ماند یا عود صلیب سیاه که در بدر گرفته باشند یک اسکروپلو بسد نیم اسکروپلو ورق طلا نیم عدد
بشیر یا در شش دهند یا سفوف کوئند یک اسکروپلو یا شربت سلحفات دهند و مرضعه را از جماع و خمر و اشیای منفخ پرهیزانند **قول مستعملین** تنقیه مرضعه
کنند تا اثر دوا در لبن سرایت کند لیکن خوب نیست اگر مسهل بمرضعه دهند بدین وجه باید داد شربت ادریو یک قاشق یا شربت ریوند یا شربت کاسنی
یا شربت رتی یا شربت ناشپاتی یا النقوع گلقند دهند سنا و تخم انیسون اسکروپلو غاریقون کشمش هر یک چهار درم بیخ عود صلیب سه درم و آب جوشانند
بجهت شکر آمیخته قوام کرده دهند و بشیرخواره سه چهار قاشق بتفاوت دهند مرکوریو شیرین شش دانه یا گریدیارا سیلیو چهار دانه همراه این دهند غاریقون چهار
درم آب نیم رطل وقت شب بجای گرم ترکرده صبح بیزند و کشمش در و ترکرده جوشانند که بقوام عسل آید بکار برند اگر از حرکت معده باشد
عرق بید یکبار رولاند و یا خمر انیما تیکو یا گلین تیلیو بخرابینش ترکرده دهند و بعد تنقیه صبح شام سفوف ابی لیب تکه نیم اسکروپلو بعرق آلوبالو یا عرق عود صلیب
دهند و بمرضعه سفوف مذکور نیم درم دهند و برای تقویت دماغ کهربا سفید درم جوز بویه نیم درم گل عود صلیب سنبل هر یک مشتی سائیده بر درنه اکلیلی یا شند
چند دفعه **قول دانیال** بشیح خمر کرده بیخ عود صلیب قدری جند بید ستر بود غسل کنانند و داغ و گاه ستیکو انفع اگر بسبب انجماد لبن بود عسل بنمک آمیخته دهند
یا ماء العسل بطبیخ زوفا آمیخته یا المنفحه تریاق انفخار نب شش دانه بطبیخ قرصعنا یا طبیخ بادیان یا طبیخ فودنج دهند برگ کرفس پودینه کلم سائیده پنیرمایه و سرکه آمیخته
بر معده ضماد نمایند **قول جوان کورووا** اگر بسبب انجماد لبن در معده یا بسبب غلظ لبن باشد باید که تبدیل مرضعه که شیر او رقیق باشد نمایند برگ خطمی
افسنتین اجیون هر یک مشتی بزانده سائیده بقدری روغن خوک بی نمک آمیخته بر معده گذارند تا سه روز تازه دارند تا ترقیق شیر کند پس طبیخ زوفا
یا ماء العسل دهند تا اخراج آن نماید پودینه کرنب کرفس سائیده بقدری سپید نر و چند قطره سرکه آمیخته بر معده گذارند و گفته وقتیکه طفل تولد شود دو جوز
صرع ظاهر گردد یا برادرش از صرع باک گشته باشد باید که قبل از شیر دادن لاامبید در مراره سلحفات یک قاشق دهند و شیر یا در شش نوشانند و تدابیر
دیگر مقرر سازند **فصل دوم در عطسه متواتر** اگر بسبب ورم گرم نواحی دماغ باشد آثار ورم از حمی و حرارت پیدا بوند **علاج** تبرید دماغ باطلیه بارده
نمایند آب کدو یا آب کشنیز یا آب عنب الثعلب بروغن بنفشه یا بروغن کدو آمیخته بر سر مالند اگر بسبب وصول برودت بسر باشد تقدم آن و عدم آثار ورم
**علاج** بادروج سحوق در فی نهاده در بینی دمند نرد وائی کالانکلیه گوسفند وقت کباب کردن چکید چند قطره نیمگرم در بینی چکانند زعفران قند سائیده
قدری بخور کنند و بینی بران دارند اگر مع دمعه باشد تکمید سر بخرقه تخش نمایند زعفران تبز الورد سائیده بر حلمه الثدی طلا نموده در دهن طفل دهند تا لعاب
برآید و زبان طفل بدست گرفته بخرقه تخش بالند و یا توذا دهند اگر تروداریاج فیقرا متواتر چند روز بمرضعه دهند **فصل سوم در عطاش** چون عطش
مفرط لازم اوست بدین نام خوانند و چون یافوخ فرو می نشیند بنزول الیافوخ نیز نامند و هر چیست گرم که در غشای دماغ افتد و یافوخ فرو نشیند و
هرچند که آب نوشد سیر نگردد و پوست سر و دهن بمرتبه میرسد که هیچ لحم نمی ماند و در چهار روز بکشد اگر گذشت خلاصی یابد و باشد که وجع او اکثر تا حلق و چشم رسد
و لون وجه و تن زرد گردد از قوت درد و غلبه صفرا و بسا باشد که قبل از حدوث او بثور در سر ظهور نمایند **علاج** برای تبرید و ترطیب دماغ تراشه کدو
تراشه خیار یا آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ کشنیز روغن گل و قدری سرکه لت کرده بر یافوخ نهند بیاض بیض بدهن ورد یا نشاسته

بقدری سرکه و دهن ورد یا عنب الثعلب تر یا دهن ورد یا بنفشه تر کوفته یا برگ خرفه کوفته تنها یا روغن گل بر یافوخ نهند و بر چه گذارند خشک شدن
نهند و بدل همیکنند و بدوغ گاو تازه یا آب تربز یا بطیخ اشتر خار تر او شونیز الطراف در آب سرد گذارند حنا بر کف دست و پا بندند شیره خرفه تنها یا
بقدری طباشیر بطفل دهند و غذای طفل و مرضعه همه سرد و مرطب نمایند ماء الشعیر النفع و دیگر تدابیر مناسب آنچه در سرسام بزرگان مقرر است بکار برند ـ
**بدانکه** اسهال درین بدست پس اگر با اسهال بود طباشیر و تخم خرفه بریان کرده بطفل دهند بلیله درست در آب جوشانند چون نرم شود بر آورده
سائیده بر یافوخ ضماد نمایند و خرقه بر و بندند مکرر بکار برند یا آمله با آب کدو و دهن ورد صفرت بیض بر یافوخ گذارند یا روغن مسکه اسغول تهند صفرت
بیض هر زمان بر یافوخ گذارند با درنگ مغز کدو و کاهو شیره خرفه سرق بید مشک دهند طباشیر کتیرا و در آب شرب اندازند و بدن بموم روغن گل زرد
باشد چرب کنند بیاض بیض سرد کرده خرقه کتان آلوده بر سر نهند چون گرم شود تبدیل نمایند طباشیر زهر مهره زرد ورد هر یکی سرخ دهند و عقب او
شیره تخم خرفه بود او شیره تخم کاهو بعرق بادرنگ بر آورده شربت انار شیرین بآمیخته نوشانند و مرضعه را آب سویق شعیر و هریسه جو قبض بود خورانند
او از تخمه باز دارند بلکه تقلیل غذا کنند کاین معنی باعث حبس اسهال طفلست **قول صاحب فونیکه** این مرض احمره گویند فصد کنند اگر پنج ششماه
باشد نهر البدن کشایند یا علق بجای فصد و عقب گوش چسپانند بتکرار چراکه بغیر اخراج دم صحت نمیشود آب کاهو یا آب نیلوفر تر فسیر نیم گرم با سرو آمیخته
خرقه آلوده بر سر نهند آب کدو آب برگ عنب الثعلب آب برگ خروع آمیخته خرقه آغشته نهند مغز کدو مغز خیار بر سر گذارند صفرت بیض عدد
روغن گل دواونس آمیخته یا روغن گل چهار درم مرهم بو بو لیا او شیره خشخاش بگلاب بر آورده هر یک دو درم بیاض بیض عدد آمیخته بر سر طلا کنند
یا شویه نمایند و آنچه در سهر بزرگان گذشت بکار برند و بعد اعتدال حرارت که آثار قلت و رست ادویه مبرده مرققه ملائمه جهت دفع ماده مابقی طلا کنند
چنانچه بابونه اکلیل زیتون در شیر جوشانده خرقه آلوده نیم گرم بر سر نهند صفرت بیض عدد روغن بادران دو اونس آمیخته بر سر طلا کنند **دوا** صبر
حضض صندل سرخ کته گل ببول هر یک و نیم اسکر ویلو برگ نیب و نیم عدد حب بسته دهند پوست نیب مردار سنگ طلا کنند **دیگر** برگ حنا برگ
نیب فلفل برابر حب بسته دهند و فلفل ببول طفل سوده طلا نمایند **دیگر** صندل سرخ تخم شاهتره سبز مغز تخم لکاین مغز تخم نیب جمع نیب شاهتره سرهو
نیل کنٹهی برم ڈنڈی گل نیب آمل سوس هر یک شش هلیله سیاه ده پوست درخت کچنال سه قدر نخود حبوب بسته صبح شام یک یک دهند و از
روغن و خیره پرهیز کنند **دیگر** دهماسه حضض برگ نیب صندل سرخ هر یک درم کشنیز زرنباد چشمیزج هر یکدو نیم اسکر ویلو زیره سفید مردار سنگ طباشیر
هر یک ربع درم بادیان سه درم گلنار دانه هیل هر یکدو عدد کباببه بیست یکعدد هلیله زرد عدد آمله مقشر نیم درم باب حنا قدر نخود حبوب بندند و هر روز یک
یا سه حب دهند **فصل چهارم در اجتماع الماء فی الراس** مرضیست که رطوبات مائیه در سر خارج قحف یا بالای غشای صلب جمع شود و
بصبیان اکثر افتد بسبب رطوبت دماغ ایشان پس اگر خارج قحف جمع آید عرض او اکثر بسبب خطای قابله میباشد که سر را بزور فشار کند و بدان سبب
افواه عروق موضعی بکشایند و خونهای سیلان کرده تحت قحف جمع آید و جلد بر آمده نماید و لون بحال اصلی باشد و چون باصبع غمز کنند منغمز
و وجع نماید و اگر انفتاح افواه عروق سبب بود دبگاه سهر لازم میباشد خصوص در اوائل فرق درین و در ورم سر آنست که تغیر آن محل و تخالف لمس
و احساس لذع و وجع خاصه ورم است و فقدان این آثار و وجدان آثار سابقه لازمه اجتماع رطوبتست **علاج** اگر رطوبت کثیر یا مختص

باشد و بداخل منذفع همی شود بمعالجه نپردازند که ضرر دارد و اگر قلیل و محصور و متمسک و رمل باشد محللات خفیفه ضماد کنند و بالایش قطعه سرب بندند یا شق کنند تا رطوبت برآید پس بندند تا سه روز خرقهٔ زیت بران همی رسانند پس کشایند اگر فراهم آمده باشد بستر الامر بهم و غسل علاج کنند یا خیاطت را کار فرمایند حسب حاجت و اگر در بنات کم توقف افتد و ضرورت دانند باید که قدری کم آنجا خرا شند تا خون آلوده گردد که بدین تدبیر زود فراهم آید و شق بموافق حجم مجمع الرطوبت نمایند چه اگر صغیر الحجم بود یک شق در عرض کافیست و اگر کبیر الحجم و کثیر الرطوبت باشد دو یا سه شق متقاطع نمایند تا زاده بتمامه پاک گردد تا که کار با ضمه و کشاید شق نمایند اگر لیمو را بریده بر آتش گرم کرده قدری نمک و زرد چوب افشانده از جانب قطع در روزی دو سه بار تکمید کنند در چند روز تحلیل نماید لیکن اصابت حموضت بر سر طفل خوب نیست اگر با ضمه دیگر کار بر آید بدین نپردازند و اگر آب داخل قحف بالای غشای صلب که مماس قحفست جمع آید تعفنش عین متعسر بلکه غیر ممکن باشد و چشم دائم تر و مفتوح بود و اشک همی رود و در سر ثقل باید باید که دوا نمایند و بر طبع گذارند که عند استکمال مزاج و تقلیل رطوبت که لازمهٔ قرب سن بلوغست خود بخود زائل میگردد در اکثر و منع از دواجهت آنکه دماغ اینها کثیر الرطوبت و سهل القبول است اثیر را و استعمال منقیات تویه دماغ در اینها غیر ممکن و تدبیر مرضعه غیر کافی **قول عسکری** اگر درون قحف باشد لا علاج و اگر بیرون قحف بود علاج او چاک کردنست در عقب سر بعرض یعنی از یک گوش بسوی گوش دیگر و ماده را یکبارگی نبر آرند مگر بتدریج پس بمرهم علاج نمایند **قول صاحب فولنسیکه** سه گونه است یکی آنکه آب میان جلد و قحف پر شود و درین ورم ظاهر تر بود و وجع نباشد و جلد نرم بود حتی که برسیدن روشنی آب روشن می گردد دوم آنکه آب مابین قحف و دماغ باشد و درین وجع باشد و تهیج ابرو و ورم جبهه و دمعه و سبات و تکدر حواس پیدا بود و کمتر نرم باشد سوم آنکه آب مابین دماغ و بطن او باشد و درین آثار مذکورین نباشند و سر متورم بود جز آنکه ماده این خواه بظاهر بود یا بداخل اکثر اعسر البر بلکه لا علاجست و اگر سبات و سکته منجر میگردد خصوص که ماده مابین دماغ و بطن او باشد و سبب او ماده بلغمی رطوبیست که در اجزای دماغ بند و منجمد گردد و بسبب عدم گردش یا از انسداد و مجری یا از ترشح زبون **قول متقدمین** اگر چه در او عیهٔ بلغمی گردش بلغم در همه اجزای جسم مثال گردش خون که در اوعیه خود میکند میشود اما محدثان مرض نمیتواند شد **قول ایلیبود** در طفلی که بعسر پیدا شود و بسبب وصول اذیت بر راس پدید می آید **علامات** لین ورم و دیر باز ماندن اثر غمز و اگر بسبب ریاح باشد با وجود سبکی ورم بهنا بود و از اصبع فشرده نگردد **علاج** مرضعه را از اشیای مشاذیه پرهیز آنند مرغ دنبه حمام ارنب طیور کوهی خوراند طبیخ جو بحیات نوشانند و طفل را الطبیخ فاشرا یا برسا برگ زیتون که مساوی بوند عسل اونس اکوابید یکتا نیم اونس آمیخته حقنه کنند روغن نور العقول تنها یا با بورهٔ مسحوق آمیخته یا روغن بو با دران روغن شبت روغن غار روغن کیر با روغن انیسون معطر با لسمو کبریتی تروخیر یا با لسمو بهروزه آمیخته بر سر مالند افسنتین بابونه دران اکلیل هر یک دو روغن زرد خام روغن بو با دران هر یک چهار موم قدر حاجت مرهم ساخته یا عسل شش اونس حاشا یک شست نمک نیم اونس زعفران بقدر ضرورت خمیر سبز دو قاشق مرهم ساخته بر سر گذارند **فصل پنجم فی الورم خارجة من القحف** گاه باشد که در غشای مجلل قحف یا در جلد سر ورم حار یا بارد پدید آید و احساس کم ضاغط القحف خاصه جمیع اقسام و رمست **علاج** بر لوازم حار بار دو از نوعیت ورم استدلال کرده حسب سبب با ضمه مناسبه پردازند و تدبیرش هر حال اخف از سرسام کنند و در ورم حار اگر مریض قابل حجامت بود اخراج دم بوضع محاجم نمایند **فصل ششم در تشنج** اگر یابس باشد عقب حمیات و استفراغات پدید آید و خاصه اوست که اندک اندک پیدا شود **علاج** روغن گل

روغن بنفشه و روغن بادام نیم گرم فقط یا بشمع گداخته بر سر و فقار ظهر بمالند و همه تن خصوص مفاصل و رجلین چرب نمایند و در جاییکه هوا مائل بگرمی و تری
بود دارند و مرضعه را اشیای گرم و تر خورانند و طفل را نیز اگر خورنده باشد اگر هنوز حمی یا استفراغ باقی بود بهر چه مناسب وقت باشد تدارک کنند
و تشنج که از حمی افتد و حمی باقی بود مهلک است اگر بسبب قبض طبع و سهر و گریه مفرط باشد علاج بشافه نرم تلیین کنند و جهت تنویم و بکا هر چه در سهر و بکا آید بکار
برند و برای رفع تشنج ادهان گذشته بمالند اگر بسبب غلبهٔ رطوبت باشد تقدم یا وجود اسباب مرطبه و ظهور آثار رطوبت علاج برای تجفیف مزاج طفل
بشافه گرم بکار آرند روغن زیت و روغن قسط و روغن خروع مرکب بمالند و مرضعه را ماء الحاجی آب با ماء العسل نوشانند یا ماء العسل یا نخود آب بر مصالح و بچه مرغ خورند
اگر بسبب وجع و ورم که عند بروز اسنان و نبات شود باشد بنابر قرب دماغ بدان وجود سبب علاج تدارک ورم بدانچه در ورم لثه آید کنند و به تسهیل
انبات دندان کوشند و جهت رفع تشنج ادهان مذکوره یا روغن ایرسا و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری بمالند و این نوع امتلائی میباشد
و باشد که یبسی بود بشرطیکه اسهال مفرط یا حمیات محرقه عارض باشد اگر بسبب ضعف و فساد هضم بود و ظاهر است که درین صورت بلغم زیاده میشود
و اعصاب بسبب ضعف آنرا قبول میکند و این طفلی را که تن آبادان باشد اکثر شود لکثرة فضول و ضعف اعصاب علاج تجوید غذای مرضعه و طفل
نمایند جوارش مقویه دهند روغن ایرسا روغن سوسن روغن خیری روغن حنا بمالند و هر چه در رطوبی گذشت بکار برند اگر بسبب اضطراب و حرکت عنیف
یا بسبب سقطه کوفتی و التوائی در عصب افتد مع سلامتی مبادی که دماغ و نخاع است آثار او حدوث تشنج متصل بسبب علاج با صلاح عضو ماؤف کوشند
با ضماد مرطبه مقویه و دلک و نطول **قول صاحب نفیسه** اگر لبن مرضعه غلیظ و مزاجش بلغمی و لون طفل سفید و کمی باشد بدانند که بسبب بلغم است
و اگر لبن رقیق و خوب قوام و مرضعه محروری و لون طفل سرخ و لاغر باشد بدانند که از حرارت است پس تبدیل مرضعه که لبن او خوب بود و محرور نبود و امراض
حار و قوبا و جرب و نمله و غیره نداشته باشد نمایند و اگر مزاج طفل دموی بود اگر چه اندک ماهه باشد فصد عضد کنند یا بجای فصد علق گذارند و اگر تشنج
در بعض اجزای اس یا از اجزای قریبه او بود که بدان سبب از اجزای متشنجه خون گردش کردن نتواند و در ان منجمد شود مهلک است باید که بر اعضای متشنجه روغن
بنفشه یا روغن زرد خام یا پیه آدم یا پیه اشتر بمالند و بطبیخ یا پیچه و امعای نبه که صرف در روغن یا در روغن و آب پخته باشند و در جوش اکثیر برگ خروع پخته
باشند در روز دو سه بار آبزن کنند و انکباب نمایند یا آب روان حمام نمایند و در آب نیم گرم نشینند که مزیل تشنج است اگر چه خرد ساله باشد و اگر زیاده
سرد بلغمی بود و در طفل پنج شش ماهه اخراج ماده بر برنیا جلاپا و دیا کرید یا با اسیلیو کنند و بطبیخ سلق مرزنجوش قنطوریون یا بابارج یا به بیند کیا حقنه نمایند
و پیه مار یا پیه روباه مرهم الطلے روغن شبت روغن نار بمالند حمام کبریتی نمایند لیکن اگر نازک بود بکار نبرند **قول جوان کورو** بر صدغ و منخرین و مواضع
نبض تریاق بسرکه آمیخته بمالند و برنات بودینه و دخشتین بسرکه سائیده مرکی و دود تنور آمیخته گذارند مخرجه حیات که باعث تشنج شود **فصل هفتم در کزاز**
یعنی تشنجیکه ابتدا کند از عضلات ترقوه و ممتد سازد آن را سوی قدام یا خلف یا یمین یا یسار و بعضی اطلاق مینمایند بر هر ممتد علاج حسب اسباب
تدبیر شان تشنج جویند **قول ابقراط** اگر مستحکم نبود روغن بنفشه بمالند و از هوای سردی نگاه دارند و مرضعه را از اغذیه ثقیل قابض پرهیز دهند **فصل هشتم**
**در استرخا** سبب او فضول رطب است بسبب اکل مرضعه اغذیه رویه علاج سلیثا بوزن حبه دهند زهره کرکی سه درم روغن خیری بیست درم
روغن ساخته بر منخرین و مقعد بمالند و بمرضعه اغذیه گرم دهند و اصلاح شیر نمایند **فصل نهم در کثرت بکا و سهر** اگر بسبب وجع اذن یا وجع امعا

یا وجع رحم وغیره باشد از وضع ید بر آن عضو تسکین یابد یا از و یادکند **علاج** تدبیر عضو ماؤف کنند چنانچه بیاید اگر بسبب ورم دماغ بود تدبیرش گفته شد
اگر بسبب فساد لبن در معده باشد قی وجع نفخ دهد و شیر که در قی آید فاسد بود و سبب دیگر پیدا نباشد **علاج** اصلاح شیر کنند و بعد تنقیه تقویت کوشند
اگر بسبب الم و کوفت و سخت بستن قنداق باشد **علاج** تدهین بدن کنند و بتدریج مالند و بطبیخ نیم گرم عروق الصفر غسل دهند اگر بسبب سوء مزاج
دماغ و فساد روح نفسانی باشد و این مقدمه صرعست و در اوائل ماه اکثر افتد **علاج** جند بویانند و قدری خورانند و دیگر تدابیر از صرع الصبیان حسب
سبب برگیرند **قول بقراط** بعضے زنان برای تنویم مخدرات بطفل میدهند پرهیز از آن لازم اما قدری افیون دهند که مقلل رطوبت **فائده**
طفل را در مهد جنبانند و بلعب مشغول دارند و ترسانند اما ترسانیدن اشد نباید تا آفت دیگر نیارد اگر کافی نبود تخم کاهو خشخاش شهدانج بریان
کرده صره بسته مدام بویانند و نزد بالین دارند روغن خشخاش روغن کاهو بر صدغ و یافوخ و مهره ظهر مالند اگر قوی تر خواهند قدری در آب ترکرده
در نقوعش اندکی قند آمیخته بمرضعه دهند و بطفل هم مجوز و شیره خشخاش در غذا خورانیدن منوم است افیون بویانند چشم سرطان مع حب الغار
در خرقه پیچیده بر طفل بدخو کثیر البکا بندند شیر خر نوشانند پوست دب بر بازو بندند **قول صاحب فونسیکه** اگر بکا بسبب وجع شکم باشد تلیین
طبع کنند یا روغن بوبادران یا مرهم اکریبو متواتر بر شکم گذارند و بالایش برگ کالم گرم کرده بسکه چرب کرده بندند اگر وجع بسبب خراطین بود صبر آمیزند
و حقنه از مرق مرغ شکر دیاکاتولیکو نمایند سنبل بوبادران مرغ [illegible] قش حقنه سازند اگر سبب وجع حرارت باشد و طفل قوی خوب رنگ و مرضعه هم قوی با
درین وقت شکر صفرت بیض بشیر آمیخته حقنه کنند اگر وجع ساکن نگردد و لادن افیونی دو دانه افزایند و بجای حقنه شافه از عسل مقوم با نمک سنگ
کنند اگر شافه قوی درکار بود صبر نیم درم دیاکریدیه چهار دانه بعسل آمیخته شافه کنند **قول صاحب فونسیکه** اگر طفل را سهر باشد و مرضعه محرور بود در پی
تبدیل مرضعه نمایند اگر نتوانند اصلاح مزاج او کنند لحم مرغ کاهو برنج دنبه کدو بچه گاو بیضه دهند اگر قوی المعده باشد لحم گاو خورانند و از اغذیه حاره و تیز
و مطیبه پرهیزانند و بطبیخ کاهو برگ خطمی برگ بید بنفشه کشنیز سبز بزرالبنج خشخاش شبت پاشویه کنند در روز دو سه بار و اگر بجای آب شیر اندازند انفع و پاها
تا رکبه نیم ساعت در وی نهاده دارند مغز ساق گوزن بر کف پا مالند خرقه نرم بلبن آلوده بر جبهه نهند کوکنار برگ کشنیز برگ بزرالبنج بشیر جوشانده خرقه آلوده نهند آب
کاهو بشیر جوشانده یا برگ کشنیز بزرالبنج بشیر سخیته خرقه آلوده نهند برگ بید برگ خشخاش سبز زیر بالین نهند برگ بزرالبنج در کلاه نهاده پوشانند آب کاهو بروغن
نیلوفر آمیخته سعوط کنند برگ نیلوفر برگ کشنیز بزرالبنج کاهو بسرکه سائیده برکوعنند و برارتیلو یا ی ضماد کنند اگر طفل بسیار گرید تبدیل لباس و بستر او کنند
چرا که اکثر ازین آرام یافته اند برگ کاهو چهار عدد کوکنار شش عدد نیلوفر دو مشت بزرالبنج سه درم با آب کاهو و گلاب سائیده بر خرقه کتان دو تو نهاده
بر جبهه و صدغ نهند اگر قدری سرکه افزایند بهتر لیکن زیاده نباشد که سهر می آرد و اکثر در سبات تسعیط آن مانع خواب میگردد و متقدمین بطوریکه افیون اخذ
و منوم میدانند سرکه را هم مزیل خواب دانسته اند اگر طفل دو ماهه باشد قدری شربت خشخاش سفید بشیره تخمهای بارد کلان و شیره خشخاش دهند یا شکر سفید
و لبن حقنه نمایند یا مرق فروج که در و خطمی بنفشه برگ کاهو شعیر جوشش بود و بیاض بیض دو عدد روغن بنفشه شکر هر یک دونس آمیخته حقنه کنند اشنه تخم
جوشانده بطفل دهند منوم **فصل دهم در سبات** مرضعه را از خمر و چکلات وغیره که مضر دماغ اند و جانوران آبی پرهیزانند مرغ و دنبه طیور کوهی خورانند
اگر بطفل حمی پدید آید سوای مرغ و فروج شئ دیگر ندهند و اگر حمی نبود در روزی دو بار یک پیاله چای یا قهوه نوشانند و بطفل هم یک قاشق دهند

ودلک اطراف ووضع محاجم وادویۀ کاوشکیو درعضدین وحلیمن مفید وحقنه حاده وشافه نمایند خرامی تیکو دواونس یا اکوابنید یکتا سه اونس حقنه کنند
شحم حنظل درم مبره بسته دربول طفل یا طبیخ سلق سفید یا طبیخ قنطوریون جوشانده پخته اکوابنید یکتا نیم اونس آمیخته حقنه کنند نمک سنگ بعسل مقوم آمیخته یا
شحم حنظل نمک سنگ نیم درم بعسل مقوم آمیخته شافه کنند اگر طفل زیاده از شش ماهه باشد ریزینا جلاپا شش دانه دیاکریدیا را اسیلوسه دانه بشیر تخم تربز بنهند
سداب بسرکه پخته بویانند یا برآهن گرم انداخته بخارش بدماغ رسانند سداب جند شونیز سوزند ودودش از انبوبه بدماغ رسانند یا اسمو ایو لیتیکو برکام
مالند ودر روز دو سه بار یک قاشق چای یا قهوه همراه سه قطره روغن کهربا یا نمک لطیف شاخ گوزن یا اسپرتو فولاد دهند اگر کافی نبود بر کتف دنوکا
شرط زنند و برحتب گوش یا صدغین علق چسپانند **فصل یازدهم در فزع فی النوم** یعنی طفل خوابهای هولناک بیند و بدان سبب ترسیده بیدار گردد
سبب او یا آنکه در بیداری ترسد و آنصورت در خیال قرار گیرد پس چون بخواب رود و عقل مستور شود همان صورت خیالی جلوه کند و باعث فزع گردد
**علاج** بهر حیله که شود دفع خوف کنند و بران شی مخوف دلیر سازند و بلهو ولعب وحیله خیال فراموش گردانند و در ابتدا اگر برنج پاکیزه بریان آب شسته
آن آب دهند انفع رماد عظم سرطان به نبات یا کشنیز بریان تقند یا خرفه بریان تقند دهند یا آنکه مقدمه جدری وحصبه باشد تدبیرش در جدری آید
یا آنکه بسبب امتلاء وکثرت غذا غذا در معده فاسد شود و باعث این گردد و این بدو گونه است یکی آنکه ابخره غلیظه مرتفع شوند و روح نفسانی را مشوش
سازند دوم آنکه چون غذا فاسد شود معده از وی اذیت یابد و اذیت وی از قوت حساسه مودی گردد بقوت مصوره ومتخیله پس اعلام حالها نماید
**علاج** غذا کم دهند وبعد غذا نگذارند که بزودی بخواب رود اگر منع ممکن نباشد یا خواب مطلوب بود مهد محکم جنبانند تا مهد هضم وتحلیل شود و قدری
عسل لیسانند تا اعانت بر هضم وانحدار نماید مصطکی مسحوق مع قدری قند فقط یا همراه نان خورانند **فائده** گاه بود که وقت خواب طفل را حالتی شبیه بکابوس
پدید آید باید که جند بویانند و قدری خورانند و قبل از خواب بشافه صابون تلیین نمایند و هرچه در ام الصبیان گذشت حسب حاجت قدری برگیرند
**انتباه** گاه بود که طفل در بیداری بترسد و بسبب ضعف نفوس و قلب هم در بیداری بتصور آن منفزع شود و حال آنکه معده از امتلاء و فساد سالم باشد
تدبیرش همانست که اول گذشت اگر بسبب خوف حمی پدید آید تدبیر حمی کنند **قول صاحب فونسیکه** کابوس مرضیست که طفل در خواب گاهی
خنده و گاهی گریه و گاهی ترسیده بیدار گردد و سببا و تصاعد ابخره از معده بدماغست که تکدر روح حیوانی نماید و باعث این مرض
شوند و اکثر در اطفال که لبن کثیر نوشند پدید آید چه لبن بسبب سوء هضم تباه گشته فم معده را اذیت رساند و احداث این مرض کند **علاج** اگر فعل
مرضعه یا لبن او ناقص باشد تبدیل او نمایند اگر بتوانند اغذیه لطیفه بمرضعه دهند و بطفل شیر اندک نوشانند تا ثقل نیارد و بعد شرب شیر فوراً نخوابانند
تا ابخره صعود نکنند و عسل گلابی سولوتیو یا شربت روبریو یک قاشق بطبیخ آلو تبفاریق دهند اگر طفل ششماهه باشد مرکوریو شیرین شش دانه دیاکریدیو
سونفورادو چهار دانه یا سپیو دهند بروغن بادام تی کنانند اکوابنید یکتا قوی نیم اونس دهند اگر نوشند حقنه نمایند که در امراض اطفال انفعست و بعد
تنقیه تام جهت تقویت معده روغن فستقین روغن سداب روغن سنبل روغن به بر معده مالند و بالایش دیار ودالونیا دیا آره ماتیکو گلابی یا صندل سرخ
گل سرخ پاشند یا اسموافستی یا لندیا قوی حبیت یا یاقوتی قرمز اندکی طبن دهند و برای دفع ابخره که مولد صرع اند ادویه مزیله صرع چون قحف آدم
زمرد بلور شنگرف سرمۀ دندان اسپ دریائی اظفار الطیب بعد شاخ گوزن طیار بی آتش همراه عرق عود صلیب یا عرق پودینه یا عرق

بادیان دهند و در گلو بسد یا کهربا سفید یا دندان گرگ بندند **فصل دوازدهم در زکام و نزله** در طفولیت بسبب توفیر رطوبت و ضعف دماغ اکثر افتد خاصةً عند ملاقات برد خارجی بسر **علاج** مرضعه را از لبن و لحم و شیرینی وغیره پرهیز انند و سر طفل گرم دارند و اندکی عسل دهند و سعی کنند تا قی شود باقی تدبیر که در سعال آید بکار دارند **فصل سیزدهم در انتفاخ عین** یعنی برآمدن چشم و این غیر درست و اکثر بسبب ضربه سقطه یا وجع صعب با کثرت رطوبت و ریاح پدید آید و وجع کمتر باشد **علاج** حضض بشیر حل کرده طلا کنند بعد ه بطبیخ بابونه آب بادروج شویند و مقویات معده بطفل و هم بمرضعه دهند و از غذای نفاخ و بلغم افزا پرهیز انند و اکثر چشم را بسته دارند **فصل چهاردهم در رمد و وردیج** رمد ورم ملتحمه را گویند و وردیج دربیست که در ماق پدید آید و جفن برگردد و خون زرد در رنگ آید **علاج** تا سه روز دوا بچشم نرسانند و مرضعهٔ طفل را اگر خورنده باشد کله پاچه ثرید دهند و از انچه چرب باشد پرهیز انند اگر چشم بسیار ملتصق بود پنبه بشیر زن تر کرده نهند و شیر دختر بهتر از شیر پسر بود پنبه کهنه دو دو گز یا دو دزبل خر داده گرم گرم بر پشت چشم دارند که وجع صعب و ورم اجفان را نافعست و بول گرم شستن مفید و بعد سه روز کمون مغز جو برابر با آب دهن در کف دست مالند که مثل مرهم شود بر پنبه نهاده شیر برود و کشیده بر پشت چشم نهند شب و روز که وجع و ورم و التصاق را مفید است خاصةً در سرما و در مدریجی ریه بر یاریه میش که گرم باشد بر چشم نهند مسکن وجع و ورم و وردیج اگر بعد تسکین وجع ثقل جفن باقی ماند خرقه با آب گرم آلوده تکمید چشم نمایند اگر بدین بدین زایل نگردد حسب خلط تنقیه کنند و در دموی و وردیج بر قفا و بناگوش علق گذارند و قدری خون برآرند و ارسال علق بر جبهه مفید حضض بشیر سوده در درون و برون چشم طلا سازند در شبانروز سه بار و کشنیز سبز صفرت بیض و قدری زعفران گرم کرده ضماد کنند اگر عنب الثعلب افزایند بهتر و تا که ضرورت قوی نباشد دوای قوی نگذارند که چشم اینها بسیار نازک خوف آفت باشد و هرچه در حموضت بود از چشم ایشان دور دارند و ضع دم المعز داکحل جار علی مین نفع بلیغا بور دیج غسل قدمین نمایند شیاف ماميثا و و درم انزروت سفید ده درم زعفران ماميران هر کدام قدر و رسانند برای وردیج انفع اگر رمد بسبب خلط بارد غلیظ و باد باشد بعد اخراج ماده غلیظ بخار انگیز کمون سحوق بصفرت بیض آمیخته گرم نموده بر پشت چشم طلا کنند اگر بسبب یبوست باشد پیه شمع را تراشیده بر کف دست با آب بسیار مالند و هفت بار با آب شویند تا همچون برف گردد و بویش رفع گردد بر پنبه نهاده بر پشت چشم گذارند یا صمغ عربی نشاسته انزروت مدبر قند برابر سائیده بکار برند اگر رمد مزمن بود و ذرور جشنجام باشند اگر بعد پاشیدن پنبه بروغن آلوده بر ظرف گلی پر آب نهند چون سرد شود بر چشم گذارند و بر و قرصی از گل پاک که با آب سرشته باشند نهند و بعصابه بندند زود اثر کند **ذرور چشنج** جشنجام در زبل خر قدری آب انداخته بپزند پس برآورده مقشر کرده مغزش ده قند ماميران هر یک یک مانند سرمه سحق کنند اگر انزروت مدبر بدل ماميران کنند بهتر **قول صاحب فونسیکه** اگر لبن مرضعه ناقص باشد تبدیل مرضعه کنند و رنگ نسازند لبن در چشم چکانند چند دفعه و آب نیمگرم یا بعرق ماميران شویند و در ابتدا بعرق بابونه یا گلاب یا بعرق مع رزنیگرم شویند مزاحم از دیاد مرض انصباب ماده حار اند پس اگر طفل توانا و مرض بسبب ضربه باشد اگرچه اندک مایه بود فصد دست نمایند محاذی چشم نمایند یا علق بر وریدی مقصود چسپانند اگر بلغمونی بافراط نباشد بعرق بادیان شویند و بلغمی نیز بکار برند اگر کافی نبود علق عقب گوش چسپانند بعده کاوستیکو در انجا نهند مدتی سائل دارند و داغ در دست محاذی چشم دهند که مزیله امراض سر است طفلی هشت روزه را جهت محفوظ ماندن از خناق داده شد و مرضعه را مرغ دنبه بقر وغیره خورانند و از اشیای مطیبه وغیره پرهیز انند و گفته رمد در اطفال نسبت بدیگر امراض بسبب سیالی خون عبث

پیدا میشود و اکثر بیاض و دمعه و ضعف بصر بوسیله مدید می آید **فصل پانزدهم در رمد العین** یعنی طفل دریابد که مادر شبیست سبب او
کثرت بکا و یبوست مزاج لبن است **علاج** روغن بنفشه چکانند و در غذا عصاره کاهو کنند شیره خیره بر سر طفل مالند **فصل شانزدهم در انتشار الاشفار**
یعنی ریختن موی مژه **علاج** اگر بسبب یبوست باشد لبن مرضعه یا روغن بنفشه سعوط نمایند یا گرم تکمید چشم کنند بدن را با آب فاتر شویند اگر بسبب رطوبت
باشد بطبیخ آس غسل کنند میخته یا خمر عتیق کحل نمایند **فصل هفدهم در بیاض الاحداق** یعنی سفید شدن سیاهی حدقه **فائده** بساست که
بسبب کثرت بکا رطوبت طبقه عنبیه تحلیل رود و لون او تحلیل گراید مانند زرع وقتیکه خشک شود سفید میگردد **علاج** آب عنب الثعلب در شبانروز چند بار
کشند و مهما امکن از گریه نگاه دارند صمغ سماق یک قند چهار سائیده کشند بیاض که بسبب بکا نبود مگر دیگر امر که در مرض بزرگان مذکورست باشد بزداید
**فصل هژدهم در غموض العین** اگر چشم در انگردن طول کشد منجر به بیاض میگردد سبب او امتلای سر از رطوبت غلیظ است **علاج** دلک سر بخرقه خشن نمایند
و بآب گرم شویند و بینی مالند تا عطسه آید و اصلاح لبن مرضعه کنند بدانکه اگر با غموض اختلاج روی پیدا آید مهلکست **فصل نوزدهم در سلاق**
یعنی سطبر شدن پلک و انهم از کثرت بکا میشود و گاه باشد که مو بریزند و گاهی متقرح میگردد بسبب عبور رطوبت بورقیه در وقت بکا **علاج** آب عنب الثعلب
در چشم کشند و پنبه آلوده بر چشم گذارند اگر بسبب بکا نباشد بعلاج قوی تر محتاج بود هر صباح ببول گرم شویند پس آب عنب الثعلب کشند **قول اقراباذین اکبر**
بسبب لوی سرق و غیره مرضعه پیدا میگردد چشمش کحل کنند پس نظر کنند اگر حار بود کافور و اگر بارد باشد مشک عنبر بویانند **فصل بیستم در دمعه** که بغیر
رمد و دخول چیزی در چشم باشد سبب او در رود آب در گوش وقت غسلست و آب از همان چشم می برآید **علاج** فتیله پنبه خشک در گوش نهند و بجانب آن
گوش خوابانند تا آب منجذب شود و اگر دهن بر منفذ نهاده و مکند انفع **قول صاحب فولنسیکه** در اطفال اکثر بسبب تری سر و نرمی جسم که بآن سبب غدد
چشم جذب ماده نمی توانند پدید می آید و اکثر لا علاج است بسبب کثرت رطوبت باید که بآب نیم گرم یا املیله زرد و در آب چهار رطل جوشانده یا عرق ادویان
رطل زاج نیم درم آمیخته چشم را شویند چه زاج مقوی چشم و مزاحم دمعه است خرقه بآب انجیر یا بآب بادرنگ تر کرده بر جبهه و صدغ نهند چون خشک شد
تر سازند اگر گل ارمنی و سرکه افزایند انفع و عقب گوش و بیرون کاو دستیکه نهند و مدتی سائل دارند اگر کافی نبود در عضد چپ انجاب یا مخالف داغ دهند
و مرضعه را دنبه مرغ و دراج طیور کوهی خورانند و از ماهی و خوک و اشیای نافخ پرهیز نمایند **فصل بیست یکم در حول** خاصه اوست که یک چیز دو نماید
حدوث او در طفل یا بعد صرع یا از اضطجاع او وقت تشرب لبن بر یک پهلو زمانی طویل و نگریستن بیک جانب تا دیر یا آواز بلند و مثل آن که طفل
دفعة بحرکت آید و بهمان طرف تا دیر ناظر باشد شود **علاج** بزودی تدارک کنند تا صلابت و عضلات چشم محکم نگردد بدین وجه که چیزی سرخ بگوشه
چشم که مخالف گوشه مائلست آویزند تا طفل بالطبع برای دیدن سرخی که مطلوب ایشانست چشم را بدان سو مائل سازد یا رقعه بر روی او پوشند
و مقابل حدقه در برقع ثقب کنند و محاذات آن شمع افروزند تا از نگریستن بکلفت چشم باصلاح آید چنانچه روی طفل بسبب نظر کردن در آئینه چینی
صلاح میگیرد و مرضعه را اغذیه لطیفه دهند و در حول صرعی اغذیه مبخره و جماع منع دانند **قول صاحب فولنسیکه** حول مرضیست که عضلات
چشم معیوب شوند و کسی شی را راست دیدن نتواند و وقت دیدن سیاهی یک چشم بالکل مخفی گردد و دوم کم از ان و در اطفال اکثر دیده آید و بعضی مولودی و بعضی
بعد تولد پیدا گردد و چهار گونه است یکی آنکه ثقبه نور بانف مائل شود دوم سوی گوش سوم جانب بالا چهارم طرف زیر بدانکه سبب مولودی

غلطی قوت مصوره است که عضلات چشم را که مقوی ابصرت از خطوط متوازی ناهموار گردانید بطوری که هرگاه شخصی سالم یک چشم را از اصبع سوی یک سو
و دیگر را سوی بالا مائل کند یک چیز دو مرئی میگردد بسبب نا ماندن ثقبہ نور بر خط متوازی و مشترک نشدن آن بر استی بسبب میل یکی به بلندی
و دیگری به پستی یا آنکه بعضی عضلات چشم از جانب خرد پیدا شوند پس ثقبہ نور در وسط چشم بالای خطوط متوازی نماند و بجانبی که خرد است کشیده
گردد یا آنکه مادرش در وقت حمل شخصی تشنجی یا حیوانی را که چشم او وقت مرگ گشته باشند یا اشیای درخشنده چون شمشیر و برق و روشنی وغیره بیند و بدان سبب
در طفل حول پدید آید **بدانکه** سبب حول که بعد تولد شود آنست که طفل را مدام در یک پهلو دارد پس طفل از یکجانب مدام سوی روشنی یا شی دیگر نظر کند
و بدان سبب ثقبہ نور بدان جهت مائل ماند یا بسبب تشنج یا فالج که در عضلات چشم پدید آید یا بسبب نقص رطوبت زجاجیه شود چرا که چون رطوبت مذکور
بر استی خود نماند ثقبہ نور وقت نگریستن سوی بالا یا زیر یا یمین یا یسار مائل شوند و حول پدید آید **فائده** اگر بعد صرع پدید آید بدانند که بسبب تشنج
عضلات است و اگر بسبب فالج بود حرکت چشم کم گردد و اگر بسبب فالج و تشنج نباشد بدانند که ز بونی در رطوبت زجاجیه است و اگر مدام چشم بیک سو
ماند بدانند که از استرخای چشم است **بدانکه** اگر بسبب غلطی قوت مصوره یا بسبب ز بونی زجاجیه باشد لا علاج است و اگر بسبب تشنج یا فالج عضلات چشم
بود و کهنه باشد اکثر لا علاج بود و آنکه میل چشم بیک جانب بود علاج پذیر است نوعیکه گفته شد تدبیرش کنند **فصل بیست دوم در التصاق الجفن** اگر زیاده از معمود خواب بود مقدمۂ رمد باشد **علاج** هر صباح چشم را ببول گرم شویند سرمۂ صفاهانی کشند توتیای مغسول گرد چشم المند
و دود چوب گز در چشم کشند تا آب از چشم و بینی بالاید و از گرد و غبار بوی فلفل بوی جوز تر بوی خربزه نگاه دارند **قول بقراط** اگر با صداع بود بکار زد آنکه
تدبیر صداع کنند و اگر از حرارت باشد تبرید طفل و مرضعه نمایند و در بارد تسخین **فصل بیست سوم در زرقه** یعنی کبودی چشم اگر موروثی نباشد تدبیرش
کنند **علاج** در مدت چله هر هفته چند بار مشک زعفران برابر سائیده بعسل یا بشیر مرضعه سوده در چشم کشند و از شمع شیاف خرد ساخته در عمیق
زعفران مشک گردانیده در چشم کشند دو بار در هفته اگر تا بعد چله زائل نگردد بگذارند که خود بخود زائل میگردد و بسا باشد که کبودی بود و چون
بزرگ شود زائل گردد و باشد که اگر علاج نکنند همچنان بماند اگر بعلاج قوی حاجت افتد یا در چله علاج نیافته باشد باید که صدف سوخته بزیت آمیخته
مکرر بر یافوخ مالند عصارۂ عنب الثعلب عصارۂ پوست انار شیرین قدری قدری کشند مع مهلت و مداومت نمایند اثمد مشک زعفران بگلاب
سائیده کشند میل بحنظل تر فرو برند و بر آورده از تخم وغیره پاک کرده چند بار کشند سرمۂ اصفهانی شش دوده زیت چهار زعفران مروارید هر یک دو
مشک کافور هر یک نیم کحل ساخته هر هفته چند بار کشند سرمه سه دوده زیت دو عفص اقاقیا هر یک یک مشک ربع سائیده کشند فندق سوخته
بزیت آمیخته بر یافوخ طلا کنند چهل روز شیر زن حبشی تا هفته نوشانند **فصل بیست چهارم در وجع گوش** اکثر از باد و رطوبت میشود آثارش
آنکه بغیر سببی بیکبار بگرید و اضطراب نماید و اگر وجع اشد بود هر زمان دست بگوش برد و چون بدانجانب خوابانند یا دست برد گذارند تسکین یابد و حضرت
بر زانو پیچیدن سر و گردن نیز از آثار وی است **علاج** حضض صعتر عدس مرا بهل تخم حنظل ملح اندرانی هر که باشد بروغن گل یا بروغن بادام یا بروغن
کنجد جوشانده چند قطره در گوش چکانند صعتر اسطوخودوس افسنتین تخم مرزنجوش در آب جوشانده بروغن گل یا بروغن خستۂ شفتالو روغن ساخته
نیم گرم چکانند زهرۂ گاو تازه بعسل آمیخته یا عسل با آب برگ نیب یا آب برگ کرنب آمیخته چکانند بادیان خائیده صره بسته در صماخ نهند روغن خروع

یا روغن گاو یا روغن گل نیم گرم چکانند و بیرون گوش مالند صبر بآب ساده یا بآب کشنیز یا بآب عنب الثعلب حل کرده بیرون گوش گرد ثقب و بناگوش
مالند طبیخ بابونه در ظرف لوله دار کرده در ثقب گوش نهند تا بخارش در گوش رسد **فائده** هرچه در گوش چکانند نیم گرم باید و دوای قوی هرگز
نیندازند اگر بسبب وجع ورم گرم باشد لزوم حمی **علاج** تلیین کنند علق در بیخ گوش چسپانند شیر چکانند اگر بسبب دررود آب در گوش باشد **علاج** چوب
بادیان یا چوب گز مثل آن قدر وجب گرفته قدری پنبه پیچیده بروغن آلوده افروزند و طرف ثانی در گوش نهند تا آب بتمامه جذب گردد
**فصل بیست پنجم در حکهٔ گوش** اگر مع الوجع بود تدبیرش گذشت و اگر بغیر وجع باشد از خاریدن گوش گریه توان دانست و خامه دست
کرچون اصبع در گوش نهند یا چیزی نیم گرم چکانند راحت یابد **علاج** اگر بسبب ابخرهٔ مسترخی باشد از لبن یا تناول حلویات سرکه مصدر مرزنگوش
ده درم روغن ساخته فتیله آلوده در گوش نهند اگر بسبب ابخرهٔ ریاح غلیظه باشد ترب قطعه قطعه کرده در سرکه مهرا نموده در روغن انداخته روغن ساخته
فتیله آلوده نهند قدری حلبه بشیر زن جوشانند تا قوتش برآید صاف کرده نیم گرم چکانند و فتیله بعسل آلوده نهند **فصل بیست ششم در سیلان**
**رطوبت از گوش** اگر بسبب قرحه بود تقدم آثار ورم و بثور وجود وجع **علاج** و در ابتدا چند روز برآمدن دهند پس عسل بشیر زن جوشانده چکانند
یا فتیله آلوده نهند در شبانروز چند بار فتیله بعسل آلوده و در انزروت مسحوق گردانیده در گوش نهند چند بار که منقی و مصلح ریشست اگر بهمین نفع نشد
فبها الا فتیله بعسل آلوده و زاج یا زعفران مسحوق گردانیده گذارند مر مکی بآب حل کرده روغن گل آمیخته روغن ساخته در شبانروز چند بار چکانند قرحه را به
سازد و وجع قلیلی که باقی ماند دور نماید اگر وجع تیز باشد اسفیداج چهار صمغ عربی دو نیم افیون کتیرا هر یک نیم به بیاض بیض شیاف ساخته بشیر زن سوده
چکانند اگر بسبب کثرت رطوبت دماغ باشد بغیر آنکه جیح در گوش بود **علاج** بتقلیل رطوبت کوشند قطعهٔ صوف بعسل و خمر که زاج یا زعفران یا قدری
نطرون در وی آمیخته باشند آلوده در گوش همی نهند و باشد که قدری زعفران بخمر عفص حل کرده صوف آلوده نهند کافی بود و اگر رطوبت اندک
باشد احسن آنکه متعرض نشوند که بدان اکثر آفات از دماغ باز میماند و بعد بلوغ خود بخود زائل میگردد و اگر رطوبت کثیر بود یا خوف احداث قرحه
باشد تدارک باید کرد **فصل بیست هفتم در احتباس شی فی مجری الانف** بسیا باشد که وقت غذا سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر اتفاق
افتد و بدان سبب چیزی که در دهن باشد براه بینی بجهد بهما نجا ماند و طفل آنرا دفع نتواند کرد و گرفتار بر تکلم نیست از بیان آن نیز قاصر بود پس آن چیز در انجا دغدغه بهم کند
و عفن گردد و بخارا و دماغ را رنج رساند و بدین سبب مدام متوحش باشد بدخوی و بیدلی کند و بغذا و غیره نیک میل ننماید و تغیر
لون و نحافت و سهر پدید آید و باشد که از وحشت آن تب نرم لازم گیرد و بنا مدن تنفس از ان طرف بینی نزله و دست هر ساعت بدانجانب بردن
و مالیدن گواهی دهد **علاج** بینی را اندرون و بیرون بروغن که بقدری شمع گداخته باشند چرب کنند و وقت خفتن بر پشت خوابانند و چند قطرهٔ روغن
در بینی چکانند بعده در بیداری اشیای معطسه بویانند تا عطسه آید و آن چیز برافتد اگر بدین تدبیر برآید بر پشت خوابانند دهن او بدست محکم گیرند
و دهن خود بر منفذ مسدود نهاده سخت دمند و عقب آن پیهم در منفذ مخالف سخت تر دمند تا باز در نفس طفل در باد دمنده آنچه باشد فرود آید یا
بعد تدبیر انف و تلیین منفذ منفذی را که مفتوحست بگیرند تا دهن بکشاید پس در منفذ مسدود نیکو دمند تا آن چیز براه گلو باز گردد **فائده** بسا
دیده شد که اطفال تب پیدا کرده بودند و علاج تب نفع نمیکرد بعد تحقیق سبب بتدبیر مذکور برافتند از بینی برنج یا نخود یا دانه انار عفن شده برآمد

تب نیز عنقریب زائل گردد پس در امراض اطفال ذی اکل ازین امر غافل نباشند و اگر طفل از خارج چیزی در بینی کرده باشد اگر مرئی بود و برآوردنش بدستکاری
ممکن بلا تمہل برآرند والا از تدابیر مذکوره هر که مناسب باشد بکار برند و اگر سدهٔ بینی جفاف خلط بود شیر چکانند و دهن مناسبه تسبیط کنند و مداومت آنهج
پاک نمایند **فصل بیست هشتم در حکاک منخرین** در روزی دو بار دالک منخرین بسر کنند اگر کافی نبود قدری نوشادر افزایند **فصل بیست
نهم در انقباض انف** گاهی در آماق طفل تقبض پدید می آید و ضیق منخرین می آرد سبب وفساد مزاج دماغ است **علاج** شیر تازه بر سر طفل بریزند
والفواء الا ازند که منجمد شود پس برگ اسپغول بندند و سر بطبیخ خشخاش شویند روغن بنفشه سعوط کنند و بر مرضعه ماء الشعیر خورانند **فصل سی ام در انتفاخ
الانف** نظر کنند اگر در بینی غددی باشد تدبیر بواسیر الانف نمایند والا اصلاح غذای مرضعه کنند خربق اسود مسحوق یک حبه بپیچیده در انف نهند
**فصل سی یکم در سدهٔ الانف** گاهی بینی بنوعی بند شود که تنفس متعسر باشد سببا و رطوبت غلیظ است بسبب غلظ لبن **علاج** آب گرم بر سر
ریزند انکباب نمایند و سر را بدست یا بخرقهٔ تخشین دلک خفیف کنند اصلاح لبن مرضعه نمایند و از استعمال عطوسات تدهین دماغ دور دارند **فصل
سی دوم در رعاف** قدری کافور بآب قثاء تلخ و خل آمیخته پنبه آلوده در منخرین نهند ساعتی در سوزد و اصلاح شیر مرضعه نمایند و خرقه بر جبهه و
ساق بندند **فصل سی سوم در قلاع** بثور صغار است که در غشای فم و زبان پدید و بعفونت باشد و باعفونت را اکله گویند بدانکه غشای
دهن و زبان اینها بغایت نرم می باشد بدین سبب متحمل لمس و مس ثدی نمی تواند شد و معذالک جلای مائیت لبن که موجب تضعیف غشا است
دائم در اعانت می باشد بدین سبب اکثر دهن اینها جوش میکند خاصته که شیر نیز غیر صالح باشد و اسلم قروح سفید و سرخ است و ترد یهما و سیاه اکثر قاتل
باشد **علاج** از لونش استدلال بر نوعیت خلط کرده حسب خلط بتعدیل مزاج مرضعه و طفل کوشند و هرچه در قلاع بزرگان گذشت آنچه سبک و نرم باشد بکار برند
پس در دو سوی این اکثر شود حجامت طفل و فصد و اصلاح شیر مرضعه نمایند روغن بادام در دهن مالیده طباشیر سماق گل سرخ کشنیز خرفه سائیده یا بشنند
قرص ورد ابیض ذرور کنند شیرهٔ برگ اطریلال المند فر در سرمه سفید منید عفص بآب سوده طلا کنند و بخرقهٔ سرخ که سالو گویند پاک سازند اگر رطوبت
کثیر و صدید سائل بود بطبیخ اقاقیا برگ انگور برگ سیب ترش مضمضه کنند اگر مضمضه نتوانند مالند عفص فوفل کته زاج پوست انار مردار سنگ بآب آمیخته
طلا کنند کافور قدری بآب حنا آمیخته مالند گاوزبان سوخته یا شعیر سوخته یا شاخ گوزن سوخته پاشند خرفه نمایند گل سرخ سماق بارتنگ هر یک درم
صندل سرخ پوست انار هر یک نیم درم مورد ربع درم آب ربع رطل جوشانده صاف نموده عسل شش درم آمیخته خرقه آلوده چند بار زبان طفل بشویند
گل ارمنی ذرور کنند بنفشه سائیده پاشند اگر گل سرخ و اندکی زعفران افزایند بهتر آب کاهو آب عنب الثعلب آب فرفخ در روزی چند بار مالند اگر قوی تر خواهند
عروق قشور رمان گلنار سماق هر یک شش عفص چهار زاج زرد سائیده پاشند و در قلاع ضعیف آرد جو بریان وقت خواب پاشند اگر فرو برد دیگر پاشند
ترنجبین مسحوق وقت شب وقت خواب ذرور نمایند اگر بدین فائده نشود علق گذارند خون حسب حاجت برآرند در تلینی اینهم اگر فتد تنقیهٔ مرضعه اصلاح شیر کنند
ثدی گوسفند در دهن طفل کرده دوشند زهرهٔ سلحفات مالند زراوند مدحرج مسحوق بعسل آمیخته طلا نمایند گل معصفر بعسل آمیخته یا موی آدم سوخته
بعسل آمیخته یا عفص قشور کندر سائیده بعسل آمیخته مالند بنفشه و قدری زعفران سائیده یا قدری مامیران سعد حنا زاج ذرور کنند اگر بقوی حاجت
شود اصل سوس پاشند در سوداوی تنقیهٔ سودا و در صفراوی تنقیهٔ مرضعه بطبیخ هلیله کنند **فائده** اول دهن ایشان بالعسل یا بخمر شویند پس بمجففات

باشند که زود اثر کند **فصل سی چهارم در لذع لثه** بسا باشد که وقت بروز دندان بسبب توجه ماده گرم یا در وقت دیگر بسبب انصباب بلغم مالح از دماغ بدان لذعی پدید آید و وجع کند **علاج** بروغن و شمع یا بموم مالح عفن تکمید کنند **فصل سی پنجم در ورم لثه** وقت بروز دندان در منبت آنها ورم میشود چراکه از نفوذ او در ان محل تفرق اتصال می افتد و بدان سبب وجع و ضعف که موجب اند مر قبول ماده را که از اسباب ورم است پیدا میشود و محل مذکور مجاورت بدماغ دارد و دماغ ایشان کثیر الرطوبت می باشد و از شان اوست دفع فضول بناحیهٔ این اعضا از ینجاست که وقت درناحیه لحیتین هم ورم میشود و تشنج نیز **علاج** چون ورم ظاهر شود اصبع بران نهاده برفق غمز کنند که تحلیل و تلطیف ماده نماید خلاف غمز شدید که بسبب احداث وجع ازدیاد ورم کند و تدبیر بروز دندان که در باب اول گذشت بکار برند عسل بروغن بابونه آمیخته مالند طبیخ بابونه شبت بر سر ریزند تا بر تلیین اعانت دهد و تحلیل مادهٔ اعضای مجاوره نماید **فائده** ادویهٔ رادعه برین ورم ننهند چه در اکثر این از دفع دماغ می باشد و عند استعمال رادعه خوف است که ماده واجب الدفع باز پس رود و آفت قوی آرد و ایضا مواضع مذکوره عصبی اند و عصب متضرر میشود بتبرید خصوص از بارد بالفعل و ایضا رادعات کثیف میسازند لثه را پس مانع نفوذ سن میشود و ضرر او ظاهر است **فصل سی ششم در ضفدع لسان** دلک بسر که کنند اگر به نشود بسر سوزن داغ دهند و داغ برفم معده مزید نیست مگر اطفال احتمال آن ندارند **فصل سی هفتم در جفاف لسان و عطش مفرط** طباشیر با شربت مطفیه خورانند مردارسنگ بدهن ورد آمیخته برحنک طلا کنند **فصل سی هشتم در عض لسان** گاه باشد که طفل زبان خود را خصوصا وقت انبات اسنان بگزد چنانچه خون بر آید **علاج** درین قسم تدبیر زود برآمدن دندان کوشند اگر بسبب استرخا و لین باشد سبب اکثر آن رطوبت بود اغذیهٔ نشفهٔ رطوبت دهند تنقیه و اصلاح مزاج مرضعه نمایند **قول ابوماهر** اصبع سبابه بسعد مسحوق آلوده دلک زبان کنند و بهیئتی تا که آب از و بر آید **فصل سی نهم در ورم حلق** ما بین مری و دهن ورم پیدا میشود و بلع خیلی عسر میگردد و گاه بود که این ورم ممتد شود بسوی عضلات و مهره های پس عنق و این ورم اکثر در سن ترعرع افتد چرا که حرارت درین سن قوی میگردد و رطوبت را از دماغ گداخته سائل میسازد و باسفل **علاج** نشافات ملینه تلیین کنند بعده رب توت شربت بنفشه لعوقا و غرغره بکار برند **فصل چهلم در ورم لوزتین** اکثر از بلغم که از دماغ فرود آید شود یا آنکه حرارت دماغ رطوبت را گداخته بسبیل نزله بر لوزتین ریزد و ظهور ورم و عسر ازدراد و فرو بردن شیر نماید پس اگر غلبهٔ بلغم بود آثار او و اگر از حرارت باشد نشان او پیدا بود **علاج** در بلغمی آنچه در ورم حلق بزرگان گذشت بکار برند و مرضعه را از اشیای بلغم افزا پرهیز انند اصبع بعسل آلوده در قدری زاج سوده گردانیده بران مالند تا لعاب کثیر برآید اگر ماده قوی بود بعد سه روز اصبع بر و نهاده غمز کنند تا بر قدر و اخلاط دفع شود و در حرارت دماغی جرادهٔ کدو و خیار بسر که آمیخته یا برگ حنا یا برگ کاسنی یا برگ کشنیز برگ عنب الثعلب بر یافوخ طلا کنند شیر مرضعه چکانند و خرقه آلوده نهند چون گرم شود تبدیل نمایند تا رفع حرارت نماید و تدبیر ورم حسب حاجت بدانچه گذشت کنند **فصل چهل یکم در استرخای لهات** و وی بدیدن معلوم میشود و باشد که موجب سرفه گردد **علاج** بچیزهای اصل آن را بردارند باین وجه که زاج مسحوق بعسل یا بروغن آمیخته بر لهات مالند عفص بسر که یا نشاسته بسر که یا گل سرشو سوخته بسر که بر یافوخ طلا کنند بیضه مرغ پخته در طول بده گرم گرم بر یافوخ بندند ترفه با آب سائیده گرم کرده بر یافوخ طلا نمایند **فصل چهل دوم در سعال** اگر بسبب نزول مواد در حلق باشد **علاج** قند شکر ترنجبین عسل هر که مناسب وقت بدانند دهند و باشد که شیر مرضعه نقطه نقطه

بود اگر بسبب وصول گرد و غبار در حلق باشد **علاج** سینه و حلق را با دہان مناسب چرب کنند اغذیه چرب خورانند بشیر غرغره نمایند اگر بسبب یبس و
خشونت قصبه باشد سرفه یابس بغیر ملاقات دود و غبار **علاج** تدہین حلق و سینه بموم روغن کنند لعاب بہدانه بقند دہند و بر چیزی که طلب او دوام
غذا بکار برند و اگر این یبوست صفراوی بود در شباهت بارب آلو بالو قبل از غذا بمکید ہند و مرضعه را ادویه دافع صفرا خورانند اگر بسبب کثرت رطوبت
باشد و این اکثر افتد بیشتر مع الزکام بود سیلان رطوبت از دہن و بینی و سائر آثار رطوبت **علاج** برای نضج ماده طبیخ عناب بنفشه اصل سوس
گاوزبان و فانیذ سیاوشان مویز دہند سه روز پس اگر طبع قبض بود در ہمین مغز فلوس افزایند و آنجا که مغز فلوس عمل نکند یا طفل نوشد سنا در طبیخ
اندازند و سینه را بشمع و دہن لوز چرب دارند و قدری پشم نرم گوسفند بر دو و گرتا دیر داشته بر سینه بندند و در شب ابزنند و دو بار و مدام بسته دارند و صبح
در جای گرم دارند تا ہوای سرد بقصبه وی نرسد و از تکلم منع نمایند چند بو یانند و آب سوده بر بناگوش و شقیقه و کف دست و پا مالند عسل با آب آمیخته
نوشانند و آب مرو با لعاب اند ہند اگر کافی نبود آب تازه که بارد نباشد دہند و گاه گاه اصبع بعسل و ایارج آلوده بر بیخ زبان مالند تا قی آید و رطوبت
سینه بر آید چه قی درین انفع است بشرطیکه ماده نضجه باشد تا قی آسان آید صمغ عربی کتیرا مغز ہیدانه رب سوس قند حب بسته دارند و بشیر حل نموده و بہند
لعاب تخم کتان بعسل یا بقند دہند شربت نو وفا نوشانند ماش برنج بشیره بادام و پلاد خشک نان کباب حلوای مغزی خورانند مرقد با قلا وقت خواب دو
سه دفعه دہند که فرو برد و صبح حلوای مغز بادام یا مغز جوز خورانند که سرفه مزمن ابزدودی دفع میکند آب بعسل نضجه ہر صبح یک قاشق و ہند شک قدری
بشیر آمیخته دہند اگر کثرت بلغم باشد قرنفل نانخواه وج نمک ہندی سائیده قدر برنج دہند با آب آمیخته در حلق ریزند خمر تند چند قطره دہند بادیان یا نعنع بشیر
پخته دہند لادن بر دہن مناسب حل کرده بر یافوخ مالند اگر سرفه بشدت بود تنکار قدری بشیر مرضعه آمیخته بر چراغ نہند چون بر سر شیر بلالی شود
دور کنند بدستور سه بار پس بدہند زیره گل کتائی چهار دانه با آب سوده دہند اگر خواہند قدری نانخواه ہلیله زرد افزایند پوست انار ولایتی در سرفه
اطفال بی بدل موم بروغن بنفشه گداخته بر سینه ضماد کنند و تدہین ناف بروغن بنفشه نمایند اگر سرفه بزکام و نزله یار باشد آبگرم کثیر بر سر ریزند و صبح که
محل حرکت نزله است حلوای مغز بادام عسلی دہند و سر پوشیده دارند باقی تدبیر ہمانست که گذشت **فائده** سرفه اطفال اگرچه بلغمی باشد
اشیای مفرط الحرارت والیبوست ندہند خاصة که مع حرارت و حمی بود و درین صورت ہمگی اعانت بر نضج ماده و اطفای حرارت کنند و بسا باشد
که از حرارت حمی ماده بلغم بتحلیل رود و حاجت بتدبیر دیگر نیفتد و بسا دیده شد که در سرفه بلغمی که بحرارت بود بعضی ادویه قوی الحرارت و قوی التجفیف
بکار بردند پس بنابر تجفیف رقیق و تغلیظ غلیظ ضیق نفس و بعضی را حمی محرقه و بعضی را ذات الریه پدید آمد پس احتیاط درین واجب دانند و گفتن کسی
در دادن ادویه ذمی ہمیه چون توتیای سبز و حب ملوک و جز آن جرات نکنند و در سرفه بلغمی مع الحرارت این طبیخ دہند بہدانه اصل سوس عناب
گل بنفشه گل گاوزبان قدر حاجت گرفته جوشانده دہند اگر تلیین مطلوب باشد شیرخشت یا ترنجبین یا مغز فلوس افزایند و دیگر مسہل گرم نه دہند
**قول بقراط** گاہی در اطفال سرفه باشد پدید می آید و شیر می اندازند و بعد قی سرفه ساکن میگردد و مگر وقت شرب لبن باز پدید می آید سبب او غلظ لبن
و امتلای ریه است مرضعه را برای اصلاح لبن اغذیه صالحه چون فراریج تیہو صفرت بیض نیم برشت دہند اگر امتلای خون بود فصد کنند اگر ماده دیگر باشد
بمغز فلوس ترنجبین آلوی شیرین وغیره تنقیه نمایند و طفل را رب فلوس عصاره مویز فانیذ ہر یک صد درم آمیخته قوام کرده رب سوس مغز بادام طباشیر

هر یک قدری آمیخته قدر دانق با نیم درم دهند که مقوی و منقی معده است **فصل چهل سوم در انطباق مری** بلع شیر و آب عسر شود گر چه جرعه جرعه
سبب او استرخای عضله یا سکه فم مری است **علاج** اگر ممکن بود بمیبختج یا رب العسل غرغره کنند الا اندک اندک نوشانند و قابله اصبع خود بران موضع مالد
و بکشد و بجایش آرد **فصل چهل چهارم در ذات الریه** یعنی ورم شش ڈبه نیز گویند و بطفل اکثر شود اگر تدبیر با صواب نمایند اکثر بکشد سر فه ضیق
نفس مفرط و عطسه نفس بر قبر ضاکه پهلی قفد **علاج** اگر بسبب ماده گرم بود حمی محرقه شدید لازم اوست تلیین طبع بعناب عنب الثعلب گل بنفشه شیر خشت مغز فلوس
بغیر استفراغ نضج نمایند پس هر چه در سعال گذشت حسب حاجت بکار برند رب توت مفید دارا غذیه برباش مقشر و مانند آن اقتصار ورزند و اصلاح شیر
مرضعه بهر حال لازم داند اشیای مطفی الدم و قامع الصفرا حسب تقاضای مرض دهند و بشافه لینه طبع نرم دارند و وضع محجمه ای با شرط بر پهلو مفید
اگر از نزله باشد اگر گرم بر سر لطول کنند تا ماده را از انصباب باز دارد و اگر از ماده بلغم شود تدبیرش همانست که در سرفه بلغمی گذشت لیکن درین هر چه با لیس
و ذی خشونت باشد اصلاحا توان داد و رعایت الورم **فائده** مرضعه را از اشیای سرد و چرب پرهیز انند سوته خورانند طبیخ دار فلفل نوشانند اگر سرفه
باشد انجیر افزایند و طفل را قرنفل صبر ایله زرد تنکار برابر آب نبات العسر قدر نخود حب بسته حبی صبح حبی شام حبی دو پهر دهند **قول** لار زور بیر ترمس
خیر روانت ربع درم بعرق بادیان دهند زبل حمام سه دانه آب برگ تنبول دهند سلاجیت سه دانه ببول سوده در ناف مالند تا هفته مشک سه گرانو
با آب دهند کندر زوفا پودینه ایرسا گل سرخ هر یک یک عسل یازده آمیخته یک یا سه درم دهند زهره خوک عدد فلفل نانخواه هر یک دو مثقال
تر و خشک کرده وقت حاجت دو سه عدد فلفل و چند دانه نانخواه دهند صبر ایلیس دو سرخ بقند دهند شکم بچه کبوتر شگافته بر یافوخ بندد **حب سرخ**
مفید حب **سرخ** توتیای سبز یک مغز ه بیست قدر کرسنه حبوب بندند شربتی بیک ساله حبی اگر خرد یا بزرگ باشد حسب او دهند **دوا** زبل حمام
چهار سرخ دار فلفل نیم دانه آمیخته یا صبر قدر نخود و نیخ حنظل قدری آمیخته یا جندبیدستر قدر نخود بشیر حل نموده یا حجر البقر قدر خردل نانخواه سه دانه بشیر
حل کرده یا تخم لبلاب بآب سوده یا زبل مرغ قدر برنج در برگ تنبول نهاده یا بادیان نیم درم نانخواه چهار دانه برگ تنبول دو نیم عدد قرنفل نیم
عدد سائیده شیره بر آورده یا خون ارنب یک سرخ بعرق گاوزبان آمیخته یا زبل قمری تازه نیم برنج بشیر مرضعه آمیخته یا لحم ساده قدر نخود با آب سوده یا
چوکه قدر نخود یا قار موش صحرائی دهند **دیگر** رتن جوت نیم درم ببول طفل نجدرم سوده بتوقف دو دو ساعت دهند **دیگر** تخم قرطم ربع درم ببول طفل
ده درم بر نید ربع با نصاف کرده بطفل یک ساله دهند اگر کلان باشد زیاده کنند **دیگر** ریوند صبر تنکار بشیر کسوندی قدر نخود حب بسته صبح شام حبی دهند
کبوتر خورند **دیگر** قرنفل خراطین تخم بلیه برابر قدر حبه حبوب بسته حبی دهند سه وزد **دیگر** زرد چوب تنکار فلفل توتیای سبز آهک برابر آب قدر مونگ
حبوب بندند و حبی با آب سائیده گرم کرده نهار دهند **دیگر** صبر عصاره ریوند هر یک یک سرخ بشیر سائیده دهند و اگر کلان باشد وزن افزایند و با آب نهند
**حب مزیله همه امراض اطفال** افیون دهماسه برگ نیب شاهتره هر یک یک صندل سرخ یکنیم زرنباد بادیان ٤ پل هر یک دو حنفس سه
بعرق بادیان قدر مونگ حبوب بندند شربتی یک تا دو حب **فصل چهل پنجم در سوء تنفس** یعنی نفس بر مجری طبیعی نباشد اسباب این بسیار
لیکن اکثر بسبب نزول بلغم از سر بسینه پدید می آید و این اکثر بضعیف الصدر افتد **علاج** آنچه در سعال رطوبی گذشت بکار برند نیخ اذخر و بیخ بانا
نرم مالند یا بزیت تدهین کنند قی کنانند آب گرم در دهن چکانند قدری تخم کتان سائیده بعسل آمیخته لیسانند **فائده** گاه بود که ماده بلغم از حرارت

حی یا بتدابیر مجففه در سینه ریه خشک شود و بدین سبب نفس از مجری طبیعی سخت متغیر گردد و باشد که در تنفس طفل دهن همی کشاید از غایت عسر دخول هوا
در مجری باید که درین وقت از ضعف و بیتابی و گریه طفل نترسند و در محل محفوظ از باد برهنه کرده آبگرم بر سینه نطول کنند زمانی شایسته پس نشف
نموده بخرقه بپوشند و قیروطی مناسب بمالند بدستور در روز سه چهار بار کنند اگر در آب نطول گل خطمی و مانند آن افزایند بهتر **فصل چهل ششم در**
**نفث الدم** گل ارمنی قیراطی بشیر مرضعه حل کرده وجور کنند **فصل چهل هفتم در خرخرهٔ عظیمه فی النوم** یعنی آواز بلند که از سینه در خواب
پدید آید سبب او کثرت رطوبات است خصوص در حالت نوم چه در وقت خواب رطوبت در باطن جمع میشود و خروج نفس را مزاحمت میرساند خاصة
طفل را که تن آبادان باشد زیرا که مجری نفس ایشان ضعیف میباشد **علاج** ماء العسل گرم قطره قطره نوشانند تخم کتان یا کمون مسحوق بعسل آمیخته قدری
قدری لیسانند اصلاح شیر نمایند و شیر شکم سیر ننوشانند و غذا بدستور بعد جوع تمام میداده باشند و از هوا و آب بارد پرهیز انند بن گوش و حلق و سینه
بزیت گرم چرب دارند و بحیله که گریه نکند قی کنانند چه گریه در ابتدای این مضرت است و گرفتن نبات در دهن و گاهی حلوای لوز عسلی دادن نافع و باشد که
بلعوق کتان و عسل و غذا نرم و تدهین سینه و حلق رفع شود و بتدبیر دیگر حاجت نیفتد **فائده** اگر طفل وقت شب مغز جوز و مانند آن چیزی چرب خورد
و عقب او آب بارد نوشد و در محل گرم بخوابد و بدین مبتلا گردد باید که رب توت چند روز خورانند و باقی تدابیر گذشته بکار برند **قول بقراط** اگر از طفلت
ریه باشد برای تسخین مزاج مرضعه اغذیه مسخنه دهند و دهان حاره بر سینهٔ طفل بمالند رب سوس قدری بشیر مرضعه حل کرده دهند و مدام بطبیخ گندم تبخیر سینه
طفل نمایند اگر بسبب نزول عضله از عضلات حلق باشد باید که مرضعه اصبع در حلق طفل فرو برد و غمز عضله نماید تا بجای خود آید **فائده** گاه بود که این
تدبیر سریع باشد اگر چنین بود چند بو یانند و سوده بر بینی و کف دست و پا و شقیقه بمالند و قدری خورانند و احتیاطاً غذا نمایند باقی تدبیر در ربیح الصبیان
بینند **فصل چهل هشتم در فواق** اگر گاه گاه احیاناً شود محتاج بدوا نیست اگر ایذا دهد تدارک کنند **علاج** جوز هندی سائیده بشکر آمیخته یا چند قدر
حب بآب یا بسرکه یا بگلاب سوده یا آب نعنع بشکر آمیخته دهند رشته از کرباس طفل مرضعه گرفته بلعاب دهن خود تر کرده بر جبهه چسپاند فوراً ساکن شود
در اکثر و آنرا که ذی ادراک بود ایقاع غفلت و تحیر از امور مخوفه و محزنه و منفرحه کثیر النفع است و آنچه بسبب اکل اشیای تیز خشک شود بآب و [illegible]
و فواق صبی باطفال کم افتد و اگر افتد مهلک باشد **فصل چهل نهم در قی** اگر بسبب تکثیر شرب لبن باشد **علاج** از آن منع کنند چه هر گاه شیر زیاده
از حاجت در معده جمع آید فاسد میشود و بالضرور طبع بدفع آن میکوشد بقی که اقرب طریقیست جهت خروج ما فی المعده و این صبیان را اکثر افتد پس
در قی صبیانی بلحاظ این واجب زیرا که اول تا دفع سبب موجبه نشود هیچ تدبیر و دوا سود ندهد اگر بسبب ازدیاد رطوبت بلغمی در معده باشد خروج بلغم در قی
**علاج** قرنفل مسحوق نیم دانگ تنها یا با آب سیب شیرین یا با آب به شیرین دهند گل سرخ فوفل عود هلیله و مانند آن با آب یا بشربت به بر معده ضماد کنند
پوست بیرون پسته سائیده با آب سیب یا آب به یا آب پودینه دشتی و شربت نعنع آمیخته یا عود و صندل بگلاب سوده یا پوست نارجیل با آب
سوده دهند اگر بسبب انصباب صفرا بر معده باشد خروج صفرا در قی و دیگر آثار حرارت **علاج** حموضات مقویه چون رب به ترش آب غوره شربت
زرشک دهند آب پودینه آب انارین آمیخته در ظرف چینی جوشانند و قدری نبات آمیزند چون نصفی ماند بر آورده دارند و قدری بدهند حجر الیتیس
نیم دانگ گل ارمنی دو دانگ با آب سیب یا آب به یا آب کشری یا بدوغ مسکه گرفته یا بشربت نعنع دهند که مزیل قی و غثی صفراست شربت مصطکی

سکنجبین سفید **قول لارزور** بیر پیه خرگوش یا پیه بز هفت هشت دانه بطبیخ چای یا بطبیخ قرص سده دهند برای قی شیر که منجمد یا غیر منجمد اندازد
مفید قاقله گل ترنج نمک سنگ خسته انبه برابر سائیده بعسل دهند **بدانکه** اجتماع حموضات بالبنیات منعست پس گاه اجتماع ضدات اتفاق شود
وقتیکه معده از شیر پاک بود دهند و بعد او نیز تا که یکساعت بلکه زیاده نگذرد شیر ندهند واین ضابطه واجب الحفظ است **حب منزیه عظم البطن**
برگ سپند تازه تیر طل فلفل دو درم قدر نخود حبوب بندند و هر روز حبی دهند یا نزده روز **قول جوان کورو** و اطفال که قی شیر یا قی سبز نمایند
سبب او کثرت شرب شیر است پس باید که شیر اندک بوقت نوشانند تا معده هضم کند اگر کافی نبود شیر قی کرده را ببویند اگر بوی ترش آید
یا اختلاط صفرا یا بلغم معلوم شود شربت انار شربت پودینه آمیخته یک قاشق دهند مصطکی صبر کندر سعد پودینه پودینان همه را آب بسائید گرم
بر معده ضماد کنند اگر قی تلخ یا زرد بود و ترش نباشد شربت یک قاشق دهند آرد جو گل سرخ پوست انار هر یک چهار درم بگلاب سائیده گرم
ضماد سازند برای اسهال صفراوی اطفال هم نافع واگر اسهال باشد دوائیکه برای قی سبز گذشت دهند **فصل پنجاهم در ضعف معده**
اکثر بسبب فساد لبن میشود **علاج** حسب سبب اصلاح لبن کنند و برای تقویت قدری قرنفل سک آب بدهند انوشدارو بشیر یا بگلاب حل کرده
صبح شام خورانند پوست سنگدان مرغ سائیده و قند آمیخته قدر حاجت دهند قرنفل بگلاب جوشانده بقند شیرین نموده صبح نوشانند مسدس بگلاب
آمیخته یا آب مورد بر معده مالند و بر روغن مصطکی تدهین کنند بتجویه هضم باستعمال اغذیه لطیفه چون لحم طیور دهانند آن ضرور داند واز حیات و منفخات
چون آلو زرد آلو تربز العیه پرهیز لازم هم طفل و هم مرضعه را **فصل پنجاه یکم در تجبن لبن در معده** یعنی برای دفع اسهال انفحه دهند و عقب
آن شیر نوشانند یا بعد شیر فوراً انفحه خورانند و بدان سبب شیر در معده بفسرد و سمیت و تعفن پیدا کند نفخ شکم غشی ضیق نفس عرق سرد پدید آید سبب
سمیت شیر باشد که بسبب عفونت تب آید و باشد که لرزه قوی شود و بنه حیکه حرارت را از ظاهر سوی دل بازگردانند واین آثار ردیست **علاج** سکنجبین
بطبیخ شبت پودینه آمیخته گرم گرم نوشانند سرکه تنها یا آب آمیخته نیز مفید انفحه تنها یا آب بادنگ یا آب برنجاسف دهند و خاصه انیست که خون
و شیر سائل را بندد و بسته را بگدازد و قرطم نیز همین اثر دارد و روا خشب التین در آب اندازند چون راسب شود آب صاف گیرند وباد و گرم اندازند
بدستور پنج یا هفت یا بیس قدری ازین آب نوشانند نفع یابس سفید چون بتدابیر مذکور نگداز بقی کنانند تا زود برآید اگر قی نیاید تلیین نمایند چرا که
ابقای شیر خوب نیست بعده تا دیر غذا ندهند و عوض شیر مرضعه شیر شتر یا شیر بز یا شیر گاو دهند چند روز و علت اینا سداب قیصوم برگ حماض
کنند واگر از شیر مرضعه ماندن نتواند مرضعه را اغذیه لطیفه مقطعه خورانند و از منعقدات باز دارند گاه گاه تریاق کبیر دهند و قدری بطفل نیز و شیر
تیفاریق اندک اندک نوشانند و شکم سیر ندهند گاه گاه بگریانند شکم پوشیده دارند و مرضعه را از هرچه مفسد و مغلظ دم بود و جماع داکل شب
پرهیزانند بدانکه شیر نزد تذویب خون و شیر منجمد اقوی است حتی که خون افسرده مانی العروق را نیز میسازد پس از سائر البان بهتر خصوص که
که مقرون براعمات ملف بود **فائده** گاه بود که خون نیز از موضع خشک بر معده ریزد و منجمد شود آثار و تدبیر او بدستور مذکور است **فصل پنجاه دوم**
در هیضه یعنی قی اسهال مفرط دفعةً پدید آید و اطفال را اکثر از کثیر شرب لبن افتد واین هر چند حاد و ذی خطر است لیکن افراط اسهال و شدت ضعف
و سقوط نبض و ظهور تشنج درین چندان مخوف نیست خصوص در صبیان پس معالج دلیر باید تا از شدت اعراض هوش گم نماید **علاج** تا که ماده در حرکت

بند نکنند و هرگز از شیر و آنچه از قسم غذا بود ندهند مگر وقت ضرورت تا مقدور در تنویم کوشند خواب آید یا نیاید اگر آید بهتر چه درین هیچ تدبیر بهتر از
آسوده ماندن نیست اگر حرارت نباشد تریاق کبیر بمرضعه دهند و اندکی بالطفل نیز دهند و وقتیکه ماده که منبعی برآید بدانچه در قی گذشت و در اسهال آید
بند نمایند **قول ڈاکٹر علامات ہیضہ وبائی** غثیان وجع و نفخ معده و انبعاث شورقی متواتر و اسهال مع الوجع و کثرت عطش و حرارت
بعده عرق سرد و غشی و تشنج پدید آید بدانکه زوال رونق وجه و کبودی ناخن و لب و تشنج اصابع و احتباس استفراغ باطنی و زوال حرارت
غریزی و عدم حرکت نبض خطیر است و سرد شدن بدن از بیرون و سترخی شدن پوست زیرین ناخن و برودت زبان و آمدن عرق و احتباس براز
آثار تند این مرض اند و اکثر در عرصه یک یا شش یا دوازده ساعت هلاک میسازد و سمیت این مرض مثال سم مار است همه حواس و قوی را می برد
**علاج** فوراً بتسخین بدن و آوردن عرق گرم طبعی کوشند و مقویات مناسبه دهند و این حب انفع افیون نیم سرخ انگزه فلفل سرخ هریک سرخ
بقدری قند سیاه یا آرد حب بسته دهند یکبار بس نیست اگر کافور نیم سرخ افزایند بهتر اگر بعد دادن قی شود یا غلبه مرض باشد باز حب مذکور دهند لیکن مرد
جوان را از شش و طفل را از دو مرتبه زیاده ندهند چراکه بسبب افیون ضرر آرد و برای رفع عطش ثوم چهار ڈرام فلفل سرخ بیست عدد قند سیاه یک رطل
سحق بلیغ کرده خمر خالص یکنیم رطل آمیزند و بپارچه سفت پاک کرده در شیشه کنند و ربع یا نیم درم نمک آمیزند پس ازین قریب چهار درم حسب عمر و طاقت
داده باشند و وقتیکه غلبه مرض کم کمی آرد شربت لیمو اندکی بآب آمیخته بعد دو دو لمحه قریب هشت درم دهند اما تا غلبه مرض زیاده ازین ندهند و
برای تسخین بدن مالش کف دست و کف پا متواتر نمایند و وقت مالش دو دانگ برادہ راسوی بالا فشرده باشند و آب گرم در شیشه پر کرده
یا بآب گرم خرقه آلوده یا خشت یا رماد گرم در خرقه پیچیده بر اطراف و معده بگذارند تا حرارت سوی بیرون میل نماید و این تدبیر در همه حالت
مفید است و برای استرداد حرارت خردل بآب سحق کرده بر خرقه طلا نموده بر عنق و معده گذارند تا آبله آرد یا خرقه بآب گرم تر کرده نهند اگر ازین اذیت
افزاید دور کرده از بادکش هوا متواتر بر مریض رسانند و مردم کثیر نزد مریض نشستن ندهند و مریض را گاه گاه استاده کنند و اگر تواند دست گرفته
مشی کنانند و هرگز خوابیدن ندهند و وقتیکه صحت شود و میل غذا نماید و غذای سبک زود هضم اندک اندک بتوقف دهند بدانکه این مرض
بسبب دهشت و ناپاکی شهر و مواضع اکثر میشود پس حافظ صحت را لازم که دهشت نیارد و کوچه و سڑکهای شهر و مواضع را از خس و خاشاک و عفونات
وغیره صاف و خشک دارد و آب بند و عفن نزد مواضع ماندن ندهند و در مواضع و دیوارها برای گذر هوا روزنها دارند و آب بند و کدر نخوشند
بلکه غسل هم نکنند و آب چاه و تالابهای کلان که صاف باشد بکار دارند و پرورش ماهی ها در آب آبرا پاک و صاف میکند و نیز مکان را آهک سفید
سازند و مدام بر سفیدی او ناظر باشند چه آهک برای رفع سمیت هوا و منع این مرض انفع اشیاست و در موسم برشکال حتی الامکان موضع از نمی
محفوظ دارند **فصل پنجاه سوم در اسهال** به سه سبب میشود اول بسبب نبات اسنان این را چند سبب اند یا آنکه قیح که عند بروز دندان
بسبب تفرق اتصال لثه پیدا میشود عند امتصاص لبن بمعده رود و بسبب فساد قیح مر شیر را اطلاق آرد و حبس این منفعت چه اگر بند کنند قیح و لبن
فاسد فساد کلی آرند یا آنکه بسبب اشتغال طبع بتکوین سن قصور در هضم افتد چه قاعده طبع است که چون بامری مشغول میباشد از جاده هضم باز میماند
پس چون قصور در هضم افتد و غذا بر وفق عادت میخورد لامحاله باسهال منجر شود و درینهم حبس منفعت چه ماده که بسبب عدم توجه طبع بر هضم او مستفرغ

میشود حبس او باعث ملالست مگر آنقدر منع نیست که در قیحی یا آنکه بسبب وجع لثه که خاصه این وقت فتور در قوای اعضا افتد و باضمه ضعیف گردد پس
غذا گرانی آرد و باسهال دفع گردد چه لوازم وجعست که منع میکند اعضا را از خواص افعالش و حبس اینهم منعست مگر وقتیکه از افراط بیم مضرت باشد
**علاج** در همه بتدبیر نرود بر آمدن سن کوشند و درین تقویت هضم واجب باشیائیکه قابض باشند و قوی الحدت نبوند باین وجه که کمون انیسون
زرد ورد تخم کرفس سفرجل یا مرکب صره بسته گرم کرده بر شکم و نشستگاه تکمید کنند اگر قدری سرکه آمیزند بهتر یا جاورس بسرکه آغشته کماد کنند زرد ورد بسرکه نیم گرم شده
سازند و زود بر دارند تا حدت سرکه پوست شکم را نخورد عود و مورد و کمون بگلاب قدری سرکه سائیده نیم گرم طلا نمایند و انفع حیل در اسهال دموی آنکه
شیرهٔ بارتنگ گرفته اندکی گرم کرده طفل را درو نشانند اگر نشاندن عسر بود بدین آب دست نمایند و خرقه آلوده بر طحال نهند و وقت افراط ادویهٔ قابضه معینه
چون فادزهر معدنی بآب سوده یا از زیرهٔ سبز بادیان قاقله طباشیر شیره بر آورده دهند و اگر خون باشد و حرارت غالب شیرهٔ تخم خرفه یا بارتنگ در آب جوش
داده تنها یا بقدری روغن بادام دهند زیرهٔ سبز برگ نرم سیول قدری غنچهٔ انار عدد شیره بر آورده نخود هفت قطعه در آتش تفته درین سرد نموده صبحی دهند
سنجر و حجر التیس بدوغ گاو یا آب بارتنگ یا آب سیب ترش یا آب به یا آب کشنیز سوده دهند لعاب تخم ریحان لعاب بارتنگ اسپغول بریان مفید
بدانکه اگر در معده ضعف باشد لعبه ندهند مغز بیل نبات برابر سائیده نیم درم یا کم زیاده بآب دهند اگر حمی باشد هم نافع و با وجود اعتدال قبض مقوی
احشا و محلل ریاحست آنجا که عطش مفرط بود بشیرهٔ خرفه بریان و آنجا که حمی نبود بماست چکیده دهند که اسرعست و انفع ترین تدبیر تقلیل غذاست و
بهترین غذا که بهتر از معده دواست بلادست که بماست تازه گاو گرم گرم خورند اما جرم تخم نخورند و بهترین لحوم دراج و تیهوست و تدرو از همه افضل
اگر ازین تدابیر مدعا بر آید و طفل غیر شیر غذا هم میخورده باشد انفحهٔ ارنب یا انفحهٔ بزغاله یکدانگ بآب سرد دهند و آن روز شیر ندهند و عوض او
بیض نیمبرشت یا لب خبز در آب پخته یا برنج در آب پخته و هرچه قائم مقام شیر بود و شکم را خوب باشد دهند اگر طفل از دوا متنفر بود و در خورانیدن حرج
باشد بتکمید و تضمید قناعت نمایند اگر ضرور شود بهر وجه که احسن بود خورانند پنیر تازه بی نمک و گل ارمنی بر سبیل نقل و صمغ عربی بریان بسفرجل نیم
نیمبرشت مفید در اسهال که با حمی و سرفه بود بهر صبح دو بار وقت خواب شربت مورد دو سه اصبع لیسانند و از فواکه امرود خشک سیب خشک بهی
نافع **دوم** بسبب باز داشتن از شیر پدید آید **علاج** باز شیر نوشانند و بعد یک ماه در فصل موافق باز موقوف کنند و این اکثر بهمین تدبیر زائل میگردد
و اگر با وجود اعادهٔ شیر نرود هر شب خشخاش نیم درم دهند و دیگر تدابیر اسهل القبض دوا و غذا بکار برند اگر بتدبیر قوی حاجت افتد آنچه در اول گذشت
بکار برند **سوم** بسبب سدهٔ کبد یا سدهٔ ماساریقا افتد و این قسم بسبب کثرت اکل و عدم احتیاط اکثر شود و در غیر وقت بر دندان و فطام پدید
**علاج** در تفتیح سده کوشند و از قابضات یابسه پرهیزند تقویت کبد و معده نمایند هلیلهٔ مربی بآب یا بعرق بادیان دهند انوشدارو گاه گاه مفید
و عند ضرر در بر چه در اول گذشت بکار برند **قول بقراط** اگر بسبب رقت لبن باشد آهن تفته مکرر در ماست سرد کرده بمرضعه دهند لحم تیهو بسرکه
پخته و کباب دسوا از شیر و خشخاش ساخته خورانند شربت مورد دهند و طفل را خشخاش بریان آرد بریان دهند اگر بسبب سوء غذا باشد و این اکثر
در سن ترعرع شود دوا اسهل اقساست طفل را گرسنه دارند شیر و غذا اندک دهند و نمک و لک زبان طفل نمایند تا حقیقت و تجوید هضم کوشند اگر کانی نخود
گلنگبین دهند اگر بسبب سخت بستن قماط باشد قماط کشایند چند روز رها کنند اگر دموی بود مع انحراط سعبا و با خراج امعا پیچ باشد بسبب خلفهٔ حاده اگر

بسبب خراج بود کمتر بہ شود اگر بسبب خلط باشد اصلاح لبن مرضعہ از خلط غالب کنند کشنیز بریان درم گلنار بریان نیم درم طباشیر دو دانق سفوف کردہ نیم دانق بطفل دہند در روز چند بار اگر بسبب قرحہ امعا بود پس اگر طفل ضعیف باشد بحیلہ بگذارند و اگر قوی بود از آرد عدس بریان لعاب اسبغول لعاب بارتنگ وہن ورد حسو ساختہ قدری بطفل دہند اگر کافی نبود و قرحہ در مستقیمہ باشد شمع بدہن ورد گداختہ زرقہ کنند و شیاف بکار برند **قول** ذلارزو ربیر حب انتاسیا دو عدد بہ منیک سودہ آمیختہ یا ہلیلہ زرد قدری بشیر مرضعہ سودہ دہند حابس اسہال سنجر جواہر مہرہ سفید برگ نیب مروق العصفر با حب بستہ در مقعد نہند مزیل اسہال سبز خشخاش کندر مورد سعد ہر یک نیم درم سائیدہ بشیر مرضعہ دہند مزیل اسہال برنز دندانی و دیگر ہمہ انواع اسہال اگر بجوان شود بصفرت بیض یا بشربت مورد دہند مغز خستہ انبہ مغز خستہ جامن ہر یک نیم عدد بآب سائیدہ دہند گل سرخ زیرہ سفید بآب و سرکہ بر شکم ضماد نمایند حابس اسہال وقت بروز دندانی ماز ورق قطن دہند حابس حجر الحدید انفع حتی در اسہال دموی ہم حب ریان بوداده طباشیر کتیرا صمغ عربی مصطگی مورد گل سرخ گل ارمنی برابر سائیدہ صبح شام نیم نیم مثقال بشربت سیب ترش دہند اگر طفل ہفت ہشت ماہہ را اسہال الدم مع مغص باشد طباشیر صمغ بریان نشاستہ بریان دم الاخوین بارتنگ خشخاش پوست بیخ انجبار مغز تخم خیارین برابر بآب قدر نخود حب بستہ صبح شام یکیک بشیر مرضعہ حل کردہ دہند **فصل پنجاہ و چہارم در زحیر** یعنی ہر اندک مدت محتاج تبرز شود و دیر نیاید مگر قدری رطوبت لزج لہذا علت دماجیہ نیز گویند و در اطفال اکثر بسبب اصابت برد باسافل ایشان میشود و گاہی بسبب صفرا بود چنانچہ در اسہال حادہ پدید می آید **علاج** اگر بسبب وصول برد باشد حرف کموں برابر سائیدہ بدہن بقر کہنہ آمیختہ قدر حاجت بآب بارد دہند چادر سر رماد چوب گز یا زبل گوسفند بر تابہ گرم کردہ صرہ بستہ تکمید مقعد نمایند آجر نو گرم کردہ خرقہ بر و انداختہ طفل را بر وی نشانند و گرمی او باعتدال باید تا اذیت بطفل نرسد و لتہ نو ہم حمول کنند اگر بسبب حرارت باشد بزور بارد دہند اگر طبع قبض بود تلیین نمایند گلقند با لعاب موافقہ آمیختہ خورانند ہم مرضعہ و ہم طفل را صفرت بیض بدہن ورد لت کردہ نیم گرم نمودہ طفل را در وی نشانند بنوعیکہ در مقعد سرایت کند بکرار و در م و کوفت مقعد را زائل کند غذا ہرچہ در اسہال گذشت چند ارادہ قبض حسب مراعات مزاج دہند **فصل پنجاہ و پنجم در اعتقال** گاہ بود کہ بسبب غلبہ رطوبات کہ مضعف قوی اند یا بسبب عدم انصباب مرار بامعا شکم قبض شود **علاج** زہرہ گاو بخور مریم بر ناف طلا کنند یا سکا تازہ بآب گرم آمیختہ یا روغن زیت بر شکم مالند و دست آہستہ بر ان کشند از طرف معدہ سوی ناف و زہار اگر کافی نبود زبل الفار ہمچنان ثابت یا صابون تراشیدہ شافہ ساختہ یا صابون شکر سرخ آمیختہ شافہ ساختہ بردارند اگر قوی تر خواہند نفع سحوقہ یا ایرسا مسحوقہ یا ایرسا محرق مسحوقہ بعسل مقوم صلب آمیختہ شافہ ساختہ بردارند اگر حمی یار بود بنفشہ سائیدہ شکر آمیختہ شافہ کردہ بدارند اگر کافی نبود گل بنفشہ گل خطمی دو سنا بیخ نمک سنگ یک شکر سرخ مغز فلوس ہر یک ہفت شافہ سازند مغز فلوس بگلاب نیم گرم بر شکم ضماد نمایند و از تدہین شکم و شیافات مذکورہ پرہیز ندا گر از تدہین و شافہ کار نکشاید یا در استعمال آن مانعی بود حسب حاجت بشربات تلیین کنند **فصل پنجاہ و ششم در مغص** یعنی وجع امعا خواہ مع الاسہال باشد خواہ مع القبض اما دریجا تدبیر مع القبض گفتہ میشود و آثار او آنکہ طفل بگرید و خود را پیچید و اکثر شیر خوار را میشود بسبب ضعف معدہ آوا از شرب شیر خاستہ اگر کہ شیر خورانند کہ درین صورت ریح پیدا میشود و وجع میکند تمدد و فضای امعا۔ **علاج** زیت گرم کردہ قدری نمک آمیختہ در مثانہ گاو نمودہ بر شکم گاو کنند یا لبن بقر تازہ نیم گرم پر کردہ تکمید کنند یا زبل گوسفند سائیدہ گرم کردہ بخرقہ

بسته کما دسازند یا نانخواه مسحوقه به بیاض بیضه آمیخته بر شکم طلا نمایند یا دیان یا مع سحوق تنها یا مرکب شک گرم کرده بر شکم مالند و بشیر دهند انیسون مسحوق
بشیر آمیخته دهند و اگر مرضعه شکم طفل سه بار بزبان لیسد و هر مرتبه آب دهن اندازد نفع کلی دهد و طفل را بر شکم یا فخذ مرضعه خوابانند تا شکم طفل با شکم یا فخذ
مرضعه باشد پس آهسته آهسته جنبانند و اعصاب ظهر طفل بروغن گل و مانند آن مالند که در تسکین وجع شکم انفعست عنبر خورانند و گلاب یا روغن گل یا دهن
مل کرده بر شکم مالند خورا تسکین دهد اگر لینه نشود بشافه مناسبه که در اعتقال گذشت تلیین نمایند اگر وجع قوی بود قدری افیون به روغن گل آمیخته مقعد را
چرب کنند خردل ابیض جوز بویه محرق برگ سر ریابس نانخواه محرق برگ سداب تخم بلیون انجدان محرق با ذریون همه یا هر چه میسر شود برابند آب کشنیز سبز
چون قدری باند صاف کرده هموزنش روغن کنجد آمیخته روغن ساخته قدری بر شکم و مقعد طفل بمالند مخرج ریاح حتی کند سفیدا تواند **فائده** گاه بود که سبب
منفس مزاج حار یا ریان گرم که زیاده گرم تولد شود باشد هر چند تکمید کنند و مسخنات دهند سود نکند باید که تسخین نکنند و خرقه بآب بارد تر کرده بر شکم
یا یخ در خرقه گرفته گذارند یا صندل سفید بگلاب سوده طلا کنند و تدبیر مرضعه و طفل از اله سوء مزاج نمایند **قول ابقراط** گل ارمنی کشنیز بریان دهند
آب گرم بر شکم تطول کنند و لک خفیف نمایند **فصل پنجاه و هفتم در دیدان** اکثر زیاده بلغم میشوند و سه قسم اند یکی حیات یعنی ماران یک نوع و در امعاء
علیا پیدا شوند دوم حب القرع یعنی شبیه تخم کدو و مستدیر نیز باشند و یکی بعقب دیگری پیوسته بود و سلسله مانند و در امعاء رو و قولون پیدا شوند سوم دود
یعنی شبیه بکرم که در خل افتند و در مستقیم پیدا گردند و اکثر در نواحی مقعد میباشند و باشد که حوالی مقعد را خورند و متقرح سازند و این قسم بیشتر
اکثر شود و بعد این حیات و حب القرع کثیر افتد **علاج** در حیات شیح ارمنی بشیر آمیخته قدر حاجت دهند اگر احتیاج دانند برنگ کابلی و افسنتین تخم حنظل
گاو بر شکم ضماد کنند آب برگ شفتالو بر شکم مالند آب نقیع کریله نوشانند و دوای مسهل یا ایارج لسان العصافیر داخل سازند و قند و دود و دودی
راسن هر یک درم شکر دو درم سائیده با آب هندبا شمع آمیخته شافه سازند و بعد نقطه مقعد را مقابل چراغ داشته کنار بالش بکشند و با سبع
و هر کرم که ظاهر شود بگیرند زیت الانفاق خورند و مالند که در اخراج سائر اقسام کرم مفید است و مرضعه را از اغذیه بلغمی پرهیز نمایند شمع در دهن گذارند
درون و بیرون مقعد را چرب دارند تا مانع خوردن کرم و حکه نماید تا چیل سنگر خورانند و اگر حوالی مقعد خورده باشد مرهم سفیدا خوخ یا برگ سبز خوخ سائیده یا
برگ نرم خوخ بدست مالیده شیره او طلا کنند برگ بهنگره سیاه و برگ ناتوره و برگ تنبول کوفته شیره گرفته بر روند و سه بار با اصبع در مقعد مالند برگ
کرونده کوفته به مقعد بندند و هم خورانند قیقبی در شکم قیقبی بالای سبوی گلی نموده و ظرف پرآب نهند و بر آن گرم تخم ترمس انداخته و بر ثقب تنگی گذارند
و بر ثقب بالای طفل را بنشانند تا دود به مقعد رسد همه کرم بیفتند **قول ابقراط** متقیه مرضعه بطبیخ افتیمون کنند اصلاح غذا نمایند بعده بلیله کابلی شیح
هر یک سه قیل برنگ کابلی هر یک درم ترمس جوز مقشر یک درم زعفران مر هر یک یک سائیده بمویز منقی ملتوق آمیزند و هر روز یک درم دهند زعفران
جوز دو دانق زهره گاو قیراطی بشراب شافه ساخته در مقعد نهند برگ حنا مسحوق بر دهن دود جو شاند و تدهین مقعد نمایند **فصل پنجاه و هشتم**
**در خروج مقعد** چون اعضای طفل بسبب غلبه رطوبات ضعیف میباشند این مرض بدینها اکثر افتد خصوص بعد اسهال و زحیر **علاج** آس سلب
پوست انار جفت بلوط گل سرخ قرن ایل محرق قرطاس محرق زاج سم گوزن مغص سبز باب بپزند چون نا قوت دوا بر آید صاف کرده نیم گرم نشانند
چرم غربال کهنه سوخته سائیده و مکرر پاشند جفت بلوط مغص دم الاخوین گل ارمنی کهربا کته باریک سائیده بر خرقه نرم پاشیده و بعد از

اگر طفل ذی هوش بود بعد استعمال دوا فرمایند تا بر سبیل جذب مقعد را اندر کشد الا بامانت ید اندر کنند و آنجا که بسبب ورم وغیره او دخال وعسر باشد
اول بموم روغن مناسب چرب کنند تا زود باز گردد و مغز فلوس با آب عنب الثعلب ضماد کنند که ورم و خروج آنرا مفید است **فائده** بسا باشد که بصغر
سن این مرض پدید آید و بعد چندی بغیر معالجه خود بخود برود **قول بقراط** بدهن درو چرب کرده توتیا و دع یا شیده رد آن نموده در طبیخ عفص آس
پوست انار خرنوب بنشانند **فصل پنجاه نهم در حرقت بول** بسبب حرارت هوا و ادویه و اغذیه گرم که مرضعه یا طفل خورد اکثر افتد **علاج** آب
تربز یا شیره خرفه بقند دهند و در آب تربز نشانند عنب الثعلب رسیده سائیده بزر بار و انثیین و قضیب طلا کنند دوغ گاو نوشند و از اغذیه گرم پرهیز نمایند
اگر حاجت قوی تر بود کشنیز با آب ترکنند و بدین آب شیره تخم کاهو کشیده دهند و آنجا که حرقت در تب بود و این اکثر از زیاده صفرا باشد تنقیه و تعدیل آن
و بمعالجه تب کوشند **فصل شصتم در بول فی الفراش** سبب او برد مزاج و استرخای مثانه بود **علاج** کندر سعد خولنجان بلوط مورد گلنار قرفه
برابر سائیده دهند مشک جند بیدستر روغن سوسن یا بروغن بان آمیخته بر عانه و مثانه مالند مصطکی بلوط سعد بلیله سیاه هر یکدرم قند چهار درم سائیده
دهند کمون کندر مویز هر یک پنج عسل چهل آمیخته یکدرم یا کم زیاده دهند جوز بویه قدری بر سبیل دوام خورند بر بعد درم هر صبح بخور دهند نان که در خمیر
او قدری زبل حمام مخفی کرده باشند خورند جوز ناربیل بشکر دهند و چند بار از خواب بیدار کرده بتکلیف بول کنانند و ضرب و زجر نمایند شبانگاه آب و طعام
ندهند و از هرچه بارد و رطب باشد پرهیز امند گلنگبین مدام خورانند کباب قلیه یابس غذا سازند **فائده** بسا باشد که هیچ تدبیر سود ندهد و بعد بلوغ از خود
زائل گردد **فصل شصت یکم در بول الرمل** در رنگ در تدبیر نکنند که منجر بسنگ مثانه میگردد **علاج** اصلاح شیر مرضعه کنند اغذیه صالحه دهند
و از فساد غذا و تخمه پرهیز امند تلیین طبع بجوارش تمری جوارش شهریاران نمایند و مدام گلنگبین خورانند و طفل را اکاکنج دو حبه یا تریاق کبیر یک حبه یا دواء المسک
دهند و بطبیخ برگ انگور تمام برگ خطمی مرزنجوش بر عانه نطول نمایند **فصل شصت دوم در بول الدم** کهربا ریوند گل ارمنی برگ مورد بمرضعه دهند
گل ارمنی گل مختوم گل قبرسی هیوفسطیداس کهربا عصارة لحیة التیس عصارة بارتنگ برابر آب بارتنگ قرص ساخته یکدرم بشربت مورد بمرضعه دهند طفل را اقدر حبه
بشیر مرضعه خورانند گل مختوم قدری بشیر آمیخته دهند آرد عدس آرد جو برابر آب سیب مرزنجوش بر عانه ضماد کنند یا خرقه بآن آلوده بگذارند **فصل شصت سوم**
**در عسر بول** اگر بسبب حصات بود و حصات مثانه بکودکان ذکور اکثر افتد و باناث نادر آثارش در امراض بزرگان گفته شد علت حصات اکثر موروثی بود
**علاج** برای تلیین مجری و تسکین وجع خسک بابونه خطمی شبت کرفس کرنب پرسیاوشان قرطم حلبه برگ اسپغول خرفه بنفشه برگ کنید برگ و بیخ خبازی شاخ
و بیخ خسک هر که بهم رسد در آب جوشانده صاف کرده در تغار گرم طفل را نشانند و آب تا کر باید و تا که آب سرد شود دارند پس بر آورده بخرقه نشف کنند بدستور
در روز دو سه بار نمایند و ادهان مفتحه چون روغن عقرب روغن خسک روغن بابونه در حصات کلیه بر کمر و در حصات مثانه بر عانه مالند و در کلی با حلیل چکانند
و در مثانه بمقعد حمول نمایند و بعد تنقیه شرب مدرات در هر دو نافع لیکن وقتی دهند که مریض در آبزن باشد و اگر عسر بول بسبب حصات مثانه باشد مریض
را بر پشت خوابانند و هر دو پایش بر دارند و عانه را با دهان ملینه از سفل باعلی مالند تا سنگ که در عنق مثانه بند است در جوش افتد و مجری بگشاید و بول
بفراغت آید و اگر در قضیب بند شود و این از غمز ید محسوس شود قضیب را در آبگرم نشانند و ادهان لعابیه مناسبه در احلیل چکانند و آهسته آهسته قضیب را
از دست سوی قدام مالند تا که بر آید اگر درین هنگام وجع غلبه کند و مریض مضطر گردد چیزی مخدر چون فلونیا یا برشعثا تریاق کهنه دهند اگر هیچ تدبیر سود

نهد و سنگ از مجری قضیب بر آید و از شدت وجع و احتباس خوف هلاک بود بجراح واثق رجوع نمایند تا قضیب از محل مقصود از آنجا که علامات سنگ است
بشگافد و سنگ بر آرد **فائده** از مدرات هر که مناسب داند گاه گاه دهند چرا که دوام او ضرر دارد و باید که تسکین شکم نمایند و بهترین ملین انیست بستان
اصل سوس انجیر خطمی هر یک قدر حاجت گرفته جوشانده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین آمیخته دهند و اگر بعد تنقیه خلاف منفی از زیر و بالا باب
کرفس و دهن لوز پزند و کشنیز دارچینی خولنجان اندازند و شیخ او دهند نافع بود و تلطیف غذا و تجوید هضم و تقویت معده نمایند و عقرب ما و اینه
آبگینه مثال غبار سوده یا اسد مفید هر چه دانند و هند حجر الیهود با آب سوده فتیله کاغذ آلوده در احلیل نهند معجون حجر الیهود و بشیره تخم خیارین تخم خربزه
دهند اگر عسر بول بسبب ورم کلیه و مثانه یا جمود دم و مده در مثانه یا ریح مثانه یا سده که از خلط لزج در مجری بول افتد یا خلط حاد که بر مثانه ریزد باشد
تدبیر هر یک بدانچه در علاج بزرگان گذشت نمایند و تدبیر مرضعه نیز کنند **ید الاسد** بگیرند بز نر چهار ساله در فصل که اول رنگ گرفتن انگور باشد ذبح کنند
و خون اول و آخر گذاشته خون وسط در ظرف سفالی یا سنگی گرفته بر خرقه اندازند تا از غبار محفوظ ماند و تنکه منجمد گردد در آفتاب نهند که خشک گردد و شربتش
مثقالی باب کرفس کوهی یا بمثل و غیره **فصل شصت چهارم در صغر قضیب** سبب آن قلت رطوبت غاذیه است **علاج** مدام نطول سر کنند
تمریخ قطن بموم روغن نمایند اغذیه مرطبه دهند **فصل شصت پنجم در ورم انثیین** اکثر در ایمن میباشد سبب وکثرت تولد منیست در مرضعه از
عدم جماع یا غلظ لبن **علاج** آب گرم کثیر بر انثیین ریزند روغن خیری روغن سوسن روغن یاسمین مالند اگر کافی نبود بابونه اکلیل تمام بنفشه برگ خطمی
سفید بیخ خس سائیده بموم و روغن گل آمیخته ضماد کنند و بسیار استعمال نمایند که محلل جرم انثیین و مولد تشنج است در ان و اگر تشنج پدید آید شیر زن یا شیر
ماء نطول کنند **فصل شصت ششم در فتق قیل** فتق دو معنی دارد یکی آنکه دو مجری که بالای انثیین در کش ران واقع اند متسع شوند و از ان فتق
آن چیزی در کیس انثیین نازل گردد و این صبیان را اکثر افتد لکثرت رطوبت مزاجهم و ضعف اعضاء و غشیتهم و کثرت حرکاتهم العنیفه و این را قیل نیز
خوانند و آنچه نازل میشود یا باد یا ماء یا ثرب فقط یا معاء یا معاء مع ثرب است یا نزول امعا تنها نمیتواند شد مگر وقتیکه ثرب بشگافد و بسبب جسم نازل بدان
منسوب کنند چون فتق ریحی ثربی معائی مائی اما مائی باطفال کمتر افتد دوم آنکه صفاق بشگافد و فتق همین است چه معنی فتق پاره شدن است اگر در حوالی ناف
بشگافد و پوست شکم سالم باشد پس ثرب و امعا از انجا بالا گراید فتق مراق البطن گویند و اگر در بیغوله ران افتد و با انثیین نازل نگردد فتق اربیه خوانند و
این در وقوع زنان را اکثر افتد و اگر در انثیین نازل شود قیل نامند چه قیل عبارتست از نزول جسمی در کیس انثیین و خواه بسبب اتساع مجاری مذکورین
خواه بسبب انشقاق صفاق و این مرض در اطفال زیاده بر گردد اگر تمهل نشود **علاج** اول نازل را از انثیین بدلک نرم بالا برند پس مسطکی
انزروت کندر جوز سرو برگ سرو دم الاخوین اقاقیا ابهل گلنار مرکی صبر زاج جفت هر یکه بهم سوده سائیده و ابریشم ماهی که بآب عنب الثعلب گداخته
باشند آمیخته بر خرقه نهاده بر موضع مقصود گذارند یا گلنار برگ مورد عفص صبر مر کندر جوز سرو زفت مقل ابهل سائیده با بریشم ماهی سرشته نهند بعده
کیسه سه گوشه باندازه کش ران دوخته کمون یا بادیان مسحوق بعنف پر کنند تا محکم شود و بر سر هر گوشه بند آویزند و کیسه بر و نهاده و بطوریکه الیق و بیاتر
باشد بند ها را بندند سریشم ضماد کنند زبل الفار بشیر سائیده بر زهار و انثیین طلا نمایند بر سبیل دوام نفع دهد و در ریحی شادی یا دنکن مرضعه طفل را دائما
و انچیزهای بادی پرهیز اند و در فتق مراق البطن و الاربیه تا نخواد مسحوقه به بیاض بیض آمیخته ضماد کنند اگر قوی تر خواهند نمده و نیکه ره گذارند

وکیسه پر از بادیان وکمون بندند باشد که همین کیسه کافی بود و در همه حرکت قوی خصوص وقت وضع دوا کیسه باز دارند **قول عسکری** مقل
طلا یا بروغن زنبق حل کرده طلا کنند زبیب بشحم گرده بز کوفته ضماد نمایند برای قیلة نافع اگر مائی باشد پوست انار ده درم عفص خام پنج درم خمر
قابض پنج اوقیه پراگنده امعارا سوی داخل رد کرده بر وی بندند و در ده روز یکبار کشایند و سی روز مستلقی دارند و طبیخ جوز سرو نوشانند بدانکه
پوشش شکم سه جزو است یکی جلد شکم که مراق گویند دوم صفاق و این غشا زیر جلد است و بالای ثرب و بر تمام شکم محیط است و در ابتین مجتمع شده
فرو آمده و باز منبسط گشته بر امعا محتوی شده سوم ثرب و آن جسمیست غلیظ شحمی که ملاصق احشاست **فصل شصت هفتم در نتو سره**
اگر در یوم ولادت یا قرب آن پیدا آید بسبب سوء تدبیر که بناف رسد **علاج** در همان وقت اصلاح او برابطه فائده و مانند آن کنند چه اگر مستحکم شود
دوا نپذیرد و اگر بسبب کثرت بکا و صیحه وغیره صفاق آنجا شق شود و نتو پیدا آید رنگ ناف همرنگ تن بود و در لمس نرم باشد و وجع نکند و عند غمز بداخل
باز گردد **علاج** قطعه ثقیل سرب یا خریطه پر از سرب سوهان کرده یا اثمد مسحوق بر وی نهاده بعصابه بسته دارند و هر چه در فتق مراق البطن گفته شد بکار
برند اگر بسبب اجتماع باد باشد نرمی ملمس و از وجع و اشیای بادشکن قلت پذیرد **علاج** از اشیای بادانگیز پرهیزند بادیان مسحوق در کیسه کرده بر وی بندند
و چیزهای بادشکن اکلا و ضمادا بکار برند اگر بسبب اجتماع رطوبت بلغمی بود عدم وجع و لین ملمس و ذوی رطوبت باشد و اگر چه همرنگ بدن بود اما براقیت
داشته باشد و بهیچ حال باز نگردد **علاج** سعد و آرد جو زبل بقر آمیخته ضماد کنند اگر بسبب انبات لحم زائد زیر پوست باشد صلب بود و کم نگردد باید که
متعرض او نشوند لانه یحتاج الی القطع و فیه خطر اگر بسبب اجتماع خون بود و تقدم انفتاح عرق متصله و لون نتو بنفسجی یا سیاه و نرم بود **علاج** بارسال علق
خون برآرند بعده ادویه قابضه مسدده افواه عروق ضماد نمایند و دوا انخواه به بیاض بیض سرشته یا فیروزج ضماد کنند **فصل شصت هشتم**
**در ورم سره** باشد که عند قطع ناف ورم پیدا آید بسبب ضعف عضو **علاج** اسفیداج مرداسنگ حضض بآب عنب الثعلب یا بآب کشنیز سائیده
گرد ناف ضماد کنند خبث الحدید ملک البطم بدهن شبج طلا نمایند **فصل شصت نهم در تقیح سره** گاه باشد که ناف پخته شود و ریم کند و گرد او
سرخ گردد **علاج** مرداسنگ محرق سنگجراحت سرخ گل ارمنی دم الاخوین کته سائیده پاشند و قطعه مدور سرب بر وی نهاده بعصابه بندند و گرد ناف
صندل سرخ جدوار حضض بآب کشنیز طلا نمایند اگر نفع نشود و طفل از دو ماه متجاوز کرده باشد گرد ناف دو علق نهند و خون برآرند بعده ادویه مذکوره
پاشند سرب بدهن ورد سوده بر ناف مالند و قطعه سرب بران بندند از دیگر تدابیر فارغ سازد **فصل هفتادم در حمیات** انواع حمی کثیر اند چون
یومی و دقی خلطی اما یومی در ینها کمتر شود و دقی بسیار کم افتد لهذا بذکر خلطی اقتصار کرده **نوع اول در حمی دموی** بدانکه خون گرم شده یا عفن گشته اعلا
تب میکند حمی لازم امتلای عروق حمرت چشم و بدن عدم عرق تقدم اکل اغذیه و فواکه خون افزا که مرضعه و طفل را اتفاق شود یا حرارت هوا محرک گشته
**علاج** اگر طفل صغیر بود و مرضعه تن آبادان دموی مزاج باشد بلا تمهل فصد مرضعه نمایند و از اشیای گرم پرهیزانند و بادویه و اشربه مطفی الدم و قامع
الحرارت تعدیل شیر کنند و اصلاح غذا او واجب دانند اگر طفل از شش ماهه متجاوز باشد و مرطوب بود در روز سوم یا چهارم بر بناگوش شرط زده قدری
خون برآرند یا همین جا علق گذارند و اگر چه اخراج دم از دیگر جا نیز سودمند است اما از اینجا گرفتن نافع تر و در ازاله غشی و ضعف اسرع تر باشد و گاه بود
که بعد شرط دم نبر آید و چون عنق و گوش مالند دم بر آید چنانچه صبیه را حمی حصبه از هشت روز گذشته بود و بیهوشی و سستی و ضعف داشت

سرای بنا گوش او شرطه زدند مدتی خون نه برآمد آخر او را فشاندند و عنق و گوش بمالیدند خون برآمد فی الحال حرکتی که بعید باشد هشتند بهم رسید به
هوش آمد و طلب غذا کرد و در چند روز حمی فاتر شد و صحت یافت عناب در آب جوشانده صاف کرده سرد نموده تنها یا با شیره در شبانروز چند بار
کرد و از ده حصبه و نطلیه مفید است اگر صداع یار بود و بستر گوش نزد یا در گرفتن خون مانعی باشد پاشویه نمایند پس آب قصب بر سر بمالند و می پوشند
که عرق می آرد و اگر قبض بود شیاف نرم کشایند و شموم و اطلیه مناسبه بکار برند بدانکه در حمی بسیط دموی عرق آتی آید مگر آنکه فرو شود و در چنین
حمیات باشد که تعریق سود دهد **نوع دوم در حمی صفراوی بسیط** علامت صفرت بدن و زبان شقرت بول گرمی نفس عطش یبوست لب تقدم
تدبیر حرارت افزا و گرمی هوا اگر ماده خارج عروق عفن شود تب روزی میان داده آید و اگر داخل عروق عفن شود لازم تب مع اشتداد او گردد
بعد یکروز. **علاج** بار الفواکه و دیگر ملینات مناسبه تنقیه صفرا کنند اگر در مزاج مرضعه غلبه خون یابند فصد کنند و برای تلطیه صفرا سکنجبین ساده و دیگر
اشیای موافقه دهند و تدبیر طفل نیز کنند بشرطیکه غذاخوار بود و اگر طبع قبض بود شیاف نرم کشایند اگر حنا بر کف دست و پا و یا نوع متماد نمایند مسکن
حرارت تو است آب خیار بقدری شکر دهند اگر تعریق حاجت شود عرق آرند اگر از پاشویه صداع نرود و شموم و اطلیه تدارک کنند **پاشویه** که در حمیات
گرم برای ازاله صداع و جذب حرارت مفید است گل بنفشه گل نیلوفر گل کنار ساق بوس گندم جوشانده خرفه نیز آمیخته مقدوره پاشویه کنند **فائده** ضماد کدو روغن بنفشه تخم خطمی نیز حرارت
و دو مثقال گذشت روغن بادام آلوده بر اندود در حمیات گرم مفید **نوع سوم در حمی بلغمی بسیط** علامت عطش مگر آنکه از بلغم شور بود که عطش و سن مباشند عدم آثار حمیات که در تمامی
نیست که هر روزی آید و بیشتر بسیار و بشرطیکه ماده خارج عروق عفن شده و اگر داخل عروق عفن گشته تب لازم می باشد و در شبانروزی یکبار اشتداد میکند و ایضا از آن قی
و تهیج وجه و ضعف معده گواهی دهد **علاج** هر صبح مرضعه را طبیخ کاسنی بادیان اصل السوس گلقند دهند و قدری به طفل هم جوارش ناتحه مرضی و ضعف
معده باشد پرهیز از آب بارد کنند و هر عطش بسیر نمایند و بعد مرور دو سه هفته طبیخ و نقوع برنجاسف بر مرضعه و طفل دهند و بعد نضج ماده اگر ضد را
از تدبیر ماند آن مسهل دهند بهتر و دیگر تدابیر و ادویه مجربه که در حمی مرکبه از صفرا و بلغم آید حسب سبب بکار برند **نوع چهارم در حمی سوداوی**
و این با مینا کمتر افتد لشابهت مزاجهم بمزاج السوداء و خاصه اینست که دو روز میان می آید اگر ماده خارج عروق عفن شده باشد و گاه بود که داخل
عروق عفن شود و حمی لازم باشد و بدور ربع اشتداد می کند و ربع لازم در صبیان را نادر الوقوع است **علاج** مرضعه را برای نضج ماده طبیخ
موبز بادیان اصل السوس سپستان گلقند دهند نخود آب خورانند و بعد مضی چهل روز و حصول نضج مسهل دهند و تنقیه تنقیه تریاق کنند اگر طفل غذاخوار
بود او را پرهیز نکنانند لیکن فواکه رطبه سریع الفساد چون خربزه شفتالو و بقول بارده چون کاسنی کاهو و هر چه بارد یابس بود نه دهند و چون این
حمی دیرپاست مراعات نضج مع رعایت قوت لازم دارند و از اهلیت بعد چهل روز بشیر دهند و بدستور ادویه مجربه دیگر که جهت ربع دهند
تا اگر از دادن مرضعه کار بر آید بطفل ندهند بدانکه ربع دو گونه است یکی آنکه سودای طبعی عفن شود و تب آرد و این همه که گذشت مخصوص همین است
دوم آنکه سودای احتراقی عفن شده حمی آرد و سودای احتراقی آنست که از سوختن خلطی از اخلاط حاصل شود و چه هر خلط که بسوزد سودای غیر طبیعی
که احتراقی گویند و تدبیر این مشترک بود بتدبیر سودا و تدبیر آن خلط که سودا از وی حاصل شده **نوع پنجم در حمی مرکبه** اقسام این کثیر اند قاعده کلی
درین آنکه آثار هر که غالب یابند در ترکیب دوا قسم دوائیکه مخصوص بغالب بود مرعی دارند و آنچه از مرکبات کثیر الوقوع است غب غیر خالص

است و هر دو واحد اند با اندک تفاوت چنانچه در امراض بزرگان مشروحاً گذشت لیکن در اینجا چند دوا که در حمی مرکب از صفرا و بلغم را انفع و هند نوشته میشوند
حسب غلبهٔ هر واحد هر چه مناسب دانند بکار برند و دیگر اصول نضج و تنقیه و پرهیز همانست که بالا گذشت در بیان الطان **فائده** سکنجبین عنصلی و قرص ورد
و شربت دینار نافع اگر قبل نوبت بچند ساعت چند اسبغ عسل خورانند از حمی کهنه را انفع دهد کذا نانخواه مسحوق به عسل آمیخته و اگر قبل از نوبت لرزه قدری
ماء العسل و گلاب نوشانند نفع دهد و در ابتدای لرزه از آب بارد باز دارند اگر مصطکی مسحوق با نان خشک آمیخته قدر نخود حبوب سازند و بعد غذا هر طفل دهند
سود دهد اگر در حمی نائبه بلغمی بعد منقی چهل روز چند ساعت قبل از نوبت چند قدر نخود دهند نافع بود جوز کوبه قدری بعسل آمیخته قبل از نوبت دهند و از آب بارد
در منع لرزه انفع لیکن مکرر دهند دو سه بار و ملاک امر در حمی مرکبه تقویت معده است **فائده** طفل را که شیر میخورد اگر از اغذیه محمیه دهند باز داشتن ممکن بود
فیها الا هر چه خواهد و شدید المضرت نباشد دهند که تدبیر ایشان خلاف بزرگانست و اکثر امور و بسا دیده شد که حمی مزمن بود و نفع نمیشد و پرهیز بسیار
داشت چون ترک پرهیز کردند و بلا وجه خورانیدند فوراً رفع شد لهذا متابعت طبع مریض خاصةً طفل واجب در تلون اطعمه اما کثیر بنذا اصلا روا نیست
که موجب امتلاء و دیگر آفات میگردد **سکنجبین اصولی** انیسون تخم کشوت بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم کاسنی ده درم آب نیم رطل
سرکه تند یک نیم رطل شبانه روزی تر کرده بآتش نرم بپزند چون قدری آب کم شود قند نیم رطل آمیخته قوام کنند مفتح سده کبد و طحال مسکن صفرا قاطع بلغم مفید
بمعده **نوع ششم در حمی حصبه و جدری** فرق در هر دو آنست که حمی حصبه گرم‌تر و تیزتر از جدری بود و وجع ظهر در وی کمتر و قلق بیشتر و حصبه دفعةً
بروز کند و جدری اگر زود بر آید در سه روز الا در هفته و حصبه نسبت بجدری ردیست و باقی آثار و نیک و بد آن در امراض بزرگان گفته شد
**علاج** چون دریابند که حمی حصبه و جدریست و هنوز اثری از بثور بر جلد بروز نکرده بوضع محاجم یا علق خون بر آرند و در حصبه کمتر و در جدری بیشتر
و اولی در حصبه که سخت گرم بود و دهن تلخ و بول ناری و چشم زرد باشد آنکه اول قدری صفرا بملینات کم نمایند بشرطیکه طبع نرم نباشد بعده بتسکین کوشند
و اخراج دم در این وقت مضر و بعضی در هر دو اگر چه اثری از بثور پدید نیامده باشد استعمال مبردات و مغلظات منع کرده اند و گفته که غلیان دم درین
وقت بسبیل تصرف طبع است که ماده زائد را میخواهد که از تن بیرون آرد و استعمال مغلظات آنرا از غلیان باز میدارد و این معنی منتهی میشود بخلاف
تقاضای طبع و ایضاً باعث اضطراب طبع میگردد ولیکن حق آنست که اگر صفراویت غالب باشد از تسکین چاره نبود نهایت آنکه مبالغه در تبرید درین
حمیات ننمایند اگر چه صفرا غالب بود اما آنقدر که اعتدال اشتعال و حدت حرارت غریبه را قدری بشکند می تواند که بنابر تقویت طبع و حرارت غریزی ممد
طبع بود در دفع فضلات و مع ذلک بدن از آفات ماً مون دارد اما هرگاه اثری از بثور بر بدن پدید آید احتراز از ملینات و مبردات و مغلظات واجب
سزاوار آنکه درین وقت اخراج دم هم ننمایند و بسا دیده شد که چون درین وقت حسب وجوب حاجت خون گرفتند سبکی زمین پدید آمد و مریض بعافیت
انجامید و دوا چنین است که نزد نمودار شدن بثور تن بیمار بجامهٔ نرم و گرم بپوشند و هوای خانه معتدل سازند تا مسام کشاید و عرق خفیف آید و بثور
بسهولت بروز نماید و آب سرد جرعه جرعه میدهند صندل کافور بویانند تا دل و دماغ را قوت دهد و طبع را باخراج ماده بسوی ظاهر مدد نماید و هرگاه
معلوم نمایند که ماده غلیظ یا مسام مسدود اند تلطیف ماده و تفتیح مسام کنند و آثار غلظ ماده آنکه بثور بر سینه و نواحی او بیشتر بر آیند و دیگر جا کمتر و روز چهارم
گذشته باشد و هنوز بثور تمام بروز نکرده و آثار بستگی مسام آنکه جلد خشن بود و عرق کمتر آید و تدبیر تلطیف و تفتیح چنان بود که نظر کنند تا حرارت اگر کدام

درجه است پس حسب آن تدبیر کنند مثلاً اگر نبض و نفس بر حال بود و غش و حرارت و اندوه در باطن کمتر باشد و زبان سیاه گشته هوای خانه مائل بحرارت
سازند و آب بارد ندهند و اشیای بارد نبویانند و شربت آب تازه فرمایند و گاه گاه آب گرم با آب بادیان ترود ده باشند و کثیرا سه درم گل سرخ بادیان
هر یک دو درم تاک مغسول چهار درم عدس مقشر هفت درم انجیر هفت عدد مویز منقی تخم دور عدد هر قدر که مناسب بود گرفته در آب جوشانند و نیم گرم
صاف کرده دهند یا انجیر زرد در آب جوشانده قدری زعفران آمیخته نوشانند و ایضاً آب گرم نزد بیمار دارند و روای هفت بالا گیرند و مریض را
تا بخار بدماغ نرسد و کرب نیارد و جهت تبرز بثور و تفتیح مسام مفید است اگر نبض و نفس متغیر و غش و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود هرگز اشیای گرم
ندهند و بهمان تدبیر که تن بجامه گرم بپوشند و آب سرد دهند و اشیای بارد بویانند لازم باشند و درین وقت برای تفتیح مسام غیر از تبخیر آب گرم
بکار نبرند آنهم چندانکه کرب نیارد بلکه هرگاه حرارت مفرط بود و پوشیدن بجامه ضعف و غشی و کرب آرد هوای خانه سرد سازند و طیبات بارده بویانند و برابر
چیزی بجنبانند تا ترویح دهد لیکن تن باعتدال پوشیده دارند تا برد هوا انطباع بر تن نرسد مگر وقتیکه اشمام روائح بارده و جز آن کفایت نکند و شدت بود
درین صورت تبرید قلب لازم گاه گاه جامه از سینه و دل سبکتر نمایند تا راحت یابد و احتیاط از شدتی نمایند که جز بدین موضع نرسد و گذاریه گاه گاه برد
باشد و کرب و تب و حرارت اندرون کمتر شود و زبان سیاه بود و با اینهمه حالها تن گرم بود خطای عظیم باشد و هرگاه غشی افتد بگی توجه بتقویت دل نمایند
و بدیگر عوارض نظر نکنند و وقتیکه جدری در حصبه بالتمام برآید اشربه بارده حسب حاجت دهند لیکن قبض طبع را خوب داشته و اصلا درین وقت طبع
باستعمال مسهلات حرکت ندهند و اگر از خود نرم شود حبس نکنند چنانچه گذشت که از وی فرحت پدید بود **فائده** اسهال آخر حصبه خطر عظیم دارد حبس او باشیای قابض
وقوی چون قرص طباشیر و غیره کنند و ایضاً هرگاه که رعاف افتد تا که خون صاف نیاید بند نکنند مگر وقتیکه خوف ضعف بود و اگر چه سیاه باشد
حبس کنند بدانچه در رعاف بزرگان گذشت و بدستور هر عارضه که درین عارض شود چون سهر و سرفه باشد و مانند آن تدارک به یک نوعیکه اصل علت
را نیز موافق بود کنند و هرگاه که بثور بروز کند و باز مختفی گردد دلیل بدیست درین وقت طبع را یاری دهند بآبزا چنانچه گذشت شیره بادیان شیره تخم
کرفس باهم یا تنها دادن مفید **فائده** عند بروز بثور حفظ چشم و گوش و غیره چنانچه در امراض بزرگان گذشت نمایند گاه باشد که چون آبله برآید
از خود به گردد و حاجت بنضج و تجفیف نیفتد **انتباه** غذا در جدری و حصبه سرد مائل به تری بود چون بست شعیر بست عدس با آب انار ترش و هندوانه اگر
طبع خشک بود و در سینه و حلق درشتی باشد و حرارت سخت عظیم نبود بست شعیر بگلاب دهند و از اشیای ترش منع نمایند و اگر حرارت عظیم و طبع نرم
و سینه و حلق درشت باشد بست را مکرر بریان کنند و بقرص طباشیر آمیخته دهند و اگر طبع بسیار نرم بود ماء الشعیر از کشک و دانه انار خشخاش که بهم
برابر بود ساخته دهند اگر در حلق درشتی بود دانه انار موقوف کنند و دیگر تدابیر موقوف برای طبیب است و در حصبه غذا سرد و تر چون ماء الشعیر ماء
آن دهند و در ماء الشعیر حموضات نیز آمیزند اگر سرفه نبود و آب تربز و آب کدو و آب خرفه مفید لیکن این اغذیه ترشی نه دهند و دیگر اغذیه مروجه هر چه مناسب
بود تجویز نمایند و آب لباب و بنفشه و ترنجبین در حصبه منفعت **فائده** چون در فصل ظهور جدری و حصبه شائع بود صبیان اگر از دو ساله اند
بوضع محاجم یا علق خون گشند و هر چه در باب احتیاط از وبا در باب امراض بزرگان گذشت بکار برند و مرضعه را فصد کنند و مسهل دهند احتیاط از غذا
نمایند و از لبن و شیرینی و لحوم خرما بادنجان خرما خربزه انجیر عسل انگور و هر چه گرم و خون افزا و مهیج صفرا باشد مرضعه و طفل را بازدارند و آب غوره که طبع

نرم دارند و انگشتن در آفتاب و دویدن و نزد آتش نشستن منع نمایند و بهترین اغذیه درین موسم بقول بارده و حموضات است وگاه گاه لحم کبک بقول
و حموضات اصلاح داده باشند و استعمال سکنجبین و شربت کدو و شربت عناب و سفوف طباشیر و قرص کافور مفید و غسل آب بارد نافع و اگر قدری شیر آب
نوشانند در ان سال نبر آید و اگر بر آید زیاده بر چند عدد نبود **فصل هفتاد و یکم در بثور بدن** آنچه سیاه و قرحی بود قتال و آنچه سرخ و سفید باشند
اسلم و در اکثر خروج بثور سلیمه امید ها از آفات کثیر لهذا مبادرت در علاج او خاصةً که در سر باشد منع است و هرگاه که زمان کثیر بگذرد و ماده باطنه
کما حقه دفع گردد تدارک لازم خلاف بثور مخوفه که تا لست مهلت ندارند و زود تر بتقویت اعضای رئیسه و اصلاح عفونت بثور کوشند حسب
حال اول تنقیه و تعدیل نمایند دوا و غذا **علاج** بثور سلیمه را بگذارند تا نضج شود پس بمجففات لطیفه تدارک نمایند تدریجاً تا مقصود بلا ضرر حاصل آید
و بهترین تجفیف اینست گل سرخ مورد برگ درخت مصطکی برگ طرفا در آب جوشانده بدین آب هر روز یکبار غسل دهند پس نشف آب کرده روغن گل
یا روغن مورد مالند اگر بثور متقرح بود مرهم اسفیداج بکار برند اگر قیح کثیر بود و حاجت بجلا افتد قدری نطرون بماء العسل آمیخته شویند اگر ازین هم قوی تر
خواهند آب بوره فقط کافیست لیکن بشیر آمیخته بقرحه رسانند تا محتمل اثر بوره تواند شد و اگر احیاناً با بشره ایشان منقلع شود باستعمال اشیای جاذبه
یا خود بخود ماده حاده جذب کند و بطبیخ گل سرخ مورد وغیره که گذشت شویند اگر غلبهٔ دم ظاهر بود اخراج خون بحجامت یا علق لازم دانند و توتیا و مردار سنگ
سفال آب خورده برابر سائیده بروغن گل یا بروغن مورد آمیخته نهند و زنجبیل سائیده مالند و پخ درخت نیب سوده طلا کنند و داکه جوشش را از تقرح باز
دارد و قرحه را اصلاح بخشد عناب بدهن بقر سائیده و توتیای مغسول آمیخته سحق کنند که یکجسم شود و مالند **دیگر** آب برگ نیب آب برگ حنا آب برگ
عنب الثعلب برابر بدهن ورد آمیخته جوشانند که روغن ماند مردار سنگ اسفیداج سائیده آمیخته طلا کنند فریدٔ مجرب شدید **دیگر** که جوشش افرو نشاند
و قرحه را باصلاح آرد روغن زبل خر سه روز مالند پس حمام نمایند و بطبیخ مذکور غسل کنند اگر بثور دیگر همی بر آید حنا با آب کاسنی و سرکه آمیخته طلا کنند
روغن زبل خر بتکرار مالند و چند روز بدستور کنند تا که به شود **روغن زبل خر** زبل خر نیم خشک درست بیارند و در حفرهٔ کوچک انگشت افروخته در
بالایش زبل اندازند و بالای زبل صحنک کاشی مع آنگونه پوشند بنوعیکه لبهایش از زمین برداشته بود و دودش نتواند بر آمد و اندک زمان
عرق زرد غلیظ در صحنک خواهد نشست برداشته گیرند و همچنین از زبل البقر سازند **فصل هفتاد و دوم در نار فارسی** قسمی از بثور است
**قول صاحب فونسیکه** بثور سرخ یا سفید یا سیاه اند که در سر و همه جا پیدا شوند و از بعضی مانند ریم و از بعضی مثل لبن بر آید و در بعضی ثقب خانه
خانهٔ زنبور بوند و ماده از و تراود و اکثر از بدی شیر پیدا میشود و تولد این از ماده مائی و حاده و شور و متاکله است پس مادهٔ مذکور گاهی بوسیله گردش
خون سوی اعضای گرایده بثور پیدا میکند و گاهی ببلغم می آمیزد و بثور می آرد درین صورت اکثر غدد های گلو مملوی باشند چه بلغم همی از غدد و اوعیه ها
خود در جسم مثال خون گردش میکند و بعضی غدد ها را از غلبه بخود پر میکنند و گاهی بسبب آمیختن بعضی ترشی منجمد گشته در غدد و اوعیه های خود محتبس میگردد
و با اجزای جلد مشترک گشته احداث بثور مینماید یا بماده رش کسی مرض چون حمره باشد که تاثیر آن در خون یا بلغم ساری گردیده آن را از طبع خود بگرداند
و احداث بثور نماید **علامت** اگر بسبب مرض مادر باشد دریافت آن عسر است و علامت این مرض اکثر وقت شب نسبت بروز میشود چنانچه طفل میگریه
و بی آرام میباشد در شرب لبن پس وقتیکه دریافت این مرض شود حفاظت طفل لازم تا صحت و دیگر امراض بسبب مائیت و ترشی بودن موی حادث نگردد

اگر ماده بغایت حاده و نافذه هست بقحف نفوذ کرده غشای دماغی را عیان خواهد ساخت **علاج** دوا ندهند و بر طبع گذارند چه طبع مدبر بدنست
از خود زائل خواهد ساخت و اگر دوا دهند بر عکس افتد صرع وغیره امراض مهلکه آرد و بکشد طفلی بسبب ظهور شور در راس و تمامی جسم در چهار روز بمرد
پس تا که اخراج ماده از راه انف نشده باشد مبادرت در علاج نکنند که بغیر خروج رطوبت راسی از انف دیگر امراض پیدا خواهند شد بر تقدیر اگر در علاج
مشکلے پیش آید آن زمان مبادرت نمایند تا ماده مذکور باز نگردد و سوای ازین در اشعار مریض شانه نکنند و قمل با افتادن دهند و نه چینند اگر اینهم کافی
نبود عقب گوش و بر راس ادویه متاکله نهند اگر کفایت نکند در یا زده داغ دهند و ادویه کاوستیکو چسپیده دارند تا اخراج ماده از داغ گردد و نیز تا پانزده
بیست روز داغ را به شدن ندهند تا ماده بتمامه بر آید و از صرع وغیره ایمن ماند و مرضعه را اغذیه مناسبه خورانند اگر بعد پانزده بیست روز طفل بصحت
نیارد تبدیل مرضعه کنند اگر چه لبن او صالح باشد اگر نتوانند فصد مرضعه نمایند مسهل دهند ماء الجبن بزی یا ماء الجبن حماری نوشانند و از غذا و تمرا
مضرت افزا باز دارند و مرهم اقلیمیای ذهبی برای تخفیف ماده حاده و شورانفع و شرب آب مطبوخه طلا مفید **قول جو ویلفیر** و طلا بدون
شگفتن و طیار شدن تاثیر خود نمی بخشد اگر چه ورقها خورند اگر در یک اونس مرهم اقلیمیای ذهبی یک اسکروپل سال سنور نو آمیزند در دفع ماده حاده و شبها
انفع بود **قول لیمیری** درین مرض و در قوبا وغیره امراض جلدی دوای دیگر مثال روغن سرب نیست **فصل هفتاد سوم در سعفه** یعنی قرح کردن
سر و روی افتد و گاهی در همه تن پدید آید و اقسامست وانچه باطفال شود سعفه رطبست که ازان زرد آب می تراود **علاج** تنقیه مرضعه بفصد و اسهال
کنند حب اسطیخقون ایارج دهند اصلاح غذا نمایند ریاضت کنانند و از جماع پرهیزانند و از طفل خون بحجامت و علق بر آرند تعدیل دم با تربیه
مناسبه سازند اگر پشت گوش چاک کنند یا رگ عقب گوش کشایند و خون او بر سعفه مالند زود نفع دهد و بمرضعه سفوف هلیله و نیسون و شکر چند روز دهند
فتیل حنا مردار سنگ عفص پوست انار عروق الصفر برابر سائیده شمع بدهن ورد یا بدهن سمسم گداخته ادویه آمیزند و سرکه انگوری افزوده بهم زنند پس
اول موی سر تراشند یا بمقراض دور کنند و اگر پوست بر قرحه باشد آنرا هم دور نمایند پس دوای مذکور نهند آرد نخود دشتی لوتیا بریان قدری سائیده بخمرا
ترش آمیخته کف مال کنند تا خمیر شود و موی سر تراشیده مالند و بعد یک ساعت شویند در یک هفته اثر تمام دهد بطین خر بسر که طلا نمایند اگر زرد حلق موی سر نبوده کرده
بطبیخ تخم خربزه حلق بورق شسته بطبیخ بیخ کبر برگ حنا شویند قرطاس محرق بروغن بیخ کبر و دهن ورد طلا نمایند **قول صاحب فولنیکه** پیه گرده بز مغسول بگلاب و اونس روغن سرب
نیم درم در کهرل هر بی حل کرده مالند و بمرضعه اغذیه مبرد مرطب خورانند و از خمر و لحم خوک و اغذیه مطیبه حاد شور پرهیزانند **فصل هفتاد چهارم در عجز شبیه**
بداء میس بود لیکن نضج نیابد و منفجر نشود **علاج** عجر الفلفل سائیده طلا کنند و مرضعه را پرهیزانند اگر زائل نشود شرط زنند تا خون جاری گردد و پس بطبیخ عدس
تنها یا ورق آمیخته شویند **فصل هفتاد پنجم در حصبت** اکثر بهوا شود **علاج** بطبیخ برگ خوخ و تخم خربزه شویند روغن گل مالند **فصل هفتاد ششم**
در نمله گل ارمنی سماق گلنار گل سرخ بلوط طلا کنند و بمرضعه گل سرخ عنب الثعلب دهند اگر ممکن باشد بقفا حجامت کنند **قول ابن سینا** در روزی دو
سه بار سرکه بریزند صبر مر حنا طلا کنند **فصل هفتاد هفتم در سحج الفخذ** و نحوها در کش ران و بغل و بن گوش و چین های عنق از گرما و چرک خراش پیدا آید و در
کش ران اکثر شود بسبب حدت بول **علاج** اول آن موضع را آب شور شویند بعده سعد گل سرخ آرد جو آرد عدس گل ارمنی گل سرشود دم الاخوین
کته مردار سنگ سوخته تنها یا مرکب بعض فرور کنند اگر حاجت بمرهم شود مرهم مناسب بکار برند **قول بقراط** اگر تعفن در اصول رانها پدید آید آس

کوفته باشند **فصل هفتاد و هشتم در ثؤلول** یعنی مسه **علاج** بر آن آدم بر انگشت نهند و بر دوش تا دیر دارند و این عمل چند بار نمایند بتدریج در چند روز خشک شده بیفتد اگر آنرا بناخن بخارند و شیر برگ انجیر بر و نهند دفع کند **فصل هفتاد و نهم در قوبا** لعاب دهن آدم که نهار بود یا صائم باشد و از دیر مضمضه نکرده مالند نفع دهد و بدوای حاد حاجت نیفتد اگر زود روغن گندم مالند **قول بقراط** اصلاح مزاج مرضعه کنند حرمل بسرکه طلا نمایند

# مقالهٔ سوم

## در احراق و غسل و اصلاح بعض ادویه و استعمال چوبچینی و غیره و تدبیری کی وادویه متاکله و مسهله و منقیه و مدره و غیره و فصد

و حجامت و علق و تدبیر سفر و غیره

## باب اول

### در احراق و غسل

و اصلاح بعض ادویه **فصل اول در احراق** احراق یا بجهت کسر حدت چنانچه در زاج و زرنیخ و مانند آن یا برای تلطیف چنانچه در نمک و سرطان یا بجهت دفع سمیت چنانچه در افعی و عقرب و ذراریح یا برای اکتساب حدت چنانچه در سنگ و صدف که از سوختن او آهک بهم میرسد یا بجهت تفتت و سخافت تا بسهولت سحق گردد چنانچه در بسد و یاقوت وغیره یا برای رفع اجزای سمیه یا بجهت شدت نفوذ یا برای اغراض دیگر **بدانکه** احراق و تکلیس با آتش بالقوه نسبت با آتش بالفعل بهتر و اکثر مستعمل این از تیزاب و ارواح لطیفه چون ماء الفاروق و ماء الزین و روح ملح و روح زاج و عرق گوگرد مقطر و صاعد النحل میشود **بدانکه** جسم سخیف متخلخل بسبب احراق میل به برودت میکند و اگر احراق بحد رمادیت رسانند حدت وی بالتمام زائل گردد و جسم کثیف غیر متخلخل بسبب احراق میل بحرارت مینماید در اکثر **بدانکه** مقصود از احراق انتقال طبع آنچیز است لیکن جسمیکه احراق در و متغیر اعراض محسوسه او اصلا نتواند شد آن جسم را مستمر الطبع گویند و احراق در وی نه از برای انتقال طبیعت بل برای اغراض دیگر و آنجا که از احراق تبرید جسم محرق مطلوب بود باید که بعد احراق آن را بآب بشویند الا بعض احیان یکبار برند و احجار را مبالغه در احراق کنند خلاف نباتات و حیوانات حریر و صموغ که در اینها ادنی احراق کافیست **بدانکه** حد سحق فلزات جهت اکل آن مرتبه است که چون قدری از وی بر آب پاشند مدتی راسب نشود **فائده** آب قرع خام نیم رطل دهن بقر ربع رطل آمیخته نوشانند

تا هفته مرتبه مصرف اقسام کشته است **طریق تکلیس سه تیزاب غیره** براده یا مکلس آن معدن را که خواهند در شیشه یا در ظرف چینی نهند و بر آن دو بهای
حاده که چهار اصبع بالا آید ریزند و بر باد گرم یا در حمام یا بس گذارند که منحل گردد پس قطره روغن طرطیر یا آب بالغ گرم بر وی ریزند تا محلول شود و آب جدا شده
راسب شود پس آب دور کرده راسب را بگیرند و تیزاب که حل نقره کند حل طلا نمی سازد و عکس عکس **احراق زرنیخ** باید که قدر نخود ریزه کرده در کوزه
گلحکمتی نهاده ثقب بر سر کوزه کنند تا دود برآید پس بر آتش نهند چون دود سیاه رفته سفید برآید برآرند **احراق زاج** زاج سحق کرده در کوزه گلحکمت
نهاده دهن بند کرده در آتش تند گذارند که سوخته سرخ گردد یا در کاغذ پیچیده نهند تا جوش خورده خشک گردد **احراق اقلیمیا و**
**صدف و بسد و شاخ گوزن و توتیای سبز** باید که قدر باقلا ریزه کرده در آوند نموده گلحکمت ساخته یکشب در تنور گذارند پس برآرند
**احراق یاقوت و عقیق و یشب و احجار صلبه** باید که قدر نخود ریزه کرده در بوته نهاده دهن بند نموده ثقبی برای خروج بخار ساخته در
آتش گذارند چون سرخ شود برآورده در آب اندازند و مکرر همچنان کنند تا بحدیکه زود از هم ریزد یا آنها را به نصفی کبریت سحق بلیغ کرده در بوته گلی یا در مغرفه
آهنی نموده سوزند **احراق سرب و رصاص** در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند چون گداز دگوگرد انداخته حرکت دهند که خاکستر گردد **احراق نمک**
شسته خشک کرده در دیگ نموده چندان آتش دهند که از جستن باز ایستد یا نمک بخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر بسوزد **احراق آهن و مس و فولاد**
بلیله بلیله آمله برابر جوشانده صاف کرده بر آتش نرم نهند و صفحها آنها که تنک بود در آتش تفته درین سر کنند بیست یکبار و هر چه ثقل در آب شود گرفته
بکار برند و در احراق آهن بجای آب مذکور بول گاو نمایند **احراق خبث الحدید** هفت بار تفته در سرکه سرد کرده خشک نموده بسایند یا سایند و بسرکه
انگوری یا بخمر ریحانی یک یا دو هفته تر نموده بسایند خشک نموده در مغرفه آهنی بریان کنند پس بکار برند **تکلیس حدید** براده حدید گوگرد برابر سحق
کرده در بوته یا در مغرفه آهنی نموده بر آتش نهند تا دود برود **احراق اثمد** سائیده به بیتا زه آمیخته بر اخگر گذارند تا که شعله و دود برود یا سرمه با بقر سائیده
در کوزه مطین نموده در آتش گذارند تا که مثل آهک سفید گردد یا سرمه با بقر برابر سائیده در بوته کرده بر آتش نهند تا ابقر ببرد پس با آب گرم حل کرده آب
دور نموده دارند و اگر بهموزن سال نیل سازند بهتر و این اثیمونیو مکلس است **تکلیس طرطیر** طرطیر در ظرف سفالی کرده در تنور آجر پزی گذارند
تا که سفید گردد پس با آب گرم حل نموده آب صاف را با آتش عقد سازند و باز با آب حل کرده صاف آنرا منعقد نمایند چند بار **احراق قشر بیض**
با آب نمک مکرر شسته قشر درونی جدا نموده کوفته در کوزه مطین نموده در آتش گذارند تا که مثل آهک سفید گردد **احراق کف دریا و گچ و مانند**
**آن** در کوزه گلی کرده در آتش نهند که سفید گردد **احراق پشم و ابریشم و مو** باید که مقرض کرده در ظرف سفال یا آهنی نهند و بر آتش گذارند
و حرکت دهند تا که قابل سحق شود و سوخته نگردد و پشم و مو را باید که شسته شانه کرده ریزه کنند **احراق عود** و سوهان کرده در ظرف گلی نهاده در آتش
گذارند که زکال گردد **احراق پوست کدو و حشایش و بزور** مانند ابریشم است اگر مثل باد خواهند آتش زیاده دهند والا بو دادن کافی
**احراق سلحفات** شکم شگافته پاک کرده در ظرف گلی نهاده در تنور گذارند تا که سفید گردد **احراق خطاطیف و ارنب** پاک کرده در آوند گلی
نهاده در تنور گذارند تا که بسوزد **احراق عقرب** در شیشه یا ظرف مسی کرده یک شب در تنور معتدل نهند **احراق حیه** مار خانگی سیاه در ظرف گلی
نموده در تنور گذارند که اصلا رطوبت نماند و قابل سحق شود **احراق سرطان** ماده آنرا از سر و اطراف و غیره پاک کرده با آب برگ خشب رز

شسته بآب صاف شویند و در ظرف گلی نهاده در تنور معتدل گذارند که خاکستر گردد آثار بادگی آنکه چون سوزن بر نیستا و خلانند بطوبت سفید
برآید اگر وقتیکه آفتاب در برج اسد باشد در ظرف سنگ قلعی سوزند برای لسع کلب کلب مجرب بود **احراق فضه** سوهان کرده بآب نمک در ظرف آهنی
بآتش تند سوزانند اگر خوب سوخته نگردد قدری گوگرد بر وپاشند و بسوزند یا سرخ کرده در آب لیمو چهار بار سرد نموده در بوته گداخته سرق دو دوای اندازند
بنکار تا که رماد گردد **احراق ذهب** قلی آهک ملح مجین جدا جدا در آب ترکرده آبش گرفته بر آتش منعقد نموده آهک دو ملح معقود قلی معقود هر یک
نیم براده ذهب یک بهم سائیده در ظرف مرج بر روی آتش سحق کنند چون خوب گرم شده سحق یافته دو سه روز بجای نمناک گذارند تا قدری نم دارد
باز بدستور مذکور سحق نمایند و بجای نمناک نهند بدستور سه چهار بار پس در بوته کرده آتش دهند که بوته سرخ گردد و بعد سرد شدن برآورده بسایند و بآب
گرم مکرر جوشانند و شویند پس خشک کرده سائیده استعمال کنند **احراق زجاج** قلی یک آب چهار حل کرده شیشه صاف را در کفگیر آهنی نهاده
بر آتش نهند چون سرخ شود در آب ریزند مکرر تا که ریزه ریزه گردد **احراق ودع** در اخگر نهند که سوخته سفید و سست شود **احراق بسل** در ظرف
گلی بند کرده در آتش نهند که سوخته گردد **احراق خرمهره** در ظرف گلی بند نموده در تنور نهند بعد سرد شدن برآرند اگر سخت باشد باز نهند **احراق
عاج** در سبوی گلی کرده گلحکمت نموده در حفره در یک گز آتش دهند **احراق جست** در ظرف آهنی کرده بر آتش نهند و آب سرمق اندک اندک ریزند
تا که رماد شده زرد مائل بسفیدی گردد **کشته جست** جست شانزده درم در ظرف آهنی کرده گذارند و آب یک لیموی کاغذی اندازند چون خشک شود
باز گذارند بدستور تا که آب پنجاه لیمو جذب شود سحق کنند شربتی یک سرخ در برگ تنبول مسحی مقوی باه مزید منی مشتهی مزلق سوزاک **کشته زرنیخ سرخ**
برگ انار سائیده آتش گیرند پس آهک بدین آب سرشته بوته سازند و قدری از ثقل برگ مذکور در این بوته نهند و بالایش زرنیخ سرخ سه درم گذارند و
ثفل دیگر بر و نهند و بوته دیگر بر و گذاشته گل حکمت کرده در حفره نهند و یک ربع آثار پاچک دشتی انداخته آتش دهند بعد سرد شدن برآرند شربتی
قدر برنج در برگ تنبول مزیل همه قسم که بلغمی و وابه نشود و جذام هاضم مقوی باه از ترشی بادی پرهیزند **کشته زرنیخ** زرنیخ طبقی در صفحه طلق نهاده بر و طلق دیگر
نهند و لب هایش بآرد ماش بند کرده بر آتش پاچک دشتی گذارند و هر لحظه ته و بالا نموده باشند تا که رنگش مانند ذهب گردد از آتش بردارند **زرنیخ**
زرنیخ طبقی سه درم در آبخوره گلی نهاده دهن بند نموده در حفری ریزه پاچک دشتی پر نموده بالایش ماده چوب ترقوم گسترند و بر آبخوره نهند و هر چهار
طرف آبخوره خاکستر ترقوم اندازند و بالایش پاچک دشتی هشت رطل نهاده آتش دهند و بعد سرد شدن برآرند شربتی نیم تا یک برنج بنیم رطل دهن بقر
غذا نان بسینی بی نمک بروغن گاو و از حموضات و لبنیات پرهیز و مشتهی مزیل وجع مفاصل ریحی و نواصیر برص اگر کرب آرد برنج بدهن بقر خورند
**کشته مرجان** مرجان سه درم آب انار ترش یا آب غنچه یاسمین دو رطل انداخته بآتش پاچک دشتی کشته کنند **کشته زنجفر** شنگرف دو درم
در آب غنچه یاسمین یا در بیاض بیضه انداخته آتش دهند **زنجفر** در بیضه مرغ سیاه ثقب کرده بیاض و صفرت برآرند شنگرف جوکوب نموده پنج درم در و
اندازند و ثقب را از بیاض بیض بند ساخته از گل ضماد کنند چون خشک شود خرقه و گل پیچند بدستور هفت ته گل و هفت ته خرقه گذارند پس در حفره
که عمق و طول و عرض او یک جب باشد بهوسه شالی پر کنند و درمیانش بیضه نهاده آتش دهند هفت مرتبه پس شنگرف برآرند و در سکوره گلی نهاده
گلحکمت کرده در بیست رطل پاچک دشتی گذاشته آتش دهند **شنگرف** شنگرف پنج درم در بیضه ثقب کرده نهند و بخرقه و گل بند نموده بیضه را

در آبخوره گلی نهند و دهن بند نموده و چهارده رطل پاچک دشتی آتش دهند و صبح بعد سرد شدن برآرند شربتی قدر برنج در برگ تنبول مقوی باه نزله و وجع مفاصل **شنگرف** شنگرف سه درم در بادنجان ثقب کرده نهاده گل حکمت نموده در آتش گذارند چون بادنجان سوزد شنگرف برآرند بدستور هفت بار کنند شربتی قدر شعیر مزید منی مقوی محسن مزلیه ریاح **شنگرف** برگ عنب الثعلب نیم رطل سائیده در میانش شنگرف سه درم نهاده گل حکمت کرده در حفره همراه نیم رطل پاچک دشتی آتش دهند و بعد سرد شدن برآرند شربتی نیم سرخ در برگ تنبول مزلیه حمی و وجع مفاصل وغیره مقوی باه و هاضم مشتهی بالایش شیر کم نیم رطل که در جوش نصفی مانده باشد نوشند و از ترشی و بادی پرهیزند **کشته طلق** در آتش تفته در آب برگ مرس سرد کنند پس برآمده مالند چون آنکه گردد بنجبیل عسل و ل سیجی هند مقوی باه **طلق** در ظرفی نهاده عرق ترب انداخته بند کرده در بیست رطل پاچک دشتی آتش دهند بدستور هفت بار اگر صد بار دهند بهتر **طلق** سه روز در آب جل نیب تر دارند بعده ابقر دو چند زیر و بالا نهاده در حفره که عمق و طول و عرض او یکدرع باشد پاچک دشتی پر نموده در و نهاده آتش دهند اگر کشته شد فبها الا بغیر استراح ابقر مکرر بدستور آتش دهند مشتهی هاضم مقوی باه مزلیه تیبس شربتی تا سی از عسل **کشته فضه** سم الفار زرد یک درم فضه سه با آب لیمو ساعت حل کرده و ورق آمیخته غلوله بسته در بوته نهاده گل حکمت کرده و چهارده بار آتش دهند هر بار سی پاچک دشتی **نوع دیگر** آنست که بگدازند نقره خالص را در بوته که آنچه قلعی ران باشد یعنی بوته را بنفید آب قلعی آلوده باشند مکرر بگدازند تا آب آن خشک قابل سحق گردد **نوع دیگر** آنست که نقره را براده نموده و با آب نمک در ظرف آهنی با آتش تند بسوزانند اگر خوب سوخته نشود یعنی اگر برآن باشند تا سوخته گردد **تشویه انیسون** و **نمک** و **شطرفا** و **مانند آن** بدیکه بعسل سرشته و خرقه بسته بگل حکمت گرفته کمیت در تنور معتدل نهند **تشویه عنصل** بخمیر گرفته در تنور بالای آجر گذارند تا خمیر برشته شود **تشویه سقمونیا** در جوف یا سیب یا به خبیث گذاشته بخمیر گرفته بر آجر نهاده و بر آتش نهند تا پخته شود و بخته گر اگر سقمونیا با بنفشه صلاح کار مشوی کنند و از دیگر بدین مستغنی سازد **تشویه حب الملوک** متقشر کرده پوست و رو برآورده گل سرخ کتیرا برابر بقدر ربع او افزوده و در خرقه تر بسته بخمیر گرفته بدستور در آتش نهند تا خمیر برشته گردد **تشویه انزروت** بشیر خر یا بشیر زن سرشته بر شاخهای چوب گز تازه آلوده در تنور معتدل آویزند تا خشک گردد و اگر باز سائیده به بیاض بیض سرشته یا چوب گز بدستور کنند بهتر یا بشیر سرشته در آفتاب نهند مستور از غبار و چون خشک شود باز کنند بدستور سه بار **تشویه حشیش** و **سرنج** در کیسه کرده و در بل خرد قدری کشنیز منشاک و بادیان در آب بجوشانند چون پخته شود برآورده متقشر کنند **تقلیه هلیله** پوست او نیکو فته با آب بجوشانند که بیذب گردد پس بزیت چرب کرده بریان کنند **تقلیه عنصل** و **مانند آن** بزیت چندان بریان کنند که مشک گردد و بلوط وغیره را القدر که لون او تغیر یابد **تحمیص بزور و ادویه** باید که ظرف گلی یا سنگی بر آتش گرم کرده فرو گرفته دوا را در آن نموده بر هم زنند بحدیکه اثر آن پیدا آید

**فصل سوم در غسل** یعنی غسل ادویه **غسل یاقوت** و **مروارید** و **شادنه** و **اثمد** و **روسخت** و **اقلیمیا** و **شنگرف** و **مانند آن** سائیده و آب شیرین انداخته با آهستگی بجنبانند تا هرچه مثل غبار بود و با آب آمیزد آن آب بسته و ظرف دیگر گیرند بتکرار تا آنکه هم از رنگ متمیز گردد پس ظرف را بجوشانند چون راسب شود آب دور کرده بسایه محفوظ از غبار خشک کنند **غسل لاک** از چوب و غیره پاک کرده و بشناسند و ریزند و از خر با جوشانده از آب او قدری از فصل لک عندسحق کرده از پرویزن بیرون کنند و هرچه ماند بدستور باب مذکور سائیده همچنان نمایند پس هرچه راسب شود خشک کرده بکار برند **غسل شمع** و **زفت** و **دهن** گداخته چند بار در آب گرم ریزند تا بجه بر روی آب ماند بردارند

**غسل صبر** ریوند سنبل عود بلسان قصب الذریره مصطکی اسارون حب بلسان سلیخه بسباسه نقاح اذخر جوزبویه هر یک سه درم آب دو رطل بزند نصفی ماند صاف کرده صبر رطل سائیده آمیخته بپزند آنچه راسب شود خشک کرده بکار برند یا صبر را چندان آب شویند که آب سفید برآید پس بگلاب شویند **غسل طین** در آب که او را بپوشد تر کرده جنبانیده بپزند پس بگذارند تا راسب شود آب دور کرده خشک کنند **غسل آهک** در ظرفی کرده آب انداخته جنبانند و بگذارند تا راسب شود آب صاف بریزند بدستور هفت بار پس خشک سازند **غسل مردارسنگ** بموزن نمک سائیده آب که چهار اصبع بالا آید اندازند و در روزی دو سه بار جنبانند و بعد هفته تجدید آب کرده آب دیگر ریزند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل روز پس خشک سازند یا در پشم سفید پیچیده با باقلا بجوشانند که باقلا مهرا گردد و پشم سیاه شود بدستور رفع پشم و باقلا کرده دیگر تازه نموده بپزند تا که مردارسنگ بعد سفیدی رسد **غسل زیبق** هر قدر که خواهند آنرا با آب رماد و آب نوره مکرر شویند بعده بسرکه و نمک مکرر شسته در شیشه نموده روح خمر که چهار اصبع بالا آید ریزند و تا تیکه خمر سیاه گردد دور کنند و همون قدر خمر دیگر انداخته بدستور کنند تا که لون خمر متغیر نگردد **غسل لاجورد** باریک سائیده آب بر وی ریزند و حرکت دهند پس آب در ظرف دیگر بیزند و باز آب دیگر انداخته حرکت داده برآرند پس بگذارند چون راسب شود آب صاف بریزند و خشک کرده باز سائیده بدستور کنند چند بار تا مانند غبار گردد **غسل زعفران** کنجد با نمک لت بلیغ کرده با آتش نرم بجوشانند پس آب نمک جدا کرده آب صاف و لت کنجد نو کرده بجوشانند و آب از وی جدا کنند **غسل سویق** آب جوشان بر وی ریخته بگذارند تا برآید پس آب سرد بر وی ریخته برآرند **غسل اسفیداج و مس سوخته و سرب سوخته** در آب انداخته چند بار شویند که ترشی نماند **غسل قشر بیض** در آب شیرین انداخته در آفتاب بنددارند چون آب عفن شود تبدیل نمایند و پوست باریک جدا نموده تکرار آب نمایند تا آب از عفن باز ماند خشک کنند **غسل زیبق** در کهرل نهند و آب برگ خروع ریزند و بمالند تا سیاهی جدا شود و آب دور کنند و آب عنب الثعلب انداخته تا دیر بمالند پس برآرند یا هلیله بلیله آمله شبانروزی با آب شیرین تر کرده بدین شویند **غسل سم الفار** در کیسه کرده برگ ردا سن در ظرف گلی پر کنند و آب اندازند و چوبی بر سر دیگ نهند و کیسه بچوب مذکور چنانکه در آب بود و بته دیگ نرسد آویزند و نیم ساعت آتش داده برآرند **غسل سنگبصری** در آب کدوی تلخ بدستور سم الفار جوشانند **غسل گوگرد** در ظرفی شیر نهند و بر دهن ظرف خرقه بندند و بر خرقه گوگرد خورد کرده گذارند و گرد دهن او قدر دو اصبع از آرد یا گل دیوار کشند و بر تابه نهند و بر تابه زکال گذارند تا گوگرد گداخته از خرقه گذشته در شیر چکد بدستور سه یا هفت بار و هر بار شیر تازه باید یا گوگرد و یک دهن بقر دو گداخته در شیر اندازند و برآورده بآب شویند **غسل حشیش** بکیسه کرده در دیگ پر آب که میان آب ماند آویخته نیم ساعت جوش داده برآرند یا پنجدرم او در بول گاو ده یا پانزده روز تر داشته بآب شویند پس تراشیده در خرقه بسته در دو رطل لبن بقر که میان او آویخته جوشانند چون چهارم ماند برآرند و بآب گرم شسته خشک کنند **فصل چهارم** در اصلاح بعض ادویه **اصلاح سنگبصری** در اخگر سرخ کرده بگلاب سرد کنند بیست یکبار **اصلاح وند** در خرقه بسته در زبل بقر نهند اگر خشک بود آب اندازند و تا دو ساعت آتش داده برآورده شسته مقشر نموده از میانش برگ دور سازند یا در آنکاه نیز مانده مقشر کنند یا کرده سره بسته در آب ربع ساعت جوشانده برآورده پرده درونی دور کنند **اصلاح فولاد و خبث الحدید** بسرکه تند تر کرده در سایه خشک نمایند سه بار **اصلاح ذراریح** در کوزه کرده سر کوزه بخرقه بسته معکوس بر بخار سرکه بر آتش جوشد دارند تا کشته و پوسیده گردد پس بکار برند

**اصلاح اذاراقی** بآب ترکنند و بعد چند روز که نرم شوند مقشر کرده از وسطش برگ دور نموده تراشیده خشک ساخته دارند **اصلاح بلادر** کوفته در ظرف گلی نهاده سرکه که دو اصبع برآید انداخته بعد سه روز برانده خشک کنند یا آنرا قطع کرده به تیری آهنی بسیار گرم افشرند تا عسل او جدا شود پس بروغن جوز جرب کنند و بدهن بقر جوشانده بکار برند **اصلاح زیبق** بخرقه سفت مکرر گردانند تا رفع سواد گردد **اصلاح فوق** دانه او بیرون کرده در هاون بقدری زیت و مانند آن آمیخته بعده ادویه آمیزند و اصلاح جمیع ادویه شیردار و چسپنده همین دستورست و اگر بدوائیکه مرکب کنند مغز باداره بامغز باکوبند **اصلاح مازریون** دو شبان روز بسرکه ترکنند و سه بار تبدیل سرکه نمایند پس بآب شسته در سایه خشک سازند **اصلاح شبرم** کوفته یک شبان روز در شیر ترکنند و درین عرصه سه بار تبدیل شیر نمایند پس خشک کنند اگر جهت اورام و سدد احشا و اصفرا و اسهال بلغم و سودا بکار برند بعده برآوردن از شیر سه روز دیگر در آب کاسنی آب بادیان آب عنب الثعلب ترکرده بکار برند **اصلاح خسک** خسک را در آب خسک تازه تا هفته تر داشته خشک کنند **اصلاح سنبل** بمقراض تراشیده کوبند **اصلاح اشنه** از چوب جدا کرده اول در خرقه نهاده مالند تا پوست سیاه جدا شود و سفید ماند **اصلاح افیون** آنرا شکسته بر صفحه مس نهاده بر آتش نهند تا قطعه مس گرم شود پس بسرعت بردارند تا سوخته نگردد و در آب تر نمایند که حل گردد **اصلاح مشک** از مو و پوست پاک کرده سایند **اصلاح صمغ عربی و کتیرا** شکسته در آب ترکنند چون گدازد در خرقه نهاده افشرند **اصلاح اشق و سکبینج** و مانند آن شکسته در آب گرم ترکنند که گدازد پس حل نمایند و ادویه دیگر آمیزند **فصل پنجم در حفظ** بعض ادویه حفظ زهره مجری او برشته بسته در عسل که او را لیوشانده اند خشک دارند **حفظ بیه و مغز** در سل چند روز انداخته پس شسته خشک کرده بخرقه کتان پیچیده در سایه آویزند و بید سکور اگر در ظرف قلعی دارد دارند عفن نگردد بدانکه بعض ادویه را باهم جمع کرده باید داشت تا موجب بقای آن باشد چون کافور با فلفل و برادهٔ آهن و مقناطیس و بینه با نمک و ساذج با زنجبیل و سعد فی را با غیر جنس او جمع نباید کرد و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و فضه دارند و عرقها و میاه حاده را در شیشه یا در ظرف مزج دارند و برگ و بیخ و گل را از جای نمناک و آفتاب تند دور دارند و ظرف قلعی جهت روغنها و اکثر ادویه مرکبه و مفرده بهترست ـ

# باب دوم

## در طریق استعمال چوبچینی و عشبه و غیره

**فصل اول در فوائد و استعمال چوبچینی** و آن مرکب القوی مقوی اعضای رئیسه و تناسل و باه و معده و حرارت غریزی مجفف رطوبات غریبه بلطف محلل سریع النفوذ در عمق تن مفتح سدد محلل ماده غلیظه مدر بول و عرق منقی خون و روح از کثافت مذوب و ملین صلابات و تعقدات قامع جمره و قروح و جروح مزمنه متعسر العلاج و اکله و بثور و اورام و قروح خبیثه و اعلال سوداویه چون جرب حکه جذام و قوبا بهق اسود

سرطان و الثعلب و داء الفیل و بواسیر و وجع مفاصل و حمی ربع و اقسام جنون و مالیخولیا خاصه که از احتراق بلغم شود و از جماع بارد و بادی و ساقه و جمیع اکثر امراض بلغمی چون تشنج و ارکام و استسقا و مانند
آن و نیز محسن لون و مسمن تن و ادرار حیض و مرفع سمیت اخلاط آن مفید و برای قطع عادت افیون بی نظیر و جهت اختلاط ذهن و انواع بواسیر و امراض مقعد و رحم و مثانه و اسهال
مزمن و سحج و زحیر و نفس نافع با قوت قابضه بالذات و در علل قبض نیز مفید یا مرض و بسا مرض مزمن که بدو انفع پذیر بودند از وی صحت یافتند و در امراض گرم نیز مستعملست خاصه
بسبیل نقوع و سحج او و مفرده و در سحج باب بنفع چوبچینی رسید بهترین او سرخ مائل بسفیدی سنگین کم گره است مادر سنگینی مفرط نباید و آنکه نیم غرقی بود یعنی چون در آب اندازند نیمه و در نیمه
بر سطح آب آید لیکن بقعر آب مائل تر بود و بوسیده و کرم خورده و متخلخل و بسیار کهنه نباشد و ایضا بسیار صلب که از کارد بزحمت بریده شود نبود و سطح ظاهر
مستوی باشد و در خردی و بزرگی متوسط بود و ظاهر او مخالف باطن نباشد بلکه قدری سرخ تر بود و بطعم مائل بشیرینی و بی رائحه باشد **فائده** وقتیکه
عزم شروع او کنند اول حسب حاجت تنقیه نمایند و آب ترک کنند بلکه تا غسلا و بر سرقهای مناسبه اکتفا ورزند و ادنی مدت ترک آب مستقبله یک هفته است
و بهترین ایام جهت استعمال او وسط ربیع یا اول خریف بود و مهما امکن در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال نکنند و تا که ضرورت نیفتد و یاس از دیگر تدابیر
روی ندهد مباشر او نشوند چه صعوبت پرهیز و مشقت و ملاحظه عوارض بدنی و نفسانی در ایام متمادی کمتر متحمل باشد و محتملست که از ناپرهیزی و بغیر دقت
استعمال کردن مضرت کثیر رساند قطع نظر از آنکه نفع بخشد و چون شروع بشرب کنند از هوای بارد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و نمک
و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و امتلای معده و جماع و حمام و حرکات عنیفه و اعراض نفسانی و از هر چه منافی صحت باشد و از شیرینی مفرط و ادویه بسیار گرم
پرهیزند و آب صرف قطعاً ننوشند و عوض آب بر طبیخ چوبچینی یا بر عرق بادیان و عرق گاوزبان و مانند آن اقتصار کنند اگر حرارت مستدعی شود شیره
خرفه و مانند آن مع گلاب و عرق بیدمشک دهند اگر در اثنای تناول زحیر یا سحج پدید آید چهار تخم و مانند آن دهند و در اسهال خون قرص کهربا و
جز آن و تا که سحج بالکل نرود لحم و شیرینی ندهند و بر ماش برنج لب لوز بوده قناعت نمایند و ضعیف القلب مبرود را تخم بالنگو و تودری و تخم ریحان و
محرور را شربت صندل و جز آن دهند و حمام نیز حسب ضرور باک ندارد لیکن بشرط سرعت خروج و تبول نیز حسب حاجت گاه گاه رواست بشرط تقلیل
لیکن از غم و حزن و حرکات متعبه و جماع پرهیز واجب اما غضب غیر مفرط احیانا باک ندارد و مسکن باید که لطیف و روشن باشد نه روشنی که مجبر بصر بود
بلکه خوش آینده باشد و از دخل هوا محفوظ بود و با آئینه و ابرک رنگین درها گیر ندارد و زانه حاجت بشمع نشود و هوای خانه موافق حال آنکس معتدل
یا مائل بگرمی دارند و اگر بیرون آید باید که آن وقت معتدل باشد و هوا در حرکت نبود و بدن پوشیده دارد لیکن کسی که بعلل مزمن مبتلا بود و تعرق
بطبیخ او میکنند احسن آنکه از خانه مذکور بیرون نیاید تا از باد خارجی مصئون باشد و در خانه چراغ افروخته ندارند زیرا که دود او هوا را متغیر میسازد پس اولی
آنکه اگر خانه تنگ بود شمع در خانه دوم نهند تا ضیای وی کفایت کند و چون از تناول او فارغ شوند همان پرهیز که عند تناول بود اقل مدت چهل روز
بهمان نهج پرهیز نمایند پس بتدریج بعادت اول آیند و اکثر مدت پرهیز بعد فراغ شرب یکسال و متوسط شش ماه است بدانکه در سن صبی و سن شیخوخت
که از وسط گذشته باشد استعمال این نکنند مگر حسب ضرور **طریق استعمال او بطور طبیخ و تبخیر** و این در ازالهٔ امراض مزمنه و تحلیل ماده صلبه
و ریاح غلیظه مفیدست و باشد احتیاط و پرهیز در همین وجه مقررست چوبچینی یکصد و پنجاه مثقال و شش دانگ پوست تراشیده بکارد ریزه ریزه
یا ورق ورق نمایند و بیست حصه کنند و هر روز یک حصه در هشت رطل آب تر کرده در دیگ سفال یا سنگ یا مس قلعی دار کنند و سرپوش سفالی یا دیگ دیگر سفالی

واژگون بر دهن دیگ نهند و خمیر بند نمایند و بآتش نرم پزند باحتیاط تا بخار بر نیاید و از هر جا که برآید بخمیر بند کنند و بخار این در نهایت قوت می باشد
باشد که سرپوش را مندفع سازد اگرچه بار گران بر و نهاده باشند لهذا بهتر آنکه عوض سرپوش دیگ کلان سفالی یا سنگی واژگون نهند تا بخار در میان
دیگ منتشر شود و قوت بر دفع نماید و چون آب بنصفی ماند بر آرند و امتحان آب برین وجه نمایند که در سرپوش ثقب کنند و آب دماش بند سازند پس نصف
آب ریخته چوبی باریک خرقه پیچیده از ثقب در آرند و هر جا که تری رسد نشان کنند پس نصفی دیگر انداخته بند کنند و بپزند و امتحان همی کنند تا که به نشان
رسد یا آنکه دهن دیگ بند نموده وزن کنند و میزان مهیا دارند و اثنای طبخ وزن همی سازند تا هر قدر که مطلوب باشد ماند و باید که چون یکپاس شب
باقی ماند شروع در جوش کنند و صبح سر دیگ بسته نزد بیمار آرند و مریض را بکرسی بید باف نشانند و بلحاف بپوشند و بر او نمایند و دیگ را زیر کرسی آرند و خمیر دور کرده دیگ را باز کنند
بآهستگی برآید پس بتدریج کشایند و صبر کنند تا تمام بخار برآید و عرق تمام شود و زنهار سرپوش دفعةً برندارند تا تن را شوخ نرسد پس دیگ بر آرند و آب صاف کرده یک دو پیاله
نوشانند پس بتدریج و ملاحظه عرق را خشک کرده از لحاف لباس بپوشند و تغیر لباس نمایند و طبیخ مذکور در عرصه شبان روزی صرف سازند
و بعضی گرم با نبات و بعضی را بی نبات دهند و قدری در طعام پزند و قدری سرد بجای آب نوشند و هر وقت که تشنه شوند همین طبیخ نوشند اگر
حسب حاجت گاهی گلاب یا عرق بید مشک مانند آن در طبیخ آمیزند رواست اگر از شرب زیاده بود در وضو و غیره صرف کنند و اگر خرج آب کثیر بود
در مقدار آب افزایند یا چوبچینی دیگر جوشانده برای خرج مهیا دارند پس اگر مریض را قوت و تحمل باشد هر روز تعریق کنند الا هر دو روز یا هر سه روز یا هر
پنج روز یکبار کافیست چه در تن نحیف تعریق کثیر باعث تحلیل قوی و ضعف بدن میگردد لیکن هر روز دیگ نزد بیمار گذاشته سر دیگ واکنند تا بخار
خفیف او بسر و روی رسد و در باقی ایام خود را پوشیده دارند بدستور تا بیست یکروز و اگر علت در عضوی بود و شامل تمام تن نباشد هر چند بخار خفیف
را فقط بخار آن دارند و باید که ثفل چوب را خشک کرده دارند و آخر روز بیست یکم همراه آب کثیر جوشانده صاف کرده در حمام میان این آب نشانند
و مکرر بر اعضا ریزند پس بآب حمام بدن را از چرک و عرق شویند و در حمام مکث نمایند و زود بیرون آیند باحتیاط تا هوا نرسد و اگر ثفل مجتمعه را جوشانده
یا عرق کشیده دارند و بجای آب عرق مدتی نوشانند در امراض مستحکمه انفع بود و بهتر از گلاب سایر تهها باشد **طریق استعمال و بطور**
**قهوه** و این در اکثر امراض و امزجه موافقست و در هیچ مزاج مضرت و پرهیز اشد درین مشروط نیست محتاج بعرق نباشد و تقویت بدن قوی و
ارواح و حرارت غریزی مینماید اگر صحیح المزاج میل کند بغایت نفع یابد و در امراض که ماده آنها غلیظ و در اعماق تن و مفاصل نباشد که محتاج تحلیل
عرق بود یا آنکه مرض کهنه نشده باشد نافع همچنین در امراض که بسیار صعب و ماده آن قوی نبود یا سوء مزاج ساذج باشد نهایت مفید باید که تا بیست
یکروز هر روز شش مثقال چوبچینی با یکمن آب بدستور مذکور پزند چون بنصفی ماند صاف کرده صبح و شام نیم گرم و در سایر وقت سرد نوشند و گاه
به نبات شیرین کرده دهند و اگر در اثنای تناول آب صاف نوشند بهتر اما لازم نیست که از طبیخ مذکور داخل غذا سازند و نمک قلیل نیز در پختن جایز
است و مدت پرهیز بعد فراغ نهایت چهل روز است و سایر اغذیه و اشربه و ملاحظه پرهیز بدستور طبیخ کنند یا تا بیست یکروز هر روز نیم مثقال با یکمن
آب تبریز جوشانند چون ثلث ماند صاف کرده نصفی صبح و نصفی شام بعد خالی معده نیم گرم گاهی به نبات و گاهی بی نبات نوشند و وسط روز آب تر نوشند
باقی تدبیر همانست که گذشت اما اگر مرض نباشد و غرض تقویت مزاج بود حاجت پرهیز نیست **طریق استعمال و بطور سفوف**

او اگر سده در احشا باشد جائز نیست ضرر تمام دارد و هرگاه که در معده رطوبت غالب بود سفوف با دویه مناسبه انفع و گاهی تنها به نبات نیز مستعمل میشود و در صورت ترکیب حسب ادویه که مناسب مرض بود ممزوج توان کرد و بگلاب یا بعرق گاوزبان و مانند آن توان خورد و قدر شربت سفوف در ضعیف زیاده از نیم مثقال نباید بتدریج افزوده از مثقالی تجاوز ننمایند و در امزجهٔ قوی از مثقالی شروع کرده تا دو سه مثقال رسانند و مدت اکل سفوف پانزده روز است و باشد که در کمتر ازین کفایت کند و اگر بعد پانزده روز حاجت بود باید که بدستور اول شروع از اقل کنند و بهمان ترتیب افزایند تا بمقدار اول یا کمتر ازان رسند **سفوف** که جهت وجع ظهر و ریح مفید است چوبچینی بسوهان سائیده بیست دارچینی رنج مصطکے سه بادیان دو قند سی بسایند و تا پانزده روز دهند اول سه روز هر روز سه بعده سه روز هر روز سه و نیم پس سه روز هر روز چهار بعده سه روز هر روز چهار و نیم پس سه روز هر روز پنج مثقال دهند و در امزجهٔ ضعیفه شروع بکمتر کنند تا در پانزده روز چهل یا پنجاه مثقال خورده شود پس اگر همین کفایت کند فبها الا یک هفته دیگر بهیکه مناسب حال بود دهند **سفوف** قریب النفع با اول و در وجع مفاصل نیز مفید سورنجان سفید رنج دارچینی بادیان مصطکے قاقلتین هر یک سه چوبچینی قند هر یک بیست شربتی در امزجهٔ قوی هر روز سه و بتدریج تا پنج شش و در متوسط اول هر روز دو و بتدریج تا چهار پنج و در ضعیفه اول چند روز یک و بتدریج تا سه مثقال دهند **طریق استعمال او بطور معجون** چون اکثر معجون و حلوای او اجزای حار دارد استعمال او در فصل و مزاج بارد مختار شده و آنجا که سدهٔ احشا یا ماده در مجاری ضیقه و اقاصی بدن باشد و بنفوذ قوت دوا احتیاج بود باید که چوبچینی دو چند از آنچه در نسخه مسطور بود گرفته در آب جوشانند تا که قوت او بر آید پس صاف نموده عسل یا قند که دران ترکیب بود با آب مذکور آمیخته قوام نموده اجزای دیگر سائیده آمیزند و در سائر معاجین سهلهٔ تقلیل نمک کنند و از لبنیات و حموضات و فواکه رطبه پرهیزند **معجون** که وجع مفاصل بارد و سائر اوجاع را که بعد جمره پیدا شوند نافع اما چون مسهلست از نان و اغذیهٔ غلیظه پرهیزند و در ایام تناول این قیمه شوربا یا نخوداب خورند نمک سندی زنجبیل هر یک یک ماهی زهرج پوست بیخ کبر بوزیدان شیطرج بادیان صعتر فلفل گل سرخ قرنفل قاقله هر یک دو سورنجان زعفران مصطکے دارچینی هر یک سه هلیله زرد ترید هر یک هفت چوبچینی بیست روغن بادام ده عسل صد و هشتاد ادویه سائیده بروغن چرب کرده عسل القوام آورده آمیزند شربتی در امزجهٔ ضعیفه یک و بتدریج تا دو و بمتوسط دو تا چهار و در قوی سه و بتدریج تا پنج مثقال دهند و اگر بعد هر پنج یا شش روز یکمرتبه قدر شربتی روز اول را اضافه کنند تا ماده زیاده دفع شود انفع **معجون** که در امزجهٔ غیر حاد تقویت قوی و حرارت غریزی نماید و در امر باه مفید و جهت وجع اعضا و رطوبت معده نافع و ملاحظه پرهیز کثیر ندارد جدوار خولنجان ساذج زرنباد درونج زنجبیل عاقرقرحا مشک هر یک دو بهمنین تودریین تخم ترب دارچینی مصطکے قرنفل بسباسه جوزبویه سنبل عود ثعلب زعفران هر یک سه مغز بادام مقشر مغز تخم خربزه مغز فندق لسان العصافیر هر یک شش مغز فستق ناجیل هر یک ده چوبچینی سی سائیده بعسل یا بقند مقوم آمیزند شربتی در ضعیف یک و در متوسط دو و در قوی سه مثقال **معجون** که در اکثر امراض دامزجه بارده و وجع مفاصل و اعضا که بسبب جمره بود نافع قرنفل بسباسه جوزبویه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد هر یک یک زنجبیل دارفلفل عاقرقرحا جدوار هر یک دو دارچینی قاقله فلفل سورنجان مصطکے بوزیدان سنا لسان العصافیر هر یک پنج چوبچینی سی سائیده بعسل آمیزند شربتی مانند معجون اول و ملاحظه پرهیز کمتر دارد **طریق استعمال او بطور حریره و حلوا** چوبچینی باید که در هر شربتی زیاده از سه مثقال نبود

دیرم چوبچینی صاحب سدهٔ احشا را مضرست پس اولی آنکه در حلاوی و معاجین طبیخ او اندازند تا نفع بی‌مضرت پیدا آید حریره که دماغ را نرم و مرطب
و ریه و برای ضیق النفس و سرفهٔ کهنه مفید چوبچینی هر روز نیم پاو یا یک پاو دو مثقال سائیده و بسه چند قند در یک پیاله عرق بیدمشک ترکرده با آتش
نرم بزانده خورند سه یا شش روز حلوا مقوی باه و برای اوجاع و مبرودین مفید چوبچینی مسحوق هفتاد مثقال زنجبیل مثقالی تر فلفل دارفلفل خولنجان
سورنجان زرنباد هر یکده مثقال دارچینی چهار مثقال مغز چلغوزه نارجیل هر یکده مثقال قند یا عسل یکصد و پنجاه مثقال آرد گندم روغن بقدر
هر یک قدر ضرور حلوا سازند حلوا وجع مفاصل و اوجاع باکه از جمره پیدا شوند مفید چوبچینی شش مثقال دارچینی چهار مثقال شکر تیغال سه مثقال
سورنجان دو مثقال نبات پنجاه مثقال آرد گندم روغن گاو روغن بادام هر یک قدر ضرور حلوا سازند شربتی پانزده تا سی مثقال حسب قوت
**طریق استعمال او بوتیره نقیع** و این جهت محرورین و ناقهین و خفقانی و تقویت اعضا و قوی نافع و در فصل و مزاج حار و ضعفا و اطفال مفید
و باکثر امزجه مناسب و بیضرر و پرهیز درین کمتر از طور قهوه است و نزدیک بسفوف یعنی پرهیز کثیر ضرور نیست چوبچینی سوهان کرده در عرقهای مناسب
و ادویه موافقه سه شبان روز در شیشه ترکنند و مکرر بر هم زنند پس صاف کرده تنها یا به نبات نوشند حسب حاجت اگر برای خفقان حار و امزجه
حاره بکار برند صندل سفید کشنیز گل سرخ برابر بقدر چوبچینی در گلاب یا عرق گاوزبان نقوع سازند علی هذا القیاس و بهر مرضی با دویه مناسب باید
آمیخت اگر جهت مبرودین دهند به عود یا درنجبویه زرنباد و مانند آن و در عرق بادیان عرق بهار عرق اذخر نقوع سازند هرچه بعد از سه روز صاف
کرده باشند ثفل آن را در آب یا عرق مناسب قدر ضرور ترکرده عوض آب در ایام شرب نقوع نوشند شربتی چوبچینی در نقوع جهت اطفال یک
تا چهار و در غیر اطفال از چهار تا هشت مثقال است اقل مدت تناول شش و اکثر دوازده روز است اگر حاجت بود زیاده برین نیز مجوز **طریق استعمال
او بنهج عرق** و درین از همه استعمال او کمتر است و چندان پرهیز نیست حسب حاجت رعایت کردن اولی و در بعضی علل که ماده کثیر نبوده و بعد تنقیه
قلیل مانده باشد جهت تحلیل ماده مذکوره و تقویت بدن و قوی و ناقهین مفید و با دویه مناسبه سوداء مراقیه توحش و سوداء مراقی و طلب خون مستعمل
و با دویه باهیه مقوی باه و علی هذا با اجزائیکه موافق هر مرض بود استعمال توان کرد و آب فقط یا بعرقها که مناسب حال بود عرق کشند و بقدر
دو وقت دو سه فنجان یا کمتر یا بیشتر در خلای معده یا بعد انحدار غذا یا هر دو وقت بقند یا بغیر قند دهند **عرق** مقوی معده و تن با ضعف حرارت غریزی
و باه و با مزجه که بسیار گرم نبود مفید چوبچینی نیم کوفته ده رطل دارچینی رطل با آب کرده عرق کشند اگر حرارت زیاده خواهند دارچینی به چند یا دو چند نمایند و بقند یا بغیر قند نوشند
**عرق** که در علل سوداوی و خفقان و ضعف دل بعد تنقیه انفع مقوی اعضای رئیسه معده و حرارت غریزی و هاضمه مرتق طلب خون و بعضی امزجه تقویت باه
و حرارت این کمتر از اول است چوبچینی صد مثقال گل گاوزبان دارچینی صندل سفید بادرنجبویه هر یک هشت مثقال بهمن سرخ سنبل هر یک پنج مثقال عرق بیدمشک
آب دو شبانه روز ترکرده عرق کشند باید که عرقها قدر ثلث آب و ثلث بود هر روز صبح و شام دو دو فنجان گاهی تنها گاهی بقند نوشند **عرق** مقوی اعضای رئیسه
و شریفه و حرارت غریزی و هاضمه و مزید باه چوبچینی یکصد و پنجاه مثقال گاوزبان گل گاوزبان صندل هر یک پنجاه مثقال دارچینی سی مثقال
ترنج صندل سرخ هر یک بیست مثقال سنین هر یک پانزده مثقال عود سنبل هر یکده مثقال عنبر دو مثقال ریحان یک دسته آب به آب سیب که بعد
تقشیر و تنقیه تخم گرفته باشند هر یک یک من شاهی دو شبان روز در عرق بیدمشک و گلاب و آب ترکرده و عنبر در صره بسته آویخته عرق کشند باید که گلاب

سدس و بید مشک ثلث آب باشد **عرق** که برای ضعف شیخوخت و نحافت تن و تقویت حواس و تفریح دل و ضعف باه و تفتیح سده و تحسین لون و هضم غذا و قوت
معده و بسط خاطر انفع دارچینی گل سرخ ریحان قند هر یک دو اوقیه سنبل ساذج قرنفل زرنباد درنجبویه گاوزبان ابریشم خام هر یک اوقیه بهمنین
صندل سفید عود اشنه هر یک نیم اوقیه مشک نیم درم عنبر درم مصطکی دو درم زعفران سه درم چوبچینی یکصد و نود و سه درم سیب شیرین نخته منقی از
تخم و پوست پنجاه عدد گلاب ده رطل همه را در گلاب تر کرده مشک عنبر زعفران مصطکی صره بسته آویخته با آتش نرم عرق کشند و بدستور سه چهار
پیاله قهوه خوری نوشند **عرق** مقوی اعضا مبهی مشتهی هاضم مفرح دل منشط محسن لون منعظ چوبچینی دو رطل دارچینی گل سرخ ثعلب شقاقل قرنفل
بسباسه جوزبویا ابریشم خام تخم خربزه هر یک ده درم زعفران صندل سفید عود عاقرقرحا بیخ شیبی بیخ لفاح مایه‌شتر اعرابی بیخ بنفشه زرنباد لسان العصافیر
سنبل اشنه بهمنین هر یک پنج درم جدوار میعه یابسه هر یک سه درم مصطکی دو درم عنبر درم مشک نیم درم چوبچینی را در آب صاف ده روز تر کنند روز
سوم دیگر ادویه اندازند و بعد ده روز عرق کشند زعفران مصطکی وغیره را صره بسته آویزند و هر روز دو پیاله نوشند **عرق** مقوی اعضا و باه
و کلیه منشط مفرح مدر بول مفتت حصات مزیل استرخای اعضا نافع معده و امعا و وجع مفاصل و قولنج و دیگر فوائد کثیر دارد چوبچینی سه صد مثقال آب
صاف پنجاه رطل جوشانند چون سی رطل ماند سنبل گل سرخ زرنباد عود گاوزبان فرنجمشک بادرنجبویه لسان العصافیر اشنه ساذج کبابه خسک هر یک پنج
مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبویه بسباسه تخم گزر بهمنین شقاقل ثعلب هر یک ده مثقال سعد پوست ترنج قرفه خولنجان عاقرقرحا هر یک شش مثقال
صندل سفید تخم کرفس فلفلمویه هر یک پنج مثقال عنبر مصطکی زعفران هر یک دو مثقال مشک مثقالی برگ ترنج نعنع تازه هر یک قبضه ریحان تازه دسته مویز منقی
قند هر یک رطل همه را در طبیخ مذکور یک شب تر کرده مصطکی زعفران وغیره صره بسته آویخته کشند و صبح و شام یک دو پیاله قهوه خوری نیم گرم نوشند و دو سه
قدم راه روند **طریق استعمال وی بطور مضغ** و این در علل دماغ و سینه و ریه و حلق و مری مفید از همه وجه است و گاهی تنها و گاهی به برگ تنبول
مستعمل شود اولی آنکه نیک خائیده آبش بلع کنند و ثفل بیندازند شربتی مطابق سفوف **طریق استعمال وی بوجه مرهم و روغن مرهم** که در
جراحت جمره انفع توتیا مردارسنگ اسفیداج هر یک سه چوبچینی شمع ابیض هر یک پنج روغن بادام بیست مرهم سازند مرهم که انفع است شنگرف مردارسنگ
هر یک ده چوبچینی کته هر یک چهار موم سفید پنج مسکه یا پیه شیر بیست اگر کته نصفی سوخته آمیزند بهتر **روغن** که در وجع مفاصل و اوجاع جمری مفید سورنجان
مخلصه سداب هر یک پنج مثقال اشنه قصب الذریره ساذج سنبل زراوند گرد مرزنجوش هر یک سه مثقال عاقرقرحا دو مثقال قسط تلخ شش مثقال چوبچینی
بیست مثقال آب یک من شاهی شبانروزی تر کرده دهن ورد روغن زیت هر یک چهل مثقال روغن بابونه روغن شبت روغن نبق هر یک پانزده
مثقال انداخته با آتش نرم پزند چون آب برود صاف کرده ثفل را باز بیک من تبریزی آب و چهل مثقال روغن کنجد بپزند چون روغن ماند صاف کرده هر دو
آمیخته دارند و عند حاجت مالند اگر در هیزده مثقال روغن مومیائی مثقالی آمیزند بهتر و اگر در هیزده مثقال روغن جند فرفیون هر یک مثقالی افزایند
برای اوجاع و امراض بارده و رعشه و فالج و لقوه مفید بود **روغن** که در وجع مفاصل و ظهر و اوجاع جمری مفید چوبچینی سیزده مثقال آب سه من تبریزی
بپزند چون ربع ماند روغن زیت یا روغن بابونه یا روغن گل یا هر سه سی مثقال انداخته جوشانند تا روغن ماند **فصل دوم در طریق استعمال**
**عشبه** و این در اکثر امراض که چوبچینی مفید است نفع دارد مگر در علل حار مزاجان حاره که چوبچینی مفید و این مضر است و در بعضی امراض فوائد این

بیشتر از چوب چینی بود چون وجع مفاصل نقرس بلغمی و نفث معده رطوبی و فالج و لقوه و رعشه و استسقاء هرچه زیاده بارد بود و برای جمره و بواسیر
ریحی که از غلبهٔ رطوبت بود نافع و در امراض بلغمی و سوداوی مفید مگر در امزجه و امراض دموی و صفراوی مضر باشد مگر آنکه تعدیل او بعرقهای بارده نمایند
که درین وقت بدموی و صفراوی نیز نافع آید و دستور تنقیه و منع استعمال سیر و ترشی و پرهیز مگر از نمک بهمان طریقست که در چوب چینی گذشت
**طریق استعمال او بطور قهوه** باید که هر روز پنج مثقال عشبه قدر جو ریزه ریزه کرده بگلاب عرق بید مشک و آب که نود مثقال بود شب
تر کرده بطور چوب چینی جوشانند چون ثلث رسد صاف کرده سه حصه نموده صبح و ظهر و شام بقدر حبی نبات نیم گرم نوشند بدستور دوازده روز
و در اکثر اغذیه و اشربه و پرهیز و اجتناب از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام واجب و غیر واجب مانند چوب چینی است مگر در نمک که درین تجویز
نموده اند و در مرض مزمن بخار از دیگ گرفتن بتمام بدن یا بعضو ماؤف بدستور چوب چینی واجب دانند و قبل از شروع و بعد فراغ تا چهل روز درین هم
پرهیز واجب شمارند یا آنکه دار چینی نیم مثقال چای مثقالی عشبه یکنیم مثقال آب یکنیم من شاهی جوشانند چون ربع ماند صاف کرده بعد انحدار غذا از
معده قدر دو فنجان نیم گرم گاهی بقند و گاهی تنها نوشند و درین وجه اصلا احتیاج به پرهیز نیست **فائده** اگر مزاج قوی و مرض صعب باشد زیاده
از ده روز توان داد و گاه بود که زیاده از بیست بلکه چهل روز حاجت افتد و از پنج شش مثقال شروع کرده بتدریج تا ده مثقال رسانند و اگر مزاج ضعیف
بود از دو و سه مثقال شروع نموده از چهار پنج مثقال تجاوز نکنند و گاهی از هفت هشت روز زیاده ضرور نبود و گاهی زیاده از دوازده روز احتیاج شود
و هر روز قدر قلیل بتدریج افزایند و در مزاج متوسط بین بین اختیار باید کرد و هرگاه حرارت غالب بود و دادن این ضرور شود بعرقهای سرد باید پخت
و اگر تسخین بیشتر مطلوب باشد بعرقهای گرم باید آمیخت و جهت امراض سوداوی عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه عرق شاهتره نیکو بود و وقت شرب
طبیخ او اگر آب بارد نوشند بهتر الا تقلیل کافی اگر آب عشبه جهت تشرب فائق کنند بسبب قلت وجود عشبه ثفل آن را جوشانده بکار برند و تشرب
او نیز شرط است که بسیار سرد نوشند اگر بگلاب آمیخته نوشند رواست **طریق استعمال او بطور سفوف و معجون** و درین صورت احتیاج پرهیز
کثیر نیست و در بعض امزجه و امراض نافع **انتباه** آنچه در باب چوب چینی گذشت اگر بقدر چوب چینی عشبه گرفته بهمان ادویه باوزان مقرر ترکیب
کنند و بدان نهج خورند همان منافع کند و بعضے اوقات هر روز عشبه یکنیم مثقال بهموزن قند سائیده بیست روز یا کم و زیاده حسب ضرور با فنجانی گلاب
دهند و از ترشی و لبنیات و فواکه رطبه و آب بارد در اثنای تناول و بعد فراغ تا دوازده روز پرهیز نمایند تمام کنند و گاهی عشبه سائیده بمثل نبات آمیخته
و در امزجهٔ ضعیفه سه روز هر روز یکنیم مثقال و سه روز هر روز دو نیم مثقال و سه روز هر روز سه مثقال و در متوسط اول سه روز هر روز دو مثقال و
سه روز هر روز سه مثقال و سه روز هر روز سه و نیم مثقال و در قویه اول سه روز هر روز دو نیم مثقال و سه روز هر روز سه و نیم مثقال و سه روز
هر روز چهار مثقال بگلاب تا نه روز دهند مع پرهیز نفع تمام کند **معجون** برای امراض بلغمی و اوجاع و ضعف معده و قلت اشتها که بسبب رطوبت
بود نافع سلیخه دار چینی هر یک پنج زنجبیل قرنفل قاقلتین زعفران هر یک سه عشبه پنجاه عسل مقوم و صبح و شام بگلاب دهند شربتی حسب ضعف و قوت دو تا
چهار مثقال **فصل سوم در استعمال و شناخت فادزهر** اطبا اطلاق میکنند فادزهر را بهر دوای ذوالخاصیت که معاونت کند طبیعت را
از مضرت سموم و مقاومت نماید با هر که مخالف مزاج انسان باشد خواه سم حار بود خواه بارد و اقسام فادزهر کثیر اند لیکن مشهورترین و نافع ترین انواع

حجر التیس ست بدانکه بعد تریاق کبیر هیچ مرکبی و مفردی در دفع ضرر سموم مانند حجر التیس نیست بهترین او آنکه از حدود فارس آرند و آن شل سنگی
اسیکلی شکل واملس است که در شیردان یا امعای بز کوهی یا در مراره یا در عنق او یافته میشود و اکثر او طولانی مثل بلوط میباشد و در جوف او چوب میبود
و آنچه مدور باشد در جوف او تخم مخلصه یافته میشود و خاصه حجر التیس است که چون بسرکه بسایند مائل بحمرت بود و نوع هندی او را سیاهی غالب بر
سبزی میباشد و در جوف او پشم و سائر اخشاب یافت میشود و ضعیف تر از وست بهترین او آنست که رنگ او زیتونی بود و بغایت شفاف و براق
باشد و تو بتو طبقات در هم پیچیده مانند بصل بود و چوب در میان داشته باشد و چون بشیر بسایند شیر سبز گردد و اگر قدری آهک در کف دست مالند زرد
یا سبز شود و عملی نیز شبیه او میسازند و فرق آنست که سوزن فولاد با آتش تفته در و فرو برند اگر مصنوعی بود نوک به آسانی فرو رود و دود سیاه برآید و اگر خالص
باشد نوک سوزن بزحمت فرو رود و دود زرد برآید و سوزن نیز زرد گردد و اگر با آب بادیان سوده بر لسع مار و عقرب طلا کنند فوراً تسکین وجع نماید شخصی را
زنبور گزید موضع نیش ورم کرد و بسبب وجع آرام نداشت قدری با آب سوده طلا کردند وجع و ورم زائل شد و رنگ بدن بحال اصلی آمد شخصی را مار گزید
تریاق حاضر نبود قیراطی حجر سوده دادند خلاص یافت و گویند بهترین او آنست که اگر در آفتاب گذارند عرق کند و این چنین کمیاب است بدانکه در معالجه
ادویات سمیه و لسع حشرات و ذات السموم هیچ چیز بحجر التیس نمیرسد مقوی حرارت غریزی و حواس حافظ قوی مفرح مطرب مزیل غم و اگر آنرا بر لسع مار
گذارند بچسپد و تا که همه سم جذب نکند جدا نگردد و اگر کسیکه زهر خورده همان وقت در دهن گیرد انفع اگر چند عدد آزموده او در کاسه چینی نهاده بالایش
شیر دوشند زمانی توقف کنند پس آن شیر مسموم نوشانند آن شیر را قی کرده از ضرر سم ایمن گردد و اگر کسی را که بسبب بلغم دل ضعیف شده دهند مفید
اگر در اول تحویل آفتاب ببرج حمل قدر چهار قیراط سوده بگلاب دهند تا سالی دیگر قوت و قدرت بخود مشاهده کنند اگر در سن کهول هر سال در اول فصل
ربیع یا خریف بشرب این عادت کنند و از ممنوعات پرهیزند تمام عمر بقوت و نشاط گذارند و اکثر مردم را بواسطه ضعف پیری محافظت حرارت غریزی او شده
قوت جوانی عود کرد و سنج و فربه شدند و اکثر علل مزمن عسر البرء زوال گرفتند محلل اورام بارده و با آب کشنیز برای حاره طلا می او بگلاب جهت طاعون
و خفقان و بواسیر و بخور تنها برای لسع هوام و با آب ریحان برای لسع زنبور نافع شربتی یک تا دوازده قیراط گرم در آخر دوم خشک در آخر سوم لهذا در محرورین
محرق خون مورث التهاب و اسهال و سوسیت بدانکه لزوم هفت شرط بر خورنده این واجب اول آنکه سن کهولت یا شیخوخت بود دوم آنکه حرارت
در مزاج غالب نباشد سوم آنکه در گرمای گرمسیری تناول ننماید چهارم آنکه قبل از شروع تنقیه تن از اخلاط لازم داند پنجم آنکه از حموضات و لبنیات
و بقولات و اطعمه غلیظه و مفسدات معده و حرکات عنیفه و اعراض متعبه پرهیز واقعی نماید اقل ایام پرهیز قبل از شروع ده روز و بعد فراغ بیست روز است
ششم آنکه در روز تناول و در هر حال بقدر امکان بآسایش کوشد و لباس نرم و پاکیزه پوشد هفتم آنکه مرتبه اول و سال اول که اراده اکل و تمام کند
از چهار قیراط زیاده نخورد و پس در سال دوم قدری افزاید الا لا اما طریق استعمال آنست که بعد تنقیه و مراعات شروط قدر چهار قیراط بر سنگ
سماق باریک بسایند پس در پیاله چینی کنند و گلاب با او آمیزند و قلمی در دهن گرفته فرو کشند تا بدندان نرسد و بالایش شربت از قند و گلاب
ساخته نوشند و بر فرش نرم از این پهلو بآن پهلو گردند و اندک راه روند و بعد دو ساعت غذا خورند و بعضی قدر شش قیراط در سه روز هر روز دو
قیراط همینسان در گلاب سائیده آمیخته در حلق میریزند که بدندان نرسد یا حب بسته فرو می برند و دیگر که انفع است و هیچ ضرر نمیکند حجر التیس شش قیراط

مروارید یاقوت لعل یشب هر یک سه قیراط جدا جدا بر سنگ سماق بسایند که اجزای خشن محسوس نگردد پس مومیائی کانی عنبر زعفران ورق طلا هر یک دو
قیراط مشک قیراطی سائیده آمیزند و بشیرهٔ نبات سرشته حبوب بندند و سه حصه کرده هر روز یکحصه بلع کنند و عقب او یک پیاله گلاب نیمگرم نوشند
و اندکی راه روند پس شربت قند و گلاب نوشند و بآسایش باشند چون اشتهای صادق بهم رسد غذای لطیف خورند **فائده** قبل از چهل
بلکه پنجاه و پنج و شصت سالگی اصلا استعمال این نکنند و شروط مذکوره بعمل آرند تا مقصود حاصل آید و سعی و رنج ضائع نگردد **بدانکه** نوعیست از
فادزهر حیوانی که از جزائر بحر هند و چین یافته میشود و از امعای میمون می برآرند رنگ او مائل بزردی بشکل هیکلی و بدرازی و باریکی مائل و بعضی این را
از حجر التیس بهتر میدانند و نوعی از هند است که از شکم حیوانات صحرائی می برآرند و این در منافع قریب بحجر التیس است فرق نتوان کرد مگر بامتحان که
گذشت و نوعیست که از گوزن گیرند و مسمی است بحجر الایل و این هم قریب الاثر بحجر التیس است اگر سه روز هر روز نیم دانگ نوشند هیچ سم تا حیات
اثر نکند و در سائر افعال مانند فادزهر معدنیست و نوعیست که حجر الحیه و مار مهره گویند و دو گونه است یکی حیوانی و از مار بهم رسد قدر نصف فندقی
و مائل بدرازی خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط به سه خط سفید و بعضی سفید و سست باشد دوم معدنی و باد مهره گویند اعتقاد قوی آنکه
از معدن زبرجد بهم میرسد و جمعی برآنند که زبرجد است بهترین او آنکه چون بر لسع مار گذارند بچسپد و در حین جذب سم لون او متغیر شود پس چون در شیر
اندازند شیر را منجمد سازد و بلون اصلی آید و چون جذب همه سم نماید دیگر نچسپد و این جهت لسع عقرب و دیگر هوام ضعیف الاثر است لیکن برای حصات
مثانه انفع شربتی تا سه قیراط تعلیق مخطط او برای صداع و لیسر سفید نوعیست که از امعای گاو و گاو میش صحرائی می برآرند مدور و سپید بوزن
از پنج تا پانزده مثقال می باشد و بسیار فراوان و کم قیمت و کم اعتبار است و از میان او خسته تمر هندی یا حب الغراب می برآید و از اکل او خاصیتی متصور
نیست **قول جوان کورو** و فادزهر حیوانی برای وجع الفؤاد و دوار و ضیق نفس و حمی حاده و سمی مفید بطبیخ سنا و یا بطبیخ گل لاله یا بطبیخ اشترغار
دهند و برای احتباس بول کلیتی انفع اول آنکه ابتدا یکتا و غیره دهند روز دوم چهار دفعه فصد دست کنند روز سوم و چهارم سه سه دفعه فصد نمایند
بعده فادزهر بیست یا چهل دانه همراه هشت اونس آب که در و نیم اونس جیرجیر بحری یا دو درم برگ اسهل جوش بود دهند و برای منع اعتقال شش روز
نهار بسکر طل طبیخ گاوزبان یا طبیخ آلو که در و یکدرم کریمور تارتر مخلوط بود دهند شربتی بیست چهار دانه **فائده** فادزهر معدنی که حجر السم گویند
پنج قسمست سفید زرد سبز اغبر منقط و بعضی ما بین سفیدی و زردی برنگ وسمه و بعضی زرد مائل بسبزی سفیدی و بعضی سبز نیمرنگ و زرد مائل بسفیدی
و سرخی و بعضی سبز تیره و زرد مائل بسیاهی امتحانش آنکه عروق الصفر بآب بر سنگ سایند پس فادزهر اگر لون عروق الصفر سرخ شود خوب الا لا
بیش و مانند آن داده فادزهر دهند اگر خلاص شود خوب و این امتحان از همه اولی یا در آفتاب نهند اگر عرق کند خوب و اینچنین مرتی نشده دوازده جو آن
مقاوم سموم حیوانی معدنی نباتیست مداومت او هر روز قیراطی حافظ صحت مانع ضرر هوائی و وبائی و اختلاف میاه و اهویه داشتن او با خود مانع لسع
هوام و موافق جمیع امزجه مقوی دل و اعضای رئیسه حافظ رطوبت غریزی مانع تعفن اخلاط و مزیل سمیت آن ایضا مقوی اعصاب و قوی و مفاصل
محلل و رادع اورام بارده و حاره و برای خفقان مفید و شربتی برای دفع سم از سه نخود تا دو دانگ و در سائر خواص از قیراطی تا یکدانگ شرب نمایند اگر
عرق او که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازالهٔ خفقان فوراً مجرب با ما اینچنین فادزهر نایابست شخصی مالیخولیای مراقی داشت سالها گذشت لیکن نفع نبخشید

فصد و مسهل بار بار کرده ماء الجبن بکرات نوشند آخر این العمل آورده دو شبان روزی قریب درم تباریق خورده مرض زائل گردید و در علل مزمنه بعد تنقیه
کامله اثر کلی وارد و نیز با امراض بارده و هم بعلل حاره نافع **فصل چهارم در طریق استعمال جدوار** خالص او یکدرم کوفته سه حصه کرده هر جزو
یکی بگلاب سوده صبحی نوشند و عقب او شربت قند بگلاب عرق گاوزبان دهند و بعد سه ساعت نخود آب لحم مرغ جوان بدار چینی زعفران فلفل خورند
اسفناخ برنج اندکی دهند و از لبنیات و حموضات پرهیزند **فصل پنجم در طریق استعمال ماء الجبن** و وی مجمع نفعهای کثیره است که دیگر ادویه
مسهله ندارند یکی آنکه قوت او با وجود عدم حدت کثیر بعضو مقصود میرسد بسبب رقت و لطافت قوام چه این دو صفت قائم مقام حدت در قوت دوا اند
خلاف دیگر ادویه که این وصف در کسی نیست دوم آنکه وی جامع دسومت و حدت لطیفه است و بسبب دسومت تلیین اخلاط حاده مینماید و بسبب
حدت تقطیع ماده میکند سوم آنکه با وجود اسهال اخلاط ماده را نضج میدهد و فضله وی که در تن باقی ماند اذیت نمیرساند بلکه غذای او میگردد و این
عمل در غیر وی نیست بدانکه ماء الجبن مائیت و دهنیت و جبنیت دارد مائیت مسهل و مرطب و دهنیت منضج و ملین است پس اگر نضج و تلیین بیشتر مطلوب بود جبن جدا
سازند که دهنیت در وی کثیر آید چنانچه گفته آید چهارم آنکه اخراج وی ماده غلیظه و کثیفه را بتدریج است و با وجود این ترطیب تن و نضج ماده مینماید و با وجود اخراج
جفاف در بدن نمی آرد بلکه ترطیب میدهد و غذای بدن میشود و این خاصه همین دوا است **انتباه** ماء الجبن گرم است در درجه اول و جالی بی لذع
و غسال و مسهل برفق و مرطب و منضج و مدر و مسکن و ملطف است و جهت علل حاره سوداویه و التهاب و مالیخولیا و جذام و داء الفیل و احتراقات و حرقت
بول و ضعف کلیه و حصات و قرحه مثانه و قروح حدیثه و قدیمه و تشقیق تن و شری و ظلمت بصر از انصباب ماده بسوی چشم و بلک و استسقا و حرارت کبد
و نحافت تن و جرب و حکه و آثار طلاء و شربا مفید و هرگاه که در قروح مستعمل بود نمک در آن اندازند **طریق شرب آنست** که نیمگرم نوشند بسه دفعه
و در هر دفعه فاصله کم از ساعتی نباید و اگر فاصله دو ساعت دهند بهتر باشد و ثانی بعد خلو معده از شرب اولی باشد و بر طبع ثقل نیارد و بعد هر
شرب مشی معتدل لازم دانند و مشی معتدل صد قدم است و بهترین اوقات برای استعمال او زمان معتدل است که در وی حرارت و برودت مفرط نبود
و معتدل تر خوف که در استعمال دیگر مسهلات در ایام گرما است درین نیست شربتی وی حسب مزاج متفاوت است ادنی شربت او هفتاد درم و متوسط
یک رطل بود و اگر طبع قوی باشد دو سه رطل نیز مجوز بلکه زیاده برین حسب حال و مرض شخص دهند و هر چونکه باشد اگر ماء الجبن با ادویه مسهله آمیخته دهند
باید که کثیر ندهند بهر خوف افراط عمل و بهر تقدیر شروع بتقلیل کنند و بتدریج افزایند تا بشربت مقصود رسد و چون چهار پنج ساعت از شرب گذرد غذا خورند
و بهترین غذا قلیه شوربا و شوله و پلاو و مانند آن و باید که برنج را در آب سبوس گندم تر کنند پس شسته بپزند تا سده و لزوجت نیارد و آنانکه باکل نان معتاد
بوند آردی که میده او کشیده باشند و اجزای جریش مانده از آن نان خمیری پخته دهند و است و احسن آنکه هر روزی که اکل مسهل ماء الجبن مقصود بود
آن روز و یکروز قبل از وی اگر ممکن بود به نخود آب قناعت ورزند الا غذای نرم دیگر قدری دهند و در زمان شرب او از لبنیات و مغلظات و مبخرات و
و حلویات و حموضات تا شد الحموضت پرهیز واجب شمارند و مهما امکن از جماع و ریاضات متعبه و عوارض نفسیه باز مانند و تفریح کوشند و اعانت بیاقوتیها
و مفرحات مناسبه لازم شناسند بدانکه ساختن ماء الجبن بسه وجه است یکی آنکه از سکنجبین سازند باین وجه که شیر تازه در ظرف سنگی یا سفالی یا مسی قلعی ا
خوب جوشانند پس اگر شیر دو رطل بود سکنجبین صادق الحموضت ثلث رطل اندازند و اگر بسیار ترش نبود سرکه انگوری یا آب لیمو افزایند تا شیر زود باره

گردد و بعضی گفته که پانزده مثقال سکنجبین و مثقالی سرکه کافیست و بعضی گفته که شیر را با آتش نرم جوشانند و بچوب جنبانیده باشند تا که جوش زده
بسر دیگ برآید پس فرود آرند و سه درم سرکه تند یا آب لیمو اندازند تا که بریده شود و در اثنای طبخ تحریک شیر لازم دانند تا که سوخته نگردد و بهترین چوب
برای تحریک چوب انجیر تر است که پوست دور کرده سرش کوفته باشند تا بنوعیت و لینت که دروست نیز مستخرج شده در ماء الجبن آمیزد و باسهال
اعانت دهد اگر چوب انجیر نباشد بچوب خرما تحریک نمایند اگر غرض ترطیب تن باشد و در تلیین طبع عوض چوب انجیر چوب بید برای تحریک اختیار
کنند و ایضا سر دیگ را بخرقه که باب تر بود و عند طبخ مسح میکنند تا مانع احتراق باشد بالجمله چون شیر پاره شود دیگ فرود آرند پس اگر خواهند که اجزای
دهنیه در ماء الجبن فزونتر آید چون قریب بسرد شدن رسد و هنوز حرارت دران باشد در خرقه سفت کرده آویزند تا آب تقاطر کند و چیزی از جبن در
آب نیاید و اگر خواهند که دهنیت کمتر آید شیر را بگذارند تا خوب سرد شود و در اجزای دهنیه نیز جمود افتد و عند تصفیه همراه آب کمتر آید و اگر هوا گرم
بود ظرف شیر را در آب گذارند پس اگر مقطر یکرطل برآید ملح اندرانی مثقالی آمیخته باز جوشش دهند تا کف آید کف بردارند پس بطور مذکور نوشند و
بعضی بی آمیزش نمک همان آب صاف میدهند و این قسم برای اخراج اخلاط محترقه و تبرید بدن و تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و جرب و شری و کلف و بلای
ظلمت بصر و امراض سوداویه مناسبست دوم آنکه از انفحه سازند باین طور که اگر شیر جوشیده دو رطل بود انفحه نیم درم دران حل کنند انفحه کهنه نباید پس شیر را حرکت دهند و از آتش
فرو گرفته گذارند که سرد شود پس سرد کرده در خرقه آویزند که آب تقاطر کند در ظرف چینی مانند آن و بغیر آنکه باز جوشانند یا نمک آمیزند نوشند و این نوع در تبرید
و ترطیب ابلغست لعدم امتزاجه بالملح خاصة اگر با شربه موافقه دهند و در ابتدا طبع نرم میکند و بعد تمادی ایام و الفت بدن بتمامه مصروف بغذا میگردد
و اسهال نمی آرد و فربه میسازد خصوص کسانی را که فاسد الدم اند و لیل فنا دوم آنکه با وجود کثرت غذا بدن فربه نشود و بعضی گفته که ده رطل شیر گیرند
و انفحه تازه جدی دران حل کنند و بپوشند و بگذارند تا شیر بسته شود پس آنرا بکارد طولاً عرضاً ببرند و ملح ابیض دو دانق سائیده پاشند تا آب از پنیر
جدا شود پس در خرقه کرده آویزند و آب صاف گیرند و سه اوقیه سکنجبین آمیخته بر آتش نهند تا قریب جوش آید و حرکت میدهند پس مکرر صاف نموده با
هرچه مناسب حال بود دهند و بعضی گفته که هر روز شیر تازه پنجرطل گیرند و گرم کنند و یکدرم انفحه در وحل کنند و بگذارند که ببندد پس بکارد طولاً و عرضاً ببرند
و دو درم ملح اندرانی مسحوق پاشند چون گداز در خرقه کرده آویزند تا آب برآید باز آب مقطر را صاف نموده و بیک نیم رطل او سکنجبین یک اوقیه آمیخته با آتش
نرم نهند و کف بردارند تا که لبوره تمامه از مائیت جدا شود پس صاف ساخته بطریق مذکور نوشند بدانکه چون ماء الجبن را جوشانند اجزای مختلطه مذکوره
جدا میشوند و طافی میگردند سوم آنکه از لباب القرطم سازند باین وجه که لب قرطم ده اوقیه سائیده در دو رطل شیر جوشیده اندازند و بچوب انجیر یا بشاخ خرما
جنبانند تا شیر پاره شود پس فرود آرند چون سرد گردد در خرقه کرده آویزند و آبیکه چکد در ظرف چینی گیرند باز صاف نموده بدو درم نمک هندی
جوشانند و کف بردارند و با سفوف مناسبه بکار برند اگر دفع فضول بلغمیه و استسقا و سده مقصود باشد ماء الجبن از انفحه مملحه و لب قرطم سازند و سکنجبین دهند

**فائده** برای اغراض مقصوده بهترین البان شیر بزست چراکه در وی دهنیت و مائیت و جبنیت معتدلست خلاف شیر گاو که دهنیت بیشتر دارد و در
شیر میش جبنیت فزونتر و در شیر شتر و در شیر خر مائیت غالب ترجیحست امراض سوداویه بافراط هیچ کدام ازینها مناسب نیست پس اگر شیر بز بهم نرسد فزونتر
از شیر گاو توان ساخت و اگر برای سده و استسقا و کلف دهند شیر شتر از همه بهتر اما اگر استسقا با حرارت باشد شیر بز اولی بدانکه بز جوان صحیح البدن

تا مدة اللحم سرخ رنگ ازرق چشم باید و از زائیدنش سی یا چهل روز گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و اگر سرخ رنگ پیدا نشود سیاه یا زرد یا هر
رنگی که باشد و قید احمر اللون بر سبیل اولویت است نه بر سبیل وجوب خلاف دیگر شرائط که ضروری اند و وقتیکه قصد شروع او کنند سه چهار روز پیشتر تعلیف
بر حسب طبع مرض کشنیز تازه یا برگ کاهو یا برگ کاسنی یا برگ بادیان یا آرد جو یا علف شعیر یا شاهتره تازه کنند و گیاهها ی تلخ و تیز ندهند در دادن شعیر
و غیره احتیاط نمایند که تخمه نیارد و موجب فساد شیر نگردد لهذا باید که بسته دارند و گاه گاه گذارند که حرکت کنند و بگردد و از جماع باز دارند **انتباه** اگر ما الجبن از
در امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که بدو پانزده مثقال سکنجبین افتیمونی آمیخته دهند و بعد سه چهار روز بحبوب مسهله موافقه تنقیه کنند و اگر دو مثقال
سفوف سودا هر روز همراه ما الجبن دهند در استیصال سودا اسرع باشد و اگر افتیمون تمر هندی برابر در ما الجبن تر کرده نوشند در اسهال سودا
بی عدیل بود و اگر جهت اسهال فضول محترقه مستعمل باشد یا سفوف هند هلیله زرد سه درم بدهن لوز چرب کرده نمک هندی دو دانق سقمونیا یک دانق نیز
یک شربت و در امراض صفراوی سکنجبین ساده معتدل داخل ما الجبن نمایند و برای تبرید مزاج و تلطیفه حرارت لشکر طبرزد و طباشیر دهند و جهت یرقان
که از قبیله کبد بود هلیله سه درم سقمونیا قیراطی انیسون نمک هندی صبر هر یک دو انقی سائیده بما الجبن دهند و اگر یرقان از قبیله طحال بود صبر یکنیم
دانق نمک دو انقی افتیمون درمی هلیله سیاه مثقالی سائیده بما الجبن دهند و برای قروح و جرب با ما الجبن آب شاهتره آب کشوث هلیله زرد صبر دهند
و برای اخراج فضول بلغمیه ملح دو دانق ایارج فیقرا چهار دانق بما الجبن دهند و برای مالیخولیا و امراض سوداوی حب لاجورد بما الجبن دهند و اگر دو درم
لب قرطم بما الجبن آمیزند اسهال قوی آید و کذا امتزاج نمک درو بعد طبخ اسهال بقوت میکند **قول جوان کوروغو** برای انواع جرب و قوبا و امراض
جلد و مالیخولیا و مانیا و قولنج ریحانی و ریح مراقی و استسقای ریحی حاد و فالج و وجع اندام و وجع مفاصل و سوء مزاج حار یابس و بول الدم و ماده سنگی و شور
گرده و مثانه و قضیب و ذیابیطس النفع مصفی کلیه از ماده رطوبی و ریگ که مزاحم بول شود و مزیله حدت حمی طین شکم شیرین کننده حدت ماده شور که از وی
قولنج و قی صفراوی و غیره پدید آید محلل ورم صلب و تحجر سینه زنان و غدد و غیره که در بدن پیدا شوند و از ان سرطان پدید آید **طریق شرب** اول تنقیه تام
نمایند پس نهار نوشند و از دوازده اونس کم ندهند بلکه در عرصه نیم ساعت سه رطل نوشانند و بعد چهار ساعت غذا خورند و بعد استعمال این اگر بخوابند تا
الا نیم ساعت خواب کنند پس برای تازه کردن و اخراج و نفث ریگ و حصات و تصفیه گرده و مثانه از ماده رطوبی پانزده بیست اونس بلکه سه رطل در عرصه
نیم ساعت نوشانند و برای ریگ و غیره مثانه آب لیمو یک عدد آمیخته دهند و جهت اخراج سودا در شش هفت اونس این کریمور تارتر دو درم افتیمون یکنیم
درم سنا دو درم و برای اخراج صفرا ریوند کریمور تارتر و هر یک درم و جهت اخراج بلغم قرص غاریقون کریمور تارتر و هر یک درم و برای اخراج ماده عصبی
و مفاصل غاریقون دو اسکروپلو کما فیطوس کریمور تارتر و هر یک درم و جهت تصفیه مثانه و غیره بیخ هلیون تربی کبیر پوست درخت طرفا هر یک قدر حاجت
کریمور تارتر دو اسکروپلو و برای تبرید و تصفیه کلیه تخم خیارین مغز خسته خوخ مغز بادام در ما الجبن تر کرده دهند و جهت سرطان و غدد و غیره تا سه ماه استعمال
کنند و در هر هفته برای تنقیه گلقند پنج اونس سنا یک نیم درم انیسون نیم اسکروپلو دهند بدانکه اگر مریض پیر یا ضعیف یا بارد المعده باشد و موسم سرد بود
ما الجبن گرم دهند و اگر جوان بود و حرارت کبد و موسم گرما باشد سرد نوشانند و شیر از جانور گیرند باید که جوان و قریب زائیده باشد و علف او کاه خوب
و دسات بود **طریق ساختن** شیر خر یا شیر بز یک کاسه در ظرف سفالی نموده بر آتش معتدل بدیو د نهند و آب لیمو دو عدد اندازند و کفچه چوبی آهسته

جنبانند تا که جوش خورده منجمد گردد و آب صاف برآید بریزند و ظرف را شسته باز در و انداخته با صابون بعض ریخته بخوبی الت کرده باز جوش دهند تا که آب صاف ماند پس بخته در قرع انبیق شیشه یا در ریتورت پر کرده عرق کشند بعده استعمال نمایند **فصل ششم در استعمال چای** برگهای خود مانند برگ سماق اند اما سخت تر از آن که از شاخ جدا کرده بر آتش نرم خشک نموده در ظرفی دهن بند کرده میدارند تا اجزای لطیفه او از هوا جدا نگردند و چای چاپون از چای چین ضعیف العمل و کم سبز میباشد گرم در اول و خشک در دوم و خواص او کولتا دارد در مزیله خواب و کسل که بسبب بیداری شود و برای وجع مثانه و حصاة و رمل کلیه و مثانه و صداع و زکام و نزله که سوی چشم و سینه ریزند و وجع معده و شکم نافع مزاحم صعود ابخره که خواب آرند و صداع و دوار و دیگر امراض پیدا کنند و بسبب مرارت خود مقوی معده با هضم منضج ماده خام که مولد بخار و ریاح و فاسد کننده غشاهای دماغ اند و بسبب تجفیف رطوبت دماغ مقوی حافظه مزیل امراض مزمنه دماغی که بکسی دوا به نشوند و سبب او کثرت اجتماع رطوبت در دماغ بود چون غشی سکته فالج صرع طنین نزله نزول الماء وغیره و برای آروغ ترش و اخلاط ترش معده و قولنج و ذوسنطاریا و سوء هضم و فساد کیلوس وغیره انفع **قول دوان اتونیو** مزیله ترشی معدیست و در غذای خام و غیر منهضم بخوبی نافذ گشته گداز و تحلیل آن میکند و نیز ترقیق ماده غلیظ دموی بسبب حدت خواص خود مینماید پس قتیکه غذا بخوبی مستحیل بکیلوس شد و چون از غلظ برقت گراید منافع کثیر ظاهر خواهند شد **فائده** برای تحلیل ابخره و ریاح که بدماغ رفته صداع و دوار وغیره آرند نهار نوشند و جهت تقویت معده و هضم بعد غذا و برای رفع ریاح هر ساعت نوشند اگر کسی شب بیدار ماند و خواهد که خواب نیاید و کسل نشود بعد غذا نوشند و اگر خواهد که در روز هم کسل معلوم نشود تا هفته مداومت نماید و وقت شب بنوشند که مولد سهر است بسبب منع تصاعد ابخره و در شرب کثرت نکنند که ضرر دارد **طریق ساختن** آب تنها بر آتش نهند چون خوب جوشد فرو گرفته هیزده یا بیست عدد برگ چای اندازند و دهن بند سازند بعد ربع ساعت بخته قدری قند آمیخته گرم گرم نوشند که سرد نفع ندارد **فصل هفتم در استعمال قهوه** ثمریست لطیف مسمی به بن و در خواص مانند چای شخصی را در ایام برف صداع میشد و آن شرب چای مینمود ما النفع نمیشد از شرب قهوه صحت یافت **طریق ساختن** اول آن را بریان کنند پس بکوبند و در یک چمچه قهوه آب بسیار گرم داده و نیم انداخته جنبانند تا که رنگ برآید پس آب صاف او دو پیاله بقند آمیخته مانند چای نوشند **فصل هشتم در چکلات** استعمال او برای حفظ صحت مفید و چون در ترکیب عود و عنبر و مشک با سیلا دارد لهذا برای حلویت کاکاو که قسمی از بادام است مقدری دارچینی و نبات کافیست با آب گرم طلیا کرده یک پیاله از این روز باشد یا شب در هر ساعت قبل و بعد طعام باید گرفت نفع او آنست که ماده خام کثیر که در معده از هضم باقیماند تحلیل کرده کیلوس میسازد و ماده مائی لزجه وغیره را نیز لائق دخل اسار دموی ساخته مبدل در خون و خلط حیوانی و ترشح منی و لبن وغیره میسازد و دیگر نفع کثیر دارد و چونکه مزیله بدی معده و ماساره و مویست شرب یک پیاله بر نهار نهایت نیکست **بدانکه** در چکلات چهار خواص اند یکی آنکه چون وارد معده گردد ترشیهای معدی را برای آسانی هضم غذا زیاده سازد و آنچه از اکل غذای شب باقی مانده و داخل کیلوس نشده آن را مدد نموده بخوبی داخل کیلوس میگرداند لهذا نهار گرفتن بهتر است دوم آنکه و بساط دموی خلط حاد و لزجه را مبدل به البسامیکا و غذای و ترشی مینماید سوم محرک قوی گردش خونست در شرائین و اورده چهارم آنکه بتربیش اعضاء غددها است و سوای از این منافع کثیر دارد خواهش طعام آرد قوت افزاید اخراج براز و بول طمث وغیره کند مگر کثرت استعمال نباید که غلیان خون و

هیجان ترشی ودیگر باده باد سوده فزاید حرارت می آرد **فصل نهم در استعمال هلیله سیاه** در ماه جیٹھ واساڑھ تعبند سیاه در ساون
وبهادون بجای عجمین در کوار کاتک به نبات در اگهن پوس برنجبیل در ماه کهاگن بدار فلفل یا فلفل و چیت بیساکه بیادیان وبعضی شروع کردنش از
کوار نوشته شربتی هلیله چهار ماشه وقت صباح نهار بآب تازه خورند مزیل کسل تن و همه علت وضعف قلب و وجع و همه علت شکم مضعف و دردتن
کننده جسم مسود موی سفید مزید باه و حافظه و بصر و عقل -

# باب سوم

## در ذکر افلاک وغیره وبعضی امور که حفظ آن واجب

وتدبیر کی وادویه متاکله ومدره ومسهله ومقیه ومعرقه وغیره وفصد وتدبیر سفر وغیره **فصل اول در ذکر افلاک و زمین و غیره** فلک الافلاک
که فلک نهم است و در وی هیچ ستاره نیست و از جانب مشرق بمغرب حرکت میکند و دیگر همه افلاک را باخود حرکت میدهد و در یک شبانروز دور تمام مینماید
چنانچه مرئیست که هر صباح آفتاب از مشرق می برآید و بمغرب فرو میرود و شب زیر زمین سیر نموده باز صبحی از جانب مشرق طلوع میکند و باقی افلاک
دیگر از جانب مغرب بمشرق حرکت مینمایند و این حرکات بهر کس معلوم نمیشوند مگر حکما بنظر تدقیق رصدی معلوم کرده **قول حکما** همه ستارها غیر از
هفت سیاره در فلک هشتم جا دارند و این همه ستارها را ثابتات نامند و این فلک افلاک البروج خوانند و این فلک در سی و شش هزار سال دور
تمام میکند و هفت ستاره دیگر را سیارات گویند و هر یک نامی دارد و بفلکی منسوب است مثلاً زحل بر فلک هفتمست و در سی سال دور تمام میکند و مشتری
بر فلک ششم جا دارد و در دوازده سال دور تمام نماید و مریخ بر فلک پنجم و در یک سال و دو ماه دور تمام کند و شمس بر فلک چهارمست و در یک سال
دور تمام کند و زهره بر فلک سوست و در یکسال دور تمام کند و عطارد بر فلک دومست و در یکسال دور تمام سازد و قمر بر فلک اولست و در یک
ماه دور تمام کند و حوادثات عالم از تاثیر این گردشهاست **بدانکه** زمین سه طبقه است طبقه اول بآب و هوا آمیخته و معدنها درین طبقه پیدا
شوند طبقه دویم طینیه است و درین طبقه تری یافته میشود چنانچه وقت کندن چاه و کاریز مرئیست طبقه سوم خاک صرفست و بمرکز عالم نزدیک بگرد
مرکز واقعست **بدانکه** شکل افلاک و عناصر کرویست کره آنست که در میان است و نقطه فرض توان کرد تا خطهای مستقیم که از آن نقطه کشیده شود بجانب
محیط آن کره یعنی جائیکه اجزای کره از همه طرف بدو آخر شود تمام آن خطها در مقدار برابر باشند و آن نقطه میان است کره را مرکز کره خوانند
**بدانکه** همه کره سیزده اند از آنها نه کره افلاک و چهار کره عناصر هستند و در درون یکدیگر واقع برین وجه که ظاهر کره که درونست ملتصق است
باطن کره که برونست پس از زمین سیزده کره آنکه برون همه و مکان دوازده کره دیگر است فلک نهم باشد و کره که در درون کره دیگر باشد کره خاک
بود پس هر چه مکان او زمین باشد نه فلک حافظ او خواهند بود مثل صندوق که نگهبان آنچیز است که در وست **بدانکه** عالم عبارتست از مجموع

این سیزده کره افلاک و عناصر پس هرچه در کره افلاک بود آنرا عالم الافلاک و عالم علوی خوانند و هرچه از چهار کره عناصر باشد آنرا عالم عنصریات
و عالم سفلی و عالم کون و فساد نامند و نقطه که درمیان راست این سیزده کره فرض کرده شود آنرا مرکز عالم خوانند **فصل دوم در ذکر بخار
و دخان** چون آفتاب بر زمین تابد بواسطه تابش زمین گرم شود و بسبب حرارت بعض اجزای آبی لطیف و سبکتر گردد و قصد بالا نموده بهمان
مقدار اجزای هوائی آمیخته مرتفع شود و این را بخار گویند و چون حرارت آفتاب بر زمین خشک تابد بسبب حرارت اندک رطوبتی که در اجزای آن
زمین بود سوخته نیست گردد و یبوست آن غالب و سبکتر شود و پس بسبب حرارت دخنت اجزای سوخته خاکی با اجزای هوائی آمیخته سوی بالا حرکت
کند و این را دخان گویند و بخار و دخان دوگونه است یکی آنکه بر روی زمین پیدا شود و ازین ابر و باد و باران و برف و دیگر اشیا پدید آید دوم آنکه زیر
زمین بند مانند و ازین زلزله و چشمها و کانها پیدا گردد بدانکه فعل حرارت تفریق و تبسیط است یعنی چون حرارت در جسمی پیدا شود اجزایش را کشاده
و پراگنده سازد مثلا ظرفی را از آب پر کنند اما قدری خالی دارند و زیرا و آتش کنند تا خوب گرم شود آب ظرف را پر میکند و از لبهای کوزه بیرون میگذرد
اما مقدارش نمیفزاید مگر حجم و فعل برودت تعقید و جمع است مثلا آبی در کوزه باشد چون یخ بندد حجم او کم میگردد **فصل سوم در سبب ظهور باد**
و آن چهار اند یکی آنکه چون جانبی از جوانب هوا بسبب تابش آفتاب گرمتر شود انبساطی در وی پدید آید مثال جسم متخلخل و مقدار آن بیشتر گردد و بدین
سبب هوائیکه مماس و مجاور آن بود آن را دفع کند پس حرکتی در هوا پدید آید و آن متحرک باد باشد دوم آنکه چون جانبی از جوانب هوا بسبب برودت
سرد شود آن هوا منعقد و منقبض گردد و اجزایش در هم کشیده شود و حجم او کمتر گردد پس هوائیکه بطرف او باشد حرکت کند تا آن قدر موضعی که از آن
هوای منعقده خالی گشته بگیرد پس چون حرکت در هوا پیدا شود باد پدید آید و این هر دو را نسیم گویند و سبب این هر دو کیفیتی که در ذوات جو یابند
میگردد سوم آنکه چون ابخره و ادخنه از زمین برخیزند و بر هوا شوند و تا به کره زمهریر رسند پس اگر برودت هوای زمهریر حرارت آن بخار و دخان را زائل کند
سرد و غلیظ و ثقیل گردند و بسرعت فرود آیند بدین سبب تموجی در هوا پیدا شود و بادهای عظیم پیدا گردد و اگر حرارت آنها از هوای زمهریری نیفسرد
از طبقه زمهریر بگذرند و متصاعد شوند تا کره آتش رسند و بسبب ثقل خود از آنجا تجاوز کردن نتوانند و سوی سفل بازگردند لهذا حرکت در هوا
پدید آید و باد روان گردد و آغاز وزیدن این باد از بالا باشد چهارم آنکه بخارات از زمین برخیزند بسببی که گفته شد و گرمای هوا و آتش آفتاب آنها لطیف
و سبکتر سازد پس چون بکره زمهریر رسد سرما در وی اثر کند و حرارت و یبوست او کم گردد پس آنچه لطیف او ست در حال هوا گردد و آنچه غلیظ او ست کثیف
شود و ورین هوای حادثه بزند و آن را بسفل بازگرداند پس بدین حرکت باد پیدا شود **فصل چهارم در ذکر ابر** ابر بخاریست که بسبب برد هوای
زمهریری غلیظ و منعقد گشته و تفصیلش آنکه بخار از آب و زمین نمناک بسبب حرارت آفتاب برخیزد و بر هوا شود اگر آن بخار اندک بود و در هوا حرارت باقیه
شود حرارت هوا بخار مذکور را تحلیل دهد و منتشر سازد و اگر بخار کثیر و حرارت هوا ضعیف بود یا بخار کم و حرارت در هوا نباشد آن بخار بر جو شود
و از طبقه اول او گذشته نگذرد و به طبقه دوم که مرکز زمهریر است رسد برد زمهریر در آن اثر کند و آنرا ثقیل و کثیف گرداند و آن بخار فراهم آید و جمع شود و
ابر پدید آید بدین تمثیل در سرما از دهن حیوانات نفس مثال دودی برآید همین سبب که هوای سرد فرو آید و میرسد و آن را کثیف و غلیظ میسازد چنانکه
میتوان دید و در گرما چون هوا گرم است و نفس نیز گرم پس غلیظ نشود و که بنظر آید **قول البعض** چون آفتاب در بخار تاثیر کند از وی بخار بر انگیزد

بسبب سخونت وبخار مرکب شود نا اجزای ناری واجزای مائی پس اجزای ناری قصد مرکز خود نمایند چون هوای بارد بدو رسد متکاثف شود از سرما وسحاب ازان پدید آید و باد آن را براند بمواضع که خدا خواهد آب ریزد واجزای مائی باجزای ارضی مختلط شود ازان عسارات در باطن زمین ظاهر آید وحرارت آفتاب آن را نضج دهد وازان اجساد معدنی متکون شود بحسب هر موضعی چون زر وسیم نحاس رصاص حدید یاقوت زیبق زرنیخ کبریت وغیره وجمله حشایش ونباتات واشجار از حرارت آفتاب روید ومکانی که آنجا شعاع نباشد هیچ نروید **فصل پنجم در سبب باران** وقتیکه بسبب مذکور ابر پدید آید پس اگر اثر سرما دران کثیر نباشد تا آنرا غلیظ گرداند آن ابر بتدریج متلاشی گردد بغیر آنکه باران بارد واگر آن ابر بسبب حرارتی که درو مانده باشد بالا بر شود یا باد آن را تحریک نماید تا بالا بر شود البته سرما وهوای بالا برو زند وبقیه حرارت را که درو مانده بود دور گرداند وغلیظ تر وثقیل تر سازد وصفت بخاری ازوی دور شود پس از اجزای این ابر انچه الطف بود بصفت آبی بازگردد وقطره قطره فرود آید وانچه کثیف بود در هوا متلاشی گردد وسبب قطره قطره آمدن اینست که ابر مذکور یکدفعه بهوای زمهریر نرسد مگر بتدریج پس بسبب برد اجزایش فراهم می آید وقطره قطره جمع شده متراکم میگردد ومتعاقب فرود می آید **فصل ششم در ذکر برف** چون بخار ابر گردد بسبب اندک حرارتی که درو باقیست یا بسبب تحریک هوا بالاتر شود وسرمای سخت بدو رسد وقبل ازانکه اجزای صغیره ابر جمع شود وقطرات آب گردد از شدت برد هوا منجمد شود واین برفست واجزای ریزه ابر که بسته میشود چون از هوا فرود می آیند بر یکدیگری نشینند وبزرگتر میگردند اگر دران وقت باد دران باشد اجزای ابر دران وقت مثل محلوج ندف زده جمع شده فرود می آیند باشکال مختلف **قول بعضی** چون برد بر بخار مستولی گردد آن را برف میگرداند واجزای ابر فراهم برمی آیند لهذا تشنجی دران پیدا میشود پس اگر کشش از جوانب یکسان بود تشکل او گرد باشد واگر یکسان نبود اشکال برف مختلف باشد بدانکه رنگ برف سفید نیست مگر برف مرکبست از اجزای خرد شفاف یخ بسته ومیان اجزا اختلاط چنان نیست که رنگی بران مترتب شده باشد بلکه درمیانش اجزای هوا درآمده یا شعاعی از اجرام علویه فائض شده وآن شعاع از سطوح بعض اجزای برف منعکس میشود وبعضی شعاعیکه منعکس میگردد مشابه به بیاض بعض میباشد چنانچه مرئیست که چون آفتاب بر چیزی که در روی آب بود تابد وشعاع آفتاب بر دیواری وچیزی که نورانی نباشد منعکس گردد آن شعاع برنگ سفید بنظر می آید لهذا حس بصر شعاعی که باجزای برف متراکم وجمع شده می بیند غلط کرده حکم مینماید که آن بیاض برفست **فصل هفتم در ذکر تگرگ** چون بخار بر هوا شود برد درو عمل نماید وکثیف گرداند وقطره باران شود ووقت فرود آمدن اگر برد درو زیاده بود فشرده تگرگ گردد وسبب فشرده شدن دو اند اول بخاری که بر شده قبل ازان که باران شود سرما بدو رسد وآنرا یخ گرداند دوم بعد ازانکه ابر باران شود بوقت فرود آمدن بهوای گرم رسد وحرارت هوا همه اطراف آنرا فرو گیرد وبرودتی که دران قطره باران بود از ظاهر بباطن متوجه گردد وبرد باطنی او بیشتر شود وفشرده گردد واین قسم در فصل بهار وتیرماه اکثر باشد **فصل هشتم در ذکر شبنم وغیره** سبب وی اند اول هوائیکه مماس ومتصل زمین است از شدت سرما فشرده گردد ومانند برف بسیار تنگ بر زمین بارد واین را سرما ریزگی گویند واکثر در سرمای خنک یا در اول یا در آخر روز که سرما بیشتر باشد پدید آید دوم چون ابخره از زمین متصاعد شود وبا حرارت اندک باشد بسبب اندک برد که از هوا بدو رسد غلیظ تر وآب شود ومانند آبیکه از دهن بر جامه میفشانند بر زمین فرود آید واین را شبنم نامند سوم هیچ بخاری از زمین متصاعد نگردد اما شدت سرما هوای صاف را غلیظ سازد وبخار گرداند وازوی روی زمین تر گردد وبر برگ نباتات قطره ها پدید آید اینرا

ژاله گویند و این قطرات از اندک حرارتی که بدو رسد بهوا بر میشوند مثلاً اگر بیضهٔ مرغ را خالی کرده قطرات مذکوره پر کنند و چند قطره روغنی که لطیف بود
در وی چکانند و در آفتاب بنهند پریده بر هوا شود و غائب گردد **فصل نهم در ذکر رعد و برق** وقتیکه باد در ابر تنگ محتبس گردد و حرکت نماید و بعنف
با ابر زده شود پس از شدت حرکت باد آواز رعد پدید آید و این را سبب است اول وقتیکه بخار تر و بخار خشک هر دو پیدا شوند بواسطهٔ حرارت بهوا گرایند
و از طبقهٔ اول هوا در گذرند و بطبقهٔ دوم که مرکز زمهریر است رسند بخار تر بسبب برد که بدو رسد غلیظ شده ابر گردد و در آنجا قرار گیرد و اما بخار خشک
که دخانست چون خفیف تر است از مرکز زمهریر قصد بر کند و خواهد که خود را باتش رساند و بشدت تمام سوی بالا حرکت نماید و آن بخار آبی ابر شده
که در راه بود بدرد و از دریدنش آواز رعد پدید آید دوم بالای این ماده دخانی باید ابر غلیظ کثیف باشد که بسبب برد ثقیل گشته سوی سفل حرکت کند
چون باین بخار ابر شده رسد بقوت حرکت خود آن را بدرد و آوازی عظیم پدید آید سوم از زمین ابخرهٔ گرم صاعد شوند و از بالا بخار سرد شده فرود آیند
و در راه هر دو بیکدیگر رسند و بیکدیگر مقاومت و مزاحمت نمایند پس هر یک بجانبی میل آرد تا از یکدیگر بگذرد و بقوت تمام بر هم سایند بدین سبب آواز
عظیم پدید آید **قول بعضی** وقتیکه بخار و دخان بالا شوند و بهم آمیخته بطبقهٔ زمهریر رسند بخار منعقد شود و دخان درمیان او بند گردد و اگر حرارتش ماند
قصد صعود کند و اگر نماند نزول نماید و سحاب را بشگافد و از آن آواز رعد پدید آید از غایت احتکاک بعض به بعض و دیگر و از آن برق پیدا شود اگر ناری لطیف
باشد و اگر غلیظ بود صاعقه و بر هر چه افتد آن را بسوزد و رعد و برق در ایام شتا نباشد چرا که درین وقت حرارت آفتاب ضعیف بود و از آن دخان مرتفع نشود
لهذا در بلاد سرد سیر و ایام نزول برف هیچ برق نبود چرا که برد بخار دخانی را اطفا نماید **اما برق** را دو سبب است اول وقتیکه بخار گرم از زمین بهوا
و از بالا بخار سرد و غلیظ شده فرود آید و خواهند از یکدیگر بگذرند بعنف اگر اتفاقاً هوای آمیخته با ماده دخانی درمیان این دو بخار بند گردد و از عنف و شدت
حرکت آن دو بخار این ماده محبوسه بغایت گرم شود و آتش گردد و آن ماده دخانی شعله زند و آتش در گیرد چنانچه بچشم دیده شود دوم از هوا ابری غلیظ پیدا
شده باشد و از بالای آن ماده دخانی که بسبب برد غلیظ شده باشد فرود آید چون این ابر غلیظ رسد بقوت تمام آن ابر را بدرد و از فرط قوت و عنف آن
ماده دخانی بغایت گرم گردد و آتش گیرد و شعله زند چنانچه هم آواز شنیده شود و هم شعله مرئی گردد و زمان حدوث رعد و برق یکی باشد اول
برق نظر آید بعده آواز رعد **اما صاعقه** چون ماده بخاری یا دخانی که بسیار بود بسبب برد مستعد برق شدن گشته از بالای ابری غلیظ بسرعت
تمام فرود آید و این برق را بفشرد و بسرعت سوی زمین بگرداند آن صاعقه است و گاه بود که با این صاعقه آتش باشد و این وقتیست که این
ماده صاعقه اجزای دخانی باشد و بسبب حرکت عنیفه حرارت بروی مستولی شود و مشتعل گردد و حدوث صاعقه باین وجه نیز بیان کرده اند وقتیکه
ماده بخاری و دخانی بسبب برد غلیظ تر گردد و از علو بسفل هبوط نماید البته باد پیدا شود و چون در پائین ابری رقیق باشد آن را بدراند و ماده دخانی
بسبب شدت حرکت مشتعل گردد و فرود آید و این هم صاعقه است **قول بوعلی** صواعق نازله گاه باشد که مثل اجسام ارضیه مرئی شود و گاهی مثل
آهن گاهی مانند مس گاهی مثل سنگ پس ثابت شد که ماده صاعقه ابخره و ادخنه است که شبیه است باجسام ارضیه بدانکه آتش که با صاعقه پیدا میشود
در اشیای نرم مثل پشم و جامهٔ نرم نفوذ کند و بسرعت تمام بگذرد چنانچه در آن چیز هیچ اثر ننماید اما در اشیای صلب نفوذ نتواند کرد پس آنها را مصادمت
کند و بسوزاند **قول مسعود** در سال حسین در بادیه صاعقه شد و بر شتر و بار زر جوال و پلاس سلامت ماند و آنچه در جوال بود از سینه بگداخت

وبعض اشیای دیگر خاکستر شده وپشم وپوست شتر سلامت ماند وعظام او از هم فرو ریخت **قول بعضی** اگر ماده صاعقه غلیظ باشد وگاهی که فرود آید
بر زمین زند ودر زمین فرو شود وحرارت او مفارقت نماید وآن ماده منعقد گردد وجوهری شود که آن را درخش گویند وبعضی پندارند که آن الماس
است **فصل دهم در ذکر کواکب منقضه وغیره** وقتیکه بخار ودخانی که با او لزوجت ودهنیت باشد از زمین مرتفع شده تا بکرهٔ آتش رسد
مشتعل شود پس اگر ماده لطیف باشد همه اجزائش بسرعت مشتعل شوند وآتش صرف گردند واگر ماده مذکور اندکی غلیظ بود وچون آتش درو گیرد زود
منطفی گردد وقتیکه آن ماده که آتشی اندک درو گرفته از هوا فرود آمدن گیرد چنان نماید که گویا ستاره از آسمان فرود می آید وکواکب منقضه
وشهب این باشد واگر این ماده را غلظ بیشتر باشد چون بموضعی که مرکز نار است رسد طرف عالی او مشتعل گردد واین اشتعال تا طرف آخر او
برود وبر راست آن دخان شعله کشیده دیده شود واین را شهاب ثاقب گویند واگر این ماده غلیظ دخانی که از طرف عالی او تا آخر مشتعل شده
چنان واقع شود که طرف عالی او گرد مانند ستاره که آنرا دنباله وذوابه بود واین را کواکب ذوات الاذناب وکواکب ذوات الذوائب نامند ویکی از اینها
را کواکب ذو ذنب یعنی ستاره دنباله دار وکوکب ذو ذوابه یعنی ستاره گیسو دار گویند **فصل یازدهم در ذکر حمرت وغیره که در آسمان
پیدا شود** گاهی ماده غلیظ ودخانی چندان کثیف بود که یک جانب او بکرهٔ آتش رسیده باشد وجانب دیگر او هنوز از زمین منقطع نشده چون آتش بجانب
او که بکرهٔ آتش رسیده آتش درگیرد وآن آتش بتدریج فرود آید تا بزمین رسد وهرچه با این ماده متصل بود بسوزد پس تا که آتش در آن ماده غلیظ ودخانی بود
سرخ نماید وکثرت وقلت سرخی حسب کمی وزیادتی وکمی زیادتی لقای سرخی حسب رقت وغلظت ماده مذکور باشد واین را حمره گویند واگر این ماده دخانی
غلیظ وکثیف تر بود وبوجه مذکور آتش درگیرد وچون آتش از و مفارقت نماید البته مثل پاره چه فحم وانگشت سیاه نماید وگاهی سفید بسبب شفافی هوا ولطافت
مکان که آن دخان از اینجا متصاعد گشته واین را اموات وکوات گویند **فصل دوازدهم در ذکر شمسیات** سبب این سه اند یکی آنکه نزدیک
آفتاب ابری کثیف مصقل شفاف بود دوم آنکه این ابر ضوء آفتاب را قبول نکرده باشد بلکه خیال ومثال وشکل آفتاب دران اثر نموده چنانچه در آئینه
کلان همرنگ وهم شکل آن چیز نماید سوم آنکه بخاری لزج که اندک دهنیت با او باشد متصاعد شود ومتشکل گردد باستداره یعنی شکل کره قبول
نماید وباین شکل صعود کرده تا بکرهٔ آتش رسد وچون آتش در وی شعله زند بشکل آفتاب نماید واین را شمسیه گویند وباعتبار تکرر شمسیات گفته شود
وگاه باشد که بسبب کثافت ماده چند روز بلکه چند ماه ماند وگاه باشد که بسبب قرب او بکرهٔ نار که متصل بفلک است بتبع فلک متحرک گردد وچنان نماید
که شمسیات نیز حرکت میکند بر وجه استداره وما دام که متحرک بود او را طلوع وغروب باشد وقیام او مدتی وقتی است که در اجزای جسم شمسیه امتزاجی
محکم باشد وجزو آتشی وهوائی که خفیف اند بر جزو خاکی وآبی که ثقیل اند غالب بوند پس اگر علامت شمسیه فوق الارض باشد در روز مرئی نشود بسبب
نور آفتاب ودر شب که مرئی شود بسبب شرط اول یعنی ابر کثیف مصقل نزد جرم آفتاب بود ودر وسط السماء اگر این علامت دیده نشود بلکه اگر در اول
شب دیده شود در جانب مغرب باشد واگر در آخر شب مرئی گردد در طرف مشرق بود **فصل سیزدهم در ذکر نیازک** نیازک جمع نیزه است وآن ادات
که از ظروف است یا چیب بطول یک نیزه ظاهر میگردد ودر یک جانب او سرخ وجانب دیگر سبز نماید وگاه باشد در میانه زرد هم مرئی گردد وسبب تولد او
آنست که بر جانبی از جرم آفتاب اجزای بخاری شفاف پیدا شود ورنگ او مرکب بود ومرئی وضوء شمس این نیزک در نصف النهار مرئی نمیگردد

نگردد مگر وقت غروب یا طلوع آفتاب متشکل میگردد چراکه آفتاب درین وقت اکثر تحلیل سحاب رقیق مینماید **فصل چهاردهم در ذکر قوس قزح** هرگاه که هوا
بسبب باران تر گردد و ابری رقیق تر منعقد شود و صقالتی و زوایشی بسبب باران دران ابر پیدا گردد و نوعیکه آن ابر بمنزلهٔ آئینه شود پس اگر اتفاق
افتد که آفتاب قریب بافق یا جانب مشرق یا مغرب باشد و پیش آفتاب کشاده بود یعنی ابر و بخار و غبار نباشد و در جانب خلاف شمس چنین ابر
گرفته شده پیدا شود عکس آفتاب برین ابر رقیق شفاف افتد بحکم تقابل چنانچه در آئینه صورت بتقابل مرئی میگردد پس در مقابل آفتاب قوسی
برنگ مختلف ظاهر شود اغلب که یک طرف این قوس سرخ و طرف دیگر زنگاری باشد و باشد که میان این دو رنگ بعضی ازین قوس زرد نماید

**فصل پانزدهم در خرمن** یعنی هاله و آن دائره باشد روشن که گرد ماه نماید چنانچه ماه مرکز دائره بود و تخیل این دائره بسبب انعکاس بصر
از ابر بجرم ماه بشرطیکه آن ابر سفید صیقلی بود و اجزای ابر خرد باشد و بیکدیگر متصل نبوند تا قبول رنگ ماه نماید نه شکل او چنانچه آئینه مفرد قبول
لون اشیا مینماید نه شکل چیزی در و مرئی نمیشود و نیز اجزای ابر در وضع مختلف نباشند یعنی بعد ایشان از ماه برابر باشد تا خطوطیکه از بصر برابر بیرون
همه مساوی بوند و آن خطها که ازین خطوط منعکس گشته همه مساوی ماه باشند پس وقتیکه در هوا ابر موصوف یافته شود و بصر بیننده بدان رسد مثال
هاله نماید وجه دیگر وقتیکه زیر جرم ماه ابری لطیف تنک واقع شود و شخصی سوی ماه نظر نماید بسبب ابر جرم ماه کما ینبغی مرئی نگردد و ضوء او بر ابر تافته باشد
بدین سبب گرد ماه حلقه نماید وجه دیگر وقتیکه ابر مذکور پیدا شود و شخصی سوی ماه بیند آن مقدار ابر که در میان چشم ناظر و جرم ماه واقع بود چنان لطیف باشد
که مانع دیدن ماه نگردد و روشنی ماه که برین ابر تافته کم از روشنی ماه خواهد بود لهذا آن ابر و روشنی او دیده نمی شود و دائره هاله چنان مینماید که از ابر بجانب
پیدا انکه چون ماه بدر شود یا قریب بدر باشد دائره بزرگتر و درست تر نماید و هرچند ماه بسمت الراس و میان آسمان نزدیکتر بود دائره کلان تر نماید

**فصل شانزدهم در ذکر زلزله** وقتیکه درون زمین بخار تر یا بخار خشک یا هر دو بسبب حرارت که از تاثیر آفتاب بر سطح زمین پیدا شده باشد
متولد گردد پس اگر آن دخنه اندک باشد برد زمین حرارت آنرا بشکند و فرو نشاند و بخار و دخنه هم زیر زمین قرار گیرد و این بمنزلهٔ بخاری بود که برروی
زمین تحلیل بیابد و اگر بخار و دخان کثیر باشد و حرارت او بر برودت زمین زیاده گردد حرکت و قوت نماید تا بروی زمین آید پس اگر قوت برجه
دارد که زمین را تواند شگافت بدر رود بروی زمین آید و متلاشی گردد و این بمنزلهٔ بخاری بود که بر هوا شده ابر گشته متلاشی میگردد و اگر قوت نفوذ
دریدن زمین نداشته باشد یعنی زمین سخت باشد و مسام او بسته پس از حرکت و قوت و اضطراب آن بخار زمین بجنبد و این زلزله باشد و این بمنزلهٔ
بخاری بود که از روی بر روی زمین صاعقه و بادهای مهیب حادث میگردد و اکثر زلزله در کوهستانها واقع شود و در زمین شوره زار و ریگستان و زمینها
سست زلزله نباشد و گاه بود که از زلزله موضعی از زمین بشگافد و از انجا چشمهٔ آب پیدا شود **فصل هفدهم در ذکر ظهور آواز و بر آمدن
باد و آتش از زمین** چون ماده ابخره و ادخنه که در زمین محتبس گشته و در روی بجهت بسیار و غلیظ باشد گاهی که در اجزای زمین حرکت کنند
مصادمت و مقاومت بخار و دخان بیکدیگر آوازی از زیر زمین بر آید و این آواز وقت پیدا شدن زلزله شنیده میشود و گاه باشد که بعد زلزله زمین
شق شود و آوازی عظیم هائل پیدا گردد و این بمنزلهٔ رعد باشد بر هوا و وقتیکه ماده دخانی در زمین بند شود و آغاز حرکت کند و شگافی و منفذی دران
موضع یابد شعله از ان شگاف بیرون آید و مدعای جوهر هوا گردد در بدخشان و ترکستان و فارس این حال واقع گاه باشد که این دخان از

مکان بیرون آید و در حال جوهر هوا گردد و مانند بخار بر هوا شود و چون ماده دخانی که در زمین بند بود و در ان سوختی باشد و حرارت وی بسیار بود و چون حرکت
نماید و بقوت تمام موضعی از زمین را بدرد و بیرون آید از شدت آن حرکت حرارت در آن دخان افزاید و آتش شود و شعله زند و این بمنزلهٔ برق بود و در هوا و اگر
این ماده دخانی لطیف بود شعله که در وی پیدا شود نیک غلیظ نباشد و مانند نور در هوا شود و بسا باشد آنکه شگافی در زمین پیدا شود و از زمین باکه در و گاوا
سم باشد بیرون آید چون گوگرد یا نهادغارها که در زمین روشنی نور مانند است بر آید خاصه که در اجزای این نوع زمین ماده گوگرد و نفط باشد و در نظر چنان نماید که از آن موضع نور میتابد
**فصل هیزدهم در ذکر پدید آمدن چشمه** چون بخار در زمین بند شود و بجای میل کند و بر دو در اجزائش غالب گردد و از تاثیر سردی زمین در آن بخار غلظت
حاصل شود و چون از تولد بخار دیگر مدد بسیار یابد قوت نماید و موضعی را از زمین بشگافد و آب بیرون آید و این آب چشمه بود و چشمه که آب وی سیال و روان گردد
به سه شرط پیدا میگردد اول آنکه بخار محتبسه کثیر باشد دوم آنکه چنان پر قوت بود که زمین را تواند شگافت سوم آنکه بخار دیگر که قابل آب شدن باشد برای مدد
همین رسد پس اگر شرط سوم مفقود بود چشمه که آبش جاری نباشد پدید آید و اگر شرط دوم نباشد آب چاه و آب کاریز شود یعنی آن بخار آب شده زمین را دریدن
نتواند و در منافذ و مغارها و در گهای زمین آمده بایستد و چون خاک از روی زمین دور گردد منفذی و ممری بیابد و از اندک حرکت که از آب بحیرهٔ دیگر پدید و رسد بیرون
آید بدانکه آب در زمین از چشمه و غیره بوجه دیگر نیز پیدا میگردد چنانچه برف کوه بگدازد و فرود آید چون بزمین که در وی سنگریزه بود رسد فرو رود و سوی نشیب
در مسامهای زمین منتشر گردد و هر جا که راه یابد بیرون آید و جویها پیدا شود و از جویها رودها با هم جمع گشته دریا گردد و چون آفتاب بران آبها تابد بخار مرتفع
گردد و برف و باران شود همچنان بود علی سبیل الدوام و ابد الدهر **فصل نوزدهم در ذکر بعض امور واجب التحفظ** اول آنکه در فصل قوی الحرارت
و برودت مهما امکن از اسهال قوی و کی و بط و قی قوی پرهیزد دوم آنکه چون تحقق اسباب و نوع امراض نموده شروع بعلاج نماید بتاخیر ظهور نفع دست از آن تدبیر
باز ندارد و اگر احیانا غیر مطابق قانون کند و نفع ازو بظهور آید اعتراض بدان نماید و ترک لازم داند که آخر ضرر دارد سوم آنکه اثنای تدابیر تبدیل دوا کرده
باشد تا طبع الفت نگیرد که انفعال از مالوف کمتر میباشد چهارم آنکه اگر در تشخیص تردد باشد ملاک امر تفویض کار بر طبع اند تا که مقهوریت طبع با علت هویدا گردد
که درین صورت مرض تشخیص خواهد یافت پنجم آنکه هرگاه مرض با وجع جمع شود اول تسکین وجع کوشند اگرچه بتخدیر باشد لیکن حتی المقدور از خشخاش و مانند
آن که با وجود تخدیر ماکول و مالوف هستند تجاوز ننماید ششم آنکه چون خواهند فصد کنند برای وجع عضوی از اعضای باطنیه و وجع در آن عضو بشدت
بود باید که اول بتسکین وجع با ضمده و اطلیه مسکنه نماید پس فصد کنند اگر چنین نکنند وجع ماده را بخود کشد لان الوجع جذاب و فصد بخود کشد و خلل در طبع پدید آید
و ماده مقصود بر آید و ضعف و غشی روی نماید هفتم آنکه تقویت قوی نفسانی و حیوانی در سائر معالجات اقوی ترین تدابیر دانند و در فرح و سرور کوشند و استعمال
از بدایهوائی و از بکائی بکائی جلیل الاثر است بدانکه اشخاص خشک لاغر باریک اندام را خصوص که عنق شان باریک و بلند و شانه بر آمده باشد
مسهل قوی حار ضرر دارد خصوص در امراض صدر و آلهٔ نفس که منجر بسل و دق میکند پس اصلاح ماده بتدابیر دیگر و اغذیهٔ مولدهٔ خون جید رطب نماید اگر اصلاح
نپذیرد بملینات و مسهلات لطیفه خفیفه تنقیه کنند یا مقی دهند که ضرر قی درین کمتر از مسهلات بود و در اشخاص با غمی مزاج شحمی کثرت تبرید مضر و مسهل مسخن قدد احتیاج
مفید و اشخاص لحمیه شحمیه را مسهل و مقی نباید و فصد و حجامت حلق و غیره مفید بدانکه غرض از معالجه تقلیل شی است از بدن بسبب استفراغ و جز آن پس باید که وقت
معالجه قمر ناقص النور بود **قول بطلیموس** اگر مسهل خورند و قمر مع مشتری باشد عمل مسهل ضعیف بود و بعضی نوشته که قمر منبع قوت است و چون با مشتری

باشد طبع قوی بود پس از موثری غریب بسهولت منفعل نگردد بدین سبب عمل مسهل کم شود و زهره این فعل نمیکند چه طبع او بترقیق اخلاط است و گفته شرب
دوای مسهل وقتیکه قمر در عقرب و سرطان و حوت بود و صاحب طالع متصل بکوکب تحت الارض باشد خوبست و اگر صاحب طالع متصل بکوکب در وسط السما
باشد دوا را قی کند و دوا در شکم نماند و جای این برین طور مرقوم کرده اند که بودن قمر در بروج آبی اقتضای حصول رطوبت کند در ابدان حیوانات و تا حصول رطوبات
دوای مسهل را تاثیر زیاده خواهد بود و پس سیلان اخلاط باسانی میسر گردد و در اتصال قمر بکوکبی دلیل حرکت دوا و خلط بسوی آن کوکب باشد پس اگر کوکب تحت الارض بود
دوا متوجه باسفل بدن شود و اسهال کند و اگر کوکب بر وسط السما باشد دوا قصد اعلی نماید و بقی بر آید اما حکم در تناول دوای قی بر عکس بود و همچنین اتصال
قمر بکوکب سفلی در تناول مسهلات محمود باشد و بکواکب علوی غیر محمود و گفته مَسُّ الْعُضْوِ بِالْحَدِیْدِ وَالْقَمَرُ فِیْ بُرْجِ ذٰلِکَ الْعُضْوِ خَطَرٌ و حکیم علی این قول را در شرح قانون
ذکر کرده لیکن دلیل چنانچه باید نیاورده اما آنچه از کتب معتبره معلوم شد این است که هر عضوی ببرجی منسوب است چنانچه سر بحمل و عنق بثور برین قیاس تا بپای
که منسوب بحوت است و در مقاله چهارم در باب اول ذکر یافته پس چون قمر در برج عضوی بود رطوبات بدن متوجه بآن باشد و اقتضای بعض مواد کند
پس جراحت رسانیدن تا حصول رطوبات افزونی و استعداد بعض مواد بضرر باشد و نیز بعضے گفته که چون قمر در برج متجسده باشد فصد نکشایند که موجب
تکرار یسیر خواهد شد **قول ارسطاطالیس** وقتیکه نحس خصوص مریخ در مولد طبیب یا در هفتم باشد اکثر مرضی از دست او هلاک میشوند و بعضی گفته که نحس در هفتم
وقت رفتن طبیب بر مریض اگر منحوس باشد از دست آن طبیب هرگز مریض به نخواهد شد **قول بطلیموس** وقتیکه سابع و صاحبش منحوس بعلیل باشند
باید طبیبی را که علاج مریض میکند موقوف نمایند و به طبیب دیگر رجوع کنند **بدانکه** این حکم خاص است بطالع وقت سوال از حال بیمار چه طالع آن وقت و صاحبش
دلیل بیمار باشد و سابع و صاحبش دلیل طبیب او و چون منحوس باشد دلیل عدم انتفاع بود و بصلاح طبیب پس تبدیل طبیب مصلحت باشد **قول بطلیموس**
وقتیکه قمر در قوس باشد مسهل نباید خورد که باعث عدم انتفاع و قلت حملت **فائده** وقتیکه قمر در جوزا بود فصد نکشایند و این مطلق نیست مگر در فصد دست
و در دیگر عروق چون صافن و رگ جبهه مجوز باشد اگر قمر در حوت بود رگ صافن و جبهه کشادن ضرر دارد **بدانکه** در ابتدای علاج چند امور ضروریست یکی آنکه
طالع و صاحب مسعود باشد تا مقصود حاصل شود دیگر آنکه و هم نیز مسعود باشد تا آنکه مریض مطیع باشد و نشود از مریض تخلیط و از طبیب غلط و سابع و صاحب آن
نیز مسعود باشد تا اثر علاج زود دهی شود و رابع باید که مسعود و خالی از نحس بود برای آنکه علاج بهترین وجهی تمام شود و طالع از بروج منقلبه باشد و قمر در برج منقلبه
باشد تا بزودی زوال علت گردد و قمر منصرف از سعد و متصل بسعد باشد تا آنکه طبیب و مریض راضی از یکدیگر بوند **بدانکه** حمل میزان سرطان جدی هر چهار
برج منقلبه اند ثور عقرب اسد دلو هر چهار ثابت جوزا سنبله قوس حوت هر چهار ذو جسدین اند و حمل اسد قوس را مثلثه آتشی و سنبله جدی ثور را مثلثه خاکی
و جوزا میزان دلو را مثلثه هوائی و سرطان عقرب حوت را مثلثه آبی خوانند **بدانکه** در تزاید نور قمر ابدان حیوانات قوی تر بود و نمو غالب باشد و اخلاط را
میل بظاهر بود و عروق ممتلی باشد و حرارت بر مزاج غالب بود و در تناقص النور عکس این **قول اطبا** هر بیمار که در نیمه اول ماه بیمار شود طبع او بر دفع مرض
قادرتر از آن باشد که در نیمه آخر بیمار گردد و چه در نیمه اول قمر زائد النور است طبع را قوت دهد **بدانکه** در تزاید نور قمر مو بر ابدان حیوان سریع بروید و قوی باشد
که بعسر تاوان کند و در تناقص عکس این و گویند اینکه ذکر رفت دیگر وز بحسب احوال قمر مختلف باشد یعنی چون قمر فوق الارض باشد در ربع شرقی حکمش
حکم زائد النور بود و در ربع غربی تحت الارض حکمش عکس این باشد **بدانکه** در زائد النور شیر در ثدی حیوانات نسبت به ناقص النور بیشتر بود **فائده** جلوس

کثیر در ماهتاب سبات کسل استرخای اعضا از کام صداع آرد و اگر لحوم در ماهتاب نهند طعم و رائحه او فاسد گردد ماهی در نیمهٔ اول ماه در بحار بیشتر بود و فربه باشد در اول ماه هوام از سوراخ بیرون آیند و تاثیر سم ایشان قوی باشد سباع در اول ماه طلب صید بیشتر کنند درخت در اول ماه بنشانند زود دروید و بزرگ شود و بار کثیر آرد و عکس آن عکس فواکه و ریاحین و بقول در تزائد النور بیشتر شوند معادن که در نیمهٔ اول متکون شود خوبتر و صفا تر باشد و در تتمهٔ آخر عکس **بدانکه** چون صبح شود در ابدان حیوانات قوتی و نشاطی پیدا آید و چندانکه آفتاب مرتفع میشود در حیوانات حرکت و قوت زیاده میگردد تا آنکه بوسط السما برسد و چون آفتاب بانحطاط رجوع کند قوت حیوانات رو بنقص می نهد چندانکه آفتاب بغروب نزدیک میشود آن ضعف زیاده میگردد و چون غروب شود حیوانات باماکن خود رجوع نمایند و باماکن قرار گیرند **فصل بستم در امالهٔ ماده از عضوی بعضوی** این بر چند وجه است یکی آنکه عضو دیگر که برابر او ست محکم بندند تا بواسطهٔ الم ماده بدانسو بازگردد دوم آنکه بر عضوی که برابر او ست محجمه گذارند یا ادویهٔ گرم جاذب ضماد نمایند سوم آنکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کنند و بار گران بردارند شخصی نزد جالینوس چیزی گران از راه دور بیک دست آورده بود بدان سبب دست ورم کرد فرمود که هموزن آن چیز چیزی دیگر بدست دوم گرفته روانه شود همچنان کرد صحت یافت بغیر تدبیر دیگر چهارم آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد باید که اول ادویه بر رو نهند پس پای سخت مالند یا در آب گرم گذارند یا بطنابها از ساق تا کف بربندند تا ماده فرود آید همچنان هرگاه ماده بباطن روی نهد و خواهد که بر معده و سینه افتد باید که شد اطراف کنند تا برگردد و وقتیکه امالهٔ ماده مطلوب گردد تمهل نکنند که اماله در ابتدا آسانست بسبب قلت ماده **بدانکه** اگر ماده اندک و قلیل الحرکت باشد امالهٔ او بدون استفراغ کافیست و خوف ضرر ندارد و اگر بدن ممتلی باشد و ماده کثیر الحرکت بود امالهٔ مع الاستفراغ کنند تا بآفت دیگر نینجامد **بدانکه** ادرار بول بتعریق و عرق مفرط بادرار بول و اسهال بقی و قی باسهال باز میماند **بدانکه** در اماله مراعات مخالفت لازم خواه بمحل قریب بود خواه بعید مثلاً کسی را که از کام یا دهن خون آید و خواهند که جانب قریب گردانند سوی انف مائل سازند و اگر خواهند که دورتر برند از دست یا پا رگ زنند و کذا زنی که بواسیر دارد و خواهند که آن را بعضو قریب بازگردانند جانب رحم مائل سازند تا بحیض در آید و اگر اماله دورتر خواهند رگی از نیمهٔ بالا کشایند **فائده** چون خواهند که ماده از عضو باز دارند قانون کلی آنکه اول تسکین وجع نمایند زیرا که وجع ماده را سوی خود کشد پس چون وجع ساکن شود امالهٔ سهل و بغیر زحمت باشد و بهیچ وجه بعضو رئیس و شریف و قوی الحس و ضعیف نباید آورد و تا ممکن بعضو خسیس که قریب بود و قوی باشد و حس کثیر ندارد باید آورد و در اخراج رعایت محاذات لازم دانند مثلاً اگر ماده جانب راست است بود فصد دست چپ یا پای راست کنند و بالعکس و اگر جانب راست مائل الفوق باشد از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر جانب چپ مائل بالا بود فصد از دست چپ یا پای چپ کنند همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد دست راست و اگر در پای چپ باشد فصد دست چپ نمایند زیرا که خروج ماده از طرف مقابل آسان باشد همچنان برای ارجاع مادهٔ کبد رگ از دست چپ و برای ارجاع مادهٔ دل و سینه از دست راست کشایند و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج مادهٔ احشا بتقدیری ست که هنوز ماده در انصباب بود و لیکن بعد از آنکه از ثوران و انصباب باز ایستد فصد جهت ازالهٔ مرض از طرف مقابل عضو ماؤف کنند تا ماده از نفس عضو کم شود و کذا از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو نمایند که درین وقت اماله لاحاصل ست بسکون حرکتها **فصل بست یکم در طریق شد اطراف** برای جذب ماده که شد رجلین کرده میشود پس وجه آنست که چون کشایند بر دو پای رجلین در آب گرم گذارند تا ابخره منجذبه بهمین سو برآیند و عود بصعود ننمایند زیرا که

اگر بعد شد رجلین عند کشادن آنها باشویه نکنند ابخره متنبه بسرعت بسر رفته آفت قوی تر از اول آرند بلکه قبل از کشادن اول قدم در آبگرم نهند پس کشایند
**بدانکه** بدین را از بغل و رجلین را از بن ران بستن شروع کنند تا کتف و دست و قدم فرود آیند و شروع کشادن از کتف و دست و قدم نمایند و بتدریج کشایند
نه یکبارگی یا فقط و راصل بندند یعنی بازو را متصل بابط و ران را متصل بکش و دو باقی همه مربوط گذارند تا ازوم متنبه ممتلی شود به در شد تهما ماده متنبه را
مکان نمیماند تا دروی گنجد و بدان سبب زود مستجمع شده ضرر میرساند اما اگر حاجت اندک بود ربط اصل اطراف کافی دانند و اگر حاجت کثیر باشد تمام
اطراف نمایند اگر مریض از اطالت زمان ربط ملول شود زود کشایند بطور مذکور و باز بندند **فائده** اگر برای صداع و رعاف وغیره ربط کنند ربط غیر قوی نمایند
خلاف صرع سکته وغیره که دران از شدت ربط المی مدرک نمیشود هر چند قوی تر بود بهتر **بدانکه** شد یدین و رجلین در جذب ماده که بجانب اعضای رئیس و
شریف متوجه بود قوی ترین تدابیر است لهذا در صرع غشی وغیره فوراً نفع میدهد و ایضاً ماده موذی کیفیت سمی که در اطراف بود و متصاعد شود بازمیدارد
چنانچه در امراض دماغی که بسبب شرکت اطراف پدید می آیند مشهود است و کذا در لسع که بر اطراف واقع شود ربط ما فوق آن محل مانع سرایت سمیت میشود
بشرط ربط شدید **فصل بیست دوم در باشویه** آلام دماغی را جهت جذب ماده از اعلی باسفل نفع تام دهد و ایضاً در اواخر نوبت حمیات بجهة
افتتاح مسام و سیلان عرق و جذب حرارت از باطن ببظاهر زود تر منحط می سازد و استعمال این در عین اشتداد حمی نشاید تا بسبب حرارت آب گرم
نیفزاید اگر ناگزیر باشد باشویه که گرمی آب او میل بسردی کرده باشد بکار برند و در هر حال عند باشویه بدایمی تلون آب دوجه مریض حائل سازند
تا بخار او بدل و دماغ نرسد و اصل درین همین آب گرم است فقط و برای تقویت جذب ادویه نیز میجوشانند و برای جذب ابخره اقتصار بر غسل اطراف
بهتر از عرق آنها است **طریق باشویه** در ظرفی عمیق که رجلین تا زانو غرق مانند طبیخ مصفے اندازند و بر سر رجلین نشانند و یا در رو گذارند و ساقین
از اعلی باسفل مالند تا که خوش آید و طبیخ بر داشت کنند و اندو قتیکه قدری گرمی و آب باقی باشد پای برآورده بمنشفه خشک سازند و زمانی هوا
نرسانند و تکرار عمل حسب حاجت در شبان روز دو سه بار توان کرد و وضع یدین درین آب نیز جاذب بخار از دل و دماغ است **فصل بیست سوم**
**در کی و کاوستیکو ادویه متاکله** نفع داغ آنست که رطوبات فاسده کثیر را که در عضو جمع آید و گوهر آنرا تباه سازد و از انواع استفراغ تنقیه آن
نشود بسبب داغ آن رطوبت نیست گردد و منافذ بزرگ که مدد آن رطوبت از ان میرسید بسته بندد و سخت گردد **طریق داغ در درد چشم کهنه که**
**از نزله و دماغ بود و ضیق نفس که از نزله سر باشد** باید که موی میانه سر بتراشند و درانجا داغ کنند چنانچه پوست سر تا به استخوان بسوزد و
چون پوست باز افتد قدری عظم نیز بتراشند تا بخار ماده نزله بیرون آید و آنجا که نزله قوی بود دو سه داغ دهند بر جبیح داغ مدتی سائل دارند تا رطوبت
ازین جانب همی بالا آید پس بمرهم منبته به سازند **داغ جذام** چون ترسند که جذام خواهد شد بر سر پنج داغ دهند یکی آنجا که مدرستن موی جبهه است
دوم برتر از یافوخ سوم پس سر آنجا که از فقره بر ترست و فقره مناکیست پس متصل عنق مدد و داغ دیگر بر پس هر دو گوش بر موضع درز قشری دهند
**داغ صداع و شقیقه مفرط وانکه او را خوف نزول باشد** باید که شریان صدغ را که بر ترگست داغ کنند و پوست مسح شگافته شریان را
برهنه کرده داغ دهند تا بسوزد و سر با اندر کشد **داغ شعر زائد** باید که پلک را بیرون سو گردانیده موی فزونی کنده آنرا به یک نند سوزن
گرم نموده بر بن مو گذارند و باشد که بن هر دو مو را یکی داغ کفایت کند اگر متصل باشند الا هر مو را داغ جدا باید کرد و زیاده از یک مو داغ نکنند چون

شود و دیگر داغ نمایند و بعد داغ بیاض بیض بدهن ورد آمیخته بر داغ نهند **داغ غرب** باید که سمّ فاسد را باستره بردارند تا عظم برآید پس اگر عظم سیاه
شده قدری ازان بتراشند بعده بآلتی باریک ثقب عظم را داغ دهند و اول پنبه یا اسفنج بآب بارد تر کرده بر چشم گذارند تا حرارت نرسد اگر داغ یکبار
کفایت نکند دو سه بار میل تفته در ثقب گذارند تا منفذ سوی بینی کشاید و آثار کشودن آنکه دهن و بینی مریض بگیرند پس تفحص کنند که ازین ثقب نفس
می برآید یا نه اگر آید کشاده شد پس پنبه بمرهم زنگار آلوده گذارند و یکروز پنبه تنها نهند تا که فراهم آید **داغ خراج** که از شوصه شود چون خراج مذکور بزرگ گردد
و نفث پاک نشود و ریم کند باین وجه داغ دهند که زیت بسیار گرم نمایند و زراوند مدور گذارند که گرم گردد برآورده هفت جا داغ دهند یکی آنجا که سر هر دو
عظم چنبر گردن بهم پیوسته اول پوست آنجا بالا کشند پس داغ دهند دوم آنجا که قریب با دواج و میل بسوی پیش دارد دو داغ خرد دهند یکی سوی
راست و یکی سوی چپ سوم میان پهلو آنجا که میل بسوی پیش دارد دو داغ بزرگ دهند چهارم میان پهلو آنجا که میل بپشت دارد دو داغ دیگر دهند
پنجم بالای فم معده یکداغ دهند ششم میان دو شانه یکداغ دهند هفتم دو داغ بر دو جانب پشت فروتر از داغ میان دو شانه دهند و این داغها پس پشت
خرد باید و بعد از داغ بمرهم اسفیداج و مرهم آبک علاج کنند **داغ خراج کبد** اگر تب و ثقل و وجع جانب راست بود بدانند که ورم حجابیست بعلاج پردازند چنانچه
در ورم کبد گذشت و اگر وجع اشد بود و هیچ علاج سود ندهد بدانند که ماده زیر غشا است درین صورت بدین وجه داغ دهند که آله داغ گرم کنند و بر آخر جگر آنجا که
نزدیک به بیغوله ران است اندکی برتر یکداغ دهند چنانکه پوست سوخته بغشا رسد و ریم برآید و چندی فراهم آمدن ندهند تا بتمامه پاک گردد و اشربه موافقه و
شوینده دهند تا پاک شود پس مندمل سازند **داغ سپرز** پوست که بالای اوست بسناره بردارند پس بآله آهنی که سر او دو شاخ بود داغ دهند تا یکبار
دو داغ افتد و قریب یکدیگر دو داغ دیگر دهند تا در سه بار شش داغ نزدیک یکدیگر شوند یا آله شش شاخه سازند تا در یکبار شش داغ شوند **داغ معده** کسی که از
دماغ بمعده نزله فرود آید و آن را ضعیف سازد و دوا سود ندهد سه جا بر فم معده بشکل مثلث داغ دهند چنانچه یکداغ قدری فروتر از غضروف خنجری باشد
و دیگر از دو جانب آن قدری فروتر تا بشکل مثلث بود و داغها چنان باید که از سطبری پوست فروتر نبود و کم ازان هم نباشند و به شدن ندهند تا مدام
رطوبت ازوی برآید **داغ استسقا** وقتیکه دوا سود ندهد پنج جا داغ دهند بر فم معده بر کبد بر سپرز بر قعر معده بر بالای ناف **داغ سرکتف** چون مهرهٔ
عظم بازو از سرکتف بیفتد اول مهره را بجایش بندند پس باین وجه داغ دهند که بیمار را بر پهلوی سالم خسپانند و پوست آن محل که مهره لغزیده بود بسبابه یا بسر
اصبع بردارند تا قوت داغ باعصاب و رباطات که آنجاست نرسد پس گرداگرد آنجا داغ دهند که سطبری پوست تمام بسوزد و اقل آن چهار داغ است بشکل
مربع **داغ مفصل سرین** وقتیکه وجع الورک و عرق النسا کهنه شود بسبب رطوبت لزج که در بندگاه سرین گرد آید اعصاب و رباطات آنجا سست گردد و
مهرهٔ سر عظم ران از حقهٔ سرین بیرون افتد و پایها بزرگ گردد باید که گرداگرد مهره داغها دهند یا از آهن آلتی سازند شبیه قدح فراخی او نیم شبر و داخل قدح
سه دائره دیگر نصب کنند و فصل هر چهار دائره مساوی بود و سطبری کناره هر یک همچون سطبری خسته خرما باشد و قدح را دنباله دراز سازند پس در آتش
تفته بر حقه ورک گذارند تا چهار داغ مستدیر در یکبار صورت بندد و وقت داغ بیمار را بر جانب صحیح تکیه داده دارند و بعد داغ مدتی دراز به نسازند تا رطوبت
بپالاید پس بمرهم منبته بسازند **داغ عرق النسا** باید که میخ آهنی گرم کنند و بالاتر از شتالنگ بهشت اصبع مضموم رگ مذکور را جویند و بران داغ
دهند و نشان این رگ آنست که گره دار بود و بعد ربط ران یا بیشتر پدید آید و اگر در ساق یا بظاهر نشود در ما بین اصبع خنصر و بنصر پا بسیخ آهنی گرم خطی عریض

کشند چراکه درینجا لحم کثرت آکثرت کہ داغ نفند بلوصول بالعرق واحوط آنکه هم درینجا و هم در ساق بالاتر از کعب بهشت اصبع صاحب او داغ دهند اگر داغ سود نه دهد میان ساق شگافته رگ را بعصاره بردارند و ببرند و داغ دهند و از جماع و ترشی پرهیزند **داغ وجع السن** که از سوء مزاج بارد ساده یا مادی باشد و بدان نفع نشود باید که انبوبه بر دندان نهند و میل ذهب یا حدید با آتش تفته در انبوبه درآرند و بدندان رسانند و آنجا محکم داشته بعد زمانی برآرند و تکرار نمایند تا داغ خوب شود یا گردش بخمیر گرفته زیت جوشان بمغرفه آهنی صغیر گرفته ریزند و از ین وجع فوراً ساکن میگردد **داغ ناصور لثه** باید که یکطرف میل صوف پیچیده و بزیت یا بدهن ورد یا بروغن کنجد جوشان آلوده بر لحم فاسد گذارند بتکرار تا که لحم فاسد تمام سوخته شود و رطوبت مانع الالتحام خشک گردد **فائده** هر محل که ذی غور بود چون اخل انف و فم و مقعد و کی در آن مطلوب شود مع حفاظت حوالی او باید بطوریکه در کی گذشت نمایند **بدانکه** انبوبه مانع حرارت میل نخواهد شد بسبب تنگی پس باید که طلق و مغره بسر که گداخته ارخارج بر انبوبه آلوده خرقه پیچیده و بنمک و گلاب مبرد و یا ببعض عصارات آلوده بکار برند **انتباه** چون داغ دهند و لحم فاسد ببرد و از لحم صحیح بپرهیزند و آثار صحیح آنکه داغ الم نماید و داغ داده مقرحه جاذبه بعد تنقیه بفصد و مسهل و قی و حقنه بکار برند تا ضرورت قوی نیفتد بدان نپردازند **قول جان کورود** اطبا برای اخراج ماده عظیم که در دماغ اعصاب و لیفات و غیره برشده و بدانسبب اعصاب از حرکت طبعی خود باز مانند و از فصد و مسهل و حقنه تنقیه آن نشود کاوستیکو تجویز نموده تا اخراج آن کرده از مرگ رهائی دهد و گفته کاوستیکو یا در اعضای بعید از مرض چنانچه برای غشی و قلق قلبی در پا یا در اعضای قریبه مرض چنانچه برای حرق النسا در کوا در پل و برای نزله بر پس گوش یا بر قمحدوه و برای سرفه مزمن و ضیق النفس در ظهر گذارند و بر هر عضوا که درد ماده مرض شدید و کهنه بود و گفته جائیکه کاوستیکو نهند باید که روح دار بود چه اگر بر موضع میت گذارند اثر نمیکند و گفته که کاوستیکو ماده را از مسام و غدد جلدی و فوهات شرائین دقیق و لیفات عصبی و لحمی اجزای کند و عمیق بوسیله خواص سمیه شده و لاذعه خود می برآرد و لهذا برای همه امراض که از خلط شوره حاده و غیره پیدا شوند مفید است خواه در سطح جسم بود خواه در عمق مضعف خون از زیاده ترش و شور و غیره که با او آمیز و لهذا برای حمی سمی و عفنه بمثلث و برای لثه دامیه و بلغم لزج و استسقاء صداع و دوار و غشی و نزله هم امراض چشم و بینی و دهن و بیه انفع بالای فقار گلو گذارند اگر ضرور بود بر کتف نهند و برای صرع و سکته نیز مفید و برای رفع وجع اعضای عصبی همه امراض که از احتباس فضله در ضلع سومی پیدا شوند و این اکثر بکسیکه ریاضت ننمایند و مسام مفتوح نشوند پدید می آیند انفع چه افتتاح مسام و اخراج ماده مینماید و گفته در وجع کلیه و تقطیر البول نگذارند که مضرت است و در مریض صفراوی مزاج و در کسیکه خون شور گرفته بقدر خلط مخلوط بود نگذارند چه خلط بسبب قلت تعدا خود کسر حدت او نمیتوانند پس حرارت کاوستیکو بخون ندکور آمیخته ازدیاد و سبب نماید بلکه بکشد و گفته اگر بعد منفجر شدن آبله کاوستیکو پدید آید اخراج ماده نشود بد است چراکه یا طبع از مرض چندان مغلوب است که اخراج آن نتوانست یا طبع سخت و ماده سمیت که مزاحم فعل کاوستیکو گشته اگر کاوستیکو در بیست و دوازده ساعت کار خود کند و زود اخراج ماده نماید بدانند که ماده کثیر السمیت نیست و طبع هم سخت نیست و گاهی چندان اخراج شود که مریض بمرگ رسد پس حاجت بادویه قابضه مندمله و غیره برای حبس آن واجبه گردد و گفته تا که اول تنقیه نکنند نگذارند خصوص بر مواضع رئیسه چراکه اگر بدن ممتلی بود و کاوستیکو بر پس گوش برای امراض چشم یا بر گلو جهت علل گلو یا بر پشت جهت ضیق سرفه و سل گذارند بد باشد چه ماده زیاده و ازانکه اخراج یابد گرد آید و ضرر دارد و گفته کاوستیکو ذراریح در هذیان سهر ماننیا و دیگر امراض که از ماده حاده رقیق حار شوند نگذارند که مزید حدت و رقت و حرارت و شوریت گشته ہلاک کند

بلکه ادویه افیونی منومه تا رکونکو گذارند تا خواب آید و نیز کسیکه جراحت بر سر و تشنج و استرخا دارد و لاغر و صفراوی لع و یا ذات الجنب یا ذات الریه و نمله و حمی
محرقه و حمی مزمنه دارد نگذارند که مهلکست **قول لازیس** کاوستیکو برای غشی و سبات انفع چه خواص فزارحیست که ماده لزج و نارکوتیکو را رقیق کرده اخراج
نماید و گفته اگر وضع کاوستیکو ذراریح برای امراض بول یا مثانه ضرور بود باید که برای رفع حرارت ادنا نخواه یا دیودار آمیزند و گفته کاوستیکو ذراریح برای امراض
که از ماده لزج و رطوبی شود چون صرع سکته فالج غشی انفع **قول جوان کوررو** و دادن فونت در امراض که بسطح جلد میشوند چون قوبا جرب فرس سعفه و غیره
و در شخصیکه جلد او صلب بود و به آن سبب ابخره از مسام نبرآیند و حدت پذیرفته باز گردند و سبب امراض چون وجع سر و ضیق و وجع عضله و وجع مفاصل و وجع معده
قولنج و امراض گلو و چشم و گوش و دندان شوند انفع و گفته اگر از کاوستیکو اخراج ماده کثیر شود و کمبس حاجت آید و فتیه بند نسازند مگر بتدریج الاعسر آرد -
**بدانکه** از اندک ایام بیپیلا انیفر تال بدست آمده که بغیر وجع میسوزاند و زخم میسازد و با وجود این حرقت بول نمی آید هر جا که داغ دادن منظور میشود آنجا
میگذارند **قول دون انتونیو** کاوستیکو آنست که بمجرد نهادن بر جلد بسبب حدت خود اخلاط را خمیر کرده با وعیه و لیفات نافذ گشته بلغم یا زخم سازد
و آبله آرد و داغ که در ساعد یا ساق یا در دیگر اجزا دهند از وی خون یا بلغم می برآید و بعد خمیر شدن کیم و در اکثر امراض خواه لثه دامیه بود یا جمره سوای ازین ماده
زبون جسمی هرگز نمی برآید و ماده منخرجه رقیق یا سفید قلیل یا کثیر میباشد نفع او تقلیل ماده موذیه است و در امراض بالائی برای اماله ماده سوی زیر انفع چه بسبب
حدت خود دماغ را بحرکت می آرد و بسبب حرکتش روح حیوانی صفای یافته از اعصاب خاص سوی جسم میگراید و جسم بوساطت او حس و حرکت مینماید لهذا
در صرع و لیسرغس انفع و نیز در امراض که بسبب ریزش بوند چون ریزش چشم و دندان در سرین یا عقب گوش نهند و موضع استعمال این اعضا میان
ساعد و رجلین و سرین اند و در امراض که از ماده حاده یا تیزش یا اکال شوند نگذارند که ضرر عظیم دارد **طریق استعمال** اول آن موضع را بخرقه تر کرده
آلوده بنرمی مالند تا سرخ شود پس بقدر نشف باثبت ادویه کاوستیکو نهاده بندند و بعد ده یا دوازده ساعت کشایند و جلد بالای آبله را از مقراض جدا
سازند و بر جراحت مرهم باسلیقون یا مرهم زرد یا روغن خوک بر برگ کلم یا برگ کاهو یا برگ کشوث نهاده چسپانند در روز دو بار تا هشت یا بیست یکروز
**کاوستیکو** ذراریح دو درم مرهم سیلیو چار سه درم آمیخته چهار بار بکار برند **کاوستیکو** ذراریح دو درم سم الفار اسکرو بلو خمیر قدر حاجت آمیخته چهار بار
بکار برند **مرهم ولیشیکاتوریو** ذراریح دو اونس رال موم زرد و قنه هر یک یکنیم اونس آمیخته بکار برند **بدانکه** ادویه روبیفیکانتی آن را گویند که از
ادویه کاوستیکو کم حاد باشند چون خردل ثوم بصل وغیره و اگر ادویه اکاله را بغیر اکال آمیزند در افعال مانند روبیفیکانتی میگردند و استعمال اینها
هم برای همین مدعاست که کاوستیکو و طریق استعمال هم بدستور **روبیفیکانتی** خردل مسحوق نیم درم خمیر اونس آمیخته بر خرقه کشیده چسپانند
**قول لازوربیر** لینتی منیو متا کله یا ایمپلاسترو ولیشیکاتوریو گذارند حب فونت بندند **حب فونت** صابون تازه آهک آب ندیده برا
بآب حب بسته خشک سازند اگر صابون تازه نباشد صابون آهک هر یک دو قلی نیم کنند و گفته اگر در سر نهادن ضرور شود باید که موی تراشیده
نهند و نیز اگر دمل در مواضع زیرین یا در مواضع اعصاب عروق باشد نگذارند و وقت وضع کاوستیکو گرد او رادع نهند و مالیدن کافور و مسکه انفع
و گفته قرص هینیو برزخم عفنه یا مشند که کاوستیکو است و گفته زبل حمام یا زبل فاخته دو اونس گندم مدقوق نیم اونس خمیر گندم سه اونس زجاج سه درم
سائیده گذارند که برای انفتاح بکار آید و گفته سم الفار توتیای سبز مرقشیشا مغره برابر به بیاض بیض آمیخته که حابس خون زخم و کاوستیکو است و گفته سم الفار

اسرنج مرکب نیم اوقیہ سائیدہ بہ بیاض بیض آمیختہ خشک کردہ دارند و بکار برند کاوستیکوست برای خنازیر انفع و گفتہ تو تیای سبز کہ بعد مر آب تر می‌شد اوقیہ صابون قدری بر آنہا ضماد کنند کہ برای افتتاح دمل و نوئت مفید است **اکالہ** صابون آہک سائیدہ ضماد کنند آبلہ برجیا دل نار و پیچ بیلون بکنند برگ تیتی مفرد آکوفتہ سائیدہ ضماد کنند آبلہ آرد **فصل بیست چہارم در قی** و ادویہ مقیہ **قول جالینوس** قی برای انتجار دم کہ از عروق ریہ و از کلیہ و مثانہ و مقعد و رحم باشد انفع و برای قروح و حصات مثانہ و مفاصل و نقرس و رعشہ و ثقل سر و فالج و مالیخولیا و جذام مفید و مجنبت سرطان مبتر بمن نفتح سدد احشا مخرج بلغم کثیر معدی منقی معدہ و دیگر اعضاست **بدانکہ** کثرت استعمال مقیات مضعف معدہ مضر دندان و گوش و چشم است و کسیکہ گردن نحیف یا عنق باریک و دراز و حنجرہ برآمدہ و سینہ تنگ و معر از لحم بود یا در سینہ یا سر آفتی باشد یا مستعد سل بود یا قی بعسر آید چرا کہ خوف نزف و نفث دم وجوط عین دارد یا عادی بقی نباشد و کسیکہ از استعمال قی کثیر بدنش لاغر شود یا ورم حلق و ضعف معدہ و سینہ و سر دارد یا بغایت فربہ باشد یا امراض حادہ دارد یا حاملہ بود آن را قی نباید کرد و قی ریہ و صدر و عنق را ضرر دارد و بساست کہ عرق شگافد و نفث دم پدید آید و بعد فصد تا کہ سہ روز نگذرد قی نشاید کرد **بدانکہ** برای قی اختیاری وقت معین نباید تا عادت نگردد بلکہ بلا تعین در ماہی یا بعد دو سہ ماہ دو روز متصل قی نمایند کہ حافظ صحت است چہ در قی اول تنقیہ معدہ و در ثانی تنقیہ دماغ میگردد و خلاف اضطراری کہ حسب صاحب وقت اوست و بہترین ایام برای قی گرما و بہار است چہ اخلاط رقیق و منحل می‌باشند و بہترین ساعت نصف النہار و در خریف قی نکنند کہ تب می‌آرد و در زمستان نیز نمایند چہ مادہ منجمد میباشد اگر قی دہند و لیکن بادو کنند طبع درین باب امساک نماید پس معارضہ میان این ہر دو موجب ضعف قوت و خوف مرضہاست ازادویہ کہ بحال آنکس مناسب بود قی کنانند تا کہ بکار رید الی آخرہ برآید بقوی نیز دانند و روز قی اول اغذیہ مختلفہ خورند بعدہ مقیی نوشند **فائدہ** قی بعد امتلا کنند و وقت قی سر گوش محکم بندند و راست نشینند اگر استادہ قی کنند بستر و ہر دو چشم بر بندند یا شخصے ہر دو دست بگیرد تا کہ از قی فارغ نگردد چشم نکشاید و شکم را نیز مربوط کنند شبی معتدل و بعد فراغ محرور پیش تمضمض بسرکہ ممزوج بآب نماید یا عسل یا سکنجبین بگلاب آمیختہ مضمضہ سازد و بگلاب آب بارد روشوید و بعد زمانی کعکہ خورد و مبرود می و مرطوبی بخمر یا بعرق بادیان آب گرم مضمضہ کند و طبیخ زعفران یا بآب گرم روشوید و تحلیل مربا ہلیلہ مربا تریاق دوا المسک خورد و مرطوبی غلیظ طبیخ زوفا نوشد و بعد قی تا کہ سہ ساعت نگذرد غذا نخورد پس اغذیہ لطیفہ چون تیہو دراج بچہ مرغ خورد و بالا پیش قدری خمر رقیق نوشد و تحرز ہی را لازم کہ اول چیزی نرم چون کشکاب خورد پس قی نماید و اخر وضعیف را تقدم حمام بہتر بخلاف مرطوبی و فربہ کہ آن را قی نہار و بعد ریاضت و حمام لازم **فائدہ** قبل از قی حرکتی کنند تا بدن گرم و اخلاط رقیق و گذر آنہا کشادہ شود و اگر خلط غلیظ بود در حمام روند پس قی کنند و اگر مادہ رقیق بود قوام او باغذیہ غلیظ لزج معتدل نمایند پس اطعمہ مختلفہ کثیر خورند تا معدہ پر شود و تختی بسر نمایند تا مادہ بغذا آمیزد پس جوشش آب شربی کہ در و شیرینی و عفونت و مرارت باشد نوشند و قی کنند چہ شیرینی مہیج قی و مرارت مذیب اخلاط تا قی بسہولت شود و عفونت باعث حرم معدہ نماید و از ضعف محفوظ دارد و کسی کہ قی بعسر آید یا عادت نباشد قبل از چند روز غذای چرب و شیرین دہند و ہیچ ریاضت نکنانند و روز قی غذای مالح دہند تا اگر قی نشود این غذا در تن ماند نیک باشد و اگر چند روز قبل از قی ہر صبح روغن تازہ شراب قوی ہر یک اوقیہ آمیختہ خورد و در حمام شود و اندام بروغن بنفشہ یا بروغن بادام چرب نماید صواب باشد لاغر را باید کہ وقت قی در گرمابہ شود و آب غسل کند و بعد گرمابہ ہفتاد درم خمر صرف نوشد و اسفیدباج و اطعمہ چرب گوناگون خورد و اما ترشی نخورد پس قی نماید و اگر جوا سرد بود در حمام قی کند و گرم

که از قی فارغ شود تسکین عطش بشربت سیب نماید اگر شخصی را قی زود آید باید که بوی خوش بوید اطراف مالد سیب به مضغ کند تا دوار معده چندان تنگ
کند که ماده را حرکت دهد و برآرد و آثار نفع قی آنست که در ابتدا غشی شود و فم معده قدری سوزد خاصه اگر قوی بود و اول لعاب از دهن برآمدن گیرد
پس بلغم کثیر آید بکرات بعده خلط رقیق و باشد که طبع اجابت کند و بعد سه چهار ساعت سوزش معده و وجع و کرب برود و خفت پدید آید و خواهش طعام
زیاده شود و نبض و بول باعتدال باشد و همه قوتها قوی‌تر بود اما ضرر قی آنست که ماده تمام بر نیاید و عینین بیرون خیزد و سرخ شود و عرق کثیر آید و آواز برنیاید
و فواق پیدا شود پس وقتیکه پدید آید و آنرا در نیابند زود بمیرد و تدارکش آنست که آب گرم یا بروغن سوسن حقنه کنند و جهد نمایند تا قی آید و اجابت خلط
سیاه بعد قی آثار آن بود که ماده ناگواریده بسوی زیر دفع شد بدانکه بلغم در قی بیشتر و اول برآید و صفرا کمتر و بعد او سودا کمتر و بعد این و از هر شخص
سودا بقی نیاید مگر شخصیکه مدام خمر نوشد و جگر او گرم یا سپرز او بزرگ باشد یا زنیکه حیض او بسته باشد بدانکه اگر شخصی را چیزی ترش برآید و پیش ازین
عادت نبود آن روز غذا کمتر خورد و قبل از غذا گلاب گرم کرده نوشد و اگر از استعمال مقیات برودتی در معده احساس شود کمونی یا اندکی
مصطکی یا گلقند خورد یا عود و مصطکی هر یک دانگ گلقند پنج درم آمیخته مضغ کند و شخصی را که سودا کثیر برمی آید سرکه با آب گرم آمیخته اسفنج آلوده بر معده نهند
**فائده** اگر بعد قی تمدد و وجع تحت شراسیف پدید آید تکمید با آب گرم و تدهین با دهان ملینه نمایند محجمه ناری گذارند اگر صداع پدید آید بطبیخ بابونه انکباب
کنند و اطراف در و نهند اگر لذع اشد در معده شود و با وجود قی زائل نگردد مرق و سمک سریع الهضم دهند شمع بدهن ورد و روغن خیری آمیخته بر معده مالند
اگر فواق شود و اطالت کشد آب گرم اندک اندک نوشانند عطسه آرند که از امراض بارده و سبات و کرب و عرق و انقطاع صوت شود و شد اطراف کنند
تکمید معده بزیت که در و سداب قثاء الحمار جوش بود نمایند عسل با آب گرم نوشند آمیخته بماء الشعیر که از حدت دوا یا خلط پیدا شده نافع اما اگر بسبب حبس
باشد که از فرط استفراغ پدید آمده علاج او عسر است روغن بنفشه روغن کدو مالند اگر پس از دوای مقئی خون برآید خمر انگوری بشیر تازه آمیخته نوشند اما
شیر زیاده از خمر باید اگر خواهند خونیکه بعد قی آید باقیمانده آن از نواحی سینه و معده پاک شود سکنجبین سرد کرده اندک اندک دهند یا آب برگ خرفه و گل ارمنی
با آب آمیخته دهند اگر خناق شود بازوها بندند حقنه حاده نمایند و بعد قی بهر حیله بخواب برند و ضماد قابض بر معده گذارند اگر قی بسبب افراط رسد اطراف بندند
قابضات بر معده و کبد نهند اشربه قابضه دهند خواب کنند بدانکه آنچه مدد بر قی کند روغنست که گرم کرده و آب گرم آمیخته خورند و لعوق بعسل یا شکر
آمیخته حسب مزاج دهند و اطراف گرم نمایند اگر قی نشود و سوزش معده و کرب عظیم پدید آید هر ساعت آب گرم بدهن رسانیده دهند و در حمام برند و پر روغن چرب
کرده در حلق آرند تا قی آید **مقئی صفرا** سکنجبین ده مثقال آب اسفناخ یا ماء الشعیر چهل مثقال آمیخته نیم گرم نوشند **مقئی محرورین** آب خیار سکنجبین
یا شکر سرخ آمیخته یا تخم سرمق سه درم کوفته سکنجبین آمیخته همراه آب یا بطبیخ تخم سرمق دهند **مقئی بلغم** نمک هندی نیم درم تخم شبت دو درم تخم ترب دو درم بعسل آمیخته دهند اگر از خود نیاید
الا با آب گرم مدد نمایند **مقئی مرطوبین** تخم ترب تخم شبت تخم حرمل برابر سائیده پنج درم بسکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته دهند یا نمک با لعاب خطمی زنند و آب بنوشند چون عطش غلبه
کند نمک سکنجبین عسلی بطبیخ ترب یا لوبیا یا خردل آمیخته نوشند **مقئی سودا** احتراق اسود ترب کرده شب در سکنجبین تر داشته ترب را خورد و عقب او سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته نوشند
و مدد کنند **مقئی** نمک دو درم با آب گرم آمیخته روغن سیاه با آب گرم آمیخته روغن زرد با آب گرم آمیخته تخم کیاتوری سائیده جنیج اروی طبیخ تماکو و تخم
ترب مفردا نوشند **قول دون انتونیو** در قی اکثر ماده اکل و شرب که در معده باشد می برآید و گاهی از امعا نیز و گاهی از کبد و بانکریاس هم وقتیکه از مجری

کبد و یا نگرزیا برآمده در معده و امعا رسد از انجا بسبب برعکسی حرکت موجی امعا و شکم و مری از دهن برآید و برعکسی حرکت موجی آنست که اعضای مذکوره بسبب تنگ
شدن لیفات متحرکه خود حرکت طبعی خود را که سوی زیر میکنند گذاشته سوی بالا نمایند و متاذی شدن لیفات بسبب قی طبعی از معده و لذعت ماده است
حاذق که باد و برآرند بسبب ترشیست که بشدت تمام لذع میکند بدانکه از مقی صفرا و خلط یا نگرزیا تیکو ماده غیر منهضمه اکل شرب که در معده و امعا باشد
می برآید و از مسهل ماده از مسامات موی و تمامی جسم و نیز اگرچه از مقی اخراج ماده میشود لیکن چون اقوی میباشد ضد طبع میگردد و اگرچه حرکت مسهل در همه
جسم سرایت میکند لیکن بسبب بکیت موافق طبع میبود و نیز اثر مقیات با سامات موی اجزای متسفله نمیرسد و اثر مسهل همه جا سرایت میکند پس از مقی اخراج ماده
سوای معده و امعا از اوعیه زیرین و شرائین و اورده و قلب و دماغ و کبد و ریه و غیره نخواهد شد اگرچه از حرکت این اجزای مذکوره برگردند و این غلطی اطبا است
که بهر امراض مقیات نوشته چراکه اگر بطوریکه از حرکت طبعی خود در معده و امعا تبدیلی میکند اگر همین وجه در خون و قلب و دماغ و غیره نماید بسبب تبدیلی
اجزای مذکوره گدازش در جسم افتد و بهلاکت روی نماید پس در استعمال مقیات خطر عظیم است اما چون ماده لزجه و نامنهضمه و غیره که بدیوارهای شکم
ملتصق میماند و از مسهل مستخرج نمیگردد مگر از مقی لهذا مقیات را از کتب محکوک نموده و اگرچه اطبا در فالج و نزله و حمی سمی و اسهال الدم و استرخا و غیره استعمال
مقی ضرور دانسته لیکن محض نادانیست احتراز ازین واجب **مقیه مفرده** سلفیو نیم اسکروپلو تا نیم درم هند برگ سرسگ تاکو برگا سارون مفرد او سنوف
نیم تا یکدرم و در طبیخ تا سه اونس و هند اسارون بیست شش دانه یا خربق ابیض شش یا ده دانه دهند خربق اسود در سفوف اسکروپلو و در نقیع یکدرم دهند مفتنو عصو
عصاره ریوند بیست یا شش دانه تارترو ایمی تیکو چهار یا ده دانه مرکوریو دیتادو تا چهار دانه سال و تیرلو نیم یا یک اسکروپلو شربت ایمی تیکو دو درم یا یکنیم اونس
اکوامینه یکتا یک یا دو اونس خمر ایمی تیکو یک یا سه اونس کین تیلیو یک یا شش دانه آلا داس ایمی تیکو نیم درم و تیرلو مقی و تیرلو براکو ترینت مینرال سولفو
دی انتیمونیو مفرد داده هند **دیگر** تارترو ایمی تیکو دو سرخ شکر سفید چهار سرخ آمیخته یا تارترو ایمی تیکو چهار دانه انتیمونیو یا فرتیکو نیم اسکروپلو آمیخته یا سیبو کدام
تمک تارترو اسکروپلو مرکوریو دیتادو دانه شکر ده دانه آمیخته یا اسارون اسکروپلو تارترو ایمی تیکو دو دانه تارترو و تیرلو لادو هشت دانه آمیخته یا تارترو ایمی تیکو دو دانه
ریزینا جلاپا ربع درم آمیخته یا تارترو ایمی تیکو دو دانه ریزینا جلاپا سه دانه ارکانو دیلیکا دو یا زده دانه آمیخته دهند **دیگر** سیبو ربع درم گلقند دو درم شربت ورد
قدر حاجت حب بسته یا گلقند درم جلاپا نیم اسکروپلو ریزینا سقمونیا سه دانه تارترو ایمی تیکو چهار دانه حب بسته یا گلقند بنفشه درم مرکوریو دیتادو دانه شربت
حب بسته یا گلقند درم سارون نیم اسکروپلو شربت ورد حب بسته یا گلقند درم ریزینا جلاپا نیم اسکروپلو تارترو ایمی تیکو سه دانه شربت ورد حب بسته یا عصاره صبر اسکروپلو مرکوریو دیتادو دانه تیکو
چهار دانه بالسین سیا غنستین حب بسته یا عصاره خربق اسود نیم اسکروپلو قرص حنظل دو دانه کین تیلیو شش دانه بالیشبر و یرتیانیس حب بسته یا عصاره صبر سیبو هر یک نیم اسکروپلو عصاره
ریوند شش دانه بالیشبر و یرتیانیس حب بسته دهند **دیگر** تارترو ایمی تیکو پنج دانه عرق کاسنی سه اونس آمیخته یا تارترو ایمی تیکو پنج دانه شربت ورد سوبو نیم اونس
عرق بادیان چهار اونس آمیخته یا کین تیلیو یازده دانه شربت بنفشه اونس عرق اشترغار سه اونس آمیخته یا مرکوریو دیتادو دانه شربت سیب اونس عرق کاسنی اونس آمیخته یا شربت
اکوامینه یکتا توی یکنیم اونس عرق خرفه سه اونس آمیخته دهند بدانکه مقیات سمی و سیابی و خربقی بسبب سمیت مخرب طبع و مهلک اند و فعل اینها
خلاف طبع میباشد و بسبب قوت تراوشنده خود در اجزا که میرسند آن را میترشند لهذا استعمال اینها منع است **قول الازنوبیتر** تارترو ایمی تیکو
و سوال تارترو ایمی تیکو سونو ذیل توتیا مقی فلوز انتیمونیو سفید رنگ تیز و هیرا فرودیکو شربت تاباکو میستورا مقی مفرد اد هند لعاب کتان چهار اونس

آب ترب دو اونس یا ماء العسل سادہ یا عنصلے آمیختہ نوشند **قول جوان کورو** و بعد تحقیق مرض و مادہ و قوت و ضعف طبع تنقیہ بعمل آرند و استعمال
مقیات در گرما بہتر و گفتہ کہ کین تلیو در ابتداء چہارم و سیزدہم ماہ و ایام بہار و سرما دہند کہ عمل کمتر میکند و وقت ضرور ہر وقت کہ باشد روا ست و بعد
استعمال این دو ساعت بآسایش باشند تا زود از معدہ نگذرد و اگر خوب نماید اگر بعد دو ساعت از استعمال حرکت قی نشود باید کہ از پہلو بپہلو حرکت کنند تا قی
شروع گردد و بعد ہر قی یا اجابت چہار قاشق یا یک پیالہ مرق مرغ نوشند تا طبع قوت یابد بر اخراج مادہ و فعل او قوت دہد اگر بعد شرب مرق مادہ مستفرغ
نشود و سہ ساعت گذرد و عطش غلبہ کند قدری آب سرد نوشند خواہ جوان محرور القلب و موسم گرما خواہ پیر مبرود القلب و موسم سرما باشد چہ اکثر است کہ بسبب
حرارت عمل نکند و چون آب سرد نوشند حرارت قلت پذیرد و مادہ اخراج یابد و نیز اگر بسبب نقص عمل مسہل عوارض دیگر پیدا آیند و طبع ضعیف شود آب برف
دہند تا رفع حرارت و سمیت کند مگر در مسہل کہ سقمونیا جلاپا یا سیپو باشد قبل از و یا پس آب ننوشند اگرچہ عطش غلبہ نماید چہ اگر نوشند موجب وجع شکم و وجع
فواد میگردد و در روز استعمال کین تلیو در خانہ معتدل مانند یا پی و سادہ گرم دارند کہ سردی مسد و مضرت اگر پنج ساعت گذرند و عمل نکند ایارج فیقرا
شش درم مرق مرغ پنج اونس آب برگ کرنب سہ اونس آمیختہ حقنہ کنند تا اخراج نماید و بعد استعمال تا پنج ساعت نگذرد غذا نخورد
و خواب ننمایند **فائدہ** شخصے را کہ قی بعسر آید یا خرد سال یا ضعیف باشد آن را اول غذا خورانند یا آب گرم کثیر نوشانند پس کین تلیو دہند تا قی بآسانی شود
و شخصی کہ قی بآسانی نماید و قوی الجسم فربہ جوان سینہ فراخ باشد آن را نہار دہند تا مادہ از مواضع قلع نمودہ برآرد اگر روز اول استعمال این دوا مفید فعل
نکند و چون فرق نشود روز دوم نیز دہند بلکہ اگر ضرور شود تا چہار روز باید داد شخصے را کہ حمی غب و شطر الغب و ربع و خمسہ باشد آن را نیم ساعت قبل از نوبت دہند
تا مادہ کثیر بر آید و صحت شود و اگر روز غیر نوبت دہند مادہ قلیل بر آید چہ روز نوبت مادہ ہیجان مینماید و در غیر نوبت ساکن مینماید و صاحب حمی لرزہ را یک
گھڑی قبل از نوبت دہند شب باشد یا روز و کسی را کہ حمی لرزہ نباشد وقت صبح بعد بیدار شدن دہند کہ از خواب بیدار کردن مضرت شربتی این حب قوت
و سن مریض ہست اگر خوب طیار بود از دو تا بیست دانہ و اگر اندکی قصور باشد تا چہل دانہ دہند و بعضے تا نیم درم گفتہ ہمراہ مربا کسی چیز یا بہ بیضہ
نیم برشت یا بسیب بریان دہند شخصے قوی الجسم را کہ مرض صعب دارد تا بیست چہار دانہ حب بستہ یا در چہار اونس مرق مرغ یا در آب چشمہ یا در یک
قاشق آب ستاو حل نمودہ دہند شخصی ضعیف الجسم را کہ مرض سبک دارد بیست دانہ بدو اونس خمر ابیض در ظرف شیشہ تنگ قعر یکشبانہ روز تر کردہ
بعد از آب صاف دہند و دوای اسب را در تر نمایند کہ چند دفعہ بکار می آید و اگر مریض بسبب ضعف و غیرہ اقبال شرب خمر نکند بیست حب دانہ در سہ اونس
آب چشمہ تر کردہ مع جرم نوشانند و اگر طفل یکدو سالہ یا بسیار ضعیف باشد کہ آن را جرم بالفقوع کین تلیو دادن نتوانند یک اونس اکوا مینڈیکا سینلیس دہند
و غذا موافق قوت ہضم خورند **بدانکہ** کین تلیو زنان را در ایام حیض و قبل شش روز یا بعد شش روز از حیض ندہند کہ مضرت و نیز بعد زائیدن تا کہ چہل روز
نگذرد ندہند اگر ضرور شود بعد بیست روز دہند و صاحب نفث الدم را ندہند کہ بسبب حرکت قی رگ بشگافد و قرحہ گردد و نیز بمخلوع ندہند کہ بسبب
حرکت موضع خود نخواہد رفت اگر خلع اندک بود و ضرورت باشد دہند و قبیح منظر و ضیق الصدر را ندہند چہ اینہا را قی بعسر می آید **بدانکہ** اگر بسبب
استعمال کین تلیو مرض قی پیدا آید و کسی دوا نفع نشود شیر زن یا دیگر بفرق سہ ساعت چہار اونس دہند و وقت قی بفرق چہار چہار ساعت مرق مرغ
نیم رطل و دہن و تیر پولو چند قطرہ کہ ترش شود انداختہ دہند اگر نفع نشود کریمور تارتر و چہار [illegible] رولو [illegible] دہند اگر کافی نبود ضماد کو نفو تا نیو در معدہ

شده گر بسبب استعمال کیمیلیو رنیه و مادری قی شود بریه نان بیک قاشق آب انار ترش کرده ببندد و شفقه اسهال بیک جبت [illegible] ثابت [illegible]
و کسی برو بند نگرده چهار بچه آب انار ترش داده چون بند نشد افیونی دو دانگ داده بند گردید **ضماد کولنفورتا** تیود و فنتین [illegible]
بیست انا جزالسر و مرزنجوش در ربع باینکا نادو خمر طیبه انداخته بآتش نرم پزند و چهار پنج بریه نان انداخته سحق نمود و چهار قاشق آب سیب یا آب به
افزوده و ارسینی مسحوق دو دانگ و ماتیکو نمایی آمیخته بفرق چهار چهار ساعت بر معده گذارند یا بر خرقه کتان کشیده بر فواد [illegible] مصطکی صندل مسحوق
پاشیده بر بیجا آب گرم [illegible] چون گرم شود بر معده و ناف گذارند در روز دو بار **فصل بیست و نهم در حقنه** بای وجع کلیه و مثانه و
قولنج و اورام و امراض دماغ و جذب ماده از اعالی مفید و کسیکه معده او ضعیف بود از اسهال غشی شود نافع **بدانکه** کثرت حقنه را معتاد بودن ضعف کبد
است پس تقلیل آن لازم و بعضی در استعمال حقنه صحت اعضای رئیس شرط کرده و شک نیست که این شرط در احتقان اختیاری است نه در اضطراری
و وقت حقنه از سرفه [illegible] پرهیزند بدین حالت از سرفه فواق بدیمی آید **فائده** قبل از حقنه چیزی مقوی چون گلقند مصطکی بقدری مرتباً تناول
خورانده حقنه کنند که در قلو معده [illegible] اولی آنکه قبل از حقنه آب ادویه باید که با آب گرم و ادهان مناسب حقنه کنند **بدانکه** انبوبه از نقره و نحاس و غیره و طول
هشت یا ده انگشت و اصبع و در سطبری بقدر سطبری خنصر سازند و احسن آنکه دو ثقب دارد یکی برای دخول دوا دوم برای خروج باد [illegible] آنکه مدخل دوا [illegible]
وسعت داشته باشد مثانی باشد اگر بدین هیئت مهیا نباشد قطع نی کافیست در محقنه از قبیل جلود باید بهیئت کیسه دوخته که یکطرف او قبل گردن
باشد بجای سمت انبوبه را محکم باید کرد تا استحکام دوا اصل باشد اگر کیسه موجود نباشد مثانه گاو کافی **بدانکه** استعمال حقنه در وقت معتدل کنند و در گرما
طرف النهار اولی و پیش از دو استحمام نکنند و وقت حقنه شکم ضمیده دارند تا دوا منتشر گردد و در بعض احیان دارند که بعضو ماوف اصابت دوا اصل آید
مثلاً در امراض کلیه وجع و کبین مستلقی دارند و سر و سرین بر بالش نهند تا میان ظهر بزمین چسپد و در قولنج و وجع ناف مانند آن مریض را [illegible] فکم
آویخته دارند و سر و سینه بر بالش نهند و بطرف وجع میل کنند و در زحیر تکیه سوی ظهر نهاده مستلقی بنشانند و سرین مرتفع دارند تا دوا در امراض ماغی [illegible]
و زیر سر و عنق بالش نهند و عند عمل اول سر انبوبه را بروغن چرب کرده بتدریج در آرند آنقدر که مطلوب باشد بعد حقنه انبوبه بتدریج بر آرند [illegible]
زود بیچ گردد اگر از دوا شق [illegible] زود منکفع شدن دهند مقدار آب که هر دفعه ریزند زیاده از بیست و پنج مثقال نباید و آب حقنه باید که در رقت و غلظت
و حرارت و برودت معتدل بود و به غلیظ باعث قرحه امعا و مثانه و در زحیر رقیق موجب انتشار و فساد و باد و مولد ریح و عارض غشی و کرب اسهال [illegible]
اگر آب حقنه بر نگردد پس اگر برای تسکین وجع و زحیر بود دوا باید [illegible] از وی نشود باک ندارد و اگر حقنه حاد و مسهل باشد و زیاده از نیم ساعت لبث کند باید که نصف قدر
اول دیگر ریزند تا اول را برگرداند و بشانه مدد کنند **قول بوعلی** حقنه اشرف العلاجست چرا که در همه امراض و همه اوقات و همه اشخاص و همه عمر مستعمل [illegible]
ادویه حقنه از امعای زیرین تا معده میرسند بسبب بعد موضع و اعوجاج امعا لیکن بعلل بالائی نیز نفع میدهد چه اثر ادویه صعود مینماید و نیز اخراج فضلات [illegible]
که بالا صعود میکنند میسازد **قول جالینوس** حقنه برای امراض معین انفع و گاهی ادویه حقنه تا معده میرسند و بقی بر آیند و این قسمیست که قوت جاذبه
معده بغایت قوی باشد و وقت استعمال او صحیحست و اگر بعد غذا کنند پس از شش ساعت از اکل کنند نمایند و در غیر و فی صحت عمل کنند تا ماده ساکن [illegible]
و در نوبت قبل شروع نیز نمایند تا ماده که غلیان کرده بر آید و تب شدت ننماید **بدانکه** وقت حقنه بر پهلوی است فاما [illegible]

بچب و در روز دو بار حقنه باید کرد چه اگر زیاده نمایند طبع عادی او میگردد و آب حقنه یعنی طبیخ مرق وغیره زیاده از هفت اونس نباید و از آمیختن روغن
و شکر تا بده اونس میرسد و این مقدار شربتی بزرگست و در حقنه که مغز خیارشنبر یا ایارج فیقرا یا دیا کاتولیکون یا دیا فینی سانو بود روغن نیامیزند که مخرب اثر آنهاست
و نمک هم نیندازند که بسرعت اخراج مینماید و اثر خوب نمیکند و در حقنه که برای حبس اسهال بکار برند روغن و نمک نیامیزند که مسهله اجابت اند اگر حقنه نوتریتی
یا حقنه ریفری ریزانتی عمل کنند باید که اول حقنه مسهله نمایند تا فضله برآید چه اگر فضله معائی بحقنهای مذکوره آمیزد اثر آنها زائل میگردد و باید که ادویه حقنه
انیسودنی یکساعت و ایمولی انتی دو ساعت و پورکاتیو زیاده از آن و لاشاتیو و قابضه و انودینا سه چهار ساعت و ریفریزانتی و کونسولیدانتی هفت ساعت
در شکم دارند بدانکه حقنه تمام یکساعت قبل از فصد کنند چه اثر این تا مدت درازی نمی ماند فرق یکساعت کافی و حقنه پورکاتیو یا قوی سه ساعت قبل از فصد باید کرد
که اثر این تا دیر میماند اگر زود دهند ضرر دهد اگر در معده امتلاء و خامیت بود حقنه پورکاتیو قوی سه چهار ساعت
قبل از فصد باید کرد بهمین وجه بعد فصد اسهال باید نمود **قول بیدیر** و اگر عقب فصد مسهل ضرور بود بعد سه ساعت دهند و اگر بعد مسهل فصد ضرور شود
بفرق شش ساعت نمایند **فائده** تخصیص که در ایام صحت در پنج شش روز باجابت کردن عادی بود و در مرض نیز همان عادت باشد حقنه نباید کرد چه طبع
بر عادت خود هست لیکن وقتیکه دیر کشد یا عادی نباشد باید نمود و در قولنج و وجع کلیه و استسقاء و امتلای معده از غذا و ایلاوس و زنان حامله آب حقنه قلیل المقدار
باید چه اگر زیاده بود اجزای شکم زیاده کشیده شوند و ایذا رسد تخصیص که ورم خرد صلب سپرز یا ضیق دارد و ادویه حقنه باید که تا دیر در شکم ندارد چه اگر آب حقنه در امعا
پر شود و متوز البدن را فشرد و از حرکت و انبساط باز ماند و زود نفس تنگی پذیرد

## فصل بیست ششم در مسهل

بهترین وقت برای مسهل ربیع و خریف است
و در صیف و شتا پرهیز از و لازم و وقت ضرور همه وقت رواست و بمنضج حاجت نیست و شب و ابر و باد نیز مانع نیستند بدانکه هر مسهل که مطبوخ بود یا نقوع
بالایش آب گرم ندهند که مبطل عملست و اگر قطع عمل خواهند آبگرم زیاده از حد دهند تا دوا را از معده منحدر سازد و اگر شکم پیچد قدری قدری آب گرم نوشند
و بالای دیگر مسهلات چون حبوب و سفوفات و معاجین و لعوقات لازم که آب گرم دهند تا مدد کند لیکن اندک اندک تا از کثرت مقدار دوا را قبل از عمل منحدر
نگرداند و تشرب باب گرم در صورتیست که مقصود اخراج ماده غلیظ غیر حاده بود و چه عند استفراغ صفرا خاصة که حاد و رقیق بود دوا اجبست که باب سرد دهند
تا اعانت بر هضم و هم بتعدیل قوام خلط و تبدیل مزاج و تقویت قوی دود و در اثنای عمل آب بارد منعست اگر چه عطش غلبه نماید مگر آب تازه جرعه جرعه توان داد اما
محرور را که از عطش عاجز بود از آب سرد باک نیست همچنان در بعض ادویه آب سرد نوشیدن لازم چنانچه با شربت ورد و هرچه در وی دندلیو و کذا بر سفوف و حب
که از ترید و نمک ساخته باشند آب سرد بهتر چه آب گرم مبطل عمل میگردد و واجبست که معده و قدم گرم دارند و بعد شرب در محل محفوظ ساکن نشانند تا که دوا
از سر معده فرو شود پس اندک اندک حرکت نمایند تا بر نفوذ اعانت دهد و حرکت کثیر که دفعة بود و قوی باشد هرگز ننمایند که مهیج دوا بسر علتست و اگر حبوب برای
اسهال بکار برند و تنقیه سر مطلوب باشد حبوب بزرگ سازند و بعد زمانی که هنوز خشک نشده باشد فقط بلع نمایند تا زود منحل نگردد و در معده دیر بماند تا قوت
دوا بدماغ رسد و اگر تنقیه مفاصل وغیره مطلوب بود حبوب خرد سازند و هنوز که بسیار نرم بود همراه طبیخ بنوشند تا زود منحل گردد و قوت او بمحل مقصود رسد
و باید که استنجا بطبیخ بیخ خطمی کنند تا مبرز از ضرر محفوظ ماند و آب استنجا نه سرد باید نه گرم و آنرا که از اکل دوا تنفر باشد هر دو بازو بسته بینی گرفته نوشد و بغرغره دهن
پاک کنند و قدری لیموی خاید و یا برگ تنبول ذیل مفید اگر هیچ تدبیر سود ندهد و دانند که مسهل را البتی خواهد برتافت باید که اول فصد امر فرمایند پس دوا نوشانند

اغلب که بدین حیله نخواهد برآمد و فی سه روز قبل از مسهل کرب و غشی باز دارد و اگر مسهل عمل نکند منعست که بار دیگر مسهل دیگر دهد همان روز دهند
گلزار شافه یا حقنه نرم مدد کنند اما چیزی مزلق چون آب آلو و آب تمرهندی بقند یا ترنجبین دهند تا مدد دهد و مغز خیار شنبر تر مجموز دهند چون دانند که ابطاء عمل
ایذا می دهد احساس آنکه دران روز باعث بر حرکت نشوند و اگر معض کرب و سدر و صداع و تمطی و تثاوب آرد و هنوز دوا در معده باشد ماء العسل گرم یا آب
گرم شور کرده دهند تا خلط را رقیق کرده مدد دهد و اگر مصطکی مسحوق و کمی نیم درم بقند آمیخته با آب گرم دهند مدد تمام نماید و اکل اشیاء قابضه عطره چون
سفرجل و تفاح و مانند آن اعانت میدهد بر اجابت چه اینها بسبب قبض فم معده و ما تحت او را که قریب است بدست متعصر میسازد و دفع غشی مینماید و دواء اخلاط
را از فوق باسفل نازل می سازد و بنا بر عضریت طبع را قوت میدهد **قول جالینوس** شخصی را سقمونیا داده شد از وساعت هیچ استفراغ نکرد بعد آن دیا
که معده و تنگ میشود و میفشارد و تنگ زرد گردید فرمودم تا میوه قابض مزوّر مال که خاید ساکن شد و استفراغ کرد و اگر بدین تدبیر هم عمل نکند زود
قی نمایند تا دوا که در معده محتبس است برآید و ضرر نرساند و اگر دوا از معده با ممارغه باشد و در آنجا بند گشته باز ماء العسل و آب شور دهند و حقنه و شیاف
مدد نمایند و آنجا که حقنه و دیگر تدابیر سود ندهند اعراض رد یه چون تمدد بدن و جحوظ عین و مانند آن پدید آید و دوا سوی بالا حرکت کند فصد باسلیق
یا اکحل نمایند تا ماده متحرکه مستخرج گردد و اعضای رئیسه از انصباب و محفوظ مانند و آثار خلوی معده از دوا و انحدار او با معاآنست که در معده وجع
ثقل و اضطراب و غشی نماند و آروغ خالی از رائحه دوا آید و احوط آنکه چون مسهل دهند و عمل نکند اگرچه اعراض ردیه پدید نیاید فصد باید کرد و اگرچه بعد
دو یا سه روز بود تا مبادا ماده بعد چندی حرکت کند و با عضای رئیسه میل نماید **فائده** وقتیکه مسهل عمل تمام کند محرور را اسبغول بدهن بنفشه
چرب کرده با آب بارد که در و شکر حل بود دهند و مبرود را احرف مغسول با آب گرم و زیت آمیخته یا تخم مرو بشربت دهند و معتدل المزاج را تخم
ریحان بروغن بادام چرب نموده بشربت قند و گلاب دهند بعد ازین چون ساعتی گذرد غذای نرم خورند و بهترین اغذیه ماء الشعیر است و بعد شرب
مسهل قبل از اتمام عمل اکل غذا جائز نیست مگر کسی را که ضعیف بود یا جوع کشیده باشد یا معتاد با نصباب صفرا عند خلوی معده بود یا بیکه قبل
ازانکه دوا در کار آید اندکی نان نخجز انگوری ترکرده خورد تا هم قوت ماند و هم اثر دوا شکسته نشود و بعد مسهل تا سه روز از اغذیه ثقیل و بسیار ترش و
شیرین و شور و سخت سرد و حرکت عنیف و شرب کثیر و تعریق و جماع و تعب پرهیز نمود تا دو سه روز نگذرد سرکه و سکنجبین ندهند که هیچ می آرد و آب آشامیدنی
باشند غذای نیک و اندک خورند و آنا کمال اسهال آنکه مسهلی که باخراج خلط واحد مخصوص است شروع در اخراج خلط دیگر نماید بدانکه مسهل نفع و
ضرر تمام دارد و همچون فصد ناقص پس اگر قوت کفایت کند مسهل دهند تا ماده مقصود بالتمام برآید و اگر قوت ضعیف بود بتفریق یکی بعد دیگر
دهند تا کثرت اسهال حادث نسازد و وقتیکه مسهل افراط کند و قبض مطلوب بود و حرارت باشد برنج و ماست دهند و اگر خمر باشد تخم ریحان بریان
کرده و بشیره تخم خرفه بارتنگ بریان دهند و آنجا که خوف هیچ باشد گل ارمنی با آب انار مفید و شد لطرات نافع و تعریق بحمام یا تبخیر آب گرم انسب اگر قی منقطع
شود طباشیر شربت سیب شربت به شربت انار دهند تخلخل طعیه بو یا نند و دلک و تسخین اعضا و وضع محجمه ناری تحت اضلاع و بین الکتفین و تضمید معده با حشا
بلیست شعیر آب سیب آب به آب مورد طباشیر گلنار ذخیره مفید و تدهین بطن بروغن مصطکی و روغن به نافع و چند لقمه نان با آب انار ترش آلوده با سیب تعبیه
بتندری خشخاش سائیده و خورانند اسبغول بریان گل ارمنی بریان بدهن ورد چرب کرده همراه رب به رب سیب شربت مورد دهند لطرات در آب

گذارند غذای قابض خورند هوای خانه معتدل سازند اگر این همه تدابیر سود ندهد مخدرات و حابسات قویه دهند بدانکه اجماع دو مسهل در یک روز نه
منفعت یعنی بعد اکل مسهل کامل الوزن بنابر بطوء عمل مسهل دیگر همان باشد یا دیگر ندهند چه می تواند که هر دو بحرکت آیند و اسهال بافراط شود یا
از ین هم عمل نشود و شر قوی آرد پس شارب مسهل مریض و مسهل خفیف باشد و از بودنش در بدن مضرتی متوقع نبود حاجت بتحریک نیست الا از تدابیر
مذکوره هر که اسهل و انفع بحال مریض و انسب بوقت باشد بکار برند بدانکه بعد شرب مسهل بحمام نروند چه حمام جذب ماده بخارج مینماید و بدین سبب منع
اسهال میکند و طبع را بنابر جذب بین مخالفین متحیر میسازد و تدهین بدن و دلک لینه از معینات اسهال است بنابر ازابت و تهیه اخلاط اما دلک قوی
و خشن گاه بود که منع اسهال کند بدانکه خواب کردن قبل از شروع عمل معین عمل است خصوص در دوای قوی الا مبطل یا مضعف عمل بود و بعد شروع
در عمل ترک نوم اولی مسهل قوی بود یا ضعیف **فائده** اگر بعد اسهال مفص و وجع کبد شود بسبب توقف ماده اندرو می حقنه مهبوط کما فی الاسهال
یا حقنه صعود کما فی الفصد باید که آب گرم نوشانند و اگر بعد اسهال حمی پدید آید یا دیگر اعراض دمویه فصد کنند اگر نفع نشود و قرص کافور دهند اگر بعد
خروج دوا از معده بوی دوا باقی بود سویق شعیر دهند اگر بعد اسهال فواق شود اسپغول بدهن ورد و آب بارد لت کرده دهند اطراف بندند تحلیه
آرند اگر بعد اسهال حرقت و حرارت در معده پدید آید لعاب اسپغول یا لعاب بهدانه بروغن گل یا بروغن بادام یا بروغن کدو آمیخته دهند اگر سبب
حرقت و وجع ماده حار بود و تدابیر مذکوره زائل نگردد قی نمایند اگر بعد اسهال مغص غشی اعراض منکره پدید آید تدبیرش تعدیل و اخراج بقیه و تناول
قوابض است بدانکه گاه باشد که مسهل مقئی شود بسبب ضعف معده یا تخمه یا یبوست یا ثقل یا کراهیت دوا **فائده** کسی که بدنش غلیظ بود و اطعمه
فواکه کثیر خورد و در ریاضت کم نماید آن را مسهل لائق و کسی که لین طبع مدام دارد یا اکثر بامراض اسهال مبتلا شود آن را مسهل ندهند خصوص قوی که خوف
سحج دارد **فائده** اگر وارم معا ثقل یابس بود تا که اخراج او بحقنه و شافه لینه و مرق مزلقه نمایند مسهل ندهند و کذا شخصی را که تخمه و بدهضمی یا اخلاطش
لزج یا شراسیف او متمدد یا در احشای او التهاب سده بود مسهل ندهند تا که با غذیه ملینه و استراحت و حمام و ترک محرکات بلینات اصلاح حالات
مرقومه نگردد و منع در تخمه و تمدد شراسیف بسبب فجاجت و غلظ خلط است و در اخلاط لزجه بنابر تشبث او بالعضا چه خلط غلیظ لزج از اثر دوا متاثر
نمی گردد و ماده صالحه بالضرور بر می آید و ضرر می آرد و در التهاب احشا بسبب آنکه این ورم است حدت ماده و ضعف احشا و توجه ماده سوی احشا پس اگر درین بی اصلاح
خلط مسهل دهند خوفست که ماده حاده حرکت نموده بتمامه و با حشا آرد و ورم پیدا کند بدانکه ادویه مسهله کلهم مضعف فم معده اند پس لازم که ادویه
طیبه مقویه قلب باو ضم سازند تا ضرر از فم معده باز دارد و روح حیوانی را قوت دهد که با سهال مدد نماید و با دویه مسهله اشیای مدره کثیر نیامیزند لان الادرار
ینقص الاسهال لانصراف المادة الی المثانة و دوای مسهل بسیار شیرین نسازند که طبع بسبب حلاوت آن را عوض غذا صرف نماید و اثر و منفعل
گردد و دوای سریع العمل را ببطئ العمل نیامیزند که بطئ العمل قوت سریع العمل را بشکند یا سریع العمل زود فارغ شود و بطئ العمل بعد او بحرکت آید و بنا بر
انفراد عمل در تاثیر هر واحد ضعف افتد و مقصود حاصل نیاید بدانکه اجزای مختلفه طبیخ بود یا نقیع انچه قابل گداختن بود چون نمک و صمغ بقدر
شربتی گیرند و انچه ثفل او بماند و قوت در طبیخ آید دو چند گیرند و چون ادویه متعدده مرکب سازند وزن هر یک از وزن خاصه او که تنها دهند کمتر
کنند تا از مجموع شربتی معتدل حاصل آید **قول** لازورد بیر مسهل که در فن جراحی بکار آیند سه قسم اند اول جاذبه چون سقمونیا غاریقون

دوم قابضه و مقویه چون بلیله و ریوند سوم ملینه چون خیارشنبر شیرخشت و گفته قبل از مسهل اگر ورم صفراوی بود شربت ورد و شربت گوبهی شربت
شربت عناب و داوس بیخ الشفا با آب گوبهی یا آب کاسنی دهند بعده شربت ورد و داوس ریوند یک نیم درم مغز خیارشنبر تجدید درم بعرق کاسنی دهند
و در ورم بلغمی اول عسل گلابی یا ماء العسل دو داوس بعرق بادیان دهند یا شربت گل کاسنی دهند بعده ریوند یک نیم درم در آب جوشانده صاف کرده
دیاکاتولیکون پنج داوس آمیخته دهند و در ورم سوداوی اول شربت شاهتره و گاوزبان شربت شاهتره دو داوس دهند بعده اول ماء العسل بعرق بادیان دهند
و بعد آن تربد و زنجبیل قند سفید سائیده بعسل گلابی آمیخته از یک تا سه درم دهند و گفته در مسهل جراحی ادویه ملینه چون افسنتین با بادیان
یا آب قشر ترنج باید آمیخت و گفته اگر مسهل عمل نکند یا باقی بر آید همان روز شربت ورد یا دیگر مسهل نرم دهند یا حقنه نمایند و گفته اطفال و حوامل را
مسهل از خیارشنبر شیرخشت دهند اگر ضرورت شود سنا هم اندازند و گفته وقتیکه مسهل قوی دهند غذا دیر باید داد و اگر مسهل خفیف باشد بعد ساعتی
غذا دهند و گفته در زخم سر و شکم برای تنقیه مسهل ضرور است پس باید که بعد ششم روز جرح مسهل از خیارشنبر شیرخشت یا طبیخ بلیله دهند و در زخم سر
و خاریقون نیندازند که ضرر دارد و حامله را تا چهار ماه و بعد هفت ماه مسهل مگر ضرورت شود و در ایام گرما مسهل ندهند و برای حبس آن بیان بسرکه تر کرده
بندند تا مجمره بغیر شرط بر معده گذارند و اگر مسهل عمل نکند روغن بادام نوشانند و اندکی حرکت نمایند و اگر مسهل عمل بسیار کند هر دو بازو و ساقین محکم
بندند و مجمره ای بر شکم گذارند و گفته اگر مسهل حبوب دهند باید که بعد دادن اندکی خوابانند تا که بعمل آید و بعد شروع عمل خواب نمایند و اگر مسهل
مطبوخ بود خواب نباید کرد **قول بقراط** ادویه مسهله همه حار یابس اند پس محموم را بسبب حدت تب حاجت بمسهل نیست مگر بضرورت باید طبیب
که ضد حمی باشد و بسبب ماده حاجت پس مسهل در چنین جا آن وقت شاید که طبیب ادراک کند که راحت مریض از استفراغ ماده افزون
از حرارت خواهد بود که از دوا تولد شود و قوت قوی باشد و قوام ماده معتدل و گفته دوای مسهل بعد نضج باید داد و تا ماده خام باشد هنوز آغاز
مرض بود و در آغاز مسهل نشاید مگر که مرض سخت آشفته باشد و آثار او آنست که بیمار در ابتدا سخت بیقرار بود و ماده مرض در حرکت و از عضوی
بعضوی منتقل باشد بدانکه ادویه مسهله هر یک باخراج یک خلط مخصوص است اما اخراج رطوبت بیش از آن خلط مینماید چه در اکل دوای مسهل اکثر
در انگشت فراخ میگردد بسبب اخراج رطوبت بیش از خلط مقصود لهذا اگر مقدار قوت مسهل خورد بمیرد پس مردم نحیف را در فصل و شهرهای گرم مسهل ندهند
مگر باحتیاط تمام و احتیاط آنست که در حال دارو و حال آن شخص و حال هوا و فصل سال و شهر نیک نگاه کند چه اکثر اتفاق افتد که شخصی را دوای مسهل
سود دارد و همان دوا در سال دیگر آن شخص را زیان کند مثلاً شخصی را مزاج گرم و تر باشد و فصل هم گرم و تر اتفاق افتد و استفراغ بسقمونیا و تربد و مانند آن کرده
شود و اخلاط گرم و تر بر آید پس وقتیکه ماده رطوبت کثیر شد نفع بر آن شخص پدید آید پس آن شخص را در سال دیگر مزاج گرم و خشک باشد بسبب کم شدن
در اول سال و مزاج فصل هم گرم و خشک اتفاق افتد پس استفراغ بسقمونیا و تربد آن را زیان دارد و در سالها اتفاق افتد که هر که دوای مسهل خورد
هلاک گردد بسبب آنست که وبا در هوا عفونت پدید آمده و مزاج فصل گرم و خشک شده پس درین سال قوت دل و تری در تن نگاه باید داشت
و اشربه و مفرحهای سرد باید خورد و آسایش باید جست و از گرما و عرق آوردن و کارهای با رنج دور باید بود پس اگر درین سال مسهل خورد زیان دارد
بلکه مهلک بود **انتباه** اگر عمل نکردن مسهل ضیق مجاری و عروق باشد و آمیزش یا بسبب امراض چنانچه در فالج و سکته باید که اول ترقیق اخلاط و

افتتاح سدد و تبدیل مزاج نمایند مارالاصول و روغن خروع و روغن بادام تلخ درین حال موافق افتد و دادن مسهل تخم کرفس و ملح نفطی بکار باید داشت اگر حاجت استفراغ و تبدیل مزاج باشد پس اگر چیزی که هر دو کار کند بدست آید غنیمت داند چنانچه در حمی صفراوی و محرقه آب آلو که ملین و هم مسکن حرارت و دوای مسهل دیگر بکار باید داشت و داروی مبدله مزاج بیشتر **فائده** اگر اخلاط نپخته نباشد مضرت مسهل بزرگ بود و اگر استفراغ کنند بیفائده باشد و سبب یکی آنکه ماده خام بجنبد و در همه تن منتشر گردد و اخلاط دیگر بخلط خام آمیزد و استحالت پذیرد و بدین سبب خلط بد و مزاج بد مستولی گردد دوم آنکه آنچه لطیف بود مستفرغ شود و غلیظ بماند و مرض عسر گردد **بدانکه** استعمال مسهل در سیزده کس منعست یکی ضعف قوت که اگر مسهل خورد ضعف افزاید دوم امتلای خون که درو هیچ سود ندارد سوم کودک چراکه او را هنگام پروردن و بالیدن باشد نه که ماده بیرون کردن و اگر ضرور افتد از آب میوه‌ها و مانند آن نشاید گذشت چهارم پیر درین وقت هم قوت و هم تری و هم حرارت در تن نگاه باید داشت و مسهل ضد هر سه است پس بغیر ضرورت قوی نشاید و باحتیاط تمام پنجم گرمای سخت که درین وقت ضعف آرد و افراط کند ششم سرمای سخت که درین وقت ماده فسرده شود و اجابت بعسر گردد هفتم ضعف دل چراکه غشی آرد هشتم ضعف معده چراکه معده قبول دوا نمیکند و ضعف آرد بلکه غشی نهم گرم گوشتی عضلات شکم و این آثار ضعف احشا باشد دهم هزال مفرط چراکه یبوست افزاید و باشد که دق شود یازدهم تندرستی چه کسی را که حاجت مسهل نباشد او را استفراغ نشاید چراکه مسهل وقتیکه خلط بد نیابد اخلاط نیک را قلع کرده برآرد و مضرت بزرگ رساند دوازدهم ضعف امعا چراکه امعا از دوا قوت اسهال گیرد و بران هیئت بماند و تدارک عسر باشد سیزدهم الثغ یعنی کسیکه بجای حرف سین ثا گوید سبب این ضعف زبان و اعصاب او بود و سبب او رطوبت باشد پس بسبب تری زبان و نرمی اعصاب زبان را نگاه نتواند داشت و نرمی اعصاب از تری دماغ باشد پس وقتیکه دماغ تر بود مدام فضله دماغ بمعده ریزد و بسبب اسهال مزمن گردد پس شخصیکه بالطبع مستعد اسهال مزمن بود و دوای مسهل خورد اسهال بر دوام گردد پس عسر باشد انتهی منعست **فائده** اگر در مردم تندرست پیچیدن ناف و درد پشت و کمرگاه و زانو پدید آید بدانند که او را بمسهل حاجتست و اخلاط میل بزیر دارد **بدانکه** سه کس را دوای قوی ندهند یکی مردمان شهرهای گرم را در شهرهای گرم چه فضول بسبب گرمی هوا بتحلیل خرج میشود و بقوی حاجت نبود دوم مردمان خشک مزاج را چه ایشان را ادویه نرم و لنج چون مغز فلوس و شیرخشت و شربت آلو اسهال تمام آرد سوم کسی که دارو خوردن عادت دارد و سه کس را بدوای قوی حاجت بود یکی مردم شهرهای سرد را در شهر سرد چه قوت سرما قوت دوا را ضعیف کند و از کار باز دارد دوم مردمان را که آب ایستاده خورند چراکه اخلاط ایشان غلیظ و بسیار باشد سوم صاحب سپرزرا هم بدین سبب **فائده** قبل دوا از اطعمه و اشربه مولده کیموس بد و هرچه معده و کبد را ضعیف کند و مضر باشد و از جوع و رنج و جماع و هرچه قوتها را ضعیف سازد یا حال تن را بگرداند پرهیز ند و اخلاط را مهیا کرده بتدابیر مفتحه سده و منضجه اخلاط و ملینه طبع که ضعف معده نیارد پس مسهل دهند **قول بقراط** اول اخلاط را که اخراج او خواهی چنان گردان که عروق و مجاری باسانی گذرد پس مسهل ده چه اگر طبع خشک و ماده غلیظ باشد و سدها کشاده نبود طبع در جهد و رنج افتد و پیچش امعا و کرب و غشی و ضعف نبض و اعراض بد تولد کند وقتیکه دوا خورد باید که طعام گوارید و معده و کبد از ان تهی گشته و هنوز جوع نیامده و ثفل خشک از امعا بیرون آمده باشد اگر حاجت آید ثفل یابس را بحقنه نرم بیرون کند **انتباه** اگر مردم ضعیف الترکیب و معده و محروری را بمسهل حاجت افتد یکساعت قبل از دوا اکشکاب یا آب انارین باندکی شکر یا حسوی لطیف خورد پس

دوا و گاه گاه اندک آب گرم نوشند تا دوا نیز بحرکت آید و بعد عمل تمام نیز آب گرم باید خورد تا معده و امعاء از باقی خلط و دوا بشوید و بعده شربت یا ماء
حال حرکت کنند بلکه ساکن مانند چندانکه طبع در دوا اثر کند و آن را گرم سازد و پس دوای نرم و ضعیف چون بنفشه خیارشنبر و غیره حرکت کنند آهسته
باید کرد تا قوت دوا بماند و کار کند و اگر دوا قوی باشد حرکت آن را قوت دهد و استفراغ تمام کند و سکون استفراغ تمام نماید و در غذای صاحب مسهل
نمک بسیار نباید و کسی را که بفصد و مسهل حاجت بود اگر ماده گرم باشد اول فصد پس مسهل و اگر ماده سرد بود عکس این اما اگر مسهل گرم دهند اول فصد
نمایند و باقی خون را باشربه و اغذیه سرد باعتدال آرند تا از دوا حرارت و عفونت تولد نکند **فائده** اگر چند روز قبل از دوا بحمام رود و اخلاط لطیف
ساخته قابل اسهال گرداند پس ساعتی قبل از دوا بحمام رود و زود برآید و چندان صبر کند که اثر حرارت و عرق برود پس دوا خورد و بهتر و بعد اکل دوا
در حمام نرود مگر در سرما اگر بیمار نخستین روز دوا باشد **انتباه** اگر دوا بحرکت آید و باد و قراقر کند مگر اجابت نشود و بسبب ضعف معده که بر دفع قادر نیست
معده را بچیزی قابض چون میبه شربت انار گلقند قوی کنند بدانکه تلیین طبع قبل از دوا اصوب است مگر ضعیف الاحشا و کسیکه بعد دوا مدتی در اسهال ...
آن را نشاید تا سبب افراط نگردد و اگر برای او با دوای مسهل چیزی و دوای قی آمیزند تا قوت هر دو بیکدیگر کو شده و اسهال افراط نکند صواب باشد **فائده**
در سرما طبیخ گرم گرم دهند خاصه که مزاج مردم سرد باشد و حب نیز بجلاب گرم یا آب گرم دهند و هر حبی که با طبیخ دهند باید که از جنس آن مطبوخ باشد
مثلا با طبیخ شاهتره حب مسهل صفرا و با طبیخ افتیمون حب مسهل سودا و با طبیخ سورنجان حب مسهل بلغم **بدانکه** اگر ماده کثیر و قوت ضعیف بود دوای قوی ندهند بلکه استفراغ بدوای سبک بطبیخ
بدفعات نمایند و مابین استفراغات اغذیه لطیفه خورانند و اگر قوت قوی و ماده اندک باشد یکبارگی با دوای مناسب آن خلط مستفرغ سازند و اگر قوت قوی و ماده بسیار باشد بدوای
قوی و بسیار استفراغ نمایند و اگر قوت ضعیف و خلط اندک باشد بدوای سبک یا شربت یا منقوع استفراغ کنند **فائده** وقتیکه در فصل بهار باد شعری برآید و وقتیکه در آخر فصل تیرماه
بر سر کوه برف پدید آید و هوا سرد شود وقت مسهل گذشته باشد و هر گاه در فصل غیر موافق حاجت مسهل شود فصل سرما اولی از فصل گرما باشد و در سرما مسهل وزنی باید خورد که باد جنوب آمیخته
و بو خوش بود و در گرما وقت شب و وقتیکه باد شمال آید باید خورد **بدانکه** اهل نعم و کسی که از دوا تنفر دارد بغذای دوائی یا بطلا یا بشیاف استفراغ کنند اگر کار بر آید حاجت مسهل نشد
اول بینی بعطر آلوده در بینی نهند و چیزی که طعم دهن را فرو سازد تا مزه دوا نیاید خایند پس دوا دهند و بعد پودینه یا گل خراسانی بسرکه آغشته بویانند اگر از غثیان ایمن نباشد باز باید
و سفرجل یا گل شور کنند و بیدانه و حب التعوم شکر یا عسل پیچیده بلع کنند با آب یا جلاب در دهن گیرند حب در دهن انداخته یکبار فرو برند اگر اینهم کافی نبود در محرور سقمونیا در آب
آلو یا آب تمرهندی یا آب انار یا جلاب حل کرده دهند اگر نخورد و بحب راغب باشد سقمونیا یک ترنجبین یا شکر حبوب خمر ساخته دهند اگر شیرینی هم نخورد سقمونیا با آب سیب ترش
یا با آب به حل کرده حبوب ساخته دهند و در بلغمی ایارجه با تربد یا شحم حنظل و در افتیمون طیار کرده دهند **قول** رازی است باید بقانید سرشته دادم اسهال قوی کرد و مزه دوا
نداد و رب شحم حنظل بمغز بادام و کثیرا سرشته خوراندم همچنین بود و گفته تندرست برای تندرستی هر وقت که خواهد علک البطم یک یا دو درم بوره درم یا چهار دانگ آمیخته خورد یا مغز
تخم معصفر چهار درم انیسون نیم درم مغز بادام چهار دانگ کوفته بعسل آمیخته خورد یا مصطکی درم یا مثقالی شکر دو مثقال سائیده وقت خواب آب خورده خواب باد طبع نرم کند
و معده را اسود دارد و اکل ده دانه انجیر قبل طعام ملین بود و گفته بعضی نیم برشت یا ماهی شور و گندنا قبل از غذا خوردن طبع نرم کند و شراب پس از طعام همچنین بود **فائده** وقتی که
عطش مفرط پدید آید و اسهال باز ماند واجب بود در حال بند باید کرد و نیز وقتی که دوا اخلاطی را که بدو تعلق دارد استفراغ تمام کرد و شروع باستفراغ خلط دیگر نمود در حال
باز باید داشت مثلا دوا که برای اسهال صفرا خورده و اسهال صفرا کرده باستفراغ بلغم آغاز کرد باید بست که افراط میکند چه اگر از استفراغ صفرا و بلغم کار

بسودا رسد افراط از حد گذشته باشد و هرگاه که کار باستفراغ خون رسد خطرناک بود **انتباه** دواکه خورند تعلق باستفراغ خلطی دارد اول آنرا
بیرون کند و اگر هنوز قوت دوا مانده باشد خلط دیگر را که رقیق تر بود بجنباند و استفراغ کردن گیرد مثلاً دواکه بسودا تعلق دارد اول سودا پس صفرا
بعده بلغم و اگر بصفرا تعلق دارد اول صفرا پس بلغم بعد سودا اخراج نماید و اگرچه خون از بلغم و سودا رقیق تر است مگر او سبحانه تعالی در طبع مردم این قوت نهاده است که خون را نگاه دارد و بدارو
ندهد چه حاجت بخون زیاده است و غذای رئیسی و تن بدان برپاست پس وقتیکه قوت طبع را ضعیف سازد و برو قهر کند و خون ازو بستاند خطیر باشد
**فائده** اگر دوای مسهل باقی افراط کند اطراف بندند و آغاز بستن از بن بغل و بن ران کنند تریاق کبیر یا فلونیا دهند آب گرم زیر دامن سوی پشت
نهند و در دوای درگیرند و سر بیرون دارند چون عرق کثیر آید طباشیر شربت انار و غیره دهند کافور صندل بویانند و در باز داشتن حدت دوا از امعا سکه
و روغن گاو انفع شربت غوره خورند بارتنگ بشیر جوشانده دهند قابضات خورند و بر معده ضماد کنند تقویت بشمومات و تعریق حمام نمایند اگر ساکن
نشود حب الرشاد بریان بدوغ دهند **قول جالینوس** شخصی اسقمونیا داد و ند اسهال تمام کرد روز سوم وجع حرقت در امعا پدید آمد و ثفل کثیر
برآمد همچنین بعد هر چند روزی وجع و حرقت معاودت کردی و ثفل کثیر برآمدی چون تفحص حال کردم بسبب قولنج ادویه مسهل بسیار خورده بود و امعا ضعیف
شده و سقمونیا امعا را خراشیده پس فضلات که در تن او بود بسبب ضعف و خراش امعا در آنجا در روزهای چند جمع شدی و امعا رنجانیدی و بیرون
گشتی فرمودم تا غذای او چند روز نان زنار وان سازند اندکی رنج کمتر شد پس از ان سماق نیز فرمودم تا امعا را قوی کند و نان در شراب قابض و از میوهٔ
آبی و زعرور فرمودم در اندک مدت صحت یافت **بدانند** که چون دوای مسهل یا حقنه خورند در معده آید و قوت او در بدن گسترد و مثال مقناطیس
بدان موضع که خلط است رسد و آنرا بکند و از خون جدا کند و از ان گذرها که رفته بود باز بجگر آید و از جگر بدان رگ که آنرا باب نامند بیرون آید و بمعاے
اثنا عشر و صائم رسد پس قوت دافعه بحرکت آید و آنرا سوی زیر دفع نماید و بمعده کمتر آید و اگر آید بقی مندفع گردد بدانکه قوت ادویه مختلف است
بعضی خلط را از خون جدا کند و از عضوی بکند و بیرون آرد چون تربد بلغم را سقمونیا صفرا را حجر ارمنی سودا را و بعضی دو خلط را بجنباند چون سنا صفرا و
بلغم را و بعضی سه خلط را چون شحم حنظل بلغم و صفرا و سودا را و هر دوا که بیش از یک خلط جنباند کار او را تفاوت باشد چه غاریقون بلغم را افزون از
سودا و سودا را زیاده از صفرا اخراج کند و بعضی دوا بعضوی مخصوص تر است استفراغ از ان عضو بیشتر نماید چون شحم حنظل از دماغ و اعصاب و سورنجان
از مفاصل همچنین بعض ادویه اند که بعض عضو را ضرر دارند چنانچه سقمونیا جگر را و سورنجان معده را و شحم حنظل امعا را **فائده** در ترکیب ادویه مسهله نه دقیقه
یاد دارند اول آنکه همه ادویه مسهله مضر فم معده اند پس ادویه عطره مقوی دل با آن ضم سازند تا ضرر باز دارد دوم آنکه با دویه مسهله مدت کثیر نیامیزند که
فعل مسهل کمتر میسازد و سوم آنکه ادویه مسهل بسیار شیرین نسازند چهارم آنکه ادویه که آمیزند یکی سریع العمل و یکی بطی العمل باشد پس بطی العمل سریع العمل مزاحمت
کند و قوت آن را بشکند یا سریع العمل زود از کار فارغ شود و بطی العمل بکار نیامده و چون بکار آید قوت او به تنهائی ضعیف باشد پس جهد باید کرد تا مقدار
وزن هر یک باندازه خود باشد و نیک آمیخته شود تا از هر دو یک مزاج و یک قوت حاصل آید پنجم آنکه بسیار دوا است که آنرا بچیزی تیز بکار باید داشت
تا آن را مدد دهد چون زنجبیل به تربد ششم آنکه دوای قابض چون هلیله که استفراغ او بعسر است بدوای لزج که کار او بلغزانیدن بود چنان ترکیب کنند
که اول دوای لغزاننده ماده را لغزانیدن گیرد پس دوای قابض عصر کند تا خلط زود دفع گردد و چنان نسازند که اول قابض عصر کند و پس آن لزج

لغزانیدن گیرد و چون بیش بود بی رنگ گردد و باشد غلطی را که لغزنده باشد که عضوی مانند ورم و سده آرد ششم آنکه ادویه که برای اصلاح ادویه دیگر یکبار زیاد
وزنش برای شخصی که از مفرت دوا ترسد چهار یک وزن آن کنند و برای شخصی که بحقیقت داند که او را مسترقی از آن باشد همچند وزن آن نمایند و قوی گنند
تا فعل او باطل نگردد هفتم آنکه دوا که رطیبج گداخته شود چون نمک مینع وزنش قدر شربت باید کرد و دوا که ثقل او ماند وزنش از شربت مضاعف کنند
مثلاً بلیله دو درم بنند و طبیخ چهار یا شش درم کنند و ترید اگر در حب نیم درم دهند در طبیخ دو نیم درم سازند نهم آنکه سه یا چهار دوا که ترکیب نمایند وزن
هر یک از وزن خالصه او که تنها دهند کمتر باید مثلاً ترید بلیله غاریقون صبر ترکیب کنند بلیله درم ترید چهار دانگ غاریقون نیم درم صبر چهار دانگ و
دیگر ادویه هم برین قیاس تا از همه یک شربت معتدل ساخته شود **قول دوم انتونیو** رفع غلیان هر ماده با دویه معدله نمایند تا ماده معتدل
شده خارج گردد و ماسای موی بحالت اصلی خود آید مثلاً برای غلبه بلغم و صفرا مسهلات دهند و برای غلبه ماده لزجه ادویه مرققه
دانسید میتی و ملینه و برای غلبه ترشی ادویه جاذبه و باید که مسهلات نرم بعمل آرند تا چند روز مداومت کرده شوند چه اگر قوی یا در شربتی زیاده دهند
مریض تاب نخواهد آورد و برای رفع غلیان از عضو خاص ادویه مدره بعمل نیارند چرا که اخراج همه ماده از راه بول خواهد کرد و اخراج بعضی ماده با دویه معرقه
و مفتحه نیز قاعده علاجست چه بسبب غلیان بعض ماده اکثر امراض پیدا میشوند پس اخراج هر کدام غلیان بعد دریافت آن زود تر ضرور اگر چه جسم از تو تیه
او ایذا نیابد تا وقتیکه علامات یافته نشوند ضد او بعمل آرند تا مریض تصدیع نیابد بدانکه از مسهل اخراج ماده شکم و امعا میگردد اما از ملینات چون
شیر خشت شربت دردو غیره ماده شکم و امعا اندک می برآید و از مسهلات قوی خروج ماده از ماسای موی وغیره میشود **فائده** وقتیکه در ضلع اولین یعنی
شکم و امعا و در ضلع دومی یعنی ماسای موی و در ضلع سومی یعنی اجزای متغذیه غلبه اخلاط چون بلغم وغیره شود و باضمه را ناقص سازد استعمال مسهل
ضرور گرباشد یا سر ما بعمل آرند اما اگر برای حفظ جسم گیرند باید که در ربیع و خزان گیرند چه بگرما و در سرما ماده غیر ضروری می برآید بدانکه فعل مسهل بسبب
و غدغه که از حدت و لذاعت خود حرکت دوری اجزای نرم و صلب را میفزاید محسوس میشود و خروج ماده از اوعیه های برنده بدین وجه است مثلاً بسبب
که در همه روز یک اونس صفرا ای بیزد و با ثنا عشر میفرستد پس وقتیکه اثر ادویه مسهله بجگر رسد دغدغه کثیر کرده حرکت دوری جگر را افزاید
و صفرا قدر کثیر طل بخته در امعا افتد و طبقات آن را دغدغه نماید و حرکت موجی آن را افزاید و بدان سبب طبع اجابت نماید و خروج ماده بدو وجه است
یکی آنکه چون ادویه مسهله خفیفه در شکم و امعا رسند از حدت خود غدد معدی و لیفات معائی را خراشند و بدان سبب دهن آنها مفتوح شود و حس
و غدغه بکثرت تمام باوعیه برنده یعنی جگر و بانکریا وغیره رسد و حرکت دوری اینها افزاید و بدان سبب خلط ترش و بانکریاتیکو والمیا فاکو بافراط نجته
سوی امعا گرایند و در آنجا با خلط لیفتی کولار و فضله آمیخته از کثرت حرکت موجی امعا بیرون افتد لیکن از مسهلات تیز و غدد های مراقی سدوی مویه
شعری خروج ماده بدین وجه میگردد چه قوت مسهلات بماده این اعضا رسیدن نمیتوانند و نیز ماده غدد ها و وریدهای مذکوره با معائی افتد دوم آنکه اجزای
مسهلات حاده بکیلوس رسند در آن آمیخته اند و رید الکتیاس بقلب و شرائین نفوذ کنند و از آنجا بواسطه شریان سیلی اکا بجگر و بانکریا و لیفتی و غدد
و غدد های معائی و معدی رسند و حرکت آنها بسبب دغدغه افزایند و بدان سبب اخلاط مذکوره با فراط بجته از کلها کا با معا افتند و از آنجا به
حرکت موجی امعا بیرون آیند پس اخلاط خمسه مذکوره با دویه مسهله مستفرغ میگردند سوای اینها کیلوس خام زبون و دیگر ماده که در ضلع شکم و امعا دو

انذیزمی برآیند لیکن دیگر اخلاط مابقی که در مسامات موی اند از مسهل نمی برآیند چه ادعیهٔ مخرجه آنها با امعا توصل ندارند سوای اخلاط خمسه که توصل
میدارند پس از قسم اول اخراج اخلاط خمسه و از ثانی سوای اخلاط خمسه بول عرق براز نیز مستخرج میگردد **بدانکه** مسهل سه قسمست یکی ضعیف که
بنرمی فضله را نرم کرده برآرد چون شیرخشت سناگل سرخ وغیره و درین یک دوا کافیست دوم قوی که بدغدغه اخراج فضله نماید چون ریوند
سقمونیا وغیره و برای این دو دوا کافی اند سوم اقوی که بجمله کلان ماده جسم را منشر ده برآرد چون شحم حنظل خربق کین تلیو مرکو ریائیس وغیره و برای این ا
ادویه کثیر باید **فائده** بعد استعمال مسهل مرق لحم مرغ یا دنبه وغیره کم روغن نوشند و در بستر گرم پوشیده مانند تا ماده مسیل شده مهیا
براخراج گردد اگر عمل نکند تکرار ننمایند مگر بحقنه تحریک ماده کنند یا طبیخ مویز تمرهندی یا شیرخشت یک دو اونس بآب گرم گداخته دهند تا تلیین نموده
اخراج نمایند اگر عمل زیاده کند ادویه مبرده و شیرین کننده دهند و بعد شرب مسهل تا سه ساعت نگذرد از اکل و شرب آب بارد و خواب باز مانند که مبطل
عمل اند مگر آب سرد در حمی محرقه جائز است یک قاشق دهند **بدانکه** از یک دوا اخراج همه ماده ها میشود و آنکه مسهل هر خلط جدا مقرر نموده غلط است
**فائده** تا که از ادویه ملینه اخراج ماده شود مسهل قوی ندهند و اکثر امراض خام وغیره از ادویه ملینه بآسانی زائل میگردند و در اطفال و کهول و ضعفا
ادویه ملینه دهند و نیز در شربت کم سازند زن زائیده و حامله را مسهل قوی ندهند و بر ملین اکتفا کنند در امراض حاده سوای ملین ندهند و در غلیان
ماده در وی نیز مضر باشد صرف در انها که از فصد مرض دیگر حادث شود و از حالت اول باز ندیا در سد اخراج باید نمود و نیز در امراض طویل استعمال
مسهل قوی منعست مگر ادویه ملینه تا بآسانی بغیر آفات اخراج ماده فاسد گردد و در ثوران ماده زبون که سریع النفوذ باشد و سده اوعیه ادویه ضم
و مفتحه بمسهل باید آمیخت تا اخراج ماده بآسانی شود و شیرینی کثیر در مسهل نیامیزند که مبطل اثر است بسبب زوال دغدغه آن **انتباه** در وقت ضعف قوت
مسهل ندهند و ضعف قوت بدو وجه است یکی آنکه بسبب کمی کیلوس یا لحم جسم و روح حیوانی و خون و خلط ترش وغیره تعلق دارد و درین مسهل و فصد منعست
دوم آنکه بسبب افراط اخلاط تعلق دارد که لزج شده مزاحم حرکات و افعال روح شوند و درین مسهل ضرر ندارد **بدانکه** ادویه مسهله معرقه مدره مفتحه درین آن
رقیق القوام باشند یا بسبب رقت جسم سریع النفوذ سریع العمل قوی الفعل بوند چه غلیظ القوام چون معاجین وغیره در معده و امعا تا دیر مانند و از ترشی گدازیم
بآسانی نگذارد بلکه قبل از گدازش اجزای صلبه آن بسبب خواص طوبی و لزج با غشیه شکم و امعا چسپند و سبب وجع و شور و ریزش خون وغیره گردند پس
لازم که از ستارلیوند وغیره نقوع یا تین تور اسازند همچنان از دیگر ادویه مسهله کل باشند یا برگ یا بیخ وغیره طیار کرده بعمل آرند تا سریع الاثر بود **فائده**
ادویه مسهله نرم جوش آینده موافق خواهش طبع باید چه ادویه لطیفه خوش طعم و طبع هر دو باهم راغب و مرغوب اند هرگاه که طبع فعل خود نمودن نمیتواند
آن وقت برای حصول مدعای مذکور ادویه مسهله مدد دهند و نیز وقتیکه امعا فعل خود که حرکت موجبیت نمودن نمیتواند و نیز وقتیکه جگر صفرا را بسیر آن
وقت مسهل مدد دهند تا بفعل خود قائم گردند و قس علیها بر تمامی اوعیه مابقی **بدانکه** احتیاج منضج در مسهل نیست چه ماده ها که از مسهل مستفرغ میگردند تر
مسامات موی هستند و مدام همراه او گردش میکنند و از ان پخته میشوند و لائق اخراج اند سوای ازین ادویه مسهله بذاته نیز نضج دهندهٔ اخلاط با فراط اند **فائده**
بعضی امراض مشترک اند که با امراض خاص اشتراک میدارند و از مسهل زائل نمیشوند مگر از فصد چنانچه استسقا که شریک ذات الجنب بود و ذات الجنب از
مسهل نبرود مگر از فصد **مسهله مفرده** کرلستال تارتره یک تا سه درم یا تارتره و تار تریلاد و یا تارتره و تیر تولاد و یا نمک تارتره یا ارکالو دو لیکا

نیم تا یکنیم درم یا سال نولیکریستی یا صبر طیار نیم تا یکدرم یا رب تمر هندی یا رب فلوس یک اونس یا ریوند مسحوق نیم تا یکدرم و در طبیخ دو درم یا سنا مسحوق دو تا
چهار درم و در تبین تولا تا یک اونس یا غاریقون در تبین تولا یک تا سه درم یا جلاب مسحوق اسکرویلو تا ده درم یا ریزینا جلاپا یا ریزینا سقمونیا نیم تا یکنیم یا کنجد
یا دیاکریدیت تا ده اسکرویلو یا پسپو حوته اسکرویلو تا ده درم یا تربق مسحوقه اسکرویلو یا قرص خنظل نیم تا یکنیم اسکرویلو یا تمک کا تارتیکو یک تا یکنیم اونس یا شیرخشت یا شربت کاسنی جهار
ریوند یا شربت ورد سولوتیو یا شربت بنفشه ملین یک تا چهار اونس دهند اگر خواهند ادویه مذکوره با شربه مذکوره آمیخته دهند مسهلات مرکبه گلقند درم ریزینا
جلاپا نیم اسکرویلو آمیخته یا گلقند گل شفتالو درم ریزینا جلاپا ربع درم آمیخته یا گلقند گل گاوزبان درم جلاپا نیم اسکرویلو ریزینا جلاپا سه دانه
کریستال تارتر و هشت دانه شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا گلقند درم ریوند نیم درم شربت ورد قدر حاجت آمیخته یا گلقند درم سفوف کوریا
ربع درم شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا گلقند درم مرکوریو دوسی شش سبع شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته یا ریزینا جلاپا سه دانه تارتر و تیریولا دو شش
شربت ورد سولوتیو قدر حاجت آمیخته یا مرکوریو دوسی اسکرویلو ریزینا جلاپا سه دانه شربت ورد قدر حاجت آمیخته یا عصاره ریوند نیم اسکرویلو
سقمونیا چهار دانه تارتر و تیریولا و هشت دانه الیشبر پوریتا ئیس حسب قدر حب بسته دهند یک شربت دیگر شیرخشت سه اونس
طبیخ شیر آلو انجیر کشمش چهار اونس ترکرده صاف نموده روغن بادام شیرینی قدری آمیخته نوشند دیگر شیرخشت سه اونس مرق مرغ و غیره
اونس آمیخته گرم دهند دیگر ریزینا سقمونیا شش دانه اسپرتیو آلو بالو سیاه شربت ورد هر یک سه درم آمیخته یا ریزینا جلاپا هشت دانه
اسپرتیو انیسون شربت بنفشه هر یک سه درم آمیخته دهند دیگر سفوف مسهل سفوف مخرج سفوف ملین سفوف کوزنا جینو سفوف سینا ناکو که سفوف کوالا
کوکو سفوف سنا دیا تارترو دیا سینی حب انترلیکا حب انتی سیب حب اگریکا تیو احب ارابیکا س حب کوینیا حب شاهتره حب سورنجان حب کا ابکنا
حب دوادلوس حب غاریقون حب ریوند حب لاجورد حب تریوس حب فیقرا حب لساری ابریت معجون ملین معجون کاتولیکو معجون ورد معجون
اسدیو میوز معجون ایرجی انتی یوں یا میک نقوع مخرج نقوع مسهل ایموکیا نوایمولی اینی طبیخ انترلیکا دیا تارترو لیفورما دو دیا فینی سانوا ایارج فیقرا
مفرد ایارج فیقرا اسیس شربت ورد شربت ادریو شربت کاتولیکو شربت رابار برو شربت سنا شربت تریوس شربت سیب سولوتیو قرص غاریقون
قرص خنظل قرص ابار برو هر که مناسب دانند دهند دیگر معجون هیدرا کوگا یک یا شش درم دهند دیگر دیا تارترو پیدره دو تا هشت درم دهند
دیگر معجون لنیتی تیو نیم تا یک اونس دهند دیگر معجون پاچیا کوکو دو اسکرویلو تا دو درم دهند دیگر حب الیفا زینا دو اسکرویلو تا درم دهند
دیگر دیا پرونیس مفرد در حقنه تا یک اونس بکار برند دیگر ایارج لوغازیا در حقنه یک تا سه درم بکار برند دیگر عسل اونس ریزند چون سیاه شود قدری
صبر درم آمیخته بر تخته چوبی که آب تر بود ریخته شافه ساخته بردارند **فصل بیست هفتم در مدرات بول** نفع ادرار بول اگر قدر حاجت
باشد بزرگست اوجاع مفاصل و ظهر ثقل کسل و استسقا و اکثر امراض را که از تمدی باشد زائل کند اگر افراط او منزر داده و بیم بود که مثانه و مجری بول
ریش گردد و عطش و ذیابیطس و عرق و گدازش تن آرد **مدرات** تخم خیار تخم خربزه نخود سیاه بادیان تخم کرفس شونیز نانخواه کبر سداب دارچینی
سیر صعتر بادام تلخ افسنتین پرسیاوشان زراوند طویل دو قوا فرخ و فا فرمانا قسط سلیخه سنبل اسارون مشکطرا مشیع فوه کبابه اهل انیسون
حب بلسان دارشیشعان فطراسالیون **قول دون انتوتیو** خروج ماده از مجری بول یا بوساطت ادویه مدره یا با استعمال اشیای مرطبه

بافراط چون تربز خیار خرما چای قهوه وغیره است وخروج این قدر ماده بول از ماساریقی موی بخوبی کلیه است که وصیه نیز نده بولست و نقل مدرات هم
مثال مسهلاتست که کلیه را بالقوت تمام از حدت خود دغدغه مینمایند وبسبب کثرت دغدغه حرکت دوری گرده میفزاید وبول کثیر بحیثیت میگردد و چون مدرات
ببول وماساریقی موی مناسبت تمام دارند لهذا سوای کلیه تلاش وحیه دیگر نمیسازند واگر چه در بول همه اخلاط قدر معتدل پخته می برآیند چه بول ممزوج
بهمه اخلاطاست هر قدر که بافراط پخته شود همان قدر ماده دیگر هم بافراط می برآید واز مدرات خروج ماده مائی وتلخ وترش ورقیق وغلیظ که موجب
سوء القنیه واستسقا ویرقان وغیره اند میشود ونیز زوال امراض مذکوره وسنگ وریگ وکلیه ومثانه میگردد چرا که خروج بول ملین ومسترخی ومفتح سدد
ومحلل صلابات این مجاریست وبهمین سبب حفظ مریض از وجع کلیه مینمایند بدانکه مدرات خفیفه فائده ندارند واکثر مریض مبتلا بامراض کثیره میگردد
ومدرات قویه در ابتدای مرض اگر ضرور شود دهند واستعمال مدرات در سنگ مثانه اولی اما افراط او گاهی زبونی می آرد چرا که کثرت خروج بول
سنگ را از جایش کندن نمی تواند وبه از موضعی که بسبب سنگ متاذی باشد گذر نمودن پس قباحت می آرد واگر حبس بول بسبب صلابت یا ورم
یا فالج مجری مثانه باشد استعمال مدرات مضرت بسبب برگشتن جلد مثانه از بول وهرگاه در بول الدم سوء ترکیبی افتد دران هم استعمال مدرات مضر
مدرات بیخ کرفس ترب بیخ انجره مامیران بخیا دیان وبیخ الوت برگ برنجاسف برگ کشوث پرسیاوشان برگ حرمل سفید برگ حرمل باغی گل بنفشه
تخم بنفشه گل کتان گل دونا پرشاو کاکنج کبابه تخم مرافلن بادام تلخ خشخاش هر چه میسر شود لائق مرض ومناسب وقت باشد در خمر ترکرده دهند
بدانکه ضبط بول مورث سنگ مثانه است حافظ صحت را استدلال درین هم لازم پس اگر کستر از آب منشه ودیه بود مدرات خورد واگر ادرار مفرط باشد با دویه
جندبیدستر مسهل بسمت دیگر گشد پس اگر رقت صفرت غالب باشد بهلیله زرد تمر هندی آلو آب نارین واگر رقت کدورت غالب بمار الجبن بهلیله هندی
واگر غلظ وبیاض غالب بود با طریفل صغیر مقوی با ایارج وتربد دفع اوکنند دیگر مدرات ترب ترنج چند قاشق نوشانند دیگر بهروزه نیم یا یک اونس
یا بالسموپیرو یا نونت قطره یا بالسمو کوبی ده قطره یا قند نیم اونس بخمر ترکرده یا اشق یا صمغ عربی رواسکر دیه بخمر ترکرده یا مقل درم بخمر آمیخته
یا میلیپدیس یا ضفدع یا خراطین یا سرطان یا دوح یا قلق طیا بخمر ترکرده یا نمک باقلا ربع یا یک اسکروپلو بشربت کشوث آمیخته یا سال پیرو نیلا
نیم اسکروپلو یا درم بشربت کشوث آمیخته یا نمک ارمنی بخدانه یا هفت سرخ بشربت آمیخته یا سال پولیکریستی چهار دانه یا نیم اسکروپلو بشربت کشوث
یا نیتر وانتیمونیا دو یک اسکروپلو یا نیم درم بشربت کشوث یا آب ارکانو دوبلیکا دو نیم تا یک اسکروپلو بشربت کشوث یا کریستال تارتر وانتیمونیا دو دو بهار
بشربت کشوث دهند دیگر رب کبابه نیم اونس بالسموپیرو یا نو چهار قطره میلیپدیس طیار درم شربت کشوث حسب قدر آمیزند ودو شربت دیگر گلقند
اونس تخم مرافلن تخم دونا پرشاو هر یک دو درم شربت بنفشه قدر حاجت آمیزند دیگر مغز تخم تربز تخم بنفشه آب ترب آب انجره هر یک سه اونس شیره برآورده
بیخ اونس این تارتر وانتیمونیا دو چهار سرخ شربت بنفشه یکنیم اونس آمیخته دهند دیگر مغز بادام چهار درم تخم بنفشه دو درم عرق سالواشش اونس شیره
برآورده تارتر وتارتار یزاد و یکدرم شربت کشوث اونس آمیخته نوشند دیگر تخم بنفشه نیم اونس تخم مرافلن تخم دونا پرشاو هر یک دو درم عرق
بنفشه قدر حاجت شیره برآورده در شش اونس این نمک دولاتیل تارتاری اسکروپلو سیر تیونمک نیم اسکروپلو قند سه درم آمیخته دهند دیگر سالوا
بیخ انجره هر یک شش درم برگ برنجاسف برگ کشوث هر یک نیم مشت برگ بنفشه گل دونا پرشاو هر یکدو مشت تارتر وسولوبری نیم اونس خمر سفید

سه رطل تنکر و بخته در روز دو سه دفعه دهند شربتی چهار اونس **فصل بیست هشتم در معرقات** چون مردم عرق کند سبکی و راحت یابد و برای حفظ
صحت تعریق بادویه نباید فقط حرکت ریاضت کافیست چه شاید که از دوای گرم لطیف کننده تب پدید آید و عرق بسیار شود و تن لاغر و خشک و
پوست درشت گردد و رطوبات اصلی بگدازد و تحلیل یابد اگر در تن فضله باشد و میل سوی پوست دارد چون سده ملتهبی و خواهند که عرق آرند بهوای گرمابه
یا بهوای خانه که گرم باشد باید آورد و گرمی آفتاب نباید اگر فضله کثیر و غلیظ باشد انگزه یا فلفل یا عاقرقرحا یا بوره ارمنی بروغن بابونه در گرمابه طلا کنند
عرق بسیار آرد و استسقا را سود دارد و کسل و ثقل برد و گرمابه خشک یعنی بغیر آب مرطوب را انفع و درین چندان مقام کنند که عرق تمام آید پس نشف عرق
کرده بتدریج در هوای خوشتر بیرون آیند و در تبهای گرم آب گرم سوی پشت نهند و ردای پوشند تا عرق آید و هر چند پاک کنند بیشتر آید و اگر نکنند
بایستد و اگر خواهند که عرق باز دارند رجلین را خنک دارند و جامه سبک پوشند آسایش طلبند و در خانه که هوای او معتدل بود نشینند —

**قول دون انتونیو** عرق خلطیست که از مسامهای غدد و میلیاریس جلدی بخته میشود و در عرق چند فلاها دیگر چون ملح صفرا و غیره نیز
می برآیند لهذا در حمیات و امراض جلدی و نمله و جدری و حصبه وغیره و امراض جربی استعمال معرقات انسب است و خروج عرق صرف از قوت غدد
معرقات نیست چه اگر بسبب ریاضت حرارت آفتاب تیزی برآید در ترشح عرق سه درجه دارد یکی آنکه ندی بخته شود و بیرون جلد نیز آید اگرچه غدد جلد
دائم برای فعل خود که تر داشتن سطح جلد است بخته شود دوم آنکه بسیار بخته شود بسبب مشی یا محنت یا جلوس در آفتاب یا قریب نار یا در وقت حمی سوم آنکه از آن
بخته شود بسبب استعمال معرقات که از قوت حاده خود غدد جلدی را دفع نماید بدانکه عرق فضله مضر سوست که از مسالک صفیقه بعرق و رشح و ابخره
بیرون میگردد و حافظ صحت لازم اگر درین فرق بینند بمعرقات بیرونی پردازند و اگر افراط بینند تدبیر تقلیل او نمایند بدانکه از سه ساعت شب باقی مانده تا سه
ساعت روز بر آمده استعمال معرقات بهتر چه بعد خواب جسم قوی تر میباشد و در حمی بعد فرو شدن حمی مناسب چرا که درین وقت جسم بالطبع عرق
می آرد و در حمی سمی و وبائی وغیره که در آن حرکت ماده موذیه قوی باشد در همه اوقات لازم و چون خرقه تر گردد تبدیل نمایند و عرق را بر بدن خشک
شدن ندهند و از خرقه نشف کرده باشند و تعریق به بستر و آبزن و حمام در امراض مزمنه بلغمیه مائی و در علل جربی الیق و در اعصاب خشک قلیل الرطوبة
و در ناقهان و در حالت خامی ماده مضر و در آنانکه عادی بعرق نباشند و در هیجان خون و صفرا و در آنانکه مبتلای مرض حاده یا مستعد قبول مرض
باشند استعمال معرقات قویه مضر بلکه بجای سم باشد **فائده** تعریق بمعرقات در حمی ائی و غب و سمی و عفنه و محرقه و مزمنه که از ماده جلدی شود
و زخم و دمل و جمره وغیره انفع پس تعریق در حمی از فصد و مسهل و مدرات و اخراج نفث در رمات سفید تر باشد بعد تنقیه بفصد و مسهل وغیره بعمل آید اما
اگر سمیت کثیر و خوف هلاک باشد انتظار تنقیه نبرند تا که یکبار حقنه نکرده باشند معرقات بکار نبرند چه اجزای رقیقه فضله با ابنا آمیخته در همه
سطح جسم رسد و ضرر آرد و معرقات قوی باید چه ضعیف ماده را حرکت دهد و اخراج نتواند پس مرض افزاید و ضرر آرد بدانکه تعریق یکدو مرتبه کم
نیست اقل پنج شش بار چند روز بفاصله هشت هشت ساعت نمایند اگر مسام صلب بود عرق نیاید بخرقه پوشند تا هوا نرسد اگر کافی نبود آب گرم
در مثانه گاو پر کرده بر کف پا یا زیر بغل یا رتبین نهند یا خمیر ابیض بر آجر گرم پاشیده زیر کف پا گذارند یا رجلین در ظرف پر آب گرم ساعتی نهند
اگر وقت تعریق عطش پیدا آید و صبر نباشد طبیخ کورو یال شکر یا یاقوتی جسینت یا یاقوتی قرمز اسکر ولیوبیک اونس شربت ترنج یا تین تدا

بنفشہ آمیختہ دہند و معرقات معدنی نسبت بہ نباتی بہتر چراکہ معدنی از حرارت معدہ رنج اثر نمیکنند فعل خود خوب مینمایند و نباتی عکس این **فائدہ**
و تنقیہ معرقات دہند خواہ عشبہ برای حمرہ خواہ شاخ گوزن طباشیر بطور فیلوز و فیا برای حمیات باید کہ بخرقہ نپوشند و آتش نزدیک ندارند تا عرق
اندک بغیر تصدیع برآید و اگر معرقات بہ بزوار تیکو و کور دیا ئیں مرکب کردہ دہند باید کہ مطبوخ گل نیلوفر آمیختہ دہند کہ مصفی خون منفتح مسام معرق است
و معرقہ کہ برای حمرہ دہند بعد تنقیہ تام دہند چہ اگر مادہ غلیظ بود و نبر آید و ضرر آرد و اگر دادن معرقات ضرور باشد و گرفتن نتوانند این دہند عرق گل
لالہ یا عرق اشترغار پنج اونس یا اسکوردیون دو اسکروپلو یا انتیمونیو دیا فرتیکو مکر بیست دانہ نمک فیشوافعی چہار دانہ آمیختہ دہند **معرقات**
بیخ شیو بوی عشبہ چوب چینی ستاورجنطیانا بیخ ستکطرا شیخ بیخ ارو سہ جد دار بنجکر فس بیخ حماض زراوند گرد بیخ قرنفلیہ برگ و تخم اشترغار شاہترہ برگ
قنطوریون دقیق برگ اسقولوقندریون سداب گل خشخاش گل اشرفی گل دونا پرشادگل لالہ گل اسطوخودوس قرنفل زعفران سنبل انیسون بادیان
دوقو زیرہ تخم شلجم پوست و تخم ترنج پوست نارنج پوست لیمو چوب سیات چوب و ثمر کبابہ چوب فیلزہرج دارچینی حب الغار ہر کہ بہم سد مفرد یا مرکب
طبیخ یا نقیع کردہ تا شش اونس دہند و یگر شاخ آہو طباشیر یا عاج طباشیر یا شاخ گوزن طباشیر یا دندان خوک کوہی طباشیر یا دندان اسپ دریائی طباشیر یا شاخ
کرگدن طباشیر بطور فیلوز و فیا نیم یا یک درم یا کافور دوازدہ دانہ یا کندر درم یا میعہ اسکروپلو یا حسن لبہ بیخ یا دہ دانہ یا فاذ زہر نیم درم یا جنبہ اسکروپلو تا
درم یا لحم افعی نیم تا یکدرم بہ دہ اونس قند یا بشربت مناسبہ آمیختہ دہند و یگر نمک لطیف افعی یا نمک لطیف شاخ گوزن یا نمک لطیف کہربا یا نمک لطیف
تارترو چہار یا پانزدہ دانہ یا اسپرتو نمک ارمنی دہ یا سی قطرہ یا روغن مقطر دارچینی یا روغن قرنفل یا روغن حاشا یا روغن اسطوخودوس یا روغن کہربا
دو تا شش قطرہ یا عصارہ کبابہ یا عصارہ اشترغار اسکروپلو تا درم یا اسپرتو خمر کافوری یا اسپرتو کبابہ دو تا شش درم یا عرق اسکوردیون یا عرق اشترغار
یا عرق بادرنجبویہ یا عرق جوز یا عرق ستاور یا عرق دارچینی یا عرق تریاکال یک تا دو اونس یا نمک فستقین یا نمک قنطوریون پنج تا پانزدہ دانہ یا
تین تورا انتیمونیو شش تا ہیزدہ قطرہ بیک دو اونس شربت اشترغار یا شربت شاہترہ یا شربت ترشی ترنج یا قند آمیختہ دہند و یگر میزونتیرادو یا تیرو
دتیرتیولا دو یک تا چہار اسکروپلو یا انتیمونیو دیا فرتیکو یا بزوار تیکو مینرال یا دیا فرتیکو انتیمونیال یا انتی ایتیکو پوتیر یو یا رتیکودی انتیمونیو مینرال یا شنگرف
کانی نیم اسکروپلو تا نیمدرم یا شنگرف سرمئی چہار تا دوازدہ دانہ یا فلور سرمہ یا گل لوبان ہشت تا دہ دانہ یا گل کوگرد پانزدہ دانہ یا تین تورالوبان
پانزدہ قطرہ یا دروفولیمینا تینی دو تا ہشت دانہ دہند و یگر انتیمونیو دیا فرتیکو شاخ گوزن سوختہ میزو دو تیرتیولا دو ہر یک دو اسکروپلو بسایند شش
شربتیست و یگر انتیمونیو دیا فرتیکو شاخ گوزن طباشیر بطور فیلوز و فیا تارترو دو تیرمیولا دو میزونتیرادو شنگرف کانی ہر یک چہار سرخ بسایند چہار
شربتیست و یگر انتیمونیو دیا فرتیکو البقر مصفے ہر یک اسکروپلو بسایند سہ شربتیست و یگر انتیمونیو دیا فرتیکو فاذ زہر معدنی ارکانو دو پلیکا دینا القر
مصفے ہر یک اسکروپلو شنگرف کانی دوازدہ دانہ بسایند چہار شربتیست و یگر انتیمونیو دیا فرتیکو عاج طباشیر نمک فستقین ہر یک دو اسکروپلو بسایند شش
شربتیست و یگر شاخ گوزن طباشیر انتیمونیو دیا فرتیکو ہر یک دو اسکروپلو فاذ زہر معدنی البقر مصفے ہر یک اسکروپلو شنگرف سرمئی چہار سرخ بسایند
شش شربتیست و یگر عرق اشترغار عرق ستاور ہر یک سہ اونس فاذ زہر معدنی قند ہر یک دو درم آمیختہ دہند یک شربتیست و یگر انتیمونیو دیا فرتیکو
عاج طباشیر میزو دو تیرتیولا دو ہر یک نیمدرم شربت ترشی ترنج نیم اونس عرق بادرنجبویہ چہار اونس آمیختہ دہند و یگر چوب سیات عشبہ چوب چینی اصل السوس

هر یک نیم تا یک اونس آب قدر حاجت جوشانیده بیزند شش شربت است در روز دو بار صبح شام دهند دیگر گلقند بادرنجبویه دو درم انتیمون و یا فرنجمشک هر یکی یک ولو
نمک لطیف شاخ گوزن دو دانه شربت شاهترج حسب حاجت حب ساخته دهند **فصل بیست نهم در تدبیر اخراج مخاط** خروج او تنقیه دماغ
کند و امراض دماغی که بسبب غلظ خلیط بود چون صرع سکته صداع نزله زکام ثقل سر و بدن و کسل اعضا سرفه سل سهال و غیره را نافع باشد و برای
حفظ صحت مرطوب و برای کسیکه در دماغ ایشان رطوبت کثیر باشد مفید بدانکه مخاط فضلهٔ هضم دماغیست که از دماغ بمنخرین منجلب شود و بیرون آید
حافظ صحت را لازم که اگر در اخراجش قلت یا حبس بیند بعطسه و نفوخ و سعوط و شموم و غیره اخراجش کند انکباب نماید ایارج فیقرا بسکنجبین عسلی
آمیخته غرغره سازد و اگر تدابیر مذکور بعد تنقیه کنند بهتر **تدبیر اخراج مخاط** عطسه آرند سر گیجانه طبیخ بابونه مرزنجوش پودینه کوهی اسطوخودوس
و مانند آن دارند سر گردن بپوشند و دود نبات گیرند کندش خربق ابیض فلفل بویند **قول دون انتونیو** خروج مخاط و مادهٔ دماغی براه
انف بسبب مضغ نمودن ادویه سعوط است و استعمال سعوط و غیره وقتیکه مادهٔ غلیظ در انف بند بود یا صداع باشد یا زن بعسر ولادت گرفتار
بود یا سکته یا فواق و غیره باشد بهتر و وقت قرب ولادت مفید و در ضعف حافظه انفع چرا که مجفف رطوبت اند که باعث ضعف حافظه است و
در احتباس زکام قبل از اجتماع ماده مفید چه بعد اجتماع قباحت آرد و اگرچه در صرع سکته استعمال نفوخ می نمایند لیکن وقتیکه مرض قوی بود نگاه
بدارند و در ابدان لاغر و خشک منعت چه مزید یبوست اند و در دوار هم مضر که منجر بسکته میسازد و در فلغمونی چشم و بواسیر الانف و نفث الدم و دیگر
امراض سینه که در آن ریزش خون از دهن باشد مضر و در اطفال بسبب نرمی دماغ استعمال آنها لائق نیست و افراط شم تنباکو مضعف قوت
شامه است هر قدر که زیاده بویند همان قدر یبوست دماغ می آرد پس تا مقدور از آن محترز باشند و بعضی ادویه سعوط آن قدر قوی اند که رطوبات را
افزودن نمی دهند **منخرجات مخاط** جلا یا سیو خربق اسود عاقرقرحا ایرسا برگ تنباکو مرزنجوش برگ کتم حاشا اسطوخودوس گل سوسن سنبل
بنفشه گل سرخ شونیز خردل تخم حرف تخم مرزنجوش تخم فرفیون شکر توتیای سبز نمک ارمنی روغن مرزنجوش عرق مرزنجوش نمک لطیف چند قسم است تخم
نمک ارمنی الیسین سیاه چند حسب حاجت هر که خواهند بعمل آرند **دیگر** برگ تنباکو مرزنجوش حاشا هر یک نیم سنبل گل سوسن گل بابونه هر یک یک
سائیده بویند **دیگر** ایرسا دو درم اسطوخودوس مرزنجوش گل بنفشه بابونه هر یک مشتی روغن مرزنجوش هشت قطره مشک یا هر یک دو دانه ساییده
سعوط کنند **دیگر** ایرسا گلنار گل سرخ هر یک دو اسکرودیو گل بابونه گل سوسن گل تنباکو مرزنجوش هر یک درم خربق ابیض چهار سرخ
روغن مرزنجوش روغن کبابه هر یک چهار قطره آمیخته سعوط کنند **دیگر** نوده بادیان تنباکو هر یک درم گل لوبان چهار سرخ روغن کبابه روغن بادیان
روغن مرزنجوش هر یک دو دانه اسپر تو گل سرخ دوازده قطره آمیخته سعوط کنند **دیگر** نمک لطیف نمک ارمنی درم روغن مرزنجوش ده قطره آمیخته
بویند **دیگر** عرق مرزنجوش اونس توتیای سبز سه دانه در شیشی پر کرده بویند **دیگر** عرق اونکز یا اونس نمک ارمنی درم آمیخته بویند **فصل سی ام**
**در تدبیر اخراج لعاب دهن** خروجش دماغ و چشم و گوش و حلق و ثقل لسان و لقوه و فالج را سود دارد **مخرجهٔ لعاب** عاقرقرحا مویز
و غیره ادویه تند مضغ کنند ایارج فیقرا با سرکه و انگامه آمیخته غرغره نمایند در خانهٔ گرم یا در حمام و اگر بعد حمام کنند بهتر **قول دون انتونیو** خروج
لعاب بدو وجه است یکی آنکه ادویه در دهن دارند یا مضغ کنند تا بوساطت او خروج لعاب از غدد یا اوعیهٔ بزاقی شود چه حدت آنها بلعاب آمیخته

بندد ماشیلار وغیره رسد و بدان سبب بافراط بیخته شود و همراه او خلط دیگر نیز از مسامات موی جدا شده می برآید دوم آنکه ادویه مناسبه از درون
یا بیرون استعمال کنند و بدان سبب ماده مذکور غیر منصبغ از مسامات موی جدا شود و نیز بسبب قوت ادویه دفعةً غدد بندیه و تیندا و ماشیلار یس رسد
و بدان سبب زیاده بیخته گردد و برآید بدانکه بزاق رطوبت غلیظ است که از حلق و فم و دماغ و معده و چشم و گوش دفع شود و حافظ صحت الازم اگر در آن
قلت بیند مخرجات لعاب خاید اگر افراط بیند کاسنی بنمک یا کمون بنمک خاید و آتش ملح کند بدانکه اخراج لعاب در امراض جمری و تنکیه جسمی دوا
به نشو نمد در امراض مزمنه چون حمی ربع و دق و مانیا و جذام و بثور کهنه وغیره مناسب و خروج لعاب بادویه سیمابی برین وجه است که چون ذرات سیماب
بلعاب مناسبت دارند لهذا بوساطت آن از مسامات کیلوسی بوسیله افراط حرکت دوری خود جدا شده بدان آمیخته همراه اجزای نرم که در آن ترشح
ماده جمره ممزوج باشد و موجب احداث امراض است بوسیله حرکت دوری غدد بار و تیندا و ماشیلار سیال گشته بافراط بیخته از جسم بیرون می افتد فائده
خروج لعاب بافراط از ادویه سیمابی محدث عوارض زبونست لهذا در استعمال این احتیاط ضروریست لیکن اگر بر خارج جسم استعمال کنند ضرر کم مینماید
در نقیه و لاغر اول ادویه مبرده مقویه بعمل آرند پس این را بکار برند و در اطفال و پیران و زنان حامله و مریض اسهال و در آنانکه بثور در باطن دارند اخراج
لعاب بد است بلکه مهلک و باید که قبل از استعمال ادویه مخرجه لعاب فصد و آبزن نمایند چه فصد ضعف جسم و آبزن مانع انفتاح رطوبت ماده
میگردد انتباه طریق مالش زیبق برین وجه است که روز اول بر کف پا و قدم و زانو مالند روز دوم بدستها و آرنج و همین سان افزوده باشند
و قدر مالش مرهم سیمابی یک اونس است و مالش او بر نوک او صدر منع بود و بعد مالش در بستر گرم پوشیده شوند تا هوا نرسد که ضرر دارد اگر در زبان
و لثه و غدد دهن ظلعمونی پدید آید از مالش باز مانند که اخراج لعاب بافراط میشود و در مرطوبی دو مالش کافیست که در همین اخراج لعاب میگردد
و از نشستن هفت مالش زیاده ننمایند لیکن اگر ماده قوی بود مضائقه ندارد و بعد مالشها اخراج لعاب شود یا نشود گرفتن منقی سرمه یکبار برای مدد
خروج ضروریست اگر بعد استعمال این هم اخراج نشود مالش ننمایند که قباحت می آرد و برای حفظ دهن و نقار در طبیخ شعیر اصل سوس بیخ خطمی مع لبن و
عسل گلابی آمیخته مضمضه کنند و بعد مضمضه ادویه قابضه چون گل مختوم وغیره در مضمضه افزایند و وقت کثرت لعاب مسهل خفیف دهند چه قوی مزید
لعابست اگر اسهال پدید آید لبن و مرق مرغ و صفرت بیض و تریاق و ادویه افیونی حقنه کنند و وقت خروج لعاب مرق مرغ مرق بقر صفرت بیض
و قدری نان غذا کنند طبیخ جو بجیات و عشبه اندکی نوشند و مدت اخراج لعاب پانزده یا بیست روز است اگر قبل ازین خروجش کم گردد مرکوریوس شیرین
دهند یا تکرار مالش نمایند اگر از ایام مذکوره زیاده جاری ماند مسهل خفیف دهند تا تبدیل ماده متصاعده سوی بالا نمایند اگر بعد خروج لعاب زیبق
در بدن ماند و مریض از ان دهشت خورد برای اخراج او مسهل خفیف دهند و طلا مدام در دهن دارند و بعد برآمدن سیماب از تن از هوای سرد و کثرت
اکل بپرهیزند چه کثرت اکل مزید حدت و لذعست و شرب آب جو بجیات کافی مرکوریوس شیرین و پاپاسیا سیمابی نسبت بمرهم سیمابی خروج لعاب کثیر تر
مینمایند بدانکه اگر برای اخراج لعاب مرکوریوس شیرین استعمال کنند باید که مرتبه اول نیم اسکروپلو مرتبه دوم اسکروپلو مرتبه سوم نیم درم دهند همین سان تا
وقت ظهور خروج افزوده باشند و اگر پاپاسیا سیمابی استعمال نمایند روز اول چهار سرخ روز دوم نیم اسکروپلو روز سوم یک اسکروپلو روز چهارم
یک و ربع اسکروپلو روز پنجم نیم درم دهند مگر در روز دو مرتبه همین یک شربت را صبح و شام گیرند تا که لعاب جاری شود و اگر تربیت مینرال گیرند باید که زنا

اول دو دانه بعد دوم چهار دانه و به سوم تا پانزده دانه رسانند مخرجه لعاب **بیرونی** زیبق یا مرکوریو دوسی یا مرهم که در سوم یا چهارم باشد بعد
زیبق باشد بکث یا مالند تا شکار ق بخور کنند مخرجه لعاب درونی زیبق تا نیم اسکرو پلو در حب خورند دیگر مرکوریو دوسی نیم اسکرو پلو تا دو
یا یا تا سیاسه چهار سرخ تا نیم درم یا تربیت منرال و تا شش دانه یا گلقند نیم درم مرکوریو دوسی نیم اسکرو پلو شربت در قدر حاجت آمیخته یا گلقند
بنفشه اسکرو پلو تربیت منرال سه دانه شربت گل الا قدر حاجت آمیخته یا گلقند اسکرو پلو یا سیاسیمانی چهار سرخ شربت بنفشه قدر حاجت آمیخته
یا مرکوریو دوسی نیم اسکرو پلو مغز نان قدر حاجت آمیخته یا تا سیاسیمانی چهار سرخ مغز نان قدر حاجت آمیخته یا سیاسه نیم اسکرو پلو آب اس سوس قدر حاجت آمیخته حب بسته هنگام
خوک بی نمک چهار درم زیبق دو درم حل کرده مالش کنند کیستر تیت دیگر زیبق بلعاب بن کشته چهار درم قیه یا پیه خوک قدر حاجت آمیخته مالش کنند فائده ادویه
مسهله و منفجه لعاب در امراض باهی و آتشک و املال چشم که بکسی دوا نیکو نه مفید مگر تا که از دیگر ادویه کار بر آید استعمال این نه نمایند
و وقت استعمال مخرجات لعاب احتیاط دارند تا بافراط اخراج لعاب نشود چه از کثرت خروج ادعیه بخیزد و لعاب که در حالت صحت می بخیزد ناقص
میگردد و ممضوغه عاقرقرحا یا زنجبیل یا برگ تنباکو در دهن دارند و مضغ کنند مصطکی و دو درم خردل عاقرقرحا برگ نیم درم سبیل کبابه برگ
عسل قدر حاجت سرشته در دهن دارند عاقرقرحا زنجبیل کبابه دار چینی دار فلفل برابر قند قدری حب بسته زیر زبان دارند دیگر عاقرقرحا اسطوخودوس
خرابق اسود ... قصب الذریره مرزنجوش برگ فلفل برگ حرف خردل حب الغار شونیز کبابه سبیل زنجبیل فلفل دار چینی مصطکی عسل گلدسته
عسل سفید سکنجبین تریاق حسب حاجت هرکه خواهند بکار برند **فصل سی یکم در شافه** و آن فتیله ایست که از مقعد امعاء را می برآرند و نفع او آنست که در حبس
و سرین و حوالی آن را دفع کند بکلانی و خردی شافه لائق خردی و کلانی شخص باید صبر در شافه بکار نبرند **فصل سی دوم در منقحات طمث**
و ذکر طمث **قول صاحب قولنسیکه** خون طمث نحمی سطحی است که طبع آن را در هر ماه از ضلع رحم اخراج میکند و طمثی برای آن گویند که در هر ماه خارج
میگردد و نیز خون مذکور را گل میگویند بدین تمثیل که قبل از ثمر گل در اشجار می برآید همین سان خون مذکور پیش از حمل برآید و در ذکوران هم می برآید بسبب
باقی ماندن بعضی حصه از غذای آخرین جسمی که طبع آن را مثال خون طمث اخراج میکند و خروج خون مذکور در نسا بسبب ضعف حرارت است که زاید از
بند کردن نتواند و نیز شی که از تغذیه اعضا باقیماند بتحلیل نماید و آنانکه باسودگی بسر برند در آنها زیاده میباشد و این کثرت حرارت بسبب ضعف آنگاه
نمیتواند در ... از مجری رحم خارج میکند بخلاف ذکوران که در آنها بدین طریق نمیباشد چراکه بسبب قوت حرارت خون سطحی نمی بود و سوای این بسبب
ریاضت و حرکات قوی در جسم دخل میابد علاوه این بسبب خروج خون این خیال نماید که در نسا نسبت بذکور خون کثیر میباشد اما در نسا مثال قوت
حرارت قوی نمی بود از این سبب جذب و خرج کردن افراط خون سطحی که برای اعتدال الیق است نمی تواند چنانچه بعضی زنان بوند که بغیر مرض بسبب حرارت
قوی یا آنکه اکثر المزاج و مرتاض باشند و طبع مثال ذکور دارند بنهایت فربه بوند قلت یا عدم طمث میدارند چراکه هر قدر که میرسد تغذیه جسم در خرج می آید
و باقی نمی ماند که میرسد کند و بعضی ذکور میباشند که بسبب ضعف حرارت در هر ماه خروج خون مثال نسا از ورید بواسیری میدارند زیرا که طبع مدام از
افعال خود بنفع جسم مشغول است و چون خون مذکور بیفایده است اخراج آن مینماید پس در چنین زنان اگر قلت طمث باشد علامت نه بند **قول** اگر توقف
خون مذکور تمام است اگر مانعش از موضعی که ثمر و غیره نمیرکرده باشند بگذرد و خمیر آنها فاسد گردد و از وصول ابخره او صفای آئینه و سفیدی عاج کند

و شجر شیر مرده شوند و حمل ساقط گردد و اگر بر شکم مالند زن عاقر شود و اسقاط حمل گردد و اگر سگ خورد دیوانه شود و اگر شخصی نوشد صرع ماننا خذام آرد
اما بدانکه خون مذکور در طبع و خواص مانند خون جسم است چرا که حصه ایست که از غذای جسمی باقی ماند پس در زنان آسمی خون مذکور بی سبب آماده در حبلی
نبودن سوای این بعد ساختگی لحم انچه باقی ماند طبع آن را بست رحم برای ساختگی و افزایش جنین که سبب تولید است میفرستد و چون سبب تولید است
اشرف از همه اشیاست و طبع اگر همی بودی نفرستادی سوای این خون مذکور اگر بد از بد بودی بهاست بغیر احداث آفات تا مدت دراز چگونه در رحم ماندی
از این بشد این رفته لبن میگردد برای غذا طفل پس اگر بد بودی غذای جسم طفل نشدی بلکه مهلک او بودی پس ثابت شد که خون مذکور مثال دیگر اخلاط
مصفی است مگر بسبب اختلاط بعضی ماده بد از وی افعال ناقص صادر شوند درست باشد بدانکه خروج طمث از رحم میشود و باوجود خروج هر قدر که برای تغذیه
جنین ضرور است در آن کمی نمی افتد و چون در حالت ابستنی جنین از وی غذا نموده بالیدگی می پذیرد لهذا طبع آن را در رحم از دو مجری میفرستد یکی از وریدهای
رحمی که از شاخ اسیر ما لیکا بر آمده در همه جسم رحم مفروش گشته در عنق آن منتهی اند و دوم از وریدها که از شاخ ہیپو کاسٹرک بر آمده در مجری رحم رسیده اند پس
خروج طمث از هر دو ورید رحمیست که در ایام ماه از زنان صحی میگردد و در آنانکه سده یا بعضی سبب که مزاحم خروج طمث بود داشته باشند در آنها طبع از رحم
وریدها جهت منفعت جسم خارج مینماید چنانچه از گوشه چشم یا از اصبع خرد یدین و رجلین یا از بواسیر و دیگر وریدها **فائده** آنانکه خروج طمث از چهارده سال
و قیام آن تا پنجاه سال مقرر کرده غلط است چرا که بعضی قبل از این و در بعض بعد از این شروع مینماید بعض تا چهل سال و بعض پنجاه سال جاری سوای از این آنها که دموی مزاج بوند
و لحم نرم با استرخای مجری یا ورید داشته باشند بسرعت مائل طمث میگردند و آنها که قلیل اللحم و لاغر بوند و انسداد مجری دارند دیر مائل طمث میشوند
**قول فرانسیسکو** اکثر از ظهور طمث از چهارده سالست که آن را شباب گویند بسبب تبدیلی جسم و تولید منی و افزایش ثدی و گرانی آواز وغیره
چه درین وقت حرارت طبعی شروع بافزایش مینماید پس درین وقت بسبب حرارت خونی که از تغذیه و تنمیه جسم باقی مانده و از اجزای جسم بتنفس یا محسوس
بخرج نیامده از خواهش طبع که مدبر بدنست خارج میگردد در نسا از رحم و در ذکور از انف وغیره **بدانکه** هر قدر در شروع ایام طمث اختلافست همین قدر
در قیام او تفاوت باشد و اگر چه در چهل و پنج سال منقطع میگردد لیکن در بعضی در پنجاه سال و در بعضی در شصت سال **قول بدایونی** زن طمث ماه
بماه تا هفتاد و سه سال و زنی را تا هفتاد و هشت سال ماند زنی دیدم که خانه دار نبود طمث او در پنجاه سالگی منقطع گردیده باز در عمر هفتاد سالگی آمده
جاری ماند و باز بند شد و تا صد سال زیست **بدانکه** انقطاع طمث در چهل و پنج یا در پنجاه سال بسبب کمی حرارت جسم و کثرت برودت و رطوبت که بدن
سبب تولید خون کم میگردد و از تغذیه باقی نمیماند سوای این انسداد مجاری و ضعف قوت دافعه و غلظ ماده میگردد مگر در آنها که دموی مزاج بوند و حرارت
طبعی و قوت دافعه قوی و مجاری عیان باشند تا دیر می آید و وقت و قیام طمث متحقق نمیشود چه در بعضی دو روز و در بعض سه چهار پنج روز میماند سبب
این موقوف بر کثرت تولد خونست مثلاً در زنان که سرخ سفید بوند و بخوشی بسر برند کثرت تولد خون میباشد بدیر فارغ میگردند و در عکس این بسبب
عدم افراط خون بزودی فارغ میشوند **قول فرانسیسکو** خروج طمث از هفت تا چهارده روز میماند و مقدار خون که در هر ماه مستخرج شود بیست چهار
اونس میبود و سوای از این کثرت و قلت مقدار حسب کمی و زیادتی عمر و مزاجست **قول اندری** قوام خون مذکور باید که نه رقیق تر بود و نه غلیظ تر در
از این در جوانان رقیق و در عمر رسیده غلیظ میباشد همین سان بر رنگ قیاس کنند **قول رودریگو** هر چند که مزاج نسا گرم تر بود لیکن نسبت کر

اونس بر جلد بطور نصفی حلقه کشیده بروا اندکی شکاف انداخته بر ضلع نات نهند **فصل سی سوم در ادویه معدله و مبرده** دم را از جا
دعوی برای غلیان دم اگرچه فصد بقلم آمده لیکن بعد فصد استعمال ادویه معدله و مبرده نیز رواست و آن دو قسم اند یکی خاص که بالطبع مبرد و معدل
بوند و اجزای نامحسوسه شی را بسبب سکون فراهم شوند بسبب تعدیل و انجماد دوم غیر خاص که بسبب عوارض بود یعنی فعل خود بسبب حرکت نماید بدین وجه
که از قوت حرکت اجزای رقیق و باریک شیا سیال گردند و رطوبت و لزوجت که باهم آمیخته است بدان آمیخته فعل خود نماید پس فعل آن بسبب تقبض
و سکون در اجزای نامحسوسه شیا است بانجماد چنانچه در اجزای نرم لزوجت و انجماد ماده نرم رقیق مینماید و فعل این بدینگونه است که بر استعمال
صلبه چسپانند با وعیه های مفتوحه آمیخته لیفات مسترخیه هر کدام اعضا را تنگ و بند میسازد بسبب تقبض بدین تمثیل که شی حار حرارت و شی بارد
برودت خود بدیگری میرساند بقول اطبا لیکن نزد احقر وصول اثر حار و بارد بسبب حرکت و سکون است چراکه حرارت بحرکت و برودت بسکون
تعلق دارد پس ادویه مرققه و انسیدفعی اجزای محرکه دارند چون باجزای صلبه چسپانده شوند حرکت آنها لمس باد با نماید و بواسطه حرکت ملوسه
باد بار رقیق و نرم میگردند همینسان ادویه منجمده و قابضه را بسبب سکون قیاس کنند **بدانکه** ادویه مرققه و انسیدفعی ترقیق ماده بدین وجه
میسازند که چون بر جلد چسپانند بحرکت دوری خود مسام جلد را کشاده و در ماده نفوذ کنند و آن را رقیق سازد چنانچه آتش که بحرکت دوری خود حرکت
نموده آب را که در ظرف میباشد بدون دخل گرم میسازد اما ادویه منجمده و قابضه بسبب سکون فعل خود میکنند مثال برف آب را که در شیشه می باشد بدون
دخل و لمس سرد مینماید بدین وجه که بعد برف شیشه را سرد کند و از سردی شیشه آب بوسیله لمس سرد گردد همین وجه ادویه منجمده و قابضه فعل خود میکنند
**فایده** ادویه غیر خاص دو قسم اند یکی آنکه فعل خود بکاوستیک و احتراق نمایند یعنی وقتیکه گذارند بسبب رسانیدن حرکت کثیر باجزا اول انتشار
رطوبت کند بعده قبض نموده صلب یا غلیظ سازند و کاوستیک حابس قوی آتش است که چون بر اعضا گذارند قبض نموده چین دار سازد و رطوبت
آن اجزا را کم سازد و همه ادویه کاوستیک فعل خود مثال آتش مینمایند چنانچه سپیدا آبیغر نال و سم الفار و تیزاب و توتیای سبز و کافور و روح غرو همه
اشیای محرقه چنانچه آهک و سنگ و توتیا و سرنج و اسفیداج وغیره دوم آنکه فعل خود بلزوجت نمایند بدین وجه که هرگاه ادویه لزجه بر اجزا چسپانند بجهت
خود بچسپیده و در آن نفوذ کرده سیلان رطوبت نموده بالضرور حبس میسازند در اندک جا و بعد حبس اجزای مذکور بلند میگردند چون تمامی موضع که در وی
ادویه محتوی است بلند گردد بسبب ارتفاع حبس مرکز آن میگردد و ادویه مذکور از قسم رزینیا هستند چون کتیرا و صمغ عربی و مشک که مثل انبت
مرمیه زال سیاه وغیره و درین قسم حابسات بلد همه حیوانات و بیان بعض اجزای لحمی حیوانات می آیند **بدانکه** ادویه حابسه غیر خاص چون
صمغ و اجزای حیوانات وغیره خواص خود بدرون رسانیدن نمی توانند چراکه قوی نیستند مگر بآمیزش بعضی شی نرم و چون بماده جسم آمیزند اجزای فعل
فعل خود نمودن نمی توانند مگر بسبب افراط حرکت ترقیق و انضاج اجزای صلب نرم جسم مینمایند چراکه تمامی اشیا متشابه الاجزا نبوند بدین سبب نشان
خمیر شدن میکنند مگر حابسه که فقط از بیرون چسپانند بغیر آمیزش شی دیگر فعل خود می نمایند به سبب امتزاج شی دیگر تغیر خواص خود مینمایند چون ادویه لزجه
تجفیف نمی توانند لهذا حبس نمیسازند و اگرچه ادویه کاوستیک و صموغ و جلود و اجزای حیوانات بسبب تجفیف حابس اند اما چون با شیای دیگر آمیزند قوت
تجفیف از آنها زائل میگردد پس حبس هم نمی توانند مگر بسبب اینی و تینی حابسه گفته شوند مثال صموغ و تیره غلط است چراکه بطوری که ادویه کاوستیک

از اجزای رقیق و باریک لطیفه دکبریتی که بطبع خود متحرک اند دستور دار ند بس بالضرور بسبب انسیدینتی مرققه و مفتحه اند بطبع خود ادویه منجمده قابضه بیخ انجبار ستاو برجوب میده بیخ گاوزبان بیخ کاهو بیخ عفص بیخ خرفه بیخ گیاه مقدس مامیران بیخ مرمافلن بیخ بارتنگ بیخ کمازریوس بیخ نیلوفر بیخ سعد و خود بیخ کتم بیخ برنجاسف بیخ انگور سبز بیخ لسان الکلب بیخ سرو بیخ ذنب الخیل بیخ ترسعنه بیخ اسپغول بیخ زرشک بیخ فنجنکشت عفص گل کمازریوس مورد جوز السرو برگ فنجنکشت اسقوردیون حی العالم عنب الثعلب لسان العصافیر گل سرخ بهی هشیاتی تخم انار پوست انار گلنار سفید سبز تخم سفید تخم ناشپاتی اقاقیا توت سبز آب غوره بلوط سماق بسد سرخ بسد سفید گل ارمنی گل مختوم کته گل سر شو چشم سرطان چشم خوگ ماهی مروارید صدف صدف مروارید عقیق یاقوت نیلم فیروزه لعل زمرد سنگجراحت سنگ مرمر بلور سنگ ربعه زاج مرباى گلنار و همه مجمدات چون برد الثلج لفاح خشخاش شوکران افیون مدبر منجمده خاص چشم سرطان صدف مرواریدی بسد هر یک دو درم سائیده ده حصه کرده بفاصله شش شش ساعت دهند دیگر صدف مروارید بسد هر یک دو درم گل ارمنی گل مختوم هر یک یکنیم درم سائیده دوازده حصه کرده بدستور دهند دیگر بسد درم طبیخ بارتنگ شش تولہ دنس طبیخ بهی او نس آمیخته یا چشم سرطان دو درم طبیخ خرفه طبیخ گاوزبان هر یک دو او نس آمیخته یا بسد چشم سرطان صدف مرواریدی هر یک دو درم شکر بلو عرق خرفه شش او نس آمیخته دهند. دیگر بیخ و برگ مامیران نیلوفر گلنار گل کمازریوس هر یک چهار درم عناب سه عدد جوز السرو دو عدد آب بیخ بر طل جوشانده بیزند شربتی پنج او نس حابسه گل مختوم بسد سرخ بسد سفید هر یک سه درم سائیده نه حصه کرده یا گل ارمنی گل مختوم صدف مرواریدی هر یک دو درم سائیده نه حصه کرده یا جوز السرو چشم سرطان هر یک دو درم تخم ناشپاتی سه درم سائیده چهار ده حصه کرده بفاصله شش شش ساعت دهند دیگر عصاره انجبار عصاره حب میده عصاره فنجنکشت بسد هر یک چهار درم حبوب بندند هشت شربتیست دیگر بسد چشم سرطان هر یک نیم درم طبیخ بارتنگ و بیخ انجبار پنج او نس آمیخته دهند دیگر مورد حب میده جوز السرو پوست انار گلنار هر یک چهار درم سائیده بر خرقه کتان کشیده چسپانند اکاله توتیای سبز قدر نخود در دهن زخم سائل الدم نهند و بخرقه بندند دیگر مصطکی کندر مکی دم الاخوین هر یک چهار درم جابین بیض سه عدد آمیخته ضماد کنند مندمله اسپیر توخم مر طل کافور دو درم مروارید صدف مرواریدی هر یک اسکر و بلو آمیخته خرقه تر کرده نهند و در نسخه کافور چهار درم مروارید صدف مروارید هر یک دو درم و در نسخه اسپیر توخم دو او نس کافور چهار درم مروارید صدف مروارید هر یک دو درم نوشته این همه برای ریزش خون که بسبب جراحت یا قطع عضو باشد مفید اند

## فصل سی چهارم در ادویه مرققه و انسیدنتی

یعنی ماده را که از حالت طبعی خود برگشته غلیظ و لزج شده باشد بحال اصلی یعنی بسیالی باز آرند و فعل خود از ترقیق وغیره مینمایند و بوساطت اینها اجزای ماده غلیظه که در مسامات موی با شند یا در اجزای دیگر محتبس بوند رقت پذیرفته بگردش خود می آیند باید که در درونی و برونی هر دو بکار برند و ترقیق ماده مدام با دویه ملینه کنند چرا که استعمال ادویه تو یه در ابتدا بسبب تحریک قوی ماده را زیاده کند مساز د و نیز در ادویه مذکور آمیختن ادویه مخرجه با خوش آیند و قوی مناسبت خود در امراض مزمنه استعمال ادویه مذکور مدتی نمایند و اگر بسبب کمی فصد خون غلیظ گشته محتبس شود فصد کنند و در اطفال و متجر ادعیه اکتفا بر ادویه یا کوله نمایند بلکه از برون هم از قسم مرهم وغیره بعمل آرند و در چنین اوقات استعمال روح ها از برون گاهی فعل خوب و گاهی زبون می نمایند زیرا که هر قدر ترقیق زیاده در اجزا می آرند همان قدر مرض می افزاید و سوای ادویه مذکوره ریاضت و حرکت جسمی معتدل دائم برای ترقیق ماده غلیظ مفید است لیکن افراط

نکنند که موجب قباحت عظیمست و امتزاج ادویه مفتحه یا مرققه ضروریست تا با وجود ترقیق ماده زبون را میسا بر اخراج سازد **درونی** طبیخ جای طبیخ قهوه طبیخ برنجاسف طبیخ شعیر طبیخ پرسیاوشان مار ایجبن نمک تارتر و نمک جنطیانا نمک افسنتین نمک قنطوریون میتروانتیمونیا دتارتر و دیتیولا دوغم سرکه بالسمو پیرودیانو بالسمو کوپی بالسمو سفید اسپرتیو خون آدم نمک خون آدم السین سیاکربا تین تواردی انتیمونیو نمک لطیف شاخ گوزن نمک کهربا نمک افعی نمک گبریت اسپرتیو نمک ارمنی اسپرتیو مرقین اسپرتیو شاخ گوزن هرکه خواهند دهند **دیگر** براده چوب ساسیفراس دو اونس چوبچینی عشبه اصل سوس دارچینی پوست نارنج هر یک دو درم خمر شش رطل جوشانند سوم کم شود بیزند شربتی چهار اونس **دیگر** عرق بوبادران عرق پودینه هر یک دو اونس عرق دارچینی اونس تین تور اتارتر و السین سیاکارمینا تیوا هر یک نیم درم شربت پوست نارنج شش درم آمیخته بفاصله دو دو ساعت دهند۔ **دیگر** عرق بابونه دو اونس عرق بادرنجبویه عرق بوبادران هر یک اونس السین سیا پوست نارنج تین تورادی انتیمونیو هر یک درم اسپرتیو نمک نیم درم شربت پوست نارنج نیم اونس آمیخته بدهند **دیگر** السین سیاکارمیناتیوا سه درم السین سیا پوست نارنج السین سیا دارچینی هر یک درم آمیزند شربتی سی تا چهل قطره **بیرونی** عرق ایولبلیتیکا اونس اسپرتیو نمک امونی دو درم روغن بادیان مقطر نیم درم خرقه آلوده بر مراق نهند **دیگر** مرهم کالیا کو مرهم تاکاماک مرهم اشق هر یک نیم اونس بالسمو پیرودیانو دو درم آمیخته بر مراق گذارند **مفرده درونی و بیرونی** بیخ شیو بیخ هزارچشان کرنجان بادریون بیخ قرنفلیه بیخ و برگ مشکطرامشیع جنطیانا خولنجان جدوار درونج بیخ و تخم و برگ کرفس بیخ راسن بیخ و برگ اروسه برگ بابونه بوبادران برگ و تخم حاشا برگ و گل ریحان برگ و گل و تخم اسطوخودوس برگ فاشرا برگ و تخم زوفا برگ و تخم حرف برگ و تخم انجره برگ و گل و تخم شبت برگ و تخم انیسون برگ و تخم کرویا برگ و تخم بادیان کمون برگ و تخم اشترغار خردل دو قوجیه بجیات مرکی حسن لبه سکبینج اشق مقل کافور شنگرف کهربا شنگرف سرمئی دارچینی قرنفل قاقلتین کبابه قصب الذریره هر سه فلفل زنجبیل زعفران سانج بسباسه قسط اذخر ناردین سنبل گل و تخم فرنجمشک گل قنطوریون برگ و گل و تخم دونا پرشاونیخ و گل سوسن گل و برگ اکلیل شمس گل سیوتی گل بیدمشک گل سرخ برگ و گل و ثمر و پوست و تخم سرس گل بنفشه برگ و تخم فنجنکشت نانخواه تخم ماتخم بلیون تخم و پوست نارنج تخم و پوست ترنج تخم و پوست لیمو تخم سن تخم قرطم تخم خروع برگ و تخم کاسنی تخم کشنیز باقلا لسان العصافیر حلبه برگ و تخم شاهتره شلیم ارزن گندم شعیر عدس کتان ترمس تخم مرزنجوش تخم خطمی تخم خبازی تخم گزر برگ و تخم بادرنجبویه جاورس شلجم تخم شلجم شونیز تخم شنبلیله تخم ترب تخم بادرنگ تخم کدو تخم خیار بادام شیرین بادام تلخ فندق چلغوزه تخم و بیخ عود صلیب ترب تخم ترب برگ سداب مویز برگ و تخم سه برگه خوشبو و ارتخم حرجیر اصل سوس بیخ سیل بیخ و گل سرو توشنو دلی بیخ خصیة الکلب فوه عاقرقرحا عشبه عنصل بیخ ذنب الخیل بیخ و برگ فوه برگ و بیخ انجره برگ برنجاسف برگ افسنتین برگ اسارون برگ غافث برگ صندلین زراوند گرد زراوند طویل برگ بادروج برگ فودنج برگ اسقولوقندریون پرسیاوشان برگ کمادریوس برگ مامیران برگ شوکران برگ زیتون برگ افتیمون برگ و تخم کشوث برگ تاج خروس برگ هوفاریقون برگ حب الغار برگ مرزنجوش برگ تنباکو برگ زنجبیل الکلب برگ و پوست طرفا برگ حاشا گیاه مقدس کاکنج سپستان انگور کشمش انجیر تمر هندی سنجد اقاقیا میبرب سوس آب قرفر عنبر مهره روغن سیاه چابک لک ال سیاه کندر فرفیون جاوشیر صمغ عربی کتیرا صمغ کبابه صمغ آکو بالو میعه سائله میعه یابسه فداریح مومیائی پیه و زبل و بول و خون آدم خون ظبی دندان و زهره و پیه و زبل خوک مرقین دندان و پیه و زبل گرگ پیه و نخاع و شاخ و عظم بالای قلب گوزن شاخ و ناخن کرگدن خطاف فادزهر گاو نی هر مهره چند

البان خمسه زهره ونخاع دردهن وخون وزبل وبول وناخن گاو زهره ونخاع در دهن وخون وزبل وبول بز زهره ونخاع در دهن وزبل میش زهره وزبل افعی نخاع وپیه وناخن سگ نخاع وخون وزبل وسم اسپ نخاع وپیه دنبه پیه وخون وزبل بط پیه کلنگ پیه آهو پیه سگ بحری که چند از و می برآید پیه گربه پیه وزبل حواصل پیه وخون وزبل مرغ پیه وخون ارنب ودهن بیضه خون مرغابی خون وزبل کبوتر خون وناخن وزبل خر خون دراج زبل خرس زبل حربا زبل طاؤس پید راکنا نور سنگ جراحت لاجورد حجر ارمنی حجر جزآدمی تنکار معدنی گوگرد زنگار هر که مناسب داند بکار برند **فصل سی و پنجم** در ادویه جاذبه وشیرین کننده که ترشی خمیر کننده خون را جذب مینمایند وفعل اینها بدو وجه است یا جذب نموده حدت اجزای ترش مادی را یا قبض کرده وبریده آن را تا ماده ساکن شود وحرارتش معتدل گردد **ادویه** آب چشمه آب باران عرق کاهو عرق گاوزبان عرق خرفه گل مختوم گل ارمنی چشم سرطان صدف بسدی بسفید مروارید صدف مروارید بلور اقسام جواهرات واحجار مستعمله **دیگر** بسد صدف مروارید چشم سرطان هر یکدو درم سائیده دوازده حصه کرده بفاصله شش شش ساعت با آب دهند **دیگر** عرق کاهو عرق خرفه هر یک چهار اونس بسد بلور چشم سرطان هر یکدو اسکروپلو دو شربت بیست صبح شام دهند **فصل سی و ششم** در ادویه باز آرنده قوت زائله که بسبب کمی حرکات بود وعام وخاص میباشند عام آنکه برای تن بود وخاص مخصوص بعضوی چون معده ورحم وغیره آثارش کمی قوت آن اعضاست **ادویه** حاره ساورکیا لوخولنجان جدوار مرزنجوش اسطوخودوس بوما دران گل شبت سنبل دارچینی وهمه عطره چون مشک عنبر زباد وغیره عرق دارچینی عرق بادرنجبویه اسپین سیا دارچینی نمک نمک ارمنی نمک لطیف روغنی شربت دارچینی یاقوتی جسینت یاقوتی قرمز **دیگر** شربت دارچینی عرق بوما دران هر یکدو اونس عرق دارچینی عرق سنبل هر یک شش درم اسپین سیا عنبر اسپین سیا دارچینی هر یک درم آمیزند ویک یک قاشق بعد دو دو ساعت دهند **دیگر** آب آلوبالو سیاه سه اونس عرق دارچینی شربت ورد هر یکیا ونس اسپین سیا عنبر اسپین سیا اصل سوس هر یکدرم یاقوتی قرمز یکنیم درم آمیخته بدستور دهند **دیگر** گلقند بوما دران اونس زنجبیل مربا نیم اونس جدوار قرنفل زنجبیل هر یکدو اسکروپلو اسپین سیا دارچینی اسپین سیا عنبر برگ یکنیم درم شربت دارچینی قدر حاجت آمیخته یک قاشق بعد دو دو ساعت دهند که مقوی معده ودیگر اعضا اند چه حرکت دوری اعضا را افزوده بحالت طبعی هر اعضا می آرند **بدانکه** اگر ضعف عضوی از اعضا بسبب یا ضعف قوی باشد ادویه مقویه حار النفع کمتر میدهند ودر فتح خمر مطبیه قدر اعتدال مناسبت بنسبت انالیپ تیکو واگر زوال قوت بسبب امراض مزمنه باشد تدبیرش با غذیه مناسبه کنند که از ادویه بهتر اند واستعمال انالیپ تیکو مناسب واگر ضعف کثیر بود بالیدن لیکور هاروحی بر صدغین وکف دست وکف پا مفید وظاهر است که بعض ادویه بعض امراض مفید اند لهذا بیان آن نکرده **ادویه بارده** استعمال اینها غلیان ورقت ماده را باعتدال می آرد واین دوگونه است یکی آنکه حرکت کیفیات بحد افراط رسد وضعف آرد وحدوث این در اکثر امراضست لیکن مخصوص ترجمی است ودرین استعمال ادویه انالیپ تیکو ضرور دوم آنکه ماده بحد افراط گدازش یابد بسبب حرارت بیرونی بود یا درونی ودرین استعمال ادویه مذکور مناسب **ادویه** بسد بلور صندلین بهی همه حابسات وجاذبات **بدانکه** کثرت استعمال ادویه بارده مناسب نیست چه بسبب برد وعیه از فعل خود باز میمانند **فصل سی و هفتم** در ادویه معدله حرکات که بحد افراط رسیده باشند آثارش همه امراض حرکات تشنجی یا فالجی حدوث حمی وسهر بافراط وغیره درونی گل لاله سفید زعفران کاهو چهار تخم بارد بادام عرق گل لاله عصارگل لاله تین توراگل لاله شربت گل لاله مربای گل لاله لادن

افیون لادن لیکید دعصارهٔ افیون عصارهٔ زعفران ریا سکوردیون سفوف انتی بازمو دیگر حب سینوکلوسد و دیگر شاخ گوزن طلیا بطور فیلونیا
درم امیتوتیا دو نیم اسکردیلو لادن افیونی یک سرخ آمیزند شربتیست دیگر کهربا سفید بسد هر یک نیم درم و تیز بولوس رمنی دو اسکردیلو لادن افیونی
یک سرخ آمیزند شربتیست دیگر توتیای سبز مصفی درم بنج البنج لادن افیونی عصارهٔ زعفران هر یک یکدانه آمیزند شربتیست دیگر عرق برگ
سرخ گل لاله هر یک دو دانگ تین توراانوو نیو درم شربت گل لاله نیم اونس آمیزند یک شربتیست دیگر شاخ گوزن طلیا بطور فیلونیا دو
قند قدر ضرور آمیخته دهند دیگر گلنار دو درم لادن افیونی ده دانه شربت گل لاله قدر ضرور آمیخته دهند بیرونی برگ
گل پنج برگ و گل کتان برگ و گل بوما دران گل شبت گل لاله باد رنجبویه خستهٔ شفتالو مغز نان چیار تخم کارمیناتیوا روغن پنج
روغن شبت روغن عقرب روغن خراطین مرهم بنج مرهم سیکوتا مرهم میلیلوطا مرهم حب الغار تریاق دیگر مغز نان سفید بشیر
بر بزانده صفرت بیض سه عدد زعفران دو درم آمیخته ضماد کنند دیگر مرهم الاباستر دو درم روغن خستهٔ شفتالو اونس آمیخته بالند بدانکه لینیمنتو
مرهم مذکور از دیگر ادویهٔ ایمولی انیتی انفع اند **فائده** ادویه که لیفات صلب را نرم و مسترخی سازند و بدان سبب تسکین وجع نمایند آن را ایمولی انیتی
گویند و آنکه تبرید و تخدیر حرکت لیفات که بحد افراط رسیده باشد نمایند چون افیون وغیره ریفیریانو نامند و آنکه کثرت حرکت ماده را باعتدال
آرند آنها را فیسانتی و جاذبه نامند **بدانکه** استعمال انوو نیو در همه اوقات مناسب نیست مگر وقت شب و است و ادویهٔ افیونی بغیر ضرور بعمل
نیارند و نیز در افراط حرکات که بحد نقصان باشد استعمال افیون مناسب نیست چه بسبب بند شدن حرکات ماده در جسم خواهد ماند و زیاده خمیر خواهد شد
چنانچه در حمی مشاهده میگردد و نیز در کمی قوت افیون ضرور نیست که ضعف کثیر می آرد و گاهی هلاک میسازد و در حرکت حمی که تبرید ضرور باشد ادویه جاذبه از
افیونی بهتر اند و در امراض مفاصلی افیون اگرچه مسکن وجع است لیکن بعد زمانی باز بقوت تمام عود میکند یا آسانی ماده را واپس آورده قباحت عظیم خواهد آمد
و نیز در امراض خامی مضر است چه افیون مادهای رطوبی وغیره را بهم آورده ساکن ساخته قباحت می آرد و نیز بعد استعمال ادویه حام ادویهٔ افیونی قطعا
بعمل نیارند و استعمال انوو نیو در امراض مفاصلی بر عضو ماؤف احداث تخدیر نموده باعث قیام مرض تا دیر میگردد و استعمال انوو نیو از بدن برای
زوال بیخوابی انفع و با شوربه وقت شب اکثر باعث تنومیست لیکن در حمی حار مفید و در حمی که با سهر بود استعمال مخدرات از بدن هم منعت —

**فصل سی هشتم در ادویهٔ ایمولی انیتی** یعنی ملینه وقتیکه ماده از حالت طبعی خود بگردد و صلب یا منجمد گردد آن را نرم ساخته بحال اصلی آرند
پس اگر سوی درون اجزا منجمد گردد با ادویهٔ درونی تدبیرش کنند و اگر ماده سوی برون اجزا منجمد شود ادویه برونی بکار برند و این سه گونه است یکی
آنکه ترطیب ماده صلب نماید چون آب گرم فقط دوم آنکه از رطوبت مائی خود ماده صلب را بگدازد چون آرد زن انکباب حقنه ضماد سوم آنکه از اجزای
روغنی خود لیفات کشیده شده را مسترخی سازند **فائده** آثار آن صلابت و تحجر و ورم اعضا ثقل فضله صلابت او تیر است بدانکه در
همراه ادویهٔ ملینه ادویهٔ محلله و کارمیناتیوا آمیزند و در ورم متحجری سمی ادویهٔ ملینه بکار برند که مزید تعهد نیست و برای تحلیل ورم ادویه درونی و برونی
بکار برند و اگر ملینات بر محل استعمال کنند ریزش ماده خواهد افزود بسبب استرخای مسام و در تحجر جگر و سپرز مرهم سیکوتا مرهم پنج مرهم اشق گذارند
و تا دیر دارند چند مرتبه و با ادویهٔ درونی هم مدد نمایند و ادویهٔ ملینه تا دیر نگذارند چه ریزش ماده کثیر نمایند و در امراض صدر وقتیکه ماده کثیر

باشد استعمال ادویه ملینه درونی وبرونی کمتر کنند چه استرخای مسام کرده ماده را سیال تر خواهند کرد ادویه ملینه درونی وبرونی آب گرم
لعاب البان خس بیخ خطمی بیخ خبازی ایرسا برگ خطمی اذان الفار عصی الراعی فستقین گل بومادران گل بنفشه اکلیل الملک زنجبیل الکلب تخم کتان حلبه انجیر
کشمش تمر زعفران اشق لوبان مقل عسل پیه آدم پیه گوزن پیه بط پیه سگ روغن بادام روغن بومادران روغن سوسن روغن کتان روغن بابونج
مرهم الطلی مرهم دیاکیلا نو مرهم سیلیقوطا دیگر مغز بادام چهار اونس آب دو رطل شیره برآورده جالیا شاخ گوزن چهار سرخ آمیزند نشش تر بتیت دیگر بیخ
سوسن سفید خطمی هریک نیم اونس برگ خطمی مشتی بومادران بنفشه انجیر کشمش هریک کفی آب سه رطل جوشانده بنیزند شربتی چهار اونس دیگر بیخ خطمی
بیخ سوسن سفید هریک نیم اونس برگ خطمی اذان الفار بنفشه بومادران هریک مشتی در آب جوشانده بنجیه درده اونس این روغن بومادران اونس منفعت
بیض عدد آمیخته حقنه کنند دیگر بیخ خطمی ایرسا هریک اونس اذان برگ خطمی هریک کفی بومادران اکلیل هریک مشتی در شیر پزانند وسائیده کتان مسحوق
اونس نخود دو اونس روغن سوسن قدر حاجت آمیخته ضماد نمایند دیگر مرهم الطلی اونس مرهم الثوفیو نیم اونس آمیخته گرم کرده چسپانند دیگر مرهم الطلی
دو اونس روغن بادام پیه آدم هریک ششدرم آمیخته چسپانند دیگر برگ خطمی اذان الفار بنفشه بومادران هریک مشتی در آب جوشانده آبزن کنند

## فصل سی نهم در ادویه مزیله ریاح

تولد ریاح بدو وجه است یکی آنکه هوا همراه غذا وقت بلع از دهن داخل شکم و امعا شود واین بآسانی تمام
بغیر ایذا دفع میگردد دوم آنکه ماده ارضی وغیره از حصه‌ای هوا باقی ماند وبقوت خمیر شدن در امعا اوله و در هر یک اجزای جسم داخل شود سبب
این خمیر شدن غیر صحیحست واین بعسر تمام خارج وتحلیل میگردد وحدوث وجع از ریح بدان سبب است که کار خانه لمس انجمنی لمس میکند پس اگر ریح از
ماده منحله چون صفرا وغیره باشد که خمیر شود ریح حاد ولاذع پیدا شود وجاییکه لمس کند وجع بشدت آرد واگر از ماده مائی چون بلغم باشد که کم خمیر شود
ریح کم حاد و وجع اندک باشد واگر در ریح هیچ حدت نبود وجع هم نباشد بدانکه دخل ریح در ورید و شریان و دیگر اوعیه ها نیز مثال ماده خمیری میباشد پس
اگر وجع ریحی در امعا باشد نفخ در ضلع شکم و انتقال وجع واگر در کسی جا محتبس شود وجع منتقل نبود وجع تشنجی از فشردن آن موضع آرام یافتن و تولد
ریح در لاغر و در کسی که ترشی بافراط خورد اکثر میباشد چه ترشی با ماده متشابه الاجزا و نیز بمسامای موی آمیخته بآسانی خمیر میشود و ریح می آرد و در آنانکه شحم
باشند یا افراط رطوبت دارند میشود چه اینها بآسانی شریک حموضات خمیر شدنی میگردند و در زنان که احتباس یابی ترکیبی طمث دارند یا آبستن بوند
میشود چرا که ماده خمیری بیرون نمی افتد و بدیگر ماده ها آمیخته ریح می آرد و در زنان که تصدیع رحم دارند و با آنانکه مبتلای مراق باشند میشود چه در اینها
ماده خمیر شدنی بافراط میباشد و در آنانکه بواسیر ریحی دارند میشود چه خون بسبب احتباس بزودی خمیر میگردد و آنانکه مبتلای فتق بوند ریح معائی دارند و در آنانکه
گلو و مری عریض دارند میشود چرا که دخل هوا همراه غذا بآسانی میگردد و در آنانکه آرام طلب بوند و به تنعم بسر برند و از قبض بمزاج عادی بوند اکثر پیدا میگردد
بدانکه تولد ریح از اغذیه غلط است چه اغذیه بالذات ریحی نمیباشند مگر آنکه غذا بآسانی هضم نشود و زبون گردد از آن خمیر بد شود پس ریح پیدا گردد
چنانچه در بعضی لبن ریح می آرد بسبب بدی هضم و در بعض نه و در بعضی تربها مولد ریح میگردند و در بعضی نه پس برای اخراج ریاح ادویه مزیله ریاح نمیند
و ادویه مفتحه مجری معده و مستقیمه و ملینات و مسهلات و محللات و فریبه حرکات دوری اجزای نرم و صلب و ادویه کارمیناتیو العمل آرند محلله ریاح وج
خولنجان جنطیانا جدوار بیخ شبو بیخ ماذریون برگ بادرنجبویه برگ قیصوم پودینه سداب برگ فستین سنا گل بومادران اسطوخودوس سنبل وتخم دیوست

واب ترنج شیرین کرده یا نانخواه کمون و توتهم تخم شبت تخم سیسالیوس پوست و آب نارنج شیرین حبکلات چای قهوه دارچینی قرنفل بسباسه
جند آب لیموی شیرین شربت دارچینی شربت پوست نارنج شربت پوست ترنج مربای بوادران مربای تخم ترنج هر که خواهند بکار برند دیگر ابسنتین
کارمینا تیوا انیم تا یکنیم درم یا السین سیا پوست نارنج اسکروبلو تا درم یا عرق للیت بادرنجبویه یا عرق بوادران یا عرق بادیان یا عرق دارچینی
یکدرم تا اونس دهند دیگر برگ خطمی بنفشه برگ آذان الفار برگ انجره هر یک مشتی در آب جوشانده بخیه در ده اونس این روغن بوادران اونس صفرت
بیض عدد نمک سنگ دو درم آمیخته یا ریشه خطمی بیخ شبو هر یک چهار درم برگ بوادران برگ بادرنجبویه هر یک مشتی برگ تنباکو برگ قنطوریون
هر یک نیم مشت جوشانده بخیه در ده اونس این اکوا بیند یکیا لا انشا تیوا اونس صفرت بیض عدد آمیخته یا طبیخ برگ و بیخ نباتات طینه ده اونس روغن
کنجد روغن خوک هر یک اونس عسل دو اونس آمیخته حقنه کنند دیگر جنطیانا خولنجان ریوند بیخ شبو هر یک دو درم وج سیوبادیان انیسون
هر یک درم برگ بادرنجبویه پودینه هر یک مشتی پوست نارنج پوست ترنج دارچینی هر یک سه درم نمک تارتر و شش درم خمر ابیض مطلیه چهار رطل
تر کرده دو اونس نهار دهند دیگر ارکا نو دو ملیکا دو دو درم شنگرف سرمه شش سرخ نه حصه کرده نه روز دهند دیگر حب برنوس یکدرم دهند
دیگر روغن بوادران روغن سداب مرهم الثیا مرهم اکریا برابر آمیخته مالش کنند دیگر پوست زرد بالای نارنج پوست لیمو هر یک سه اونس
حب الغار بیست عدد چند درم مر دو درم کندر سه درم روغن سیاه سه رطل آمیخته بیست چهار ساعت بر ریگ گرم دارند پس مالند دیگر مرهم
حب الغار اونس بر خرقه کشیده بر موضع کرده بسته باشند گذارند **فصل چهلم در ادویه استوماکائیس یعنی** مقویه معده و تسکیه معده از خلل
خود که تحلیل غذا است باز مانده بوساطت آنها بحال اصلی آید و نیز بیرون فضلات و دیگر اخلاط که بر امتحان هضم غذا مقرر اند بافراط نمایند مقویه
معده بیخ شبو مدوار خولنجان قسط بیخ قصب الذریره برگ افسنتین برگ و گل بوادران برگ اسطوخودوس اذخر سداب گل سرخ تخم زیره تخم
قرنفل بادیان انیسون کبابه کمون خرد گل کشنیز پوست نارنج پوست ترنج پوست لیمو حب الغار دارچینی زنجبیل جوزبویه زعفران مصطکی مرمکی کهربا عود صبر
بالسم پیرودیا لواسیر تیو دیتر توبولواسیر تو کبریت **فصل چهل یکم در ادویه انودینو** یعنی مسکن وجع و آن طبیه اند که تسکین وجع بسبب
استرخا و تلیین لیفات زیاده صلب و جذب ماده و ماده میمانیده و استعمال اینها تا تسکین وجع است و بعد تسکین و ازیست **بیرونی** برگ و گل
برگ خطمی برگ خبازی برگ انجره برگ بادروج بنفشه گل لاله کتان خشخاش خسته شفتالو مغز نان شیرزن شیر گاو شیر میش شیر تازه آرد بیخ صفرت بیض
زعفران موم روغن خوک پیه گوزن پیه آدم روغن عقرب روغن خراطین مرهم الطی مرهم اکریا مرهم انودینو مرهم میلیلو طلا مرهم حب الغار تریاق دیگر ایریسا
دو اونس برگ و بیخ نباتات طینه مشتی گل لاله گل بوادران هر یک کفی شیر قدر حاجت پزانده سائیده و کتان سحوقه دو اونس روغن خراطین
چهار درم آمیخته یا مغز نان قدر حاجت بشیر پزانده سائیده زعفران دو درم صفرت بیض و بید آمیخته ضماد کنند **درونی** مغز بادام مقشر چهار تخم
یاره کلان چهار تخم بارد خرد خشخاش روغن بادام روغن بیضه پیه آدم لعاب اسپغول نبتر و فیش **دیگر** السین سیا انودینو بیخ نابت قطره تا بیست قطره
گل لاله نیم تا یک نیم درم یا شربت لاله یا مربای گل لاله یک تا دو اونس یا حب سینوگلا وزن هشت تا سی دانه دهند **دیگر** تیتر و فیش اسکروبلو السین سیا
انودینو درم شربت لاله دو اونس عرق کاهو نیم اونس آمیزند دو شربت است **فصل چهل و دوم در ادویه نارکوتیکو یعنی** مخدر که تنویم

اجزای جسم از خواص فیشانی خود که کم نمودن روح حیوانی و کارخانه حس و حرکت مینماید و بدان سبب حرکات اجزای نرم و صلب نیز کم میگردند
و در استعمال این دو شرط اند یکی آنکه بمقدار اندک شروع کنند اگر کافی نبود بتدریج و احتیاط تمام افزایند دوم آنکه همراه ادویه مقویه و مناسبه قلب
چون یاقوتی جسینت وغیره استعمال کنند بدانکه استعمال آنها در وجع شدید و حرکات تشنجی و شدت حمیات و سهر دائم باید کرد **بیرونی**
برگ بنج برگ عنب الثعلب برگ شوکران برگ لفاح خشخاش افیون ضماد کنند دیگر بزرالبنج خشخاش هریک درم آرد جو چهار درم شیر قدر حاجت
نزانده سائیده ضماد کنند دیگر برگ خطمی بنفشه هریک نیم مشت برگ بنج مشتی در آب نزانده سائیده روغن گل روغن خشخاش هریک چهار درم
آمیخته یا مغز نان دو اونس افیون هشت دانه زعفران نیم اسکروپلو شیر قدر حاجت نزانده یا مرهم گل لاله اونس افیون شش دانه آمیخته یا مرهم بارسیا
اونس افیون هفت دانه آمیخته یا آب برگ بنج آب برگ عنب الثعلب هریک دو اونس افیون شش دانه مرهم بارسیا نو مرهم گل لاله موم هریک چهار
درم مرهم ساخته ضماد کنند **درونی** شربت خشخاش یک تا شش درم یا فلونیا رومانا یا فلونیا فارسی یا فلونیا حار یا فلونیا بارد اسکروپلو تا درم
یا عصارهٔ افیون یا لادن افیونی لودو دیگو یک تا سه دانه یا لادن افیونی کهیر ستیانو یک تا پنج دانه دهند دیگر عرق کاهو عرق خرفه هریک دو
اونس لادن افیونی دو دانه یا قوتی جسینت چهار اسکروپلو آمیخته یا مغز بادام چهار درم کوکنار مع تخم عدد عرق ستاور عرق خرفه قدر حاجت شیره
برآورده در چهار اونس این عصارهٔ افیون سه دانه یا قوتی جسینت نیم درم آمیخته یا حب سینوگلوز دو تا سی دانه لادن افیونی سه دانه آمیخته
دهند **فصل چهل سوم در ادویه مخرجهٔ نفث** واین دو گونه اند یکی منجمده دوم مرققه و فعل آنها بدین وجه است که یا ساعی موی سده
آنرا رقیق میسازند و اجزای ماده از سینه مینمایند **مفرده** بیخ و تخم خطمی بیخ و تخم خبازی اصل السوس ایرسا بیخ و برگ و گل اروسه بیخ شنبو کهالو
بیخ سه برگه بهیا دیان بنجکیرس بامیران عنصل عشبه برگ برنجاسف برگ کشوث برگ و گل آطریلال برگ زوفا برگ اشرفی برگ مرمافلن تخم تره تیزک
برگ حرف ابیض برگ ویدار برگ اسقوردیون پرسیاوشان گل بنفشه گل لاله گل سرس زعفران چهار تخم بارد کلان تخم کتان حلبه خشخاش انیسون
تخم انتبر فارا انجیر کشمش عناب سپستان صمغ عربی کتیرا مغز بادام مغز چلغوزه مغز جوز گلقند دیاتراکاکنتا تین لوراگل کالا شربت لاله شربت اصل السوس
شربت چوب میده تریاق لادن افیونی دیاکودیون عصارهٔ کشوث عصارهٔ آطریلال عصارهٔ ایرسا عصارهٔ برنجاسف رب السوس هیم سپکیوایل
مرهم ازمانیکو شربت اروسه شربت آطریلال شربت زوفا شربت پرسیاوشان مربای گل زوفا سکنجبین عنصلی لعوق بارازنا لعوق زعفران **مرکبه** بیخ
زنجبیل شامی بامیران هریک چهار درم برگ آطریلال برگ اروسه زوفا هریک مشتی چهار حصه کرده یکی را در آب گرم انداخته جوشی داده صاف نموده
چهار درم تا اونس هر روز به نبات نوشند **دیگر** چوبچیات چوبچینی اصل السوس هریک چهار درم شب بآب تر کرده صبح جوشانند و در جوش اخیر
زوفا برگ برنجاسف برگ آطریلال هریک نیم مشت انداخته دارند پس صاف کرده در شیشه کنند و چهار اونس استعمال کنند برای سرفه جبری و مزمن
انفع **دیگر** برگ برنجاسف برگ کشوث برگ اروسه هریک مشتی در آب گرم تر کرده بطور چای نوشند **دیگر** بیخ راسن اصل السوس ایرسا بامیران
هریک سه درم برگ آطریلال ستاور هریک کفی گل اروسه مشتی کوفته بآب گرم تر کرده بطور چای نوشند **دیگر** برگ کشوث برگ آطریلال برگ
برنجاسف برگ مرمافلن هریک مشتی کوفته شب در آب گرم تر کرده بطور چای نوشند **دیگر** ایرسا گل گوگرد هریک نیم درم قند دو درم روغن

نیسون قطره و لزه دوا نه سائیده آمیزند شربتی سکرو ملیوه مرفند دو سه بار دیگر عرق آطریلال سه اونس عرق لزناتیکوسرکه منصل یکیدو درم آمیخته چند بار بقاشق دهند دیگر قاشق درم خمر مطیبه دو اونس حل کرده عرق زوفا چهار اونس آمیخته بقاشق دهند دیگر آب برنجاسف آب اروسه هر یک دو اونس الیشبر بیکتوریال اسپرتو نمک امونی ایترادو هر یک نیم درم شربت نندفا نیم اونس بدستور دهند دیگر عرق اسکورد بین ؟ اطریلال هر یک دو اونس السین سیا کهرباتین تواریزولوتیوا هر یک درم شربت زوفا اونس آمیخته بدستور دهند دیگر ربالسوس دو درم گل درم قنداب گداخته قدر حاجت قرص ساخته یا ایرسا دو درم گل گوگرد رب السوس هر یک نیم درم عرق زوفا قند هر یک قدر حاجت قرص یارب سوس سه درم عصارهٔ راسن درم گل لوبان نیم درم قند عرق زوفا قدر حاجت قرص ساخته در دهن دارند دیگر مربای گل کشوث گل آطریلال هر یک شش درم عصاره برنجاسف عصاره مرباقلن هر یک چهار درم کهربا دو اسکرو ملو شربت زوفا قدر حاجت معجون سازند شربت یک قاشق صغیر **دیگر** گلقند کنه مربای گل کشوث هر یک نیم اونس سفوف ؟ دو درم شربت آطریلال قدر حاجت معجون سازند شربتی **دیگر** لعوق ریارنب شش درم لعوق باداز نا چهار درم قرص اروسه دو درم الیشبر بر بتاش دو اسکرو ملو اسپرتو نمک امونی ایتر دو یک اسکرو شربت عناب شربت بنفشه شربت لاله قدر حاجت لعوق سازند **دیگر** شربت زوفا شربت آطریلال شربت لاله هر یک اونس الیشبر میتوال دو درم رب سوس عصارهٔ راسن عصارهٔ برنجاسف قرص اروسه ضیاترا کانتا هر یک دو اسکرو ملو لعوق کرده دهند **دیگر** السین سیا اکستار اکو تینو تاز تین توا ایپیترال هر یک دو درم السین سیا کهرباتین توا اسرمه هر یک درم تین تواریز ولیتوا نیم درم آمیخته چند قطره دهند **قول** دو ن اتوتیو ادویه مذکوره اگرچه اطبای قدیم برای نزیا لیس و سرفه رطب و ذات الریه و بثور سینه و ضیق مقرر کرده‌اند لیکن مناسب نیستند چراکه سینه را مهیا بر کثرت سیالی میکنند و آفت قوی می آرند **فصل چهل چهارم در ذکر خروج تنفسهٔ نامحسوسه** تنفس نامحسوسه خروج آبخره باریک تر و صاف او است از تمامی عضای نرم و صلب جسم که از وسیله حرکات دوری اجسام یکی با دیگری ؟ شده مخلوط گشته صدد پیدا سازد هر حالت اختلاط پس بوساطت آن بعضی اشیا صاف و باریک تر میگردند و چون از خواص حرکت منضفی و باریک ساختن است لهذا اجزای تنفس نامحسوسه صفائی و باریکی پذیرفته و خواص موجی گرفته و در لیفات داخل گشته از تمامی اجزای نرم و صلب از جسم می برآیند بدین دلیل مثلاً آب گرم که در ظرف بالای آتش بود هر قدر که از حرکت خود اجزای خود را با هم مخلوط میسازد همان قدر اجزای نامحسوسه پریده میگردند و کثرت قلت پریدن بر گرمی و بیشی جوش تر دانست پس این حرارت سبب پریدن ابخره از حرکت دوری آبست دیگر آنکه فضلهٔ حیوان یا شی دیگر که بجوشد یا خمیر شود بسبب حرکت خود او لا رقیق میگردد و پس بالکل بسرعت در ابخره محسوسه نامحسوسه سیال میگردد دیگر آنکه تمامی خلعهای هوا یا از ذرات اند بعضے از آن کلان اند که در خانهٔ تاریک بوساطت شعاع آفتاب مرئی میگردند و بعضے خرد که بنظر نمی آیند و ذرات مذکور تحقیقاً از اجسام صلبه مثل حیوانات و نباتات صاعد میشوند و پران در هوا مرئی میگردند پس خروج ذرات مذکوره مدام بلا قیام بسبب حرارت دائمی جسم است که از حرکات حادث میگردند و نیز از خواص حرکات صاف و رقیق و سیال ساختن است و حدوث اینها بسبب اکل شرب است زیرا که هر قدر از تنفس نامحسوسه کم میشود همان قدر از غذا مدام باقی میماند چراکه باز آمدن کم شده مغیر بغذا است **فصل چهل پنجم در تدبیر افراط و غلظ و سیلان خون** افراط دو گونه است

یکی مفرد یعنی خون بذاته صالح بود اما در قدر افزاید و در سطح تمامی احشا و اوعیه پر گردد دوم مرکب یعنی ماده غلیظ با وی آمیزد یا خود غلیظ منجمد
شود و موجب امراض گردد چون سکته ذات الریه فلغمونی نمله وجع مفاصل وجع عضله وجع السن صداع دبیله ورم رخو سرطان
بواسیر رعاف حمی محرقه حمی یومی غیره و ظاهر است که افراط خون مزاحم گردش خون میگردد مثلا از بعض اسباب خون غلیان کند و از شرایین بمقدار
کثیر دماغ ریزد پس دماغ روح حیوانی را نخیتن نتواند و بسبب قلت و عدم وصول روح سکته پیدا آید همچنین بسبب کثرت یا انجماد گردش کردن ممتنع آمد
و زیاده سوی اجزا اگر آید و ذات الجنب و ذات الریه نمله فلغمونی وجع مفاصل وجع عضله صداع وجع السن آرد یا دمل ورم رخو سرطان و غیره پیدا کند
چراکه بسبب کثرت خمیر شدن به تحلیل شود نه رقیق گردد نه تبدیل یابد همچنین وقتیکه خون کثیر در جسم زنان بر گردد آمدن طمث موقوف شود اگرچه خون بافراط
اما قوت مستخرجه در آن نیست چراکه این قوت منحصر بر خمیر رحمی است که درین وقت بسبب کثرت خون از ینها زائل میگردد پس افراط دم مزیله قوتهاست
و افراط دم اگرچه در هر شخص میشود اما اکثر در کسی که به تنعم و آسودگی بسر برد و کسی که اغذیه کثیر و دهنی مزیده خون خورد و جوان قوی باشد و اخراج خون
نماید و محنت و ریاضت نکند پیدا می آید و اگرچه از ناسازی موسمی لیکن بعد اکل غذای مناسب خود می افزاید اما خون خاص لیکن در پی اکثر منفذ
پس چنین کسان را اجتناب از اغذیه و ادویه مولده دم واجب و استعمال ادویه و اغذیه مرققه و مطفی جوش دم لازم اگر کافی نبوند و ضرورت شود
فصد نمایند **فائده** غلظ دم نیز دو گونه است یکی آنکه خون تمامی جسم غلیظ شود دوم آنکه مخصوص بعضوی بود و آثار غلظ خون استرخا و ثقل جسم صلابت
غشا نبض مرتعش و ناهموار هیئت جسم گاهی منقبض و گاهی نرم امتلای اوعیه با تبدیلی لون هر لحظه ظهور ضیق نفس وقت مشی وجع احشا و رفته خروج
بول و عرق و دیگر اخلاط کدورت خواب خروج خون سیاه و غلیظ در فصد بعسر دلاوری و آثار مذکور در دموی و بلغمی مزاجان خصوص در نسا نسبت
بذکور زیاده یافته میشوند و سبب غلظ خون کثرت دم و آسایش و وصول برد بجسم و غم و اکل اشیای غلیظ یابس و قلت شرب و احتباس خون بواسیر و غیره است
پس چنین کسان را استعمال اغذیه و ادویه مرققه محلله ملینه مخرجه مدره معرقه منفتحه لازم و فصد اولی **فائده** سیلان خون بسبب شگافتن اوعیه
دموی از اسباب درونی یا بیرونی میباشد بیرونی چنانچه جراحت و قروح و درونی مثال رعاف بواسیر الرحم نفث الدم بول الدم قی الدم اسهال الدم عرق الدم
و غیره سبب درونی اغشیه ساتره اوعیه های شعری دمویست بسبب کثرت دم یا غلظ آن که منجمد شده بر آید و ترشح بود یا بسبب حدت بعضی ماده
که ترقیق خون نموده همراه او در شرائین و اورده رسیده لذع نمایند و بغشای ساتر رسیده آن را شگافته سازند و امراض مذکوره در جوانان و بالغان و
آنانکه افراط خون یا صفرا دارند یا عادی باخراج دم بوند و از آن باز مانند اغذیه کثیر خورند خمر نوشند ریاضت صنعتی بقوت جسم نمایند و غصه دار باشند
پدید می آیند پس اگر بند نکنند بند وی هلاک گردد و اگر هلاک نشود منجر باستسقا و سوء القنیه گردد و لیکن اگر افراط دم باشد یکبارگی خروجش بهتر است مگر تا
مدت دراز نبود و نیز خروج خون که گاهی از کلیه یا شکم یا ریه اتفاق افتد نسبت برعاف و بواسیر بدتر است و اگر خروج خون مذکور موافق مزاج و عمر نشود
و بدان عادی بود و بعد انقضای ایام معتاد مبتلا بعضی امراض میگردد پس خروج خون مذکور بر طبق دستور بهتر است **فائده** برای غلیان دم فصد کنند اگر غلیان در بعضی اعضا بود
از ضد فصد کنند دیگر عرق از قریب باشد از هر کدام اعضا که خواهند فصد کنند و در وقت انجماد و احتباس دم ادویه مرققه و گدازنده و در وقت ترقیق دم ادویه جالب
و قابضه بکار برند **فصل چهل ششم در ذکر فصد** فصد استفراغ کلیست یعنی هر قسم ماده از تن می برآید چراکه خون مرکب بدیگر اخلاط

است در عروق همچنانکه خون میباشد صفرا سودا بلغم نیز میبود و بخون آمیخته پس هرگاه که فصد کنند هر چه در عروق است با نفس و مستفرغ میگردد بدین
انکه خون کثیر و اخلاط دیگر قلیل می برآیند خلاف دیگر تنقیه که این نفع ندارد و فصد را بهترین استفراغ بنابر چند چیز مقرر نموده اند یکی خود گذشت
دوم آنکه فصد اختیاریست یعنی هرگاه که رگ زنند و معلوم شود که فساد ندارد در حال بند توان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگر خواهد چیزی نفعه
برآید قبل از عمل وی واجب نتوان نمود سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست خلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج در آن شرط است **فائده** در ذکر آثار کثرت خون
حمرت وجه و چشم و پری عروق و عظم نبض و سستی همه تن و حکه سر و درد بدن و عسر حرکت و کثرت خواب و در خواب اشیای سرخ دیدن و ثقل سر و شیرینی دهن و حرارت
همه اندام و کثرت خنده و قلت یا کثرت آرزوی طعام و زود هضم شدن غذا بخوبی و بادنی محنت مضطر شدن و هنگام مشی انجرو بالا صعود کنند
بدانکه خون معتدل و درست برنگ و قوام معتدل بود و خوشبو باشد و خون صفراوی رقیق تر از معتدل باشد و زردی زند و آنکه بسیار کف کند و گرم و
تیزبو باشد و دیر فسرده و تلخ بود و خون بلغمی رقیق بود و سخت گرم نباشد و زود غلیظ گردد و بوی ضعیف دهد لیکن اگر عفونت پذیرفته باشد بوی
ناخوش دهد و بعد ساعتی آب رقیق بر سر او پدید آید بدان ماند که نشاسته با آب معصفر آمیزند و خون سوداوی غلیظ بد بود و بوی ترش دهد و دیر
فسرد و اگر قدری آب در او کنند و جنبانند رشته رشته گردد و از وی آب کبود جدا شود و هرگاه که این هر سه نوع خون سوخته شود غلیظ و بدبو باشد
و خون مردم صفراوی رقیق و سیاه و خون دموی غلیظ و بسیار سرخ و خون سوداوی سیاه و تیره و خون مرطوبی کم سرخ از دموی باشد و غلیظ بود و
خون کودک رقیق و ضعیف رنگ و خون جوان غلیظ و سرخ و خون کهل غلیظ مائل بسیاهی و خون پیر رقیق و ضعیف رنگ میباشد **فائده** در ذکر
اوقات فصد یکی تب و رد صفراوی که سخت سوزان باشد روز اول نوبت و میانه نوبت و روز نوبت فصد نباید کرد چه روز نوبت وقت تب اخلاط
بحرکت باشند و بفصد حرکت آن افزاید و ضرر بزرگ باشد سوای این بتحقیق رطوبت که در تن بکار آید و بقوت صفرا که شد بفصد خرج شود و قوت ساقط
گردد دوم تب که مع تشنج باشد اگرچه حاجت بود فصد ننمایند و در حمیات که از عفونت نباشد اگر فصد کنند خون اندک گیرند باقی بکمال رسد تا تب
بقوت او تحلیل پذیرد و رفع شود دوم رقت و ناریت بول اگر رقیق و ناری بود و صفرت بود آثار گداختن پدید آید فصد نکنند و اگر قوام دارد و سرخ
بود و نبض عظیم و روی مریض بر حال خود باشد بگذارش نکند فصد روا باشد سوم ناقه سبب ضعف و یا بلغم خام پس خون در تن باید تا بسردی او گرمی آن را
براند تا سبب دیگر صفرا بود پس فصد سبب زیادتی صفرا گردد و قوت ضعیف شود چهارم مزاج سرد پس خون در سردی کم پیدا میشود و تن را بخون
حاجتمند نیست پنجم شهرهای سرد و درین شهرها خون در تن میباید تا اندام بدان گرم باشد و رطوبات پخته شود ششم اوجاع عصب چه بدو ماده واسع
خود و فصد سوی خود کشد و بسبب مخالفت ضعف آرد پس اول تسکین وجع بعده فصد کنند هفتم گرمابه چرا که اخلاط را بگدازد و مسام بکشاید و تحلیل بسیار
شود پس فصد باین حال خطا باشد هشتم جماع نهم کودکی و نارسیدگی دهم پیری چرا که خون در بدن پیران کمتر تولد کند و رطوبت بیشتر لیکن وقت حاجت
چنانکه عروق فراخ و پر خون و رنگ سرخ و فضلات آگنده بود روا است یازدهم نزال مفرط یعنی لاغر دل صفراوی بود دوازدهم سمن مفرط چه مزاج
سرد و رطوبت در تن کثیر باشد سیزدهم تنگی لحم و کشادگی مسام سبب او مثال گرمابه بود چهاردهم سفیدی و نرمی لحم سبب او مثال فربهی باشد پانزدهم
صفرت وجه و قلت خون سبب او مثال نزال بود شانزدهم امراض دراز چرا که اگر مرض دراز باشد در پیری استفراغ اتفاق افتاده باشد تولد

خون کمتر بوده اگر فصد کنند قوت ساقط گردد هفتم تخمه و امتلای معده چراکه بدان سبب قوتها ضعیف گردند و هضم چنانکه باید نشود و اگر فصد کنند خون نیک برآید و فضله خام در عروق آید هشتم نیز جوع و خلای معده اگر فصد کنند سبب ضعف قوت و غلبه صفرا شود و خون نیک برآید و اخلاط دیگر در تن بمانند و مضرت آرد نهم وهن قوت حس فم معده دهم ضعف آن یکم تولد صفرا در معده چه فصد درین هر سه سبب غشی باشد و آثار قوت حس آنست که از اکل اشیای تیز سخت رنجور شود و آثار ضعف قلت آرزوی طعام و وجع آنگاه تولد صفرا تلخی دهن و غثی باشد **قول جالینوس** هر کرا پنجاه سال عادت بفصد نشده باشد من بعد او را فصد نباید کرد مگر بضرورت قوی بدانکه در کودکی بغیر ضرورت فصد نکنند بدانکه هر کرا معده ضعیف و طبع بسته و نحیف باشد بعد فصد امراض بارد یا غشی آرد یا سن او از شصت تجاوز کرده فصد نباید کرد اما اعتماد بر قوت نه بر سال زیرا که بسیار کس اند که بهفتاد سالگی رسیده و قوی و کثیر الدم بوند پس محتاج بفصد میشوند اما بکودکی که بچهارده سالگی نرسد جائز نیست چراکه در بالیدگی نقص می آرد و بعد از چهارده سال هم اگر لاغر و صفراوی یا مرطوب باشد منفعت اما حجامت پس از شش سال بلکه در سال دوم نیز جائز داشته اند و محموم را روز نوبت و در حصبه غیر امتلائی قبل از سه روز و بعد از جماع و اسهال و قی و هیضه و دیگر تردوات که باعث انفتاح مسام شوند و بیخوابی فصد نباید کرد و اگر ضرور بود بعد سه روز کنند و حامله و حائضه را منعست مگر بضرورت بزرگ و در امتلای شکم و سردی که عرق او باریک بود و سرمای شدید و عند قبض طبع و وجع اشد و بعد حمام محلل و امراض دراز غیر دموی و در روز بحران و مهزول و قولنجی فصد نباید کرد بدانکه خون را در تن چند منفعت اند که دیگر اخلاط ندارند یکی آنکه غذای ساختنی خونست مر پرورش تن و بدل ما تحلل از وست دوم آنکه همه تن از خون حرارت طبعی یابد سوای حرارت غریزی که از دل یابد سوم آنکه مرکب حرارت غریزی و قوت حیوانی خونست که بوساطت او بهمه تن رسد از نیست که اگر خون زیاده برآرند ضعف نبض سقوط قوت غشی آرد چهارم آنکه دل معدن حرارت غریزیست و دائم در حرکت و بدان سبب تحلیل کثیر پذیرد پس حاجت بدل ما تحلل بیشتر از دیگر اندام دارد پس بوساطت رگ بزرگ که از کبد بدو پیوسته است نصیبی تمام تر از دیگر اندام بدو رسد پنجم آنکه خون با وجود آنکه قوت حیوانی را بهمه اندام رساند و گرم دارد همه اندام تری میدهد و نرم میدارد تا همه حرکات با آسانی حاصل آید ششم آنکه پوست را رنگین و تازه و با رونق دارد و لهذا اخراج خون صحیح حال را روا نیست مگر وقت ضرور که در مقدار افزاید یا کیفیت او بگردد برآرند **فائده** در بیان رخصت فصد هر کرا عروق ظاهر و فراختر و کثرت شعر و لون تن سرخ یا سیاه بود و کثیر الشحم نباشد و لحم کثیر و صلب بود و آثار کثرت دم ورود پدید آید فصد باید کرد و در سالهای جوانی خصوص کسی که اکل لحم و شبه بیض و خمر مدام خورد و کسی را که بسبب ناکردن فصد تکثر در تن پدید آید فصد باید کرد لیکن خون کمتر گیرند و کسی که عند تکثیر دم مستعد بحدوث امراض باشد و کسیکه مستعد بعرق النسا و نقرس و مفاصل دموی بود و کسیکه عند توفیر دم مستعد بصرع و سکته یا مالیخولیا گردد و کسیکه مستعد باشد مر خوانیق را و اورام احشا و رمد حار را و کسی که خون بواسیر و حیض او بسته باشد و کسی که بضربه سقطه رسیده هماندم فصد باید کرد تا از ورم ایمن باشد و کسی که ورم دارد و ترسند که قبل از نضج منفجر خواهد شد و کسیکه مبتلا بامراض دموی بود فصد رواست **قول جالینوس** وقتیکه غلبه اخلاط باشد اول فصد کنند پس مسهل دهند چه از فصد عروق سست خواهند شد پس مسهل بآسانی اخراج ماده خواهد نمود اما در فصد سه چیز ضرورست یکی غلبه مرض دوم قوت مریض سوم سن و آنکه بعضی قبل از چهارده و بعد از هفتاد سال منع کرده اعتماد ندارد و اگر ضرور باشد و قوت قوی بود نمایند اما اگر قوت حیوانی و نفسانی ضعیف باشد نکنند که ضرر دارد و آثار قوت قوت حیوانی آنست که نبض بر حال خود باشد و آثار قوت قوت طبعی آنکه مریض را اشتها بر حال و هضم

درست باشد و آثار جودت قوت نفسانی آنکه حواس خمسه درست و مفاصل بدن سبک و خواب بر حال طبعی بود **قول بقراط** اگر بدن ممتلی و زخم
در شکم یا کبد باشد و خون روان بود فصد کنند یا از موضع بلند منقید و در سر زخم رسد فصد نمایند تا ماده در انجا جمع نگردد و اگر جمع باشد عفن گشته در دل ریزد
و گفته اگر غلبهٔ صفرا باشد فصد نکنند که صفرا بجوش خواهد آمد و گفته اگر فصد مریض ضرور باشد و آن وقت از کسی موضع خون از خود روان شود و لقد
که ضرور بود بر آید حاجت بفصد نباشد مگر بوقت دیگر اگر ضرور بود نمایند و گفته اگر فصد ضرور بود و شکم قبض نباشد نمایند و اگر قبض بود و یکدو روز اجابت
نشود فصد نکنند مگر بحقنه پردازند و گفته اگر فصد حامله کردن خواهند باید که یک دو قطعه لحم بز گرفته بر و دارچینی پاشیده کباب کرده یک بر کلیه و یک
بر ناف بندند بعده فصد نمایند و اگر فصد مسهل بحامله ضرور باشد بدانند که بدون آن خواهد مرد و از فصد مسهل اذیت بطفل میرسد لازم که برای طفل
مادرش را هلاک نسازند چه از ین طفل هلاک نمیگردد خصوص که ماه پنجم یا ششم یا هفتم باشد که درین ایام خطر نیست **قول جالینوس** اگر مردم را خوف از
برای عرق النسا و نقرس و وجع اندام و رمد و صداع وغیره بر سبیل احتیاط قبل از حرکت نوبت فصد کنند روا باشد اما چون حرکت کرد و اول حرکت
قشاید چه اخلاط خام و بد بجنبانند و بخون آمیزد و مضرت بزرگ آرد و چون وقت ابتدا گذرد و اثر نضج بدید آید اگر امتلای هم بود فصد کنند الا اسهل بکار
برد و هر مرضی که در و بحران ظاهر تواند بود و مدت مرض بختی خواهد کشید خون بسیار بر نیارند بلکه اگر ممکن باشد بشربت و دیگر تدابیر تسکین نمایند اگر کمن
شود اندکی خون بر آرند و باقی را نگاه دارند تا قوت ضعیف نگردد و بحران تواند کرد و اگر در سرما حاجت بفصد شود خون اندک گیرند و کسیکه در تن
او خون نیک اندک و ماده بد بسیار باشد اگر فصد کنند خون نیک خرج شود و ماده بد بجای او آید و کسیکه در تن او خون اندک و بد باشد و میل بفصد
شریف دارد خون اندک اندک بچند کرت بر آرند و اغذیه نیک دهند تا بدل بد نیک تولد شود و اگر در تن این خلط صفرا باشد اول نقی و مسهل
لطیف صفرا کم کنند یا تسکین نمایند پس فصد کنند و اگر ماده غلیظ باشد بتدابیر ملطفه مشغول شوند و گفته تا که فضلا از امعا بر نیاید و غذا از معده بکبد
نگردد فصد نکنند و اقل مدت این شش ساعت است بعضی بمریض اول سینه مرغ بریان یا یک پیاله مرق میدهند و بعد نیم ساعت فصد میکنند غلطی است
که حمی حسرمی آرد اما اگر مریض ضعیف کهول حامله طفل باشد اول مرق وغیره دهند و بعد شش ساعت فصد نمایند **فائده** در مقدار خون گرفتن —
بدانکه جگر گرم است و مولد خون و منبع قوت طبیعی و همه تن را از ان بهره میرسد تا پرورده شود پس لازم که خون آن قدر نگیرند که ضعف و غشی آرد
اگر غرض دفع اورام باشد در لون خون نگاه کنند تا که لون او بر گردد و اگر غرض دفع کثرت خون بود در خروج خون نظر کنند و وقتیکه قوت خروج او کم گردد
بند نمایند یا ضعف پدید آید در حال بر بندند اگر چه قدر حاجت بیرون نیامده باشد چرا که بعد افاقت باز توان گرفت شناخت ضعف در حال فصد
آنست که طبیب دست بر نبض غیر دست مفصود دارد و وقتیکه اثر ضعف ببیند بند نماید و بتفاریق گیرند تا طبع خلط فاسد را طرف خروج خون فرستد
اما مقدار وزن تا صد مثقال است اما در هر کس اعتماد بر وزن نشاید کرد اولی آنکه بر لون و قوت خون اعتماد دارند **قول جالینوس** اگر در عضوی
ورم گرم باشد و فصد کنند تا که لون و قوام خون بر نگردد بند نمایند اگر برای امتلای کمیت فصد کنند آن وقت بند کنند که خون در جستن کم حرکت شود
و اگر برای امتلای کیفیت فصد کنند وقتیکه تغیر در لون خون ببینند بند نمایند **قول بقراط** در شوصه باسلیق زنند و تا که لون او بر نگردد بند نمایند
**قول صاحب ذخیره** اگر مرض اشد و مریض قوی باشد خون کثیر بر آرند و علی هذا القیاس در معتدل و ضعیف قدر اعتدال و اندک گیرند و قت

خروج خون نظر کنند اگر خون محض و کثیر باشد بسیار برآرند و اگر مختلط بماده بود و آن از لونش ظاهر میگردد باید که کم برآرند و مسهل حسب ماده دهند و کسی که
بدنش صلب و لونش سرخ و سفید و عروق ضیق باشد خون کثیر برآرند **قول لارزوریس** در بلدهٔ بارده خون اندک تر گیرند و در چنین بلده در بار سوم
تو بر فصد باید کرد و کسی که اغذیهٔ خوب خورد آنرا خون کثیر باید گرفت و در حبس خون بواسیر معتادی نیز خون کثیر برآرند و در فربه خون کمتر برآرند چه از کثرت
خروجش پیه عروق و حرارت غریزی را بند خواهد کرد و گفته اگر از فصد خون بر نیاید آنرا دو سبب اند یا ضعیفی یا کثرت حرارت پس اگر حرارت کثیر بود اول
قدری فاد زهر یا تریاق دهند پس فصد نمایند **قول بیدررو** در خناق دموی و رعاف مفرط و حمی محرقه و اوجاع سخت دموی فصد کنند اگر قوت قوی
بود چندان خون برآرند که غشی آرند **فائده** در بیان موسم فصد وقتیکه آفتاب از نیمه برج حوت گذرد و شدت سرما نباشد گرفتن خون مناسب
و در تحویل حمل که آغاز بهار است انسب بشرطیکه شدت گرما نبود و در تحویل میزان که سرما رو بتزاید نباشد نیز لائق اما در اوائل شهور که ماه زائد النور
باشد اخلاط کلی و خون صاف در تن آدمی می جنبد و بجانب پوست میل مینمایند اگر درین حال فصد کنند عروق باریک کشاده شود و خون صاف برآید
نه اخلاط غلیظ که مقصود و اخراج اوست و در اواخر شهور که ماه ناقص النور بود خون صاف رو بباز گشتن نهد و اخلاط که با خون حرکت کرده بود در میان
سیاه اند برابر خون باز گشتن نتوانند اگر درین وقت فصد کنند اخلاط برآیند نه خون صاف و هو المطلوب اما وقت ضرور هر وقت که باشد رواست و از
روزهای سبعه روز سه شنبه اولی و دوشنبه و چهار شنبه ممنوع و باقی ایام مختار اند اما در اوائل بهار در اول روز و در آخر بهار در آخر روز مناسب و بهترین
فصل برای فصد بهار است و کسی که امراض دموی بسیار افتد در اول بهار و خزان فصد کنند برای تندرستی لیکن مطلوب در آخر بهار مناسب بود
و فصد معتدل در میانه بهار و فصد محرور در اول بهار نمایند و صاحب عرق النسا را فصد باید وقتیکه آفتاب در سرطان آید کنند و تحرز در او در تابستان
روزیکه هوای خوش باشد در ساعت اول یا دوم روز کنند بدانکه وقت فصد صبح است چه درین خون تازه و خوب میباشد بعد بیدار شدن اندکی توقف
کرده فصد کنند و وقت شب فصد منع است و فصد در ابتدای مرض باید کرد نه که در انتها و انحطاط و بعضی تا سه روز و جالینوس تا هفت روز حکم کرده و
اگر فصد برای وجع نمایند از جانب وجع کنند مثلاً اگر درد دل یا دیگر مرض در سر و عنق باشد قیفال زنند و اگر زیر عنق بود باسلیق کشایند اگر عروق مذکورین
یافته نشوند اکحل زنند و اگر زخم یا مرض در بازو باشد فصد دست دیگر کنند اگر بسبب افراط خون یا ماده برآوردنش ضرور بود پس اول فصد دست راست
بعده فصد دست چپ کنند **قول جالینوس** اگر عروق یافته نشوند در کف دست محجمه ای گذارند پس آنگاه نمایان شوند ظاهر گردند و گفته که در فصل
و موسم زمستان رگ فراخ زنند و در لاغر در موسم تابستان عکس این باید که سه روز قبل از فصد از اشیای غلیظ و طعام نفاخ پرهیز نمایند و ماء الشعیر و ماء الجبن
رباع و ملطفات مناسب مزاج خورانند پس فصد کنند و کسی که قلیل الحرکت و ریاضت باشد آنرا قبل فصد زمانی حرکت کنانند یا در موضع گرم نشانند
و دلک معتدل نمایند تا خون بحرکت آید پس فصد کنند و بهترین وقت بعد انقضای دو ساعت و در ساعت سوم که غذا هضم شده و تخلیه سر کرده باشد
بدانکه روز فصد طعام کمتر و سبکتر و مسکن صفرا خورند و آسایش گزینند و دو روز قبل از فصد و سه روز بعد آن از رنج و قی و اسهال و جماع و کاریکه
بدن را گرم کند پرهیزند و تقلیل و تلطیف غذا و بتدریج بعادت رجوع نمایند و بعد فصد ساعتی بر قفا غلطند اما خواب نمایند چرا که فصد اخلاط را
بحرکت می آرد و حرکت اخلاط موجب انبعاث ابخره میگردد پس بسبب نوم ابخره مذکور در عضلات محتبس شده کسل و کسر اعضا آرند و اذی فصل

در فصد و خواب شش ساعت است و نیز بعد فصد از تعب و ریاضت بپرهیزند چه فصد ماده را بشوران می آرد و ریاضت مزید شوران است سوای اینکه از فصد
اخلاط بعیده بحرکت می آیند و تسخین بدن می نمایند و ریاضت نیز مسخن است پس خوف حدوث حمی می باشد علاوه این تحلیل لازمه حرکت است و چونکه
حرکت باستفراغ جمع شود لامحاله اضعاف شدید خواهد شد و نیز بعد فصد از حمام محلله مفرط بپرهیزند و سبب منع ازین همانست که در ریاضت گفته شد
اما بعد التحام موضع حمام مرطبه و محلله معتدل بسبب تحلیل فضول که بسبب حرکت اخلاط از فصد سوی جلد مندفع شده مفید است اما قبل از التحام منع است
چرا که خوف انفتاح وارد و نیز بعد حمام فصد نکنند که اکثر راحت تعسر می گیرد و بنابر تلیین جلد و تهیه او مرتق را لیکن اگر مقصود غلظ شدیده خون وارد کسی
برای تلطیف و تسییل دم حمام قبل از فصد انفع التدابیر است و نیز صحیح که فصد نماید باید که دو پیاله خمر بعد غذا نوشد تا معده را منهضم و سرعت نفوذ
اعانت دهد و تدارک ضعف که از فصد شده نماید و قید صحیح ازان کرده شد که در بعض مرض تجویز خمر نتوان کرد الا مریض محتاج بتقویت است پس
اگر مانعی نبود تشرب قدری خمر مفید باشد و اگر بعد فصد کار بضعف و غشی آرد اتفاق افتد تدارک او بماء اللحم و خمر ریحانی و بوهای خوش نمایند
اگر پیر باشد کنیزک که بلوغ نزدیک باشد در کنار گیرد و کف دست بمالد تا حرارت غریزی افروزد و قوت باز آید و رگ را زود بکشایند باشد که دم آرد و بر
رگ رفاده سخت بتنگ ننهند و اگر جای رگ گرم باشد رفاده را خشک شدن ندهند بلکه هر ساعت کشایند و گلاب سرد تر کرده بندند تا که جرح
خشک نگردد و از حمام و خمر و کار رابنج بپرهیزند و مرطوبی را قبل از فصد یک یا دو ساعت بختی ریاضت باید کرد تا حرارت برافروزد و اخلاط و رطوبات
کشاده تر گردد و در روزی که فصد کنند غذای غلیظ ندهند چنانچه در عوام رواج یافته که حریره و برگ تنبول بعد فصد بهر کس میدهند و بعضی بعد
فصد شربت می نوشانند اما خوب نیست پس اگر محرور بود شربت بارد دهند تا صفرا که بعد فصد غلبه کرده فرو نشاند و اگر مبرود باشد دوای
حار دهند تا قوت را مدد دهد و بغیر حاجت هیچ ندهند **قول جالینوس** در فصد بیمار اعتماد بر عدد روزهای بیماری باید کرد **قول گروهی**
دورترین حد فصد را در مرض روز سوم است و نزد بعضی چهارم اما بیش ازین دو وقت هر وقت که تب گسارده شود روا داشته اند و میگویند
وقتیکه مرض قوی و قوت برجا بود و از فصل سال و مزاج بیمار و سن مانعی نباشد فصد باید کرد اگرچه پس از بیست روز باشد و وقت شدت نوبت تب
و امتلا و ناگواری طعام فصد نکنند اما اگر بینند که از ناکردن فصد خطر است چون ضیق نفس شدید و خفقان و خناق صعب که رنگ روی و چشم
بگردد و رگها برخاسته باشند و سکته که لون وجه سرخ یا سیاه گردد و خون آمدن از بینی یا از موضعی دیگر که بند نگردد پس در چنین وقت شب باشد یا روز
در همه حال فصد باید کرد و اگر جای مهلت بینند وقت صبح بعد ساعت دوم سوم پس از هضم غذا و اجابت طبع باید و وقتیکه خون سوی عضوی میل
کند و هنوز در وی جمع نشده بر زودی فصد کنند چه چون جمع شود بازگردانیدن عسر باشد **انتباه** اگر فصد رگ مخصوصه مقصود باشد و خطا شود و تا حاجت
داعی نبود باید که تکرار جرح نمایند و در ربط و شد مبالغه نکنند و یک دو روز میان داده کشایند و اگر حاجت داعی باشد و فصد عضو مخصوصه مجرد
مطلوب بود باید که بالا از موضع سابق زنند نه اسفل ازو و منع از تکرار موضع در یوم واحد بسبب خوف تورم است خاصه که مقرون بشد قوی باشد
و نهی از اسفل موضع جهت آنکه درین صورت مرور دم از موضع اول بشود و این معنی بنابر ضعف محل مجروح مخوف بر تورم آن محل است بدانکه گر فصد کنند
دهان رگ دراز همان جانب یا از اخراج خون ضرور بود اول آن رگ را به پن کسم مالند و قدری بندند و ساعتی همان جانب خوابانند بعد دو ساعت

قدری غذا داده نزد شام همان رگ را از نشتر حرکت داده خون بر آرند اگر وقت فصد مبضع را بروغن زیت یا دیگر فرو برده بخرقه صاف نموده فصد کنند
باعث قلت وجع جراحت و مانع سرعت التیام است **انتباه** اگر مبضع شکسته درون بماند باید که سداب نیم درم ثوم عدد بروغن کنجد بریان کنند که
سرخ گردد پنبه آلوده گرد مبضع گذارند **قول در انواع عروق** مفصوده دو قسم اند شرائین و ورید اما فصد شرائین گاهی بوقت ضرورت فصد
و ورید هر وقت کرده میشود پس اگر آفت در اعضای اونیورسال شود از هر اعضا که خواهند فصد کنند و اگر در اعضای پارتیکولار باشد از کناره عضو آفت
فصد کنند تا بسبب قرب اخراج خون از عضو ماؤف بخوبی گردد مثلاً اگر دیافراغما از سوی بالا متاذی بود عروق دست و اگر جانب زیر متألم باشد عروق
پا زنند زیرا که آورده بالای دیافراگما از ورید کاوا زیرین و شرائین بالائی از تنه شرائین ماگنا بالائی می آیند لهذا فصد دست باید کرد و آورده زیرین
دیافراگما از ورید کاوا بالائی و شرائین زیرین از تنه شرائین ماگنا زیرین می آیند لهذا فصد پا باید نمود و در آفت اعضای بالای فصد دست
و در آفت اعضای زیرین فصد پا کنند و نفع فصد استرداد حرکت زائده دم است که بسبب کثرت یا غلظ زوال پذیرفته اما در افراط
هر گونه که باشد فصد ضرور است لیکن در وقت تغلیظ چنانچه در امراض مراق و در هنگام ترقیق چنانچه در دق میباشد فصد مجوز نیست چه افراط ندارد بلکه
منع است سوای ازین هر دو قسم غلیظ بود یا رقیق فصد باید کرد و نفع دیگر آنکه افراط خون رو بکمی می آرد و بسبب کم شدن امراضیکه بدو تعلق دارند
زائل میگردند و اگر چه فصد بسیار مفید است اما بغیر حاجت و ضرورت نکنند چه از کثرت فصد غیر ضروری ضعف قوی لاحق جسم میگردد بدانکه در حمی
محرقه و حمی و در غلیان و کثرت و غلظ و ریزش دم و درد و اوجاع و فلغمونی و اورام فصد ضرور است باید که قبل از تدابیر دیگر فصد کنند و فصد عروق
که سطبر و عیان باشند نسبت بعروق که باریک و کم ظاهر بوند اولی **انتباه** وقتیکه مرض در تزاید باشد شب بود یا روز فصد کنند اما از
اوقات مقرره وقت صبح بعد دو سه ساعت از طلوع آفتاب بهتر و در حمیات دامیه همه وقت مفید و در حمیات دائره بعد زوال حمی باید کرد پس
هر گاه که تنقیه خاص منظور باشد مثلاً در حمی و دیگر امراض که محتوی جسم بوند فصد دست کنند و در احتباس طمث و خون بواسیر و دیگر امراض مثانه
فصد پا نمایند سوای ازین اگر در اجزای خاص ماؤف حاجت فصد شود از ورید قریبه آن خون بر آرند مثلاً در ذات الجنب از دست جانب وجع
فصد کنند و در امراض اجزای دیگر مثلاً دماغ و گلو و قلب و ریه و رحم و شکم و امعا وغیره از هر جا که خواهند ورید قریبه کشایند مثلاً در مرض سر و گلو و ریه
از هر دست که خواهند زنند و در مرض رحم و بواسیر از هر پا که توانند کشایند بدانکه اگر مریض قوی و جوان خوش رنگ جسیم بود و کثرت خون بود خون
کثیر بر آرند و اگر ضعیف یا پیر طفل بود اندک گیرند و مقدار گرفتن خون در شخص کلان قوی از هشت تا دوازده و در ضعیف از شش تا هشت
و در طفل یک تا ده ساله از دو تا شش اونس است و تعداد نمودن فصد در روز اکثر دو بار است اما وقتیکه مرض در تزاید باشد چهار پنج مرتبه جائز
**انتباه** فصد در صبی منعست اگر افراط خون باشد بدیگر تدابیر بر آرند و در پیر هم منعست اما اگر عادی بود و افراط دم باشد روا است و در حبلی
نیز منعست مگر وقت ضرورت قوی باحتیاط باید کرد و فصد پا در حبلی نکنند که مفتح حیض است و نیز در امراضی که فصد ضرر بود و دیگر اوقات وغیره مانع
باشد یا مرض دیگر چون ضعف قوت و نبض و عدم ظهور ورید از رابطه هرگز فصد نباید کرد و نیز در وقتیکه بالکل گدازش خون بالتهاب بود دیگر چنانچه اکثر در حمی میانه
میشود باید فصد نکنند و نیز در سیلان مرض از کثرت ریاضت و بیداری و حرکات قویه و اخراج نامعتدله و مداومت امراض دیگر فصد نکنند و نیز

و مریضی که بعد فصد عادت غشی باشد فصد نکنند مگر وقت ضرورت قوی و نیز در حالت حرق و اسهال و قی و وجع فؤاد و حمی لیمی و دق و حین درد وقت
شدت حمی فصد نکنند و نیز در روز بحران مریض او مسهل یا مقیئ یا قی گرفته باشد تا زوال اثر آنها فصد نکنند نکته فصاد را لازم که قبل از زدن
مبضع سر مریض را بانسجاب برگردانند تا از مشاهده خون غشی نیفتد و قی نکند و طنین و ضعف نبض پدید آید و لون متغیر نگردد و اگر یکی هم
از اینها ظاهر گردد فوراً ببندند که چه مریض تاب احتمال فصد ندارد فائده در شناخت گوهر رگ فصاد را باید که اول اصبع بر رگ نهاده تا اول
کند تا گوهر رگ و نهاد آن بداند چه بسا باشد که گوهر رگ عصبانی یا غشائی یا عضلانی بود و شریان یا عصب زیر رگ یا پهلوی آن باشد یا بجای رگ
شریان پدید آید و این را اطبا آفت فی الموضع گویند اما آثار گوهر رگ عصبانی آنست که زیر اصبع همچون پوست دباغت کند باید که اول بآب کباب و نطول
آب گرم تلیین کنند پس فصد نمایند و آثار غشائی آنست که نرم باشد و پهن بود و فرو نشیند باید که اول بازو بند محکم بندند و رگ را با ابهام فرو گیرند تا بسبب سعی
از اینها دیگر گردد و بعد فصد کنند و آثار عضلانی آنست که همچون پوستی دو تو باشد باید که اول رگ را بسیار دلک نمایند و دستش را گرم شود و برتر
گردد پس فصد کنند و اگر عوض او رگ دیگر گشایند بهتر و هر رگی که ببندند و از آن مانند عدس و نخود پدید آید بنده و مکرر موضع را با انگشت تاکید باید
اگر باز پدید دست از فصد آن رگ کشند و اکثر زیر اکحل و قیفال شریان می باشد الا بنادر نباشد پس دریافت آن ضروری فصاد اکحل زدن
نه ایستاده و بعد و بسا باشد که بسبب نفخ شدید یا بواسطه ربط و انتفاخ شریان از جهیدن باز ماند و فصاد ورید پنداشته زند لهذا واجب که قبل از
ربط تفحص شریان نماید فائده در تعلیم رگ زدن اول برگ کدو که یک شب نهند تا پژمرده گردد و پس مبضع گرفته از جانب وحشی برگ بگذارد
او فرو برند و بگشایند تا که دست راست شود و مقدار فرو بردن مبضع و گشادن رگ بداند پس دست بر رگ مرغ که زیر بال و بن ران پیدا باشد تا مکرر
کند تا پختگی فرو بردن و برآوردن مبضع بداند پس دست بر رگ برگ تنبول که زیر گوشت ظاهر بود راست نماید و دلیر شود و بعده برگ گل چند بهم نهاده
سعی نماید تا بسر مبضع یک ورق یا دو هر قدر که خواهد بدرانند و دست بر کم و بیشی فرو بردن مبضع راست گردد پس رگ آدم گشاید و جوشش داد که
سطبری و باریکی پوست مبضع فرو برد چرا که در فربه مبضع بسیار درآید و در لاغر کمتر و متوسط اندر میان فرو برد و در سرما نشتین و در گرم بمیان
خون غلیظ فصد فراخ اولی و در سفر او در حبیب تنگ انسب تا که فصاد دانا و کرده کار نباشد فصد نشیب بهتر است و در عرض پهن رانرد و رگ نه بندند
یا بسبب انزلاق رانرد و باید بست تا از ریش و گره ایمن شود فائده در شناخت و آراستن و نگاه داشتن مبضع مبضع سه قسمت یکی راست شکل آسی شکل
و باریکی زبان این قسم را اطبای فرنگ پسند کرده و دوم فرخری چون ناخن شیر لیکن اندکی سر آن ناخن شیر پرستی کل باشد و این قسم بسبب سیدوه زدن
عجیب الفعل است سوم ناسا چون تیز و سطبر و این برای گشادن رگ زیر عظیم بکار آید باید که تیکه مبضع هموار و تنگ ساخته در لوحی که نهایت
گرم و صفی انگرد باشد و در روی مبضع بدین گرم کرده و نقله نمود و پاکیزه و که آب جسته ترا تا باشند چون سر شود با فیلو اول از نمک
گرم کرده و در زیت فرو برند و ستور یکبار پس بر سنگی نرم قدری ماده بر گرگس ریخته مبضع را بدان تا نرم شود و بر سنگ ملائم تیز کنند و تیز مبضع بر قدر
که سنگ سازند بهتر باید که هر روز مبضع را بعد فصد خوب خشک کرده و جیب نموده دارند و خبر گیران باشند تا زنگ نگیرد و در موسم برشکال
و سرما زیت جیب و ... و بند نمد نشسته تا هوای سرد اثر نکند و در شب که نفس گرم کنند تا نرمی پذیرد و بیم شکستن نباشد فائده فصد

عروق یافوخ و آن دو رگ اند از شاخهای قیفال میان تارک سر و پهلوی این هر دو شریانست فصد او مزیلهٔ شقیقه و بیضه و بثور و ریش طریق فصد
او اول موی سر تراشند و نمک مالند و آب گرم ریزند و بر سر هر دو پا نشینند و گلو فشارند تا رگ پدید آید پس فصاد بعد از ملاحظهٔ شریان هر دو رگ را
شناخته از مبضع مرغزی از پهنا ربوده زند و چون گلو کشایند خون بایستد **فائده** در فصد عرق جبهه و آن شاخی از باسلیق ست و بعضی مردم
چون از سر فرود آید جمله در وسط سر پیدا باشد و در بعضی دو شاخ شود مائل بجانبی و در بعض سه شاخ گردد یکی در وسط و دو در هر جانبش از پهنا رگ میانه
که بالاتر از هر دو ابرو در موضع سجده گاه است باید کشاد و فصد او مزیل ثقل سر و چشم و صداع کهنه و جرب و سبل و آبلهٔ چشم و داء الثعلب و کلف و مقلل ماده منصب
در عین و اکثر در اطفال زنند طریق فصد او گلو را بجامه تا بی نرم دهند تا رگ نمایان شود پس فصاد از پهنا یا منحرف فصد کند و دراز کشاید و احتیاط
دارد تا زخم بعظم نرسد و تر که مثل ملکت بریده نگردد چه اگر بریده شود حرکت پلک برود و اگر خطا شود و آماس آرد دهن ورد گلاب صندل طلا
کنند **فائده** در فصد صدغ الناس که عرق الصدغین گویند از شاخهای قیفال دو عرق در صدغ موضع شقیقه از هر دو سو آمده اند و پس و شریان
از پیش گوش پدید آید و از آنجا بکام و زبان رود فصد او مزیل دمعه و شقیقه و صداع و رمد مزمن طریق فصد او گلو بفشارند تا عروق ظاهر شوند
پس با بهام گرفته جانب روی کشیده بپهنا کشایند اگر بعد کشادن گلو خون نایستد رگ را ببرند و داغ دهند و احتیاط دارند تا سر نشتر فروتر نرود
که ورم می آرد اگر خطا شود صبر صندل حضض طلا نموده سخت بندند **فائده** در فصد رگ پس سر و آن دو عرق هر دو طرف نقرهٔ قفا اند فصد او مزیل
سدر و صداع کهن و شقیقه و جراحت گوش و ابتدای نزول طریق فصد او گلو بفشارند چون رگ پدید آید بمبضع فرنگی کشایند **فائده** در فصد
ماشطان و آن دو عرق اند که عقب گوش از هر دو جانب آمده گره در گره و این گره در مردم پیر و لاغر ظاهر شود و در بعضی در هر سو شاخ باشد
و از هر سه یکی ظاهر تر بود و در بعضی از هر سوی نقره دو شاخ بود و جای فصد او بر گوش پیوست سر رسد و در بعضی بمقدار یک اصبع بالاتر و در بعضی
ازین هم بالاتر باشد فصد او مزیل شقیقه و وجع گلو و ریش گوش و تنشاد و بثور که بر رو پدید آیند و دمعه و بخار و بعضی گویند که فصد این ابطال النسل مینماید
اما جالینوس منکر اینست طریق فصد او گلو را تاب دهند چون عرق ظاهر شود به پهنا زنند یا بپهنا کشایند خطری نیست **فائده** در فصد عرق
ماق و آن دو رگ اند از شاخهای قیفال در هر دو گوشهٔ چشم جانب بینی فصد او مزیل ظفره و شعر منقلب و ناصور و جرب جفن و غشاوه و دمعه و صداع
و شقیقه و رمد مزمن و سبل و حمرت وغیره امراض چشم مزید بصر طریق فصد او گلو بفشارند بعد نشتر گلو سر ابهام چپ بر چشم نهند و بمبضع زنند و تا که خون
الی مسیح بزند و چون عروق ظاهر شوند سر مبضع بر گوشهٔ رگ فرو برند لیکن غائر نبرند که ناصور آرد چون خون بسیار رود گلو کشایند که بند گردد و اگر خون
چکیدگی دارد لمون نمک خائیده چکانند و هوش دارند تا سر مبضع بلحم و عضله که در گوشهٔ چشم ست نرسد **فائده** در فصد رگ سر بینی که از میانه بینی
و آن شاخیست از قیفال موضع او بر سر بینی میان و غضروف شگافی است که باصبع معلوم شود و در بعضی مردم این شگاف ظاهر باشد فصد او
مزیل کلف و تیرگی لون و سعفه و حکه و ورم سر و بینی و بواسیر الانف و بثور بینی لیکن گاهی از فصد این حمرت و کلف بر وجه پدید آید بسبب میل ماده
و عدم خروج پس مضرت زیاده از نفع آرد باید که اول فصد دست کنند پس این را کشایند تا بهتر باشد طریق فصد او گلو بفشارند و بالای شگاف میان
غضروف چندانکه درازی زبان مبضع است فرو برند تا بغضروف جراحت نرسد اگر نشتر بغضروف رسد حضض شیاف مامیثا با بیاض بیض آمیخته طلا کنند

فائده در فصد رگ درون بینی از شاخهای قیفال دو رگ درون بینی هر دو طرف آمده اند فصد او مزیله صداع و رمد کهنه و ورم بینی طریق فصد او
گلو بفشارند و رو سوی آفتاب دارند و موی بینی تراشیده فصاد در بینی نظر کند جائیکه سرخی رگی پیدا آید به پهلوی مبضع زند فائده در فصد چهار
رگ داین شعبه قیفال است که دو برلب زیرین و دو برلب بالا واقع اند و دیگر رگی زیر غبغبه است فصد او مزیله لثه دامیه و بخر و قلاع و ورم و بثور و وجع و قروح
لثه و شقاق لب طریق فصد او گلو را تاب دهند و از مبضع هر چهار رگ بگشایند فصد این بخبیر است فائده در فصد رگ زیر زبان این دو رگ
ظاهر و سطبر هر دو جانب زیر زبان اند فصد او مزیله ورم و وجع و ثقل زبان که بسبب خون بود و ورم لوزتین و لهات و قلاع و خناق صعب است اثر خناق
علق و وجع گلو و خنازیر و غب طریق فصد او سر زبان بخرقه نرم گرفته بالا دارند و گلو بفشارند چون رگ ظاهر شود و از کشایند چه اگر بپهنا کشایند خون
بعسر بند شود و اگر خون بند نگردد پس که پوست انار عفص مضمضه کنند و هر دو بازو و ساقین بندند غذای لطیف و نرم خورند فصاد دانا باید چرا که زیر این
رگ شریان پیوسته میباشد فائده در فصد وداج و آن دو رگ هر دو جانب عنق از شاخهای باسلیق اند به سر و حلق بر آمده اند شریانست
فصد او مزیله خناق و ضیق نفس و بحة الصوت و ذات الریه و امراض سپرز و جذام طریق فصد او بر پای نشسته اعتماد بر سینه و پا کنند و گردن تاب دهند
تا از هر دو طرف چهار عرق بد آیند انکه سطبر است وداج است و آنکه باریک است شاید باشد فصد او بطول باید کشاد و بعضی گویند اول وداج چپ بعد هفته
وداج راست زنند و بعضی بقوت طبع هر دو را یکبار میکشایند پس وقتیکه خون قدر حاجت بر آید گردن بکشایند تا خون بایستد اگر نایستد رفاده نرم
بندند و بصندل و گلاب خنک دارند و اگر غشی افتد باک نیست چنانچه مردی السبب جذام بحة الصوت پیدا آمده بینی پست گردید وداج کشادیم
خون برنگ سوسن مخلوط بچون ریگ بیرون آمد و غشی افتاد و بعد هفتاد و دو ساعت بهوش آمد و چند قطره زرد فام منتن از بینی برآمده مدتی
از من غائب ماند چون باز آمد دیدم که آوازش کشاده و بینی راست و بلند گردید فائده در فصد قیفال یعنی سر و برابر ابهام است و آن دو رگ اند
در هر دو دست که از جگر سوی بالا تا چنبر گردن بر آمده دو بخش گشته و باز هر بخش به شاخ شده یکی بزرگتر و دیگر کوچکتر آنکه بزرگ است هر یک تا
گردن آمده بسر رسیده و بدماغ اندر آمده و زیر دماغ مانند فرش گسترده و در حجابهای دماغ منتشر گشته غذا و بهره تمام دماغ را میرساند و باز از آنجا
جمع شده فرود آمده در کتف و سینه منتشر گشته در بعضی مردم فرود آمدن وی پوشیده باشد زیرا که زیر عضله افتد و در بعضی ظاهر اگر بر روی عضله بود
قول صاحب تشریح وداجان بر دو شاخ باسلیق و قیفال اند که از سر فرود آمده بینا سمی گشته و وداج سطبر از باسلیق و وداج باریک
از قیفال است و بخش کوچک از هر دو جانب عنق بهر دو دست فرود آمده و این آن قیفال از آن گویند که بر کرانه ذراع برابر ابهام است و یونانی کراجیز
قیفال نامند فصد او مزیله هذیان و مالیخولیا و وسواس و سبات و سدر و ثقل سر و ریش عنق و خناق و وجع گوش و حمرت و ثقل چشم و رعاف و امراض
کام و زبان و دندان و دهان و لب قول جالینوس در هر مرض و موی که از سینه بالا باشد فصد او انفع اگر قیفال نباشد اکحل زنند طریق فصد او
چهار اصبع از مفصل فصد بالاتر باعتدال بسته محرف یا به پهنا ربوده ما فوق مابض وسیع زنند چرا که جرم این غلیظ است بمبضع غیر وسیع کافی نبود با
زنند تا مبضع از رگ بیرون شده بعضله و غشا و تر و عصب نرسد و کرار زنند و اگر خطا شود ورم پیدا آید طلیه که در جراحت عضله و غیره گفته شوند
گذارند اگر کرار آره میان گاو عضله را از پهنا دو نیم باید کرد تا خلاصی یابد ما حرکت دست باطل میگردد و اگر رگ خطا شود مرتبه ثانی نیش برین کنند

ورم می آرد اگر رگ مذکور در موضع خود پیدا نباشد شعبهٔ او در وحشی ساعد جویند **فائده** در فصد باسلیق اعلی و آن دو رگ اند در هر دو دست برابر وسطی
بائین تر از اکحل طرف بند گاه آرنج که از جگر رسته تا بچنبر گردن سیده آنجا دو بخش شده یا زبر بخش بر و شاخ شده یکی کوچکتر دوم بزرگتر شاخ کوچکتر بسر آمده بدماغ
فرو رفته چون فرش گسترده و باز فراهم شده از دماغ فرود آمده در سینه و کتف رسیده منتشر گشته و شاخ بزرگ بدست آمده در بغل دو بخش شده یکی
را باسلیق بادیان دوم را باسلیق ابطی نامند و از هر یک شاخی بسینه و دل وریه و حوالی آن و بفم معده و حجاب آمده تا بساق و قدم رسیده باسلیق
از ان گویند که باندامهای رئیسه پیوسته است و در یونان باسلیق بادشاه بزرگ را گویند فصد او خصوصاً امراض سینه و ذات الصدر و شوصه و وجع
سرین و مقعد و زهار و ساق و زانو و قدم و کلیه و وجع فواد و بواسیر فصد دست راست برای اورام و اوجاع و غیره کبد و فصد دست چپ برای اوجاع
و غیره طحال مفید طریق فصد او چهار اصبع بالاتر از موضع فصد بندند چرا که زیر او شریانست و در بعضی از هر دو سوی او شریان باشد پس واجب که هر دو
جانب رگ نگاه کنند اگر هر دو طرف شریان یابند دست از فصد او باز دارند و نیز وقتیکه دست را بندند یا دیگر دان باو از باسلیق و یا از شریان
بود بهر حال دست را کشاده و بسبکی مالیده یا زبندند اگر باز باو گیرد دست از فصدش باز دارند و یا سلیق ابطی کشایند و جائیکه شریان یکطرف باشد
باشد پس لازم که آنرا از موضع او بیکسو برده منحرف یا از سینا زنند و اگر هر دو طرف بود بطول و اگر تحت باشد بر بوده زنند و کشادن او در طول باد
میگیر و در باسلیق بادیان غیر از خطر شریان خطر دیگر اند بسبب عضله و عصب و غشا که زیر او ست لهذا منحرف باید زد تا جرح با بینا نرسد اگر خطا شود
تدبیر یکه در جراحت اینها گفته شود نمایند **فائده** در فصد اکحل که سر البدن و هفت اندام گویند و این برابر سبابه است و آن دو رگ اند مانند شاخه
میان قیفال و باسلیق بادیان در هر دو دست یکی و اکحل رگیست مرکب از قیفال و باسلیق آنجا که هر دو از سر فرود آمده نزدیک ترقوه میرسند
از هر دو شاخی برخاسته و بهم پیوسته یک رگ شده و بدست آمده و از میان قیفال و باسلیق گذشته تا بخورده پشت دست و اصابع
رسیده و بخیل است و در یونان چیزهای آمیخته را کحلا نامند لهذا باکحل مسمی است و بعضی گویند از کثرت خون که در وی است رنگش کحلیست لهذا اکحل
نامند و از هر دو رگ بزرگ خون میستانند فصد او خصوصاً امتلای اخلاط از سر تا قدم و درد سینه و قی و نزله و ریش که بر روی سینه پدید آید و علتی که از معده
نیز و طریق فصد او ما فوق ما بین در از کشایند و گاهی هر دو طرف این یا بر روی رگ عصبی باریک نهاده باشد با حتیاط زنند تا بموضع بعصب نرسد
و قدر بسیار دو هر گاه رگ قوی و ظاهر تر بود و عصب نیز ظاهر تر باشد اگر بموضع بعصب رسد مضرت بزرگ آرد جراحت او زود مندمل شدن ندهند
و تدبیر یکه در جراحت عصب آید کنند **فائده** در فصد باسلیق ابطی و این برابر خنصر است و آن دو رگ اند در هر دو دست شاخی از باسلیق پائین تر از
باسلیق بادیان جانب آرنج و در بعضی سه شاخ ظاهر گشته یکی سطبر و دو باریک سطبر را باید کشاد و عرق الاسلم نیز گویند یعنی رگ با سلامت زیرا که زیر او
شریان نیست و ابطی بهر آن گویند که نزد بغل است و در تازی ابط بغل را گویند فصد او خصوصاً امراض جگر و سپرز و اندام بالا و برای اسقاط حمل طریق فصد او
اول موضع رگ را با صبع مالند و آب گرم بریزند پس بند دست بندند و بازو را راست دارند چنانچه زاویه بغل او قائم باشد چون رگ پدید آید فصد او
با بهام خود فرو گیرد و از بالا موضع فرو برد تا خون آسان بر آید **فائده** در فصد حبل الذراع رگیست که از انسی ساعد با علی او رفته پس بجانب وحشی میل
نموده بخورده دست قریب گشته است پس هر رگیکه غیر از اکحل و باسلیق بدین صفت یابند حبل الذراع بود ما بین اکحل و باسلیق خواه میان

باسلیق و ابطی باشد و این رگ در بعضی مردم باسلیق تنها است و در بعضی با باسلیق با کحل آمیخته و حبل الذراع دو رگ اند در هر دو دست بالای زند اعلی
نزدیک خنصر دست موضع او است نفع فصد او مانند نفع قیفال با باسلیق بود اگر کحل نباشد این رگ کشایند اما زنان را نشاید که امراض اسقاط آرد
طریق فصد او چهار اصبع بالاتر از موضع بند دست بندند چون رگ پدید آید بمبضع کشایند اگر مبضع بیشتر بجلد رود خطر ندارد اگر احیانا در مرگیر و طلای
حکم گذرد. **فائده** در فصد اسیلم و این برابر بنصر است آن دو رگ اند در هر دو دست **قول جالینوس** اسیلم دنباله باسلیق است گروهی گویند که دنباله باسلیق ابطی است لیکن
ابطی را عوق الاسلم گویند لهذا این اکه شاخ او است تصغیر اسیلم نامند و بعضی گویند که شاخ باسلیق با شاخ اکحل آمیخته یکی گشت و بعضی گویند که این دو
شاخ بهم آمیخته شده اما یکجا می آیند تا بموضع اسیلم و بعضی گویند که باسلیق در دست سه شاخ شده یکی در کف دست دوم در پشت دست میان
اصبع وسطی و بنصر سوم میان خنصر و بنصر هم بر پشت دست پدید می آید فصد او از دست راست مزیله ورم و وجع کبد و از چپ مزیله ورم و وجع
و عظم سپرز و جرب و حکه **قول قدما** مزیله ذوات الریه و ذوات الجنب و وجع مقعد و بواسیر است طریق فصد او بند بر ساعد دست بسته میان خنصر
و بنصر متحرک یا در از کشاده دست در آب گرم نهند و بقدر حاجت خون گرفته دست از آب برآرند و بند بکشایند و نمک در روغن بر جراحت بندند
تا از ورم ایمن مانند و احتیاط دارند تا سر مبضع بسیار نخاند زیرا که شریان زیر او است اگر خطا شود آنچه در جراحت شریان آید بکار برند **فائده** در فصد
صافن دو رگ اند در هر دو پای و جانب انسی کعب آمده رگی بزرگ ظاهر است و وی بر شتالنگ برابر ابهام پای و قعست موضع فصد او
بر شتالنگ سوی اندرون پای و از بالا فرود می آید تا به نیمه بالا باریک است و چون به نیمه زیرین آید سطبر گردد و اصل او باسلیق با دو پاست
و صافن چنیری ا گویند که با سلامت و بی آفت باشد زیرا که زیر و پهلوی او شریان نیست فصد او مفتح طمث مزیله وجع ظهر و کلیه و نقرس و ورم و وجع مفاصل
و حکه ران و انثیین و قضیب و برای ابتدای صرع و مالیخولیا نافع طریق فصد او بالای شتالنگ ساق پا از فیله بسته گامی چند بدود و پای را نفشارند
و چیزی بلند زیر پا نهند تا رگ پدید آید و از صافن دو شاخ دیگر چپ و راست بر آمده اصل بزرگ که در میان است باید کشاد و دیگر شاخهای صافن
از شتالنگ فرود آمده با هم فراهم گشته سطبر و ظاهر تر شده یکی نزد کعب درونی پدید آمده نفع او همچو صافن است لیکن نه تا از بسیار منزل او است
که خون بالا سیر نزد و آنرا از کعب اندرون چهار اصبع بالاتر از مبضع فاس پا او و ریب کشایند و دیگری بر سر پاشنه پدید آمده گروهی آنرا نیز کشایند
نفع او نیز همو نست **فائده** در فصد عرق النسا دو رگ اند در هر دو پا اصل او باسلیق ابطی است که گیست همچون رشته کشیده که در تاب
داده باشند فصد او مزیله علت بالا مخصوص است برای عرق النسا طریق فصد او دستاری دراز گرفته یکسر او در کمر بندند و باقی را بر ران و ساق تا
شتالنگ پیچیده فرمایند تا چند بار نشیند و برخیزد و بر خشتی پا نهد تا قوت بر پا افتد پس فصاد بر پشت پا میان خنصر و بنصر بجوید اگر یافته شود بهتر الا از
پس شتالنگ سوی بیرون جانب است صافن در پای راست و بجانب چپ صافن در پای چپ بجویند تا معلوم شود و نشان او آنست
که چون پدید آید بروی چند گره باشد در طول کشایند یکه هر دو سوی او عصبست اگر مبضع بعصب رسد پای سست گردد **فائده** در فصد مابض
دو رگ اند در هر دو پای زیر زانو جانب انسی ساق **قول بقراط** اصل او باسلیق است **قول جالینوس** شاخها اند دنبال عرق فراهم
گشته یک رگ شده و بر دو عصب که اندرون زیر زانو است آنها را ابضان نامند و این رگ را بسبب قرب و مابض خوانند **قول بعضی**

باطن رکبه را مابض گویند و سر قیکه درینجا واقعست آنرا رگ مابض نامند فصد او منفعت حیض مزلیه وجع احشا و پشت و مقعده و رحم و بواسیر و ربع و درم کهنه
گرده و مثانه طریق فصد او ران و ساق را محکم بسته گامی چند آمد و رفت و نشست و برخاست کند چون رگ پدید آید بمبضع کشاید یا چهار اصبع
بالای زانو محکم بسته مفصود را بر پشت مستلقی کند و پایهایش برداشته تفتیش رگ نموده کشاید بدانکه فصد رگ پای در علت سوداوی و ماده بالاتر
سخت نافع است اما اثر این عروق در تضعیف قوت بیشتر از عروق دست باشد **انتباه** سوای عروق مذکوره دو رگ در هر دو پهلوی شکم اند
آن راکه زیر جگر است برای استسقا و آنرا که زیر سپرز است برای علت سپرز میکشایند **بدانکه** بکشادن هر رگ خون از جگر کشیده میشود چه همه
عروق را اصل دو رگ اند که از جگر بر رسته و سبکی و راحت در تن پدید می آید لیکن شفای آن عضو که مرض در وست هم دران روز نبود چرا که مدتی باید
طبع خون را در تن قسمت کرده بدان عضو رساند و هرگاه که از هر عضو جهت افزونی خون رگی کشایند بمجرد کمی خون شفا یابد **فائده** در ذکر فصد و
تبر شرایین **شریان یافوخ** دو شریان میان تارک سر اند بر ند و بریدنش بسبب صلابت پوست سر عسر باشد نفع بریدن مزلیه ماده لب جرب
و شقیقه کهنه و سبل منفعی عصب مجوف که نور در وست مزید نور چشم و حفظ **فائده** در شریان صدغ و آن هر دو سوی شقیقه اند برند و داغ دهند
یا فصد کنند یا داغ دهند یا تبر نمایند یا شل کنند اما فصد اسهل از داغ و داغ از تبر و تبر از شل باشد جهت نزول و دمعه و انتشار مفید **فائده** در
شریان پس گوش دو شریان عقب هر دو گوش اند فصد او مزلیه ظلمت بصر و غشا و صداع و دوار گرم و وجع کتفین و عنق و بریدن اما خالی از خطر نیست
جراحت او بدیر مندمل شود پس بریدن و داغ کردن اصوب و گفته اند که این هر دو شریان با وعیه منی پیوسته اند و حرارت و روح نفسانی بدین سبب میرسانند
پس هرگاه که بریده شوند نقص رجولیت در مرد پدید می آید **قول بقراط** مردم سقالات که مخنثا باز گردند و فرزند را بعبادت وقف کنند این شریان
از وی برند تا قوت شهوت برود و دوازده و ترک جوید و گویند که دعای او مستجاب بود اما جالینوس منکر ازین معنی است **فائده** در شریان زیر زبان دو
شریان زیر زبان پهلوی هر دو رگ مذکور نیست برند و داغ دهند جهت ضفدع لسان و وجع زبان مفید **بدانکه** در فصد هر هشت شرایین مذکوره
بگردن تاب دهند تا رگ ظاهر گردد **فائده** در شریان دست چهار شریان در هر دو دست یکی بر پشت دست دیگری بر کف دست اند آنکه بر پشت
دست مابین سبابه و ابهام است بریدنش مزلیه وجع کبد کهنه و حجاب جالینوس از مدتی وجع کبد داشت و به بیند شخصی در خواب گفت که این
دو شریان قطع کن چون کرد شفا یافت و آنکه بر کف دست مابین سبابه و ابهام است و این موضع را الیة الکف گویند و این مزلیه وجع پهلو و سپرز است
**بدانکه** طریق بریدن و داغ کردن بسیار اند اما آسان و بهتر اینست که پوست آنجا شگافته رشته زیر رگ کرده بردارند و یا بریده داغ کنند تا از
داغ خود بخود بریده گردد و التحام بقطع شرایین که دور از قلب اند تعسر ندارد و فصد آنها مخوف نیست **فائده** در ذکر جراحت شریان **علامت** او رقت
و شقرت خون و حرکت جستن خون همچون حرکت نبض و اگر گوش نزد جراحت دارند آواز خون توان شنید و در حال نبض ضعیف شدن گیرد چرا که
رگی بزرگ از جگر بدل پیوسته است که خون بدل میرساند و آن خون موجب تولد قوت حیوانی میگردد و در همه شرایین بدن میرسد پس هرگاه که خون
از شرایین بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بمیرد باید که فی الحال رگ بگیرند تا خون نبر آید و بازوی دست و ران و پای که برابر این و دست
از بالای زانو محکم بندند و قتیکه از بستن بازو و پا رنج آید بکشایند چندانکه آسایش بعد رسد باز ببندند و ادویه که ذکر شوند بر جرح پاشیده بعصابه محکم

بسته دست بر بالش بلند دارند تا میل خون سوی جرح نشود و از غذای ثقیل و لحم پرهیزند و تا وقتیکه اوردیه شکسته نشوند معلوم گردد که جرح محکم بسته
شده کنند اگر ریشه نگردد و بحکم تمام ترشند اگر درین مدت خون بجهان تقوت بیرون آید از دست گیرا سلیق یا اکحل کشایند اگر درین هم ساکن نگردد و تفتیله بازو ...
محکم بندند **قول جالینوس** کنند ببیان پس سر رشته پشم خرگوش آغشته در جراحت نهاده طبق باریک سرب یا رصاص بران بسته
محکم بسته دارند و روز اگرچه خون بایستد بسته دارند تا جراحت درست گردد و نظر طبیع بیارند باشند تا زخم نگردد و باعتدال مانند اگر درین مدت
نگردد شریان را به بدل و داغ و بند یا اول بر جرح شسته مرهم شنگرف گذارند برای ختم شریان که از یک یک تا دو سال باشد نافع **فائده**
در تدبیر جراحت بسبب عضد و عشاء وقتیکه ... ورم دست پیدا آید باید که همه تن و بند را اگر ورم ... بروغن بنفشه یا روغن
یا روغن یاسمین چرب کنند و بر ورم اطلیه خنک چون اسپغول با آب کشنیز یا صندلین با شیاف گلاب یا آب کشنیز یا کاسنی ضماد گذارند اگر ورم ...
بود بروغن کنجد چرب کنند و آثار بسبو ... که ورم کم شود و نشان وی آنکه ورم سرخ و صلب تر گردد و اگر اعتماد بر قوت باشد ... بر جا بود
صافن از پای کشایند یا رگی از دست اگر ورم کند و منفذ تنگ باشد جرح را فراخ سازند و ضماد گذارند تا ورم رفع شود اگر بعد فصد عضو مفصود
ورم کند و ماده منتشر سلیم و محفوظ و انصباب بود باید که از طرف مقابل رگ زنند تا ماده متوجه بدانسو متصرف گردد و اگر ماده ردی بود واجب که
همان رگ سابق زنند اگر ممکن بود والا رگ دیگر از همان عضو متورم کشایند خواه ماده در انصباب بود یا از انصباب ایستاده چرا که ماده موذی از عضو
متورم جانب دیگر کشیدن موجب فساد و هلاک ست **قول قرشی** ورم را امتلای ... میشد و بعد فصد دست مفصود متورم بود و سرخ میگردید اطبا
بفصد دست دوم امر میکردند هر که میکرد هلاک میشد پس درین امر احتیاط لازم دانند و بلا تحقیق ماده بفصد مخالف امر نکنند و آنجا که ماده سلیم بود و از
انصباب باز مانده نیز تنقیه از همان عضو مفصود نمایند و ایضا در استعمال مرهم اسفیداج و اطلیه مبرده تقویه عضو مفصود متورم محلله دانند و لیکن
واجب دانند زیرا که خوف آن دارد که ماده را سوی احشا و اعضای شریفه عائد سازد و هلاک کند **قول رازی** اگر موضع نیش ورم کند بالا از آن
مبضع زنند اگر ممکن بود والا دو روز توقف کرده باز رگ زنند و اگر آن موضع گرم باشد آب بارد و گلاب بارد کار فرمایند تا جرح مندمل نشود و در
حرارت فرو نشیند بحمام نروند و از امتلای طعام و حرکت و تعب پرهیزند **فائده** در تدبیر کبودی موضع اگر فصاد رگ ضیق کشاید و موضع
بسبب انتشار خون زیر جلد کبود گردد تا اکثر آن زائل نگردد بدان دست هیچ حرکت نکنند اگر کبودت بصفرت گراید آثار سلامت عضو باشد اگر برنگ
دیگر کبود تر یا سیاه تر گردد صافن زنند یا از دست دوم فصد کنند و باطلیه خنک مذکوره پردازند **فائده** در تدبیر غشی که از کثرت خروج خون شود
باید که غالیه بر بینی مالند گلاب بر رو پاشند قدری مشک و زعفران بمرق مرغ یا بمرق غنم که بقدری سرکه اصلاح داده باشند نوشانند اگر قوت شرب
نباشد در حلق ریزند و چیزی عطاس در بینی دمند کسی که بعد فصد عادی غثیان قی بود و آن را قبل فصد سکنجبین و آب گرم قی کنانند بعد ازان تمرهندی یا
بشربت فواکه ترش آلوده خورانند پس فصد کنند **قول جالینوس** همه تن را بروغن یاسمین چرب دارند مشمومات نزد بینی بخور کنند مرغ بهشتا
نزد دماغ بریان سازند اگر غشی غالب بود و بدین تدابیر نفع نشود نزد او طبل یا بوق نوازند و گاهی به ترشح آب معتدل بر بدن ریزند تا بهوش آید
و این اکثر در زنان خصوص که ضعیف بود پیدا آید نیز مردی را که بسیار احتیاج بود قی پیش از فصد مانع غشی است لهذا در حال فصد مرغ یا چیزی ...

حاضر دارند چون غشی افتد قی کنانند **فائده** کسی را که در معدهٔ او صفرا بسیار تولد بود و محرور و لاغر باشد و کسی را که لحم او لطیف و مسام گشاده بود و
کسی را که حس فم معده قوی باشد و کسی را که فم معدهٔ او ضعیف بود در حال خروج خون غشی اکثر افتد پس بعد از بستن دست قبل از فصد آب غوره یا
شربت سیب ترش یا شربت انارین یا چند لقمهٔ نان در رب سیب ترش یا رب به ترش تر کرده دهند و مریض ابر پشت خوابانند پس فصد نمایند
و هم بران شکل خون بیرون کنند و بعد ساعتی از فصد ماء اللحم یا مرق مرغ یا صفرت بیض نیم برشت قدری دهند غشی باز دارد و تا سه روز از یوم فصد
طعام لطیف و کمتر دهند و میوه‌ای اشربت لیموئیه یا میبه یا جلاب که در وادو یه گرم و مشک باشد یا دواء المسک به جلاب یا آب انار دهند و مرطوب کمی
را قبل از فصد ریاضت معتدل سود دارد و وقت غشی مشک بویانند و دواء المسک بگلاب یا آب انار ترش حل کرده در حلق ریزند انتهی
کسی را که از فصد غشی می افتاده باشد باید که قبل از فصد شربت لیمو یا شربت انار ترش بگلاب آمیخته دهند و بعد فصد چون قدری خون برآید
دست بر بضع نهند تا خون بایستد و مفصود را راحت داده قدری حرکت فرموده بار دیگر گیرند بدستور دو سه دفعه وقفه نموده اغلب که غشی نشود
**فائده** هرگاه در حمی مطبقه و مبادی سکته و خوانیق و اورام عظیمه مهلکه و اوجاع شدیده فصد کنند و قبل از انکه خون قدر ضرور برآید غشی افتد
و تدبیر غشی کرده بازگیرند تا که بقدر مطلوب برآید اما این در صورتیست که قوت قوی بود والا لابد انکه غشی اثنای خروج دم کمتر و بعد حبس اکثر
افتد اما اگر خون کثیر برآرند یا ابخرهٔ صفرا در بدن کثیر بوند و بسبب حرکت خون ابخره جانب دل روند درین صورت وقت خروج هم پدید می آید
و حدوث غشی بعد حبس دم جهت آنست که طبع و روح عند خروج متحرک بخارج می باشد جهت القیام بالنفع و این معنی مانع غشی است مگر عند کثیر خروج
و چون حبس شود طبع و روح جانب قلب متوجه میگردند و روح خود بسبب انتشار و مصاحبت دم از مقدار طبعی کم شده تدبیر باطن و ظاهر نمیتواند رسید
بالضرور مجتمع میگردد در قلب و تعطیل می افتد در حواس ظاهری تا که باستراحت روح دیگر متولد گردد و کفایت مهمات نماید و آن را که قبل از فصد بسبب
خوف غشی شود سببا و رقت روح و ضعف قلبست و آن را که از دیدن خون خود یا بیگانه غشی افتد بغیر خوف سببا و ضعف دماغ یا خیال سوداویه است

**فصل چهل و هفتم در طریق محاجم** حجامت قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی منع است وجه منع قبل از دو سال ظاهرست که صبی را
حاجت باخراج دم کمترست و عدم استقامت اعضای او مانع تر اما وجه منع ثانی آنکه شصت سال که سن شیخوخت شروع میشود و برودت در مزاج غلبه
میکند و غلظت در دم پدید می آید و رقت قلت می پذیرد و حجامت بر نمی آرد مگر خون رقیق را پس وقوع او درین سن لامحاله غلیظ و عجز طبع
یبس جلد میشود و اخراج دم مقصود صورت نمی بندد و خلاف فصد که تا آخر عمر بدان رخصتست بشرط قوت زیرا که تنقیهٔ او عامست مر دم رقیق و غلیظ را
اما قبل از دوازده بلکه تا چهارده سال فصد جائز نیست چرا که مقصود از فصد اخراج دم کثیر است و درین سن خروج دم مانع نمو خواهد شد و ایضا تنقیه
فصد شاملست اعضای رئیسه را نیز و کفایت لازمهٔ تنقیه و محافظت این اعضا درین سن واجب تر لهذا بعد دو سال تا مضی چهارده سال اقتصار
بر حجامت و علق مستحسن دانسته اند و منع حجامت بعد شصت سال و فصد قبل از چهارده سال مقید بعدم ضرورتست الا عند حاجت بکار توان
بست بدانکه حجامت مع شرط سه فائده دارد یکی آنکه از نفس عضو استفراغ می نماید دوم آنکه باوجود اخراج دم و دیگر اخلاط جوهر روح را بیرون
نمی آرد غیر از محل محجوم و بجال خود باقی میدارد سوم آنکه استفراغ او باعضای رئیسه تعرض ندارد و حجامت نقره برای ثقل حاجبین و جرب عینین

و سِل و جرب و دوار و خراز و جذام و وجع کلیه و وجع انثیین و بخر فم مفید ما انسیان می آرد چه مؤخر دماغ محل حفظ است و نشست موضع محجوم لازم میست
مع الشرط لهذا باید که اندکی میل تسفل نمایند تا بمضرت باشد و حجامت کاهل برای وجع دوش و حلق و خفقان و سوی و وجع و ورم گلو و امراض سینه
نافع لیکن مضعف معده است پس اولی آنکه قدری میل تصعد نمایند تا بمضرت بود و اگر متقعد و معالجه نفث الدم و سعال و ربو باشند تنزل واجب
و تصعد غیر مفید پس درین وقت باشای متقویه معده تقویت او کنند و حجامت اخدعین برای ارتعاش راس و علل وجه و اسنان و اذنین و عینین و
انف و حلق مفید و گاه بود که ضعیف الدماغ رعشه سر آرد و حجامت ساق در تنقیه و ادرار حیض و فساد فکر و خبث نفس و صرع و سرسام و دوار و قوبا
و حکه و ظلمت بصر و وجع کلیه و مثانه و عرق النسا و دمامیل و بثور نافع و حجامت محدوده برای امراض چشم چون جرب سبل و رمد و بثور و سرج و غیره
و وجع و ورم گوش مفید اما ذهن را ضرر دارد و نسیان و رداءت فکر می آرد و در حق صاحب نزول الماء مضر بود و گاه باشد که ضرر زند بدو حجامت
تحت الذقن برای اسنان و وجه و حلقوم و وجع السن و ورم لثه و بخر و قلاع مفید و منقی سر و فکین است و حجامت قطن برای دمامیل و جرب و بثور فخذ
و نقرس و بواسیر و داء الفیل و دوالی و ریاح مثانه و رحم و حکه ظهر و زحیر و وجع و ورم مقعد و کثرت حیض و حرارت گرده و کبد و سوزش بول و
بول الدم و ورم انثیین نافع و حجامت عصعص برای بواسیر الرحم و اورام و ضربان رحم و نزف دم و حرارت کلیه و حرقت بول نافع و حجامت اسفل رکبه
برای ضربان رکبه که از ماده حار بود و جراحت ردیه و قروح عتیقه که در ساق و رجل باشند نافع و حجامت کعبین برای احتباس طمث و نقرس و عرق النسا
مفید و حجامت فخذین از قدام برای ورم انثیین و جراحت فخذین و ساقین و از خلف برای اورام و جراحت انثیین مفید و حجامت بر عنق ماده را از
دربه و کبد کشد و سر و چشم را سبک کند و وجع بن دندان و گوش و گلو و ورم و ریش بینی را سود دارد و گویند که رعشه آرد و حجامت بر دو ران
حکه انثیین و ریش ران و احتباس طمث را نافع و بر قبت ران ورم و جراحت نشستگاه را مفید حجامت زانو ورم و ثقل و وجع را سود دارد و حجامت
شتالنگ صرع و مالیخولیا و جرب و قوبا و تاریکی چشم و دوار و عرق النسا و احتباس طمث را نافع **قول دون انتونیو** حجامت با شرط در اخراج خون
منجمد و محتبس مفید و در غلبه دم و ضعیف و طفل و پیر و زنان حامله و در آنانکه از اطالت مرض ضعیف شده یا مبتلای مرض حاده باشند و در آنانکه از فصد
ترسند و در غشی افتند یا از فصد مانع بود و در حمرت جلد و تنقیه اعضای ممتلی و خانغرایا بکار آید و برای لسع جانوری بر موضع لسع نهند تا جذب
سم نماید و نفع او مانند فصد و ملقست اما در ابدان یابس و لاغر و قلیل الدم از فصد بهتر اما اگر خون غلیظ باشد بکار نیرزد چه خون بسبب غلظت از جراحت
خرد برآمدن نمیتواند **قول جوان کورو** و برای صداع مزمن شدید که بدوا به نشود و برای ضعف بصر که بسبب مدیا انصباب ماده و غیره باشد
انفع بعد تنقیه تام زند و رید جوکالاریا بر فقره و نهند و برای جهر در گلو و برای وجع گوش قریب گوش و برای وجع السن شدید بر لثه و زیر زنخ و برای
قلت طمث مزمن که بسبب قت و رید بود بر ساق پا و برای کثرت طمث و زنیکه خون طمث از دهن اندازد بر دو پستان و بر هر موضع که متورم و
متشنج بود و اعراض شدید باشد و بکسی دوا به نشود نهند انفع باید که بعد تنقیه گذارند و برای استسقا سیما یکبار بر پای و شکم و صفن زنند تا مائیت
برآید و طبع گرم شود و صحت گردد و باید که اخراج آب یکبار نه نمایند مگر به پنج شش دفعه و نیز باید که مریض قوی بود و ماده بد کهنه نباشد و برای خناق که
ورم و زبان پدید آید و بسبب ورم از دهن بیرون آید و تکلم نتواند نماید دو سه نوبت از بینی برآید شرط بر زبان زنند و برای ذات الجنب

بر موضع وجع و برای سرسام بر قمحدوه و برای سکته که بسبب عدم گردش خون یا امتلای مر باشد بدانکه گردد بر سر و برای رعشه که از امتلای مر باشد بر سر و برای فلغمونی و صلابت
کبد که بدانکه نگرد و بر مراق گذارند و در ورم و بائی و حمی سمی انفع بر پشت گذارند و برای خفقان و رعشه بر کتفین و برای اسهال الدم و فلغمونی و
صلابت و وجع کبد بر مراق راست و برای صرع و خناق و سکته قریب نوکا و برای ضیق در بغل و برای هذیان و مانیا شدید بر سر و برای بول الدم
بر کلیه و برای وجع لثه و حمرت انف زیر زنخ و برای امراض قلب زیر ثدی چپ گذارند تا خون کثیر برآرند مگر قدر اعتدال **قول حکما** و تسکین وجع الفواد
و فلغمونی قلب معلوم شود محجمه گذارند **قول طماس** در حمی سمی محجمه مع شرط از فصد انفع اگر مریض قوی و ماده کثیر بود سه چهار دفعه در عرصه یک ساعت
بر همون شرطها دیگر زده محجمه نهند تا خون کثیر برآید **قول سیدرو** برای حمی لیفوریا و حمی محرقه و همه امراض که از فلغمونی اندرونی شوند انفع و گفته
اگر اخراج خون کم باید و مریض زن باشد بر اعضای زیرین گذارند و اگر اخراج خون کثیر ضرور بود در پشت و جگر و سپرز و غیره حسب مرض که در آنجا
ضرور باشد گذارند و در طفل کم از چهار ساله و در شخصی که بشصت سال رسیده محجمه با شرط نباید نهاد و در خون که برآید نظر کنند اگر خوب باشد نیک
و اگر عفن و زبون بود بدیر اکه همه خون تا خون سطح زبون گردیده **قول جالینوس** اگر بدن ممتلی بود و فصد ضرور شود اما باریکی رگ یا ضعف مانع
باشد محجمه مع شرط نهند زنی که قلت طمث دارد و از فصد مانع باشد شرط بر پای زنند اگر در کسی اعضا تصدیع یا ثقل نماید بسبب ریاضت یا ضربه یا وجع
و ماده همانجا باشد بغیر امتلای دیگر اعضا بر آن شرط باید زد یا علق باید نهاد بدانکه **قول افلاطون** حجامت بجای فصد باسلیق است
**قول یوحنا** بجای فصد صافن و مابض باشد **قول صاحب ذخیره** چون بعضی مردم را در هر فصلی از فصول سال و در هر سالی از سال عمر
و در هر شهری از شهرهای حاجت اخراج خون بود و فصد در همه سال و همه فصل و همه شهر نشاید کرد لهذا تجویز حجامت نمودند تا وقت حاجت عوض فصد کرده
پس افضلیت کثیر از یکی گذشت دوم آنکه خون حجامت از عروق خرد و شاخهای باریک آید بدین سبب قوی ضعیف نمیسازد خلاف فصد و بدن را
سبک و امتلا را کم می نماید سوم آنکه هر عضوی را که حجامت کنند آن را پاک کند چهارم آنکه اگر حجامت بر نیمه بالای تن نمایند از فرود آمدن ماده بزیر
ایمن مانند پنجم آنکه با خون حجامت از خون روح خرج نمیشود خلاف فصد ششم آنکه بر جایگاهی که کنند از اعضای مذکور هیچ استفراغ نکند بدانکه حجامت
نواحی پوست را پاک کند و فصد از قعر تن برآرد و حجامت کسی را باید که خون در تن او بسیار بود و چون اطفال و خون حجامت بیشتر خونی باشد که تاکی
بسته و گوشت گشته و بتکلیف فشاردن مزدین از لحم جدا میگردد لهذا اصاف تر و رقیق تر برآید خلاف فصد و موضع شرط بسبب حجامت ضعیف گردد و
تا که آثار کثرت خون پدید نیاید حجامت نباید کرد و نیز عادت حجامت مکرر کردن نیک نباشد **قول جالینوس** کسی را که ورم پدید آید و داند که پخته سر
خواهد کرد حجامت نکنند چه خون لطیف که ورم بدان پخته شود بحجامت برآید و ماده خام ماند و عسر شود بدانکه حجامت در نیمه ماه در منع است چه اگر قبل از حجامت
غذا دهند ظاهر است که هضم کبدی و عروقی درین مدت احتمال نمیتواند یافت پس وقوع حجامت درین وقت موجب جذب غذای غیر تام النضج خواهد شد
سوی عضو محجوم و درین خوف آفتهاست یکی از آن آفات برص موضع حجامت است و اگر غذا ندهند هویداست که بر فرط خلو باعث ضعف و انصباب مرار
سوی معده خواهد شد و بعد حمام نیز ممنوعست مگر کسی را که غلیظ الدم بود او را حمام کنند و ساعتی بپایند بعده حجامت نمایند و نیز در اول و آخر ماه
ممنوعست چه درین ایام اخلاط ساکن میباشند و بباطن راجع پس برای حجامت وسط ماه که شانزدهم و هفدهم است نیک باشد چه رطوبات و اخلاط

تن نیز حسب ازدیاد نور قمر افزون میشوند و بظاهر تن میگرایند و در وسط حقیقی که چهاردهم و پانزدهم است بکمال غلبه میرسند و بستر متوجه بباطن میگردند و از انکه اخلاط صالح زودتر میل بباطن مینمایند و اخلاط فاسد بنابر غلظ بدان سرعت حرکت نمیکنند پس وضع محاجم اگر در شانزدهم و هفدهم شود خون فاسد فقط بر آید و هو المطلوب و این معنی مختص بحجامت است فصد را برین قیاس نمایند چراکه فصد اخراج دم از باطن نیز میکند خلاف حجامت پس او را منفعت نه فصد و بهترین وقت برای حجامت روز هست اگر گرما باشد در ساعت ثانیه و اگر سرما بود در ساعت ثالث بل رابع نمایند چه درین وقت خون توقف والتفات می پذیرد و در خروج زود اطاعت میکند و اکثر این وقت در فصد نیز مختار است لیکن مراعات او در حجامت بیشتر باید انکه شرط زدن وقتیکه ماه در برج سرطان یا اسد یا عقرب یا قوس یا دلو یا حوت باشد بهتر و وقت ضرور همه وقت روا است **فائده** هرگاه که ماده در عضوی گرد آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه نفس عضو نیز نمایند **اما طریق وضع آنست** که اول بر محل مقصود روغن مالند پس محجمه نهند و بعد زمانی جدا کرده شرط زنند و باز گذارند و بعد زمانی جدا کرده از درون صاف ساخته عضو را بخرقه پاک نموده کرت ثانیه نهند بهمین طور سه بار تا که خون قدر مطلوب برآید و گمان دانند که در کرت ثانی و ثالث دم کما ینبغی نمی برآید مکرر شرط زنند و باید که وضع اول خفیف اللمس و سریع القلع باشد پس هر دو وضع بتدریج باید افزود در قوت امتصاص و ابطای قلع و بعد یکساعت از فراغ غذا دهند و صفراوی را بعد حجامت آب انار آب کاسنی و شکر و کاهو بسرکه دهند باید انکه تعمیق شرط واجبست تا جذب از غور نماید و هرگاه موضع التصاق محجمه ورم کند و قلع متعسر شود خرقه یا اسفنج آب نیمگرم ترکرده گردا گرد کماد کنند تا ریح دران محل پیدا آید و باسانی جدا گردد **قول صاحب ذخیره** در کسی که آثار کثرت دم پیدا بود و در کسی که خون او غلیظ باشد شرط عمیق زنند و در کسی که خون اندک و رقیق بود شرط سبک و در کسی که ماده بسیار غلیظ باشد دو بار و در کسی که ماده سوداوی و اغلظ بود سه بار شرط زنند و حجام را باید که اگر عروق ممتلی و پوست نرم و لطیف باشد قبل از وضع شیشه روغن بکار نبرد چه پوست نرمتر و جراحت بیش از مزدین فراختر گردد و خون گشاده آید و اگر لحم سخت و پوست غلیظ بود اول روغن مالد پس شیشه گذارد و خون قدر حاجت و قوت گیرد افراط نماید که ضعف معده و باه و دل پدید و استسقا و خفقان و صفرت وجه و بهق و برص و تاریکی چشم آرد و بعد حجامت ساعتی صبر کنند تا آنچه که در آنجا مانده باشد تحلیل شود پس بشوید و بعد فراغ مرطوبی شربت دینطوس تریاق دوا المسک خورد تا از لقوه و برص ایمن ماند و اگر خون غلیظ سوداوی بود ساعتی قبل از حجامت تریاق خورد تا خون رقیق گردد و اگر خون معتدل بود در میان یا بعد حجامت خورد تا دل را قوت دهد و بعد فراغ از اکل اشیای شور تند و حرکات عنیفه پرهیز کند تا از جرب و حکه محفوظ ماند که بعد حجامت کاسنی بسرکه خورد بدر و جگر مبتلا نشود **قول دون انتونیو** اول محجمه بلا شرط گذارند پس قلع کرده موضع مذکور را مالند تا خون رقیق شود بعد بر موضع مذکور از مبضع گرو سر یا آله دیگر شرط زنند پس محجمه فراخ دهن چسپانند تا اخراج دم کند اگر در یک بار خون حسب مطلوب برآید فبها والا باز چسپانند اگر بسبب غلظ خون بر نیاید موضع مشروطه را باسفنج که باب گرم تر بود کماد کنند و شرط حسب اعضا سطحیست یا عمیق باید زد و تعداد محاجم آنست که اگر یکجا گذاشتن منظور باشد یک کافیست باید که چند دفعه گذارند و اگر چند جا مطلوب بود چهار یا شش عدد چسپانند تا خون موافق یک فصد و قدر مطلوب برآید لیکن اکثر از دو زیاده نمیگذارند و اگر در چسپاندن نچسپد یا چسپیده از خود بیفتد باز بخبرداری تمام چسپانند و تا که جذب خون کثیر نکند جدا نسازند بعد بری تمام جدا کرده از خون صاف نموده باز چسپانند تا خون قدر مطلوب برآید

واگر خون کثیر از جراحت روان شود موم و پیه گداخته یا لند تا خون بند گردد و خروج خون درین از وریدو شراتین ولیفات قریبه عضا میشود و موضع
وضع این ساق و سرین و فخذ و کتف و ساعد است **قول جوان کوروه** بر موضعی که شرط زدن مطلوب بود آن را ربع ساعت در آب گرم نهند
تا مسام کشایند و خون سائل و موضع خدر گردد و وجع شرط اکثر دریابد بعده دو سه بار محجمه خالی کشند پس شرط زنند و اگر بران موضع مو باشند و آن را تنها
بنوره حلق کنند پس شرط زنند و محجمه با شرط یا بی شرط که نهند باید که از اجزای پایین تر شروع کرده تا اعضای فوق رسند و وقت قلع از بالا شروع نموده
بزیر آیند و محجمه با شرط وقت فرو شدن حمی نهند تا بسبب وجع حمی نیفزاید مگر وقتیکه از شدت حمی خوف هلاک بود روا است و محجمه با شرط تا دیر گذارند که خون
کثیر خواهد بر آمد اگر جلد صلب و کثیر اللحم یا ماده غلیظ باشد شرط عمیق و در عکس آن شرط سطحی باید زد **اما محجمه بلا شرط** ناری باشد یا غیر ناری برای
چند غرض بکار آید یکی برای جذب ماده بسوی مخالف چنانچه برای نزف دم حیض بر ثدیین و جهت رعاف بر عضلهٔ شکم زیر پهلو یا محاذی الم نهند
دوم برای ابراز ورم غائر تا اثر وصول دوا و وضع او بسهولت شود چه گاه بود که ماده متورمه در غور عضو باشد و بظاهر مائل نبود و دوا که برو
نهند موثر نشود پس درین وقت محاجم نهند تا ماده بخارج گراید سوم برای نقل ورم از عضو شریف به خسیس که در جوار اوست و این جذب در اول روز
ورم صورت می بندد که ماده بدانجانب روی میدارد و بنابر جذب محاجم سوی او میگردد اما هرگاه که ورم بروز کرده نقل او متعسر بل متعذر و ممنوع
زیراکه باعث ایلام در محل متورمه میگردد و تالم او موذی میشود بانصباب ماده کثیر چهارم برای تسخین عضو و جذب دم سوی او و تحلیل ریاح وی مثلا کسی اگر
دست یا پا حرکت نماید بسبب غتن حرارت پس اول شیشه بر دوش بعده بر عضلات بازو نهند و دو سه روز صبر کرده بر ساعد نهند و بر دا نهند
و باز هم بر ساعد نزدیک خرده نهند و پای را از ران تا ساق تا قدم فرود آیند پنجم برای رد عضو سوی موضع او چنانچه برای رد فقره زائله بر فقره برا
رد امعا یا ثرب نازله با نثیین و بر عانه و برای رد انثیین مرتفعه و قضیب مرتفعه بجایگاه اینها میگذارند و می مکند ششم برای تسکین وجع چنانچه در
وجع ریحی البطن و در وجع رحم که عند حرکت طمث زنان جوان را میشود وضع محاجم بر سره مینمایند و محجمه که برای تسکین وجع بکار برند باید که کلان باشد
تا موضع کثیر از حوالی آن منجذب سازد **قول صاحب ذخیره** محجمه بلا شرط برای علتی که درون باشد و خواهند که بیرون آرند بکار آید چنانچه اگر
بواسیر درون بود شیشه نهاده بر آرند و برای ناصور که چیزی ازو بالاید شیشه برو نهند تا یکبار بیرون آرد پس مرهم باسلیقون بدهن ورد حل کرده بفتیله
گذارند و این همه بعد تنقیه باید تا بمضرت بود و برای زنیکه رطوبت از فرج او وقت صحبت بالاید شیشه گذارند بعد دفع رطوبات فرودی از تن او تا
ماده از عضو درونی بر آید و محجمه بغیر شرط بلا نار با متصاص میباشد چنانچه مشهور است **قول جوان کوروه** محجمه بلا شرط برای حمیات خصوص حمی
سمی لیفوریا مفید چراکه تفتیح مسام و تنفس و جذب ریح و ابخره مینماید مخرج ماده مزلیه وجع ریحی و فلغمونی ریحی و غشی ریحی جاذب بلغم و ریزش اندرونی
باز آرنده اشتها که بسبب ریاح یا ماده خام زائل شده باشد بیرون آرنده اورام و طاعون که ظهور کرده بازگردند یا همان قدر مانند حابس طمث
زیر سینه گذارند مزیلهٔ عوارض فلغمونی رحم بالای ناف نهند بعد تنقیه تام حابس رعاف بر مراق گذارند برای اخراج طمث و جذب ابخره که بقلب صعود
کرده باعث وجع و بدماغ رسیده موجب صداع و دوار و صرع گردند در چاس یا پهاچ پسانند و برای اخراج ماده و غیره و خون که در گوشت بود در
اذنین گذارند و برای دخل مسهل و غذا در معده که چون خورند یا نوشند بقی بر آید و برای جذب صفرا که در غب و غشی بدهن معده رسیده باشد

وجع الفؤاد گردد بر عمق معده قدری مائل بجنب گذارند تا بجگر اذیت نرسد و برای حمیات ذی محرقه ولیفوریا و سمی النفع بعد فرو شدن حمی
گذارند اگر ضرورت باشد وقت شدت هم بکار برند و برای ابراز حصبه و جدری و آبله وغیره که بعسر برآیند بر همه احاطه تن گذارند و برای تفتیح مسام
و تسهیل نفس مفید و محجمه بلا شرط تا دیر دارند بلکه تا زمانی که از خود بیفتد **قول صاحب ذخیره** محجمه ناری برای جذب ریح مؤثر است و دو نفع دیگر دارد
یکی تسکین وجع در قولنج و وجع رحم که بالغه را وقت حیض شود و وجع عرق النساء دوم تسخین عضو و کسر ریاح او اول روغن بادام یا روغن مصطکی
مالند پس شیشه نهند و دو ساعت دارند **قول دون اتونیو** محجمه باید که از شیشه یا فلزی بود و دهنش تنگ و شکمش عریض باشد و سوای اجزای
نرم و لحمی جای دیگر نگذارند و نفع او آنست که اوعیه های موی آن موضع را پهنا و سترخی نموده جذب ماده و ابخره مینماید **قول جوان کورود**
محجمه بزرگتر باید تا آتش که در و نهند زود سرد نگردد و کار خوب نماید و نیز وسیع الدهن باید تا در مواضع کثیر محتوی شود زیاده نفع دهد **طریق وضع ناری** آنست
که قرصی تنگ از خمیر آرد گندم ساخته بر عضو مقصود نهند و در شیشه قدری پنبه ندف زده نهاده روشن نموده دهن محجمه بر قرص گذارند تا بسبب
جذب بچسپد

## فصل چهل و هشتم در طریق ارسال علق

در اکثر طبائع خصوص در نسوان و صبیان که تحمل الم شرط ندارند علق بکو بهتر است
و جذب خون در علق از غور عضو فروتر از جذب حجامت است از نجاست که در اکثر بعد اسقاط سیلان دم باقی میباشد و محتاج بحبس میگردد بخلاف حجامت
که نزف در و نمی باشد مگر احیانا در صورتیکه نیش بر عرق رسد در امراض جلدیه چون سعفه و قوبا و مانند آن ارسال علق نافع باید که بعد تنقیه چسپانند
و شرائطی که در حجامت از عدم استعمال در آخر و اول ماه و اختیار اوسط و تعیین ساعات و مراعات اختیار و اضطرار گفته شد درین نیز مرعیست
و چنانچه در حجامت یکساله رخصت نداده اند و بعد شصت سال منع نموده درین هم همین احتیاط است لیکن عند حاجت اطفال شش ماهه بل چهل روزه
را اجازت بار سال دو سه علق کرده شد و نفع بلا ضرر مشهود گشت چنانچه طفلی را که از چله گذشته بود شائبه فساد دم که بسر خباره مشهور است پدید آمد
بر سر مقعد علق گذاشتند نفع شد و کذا طفل دو سه ماهه را که ناف او پخته بود و تطلیه و ذرورات مجففه سود نمیکرد دو سه علق گرد ناف گذاشتند در
اندک مدت خشک شد و احوط آنکه بضرورت قوی از فوق معده خون نگیرند و اگر اتفاق افتد تقویت معده تا هفته با نوشدارو کرده باشند تا
بی آفت بود و استعمال اشیای حار بعد خروج دم ممنوع و استعمال مبردات بغیر ضرورت نیز غیر مجوز و اعتدال درین امر محمود **قول دون اتونیو** خروج
خون بعلق از اوعیه خاص بدون شگافتن اوعیه های موی شعری یعنی اورده و شرائین و اجزای قریبه آن بخوبی تمام میشود و چون از اعضای
ماوف بسبب قرب اخراج دم بوجه احسن مینماید لهذا از فصد بهتر و مفید است چه بهر جا که خواهند چسپانند بخلاف فصد و نفع او مثل فصد است بلکه بهتر
ازان چه در همه اوقات باسانی مستعمل است و انفتاح خون محتبسه که در بواسیر و امراض مراق و سینه و وجع عضله و مفصل وغیره میشود مینماید پس برای
امراض سر گرد وریده صدغ یا عقب گوش بر درز اکلیلی یا بر وسط سر گذارند و برای خناق زیر زنخ و برای ذات الجنب بر موضع وجع و برای مراق
و فلغمونی جگر و احتباس بواسیر گرد مقعد و احتباس حیض بساق و ران یا بر اجزای بیرون فرج چسپانند همین وجه در هر جا که مرض باشد زیر آن موضع گذارند **قول طبها**
تبدیل خون قلبی که بنیاد ماده سمی کند مینماید **قول فیزیلیو** وقتیکه خون در موضعی پر شود که از فصد نتوان برآورد و وجع و فلغمونی باشد بر آنجا
علق گذارند یا حجامت مع شرط نمایند **قول ارزینی ریلو** نقطه در قوی جسمان بکار نمی آید بلکه در نازکان و ضعفا نیز **قول پلاتیر لو**

برای وجع شکم و تحجر سپرز و حکه و جرب مفید **قول میر کار** دو در سوء مزاج سوداکه اخراج خون ضروری بود و فصد کردن نتوانند علق بر موضع بواسیر
گذارند و برای حمی ربع انفع و نیز ارسال او بر مقعد برای ضیق نفس و مالیخولیا و امراض کلیه و اوجاع رحم و مانیا و ربو و نقرس و غشی و دوار و صداع و
امراض رحم انفع **قول جوان کوره** و برای امراض که از حرقت کبد شوند و اسهال دموی بر پشت دست است بر اسیلم گذارند و برای امراض
اشد چشم و سرسام عقب هر دو گوش نهند و برای صداع دموی بر شریان صدغ یا عقب اذنین گذارند و برای خناق گرد گلو نهند و برای ذات الجنب بر
قبرغه و برای امراض دماغ بر قحف نهند و در هر موضع که ورم با وجع یا مرضی عسر باشد که از فصد و انکباب و مخدرات نفع نشود علق گذارند و کسی که
ماده سوداوی و غیره بسیار باشد یا بواسیر دموی و منتفخ با وجع بود ارسال علق بر وی مفید است و اگر ماده سوداوی اندک باشد یا خروج خون بواسیر
عادت نبوده و رسیده بواسیر وجع و ورم نباشد ارسال علق بر و مضر بود و در روزی که علق چسپانند حقنه کردن ممنوع است بدانکه علق جانوریست دراز
مدور سرش مسطح و دهانش مدور و خشن و وقت ارسال از دهانش نیشی بر آمده در جلد نافذ میگردد و بواسطت آن خون را بقوت تمام می مکد بهترین او
دراز شقر اللون یا کمد اللون یا مشابه جراد صغیر یا مشابه ذنب الفار صغیر الراس است که بر سینه او خطوط سبز و سرخ و بر شکم خطوط سبز باشند و آنکه شکم او سرخ
بود بهتر از آنست که پشت او سبز باشد و از آب روان گرفته باشند و آنچه بدون اینها باشد و سرش کلان و سرخ و درخشان و بر سینه او داغها
خفیف بوند و از آب بند گیرند ارسال را نشاید باید که یکروز قبل از استعمال صید کرده و از گون آویزند تا هر چه در جوف او باشد بقی دفع شود
پس قدری خون بره یا غیر آن نزد او ریزند تا اغتذا بدان نماید پس بگیرند لزوجت از وی باسفنج یا بخرقه پاک کنند تا مستعد جهت ارسال شود و تنکیه
ارسال مطلوب گردد آنها را در آب شیرین که بظرفی کلان باشد اندازند و قدری در آب گردیدن دهند پس هر کدام که سریع الحرکت بود بگیرند و پاک
کرده و موضع ارسال را بآب نمک شسته مالند تا سرخ شود پس علق گذارند اگر زود متعلق نگردد قدری گل سرشو یا خون مالند که ازین به تشبث تمام
متعلق میگردد و وقتیکه از دم پر شوند و اسقاط مطلوب گردد قدری نمک یا رماد یا اسفنج محرق یا صوف محرق بر و پاشند که زود ساقط میگردند و دور
برگ تنبول بدا کنند و بعد سقوط اصوب آنکه محجمه آن محل را ممتص سازند تا قدری خون دیگر بر آید و کیفیت ضاره لسعیه که در انجا باشد جدا گردد محجمه
ناری بود یا غیر ناری و اگر بعد سقوط دم جاری شود عفص محرق یا رماد یا خزف مسحوقه یا زاج ذرور کنند و باید که ارسال علق بعد تنقیه نمایند **قول دوم**
**انتونیو** اول آن موضع را بآب گرم شویند پس نشف آب کرده علق را در شاخ یا در ظرفی دیگر نهاده دهنش بموضع مقصود متوصل سازند تا بچسپد اگر نچسپد
خون مرغ یا خون کبوتر و گلاب یا شکر یا عسل یا لبن مالند بعده گذارند و تا که از خود نیفتد جدا نسازند که بعد مص خون از خود جدا میگردد و اگر کشیده جدا
سازند دندانش در لحم مانند و قرحه لاعلاج آرند و باشد که هلاک کنند و بعد پری خون اگر جدا نگردد بمقراض ببرند یا نمک بر سرش ریزند اگر اخراج خون کثیر
مطلوب بود و علق از خون پر گردد باید که از وسطش یا دمش قطع کنند تا ملتصق ماند و جذب خون نماید و بعد جدا شدن موضع ملسوعه را در
آب گرم نهند تا خروج خون بمقدار یک فصد گردد و اگر گذاشتن در آب گرم نتوانند خرقه بآب گرم تر نموده بران موضع نهند و جراحت را کشاده
دارند و اگر خون کثیر بر آید و بند نگردد خرقه کتان سوخته چسپانند یا گل ارمنی به بیاض بیض آمیخته گذارند اگر جرح قبل از خروج خون قدر حاجت
بند گردد شاخ گذاشته خون بر آرند و اگر بر مقعد نهند باحتیاط تمام گذارند تا در مستقیمه نرود که موجب آفتست اگر رود باصبع یا بهر وجهیکه توانند

برآرند و تعداد ارسال او از شش تا دوازده عدد است زیاده ازین جائز نیست و هر علق یک دانگ خون یا کم زیاده جذب مینماید قول جوان
کوررو و اول موضع را بگلاب شویند و بخرقه خشن بمالند تا سرخ شود پس چسپانند و بعد جدا شدن علق اگر مریض قوی بود در آب گرم تا جرم
رسد نشینند تا خون قدر حاجت برآید اگر آب بزودی رنگین گردد هر ساعت و اگر دیر رنگین شود تا یک ساعت درو مانند و اگر بسبب ضعف
در آب نشستن نتوانند زیر او چادر دوتو کرده نهند و خرقه با آب گرم تر نموده بر جرح گذارند تا دو ساعت دارند و تحتیکه خون حسب حاجت برآید خرقه
کتان سوخته بر جرح بندند اگر خون بند نشود آرد باقلا یا صمغ عربی موی کلاه سوخته بندند یا ال سوخته بندند یا نسج عنکبوت آمیخته بندند اگر کافی نبود تا کو
بندند تعداد او از شش تا ده علق است حسب حاجت و همه یکبارگی نهند مگر دو سه دفعه بفاصله یکروز تا خون تمیقه که در اول مرتبه آید مستخرج
گردد دیگر خشخاش با آب سائیده نیم گرم ضماد کنند مرتبه پختگی لسع علق دیگر بسباسه بروغن زرد سوخته بر نیش علق طلا کنند مرتبه غساد فصل
چهل نهم در تدبیر سفر اگر در سرما قوی سفر کنند باید که قبل از شیر غذای مار ازقوم بعسل فلفل خورند و بوقت برآمدن آفتاب و [illegible]
بینی و اطراف را از هوا نگاه دارند و چون بمنزل رسند دفعة در جای گرم و پیش آتش نروند مگر بتدریج و وقت غلو سرما نماید که بتقاضای فصل حرارت
غریزی میل بباطن دارد پس اگر معده خالی باشد حرارت غریزی طوبات بدنی آویزد و آنرا بغذائیت صرف کند موجب ضعف گردد و اگر بسبب
سرما بجمود رسد و هنوز ورم نکرده و کبود گشته باید که در محل محفوظ آتش افروخته دارند و دلک همه تن غیر از سر نمایند و سر را بخرقه گرم میکنند پس
فرمایند که صاحب بدن گرم برهنه با او خسپد و بدن خود بسینه و شکم او مالد اگر درد مر فلفل برابر سائیده و قدری تخم آمیخته در حلق او ریزد و چند قرص قسط
بروغن یاسمین یا بروغن نرگس آمیخته بر بدن مالد و بعد افاقت چون غذا طلبد مرق مرغ مرق حمام دهد و بعسل لیسانند اگر اطراف از برد ورم کنند و
قلیل الحس شوند اما هنوز سیاه و سبز نشده باشند باید که در طبیخ گرم اکلیل بابونه کاو گندم شلغم کرنب مرزنجوش حلبه کتان شبت تمام سوس اطراف گذارند
و شویند و آب گرم فقط نیز کافی و چون قدری گرمی در آب ماند برآورده و بنشقه خشک نموده روغن سوسن و شمع نیز بمالند و نزد آتش [illegible]
بحال آید عدس پخته ضماد سازند اگر بعد ورم سبز یا سیاه گردد باید که شرط عمیق زنند و در آب گرم گذارند تا خون دراز گردد جرح منجمد گردد
بارها مانند و چون ورم فرا آمدن بایستد برآرند و گل ارمنی با آب و قدری سرکه طلا کنند و بعد زمانی تخم شبگرم یا آب و سرکه شویند باز طلا کنند همچو چندبار
تا اثر صلاح پیدا آید اگر بعد تسود و تعفن زین پدید آید باید که برای اسقاط لحم عفنه تا فساد او بجاور صحیح سرایت نکند برگ کرنب برگ سلق بزنند و کوفته با
بقر و مسکه آمیخته گرم کرده یا برگ کلم برگ اسفناخ بدبن اقبر سخته یا برگ خطمی برگ خبازی بطبن اقبر سخته ضماد کنند یا روغن تنها گرم کرده مشند و روزی
چندبار تبدیل نمایند تا لحم فاسد ساقط شده صحیح باند پس منبتات لحم گذارند و این عمل استعمال آهن بهتر است و آنجا که اسقاط اجزای عفنه جز بحدید ممکن
نبود و در عظم نیز فساد و سیاهی سرایت کرده ناچار قطع باید کرد تا فساد باعضای دیگر تعدی نکند لیکن عند قطع احتیاط کلی نمایند تا منشا ای صعب
عروق بریده نگردد پس تدبیر قرحه و مخففات و جز آن پردازند **فائده** اگر ثابت که عضو سرمازده اصلاح یافته هر سال در سرما درد ورم در وی نماید
باید که مغز زاغ سیاه و کبوتر در وقت عود مالند باز عود نکند اگر قیمه و هیجان چشم از کثرت برد بود کاه و گندم بابونه شبت مرزنجوش مفرد یا مرکب جوشانده
کنند یا بر سنگ گرم خمر ریخته انکباب نمایند اگر چشم سرخ شود و بلا تحمل تیغال زنند و شرب خمر و استکثار لحوم مفید **فائده** باید که قبل از سفر گرم خوردن کم

نوشیدن کم خفتن عادت کنند و چون ایام سفر نزدیک آید و فصل گرم بود فصد و تنقیه نمایند و بعد تنقیه غذا جید الجوهر قلیل الغذا استعمال کنند تا
عروق از ماده ممتلی نشوند و چون بسفر روند بر امتلای معده نباشد که موجب سدد و فساد طعام و عطش میشود و غذا وقت نزول بمنزل خورند اگر
توانند اندکی سویق شعیر بشربت فواکه یا بگلشکر خورند و اکثر اغذیه حامض از لحم بره بزغاله غوره انار زرک خورند و در عرض راه سر را از سخونت شمس
محافظت نمایند و هر روز بروغن بارده رطبه ترطیب دماغ نمایند و لعاب اسبغول صمغ محلول بیاض بیض بر وجه طلا نمایند تا از حرارت شمس محفوظ مانند
و لعاب اسبغول آب برگ خرفه بر سینه گذارند و از جماع و ادویه گرم و حمام گرم و اغذیه غلیظه پرهیز و در منزل که از آب و هوا معتدل بود فرود آیند و بتدریج
خود را خنک سازند و فوراً سر را برهنه نکنند و آب سرد ننوشند و بر عطش صبر نمایند پس بتدریج آب نوشند و اگر آب کمتر باشد قدری آن بگل آمیخته
نوشند که اندک این کار آب کثیر مینماید در اطفای عطش و اکل کاهو مصلح میاه مختلفه است و اگر ببر که خورند دافع عطش شدید اگر در سفر باد سموم وزد باید
که بصل تراشیده شب در دوغ تر کنند و قبل از و سیر خورند خرفه پخته خورند شاخ خرفه خام خایند و امتصاص همکنند و همراه دارند و قبل از سیر سینه
را بلعاب اسبغول یا بآب خرفه دهن در دبیاض بیض آمیخته طلا کنند روغن گل و روغن بادام روغن کدو در بینی چکانند روغن بنفشه بویند و
در بینی مالند و سفر وقتی کنند که باد سموم نوزد و در محفه نشینند و بصل کثیر همراه دارند آب بارد کثیر نوشند و در گرما تا ممکن سفر وقت شب کنند
یا در وقت بارد و فضه بجلی در دهن دارند که مسکن عطش است بدانکه اهل فارس چون احرام کعبه کنند پنبه را مدتی در آب نارنج تربیت نموده خشک
کرده قدری از آن پنبه برای دفع عطش زیر زبان میدارند اگر بباد سموم گرفتار شود بصل بوید بقول بارده خورد و در جای سرد نشیند اغذیه سریع الهضم
خورد و آب بارد بر دست و پا ورند روغن گل گلاب بر سر مالد و ساعتی در آب دارد اگر عطش باشد بآب سرد مضمضه کند اگر بغیر آب ماندن تواند جرعه
جرعه نوشد اگر تب نباشد شیر انفع الا دوغ بز **فائده** لعاب اسبغول لعاب بهدانه کتیرا صمغ عربی نشاسته مفرد یا مرکب با بیاض بیض بر بشره طلا
کنند و چون بمنزل رسد بشوید تا بشره از باد و آفتاب سیاه نگردد و شقاق نیارد و برای رفع ضرر میاه مختلفه باید که خمر یا سرکه در آب آمیزد سرکه جهت
بصل ثوم مخلل خورد دانه هیل قسط سانج سائیده صره بسته در سبوی آب اندازد گل مولسری یا کافور یا عود وغیره بر مجمر اندازد و سبوی نو را نگون کرده
بر و نهد تا دود در سبو رود پس در سبو آب پر کند اگر کسی از پیاده روی مانده گردد باید که عضلات پای را بروغن شبت روغن بابونه مالد و از حموضات
و اغذیه غلیظه پرهیزد و اطراف سرد و یا بزیت چرب کند و پای را تا ساق در آب گرم گذارد و اگر صیف باشد در آب بارد سبوس گندم شونیز گرم کرده
بندد اگر کسی در دریا رود غثی و قی پدید آید بند نکنند تا تمامه بر آید چون افراط کند و ضعف آرد اشیای مقویه معده و حابسه قی دهد عدس مطبوخ بسرکه
و قدری پودینه خوراند به سیب انار انفع بصل بویاند که فوراً قی را باز میدارد و لیمو نارنج انار ترش در دهن دارد و کمد **دوا** عرق گوگرد ربع درم
زنجبیل درم آمیخته دهد روغن ترنج بر کف پا مالد از شدت برد امان دهد **دیگر** پیه خوک مالد مزیله ضرر سرما **دیگر** ثوم بروغن جوشانده مالد مزیله
جمود دم غسل بزیت پخته بدستور دیگر اطراف طفل بطبیخ جزر شویند محلله خون که از برد منجمد شود

# مقالۂ چہارم

## در بعض احوالات علمی

## باب اول

### در ذکر حد و نفع طب و احوال عناصر وغیره

**فصل اول در خوبی و نفع طب** تن مردم چیزیست مرکب از ماده و صورت بدانکه ماده چیزیست فراهم آورده از اربعه عناصر که بیکدیگر مخالف اند چه وقتیکه از یکدیگر جدا باشند فعل و طبع و جای هر یک جدا بود و از یکدیگر گریزان باشند و یکدیگر را تباه کنند پس تن مردم بسبب ساختن عناصر که او از آن فراهم آورده اند ناچار تباه شونده است و چون جای عنصر مخالف جای یکدیگر است هر عنصر کوشنده است تا از دیگر عنصر جدا گردد و بجای خویش پیوندد **اما** صورت قوتیست که همیشه میکوشد تا این ماده بماند و این پیوند که با هم آمیخته گشته نگردد و بر حال ماند اما کار صورت کاریست بجهد و عناصر بطبع از هم گریز میجویند پس کاری که بجهد باشد بکاری که بالطبع بود برابر نیاید بدین سبب صورت همیشه عناصر را بر حال صلح و پیوستگی نگاه داشتن نمیتواند سوای این تن مردم را در هوای سرد و گرما بودن و با آب و آتش و خاک سر و کار داشتن و اغذیه گوناگون خوردن و حرکت و سکون نمودن و شادی و غم یافتن ضرور و این همه اسباب بیرونی که از حال بحال دیگر گردانند اند بعناصر پایه میشوند بدین سبب کوشیدن صورت را در نگاه داشتن این پیوند بس اثری نیست پس بالضروره چیزی باید که این صورت را مدد دهد از بیرون تا قوت او تمامتر باشد و آن علم طب است که [illegible] ارزانی داشته **قول صاحب فولسیکه** هرگاه خواهش الهی که قادر مطلق است چنان گردید که شکل آب و گل طیار شود همه ارکان عناصر [illegible] گردیدند و زمین با تاریکی و آسمان با روشنی و آفتاب با شعاع پیدا شد سوای این انسان را از صنعت باد و با بسیار مانند خیال خود میان طبع [illegible] اشرف ساخت و شکل کروی گردانید **قول کریگوریو** انسان را قبل از تمامی مخلوقات خلق گردانید و پیدایش زمین و عالم خرد بسبب داشتن چند چیز را گفته و چنانچه حکما عالم کبیر را سه قسم کرده یعنی اول عالم عناصر که سفلی است دوم عالم افلاک که علویست سوم عالمی که خارج از عالم افلاک باشد و از ماده مجرد است مثل عقول و بالاتر از آن انسان را آن یعنی بعالم کبیر نسبت داده و جسم انسان را نیز بسه حصه منقسم ساخت یکی اس که محل قوت

مدرکه و مقوی فهم و فرازنده دانش و حافظه و برانگیزنده دلائل و حاکم تمامی افعال طبیعت مثال روحیکه فوق عالم افلاک تدبیر عالم میکند دوم
سینه که مبدای حرکات و آفتاب تابان یعنی قلبست که از رسیدن روشنی آن تازگی تمام جسم و ازدیاد حرارت طبعی و افزایش قوت بنا بر تمامی
افعال طبیعی حاصل شود چنانچه در عالم کبیر از وصول نور آفتاب بزمین نشو و نما تمامی نباتات و شگفتگی گلها و برآمدن ثمر و برگها میباشد سوم شکم
که دران چند اجزا میمانند برای طیاری غذا وغیره چنانچه در عالم کبیر از کون و فساد و زیادتی و نقص در عالم عناصر عارض میگردد بدانکه بعضی اعضای
انسان را از ستاره ها مناسبت میدهند مثلاً سر را از قمر و اعضای تناسلیه را از زهره و قلب را از آفتاب و مراره را از مریخ و ریه را از عطارد و کبد را از مشتری
و طحال را از زحل و بعضی ترکیب جسم را از اربعه عناصر میشود جید و ناقص و آسمان قیاس میکنند مثلاً از آسمان و جهاد و از عناصر ماده ها و از میشود ناقص
الوان معدنی وغیره و بعضی اعضای انسان را ببروج نسبت داده مثلاً راس را از حمل و عنق را به ثور و عضدین با جوزا و سینه را به سرطان و
کلیتین را به اسد و اجزای ایلیا فاکورا به سنبله و کلوئیس را به میزان و دو بر یلاس به عقرب و فخذین را بقوس و ساقین را بجدی و قصبتین را بدلو و
رجلین را بحوت سوای ازین ترکیب انسان از دنیای خاص بسبب هیئت جسم و حرکات و فرق از حیوان مطلق و راستی قد و قامت وغیره مناسبت
دارد و ماورای این در انسان اس کروی و مغز کثیر بنسبت حیوان میباشد و چشم پوشیده از دو پلک خلاف بهائم و طیور مثلاً در بهائم تمام چشم
سیاه می بود و از پلک بالائی پوشیده میگردد و در طیور از پلک زیرین و گوشها بحرکت خلاف حیوان که متحرک میباشند علاوه آن بسبب عقل
و ادراک که در تمامی اشیای دنیاوی فرق مینماید و نیک و بد را فراموش میسازد و اشرف مخلوقات گفته شد و ترکیب جسم انسان از دو صد اند کی
زیاده عظم و دو صد غضروف و رباطات و شرائین کثیر و اغشیه آورده و سی جفت اعصاب و چهار صد اند کی زیاده عضلات و یک تنفس و دیگر
اعمال مقرر گشته تا از دریافت این مقدمات انکشاف اسرار الهی گردد و هر یک اعضای جسم برای کار خود مخلوق شده مثلاً عینین که در جای بلند
نهاده اند منفعت آنها بینائیست و نفع گوش شنوائیست تا انچه شنود مطابق آن از زبان که وه عضله دارد و نفع او تکلم است جواب دهد دوسه روح یکی
حیوانی که در دماغ برای ریاضت افعال خود میماند و دماغ معدن خیال و اجزای وحی وغیره است دوم نفسانی که در قلب از حرارت طبعی خود حفظ
حیات مینماید و خونی که در آورده میگردد بتغذیه تمامی آنها میرساند سوم طبعی که در کبد است برای افعال خم و لزوم غم و حزن و غصه و فرح و نشاط وغیره
از اعراض نفسانیست و نیز اعضای رئیسه و غیر رئیسه و مهی و خادم رئیسه اند که از صدور افعال منفعل میگردند و راس مملو از دماغ و سینه از قلب و شکم از امعا
سپرز کلیه مراره است و برای تصفیه جسم خروج فضله وغیره که از هضم باقی میماند مقرر کرده بدانکه جنین از ابتدای قرار یافتن نطفه در جای غیر صاف میان
خون طمثی که در هر ماه طبع اخراج او از مجاری رحم میکند محفوظ میماند و اگرچه دیگر حیوانات از موها پوشیده و از دست و پا وغیره چالاک و مصلح پیدا میشوند
اما انسان برهنه پیدا میگردد و حیات این مثال حباب بهوا و موج دریا است چه مختلط بماده است و از وجع کشیده میگردد و از حرارت خشک میشود
و از هوا شگافته میگردد و از غذا تنمیه می پذیرد و از غصه انجماد می یابد و از مرض آخر میشود لهذا حیات انسان را حیات نمیگویند سوای زین بعد تولد
فوراً بگریه می در آید نه بخنده و اگرچه انسان اشرف المخلوقاتست اما بطوریکه بچهای دیگر حیوانات در ادنی مدت قوت دویدن و رفتار وغیره پیدا میکنند
نمی کند مگر در مدت دراز طاقت رفتار و گفتار پیدا مینماید و خون بحرکت می آید و لا مثل بهائم از هر چهار دست و پا متحرک میگردد پس بیان انسان و اگرچه

در وقت خمول اندکی شعور بخشد و می و آید و بگفته میگراید لیکن این خنده از فرح خاطر نباشد بلکه بسبب حیات ناپایدار خود گریستن محاسیده و دیده
ایام بزم مرده میگرید و دو گریه میکند **قول سینا** انسان مانند ظرف آبگینه ست که از ادنی صدمه پای شکسته میگردد **قول بلینوز** نیست نهاد
ده هوا **قول دیموکریتو** تمامی انسان مریض میباشند برای آنکه مرکب از اخلاط اند و اخلاط بخواص مایل شده موجب هلاک میگردند چراکه در
افعال و اعمال که از تمامی اجزای جسم سر میزند براستی و خوبی نمیباشند گاهی براستی و گاهی نزدیک **فصل دوم در عناصر** که ارکان نیز گویند
بدانکه تن مردم و حیوانات وغیره که زیر فلک است با آتش و هوا و آب و خاک سرشته شده و هر یک از این جسمیست بسیط و لطیف و اینهاست ثالث
جزو دیگر نیست و هر جزوی از وکه در هم آید همان طبع و همان فعل دارد که دیگر جزو با و آمیزش همه اشیا از این چهار است و هر یک ابتدائی کمی
بیشی آنهاست مثلا چیزی را که پایه آتشی در وی بیشتر بود گرم و خشک اگر هوائی زیاده باشد گرم و تر و اگر آبی بیشتر بود سرد و تر و اگر خاکی زیاده باشد سرد
و خشک گویند و این هر چهار مانند یکدیگر اند ایزد تعالی این هر چهار دشمن را باهم آمیخت و میان ایشان صلحی نهاد و بسبب اختلاط طبع آنها بسیط
و قوت همه منکسر شد چنانچه هیچ یکی از اینها مدام توان یافت **بدانکه** دو از این سبک اند یعنی آتش و هوا و دو گرانند یعنی آب و زمین **اما زمین**
جسمیست بسیط موضع او فرو تر همه و آنجا بالطبع آرام دارد و اگر پاره از وی بیرون آرند بالطبع بجای خود باز شود و بدین سبب گرانتر و فرو تر از همه است
طبع او سرد و خشک نفع او در همه تن آنکه تن را از هستی او پایداری باشد و بران نهاد که شد باند **اما آب** جسمیست بسیط جای او گرد اگرد همه
زمین و سبکتر از زمین است و معنی سبکترین اجزین نیست که بالای زمین باشد و ایزد تعالی پاره زمین را از آب برهنه کرد تا آرامگاه و میان دیگر
جانوران باشد و بیشتری سوی شمال برهنه کرد تا این آرامگاه خوشتر و هوایش درست و صاف تر و باشندگان او تندرست و قوی تر باشند
سوای این باشندگان زمین از آب چاره نیست لهذا در این پاره زمین جائی آب و جائی زمین کرد و آب در وی پراگنده نمود تا همه جا باندازه
و همه باشندگان روی زمین را از و بهره باشد و جائی آب و زمین یکجا کرده و گرانی و سبکی هر دو یکسان نموده که از آن گرانتر و از این سبکتر
نباید تا هر دو باهم آمیخته باشند از بهر صلاح حیوانات طبع آب سرد و تر و خواص او آنست که بآسانی از هم پراگنده و یکجا جمع توان کرد و هر نقش
نهاد و بآسانی پذیرد لیکن نگاه ندارد و بران نهاد نماند نفع هستی او در هر چیز آنست که او تنها تنها و بزودی و بآسانی هر نهادی که خواهند تا
و فرمانبردار باشد دران جا که چیزی تر اگر چه از نهاد نه و دیگر در وز و دیر پذیرنده نهاد باشد چنانچه چیزی خشک اگرچه دیر نهاد پذیرد و دیگر از نهاد نگیرد
پس ایزد تعالی آب را با زمین آمیخت تا خاک خشک بسبب اختلاط آب پذیرنده هر نهاد گردد و در تری او دیر دو پیوستگی دهد پدید آید و نیز آب
بسبب اختلاط خاک تندی و استادگی رو نماید تا چون جسمی را بر نهاد یکه نهند بران نهاد دیر بماند **اما هوا** جسمیست بسیط موضع او برتر آب
و فرو تر از آتش لهذا سبکتر از آب و گران تر از آتش است طبع او گرم و تر نفع هستی او در هر چیز آنست که چیزهای لطیف و سبک باشد و کشادگی میان
جزوها پدید آید و آنچه سوختن و افروختن را شاید بسبب کشادگی جزوهای افسرده برافروزند **سوال** اگر هوا تر است چرا که چیزها که اندر وی است تر نگردد
چنانچه از آب **جواب** تر چیزی را گویند که بآسانی پراگنده و از هم جدا گردد و بآسانی بهم آید و آمیخته گردد و اشکال زود پذیرد و زود گذارد چنانچه
از حال آب معلومست و هوا اندرین باب از آب لطیف و فرمانبردار تر است می بینی که هوا چگونه آسان و زود از آواز و سخنگوئی متحرک شود و موج کند

وتقطیع و شکل حروف پذیرد و در آب این لطافت نیست پس تری هوا افزون از آبست اما سبب تر کردن آب آنست که قوام او غلیظ از قوام هوا است
لهذا هرچه بدو باز آید سختی آلودگی بران چیز نماند چنانچه اگر کسی اصبع بروغن فرو برد آلودگی روغن بر اصبع او فزونتر از آب باشد چه قوام او غلیظ از آب
است اما آتش جسمیست بسیط بالای همه موضع او در روی فلک ماست این روی که سوی ماست و غایت سبکی اینست طبع او گرم و خشک نفع او
در هر چیز آنست که هر چیز بدو لطیف و آمیخته و پخته و رسیده شود و بقوت او جزوهای هوا در همه جسمها گذر یابد و غایت سردی آب و زمین
بدو منکسر شود و از طبع بسیط الطبع مرکب گردد و بحکم حکیم مطلق و کائنات را جز بدین چهار منفعت حاجت نیست و تمامی همه کائنات بدین چهار معنی
حاصلست پس ارکان جز این چهار نیست بدانکه سردی زمین کمتر از سردی آبست و گرمی هوا کمتر از گرمی آتش و این چهار عنصر مایهٔ اولست مر اندامهای بسیطه
و تن مردم و دیگر حیوانات را مایهٔ دوم اندام بسیطه است و اندر بعضی اندام بسیطه چون عظم و پوست و لحم مایهٔ خاکی بیشتر و در خون و صفرا و بلغم مایهٔ آبی
و در روح مایهٔ هوائی بیشتر است و در عظم مایهٔ خاکی زیاده از انست که در لحم و در لحم زیاده از انکه در مغز همچنین در دیگر اندام بسیطه هر مایه باندازهٔ دیگر است
و اعتدال و تندرستی هر اندام در انست بدانکه آتش دشمن تمام آبست چه بخشکی و گرمی ضد اوست و دشمن زمین است نه دشمنی تمام چه بگرمی تنها ضد
اوست و دشمن هوا است نه دشمنی تمام چه بخشکی تنها ضد اوست و هوا دشمن تمام زمین است چه بگرمی و تری ضد اوست و دشمن آتش است نه دشمنی تمام
چه بتری تنها ضد اوست و دشمن آبست نه دشمن تمام چه بگرمی تنها ضد اوست و گرمی و سردی هر دو فعل کننده اند و خشکی و تری هر دو
از فعل ایشان پذیرنده اند و تری زودتر پذیرا شد از بهر آنکه گرمی در کار کردن اندر هر چیز قوی تر باشد و تری اندر پذیرفتن زود پذیرنده تر است و بودن
و بالیدن اندام و نباتات از گرمی و تری باشد پس در هر یک ازین عنصر با قوتیست فاعل و مفعول و وقتیکه گرمی در تن اثر کند خشکی و چون سردی اثر نماید
تری پدید آید همچنین چون خشکی اثر کند سردی پدید آید و سردی از تری نشود و تر از ان پدید آید که از خشکی چرا که این عناصر دشمن یکدیگر اند و بیکدیگر کوشنده
و اثر پذیرنده و مزاج هر اندام یعنی آمیزش هر اندام از گونهٔ دیگر است و گرمی سردی هر اندام و گرانی و سبکی و کشادگی و پیوستگی جزوها و سختی و نرمی هر یک
از گونهٔ دیگر است چرا که تولد آدم از آب مادر و پدر است و هر دو آب از خون و خون از غذا و غذا از نباتات یا حیوانات و غذای حیوان از نبات یابد و
نبات از آب و زمین روید و این همه از عناصر اربعه است و هر عنصر در هر نباتی باندازهٔ دیگر است و هر نباتی و جای طبع و مزاج آب و زمین آنجا دارد پس هر
غذائی که از نباتی خیزد و هر خونیکه از ان خیزد و هر آبی که از ان مرد و زن از خون ایشان خیزد و هر تنی که از ان آب خیزد هر یک بالطبع و مزاج دیگر باشد بدین
سبب حالها و طبعها و مزاجها تنها اندر خون مزاج مادر و پدر باشد و طبیب را دانستن اینها ضرور. بدانکه همه اجسام و عناصر مرکب از زیبق و کبریت و ملح
اند و اختلاف صور حسب اختلاف ترکیبست و مراد از زیبق رطوبت سیاله است و از کبریت دهنیت و از ملح چیزیکه ثابت و غلیظ ارضی باشد پس
چون اصول یعنی زیبق کبریت ملح سه اند فرع نیز سه بوند یعنی حیوانات معدنیات نباتات و فعل ملح عقد و اثبات و فعل کبریت حرکت و حیات و نضج و فعل
زیبق تسییل و قبول صورتست سوای ازین مبدای طعوم از ملح و مبدای روائح از کبریت و مبدای الوان از زیبق باشد بدانکه اگر حرارت غریبه بر کبریت
غلبه کند موجب حمیات و اورام فلغمونیه و امراض جدریه گردد و اگر حرارت بر زیبق غلبه نماید آنقدر که آن را طبخ دهد و مصعد نماید باعث انواع لقوه
و سکته و فالج و مثل آن شود پس اگر حرارت قوی باشد و صاعد باعالی امراض حاده دماغی چون قرانیطس و مانیا و صرع وغیره آرد و اگر از شدت حرارت

آن رنگ تکلیس حاصل شود و بدرد می اخلاط کثیفه بلغمیه سوداویه آمیزد موجب اوجاع مفاصل نقرس گردد و اما امراض عارضه از ملح کثیر اند و اکثر مین
باشند پس اگر برطوبت متخلل شود اسهال استسقا وغیره امراض سیلانیه رطوبیه آرد و اگر احتراق پذیرد حکه جرب قوبا قروح سرطان قلاع جمره داء الثعلب
وغیره آرد و اگر انعقاد یابد ثالیل صلابات حقد غدد سقیروس وغیره تولد کند و اگر انجمره از وی برخیزد نفث سرخ نفث ثقل نفث اصول اصابع وغیره آرد -
بدانکه مبدای تکون در حیوانات منی است پس حیوانات که ملازمی منی الوین پیدا میشوند تولد بعض حیوانات مثل کرم وغیره از تعفن است و تکون نباتات از
جسم کثیف لزج باشد و این جسم گاهی بذر و گاهی در اصل و گاهی در جمیع اجزای نبات می بود و برای ظهور و کمال این ثانی معین است که بحرکات افلاک و طلوع
و غروب و قرب و بعد آفتاب ظهور مینماید لیکن تکون معدنیات نه از منی است نه از ماده کثیف لزج بلکه مبدائیش همانست که حافظ آن باشد که بآن نضج
می یابد و شکل و لون حاصل مینماید و مبدای تکون در کره علیا نیست چرا که فلکیات کامل اند و قبول تغیر و فساد نمی نمایند لهذا محتاج بمبدای توالد
و تکوین نیستند بدانکه بعد امتزاج اجسام ثلثه یعنی زیبق کبریت ملح جسمی متشکل میگردد و نمو مییابد و بشکل نوع خود کامل میگردد و گاهی بعد اتمام کمال نوع
خود میان دو نوع مختلف که مشابه یکدیگر بوند حاصل شود مثلاً اشتر که متولد است مابین اسب و خر و شغال که متولد است میان سگ و گرگ گاهی متولد
میشود میانه مرغ و کبک حیوانی که بهر دو مشابه باشد همچنین در نباتات و معدنیات نیز بوقوع می آید و گاهی از یک نوع نوع دیگر پیدا میشود چنانچه
از شلجم ترب و از گندم ماش و از ریحان سیسنبر و از سیسنبر نعنع و گاهی میان اترج و تخم کتان طرخون پیدا میشود هرگاه که اترج را شق کرده دران تخم کتان
پاشیده در زیر زمین دفن کنند و گاهی از مجموع گیاهی که مشابه هر دو باشد پیدا گردد و گاهی یک تخم بر تخم دیگر غالب شود پس مشابهت بغالب بیشتر باشد
همچنین حال معادنست چنانچه الماس از اصل رصاص و زمرد از اصل نحاس و نیلم از اصل نقره و لعل از اصل حدید حسب دور فلکی و طبائع متولد میگردند و گاهی
از نبات حیوان پیدا میشود چنانچه در زمین اسکوسینا جانب بحر از بلاد فلنگ بحریست که دران حیوانی مثل کرم پیدا میشود و نمو کرده مثل مرغابی میگردد
و آن را صید کرده میخورند و در ناحیه بحر قلزم در بلاد قلماق زمین مسکوه نباتیست مثل خربزه که هرچه از تخم او دران زمین می افتد ازان چیزی بشکل بره کوچکی
میروید و بتدریج سفید میگردد و بیخ او بناف آنست پس دران حیات سرایت مینماید و گاه که در اطراف او باشد آن را میچرد پس اگر آنرا گرفته ذبح کنند خون مائل بسفیدی
می برآید و لحم او هم سفید مثل لحم سرطان میباشد پس وقتیکه گیاه حوالی خود را بچرد و چیزی باقی نماند میمیرد و خشک میشود و زائل میگردد **قول لارزوریر**
طبع زمین بالطبع یابس است و برد در وی از امتزاج آب و طعم زمین ترش و لونش زرد است طبع آب بالطبع سرد است و تری در وی از امتزاج هوا و طعم
آب شور و لونش سرخ است طبع هوا بالطبع رطب است و گرمی در وی از امتزاج آتش و طعم هوا شیرین و لونش سبز است طبع آتش بالطبع گرم است و خشکی در ان
از امتزاج زمین و طعم آتش تلخ و لونش سیاه است پس هر چیزی که ترش بود قوت ارضی درو غالب باشد و در شور قوت آبی و در شیرین قوت هوائی و در
تلخ قوت ناری بدانکه طبقه آتش یکیست طبقه هوا دو طبقه آب یک طبقه خاک سه سوای ازین آب و خاک شایبه رنگ اند یعنی چنان مینمایند که
رنگ دارند اما در حقیقت چون بسیط اند ایشان را لون نیست و در باد و آتش هیچ شائبه رنگ نیست و اصلا رنگ ندارند چه اگر ایشان را رنگ
بودی بایستی که مانع آمدندی از دیدن ستارها که بالای ایشان واقع اند چه هرچه رنگ دارد چیزی را که در قفای او دارند جسم آن چیز را بی حجاب
توان دید و اینکه در آتش افروخته رنگی دیده میشود آنست که آتش صافی بدخان مظلم آمیخته شده و ازان رنگ و روشنی دیده میشود **قول وون انبوو**

تقریر پیدایش جسم انسان وغیره از عناصر غلط است چراکه این همه اشیا مخلوقه خالق اند چنانچه فرموده که شود روشنی و شد روشنی و پیدا شود انسان و پیدا شد انسان پس بودن عناصر مبنی جسم انسان صورت نمی بندد همین جه فرشتها و ارواح و آفتاب و قمر و ستارها و نباتات و دیگر حیوانات را قیاس باید کرد و اگر از عناصر فرض کنیم در قدرت خالق حقیقی فرق می آید چراکه همه اشیای دنیا از قدرت و توانائی خالق تعلق دارند سوای ازین اگر عناصر فاعل تمامی اشیاست پس خدا تعالی در دو دفعه آفرید اینهم نمیتواند چراکه همه اشیا بیکدفعه دیگر و نیز آفرید سوای ازین وقت سوختن انسان غیر از دود و حرارت و ماده خاکستری شی دیگر حاصل نمیشود پس اگر هوا را از دود و حرارت را از آتش و ماده را از آب و باد و را از ارض فرض کنند اینهم باثبات نمیرسد چراکه دود هوا نیست بلکه آتش است یا شعله سیاه و آتش را هوا گفتن نادانیست سوای ازین دود مرئی میشود و هوا نه و نیز وقتیکه کسی کشتی در انبیق مقطر کنند آن مانند دود مبدل باب میگردد گاهی در ماده دیگر نه در هوا و تناسب حرارت با آتش نیز متحقق نمیگردد چراکه هرگاه بار توال را بر بیکور نازند احساس حرارت میشود پس این را آتش نباید فهمید سوای ازین از آبگینه محدب آتش می جهد و اینهم آتش نیست و اثبات آب از اخلاط نیز نمیگردد چراکه آب در تعداد اخلاط نیست برای آنکه جزو کلان از اخلاط خونست خون را آب گفتن نادانیست سوای ازین اگر خون را مقطر کنند روغن و نمک از وی می بر آید و مناسبت ماده جسم سوخته بخاک نیز راست نمی آید چراکه این فی الحقیقت خاک نیست برای آنکه وقتیکه این را بر آتش اندازند باسانی نرم میگردد و هرگاه که نرم گردید خاک نشد و بودن این در جسم هیچ اثبات ندارد اگرچه بعد سوختن عیان میگردد بسبب تبدیل هیئت از افعال مصنوعی پس پیدایش حیوانات از بیضه و پیدایش نباتات از تخم است و در بیضه و تخم هیچ آثار عناصر مرئی نمیشوند و بعد سوختن حیوانات و نباتات سوای خاکستر هیچ بنظر نمی آید و چون ماده را صاف کنند نمک از وی می بر آید پس حیوانات و نباتات حمابک قسم اند و نیز آتش در ترکیب داخل شدن نمیتواند بلکه آنرا تباه میسازد و هوا نیز دخل ندارد چراکه در رحم هوا نمی باشد و تا وقتیکه طفل پیدا نمیگردد تنفس نمیگیرد همچنین بچه طیور تا که در بیضه است همچنان در ماهی چراکه در عمق آب دخل هوا نمیگردد و آب نیز دخل ندارد اگر آنرا از رطوبت فرض کنند پس رطوبت آب نیست مثلا اسیر تیوار دهنی اگرچه شی رطبست اما از انواع آب بیرونست سوای دهن که رطبست لیکن مائیت ندارد و سوای ازین هوا را اکثر متر میگویند اما هوا بالذات گرمی و تری ندارد چراکه حرارتش از حرارت آفتاب یا آتش و تری او بسبب آب محسوس میشود پس از دخل عناصر خارج شد و خاک را بارد یابس میگویند اما بالذات نیست چراکه یبوست او از حرارت آفتاب و آتش است که تحلیل رطوبت شده آنک میگردد و برودت آن بسبب اجزای مائی پس اینهم داخل عناصر شدن نمیتواند **فصل سوم در استحالت عناصر بعنصری** هر عنصری که بعنصر دیگر مبدل شود نه باطل شدن اول را فساد و پیدا شدن صورت دوم را کون گویند مثلا **آتش** هوا میگردد و این ظاهر است چنانچه مرئیست که شعله آتش چون بلند بر آید هوا میگردد بطوریکه هیچ اثر حرارت در وی نمیماند **هوا** آتش میگردد چنانچه اگر بر کوره آهنگران دم نمایند و هر ممری که هوا در تواند آمد بند کنند و ساعتی بقوت تمام و پیوسته بدمند هوائیکه درون کوره باشد چنان گرم گردد که هرچه بوی رسد آنرا بسوزد پس هوا آتش شده باشد زیراکه مراد از آتش همین هیئت سوزنده **آب** هوا میگردد و ظاهر است که اگر مقداری از آب که در ظرفی باشد آنرا با آتش جوشانند بتدریج از وی بخار برخیزد و بالا شود و هوا گردد چنانچه در ظرف هیچ آب نماند **هوا** آب میگردد چنانچه مرئیست که ظرف مسی یا برنجی را از یخ یا برف یا آب سرد در هوای گرم پر سازند

چون اندک زمانی بگذرد و بیرون آن ظرف قطرات آبی پدید آید و اگر آن ظرف پر نباشد هم اندرون و هم بیرون قطرها پیدا شوند و سبب این آنست
که بسبب گرما در هوا ارقی پیدا میشود و لطیف میگردد و پس چون برف یا آب سرد چو هر آن ظرف را نیک سرد سازد هوائیکه پیوسته آن ظرف بود نیز
نیک سرد گردد و وی کثافتی و غلظی پدید آید و قابل آن شود که آب گردد و پس صورت هوائی از وی قلع گشته آب میشود و در سرما و هوای سرد این
قطرات ظاهر نمیگردد بسبب آنکه هوائیکه مجاور آن ظرف است لطیف نیست بسبب برودت چه مقرر است که هر چه گرمتر لطیف تر و استحالت و تغیر این را
قابل تر و دلیل که در سرما آب گرم که بسیار گرم نباشد و آب سرد هر دو را بر زمین ریزند در حالی که هوا خنک بود اول آن آب که گرمست یخ بندد و سلوی
این در بلاد گرم سیر بعد از نماز دیگر که هنوز آفتاب بلند بود کوزهای آب را بر بلند بامی نهند تا شب برو بگذرد و پیش از آفتاب برمیدارند آب نیک
سرد میشود و اگر بعد از فروشدن آفتاب کوزها بر بلندی برا و نهند تا شب برو بگذرد و آنچنان سرد نمیگردد و گر آفتاب بر وتافته آب خاک میشود دیگر
که چون آب از چشمه برآمده بر زمین میرود و سنگ میگردد و این در بلاد بدخشان واقعست در ولایت وارد و حان که آب صافی از دامن کوه
بیرون می آید و چون لختی برود میگذرد و می بندد و سنگ سفید میشود و آن را سنگ آبگیر میگویند و خواص وی آنست که اگر کسی آن خورد شهوت او
بحرکت می آید همچنین در نواح تبریز آب بیرون می آید و سنگ شفاف میگردد و آنرا سنگ مرمر گویند و در نواح ترکستان نیز این نوع آبست که سنگ
میشود و خاک آب میگردد و چنانچه اصحاب کیمیا سنگی چند را یا بسوختن یا بکوفتن یا بنوشادر چنان میسازند که آب گداخته میشود **قول مسعود**
و آخر جوزا در بیابانی که میان بلخ و مرو است دیدم که فتیله با شمع چرب کرده بودند و در بار شتر مانده از غایت گرما که در بیابان بود و آتش
آفتاب و حرکت پیوسته که آن فتیله بار پیدا می شد از رفتن شتر آتش در آن فتیلها در گرفته و دودی برآمد چون از جوال بیرون آوردند شعله زد و [illegible]

## فصل چهارم در مزاج

هر جسمیکه فرو سو کرده است از عناصر سرشته و هر عنصر را کیفیتی است و کیفیت بفارسی چگونگی باشد و حکما این
کیفیت را قوت و طبیعت گویند و این کیفیت با هر یک ضد یکدیگر اند و گوهر همه عناصر یکسانست و هر چهار بدین کیفیات مخالف یکدیگر اند
و کیفیتها اثر کنند و گوهر ها پذیرنده اند و هر یک بکیفیت خویش اندر گوهر یکدیگر اثر کنند و گوهر با کیفیت یکدیگر اثر پذیرند و هرگاه که دو ضد
اندر یکدیگر اثر کنند یکی غلبه کند و قوی تر آید و آنرا که غالب است کاسر گویند و آنرا که غلبه بر وست فاسد نامند و اگر دو کیفیت با هم بازکوشند هر یک
اندر گوهر یکدیگر اثر کنند و گوهر هر دو از حال بگردد و آنرا استحالت نامند و بدین استحالت قوت هر دو شکسته شود و کیفیتی میانه پدید آید آنرا مزاج نامند
و اگر از چهار کیفیت که عناصر گویند یکی گرم دوم سرد سوم تر چهارم خشک است اگر این هر چهار یکدیگر باز کوشند و دو برابر آیند و اندو دیگر یکی قوی
و یکی ضعیف آید مزاج اندر آن دو کیفیت که برابر آیند معتدل باشد و از دو دیگر که یکی قوی و یکی ضعیف است بدان کیفیت قوی باز خوانند مثلا اگر سردی
گرمی معتدل باشد و خشکی بر تری غلبه کند گویند که مزاج خشک است و اگر تری بر خشکی غلبه کند گویند که تر است و اگر تری و خشکی معتدل آید و گرمی بر سردی
غلبه کند گرم و اگر سردی بر گرمی غلبه نماید سرد است و اینها را مزاج مفرد گویند و مفرد زیاده از چهار نباشد و هرگاه که دو کیفیت غالب شود و دو مغلوب
مزاج مرکب پدید آید یعنی گرم و خشک گرم و تر سرد و خشک سرد و تر و زیاده از این ممکن نیست چرا که اگر مزاج پنجم صورت بندد و جب کند که اندران مزاج
یک کیفیت اندر یک حال هم غالب باشد و هم مغلوب و این محالست زیرا که ممکن نیست که مزاجی باشد گرم و سرد یا خشک و تر و ممکن است که در [illegible]

جسم هر چهار کیفیت بیکدیگر باز کوشند و برابر آیند تا کیفیتی راست پدید آید که آنرا معتدل حقیقی گویند پس مزاج ۹ باشد یکی معتدل چهار مفرد
چهار مرکب و مزاج معتدل که ترکیب ارکان و قوت آنها برابر باشد در جهان موجود نیست و نزد اطبا معنی اعتدال تمامی بخش هر اندامیست از هر
کیفیت و این چنانست که هر اندامی از اندام بسیطه چندانکه ورا بکار آید از گرمی سردی تری و خشکی یافته باشد و مزاجیکه او را شاید پدید آمده
هر اندام را از اندامهای بسیطه مزاجی و اعتدالی خاصه است و اگر مزاج اندامی بگردد بدان حد که مزاج اندام دیگر بگیرد اعتدال او باطل شود
مثلا اگر مزاج عظم بگردد و مزاج مغز یا مزاج کبد گیرد اعتدال عظم باطل گردد و بدین سبب اعتدال همه تن باطل شود از بهر آنکه اعتدال تن مردم از آنست
که اندامهای او هر یک بر مزاج و اعتدال خود باشد چنانکه گفته شود و مزاج هر اندام را اندر هر تن حدیست که هر گاه بدان حد باشد معتدل بود و اگر
از آن حد بگذرد اعتدال او باطل شود و این اعتدال اندامها که بدینگونه ساخته شده عنایت بزرگ ایزد تعالی است یا مزاج اندام گرم خشک چون
دل یا مزاج اندام سرد و تر چون دماغ باز کوشد و برابری کند و مزاج اندام گرم تر چون کبد یا مزاج اندام سرد خشک چون عظم برابری نماید
پس هر تنی را مزاجی معتدل باشد نه معتدل راستینی لیکن اعتدالیکه آن تن بدان تندرست باشد بلکه همچنانکه هر اندامی را مزاجی خاصست و هر تنی را مزاجی
و اعتدالی خاصست از این چندین هزار خلق که خدا آفریده دو تن بیک مزاج مشابه است نبوده است و نباشد **ذکر تولد مزاج** چون عناصر
جمع شده امتزاج یابند بانکه اجزای مائی با اجزای هوائی جمع شوند جهت مشارکت در رطوبت بخار پیدا شود و اجزای ناری با اجزای ترابی جمع
شوند جهت مشارکت در یبوست دخان پیدا شود و از آمیختن بخار و دخان عناصر جمع شوند و صورت نوعیه هر عنصر توسط کیفیتی که مخصوص
بکیفیت دریاده عنصر دیگر هم توسط کیفیت مخصوصه او اثر کند و هر عنصر از وجهی فاعل و موثر و از وجهی منفعل و متاثر گردد تا بمرتبه که اجزای مجموع مشابه
یکدیگر گردند و کیفیتی که ازین تفاعل و فعل و انفعال هر یک پیدا شده و مزاج عبارتست ازین کیفیت متوسط که در میان ایشان پیدا شده و امتزاج
آب با آتش برین وجه است که هر جزوی از اجزای آتش مقداری حرارت و یبوست را که لازم اوست باجزای آب رساند و اجزای آب آنرا قبول
کرده همان مقدار از برودت و رطوبت که لازم اوست باجزای آتش رساند و نیز قبول نماید چنانچه در هر جزوی از اجزای آتش یا آب
فرض کرده شود آن مقدار حرارت و یبوست و برودت و رطوبت یافت گردد که در جزوی دیگر همان مقدار باشد یا قریب همان مقدار بود
پس مجموع اجزای آتش و آب که باهم استبار نموده شوند کیفیتی داشته باشند که غیر کیفیتی بود که در حال انفراد داشته اند و برین قیاس حال هر یک
عنصر بایکدیگر و مزاج عبارت بود از کیفیتی که مجموع را پیدا شود بعد امتزاج بدانکه عناصر که اصل مرکبات است چهار اند پس کلیات اقسام مرکبات
نیز چهار است آثار علوی معادن نبات حیوان آثار علوی را مرکب غیر تام الترکیب و نازاینده و عقیم گویند چراکه بعد وجود نه اثر میرسانند
قبول اثر میکنند بسبب تکمیل خود و باقی هر سه را مرکبات تام الترکیب و موالید ثلثه گویند یعنی زاینده شده جهت آنکه از عناصر ایشان تولد اند و مدتی بقا
میدارند و این موالید ثلثه انواع کثیر اند که اندازه ندارند و هیچ ازین دو فرد مشابه یکدیگر نیستند بسبب اختلاف مقادیر عناصر یعنی در فردی جز
آتش و در فردی جز خاک زیاده است و قس علیها بدانکه اگر لون سرخ بود و سخی باشد و خنده بسیار کند و در خواب وقت مرض خون و اشیای
سرخ و بستانها و اغذیه جوش بیند بدانند که مزاجش دموییست و اگر لون سفید و فربه و کسل و کم علم و در سخاوت میانه بود و وقت مرض در خواب

دریاها و باران و غرق شدن و برف هم سر باشد بدانند که مزاجش بلغمیست و اگر لون زرد و لاغر و غصه دار و چالاک و سخاوت میانه بود و وقت مرض بخواب
آتش و شیای زرد و گرما بیند مزاجش صفراوی باشد و اگر لون گندمی و چهره دلگیر و بتانی و درد و کمگو بود و وقت خنده چنان نماید که تبسم آوری میکند و وقت
مرض در خواب تیرگی و سیاهی و خاک و بدلگیری و دهشت و درد و تاریکی و خرابها بیند مزاجش سوداوی بود و صاحب مزاج سوداوی گاهی
فربه بود بسبب آسایش لیکن اکثر لاغر باشند پس اگر الوان مذکوره خلقی بوند آثار مزاج مطابق الوان مذکوره و اگر لون عارضی بود آثار غلبه آن خلط باشد
بدانکه ترکیب لون به بیاض و حمرت آثار مزاج معتدل حمرت و صفرت آثار حرارت و غلبه صفرا کدورت و کمودت آثار سوداء غیر محترقه بادنجانی
آثار برودت و یبوست جصی آثار برد رصاصی آثار برودت و رطوبت خضرت آثار محمود دم **فائده** دست بر اندام نهند اگر سخت گرم باشد بغیر سببی
مزاجش گرم و اگر سرد سرد و اگر معتدل معتدل صلابت لحم اندام آثار خشکی نرمی لحم اندام آثار تری اعتدال آن در صلابت و لین آثار اعتدالی مزاج بود
اگر اندام لحم و شحم برابر باشد سرد و تر اگر شحم زیاده بود تری بر سردی غلبه دارد و پس کثرت لحم آثار تری و قلت شحم آثار گرمیست و هر گاه لحم و شحم هر دو اندک
باشد آثار گرمی و خشکی مزاجست و فربهی لحمی دلیل حرارت و رطوبت فربهی شحمی دلیل برودت و رطوبت باشد فربهی لحمی صلب و شحمی نرم بود هزال لحمی آثار
برودت و یبوست و درین لون گندم گون بود هزال شحمی آثار حرارت و یبوست و درین لون سفید باشد وسعت عروق سینه و عظم و تمامی خلقت
دلیل حرارت و ضد آن دلیل برودت مزاج باشد اگر افعال طبعی کامل بوند دلیل اعتدال و اگر مشوش و سریع باشند دلیل حرارت و اگر بطی بوند دلیل
برودت کثرت نوم دلیل رطوبت قلت نوم دلیل حرارت کثرت بیداری دلیل یبوست طیش و جرأت و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعالات
دلیل حرارت بلادت و فرط حیا و قلت کلام و بطو انفعالات دلیل برودت سرعت خوف آثار یبس و ثبات انفعالات آثار یبوست سرعت زوال انفعالات
آثار رطوبت خشم نفس آثار غلبه حرارت و جودت افعال طبیعه باشد شدت رائحه و صبغ فضله دلیل حرارت و ضد آن دلیل برودت کثرت فضله دلیل
رطوبت قلت فضله دلیل یبوست اگر مو بسیار و کثیف باشند گرم و اگر اندک بوند سرد و اگر معتدل معتدل اگر مو مجعد و درهم و شکسته بوند خشک و اگر
راست و ناشکسته باشند تر و اگر متوسط در هر دو بوند معتدل اگر مو سیاه باشند گرم و اگر سفید سرد و اگر رنگیست تیره و گرفته سرخی نیک غالبست
و هر گاه که مزاج اندامها یکدیگر را برابر باشد در سردی و گرمی و خردی و بزرگی و خوبی و زشتی یکدیگر برابر بود و سینه پهن و عروق فراخ و عظم نبض لا ادری
عضل ظاهر لحم سخت لون مائل بسیاهی یا بسرخی کثرت مو هزال این همه آثار گرمی خشکی مزاج اند و خلاف این آثار سردی و تری دانسته شود این آن
باشد آثار اعتدال اعتدال لمس در صلابت و لین و کیفیات اربعه اعتدال لون در بیاض و حمرت اعتدال شحم در سمن و هزال عروق برآمده از لحم و
فرو رفته در لحم حدا و ظاهر اعتدال مو در سیاهی و شقرت و کثرت و قلت و غلظ و خشونت و رقت و درازی و کوتاهی اعتدال خواب و بیداری متابعت
اعضا در حرکات سلامت قوی باطنی در تخیل تذکر حفظ و غیره توسط اخلاق یعنی تهور جبن غضب و غیره صحت و جودت تمامی افعال طبیعیه میلان
خواب لذیذ موانست با مردم تلذذ از روائح طیبه و اصوات لذیذه اعتدال اشتهای طعام و شراب جودت انحدار غذا از معده و کبد و عروق
رفع فضول از مجاری معتاد و این همه آثار اعتدال مزاج اند **فصل پنجم در ذکر نفس** نفس جوهر مزاجیست و آن چهار قسم است نفس فلکی که نفس
سماوی نیز گویند نفس نباتی نفس حیوانی نفس انسانی و این هر سه انفس ارضی نامند و نفس مرکبات چهار باشد نفس معدنی که نفس طبعی گویند بسبب

تولد او از چهار طبع نفس نباتی نفس حیوانی نفس انسانی بدانکه نفس هر چیز امریست که حافظ و مدبر آن جسم باشد اما نفسے که نسبت باقسام مرکبات
کرده اند که معادن و نبات و حیوان عبارت ازدست امریست که جامع اجزای مرکب بود که عناصر است و هم حافظ آن جسم باشد و امر که هم جامع
اجزای جسم و هم حافظ مزاج او بود و از تاثیر کواکب و گردش افلاک بران جسم میرسد بتدریج و آن نفس است و نفس حافظ مزاج است پس نفس غیر مزاج
ثابت گردید دیگر آنکه مزاج کیفیتی است که بعد امتزاج عناصر پیدا میشود و پیدا شدن مزاج و بقای او مدتی محتاج بدو امر باشد اول چیزیکه عناصر را
بقسر و جبر جمع سازد تا بیکدیگر آمیزند دوم چیزیکه این جمع شده را محافظت نماید تا مزاج باقی ماند و این دو امر یعنی جامع و حافظ نفس است پس
مزاج محتاج بود بنفس فقط پس وقتیکه از گردش افلاک و انجم در قوت نفس فتور افتد جمع عناصر و حفظ آن نتواند و این حالت مرض و عدم آن نفس است
و آن جسم که نفس بدو متعلق بود آن امرده گویند پس مرده بجسم معدنی توان گفت بدانکه نفس انسانی را سه قوت است اول ناطقه که آن را نفس فلکی
و نفس مطمئنه گویند که مبدای فکر و تمیز است و شوق نظر در حقائق دوم غضبی که آنرا نفس سبعی و لوامه نامند و آن مبدای غضب و دلیری و اقدام
بر اهوال است و شوق بر تسلط و ترفع جاه سوم قوت شهوی که آنرا نفس بهیمی و نفس اماره خوانند و این مبدای شهوت و طلب غذا و شوق بالتذذ
اکل و شرب و مناکحت است پس وقتیکه حرکت نفس ناطقه باعتدال باشد در حین شوق باکتساب معارف یقینیه ازان حرکت علم حاصل شود و بتبعیت
حکمت و چون نفس سبعی باعتدال باشد و منقاد نفس فلکی شده قناعت کند بانچه عاقله قسط او شمرد ازین حرکت فضیلت حلم حاصل شود و بتبعیت شجاعت
و چون حرکت نفس بهیمی باعتدال باشد و مطیع عاقله گشته اقتصار کند بانچه حکم عقل نصیب او شمرد ازین حرکت فضیلت عفت حاصل شود و بتبعیت سخاوت
و چون این جنس فضیلت حاصل شود با یکدیگر متمازج و متسالم شوند از ترکب هر سه حالتی متشابه حادث گردد که آنرا کمال و فضیلت عدالت خوانند بدانکه
نفس نباتی را سه قوت لازم است اول غاذیه که هیچ نفس ارضی ازو خالی نیست و آن قوتیست که اجزای عناصر را بجانب جسم نباتی میکشد و مشابه جسم
میگرداند تا بدل ما یتحلل گردد یعنی آنچه از گردش افلاک شده قائم مقام او سازد و آنچه کم میگردد رطوبات است که بسبب حرارت جسم کم میگردد و حکمت پیدا
شدن این قوت آنست که بدون ماده هر مرکبی چون باعتدال نزدیک میگردد نفسی بدو فائض میشود از مبدای تاثیر فلکیات و هر چند اعتدال درین
مرکب بیشتر بود نفسی که بدو فائض شود و پیوند شریف تر باشد و این هم مقرر است هر مزاجیکه در و اعتدالی باشد از حرارت جز آتشی خالی نبود و
این نیز مقرر است که در هر نفسی از نفوس مرکبات کیفیتی و حرارتی پیدا میشود که آله افعال آن نفس میگردد و آنرا حرارت غریزیه گویند پس وقتیکه
این دو حرارت یعنی حرارت غریزیه و حرارت غریبه در جسمی یافت شود رطوبات آن جسم تحلیل میاید و حرارت غریبه حرارتیست که از خارج جسم میرسد
مثل حرارت آفتاب وغیره پس اگر رطوبتی دیگر از خارج دران جسم پیدا نشود که بدل ما یتحلل گردد البته مزاج آن جسم فاسد و ترکیب او فانی گردد لهذا
حکمت الهی مقتضی وجود قوت غاذیه شد دوم نامیه که منمیه نیز گویند و آن قوتیست که ماده را که قوت غاذیه جمع نموده بتدریج باجزای ماده جسم افزاید
در طول عرض عمق بر وجهیکه مناسب و لائق شخص آن نوع باشد تا زمانیکه آن شخص بحد کمال رسد سوم قوت مولده و آن قوتیست که از ماده که قوت
غاذیه آنرا جمع کرده چیزی منحل نماید و بیرون آرد تا ماده تولد آن نوع جسم شود پس حکمت الهی در اجسام مرکبه که اجزای ایشان از زمین منفصل نشوند
مثل نباتات تخم آفریده همون ماده متغذیه آن جسم و در اجسام مرکبه که اجزای ایشان از زمین منفصل گردند مثل حیوانات جفت گرفتن مقرر ساخته واطبا

هر سه قوت را قوای طبیعیه گویند که از لوازم جسم نامی میشوند بدانکه خادم قوت غاذیه چهار اند یعنی قوت جاذبه ماسکه هاضمه دافعه و کیفیات چهارگانه یعنی حرارت برودت رطوبت یبوست خادم این هر چهار قوت اند پس قوت غاذیه با هشت خادم خود خادم قوت نامیه است و قوت نامیه با نه خادم خود خادم قوت مولده است و قوت مولده با ده خادم خود خادم نفس نباتیست پس نفس نباتی را یازده خادم شدند بدانکه قوت غاذیه در وجود مقدم بر قوت نامیه است و قوت نامیه مقدم بر قوت مولده بدانکه اول قوت نامیه معطل میگردد چراکه در اول حال جثه جسم خرد است قوت غاذیه است بر آن که منفوبات زیاده از آنکه بدل ما یتحلل شود جمع سازد تا آن زائد را قوت نامیه صرف کار خود نماید و در نهایت حال چون جثه بزرگ گردد محتاج بکثرت غذا میگردد و قوت نامیه عاجز میشود از آنکه رطوبات نیز اندازان جمع نماید که غذای حرارت غریزی شود بلکه آنچه غاذیه تحصیل میکند مساوی ما یتحلل میگردد و لهذا قوت نامیه معطل میماند یا بسبب دیگر از خارج بعد از این قوت مولده معطل میگردد چه وقتیکه قوت غاذیه بسبب طول مدت باشی و دیگر چنان شود که عاجز از جمع ساختن بدل ما یتحلل گردد تا قوت مولده و چیزی که غاذیه جمع نموده تصرف تواند نمود البته قوت مولده از عمل خود باز میماند و بعد معطل شدن این دو قوت قوت غاذیه مدتی باقی میماند بر اندکی از عمل خود و پس وقتیکه غاذیه نیز معطل شود رسیدن اجل باشد و در نباتات آنکه خشک گردد و در حیوانات آنکه حس و حرکت جسم و در شود

**فصل ششم در ذکر عقل**

معنی عقل نور است و نور چیزی را گویند که ظهور او بنود و ظهور دیگر اشیا بدو باشد اما نزد فلاسفه جوهریست که مجرد باشد از ماده در ذات و فعل اما متاخرین اطلاق عقل بر نفس ناطقه انسانی مینمایند و نفس ناطقه را دو قوت است یکی فکری که بواسطه آن مطالب علمیه از مبادی غایه کسب مینماید و این را عقل نظری و فکری گویند دوم عملی که بواسطه آن تدبیر و تصرف در بدن و معاش و معاد و وصول بمراتب و غایات کمال میکند و این را عقل عملی خوانند و این هر دو را چهار مرتبه است مرتبه اولی آنکه نفس مستعد قبول ماهیات اشیای مجرده از ماده باشد و این را عقل هیولانی گویند که در مبدای طفولیت حاصل است که محض استعداد است لا غیر مرتبه ثانی استکمال این قوت استعداد است بنحوی که قریب الفعل باشد بحصول مطلوب یعنی تحصیل ماهیات و این حالت در حین تمیز اطفال میباشد چه طفل دران حین تمیز میکند میان ما به الاشتراک و ما به الامتیاز باعمال حواس و مادیات تا بعد از ان معقولات از محسوسات انتزاع میکند چنانچه مقرر است که معقولات حاصل نمیشوند مگر بواسطه حواس مرتبه سوم عقل بالفعل است و این قوتیست نفس را که بسبب آن صور مکتسبه را حاضر سازد وقتیکه خواهد خواه بعد از کسب از خزانه احضار نماید و باین اعتبار این قوت موخر است از عقل مستفاد خواه در حین کسب احضار کند و باین جهت مقدمست مرتبه چهارم عقل مستفاد و آن قوتیست که مجرد میسازد ماهیات را از مواد بعد تحصیل کسب این ماهیات یا قطع نظر از وجود خارجی انها برای نفس سوای این اطلاق عقل بر کمال فطانت و ذکی که از قوت طبع نظریست مینمایند چنانچه شخصی متصف بصفت ذکا و فطانت باشد آن را عاقل و زیرک گویند و شخصی که در کمال کاردانی و تنسیق و تنظیم امور دنیوی و اخروی باشد آنرا عاقل و صاحب تدبیر گویند

# باب دوم

## در ذکر انسان و حیات و مرگ و اجزای صلب و نرم وغیره

**فصل اول در انسان** شی است مرکب از جسم و روح حی جاوید که حفظ و قیام جسم میکند جسمش آلایست صنعتی مرکب از چند قسم کارخانه که خالق او خداست و در جسم مادهٔ سیال از جست و اثباتش به چه میشود یکی آنکه اگر جسم را مقطر کنند از همه اجزا تا عظم سوای مادهٔ مذکور بنظر نمی آید دوم آنکه در عظم جوان و صبی و پیر همون ماده یافته میشود سوم آنکه همه اجزای جسم شی لزج را غذا میکنند چنانچه گفته خواهد شد و بیان اعضا در تشریح آید -

**فصل دوم در حیات و مرگ** حیات قادر بودن صورتیست بر ادراک محسوسات و حرکات ارادی بسبب حرارت غریزی که در دست و اصل این حرارت قوت نفسانیست **قول دوم** آنست حیات حفاظت نمودن جسمست بمدد روح که قائم دارنده جسم انسانست چه بسبب اختلاط ارکان مائل بنقص است و باعث حفاظت بر یک وتیره ماندن افعال و حرکت جسم است بدانکه حیات حیوانات امریست ظاهر که از افعال مختلفه و حرکت سکون ارادیه پیداست و حیات نباتات قوتیست که صادر میشود از ان نمو و تزاید و تغذیه و حیات معدنیات قوتیست که نگاهدارنده لون و شکل و طعم آنست پس بسبب حیات اثر مخصوصه هر یک ظاهر میگردد چنانچه مقناطیس جذب آهن و ذهب جذب زیبق مینماید پس تا که آثار مخصوصه هر یک از جسم او ظاهر شود حی باشد و هرگاه که معدنیات را حیات باشد لازمست که افزایند و نمو یابند و این مشاهده شده مثلا زاج که اگر مقداری از معدنش برآرند آن موضع باز از زاج پر میگردد و سوای ازین در زمین بلاد صقالیه معدن طلاست اگر از انجا مقداری از طلا برآرند بعد چهار سال بمقدار اول میرسد و نیز در بلاد ایلیسا معدن آهن است چون از ان برآرند بعد ده سال بمقدار اول میرسد اما مرگ ابطال قوت حیوانی و حرارت غریزیست و سبب ابطال آنها سوء مزاج قلبست و دو گونه است طبعی و احتراقی طبعی آنکه رطوبات اصلی صرف شود و بالضرور موت واقع گردد احتراقی آنکه اگرچه رطوبات و حرارت غریزیه بر حال باشد اما از اسباب خارجی چون قتل و غرق وغیره یا از اسباب داخلی چون امراض مهلکه واقع شود **فصل سوم در روح** شی است الطف حی جاوید مائل بجسم جهت قیام آن و در همه انسان واحد است اگرچه در جسم و مواضع مختلفه تعلق دارد جسمیست لیکوری رقیق تر از خون که از ماسامی موی جدا میگردد و از دماغ براه اعصاب در تمامی اجزای جسم برای حرکات و افعال آنها میرسد و آنقدر ذی الحس است که اگر یک عصب بریده شود دریابد پس روح مذکور را بسبب صنعت مصوری مصور گفتن مناسب چرا که از حس خود و قیام جسم تعلق دارد و چون برای حس حرکات تمامی اعضا از دماغ میرسد بدین سبب گفتن خلط حیوانی از روح حیوانی بهتر است و مدعا روح آنست که جسم را مجتمع دارد و انسان خدا را خالق خود بشناسد **قول یونانیان** روح جسمیست بخاری که از لطافت اخلاط در دل بسبب امتزاج مخصوص متکون گشود و بواسطهٔ شرائین در اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و

آن را روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم شود و چون بعضی ازو بدماغ رسد کیفیت دیگر در وی پدید آید و بواسطه محل مزاجی دیگر حاصل گردد آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و تفیض حس حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد کیفیت دیگر حاصل نماید و آنرا روح طبعی گویند و قوت طبعی بدو قائم بود و ازو تغذیه تنمیه و تولید حاصل گردد و درین تحقیق روح واحد است که در هر محلی ازو صورتی و اثری پیدا میشود و بدانکه روح هر چیز عبارت از جان وی باشد که زبدهٔ آن چیز است که بدون آن حیات متحقق نباشد و در حیوانات و نباتات تعبیر از ان بارواح و نفوس مینمایند که آنرا روح حیوانی و نباتی و نفس نباتی و حیوانی گویند و در عناصر تعبیر میکنند الا بکیفیات و در جماد قلیلا تعبیر از ان بروح کنند و آن چهار است **اول** طبعی که نفس طبعی گویند و آن قوتیست که اجزای جسم را از هم متفرق شدن ندهد و آن بخاریست که از امتزاج اخلاط اربعه پیدا شود مثلاً وقتیکه اجزای لطف غذا در کبد رسد مستحیل بدم میگردند و بخار که از ان دم متولد شود آن روح طبعیست و قوت خادمه و قوت مخدومه از تبع روح طبعیست اما قوت مخدومه دو گونه است یکی آنکه تصرف در غذا جهت بقای شخص کنند و این دو نوعست غاذیه و نامیه غاذیه قوتیست که بعد نضج غذا لطیف را از کثیف جدا کند نامیه قوتیست که جسم را در اطراف و اعماق بزرگ گرداند دوم آنکه تصرف در غذا جهت بقای توالد کنند که بقای نوع بآن باشد و این هم دو قسمست مولده مصوره مولده قوتیست که اشیاء از جسم الطف باشد آنرا جمع کنند تا از ان مجموع مثل آن جسم حاصل سازد و آن مجموع را تخم و در حیوانات نطفه گویند مصوره قوتیست که غذا را همرنگ جسم گرداند **اما** خادمه چهار گونه است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه جاذبه قوتیست که غذا را از ظاهر بباطن جسم کشد ماسکه قوتیست که غذا جذب کرده را نگاه دارد و حفظ او کند برای هضم هاضمه قوتیست که غذا را نضج دهد دافعه قوتیست کثیف را که از لطیف جدا شده بیرون کند و این هر هشت قوی را قوای ثمانیه گویند **دوم** نباتی که نفس نباتی گویند و آن قوتیست که جسم را در عرض طول عمق کشد و بزرگ گرداند و نفس طبعی خادم نفس نباتیست **سوم** حیوانی و آن الطف اجزای بخاریست که در کبد از دم متولد گشته مثلا وقتیکه الطف اجزای دم کبد از ماساریقا آورده بقلب و اجزای قلب رسد مبدل بکیفیت دیگر گردد و بخاری دیگر از ان دم حاصل شود و آن روح حیوانیست و حیات از طبع اینست **چهارم** نفسانی پس وقتیکه این دم قلب از شرائین وریدی بدماغ و اجزای دماغ رسد بخاری دیگر از ان متولد گردد و آن را روح نفسانی گویند و حس حرکت بر تبع اینست پس منبع روح نفسانی دماغست و آنرا دو قوتست مدرکه و محرکه مدرکه دو گونه است حواس ظاهری حواس باطنی محرکه نیز دو گونه است باعثه و فاعله و این همه در فصل ذکر حواس گفته شوند

**فصل چهارم در اعضای صلب و وصول غذا بدان**

اجزای صلب دو گونه است مفرد و مرکب مفرد آنکه بدیگری مرکب نباشد چون عظم غضروف عضله غدد غشا عصب شریان ورید اوعیه لبنی اوعیه فضلی اوعیه لبنی جلد کوتیس جلد کوتیکولا ظفر شعر رطوبات چشم مگر لیفت در اجزای مفرد شمرده نمیشود برای آنکه جزویست مشترک از تمامی اعضا که برای اتصال عضله و عظم و عصب مخلوق گشته و رباط هم از اجزای خاص نیست مگر سر عضله هاست که در عضو شمرده میشود و بعضی شحم و مغز عظم را در اجزای صلب میشمرند غلط است چراکه نرم و منجمد اند و بسبب نرمی در وقت ضرور برای باز آوردن هیئت خون که از غذای اعضا کم گردد بکار آیند اما مرکب دو گونه اندرونی و بیرونی درونی چون دماغ قلب ریه کبد طحال شکم امعا کلیتین رحم زبان چشم و غیره بیرونی چون سر ید رجل که از اجزای مفرد ترکیب می یابند و هر یک در تشریح گفته شوند **اما** اعتدال اجزای صلب آنست که در صلابت و قوام و حرکات ضروریه چنانکه باید باشد مثلا صلابت

قدری که باید از آن کم و زیاده نگردد و قوام هم بطوریکه باید باشد صلب و نرم نشود و حرکات هم قلت کثرت نپذیرد والا خارج از اعتدال بود اما وصول غذا باجزای صلب بیگونه است که چون خون از دهن شرائین شعری می افتد در اجزای معدی از راه مسامهای اندرونی داخل شده در تمامی اجزای صلب مختلط میگردد و چون خون مذیب و شاغذا است بسرعت افعال مذکوره نموده از آنها جدا میگردد سوای ازین چون طبع خون طولی از جهه یعنی منجمده و لیفاتی است بعد دخل و امتزاج تمام در اجزای جسم صلبه مبدل میگردد و غذا شدن و باز آمدن اجزای صلبه همین است که گفته شد۔

## فصل پنجم در اجزای نرم و اعتدال آن و وصول غذا و پرورش آنها

اجزای نرم بیشتر از اخلاط جسم اند که از کیلوس موافق امر خود غذا میکنند و پیدایش اینها هم از سیست در بیضه بوسیلهٔ اجزای صلب و در ترکیب جسم دخل تمام دارند و قیام اینها بسبب قوت حیاتیست و هر یک بفعل خاص خود مصروف و از اوعیهٔ خود بخیت میگردد و اعتدالش آنست که در مقدار و قوام و حرکت چنانچه باید باشد از مقدار مثلاً دم آنقدر که لائق غذای اعضا باید و صفرا نیز چندانکه برای تحلیل غذا شاید و بلغم هم آنقدر که برای رقت خون درکار بود باشد و قس علیها و وقتیکه ازین کثرت یا قلت پذیرد اعتدال نباشد و از قوام مثلاً دم که رقیقست غلیظ و صفرا که لطیف ترست و بلغم که غلیظ است رقیق و آنکه رقیقست غلیظ شود و قس علیها پس وقتیکه بر قوام خود نبود اعتدال نباشد۔ از حرکت مثلاً هر ماده حرکت خود چنانچه باید میدارد پس وقتیکه از آن کم و زیاده گردد در فعل خود باز ماند اعتدال نبود و وصول غذا بدین گونه است که غذا بوسیلهٔ فعل قوت حیوانی تبدیل یافته یعنی کیلوس گشته بقلب رسد و در آنجا خون شده لائق غذای همه جسم گشته باجزای خاص صلب و نرم رسیده غذای همه جسم گردد از حرکت بالذاتی خود دید آنکه مراد از پرورش اخلاط جدا شدن ماده است از مسامات موئی از آورده در اوعیه های خود بعضی برای ترکیب جسم و بعضی برای افعال خاص خود و اخلاط مذکوره دو قسم اند یکی آنکه بخیته از جسم جدا شوند چون لبن منی بول و دوم همه باقی که بخیته هر یک فعل خاص خود نماید و نیز ریزه اخلاط عمده های جسم اند مرکب باشند یا مفرد چون دماغ جگر بانکریاس یا تیکا کلیه انثیین غدی کوتانیا وغیره و نیز در اجزای نامحسوسه همه اخلاط حرکت دوری فی ذاتی مخلوقه خالق است که بسبب آن جدا جدا میگردند از اختلاط دراه خود میگیرند برای فعل خود و نفع پرورش ماده سه اند اول آنکه پرورش ماده برای قیام حیات ضرورست تا اخلاط از مسامات جدا شده کار خود نمایند که حیات متعلق بدوست و وقتیکه فعل اوعیه پرنده کم میگردد از همان زمان حیات کم میشود دوم آنکه خون قسم لیکوری از آن دا بهراهی خود جدا شود برای نمودن فعل خود که آن غذا شدن اجزای صلب است برای حفظ حیات سوم آنکه بعضی اخلاط که از جسم بیرون میشوند برای چند مدعا مثلاً برای توالد و تناسل و حفظ اقسام غذای بیرونی و کثرت ترکیب آنها جدا گردند مثال منی و لبن و بول وغیره و از غددها برین وجه بخیته میگردد که همه اوعیه نیز از مسامات خود لیکورها را مشکل بشکل ذرات برای گذر نمودن همیا زند چرا که اخلاط جسم با جید و آماده اند و با مسامات موی بطوریکه اجزای جسم حیوانات در بیضه و اجزای نباتات در تخم که از اول خلقت مخلوق شده اند برای مدعا فعل خود و آن رسیدن بمسامات که از آن هر گاه بانتهای غددها خواهد رسید از آن زمان حرکت و خلقه کم کرده شناخته خواهد شد بطوریکه منی ذکور در رحم اناث و چنانچه صفرا بهمه مسامات آمیخته در جگر آمده بزودی از حلقه خود از راه غددها بسوی مجری دود نجیکه آفتاب از افق بسمت الراس و سمت القدم و باز از یک افق بدیگری میرود و آن زمان از مسامات جدا گشته برنگ سرد و مزهٔ تلخ ظاهر شود و در اثنا عشر برای نمودن دیگر افعال بماند و چنانچه دست و پا و راس حیوان که از همان یک قطرهٔ منی ظاهر شوند و نهایت

جسم اند و قلب میان جسم بسان تنه درخت است که بلند شود مانند عمود و بجیا البعمق روند و بانتهای شاخها برگ و گل و ثمر متشکل گردند همینسان خالق خلق
هر شی را برای نمودن افعال خود مقرر کرده چنانچه خلط حیوانی و بزاق و منی و غیره از غدهای بیزنده خود برآمده بسبب حرکت ذاتی خود که لاحق است ادای
افعال خود مینمایند و ظاهر میشوند و نیز در اجزای محسوسه غدد ها که از انها ماده میرسد و دوباره می آید حرکت دوری فی آنیست تا اجزای لیکور را جای
گردش دهد و وقتیکه خون از بیزش اخلاط و غذای اجزا باقی میماند از تعب مقرره خود یعنی افسرده سوی قلب وان میگردد و این فعل بیزش اخلاط
علی الدوام بلا قیاست تا تمامی مقدار هر خلط بیکدفعه جدا نمیگردد مگر بسبب گردش دائمی هر دفعه قدر ضرور اندک اندک جدا میشود تا ماسای مو
باین وجه قلت نپذیرد بدانکه کیلوس جدا از غذای ماکول یک وزنه که در خون مبدل شده همین بیان در بیزش اخلاط میگردد اما هر لیکور اگر و
یکبار بیخته شوند ماسای موی در یک گردش بالکل تباه گردد و کیلوس لزوا برای تبدیل خون گیر و لهذا مقرر گشته که در هر گردش یکحصه از هر لیکور بیخته گردد
و صدق این در بول عیانست که همه چیزهای بول که از غذای متناول در یکروز آیند بدانند که در شب آینده بدر نشده است چه اگر دو روز غذا نخورند
لیکن بول چند مرتبه می آید پس نفهمند که این بول در جای نهاده بود بر آمد مگر همین که از ماسای موی در هر گردش جدا میشود در ماسای دموی
دو حالت فرض کنند اول انکه هر قدر که غذا شده و از قلب و شرائین بدرافته همان قدر از لیکورها پر خواهد گردید دوم انکه هر قدر که از انتهای شرائین
بدرافته غذای اجزای صلبی گردد و انچه باقیماند از انتهای وریدها داخل شده بقلب رسد بدانکه در بیزش اخلاط چهار لازم است یکی اجزای بیزنده
دوم خلط بیختنی سوم حرکت دوری اجزای بیزنده و چهارم حرکت دوری خلط بیختنی **نوع اول در بیزش روح حیوانی** لیکور اولین یعنی
روح حیوانی خلطیست رقیق صاف که از دماغ و اعصاب پیدا میشود و برای حس حرکت تمامی اعضا بکار می آید و طریق بیزش اخلاط برین طور است
که غدد مفرد بود یا مرکب که قرین از شرائین و اوعیه مخرجه و وریدهاست تا از شرائین خلط بیخته شدنی همراه ماسا رسد و در سطح غددها از مسام غدد
دخل یابد و از انجا از اوعیه مخرجه بیخته برآید و باقی همه ماسا که بدون دخل مانده و از اصول وریدها بعد غذا شدن خون قسم لیکورها باجزاء داخل شود و در
حرکت دوری خود باز نماند چه در نرم و چه در صلب پس روح مذکور از دماغ بیخته شده در شرائین همراه خون داخل شود و در اعصاب غیره در رسد
و کار خود یعنی حس حرکت نماید **نوع دوم در بیزش بزاق** خلطیست مائی بیرنگ که از غدد پاروتید او ماشیلاریس که مرکب از غدد کثیر اند
بیخته میشود و اوعیه مخرجه که هر یک بپهلوی دهن بکناده اند بزاق بیخته شده را در خود میگیرند اما بزاق که از غدد پاروتید بیخته میشود در دهن میرود
و انکه از غدد ماشیلا میگردد در دهن دخل یافته زیر نوک زبان بهر دو جانب فرنیلیم و دندان در با میان اضراس زیرین میماند و برای آمیزش
و تحلیل غذا و ارسال آن در معده و برای دریافت و تقویت حس ذائقه خلق گشته و همراه ماسا در قلب میرود و نفع بزاق ساندیکی تر داشتن زبان با
و اجزای دهن تا در تکلم فرق نیفتد و از هوای تنفس خشک نگردد دوم ترقیق غذای صلب یابس سوم تحلیل غذا و همین سبب خلا اول گویند وقت
اکل و تکلم زیاده بخرج می آید نسبت بدیگر اوقات **نوع سوم در بیزش خلط ترش** از غدد معدی بیخته از مدت خود در قعر شکم نفوذ کنند
و در انجا مانده برای تحلیل غذا بکار آید مرکب از اجزای حاده و نافذه است تا صلابت اغذیه صلب بشکنند و اگرچه برای گدازش غذا لیکورهای دیگر
محلله هم مقرر اند لیکن این لیکور درین امر قویست و از خواص انست که بلا قیام مدام بیخته میگردد و وقتیکه در شکم غذا نمی ماند در غشای معدی لذع مینماید

و موجب اشتهای طعام همین است **نوع چهارم بیرش صفرا** خلطیست زرد و تلخ لطیف مشتمله رقیق القوام حاد محلل و از جگر باثنا عشر می آید برای تحلیل غذا بدانکه جگر آلهٔ خدمتی و اوعیه و بذاته بیزنده صفرا است و زیر جگر مراره است و آن اوعیه ایست بنا بر گرفتن صفرا که از کبد بیخته شود و خونیکه در کبد از عروق داخل میشود بوساطت صفرا با نتهای اوعیه ها رسیده از انجا عطف میکند آن وقت صفرا از غدد ها بیخته میگردد و خون جدا شده تلاش وهن و ریدها برای بازگردیدن بقلب مینماید و همچنین صفرا در جگر بسبب بودن دو نوع اوعیه موی مثلاً از شریان سیلی آکا خون رقیق و صاف قلبی می آید و از شاخهای وریدپورتا خون اغلظ که از اجزای شکم باقیمانده می آید بدین سبب صفرا که از شریان نیز رقیق و آنکه از وریدپور غلیظ میباشد و اوعیه مخرج آن نیز دو قسم اند یکی صفرای رقیق را گرفته بمثانه فرستد و دیگر غلیظ را گیرند با اوعیه مشترک رسند و در آنجا هر دو آمیخته بمجری کولید کو و اثنا عشر آیند و کار صفرا فقط تبدیل غذا است از اجزای حاده و نافذه خود بطور خلط ترش محلله سوئیت و اسهال و قی صفراوی بسبب کثرت بیرش است و کثرت بیرش از حرکت دوری جگر میباشد **نوع پنجم در بیرش خلط پانکریاتیکو** در سنه یکهزار و شش صد و چهل عیسوی جان خورجی از بین مفرغه آگاه شد و آن خلطیست صاف رقیق ترش حاد نافذ که از مجری پانکریاس که آن از بسیار عروق شریان سیلی آکا چپی موضوعست بشکل زبان و نیز از غدد مفروزه بیخته شده در اثنا عشر می افتد و خونیکه بالای غدد ها بعد گذشتن خلط مذکور باقی ماند بریخ اوره و بوریدآسیلی سپکا میرود و نفع این گداختن غذاست مثال خلط ترش **نوع ششم در بیرش خلط ایلیا کو** موضع این اوعیه نهایت معا الیون است و اوعیهٔ مذکور مرکب اند از جماعت غدد های کثیر گسترده و زینت یافته از ورید و شرائین متصل از دم کثیر و در هر غده ثقبیست که از آن خلط مذکور بقعر الیون می افتد شفاف متصاعد از اجزای حاد و نافذ نفع این تلیین و تحلیل و تخمیر غذاست مانند خمیر ترش معدی و پانکریاتیکو حتی که اگر غذای غیر منهضم رسد آن را گداخته میسازد **نوع هفتم در بیرش خلط لیتی کولاریعنی عدسی** در سطح درونی معای غلاظ و دقاق غدد ها کثیر بشکل عدس نهاده شده اند و همه غدد متقب اند برای بیختن خلط مذکور و خلط مذکور از اوعیه خود برآمده بقعر زیرین امعا و بقعر بالای غشای درونی امعا ملتصق میماند خلطیست سفید غلیظ منجمد لیکن غلظ و انجماد آن قبل از بیرش که در لعاب سای و موی شریک بود نباید فهمید مگر بعد جدا شدن و بیرش غلیظ و چسپنده میگردد تا برای فعلیکه مقرر است قصور نشود و نفع التصاق آن با معا سه اند اول آنکه معا را از وجع که بسبب حدت فضله میشود محفوظ دارد دوم آنکه غذای گداخته رقیقه را منجمد ساخته فضله از آن و خشکی و تری و غلظ و رقت جدا نماید تا وقت خروج ایذا نشود سوم آنکه اخراج فضله را آسانی کند چرا که هرگاه خلط مذکور کم بیخته میشود فضله در امعا بند میماند و موجب وجع وغیره میگردد و هرگاه که با فراط بیخته میشود باعث زحیر و اسهال سفید و ذرب میگردد و هرگاه که مسهل قوی یا زیاده در مقدار میدهند خلط مذکور در مجلس آخرین می برآید و در صفرای زبون و اسهال و یار یا نیز می برآید چرا که حرکت موجی امعا در اینها با فراط میشود و چون خلط مذکور بسطح درونی معا ملتصق است بسبب کثرت حرکت پرچه پرچه شده بیرون می افتد و عوام این را قطعه معائی گویند **نوع هشتم در بلغم** خلطیست صاف مائی رقیق که از قوام خون و از اوعیه ملغمی جدا گشته بورید شعری وغیره دخل کند برای دفع غلظ و حدت خون بدانکه بلغم مانند خون اکیور خاص و خلط روغنیست و مثال دیگر اخلاط بیخته میگردد چرا که اوعیه بیزنده ندارد و قبل از آمدن ها سا از شریان و برآمدن از اجزای معدی و اکثر اجزا جدا شده میماند و اگرچه در تمامی اخلاط ما بقی بیخته میگردند اما بر عدم بیرش بلغم تعجب نباید کرد چرا که باقسام اجزا متعلق است و هر شی برای هر مدعا خلق گشته و اگرچه این

کلام منغلق است ما بدین تجربه که هر صباح آفتاب را روشن و درخشان می بینیم و از تموزش متأثر میگردیم حل میشود و بلغم یک قسم کیلوس مائی مشتمل
رقیق از اجزای جسم ماست و ترکیب اوعیه بدین وجه است که اکثر غددهای خرد با هم آمیخته اوعیه های کلان طیار کنند برای آمیختن اوردیه های کلان
و اوعیه های شعری و نفع آن در وصل عظم تر داشتن عضروفهای خود است برای آسانی حرکت اغشیه که از وریدهای کلان می آیند بنابر رقیق چون
غلیظ که از اجزای معدی و اوعیه های شعری می آید و نیز رقیق ساختن و سبک و صاف نمودن ماسای غلیظ و ثقیل است و نیز تلیین کیلوس تا به آسانی منقلب
شود و کند **نوع نهم در بیرش خلط آترابیلی** آر خلط مذکور از کابسولا آترابیلی آر ریخته میشود و لهذا بدین اسم مسمی گشته و غددهای مذکور بهر دو
جانب کلیه بفرق شکل طبیع بالاتر هستند تا از شرائین آورتا خلط مذکور ریخته در بینا آید و بوریده ایمولژنتی رسد و باقی انوریده خاص بکار رود
و خلط مذکور شی سیاه رنگ لطیف و بماسای موی آمیخته زیاده از بلغم بکار رود یه اسیدیتی می آید و خون غلیظ را که از غذای جز باقی میماند رقیق تا
میسازد تا بوجه احسن گردش نموده بقلب رسد سوای ازین غدد مذکوره در خود قعری دارند و دران اندام خلط مذکور میماند و آن بولست و بعد
زیاده شدن از مقدار همه آمیخته بسبب ضربه از مخرجه خود بر آید و در وریده ایمولژنتی یا سیر یونیا و الوولا دخل یابد تا بزودی آنرا بیشتر و تا خون
در مخرجه گذر نیابد و ضرورت نفع مذکوره این خلط در حیوان آن قدر نیست که در جنین است چرا که هیچ ترشحهای گدازنده مذکوره ندارند برای آنکه در رحم
جنین غذای بطنی است و دخل نمی یابد مگر در بیران که کابسولا آترابیلی آر از وقت ولادت مثال دیگر اجزای بالغ کم میگردد چنانچه در جنین قدر کلیه و
و بعد تولد تا رسیدن بعمر سی سال قدر تمر زیتون میماند چرا که عمل او کم میگردد **نوع دهم در بیرش لبن** خلطیست لطیف شیرین غلیظ رقیق که جبنا
کیرینی و مائی نیز دارد و مختلف الاشکال است و از غدد ماماریس خوش طعم گشته در سینه قرار گیرد برای تغذیه و تنمیه طفل بکار آید با آنکه شیر از
غددهای ثدی که در سینه بطور اکلیل ریخته میشود و آن غدد خرده با فراط اند که بشمار نمی آیند و هر غدد وریدها و شرائین مسمی بماماریاس و اوعیه مخرجه
دارد و بسوی اکلیل ناظر اند سوای ازین اوعیه دموی ماماریاس بغایت بزرگ هستند تا بطور اوعیه ایمولژنتی خون کثیر که برای تغذیه در سینه ضرور است
بیارند و بهمین سبب در وقت حالت لبن اطفال بقوت مص خون می برآرند و تحقیق است که لبن همراه خون از ماسای دموی می برآید و بعد ماماریاس
رسیده ریخته شده از اوعیه مخرجه بقعر مذکوره می افتد تا طفل آن را از مجاری خاص که در حلمة الثدی اند بمکد و از اینجا بقوت مص برآید و خون
باقیمانده از وریده ماماریاس بقلب رسد **فائده** چون در انسان و بهائم ترشح از ضعیف اجزای غشائی برای جستن و تلاش غذا لائق
اند خالق الخلق برای حفظ و زندگی او لبن که غذای خوش و رقیق است پیدا کرد و بطیور و ماهی وغیره که ترشح معدی قوی و اجزای غشائی برای جستن
و تلاش غذا لائق دارند لبن نیافرید باید دانست که او سبحانه تعالی هر شئ که آفرید حرکت نیز قدر ضرور با وی عطا فرمود تا بوساطت آن چندین افعال بوجود آرد و چند
افعال موجب حیات او است و بودن حرکت مقرری در غدد ماماریاس برای فعل این ضرور و چون این فعل علی الدوام نیابد شد بدین سبب در چند
غدد حرکت دائمی نهاد دیگر به وقت ضرور چنانچه تا وقتیکه طفل شیر می نوشد کم نمیگردد و چون شرب شیر میگذارد شیر کم میگردد و وقتیکه حامله میشود
با حرکت دوری خود در سینه شروع مینماید برای دادن لبن چرا که قبل ازین ضرور نبود اما زنان و ذکوران تا حیات لبن کم یا زیاده در خود میدارد
چرا که همه اخلاط ریخته شدنی در ماسای دموی موجود اند باید دانست که غدد مذکور در مردان و دوشیزه وغیره اگرچه برای اخراج و تحقین لبن چندان نهاده نها

لبن اندک میباشد واندک زمان در قعر اکلیل قیام مینماید چون راه برآمدن عیان ندارد واپس همراه خون ما بقی میرود وسوای ازین وشیره لبن
می برآیند وپرورش طفل نسوان دیگر میسازند ومردان نیز شیری برآمده طفل را پرورش میدهند چنانچه شبان هرگاه گوسفندی بعد زائیدن بمیرد گوسفند دیگر
شیردار نباشد فوراً گوسفند نازائیده را گرفته انجره برثدی او میمالند بعد زمانی اول خون پس لبن می برآید وتا مدت نوشاندن میماند در خانه احقر
دو بچه گربه یکروزه آمدند هرچند تلاش گربه زائیده کردم نیافتم ناچار گربه دیگر را گرفته ثدیهایش بمکیدن بچه ها دادم از قوت مص شیر برآمد و پرورش
یافتند بدانکه طیور وماهی بیضه میدهند چراکه ثدی ندارند مگر بالکباس که قسمی از ماهیست وخفاش که قسمی از طیور است بچه میدهند وشیر مینوشانند
چراکه ثدیین میدارند **نوع یازدهم در برزش بول** خلطیست شور که از چند اخلاط حادث می شود واز کلیه تصفیه پذیرفته در اوریترا و مثانه
قیام میگیرد ووقت حاجت می برآید بدانکه کلیتین بزنده بول اند گرچه همه آلهای بزنده لیکورها عمل باریک و رقیق وکدر دارند حتی که از کلان بین
مرئی شوند اما در کلیتین شرائین و وریدهای ایمولزنتی برای ماساره موی واوریترس برای اخراج بول بخوبی تمام بنظر می آیند سوای ازین قریب
مرکز کلیه پلویس است بشکل نل وابتدای خروج اوریترا ازین معلوم میشود وازین پلویس دوازده گوشه در احاطه هر کلیه داخل اند برای انداختن
بول دران نل تا از انجا در اوریترا و مثانه رود **فائده** بول کریکادو اجزای تمامی اخلاط است که از ماسا جدا گشته اما حصه های کریکادو همه
اخلاط در قدر مساوی نمیباشند مگر صرف از اخلاط مائی وترش ولنج وکلیه محض برای بیختن ماسا خلق شده تا از برزش اجزای ترش و مائی ولنج بافراط
اقسام مسامات خرد اوعیه ها ایذا نیابند وبهمین سبب بول جسم ولون وطعم ماساره موی ندارد وپیوسته غلبه اخلاط را از ماسا بسوی خود میکشد
برای همین وقتیکه غلبه صفرا در ماسا می باشد بول زرد و تلخ واز غلبه باده لنج لنج وشو واز غلبه باده رقیق مائی واز غلبه خون سرخ واز غلبه ترشی ترش
می باشد چه هر چیزیکه باکل شرب آید مبدل بخون میگردد وافراط هر شئی بقصد لیه میدهد برتبه غالب می باشد در ماسای موی پس کلیه خلق شده تا آنرا
از مخرجه بول اخراج نماید سوای ازین از بول اکثر قسم ماده چون بلغم وآب وروغن وروح وارضیت ونمک وغیره می برآیند بدین سبب بول جسم مفرد
مائی بخیال نمی آید ونیز مدام بریک شکل نمی آید گاهی لنج گاهی شفاف گاهی کدر گاهی سیاه گاهی زرد گاهی سرخ وغیره واین بسبب رسیدن
لیکورها کم یا زیاده می باشد پس بول ضرورتاً کریکادو اخلاط است **نوع دوازدهم در برزش عرق** خلطیست صاف مائی که از غددهای
جلدی بیخته میشود برای تر داشتن جلد کوتیس تا خشک نگردد بدانکه برای برزش عرق پنج چیز مقرراند یکی افراط شاخهای شریان برای
آوردن ماسا دوم غددهای جلدی سوم اوعیه مخرجه چهارم جلد بالائی برای قبول آن پنجم وریدها تا ما بقی را باز بقلب رسانند **فائده** خروج
عرق بدین وجه است که راههای کثیر که از لیفات جلدی پیدا شده اند واز انجا معطوف گشته تا عرق را از اندرون گرفته بجلد رسانند وبند گردند
وخون بجلد میرسد مثال لبن که از حس اکلیل از ثقب سینه بیرون می افتد در جلد گردش نموده بیرون میگراید وهمه ماسای موی از غددهای جلدی
از عرق جدا گشته میگذرد وبرآمدن عرق از صنعت از حرکت دوری غددهای جلدی است ونفع عرق نرم و تر داشتن جلد است تا از صدمه
هوا که مدام میرسد خشک نگردد وبسبب نرمی در لمس اشیا الیق باشد واز همین احساس حار بارد ویابس رطب میشود وبرای همین مدعا غدد
جلدی عرق را چندانکه لائق است در جلد می اندازند ووقتیکه غدد مذکور بسبب کثرت حرکت دوری خود زیاده از ضرورت جلد بیخته کنند آنوقت

از جلد بیرون می آید و نیز هر ماده زبون که غالب می باشد آن را غدد جلدی بسبب کثرت حرکت دوری خود پخته از بدن خارج میکنند **نوع سیزدهم در بیرش منی و کیفیت تولد جنین** و ذکر خنثی و اعضای زائده و تولد دو طفل و پیدا شدن مشابه پدر و ذکر غذای جنین و تنفس جنین و ماندن جنین و تولد طبعی و سبب گریه طفل بعد تولد **بدانکه** منی خلطیست سفید اندک غلیظ که از انثیین تصفیه یافته با وعیه خود قیام میگیرد و منی ذکوران خلطیست انبیست از آمیزش اخلاط مرکب از ناساسهای موی و در اوعیه خود برای افعال ضروری پر میماند و در انثیین دو شرائین اند یک بر پهلوی راست انثیین دا آوردن منی از همراهی خون زیاده از آنکه برای تغذیه انثیین ضرور است و نیز دو وریدهای عمیق در خود دارند برای واپس ساندن خون باقی در قلب و بعد بیرش از انجا برآمده در اوعیه که گرهی با فراط میدود تا در جسم انثیین دخل نموده با پیدیدمی یا پروستاتا که از اوعیه کثیر مانند انثیین مرکب اند قرار گیرد و چون در پنها زیاده از مقدار می آید بوساطت اوعیه دیفیرنتی که در شکم و اوعیه های منی داخل اند آمده در استهاپر میماند و وقت جماع از انجا بقوت صدمه بیرون می آید و منی بعد بیرش سفید و لزج میباشد و سرمایه توالد و تناسل است در انسان مثال دانه گندم که سرمایه شجر اوست پس هر انسان از ابتدای پیدایش منی در خود دارد و اما جای تولد منی در انثیین نیست مگر انثیین از جاییکه پیدا میشود جدا میکنند و در تمام عمر یکسان نمیباشد مثلاً در ابتدا و آخر عمر هرگز جدا نمیشود چراکه هر آله برای افعال ضروری خود یکسان نمیماند چنانکه در صبی انثیین و عظم بخوبی مرتب نمیباشند و در کهول نرم و سترخی میگردند مثال عینین و عضلات پس در همه افعال و اشکال خود سوای خدا کسی یکسان نیست **بدانکه** منی و لبن و عرق از گردش ناساسای و موی در همه وقت پخته نمی شوند مگر وقت ضرور چنانکه در خصیان و اطفال و کهول بیرش این نمیشود و سوای ازین خواهش شهوت جماع از منی نیست مگر بسبب حواس خمسه در ولی و عنینان مانند مردان قوی نمی باشند بلکه مانند مؤنثات می بوند چراکه بیرش منی از ناساسای موی موقوف میگردد و بودن قول و افعال منحصر بر انست سوای ازین خصیان بغایت فربه میشوند چراکه انثیین ندارند و بسبب عدم انثیین منی آنها جوش نمیخورد و لهذا قوت جماع نیز نمیباشد و هیچ تقصدیه نمیباشد اما ذکوران بنسبت زنان قوی میبوند و آواز کلان و صافت و قصبه و حنجره و غیره قوی و صلب میباشد و موی ریش می بر آید چراکه بسبب افراط منی اغشیه قوت می یابند **قول صاحب فونسیکه** حکما متفق اند که در همه اشیا بودن سیمنا ریس جهت پیدایش ضرور است چنانچه نباتات ماده مذکور در تخم میدارند و حیوانات از ابتدای پیدایش در خود سوای ازین تمامی انسان چه علما چه فضلا و غیره از ابتدا میشناسند که پیدایش حیوان از خون طمثی و ماده منیست **قول بقراط** مولد حیوانات ماده منیست و مبدای اولین پیدایش **قول جالینوس** منی صانع اولین شکل جنین است که از ان نشو و نما میشود و نیز ماده اولین است بسبب پیدا شدن عظم و غضروف و عصب و غشا و لیفات و رباطات و اوتار نخاع سوای ازین تمامی اجزا از خون طمثی متشکل میگردند **قول یوریتیشو** جالینوس و دیگر متقدمین غلط میگویند چراکه پیدایش جنین از بیضه است که در زنان بالغه مثال بیضه طیور برای تولید مقرر اند و منی مرد جوان بنا بر لغزانیدن بیضه مذکور بکار می آید **قول بقراط** ماده منی از دیگر مادهای جسم بهتر و خوبتر است **قول جالینوس** خونیست بغایت جوشیده **قول بو علی** فضله هضم چهارمیست که بعد تغذیه تمامی اجزای جسم می بر آید **قول ارسطاطالیس** فضله غذای آخر نیست **قول تشریحان** خلطیست مائل بطرف انثیین مرکب

ازروح حار قول بلیبیو فضلیست سفید مرکب از خون مصفی و روح قول زینیو روح انسانست قول الیمان جزوی از اجزای تن است
قول اینیاگوروس از جسم روح مشتعل میگردد قول پلاتا رنیرش نخاعیست قول دیوجنیس و الیشا اندر کف خون است
قول رودریگو دیکاستر و فضله ایست نافع تر از غذای آخرین و موی اما بهتر آنست که اندری لورتیو گفته که ماده منی جسمیست طبعا
کفدار سفید مرکب از غذای آخرین جسمی و روح نفسانی تمام جسم که برای پیدایش حیوانات در اوعیه انثیین پخته و جوشیده میگردد و درهمین شرح
منظور تمامی حکماست و شک نیست که ماده منی بسبب پیدا نمودن دیگر ماده صانع خوبست چراکه از باعث رطوبت و حرارت سفیدی و کفداری
بخوبی مشکل میگردد قول متقدمین خونیست مصفی که باقیمانده از غذای آخرین جسمی عطف نموده از وریدا سپرماتیکو در اوعیه انثیین که صانع
آن هستند پخته و رسیده وقتیکه کثرت جماع اتفاق افتد بسبب کمی جوشش ماده مذکور خون صاف می برآید قول بقراط ماده مذکور از دماغ
و نخاع نازل گشته بوساطت کالیتین در اوعیه انثیین ذکوره و اجزای فرج نسا قیام میگیرد چراکه از هر دو طرف راس آورده برای رسانیدن ماده مذکور
با انثیین آمده اند لهذا نخاع برای پیدایش ماده مذکور الیق است قول بوعلی ماده مذکور از دماغ و جگر و قلب میرسد و بعضی میگویند که از اجزای
صلبه و بعضی گویند که صرف در انثیین پیدا میگردد برای آنکه اجزای مذکور خواص سیمینار دارد چنانچه دماغ که مرکز مولد روح حیوانی و قلب مولد
روح نفسانیست قول پلمیدیو ماده مذکور در پاراستاتا که جسم سفید و مدور بالای انثیین اند برای گرفتن رطوبت جسمی تبدیل آن بهمین
پیدا میشود بدانکه ماده مذکور مبدای تولید است قول ارسطاطالیس در نسا ماده سیمینال تولیدی نیست مگر صرف خون طمث است که از وی
پیدایش میشود چه وقتیکه در نسا شروع طمث میشود آنوقت حامله میگردد سوای ازین اناث در هیئت جسم و آواز و غیره با اطفال مشابهت دارند
لهذا گفته میشود که در اینها ماده مذکور نیست مثال اطفال قول متشرحان در اناث ورید و شریان در انثیین اند که ماده مذکور را پیدا میکنند
پس اگر در اینها ماده مذکور نبودی اوعیه های مذکور که طبع صرف برای همین مدعا طیار کرده است سطح معلوم شدی قول لورنسیو سوای
ماده مذکور که بغایت پخته و تغیر یافته است ماده دیگر نیست قول جالینوس یکبار پسر مثال پدر و یکبار مانند مادر پیدا میشود و اثبات این
از ماده سیمینال ذکوری و خون طمث نسائی میگردد چراکه هر دو مبدای پیدایش اند اگر کذب است چه اگر صرف از خون طمث قیاس کنند باید که
همیشه پسر مانند مادر پیدا شود و اگر صرف از ماده ذکوری خیال نمایند باید که مدام مشابه پدر پیدا آید پس تولد انسان از اشتراک ماده هر دو است
قول متشرحان جدید در تمامی زنان و ماده بهائم و طیور در انثیین آنها عوض ماده سیمینال بیضها می باشند قول ریکیر ینیو از ماده
سیمینال ذکوری که لغزانده است بیضه لغزیده در رحم می آید و افزایش میگیرد و یکسان نمیبوند مگر بعضی کلان و بعضی خرد و در عدد بیست و یک
میباشند و چنانکه انثیین ذکوران خواص تولید منی دارند انثیین نسا خواص تولید بیضها دارند و انثیین نسا را صرف بسبب پیدا کردن بیضها
بیضه خانه نمیگویند بلکه بسبب عدم مشابهت آنها با انثیین ذکور قول سیاریو بالای بیضه چند غشا محتوی میباشند که بعد حرکت جماعی
از اینها ماده غددی میتراود جهت برآوردن بیضه از پوست و گذرانیدن آن در رحم از مجری فالوپیانو که از انثیین تا رحم برای همین کار مخلوقست
قول دوان انتونیو هرنسا بجای منی بیضها در کالبولا یک بهر پهلو نیفا صدا سه صبح از عنق رحم در خود نهاده دارند و اینها را بیضه خانه گویند

ومتقدمین اینها را بیضه نسا میدانند و هر بیضه از یک غشا بلور خریطه کشاده دهن پوشیده هست و در عدد از دوازده کم و از بیست زیاده
نمیباشند سوای ازین در مقدار یکسان نمی بودند چه اگر یکسان بودی یک لخت رو به پختگی آوردی و باعث قباحت عظیم شدی لهذا کم و زیاده
اندک بتدریج می افزایند جسم اینها خلیست لزج چسپنده شفاف مثال بیضه مرغ برای قبول انجماد و گاهی مثال خلط جنین صلب میگردد تا مثال خون
گردش نکنند و در جای خود بمانند و در پوست غشای خود نهاده است و بعضی ازین بیضها مائی اند و لائق تولید نیستند بدانکه بیضه دو قسم اند
قسمی زرده دارند و پوست آنها صلب می باشد و این قسم در طیور بود و زردی برای غذای حیوان نو مخلوق شده چرا که مادر او لبن ندارد و قسمی زرده
ندارند و پوست اینها نرم میباشد و این قسم در انسان و بهائم می باشد **فائده در بیان حمل و ساختگی جنین** وقتیکه مرد و زن
صحبت کنند ماده سیمینال در قعر رحم با فرط آمیخته چین دار گردد و پس رحم آنقدر بند شود که نقبی باریک هم مرئی نگردد و ماده مذکور دران بند ماند
برای فعل خود **قول اندری** حمل بعد اجتماع ماده در یک هفته میشود **قول مارکو** در هفت ساعت بعد اجتماع ماده میگردد **قول بقراط**
در هفته نباید شمرد بلکه از همان روز قیاس باید کرد مگر وقتیکه رحم یا ماده مذکور ضعیف باشد در عرصه هفته ظاهر میشود و ماده مذکور شروع بعملهای خود
مینماید بطوریکه طبع در حالت مرض بروز هفتم بحران میسازد همچنان گردیدن حمل روز هفتم باید فهمید پس ابتدای پیدایش تا هفته شمردن شبهه
ندارد **قول تشریحان جدید** در نسا بیضها برای پیدایش مقرر اند احتیاج امتزاج هر دو ماده یعنی ذکوری و نسائی در رحم نیست و انثیین
نسائی مولد بیضها هستند مثال انثیین ذکوری که مولد منی اند و ماده مذکور برای همین معاون کار است از هر انثیین مجری بر رحم مسمی بقنات
رسیده است پس بیضه که از صدمه متشنج بلغزد و از آن مجری در رحم قرار یابد و بهمین سبب مجری بیضه را گفته میشود وقتیکه در مجامعت منی
ذکور در رحم میرسد اگرچه از مجری بالا شدن و بغشای غلیظ انثیینی رسیدن نمی توانند اما اناؤریا سیمینال آن اجزای رقیق تر روحی
از مجری مذکور تا انثیین برای لغزانیدن بیضه از صدمه خود گذر مینمایند تا در بیضه خواص لغزنده پیدا آید و بیضه که از غشای شفاف پوشیده
است بعد اندک حرکت غیر شفاف شود و در میان آن ماده غددی جهت فشردن تراید نماید حتی که از غشای مذکوره از ثقبی که میان غشا
بیرون افتد و هرگاه که بیضه از غشای خود می برآید از مجری مذکور در رحم برای پیدایش جنین دخل میکند اما اکثر دیده شد که بیضه بر رحم نرسیده
در مجری مذکوره تا بیضه خانه مانده نشو و نمای پذیرد و هر چونکه در آنجا می بالد از وجع زن اذیت میرسد حتی که هلاک میگردد بدانکه منی
ذکور منزلق بیضه و بیضه مستعد بلغزیدن است و رحم قوت و مزاج حار دارد جهت نگاه داشتن ماده سیمینال و در اسباب حمل عمر هم شمرده میشود
مثلاً در ذکور بعد سیزده تا شصت سال و در نسا بعد چهارده تا چهل و پنج سال مقرر و قبل و بعد آن از نوادر و اگر شود زنده نماند یا علیل البنیان
باشد **قول دانیال** بالکل طیاری جنین در چهار اوقات است که در عرصه چهل و پنج روز می باشد **قول بقراط** حالت اولی در شش یا هفت
روز تمام میشود و درین حالت ماده سیمینال جوشیده بخواص روح غلیظ تر و کف دار میگردد و بعضی اجزاء غلیظه نشو و نمای پذیرند مثلاً از
بیرون غشائیکه مسمی است بمشیمه و جنین در و میماند و اجزای روحی طیار میشوند و از درون طیاری اعضای درونی میگردد لیکن چون اطبا
قدیم از پیدایش جنین که از بیضه میشود واقف نبودند لهذا بدین وجه بیان نمودند و این حالت را حالت اولی گفتند مگر آنچه اطبای جدید مقرر کرده

اینست که حالت اولی لقریدین بیضه ست از بیضه خانه برای بالیدگی جنین یعنی وقتیکه بیضهٔ لقریده در رحم میرسد از ماده که طبع برای نشو و نمائیس میفرستد بالیدگی می پذیرد و مانند شجر که از رطوبت می بالد و در عرصهٔ شش هفت روز مخلط با جزا میگردد و بشرطیکه چیزی قصور نیفتد بعد این شروع حالت دوییست حالت دومی یعنی مخلط شده اولا از غشای بیضیی جذب با ده از رحم نموده میفزاید و چون جنین درین حالت نرم میباشد بغیر بودن غشا از صلابت رحم محفوظ نماندی لهذا خدای تعالی غشا را خلق نموده سوای ازین غشای بیرونی که مسمی به کوریون است از آورده شرائین کثیر مندوی پر میگردد و بدین وجه که از روز اول طیاری جنین همین ورید و شرائین رحم میکشاید جهت تغذیهٔ جنین و بغشای کوریون محتوی میشوند در چون ورید و شرائین کثیر میپوندند باهم مخلوطه یک اصل سطبر که ورید نافی است و دو شریان و یک مجری که مسمی است به اوراخی که از ری بول جنین گذشته در غشای امینون میماند طیار میکنند **قول اندری** در انسان ورید نافی از ورید ها و رباطهای بسیار پیدا نمیشود و نه کشادن همین ورید و شرائین رحمی ضرورست پس در غشای امینون از قوت مصوره افزایش حرارت شده اولا شروع طیاری جنین میشود و جهت تخطیط هر یک اجزا روح از مادهٔ بیضه پیدا میگردد و آنرا مخطط میسازد و بعده بجید رنگها رنگین میکند و جهت نشو و نمای دیگر اجزا از جگر ورید بورتا پیدا شده یا ورید نافی که از آن جنین غذا میکند مشترک میگردد و دو ورید کاوا به بسیار شاخها منشعب میگردد و از قلب شرائین و از دماغ نخاع و اعصاب بغایت باریک و رقیق مثال ریشهٔ عنکبوت و معده و امعا و پیر لیکاردیو و پیریتونیو و دیگر اغشیه و اجزای زیرین شکم جدا جدا و ترکیب جلد که همه را درپوشد و شکل عظم وغیره در عرصهٔ هشت یا نه روز طیار میگردد و ایام حالت اولی و ثانی جمله پانزده یوم میشوند و بعد انقضای این حالات بسبب افراط خون که از ورید نافی میرسد و در قعر اجزای مخلطه پر میگردد لحم پیدا میشود **قول رودریکو** حالت سوم در دوازده روز تمام میشود و این ایام باختلاط هر دو ایام سابقه بیست و هفت میشوند پس در حالت چهارم صرف اجزای دل صرف از خود متمیز نمیشوند بلکه عضدین و رجلین نیز مثلاً راس از شانه متفاوت می بود و عضد جدا از پهلو ها و پا ها جدا و علی هذا القیاس و این حالت در هیزده روز تمام میشود پس جمله چهل و پنج روز میشوند و درین ایام جنین بقدر مورچهٔ کلان می باشد و بقول بعضی قدر نصر و چون در چهل و پنج روز بالکل طیار میشود در دو چند ایام طیاری که نود روز میشوند بحرکت می آید و در سه چند ایام حرکت که عرصهٔ نه ماه میگردد پیدا میشود و آنکه در عرصهٔ هفت هشت ماه زاید نیز بدین سبب طیاری ناقص که از تعداد مذکوره در کم ایام پیدا میشوند و آنکه زیاده از تعداد ایام مذکوره طیار میشوند در یازده دوازده سیزده ماه پیدا میگردند و جنین خرد در مدت دراز طیار میشود چرا که مادهٔ منی و جنین هم ضعیف میباشد **قول بعضی** در طیاری دختر چند روز زیاده از طیاری پسر در کار اند و تا دو کاستر چهارده روز **قول جوان** ذکر در چهل و انثی در هشتاد روز طیار میشود **قول پاولو** هر دو در چهل روز طیار میشوند **قول ارسطاطالیس** اول قلب پس تمام اجزای جسم پیدا میگردند **قول جالینوس** اول جگر پیدا میشود **قول والینو** اول دماغ پس جگر بعده قلب پیدا میشوند **قول بقراط** همه اعضا یکبار خلق میشوند و جید میگردند رئیسه بوند یا غیر رئیسه نه که یکی بعد دیگری چرا که در نشو و نما جنین قلب و جگر وغیره اعضا از فعل خود بدون روح نفسانی ریاضت نمودن نمی توانند و روح مذکور اولا فقط در یک اعضا نافذ نمیشود بلکه در تمامی اجزا یکبارگی سرایت مینماید بدین دلیل که اگر روح صرف در یک اجزا سرایت کردی لازم شدی که هرگاه قلب یا جگر از جسم جدا گشتی حفاظت حیات خود نمودی۔

قول هوسمان همه اجزاء پیدایش مساویت دارند بدانکه از اجزای اولین که در تن جنین یافته میشوند غشاها اند که طبع برای حفظ آن پیدا کرد
قول متشرجان جدید پیدایش غشیه مذکور و انقسام همراه بیضه است که قبل از در فحل شدن بیضه در رحم پیدا میشود جهت حفظ آن
چنانچه که در بیضه مرغ قشر و بیاض برای حفظ زرده که بچه از ان طیار میشود پیدا میگردد و بین غشای اولین کمی صلابت مسمی به کوریون برازوید
و شرائین که از فم رحم آمده دران منتشر شده اند و منضبط اوعیه ثانی و طیاری غذای جنین ازین غشاست قول لوزنیسیو غشای مذکور بسبب
بودن لحم و شریان وغیره پلاسنیتا گفته میشود چه خون درین غشا جوشش خورده مبدل میگردد برای غذای جنین غشای دومی که دران جنین پیدا
میماند نرم تر است مسمی به امینو و بول و عرق وغیره جنین درین غشا میماند سوای ازین هر دو غشائی دیگر است مسمی به الانتوئید پس مگر این غشا
سوای بهائم در انسان یافته نمیشود قول صاحب ذخیره وقتیکه طبع چیزی را بیرون اندازد هرچه از مایه آن چیز کثیف تر باشد وگوهر آن را
نشاید از وی جدا کند و آنرا از بیرون غلاف آن چیز گرداند چنانچه بادام پس تولد مشیمه برین سبیل باشد چون اندامها راست شد و حرارت کار
خود تمام کرد بیرون وی بقشر دو پوست تولد کند قول ارباب فزیک فضله که در غشای امینو جمع میشود آن است که قبل از برآمدن
جنین روان میگردد و برای تلیین مجری رحم تا تسهیل ولادت نماید و ماندن فضله درین غشا برای آنست که جنین بدان غرق و شناور ماند و بر رحم ثقالت
نماید و چون غشای مذکور بعد برآمدن جنین از رحم می برآید لهذا مشیمه گفته میشود و در رجا وغیره صرف نقص همین غشاست لهذا بقراط بیشتر پیدا
این قبل از همه مقرر کرده بدانکه اوعیه نافی آنرا گویند که از ناف جنین چسپیده می بوند جهت رسانیدن غذا و هوا و اخراج فضله وغیره قول
متشرجان اوعیه نافی سه اند یکی ورید و دو شریان و بعضی چهار گویند با امتزاج مجری بول که اوراچیوس است و بعضی پنج نوشته یعنی دو ورید
و دو شریان و یک اوراچیو یا چهار اند یکی ورید مغذیه جنین که از مجری جگر پیدا میشود از ورید لوبتا و بدو شاخ شده یا دهن ورید رحمی که از ان ورید
ثانی جنین جذب غذا مینماید ممزوج گشته و چون دو شاخ شده است لهذا بعضی دو ورید قیاس میکنند و دو شریان اند که از شریان الیاکا
می آیند پیدا شده از شریان اورتا ازین و ازینها هوا بجنین میرسد و چهار اوعیه با هم آمیخته یک مجری شده اند مسمی است
به اوراچیوز بیست انه پیدا میشوند و امتزاج اینها نیز قریب بناف است و چون از امتزاج اینها در اینجا یک مجری شده است لهذا فونیکولو گفته
میشود و بعد تولد جنین اوعیه مذکوره مثال رباط خشک میگردند و در بعضی سرخی چنانچه در زنان حامله سی یا چهل سال دیده میشود که سر آنها سخت
میباشد قول صاحب ذخیره وقتیکه نطفه در رحم افتد دهن رحم فراهم آید و حرارت در نطفه کار کند و آنرا همچون کفک سازد پس آن
پخته شود و خون گردد و گوشت شود و هرگاه که گوشت نخست بقوت [illegible] زدن مادر پرورده شود و هم بدان قوت در وی گذرها پدید آید و بر سر
بالایین رحم استوار شود و از آنجا غذا کشد مثال تخم که در زمین افتد میان او شگافته گردد و بیخی از وی برآید و بزمین استوار شود و از آنجا غذا
کشد بعده تن فرزند اندامها پدید آرد مثال درخت که شاخها برآرد و ایام طیاری جنین اگر نر بود ترطیار شود سی و پنج روز و اگر ماده باشد دیر تر طیار گردد
چهل و پنج روز بود پس بعد دو چند ایام طیاری بحرکت آید و بعد سه چند ایام حرکت پیدا گردد و گفته سبب حبس طمث در حامله بعد آبستن
آنست که برای غذای فرزند بکار آید پس وقتیکه جنین هفت ماهه شود طبع بحکم او تعالی از ان غذا که در رحم بود میرسد برخی بجانب ثدیین

آرد تا شیر شود پس تا وقتیکه زائد غذا برای او ساخته شده باشد و تندرستی زنان در آنست که حیض بر وقت و باندازه ریزد و اخلاط بدن ایشان بدان
پاک گردد پس حمل که بعد طهر اتفاق افتد اکثر آن فرزند تندرست و خوش‌خو باشد و آفت آنکه کمتر بود **قول دون انتونیو** دیمین و بسیار رحم
بیضها مانند بیضه طیور مخلوق اند و قوت مولده و مصوره وغیره در آنها موجود پس وقتیکه بیضه پخته بمراد خود میرسد و مرد و زن باهم قربت نمایند
منی مرد که منزلت بیضه مذکور را از جایش لغزانیده در قعر رحم میرساند و چون در رحم قرار میگیرد همان وقت روح بحکم خالق در آن نازل میشود
و روز بروز افزایش میگیرد و این حالت بعد مستقر شدن در رحم بعض بعض اشیا از حرکت دوری می افزایند و بسبب اختلاط منیین که یک شکل میباشند
در نعل خود جید شده شکل نو پیدا میکنند و بسبب تغذیه خلط رحمی از لیفات غشائی خود می افزاید و قوت میگیرد بدین وجه که خلط مذکور میان هر دو غشا کوریون
و امینو که درونی و برونی اند نافذ شده بدو میرسد و بوساطت این خلط بغیر آمیزش شی دیگر هر روز بیضه می افزاید حتی که در هفته قدر دانه زیتون
کلان میگردد و بعده شگافته در دو جسم مختلفه یعنی یکی شفاف و رقیق گرداگرد تعر امینو دومی در میان مرکز متمکن و سخت تر و فربه و دراز بشکل یک
خط سرخ بنظر می آید و این را جنین میگویند که پیدا گشته است در درازی و ابتدای جسم انسان است و ماده اولین و حقیقه همان خلط غذائیست که از
غشای بیضه نافذ شده بود مگر برای این ماده سیمینال نیاپخته تا بخوبی غذای جنین گردد و نیز جنین در وی غرق میماند تا بوجه احسن طیاری
کارخانهای جسم گردد و آن از جسم مسلب ناممکن است و چون بروز دهم میرسد در آن خط سرخ شکل راس و ساعد و پا وغیره نمودار میشوند و هر چند
که ایام زیاده گذرند دیگر همه اعضای جسم می افزایند بوسیله همان خلط مذکور و اغشیه که بر جنین می پیچند همان کوریون و امینو اند که محتوی
بیضه بودند لیکن بالفعل بسبب وصول غذا بهر دو فربه شدند و اوعیه نافی و رسن وغیره در غشای برونی میباشند نامحسوس که مرئی نمیگردند مگر
وقتیکه فربه و کارخانه دار میشوند بدریافت میرسند سوای ازین بیضه بزودی در رحم دخل یافته بهر یک تعر رسیده برائی تازگی از همان دهن مجری که
آمده بود ملتصق میماند و پشت بیضه که در آن اجزای کارخانجاتی رسن وغیره اند بدیوار رحم لمس میکند و از همانوقت ریشهای رسن وغیره بنابر التصاق بجای
مقرری نمودار میگردند بدیوار رحم می چسپند بدانکه جدا شدن بیضه از موضع خود بطور ثمر اشجار است که چون به پختگی تمام میرسد لیفاتش
باریکتر میگردند همین وجه وقتیکه بیضه به پختگی میرسد لیفات بیضه باریک میگردند پس بوسیله منی مذکور از آنجا میلغزد و تا وقتیکه بیضه در بیضه خانه است
از غشائیکه دیوار مانند است بند میباشد چراکه او تعالی برای حفظ بیضها مقرر کرده برای آنکه تا حالت پختگی از حرکت و جیل یا بسببی دیگر محفوظ ماند
و هرگاه که بعد پختگی بسبب وصل ازان غشا می برآید غشای مذکور فوراً بطور سابق بند میگردد و درین حالت جسم غددی فوراً محتوی بیضه میگردد و از
دیوار بیضه خانه ملتصق میماند و چون در جسم غددی مذکور خلطی حار و ترشح شده تعلق دارد بوسیله خلط مذکور و از حرکت و گردش مقرری بیضه
ثقبی در آن پیدا میشود پس ازین ثقب بیضه می برآید و در ابتدای مجری رحم قرار میگیرد و چون در رحم میرسد ثقب رحم هم بند میگردد حتی که سوزن
در آن داخل شدن نمیتواند اما در وقت زائیدن فراختر میگردد تا جنین بیرون آید **فائده** وقتیکه بیضه از صدمه قضیب لغزیده در رحم می آید خرد
میباشد و چون در رحم میرسد بالای ماده غذائی قرار میگیرد و بوساطت ماده مذکور بغیر آمیزش شی دیگر اندک می افزاید و اغشیه اجزا ظاهر میگردند
و در بیضه مذکور راس است بگردن آمیخته و گردن بسینه و عظام بفقره و فقار و عضلها بالعظام وغیره چسپیده و همان خلط غذائی بدین اجزا چسپیده است

برای تغذیه تمامی اجزا چنانچه بعظام وصلب و اغشیه وسطح بنظر می آید ونیز اوعیه های مجری مانند قعرها وجوف وخلط ومعده وقلب متحرک واوعیه ها منجذب
وتمامی آنکه ها برای قوت وریاضت خود دران میباشند واین را جسم نوعی نامند چراکه بیشتر نمود **فائده در ذکر وصول روح بجنین**
وصول روح نفسانی بجنین از ابتدای نمو است بطوریکه روح حیوانی در بهائم و روح طبیعی در شجر پیدا میشود **قول طماس** روح نفسانی بعد
سه چهار روز از قرار گرفتن حمل تفویض میگردد **قول زاجیار** روح نفسانی مخلوقهٔ خالق است که در ابتدای نمو تفویض جنین میگردد پس اگرچه
اسقاط حمل قبل یا بعد چهل بجرم نباشد تا آب نیز باید کرد **قول ارسطاطالیس** تفویض روح نفسانی در ذکر بعد چهل روز از حمل ودر انثی بعد
هشتاد روز میشود اما غلط است اگر انثی از ذکر در طیاری تفاوت دو سه روز بود اما تا هشتاد روز بخیال نمی آید چراکه در چندین مدت طیار
شدی بالضرور در دو چند ایام که پنج ماه میشوند بحرکت آمدی و دو سه چند ایام حرکت که پانزده ماه میگردند یا پیشتر ده ماه پیدا گشتی **قول**
**انیفانو** روح نفسانی ذکر بود یا انثی از ابتدای نمو تفویض میشود واز قیاس نمودن تفاوت غلطی در صنعت الهی می افتد **قول فیلوسوفو**
در همه حیوانات دو روح اند یعنی طبعی در جگر وحیوانی در قلب اما در انسان سوای اینها روح نفسانی در دماغ میباشد **قول وون انتونیو**
لفظ دین بعینه روح از خالق الخلق تفویض میشود تا بوساطت آن زنده شده افعال ضروری چنانچه عریض کردن جایکه درو نشسته است وشکستن
غشای بیضه خانه وبیرون آمدن از وی ورفتن در مجری رحم بسرعت نماید سوای ازین از همان وقت بوساطت تغذیه خلط منعقد می افزاید
واز همان زمان افعال مختلفه وحرکات دوری ودفتی شروع میگردند تا بوساطت اینها اخلاط واجزا وغیره طیار شوند مثلاً اساس جلیس صدر
اوعیه ها قعرها سختی عظام وبینائی اغشیه وفراخی قلب وکشادن باطات وگردش لیکوها وپیدا شدن صفرا برنگ زرد وبلغم برنگ سفید
وقس علیها هر یک بجای خود متمکن گردند واگرچه از ابتدای حمل بیضه در رحم ظهور تمامی اجزای مذکور میشود اما سوای خلط غذائی غلط دیگر درآن
داخل نمیگردد پس جودت جسم از روح است چه بدون فعل روح ظهور حرکت دفتی وتولد لحم وعظم وغیره ممکن نیست پس صانع اینها سوای غذا دیگری
بنظر نمی آید **فائده در ذکر وصول غذا به جنین** بعضی وصول غذا بجنین از تمامی جسم مقرر کرده اند بسبب بودن اجزای جسم نرم مرد
اسفنجی **قول پلوتارچ** از راه دهن میرسد چه بعد تولد فضله از معده وامعای او مثال لیکوری که در غشای منوی باشد می برآید پس اگر
از مجری دهن تغذیه نکردی در معده طبخ نشدی وفضلهٔ مذکور برنیامدی سوای ازین بعد تولد فوراً تلاش غذا از لبها مینماید **قول بقراط** از ره
نافی هم میرسد **قول رودریکوس** از وریدنافی میرسد نه از دهن بدین دلیل که بچگی بغیر میرود بمن ند دیع چهار بچه دیگر پیدا شد چون
رسن نافی آنرا قطع کردند بمرد چون شکم او شگافتند در غلاف فضله سیاه وغلیظ یافتند سوای ازین چون جنین در رحم بکسی او عیه دیگر سوای اوعیه
نافی توصل ندارد لهذا وصول غذا برای تنمیه وهوا برای تبرید همین وریدنافی بلاشبهه میگردد وغذای جنین خون صاف مادر است که از وریدنافی
از ابتدای حمل تا وقت تولد میرسد **قول ریکیتو** غذای جنین جسمی سفید مثال لبن است که در اوعیه بلا استیار غدهای آن پیدا میگردد
واز وریدنافی میرسد وآن خون نیست یعنی که چون در اوعیه وغدهای مذکوره میرسد سفید میگردد وهرگاه که بازسوی بالا صعود میکند مبدل
بخون میشود وچون بثدیین میرسد مبدل بشیر میگردد ولهذا جنین بعد تولد بآسانی مائل بشرب شیر میشود چراکه در رحم همین ماده سفید غذا

میگردد اگر در اینجا تغذیه خون کردی و در اینجا تغذیه شیر پس در خواص و قیام اختلاف شدی و بسرعت مائل شیر گشتی **قول دون انتونیو** حصول
غذا بجنین از چند جا مقرر است مثلا در بیضه مذکور رطوبتی لزج مثال سپیدی بیضه طیور موجود است تا وقتیکه بیضه خام است آنرا غذا مینماید و هرگاه که
براه خود میرسد از شرائین که در خود دارد غذا زیاده میکشد تا قوت یابد و بعد تقویت تام بیضه بچه خانه را دریده در مجری فالوپیا نو داخل گشته
غذائیکه در اینجا پیدا میگردد مینماید و هرگاه که از مجری مذکور گذشته در قعر رحم قرار میگیرد در اینجا غذای خلط دیگر از راه مسام خود مینماید پس از
غشای پلاسینتا خون رحمی از قلب و شرائین باجزای مخصوصه میرسد و در غشای امینو کوریون جنین جدید میشود و در اغشیه مذکور رطوبتی لزجست
که در و جنین غرق میماند و بطوریکه غذا در شکم حامله رسیده کیلوس و بقلب رسیده خون میگردد و از شرائین بهمه جسم متعدی میشود همین وجه
رطوبتی که در اینجاست برای غذای جنین بکار می آید بدانکه در رحم غدد و بنزنده خلط غذائی اند که خلط مذکور از انها بخته موجب افزایش بیضه
نزیده مند خله رحم میگردد و بوساطت همین اولا جنین مثال خلط سرخ میگردد و بعده کارخانه دار میشود و مدام درین خلط غرق میماند و هرگاه که دهن
و مری و معده و امعا لائق گرفتن غذا و مبدل نمودن بکیلوس میگردند جنین خلط مذکور را می نوشد و در شکم و غیر کیلوس شده بقلب رسیده خون میگردد
و انچه که از غذا شدن باقی میماند وقت قرب ولادت از رحم جاری میگردد و این اغذای اولین مینامند و وصول غذا بجنین از رسن ثانی است
که بوساطت او خلط مغذی میرسد و رسن مذکور هر روز بپهنا و دراز میگردد بنا بر قیام خلط غذائی و از وسیله همین خلط تمامی اجزای جسم جنین هر روز
عیان تر میشوند و تقرر خلط برای غذای جنین بسبب خوش آیندگی در رقت و مائیت است و نیز بسبب نابودن شئ دیگر مثال این و نیز بسبب
نابودن راه دیگر که از ان شئ دیگر رسد و خلط مذکور نیز برای همین بکار دیگر نمی آید لهذا این خلط مغذی مسمی شده سوای ازین وقتیکه جنین رو
بافزایش می نهد آنوقت بسبب پیدا شدن راهها و آکه های مشترکه رسیدن خلط مذکور از دهن شروع میگردد و در معده رسیده کیلوس و
بقلب رسیده خون میگردد و وصول غذا از دهن بدین ثابت میگردد که در غلاظ جنین فضله سیاه بشکل ال یافته میشود و ظهور این فضله بغیر
وصول غذا از دهن بکسبی نوع ممکن نیست و نیز وقتیکه جنین متولد میشود همان زمان تلاش ثدی مینماید **فائده در ذکر تنفس جنین** جنین را
تنفس در رحم درکار نیست فرض کردیم که حیات بغیر تنفس محالست اما تنفس آنقدر مخفیست که بخیال نمی آید بدین دلیل که دهن رحم بعد حمل انچنان
منضم میگردد که دخل هوا در و بکسبی وجه صورت نمی بندد و سوای ازین اگرچه در رحم کمی هوا نیست اما جنین از راه دهن تنفس نمی تواند چراکه در غشای
امینو میان فضله های غرق میماند اگر نفس گیرد دخل هوا فضله وغیره در معده شود و موجب هلاک گردد **قول اندری** اشتراک هوا بجنین
از نفس مادر است که از شریان ثانی بخون روحی آمیخته میرسد **قول تورنیو** وصول هوا از شریان ثانی کافی **قول زراحیا** بودن جنین در رحم
مادر مثال ثمر شجر است که غذائیت و حیات آن متعلق بدوست اما چون پیدایش جنین از بیضه است که قبل از نغزش از دانه فلفل کلان نمیباشد
و پوشیده در غشای بود لهذا دخل هوا بجنین از دهن باثبات نمیرسد مگر از تنفس مادر بوسیله شریان ثانی **قول دون انتونیو** جنین در رحم
نفس نمیگیرد مگر گریه مینماید بدین دلیل که چون سینه بسبب حرکت عضله اضلاعی پهنا میگردد آنوقت بعضی حصه از آب امینو بریه و قصبه ریه دخل
می یابد و چون در اینجا بند میماند آنزمان سینه بحرکت قوی بطور سرفه آنرا از دهن بیرون می اندازد و هنگام خروجش آواز مثال گریه وغیره

از مری و حنجره صادر میشود پس باد و این آواز آب مند خلاست نه هوا و بهمین سبب این آواز را گریستن مقرر کرده اند **فائده در ذکر حرکت**
**و هیئت قیام جنین** در رحم جنین در رحم هر دو دست بزانوها نهاده و سر فرو کرده میماند بعضی بر آنند که در ماه اول سر بلند میدارد و بعد از
ماه دوم تا وقت تولید سر فرو کرده میدارد **قول اندری** جنین در رحم بشکل کردی میماند یعنی بر چالین نشسته و یدین بزانوها نهاده و سر
بران افگنده بوجیکه عینین و وجه بر دست ها مانند و انف میان زانوها باشد اگر برداشته ماندی پس سر تا معده و دیافرگما رسیدی و اذیت
کمال عائد مادرش گشتی و بعد انقضای سه ماه که اعصاب و اجزا قوی میگردند در حرکت می آید و خفتن و بیدار ماندن جنین در رحم موافق قول
جالینوس است که گاهی می خسپد و گاهی بیدار می ماند **قول صاحب ذخیره** جنین در رحم بر پاشنه نشسته و زانوها بسینه باز نهاده هر دو
کتف بزانو گسترده و بینی میان زانو و عینین بر پشت دست نهاده و رو سوی پشت مادر کرده میباشد و بعضی گویند که نرینه را رو سوی
پشت مادر باشد و مادینه را پشت سوی پشت مادر بود با آنکه جنین قبل از تولد سخن و گریه نمیکند چه برای هر دو وصول هوا ضرور و چون جنین
در رحم از دهن تنفس کردن نمیتواند ظهور این هر دو اشکال **فائده در ذکر تولد طبیعی** تولد اینچنین جنین کلان از مجری رحم که بغایت تنگ است
جای تعجب دارد اما پیدایش جنین برین وجه است که هرگاه از تمامی اعدا و اجزای خود جید شده بکلانی میرسد و در قعر رحم که جای تنگ است گنجیدن
نمی تواند و بسبب وصول حرارت مادر از وریدنافی گرم شده اول غشای مینورا که پر از رطوبت فضلیه است می شگافد و اجزای رطوبت مذکور
میگردد برای ترطیب و استرخا مجری رحم تا در خروج جنین عسر نشود و بعده بحمله قوی حرکت کرده غشای دومی و رباطاتی را که از آن ملتصق است
می شگافد پس از کثرت حرکات افراط وجع آبستنی میشود و خون بقعر رحم میگیرد و آن وقت جنین دست و پا دراز کرده از راس تا ماتحت تعب مینماید
و رحم نیز دران وقت از حرکات ثقیله متاذی شده مائل باخراج میشود پس از جا بالای رحم بحمله خود بیرون می آید اگر طفل است رو سوی پشت مادر
کرده و اگر دختر است رو سوی شکم مادر نموده می بر آید **قول صاحب ذخیره** وقتیکه جنین در رحم هفت ماهه شود و طبع بحکم حق تعالی از آن غذا
که در رحم باو میرسید بعضی بطرف تدیین آرد تا وقتیکه زائد غذا برای او طیار شده باشد و چون جنین بزرگ شود از غذای او که در رحم میگردد سوی
ثدی میرود و آن را غذا بیشتر باید از بهر طلب غذا بر خود جنبد و در جنبیدن از رگها و پیوندها که بدان برحم بسته است بگسلد و بیرون آمدن کوشد
و درین کوشیدن غشا که در و باشد بدرد و رطوبتها که در غشا بود او را بلغزاند و برگردیدن او سوی سر باشد و زادن طبیعی هیئت که از سر زاید
و آنکه از پا آید سبب ضعیفی باشد که برگشتن نتواند بدانکه سگ در چهار ماه و بز و میش در پنج ماه و شتر در نه ماه و فیل در یک سال کبوتر در سی روز
میزایند مگر انسان که بعضی در هفت بعضی در هشت بعضی در نه بعضی در ده بعضی در یازده ماه زایند پس این اختلاف از اختلاف مزاج هاست مثلا که
مزاج او حار بود برودی زاید چرا که جنین او در اندک مدت بجودت میرسد و بهمین سبب کرد در اندک مدت پیدا میشود و زنی که مزاج بارد دارد عکس
این میزاید پس اختلاف اوقات آبستنی را که قبل از نه ماه یا بعد از ده ماه زاید غیر طبیعی دانند **فائده** انسان اوقات مقرری برای آبستن ندارد
مگر صحیح و مقرری وقت آنست که بالکل بقوت و جودت خود که برای حیات ضروریست رسید و پیدا شود زنده در ماه هفتم یا هشتم وغیره و آبستن
طبیعی همین است و اگر مدتی دراز در رحم ماند بعده جید شده پیدا شود و مریض است **قول یاولو** تولد طبیعی منحصر بر نه و ده ماه است باقی غیر طبیعی

**قول بوا فیلیتورا** جنینی که قبل از هفت ماه پیدا شود لائق زیست نیست اگرچه زنده پیدا شود **قول انتونیو** در بعضی جزائر در سالی دو بار بچه میدهند و این گاهی میباشد نه مدام و سبب او آنست که زن قوی و خوش زیست و مرد هم حار مزاج و قوی تر و قوت مصوره هم اقوی و مزاج رحم هم حار باشد **قول پاولو** تولد ماه هفتم لخیر طبیعیت اگرچه زنده پیدا شود اما اکثر میمیرد **قول بقراط** جنین هفت ماهه زنده میماند و هشت ماهه میمیرد **قول میتولوژیا** در یوم هفتم تمامی آلهای خاص جید میگردند لهذا موافق فرموده سانت گریگوریوا ایام متبرکست و چون امراض حاده بعد نضج ماده روز هفتم بحران جید میشود بدین سبب جنینی که در ماه هفتم پیدا میشود جید میباشد پس این را مثال بحران طبیعی باید فهمید۔ **قول منجمان** چون ماه هفتم تعلق بقمر دارد و لهذا از تاثیر رطوبت آن استرخای رحم و تسهیل ولادت میشود بدانکه تولد هفت ماه بسبب جودت قوت و حرارت مزاجست **قول صاحب ذخیره** تولد هفت ماهه اگر بسیار قوی باشد زنده ماند الا بمیرد و هفت ماهه را آفت بسیار است اکثر بمیرد بچند سبب یکی آنکه حال وی همچون حال دانه باشد که سخت ناشده از خوشه بیرون کنند دوم آنکه هوای بیرونی که بپوست وی رسد او را غریب آید بیخود شود سوم آنکه هر جامه که بدو باز آید او را درشت تر آید چه پوست او بغایت نازکتر باشد و گاه باشد که جنین مع پوست یعنی مشیمه بیرون آید و گاهی مشیمه بدرد و جنین برآید و بعد چند روز مشیمه برآید **قول بقراط** تولد هشتمی ماه اگرچه زنده و قوی باشد اما بزودی میمیرد و آنکه نهم یا دهم ماه پیدا شود زنده میماند **قول منجمان** در ماه اول حمل تعلقه زحل و در ماه دوم تعلقه مشتری و در ماه سوم تعلقه مریخ و در ماه چهارم تعلقه شمس و در ماه پنجم تعلقه زهره و در ماه ششم تعلقه عطارد و در ماه هفتم تعلقه قمر است پس اگر در تعلقه قمر پیدا شود زنده ماند اگر ازین تجاوز کند باز در ماه هشتم تعلقه زحل میگردد و علاقه آن در ماه هشتم نالائقست برای آنکه حرارت جنین را که سرمایه حیاتست کم میکند ازین باعث هلاک میگردد و بهمین خیال بعد هفت سال تبدیل طبع میگردد **قول پیدرو** هرگاه که جنین موافق طبع خود جید میگردد در ماه هفتم بود یا نهم یا دهم زنده پیدا میگردد چنانچه گندم بعضی بدیر و بعضی بزودی میرسد لیکن در ماه هشتم لیاقت جیدی ندارد و لهذا اگر درین وقت پیدا شود زنده نمیماند **قول بقراط** جنینی که در سی روز طیار شود در هفتاد روز جید گردد و در هفت ماه پیدا شود و آنکه در چهل روز طیار شود در هشتاد روز جید گردد و در نه ماه تولد شود و در ماه هشتم کسی جنین بجودت نمیرسد که زنده ماند بدانکه ماه نهم وقتیست اسرع از تولد طبعی و درین اکثر جنین بجودت رسیده لائق تولید یا حیات میگردد **قول سلیمان** ماه دهم هم برای تولد طبعی اسرعست **قول زاجیا** در ماه دهم تا آخر آن اکثر دختر پیدا میشود **قول بقراط** تولد ماه یازدهمی بنسبت بداهی طبیعیت و گفته یکی در سیزده یکی در چهارده یکی در پانزده ماه پیدا شد بغیر دست و چشم و تا پنج ماه زیست و یکی در هیزده و یکی در بیست ماه پیدا شد و زیست و یکی بعد سه سال و یکی بعد چهار سال پیدا شد و اسباب دیری تولد دو اند یکی آنکه جنین لائق خروج بدیر گردد دوم آنکه بعد لیاقت خروج تا دیر در رحم ماند و ماندن جنین در رحم بعد لیاقت بسبب ضعف پیدایش خاص و کمی قوت مصوره است چرا که سبب ضعف پیدایش خاص قلت و صول روح است و چون روح اندک خواهد رسید قوت مصوره ضعیف خواهد شد و در ساختگی جنین دیر خواهد کرد سوای ازین بسبب نداشتن رحم حرارت معتدله جنین ضعیف میشود و بدیر پیدا میگردد **قول فرانسسکو** اگر مزاج رحم بخوبی معتدلست در طیاری جنین سرعت خواهد کرد و با فعال قوت مصوره و بسبب سوء مزاجی خود درنگ خواهد نمود **قول دو**

انتوتیوا ایام زادن طبعی نه ماه است و ابتدای کارخانه دار شدن جسم نیز بعد یک ماه کرآن وزاول مهلت مقرر است چنانچه تحقیق ساخت
وده جه در وزحمل گرفتن بخوبی نمیشود همینسان در زائیدن نه ماه یا کم زیاد از آن اختلاف می افتد لیکن طبعی نا نهم است و زنی که در دوازده ماه زائید
ماه نماید سبب او درنگ و حصول غذا و کارخانه دار شدن جنین است و در زائیدن ماه هفتم و هشتم وغیره همین خلاف است بدانکه تعلق جنین
برحم از پلاسینتا مانند ناشپاتی است که بسبب پلاسینتا خود بشاخ ملتصق میماند و غذا مینماید و هرگاه که ضعیف میشود جدا شده می افتد پس وقتیکه
جنین از پلاسینتا جدا میشود اجزای خون از شریان رحم وازجائیکه پلاسینتا ملتصق بود میشود و در قعر رحم پر میگردد و شدت وجع نیز آثار جدا
شدن جنین از رحم پس بسبب ضیق موضع جنین اضطراب و بسبب دست و پا زدن غشای امینو کوریون منخرق میگردد و آب سیلان میکند و بسبب
سیالی آب راس جنین نزد ثقبه رحم میرسد چون آب دیگر می آید قوت جنین افزون میگردد و دست و پا بدیوار رحم زده بخوبی بیرون می آید و الم
وجع بحدی میرسد که از تحریر بیرون است چراکه بدیا فراکما و عضلات شکم اذیت میرسد و وقت خروج ثقبه رحم و فرج و عظم پوبیس از خود کشاده
میگردد و عظم الیون از عظم عجز جدا میشود و بدین سبب خلا حاصل می آید و جنین می برآید و تا وقتیکه این کشادگی وغیره نشود خروجش عسرت
وزائیدن زن جوان مرتبه اول و زن پیر اعسر باشد و اکثر طفل از جانب سر و عنین سوی ظهر مادر و هر دو دست از جسم توصل یافته بیرون می آید
و از سنیکه در رحم از و بسته بود منقطع میگردد و بعد آن مشیمه نیز برون می برآید پس تا پانزده روز خروج خون سرخ و سفید میماند و خروج جنین از
حرکت منقبضه رحمیست که وقت حاجت جنین را میفشرد و از قوت حرکتی که زن دران وقت مینماید و وقت قرب ولادت وجع از بطن
و سینه شروع شده تا عانه و فرج میرسد و بول سرخ بدفعات می آید و یا بیمار تعش میگردد و شکم از بالا فرو سو گراید و مجرای رحم میکشاید و اجزای
خون رحمی و رطوبتی که در امینو است میشود و جنین حرکت سریع مینماید و وجع شدید پدید می آید **فائده** زنی که زود زود حامله شود عسرت
کم بصحت زید **فائده در ذکر گریستن طفل بعد تولد** بسبب متاذی شدن اعصاب از حرکات که وقت خروج مینماید و از موضع تنگ
می برآید گریه میکند **قول سلیمان** بسبب ناپایداری حیات گریه میکند و بعضی بسبب متاذی شدن اعضو مقرر کرده **قول فیلوسوفو**
لازم که طفل بعد تولد گریه کند نه که خنده طفلی بعد تولد گریه نکرد آخر در روز چهارم از صرع هلاک شد طفلی بعد سه روز از تولد خندید و نهم بمرد پس
چنانکه گریستن بعد تولد لازم است همچنان بعد تولد تا چهار روز خنده نمودن لازم **فائده در ذکر خنثی** اطبا این را از قصور طبع مقرر
کرده اند که در وقت حمل و ساختگی جنین قوت مصوره نقصان میکند و چهار قسم است یکی آنکه قضیب جید دارد و فرج ناقص یعنی ثقبه بشکل
فرج بود که اندک ظاهر و بی فعل باشد دوم عکس این سوم آنکه هر دو جید باشند اما بغیر فعل یعنی نه از قضیب منی انداخته شود و نه از فرج تولد
جنین گردد لیکن صرف برای اخراج بول بکار آیند چهارم آنکه هر دو جید باشند هم در شکل و هم در فعل یعنی گاهی فعل قضیب از قضیب و فعل
فرج از فرج صادر شود مگر ارسطاطالیس ازین انکار دارد **انتباه** وقتیکه ماده سیمینال ذکوری در بطن زن میرسد اوریا روحی ماده مذکور
از مجری فالوپیا نوبه بیضه خانه رسیده بیضه را میلقح اند پس همراه اوریا سیمینال قوت مصوره از تمامی اجزای جسمی که مشترک از او و بیارد جهت
تیز میرسد و بعد رسیدن در رحم بیضه بالیدگی می پذیرد پس اگر قوت مصوره مرد زیاده تر و قادر تر و فاعل تر است ذکر و اگر خلاف است

انثی واگر هر دو در همه افعال مساوی اند خنثی پیدا خواهد گردید **فائده در ذکر اعضای زائد وغیره** یعنی از ابتدای پیدایش جسم بعضی
اعضا در هیئت کلان بود یا خرد یا در عدد کم باشد یا زیاده مثلاً شخصی مانند بهائم از دست و پا میرفت و دهن سوی پر مانند سباع میداشت
شخصی سر مانند سگ و ناخن کلان و شخصی سر مانند اسپ بود و شخصی سر مانند خوک بود و شخصی یک دست مانند فیل و دست دیگر مثال آدم
داشت شخصی را یکپا مانند ثور و پای دیگر مثال شیر و شکم و ثدی مانند انسان بود و ثدی آنقدر طویل بود که همه جسم از و پوشیده گشتی شخصی
آنقدر دراز بالا بود که دیوار رومان تا کتف او میرسید شخصی کوتاه قد مثال بوزنه بود شخصی را عین در جبهه شخصی را عضد در سینه شخصی را
گوش در تحدوه بود شخصی را یکدست دوچند از دست دیگر بود شخصی را عضد در سینه بود و یک پا داشت شخصی از پای تا ناف انسان بود
و از ناف سوی بالا دو سینه و دو سر داشت و هرگاه یکی می خفت دیگری بیدار میماند و گاهی هر دو میخفتند شخصی دو جسم مخلوطه میداشت و طبع
هر دو مختلف بود شخصی بغیر سر پیدا شد شخصی را تا آرنج دستها نبود ولیکن میخورد و می نوشید و ڈبیه تنباکو از کیسه می برآورد و میکشاد و می بوئید
و بند کرده باز می نهاد **قول تهولکو** تولد اینچنین از مرضی خداست **قول منجمان** کمی بیشی اعضای جسم از خسوف قمر میباشد **قول بعضی**
زیادتی و کمی اعضا بسبب نقش کردن قعر رحم است که بهیئت خود طویل و قصیر میسازد **قول سانیرلو** اگر ماده سیمینال اندک بود کوتاه قد و اگر بسیار
بود بلند بالا پیدا شود **قول بعضی** هرگاه که از حسب حاجت ماده سیمینال کم میرسد بعضی اعضا از اعضای جسم درست بود یا پیدا نمیشود و بسبب
غلطی قوت مصوره د تولد جوز از کثرت ماده است که دو جسم تولد شوند و از کمی قوت مصوره اختلاف پذیرند **قول بعضی** هرگاه که بچه لغرزید
در رحم میرسد اگر خرد است جذب غذا کم خواهد کرد و بسبب کمی غذا کوتاه قد پیدا خواهد شد و اگر کلانست عکس آن و بعضی کمی زیادتی اعضا از قصور قوت
مصوره نوشته اند که از اختلاف این بعضی اعضا زیاده و بعضی کم و بعضی دوچند و غیر مناسب از جسم پیدا میشوند و بعضی اختلاف اشکال از قوت
متخیله مقرر کرده که آنچه حامله خیال کند موافق آن پیدا گردد اما تا ماه سوم بعده نه **قول دانیال** شخصی بر سر زوجه شمشیر زد چون طفل پیدا شد
زخم مع اجزای خون بر سر داشت آخر بمرد **قول پادری** زنی در حالت آبستنی خیال میوه کرد چون طفل پیدا شد بر سر او شکل میوه بود
پس قوت مصوره نیز مانند خیال مادر فعل میکند **قول دون انتونیو** کمی بیشی عضو چهار گونه است یکی در مقدار سبب آنکه اگر بقیه در مقدار
کلانست جسم کلان و اگر خرد است خرد پیدا میشود دوم در عدد مثلاً شش اصبع یا یک عین داشته باشد پس سبب کمی آنست که ماده آن عضو در
بیضه کم خواهد بود و سبب زیادتی کثرت اجزای منی است که در وی آمیزد سوم در شکل یعنی سر مثال سگ یا پای مانند گوسفند وغیر آن سبب
این تبدیلی اجزای ماده سیمینال است که در حرکت دوری خود که از وی متشکل میگردند شود چهارم در جای مثلاً دست بر سینه روید و قس علیها
سبب این تبدیلی اجزای سیمینال است از جای خود و مقیم شدن بجای دیگر و بودن خال و سیر وغیره از هنگام ولادت در جنین بسبب
بی اعتدالی بعضی اجزای طبیعی یا سوء مزاجی آنهاست که از تبدیل غذای مقرری تعلق دارد و گفته توانائی و لاغری جنین موقوف بر توانائی و
لاغری حامله و تکثیر و تقلیل غذا نیست بلکه هر قدر که اجزای مادر لکار خود قوی باشند همانقدر جنین توانا خواهد بود و عکس عکس سوای زین تولد ذکر
بر جوانی مرد و پیدایش انثی بر جوانی زن موقوف نیست اما منحصر بر صنعت صانع است که هرچه خواهد کند **قول صاحب ذخیره** اگر رحم دراز

باشد جنین غذا تمام یابد و میل غذا گیری و ترقی بود و از بالا پیدا شود و عکس آن کوتاه **فائده در ذکر تولد پسر مشابه پدر** و این مخصوص
بشکل اجزا نیست بلکه در شجاعت و دلاوری نیز باید دانکه روح حار و رقیق با ماده سیمینال مشترک گشته بیضه را فرزند در رحم رساند و فعل
نشو و نمو و شکل خود پیدا نماید پس اگر ماده سیمینال پر قوی بغایت جوشیده و با روح کثیر است پسر قوی با مردانه و تمامی افعال بود و عکس آن ضعیف دیگر افعال حال
قیاس باید کرد **قول** بورالیسو از انسان قوی پسر قوی و از ضعیف ضعیف پیدا میشود و اسباب مشابهت سه اند **قول جالینوس**
اول در قسم یعنی از انسان انسان و از اسپ اسپ پیدا شود و قس علیها دوم در جنس و آن آنست که مذکر و مؤنث پیدا گردد سوم در شکل
و آن آنست که پسر موافق پدر نه و در قسم نه در جنس مگر در شکل چنانچه در چهره و غیره اعضای بیرونی مشابهت داشته باشد پس تولد هر یک مشابه
والدین منحصر بر قوت و حرارت اجزای ذکوری و برودت و ضعف اجزای نسائیت و بطور یکه پسر مشابه والدین از انف و چشم و غیره باشد
همینان اگر نساء در وقت جماع خیال شکلیکه نماید همان شکل پیدا گردد و مگر این اکثری نیست **فائده در ذکر تولد دو طفل یا زیاده**
اکثر یک و گاهی دو پیدا میشود و تا درست که سه چهار شوند و آنکه بعضی هفت و بعضی بیست درو غیر آن نوشته غلط است چراکه در رحم آنقدر محل
نیستند که بچهای کثیر در گنجند سوای این در افراط جنین ماده سیمینال هم همان قدر باید که حسب احتیاج هر یک رسد **قول ارسطاطالیس** سوی
یک بچه پیدا نمیشود چراکه در رحم یک تعر است و گاهی دو بسبب بودن دو شدی بدانکه دو طفل که پیدا شوند پس اگر هر دو پسر یا هر دو دختر تو م
بعمر طبعی میرسند الا اغلب که پسر زید و دختر بمیرد و اگر زید ناتوان باشد چراکه پسر بسبب قوت و حرارت مزاج جذب ماده و غذای زیاده مینماید
**قول** رودریکو هر دو در یک مشیمه پیچیده و پیوند اگرچه هر یک غشای خاص خود جدا جدا دارند و تا وقتیکه هر دو پیدا نشوند مشیمه نمی آید
و جنین که اول دخل می یابد مرتبه اول پیدا میشود بسبب حصول زیادتی قوت و روحیت ماده سیمینال بدانکه گردیدن حمل بالای حمل در یک وقت
میشود چه دهن رحم حامله از لذت جماع کشاده میشود و اقبال ماده سیمینال که لغزانند بیضه است مینماید پس حمل بر حمل قرار میگیرد **قول** دو ان نیو
زنی که حامله دو سه یا هفت روز یا یکماه باشد شک نیست که از جماع بار دیگر حمل گیرد چراکه بسبب قوت جماعی بعضی اجزای از ثقب رحم میکشاید
و از آن ماده منی دخل می یابد و اگرچه مجری یکی بسبب بودن جنین اولین بسته شده اما از مجری دیگر ماده منی دخل یافته در بیضه خانه میرسد و بیضه
پخته را میلغزاند لیکن سوای این اگر خواهد که بار سوم او را یا مذکور دخل یابد نمیتواند چراکه زیاده از این جای ندارد و تولد جنین دو تا ده سه تا بر نوبه
است که در زمان دو امد دو سه بیضه پخته لغزیده در رحم قرار گیرند و وقتیکه هر دو بیضه پخته رسند و افزایش گیرند و غذای طبعی خود بر وقت نمایند
د هر دو به وقت بر آیند اغلب که زنده مانند و هرگاه که یک بیضه غذای کثیر و بند دی نماید و دومی کم و بدیر پس پیدایش آنها مبنی جه خواهد بود
مثلا از لی طفل زائید و وجع و اخراج خون بدستور ماند و بعد هشت روز دیگر زائید بطول یک اصبع و ذی حیات پس هر دو باب تیر یافتند بعده مرد و زن
زنی طفل زائید و از حمل طفل دیگر حامله ماند **نوع چهاردهم در بیرش خلطا پروستاتیکو** غلطیست سفید رقیق و دهنی و از ده غدد که در یک
بهر پهلوی حنجله سفینیه سانه نهاده اند و به قدر شال بادام و مزین انتهامی آلهای بزرنده هستند پخته میگردد و در بعضی خرایطه باکه مزرع
بند و مذکوره اند پنهان میشود و چون خرایطه مذکوره در دو وازده اند از آنها پخته بوبره و موتا تو می آید و از انجا به در یتراد اخل میگردد و از انجا

بوقت ضرورت بیرون می آید لیکن مدام از انجا نمی تراود چراکه مجری او عیه با کیسی تقشیر سیت بند میباشد نفع او تر داشتن و چرب نمودن او ریترا ست
برای دو مدعا یکی آنکه حفظ او ریترا از حدت بول نماید دوم آنکه در وقت جماع دیوارهای مجری او ریترا را چرب دارد تا منی هنگام خروج بدان ملتصق
نگردد و بالتمام برحم رسد چه اگر مجری چرب نباشد منی ازان ملتصق ماند و بسبب قلت وصول منی نقص در حمل افتد و نیز بسبب قلت ریزش خلط
مذکور در غدد ها و خریطها و قشر یا در انتهای همان مجری قریب ویرومونتانو سوزاک پدید می آید و گاهی بسبب استرخای اوعیه و غیره خلط مذکور
زیاده بیرون از مجری مذکور آنقدر بیرون آید که حبس آن ممکن نباشد و اینهم مرض ست و خلط مذکور در زنان در فرج میماند برای چرب تر داشتن آن
تا دخول قضیب باسانی شود و از کثرت و قلت خلط مذکور در ینها نیز سوزاک و خروج ماده سفید پدید می آید **نوع پانزدهم در ذکر خلط روغنی**
یعنی شحم در تمام اجزای جسم مثال غشا ملتصقست و دران خریطهای خرد عریض رهن اند که بوساطت آنها پیوسته است و از غشای مذکور این
خلط روغنی در خریطها پیدا میگردد و خلط مذکور سوای روغن صاف و بالسمو شی دیگر نیست و درین خریطها مثل جسم صلب منجمد میماند چه اگر نرم ماند
بسبب حرکت دوری خود و بعد مواضع لائق زبونیها شدی لیکن از صلب مثال اجزای صلب جسم نفهمند مگر از قوام لیکن صلب خیال نمایند
و هر قدر که نرم بکار می آید صلب منجمد بکار نمی آید و خلط مذکور بسبب فعال خود مثال دیگر اخلاط نرم خواص دارد و بمسامات موی از ابتدای
کارخانه دار شدن جسم مرکب میگردد اما خلط مذکور پخته نمیشود چراکه اوعیه برنده ندارد تا از دیگر اخلاط جدا نماید مگر مثال خون از خود در اجزای
مغذی نافذ شده قریب غشای خود رسیده در خریطها داخل میگردد و ازانجا سوای ضرورت بیرون نمی آید و در خریطها بحفاظت تمام
بغیر ریاضت کردن و فعل نمودن میماند چه اگر سیال بودی قلت پذیرفتی و برای کاریکه مقررست وآن مدد و قائم داشتن جسم بالسمی مسامی موسیت
نرسیدی مثلا اگر بسبب کمی غذا یا ریاضت جسمی یا حمی محرقه یا بسببی دیگر قلت در خون و مسامی موی افتد خلط مذکور ازین خریطه ها مثال
موم گداخته در همان مجاری که می آید داخل مسامی موی میگردد و حفظ نقص آن مینماید **نوع شانزدهم در خلط پیتوتیاریا** در دماغ
غددهای پیتال برنده خلط بلغمی اند که پخته ببطون دماغ میفرستند سوای ازین دیگر غددها در پلیشو کوروئید و برنده خلط دیگر مثال همین خلط اند
که اجزای نرم برای آسانی حرکت آنها در جسم دماغی دارند و نیز از چند اجزای جسم دماغ بعض بلغم می آیند درینجا از مسامی موی جدا میگردند
چنانچه در جگر و سپرز وغیره جدا میشوند و از اوعیه مخرجه خود در بطون دماغ می افتند و دماغ را تر میدارند و هر سه اخلاط مذکور بطون دماغی مسمی بخلط
پیتوتیاریا هستند و درینجا بوساطت غده پیتوتیاریا در قعر عظم اسفینوئیدیس خالص گشته داخل شود پس خلط مذکور از غده مذکور برآمده در
یک ثقب عظم اسفینوئیدیس که زیر خود دیگر اوعیه مخرجه دارد می آید و ازانجا در وریدها جوگولار داخل میگردد و برای ترقیق دم بکار می آید
تا باسانی داخل قلب شود و نیز خلط مذکور از دیگر ثقبها عظم مذکور که سوی انف و فک اند می افتد تا دماغ از افراط رطوبت خالی گردد و
غشای آسپلا انفی تر ماند و نیز دماغ از سکته بلغمی و استسقای سر و هذیان بانیائی محفوظ ماند **نوع هفدهم در ریزش مخاط خالق**
در غشای آسپلا انفی که کارخانه شامه و محتوی لامینا بینی است غدد برنده خلط مذکور آفریده تا بسبب این خلط که غلیظ و چسپنده است غشای
مذکور مدام تر ماند و از هوای تنفس خشک نگردد و موجب فساد شامه نشود و وقتیکه زیاده پخته میشود بالای غشای مذکور مرئی میگردد و گاهی از

کثرت آن در انف بسبب تنفس آواز می آید و چون بیرون بکنند غلیظ می بر آید بدین سبب ثابت شد که غلیظ است گاهی طوبت مانند آب
که از بینی می تراود و آن غلط میتو تیار یا ست **نوع هیزدهم در بیزش خلط ووکال** طوبتیست لزج که از چهار غدد حنجره یعنی دو
تورتین و دو غدد ترسی که یک بهر پهلوست بخیته میگردد نفع این صاف در تر داشتن سطح قعر حنجره است تا آواز صاف بر آید و مزاحم خشکی از
هوای تنفس نگردد و هرگاه که زیاده بخیته شود بانگ سرفیدن بیرون می افتد و وقتیکه ریزش یا جا میگردد خراش و لذع غشای قعر حنجره
میتماید **نوع نوزدهم در بیزش خلط برونخیال** بسطح درونی غشای قصبه ریه غددهای برونخیه مختلف الشکل فرین از وریدشعری
دشرایین اند و خلط مذکور از اینها مثال خلط شحمی رطوبی از مساماتی موی بخیته میگردد در قعر برونخیه و قصبه ریه از اوعیه مخرجه خود می افتد
و در انجا ملتصق می ماند برای نرمی و صفائی و تری آنها تا از هوای تنفس خشک نگردد و برای ساختن آواز بکار آید و هرگاه که زیاده بخیته
شود بغشای مذکور آیذا میرسد و موجب سرفه میگردد و به تنحنح بیرون می آید **نوع بیستم در بیزش خلط مری** در مری عقب غددها
کثیر اند و خلط مذکور از اینها بخیته از مخرج خود با وعیه اندرونی قعر مری می افتد و مری را صاف و تر میدارد تا گذر غذا و حرکت موجی آن
باسانی شود و وقتیکه در ریزش او کمی شود در وقت بلع غذا وغیره تصدیع کمال لاحق میگردد و اگرچه در مری بعضی خلط ترش معدی می آید لیکن
نفع آنها مثل این در ینجا ظاهر نگردد **نوع بیست یکم در بیزش اشک** اشک از مساماتی سوی بوساطت غددهای لاکریال
که یک یک در طاق اکبر نهاده است و مرکب از ورید و شرایین و اوعیه مخرجه است بصفائی و شفافی تمام بخیته میگردد و بغشای اندرونی
پلک بالای چشم میاند تا چشم و پلک مدام تر مانند و در افعال و حرکات اینها قصور نیفتد و نیز از انجا سوی انف میگراید و خروج رطوبت مائی
وقت گریه از بینی بهمین سبب است و وقتیکه از اسباب باطنی چون غم غصه فرح وغیره از حرکت خلط حیوانی و اعصاب تشنج در غددهای مذکور می افتد
یا بسبب وصول خلط حاد از درون یا از رسیدن دود و غبار و ابخره حاده از ابصل وغیره از بیرون غدد مذکور ایذا می یابند آنوقت بسبب حرکت
دوری آنها خلط مذکور بافراط بخیته میگردد و قطره قطره از چشم میچکد همینسان در وقت قی ضعیف و سرفه شدید و تنفس کثیر بافراط بخیته میگردد
**نوع بیست و دوم در بیزش خلط کوردیال** رطوبتیست که در پیریکارڈیوم میماند و چنین نیز یافته میشود و از غددهای خرد منفرد که در
بیخ قلب باشحمیت اند بخیته در غشای پیریکارڈیوم می افتد و اگرچه هر روز بلا تفاوت بخیته میشود ولیکن زیاده ازان مقدار که برای ترطیب قلب
ضرورست مرئی نمیگردد مگر در پیران و زنان و اطفال نسبت بجوانان زیاده یافته میشود چرا که بسبب فرط حرکت و دوری حرارت مزاج جوانان و باز دیا
نمی آرد خلاف پیران وغیره و نفع این ترطیب قلبست تا باسانی حرکت جنبیدن نماید و بسبب تری او از صلابت اجزای صلب محفوظ ماند ــ
**نوع بیست سوم در بیزش خلط تهیمو** خلط مذکور از غددهای تهیمو که مرکب از ورید عظیم اولین قعص نهاده اند بخیته میشود رقیق شیرین
خوش آینده و چون از اوعیه مخرجه خود می بر آید بوساطت ورید در قلب برای ترقیق و خوش آیندگی و حلاوت مسامات موی میرسد و خلط مذکور در جنین
نسبت بجوانان بسبب بودن غددهای مذکوره در غایت طول و عرض در مقدار کثیر می بر آید تا بجای کیلوس صرف شود و بعد ولادت و کمی آن
چرا که بسبب وصول شیر وغیره آنقدر ضرورت ندارد و در پیران غدد مذکور آنقدر خرد میگردند که مرئی نمیشوند **نوع بیست چهارم در بیزش خلط**

غذائی خلطیست رقیق لطیف براق مثال شیر واز غددهای خرد ترکه درغشای رحم اند وغیر بوساطت کلان بین مرئی نمیشوند بخته درقعر رحم
مقیم میماند برای غذای رحم وغذای جنین از ابتدای حمل تا وقت ولادت ودر ایام حمل بافراط بخته میگردد وآن قدر میباشد که جنین در وی غرق
میماند **نوع بیست پنجم در بیرش خلط رحمی** خمیر رحمی خلطیست حادترا شنده که از غددهای رحم اندک اندک چکیده در قعر رحم آید برای تولید
واخراج طمث بدانکه چون تمامی اخلاط از ماسای موی بوسیله غددهای خود برای افعال بخته میشوند لهذا بودن غدد در رحم برای بیرش خلط
مذکور مقرر کردند امابغیر غدد نیز بخته میشود باین وجه که خلط مذکور بسبب افعال خود منجذب شده جمع میگردد وهنگام خروج عیان میشود واین را
خون طمثی مقرر کرده اند وخروج این مرض نیست مگر خمیر طبعی که بسبب فعل خود بیرون می آید وازکمی خلط مذکور مرض لاحق زنان میگردد و
حدوث این از خمیر شدن خونیست که در رحمست وخمیر بسبب ترشی خمیر کننده که در رحمست میگردد وچون حرکت دوری درخود دارد بدین سبب
درهر ماه بآسانی خارج میگردد بدانکه تکون مرکبات چه حیوانی چه نباتی از عناصر است پس وقتیکه حرارت معتدله مزاجی در ایشان اثر کند از جزو
ناری آنچیز صفرا پیدا شود که الطف از هرسه است ومحلش بالای خونست که رغوه است واز جزو بادی خون متولد شود وزیر صفرا قیام دارد واز جزو
آبی بلغم پیدا شود وموضع او زیر خونست هرچند تمیز نشود ومنفصل نگردد بحیثیتی که باصره احساس آن کند واز جزو خاکی سودا متولد شود وموضع او
تحت همه هاست وثقیل مطلق **نوع بیست ششم در بیرش خون قسم لیکوری** خلط مذکور شیرین معتدل القوام است وبعد برآمدن
اخلاط مذکوره از ماسای دموی می برآید ومنها اجزای صلب میگردد واگرچه لیکور مذکور آنقدر ظاهر نیست که بحس بصر رسد اما چون ماسای موی
تمامی اجزای غذا کنند ومیرسد بدین سبب ثابت شد که از ماسای موی بیشک خون قسم لیکوری جدا میگردد وغذای اجزای صلب میشود وسوای
اجزای صلب بجای دیگر جدا نمیگردد وجسم آن بغایت شفاف وبراقست لهذا بخوبی مشاهده نمیگردد ومقرر نمودن شفاف غیر از این سبب
که خلط غذائی رحمی که غذای جنین میشود نیز شفاف میشود ونیز زیر اظفار اصابع شفافی آن ظاهر میگردد ونیز وقتیکه تخم را از عظم حیوانی جدا کرده منفع
عظم کنند از ان لیکور سفید می برآید ونیز در کرمها بشفافی تمام ظاهر میگردد چراکه آنها خون ندارند ونیز رطوبتیکه از درخت می برآید شفاف می باشد
پس لیکور مذکور در جسم بایدین وجه مرئی میگردد چنانچه آب در ظرف شیشه میباشد وضخامت آن مانع نفوذ بصر میگردد وسوای این نمودن سرخی
بسبب روشنی وشعاع آفتابست والا فی الحقیقت آنقدر شفاف وبراقست که نظر بران کار نمیکند بدانکه خون برای حیات انسان ضروریست
چه از کثرت خروجش فوراً هلاک میگردد زیراکه زندگی با افعال دم تعلق دارد وصدور این افعال تا وقتیکه از دیگر اخلاط مختلط است نمیشود مگر
وقتیکه از آنها جدا میگردد پس هرگاه که کمی در خون خواهد افتاد در حرکات وافعال او نیز کمی خواهد شد وزندگی که متعلق با افعال اوست بالضرور
نقص خواهد پذیرفت **فصل ششم در ذکر اخلاط اربعه** خلط رطوبتیست در تن روان واز کیلوس پیدا شود وکیلوس از غذا پیدا گردد
وموضع طبعی آنها رگهاست واندامهاکه میان تهی باشد چون معده کبد طحال مراره وخلط چهار است اول خون لونش سرخ طعمش شیرین
وبوی بدندارد ومزاجش گرم وتراست بدلیل آنکه از اغذیه گرم وتر بسن نمو ووقت حار رطب اشتداد مینماید وامراض گرم وتر می آرد واز ادویه
بارد یابس تسکین می پذیرد واوعیه او عروقست وگردش میکند وبهمه تن میرسد وتغذیه جسم از وست امّا غیر طبعی او یا بنفس خود فاسد شود

یا بسبب واردی بر تقدیرین بصفراویت یا بلغمیت یا سوداویت مائل باشد دوم صفرا لونش زرد رقیق القوام لطیف مشتهاء جاء محلل تلخ واز جگر یا تا عشر برای تحلیل غذا می آید واحتیاء او مراره است مزاجش گرم خشک بدلیل آنکه وقت مرور او درامعاء وتی لذع ولسیب در مقعد و حرقت در معده و تلخی دهن پدید می آید ودر وقت گرم خشک واز اغذیه حار یابس استعداد مینماید وامراض گرم خشک می آرد و با دویه بارد رطب تسکین می پذیرد وصفرا در کبد بدو قسم شود قسمی با خون در عروق رود وجهت ترقیق دم وتقطیع اخلاط لزجه ودفع بلغم وغذای بعض اعضا هم گردد ومثل ریه وقسمی بمراره ریزد جهت غسل امعاء وتنبیه بر دفع براز اما غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره دموی اگر در معده محرق شود کراثی وکراثی چون محترق گردد زنگاری گویند واین بمنزله سم است وآنچه بسبب واردی متغیر شده باشد اگر وارد خون بود مره حمرا اگر بلغم رقیق بود مره صفرا واگر بلغم غلیظ باشد صفرای محی اگر سودا باشد صفرای سوداوی گویند سوم بلغم رطوبتی است با قوام سفید بطعم مائل بشیرینی مزاجش سرد وتر بدلیل آنکه از اغذیه بارد رطب ووقت سرد استعداد مینماید وامراض بارد رطب می آرد و بادویه گرم خشک تسکین می پذیرد ونفع او آنست که در همه تن موجود باشد ووقت ضرورت تحلیل بخون شود وغذای بدن گردد ولهذا او را مفرغه نیست و با خون در جمیع عروق جاریست ونیز بخون آمیخته غذای دماغ ونخاع میشود ونیز ترطیب مفاصل مینماید اما غیر طبیعی باعتبار قوام بچگونه است اگر متفق القوام یا رقیق بود مائی گویند واگر غلیظ بود ودر رطوبتی مانده باشد زجاجی نامند واگر غلیظ بود ودر رطوبت او تحلیل رفته جصی خوانند واگر مختلف القوام بود واختلاف او محسوس باشد مخاطی گویند واگر اختلاف محسوس نبود خام نامند و باعتبار طعم چهار است حفص مالح تفه حامض ومالح لحراصنافست چهارم سودا واو دردی خون طبیعی است طعمش عفص مائل بحموضت ودر جگر بدو قسم شود قسمی با خون در عروق رود برای تنبیه ودغدغه غذا بمعده ریزد وقسمی بطحال آید ومزاجش بارد یابس است بدلیل آنکه از اغذیه سرد خشک ووقت بارد یابس استعداد کند وامراض سرد خشک آرد و با غذیه حار رطب تسکین پذیرد اما غیر طبیعی او هر خلط که محرق شود بدانکه بهترین اخلاط خونست پس بلغم پس صفرا پس سودا

# باب سوم

## دربیان حدطب

طب صناعتیست که طبیب از وی در احوال تن وصحت ومرض نظر کند تا مردم تندرست بصنعت طب تندرستی نگاه دارد ومریض تندرستی مطلوب را به تندرستی آرد واز استعمال اشیای سودمند وترک چیزهای زیانکار پس طبیب را شناختن اسباب مرض واشیای نافعه ومضره واجب واین شناختن را جزو علمی گویند ونیز بداند که تندرستی چگونه نگاه باید داشت واین را جزو عملی خوانند پس برای شناخت جزو علمی

دریافت اشیای طبیعی و ناطبیعی ضرور بدانکه اشیای طبیعی هفت گونه است یکی ازان چیزهاست که تن مردم بدان برپاست و آن نخست اند اول عناصر اربعه
که تن مردم بدان فراهم آورده شده دوم اندام بسیطه و اندام مرکبه و اندام بسیطه را متشابهة الاجزا نیز گویند چون لحم وغیره که پارهٔ آن همان نام و همان صفت
دارد که دیگر مثلا لحم سر و لحم پای هم نام و صفت واحد دارند و قس علیها و اندام مرکبه را اعضای آلیه نیز گویند که از بسیطه مرکب اند چون دست و پا وغیره
و نام و صفت و مزاج هریک دیگر است مثلا دست که یکجزوش اصبع و جزو دوم ناخن و جزو سوم ساعد است و نام و کار هریک دیگر است سوم اخلاط چهارم
ارواح پنجم طبایع و مزاج ششم قوی چون قوت حس و حرکت و قوت جاذبه ماسکه هاضمه دافعه نامیه مولده مصوره دوم چهار چیزست یکی حالهای تن
مردم چون مزاج اصلی که بران نزاده باشند دوم حال سالهای عمر سوم حال زندگی چهارم عادات بچیزها سوم حالهای چیزها که بیرون تن اوست
و حالهای شهرها و خانها چهارم حالهای تندرستی یعنی مزاج هر اندام از اندام بسیطه و مزاج اخلاط و ارواح و قوت اندامها چون قوت معده و جگر وغیره
چنان باشد که باید تا همه کارهای تمام و باسانی کنند پس وقتیکه یکی ازین چیزها گردد خلاف آن شود که باید حال ناطبیعی باشد بدانکه هر کار را سببی است
و سبب نزد اطبا چیزی را گویند که نخست آن چیز باشد و از بودن آن در تن مردم حالی پدید آید و بعضی سببها سبب تندرستی است خاصه و بعضی سبب
مرض و بعضی است که هرگاه که چنان باشد که باید و چندان باشد که باید و آن وقت باشد که باید موجب تندرستی بود و هرگاه که خلاف این بود باعث
مرض گردد و این سبب ها شش اند که اسباب ستهٔ نامند اول ازان هواست دوم ماکول و مشروب و داروها و سازها سوم خواب و بیداری چهارم حرکت و
سکون پنجم استفراغ و احتباس ششم اعراض نفسانی و اسباب مذکور را عامه و سته ضروری نیز نامند چرا که حاجت بآنها در حالت صحت و مرض عامست
پس اگر وارد بنفس شود اعراض نفسانی گویند و اگر وارد در روح است هواست اگر وارد اعضا شود و عروض بالذات است ماکول و مشروب و اگر عروض
بالعرض است استفراغ و احتباس و اگر وارد روح و عضو هر دو شود پس اگر بی شعور است خواب و بیداری و اگر باشعور است حرکت و سکون خوانند۔
بدانکه اسباب ملحقه ضروری پنج اند استنان اجتماع صناعات عادات و ارادات خارجی که اینها را تاثیر در بدن حیوان بیشتر است **فائده**
احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالست صحت و مرض و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت برو صادق باشد و نه حد مرض
زیرا که حالتیست که افعال مطلقا سلیم نیست و نه غیر سلیم چون حال شیخ و ناقه و سکران و اعور و عضو زائد وغیره بدانکه جزو عملی آنست که طبیب
بداند که برای حفظ تندرستی و رفع مرض چه چیز و چه مقدار و چگونه بکار باید داشت و مطلوب از علم طب وقتی حاصل شود که طبیب اینهمه بداند۔

**فصل اول در هوا** تن مردم محتاج تر بهواست چه قوام تن بسه قوتست طبعی حیوانی نفسانی و این هر سه بهمه تن رسند و کار خود کنند مگر
بمیانجی روح و مادهٔ روح هواست که مردم آنرا بنفس همیشه درون تن کرده آمده است قیاس مزاج روح حرارت غریزی سخت سرد است و بگاه که مردم آنرا بنفس گیرد بحرارت
غریزی رسد بروح آمیزد و رنگ کند گرم گردد و اگر نبودی چنانکه دوبار بماند روح از اعتدال بگردد و سوخته شود و بگاهیکه بنفس دیگران باز هوای گرم شده بیرون شود و دگر هوای تازه بجای آن رسد
و آن روح را برساند و نگذارد که سوخته شود پس روح را از هوای منفعتی بزرگ است و این نفع از هوای تازه است و اگر گرم شده
هم آنجا ماند نفع ندارد بلکه آن هوا روح را مانند فضله فرو نیست مرتن را بدانکه هوای صاف که متغیر نباشد جافزا و محدث صحت و تغیرات هوا یا طبعیست
یا غیرطبعی و غیرطبعی یا متضاد است مر طبع را یا غیر متضاد اما تغیر طبعی تغیرات فصول اربعه است و تغیرات غیرطبعی که متضاد طبع نباشد یا از اسباب سماوی

مثل جمع شدن کواکب ثاقبه یا درجه یا دقیقه که آفتاب در وست یعنی هرگاه این کواکب در سمت الراس یا قریب سمت الراس بود باعث تسخین
میگردد و هرگاه بعید از رءوس باشد موجب تبرید و همچنین کسوف سبب تبرید میشود یا از اسباب ارضی و آن اختلاف اماکن چنانچه مجاورت جبال و بحار
یا بسبب مسکنت چنانچه مسکن مرتفع مستوی سطح وغیره و زمین کبریتی و آبی و جبلی یا بسبب عرض بلد و عرض بلد مقدار بعد است از خط استوا که در غایت
اعتدال است و خط استوا دائره ایست که حادث میشود بر سطح ارض از توهم سطح دائره معدل النهار که قاطع است عالم را بدو نصف و عرض بلد گاهی
خواهد بود از دائره نصف النهار میان سمت الراس و معدل النهار پس اقلیم ثانی و اول ثالث مفرط الحرارت اند بواسطه آنکه مسامت آفتاب بر
سکان این اقلیم یا بعد است و اقلیم ششم و هفتم شدید البرد اند بواسطه عدم مسامت آفتاب و از نیست که اقلیم چهارم قریب باعتدال است بواسطه آنکه
واقع شده میان افراط و تفریط و تغیر غیر طبعی که معاند طبع باشد هوای و آنیست **فائده** هوای معتدل تن و مزاج را اسوده دارد چه هوا که منافی
مزاج مرض باشد تن مریض را همچون دوا بود اما هوای گرم چنانچه هوای تابستان خاصه در ولایت های گرم تن را خشک و لاغر سازد و اخلاط بجوش
آرد و بدانسبب حرق مدقی نقرس حب صداع کند و حواس سابت آرد و مسام بگشاید و بدانسبب تحلیل بسیار باشد و عرق کثیر آرد و همه قوت ها ضعیف
شود و بول اندک آید و رعاف و حیض و اسهال زیاده باشد و عطش آرد و اشتهای طعام ببرد و دل و خون و همه تن را گرم کند اگر در تن اخلاط رطوبت
فرولی گرد آمده باشد آن را اعفن سازد و مایه تب گرداند پس هوای گرم تندرست را سود ندارد مگر کسی را که امراض بارده چون فالج لقوه تشنج رطب
باشد و نیز کسی را که تن او گرم و مسام گشاده و رطوبت کم گردد سود دهد اما هوای سرد مردم تندرست را موافق تر از گرم باشد در اکثر حال چه
تن را سخت و مسام را بسته کند و بدان سبب حرارت در تن ماند و اشتهای قوی باشد و طعام خوب هضم شود و جا اسهال صاف کند و از مرض گرم
رهائی دهد و اخلاط را غلیظ و ساکن گرداند تا از عضوی بعضوی نرود و ازین سبب ورم و ریش تولد نکند و بسبب عدم تحلیل رطوبات بعرق رطوبت
در تن بماند و بول بیشتر و براز کمتر آید و از هوای سرد احتیاط باید کرد که زکام و نزله نشود چه از نزله سرفه و درشتی حلق و سینه و سل و ذات الجنب
پیدا گردد و اگر سوی امعا آید اسهال آرد سوای این از هوای سرد مسام بسته شود حرارت غریزی در تن ماند اگر رطوبت زمستانی بسیار باشد
و کیفیت او بقعر تن رسد حرارت را فرو میراند و وجع اعصاب از آن آرد و تقطیر بول و عسر بول و وجع رحم آرد اما هوای رطب تری در تن
نگاه دارد و مردم لاغر و خشک مزاج را سود دارد و پوست را نرم و روشن و صاف سازد لیکن کیموس بلغمی در تن گرد آید اما هوای خشک ضد
تر باشد و کیموس صفراوی در تن بسیار شود **هوای** غلیظ روح را غلیظ و حواس را کند و مردم را کسلان و افعال قوتها را سست سازد و هوای تیره
مردم را تنگدل سازد و تنفس درین و در هوای غلیظ ناخوش و عسر باشد و مضرترین هوا هوای گرم و تر باشد خاصه که باد در وی گذر ندارد
چرا که زود عفن شود همچون آب ایستاده و حمیات که در هوای گرم و تر تولد کند اسهل باشد از تبها که در هوای گرم و خشک پدید آید و در هوای
گرم و تیره درد چشم و ریشها در دهن و بدن بسیار باشد **بدانکه** باد شمال بارد یابس است ابدان را صلب و حواس را صاف و دماغ را قوی و لون
را خوب سازد باد جنوب حار رطب است بدان را سست و ضعیف و حواس را کدر سازد و کسل و گرانی آرد و اگر باد جنوب بر آب گرم گذرد آن را سرد
سازد و اگر باد شمال بر آب گرم گذرد آن را همچنان بگذارد باد صبا قریب باعتدال است باد دبور مخالف باد صبا است **قول** دون انتونو

هوا جسمیت طبعی نامحسوس شامل لطیفات رقیق و شاخدار و خم گیرنده و خشن و غیره و ثقیل و سیاله و نافذ و محتوی ابدان ما ست اما هوا از روی خیال
منقسم بدو قسمت یکی ایتهر یعنی هوای قریبه قمر و شمس و دیگر ستارگان و دوم عناصری امیم دو گونه است یکی صاف که بالا تا افلاک قریب است و دوم
قریب ارض که پر از ابخره ارضی و مائی باشد که تصاعد کرده بهوا آمیزند و آن را کدر سازند بدانکه جذب هوا بتنفس برای اعتدال حرارت درونی
و تنفسه دائم که برای تکلم مقرر است بکار می آید تا انسان و بهائم بر تنفس و تکلم قادر باشند اما ماهی بسبب نا گرفتن تنفس متکلم نیست و نیز هوای مذکور
برای مزاحم نشدن از دیگر اجسام بکار می آید بدانکه هوا مخلوقه خالق است بخواص مرقق تا دیگر مخلوقات را حرکت دهد بخواص سیاله خود تا از اجسام
تباه نگردند بدانکه هوا در خود خواص طبعی ندارد مگر بوساطت دیگری چنانچه از حرارت آفتاب و آتش گرم و از برودت باران سرد و از دخل ابخره
رطوبی رطب و هرگاه که از صلابت ملاقی مایان میشود یابس میگردد و بس هوای احر مذیب و مرقق خون و مسترخی کننده هیئت اجزای جسم و معرق است
و هوای ابرد مجمد خون مصلب هیئت جسم مغلظ ماده حابس آنها بزنده محدث امراض عسر البر است و هوای رطب مترهل و مسترخی جسم است و بسبب بذا
ماده کثیر از اجزای بیرونی داخل شده موجب ریزش نزله و غیره میگردد و هوای ایبس مزیل رطوبت مجفف جسم است و بسبب زوال رطوبت تیز
اخلاط و خروج ماده رونما می شوند و امراض گوناگون پدید می آید و هوای حار رطب مرقق و مذیب اخلاط مسترخی کننده اجزای صلب مولد
امراض استقالیست و هوای اغلظ که پر از ابخره غلیظه باشد مزاحم گردش خون مسدد ماده های جسم است و هوای شتر که ابخره عفنه و سمی دارد جسم را با سما
سمی میسازد و امراض سمی پیدا مینماید و هرگاه که از سردی به تری یا از گرمی به تری یا از سردی بگرمی و غیره مبدل شود نافذ جسم گشته هیئت
اجزای صلب و نرم را مبدل میسازد و امراض عسر البر می آرد و هوای بالای خون با اجزای صلب و رطب خود انجماد خون میکند لهذا ضد صحت است
اما هوای معتدل برای صحت ابدان اولی بدانکه هوای ضلع بالائی قریب آفتاب سرد است و هوای ضلع زیرین قریب زمین گرم است چراکه
مملو از ابخره میباشد که گرم اند و کثرت قلت حرارت حسب قرب و بعد بالائی افق و اختلاط ابخره و ذرات ارضی است همین سبب هوای ضلع
بالائی سرد است چراکه از ابخره بعید تر است و بسبب رقت جسم خود از شعاع آفتاب تیز بعسر گرمی می پذیرد بلکه نمی پذیرد بدانکه هوا را حسب
قول متقدمین موجب حیات گفته‌اند چراکه زنده ماندن انسان بغیر وصول هوا چندان عسر نیست بدین دلیل که جنین و بچه بهائم تا که در رحم اند
تنفس نمیگیرند و اگر گیرند بمیرند و نیز بچه طیور در بیضه تنفس نمی نماید و نیز متقدمین گفته که تنفس لازم حیات است چه از وسیله تنفس خون گردش
مینماید اما حقیقت ندارد چراکه در جنین ریه که سرمایه تنفس است هیچ عمل ندارد و خون از مجاری شرائین و غیره میگذرد و گردش میکند و نیز ماهی
تنفس ندارد و خون در وی گردش مینماید همین سبب است که اکثر مخنوق الوهق و غریق الماء و غیره روز سوم زنده شده چراکه بالکل نمی میرند
پس ثابت شد که اگرچه تنفس بند میگردد اما خون از گردش باز نمیماند چراکه مجاری شرائین و غیره مفتوح میمانند و از آنها خون گردش می نماید
و بعضی گویند که حرکت خون بسبب جوش است و جوش آن از خمیر میشود و خمیر بغیر وصول هوای متنفسه نمیگیرد و بس وقتیکه گردش خون برای حیات
ضرور شد هوای متنفسه نیز لازم حیات گردید بدین دلیل که اگر موش یا حیوان دیگر را در کسی چیز بند کنند و هوا از آن بوساطت کسی آله برآرند فوراً
می میرد این هم حقیقت ندارد چراکه خون از حرکت طبعی خود گردش میکند موقوف بر جوش نیست و از مردن حیوان بسبب برآوردن هوا بوساطت

الاکسیری اینجا تعجب نیست چرا که بطوریکه بالا گفته شد نفس از ذائل میگردد و مانند مرده میگردد اما در حقیقت مرده نمی باشد **فصل دوم**
**دربیان فصول** وقتیکه آفتاب باول حمل رسد فصل بهار یعنی ربیع باشد و این معتدل ترین فصول است در سردی گرمی تری خشکی و چون
آفتاب باول سرطان رسد فصل تابستان یعنی صیف بود و این گرم و خشک است و چون آفتاب باول میزان رسد فصل خزان یعنی خریف باشد
و این در سردی و گرمی معتدل باشد اما در تری و خشکی معتدل نبود و چون آفتاب باول جدی رسد تا وقتیکه باز بحمل آید فصل زمستان یعنی شتا
بود و این سرد و تر باشد بدانکه آفتاب در جدی تا بیست دوم دسمبر پس در دلو تا بیست دوم فبروری پس در حوت در بیست دوم مارچ بعده
در حمل تا بیست دوم اپریل بعده در ثور تا بیست دوم مائی پس در جوزا تا بیست دوم جون بعده در سرطان تا بیست دوم جولائی پس در اسد
تا بیست دوم اگستو بعده در سنبله تا بیست دوم ستمبر پس در میزان تا بیست دوم اکتوبر بعده در عقرب تا بیست دوم نومبر پس در قوس تا بیست
دوم دسمبر بعده باز در جدی میماند بدانکه هر فصلی را مزاجی و اعتدالی خاصه هست و سال معتدل سالی بود که فصول او بر مزاج معتدل
خود باشند و اعتدال خاصه هر فصل آنست که فصل خزان در گرمی سردی نزدیک باعتدال باشد و اندر تری و خشکی از اعتدال دور بود و باد
زیاده از یک دو بار نباشد و فصل زمستان باید که بی سرما و باران نباشد و این هر دو هم از حد بیرون نبود و فصل بهار باید که معتدل باشد
و از یک باد و باران بیش نبود و فصل تابستان باید که در وی هیچ باران و خنکی نباشد و گرما هم از حد زیاده نبود و بادها خوش آید پس هر سال که بدین
گونه باشد دران امراض اندک بود و اگر بود بسلامت و سالیکه فصول او مانند یکدیگر باشد مثلا در همه فصلها باران بسیار آید یا در هیچ فصل
باران نیاید یا همه فصلها گرم یا سرد بود آن سال بد باشد و امراض در وی بسیار افتد و هرگاه که هوا در یکروز چند گونه بگردد سخت بد باشد و در
بیماران بیشتر اثر کند و اگر فصل از مزاج خاصه خود بگردد و هر دو ضد یکدیگر آید هر دو فصل با آنکه از مزاج خود گشته باشد مدت هر دو باندازه خود بیرون
نشود مثلا سرمای خوش نکرده باشد و از پس او بهاری سرد آید این سال بد نبود از بهر آنکه تغیر زمستان را دریابد همچنان اگر زمستان خشک
بوده باشد بهار بارنده آید خشکی زمستان را باعتدال باز آرد و هر سالی که یک فصل او از مزاج خود بگردد بیماری و وبا دران سال کم باشد از آنکه
دو یا سه فصل او بگردد **فائده** فصل بهار که بر مزاج خود بود معتدل ترین فصلهاست طبع خون و روح دارد و رنگ رو سرخ کند امراض دیرینه تازه گردد
لهذا مالیخولیا پیدا آید کسی که در زمستان در طعام یا شراب افراط کرده و ریاضت ننموده و اخلاط در تن گرد آمده باشد درین فصل امراض خلط خبیث
پیدا آید و اگر فصل بهار دراز باشد و باعتدال گذرد امراض تابستانی کمتر باشد اما امراض بهاری چون سعال موی حاف مالیخولیا اورام
دمامیل شگافتن عروق نفث الدم قی الدم خناق و خناق این فصل مهلک باشد و امراض مذکوره اگر در فصل دیگر کسی باشد درین فصل زیاده شوند
خصوص سل و ورم طوبین هم سکته و فالج و وجع مفاصل باشد و غم و شادی بافراط و اکل اشیای گرم درین فصل مضر بود و فصد و مسهل و تقلیل
اکل و شرب نافع باشد و این فصل کودکان را از دیگر فصول موافق بود و درین فصل باید که بدن را از اخلاط که در زمستان گرد آمده باشد پاک نمایند
قبل از آنکه حرارت بهار آنرا بجنباند و فصد درین فصل اولی از دیگر فصول بود و مباشرت کمتر باشد و اطعمه لطیف سبک خورند اشربه مبرد نوشند
ریاضت معتدل نمایند طیوبات بارده بویند لباس نرم و حریر و سنجاب و قاقم پوشند و از اطعمه گرم و تلخ و شوربه پرهیزند بدانکه فصل ربیع

یعنی بہار معتدلست وبعضی گرم وتر گفته وابتدای نشو اشجار درین فصل باشد و اخلاط محتبسه شتائیه درو بحرکت می آیند و سائل میگردند و باعضای
ضعیفه میریزند و احداث خراجات و اورام حلق وغیره مینمایند و هر مرض مادی که ماده او در شتا ساکن بود درین فصل غلبه میکند و حدوث امراض
درین فصل از حرارت آن نیست زیرا که وی اصح فصول و انسب بحیوانات وصحت بلکه بنا بر انضاج و دفع طبع است که چون مزاج انسان قوی میشود
ماده محتبسه را میخواهد که قلع نماید و دلیل بر تناسب این فصل بر مزاج روح کثرت خون و ظهور حمرت و تازگی در تن است و کذا بروز نشو و نما در نباتات
فایده فصل زمستان غذا بهتر و زود گوار و هیچ فصل سودا را شکننده تر از زمستان نیست و امراض زمستانی اکثر از بلغم باشد و دران و زکام
که هوای خزانی بگذرد زود زکام آغاز کند و از ان وجع گلو و سل و ذات الجنب و ذات الریه پدید آید و درد پهلو و پشت بسیار باشد و صداع
و صرع و سکته و حال پیران در زمستان بد باشد و جوانان را مفید بود و بسبب بول زیاده از تابستان باشد درین فصل ریاضت قوی
کنند قلیه لحم بریان مطنجنه کباب با بکار زیره و دارچینی خورند و از اغذیه رطوبت افزا پرهیزند خمر صرف نگین باعتدال نوشند اگر باستفراغ حاجت
افتد دوای مسهل بهتر از قی و فصد باشد و دواء المسک و مفرح گرم و مفرح معتدل و هلیله مربا و زنجبیل مربا و انوشدارو و اطریفل کبیر و میبه
بکار دارند و کحول سرد و مبردی را بمتر و دیطوس و تریاق کبیر حاجت آید و طیوبات گرم بکار دارند لباس گرم و نرم و حریر و پوستها و سمور
و پنبه پوشند بدانکه شتا یعنی زمستان بعد خریف می آید و سرما درین وقت غالب می باشد و بلغم کثرت می پذیرد و امراض بلغمی پدید می آیند
فائده فصل تابستان یعنی صیف اخلاط را بگدازد و تحلیل کند رنگ زرد سازد و صفرا بسیار تولد کند و در آخر تابستان سودا و امراض
تابستانی زود گذرد و اگر ضعیف باشد زود هلاک گردد و هر چند تابستان گرمتر و خشکتر بود بیماریها تیزتر و زود گذرنده تر باشد و اگر گرمتر بود امراض
دراز تر باشد بدین سبب امراض که در تابستان باران ناک افتد بعضی باستسقا و زلق الامعاء و ریش امعاء کشند و امراض تابستانی غب محرقه مطبقه
درد گوش درد چشم حمره ریشها مانند آن باشد و اگر تابستان طبع بهار دارد تبها بدان گرمی نباشد و بحران اکثر برعاف یا عرق شود و اگر تابستان
سخت گرم باشد حصبه جدری بسیار شود اما حصبه در تابستان گرم و خشک و جدری در تابستان گرم و تر باشد و اگر تابستان همچون زمستان
گذرد اکثر امراض زکام و نزله و سل و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه و اسهال دماغی آرد و اگر تابستان سرد و خشک باشد مرطوبان و زنان را
بهتر بود و در صفراویین درد چشم آرد و حمیات گرم سوداوی امراض سوداوی پیدا کند باید که در فصل تابستان اغذیه ترش و اشربه خنک خورند
تقلیل در غذا و ریاضت نمایند مباشرت دیر دیر کنند آسایش نمایند در خانه سرد نشینند طیوبات بارد حاضر دارند کتان و بقی کرباس
نرم شسته پوشند اگر کسی معتاد بقی بود درین فصل کند و آسایش نماید و مسهل قوی نخورد و شربت ورد و آب میوها و بنفشه و هلیله زرد و خیار شنبر
و شیرخشت اکتفا سازد و حال پیران مبرودیان درین فصل بهتر باشد و این فصل بعد ربیع می آید فائده فصل خزان امراض کثیر و عسر [illegible]
تولد کند صفرا و سودا غلبه نماید خون کمتر تولد کند و اول خزان پیران را موافق بود و آخر او مضر باشد امراض خزانی جرب و قوبا سرطان وجع مفاصل
وجع ظهر وجع ورکها حمیات مرکبه ربع وجع سپرز تقطیر بول عسر البول زلق الامعاء عرق النسا ایلاوس سکته خناق و بسبب گرمی شکم باشد و صاحب دق و
مسلول را مضرتر بود و بهترین خزان آن باشد که درو باران بود و بدترین عکس آن و درین فصل از گرمای نیمروز و خنکی بامداد پرهیزند و در جای سرد

و برا استلا نخوابند و آب سرد غسل نکنند و مباشرت دیر دیر نمایند و اخلاط بکم سازند بعضی را وقتی که اخلاط را حرکت ندهند و اغذیه گرم و تر نخورند
و لباس بهاری پوشند طیبات معتدل بکار برند و شراب معتدل موافق و محرورین را ممزوج باید داد و شربت انار و سیلپوبینه و گلقند و مفرحات معتدله
بکار برند و از لحم بسیار و قدید و نمکسود و میوه کثیر و اطعمه تیز و شور پرهیز نمایند **بدانکه** خریف یعنی خزان بعد صیف می آید و تغیر لون اوراق و سقوط آن
درین موسم شود و امراض سوداوی پیدا مینماید و این همه بر تقدیریست که فصول بر طبائع خود باشند الا بسیار بود که عند تغیر فصل و طبع و معامله
بر عکس شود یعنی در سرما امراض گرم و در گرما امراض سرد پدید آیند و مرضی که ضد طبع فصل باشد عسر البرء می بود و بقوت آن سبب باشد که بآسانی
بگذرد و لهذا ته بالفصل و بنای این بر ضعف و قوت طبع است **فائده** وقتیکه زمستان جنوبی باشد یعنی گرم و بارنده و پس بهار شمالی شود
یعنی سرد و خشک اکثر زنان حامله را اسقاط شود و اگر زاید اکثر بمیرد و اگر زید همه عمر بیمار باشد و در دیگران درد چشم و نزله و اسهال خون و سکته
و فالج پدید آید و باشد که مفاجا بمیرد و هرگاه که پس این زمستان و این بهار تابستان جنوبی باشد در خزان مرگ کودکان بسیار بود و تشنج و قرحه ها
و حمی غب مرکب و اگر زمستان خشک شمالی باشد و در بهار باران بسیار آید و در تابستان حمیات گرم و درد چشم و اسهال الدم بسیار باشد خاصه زنان
و کودکان و مرطوبیان را و اگر از مرض باقی باید حمی ربع و وجع طحال ضعف کبد استسقا افتد و پیران را موافق باشد پس اگر در تابستان وقت برآمدن
شعری بارانی آید و باد شمال جهد امید باشد که مرض بسلامت گذرد و در خزان مرض کمتر باشد **قول بقراط** سال خشک کم باران درست
از سالهای بارنده باشد چه اگر باران بسیار آید اسهال و صرع و سکته و حمیات دراز و خناق و ذبحه آرد و اگر تابستان این سال گرم و خشک باشد
خناق و جدری و حصبه و درد چشم و احتباس حیض بسیار باشد و اگر زمستان سرد و بارنده بود و سوزش بول آرد و اگر زمستان و بهار گرم و خشک
باشد هوای بد شود و نباتات و غیره تباه گردند و اگر تابستان گرم و خشک بود و در خزان هوا گرم باشد و باران بسیار آید در زمستان صداع
و زکام و نزله و سل و غیره بسیار بود و اگر این خزان سرد و خشک باشد زنان و کودکان و مرطوبیان را سود دارد و در صفراویین درد چشم و حمیات
تیز و سودا پدید آید و اگر تابستان گرم و بارنده و خزان گرم و خشک باشد صداع و زکام و نزله و سل بسیار شود و اگر تابستان و خزان هر دو
خشک و شمالی بود درد چشم و نزله و مالیخولیا پدید آید و اگر تابستان و خزان هر دو جنوبی بود در زمستان نزله و امراض عفونی بسیار باشد
**قول لازرو ریبیر** موافق اخلاط اربعه هر سال را چهار حصه کرده اند و در آن وقت غلبه بر خلط میشود مثلا در دسمبر و جنوری و فبروری غلبه خون
و در مارس و اپریل و مائی غلبه صفرا و در جون و جولائی و اگست غلبه بلغم و در ستمبر و اکتوبر و نومبر غلبه سودا اکثر میشود و لازم که برین اوقات نظر کرده مبادی
نمایند و در تاریخ هفتم و هشتم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و بیستم و بیست یکم و بیست دوم و بیست هفتم و بیست هشتم و بیست نهم و سی ام فصد و
مسهل و غیره و دا العمل نیارند اگر ضرور بود روا است **فائده** در ذکر فصول بر طبع منجمان در بلاد شمالی ربیع زمان انتقال شمس است بحرکت
خاصه خود از اول حمل تا آخر جوزا **خریف** زمان انتقال شمس است از اول سرطان تا آخر سنبله **شتا** زمان انتقال شمس است از اول میزان
تا آخر قوس **صیف** زمان انتقال شمس است از اول جدی تا آخر حوت **بدانکه** این ارکان حوالی خط استوا است چرا که در خط استوا فصل
سال هشت میشوند زیرا که هر فصل دو بار اعاده مینماید و در یکنیم ماه تغیر در فصل می افتد بدین وجه که از اول حمل تا نصف ثور بیست و از نصف

تا اول سرطان خریف و از اول سرطان تا نصف اسد شتا و از نصف اسد تا اول میزان ربیع و از اول میزان تا نصف عقرب باز صیف
شروع میکند و از نصف عقرب تا اول جدی خریف و از اول جدی تا نصف دلو شتا و از نصف دلو تا اول حمل ربیع و تکرار دو فصول برای
آنست که در خط استوا آفتاب دو بار بسمت الراس می آید در اعتدالین لهذا دو صیف واقع میشود همچنان دو بار از سمت الراس دورتر میرود
در انقلابین لهذا دو شتا عارض میگردد و چون این هر دو باهم تقابل دارند در هر صیف و شتا خریف و در هر شتا و صیف ربیع لازمست
پس بالضرور هشت فصل شدند **فصل سوم در ذکر شهرها** هر شهری که در نشیب باشد گرمتر بود و هر شهری که بر داشته بود سردتر باشد
چه شعاع آفتاب در نشیب جمع شود و بیشتر تفاند و زیاده گرم کند و بر زمین برداشته شعاع جمع نشود و بادها گذر نماید لهذا سخت گرم نباشد
شهری که در دامن کوه بود گرمتر باشد و اگر بر کوه بود سردتر و اگر نزدیک شهر سوی شمال کوه باشد گرمتر بود و اگر کوه سوی مغرب باشد
گرم بود و اگر کوه سوی مشرق باشد گرما کمتر بود و اگر شهری بود که گذر باد شمال او بسته و گذر باد جنوب کشاده باشد هوای او گرم بود و اگر شهر در میان
دو کوه باشد و راه بادی از بادها کشاده بود و گذر باد دران بشدت باشد و شهری که نزد کوه باشد و مشرق و شمال او کشاده و سوی جنوب و مغرب
بسته باشد هوای او معتدل تر بود و اگر دریا سوی شمال شهری باشد هوای آن شهر سخت سرد باشد و اگر دریا سوی جنوب باشد هوای آن شهر غلیظ بود
اگر دریای سوی مشرق باشد تری هوا زیاده بود و اگر دریا سوی مغرب باشد تری هوا اندکی کمتر باشد لیکن در جمله از همسائگی دریا هوا تر گردد و در شهری که
بخار دریا بدو میرسد و گذرهای باد کشاده باشد دران شهر عفونت نبود و هوا درست باشد و اگر کوهی راه باد گرفته باشد هوا زود عفونت پذیرد
و موافق ترین بادها که عفونت هوا باز دارد باد شمال است پس شرقی پس مغربی و بدترین باد جنوب بود و بادها چهار اند یکی باد صبا که از ناحیت مشرق
آید دوم دبور که از مغرب آید سوم جنوب که از جنوب آید چهارم شمال که از شمال آید اما باد جنوب در بیشتر شهرها گرم و تر باشد و باد شمال سرد و خشک
بود و باد مشرقی در سردی و گرمی معتدل باشد و خشکتر از باد مغربی بود و باد مغربی سردتر از مشرقی باشد و تری بیشتر دارد و اگرچه هر دو قیاس باد
جنوبی و شمالی معتدل بوند اگر باد مشرقی در آخر شب و اول روز آید سخت معتدل باشد و اگر در آخر روز و اول شب آید ضد او بود و باد مغربی
اگر در آخر شب و اول روز آید اندکی غلیظ تر باشد اگر در آخر روز و اول شب آید ضد این باشد اما اگر در همسائگی شهری جانب جنوب کوهی
باشد که بر وی برف بسیار افتد بدین سبب باد جنوبی آن شهر سرد و تر باشد و باشد که باد شمال گرم و خشک شود بسبب آنکه بر بیابانهای گرم گذشته
باشد و باد سموم همینست و شهری که خاک او پاکیزه بود میل به نرمی و تری دارد و اگر ریگناک بود خشک و درشت باشد اگر باسنگ بود سرد و خشک
باشد اگر شورناک بود گرم و خشک باشد و زمینی که آب ازو تراید سرد و تر باشد و اگر گچ آمیخته بود در گرمی و سردی معتدل باشد و خشک بود و آنچه
از معدن نفط باشد گرم و نرم بود و آنچه از معدن گوگرد بر آید گرم و خشک باشد و آنچه از معدن زرنیخ بر آید گرم و خشک و تیز بود و آنچه از معدن آهن
آید سرد و خشک باشد و معدن مس بدو نزدیک بود و بدانکه مردم مسکن که هوای آنجا سخت گرم باشد سیاه پوست جعد موی بد دل نرم پوست بود
و غذا بد گوارند و زود پیر شوند چنانکه در شهرهای حبشه در سی سالگی پیر شوند و مردم مسکن سرد قوی و دلیر بوند طعام نیک گوارند و اگر مسکن سرد و تر باشد
فربه و سفید پوست و تازه بوند و عروق بسبب فربهی باریک باشند و بند اندامها بسبب لحم پیدا نبود و مردم مسکن تر نیک رنگ نازک و نرم پوست

بوند و در کارها زود مانده شوند و تابستان و زمستان معتدل باشد و اسهال و بواسیر و صرع و تبها و قلاع و ریش بن دندان و اسهال ربی
بسیار بود و مردم مسکن خشک خشک اندام و درشت پوست خشک مزاج بود و این مسکن در تابستان گرم و در زمستان سرد باشد بایی لت بسیار نگاه
مردم که در مسکن نشیب مانند هوای آنجا بد باشد و آب سرد نشود و درد چشم و ورم جگر بسیار بود و مردم که در مسکن سنگ مانند سخت اندام سخت گوشت
کثیر الموی خودسر جنگ جو باشند و صناعت خوب کنند و کم خواب بوند و هوای این مسکن در صیف گرم و در شتا سرد باشد و مسکن ها که بر کنار
دریا نزدیک دریا باشد گرما و سرمای آن سخت قوی نبود و اگر دریا سوی شمال و مسکن نشیب تر و بدریا نزدیک تر بود معتدل تر باشد و اگر دریا
سوی جنوب باشد عکس این مردم مسکن شمالی دراز عمر باشند طعام نیک گوارند بحر و القلب بوند کام نزله سعال اکثر آرند و صرع کمتر و اگر شخصی را
صرع پدید آید قوی باشد و جراحت و ریشها زود به شوند و زنان بدیر از حیض پاک گردند و کمتر زایند و بعسر و شیر کمتر و غلیظ دهند و پس ترا ون سل اکثر
آرند و پسران را قیله معاً افتد و چون بزرگ شوند زائل گردد و دختران را گرد آمدن آب در شکم و رحم پدید آید و بعد بزرگی زائل گردد و درد چشم
اندک باشد و اگر بود قوی مردم مسکن جنوبی ضعیف الدماغ بوند طعام نیک نگوارند درد چشم بواسیر بسیار آرند و خمار شراب قوی بر ایشان افالج اکثر افتند
و حمیات و امراض دراز و اسهال بسیار شود و تبهای تیز کمتر مردم مسکن مشرقی و مغربی حال آنها مانند باد مشرقی و مغربی بود مردم مسکن که یکسو
کوه و یکسو دریا باشد تر بوند اگر زمین این مسکن خشک یا سنگ باشد زیانی بسیار نکند و اگر زمین سست تر باشد هوا بد باشد اگر زمین و نشیب
بود و دریا سوی جنوب و کوه سوی شمال بیماری بسیار باشد و هوای زمینی که سنگ باشد درست تر از هوای زمین تر بود و هوای بیابانی
خشک و درشت باشد و هوای دریائی تر و هوای کوهی درشت و هوای زمین ناخوش و نرم و هوای بیشه و جائیکه آبها بسیار بود و حشرات
بسیار تولد کند عفن و زیانکار باشد **قول جوان کور** و آب و هوای زمین که در آنجا متولد شوند خوب است چرا که موافق مزاج بود پس اگر در
سرزمین دیگر رود و در آنجا مرضی پدید آید باید که در زمین جای تولدش برند تا صحت یابد و اگر مرض حار یابس بود و زمین هم حار یابس یا
عکس این یعنی هر دو بارد رطب بود پس تبدیل شهر ضرور را اگرچه موضع تولد باشد بدانکه زمین جائیکه نرم باشد و بوی خوب آید و خواب هم بخفت
آید و بعد بیدار شدن بدن سبک نماید و نباتات و اشجار آنجا سبز و میوه دار باشد و مردم آنجا خوب رنگ بوند و بصحت مانند و پیر شوند و گندم
و میوه تره تا بسیار روزها مانند و فاسد نشود و آب آنجا سبک و رقیق بود برای حفظ صحت بهتر است بدانکه در مردم ساکن ایرنیتو جذام و در مردم
ایتیوپ عرق مدنی و حمیات و در مردم اسپاس قوبا و در مردم موریا امراض چشم و در مردم بولوراقیل لماء و اسهال دموی و در مردم زنبیرا
نزله و در مردم کاسکونیا استسقا و در مردم الپولیا یرقان و در مردم روم ربو و در مردم میلانیرس حصات مفاصل و در مردم ایمبریک داء الحس
و در مردم دنبیر بواسیر و در مردم تریدینوس ذات الجنب و در مردم فلورنسا مفاصل و در مردم ازنیا امراض سبز و در مردم فلنیسا شیب
و در مردم ونیا مارکا و ایلاندریس و الیمانا امراض لثه اکثر میشود بدانکه مردم ازیا نسبت بمردم اوریا کم پیدایش اند و بسبب سوء مزاجی هوا میرند
مردم اینالیس از همه قویتر بوند بسبب خشکی هوا مردم قریه دریا قریه بوند بسبب برد هوا مردم تیتیکا میانه قد باشند مردم کارتازینا بس ضعیف بوند
مردم لیکوریا قوی باشند بسبب صحرا که خواص بسیار دارد مردم کامپانیا در قوت و غیره میانه باشند مردم پرتگال کم سفید و بسیار رنگین بوند چراکه

در هوای حار یابس پیدا شوند مردم انبولی سیاه رنگ بوند شعر خشن دارند بسبب حرارت و یبوست هوا و کم عمر بوند تا چهل سن زنان اولاد نشیر بسیار
در هند چه هوای آنجا موافق نبوتات است زنان لیز بوا بسیار نرم و سفید بوند بسبب تری مین و قرب بحر مردم الیانا مجسم و کدر رنگ باشند
بسبب حرارت و یبوست **فائده** امراض صدر و نزله و غیره که در لیز بوا پیدا آید مهلک باشد و در میز بوا بآسانی علاج پذیرد جراحت سر که در
فلوریسا ونابولا شود مهلک بود و در لیز بوا بآسانی علاج پذیرد بدانکه مسکن جزوی را خانه و مسکن کلی را شهر گویند وقتیکه در شهر که هوا و نهاد
او بد باشد مقام کنند اگر بنیاد خانه بر شکل تنگ سنند مضرت هوا اکثر باشد باین وجه که آستانه خانه ها بلند کنند و نشست ها و خانها را رو سوی
مشرق سازند و در و بنهای خانه فراخ کنند و سوی مشرق و شمال کشایند تا بامداد که آفتاب بر آید در نشستها و خانها تمام تابد و هوا را
لطیف سازد **فائده** در ذکر اقالیم **اقلیم اول** متعلق بزحلست بلاد منسوبه آن اکثر بنادر دریای سراندیپ و بعضی بلاد حبشه و سواحل دست
چون کنار بحر اوقیانوس مدینه بریسا دلفه جزیره اوهک میمه زبید جبل صنعان دمار ظفار حرس صعبر کویم زیتون بجابو **اقلیم دوم** متعلق
بمشتریست بلاد منسوبه آن مکه مدینه جده منا مغرب سومی اقصی احیم اقصر قطیف جحفه طائف خیبر حجر بحرین جرفت هرموز بندر عباس تملوره قنوج
بنارس گوالیار اکبر آباد لکهنو گورکهپور بداون جونپور راده اجمیر منده سارنگپور رنتهور پتن بهروچ حیدل تانه احمد آباد برهانپور دولت آباد کنبایت سورت
مرشد آباد بندر هوگلی رج محل پرنیه رنگامانی عظیم آباد **اقلیم سوم** متعلق بمریخست بلاد منسوبه آن جزائر و اکثر بلاد دکن هند و بنگاله و ایران و
ترکستان است چون آسفی مراکش قیروان مهدیه طرابلس اقصر احمد برکه اسکندریه مصر دمیاط بیت المقدس عمان طبریه بعلبک دمشق
حلم کوفه نجف اشرف بغداد کربلا مدائن باب العراق واسط بصره اهواز شوشتر اصفهان نونیدکان ابرقوه فیروز آباد شیراز ملتان کرمان
قندهار سیالکوت لاهور شاهجهان آباد تهانیسر گولکنده **اقلیم چهارم** متعلق بشمس است بلاد منسوبه آن عراق عجم اصفهان خراسان شاهجهان آباد
عرب عانه تون هرات قم ری ساوه کشمیر همدان حلب رقه مشهد مقدس نیشاپور بسطام طالقان استرآباد سبزوار بلخ قزوین بدخشان مراغه مرو
تبریز اردبیل نخجوان کاشان **اقلیم پنجم** متعلق بزهره است بلاد منسوبه آن ماوراء النهر و بعض بلاد ترک و گرجستان و بعض بلاد عرب سمرقند بکینت
بخارا تبت بردع سماخی خجند ختن باب الابواب ایلاق **اقلیم ششم** متعلق بعطارد بلاد منسوبه آن بعض بلاد ترکستان از کاشغر و ختا و ختن
و سنجاب و خور و اکثر بلاد روم و شام و قسطنطنیه و روسیه و بلاد چین و زنگ و غیره علقیه بنیلویه بندقیه ابردهر قلیه الان فاراب شلنج کاشغر میان
قراقرم خان بالغ **اقلیم هفتم** متعلق بقمر است بلاد منسوبه آن بعض جزائر متعلقه بلاد فرنگست اتحا کرمان قرقرطون حران اکله تحت خط استوا
ساحل بحر اوقیانوس جزیره اقیتلی غانه معدن ذهب هدبه دکیح عدن مرباط سراندیپ جزیره سیلان جزیره کله جمکوت شلا کنک درکوچی بوبحر
**فصل چهارم در بیان آب** حاجت بآب برای آنست که آب طعام در معده آمیزد و غذا از آب قوامی گیرد و بعصب و در عروق و مجاری
باریک گذرد و باندامها رسد بدانکه آب خالص سرد و تر باشد و فعل آب ترطیب است و اگر گرمی یا خشکی کند بسبب اختلاط اشیای ارضی باشد
**فائده** آب باران الطف ابسا رمیاه است لیکن زود عفن شود و تری زیاده از همه آبها نماید و باران زمستانی بهتر و خالص تر از باران تابستانی باشد
چرا که حرارت آفتاب و ریاح صاف تر و کم بخارتر بود و باران بهاری میان این و آن باشد و باران که با رعد و برق بود الطف بود از آنکه با باد باشد

آب باران آواز و سینه را زیان دارد آب معدن آهن احشا و معده و گرده را سود دارد و باه افزاید سپرز را بگدازد آب معدن مس بدو نزدیک باشد
آب معدن زر از همه معدنها بهتر بود آب معدن سیم بدو نزدیک باشد آب معدن گوگرد مضر محرورین است و برای بهق و برص و وجع مفاصل
و نقرس و وجع عصب و ثولول و فالج و جرب و قوبا و ریش سپرز و عسر البول و وجع رحم مفید خاصه که در وی نشینند آب معدن نفط موافق
مرطوبین مضر محرورین آب معدن زاک و شب حابس نفث الدم و حیض مجفف طبع و باشد که قولنج آرد و مانع اسقاط حمل آب معدن زرنیخ
بدتر بود و آب دریا فالج و رعشه و نقرس و صداع بارد و استسقا را مفید بود و دماغ را بد باشد باید که سر در آب دریا فرو نبرند آب شور دریا لاغر کند
اسهال آرد و باخر طبع را خشک سازد و امراض سرد و تر را نافع بود و عظم مکسور را سخت کند نقرس و فالج و دمل و ریشها را سود دارد و اگر آب
خوش را بنمک شور کنند و نیز همین عمل کند آب شور خوردن خون را تباه کند جرب آرد و آب تلخ اسهال آرد و آب تیره سده و حصات تولد کند
آب گرم طعام سیر معده آرد و تشنگی ببرد و لاغر کند و باشد که باستسقا یا دق کشد آب سرد باعتدال تندرستان را سود دارد و موافق محرورین بود و مقوی
معده باضم مزیل عفونت و ابخره از دماغ و تباهی خون و در امراض گرم مفید لیکن اگر نضج ماده مطلوب بود مضر آب سرد شدید البرد اعصاب و کسی را که در اندام
درونی ورم یا پیچ باشد مضر بود حرارت غریزی افرونشاند قوت طبعی و حیوانی را ضعیف سازد و زود مضرت بدماغ و عصب رسد آب که باتش گرم کنند
اگر نیمگرم بود غثی آرد معده را ضعیف کند اگر گرمتر بود مسکن اوجاع مدر حیض مفتح قولنج شکننده سپرز و برای مالیخولیا و درد چشم و ریش بن دندان و ورم بن
گوش و نزله و امراض سینه مفید باشد و آب گرم از بیرون بنسبت از درون کثیر النفع است و آب سرد عکس این بود آب چاه و آب کاریز بنسبت
بآبهای روان صحرائی بد باشد و بدگوار و مولد گرانی و نفخ بود آبهائیکه از زمین تراود از همه بدتر بود و عظم سپرز و ضعف کبد و استسقا و ذات الریه و زلق الامعا
و دیوانگی و بواسیر و دوالی و عظم انثیین و رجا و حمی ربع و سحج آرد مضر محرورین و احشا و محموم مولد عطش باریک کننده اطراف و عنق و ریشی که پدید آید بدیر به گردد
آب که رنگ یا طعم یا بوی غریب دارد بد باشد آبهای غلیظ و آنکه کف یا چیزی دیگر بر سر او بود و آنکه در وی علق یا کرم و دیگر تولد کند و آنکه نبات
بدو در میان بر آمده باشد بد بود بدانکه آب چشمه که از زمین پاک یا از سنگ بر آید و طعم و رنگ و بو ندارد بهتر بود اما آب که از زمین پاک بر آید بهتر از
سنگ بود آب چشمه باید که روان باشد و بصحرا مدد و آفتاب بر تابد و باد بر وزند و بقوت رود و روی بسوی شرق یا شمال دارد و از دور آید
و از بلندی فرود آید بهتر باشد و آنکه روی بسوی مغرب یا جنوب دارد بهتر نبود و بهترین آب آب سبک است که زود سرد و زود گرم گردد یعنی در
شتا سرد و تر و در صیف گرم تر از دیگر آبها باشد و هیچ طعم و بو ندارد و هر چه در وی ریزند زود پخته گردد و آب رود نیل و آب جیحون را پسندیده اند چرا که
بسیار است و از دور می آید و بر زمین نیک میگذرد و از جنوب سوی شمال میرود و آبهای ایستاده که بسیار باشد اگر پوشیده بود که آفتاب
برو نتابد بهتر از و باشد که آفتاب در تابد **فائده** پیمانه از آب پر کرده وزن کنند پس آب دیگر در همون پیمانه پر نموده وزن سازند آنکه سبکتر بود
وزنش کم باشد یا دو خرقه یا دو قطعه پنبه که یک وزن بوند در آب جدا جدا تر کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود آن که سبک ماند آن آب
سبک بود همچنین آنکه پنبه او زود خشک شود سبکتر باشد **اصلاح آب** بد خرقه دو تو پاکیزه چند بار باب آلوده در سفال نو نهند تا آب
از و بتراود یا خاک پاکیزه آمیخته بطوریکه مسکه می بر آرند حرکت دهند پس صاف کنند یا بپزند و اگر معه خاک بپزند بهتر و اگر خاک خاک شهر خود

بود بهتر تا قطعه های پنبه در آب انداخته بزنند و آن پنبه را فشرده آب گیرند و اگر پنبه پاکیزه در آب اندازند چون تر شود پس فشرده آب گیرند نیز بهتر یا عرق کشند یا در ظرفی کرده بفتیله یا پشم مقطر سازند آب شور یا تلخ را گرم کنند بخار از وی برخیزد و عذب گردد و اگر آب غلیظ باشد بجوشیدن نیک شود و اگر بخور خورند ضرر بکند آب شور بسرکه یا سکنجبین خورند اگر چیزی قابض چون مورد و غیره اندازند رفع مضرت او نماید آب زاک همراه شراب یا چیزی که طبع را نرم دارد خورند آب تلخ با شیای چرب و شیرین و آب تیره با شیر باید خورد و تریاق همه آبهای مختلف بصل بسرکه پرورده است همراه آب ایستاده هیچ غذای گرم نخورند مگر میوه های سرد چون سیب و به و کوک باید خورد و جائیکه آب اندک بود و تابستان باشد آب اندکی سرکه آمیخته نوشند که تسکین عطش است باید آنکه بالای طعام آب ننوشند و بسختی صبر کنند که غذا از سر معده فرو رود و اگر نتوانند آب سرد ننوشند و آب سرد معده گرم را چون گوارش و دل گرم را بجای هوای سرد باشد صبر بر عطش مرطوبی را سود دارد و محروری را زیان آب چاه و آب رود آمیخته نخورند شرب آب بر نهار و بالای ریاضت و حمام مضر بود اگر کسی را از شرب آب نهار صبر نباشد اندکی سکنجبین آمیخته نوشد اگر زمستان بود آب گرم آمیز و شرب آب بشب مضر بود خاصه که عطش صادق نباشد لیکن محرور را کم ضرر دهد و بعد اکل غذای گرم آب سرد مضر باشد بسختی صبر کرده نوشد اگر نتواند آب بسختی در دهن نگاه دارد پس بلع نماید و اندک اندک بطور مص نوشد و یکبارگی اگر عطش غلبه کند بسختی صبر نماید و بخسپد که طبع در خواب آن ماده را بپزاند و تحلیل کند و صبر بر عطش یک ساعت نیک بود دیگر محرور را نشاید آب سرد عطش در ساعت می نشاند اما اگر عطش کاذب بود افزاید **قول جالینوس** آب برف اگرچه خوش آینده می باشد و بحرارت طبعی می آمیزد و قوی قوت و قابض و تنقیه کننده و مشتهی و مسکن جوش خون و صفرا و تازه کننده جگر مزاج حمی و ریزش ماده صفراوی که در ایام گرما بمعده شود و مانع صعود ابخره بدماغ حافظ از عفونت و بجوانان و اقوی و صفراویین و آنانکه اسهال صفراوی و بلغمی دارند و برای حمی محرقه و غیره انفع اگر برای حمی دهند باید که جرعه جرعه بمقدار کثیر دهند تا تبرید و ترطیب نماید و بمردم پیر و ضعیف المعده و بکسیکه ورم یا دمل بعضی یا ریحی در کسی از اعضای رئیسه باشد یا سده در مراق دارد و نیز بزنان پیر و صحیح و آنانکه امراض رحم و طمث دارند ندهند که ضرر دارد و کثرت او طمث و حملت نگیرند که حمی محرقه دارد دهند اگر حامله را حمی محرقه شود و نفع دهد سهل نکارند مگر آب برف دهند باید آنکه آب برف و یخ و بارد صحیح المزاج کسی را که کثیر اللحم و دم و قوی الشهوت و احمر اللون بود مفید و کسی را که ضعیف العصب و هضم بود و نفس تضعیف کند یا در معده و جگر برودت باشد مضر و کثرت آب بارد و بعد جماع و حرکات عنیفه و حمام منع اگر مضطر باشد اندک اندک ساعت بعد ساعت نوشد **فائده** چنانکه ذوی الحیات بهوا احتیاج اند بهر اصلاح روح همچنین بآب محتاج هستند برای اصلاح غذا تا ترقیق و همراه برای نفوذ در عروق شعریه چنانچه هوا بانفراده غذای روح نمیشود چه اکه بسیط است و بدن مرکب ما و همچنانکه هوا بقلبی ممتزج گردد غذائیت را شاید که آب نیز چنانکه بالطف غذا آمیزد غذا تواند شد و بهترین اوقات برای شرب آب وقتیست که غذا طبخ ثانی در معده یافته باشد و اگر در میان غذا آب محتاج شود بطور مص اندکی نوشند تا قدری تسکین عطش گردد و چون خفتی از غذا در بطن حاصل شود و غذا از فم معده منحدر گردد شرب آب نماید **قول بقراط** شرب الماء علی الطعام ردی یفسد الهضم و بعد هضم الطعام یعین علی انحدار الغذاء **قول روفس انتونیوس** شرب آب برای حیات الیق چه تا بیلی کیلوس میکند تا بمسامات موی داخل باید چه ترقیق شکم و سیالی خون نماید بهترین آب آب صاف شفاف سبک شیرین است که بعسر تمام انجماد پذیرد و از کوه جاری باشد و منبع آن مرتفع بود و آب در جاه اثقل است و شرب آب بارد اگرچه خوش آینده

است اما امراض زبون و تب پیدا میکند و گفته هر وقت که عطش ظاهر شود بعد یا قبل طعام یا میان غذا یا وقت شب یا صبح آب باید نوشید بطوریکه
در حالت صحت هنگام جوع معده طلب غذا میکند همچنان وقت عطش طلب آب مینماید و گفته شرب آب سرد بیخ مردم تندرست انفع است چه فرط
خواهش طعام و ضعف معده است چرا که بسبب برد خود احداث سدد در قدد و معدی مینماید و بسبب خروج خلط ترش معدی صورت نمی بندد پس
لازم که در ایام صحت نوشند مگر شرب او در وقت مرض اولی و شرب آب در غیر ضرور مانند فصد و مسهل که بغیر ضرور بعمل آرند قباحت عظیم می آرد و شرب او
در ایام گرما بوقت صحت یا مرض بقدر اندک مناسب نه آنقدر که بر وی غلبه کند و قبض مجاری و تسدید غدد نماید و افراط او ضعف معده و کیفیات عصبی
حابس حرارت طبعی و روح مغیر نضج منضر سینه مولد قولنج و رعشه و لقوه و فالج و سکته تا نیج گروش خونست و استعمال او در حمی محرقه و حمی مزمنه و دائمی و دق و
اسهال و زحیر و ذات الجنب و ذات الریه و نمله و غلغمونی و درمنی و بیرونی و سوزش و یبوست و غیره مفید **فصل پنجم در حمام و آبزن و**
**دلک** اما حمام باید که مستحکم و قدیم البنا بود تا بوی آهک و انفصال ابخره ردیه از وی منقطع شود که مضر قلب و روح و مزید حدت و تخفیف است و تنفسا
بود تا هوای کثیر در آنجا باشد تا بسبب اختلاط ابخره و اوساخ و انفاس مختلفه زود متغیر نگردد و قلب را ضرر نرساند و خوش هوا بود و آبش شیرین و صاف
باشد و گرمی آتشدان حسب مزاج هر کس که در آن آید بود و مراد از خوش هوا آنست که کثیر الضوء خالی از دخان و رائحه کریه باشد تا دل را ضرر نرساند
و آب حمام امراض فرط رطوبت چون استسقا و غیره شور باید و مبرودین را آب کثیر الحرارت و محرورین آب قلیل الحرارت باید و آب بسیار گرم هم نباید
که محلل و مورث غشیت و فتور هم و ضعف شاید که جذب عرق نمیکند و ملاک مراد از استحمام تفتیح مسام و اسالت عرق است **بدانکه** حمام مسخن است بهوای خود و مرطب
بمای خود پس اگر تسخین بیشتر مطلوب بود زیاده از آن مقدار که بانصباب ماء صرف نماید در هوای حمام نشیند و اگر ترطیب بیشتر باید استعمال آب بیشتر
کنند و در بیت ثالث مکث کمتر نماید خانه اول مرطب مبرد است و دوم مرطب مسخن سوم مسخن مجفف و باید که این سه بیت سوای مسلخ باید و هیچ یکی از اینها بارد مجفف نیست
سوای بیت مسلخ که وی معرا از اثر حرارت حمام است و بیت اول که متصل بیت مسلخ است چون حرارت وی قلیل بود لهذا آنرا مبرد نوشته اند
نسبت به بیوت دیگر الا وی هم نسبت بمسلخ گرم است و لازم است که در هر بیت آبیکه مناسب آن خانه باشد استعمال کنند و نیز در خانه گرم آب سرد و در خانه
سرد آب بسیار گرم استعمال نباید کرد چه استعمال آبیکه ضد مزاج بیت بود محدث اقشعرار است بنا بر ادراک منافی و لازم است که چون دخول در حمام کنند
بتدریج باشد مثلاً از مسلخ چون به بیت اول روند باید که زمانی شایسته در انجا لبث کنند تا بدن سخونت کسب کند پس در بیت دوم در آیند و در آنجا
نیز بدستور زمانی معتد به بایستند پس در بیت سوم آیند و در وقت خروج نیز و اگر درین وقت نکنند آفت عظیم آرد و از اکل و شرب در حمام باز مانند
و بعد خروج قبل از آنکه حرارت مکتسبه زائل شود نیز نخورند و اشد الامتناع آب و طعام مخصوص بدانست که شدید البرودت یا کثیر الحرارت باشد
چه وصول آب سرد در حالت گرمی بنا بر سرعت وصول او بی انکسار بدهیئت و باشد که بدل رسد و دفعةً هلاک کند یا بکبد رسد و استسقا
آرد و کذا آفات دیگر و آب گرم ذبول و دق آرد پس هر چه بسیار سرد یا بسیار گرم باشد خصوص آب منهی شدید است اما آب که شدید البرد
نبود بسبیل استیناص قدری بنا بر عطش مفرط نوشیده شود باک ندارد بلکه محرورین را امن از احتراق دهد لهذا محروری را باید که در حمام دیر نشینند
تا بعطش مفرط مبتلا نگردد چه محروری را مصابرت بر عطش مضرتر است **قول شیخ** حمام هم مسخن و هم مرطب و هم مبرد و هم مبیس و هم نافع و هم مضر است

اما نفع او تنویم تفتیح مسام تحلیل انفتاح جذب غذا بظاهر تن تسمین حبس اسهال ازالهٔ اعیا است اما ضرر او کثرت دروی دل را گرم کند ضعف قلب غشی آرد مادهٔ ساکنه را گداز دو بعفونت مهیا سازد و بیضه ضعیف آرد و ورم مواد جاح تولد کند سستی جسد و مضرت عصب و اشتهای شهوت طعام و باه و انصباب فضول سوی اعضای ضعیفه آرد بشرط عادت بدانکه دراغر و بد قوت آب کثیر الحرنباید گر فاتر و قبل از انکه عرق آمدن گیرد بیرون آید آب کثیر الحر مسام بکشاید بوست را سخت کند و آنچه گرمی او زیاده از فاتر بود حرارت غریزی را برافروزد و آنچه کم از فاتر بود حرارت نیفزاید مگر تری و اگر بسیار بکار دارند سردی تری افزاید حمام بغیر آب یبوست افزاید سستی و مرطوبین را سود دارد و حمام بر نهار که عرق کثیر آید خشک لاغر ضعیف سازد و حمام بعد طعام فربهی آرد بسبب جذب غذا بظاهر تن لیکن بیم سده باشد بسبب جلب غذای غیر منهضمه بظاهر تن پس اگر محرور بود سکنجبین و اگر مبرود بود فلافلی فودنجی خورد تا از سده ایمن باشد حمام بعد از هضم غذا قبل از جوع قوت افزاید فربه سازد پس اولی آنکه نه بر نهار نه بر سیری مفرط باشد مگر بعد از هضم آنچه در معده و کبد است بود و صفراوی محرور را لازم که قبل از حمام نان بشربت انار ترش یا بگلاب تر کرده خورد و بسیار مکث نکند و محرور مرطوب را باید که در حمام و بعد حمام شربت سرد نخورد که قوی و اعصاب را ضعیف کند استرخا و نقرس آرد و باشد که جگر ضعیف شود و استسقا آرد و شربت گرم هم نخورد که سل و دق آرد و وقت خروج بتدریج در هوای سرد آید سر و تن پوشیده دارد و صاحب تب و جراحت و آماس را در حمام نباید رفت بدانکه بعد خروج از حمام شستن رجلین لازم اگر مبرود باشد بآب فاتر یا بآب گرم الا بآب سرد تا تعدیل مزاج نماید و محرور ری دماغ را بعد خروج مسح سر و غسل وجه بآب سرد مناسب خاصتهٔ در صیف و بدستور شربت حماض و شربت سیب بعرق گاوزبان و گلاب لائق بدانکه یابس المزاج درشت جلد کثیر الوسخ را قبل از غسل در حمام دلک نمایند تا مسام کشاده و منافذ وسیع گردند و نفوذ آب در باطن کما ینبغی شود و شحیم یابس المزاج قشف الجلد قلیل الوسخ را دلک بعد غسل بهتر اما و دلک نیز از جملهٔ ریاضت است غرض از مالیدن تکثیف بدن متخلخل و تخلخل بدنهای کثیف و تلیین ابدان صلبه و تصلب بدنهای لینه است پس دلک باعتدال سمن بدن بسبب انجذاب خون بظاهر. دلک قبل ریاضت دلک استعدادیست که مستعد میکند مادهٔ فاسد را که در بدن باشد برای تحلیل پس بعد دلک روغنهای محلله چون روغن قسط روغن نرگس روغن حنا روغن سداب روغن فرفیون روغن مصطکی وغیره حسب مزاج و سن و عادت بر بدن مالند بعده ریاضت کنند. دلک که بعد ریاضت کنند دلک استردادیست که برد دهی تحلیل ماده که بسبب دلک استعدادی و ریاضت نزدیک جلد شده و هنوز تحلیل نیافته میکند تا بسبب حبس آن زیر جلد اعیا حادث نگردد و اگر تقین باشد که بقیه خلط در زیر جلد نمانده و حاجت دلک استردادی استعمال روغنهای مرطبه چون روغن بنفشه روغن نیلوفر روغن کدو تا تسدید مسامات کند و قوت تحلیل نرود و گاهی بسبب دلک تحلیل بدن متخلخل شود و گاهی بسبب مبالغه در دلک تکاثف در بدن حادث گردد پس اصلاح اول بدلک خشونت و اصلاح ثانی بروغنهای محلله و حمام معرق اما آبزن باید که متسع و عمیق باشد تا عند جلوس سوای سر همه تن در آب غرق بود و آبزن در ترطیب ابلغ است و کسی را که ریاضت کرده و عرق آمده بعد رفع ماندگی از جلوس در آبزن چاره نیست و نفع او اکثر در تابستان و صفراویین و بعد ریاضت باشد و کسی را که حرارت آفتاب رطوبات تحلیل کرده جلوس در آب سرد مفید از شرب او باشد لیکن سردی باندازه باید و اطفال و مردم لاغر و شحیم و پیر را و نیز بعد جماع و قی

واسهال و هیضه و خواب نایافته و طعام ناگوار یده و نیز صاحب زکام و نزله و نیز مسعوری که با دخنک باشد نشاید و غرض در جلوس آب بارد
کسی است که بسبب ریاضت در تن او حرارت خیزد و خواهد که زیاده شود و در تن ماند و تحلیل نشود و پوست اندام صلب گردد لیکن سوای جوان تندرست
قوی اندام فربه که بسبب لحم بود نشاید وقت جلوس در آب سرد گرمترین روزی باشد و یکبارگی در آید تا همه اندام یکبار رسد و بسیار درنگ نماید قبل
از آنکه بلرزاند بیرون آید طریق آنست که اول همه اندام را مالند پس اندکی روغن مالند بعده ریاضت باعتدال کم تر از عادت کنند و بعد ریاضت بجز
در آب آیند چون بر آیند باز بدستور تن سخت تر از اول مالند و باز در آب آیند و زود بر آیند و آن روز طعام زیاده و شراب اندک باید بدستور چند روز
کنند تا غرض حاصل آید بدانکه غسل آب سرد مشروط بشرائط است یکی آنکه جوان محرور معتدل اللحم و دوم نحیف باشد و تن از فضول پاک بود
دوم آنکه از تخمه و اسهال و نزله هیچ نداشته باشد سوم آنکه معده ضعیف نبود چهارم آنکه طعام هضم شده باشد پنجم آنکه وقوع غسل عقب جماع و بعد ریاضت
مفید لا آب گرم

## فصل ششم در غذا و گردیدن کیلوس و خون

آنچه که مردم خورد در معده هضم نخست شود بجگر آید و در آنجا خون شده بعروق
رود و بهر اندام نصیبی رسد و مانند و شود و هر آنچه که تحلیل خرج شده باشد و بدل النسب بر قوام خود ماند سردی گرمی تری خشکی را از اعتدال
مزاج او نگرداند چنانچه نان و گوشت آنرا غذا گویند و هر چه بگرداند مانند اندام نشود چون هلیله بتحلیل و غیره آنرا دوا نامند و هر چه کمتر از آن گرداند
و کمتر باندام مانند شود و آنرا غذای دوائی یا دوای غذائی خوانند یعنی تغذا که بدوا ماند یا دوا که بغذا ماند چون پودینه کدو کاهو شبت وغیره ـ
بدانکه هر چه وارد بدن میشود که قابلیت صورت عضوی دارد خواه قابلیت قریب بود چون ماء اللحم صفرت بیض نیمبرشت خواه قابلیت
بعید باشد چون نان و لحم پس اگر موثر است بماده فقط آنرا غذای مطلق گویند و اگر تاثیرش بماده و کیفیت است و صورت دارد یا ماده غالب است
یا کیفیت اگر تغلب ماده است غذای دوائی گویند چون کدو کاهو و اگر کیفیت است دوای غذائی نامند چون بادیان نره و اگر تاثیرش
بماده و صورت است غذای ذوالخاصیت خوانند چون تخم گاو و اگر بماده و کیفیت و صورت است و طرف دارد یا غذائیتش غالبست یا
دوائیتش اگر غذائیت غالب بود غذای دوائی ذوالخاصیت گویند چون سیب و اگر دوائیت او غالب بود دوای غذائی ذوالخاصیت
نامند چون نعنع بدانکه هر چیز که وارد بدن میشود از حرارت تن منفعل میگردد پس اگر از آن اثری در تن حاصل شود و امشابه بدن نگردد آنرا
دوای مطلق گویند حاصل آنکه غذا در بدن بماده تاثیر مینماید و دوا بکیفیت اثر میکند پس آنچه بکیفیت اثر کند آنرا غذای دوائی گویند پس اگر تاثیر
کیفیت غالب باشد آنرا دوای غذائی نامند چون خس و اگر تاثیر ماده غالب بود غذای دوائی نامند چون ماء الشعیر و تاثیر چیزی که مختص در نوع
بود آنرا ذوالخاصیت نامند و دوا دو قسمست یکی آنکه موافق مزاج انسانی و ممد حیات باشد پس اگر آن چیز مفرد است فادزهر و اگر مرکب
تریاق گویند دوم آنکه مضاد مزاج و مفسد بدن باشد آنرا سم مطلق خوانند و آنکه بکیفیت و صورت تاثیر میکند آنرا دوای ذوالخاصیت گویند
چون هندوانه یا آنکه کثیر البرد است تفتیح سده مینماید و تعلیل بار و جگر و سر سود دارد و هر چه موثر باشد بماده و صورت آنرا غذای ذوالخاصیت گویند
چون سمن بقر که غذا میشود و با وجود آن بسم مقاومت مینماید و آنکه تاثیرش بماده و صورت و کیفیت باشد آنرا غذای دوائی ذوالخاصیت گویند
چون تفاح که بدن را غذا میدهد و تبرید میکند و تفریح قلب مینماید بدانکه هیچ خوردنی نیست که مجرد از گرمی و تری بهره بر نباشد لیکن بسبب آنکه

کیفیت هر یکی دیگر است بعضی اسرد تر بعضی اسرد خشک بعضی اگرم تر بعضی اگرم خشک گویند و قوت هاضمه از هر طعام آن مقدار که گرمی
تری در و باشد می ستاند و قوت مغیره آن را بگرداند تا خون شود و باندامها رسد و مانند آن گردد و باقی که قوت مغیره آن را گردانیدن نتواند تفل شود
و قوت دافعه آن را بیرون فرستد بدانکه هرگاه که هر غذای دوائی و غذای مطلق تمام از حال خود بگردد و خون شود بیشتر اثر آن گرمی باشد
بسبب آنکه خون گشته لیکن از طبع اصلی که بهره است اندکی دران خون که ازو تولد شود مانده باشد بدین سبب اگر چه طبع خونست اما میان خون
که از کدو و خوئی که از ثوم تولد شود فرق کثیر است بدانکه هر چه اطلاق غذائیت بر آن توان کرد یا لطیف است یعنی اجزای حاره لطیفه در ترکیب
او غالبست و ازین خون رقیق حاصل شود یا کثیف است که اجزای غلیظه کثیفه در ترکیبش غالبست و ازین خون غلیظ حاصل شود و هر یک ازین دو
یا صالح الکیموس اند یا ردی الکیموس پس بر حافظ صحت لابد است که اغذیه معتدل اختیار کند و به لطیف مطلق یا به کثیف مطلق معتاد نگردد چه
اگر طبع بهضم لطیف عادی شود در حالت اضطرار از هضم کثیف عاجز آید و اگر مدام با غذیه کثیف راغب شود موجب اسقام گردد و بالجمله غذائی باید
که در و رطوبت و حرارت معتدله باشد تا خون صالح ازو متولد شود چرا که حیات بدن بحرارت و رطوبت غریزیست و این هر دو در معرض تحلیل اند
پس ناچار چیزی باید که بدل ما تحلیل منها شود پس مبلغمین را تهو کبک و مثال اینها مناسب چه اگر غذای معتدل در بدن صحیح مبلغمین وارد شود
هضم جید نگردد و دم صالح پیدا نشود بواسطه قصور حرارت غریزی این مزاج پس واجب که غذای او مائل بحرارت باشد تا آنگاه وارد مزاج آن را
و بدل ما تحلیل او گردد چون حفظ صحت بمثل است چرا که حفظ شی ابقای او ست بهمان حالیکه او را حاصلست و بقای شی علی حاله بوجود چیزی که
مشاکل او بود می باشد کذا صفراوئین را از شکیه جصریه مانیه مناسب بود چرا که چون وارد بدن شوند منفعل از حرارت شده هضم گردند و چون
مائل بحرارت حاصله شود صلاحیت بدل ما تحلیل بیابد **قول اطبا** ورود غذای معتدل علی بدن الصحی الصفراوئین یحترق فی اکثر الامر و یفسد
و همین قیاس کنند بر هر مزاج حافظ صحت را باید که با غذیه دوائی التفات نکند چه اگر حار اند خون را بسوزانند و اگر بلغمیتش غالبست خون را بی
قابل عفونت پیدا کند مگر بضرورت و نیز لازم که اغذیه غلیظ اختیار کند چه تنفه مضعف اشتها و حامض مورث جفاف و پیری و مضعف اعصاب
و منفد رطوبت و حرارت غریزی و مالح مولد هزال و جفاف و حلو منقص شهوت اند چرا که ضد اند بحموضت که منبت شهوتست و اکثر مستحیل بصفرا شوند
پس اگر روزی ضرورتا شیرینی خورند همان روز یا روز دیگر تدارک او بترشی نمایند و دفعه ضرر تنفه بشور تند باید کرد و علی هذا القیاس **فائده** وقتیکه
اشتهای صادق پدید آید غذا خورد و دیر ننماید و هنوز که آرزو باقی ماند دست کشد و اگر سیر خورد و ثقل آرد گرسنه ماند روز دیگر بسیار خسپد
در خانه که هوای او معتدل بود و اگر خواب نیاید باهستگی حرکت کثیر کند و اندکی شراب صرف نوشد **قول اطبا** اقل ما یکون الاکل فی کل
الیوم و اللیل للاصحا مرة واحدة و الاکثر مرتین و اعدله ان یکون ثلاث المرات فی یومین و الاکل مرة الواحد یضر باصحاب بدن نحیفة الیابسة
و الاکل مرتین یضر باصحاب الجثة الغلیظة الخصبة **بدانکه** اغذیه نازک لطیف اول خورند بعده غلیظ و نیز اشیای لغزنده اول نخورند مگر کسی را که
طبع و لعادت سخت خشک باشد و بعد طعام هم نخورند و پس ریاضت و رنج اشیای نازک لطیف نخورند که زود تباه شوند و بعضی بوند که با شیای
مضر عادت کرده باشند پس آنها را همون غذا بهتر بود و بعضی شخص را اگر چه غذای نیک باشد زیان وارد آنرا به پرهیز ازان لازم و طعام مختلفه

در یک نوبت خوردن بد باشد و کسیکه عادی باکل در روزی دو بار باشد اگر عادت یکبار کند ضعف و کسل آرد همچنان عادی باکل یکبار دو بار خورد ضعف آرد و کسیکه معده او گرم باشد و صفرا تولد کند آنرا در اول روز چند لقمه نان بشربت غوره یا بشربت انار باید خورد پس در حمام رود و ریاضت کند چنین مردم چون گرسنه شود صفرا در معده گرد آید چون طعام خورد و در حال در معده تباه گردد باید که فوراً تصفیه معده بآب گرم یا شراب آلو و مثل آن کند اگر کسی را امتلای طعام فتد یا بسبب حرکتی طعام در معده بسوزد باید که در حال قی کند اگر نتواند اگر گرم مزاج شود سکنجبین دهد اگر بدین نفع نشود و در محرور اطریفل صغیر یا جلنجبین مسهل و در مرطوب کمونی تمری دهند بدانکه غذای لطیف تندرستی نگاه دارد لیکن قوت کمتر دهد و غلیظ عکس این غذای غلیظ وقت حاجت باندازه خورند زیاده نخورند کثرت اکل فواکه رطب خون را آبناک کند و وقت رسیدن حرارت بجوشد و بعضی میوهای تر اگرچه محرور را در تابستان سود دارد لیکن خون چنان تولد کند که زود عفن گردد لهذا از کثرت اکل میوه تر تبها پیدا شوند و این تبها بریاضت تحلیل گردند و بعرق بیرون آیند اغذیه خشک اشتها ببرد و رنگ را تباه کند طبع را خشک سازد و اغذیه چرب کسل آرد اشتها ببرد اغذیه شور طبع را زیان دارد و اغذیه سرد سستی کسل آرد اکل ترشی کثیر پیری زود آرد شور با غذای نیکست برنج بر کبر نخورند نمکسود و پنیر ترو شیر میوه تر نخورند سرکه در ظرف مسی و رصاصی ندارند بچه کبوتر و پیاز و خردل یکجا نخورند لحم نمکسود و سرکه و شیر زیند لحم مرغ بجغرات نپزند سیر و پیاز یکجا نخورند انگبین و خربزه در یک نوبت نخورند بعد میوه تر آب یخ ننوشند لحم بریان که از تنور بر آرند اگر بیوشند نشاید خورد بندق با بادام یکجا نخورند هر که با لبنیات شراب خورد از نقرس ایمن نباشد از کثرت اکل بصل کلف و دوار پدید آید اکل اشیای شور بعد فصد و حجامت جرب و بهق آرد فجل همراه ماست و جبن نخورند کذا حسرسیه با سفیدباج لبن بحموضات نخورند **قول قرشی** منع حموضات مختص بلبن حلیبست زیرا که اکثر تجربه شد که لبن معقود مخللات وغیره جمع کرده خورند و ضرر نکرد و لبن بسماک نخورند که محدث امراض مزمنه چون جذام برص و قولنجست ماست بلحم طیور نخورند **قول قرشی** لحم طیور بماست بپزند قلیل المضرت باشد سویق بالای ارز نخورند که نفخ و قولنج آرد کذا سرکه ماهیچه که بلحم و روغن نپزند این حکم خارجست چه دستور مصلح حموضت ازینجاست که سرکه با پلاو اکثر میخورند و ضرر نمیکند عنب بالای هریسه نخورند که وجع معده و دیگر آفات آرد کذا رمان بالای هریسه اما اگر اول بست و عقب او ارز یا اول انار و عقب او هریسه یا اول عنب و بعد او کله خورند باک ندارد و کامها و پنیر ترو شیر با هیچ میوه جمع نسازند بدانکه غذای لطیف که ازو خون لطیف پیدا شود برای کسانیکه قلیل الریاضت و حرکت باشند و حرارت غریزی ضعیف بود و از تولد کیموس غلیظ سده جگر و سپرز دور گردد و تولد امراض بلغمی در دماغ و سینه ایمن نباشند مناسب بوند و اغذیه که حدت و حراقت و حلاوت خون لطیف سازند جهت کسانیکه تفتیح سده و تقطیع و ترقیق بلغم محتاج بوند انسب و اغذیه متوسط در لطیف و غلیظ برای معتدل المزاج صحیح لائق و متغذی را لازم تا زمانیکه غذا از فم معده منحدر گردد ساکن باشد چرا که در سکون حرارت منضجه متوجه بهضم بهتر میشود **قول جالینوس** بهترین وقت برای اکل فواکه رطبه وقتیست که بدن بسبب تعب گرمی خشکی رسیده باشد به درین حال معده و کبد که آلۀ غذا اند تسخین یافته باشند از میوه مرطب نفع تمام حاصل کنند اطعمه اشربه قابض اگر قبل از اکل شرب خورند قبض طبع آرند و اگر بعد اطعمه خورند تلیین نمایند اگر در معده بلغم لزج گرد آید اشتها نمیت کند

مقطعات بلغم و مجلی معده چون خل ترب حرف انجیر مناسب و اگر معده را ضعیف و مسترخی کرده مقطعات بلغم و مصفی معده چون کبر بسبر کشنیز تر
بسرکه نافع و اگر صفرا در معده باشد کشوث کرفس مفید **اغذیه نیک و قوی کثیر الغذا** لحم بزغاله مرغ بچه مرغ نان گندم کم سبوس تازه که
از گندم پاکیزه بی آفت پخته باشند ماهی تازه صغیر که بر سنگ ماوا دارد و در آب پاک خوش مزه باشد بیضه مرغ نیم برشت شیر بز فربه تازه شراب
رقیق صاف خوشبو خوش مزه لحم گوساله جگر گوسفند شراب شیرین **اغذیه بد قلیل الغذا** نان کثیر السبوس که از گندم کهنه یا آفت رسیده باشد
لحم بز لحم ارنب لحم بقر لحم اشتر لحم گاو کوهی لحم میش لحم مرغان آبی سبز زمیش شعر حیوانات شکنبه امعا ماهی تازه بزرگ ماهی نمکسود بیضه خوب پخته رشته
جغرات پنیر جاورس سیب کنری نارسیده خیار بادرنگ خربزه تره ها **اغذیه میانه** هر دو نان خشک لحم بز لحم گوسفند انگور پخته انجیر
کعک خیار **اغذیه لطیف** سه گونه است یکی مولده خون صاف و نیک چون مغز نان که از گندم مغسول سازند لحم بچه مرغ دراج تیهو ماهی
تازه خرد کدو ماش مقشر و این غذا کسی را شاید که ریاضت کم کند یا حرارت غریزی کم باشد چنانچه بعد مرض یا کسی که در تن او اخلاط کثیر جمع آید
یا احتیاط کند که سده نیفتد دوم مسخنه و مرققه دم چون بصل ترب شلجم خام گزر اگر اینها را بپزند لطیفی او برود و غلیظ شود و اگر لطافت اینها خواهند
باید که آب آنها بکار برند یا خام خورند و بر اثر آن قی کنند سوم ملطفه خوانی مولده دم لطیف و این چند قسم اند یا شوینده و شیرین چون عسل
انجیر خربزه پسته یا مزیل رطوبات چون خردل ثوم گندنا صعتر کرفس پودینه سداب شبت کمون کرویا شراب زرد صاف کهن یا نبیذ و ملطف
خون چون آبکامه ماهی شور سلق ماء الجبن یا لطافت او از ترشی باشد چون سرکه لیمو انار ترش آلو پودینه صعتر خردل چون خشک شود اغذا
بیرون گردد دوا باشد **اغذیه غلیظ** باقلا یابس بریان عدس خرما قسب شاه بلوط لحم ارنب جگر بیضه مرغ سخت پخته لحم بز لحم گاو شکنبه امعا
کرنب پخته شلجم پخته نان کعک خبز فطیر آرد بروغن برشته مغز قلیه کات سماروغ ماهی بزرگ پنیر یابس یا بچه زبان بستان بچه کبوتر مرغابی لبوب
شراب سیاه شیرین **اغذیه متوسط در لطیف و غلیظ** مرغ بره بزغاله بال مرغابی صفرت بیض مسلوق نیم پخت انگور کاسنی کاهو -
**اغذیه زود گوار** هر چه درشت و بد مزه و خشک و سخت و چرب و بسیار گرم یا بسیار سرد نباشد زود گوار دو هر چه در اغذیه لطیف گفته شد
و آنچه کسی را خوش آید و آرزو کند زود گوار دو جانوری که مزاج او خشک بود لحم او الطف باشد و جانوریکه مزاجش تر بود و بزرگ او قبل از آنکه تدی
گردد زود گوارتر از خرد باشد و جوان و آنکه در میان سالین بود زود گوارتر از پیر بود و نیمه پیشین چون لحم گردن و سینه و دست زود گوارتر از نیمه
پسین باشد و نیمه راست بهتر از نیمه چپ بود **اغذیه قلیل الفضول** سینه مرغان آبی و بط مغز و آلات شکم همه جانوران و بچه های شیرخوار
نخود تر باقلا تر با لهای مرغان یا بچه و گردن همه جانوران حیوانات کوهی و صحرائی **اغذیه کثیر الغذا** همه آنچه در اغذیه زود گوار گفته شد
در اغذیه لطیف و هر چه تری یا خشکی بر و غلبه دارد **اغذیه کثیر الفضول** همه آنچه در اغذیه قلیل الغذا گفته شد **اغذیه متوسط در کثیر الفضول
و قلیل الفضول** آنچه در اغذیه متوسطه نیک و بد کثیر الغذا و قلیل الغذا گفته شد **اغذیه گرم** نخود آب بزیت یا بروغن تازه و خاصه صغیر یا
اسفیدباج لحم عصافیر تیهو کبک خاصه که با بازیر بود و شیر بنها مویز فانیذ عسل گندم نخود حلبه خرما کنجد انگور شیرین ترب خردل ثوم بصل گندنا پنیر
کهنه و غیره **اغذیه خشک** اشیای بریان مطبخه با آبکامه و سرکه و ابازیر مزوره با آبکامه سلق زیرباج نخود آب خل زیت نعنع مدر و عصافیر

وشتی عدس کرنب کتان بریان وغیره اغذیه ترخربزه تربز خیار آلو توت اسفناج باقلا تر نخود تر عناب تر بادام تر مرق لحم بزغاله مزوره
ماش مقشر خاصه که با کدو کوک اسفناج روغن بادام سازند پنیر تر حلوا که از شکر مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز بادام تر سازند جانوران اهلی اغذیه ردیه
شعیر کدو آلو انگور ترش کاسنی خرفه خشخاش کوک خیار سیب انار ترش امرود چینی تربز خیار و هرچه در اغذیه تر گفته شد اما اغذیه عفص سرد و غلیظ
و ترش سرد و لطیف باشد و شراب سفید عفص کم حرارت از دیگر شرابها بود پس اگر نو باشد سرد و غلیظ بود بدانکه خربزه مویز شیرین باقلا
حلبه کشکاب نخوداب کبر مخلل عسل خردل سلق توم گندنا بصل ترب خام انجیر بادام تلخ پسته جلاب عسلی شراب صاف قبل غذا خورند این همه مفتح سده کبد
و کلیه جالی مقوی معده و امعا اند و شیر بنیا و لبنیات خرما شراب شیرین باقلا دمغه و جگر و دل لوبیا کنجد سیب کمثری خام بیضه نیمه و اغذیه
بطی الانحدار و سوای نان هرچه از گندم سازند همه مولد سده کبد و حرارت و غلیظ طحال اند طعام شیرین و تیز و شور آب عدس آب کرنب با الجبن مخلوطه
بنمک و عسل قطف تربز بقله یمانیه مویز توت ماء العسل بسیار جوشیده مرق مرغ پیر سلق کدو اسفناج خربزه انجیر توت شیر آبناک جوز تر آلو که در حلق
تر کنند شراب آب حلبه بعسل همه ملین طبع اند سفرجل کمثری خرمای قسب سنجد سماق دوغ جوشیده شیر نیمه زیرباج پنیر خشک عدس حب الآس
ارزن پست شعیر شیر آهن و سنگ تاب برنج که اول بریان کنند جاورس همه طبع را خشک کنند عدس که دو سه بار در آب جوشانند و آن آب دور کنند
پس با آب ناردان یا با آب سماق خورند قبض نماید باقلا مع پوست بسرکه مجفف طبع است بیضه مرغ بسرکه یا با آب سماق جوشیده نیز مجفف طبع است
سیب ترش انار ترش اگر در معده ماده غلیظ باشد آن را بزود بیرون آرد و اگر نباشد طبع را خشک کند زرد آلو توت خربزه کدو اگر در معده دیر مانند زود
تباه شود پس بنهار خورند تازه و بگذرد انار شیرین در معده زود صفرا گردد نخود باقلا لوبیا آب آش جو مع پوست انگور شیر شراب شیرین انگبین ناصاف
انجیر تر انگور سیب کمثری آلو انار میخوش غوره دوغ جغرات شلجم بادناک اند سلق شلجم برگ خرفه اسفناج حلبه کنجد مسکه روغن گاو شیر عسل مغز جانوران خربزه
توت زرد آلو شراب نو معده را زیان دارند **قول دوم اندر تغذیه** غذا جزو بیست بزرگتر از طبابت چرا که در همه اوقات یعنی صحت و مرض ضروریست
پس در مرض برای استرداد صحت و قوت و در صحت جهت حفظ آن سوای ازین اجزای خرد و بزرگ جسم که ریاضت میکنند بسبب آن حرکت پیدا شود از حرکت
گدازش نقص در عظم و لحم و خون و مادها وغیره تمامی جسم پدید می آید علاوه این تنفس نامحسوسه دائما که عائد حال جسم است پس برای بقای آن و حیات
بالضرور اکل شرب لازم افتاد و غذا باصطلاح اطبا بدو معنی اطلاق دارد یکی بر جسمی که صورت غذای بگذارد و این غذای بالفعل است مثل رطوبات
ثانیه دوم بر جسمی که در شناختش این معنی دارد و این غذای بالقوه است مانند برنج و لحم **فائده** چون تغذیه مقدم شد لازم افتاد که از ان فضلا هم
جدا گردد و راه عام برای تبدیل غذا در جسم دهن است که از ان وارد معده میگردد و از انجا با معاء میرود و برای هضم که مبدل شدن بکیلوس است
پس از گردش آن فضله جدا شده سوی مستقیمه می آید و از انجا بیرون می افتد و کیلوس در اخل ورید شعری گشته بقلب و شرائین میرسد و در انجا طبخ
دیگر میگردد و آن تبدیل کیلوس بخون یا بماسای مایست که مبدای بیست شش اخلاطست و یکی از اخلاط مذکور که مسمی بخون خاص لکوری ست غذای اجزا
صلبیه جسم میگردد و عیان است که غذای جسم بدو وجه میشود یکی باجزای نرم تا وقتیکه کیلوس و باجزای صلب وقتیکه خاص لکوری میگردد پس غذا انقدر
ضروریست که کسی چند روز باز ماندن نمی توانیم برای آنکه آنچه بسبب تنفس نامحسوسه و حرکت دائمی اجزای جسم کم میگردد باز می آید و برای تحلیل غذا چهار اجزا

لابدست یعنی هرچه معده وقلب و اجزای خاص صلب تا از سنت آنها بوجه حسن مبدل بجسم گردد بدانکه غذا آنرا گویند که مبدل بکیلوس شود و دو گونه است نرم و صلب اما نرم چون شیر بسرعت بعض نیمبرشت مرق لحوم و این بآسانی در شکم رفته بسرعت هضم میگردد و مثال شیر وصفرت بیض غذائی نیست چراکه برای طفل و بچه طیور از روز اول مقرر گشته اما صلب چون لحوم حیوانات و غیره که بمضغ کثیر بلع میشوند و بدیر هضم میگردند و بیش غذا بهتر برای هر میوه است بسبب خوش طعمی و برای معده ماهی و نباتات بسبب آسانی تبدیل بکیلوس و برای قلب حنطه شعیر ارز و غیره بسبب مناسبت تمام بمساماتی موی و برای اجزای صلبه لحم و لب طیور بسبب کثرت تولید خون خاص لیکوری و خلط حیوانی بدانکه برای تغذیه نان گندم از دیگر حبوبات بهتر و از لحوم لحم بقر چراکه در سختی و نرمی معتدلست و فضله هم معتدل میدهد لحم دنبه در اسپین مفید و در بنگال مضرست لحم گوساله و لحم بزاگرچه غذا خوبست اما بآسانی تباه میگردد و لحم خوک بدست لحم ارنب بطی الهضم است لحم ماکیان گوهی برای استرداد اشتها مفید چه معتدل و صالح الغذاست لحوم و لحم قدید اگرچه به نسبت دیگر اقسام بهترست اما بطی الهضم بود و مرق نسبت بلحوم نیمپخته افضل الغذاست مرق مرغ مرق دنبه مرق بقر مرق گوساله اولیست شیر برای معتدل مزاجان غذای خوبست اما در معده بار در ترش و در حار تحلیل بعفر امیگردد و صفرت بیض از همه اغذیه افضل و صالح الغذاست بالتمام جزو بدن میگردد ماهی غذا خوبست بآسانی مبدل بکیلوس میشود باید که نمکسود نموده خشک کرده دارند تا فاسد نگردد و وقت حاجت هر روز همراه غذا خورند و از حبوبات برنج اولستر باعتدال خورند بعده نخود را فضیلت است و تمامی تره مضراند گسی اکه معرا از ریاضت باشد و بشارب الخمر مفید باقلا سفید بدتر مگر باقلا باغی لائق غذا است بلحم نیمپخته خورند هر میوه که مائیت کمتر دارد بهتر چراکه احتشار النقصان کم میدهد و هر میوه کثیر الرطوبت چون تربز باد رنگ و غیره زیونتر چه احداث حمی غب و ربع و غیره میکنند غذای نیمپخته نسبت به بریان بهترست لحم ماهی از دیگر لحوم و تره و حبوبات و میوه و لبنیات غذای بهترست چراکه بآسانی مبدل بکیلوس میگردد و خون کمتر و رقیق و خوش آینده و یخنی پیدا میکند خلاف دیگر لحوم که مولد دم لطیف حار کبریتی اند بدین سبب موجب غلیان خون و امراض کثیر میگردند بدانکه غذا موجب اذیت بدو سبب میگردد یکی آنکه از مقدار زیاده خورند و سوء هضمی آرد و اگر بعرصه کثیر رو بهضم آرد اما بخون آمیخته موجب غلیان شود دوم آنکه غذای ناقص ثقیل بطی الهضم بود و اغذیه کثیر الغذا چون لحم و ماهی و نان و غیره کمتر خورند اگرچه بخوبی هضم میشوند و بغذای جسم میرسند اما بسبب توانائی جسم و خوبی هضم غلیان می آرند و دفعة هلاک میسازند و اکل غذا در روز دو بار نسبت با کل بار بار بهتر دو وقت اکل غذا مقرر نباید کرد هر وقت که اشتها صادق پدید آید قدر اعتدال خورند چه اگر وقت مقرر کنند و دران تبدیلی افتد در طبع هم تبدیل پدید آید ذکر اشتها و گردیدن کیلوس و غیره اشتها خواهش اکل و شربست محل این معده و فم بالای وست که بسبب وجه خلط ترش که دائم از غدد حذی و مری در معده میچکد و محل غذاست لذع و دغدغه لیفات غشای اندرونی معده می نماید و بدین سبب حسی که مسمی بگرسنگی است محسوس شود و نفع این حفظ جسمست و در جوانان نسبت مشائخ و در کسی که ریاضت جسمی کند قوی میباشد و هرگاه که وقت ظهور اشتها غذا خورند بخوبی هضم شود نسبت آنکه بغیر رغبت خورند و شرب آب فورا بالای طعام و همچنین خواب بعد طعام چاشت منعست که نقص در هضم می رسد اما گردیدن کیلوس و قتیکه غذا بهضم مضوغ در معده و امعا گردد و نضج می یابد و صاف و درد آن جدا میشود پس صاف که مسمی بکیلوس است در ورید شعری دخل میابد و سرعت و بطو حصول کیلوس منحصر بر غذاست هر قدر که غذا سریع الهضم باشد همانقدر بسرعت کیلوس شود و جسم کیلوس سفید مانند شیرست

که در معده بوساطت اغشیه او و غلط ترش و اکمز یاتیکو و بعناق و غلط املیا کو و صفرا میگردد پس وقتیکه غذا در معده کیلوس شود بسبب حرکت دیافراگما و حرکت موجی معده و از دولاب بانناعشر رسد و بخلط با نکمزیاتیکو و صفرا آمیز و جهت تحلیل مابقی که از بعناق و غلط ترش معدی نشده و معی دراملیون باوده و بر قدر که از هر دو موضع مذکور باقی مانده بسبب آمیزش غلط املیا که بالکل مهر گردد پس صاف ادویه شعری و دوازدهی با قلب داخل گردد و فضله و امعا رود و بحرکت موجی آن بیرون افتد اما گردیدن خون تولد خون از ابتدای پیدایش جنین است بطور اجزای مطلب که آنهم از ابتدای پیدایش متولد میگردند و چون غذای اجزای مذکوره خوشست غذای خون کیلوس مقرر شده و شدن خون از کیلوس برین نمط است که چون کیلوس بقلب رسد بخوبی که در اینجا باشد آمیخته بکار امیر وده و در اینجا بخونی که از غذای اجزا باقیمانده آمیخته داخل بطن ایمن قلبی هر دو باهم ممزوجه میگردند و دینجا هر دو باهم آمیخته با فراط تمام یکی با دیگری از حرکت قلبی و شریانی لت گشته خون میشوند و آثار کیلوس هیچ نمی ماند بدانکه در خون گردش طبعی مخلوقه خالقست که از قلب بوساطت شرائین وغیره گردش کرده باز داخل قلب میگردد و بقا قیام و درگردش خون نفع کثیر اند یکی تحتین اخلاط چرا که بغیر گردش خون بزیش آنها صورت نبستی دوم اکثر امراض لا علاج که بسدد اوعیه شعری و غدد وغیره تعلق دارند دوا بوساطت گردش خون تا بموضع مرض میرسد نرسیدی و مرض لا علاج ماندی سوم اثر ادویه مسهل وغیره نیز نرسیدی چهارم خون غذای اجزا مسلب نگشتی چرا که بغیر گردش خون غذا از دیگر اخلاط جدا نگشتی و موجب تباهی آنها گردیدی و همه افعال مابقی که در جسم از رقت و صفائی خون ان میشوند پدید نیامدی پس در گردش دائمی خون شکی نیست **قول** ولیستقوریدوس گردیدن خون در معده و امعا از کیلوس برالتوعی هیچ اخلاط محالهٔ غذاست و دخل و خروج کیلوس از اوعیه شعری بقلب بسبب امتزاج خواص حاده و نافذه ترشی هاست و گردیدن خون بسبب لمس حرکت قوی ماساریقی موی و کیلوسی است و قلب و شرائین و تغذیه اجزای صلبه از خون خاص لیکویسیت و تولد همه جسم از منی النغریده و بزیش اخلاط از حرکت دوری اجزاء و مسام گردش خون از حرکت خاص دوری آن و اخراج لبکید و بزیش آن از حرکت خاص دوری آنست و خروج فضله بسبب حرکت موجی امعا و حرکت اعضا از عضلات کونتراکتیو و بسبب خلط حیوانیست و جنبش قلب و شرائین و امعا از وصول خلط حیوانیست و بودن نفس از انبساط و انقباض عضلات انبرکوستائین یا فراگماست و قوت مدرکه و حس از روحست حرکت رفتار و نشستن از عضلات اناکونیستاست بیداری از حس ظاهری و قوت نعل آنست خواب از حرکت دوری آنهاست پس حیات منحصر بریاضت افعالست که از حرکت اجزا حاصل شود **قول** **یونانیان** چون غذا وارد بدن میشود آنرا چهار استحاله حاصل میگردد و هر استحاله را نضج گویند و در هر یک خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود خلاصه برای تغذیه محفوظ ماند و فضله بطریق اسهال یا ادرار بول یا عرق و وسخ و چرک دفع شود هضم اول از آن وقتست که در مضغ می آید تا که در معده قرار گیرد و مشابه کشک غلیظ گردد و این را کیلوس گویند و درین استحاله طعم غذا باقی بماند مثلا وقتیکه غذا در دهن مضغ شد قوت جاذبه معده آنرا جذب کند و ماسکه نگاه دارد و بامسه منهضم سازد و ممیزه کثیف را از لطیف جدا نماید و دافعه کثیف را بسوی امعا و لطیف را طرف ماساریقا فرستد تا کبد از باب الکبد بخود کشد هضم دوم در کبد است و این عبارت از استحاله کیلوس با خلاطست مثلا وقتیکه کیلوس بکبد رسد قوای اربعه مذکوره آن فعل خود کنند و درین استحاله اخلاط اربعه که رطوبت اوله مراد از آنهاست بهم رسند و این نضج را کیموس گویند پس کثیف این قسمت شود یعنی

برازه آید که صفراست وقسمی بسپرزرود که سوداست وقسمی بکلیه آید که بول ست لطیف این بشعبهای اجوف منتشر شود وهضم سوم درعروق
است واین عبارت از استحالهٔ اخلاط باعضاست حسب مزاج مثلاً وقتیکه از لطیفه کیموس درشعبهای اجوف سد قوای مذکوره همان فعل خود
درینجا کنند ودرین هضم رطوبت ثانیه متولد میشود واین رطوبت منقسم بدو قسمست فضلی وغیر فضلی فضلی آنکه جزو بدن نتواند شد غیر فضلی آنکه لازم بیت
داشته باشد شبیه ببدن شدن را واین چهار صنفست اول رطوبتی که محصورست در اطراف عروق شعریه که خون را باعضا میرساند دوم رطوبتی
که دراعضا منتشر شده واستعداد آن دارد که تغذیهٔ اعضا درحال فقدان غذا کند سوم رطوبتی است قریب العهد بالانعقاد عضوی ازجهت مزاج
نه ازجهت قوام چهارم رطوبتیست که بداخل جوهر اعضای صلیه است بدین رطوبت اجزای عضو بیکدیگر اتصال دارند هضم چهارم دراعضاست
وآن عبارتست از استحالهٔ رطوبات وماده که مشابه اعضا شود باعتبار هیئت وصورت این هرسه هضم راکیموس گویند چنانچه لطیفه هضم سوم هر
جزویکه لائق هرعضوی باشد بدان عضو رسد تا قوت مصوره هرجزو را برنگ همان عضو گرداند ودرین حالت قوای مذکوره درین عضو با همان
فعل خود کنند وکثیف را از لطیف باز جدا نمایند پس آنچه کثیف است بدل ما یتحلل گردد ولطیف را قوت مولده بصلب کشد تا صورت منی گیرد-
بدانکه در هرهضم فضله میماند اگر آن فضله دفع نشود وجمع ماند سبب فساد گردد وآنچه دفعش ضرورست فضله سه هضم معدی کبدی وعضویست
وهریک راطریقیست که بدان دفع شود مثلاً فضلهٔ هضم اول قی واسهال وفضلهٔ هضم ثانی بول وفضلهٔ هضم سوم بعرق [illegible]
خبز گندم سریع الهضم است وکیلوس محصله او بخوبی مبدل بماسائی موی میگردد وبرای افزایش خلط مغذی وخلط حیوانی وترشش پس از هر
آرد که خبز طیار کنند باید که از سبوس صاف نموده خمیر کرده بپزند تا اسکه اسفنجی گردد وبعد سه چهار روز از پختن بخورند وخبز نرم را از یک تا دو روز
وبسیار نرم خوب نیست که طبع به آسانی میشود بدان سبب بیضاق سرشته نمیگردد پس هرقدر که صلب وخشک بود بهتر لهذا بعد اکل غذا استعمال سکوت
مینمایند خبز ارزن جودت طبع مثال گندمست وکمتر خمیر پذیرد وقلیل الغذا وبجزه وکم سفید باشد لهذا بطی الهضمست کیلوس کمتر پیدا کند وکیلوس این زیاده خلط ترش کم از آن
در بالسامیت کمتر ازین وترترشی مبدل شود خبز شعیر از ارزن بهتر است آردش خمیر میگردد وسریع الهضم وتحلیله کیلوس است خلط بالسامیکا وترشی را می افزاید خبز ذرت آرد
این خمیر نمیشود وبطی الهضم وکیلوس مستعملاً وضعیف می بود وماده لزج پیدا کند وبالسامیت وترشی اندک ومائیت هیچ. کاهو غذای خوب است خام وپخته می خورند
وبآسانی مبدل بکیلوس میگردد وکیلوس آن وبلغم ودیگر اخلاط مائی وماسائی موی وغیره مبدل میشود امادر ترشی کمتر ودر بالسامیت زیاده لهذا
درصفرا وهیجان ترشی وامراض ریزشه وسیلان خون وحمی بهترست مگر مستسقی را اذیت میدهد واحداث سدد در امراض طب مینماید کاسنی
کاهو سریع الهضم نیست وکیلوس که ازین حاصل شود به لیکور ترش زیاده مبدل میگردد ودر بلغم اندک وبخلط مغذی زیاده تر پس غذای خوب
ودد تمامی لیکور باد وماسائی مویست لهذا درحالت صحت ومرض بعمل می آرند گاوزبان بآسانی کیلوس جید شده زیاده بخلط مغذی وکم ببلیکو
مائی ولزج مبدل میگردد پس درحالت صحت ومرض قبض باشد یا اسهال خوردنش بهتر سلق بعد اکل بسرعت در ترشی مغذی نافذ شده
بکیلوس مبدل گشته وبماسائی موی اجل میگردد وغذای خلط مغذی زیاده تر میشود ومائیت ولزوجت از ان کمتر می برآید پس در مریض
وصحیح استعمال او مناسب اسفاناخ بخیش شیرین وخوش طعم از برگست ونافذتر در ترشی وکیلوسی که ازو حاصل میشود بترشی جسم مبدل میگردد

و مابقی در بالسامیت و خلط مغذی و در مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا کسی که غلبه صفرا و یا کمزبا تیکو و لیفاق و امراض ریزشه وغیره دارد و یا محموم بود
باید که از این پرهیز دوا نا که سده و ریاح از اخراج طمث و لبن دارند استعمال این بآنها مناسب کلم زود هضم و کیلوس محصله او در تمامی ایسکو بلسای
و موی مسادی منقسم میگردد چون خواص بارد دارد بدین سبب در اجزای جسم همه حصه مسادی میرسانند لهذا به همه مزاج موافقت دارد و محموم و ناقه
هم میخورند خرفه دیر هضم و در اسهال و امراض ریزشی و سیلان دم و حمی دائم مفید در سده و انجماد ماده و غلظ خون و غلبه بلغم و قلت بیرش اخلاط
و احتباس طمث و قبض وغیره مضر وگاهی غیر منهضم در فضله می برآید عصی الراعی بآسانی در ترشی مغذی نافذ میگردد و کیلوس محصله آن ترشی
بدن مبدل میشود و مابقی بخلط مغذیه و اجزای صلبه حماض بآسانی در ترشی مغذی نفوذ میکند و ترشی تیزشی رسیده زیاده مدد مینماید و
کیلوسی که از ان حاصل میگردد همه مبدل بترشی و ماده خمیر شدنی میشود و برای اخلاط مابقی چیزی باقی نمیماند پس در رسا و دو استسقای لحمی
قلت حرکت گرده و بند شدن بیرش اخلاط چون طمث بول وغیره و تنفر طبع و امراض خائفه مفید اما در حمی و امراض ریزشه و سیلان مضر شلجم
سریع الهضم کیلوس محصله او بخلط ترشی و مائی مسادی مبدل میگردد و در بالسامیت کم در امراض سددی و حبس بیرش اخلاط و احتباس طمث
و بول مفید مزید شوق غذا و با امراض که بسبب لینت بوند چون حمی و اسهال وغیره مضر باید که قشر بالای او دور کنند چراکه بغایت حریف و پرتفخ
کثیر نسبت بهیج و برگست ترب سریع الهضم تر از شلجم و کیلوس محصله آن زیاده در ترشی و خمیر مبدل میگردد و کم در مائیت و کمتر در بالسامیت و در
لزوجت هیچ نه لهذا برای امراض سددی و احتباس و ماده منجمد و قلت بیرش اخلاط چون بول طمث لبن وغیره مفید و برای حمی و اسهال و
ذیابیطس و تقطیر بول و ریزش خون وغیره مضر گزر سریع الهضم کیلوس محصله آن در ترشی و ماساهی موهی بالسیکو مسادی مبدل میگردد و در مائیت
و لزوجت هیچ نه لهذا در سده و احتباس بیرش اخلاط و فضله و کمی بول و طمث و امراض مراق نفع دارد و در امراض ریزشه و اسهال وغیره مضر خام
و پخته میخورند ثوم بآسانی مبدل بکیلوس میشود و هر غذا که خورند آنرا نیز بآسانی هضم میسازد و از قوت حاده خود بالکل حفظ لیکو ترشی و خمیری
مینماید و اخلاط مابقی هیچ نه لهذا کسانیکه استعمال ثوم میکنند قوی میباشند و در سده و احتباس و انجماد و امراض بلغمی و خلط لزج و قطع حیات
مفید و در امراض بلینه و ریزشه و حمی وغیره مضر بصل خواص او مانند ثوم است و کذا فجل بآسانی در ترشی مغذی تحلیل میابد و کیلوس محصله آنها
در ترشی محلله و خمیری مبدل میگردد و در مائیت اندک و در بالسامیت و لزوجت هیچ نه بیخ بآسانی مبدل بکیلوس میشود و قسمت اندک میدهد
و از تمامی حبوب فستق و کیلوس محصله آن زیاده بغلظت مبدل میگردد و در بالسامیت کم لهذا در حالت صحت و مرض غذای خوبست
و برای امراض ریزشه و اسهال و رعاف و ضیق و دق وغیره مفید نخود از دیگر حبوبات غذای خوبست و بخوبی در ترشی مغذی نافذ میگردد
و کیلوس محصله آن زیاده در خلط غذائی و بالسیکو مبدل میشود و کم در ترشی لهذا بحموم و در امراض ریزشه که با اسهال متعلق اند مفید مگر
صاحب قبض و سده را مضر لوبیا نسبت به نخود غلیظ تر است کیلوس محصله او زیاده در ماده لزج و اندک در بالسامیت و کمتر در ترشی مبدل
میگردد باقلا زود هضم کیلوس محصله او زیاده در خلط لزج و ماساهی موهی مبدل میشود و باقی در بالسامیت و در ترشی و مائی هیچ نه لهذا برای
امراض ریزشه و ماده رقیقه و ترشی و لینت طبع مفید است سبز و خشک میخورند سیم بآسانی در ترشی کلینکو پراتو نافذ میگردد و کیلوس محصله او زیاده

دربالسامیت وکم درغلاظت ومتوسط درترشی مبدل میگردد لهذا ناقه هرامراض استعمال میکنند سبز وخشک مستعمل است کرسنه سریع النفوذ
درترشی سعدی وبزودی مبدل بکیلوس میگردد وزیاده درترشی وکم درغلاظت ومتوسط بغذای اجزای صلب خلط حیوانی میرسد لهذا درناقه
ومبتلای امراض اسهال وغیره استعمال آن رانجست چراکه درماسای موی ساوی تقسیم می باید ترمس بآسانی مبدل بکیلوس میگردد وکیلوس
مستحصله او زیاده در خلط ترش ومابقی دربالسامیت مبدل میگردد سبز آن را اطفال وزنان بخوبی میخورند خربزه دوقسمست یکی
تابستانی که بعد پختگی فوراً میخورند وماندن نمی تواند چراکه بسبب نرمی عفن میگردد ودوم بهاری وتابسرما میماند واین بسبب صلبیت دیر یابت
بعد اکل سریع الهضم بود وبآسانی درترشی سعدی وجسم مائی نافذ میگردد وکیلوس مستحصله آن درترشی وبلغم مبدل میگردد ودربالسامیت
وماده غلیظ اندک لهذا باجزای صلب اندک تلئین میدهد پس کسیکه مبتلای امراض اسهال وحمی وغیره باشد ازین پرهیز د تربز سریع الهضم وبآسانی
درترشی کنکیبرا تونافذ میگردد وکیلوس مستحصله آن درترشی مبدل میگردد ومابقی به مائیت ودرغلاظت هیچ نه لهذا لصاحب سدد وسوء هضم و
کمی برش فضله طمثی وبواسیری وبول مفید ودرمرض اسهال وحمی محرقه وغب وربع وغیره مضر خیار دیر هضم کیلوس مستحصله آن اکثر غذای
عصاره غلیظ میگردد وبعضی بمائیت وترشی ودهنیت هیچ ندارد لهذا المحموم ودرامراض نزیشه مفید ودرامراض قابضه مضر وقتیکه زرد ورسیده
گردد خورند وخام ونارس الکار نبرند کدو دوقسمست یکی سفید که قرع گویند ودر بهار میشود ودوم راکه درسرما میشود واین را مینا مند وشیرین
میباشد کیلوس مستحصله سفید زیاده ببلغم وکم بدهنیت وترشی وکثر بخلط غلیظ مبدل میشود ومزید امراض نزیشه است وکیلوس مستحصله زرد
زیاده بترشی ومابقی ببلغم وبخلط دهنی وغلیظ یکسان مبدل میگردد ومزید امراض غلیظه است باید که بلغم تحته خورند بادنجان دیر هضمست
ضعیف المعده را پرهیز از وی لازم کیلوس مستحصله آن بخوبی غذای بلغم میگردد واکثر از وی لیکو غلیظ پیدا میگردد ودهنیت کم وترشی هیچ نه ـ
فلفل غذا را خراب میسازد وباصحا هم بدست اگر زیاده خورند نقصان آرد مگر یک نفع دارد که پاره ازان با نان خورند لعاب دهن او آن بسیار
می آمیزد وبدانسبب بزودی مضغ وبلع کرده میشود کیلوس او بیشتر زیاده ترش مبدل میگردد ودهنیت وغلظت مطلقاً هیچ نه ومولد امراض نزیشی وحمی جاده است لوز بآسانی مبدل
بکیلوس میگردد وفضله این اندک می برآید وخلط ترش ودهنی بسیار پیدا میشود ومائیت ولزوجت هیچ نه لهذا بناقهین وضعفا وکسی که از امراض
قابضه چون سدد وقلت برش وکمی اخراج طمث وبول وعرق اذیت یابد انفع ودرحمیات وکسی که امراض اسهالی ونزیشی وتنزلی دارد مضر جوز در
خواص مانند لوز مگر دهنیت کثیر دارد لهذا منفخ تر است وبآسانی درکیلوس مبدل میگردد واز کیلوس این عصاره دهنی بسیار پیدا میگردد فندق
درخواص وتغذیه وتولید دم مثال لوز وجوز ست چلغوزه کثیر الغذا است ودرخواص مانند لوز انگور لطیف وفضل الغذا که بالسامیت اکثر ترشیت
کثیر دارد وبآسانی مبدل درکیلوس میگردد وکیلوس مستحصله آن زیاده درماده ترش وکمتر درمائیت ومتوسط بالسامیت صرف میشود ودر
لزوجت هیچ نه کشمش از انگور بهتر است وبرای ناقهین امراض غذا خوبست وکسی که امراض قابضه دارد دانسب ودرامراض نزیشی مضر
انجیر بآسانی درترشی مبدل میگردد وکیلوس خوش طعم پیدا میشود وزیاده درترشی وکم ببالسامیکا صرف میگردد وبه لاغر وکسی که اشتها کم دارد
مفید مفتح سدد ومزیل قبض وحبس طمث اما امراض نزیشی وسیاله مضر ناشپاتی شیرین وترش ومیخوش میباشد زود هضم وبآسانی درترشی سعدی نافذ

میشود وکیلوس متحصلهٔ آن در مائیت و بالسامیت معتصاره مساوی منقسم میگردد و باصحاء و مرضی مناسب به مرض سایله و بیترشی مضر و خام آنچه خورند
که قابض است و با مراض قابضه ضرر دارد و بهی منفتح مخرج مرقق و بآسانی و ترشی معدی نافذ میگردد و کیلوس متحصله از زیاده و ترشی اندک و بالسامیت
وکمتر در مائیت صرف میگردد و در لزوجت هیچ نه لهذا در سده و کمی اخراج بول و طمث و لبن و غیره مفید و در امراض سایله چون اسهال شکم و نزف الدم
وغیره مضر **شفتالو و آلو** دیر هضم چون کیلوس متحصلهٔ آن بعصارهٔ غلیظ و اجزای مائی زیاده مبدل میگردد در بالسامیکا و ترشی کم لهذا مناسب بدن
وقوی معده استعمال او مناسب بصاحب سده و امراض قابضه و دموی و غیره مضر **سیب** ترش و شیرین میباشد بآسانی هضم شود و کیلوس متحصله
شیرین در بالسامیت و کیلوس متحصلهٔ ترش در حموضت صرف میشود و بلکه امراض سده و قابضه دارند مفید و در امراض بیترشی و سایله مضر **انار**
شیرین و ترش و میخوش میباشد و بآسانی کیلوس جید میگردد و بالتمام بترشی مبدل میشود و اندکی ببالسامیت و در مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا برای
سوء هضم و کمی طمث و امراض سدوی و قابضه مفید و با مراض سایله مضر **آلو** سریع الهضم و کیلوس متحصلهٔ آن همه و بترشی و بالسامیت مبدل میگردد
و در مائیت و لزوجت هیچ نه لهذا در امراض سدوی و قبض و کمی بیترشی مفید و در امراض سایله و اسهالی مضر **آلو بالو** شیرین و ترش و میخوش می بود
بعضے سیاه بعضے سرخ بعضی سفید و بعضے صلب بعضی نرم و بعضی متوسط در صلابت و لین میوه و از شیرین بالسامیت و از ترش ترشی زیاده میگردد
و در خواص مانند آلو **توت** سریع الهضم کیلوس متحصله او زیاده در خلط بالسامیکا مبدل میگردد و در لزوجت و مائیت هیچ نه لهذا برای ناقه امراض
سدوی و غیره و آنانکه بصحت گذر اوقات میکنند مفید است **نارنج** ترش و شیرین و میخوش میباشد میخوش خوش طعم میوه و استعمال ترش برای
اعتدال غذا است و استعمال شیرین برای مرغوبی معده اقسام او سریع الهضم و بسرعت کیلوس میگردد و آن در بالسامیت و ترشی مبدل میگردد
و در غلظت و مائیت هیچ نه لهذا در امراض سدوی و کمی بیترشی مفید و با مراض بیترشی و سایله مضر **لیمو و ترنج** هر دو در خواص مانند نارنج اند
**زیتون** بطی الهضم است بسبب کثرت دهنیت که در همه اجزای خود دارد لهذا قدری همراه لحم آمیخته میخورند کیلوس متحصلهٔ آن همه در خلط بالسامیکا
مبدل میگردد و بترشی و مائیت هیچ نه لهذا بکسی که مرطوبی و ضعیف و لاغر و مستقی بود مفید است چه اکل قدر اعتدال از و سمن است **سرکه** نافذ
محلل مرقق مخرج مخمر مشتهی مفتح سده و گرم است لهذا بحرور و محموم و کسی که امراض سایله دارد مضر **روغن سیاه** حبش سریع الاشتعال است مانند
کبریت لهذا اکبریت نرم میگویند و کبریت را روغن صلب میخوانند تنها نمیخورند مگر همراه طعام و همه آن مبدل در بالسامیت که برای اجزای صلبه
درکار است میشود و در خریطه ها میماند تا وقت ضرورت بکار آید پس برای مهزول و ناقه امراض مفید و بمردم فربه مضر **نمک** مرقق ماده غلیظ مفتح
سده محلل و مخرج فضله مزید گردش و بیترش مقوی حرکات حسبی قدر اعتدال همراه غذا خورند و کثرت آن امراض سایله آرد دو قسمت یکی دریائی
که از آب دریا سازند و همه جا مستعمل است دوم نمک سنگ و هر دو یک خواص دارند **عسل** بآسانی بکیلوس مبدل میگردد دیگر ترشی کم پیدا
میشود و بالسامیت زیاده و لزوجت و مائیت هیچ نه مرقق مخرج ملین محلل مسهل مدر است و با مراض سایله و حمی مضر **شکر** کیلوس متحصله
این همه بترشی مبدل میگردد و در بالسامیت اندک و در لزوجت و مائیت هیچ نه استعمال این قدری همراه طعام بهتر و کثرت آن مضر و با مراض
سدوی و سوء هضم و حبس طمث و بول و غیره مفید و بمحموم و مریضان امراض سایله مضر **فائده** انسان را باید که استعمال لحم نکند چرا که غذا

برای اکل لحم درکسی ترکیب حکم نداده مگر باکل میوه و نباتات ارضی بدانکه لحم دواب از لحم ماهی و طیور مغذی تر بجسم انسانست و کیلوس مستحصله لحم دواب زیاده در ترشی و بالسامیکا مبدل میگردد و در مادهٔ لزجه ومائی هیچ نه لحم البقر لحم ماده نسبت بلحم نر در طعم و تفنج بهتر و لحم بچه از همه اولی و بهتر غذای خوب اند چراکه کیلوس معتدله و تازه از زوجی و کبریتی افزون از دیگر لحوم پیدا میسازد و لهذا افضل الغذاست پس برای حفظ از مرض و هم در مرض هم در صحت استعمال او میکنند مهرا پخته خورند و اکل لحم بچه شیرخوار مناسب نیست اگر لحم البقر را نمک سرکه اکوا ار وغنی وغیره مالیده چند روز در دخان دارند تباهی محفوظ میماند و خواص غذای خود کم نمیکند و نه سوء هضمی می آرد و قلیه آن خوب پخته میشود لحم قوچ نر آن را الیه و یکساله آنرا بره و ماده را میش گویند بره غذای خوب باشند مغذیست و در حالت صحت و مرض خورده میشود و بسبب نرمی لحم الیه خوش طعم از لحم گاو است و در غذائیت مثال آن و سریع الهضم و تا وقتیکه دو ساله است در غذائیت بهتر و خصی نیز بهتر است لحم میش اگرچه سخت است اما در غذائیت مانند لحم قوچ لحم جدی غذای خوبست مگر برای تقویت اجزا اصلیه مثال لحم بقر نیست اما برای ناقه که در آنها اجزای حاد و ترش کمتر میباشند خوبست بسبب استرداد حرارت و ترشی لحم بزغاله برای ناقه خوبست چراکه پر از ترشی و گرمیست بریان کرده خورند و مفتح سدد و مخرج فضلاتست لحم بز نر پیر اگرچه از لحم او اجزای نرم و ترش و حاد کم میگردند و بدبو بسبب بد طعم و عسر الهضم می بود اما مانند ماده بودن نیست لحم بز خصی خوش طعم و در تغذیه اجزای نرم و صلب بهتر لحم بز زیاده بسبب صلابت لائق غذا نیست چراکه بسبب زائیدن لاغر و صلب و بد طعم میگردد لحم خوک بدو وجه اشرف الغذاست یکی آنکه بآسانی هضم میگردد بدون قیام عام که تمامی لحوم دوا دارند دوم آنکه کیلوس مستحصله این زیاده در خلط ترش و خمیری و بالسامیکا مبدل میگردد و اندک در خلط غلیظ و باشخاص کثیر الریاضت و مردان متاهل مفید چراکه مولد منیست و بمرضعه نافع بسبب زیاده کردن شیر و بحوامل مفید بسبب تولید خلط غذائی و بامراض سدد و قبض انفع و بامراض ترشی و سیالیه مضر اما این خواص در لحم خوک فربه اند نه در لاغر و باید که شحم هم نبود که شحم ثقل معده می آرد لحم بچه خوک خوش طعم افضل الغذا سریع الهضم است و کیلوس مستحصله آن همه در ترشی مبدل میگردد و بهمین سبب کسانیکه استعمال این مینمایند دلاور میباشند لحم ایل جید الهضم است و در ماده ترش و دهنی و لزج یکسان تقسیم میگردد لحم ارنب بآسانی هضم میشود و در ترشی و دهنیت مبدل میگردد مغز غذای لطیف و افضل از همه اشیاست و تا کیه در معده میرسد مبدل بکیلوس نمیگردد و بسبب نرمی خود بآسانی در ترشی نافذ میشود و در بالسامیت و خلط ترش مبدل میگردد و زبان غذائیست خوب خوش طعم زود هضم و کیلوس مستحصله آن در ترشی و دهنیت و خلط غلیظ مساوی منقسم میشود گوش و لب غذائیست خوب نه زود هضم و مثال عضله و غشا کیلوس از ین حاصل میگردد شکنبه در اکل شکنبه حیوانات هیچ زبونی نیست چراکه غشائیت و شی غشای لائق خورش است مثال لحم که غشائی و عضلتی میباشد و شی صرف غشائی بوجه احسن در معده هضم میگردد و کیلوس مستحصله این مثال کیلوس دیگر عضلات تقسیم می یابد و بهمین وجه امعا را قیاس کنند کبد غذای نرم و رقیق و سریع الهضم است و کیلوس محصله او در ترشی و دهنیت مساوی منقسم میگردد سپرز غذائیست خوب و در ترشی معدی نافذ میگردد و کیلوس محصله این در تغذیه ماده ترش و دهنی و غلیظ مساوی تقسیم می یابد مری غذای خوبست قلب غذای خوبست و بخوبی طبخ می یابد و کیلوس مستحصله آن بخون مبدل میگردد کلیه مثال دماغ و صفرت بعض غذای نیک اند و کیلوس محصله این همه در غلاظت و خلط دهنی صرف میشود اکارع بخوبی در معده هضم میگردند و کیلوس مستحصله این در خلط ترش و دهنی و غلیظ مبدل میگردد

خون مدد و معاون باسامی موییت و بآسانی در کیلوس داخل میگردد و بترشی معدی نافذ میشود لبن برای تغذیه و تنمیه جسم غذای خوب است
بدو دلیل یکی آنکه برای تغذیه حیوان غذای مقرریست از جانب خدا دوم آنکه جزو لبن از اجزای حیوانیت مصنوعی نیست و شحن زبده کثرت
اکل او ممنوع است قدری همراه نان بقول وغیره خورند و چون جزو کبرتی و ترش دارد بآسانی در معده نضج می یابد و کیلوس حاصل او در اخلاط
ترش و بالسامیکا منقسم میگردد و در غلاظت هیچ نه لهذا به صاحب سدد و کمی بنیه و خلط و بول وغیره و لاغر مفید و در امراض ترشی و سیال هم
جبن اکل بنیر فقط مضرت همراه نان غیره خورند و چون هضم او در معده و تقسیم کیلوس آن در اخلاط تعجیلی تمام است از کثرت اکلش کیلوس
غلیظ تر حاصل میشود و خلط ترش زیاد و پیدا میگردد و از کثرت ترشی امراض سیال حادث میگردند مائیت لبن بسبب رقت بآسانی از ترشی معدی
هضم میگردد و چون جزوی از اجزای مائی و ترشی است شکلی مانند آب ترشی می آرد لحم دجاج نرم خوش آینده سریع الهضم است و کیلوس حاصل آن هم در
ترشی مبدل میگردد و در غلاظت اندک و در مائیت هیچ نه مرقش غذای خوبست امراض لنیان محرقه و قلغمونی دموی و دیگر امراض که در آن نضج هم
قدر جوش او ضرور است مرق قوی از دجاج یا فروج تناول نباید کرد به دو سبب یکی آنکه مریض را افراط غذا ضرور نیست دوم آنکه ماده تغذای از آن بسیار
می برآید و بدان سبب ازدیاد امراض مذکوره میگردد اما در دیگر امراض که در آن ضرورت فصد نباشد و در ناقه همه امراض جائز لحم مرغ و بط مثال
دجاجست چرا که زیاد است لحم فروج و بط و غذائیت مانند دجاجست بیضه سه جسم مختلف دارد دو بیاض و یک صفرت یکی از بیاض که نهایت
لزج و ثقیل است تخم مولد طیور است دوم که بیکتر رقیق است برای تغذیه و تشکل شدن بچه او و ظهور افزایش قبل از امکان شدن بکار می آید چرا که غذا آنجا
اولین است و صفرت غذای دوم طیور نوبت است که از روز اول تا آخر روز شش می عمر گشت بدانکه صفرت سریع الهضم است و در ترشی جسم نافذ میگردد و بیاض
کم بعضی توام لزج دارد و بسبب آن بطی الهضم است باید که آنقدر رطب کنند که مختلطا گردند پس بچه خورند تا بسرعت هضم گردد و اکل صفرت بغیر بیاض
بهتر اگر نیم برشت باشند سریع الهضم و اگر صلب نیز بطی الهضم باشد و کیلوس محصله این بسبب داشتن اجزای لزج و غلیظه در خون ماده غلیظه مبدل میگردد
و دیگر اجزای کبرتی و دهنی در بالسامیت و رقت تبدیل می یابند و چون اجزای شیرین اندک اند بترشی کم مبدل میگردد و در بلغم وغیره اخلاط هیچ نه لهذا
صفرت بیضه برای ناقهین و مهزولین غذای خوبست بر نیمبرشت برای صاحب سدد و کمی ... سوء هضمی مضر و بعد اکل همه مبدل بکیلوس میگردد و فضله هیچ نمی آید
حمام اهلی واز دجاج تفاوت ندارد و بآسانی هضم میگردد و کیلوس متحصله این غذا بترش سادی منقسم میشود و در ماده غلیظه مائی هیچ قلیل
و خواص چو بر مانند دجاجست و بعد هضم در ماده با ماسامی موئی تغذیه اجزای صلب سادی میرسد و در حالت صحت و مرض بسبب خوش طعمی
مستعمل مرغابی نیز از طیور اهلی شمرده میشود اگرچه اکثر اوقات در آب میماند دیر هضم و کیلوس محصله این مبدل در غلظ البنایت خوش که تقسیم آن ماده
ممد ماده غلیظه و کثر اجزای بالسامیکا و ترش است میشود و در مائیت هیچ نه لهذا از مرغابی تفاوت ندارد و کیلوس متحصله این نسبت ماده غلیظ در
بالسامیت و ترشی زیاده مبدل میگردد و دراج لحم او از طیور صحرائی نرم و سریع الهضم است کیلوس او مبدل بخلط بالسامیکا و ترش میگردد و نهایت
و غلاظت هیچ نه لهذا ناقه هر مرض و صاحب سدد و کمی ترشی و سوء هضمی غذای خوبست و کسی که غذا خوب خورند و موی مزاج باشند بسبب ازدیاد
خون و خلط ترش کار اولی هیجان آن سکته و مفاصل و قلغمونی وغیره پیدا میشود و منزلوه در طیور خواص مانند دراج ماهی فقط کم خورده میشود

واز احشاء و نغز و غیره هیچ نه گرو قت مرور از جگر و بیضه خانه میخورند و اکثر لحم ماهی سفید بنظر می آید مگر دریاهی که بسیار کلان بود و سرخ مثال لحم بهائم
معلوم میشود ماهی کلان بنسبت بحر و بطئی الهضم است و هر چونکه خرد بود بسرعت هاضم شود سوای ازین لحم ماهی بنسبت لحم بهائم سریع الهضم است چرا که کیلوس
متحصله آن همه در ماسامای موی مبدل میگردد و ماهی تازه بهتر بود و طبیخ از کباب بهتر بود و اقسام ماهی بسیار است لهذا در ذائقه و هضم و تقسیم
کیلوس بماسامای موی تفاوت دارند و ماهی جوئی بنسبت دریائی زود تر میباشد **فصل هفتم در ذکر شیر** سفید و خوشبو و خوش مزه و خوش قوام بهتر
اگر از ثدی مکیده نوشند اولی الا بهمان وقت که دوشند گرم گرم نوشند و حیوانی که شیرا و نوشند باید که جوان تندرست و فربهی و لاغری میانه بود و کثیر اللحم
نباشد و تا چهل روز از زادن نگذرند نوشند که غلیظ میباشد شیر حیوان کثیر الریاضت لطیف زود هضم بود و شیر حیوان کوهی بهتر باشد شیر حیوان اهلی
که کنجاره و سبوس خورد ثقیل و غلیظ بود و شیر حیوان چرائی خوشتر باشد شیر حیوانیکه مدت آبستنی او با آبستنی مردم مانند بهتر شیر حیوان سفید مو ضعیف باشد
شیر حیوان سیاه مو قوی بود و دیر از حال بگردد و شیر بهاری ترنج یاوه دار و شیر تابستانی غلیظ باشد **قول جالینوس** کودکی بود که شیر دوش
بدل و همه بدن طفل ریش گردید **فائده** تا که شیر هضم گردد هیچ طعام و شراب نخورند و حرکت قوی بعد شرب شیر ننمایند و نیز بالای طعام نخورند اگر شیر
را بنمک یا بشکر خورند در معده بسته شود اگر در وقت جوشیدن عسل که خوش مزه شود آمیزند بهتر و نمک هم همین قدر **فصل هشتم در ذکر شراب**
مزاج و حرارت شراب انگوری تن مردم را غریب نیست بلکه مناسب حرارت غریزیست که تن مردم بدان زنده است و اگرچه بصناعت از میوه های دیگر
شیره مانند کشند تا بجوشد و مسکر شود و هر یک طبع میوه خود دارد و یا گرم تر یا سرد تر یا غلیظ تر یا بادناک تر از انگوری باشد و بدان پالودگی نشود و خرد و افضل
ودوائی تمام جدا نگردد چنانکه از انگوری شود بدین سبب به انگوری نمیرسد **قول روفس** مزید حرارت غریزی و قوت روح هاضم طعام معدل
اخلاط مصفی خون محسن لون حافظ تندرستی مسمن ناقهین مدر صفرای مختلطه بخون مذیب بلغم خام و فسرده غاسل عروق از اخلاط بد مزیل سهو الکلی
و قولنج ریحی غذا را نزود باطراف رساند و خون را گوشت گرداند **قول جالینوس** کاسر باد معده مفتح سده فراخ کننده عروق رساننده غذا
بهمه تن لطیف کننده عرق بر آرنده ابخره غلیظ آرنده خواب خوش **قول ابقراط** بر آرنده خلط خام و فسرده مفرح نفس تازه کننده روح مقوی
دل و دافع امراض و تبهای گرم نیز دهند **قول جوان کورو** مقوی معده و قوی مزید حرارت طبعی مفرح قلب مشتهی به کننده جراحت است اگر اطراف
مریض غشی و ضعیف در خمر طیبه گرم سنند و پوشیده دارند استرداد روح نفسانی کند اگر قدر اعتدال نوشند همین عمل کند روغن یا تیولو یا تی
در خمر آمیخته بر انثیین بالند مقوی باه مزید سعج مزاحم غشی و سم است و برای وجع الفواد و فی و غشی که بسبب ضعف معده باشد نافع مقوی مشایخ
قاطع بلغم خواب آرنده ممد قوت و برای مالیخولیا انفع باید که وقت طعام قدری نوشند و کثرت نکنند و بر نهار استعمال ننمایند **قول بوعلی** خمر صالح مولد
خون صاف مقوی احشاء و باه بر پا دارنده بدن و در حق کهول مانند شیر است و در حق اطفال پس اگر دو سه اونس نوشند صرف نوشند اگر هشت
اونس نوشند آب آمیخته اگر آمیخته نوشند فوراً نوشند مگر بعد اختلاط آب نیم تا یکساعت دارند پس نوشند و اگر فوراً نوشند برای رعشه امراض
عصبی آرد **قول دیسقوریدوس** برای سموم بارده چون افیون شوکران سفید و خمر قوی ملدوغ العقرب را نافع اگر کسی عادی بشرب او باشد
و بگذارد سوداوی اندیشه و غم بی سبب پدید آید هضم تباه گردد لاغر شود حرارت غریزی قلت پذیرد قوتها ضعیف گردد اخلاط که از شرب او بعرق

بول و براز و قی بیرون جهند و درتن بمانند و انواع امراض آرند پس لازم که اندک و باندازه خورند تا نفع دهد و اگر از اندازه در گذرند حرارت غریزی ضعیف شود و سواس اندیشه بد دیوانگی کندی فهم نسیان تیرگی چشم تباهی حواس ترسیدن در خواب بیداری سکته فالج رعشه خناق برسام تباهی ذهن ضعف کبد استسقا سلاح وجع اسن ... و رحیات گرم موت فجاة پیدا آید و مضرت خمر بیش از منفعت است چرا که نفع او را حدی معلوم و ضرر آن را نهایت نه **قول جوان کوهه** و از کثرت خمر حرارت طبعی و صحت و زندگی کم میگردد و بعمر طبعی نمیرسد و اگر رسد بتهیج وجه و بدی لون خفقان سکته فالج تشنج سرع وغیره امراض مهلکه گرفتار گردد معده و دماغ و اعصاب ضعیف شوند و اشتها برود و غلیان خون و وجع مفاصل و ذات الجنب و کثرت طمث و کثرت بول ... استسقا وغیره امراض پیدا آید و انسان قابل تولید نماند بسبب ترطیب و ترقیق منی و اگر طفل تولد شود کم عمر بود و اگر زید با امراض و قلت اشتها گرفتار ماند و نیز سبب فی میگردد و در آن وقت بر کرمی بیند و میگوید **قول فبریو** کثرت خمر سدن گناه بسا سلسله عیوب که مضر دماغ مضر حواس و جسم طوفان زبان مزیل عصمت و شیر شدت نماینده امراض مخرب زندگیست **قول سانت پیدر** و شیطان مائم و سم شیرین و پیدا کننده گناه و عیوبست **قول سلیمان** کثرت این شراب است که میکشد و عمر کوتاه میسازد و منع تولید مینماید و در وجع مفاصل و تهدیان و مانیا و دوار و سرسام و نمله و ذات الجنب و ذات الریه و صرع و صداع وغیره منجر **قول دون انتوتیو** هر کرا حفظ صحت منظور باشد شرب خمر بجای آب ننماید و بر آب اکتفا نماید چه خدای تعالی منفعت در آب عطا کرده و طبع را بران مرغوب ساخته و اگرچه اکثر امراض از خمر زائل میشود پس استعمال این مانند دوا مناسب نه که هر وقت و اگرچه مزیل اکثر امراض است لیکن بو نهای کثیر خون وال ترشی معدی و کثرت عطش و تنفخ و حرارت احشا و قلب و صداع و غلیان دم و ریزش و نزله و لقوه و صرع و سکته و وجع مفاصل و عضله و قولنج و تشنج و فلغمونی درونی و بیرونی و حمی محرقه و حمی دق و ضیق و استسقای ذقی و حمی و تکدر حواس و زوال روح می آرد و از دیاد غضب و باه مینماید بدانکه مزاج خمر حار رطب است پس کودک تا که سیزده ساله نگردد و ندهند چه مزاج طفل هم گرمست آتش بر آتش افزاید و مزاج او از اعتدال بیرون شود و بعد سیزده سالگی باندازه دهند اگر محرور باشد ممزوج خورد و مستی نکند و طبع مردم جوان گرم و خشک باشد آنرا هم نشاید که موجب امراض صفراوی گردد و مردم کهل را مزاج سخت گرم نباشد آنرا موافق بود و اگر کهل باشد که مزاج او بسردی گراید آنرا سخت سودمند و مردم پیر را الطبع بارد یابس باشد آنرا موافق ترین اشیاست اگر باندازه خورد بدانکه شرب خمر در اول و میانه بهار سودمند و اخلاط را که در زمستان گرد آمده لطیف کند و بادرار و اجابت بیرون آرد و در آخر فصل بهار و تابستان تا آخر فصل خزان صلوب نباشد خاصه شراب کهن اگر خورد ممزوج بآب سرد نوشد و بمواضع سرد و اغذیه ترش خورد و از مستی پرهیزد و در فصل خزان زیان کمتر کند بلکه سودمند و باید که اول طعام موافق خورد و قتیکه قدری گرانی کمتر شود شراب صاف خوش ممزوج بآب نوشد و از رنجهای بدنی و نفسانی آسوده اند اگر مرطوبی باشد اندک اندک از آب کا هد و از خمر افزاید بتدریج و وقت شرب سخن بسیار نگوید و حرکت بسیار نکند و تا از مستی بیرون نیاید دیگر باره نخورد و هوای مجلس شرب معتدل باید اگر اندکی بسردی گراید شاید و خانه فراخ باکیزه بعبیر رنگها و صورتها بود **قول رازی** در صحرا و زیر آسمان نشستن بهتر از آنکه در خانه **فائده** شخصی که معده و سرد باشد و طعام نگوارد و جشا ترش آید و اشتها نباشد و طعام در معده دیر ماند و چون آب نوشد شکم باد گیرد و قراقر کند آنرا ضروریست که خمر نوشد بدانکه سبب نشاط و اندکی از نفس و این چنان باشد که خمر خرد را بپوشد و قوت عقل کمتر کند و قوت شهوت

افزاید پس چون خرد پوشیده گردد مردم در کار اندیشه نکند و از عاقبت کار غافل شود و هرچه کند باک ندارد و هرگاه که قوت شهوت قوی شود
خرد را مقهور سازد و از کار او باز دارد تا بالطبع بهیمی رسد و از اثرهای نشاط اول دم زدن و شعر خواندن و بازی کردن پدید آید و ناکردنی کردن گیرد
تا بالطبع بهیمی رسد و قلت و کثرت این حال بمقدار کمی و زیادتی خمر باشد و دم زدن و این چنانست که شراب بخون آمیزد و از جگر سوی قلب شود و قلب
گرم گردد و گرمی در همه تن گسترد و مردم سخن گو و دلیرتر گردد و زیاده خندد و بیشتر حرکت کند اما سبب موت فجا آنست که خمر بسبب لطافت خود زود
در معده و عروق گذرد و خون گردد و عروق از وی پر شوند و هوا را در عروق جای نماند و بیرون شود یا آنکه ریه پر شود تا نفس نتواند زدن و هرگاه که
نفس نزند هوا فرو نتواند شد و بر نتواند آمد پس در حال بمیرد

## فصل نهم در خواب و بیداری

خواب ابطال قوتیست از فعل و حرکت و میل بباطن
نمودن جهت استراحت و بیداری میل قوتی است بظاهر و فعل و کارها کردن پس از خواب سکون و از بیداری حرکت ثابت گردید پس آنچه از فرط
حرکت و سکون ناشی شود از اینها هم پدید آید لهذا برای حفظ صحت اعتدال اینها لازم و بهترین خواب خوابیست که عرق باشد و ثقل و تقلب
در آن نبود لهذا خواب شب محمود دانسته اند و بهترین وقت وقتیست که غذا هضم شده بانحدار شروع نموده باشد و ما حصل از خواب معتدل
هضم غذا و حصول ما یتحلل و تقویت حواس است در حالیکه بیدار شود و از آثار خواب طبعی است که بعد از استادن قوی الحرکت باشد و ثقلی در وجود
نیابد و اگر عکس این بود غیر طبعی بود بدانکه خواب همه قوی طبعی را قوت دهد و ماندگی ببرد و استفراغ مفرط را باز دارد و تن را تری بخشد و غذا بیشتر دهد
خواب معتدل مقوی قوی و بدن مکثر روح است و تدارک تحلیل که از حرکت شده بنماید و پیران را سخت سود دارد چرا که در انبعاث حرارت غریزی
یاری کرده رطوبت غریبه لازمه این سن را معدوم میگرداند و قوت حیوانی راحت می یابد خواب بسیار مرطوب و مبرد و دراز زیان دارد و قوی سست کند
ثقل سر آرد و رطوبت افزاید خواب طویل اگر بعد غذا باشد فزاید حرارت غریزی و سمن بدنست و اگر بعد ریاضت یا حمام یا استفراغی باشد که قوت
غذائی در تن نمانده ناقص حرارت غریزی و مسقط قوت و مضعف بدنست اگرچه طویل نباشد و زیاده از حد اعتدال مفسد اخلاط موجب تورم
چشم و وجه و صفرت لون است خواب ناقص از اعتدال مولد خلط مراریست و شاید که بجنون رسد خواب شب غذا هضم کند و تحلیل باز دارد
و ماده را بپزاند اگر تندرستی را خواب بسیار آید بغیر سبب ظاهر چون رنج و ماندگی مقدمه مرض باشد و بیمار را مقدمه تندرستی بود و خواب بامداد قبل
از آنکه حرکت و ریاضت کرده شود و غذای چشیده سخت زیان دارد و سستی کند و تن را سرد گرداند و تکسر و ماندگی آرد و خشکی افزاید گرد تن
خلط باشد خوابهای شوریده نماید خواب روز امراض بلغمی و نزله آرد و رنگ را تباه سازد و سپرز را بزرگ گرداند و کسل آرد و اشتهای غذا ضعیف نماید
استرخای عصب و ضعف قوی آرد و اگر عادی بود زیاده از دو ساعت نخوابد و بتدریج ترک عادت کند خواب بر جوع قوت ساقط کند و هزال آرد
حرارت غریزی را ضعیف کند و خواب روز بعوض خواب شب نبایستد و کسیکه بخواب روز عادی بود دفعةً ترک عادت ننماید و در تبهای گرم که از
ورم درونی شکم باشد خواب زیان دارد خاصةً در آغاز نوبت حمی و در همه تبهای دیگر هم در آغاز نوبت ضرر دارد و در آخر نوبت سود و اگر مریض از
خواب راحت نیابد خطیر است **فائده** اول ساعتی بر پهلوی راست خوابند پس بر پهلوی چپ گردند خواب بر روی طعام بهتر گوارد و بر قفا اندامها
را آسایش بیشتر باشد و اگر بر قفا زیاده خسپد کابوس فالج سکته آرد و تا که غذا از سر معده فرو نگذرد و بادی که بجنبد تحلیل نپذیرد خواب نکند

**قول و دون اتونیو** سبب خواب ضعف فعل قوت حیوانی در حرکت حسیست و در قسمت طبعی یعنی قدر اعتدال وقت طبیعی یعنی منفرد ذوب
را بجرگ ناصیت داده اند و قرینه رطوبت مد خواب است و نفع خواب معتدل سترداد قوت نامیه است که کارخانه حواس و حرکت بسبب محنت و بیداری
زائل و ضعیف گشته باشد و تیز جسم اندیانست و آنکه بیداری میناید و آنهم باید زیاده و قیام مزید و کثرت خواب ضعف جسم و بجهه یاده باست
و سدد مجاری لیکن از خواب آنقدر جسم ضعیف میگردد که از بیداری ناقهان و مشاکتان و ضعفا و آنانکه شب کم خوابند و کسانیکه دماغ آنها بسبب
کثرت نوشتن متاذی شده خواب بایشان قدر مناسب جسم ضرورت **اما بیداری** هضم و نضج باز دارد و تحلیل و استفراغ افزاید یبوست زیاده
کند ضعف دماغ آرد و مردم نحیف یابس المزاج را بیشتر زیان آرد و در غلبه خون و امراض صفراوی بخوابی مفید بود **فائده** در حمام رفتن و آب گرم
و خوش بجسم بر سر ریختن خواب زود آرد و مالک کثیر و خمر ممزوج و آواز خوش و آهسته و پیوسته چون آواز آب و تاریکی و ماندگی و آسایش یافتن از رنج و درد
خواب آرد و کسی که خواب نیاید در شب وقت خواب او را بگذارند که تکیه کند و بیا ساید و چشم بر هم نهد و پیش او مردم کثیر نشینند و سخن گویند و از آن نشست
وا رنده تا مانده شود پس یکبارگی از پیش او دور شوند و خاموش باشند و چراغ بردارند و او را بجوابند زود بخسپید **قول و دون اتونیو** بیداری قوای حسیست که تعیین کارخانه حس و حرکت مینماید بسبب فعل روح حیوانی نفع بیداری بجا آوردن شکر جناب باریست که در دنیا بیدار گشته و دیگر آنکه
انسان بوجه احسن حس و حرکات نماید و بیداری را زندگی نسبت داده اند و اگر چه در اعتدال بیداری نفع حفظ صحت کثیر اما در بی اعتدالی که زیاده از عدد باشد
ایذا میرسد چرا که اجزای صلبه و مادها تحلیل میشوند و جسم ضعیف میگردد و افراط یبوست باعث بیداریست **فصل سیوم** در حرکت و سکون
حرکت و سکون از امور ضروریه است ذو الحیات را چرا که انسان را احاجت بغذا بدیهیست و غذا حاصل میشود مگر بجذب ملائم و امساک آن تا وقتی
که قوت هاضمه فعل خود را دران تمام کند و دفع فضلات آن نماید و این معین حرکت و سکونست پس حاجتمندی بشر بالبقای صحت حاصل بوجه ایشان
این و علت و حرکت موجب تسخین میشود اگر بحد افراط نباشد چه افراطش باعث تحلیل است و تحلیل بالآخر ایراث برودت میکند چه این تحلیل و
رطوبت غریزی وارد میشود که مادهٔ حرارت غریزیست پس لازم آمد تحلیل حرارت غریزی لهذا اعتدال در حرکت سبب انبعاث حرارت غریزی میشود
و این مستلزمست برای تحلیل فضلات و تقویت اعضاء و حساب مستعد شدن بدن برای غذا از بیست که اطبا یافته اند در حفظ صحت رکن عظیم
میدانند و میگویند حرارتی که از حرکت حاصل شود قریب الجوهر است بجوهر حرارت غریزی و اگر چیزی از حرارت غریزی تحلیل میرود و آنچه عوض و مدد آن
تواند شد حرارتی باشد که هم از جنس آن بود و این قسم حرارت حاصل نمیشود مگر از حرارت اعضاء و اعضاء وقتی گرمی آرد که حرکتی باعتدال کند۔
**قول و دون اتونیو** حرکت جنبش جزوی از اجزای بدنست از جای خود تبدیل یابد یا نیابد و این دو گونه است اول آنکه جزوی از اجزا حرکت
بالذات نماید یعنی از جای خود تبدیل نیابد و این دو نوعست یا آنکه نهایت اجزا بحرکت آید یا نزد مرکز خود حرکت دوری کند بوساطت دیگری
یا آنکه نهایت جزوی از نهایت اجزای دیگر مشتمل شده بحرکت آید دوم آنکه بوساطت یک اجزا تمامی اجزا بحرکت آیند یکی بعد دیگری این وجه
است یا آنکه حرکت طبعی یعنی عضوی از اجسام حرکت طبعی بالذات نماید چنانچه قلب و شرایین و اخلاط و اغذیه در معده حرکت مینمایند یکی بعد دیگری
یعنی معده و دیده شریان و غیره و دیگری از اینجا بر آمده بحرکت آیند یا حرکت ارادی و آنست که مقتضا از خواهش و شوق خود حرکت کند و این قسمت

یکی گردش روح دوم گردش خون سوم گردش عضلات و حرکت ارادی آلتی نیز گویند و ظهور این حرکات بدین وجه است که تنقیه روح در یک حصه
صحیح فلط حیوانی از ابتدای عصب دخل کند آن وقت هم آن قدر از دیگر اعضا دخل نماید و با خون که در جسم لیفات و جوف عضلات است
آمیخته خون را رقیق سازد و بسبب رقت خون لیفات عضلات منقبض و منبسط گردیده لیفشانیکه ملاصق خود و بعضلات و عظام زینت یافته
رسد و این را حرکت عضلاتی گویند و فعل این حرکت آنست که اجزای جسم بجانب شی لائقه و خوش آینده راجع گردند و از ناقص و زبون فرار نمایند
یا حرکت مرکبه از حرکات مذکوره است که در عضلات اضلاعی دیافراگما میشود برای تنفس و حرکت شش از قبض و بسط سینه است چه وقتیکه سینه
منقبض میشود شش نیز منقبض میگردد و با انبساطش منبسط بدانکه حرکت ریاضت را گویند بر رفتار بود یا دویدن آن که بدان سبب در همه جسم محنت افتد
در ریاضت جسمی فقط برای حفظ صحت مفید نیست بلکه اکثر امراض را که از ماده خام پیدا میشوند نفع میدهد و حفظ گردش خون مینماید و بدان سبب
بیزش اخلاط بخوبی میگردد و رطوبت های فضل تحلیل میرود و اعضا قوت مییابند و قوت رائله عود مینماید و تخمه و سوء هضم زائل میگردد و اشتهای غذا
می افزاید اما قدر ریاضت برای حفظ صحت تا آن وقتست که عرق شروع نماید و وقت ریاضت از هوا پرهیزند بعد طعام ریاضت قوی نکنند
مگر بعد هضم و ریاضت مراقی را مفید است و مشی با فراط مستسقی را ایذا میدهد مگر قدر ضرور لائقست و از کثرت ریاضت اخلاط رقیق تر میگردند
و در یزش کرده موجب حمی میشوند و باجزای صلب نیز اذیت میرسانند پس افعال آنها را بکلی می آرند لیکن بعضی مردم ریاضت میکنند و تندرست میمانند
پس این موقوف بر عادت و طبع است **قول صاحب ذخیره** حرارت غریزی از دل بهمه تن میرسد از سببهای بسیار کمی پذیرد و ضعیف
می شود و اندک اندک تحلیل میگیرد و پس بالضرور عوض او باید رسانید و مدد باید کرد و مدد او حرارت تواند بود و هر حرارت که از بیرون یا درون
به تن مردم رسد همه حرارت غریزی نیست از گوهر آن نیست پس هر حرارتی که برای مدد او شاید هم از گوهر او باید و آن جز از حرکت اندام نخواهد بود چه وقتیکه
مردم حرکت کند اندام گرم شود و حرکت غریزی برافروزد و تازه گردد و مدد یابد و این حرکت را ریاضت گویند و ریاضت دو گونه است یکی
حرکت همه اندام چنانچه پیاده رفتن و اسب راندن و این را ریاضت کلی گویند دوم حرکت اندامی که آنرا حاجت باشد و این را ریاضت جزوی نامند پس
ریاضت حرارت غریزی را تازه کند غذا بهتر گوارد و اندام سخت و قوتها قوی گردد و ماده بگدازد و تحلیل یابد و وقت ریاضت معین نیست مگر وقتیکه
هضم سوم تمام شود یعنی معده و کبد از غذا خالی گردد و غذا بعروق آید و باندامها رود و مانند او شده مردم خواب تمام بیافت و بول رنگین گردید
و مثانه و امعا از ثفل و بول تهی گشت وقت ریاضت آمد و اگر وقتیکه هنوز معده و جگر از غذا خالی نگشته ریاضت کنند غذا نامنهضم در تن منتشر
شود و سده آرد و اگر وقتیکه اخلاط فزون باشد از آنکه ریاضت آنرا تحلیل تواند کرد حرارت ریاضت آن خلط را بگدازد و گرم کند و باعث تب و امراض
گردد و باشد که ماده از جای خود جنبیده بعضو دیگر آید و ورم آرد و باشد که از اخلاط بدن تن ممتلی بود و ریاضت قوی اتفاق افتد و اخلاط بحرکت آید
و در مجاری نفس و عروق پر شود و گذر روح بسته گردد و مفاجا بمیرد یا غشی عظیم افتد پس صواب آنست که اول تن را از فضله بوجه دیگر پاک کنند پس ریاضت
نمایند و این همه مضرت ریاضتی است که بر امتلا کنند و اگر بر جوع ریاضت کنند رطوبت اصلی بگدازد و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و سردی خشکی تولد کند قوت برود
و اگر مزاج صفراوی باشد مضرت عظیم بود بدانکه حد ریاضت آنست که رنگ را افروزد و عروق ممتلی شود و نفس بر حال خود باشد و چون آغاز

ماندگی پدید آید ریاضت تمام شد پس اگر سفر او بیست مد ریاضت ازین کمتر کنند و اگر بیست بدین مد رسانند بلکه اندکی فزونتر و باید که اول آهسته کنند
و بتدریج سخت‌تر نمایند تا بجایی که قوت ریاضت کنند و تواند و هم بتدریج تا باهستگی باز ایستد اگر کسی را بریاضت قوی حاجت بود و دست او
ضعیف و پا قوی بود خوف خفقان یا غشی یا عرق باشد و قبل از ریاضت اول دست و پا و پشت او بدستهای مخالف یا بخرقه درشت آلوده بالند
معتدل پس بروغن بادام یا بروغن کنجد تازه عضلات چرب کنند و نیز می مالند تا که تری روغن بعضلات رسد پس ریاضت کنند این کسی را باید
که عضلات او سخت و مسام بسته باشد و غذای غلیظ خورد الا کسیکه عضلات نرم دارد چرب کردن حاجت نبود و چون از ریاضت باز ایستد بحمام رود و بجای
میانه نشیند و آب فاتر که خوش آید بکار دارند و اندکی مالش نرم و آهسته نمایند و درمیانه مالیدن دست و پا و عضلات اندام را کشند و نفس را بگشند
و نفس را فرو گیرند تا باقی فضول که بحرکت گداخته بمسام بیرون آید و بتحلیل خرج شود و اگر این مالش هم بروغن باشد بهتر و این هم در کسی که عضلات او
سخت و غیر بود حاجت باشد [illegible] و تابستان بجاییکه هوای او صاف و خوش باشد و در زمستان بجاییکه هوایش گرم و خوش گرد و غبار و دود و
دور بود باشد ریاضت باید کرد بدانکه ریاضت یا پیاده رفتن و ریاضت دست بدست کاری کردن یا سنگ و غیره انداختن یا چیزی گران از
جایی بجایی نهادن و ریاضت سینه و حنجره و حلق الحان گوناگون خواندن و غیره باشد اول باهستگی بعده باواز بلند باید خواند و خط باریک گاه گاه دیدن
ریاضت چشم بود گوش را آواز زود داشتن ریاضت سمع باشد کشتی کردن در کشتی نشستن سواری اسپ نمودن ریاضت همه تن بود تیر انداختن ریاضت
دست و بازو و سینه و پشت باشد چوگان زدن ریاضتی قوی بود و دست بشاخ درخت یا بچوبی یا رسنی زده خود را معلق کردن و پا بیا جنبانیدن
ریاضت قوی همه تن باشد بدانکه سکون مفرط موجب امتلا و برد مزاج و جمود حرارت غریزیست پس توسط در آن لازم حفظ صحت است —

**قول دوم انتوتیو** سکون آنست که اجزاء و غشا و غیره آرام گیرند تا از حرکتی که برای امور ضروری میسازند متاذی نگردند لیکن اندازه سکون
آنست که قدر حرکت بود و سکون ضد حرکت است از کثرت او تمامی اخلاط رو بغلظ و انجماد می نهند و افعال و نیز از آن [illegible] کم میگردد
و انواع امراض پدید می آید مگر بعضی را آرام آسایش میگذرانند گاهی مریض نمیشوند پس این منحصر بر عادت و طبیعت

**فصل یازدهم در استفراغ و احتباس** چون اکل غذا برای حصول ما یتحلل جهت بقای تن ازضروریاتست و غذا تا بالتمام بدل ما یتحلل شود وقوع ندارد چرا که اجزای بعض
غلظ کثیفت صورت ترکیب نمیتوانند یافت و کثافات صورت عضوی نمی پذیرند پس لابد است که از هر غذا ثفل در بدن بماند و جمع شدنش موجب
مرضست **اما** سبب حبس آنچه ازشانش استفراغ است یا اکل اغذیه یابسه یا تکاهل در وقت کلیه خصوص اگر در امعا حرارت باشد یا حرکت مفرط
که موجب حرارت امعا گردد و نشف رطوبت فضلیه نماید و تقوم غیر صالح بهم رسانند یا فوت قوت ماسکه یا ضعف قوت دافعه یا ضیق مجاری یا تولد ماده
غلیظ و لزج یا سده که مانع انصباب صفرا بامعا شود یا بحرانست که ماده بجهتی دیگر منصرف شده پس وقتیکه حبس معلوم شود تدارک آن با غذیه مرطب
و دسم چون مرق مرغ فربه که در سلق و اسفناخ پخته باشند نمایند و سلق بسبب قوت جالیه و بورقیه ملطف و منفعت اگر آنرا با خردل و سرکه خورند زود
تفتیح و تلیین کند و در اسفناخ قوت غساله است اگر با سلق پخته شود معاونت تمام در تلیین نماید و اکل عنب بعد هر غذای بریان موجب تحلیل و
تلیین است و اکل جبن منقوع بماء العسل قبل از غذا و نیز اکل صعتر [illegible] قبل غذا و اکل به قدر معتدل بعد غذا و نیز اکل گشنیز بعد غذا چند [illegible]

معده و ملین طبیعت و اکل بقلة الحمقا پخته ملین است اکل و دو درم مغز کسے سحوق به تبغید ملین طبع منقی تن از ماده است و نیز آنچه که از آلو تمر هندی کشمش نیز ملین ست پس تا ممکن طبع را بغذای طلق مجیب باید کرد و بغذای دوائی رغبت نباید نمود تا که مطلب بغذای دوائی بر آید بدوای غذائی نباید پرداخت و تا که بدوای ضعیف مفرد اجرای کار گردد بدوای قوی و مرکب نپردازند و هرچه بر طبع غالب آید دواست و آنچه مغلوب طبع گردد غذاست **اما سبب** استفراغ آنچه از نشانش احتباس ست یا اکل اغذیه مرطب مزلق بکثرت یا توسیع مجاری یا فوت قوت دافعه و ضعف قوت ماسکه یا کثرت و رقت ماده و غیره است پس درین صورت محتاجست بحبس آن حافظ صحت را لازم که اغذیه یابس قابض چون غوره یا سماق زرشک خورد و گاهی جوارش پوست ترنج جوارش تفاح جوارش عود و سفوف عود و غیره استعمال نماید تا استفراغ غیر طبعی ناشی نشود **قول بقراط** دوای مسهل و مقیئ در تندرست غشی آرد و عسر باشد چه کار دوا آنست که خلطی را که بدو مخصوص است از طبع بستاند و بیرون آرد پس وقتیکه آن خلط نیابد با خون و گوشت کوشد و چیزی از و بستاند و گفته کسی که عادی باکل اغذیه بد باشد او را از دوا غشی افتد چه فضله بد در تن گرد آمده باشد و از دوا بحرکت آید و بخار او بدماغ و دل رسد **بدانکه** در همه استفراغات چهار غرض نگاه دارند **اول** خلطی را که تن را از وی ضررست بیرون آرند که از اخراجش نفع پدید آید پس هر خلط که غالب بود باخراجش کوشند مثلاً در صفرا و بلغم سودا مسهل آن و در خون فصد و اگر خون و دیگر اخلاط همه یکبار زیاده شده باشند فصد بهتر که استفراغ کلیست و اگر خون باندازه بود و دیگر اخلاط زیاده استفراغ بدوا کنند چه اگر فصد کنند باندک دراحشا پدید آید یا حرارت افزاید یا تب پیدا شود یا رنجی دیگر **دوم** بنگرند تا ماده بکدام جانب میل دارد و از آنجانب بیرون کنند مثلاً اگر غشی باشد بقی و اگر پیچش معا بود بمسهل و اگر در دماغ باشد از راه بینی بعطسه یا از راه کام بغرغره بیرون آرند و باشد که ماده دماغ از شانه و مالیدن دوید گرم تحلیل پذیرد و اگر ماده در سینه بود بسبب السعال از راه حلق و حنجره بر آرند و اگر در مقعر کبد یا در سپرز باشد باسهال و اگر در محدب کبد یا در گرده و مثانه بود بادرار بول بر آرند و اگر در عضلات ظاهر تن باشد بمالیدن و عرق آوردن بر آرند و اگر ماده کثیر در مقعر کبد بود هم باسهال و هم بادرار حاجت باشد **سوم** بنگرند تا خلط که در اندامست کدام اندامست که طریق بیرون آوردن آنرا شاید و گذر او بروی تواند بود چنانکه اگر برای امراض کبد بفصد حاجت آید باسلیق کشایند و قیفال نزنند که مضرت آرد و باید که عضوی که گذر این ماده بر و خواهد بود شریف تر از عضوی که ماده در و ست نباشد و نیز این عضو که گذر ماده بر و خواهد بود گذر طبعی باشد چنانکه گرده و مثانه گذر طبعی خلطیست که در حدبه کبد باشد اما گذر طبعی خلطی که در مقعر کبد بود و بسیار باشد که گذر خلط که بیرون خواهند کرد طبعی بود اما در ان عضو که گذر بر وی خواهد بود المی باشد و ترسند که بسبب گذر خلط الم خواهد افزود از ان راه بگردانند و براهی دیگر آرند و باشد که طبع بتغیر دوا بگرداند **چهارم آنکه** بنگرند که وقت استفراغ است یا نه **قول جالینوس** در امراض دیر رو انتظار نضج خلط کنند و در امراض تند رو که آنرا حاد گویند نیز انتظار نضج باید کرد خاصة اگر سخت نباشد اما اگر سخت متحرک و رقیق باشد بزودی استفراغ باید کرد خاصة که در عروق باشد و در اندام دیگر منتشر نبود و اگر خلط در یک عضو باشد هیچ حال نباید جنبانید تا که پخته و آثار نضج ظاهر نگردد و اگر بینند که قوت مریض تا وقت نضج وفا نخواهد نمود زود تر استفراغ باید کرد بشرطیکه خلط بسیار غلیظ نبود و نیز در احشا سده نباشد و آثار غلظ خلط تقدم اکل اطعمه غلیظه و احساس الم و کشیدگی زیر سرهای پهلو است **انتباه** روز حرکت مرض و روز حرکت تب استفراغ نشاید کرد و ماده را

نباید جنبانید پس اگر ضرورت بود قی اولی از فصد و مسهل باشد و باشد که در نوبت تب قی موافق بود و باشد که دوای قی اسهال آرد خاصه که معده
قوی یا طبع نرم بود یا بر جوع خورده شود یا مریض عادی بقی نباشد و باشد که دوای مسهل قی آرد خاصه که معده ضعیف و ممتلی بود یا طبع یابس یا بو
و طعم دوا ناخوش بود و بهر استفراغ که زیاده از اعتدال بود زیان دارد اگرچه خلطی باشد که تن ازان پاک باید کرد چنانچه مستسقی را آب بسیار
یکبار بیرون کنند یا از خراج بزرگ ریم کثیر یکبار بر آرند قوت ساقط شود و غشی آرد و باشد که هلاک شود و در امراض صعب و عسر چون صرع و سواس
دیوانگی عرق النسا شقیقه سرطان جذام ریشهای بد بهترین استفراغ اسهالست و استفراغات کثیر چون اسهال و قی جگر را گرم کند و بهر که در راهی یکبار
دو بار برای تنقیه تن دوای مسهل یا قی خورد مضر او زیاده از نفع باشد چه همه احشا و قوتها ضعیف شوند **فائده** طبیب را لازم که دوای استفراغ
با احتیاط دهد چه هرگاه که دوای مسهل یا قی داده شود کار از دست رفت اگر استفراغ زیاده ازان کند که باید طبیب
دوا را از کار خویش باز نتواند داشت مگر برنج بسیار و مضرت زیاده از نفع گردد و احتیاط آنست که کمتر ازان دهد که قیاس واجب کند تا اگر حاجت افتد
معاودت توان کرد و طریق استفراغ هر خلط از هر عضو خلاف یکدیگر است مثلا اگر در معده رطوبات کثیر است استفراغ بقی موافق و اگر صفرا یا سودا
سوی معا میل دارد مسهل صواب باشد و اگر صفرا غلبه کند قی و اگر سودا اسهال اولی اگر خلط در همه تن منتشر شود چنانچه در استسقا گاهی قی
گاهی مسهل گاهی بادرار بول گاهی بعرق استفراغ باید کرد و ماده صفرا را در یرقان هم بدینگونه استفراغ باید نمود و اگر ماده در عضوی بود که فعل آن
همه تن را سودمند باشد چون معده و جگر و حاجت استفراغ افتد در ان استفراغ قوت آن عضو نگاه باید داشت و استفراغ برفق باید کرد و دوا دوای تحلیل
که قوت آن را ضعیف سازد بکار نباید داشت و اندک اندک استفراغ باید کرد تا بچند کرت پاک شود و با ادویه استفراغ ادویه مقویه آن عضو باید آمیخت
تا قوت آن را نگاه دارد و اگر ماده در تجویف عضوی باشد چون معده و امعا و آن عضو تشرب ماده نکرده یکبار استفراغ باید کرد و اگر تشرب کرده برفق و
کرات **فائده** کسی که تدبیر و غذا پسندیده کند آنرا باسهال و قی حاجت نباشد و بگرمابه و دلک و ریاضت از همه استفراغات مستغنی گردد و اگر
حاجت شود چیزی سهل و لطیف کافیست اگر وقتی در تن این شخص امتلا پدید آید این امتلا از ماده بدنی باشد پس استفراغ بفصد صواب بود
بدانکه اگر تن را بفصد و استفراغ حاجت افتد اول فصد باید کرد همچنین اگر بلغم بخون آمیخته بود اول فصد بهتر اما اگر نضج و غلیظ و سرد باشد اول
مسهل صواب بود و اگر اخلاط بیکدیگر برابر بوند اول فصد پس مسهل و اگر یک یا دو خلط کثرت گرفته اول آنرا بمسهل کم کنند پس فصد نمایند و در حمیات
مسهل از قی بهتر پس اگر لاغر را حاجت بمسهل افتد در سرما صواب بود و اگر همه تن ممتلی باشد مگر در نیمه بالا فضول بیشتر بود اول باسهال امتلا کم کنند
پس تدبیر قی نمایند اگر همه تن ممتلی و فضول در نیمه زیرین بسیار باشد اول بقی سبک امتلا کم کنند پس تدبیر مسهل سازند و بسا باشد که تن را با استفراغ حاجت
افتد و سببی مانع استفراغ بود و درچنین حال ورزه و تقلیل غذا و مزاج را باشربه و اغذیه اندک و لطیف بصلاح آورند و تدبیر تلطیف یعنی کم خوردن بجای فصد
باشد چندانکه تحلیل شود و بدل آن بعروق نیاید و خون کمتر تولد کند اما غذا لطیف و خشک باید چه کم خوردن خون را گرم کند همچنین کسی را که باستفراغ لازم
حاجت آید ورزه و تقلیل غذا بجای استفراغ باشد چه طبع بلغم را بسبب گرسنگی نضج دهد و هضم سازد و خون گرداند و تحلیل خرج کند اما غذای لطیف معتدل
باید و از سرد و تیها پرهیز کند اگر فصد کنند و خون سرخ رقیق صاف باشد در حال بندند **فائده** اگر امتلا بود و مسهل کم کنند و اگر غلبه خون غلیظ سوداوی معلوم شود

فصد روا باشد اما مسهل فاضل تر اگر غلبهٔ خلط خام باشد بدوای مسهل گرم کنند و زودتر از آنکه مرض تولد کند بفصد پردازند اگر با غلبهٔ خلط خام تب گیرد
مسهل هم نشاید تدبیر مالیدن و پزانیدن ماده باشد به موافق چنانچه مشاهده واجب کند نماید **انتباه** اگر عروق خالی بوند و در تن امتلا نباشد
یا از قوتهای حیوانی نفسانی طبیعی یکی ضعیف بود استفراغ نشاید و مردم نحیف نازک پوست کشاده مسام را و هم مردم کم خورش را و هم مردم
فربه مفرط را و هم کسی را که استفراغ با افتاده باشد و هم مردم نارسیده را که کم از چهارده سال بود استفراغ نشاید و در گرمای گرم و سرمای سرد
استفراغ نکنند و در شهرهای جنوبی که سخت گرم باشند دوای استفراغ نخورند و در شهرهای شمالی که سخت سرد بوند استفراغ عسر باشد شخصی که عادت
استفراغ نباشد وی را هم نشاید مگر که دیگر حال بر صوابی او دلالت کند حمامان خادمان حمام وغیره را حاجت استفراغ نباشد **فائده** اگر ببینند
که در تن خلط بد یا بسیار است و طبع اصلاح یا نضج آن نتواند کرد بزودی مستفرغ باید نمود **قول جالینوس** تا ماده سخت نپخته نشود استفراغ نشاید کرد
اما این سخن در امراض مزمنه و بلغم خام حمل باید کرد چه خون خلطی نپخته هست و صفرا و سودا هر دو از حد نپختگی و حد خوبی در گذشته درین هر سه با استفراغ
نضج حاجت نیست **قول جالینوس** اگر از ماده صفرا لزجه و نافض باشد شفای او در استفراغ است اگر از بلغم بود و سخت بسیار نباشد او را
باید پزانید پس استفراغ باید کرد و اگر بسیار بود اول اندکی کم باید نمود و باقی را باید پزانید تا شفا حاصل شود و گفته اگر خلط در سینه و شش یا قصبهٔ
شش باشد زود استفراغ باید کرد و گفته در امراض حاده استفراغ بشراب آلو باید کرد یا قدری سقمونیا بر آب و گفته ادویه که زود اسهال کنند و از تن
برآید در تن مستحیل نگردد و هر دوا که خلط گرم را باسهال برآرد اگرچه گرم باشد آنرا سرد کننده بعرض نامند چون سقمونیا که اگرچه گرم است چون
تنقیهٔ صفرا و دفع حرارت او میکند سرد کننده بعرض باشد و ادویه که از آن سردی یا گرمی فزاید دارو باشد که در تن دیر بماند و اسهال دیر کند و گفته
بارها در غب بهلیله و سقمونیا استفراغ کردم پس آن تب معاودت نکرد و اگر کرد ضعیف بود و گفته در امراض حاده تاخیر استفراغ آنگاه باید کرد
که آثار بد ببیند و اعتماد ندارد که از استفراغ راحت خواهد بود **قول بقراط** اگر مرض هنوز در ابتدا باشد و استفراغ صواب بینی بکن و چون بانتها
رسد کسی چه مجنبان چه استفراغ که در ابتدا کرده شود ماده را کم سازد و نضج باقی بر طبع آسانتر بود و چون بانتها رسد طبع ماده مرض را آنچه نپخته بود
پخته باشد و بنضج باقی مشغول بود پس طبع را از کار خود باز داشتن مطلوب نباشد بلکه ضرر دارد و اگر در تنی علامات امتلا چون ثقل اندام یا ضعف
جگر و سبزه و حجاب و پهلو و گرانی سر سعده و غشی و جنبیدن عروق و درهمی اندام و عدم آرزوی طعام بینی بهیچ حال در استفراغی که واجب کند
تاخیر نمایند قی باشد یا فصد یا اسهال یا دلک یا حمام یا ریاضت یا ادرار بول یا عرق یا ادویه محلله و اگر خلطی بدان حد رسد که از وی دردها
تولد کند استفراغ واجب و اگر چه از گرانی و کشیدگی که از امتلا تولد شود نباشد بدلک و حمام و ریاضت و عرق رفع شود بدانکه اگر باسهال یا قی
الوان گوناگون آید آثار تنقیه تن از اخلاط گوناگون باشد خاصة اگر سبکی یابد و ضعف نیارد و اگر باسهال رندش معا یا چیزی گنده یا سیاه یا
چرب برآید آثار زیان داشتن بود اگر باسهال یا قی آنچه که طبیب قصد اخراج او داشت برآید و سبکی یابد و ضعف نیارد آثار سود بود اگر اسهال و قی
از خود باشد و از و سبکی یابد هم نیک باشد خواب که بعد اسهال غلبه کند آثار تنقیه تن از خلط و آسایش طبع و اندام باشد **قول ابن ماسویه**
خلط صاف که باسهال یا قی برآید از ورده یا قعر تن آید و خلط غلیظ یا رقیق کدر تیره باشد از معده و امعا بدانکه استفراغ قی بهتر از همه است

و قویست خاصه از خلط بلغمی مانند ماهی بریان اگر گرده تا قدم منقی معده فرزند ثقل سر و شهوت فاسده و آماس و تهیج و صرع و سعدی و یرقان و رعشه
و فالج و ضیق النفس و نقرس و مالیخولیا و جذام و امراض مزمنه محتاج به استفراغ بدن و پس قی طعام نیک گوارد و اشتهای رفته باز آید خصوصاً که قی بر
و اندازه کرده شود افراط در معده را ضعیف کند اخلاط بمعده و کبد و سینه و آلات نفس و چشم و دندان و معده و سر و جگر زیان آرد و باشد که از قوت
قی رگی در سینه بگشاید **فائده** سمین مفرط را اسهال موافق تر از قی باشد و لاغر را عکس این و ضعیف المعده را اسهال از قی مطلوب تر و کسی که سینه
او تنگ و عضلات شکم قوی و گردن دراز باشد قی سود دارد بدانکه از کثرت خروج خون سوء مزاج و استسقا شود و اشتها ضعیف گردد و دل تپیدن
پدید آید و رطوبات خام گرد آید و بیم فالج و رعشه و سکته باشد **فائده** اگر باخراج خون حاجت بود و نه بر آرند مایل ریشهای بزرگ آماس و حمی
حمیات لازم و سرسام و طاعون آمدن خون از گلو و سکته و خناق و جذام و مرگ فجاه پدید آید **امتلا** و جماع که بر وقت و اندازه باشد سبب تندرستی از امراض
مرض باشد چه وقتیکه اوعیه منی پر شود و طبع بدفع او محتاج گردد پس اگر آن وقت بجماع دفع نمایند استفراغ طبعی بود و اگر اتفاق نیفتد باشد که طبیعت
خواهد دفع آن نماید و مردم در خود سبکی و نشاط یابد و اندیشه بد و وسواس و مالیخولیا برود و اگر اتفاق خروج او نیفتد در همه تن گرانی بود و باشد
منی گرم شود و گرمی او باندامها و دل برسد و تب آرد و باشد که بخار او بدماغ بر آید و مالیخولیا و وسواس و خفقان و تاریکی چشم و دوار و غیره آرد —
**قول جالینوس** منی خونیست که غذای اندام اصلی شود پس کثرت جماع ضعف قوت و عطش و یبوست و غشی آرد و ضعفی که از خروج بیجا منی
منی شود از ده وصد درم خون که در فصد بر آرند نشود و جماع بر جوع و پس ریاضت و حمام و قی و اسهال تن را خشک و حرارت غریزی کم و چشم را تاریک
سازد و ضعف و خفقان و دیگر امراض استفراغی آرد و بر امتلا استسقا اعصاب و سده احشا و ضیق نفس و وجع مفاصل و رعشه و استسقا تولد کند اگر وقت
جماع سرما و پشت پدید آید و بلرزاند یا بسبب لذت در اندام رنجی یا بدبوی ناخوش از تن پدید آید بدانند که در تن اخلاط بد هست باید که تا هفته ها
نمایند و اغذیه نیک خورند و تنقیه تن از ماده بد نمایند و بعد تنقیه تدبیر موافق کنند تا خلط بد پیدا نشود **قول دون انتونیو** جماع در سرما و بهار
مناسب بود و در صیف و خزان بد باشد اگرچه در خزان اندکی رخصت داده اند اما در صیف حد المقدور از این باز مانند **فائده** باز داشتن استفراغ
بطریق باز گردانیدن او چنان باشد مثلاً حیض که بسیار رود فرود آن محجمه نهند و باز داشتن بطریق باز گردانیدن بعضو چنان بود که برای افراط
حیض باسلیق زنند و بهر رعاف قیفال و اسهال را بقی و قی را باسهال و بهر دور العرق باز دارند و باز داشتن استفراغ باستفراغ و هم از آن جا چنان
باشد که اگر معده … ماده باشد که قی و قی می آرد چه کنند تا قی آید و ماده بر آید و معده پاک گردد و همچنین اگر
در معده و امعا خلطی لزج بود و بر وی نرم و لغزنده گردد و بسبب طعام در معده و ثقل در امعا درنگ نکند تنقیه بایارج فیقرا کنند و آنچه با دویه سرد
باز دارند چنان باشد که خلطی گرم و رقیق شده می پالاید و دویه و اشربه سرد دهند تا القوام آرد و بند سازد و آنچه با دویه مغری باز دارند چنان باشد
که خلط در حرکت آمده با امعا گذشته رطوبت را که بر روی امعاست زدوده حدت او با امعا میرسد و ثقل زود مندفع میشود پس ادویه مغری
چون صمغ عربی و گل ارمنی بکار دارند و اغذیه لزجه چون پاچه دهند و آنچه با دویه داغ کننده باز دارند چنان باشد که در احشا یا از بیرون
قرحه بود و دوای داغ کننده آنجا رسانند تا خشکریشه آرد و استفراغ بایستد و آنچه بطریق بستن عضو باز دارند چنان باشد مثلاً فصد باسلیق

خطا کنند و نیش بشریان رسد بازو را ببندند تا رگها فرو گیرد چنانکه تدبیر دیگر کنند **قول جالینوس** اگر مقصود از فصد اماله خلطی از جانب بجانبی
باشد هر چند خون تفاریق و بدفعات برآرند مقصود تمام تر برآید سوای این قوت برجا ماند و ضعف نیارد و گفته اند قدر خون که بیرون کردن خواهند
دفعه اول بیشتر دفعه دوم کمتر کنند و اگر قوت قوی بود در روزگار میان دفعه اول و دوم کمتر باید و اگر قوت ضعیف باشد روز میانه هر دو دفعه بیشتر باید
و اگر مقصود از فصد اماله ماده از جانبی بجانب دیگر باشد کمترین یک روز باشد که درمیان افتد **قول ابن مسکویه** اگر هم در روز دفعه دوم سر رگ کشایند
رگ با وریب باید زد و اگر بعد یکساعت یا زودتر کشایند پهنا باید زد و اگر دیگر روز کشایند درازا باید زد و خواب میان دفعه اول و دوم نیک
چاره باید درون بازگرد و نفع مرتبه دوم باطل شود و سر رگ زود بسته گردد و اگر باد سلیق باد گیرد آنرا بدفعه نباید کشاد و رفاده بگلاب قدری
ترکرده نهاده باید بست و رگی دیگر از جای دیگر باید کشاد اما اماله خون از جانبی بجانب برابر چنانست که اگر بجانب سر میل کنند بر قفا و پس سر
حجامت نمایند و کشیدن از عضوی بعضوی برابر چنانست که اگر بدست راست میل کند رگ دست چپ زنند و عکس بعکس و کشیدن سوی فوق یا اسفل
چنانست که برای رعاف محجمه تحت شراسیف نهند و برای کثرت طمث محجمه بالای ثدیین گذارند و کشیدن از راستای عضو چنانست که اگر رعاف
از منخر راست آید محجمه سوی راست و در چپ سوی چپ نهند و اگر چشم راست درد کند یا خناق جانب راست باشد محجمه تحت شراسیف راست
نهند و اگر رگ زنند از دست راست زنند و در چپ چپ و اگر امتلاء در گرده راست پدید آید از دست راست رگ زنند و برای علل جگر باسلیق
راست و بهر سپرز اسیلم چپ بدانکه اماله ماده در ابتدای میل کردن شاید و چون میل تمام کرد و قرار گرفت رگی که بدان عضو نزدیکتر و بدو منسوب
باشد باید زد چنانکه برای جگر باسلیق راست و بهر سپرز اسیلم چپ و برای گرده و مثانه مابض و صافن و بستن و مالیدن و محجمه و ادویه گرم و تیز نهادن
والعضوی که براستای عضو معلول باشد رسانیدن ماده را سوی خود کشد و از عضو معلول بازگرداند **قول دون انتونیو** در استفراغ ماده ها
از جسم مستخرج میگردد و در احتباس آنچه مفید جسم است بند میماند پس این هر دو باعث صحت اند وقتیکه باعتدال باشند یعنی آنکه شایان استفراغست
مستفرغ شود و آنچه که قابل احتباس است محتبس ماند و هرگاه که طبع ماده ناقص را دفع نمودن خواهد و آن محتبس ماند و ماده مفیده اعنی کارآمدن
و آن مستفرغ گردد آن زمان موجب مرض میشود چرا که حبس ماده ناقصه که شایان استفراغ است اسامی موی اتباه میسازد و از افعال باز میدارد
و ثقل اجزای جسم می آرد و مزاحم حرکات و افعال آنها میگردد و فوراً موجب مرض میشود و نیز کثرت استفراغ مضعف جسم و محدث دق و استسقا است
و ماده ها که مستخرج میشوند و بند میمانند عرق و بول و صفرا و مخاط و فضله و طمث و نفاس و رعاف و بواسیر و فصد که بدانها معتاد بوده و منی و لبن و
بصاق و غیره اند بدانکه عرق طبعی مناسب میرودیان است و کسی که عرق صبحی آمده باشد واجب که زمانی طویل در بستر سکونت گیرد و فوراً بعد
نباید که حابس عرق است و حبس او محدث امراض و عادی فصد و زلو را نیز بگشتن از عادت مولد امراض است بول را هرگز بند نکنند که موجب آفت میگردد
اگر ضرورت شود زمانی حبس جائز است و حرکت معتدله جسمی اگرچه حبس بول میکند اما کثرت آن موجب آفت است و اشیای حریف و مطیب و خمر و خوشبو
اگرچه خواهش بول می افزایند اما در آن هم مینمایند خروج مخاط مفید صحت است و حرکت معتدله جسمی مخرج آنست و هرگاه که رطوبت سینه و انف بند
شود موجب آفت میگردد و فضله را تا دیر بند ندارند بلکه بمجرد دغدغه اخراج نمایند چه اگر صلب گردد و بستر تمام و حرکت قوی مستخرج شود و باسایش

گذرانیدن سده می آرد و اکثر وشی برامتلا و در حالت ثقل مبرد جسمست لقب آ از ذهن نیندازند بلکه طبع نمایند که معاون هضمست چون طلمت آن مستفرغ
باد ساخت که حبس او موجب امراض است و ریاضت معتدله جسمی مخرج آنست و در وقت خروج طلمت از حموضات و اغذیه لطیف الهضم و مولد ریاح و مبرد
ثقیل پرهیز چراکه بالکل قاطع طلمت اند **قول دو ان انتوتیو** تنقیه اخلاط بچهار وجه مقرر کرده اند یعنی از فصد مسهل تجذیب قطع سلوی زین گرند
آنکه بعمل می آرند و هیچ مرضی نیست که در ان بابینا حاجت نیفتد و تنقیه آنرا گویند که ماده موذی که موجب مرضست از جسم برآرد و صحت شود و آن
ده گونه است اول نفث و علق شرط دوم از صنعت خارج ماده زبون یا خون سوم مسهل چهارم مستفی پنجم بدرقه ششم بعرق هفتم ...
ازینی نهم بادویه صدری دهم بادویه متاکله و داغ **قول جوان کور وو** طبیب الازم که حبس ماده معتاده نماید اگر بند کند احداث امراض کرده
هلاک سازد شخصی از پنج سال در پای است دملی داشت ماده از وسائل مینماید جراحی آنرا به کرد ماده از خروج باز ماند بعد اندک ایام پایی مذکور
ورم کرد مسهل فصد چند بار بکار برد اما مرض تزاید میگردید نزد من آمد پا و دست متورم بود و دست و پایی دیگر خشک گردید همه حال دمل و بعد آن ظاهر
در انجا داغ دادم ماده سیلان کرد و صحت یافت شخصی را بلغم ازبینی سائل میماند از خود بند گردید ماده سوی سینه رجوع کرد و ضیق پیدا شد مریض به تنگ آمد
اطبا سیلان ماده از بینی کردن نتوانستند نزد من آمد داغ دادم ماده بدان طرف رجوع کرد و صحت شد شخصی کثرت عرق داشت عرق تا چهار ماه بند شد
ماده سوی سینه ریخت ضیق نفس و ذات الریه و تغیر نبض پدید آمد آخر در حرکه بر افتتاح مسام میبایست شخصی عرق پایی داشت پا در طبیخ زاج نهاد عرق
بند شد وجع معده بشدت پدید آمد باز چند روز پایی در طبیخ منفتحه نهادند و داغ در پا دادند صحت شد شخصی عرق پایی داشت پایی در طبیخ گلقند نهاد
عرق بند گردید مرض صعب پدید آمد در مواضع گرم نشاندم و پا در جای گرم نهادم عرق آمد و خلاص یافت شخصی از دو سال صداع داشت نزد من
آمد استفسار حال کردم گفت که اول شوره در سر داشتم اطلیه گذاشتم به شدند و صداع پیدا گردید ضماد بر سر گذاشتم و داغ دادم و حیله در سائل داشتم
به گردید شخصی در جای سرد نشسته بود و آب سرد نوشید حمی لاحق شد و هذیان بسبب انسداد مسام و عدم خروج عرق پدید آمد انتیمونیو دیا فرتیکو اسکردیلو
همراه جهار ارونس طبیخ استرغار دادم صحت شد شخصی را زهیرده سال اسهال داشت که بعد چهار ماه دور میگردید و چند روز میماند و در عرصه سه روز
قریب هشتاد بار اسهال میشد تا یکسال بند گردید ماده فاسد شده مالنخولیا پیدا کرد و هلاک ساخت شخصی جرب مزمن داشت از خود به گردید احتباس
بول پدید آمد در بستر شخصیکه جرب داشت خوابانیدند جرب عاده کرد و از حبس بول صحت یافت شخصی از بیست سال وجع مفاصل داشت از سیلان
به گردید و وجع پدید آمد و غذا هضم نمیشد و از علاج صحت نگردید فصد ها کردند و داغ دادند تا مرض باز عاده کرد و وجع معده زائل شد طفلی از ایام تولد
سیلان ماده از گوش میداشت بعد دو ماه از خود بند گردید در رحم صبیت و صرع پدید آمد هر چند خواستند که باز ماده سیلان نماید ما نکرد آخر بمرد شخصیکه داغ
کهنه داشت ماده از وسائل میماند از خود بند گردید مالیخولیا پدید آمد و بعلاج صحت نشد چون آنرا کشادند به گردید شخصی در پایی است دامی داشت
بند شد و در اندک عرصه استسقا پدید آمد شخصی ابهمین سبب سکته افتاد آخر هر دو مردند **فصل دوازدهم در بیان صحت** یعنی همه افعال تمام
باسانی شوند و آثار صحت بیست اند یکی آنکه همه اجزای جسم صحیح و سالم باشند دوم آنکه نبض قوی و موافق مزاج و عمر باشد سوم آنکه نفس سریع و صغیر
مگر میانه هر دو باشد چهارم آنکه غذا بهمه اعضا حسب تغذیه آنها داخل شود پنجم آنکه شوق و هضم طعام صادق و قوی باشد ششم آنکه رغبت آب قدر

لائق هضم غذا بود و بعد هضم زیاده نگردد بشرطیکه سبب دیگر نباشد هفتم آنکه اخراج فضله بر وقت و حسب معتاد باشد هشتم آنکه فضله زرد و غلیظ یعنی
نتن بود نهم آنکه بول قدر شرب آب بر آید دهم آنکه بول بی نتن و ترنجی یا نارنجی باشد حسب مزاج و عمر یازدهم آنکه عرق معتدل در کثرت و قلت و
رقیق باشد و بعد تجویه هضم شود و عادت نشستن لزج نباشد دوازدهم آنکه بصاق باعتدال چندانکه برای تلیین اجزای دهن و گداختن غذا ضرور است
باشد و روان نبود سیزدهم آنکه عطسه یعنی و دهن نیز لیقه اعتدال بود چهاردهم آنکه آواز صاف باشد پانزدهم آنکه خواب در کثرت و قلت معتدل بود
شانزدهم آنکه قوت تن برای جید نمودن افعال جسم چنانچه باید باشد و بی محنت و حرکت عام رنجی و المی نیابد هفدهم آنکه قوت دراکه ذخیره
بر حال مناسب بود هیژدهم آنکه حواس بیرونی قوی حسب مزاج باشند نوزدهم آنکه دل او رو قوی بود بیستم آنکه اعضای تناسل صحیح و خروج منی
در آن وقت یعنی در شباب باشد و در زنان خون حیض ماه بماه آید و حامله گردد و جنین بغیر تصدیع تا ایام ولادت بماند و باسانی زاید و نفاس باسانی برآید و شیر در کثرت
و قلت معتدل بود بدانکه غرض از علم طب دریافت صحت و عدم صحت تا حفظ صحت حاصله و تحصیل غیر حاصله تواند کرد و حفظ صحت مقدم است
بر ازالهٔ مرض و آن از رعایت تعدیل سته ضروریه حاصل شود یعنی اعتدال کردن هوا و ماکول و مشروب و حرکت و سکون و اعراض نفسیه و خواب
بیداری و استفراغ و احتباس سوای این حفظ صحت چشم و گوش و بینی و دهن و زبان و دندان و معده و امعا و قلب و کبد و طحال و غیره نیز لازم و هر یک
در جای خود گذشت در اینجا بینند **قول جوان کورو** و حافظ صحت را چند چیز ضروریست اول آنکه غذا قدر اعتدال خورد و چون قدری
خواهش ماند دست از اکل کشد تا باسانی هضم شود و کیلوس جید پیدا گردد و اگر سیر خورد نفخ و کیلوس ناقص شود پس امراض مزمن و سدد و ریاح و غیره
پیدا آید اما تقلیل کثیر هم نباید که باعث ضعف روح و حرارت کبد میگردد و آب نیز قدر اعتدال نوشد چه از کثیر او کیلوس رقیق و غشای معده مسترخی
شود و اذیت باعصاب رسد اما تقلیل کثیر هم نباید که بسبب تقلیل طعام از نفخ و سیال شدن و آمیختن بخار اخمیر کننده معدی باز میماند دوم آنکه تا معده
خالی نگردد و اشتها ظاهر نشود غذا نخورد بلکه بعد ظهور اشتها ساعتی توقف کند تا غدد معدی خلط خمیر کننده نو پیدا کرده نضج و تحلیل غذای دیگر
که خورند نماید و غذای نرم چون مرق و غیره در سه چهار و غذای صلب در هفت نه ساعت هضم میگردد سوم آنکه بعد اکل در نوشت و خواند خیال دیگر
مشغول نگردد چراکه روح حیوانی با نمک لطیف در معده برای مدد هضم می آید و پس بسبب کثرت شغل روح مذکور نقص پذیرد و در نضج فتور افتد
چهارم آنکه اغذیه مختلفه بیک دفعه نخورند و بغذای واحد قناعت نمایند چراکه بعضی زود و بعضی بدیر هضم شوند پس آنکه نضج یافت از معده در اثنا عشر رود
همراه او غیر منهضم نیز رود و کار عسر گردد مگر شخصیکه قوی و عادی باکل اغذیه مختلفه باشد آنرا منع نباید کرد مگر اندک اندک خورد پنجم آنکه در مضغ مبالغه کند
تا غذا رقیق شود و لعاب کثیر مختلط گردد و در نضج مدد و بدو این هضم اولست و اگر در مضغ مبالغه نکند بسبب عدم اختلاط لعاب کثیر در هضم قصور
افتد و معده تصدیعه یابد و بسبب سوء هضمی حیات و ریاح و غیره پیدا آید ششم آنکه بعد اکل غذا ریاضت و سواری اسپ و غیره ننمایند چه بسبب کثرت
ریاضت غذا از معده قبل از جذب کیلوس بیرون رود مگر بعد غذا در خانه مشی معتدل کنند هفتم آنکه بعد اکل غذا تا چهار ساعت نگذرد نخوابند
نکنند و سینه بر زمین ندارند چه بسبب بری معده از غذا امراره که میان معده و جگر است فسرده شود و از وی صفرا بر آید و تلخی دهن آرد و بقلب ضرر رساند
و نیز لیفات معده بعد اکل بسبب خمیر شدن غذا عریض میشوند و روح دردی می افزاید بسبب نوشیدن آب ایذا یابد و در هضم قصور افتد هشتم آنکه اشیای

مرغن و روغن کثیر نخورند که منزلهٔ ترشی خلط خمیر کننده هستند پس خلط را که بسبب سوء استعمال خورد کمتر نضج غذا است باز میمانند هشتم آنکه شخصی که ضعیف المعده
بود از اغذیه سرد چون ترب خیار زرد و قرا پرهیز دو که خمیر کم میکنند و حرکت موجی را ضعیف میسازند و بسبب کثرت معده را تباه میکنند پس اگر خورند باید که
عقب آن غذای خمر مطیبه نوشند نهم آنکه میوه سبز و ترش و نان خمیری نخورند چراکه خمیر معدی ترش است برقدر ترش نضج تمام ندارد یازدهم آنکه در تمام روز
یک ساعت یا کم ریاضت کنند تا همه جسم بتصدیعه یابد و حرارت طبعی افزاید و خون گردش کند و مسام مفتوح شود و ابخره مستخرج گردد و اعصاب قوت یابد
مگر ریاضت قوی نکنند چراکه مسام زیاده کشایند و اجزای لطیفه دم پریده روند و جای آنها ابخره دیگر نافذ گردند و از نکردن ریاضت حرارت طبعی ضعیف شود و
مسام بند گردند و ابخره نبرآید و گردش خون بر دو باعث عفونت ماده و مانع لطافت و روحیت خون شود و این همه عسر اند دوازدهم آنکه خواب معتدل
کنند و آن شش ساعت است و درین تقلیل تکثیر نباید چه از کثرت خون غلیظ تر شود و سده در دماغ افتد و روح حیوانی کم لطیف و اندک پیدا شود و بدان سبب
کسل و استرخای جسم و صداع و ثقل و کندی در همه حواس پدید آید و از قلت خواب روح حیوانی کمی پذیرد و حرکات بند گردد و خون حار لاذع شود و
جوش خورد و دید بسبب امراض کثیر چون حمی و وجع مفاصل و سنگ و نزله و غیره پیدا آید سیزدهم آنکه هر روز یک دفعه اجابت میشده باشد اگر طبع قبض بود
در هفته دو بار ملین دهند چهاردهم آنکه هرکه باستفراغ ماده چون خون بواسیر و طمث و قی و بثور و قرحه و نوبا و غیره عادی بوده باشد که کثرت هم نپذیرد چراکه
از قلت استفراغ معتاده و کثرت آن امراض مهلکه پیدا آیند پانزدهم آنکه حفظ دندان کنند بعد اکل غذا پاک نمایند نیز بعد اکل غذای گرم یا شرب آب گرم
گرم فوراً آب بارد ننوشند و میوه سرد با فراط نخورند همچنین بعد اکل غذای بارد یا شرب آب بارد اشیای گرم بکار نبرند و درین امر احتیاط تمام لازم
چه ازو درد و برودت عقب حرارت یا عکس این دندان درد کنند یا متنکس گردند و مسواک دو سه مرتبه دندان را پاک کنند که بدین وجه تا کهولت خواهند ماند چه
اگر دندان بروند قطع چنانچه باید نشود و نضج غذا قصور افتد شانزدهم آنکه از غصه و غم و تصدیع گریزد هفدهم آنکه بعد غذا بزودی قطعاً نخوابد چراکه دریاکه
که زیر معده جانب چپ است تنگ شود و بسبب ضیق او مادّه در دماغ صعود و اگر گردش باز ماند موجب ثقل و سکته و فالج و غیره امراض دماغی
گردد هیجدهم آنکه آب شدید البرد نوشد که دفعتاً میکشد و گاهی رعشه و فالج آرد و نیز در جوی بدن [illegible] نماید خصوص وقتیکه مسام مفتوح بوند و نیز بعد گرم
شدن شناوری در آب شدید البرد نکند چه مسام بند شوند و ریاح و اعصاب سرد و حرکت روح زایل گردد و فالج پیدا آید نوزدهم آنکه تبدیل شدن غذا
نماید و برای علاج معالج بتجربه کار تلاش کند تا غلطی ننماید **فصل سیزدهم در ذکر انسان** مراتب آن سه اند **اول سن نمو** و این سه گونه است
یکی سن طفولیت و آن از انوقت است که جسم نرم و سست تر و لینات غم گرفته بود و طاقت رفتار ندارد و دندان هم و وقتیکه انبات دندان اندک
استواری جسم و طاقت رفتار گفتار پیدا آید و حرکات سکنات در ترقی نبض سریع و هضم غذا و فضله قرار واقعی شود و کثرت خواهش طعام و
خواب طویل بود اما حواس برونی قوی نباشد و از عقل و فهم بهره ندارد و سن صبی گویند و این تا هفت سال است دوم سن ترعرع و آن آنست که جسم بحسب
قوت آرد و تکمیل دو دندان و لین بعقیده ثانی برآید و استواری هیئت جسم و نبض قوی تر گردد و عقل و حواس فهم زیاده شود و این از هفت تا چهارده سال است سوم
سن قوت و آن آنست که جسم قوی تر و استوارتر و قوت کثیر و تبدیل اعمال جسم و نبض قوی و کثرت حرارت جسم و گرانی آواز گردد و موی ریش و عانه برآید و
بقوت خروج منی و خواهش جماع پیدا آید و در نسا خروج طمث شروع گردد و بندی افزاید و این تا بیست و یکسال است و تا بیست و پنج سال میماند

جسم در طول نمی افزاید مگر استوارتر و قوی تر میگردد و هیئت جسم کشیده و کثرت حرارت و قوت نبض و ذکاء عقل و ازدیاد قوی و خواهش جماع پدید می آید
و این تا چهل و پنجاه سالست **دوم** سن کهول و درین سن در بعضی اشخاص قوت جسم و افعال و نبض و ذکاء عقل یکسان میماند و این تا چهل و دو سالست
و در بعضی در افعال وغیره نقص راه مییابد حتی که باندک ریاضت جسمانی متاذی میشوند و توالد و تناسل و کمی می آرد و استرخای قضیب و شکن
پدید می آید و در نسا انقطاع حیض و حمل میگردد و این تا هفتاد سالست سوم سن شیخوخت و درین سن سرعت حرکت عضو و جسم زائل میگردد و بثور
و جراحت وغیره بدیر اندمال می پذیرد و قوت اعضاء روز بروز در نقص میباشد و لاغری و چین جلد و کدورت بصر و کمی حافظه و عقل و حرارت
غریزی پدید می آید و افزایش رطوبت و بیکی خواب و سقوط دندان و میل سفیدی موبزردی میباشد و این تا هفتاد و هفت سالست بعده در حرکات سکنات
آرام طلبی نماید و این حالت ضعف تا هشتاد و چهار سالست بعد ازین تا انتهای عمر بعضی در رفتار و گفتار و عقل مشابه اطفال میگردند و بعضی نه —
**قول یونانیان** مراتب سن چهار است **اول** سن نمو که سن حداثت گویند و این مدتیست که در وی رطوبت اصلی وفا نماید بحفظ اصل
ترکیب و زیادتی نیز باقی ماند و مدت این تا سی سالست و درین سن پنج مرتبه است اول طفولیت و این از ابتدای طفولیت تا وقت استعداد نمو
بود ثانی صبی و این بعد نمو تا قبل مستحکم شدن اعضاست ثالث ترعرع و این از وقت استحکام اعضا تا نزدیک بلوغ بود رابع سن غلامی و این از نزد بلوغ
تا وقتیکه موی ظاهر شوند باشد خامس فتی و این از وقت خط دمیدن تا آخر وقت نمو باشد **دوم** سن وقوف که سن شباب گویند و درین وقت رطوبت اصلی
وافی باشد بحفظ اصل ترکیب اما نمو باقی نماند مدت این از سی تا چهل سالست **سوم** کهولت درین وقت رطوبت اصلی بحفظ تمام اصل ترکیب
وفا نماید اما ضعفی در ترکیب ظاهر گردد و مدت این تا شصت سال است **چهارم** شیخوخت درین وقت رطوبت اصلی برای حفظ
تمام اصل ترکیب وافی نبود و ضعف در بنیه و اصل ترکیب ظاهر گردد و این تا هفتاد و هفت نهایت تا هشتاد و چهار سال باشد **فصل چهاردهم**
**در حواس ظاهری و باطنی** و این بر دو قسمت **اول** مدرکه و اینهم دو گونه است یکی مدرک امور ظاهری و آنرا حواس خمسه ظاهری گویند
و آن پنج اند اول بصر محلش چشم است و آن انعکاس شعاع نور است از سطح چشم که از اغشیه و رطوبات آن که شفاف اند نافذ گشته تا شبکیه که غیر شفاف است
رسد و حصول این حرکت بسبب معکوس شدن اعصاب و تنگی جسم آنهاست که روح را بنا بر ادراک مرئیات و محسوسات مختلف الالوان متحرک میسازد
**قول یونانیان** قوتیست که در عصبتین مجوفتین نابتین از مقدم دماغ که تقاطع کرده اند بیکدیگر و آنرا تقاطع صلیبی گویند مخلوقست پس ابصار یا
بسبب خروج شعاعست از دیده بشکل مخروط که راس آن در مرکز دیده و قاعده او بر مرئی باشد پس بحسب اتصال این شعاع صورت مرئی شود یا بسبب
انطباع صورتست که بحسب انفتاح عین از مبدا فیاض صورتی مثل صورت مقابل مرئی در جلیدیه مخلوق میسازد و آن صورت با مرکب روح
از آن محل بحس مشترک میرسد و مرئی میگردد دوم سمع محلش گوش است و آن حرکتیست که هوا در غشای طبلی دخل یابد و از حرکت دائمی جسم مقعر غشای
مذکور رسیده بوسیله حرکت موجی و استخوانی تا انتشار اعصاب و روح رسیده باعث شنوائی گردد **قول یونانی** آن محل عصب که این قوت
درو است شبیه است بطبل و بسبب قلع یا قرع عنیفین هوائی مجاور آن مقروع مکیف بکیفیت صدائیکه از قرع و قلع حاصل شده گشته چون بآن محل رسد
ادراک کرده میشود سوم شامه محلش بینی است و آن آنست که ذرات ارضی متصاعد گشته بوساطت هوا در انف دخل یابند و از غشای درونی گذشته

تا بمجری عصبی شامه رسند و بسبب قوت حیوانی در مجری اعصاب شامه صفا یافته تا سرا اعصاب و تنگی جسم آنها رسیده روح را بحرکت آرد برای مد جسم ذی رائحه که شامه ازان تعلق دارد **قول یونانی** وقتیکه هوای مجاور ذی رائحه بکیفیت آن رائحه گشته بآن محل رسد ادراک گردد و این قوت در دو پاره لحم زائد که شبیه بحلمة الثدیست مخلوقست چهارم ذائقه موضع او لسان است و آن حرکتیست که بسبب قوت حیوانی و تنگی جسم اعصاب اعصاب زبان رسد از ریشهای نوک زبان که اجزای خاص ذائقه اند و روح مشترک شود و آن قوت روح در یافت ذائقه از حرکت مذکوره نماید **قول یونانی** وقتیکه رطوبت لعابی ملاقی اجزای ذی طعم شود و آن اجزا بآن محل رسد ادراک گردد و این قوت در عصب واقعه فی جرم زبان مخلوقست پنجم لامسه و آن حرکتیست مشترک است از قوت حیوانی و تنگی جسم اعصاب که بنابر احساس حار و بارد و رطب و یابس و نرم و خشن و صلب و سبک و ثقیل و غیره روح را متحرک سازد و تا بریشهای عصبی که در کف دست و اصابع بافراط اند رساند و چون زیاده پوشیده نیستند به نسبت دیگر اجزای اندرونی که زیاده ذی حس و پوشیده اند لمس آنها عیانست و آن در جمیع اعضا غیر جگر و سپرز و گرده و عظم مخلوقست دوم مدرک امور باطنی و آنرا حواس باطنیه گویند و اینهم پنج اند اول حس مشترک قوتیست که هر چه بحواس خمسه ظاهری مدرک میشود مودی بدو گردد و محل او مقدم بطن اول دماغست بدو بسبب آنرا مشترک گویند اول آنکه چون چیزی و جسم ادراک کنیم آنچیز بدو حس مشترک یکی نماید و اگر کسی را در حس مشترک خلل باشد انکس یک چیز دو بیند اگر بهر دو چشم بیند و اگر بیک چشم بیند یک نماید دوم آنکه او در آخر حواس ظاهرست و در اول حواس باطن و هر چیزی که از حواس ظاهر معلوم شود اول بدو رسد و بعد آن بحواس دیگر و هر چیز از باطن بظاهر خواهد آمدن اول از حواس باطن بدو رسد بعده بحواس ظاهر دوم خیال و او خزانه حس مشترک است که هر چه یابد بدو سپارد و محل او مؤخر بطن اول دماغست تا حفظ صور محسوسه که حس مشترک درک کرده نماید و وقت اراده حضور آنرا حاضر سازد سوم متفکره و متخیله نیز گویند چرا که تصرف میکند در صور محسوسه که در خیال موجود است و موضع آن مابین موضع وهم و خیالست چهارم وهم قوتیست که ادراک معانی غیر مدرک از حواس ظاهره و خزینه میکند که بمحسوسات متعلقست قبل صداقت صدیق و عداوت عدو محل او آخر بطن اوسط دماغست پنجم حافظه قوتیست که معانیکه متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده نگهدارد و این را متذکره نیز گویند داو خزانه متخیله و متوهمه است از نیست که چون مردم بعد تمادی ایام یکدیگر را بیند قوت ذاکره آن نقش اول را که در حافظه است بآن نقش دیگر مقابل کند بیند که این نقش نقش همان شخص است محل این بطن مؤخر دماغست **دوم محرکه** اینهم دو قسمت باعثه و فاعله باعثه شهوانیست و غضبی شهوانی آنست که باعث شود بر تحریک جهت طلب چیزی که لذیذ و نافع باشد و این منفعت اعم است که فی الواقع بود یا بحسب ظن غضبی آنست که جسم دفع چیزی کند که نسبت باو مکروه بود یا آنکه غالب شود بر چیزی که نسبت باو ضرر و آفت رساننده باشد اما فاعله قوتیست که در عصب نزول کند تا بواسطه او عضو متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردند و فاعله مطیع باعثه است **قول دون انتونیو** حواس باطنی پنج اند اول جوع محل او احشای معی معده و فم بالای آنست دوم عطش محلش نیز غشای مذکور است مگر حس آن در مری زیاده محسوس میگردد سوم حس جماع محل او اعضای تناسل اند چهارم رفع فضله محل او مستقیمه است پنجم حس بول محل او مثانه است **فصل پانزدهم در اعراض نفسانی** و آن اثر پذیرفتن و از حال گردیدن روح نفسانیست چون شادی و غم و خشم و لذت و ترس و خجل و اندیشه کاسر اهم است و آنچه بدین ماند بدانکه اثر اعراض نفسانی زیاده از ماکول و مشروب و خواب و بیداری و حرکت و سکون و دیگر افعال و احوالست چه در خوردن هیچ چیز قوی‌تر از زهر نیست پس اگر اکل و اتفاق افتد تا که در تن قرار گیرد

وحرارت وقوت جگر در دوا اثر نماید مضرت او بدید نیاید و اعراض نفسانی در حال اثر کند اما در کسی که کار آزموده باشد و قوت حیوانی قوی شود
اثر کمتر پیدا آید و در غیر آن بیشتر و سبب مرگ فجاءة همین است که حادثه سخت قوی باشد و ناگاه افتد هم قوت حیوانی ضعیف بود و کار آزموده نباشد
و اعراض نفسانی را در تن بدو گونه اثر باشد یکی آنکه اندام و اخلاط در روح را گرم کند و بحرکت آرد چون خشم و شادی و لذت و امید و اندیشه کارهای
مهم دوم آنکه اندام و روح را سرد کند و از حرکت بنشاند چون اندوه و ترس و آنچه بدین ماند و تسخین خشم و غضب قوی‌تر از تسخین شادی و فرحت و
تبرید ترس و خوف قوی‌تر از تبرید اندوه و غم باید دانست که اعراض نفسانی محرک روح اند پس حرکت یا بسمت مرکز یعنی باطن باشد و آن غم و خوف است
یا بسمت محیط یعنی خارج بود و آن غضب و شادی است یا بهر دو سمت که داخل یا خارج است باشد و آن غضب و خوف است پس وقتیکه این حرکات
بعنف شدید واقع شوند و حرکت بسمت محیط باشد احتمال خلوی قلب از روح وارد و اگر بسمت مرکز باشد موجب اختناق تواند شد و این هر دو
مهلک اند مثل فزع و فرح مفرط اما سکون نفسانی مثل جلوس مبرد روح است پس اعتدال اینها حافظ صحت باشد اما اعراض مذکوره آنکه تسخین
تن و تحریک ارواح و اخلاط نمایند غضب و فرح و هم و لذت است و آنکه مبرد تن اند غم و خوف است پس اگر غضب مفرط شود در مزاج صفراوی باشد مفرحات
دواء المسک شربت انار شیخوش شربت آلو شربت تمر هندی عرق گاوزبان عرق گلاب نوشند اغذیه بارده رطب چون بچه مرغ ماهی منقیه و
بسرود و لعب و حکایات خوش مشغول شوند روائح طیبه بویند صندل گلاب بر سینه و قلب گذارند حمام فاتر آب بارد الهوا نمایند تا از نکایت غضب
ایمن مانند و اگر فرح مفرط شود احتمال است که روح و حرارت غریزی سوی خارج حرکت قوی کنند و قلب همچنان شگفته و خالی ماند و غشی پدید آید
و فجاءة بمیرد و بلید که بحقارت و بی اعتباری امور دنیاوی طبع را مائل سازد و از تدابیر سابقه که در غضب گذشت آنکه زائد التفریح نباشد بکار دارد و اگر
خوف مفرط شود حرارت غریزی میل بباطن نماید و قبض تمام در دل افتد و روح و حرارت در دل مختنق گردد و بفجاءة بمیرد و مفاجات خوفی قلیل الحجم
تر از مفاجات فرحیست پس حافظ صحت را اعتدال عوارض نفسانی لازم و وقت ظهور بی اعتدالی ادویه قلبیه بارده یا حاره یا معتدل مفرد یا مرکب برای
حفظ حرارت غریزی و جهت صحت حامله و تقویت قوی و اعضای رئیسه و تصفیه روح و دفع ابخره دخانی حسب حاجت بکار دارد بدانکه خشم معتدل
خون در تن بگستراند قوت روح و حرارت غریزی را بظاهر تن رساند خشم مفرط صفرا بجوش آرد و در تن بگستراند رنگ زرد سازد شادی و لذت
معتدل حرارت غریزی برافروزد و در تن گستر مزاج را گرم و تر سازد و قوی قوی گرداند فربه کند ترس خون و حرارت غریزی را بقعر تن گرداند و قوی
را ضعیف سازد و خجالت حرارت و خون را انگیزاند و بظاهر تن رساند و بحتی رطوبات تحلیل سازد و نفع رسیدن بامید و امن شدن از کاری مثل شادی
معتدل است و ضرر عدم حصول امید همچون ضرر اندوه باشد و باشد که بیماری در علتی عسر مانده باشد ناگاه بامیدی بزرگ رسد بدین سبب مرض برو
سبکتر گردد و خلاص یابد و باشد که از کاری ترسان باشد و آن کار ناگاه بدو رسد مرض عسرتر گردد و خالی بودن از اندیشه مهم کند ذهن خاطر آرد حرارت
و قوی را ضعیف سازد و دردها افزاید اندیشه کارهای مهم و همت بدان آوردن عکس این بود و بسیار باشد که سفرها کردن و شهرها و چیزهای عجیب
دیدن امراض عسر کهن سودمند باشد **قول دوم** انتونیو اعراض نفسانی حرکتیست از خارج که بسبب و مادهای جسم تبدیل می پذیرند
و موجب مرض میگردند چه هرگاه حرکت اعضا بافراط میرسد همان قدر ماده را متحرک میسازد حرکت از خارج بود یا از داخل مثلاً غصه که حرکت

ضعیف است هر قدر که بافراط رسد همانقدر ماده را حرکت میدهد چنانچه عیانست که هنگام افراط سرعت نبض امتلای اوعیه با حرارت سرخی چشم
و تشنگی عینین پیدا می آید و صغر بافراط را معامی افتد و تمامی اجزا سیگردد و امراض چون صرع و تشنج حمی بواسیر قولنج وجع کلیه وجع مفاصل وغیره پیدا
میگردد و پس هر قدر که ضعیف بود همانقدر فعل خود بآسانی نماید و اگر ثقیل بود و زبون است چه دفعةً احتباس ماده میکند و ظهور غصه بغیر اسباب ظاهری
و باطنی بداست و بعد غصه تندانخورند که آفت قوی می آرد و نوشاندن شیر مرضعه غصه دار طفل را بد است مرد غصه دار را لازم که از اسباب غصه آور
بپرهیزد و بعد غصه فوراً طبع را بدیگر اذکار راغب سازد و از خانه برآمده بهواخوردن رود و کسانیکه باعث تفریح بود بسر برد اما دهشت عکس فرحست
زیراکه موجب نقصان جسمست بسبب نقصان نفس ماده و از اجزای بیرونی باجزای درونی میگردد و رونده و از اینجا گشته محدث خفقان تشنج صرع سکته خناق رحم
احتباس طمث فالج وغیره میگردند گاهی امراض مهلکه و بعد دهشت یا صدمه جسمی شرب خمر و استعمال مقویات انسب اما غم فرح لیکن قوت نافع گردش خون
مجمد ماده است لهذا احداث تحجر و مراق و احتباس طمث و بواسیر مینماید غم دائم سنست جسم محدث امراض است اطالت بغیر سبب ظاهری بدین حین
کسان الازم که از خانه بیرون آیند و بجای مرغوب خمر نوشند و باحبا مواصلت نمایند اما فرح اگرچه اکثر اذیت میدهد اما گاهی موجب هلاک میگردد اما
بیان شروع فعل خود در جسم نموده استرخامی آرد گاهی حواس و روح حیوانی تکمد میسازد و بیار معتدل اگرچه جسم را مستفید نماید و تباه میکند اما خیال
این بسبب تعمیق محرک جسم گشته احداث آفت می نماید

# باب چهارم
## در ترکیب علاج و پرهیز وغیره

طبیب باید که عالم و عارف بعلوم و صناعت و متصف باوصاف حسنه و آداب اخلاق و معتقد ثواب و عقاب و پیرو صاحب شریعت
و خائف از عقاب و راجی برحمت و ثواب الهی عامل بمعروف تارک از منکر حریص بر عبادت کاره از منهیات صابر بر مصائب راضی بانچه
و رد گرد دو با وقار و تمکین باشد و بجوج و طامع نبود تا در نظر خلق مکرم باشد و قول آن را با اعتقاد قبول دارند و عمل نمایند و نیز از علم فقه و حدیث
و علم اخلاق و علم حکمت و علم منطق و علم طبعی و علم هندسه و علم هیئت و علم نجوم و علم حساب و علم کهانات و فراست آگه باشد و نیز این امور که ذکر
میشوند آن را ضرور است یعنی وقت معالجه اسم الله الشافی واند و مستمد فیض از او باشد و معلم خود را بستاید و شکر احسان او نماید اگر کسی سختی نیک
و امری پسند بیان کند یا غلطی و خطای از و صادر شود بلا تامل در رد او نباید و تقبیح طبیب دیگر نکند و خطای دیگران را مایه افتخار خود نشناسد
بحسن خلق و لطف احوال مریض مرضی کند اگر مریض تکرار یا سوء تدبیر نماید غصه نکند بلکه بمدارا اگر سخن آن را شنود و تفتیش از سوء تدبیر باز دارد

وگوید که زحمت چندروز برای صحت تام اختیار باید کرد افشای راز مرض مریض نکند و اگر کسی بجذام وغیره بسبب مباشرت با اصحاب آن مرض
مبتلا گردد آن را تشنیع بدان ننماید بلکه بحسن خلق مدارا کند و بعد صحت بعنوان نصیحت منع نماید و بر معالجه و تحقیق امراض و ادویه حریص باشد و اگر بمطالعه
کتب مواضعی که مریضان کثیر در آن باشند مشغول ماند و مشوره با اطبای ماهر نماید پس اگر سخن حق و دلیل صادق از آنها شنود ممنون آنها گردد
و اگر سهوی یا غلطی صادر شود و دیگری آن را متنبه سازد از آن باز آید و مقر بر غلط خود باشد که آثار جهل است اگر کسی سخن باطل گوید تصدیق
نکند و آن را خجل نگرداند خصوصاً در مجمع بلکه حتی المقدور توجیهی شایسته برای آن نماید و بنرمی گوید آنچه میفرماید شاید قول بعضی باشد نه قول جمهور
لیکن درین محل و موقع چنین باید و تحمل کند این بهتر باشد اگر مریضی بدو رجوع آرد و قبل ازین طبیبی حاذق تر ازو معالج او باشد و تدابیر او همه
صائب و بصحت آورده بلطف گوید دست از علاج او بر مدار که او از من بهتر است انشاء الله عنقریب صحت خواهد شد چون بیند که طبیبی
معالج مریض نیست و او بر خطا است و رای صائب ندارد غائبانه بر بعض یا پرستاران او گوید که او بر غلط است بطبیب دیگر رجوع باید کرد اگر مریض
رجوع آرد و طبیب او را معتقد خود نداند و مائل بدیگری بیند یا آنکه سخن نا شنود و نا پرهیز باشد بعذر گوید بطبیب دیگر رجوع کن اگر قبول نکند
گوید من هم در معالجه شریک خواهم بود و بتدریج دست کشد یا بنا بر مصلحت تمارض نماید چون مریضی رجوع آرد و از تدابیر و بصحت نیارد
عذر خواهد و گوید شفای این قدر بدست دیگری باشد یک دو روز بر طبع گذارد پس بطبیب دیگر که طبع تو راغب بود و موافق باشد رجوع نما بالجمله بحاجت
ننماید و کار او را تباه نسازد و طبیب را لازم که در هر انحراف سهل و مرض ضعیف بفصد و مسهل و مقیی متوجه نگردد و دوا بنهار اعادت طریق خود
نسازد و کلی نداند و در هر وقت و هر سن و هر فصل و هر بلد اینها را بعمل نیارد و حتی المقدور تدبیر باغذیه و اشربه و سته ضروریه نماید اگر ازین
صحت شد فبها الا متوجه ادویه شود تا که با دویه مفرده و ضعیفه کار برآید بمرکبه و قویه نپردازد و اگر محتاج بمرکبه و قویه شود پس هر چند ترکیب آن کمتر و سهل الاخذ
تر و قلیل الحدت باشد بهتر یعنی بتدریج از اضعف به قوی رود و تا که بملطفات و منقیات خون و صفرا تسکین غلیان خون و حدت صفرا گردد متوجه بمخرج
آن نشود و تا که بعلق و حجامت حاجت برآید خصوص در مرض مختص باطراف تن متوجه بفصد نگردد و اگر امراض حاده شدید باشند تاخیر در آن جائز نیست ثبت شد اگر یا با سرا
هیجان استعمال ادویه قویه و مسهلات و مقیات و حقنها متوسطه جلی و دفعی بیک دوا اقامت نکند که مالوف طبع شود و از فعل و انفعال آن ضعیف گردد بلکه تبدیل
حسب اقتضا نموده باشد اگر دریافت مرض که حار است یا بارد مشتبه باشد باید که یک دو روز دوائیکه اندکی مائل بحرارت باشد استعمال کناند اگر مرض بغیر اینهم
بلکه در توقف باشد اندکی زیاده کند همچنین تا که میل بموافقت و صحت در یابد پس همان امر عیادرد و اگر از دادن حار ضرر بیند بگذارد و تدابیر بارد از
اغذیه و ادویه وغیره نماید همچنین در دادن بارد اگر چند امراض جمع شوند ابتدا بمرض اصلی که باعث مرض دیگر است کند چنانچه حمی عفنه حادثه از سده
که اول متوجه افتتاح سده و رفع عفونت اخلاط باید شد که چون سده بگشاد و عفونت رفع شد حمی نیز زائل گردد همچنین حمیات حادث از ورم چون حمی
ذات الجنب وغیره و قرحه حادثه از ورم که اول تدبیر ورم کنند چون ورم رفع شد حمی و قرحه هم زائل گردد و یا آنکه یکی از امراض اهم از دیگری باشد چنانچه
یکی حاد و دیگری مزمن چون حمی محرقه و سل یا فالج و یرقان اصفر و استسقا جمع شود پس اول متوجه بحاد شود و اندکی رعایت مزمن غافل از آن
مطلق نگردد همچنین اگر مرض و عرض جمع شود اول تدبیر مرض کند مگر آنکه عرض قوی باشد چون وجع قولنج و اوجاع اکثر خراجات و اورام بیدار بیاد

امراض حاده و صداع شدید و حمیات پس اول متوجه عرض تسکین و تنویم شود که ضرر آنها زیاده است پس بمرض مداومت بر غلط و ترک انصواب جهت
تاخیر از این هر دو نماید مثلاً در شطر الغب به برودت صرف برای تسکین حرارت تب و هذیان تسکین بیند و مسرور شود و از جانب سده و بلغم و ضعف معده
که لازم این تبست غافل باشد پس آخر بسوء القنیه و استسقا کشد یا آنکه ادویه مسخنه قویه برای تفتیح سده و نضج بلغم دهد و جانب صفرا و شدت حمی ملاحظه
ننماید منجر بدق گردد و بس گاهی رعایت آن و گاهی رعایت این کرده باشد غلط ننماید تا تمیز عرضی و دوا از ذاتی آن جدا سازد و لاسیما در خصوص ادویه قویه و
مرکب القوی که ابتداء بالفعل اثر قوی از حرارت یا برودت از آنها ظاهر میشود و بالمآل خلاف آن چون غسل بآب بارد که سخن بالعرض است بسبب
تکثیف و سد مسام و احتقان حرارت در باطن حرارت مینماید و بالمآل بسبب افنای حرارت غریزی و روح حیوانی تبلید اعضا و برودت میکند و مانند سقمونیا که مبرد
بالعرض است بسبب استفراغ صفرا و مثال چوبچینی که در ابتدای گرمی اثر آن چندان محسوس نمیگردد و هکذا بتدریج پس باید که مجرب نظر در ذاتی و عرضی آن نماید
و اثر تکرار و تکثار استعمال آن را دریابد تا در غلط نیفتد و دائم در پی ضرر بالذات و تابع بالعرض نباشد و دوای مسقط جنین و مفسد اعضا و مضر و قتال و
باه و غیره ندهد و دائم در ایصال نفع و خیر باشد نه فساد و ضرر زیرا که طبیب خادم طبع و طبع مدبر و مصلح و حافظ بدن است نه مفسد و مهلک آن مگر آنکه عدم
اسقاط یا از کمال باه منجر بفساد یا هلاک آن شخص گردد که در آن وقت هر دو مجوز اند در آموختن علم طب و مداوای مرضی بخیل نباشد بلکه حریص این بود
و بر شاگردان و مریضان شفیق باشد و دائم در اصلاح و ترقی ایشان بود و در ملوک و مملوک فرق نکند و متکبر و متفخر نباشد و بنظر حقارت بکسی ننگرد
بر شاگردان و مریضان منت ننهد بلکه بر خود دانا آنها را آله و موضوع صنعت خود داند شاگرد و قانع و سخی باشد طامع و بخیل نبود و طمع بر مال شاگردان
و مریضان نکند و از ایشان طلب ننماید اگر بخوشی خود هدیه آرند برای خاطر قبول نماید متوجه معالجه هر مریض از کار رفته نگردد و هر چند آنها ابرام نمایند معالجه
در عذر خواهی کند بسیار گو و بسیار خوار و شارب مسکرات و مشغول بلذت و عیش و هزل و لطیفه گو نباشد و نظر حرام بر محارم مردم نیندازد بلکه همه اطفال
و برادر و مادر و خواهر خود داند باید آنکه مریض نیز چند امور ضروریست یعنی طبیبی که متصف باوصاف مذکوره باشد اعتقاد بران نموده طلب کند اگر چنان
طبیب که عالم و عامل باشد یافت نشود ناچار طبیبی که عالم باشد و از عمل قاصر طلبد چه بر عامل بی علم چندان اعتماد نیست و عالم دیده و دانسته در هر
وقت و حال و مرض ادویه مضره و سمیه بالفعل یا بالقوه و المآل استعمال نخواهد نمود و عند ضرورت اگر دوای سمی استعمال کند بمصلحات و بعض تریاقات
قدر لائق خواهد نمود و اگر اندکی ضرر رسید تدارک آن خواهد نمود بخلاف عامل جاهل چون رجوع بطبیبی آرد خود را بدو سپارد و آنچه او گوید و کند قبول او از
دوست از اختیار و خواهش خود بر دارد و بداند که طبیبی بهتر از او نیست و معتقد آن باشد احیاناً اگر مرض اشتداد کند یا طول کشد بترود و نگردد و رجوع بطبیب
دیگر ننماید و خود را تختهٔ مشق نسازد چه بعضی امراض اند که در ابتداء اعراض آنها ساکن بود چون حمیات صفراویه و دمویه و اورام که در ایام تزاید و نوائب
و بحرانات و نضج و تفرج اشتداد مینماید و بعضی امراض اند که زمان انقضای آنها طولانی است چون بلغمیه و سوداویه یا طبیب بخوش خلقی و ادب تکلم نماید
و سخن سخت نگوید و اگر از او منقطع شده نزد طبیب دیگر رجوع برد او را ندامت ننماید هر چند که او بر خطا و سوء تدبیر بود و رای صائب نداشت و در
اظهار حال قصور نکند و بر شدائد آلام مرض متحمل باشد اگر برای طبیب تحفه لائق او آرد و آن هدیه را حقیر شمارد و اگر او قبول نماید بر دست ننهد و مایه
تفاخر خود و حقارت او نسازد بلکه بر خود منت نهد که او قبول ساخت بیمار داران را مناسب که از ملائمی و فرحت و جمعی و رفاقت با مریض

**فصل اول در اسباب غیر طبعی** تا وقتیکہ انسان زندہ است آزا مرض پیدا میگردد چراکہ از اجزای نرم و صلب مرکبست لہذا بآسانی از
حالت بر میگردد و این چند سبب است مثلاً در درون جسم یا بیرون جسم یا ہمہ جسم یا جزوی از اجزا پر زیادہ میگردد و موجب مرض شود و کسی کہ غذا
زیادہ از مقدار خورد اکثر مبتلا بمرض میگردد و زنان بسبب طمث و حمل و زائیدن و نفاس و لبن اکثر مبتلا بمرض میگردند و آنانکہ بآسایش بسر برند
و ضعیف بوند و حریص بر ہمہ اشیا باشند و آنانکہ غصہ غم و خوف و غیرہ بسیار دارند و آنانکہ از کثرت اکل ضعیف گردند و آنانکہ مبتلای مرض میرانی
بوند و آنانکہ خبر داری تنقیہ دستوری طبعی و صنعتی کم دارند و آنانکہ دران سوء ترکیبی مرض دستوری شود اکثر مائل بمرض اند **فائدہ** وقتیکہ افعال طبعی
و حیوانی زائل گردند آثار ظہور مرض است و ہر قدر کہ میلان مادہ زیادہ محسوس شود ہمان قدر نزدیکی استادی بمرض گردد و ہر گاہ کہ دفعۃً یک حرکت
کہ از حرکات جسم تعلق دارد کم گردد آنوقت بآسانی زیادتی شی ناطبعی میگردد و کسانیکہ ورزش یا ریاضت کہ لائق جسم بود پیروی کنند و غذا اندک
خورند بمرض کمتر مبتلا شوند و مرض میرانی اکثر بر وقت عمر مقررہ ظاہر میگردد اگر قبل از وقت دستور پدید آید مہلک باشد و مرض میرانی عسر الزوال
اند و دیگر امراض نسبت میرانی بآسانی زائل میگردند بشرطیکہ سمی و ثقیل تر نباشند امراض بہاری نسبت بدیگر اوقات سال بآسانی علاج پذیر اند
امراض مشترکہ نسبت بمفردہ عسر الزوال اند امراض سمی بد اند مگر کہ در ابتدا بزودی تدبیر مناسبہ کردہ شود امراض دوری نسبت بغیر دوری بآسانی
علاج پذیر اند و ہر قدر کہ مدت دور مرض دوری زیادہ بود ہمانقدر تا مدت دراز میماند و بعسر علاج می پذیرد مرضی کہ بعمر و مزاج و اوقات سال صحیح
متعلق بود بنسبت غیر آن کم عسر است و امراض قابل علاج از سوء تدبیر اکثر لا علاج میشوند و اسباب مرض چند اند یا سانج یا بادی یا آنکہ کسی شی
در اجزای متأذیہ اصلی باشد چنانچہ صلابت او تیرا یا آنکہ بوقت ظاہر گردد چنانچہ از خلیدن خار در اصبع یا آنکہ مادہ در تن منتشر شود یا آنکہ مادہ
از مرض مقرر گردد و امراض سانج نسبت بادی عسر باشند **فصل دوم در ذکر امراض** انچہ باجزاء نرم تعلق دارند بسبب افراط خون چون
رعاف نفث الدم قی الدم بواسیر طمث نفاس اسہال کبدی و دوسنطاریا و غیرہ است و آنکہ بغلظ خون تعلق دارند احتباس رعاف و بواسیر
و طمث و نفاس است و آنکہ باحتباس خون تعلق دارند صداع ثقل رحم بواسیر و غیرہ است و آنکہ باوجاع مفصل تعلق دارند وجع تحف ذات الجنب
وجع کلیہ وجع عضلہ وجع مفاصل نقرس است و آنکہ از فلغمونی تعلق دارند مدخناق ذات الجنب ذات الریہ فلغمونی شکم و امعا و کلیہ و رحم و غیرہ
است و آنکہ از انجماد دم تعلق دارند ضیق خشک سدہ جگر و سپرز تحجر ریہ و طحال و کبد دبیلہ ریہ و سل و غیرہ است و آنکہ از ریزش بلغم و دیگر اخلاط
تعلق دارند زکام رطب کثرت بزاق سرفہ رطب ضیق رطب قی مفرط اسہال ادرار منی سوزاک اسہال سفید زنان عرق سیلان اشک و غیرہ
و آنکہ نسبت احتباس تعلق دارند ثقل صداع زکامی قلت لعاب سرفہ یابس احتباس عرق و فضلہ حرقت بول بول سوبی و غیرہ است و آنکہ از ایستا
سوبیش تعلق دارند ورم بلغمی شقیقہ استسقائی قی لحمی طبلی استسقای سر و سینہ و رحم نزلہ بند و غیرہ است و آنکہ از زبونی اینہا تعلق دارند جرب لثہ
دامیہ سوزاک امراض حمرئی نتن عرق بخر است **فائدہ** انچہ باجزای صلبیہ متعلق اند آنکہ بسوء لوسانو دائمی تعلق دارد زخم شور ضربہ استرخا خلع تشگاف
و غیرہ است آنکہ بحرکت دوری تعلق دارد رعشہ دوار لیسر غش سکتہ فالج توم مقعد و رحم تقطیر بول ضعف باہ عقر و غیرہ است آنکہ از بقیہ تعلق دارند
انواع غشی و غیرہ است آنکہ از حرکت اشید فیتی تعلق دارند فالج تشنج صرع خفقان ضیق تشنجی قولنج تشنجی تہوع زحیر و غیرہ است آنکہ از بقیہ و حرکت دوری

تعلق دارند حمیات اند چون غب ربع خمسہ سدسہ ثامنہ مواظبہ غب مرکب ربع مرکب یومی سونوخس محرقہ صفراوی مطبقہ لثقہ غب دائم ربع دائم ہدیا
حصبہ سمی و بائی حمی نم حمی زکامی حمی سلی دق جادرسیہ آنکہ بحواس بیرونی تعلق دارند کمی و نقصان ظلمت بصر طنین نقص ذائقہ و شامہ و لامسہ بیات
آنکہ بحواس بیرونی تعلق دارند نقصان و بطلان حافظہ انواع ہذیان مانیا مالیخولیا وغیرہ است **فائدہ** چند امراض اند کہ مقرر و مفرد جند بشرائط باشند اطلاقا
انعقاد دآن دو نوع است یکی شدید کہ از کثرت مقدار متاذی جسم گردد در اعضای رئیسہ رسیدہ مانع افعال آنہا گردد و سکتہ و اختناق رحم و دل و خفقان
ادعیہ ہا آرد و این ہر شش وجہ است یکی آنکہ دل و دماغ متاذی گردد دوم بسبب اذیت اینہا رئیہ ہم متاذی شود سوم بسبب حلول از دیاد مرض ہمی ابتدا
رسد چہارم ہذیان تشنج رعشہ وغیرہ ظاہر شود پنجم بسبب لطافت خاص خود موجب ضیق گردد ششم بسبب کمی قوت در پیران ربع و نقاہت پیدا شود
دوم خفیف کہ چندان اذیت نمی رساند مگر بسبب خفت خود حمی یومی وغیرہ می آرد و از حرکت اینہم دو گونہ یکی طویل کہ از جملہ پوستہا و زکند دوم قصیر کہ در اندک مدت
آخر گردد و از دستور اینہم دو گونہ است یکی نیک کہ بآسانی بگذرد دوم بد کہ اگر چہ بسیار زبون نماید اما بسبب تمامی عوارض ضعف قوی آورده موجب
ہلاک گردد و این سہ گونہ است یکی سمی کہ بالکل تعسیم حیات نماید دوم وبائی کہ بسبب محیط شدن رہمہ اجسام باعث ہلاکہ ہمہ ہا گردد سوم انتقالی
کہ از یکی بدیگری نقل کند و ہمان افعال ردیہ ظاہر سازد و این از شش دیگر پیدا نمی شود مگر از ہمان رزیش کہ از جسم مریض بیرون تراود و بجسم دیگری
نافذ گردد و از لمس جسم صحیح بجسم مریض یا وصول ابخرہ سمی از و و از وقت نیز دو گونہ است یکی آنکہ بآثار سریع باشد و اکثر از امراض حسن البرء چون اسہال سعال
وغیرہ حفظ جسم نماید دوم عکس این و از سبب نیز دو گونہ است یکی ساذج دوم مادی و از سلسلہ سہ گونہ است یکی سرایتی کہ از والدین رسد دوم از جسم خود
بسبب [illegible] یا بیرونی عارض گردد سوم از ہنگام دخل رحم حاصل شود و از فصل سال چہار وجہ است یکی بہاری و دران حمی لثقہ و غب دوم صیفی و دران
یومی وغیرہ سوم خریفی و دران [illegible] وسنط یا ربع وغیرہ چہارم شتاوی و دران سرفہ و ذات الجنب وغیرہ پیدا می آیند و از جاسہ نوع است یکی آنکہ بسبب جام
باشتراک ہمہ ہا حدوث امراض در یک وقت شود دوم بسبب اشتراک محدث امراض گردد چون لثقہ و امیہ وغیرہ سوم بسبب خاص خود حادث ہم نشود
مگر بسبب امراض دیگر موجب اذیت گردد و از یکی بدیگری و از دورہ دو گونہ است یکی آنکہ بر وقت خود آید و زائل نیز چون غب ربع وغیرہ دوم آنکہ
دورہ ندارد و مدام ماند چون حمی یومی و سونوخس وغیرہ و از سن نیز دو وجہ است یکی آنکہ از سن و مزاج مقرر بود دوم عکس این و از ہیئت یعنی بی ترکیبی جسم دو گونہ
است یکی آنکہ بسبب تدبیر با بسوی صحت آید دوم علاج پذیر نباشد و از عوارض دو گونہ است یکی آنکہ دو یا زیادہ مرض جمع شوند دوم آنکہ از یکی مرض
صحت نشدہ کہ دیگری عائد گردد دیگر آنکہ سوای امراض مذکورہ دیگر اند و آن بی ترکیبی ترکیب اجزای جسم دوم بی ترکیبی اعضای جسم و بی ترکیبی ہا دو گونہ است
یکی سوء مزاج خواص دوم سوء ترکیبی اجزای جسم و این چہار گونہ است اول در بی ترکیبی این سہ وجہ است یکی در شکل یعنی جائیکہ راست باید کج و عکس این
خواہ در رحم حادث شود یا بعد تولد بسببی خارجی خواہ در شکل اجزای بیرونی نقص متصور افتد خواہ در اجزای درونی دوم در تقعیر یا مجری فتور افتد بسبب استرخا
یا ضیق یا تبض یا فشردگی اما بسبب استرخا کشادگی یا شگافتن ادعیہ ہاست و بسبب ضیق سدد کہ از مادہ غلیظ یا دیگر مادہ کہ مزاحم سیالی اشکو شود مثال
سنگ در اور یترا و بسبب تبض بند شدن لیفات است بسبب سردی یا زمی اجزا و بد النسب سیالی خلط متجمع گردد و بسبب فشردگی سدد شدن ادعیہ
ہاست در خود بسبب مادہ زبون یا جسم زبون کہ در آن نازل شود سوم در سطح یعنی اجزا کہ بطبع خود صاف و سبک ہموار باید خشن و ناہموار گردند یا عکس این

ثانی در عدد و آن زیادتی همه جسم یا جزوی از اجزا است و در دو وجه است یکی زیادتی عضو چنانچه شش اصبع وغیره دوم کمی عضو چون چهار اصبع دارد
مولودی بود یا بعد تولد قطع شده ثالث در کلانی و این هم دو وجه است یکی آنکه عضوی در طول یا عرض کلان گردد مثلاً زبان که از حد خود دراز
و مانع تکلم شود دوم آنکه عضوی در طول یا عرض کم گردد رابع در ترکیب و این هم دو گونه است یکی آنکه اجزا که در اینجا باید از اینجا برآید چون خلع دوم آنکه
اجزا که در ان اتصال باید متفرق شود یا عکس این و این چند وجه است یا از پیش یا پس یا از بالا یا زیر یا از پهلو یا کمی و زیادتی پدید آید سوی این و جسم
صحیح از قروح و بثور و جراحت و کسر و خلع بدانکه در انحطاط مریض هلاک نمیگردد مگر وقتیکه مرض نکس کند در انتها نیز بسبب باز ماندن مرض از
افزایش و کثرت قوت هلاک نمیگردد مگر گاهی بسبب ضعف اما در تزاید بسبب افزایش و شدت عوارض هلاک میگردد **فصل سوم در ذکر امراض**
**که بمردان و زنان شوند** اما در مردان رعاف نفث الدم بواسیر و موی اسهال دموی و در نساء هم میشوند ورم خرد جای قریبه تصدیعه متعلق
حمی غب فرسیموس تولد منی اندک یا غیر خواهش خود یا بدیر خارج شدن یا بغیر اراده برآمدن فلغمونی انثیین و تحجر و فتق وغیره بدانکه خروج منی بدیر
یا قبل از وقت لائق تولد تناسل نیست استرخای ثم قضیب و سفر آثار ضعف است اما در زنان پس در صبیه غلیان مرقی امراض تشنج غشی
فالج وغیره فلغمونی رحم دموی بود یا یحمی بثور رحم تورم رحم اختناق رحم احتباس و کثرت طمث بوی طمث چنانچه مائی یا سیاه یا منتن وغیره آمدن حیض غیر وقت
و باد رحم وغیره عوارض سیلان سفید اذیت رحم سرطان ثدی وغیره در منکوحه تنفر از شوهر عقر رحا پیدایش زائد در حامله غشی قی سوء هضم فساد اشتها
و قلت آن خفقان وجع اسنان ضیق نفس کسل اعضا فالج تقطیر بول اسهال وجع قطن و عانه بواسیر یحمی مغص ورم رجلین استسقای فرج اسهال الدم سقط
مردن جنین در ترب ولادت عسر ولادت بسبب ضعف حامله یا بسبب ضیق نقب یا بسبب قلت وجع یا بسبب کبر جنین یا بسبب غلیان خون یا بسبب سیلان
آب یا بسبب بدشکلی جنین یا بسبب مردن جنین یا بسبب سطبری مشیمه در وقت زائیدن کثرت یا قلت نفاس وجع بعد بستن فلغمونی شکم احتباس
بول شگاف فرج ورم فرج حبس فضله بعد زائیدن کثرت یا قلت یا انجماد یا شوریت یا مائیت لبن حدوث حمی بسبب لبن ورم ثدی و تحجر سرطان
ثدی بدانکه در زنان اکثر امراض بسبب قلت طمث پیدا میگردند و هر زنیکه طمث ندارد عاقر بود و زنان بنسبت بمردان بزودی متاذی از مرض میگردند
بسبب کثرت ضعف یا بسبب بدی طمث و نفاس یا بسبب حمل و در صبیه همیشه اذیت بسبب احتباس طمث باشد بنسبت آنکه احتباس ندارند و
وجع که بعد بستن شود تسکین آن از افیون بوست در امراض زنان استعمال ادویه قابضه و لطیفه افیونی بد است بعد زائیدن اخراج ماده رحمی بخوبی نا
شدن بآسانی احداث سرطان رحم مینماید که فراهم میگردد و فساد لبن باعث اذیت طفل است سیلان طمث بعد زائیدن موجب اذیت طفل بود از
اقسام تشنج **فصل چهارم در ذکر امراض متعدیه و متوارثه** اما متعدیه جذام جرب حکه جدری حصبه حمیات وبائی قروح عفنه رمد سل برص خصوصاً
اگر مکان ضیق بود و بوی مریض یا عرق او بصحیح میرسد بواسیر نیز تعدیه مینماید اگر کسی بمحل تبرز باسوری تبرز میکند و جمره و ایلاوس نیز از این قبیل است
اما متوارثه برص نقرس سل صرع ابنه جدری مالیخولیا دق جرب بخر مد قروح عفنه حصبه یا جذام بواسیر حصات و امراض متوارثه بعد هفت یا چهارده یا
بیست و شش سال ظاهر میگردند بدانکه هر عضو که ازو ضعیف باشد از پسر نیز همان عضو اکثر ضعیف می آید اما ضعف اعضا در کسیست که در فرزند ظاهر شود خلاف
امراض مذکوره که توارث اینها در ولد از ابوین بتبدیل متساویست بدانکه مرد خصی را نقرس و صلع نباشد زنان را نیز مگر وقتیکه حیض قبل از وقت بسته شود و اندیه نا موافق زند

تا قوت حال ایشون خصی با تب ربع دیدم کودک با تب ربع ندیدم اگر باشند نادر **فصل پنجم در ذکر امراض که بمرض دیگر زائل شوند** صرع با اگر تب ربع
دوالی داء الفیل اوجاع بیاید آید از صرع خلاص یابد قلع و داء الفیل و وجع کلیه و تب ربع مفاصل و داء الثعلب و مالیخولیا و دیوانگی بدوالی زائل
شوند مدقرمن بکری غیر مزمن باسهال صفرا زائل گردند صداع صعب مزمن بسیلان ریم از گوش یا بینی برود و انواع اسهال مزمن بقی مالیخولیا
بعرق مثل وجع کبد که بسبب ریاح غلیظه باشد بحمی حار زائل گردند و وجع سرین و کلیه و رحم و جنون و مالیخولیا و سرسام و نسیان بو اسیر دفع شود و تمام
بلغمی و دوالی و وجع مفاصل و تشنج امتلائی بحمی حاده برود و سکته و جرب امراض سوداوی صرع و تشنج بحمی ربع رفع شوند گراز رطوبت بحمی فواق امتلائی بعطس
استسقا باسهال رطوبت بلغمی اسهال صفراوی بکری سرفه کهنه بورم انثیین وجع سرهای پهلو که بغیر ورم بود به تب گرم رفع شوند امراض حاده و حمیات
محرقه بیرقان برود و بواسیر و حمی محرقه برعشه رفع شود و اگر در تب گوش کر شوند و رعاف یا اسهال پدید آید کری برود اگر صاحب ذات الریه را خراج
بر پای پدید آید و نفث پخته بر آید یا حوالی سینه و شراسیف و بن گوش ریشی شود آثار انتقال ماده و صحت باشد اما بسبب بدی ماده ناصور گردد و در
کسی که غذا در معده ترش شود ذات الجنب نیفتد **فصل ششم در ذکر آثار که با ثر آن فلان مرض خواهد شد** و تفتیکه حالها در تندرست
که در تندرستی عادت نباشد پدید آید آثار پدید آمدن مرض بود پس برای حفظ تندرستی قبل از استحکام بدفع او کوشند اما آنچه در سر و روی
پدید آید هشت اند یکی اختلاج اگر در یک چشم و نیمه روی بسیار افتد بیم لقوه باشد اگر در همه تن بود بیم تشنج و سکته دارد دوم خدر دست و پا سیوم اختلاج
و کندی حاسه با اگر پیوسته و بسیار افتد بیم فالج بود سوم حمرت چشم و دمعه و تنفر از روشنی آفتاب بیم سرسام دارد چهارم کابوس و دوار و انرا بیم
صرع و سکته دارد پنجم ناخوشی دل و ترسیدن و غم بموجب بیم مالیخولیا دارد ششم صداع و شقیقه دائم با دیدن خطوط سیاه و ذباب پیوسته بیم نزول آب
دارد هفتم اختلاج همه اندام و کسل در حرکات و ثقل همه تن و کدورت حواس و امتلای عروق آثار امتلا بود و هرگاه که پیوسته گردد بیم سکته باشد هشتم
کثرت زکام و نزله بیم سل و ذات الریه بود داما آنچه در همه تن افتند یازده اند یکی آنکه مدام از همه تن عرق کثیر آید و این یا دلالت بر امتلا کند و بیم امراض
امتلائی باشد یا بر ترقیق اخلاط و بیم ضعف قوت بود و اگر این عرق گنده بود از و حمی عفنه پدید آید دوم امتلای مفرط و درین بیم سکته یا بیم آمدن
خون بینی یا بسرفه باشد سوم منی ثقیل تر یا دوازده از عادت و این آثار تخمه و ناگواری غذا بود چهارم منی بول و این آثار عفونت و بیم تبهای عفونی
باشد پنجم سقوط شهوت و تکسر و الم بی سببی ظاهر آثار امتلا و مقدمه مرض باشد ششم سقوط اشتها و غثی و قی و تفنخ امعا و وجع اطراف بیم قولنج دارد
هفتم کثرت شهوت طعام آثار سرد شدن فم معده یا اجتماع رطوبت ترش در و باشد هشتم سقوط شهوت بی تولد باد آثار گرم شدن فم معده بود نهم آرزوی
اشیای تیز آثار ماده غلیظ در معده بود دهم آرزوی اشیای ترش آثار تولد صفرا در معده باشد یازدهم حمرت چشم امتلا و تیرگی و جه تنگی نفس گرفتگی آواز
کثرت قوبا بیم جذام دارد دوازدهم کثرت دمامیل و بثورات مقدمه خراج و دبیله و سلعه باشد و نیز خدر و کند شدن حاسها خراج دران موضع آرد
سیزدهم کثرت خدر در تن مقدمه بلیه عظیم باشد چهاردهم بهق ابیض مقدمه برص باشد و قوبای کثیر هم مقدمه برص بود پانزدهم خفقان دائم و بندست
بیم مرگ فجاءه دارد اما آنچه در جگر افتد سه است یکی ثقل خلنده با تمدد و زنیه است آنجا که پهلوهای پشت است آثار ورم حلت در محدب کبد و الم کبد
باشد دوم قلت و بیاض ثقل مع ثقل جانب است آثار سده و مقدمه یرقان باشد سوم تهبج چشم و روی و اطراف آثار ضعف کبد و مقدمه استسقا

بود پنجم درد ناف و وجع ظهر هر دو دائم که با ایارج فیقرا و مسهل و دوای دیگر رفع نشوند بیم استسقای طبلی باشد اما آنچه در اسافل افتد نشان او
یکی ثقل و کشیدگی تهیگاه یا تغیر بول آثار علت کلیه باشد دوم برازه و سوزان آثار نزول خلط تیز و بیم سحج روده باشد سوم سوزش بول آثار
حرکت خلط تیز و بیم ریش مثانه بود چهارم حکه مقعد دائم بغیر کرم آثار بواسیر باشد پنجم سخت شدن و برآمدن ساق بیم دوالی و داء الفیل دارد
ششم سیلان طمث در حامله خوف اسقاط دارد **فصل هفتم در ذکر آثار سلامتی و خلاصی از مرض** اول از قوت طبع جویند و آنچنان
باشد که نفس و نبض طبعی بود و حواس درست و برخاست و حرکت آسان باشد و اگر به پهلو خسپد بهمان شکل ماند و به پشت نخفتد و در بستر وقت خواب
جانب پای نگردد و از خواب آسایش یابد و مضطرب نباشد و قوت بحال بود اما بر جا بودن حواس در سرسام و امراض حاده آثار سلامت نباشد چنانکه
در سل و دق و اسهال تا دم واپسین هوش بر جای باشد دوم از حال دماغ جویند و آنچنان بود که حواس و نظر و عقل و اندیشه درست بود و سر درد
و صداع نباشد و در آخر مرض عطسه آثار قوت دماغ بود سوم از حال حمی جویند پس اگر حمی در همه تن یکسان بود و بر موضع دل و معده و احشا اکثر نباشد
بهتر و ظهور بثور در غب خالصه بر لب و بینی آثار خیر بود لرزه در حمی مطبقه آثار خروج ماده از عروق بود خاصه اگر در یوم بحران باشد چهارم از حال
وجه جویند و آنچنان باشد که روی بحال خویش بود و تغیر لون وجه و چشم و ثقل جفن اگر بسبب تفکر و اضطراب و سهر باشد خطر نیست و زود بحال آید
اگر بخلاف این بود بد باشد پنجم از حال بحران جویند و آنچنان باشد که روز بحران رعاف یا رطوبت از بینی آید و صداع برود و باید در بحران
از مرض ماده یرقان پدید آید یا روز بحران در مرض عفنه بقی یا اسهال کرم بزرگ بیرون آید نیک است و در مالیخولیا و سرسام اگر بواسیر پدید
آید آثار بحران انتقال و نیک بود و در ذات الریه و خراج نزد سینه اگر نفث نضجه پدید آید آثار انتقال و امید باشد و گاهی خراج از بدی ماده ناسور
گردد و آماس انثیین در سعال مزمن بدان زائل گردد ششم از حال نفث جویند اگر نفث رقیق و سفید و نفث با قوام و معتدل آمدن گیرد و لون او مائل
بزردی بود و آسان برآید آثار نضج ماده و نیک باشد و در ذات الجنب نفث سفید که شستن نبود آثار نضج ماده بود خاصه که بعد آن حمی زائل گردد
هفتم از حال اشتها و هضم جویند و آنچنان باشد که اشتها پدید آید و آنچه خورد هضم گردد و قوت ظاهر شود هشتم از حال بول جویند اگر نضجی بود و در
مثانه معلق باشد و غلظ و غمامی آن میل بزیر دارد آثار سلامت و ابتدای نضج بود اگر ثفل سفید و هموار بود آثار تمامی نضج باشد و رنگ نیک بول در تب
نائب و در حمی و امراض احشا و دماغ و آماس آثار نیک بود نهم از قوام ثفل جویند اگر قوام ثفل معتدل و لون زرد بود نیک است گر در روزی از بحران کرم
بزرگ با اسهال برآید یا در ادرار بول شود دلیل سلامت باشد **فائده** اگر مریض شرط پرهیز و علاج بجا نیارد و مرض بر یک حال ایستاده باشد و
نیفزاید دلیل آنست که مرض سلیم و قوت بر جاست و علاج زود اثر کند **انتباه** کسی که بمرض صعب مبتلا بود بر جبهه او صندل طلا کنند اگر بزودی
خشک گردد صحت یابد الا لا **قول دون انتونیو** اگر مریض بآسانی از بستر برخیزد و بیرون آید یا در بستر نشیند و بآسانی از پهلو به پهلو رود و دمها ذیل
حالات طبعی و صحت مخالطه یا مستلقی و پا دراز کرده غلطد نیک است اگر زبان رطب و بحال طبعی بود نیک است اگر لون وجه بحال طبعی بود نیک است تباهی و تهیج
وجه در بیماری و جثه نیک است عدم تبدیل هیئت تنفس در امراض حاده نیک است نبض طبعی و منفرد هر وقت که باشد نیک است بشرطیکه دائم نباشد اشتهای
صادق نیک است عرق قوی در امراض حاده نیک است افراط بول در امراض حاده آثار صحت بود و کثرت بول در استسقا و غیره نیک است گرمی بول غلیظ

ودانه دار و اندک باشد پس بسیار آید و رقیق گردد نیک بود اگر اول بول غلیظ و کدر آید پس از خود صاف و رقیق گردد بهتر اگر بول مائل بسرخی
و ترنجی که بقدر خوب برآید و رسوب قدری دار دیانه و بقدری غمامه صاف بود آثار ظهور صحت باشد بولی که اول صاف بعد رسوب برآید
در حمی بهتر است بول بی رسوب بی ابر خوب است نفث سفید سبک مساوی القوام که باسانی بانک سرفه بغیر وجع برآید خوب است براز نرم که بسیار منتن
نباشد و موافق غذای ماکول بر وقت مقرری برآید بهتر خروج فضله نرم وقتیکه مرض سلسله گیرد بهتر اگر بعد خروج غلیظ گردد فصل هشتم در ذکر
آثار بد اول از وجه جوبیند اگر چشم مدور شود و فرو نشیند و بینی تیز و گوش سرد گردد و نرمه گوش باز گردد و پوست جبهه کشیده شود و لون وجه سبز
یا زرد یا سیاه گردد و غباری بر وجه پدید آید و رونق و تازگی لون بجهد و آثار قرب مرگ بود دوم از سر جوبیند اگر قوت ضعیف مرض حار و با صداع ثقیل بود
و آثار بد ظاهر گردد قاتل باشد سوم از حواس جوبیند اگر مریض چیزی نه بیند و نشنود و از روشنی کراهیت نماید بی آنکه صداع درد باشد مهلک
بود اگر دست پیش روی آرد بسان آنکه مگس گیرد یا پرزه از جامه چیند یا کاه از دیوار کند ردی باشد اگر این حال پیوسته گردد و قوت ضعیف شود
مهلک بود چهارم از هیئت چشم جوبیند اگر چشم کشاید و بیاض پدید آید و عادت او در تندرستی چنین نباشد آثار ضعف عضله چشم بود اگر یک چشم خرد
گردد آثار بطلان قوت باشد حمرت چشم زیاد و کثیر دماغ بود اشک از چشم بسبب ضعف ماسکه دماغ باشد بیرون خاستن چشم از نزله بود اگر چشم کشاده
ماند چنانکه اگر اصبع نزد او برند بر هم نزند قاتل بود و در مرض خشک ردی باشد اگر بر چشم چیزی مانند نسج عنکبوت بکناره چشم پدید آید قرب مرگ بود چشم
فراخ کردن و هذیان گفتن قاتل بود اگر در زیر چشم بثور سفید بمقدار عدس پدید آید و پس از ده روز حمی آرد مهلک بود پنجم از بینی جوبیند اگر بینی پیچیده
یا پهن گردد آثار تشنج باشد اگر مریض بوی مشک یا بوی طین تر کرده و بوی آهن نیز آید ردیست اگر زرداب از بینی رود قرب موت باشد اگر بیدادی
عطسه عطسه نیاید قرب موت بود اگر مریض بینی پاک کند بی سببی ردیست ششم از گوش جوبیند اگر نرمه گوش خشک شود و باز گردد ردی بود وجع گوش
در حمی حاده قاتل باشد و اگر ریش گردد و ریم آید امید به بود لیکن بسبب قوت حس قبل از آنکه ریش شود هلاک میگردد هفتم از دندان جوبیند بهم زدن و بهم
سودن دندان ردیست و آثار تشنج فک و دیوانگی باشد و اگر پس دیوانگی پدید آید قاتل بود و لزوجت بر دندان و سبز شدن آن و هر ساعت پاک کردن
بی آنکه عادت بود ردیست هشتم از دهن و زبان جوبیند یبوست دهن و زبان و قلت آب دهن ردی بود اگر اول زبان درشت گردد پس خشک شود
نزد حمیات پس سیاه گردد قاتل باشد کشاده ماندن دهن از سقوط قوت بود گنده دهن تن در امراض حاده آثار سقوط قوت باشد اگر گنده کثیر بود مهلک تر قیمن لب آثار یبوست باشد اگر در امراض
حاده بثور بقدر نخود سیاه بزبان برآید و مریض اشیای تیز آرزو کند آثار کثرت بثور در مجری غذا و قرب موت باشد نهم از فم معده جوبیند فواق
در امراض حاده خاصه بعد اسهال ردی بود و آثار تشنج فم معده باشد حرقت حرارت معده تپیدن فم معده در حمی ردی بود دهم از مری و حلق
جوبیند خناق در امراض حاده ردی بود کوژ شدن عنق و چیزی بحلق نا رفتن بدست آب بدهن نا رفتن و از بینی برآمدن بد باشد اگر ورم خناق
اندرون بود و بر ظاهر تن و حلق و سینه خراجی پیدا کند و بعد ریم نیاید و وجع خناق ساکن گردد آثار قرب موت بود و اگر بعدی ریم آید امید به باشد
یازدهم از دم زدن جوبیند تواتر نفس از حرارت عظیم باشد و در مرض حاده دم زدن سرد و منقطع آثار آفت در عضله بود نفس گنده در مرض
حاده آثار عفونت باشد و در آخر آن اگر نفس ضعیف و متواتر باشد و شکم منتفخ گردد و گاهی نفس بزرگ و با آواز بلند برآرد آثار قرب موت باشد

دوازدهم از خواب و بیداری جوید خواب روز و بیداری شب بد باشد بیخوابی شب و روز بد بود و غنودن کثیر آثار ضعف باشد و چون بیدار شود
وصداع یا الم در عضوی دیگر بیند و بیدار شدن بدرد باشد آثار مرض صعب و عجز قوت بود سیزدهم از هیئت خفتن جوید هر شکلیکه عادت تندرستی
نباشد بد بود و اگر بر پهلو خسپید و بی اراده به پشت افتد و در بستر نشیب فرود آید و پا و اطراف برهنه کند و بهر جانب اندازد خلاف عادت آثار حرارت
عظیم در باطن باشد خواب نیامدن بشب نه بروز بد بود و اگر مریض از خواب برخیزد و درد تولد کند علامت مرگ باشد چهاردهم از جلد جوید اگر جلد
اکشنده گرد و بجای ترو آثار نیستی رطوبت غریزی باشد برخاستن بخار از پوست و دم سرد زدن دلیل مرگ بود پانزدهم از پهلو و عضلات
شکم جوید نحافت عضلات شکم و تقصیر هضم خاصه که اسهال با دیار بود بد است نفخ شکم و هضم بد با اسهال آثار قرب موت بود و اگر شور بینی و تیره
رنگ بر تن پدید آید و سر پهلو طرنجیده شود و یک جانب برخاسته بود بد است اگر عضله شکم بر آید نه از جنبیدن باد ها و پوست شکم خشک باشد
آثار ورم احشا باشد شانزدهم از عروق جوید اگر عروق خرد گرد چشم و جبه و ساعد و بندگاه و بازو و دست سفید شوند بد باشد هفدهم از مقعد
جوید اگر در حمی حاده مقعد بیرون آید و سر مقعد باز گردد بی آنکه مریض زحیر بود بد باشد و آثار سقوط قوت بود هیژدهم از قضیب و انثیین جوید
اگر هر دو در امراض حاده متقلص گردند یا انثیین نرم شوند یا ورم کنند و رویت احتلام در اول مرض دلیل درازی مرض باشد و در آخر مرض
سفید بیرون آمدن رحم در مرض حاده بد بود نوزدهم از اطراف جوید برد اصابع اطراف و ورم احشا مهلک بود و تشنج اطراف پس اسهال
مهلک بود و کبودی و سبزی یا سرخی و بنفشی اصابع و اظفار آثار قرب مرگ بود حرقت پوست اطراف و برد درون آثار مرگ است گر از با هذیان
وحمی مقدمه موت است بیستم از آواز و سخن مریض جوید هذیان بسبب اختلاط عقل باشد آواز ضعیف از ضعف قوت بود بد باشد خاموشی و هیچ
نا گفتن بد است و آثار وسواس یا سستی عضله یا آفت دماغ باشد کثرت گفتن از اختلاط عقل بود سخن بشتاب گفتن از حرارت و آفت دماغ باشد
از مرگ و ذکر مرده ترسیدن و نام مردگان گرفتن و هذیان و حرکت سر و سکون دیگر اندام مهلک بود بیست یکم از جوع و عطش جوید بطلان اشتها
در مرض مزمن بد و در علل حاده سلیم باشد اگر در حمیات محرقه عطش ساکن شود آثار بطلان قوت طبیعی و نفسانی باشد خاصه اگر زبان و دندان
سیاه گردند بیست دوم از حرکت مریض جوید کرب و اختلاط عقل آثار صعود بخار سوی دماغ باشد لرزیدن اطراف و سر که بسبب بحران نباشد
از سستی عضلات و سقوط قوت بود و برجستن مریض و در کس آویختن از بخار خلط سوخته و اختلاط عقل باشد نشستن و برخاستن هر ساعت آثار
ورم آلت تنفس بود و اگر خفته نتواند ماند و دم نتواند زد و هر ساعت تمطی و تثاوب بود آثار فضله باشد که طبع آن را دفع مینماید بیست سوم از آماس جوید
اگر در حمی حاده ورم در اطراف و بغل و بن ران پدید آید بد باشد اگر اول ورم بود و بعده حمی آید نیز بد باشد ورم پس گوش اگر نضج نشود بد باشد و
اگر نضجیه شود و مغز و ریم گردد که گاهی مهلک بود و همه بثورات و اورام که باز گردند بد بود و اگر باز بر آیند امید به باشد اگر صاحب ذات الجنب و ذات الریه
را خراجی در نواحی پا پدید آید و نفث خام و اندک و بعسر بر آید و در بول رسوب نیک نباشد دلیل آن بود که خراج کمن شود و اگر خراج باز گردد و تب
لازم بود و نفث بدستور باشد دلیل آنست که ماده بموضع نخستین بازگشت و بمیرد و اگر حادث شود در روی مریض آماسی که بس کف ادراک نتوان کرد
و نهاده باشد دست چپ بر سینه بعد بیست روز از ابتدای مرض بمیرد و اگر به هر دو زانو و کلیتین ورم صلب پدید آید مع کثرت عرق بعد هشت

روز بمیرد اگر ورم سرخ بے وجع وصلب بطول سه صبع در ران چپ مریض پیدا آید مع فواق و با گل سبزیها رغبت کند پانزده روز بمیرد اگر ورم سیاه
صلب ہمچون بیضہ بر شقیقہ مریض پیدا آید مع کثرت عطش و بول بعد سہ روز بمیرد بیست چہارم از ریشہا جوینہ اگر بر تن بیمار ریش کبود گردد و رنگ او
سبز و سیاہ باشد مرگ قریب بود و اگر بر زانو مریض بثور سیاہ قدر دانہ انگور بر آید و گرد او سرخ شود زود بمیرد و اگر در حمی حادہ بثور قدر حاورس پیدا آید
بد باشد و بثور سیاہ قدر نخود در حمی حادہ بیم دارد کہ در روز دوم بکشد اگر بثور چند قدر دانہ نخود بر عرق عنق پیدا آید و بیمار چیزی شیرین یا تیز آرزو
کند روز ہشتم بکشد اگر در حمی حار بر اصابع ورم سیاہ قدر دانہ آبی با وجع صعب پیدا آید روز چہارم بکشد و اگر با آن سبات و ثقل و یبس طبع باشد
برسام متدر سازد اگر بر صدغ بثور سرخ و صلب بر آید و حکہ باشد در عنق روز چہارم بمیرد اگر بثور چند قدر عدس زیر چشم پیدا آید و شیرینی آرزو کند
کند روز دوم بمیرد اگر شخصی را تب یا بغیر تب آماس یا ریشہای گرم پیدا آید و عقل زائل شود بمیرد اگر شخصی را بر روی یا بر تن دملی پیدا آید و وجع نکند
و مینی خارد روز دوم یا سوم بمیرد اگر بثور خرد گرد و سبز رنگ بر شریان عنق پیدا آید مع عطش بعد پنجاہ و دو روز بمیرد اگر دانہا بر زبان مریض پیدا آیند
و چیزہای تمیین و شیرین آرزو کند ہمان روز بمیرد اگر بثور سیاہ قدر کرسنہ در اصابع مریض پیدا آیند مع وجع باشد و ثقل جسم ہمان روز بمیرد اگر بثور خشک قدر باقلا
تیرہ رنگ بر ابہام پای چپ یا دست چپ مریض پیدا آید مع وجع و استفراغ و اسہال بعد شش روز بمیرد اگر بثور مثل غلط ہم رنگ سرکہ در وسطی
پای راست مریض پیدا آید و اشیای تیز آرزو کند بعد دوازدہ روز بمیرد اگر اطراف اصابع تیرہ شوند و بثور موی پدید آیند مع عطسہ و خمیازہ و فواق
بعد چہار روز بمیرد اگر ورم ابہام جلین مریض حکہ پیدا آید و لون عنق تیرہ گردد مع کثرت بول بعد پنج روز بمیرد اگر بر پلک مریض بثور تیرہ رنگ
مع خناق پیدا آید بعد بیست و شش روز بمیرد اگر بثور زرد بے وجع بر لحیہ مریض پیدا آید و با اشیای حلو رغبت کند بعد ہفتہ بمیرد اگر بثور نرم تیرہ بر جفن
مریض پیدا آید مع کثرت خواب بعد دو روز بمیرد اگر بثور سفید بدیدر در دست راست مریض پیدا آید و خون مائل بشقرت از منخرین سائل شود
و اشتہا نباشد بعد سہ روز بمیرد اگر بثور تیرہ قدر نخود بہ پس گوش مریض پیدا آید مع وجع در بیست روز بمیرد اگر بثور سیاہ بہ پس گوش چپ مریض
پیدا آید و رغبت آب سرد کند بعد بیست و چہار روز بمیرد اگر بثور سرخ مثل آبلہ قدر باقلی بہ پس گوش راست مریض پیدا آید مع کثرت قی بعد ہفتہ
بمیرد اگر بثور سرخ قدر باقلا بر لحیہ مریض مع کثرت خروج بلغم از دہن پیدا آید بعد پنجاہ و دو روز بمیرد اگر بثور تیرہ بر مرفق دست مریض متشقق
شدید پیدا آید و رغبت بجماع نماید بعد پنج روز بمیرد اگر بثور تیرہ بر پہلوی راست مریض مع خمیازہ پدید آید بعد نہ روز بمیرد اگر بثور تیرہ قدر سفرجل
زیر بغل چپ مریض مع کثرت خواب و حکہ چشم پیدا آید بعد پانزدہ روز بمیرد اگر بثور سیاہ بر پاشنہ مریض مع رغبت بہوای سرد پدید آید بعد بیست و
ہشت روز بمیرد و اگر بثور سفید در عنق مریض پیدا آید و باز فرو شود مع کثرت میل بجماع و اغذیہ ردی بعد بیست و یکروز بمیرد بیست پنجم از یرقان
جوینہ در حمی حادہ پیش از ہفتم اگر یرقان واقع شود بد باشد و اگر بعد یرقان اسہال افتد بد نباشد اگر اسہال کف ناک بود و در مین از و جوشد بد بود
اگر تن از ان اسہال پاک شود یا عرق کند خفیف شود امید ہست صلابت کبد یرقان باشد و باستسقا ادا کند بیست ششم از نافض جوینہ اگر نافض معاودت
کثیر کند و نوبت حمیات صعب بود و قوت قوی نباشد مہلک ہست اگر قوت بود و بسبب نافض تب گسستہ نشود بد باشد اسہال با تب بد بود
اگر یکبار نافض شود و بر اثر آن عرق شامل کند و خفت شود نیک باشد بیست ہفتم از عرق جوینہ کثرت عرق از یک عضو آثار

کثرت ماده دران عضو بود و عرق کثیر در خواب بی سببی آثار آن بود که غذا زیاده ازان میخورد که طبع او بردارد عرق در اول مرض آثار غلظ و عاجزی
از هضم باشد و بد بود و قشعریره بعد عرق بد است و آثار انتشار ماده در تن باشد عرق بارد و حمی حاده بد بود عرق گرم تیز اگر از همه تن نباشد و جز از سر
گردن بود بد باشد و سرد بدتر بود و آثار غشی باشد اگر با عرق سرد تب گرم قوی باشد قرب موت بود اگر عرق آغاز کند و زود گسسته شود بد باشد
عرق که پس او مرض افزاید بد بود و عرق کثیر که تب بدان منقطع نشود و مریض ازان راحت نیابد از کثرت ماده و ضعف قوت و درازی مرض باشد پس
اگر بروز بحران باشد بمیرد یا مرض دراز کشد بیست هشتم از رعاف جویند رعاف قلیل و کثیر و رعاف سیاه و پراگنده که بر سبیل ترشح آید آثار طاعون
باشد در دماغ رعاف زرد و سبز از صفرای سوخته باشد و سوزانیدن آن بود دماغ را و رعاف نیک آن باشد که از منخره که مرض دران جانب است
آید و آنچه از منخره دیگر آید بدان نیکی نبود و بحران عافی در امراض حاده نیک باشد بیست نهم از براز جویند براز سبز و سیاه و گنده و چرب در امراض حاده
قاتل بود و براز زرد در اول مرض بد بود و در آخر نیک باشد براز زرد که بر زمین پهن شود و بسیار باشد مهلک خاصة در حمی محرقه و اگر کناره آن باریک
بود زرداب کبد باشد اگر در براز چیزی مانند پوست ترس بر آید مهلک باشد در همه امراض اگر بصاحب اسهال در اسهال مانند پاره لحم بر آید آثار ریش
امعا و مرگ باشد براز سیاه و عفن عقب امراض دراز و اسهال کهن مهلک بود براز مختلف الالوان در بحران روز اکل دوا سود مند باشد براز رقیق
مثل آب سفید یا سخت زرد با کف بد بود اگر براز مثل ریم بود و بسیار باشد و بیمار ازان راحت نیابد و با او علامات بد بود و قوت ضعیف آثار
مرگ باشد اگر بعد اسهال صفرا اسهال خون آید بد باشد اگر شخصی را اسهال خون قدیم باشد و اشتهار رود بد باشد اگر بعد اسهال خون ریم آید
دلیل ورم گرم امعا باشد اگر اسهال اندک اندک و متواتر بود بد باشد براز سیاه بی سببی ظاهر بد بود پس اگر زود سیلان طبعی آید بد نباشد در آغاز
هر مرض اگر بقی یا باسهال سودا بر آید بد باشد و مهلک اگر مرض حاد یا مزمن باشد روز دیگر بمیرد صاحب تب محرقه را اگر طبع خشک شود
بد باشد بیرون آمدن باد با آواز بد بود چه اگر باختیار بود دلیل وجع صعب و اگر بی اختیار باشد دلیل آفت دماغ باشد باز ایستادن اسهال سبز و سیاه
و گنده بی آنکه ماده پاک شود بد باشد سی ام از بول جویند اگر در امراض حاده بول گاهی قلیل و گاهی کثیر و گاهی بعسر آید بد باشد و آثار غلظ ماده و درازی
مرض بود بول سفید و رقیق در امراض حاده از عجز طبع بود یا آثار بازگشتن ماده از مجری بول باشد پس اگر جانب دماغ بر آید سرسام و اگر سوی احشا
میل کند آماس و اگر در اسافل و شراسیف دهی نماید خراج پیدا کند بول سفید رقیق که بعسر آید از ضعف قوت طبع باشد اگر بول سفید رقیق غلیظ و تیره گردد و بدان تیرگی ماند در مرض حاده آثار تشنج
و هلاک باشد اگر بول سیاه و رقیق غلیظ گردد و مریض غذا آرزو کند آثار مرگ بود و اگر بول سرخ و رقیق باشد و آثار نیک بود بزودی بحران شود
و اگر آثار بد بود دلیل زودی مرگ باشد بول رنگین بی رسوب آثار نختگی و خیر بود حبس بول در حمیات که با صداع بود و عرق کثیر کند آثار گدازش باشد
تقطیر البول در حمیات آهسته آثار رعاف و ضعف طبع باشد و اگر حمی محرقه بود آفت در دماغ باشد اگر بول سیاه و رقیق غلیظ و اشقر شود و بیمار
راحت نیابد دلیل علت جگر و یرقان باشد بول رقیق سرخ اندک اندک متواتر گنده خطرناک باشد و اگر بسیار باشد و رسوب بسیار کند سلامت بود
خاصة در تبهای مرکب بول خون در امراض حاده مهلک بود اگر بول سرخ و رسوب هم سرخ باشد دلیل درازی مرض بود اگر بول اشقر در تبهای حاده
سفید یا سیاه شود بد باشد رسوب سیاه دلیل مرگ بود رسوب که قوام و لون او مختلف باشد بد بود رسوب سفید چون کف بد باشد رسوب

سرخ در حمیات محرقه دلیل کثرت خون و دیری نضج باشد و اگر چهل روز همچنان ماند دلیل درازی مرض بود و در امراض حاد آثار نیک که در بول باشد یکبار
بگردد و آثار بد پیدا آید دلیل قرب مرگ بود و اگر در حمیات حاده در بول پاره‌های خون فسرده بود بد باشد خاصه اگر زبان خشک شود و اگر زبان سیاه
گردد بدتر باشد اگر بول رقیق اشقر در ابتدای تب‌ها گردد و غلیظ تیره مانند بول خر شود و بی اراده بیرون آید و سهر و کرب باشد دلیل شدن تشنج بود و در
عرق النسا که با تب بود و بول خون و اندک بد باشد و بول با آثار عفونت بود اگر با تن غلیظ باشد بدتر بود و رسوب سرخ معلق که میل بسوی بالا دارد
و بول رقیق بود بد باشد اگر در تب حاده در رسوب همچون سبوس باشد و آثار نضج پدید نیامده باشد بد بود و بول که برنگ قوام روغن باشد بد بود
لیکن اگر دیگر آثار نیک بوند باک ندارد و بول زیتی و آن نکبت که از زردی بسبزی گراید اگر در آغاز مرض باشد و دیگر آثار بد بود در روز چهارم مردنی
شود بیمار روز ششم بمیرد و اگر بول طفل رقیق بود بد باشد و اگر مدتی رقیق ماند دلیل مرگ بود و اگر بر سر بول رقیق کف باشد و در میان چون ابری
زرد بود خطرناک است بول سیاه در امراض حاده مهلک بود و اگر قوت قوی باشد و از آن راحت یابد آثار دفع خلط بد بود و بول سیاه بر پیری کمتر بود
بدتر باشد اگر در حمی حاده بول سیاه رقیق باشد و رسوب معلق بود و بوی تیز دارد و دلیل شدن صداع دارد و اگر بول سیاه بی بو بود و رسوب معلق باشد
و در زیر سر پهلوها ورم بود و پهلوها کشیده شود و عرق سرد باشد دلیل قرب موت بود سیم ازرقی چو بینی که از صفرا و بلغم مختلط بود نیک نباشد و قی صفرا
صرف و بلغم صرف بد بود و هر قی که مخالف لون معتاد بود و سفید باشد و بلغم آمیخته و رنگ ماء الشعیر و آنچه معتاد نیست کراثی بود و بدتر از همه زنگاری سیاه است
سیم دوم از نفث چو بینید اگر نفث بسرعت اندک بر آید و آب و هن آمیخته بود و قدری زردی زرد نیکست و بر آمدن نفث صرف همچون قی صرف بد بود و نفث
سرخ و زرد و کثیر و سبز و سیاه و کفناک بسرعت بسیار بر آید همه بد است هر نفثی که وجع سینه بدو زائل نگردد بد باشد خاصه سیاه و اگر نفث اندک بعسر آید در مرض
سل مهلک بود و در نفس الانتصاب عدم نفث دلیل عدم آلات تنفس و ضعف قوت باشد نفث سیم در رطوبت صفراوی آثار نضج طبع بود اگر در ذات الریه
در اول و چهارم و هفتم نفث سیم باشد روز چهارم بکشد و اگر آثار نیک بوند ممکن که تا هفتم یا بیستم مهلت دهد و اگر قوت ضعیف باشد در روز نهم و
یازدهم بکشد مرض ذات الجنب و پیری و ذات الصدر در جوانی بد باشد حمی محرقه رطوبت اصلی را بگدازد باز ایستادن نفث در سل آثار ضعف قوت
و قرب مرگ باشد و اگر ریم در سینه بماند بسل رود و فساد آن بدل باز رود بکشد سیم از انتقال مرض چو بینید اگر قرانیطس بلیثرغس گردد بد است
اگر با رعشه اختلاط عقل پیدا آید بد باشد بدانکه رنگ چشم بر غلبه خلط دال قویست و لون زبان هم اما از آن کمتر بود و دلالت از و بسیار قوی نباشد
چه گاهی چیزی موافق خلط و گاهی ضد او آرزو کند و دلالت بول هم قویست و خواب هم دلالت بر خلط نماید خاصه که مدتی خواب یکنوع بیند و در این
باب هیچ اندیشه و سخن نرفته باشد **فائده** هر مرض که مخالف طبع و مزاج بیمار و مزاج عمر و سال پیدا آید و هر مریض که پرهیز کند و علاج صواب در وی اثر
ننماید یا مرض زائل شود و باز قوی‌تر پیدا آید یا مرض زائل شود و در عضو شریف پیدا آید اینهمه بد باشد صداع قوی با تب آثار ورم دماغ بود و اگر آثار ضعف
پیدا آیند بد باشد و اگر مریض جوان بود و روز بیستم رعاف کند اگر در سرسام و صداع و ثقل سر و گرانی تن پیدا آید آثار قرب موت بود و بعد تا سه روز مهلت
دهد یا در حال کشد اگر ثقل در نواحی راس و رقبه همیشه باشد پس تشنج و قی زنگاری پیدا آید مریض همان ساعت بمیرد و اگر قوت قوی بود دیگر روز کشد
سکون مرض و وجع بغتةً بی سببی ظاهر دلیل مرگ بود و این جهت آن باشد که طبع از حیات ناامید شود و ترک تصرف نماید ذات الجنب اگر ذات الریه

گردد آثار کثرت مادہ باشد و بد بود و اگر در ذات الجنب جای مرض سیاہ گردد قرب موت باشد اسہال قبل از روز ہفتم در ذات الجنب و ذات الریہ
بد باشد در سل اسہال و اختلاط عقل و صداع و دوار عینین و کثرت عرق و بیطاقتی آثار قرب موت بود عرق کثیر آثار گدازش و تحلیل تریہا باشد خفقان
و غشی کثیر در حمیات مقدمہ موت فجا بود و استسقا با حمی لین از مرض حادہ بد باشد استسقا با سرفہ و استسقا با اسہال صفراوی بد بود و تب
دق در قولنج بد باشد و اگر با او تشنج پدید آید آثار مرگ بود ایلاوس با تعطیل بول در ہفتم کشد اگر با تپی ادرار بول شود امید سلامت باشد و وجع جنب
انتشار حمی گرم بد بود و تنفس و قی و اختلاط عقل باہم مہلک بود اگر قی و اسہال خلط گوناگون آید یا عرق سرد پراگندہ در بشرہ و لون ہر اندام
دیگر باشد آثار غلط بد بود و اسہال سبز و گندہ و مادۂ بد بد است اگر تن از وی پاک نگردد و فساد بدل و دماغ رسد و بمیرد و اختلاج شراسیف و اضطراب
حرکت چشم خاصہ در تپ بد است ظہور خفقان ناگاہ در حمی بقبض طبع مقدمہ موت باشد برد ظاہر تن و حرقت باطن در حمی لازم و غلبہ عطش
مہلک بود بول صفراوی کہ اول سفید بالکف باشد و با آن خون سیاہ از بینی آید بد باشد و آثار غلبہ حرارت و جوش مادہ و احتراق خون باشد
باز گشتن زکام در ذات الجنب و ذات الریہ بد بود و اگر کسی را در سینہ ریم باشد و داغ کنند و ریم مانند درد برآید زود بمیرد و اگر عرق سرد بر جبہ آید
و اظفار سبز باشد گردد و زبان آماسیدہ شود بر تن پدید آید آثار قرب مرگ بود و شخصی را کہ از مرض ضعیف شدہ باشد اگر نفس متواتر شود و غشی افتد آثار قرب مرگ بود
چہار پنج ساعت بیش نماند اگر صاحب تپ محرقہ ناگاہ راحت یابد بی ظہور بحران یا بی تسکین آن شود و غیرہ و نبض سریع بود آہستہ شود زود بمیرد اگر از حس عقل
شوریدہ شود و اثر شاید پدید آید باشد بیم بود کہ بمیرد تندرست را اگر ناگاہ سکتہ افتد تشنج پدید آید بمیرد پس اگر در حال تب گرم گیرد گشاید اگر تندرست را ناگاہ صداع خیزد پس سکتہ
افتد و تنفس بخرخرہ باشد در ہفتہ بمیرد بدانکہ اختلاف حرارت در تن محموم کہ بعضی اعضا گرم و بعضی سرد بود و کثرت ہزال و ضعف و برگشتن
لون و وجہ بغیر سبب و عدم اشتہا و سیاہی بول بلا تی اسہال و نتن نفس و دہن در امراض حادہ و خروج باد بی اختیار و قلق و فرو رفتن عینین
و صدغین و برآمدن و زرد شدن و برگشتن اذنین و زردی یا سبزی یا سیاہی لون وجہ و صغر یک چشم و رفتن بصر و سمع و برگشتن دہن و ظہور سفیدی
در چشم و سائیدن دندان در علل حادہ و ہرب صبی از روشنی و دمعہ بی ارادہ و حمرت سفیدی چشم و عروق سیاہ تیرہ و عدم انفتاح عینین و حرکت
چشم و برآمدن چشم و قرار نمودن بر یک پہلو و مائل شدن باستلقا و میل نظر باسفل و ہذیان و برجستن و بدست بازی کردن خصوص در مرض حادہ
و آماس گرم بر شکم مع حمی حادہ و برد اطراف و سوزش شکم و عطش مفرط و تواتر نفس و صغر و ضعف نبض و سواد اظفار و اصابع و اطراف و شقاق اطراف
مع تعفن و وجع اذنین و حمرت اصل اذنین در سرسام و تقلص انثیین و قضیب در مرض حادہ و عدم خواب در شب و اضطراب ہنگام خواب و ظہور اضطراب
و بدی حال بعد خواب مہلک باشد **فائدہ** اگر روز ظہور مرض شنبہ و یکشنبہ بود و تاریخ نوزدہم ماہ باشد یا روز مرض دوشنبہ و سہ شنبہ و تاریخ ہفتم
یا روز مرض چہارشنبہ و تاریخ دوازدہم یا روز مرض پنجشنبہ و تاریخ بستم یا روز مرض جمعہ و تاریخ سیزدہم ماہ باشد مہلک بود **قول دوم در انواعہ**
در امراض حادہ اگر نبض قوی مائل بضعف شود بد است نبض ضعیف ہمیشہ بد است خصوص در ابتدای مرض مگر در انتہا چندان بد نبود نبض سریع
متواتر ضعیف اکثر بد است نبض عریض و خالی مدام بد است نبض عظیم از کثرت و غلیان مادہ خبر رسید نبض صلب در امراض حادہ اکثر از غلیان مادہ
و از افراط غلظ و حبس و احتراق مادہ نیز خبر رسید نبض ناہموار از ضعف ہمہ جسم خبر رسید نبض متفاوت در غلیان دم و حمی ربع و امراض مراق می باشد

نبض مرتعش اکثر از زوال قوت و قرب مرگ خبر دهد نفس سریع از تباهی خون یا فلغمونی آلات نفس یا اجزای قریبه آن خبر دهد نفس بطی اکثر آثار قرب مرگ بود
نفس صغیر که در بد است نفس صعب با هذیان در حمی حاده بد بود ضیق النفس بتغیر سرفه که وقت نیم شب آید اکثر آثار مرگ بود نفس که از منخرین خرد یا عکس تا
هر دو عسر آید نفس صعب و بزرگ آثار ضیق بود نفس با خرخره در امراض حاده آثار مرگ بود نفس که بمزاحمت شود و باکف باشد و سکته بد است نفس گرم
آثار جوش ماده یا فلغمونی اجزای ریه بود نفس سرد در امراض حاده آثار مرگ است کثرت یا قلت خواب بیداری همیشه بد است خواب گران در حمی
بد بود خواب و دهن کشاده آثار حرارت درون بود خواب چشم کشاده در حمی حاده بد است سهر در همه امراض بد است صفای جسم و قلق و اضطراب در حمی حاده
بد بود غلطیدن مریض بپا یا افتاده بد است سوای از زین وقتیکه بهمین وجه وقت خواب بیداری و اکل غذا نماند آثار مرگ بود هرگاه که مریض در بستر
نشسته ماند در حمی حاده یا ذات الجنب یا ذات الریه یا ضیق بد است وقتیکه محموم سر را بسیار ماند یا لمس شی که نباشد نماید یا اشیای غیر موجود
از لباس چیند یا رشته از جامه برکند یا در جامه پوشش بیند یا تمامه یاره و بدیوار کند آثار مرگ بود هرگاه که مریض در بستر نشسته عرق یا آب خورد گرد
و وقت وصول در شکم آواز قراقر نماید اکثر آثار مرگ بود لون زبان مینی و سیاه بد است زبان مرتعش اگرچه سرخ و صاف بود بد است زبان سیاه و یابس
و خشن و متشقق بد باشد زبان سیاه و مرتعش آثار قرب مرگ بود زبان مرتعش در حمی حاده آثار مرگ بود هرقدر که رخساره از حالت طبعی تغیر یابد بد است
جسم مریض که بسرعت سرد و بسرعت گرم شود بد بود لون جلد زعفرانی آثار یرقان باشد لون جلد در امراض حاده مائل بسرخی یا ترمی بد است
بند اس یدین و رجلین و حرارت بطن و صدر آثار مرض نونست برد اعضای بیرونی و حرقت اعضای درونی در مرض حاده آثار مرگ بود
شقاق اصابع و انحنا و تغیر و ثقل اعضای درونی آثار قرب مرگ بود وقتیکه بوی بیت از جسم مریض آید آثار قرب مرگ باشد تا نفس متواتر در ابتدا
حمی حاده بد بود تا نفس با عرق بد است بعد تا نفس گرم گردیدن عرق سرد بشتابی بد بود تا نفس متواتر در صحت آثار درد شکم بود لیکن در حمی آثار بحران
حمی است قشعریره در ابتدای تپ نائبه غب آثار زیادت است در امراض حاده بعد قشعریره سرد شدن جسم و حدوث فواق بسرعت آثار مرگ بود
بودن قشعریره بتوقف بد باشد مداومت قشعریره در امراض حاده بد است اعتیاب مع البول یا نفس بد است و آثار حدوث تشنج گردد امراض حاده بعد
قشعریره جسم گرم نگردد بد است تشنج که در ابتدای مرض ظاهر گردد بنسبت آنکه در حالت مرض شود کم عسر است اگر حمی شدید بالای تشنج آید بد بود حمی که بسبب
هیسان بودن تشنج بالای حمی بد است بودن تشنج بالای سرسام بد است و آثار قرب مرگ ظهور فواق بالای قی بد بود و فواق که بالای قی و منشار یا
و اسهال آید بد است قی اضطراری بد بود قی دموی با وجع و صلع شکم بد است قی سیاه در حمی حاده مهلک بود قی اندک و با اذیت در حمی حاده بد است
و وجع عنق در ابتدا و تزاید بعضی امراض بد است وجع گوش با حمی دائمی شدید بد باشد بودن وجع زیر قص اکثر آثار ظهور جمره بود بودن وجع مثانه آثار ظهور
مرض موی بواسیری یا طمثی باشد وجع که شروع در اعضای غیر رئیسه کند و از آنجا با عضو رئیسه رسد مهلک باشد رعشه در سرسام و مانیا مهلک است
در هر مرضی که رعشه زیاده شود بد است رعشه بدین درد و آثار سکته بود و ارتعاش آواز و زبان در حمی حاده بد است غشی در حمی حاده بغیر سبب ظاهر
آثار سمیت و ذبول باشد کثرت استرخا و فتور همه جسم آثار ظهور مرض مهلک بود و بودن استرخا و فتور بغیر دوار و درد گردن آثار قرب سکته است
زوال خواهش طعام در امراض مزمنه بد است هرگاه در ابتدای مرض خواهش غذا بخوبی بود و آثار در آن نمی باشد با وجود اکل غذا بخوبی لاغر شدن

جسم منجر بدق باشد عطش بحدیکه از شرب آب سیر نشود بداست عطش در مرض حاده بد بود عطش مفرط بغیر سبب ظاهری آثار زیادتی مرض بود
طنین در مرض حاده و حمی حاد بداست در طرش کثرت رعشه و خدر و ارتعاش زبان آثار قرب مرگ بود بطلان شامه
بعد زوال قوت آثار قرب مرگ باشد کسی را که بوی همه اشیا منتن نماید آثار بثور الف یا تباهی ریه باشد کسی که طعم ماکول
و مشروب متعفن شناسد آثار اذیت معده باشد زوال حس لمس آثار ظهور امراض راس و مرگ بود نقصان عقل در همه امراض
بدست همین سان هذیان مهلک است هذیان در شروع حمی بداست ضریر الاسنان در مرض بد است کمی حافظه و فقة بد باشد
آمدن عرق کثیر بغیر سبب ظاهر که جسم را بحیس سازد بداست عرق مفرط در حمی حاده بداست دائم بود یا معتدل عرق کثیر دائم بغیر سبب
ظاهری آثار مرض است اما اگر سرد باشد بد نیست به نسبت گرم آمدن عرق کثیر در هر مرض باوجود کم شدن قوت بداست بودن عرق بابحران حاده
آثار مرگ است عرق منتن در مرض حاد بداست آمدن عرق در تیزش فضله در مرض طویل بداست آمدن عرق از همه تن یا فقط از یک جزء در امراض
حاده بداست عرق در دق بدتر باشد بول رقیق مائی بغیر آرام مریض بد بود افراط بول در مردان و ابدان یابس بداست منجر بدق احتباس بول
یا نزول آن بوجع کلیه آثار حرارت کلیه است و بالکل حبس آن در اندک روز مهلک بول غلیظ و فضلی و با رسوب کثیر در استسقا بداست قلت
و رقت بول در هر مرض بداست بول رقیق شفاف مانند آب بداست بول سرخ و غلیظ و کدر مثال خون منجمد آثار سنگ و قرحه اوعیه کلیه است بول درخشان
و شفاف که قدری چسپیدگی در یک پهلو شیشه دارد آثار امراض مراقی و مفاصلی است بول سیاه در امراض حاده بداست بول ترنجی صاف مانند
خمر باندکی رسوب در عمر بیست پنج یا سی سال آثار ظهور بواسیر است رسوب مختلف ناهموار بداست رسوب شفاف یا سیاه بداست ار مختلف یا سیاه و
ناهموار بداست بودن ابر بلند بسطح بول مثال حلقه در امراض حاده بداست قشر شحمی یا بول آثار حرارت و دق است بول کفدار که از حرکت پیدا
نشده باشد بلکه مانند حباب نماید آثار نزله و زکام است بول افغلا یا قشر غلیظ شحمی بغیر ظهور سرفه آثار جمره باشد بول دهنی که دران شحم نظر آید مثال نسج
عنکبوت بداست رسوب سفید غلیظ رطوبی آثار ظهور بلغم است رسوب سرخ آثار کثرت گدازش اجزای غلیظ و ارضی است اگر رسوب ممزوج بکف
بود آثار ظهور بثور مثانه است ظهور قشر مانند شعیر در بول غلیظ آثار بثور شحمی مثانه و او رتیرا بود در بول صاف اگر ذرات باریک راسب شوند آثار
مرض تقلیس بول سرخ مثال خون آثار استرخای عند و کلیه است خروج کرم در بول آثار بثور و غیره در غشا و اجزای بول باشد بول شحم دار بد باشد
و در دق و ضیق بدتر بول منتن در امراض حاد آثار قرب مرگ باشد بول هر قدر که وزنی باشد بداست بول که بغیر احساس یا در خواب برآید
بداست خواهش جماع در حالت ناتوانی آثار باز آمدن قوت زائله است خروج منی بغیر اراده آثار حدت یا ضعف اوعیه است قلت یا عدم نفث
در ذات الجنب و ذات الریه اکثر بد بود نفث پیوسته با وجع سینه بداست نفث رطوبی غلیظ لزج در ذات الجنب و ذات الریه بداست نفث
سرخ یا سیاه یا سبز بداست نفث لزج با خرخره بداست نفث تبنی یا سرخ و غیره که مزه تلخ یا شیرین دارد آثار مرگ مضیق و غیره بود کثرت خروج براز
در هر مرض بداست خروج براز مائی در حمی و امراض اطفال بداست کثرت براز در دق و ضیق بداست براز غسالی آثار اسهال کبدی است خروج
غذای غیر منهضم در براز آثار ذرب بود خروج براز بلون خمر و سیاه منتن در امراض حاده بداست خروج براز شحمی و رطوبی بداست خروج خراطین زنده

یا مرده بقیه براز و در ابتدای مرض بد است خروج براز لعقی در قولنج بد است قی سبز یا سیاه یا مختلف الالوان بد است قی شفاف و ثقیل آثار مرگ است تواتر
قی و نیز آنکه اندک و بعسر آید در امراض حاده بد است قی در جراحت بد باشد **قول بقراط** و مارکو در امراض حاده غور عینین تیزی انف عمق صدغین
برد اذنین صلابت جلد وجه لون تبنی یا سیاه شفاف ابرو لب آثار بد است اگر در استسقای سینه یا شکم دفعة لون وجه از سرخی بشفافی وغیره مبدل
شود آثار مرگ باشد لون تبنی وغیره در صبیه یا که از شباب گذشته باشند آثار بدی علت است در مرض هر قدر که لون تبنی زیاده شود همانقدر آثار کثرت
مرض و نزوال قوت است لون وجه شفاف و سبز آثار سده کبد یا سپرز یا علت باشد کشیدگی وجه دفعة در قولنج و دیگر امراض بد است زبان سیاه بر سر [illegible]
وجه در امراض حاده آثار زبونی کثیر است خوبی لون وجه با کثر در امراض حاده بد است عرق سرد بر جبه در امراض حاده بد است هرب عینین [illegible]
و دمعه بد است خرد شدن یک چشم و حمرت بیاض چشم و شفافی یا سیاهی وریدها بر آمدن و بیحرکت بودن چشم و کدورت آنها بد است حمرت چشم
آثار صداع بود تبدیلی لون جبین بد است بند نشدن اجفان در خواب خوب بد است بودن چشم نصفی بند بطوریکه سفیدی بالائی مرئی گردد اگر آثار حیات
باشد زوال بعض نفعة بعد سکته یا تشنج یا فالج آثار مرگ بود و حکة جنبی در جوانان آثار رعاف و در صبیان آثار حیات باشد اختلاج لب زیرین آثار
قی است اختلاج دهن در امراض حاده بد است گوشها شفاف یا سیاه یا صلب آثار مرگ بود **فصل نهم در ذکر سوء مزاج** مزاج شخصی در [illegible]
میل دارد یا بجانب گرمی یا سردی یا تری یا خشکی و این سوء مزاج ثابت گویند یا مزاج اندام مخالف یکدیگر باشد بطوری که گرم تر باید سرد تر و بطوری که سرد تر باید
گرم تر و بطوریکه تر باید خشک تر و بطوریکه خشک تر باید تر بود و آنکه تر باید تر از آن بود که باید و علی هذا القیاس گرم و سرد و خشک این را سوء مزاج مختلف
گویند **فصل دهم در ذکر اسباب** مسخنه مبرده مرطبه و مجففه تن **اسباب مسخنه** یازده اند اول اکل اغذیه و ادویه معتدل دوم حرکات معتدل یعنی
ریاضت و صناعت سوم دلک معتدل چهارم اضمده گذاشتن و داغ ها بالیدن مجمره بغیر شرط نهادن پنجم گرمابه معتدل ششم هوای معتدل هفتم خواب و بیداری
هشتم خشم معتدل نهم سرما و غسل با آبها که پوست را درشت و مسام بند کند دهم شادی معتدل یازدهم عفونت **اسباب مبرده** یازده اند
یکی حرکت با فراط که تحلیل حرارت غریزی کند دوم سکون با فراط سوم طعام شراب با فراط چهارم نایافتن غذا پنجم بکار داشتن اغذیه و ادویه سرد ششم
هوای سخت گرم و اضمده گرم و غسل بآبهای گرم هفتم بسته شدن مسام از افراط سرما و غسل بآبهای معدنی زاج وغیره هشتم استعمال اطلیه و اضمده
سرد نهم کثرت استفراغات و جماع دهم سده یازدهم اندوه عظیم دوازدهم شادی عظیم سیزدهم لذت عظیم چهاردهم صناعت که سردی فزاید پانزدهم
خامی اخلاط **اسباب مرطبه** یازده اند اول حرکت در ریاضت ناکردن دوم بسیار خفتن سوم باز ایستادن استفراغات عادی چهارم
استفراغ صفرا پنجم کثرت غذا ششم کثرت اکل اغذیه و میوه تر هفتم گرمابه معتدل خاصه بعقب طعام هشتم جلوس در آبهای خوش [illegible] و تنهای معتدل
نهم هوای سرد و ضماد سرد دهم هوا که میل بگرمی معتدل دارد و اضمده معتدل یازدهم شادی معتدل **اسباب مجففه** یازده اند اول
حرکت با فراط دوم بیخوابی مفرط سوم استفراغ و جماع مفرط چهارم نایافتن غذا پنجم اغذیه و ادویه مجففه ششم کثرت خشم و اندیشه و حرکات نفسانی
هفتم سرما سخت که منقبض سازد هشتم غسل بآبهای قابض نهم سده دهم اضمده گرم یازدهم کثرت جلوس در گرمابه **فصل یازدهم در اسباب**
تباه کننده شکل اندام و سده و فراخی منفذ و درشتی و نرمی **اسباب تباه کننده شکل اندام** دو اند یکی آنکه قوت مغیره یا مصوره نطفه

ضعیف باشد و کار خود چنانکه باید تمام نکند دوم آنکه در وقت زادن سببی افتد که شکل اندام تباه گردد سوم آنکه در مدت پروردن کودک
و بستن و بسیار بستن و برداشتن و نهادن آفتی افتد از تقصیر مادر یا قابله چهارم افتادن و زخم رسیدن پنجم امراض چون تشنج تمدد و لقوه و جذام و استسقا
سل ششم فربهی مفرط هفتم هزال مفرط هشتم آماس نهم رستن جراحت نه بر آن گونه که باید دهم آنکه نهاد عضوی بر جایگاه نباشد اسباب
سده ده اند اول آنکه چیزی غریب در منفذی افتد چنانکه سنگ در مجری دوم آنکه ثفل کثیر و غلیظ در امعا جمع یا خشک شود سوم آنکه ماده فضله
گرد چنانکه خون در دهن جراحت یا مجری بول یا منفذی دیگر بسته گردد چهارم آنکه در منفذی قرحه افتد و گوشت فزونی روید و آن منفذ تنگ یا بسته گردد
پنجم آنکه در منفذی ثولول و غیره پیدا شود ششم آنکه در پهلوی منفذی ورم شود و منفذ فراهم آید هفتم استعمال دوای قابض که تنگ منفذ کند و غسل آبهای قابض
و آب سرد و ناکردن حمام و جمع آمدن چرک و درشت شدن پوست بسبب غبار و آفتاب و این نوع باشد هشتم بستن عضو نهم فوت قوت ماسکه که بدان سبب لیفها
اوریکه آلاوست فراهم آید دهم سرمای سخت اسباب فراخی منفذ چهار اند یکی آنکه قوت ماسکه ضعف از قوت دافعه باشد دوم ادویه کشاینده سده سوم ادویه
خره یعنی نرم کننده اندام و این ادویه گرم و تر باشند چهارم فعلی که مسام و سده بگشاید آن فعل آنست که مردم نفس باز کشد و خود را فرو گیرد اسباب درشتی شش اند یکی اشیای
زداینده چون سرکه و عسل و مانند آن دوم اشیای محلله چون کعک یا و غیره سوم اغذیه و اخلاط تیز چهارم اشیای قابض پنجم ادویه سرد و هوای سرد ششم غبار زمین
اسباب نرمی دو اند اول اشیای لزج چون مسکه و روغن کتیرا و مانند آن دوم اشیای محلل لطیف چون تنگر فانید و مانند آن **فصل دوازدهم**
**در ذکر اسباب** که اندامها را از موضع و نهاد خود بر آرد و حرکات طبعی تفرق اتصال **اسباب که اندام را از موضع و نهاد بیرون آرند**
چهار اند یکی کشیدگی عصب و رباط دوم حرکت سخت که اندامی را ناگاه افتد و در آن حرکت اعتماد بر آن عضو کرده باشد و عضو در آن حال بر نهاد طبعی
ایستاده نبود چنانکه کسی را حرکتی اتفاق افتد و پای او بگردد سوم رطوبت لزج که عضو را از جای بلغزاند چهارم ماده بلکه گوهر باطنی یا عصبی اتا کند
چنانکه در جذام افتد **اسباب حرکت نا طبعی** شش اند یکی یبوست چنانچه فواق و تشنج یابس دوم فضلی چون تشنج امتلائی سوم سده که راه
قوت بگیرد و بدان سبب رعشه پدید آید چهارم فضله سرد که عضلات را بلرزاند و این را نافض گویند یعنی تب لرزه پنجم فضله تیز سوزاننده که
عضلات را بخلی بلرزاند و این را اقشعریره گویند ششم در عضوی فضله طبعی باشد و بدان سبب حرارت غریزی نرسد و باد پیدا شود و در راه بر آمدن جوید
و اختلاج پدید آید اگر فضله لطیف تر و اکثر باشد بخار گردد و تمطی پدید آید اگر فضله بسیار یا غلیظ باشد در همه اندام اعیا پدید آید پس اگر فضله اندک حرکت
کند اعیا تمددی و اعیا قروحی و اگر بسیار متحرک باشد نافض پدید آید **اسباب تفرق اتصال** دو اند یکی شکسته شدن و کوفته گردیدن
و بریدن دوم آفات درونی و آن پنج اند یکی ماده تیز هر جا که گذرد یا درنگ کند آن موضع را بخراشد و بسوزد دوم رطوبت باشد که عضوی را
نرم کند و فراز تر و باز تر برد سوم یبوست که پوست را درشت کند و بترقاند چهارم باد که بسبب حرکت او تمدد یا غلیدگی در آنجا پدید آید پنجم کثرت خلط
که در میان اجزای عضو جای کند **فصل سیزدهم در اسباب و انواع الم** و آن پانزده اند یکی الم خارشی است سببش خلط شور یا حریف
و خارش که از حریف باشد سوزانتر بود دوم گویا که چیزی درشت بدان موضع میرسد و این را خشونت گویند سبب این گذشتن خلط تیز باشد یا چیزی
درشت چون ریگ که در گرده تولد کند و در مجری بول آید سوم الم خلنده که ناخس نامند سببش تفرق اتصال باشد بسبب ماده فزونی که

اغشیہ عضو را بہم بافته چہارم گویا که موضع را می فشارند و ضاغطه خوانند سبب او کثرت خلط یا باد باشد که گرد عضو آید و جایگاه عضو تنگ شود پنجم گویا که آن عضو را میکشند و تمدد گویند سبب او باد یا خلط باشد که عصب یا عضله را بکشند ششم گویا که آن موضع را بہم باز میشود و منسج نامند سبب او ماده بود که در عضله لحم و غشا باشد و از ہم کشد ہفتم گویا که آن موضع شکنند و تکسیر گویند سبب او ماده یا باد باشد در عظم و غشای او ولیکن که بغشا رسد و آن را بہم فشارد ہشتم گویا که ضعیفی در آن موضع می آید مرخی نامند سبب او ماده باشد که در لحم عضله در آید و یا در عصب نہم گویا که آن موضع را سوراخ میکنند و ثاقب نامند سبب او ماده کثیر و غلیظ یا باد غلیظ بود که در عضوی گرد آید دہم گویا که می دوزند و مسلی خوانند سبب او ثقل ہم باشد یازدہم گویا که آن عضو خفته ہست و خدر گویند سبب او سردی مزاج عضو و سده باشد دوازدہم گویا که می دمند و ضربان گویند سبب او ورم گرم یا سرد یا صلب یا نرم بود که نزدیک و شریان باشد سیزدہم الم یا گرانی و ثقل خوانند سبب او آماس عضو بی حس باشد چون شش و جگر و گرده و طحال یا ورم عضو حساسی بود اما اندر حس باطل گشته چنانچه سرطان اندر فم معده چہاردہم انواع ماندگی و اعیا گویند سبب او فضله بسیار تر یا غلیظ تر باشد و در ہمه اندام بود پانزدہم الم سوزنده و لذع گویند سبب او خلط تیز باشد بدانکه اوجاع ضعف قوت را بر و اندام را از کار باز دارد و نفس از حال طبعی بگرداند و عضو دردمند اول بسبب اجتماع ماده گرم شود پس بسبب تحلیل و ہزیمت روح روی بسرد شدن نہد

**قول دون انتونیو** سبب وجع شی ہست که بقوت و سختی کارخانه حس را الستہ نماید یا بسته سازد و در تمامی اجزای کارخانه حلوس بہبینی آید مگر در عظم و غضروف و دماغ و عصب نمیشود چرا که حس ندارند و تا آنجا روح حیوانی که مبدای حس است رسیدن نمی تواند و اگرچه روح از اعصاب بہمه جسم منتشر میگردد اما اعصاب حس ندارند چرا که فقط از زواید دماغ اند و دماغ خود حس ندارد مگر غشای دماغی و حس ہست

## فصل چہاردہم

## در اسباب تخمه و امتلاء و تولید منافذ و بر آمدن و افتادن دندان و بویائی و خواب و خنده و گریه و مرگ مفاجات و خشم و خیالات و دلیر و جوانمردی و زندگی و مرگ طبعی

**اسباب تخمه و امتلاء** و اندکی برونی و این چہار اند اول کثرت اکل طعام و شرب دوم کثرت رفتن در حمام قبل یا بعد طعام سوم ترک ریاضت و عدم استفراغ وغیره چہارم سوء ترکیب اکل دوم درونی و این سه اند اول ضعف قوت ہاضمه دوم ضعف دافعه یا قوت ماسکه سوم ضیق عروق و مجاری **اسباب تولید منافذ** چون ارکان بحکم او تعالی آمیخته شد طبع ہر یک واجب کرد که ہر یکی را راہی باشد که آنچه از وی تحلیل شود بیشتری در آن راه بیرون آید و باصل خویش پیوندد و ہمچنین ہر یکی را آلتی بایست که کار او در آن آلت ظاہر تر باشد و چون جایگاه مایه ناری و ہوائی برتر بایست و جای مایه آبی و خاکی فروتر آفریدگار در زبر کاسه سر و مسام ہمه تن بہر تحلیل بخار دخانی و آله بینائی بہر طبع ناری و آله شنوائی و بویائی جہت طبع ہوائی پدید آورد و منافذ زیرین برای کثافت طبع آبی و خاکی پیدا کرد **اسباب بر آمدن و افتادن دندان** دندان که اول بر آید در خور اندام اطفال می باشند و چون اندام قوی تر شود دندان ہم قوی تر باید و این دندان اول قوت آن ندارند که ہمه عمر خدمت تن نمایند و اشیای غلیظ و کثیف را خایند بشکنند لہذا طبع بحکم او تعالی دندان نخستین را اندازد و دیگر قوی تر رویاند **اسباب بویائی** اجزای لطیف از اشیای بویناک بہوا می آمیزند و مردم آن ہوا را بتنفس کشد و آن اجزا که بہوا آمیخته است بدماغ رسد و بویش دریابد و بوی اشیای گرم زود تر رسد چه گرمی بر جوشش

وبهوا آمیزنده تر است **اسباب خواب** وقتیکه بخار تر و معتدل بدماغ برآید دماغ ازان نرمتر و گسترنده تر شود و بتبع او اعصاب هم گسترند
و بدان سبب همه اندام در خواب سست شوند همین سبب است که چون مردم غذا خورند بخواب میل نمایند و چون گرسنه مانند خواب نبرد چراکه گرسنه
را چیزی نباشد که بخار تری آن بدماغ برآید و نیز هرگاه که مردم مانده شود و رنجی کشد حرارت تن او افزون و تریها را ابخار گرداند و بدماغ برآرد
و بخواب در شود چراکه خواب حاجتمندی طبع بآسایش باشد چه مردم رنجور از خواب تازه گردد و آسایش یابد و وقت خواب شب است چراکه خنک تر
از روز باشد **اسباب خنده و گریه** هرگاه کاری پدید آید که بطبع خوش آید خون و روح که مرکب قوتهاست بظاهر تن میل کند و برای دل در آ
او اعصاب دل و سینه بیازند و از بازیدن اعصاب شکل خنده بر روی پدید آید و هرگاه که غم رسد خون و روح بدرون تن باز گردد و سردی و خشکی
دماغ را افشارد و اعصاب که از دماغ بچشم و روی آمده اند کشیده شوند و شکل گریه پدید آید **اسباب مرگ مفاجات** اگر خوشی از حد برون
باشد دل گشاده تر گردد و روح و حرارت غریزی خود بیرون افگند و سرد شود و پس بفجا بمیرد و اگر غم از حد بیرون باشد همه حرارت بدل باز گردد
و دل فراهم آید و حرارت در دل بند شود و فرو میرد و پس بفجا هلاک گردد **اسباب خشم و خجالت** وقتیکه حالی نو که مردم را ازان ننگ آید
پدید آید حرارت بیرون جوشد چه نفس که گوهر مردیست خواهد که آن حال را دور کند برای این در وقت خشم عروق گردن پر شود و روی سرخ گردد
و چشم برخیزد و مردم بی باک شود و شکل خشمناکی پدید آید و هرگاه که در اعصاب رطوبت کثیر بود حرارت آن رطوبت آرمیده را بجنباند و اندام لرزیدن
آید هرگاه که حالی نو که ازان شرم دارند پدید آید و نفس خواهد که نشان آن شرم بپوشد بدین سبب روح بجنبد و بظاهر پوست میل کند تا آن حال را باز دارد
و شکل خجلی ظاهر گردد و بدین سبب رخساره خجل سرخ شود **اسباب دلیری و جوانمردی** اگر دل بزرگ و خون غلیظ باشد مردم دلیر و کینه ور
بود و عکس آن بددل باشد اگر فضای دل فراخ بود جوانمرد باشد و عکس آن بخیل اگر مزاج دل سرد باشد مردم آهسته بود و عکس آن سبکبار و دلیر باشد اگر در صفات
مذکور معتدل بود مردم هم در حالهای مذکور باعتدال باشد **اسباب زندگی و مرگ طبعی** سبب زندگی حرارت غریزیست که در دل است و از
دل بهمه تن میرسد و اصل تولد این حرارت از قوت حیوانیست و معنی زندگی آنکه حیوان را ادراک محسوسات میباشد و باختیار خود حرکات میکند و مرگ
باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی باشد بدانکه مرگ عارضی نیست که آنرا بتدابیر باز توان داشت چه ترکیب تن ترکیبی پایدار نیست مادهای
او همه اثر پذیرنده و تباه شونده و ممکن نیست که همیشه تن او را از تحلیل و تباه شدن نگاه توان داشت یا بدل آنچه تحلیل شود باز توان آورد پس بالضرور
مدت پایداری او گسسته شود و آخر بمیرد بدانکه مردم در سالهای جوانی معتدل تر از همه سالهای عمر باشد لیکن قیاس کودکی گرم و خشک و قیاس
به پیری گرم باشد چه در کودکی تری مادرزادی فزون باشد و در پیری گرمی سخت اندک و تری غریب تر باشد چراکه بعد سی و پنج سال گرمی کمتر میشود
تا چون بروزگار کهلی رسد گرمی و تری هر دو بسیار کمتر شده باشد و بعد شصت سالگی که پیری بود باقی گرمی و تری مادرزادی همچنان کمتر میشود
تا هیچ نماند و کاهیدن گرمی و تری ضرور است چه مایه گرمی تری است چنانکه مایه فروغ چراغ روغن است هرگاه که روغن کمتر شود فروغ کمتر گردد
همچنین تری مادرزادی را سختی هوا میستاند و سختی را گرمی مادرزادی خرج میکند و سختی بحرکات و کارها که مردم کند میگدازد و خرج میشود و این خرج پیا
پیوسته میباشد و از غذا بدل او تمام نمیشود چه هرچند روزگار برآید غذا کمتر گوارد و چون هضم کمتر شود بدل ما تحلیل حاصل نگردد لیکن تری غریب

اما بول هر چند سفید تر و رقیق تر بود از نضج دور تر باشد اگر پس آنکه سفید بود سبزی گراید یا از رقت تیره شود و هم بران بماند و رسوب نکند یا
بقوام رقیق باشد و برنگ ناری شود آثار آغاز نضج باشد اگر در شیشه بر بول یا میان بول چیزی چون ابر سفید و هموار پدید آید آثار نضج ناقص باشد اگر رسوب
هموار و سفید و پیوسته در بن شیشه پدید آید نضج راستینی بود پس اگر نضج ناقص بود بحران هم ناقص باشد و اگر تمام بود بحران هم تمام باشد بدانکه هوای سرد
و اغذیه و اشربه بارد نضج را باز پس افگند بدین سبب و دلک و حمام و تعلول و اشربه معتدل در نضج یاری دهد و در فصل تابستان و شهرهای گرم نضج
زود و تمام پدید آید اگر در حمی غب خالص روز دوم در بول اثر نضج راستینی پدید آید تب از سه نوبت بیش نیاید و اگر نضج ناقص بود هفت نوبت
دارد **فصل شانزدهم در ذکر بحران** بحران لفظ یونانیست یعنی متوجه شدن خصمی بر خصمی و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبع با علت
و بدان سبب در تن مریض تغیر پدید آمدن بحالی بد تر یا بهتر و تغیر حال بر هشت وجه است اول آنکه طبع غالب آید و ماده مرض را یکبارگی خارج
نماید و این را بحران جید تام گویند دوم آنکه طبع یکبارگی مغلوب شود و مرض غالب آید و این را بحران ردی تام نامند و هر دو مخصوص با مراض حاده
اند سوم آنکه اگر چه طبع غالب آید و بحران نیک کند اما همگی ماده را یکبارگی دفع نماید بلکه اندک اندک چهارم آنکه اگر چه غلبه طبع اول بر ماده ظاهر نشد
لیکن طبع ماده را اندک اندک همی برد و باخر غلبه او یکبارگی ظاهر شود و مرض ابتر داید و این هر دو را بحران جید ناقص گویند پنجم آنکه مرض غالب آید
و بحران بد کند و یکبارگی هلاک نسازد بلکه طبع را بعد از ان اندک اندک ضعیف سازد تا که بهلاک رساند ششم آنکه اگر چه مرض غالب آید و طبع را مقهور
ساخته هلاک سازد و این هر دو را بحران ناقص ردی گویند و این چهار قسم اخیره مسمی اند به بحران مرکب هفتم آنکه طبع اندک اندک قوت همیگیرد و ماده
مرض همی برد و بتدریج تمامی ماده را دفع سازد بغیر ظهور تغیر عظیم و این را تحلیل گویند هشتم آنکه ماده اندک اندک مستولی شود و پخته نگردد و طبع روز بروز
بضعف گراید بغیر ظهور تغیر عظیم تا که مریض هلاک گردد و این را ذبول کاهش گویند تحلیل و ذبول هر دو مختص با مراض مزمنه است و هرگاه طبع عند
بحران ماده را یکبارگی دفع نتواند کرد بسا باشد که از اعضای رئیس دفع نماید و بدیگر اعضا افگند و این را بحران انتقالی گویند و این انواع است بعضی
جید و بعضی ردی آنچه جید است چون یرقان حکه و باهق و آنچه ردیست چون اورام خراج دبیله طاعون نمله نار فارسی آبله آکله خناق برص غدد
دار الفیل دوالی لقوه و تشنج و وجع الورک و وجع الرکبه و بحران که انتقال بدین علل نماید از انجهت ردی گویند که اصل مرض اگر چه دور میشود اما بیمار
بمرضی دیگر که بعضی از ان حادست و بعضی مزمن مبتلا شود و بحران انتقالی نمی افتد مگر آنجا که ماده غلیظ و قوت ضعیف باشد زیرا که اگر قوت قوی
و خلط معتدل القوام و قابل دفع باشد بحران تام می افتد و آثار تمامی بحران جید بود یا ردی شدت قلق و اضطرابست و در بحران **فائده** هر مرض
که آخر بسلامت بود چهار مرتبه می باشد یعنی ابتدا تزاید انتها انحطاط و بحران تام جز بوقت انتها نباشد و آنچه در ابتدا می افتد مهلک بود و آنچه در وقت تزاید افتد اگر جید است
ناقص باشد و اگر ردیست بیمار دران بحران سخت بد حال باشد و آنچه در انتها افتد تمام باشد پس اگر جید است مریض یکبارگی از خطر بر آید و اگر ردیست
یکبارگی هلاک گردد اما در وقت انحطاط نه بحران باشد نه موت و وقت موت ابتدا تزاید یا انتهاست و هر بحرانی که در ایام بحران افتد تا
سلامت بود و آنچه پیش از ان باشد دلالت کند بر کثرت و رداءت ماده یا بسبب خارجی که طبع را بی هنگام بجنباند چون عوارض نفسانی
و اشربه و اطعمه نا ملایم و بیوقت و هرگاه در روزی که بحران نیک متوقع باشد و آثار بد پدید آید سخت بد باشد بدانکه در روزگار بیماری بعضی

روزهای بحران باشد و آنرا ایام باحوریه گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد که بحران کی خواهد بود و آن ایام الانذار خوانند و بعضی روزها
نه انذاری و نه باحوری باشد و نه انذار و آن را ایام الواقع فی الوسط نامند **فائده** ایام که در وی بحران افتد و تمام و نیک باشد یازده روز است
چهارم هفتم چهاردهم بستم بیست یکم بیست چهارم بیست هفتم سی یکم سی چهارم سی هفتم چهلم و ایام که در وی بحران گاهی باشد و گاهی نباشد
و مسمی با ایام الواقع فی الوسط اند شش روز اند سوم پنجم ششم یازدهم سیزدهم هفدهم و ایام که در وی بحران ناقص و با رنج و خطر باشد هشت روز اند ششم
هشتم دهم دوازدهم پانزدهم شانزدهم نوزدهم و ایام که دران بحران نباشد سیزده روز است بیست دوم بیست سوم بیست پنجم بیست ششم بیست هشتم
بیست نهم سی ام سی دوم سی سوم سی پنجم سی ششم سی هشتم سی نهم بدانکه جمله ایام که در وی بحران افتد یا نیفتد سی و هشت روز شد علی الاصح و معنی
روز اول و دوم نیز از بحران شمرده اند زیرا که حمی یوم روز اول یا دوم بگذرد و گذشتن تغیر حالست و هو البحران این همه که گفته شد از تعداد ایام
باحوریه در امراض حاده واقع میشود و بحران همه امراض حاده و اکثر روزهای طاق باشد لهذا بحران حمی غب روز یازدهم بیشتر از چهاردهم شود زیرا که
در اکثر امراض و در حمیات نوبتها همچون عدد روزها بحران باشد مثلاً هفت دوره غب همچون هفت روز حمی محرقه باشد و صعوبت و قوت بحرانها
تا یوم بستم بود و بعد آن آهسته تر باشد **فائده** بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی و بعضی هر بیست روزی و قوت بحران
چهارگانی تا بیست روز تمامتر بود و قوت بحران هفتگانی تا چهل روز باشد و قوت بحران بیستگانی تا صد و بیست روز بود اما در امراض مزمنه تا دو
سال همچون عدد ایام امراض حاده باشد چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد و بعضی بعد از چهل روز و بعضی بعد از شصتم روز
و هشتادم و صد و بستم از ایام بحران شمرده اند زیرا که قوت بحرانهای بیستگانی تا صد و بیست روز باشد با جمله بعد صد و بیست روز بحران
یا پس هفت ماه یا بعد هفت سال یا بعد چهارده سال یا بعد بیست و یک سال باشد بدانکه روز چهلم آخر بحران حاده است و اول بحران مزمنه
پس اگر ماده بغایت حاد است بحران روز چهارم افتد والا حسب قلت حدت آخر تر پدید آید تا چهلم و مرض مزمن هر چند مزمن تر بود بحران او
دور تر از چهلم باشد **فائده** ایام انذار آنکه خبر دهد که یوم بحران کدام است و در انذار نیز تغیر واقع میشود و اکثر است که یوم انذار نصف یوم بحران باشد
مناصفه غیر حقیقی چنانچه اگر در امراض حاده روز اول اثر نضج پدید آید بحران روز چهارم باشد و اگر مرض بغایت گرم و سریع الحرکت بود بحران روز
سوم کند و اگر آهسته تر باشد روز چهارم بحران افتد و اگر روز انذار چهارم باشد آثار بد بود بحران روز هشتم باشد و اگر یوم انذار روز هفتم بود بحران در
یازدهم و چهاردهم باشد و اگر روز یازدهم نوبت زود تر آید و تب گرم تر باشد و اثر نضج ظاهر شود بحران در چهاردهم باشد و اگر آثار نضج در چهاردهم
پدید آید بحران در هفدهم یا هیژدهم یا بستم یا بیست یکم باشد و اکثر در بستم بود و همچنانکه روز چهارم انذار بروز هفتم کند و یازدهم بچهاردهم و روز هفتم
انذار به بستم یا بیست یکم کند و هیژدهم به بیست یکم و بسا باشد که اثر نضج در هفدهم پدید آید ضعیف باشد و بحران تا بیست یکم در گذرد و بچهل رسد
روز بستم انذار بچهلم کند و از ایام واقع فی الوسط روز سوم است که بروز پنجم انذار کند و هرگاه که نشانها در روز سوم پدید آید بد باشد و بحران بروز ششم
کند و روز پنجم بروز نهم انذار نماید لیکن اگر آثار بد باشد بحران روز هشتم کند **انتباه** در امراض حاده بسا باشد که نشانهای بحران شده و پوشیده
باشد یعنی بحران شده روز تمام شود بدانند که درین سه روز هر کدام که در وی آثار بحران بیشتر و قوی تر باشد همان ایوم البحران باید شمرد چنانکه یوم الانذار

نیز بران گواهی دهد و آن روز یوم الباحوری بوده باشد **فائده** حد بحران امراض مزمنه صیفیه آنست که در زمستان زایل شود و مزمنه شتائیه در
تابستان زوال گیرد و بحران سرسام گرم و مانند آن اکثر در یازده روز بگذرد بدانکه بحران حمیات محرقه و غب یا بعرق یا بقی یا باسهال باشد و بحران
محرقه خالص برعاف و بحران سرسام اکثر بعرق یا برعاف و بحران حمی بلغمی و ربع بعرق یا باسهال و بحران آماس کبد اگر بجانب مقعر بود بقی یا
بعرق یا باسهال و اگر بجانب محدب بود بعرق یا بادرار و بحران امراض سر بمخاط یا بدمعه یا بصدید که از گوش پالاید و بحران اعلال نفس بنفث
و بحران ماده رقیق بعرق و بحران معتدل برعاف یا بادرار یا بقی یا باسهال باشد و افتتاح خون بواسیر در اکثر امراض بحران نیک باشد خاصه
آن را که معتاد بود و بهترین بحرانها رعاف است پس اسهال پس قی پس ادرار بول پس عرق **فائده** آثار میل ماده سوی بالا هفت اند یکی
صداع دوم دوار و ثقل صدغ سوم طنین و دوی چهارم کر شدن اذنین دفعة پنجم قبل ازین آثار یا همراه آن ثقل در گوش و ضیق نفس پیدا
بودن ششم سر پهلوهای شکم بالا کشیده شدن بی وجع هفتم سر گرم بودن پس اگر باین آثار چشم خیره شود و لب زیرین اختلاج نماید و آب از دهن آید
و غشی افتد یا فم معده وجع کند و دل تپید و نبض پست فسرده گردد و نافض افتد بدانند که بحران بقی خواهد شد خاصه که مرض صفراوی باشد و
دران قوت روی زرد گردد و اگر پیش چشم خیالات سرخ بیند و جبهه و عین و انف سرخ گردد و اشک آید و بینی خارد و عروق سر ضربان کند و نبض بلند
موجی سریع گردد بدانند که بحران برعاف خواهد شد خاصه اگر مرض دموی و مریض جوان باشد و گاه بود که ماده صفراوی نیز بحران برعاف کند
و آثارش آنکه خیالات زرد پیش چشم نماید و حمی محرقه باشد اما سر یافتن روز بحران و پیوست هر دو آثار رعاف اند بشرط سلامتی دیگر آثار الا آثار
مرگ بود و بهترین رعاف آنست که از آنجانب بود که ماده مرض در دست اما آثار میل ماده سوی اسفل آنست که مریض در اسفل تن الم و حرارت
یابد و بیغوله ران و سرین ها ممتلی نماید و آنچه از آثار میل ماده سوی بالا گذشت هیچ نباشد پس اگر سر قضیب سوزد و مثانه گران باشد و بول غلیظ آید
و زیاده از عادت و رسوب در و ظاهر شود و طبع خشک بود و عرق کم آید بدانند که بحران بادرار بول خواهد شد و بحران بادرار در زنان بیشتر از دیگر صنوف
باشد و اگر شکم قراقر کند و بر آید و بول بسبزی گراید و بهم تن خاصه زیر ناف پیچش و ثقل روی نماید و نبض صغیر و صلب و قوی باشد بدانند که بحران باسهال
خواهد شد خاصه که در حمی صفراوی آب بسیار خورده شود و بول سفید و رقیق بود یا عادت بیمار چنان بود که طبع او نرم باشد و دیگر استفراغات کم افتد
و اگر بیمار زن بود و در کمرگاه و رحم وجع و ثقل پدید آید و از آثار بحرانهای دیگر هیچ نباشد بدانند که بحران بحیض خواهد شد خاصه اگر وقت معتاد قریب بود
و اگر در مقعد وجع و ثقل پدید آید و ظهر و کمر وجع کند و نبض میل بعظم نماید و آثار بحرانهای دیگر هیچ ظاهر نشود بدانند که بحران بافتتاح عروق مقعد خواهد شد
خاصه که مریض بدان معتاد بود و آثار میل بطرف عرق آنست که بول کمتر آید و طبع خشک بود و ظاهر پوست خشک یا سرخ نماید و تن گرم باشد
و بخار گرم و تر برخیزد و نبض نرم موجی بود و بول رنگین و غلیظ باشد خاصه اگر روز چهارم رنگین شود و در روز هفتم غلیظ گردد و هر گاه دست بر تن گذارند
هر چند بر تن نهاده دارند گرمتر نماید و لرزه سخت آید و تب گرمتر شود و همه آثار سلامت بود دلیل شدن بود و بحران بعرق باشد و دیدن مریض در خواب
استحمام و آبزن و غسل نیز دلیل آمدن عرق باشد **اما** آثار بحران انتقال آنکه تب قوی بود و استفراغی نیفتد و اثر نضج ظاهر نباشد و درد در همه اعضا
یا در یک عضو وجع لازم بود و از آثار بد چیزی نباشد مگر عدم نضج پس وقتیکه این آثار ظاهر شود و قوت قوی و نبض بانتظام باشد حکم کنند که بحران

انتقال خواهد شد پس هر عضوی که ضعیف تر و گرم تر باشد و وجع کند و عروق آن عضو و حوالی او ممتلی باشد عرق بیشتر کند بدانند که ماده بدان عضو
خواهد ریخت و وجع و کشیدن سرهای پهلو آثار ریختن ماده بکسی اندام باشد و خراج امراض مزمنه اکثر در اندام زیرین افتد و آنکه بحران ذات الجنب بخراج
باشد که در مفاصل پدید آید و امراضی که هیچ بحران ظاهر نکند از بیست روز بگذرد و ناگاه در عضوی الم پدید آید چشم دارند که مودی از دردهای بحران
خراجی بدان عضو پدید آید و بسا باشد که تمام خراج پدید آید پس از آن بول کثیر و سفید و غلیظ آید و خراج بدان بگذرد و هرگاه که معلوم شود که بعضوی
ماده منتقل شده خواهد ریخت و انصباب ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که عضو را قوت دهند و ماده را بعضو دیگر که از وی خسیس تر بود در ریختن
ماده بدو کم مضرت باشد باز گردانند بطریقیکه سهل باشد طریق اما گفته شد **فائده** روز بحران مریض را هیچ وجه حرکت ندهند و ساکن دارند
و کار بطبع گذارند اما اگر دانند که اگرچه طبع غالب است اما در اتمام کار خود محتاج باعانت باید که آنرا یاری دهند حسب ماده او مثلا اگر طبع ماده را
بر عاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت بود بسر گرم دارند و اگر گرم کشیر برسر ریزند و اگر بتعریق حاجت بود طشتی پر آب گرم پیش او نهند و بر بالای در پوشند
و عرق که آید بنشفه خشک بیسانند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی کنانند و اگر حاجت تلیین دارد تلیین نمایند و اگر محتاج بادرار بود مدرات دهند اعتبار
هر استفراغ بحرانی که مفرط بود و خوف ضعف افتد مخالفت طبع دانند و حبس او نمایند و استفراغ بحرانی را بضرورت نباید بست **قول صاحب ذخیره**
روز اول و دوم و سوم امراض حمیات که بغایت حاد بوند باشد که درین روزها بحران کنند روز چهارم یوم بحران است نیز خبر دهنده است از بحران ششم و
هفتم پس اگر درین روز با آثار بد پدید آید تمامی آن روز ششم باشد و اگر آثار نیک بود در روز هفتم روز پنجم یوم بحران نیک است روز ششم درین بحران نیک
کمتر افتد و اگر افتد با رنج و خطر بود در روز هفتم ضد روز ششم است روز هشتم یوم بحران نیست و اگر بنادر افتد نیک نباشد روز نهم یوم بحران است و حکم او چون
پنجم و سوم بود و خبر دهنده است از روز یازدهم روز دهم چون یوم هشتم است روز یازدهم چون روز نهم پنجم و سوم است و خبر دهنده از روز چهاردهم روز
دوازدهم چون یوم دهم و هشتم است روز سیزدهم نه از جمله روزهای بحران است و نه از جمله روزها که در و بحران نباشد روز چهاردهم یوم بحران است و از پس هفتم
بحران قوی تر ازین نیست روز پانزدهم درین روز بحران کم بود و اگر بود نیک نباشد روز شانزدهم چون روز دهم و هشتم است روز هفدهم یوم بحران است هم
او چون روز نهم است و از بیست یکم خبر دهنده روز هیژدهم درین یوم بحران کمتر از آن باشد که در هفدهم و اگر باشد نیک بود روز نوزدهم بحران درین کمتر
باشد و اگر باشد بد بود روز بستم یوم بحران است و از چهاردهم گذشته هیچ روز بقوت این نیست روز بیست یکم یوم بحران است لیکن روز بستم اکثر باشد روز
بیست دوم یوم بحران نیست روز بیست سوم یوم بحران نیست روز بیست چهارم یوم بحران است لیکن بستم هیچ روز بقوت این نیست و روز بیست پنجم
یوم بحران نیست روز بیست ششم یوم بحران نیست روز بیست هفتم یوم بحران است و بعد بیست چهارم هیچ روز بقوت این نیست روز بیست هشتم یوم
بحران نیست روز بیست نهم یوم بحران نیست روز سی ام یوم بحران نیست روز سی یکم یوم بحران است روز سی دوم یوم بحران نیست روز سی سوم یوم بحران
نیست روز سی چهارم یوم بحران است و آنچه بعد ازین باشد ضعیف بود روز سی پنجم یوم بحران نیست روز سی ششم یوم بحران نیست روز سی هفتم یوم بحران است
روز سی هشتم یوم بحران نیست روز سی نهم یوم بحران نیست روز چهلم یوم بحران است و هر که پس این بود ضعیف باشد **بدانکه** درمیان اطبا در ایام بحران تا
چهاردهم هیچ خلاف نیست و بعد چهاردهم خلاف کرده اند **قول بقراط** روز هفدهم روز بحران است و خبر دهنده به بحران بستم **قول ارکاغانس**

روز سیزدهم روز بحران است و خبر دهنده بحران بیستم همچنین بیست هشتم را بر بیست هفتم فضیلت داده و گروهی چهل و پنجم و چهل هشتم را از جمله روزهای
بحران شمرده اند لیکن آنچه بقراط تجربه یافته اول نوشته شد **قول بقراط** بعضی را روز ششم بحران کرد و شش روز تب بازنمود و پنج روز دیگر
آمد و روز هفدهم بحران تمام کرد و بعضی را روز هفتم بحران کرد و هفت روز تب بازنمود پس نکس کرد و سه روز دیگر آمد و روز سوم که هفدهم بود بحران
تمام کرد و بعضی را روز پنجم بحران کرد و هفت روز تب بازنمود پس نکس کرد و سه روز دیگر آمد و باز یکروز رها کرد و دیگر روز تب آمد و بحران تمام کرد و این همه
هفده روز شدند و این تبها همه محرقه بودند پس بحران آینی روز هفدهم باشد **قول بعضی** بعضی را روز هفتم بحران کرد و نه روز تب رها نمود
پس نکس افتاد و روز چهارم که روز بیستم بود بحران تمام کرد و بعضی را روز هفتم بحران کرد و شش روز رها نمود پس نکس کرد و روز هفتم که بیستم بود بحران
تمام نمود و بعضی را روز یازدهم بحران کرد و روز چهاردهم نکس نمود و روز بیستم بحران تمام کرد **قول بقراط** هر بیماری که روز بیستم لرزه آمد روز چهلم
بحران کرد پس بقراط روز هفدهم را با سیزدهم و روز بیستم را با بیست یکم و روز بیست چهارم را با بیست پنجم و روز بیست هفتم را با بیست هشتم و روز سی
با سی و دوم و روز سی چهارم را با سی پنجم و روز چهلم را با چهل و دوم تجربه کرده است **فائده** اسباب که بحرانها را از روز بحران بگردانند و پیشتر یا پسیتر
انگنند چهار اند یکی حال گرمی و تیزی و آهستگی مرض دوم حال تن بیمار و قوت و ضعف او سوم اسباب عارضی بیرونی چون طعام و شراب بیوقت و
ناموافق چهارم اعراض نفسانی بدانکه بحران روز چهارم اگر از وقت خود بگذرد یا روز سوم آید یا پنجم و اگر بحران روز ششم بگردد در روز هفتم آید یا یازدهم
و از ایام واقع فی الوسط روز نهم قویتر است پس پنجم پس سوم و روز سیزدهم ضعیف است و روز ششم نیز بحران باشد لیکن بد بود **انتباه** مدت امراض
گرم هفت روز باشد و روز هفتم بحران کند و آنچه بدان گرمی نباشد مدت آن چهارده روز بود و روز چهاردهم بحران کند و آنچه آهسته تر بود مدت
او بیست روز باشد یا چهل روز و هر گاه که نوبتهای تب محرقه در روزهای خفت گرمتر شود بد بود و باشد که روز ششم بمیرد و روز چهارم از آن چیزها
و حالهای بدید آید چون عرق سرد وغیره **فائده** اگر در حمیات حاده روز اول آثار نضج در بول پدید آید و از آثار بد چیزی ظاهر نگردد بحران
از روز چهاردهم نگذرد و اگر روز اول آثار خطرناک پدید آید روز چهارم بمیرد و اگر روز چهارم از آثار نیک یا بد چیزی پدید نیاید ممکن نبود که روز چهارم
بحران کند لیکن اگر آثار درازی مرض پدید نیاید روز هفتم بحران کند و دیگر روزها را بدین قیاس باید نمود **نکته** بنگرند که در کدام ساعت از روز تب
گرمتر میشود و بیمار ضعیفتر میگردد پس حکم کنند که بحران در آن ساعت خواهد بود مثلاً اگر بیمار را در آغاز نوبت تب سرمای سخت پدید آید و دشوار
گرم شود و در تنگ بگردد و دیر برنگ باز آید و نفس صغیر شود و سبات باشد یا آثاری بد پدید آید بدانند که مرگ بیمار در آغاز نوبت تب خواهد بود
و اگر آثار بد چون بیهوشی و هذیان و کرب و ضعف و تاریکی چشم و حرارت با فراط در میانه تب پدید آید بدانند که مرگ او در وقت انتهای تب خواهد
بود و اگر آثار بد چون عرق سرد ناهموار تا بسر و گردن و سینه و ضعیفی نفس در آخر نوبت تب پدید آید بدانند که مرگ او در آن وقت خواهد بود پس
مرگ بیمار در آن ساعت بود که بیماری و نوبت تب صعبتر شود **فائده** آثار که بر زود شدن بحران خبر دهند پنج اند یکی گرمی و آشفتگی بیماری دوم
آثار نضج ماده در بول و براز و نفث پدید آید سوم عظم و سرعت نبض چهارم زودتر جنبیدن نوبتهای تب که نوبت آید پنجم ساکن تر شدن تبی که لازم
باشد این همه آثار زودی بحران بود و اگر این آثار میانه بود نشان آن باشد که بحران بس زود نخواهد بود و سخت دیر نخواهد بود **انتباه** آثار دیر شدن

که بیمار در بحران است بیست و پنج اند یکی بی آرامی بیمار و جستن و در بستر گردیدن دوم صداع صعب و گرم شدن سر سوم سبات چهارم بیهوشی و هذیان پنجم کندی
حواس و غفلت ششم خیالات بد پیش چشم هفتم دوار هشتم تکلیف دوی نهم دمعه دهم حمرت چشم یازدهم رعشه فک زیرین دوازدهم حمرت وجه سیزدهم
وجع حلق و ضیق نفس ناگاه چهاردهم کشیده شدن عضلات شکم سوی سینه پانزدهم اختلاج لب زیرین شانزدهم حرقت معده هفدهم درد پشت هژدهم
پیچیدن ناف و ازدیاد باد در شکم نوزدهم لرزه سخت بیستم عسر البول بیست و یکم قبض طبع بیست و دوم عطش مفرط بیست و سوم گردیدن ضعیف از حال خود
بیست و چهارم درد اندام مثال کسی که مانده شود بیست و پنجم احتباس استفراغ معتاد چون بواسیر و حیض پس ازین آثار هرچه در شب پدید آید صعب‌تر از آن
بود که در روز بدانکه اگر ماده مرض خون باشد و میل سوی بالا دارد بحران برعاف باشد و اگر صفرا بود بقی لیکن اگر خیالات سرخ پیش چشم پدید آیند با
رعاف عظیم که مردم ازو ترسند ماده مرض بدر از بیخ بکند و زود صحت دهد اگر در وقت بحران بیهوشی و وجع صعب و حمرت چشم و خفقان و ضیق نفس
پدید آید آثار میل ماده جانب دل یا دماغ یا گرده باشد اگر ماده سوی ظاهر تن میل کند اکثر بعرق باشد یا بجرب و قوبا و آبله و یرقان و بهق و برص و غیره
وگاه باشد که ماده بر اعضای شریف چون دل و تنفس و دماغ گذرد و بدان سبب ضیق نفس و کرب و بیهوشی آرد و بحران بسلامت و باشد که ماده بعضو
شریف میل کند و هیچ آثار بدید نیاید چرا که آن را سوی دیگر دفع کند از خود چه هر عضوی را طریقی است که فضله را بدان طریق دفع نماید چنانچه طریق دفع
معده یا قی است یا اسهال و طریق دفع جگر یا گرده است یا مثانه یا زهره و طریق دفع دماغ یا رعاف یا بمعده و هر بحرانی را نشانیست تا بدان شناسند
که بحران کدام نوع خواهد بود و باشد که یک نشان بر دو چیز دهد چنانچه تپیدن دل گاهی خبر دهد که ماده بفم معده می‌آید و گاهی خبر دهد که میل بجانب
دل دارد و بسا باشد که یک آثار پدید آید و خبر دهد که میل ماده بجانبی دارد لیکن آثار دیگر یاور بود که خبر دهد از آنکه دفع ماده بکدام طریق خواهد بود چنانچه صداع
صعب و هذیان ضیق نفس کشیدگی عضلات شکم سوی بالا اینهمه آثار میل ماده سوی بالاست لیکن آثار دیگر خاص‌تر باید تا بدانند که دفع بکدام طریق
خواهد بود چون حکه بینی و خیالات سرخ پیش چشم برعاف و اختلاج لب زیرین بقی و بستن طبع در وقت بحران بر دو چیز خبر دهد یکی میل ماده بسوی بالا
و بحران بقی یا رعاف یا دمعه و غیره دوم بحران بقی نباشد اما بادرار یا بنوعی از انواع انتقال و از نوع مرض نیز توان دانست که بحران بکدام طریق خواهد بود
چنانچه بحران ورم محدب کبد برعاف یا قی یا ادرار بول و بحران ورم مقعر کبد باسهال و قی و بحران حمی محرقه اکثر برعاف یا عرق باشد و بیش از عرق
بلرزاند و بقی و اسهال نیز بود و بحران غب اکثر بقی یا اسهال باشد و بحران سرسام گرم برعاف یا عرق بود و بحران تب بلغمی لیغورس هرگز برعاف
نباشد و باشد که یک مرض چند گونه بحران کند چنانچه محرقه اول برعاف بحران آغاز کند پس بعرق بحران تمام نماید یا آنکه هم عرق کند و هم قی یا هم
رعاف کند هم قی و باشد که در زنان آبستن اسقاط بحران تمام باشد و خلاص یابند **اشارر** آمدن بحران ضیق نفس هذیان صداع تاریکی چشم
باشد و آنچه مقدمه بحران بود آغاز عرق یا رعاف یا اسهال یا ادرار بول باشد و هرگاه که آثار بحران پدید آید و بر اثر آن بحران نباشد از دو حال
بیرون نبود یا آثار مرگ بود یا نشان آنکه بحران بازگشت یا بعسر خواهد بود **قول لبقراط** آثار نضج نشانی دهد از آنکه بحران زود و درست خواهد بود
و هرگاه که نضج پدید نیاید از چهار حال بیرون نباشد یا آثار آنست که بحران نخواهد بود یا آثار اوجاع و درازی مرض یا آثار مرگ یا آثار آنکه اگرچه
مرض به شود نکس افتد و بسا دیده شد که آثار بیم‌ناک پدید آمد مثلا نبض باطل شد یا عرق که آغاز کرده بود باز ایستاد و پس از آن بحران تمام کرد-

**فائده** نیکی و بدی بحران با آثار دیگر توان دانست مثلاً اگر نوبت تب زودتر آید یا نبض بیکبار متغیر شود اگر عظم فزاید آثار سلامت اگر بصغر یا ضعف گراید آثار بد باشد لیکن عظم نبض دلیل بحران برعاف یا عرق دارد و نبض سریع که عظیم نباشد دلیل بحران بقی و اسهال دارد و در جمله هرگاه که طبع قوت دارد و بحران خواهد کرد نبض از بلندی خالی نباشد و قبل از انکه طبع قوت یابد نبض پست و فسرده بود و امراض خشک پاک شده چون ق یا بحران و برترکند چون امراض سوداوی **انتباه** خراج بحرانی که پدید آید و بزرگ نا شده باز گردد از سه بیرون نباشد یا بزرگتر از اول باز آید یا مرض نکس کند یا ماده منتقل بمفصل یا بعضو ضعیف افتد و بهترین خراج آن بود که بعد نضج پدید آید و از تن برخاسته بود و از اعضای رئیسه دور تر باشد و سلب نبود **فائده** آثار بحران که بتشنج کند و اندیکی آنکه چون کودک اطبع خشک باشد و در خواب ترسد و بسیار گوید و رنگ او سرخ یا سبز یا تیره باشد آثار آن بود که تشنج خواهد بود و هر چند کوچکتر باشد زودتر افتد دوم آنکه چون مردم جوان را در مرض چشم احول شود و زود زود برهم زند و گردن و روی کوژ شود و دندان برهم برآید آثار تشنج باشد **انتباه** آثار بحران نیک نه اندیکی نضج تام دوم آنکه بحران در روز نیک بحرانی باشد سوم آنکه در انذار هم موافق بود چهارم آنکه بحران باستفراغ کند نه بانتقال پنجم آنکه باستفراغ خلطے که باعث مرض ست برآید چنانچه در محرقه رعاف و در غب عرق یا قی ششم آنکه استفراغ بمقدار طاقت بود هفتم آنکه استفراغ بدان طریق که لائق مرض بود باشد هشتم آنکه پس آن راحت یابد نهم آنکه قوت برجا و نبض نیکو بود **فائده** اگر وقت پدید آمدن بحران قوت از انکه بود قوی تر شود اعتماد باید کرد که بحران نیک خواهد بود و تمام آن وقت باشد که پس او راحت و سبکی پدید آید و هر چند علامات قوت بحران ظاهر گردد ایمن تر باید بود چرا که بحران بهتر و تمامتر خواهد بود

**فصل هفتدهم در بیان عرق** و آن از حال خون و هضم غذا و ماده که در اندام باشد خبر دهد بدانکه سبب کثرت عرق پنج اند کثرت رطوبت رقت ماده کشادگی مسام قوت قوت دافعه ضعف قوت ماسکه عرق از نیمه بالا نسبت به نیمه زیرین بسیار می آید و در خواب نسبت به بیداری زیاده می باشد **فائده** کثرت عرق مضعف قوتست اما اگر بسبب قوت قوت دافعه باشد که ماده را دفع میکند مفید بود و اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بدانچه بسبب قوت قوت دافعه بود پس امتلا باشد نفع دهد چه در صحت چه در مرض اگر در مرض باشد در روز بحران بود و بعد آن راحت یابد و آنچه بسبب ضعف قوت ماسکه بود بی امتلا باشد ضرر کند اگر تندرست عرق بسیار کند و سبب ظاهر نباشد آثار کثرت اکل غذا یا کثرت ماده در تن باشد و حاجت باستفراغ و کثرت عرق در مرض آثار کثرت ماده بود و کثرت عرق باسهال یا یا دار بول یا بدیگر استفراغ بد باشد بدانکه سبب قلت عرق چهار اند قلت رطوبت غلظ یا خامی ماده انسداد مسام ضعف قوت دافعه و کم آمدن عرق با علامات امتلا بد باشد خاصه که سبب او ضعف قوت دافعه یا غلظ و خامی ماده بود اگر عرق جز از گردن و سینه و سر نیاید آثار ضعف قوت حیوانی باشد و بد بود خاصه اگر سرد باشد و آثار نا امیدی خاصه در حمیات حاده و محرقه بدانکه اسباب عرق طبعی سه اند دفعه قوت دافعه چنانکه عرق بحرانی در روز بحران حرکت چنانچه ریاضت هوای گرم چنانکه در تابستان و گرمابه اما اسباب عرق ناطبعی پنج اند گداز تن اندامها ضعف قوت ماسکه ریاضت قوی گرما با فراط انتشار صعبی مرض و این عرق باشد که نه در روز بحران آید و اینها را ناطبعی برای آن گفتند که رطوبات طبعی اخراج کنند و آنچه از کثرت امتلا باشد هم ناطبعی بود و آنچه نه در روز بحران باشد همچنین بود و اگر از بعضے اندام عرق بسیار و از بعضی کم آید آثار آن

بود که ماده مرض در آن عضو بود یا در آن عضو به نسبت دیگر جا بیشتر است چه اگر در همه تن باشد از همه تن آید لهذا عرق سرد که از سر و عنق و سینه
آید آثار بدحالی باشد و نشان آن بود که ماده بسیار و خاست و طبع عاجز بدانکه عرق زرد آثار غلبه صفرا و سفید آثار بلغم و سیاه و تیره
آثار سودا باشد و اگر قوت ماسکه عروق ضعیف بود چون خونابه باشد و اگر خون سخت بد باشد و غذای تن نشاید اندامها آن را قبول نکند
عرق خون باشد ترشی بوی عرق آثار ترشی بلغم تیزی بو آثار صفرا گند عرق آثار عفونت اخلاط تلخی عرق آثار غلبه صفرا بود بدانکه عرق
در حمیات حاده آثار کثرت رطوبت خام بود که حرارت غریزی و تب آن را نضج دادن نمی تواند پس برای نضج او مدتی دراز باید و حمیات
حاده مهلت ندهد و قوت را نبود از آنکه نضج یابد ضعیف کند بخلاف در حمیات آهسته ممکن باشد که مهلت دهد برای نضج لهذا عرق سرد در حمیات
حاده بدتر از حمیات آهسته باشد و عرق سرد آثار غشی باشد خاصه اگر غثیان بود و عرق گرم در حمیات و امراض سلامت تر از عرق سرد و آمدن
عرق در حمیات آثار بحران بود و اگر عرق آید و حمی نه یاده شود آثار طول حمی باشد عرق رقیق آثار رقت ماده و لزج و غلیظ آثار لزوجت و غلظ ماده
و درازی مرض باشد **فصل هیژدهم در ذکر نفث** کثرت نفث آثار نضج ماده و تمام شدن مرض باشد قلت نفث آثار خامی ماده و آغاز نضج
و درجه تزاید مرض باشد اعتدال نفث آثار آن بود که ماده بیشتری پخته شد عدم نفث آثار خامی و بی قوتی بود و سفیدی نفث آثار خامی یا ماده نزله
بلغمی باشد و خام در اول مرض باشد و بعسر برآید و بلغم در وقت نضج باسانی برآید و مریض صحت یابد نفث سرخ آثار غلبه خون یا انشقاق رگ های
حنجره و حلق و ریه آلات نفس باشد آلودگی نفث سفید بسرخی آثار سل بود نفث زرد آثار ماده نزله صفرا باشد نفث سبز آثار سوختگی ماده یا کثرت برودت یا بطلان
حرارت غریزی باشد نفث سیاه و تیره آثار او مثل نفث سبز بود نفث گنده آثار عفونت باشد نفث بی بو از عفونت دور باشد نفث شیرین آثار غلبه
خون یا بلغم معتدل بالطبع باشد و فرق در هر دو به رنگ بود نفث بی طعم هم آثار بلغم معتدل باشد نفث شور آثار حرارت که در رطوبت اثر کرده و هنوز
رطوبت غالب است نفث تیز که از شوری گذشته باشد آثار غلبه حرارت بود نفث ترش آثار کمی حرارت باشد نفث ناخوش طعم آثار عفونت بود
نفث رقیق آثار خامی ماده و آغاز نضج باشد نفث غلیظ آثار خامی و دیری نضج بود نفث معتدل در رقت و غلظ آثار نضج تام باشد نفث گرد
آثار غلظ ماده و کثرت حرارت در قصبه های ریه باشد نفث بیضاوی که در تب نباشد آثار ذوبان است **قول بقراط** بسیار دیدم که از پس
نفث گرد مرض سل بازگشت و گفته هر که با نفث گرد تب باشد و اندکی علامات اختلاط عقل برود همی اختلاط عقل پدید آید اگر در نزله و ذات الریه
و ذات الجنب نفث زود و آسان برآید آثار نیک و قوت طبع و زود رفتن مرض باشد و دشواری آن آثار خامی و ضعف قوت و درازی مرض
بود و بهترین نفث نفث سفید و پخته و هموار و بقوام معتدل بود و هیچ بو ندارد و بی سعال سخت باسانی برآید و از اول مرض پس و رنباشد و بدترین
نفث نفث خام رقیق ناهموار که بعسر برآید و سیاه یا کبود یا زرد یا سبز باشد و بوی بد دارد **فصل نوزدهم در ذکر براز** مقدار او زیاده یا کم از
غذا باشد یا بدان قدر بود که باید و این آثار سلامت بود و اگر کمتر شود آثار ضعف قوت دافعه و دیر ماندن ثقل در قولون و امعا باشد و سبب این اند
یکی سده مجری که صفرا از و با امعا آید و درین قولنج پدید آید دوم تولد کرم در امعا که آن را بخورند سوم قوت جگر در جذب کیلوس و اگر زیاده از آن بود
که باید دلیل ضعف قوت غاذیه و فوت قوت دافعه باشد پس اگر در ثقل رطوبت باشد آثار تولد بلغم در معده بود و اگر زرد باشد آثار حرارت جگر

و غلبهٔ صفرا بود و اگر سفید بود آثار برد کبد باشد و اگر مثل آب گوشت بود آثار ضعف کبد باشد اگر در ثفل پارهای خون سیاه بود آثار سده عروق و قلت گذر خون در وی باشد و اگر در ثفل خلط سوداوی باشد آثار کثرت تولد سودا یا ضعف سپرز باشد اگر در ثفل چیزی لزج بود که با امعا برای حفظ او از حدت اخلاط نهاده است و آن را ضهروج گویند آثار آن بود که خلط تیز امعا را میگدازد و آن را میخراشد بدانکه غذای لطیف زود هضم و زود خون شود و ثفل او کمتر بود و غذای غلیظ خون کم تولد کند و غذا اکثر و هم ثفل او زیاده باشد اغذیه که مابین هر دو باشند ثفل او باندازهٔ او بود فائده سبب تری ثفل آنست که آنچه تری و لطافت کیلوس است در جگر جذب نمیشود و این را سه سبب اند یکی ضعف و عجز کبد و ماساریقا از جذب تریها سوی خویش دوم سده ماساریقا سوم بدگواری طعام از سه سبب یکی کثرت اکل زیاده از مقدار دوم خلطی بمعده آید و طعام با هم دفع کند اگرچه اندک خورده باشد سوم نزله که از سر فرود آید و ثفل آمیز و پس اگر ثفل همرنگ غذا بود دلیل ضعف کبد و ماساریقا باشد و اگر رنگ دیگر وارد دلیل خلط از آن جنس که رنگ ثفل است با ثفل آمیخته اما اسباب خشکی ثفل شش اند حرکت قوی کثرت ادرار بول کثرت عرق- حرارت قوی که در اندامهای غذا باشد و نشف رطوبت نماید اکل اغذیه یابسه ضعف قوت دافعه اگر ثفل بعضی سخت و خشک بعضی نرم و تر باشد سبب وی صفرای گرم باشد که از جگر با معا فرود آید و از غایت گرمی معا را سوزاند سوزانیدنی که چندان در رنگ نده که با ثفل آمیخته شود اگر قوام ثفل مختلف باشد آثار آن بود که طعام هموار نگوارنده است و بدین سبب است که همواری قوام ثفل طبعی دلیل قویست بر آنکه قوت هاضمه قویست و کار خود تمام میکند لیکن همواری قوام ثفل ناطبعی بد باشد چه آثار گدازش تن بود و بهترین ثفل آن بود که قوام او هموار و پیوسته و بقوام عسل بود و بآسانی آید و مقعد را نسوزد و بسختی بزردی گراید و بسیار گندا و تیز بو نبود و با قراقر و باد و کف نباشد و بوقت عادت مقدار معتدل آید فائده اگر رنگ ثفل مائل بزردی و قوام او معتدل بود و سخت گنده نباشد طبعی بود و آثار نیک گواریدن غذا و اگر سخت زرد باشد آثار غلبهٔ صفرا بود و پس اگر در ابتدای مرض بود آثار مرض صفراویست و اگر در آخر بود آثار تنقیهٔ تن از صفرا باشد اگر ثفل سبز یا رصاصی یا تیره باشد و طعام ملونه بلون مذکور نخورده آثار سردی احشا بود و باشد که سبب سردی فرود آمدن خلط زنگاری با معا باشد سفیدی ثفل آثار ناگواریدن بود و گاهی نشان سده که یرقان آرد و اگر ثفل با ریم سفید آمیخته باشد آثار ریش گردن و بیله بود و اگر اول ریم پس ثفل آید و بیله در امعای زیرین باشد و اگر اول ثفل پس ریم آید در امعای بالائی و اگر ثفل مختلط بود در امعای وسطا باشد و باشد که ثفل مردم تندرست همچون ریم بود بسبب عدم ریاضت و تنقیهٔ تن از وست سیاهی ثفل بد بود و در اول مرض بدتر چه آثار آفت عظیم در کبد باشد و آن آفت یا حرارت عظیم است که اخلاط را که در جگر تولد کند بسوزد یا خلط سودا که در جگر تولد کند هم در جگر ماند و عفن شود بسبب ضعف کبد که دفع او نتواند یا سپرز ضعیف بود و جذب آن از کبد نتواند و سبب سیاهی ثفل شود و رنگ او همچون رنگ خون سیاه باشد که در امعا فرود آید و فرق در سوداوی و ثفل خون سیاه آنست که خون فسرده شود و سوداانه و رنگ او روشن باشد و مقعد را نسوزد و بوی سوداوی ترش و هد زمین از و جوشد اگر این ثفل سوداوی آخر امراض سوداوی باشد دلیل خیر کند و آثار نضج ماده و دفع او باشد اگر ثفل سوداوی صرف باشد خطرناک بود چه بدن آن سودای اصلی آثار غایت احتراق و نابود شدن رطوبت بود و بسیار باشد که سبب سیاهی ثفل طعامی بود که رنگ او سیاه باشد بدانکه

ثفل منفوخ مثل بل البقر آثار غلبهٔ باد بود ثفل سبک که بر سر آب ایستد هم آثار باد بود و در قولنج بادی چنین بود و اگر بوی براز سخت منتن بود دلیل طعام گنده
خورده باشد و چیزی که بویش بگرداند چون انگزد و سیر وغیره نخورده دلیل کثرت اخلاط عفنه در تن باشد اگر بوی ثفل ترش بود دلیل سردی مزاج و کثرت
بلغم ترش باشد و کف براز دو نشان دهد یکی حرارت عظیم که اخلاط را بجوشاند دوم بادها که در تن باشد و با اخلاط آمیخته بود و اگر براز با آواز بر آید آثار
باد غلیظ باشد اگر آواز باریک بود دلیل آن باشد که باد با رطوبت غلیظ آمیخته است و هرگاه که کبد و منافذ او جذب کیلوس کمتر نماید ثفل بسیار
تر و یکبار با آواز قوی آید و باشد که قوت دافعه قوی بود و با آواز دفع کند و در شکم بادی نباشد اگر آواز صاف بیرون آید دلیل خلوی امعا از
رطوبت و یبوست ثفل باشد اگر آواز چون آواز دریا آید دلیل باد غلیظ یا رطوبت رقیق و اندک باشد اگر باد در شکم ماند و شکم بر آید و چون چند قراقر
کند و آواز قراقر باریک بود دلیل باد رقیق باشد و اگر قراقر غلیظ بود دلیل باد غلیظ اگر آواز با نقیقه باشد دلیل باد غلیظ یا رطوبت بود و اگر نقیقه با
وگران بود دلیل آنست که ثفل با رطوبتها است اگر ثفل چرب بود بغیر اکل چربی دلیل گدازش اندامهای اصلی باشد براز لزج هم دلیل گدازش
بود مگر چرب دلیل گدازش پیه و لزج دلیل گدازش اندامهای اصلی بود اگر براز برنگ گوناگون بود دلیل اخلاط گوناگون
و آثار درازی مرض باشد و این در امراض مرکب عسر بود **فائده** هر که در جوانی طبع نرم باشد در پیری خشک شود و عکس عکس **فصل بستم**

**در ذکر بول** غذا در معده طبخ یافته مبدل بکیلوس شده در اثناء عشر گذشته بوساطت خلط با کبد یا تنگ خواص نو پیدا مینماید و از اجزای غلیظه
جدا شده بکیلوس صاف میرسد و بخون آمیخته شکل و طبع میگیرد و پس هر قدر که نضج نیابد آن فضله خون است مسمی ببول که در وریدها میماند بعد از
خون جدا گشته از وریدها ایمولژنتی بکلیتین آید و از آنجا بادریترا مثانه رسد و از آنجا خارج گردد و آن فضله هضم ثانی و ثالث و رابع کبدی و عروقی
است و دلالت بر حال غذا و آلات غذا بالذات و دلالت بر اعضای دیگر بواسطه آنها **بدانکه** از بول قوت هاضمه و دافعه و جاذبه و ماسکه
کبد و معده و اعتدال کلیه و حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مزاج و ماده ها که در تن باشند ظاهر میگردد **قول و ون انتونیو** بول خلاصیست
شور که از چند اخلاط حادث میشود و از کلیه تصفیه پذیرفته در اوریترا و مثانه قیام میگیرد و وقت حاجت می بر آید و از عوارض حمی و یرقان و استسقا
و حرارت و شوراوریترا و مثانه خبر میدهد مگر در امراض مراقی و حمی سددی اندک و در امراض صدر و راس کمتر و در امراض اجزای صلبیه انضاج
خبر میدهد **اما طریق** دیدن آنست که در شیشه سفید بزرگ بیداغ گرد شکل کشاده دهن گیرند و شیشه باید که بشکل و بمقدار مثانه بود و دهنش نه بسیار تنگ
و نه بسیار کشاده باشد تا جمله بول در و گنجد و قدری خالی ماند جهت تحریک تا حال صفائی وغیره بخوبی ظاهر گردد چه اگر بالتمام نگیرند استدلال قدر
وغیره بول بخوبی بین نمیشود و شیشه بسیار ضخیم نبود و در وسط و زیر بر آمدگی و قبه ندارد و وقت بردن حرکت بسیار ندهند که متغیر میگردد و بول بعد
خواب تمام یکنیم ساعت شب باقیمانده قبل از اکل و شرب گیرند بالتمام و از جای بارد و حار محفوظ دارند اگر هوا بارد بود در غلاف پنبه نهند تا بر حال
خود ماند چه حرارت آن را بشوراند و رسوب رقیق را بگدازد و برودت آن را بفسراند و وقت دیدن از صباح تا یک ساعت و زبر آمده است و
بول که بر وی شش ساعت گذرد نه بینند که لون او دیگر شده باشد که ثفل او بگدازد خصوص در گرما و باشد که کثیف تر گردد خصوص در سرما و در روشنی
آفتاب و آتش نه بینند مگر در سایه و قاروره نهاده دارند تا ثفل منتشر نشود و از حال خود فروتر و برتر نگردد و شیشه از دست چپ طبیب عرض کنند

وازسایهٔ خود دور دارند تا عکس لباس بر و نیفتد و گاهی بول بسبب برد غلیظ می باشد باید که در آفتاب نهند تا رقیق گردد پس نمایند و بعد اکل
غذا تا سه ساعت نگذرد نه بینند **قول بوعلی** بعد ساعتی قوام و لون بول بگیرد و گفته همان وقت نه بینند بلکه یکساعت دارند تا ثفل از و
جدا شود و آنچه رسوب کرده است بکنند پس بر طبیب عرض نمایند و بر بول طفل اعتماد نیست و بول عقب جوع و غم و غصه و سهر و جماع و تخمه و
فرح و اندیشه و دوای مسهل و قی و اکل اشیای متلونه بول اعتبار ندارد چه از اکل صبر و زعفران و خیارشنبر زرد و از تره های سبز و از آبکامه سیاه میگردد
و شراب بسیار بول را بگرداند اگر سفید بود و سفید و اگر سرخ و غلیظ یا سیاه بود و بدان رنگ بگردد و خمر سرخ کهنه زرد سازد و از نهادن حنا سرخ شود
و از گدازش تن رنگ بول بگردد و در رنگ آن عضو بگیرد و حیض و نفاس رنگ بول بگردانند **اما** بطور بسته چون چهار گهڑی شب باقی ماند بول
در کاسهٔ چینی و شن یا در شیشها گیرند پس بول را حرکت داده بر زمین اندازند و لونش ملاحظه کنند اگر بسیار سرخ باشد غلبهٔ خون اگر مائل بزردی
بود غلبهٔ صفرا اگر کبود باشد بعده موج زرد دهد غلبهٔ باد اگر سبز و غلیظ و چرب سفید باشد غلبهٔ بلغم بود اگر برنگ ترنج بود دلالت بر صحت و اعتدال
مزاج اگر سیاه و سرخ و درخشنده بود آثار قرب موت اگر زرد و غلیظ باشد آثار غلبهٔ خون و صفرا اگر سفید مائل بکبودی بود غلبهٔ باد و بلغم اگر سفید
باشد آثار قلت منی اگر از فوق سرخ و از پائین زرد بود آثار رنج رگ و کمی رگ اگر سرخ صاف باشد آثار گرانی شکم اگر سفید خالص بود از بلغم اگر
زرد خالص باشد از صفرا اگر زرد بود بعده مائل بسفیدی گردد از سردی باشد و امید صحت اگر برنگ نیشکر بود از غشی باشد اگر بالا قطره
سرخ پدید آید بدانند که عارضه از آنجاست و گفته یک قطره روغن کنجد بر بول اندازند اگر قطره فوراً متفرق شود آثار فساد خون و صفرا باشد
و اگر بر همان طور ماند دلالت بر مرگ کند باید که تا دوازده روز علاج نمایند اگر فوراً راسب شود بدانند که در شش روز خواهد مرد اگر قطره مشبک
گردد در هفته بمیرد اگر پهن گردد آثار صحت بود اگر جانب شرق سرایت نماید آثار صحت اگر سوی غرب ساری گردد آثار درازی مرض
و آخر بخیر بود اگر طرف شمال رو کند آثار مرض صعب باشد و بمدت مدید صحت یابد اگر سوی جنوب رود مرض دراز کشد و بمیرد اگر بطرف اگنی
پاینت یا باب یا ایسان رود بمیرد و اگر قطره بشکل مثلث پیدا کند آثار آسیب دیو اگر مثل آبله گردد آثار جن اگر بشکل گل نیلوفر شود دال بر صحت
باشد اگر بشکل برگ تنبول یا فیل و گاو و آدم شود بمعالجه بسیار علاج پذیرد اگر بشکل خروس یا اسد یا خوک یا مار یا بوزنه یا کژدم یا گرگ شود
هلاک گردد **قول صاحب ذخیره** از بول هفت چیز جویند لون قوام صفائی تیرگی کثرت قلت رسوب بو کف اما لون اصلی چهار اند
سفید زرد سرخ سیاه **سفید** چهار قسمت یکی مانند آب و این دلالت بر برد قلیل نماید دوم همچون فقاع سوم شبیه منی این دلالت بر برد کثیر
کند چهارم مثال شیر و باشد که برنگ پنیر آب نزدیکتر بود و این دلالت بر غلبهٔ بلغم و ضعف کلیه دارد **زرد** شش نوع است یکی تبنی و این دلالت
بر برد و قصور هضم کند دوم اترجی سوم اشقر و این هر دو دلالت بر غلبهٔ حرارت کنند چهارم ناری این دلالت حرارت اشد کند پنجم نارنجی و این دلالت حرارت زیاده از
اشقر و کمتر از ناری دارد ششم احمر ناصع و این دلالت بر حرارت زیاده از همه و کمتر از ناری دارد **سرخ** چهار قسمت یکی وردی دوم صهب سوم احمر قانی
چهارم احمر اقتم و این همه بمرتبهٔ خود دلالت بر غلبهٔ دم دارند گاهی احمر قانی دلالت بر غلبهٔ برد نماید چنانچه در قولنج و فالج و جمیع مفرط میشود
**سیاه** سه گونه است یکی زعفرانی که بسیاهی زند چنانچه در یرقان باشد دوم سیاه مائل بسفیدی و این دلالت بر برد و کثرت سودا کند.

سوم سیاه محض و این بد است دلالت بر غلبه سودا و ضعف بلکه فنای حرارت غریزی دارد و دو الوان مذکوره کم و بیش بسیار اند اما الوان
مرکب از آمیزش دو یا سه یا بیشتر با خلط و فند لهذا هر رنگ مرکب را نام جدا است چنانچه اغبر آسمانگونی زیتی کراثی نیلی غسالی اهبالی
بدرنگ کراوبال بو خنه گویند فستقی و نیلجی هر دو دلالت بر برد و جمد کنند اما بر دو فستقی نظر است چه آن صفرت مخلوط بسودا است ـ
کراثی و زنگاری هر دو دلالت بر حرارت محرقه دارند و احتراق زنگاری اشد است و زنگاری را نا اثر سم دانند و آثار تشنج ـ
آسمانگونی و آن سیاه مائل بسفیدیست و دلیل آن بود که زهر خورده پس اگر در بول ثفل باشد امید خلاص الا دلیل هلاک و سبب
آسمانگونی دلیل غلبه برد باشد زیتی یعنی شبیه بروغن سیاه و آن کیست نه مائل بسبزی دلالت بذوبان و سومات دارد و گاهی بر ضعف حرارت
حرارت کلیه غالب بود و بول زیتی دلیل اختلاط عقل و هذیان و خطر مرگ باشد و در حمی محرقه بود و در سوء بیتی آثار سل یا گدازش باشد
و حیبلی که به بول بود اگر بسیار باشد و ناگاه آید دلیل گداختن پیه کلیه باشد و اگر اندک بود و بتدریج آید دلیل گدازش پیه همه تن باشد
و نیز اگر بر این بول همچون خانه عنکبوت پدید آید دلیل گدازش همه تن بود و بول زیتی سه گونه است یکی آنکه برنگ زیت ماند بقوام نماند
و این در ابتدای سل بود دوم عکس این سوم برنگ هم بقوام ماند و این در امراض گرده و آخر سل باشد و نسبه چه دیگر سست گرداند یکی آنکه
در بن شیشه ثفل حریب چون زیت نشیند دوم آنکه بر سر بول شکل زیت ایستد سوم آنکه در همه شیشه مثل زیت بود قول جالینوس
بول روغنی دیده ام اما همه روغن ندیده ام و نه در میان بول چه ممکن نیست که روغن جز بر سر آب باشد تا آنکه همه برنگ و قوام روغن بود روغن نباشد فاما آنکه تنگ و روغن
بود در و خطر نباشد و آثار قرب تشنج بود و هرگاه بول حریب بینی و گمان بری که حال بد است ما حکم بهلاک مکن چه ممکن بود که از گدازش پیه باشد
این هلاک نکند مگر گدازش لحم هلاک سازد قول رازی بول حریب که از گدازش لحم بود برنگ آب گوشت و بد باشد و هلاک کند و هرگاه
بول پس از سیاهی زیتی شود آثار بهتری و تحلیل مرض باشد اما بول زیتی و در اول مرض بد بود اگر روز چهارم زیتی شود در ششم
بمیرد سبز و این آثار ترکب سودا و بلغم است و در جمله مقدمه بول سیاه باشد و گویند که دلیل جذام بود اگر بول طفل سبز باشد آثار تشنج باشد
و مهلک نیلگون و این در شوصه بد باشد سرخ مثل خون اینهم حکم نیلگون دارد و دلیل خامی و فرط حرارت مانند شیر و این بد
و مهلک بود ارغوانی و این بدتر بود و آثار احتراق سودا و صفرا ارزق و این بول حامله است در اول آبستنی یا ازرقی و در آخر
گراید و هرگاه که بول آبستنی را بجنبانند و تیره شود آثار آن بود که آخر آبستنی است و اگر تیره نشود هنوز اول است برنگ شراب
بد بود برنگ نخود آب اکثر است که بول حامله زین دو یکی باشد و نیز کسی را که احشای او ورم گرم باشد بول او چنین بود ـ
قول رازی بول مستسقی اکثر بقوام کشکاب دیدم لیکن بعضی سرخ و بعضی کم بود و گفته مردی را چند روز با مالیخولیا دیدم یکروز بول او چون
ریم دیدم و هرگاه که هر چند روز بول رنگی دیگر دارد آثار آن بود که خلط در تن گوناگون است بدانکه اسباب سفیدی بول ده اند یکی سبب
آمدن صفرا به دماغ و در تن تمام بول رقیق و لطیف بود و رسوب اندک یا هیچ نباشد و آثار اختلاط عقل بود و مهلک خاصه در امراض گرم
و اگر در حمیات صفراوی بول سفید و دماغ بسلامت باشد آثار میل صفرا سوی امعا بود پس اسهال صفراوی و پیچ آرد و اگر در ذات الجنب

وشوصہ بول سفید بسیار روز باشد و سرفہ و بیخوابی بود آثار اختلاط عقل و بدی حال باشد پس اگر درین حال عرق بسیار یا رعاف شود آثار سلامت
باشد دوم بسبب کثرت بلغم و درین کثرت رسوب بول غلیظ بود و سفید مثل سفیدی منی یا سفیدی فقاع و این آثار امراض بلغمی چون سکتہ فالج
وغیرہ باشد و اگر رسوبی برین رنگ و قوام ماند و از امراض بلغمی ظاہر نبود آثار استفراغ مادہ یا درار بول و صحت باشد سوم بسبب گدازش شحم و این حرکت
باشد و زود بفسر و اگر درین تب پدید آید آثار تولد دق یا بدی حال و قرب مرگ باشد و باشد کہ اسہال ضعیف اسعا آرد چہارم بسبب ریش مثانہ و اثر آن تا
بول و درین سفید مثل سفیدی فقاع و رقیق مع ریم بود پنجم بسبب کثرت رطوبت خام و درین سفید مانند سفیدی فقاع و رقیق بود و این آثار
تولد سنگ مثانہ باشد ششم بسبب بحران امراض بلغمی و درین سفید چون سفیدی منی و غلیظ و مع ثفل باشد ہفتم بسبب ضعف کبد و ناگواری
کیلوس و درین در قوام و سفیدی مثل کشکاب تیغ بود ہشتم بسبب سدہ و درین رقیق تر باشد نہم بسبب سوء مزاج بارد و درین مثال آب سادہ
باشد دہم بسبب ذیابیطس و درین ہم مثال آب سادہ بود انتباہ وقتیکہ مرض بحران کردہ باشد آب و رقیق ماند آثار نکس تپ باشد و آب سفید با قوام بہتر از رقیق بود و در امراض
گرم بول رنگین بہتر از سفید اگر از روز اول کہ تب آید بول سفید بود و بر سفیدی بماند دلیل گردیدن تب حمی ربع باشد اگر در حمی حادہ بول سفید بود پس
غلیظ و تیرہ شود و بر سفیدی ماندہ باشد و بآن تشنج پدید آید دلیل مرگ بود و اگر بول رقیق سفید مثل آب مدتی ماند و در مانع علامتی پدید نیاید دلیل
آن باشد کہ در آخر مرض زیر حجاب آماسی و خراجی تولد کند آب سفید و رقیق کہ بسرسام و ہمچون آن نقلی باشد کفناک بتر و خطرناکتر بود اگر این کف زرد
تر خطرناکتر باشد اگر با این حال رعاف شود مرگ نزدیکتر بود و اگر بول مطلوبی سفید بود خاصہ لون بان کم خطرست چرا کہ مزاج او چنان واجب کند
**بدانکہ** بول تبنی دلیل آرامیدگی صفرا و حرارت و اعتدال مزاج بود و آن رنگیست شبیہ بآب کہ در و کاہ تر کردہ باشند مرکب از زردی کم رنگ و بیاض شفاف
بول ترنجی ہم دلیل اعتدال با اندکی میل بگرمی دارد و اگر رقیق بود دلیل خشکی و قوام او دلیل خامیست بول نارنجی رقیق ہم دلیل این حال کند و نارنجی کہ
فزون از ترنجی باشد دلیل غلبہ صفرا و حرارت بود **قول رازی** اکثر در امراض حادہ دیدم از اول روز کہ تب آغاز کرد بول ترنجی بود دوم ہم با
بماند و مریض قبل از روز چہاردہم بمرد و گفتہ در بول زرد حرارت زیادہ از سرخ است پس اشقر ناری بغایت گرمی باشد و چون از ناری سرخ تر
شود بدان مقدار کہ بسرخی میل کند حرارت کمتر شود و ہرگاہ کہ بول اشقر ناری بی رسوب بود بد باشد **بدانکہ** سبب سرخی بول شش اند چنانکہ
در امراض حار بول سفید شود در امراض بارد سرخ گردد یکی وجع صعب چنانکہ در قولنج سرد دوم سدہ در منفذ کہ صفرا از و با معا میرود افتد و قولنج
سرد آرد سوم ضعف کبد چنانکہ در استسقاء و دیگر امراض کبد چہارم سدہ عروق پنجم قوت حرارت ششم ضعف گردہ و بول سرخ اسلم از زرد
باشد و دلیل قلت حرارت بود و اگر سرخ و رقیق بود دلیل آنست کہ طبع رطوبت رقیق را کہ بخون آمیختہ است دفع میکند و آثار درازی مرض بود
اگر بول سرخ مع رسوب سرخ بود نیکست بول سرخ و غلیظ کہ رسوب نکند مہلک بود و اگر رسوب سفید باشد دلیل مادہ دمویست کہ طبع
نضج میدہد و نیک باشد بول سرخ صفرائیکہ صفرا ساکن بود نیک و اگر صفرا شوریدہ بود بد بود و اگر آثار سلامتی باشد دلیل زود بحران بود
**قول رازی** بول سرخ و غلیظ مع رسوب سفید دلیل کثرت خلط خام باشد اگر در امراض حادہ بول سرخ شدن شروع کند و رسوب ننماید
و ہم بران بماند خطر دارد و اگر در حمی محرقہ و امراض حادہ بول خون باشد زود بمیرد و اگر در امراض حادہ بول سرخ و غلیظ و منتن و بتقطیر آید

بد باشد اگر بول سرخ و غلیظ و طبع خشک باشد و مدتی ماند و در ہیچ اندام الم نبود آثار سل باشد و اگر چنین بود و مردم تندرست باشد و دائم
ثقل یابد آثار آنست که در تن فضول کثیر است و عفن میشود و تبہا تولد کند اگر در حمیات گرم و تبہای مرکبہ بول رنگین و غلیظ بود و رسوب
تمام آثار زوال مرض باشد اگر رسوب نبود یا اندک آثار آنست که ماده پاک نمی شود و عفن گردد و مرض دراز کشد و نکس افتد بول سرخ غلیظ
بی رسوب در حمیات و امراض دموی آثار خامی ماده باشد بول سرخ و اندک مع رسوب زرد در امراض حاده بد بود و اگر تب برود و بول
سرخ ماند دلیل حرارت یا آماس کبد باشد بول سرخ غلیظ با صداع آثار غلبہ خون بود و اگر با ضعف معده و خارش اندام بول سرخ و رقیق
بود پس غلیظ شود و رسوب نباشد و مع صداع بود دلیل درازی مرض و سلامتی باشد بول سرخ که سیاہی زند و اندکی بسبزی گراید دلیل
ابتدای یرقان باشد اگر در یرقان مدتی بول سرخ و صاف باشد دلیل سده قوی بود و باشد که باستسقا کشد اگر بول صاحب وجع سپرز
سرخ شود نیک است اگر ناگاه بول خون شود دلیل شگافتن رگ گرده باشد اگر بول صاحب تقطیر بول سرخ بود و زیر ناف المی یابد دلیل
ریش مثانه و حوالی آنست و اکثر بسبب دویدن یا افتادن بول خون میشود اگر بول نخون مع اخلاط غلیظه آمیخته آید و در شیشه زود اخلاط جدا
گردد و بیمار لاغر و بد حال شود دلیل فراخ شدن منافذ گرده باشد بول سرخ در استسقا بد باشد اگر بول روز چہارم سرخ شود بحران روز ہفتم
کند اگر در ہفتم سرخ شود روز چہاردہم اگر روز یازدہم یا چہاردہم سرخ شود روز ہفدہم یا بیستم اگر روز بیستم سرخ شود بحران بعد چہل روز کند
بدانکہ اسباب سیاہی بول چہار اند اول کثرت حرارت و احتراق ماده و این عقب حمیات سوزان سیاه شود و اول زرد یا سرخ باشد و
ثقل او مستوی نبود و پراگنده باشد و سخت سیاه نبود مگر بسبزی و زعفرانی زند و بویش تیز و ناخوش باشد دوم از غایت سردی علت و
این در اول سبز یا سفید یا بی رونق بود و رسوب اندک و بہم آمده و چنان نماید که خشک یا فسرده است و سیاہی بول خالص بود و ہیچ
بو ندارد و اگر دارد اندک سوم از فرو مردن حرارت غریزی و درین در بیمار ہیچ قوت نمانده باشد چہارم از بحران و دفع ماده سوداوی
و این آخر حمیات سوداوی و در مرض سپرز و وجع ظہر و کلیہ و رحم و احتباس طمث شود و قوام او غلیظ گراید و بیمار راحت یابد و آن الوان سیاه
بدتر آن باشد که بر سیاہی ماند ہمچنین اگر رسوب ہم سیاه بود بدتر از آن که رسوب او سیاه نباشد و رسوب سیاه معلق امیدوار تر از راسب
و رسوب طافی امیدوار تر از معلق باشد و رسوب نیک راسب امیدوار تر از معلق است و رسوب نیک معلق امیدوار تر از طافی بود
خلاف رسوب سیاه **قول رازی** بسیار کسان را دیدم که یک دو روز بول سیاه بود پس نیکو شد و از امراض
خلاص یافتند و اگر بر سیاہی ماند یا سبز یا زرد و غلیظ یا خون شد ہلاک گردید و ہر چند که بول اندک تر بود بدتر باشد
خاصه در امراض حاده ہمچنین ہر چند غلیظ تر بود بدتر و اگر با وقت ضعیف شود زود بمیرد و اگر در ابتدای مرض سیاه آید بدتر و آنچه در
آخر باشد اکثر بسبیل بحران بود و اگر در امراض حاده بالای بول سیاه ثقل ہمچون ابر سرخ باشد دلیل ورم گرم دماغ بود و زود بمیرد و اگر در امراض
حاده ثقل معلق و بوی بول تیز و قوام لطیف باشد دلیل صداع و ہذیان بود و اگر بول صاحب تشنج و عرق بسیار سیاه شود و تیز بود بدتر باشد
اگر در حمی محرقه بول سیاه و لطیف و ثقل پراگنده و معلق باشد سکری پدید آید دلیل رعاف بود و اگر بول سیاه و رقیق باشد پس اشقر و غلیظ

شود و از آن راحت نگردد دلیل سده کبد یا خراج بود و بول سیاه در ذات الجنب و ضیق نفس دلیل مرگ بود و بول رقیق که سیاهی زند دلیل درازی مرض و بدحالی باشد اگر در یرقان بول از سرخی بسیاهی زند و غلیظ و تیره باشد زرد و به شود و اگر بول صاحب سپرز سیاه و رقیق یا سرخ و رقیق باشد و رسوب اندک بد بود **قول روفس** بول سیاه در امراض گرده و امراض که از اخلاط غلیظ تولد کند نیک باشد و در امراض حاده بد **قول بوعلی** اگر حرارت غالب بود و بول سیاه در امراض گرده و مثانه بد باشد اگر در امراض گرده و مثانه بول سیاه و مریض کمان یا پیر باشد بد بود **قول روفس** اگر بول تندرست مدتی سیاه باشد دلیل تولد سنگ گرده بود و بول زنان بسبب احتباس طمث سیاه شود و اگر سیاهی بدین سبب نباشد سخت بد بود و بول نفسا در اکثر سیاه بود و بدان ماند که بمداد آمیخته است و بدترین بول مردان و زنان سیاه است بول سیاه و زنگاری از پس تعب دلیل خروج رطوبت و غلبه حرارت و بیم تشنج باشد اگر حرارت قوی بود سیاه الا زنگاری باشد **اما قوام** بول سه اند رقیق غلیظ معتدل بول رقیق دلالت بر عدم نضج ماده و مرض و عدم هضم دارد خصوص در اطفال و بول غلیظ دلالت بر عدم نضج نماید یا اعتدال مزاج بر معتدل بودن بولست در غلظ و رقت بدانکه سبب رقت بول هشت اند یکی ناگواری و ناپختن ماده دوم سده سوم ضعف گرده و منفذ او چهارم کثرت شرب آب پنجم سردی و خشکی مزاج ششم ضعف حرارت غریزی و خامی ماده خاصه در امراض حاده هفتم ضعف همه قوتها هشتم تولد سنگ در گرده و مثانه **فائده** بول طبعی کودک غلیظ و کثیر الرسوب بود و اکثر سفید و تبنی باشد اما در عمر بالیدگی رنگین تر گردد و اگر رقیق و صاف مانند آب بود و بماند بد باشد و بالغ را هم بول رقیق بد باشد خاصه در امراض حاده پس اگر مدتی همچنان رقیق ماند و هیچ آثار نضج پیدا نیاید و قوت برجا بود و همه آثار سلامت باشد آثار آن بود که در آخر مرض خراجی در حوالی جگر تولد کند همچنین اگر در تندرست بول رقیق و صاف بود دو عضوی الم باشد آثار تولد ورم دران عضو بود خاصه در گرده و هرگاه که بول ازان حال بگردد و غلیظ شود از ورم خلاص یابد اگر غلیظ نشود و در تن ثقل یابد و ظاهر پوست بخار و آثار ظهور بثور چون آبله جرب و غیره بر تن باشد و اگر نضج نپذیرد و سوی گرده میل کند ورم گرده آرد و باشد که بول رقیق در تندرستی آثار ضعف قوت و برد مزاج باشد چون حال پیران اما در امراض گاهی آثار خامی ماده و گاهی آثار سده بود و در امراض حاده آثار اختلاط عقل اما بول زرد و رقیق آثار ابتدای نضج بود و اگر بران حال بماند و قوام نگیرد آثار دیری نضج بود و ایمن نباشند که قوت تا نضج یاری دهد بدین سبب بد باشد و بول ناری رقیق بیشتر از زرد و رقیق خبر نضج دهد لیکن رقت در هر دو آثار خامی باشد **قول رازی** بول زرد و رقیق آثار خامی بود چراکه زردی از آمیزش اجزای صفرا باشد نه از نضج و اگر از نضج بودی یا زردی با قوام بودی پس طبیب را باید که نضج ماده از قوام جوید نه از زردی رنگ چه قوام رقیق و غلیظ هر دو آثار خامی اند زیراکه نضج خلط غلیظ آنست که رقیق شود و نضج رقیق عکس این پس آثار نضج قوام معتدلست نه رنگ پس بول رقیق اگرچه زرد باشد یا ناری آثار خامی و ضعف طبع بود و هرگز دیده نشده که در سرسام بول رقیق و زرد بود و بیمار خلاص یافت **قول رازی** در امراض حاده که بول اشقر ناری رقیق باشد فصد نکنند مگر آن وقت باید که بول غلیظ و سرخ باشد و بول سرخ رقیق از سه حال خبر دهد یکی قلت اکل طعام دوم رنج و ریاضت سوم خشم و نیز از مرض خبر دهد که در تن حرارت بسیار است چنانچه در تبهای غب اگر در بول رقیق اجزای پراگنده زرد و سرخ بود آثار کثرت حرارت باشد که از رنج گرده تولد کرده و اگر رسوب مثال سبوس

بود و نشانہ سلامت باشد آثار بلغم سوختہ بود و گفتہ ممکن نیست کہ بول سرخ و رقیق باشد چرا کہ سرخی از خون بود و تا قوت ہاضمہ قوی نبود خون تمام
نکند و ہر گاہ کہ قوت ہاضمہ قوی بود و کار خود تمام کند بول غلیظ تر شود و نیز ممکن نیست کہ بول سیاہ و رقیق چرا کہ از اغلاط سوداوی بول یا باطل شدن
حرارت یا افراط حرارت کہ اغلاط را می سوزد سیاہ باشد و این ہمہ باعث غلظ اند اگر با وجع سر سپید بول چون آب باشد آثار کثرت رطوبت در
تن باشد اگر بول رقیق نہ در وقت عادت باشد آثار صداع و درد چشم و ضیق نفس و وجع ودش بود اگر بول پس از آنکہ سرخ بود رقیق شود آثار درازی
مرض باشد اگر بول گاہی صاف و گاہی تیرہ شود آثار مرض خطرناک و دراز بود و آثار آن بود کہ قدری پختہ میشود و قدری توطیع بعلت
مستولی نیست اگر در امراض یا پس بحران بول رقیق شود آثار نکس باشد اگر پس از آنکہ در بول اثر نضج پدید آید رقیق شود و مدتی ماند و در بیماری
بہتری پدید آید آثار آن باشد کہ مرض یک نوع نیست اگر بول رقیق سیاہی زند آثار درازی مرض بود و اگر در تبہا و امراض حادہ بول رقیق سیاہ
قطرہ قطرہ و زرد و زود آید و صداع و وجع گردن باشد آثار اختلاط عقل بود اما کم خطر در حال زنان و چنین حال بہتر باشد و گفتہ ممکن نیست کہ بول
سیاہ یا سرخ رقیق باشد پس اگر رقیق بود لازم از مرض سببی دیگر باشد چون حنا نہادن یا خوردن زعفران و آبکامہ یا خیار شنبر اگر بول رقیق
برنگ ازرق باشد بد بود و بول رقیق کہ برنگ نیک بود بد نباشد اما آثار درازی مرض بود و بول رقیق مثل آب کہ با وجع کمر و ضعف ساقین بود
آثار ورم صلب گردہ باشد اگر ابتداء مرض تا روز شانزدہم بول رقیق باشد آثار درازی مرض بود اگر بول روز ہفدہم رقیق شود آثار آن بود کہ روز
بحران تمام کند اگر در مردم گرانی معلوم شود و اشتہای طعام و شراب نباشد بول رقیق و بسیار بود دلیل خیر باشد و در بول رقیق رسوب نباشد
بدانکہ سبب غلظ بول دو اند اول پختہ شدن مادہ و این آثار توانائی قوت و دفع مادہ باشد و بہتر آنست کہ یکبار بعد از کثیر یا معتدل آید
عقب او راحت یابد و اگر اندک اندک آید دلیل ضعف قوت و کثرت خلط باشد و بہتر آنکہ اول رقیق بود پس غلیظ شود اما آنچہ از اول غلیظ
و با رسوب باشد سود مند نبود پس بول غلیظ از آنجا کہ آثار نضج مادہ است دلیل خیر و از آنجا کہ بیم نجاست بد باشد پس اعتماد از حال بیمار کنند
اگر بغلظ بول حال بیمار بہتر شود آثار آغاز نضج بود و اگر ہیچ بہتری نشود آثار کثرت مادہ و ضعف قوت باشد و نضج تام بدیر شود یا نشود و دوم کثرت حرارت
کہ در مادہ غلیظ اثر کند و آن را بپزد **قول ابقراط** اگر بول غلیظ و تیرہ مثال بول خر باشد آثار بودن یا شدن صداع بود و بول تیرہ کہ بیش
یک ساعت صاف نشود و رسوب نکند آثار حرارت عظیم بود کہ مادہ را نضج دہد و کثرت مادہ و عجز طبیعت از نضج سوم بحران و دفع فضلہ و تنقیہ
تن اگر وقت بحران بول تیرہ شود آثار بحران بد باشد خطرناک اگر در ابتدای مرض تیرہ شود و پیش از وقت بحران صاف گردد آثار غلظ
مادہ بود و اگر در تبہای لازم کہ از غلبہ خون باشد بول غلیظ شود دلیل از آنکہ رقیق بود آثار آن بود کہ وقت بحران عرق بسیار کند اگر در تبہای محرقہ
بدین صفت باشد آثار ورم دل یا حوالی جگر باشد اگر پیش از اختلاط عقل بول تیرہ و غلیظ و منتن شود اختلاط عقل زائل گردد و اگر در حمیات لازم
در بستم بول سرخ و غلیظ شود آثار آن بود کہ بحران نخواہد بود و اگر باشد بعد از چہل روز اگر در وقت بحران در امراض سوداوی چون درد سپرز و حمیات
مختلط بول تیرہ شود و اجزای اغلاط بہ بول آمیختہ باشد آثار دفع طبیعت بود و بول غلیظ در فالج آثار بحران و تنقیہ تن آرد باشد چہارم پختہ شدن
اماس و سر کردن ریش حوالی آلات بول و درین اول آثار اماس با قرحہ چون تب و درد و ثقل و مانند آن باشد اگر اول بول چون غسالہ گوشت باشد

پس تیره شود آماس بافریه در محدب کبد بود و اگر اجابت طبع همچون غساله بود در مقعر کبد باشد اگر اول ضیق نفس باسرفه یا بس باد در سینه نخس باشد پس بول تیره شود علامت ذات الجنب باشد هرگاه که بول باغلظ و تیرگی بسیاهی زند و در پهلوی چپ الم بود آماس در سپرز باشد اگر الم سوی ناف بود در معده و اکثر در جگر و اگر الم زیر ناف بود در حوالی مثانه و اگر الم در کمرگاه و تهیگاه باشد در گرده بود فرق در ریم و خلط خام آنست که ریم گنده بود و خلط خام گنده نباشد پنجم ضعف قوت و باطل شدن حرارت باشد و اگر چه حرارت تن ساکن شود حال بیمار بتر بود و مقدار بول اندک و رسوب ناهموار و فسرده باشد ششم کوشیدن طبع بماده و اضطراب که در تن پدید آید بسبب او و در تن تب گرم تر شود و مقدار بول بیشتر هفتم گدازش تن و درین رسوب مانند آن عشوه که میگدازد و دارد و بسیار باشد که در امراض حاده در تن گدازش افتد علامت وی آنکه بول پس یکساعت لقسر و غلیظ گرد و هشتم بسبب کثرت غذا و عدم یا منت بول مانند ریم یا زرداب بود و این نیک باشد چرا که فضله نهم از تن بیرون میشود نهم گشاده شدن سده باشد و از پس آن راحت و سبکی پدید آید و باشد که رسوب و ریم مانند هم بسبب تولد سنگ و ریگ باشد ثقل تهیگاه و زهار کثرت رسوب پس اگر ثقل در کمرگاه و تهیگاه بود الم بسیار در آن فرود آید سنگ در گرده باشد و اگر بن قضیب خار یا درد کند و ثقل در زهار باشد در مثانه **اما صفا و تیرگی بول تیره** از سه حال بیرون نباشد یا تیره بیرون آید و زود صاف شود و این بهتر است اما آثار اضطراب بود لیکن امید وار که زود زائل گردد یا صاف بیرون آید و زود تیره شود و این بد است و آثار آن بود که علت هنوز حرکت تمام نکرده و اضطراب هنوز قوی خواهد بود و علت حرکت زیاده خواهد کرد و مرض دراز خواهد بود و باشد که صاحب بول دیوانه شود و دران دیر بماند یا تیره بیرون آید و همچنان ماند و این در بدی و نیکی میان هر دو باشد و آثار بد حالی و صعوبت اضطراب بود و بول رقیق و روشن که مثل آب برآید و تیره نشود و ازین هر سه بدتر است بول غلیظ و سفید آثار کثرت رطوبت خام بود و بول سرخ و غلیظ آثار غلبه خون و حمیات لازم باشد بول سیاه از دو حال خبر دهد یکی از احتراق اخلاط دوم از تنقیه تن از سودا چنانچه در آخر ربع و امراض سوداوی باشد بول غلیظ و اندک در حمی محرقه بد باشد خاصه اگر طبع نرم بود و بول غلیظ و سرخ با وجع معده و خارش اندام دلیل یرقان و کثرت صفرا باشد بول تیره مانند خر دلیل تباهی اخلاط بود و بول غلیظ و سرخ در حمیات لازم دلیل خامی علت بود و بول تیره و لزج همچون سرشیم نجبه مع وجع کلیه دلیل خامی و طول مرض باشد اگر در حمی ربع بول غلیظ و رسوب پراگنده باشد دلیل خیر بود اگر بول غلیظ و سرخ بود و هم بران بماند دلیل ورم جگر باشد اگر در امراض حاده بول تیره و گنده و ضعیف بیرون آید دلیل سقوط قوت بود و خطیر اگر بول تندرست غلیظ باشد و بآن تکسر و صداع بود مقدمه تب باشد و باشد که تب نیاید و تن بدان پاک شود **اما کثرت و قلت بول** اسباب کثرت دو اند یکی گدازش تن و درین قوت ضعیف شود دوم خروج ماده از تن و درین هر روز قوت افزاید اگر بول بسیار باشد و عرق کثیر آید و تب ساکن نشود بد باشد آثار کاهش رطوبت و بیم تشنج یابس بود کثرت بول با عطش دلیل کثرت بلغم و تغذیه و ازوی باشد اگر قولنجی را بول بسیار و غلیظ و باسانی آید از قولنج برهد اگر بول متنعم بسیار و رنگین بود نیک باشد خاصه بول صاحب سپرز و نقرس و مرمی که در رسوب بسیار و لزج بود و اگر اندک و سفید باشد بیم استسقا بود و هر بول که بدرنگ بود و هر چند بیشتر آید بهتر اگر در حمی حاده که گاهی بول زیاده و گاهی کم آید گاهی

بایستد دلیل کثرت و غلظ و خامی ماده و درازی مرض بود تقطیر بول در امراض حاده خاصه که بخوبست بیرون آید بد باشد و دلیل آفت ماه و عصاب
واگر تب ساکن و آثار سلامت بود دلیل رعاف باشد بول اندک دلیل ضعف قوت بود و بول اندک سیاه با وجع سر و گردن در حمیات حاده دلیل
احتراق اخلاط و کم شدن رطوبت و بیم اختلاط عقل باشد و در زنان بهتر بود اگر بول کمتر از شرب آب باشد دلیل کثرت تحلیل یا استسقا باشد
اگر در تبهای لازم بول اندک بود و در کرگاه ثقل و در ساقین ضعف باشد دلیل ورم صلب گرده بود و بول اندک و غلیظ در حمی محرقه بد باشد
خاصه اگر طبع نرم بود بول اندک و رقیق در حمیات حاده دلیل اختلاط عقل بود و بول اندک و سرخ دلیل درازی مرض باشد بول اندک و سرخ
و رقیق در حمی حاده بد بود خاصه که در وی رسوب زرد باشد اگر در یرقان بول اندک سرخ و رقیق بود دلیل سده قوی در جگر باشد و باشد که در استسقا
ادا کند بول صاحب اسهال و عرق بسیار اندک باشد **اما کف** سبب کف در بول غلبهٔ باد در تن باشد لهذا در بول صاحب تمدد و استسقای
طبلی بسیار بود اگر بول زرد یا سیاه بود و کف هم رنگ باشد دلیل یرقان بود و بزرگی حبابهای کف و هم دیر ماندن کف دلیل لزوجت خلط
باشد و در امراض گرده لزوجت خلط بد بود و دلیل سردی باشد کثرت کف دلیل کثرت نفخ و خامی خلط باشد اگر کف همچون کف شیر باشد
و سفیدی بول بشدت زند علت در ریه باشد اگر همچون کف دریا باشد و بول سرخ بود دلیل غلبهٔ سودا و دیوانگی باشد کف زرد بالای
بول علامت غلبهٔ صفرا بود و کف سفید آثار غلبهٔ بلغم باشد عدم کف آثار عدم نفخ بود **اما ثفل** هر ثفل را که در بول باشد و بول مختلط بود
اگرچه در بن شیشه ننشیند رسوب گویند و بعضی آن را که در بن شیشه نشیند رسوب گویند و آنچه بر سر بول ایستد آنرا سحابه و غمامه و طافی نامند
واگر سخت رقیق و لطیف باشد حباب خوانند و آنرا که در میان بول آویخته بود معلق گویند و در تبهای لازم حمیات حاده اعتماد بر رسوب
باید کرد و بر دیگر علامات پختگی اعتماد نباید نمود چه اگر در بول مریض رسوب نبود علامت ناپختن ماده باشد لیکن در بول مردم لاغر پیش از تمام
چشم نباید داشت چه اکثر باشد که ماده در تن لاغر پخته شود و مرض زائل گردد بی آنکه رسوب کند لیکن غمامه سفید و هموار و املس باید و در حال
تندرستی غمامه نادر باشد و رسوب نیک آن باشد که آثار پختگی دارد و آن رسوبی بود که در بن شیشه بنشیند و رنگ او سفید قوام او هموار و املس
روی او رقیق باشد و هرگاه جنبانند همچون مخروطی یا چون پراگنده برآید و باز بجای شود و بهتر آن باشد که چون مخروطی پیوسته برآید و همچنان باز شود
و این در وقت نضج امراض حاده باشد و رسوب تام غلیظ و اجزای او بهم نشسته باشد و چون جنبانند جمله منتشر گردد و اجزای او از هم جدا
شود و مانند یکدیگر نباشد از بهر آنکه قوام او هموار نبود دلیل اضطراب و غلبهٔ مرض بر قوت طبیعت است و همواری قوام رسوب دلیل قوت است بر سلامت
بیمار چه اکثر دیده شد که رسوب سفید بود لیکن روی او درست بود و قوام هموار نبود و هلاک گردید چنانکه دیده شد که رسوب سرخ یا زرد بود
لیکن املس و هموار سلامت ماند پس سفیدی آثار نضج بود و قوام جز از نضج نباشد و رسوب اکثر همرنگ بول بود و آنچه همرنگ نباشد سرخ یا تیره یا
زرد پس ترنجی و رسوب بد را هر چند قوام ناهموار تر و اجزا مختلف تر باشد بهتر و هر چه قوام او هموار تر بود بدتر پراگندگی رسوب آثار باد و ناگوار
غذا باشد فرق در رسوب نیک و ریم آنست که ریم گنده بود و رسوب گنده نبود و از خلط خام آنست که رسوب سبک و لطیف و خلط خام
غلیظ و گران باشد و اجزای او بهم نشسته بود **رسوب خراطی** چون پارهای پوست بود و بزرگ و سرخ یا سفید اما سفید از مثانه آید

سبب او حرارت یا قرحه مثانه بود و سرخ از گرده باشد و گاهی رنگ او تیره یا پیل گون بود و همچون فلوس ماهی باشد و این از گدازش اندامهای اصلی بود و بدتر از همه و خراطی که سفید یا سرخ بود و باشد که زیان نکند بلکه گرده و مثانه بدان پاک گردد و مردی را فرابیج داده بود و در بول او پارهای پوست همچون پوست درونی بیضه می آمد و چون آنرا مالیدندی در آب حل شدندی و بول از مالیدنش سرخ گشتی و خلاص یافت **رسوب نخالی** کوچکتر از خراطی بود اما سطبرتر و سفید باشد اگر سبب او جرب مثانه بود گنده باشد و بن قضیب خارد و باشد که اول ریم آمده باشد اگر سبب آن گدازش اعضای اصلی بود و پیل گون باشد و قوت ضعیف و حرارت غریزی قوی بود **رسوب کرسنی** بزرگتر از نخالی بود و سرخ باشد و از جگر آید و اکثر حال از سرخی بسیاهی زند و چون بمالند باسانی از هم جدا شود و اگر از گرده آید مثل پارهای لحم باشد و از هم جدا نگردد و اکثر بزردی گراید و نادر بسیاهی **رسوب سویقی** بزرگتر از نخالی بود و شکل پارها مختلف باشد سبب او احتراق خون یا گدازش اعضای اصلی بود و آنچه از گدازش باشد پارهای او بعضی بزرگ و بعضی خرد بود و آنچه که سفید و پیلگون باشد و صفائح پهن بود از گدازش باشد و صفائح از جرب مثانه هم باشد اما آنچه از مثانه بود گنده باشد و آنچه سرخ یا سیاهی زند خون سوخته باشد که در سپرز سوخته شده پس اگر از گرده و مثانه نبود بد باشد اگر مثل دانه ارزن بود سبب او گدازش و رندش عروق باشد اگر مانند سبوس سوهان بود از گدازش و رندش عظم بود و سفید و سنگی باشد یا اغبر **قول رازی** غلط است چرا که گوهر عرق و عظم سخت تر از لحم دل است پس اگر حرارت بدان حد رسد که عرق و عظم را گدازد لحم قلب بگداختن اولی از هر دو باشد و چون لحم دل بگدازد مرگ قبل از گداختن باشد **قول جالینوس** هر مریض که رسوب او سویقی باشد اکثر بمیرد و اگر سلامت ماند مرض دراز کشد **رسوب لحمی** اکثر از گرده باشد و لحم راستینی بود و آنچه از گرده نباشد لحم راستینی نبود چه لحم اندامها گدازش کمتر پذیرد مگر آنکه الطف باشد **رسوب دسمی** آثار گدازش پیه و لحم باشد و باشد که لون او مانند زیت و اگر بسیار باشد و از آب جدا شود از حوالی گرده باشد و اگر اندک و باب آمیخته بود از اندام بعید باشد **رسوب مدی** آثار انفجار قرحه باشد در مجری بول و باشد که ریم با بول آمیخته بود و بدان سبب رنگ بول سفید مثال شیر و قوام او غلیظ باشد **رسوب مخاطی** سفید و غلیظ باشد سبب این چهار اند یکی کثرت خلط خام در تن دوم رطوبت خام که در مجری بول باشد طبع آنرا دفع کند سوم سردی مزاج چهارم کبر سن عرق النسا و مفاصل اما آثار بحرانی آنکه مریض پس او از مرض راحت یابد **رسوب شعری** بعضی سفید بعضی سرخ بود و سبب تولد او رطوبتست که بسبب حرارت در گرده و مجاری باریک خشک شود و باشد که بدرازی یکدست باشد **قول جالینوس** ازین باکی نباشد **رسوب رملی** سفید یا سرخ باشد آثار تولد سنگ در گرده و مثانه بود یا آثار ریزیدن آن و سرخ از گرده و سفید از مثانه باشد سبب او بلغم لزجیست که بحدت در عضوی ماند و بسبب دیر ماندن رنگ او بگردد و اجزای او همچون اجزای خاک از هم گسسته گردد یا حرارت که آنرا بسوزد تا بدین حال شود **رسوب دموی** یعنی رسوبی که با خون باشد هرگاه که خون با بول آمیخته شود آثار ضعف کبد و اگر نیک آمیخته نباشد آثار حرارت در مجری بول باشد اگر بول جدا و خون جدا بود آثار حرارت مثانه باشد اگر در بول صاحب سپرز پارهای خون بسته باشد سپرز او بدان پاک شود و در ملل مثانه خون بسیار نیاید چرا که عروق مثانه سخت باریکست و اندک رسوب همچون پارهای خمیر

آثار ضعف معده و ناگواری طعام بود و باشد که سبب وی کثرت اکل شیر و پنیر باشد بدانکه رسوب اگر درون بول بود ماده در عروق و اگر
بالای بول باشد ماده در بدن و اگر زیر بول بود ماده و نضج قلیل یافته مستعد خروج است کثرت رسوب پس از نضج و بعد از آنکه بول رقیق بود
باشد دلیل زوال اختلاط عقل و ندود خلاصی از مرض باشد و اگر در اول مرض و قبل از نضج بسیار و غلیظ باشد آثار کثرت و غلظ ماده و
درازی مرض بود و لیکن اگر سفید باشد امیدوارتر و اگر سرخ بود آثار درازی مرض و اگر رنگ دیگر بود خطرناک باشد در بول زنان رنگ کمتر
و رسوب بسیارتر بود و کثرت رسوب در حمیات مزمن دلیل سلامت و اخراج ماده باشد اگر رسوب نیک و بسیارتر از آن بود که بدان شخص و مرض
لائق باشد دلیل کثرت فضلا در تن و حاجت باستفراغ باشد غمامه سیاه و تعلیق سیاه و رسوب سیاه هر سه یا دلیل افراط حرارت یا فرو مردن
طبیعت و افراط برودت و بدی حال باشد مگر آنکه بر سبیل بحران حمیات سوداوی بود و اگر رسوب سیاه بود و بول سیاه نباشد بهتر از آنکه هر دو
سیاه بوند رسوب سیاه معلق بد از آنکه راسب شود غمامه سیاه بد از معلق باشد **قول رازی** بول سیاه بدتر از رسوب سیاه بود و غمامه سیاه از
بول بیرون بدتر است رسوب سبز مقدمه رسوب سیاه باشد و آنچه در امراض پدید آید بدتر باشد رسوب آسمانگونی آثار سردی مزاج بود و رسوب
سرخ آثار غلبه خون و تخمه و خامی ماده و درازی مرض باشد اما اکثر بسلامت بود و رسوب سرخ که در بول غلیظ و سرخ باشد آثار مرض باشد بحرارت
بود و رسوب زیتی آثار سل بود و رسوب زرد آثار کثرت صفرا و غلبه حرارت و بدی مرض باشد رسوب سفید که در وقت نضج باشد و قوام او هموار
بود و آثار سلامت باشد رسوب نیک هموارتر و قوام او معتدل‌تر و املس‌تر باشد رسوب بد ناهموارتر و پراگنده‌تر و نامعتدل‌تر باشد رسوب
معلق که سفید و املس باشد نیک‌تر و بهتر از غمامه بود رسوب معلق بد آن بود که غلظهای احمر نمیدارد و اگر سوی بالا دارد بد باشد و آثار دیری نضج
ماده و درازی مرض یا آثار اختلاط عقل بود رسوب سفید و املس که راسب شود پسندیده‌تر بود و رسوب‌های خام و بد خلاف این باشد پس
غمامه بد کم خطر از معلق و معلق کم خطر از راسب باشد **قول اطبای پیشین** در امراض سوداوی و بلغمی هر چند رسوب زیرتر بود بدتر و بالاتر
بهتر باشد و در امراض صفراوی بعکس این چه ماده بلغم و سودا ثقیل بود و فروتر آید پس وقتیکه طبع مریض ماده مرض را بگرداند و برتر آرد آثار قوت طبع
و سکون علت و نقص حرارت باشد لهذا اینکه هست و بسیار باشد که بول غلیظ بود و در رسوب اگر چه پخته و متمیز باشد بسبب غلظ بول بر سر آب ایستد
خاصه اگر اندک بود و همچنین بسیار باشد که بول رقیق بود و رسوب اگر چه خام باشد بسبب رقت بول راسب شود پس طبیب احتیاط این ضرور دارد
هرگاه که رسوب و سمی طافی باشد یا معلق و چون خانه عنکبوت بود یا بر هم نشسته چون زلیبا و باشد که رسوب او چون غمامه پدید آید طبیب
از آن بترسد و آن ابتدای نضج باشد و بعد از آن معلق شود و آنگاه راسب گردد و حال نیک باشد و هرگاه که پس از غمامه رسوب‌های بد
پدید آید بد باشد رسوب معلق ناهموار و رسوب سرخ که راسب شود هنوز آثار خامی ماده بود اما در طریق نضج است اگر از پس بحران رسوب غمامه باشد
خطرناک بود و بسیار باشد که رسوب معلق آثار اختلاط عقل بود و اگر در بول ابتلی باشد در یک جانب شیشه جمع شده آثار کثرت باد بود و
اگر ثفل در بن شیشه بود باد در نیمه زیرین باشد اگر ثفل بر سر بول بود باد در نیمه بالائی بود و اگر در میان بول بود باد در شکم باشد اگر این ثفل میل
بسیاهی دارد باد سوداوی و اگر اغبر بود بلغمی و اگر سرخ بود خون با آن غلبه دارد و زود پدید آمدن رسوب سفید و هموار آثار پخته شدن ماده

است و دیر می آثار خامی و ضعف طبع هرگاه که روز چهارم غمامه پدید آید بحران در هفتم باشد و اگر بیشتر پدید آید در چهاردهم یا بیستم باشد اگر در
چهاردهم رسوب سبز پدید آید دلیل آن باشد که بحران نخواهد بود نه در شصتم و اگر روز شصتم رسوب سفید و هموار پدید آید دلیل آن باشد که
روز هشتادم بحران خواهد بود اگر غمامه با ثفل معلق در اول مرض پدید آید و همراه بماند دلیل آن باشد که بحران بخراج خواهد بود اما رائحه بوی
بول یا بسبب افراط عفونت یا بسبب قرحه عتیقه یا بسبب قصور نضج ماده میباشد و بول بی رائحه بسبب جمودی بود یا لعدم تصرف حرارت فیه
یا علامات غلبه بلغم می باشد هرگز بوی بول مریض چون بوی بول صحیح نباشد اگر بول مریض هیچ بو ندارد دلیل بر د مزاج و خامی ماده باشد
و باشد که در اول امراض حاده دلیل ابطال حرارت غریزی بود و اگر آثار نضج پدید آید و بول گنده باشد دلیل قرحه یا جرب گذرهای بول
باشد و آثار دیگر قرحه هم یار بود و اگر آثار دیگر نبود دلیل عفونت ماده مرض در عروق باشد اگر بول تندرست سخت گنده بود بیم مرض باشد اگر
مریض نگردد و بول همچنان ماند دلیل خروج ماده مرض از تن باشد گند بول در حمیات حاده بغیر قرحه یا جرب مجاری بول دلیل صعبی علت باشد
بوی تیز دلیل صعبی حرارت و گرمی مزاج بود و اکثر در امراض حاده و ناقهین باشد و هر چه تن را گرم کند بوی بول تیز نماید بدین سبب بوی سخت
تیز باشد ترشی بوی بول دلیل بود که حرارت غریبه بر اخلاط سرد مستولی شده آن را عفن خواهد کرد و اگر مرض حاد و بوی ترش بود دلیل فرو مردن
حرارت غریزی و غلبه حرارت غریبه باشد و اگر علامات سودا با آن یار بود دلیل غلبه سودا باشد بوی تخم هومت که از بول آید آثار حرارت غریبه باشد که
در رطوبت اثر میکند و تباه میگرداند و اگر بوی شیرینی آید دلیل غلبه خون و بوی تلخ دلیل غلبه صفرا باشد بول که سخت گنده باشد دلیل صفرا بود اگر
در امراض سرد یا در نضج بوی گنده و تیز باشد دلیـــل قوت حرارت و کثرت عفونت باشد اگر در تب بول سفید رقیق گنده باشد
دلیل اختلاط عقل و مرگ بود اگر در حمیات حاده بول گنده باشد و یکبار بوی بگذارد و حال بیمار بهتر نشود دلیل آن باشد که قوت نماند و طبع
از کار باز ایستاده بول آبی بعض غلیظ دلیل بلغم و تولد سنگ باشد و در اطفال اکثر بود و بول سفید و رقیق دلیل قلت حرارت غریزی و منی است
بول زرد آثار کثرت صفرا است و اگر بالایش کف بوند دلیل صحت ناقص باشد اگر بر بول کف سفید بوند بدانند که در سر او درد است یا خواهد شد
اگر در بول ابر باشند آثار قلت حرارت بود و اگر ابر منتشر بوند آثار ناقص است اگر متفق بوند آثار صحت اگر بر بول دهنیت باشد آثار تحلیل
قوت و حرارت غریزیست بول سیاه آثار مرگ بود خروج بول سرخ یا زرد یا سفید برنگ گوناگون آثار جرب یا سنگ یا رمل ریه باشد بول سرخ
آثار غلبه خون یا حرارت درون باشد بول غلیظ لزج آثار حرارت کلیه بود و بعضی گویند که منی آمیخته است مگر غلط است چه منی بغیر حرکت جماع
بیرون نمی آید باید که عرق کاسنی عرق مزدبه یا شیره تخم تربز یا لعاب بهدانه دهند اگر بول در شیشه مانند سریش بنجمد شود و غلیظ لزج باشد و لون او
سرخ بود آثار حرارت کلیه و غلبه خون و صفرا یا خروج ریگ است باید که آب مزرنجوش آب بادیان هر یکده مثقال آب لیمو مغز تخم تربز مغز تخم قثاء مغز
تخم مزدبه مغز تخم خربزه هر یک پنج درم انیسون شقاقل قرنفل دارچینی هر یک نیم مثقال سوای دارچینی انیسون قرنفل شیره بر آورده بیزانند چون
نیم پخت شود دارچینی را سائیده آمیخته نبات انداخته نوشند اگر مریض ضعیف بود دو سه دفعه کرده دهند اگر خون در بول آید قدری آب انداخته
جنبانند اگر آب نیز سرخ شود بدانند که کسی عرق کلیه شکست و اکثر این از خود به میگردد و اگر فقط خون بجای بول آید و وجع زیر بغل جانب است

وسفیدی میانہ میباشد و ابر غلیظ در غلبۂ سرما بول سفید و ابر بزرگ می بوند **بدانکہ** سوای ابر سہ چیز دیگر در بول اندکی گوگرد و موضع این بالای
بولست دوم نمک وجای این درمیان بولست سوم زیبق ومکان این زیر بولست و دریافت اعتدال این ہر سہ بدین وجہ ست کہ گیرند
شیشہ کہ در وے ہشت اونس بول آید پس بول ہرگاہ آنقدر باشد کہ شیشہ از وے پر شود و زیادہ نباشد بدانند کہ این ہر سہ چیز با اعتدال اند و آثار صحت
و تندرستی مزاج و اگر از شیشہ زیادہ باشد آثار زیادتی زیبق و اگر از شیشہ کم بود آثار کثرت گوگرد و اگر بقدر نیم شیشہ باشد آثار زیادتی نمک است
**بدانکہ** در حمی یوم حال ابوال از بول تندرستان دور نباشد مگر کہ بسبب طعام گرم بود و درین اندکی تیرہ باشد و اکثر بول صاحب حمی یوم زرد رقیق
بود و اگر سحابہ باشد مضطرب بود و اگر در حمی یوم تیرگی میان شیشہ باشد آثار گردیدن بحمی عفنی بود و پس اگر تیرگی زرد باشد غب و اگر سرخ بود مطبقہ و اگر
سفید باشد تب بلغمی و اگر سفیدی در بن شیشہ باشد ربع گردد و بول تب صفراوی زرد باشد و قوام درمیان شیشہ بود و ثفل سوی بن شیشہ میل دارد
و این آثار خیر بود و اگر غلیظ و بسیار زرد و قوام بر سر شیشہ بود مرض دراز گردد و اگر بول مطبقہ سرخ غلیظ تیرہ باشد مرض زود گذرد و اگر تیرہ باشد سخت بود
مرض دراز باشد اگر بول تب بلغمی تیرہ و غلیظ باشد مرض دراز گردد و اگر زرد بود زود بگذرد و اگر بول صاحب ربع صاف بود و میل بارستی دارد مرض
دراز باشد اگر میل بسرخی دارد مرض زود گذرد و بول مدقوق صاف باشد و اندکی بسرخی گراید و بزردی آب ہنیت بود بول یرقانی سرخ بود و
بسیاہی زند و کف او ہمرنگ او باشد بول صاحب سپرز سیاہ باشد و سخت تیرہ نبود و بول صاحب وجع کبد سرخ و غلیظ و تیرہ باشد بول مصدوع
سفید بود و اندکی زردی زند بول مسعول زرد و صاف رقیق بود و باشد کہ در رسوب سفید بود بول صاحب وجع ظہر و مفاصل سفید و غلیظ باشد
و ثفل سفید چون پنبہ باز کردہ در بن شیشہ بود **فائدہ** بول خر تیرہ بود و بسفیدی گراید و در شیشہ چنان نماید کہ روغن گاو گداختہ است تیرہ
و غلیظ بول اسپ صاف تر و سفید تر از بول خر باشد و نیمہ بالائی صاف تر و نیمہ زیرین تیرہ تر نماید بول اشتر زرد قدری ازرق باشد و میان
چیزی مثل پنبہ باز کردہ نماید و کف نباشد بول گوسفند سفید مائل بزردی بود و ببول آدم ماند لیکن قوام ندارد و ثفل او مانند روغن یا ثفل روغن
باشد بول آہو ببول گوسفند ماند و صاف تر از وی بود و ہیچ قوام و ثفل نباشد **فرق** در بول آدم و دیگر اشیا ہر چہ سوای بول در شیشہ کنند چون
سکنجبین آب الکامہ ماء العسل آب زعفران وغیرہ ہر چند نزدیکتر آرند غلیظ تر و چون دور تر برند صاف تر نماید و بول عکس این باشد و شیشہ ماء العسل
و سکنجبین را چون بالا دارند در زیر شیشہ مانند عسل آلودگی بود و درمیان شیشہ چیزی مثل ابر نماید و آب الکامہ اثفلی باشد در یکجانب شیشہ و آن حرکت
کہ ثفل بول را بود نباشد و درمیان شیشہ ہیچون ابر نماید اما حرکت ننماید و ثفل بول درمیانگاہ باشد و متحرک بود و ابر ہم متحرک باشد۔
**فصل بست یکم در ذکر نبض** نبض حرکت شریان را گویند و آن مرکبست بدو حرکت و دو سکون حرکت کشودن را انبساط و
حرکت پیوستن را انقباض گویند و پس ہر حرکت را سکونی لازم **قول دون انتونیو** نبض حرکت شریان و قلبست کہ بہ دو حرکت انبساطی
و انقباضی سبب این حرکت لیفات عضلئے و شریانی و آلہ ہای قلبست بسبب روح حیوانی کہ از دماغ با قراط میرسد و ہر دو حرکت برعکس اند و
متواتر یکی بعد دیگری درمیان حرکات مذکورہ دو سکون واقع اند و نفع نبض تجویدِ خون و کیلوس است تا مبدل بخون گردد و نیز اطلاع میدہد از
احوال تن انسان از حال صحت و مرگ خصوص در حمی و اقسام نبض کثیر اند **بدانکہ** موضع دیدن نبض زیر بند ابہام دست بالای ساعد است و در پا

تیزی ببیند و دیدن نبض از شریان ساعد برای پنج چیز اختیار کرده اند یکی آنکه ساعد زود بتوان نمود دوم آنکه مردم را از نمودن ساعد ننگ نمی آید و شرم نباید و زشت نباشد سوم آنکه این شریان برابر دل و راستای اوست چهارم آنکه این شریان چنان در گوشت نشسته نیست که دیگر نیز به چنین پنجم آنکه این شریان از بسیار ممتلی نشود چنانکه شریان صدغ و حالما ازین درست نمایند **فائده** نباض را لازم وقتیکه نماینده نبض از خشم و فرح و اندوه و ریاضت و انفعالات و امتلاء و جوع و ترک عادات و رنج و گرمابه و خواب با فراط و بیداری با فراط و حرکات نفسانی و بدنی خالی باشد نبض ملاحظه کند که اینهمه مغیر نبض اند و نبض دست چپ از دست چپ نبض است از راست ببیند امامختار دست راست است پس باید که هر چهار اصبع بر رگ بنهد نه بهم پیوسته و نه بسیار جدا و دست چپ خود بدست راست مریض گذارد و ساعد دست مریض بر پهلو دارند چه اگر ساعد بر وی در گرداند حرکت شریان عریضتر و افراشته تر نماید و طولش کمتر خاصه اگر تن لاغر باشد و اگر بر پشت باز گرداند دراز تر و بلند تر نماید و عرضش کمتر و وقت دیدن نبض چیزی در دست و بازو بسته نباشد و کمربند هم محکم نبود و دست دیگر را نیز بر زمین تکیه ننماید بلکه هر دو دست مستوی دارد پس اول طبیب رو برو نشسته بمهر شفقت و تفقد حال کند تا مریض را با او محبت بهم رسد پس نبض ببیند و وقت ملاحظه نبض باید که هر دو ساکت باشند متوجه بجانب دیگر نبود و نظر هم بیکدیگر ننماید بلکه بزیر چشم گاه گاهی ملاحظه صورت و چشم هم بکنند و آن موضع خالی از غوغای مردم و هرچه باعث تشویش طبع گردد باشد و دستی که نبض او ببیند باید که آسوده باشد و کار مع اعتمادی بدان نکرده باشد و نبض قوی را به اصبع باید جست و سر اصابع بر شریان بقوت باید نهاد و نبض ضعیف را انگشتان سبک باید نهاد و برفق باید جست چه قوت ضعیف از جنبانیدن شریان و پوست که بر شریانست و از دفع اصبع که بر پوست نهاده است عاجز آید و نبض پدید نیاید و اصابع طبیب لطیف و نرم باید و بسر اصابع کار نکند تا پوست و گوشت تنگ در و چون اصابع بر شریان نهد بغور تمام نگاه کند و انگشت بر شریان نهاده دارد و یک نوع از انواع نبض بجوید و تمیز مغیرات نبض چون اسنان و مزاج و فصول و شهرها و غیره یاد دارد تا حقیقت دریابد و مدت گرفتن نبض تا حل آن سی نبضه است و باید که طبیب نبض شخصی که ببیند بسیار بار دیده باشد و نبض های او در پس حرکات و حالات آزموده و عادت نبض او در حال تناخته باشد تا وقتیکه اگر عارضی افتد و نبض او از عادت بگردد از نبض او حکم تواند کرد و حال او درست تواند دانست و همه انواع نبض را قیاس با نبض معتدل باید کرد تا سریع و بطی و طویل و قصیر و غیره پدید آید **انتباه** اگر حرکت نبض ده مرتبه ظاهر شود و باز از حرکت بماند و باز حرکت کند مریض در چهار پنج روز بمیرد و اگر سه چهار بار حرکت کرده مخفی شود و باز حرکت نماید در یکدو روز بمیرد و اگر تا بیست مرتبه حرکت کرده ساکن شود و باز حرکت نماید یا سی بار حرکت کند و بایستد و باز بحرکت آید مریض در هفت یا هشت روز بمیرد و اینچنین نبض در روغنی نیز میباشد خصوص در کسی که ریح کثیر بود پس بهوشیاری تمام باید دید **بطور اهل هند** سه اصبع بر موضع نبض نهاده ملاحظه کنند اگر حرکت جهیدن از سبابه معلوم شود آثار غلبه صفرا باشد و حرکت این نبض برفتار کبک و زاغ و کلنگ مشابه بود و اگر حرکت او زیر وسطی ظاهر شود آثار غلبه بلغم باشد و حرکت این نبض مشابه برفتار هنس و طاوس و کبوتر باشد اگر حرکت او زیر خنصر دریابد آثار غلبه سودا باشد و حرکت این نبض مشابه برفتار مار و علق بود پس اگر حرکت برفتار دراج ظاهر شود عارضه سنپات و اگر جهیدنش بسرعت بود غلبه خون و اگر بطو باشد امتلای شکم خیال کنند و اگر در لحظه متحرک گردد و در لحظه غیر متحرک بود آثار قرب موت بدانکه نبض مردان قیاس به نبض زنان قوی

عظیم و بطی تر باشد نبض کودکان سریع و متواتر بود و در قوت و عظم میانه بود و نبض کودک قیاس با تن او عظیم باشد و قیاس با نبض بالغ عظیم نبود
تا سریع یا متواتر نبض کودک که ببلوغ نزدیک شود عظیم تر از نبض بالغ باشد نبض بالغ قوی تر از نبض ایشان بود و نبض جوان عظیم تر و قوی تر باشد
نبض کهول صغیر تر و بطی تر از نبض جوان باشد و در عظم و قوت میانه بود و نبض پیر صغیر و متفاوت باشد و باشد که نرم شود و نبض محروری قوی
و عظیم نبض مبرودی صغیر یا متفاوت یا بطی نبض مرطوبی و اکثر موجی یا عریض نبض یابس المزاج و اکثر باریک و صلب باشد نبض صفراوی سریع و
رقیق نبض بلغمی معتدل در سرعت و بطو و ممتلی و گاهی خفیف نبض دموی قوی و سبک و معتدل در سرعت و بطو نبض سوداوی خفی و آهسته
باشد نبض آبستنی در عظم و سرعت و تواتر زیاده از آن باشد که قبل از آبستن بود و در قوت نیفزاید لکن اگر باندازه اعیا که از گرانی آبستنی تولد
کند نبض مردم لاغر عظیم تر و بطی تر از نبض فربه باشد نبض مردم فربه صغیر تر و سریع تر و ضعیف تر از نبض لاغر بود لیکن اگر فربهی از لحم بود سرعت
و قوت بیشتر باشد و اگر از شحم بود کم از آن بدانکه نبض در فصل ربیع معتدل باشد و در قوت زیاده و در شهرهای معتدل همچنین نبض در فصل
صیف سریع و متواتر و صغیر و ضعیف بود و در شهرهای گرم همچنین نبض در فصل خزان مختلف باشد و بضعیفی گراید و در شهرها که هوای او متغیر باشد
همچنین نبض در فصل شتا متفاوت و بطی و صغیر باشد لیکن نبض محروران قوی تر گردد و در شهرهای سرد همچنین و طبع آخر فصل ربیع بطبع اول فصل
خریف نزدیک باشد و طبع آخر صیف بطبع اول شتا و طبع آخر شتا بطبع اول صیف نزدیک بود پس در اول و آخر و میان هر فصل نبض در خورد
طبع آن روزگار باشد بدانکه نبض مردم خفته از نخست که در خواب شود صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی باشد و در آخر خواب عظیم و قوی و بطی
بود و اگر زیاده از اندازه خسپد صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی گردد و بیداری را همچنان حکم مختلف است هرگاه که مردم بطبع بیدار شود نبض
بتدریج عظیم و سریع شود و بحال طبعی باز آید و اگر بسببی ناگهانی بیدار شود نبض در حال ضعیف گردد پس عظیم و سریع و مرتعش و مختلف گردد اما
بران حال دیر نماند بعد ساعتی بحال طبعی باز آید بدانکه اگر ریاضت معتدل باشد نبض بتدریج قوی تر و عظیم تر میگردد و در آخر ریاضت سریع
و متواتر میشود و اگر ریاضت از اعتدال بیرون شود نبض صغیر و ضعیف و سریع گردد و اگر ریاضت از اندازه بیرون شود نبض نخست متواتر
پس سریع و دودی گردد بدانکه اگر غذا کثیر خورده نبض مختلف و بی نظام شود تا وقتیکه هضم گردد و اگر باندازه معتدل خورده نبض عظیم قوی
سریع متواتر شود و اگر اندک خورده قوت و عظم و سرعت باندازه آن بود و اگر طعام گرم و مزاج هم گرم باشد سوء مزاج گرم تولد کند و نبض ضعیف و
سریع و متواتر گردد و اگر غذا سرد و مزاج هم سرد باشد سوء مزاج بارد پدید آید و نبض صغیر ضعیف متفاوت بطی شود و اگر غذا سرد باشد و مزاج گرم
نبض قوی گردد بدانکه اگر خمر کثیر خورده باشد نبض مختلف و بی نظام گردد و بجنبد که از کثرت طعام لیکن اگر شراب سرد باشد چنانکه در سرما از هوا
سرد شده باشد یا بتکلف سرد کرده باشد حکم او همچون غذای سرد باشد مگر وقتیکه اندر تن گرم شود آن تغیر زائل گردد و تغیر نبض از شراب زود
پدید آید اگر شراب گرم باشد چنانکه در گرما گرم شده یا بتکلف گرم کرده باشد حکم او مانند غذای گرم بود اما آب تن را گرم نکند نبض اگرچه از وی تو
گردد عظیم و سریع و متواتر نگردد و حکم کثرت و قلت آب همچون حکم کثرت و قلت غذا باشد بدانکه اگر در آب گرم نشیند اول نبض عظیم و قوی و سریع
و نرم و متواتر باشد پس صغیر ضعیف متواتر بطی گردد و آب سرد که سردی او باندرون تن رسد و بر حرارت غریزی غالب شود نبض صغیر ضعیف

متفاوت وبطی گردد واگر ظاهر تن را سرد کند ومسام بندد نبض قوی عظیم سریع متواتر شود وآبهای معادن آنچه مزید یبوست باشد نبض را صلب
وآنچه مزید گرمی بود سریع سازد واگر قوت را تحلیل کند ضعیف وصغیر شود بدانکه در ابتدای وجع که هنوز کمتر باشد نبض قوی سریع متواتر شود وهرگاه
که وجع صعب شود نبض بغایت ضعیف گردد وآخر نملی شود بدانکه در ورم گرم نبض منشاری ومرتعش وسریع ومتواتر شود ودر ورم سرد متفاوت
وبطی گردد وچون پخته شود موجی گردد ودر ابتدای ورم نبض عظیم تند قویتر وسریعتر ومتواترتر باشد ودر تزاید در عظم وقوت او غیره افزاید ودر انتها
صلابت ولاغری او فزونتر شود واندکی ضعیف گردد در سرعت وتواتر افزاید وچون مدت ورم دراز گردد وسخت شود نبض صلب دقیق ضعیف
سریع متواتر گردد واگر درازی ورم زیاده تر شود سرعت برود ونملی گردد وچون ورم پخته سر کند نبض قویتر گردد واگر ورم بزرگ باشد همه اعراض
زیاده بوند واگر خورد باشد اعراض هم کم بوند اگر ورم در عضو عصبانی چون معده وامعا ومثانه وغشا که در پهلو پوشیده است باشد نبض صلب تر
ومنشاری تر بود واگر ورم در عضو کثیر العروق وشرایین بود نبض عظیم مختلف باشد اگر ورم در عضویکه در وشرایین کثیرتر بوند چون ریه طحال باشد
نبض عظیم تر ومختلف تر بود واگر ورم در عضو کثیر الاورده چون جگر باشد عظم واختلاف نبض چندان نبود واگر ورم در حجاب یا در معده باشد نبض
مانند نبض صاحب غشی وتشنج بود واگر ورم در ریه باشد نبض مانند نبض صاحب خناق بود واگر ورم در کبد باشد نبض مانند نبض صاحب ذبول بود و
بدانکه نبض در قرانیطس ضعیف منضغط صلب اگر مع حمی حار بود عظیم سریع متواتر ودر کسیر غش ضعیف متفاوت بطی موجی ودر سبات اول عظیم
وچون طول کشد صغیر ضعیف بطی متفاوت ودر صداع حار سریع متواتر ودر بارد متفاوت بطی ودر جنون اول سریع قوی پس صلب صغیر ضعیف
ودر عشق نامنتظم وچون خبر یا صدای او شنود عظیم معتدل ودر لقوه تمددی صلب ودر استرخای متفاوت ودر فالج موجی ضعیف متفاوت
بطی واگر قوت ضعیف بود ضعیف نامنتظم ودر صرع بلغمی متفاوت بطی ودر سوداوی صلب صغیر ودر سکته موجی متمدد وچون طول کشد دودی ونملی ودر جمود مانند سبات
ودر تشنج بقول جالینوس ممتد وبقول صاحب کامل علامه منشاری ودر تمدد مانند تشنج ودر استرخا صغیر ضعیف بطی متفاوت وچون طول کشد ذو الفترت ودر تمدد
مائل بعظم وتواتر ودر حمی عفنی در اول نوبت منخفض سریع صغیر مختلف ودر وسط عظیم قوی ودر غب خالص در ابتدا ضعیف صغیر متفاوت بعده عظیم ودر غب غیر خالص ضعیف نیز
مختلف ودر وسط عظیم ودر شطر الغب در ابتدا مختلف منخفض ودر وسط مائل بعظم ودر حمی بلغمی اول منخفض صغیر ضعیف متفاوت پس متواتر مختلف ودر مطبقه مثل ... عظیم قوی و
اگر ... باشد عظیم سریع مختلف ودر ربع بلغمی لین بطی ودر صفراوی سریع متواتر ودر دموی عظیم لین ودر سوداوی صلب صغیر باشد بدانکه نبض وقت خشم عظیم سریع
متواتر بود وگر خشم مرکب با ترس یا خجالت باشد نبض مختلف گردد نبض لذت وشادی بدان عظم وسرعت وتواتر که در خشم بود نباشد وبنرمی وابطا گراید نبض اندوه صغیر
ضعیف متفاوت بطی باشد نبض ترس که ناگهان باشد سریع مرتعش مختلف بی نظام بود اگر ترس ناگهانی نباشد نبض مثل نبض اندوه بود **فائده** در بیان اصناف
نبض **طویل** نبضی است که دراز نماید وتقیس علیه همه جا حالت صحت واعتدال مزاج است **قصیر** آنکه کوتاه نماید **معتدل بینهما** آنکه نه دراز بود نه کوتاه
سبب طویل غلبه حرارت باعث قصیر غلبه برودت موجب معتدل اعتدال هر دو **عریض** آنکه پهنا نماید **ضیق** آنکه باریک نماید **معتدل بینهما** آنکه نه پهنا بود نه باریک
عریض غلبه رطوبت باعث ضیق غلبه یبوست موجب معتدل اعتدال هر دو **شاهق** آنکه بلند نماید **منخفض** آنکه پست نماید **معتدل بینهما** آنکه نه
بلند بود نه پست سبب شاهق غلبه حرارت موجب منخفض غلبه برودت باعث معتدل اعتدال هر دو **قوی** آنکه اصبع را بقوت کوبد واز انفاذ حرکت او

حرکت او باطل نشود و معلوم گردد که داخل میشود در لحم و دفع میکند اصبع را **ضعیف** آنکه اصبع را بدیر رسد و خلاف قوی باشد **معتدل**
**بینهما** آنکه در قوت و ضعف متوسط بود و سبب قوی غلبه قوت حیوانی باعث ضعیف ضعف قوت مذکور موجب معتدل توسط قوت مذکوره است
**سریع** آنکه باصبع رسد زود و زود **بطی** آنکه بعد رسیدن باصبع زمانی بایستد **معتدل بینهما** آنکه در سرعت و بطو متوسط بود و سبب سریع
شدت حاجت ولست بهوای بارد و باعث بطی عدم حاجت آن است و سریع موجب معتدل اعتدال حال **متواتر** آنکه زمان رسیدن باصبع کوتاه بود
یعنی چون باصبع رسیده بگردد بی توقف باز باصبع رسد و فرق در سریع و متواتر همین است و بعضی هیچ فرق نمیکنند **متفاوت** آنکه زمان
باز رسیدن باصبع دراز بود یعنی باصبع چون رسیده برود و توقف کرده باز باصبع رسد **معتدل بینهما** آنکه مابین این و آن باشد سبب متواتر
ضعف قوت حیوانی باعث متفاوت شدت قوت حیوانی موجب معتدل اعتدال قوت حیوانیست **صلب** آنکه زیر اصبع منغمز نشود **لین**
آنکه باسانی منغمز گردد **معتدل بینهما** آنکه در سختی نرمی میانه باشد سبب صلب یبس تن باعث لین رطوبت موجب معتدل اعتدال هر دو
**ممتلی** آنکه از اندرون پر نماید **خالی** آنکه ضد او بود **معتدل بینهما** آنکه نه پر بود نه خالی بلکه متوسط باشد سبب ممتلی کثرت دم و روح باعث
خالی قلت آنها موجب معتدل اعتدال خون و روح **حار** آنکه محل نبض نسبت بدیگر اعضا گرم نماید **بارد** آنکه سرد نماید **معتدل بینهما** آنکه در
هر دو میانه بود سبب حار حرارت روح و خون باعث بارد برد آنها موجب معتدل اعتدال هر دو **حسن الوزن** آنکه زمان انبساط بزمان
انقباض مساوی باشد **ردی الوزن** آنکه ضد او بود سبب حسن الوزن اعتدال حال است لهذا معتدل بینهما نیست باعث ردی الوزن عدم
اعتدال حال **مستوی و منتظم** آنکه متشابه بود یعنی تا چند قرعه بیک وتیره باشد **مختلف و غیر منتظم** آنکه قرعات مختلف باشند یکی سریع و دیگر
بطی و مانند آن سبب مستوی حسن حال باعث مختلف سوء حال بود **عظیم** آنکه طویل و عریض و شاهق بود **صغیر** آنکه قصیر و ضیق و منخفض باشد
**غلیظ** آنکه عریض و شاهق بود **دقیق** آنکه ضیق و منخفض باشد و مابین اینها نیز معتدل فرض کنند و دلائل اینها از بسائط معلوم است **غزالی** آنکه
در غایت سرعت و تواتر بود و دلالت کند بر شدت حاجت ترویح **موجی** نبضیست ممتلی که در عظم و صغر اجزای نبض یعنی عرق مختلف بود گویا
موجیست که بهم میرسد و دلیل رطوبتیست و در استسقاء ذات الریه و فالج و سکته میشود **دودی** مانند موجیست باعتبار شهود لیکن
عریض و ممتلی نمی باشد و موجبش ضعیفست **نملی** نبضیست در غایت صغر و متواتر دلالت میکند بر کمال سقوط قوت و قرب موت **منشاری**
نبضیست صلب که بعض اجزایش بلند و بعض پست مانند آره محسوس شوند و دلالت کند بر ذات الجنب و دیگر ورم حار منشائی **ذنب الفار**
نبضیست مختلف الاجزا باشد و ابتدا کند از نقصان بزیادتی و از زیادتی بنقصان و دلالت کند بر آن که قوت ضعیف میشود و پستر باز بقوت میگراید
**ذو الفترة** نبضیست که هنگام توقع حرکت ساکن شود **واقع فی الوسط** نبضیست که هنگام توقع سکون حرکت نماید **مسلی** نبضیست
که ابتدا کند از نقصان بزیادتی پستر بتدریج از زیادتی بنقصان فرود آید گویا دو دم فار از طرفین گنده بهم متصل اند لهذا این را ذنب الفار نیز
گویند یعنی دو دم موش **مرتعش** نبضیست که لرزان نماید **ملتوی** نبضیست که مشابه رشته پیچدار نماید **مطرقی** نبضیست که
بعد قرعه از اصبع جدا شده فوراً باز باصبع رسد پس حرکت انقباض نماید و حرکت انبساطی بنا بر احداث دو قرعه متواتر مشابه است بیک

آهنگران این ادو قرعتین نیز گویند عسر تعارنفسیت که چون رعد محسوس شود و این همه نفسها از منشاری تا مرتعد دلالت بر سوء حال مریض دارند
**فصل بیست دوم در ذکر تنفس** و آن حرکت سینه است که بوسیله او هوا داخل کند و برآید از ریه و مرکب است به دو حرکت انبساطی و انقباضی عضلات صدری را که تنفس عضله صدر رود یا فراغما در ریه است حرکت انبساطی آنست که سینه بسبب انبساط عضلات بیرونی اضلاع و دیافراغما منبسط گردد از دخل هوا و دخل هوا بسبب ثقل هوا و گذشتن هوای بالائیست حرکت انقباضی آنست که سینه بسبب انقباض عضله درونی اضلاع و دیافراغما منقبض شود و بسبب خروج هوا و خروج هوا از ریه بسبب منقبض شدن سینه است و بوساطت سینه ریه هم منبسط و منقبض میگردد و منفعت تنفس مخصوص برای گفتار است اما برای اعتدال حرارت درونی احشا و سرفیدن و خندیدن و گریستن و بوئیدن و مکیدن و لقت کردن و تنخنح وغیره نیز بکار آید و اقسام او بسیار اند **طبیعی** آنست که بی مزاحمت بعضی باشد و غیر طبیعی عکس آن **عظیم** آنست که وقت تنفس سینه بغایت بلند شود و دخل هوا در ریه بسیار گردد **صغیر** یعنی سینه اندکی بپا شود **مشکل** آنکه بر بانفت کلان آید **سریع** آنکه حرکت تنفسه مخرجه بجلدی تمام شود **بطئی** عکس سریع باشد **گرم** آنکه هوای تنفسه در حالت خروج بغایت گرم باشد **سرد** ضد گرم **ناهموار** آنکه در حالت تنفسه و مخرجه بتعلقه مساوات نباشد **صدا دهنده** آنکه حرکت دم زدن با آواز بلند باشد **ایر یکیا** آنکه دم زدن تواند مگر وقتیکه جسم راست نماید **سو بلیمی** آنکه دم زدن تواند مگر وقتیکه جسم را نهایت است کند و منخرین را پهنا سازد و دهن بکشاید **فصل بیست سوم در تدبیر علاج و پرهیز** و این منحصر بر تشخیص امراض است پس اگر تشخیص کامل بود داده هند زوال مرض و استرداد صحت تا ممکن شود پس طبیب را لازم که عالم بطبع مریض باشد تا که بوجه احسن دریافت نشود از تشخیص باز نماند تا که بخوبی دوا دادن تواند مدد طبع نماید و وقتیکه به تشخیص آید و براو پرو حکم کند مثلاً اگر ماده خام باشد نضج آن نماید وقس علیها و وقتیکه تجویز تشخیص خلاف افتد دست بردار شود و هرگاه که ماده قابل تحریک شود حرکت داده اخراج نماید و اگر درنگ کند بسبب عدم اخراج قباحت افتد لهذا اعتدال حرکت نمودن از دیگر خیالها آسانتر است و تنقیه خاص و فصد و مسهل وغیره جز بوقت ضرورت بکار نبرد و مدام در تجربه و تشخیص صرف اوقات نماید و قاعده کلی آنست که استیصال مرض بالکل نماید و ماده بدرا افزودن ندهند مثلاً نفیق و بواسیر و سرطان را که عسر البرء اند چنین تدابیر کنند که نیفزایند و اگر کم گردد بهتر سوای ازین چند امراض اند که تعلق دارند مثلاً وبا و سم وغیره پس اینها را قبل از اطالت علاج نمایند و گاهی چنان میشود که اگرچه عوارض مرض ظاهر میگردند لیکن آن مرض نمیباشد پس در علاج غلطی می افتد و گاهی چند مرض مرکب می بوند و درین لائقست که اول دفع مرض که بر همه غالب بود نمایند پس تدبیر مرض دیگر کنند و نیز فقط تدبیر مرض نو نمایند نه بی ترکیبی قدیم را مثلاً نفث الدم کسیلان هم داشته باشد و آن را بواسیر پدید آید علاج بواسیر باید نمود و همچنین صاحب جمره را اگر ذات الریه عارض شود تدبیر آن کنند که برای جمره شربه دهند و اگر دهند اذیت یابد همچنین مستسقی را اگر حمی محرقه پدید آید پس او را آب سرد و تنقیه نخواهد داد **علاج** طبیب را لازم که مدام نظر بر احوال مریض از کمی زیادتی حرکات که اکثر از امراض می بوند باشد اگر حرکات لائق مرض اند باید کم و زیاد نسازد بلکه با دویه مناسبه پردازد تا ماده زبون مستخرج گردد و اگر زیاده اند با دویه مسکنه کم سازد و اگر اندک اند با دویه محرکه افزاید تا دفع مرض گردد چرا که اگر حرکات غیر لائق بمرض باشند و تدبیر آن ننمایند موجب فساد میگردد و در علاج امراض نظر بر عوارض ننمایند مگر وقتیکه ظاهر شوند و در امراض می

اگرچه عوارض سبک باشند مسهل نه انگارند و در اطفال ادویه قوی بعمل نیارند و بادویه ملینه و ملائمه بپردازند و در هر سن ناظر بر اخراج فضله و خون باشند
اگر منجمد بود و موافق آن و اگر غیر منجمد باشد حسب آن ادویه لائقه بعمل آرند و در جوانان ادویه لطیفه و محرکه بکار نبرند چراکه خون را میگدازند و بگردش
می آرند بافراط اما در مشائخ ادویه مقویه محلله آمیخته دهند همچنان در اکثر امراض اعتدال ادویه باید کرد و در زنان که مبتلا بامراض باشند نسبت
بمردان احتیاط زیاده باید کرد چراکه مزاج ایشان ضعیف میباشد و در دموی و صفراوی مزاج ادویه مقویه و محرکه ندهند و در مرضی که کثرت عطش وغیره باشد
در مریض دموی یا صفراوی بود از ترشی و نیز ورزش نمودن بد است و در آنانکه اوعیه عریض دارند فصد بهتر و در آنانکه اوعیه ضیق بود شرط
اولی و در بلغمی و سوداوی مزاج حرکت و ریاضت انسب و در ماده غلیظه و بلغمی ادویه مخرجه مکرر بعمل آرند تا که مستخرج گردد و در سدد و غلبه ماده غلیظ
استعمال ترشی نکنند مگر آنکه بآب کبریتی نمایند و برودی جستان ادویه که بغایت محرک باشند ندهند و شخصی که بکسی شی عادی باشد دفعة از ان
باز ندارند که قباحت می آرد و شخصی که عادی بکسی استفراغ بود باید که ماده را اندک اندک برآرند یا بجانب دیگر که قریب بود اماله نمایند تا ماده از ان
عضو مستخرج گردد و این موقوف برای طبیب است بادویه که مناسب بود و بهر جهتیکه لائق باشد اماله کند چراکه از اماله ماده اکثر امراض رفع میگردند
و نیز در حرکات غیر ارادی که اکثر مولد امراض اند ناظر باشد بر کمی و زیادتی آنها پس در زیادتی حرکت ادویه مسکنه و قابضه و در کمی آن ملینه و محرکه
بعمل آرند و هرگاه که از غلطی طبع یا بسببی دیگر اخراج خون زیاده از ضرور شود استعمال ادویه جاذبه قویه نمایند چراکه بالکل حبس آن موجب قباحت
مگر وقت ضرور روا است و تا که از ادویه ملینه کار برآید مسهل قوی بعمل نیارند و نیز در حالت مرض پیوسته و بر بحران و اخراج ماده ناظر باشند تا هر قدر
که بحران خود جوش ضرور است شود و در وقتی که ضرور باشد همان وقت نموده آید و در خروج ماده قویه باید که دفعة بند آن نکنند چراکه زبون است مگر
باهستگی قطع سبب نمایند و تا که بادویه مفرد کار برآید بمرکب نپردازند و آنکه متقدمین معالجه امراض بضد مقرر نموده یعنی حار را بارد و بارد را بحار
دقیق علیها گوش ندارند چراکه در بعضی مرض حار ادویه حار مفید هند و نفع میشود مثلا در حمی غب و حمی وغیره که از ماده حار میشوند خمر و کین کین
که گرم اند مفید هند و در محرقه کین کین جنطیانا قنطوریون دقیق در حمی نمک افسنتین نمک قنطوریون نمک اشترغار نمک نارترو نمک ارسنی که هم
گرم اند مفید هند و فوراً حمی زائل میگردد و تدبیر نمله و جمره بخمر مکرر داسپرت و خمر کافوری و عرق اونکنیا گرم میکنند و تدبیر وبا به تریاق و یا اسکوئیلو
در علاج عطش بشرب چای و قهوه مینمایند و تدبیر اسهال بمسهل و تدبیر قی بمقیی میکنند و صحت میشود پس در همه امراض علاج بضد نباید کرد —
بدانکه در علاج دانستن چهار چیز ضرورست اول خواص تا پیوسته ادویه ضد مرض کنند دوم مقدار یعنی مناسب ساختن قوت مریض با
قوت ادویه سوم وقت یعنی در کدام وقت کدام ادویه باید نمود سوای زین دریافت اوقات کمی و بیشی مرض که بالفعل تسویت نمودنست یا تنصیف
چهارم طرح یعنی کدام ادویه بکدام اعضا مناسبت و کدام ادویه بکدام جا باید نهاد و تدبیر علاج بچند وجه است یکی حفظ قوت نمودن دوم
از اسباب مولده مرض دنکس آور پرهیزیدن سوم ازاله مرض بادویه کردن چهارم رفع مرض بغیر ادویه ساختن پنجم شدائد عوارض ملائم نمودن
ششم دریافت اسباب مرض کردن اما برآورد کار از تدبیر چنانچه پرهیز از اشیای ناطبعی در اکل و شرب حرارت برودت لباس بستر
و ستة ضروریه وغیره یا از جراحی چنانچه فصد و علق شرط داغ و شبکا توریو دالک حمام ربطار د عضو منخلع تانکه زدن وغیره یا از اخراج و بر طبیع

آوردن مادہ موذیہ یا دوبہ مسہلہ مفتحہ مقیئہ معرقہ مخرجہ لعاب و ریاحات اضمدہ وغیرہ **قول کریکوس** استعمال ادویہ مفردہ بہتر است اگر مرکب باید
کثیر بود پس ہمہ ادویہ یا خواص واحد دارند یا مختلف اگر واحد دارند یک یا دو دوا کافیست و اگر مختلف دارند پس فیما بین برعکسی دارند گاہی چنان
عسر آرند کہ ہلاک سازند بسبب سوء ترکیب چنانچہ اگر در لادن فیونی قدری روغن خروع آمیزند سم گردد و اگر در ریوم استعمال کالومیلا نوکہ خوب
طیار بود مریض چیزی نمکین خورد ہلاک گردد و اگر سنبوس ببول سرشتہ بکلنگ خورانند ہلاک گردد و اگر آب خمیر کردہ دہند نیز بیخ مادریون تریہ
وباست لیکن بصاحب غشی و ثبات سم است و اگر آنرا در زبل اسپ سہ روز داشتہ ہمراہ پنیر یا نان سائیدہ بسگ یا گربہ یا موش خورانند
قاتل آنہاست شوکران مقوی بزر و قاتل انسانست خربق ابیض اگر بانسان دہند غشی و قی آرد و باشد کہ بکشد و اگر بقدر دہند آنرا قوت بخشد
مرکوریوس شیرین برای جبرہ انفع اما قاتل حیاتست خون گاو گرم گرم نوشند ہلاک کند اگر بزہ ہند خورند ضرر ندہد چوب برنجاسف حافظ جسم است
لیکن بویش بانسان چندان مضر است کہ دق و سل پیدا میکند سورنجان برای انسان مثال صبر تلخست و برای بز مانند عسل شیرین عنکبوت برای انسان
سم است و جبت دجاج سفید ضفدع اگر گاو خورد بمیرد عقرب اگر نیش زند بکشد اما شرب محرق او نجیر نزلیہ سم مار و شوکرانست خربق اسود تاکہ سبز است
سم و بعد خشک شدن ادویہ گل سرخ بسفایج تا کہ تر اند مسہل و بعد تجفیف قابض چوب سبز انجیر اگر در شیر زنند منجمد سازد و لعاب بہمین شجاع مومرا
نرم و ریگ را سخت سازد و انفحہ بز اگر در شیر اندازند یا بعد شرب شیر خورند منجمد سازد و اگر شیر در معدہ منجمد باشد و ہند آن را گدازد و بر آرد و نیز اگر بر
سینۂ زن کہ شیرش منجمد شدہ باشد گذارند گداختہ بر آرد ہمان آرد و آبست کہ از وی نان میسازند نیز خمیر لیکن خمیر خواص حرکت دادن بدیگری دارد
افعی از لسع او مرق سرد و غشی میشود لیکن اگر نمک و بر آوردہ دہند رفع ضرر سم او نماید شیر بز اگر بنار تا یکماہ نوشند رفع وجع مفاصل کند و اگر زیتون
خورند مولد آنست زیتون برای بصر مضر است لیکن عرق مقطر سبز او با نبات مزیلہ رمد و بیاض و غلغموی چشم است توم تمام خائیدہ ہر جا کہ بستہ آبلہ
و قرحہ آرد اما اکل او ہیچ ضرر نمیکند فلفل اگر بمقدار کثیر دہند مدر بول و اگر بقدر معتدل دہند ملین طبیعت خربق اگر خائیدہ ہلاک سازد و اگر بر تیشا
بر جراحت گذارند بکشد اگر آب خربق در ظرفیکہ سفر جل باشد نہند فوراً سمیت خود را زائل کند سیماب و توتیای سبز و ابقر تا کہ جدا اند برای
امراض کثیر انفع لیکن بعد آمیزش گذارندہ سولیما لو اند زبل اسپ مرخ مادریون تا کہ جدا اند نفع چنانچہ زبل برای جدری و بیخ برای رفع وبا اما بعد آمیختن
مبدل بسم میگردند کبریت البقر نکال تا کہ جدا اند ہیچ بدی نمیکنند مگر بعد خلط باروت میگردد و شعلہ میگیرد توتیای سبز و البقر تا کہ جدا اند نفع دہند چنانچہ
البقر مصفی یعنی سال پرنیل برای تبرید ہمراہ کوریال و تیزاد شورہ میدہند و توتیا چکیدہ یعنی روغن و تیزولو برای تعدیل حرارت محرقہ عفنہ و تپ ہمراہ
کوریال میدہند مگر بعد خلط سم گردند چنانکہ اگر چکانند زیر شود آب کرات اگر نوشند ضرر دہد و اگر کرات پختہ خورند نفع دہد تشک اگر زن سعوط کند
امراض رحم آرد و اگر حب بستہ بلع کند یا حقنہ دہد ازالہ امراض رحم سازد جبہ اگر بوید مزیلہ امراض حست و اکلش مولد آن گردد فولاد وغیرہ کہ در کبریت
طیار شوند اگر در آب شویند از اثر باز مانند اکثر لیکو تا کہ جدا اند جوش نمی خورند و نہ گرمی میدارند مگر چون آمیزند جوش خورند حتی کہ ظرفش درست
نتوانند داشت اگر خون گرم از ورید بر آرند و در وانلکی روغن و تیزولو یا روغن کبریت آمیزند فوراً منجمد شود و اگر در منجمد روغن تارتر و یا اسپرٹ نمک
ارمنی وغیرہ آمیزند رقیق شود نمک تارتر و اگر در آب چشمہ آمیزند تین تو راسنا ریوند گل سرخ کین کین وغیرہ بر آرد و اگر در خمر آمیزند تین تو راکسی

نخواهد بر آورد آهک آب ندیده و نمک رنگی جدا جدا سایند بوی بدهد و اگر با هم آمیزند بوی بد دهد بتغیر آنکه گرمی یا سردی یا نمی باو رسد صابون
اگر در آب حل کنند بوی بدهد و اگر آن آب را چکانند چندان روغن بد بو بر آید که آن بو نه در صابون و نه در آب یافته شود عفص در آب جوشانند
و در آب دیگر توتیای سبز هر دو را آب صاف خواهد بود و چون با هم آمیزند سیاه گردند پس ثابت شد که اکثر اشیا از خلط بچیزی دیگر تبدیل اثر خود نمایند
پس تا که خواص و ترکیب آن بوجه احسن ندانند مرکب نسازند **قول زرویلیز** و اگر ادویه مرکب کرده بکار برند باید که باندک اشیا که با هم در ظاهر
باطن ضدیت نداشته باشند مرکب کنند و ادویه نباتی معدنی حیوانی که طبع آنها مختلف بود مثلاً یکی قابض و یکی ملین و یکی محرق و یکی جالب و یکی
جاذب و یکی مخرج و یکی مقئی و یکی مسهل با هم مرکب نسازند **قول جوان** ادویه خواص او کولتا و اتحاد و اختلاف که فیما بین میدیند باشند که تحقیقا
نباید داز ترکیب غلطی افتد چنانچه شاگرد بقراط غلطی کرده و در مسهل گلقند و سناکین تبلیو آمیخت و ندانست که فعل گلقند و سنا مسهل و فعل کین تبلیو تیشنج
و نیز ندانست که اگر ادویه نباتی بقدر کثیر و معدنی اندازه معدنی از کار خود باز خواهند ماند بعکس عکس و اگر هر دو مساوی مرکب سازند خواص هر دو خراب خواهد شد —
**قول متاخرین** تا که اتحاد و اختلاف مزاج ادویه مفرده که فیما بین خود میدارند و تجربه معده نیز کما حقه ندانند مرکب نسازند مفرد بکار برند
**قول جوان** شخصی قرنفل دار چینی خورد اسهال مانند مسهل شد شخصی را از اکل به اسهال شد و بعضی یک رطل لحم بقدر دو شش ساعت هضم کنند
و بعضی در تمام روز یک پرچه هضم نتوانند کرد پس تا که اقسام فعل ادویه که بتجربه معده میدارند نشناسند ادویه مفرد باشند یا مرکب بکار نبرند سوای زین
ادویه مرکبه با شیای کثیره قلیل الاثر می بوند مثلاً تریاق ما کنا که مرکب بعدد یک صد و یک ادویه است اگر یک درم دهند از هر ادویه قدر ربع حصه یک خردل خواهد بود
پس لازم که اگر مرکب سازند معجون باشد یا حب القوع و غیره با دویه قلیل العدد ترکیب دهند یا در شربتی افزایند و نیز در طبیخ شربت مسهل و غیره
آب کثیر اندازند که اثر ادویه کثیر در آب قلیل نمی بر آید از ینجاست که در مسهل که مرکب با دویه کثیر بود یک اونس سنا برابر دو درم سنا صرف کار
خواهد کرد پس برای تر کردن ادویه آب کثیر ضرور است مروارید بسد و غیره بروغن و تیزاب لور روغن کبریت و دیگر حموضات آمیخته ندهند که
هر دو از فعل خود باز میمانند سال پرنیل سال بولیگریستی نیز بحموضت آمیخته ندهند و نیز اشیای حامض با لح مرکب نسازند که از فعل خود باز
میمانند مقناطیس که در زاویه او قطب بود جذب آهن میکند لیکن وقتیکه آنرا سایند از فعل خود که جذب است باز ماند همچنین حجر الکتیس اگر بر کلیه بندند
مانع اسقاط و زائیدن شود چون بر پا بندند تسهیل ولادت نماید و اگر بسایند از فعل خود باز ماند سنگجراحت مسحوقه حابس دم است لیکن اگر تقطیر
کنند کار خود نماید بنفشه گل یاسمین گل شبو و غیره تا که ثابت اند خوشبو دهند اگر آنها را بسایند یا بپزانند یا چکانند خوشبو خود دور سازند لهذا این چنین
اشیای القوع میکنند مثلاً گل شبو یا یاسمین همراه روغن کرده در آفتاب می نهند تا بویش در روغن بر آید اگر از بیخ یا برگ یا قشر یا ثمر یا تخم و غیره
مربا سازند باید که آنها را در جوش نشانند و دور سازند بلکه شکر در آن آب قوام کنند چرا که اثر در آب می بر آید **ذکر پرهیز و غیره حسب عمر**
طفل نوزائیده را فوراً برای اکل ندهند بلکه اول اخراج فضله به دهن لوز یا ماء العسل و دیگر اشربه ملینه کنند بعده غذای خاص که لبن است
دهند پس حسب کلانی عمر صفرت بیض و دیگر اغذیه ملائم دهند و شیر مادر که مائیت داشته باشد از ان باز ندارند که اخراج فضله بخوبی مینماید
و غذای غلیظ ندهند که مولد امراض است و شرب اشربه بارد و وقت شب نامناسب و تحریک طفل در مهد و غیره برای خواب زیاده از حد

اعتدال نبود طفلیکه در ماه اول بسیار خسپد تمام عمر خواب بر وی غالب ماند اگر طفل زیاده از دستور گریه نماید آثار تولد امراض است هوای گرم
و معتدل مناسب اطفال و هوای سرد محدث سرفه و اسهال است و مدام مالش اعضای طفل کنند که حافظ از مرض است و بعد مالش غسل آب
نیم گرم مفید و پیوسته طبع طفل نرم دارند اگر قبض باشد روغن گاو یا شیرخشت دهند شمع بشکر معقود کرده اندکی بوره آمیخته شافه کنند
اگر لین طبع پدید آید گل سرخ کمون بخل سرشته بر شکم ضماد نمایند صمغ عربی بریان گل ارمنی قدری بشیر مرضعه حل کرده خورانند و مرضعه را
از ریاضت قوی پرهیزانند که مبدل مزاج شیر و مولد تشنج و اسهال و غیره در طفل است و بطفل شیرخوار لحم و خمر ندهند چه لحم مولد سوء هضم و
دیدان و خمر مضعف جسم و مزاحم بالیدگیست و اشتهای کاذب محدث امراض است باید که ادویه ملینه و مسهله خفیفه دهند تا رفع خاصیت گردد و حرکت
معتدله جسمی مناسب اطفالست که بسبب آن نیز رفع اخلاط بخوبی میگردد اما در صبی فصد و مسهل بکار نبرند و وقت ضرورت بقوت خواکه کار بر آرند
و از اکثار لبنیات و حلویات و اغذیه غلیظه و امتلای متواتر و حرکات قویه پرهیزانند و چون بخواندن نشانند صحبت کثیر بدانداز ند چه بسبب عدم
انبساط طبع یا بسرعت بمیرد یا طبع او منقبض ماند و خواب لائق الیق چه جسم را بخوبی طیار میکنند و ریاضت قوی هنگام سردی مفید تر اما از سن
ترعرع تا انتهای شباب از موجبات امراض حاره و احتراق حرارت غریزی پرهیز و وقت فصل ربیع بفصد و مسهل و قی مبادرت کنند و از اکثار بجوع و امتلای
طعام و از مهر سخن و مطلب و حریف تالح پرهیز دادشربه حامضه مطفیه چون شربت لیمو شربت ترنج شربت نارنج شربت انار شربت غوره دو شد لطیف
غذا و ریاضت معتدله کنند و در تابستان اغذیه قوی کمتر خورند و شربتها نوشند و دعت و سکون و در مواضع خوش سایه سازند و از حرکات قویه و ریاضت
شاقه پرهیزند و در خریف از مجففات چون جماع و آب شدید البرد و غسل بآب و خواب در مواضع بارده و بر امتلا پرهیزند و اکثار در میوه نکنند و وقت
استوای شب و روز در خریف تنقیه کنند تا در زمستان اخلاط فسرده محتقن نگردند و موجب امراض نشوند و در اکثر افعال دیگر احتیاط تمام بجا آرند نسبت
دیگر فصول که این فصل از دو فصولست و در زمستان اغذیه قوی چون لحم و کباب و شیرینی و میوهای خشک شیرین و بقله کرنب بقله کرفس نعنع سلق خورند
و از بقول بارده پرهیزند و استشمام بوهای طیبه نمایند اما اگر هوای جنوبی بسیار باشد باید جنوبی بود تقلیل غذا و اکثار ریاضت کنند اگر درین فصل مرضی
از کثرت ماده سانح شود باسهال تنقیه نماید سوای این اطفال و جوانان را دستور داشتن اکل و شرب مناسب و غذای مفرد بهتر و استعمال خمر
مولد امراض مفاصلی و کثرت جماع مضعف آنست و حرکت و ریاضت بدنی درین عمر برای بزیرش اخلاط و اخراج فضله انفع اما در شباب کسانیکه
باسایش گذرانیده باشند آنها را ریاضت معتدل انسب و از کثرت اکل و شرب پرهیزند خمر باعتدال نوشند چه کثرت او مفسد خونست و خواب باز
آرنده قوتست بخوبی و مداومت حرکت و ریاضت جسمی باعتدال مرقق خون غلیظ و مخرج فضله است هوای معتدل حافظ صحت ایشانست و آنکه
ریاضت کثیر کنند لازم که غذای کثیر حسب ریاضت خورند و در وقت ریاضت از شرب آب سرد و غیره پرهیزند و بعد ریاضت قوی فورا متوجه آسایش
نگردند و کثرت خواب کسل می آرد بدانکه مزاج اصلی ایشان گرم خشک است محتاج بتدابیر کثیر نیوند عمده تدابیر برای ایشان ریاضت و غیره است و اغذیه
و اشربه بارد و رطب اما در کهول مزاج ایشان بارد و یابس است غذا و تدابیر حار و رطب باعتدال باید و تنقیه دم ممنوع و بهترین تنقیه درینها اسهال است
باعتدال و اکل اغذیه و اشربه مناسب و مدام طبع نرم دارند و ادرار بول نمایند و دلک معتدل مع تدهین و ریاضت و مشی کنند و جماع کم نمایند

باقی تدبیر متوسط ما بین سن شباب و سن شیخوخت کنند **اما** در مشائخ مزاج ایشان مختلف میباشد چه اعضای اصلیه ایشان بارد یابس و رطوبت بلغمیه
در تجاویف ممتلی و مجتمع پس بملاحظه اعراض در ینها ضرور اگر بارد یابس باشد اغذیه و جمیع تدابیر حار رطب اگر بارد رطب بود حار یابس باید لیکن
تکثیر غذا و تقلیل ریاضت مطلوب چون معده ضعیف می بود غذا اندک اندک آنقدر که بهضم شود بتفاریق خورند و اغذیه قلیل الکمیت کثیر الکیفیت
چون صفرت بیض نیمبرشت مرق شیر باید و بعد هضم اگر قبض باشد تلیین لازم و غذا در روز کم و در شب زیاده خورند و گرسنه نخوابند که ضرر دارد و از
مولدات بلغم و سودا و اشیای حار حریف حامض پرهیزند و خون مطلق ضرر ارند مگر قدر ضرور و شرب شیر مطبوخ بآب قدری زنجبیل مفید و مربای
زنجبیل نافع و برای تلیین انجیر خورند یا لب قرطم یک انجیر ده آمیخته قدر سه جوز و هند یا مرق مرغ کهنه و بسفایج جوش بو داده نوشند اگر طبع بعد یک دو روز
اجابت کرده باشد بطبیعت اصلا و رسد و تلیین نشوند و اگر دو سه روز قبض ماند تلیین نمایند در هفته یکدو بار و دلک و ریاضت مناسبه عادی
نمایند اگر قدری ثفل بحر آمیخته نوشند امتناع سده کنند و از تولدش ایمن باشد **قول صاحب ذخیره** مزاج پیر خشک است و در بعضی مردم پیری
دیر و در بعضی زود پدید آید بسبب مزاج اصلی و تدابیر موافق و ناموافق و اعراض نفسانی وغیره پس اگر مزاج اصلی قویتر و گرمتر باشد و تدابیر موافق
افتد و اعراض نفسانی در خورد مزاج پیش آید امراض کمتر پیدا شود و دیر پیری آید و اگر خلاف این بود زودتر پیری آید لازم که از اندوه و مانند آن
پرهیزد و تدابیر سخنه چون حمام و غمر صرف و مالش معتدل بروغن یاسمین و عطریات معتدل و بستر نرم سود مند و برای تقلیل رطوبت غریبه
که در معده و امعا گرد آید ادرار بول یا اسهال و ریاضت معتدل بامداد و مشی چندانکه ماندگی نیارد مفید و از هوای سرد ابخره و دخان
و بوهای ناخوش پرهیزد و غذا اندک اندک بتفاریق خورد و اگر احتمال اکل یکبارگی دارد بعد حمام خورد و بعد غذا در حمام نرود و از اغذیه غلیظه و لزج
پرهیزد و شیر انفع خاصه که باد نیارد و ترش نشود و جوع مضر و طبع مدام نرم دارد و در ختم کهنه انگبین قدری نوشد اگر سده باشد فلافلی یا تریاق کبیر خورد
پس و حمام رود و روغن مالد و غذای گرم چون ماء اللحم وغیره خورد و باید که غذای معتاده خود را بوقت کرده خورد بدین وجه که در ساعت
سوم روز نان چند بقدری عسل یا بمربای بالنگ مربای گذر و مثل این خورد و بعد سه ساعت مرق مرغ فربه نوشد و نزد شب طعام حسب الغذا
قدر اشتها و هضم تناول نماید و از اغذیه غلیظه و ثقیل و مولد سودا و بلغم و اغذیه حار حریف مجفف مجتنب باشد و اگر شیر در شکم وجع و تمدد
نیارد نافع و بهترین شیر بز است بعسل و اندکی نمک خورد و مربای زنجبیل مناسب ما بقدر تسخین و هضم نه قدری که احداث جفاف نماید
و حمام و خواب انفع و انسب که محلل رطوبات غریبه و مقوی قوای طبیعیه است و جمیع تدابیر ایشان باید که رطوبت نه حرارت افزا بوند و آسایش
زیاده از جوانان نماید و بعد خواب بدن بدهن کند و بعد مالش بحرکت معتدله تحلیل رطوبات غریبه سازد و اگر عارضه که محتاج باستفراغ باشد
پیدا آید مسهل معتدل در مدت و محللات بلغم و مفتحات بکار دارد و تا ممکن بفصد نپردازد و مقویات معده و احشا و بدن و معینات هضم
چون جوارش قرنفل جوارش عود جوارش جالینوس معجون فلاسفه احیانا تناول کند و افیون قدر عدسی حفظ حرارت غریزی کند لیکن
بعد استعمال اینها حمام معتدل مرطب نماید و تدهین بادهان مرطبه کند و ماء اللحم نوشد **قول دون انتونیو** مشائخ اکل الغذای ملیسیم
دزم عادی بود ترک او لازم نیست که قباحت می آرد و افراط اکل مضر که بسبب ضعف هضم ماده خام پیدا میگردد در ختم اگرچه موافق ایشانست

اما کثرت او نزله و وجع خشمله وغیره و امراض بلغمی می‌آید و آنانکه عادی ریاضت باشند باید که حسب برداشت طبع کرده باشند تا خون از غلظ محفوظ ماند
و اخراج فضله بخوبی نماید و خواب طویل باز آرنده قوت زائله است که بسبب ریاضت کم شده باشد و آنانکه خواب چاشت دستور دارند باید که از وی
انحراف نکنند و آنانکه عادی فصد بوند اگرچه مشائخ بوند جائز برای تقلیل افراط خون و دیگر امراض اما زنان را اختیار اشیای طبعی در ریاضت
معتدله وغیره اولی چه بسبب کثرت آسایش خون غلیظ و بیزش اخلاط و اخراج فضله کم میگردد و استعمال غذای غیر معتدل محدث امراض منقبض طمث
و شرب اشیای مدره اولی که مسیل خون مخرج فضله است و از اشیای بادانگیز و بطی الهضم پرهیزند که مفسد طمث اند و بعد تخین طعام وغیره فوراً آب
سرد نوشند و پابرهنه نشوند که سرد جسم مخفف طمث اند و در ایام طمث از حوضات و ریاضت قوی پرهیزند اما حامله باید که از اشیای ردیه پرهیزد
و در ابتدای حمل از کثرت اکل و شرب باز ماند و فصد نمودن در افراط خون لبشرع حمل منزله اکثر عوارض است و در ابتدای حمل سوء هضمی پدید می‌آید چند
میمانند اشیای بادانگیز و بطی الهضم محدث امراض اند و اشیای محرکه خون چون اغذیه مطیبه و خمر مطیبه و لیکور روحی وغیره مسقط جنین اند حرکت معتدل
مفید اما قوی مسقط است غصه قوی جنین را بتشنج می‌آرد و ضعیف عوارض دستوری را می‌فزاید و احداث ورم با مینماید هوای احمر محرک خون و ایراد
محدث قولنج بجیست سکون بجای گرم نافع و برای تقلیل افراط نفاس قبل از آبستن فصد اولی افراط وجع وقت آبستن موجب تسهیل ولادت است
و بعد آبستن نیز از ریاضت قوی و ضعیف در پرهیزند چه اخراج نفاس بخوبی نمیشود و در روز اول آبستنی شرب مرق انفع و از اغذیه غلیظ و سوء هضم
پرهیز اولی شرب اشربه مطیبه برای اخراج نفاس انسب و کریه الرائحه غیر مناسب شرب آب بارد مضر که مزید وجع و مغص حابس نفاس است
طبع ملائم نرم دارند اگر قبض بود مرق روغن بادام دهند حقنه نمایند اکل اغذیه صالحه و مولده لبن اولی اغذیه بادانگیز و بطی الهضم و اشربه مبرد مولد
مغص مرضعه و طفل اند اصول برد خارجی مجمد و مجفف لبن است حرکت معتدل مسیل خون و مدر لبن است که از کثرت لبن اذیت رسد و طفل مکیدن
نتواند از دیگری مکاند اگر از ریاضت قوی لبن فاسد شده باشد اعتدالش نموده نوشاند اما مرضعه هر صباح ریاضت معتدل کند و از اکل
مبخرات که مضعف دماغ و مولد صرع و صداع در طفل اند و حار و غلیظ که مورث سوء مزاج کبد در طفل اند پرهیزد و به گندم برنج ماش لحم بزغاله و غنم
اقتصار کند اگر شیر شور شود شیره تخم خیارین بجلاب شیرین کرده نوشد و گاهی اهلیله مربا خورد و اگر شیر غلیظ باشد نخود آب توابل حاره خورد و اگر شیر
زرد بود سکنجبین آب انارین نوشد سماقیه ماتیه خورد و اگر شیر در ثدی ببندد و وجع آرد پس اگر ملمس گرم باشد قیروطی از موم و روغن بنفشه بادام و آب کشنیز
ساخته گذارد و اگر ملمس سرد بود آرد جو حلبه کتان ضماد سازد و اگر شیر زیاده بود و بیم ضرر باشد تقلیل غذا کند کمون عدس مسکر ضماد نماید اگر شیر کم بود
بادیان بشیر پخته کاسنی بشیر پخته خورد شقاقل دو درم بشکر سفوف سازد اما دموی مزاج را هوای معتدل نافع و تقلیل غذا و اکل اغذیه غلیظه
اولی و از لیکور روحی و خمر مطیبه پرهیز لازم و خواب طویل نکند که مسترخی لیفات و مغلظ ماده است و حرکت خفیف برای کمی غلیان خون اولی
چه بسبب کمی حرکت در بیزش اخلاط و اخراج فضله فساد می‌افتد و آنانکه خون غلیظ دارند آنها را استعمال ادویه مرققه دم اولی اما صفراوی مزاج را
باید که از هوای گرم و اغذیه مطیبه و مالحه و چرب و غصه قوی پرهیزد و بر غذای رطب اقتصار کند اشربه مرققه و مائی اولی خمر مضر خواب نسبت به بیداری
مفید سکون نسبت بر ریاضت انسب و در افراط صفرا مسهل قوی ندهند و بادویه ملینه خفیفه تنقیه نمایند اما بلغمی مزاج را هوای معتدل بهتر چه

ابرد مجمد و احر مذیب مادہ است و اغذیہ یابس چون لحم بریان و نمکسود و مطیب مفید و اغذیہ مائی و نفاخ مضر استعمال خمر ولیکو ردوحی نسبت آب اولی خواب طویل و آسایش نبودن یاضت بہتر غسد و قطع بلغم بی نظیر اما مریضان را از اشیای ناطبعی پرہیز لازم ہوای معتدل برای تحریک فضلات بہتر ہوای سرد و تر مجمد و مانع خروج مادہ ضرر رسیت ہوای گرم سوء تنفس می آرد و خون راضعیف می سازد ہوای یابس نسبت رطب اولی ہوای رطب مضعف است ترقیق مادہ در ہمہ امراض بہتر سوء ہضمی نبودن وقتیکہ اشتہا صادق ظاہر شود و معدہ خالی باشد غذا خورد و در مضغ مبالغہ نمایند و در امراض کہ از مادۂ خام پدید آیند تقویت مریض باغذیہ مناسبہ نمایند و از اشربہ انچہ کہ حافظ سیالی خون و معدل حرارت و مخرج فضلہ بود بہتر حسب اختلاف مرض تبدیل اشربہ نمایند شرب خمر در شدت حرارت مضر اشربہ مغذی ولزجہ مغلظ خون و مزاحم سرپرش اخلاط اند و جائیکہ تفتیح منظور بود اشربہ بارد بکار نبرند و در امراضیکہ بسبب مادہ خام یا غلظ خون شوند مداومت حرکت معتدلہ مناسب اگر مریض اخواب نیاید منومات دہند اگر باعث بیداری صداع حرقت وغیرہ باشد رفع آنہا نمایند تنقیہ موافق ہر مرض در ہمہ امراض ضرور تلیین شکم بہتر از قبض بود آنانکہ عادی فصد بوند در حالت مرض فصد نمودن بہتر از دیگر تدابیر است اما مرعوف را از اشیای مولدۂ خون و اشربہ مطلیبہ و روحی و چیزہای گرم و تر و حرکت جسمی و غضب قوی و محرکات خون اجتناب لازم و حرکت معتدلہ برای تقلیل افراط خون مناسب فصد قرلیہ رعافست اما وجع اشد انچہ در رعات گذشت پرہیز از ان لازم اما در وجع عضلہ و مفاصل وغیرہ استعمال اغذیہ و اشربہ مرققہ کنند و حرکت معتدل دائمی ضرور تا اخراج فضلہ شود و فصد وقت ضرور روا است جماع بالکل منع و از اشیای محرکہ وجع پرہیز بدین و نبعضہ معتدلہ کہ محرک و مخرج فضلہ است کوشیدن لازم و در قولنج حرارت معتدلہ از ہمہ معالجہ بہتر و از ہوای بارد و اشیای بادانگیز و نفاخہ پرہیز لازم اما در وجع کلیہ از اشیای محرکہ وجع پرہیز د اما در عارضۂ رحم کہ بسبب غلظ خون باشد اشربہ مرققہ و معتدلہ دہند اما در ذوسنطاریا و اسہال صفراوی استعمال اشربہ و اغذیہ خمیر کنندہ نبودن و کثرت عرق اشربہ و اغذیہ معتدلہ ملعبہ بہتر اما در احتباس لبغم و استسقا و سوء القینہ وغیرہ استعمال اشربہ و اغذیہ مدرہ ملینہ و مطلیبہ معتدلہ اولی و ریاضت معتدل مفید اما در امراض دموی برای تصفیہ خون استعمال اغذیہ سریع الہضم و اشربہ مرققہ و ادویہ مخرجہ فضلہ مناسب و حرکت معتدل و ہوای معتدل مفید در امراض سینہ چون سرفہ و ربو استعمال انیسون حی العالم اولی اغذیہ مالحہ مفید و از ہوا و اشربہ اجتناب لازم اما در تشنج کہ بسبب غلظ خون و رقت مادہ پیدا شود چون بود یا مشائخ ہوای معتدل و استعمال اشیای مخرجہ مادہ انفع اما در امراض عطبی چون فالج لقوہ وغیرہ ہوای گرم معتدلہ و اغذیہ مرققہ و حرکت لائقہ بہتر از علاجست اما در امراض راس مثلا مانیا و مالیخولیا وغیرہ استعمال اغذیہ مرققہ و حرکت جسمی اولی تا رفع غلظ خون شود اما در امراض جلدی استعمال نباتات اولی و اجتناب از لحوم بہتر اما در امراض سمی تدبیر ترقیق مادہ و استعمال اشربہ لائقہ معتدلہ و تلیین طبع بطبیخ ملینہ اولی و حرارت معتدل بہتر اما در جدری و حصبہ حمی سمی وغیرہ در ہر یہ مغز نان و مرق مرغ مفید حرارت معتدل نافع شرب آب گرم مدہ بوزبہت اگر قبض بود تلیین نکنند چہ وقت نضج و بعد آن طبع از خود اجابت میکند اما در حمی محرقہ و دائمی سیان حمی سمی معالجہ نمایند در حمی غب ہوای گرم معتدلہ بہتر و از کثرت اکل پرہیز لازم و بر اغذیہ رقیق اکتفا واجب و حرکت معتدل و در نوبت مخرج مادۂ غب با آسانیست و در ابتدای عرق پرہیز از ہوای سرد واجب اما در حمی دق ہوای معتدل و استعمال اغذیہ مغذی و ملعبہ

و تجدہ و اشربہ مناسبہ بہتر اگر بسبب سدہ و مراق باشد حرکت معتدلہ جسمی انفع از غم و غصہ و حرکات قوی اجتناب علی **اما تدبیر ناقہ**
باید کہ بقدر یک بحران کہ بعد از بحران صحت است تدابیر سابقہ بکار دارد مثلاً اگر بحران صحت او چہار دہم بود بحران قرینہ آن ہفدہم است تا ہفدہم
ہمان تدابیر کہ در ایام مرض میکرد بگذارند پس از ان تدبیر متجاوز گردد و مستعمل شود یا قوی مثلاً اگر ماء الشعیر میخورد و ماء الفروج و بالہای آن بعد از ان بیک و
فروج روز دیگر انتہای فروج خورد و در روز ہفتم از بحران تمام را صرف سازد و در سہ امر دیگر نیز بتدریج سلوک کند حتی کہ بتدریج در تکلم و قرأت افزاید
و ریاضت معتدلہ کند تا حرارت غریزی برافروزد و در روائحہ موافقہ بوید و آسایش گزیند و از جماع پرہیز د و اگر حرارت خفی داشتہ باشد از اکثار غذا
دور ماند زیرا کہ این ناقہ بعکس قریب ست و باشد کہ محتاج باستفراغی بود خصوص اگر برازمزاری یا مائل بر یک خلطی بود یا اشتہا ضعیف باشد پس
درین صورت براحت و تدابیر ہوا و رفع حفظ قوت کند و بآب انار یا آلو شیرخشت دفعہ مادہ و بمدرات خفیفہ تصفیہ عروق نماید تا قوہ را باید
کہ از مصابرت جوع و عطش پرہیز د کہ موجب ضعف حرارت غریزی و سقوط شہوت ست و از مسخنات دور ماند کہ باعث ذبول و دق میگردد و جون
قوت و طاقت حرکت در خود یابد بحمام معتدل الماء و الہوا نماید با مکث کثیر نکند و اگر اشتہا بود و از اکل غذا بدن چیزی نیفزاید دلیل ست کہ
بدن از خلط فارغ نیست بطبیخ فواکہ و نقیع آلو و ترنجبین و شیرخشت تنقیہ سازد تا ہر روز سکنجبین گلاب ہر یک دہ درم قرص طباشیر یک مثقالی خورد
و مزورہ و آلو شیرہ بادام اسفاناخ تمر ہندی ماش مقشر روغن بادام غذا نماید اگر بعد تنقیہ طبع نرم باشد و غذا خوب ہضم نگردد و بر بدن چیزی نیفزاید
لا شک زیادہ از حوصلہ طاقت آلات غذا صرف میکند تقلیل غذا نماید و قدر ہاضمہ خورد و ہر روز سکنجبین سفرجلی گلاب ہر یک دہ درم نوشد
و زیرباج فروج غذا نماید اگر عرق کثیر آید ہمین احتمال دارد و ہر صباح سکنجبین سادہ سکنجبین سفرجلی خورد و غذا جید الکیموس سریع الہضم معتدل المقدار میل
نماید و در ابتدای نقاہت غذائیکہ مخالف کیفیت مرض باشد خورد و بعدہ غذائیکہ حرارت لطیفہ و رطوبات کاملہ داشتہ باشد بکار دارد و بعد یکہ
ثقل و قراقر در شکم نیارد و زود تر و دیر تر از وقت معتاد حاجت تخلیہ نشود خورد **اما تدبیر اعیا** یعنی ماندگی و تمطی و تثاؤب اما اعیا خواہ از
ریاضت پدید آید خواہ از غیر ریاضت چہار گونہ است اول قروحی جبلای این احساس کند بر ظاہر یا تحت جلد حالتی کہ از قروح یا از خلیدن خار
و سوزن در بدن محسوس میشود و اگر دست بران نہند یا حرکت کند متالم گردد سبب او فضلہ رقیق کثیر المقدار یا حرارت مفرط ست کہ تسخین اعضا
بحدی کند کہ شحم و لحم آن عضو بگدازد و تحت جلد منصب شدہ مختص گردد و ہر چند زیادہ بود اعراضش زیادہ شود و از احساس قشعریرہ و نافض و تکسیر
منتہی شود و بجمی پس و تتنگی اندکی از ین ناخوشی در یابند و بان محللہ چون روغن ترب روغن شبت روغن بابونہ وغیرہ مالند و آبزن حمام فاتر نمایند اغذیہ
لطیفہ چون فروج باب غورہ آب جو پختہ و قلیہ کدو اسفاناخ ماش مقشر خورند تا ماء و زیادہ نگردد و از اغذیہ غلیظہ پرہیزند اگر مادہ داخل عروق بود ذبن
بول دال باشد مدرات قویہ دہند تقلیل مادہ بر قواعد استفراغ نمایند اغذیہ صالح الکیموس معتدل در کمیت و کیفیت خورند آب فاتر بر اعضا ریزند و دہان
محللہ ہر شب مالند استراحت خواب طویل جمع انفع دوم تمددی ثقل و تمدد اعضا احساس حرارت در مفاصل و عروق عسر حرکت سبب او مادہ
بالا دست در عضلات در حمام و آبزن آیند روغنہای مذکورہ مالند و اگر از ریاضت حاصل نشدہ باشد مبادرت باستفراغ کنند سوم ورمی منتوت
و لفخ بدن امتلای عروق و عضلات احساس وجع مس تقلیل غذا کنند اشربہ باردہ نوشند تدہین گرمابہ و آبزن سازند عت و راحت

انفع چهارم قشفی احساس یبوست در بدن کند تقدم عرق مفرط یا حرکت مفرط در هوا و فصل گرم و صوم و تقلیل نند لعاب اسبغول نوشند آبزن
معتدل کنند روغن مرطب مالند کشکاب فروج یا پچه بماء الشعیر روغن بادام خورند اما تناوب و تمطی سبب او ابخره غلیظه است پس وقتیکه این حالت
در خود بیند تدبیرش نماید چه اگر دائم شود معده و سائر اعضا ضعیف شوند و امراض کثیره پیدا آیند در رفع این هر دو بجودت هضم و تقویت تن مشغول شود

# باب پنجم

## در تشریح اعضا

اطبا چهار جسم بسیط را که آب و آتش و باد و خاک اند ارکان و اجزای اولیه بدن انسان گویند و برای بدن دیگر حیوانات که کامل الخلقت بوند همین
حکمت و چهار چیز دیگر را که حرارت برودت رطوبت یبوست است کیفیات متضاده نامند و از انواع حیوانات انسان اقرب است باعتدال
حقیقی و از اصناف انسان سکان مواضعی که برابر دائره معدل النهار واقع اند اقرب اند باعتدال و از اعضای انسان لحم اقرب بالاعتدال
بدانکه احر ترین اجزای انسان اول روح است پس قلب پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شریان پس ورید پس
پوست و ابرد ترین اول بلغم است پس مو پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب ترین
اول بلغم است پس خون پس سمین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس لحم پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس ترین اول شعر است
پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شریان پس ورید پس عصب حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد و مزاج منی نسبت بمذکور
ابرد و ارطب میباشد و حکما متفق اند که قوت عاقده در منی مرد و قوت منعقده در منی زن است **بدانکه** جسم بر دو قسمست بسیط و مرکب بسیط
نیز بر دو نوع است یکی آنکه قابل تغیر و فنا باشد چون عناصر این را بسائط سفلی گویند دوم آنکه قابل فنا نبود و مثال افلاک که آنها را تغیر و تبدیل
نیست و این را بسائط علوی خوانند **قول حکما** هر جسم که مرکب است ترکیب او از عناصر بود پس وجود بسائط مقدم شد بر وجود مرکبات و آنچه دلالت
میکند بر آنکه اصل هر مرکب عناصر است دو امر ند یکی طریقه ترکیب مثلاً بدن هر حیوان که کامل الخلقت بود یعنی غیر از حشرات از منی پیدا میشود و منی از
خون و خون از غذا و هر غذا چیزیست یا نباتی و غذای حیوانی به نباتی منتهی میگردد و نباتات از اختلاط عناصر حاصل میشوند بدینوجه که چون آب بخاک آمیخت
و هوا بدو رسید و حرارت آفتاب در و اثر کرد نبات میروید دوم طریقه تحلیل مثلا هرگاه پارچه از جسم حیوانی یا نباتی یا معدنی در قرع انبیق نمایند و
آتش دهند از وی تری آبی جدا میشود و اجزای هوائی نیز بخار شده از وی دور میگردند و در ته قرع جزو خاکی مثال خاکستر میماند و این دلالت
میکند که اصل و ترکیب آن جسم ازین چهار بوده **بدانکه** اعضا عبارتست از اجسام غلیظه که از اختلاط اخلاط حاصل میشود **قول** ارسطو اول
دل نزد بعضی دماغ نزد بعضی اول کبد متکون میشود و بعضی بر آنند که چون منی مستقر شده در وی غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در وی پدید آید که

بمحل دل دوم بمحل کبد سوم بمحل دماغ و چهارم بر بدن محتوی شود **فائده** تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود بحو دل یا قابل
مطلق چون لحم یا معطی و قابل مثل کبد یا نه معطی نه قابل مانند عظام دوم آنکه اعضا یا رئیس بود یا مرؤس یا خادم رئیس یا نه رئیس بود و نه مرؤس
و نه خادم زیرا که اگر مبدای قوتیست که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع آنرا رئیس گویند و رئیس بحسب بقای شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب
بقای نوع چهار دل و دماغ و جگر و انثیین و اگر ممد و متمم فعل عضو رئیسه است آن را خادم رئیس گویند و این خادم یا مهیی بود چون ریه شرائین قلب را
و اعصاب دماغ را و اورده کبد را و احلیل قضیب را و اگر نه مبدای قوت و نه ممد و مهیی بود و اگر قابل فعل رئیس باشد آنرا مرؤس گویند چون لحم و اگر قابل
نباشد و نه رئیس و نه مرؤس و نه خادم چون عظام و لحم غیر حساس **بدانکه** خادم دو گونه است یکی مهیی او آنست که چیزی آماده کند برای قبول اثر
مخدوم چنانچه قلب را که تعدیل هوا کرده تقلب میفرستد و کبد و سائر اعضای غذا میدهد مر دماغ را و معده مهیی است مر کبد را و اودیه منی مر انثیین را
دوم مودی و وی آنست که چیزی را که مخدوم او در ان فعل کرده باشد آنرا نقل کند و سوی دیگر اعضا که قابل آن چیز اند رساند و گاهی خادم را بر هر
عضوی که با وفعل عضو دیگر تمام کرد و اطلاق میکنند و برین تقدیر اعضای مرؤسه را خادمه توان گفت **بدانکه** اعضای مرؤسه اعضا اند که جاری
میشود سوی آنها قوت از اعضای رئیسه چون کلیه معده طحال ریه و مرؤس چهار است یکی آنکه رئیس باشد و خادم نبود چون دماغ و انثیین دوم آنکه
هم رئیس و هم خادم باشد چون کبد که بسبب دادن قوت با عضا رئیس است و بسبب قبول قوت حیوانی از دل مرؤس و بسبب خدمت دل و دماغ
خادم سوم آنکه رئیس نباشد اما خادم بود چون معده گرده طحال ریه چهارم آنکه نه خادم بود و نه رئیس چون لحم حساس **اما** اعضای غیر رئیسه که نه خادم
اند و نه مرؤس و آن عظم غضروف لحم حس است چه در آنها قوت غریزیست که امر تغذیه بدان تمام میشود و باز دیگر اعضا قوت طبعی و قوت نفسانی نیز
مگر حیوانی که بهر لابد است **بدانکه** در هر عضو قوتیست غریزی که بدان امر تغذیه تمام میشود و مع ذلک بعضی اعضا مبادی قوت اند با عضای دیگر
قوت میدهند و این را معطی گویند و بعضی غیر معطی اند و اینها اگر از عضو دیگر میابند قابل اند الا غیر قابل و مراد ازین قوت غیر قوت تغذیه است
**بدانکه** اعضا بسیط است یعنی عضو که متشابه الاجزا گویند یا آلیه است یعنی مرکب یا بسیط و قسمت عظم غضروف عصب عضله وتر رباط شرائین
ورید غشا لحم و بعضی شحم و سمین شعر ظفر نیز نوشته پس از اعضای مفرده نه قسم اول از منی متکون میشوند و لحم و شحم و سمین از خون و ظفر و شعر از فضلات
**بدانکه** از تشریح مواضع و فصل و عمل هر اجزای بدن دریافت میگردد **قول** العلما آدم عالم خرد است چرا که در شیم حصه عالم بزرگ اند آسمان عالم
بزرگ سه اند اول عقلی یعنی عرش دوم آسمانی که در آنها ستاره ها و بروج اند و در آنها آفتاب بادشاه است سوم مواضع اربعه عناصر که در ان کون و فسا
و نیک و بد میشود پس حصه عالم خرد نیز سه اند اول سر که حصه عقلی است دوم سینه که گویا مواضع اربعه عناصر است م مشکم که مانند حصه عنصریست چرا که درین
نیک و بد انسان میشود **بدانکه** ماده اصل بدن انسان اربعه عناصر اند و هر عنصر دو تاثیر دارد یکی قوی و دیگری ضعیف مثلاً آتش که در حرارت
قوی و یبوست ضعیف و در هوا رطوبت قوی و حرارت ضعیف و در آب برودت قوی و رطوبت ضعیف و در خاک یبوست قوی و برودت ضعیف
و هر چهار عنصر تاثیر خود در بدن موجود پس مطابقش چهار خلط در بدن بستند **قول** دون انتو تو جسم انسان مثال عالم خرد است بدن که
که زینت دنیا از اشیای موجود است همین طور اجزاء اعضای جسم انسان برای نظام بدن او است **بدانکه** بدن انسان منقسم میشود در تنه

وشاخ از تنه یکی راس است و محل کارخانهٔ ارواح و حواس دوم صدر است و آن از ابتدای بیخ عنق تا زیر اضلاع باشد از پس فقار و از پیش قص و محل ریه
و قلب و مجاری نفس و غیره است سوم تنور البدن محل و از ابتدای قص تا انتهای عانه و در و جگر سپرز گرده و غیره نهاده اند اما از شاخها دست و پا
و اجزای جسم دو گونه اند یکی نرم و آن اخلاط اند و ذکرش کرده شد دوم صلب و اینهم دو گونه اند مفرد و مرکب و ذکرش کرده میشود و سوای زین
لیفات جزو بدن نیستند مگر جزو اعضا اند چراکه هیچ عضوی ازینها خالی نیست **فصل اول** در اعضای مفرده **نوع اول** در عظم عظم عضویست
بسیط صلب تر و یبس بعضی کلان بعضی خرد بعضی طویل بعضی قصیر بعضی مدور بعضی مسطح بعضی مربع بعضی مختلف الاشکال بعضی حرکت ظاهری
دارند بعضی مخفی بعضی عدیم الحرکت بعضی ظاهر بعضی غیر ظاهر بعضی مجوف مغزدار بعضی مسامدار بعضی مصمت بالکل بعضی عمیق بعضی سفید بعضی مکدر
و همه اعظام مخفی از غشای پری اوسینا اند غیر از سنان و سمسانیه مگر عظم قحف که از غشای پری کرانیو مستور است و این غشا برای اتصال خون
از اوعیه و موی بجرم عظم و نفع آنها درستی بدنست در قیام و قعود و حرکات و سکنات **بدانکه** هر عظم شاخص یا عمقی دارد که بوسیلهٔ آن اتصال
یابند باهم یا باهم شاخص برآمدگی عظم است اگر مدور بود راس و اگر از پیش دقیق بود سیر و پس و اگر بسیار باریک بود شوکی گویند اما عمق بعضی کلان
و بعضی خرد بعضی نافذ و بعضی غیر نافذ بعضی عمیق و بعضی مسطح نافذه را سینوس یعنی گیرنده عظم دیگر و عمیق راحق الفخذ و عمیق تنگ و دراز و دیوا
سولکو خوانند و یکی عمق ثقبه دار بود که گذرد عصب و اوعیه و موی را و دیگری مجوف که نگاه دارد مغز را **بدانکه** تجاوز عظم دو وجه است متحرک و موثق
متحرک دو گونه است یکی مبلس که حرکت ظاهری دارد و این سه گونه است اول انارتروسس یعنی قعری عمیق باشد برای گرفتن عظم دیگری که درو
نفوذ کند دراز باشد چنانچه تجاوز عظم فخذ با عانه دوم رخودوسی آنست که قعری را که عظم را گیرد مسطح بود چنانچه عضد با کتف سوم موتو و آن تجاوز دو
عظم که هر دو حد بگیرد و بآهنگی یکدیگر درسپش همدیگر چون تجاوز مرفق دوم سر که حرکت او ظاهر نیست چون تجاوز عظم رسغ باهم اما موثق بسه وجه است یکی سنا
و آن تجاوز دو عظم است بطور دوخت چنانچه در زبحث و این صادق و کاذب میباشد صادق آنکه اتصال یابد بدندانه که در آید دندانه یکی در قعر دیگر
چون تجاوز جداریتین با قحف کاذب آنکه دو عظم بطور قشر ماهی آمیزد چون حجریتین با صدغین دوم ملزق و دوی آنست که دو عظم بطور یک خط
وصل یابند چون عظم چهره و بینی و فک سوم رسوخ دوی آنست که عظمی در قعر عظمی دخل یابد بطور میخ چون دندانها در فک **بدانکه** کوبراسانو آنست که دو
عظم وصل یابند باهم از چیزی و این بسه وجه است یکی آنکه بوسیلهٔ لحم وصل شود چون عظم در روی گوش با کتف دوم آنکه بوسیلهٔ غضروف وصل یابد چون هر دو
عظم عانه سوم آنکه بوسیلهٔ رباط متوصل گردد چون تجاوز عین الرکبه با رجل **قول بوعلی** عظم قسمت یکی مصمت که درون کاواک نیست دوم مجوف مثل قلم
سوم منسمت تمام نه مجوف تمام چون عظم پهلو و اعظام ریزه که بر پهلوی اعظام ضعیف میباشند آنرا لواحق گویند **بدانکه** مفصل جای را گویند که دو عظم
حسب طبع از یکدیگر گذرند و آن موضع میان دو عظم میباشد و مفصل سه قسمست **اول** مفصل سلس و آن آنست که یکی از آن دو عظم بآسانی حرکت تواند نمود
بی آنکه عظم دیگر حرکتی کند چون مفصل رسغ بعظم ساعد و مفصل سلس دو گونه است یکی آنکه کاواکی یک عظم غار بود و زوائد عظم دیگر دراز باشد مثل مفصل فخذ و این را
مفصل مغرق گویند ثانی آنکه نقرهٔ یکی غار نباشد و زائدهٔ آن دیگر کوتاه بود مثل مفصل کتف و شانه و این را مفصل مطرف نامند **دوم** مفصل موثق و
این مفصلیست که یکی از آن دو عظم تنها حرکت کردن نتواند مثل دندان و الاسه و مفصل موثق قسمت یکی آنکه یک عظم را زائده و دیگری تفرجه بود

تا آن زائده درین فرجهٔ دیگر باشد بر سبیل استحکام مثل زائده دندان این را مرکوز گویند ثانی آنکه به یک از دو عظم را دندانه و تجاریر باشد تا دندانهٔ هر یک
در فرجهٔ آن دیگر جا گیرد چنانچه در قحف و این را دروز گویند ثالث آنکه دو عظم بیکدیگر متصل شده باشد بطول چنانچه دو قدم یا بالعرض چنانچه مفصل فقرات
ظهر و این را الزاق نامند سوم مفصل عسر یعنی غیر موثق و این مفصلیست که حرکت یکی از آن عظم بعسر باشد و مقدار آن حرکت اندک بود مثال مفصلی که
میان مشط و رسغ است بدانکه کسر عظمیست مجوف مستدیر مایل بطول و در سر دو تو بر آمده یکی از پیش و یکی از پس جهت گنجیدن عضلاتی که از ذراع با
متحد شود و در تشریح دو زند است اول اکلیلی درزیست قوسی که با جبهه مشترک شود و دوم سهمی درزیست است که سر او در طول دو نیم بخش کرده و این را
سفودی نیز گویند سوم لامی درزیست در پس سر شبیه بلام یونانی بر این صورت < و وقتیکه این هر سه درز بهم متصل شوند این شکل پیدا آید ←
چهارم و پنجم قشری درزیست یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ و وقتیکه این هر پنج باهم اتصال یابند این صورت گردد
بدانکه سر مرکبست بهفت عظم یکی از آنها شکست و آن عظمیست محکم متصل بقاعده سر بر سطح مقعر کنده در حنک اعلی و او در میان ایشان
بمنزلهٔ وتدیست لهذا عظم وتدی و قاعده دماغ نیز گویند و شش دیگر قاعده قحف است از آن اول عظم جبهه و این معتدلست در صلابت و این شبیه
است بنصف دائره دوم عظم پس سر و این محکم و کثیر الاضلاع است و طرف زیرین آن قاعده قحف گویند سوم و چهارم دو عظم اندکه بطرف راست
و چپ سر می باشند و اینها را بسبب محکمی حجریان گویند و هر یک را سه جزو است یکی جای صماخ و این اجزء صماخی گویند و این در غایت محکمی میباشد
و یکی دیگر پیش ازین جزو صماخی که مجوف است بجبهه و آن را اصدع خوانند و این چندان محکم نمی باشد و یکی جزو دیگر محکم است که بعد از جزو صماخیست و آن را
قالبی گویند جهت آنکه وردی یا پنجمیست که آلاشهٔ زیرین آنگاه میدار وار فرو خشیدن پنجم و ششم مجوفست این دو عظم بالائین قحف است ایشان را
یافوخ گویند و قحف را خود خیفت از سه پاک اما فک اعلی مرکبست بچهارده عظم که عظم حنک و جبهه و گوش و چشم است که بیکدیگر اتصال دارند و مفاصل
آنرا درز گویند و این مفصل محکم است اما انف مرکبست از دو عظم مثلث است و دو ذراع و این دو عظم از جانب بالای هم رسیده و از جانب زیر از یکدیگر متفرق
گشته اند و طرف زیرین این دو عظم دو غضروف متصل شده بطول و عرض فرود آمده تا لب بالا و میان این دو غضروف غضروف دیگرست از جهت
استقامت که آن را وتره گویند اما فک اسفل مرکبست از دو عظم و در نکین سی و دو دندان مرکوز اند شانزده در اعلی شانزده در اسفل و دو دندان
پیشین را ثنیان و دو دیگر طرف ایشانرا رباعیتان گویند و این هر چهار پیش تیز سر بوند تا با آنها قطع اشیا نمایند و دو دیگر گرد آنرا ناب نامند و اینها با پنج سطح
و غلیظ و سر باریک باشند تا با آن اشیارا توان شکست و پنج پنج گرد آنرا اضراس و دندان کرسی خوانند و اضراس فوقانی را سه شعبه و اضراس تحتانی را
دو شعبه و باقی را یک شعبه باشد که در نکین مرکوز اند امین و هم در فک اعلی و دندان در اصل بیرا نهکر بسبب بینها هستند که بدین سبب حس
معلوم میشود قول در انتو نیو عظم جمجمه هشت اند شش خاص و دو مشترک اول از خاص جبهه است صلب تر از همه غیر از قحف و شکل او نسبتا
از بیرون و ناهموار از درون و بجانب بالا از حجاج بوساطت اکلیلی و بجانبین از وتد بوساطت شان وتدی و به تحت از عظم حیره بوساطت
شان ترانسویرسال آمیزش دارد و چهار شوخص دارد دو بزاویه کلان از بند دو بزاویه خرد دارند به متعلق اند که نسبت بلندی از بینه سانند و دو
ثقب یک بهر پلکی خورد دارد جهت گذر عصب و در وسط خود ثقبی دیگر بالای شوخص و چهار نقره دارد دو جانب بیرون جهت بلند

ارنبه و دو در درون جهت گرفتن سر زوائد حلمة الثدی ماغی و دو سنبوس دارد و آن جانب ابرد است که در میان آنها جسم غددیست دوم از خاص قحف و
مثلث و صلب تر از همه مقعر از اندرون محدب به بیرون خرد تر از عظم جبهه و بجانب عقب سر رست و بعصدغین و حجریتین بوساطت شان لامی
و بوتد بوساطت شان وتدی پیوسته و دو زوائد کلان دارد جهت گرفتن فقره اولین عنق و در قعر خود دو ثقب مشترک صدغین دارد جهت گذر
عصب و عرق یک بهر پهلو و پنج ثقب خاص دارد یکی کلان جهت گذر مغز از سینال و دو جهت گذر عصب متحرکه زبان و دو جهت گذر شریان
و دو نقره دارد اندرونی جهت اتصال دماغ سوم و چهارم از خاص حجریتین اند دقیق تر و ملائم و عریض و مربع مجلس جانبین راس بوساطت شان
سهمی باهم آمیخته اند و بجبهه بوساطت شان اکلیلی و بعصدغین بوساطت شان کاذب به قحدوه بوساطت شان لامی آمیخته سطح بیرونی او صاف
و درونی منقش از صدمه شریان و در موضع توصل اکلیلی یا سهمی تارک طفل نوزائیده نرم میباشد و حرکت ضربه شریان آنجا مرئی میشود جرا که حجریتین
هنوز استخوان نشده اند پنجم و ششم از خاص عظام صدغین جانب بالای او کروی و دقیق مسمی بقشری و جانب پائین مسمی بعصدغین و ناهموار تر که به بنا
نیاید مجلس بجانبین زیر سرست و ببالا از حجریتین بوساطت شان کاذب و بعقب از قحدوه بوساطت شان لامی و بزیر و پیش از وتد بوساطت شان
وتدی آمیزند و دو زاویه کلان درونی دارد یک بهر عظم و در پنهان تر عظم درونی گوش نهان میشود دو سه زوائد بیرونی دارد که با بعد اند عظم کلان
آمیخته گوشه استخوانی سازد و سه ثقب درونی اند دو مشترک یکی بو تد جهت گذر عرق جوگولار دوم بقحدوه جهت گذر کار و تیدا و عصب انتیرکوستال
سوم خاص جهت گذر عصب او دیتوریو و چهار ثقب بیرونی دارد یکی مشترک بجبهه دوم خاص که از گوش درونی هست سوم میان تن و اند جهت گذر
عصب چهارم مترادف و نقره اندرونی دو اند جهت گرفتن قاعده دماغی و دو نقره بیرونی دارد جهت تجاویف فک اسفل و هر صدغ یک
سنبو دارد که در وسط او عظم خرد گوش درونی اند اولین از عظم مشترک و تد است از زیر جسم و بطرف صدغین دقیق و متوسط در لینت و صلابت
و بهمه جسم سر پیوسته و چهار زوائد کلان درونی دارد برای مقام غدد پیتوتیاریا و دو زوائد بیرونی دارد و دو ثقب مشترک صدغ دارد جهت گذر
عرق جوگولار و دوازده ثقب خاص دارد شش بهر جانب جهت گذر اوعیه ها و سه نقره دارد یکی درونی و دو بیرونی دوم از عظم مشترک مسمی باسفنجی
زیر جبهه و خرد از عظم جبهه است و قعر بینی را پر میکند و مجف و وتد آمیزد جانب بالائی او مسامدار و پائین او منقسم میشود بدو منخره و از جانبین ارنبه
سازد و آنجا ثقبی دارد جهت گذر عصب باندرون تن و ابتدی کلان دارد که از غشای دماغی آمیزد و منقسم میسازد بهر دو زوائد حلمة الثدی را و گذر
و عصب شامه را اما عظم چهره دو فک اند یکی اعلی که از گوشه چشم تا اسنان بالائیست دوم فک اسفل که از اسنان پائین و عظم ترکیب یافته
فک اعلی در انسان متحرک نیست مگر فک اسفل که بفک اعلی نمی آمیزد بقوت جهت مضغ اشیا فک اعلی یازده عظم دارد پنج پنج بهر طرف یکی در وسط دو اولین
دقیق و خرد مخروطی و بلندی انف از انست و از بالا بجبهه آمیخته از بیرون صاف و از درون زیرنا هموار و بغضروف انف پیوسته دو دومی خرد تر
از همه و دقیق بطور قشر ماهی و جانبین درون ارنبه اند و ثقبی دارند متصل بانف که از انجا رطوبتی رسد و سومی کلان تر و مجسم و مثلث و بجبهه
و و تد و صدغ پیوسته و سه شواخص دارد و چهارمی عریض اسفنجی و با جبه و و تد آمیزد و شانزده نقره دارد جهت گرفتن اسنان دو پنجمی
مربع و صلب تر و فک را عمیق تر سازند و هر یک ثقبی دارد و عظم یازدهمی که فرد است صلب و خرد و در وسط فک است و با وتد و غیره آمیخته

قعر بینی رسد و منخر تقسیم میکند و در همواری و راستی مثل تاج خروس است فک اسفل و این مرکب بدو عظم است بعد سن هفت سال یک
عظم گرد و سخت و مضبوط و شاخ از بیرون صاف و از درون پائین ناهموار و از بالا بسه جا نشین آمیخته و چهار شاخ بسوی بالا دارد دو شاخ
پائین انگی بیشین که ریش است و دو بعقب و دو ثقب اندرون قریب گوشه جهت دخول اوعیه برای دندان دارد و دو ثقب بیرون در وسط و پیش
خود برای گذر عصب دارد و شانزده نقره جهت دخول اسنان دارد اسنان سی و دو دانه شانزده بهر فک معرا از جلد تا مانع مضغ و کسر اشیا نشود و
و دندان بطور ناخن می افزایند در همه عمر بسبب ضرورت فعل آنها که فرسوده میشوند بسبب مضغ اشیا برای همین اوعیه غذای انسان کالاشت در وقت
برآمدگی دندان مختلف است بعضی اطفال با دندان پیدا میشوند و بعضی بعد یکماه و اکثر در ماه هفتم و هشتم و بعضی بعد یک سال از ولادت برآیند اما همه
یکبار نمی برآیند و منقسم اند به باعیان و ناب و اضراس باعیان هشت اند چهار بهر فک محدب از بیرون مقعر از درون و یک بیخ دارند و باعیان
می برآیند انیاب چهار اند دو بهر فک جانبین باعیان صلب تر و مجسم و قوی و بیخ اینها قوی بود و بعضی دو بیخ دارند اضراس بیست اند ده بهر فک
و بیخ بهر جانب صلب کلان عریض و آنها که قریب انیاب هستند خرد اند و بیخ اینها مستعد و او برای مضبوطی و قوت و در فک اسفل بیخ اینها دو تا
سر دارد و در فک اعلی سه تا چهار سر عظم گوش و وی که آخرین از راس است محلش بالای حنجره و مرکب است بسه عظم کلان و میان و باقی و درین
شکل ۸۷ تا اینجا همه عظم راس شصت میشود و در جبهه هشت و در فک اعلی یازده و در فک اسفل دو و در هر دو گوش شش و دندان سی و دو اما **عنق**
مرکب از هفت عظم است که فقرات عنق گویند بعد از ان دوازده فقره ظهر و بیست و چهار اضلاع از طرفین در و مرکوز است بعد از ان پنج فقره قطن بعد
از و سه فقره عجز پس ازان سه فقره عصعص است **اما فقره** عبارت از عظمیست که میانش ثقب میباشد تا نخاع در وی آید و بر فقره زوائد است
که بعضی ازان زوائد مفصلیه است در نقره فقره دیگر فرو آمده و بعضی ازان دیگر زوائد واقعه فقره ایدان زائده واقعه عظمی چند اند عریض که بطول فقرات واقع اند این
زوائد واقعه بعضی که بجانب پشت موضوع اند آن را شوک و سناسن گویند و بعضی دیگر از ین زوائد که بجانبین موضوع اند آن را اجنحه ضاعفه نامند
و بر فقره را ثقبها می باشد از جنبین که مخارج عصب و عروق اند اما فقره اول عنق را اجنحه نمی باشد و شش دیگر سناسن و اجنحه می بود و عظم و سناسن فقره
ترقوه خرد میباشند و اجنحه او منشعب و گسترده اما هر فقره فقرات ظهر را یک سنسنه و دو جناح است مگر فقره دوازدهم را اجنحه نمی بود **اما ترقوه** دو
عظمست هر یک از ایشان از دو جانب بالای قص میباشد و از پیش بقص و از خلف بناحیه کتف اتصال دارد **اما سینه** هفت عظمست که عظام قص
گویند و آن هفت غضروف اند که متصل اند بیکدیگر بمفاصل موثق و اضلاع پائین از طرف پیش با بن قص پیوسته میباشند و غضروفی عریض که سر او
مستدیر میباشد متصل میگردد بطرف زیرین قص محاذی فم معده و آن را خنجری گویند و اعظام قص اول سمین پس لحم پوشیده میشوند خلاف دیگر
اعظام که اول لحم پس سمین می پوشند و سینه حصار قلبست بسبب اضلاع که دوازده سوی راست و دوازده سوی چپ واقع اند از نه قوة با عده
مانند پور **اما اضلاع** بیست چهار اند شکلش قوسی و مشتمل بر بعض اعضای غذا چهار ده را صدری اصلی نیز گویند و اینها متصل اند بسینه از هر جانب
هفت و اینها از جانب پشت بهفت فقره بالای ظهر پیوسته میباشند و از انجا منحدر شده بجانب اسفل فرو می آیند بعده منعطف گشته بفوق
میل مینمایند و متصل میگردند بقص و ده اضلاع دیگر را عظام خلف و اضلاع زور و غیر اصلی گویند و این خرد اند و متصل به پنج فقرات باقی پشت

در میان سرهای ایشان بعظم متصل نشده **اما عانه** مرکبست بدو عظم از طرفین بهم متصل بمفصلی محکم و آن را چهار جزوست قدما اخلع عانه خلف را
عظم الورک بطرف وحشی اخاصره جزو اسفل انسی حق الورک گویند چراکه درین عظم نقره کشاده است که در وی سر ورک در می آید **اما صلب**
منقسم بچهار جزو است اول ارقبه دوم راز پس سوم را حقو چهارم را عجز گویند و عجز را دو جزو داشته یکی را از عظم خاصه عانه گفته دوم را عصعص
نامیده و این چهار جزو مؤلف اند بفقرات **قول دوان انتونیو** عظم تنه ابتدای آنها از فقره اولین عنق و انتها تا فقره آخرین عصعص است
و درستی تجاوزات اینها از رباط عصبی بود که متصل از فقره اول تا عظم عجز است و بیست و پنج ضلع منقسم اند یعنی عنق صدر قطن عجز عصعص و همه فقار پنج چیز
عام دارند اول جسم خود از پیش کروی مساوی دارند دوم ثقبی مساوی شکل نی برای گذر نخاع دارند سوم هفت زوائد کلان دارند چهار بگون از آنها
رو ببالا و دو بپایین و دو کج بجانبین و یک در وسط جانب پس و خار دار چهارم هر یک پنج زوائد خرد دارند از آنها دو بجسم خود یکی ببالا و یکی بپایین
و دو در راه زوائد کلان کج و یکی در آخر خار دار پنجم همه فقرات در پهلوی خود ثقبی دارند جهت گذر عصب مگر هر فقره ثقب ثابت ندارد بلکه نصف ثقب
در یکی و نصف در دیگری که از وصل دو فقره یک ثقب ثابت حاصل شود جهت گذر عصب **اما فقار عنق** هفت اند خرد از فقرات صدر و قوی تر اند
و پنج چیز خاص دارند یکی دو زوائد کلان در بلندی جسم خود بجانبین جهت گرفتن فقار بالائی دوم از پیش مسطح سوم زوائد کلان ساطفه ثقب دار جهت
گذر شریان دارند چهارم عاطفه خار دار و مقعر دارند تا بوجه احسن عضلات را گیرند پنجم خار داره براستی نزول کنند مگر بپایین مائل شده اما فقره
اولین که براس آمیخته است خار دار نیست اگر خار دار بودی ایذا العضلات متحرکه راس سیدی **اما فقار صدر** که فقار ظهر نیز گویند دوازده اند موصله
باضلاع کلان تر از فقار عنق و خرد از فقار قطن و زوائد خار دار مائل بتحت دارند و عاطفه کلان جهت آمیختن اضلاع بوجه احسن **اما فقار قطن** پنج اند بعد
فقرات ظهر و کلان تر از فقرات صدر و بمضبوطی تمام اتصال دارند و زوائد عاطفه دراز تر و رقیق صرف اولین است و در پنجمی خرد تر و زوائد دو فقار
بالای مضاعف اند و خار دار و صلب تر و بجسم و عریض تر **اما عظم عجز** جهت مضبوطی فقار است مثلث یک گوشه در جانب تحت اند رون مقعر
و از برون محدب و ناهموار تا فقره آخرین شکل فقرات قطن آمیخته و بعظم عصعص و عظم عانه بوسیله غضروف آمیخته جانب بالای دو زوائد دارد برای
گرفتن فقره آخرین و دو زوائد خرد بپایین دارد برای آمیختن بعصعص از جانبین خشن تر است و این پنج پاره است و هر پاره بشکل فقره و بحرکت
و از فقره بالا تا بفقره پایین خرد تر و با غضروف پیوسته که در کهولت سخت تر شکل عظم میگردد و تا اینجا ثقب مسدود لا است و ثقبها که از وی
عصب برآمده اند بطرف پیش و پس هستند و جیب و راست مانند فقار نیستند و ثقبهای پیشین بسبب ثقبها پسین کلان اند و زوائد عاطفه
خرد تر بعضی نوشته که فقره عجز سه اند و مفاصل ایشان تقویت و عجز باطن بمنزله قاعده صلبست **اما عصعص** سه عظمست اولین کلان
و بوساطت غضروف بفقره عجز پیوسته دومی خرد سومی خرد تر بغضروفی خرد تر آمیخته و به پیش برای خوبی قعود مائل اند **اما عظم قص** بطرف
پیش میان سینه و اضلاع بدو پیوسته محدب از برون و در طفولیت غضروفی و در کهولت عظمی بود در وسط در دو شش متوسط و غضروفیت
و عظمیت و اینها سه اند اسفنجی و کد نسبت دیگر اعظام اولین عریض تر و بجسم از طرف بالا و در وسط خود قعری دارد جهت گرفتن ترقوه و در
وسطا و ثقب است برای حنجره و از جانبین بلند است دومی تنگ تر و دراز تر و در پهلوی او پنج قعر برای پنج غضروف اضلاعی اند سومی خرد تر از هر دو

دو غضروف اتیغوریمی در آمده و در وسط آن دو ثقب دارد جهت اوعیه ثدی **اما اضلاع** جسم خاص اینها استخوانیست گرد پیش نرم و قس
غضروفیست و بالای شکل و آنکه قریب قص اند مدور و تنگتر هستند و آنکه از قص دورانند عریض تر و مسطح اند اضلاع بالائی کدرتر و جز بعض نسبت
بدیگران اند و اینها و زیرین خردتر نسبت باضلاع میانه هستند و از پیش بقص و از پس بفقار آمیزند هفت اولین مسمی بصادق تا قص رسند
و پنج آخرین مسمی بکاذب دقیق تر و سفید و خرد نسبت باضلاع مذکوراند و تا قص نرسند و اضلاع بهر یک سر خود دو لب دارد و در وسط ثقبی
برای گذر شریان و عرق و عصب **اما ترقوه** دو عظم اند یک بهر سو بالای سینه و یک سر او با قص و دومی با نتوء اخرم آمیخته و انتهائی دو
غضروفیست جسم اسفنجی شکلش سس خالی بطرف عضد در ذکوران خردتر نسبت بزنان باشد **اما عانه** دو عظم اند یک بهر جانب عجز
اشنا بزیر پهلوی تنه و از ثقب بعظم العجز و از پیش باهم و از جانبین بفخذ آمیخته و از سه عظم دیگر مشترک شده و آن خاصره و اسکیون و پوبیس اند تا دوازده
سال نرم مثل غضروف بود و بکهولت عظم گردد و عظم خاصره عریض تر و بلندتر از هر دو و با خیز آمیخته شکلش بالائی دو سر دارد درونی مقعر بیرونی محدب
مسمی بعظم ورک و انیابین قعری دارد که میگیرد فخذ را اسکیون بالا قعریست مسمی بحق الفخذ که میگیرد حق الفخذ را و پایین دوز دو اند کلان با نیکی بعقب
مسمی بشوک دیگری بپیش منقطوع جهت گذر رباط و عضله و پیش و ثقبی کلان بیضی است یک بهر پهلو عظم پوبیس ثقبی کلان بیضی دارد پس بوسیله
غضروف آمیزد و بطرف بالا قعری دارد جهت گذر او عیه جبل و از عقب از انتهای خود درست ساز حق الفخذ را جمله عظم تنه تا اینجا شصت و هفت شدند
فقار عنق هفت فقار صدر دوازده فقار قطن پنج عظم عجز پنج عظم عصعص سه عظم قص سه اضلاع بیست چهار عظم ترقوه دو عظم عانه شش با آنکه دست
مرکبست از کتف و عضد که متصل بدوست و ساعد و رسغ و مشط و اصابع **اما الکتف** یعنی شانه حق سبحانه تعالی این دو عظم را بجای پس سوی پشت
برای حفاظت دل آفریده چراکه جسم عقب بدن نمیتواند عظمیست مشهور دو ران طرفها که پهلوی سر عظم عضد است کاو که بیست که نمازیست دو رو
زائده مدور و سر عضدی در آید و در کتف دو زوائد میباشند یکی بطرف بالا و پشت و قعست و یکی بطرف زیر و درون تا عضد را نگاه دارند از آنکه
بالا رود و پایین نیاید زوائد اول را اخرم و منقار غراب گویند و دیگری را حاجز و نیز کتف نامند **اما عضد** عظمیست بزرگ مستدیر که محدب او از
جانب وحشی و مقعر او از طرف انسی است و جانب بالای او متصل است بکتف بمفصل سلس و چون این مفصل نرم میباشد طبع چهار رباط اینجا لازم داشت
تا عضد را نگهدارند از انخلاع و طرف زیرین عضد را دو زوائد است خردتر بجانب وحشی کلان تر بطرف انسی **اما ساعد** مرکبست بدو عظم که
ملاصق بیکدیگر اند در طول و این هر دو را زندان گویند باعلی و اسفل و میان ایشان دقیق و دو طرف اینها غلیظ میبود و مستطیل مائل بانسی است میان
زند اسفل غلیظ تر و مستقیم میباشد تا محمل زور نماید و بسبب استقامت حرکت انبساط و انقباض حاصل آید و زند اعلی معوجیست تا بسبب کجی حرکت
التوا و انطباع وجود گیرد **اما رسغ** هشت عظم اند صلب مصمت مختلف الاشکال و در دو صف متصل بیکدیگر واقع شده بدین وجه که یک صف جانب
ساعد واقع است و یک صف بپهلوی مشط صف اول چهار عظم است و سرهای ایشان که بجانب ساعد است باریک و بهم جمع شده اند و طرف
دیگر او کشاده باشد صف دوم چهار عظم دارد و اطراف این هر چهار نقره و کاواکی دارد و رسغ را با ساعد دو مفصل است یکی کبیر و ازین سبب منبسط
و منقبض میگردد دوم صغیر و ازین رسغ منکب بر روی افتد و بر قفا میرود **اما مشط** چهار عظم اند مقعر از طرف درون و متوسط میان استخوان رسغ

واعظام اصابع غیر از ابهام و هر یک از این اعظام مشط را دو مفصلست یکی آنکه زائده هر یکی در نقره عظم رسغی در می آید دوم آنکه زائده هر یکی در نقره اصابع
می آید و این مفاصل سد و دو موثق میباشند تا شکست نشوند **اما اصابع** اعظام اصابع را سلامیات گویند و در هر اصبع سه است عظمها استند
محکم که بیرون آنها محدب و باطن مقعر و قواعد ایشان پهن تر میباشد از سرهای ایشان و این سلامیات بعضی متصل میباشند ببعض مفاصل منیعه
که زائده سلامی اول در سلامی دوم و زائده سلامی دوم در سوم می آید و میان مفاصل ایشان ریزه‌های عظم اند تا منعی کند و مفصل باشد برگرده
و این ریزه‌ها را سمسانیه گویند و ابهام متصل است بزند اعلی قریب رسغ و باقی چهار بمشط پیوسته اند و باطن کف مقعر واقع شده تا احجام و اجسام مستدیره
و اشیای منزلقه ضبط کند اصابع اولین را ابهام دومی را سبابه سوم را وسطی چهارمی را بنصر پنجم را خنصر گویند **امرفق** عبارتست از جمیع دو مفصل
زند اعلی و زند اسفل ساعد نسبت بعضد **قول دون انتونیو** اول ذکر کتف کرده میشود چراکه دست ببدن بوساطت او است **کتف** موضع
او سوی پشت فوق اضلاع بالائی یکی بهر طرف از فقره اولین صدر تا فقره هفتمی صدر جسمش دقیق زوائدش مجسم شکلش مثلث دو گوشه او بفقار رد
سومی جانب بیرون از بیرون محدب و از درون مقعر و بعضد و ترقوه و فقار زد و اضلاع آمیزد و در قعر سه عظم عضد را گیرد دو زوائدی دراز دارد
بشوک که از زیر تا گوشه بیرونی آید و انتهای این زواید را اخرم گویند با گوشه عضد و ترقوه با این آمیخته است **عضد** عظمیست کلان تر از همه اعظام
دست از بالا بکتف و از زیر بزند اعلی و زند اسفل آمیزد و در آخر خود زوائدی دارد که در زند اسفل داخل شود برای حرکت و فی و بیرونی و آن
عظمیست طویل نیک مدور مجوف پر از مغز مائل بکجی و در وسطا و خطیست پنهان و سمت بالائی او مجسم و اسفنجی و ثقبیست تا نصف عظم جهت گذر
رباطها و پائین او تنگ تر است و سه زوائد و دو قعر دارد **ساعد** دو عظم است یکی زند اعلی از بالا عریض تر و مجسم و بپائین کمتر میشود تا آنجا که سرش
تنگ و مدور است و دو زوائد دارد یکی پائین تر بپهلوی بیرونی که داخل قعر زند اسفل شود و دومی بعظم رسغ آمیزد و در وسطا و جاست از زند اسفل
شکلش مثلث و ببالا دو زوائد دارد یکی پیشین خرد که داخل قعر عضد است و دومی پسین طویل تر که در قعر بیرونی خود داخلست تا نگاه دارد عضد را
از پس رفتن و دو قعر دارد یکی کلان که در عضد داخلست دوم خرد طرف بیرون که سر زند اسفل را گیرد و دوم زند اسفل از بالا رقیق تر سرش مدور
اجماف و مقعر و بگیرد و زوائد بیرونی عضد را در پهلوی خود و بپائین زوائدی دارد که داخل قعر زند اعلی شود و طرف پائین ناهموارتر و مجسم تر و دو قعر دارد یکی
کلان پرین که هر دو عظم اولین رسغ را گیرد و دوم خرد که پهلوی زند اعلی را گیرد و آخر این زوائد سمت بیرونی زوائدی دارد تا در بغل گیرد اعظام رسغ را
تا منخلع نگردد و **رسغ** مرکبست از مشط و اصابع و آن هشت عظم اند خرد مدور محدب از بیرون مقعر و ناهموار از درون و در دو صف واقع اند صف اولین
چهار عظم دارد دو کلان که داخل قعر زند اسفل شوند سوم داخل قعر زند اعلی گردد چهارم خرد تر بطرف درون دست بالائی این هر سه است صف دوم نیز
چهار عظم دارد اولین ابهام را او دو دیگر دو عظم اولین و دومی مشط را چهارمی در دو قعر خود دو عظم باقی مشط را نگاه دارد و اعظام مسطور باهم بسبب تجافی
و اتصال رباطها آنقدر مضبوط اند که همه یک عظم معلوم میشوند **مشط** چهار عظم دارد یکی طویل دقیق مجوف و از جانب وحشی محدب و از انسی مقعر و از وسط تنگ
و آنکه زیر سبابه است طویل و مجسم تر و باقی هر سه از این کمتر و سرهای ایشان برسغ پیوسته بوسیله رباط و مجسم اند و سرهای پائین که باصابع آمیخته باریکتر است
و در صف اولین اصابع و داخل **اصابع** پنج اند و هر یک از این مرکب بسه عظم که جمله پانزده شدند و در سه صف نهاده اند صف اولین کلان از

و دومی دومی کلان از سوی سر ای اینا که زیر نامنست قوسی محدب از بیرون مقعر از درون و چهار عظم مسطا ولین هر چهار عظم مشط انگیرد و پنجم عظم سف
او مین که از بهاست عظم رسغ انگیرد تا اینجا جمله عظم دست شصت و دو شد در کتف دو و در عضد دو و در زند اعلی دو و در زند اسفل دو و در رسغ شانزده و در
مشط هشت و در اصابع سی **بدانکه پا** مرکب است از فخذ و ساق و عقب و کعب و عظم زورقی و رسغ و مشط و اصابع **اما فخذ** بزرگترین اعظام است و در تجویف
مرکوز و متصل طرف اعلی او متصل است بطرف وحشی و طرف اسفل او متصل است بجانب انسی و از جانب پشت محدب و از پیش مقعر و آن را دو سر است یکی بالا
که مستدیر است و در حق الحرقفه در آمده و دو سر زیرین او دو زائده دارد که مفصل زانو بآن تمام شود **اما ساق** مولف بدو عظم است که بیکدیگر
ملتصق اند در طول و ازین دو یکی کلانتر است و واقع جانب انسی آن را قصبه کبری گویند و دوم خرد و واقع جانب انسی و آن را قصبه صغری نامند و متصل رکبه
التفت که دو زائده عظم فخذ در دو نقره عظم قصبه کبری می آیند و چون این مفصل سلس است جهت مزید استحکام بالای او عظمی غضروفی واقع گشته که آن را پشک زانو
و رضفه نامند **اما عقب** عظمیست کلان محکم مستدیر اگر چه مثلث مینماید **اما کعب** عظمیست که واقع شده است بالای عظم عقب و زیر ساق و دو طرف
هر دو قصبه ساق کعب را احاطه کرده و دو طرف کعب در دو نقره عقب در آمده و کعب او دو زائده است که انسی آن در حفره قصبه کبری و وحشی
او در حفره قصبه صغری در آمده **اما عظم زورقی** که عظم زورقی نیز گویند چرا که مشابه کشتی است و در تحدب و تقعر عظمیست مقعر از زیر محدب از بالا و پیوسته
است بمقدم کعب و دو نقره است بالای عقب و در روی او دو نقره است که دو زائده عقب در ایشان می آیند **اما رسغ** چهار عظم اند سه از ایشان مربع
است واقع اند که یک طرف اینها بالعظم زورقی پیوسته و طرف دیگر متصل است به عظم مشط از طرف انسی و عظم چهارم اعظمست بجانب وحشی از
پهلوی خنصر یعنی اصبع خرد **اما مشط** مولف است از پنج عظم که یکطرف ایشان متصلست برسغ و طرف دیگر پیوسته است به پنج اصابع **اما اصابع**
به یک مولفست از سه عظم سلامی غیر ابهام که دو عظم دارد **قول دون انتونیو** پا منقسم است در فخذ و ساق و قدم **فخذ** یک عظم مضبوط و زائد تر
از همه عظم جسم است صاف و در محدب از پیش مقعر از پس و از درون خشن و مجوف پر از مغز سر او مدور و پوشیده از یک زائده خرد و غضروف تا داخل قعر
عظم حرقفه شود و در وسط او نقره جهت ... باطن ادرست دارند پیدا شوند منعکس چه اگر راست بودی یا بهایم مانندی به هیئت منحنی و از پایین
دو زائده دیگر یکی کلان که بلند تر و جانب بیرون است و دیگری خرد که زیر تر و جانب درونست بر آمده و دو زائده دیگر کلان بطرف پایین دارد که در
قعر قصبه الکبری داخل شوند و میان خود قعری دارد که زائده قصبه الکبری اگیرد و پیش هر دو زائده نقره خورد دارد که بران طیار شود مین الرکبه این همه
تجاوز از غضروف و ماده غلیظ تر برای آسانی حرکت مستور اند رکبه عظمیست مدور که بر تجاوز فخذ و قصبه الکبری نهاده شده است بشکل مدسی که وسط او جسیم تر
است از کنارهای خود ... است ... ساق دو عظم اند قصبه کبری و قصبه صغری قصبه کبری را زائد تر و جسیم تر
مقعر محلش بطرف درون پیش ... و سه پهلو دارد و بطرف بالای زوائد خرد و جسیم است با دو قعر و در وسطش دو زائد کلانست که فخذ سازد و طرف پایین
او زوائد خرد است با دو قعر خرد و در وسط زائده ای دیگر دارد که ساز و از عظم قدم و پهلوی اندرون زائده ای کلان دارد که کعب انسی گویند و
بطرف بیرون قعری دارد که گیرد قصبه صغری را قصبه صغری بنسبت کبری دقیقست و اسمت اعلی بقصبه کبری آمیخته و از طرف اسفل و طرف بالائی او همه
که برکبه نمیرسد جسم او ناهموار مثلث و بطرف زیر زوائدی کلان دارد مسمی بکعب وحشی که نسبت کعب انسی خرد است **قدم** منقسم است در رسغ و مشط

واصابع رسغ یعنی گلوی پا مرکبست از هفت عظم عظم اولین بلای مضبوطی با شش پهلو دارد از بالا مصافت و بقصبهٔ کبری آمیخته و از پائین ناهموار و از
جانبین داخل کعب شود دوم کرسی پاست کلان تر و مسامدار و بپهلوی دوم، قعری دارد جهت گذر اوعیه با و از بیرون ناهموار سومی از پیش خرد
سه زوائد دارد و چهارم مربع و بچهارمی و پنجمی عظم مشط آمیخته و سه عظم مابقی که یکی کلان و دومی خرد سومی خرد تر است بعظم مشط آمیخته و همه با وسیلهٔ غضروف
و رباطها چنان پیوسته اند که یک عظم محسوس میشود و مشط مرکبست از پنج عظم مضبوط و طویل و دقیق و مجوف پر از مغز و سرهای اینها با هم آمیخته
و از وسط جدا و از بالا محدب و از پائین مقعر و از پیش سر آنها در قعر اولین اصابع داخل میشود و اصابع چهار دو عظم دارند هر اصبع سه عظم دارد مگر
ابهام که دو عظم دارد چرا که عظم سومی او بسبب عدم حرکت در مشط محسوب کرده شد باقی هر اصبع با در سجادر و غیره باصابع دست قیاس کنند
سمسمانیه لعظام خرد و در سجادرهای رسغ دست و پا میباشند و عدد آنها در هر دست دوازده و همین قدر در پا و جهت درستی سجادرهای
رباطهای عضله بکار آیند جمله عظم پا تا اینجا مع سمسمانیه یکصد و هشت شدند در فخذ دو و در رکبه دو و در قصبهٔ کبری دو و در قصبهٔ صغری دو و در رسغ چهارده
در مشط ده و در اصابع بیست هشت سمسمانیه چهل هشت پس همه عظام بدن مع سمسمانیه دو صد و نود و هفت محسوب شدند بدانکه درز متوصله
عظم جبهه خاصه و مشترک اند خاص آنکه صرف در قحف توصل دارند و این کاذب و صادق می باشد صادق آنکه عظام بطور تجاریز نشاره وصل یابند و این سه قسم
یکی اکلیلی که از صدغ تا صدغ دومی رسیده جبهه با حجرتین وصل داده دوم سهمی که در وسط طول سر است توصل حجرتین و سیوم لامی که عصب است توصل محدده با حجرتین [illegible] کاذب
اتصال حجرتین بعصدغین از انست مشترک که ما بین جبهه و چهره باشد نوع دوم در غضروف حیثیت شبیه بعظم اما از و نرم تر و منعطف شود خلاف
عظم نفع او منع اصطکاک عظمی بعظمی و تدریج ترکیب اعضای صلبه با لینه و قائم مقام عظم است و عضوی که عظم نباشد قول دون انتونیو عضویت
بسیط عدیم الحس مشابه بعظم لیکن کمتر در صلابت بدانکه همه اعظام در اصل غضروف باشند پس عظم میشوند بعضی بسرعت بعضی بتوقف حسب ضرورت
معهود بتفاوت مراتب سن و باقی غضروف بحال خود میمانند و چند قسم اند بعضی کروی سطح بعضی قوسی چون حنجره و برین قیاس هر یک نامی دارد بموجب
مشابهت هر چیز و بعضی از عظم و بعضی از غشا پیوسته اند و نفع آنها مختلف است آنکه بگوشهٔ عظم پیوسته اند برای آسانی حرکت مفصلها اند اسطح برو
صاف تر دارند و بعضی برای پوشش و حفاظت اجزای که عضلها اند و متعلق اند و بعضی برای کشاده داشتن مجری نوع سوم در شریان و ورید
شریان عروق متحرک باشد مخلوق از لیف و عصب و از بطن ایسر قلب رسته یکی خرد و یکی بزرگ و در حرکت انبساط و انقباض تابع اوست نفع او ایصال
روح حیوانیست در جمیع بدن قول بوعلی عضویست مجوف تا روح در وی آید و با عضا رسد و منبسط میشود برای دفع بخار دخانی و منقبض میگردد
تا روح راحت یابد خرد را شریان وریدی گویند منبت او دق اجزای لست و دو غشا دارد که از خارج بدرون آمده و این را شریان وریدی گویند
در ریه می آید و منقسم باقسام کثیر میگردد جهت وصول غذا بریه و استنشاق نسیم و این شریان یک طبقه دارد تا اخف باشد در فرمانبرداری انبساط
و انقباض بزرگ را اورطی گویند و این دو طبقه دارد طبقه درونی نسبت بطبقه برونی صلب و محکم تر است و بر مخرج او سه غشا صلب باشند از درون
بخارج آمده دو شعبه از وی متفرع میشوند شعبه که خرد است بتجویف ایمن قلب آمده در وی متفرق میگردد و شعبهٔ دوم بر گرد قلب میگردد و در اجزای او
متفرق میشود و آنچه غیر از این دو شعبه باقی میماند منقسم بدو قسم میگردد یکی از ین متصعد میشود و فرو می آید و این را شریان نازل گویند و از ین شریان

وآن را اجوف نامند نفع باب جذب غذاست بکبد وفائده اجوف وصول غذاست باعضا بدانکه باب در تجویف کبد منقسم به پنج قسم میگردد
یکی ازان بمراره میرود و باقی چهار دیگر منقسم باقسام شده در اعضا ساری میگردند اما اجوف دو قسم میشود یکی ازان صاعد میگردد و ازان شعب
کثیر پیدا شده باعضا متفرق میگردند یکی ازان شعبها بگوش است دل می آید و سه جزء میگردد یکجزو او در قعر راست قلب آید و نزدیک تجویف
الیسر رسیده عود کند به تجویف ایمن و از موضعی دیگر بیرون آید و بریه پیوندد و ورید شریانی همین است همچنین از شعبهای صاعد دو رگست که
چون بترقوه رسند منقسم شوند به دو رگ که آن را وداجین گویند یکی را وداج اعور دیگری را وداج اظهر همچنین از شعبهای صاعد که در دست منتشر شوند
دو رگست یکی از کتف می آید و آنرا کتفی و قیفال گویند و یکی زیر بغل آید و آنرا ابطی و باسلیق نامند قیفال چون نزدیک مفصل مرفق میرسد منقسم
به سه قسم میگردد قسم اول ممتد شود در زند اعلی و این حبل الذراع خوانند دوم بجای برگردیدن مرفق میرود و بشعبه ابطی می آمیزد و آن را وسط
نهر البدن گویند سوم بیک قلم ابطی متصل میشود دو قسم دوم اجوف نازل میگردد و این را نیز شعب کثیر اند که متفرق میگردند در کلیتین و انثیین و اعضا
تناسل و در سائر اعضا که زیر سره بستند **قول دون انتونیو** آورده ثلیست که با بسیار شاخ در یک تنه روئیده است و کلان در کلان
آمیخته تنه کلان گردد که عرق کاو نام دارد که اصل بطن است قلبست و مرکب بچهار غشاست مثل شریان غشای اول غشائیکه لیفاتش بطول
نظر آید دوم دمائی که بسبب اوعیه‌ها که در وی سیده اند سوم فددی چهارم الولار که از لیفات خلقیست و این عرق بسبب کب از اغشیه ز تر
بنسبت شریانست و در وسط عرق زیاده از صد صد دو الوولا غشائیه صبیلاه و میان یک پهلو آمیخته اند تا خون بکید نعه نفیذ و نه بر شود و شناخت
آن از کره است که به عرق معلوم میگردد و نفع این جذب خون باقی غذای همه اعضاست از همه جهای خود و رساندن آن را در قلب و اینجا آخر شود
گردش او بدانکه عرق کاو از سبب قعر او گفته میشود و عروق بدن از این عرق پیوسته اند تا خون همه اعضا از اینها بگیرد بخلش بالای همه [illegible]
از فقار عظم عجز تا فقار عنق است و از منهو راس نفوذ کرده بقلب آمیزد و همه تنه عرق از بالای یا فراغماد خل باید مگر عرق کاو از زیر او داخل شود
بدانکه در بازو دو عرق بزرگ اند که از کاو برآمده یکی ازان زیر بغل شده در بازو رسیده همین عرق تا وقتیکه زیر بغلست اکس لار گویند و چون بازو
رسد باسلیق نامند دوم از بالای دوش گذشته در بازو میرسد و مسمی بقیفال میگردد و این نزد آرنج دو شاخ میشود یکی ازان بباسلیق می آمیزد
و آنرا هفت اندام گویند دوم نزد ساعد بباسلیق آمیخته سوی خنصر نزد ساعد میباشد پس آنکه در دست است آن را رگ جگر و آنکه در ساعد
دست چپ است آن را رگ طحال گویند چه در انهم میرود اگر قیفال در موضع خود یافته نشود برابر ابهام و سبابه همین عرق می آید آنجا کشایند و نیز در پا
عروق از شاخ کاو می برآیند و همون شاخ نزد عجز رسیده دو شاخ شده یکی بهر پا میرسد و نزد بند زانو آمده در ساق رسیده بکعب میرود و این را
صافن گویند و دیگر رگیست که آنرا مابض نامند و این زیر بند زانو بالای ساقست دیگر رگیست که آنرا عرق النسا گویند و این عقب بند زانو است۔
**نوع چهارم در وتر و رباط** وتر جسمیست مشابه بجوهر عصب و باطراف عضل و اعضا متصل جهت تحریک اعضا و از محور عضله در باطن پیدا
شود و نفع او تحریک اعضای متحرکه است یعنی وقتیکه عضله منقبض میگردد و برهم منجذب می شود و اعضا را که حرکت خواهد نمود فراهم می آرد و وقتیکه
عضله منبسط می شود و تر نیز مسترخی میگردد و اعضا را ترخیه مینماید و پهن میگرداند اما رباط جسمیست باریک سفید نرم شبیه بعصب با جیس نفع رباط

عضوی منتهی به عضو دیگر **قول بوعلی** رباط از عظم پیدا شود و بسوی عضله کشیده تا مقوی تر عضله و عصب عضله شود و با ایشان آمیخته گردد و
و تار عصب را گویند **قول دون انتونو** جسمیست عضو مانند که مرکب شود و مرکبست از لیفات متوازی مستحکم طویل مرابط عصب نفذ او بستن و بست
داشتن مفاصلات باید که تا از حرکت دائمی متفرق نشود و در ماتیر ذخیره و ت الف و عضروفی که پیکوی میں و غضروف عصب پیوشش که
بگشتنی و مضد و فن و تنسیب و تمر دست و سبع و قدم و غیره واند با لهام بوطا اند و قدو او ربطی هست **نوع پنجم** در رحم و آن از عنوان تسمین متولد
میشود و حرارت و یبوست آن را مستعد میسازد و سبب این سبب از حرارت گداخته میشود و نفع او گرم داشتن اعضا و پر نمودن خلل عضو و دفع آفات
از وست **نوع ششم** در عضله عضویست مؤلف از لیفات و وتر و شظایا و ورید که بهم متشنج گشته و فرج و خلل آن محشو بلحم است و غشائی
بر و محیط شده و نفع او تحریک اعضاست **قول بوعلی** مرکبست از عصب و رباط و لحم و غشای کلی و متصل است بعضوی که متحرک خواهد بود و از شان
اوست که عضوی را متحرک میگرداند بارادة و ترکیب عضله چنین است که عصب عضله ممتد میگردد و بطرف عضوی که متحرک خواهد شد و از جوانب
این عصب شظایا پیدا میشود و شظایای رباط آمیخته میگردد و فرجها که میان شظایا میماند بلحم پر میگردد و بر روی این جسم غشا میرسد و این عصب ممتد را
عضله چنان مینماید که از یکطرف او در امده و از طرف دیگر بیرون شده و این عصب را محور عضله گویند و عضلات جمیع اعضا پانصد و بیست و نه اند
بدانکه عضله جبهه یکیست زیر پوست جبهه مفروش عضله مقله شش است چهار بر چهار طرف بر مقله که هر یک بطرف خود حرکت میدهند و دو دیگر
واقع اند که حرکت استدارت میدهند باشانست عضلات جفن و مژه بالائین سه است یکی فاتح و دوم منطبقه عضلات رخسار دو است چرا که رخسار
دو حرکت است یکی تابع فک اسفل و یکی بشرکت لب عضله لب چهار است دو از بالا و دو از زیر عضله منخرین و عضله فرد اند یکی از رخساره راست و یکی از چپ
آمده عضلات فک اسفل شش است چرا که حرکت این فک زیاده از سه نیست فتح و اطباق و سحق عضلات سر که مر چهار جنبت است و دو از ان منتصب کرده
سرانه و دو از ان محرک سر اند بشرکت رقبه عضلات حنجره هشت جفت است عضلات حلقوم چهار است عضلات عظم لامی شش است عضلات [illegible] است
عضلات خاصه عنق چهار است عضلات سینه هشتاد و اند از ان باسطه نه و قابضه هشت بخش هر طرف برابر و آنکه هم باسطه و هم قابضه عضلات اند که
میان اضلاع می باشند و در میان هر ضلع چهار عضله است عضلات عضد از هر جانب دوازده اند عضلات کتف هفت عضلات هر ساعد هشت
عضلات هر رسغ و دست شش عضلات اصابع بعضی در ساعد و بعضی در کف میباشند پس در ساعد هر دست هفت و در هر کف هیژده عضلات
دو گونه است یکی بر دو را آورنده و آن چهار اند و دیگری بازگردانده و آن دو اند که ممتد شده در پهلوی صلب و هر یک از زیج و حوت است این بیست
سه عضله عضلات مراق البطن هشت اند دو از ان از غضروف خنجری ممتد شده تا عظم عانه فرود آمده و دو دیگر به عرض شکم یکی از راست یکی از
از چپ واقع شده ابتدای ایشان از عظم خاصره و انتها با طراف اضلاع پشت و چهار دیگر با اجزای عرضی شکم واقع شده دو از راست و دو از چپ
آنکه از جانب راست است ابتدای یکی از شراسیف و انتها بعانه و ابتدای دیگری از خنجری و انتها بخاصره چنانچه یکدیگر را تقاطع کرده و آنکه از جانب
چپ است بر همین مثالست عضلات انثیین مرد چهار اند دو از راست و دو از چپ و در زن دو یکی از راست و یکی از چپ عضله مثانه یکیست گرد
می باشد لیست او مین و عنق مثانه را احاطه کرده برای حفظ بول تا بر وقت قصد رفع شود عضلات قضیب چهار عضلات مقعد چهار محیط

و دو عضلات هر ران یازده پنج از ان باسط و چهار قابض و دو بدیره و بر گرداننده عضلات ساق و رکبه و پنج باسط پنج قابض عضلات مفصل
قدم و پشت پا هفت دو مسل و سه حافظ و فرو گذارنده و یکی قابض قدم و باقی مزید لطافت عضلات اصابع پا بعضی در ساق بعضی در قدم
باشند پس در ساق سه و در قدم بیست سه هستند **قول دون انتونیو** عضویت بسیط و ترکیب شکلش به ضلع است یعنی سر شکم و دم سر و دم
آنرا رباط گویند رباط سر عضله متعلق و مضبوط است بعظم و رباط دم عضله بدو متحرک اند و بسبب باریکی لیفات سر و دم سفید بنظر می آیند و
لیفات شکم عضله عریض و مضبوط مثل اسفنج و سرخ بنظر می آیند بسبب کثرت خون و رباط دو قسم اند یکی مدور و تنگ مثل چوب که آنرا رباط گویند
دوم عریض و مسطح که آنرا آبونی در وسیس خوانند و عضلات منقسم به پنج قسم اند یکی مفرد دوم مرکب مفرد آنکه یک شکم و دو سر دارد و لیفات لحمی او
متوازی در جهت و در مقدار یکسان باشد مرکب آنکه از چند عضله مفرد و مرکب بود یا لیفات لحمی او مختلف بر سمتی باشند یا بتغیر بسبب لیفات
لحمی او رباطی یا عضله دو شکم یا بر هر سر دو رباط دارد دوم مختلف الشکل یعنی بعضی از شکم اطول و رباط خرد و بعضی عکس این سوم بعضی مثل
اسفلین تیر و کردی و حرکت کننده و بعضی بعد پیوستگی بجز و بجز حرکت حرکت دهنده چهارم بعضی کوشنده و بعضی پهنا کننده و بعضی بلند
نماینده عضو پنجم بعضی کلان بعضی خرد بعضی مدور بعضی مربع بعضی مثلث و بعضی مختلف الاسم هستند و ترکیب هر عضله مفرد تعلق وارد در
لیفات خود باین وجه که هر لیف از یک سر بر آمده منعکس شده تا سر دوم آخر شود و دو زاویه سازد یکی از رباطهای لحمی زاویه است هرگاه
تبدیل شود در لیفات رباطی زاویه دوم مقابل اول ساخته شود و مسطح یا از سلسله لحمی طیار شود یک شکل مربع اما طویل تر بعرض و گاهی
رباط از لیفات خود شکل مثلث سازند و هرگاه این هر دو حرکات موافقه نمایند آنوقت عضو بجای خود ماند و بهیچ سو مائل شدن نتواند
و نفع عضله حرکت دادن عضو است از اراده روح یا از اراده قوی پس خصلت متحرکه عضله از عصب ماخوذ است بدانکه در سر چهار رده
عضلات اند هفت بهر طرف از پهنای فرو کننده و چهار بلند نماینده و دو حرکت سازنده بدور اند جفت اول از محل بلند و پهلوی عظم قص
و ترقوه پیدا شده در زوائد ماستوئید پس آخر شود و فرو آمدن سر بپیش از فعل الیست جفت دوم از فقار پنجمی بالای صدر و از سه فقار زیرین
عنق پیدا شده در پهلوی قمحدوه آخر شود جفت سوم از زوائد منتکسه فقار صدر بر آمده پس قمحدوه رود جفت چهارم از زوائد فقره دوم
عنق بر آورده در قمحدوه رود جفت پنجم از زوائد خرد پس فقره اولین عنق پیدا شده در قمحدوه آخر شود و این هر چهار جفت برای بلند کردن
راس معین اند زیرا که سر از طرف پیش گرانتر است و برای فرو کردن یک جفت کافیست جفت ششم از زوائد فقره دومی عنق پیدا شده در زوائد
منتکسه اولین آخر شود و حرکت سر بنصف دوران نیست جفت هفتم از قمحدوه پیدا شده در زوائد منتکسه اولین فقره آخر شود و از این هر دو جفت
حرکت سر بجانبین در نصف دور میشود **اما عضلات عنق** هشت اند چهار بر پهلو از ان دو منقبضه و دو منبسطه اند اول منقبضه بدو سر پیدا شده
یک سر از بالای اضلاع اولین و سر دوم بر ترقوه آمیخته در زوائد منتکسه سومی یا چهارمی فقار بالائی آخر شود و این عنق را از پس به پیش میکشد
دوم منقبضه از هر چهار فقار بالائی صدر پیدا شده در فقار بالائی عنق و گاهی در قمحدوه آخر شود و این هم کشنده بست اول منبسطه از زوائد
چهار پنج فقار بالائی صدر پیدا شده در شش فقار زیرین عنق آخر شود دوم منبسطه از زوائد منتکسه پنج فقار بالائی صدر پیدا شده در زوائد

منکسه یا چهار فقار بالائی عنق آخر شود و بلندی و مضبوطی عنق از فعل این همه عضلات است اما وقتیکه عضله منقبضه منقبض و عضله منبسطه منبسط
شود عنق و سر را بکتف مائل کند اما در کتف چهار عضله اند اول مثلثه که از پس قمحدوه و از شش فقار زیرین عنق و از سه فقار بالائی صدر پیدا شود و در کتف
طرف بیرون تتوه آخر گردد و بسبب لیفات مختلف حرکات مختلف کند یعنی لیفات که از قمحدوه رسیده اند کتف را بلند کنند و لیفات که از عنق
رسیده حرکت پسین دهند و لیفات که از صدر آمده مائل بزیر کنند دوم از زوائد سه فقار زیرین عنق و سه فقار بالای صدر پیدا شده در هر قاعده
کتف آخر شود و حرکت کتف به پیش ازین است سوم از زوائد منکسه چهار فقار بالای عنق پیدا شود و بالای کتف آخر گردد و این بلند کننده است
چهارم از دومی و سومی و چهارمی اضلاع صدر پیدا شود و پس کتف آخر گردد و فعل این به پیش آوردن کتف است اما در کتف سی عضله اند یازده
بهر جانب اما در اضلاع بیست و دو عضله اند ازان یازده بیرونی اند در وسط دوازده اضلاع پیدا شده و لیفات اینها منکس میروند بر نهجیکه
که از اضلاع بالائی بطرف زیر و بیرون روند و از اضلاع زیرین بطرف بالا و بیرون دوم ازان یازده درونی اند و لیفات این گذرنده اند
از طرف بالا و اندرون اضلاع زیرین آخر شده در درون اضلاع بالائی همیشه بعکس غلاف بیرونی باین طور که لیفات یک عضله با لیفات عضله
دیگر شکل بافندگی یا چه شوند لیفات اندرونی در جز غضروفی اضلاعی بر است اند پس و ند از طرف بالائی و در درون اضلاع بالائی جدا شده از نصفی آنها
انکه ابتدای او نزدیکتر است تا حرکت دهد اضلاع بالائی سوی زیر و منقبض سازد سینه را اما در قطن شش عضله اند سه بهر پهلو چهار برای دراز کردن
و دو برای خم نمودن تنه بدن جفت اول از پس عظم عجز و از آخر عظم الیون برآمده در زوائد فقار صدر آخر شود فعل این است دراز
کردن تنست جفت دوم نصفی این از زوائد عظم عجز و نصفی از فقار قطن برآمده بالا رود منکس شده و مضبوط کند همه زوائد منکسه فقار صدر را تا عنق فعل
این آوردن صدر سوی پس است و قتیکه تنه مائل است به پیش جفت سوم مثلثه است دو سر او در پس اضلاع الیون و پهلو و بطرف درون عظم عجز
اند و یک سر او در آخر اضلاع کاذب در همه زوائد منکسه فقار قطن است اما در دیافراگما یک عضله است مرکب بدو عضله منکس و آویزان بجائیکه
فقرآید و قی از سینه جدا شود که جدائی آنها یا فراغما کند و از پیش بقص و بجانبین از غضروفها اضلاع کاذبه و از پس بفقار قطن پیوسته بر نیطور
که از پس بر تر است نسبت به پیش شکلش مقعی است جسمش هم در گرویت خرد و باطیست که سرهای اوست شکلش نیمی در وسطش که مرکز است عصبی
هر دو عضله مرکب بدیافراگما اند عضله بالائی دقیق و طویل تا بفقار قص و از جانبین پهنا است عضله پائین جسیم تر و شکم آنهمی تر است دیده و غشا پوشیده
و چند ثقب دارد برای گذر رباط و عروق و عصب اما در فیرنتی چهار عضله اند جفت اول که یک بهر جانب است از جلد فیرنتی بالائی تنه برآمده
آمده بالیفات است بر قحف روند تا عضلات قمحدوه رسند نفع او آنست که جلد فیرنتی را چین دار کرده بالا رود جفت دوم میان هر دو
ابرو یک بهر طرف از لیفات متوازی خود برآمده میان جلد ابرو آخر شوند نفع این چین دار کردن جلد ابروست اما در قمحدوه دو عضله اند که در وسط
و پهلوی قمحدوه پیدا شده بالای سر آمده با جبهه بالای پری گرانیو پیوسته نفع او بالا آوردن جلد را باندک قوت حرکت کرده اما در جفن دو
عضله اند که انبساط و انقباض بر جفن از ینهاست باین طور که پوشش چشم از سترخی شدن جفن بالا و بلند شدن جفن زیرین است و انفتاح چشم
از حرکت منعکسه عضله اول از عمق او ربیتا زیر عصب ویتیکو پیدا شده بار باطهای حاشیه جفن آخر شود و نفع او بلند کردن جفن است تا چشم

کشوده شود و عضلهٔ دوم زیر جفن بالائیست در زاویهٔ کلان چشم پیدا شده در زاویهٔ خرد دلیلو قوس و نفع این سترخی شده پوشیدن چشم است
هرگاه که یک حصهٔ این از جفن زیرین از زاویهٔ کلان تا زاویهٔ خرد برود چنانکه هر دو حصه بهمان وقت آمیزند چشم بوجه احسن بند گردد اما در چشم شش
عضله اند چهار راست و دو منکس اول از راست میل چشم ببالا کند دوم از راست میل چشم بپائین نماید سوم از راست که میل چشم بانف سازد
برای دیدن شی نوشیدنی چهارم از راست که میل چشم بکتف کند و این هر چهار عضله بر بیرون ثقبی که عصب و بیکو فرود آید پیدا شده اند بایں وجه
که ابتدا و انتهای اولین ببالا و دومی بزیر و باقی در پهلوهاست و در غشای تحت باکیر با طرف و دقیق آخر شوند استواری چشم از فعل این
هر چهار است و حرکت دوری چشم از هر دو عضلهٔ منکسه عضلهٔ اولین از منکس کلانست بنسبت عضلهٔ دوم و دقیقست بنسبت عضلات راست از
درون او بیتیا از زیر او دکیو پیدا شده بماق و غضروف خرد که در یه رسیده در حدقهٔ چشم نزد ماق اصغر آخر شود عضلهٔ دوم منکسه بزیر و درون گوشه
ماق در پهلوی او بینی بکمی رسیده در عضلهٔ تحت تا ماق اصغر آمیزد و نفع این هر دو تنگ نمودن چشم و نیز طلب بسیار کشودن چشم و نیز
حرکت دوری چشم از ینهاست اما در گوش هیزده عضله اند از ان هشت بیرونی چهار بهر طرف یکی بالائی و سه طرف آغاز بالائی از عضلهٔ جبهه است
و فعل او ببالا بردن و آغاز بهر سه تا یک سر بمی در عظم محدوده و انتها در الف دیس گوش و حرکت گوش بطرف پس و زیر از ینهاست و درون گوش
ده عضله اند پنج بهر گوش و عظم درونی گوش در وسط عضله و دقیقست اولین از یک جانب ببالا و درون قص ترقوه آمیخته بعده اندر ازی قصبهٔ ریه
و غیره صعود کرده از جانب دیگر بقاعدهٔ گوش برونی آخر شود و فعل او بزیر آوردن گوش است دومی از پس کتف بر آمده زیر و پهلوی قاعدهٔ گوش
درونی آخر شود فعل او گوش را از پهلو بزیر آوردنست سومی در حاشیهٔ اندرونی و پهلوی فک اسفل تا زیر ریش آمده پهلوی درونی آخر شود و
فعل او ببالا آوردن گوش است چهارمی از زیر درون ریش پیدا شده و ببالا در قاعدهٔ گوش درونی آخر شود تا گوش به پهلو ماند پنجمی از زوائد استیلوئید پس
شروع شده در قاعدهٔ گوش درونی آخر شود و نفعی جهت گذر و یکاستر کیو دارد که کشاید فک اسفل را و آوردن عظم گوش بطرف پهلو از ینست
نفع اینهمه دخل دادن غذا برای قار نبری است و تحریک عظم مذکوره تا آواز حادث را خوش آینده گرداند اما در بینی هفت عضله اند یک مشترک
و شش خاص عضلهٔ مشترک از عضلهٔ لبهاست و حرکت بینی بزیر از نیست و قبتیک لب بالا لب زیرین را سه جفت اولین از خاص مخروطی یا مثلثی است
از ده در تحت بر آمده بفک اعلی رسد و با یک سر عریض در پرهٔ بینی آخر شود و اینها منبسط اند جفت دومی خرد شکل شبیه برگ مورد و قریب عضله
لب پیدا شده گرد پرهٔ بینی آخر شود جفت سومی از خاص خورد مشای سخت است و از درون عظم بینی پیدا شده بزیر پرهٔ بینی آخر شود فشردن بینی از ینست اما در پنج زوج عضله
اند هشت خاص و پنج مشترک از خاص چهار در لب بالا و چهار در لب زیرین و مشترک بسبب توصل هر دو لب نامیده شوند جفت اولین از خاص در لب بالائیست که در فک اعلی نزد رباعیات
ابتدا و انتها و فعل او ببالا بردن لب است جفت دوم از خاص که ابتدا و انتهای او از جانبین بیرون قاعدهٔ فک اسفل است و از زاویهٔ دهن آمیزد فعل این
آوردن لب بزیر است جفت سوم از خاص امرع در لب زیر از پیش زیر ریش و انیج رباعیات زیرین پیدا شده در حاشیهٔ لب زیرین آخر
شود فعل این آوردن لب ببالاست جفت چهارم از خاص در فک اعلی نزد ناب پیدا شده در لب زیرین آخر شود و از زاویهٔ دهن آمیخته لب را
ببالا برد جفت اولین از مشترک در جبکوما پیدا شده در زاویهٔ دهن بطرف گوش آخر شود و وقت خنده همین عضله تشنج میشود جفت دوم از مشترک

راست کہ از فعل خود پہنا و دمیدہ مثل قرنا گردد زیر عضلہا گذشتہ در بیخ اضراس مکین پیدا شدہ و برگشتہ دائرہ سازد و در دائرہ لبہا آخر شود و بر ہمین قیاس عضلات طرف دوی ہستند عضلہ پنجمی مشترکہ فرد است لحیمیست کہ بر سر ہر دو لبہا البلوہ سفین تیرہای آمیزش لبہا با ہم اما در لثات چہار عضلہ اند کہ حرکت پوشیدہ و ظاہری نمایند دو بیرونی کہ در فک اعلی زیر اضراس آخرین پیدا شدہ بار باطہای دقیق در لبہا و لثات آخر شوند و دو درونی از پردہ درونی جائیکہ غضروف خرد است و بکار حرکت او آید پیدا شدہ در ہمون لہات آخر شود انبساط و انقباض لہات جہت بلع غذا نماید اما در زبان ہشت عضلہ اند چہار بہر جانب و حرکت زبان ازینہاست اول این کہ زیر ریش پیدا شدہ در وسط و زیر زبان آخر شود فعل این بیرون آوردن زبانست دوم از زوائد ابرہ و تپہ پیدا شدہ در سر پہلوی بالائی زبان آخر شود فعل این بلند کردن زبانست سوم بطرف بالا در قاعدہ گوش اندرونی پیدا شدہ در بیخ زبان آخر شود و این متحرکہ زبانست بعمق دہن چہارمی بالا از سر گوش درونی پیدا شدہ در پہلوی زبان آخر شود و متحرکہ زبانست بپہلوہا و بہ پیش و ہرگاہ این ہمہ عضلات حرکت متوازی نمایند زبان حرکت کند اما در حنجرہ چہار دہ عضلہ اند ہفت بہر پہلو ازین چہار مشترک و دہ خاص اند مشترکہ اگرچہ در حنجرہ آخر شوند اما شروعی ندارند بر عکس خاص کہ ابتدا و انتہا در حنجرہ است و از حرکت انقباضی و انبساطی بی ارادہ غضروفہای حنجرہ خوبی آواز بکار می آید جفت اول از مشترکہ بالا و درون قص پیدا شدہ و از غضروفہای قصبہ ریہ عبور کردہ بالا شدہ آخر شود فعل این آوردن حنجرہ بزیر و تنگ کردن تقبت جفت دوم مشترکہ از پیش عظم گوش درونی پیدا شدہ در قاعدہ غضروفہا آخر شود فعل این انبساط تقبت جفت آخرین از خاص کہ بپہلوی حنجرہ است و این متحرک زبان بجانبین است جفت دوم از خاص کہ از پس و زیر غضروف پیدا شود جفت سوم از خاص سر بستہ و این ہر دو جفت منبسطہ حنجرہ اند جفت چہارم از خاص و جفت پنجم این ہر دو منقبضہ حنجرہ اند اما در فارنکس ہفت عضلہ اند و بلع غذا از انبساط و انقباض اینہاست اما در فک اسفل دوازدہ عضلہ اند شش بہر پہلو اول کہ زیر جلد تحفست از پہلوی زیر جبہہ شروع شدہ بفک آمیزد دوم از عظم وجنہ پیدا شدہ در زاویہ بیرونی در وسط فک اسفل آمیزد و این ہر دو منقبضہ فک اند سوم ابتدای او بالای قص و ترقوہ و اخرم و انتہایش بیرون حاشیہ با قاعدہ این فک است چہارم دوم شکم دیگر باطا در وسط دار و از عمق قمحدوہ پیدا شدہ و زیر ریش آخر شود و این ہر دو منبسطہ فک ہستند پنجم بیرونی ششم درونی و نفع این ہر دو حرکت دادن فک بجانبین و مضغ غذاست اما در ابدنی دہ عضلہ اند پنج بہر طرف اولین عریضتر از ہمہ بالای دہ اضلاع آخرین پیدا شدہ از بالای ہمہ اضلاع کاذب گذشتہ از عظم الیون و عانہ آمیزد و لیفات این از شروع کج اند و زیر ناف تنگتر است دوم خرد پنسبت اول و لیفات این از زیر بالا منکس روند و از پیش براستی بہمدیگر پیوندند جہت عضبوطی فعل شروع شدہ بالا و میان عظم پوبس و میان عظم الیون سوم از زیر تو بتو پوشیدہ و پیوستہ بمضبوطی کہ بغیر شگافتن جدا نشود شکلش مربع دانند اند بعضا قطنی و بطریق درونی اضلاع کاذب و درونی اضلاع الیون و پیس شروع شدہ از زیر عضلہ است رود چہارم لیفاتش استند موافق درازی جسم از بالا بقص و غضروفہای اخیر اضلاع صادق آمیختہ و از وسط بدو می راست سیدہ بالای پوبس آخر شود پنجم مخروطی و خرد است و عضلات مذکور ممد مخرج فضلہ و حافظ احشای اندرونی اند اما در انثیین دو عضلہ اند کہ انثیین بالا و زیر بالا سیدہ از و از باطیک بعانہ آمیختہ و از جائیکہ انتہای عضلہ آمدہ است پیدا شدہ در انثیین آخر شوند و حرکت انبساطی و انقباضی بی ارادی انثیین از مضبوطی اینہاست اما در مثانہ یک عضلہ است و مرکبست بدو عضلہ دقیق و بسط دہن مثانہ از مست و عضلہ مذکور کرویست کہ سراو بمش آمیزد اما در مقعد زیر ثقب

مستقیمه سه عضله اند اول مرکب از لیفات کروی که انبساط و انقباض مقعد بی اراده کنند و از فقار زیرین عظم عجز برآمده بمثانه آمیزد و از بالا جسیم و از زیر دقیق و عریض است دوم و سوم بلند کننده مقعد اند و از درون پهلوی عظم اسکیون و عظم عانه برآمده در عضله اولین آخر شوند بلند شدن و بند گشتن مقعد بعد خروج براز از اینهاست **اما** در قضیب شش عضله اند جفت اول از زوائد اسکیون پیدا شود و راست کننده قضیب است جفت دوم از عضله اولین مقعد برآمده در اوریترا آخر شود و فعل این فشردن خریطه منیست برای سهولت خروج جفت سوم از زوائد اسکیون برآمده از پهلوی خود به پهلو پس اوریترا داخل شود و این منبسطه قضیب است **اما** در عضد هیزده عضله اند به هر طرف اول مثلثه و از وسط ترقوه و سر عضد و در همه کتف پیدا شود و اندک اندک تنگ شده برباط قوی قریب وسط عضد آخر گردد دوم کبست از دوازده عضله خرد دوم از سر بالای برزی قاعده کتف شروع شده بیک رباط عریض بعضد آمیزد و این هر دو بلند کننده عضد اند سوم از سر چهار فقار زیرین صدر و از میان فقار قطنی و از عظم عجز و از پس کناره عظم الیوم از برون اضلاع کاذبه زیرین برآمده بزیر کتف آمیخته بطرف بالا و درون عضد آخر شود چهارم مدور کلان از برون گوشه زیرین کتف برآمده بالا و درون عضد سر او اندکی بزیر دو و این هر دو متحرکه عضد بزیر اند پنجم کلان پیش سینه از وسط ترقوه از طرف یک نقص امیند پیدا شود و پوشیده طرف سینه را بایک رباط خرد و مضبوط در بلندی و پیش عضد چهار اصبع زیر سر او آخر شود ششم از زوائد پیدا شده در وسط و درون عضد آخر شود سرش خرد و شکمش طویل و تقیدار است جهت گذر عصب آرنج در رباط او قوی است و اینها متحرکه عضد به پیش اند هفتم از برون قاعده کتف برآمده از سر زیرین خود خلوی کتف را پر کرده آخر شود هشتم مدور خرد از اضلاع زیرین کتف برآمده در پس و بالای عضد آخر شود و اینها متحرکه عضد به پس اند نهم از کناره درونی قاعده کتف شروع شده در درون و بالای عضد آخر شود وقتیکه چیزی در بغل گیرد اضلاع تنگ شود و حرکت عضد بدور از تواتر فعل این همه عضلها ست **اما** در ساعد بیست عضله اند دوازده در زند اعلی شش هر زند اول از قعر بالائی و پیشین عضد گذشته هر دو سر خود را آمیخته شکمی سازد و از پیش عضد رسیده بایک رباط در زوائد بالائی و زیرین زند اعلی آخر شود دوم از بالا و پیش برآمده در جای بلند و درون زند اعلی آخر شود و اینها منقبضه آرنج اند سوم از اضلاع زیرین کتف برآمده از پس عضد رسیده بایک رباط قوی مع سه دو عضله آینده یعنی چهارم و پنجم در زند اعلی آخر شود چهارم از پس و بالای عضد برآمده پنجم از پس عضد برآمده هر دو در زند اعلی آخر شوند ششم از همه خرد در بلندی راه برونی عضد برآمده میان زندین رسیده بایک رباط در پس پهلوی زند سه چهار اصبع زیر آخر شود و اینها منبسطه ساعد اند و هشت در زند اسفل چهار بهر زند جهت حرکت برونی و درونی حرکت برونی مائل شدن مشط بزمین است حرکت درونی مائل شدن مشط ببالا است اول مدور از زوائد اندرونی عضد بایک سر قوی و لحمی برآمده بایک رباط غشائی برون میان زند اسفل آخر شود دوم مربع شروع او از زیر و قریب برون زند اسفل و زیر همه تا نزد رسغ و آخر او بایک رباط عریض مثل سرش از اولین آمیخته و اینها میل دهنده زند اسفل بوحشی اند سوم طویل سه چهار اصبع بالا از زوائد برونی عضد برآمده و بالا زند اسفل رسیده برون زوائد زیرین زند اسفل آخر شود چهارم زیر راه آخرین عضد برآمده و محتوی زند اسفل شده از پس به پیش بالای او آمیزد و اینها متحرکه زند اسفل بانسی اند **اما** در رسغ ده عضله اند پنج بهر رسغ اول درونی ابتدای او از زوائد زیرین عضد و زیر زند اعلی بایک رباط کلان و در عظم خرد رسغ آخر شود

دوم در روی از راه زیرین عضد برآمده بزند اسفل رسیده در سه عظم رسغ آخر شود و قائم کند ابهام را از زیر رباط مذکور گذشته سوم همین و شروع
شده بالای رباط گذشته با رباط قوی مغشا بجلد کف دست آمیزد این هر سه منقبضه رسغ اند چهارم از پس زند اعلی برآمده بالا و بیرون عظم رسغ آخر
شده و بنصر را قائم دارد پنجم از زیر عضد برآمده بزند اسفل و زیر رباط رسیده در عظم رسغ که زیر وسطی است داخل شود این هر دو منبسطه رسغ اند سوای
ازین در رسغ عضله‌ایست مربع که در یا سه عضله نظر آید و فعل آن درون خم کردن زیرین خنصر و ساختن قعر دست اما در اصابع چهل و شش عضله اند بیست و سه
بهر طرف و ازان سیزده عضله مشترکه اند و ده خاص و اصابع پنج حرکت مختلفه دارد انقباضی انبساطی منفصله متصله و دوری اول از مشترکه که از درون
راه زیرین و درون عضد برآمده و در چهار رباط منقسم شود و این اربطه از زیر رباط رسغی گذشته بنجها کنند و در صف دومی هر چهار اصبع و عظام
صف دومی آمیخته گذرند دوم مشترکه از بالا و درون زندین برآمده بچهار رباط منقسم شده از زیر رباط گذشته در صف سومی اصابع بنجها کند
این هر دو منقبضه اند سوم مشترکه از پس راه زیرین و بیرون عضد برآمده قبل از رسیدن برسغ در چهار رباط غشائی تقسیم یابد و از زیر رباط رسغی در صف
دومی و سومی اصابع رسند و این منبسطه است چهارم و پنجم و ششم و هفتم مشترکه که خراطینی گویند و در مشط هستند و از زیر رباط رسغی برآمده در اولین
و سومی سجاور آخر شوند و اینها نزدیک کننده اصابع بابهام اند هشتمی و نهمی و دهمی مشترکه در کف دست هستند و از بالای قعر عظام مشط برآمده
از رباطهای خراطینی آمیخته در پهلو و استخوانهای اصابع آخر شوند و اینها متوصله اصابع بابهام اند یازدهمی و دوازدهمی و سیزدهمی مشترکه در پشت دست
هستند و از خلوی عظمهای مشط برآمده بیرون ست در سجاور اصابع آخر شوند و اینها منفصله اصابع بابهام اند و حرکت اصابع مدد از فعل تو از ان
همه‌هاست اول از خاص از بالا و درون زند اسفل و زیر رباط رسغی برآمده در عظم اولین و دومی ابهام آخر شود و منقبضه دست دوم خاص از بالا
و بیرون زند اعلی برآمده و از بالای زند اسفل گذشته با یک رباط دو تا در عظم سومی آخر شود سومی خاص از همو نجا برآمده در عظم سومی ابهام آخر شود و اینها
منبسطه اند چهارم خاص از اولین عظم رسغ و رباط برآمده در دومی سجاور ابهام آخر شود و این منفصله ابهام از اصابع است پنجم خاص از عظم مشط
پیدا شود برای مضبوطی وسطی و در عظم اولین ابهام آخر شود و متوصله ابهام باصابع است ششم خاص از پس و وسط زند اعلی برآمده یا در رباط در
عظم صف دومی سبابه آخر شود و منبسطه سبابه است هفتم خاص از پیش عظم اولین ابهام برآمده بعظم اولین سبابه آمیزد و این متوصله سبابه بابهاست
هشتم خاص از وسط و بیرون زند اعلی و رباط رسغی برآمده به پهلو و بیرون عظم سبابه آخر شود و منفصله سبابه است از اصابع دیگر نهم خاص از زیر عضد
برآمده در درون زندین و زیر رباط رسغی گذشته با دو رباط در سجاور دومی بنصر آخر شود و منقبضه بنصر است دهم خاص از عظم خرد رسغ که زیر
دیگر النست برآمده بجانب بیرون عظم اولین بنصر آخر شود و منفصله بنصر است اما در فخذ سی عضله اند پانزده بهر یک و ازینها حرکت انبساطی انقباضی
و اتصالی و انفصالی و کروی حاصل میشود اول در ابدومی پهلوی فقار قطنیست و از فقار زیرین صدر و بالای قطن شروع شده و بالای
عظم املیون گذشته با یک رباط مدور و مضبوط آخر شود دوم در ابدومیست و از کناره اندرونی املیون پیدا شده با رباط قوی آخر شود سوم
از درون عظم موئیس برآمده در عظم فخذ به پیش آخر شود و اینها منقبضه اند چهارم مجسم تر از پهلوی عظم عجز و از پس و بیرون کناره املیون برآمده و در عصعص
آمیخته در عظم فخذ چهار اصبع زیر تر آخر شود پنجم میانه از پس کناره املیون برآمده سه اصبع زیر تر آخر شود ششم خرد از عمق قعر بیرونی املیون برآمده آخر شود

وایها منبسطه و به پس آرنده فخذ اند هفتم بالائی از بالا و برون عظم یوبیس بر آمده میان عظم فخذ آخر شود هشتم از وسط عظم یوبیس بر آمده میان
عظم فخذ آخر شود نهم از زوائد زیرین یسین اسکیون بر آمده در زوائد درونی و برونی فخذ آخر شود وایها متوصله فخذین اند باهم و در نسا اثبات
دوشیزگی از ینهاست دهم مخروطی از بالا و پهلوی عظم عجز و جانبین ایلیون بر آمده آخر شود یازدهم مربع از راه پهلوی زوائد اسکیون بالا شده آخر
شود دوازدهم و سیزدهم از زوائد خرد که پس اسکیون ست بر آمده آخر شود و این هر چهار منفصله فخذین اند از هم چهاردهم درونی از احاطه درونی ثقب بیضی بر آمده
آخر شود پانزدهم برونی از احاطه برونی ثقب بیضی بر آمده آخر شود و حرکت دوری فخذ از ینهاست اما در رجل بیست و دو عضله اند یازده بهر رجل
و حرکت انبساطی و انقباضی و انفصالی و اتصالی پا از ینهاست اول از پیش و زیر ایلیون بر آمده پیش عظم فخذ رسیده با یک رباط و سه عضله آینده
رکبه را پوشیده و بالا و پیش قصبة الکبری آخر شود دوم درونی از درون و بالای فخذ بر آمده با یک رباط بالا و پیش قصبة الکبری آخر شود و جرمی
مجسم که میان فخذ است طیار کند سوم برونی برون فخذ بر کرده از پیش و بالای فخذ بر آمده در جای مذکور آخر شود چهارم از بالا و پیش فخذ بر آمده
در جای مذکوره آخر شود و هر چهار پیش فخذ را پر کنند و از ینها رباط عریض تر حاصل شده بعین الرکبه در آید و آنرا درست دارد و بالای قصبة الکبری
آخر شود و این هر چهار منبسطه رجل اند به پیش پنجم طویل تر دو سر دارد و از زیر زوائد اسکیون و دیگر از برون و وسط فخذ بر آمده
آمیخته عضله سازد و بالا و پس زوائد قصبة الصغری آخر شود ششم از زوائد اسکیون بر آمده بالا و پس قصبة الکبری آخر شود هفتم از زوائد
اسکیون بر آمده پس زوائد خرد بالای قصبة الصغری آخر شود و این هر سه عضله پس فخذ اند و منقبضه رجل هشتم طویل بالای ایلیون بر آمده آمده
به پس و درون و بالای قصبة الکبری آخر شود نهم از پیش اندرون و زیر یوبیس بر آمده در فخذ رسیده بالا و درون قصبة الکبری آخر شود
و این هر دو متوصله اند نهم عجیبی است که همه عضلات فخذ را پوشد از بیرون و پهلوی کناره ایلیون بر آمده بشکل غشاء عریض تر بالا و برون قصبة الکبری او گاهی تا به بلندی قدم رسیده
آخر شود یازدهم از راه برونی و زیر فخذ بطرف بالا و درون قصبة الکبری بر آمده آخر شود و شکلش مربع دار با رباط آمیخته رجل را بیرون آرد و این هر دو منفصله اند اما در قدم نوزده عضله اند و بهر حلط با
در پیش قصبة الصغری بر آمده و یاد و یا یکی در عظم و لین که منفصل می در عظم مشط پا آخر شود تا منبسط شود و ابهام را دوم از برون بالا و عمیقی که زیر نزدی و حشی است رسیده در
عظم مشط پا آخر شود تا منبسط دارد و اصبع خرد را و این هر دو منقبضه اند سوم و چهارم از پس هر دو راه زیرین فخذ بر آمده با یک رباط مشترک هر دو
آخر شوند پنجم از پس و بالای قصبتین پیدا شده آخر شود و این هر سه عضله مذکور جرمی سازند که بارکا رجل نامیده شود ششم خرد و زیر عضلات است
در راه برونی فخذ پیدا شده آخر شود هفتم از پس قصبه صغری پیدا العقب خمصی رسیده آخر شود هشتم و نهم اولین طرف بالا قصبه پیش قصبه صغری پیدا
شده از اخمصی گذشته زیر عظم مشط پا آخر شود تا منبسط دارد ابهام را دومی از زیر قصبه صغری پیدا شده در عظم مشط پا آخر شود تا الگاه دارد اصبع
خرد را اینها منبسطه اند و از فعل این هر هفت عضله قدم به پس می آید و دراز میشود اما در اصابع پا چهل و چهار عضله اند بیست و دو در هر یک
از انها شانزده مشترک کنند و شش خاص عضله اول مشترک از طرف بالا پیش قصبه کبری جائیکه بقصبه صغری آمیخته است پیدا شده در چهار رباط تقسیم
شود و در چهار سنجا و در هر چهار اصبع آخر گردد دوم از زیر قصبه صغری پیدا شده بچهار رباط منقسم گشته در اولین سنجا و در هر اصابع آخر شود و این هر دو
منبسطه اند سوم از زیر درون عظم کالکا بار پیدا شده بچهار رباط تقسیم یافته بیالای عظم صف اولین هر چهار اصابع آخر شود چهارم از بالا و از پس

قصبتین پیدا شده قریب اخمصی رسیده بچهار رباط منقسم گشته در عظم صف آخرین اصابع آخر شود و این هر دو منقبضه اند پنجم و ششم و هفتم و هشتم
خراطینی اند که از رباطهای عمقی دو جزو کمی که زیر کف پاست پیدا شده در پهلوی درونی صف اولین هر چهار اصابع آخر شوند نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم
درونی اند از عظم رسغ و قعر راهر و پنج اصابع پیدا شده بهمراهی خراطینی بالا و درون عظمها تجاوز اولین هر چهار اصابع آخر شوند و این هر هشت عضله
متوصله با بهام اند سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم بیرونی اند از بالای عظم مشط پا برآمده در پهلوی بیرون عظم اولین اصابع آخر شوند و اینها منفصله اند
عضلهٔ اول خاص از پس و بالای قصبهٔ صغری برآمده و از اخمصی کف پا رسیده در عظم صف آخرین ابهام آخر شود منقبضه است و دوم از بالا و پیش قصبهٔ صغری
برآمده بالای قدم گذشته پس اول عظم ابهام آخر شود منبسطه است سوم از پهلو و درون عظم کالکعب و غیره برآمده بیرون عظم مشط پا که زیر ابهامست
بالای عظم دومی ابهام آخر شود متحرکه باندرونست چهارم از عظم مشط که زیر ابهامست برآمده با رباط قوی در درون اولین عظم ابهام آخر شود و متوصله ابهامست
بدیگران پنجم از درون عظم اولین ابهام پیدا شده در صف اصبع دومی آخر شود و متوصله ابهامست ششم خاص که از بیرون مشط پا برآمده بالا و درون
اصبع خرد آخر شود و برای مضبوطی او منفصله است و جمله عضلات من پا صد و بیست اند **نوع هفتم در عصب** جسمیست سفید لین و حس انفعال
صلب ده انفعال نفع او بالذات افاده حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا و دو نوع اند نوعی از دماغ رسته و آن هفت زوج است
که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت اعالی اعضا از احشا تا سر دهست و نوعی از نخاع برسته و آن سی و یک زوج است و فردی حس و حرکت اعضا دون عنق
از آن حاصل شود مزاجش بارد و یابس است و در خود ثقب دارد برای تیز دل روح **قول بوعلی** زوج اول دماغی به هر دو چشم می آید برای حس بصر زوج دوم
نیز بچشم می آید جهت حرکت و منشای این هر دو زوج از دو جانب بطن اول و بطن مقدم دماغست و هر فردی از زوج اول مجوف میباشد و یکی از راست
دیگی از چپ می آید و در راه بهم میرسند و باز جدا میشوند و آنکه از راست آمده بچشم راست و آنکه از چپ آمده بچشم چپ میرود زوج سوم که منشای
او بطن مقدم دماغست چهار شعبه میگردد از شعبهٔ اول احشا و از شعبهٔ دوم اکثر اعضا که از زوج خاص نفع نگیرند بهره می یابند از شعبهٔ سوم اعضای جبهه
و صدغ و حاجب و جبهه و انف و اسنان و لثات و لحم بن دندان زیرین نیز بهره گیرند زوج چهارم که منشای او عقب زوج سوم است حس ذوق پیدا شود
بمعاونت زوج ثالث زوج پنجم که منشای او عقب زوج چهارم است نصف هر دو فرد او بدو ثقب گوش در می آید و حس سمع از و پیدا میگردد و نصف
هر دو فرد بجانب وجه متوجه میگردد زوج ششم که منشای او مؤخر دماغست از وی حلق و بیخ زبان و احشا و لیف صدر بهره می یابند و معین زوج
سابع میگردد در تحریک زبان زوج هفتم منشای او جاییست آخر دماغ و ابتدای نخاع و اکثر در عضلی می آید که زبان را حرکت میکند و اندکی بعضل
حلقوم نیز می آید **اما** اعصاب نخاعی پس نخاعی عنقی هشت زوج است زوج اول از دو ثقبهٔ فقرهٔ اول از عنق بیرون می آید و در عضلات سر متفرق
میگردد زوج دوم از موضعیکه میان فقرهٔ اولی و ثانی است بیرون می آید و اکثر او بجانب پوست سر آید و حس لمس در پوست سر پیدا میکند و باقی
بعضلات پس عنق می آید و حس حرکت پیدا میسازد زوج سوم از ثقب که میان فقرهٔ دوم و سوم است برآید و بعضی سوی پشت و بعضی سوی
ریه رود زوج چهارم از ثقب که میان فقرهٔ سوم و چهارم است برآید و بطور زوج سوم قسمت پذیرد زوج پنجم از ثقبه که مابین فقرهٔ چهارم و پنجم است
برآید بوجه مذکور زوج ششم و هفتم از ثقبهای دیگر برآیند و اکثر زوج ششم بسطح کتف آید و از آنجا در نماید و اندکی بحجاب رسد و اکثر زوج

هفتم بعضد آید و باقی او بعضل راس عنق و صلب رسد زوج هشتم از ثقبه که مشترکست میان آخر فقرات عنق و اول مهرهای پشت برآید و امتزاج
شعبهای او بسیار است **اما نخاعی صدری** دوازده زوجست زوج اول از ثقبه که مابین فقرهٔ اول و دوم فقرهٔ سینه است برآید جزو اکثر او بعضلات و
اضلاع صلب رود و جزو باقی بروی اضلاعی که در اول واقع اند رود و هر دو جزاین زوج بساعد و کتف متصل شود و دران حس و حرکت پیدا کند لهذا در
مرض ذات الجنب وجع در دست پدید آید زوج دوم از ثقبه که مابین فقرهٔ دوم و سوم سینه است برآید و یکجزو او بظاهر عضد رود و حس آرد و باقی او بباقی
ازواج مختلط میگردد و باقی ده زوج دیگر با بقی هر یک از ثقبه که مشترک باشد برآید مگر زوج یازدهم و دوازدهم که میان پشت است **اما نخاعی قطنی** پنج
زوجست هر یک جفت از یک ثقبه خاصه صلب که مشترک نبود برآید و از هر جفتی یک جزو بعضل صلب و جزو دیگر بعضل بطن آید **اما نخاعی عجزی**
سه زوجست زوج اول از اول عظم عجز برآید و بدو زوج اخیر قطنی آمیزد زوج دوم از عظم دوم و زوج سوم از عظم سوم عجز برآید و متفرق شوند در عضل مقعد و قضیب
و عضلهٔ مثانه و رحم و غشای بطن و اجزای انسیه عانه **اما نخاعی عصعصی** سه زوج و یک فرد است زوج اول از میان عظم سوم عجز و عظم اول عصعص
برآید زوج دوم از میان اول و دوم عظم عصعص برآید زوج سوم از میان دوم و سوم عظم عصعص برآید و عصب فردی از آخر عصعص برآید و اینهمه بمقعد
و قضیب و رحم و مثانه و غشای بطن و اجزای انسیه عانه متفرق میگردند **قول دوم انتونیو** عصب عضو مفرد است و اعصاب برهنه نیستند بلکه
مثل دماغ از دو غشا که زوائد دورا ماتر و پیا ماتر اند پوشیده هستند و چنانچه نلهای ماغی قعر خود عیان ندارند اعصاب نیز در خود قعری عیان ندارند اما
دیگر اوعیه چون کلیه مثیل عروق شرائین و غیره قعر عیان میدارند مگر و تنیکه شاخهای عصب از تنه خود برآمده و یکجا جمع شوند آنوقت یک تل و سینه
یافته میشود و در اعصاب دو فعل اند یکی آوردن در خود روح حیوانی تا عضله برای حرکت دوم داشتن روح حیوانی در خود برای حس و دو قسم اند دماغی
و نخاعی **اما دماغی** ده جفت اند یک بر پهلو جفت اول اولفاتوریس بجسم تر است و درون مبنی در غشای خود که محل شامه است گسترده شود جفت دوم
اوپتیکو پیدا شده هر یک بپهلوی خود رود و بطور تقاطع آمیخته باز هر یک بچشم متعلقهٔ خود در رود و جفت سوم موتوریس پیدا شده پشاخها گشته در عضلات
چشم و جفن رسد جفت چهارم پاتهتی تیکو و از همه دقیق است پیدا شده شاخها گشته یکی بعضلات ولیکو چشم دیگری بعضلهٔ لب بالای مبنی و لثه دیگری بعضلهٔ صدغین و
جفت پنجم بزرگ تر و جسیم تر از ما بقی پیدا شده سه شاخ شود یکی در چشم رود و برگشته با برو و جفن و غدد لاکریمال و غشای مبنی رسد دوم در دندان بالائی
رود سوم در دندان زیرین جفت ششم کوستا تیکو از زیر جفتهای مذکوره پیدا شده در عضلهٔ چشم رسد و شاخها در قلب و سینه و اعضای تناسل
جفت هفتم آذ دیتوریو پیدا شده در ثقب زوائد مجری عظم صدغین برآمده دو شاخ شود یکی نرم که بکار سامعه آید دوم صلب از ثقب دیگر مجری برآید
باقی در گوش بیرونی و پیپی کرانیو و عضلات صدغینی و جبهی و عضلات گوش و رو و لبها و اجفان و جا در قرار گیرد جفت هشتم واگو پیدا شده شاخها
بعنق و سینه و حنجره و ریه و معده و قصبهٔ ریه و غیره رسد جفت نهم ستحر که زبانست جفت دهم مقرر در گوش رود و بیست و شاخها در قاعدهٔ زبان رسد
و از میان عظم قمحدوه برآمده از اولین نقار عنق گذشته در عضلهای راس رسد **اما نخاعی** سی جفت و یک فرد است سی بهر پهلو و یک عصب
در وسط همه فقار اعصاب عنق هفت جفت اند جفت اول از قمحدوه و فقرهٔ اول برآمده دو شاخ شود یکی در عضلات قمحدوه و یکی در عنق
آخر شود جفت دوم از اولین و دومی فقره برآمده دو شاخ شده پیشین بجلد چهره و پسین بعضلات راس آخر شود و این هر دو جفت از پس و پیش

تا در هر دو فقره اولین برآمده اند جفت سوم از درون دومی و سومی فقار برآمده دو شاخ شود شاخ پیشین منقبضه و شاخ پسین منبسطه متوسط است
جفت چهارم دو شاخ شده دقیق تر لعنق و مجسم تر بکتف و عضد رود و با فرا کما رسد جفت پنجم مثل چهارم جفت ششم دو شاخ شده دقیق از هیچ
جا گسترده نشود و غلیظ بکتف و عضد رود و با فرا کما رسد جفت هفتم مثل ششم **اما** اعصاب صدر دوازده جفت اند خردتر از همه برای آنکه
از محوی سینه بر نیامده اند و هر یکی دو شاخ تقسیم شود یکی کلان که بیش است در اضلاع و عضلات اضلاعی و صدری عضله نیز کسسه
ابد و می رسد دوم خرد که پس است در عضلات فقار صدر رود **اما** اعصاب قطن پنج جفت جسیم اند که شاخهای آنها در عضلات قطن
و هیپوکاستریکیو و فخذ رسند جفت اولین شاخی بدیا فرا کما دهد و باقی بعضلات قطن و ایدومی رسد جفت دوم شاخی با وعیه منی هم دهد و باقی بعضلات
فخذ و رجل رسد جفت سوم بعضی شاخ بقطن رساند و اکثر بصافن و زانو و جلد رسند جفت چهارم مجسم تر که در عضلات پیشین فخذ و رجل تا
زانو رسد جفت پنجم در ثقب کلان ایسکیون داخل شده بعضی شاخ در قضیب و عنق رحم و مثانه رساند مابقی در عضلات فخذ تمام شود **اما** اعصاب
عجز شش جفت اند پنج از هر پنج فقر عظم عجز و یکی از فقار قطن برآمده جفت اولین از پهلوهای عظم عجز و مابقی از پس و پیش برآمده اند تا تحاویر اینها
بالیون شود و اینهمه جفت شاخهای پسین و پیشین برآورده در عضو یکه نزدیک فخذ و رجل است و در عضلات مقعد و مثانه و فرج گسترده شوند
و عصب که فرد است از ثقب عظم عجز برآمده در جلد که پوشیده مقعد و غیره را آخر شود و این عصب بشاخها در همه فخذ گسترده شود **نوع ششم**
**در غشا** جسمیست پهن رقیق عصبانی از لیفات عصب و رباط متشنج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک
آن بدیگر اعضا و افاضه حس در اعضای عدیم الحس مثل کبد و طحال و سطوح اجسام ملفوفه را می پوشاند اما غشا که در سر است پنج اند یکی خارج قحف
دوم باطن قحف و این غشا نسبت بغشای سومی که ما تحت اوست و حادی و مماس جوهر دماغ سخت است و غشای سومی مانند تار زده و غصون
بر هم افتاده است و از آن صورتی همچون کرمی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرایین آنهم متحرک شود و دو غشای دیگر سخت دماغ
مفروش اند **اما** پرده لحمی حجابیست که اندرون سائر همه تنست محافظت او میکند و نه خواص جلد و نه خواص لحم دارد **اما** حجاب عضویست
مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و محرک و ممدد است در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس **اما** ثرب یعنی جالے
عضوی مولف از دو طبقه که هر دو غشای اند و بر بالای یکدیگر واقع شده و در میان این دو طبقه شحم و سمین بسیار است و ابتدای ثرب از فم
معده و انتهاتا قولون باشد پس حجابیست از شعب عصب و اورده و شرایین متشنج گشته و رطوبتی دسم بران مترشح گشته و بسبب برودت محل منجمد گشته
و از جمیع جوانب مثل پرده حاصل شود و گرد معده برآید برای تکون حرارت و معاونت هضم و این پرده ایست مانند رکابی که در معده میماند
**قول دون انتونیو** حجاب مذکور زیر هر دو جلد گرد همه بدنست مثل غشای نرم و رقیق و صاف و خریطهای باریک پر از شحم بشود تمام
مثل خانه زنبور عسل بدو پیوسته و برای مدد اعضای اندرونی بکار آید و جسامت این متفاوتست چنانچه بر عضلات مجسم است و در عضد و
رجل و رکبه و مرفق و غیره دقیق و در ابر و ولب و قضیب و صفن دقیق تر چرا که اگر در ینجا مجسم بودی فعل اینها تباه کردی منفعت او آنست که وقت
ضرورت مستحیل بخون شده غذای اندام میشود **قول دون انتونیو** غشا جسمیست نرم مفروش در عرض و طول مسطح مرکب از لیفات طویل

و بعض باهم بافته مثل پارچه و نسج عنکبوت و مختلف الجسم که لیاقت پیچیدگی دارند بعضی مجسم بعضی رقیق بعضی سخت بعضی صاف بعضی ذی حس
بعضی قلیل الحس رنگش سفید مائل بامیت برای آنکه اوعیه موی باریکتر در وی هستند که خون آنها بسر می کمتر ظاهر میشود و از ینها بعضی مرکب اند یعنی
بغشای رقیق آمیخته و بعضی مفرد که بچیزی نیامیخته و منفعت بعض این پوشش و حفظ عضو از جزو دیگر و نفع بعضی اتصال عضو بعضو دیگر و نفع
بعضی حس ست اما دوراماتیر غشائیست مجسم صلب زیر قحف محتوی بر همه دماغ و مرکب بدو غشا غشای بیرونی که بقحف آمیخته مجسم و خشن
ست غشای اندرونی رقیق و صاف و حس اینها بسیارست و صداع درینها محسوس میشود و بقحف و پیاماتیر پیوستگی تمام دارد و دو زواید
دارد یکی سوی تحت جهت ارسال ماده بطبقات دوم بفوق و این فی الحقیقت از دوراماتیرست که دوتا گشته از طرف فوق درون دماغ
باجسم صلب درآمده تقسیم دماغ در دو نصفی نموده و ثقبهای کثیر جهت گذر شرائین و عروق دارد و در زواید دومی که بفوق ست چهار قعر اند
برای داشتن خون جهت غذای دماغ و این قعرها زوائد و قهاست و سوای این چهار قعر قعرهای دیگر کلان پوشیده هستند برای سایندن غذا
و نفع این غشا حفظ دماغ ست از صلابت قحف لهذا اسیان قحف و دماغ پیدا شده و حرکت که در یافوخ اطفال مرئی میشود بسبب حرکت شریانست
که در دوراماتیر است اما پیاماتیر غشائیست باریکتر محتوی بر همه دماغ متوصل از رباط و اوعیه دموی و شرائین و ذی حس ست لهذا این غشا
محل صداع ست نفع او پوشیدن دماغ و راه دادن اوعیه دموی را برای غذای دماغ اما پلیورا غشائیست صلب مرکب از دو غشای
باریک و محتوی بر همه قعر سینه ست و پیوستگی تمام بغشا استخوان قص و غشای اضلاع و غیره دارد و سطح درونی صاف بسبب [illegible]
که از ریه میرسد و سطح بیرونی او خشن است برای آنکه بمضبوطی پیوسته ست باجزای متصله خود و حس زیاده دارد و ذات الجنب درین غشا میشود و دو
ثقب سمت فوق جهت گذر هر دو جزو نشش دارد و درین عصب و شرائین و اورده آمده اند نفع او ساختن قعر سینه و درست داشتن اضلاع
و عضلات ست در جای خود اما میدی استینو غشائیست دوتا که تقسیم میکند قعر سینه را در دو نصفی و همچون پلیوراست که محتویست از ابتدای
فقره عظم الورک و از وسط سینه منعکس شده با قص آمیزد و از میان کشاده است بجائیکه پیری کاردیو و قلب و حنجره و تنه عرق کاو و عصب ما ملیست
بطوریکه هر دو قعر سینه بطور دو مثانه گشته یکی بدیگری آمیزد و پیریکاردیو و قلب و حنجره و غیره بیرون او واقع اند و نفع او تقسیم قعر صدر است در دو
قعر تا خون یا ماده که در یک قعر ریزد بقعر دیگر نرود اما پیریتونیو غشائیست مرکب از دو غشای رقیق و سخت و مضبوط که قعر شکم سازد و همه اعضا
را که درو نهاده اند پوشد درازی او از ابتدای دیافراغما تا آخر محل ابی کاستریکا و از ابتدای فقار تا عضله ابدومی اجزای او مضبوط اند
بسبب خشونت سطح او اما سطح درونی او صافست بسبب اعضاها که درو نهاده اند چون معده امعا وغیره از حرکت قوی بدقی و بطرف
بالا ثقبها دارد جهت گذر مری و عروق و عصب و بزیر نیز ثقبها دارد جهت مقعد و عنق رحم و دیگر اوعیه که از رجل می آیند و از پیش برای
اوعیه باقی غشای بیرونی او دو زوائد دارد از انها بطور یک خریطه اوعیه منی تا انثیین رسند و در انجا پهن شده غشای دیگر سازد و در
زنان زوائد مذکور رباطها پیچیده گرد رحم دارند و این زوائد موضع فتق معائی اند و درین غشا شرائین و اورده و عصب از کلیه و ثندی
و فقار قطن و عظم عجز وغیره آیند و شکلش مثل سبوچه است برای نگاهداشتن اعضای زیرین شکم در خود و این غشا را بعربی باریتون گویند اما

**باریطون** غشائیست که واقعست بالای ثرب و این غشا حاوی تمام غشاست و بر تمام امعا گرد برآمده و از دو جانب صلب و از جانب
بالا متصل میباشد بحجاب و از اسفل بر شانه و هر دو خاصره **اما اومینتو** غشائیست دو تا که بر امعا نهاده شده از ابتدای قعر معده بشکل
مثل سبوچه خالی و کشاده غشای پیشین از سمت بالا عمق معده و اثنا عشر و سمت خالی سپرز را اصاف کند و غشای پسین از قولون و بانکریاس متعلقست
مگر از سمت زیرین اجزای غشای مذکور باهم آمیخته اند محفوظ از غیر رستگی و رسند تا عظم عانه و در غشای مذکور اعصاب و شرائین و عروق آمده اند
و نیز اوعیه بلغمی پیوستند و این غشا پوشیده است از شحم که در و نهاده است تا وقت ضرور بکار آید نفع او نگاه داشتن شحم است چنانکه اگر شحم در بجا
نبودی حیوان مجسم نمودار نشدی **اما مراق** غشائیست دو تا مدور مائل بدرازی موضع او در وسط شکم و امعا در تدویر آن و آنچه اندام مراق
نامیده شد آنجا که بر دقاق واقعست میزنتریو و آنجا که بر غلاظ واقعست میزو قولون گفته شود نفع او نگاه داشتن قولون مستقیم است
و متعلق است مراق بسه فقار قطن و تعلق آن مضبوطست از بسیار لیفات پرتونیو تا قائم دارد وزن امعا را و در و عروق شعریه و اورده
و شرائین و اعصاب و اوعیه بلغمی آیند **نوع نهم در شحم و سمین** شحم هنیستی است که از تری در همه حجاب تن و اعصاب میرسد مانند روغن
که در فتیله چراغ برای روشنی میرسد و حرارت غریزی را بسبب تری و غلظ خود میدارد و تولد او برین وجه است که خون غلیظ از عروق مند
عرق برآمده بر حجاب و اندام عصبانی جمع میگردد و بسبب برد مزاج این اعضا مثل یخ منجمد میشود و لهذا از حرارت گداخته میگردد خصوصا
در مبرودین و بهمین محرورین فربه نمیباشند و این در اعضای عصبانی چون ثرب و امعا متولد میگردد **اما** مغز استخوان هنیستی منجمد
که بحفاظت دران نهاده شده نفع او مثل شحم و فرق در مغز و شحم آنست که شحم سخت تر و اگنده است در خریطها تنگ که بسته شده اند بالیفات باریک
سوای ازین مستور است از غشا که بافته شده از اوعیه دموی برای غذای او **اما سمین** مشابه بجسمست از دم و بلغم متولد شود و او هم مرکبست از لحم
و شحم **نوع دهم در ظفر** جسمیست غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات انامله نفع او از حک و لقط و مانند آن مخفی نیست بمنزله
ستونهاست باطراف اصابع و افزودن او نمو نیست مگر افزودن تنها در طولست **قول دون انتونیو** جسمیست صلب شفاف بحیثی
که کج هم میتواند شد شکلش مدور مائل بطولانی و از هر طرف بجلد پیوسته و تحت او لحم اسفنجیست بوسیله نفع او برکردن جانب حشی انامل است
و جوهرش بسه جزو منقسم است جزو اول بیخ او که ابتدای او است شکلش هلالی و سفید قریب بربع جزو دوم که در میانست لونش لحمی جزو سوم که در
آخر اصبع و برآمده از لحم است که او را می تراشند و اگر نتراشند دراز شده خم دار گردد و غذای او خونست مثل غذای عظام و عضلات و قبول غذا
صرف از جانب بیخ مینماید مانند دندانها و افزودگی این مثل دندانهاست تا آخر عمر **نوع یازدهم در شعر** جسمیست که از بخارات دخانی متولد
شود و طبیعت بحسب فضله آن را بطریق مسام دفع کند و بعضی زینت را بود چون حاجب و لحیه و بعضی زینت و وقایه را باشد چون موی سر و غیره آنها
شعر آثار مزاج صفراوی یا سوداوی سیاهی آثار مزاج سوداوی یا اخلاط محترقه زردی آثار صفرا سفیدی شعر در غیر وقت دلیل مزاج بلغمی یا سوداویست سبب بیاض او
در کهول قلت حرارت غریزیست اگر خواهند که موی سفید سیاه شوند اول تدبیر ازدیاد حرارت غریزی کنند و اغذیه مولد حرارت غریزی خورند پس سفید کننده ادویه تا نفعه
طلا نمایند **قول دون انتونیو** جسمیست صلب دقیق مدور طولانی مجوف و مختلف در روئیدگی بعضی خلقی یعنی از وقت ولادت باشند جهت

ضرورت چنانچه در راس و ابرو و مژه و بعضی غیر خلقی یعنی بعد ولادت در وقت خویش پیدا شوند چنانچه در ریش و بغل و عانه و بعضی طویل چنانچه در اس
و ریش و عانه و بغل که درازی اینها ضرور است و بعضی قصیر چنانچه در ابرو و مژه و همه اندام ظاهر بدن که خرد شدن اینها لابد است و لون او در
بعضی سرخ و در بعضی سیاه و در بعضی بلوطی و در بعضی سفید و غیره میباشد و در کهولت رنگ طبعی خود همه دور کرده سفید میگردند و هرگاه که هیئت
طبعی موکه مدور است برگردد و مثلث یا مربع شود آثار مرگ است و غذای اینها مثل غذای عظام و عضله است و نفع اینها زینت بدن و حفظ اعضا است
از صدمات بیرونی **بدانکه** لیفات جزو بدن نیستند مگر جزو اعضا اند چرا که هیچ عضوی از اینها خالی نیست و بطور رشته دراز در همه اعضای بدن
داخل اند و چهار قسم اند چرا که از عضله و غشا و رباط و عظم رسته اند و مختلف الاشکال هستند بعضی است بعضی خمدار بعضی نگون بعضی منکس بعضی کروی بعضی
توسی بعضی زاویه دار بعضی باپیچ و بالکل مسطح اند و مسامدار و مجوف مانند شریان و عروق نیستند **فصل دوم در تشریح دیگر اعضای**
**مرکبه** و غیره **نوع اول در جلد** عضویست منسوج از لیفات و شظایای عصب و خلل او از لحم محشوست و چون غشا لیو و محیط بدن نفع او حفظ
شکل و افاده حس و ادراک ملموسات بود **قول دون انتونیو** جلد بر دو قسمت یکی ساتر همه بدن و آنرا مشترک نامند دوم ساتر عضو مخصوص
چون جلد بالای کبد و ریه و غیره و این را خاص نامند و کراین در جایش کرده شود **اما** مشترک یکی کوتیکولا که اپی درمی تز گویند و آن جلدیست رقیق
که بظاهر بدنست سخت شفاف غیر حساس و با جلد دوم پیوسته و آنقدر رقیقست که بمجرد وصول آتش یا ادویه اکاله یا ترشی یا صدمه مبدون درد
میگردد و شکلش مثل کوتیس است چرا که محتوی اوست و مسامها و ثقبها مقابل ثقب جلد دوم دارد و نفع این سه اند اول آنکه تر دارد سطح جسم را از ضلابت
و صفای خود دوم آنکه حفاظت جلد دوم از حسی خود نماید تا از اشیای گرم و سرد و سخت و صدمه ضربه و غیره محفوظ ماند و کمتر و یابد و درین اعصاب
نیستند سوم آنکه پوشد جلد دوم را و نگاه دارد غذای باقی جلد را در خود و بند سازد دهن عروق را برای فراغت گردش خون و جسامت این یکسان
نیست چرا که در کف پا بسبب کثرت ریاضت ثخین مخلوقست بنسبت کف دست دوم کوتیس اکثر آن از لیفات بافته شده است مثل پارچه دار
جانب بالا بجلد اول و از تحت بجلد ثالث که ذکرش و رثرب کرده شد آمیخته است و ثقبها دو گونه است یکی کلان چنانچه چشم و گوش و بینی و دهن
و مقعد و فرج و احلیل و در اصابع که جای ناخنهاست دوم خرد بیشمار مسمی بمسام و این هم بر دو گونه است یکی جهت بر آمدن مو دوم برای خروج عرق
**نوع دوم در دماغ** عضویست نرم متخلخل سفید و مبدای اعصاب و روح نفسانیست و مرکبست از مخ و اورده و شرائین و غشای رقیق که
ملاقی نفس است و غشای صلب که ایچون بطانه این غشاست و مماس قحف شکل دماغ مثلث مخروطی است و قاعده او مقدم راس است و الین او مؤخر زیرا
منبت اعصاب حس است راس او و مؤخر دماغ است و او صلب بود زیرا که منبت اعصاب حرکتست و دماغ از جهت عرض که از طرف جبهه است تا پس
سر بسه قسم منقسم میشود و آن را بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن متقدمست و نزیل بطن اوسط تجویفیست که آنرا معصره نامند فضلات دماغ آنجا جمع میشود
و بجنک و میگراید و دماغ در طول البطن الاول تا آخر البطن آخر دو بخش است و اغشیه و تجاویف هر بخش جداست و مراد از بطون شرایه همین سه بطنست **قول ابو علی** دماغ
جسمیست نرم سفید متخلخل معنی مراد از متخلخل آنست که جسم او خرد میشود یعنی آنکه از اجزای جسم او چیزی کم گردد و مراد از مخی آنست که جای مو از وی خالی
میگردد و دماغ تمام از آنجا بیرون می آید و حس و حرکت اعضا از وست و در تجاویف یعنی بطون غصون بسیار اند که آنرا آزاریه نامند و زین سه

بطون آنکه در مقدم دماغ واقعست بعد جبهه آنرا البطن مقدم گویند و این البطن اعظم از بطن اوسط است و ازین قوت حس با عضا فائض میشود و فضلات
دماغیه مرتفع میگردد و نیز منبت حلمتین است و آنکه در آخر سر واقعست آنرا البطن مؤخر و بطن سوم گویند و این اعظم از بطن اوسط است و ازین قوت محرکه
بجمیع اعضا فائض میشود و فکر و حفظ باین بطن میباشد و آنکه مابین این هر دو است آن را البطن اوسط و بطن دوم نامند و این از هر دو خرد تر است
و موضع فکر و عقل و این البطن مثال دهلیز است و سقف او کرویست مثال ازخ و آنمقداری از دماغ که مشتمل است برین البطن اوسط زرد است و عضون
دارد مانند دوده و مثال کرم تقلص میکند و گردی آید و استرخا و تمدد مینماید لهذا آنرا دوده میگویند و از تقلص این البطن اوسط البطن مقدم و البطن
مؤخر باهم نزدیک میگردند و از تمدد دور میشوند و دماغ را دو غشاست یکی رقیق که محیط بظاهر جرم دماغست و آن ام رقیقه خوانند دوم سخت که
مماس عظم است و آن را ام جافیه و غلیظه نامند و از دماغ دوراست بدانکه اثبات قوت نفسانی در دماغ بسه دلیل است یکی آنکه چون بعض
اعصاب را محکم بندند یا قطع نمایند از ماورای آن حس و حرکت باطل میگردد دوم آنکه وقتیکه اصل نخاع منسد یا منقطع شود حس و حرکت مادون
آن باطل شود سوم وقتی آفتی که موجب انسداد باشد بدماغ رسد حس و حرکت جمله تن باطل گردد و پس منبت اعصاب دماغ یا نخاعست و موصل
قوت نفسانی در اعضا بواسطه اعصاب بود **قول هندیان** مغز سر آدم بسته قد بسیار بود و مغز دو گونه بود خرد و بزرگ موضع بزرگ
در یافوخ و جای خرد در عقب سر است و در مغز دو عمق اند پر از آب و اشک از ان می آید و وقتیکه قعر مذکور از آب خالی شوند آن شخص دیوانه گردد
و در مغز چهار نل اند دو از ان بو رساننده بدماغ و دو دیگر روح رساننده بچشم و موضع خیال جبهه و جای عقل در یافوخ زیر مغز بزرگ و موضع حافظه
عقب سر زیر مغز خرد است مزاج دماغ بارد رطب است **قول دون انتونیو** دماغ عضو رئیست جرمش نرم و میان دیوارهای تحت دوراماتر
نهاده و در انسان بنسبت بهائم کلانست شکلش مثل جبهه که در اینجا نهاده است بعضی دراز پیش و طویل از پس و مسطح از پهلوهاست و درین دو
بطن اند یکی کلان که بطرف بالاست دوم خرد که بسمت زیر است بطن کلان از زیر دائره عمیق تر منقسم بدو جزء مذکوره یافته شود یکی راست و یکی چپ
که جای آن میان دورا ماتیر دوتائیست و همگی دماغ در دو جسم تقسیم یابد یکی کلان که بطور گنبد محتوی همه مغز است و رنگش رمادیست لهذا مادی مینید
دوم سیدولا و این همون مغز یا مرکز دماغست و بسبب صلابت صلبی نامند و لین در سطح بالائی مثل معائی قاق پیچ یا کثیر دارد و درین و در فصل اوعیه
و موی از پیا ماتیر شود و جسمش جماعت غدد هاست که روح حیوانی را می بیزد و می پوشیده از اولین است و در جسم این جماعت تلما بسیار اند که بیچ آنها
از همون غدد ها آیند و باهم آمیخته جسم میدولا را سازند و نفع بطن کلان دو اند یکی رئیسه چرا که روح و منبع و قوتهاست دوم ساختن روح حیوانی بدانکه
دماغ چهار بطن یا قعر دارد سه در بطن کلان و یک در بطن خورد و دو قعر اولین بسبب مقدم بالای کلان و نیز بسبب وقوع به پیشانی پیشین گفته شوند و هر دو
در مقدار و شکل و عمل مساوی اند شکل اینها قوسی و سر این قعر که بطرف الفست تنگست و اندک اندک به پس مائل شود تا که قعر کلان سازد در وسط دماغ
و از غشای باریک که از پیا ماتیر است پوشیده سینو توسید و جسمی است دقیق مثل غشا که تقسیم میان هر دو قعر کند و مرکبست از جزء دقیق تر و در جزء
پسین این اهلیست بطور غشا که بیرسد تا بزواید حلمة الثدی برای پر کردن بلغم بلیشوکوروئید پس جسمیست مدور خرد که از اوعیه و موی پیدا شده
بطرف زیر و عقب قعرهای پیشین پیدا گشته تا قعر سوم رسد و درین شرائین و عروق و اوعیه بلغمی بسیار اند تا پر کنند بلغم را در همون قعر—

استری آلوس دو زوائد یاد و حصه دماغ اند برنگ آنها کدر و منتشر بهیئت خط موضع آنها بالای تقعر های مذکور هر یک بهر یک تقعر کورلکا مبر الو یک حصه
سیدولا است محلش پس هر دو تقعر مذکوره بطور گنبد قائم از سه ستون جسم سیدولاری و هر سه یک مثلث سازند و نظر آیند مثل قوس یا گنبد و قاعدت
دماغ تا از وزن خود نیفتد و حاشیه این جسم الکلیلی است تقعر سوم کشاده شود و پس ستونهای پسین و این بطن یعنی تقعر چیزی دیگر نیست مگر که آمیزش
هر دو تقعر بالائیست که اینجا آخر شوند در عرض و نیز تقعر وسطی گفته شود چراکه در وسط تقعر اولین و تقعر چهارمی واقعست و بر میکند مرکز دماغ را و این تقعر
دو راه دارد یک پیش از جائیکه آمیزد بتقعر چهارمی غدد پیتال در شروع راهیست که از اینجا آمیزد تقعر سومی با تقعر چهارمی جسم او صلب مگر پوشیده
از یک غشای باریک و طول او کم است و از هر دو جانب به پلیشو کوروئیدیس آمیخته او در پکولاریس چهار زوائد در تقعر سومی واقع اند دو پیشین
مرتفع و کلان و دو پسین خرد اند انیفوندی بولو مجری مدور که در تقعر سومی شروع شده کشاده گردد و آخر شود در یک نقطه در قاعده دماغ و پر از
بلغم و رسولی یافته شود غده پیتو تیاریا جسمیست کم صلب زیر انیفوندی بولو بالای تقعر عظم محدب از زیر مقعر از بالا و پوشیده بغشای پایاماتیر از اوعیه
دموی و دراماتیر مضبوطی یافته و این غده بطور اوعیه است که ماده دماغ از این بیخته شود تقعر چهارم راهی عریضست میان هر چهار زوائد مذکوره
و پهنا شود تا زیر بطن خرد و آخر شود تا اسپینال میدولا بطور قلم جدا شده و درین تقعر دو زوائد اند یکی به پیش در ابتدای او و دومی به پس توتیتی و این هر دو
چند زوائد بطرف بالای این تقعر اند و بطن خرد این نیز دو تنه دارد که دیناهر از میدولا اولیو نگاتا آید شکلش عریض و مسطح و مدور مقدارش بقدار ثلثی
حصه بطن کلانست مگر صلب تر و مضبوط و منقسم است در حلقه بچند زوائد میدولا اولیو نگاتا تنه کلانست مرکب از چهار تنه دو کلان که به پیش اند که
رسند از بطن کلان و دو خرد اند به پس که رسند از بطن خرد محل او بالای قاعده قحف و آخر شود در ثقب کلان عظم قمحدوه و از اینجا گمنام گردد و از
ثقب که داخل فقار است گذشته مسمی به سپینال سیدولا شود **نوع سوم در نخاع** مشابه جوهر دماغ و خلیفه اوست منبت او مؤخر دماغ و همچون
دنباله دماغست در فقرات منحدر شده و اینهم مثال دماغ دو بخش است اما جدائی بخشها محسوس نیست و نخاع را سه غشا محیط است یکی رقیق که محیط
جرم اوست و منشای این غشا دماغست دوم غلیظ که بالای غشای اولست و منشای او حجاب غلیظ دماغست سوم غشائیست اغلظ از هر دو
که محیط هر دوست و آنرا غشای باطنی گویند و منشای او دو زوائد قحف است **نوع چهارم در چشم** از اعضای شریفه است و اعصاب
شرائین آورده در و متفرق شده و در چشم پنج عضله اند برای حرکت و هفت پرده و سه رطوبت پرده اول که مماس هواست ملتحمه است دوم قرنیه
که بعد ملتحمه است سوم عنبیه و این بعد قرنیه است و لونش مختلف میباشد در بعضی سیاه در بعضی اشهل در بعضی ازرق بعد این هر سه رطوبت بیضیه
است چهارم عنکبوتیه و این بعد رطوبت بیضیه است پس از این رطوبت جلیدیه و بعد این رطوبت رطوبت زجاجیه پنجم شبکیه و این بعد رطوبت زجاجیه
است ششم مشیمیه و این بر همه محتویست هفتم صلبیه و این ملاقی عظم عین باشد و بحقیقت ابصار بر جلیدیه حاصل شود و باقی آلات و معدات اند
**قول بو علی** رطوبت اول جلیدیه است که برد نیز گویند رطوبتیست مستدیر مصقول مانند تگرگ و میان طبقات واقع و تفرطح از پیش
و باریکی از قفا دارد دوم زجاجیه رطوبتیست صاف مائل بسرخی چراکه جوهرش از خونست و عقب جلیدیه واقع شده محیط مؤخر جلیدیه است سوم بیضیه
رطوبتیست غلیظ شبیه به بیاض بیض و پیش جلیدیه موضوع **اما** از طبقات سبعه سه طبقه عقب زجاجیه واقع اند اول از ان شبکیه است و از عصب

مجوف پیدا شود برین وجه که چون عصب مذکور از دماغ از ثقبها که درون اعظام چشم میباشند بیرون می آید تنیز از دو غشا که با او مصاحب اند جدا میشود
و منبسط میگردد و این شبکیه محیط بسعت جلیدیه میباشد و با و شعب ریزه و عروق و شرائین پیوسته اند و از شبکیه روح بصر بوسیله اجزای عصبی بجلیدیه میرسد
و نیز بوسیله ورید خون بزجاجیه میرسد دوم مشیمیه و این اجزای غشای رقیق است که متسع شده و محیط جلیدیه گشته و ازین حرارت غریزی بشبکیه میرسد و این
طبقه حاوی شبکیه است سوم صلبیه و این اجزای غشای غلیظ است که مصاحب عصب مذکور است و متسع شده محیط جلیدیه گشته و صلبیه حاوی مشیمیه است
و سه طبقه پیش رطوبت بیضیه اند ازان اول عنبیه است جسمیست مانند عنب در استدارت و در میان او ثقب است مثل دانه انگور و مدقه و موضع
روشنی آن بود رنگش آسمانگونیست و از اطراف مشیمیه پیدا شود و محیط بیضیه میگردد بر وجهی که در میانه فرجه میماند مانند موضع تفرق عنب و دنباله دانه
انگور تا روح مذکور درین ثقبه و طبقه نفوذ کند دوم قرنیه جسمیست شفاف صلب شبیه بجوهر شاخ سفید و از اطراف صلبیه ناشی میگردد و محیط عنبیه
میشود سوم ملتحمه جسمیست سفید غضروفی و پیدا میشود از غشائیکه بر قحف دماغست و ملتحم است بقرنیه نه بر وجه احاطه تمام و یک طبقه ازین سبعه که حاجز
است میان رطوبت جلیدیه و بیضیه آنرا عنکبوتیه گویند جهت آنکه منسوج و در غایت [?] مانند نسج عنکبوت و از اطراف شبکیه پیدا شود و محیط
جلیدیه میگردد و مائل بجانب پیش و این طبقه همچون دائره است که خارج طبقات است و محیط جلیدیه نیست و مقله عبارت ازینست و دائره عنبیه
که میان مقله مینماید آنرا حدقه گویند و این مثال روزنست مقابل جلیدیه **بدانکه** دو عصب مجوف از دماغ از پیش سر بهر دو چشم می آید و حس
بصر از دماغ بدین دو عصب بچشم میرسد **قول دون انتونیو** چشم محل بصرست و مائل است در قعر عظم از همه بدن بلند تر برای محافظت شکلش
مدور مگر بسبب ترکب از عضلات مخروطیست قاعده او بطرف برون و سرش بطرف اندرون مقدارش در همه انسان برابر نیست چراکه در
مردم طویل القامت خرد و در قصیر القامت بزرگ میباشد رنگش مختلف است در همه او برای حفاظت او سه جزو لازم یعنی ابرو جفن و مژه
ابرو جماعت موها بطور قوس منکس نهاده شده سرش بطرف بینی که مبدای اوست و دمش سوی صدغ که انتهای اوست نفع ابرو دو اند
یکی اعتدال روشنی یعنی وقت کثرت روشنی فرود آیند برای سایه دوم مانع آیند از دخول عرق وغیره در چشم که از سر آید جفن و زوائد غشائی
اند که می پوشند چشم را در وقت خواب وغیره و در هر چشم دو اند یکی بالا و یکی پائین و هر دو آمیخته در زاویه یا گوشه سازد آنکه متصل بینی است
کلان یا اندرونی یا ماق اکبر گفته شود و آنکه بطرف صدغست بیرونی یا خرد یا ماق اصغر نامیده گردد و ترکب جفن از برون بیک غشای رقیق
و منبسطست تا بآسانی منبسط و چین دار شود و از درون بیک غشای رقیق و نرم تا بچشم ضرر نرسد و هر دو غشا از پیری کرانیو آیند و نفع دو بود اول اینها
آنست که بوجه احسن پوشند و کشایند چشم را و جفن بالا ذی حرکتست و زیرین بیحرکت یا کمتر نسبت ببالائی و در طیور عکس این مژه غضروفی قوسی شکل
در حاشیه هر جفن بمقدار چشم است تا بوجه متوصل شوند و نیز بهمین نام شعرها نامیده شوند و این موها تمام یکسان مانند و فعل اینها آنست که بآسانی حرکت
کرده صاف دارند چشم را از گرد وغیره متداخله و نفع موها نیست که حفظ چشم از گرد وغیره نمایند و در قعر عظم که در و چشم نهاده اند شحم کثیر محتوی چشم از
عقب شده و در چشم اعصاب و شرائین و عروق کثیر اند و در چشم شش طبقه اند چهار مشترک که پوشند بسیار جزو را و دو خاص که پوشد هر واحد رطوبتی را
اول طبقه ملتحمه که صاف و منبسط و سفید است و از پیری کرانیو پیدا شود و از زاویه تا بچشم آمیزد و همه چشم را بپوشد مگر تا حلقه لیرس رسد و دین شاخها

شریان و عروق کثیر اند که در مرض سبل عیان میگردند دوم طبقه قرنیه از پیش شفاف و صلب مثل نجکره سوراخ کرده و از پس صلب غیر شفاف و از
دو را ماتیره عصب و رتیکو که زیر ملتحمه است پیدا شود و عنبیه آمیز و بعضی لونیه گویند سوم طبقه عنبیه و این همه چشم را پوشد و از غشای دماغی او تیکو
پیدا شود و در وسطش ثقبیست مسمی به عصبه مجوفه که میان حلقه معلوم شود و باختلاف رنگش آنرا ارس گویند و آن شی دیگر نیست مگر حصه عنبیه است
که از قرنیه آید و در بین دو جز خیال کرده میشوند یکی پوشد سطح اندرونی قرنیه غیر شفاف او بوسیله اوعیه با آمیزد دوم از ارس آید و در اینجا با قرنیه
شفاف آمیزند و لیفات رباطی کثیر درو پیدا شوند و دیواری مثل حلقه سازند چراکه ترکیب او از رباط باریک و سیاه مثل قره است و نیز مثل لیفات
عضلات محیط ارس شده آخر بعصبه مجوفه شوند جائیکه آمیزند عضلات کروی دیگر منبسط گردند در حاشیه عصبه مجوفه و همون لیفات تنگ گردند
بحلقه بموجب کشیدگی روشنی مثلا اگر موضوع مکدر و خرد و دور است یا بغور نظر کند عصبه مجوفه فراخ و ارس تنگ گردد و عکس این عصبه مجوفه تنگ
و ارس فراخ شود و عصبه مجوفه در انسان مدور و در گربه تنگ و طویل است چهارم طبقه شبکیه و این پهنا و باهم بافته از اعصاب شعری او تیکو است
تا قبول نقش موضوعه کند چراکه سخت و غیر شفاف مانع دخول شعاع بچشم است در مرکز صلب بسبب عصب او تیکو و از اینجا کمتر و باریکتر گردد تا بحلقه نجم
طبقه زجاجیه که اول از خاص است و نگاه میدارد رطوبت زجاجیه را و میان این رطوبت لیفات کثیر اند برای حصول غذا و این طبقه رقیقیست
اگر نیگافد رطوبت که درو است سائل گردد ششم طبقه جلیدیه که دومی از خاص است و عنکبوتیه نیز گویند و این رطوبت جلیدیه را نگاه میدارد و
شفاف است برای نگاه داشتن شعاع روشنی که در وی گذرد و رطوبات سه اند اول بیضیه رطوبتیست شفاف لزج مثل بیاض بیض محلش در سطح اندرونی
قرنیه شفاف است و پیش روی رطوبت جلیدیه و زجاجیه نهاده وقتیکه این رطوبت بسبب زخم یا بثور زائل شود باز بعلاج پیدا میگردد و چشم بحال
اصلی ماند دوم زجاجیه رطوبتیست مثل زجاج گداخته و از پیش قعری دارد جهت رطوبت جلیدیه و از پس کروی یا محدب متعلق است از غشا
و کلانست بنسبت دیگر سوم جلیدیه رطوبتیست وزنی صلب شفاف محلش میان بیضیه و زجاجیه مقابل عصبه مجوفه و در مرکز چشم نیست بلکه مائل
بیرون قریب تر قرنیه است بشکلیه شکلش عدسی پوشیده از طبقه عنکبوتیه محلش در قعر قریب زجاجیه و اینهمه شی دیگر نیستند مگر یک جماعت لیفات
باریک سوراخ شده که یکی بر دیگری نهاده است و فعل چشم قبول عکس مرئیات است تا که گذشته بحس مشترک دماغی رسد و روح موضوع این باشد
**نوع پنجم در بینی** مرکبست از منخرین و هر یک از منخرین چون از وسط میگذرند منقسم بدو تجویف میگردند یکی از ان تجویف کج شده بفضای دهن می آید جهت
تنفس و استنشاق هوا و دومی بالا می آید تا بعظامی که شبیه بمصفاتست و از دو طرف حلقتین منتهی شده فرو می آید جهت دفع فضلات دماغی و خون
غلیظ و تادیه روائحه و ادراک روائحه بدان دو عصبه که شبیه بدو سر ثدی اند حاصل میشود و در بینی یک غضروف و یک عرق است که فصلش از طلیه
سده است که کسبی و دانرود **قول دون انتونیو** بینی محل شامه است و منقسمست به بیرونی و درونی بیرونی متعلق است بغشای درونی همه آنست که
بیرون تجفست و بالکل الف گفته شود طرف بالای آن را بیخ الف و پهلوهای استخوانی را اسپا و بلندتر را اسپینا و همه نرم جای غضروفی را گلو
بود هر دو پهلو را پره بینی و مجاری را منخره و میان لحمی را ستون بینی گویند محل او جای بلند است برای جذب هوا و ابخره متصاعده پس اگر آن بو
خوش باشد جذب کند و در بینی رساند و اگر منتن باشد برگرداند شکل و مقدارش مختلف است و وی مرکبست از جلد و عضله و غضروف و اوعیه

وقعر وا غشیه غشای او نرم و بی شحمست و بر دهوای تنفس در این غشا محسوس میشود و در سر و ستون او اسفنجیست پنج غضروفند زیر عضلها که جزء زیرین انف
را سازند دو از آن بلندتراند و بوساطت رباطها با عظام که بسمت بالا از قسم و سوتر اند آمیزند و دو از آن مربع اند و دو پره سازند و بوساطت رباط
بآخر سطح آمیزند غضروف پنجمی کلان ترکه در وسط است و ستون بینی است و اعصاب شامه از جفت اولین و جفت پنجمی دماغی آیند و شرائین و عروق
رسیده در غشا گسترده شوند و اوعیه بروی منقسم شوند در غشائیکه هر دو عظم بینی را پوشد و درین غشا غدد لیست کلان که جدا کند رطوبت را که
از بینی برآید منخره بینی دو قعر اند جهت دخول هوای تنفس و هر قعر دو قعر دارد یکی از آن بالای عظم اسفنجی سد دومی بالای تا عمق دهن و مری از این
قعر دومی آب نوشیدنی از بینی و آب سعوط از دهن برآید دو دیگر دو مجری کشاده اند که از بینی به دهن رسند که از زیر قعر مذکوره و بالای فک پیدا شده
در دهن زیر رباعیتان بالائی آخر شوند **نوع ششم در گوش** عضویست غضروفی و هوای متموج در وی جمع میشود و در ثقبه عظم حجری نفوذ
میکند و چون مساوی عصبه میشود که در صماخ مفروش است و قوت سامعه در وست ادراک اصوات حاصل میگردد و فعل گوش شنوائیست **قول**
**بوعلی** عضویست غضروفی دو شکنها دارد جهت در آمدن هوا و سکون هوا در نقره گوش و در گوش ثقبیست که آنرا صماخ گویند و بر روی ثقبه
از لیف عصب غشائی کشیده مثل پوستی که بر روی طبل کنند پس وقتیکه هوا از خارج در منفذ گوش می آید بدین مقعر صماخ میرسد هوائی را که در
قعر گوش استاده است حرکت میدهد و غشای گوش منفعل میگردد و آواز بروی می افتد و سمع حاصل میشود چنانچه چیزی بر طبل کوبند آواز زوی آید
و آواز از تموج هوا حاصل میگردد و تموج هوا مشابه بتموج آبست که استاده باشد و در وی سنگی اندازند و سبب تموج هوا قرع یا قلع است مراد بقرع
مساس عنیف است یعنی چیزی که بهوا برسد بر وجه شدت و مراد بقلع تفریق عنیفست یعنی جدا شدن اجزای چیزی بر وجه شدت **قول درن**
**انتونیو** گوش منقسم میشود در درونی و برونی میانی برونی آنکه بنظر می آید و مسمی است به اوریلا و مرکبست از غشا و غضروف و رباط و اوعیه و عضلات
بشکل نصف دائره محدب باز بیرون مقعر از درون و بیچیدتر و اند تا آواز را گرفته و شکسته صاف کرده در گوش رسانند زینت هر کسی که اوریلا
ندارد سامعه او کمتر میشود و بدو جزء منقسم است جزء بالائی غضروفی مسمی به آنا جزء پائین ملائم و تنگ تر مسمی بنرمه گوش و حاشیه بیرونی را هلیش
و حاشیه درونی یا پیسی را انتی هلیش گویند و قعر زیرین را که وسیع از آن می برآید آلوی آرلو و قعر کلان را که میان هلیس و انتی هلیس است کونجا گویند
و زوائدی را که بالای نرمه گوش است سرگو نامند **اما** درونی را آوید و گویند و آن مرتبست در زوائد حجریتین عظام صدغ و ترکیب این از مجاری
و غشا و ثقبها و عظام خرد و عضلات و اعصابست مجری اولین که برونیست ابتدای او در آلوی آرلو است سر او غضروفی باقی همه عظمیست
و بیچاید پوشیده و غدد هاست که بیز نداده زرد و لزج تلخ را که مر او از سخت تا از بیرون کسی یا نور در گوش نرود و اذیت بغشای تمپانوم نرسد
و نیز درین مجری موی برآیند برای همین عاکس طویل و تنگ و منعکس و غیر خمدار یا طویل و تنگ برای صحت و صفائی آواز سخت تا بغشای تمپانو اذیت نرسد و مجری
مذکور میان غشای تمپانو که غشای باریک خشک شفاف مضبوط و محتوی بر حاشیه کروی استخوانیست بشکل حرم تنبور آخر شود و مرکبست
غشاست غشای سطح منشعب از اوعیه دموی و باقی هر دو دراز پیدیری هستند و اینها مسطح نیستند مگر محدب اند بطرف قعر تمپانو و مقعر
بطرف برون و پس این غشا لیفات عصبی گذرد اما بغشای مذکور ملتصق نیست مگر از پس وی قریب بیومی حصه قطر او گذرد و شروع قعر تمپانو

کہ مسمی باکید و کتو است ازین غشا است و این قعر قعر اولین از قعر ہای اندرونیست و از ہوا پر است و در ابتدای این تلیست عظمی کہ سرش غضروفی و غشائیست و از اندرون بیک غشا کہ ورا نرمی تیمپانو است پوشیدہ شدہ و در عمق دہن قعر تیمپانو قدری زیر ہر مجرئی کہ از بینی بفک رود تا زیر لہات بہ جیہیا نہادہ شدہ تا مزاحم رسیدن ہاوہ گوش شود چرا کہ اگر بادہ گوش گذرد از دہن تیمپانو تباہ کند آن را مگر فقط چشم صماخ موجی چون ہوا و دخان گذر کنند از نیست اگر کسی تما کو کشد دود از گوش بر آید و در قعر تیمپانو سہ ثقب و چہار عظم خرد و چہار عضلہ بر اجی کت اند و ازین سہ ثقب یکی اکید و کتو است کہ ذکر شدہ دو دیگر ازان آنکہ مدور و خرد و زیر تر است از غشای باریک و شفاف بستہ شدہ و آنکہ بلند تر و بیضی است از قاعدہ استیر تیو پوشیدہ است و سہ نل و ثقب دیگر اند کہ از یک غشا پوشیدہ اند بدانکہ در قعر تیمپانو سہ عظم اکثر ظاہر میشوند اما چہار اند یکی ازان مارتیلو سر طرفی کہ مدور است بوسیلہ رباط بقعر پکوینا آمیختہ و سر دیگر کہ دقیق و بجست بغشای تیمپانو آمیختہ و در وسطاین سر دو زوائد خرد باریک یک بہر پہلوست دوم پکوینا و این زیر مارتیلو است و از دو قعر خرد خود بہ مارتیلو و استیر تیو آمیختہ سوم استیر تیو و این زیر پکوینا است و بدو آمیختہ و از قاعدہ خود پوشد ثقب بیضی را و این ہمہ عظام خرد در ہمہ عمر بیک حال ہستند خلاف دیگر عظام بدانکہ حصول سمع بدین وجہ است و قتیکہ آواز ہوا بہ مارتیلو رسد آن جنبش نمودہ بہ پکوینا رسد پس پکوینا حرکت کردہ باستیر تیو رسد و اینہم متحرک شدہ بطور طبل بعقل و خیال رسد و سخن بروی دریافت میگردد و در گوش ہیچ یا کثیر اند **نوع ہفتم در لب و دہن و زبان** وغیرہ **اما لب** مخلوقست از عصب و عضل و لحم و ورید و شریان نفع او ستر دہن و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم است **قول دون انتونیو** لب دو کنارہ اند برای بستن و کشادن دہن یکی بالائی و یکی زیری مرکبست از لیفیات اسفنجی و عضلات و غشائی رقیق **اما دہن** بنیاد آواز است حنک در خود حجابی دارد کہ تا معدہ میرسد **قول بو علی** دہن ظرف کلام و آواز است نفع او ابتذال غذا بدرون و اخراج فضول از معدہ و شریک شدن با عضای نفس است **قول دون انتونیو** دہن تعریست از لبہا تا مری و آنجا مرکبست بچند جزء چون عضلات و اسنان و لثہ و فک و لہات و لوزتین و غدد ہا و زبان **اما لثہ** مرکب اند از لحم صلب بیحرکت و کم حس تا محفوظ مانند از مس حدۂ صلب و در بغل گیرند اسنان را تا مضبوط شوند در میان خانہ **اما فک** جزویست محدب مرکب از عظم و پوشیدہ است از یک غشای صلب و چین دار **اما زبان** مؤلفست از لحم ابیض و اوردہ و شرائین و اعصاب و در اصل او قطعہ لحم غددیست جہت انسکاب لعاب تا مطعوم مختلط گردد و زبان در اساعت و ازدراد و تقلیب ممضوغ ممد فم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود و دو حجاب دارد چون شعبہ شرائین و اوردہ بدو آمیختہ لونش سرخ مینماید و زبان را رباطیست قوی کہ آن را بہ لحا والاشہ اسفل محکم گردانیدہ و در اسفل زبان قطعہ لحم غددیست کہ آنرا مولدہ لعاب گویند و در سطح زیرین زبان دو عرق سبز اند کہ اجزائش زیر زبان منتشر میگردند **قول دون انتونیو** محل زبان در قعر دہن زیر دائرہ فک اعلی شکلش مخروطی عریض از قاعدہ و حادہ از پیش کہ آنرا سر زبان گویند و مقدار او مناسب قعر دہن و درون دندانہا و مرکبست از غشا و لحم و اوعیہ در باط و عضلات و اغشیہ کہ زبان را پوشند سہ اند اول بیرونی کہ ازان اپیدرمیس است دوم رطوبی مجسم و صاف کہ سطح بیرونی او سفید و درونی سیاہ است سوم اندرونی باریکتر و از ریشہای عصبیست و درک ذائقہ درین است بسبب آنکہ ریشہ عصب

بکثرت در شریان هستند و عصب و شریان و ورید نیز در زبان آید و نفع او فقط درک ذائقه است و نیز دیگر افعال متعلق بحرکت او هستند
**اما لهات** عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته موضع او بالای بیخ زبان نفع او تصفیهٔ هوا از دخان و غبار و مدد صوت است وقتیکه
تنفس از زیر این بیرون رسد آن وقت صوت می برآید و وقتیکه استرخا درین می افتد باعث شود مردم تکلم کردن نتواند و در فضای دهن نهایت کام
پیش مری و قصبهٔ ریه واقعست و تحرک کردن آواز واقع میشود و از لهاتست و وقت اکل و شرب این پاره لحم بر حلقوم نشیند تا آب طعام بمعده
رود و وقت سخن آن پاره لحمی یعنی لهات بر سر مری نشیند تا آواز ظاهر گردد **قول دون انتونیو** زوائدیست خرد اسفنجی مخروطی که از رنگ
اعلی بالای زبان آویزانست مرکبست ید و عضله و بهر دو پهلوی خود قوس دارد که از شعبهای انفی هستند و بوسیلهٔ آنها بینی از دهن آمیزد و شده
انداز یک غشای باریک که پر از غدد های خرد است فعل او کسر حملهٔ هوا که از ریه رسد برای خوبی آواز و بتجربه آمده که اگر لهات نیفتد یا قطع شود
مخرج بعض حروف باطل میگردد **اما لوزتین** دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغده و از اصل زبان بجانب بالا رسته و شبیه اند بدو گوش
خرد نفع آن منع نفوذ هواست و نفث **قول دون انتونیو** دو غدد اند بشکل بادام در گلو یک بهر دو طرف لهات و درین اوعیهٔ دموی آیند
برای بنجیدن ماده دو کال که جهت تصفیهٔ آواز و تر داشتن دیوارهای آنجا بکار آید چرا که اگر رطوبت مذکور نرسیدی از هوای تنفس خشک
گردیدی سوای ازین دیگر غدد ها نیز برای همین مدعا هستند **نوع هشتم در حلق و مری و قصبهٔ ریه و حنجره و تجویف صدر**
حلق عبارتست از جمیع مجاری که آن مری و قصبهٔ ریه است **اما مری** نلی است از موضع حلق تا معده و غذا و آب ازین در معده میرسد و مرکبست
از لحم و غشا و دو طبقه است و متصل نهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم خنجری رسد فراخته شود و آن را فم معده گویند و حس او کثیر است
**قول بوعلی** جسمیست مجوف و مستطیل مستدیر الشکل ابتدای او از نهایت دهن است و از پس قصبهٔ ریه می آید باستقامت مهرهای عنق
و فرو می آید بسینه و چون به مهرهٔ پنجم سینه میرسد میل بجانب راست مینماید تا زمانیکه منتهی میگردد به مهرهٔ اخیر و چون از عضو حجاب میگذرد آغاز
بگشاده شدن مینماید مثل اتساع بطن قرع و باز میگردد بطرف یسار و درین وقت که بجانب یسار میگردد آنجا را فم معده گویند و مری مرکبست
از دو طبقه که منشای آنها از معده است طبقهٔ بیرونی لحمیست و با این طبقه لیفی بهین است که بعصر آن لیف فضلات دفع میگردد طبقهٔ درونی
عصبیست و با این لیف درازست که بسبب تقلص این لیف جذب غذا مینماید و مری را در حقیقت جزو معده دانسته اند **قول دون انتونیو**
عضویست غشائی مزماری شکل متعلق از ابتدای لوزتین تا فم بالای معده که از وی غذا در معده رسد محلش پس قصبهٔ ریه است که از تحت او بزیر
تا فقارهٔ پنجم صدر رسیده است و از آنجا مائل شود بطرف راست جهت توصل بمعده و ترکیب او از سه غشاست غشای اول اغشای مخاطی
دوم اعضلی سوم اعصبی گویند و مری قبول حرکت موجی مثل شکم و امعا میکند از فعل غشای عضلی تا گذر غذا از دهن بمعده شود سوای
ازین غدد نیز نزد او اخلاط و بهمه قسم اوعیه ها دارد **اما قصبهٔ ریه** نلیست باریکتر از مری مجری تنفس و آواز است وقتیکه قدری از غذا با آب
درین رسد سرفه پیدا آید و تا که بر نیاید ساکن نگردد و شکلش مثل مزمار مؤلف از غضاریف و غشای بران کشیده و از قدام مری نهاده است
نفع او تنفس است **قول بوعلی** عضویست که اکثر او واقع است در رقبه در پیش مری و مرکبست از غضروف و نهاد هر یک ازین غضروف

از جانب بالا که مماس قصبهٔ مری است مثل نصف دائره میباشد و از آنجا که مماس مری نیست هر یک مثل تمام دائره می بود و قصبهٔ ریه چون از ترقوه
میگذرد منقسم باقسام کثیر میگردد که هر یک بحقیقت قصبه خرد اند که مؤلف از حلق و حلقهای غضروفی و نفع این اقسام آنست که ریه را منافذ
کثیر بوند تا هوا در آید و موجب ترویح قلب گردد و قصبهٔ ریه بمری مربوط است تا وقتیکه قصد ازدراد لقمه یا آب کند منطبق و مرتفع گردد بمرتبه
که چیزی از طعام و شراب بحنجره و قصبهٔ ریه در نتواند آمد **قول دون انتونیو** مرکبست لغضروف و غشا و غضروفها بشکل حلقه مدور اند
اما حلقهٔ جید نیست بدین شکل ○ چه اگر حلقهٔ جید بودی مری که زیر اینست در عرض خود پهنا شدن نتوانستی وقت گذر غذا و حلقها ولیکن کلا نسبت
ومابقی از هر یک صغیر تر و با هم برباط پیین پیوسته و دو غشا دارد یکی بروی دقیق و مضبوط تا حلقها را از پهنائی خود بسته دارد و دوم درونی
که سطح درونی آن را پوشد و این همه ذیحس اند چنانچه اگر ریزهٔ طعام یا آب در رواند سرفه پدید آید و تا که بر آید ساکن نگردد و صدای خود در حنجره دارد
و تا شش رسد فعل او گذر و دخل هواست در ریه برای تنفس **اما حنجره** عضویست غضروفی که آلهٔ تمام صوت و حصر نفس بود محل او بالای قصبه
و مرکبست از سه غضروف یکی از قدام که آنرا ترسی و درمی گویند غضروفی است کلان که زیر ذقن میباشد دوم سوی خلف که مائل مری باشد
و این کوچکتر است و نام ندارد سومی بر هر دو افگنده و این را اکبی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود و انفتاح
و انغلاق حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمیست شبیه به لسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود **قول
دون انتونیو** کارخانهٔ صوتست بسبب دخل هوا از تنفس و مرکبست به پنج غضروف اولین کلان مسمی به ترسی محدب از بیرون مقعر از درون شکلش
مربع و چهار زاویه دارد و دو بالای طویل تر و با آخر عظم گوش بوسیلهٔ رباط پیوسته و دو زیرین خرد تر و لغضروف کیکوئیدس آمیخته و در وسط خود
خطی دارد که مشکوک میشود بدو غضروف و میان خود لطرف بالا تقعری مثلث دارد دوم مسمی بکریکوئیدس بسبب مشابهت بحلقه و از پیش
تنگ و از پس عریض است محل او بالای غضروفهای آینده و با آنها آمیخته سوم ارتی نوئیدس چهارم کوتائیس گفته شوند برای آنکه سر اینها
بریک قسمت و بهم آمیخته کلوتیس سازند که موافق پهنائی یا تنگی خود آواز گران یا سبک سازد و هر دو خرد اند و از ترسی پوشیده و بر کناره کریکوئیدس
پس حنجره مضبوط شده بحمی اپی کلوتیس بلندتر از همه موضع او در بیخ زبان و بکار بند کردن آید شکلش مثل برگ بید اما چندان بلند نیست و بالای
آمیخته و ثقب کلوتیس مدام مفتوح میماند برای تنفس مگر وقت مرور غذا بسبب وزن خود بند میکند اپی کلوتیس را تا در قصبهٔ ریه دخل نیابد اگر احیاناً قدری
از غذا یا آب در قصبه رود فوراً سرفه پدید آید و تا که بر آید نایستد و بعد گذر غذا اپی کلوتیس بند میگردد و بسبب حرکت متخلخله خود و زیر اپی کلوتیس
غضروفی دیگر مدور خرد مثل نخود افتاده است و به ترسی آمیخته و بیکدیگر یا طا غشائی بطرف محدب کلوتیس و از طرف دیگر بغشای زبان بسته است و از بینست
وقتیکه زبان از دهن بر آید اپی کلوتیس نیز بر می کند و چهار رباط دیگر قوی تر در حنجره پیش ترسی اند و بهر پهلو و گرد حنجره غدد کثیر اند که می بیزند مادهٔ
برای تر کردن سطح درونی غضروفها تا از هوای تنفس خشک نگردد و آواز بر هیئت طبعی بر آید و نفع او آنست که بریهٔ قصبهٔ ریه آمیخته تنفس پیدا
کند و تقریر نفس برای تکلم است **اما تجویف صدر** فضائیست که محدود میگردد از جانب بالا بترقوه و عنق و از جانب زیر بحجاب حاجز و از
پیش بقص و اضلاع خلص و از پس بظهر اعلی و تجویف صدر در طول بدو تجویف منقسم میگردد و میان این دو تجویف غشائیست که متصل است

از قدام بجمیع اجزای وسط که آن عظام قص بود و از خلف بفقار صدر و از فوق بر ملتقای هر دو ترقوه و از اسفل بحجاب **نوع نهم در ریه** مخلوق
از لحم وردی سخیف و از شعب شریان وریدی و ورید شریانی و شعب قصبهٔ ریه و غشای فوی الحس بر مجموع کشیده و او باز بدو شق شده شقی
بطرف ایمن بسه شعبه منقسم گشته و شقی بطرف ایسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده نفع او ترویح قلبست بواسطهٔ جذب نسیم و احالهٔ آن بواسطهٔ
کیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی وا و مبدای صوتست موضع او در سینه و حس نیست چراکه عصب ندارد مگر در حجاب او عصبیست
که در آن ایذا میرسد و چنانچه اسفنج جذب آب در خود میکند ریه هم جذب اخلاط مینماید و ریه بادکش قلبست چه اگر ازین هوا بقلب نرسیدی بسبب
حرارت سوخته شدی **قول بوعلی** ریه مؤلف از چهار جزوست اول قصبات خرد یعنی شعبهٔ قصبهٔ ریه دوم شریان وریدی سوم ورید
شریانی چهارم لحم سخیف و هریک از قصبات شعبه آورده و شرائین اند و بشعبا ذروه غذاء او بشعب شرائین حرارت غریزی بریه میرسد و ریه
مجلل است بغشای عصبی و ریه را سه نفع است اول تنفس و آن عبارتست از انبساط و انقباض ریه پس از انبساط جذب نسیم و از انقباض خروج
بخار محترقه میگردد دوم آنکه ریه محیط دل بود و آن را بمنزله فراش نرم باشد سوم مادهٔ آواز را بحنجره رساند و مادهٔ صوت هوائی مندفعه است
**قول دون انتونیو** ریه اوعیهٔ تنفس است محلش در قعر سینه شکلش مثل کوهان گاو محدب بطرف اضلاع و قص مقعر بطرف قلب تا بوجه احسن دل را گرد
و حفاظت آن کند جسمش دعائی و جماعت اوعیه ها و خریطها در انتهایش نهاده اند و اوعیهٔ موی برونخیو نام دارند و ریشهای کثیر از قصبهٔ
ریه رسیده مثل خریطهای باطلی در آخر شوند بطوریکه ریه مثل خوشهٔ انگور متمثل شود در یک غشا پیچیده و دو قطعه از هوا پرست مثل کوه اسفنجی
است و ریه در جزء راست و چپ منقسم شده بوسیلهٔ میدی استینو جزء راست او کلانست و در سه چهار حصه منقسم شود و جزء چپ خرد است و در
دو حصه منقسم گشته و تعر راست نسبت بچپ کلانست و بقص و فقار بوسیلهٔ میدی استینو و بعنق و قصبهٔ ریه بوسیلهٔ پلیورا و بقلب بوسیلهٔ شرائین
پیوسته رنگش در مشائخ سرخ و بسبب کثرت مرض و کشیدن تماکو خاکستری یا داغدار یا سیاه یا بادنجانی میگردد و گاهی نصفی برنگی و نصفی برنگ
دیگر یافته شود و بعد تولد طفل اگر اندکی تنفس هم راه یافته باشد ششش او بحمی سخت تر میباشد و رنگ ریهٔ طفل که در رحم مرده باشد بسیار سرخ بود
طفل را در آب اندازند اگر راسب شود بدانند که در رحم مرده و اگر طافی ماند بدانند که زنده پیدا شده و تنفس گرفت پس مرده شش مثل خوشهٔ عنب
معلق بیک تنه است و قصبهٔ ریه تنهٔ اوست و شرائین و عروق و اعصاب نیز در ریه روند **نوع دهم در قلب** اشرف اعضا
و رئیس مطلق است و محل روح حیوانیست و مؤلف است از لحم صلب و انواع لیفات و غشای غلیظ بر و محتوی گشته که آنرا غلاف قلب و پیرکاردیو
گویند و درین غشا رطوبت پر است تا قلب بسبب حرکت دائمی خود خشک نگردد و شکلش صنوبری مخروطی و قاعدهٔ او از بالاست و آن عضو رئیست
از رباط وثیقه مربوط محل او میان سینه مائل بچپ و اورا دو بطنست بطن ایمن محاذی کبد است و در وی خون بیشتر از روح بود و از کبد وریدی
بدو متصلست جهت رسانیدن خون لطیف بطن ایسر او بزرگتر است و در وی روح کثیر از خون بود و آنرا اشتفاف قلب گویند و از وی دو شریان
طالع شده یکی از شریان وریدی که بریه میرود جهت جذب نسیم از وی و رسانیدن دم لطیف بدو دیگر شریان بزرگست که اصل جمیع شرائین
باشد و اورا ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن منفذیست بیچون قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن به بطن ایسر میرود و آن را دهلیز قلب

گویند و از طرفین قلب قرب قاعدهٔ آواز موضع دخول دم و از موضع دخول نسیم دو زوائد اند که آن را اذن القلب نامند و دلیل بودن روح
حیوانی بدو وجه ثابت میگردد یکی آنکه قلب اول عضویست که مسکون و متحرک میگردد و آخر عضویست که ساکن میشود عند الموت دوم آنکه اگر
شریانی را محکم بندند از ماورای رباط اثر قوت حیوانی منقطع شود و عضو فاسد گردد همچون عضو موتی و بعضی گویند که در قلب چهار دهن اند
یکی خون از کبد بقلب می آید و از دوم عرقی بر آمده که از ان خون رقیق لطیف بطحال میرود و از سوم و چهارم عروق بر آمده اند که آنرا شرائین گویند
و از ین روح یعنی دم رقیق بهمه تن میرسد و مقام اصلی آن دل است **قول بوعلی** قاعده و کشادگی او سوی بالاست چراکه آن را
مهمات کثیر متعلق اند چون جذب هوا و دم کبدی و دفع دخان و ایصال دم شریانی و سر باریکی او جانب زیر است و دل در غلاف نهاده است
و میل سرش بجانب چپ است تا از کبد دور باشد و در قلب سه تجویف است که آنرا بطون قلب گویند اول بطن ایسر که موضع روح حیوانیست و اعظم است
از دو بطن دیگر تا روح را بیشتر احاطه نماید جهت کثرت حاجت بدن بروح حیوانی دوم بطن ایمن و این از ایسر اندکی خرد است و این از خون لطیف
پر می باشد سوم منفذیست که منفتح شده است میان این دو بطن دیگر و این را دهلیز قلب گویند و این دهلیز از جانب ایمن آغاز مینماید و کشاده
میباشد بعده اندک اندک متضایق میگردد تا بمانیکه منتهی میشود بطرف ایسر و شکل این بطن مانند قمع دقیقست تا خونیکه از جانب است بجانب چپ
آید لطیف باشد و نزدیک دو قومه که از انجا نسیم و خون بدل میرسد دو زوائد عصبی شبیه بدو گوش اند و آنهارا اذنین قلب گویند جرم تنگ تر
از لحم قلب میباشد و در ایشان صلابت میبود و نزد اصل قلب عظمی غضروفیست بمنزله قاعده و اساس و شریق دلست و از دل مهرهای پشت عرق
آید و از ین ماده منی به پشت و از پشت بکلیتین آید و از جگر دو رگ دیگر بکلیتین آید و خون خالص آورند از جگر جهت غذای نطفه اگر این خون
صاف و لطیف بود فرزند لطیف خوب باشد و اگر مختلط بصفرا بود فرزند شجاع باشد و اگر ببلغم مختلط بود فرزند صبور و زیرک باشد و اگر سودا غالب
بود فرزند بدخو باشد **قول دون انتونیو** قلب عضله ایست قوی مرکب بدو عضله شکلش مخروطی قاعده او بطرف بالا سرش بطرف زیر مائل
بچپ جهت گذر عرق کاوا لهذا حرکت او در سینه جانب چپ محسوس میشود محلش در تجویف سینه میان هر دو حصه شش و فقار قطنی در وسط تنه و در انسان
نسبت به بهائم کلان میباشد طولش در اکثر شش اصبع و عرضش چهار اصبع از قاعده خود بمضبوطی پیوسته و بچهار اوعیه کلان در قاعده خود
معلقست و برباط کثیر بمیدی استینو بسته برای آسانیت حرکت و از یک غشای رقیق و مضبوط پوشیده است و سطح درونی از غشای رقیق پوشیده
و بطرف قاعده قدری شحم است و باقی معرا از شحم برای تعریق در آب و جسمش لحمیست چراکه مرکبست فقط از لیفات که باهم بافته اند و بعضی لیفات
رقیق و راست اند که از ابتدای قاعده تا بسرش آخر شوند و زیر این لیفات اولین و جسم دیگر لیفات اند صلب ترکیب بروئی که از ابتدای قاعده
منحرف گشته بالای شکم عضله راست از جانب راست شروع کرده بچپ رسند دوم اندرونی زیر شکم هر دو عضله رسیده از چپ براست و از اولین بافته
شوند و برظاهر عضله چپ لیفات ربالی بیچیده از قاعده قلب پیدا شده از راست بچپ و از چپ براست روند و نیز لیفات دیگر اند که تا سر قلب
رسند و از انجا بقاعده قلب آیند بطوریکه مرکز در وسطش باشد و سر باریک بود و بعضی لیفات قدری از عقب قاعده قلب جدا شده باز
بقاعده رسند لهذا قلب بسبب کثرت لیفات از بالا قویست و نیز در سطح درونی شکم عضلات جائیکه ستون لحمیست لیفات کثیر مضبوط شده بطور

رباط‌ها آخر شوند ستون که در میان آنهاست برای نگاه داشتن خون بکار آید و درون هر دو عضله غشای محیط مثل دیوار که تقسیم آنها کند و
سطح درونی شکم عضلات صاف نیست بلکه خشن است همه لیفات محتوی شکم عضله چپ اند لهذا شکم عضله چپ مجسم‌تر و قوی و صلب و تنگ است
تا بوجه احسن حرکت کند و خون حسب مدعا فشرده و ریخته گردد و شکم عضله راست نرم‌تر و دقیق و عریض است و فعل این مثل فعل معده و فعل آن مثل
امعاست و قلب برای غذای خود اوعیه با خاص چون شرائین و عروق و عصب و اوعیه لمفی در خود دارد و غدد با در قاعده قلب هستند که آب بیکاره
را بینه‌اند و دو زوائد خرد در قاعده قلب هستند و آنها را اذن القلب گویند جسم اینها غشائی و عضلی است جهت انبساط و انقباض قلب و گوش راست
نسبت بگوش چپ کلان است و سطح بیرونی شکم عضله با چین دار است و سطح درونی ناهموار و رنگ اینها در اطفال لحمی و در مشائخ کدر از رنگ قلب
میباشد و فعل اینها رساندن خون بقلب است و در وسط قلب دو قعر اند که آنرا شکم قلب گویند شکل شکم راست بالیست و عریض‌تر نسبت
بچپ و دیوارهای دقیق‌تر دارد شکل شکم چپ تقسیم طویل و دیوارهای او سخت و قوی است چراکه محنت و قوت بسیار میکند برای فشردن خون و نیز
غشای مرکب از لیفات لحمی و هر دو قعر مانند دیوار حائل است تا بدو حصه تقسیم شوند و مثل حرکت انبساطی و انقباضی کند و در قلب چهار ثقب اند
پر از چهار اوعیه کلان و دو از آورده و دو از شرائین که از اینها دخل و گذر خون میشود و فعل قلب نبضه است و عمل نبضه جدید کردن خون و حرکت طبیعی
نبضه از روح حیوانیست که براه عصب از دماغ میرسد مثل حرکت باقی عضلات مگر فرق اینست که نبضه دائم و بی اراده متصل روح حیوانی میرسد
تا دائم نبضه بی وقفه شود خلاف دیگر عضلات و تبدیلی که در هر نبضه و قلب میشود اینست که در انقباض همه حائط قلب منقبض میگردد در هر سه قطر
یعنی طول عرض عمق چراکه لیفها خردتر شوند و غشا دیوار مانند و سر قاعده قلب را فشرند و در انبساط ضد اینست که تمام حائط و لیفها عریض
وکشاده میگردند **نوع یازدهم در معده** در معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهت حس و خارج الحمانی برای هضم و از فم
معده بتدریج فراخته میشود تا بنهایت آن که نزدیک ناف است و بر شکل کدو میباشد و غذا در ان تحصیل کیلوس شود و موضع این در میان تنست و دو
دهن دارد یکی جانب دست چپ ازین غذا و آب در معده رسد و این را فم معده گویند دوم جانب راست ازین فضله غذا در امعا میرود —
**قول بوعلی** شکلش گرد مسطح و مؤلف است بدو طبقه طبقه داخلی مشتملست بدو لیف یکی مستطاول که بآن جذب کند دوم مورب و
بآن نگاه دارد طبقه خارجی لحمیست تا آخر باشد برای تجوید هضم و این طبقه مشتمل است بلیف بهن و باین لیف فضله العصر و دفع میگردد و از عصب
دماغی شعبه بفم معده می آید و منتشر میگردد در فم و سائر اجزای معده و بسبب این عصبست که بوقت شرب آب خنکی آب میان هر دو ابرو یافته میشود
و معده واقعست زیر اجزای صدر که ریه و کبد و قلب و مراره است و مربوطست بمهرهای پشت و از جانب راست بکبد و از چپ بسپرز پیوسته
و پیوستگی او بکبد و طحال بسبب اجزای غشائی معده بود و زیر معده ثقبی تنگ تر از مری که از ان فضول معده با معا رود و این ثقب را
باب المعده گویند ثقب مذکور تا زمانیکه غذا هضم تمام نگردد متعلق باشد بعده منفسخ گردد تا دفع شدنی برون آید و بر روی معده خملهاست
تا غذا در وی آویزد و بماند تا وقتیکه کیلوس گردد و هرگاه این خمل زائل شوند طعام نا هضم بماند بدانکه غذا چهار جا هضم می یابد اول در
معده و آنرا کیلوس گویند دوم در ماساریقا و این را کیموس نامند سوم در کبد و وقتیکه کیموس در کبد رسد خون میگردد چهارم در عروق

یعنی خون در عروق سر و دویم تولد کند **بدانکه** تا طفل در شکم بود آنرا غذا از ناف میرسد و بعد تولید نات ازین کار باز میماند و هر دو مجری
خشک میگردند و از دهن غذا میماند اما طبع از خود آنرا مجری نمیکند چه میداند که در شکم ازین مجری غذا یافته **قول دون انتونیو** معده
عضو لیست غشائی مرکب از چهار طبقه طبقه اول که بطرف برونست غشائیست که از پیریتونیو برآمده و لیفات او راست آیند طبقه دویم عضلی
مرکب از دو سلسله لیفات لحمی که حرکت موجی بدینها ملتشر طبقه سوم عصبی که مربوط برباط کثیرست لهذا عصبیست طبقه چهارم اندرونی و بافته
غددیست که سطح مقعر او ریشه دار است بطور مخمل و سطح محدب او کثیر الغدد است که ماده ترش یا خمیر معدی امی بیزند و این محلله غذا کیلوس اند
داشتها از غدغه طبقه یعنی غشای عصبی معده پیدا میگردد شکلش مدور و دراز نا تا مملش متصل فقار زیر دیافراگما میان جگر و سپرز مائل بجانب
بچپ سطح برونی او صاف و سفید است بسبب ضربها و عیه های متصله سطح درونی او چین دار کثیر الالحم و مقعر است و از سمت بالا بدیافراغما پیوسته
و از زیر با امنتو و از جانبین است محدبست و باثناعشر آمیخته و از جانب چپ بسپرز و معده دو ثقب دارد یکی طرف بالا مائل بچپ که فم معده
گویند و وی سیس عریضتر به نسبت ثقب دویست و مربوط از لیفات لحمی دائری تا بزودی بند شود و بعد مرور غذا و دوم طرف زیر مائل بجانب
راست که بیلورونا مند و این تنگتر است و متصل بثقب اول اما وقت اشتهای معده بسبب وزن غذا پائین تر میگردد و درین لیفات عضلی گرد اند
که بند میکنند و میکشایند بطور اسفنین تر حسب ضرور برای اخراج فضله و عمق معده که در وسط است عریض و لحمی است تا بوجه احسن غذا را نگاهدارد
و در معده اعصاب و اوعیه ها چون شریان و ورید کثیر اند نفع از نگاه داشتن غذا و استحاله در کیلوس و اخراج او با معاست **نوع دوازدهم**
**در کبد** عضو رئیس و مبدای روح طبیعت یعنی قوت تغذیه و تنمیه ازینجا باعضا میرسد جوهر او لحمانی بحیث غشا وی لحم مجلل گشته محل او
طرف ایمن زیر اضلاع است قدری مائل بچپ فعل انفیکیوس است تا لائق غذا اعمه تن گردد محدب او برباط قویه و با ضلاع مربوطست مقعر او مما
طرف ایمن است از مقعر معده و آنرا پنج زوائد است بمنزله پنج اصبع بر معده محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته که آنرا باب گویند بعضی از و در نفس کبد
منشعب شده و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا از معده و آن را ماساریقا گویند و بعضی از امعا غذای لطیف جذب کنند و در شعب اخل جمع
گردانند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آنرا اجوف خوانند بعضی از شعب این در نفس کبد متفرق گشته جهت جذب
دم و انچه از و خارج شده اصل ورده است و بدو قسم میشود قسمی صاعد شود باعلی بدن و منشعب گردد و قسمی نابط گردد باسفل بدن متفرق شود۔
**قول بوعلی** شکلش هلالی و از طرف راست معده بزیر شراسیف بالائی و قعست و بلندی کبد به حجاب مماس است و مؤلفست از لحم سرخ
و از محدب و مقعر او دو عرق ثابت شده و جگر عصبیست لهذا غشای عصبی برای او مخلوق شده تا بواسطه آن غشا آفتی که بکبد رسد آن را دریابد
و عصبی باریک میان جگر و معده پیوسته و عروقها میان لام کبد پیوسته و در کبد زوائد اند که محتوی معده میباشند بطوریکه چیزی از کف گیرند
و این زوائد گاهی چهار گاهی پنج بوند و کبد بتوسط شعبهای باب الکبد کیلوس از معده و امعا جذب میکند و در تجویف عروق خرد که سعن کبد اند
متفرق میگردد و ماسکه آن را نگاه میدارد و لحم کبد آن کیلوس متفرق شده را فرا میگیرد و حرارت دران کیلوس بسیار پدید می آید و خون میگردد
**قول دون انتونیو** جگر اوعیه بیزنده صفر است محل او طرف ایمن زیر اضلاع دو یا فراگماست شکلش مدور مائل بدرازی مقعر مانند سم گاو

وسطح بالائی او که طرف دیافراغما است مماس و محدب سطح زیرین او که سمت مماس مقعر و پیش قعری ازو جهت دخول وعیه‌ها و بیامن و تعر
دارد و یکی کلان که بر پهلوی است معده و اثنا عشر است دوم خرد که مراره در وست و کبد منقسم است به پنج حصه یکی کلان بطرف است دوم خرد سوم
سیوم خرد بجائیکه دخول عرق بوابست پوشیده بدو غشای باریکست که یکی ازان از پیریتونیو است دومی خاص رنگش سرخ مائل بکدورت
بسبب کثرت اوعیه‌های موی و اگر آنرا در آب گرم شویند که همه خون زائل شود سفید مثل غشا بنظر آید و در وی عروق شعری اعصاب و شرائین
و عروق از معده و شکم و دیافراغما و مراق و غیره آیند برای آوردن خون و نیز مجری دارد که ازان صفرا با وعیه خود ره رود و این دو گونه است از یکی صفرا
بمثانه رود و از دوم باثنا عشر و اوعیه لمفی نیز دارد و نیز غدد کثیر برای تنجیس صفرا دارد فعل او تنجیس صفراست **بدانکه** از کبد دو عرق بزرگ برآید
که ازان خون را بهمه تن تقسیم مینماید یکی را کاوا و دومی را پورتا گویند و ازین هر دو عرق با متشعب شده در همه تن منتشر گشته اند **نوع**
**سیزدهم در مراره** عضویست عصبانی همچون کیسه محل وی جانب است نزد کبد فم او بقعر کبد متصل است جهت جذب صفرا و ازو دو نهر
عرقی برآمده دو قسم شود قسمی بصائم رود برای ایصال صفرا و قسمی بقعر معده متصل گردد جهت انصباب صفرا و اگر در مجری مدخل مخرج صفرا
سده افتد یا سنگ پیدا شود یرقان پدید آید و اگر مراره از صفرا خالی گردد دق پیدا شود و از شکم خون روان گردد و این خطرناکست اگر مراره از
صفرا ممتلی گردد غصه کثرت حمی و حرقت جانب کبد پدید آید اخراجش کند **قول بوعلی** مراره یک طبقه است منتسج از اصناف لیفات
و آنرا دو مجریست در هر دو ثقب اند یکی ازان متصل بقعر کبد است این دهن مراره کشاده است در دهن رگی که از حدبه آمده و مراره باین مجری
صفرا را از خون جگر جذب مینماید مجری و ثقب دوم مراره یک بخش کلانتر آن باثنا عشر متصل میگردد تا جزوی از صفرا در وی ریزد و لیفت او
فشرده شود و جهت دفع ثفل و یک جزو خرد او بزیر معده متصل میگردد و جزوی صفرا بقعر معده میریزد برای نفع فضله که در معده باقی ماند و بعضی
گویند که از مراره بمعده مسلکی نیست چه اگر صفرا بر معده بسیار ریزد فساد هضم و تلخی دهن و سقوط شهوت پدید آید **قول دون انتونیو** مراره کیسه
صفراست که وقت حاجت قدری ازین در اثنا عشر ریزد و غشائیست مخلش طرف قعر جگر شکلش مثل ناشپاتی مقدارش مختلف دهنش تنگ
عمق او عریض و آویزانست بطرف زیره مراره و بجگر از غشای مشترکه خود آمیخته و سه غشای خاص دارد یکی بیرونی غشای دوم عضلی سوم غددی
و در گلوی مراره حلقه لیفاتیست که بطور اسفنکتر انبساط و انقباض دارد و دفع او نگاه داشتن صفراست برای فعل هضم **نوع چهاردهم**
**در طحال** عضویست لحمانی بر شکل زبان محل وی زیر اضلاع خلف جانب ایسر محدب و مماس اضلاع مقعر او مماس قعر معده و منفذ است بعضی
عصبی عروق و شرائین در و منتشر شده تا حرارت در وی پیدا شود و مقاومت نماید بسردی سودا که در وی جمع میشود و دو مجری دارد که آن را
عنق الطحال نامند یکی متصل بکبد تا زیر پای که عنق مراره است جهت جذب سودا از و دوم متصل بقعر معده جهت انصباب سودا و تا موجب
اشتها شود طحال کم حس و موضع قیام سوداست و چون سودا کثیف و بالطبع مائل بزیر است جسم سپرز متخلخل واقع شده **قول دون انتونیو**
محل او در مراق چپ مقابل جگر زیر دیافراغما و اضلاع شکلش مطول مجسم تر بسمت بالا و از جانب تحت دقیق تر و جانب محدب او بطرف اضلاع
و طرف مقعر او سوی معده و مقدارش اکثر در طول پنج یا شش و در عرض سه یا چهار و در حیات یک اصبع میباشد و لونش در سن نمو سرخ و در

کولت سیاه و درشیخوخت تبنی است در جانب محدب او به پیرتونیو و دیافراگما و طرف مقعر او به اومنیتو و معده و سمت پایین او بغشای کلیه چپ پیوسته
و پوشیده است از یک غشای صاف تا سطح برونی و سطح اندرونی او خشن است و او مرکب است از اغشیه مشبکه و در شبکها و غدد ها شکل حبه نهاده اند
و اعصاب و شرایین و آورده در سپرز می آیند نفع او تصفیه خون غلیظ که در ینجا آید و رساندنش بجگر اگر این او در آب گرم مکرر شویند تا که همه خون وی زرد شود
همه اجزایش معلوم میگردند **نوع پانزدهم در امعا** مخلوقست از اغشیه و آورده و شرایین و لیفات عصبانی و آن شش اند اول اثنا عشر که
بواب نیز گویند و این متصل بقعر معده باشد و وقت هضم بند و بعد هضم منفتح گردد دوم صائم و این بعد بواب است و ماساریقا ازین تیز مذب لطیف
کنند و صفرا از مراره بدین منصب شود سوم دقاق ایلیون نیز نامند و این بعد صائم است و لیفات کثیر دارد و این هر سه ادقاق نامند چهارم
اعور و این مانند کیسه است که مدخل و مخرج واحد دارد پنجم قولون ششم مستقیم و این آخر همه و متصل بمقعد است بعضی بر آنند که امعا یکیست و در خود
پیچ و پیچ دارد و از کار گوناگون خود شش نام یافته **قول بوعلے** اکثر او معوج و بهم پیچیده واقع شده تا غذا از و دراز مدت بیرون
نیاید و مؤلفست از دو طبقه غشائی که بر بالای یکدیگر واقع باشد و موضوع اندر مهرهای پشت و شش اند سه ادقاق گویند و بر سطح درونی اینها
رطوبت لزجه میباشد که آنرا اغراس نامند و سه دیگر را اغلاظ گویند و درون اینها پیه داری بود تا بصلابت اثفال مقاومت نماید اول از دقاق
اثنا عشر است که متصل است بقعر معده و مبدا از پی بدن میرود بوجه راستی تا دفع فضلات بآسانی بود و درازی او دوازده اصبع باصبع صاحبش
باشد دوم صائم و این متصل و زیر اثنا عشر است و پیچیدگی دارد و محاذی کبد واقعست و اکثر وقت خالی میباشد جهت آنکه کیلوس که در وی ریزد
زود از وی بکبد رود و بسبب ماساریقا که با این امعا متصل میباشد سوم دقاق و آن دراز است و تلافیف و استدارت کثیر دارد اول از اغلاظ اعور است
معائیست کشاده و متصل برقیق و هیچ چیز پیوسته نیست و یک ثقب دارد لهذا اعور گویند نفع او آنست که ثفل را جای باشد که در وی جمع شود
و هر دفع برای دفع فضله نیاید دوم قولون و این زیر اعور است و از اعور دور رشده بجانب راست میل مینماید بعده سوی چپ فرود می آید
و چون محاذی جالب میرسد باز بجانب راست و پشت میل میکند و چون محاذی فقره سرین متصل میشود بمستقیم سوم مستقیم معائیست کوتاه کشاده که
راست فرود آمده تکیه کرده بر مهرها تا دفع فضله بر وی آسان باشد و چون این معا واقع شده که گاهی ثقب او بسته و گاهی کشاده باشد لهذا بر طرف او
عضله واقع گشته که این دو امر را کفایت مینماید **قول دوان انتونیو** او عیه ایست شکل نی طویل و مدرج ابتدایش از پلیور و انتهاش مقعد
طولانی اینها هفت چند از قد شخص است لهذا راست نیستند مگر پیچ دارند و دوائر تا مراق و مقیم زیر اومنیتو و نفع طولانی آنها تجویفیست عروق
شعری کثیر دارند جهت طیاری کیلوس م پوشیده انداز شحم کثیر و سطح درونی آنها قریبا زیاده لزج است برای حفظ او از غذای شور و حاد و لذاع
وغیره و جسم اینها غشائیست برای حرکت غشای اینها چهار اند اول برونی که مشترک از پیری تونیو است دوم عضلی که حرکت موجی کند سوم عصبی یعنی جائیکه عروق و اعصاب
و غدد ها باشند چهارم اندرونی جلد است که بدان پوشیدگی دارد و در غدد ها و شرایین عروق و اعصاب و عروق شعری هستند معا منقسم اند سه دقاق
که قطر و غشای آنها تنگست و ازین هر سه بالا اند و سه غلاظ و قعر اینها وسیع عریض و غشا صلبست و دقاق صرف برای حل غذا و غلاظ برای نگاه داشتن
فضله هستند اول از دقاق اثنا عشر است طولش دوازده اصبع ابتدای او از فم زیرین معده و فرود آمده به تنگی طرف فقار جائیکه شروع صائم

است آخر شود و جسمش سخت تر و تنگتر از هر دو معای قاقت و بپایین نزد سر دو ثقب دارد و از ثقب اولین صفرا از جگر و از ثقب دوم ماده بانکریاتیک
از پانکریاس رسد دوم صائم و او همیشه از غذا خالی میماند زیرا که بسبب سرعت حرکت غذا از وی منتقل میگردد و محل وی زیر ناف است ابتدایش از آخر اثناعشر
و انتهایش تا دقاق طولش دوازده یا سیزده وجب است و مائل بسرخی بسبب کثرت اوعیه و موی سوم دقاق محلش در قعر عظم امیون ابتدایش از آخر
صائم انتهایش تا اعور و درازتر است از همه معا طولش قریب بیست یک یا بیست دو وجب است و کیس از عنا اعور است که مثل خریطه دهن
واحد دارد و مدخل و مخرج همونست موضع او جانب است زیر تکیه و منضبوطی تمام به بیرتونیو پیوسته و بپایین بیرون خود زوائدی بحوت شکل
خراطین دارد بطول چهار یا پنج اصبع و قعر این در اطفال عریضتر و در کهولان تنگتر میباشد و فضله درین معا مائل بسیاهی میگردد و فعل او گرفتن غذای
غیر منهضم است تا درینجا تبدیل بکیلوس یابد و فضلا الیا کو پیدا شود دوم قولون این از همه عریضتر است ابتدای او از زیر اعور و بطرف کلیه راست
متعلقست و از اینجا بالا شده از طرف قعر جگر قریب مراره گذرد و اینجا بسبب صفرا رنگش زرد گردد و پس از اینجا منکسر گشته زیر معده گذرد و اینجا
با امنیتو آمیزد و از طرف چپ گذشته بسپرز آمیزد پس فرود آمده بر کلیه چپ بطور دائره گردد و از اینجا تا عظم الیون سدیس طرف بالا تا بلندی
عظم عجز بشکل همزه رود و ازینجا شروع معای مستقیم آخر شود و درین معا صمامین کثیر اند برای نگاه داشتن فضله و جذب باقی از کیلوس و این معا محتوی
بر معاست بطور دیوار و ممد برای حفظ از ضلع و در شروع این یک والو ولا غشائیست طویل تا مزاحم دخول فضله و ریح و اعاده شده در معای
دقاق گردد و این معا اوعیه های شعری دارد جهت جذب کیلوس سوم مستقیم و وی است تر و آمده از ابتدای بلندی عجز و آخر شود تا مقعد
طولش یک منیم وجب عرضش سه اصبع غشائی این سخت تر و محیست تا از و فضله باسانی گذرد و غشائی از بیرون بر و محلل برای حفظ و اعاده
وکیسه الشحم است و متوصل از عظم عجز و عصعص بوسیله پریتونیو و در مردان بگلوی مثانه و در زنان برحم آمیخته لهذا در حوامل رحم منضغط میشود
و مزاحم خروج فضله میگردد و ثقب پائین این مقعد است و بر عضله ایست که حرکت میکند و منضبوط میدارد در جای خود و نفع همه معا مثال نفع معده
است بلکه زیاده ازان چرا که در معده هضم اول یافته هضم جید درینجا میگردد **نوع شانزدهم در کلیه** دو اند مؤلف از لحم غلیظ و عروق و
شرائین و غشای غلیظ حساس بران محتوی شده و او مانند نیم دائره است و بربایط قویه بطرفین صلب مربوط ایمن او بلندتر از ایسر باشد نفع او آنست
که فضله کبدی برایشان بریزد و سومتی که دران باشد جهت غذای خود جذب نماید و باقی را بمثانه ریزد **قول بوعلی** آنکه کرده‌ها
را از خون نضیج یافته تمیز میدهند موضع ایشان از دو طرف صلب نزدیک تکیه و چپیکه هر دو مدد ایشان نزدیک است بصلب و غشا که
منتسج اند از صفاق و از قدری عصب بر هر دو محیط اند و بر تقعیر هر گرده شحمیست و در دون هر گرده کاویست که در اینجا از رطالعین آلی که تو
میشود منجذب میگردد و بهر کلیه وریدی از کبد و شعبه از شرائین که منبت است در جگر متصل میباشد و در موضع اتصال این اوعیه که رطالعین و
شریان و ورید باشد ازین دو گرده گردنی دراز و کشاده پیدا شده میرود و بمثانه منتهی میگردد و تا از اینجا بول بمثانه آید و این دو منفذ کلیتین
را حالبان گویند و علمای تشریح گویند که کلیه است آله جذب مائیه است از کبد و گرده چپ معین اوست و چون آب که در کلیتین منصب میشود حاد
و شور میباشد لهذا کلیه گنده مخلوق شده تا ازان زود منفعل نگردد و ضرر نیابد و چون آدمی بکثرت انحنا مبتلا است مدد به هر دو سوی پشت آن تعلق گشته

تا انجا آسان بود **قول دون انتونیو** کلیه دو اند یک بهر طرف محل آن در ضلع قطن کلیهٔ راست زیر جگر و کلیهٔ چپ زیر سپرز است و کلیهٔ راست
نسبت چپ پایین‌تر است و به دو غشا و پیه پوشیده اند شکلش مدور مستطیل و مقعر و محدب طول آنها در اکثر چهار یا پنج اصبع عرض دو نیم
اصبع و ضخامت دو اصبع بود سطح اینها صاف و لون لحمی کدر باشد و متوصل اند بقطن بغشای بیرونی و از عروق و شرایین و یا شانه از اوریتریس
و کلیهٔ راست با عور و قولون و کلیهٔ چپ بقولون و سپرز توصل دارد و اعصاب و عروق و شرایین و اوعیهٔ بلغمی در اینها واقع اند جسم اینها اوعیه عددیست
و غدد های مختلف الاشکال بطرف محدب او محتویست و بطرف مقعر او جماعت تلهاست که در شمار ده دوازده اند در هر کلیه و هر یک ازین بول را
گرفته پر کنند در جائیکه آخر شوند و آن یک غشای عریض مسمی به پلویس است و همین جا شروع اوریترا است که بگیرد بول را و غشای کلیه دو اند
یکی بیرونی متوصله پیریتونیو دوم درونی خاص رقیق ترکه پوشد کلیه او نفع او بیختن بول است اوریترا دو اوعیه اند مرکب از سه غشا که بول مصفی
از کلیه گرفته بمثانه آرند و بضخامت یک قلم استند و از کاوا فرود آیند و پلویس آمیخته قریب بهن مثانه از جانبین رسند **نوع هفدهم در مثانه**
کیسه ایست مخروطی شکل و از کلیه بول درین می آید و باحلیل و فرج میرسد برای خروج و مؤلفست از لیفات و دو طبقه طبقهٔ خارجی او رقیق و تنگ و طبقهٔ
داخلی او صفیق و برگردانیده می باشد و بول درو مجتمع میگردد و آنرا عنقست که بول بدان طریق دفع شود و عنق مثانهٔ مردان را سه تعریج و سه الیتان
میباشد بسبب بعد مثانه فرو از موضع بر آمدن بول و در زنان یک تعریج بود بسبب قرب موضع او و در مردان زیر عانه بالای مستقیمه و در زنان زیر
رحم باشد اگر ورم در مستقیمه شود بول قطره قطره آید **بدانکه** چون جالبان بمثانه میرسند طبقهٔ ظاهر مثانه را ثقب کرده در درون رسند طبقهٔ داخلی را نیز
ثقب نموده هر دو طبقه می آیند و بول را در تجویف مثانه میریزند **قول دون انتونیو** اوعیه ایست غشائی شکلش مثل ناشپاتی محلش زیر موضع
هیپوکاستریکو در تقعر بقعی که از عظم عجز و الیوم و نوبیس است و در پیریتونیو مخفی و مثانه دو جز دارد یکی عنق که عریض و مدور سوی بالا و از ناف معلقست
و از عظم نوبیس بوساطت پیریتونیو آمیخته دوم دهن که تنگ و مجسم و نحیفست و بعضلهٔ اسفین تر بسته و بطرف زیر است در ذکوران از معای مستقیم در
نسا از رحم پیوستگی دارد و مرکب بچهار غشا است اول بیرونی که از پیریتونیو آید دوم مستور سوم عضلی که از لیفات لحمی بافته شده و ازین غشاست
احساس حاجت بول چهارم عصبی و این چین کثیر دارد و سه ثقب اند دو درونی یکی بهر طرف نزد گلو جهت گذر اوریترس و بول ثقب سوم بیرونی که
دهن او است برای خروج بول نفع او نگاه داشتن بول است تا انسان همه وقت از خروجش تصدیع نیابد و بر وقت خود بر آید و خروج بول بسبب فشردن
غشای عضلی است **نوع هیژدهم در پانکریا** اوعیه ایست مجسم از غدد های خرد با هم آمیخته و از غشای رقیق پوشیده شکلش مسطح مستدیر
مثل شهپر مرغ طولش ده اصبع عرضش دو نیم اصبع زخامت یک اصبع و بوزن چهار یا پنج اونس باشد محلش بالای فقرهٔ اولین قطن و از جانب
عقب بمعده و اثنا عشر قریبست و بسپرز و اثنا عشر متوصل و اوعیه اش قسم چون اعصاب و عروق و شرایین و اوعیهٔ بلغمی دارد نفع او بیختن ماده
پانکریاتیکا است که برای تحلیل غذا بکار آید **نوع نوزدهم در پیریکاردیو** اوعیهٔ غذائیست مجسم صلب مقدارش بقدر قلب مثل
ظرف مملو از آب و از طرف زیر مسطح و مرکبست بدو غشا غشای بیرونی از سیدی آستینو است غشای درونی از چهار اوعیه کلان که در قلب اند آید
سطح درونی او صافست بسبب ضربهٔ قلب و بطرف بالا از تنه کلان قلب آمیخته و درینجا چهار ثقب اند جهت گذر همون اوعیه و از زیر به گرز یا

دیافراگما تنگی پیوسته که غیر از تنگافتن جدا نشود و از پهلوها پیدی آستینو و از سطح بروی بدو قعر شش که با کل ندآمیزد و اعصاب و عروق و کثیرها
واوعیه بلغمی در وی آیند فعل او نگاهداشتن رطوبت که در قلب آویزان مانند برای آسانی حرکت خود **نوع بیستم در اوعیه بلغمی** سبب نگاهداشتن
بلغم واوعیه بلوری بسبب نگاهداشتن رطوبت بلوری نیز گویند و آن نلهای رقیق تر مرکب از غشای رقیق و شفاف اند و آنقدر باریک و خرد اند
که در مرده یافته نشوند و اینها نیز مثل عروق در اعضا عام پیدا شده بهم گره اند و بافراغما بر آمده بر اوعیه کیلوسی آخر شوند و از سینه در امن عقد
وغیره گذشته آمیخته غدد های کلان بشکل نصف قمرساند و چند در چند نهاده اند تا گذرنده بلغم را مگر او واز بازگشتن منع نمایند و وضع آنها ترتیب
عروقست و وقت سخت بستن موضع عقد اینها ممتلی میشوند از بلغم و گرها رسیگردند و از همین علامت شناخته میشوند نفع اینها رسانیدن بلغم است در
اجزای قلب برای ترقیق خون غلیظ **نوع بیست یکم در ذکر حس لمس** در میان جلد کوتیس غدد ها کثیر کوچک عصبی مخروطی مثال ریشها استند
واین ریشها فی الحقیقت آلات لمس اند و در جائیکه ریشهای مذکوره بیشتر و باریکتر اند در انجا حس لمس بیشتر است چنانچه در رخساره و لب و سر انگشتها
و انامل **نوع بیست دوم در غدد** جسمیست مدحرج اسفنجی و مفرد و مرکب میباشد مفرد آنست که متوصل بدیگری نبود و سطح او صاف
وهموار بعضی مدور بعضی بیضی عدسی و غیره میباشند چون غدد جلد و جگر و امعاء و غیره مرکب آنست که چند غدد مفرد زیر غشا مجتمع گردند و سطح
او ناهموار و مختلف الشکل بود چنانچه غدد پاروتیداو پانکریاو غیره **بدانکه** غدد های بیزنده در خود سه قسم اوعیه دارند یعنی شریان که از و خون
گذرد و اوعیه که گیرد ماده بیخته شده را و عروق که باز گیرد باقی مانده را و پیوستگی عصب با غدد هستا ما لیغشا گذر نمی یابد و اوعیه بلغمی بهیا
در غدد ندارند مگر زیرا آنها هستند و نفع غدد بیختن ماده خاص است **غدد پاروتیدا** دو غدد مرکب اند هر یک هر دو گوش سمت برون پیش
صلب و از پایین عریض و از بالا دقیق و تنگ و به پیش رفته مجری گروه یعنی غدد های دهن کج شده رسد و آخر شوند نزد لب زیرین دهن عریض و
درین غدد شرائین و عروق و اعصاب سند **غدد ماشیلاریس** غدد مرکب اند محل اینها زیر فک اسفل میان حنجره و عظم گوش و آخر شوند
درون دهن نزدیک دندان پسین فعل اینها بیختن لعابست تا غذای ممضوغ را قابل بلع گرداند **غدد سوبلینگوالیس** دو غدد مجسم
زیر زبان بفاصله یک اصبع در پس رباعیات در غشای فک پوشیده اند اینهم بیزنده لعاب اند و در جسم زبان و لب و دهن نیز غدد های کثیر
برای همین فعل هستند و در عنق نیز **غدد پینیال** موضع او در قعر سوم دماغست در صلابت کتر و اوعیه موی دارد و ماده لزج را که از
هر دو قعر پیشین دماغ می افتد می بیزد تا باعتدال دارد نرمی جسم را برای حصول قوت مدرکه **غدد پیتوئیتاریا** اینهم جز و دماغست
واین غدد بیزنده نیست مگر بطور اوعیه است که از مسام او ماده که از پینیال ریزد گذر یابد و زیر این غدد اوعیه ایست که از تحت گذشته دو حصه
شود یکی بعرق جوکولار دوم در غشای در از انف رسد تا در انجا ماده پیتوئیتاریا داخل شود و در جوکولار ریخته مانند بلغم برای سیال کردن
خون لکار آید و وقت افراط برون افتد **غدد بینی** غدد لیست کلان مرکب از غدد های مفرد در پهنائی غشای انف برای تلیین رطوبت
ناسیال تا تر و نرم دارد غشا را تا محل شامه از وصول هوا خشک نگردد و چهار مجری دیگر برای همین مدعا مخلوق اند **غدد لاکریمالیس**
واینهم مرکب اند محل آنها نزد گوشه خرد چشمست و از ان یک اوعیه داخل غشای اندرونی جفن زیر مو ها شود و درین شریان دو در یدآیند

د ماده که از این بخته شود آن را لاکریمال گویند نفع او تر داشتن سطح چشم است تا از هوا خشک نگردد و حرکت باسانی کند **غدد مری**
غددیست که دو سه غدد مفرد آمیخته یک گرد محلش در مری و پشت این بطرف پیش بجهتی فقره نسدر است فعل و بخین ماده لزج و چرب است
برای نرم کردن سطح اندرونی مری تا غذا باسانی دخل یابد و اگر این ماده نبودی بلع غذا متعذر شدی **غدد برونخیاس** چند غدد مفرد
در برونخیو نشسته هستند فعل اینها بخین ماده لزج غلیظ مسمی به برونخیال است که بدیوارهای برونخیو چسپیده برای نرمی و تری و حفظ از خشکی
از دخل هوا **غدد تهیمو** غددیست مرکب محلش بالای سینه زیر ترقوه و زیر قص شکلش مختلف ناهموار سطح عریض و در رضاعت سفید و در
کهولت کدر باشد و در جنین کلانتر و در طفل کلان و در کهول خرد و در شیخ خردتر بود و در وی شرایین و عروق آیند نفع او بخین بلغم خاص است
برای سیالی خون لزج **غدد کوردیایئس** چند غدد مفرد در قاعده قلب بالای سطح او با شحم آلوده اند فعل آنها بخین رطوبت است که در
پیریکاردیو میماند برای تعریق قلب تا باسانی حرکت کند **غدد ایلیاکاس** سه غدد اند مدحرج عریض السطح در سطح درونی معای قاق و قت
تمام طلس ظاهر شوند و بقعر معای مذکوره جهت برآوردن ماده ایلیاکو که ترشح دارد برای تحلیل غذا بکار آید مقیم اند **غدد عدسی** در سطح درونی امعا
غددهای مفرد کثیر بشکل عدس اند و می بریزند ماده لزج سفید را که آنرا عدسی گویند و در سطح امعا برای حفظ او از جذب طعام غیر ملتصق میماند
**غدد ثدیی** دو زوائد غددی بشکل نصف حبه بالای سینه هستند یک بهر جانب و دو برای آن هستند تا اگر در یکی مرض لاحق شود دیگری
در کار غذای طفل ماند و در ثدی و جز اندکی حلمة الثدی زوائد غددیست خرد و در وسط ثدی که طفل برای شرب شیر آنرا میمکد و بسبب کثرت عصب
نحیس اند و وقت مص طفل نرم شده شیر دهند و در وقت حیض سخت باشند و زنان بلذت تمام شیر نوشانند چرا که جسم اینها اسفنجی مانند شقیق است و رنگ اینها
دوشیزه سرخ و در حامله کدر و بعد زائیدن مثل سنگ و در شیخوخت قریب بسیاهی میباشد و در وسط اینها ثقبها اند که وقت مکیدن طفل از آن شیر می برآید
و دوم ماسیلا و آن غددیست کلان تر ناهموار بیضی تا شیر جدا شده را از غددها در قعر خود تا وقت نوشانیدن نگاه دارد و در وی نلها بطور خریطه
هستند تا شیر برون نیفتد و سوراخ هر طفل بغیر مکیدن ... و عمل این غدد بخین شیر است از خون **غدد کاپسولاس و غدد آتری بیلی اریس**
دو غدد مفرد اند قدر بلوط محل آنها بهر پهلو بالا تر از کلیه و هر غدد در مرکز خود تجویفی دارد که مملو از ماده سیاه مسمی به آترابیلی اریس پر میماند
و از شحم کثیر پوشیده اند و در وی شرایین و عروق و اعصاب آیند و اوعیه بلغمی نیز هستند فعل اینها بخین ماده سیاه است که در تقعر او از عرق کاوا و غیره
آید برای رقیق و تنک کردن خون غلیظ **غدد کوتانیا و غدد میلی اریس** که در تمام جلد پیوسته اند غددهای کثیر مفرد باریک اند مرکب
از اقسام اوعیه مو و در وسط هر یک اوعیه است و تقسیم بدو شاخ شده یکی از آن باهم بافته در همون جلد آخر شود و دیگری در سطح برونی که تکمیلا
آخر گردد که ثقب آنها را اسام عرق گویند و فعل این غددها بخین عرق و تر داشتن جلد است و حفظ او از خشکی هوا و اگر زیاده بخته شود برون جلد بر آید **غدد جیبی** در
چند غدد مفرد میان هر دو غشای رحم اند و فعل آنها بخین خون رحمیست بدور در بر ماه یک دفعه و عمل این گرم کردن خونست در غشای رحم و چون
جوش خورد و زیاده شود غشای درونی رحم را شگافته بر آید و آنرا طمث گویند **غدد نوتری سیاس** غددهای مفرد باریک تر در چین غشای
اندرونی رحم اند و فعل اینها بخین ماده خاص نوتریسیو است و عمل این هم بدور است و فقط بعد حمل فعل خود میکند سوای این دیگر غددها در سطح درونی

توباس فالوپیا نوهستند که همین قسم ماده را می بیزند علاوه این دیگر غدد در پلاسنتیا هستند برای بیزش ماده مذکور که جنین آن را غذا میکند مثلاً ماده
که از غدد و توباس بیخته شود غذا رسانند و نمود هد بیضه را در وقت گذشتن از توبا و ماده که از غدد رحم بیزد غذای بیضه بود و بعد دخول رحم تا آنکه
سازد پلاسنتیا وغشا را که جنین در و پوشیده است و ماده که غدد پلاسنتیا بیزند تا وقتیکه جنین در رحم قرار دارد و بدهن خود غذا کند غذای او میگردد
و ذکر غدد های معاغی و معدی و لوزتینی و جگری و پانکریاس و اثنینی و کلئی و بروستاتاس در جای آنها کرده شد **نوع بلبیت سوم در رحم**
عضویست مؤلف از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او همچون قضیبی مقلوبست چه همچون بیضی عنق رحم مثال قضیبست آنرا تا قضیب ظاهرست رحم نهان بدرون
موضع او ورای مثانه و قدام مستقیمه بود و فوهات عروق بدو متصل گشته جهت دفع فضله طمثی و تغذیه جنین و آنرا مجریست محاذی فم فرج برای خروج
طمث و جنین و وصول منی بدو و در فم او غشائیست تنگ متشنج است از عروق صغار که نابت اند از غضون رحم و اینها اغدده گویند و بوقت ازاله
بکارت این پرده هتک میشود در رحم در حالت علوق منضم و تنگ میشود و در وقت آبستن فراخ میگردد و فضله طمثی در حالت آبستنی غذای جنین
میشود و در وقت رضاع مستحیل بشیر میگردد و رحم را شوق کثیر بجذب منیست لهذا در وقت جماع بطرف فرج مائل میگردد و ازین باعث آنرا حیوان
مشتاق المنی نامند نفع او آنست که منی در و قرار گیرد و جنین از و متولد شود. **قول بوعلی** عضویست که ماده مدعیه را قبول مینماید و
محافظت او میکند تا بکمال انچه در وی ممکنست رسد و نزدیک انتهای رحم از دو طرفش او زوائدی میباشند شبیه بدو شاخ لهذا آنرا قرنی الرحم گویند
موضع رحم میان مثانه و مستقیمه است برین وجه که اندکی از طرف بالا بر مثانه زائده است و اندکی از مثانه از جانب زیر از رحم گذشته است
تا این موضع بسبب ترحم همچون فضا دالین باشد و چون جسم رحم بسیار قابل انحراف بود از وضع و موضع خود لهذا طبع آنرا محکم گردانیده بقفا،
صلب و رحم از جسم عصبی یافته که تمدد را قبول مینماید تا نزد حمل متسع شود و بعد از وضع فراهم آید و رحم را دو طبقه است طبقه درونی درشت باشد
جهت آنکه با مساک لیفها که در وی میباشد و بیشتر آن مؤرب می بوند حاجت کثیر دارد و درین طبقه دهنهاست که دم طمث بر رحم ریخته میشود
و چون فوهات این طبقه شبیه بنقرست آنها را نقر رحم گویند و این طبقه را یک عنقست طبقه خارجی بعصب ماند و مانند غشائیست که محیط رحم
باشد و رحم در وقت حیض غلیظ تر میباشد و در وقت طهر تنگ میگردد و مجری بول نسا موضع دیگرست نزدیک بفم فرج **قول زاکوت** رحم
چهار موضع اند و طیار کنند و دو کشنده و از عرق کاوا پیدا شده و عروق که از ان طمث در براه خارج میشود مسمی بیپتا خوانده وقت حمل
خون مذکور بند میگردد و اگر برآید آثار مرض باشد و هر قدر که عمق در رحم بوند همانقدر طفل پیدا میگردد **قول دونانتو تیو** رحم او عیه است
مخصوصه بزنان مدور غشا محل او زیر پیتو کا ستر بود. قعر سیلویش میان مثانه و مستقیمه مقدارش مختلف مثلاً در دوشیزه قدر جوز و در کلان
مثل بوتو و در حامله کلان حسب افزایش جنین شکلش مثل ناشپاتی سرش او مسمی بعمق و سوی بالاست و گلوی و بپایین و هر جانب عمق خود دو
زوائد دارد و جسامت رحم مختلف است چراکه اندرون ثقب سخت تر است و در دوشیزه همه دقیق تر و در حوامل همه مجسم و در وقت طمث منتفخ بسبب
کثرت دم و بعد خروجش سبک میباشد بدانکه اغشیه رحم از اوعیه های دیگر فرق دارند در انبساط و انقباض و وقت حمل جسامت و واسع دارند
تا بسبب قوت رحم تنگ افند و برای حفظ جنین و جسم رحم غشائیست چراکه وقت حمل منبسط و بعد ولادت منقبض میگردد و ترکیب آن سه غشاست

یکی بیرونی مجسم که از پیریتونیو آید دوم خاص و مجسم‌تر که مرکب از همه قسم لیفار است و کج و منتکس است تا حرکت تحمل او مدد به اخراج جنین کند سوم اندرونی خاص که دقیق و صاف و نرم است و گلوی او چنین دار و وابسته شده از غددهای خرد که بیزند خلط غذائی را برای غذای جنین و تر داشتن ثقب و میل رحم در گلو از پیش بمثانه و عظم پوبس بوسیله پیریتونیو و از پس بمعای مستقیم و عظم عجز است و چهار رباط جهت ربط دارد دو از آن بالائی که عریض گویند و آن دو زواید پیریتونیو اند که از قطن فرو آمده در پهلوی عمق مضبوط شوند برای مزاحمت از افتادن و مثال شهپر اند و اوعیه‌ها را در رحم می‌رسانند دو از آن زیرین اند که مدور گویند و از پهلوی عمق قریب هر دو زواید آمده کج شده نفوذ کنند و به ابدومی و غیره رسند مثل اوعیه منی ذکوران و منقسم گردند بشاخهای کثیره و اعصاب و شرائین و عروق و اوعیه بلغمی نیز در رحم رسند نفع رحم فقط جای یافتن غذا و جید شدن و بالیدن جنین است

## ذکر اعضای تولید بیرونی زنان

اجای ولادت بیرونی که بنظر آید ثقبیست مسمی بپودولوا و جزو بالائی او مسمی بموئیس و زواید بالائی ریما مسمی به پوبنتا دیوس و جزو پهلوی آن مسمی به لابیوس و بسیار کشادگی و سطحش را ریما کلان و موقوف از جبر لابیوس نیمفاس و کلیتوریس و مجری بول و کارنکولاس و میرتیفوریس نامند **پوبیس** یعنی جزو بالائی دولوا مرکبست از غشای نرم شحم دار تا از عظام تصدیع نیابند **لابیوس** از عمر چهارده سالگی بموها پوشیده گردد و از موتیادی و یبوس رسیده به پیریتونیو آمیز و مرکب اند از غشای دو تا از لحم اسفنجی و شحم و زیر پوشیده مجری عق که در دوشیزه مضبوط و بعد زائیدن نرم است و جلد باطنی که از آن بزیر آمیز و مستر خیست **ریما مائیور** ثقب این کلان تر از ثقب گلوی رحم است که آنرا ریما مئیور گویند **نیمفاس** دو زواید اسفنجی نرم محتوی مجری بول اند و جدا از لابیوس شکلش مثلث جسمش لحمی غشا و مقدار اینها مختلف می باشد موافق عمر و حال و گاهی چنان افزایند که بالای لابیوس شوند از برون و تولد اینها در لابیوس است و پهنا شوند تا به بلندی ریما مائیور و اینجا وصل شوند و یک غشا گردند و در دوشیزه چندان صاف و نیک اند که وقت گذشتن بول از و آواز برآید مگر بعد زائیدن نرم میگردند و فعل اینها گردانیدن بول است بوجهیکه وقت خروج بموضع حوالی منتشر نگردد و وقت ولادت پهنا میگردند **ریما کلیتوریس** جسمیست غددی مدور عریض مثل قضیب محل او بسمت بلند لابیوس بالای نیمفاس وقت تلذذ جماع ازین محسوس میگردد و مثل قضیب و چندان خرد است که در زنان مرده و نابالغه باشکال بنماید و بعد بلوغ ظاهر میگردد و می افزاید قدر عمر و منتفخ گردد و مثل قضیب و صلب و دراز و در بعضی چندان گردد که بزن دیگر جماع نماید همیشان بعضی فیکوزنان شود که منتقل به نسوان گردند همه قضیب خفا کرده و اجزای ترکیب این مثل اجزای قضیب اند همین فرقست که در وسط ثقب ندارد و مگر نشان ثقب دارد و غشای او متوصل پهلوها ریما کلان شود و درین چهار عضله اند عریضتر و مسطح و متعلق از حاشیه سفلین تر مقعد بکلیتوریس از جانبین تا زیر مجری بول آمیزند و اوعیه کلان همه قسم دارد نفع او نرم شدن وقت زادن و سخت شدن بعد آنست **مجری بول** ثقبیست زیر کلیتوریس مدور عریضتر و قصیر عکس ذکوران که دراز است و از عریض شدن این مجری در نسا بول بسرعت نازل میشود و درین مجری عضله اسفنین نیز هستند که کشاده شوند و افشرند بول را **بروستاتاس** دو غدد اند سفید قدر یک اصبع در مجری بول و پهنا شوند از ابتدای مثانه تا دولوا و آخر شوند با بسیار تلها و احساس حرقت البول در پهنا میشود **کارانکولا و میرتیفوریس** چهار اند که از کشادگی تمام لابیوس میان حیما بنظر آیند و بچهار سمت اند کلان تر مجری بول و خرد تر از او به عقب و دو میانه پهلوها واقع اند در دوشیزه بغشا پیوسته اند که بعد شگافتن

بازپیوسته نگردند و غشای اینها زوائد حیض و ارحمی و ازیناست و نفع این فشردن قضیب است برای لذت و در وقت ولادت پوشیده شدن
برای گذر جنین و بفعل خود نپایند تا که وازیناست بحالت اصلی نرسد و همین غشائیست منکس پهنا شده و در وسطش ثقبیست برای خروج طمث
رانده و ازاله بکارت شگافتن این غشاست **وازینا** نلیست غشائی مدور مطول میان ثقب مثبتین رحم دولوابطور غلاف قضیب و بمحاذی مستقیم
آن قدر توصل دارد که گویا یک غشاست و اگر احیانا بسبب آبستن و غیره بشگافد فضله از امعا درین گذر می یابد جسمش غشائیست که منقبض شود
در کوتیو و منبسط گردد در آبستن طولش اکثر شش اصبع و عرضش یک اصبع و مرکبست بدو غشا یکی لحمی بیرونی که ازان حرکت کند بمستقیم و مثانه
آمیزد دوم اندرونی چین دار و یحس که پهنا شود در وقت آبستن و از کثرت جماع و زائیدن چین این غشا کمتر میگردد و ثقب بیرونی وازینا قبل از
جماع تنگ تر و چین دار است و همین علامت دوشیزگیست و ثقب درونی رحم تا انتهای بیرونی وازینا مثل ثقب حشفه است تنگ و سخت است
و بعد تقرر حمل آن قدر آمیزد که هیچ چیز درو دخل کردن نتواند تا آخر حمل همین طور ماند و وقتیکه ماده رطب آن را برای آسانی خروج جنین تر و نرم
گرداند پهنا شود **سیرویس** موضعیست در وسط ثقب اندرونی و قعر رحم طولش قدر ابهام و عرضش قدر قلم و در حوامل بند میباشد و قضیب
درو کمتر دخل می یابد مگر گاهی از کثرت طول خود رسد و در اوقات طمث میکشاید آن وقت اگر قضیب دراز باشد تواند رسید و مرد بسته گردد
مثل سنگ و تدبیرش ریختن آب سرد است بر هر دو **بدانکه** در جدار اصلی رحم شرائین و عروق آیند و شاخها شده با نثیین و وازینا و غیره رسند
و اوعیه منی زنان نسبت بمردان خرد است **اواریوس** که آنها را انثیین زنان گویند موضع آنها در قعر ابدومن و هیپوگاستریو بالای عظام البوبس
و از جانبین معبق رحم بتفاوت دو سه اصبع یک بهر دیوار نهاده اند و مقدار اینها در اکثر از انثیین مردان نصف است شکلش بیضوی و در سطح زیرش
و لیس سطح اینها در شباب صاف و هموار و در شیخوخت خشن و ناهموار و برحم بوساطت رباط قوی و رباط عریض آمیزند و پوشیده اند بدو غشا یکی خاص
و دوم از پیریتونیو که بافته است از لیفات لحمی جسم اینها اگر از جلد جدا کنند سفید معلوم شود و درین شرائین و عروق و اعصاب و اوعیه لمفی رسند
و درین غشا خریطهای خرد پر از ماده شفاف مثل بیاض بیض نهاده شده اند که از ریختن منجمد گردند مثل بیضه طیور بدین سبب ثابت شد که اینها
بیضه اند و پیدایش انسان از اینهاست و در یک قعر جدا جدا مثل حشفه بجلد پوشیده اند و دران قعر شرائین و وریده هستند تا غذا رسانند و افزایش
بیضه را و عدد بیضه مستقر نیست اکثر دوازده و تا بیست بود **لتوباس فالوپیانا** شکلش مثل قرنائیست و دو مجری اند که از انثیین تا رحم رسند
یک بهر پهلو و بعمق رحم بیک مجری باریک داخل گردند و پهنا و نرم شده بازگشته بالای بیضها رسند و بر نصفی آن محتوی شده بیک غشای
دقیق که بافته است از لیفات لحمی آمیزند و قعر تو با هموار نیست از سمت بالا عرضش بمقدار اصبع خرد و طولش اکثر چهار یا پنج اصبع باشد و جسمش لحمی است
تا بحرکت خود اندک دخل دهد بیضه را برحم و مرکبست بدو غشا غشای درونی چین دار است و مشکلست بغشای درونی رحم و غشای بیرونی
بغشای بیرونی رحم و چین غشای درونی بعضی عدد باریک اند که در وقت مقرری ماده رحمی را تیز ند برای آسانی سختی بیضه گذرانده از تو با و دادن مبدا
غذا باو منفعت توبا دو اند اول تنصیب را تا اواریو بردن برای مضبوطی بیضه دوم گرفتن بیضه مضبوط شده و رساندن آن برحم **بدانکه** مشا
پوشنده جنین در انسان دو اند و در بهائم سه اول کوریون که بروست مثل اسفنجی و زینت یافته با وعیه های دموی کثیر دوم امینوس که

که دقیق و شفاف است و اوعیه دموی اندک دارد و بآب پر است تا جنین در وی غرق ماند سوم الانتوئیدی که فقط در بهائم باشد و با وراچی
آمیزد و برای خروج بول بکار آید و در میان کوریون و امینوس است **پلاسنیتا** غشائیست اسفنجی برحم آمیخته و از وی رسن نافی می آید و جنین بآن
بسته است و عدد این بموجب عدد جنین میباشد شکلش مدور سطح خشن و قطر او هشت اصبع و ثخانت یک اصبع و از طرف محدب بوسیله غشا
که در اندرون کوریون است برحم آمیزد و از طرف مقعر بوسیله رسن نافی بجنین آمیزد و بغشای صاف که از کوریون و امینوس است پوشیده و جای او
او بر رحم مقرر نیست گاهی جانب است گاهی چپ و از سرهای شرائین و اوردهای نافی مجسم است نفع این رسانیدن خون جانبین است یعنی خون
مادر بجنین و خون جنین بمادر **کوردا او میلیکال** رسنیست سه تو در ثخانت یک اصبع و از اوعیه نافی بافته شده و از غشای مضبوط پوشیده
با امینوس پیوسته و از پیچهای خرد او سیاه در پلاسنیتا پیدا شود و در تنه ناف آمیزد و انتهایش در ناف جنین آخر شود و طولش یکذرع تا جنین حرکت باسانی
کند و از قوت خود پلاسنیتا را از جائیکه چسپیده است نکند و وقت زائیدن جنین خروج خون نشود و بعد ولادت مشیمه بوجه احسن برآید **واسوا د
میلیکالیس** دو شریان و یک ورید است که از ایلیاکا جنین برآمده از پهلوی مثانه بناف روند و از آنجا فرود آمده آمیزند از رسن تا پلاسنیتا و آنجا
شاخهای باریک گردند برای ارسال خون بجنین و بمادر **عرق نافی** در ثخانت از شریان دو چند است و عریض و پیدا شود از پیچهای
پلاسنیتا که آمیخته یک تنه گردند و بحلقه ناف پیچی همراه شرائین بناف رود و از آنجا بجگر جنین آخر شده در عمق عرق پورتا رود تا خون جنین بمادر
و خون مادر بجنین رساند **اوراچی** در بهائم یک مجریست که از عمق مثانه تا ناف آمده و در غشا جائیکه بول بمثانه آید آخر شده و این مجری
در جنین انسان ظاهر نیست اگرچه مجری کشاده است ببهمین کار آید و در شیخان فقط رباطها میباشند و راه نمیشود **نوع بیست چهارم
در انثیین** مرکب اند از لحم سفید غددی و در و منافذ کثیر اند و اورده و شرائین و اعصاب بدو متصل گرد او برآمده اند ولیفات کثیر در او
پیدا گشته و غشای بدو کشیده و منی در و جمع میگردد و نضج میابد و بواسطه بیاض جوهر انثیین سفید میگردد و منی از فضله هضم رابع پیدا شود
و بانثیین آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر و مستدیر بوند و انثیین انثی صغیر و پهن و در طرفین
فرج پنهان باشند و انهم از اعضای رئیسه است جهت بقای نوع **قول بوعلی** آلهٔ تولید منیست و آن دو پاره لحم غددی سفید اند و در
هر یک تجویفی مانند لحم ثدی بشکل آنها مستدیر و مجلل از غشائی که از صفاق ناشی شده و ایشان را دو طبقه اند طبقه بیرونی که در کیس انثیین است از ان
غشاست که بر ایشان مجلل شده و طبقه درونی که فرو هشته شده است از آن پوستی است که عظم عانه و مجاری اصل قضیب اند پوشیده در هر ثقب
که در بیضها اند شرائین و اورده نفوذ میکنند و گرد بیضهای پیچیده بعده فوهات آن عروق در جوهر بیضه منفتح میگردند و از فوهات این عروق ماده
زرعیه بلحم انثیین میرسد و در ثقب آنها می آید و نضج یافته سفید و قابل تولید میگردد چنانکه کیلوس در کبد خون و خون در ثدی شیر میشود اوعیه
منی دو عا از آنجا که نزدیک بیضه است کشاده میباشند بعده تنگ میشوند بالا می آیند و در نقره که علاقه بیضه از وی بدر آمده پنهان میگردند باز
عود مینمایند به بیضه و میروند بمجری که در قضیب میباشد **قول وون انتونیو** جسم انثیین اوعیه و غددیست **و اسکولورا** اوعیه است
با چندین پیچ و بمضبوطی پیوسته و اگر کشایند درازی اینها تا سی درعه میرسد و در اندک جا نهاده اند و غدهای باریک در حلقه آنها متعلق اند

برای تصفیۂ منی و در انثیین پنج غشا اند دو مشترک و سه خاص اول از مشترک برونی مسمی به اسکروتو بطور خریطہ است دوم مشترک از کوتیکولا و کوتیس
و شحمی و درینجا نسبت بدیگر مواضع دقیق تر است سفید چین دار باندک شحم که در شباب از موها پوشیده گردد و هر دو انثیین در یک قعر بغیر جدائی نهاده ثم
مگر برون خطیست مسمی بدرز که شروع او از مقعد است و انثیین بیرتونیو گذشته آخر شود دوم از مشترک مسمی به دارتوس و این عضلی و دقیق تر است
و ازین حرکت انبساطی و انقباضی بی اراده غشای اولین احاصل میشود و اینهم بطور غشای اولین بر یمین و یسار بر دو اندی که از زیر در زمی آیند
محتویست تا بمضبوطی بند د انثیین را بوسیلۂ غشای از نیال دو دار نیز عضله آویزنده و نفع او جدا داشتن انثیین است از یکدیگر تا یکی بر دیگری افتاده
فشرده نگردد و نیز حفاظت از صدمۂ برونی نماید و درین شرائین و عروق و اوعیۂ لمفی و اعصاب می آیند اول از غشای خاص مسمی بایریتروئیدیس
که می پوشد علیحده انثیین را رنگش سرخ بسبب آمیزش لیفات لحمی دوم از خاص مسمی به وازنیال که بطور غلاف خصیه است و این از نیز غشای برونی
پیریتونیو است که پوشیده میرسد سطح درونی او صاف و سطح برونی ناهموار است و بمضبوطی پیوسته سوم از خاص مسمی بالبوریا رنگش سفید سخت
مضبوط و جرم انثیین را بپیچد سطح برونی او صاف و سطح درونی خشن است جهت مضبوط داشتن جسم انثیین و آنها در پنج تضبیب معلق اند و اکثر
دو میباشند و در بعضی سه و در بعضی یک و در ینها شرائین و عروق و اعصاب آیند و نفع آنها تولید تخم انسانست چرا که اوعیه بزرنده منی ذکور
اند ابیدیدیمیس و پارستاتاس بر سر انثیین طرف برون بجنیج پیچیده یک جسم مدور کلان ساز و بعده دیگری خرد جسم آنها
مرکب بدو غشای نخست و تعر او در ابتدا تنگ بعده پهنا تر محل او دو غشای اولین مشترک نفع او جذب منی مصفے از انثیین و رسانیدن باوعیۂ
نوع بیست پنجم در وزیکیولاس سمینائیس در انتهای اوعیۂ مذکوره تفاوتیکه میان مثانه و مستقیم است پهنا شود و بکیسه طول
سه اصبع و در جسامت یک ابهام سازد و اینها اوعیۂ منی اند یک بهر پهلو متوسل در گلوی مثانه و معای مستقیم از یک غشا که بافته شده از لیفات
لحمی تا بوسیلۂ حرکت آن اوعیۂ مذکور فشرده شود و بسبب فشردگی آن منی که دران نهاده است نشر و قعر اینها از یک طرف پهنا و از طرف
دیگر تنگست و دران خریطها اند باهم پیوسته و آخر اینها یک مجری خرد فرود آید بطول اصبع که شروع عریض است پس تنگ شده رود تا نزدیک او ریتر الیس یک اصبع زیر گلوی مثانه شوند هر دو در وسط این شکل سر مرغست که بند دارد گذر بول را در ینها ثقب این مجری آخر شود کناره
اسفنجی که بند دارد منی را تا وقت انزال نوع بیست ششم در پروستاتاس دو غدد اند باهم آمیخته بشکل بیضیه و صلب بقدر ثمر
زیتون و در جوانان کلان و در شیخان خرد میباشند محل آنها زیر گلوی مثانه و از لیفات عضلیه پوشیده اند مثل اوعیه منی و بهمون کار آیند
و در هر غدد ده یا دوازده اوعیه نازل شوند که با اوریتر آخر گردند و هر یک ثقب این اوعیه یک جبین در آخر خود دارد برای فعل خود درین اوعیه دمو
و اعصاب آیند نفع او بخته خلط پروستاتیکو رطوبیست برای تری اوریترا تا از جذب بول و گذر منی در حفظ باشد و در حرقت البول زخم
درینها یافته میشود نوع بیست هفتم در قضیب جسمیست مجوف که جوهر او رباطیست و عدیم الحس و از دو عظم عانه رسته مرکبست از
اعصاب و شرائین و اورده و خلل آن مشتمل شده و در و مجری بول و منی روندی است و اصل او رباطی مجوف بود و نفوذ او آنست که
تجاویف او پیچ و شرائین او بروح و آورده او بدم ممتلے گردند و حس حشفہ بغایت بود تا انسان از جماع متلذذ شود و موجب بقای نوع

گردد نفع او ایصال مادهٔ زرع بود بمستقر خویش **قول بو علی** چون نعوظ او موقوف بر کثرت حرارت و حس گشت لهذا عروق
و اعصاب و عضلات کثیر برین عضو متوجه شدند تا باعث حرارت کثیر و حس حرکت گردند و بیشتر اعصاب این عضو نفوذ کرده در حشفه و ختنگاه
آمده تا در وی حس لذت هنگام جماع پدید آید و چون لائق است که این عضو گاهی محکم و گاهی سست باشد لهذا لحم او خالی و سست و رباط او
مجوف واقع شده تا هرگاه که موضع خالیهٔ او از باد پر شود محکم گردد و چون از باد خالی شود سست گردد **قول دوم اناتومیه** عضو یست مستطیل
که از آن بول بر آید و در ذکوران برای جماع در کار است و پوشیده است بغشای مشترک با لحم آن ماند که بسمت زیاد و قضیب مرکب است
از هفت جزء خاص یعنی کوریوکاویرنوسو، سپنجیو سیمیرانوسو، او ریترا، بالانو فرینو، رباط، عضلات **کوریوکاویرنوسو** دو اند یکی بهر جانب
و جزء کلان قضیب اند و از زیر عظم پوبیس بر آیند و بمضبوطی متوصل اند بیک رباط قوی و در حاشیهٔ خود جدا اند مگر نزد وی اندک اندک آمیخته
گردند و در آخر نزدیک حشفه آنقدر آمیخته اند که یک جسم معلوم میشوند جسمش سخت مانند رباط مگر در اندرون ثقب و مسامها دارند
و این هر دو متوصل اند باهم چنانچه سپنجیو سیمیرنا ابلنز و حشفه آنقدر رقیق شود که نا محسوس گردند و این غشا ثقب کثیر دارد و از جائیکه آید از آن
هر دو جسم برین طور که از نفخ یکی انتفاخ در هر دو بعده در همه قضیب برسد **او ریترا** نلیست مدور پیدا از گلوی مثانه تا احلیل بجسامت قلم محلش
در میان کوریوکاویرنوسو جسمش مرکب بدو غشای باریکتر در میان آنها جسم اسفنجیست قدر پری آن قعر او و حلقه و درازی هموار سطح درونی او
از ماده لزج که از پروستاتا و غیره میرسد پر است سکلش فکس مثل سی چرا که میرسد از ابتدای گلوی مثانه تا پوبیس و بزودی بهمه درازی قضیب
رسیده در آخرش آخر شود و چهار ثقب دارد یکی در گلوی مثانه که از آن بر کند بول و دو از کولا توریس که از آنها بر کند منی و یک در حشفه که از آن
بول و منی بر آید **حشفه** و آن سر قضیب است بلوطی شکل کمی سرخ صاف و نیمیس بسبب باریکی غشای مجلله و از مضبوطی او لذت حاصل میشود
و شروع او از یک حاشیه است که کرونیت و سمی میشود بالکلیل و اندک اندک تنگ میشود تا آخر شود بدان ثقب که مشترکست جهت خروج
بول و منی و این شی دیگر نیست مگر درازی جسم اسفنجی کوریوکاویرنوسو او ریترا است لهذا وقتیکه قضیب منتفخ میشود اینهم نفخ می پذیرد و در بعضی
این ثقب بندمیباشد در وقت تولد **پری پوسیوکاپیلو** درازی غشای مشترکست که می پوشد حشفه را و وقت کشادن حشفه چین دار میشود
و از حشفه بیک رباط که مسمی به فرنوم است آمیخته اگر رباط مذکور خرد تر بود پری پوسیو را پوشیدن نتواند آنوقت آن را می برند چنانچه اطفال را
در فرنوم زبان که خرد باشد و بدان سبب شرب شیر نتوانند می برند و اگر سر پری پوسیو تنگ تر بود که نتواند حشفه را کشادن آن را مرض فیموسیس نامند
و اگر تنگی زیر احلیل چندان باشد که بالا شدن جهت پوشش حشفه نتواند آن را مرض فیموسیس گویند آن وقت آن را می برند چنانچه رسم یهود است
و در قضیب اعصاب و شرائین و اورده و دیگر اوعیه های کلان بسیار اند تا مرور کند خون مصفی از خلط حیوانی در کاویرناس از کوریوکاویرنوسو در
تنبیب شش عضله اند و قضیب توصل دارد بعظم پوبیس بیک رباط قوی **نوع بلیست و هشتم در ذکر ضلعهای جسم** بالای اس
جائیکه مو پیدا هستند و یرتیسی گویند و سوی زیر او کسی پوسیو و تراز یرو به پیش سین سی پوسیو و تجانبین قریب جبهه صد غین نام دارد و همه آنرا
که از مو پوشیده است کالواریا گویند و باقی و به پیش خساره است که اجزائش بیان میشوند جبهه که بالا است زیر او عینین اند و عقب

آسنان در میان دو دندان زیرین ما سامانش چهره و در وسط آن الف دو در هر پهلوی خسار ها و شنگانی که زیر الف است دهان که آنگه گشاده و بند
میشود شفت و هر دو طرف آخرین او زاویه دهن و آنکه بسیار بالای لب است سوبری لابیوس و جزو بالائی موضع سبلت و جزو زیرین اینما
ریش و جزو بلمی زیرین این یوک کولا یا مایا و انام دارد و قفا و تیکه میان اس و شهوراس است مسمی است بعنق که اجزای پیشین او جوگولو و سینیاد او
قفا و بالای او کاپاسو و در زیر سطش کورداوی لادرالو است و زیر عنق شروع شهوراس است تا شکم ثفعت که اجزای پسین او صدر و پیشین او
سینه است در صدر ضلع اسپادوا و در سینه ضلع ثدییت و اجزای جانبین شهوراس پهلوها نامیده شود و در جز آخرین سینه قعری است که
دهن قلب گفته شود و در ینجا ست اپیلاست بدانکه ابدومن در دو ضلع تقسیم باید پیشین و پسین در پیشین چهار ضلع اند اول اپیگاسطریوم
که از دهن قلب تا قریب نافست دوم نانی و آن تفاوتیست دو اصبع گرد ناف و ناف در وسط سوم هیپوگاستریو که از ابتدای ناف تا
پوبیس است چهارم ضلع پوبیس همه آنست که در شباب از موها پوشیده میشود اما ضلع جانبین شش اند سه بر پهلو اول مراقی که هم راست و
هم چپ است و ضلع انتهای زیر اضلاع میشود است دوم ایلیاواس که هر یک زیر مراق و نافست سوم ایلیا رکاس یا انگلیس که پهلوی پوبیس
هستند بالای قلیشورا و فخذ و بهمین قیاس پهلوی دیگر اما ضلع پسین شش اند دو اولین تو موس هستند یکی بهر طرف طرف پسین تنور البدن
برایند سوم ضلع عظم عجز است که در وسط زیر قطنست چهارم و پنجم نادیکاس که زیر عظم عجز هستند یک بهر پهلو ششم ضلع عظم عصعص است مسمی
برامادیلا اما ضلع شاخهای هر یک دست مرکب است و پنج ضلع کتف اول عضد که جزو اعلی دست از ابتدای ترقوه تا قلیشورا دوم ساعد
که از ابتدای قلیشورا تا رسغست سوم رسغ همه آنست بانگه دست حرکت کند باطراف چهارم مشط و آن جزویست که ابکار قاعده اصابع آید طرف
پسین او پشت دست و طرف درونی او کف دست گفته شود ضلع پنجم اصابع از آن اول بهام نام دارد چراکه در جای قریب که از انجا نبض
دیده شود واقعست دوم سبابه بسبب نشان دادن اشیا باین سوم وسطی برای وقوع او در وسط و کلان نیز گویند بسبب کلانی از همه چهارم بنصر
که درین انگشتری پوشیده شود پنجم خنصر که ازین دستور داریم حسابات کردن گوش را اما ضلع شاخهای زیرین هفت اند اول فخذ که از ابتدای
تنور البدن تا زانو است دوم زانو که در تجاوز فخذ و قصبة الکبری متوصلست قعر یکه در زیر تجاوز زانو است کورو انام دارد سوم قصبه که طرف
پسین او کثیر اللحم است یا ریکاجل و طرف پیشین او که قلیل اللحم است کانیلا نام دارد چهارم کعب که دو زوائد اند قریب رسغ پای یکی طرف برون یکی
سوی درون پنجم رسغ پای که برای مضبوطی پا بکار آید و درین ضلع هرچه طرف پسین است آنرا کالکانار گویند ششم مشط پا که آن محل قیام اصابع پا
و طرف بالای او پشت پا و طرف زیرین او کف پا گفته شود ضلع هفتم اصابع اصبع اول را ابهام گویند و باقی اصابع پا نام خاص ندارند —

## خاتمه در تدبیر ترکیب ادویه واخذ ادهان وطریق قرع انبیق وگلحکمت ودریافت مزاج وقدر شربت مرکبات وبعضی اوزان ولغات وغیره

**فائده** در ترکیب ادویه باید که ادویه تازه واگر دو غیره پاک بوند وجدا جدا سایند تا قوت آنها ضعیف نگردد پس وزن کرده در هاون سحق کنند تا بهم آمیزند واگر بعسل معجون کنند باید که عسل خوش طعم خوشبو آب ندیده را کف دور کرده ادویه آمیزند ودر ظرفیکه قدری خالی ماند پر کنند وتا که خوب سرد نشود سر ظرف نپوشند وتا هفته هر روز سر ظرف زمانی کشاده دارند تا بخار بیرون رود واز فساد وغلیان ایمن گردد وعسل که سبک لون ودر وی دانها منجمد بود خوبست واگر قرص سازند بقدری آب که ملحق شوند سرشته قرص سازند اگر در قرص صمغ باشد آنرا در آب تر کرده ادویه سحوقه آمیخته قرص سازند ودر سایه خشک نمایند وتا تجفیف هر روز آنرا گردانیده باشند تا عفونت نگیرد واگر مطبوخ سازند مانند آلو وعناب را بشویند وگیاها وتخمها را پاک کنند پس اول چوب واصول نیکوفته در دیگ ریزند بعده بزور پس فواکه وعقب آن گیاهها وبنفشه وپرسیاوشان ونیلوفر وشگوفه ها در آخر همه ها باید ریخت واگر افتیمون باشد آنرا در خرقه کتان بسته در وقت فرو گرفتن اندازند پس افشارند واگر ترنجبین وشیرخشت وخیارشنبر بود تر کنند در آب گرم حل نمایند وبعد از آنکه طبیخ فرو گرفته صاف کنند بر سر آن ریزند واگر با طبیخ سردارو بود چون ایارج صبر سقمونیا سورنجان تربد آنرا سائیده حبوب بسته فرو برند وعقب آن طبیخ نوشند یا بقدری طبیخ آمیخته تشرب کنند۔

**فائده** در ادویه که بنفشه یا بنفشه مربی باشد بلیله نیندازند که هر دو انکار با نمیمانند بلکه ضرر میرسانند همچنین صبر افیون در ادویه ماکوله جمع نباید کرد

**بدانکه** حبوب ومعاجین وجوارشات مسهل فی الحال که ترکیب کنند استعمال نمایند وقوت آنها تا دو ماه نیکو میمانند وسفوف هم تا دو ماه بر قوت خود میبود واقراص تا سه ماه بر قوت میباشند واشربه بجان وترکه طیار کنند بکار برند وقوت تا یکسال میماند وطبیخ فی الحال که جوشانیده نوشند وچون ۲۴ ساعت برو گذرد ضعیف میگردد وادهان تا که متغیر نشده استعمال کنند وبعد آن هیچ کار نیاید مگر دهن بلسان ومومیائی هر چند که کهنه بود بهتر

**فائده** در دریافت مزاج مرکبات باید که اجزای حاره وبارده ویابسه ورطبه هریک از مفردات آن ترکیب را از قرار عدد شربت آن حساب نمایند واقل را از اکثر وضع نموده باقی را برسمی عدد ادویه که عبارت از عدد شربت هر کیست قسمت کنند وخارج قسمت را مزاج مرکب دانند **اما** دریافت قدر شربت باید که بعد تحقیق وزن شربات مفرده آن جزوی از مرکب اخذ نمایند که نسبت آن بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات مثلاً وزن مجموع او

سی درم باشد و عدد شربات مفردات ده و چون از اعداد النسبت که عدد شربات است نسبت عشرات است پس از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمایند
که سه درم است و اگر فرضاً عدد شربات سی باشد وزن مرکبات ده شربت آن مرکب ثلث درم بود زیرا که النسبت ثلث بود و چون نسبت گرفته شد
بعدد شربات که سی باشد **بدانکه** کیمیاگری صنعتیست که اگر بدان طور ادویه معدنی و حیوانی و نباتی را طیار کنند قوی العمل گردند مثلاً جوهر فولاد
که شربتی او تا هشتاد دانه است اگر بطور کیمیک صاف نمایند زیاده از ده دانه شربتی او نخواهد بود و عمل خوب خواهد کرد همچنین ریوند یا سنا یا هلیله
که یک درم میدهند اگر صاف کرده دهند ده دانه داده شود و همچنین سودا و ثمین را اگر ورق طلا یا برق مرغ یا کهربا و مانند آن دهند با آب مطبوخ
ناقص است چراکه از کوفته شدن بدیگر فلزات اثرش زائل میگردد و اگر بطور کیمیک طیار کرده دهند فائده عجیب بخشد و تاکه بطور کیمیک طیار نشود
خواص او ظاهر نگردد و نیز گلقند که چهار اونس کار کند اگر طیار کرده دهند دو درم کافیست پس هرگاه بطور کیمیک طیار شود لطیف خوش طعم قوی الاثر باشد و در مقدار اندک
و در امراض صعب و اعضای بعیدة النفع باشد و اثرش زود در اعضای قوت رسد و در ماه گم نگردد و کیمیک برای دو مقصد عام گشته یکی تحلیل یعنی کشاید تحلیل نماید اشیای
طبیعی را از اتحاد و جدا سازد و دوم ترکیب یعنی جدا سازد و خلط نماید فلزات ناقصه را و تبدیل مر اشیای غیر خالص را بخالص و اصلح و دیدمیات ابدا آنکه اجسام
خالی نیستند نمک کبریت سیماب و این از چوب سبز معلوم میگردد و اول چیز رطوبتیست مثال سیماب که مخفی در چوب از سوختن میکشد و دوم چیز دهنیت
مثال کبریت که بآسانی و خل مید آتش او این هر دو در آتش سوخته میگردند سوم چیز نمک است این بعد سوختن در خاکستر باقی میماند
**انتباه** متقدمین فولاد را برای گداختن فقط در آتش می نهادند اما نمیگداخت حالا برای گداختن او کبریت می آمیزند چراکه بغیر ترشی فولاد
نمیگدازد و چون در آتش و کبریت ترشی کثیر است هرگاه که هر دو بهم آمیزند و قوی شوند فولاد را خواهند گداخت **بدانکه** مردم پیشین خرقه کتان و غیره
می پوشیدند بدان سبب بآنها نمله پیدا نمیگردید حالا ابریشم می پوشند و از نمله ایمن نمیمانند و نیز در جائیکه حبوب شعیر نهاده باشند خواب کنند شپش پیدا
اگرچه شعیر در کسی جا باشد بود نیز همچنین اگر شکر را قوام کنند و وقت جوش شدید یک دو غلوله موم اندازند از جوش باز مانند و اگر از قاشقی که شربت خورده باشد
همچنان ناشسته در ظرف شربتی اندازند جوش خورد و در عرصه هشت روز **قول العضی** طلا نقره و غیره تا که شگفته نشوند یا در لیکور الکائیس طیار
نگردند خواص خود در تن نتوانند رسانید لیکن غلط چراکه اگر فولاد را بغیر تدبیر مذکوره خورند رفع او پیلا سوئیس و غیره میکنند و نیز چهار اونس خمر که در و ذهب
طبیخ بود اگر بیمار نوشند رفع یرقان مینماید و نیز اگر قدری سرمه خام غیر مسحوقه در آب یا در خمر غلیسانند خواص مسهله و مقیئه و در وی آمیزند گفته تا که
فلزات گداخته نشوند خوبی و بدی خود در جسم و غیره مشترک کردن نمیتوانند اینهم غلط است چراکه اطبا منع کرده اند که در ظرف فلزی عرق و تعبیر نکنند
که خواص او میگیرد و گفته بسد مروارید زمرد و غیره تا که شگفته نشوند یا در لیکور الکائیس طیار نگردند خواص خود در جسم سرایت نمیکنند اینهم غلط است
چراکه اگر بسد و غیره مفرد مسحوقه بغیر لیکور در سرکه یا در آب لیمو اندازند جذب حموضت او میکنند مگر فلزات و احجار تا که بر صورت اصلی خود هستند خواص
کم مشترک خواهند نمود وقتیکه شگفته شوند بطوریکه کیمیک طیار گردند فعل کثیر خواهند کرد مثلاً اورود یا فرستیکو برای هستا و قلعی برای ضعف کلیه و حجر
منی و مس برای سوزاک و کبریت بود و الاتیل برای جذام و نقره برای صرع و دوا ربکار می آید **بدانکه** اکثر عرقها رنگ و طعم و بو واحد میدارند اگرچه نباتات
در طعم و غیره مختلف بودند پس ظاهر شد که عرق بخاریست که اندک خواص نباتات که عرق او چکانند میدارد و ضعیف الاثر است خلاف طبیخ که طعم و بو

ولون آن نبات میگیرد ونیز قوی الاثر است ونیز عرق کار مسهل نمیکند خلاف طبیخ **بدانکه** اطبا برای تقطیر عرق چند ضوابط مقرر کرده یکی آنکه آنرا تر شند
وقدری تر کرده گویند که بدین وجه اثرا و خوب می برآید اما اگر گل باشد نگویند که خواص او میرود و با آتش نرم چکانند دوم آنکه در انبیق زجاجی
یا سفالی تقطیر کنند چه اگر در فلزی چکانند اثر فلز میگیرد و باعث اسهال الدم و نزله وغیره میگردد و اگرچه صحیح الجسم نوشد و طبیخ ادویه و سحق حوائج
وغیره در ظروف فلزی نیز منع است سوم آنکه بسد مروارید طلا صندلین سوم نباتات یکجا کرده عرق بچکانند چرا که اثر بسد وغیره که صلب اند نخواهد آمد
مگر بطور کیمیا مثلاً اگر مصطگی و کتیرا در ظرفی کرده آب انداخته جوشانند کتیرا با آب خواهد آمیخت و مصطگی همچنان خواهد ماند و اگر روغن انداخته
جوشانند مصطگی بروغن آمیزد و کتیرا همچنان ماند اگرچه دوازده ساعت آتش دهند پس بیک انبیق و یک درجه آتش عرق ادویه معدنی و نباتی
وحیوانی چگونه چکانیده شود چرا که برای تقطیر موم در روغن آتش نرم و جهت تقطیر آهن و طلا آتش سخت تر باید همچنین آب و موم نخواهد آمیخت مگر در کتیرا
و روغن در آهن نخواهد آمیخت مگر با موم و مقناطیس کاه را جذب نخواهد کرد و مگر آهن را و طلا کهربا نخواهد پیوست مگر بزیبق چهارم آنکه انبیق زجاجی
یا سفالی یا پورت بر آتش ننهند مگر در حمام آب گرم یا در ریگ که بظرفی پر باشد نهاده چکانند تا از قرب آتش محفوظ ماند و عرق خوش طعم قوی الاثر
برآید **بدانکه** خواص نباتات یا در جزو کثیف است یا در جزو لطیف پس اگر در کثیف است خواص او در عرق نخواهد برآمد باید که آنرا سوخته نمک طیار سازند
و اگر در لطیف است با آتش نرم عرق چکانند و عرقیکه برای بثور و جراحت وغیره امراض بیرونی چکانند و برای شرب نباشد باید که در انبیق فلزی
چکانند تا خواص فلز هم گیرد و نافع تر باشد **بدانکه** اگر در یک کاتا آب که در ظرف سربی تقطیر کنند یا در دوار ند سرکه تند نیم طل اندازند در عرصه نیم ساعت
اسفیداج راست خواهد شد لهذا شرب آبی که در ظرف فلزی نهند یا چکانند منع است **طریق قرع انبیق** باید که اجزای سحوقه را در قرع طین
کرده انبیق بر و محکم وصل نموده بر کوزه نصب کنند و آن کوزه را گلحکمت اندوده شد منافذ شعله نمایند تا بر اطراف قرع که خارج کوزه باشد اثر
شعله نرسد و قرع را مائل و غیر مستقیم نصب کنند و زیر قرع آتش کنند یا آنکه قرع را در دیگ که در و خاکستر باریک باشد نصب کنند و تحت دیگ آتش
افروزند و درین صورت اگرچه قرع مطین نباشد مضائقه ندارد چه ریگ یا رماد مانند گل مانع کسر قرع اند و این را حمام یابس گویند و شرط التقطیر آنست
که آنچه در قرع ریزند کمتر از نصف و زیاده بر دو ثلث آن نباشد و آتش را در آخر تند کنند دیگر آنکه مادامیکه رطوبت گلی که قرع را یا کوزه اندوده باشند
رفع نگردد آتش نکنند و قابله را با نیزه انبیق محکم نموده در ظرفی پر آب گذارند تا از تندی بخار منکسر نگردد و علامت انتهای تقطیر رفع بخار انبیق است
و در تقطیر با لعاب حاره باید که مائع مذکور زیاده بر ربع قرع نباشد و آتش آن در نهایت نرمی شرط است که بحد جوشیدن نرسد بلکه باید که گلوی
قرع در دست کسی باشد تا هرگاه که میل بجوش کند از سر آتش بر توان برداشت و بعد رفع جوش باز باید گذاشت **طریق حمام ماریا** دیگی بزرگ
با دو جانب نهند و سه پایه آهنی بلند در وسط دیگ گذارند و شیشه را بر سه پایه نصب کنند و آنقدر آب که شیشه چهار اصبع از و بلند ماند ریزند و سرپوش
بر دهن دیگ نصب سازند و در وسط سرپوش ثقب نمایند تا عنق شیشه چهار اصبع از وسط سرپوش بیرون آمده باشد پس منافذ را بخمیر
و پارچه محکم کرده انبیق بر سر قرع نصب کنند و آتش نهجی دهند که آب بتدریج جوش خورد و در پهلوی سرپوش ثقبی خرد نموده از چوبی بند دارند تا
وقتیکه آب در دیگ کم گردد آب گرم دیگر ازین ثقب در دیگ توان ریخت تا بحد اول رسد **طریق گلحکمت** برای استحکام ظروف که تا

آتش ندارند گل کوزہ گر یک در آب حل کنند پس آجر مسحوقہ زبل اسپ خبث الحدید مسحوقہ موی سر مقرض گل خطمی ہر یک نیم آمیختہ سہ چہار روز دیگر بہم زنند پس باب نمک سرشتہ بکار برند **دیگر** بہتر از دست موی مقرض ملح عجین زکال خطمی قشر بیض مکلس خبث الحدید ہر یک یک گل پاکیزہ دو **دیگر** قوی تر خاک کوزہ گر را بقدری کاہ کوفتہ نمک مسحوقہ خاکستر بیختہ آمیختہ باب خمیر نمودہ بکار برند **صاروج الحکمت** کہ برای سد وصل مستحکم است خبث الحدید گچ برابر بخون گوسفند سرشتہ بکار برند اگر بجای خون بیاض بیض یا آب سریش یا شیر نمایند شاید و در سد وصل قرع انبیق نمک مسحوقہ بیاض بیض و گچ بیختہ باب سریش یا بہ بیاض بیض انفع و آہک مدقوق بقدری پنبہ کہنہ بعصفرت بیض سرشتہ محکم است وعوض صفرت و بیاض بیض اگر شیر کنند بہتر **طریق کچیت** گوی در طول و عرض و عمق یکدرعہ کنند و سہ حصہ آنرا با چکدشتی پر سازند و پیر را کہ کچیت خواہند داد برو نہند و با چکدشتی دیگر پر و گذارند کہ از زمین یک درعہ بلند باشد پس آتش دہند **ذکر اسم بعض ترکیبات** زنگی **الکولیزار** آنکہ بتکرار چکانند تا کہ روح لطیف ماند **اسپرتو الکولیزار** آنکہ روح خمر را بتکرار چکانند و چنان لطیف شود کہ اگر از عرق زیر انداز ند شعلہ گیرد و ہمہ بپرد و بر زمین نرسد و جائیکہ مروارید وغیرہ را الکولیزار نوشتہ مراد آنست کہ چنان سحق بوند کہ بحس لمس نمایند **آمالکاما** آنست کہ طلا یا نقرہ یا رصاص یا سرب و زیبق آمیزند و سفوف گردد و چون در بوتہ کردہ بر آتش نہند زیبق برود و آنہا سوختہ خاکستر شوم و از آہن و فولاد و مس نمیشود **ابدولکورار** آنست کہ کسی شی کہ از تیزاب یا تیزاب طیار شدہ باشد آنرا باب سادہ مکرر شویند تا طعم او در آب نیاید **انیستراہیر** آنکہ جسم لطیف و جید کسی شی بوسیلہ لیکو ر و غیرہ مناسب آن بر آید و مناسبہ برای آن گفتہ شد کہ ہمہ لیکور برای بر آوردن جسم لطیف ہمہ اشیا لائق نیستند مثلاً عصارہ جلاپا بغیر روح خمر نمی بر آید و عصارہ سنا باب می بر آید و بخمر نمی بر آید نمک تارتر و اگر در آب آمیزند تین تور اسنا لکین کین بر آرد و اگر بخمر آمیزند نخواہد بر آورد **الوویر ظر** نیست کہ در وصاف مینماید و کشتہ میکنند ادویہ را **افلاطوفی** قرع انبیق است **پرلیسی پتیار** آنست کہ شی بشیئی دیگر چنان مخلوط شود کہ اخذ آن نگردد **بودقات** و **بوطق** بوتہ **لبطن الفرس** زبل تازہ اسپ **حمام ماریا** حمام بالبس **قیجانتار** آنکہ عرق وغیرہ را در ظرف کہ مائل بیک پہلو نہادہ باشد نہند تا بطرف پہلوی دیگر نشد وی **لوتار** احراق شی است کہ در شورہ وغیرہ آمیختہ در ریتورت یا در بوتہ کردہ چکانند **ویزیریر** آنست کہ کسی شی بر آتش معتدل نہند تا صاف شود و یلبکا ریار لیسولو آنست کہ کسی نمک را در جای نم یا شیئی رطب گداختہ نمایند **ربکتی فیکادو** آنست کہ شی را چون چکانند غلیظ بر آید و چون بتکرار تقطیر کنند رقیق و صاف گردد **سرکولار** آنست کہ شی مقطر را در ظرف سیرکا توریو پر کردہ تقطیر کنند تا کہ روح لطیف ماند شکل ظرف **سیرکا توریو** زیر ہر دو آتش سید مبند تا از یکی صعود کردہ بدیگری رود و از آنجا باز گشتہ در ہمون آید تا وقتیکہ آب سوختہ شود و روح بماند **سیمین تار** آنکہ تہ بتہ برادہ مس و گوگرد مسحوقہ نہادہ سوزانند **فیشار** کثیف کردن شی لطیف است **فیلتر** آنکہ در کاغذ سطبر یا غربال یا ظرف آنرا آنجکردہ مائیت را برشتہ وغیرہ تقطیر کنند تا آب صاف بر آید و رسوب بماند **کالسینار** کہ کسی شی را بر آتش بزنند یا در آتش سوزانند آتش خواہ قوی بود چون انگشت و ہیزم یا آتش بوتین سیال باشد چون روح تراشندہ کہ تیزاب شورہ یا کبریت است پس اگر در آتش گداختہ سوزند آنرا کالسینار گویند و گر بہ بخار آب معلی دارند تا کہ ابخرہ او نفوذ کردہ قابل سحق گردانند آنرا کالسینا سا لوقیلوزو فیا نامند مثلاً اگر عظم

ویا دو غیرہ را در آتش سوزند و عظم سوختہ کہ بند داگر بر بخارات مثلی دارند تا کہ چنان نرم شود کہ با صابع سحق گردد کالسینا سالوفیلدسوفیا گویند
**کوہوبار** آنکہ عرق مقطر را باز در شیشہ کہ در دش باشد انداختہ تقطیر کنند بتکرار چہار پنج مرتبہ **کریستالیزار** آنکہ نمک را در آب گداختہ
بر آتش نہند تا کہ قشر بر و ظاہر شود پس از آتش فرو گرفتہ در مواضع نمناک دارند تا منجمد گردد **کادینو** ظرف مثلثہ مضبوط تر از ظرف گلی است کہ دران
نقرہ وغیرہ گداختہ میشود و صاحب کیمیاک مدد چند ادویہ طیار مینمایند **کرانولار** آنکہ شی گداختہ را در آب سرد اندازند تا منجمد شود **لیویزار** آنکہ چندان
سحق کنند کہ بلمس محسوس نگردد **لامبیق سکوس** ظرف شیشہ یا سفالیست کہ یکی بر دیگری نشیند و ہمہ یک ثقب بزیر داشتہ باشند تا بخار
یا دود شی کہ دران طیار سازند در انہا صعود کردہ بر پہلوی ظروف چسپید بدانکہ اجسامی کہ بسبب اصطکاک او زمانی بر چیزی قوت جذب و کشش
آرند آنہا را الکٹریسٹی خوانند چون کہربا لک رال کبریت زجاج طلق ابریشم جواہرات پوست سمور پوست ثعلب وغیرہ مثلاً اگر یک قطعہ کہربا یا
لک یا قطعہ زجاج کہ سطح او صاف باشد بپارچہ خشن پشمی و درود اصطکاک کنند و نزدش فوراً پرچہ کاغذ یا رشتہ یا برگ کاہ یا ورق طلا برند سوی
جسم مذکور منجذب شوند و قتیکہ بسبب قوت جسم الکٹریسٹی جسمی دیگر حرکت کردہ بدان ملتصق شد بعد زمانی قوت جذب از جسم الکٹریسٹی رفع میگردد
درین وقت اگر باز جسمی کہ از وجدا شدہ نزدش برند بجای جذب دفع آن خواہد کرد و بعضی اشیا اند ہمین کہ بجسم الکٹریسٹی منجذب شدہ ملتصق
گشتند ہمان وقت از وی فرار میکنند و این حرکت جذب و تحریک و مدافعت از جسم الکٹریسٹی کہ کلان باشد بوجہ احسن ظاہر میگردد پس برای دریافت
خواص مذکور از جسم الکٹریسٹی بشکل استوانہ سازند از لک یا کبریت واگر از زجاج سازند باید کہ آنرا خالی دارند و ثقب قطر او کلان بود و پس اول
از تجربہ آن زمانی پیش آتش نہند تا نمی از سطح او زائل گردد و عوض اشیای اصطکاکی رومال پشمی یا اونی یا جلد بہائم بہتر چیزی کہ اصطکاک او
بزجاج اثر کثیر میکند مرکب از زیبق و رصاص یا زیبق و جست است غرض ہر شی کہ باشد خشک بود و اول آن شی را پیش آتش نہند پس بکار برند
**بدانکہ** وقتیکہ استوانہ را بسبب اصطکاک تحریک کثیر میشود سوای جذب و مدافعت دیگر عجائب ہم ظاہر میشوند چنانچہ اگر در مواضع مظلم تجربہ کنند
از ہر موضع سطح شرارہ آتش ظہور مینماید و بر ہر سمت سطح ریزہای آتش بقدری صدای حرکت کنان مرئی میگردند پس اگر درین وقت از یک سر
استوانہ تا سر دوم حبوب فلز برابر برند ریزہ آتش از استوانہ برآمدہ ہمراہ حبوب خواہند رفت واگر بجای حب فلز اصبع برند ریزہای آتش خواہند برآمد
و قدری رنج باصبع احساس خواہد شد واگر بشرہ نزدش برند چنان احساس شود کہ کسی شی مثال نسج عنکبوت مس بشرہ مینماید **شکل** سوزنی نہک
از فلز سازند در ہر دو سرش دو حب از چوبی خشک طیار کردہ بورق طلا غلاف نمودہ نصب نمایند پس وسط سوزن را بر میخی نوکدار چنانکہ
از ادنی صدمہ سوزن بحرکت و جنبش آید پس کسی جسم الکٹریسٹی را نزدیک حب چوبی برند جذب یا مدافعت جسم مذکور از سوزن ظاہر شود۔

**شکل دیگر** در یک سر دستہ زجاجی از برنج ساختہ نصب کنند پس دو حب دیگر از چوبی خشک ساختہ در دو تار فضی یا در دو رشتہ ریسمان کہ آنرا
با آب نمک آلودہ خشک کردہ باشند بستہ از حب برنجی معلق سازند و قتیکہ نزدیک حب چوبی کسی جسم الکٹریسٹی را برند پس ہر دو حب در آن وقت این یکدیگر را دفع خواہند

**طریق اخذ عصر نباتات** که بعصر آید اول آن را بار یک کوفته قدری توتیای سبز آمیخته ساعتی بگذارند آب بیرون آید **اخذ آب زقوم** در سافتن نزد بیخ شگافی کرده قدری انگزد نهند و شب بگذارند و صباح زیر شگاف ظرفی گذارند و انگزد بر آرند رطوبت برآید و در ظرف جمع گردد اگر دران رطوبت قدری نمک کنیز ند منجمد نشود الا زود و غلیظ گردد و همچنین در هر عصر **اخذ روغن** اگر تبور باشند کوفته قدری آب گرم باشند و باتش گرم نموده فشرده برآرند و اگر اوراق و اغصان و ازهار بوند پس اگر یابس باشند شش چند آب ریزند چهار م دانم صاف کرده همچند آب باقی مانده روغن آمیخته چوشانند که روغن ماند اگر تازه بوند کوفته آبش گرفته همچند آب روغن آمیخته بپزند که روغن ماند اگر تازه بوند کوفته آبش گرفت هموزن آب روغن آمیخته بپزند که روغن ماند انچه متعارفست این است که گلها را در روغن کرده در آفتاب نهند بعد هر هفته صاف کنند و گل تازه اندازند بسیار و اگر زیاده دیگر کنند قوی تر شود لیکن این از اول ضعیف است **اخذ ادهان مطیبه** چون بنفشه و بهار نارنج و دیگر گلها باید که لب لوز مقشر همراه بنفشه وغیره در کیسه کرباس نموده بدست مالند چون رطوبت جذب شود لوز را خشک کنند و باز همراه تازه آن چیز بدستور کنند تا که چون ریزه کنند بوی آن چیز در جوف او ظاهر گردد پس خشک کرده سائیده روغن فشرند اگر بور دمعطر کنند روغن بغایت معطر گردد و همچنین همراه صندل وغیره نیز ترتیب توان نمود اگر خواهند بجای لوز سمسم مقشر یا فستق سازند **اخذ عرق گلاب** بر دهن پیاله مسی خرقه باریک بسته بر خرقه ورق گل گسترند و بالائش طبق مسی نهند و بر طبق قدری ماء گذارند و بر ماد انگشت نهند و پیاله مذکور در ظرف پر آب دارند عرق در پیاله خواهد آمد **گلاب قسم اول** در دو من ورد صندل سفید سه درم مشک بعد رم عنبر نیم اسکر و بلوا فزوده کشند و چهل روز در آفتاب دارند۔ **اخذ جسد خراطین** خراطین تازه یک من پیه بن گوسفند سائیده شیر گوسفند ترکار هر یک ده سیر عروق الصفر زهره گاو هر یک یک سیر عسل شش سیر انداخته ازان نان چند پزند و در کوزه با انگشت بسیار آتش کنند چهارده پاس بدسند و انهای نحاس ازان جدا شده در پادر و ند بعد سرد شدن برآورده شسته باز گداخته نگین سازند لابس را اگر یار بدست گیر و ضرر ترساند **ذکر بعض ادویه** وغیره **بزور اربعه بارد کلان** تخم تر بز تخم کدو تخم بادرنگ تخم خیار **بزور اربعه بارد خرد** تخم کاهو تخم کاسنی تخم خرفه اسپغول **بزور ثلثه** تخم بادرنگ تخم خیار تخم خربزه **بزور اربعه حار کلان** انیسون کرویا بادیان کمون **بزور اربعه حار خرد** تخم کرفس دو قو نانخواه سالسالیا کاردو۔ **بزور اربعه قابض خرد** تخم ریحان بار تنگ کنوچه اسپغول **اصول اربعه** بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر **اصول خمسه مفتحه** بیخ کرفس بیخ هلیون بیخ بادیان بیخ دو قو بیخ سالسالیا **عرق اربعه** عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بید مشک عرق گلاب **عرق مفرح** عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق ستاور عرق الیسکا بیوزا عرق پوراسیس **عرق صرعی** عرق اشترغار عرق گل لاله عرق الیسکا بیوزا — **ادهان مقوی معده** روغن فستق روغن مصطکی روغن سنبل روغن به **صموغ اربعه** اشق سکبینج مقل جاوشیر

**لبوب اربعہ** مغز چلغوزہ مغز بادام مغز جوز مغز فستق **البان خمسہ** شیر زن شیر بز شیر خر شیر گاو شیر گوسفند **شربت اربعہ** شربت بنفشہ
شربت نیلوفر شربت گاوزبان شربت ورد **گلہای اربعہ** گل گاوزبان گل سرخ گل نیلوفر گل بنفشہ **گلہای ثلثہ مفرح قلب** گل
بنفشہ گل گاوزبان گل بوکلوزہ **گلہای مفرح** گل گاوزبان گل بنفشہ گل سرخ گل بوارینس گل گلاو ملیناس **گلہای کارمیناتیوا**
گل بابونہ گل بومادران گل شبت گل اکلیل الملک **احجار لائقہ** لعل زمرد نیلم فیروزہ کرانا تا **نباتات اربعہ ملینہ** شانہ ساق خطمی بنفشہ
**ادویہ ڈیوریٹیکا** کرفس بادیان طیون سالساہورینس نیلیابیرا **ادویہ ایمولی اینٹی** خطمی خبازی ایرسا اذان الفار چیکاتنا سینی
سیو سیلیکا مرکوریائیس قطف **ادویہ کاپیلاریس** ادینکا سفید پرسیاوشان لنکویا سیرویناابروالویری کتیراجیخ قسب اسارون
**ادویہ دولبی زاریا** غافث سائیکولی دی لیانو برنجاسف **ادویہ کارمیناتیوا** بومادران شبت سداب اکلیل **ادویہ کاتمینیا**
اسطوخودوس فودنج سالوا اسکاطراشیع **ادویہ ہیلیاتیریکا** ابوتانوریوکا سنے آبی تیریکا بومارو س **ادویہ سیلنیتی تیریکا** کبر فوہ استقولوقندریون
تورون، مازریوس **ادویہ مختصہ خون** قرنفل بسباسہ گل سرخ بنفشہ عرق السوس انا غالس مصطگی مولد خون اند گاوزبان شاہترہ مصفی خون اند فوہ
مدر خون زائد و معین بر وضع حمل است صندل سرخ گل ارمنی دم الاخوین حابسہ خون اند **ادویہ مختصہ صفرا** ریوند ہلیلہ زرد گل خیری زعفران
کما فیطوس حماض اترج مزلیہ جرب حکہ تو بایرقان اند **ادویہ مختصہ سودا** خربق اسود سنا بسفایج اسارون سرخس فاشرا کبیر **ادویہ مختصہ بلغم**
شحم حنظل غاریقون قطف قثاء الحمار **ادویہ مختصہ دماغ** کہربا عنبر مروارید مرجان زمرد نیلم نقرہ عود صلیب خشخاش نیلوفر **ادویہ مختصہ**
پرسیاوشان مرشنہ قیصوم **ادویہ مختصہ چشم** و سر ہوفاریقون آذریون بابونہ زعفران یاقوت طلا **ادویہ مختصہ گوش** آذان الفار
بخور مریم **ادویہ مختصہ دندان** اصل الرجس بنگ حب الصنوبر **ادویہ مختصہ ریہ** حشیشۃ الریہ خشخاش رب خطمی فراسیون **ادویہ مختصہ قلب**
جوز بویہ اترج بلادر زعفران جدوار ہوفاریقون راسن غار رمان سفرجل نارنج بسباسہ بادرنجبویہ ذہب **ادویہ مختصہ کبد** قرنفل لسان الثور
صبر افاقیا عرق السوس طیون زبیب **ادویہ مختصہ مرارہ** غافث کما فیطوس ریوند قنطوریون **ادویہ مختصہ طحال** خربق بسفایج سنا
طرفا اسارون اسقولوقندریون طرطیر پرسیاوشان الحجر حجر ارمنی **ادویہ مختصہ معدہ** زنجبیل کرویا جوز بویہ کمون سیسالیوس خربق فجل
اسقیل لوف الحیا **ادویہ مختصہ کلیہ** ساطریون ثعلب مشک بہمنین بادلوبا جوز بویہ **ادویہ مختصہ انثیین** نرگس ملبوس ثعلب زنبق
نیلوفر شک **ادویہ مختصہ مثانہ** کاکنج سنا مکی لحیۃ التیس حب القلت حجر الیہود حجر الاسفنج **ادویہ مختصہ رحم** زراوند مرانگرد سوسن سفید
اسارون حجر الاسفنج الکتکت فاشرا بادرنجبویہ **ادویہ مختصہ امعا** لبلاب فاشرا بدوار کشوث ملیتا **ادویہ مختصہ زبان** لسان الثور
لسان الکلب لسان العصافیر **ادویہ مختصہ مفاصل** نقرس رعشہ سورنجان خروع بزیدان عرطنیثا **ادویہ مختصہ ناخس و**
**ذات الجنب** باد آورد سکاعی قرصعنہ عرعر **ادویہ مختصہ اورام و بثور** دسلعہ بخور مریم لوف الحیہ اشراس سکبینج غاریقون بصل ثوم
**ادویہ مختصہ جراحت** ہوفاریقون مخ الحمام غافث **ادویہ مختصہ قروح و جروح** خطمی اکلیل الملک صبر کندر دم الاخوین صمغ البطم انزروت
مصطگی **ادویہ مختصہ جرب و حکہ و قوبا** حماض بسفایج اسقولوقندریون ابہل **ادویہ مختصہ نہش ہوام** لوف الحیہ برای نہش افعی

شوک الجمال برای لسع حیہ حشیشۃ العقرب بادوف الحیہ درونج کبر زراوند طویل برای لسع عقرب نانہ ذکر اسم بعض ادویہ مرکبہ السیتی بیوۃ
السیمن تیا اوری کینج تیلیوا کوا بیند یکیا نقوع کین تیلیوا شمد مدبر کروک کین تیلیو آرنا بیرا نکا مرکوریو شیرین الکوا سیکا البقر
استرون دو پلیکا دوتین تورا سرمہ و بید و عنبر الیسکوما دوس ورا کوئیس لیکور یار وغن کہ از سرمہ و سکیور حیکانند آسید و
الیسو ریئو روغن سرخ کہ از توتیای سبز و فولاد طیار شود آلیمنیتی دو بکودی ویئوس روغن کہ از کبریت و مس طیار شود آرجینو
اسپرتیوویتال اسپرتیوا و نیوریسال نمک ترش و الکائی خمیر کنند و ہمہ اشیا انتیمونیو سعتور زیادو گل السیتی ہوا ونکو ریتی
مینیرال انتیمونیو دیا فرٹیکیوا ور نوتیا ویل تین تورا اوری ونزد بعضی دہنیت کہ از معدن برآید و نزد بعضی وغیرہ آغشتہ بود اکوا ریمینا
عرق او نگزیا ایمی تیما بارد وضماد مبرد یا ناسیا سیمابی مرکوریو شیرین کہ دہ دوازدہ بار کشتہ باشند پرایا یوتاویل تین تورا ایا
نزد بعضی نقرہ است کہ از معدن برآید سبز وار تیکو حیوانی سحم افعی مانیا دی فلورا و کوانیتو بانیادی فلور تریاق ماکنا تریاق کبیر
تبرباساتنا و تبرا بیند یکیا اربک کین تیلیو توربیت مینیرال مرکوریو کہ در روغن گوگرد طیار کنند وراکانوآنا سادہ مرکوریو
شیرین دیا سیلیتی تاسون مرکوریو دیا فرتیکو نیش زعفران معدنی انتیمونیو مکلس زیلا تہیو فر استو سال ای وتیریولو
سنگ فیلیو وفال ادویہ کہ از طلا و فولا و سیماب مدبر سازند سال و بیولوس ابکانو دو پلیکا دو شیر کبریت ماستیر کوکبریت
شنگرف سرمئی سینا بری انتیمونیو کودریس مار الزرین کالومیل مرکوریو سولبیا دو کولکوتار توتیای سبز کہ بعد چکیدن عرق
در خود ہیچ اثر ندارد کابوت مورتون ہمہ اشیا کہ بعد تقطیر عرق یا تبخیر یا نقوع یا احراق مانند و در خود ہیچ اثر ندارند و تیریولو برانکو
نمک و تیریولو و تیریولو فولادی نمک و تیریولو ماتمیس و اروینج انتیس کانتارا ادویہ کہ از سرمہ و نمک تارترو و دیا کر یدطیار شود
ولیچ سنگ اسفنجی کہ در کلیہ یا مثانہ آدم پیدا شود ہیبار انتیمونیو کروک کین تیلیو ذکر بعضی اسم امراض و اعضا وغیرہ الوپتیا دخس
الکاہ لیکو مجنون جاذب اوری نول طرف لولہ دار البکار یفیکا سوئیس شرط زدن آنتراس آبلہ سبری ایمبری یوتا تصدیع ہندہ
ایمبی ایماسل ایند و ماوس حلب آکورد و بیدار شدن اتبر کاذبیتی سقاوت استاما صرع فیسی آزماریوا سکوربوتیو لثہ دامیہ
انسیا وجع الفواد البولمیتوس ورم صفرادی گلو باوجع یا بی وجع اوبتالمیا رمد وغیرہ استرانکوریا تقطیر البول ایمیر مینتانا نفس
روح انکینو خناق انیتر پیا دو سرعت نبض او بتیکو عصبیت کہ از چشم بچشم دیگر آمدہ بطور تقاطع و باز تقسیم شدہ بر یک چشم متعلقہ خود
رود السیپی نیلا غضروف حنجری آاورتا شریان ماکنا اسفنیں تیر عضلۂ مقعد کہ انبساط و انقباض او نماید و در لثانہ نیز می باشد آکیرو ایسو استا
یعنی مانند کروس بافتہ شدہ ابی کلوز و غضروف حجمی حنجرہ موضع اودیج زبان انکیس قص انیر کوستائیس اتصلاعی ایمولزیتی عرق نیست
کہ از تنہ آاورتا در کلیہ داخل شدہ شاخہا گشتہ در غدد بار وند و باز یک عرق گردد و آید و می شکم و مراق البطن اور یتر الیست انگوئی ثانہ
ناالیلین ابید یرمی جلد بالا بے انترفیمی نیوگر دآن یوتین سیال قوت پرولینتا شدید یوجوس زہیر یار نا دائل لوپسیتیوس
ورم مدور کلان زیر ریش بلسان طبعی روح یا نکر یاس عیہ ایست غددی و در تشریح گفتہ شد یا تحیر یا سیکو مادہ کہ از بانکریا بجنتہ شود

بروتیخیه اوعیه دموی که در سیانه پیری کرانیو ملیه بالای قحف پیر لکیارد یلوا وعیه ایست غشائی مملو باب که در قلب میاند پیریتیو موبوتیخری
بالیطون گویند و در تشریح گذشت پلیورا غشاء است در تشریح گذشت پیا ماتیر غشاء است باریک محتوی بر همه دماغ پار استا تا غدد اند و در تشریح گذشت پوبیس عظم
عانه که از مو پوشیده شود پیورتا رگیست که از جگر بر آید پیومونیکا اوعیه ششی پیمور اختاج پلنومونز ورمی نور سیند و
مغص با خمار پولیمنوتو تا پاروملوکز مارتار یا ارضی پیمپورانیس عضلهٔ اولین فک سفلیست و تا زیر جلد قحف نیز رسیده و صدغین
را نیز گویند پنهور اَس از ابتدای زیر عنق تا زیر اضلاع است و هر پیه در وی از ورید و غیره گسترده آنرا منهور ایسکو گویند ترانسورسال فنکیه
جوکولار ورید دومی عنق جوکولو اجزای پیشین عنق و هر پیه در و آید آنرا جوکولار گویند دلفین سپیه محافظ و یا فرا عما دو عضله اند که از قفا
ظهر بر آمده در کمر و ناف منتشر گردند و وراماتیر غشائیست صلب تحت قحف و می انیتر یا اندرونی دیا فرنتیکو معرق مفتح مسام —
ربقیه پیه وس سردی بخشنده را بادبلا ضلع عظم عصعص ریدیو زند اسفل و غشای شحمی انیز گویند سیفوئیس غضروف خنجری
سنر پریس نبض سین سیر ابوبت سولو سانو حرکت سیستو ترانسور سو پرده منکسه سین تورا در سیفالیکا قیفال سولیکلا دماغ
ترقوی فشار نشاننده تیر فونت داغ فبرنیا زمنه قوی فورتونا قوی عادی فیدورید بو فاسیتو نفرت فوکو سالواری بطم
فلیشتور ایخ کبریت حیوانی کبریت حیاتی روح کونتانابیس عادی کوبندبا ناحمی لثه کانالیب تیکو قسمی سناسیرجی
کاکو حیجا قسمی استسقا کانیلا دانتیه الکبری کاسکو کاسه کاوا ورید که از بطن ایمن قلب بر آید کوادریل ورک کوتیکولا اعلیه بالای
تن کادیرا اعظم عانه لیوکولیخ لیسا رمن الاکار تو عرض لوسبائیس قطنی لوموشانه را گویند و هر پیه از عصب و غیره در وی آید آنرا
عصب و غیره لومباریس خوانند لبکادور باطنی مومیائی حیوانی روح موردی سیم غد معلو را انسیان ماکنا رگیست بزرگ که از
عضله جیب عصب بر آمده ملیتی نیس غشائیست که در دماغ میباند مینکنی مبانی ماشیلاریس غدد اند که فک اسفل میان حنجره
و عظم گوش منیر رایکا و ریدمراقی میدمی آستیلو غشائیست که تقسیم سینه کنند نارکوتیکو منوم نوکا گدی ناو فزار یو عشی یا نفرت غذا
نوتا غیر خالص دولاتیل لطیف و نیتو ریدادی کثرت ریح دبر بلاس ربه واکاو روانس قوی هیمیائیکا طبلی همیسفرس
همیوب نریس ربو که بسبب خون غلیظ شود هیلیوکاستریکو از ابتدای ضلع ناف تا پوبیس ذکر بعضی اوزان فارسی و عربی
و یر تکیزی و غیره اوقیه ده درم استار شش و نیم درم نزد بعضی چهار مثقال ابریق دو من نزد بعضی پنج رطل آلیوانوس یک نیم اوقیه
انتولوس یک دانگ نزد بعضی سه قیراط اکسوبافن هشت قیراط و در روغن شانزده درم و در خمر چیزی دو نیم مثقال و در عسل بیست چهار مثقال
ادیقون دو اوقیه انطالیق هفت هزار و دویست مثقال اناب در عسل دو نیم رطل و در روغن یک نیم من اسکرو یلو ده سرخ و نزد بعضی
پانزده سرخ اونس دو نیم توله نزد بعضی سه توله و نه ماشه و اگر دوا سیال باشد چون اسیر تیه و غیره چهار صد و هشتاد قطره آتوی تا و آ
اسکرو پلو بریخ دو خردل بندقه درم نزد بعضی مثقال باقلا یونانیه نیم درم باقلا اسکندریه نه قیراط باقلا مصریه درم بهلولی
چهار درم پل شانزده درم پنجان ثمن یک من بروار دار او و یه یک و در عسل چهار مثقال پروار صغیر درم پوریتو یک کف

لقداوا واز دو تا سه درم لوبند دوازده اونس اگر سیال مانند اسپرتو وغیره باشد پنجهزار و هفت صد شصت قطره ترسه دو قیراط تولہ دوازده
ماشه ٹانک سه ونیم یا چهار ماشه تام هشت دانگ نزد بعضے شش دانگ جو چهار ارز جوزه نه درم نزد بعضی چهار مثقال جوزه نبطیه
یک مثقال جوزه ملکیه شش درم جرجیر سه ماشه جوبین نهه صد مثقال جره بیست چهار قسط نزد بعضی چهل وهشت قسط جره صغیر
چهار قسط جره انطالیقی چهل وهشت قسط جوزق جو سقا سه طل حبه چهار ارز که سه حبه را دو گهونگچی معتدل المقدار میشوند حمصه
سه درم حاما صغیر دو مثقال حاما کبیر سه مثقال خرما یکدرم حرم شش مثقال نزد بعضے قدری که کف دست را پر سازد خرنوب
یک قیراط خرنوب شامیه چهار حبه داتق چهار حبه دینار شش ماشه دانه سه دانه را یک سرخ میشود و بعضی قدر فلفل یا حنطه نوشته دام خام
چهار درم دام پخته شش درم درم سه ونیم ماشه درهمی یک مثقال درهم سنگ چهل ارز درهم سیم پنجاه وچهار ارز درهم طلا اسد
ارز دوزق سه رطل نزد بعضے چهار ونیم رطل نزد بعضی دو قسط درام سه ماشه وشش سرخ نزد بعضے پنجاه ماشه و پنج سرخ اگر سیال باشد مانند
اسپرتو وغیره شصت قطره دانگ هشت حبه رطل بیست دام پخته نزد بعضے یکصد وبیست هشت درم نوشته رطل بغدادی نود
مثقال سامونا سه دانگ سیر پانزده مثقال نزد بعضی یکمن سیر طبی چهار ونیم مثقال سیر شاهی بیست یکماشه سیر اکبری سی دام پخته
سیر شاهجهانی چهل دام پخته سیر عالمگیری چهل وچهار دام پخته سیر اصفهانی پنجاه و دو دام پخته سکرجه شش استار وچهار دانگ سکرجه کبیره
نه اوقیه سکرجه صغیره سه اوقیه سکرجه سبوچه است شعیره دو ارز صدفه نه اوقیه طسوج دو حبه طالیقون یکصد وبیست و پنج رطل عردغت
اوقیه غرا یک نیم تا دو دانگ فلجیارین یک نیم درم فباسار دون هفت مثقال فوطوبلی هفت یا نه اوقیه و درخرده اوقیه و درعسل
سیزده اوقیه قیراط سه یا چهار حبه قبضه شش مثقال قسط رطل قسط رومی صد و پنجاه مثقال قسط انطالیقی صد وسی و پنج مثقال
قفیزه بیست و پنج من نزد بعضی چهار کیلیجه فسیفون دو نیم مثقال قوانوس سه اوقیه اما در روغن دوازده و در خمر پانزده درم قنطار
یک هزار و دویست اوقیه نزد بعضی آنقدر رطلا که پوست گاو از ان پر شود کرسنه سه قیراط کف شش مثقال کرمه شش قیراط نزد بعضی
ربع درم نزد بعضی ربع مثقال کرمه شامیه سه دانگ نزد بعضی سه قیراط کیلیجه یک من و هفت ثمن یکمن کیله سه صد درم کیل سی و شش درم
کانا د چهار رطل کواتیل یکرطل کارافو آنقدر که در کانته برداشته شود کرانو یک وثلث حبه لیبر یکرطل ماشه هشت سرخ ملعقه در ادویه
یک و در عسل چهار مثقال مثقال چهار ونیم ماشه مثقال صیرفی سه مثقال آنرا چهار مثقال طبی میشود مکوک سه کیلیجه من طبی چهل دام پخته
من شاهجهانی شش من شاهی نزد بعضے دوازده من تبریزی من شاهی بیست سیر اصفهانی نزد بعضے یکهزار و دویست مثقال من
تبریزی چهار سیر اصفهانی نزد بعضے ششصد مثقال من خالی چهل سیر اصفهانی من مکی یکنیم سیر اصفهانی نزد بعضے یکصد وشصت مثقال
من رومی بیست اوقیه من مصری و من انطالیقی شانزده اوقیه من اسکندرانی سی اوقیه من قطری بیست دو اوقیه نزد بعضے صد
وهشتاد مثقال مشربه شش وربع استار مشت تا یک اونس ماون یک اونس نوات دو دانق ناطل نبطل دو استار نزد بعضی
دو اوقیه نزد بعضے هفت مثقال نسطون کبیر سه اوقیه نسطون صغیر شش درم نیک چهار یک یک آثار یا و بالا نزد بعضے چهارده سیر که

یک سیر یا پانزدہ مثقال می‌شود ذکر بعضی لغات وغیرہ اکال خورندہ و قرحہ کنندہ اصل بیخ اصول جمع اصل اغصان شاخہا
اکلیلی اسم در زیر اکلیل مراد از ورد او ویہ شگوفہ و بار نباتات اکلہ و اکالیل جمع اکلیل آجام نی زار ادق باریک تر آخ طاق
ام رقیقہ و ام جافیہ اسم اغشیہ دماغ استقامت راستی اغراس رطوبت لزجہ کہ بر سطح درونی امعا باشد الآشہ فک
اجاصیہ آب نی زار انکباب داشتن عضو بر بخار طبیخ ادویہ آبزن نشاندن بیمار در طبیخ ادویہ یا در آب اکتحال کشیدن چیزی در چشم
استنشاق کشیدن چیزی رقیق در بینی اجوف عرقیست کہ از محدب کبد رستہ ابہر و اورطی شریان کلان کہ اصل جمیع شرائین است
احشا اعضای درونی شکم چون معدہ کبد ماساریقا سپرز امعا اواری جمع آریہ آریہ تقیہ کہ دندان در دم کوزست ابازیر ادویہ حارہ
و اشیائیکہ در وحدت طعوم غالب باشد و اطلاق این بر اشیای طب آمدہ چون پودینہ و ترہ و کشنیز تر و حلبہ و شبت خلاف توابل اکوت
بہتری ابہت پیازی احمر قانی شدید الحمرت احمر اقتم سرخ مائل بکدورت احمر ناصع زعفرانی اشقر زرد مائل بسمرت اتریجی
شبیہ بپوست ترنج اشہل سر مئی اصابت وصول اخدعین دو عرق کہ بر عنق موضوع اند اقرع گنجہ اعتناع شمار داشتن انسکاب
ریختن اساعت فرو بردن اسمالہ پورہ انگشت اقطار اطراف اشعہ شعاع امارات نشان افاویہ ادویہ خوشبو چون قرنفل غیرہ
انخلاع بر آمدن استلقا بر پشت خفتن اظافیر جمع ظفر الطبل بغل اربیہ بن ران اسرہ شکنج و چین تن الیسر چپ ایمن راست
ارد بالیہ مرکب بدو لفظ است آرد یعنی دقیق بالیہ یعنی تازہ الآن الحال انطلاق نمی اعتقال قبض التقاط چیدن اقتضا
وصف احتما پرہیز انور غنچہ ابتلاع بلع اقتناص شگافتن استمرار ہضم استحاش طلب وحشت ازدراد فرو بردن اسطام
بالکسر آہنی امخاخ جمع مخ الطای ہرم و پیری پیری استکتاب طلب کتابت استطلاق روانگی اوروہ فتق اسفید باج مرق سپید
کہ از لحم و نخود و اندکی روغن بطور قلیہ پزند بغیر آمیزش ابازیر توابل اہال مرق سرکہ دار است کہ با لحم پزند ادویہ گرم ناکوفتہ اندازند ما ترہ علیہ
اشباح نظر آمدن ہمہ اقسام اشیا انتفاخ نابودن انخنا خم کردن پشت انتصاب ایستادن الحیا استعد استحصاف بند شدن
مسام ابرام آگاہی او ریب کجی ارخا سستے اکارت بیداری استنقاع نشستن بالیدن انطباق پوشیدن اعور یکچشم انصداغ
کوفتگی اعوجاج کجی التماع جمع لمع اصہب سفید مائل بسرخی استوا برابری الوف الفت کردہ شدہ ارتفاع بلندی انخفاض پستی
انتعاش بر انگیختن اشراق روشنی التفات حکم اسنا با روشن استخارہ حکم اساس بنیاد یا بنا ایجاد موجود استمساک بستگی استعداد
مدد استقلال انتقال انسلاخ عظم پہلو یا النسی درون انطباع عکس پذیرفتن آحزانات نزدیکی اودیہ جمع وادی بمعنی کنارہ دو جا نبہا
بیت خانہ بیوت جمع بیت بعد دوری لگا گریہ بشاعت بیمزہ بط شگافتن بلبلہ ما لتیست میان تب اعتدال مزاج برود ادویہ مبرد
ترتیب دادہ در چشم کشند یا شویہ یای بیمار تا زانو در آب گرم یا در طبیخ ادویہ بنشند یا زہر ہر چہ بر رفع زہر کند مصنوع نباشد بریو ویلغور
جریش باقور جمع بقر تبر در لغت قطع عرقست و در اصطلاح آنست کہ پوست بالای شریان منسلخ سازند و شریان را بمنقار ازان مکان جدا کردہ
از دو جانب او برشتہ ابریشم ببندند و فصل ما بین رباطین سہ اصبع مضمومہ باشد پس از وسط قطع کنند و ادویہ قاطع الدم بریزند و بعضی جا نوشتہ

کرتہ کنند پس کی نمایند مقصود ازین نیز قطع بلا شدہست برانج موری برنج جالبین انیز گویند باب رگیست کہ از قعر کبد رستہ ماساریقون سنانی
باب المعدہ و معدہ باب الکبد ماساریقا بطون شراسیفیہ مراد از فضائیست کہ داخل حجاب است تشبع و تشاعت کریہ الطعم ہر چیز کہ جزو او مرکب از
مرارت و قبض باشد تبصیص نورانی و درخشندہ تبطلیح زمین ہا کہ آب دران جمع شدہ باشد و نالائق کندہ بخور ہر چیزیکہ دود کنند تشبک گرہ ہا کہ در
شاخ اشجار سکون شود بزر تخم بزور جمع بزر لبناق و بذاق آب دہن بعر سرگین بکر شتر جوان و بکسر دوشیزہ بلوطی گرد طولانی و ہر دو سر او
مائل بباریکی بواب دربان تبقای نوع رجولیت بحیثیتی با آن صورت بطن خانہ لبقع رلقاع جای بساطت حال بطی درنگ تبری
جای نباتات برائت روشنی بلادت کندی ذہن بالفعل ظاہر بالقوہ پوشیدہ تمریخ چیزی بر تن مالیدن تدہین روغن مالیدن
تقنیہ بمزہ و طعمیت کہ نہ لذیذ باشد نہ کریہ تصفیق آمیختن شراب باب تعلیق آویختن تکرج متغیر شدن طعم و بو تصعید آنچہ بآتش اجزای آن را
صعود کنند و الطف او را اخذ نمایند تریاق ہر چہ حفظ قوت و صحت مزاج در روح بحدی کند کہ رفع ضرر سم نماید و صناعی باشد و اینکہ افیون را تریاک
گویند جہت حفظ قوت است کہ درین امر بتریاک اشتراک دارد تعدیہ شمار کردن تالیف جمع نمودن لساف مجامعت حیوانات تفتیح ساختن تورع
پاکی تقصیر و کوتاہی تنبیہ خبردار کردن تنمیہ نمو تشدید استواری ترویح راحت دادن تقلیب گردانیدن تسییل سائل کردن تکاثف کثیف شدن
یعنی بہم گشتن تبلید کندی تکلیس مراد از مہیا ساختن بعضی از ادویہ است جہت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع ثقل و کثافت آن خواہ باحراق باشد یا بگل حکمت
بعضی جا نوشتہ کہ چیزی را در آتش بحدی گذارند کہ ہمچون آہک شود تقلیہ چیزی را در خمیر یا در گل یا در جوف چیزی گرفتہ در آتش دفن کنند تقلیہ بریان کردن
و امثال آن یا تنہا برشتہ نمایند تحمیص اندک آتش دہند یا در ظرف گرم کردہ آنرا بو دہند لوتسہ تمیست نرم کہ در اجزای عالیہ سینہ منفرش است
تمنش ہر چہ از نباتات مابین شجر و گیاہ باشد تشرب جذب شدن تفکہ میوہ خوردن توی خالی تبسیط راست داشتن تبنی سفید مائل بزردی
تعویل عسل تکمہ اتباع تقلص برگشتن یا کشیدہ شدن ترقوہ چنبر گردن تلقین آموختن تغمیض پوشیدن تمرغ غلطیدن بر خاک و اندامتن
لعاب دہن تجاریر فرجہا تنفس صعدا نفس ممدود یعنی بمد کشش نفس گیرد تنخع حرکتیست بر اخراج مافی الحنک و نازل من الراس و از مخرج خای
معجمہ می بر آید تنحنح حرکتیست بہر اخراج مافی الحلق و از مخرج حای حطی بر می آید تباریق خیالات برق مانند توابل ادویہ گرم کہ در طعام اندازند
تنگ بن در مامین چیزی را گویند چون تنگ حوض و نیز بمعنی دویدن و بار چیزی زمین و فریاد بلند کردن حربا آمدہ تفتیہ برآوردن توقان آرزومند
تفصیص دلیل تملیس نرم کنندہ ترکیہ تیزی طبع تہامل سستی تنقیص کمی توقی منع تحنیب تازہ تنفیش پراگندہ کنندہ تبغیش برانگیختن
تاجیل درنگ تشمیر بریدن تقمع کور شدن تزعزع حرکت تمدید کشیدگی ترسی سیری آسم غضروف حنجرہ تادیہ ادای تجاویف تہیگاہ
تعادل برابری کردن تحقن بند کردن تباعد دوری ترارید مشابہ زرہ جوشن یا مشابہ پوست رقیق کہ از میان بصل بر آید توفیر بالیدن
تربت خاک ثری جای نمدار کہ آب از و زاید تحریم حرام تہمت سستی ثنیہ اثنتین ثنایا دندان پیشین ثمر بار نباتات ثقیل گران ثمانیہ
ہشت ثوران غلبہ ثاقب سوراخ کنندہ جرمشت شگوفہ چانہ نک جرگ زمین سنگلاخ جبر بستن عضو مکسور جالی پاک کنندہ
جالب کشندہ جامد بستہ کنندہ سائل جفاف خشکی جلاب ماء السکر جمہ آب گرد آمدہ جمر آتش جرب خبیث آتشک جسادت سختی

جافیہ خسک جوشش سرنار فارسی چاربند مقعد عانہ ظہر قطن جوزابہ غذائیست کہ از لحم و نان و شیر و شکر و مانند آن پزند بغیر توابل و ابازیر و گویند
کہ گندم با پر جیست کہ در زیر بریان کنند بغیر ابازیر جیف مردار جدران دیوار جید الوزن ہموار جوف خالی اندرون جبن بزدلی نامردی
حاجب ابرو حاجز سد راہ حصر قید حاق درمیان حداثت نوپیدا حدس دانائی حدیث تازہ حصیر بوریا حوائج ادویہ حرج تنگ
حلب ردیہ حامض ترش حلو شیرین حمہ حمات گل ولای حالبین کشن ان برنج نیز گویند حریف گزندہ حلاق سترندہ حکاک
انچہ از سائیدن دو چیز جدا شود حاد تند آن مرکبست از تلخی و حرافت حمول اعم از فرزجہ و فتیلہ حلیب شیر تازہ دوشیدہ و شیرہ نباتات حقنہ
چیزی سائل در حقنہ کردہ با معا یا مثانہ یا رحم رسانند حب آنکہ در ثمر یا بار باشد و بی غلاف مانند گندم و جو حبوب جمع حب حمل بار نباتات
حشیش گیاہ خشک یا شبیہ بخشک شدہ و گویند مخصوص بہ نباتیست کہ بروئی مین بین شود و با ساق نباشد قطن حرقفہ فاسرہ حلقوم قصبہ
شش حلمتین دو زوائد اند مانند سر پستان نزد کام حالبان دو منفذ کلیہ کہ از ان بول بمثانہ آید خضب فربہی خبطہ حالتیست مانند حیرت
و خشمناک خشب چوب خفیف سبک خاصرہ تہیگاہ زیر کمر خاثر بہم آرندہ اجزای خلد خاتم تمام کنندہ عبارت از چیزیست کہ بسبب
تجفیف در سطح جراحت تفرق نگذاشتہ پوست برویاند خرزہ فقرہ خلع بیرون فتن سر عظم از جای خلیع سست خرء زبل طیور
خمل بمعنی پرز و در ادویہ ہرچہ پرز بر سطح ظاہر او باشد چنانچہ برروی سفرجل می بود خدس خروج ریح از مقعد خمول نقصان خبرت
دانائی خلف پس خلل خالی خرق دریدگی خنادیق جمع خندق خشن درشت خدش درشتی خراطہ برادہ چوب مخلوط آمیزندہ
خیارک اورام مغابن داعی داعیہ دلور باد مغرب دشیشی پست جو دعت آرام دسم چرب دالق از لزوجت کثیفہ بدست چسپد
دلوک مالیدن مراد از وانچہ از سنونات باصبع بر دندان مالند دہن انچہ در جوہر او چربی باشد چون مغز و شحم دوای مطلق آنکہ تاثیر بکیفیت
کند و جزو بدن نشود دوای غذائی آنکہ تاثیر بکیفیت او زیادہ بر تاثیر کمیت باشد دوای سمی آنکہ بکیفیت تاثیر و موافق مزاج بودہ بانکایت
کشندہ باشد دلوع برآمدن دشبذ جسمیست سفید صلب کہ بر غضروف و عظم شکستہ ہنگام جبر او روید یا چیزی کہ بالای جراحت منعقد گردد
دثار جامہ پوشیدن ذہاب رفتن ذقن زنخ ذراع دست ذفر بدبو ذرور انچہ سائیدہ خشک باشند ذوالخاصیت انچہ بصورت
نوعیہ اثر کند اعم از انکہ زہر باشد تا دفع زہر کند رکوی بنجورہ رافت مہربانی راعی نگہبان و صحرائی رباعی کچلی رسغ بہنچا رجیع [illegible]
بازپس گردیدن رباطات شاخچہ پی رباق بلاغت روائح خوشبوہا راکد غیر جاری رکبہ زانو رضاع شیر نوشاندن دایہ رشد بالیدگی
رقبہ گردن رکوب سواری رض کوفتن رخو نرم سست رخص بفتح اول و ثانی بناز پروردہ و در ادویہ ہرچہ زود شکن باشد و نازک
رادع خلاف جاذب رزین ثقیل رمص رطوبت غلیظ کہ در ماق جمع شود رسوب درد راسب تہ نشین روث زبل حیوانات ردی الکیموس
آنکہ از و اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیت متکون شود رجیع فضلہ بضم اول لسان زابر کم بو زغوہ بضمتین عبارت از طعم کریہ مرکب از ملوحت و
مرارت زہر شگوفہ زغب اول مو کہ در حیوانات برآید و در ادویہ انچہ بر سطح او شبیہ موی تازہ باشد زمہریر شتا زمانت چیزی کہ تشنج آرد
زہار عانہ زہیم الرائحہ چکنی بو زیرباج مرقیست کہ از سرکہ و زیرک و قواکہ یابہ سازند و روی زیرہ و شیرینی اندازند و اصل آن از مرغ فربہ و نخود

ز زعفران و سنبل و سرکہ و قند تہ رہ یا شنی ہست زرشکیہ زرک و دیگ سنگی و شانند و ہفت بار بسفال داغ کنند پس قدری چاشنی قند دادہ بکار
بند سعت کشادگی مسمی نام رند ساعد تہ برین دست سباتین دو شریانند بدو جانب داہین مقعوف جمع سقف ستیب جنگ
کام سکران مست سخین ستوایا نیز سقاطت سیر کردن سلامیات استخوانہای انگشت سخیف سست سورت تیزی و حدت
ہر چیز سمرت گندم گون سفید با ملق مرق سیال و سائل رقیق القوام ہم زہر ساحل کنارہ دریا سعون انچہ بیدندان مالند
سبعہ طبیعی ارکان. امزجہ. اخلاط. ارواح. اعضاء. قوی. افعال سحیق نرم سائیدہ سہاک بد بو شدن گوشت و بوی عرق کہ از بدن آید
سل قطع کردن شریان سبل تیزال سہل زمین نرم سبطابی گرہ سعوط دربینی چکانیدن سکوب چیزی سائل انفصالہ بی توقف بر بدن ریزد
سلق بکسر حقیقیہ کہ ترکاریست معروف سکین کارد ساحی با عضای بادوسعدی گردد سبب غیر بدنی یعنی بادی ہمچون حرارت
آفتاب و برد ہوا و امور نفسیہ سبب بدنی چون اخلاط کہ موجب حالتی شود اما اگر بواسطہ دیگر موجب حالتی گردد ہمچون امتلا کہ ازو احاصل شود
وسبب عفونت گردد آنرا سابقہ گویند اگر بواسطہ سبب حالتی شود آنرا واصلہ نامند ہمچون عفونت کہ موجب حمی گردد پس اگر انچہ حقیقت شی ازان بود
مادی و صوری گویند و اگر خارج بود فاعلی و غائی نامند شراسیف سرہای استخوانہای پہلو کہ سوی شکم باشد شترت اشقر شعطایا شناخچ
شعب شاخہ شملامسری شابخ آنی یا شیخوخت پیری شاہق بلند و شہوق بلندی شرہ حرص شافہ فتیلہ شجر درخت شافع کوہ بلند
شوربا ج اسفیدباج شم شموم بوئیدن شرج عصبیت کہ مابین انثیین وحلقہ مقعد واقعست شیراز نان خورشیست کہ از شیر ماست دوغ سازند
شطب بضم اول و ثانی جوہر شمشیر و بفتح اول وسکون ثانی جدا کردن و دور شدن و پوست باز کردن و دراز و یا نچہ باین صفات باشد شطب ملیک
نامند شتر بفتح اول و کسر ثانی دریدن جفن زیرین چشم شرق بضم اول و فتح ثانی کنگرہای کوشک و دراز و یا انچہ در اطراف و فرازید و بر آمدگیہا داشتہ
باشد شرف نامند شدق بفتح اول وسکون ثانی فراخی گوشہ دہن شاقین ہر دو طرف دہن شدخ شکستن شرخ فراخی سفیدی پیشانی اسپ
وشلغم عسل یعنی از جم پیدا شدن صفیق پوست درشت صخر زمین سنگستان صفق بفتح اول و سکون ثانی کہ بر اوسیم یا مشک تورینہ پس شود
و بمعنی طرف کنارہ . . . . صنابات انچہ بعین دار بار ... و میل بطرفی داشتہ باشد و مستقیم نبود صفق گویند صالح الکیموس انچہ ازو خون پیدا شود
کہ بہیئت اعتدال داشتہ سائر اخلاط باو بقدر طبعی مخلوط باشند و خلط بد ازو بہم نرسد صفن جلد انثیین صنان تن بدن صبیان لیکہ
صدلونرنگ صیحہ و صیاح آواز بلند صماع بلند و صنت گرد و صبا باد مشرق صبی طفل صنائح جلد صہوبت سرخ مائل بسفیدی
ضجر قلق ضرس دندان ضعف ودحید ضماخ ضغط فشردن ضمور لاغری ضماد انچہ از غلیظ القوام کہ مائع او نرم باشد بر عضو مالند و بربندند
طالعین دو عرق اند کہ از شاخہای ابوت سوی کتفین بر آمدہ طل شبنم طباقی تمکاری طبیخ جوشش کردہ آتش پکہ بر بند طلا انچہ رقیق باشد
بر بدن مالند طیب خوشبو و بتشدید پاکیزہ طری تازہ طحن خرد کردن سائیدن طاحونہ آسیا طاقی انچہ بروی آب ایستد طباخ
بدست طباہج گوشت بریان کردہ در روغن بریان کنند عروق جداول ماساریقا عرق زردی عصافیر عروق ضوارب شرائین
عروق سواکن اوردہ عرق ایہر اور طی عظم عجب عصعص عنق الطحال گردن سپرز عضد قسم بالای دست یعنی بازو عسالیج شاخہا

عسرہ قرحہ قدیمہ عفص طعام سخت کہ زبان را درشت سازد و اجزای ورا بسبب عفوصت بہم آرد عاصر فشارندہ عصیر و عصین آب فشردہ نباتات کہ منجمد نشدہ باشد عصارہ عصیر کہ با آفتاب یا آتش خشک کنند عنقود خوشہ نباتات عناقید جمع عنقود عطر خوشبو عفصیت بفتح اول و سکون ثانی گیاہ عطاس عطسہ آرندہ عطاش عطش آرندہ عرج لنگ عمور رحم ابن الس عقب باشنہ عضلانی عظیم العضلہ عسل بکار عجان میان انثیین و ذکر عیافہ و عاف و عائف تنگ داشتن و کراہیت داشتن طعام را عنیف سخت شدید عنطیط خرخرہ عبوس تنگراجی عجز عقد عمی کوری عاصی قبض عجلات شتابی عزل تنیر عرف مشہور عامت استقامت عجز ذبذبی عصعص عظم نشستگاہ عصب پی علوق بستگے عدل برابر علامت ملاعت عرض واسلہ عجاج کجی عجائز و عجوزہ پیرزن عذرہ بکارت غلصمہ گحیت صفاقی کہ اندر زیر لہات بر حنک پیوستہ و برسر عضلہ حلقوم نہادہ تا دود و غبار ہوای بار دو فقۂ نرسد غبغبہ بچہ ریش غضون چین و شکنج غائلہ ضرر عزم آبہ عارضی غامض فرو روندہ غمر فشردن غص نارس از نباتات غسال شویندہ غلیظ کثیف غرغرہ آواز مختلف کہ از حلق آید مراد از حرکت دادن مائعاتست در حلق فرک مالیدن فلک چرمیست مدور کہ در مغزل می اندازند فتیلہ شانہ فرزجہ شانہ قبل و رحم فرفیر رنگ بنفش فان وفاتر نیمگرم فحم زکال فخذ ران فاقد گم فسخ از ہم جدا شدن یا شق گشتن فطام باز داشتن از شیر فطنت دانائی فقرات مہرہ فتی نوجوانی- فجاجت خامی فقاعی برنگ دوغ فساد عبارت از زوال شی است دفعۃ قسطی قدری قابل قبول کنندہ قدام پیش قص کوٹھہ- قاعدہ نشستگاہ قمع بی قتلی قتل کردہ شدہ قشف درشتی قحول لاغری قصارت گازری قرع جستن قبرغہ استخوان قیام اسہال قیام خانزی اسہال شبیہ بدردی قمحدوہ بلندی پس سر کہ بالای نقرہ است قطن میان و سرین یا بین پشت قضبان شاخہای گیاہ بی ساق قرن تا بہ قمیحہ ادویہ کوفتہ و در آب خیسانیدہ صاف کردہ بنوشند قاطبۃ بیشک قلیہ و یک قرعت جہر آواز بلند فتق دادہ باشیدہ قطور آنچہ در گوش یا اعضای دیگر چکانند قشری درزسر قوسی کج قابض آنکہ جمع کند اجزای عضو را و در غیر طعم مراد از حابس است قمیعہ خوشہ گشت قاتل کشندہ قاشر مرہم جدی خالی باشد کہ چرک از سطح عظم تواند زدود و در سطح جلد تقشیر نمود قضب شاخ و قضبان جمع قضب کون عبارت از خروج شی است از قوہ بفعل دفعۃً کتف شانہ کلال رنج کہولت نو پیری کمیت چندی کیفیت چگونگی کشط بریدن کمراہ سردرد کمادانچہ گرم کردہ بر عضو بندند کثیف ضد لطیف کاوی داغ کنندہ کیلوس کشکابیست کہ از ہضم معدی بہم رسد شبیہ بکشک محلول کیموس اخلاط متولدہ از ہضم کبدی کثیر الغذا آنچہ اکثر مقدار او جزو بدن شود کاسر الریاح آنچہ قوام ریاح غلیظہ را بحرارت رقیق ساختہ دفع نماید کحل آنچہ باریک ساختہ در چشم کشند کعب شتالنگ تخنہ کاہل مابین کتفین کاق تفل کردہ تاج ہمیکہ برانگیزند لامی درزسر لیبت موضعیست نزد ترقوہ لقط چیدن و بریدن لور عبارتست از جسمی مرکب از اجزای سمیہ و اجزای لطیفہ جبنیہ کہ عند الفصال ما - الجبن یافتہ میشود لوزتین دو پارہ لحم کہ در اصل زبان اند لالا تو بر تو و نیز اسم نوعی از حلویاست لاصج چسپندہ لعوق بمعنی انگشت پیچ است کہ از معجون رقیق باشد لاید لا جیار- لحیہ ریش لحا ریشہای باریک نباتات لیف شاخچہ و آنچہ از اصول و جای نباتات روئیدہ و بار دیگر از لحا باشد لطوخ اندودن چیزی بر عضو کہ از ضماد رقیق و از طلا غلیظ باشد لزاق و لصوق آنچہ بر عضو چسپانند لعابی آنکہ قوام آب را گرداند لطیف آنکہ بادنی فعل حرارت

مری و بالا بسته پیوسته مرمار شانه بکنی پوشند . اسم غضروف حنجره مخروطی گاودم نوکدار مرئیات دیده شده مجوف خالی معدلت
مددگار متموج موجدار مصادم صدمه زننده مطعوم اطعمه مکون پیدا کننده مغلق بند منفتح کشاده مخلل پوشنده متداول دست
آینده مقامر قمارباز مباقل بقولات متمادی دراز مبارق برق مطابق شکل آینده منسد بند مطرقه هتوره مرتعد رعد ملک تند
منحی رفرود آینده مهر الگداخته ممالسه نرم کنند متنفذ راه مباعدت دوری متصلت برابر مضعف دو چند متقادم قدیم متخفف زود
مباین الوزن تفاوت مرتعش لرزنده متخلخل جدا منفذ ترساننده معطس بقوت نافذه تحریک ماده دماغی جانب خیشوم کند و سبب
دفع آن عطسه شود مصالح دافع ضرر موسخ ملین قرحه بیج چرک مانع اندمال مزیله رطوبت مدمل بسبب تجفیف رطوبات مابین جرح را التحام گرداند با یکدیگر
التیام پذیرد و سطح جراحت را خشک گرداند و سخت کند تا خشکریشه آرد ملحم و منبت رویاننده لحم مانع شدن جامد معقف خمیده و کج شده مشغ نایند
ممغوص خاییده مسبت و منوم صعود بخار بدماغ کرده خواب آرد مسکر بخار غلیظ را بدماغ رساننده بیهوش سازد مضمضه هر مائع که در دهن حرکت
دهند مروخ مالیدن چیزی بر اعضا مسوح آنچه در مالیدن بر بدن مبالغه بسیار در دلک عضو نماید منتن بدبو منشف چون رطوبت آن بعضله
رسد نفوذ کند و مسامات عضو از ان ظاهر شود و در جلد مسیغ بگرداند تنگ بدن را مورب کج متعلق بسته مبادیات ملتقا جای بهم رسیدن
مکرب اندوهگین کرده آرد مضطرب سازد و روح را مغشی کرب را بحدی رساند که روح غافل شود از اصلاح بدن پس بیهوشی پدید آید منحنی
و چند مغلوب عاجز مرتعه شید ده مشاکل شبیه با و مغرفه کفگیر ثقب دار مقلمه قلع کرده مستدیر گرد ملاست نرمی صافی محاذ
مقابل رو برو مراق نرمه شکم غشائیست که از خارج بر احشا کشیده شده و گاهی مراق را بر پوست شکم اطلاق کنند مناکب دوش مرفق آرنج
مغابن پس گوش زیر بغل کش ران متبری جدا محدد تیز کننده مذهب برنده مارستان و بیمارستان ارشا مبطون صاحب اسهال
مرتعج بیج دهنده درشکم مطرو و شکسته مبرد سوهان مسحوق سائیده مختا جا اکتیا مشبث چسبنده متتابع پی در پی مغموس تر
محمول گمان ملعمه بسته ملفرطح پهن و گرد منفش پراگنده کننده محکوک خراشیده ممسوح چرب شده منفخ فنا مرحوا امید مرتفیا نادر منصب
ریخته مهراس هاون مطحون سائیده مهیا مثل غبار مسوخ گردانیده مذکی تیز کننده منجلبه کشیده شده منامات مرتعجه خواب بیچ دهنده
مغلی جوشیده متخوله بخته مارکی بخته مجیب تام منفطح پهلو خفتن ماوف آفت رسیده مشوی لحم در تنور آویزند تا بخته شوند نقصب بحال
تاب کهنه لنظر بحث لفظ استادگی لقی پاک ناصیه پالیدن نحاس بندناخس نحس غنده ناقه ضعیف نعاس پینکی نفساء صاحب
نفاس نداوت تری بدن ناصع سرخ مائل بزردی نکس باز آمدن ناری زرد فقط نقره مغاک پس سر نهوض راست ایستادن نطفل شف
انگه جذب رطوبات سیاله کندنی نازه برنج خلع حلقوم ناشیره بمعنی گلوگاه و لوله بینی دلوله هر چیزونی خالی را نیز گویند ناعم سائیده نکابت بیخ
نفاخ چیزی که غالب نباید بر حرارت بهضم نقوخ دوا به سائیده بی مائع در بینی دمند نقوع و نقیع نیسانده و بغیر جوش صاف کرده استعمال کنند
نجم نبات بی شاخ نشار دانچه سوهن وغیره ریزه شده باشد نطول هر چه را جوشانده آبش بر اعضا ریزند و یا شوقیمی از دست نشوق آنچه
در بینی کشند و تدریخ و ثیق استوار و داجین دو وریدی اند در عنق از شعبه اجوف و عاظرف و خز احساس مثل خلیدن سوزن و جو

چیزی مائل و حلق بکه نیدن و غرزمین سخت و هن سستی و شب جستن انجا و قوو برافروختن آتش و غرگزنده و برگ سرین و چوب رهب و فوق کند و سله خرقه و اغل اثر کننده و صره ریدار و حل فساد حل جسم و الایر و یزن و جبر رسیدن و حشی برون وقایه و وقایت نگهبان وثیقه استوار و رقی سبزی و رای سای و اقی نگهدارنده وضع بنیاد و اقت قرارگیرنده یا بطانه آینده مهبوب وزیدن هتک شکستن یا پاره شدن یا هضم بسرعت تمام غذا و فضح هضم آرد هش انچه جرم او سست ریزنده باشد و بانک افسردن ریزه شود بسیار انک یعافه عیانه بلاط زمین هموار سنگی که در خانه فرش سازند۔

## ذکر بعض مقدمه بقول هندیان

حکما شصت کرت دم زدن را ثالثه و شصت ثالثه را ثانیه و شصت ثانیه را یک دقیقه و دو و نیم دقیقه را یک ساعت و سه ساعت را یک پاس و چهار پاس ایک روز گویند و ابتدای روز از طلوع آفتاب تا دمیدن شفق باشد و چهار پاس شب نامند و ابتدای آن از غروب آفتاب تا دمیدن صبح صادق است بدانکه پس از طلوع آفتاب چهار ساعت هوای بهار است و درین وقت اثر بلغم غالب بود و بعد چهار ساعت هوای تابستانست و درین وقت اثر صفرا غالب باشد بعد ازین چهار ساعت هوای برشکالست و درین وقت اثر سودا غالب بود و بعد غروب آفتاب چهار ساعت هوای اعتدالست درین وقت اثر صفرا غالب باشد بعده چهار ساعت هوای سرماست درین وقت اثر بلغم غالب بود و بعد ازین چهار ساعت هوای خزانست درین وقت اثر سودا غالب باشد این هر شش هوا در شبانروزی عمل خود آرند و فصل خود ظاهر گردانند و بر خلاف که در تن آدم از مرض غالب بود همان مرض هنگام تحریک عمل خود بظهور آرد بدانکه حکما تمام سال روز و شب را یک درجه و سی درجه را یک ماه و دو ماه را یک هنگام یا موسم خوانند و ابتدای سال از چیت میگیرند چنانچه از اول درجه حوت تا آخر درجه حمل موسم بهار است پس درین وقت سودا ضعیف بلغم جوان و صفرا تولد آرد بعده از اول درجه ثور تا آخر درجه جوزا موسم تابستانست و درین هنگام بلغم ضعیف و صفرا جوان و سودا تولد آرد بعده از اول درجه سرطان تا آخر درجه اسد موسم بارانست و درین وقت صفرا تولد آرد و سودا جوان بلغم ضعیف باشد بعده از اول درجه سنبله تا آخر درجه میزان موسم اعتدالست درین وقت باد ضعیف و صفرا جوان و بلغم تولد آرد بعده از اول درجه عقرب تا آخر درجه قوس موسم زمستانست و درین وقت صفرا ضعیف بلغم جوان و باد تولد آرد و بعده از اول درجه جدی تا آخر درجه دلو موسم خزانست درین وقت بلغم ضعیف باد جوان و صفرا تولد آرد بدانکه قوت صفرا در تابستان و قوت بلغم در زمستان و قوت سودا در باران تمام باشد بدانکه حکما سه ماه را یک فصل و چهار فصل را یک سال و دوازده سال را یک دور و دو و نیم دور را یک قرن و چهار قرن را یک دائره گویند بدانکه حمل ثور جوزا بر سه برج فصل صیف میزان عقرب قوس را فصل شتا سرطان اسد سنبله را فصل خریف جدی دلو حوت هر سه برج را فصل ربیع خوانند بدانکه درین ایام اکثر عمر انسان از یک دائره زیاده نیست پس در قرن اول از عمر انسان بلغم تولد آرد و صفرا جوان شود و سودا ضعیف گردد و در قرن ثانی بلغم جوان صفرا ضعیف باد تولد آرد و در قرن ثالث بلغم جوان شود و تلخه و باد کم گردند و موی سفید شوند و منی قلت پذیرد و مزاج مختلف گردد و قرب مرگ است چنانچه عروج کرده بود هم چنان نزول کند بدانکه تمامی دور سر بیست و هشت اصبع است عرض جبین از ابرو تا موی سر چهار و طولش از گوش تا گوش دیگر چهارده و طول ابرو چهار و عرض گوش سه و طول بینی سه و عرض دو و طول شکم از نکو تا قضیب بیست و چهار طول پشت از قطب قفا تا قطب دبر بیست و چهار اصبع و دل هفت و شش

مراره سه گرده چهار ذکر بیست بیرون دوازده رحم بیست اصبع باشد و امعا بیست دست بوند و در بدن آدم هفت پوست تو بتو مانند توهای بصل باشند
و پری هر پوست یکسانست بر یکدیگر چسپیده چنانچه فرجه ندارند بدانکه ترکیب جسم آدم از چهار عنصر و پنجم نور است و از هر یک پنج پنج افعال صادر
میگردند مثلاً از عنصر خاک خاموشی سکوت خواب فراموشی ترسیدن از خدا و از عنصر باد گفتن شنیدن رفتن بوئیدن خندیدن و از عنصر آب
بول کردن غائط نمودن عرق کردن گریه نمودن لعاب انداختن و از عنصر آتش خوردن نوشیدن دیدن مجامعت نمودن غصه کردن و از عنصر نور
فهم کردن در معرفت حق فکر نمودن در مجاز از صورت بمعنی مهربانی نمودن حفظ کردن از خطرات شیطانی حیا نمودن بدانکه عقول جمع عقلست و مراد
روح باشد و روح سه گونه است اول نفسانی مسکن او ام الدماغ دوم حیوانی مسکن او دل سوم نباتی مسکن او کبد است بدانکه نفوس جمع نفس است
و نفس سه وجه است اول طبعی قوتیست که اجزای جسم را نگذارد تا بیکدیگر متلاشی نشوند و این را خدمتگار اندکی راجفت دوم نقل گویند دوم نفس
نباتی عبارت از قوتیست که جسم را در طول و عرض و عمق کشد و این را از یوم علوق تا بیست پنج سال قوت در تزاید است و هر چه اجزای در بدن آدم
از مرکبات عقل و فهم و ادراک و حفظ و شهوت و غفلت و بغض و حسد و مهر و قوتست زیاده گرداند آنگاه پانزده سال بر حسب حال قرار خود وجود را
دارد تا بچهل رسد پس بعد از چهل سال رو بنقص نهد این عهد را متوسط العهد گویند و نفس نباتی را هشت خادم اند اول جاذبه قوتیست که طعام
آب و هوا و روغن از ظاهر جود براه مسام و باطن کشد دوم ماسکه قوتیست که هر چه در جسم رود آنرا نگاه دارد و آن مراد از طعام و آب و بول و براز و منیست
که بغیر اراده بیرون آمدن ندهد سوم هاضمه قوتیست که هر چه از کیلوس و خون و پیه و منی در بدنست آنرا پخته گرداند چهارم ممیزه قوتیست که چون غذا در بدن
آدم پخته شود لطیف را از کثیف جدا سازد و این غذا را سه قسم کند اول قسم کیلوس آن را در تمام بدن ساند دوم قسم بول آن را در مثانه ریزد سوم قسم براز
آن را در محل غائط اندازد پنجم مصوره قوتیست که شیره غذا را هفت قسم گرداند اول کیلوس سازد دوم آنرا پخته خون گرداند سوم خون را پخته لحم گرداند چهارم
لحم را پخته پیه سازد پنجم پیه را پخته عظم گرداند ششم عظم را پخته مغز سازد هفتم مغز را پخته منی گرداند و منی را بالای مثانه جمع سازد ششم دافعه قوتیست
که چون ماده غذا پخته شود لطیف را در بدن نگاه دارد و کثیف را از بدن جدا سازد و از ان حاجت بول و براز و عرق و لعاب و ناخن و موی واقع شود
هفتم مولده قوتیست که آنچه در جسم که جمع گرداند و آن مراد از منیست تخمی گرداند پس از ان تخم جسمی حاصل آرد و آن در نباتات تخم و در حیوانات نطفه است
هشتم نامیه قوتیست که جسم را در بزرگ شدن امداد کند و حیات بدن بدان منوط باشد چنانچه روغن در چراغ که تا روغن در چراغ است باعث حیاتست
و آن مراد از دم است لهذا سالکان مر آنرا نگاه دارند از کم خوردن کم گفتن کم خفتن کم جماع کردن کم راه رفتن کم زور کردن اما این هر دو نفس طبعی و نباتی
خادم متعلق بنفس حیوانی اند سوم نفس حیوانی قوتیست که جسم باختیار وی در حرکت آید و اشیا را بحس در آید و این را ده خادم اند پنج حواس خمسه ظاهر
که در زبان سلوک معانی اند چون باصره سامعه شامه ذائقه لامسه و پنج حواس باطنی اند که آن مبتدی و منتهی را سازند چون حس مشترک خیال و وهم
و متصرفه و حافظه اما حس مشترک در بطن اول دماغ است که هر دو چشم یکی را در نظر آرد اما خیال در ام الدماغ است بر عکس که او را مخصوص بحس مشترک می افتد
آنرا مصور میگرداند چنانچه در نفس صورت مزه اما وهم در متوسط دماغ است که اشیای دیده نادیده را از ممکن الوجود در نظر آرد چنانچه مهر آفتاب بر آسمان
توهم کند و نهر در دریا شیر توهم نماید و از ان هیچ نیست و وهم گرفتن از مرده در خانه تاریک هر چند عقل گوید که این مرده جماد است از ان نباید ترسید

اما وهم وسوسه میدهد در دل و ترس پیدا آرد اما متصرفه در یمین و یسار دماغ است این قوت اگر متابعت عقل کند آن را متفکره خوانند و اگر متابعت وهم
کند آنرا ماخولیه گویند کار متصرفه آنست که در کنه معانی چیزی که در خیال و حافظه در آید تصرف مینماید و در تحلیل میکند اما حافظه پس دماغ هر چه حواس ظاهری
و باطنی بدو رسد نقش این چیزها منتقش میسازد و حافظه چون لوحست و ذاکره چون خواننده و خیال چون نویسنده و وهم چون سلطان اینهمه قوا ندیمان
و حس مشترک چون دریائیکه جوبهای کثیر در ان شوند اما غضب در دل است هر حرکت که از برای مضرت در بدن حاصل آید آنرا غضب نامند اما شهوت
از دماغ است هر حرکتی که از برای جذب لذت در بدن حیوان پدید آید آن را قوت شهوانی گویند بدانکه هر غذا که خورده شود و هضم شده از ان خون تولد
میگردد پس اگر آن خون صاف باشد از وی لحم پدید آید و از لحم پیه و از پیه عظم و از عظم مغز و از مغز منی و در زنان از مغز خون حیض پدید آید زنان را حمل ماند
پس اگر منی مرد غالب بود پسر و در عکس دختر و در تساوی مخنث یا هیز پیدا شود اول ماه خون و نطفه مخلوط باشد بحرارت اصلی پخته میشوند دوم ماه علقه
یعنی مضغه گردد سوم ماه خون بسته آفرینش اعضا آرد چهارم ماه صورت تمام حاصل گردد پنجم ماه پوست و موی برآید ششم ماه اندام درست شود ناخن پیدا گردد هفتم ماه جان در تن آید
و آنچه مادرش خورد شیره آن براه ناف در شکم بچه رود هشتم ماه هوشیار گردد نهم ماه قوت گیرد دهم ماه پیدا گردد بدانکه مردانگی مرد از قوت دل و دماغ و جگر و
و ذکر است و ریش و سبلت مردان از خواص انثیین است اگر انثیین نباشد موی در ریش و سبلت نبرآید و مجری منی غیر مجری بول است اما هر دو متصل اند مجری
بول زیر و مجری منی بالا است بدانکه اگر فساد یبوست پدید آید همه اعضا صفت خاک گیرد و گران نماید و وهم پریشان شود و اسهال اطراف آماسد
و غفلت پیدا گردد و اگر فساد رطوبت شود سرفه و بلغم و خواب و وجع عظم و زکام و نزله و کسل پیدا گردد و اگر فساد برودت باشد الفاظ تجاوز و قوت سخن و
سردی چشم و تمام اعضا بسته باشد و خشکی گلو و اگر فساد حرارت باشد صداع کرب سهر پیدا شود و عطش آرد و اگر نار و ماء اختلاط گیرد تب پیدا شود و اگر باد
و نار آمیزد تب لرزه آرد و اگر نار و طین آمیزد تب صعب استخوانی آرد و لا دوا است و اگر ماء و ریاح مولفت گیرد در حس باد فرنگ و دیگر آبله ها آرد و اگر ماء
و طین آمیزد گاه حضوری گاه بیحضوری پیدا آرد مهرس معلوم نگردد و عجز و درماندگی روی نماید در مرضهای مذکور سلامت واند اگر چه تشویش واقع
میگردد و بخیر هم مبدل میشود و اگر باد و طین متفق شوند تیزی و تازگی از هم برگیرند و امعاء و عروق خشک شوند و رطوبت و حرارت آکل گردد و قریب موت
باشد و اگر فساد سودا باشد تیرگی وجه یبوست و درشتی جلد حمرت بول مائل بسیاهی و گاهی سبز فکر اندیشه بیفایده و در خواب اشیای ترسناک بیند و
امراض سوداوی چون سل و تاریکی چشم سرفه یابس یبوست اندام و خون و منی سهر نقرس و سواس صداع خاصه جانب چپ حمی ربع پدید آید و اگر فساد صفرا
باشد تلخی و خشکی دهن شدت عطش تب سخت سوزان بول زرد زعفرانی استراحت بهوای بارد سرعت و عظم نبض و در خواب چیزهای زرد بیند و نسبت
روز شب را دوست دارد و امراض صفراوی چون جنون رمد سرخی چشم تیرگی انثیین شقاق یا قولنج سرفه یابس وجع تهیگاه جانب راست و آثار سیاه در تن
و روی پدید آید اگر فساد بلغم باشد بیاض لون وجه غلبه کسل غلظ و بیاض بول ترهل بدن عدم عطش غلبه خواب و دیدن اشیای سفید و برف و باران در
در خواب نبض صغیر و نرم متفاوت باشد و امراض بلغمی چون وجع کلیه و مثانه و ظهر فالج لقوه سکته صداع ثقل زبان و درد چشم دمعه سرفه بلغمی تب لرزه و وجع النفس
سیلان آب از دهن و منی پدید آید اگر فساد خون باشد حمرت وجه یبوست و شیرینی دهن کسل کثرت خواب حکه بن گاه رمد صداع طاعون جدری آبله ماسل عان
حکه متعقد سرفه یابس که از وی خون آید لثه دمیه پدید آید فقط الحمد لله و المنه که کتاب منفعت نصاب در ماه ذیحجه ۱۳۱۳ھ مطابق ۱۸۹۶ء از حلیه اختتام در پوشید

# فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

# فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذا الکتاب

# فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

## فہرست نسخہای مرکبہ ہذا الکتاب

## فہرست نسخہ ہائے مرکبہ ہذاالکتاب

# فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

۱

## فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

# فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

۱

## فہرست نسخہائے مرکبۂ ہذا الکتاب

## فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

# فہرست نسخہائے مرکبہ ہذا الکتاب

# فہرست نسخہائے مرکبۃ الکتاب

## فہرست امراض کتاب مجربات فرنگی